خلاصة المنهج

خلاصة المنهج

سورة مريم ثمان وتسعون آيات

[illegible] كه رسول صلى الله عليه وآله فرموده كه هر كه سورهٔ مريم بخواند حق تعالى او را ده حسنه بعدد تصديق بر نبوت حضرت
زكريا كرده باشد و هر كه تصديق او كرده و هر كه تصديق و تكذيب يحيى و مريم و عيسى نموده باشد ثواب بخواننده دهد
و تكذيب ابراهيم و اسمعيل و اسحق و يعقوب و موسى و هرون على نبينا و عليهم السلام نموده باشد
و هر كه دعوى ولد كرده بر خداى تعالى و هر كه نكرده و از حضرت امام جعفر صادق عليه السلام
مرويست كه هر كه بر قراءة اين سوره مواظبت نمايد نميرد تا آنچه مراد او باشد از دنيا و عقبا
و مال و ولد بيابد و در آخرت از اصحاب عيسى بن مريم باشد و مقابل پادشاهى سليمان بن
داود در دنيا و [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

از امير المؤمنين صلوات الله عليه در بعضى ادعيه فرموده ياكهيعص ويا حم عسق اغفر لى

كهيعص عبد الله عباس فرموده كه كهيعص نامست از نامهاى الهى و مويد او اينست و كلبى
گفته كه اين ثنائيست كه حق تعالى خود را فرموده و كسى را بر حقيقت معنى آن اطلاع نيست و از عطا نقلست
كه سعيد جبير از ابن عباس روايت كرده كه كاف مفتاح اسم كافى و كريمست و كبير و ها اشارت
باسم هادى و يا ايما بحكيم و حليم و رحيم و مجيد و حميد و عين اشعار بعليم و عزيز و عظيم و
عادل و صاد ايما بصادق و در لباب آورده كه يا اشارتست بيا من يجير ولا يجار عليه و يا من يجيب من دعاه
و نزد بعضى اين اسم اعظم ترين اسماى الهيست و گويند اسم سوره است يعنى اين سوره ذكر رحمة ربك ياد كردن بخشش
پروردگار تست و بنا بر اقوال ديگر معنى آنست كه اين كه خوانده ميشود بر تو ذكر بخشش آفريدگار تست عبده زكريا بنده خود
زكريا بن آذر و آن بخشش اجابت او بجهت دعاى زكريا در طلب فرزند و او از انبياى بنى اسرائيل بود از اولاد رجعيم بن سليمان
بن داود عليهم السلام و مقدم احبار بيت المقدس و صاحب قربان بود [illegible] اذ نادى ربه چون ندا كرد و بخواند
پروردگار خود را در محراب بيت المقدس بعد از تقريب قربان [illegible] نداء خفيا [illegible]

[illegible]

از بنى عمان خود شرم ميداشت كه در نود سالگى با وجود زن نود و هشت ساله نازاينده از خدا طلب
فرزند كند و دعاى وى اين بود قال رب گفت اى پروردگار من انى وهن العظم منى بدرستى
كه سست شده استخوانها كه ستون بدنست منى از من و چون اين نوع استخوان كه اصل اعضا
ست شده است اعضاى ديگر بطريق اولى واشتعل الرأس شيبا و افروخته گشت از پيرى يعنى چنانكه
تاريكى و سياهى بنور منتفى ميشود و سياهى موى بسفيدى پيرى منتفى گشته و چنانكه آتش در جايى قدم
فرا گيرد و بجاى ديگر سرايت كند و سفيدى موى من كه در يكجا واقع شده بود بموضع ديگر سرايت كرده و همه سفيد
گشته ولم اكن و نبوده ام بدعائك رب بخواندن ترا اى پروردگار من شقيا بى بهره
و نا اميد يعنى هر گاه دعا كرده ام باجابت رسانيده و مرا محروم نگردانيده و من بحسن اجابت تو خو كرده ام پس درين دعا
محروم و نا اميدم نگردان و اجابت آن فرماى و بعد از عرض دعا و نياز شرح حال خود را كه باعث دعاست بيان ميكند و
ميگويد انى خفت الموالى و بدرستى كه من ترسيدم از اوليائى كه وارث من باشند از بنى اعمام كه بدترين بنى اسرائيل اند و
تركهٔ مرا در موضعى كه غير رضاى تو باشد خرج كنند من ورائى پس از من وكانت امرأتى عاقرا و زن من نا
زاينده است و در پيرى فرو رفته فهب لى پس ببخش مرا من لدنك وليا از نزديك خود فرزندى كه اولى باشد
بتركهٔ من مع ذلك ولى عهد من و متولى امور من [illegible] از ولى [illegible] و دوستى از دوستان تو باشد [illegible] استحقاق
يرثنى ميراث برد از من تركه مرا ويرث من آل يعقوب و ميراث گيرد از اولاد يعقوب بن ماثان كه پدر مريم بوده و
نزد كلبى برادر زكريا بوده و گويند مراد يعقوب بن اسحق بن ابراهيم است زيرا كه زكريا خواهر مريم را خواسته بود كه دختر عمران
بوده است [illegible] و متصل بود بيعقوب پيغمبر [illegible] اولاد سليمان بن داود بود و داود از اولاد يهودا بن
يعقوب [illegible] هارون و هارون از اولاد لاوى بن يعقوب جميع اصحاب ما ازين استدلال كرده اند بدانكه انبيا
مال را ميراث گذارند [illegible] زيرا كه ميراث بعرف مذكور مال است نه علم و نبوت چه لفظ
ميراث را در لغت و شريعت اطلاق نميكنند مگر بر آنچه نقل كرده ميشود از مورث بوارث از اموال در غير اموال استعمال نميكنند
مگر بر طريق مجاز و از حقيقت بمجاز نقل كردن خلاف اصلست و بدون دليل غير جايز و ديگر زكريا بعد ازين فرموده كه
واجعله رب رضيا يعنى بگردان فرزند مرا اى پروردگار من شايسته و پسنديده كه از قول و عمل او راضى باشى و
همه مطيع و فرمانبردار تو پس اگر مراد از وراثت نبوت باشد چنانكه مخالف ميگويد ذكر اين بعد از آن بى معنى بود و لغو و
عبث باشد [illegible] زيرا كه هر گاه شخصى منصب نبوة
داشته باشد البته متصف خواهد بود برضاى حق تعالى [illegible] اعظم از آنست [illegible] كه زكريا [illegible]
[illegible] خود بعد از نبوت خود پس طلب وراثت بجهت خوف نبوده باشد از بنى اعمام و اين خوف معقول نيست مگر [illegible]
كه زكريا اعلم از آن بود [illegible] نبوت [illegible] مخالف از [illegible] نقل كرده كه حضرت [illegible]
الانبياء لا نورث ما تركناه صدقة [illegible] عناد و طغيان و لهذا سيدة النساء عليها السلام تكذيب [illegible]

ودر نزد آن استشهاد فرمود یا یَرِثُنِی وَیَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ حاصل کرد زکریا بجهت خوف آنکه مبادا میراث او به بنی اعمام منتقل شود و آنرا در فسق وفجور صرف کنند و موجب ازدیاد فسق ومعصیت ایشان شود از حق تعالی طلب فرزند صالح کرد که مرضی او سبحانه باشد و مامور امر او و بعد از دعا سر بسجده نهاد و تضرع میفرمود و منادی ندای کرد ربانی وعده اجابت دعا داده ندا کرد باو که یا زَکَرِیَّا إِنَّا نُبَشِّرُکَ ای زکریا بدرستی که ما بشارت میدهیم ترا بِغُلَامٍ اسْمُهُ یَحْیَىٰ به پسری که نام او یحیی است لَمْ نَجْعَلْ لَهُ نیافریدیم مر او را مِنْ قَبْلُ پیش از وی سَمِیًّا همنام یعنی هیچکس قبل از وی باین اسم مسمی نبوده واین موجب شرف وتمیز اوست و نزد ابن جبیر سمی بمعنی مثل است یعنی هیچکس را پیش از وی بصورت و عبادت او خلق نکرده بودیم از آن حیثیت که از زن عاقر در وجود آمد و هیچ فرزند از زن عقیم متولد نشده و یا باعتبار وفور علم وکثرت حکمت و فضایل و از ابی عبد الله روایت که همچنانکه یحیی را سمی نبود امام حسین علیه السلام را نیز سمی نبود یعنی پیش از آن هیچکس بنام او نبود و آسمان بر هیچکس گریه نکرد مگر بر یحیی و امام حسین علیه السلام که چهل صباح برهر دو بگریست و گریه آسمان بآن طریق بود که سرخ بود بوقت طلوع و غروب سرخ میبود و قاتل یحیی ولد الزنا بود و قاتل امام حسین علیه السلام نیز ولد الزنا بود ثعلبی آورده که حق تعالی ذکر قبل از آن فرمود که اراده او تعلق گرفته بود که بعد از وی بظهور آورده که او را بکمالات تامه و فضایل کثیره و علم جلیله اختصاص دهد که هیچکس بآن مرتبه نرسیده باشد و نرسد و اسم سامی و را نام معادل فرجام خود مشتق سازد حد والمرتضی محمود وهذا المحمد صلی الله علیه وآله القصه چون زکریا ندای ربانی بشنید از روی تعجب بروجه استبعاد از قدرت الهی قَالَ گفت رَبِّ ای پروردگار من أَنَّىٰ یَکُونُ لِی غُلَامٌ چگونه باشد مرا پسری وَکَانَتِ امْرَأَتِی وحال آنکه هست زن من عَاقِرًا از زاییدن وَقَدْ بَلَغْتُ و بدرستی که رسیده ام مِنَ الْکِبَرِ از بزرگ سالی و غایت پیری عِتِیًّا بغایت رسانیده است پیری و خشکی اعصاب و عظام و ضعف قوی از حس منقولات که این ایحق بر طریق استعلام است از کیفیت ولد آوردن یعنی بار خدایا جوان خواهی ساخت یا همچنین در پیری و بذر کیسالی قدرت ولد انجاب خواهی فرمود قَالَ گفت بشیر با مر خدای در جواب و کرای زکریا کَذَٰلِکَ امر چنین است که هم درین پیری ولد موعود موجود خواهد شد قَالَ رَبُّکَ گفت پروردگار تو هُوَ این کار که آفریدن فرزند است درین سن از زنی دو شخص عَلَیَّ هَیِّنٌ بر قدرت من آسانست رد قوت تو کنم تا در مباشرت قدرت یابی و رحم زن را گشاده کرد انم تا نطفه را جذب کند و او را بحد ولد رساند وَقَدْ خَلَقْتُکَ و بدرستی که آفریدیم ترا مِنْ قَبْلُ پیش از یحیی و بوجود آوردم وَلَمْ تَکُ شَیْئًا وحال آنکه نبودی چیزی یعنی معدوم صرف بودی و ترا از عدم بوجود آوردم و چون وجود دادم پس قادر خواهم بود بر آفریدن فرزند و هر چیز را ساختن مانع و لذا که آن عقیم است آسان تراست از ابتدای آفریدن از ابی جعفر علیه السلام روایت که یحیی بعد از بشارت به پنج سال متولد شد القصه زکریا از این حال مسرور شد تا بداند که عنقریب وجود خواهد گرفت یا مدتها دیگر بظهور خواهد رسید و بجهت این قَالَ رَبِّ اجْعَلْ ای پروردگار من بگردان برای من یعنی بنمای مرا لِی آیَةً علامتی که بدان قرب وقوع این واقعه معلوم کرده باشد تا شکر بر رسیدن زمان وجود ولد قَالَ گفت خدای مر زکریا را آیَتُکَ نشانه تو برین أَلَّا تُکَلِّمَ النَّاسَ آنست که سخن نتوانی گفت با مردمان ثَلَاثَ لَیَالٍ سه شب و روز سَوِیًّا [illegible] از تمام نزد

عشر

اکثر مفسران مراد بسوی صحیح و سلامت یعنی قادر نباشی بر سخن کردن وحال آنکه سوی الخلق و تن درست باشی ذکر آن حجت علتی باشد القصه بعد از این بشارت و بیان علامت وقتی قرائت زبور میکرد و تسبیح مشغول بود که ناگاه بیکبار زبان او بسته شد و اصلا نتوانست که سخن کند و مردمان بر عادت خود بر در مسجد منتظر بودند تا زکریا بیرون آید و در مسجد بگشاید تا با وی نماز کنند فَخَرَجَ پس بیرون آمد عَلَىٰ قَوْمِهِ بر قوم خود صباح آن روز که در شب زن او حامله شده باشد مِنَ الْمِحْرَابِ از مصلی خود و ایشان بر عدم قدرت او بر تکلم اطلاع و اعتماد پیدا کردند و بدانستند که اثر اجابت دعای او بفعل آمده خوشحال گشتند فَأَوْحَىٰ إِلَیْهِمْ پس اشارت کرد زکریا بسوی ایشان بدست خود أَنْ سَبِّحُوا آنرا که نماز کرد اید یا تسبیح گویید خدا و نخود را او بنگر او قیام نمایید بُکْرَةً در بامداد که پیش از طلوع آفتابست وَعَشِیًّا در شبانگاه که بعد از غروب آفتست و بعد از شبانه روز که برین منوال گذشت زکریا بحال خود آمد و یحیی بعد از مضی مدت حمل متولد شد و در کودکی بلباس شعر پوشیده بود و با احبار بطریق عبادت و طاعت موافقت میفرمود تا وقتی که کتاب توریت بدو فرود آمد و از حق تعالی بخطاب مستطاب رسید یَا یَحْیَىٰ خُذِ الْکِتَابَ ای یحیی فرا گیر کتاب توریت را بِقُوَّةٍ بقوتی که ترا دادیم با خذ آن عمل کردن بآن وَآتَیْنَاهُ الْحُکْمَ و دادیم یحیی را حکمت که آن فهم توریت بود و دانستن احکام آن صَبِیًّا در حالتی که کودک بود در سن سه سالگی ابن عباس فرمود که معنی آنست که او را نبوت دادیم در حالت سالگی عیاشی باسناد خود از علی ابن اسباط روایت کرده که او گفت روزی نزد ابو جعفر محمد بن علی موسی الرضا رفتم و او در سن پنج سالگی بود در حسن اخلاق و فهم و ذکا او تامل میکردم فرمود که خدای تعالی اخذ امامت میکند بر همان طریق که اخذ نبوة میکند بعد از آن این هر دو آیت تلاوت فرمود که وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ آتَیْنَاهُ حُکْمًا وَعِلْمًا وَآتَیْنَاهُ الْحُکْمَ صَبِیًّا و بعد از آن فرمود که جایز است که حق تعالی اعطای نبوة کند در چهل سالگی و جایز است که آنرا کرامی کند در سن کودکی ذَٰلِکَ فَضْلُ اللَّهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشَاءُ از ضحاک نقل است که روزی در وقت سالگی کودکان بحال روزی او را گفتند که ای یحیی بیا تا بازی کنیم فرمود ما از برای بازی آفریده نشده ایم این سخن پندی عظیم است بیخبران یا زنجیر غفلت را که عمر عزیز خود را ببازی و لهو و لعب میگذرانند و بدام فریب إِنَّمَا الْحَیَاةُ الدُّنْیَا لَهْوٌ وَلَعِبٌ مشغول و مقید میمانند القصه حق تعالی میفرماید که ما دادیم بیحیی حکمت و فهم و توریت را در حین کودکی وَحَنَانًا و رحمت و عطوفت را مِنْ لَدُنَّا از نزدیک خود بجهت آنکه مردمان را بطاعت خدا میخواند و از معصیت دور میکرد انزا و گویند مراد بحنان کمال خوف و خشیت و نهایت ترسکاری او بود وَزَکَاةً و دیگر دادیم او را طهارت و عمل پاکیزه یعنی لطف الهی شامل حال او شده از اول صغر تا زمان انقضای اجل پاکیزه بود از جمیع خبایث و معایب یعنی او را دادیم برکت و زیادتی در علم و عمل وَکَانَ تَقِیًّا و بود ترسنده و پرهیزکار از جمیع منهیات و مطیع او در جمیع حالات که هرگز هیچ خطیئه در خاطر او خطور نکردی جای آنکه بفعل آرد وَبَرًّا بِوَالِدَیْهِ و بود نیکوکار بر پدر و مادر خود مهربان و فرمان بردار ایشان وَلَمْ یَکُنْ جَبَّارًا

[illegible]

ونبود سرکش یعنی عاق الوالدین وکردن‌کش بر بندکان عصیاً و نبود عاصی مر پروردکار خود را وسلام علیه
وسلام از ما بر یحیی است یوم وُلد روزی که متولد شد یعنی زمان مولود ویوم یموت و روزی که میرد
ویوم یبعث و روزی که برانگیخته شود حیّاً زنده مراد بسلام نزول رحمت و تحیت او سبحانه است بود در
دنیا و آخرت تخصیص این سه موضع بذکر جهت آنست که وحشت‌ترین مواطن است چه مولود چون متولد شد خود را
در خارج المقام مطمئن بیند که در آن بود وچون فوت شود چیزها را مشاهده کند که هرگز ندیده بود و وقتی که
مبعوث کردد خود را در محشر عظیم بر هول بیند میروایت که خدای تعالی بهره خوف و خشیه بیحیی داده بود که چون احوال
قیامت شنیدی فی الحال دلش بی آرام کشتی و مرغ روحش در اضطراب فتادی و از لباسها بر پلاسی قناعت کردی
و از طعامها بنان خشک اکتفا نمودی و در چهار سالکی تورات را حفظ نموده بود و در ده سالکی بر جمیع احکام شرع
واقف شده با چنین مرتبه چنان کریسته بود که کوشت و پوست از رخسار مبارکش فرو ریخته بود و همین رک و پی و استخوان ما
نده بود مادرش از سر شفقت دو پاره پشمینه بر مجرای چشم او نهاده بود هر لحظه آنرا برداشتی و بیفشردی و باز بجای خود
نهادی روزی زکریا کفت الهی فرزندی از تو خواستم که سرور سینه و راحت جان من باشد این فرزند از سینه من سرور برد
و داغ عنا بر جان و جکرم نهاد و دیکر تحمل کریه و ناله او ندارم خطاب رسید که تو از ما فرزندی طلبیدی ولی بسدالی که
صفت اولیا کریستن و نالیدن و بار محنت نامرادی کشیدن باشد بنای محبت ما بر ضربت قهر است و قضای محبان
مباشرت زهر القصه خوف یحیی در مرتبه بود که در مجلسی که او حاضر بودی زکریا از عقوبات الهی کلمه نکفتی جز شرح
آثار رحمت نامتناهی بر زبان نراندی چون یحیی را قوت استماع آیات خوف و وعید ربانی نبود را کر از آن باب سخن
شنودی از کریه بهلاکت نزدیک رسیدی روزی زکریا بالای منبر بر آمد از اطراف و جوانب نکریست یحیی را ندید
ویحیی در پس ستونی نشسته بود و کلیمی در خود پیچیده چون یحیی در نظر وی نیامد سخن از وعید الهی در افکند و کفت
در دوزخ کوهیست از آتش نام او غضبان هیچکس از آنجا نکذرد مکر بکریستن از ترس خدای تعالی یحیی این کلمه بشنید نعره
زد و بر جست و کلیم از دوش بیفکند و قدم از مسجد بیرون نهاد و فریاد میکرد که ای وای بر آنکس که غضبان جای او
باشد و آن کوه نفسان ماوای او پس نعره میزد و ناله میکرد تا از شهر بیرون رفت زکریا از منبر فرود آمد و بخانه
رفت و مادر یحیی را کفت من ندانستم که پسرت در مسجد است شمه از وعید ربانی بیان کردم وی سر و پا برهنه از مسجد بیرون
رفت و شنیدم که روی بصحرا نهاد بیا تا از پی او برویم مبادا از بیخودی در چاهی افتد پس پدر و مادر از عقب وی روان
شدند و سه شبانه روز در کوه و صحرا و دشت قدم میزدند و هیچ اثری از یحیی ندیدند و خبر او نشنیدند صباح روز چهارم
بشبانی رسیدند کفتند از یحیی خبری داری کفت من او را ندیدم اما سه شب است که از این کوه ناله و زاری می‌آید که کوسفندان من
بسبب آن ناله از چرا باز مانده اند و کوش بر آن ناله نهاده اند و آب از دیده میبارند زکریا کفت این نشان ناله یحیی است
پس پدر و مادر روی بدان طرف نهادند مادر زودتر رسید یحیی را دید بکوشه در سجده افتاده و چندان کریسته که سجده
کاه از آب چشم او کل شده مادرش خشت سر و روی او را از کل پاک کرده بر کنار خود نهاد و یحیی دیده بر هم داشت

خیال کرد که ملک الموت است بقبض روح او آمده کفت ای عزرائیل پدر و مادر پیر دارم چندانم امان ده که از ایشان
بحلی حاصل کنم مادر در خروش آمد و کفت ای جان مادر عزرائیل نیست مادر تست یحیی دیده باز کرده مادر را
دید برجست و خواست که بکریزد مادرش پستان بدست کرفت و کفت ای مادر بحرمت شیری که از این پستان خورده
که با من بخانه آی درین حالت زکریا نیز در رسید و بمبالغه تمام یحیی را بخانه آوردند و سه شبانه روز بود که طعام نخورده
بود قدری آش عدس بپختند یحیی قدری از آن تناول فرمود میل خواب نمود در خواب دید که شخصی او را کفت ای یحیی مکر
غضبان را فراموش کردی که آش عدس سیر خوردی و بخفتی یحیی بیدار شد برجست و روی بصحرا نهاد آری بلا منسوب
ارباب ولاست و محنت نامزد ارباب محبت هر جا بنائی زمحبت نهاده اند دری از دروازه محنت در وکشاده اند و هر کرا
که حق سبحانه دوست دارد او را بابتلا مبتلا سازد و بمحنت ممتحن کرداند و قتل یحیی و زکریا را سبب آن بود که ملک آن
زمان را زنی بود و آن زن از شوهر دیکر دختری داشت بغایت جمیل و خود پیر شده بود می‌خواست که دختر خود را بشوهر
خود دهد ملک درین باب با یحیی مشورت کرد یحیی فرمود که آن دختر بر تو حرامست ملک ترک دختر کرد و آن زن
فاجره ازین سخن برنجید و صبر کرد تا روزی ملک مست شده بود و بجود دختر را بیاراست و در نظر ملک بجلوه
بجلوه درآورد ملک قصد دختر کرد زنش کفت ای صورت میسر نشود تا وقتی که یحیی بن زکریا را بکشی و این شیربهای دختر
منت ملک بکشتن یحیی امر کرد یکی از مقربان ملک کفت که پدرش را اول باید کشت تا بر کشتن پسر خود دعای بد نکند
ملک کفت چنین باشد پس جمعی از ملاعین بخانه زکریا در آمدند و زکریا با یحیی در نماز بود یحیی را از پهلوی پدر
کشیدند و بر بستند و قصد زکریا کردند وی بکریخت کروهی در عقب وی روان شدند چون بآن نزدیک شدند
زکریا اشارت کرد بدرختی که در آن موضع بود درخت شکافته شد و زکریا بدرون آن در آمد ابلیس کوشه ردای
زکریا را بکرفت و بیرون درخت بداشت درخت فراهم آمد کفار در رسیدند ابلیس را بصورت پیری دیدند از و
پرسیدند که بدین صفت مردی درپیش ما میرفت بکجا شد ابلیس ایشان را دلالت کرد که آن مرد که شما میطلبید در درون
این درختست و کوشه ردا بدیشان نمود کفتند ای پیر او را چه تدبیر او را از میان این درخت بیرون آوریم کفت
او را بیرون می‌آورید کفتند تا او را بکشیم شیطان کفت او را اینجا نیز هلاک میتوان کرد پس ایشان را تعلیم کرد تا
اره دو سر بیاختند و بر سر درخت نهادند خواستند که بدو نیم باز برند از عالم غیب ندا رسید که ای زکریا مبادا که
ناله کنی و آه کشی که نامت از جریده صابران محو کنم پس چون اره بفرق زکریا رسید کفت خدایا هزار شکر که خون من
بر سر کوی محبت تو میریزند انکه صبر کرد تا بدو نیمش کردند بیت کسی که هیچ آه نکوشید و جان دهند ما در میان مردم عالم
کذاشتیم و جمعی که یحیی را بدرکاه ملک بردند فرمود که هم او را در بیرون قتل کنید و سر او را با او ربیا آن کافران بی رحم
سر مبارک یحیی را در طشتی بریدند بجهة آنکه علمای آن زمان کفته بودند که اگر خون یحیی بزمین آید کیاه نروید پس چون
آن خون را در چاه ریختند آن خون در چاه بجوش آمد و خدای تعالی بخت النصر را بدیشان کماشت تا هفتاد هزار کس
از کروه بنی اسرائیل بکشت و بعد از آن خون یحیی فرو نشست ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده که بن وحی آمد که بجهت قتل

یحیی

یحیی و زکریا من هفتاد هزار کس را کشتم برای فرزند تو و چنین هفتاد هزار بار هفتاد هزار کس خواهم کشت و حق تعالی
بعد از ذکر قصهٔ زکریا و یحیی بیان قصهٔ مریم و عیسی میفرماید برین وجه که وَاذْکُرْ و یاد کن ای محمد فِی الْکِتَابِ
در قرآن مَرْیَمَ قصهٔ مریم بنت عمران بن ماثان را و او پیوسته در مسجد قدس بعبادت مشغول بودی و بوقت عذر بخانه
خالهٔ خود رفتی و بعد از پاکی بمسجد باز آمدی وقتی بخانهٔ خاله بود بغسل محتاج شد طلب موضعی کرد که از اهل خانه
اثر دور بوده تا در آنجا غسل کند إِذِ انْتَبَذَتْ چون بگوشه رفت و منفرد شد مِنْ أَهْلِهَا از اهل خود
یعنی از خاله و قوم خود مَکَانًا شَرْقِیًّا در جایی که جانب شرقی بود یعنی بطرف آفتاب برآمدن از بیت المقدس
یا از سرای خاله و قوم خود فَاتَّخَذَتْ پس فرا گرفت مِنْ دُونِهِمْ از پس ایشان حِجَابًا پرده یعنی از بیم نظر
اهل خود پرده بربست تا مانع دیدن ایشان شود بعد از آنکه غسل کرد و جامه در پوشید فَأَرْسَلْنَا إِلَیْهَا
پس فرستادیم بسوی او رُوحَنَا روح خود را یعنی جبرئیل که دین الهی بوحی او باینیا زنده شده همچنانکه بدن بروح
حیاة یافته فَتَمَثَّلَ لَهَا پس متصور شد برای مریم بَشَرًا سَوِیًّا آدمی تمام الخلق یعنی بصورة آدمی با خلقت تمام خود
بر مریم نمود و در کشاف آورده که جبرئیل بصورة تام و صبیح الوجه جعد موی برآمده نزد مریم آمد و دال بر کمال ورع و عفت
او است که از صورت چنان بخدا استعاذه نمود قَالَتْ إِنِّی أَعُوذُ گفت بدرستی که من پناه میگیرم بِالرَّحْمَٰنِ بخدای بسیار
بخشش مِنْکَ از بدی که تو خواهی بمن رسانید پس از نزد من بیرون رو إِنْ کُنْتَ تَقِیًّا اگر هستی تو پرهیزکار مراد
آنست که تو اگر بصفت تقوی و ورع آراسته از نزد من دور شو و گرد من مگرد و اگر متورع و متقی نه من از تو پرهیز میکنم
و پناه بحق میبرم چه جای آنکه چنین نباشی و گویند تقی نام شریری و فاسقی بود در آن زمان که متعرض زنان میشد و بر عکس این
نام وی را نهاده بودند و مریم قصه او استماع نموده گمان برد که مگر او است و از وی در پناه بخدای تعالی جبرئیل چون اضطراب او را
بدید قَالَ گفت إِنَّمَا أَنَا جز این نیست که من رَسُولُ رَبِّکِ فرستادهٔ آفریدگار توام لِأَهَبَ لَکِ تا ببخشم
مر ترا بامر او غُلَامًا زَکِیًّا پسری پاکیزه از دنس عصیان و ترقی نماید در افعال خیر و پرهیزکار و پارسا قَالَتْ
گفت مریم او را از روی تعجب که أَنَّىٰ یَکُونُ لِی غُلَامٌ چگونه بود مرا پسری وَلَمْ یَمْسَسْنِی بَشَرٌ و حال آنکه
نسوده است آدمی مس در عرف شرع کنایه است از نکاح صحیح یعنی هیچکس بطریق نکاح شرعی با من مباشرت نکرده وَلَمْ
أَکُ بَغِیًّا و نبوده ام زناکار و چون بغی مجبور و در کذر نمی از حد شرع و بسبب زنا بچه گونه مرا فرزند باشد قَالَ گفت
جبرئیل کَذَٰلِکِ امر چنین است که تو گفتی که هیچکس بنکاح و سفاح ترا مس نکرده فاما قَالَ رَبُّکِ گفت پروردگار تو
هُوَ این کار که دادن ولد است بی پدر عَلَیَّ هَیِّنٌ بر من آسانست و هیچ دشواری ندارد و ایجاد ولد بدون والد
جهت آنست که تا آن بیان کنیم و آشکارا سازیم بر تو قدرت خود را وَلِنَجْعَلَهُ و تا بگردانیم آنرا آیَةً لِلنَّاسِ علامتی برای
مردمان که بدو تدبیر کمال قدرت ما را دریابند وَرَحْمَةً مِنَّا و بگردانیم او را سبب بخشش از ما از برای آنانکه بدو
بگروند و راه یابند بدو وَکَانَ و هست آفریدن او بی پدر أَمْرًا مَقْضِیًّا کاری حکم کرده شده مقرر گشته
و نوشته در لوح محفوظ و هرچه حکم الهی بوقوع آن تعلق گیرد البته واقع شود پس ای مریم منقاد و مطیع امر ما باش تو

چون

چون مناظره و مباحثه در میانه مریم و جبرئیل واقع شد مریم رضا بقضا داده خاموش شد پس جبرئیل نزدیک وی آمد و در گریبان
او یا آستین پیراهن او بادی و لمی باد بحوف و در دامد مخلیه پس بار گرفت بعیسی علیه السلام روایت از امام محمد باقر علیه
السلام که گریبان جبه مریم را بر گرفت و بادر دمید و در همان ساعت ولد در رحم او بحد کمال رسید همچنان بچه که
نه ماهه شده باشد در رحم مادر پس از موضع غسل خود بیرون آمد و بجهت گرانی حمل با مرا بر رو میسر کشید خاله او چون در وی نگاه
کرد و احوال را بر دید بسیار پریشان گشت مریم بجهت حیا و شرمندگی و از خاله و ذکریا از آن منزل بیرون رفت فَانْتَبَذَتْ پس
بگوشه رفت بِهِ با آن حمل و منزوی شد مَکَانًا قَصِیًّا در جایی که دور بود از شهر ایلیا فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ پس آورد او را درد زاد
إِلَىٰ جِذْعِ النَّخْلَةِ بسوی تنه درخت خرما از ابن عباس روایتست که مریم چون از شهر بیرون رفت و آمد در صحرا درخت خرما خشک شده دید که
شاخهای او ابریده بود و تنه خشک مانده بود و سالها بود و این در فصل زمستان بود و سرمای سخت پناه بآن درخت آورد و
پشت بآن باز داد آن درخت فی الحال سبز گشت و برگ برآورد و خوشهای خرمای تر از وی آویخته شد و چون مریم در بلای انتهت قرار
گرفت و انسر دلتنگی و شرمساری از قوم و شنیدن سخنان نالایق از ایشان نیز بجهت کراهت احکام خدای قَالَتْ یَا لَیْتَنِی مِتُّ
گفت ای کاشکی من مردمی قَبْلَ هَٰذَا پیش از این حال وَکُنْتُ و بودمی نَسْیًا مَنْسِیًّا چیزی حقیر و گذاشته و فراموش شده که
هیچکس نام من نبردی و مرا نشناختی و اکنون که مردم بیت المقدس مرا شناسند و دانند که من خود امام ایشانم و در کفالت ذکریا
بودم و هنوز بکارت من زایل نشده و شوهر نکرده ام از خجالت آن چکنم و چه چاره سازم چون جبرئیل این سخن را از او بشنید
وجزع و فزع او را مشاهده کرد فَنَادَاهَا پس آواز داد مریم را مِنْ تَحْتِهَا در زیر قدم او یا فرشته دیگر در زیر درخت او
او را بخواند و نزد اکثر مفسران عیسی در شکم مادر ندا کرد و بکر من تحتها میخوانند بفتح میم یعنی آواز داد مریم را کسی
که پایین او بود یعنی جبرئیل یا فرشته دیگر یا عیسی علیه السلام أَلَّا تَحْزَنِي آنکه اندوهگین مباش و
تمنای مرگ مکن و غم مخور و از سخنان بی ادبانه مردم اندیشه بخود راه مده قَدْ جَعَلَ رَبُّکِ بدرستی
که گردانید یعنی آفرید و روان ساخت پروردگار تو تَحْتَکِ در زیر قدم تو سَرِیًّا جوی آبی که از آن سیاشامی
و بدان طهارت کنی از این خبر مرویست که عیسی علیه السلام پا بر زمین زد چشمه آب جاری شد وَهُزِّي
إِلَیْکِ و بجنبان و میل ده ای مریم بسوی خود بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تنه خرمای بن خشک را تُسَاقِطْ تا فرو ریزد
و حفص تساقط خوانده بضم تا و کسر قاف یعنی تا بیفتد از آن درخت عَلَیْکِ بر تو رُطَبًا جَنِیًّا خرمای تر و تازه را
چون فَکُلِي پس بخور از خرمای تر وَاشْرَبِي و بیاشام از آب وَقَرِّي عَیْنًا و روشن ساز چشم را یعنی خاطر خود را
خوشدار بفرزند و بسبز شدن درخت و خرمای تازه دادن او که مناسب حال تست آورده اند که چون مریم
بکلمه طیبه وَهُزِّي إِلَیْکِ مخاطب گشت گفت بار خدایا پیش از این که تندرست بودم و رنجور نبودم
روزی بی سعی من میرسانیدی بی آنکه مرا سعی بایستی کردن اکنون که بدرد مخاض گرفتارم مرا
میفرمایی که درخت بجنبان تا خرما بیفتد این چه حکمت است خطاب رسید که پیش از این
مجرد بودی و بالکلیه متوجه ما بودی اکنون که شد دلت بعیسی علیه السلام تعلق
پیدا کرده القصه حقتعالی جمع ملایکه را فرستاد تا گرد مریم در آمدند و چون عیسی متولد شد

او را فرا گرفتند و بشستند با آب چشمه آب و در حریر بهشت پیچیده در کنار مریم نهادند و ندا رسید که ای مریم نذر کن که امروز
روزه صمت بداری فَإِمَّا تَرَيِنَّ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا پس اگر بینی از آدمیان کسی را او پرسید که این فرزند از کجاست فَقُولِي پس بگو
إِنِّي نَذَرْتُ بدرستی که من نذر کردم لِلرَّحْمَٰنِ صَوْمًا برای خدا روزه را و گویند روزه ایشان ترک طعام و کلام بوده و این را
روزه صمت گویند و در شرع ما منسوخ است فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ پس سخن نخواهم گفت امروز إِنْسِيًّا با هیچ آدمی بلکه با ملائکه سخن
میگویم و با حق تعالی مناجات آورده اند که چون اهل مسجد مریم را در محراب ندیدند بتفحص او مشغول شدند از هر جا و هر کس میجستند تا
نشان دادند که او را در بیت لحم دیدیم قوم او در انکار فتند و مریم چون ایشان را بدید عیسی را برداشته متوجه ایشان شد و عیسی در راه با
مادر سخن در آمد و گفت ای مادر من بنده خدا و رسول اویم از قوم خود اندیشه مکن و در سخن کردن مرا با ایشان واگذار

فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا بقوم خود تَحْمِلُهُ در الحالت که برداشته بود او را امینی که چشم آن
گروه بر روی افتاد و کودک در بر او دیدند بگریستند چه او از خاندان نبوت و طهارت بود و آبا و امهات او
بورع و تقوی و صلاحیت معروف بودند و وی بصفت عفت و عصمت مشهور چون این حال را از وی دیدند بسیار
غمگین و اندوهناک گشتند قَالُوا يَا مَرْيَمُ گفتند ای مریم لَقَدْ جِئْتِ بدرستی که آمدی شَيْئًا فَرِيًّا
نیز این صورت متصور نبود و بسیار از تو این کار بسیار غریب و عجیبست يَا أُخْتَ هَارُونَ ای
بچیزی عجیب و بدیع که در میان اهل بیت تو مانند این نبوده و از مثل تو خواهر هرون گویند او برادر پدری
مریم بوده و بحسن طریقه و صلاحیت در زهد مشهور و معروف بود و ابن جبیر گفته که او مرد فاسق بوده و مشهور بزنا
و فساد و مریم را در قبح عمل تشبیه باو کردند مراد بهرون و بروایت ابن عباس و قتاده و کعب و مغیره بن شعبه از سید صلی الله
علیه و آله روایت کرده اند که مراد بهرون مرد صالح بود در بنی اسرائیل که در صلاحیت و پرهیزکاری مشهور بود هر که بصلاحیت
شهرت مییافت او را بهرون تشبیه میدادند و مرویست که چون وفات کرد چهل هزار کس تشییع جنازه او کردند
و بهرون نام داشتند بجهت تبرک او و اسم او و معنی آنست که ای مانند هرون در صلاح و تقوی مَا كَانَ
أَبُوكِ نبود پدر تو امْرَأَ سَوْءٍ مرد بد یعنی شخصی که عمل بد کرده باشد وَمَا كَانَتْ أُمُّكِ و نبود مادر تو
حنه بنت فاقوذ بَغِيًّا زناکار و فاجر یعنی تو از خانواده که هرگز مثل این از ایشان صادر نشد پس این امر غریب و
عجیب است که از تو بظهور رسید فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ پس مریم اشارت کرد بعیسی که با او سخن گوئید و جواب از وی بشنوید
غضب ایشان زیاده شد قَالُوا گفتند با وی كَيْفَ نُكَلِّمُ چگونه سخن گوئیم مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ با آنکه در دامن تو است که بمنزله
گهواره است او یا با آنکه در خور گهواره است صَبِيًّا در حالتی که کودک است که اصلا فهم خطاب و قدرت جواب ندارد آورده اند که چون مریم
گفت که جواب این کودک بشنوید گفتند ای مریم این عمل قبیح و فعل شنیع که از تو صادر گشته اکتفا نمیکنی و با ما سخریت
و استهزا مینمائی میگوئی که طفل یکروزه جواب ما بگوید پس در صدد رجم او شدند که ناگاه عیسی

عیسی علیه السلام

عیسی ع بفرمان حق سر دهن از پستان برداشته روی بدیشان کرد و بزبان فصیح قَالَ گفت ای قوم إِنِّي
عَبْدُ اللَّهِ بدرستی که من بنده خدایم تقدیم اقرار بعبودیت خدا جهت بطلان قول کسانیست که دعوی
ربوبیت او کرده اند همچنین حضرت امیر المؤمنین ع چون دانست که جماعت غلات در حق او گویند آنچه در باره
عیسی ع گفتند همیشه فرمودی أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَأَخُو رَسُولِ اللَّهِ و در نگین مبارک خود کنده بود که سبحان من لا یخرجنی
یا بابی الا عبدا پاک است آن خدایی که فخر و نازش من آنست که بنده اویم پس أَنَا عَبْدُ اللَّهِ جهت رد قول غلات است
وَأَخُو رَسُولِ اللَّهِ رد اعتقاد نواصب که بجهت عناد و حسد از مرتبه خلافتش منع کرده اند و بعد از ان فرمود که
این کلام را بغیر از من کسی دیگر نگوید مگر دروغ گوئی که دعوی مرتبه خود کند مراد جماعتی اند که بناحق دعوی
خلافت رسول خدا کردند و او را در کنج خمول نشانیدند و باتفاق چنانکه عیسی ع را پیش از بلوغ و تکلیف کمال عقل
دادند تا اقرار کرد بعبودیت خدا و گفت إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ امیر المؤمنین ع را نیز قبل از بلوغ و تکلیف کمال عقل دادند تا
رسول ص او را دعوت کرد و محل و مرتبه او قابل دعوت آمد و مامور باوامر و نواهی حضرت رسالت پناهی شد القصه
چون قوم از عیسی ع گفتار إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ شنیدند از آن متعجب شدند و گفتند این امری عجیب و غریبست پس همه متوجه
عیسی ع شدند تا دیگر از وی چه صادر شود فرمود آتَانِيَ الْكِتَابَ داده است خدا مرا کتاب یعنی حکم کرده در ازل
که انجیل بمن دهد و در تفسیر ثعلبی مذکور است که معنی آنست که مرا تعلیم داده است تورات را در شکم مادر وَجَعَلَنِي
نَبِيًّا و گردانیده است مرا پیغمبر و بروایت ابن عباس و اکثر مفسران در همان حالت که متولد شد دعوی پیغمبری کرد
و تلاوت انجیل میفرمود و این معجزه بندگان خدا را دعوت میفرمود و نیز فرمود که وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا و ساخت
خدای مرا با برکت و نفع أَيْنَ مَا كُنْتُ هر کجا که باشم و بهر موضع توجه کنم و بروایت صحیح آمده که عیسی ع در هر جا که
بودی بیماران و اصحاب آفات و عاهات نزد وی آمدندی و بدعای او شفا یافتندی و اگر جایی قحط واقع شدی و باران
نیامدی ببرکت قدم او باران آمدی و ارزان شدی وَأَوْصَانِي و وصیت کرد یعنی امر فرمود مرا خدای را بِالصَّلَاةِ
باقامت نماز وَالزَّكَاةِ بدادن زکوة اگر مالک آن شوم مَا دُمْتُ حَيًّا مادام که زنده باشم مخفی نیست که امیر المؤمنین ع
نیز باین صفات موصوف بود اما اول چنانکه گذشت که عیسی ع گفت إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ جهت رد غلات و بعد از آن فرمود آتَانِيَ
الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا جهت رد جهودان که او را بیوسف نجار میگفتند حضرت امیر المؤمنین ع نیز فرمود که أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَأَخُو
رَسُولِ اللَّهِ جهت رد غلات و نواصب و اما ثانی همچنانکه حق تعالی عیسی را از زمان صغر نبوت داد و او را بر خواندن انجیل
و تورات قدرت داد امیر المؤمنین ع را نیز در زمان صغر موفق شد بدانستن علوم شریعت مصطفوی و فطنت او بروجهی بود
که هر چه از حضرت رسالت ع میشنید حفظ میکرد و هرگز او را فراموش نمیکرد تا در حق او آمد که أُذُنٌ وَاعِيَةٌ فاما ثالث
زیرا که همچنانکه ببرکت عیسی اهل مرض شفا یافتند ببرکت شاه اولیا اکثر اهل شرک از مرض کفر و جهالت خلاصی یافتند
و بنور هدایت ایمان مستعد شدند و اما رابع همچنانکه عیسی ع فرمود وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا امیر المؤمنین ع
نیز در عبادت بدنی و مالی تا غایتی بود که در شبانه روزی هزار رکعت نماز میگذارد و حرص بر زکوة بر وجهی بود که در میان

نماز زکوة دادی و درحق او آیه آتیناه ولکن الله نازل شد القصه عیسی م بجهت تعلیم بندکان از لطف و رفق و حسن سیرت خود
با مادر و سایر بندکان خبر داده وَبَرًّا بِوَالِدَتِي و نیکو داننده مرا خدای نیکوکار بر مادر و مهربان بر وکه رضای او
حاصل کنم و از فرمان وی نه پیچم و دقیقه از دقایق مرضی فرو نکذارم وَلَمْ يَجْعَلْنِي و نکردانیده مرا جبارا اکردن کش که بر
بندکان تکبر کنم شَقِيًّا بدبختی که بجهت تکبر فرمان او نبرم یعنی از جباره اشقیا نیستم بلکه با جمیع مردمان بطریق تواضع
سلوک میکنم و دایم منقاد او بحانام وَالسَّلَامُ عَلَيَّ و سلام خدای بر منست چنانچه بر یحیی م يَوْمَ وُلِدْتُ
روزی که بزادم وَيَوْمَ أَمُوتُ و روزی که بمیرم وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا و روزی که بر انگیخته شوم زنده در خبر آ
که روزی یحیی بعیسی علیه السلام گفت که تو بهتر از منی شفیع من باش نزد خدای در مرتبه بلند و درجه ارجمند عیسی در جواب گفت تو به از منی
زیرا که من سلام بر خود کردم و خدای سلام بر تو کرد و حق تعالی بعد از ذکر عیسی و قصه او جهت رد قول جماعتی که در باره او افراط
و تفریط نمودند و بطریق وسط قدم ننهادند میفرماید که ذَٰلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ آنکس که ذکر او کذشت و نعت
او مذکور شد عیسی ابن مریم است نه آنکه نصاری وصف میکنند با ضداد آنچه مذکور شد و بعضی از ایشان مسیح ابن
الله میکویند و جمعی ابن یوسف نجار قَوْلَ الْحَقِّ کفتند درست و راست یعنی آنچه در باره عیسی م مذکور شد کفتار
درست و راست است الَّذِي آن قول حق و صدق فِيهِ يَمْتَرُونَ در آن شک دارند و با منازعه میکنند یکدیکر
و در امر او یهودان میکویند ساحر و کذابست و متولد از یوسف نجار و نصاری میکویند که ابن الله است بعد از آن
بجهت تکذیب نصاری و تنزیه خود از بهتان ایشان میفرماید مَا كَانَ نیست و نشاید لِلَّهِ مر خدای را أَنْ يَتَّخِذَ
مِنْ وَلَدٍ فرا کیرد فرزندی سُبْحَانَهُ منزه و مبراست و از آنچه ولد از جنس والد باشد و او سبحانه از جنسیت و
و مثلیت منزه است پس الزام ایشان میکند بقوله إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا چون حکم کند خدای بچیزی یعنی اراده آفریدن چیزی
کند فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ پس جز آن نیست که کوید مر آنچیز را که كُنْ بباش فَيَكُونُ پس بباشد تا خیر کسی که
قدرتش و با این و جبر باشد که بلفظ کن ایجاد شیء نماید البته منزه خواهد بود از مشابهت او بخلق و مبرا از احتیاج در
فرا کرفتن ولد با آبستن کردانیدن اناث بعد از آن حبیب خود را بدعوت بندکان امر میکند بقوله وَإِنَّ اللَّهَ
رَبِّي وَرَبُّكُمْ بدرستی که خدای بحق پروردکار من و پروردکار شما فَاعْبُدُوهُ پس بپرستید او را و بپرستش غیر او مشغول
مشوید هَٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ اینست راه راست که موصل است بروضه رضوان فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ پس
اختلاف کردند جمیع فرق یهود و نصاری مِنْ بَيْنِهِمْ از میان یکدیکر در باب عیسی م چه یهودان طریق تفریط کرفتند و
او را دشمن داشتند و ترسایان در جانب افراط افتادند و دعوی الوهیت او کردند با آنکه ترسایان مختلف شدند و سه فرقه
کشتند نسطوریه عیسی را ابن الله کفتند و یعقوبیه بالوهیت او قایل کشتند و ملکانیه کفتند که او بنده خداست و پیغمبر او
فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا پس وای مر آنان را که کافر شدند بوحدانیت خدا انکر ویدند مِنْ مَشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ از
وقت حاضر شدن روز بزرک قیامت و یا از مشاهده اهوال آن روز و یا از شهادت آن روز بر ایشان چه در آن روز
ملائکه و انبیا و زبان و اعضای کفار بر کفر و بدی اعمال ایشان کواهی دهند أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ چه شنوا باشند

کافران و چه بینا يَوْمَ يَأْتُونَنَا در آن روز که بیایند بما یعنی بحشر قیامت حاضر شوند و لیکن سود نکند ایشان را
دیدن و شنیدن یعنی بعین الیقین ببینند مواعید الهی را و بدان متیقن کردند اما نفع نرساند ایشان را آن
دیدن و شنیدن لَٰكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ لیکن ستمکاران امروز یعنی در دنیا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در کمراهی
پیدا و هویدا چه اختیار هوا کرده اند و از ملت دین حق عدول نموده ملخص آنست که کافران در دنیا جاهل اند
با مور عقبی و در آخرت عارف بآن و این عرفان در آن روز فایده با ایشان ندهد وَأَنْذِرْهُمْ و بیم کن ایشان را
یعنی کفار مکه را يَوْمَ الْحَسْرَةِ در روز ندامت که بدکاران حسرت خورند که چرا بد کردیم و نیکوکاران ندامت
خورند که چرا نیکی بیشتر نکردیم إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ تا وقتی که ساخته شود کار یعنی در آن حساب همه خلایق کنند و حکم
صادر شود که فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ یعنی بعضی را بهشت برند و جمعی را بدوزخ در آرند وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ
و کفار در غفلت و بیخبر اند از احوال آخرت وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ و ایشان نکروند بآخرت و متعلقات آن
و بصحت پیوسته در طرق ما طرق اهل سنت که پیغمبر م فرموده که چون روز قیامت شود همه مردمان از حساب بپردازند
حق تعالی مرک را بصورت کوسفندی سپید مصور سازد و بفرماید تا او را در میان اهل بهشت و دوزخ بدارند و ندا
زنند که مرک را می شناسید همه کویند مرک اینست پس بفرماید تا او را بکشند و بعد از آن ندا کنند که ای اهل بهشت و دوزخ شما
همیشه جاوید باشید که هرکز مرک بشما نرسد و بعد از آن حضرت این آیه را بخواند فرمود که انذرهم یوم الحسرة اذ قضی الامر ای بشنوند
چندان فرحناک و شادان شوند که اکر مرک بودی هم از شادی هلاک شدندی و دوزخیان شهقه زنند که اکر مرک بودی
هم از حزن و اندوه هلاک کشتندی إِنَّا نَحْنُ بدرستی که ما نَرِثُ الْأَرْضَ میراث بریم زمین را وَمَنْ عَلَيْهَا
و هر که اکر بر روی زمینست یعنی همه را فانی سازیم پس هیچکس باقی نماند بر زمین که مالک و متصرف باشد غیر از ما و ملک
و هو بار راجع شود و هیچکس نماند که دعوی ملکی کند همچنانکه حالا دعوی میکند وَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ و بسوی ما
باز کردانیده شود بعد از مرک یعنی بجائی که غیر ما مالک امر و نهی نباشد و آنجا جزا بر وفق اعمال بر ایشان رسانیم
که چون سطوات ازلی از روی هیبت همه مکونات را فانی سازد ندای کبریا در رسد که لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ و چون غیر او
معدوم باشد جلال احدیت و جمال صمدیت بکمال قدسی و عز سبوحی خود را جواب دهد که لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ و بعد از ذکر
احوال زکریا و یحیی و مریم و عیسی قصه ابراهیم را بیان میفرماید که تا بندکان نیز با او اقتدا کنند و در طریق نجات سلوک
نمایند و میکوید وَاذْكُرْ و یاد کن ای محمد برای قوم خود فِي الْكِتَابِ در قرآن إِبْرَاهِيمَ قصه ابراهیم را که همه اهل ملل بفضل
او مقر و معترف اند و مشرکان عرب و منافقان بادب بفرزندی و مفاخرت میکنند پس ایشان را از توحید او خبر ده
و بکو با ایشان که إِنَّهُ بدرستی که كَانَ صِدِّيقًا بود بسیار راست کوینده و این صفت اصل است در نبوت یعنی
در اقوال و افعال و امور اعتقاد صادق و مصدق بود نَبِيًّا پیغمبری خبر دهنده بود یا بلند مرتبه إِذْ قَالَ چون
کفت لِأَبِيهِ مر پدر خود را مراد عم او بود که آزر است و چون در طفولیت مربی او بود او را پدر میکفت و نمیتوان بود که
مراد پدرش باشد بجهت آنکه بادله ثابت شده که آبا و اجداد انبیا مسلمانان اند و این قصه در سوره الانعام سبق شد

[illegible]

عشر

بی از جهت عطوفت و مهربانی فرمود بم کریا ابت ای پدر من لم تعبد چرا می پرستی و ستایش میکنی ما لا یسمع
آن چیز را که نمی شنود دعا و نیاز ترا ولا یبصر نمی بیند خضوع و خشوع ترا که نزد او بجای می آوری و پرستش میکنی
ولا یغنی عنک و دفع نمیکند از تو شیئا چیزی را از ضرر و مکروه طبیعت یا نفع نمی رساند ترا در دفع مضار و
جذب منافع پس کسی را پرستش کن که نعمتهای کثیره بتو میرساند و دفع مضار و مکاره از تو میکند و آن حضرت رب
الارباب که خالق و رازق تست یا ابت ای پدر من انی قد جاءنی بدرستی که آمده است بمن بطریق وحی من
العلم از دانش ما لم یاتک آنچه نیامده است بتو فاتبعنی پس پیروی کن مرا اهدک تا بنمایم ترا صراطا
سویا راه راست که سالک خود را زود بمطالب دنیوی و مقاصد اخروی رساند و او را از مهالک دنیا و آخرت
رستگار گرداند یا ابت ای پدر من لا تعبد الشیطان مپرست دیو را یعنی فرمان او مبر نافرمانی خدا که شرکت
ان الشیطان بدرستی که دیو سرکش کان للرحمن هست مر خدا را عصیا فرمان نبرنده از جمله عصیان اوست که
آدم را سجده نکرد و اولاد او را بر شرک داشت یا ابت انی اخاف ای پدر من میترسم ان یمسک آنکه برسد بتو
عذاب من الرحمن عذابی از جانب خدای تو بسبب متابعت تو شیطان را و چون عذاب الهی و عقوبت پادشاهی در رسد
فتکون پس باشی تو عن آلهتی از پرستش خدایان من و ترک کننده ایشان یا ابراهیم ای ابراهیم لئن لم تنته اگر باز
ایستی از مقال خود و از مذمت بتان و از رغبت گردانیدن ایشان لارجمنک هر آینه دشنام دهم ترا یا سنگسار کنم
و اهلاک شوی یا از من دور شوی و کردمن نکردی و چون با من در طریق مخالف سلوک میکنی پس حذر کن از من
واهجرنی و دور شو از من ملیا زمانی دور و دراز پیش از آنکه ترا بزنم و مجروح کنم و هلاک گردانم ابراهیم
چون از ایمان او نا امید شد و این کلمات با تهدید او زو بشنید بر طریق وداع و مقابله سیئه بحسنه قال گفت سلام
علیک سلام بر تو باد یعنی ترا وداع میکنم و میروم و در بعضی اخبار آمده که چون ابراهیم قصد مهاجرت کرد آزر او را
گفت که از رفتن ملول مباش که تو خدای نیکو و بزرگوار داری ترا فرو نخواهد گذاشت ابراهیم بایمان او امیدوار شده
بر او سلام کرد و گفت ساستغفر لک زود باشد که آمرزش خواهم برای تو ربی از پروردگار خود تا شاید که توفیق
دهد ترا در توبه و ایمان و حقیقت آنست که استغفار ابرهیم برای او جهت وعده او بود بر ایمان آوردن چنانکه در سوره
توبه مذکور شده انه کان بدرستی که هست خدای من بی حفیا بمن غایت مهربان واعتزلکم و کناره میگیرم
از شما مراد آزر است و امثال او از بت پرستان یعنی از همه شما دوری میجویم و کناره میگیرم وما تدعون و از آنچه
که میخوانید و میپرستید من دون الله بجز از خدای یعنی بتان مراد مهاجرت است از دیار ایشان وادعوا ربی
و میخوانم پروردگار خود را یعنی میپرستم او را بیگانگی عسی ان لا اکون شاید یعنی امیدوارم انکه نباشم بدعاء ربی
بخواندن و پرستیدن پروردگار خود شقیا نا امید و بی بهره یعنی شما از خواندن بتان بی بهره اید و ضایع در کردار
خود و من امیدوارم که از حق سبحانه بهره تمام گیرم و در سلک مخصوصان و مقربان او باشم آورده اند که ابرهیم
از بابل بکوهستان فارس آمد و هفت سال در اطراف آن کوه سیر میفرمود و بعد از ان باز ببابل آمد و مذمت بتان آغاز

للشیطان ولیا قرین و یار مر دیو را و دوست یعنی قرین او در عذاب دوزخ
قال اراغب انت گفت آزر آیا روی گرداننده‌ای تو
و دیار ایشان

کرد و درین نوبت بتان را بشکست و آتش نمرودی بر وی سرد شد چنانچه تفصیل این در سوره الانبیاء مذکور شد
بعد از ان با ساره و لوط عزیمت شام فرمود حق تعالی ازین خبر میدهد فلما اعتزلهم پس آنهنگام که جدا شد
از بت پرستان متوجه شام شد و بگذاشت ایشان را در بت پرستی وما یعبدون و آنچیز را که می پرستیدند
بجز از خدای وهبنا له بخشیدیم او را از ساره اسحق و یعقوب فرزندی اسحق نام از ساره پس از
از اسحق که یعقوب نام داشت وکلا جعلنا و همه را گردانیدیم نبیا پیغمبر خبر دهنده و بار گزیده
و تقریب تخصیص اسحق و یعقوب بذکر جهت آنست تا ذکر اسمعیل کند بعد ازین علی انفراده بجهت مزیت فضل او و
وهبنا لهم و بخشیدیم مر ایشان را من رحمتنا از بخشش خود بهر اولاد و نبوت از نعم دین و دنیا و کرامت
نبوت و اولاد موالات که ایشان ارزانی داشت وجعلنا لهم و دادیم مر ایشان را لسان صدق زبان را
علیا در حالتی که بلند بود آن لسان صدق در میان مردمان مراد ثنای نیکوست که جمیع اهل ملل از یهود و
نصاری و مسلمانان ایشان را بآن ستایش میکنند و بایشان مفاخرت مینمایند و همه دعوی میکنند که ما بر
ایشانیم و ما بلند گردانیدیم ذکر ایشان را در میان امت محمد که هر کس بوصف جمیل ذکر ایشان خواهند کرد تا روز
قیامت و بعد از ان در بیان قصه پیغمبر میفرماید واذکر یاد کن ای محمد فی الکتاب قرآن موسی قصه موسی را
انه کان بدرستی که او بود مخلصا پاک کرده شده از عیب و نقص یعنی موحدی بود که عبادت او از شرک و ریا
پاک بود یا من جمیع الوجوه متوجه حضرت ربوبیت بود و بغل و از ماسوای او پاک و پاکیزه وکان رسولا
بود فرستاده شده از نزد حضرت عزت نبیا خبر دهنده خلق از جانب جناب احدیت و یا بلند قدر و عالی
مرتبه وناديناه و ندا کردیم موسی را بکلمات یا موسی انی انا الله رب العالمین من جانب الطور از ناحیه کوه
طور الایمن که طرف راست موسی بود یا جانب میمون و مبارک وقربناه نزدیک گردانیدیم او را بدرگاه قرب خود
نجیا در حالتی که راز گوینده بود با ما مروی است که موسی را بلند گردانیدند و بالا بردند از آسمان تا با آسمانی و از جایی
تا بجایی دیگر تا بجایی رسید که آواز قلم که تورات را با و نوشته بودند و می شد می شنید ووهبنا له و بخشیدیم مر او را
و عطا فرمودیم من رحمتنا از جانب رحمت و مهربانی خود اخاه هارون برادر او هرون را یعنی او را وزیر و
معاون او گردانیدیم در تدبیر و تکفل امور دین نیز نبیا در حالتی که پیغمبر بود با رفیع القدر بعد از ان در بیان حال
اسمعیل میفرماید واذکر فی الکتاب اسمعیل و یاد کن در قرآن صفت اسمعیل را انه کان بدرستی که او بود
صادق الوعد راست وعده وکان رسولا و بود فرستاده نبیا خبر دهنده از حق ذکر او بصدق او
بار جهت شهرت و بود باین صفت چنانچه مشهور است که با کسی وعده داد که من درین مکان تا تو بیایی باشم
بقول او یکسال اقامت کرد تا آن مرد بیامد و درین مدت جز پوست درخت از خوردنی چیزی نداشت و نیز در
صفت او میفرماید وکان یامر و بود که میفرمود اهله کسان خود را بالصلوة بنماز که اشرف عبادات بدنیه است
والزکوة و بزکاة که اکمل اعمال مالیه است وکان عند ربه و بود نزد آفریدگار خود مرضیا پسندیده

ومن دون الله

اورا استقامت اقوال و افعال بعد از آن سیرت در بین ابنای دین خود میدهد تا امت مرحوم بآن اقتدا کنند و
وَاذْكُرْ یاد کن ای محمد فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ در قرآن قصه ادریس که پسر نبیرهٔ شیث و جد پدر نوح است
و سی صحیفه باو نازل شد و او لکسی که خط نوشت و از علم نجوم و حساب سخن گفت و وضع ترازو کرد و اسلحه
ساخت و خیاطی کرد او بود و در جامع الاصول آورده که ادریس صد سال بعد از وفات آدم متولد شده إِنَّهُ
كَانَ بدرستی که او بود صِدِّيقًا بسیار راست گوینده بر جمیع اقوال نَبِيًّا خبر دهنده از حق تعالی یا بلند مرتبه وَرَفَعْنَاهُ
بر داشتیم او را مَكَانًا عَلِيًّا مکانی بلند که شرف نبوت و درجه قربت و او را ببهشت رسانیدیم و یا بآسمان
چهارم در احادیث معراجیه ثابت شده که حضرت رسالت ص فرمود که من در آسمان چهارم با ادریس ملاقات
کردم و سبب رفع او بآسمان بروایت ابن عباس آن بود که روزی ادریس از حرارت آفتاب رنج یافت مناجات کرد که الهی با
وجود این بعد که میان من و آفتاب هست متأثر شدم آیا آن فرشته را که حامل آفتاب است چه حال باشد خداوندا بار آفتاب را
بر او آسان گردان و او را از تاب حرارت آفتاب در سایه عنایت خود محفوظ دار حق تعالی دعای او را اجابت فرمود روز
دیگر آن فرشته که حامل آفتاب بود خود را سبکبار یافت و اثر حرارت آنرا در نیافت سبب آنرا از حضرت عزت پرسید
خطاب رسید که بندهٔ من ادریس در حق تو دعا گفت و من اجابت کردم فرشته باجازهٔ او سبحانه بزیارت ادریس آمد
و بعد از ملاقات ادریس باو گفت چون بملک الموت رسی بگو تا در اجل من تاخیر کند و من وظایف طاعات الهی را
زیاده کنم آن فرشته گفت هر چه درین باب ممکن باشد سعی نمایم پس بالتماس وی او را بر پر خود نشانده بآسمان
برد و نزدیک طلوع آفتاب ساینده و باستدعای ادریس کمیت عمر و کیفیت اجل وی از ملک الموت پرسید گفت حکم
الهی درباره آنکس که تو میگویی آنست که حالا نزدیک مطلع آفتاب متوفی شود چون فرشته باز آمد ادریس نقد جان
بخازن اجل سپرده بود و باز حق سبحانه جان بوی داد و اکنون درین موضع با ملایکه بعبادت مشغول است
أُولَٰئِكَ آنها که مذکور شدند از زکریا و ادریس الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ آنانند که حق تعالی انعام کرد بر ایشان بانعام
نعم دینیه و اصناف مواهب معنویه مِنَ النَّبِيِّينَ از میان پیغمبران مِنْ ذُرِّيَّةِ آدَمَ از فرزندان آدم وَمِمَّنْ
حَمَلْنَا و از ذریت اینها که برداشتیم ایشان را در کشتی مَعَ نُوحٍ با نوح ع و اینها غیر از ادریس اند وَمِنْ ذُرِّيَّةِ
إِبْرَاهِيمَ و از فرزندان ابراهیم و اسرائیل و از ذریت یعقوب ع وَمِمَّنْ هَدَيْنَا و از آنها که راه نمودیم ایشان را
بحق وَاجْتَبَيْنَا و برگزیدیم ایشان را از میان مردمان به نبوت و کرامت و رسوخ ایمان و طاعت و عبادت
إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ هر گاه خوانده میشود بر ایشان آيَاتُ الرَّحْمَٰنِ آیتهای خدای بخشاینده در کتابها که بایشان فرود آمده
بود خَرُّوا بروی در افتادند سُجَّدًا در حالتی که سجده کنندگان بودند مر خدای را وَبُكِيًّا و گریه کنندگان از
خوف و نزد بعضی مراد بر مِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا مؤمنان اهل کتابند چون عبدالله سلام و قوم او که چون قرآن — سجده
بر ایشان خوانده میشود بسجده می افتادند و میگریستند و از علی ابن الحسین زین العابدین ع مرویست که فرمود
که آیه در قرآن ما را کشت و این شیمه و خصال ماست مرویست از حضرت رسالت پناه ص فرمود که چه که قرآن خوانید
حق

و بگریید و اگر نتوانید خود را بتکلف بگریه در آرید صالح مری فرمود که در خواب میدیدم که در نزد رسول قرآن
میخواندم فرمود ای صالح این قراءت قرآنست کو گریه نیست در آنکه گریه لازم شوقست در کلام دوست و در
حدیث آمده که قرآن بحزن و اندوه نازل شده پس هر گاه که قراءت آن کنید خود را بحزن دارید و بعد از
ذکر پیغمبران و صالحان از حال فساق و فجار خبر میدهد فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ پس در رسیدند از پی
ایشان فرزندان که از غایت غفلت و جهالت أَضَاعُوا الصَّلَاةَ فرو گذاشتند نماز را یعنی ترک کردند
وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ و پیروی کردند آرزوهای نفس را از معاصی چون شرب خمر و زنا و امثال آن
ابن عباس فرموده که اینها یهود بودند که ترک صلوات مفروضه کردند و شرب خمر خوردند و نکاح خواهر پدری را حلال
دانستند و بروایت مجاهد و قتاده مراد فساق این امت اند تا روز قیامت امیر المومنین ع فرمود که این در وقتیست
که مشغول شوند به بناهای بلند و بر نشینند بر اسبان منظور و جامهای مشهور پوشند فَسَوْفَ
يَلْقَوْنَ پس زود باشد که برسند غَيًّا بجزای گمراهی و تباهی خود بجزای بدی و زیان کاری خود از ابن عباس
مسعود و غیرهما و کعب مرویست که غیا وادیست در جهنم آتش آن تیزتر و عذاب آن سخت‌تر اولی نمازان و متابعان
شهوات و آرزوها را آنجا برند و بروایت ابن عباس وادیست در دوزخ که اهل دوزخ از فرط حرارت آن پناه
با خدا دهند و آن جای زانی مصر و مدمن خمر و آکل ربا است و کسانی که عاق والدین باشند و گواهی بدروغ دهند
و زنی که فرزندی را که از شوهر وی نباشد بر شوهر خود بندد إِلَّا مَنْ تَابَ مگر آنکه باز گشته باشد از معاصی
وَآمَنَ و ایمان آورده بخدا و رسول وَعَمِلَ صَالِحًا و کرده کار شایسته فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه تایب مؤمن
يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ در آورده شوند و حفص بفتح یا و ضم خا میخواند یعنی در آیند در بهشت بفرمان خدا وَلَا
ح يُظْلَمُونَ و ستم دیده نشوند شَيْئًا چیزی را از پاداش خود یعنی از مزد ایشان هیچ کم نکند و تایبان و عاملان صلاح
در آیند جَنَّاتِ عَدْنٍ در بهشتهای با اقامت الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَٰنُ که وعده داده است خدای بر آن عِبَادَهُ
بندگان خود را بِالْغَيْبِ ط در حالتی که آن بهشتها غایبند از ایشان یا ایشان از آنها غایبند یعنی بوعده صدق
عشر الهی تصدیق بآن کرده اند و اگر چه او را ندیده اند إِنَّهُ كَانَ بدرستی که هست وَعْدُهُ مَأْتِيًّا وعده خدا آینده
یعنی جنات عدن آینده و محقق الوقوع است و یا مراد بوعده جنات است یعنی مومنان آینده کان اند بآن
لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا نشنوند بهشتیان در بهشت لَغْوًا سخنی بیهوده و هرزه و بی فایده مانند فحش و زخرفات
و اباطیل إِلَّا سَلَامًا ط لیکن شنوند سلام را از جانب جناب عزت و یا از ملایکه بر وجه تعظیم و مکرمت و
و یا از یکدیگر از روی تحیت وَلَهُمْ و مر ایشان را بود رِزْقُهُمْ روزی ایشان از نعمتهای عظیم فِيهَا
دران بهشتها بُكْرَةً وَعَشِيًّا بامداد و شبانگاه یعنی در طرفین روز ایشان را نعمتهای بهشت خورانند
چنانکه عادت متنعمانست و چون در بهشت لیل و نهار نخواهد بود پس مراد از بکره و عشی مقدار این
دو زمانست یعنی بمقدار این دو زمان که در دنیا ساخته باشند روزی بایشان دهند و گویند اگر چه شب

و روز نخواهد بود اما علامات باشد که بدان مقدار لیل و نهار بشناسند و در معنی بعضی تفاسیر آمده
بفرو گذاشتن پردها و بستن درها معلوم شود و زمان نهار برداشتن رفع و کشودن درها باشد در
تبیان البیان آورده که در زمان شب کنیزان بهشت خدمت مؤمنان کنند و در زمان روز غلمان بهشت
و گویند عرب هر که چاشت و شام طعام میخورد او را منعم میخوانند پس مراد آنست که اهل بهشت منعمان باشند
و نزد بعضی مراد از بکره و عشی دوام رزق است و جمیع زمان نه در بین هر دو وقت معین تلک آن بهشت که ذکر کردیم الجنة
التی نورث بهشتیست که میراث دهیم من عبادنا از بندگان خود من کان تقیا هر که اگر پرهیزکار
باشد یعنی باقی گذاریم آن را بدیشان همچنانکه بر وارث باقی ماند و در روایت صحیح آمده که حق تعالی برای هر بنده مکلف
جایی تعیین نموده در بهشت و در دوزخ چون مکلف ایمان آورد و اختیار طاعت کند جایی که در دوزخ نامزد او
باشد بکافران دهند چون کافر شود و معصیت کند جایی که در بهشت برای او مقرر بوده باشد بمتقیان دهند آورده اند
که چون حضرت رسالت را از اصحاب کهف و ذو القرنین و روح سوال کردند فرمود که فردا بیایید تا جواب گویم و کلمه ان شاء الله
نگفت پانزده روز یا دوازده روز یا بیست و پنج روز و قولا شهر چهل روز جبرئیل نازل نشد تا کافران گفتند که خدای محمد او را گذاشت
و او را دشمن گرفت و حضرت رسالت بجهت این معنی بسیار مغموم بود چون جبرئیل فرود آمد [struck] با او گفت ای برادر دیر آمدی
و من بس منتظر بودم جبرئیل گفت یا رسول الله من نیز مشتاق ملاحظت تو بودم اما درین مدت از حضرت عزت رخصتی نبود که نزد
تو آیم بعد از آن بحکم زبان ملایکه حبیب خود را ازین خبر داد که وما نتنزل و فرو نمی آییم ما فرشتگان الا بامر ربک
مگر بفرمان و دستوری پروردگار تو که له ما بین ایدینا مر او راست آنچه در پیش ماست از اماکن و جهات و کارهای
آینده وما خلفنا و آنچه در پس ماست از امکنه و ازمنه وما بین ذلک و آنچه در میان اینهاست که زمان حال است
مراد آنست که در قبضه قدرت اوست جمیع ازمنه و امکنه و جهات و ما از مکانی بمکانی و زمانی بزمانی منتقل نتوانیم شد مگر
امر و اراده او و بامر اوست حکم در ابتدای آفرینش و انتهای آجال ما و آنچه در مدت حیات ماست وما کان و نیست و نبوده
و نخواهد بود ربک پروردگار تو نسیا فراموشکار یعنی از حال تو آگاهست هر گاه مصلحت و تقاضا کند ما را بسوی تو
فرستد پس فرو ماندن ما بجهت عدم امر و مشیت اوست نه بجهت نسیان او و چگونه نسیان او روا باشد و حال آنکه او رب
السموات والارض وما بینهما آفریدگار آسمانها و زمینها و آنچه میان آنهاست و آفریننده ارض و سما و
پرورنده آن نشاید که فراموشکار باشد فاعبده پس او را پرستش کن نه غیر او را واصطبر و شکیبایی
لعبادته بر پرستش او یعنی چون دانستی که تو را فراموش نکرده بر عبادت او ثابت قدم باش و بدیر آمدن وحی و استهزای
کفار دلتنگ مشو پس بجهت تقریر امر بعبادت و انکار شرک خود و اثبات وحدانیت خود میفرماید که هل تعلم آیا میدانی
له سمیا مر خدای را مانندی که او را اله توان گفت یا هم نامی یعنی که غیر او کسی را الله نام بوده باشد و این از جمله آثار سطوت الهی
و غیرت احدیت که هیچکس از اهل شرک معبود خود را الله و رحمان نام ننهاده و بلکه اله گفته اند و چون دانسته که هیچکس مثل او نیست
و هیچ مستحق عبادت نیست غیر از وی پس چاره نیست از تسلیم شدن مر او را و اشتغال نمودن بعبادت او و صبر کردن بر مشقت آن

آورده اند که ابی بن خلف جمحی روزی نزد رسول آمد بر سبیل انکار و استهزا گفت آیا چون بمیرم مرا از گور زنده کنند در روایتی آنست
که استخوانهای پوسیده و ریزیده مرده را بدست گرفته نزد رسول آورد و در دست بمالید تا آرد شد و باد بران دمید تا همه
جدا گردید پراگنده شد و از روی انکار گفت این زنده شود حق تعالی رد قول او کرده این آیه فرستاد که ویقول الانسان
و میگوید آدمی یعنی ابی که از جمله آدمیانست ءاذا ما مت آیا در هر وقتی که بمیرم و ازین دنیا بیرون روم لسوف
اخرج هر آینه زود بیرون آورده شوم از خاک حیا در حالی که زنده باشم یعنی چگونه تواند بود که مرده زنده
شود و از خاک بیرون آید اولا یذکر الانسان آیا نمی اندیشد و یاد نمیکند آن آدمی آن را که انا خلقناه
بیافریدیم ما او را من قبل پیش ازین ولم یک شیئا و نبود چیزی بلکه عدم صرف بود یعنی باید که یاد آرد
این معنی که ایجاد معدوم اصعب و عجیب تر است از جمع مواد بعد از تفرق آن و اعاده مثل آنچه در آن بود از اعراض پس چگونه
که او بر ابتدا قادر باشد بر اعاده نیز قادر خواهد بود بعد از آن جهت تحقیق امر اعاده اجسام میفرماید که فوربک پس
سوگند بپروردگار تو که بوقت قیام قیامت لنحشرنهم هر آینه حشر کنیم آدمیان را والشیاطین و همه دیوان را
که گمراه کننده ایشان بوده اند ثم لنحضرنهم پس حاضر گردانیم همه آدمیان را حول جهنم گرداگرد جهنم تا سرور و فرح
اهل تقوی و سعدا بجهت نجاة ایشان از آنچه بینند زیاده شود و غیظ و خشم اشقیا بجهت آنکه مشاهده کنند آنچه از
برای ایشان آماده است در دوزخ از انواع عذاب بیشتر گردد پس بجهت این کفار و شیاطین را در گرد جهنم حشر کنیم
جثیا در حالی که بزانو در آمدگان باشند بجهت هول آنچه بر ایشان ظاهر شود ثم لننزعن پس بیرون آوریم
من کل شیعة از هر گروهی ایهم هر که از ایشان اشد که او سخت تر و دشوارتر باشد علی الرحمن
بر خدای عتیا از روی سرکشی یعنی از هر امتی آن را که ستیزه کارتر و فرمان نابردارتر بود جدا کنیم و بدوزخ اندازیم بیت [illegible]
جبران کدام ز مقبولان و محرومان کدام ز فضل خویش رحمی کن مرا یارب که انعام تو بر من هست بسیار خلاصه معنی آنست که اول
ایشان را بدوزخ بریم بجهت آنکه هم گمراه بودند و هم گمراه کننده و بعد از آن تابعان ایشان را ثم لنحن اعلم پس ما داناتریم بالذین
هم با آنکه ایشان اولی بها سزاوارتر اند بدوزخ صلیا از روی در آمدن یعنی میدانیم که کیست سزای آنکه نخست او را جا
باید کرد و در آتش افکند و بشدت عذاب او را معذب ساخت وان منکم و نیست از شما آدمیان هیچکس الا
واردها مگر آنکه رسنده و گذرنده است بدوزخ اما چون بدان گذرند آتش مرده و افسرده گردد چنانکه بر ابراهیم
سرد و افسرده شد جابر انصاری رحمة الله علیه از پیغمبر روایت کرده که بعضی بهشتیان از بعضی سوال کنند که نه حق تعالی وعده فرموده
بود که وان منکم الا واردها پس چگونه بود که ما آتش دوزخ ندیدیم فرشتگان گویند شما گذر کردید در دوزخ اما آتش آن
بسبب نور ایمان شما فرو مرده کان هست ورود مردمان بدوزخ علی ربک بر پروردگار تو حتما جزم و قطع
کرده گویا لازم است از آن مقضیا حکم کرده شده بران یعنی وعده ایست که البته واقع خواهد شد ثم ننجی پس نجات دهیم
الذین اتقوا آن را که پرهیز کردند از شرک و معاصی یعنی بیرون آریم ایشان را از دوزخ ونذر الظالمین و بگذاریم
ستمکاران را که اهل شرک و کفر اند فیها در آتش جثیا در حالی که بزانو در آمدگان باشند از هول و شدت آن جا برین

عبد الله انصاری گفت که این هردو گوش من کر باد اگر از رسول نشنیده باشم که میگفت ورود یعنی دخول و هیچ بر و فاجر نماند
مگر که در دوزخ در آید لیکن دوزخ بر مؤمنان سرد و سلامت باشد همچنانکه بر ابراهیم خلیل و بعد از آن مؤمنانرا بیرون آورند
و کافرانرا در آن بگذارند و علی بن منبه از رسول روایت کرده که فرمود روز قیامت دوزخ بانگ و فریاد کند و گوید ای مؤمن
بگذر از من که نور تو آتش و حرارت مرا فرو نشاند عبد الله بن مسعود از رسول روایت کرده که ورود مردمان بر صراط
بقدر اعمال باشد جمعی چون برق جهنده بگذرند و طایفه چون باد دونده و گروهی چون اسبان دونده و بعضی چون پیاده
و برخی افتان و خیزان و فرشتگان گویند بار خدایا اینان را بسلامت نگاه دار و ابو سعید از حضرت رسالت نقل کرده که بعضی
را از دوزخ بیرون آرند پس از آنکه از سوختگی چون انگشت شده باشند بعد از آن فرمود که خلق در قیامت بر طبقات مختلفه
باشند بعضی بی حساب ببهشت روند و آنها پیغمبران باشند و دیگرانرا حساب کنند اگر حسنات ایشان بیش از سیئات باشد ایشانرا ببهشت
برند و اگر حسنات و سیئات برابر باشد حق تعالی نیز بر ایشان رحمت کند و عفو نماید و ببهشت برد و یا اگر من ایشانرا شفاعت کنم
و یا دیگری از اهل شفاعت و اگر هیچکدام از اینها نباشد ایشانرا بدوزخ برند و بقدر سیئات عقوبت کنند آنگه ببهشت در آیند و چون
ارادهٔ الهی تعلق گیرد بآنکه ایشانرا از دوزخ بیرون آرد بالائکه فرماید تا هوای دوزخ را صافی کند و از کدورات دود پاک
گرداند منافقان از درک اسفل نگاه کنند مؤمنانرا بینند بر سبیل طعنه ایشانرا گویند نه شما نماز گذاردید و روزه داشتید
مؤمنان گویند بار خدایا ما را از طعنهٔ دشمنان طاقت طاق شده حق تعالی جبرئیل را امر کند که برو و مؤمنانرا از دوزخ بیرون آر
جبرئیل بیاید و جمع بسیار را از دوزخ بیرون آورد دیگر باره بجبرئیل خطاب رسد که برو و هر که در دل او مثقال ذره ایمان
هست و در همه عمر خود یکبار لا اله الا الله گفته باشد از دوزخ برهان جبرئیل بیاید و جمیع مؤمنانرا از دوزخ بیرون آورد
و در آنجا نماند مگر کافران پس مؤمنانرا بیارند بچشمهٔ که آنرا عین الحیوان گویند و ایشانرا در ان چشمه در آرند و هر سیاهی
اعضای ایشان زایل شود اما نشانهٔ در جباه ایشان باند اهل بهشت چون ایشانرا بینند گویند اینها آنند که از دوزخ بیرون
آمده اند حق تعالی آن نشانرا نیز زایل سازد و بعد از آن ازعنا اهل کفر خبر میدهد که **وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ** و چون
خوانده شود بر مشرکان **آيَاتُنَا** آیتهای ما **بَيِّنَاتٍ** در حالی که هویدا و روشنند در اعجاز و اظهار **قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا**
گویند آنانکه نگرویدند از صنادید قریش **لِلَّذِينَ آمَنُوا** مر آنانرا که گرویده اند از فقرای مؤمنین یعنی توانگران اهل شرک
بدرویشان اهل ایمان و اسلام گویند **أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ** کدام ازین دو گروه کافر و مؤمن **خَيْرٌ مَقَامًا** بهتر اند
از روی مقام و مسکن **وَأَحْسَنُ نَدِيًّا** و نیکوتر از روی مجلس و محفل مارا منازل خوب و اماکن ارجمند است و هر اسباب
معیشت بر وجه دلخواه و مجمع ما مزین و آراسته بر حسب مدعا چه اهل مجلس ما همه صنادید قریش اند و اشراف عرب و شما مبتلا
بضیق معیشت و بی برگ و نوا و اهل مجلس شما موالی و ضعفا ملخص سخن آنست که چون کفار بشنوند آیات واضحات قرانی را و عاجز
شوند از معارضه و ابطال آن متمسک شوند بافتخار بآنچه ایشانرا هست از حظوظ دنیا و استدلال کردن بزیادتی که بحسب حظ
ایشان در آن بر فضل مرتبت و حسن منزلت ایشان نزد حق تعالی یعنی گویند که چون در دنیا حال ما از شما بهتر است پس در
آخرت نیز حال ما از شما بهتر خواهد بود حق تعالی بنای مباهات و افتخار ایشانرا در هم شکسته بر سبیل تهدید فرمود که **وَكَمْ**

أَهْلَكْنَا و بسا که هلاک کردیم **قَبْلَهُمْ** پیش از مشرکان عرب **مِنْ قَرْنٍ** گروهی را که مجتمع بودند در زمان واحد
و اقع **هُمْ** ایشان از کفار عرب **أَحْسَنُ** **أَثَاثًا** نیکوتر بودند از روی متاع خانه که آرایش منازل بدیشان باشد
وَرِئْيًا و نیکوتر از ایشان از روی هیأت و منظر همچنانکه آن منازل و اموال و حسب و نسب و حسن و جمال و حال دفع
هلاک ایشان نکند و هم بچنگال نکال و عقاب گرفتار شدند کفار عرب نیز چون عذاب بر ایشان نازل گردد مسکن و مجمع
و تنعم ایشان فایده با ایشان و عذاب را از ایشان باز ندارد و بلکه هر بهلاکت دنیوی و اخروی گرفتار گردند و روایت
که نضیر بن حارث و اصحاب او موهای سر خود را شانه میکردند و رویهای خود را بروغن صفا میدادند و جامهای
فاخر میپوشیدند و بر اسبان دونده و جهنده سوار میشدند و بهیبت حسن صورت و جمعیت و رفاهیت خود را بر اصحاب
رسول افتخار میکردند حق تعالی این آیه در بارهٔ ایشان نازل ساخت و بعد از آن نیز جهت بیان اینکه تنعم و کثرت اموال ایشان
بر سبیل استدراج است نه اکرام و ذکر اینکه مدار کار و بار بر فضل و نعمت در آخرت که دار بقاست نه دنیا که سرای فناست
میفرماید که **قُلْ** بگوی ای محمد مر ایشانرا که بمال و منال مفتخر اند که غره مشوید و آنرا سبب اکرام خود مگردانید و مدانید
زیرا که **مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ** هر که باشد در گمراهی و دوری از راه صواب و ... طریق حق و صراط مستقیم **فَلْيَمْدُدْ**
پس باید که باز کشد این خبر است در صورت امر یعنی ممتد میسازد **لَهُ الرَّحْمَٰنُ** مر او را خدای باز میکشد عمر او را **مَدًّا**
باز کشیدنی و مهلت میدهد او را بطول عمر و تمتع بآن **حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا** وقتی که ببینند **مَا يُوعَدُونَ** آنچه بیم کرده
میشوند بآن **إِمَّا الْعَذَابَ** یا عذاب در دنیا بقتل و اسیری و غلبهٔ اهل اسلام بر ایشان **وَإِمَّا السَّاعَةَ**
فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَانًا کیست بدتر از آن دو گروه **مَكَانًا** از روی مکان یعنی عکس آنچه تصور کرده
باشند ببینند جای مؤمنان در جانب جنان باشد و ماوای ایشان در درکات نیران **وَأَضْعَفُ** و بدانند که
کیست ضعیف تر **جُندًا** از روی سپاه یعنی دوستان و مددکاران چه اهل ایمانرا خدا و ملائکه و انبیا یار و مددکار
باشند و مشرکانرا مطلقا یار و مددکار نباشد **وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا** و می افزاید خدای در دنیا آنانرا
که راه یافته اند بکتاب او **هُدًى** راه نمودن ایشان یعنی آنانکه دیده اند بآنچه از قرآن نازل شده حق تعالی هدایت ایشان
بتصدیق چیزی دیگر که منزل میشود بر ایشان زیاده میکند و باز زیاده میسازد آنانرا که تصدیق کرده اند بآیهٔ منسوخ
هدایت ایشانرا بهدایت آیت ناسخ و یا می افزاید هدایت ایشانرا بعونت بطاعت و توفیق در طلب مرضات بر عکس کفار که
ایشانرا در بادیهٔ خذلان فرو میگذارد و مدد توفیق نمیدهد بجهت فرط عناد و استکبار ایشان **وَالْبَاقِيَاتُ**
الصَّالِحَاتُ و عملهای نیکو شایسته پایدار که ثمرهٔ آن ابد الآباد باقی ماند از نمازهای پنجگانه و تسبیحات چهارگانه
و امثال آن از انواع طاعات **خَيْرٌ** بهتر است مر ایشانرا **عِندَ رَبِّكَ** نزدیک پروردگار تو **ثَوَابًا** از روی پاداش **وَخَيْرٌ**
مَرَدًّا و بهتر است از روی بازگشت یعنی اگر کافران را در دنیا جاه و مال است در آخرت حزن و وبال و نکال خواهد بود
اما مؤمن هم در دنیا هدایت دارد و هم در آخرت ثواب ابدی خواهد داشت و هم حسن مآل سبب ... در صحیح مسلم و بخاری
مذکور است که خباب بن الارت روایت کرده که مرا نزد عاص بن وایل سهمی دینی بود روزی باداء آن تقاضا کردم گفت وام

تو را باز دهم تا بمحمد کافر شوی خباب گفت لا والله هرگز کافر نشوم بآنحضرت نه زنده و نه مرده و نه روزی که مبعوث شوم عاص
از روی استهزا و سخریت گفت آن روز که برانگیخته شوی بیا و وام خود را از من بستان اگر آنچه تو گوئی حقست من از تو افضل خواهم
بود و مال و فرزند من بیشتر حق تعالی این آیه فرستاد که أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ آیا دیدی آنرا که کافر شد بِآيَاتِنَا بآیتهای
و معجزات ما یا بآیات قرآن یا بدلایل وحدت ما وَقَالَ و گفت بخدا سوگند که فردای قیامت لَأُوتَيَنَّ هر آینه داده شوم
یعنی بمن دهند مَالًا وَوَلَدًا مال و فرزند را أَطَّلَعَ الْغَيْبَ آیا مطلع شده بر غیب و لوح محفوظ را مطالعه
کرده و این سخنها را بعلم دانسته و بجهت این سوگند میخورد که مراد را در آخرت مال و فرزند باشد أَمِ اتَّخَذَ یا فرا گرفته است
عِنْدَ الرَّحْمَٰنِ عَهْدًا نزدیک خدا عهدی و پیمانی بدعای خود چه علم او بدعوی که میکند ازین دو طریق بیرون نیست
و بروایت ابن عباس مراد بعهد کلمه شهادتست و عمل صالح چه وعده خدا بثواب بر شهادت و عمل صالح مانند عهدیست
برو سبحانه یعنی او بکلمه شهادت معترف شده و اعمال صالحه ازو بظهور رسیده که اعتقاد نموده باینکه در آخرت مال و ولد باو
دهند و مهتر او را زیاده از دیگران گردانند كَلَّا نه چنانست که او میگوید و تصور میکند سَنَكْتُبُ زود باشد
که بنویسیم مَا يَقُولُ آنچه میگوید یعنی حفظه را امر کرده ایم که قول او را ثبت کنند در نامه کردار او و بالجمله او سزای گفتار باطل
او را در کنار او نهیم و بسبب این قول کاذب او را در سلسله و غل کشیده بانواع عذاب معذب کنیم وَنَمُدُّ لَهُ و باز کشیم
برای او مِنَ الْعَذَابِ از عذاب و عقاب مَدًّا باز کشیدنی یعنی دراز گردانیم مدت عذاب او که مستحق آنست یا عذاب او را زیاده
سازیم برین وجه که عذابی بر بالای عذابی باو رسانیم وَنَرِثُهُ و میراث گیریم یعنی باز ستانیم بمرگ او مَا يَقُولُ آنچه
میگوید که فردا بمن خواهند داد یعنی مال و فرزند وَيَأْتِينَا و بیاید بما حساب ما یعنی بوقت مرگ یا در روز رستخیز
فَرْدًا تنها یعنی نه مال او باشد و نه فرزند و نه قرین او بود وَاتَّخَذُوا و فرا گرفتند کافران و مشرکان مِنْ دُونِ
اللَّهِ بجز از خدای آلِهَةً خدایان یعنی اصنام و ملائکه و غیر آن لِيَكُونُوا تا باشند این معبودان لَهُمْ عشر
عِزًّا مر ایشانرا عزت و ارجمندی یعنی با شفاعت ایشان مقرب گردند نزدیک خدای كَلَّا نه چنانست که عزیز و
ارجمند شوند نزد خدای بوسیله آلهه خود سَيَكْفُرُونَ زود باشد که کافر شوند یعنی انکار کنند آلهه ایشان و
منکر شوند بِعِبَادَتِهِمْ بپرستش ایشان یعنی تکذیب ایشان کنند و از ایشان بیزار گردند یا کفار چون بد
عاقبت خود را ببینند انکار شرک خود کنند و منکر شوند باینکه آلهه باطله را پرستیده اند وَيَكُونُونَ
عَلَيْهِمْ ضِدًّا و باشند معبودان ایشان بر ایشان دشمن و یا مخالف و یا سبب مذلت و خواری ایشان
نه باعث عزت و ارجمندی چنانکه دعوی میکنند بعد از آن برسول خطاب کرده میفرماید که أَلَمْ تَرَ
آیا ندیدی و ندانستی یعنی البته دانسته أَنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ بدرستی که ما فرستادیم دیوان را
عَلَى الْكَافِرِينَ بر ناگرویدگان یعنی ما دیوان را بر ایشان گماشتیم نه بر وجه جبر و قهر که منافی تکلیفات است بلکه ایشانرا منع
نکردیم تا قرین و رفیق ایشان شده تَؤُزُّهُمْ میجنبانند ایشانرا أَزًّا جنبانیدنی یعنی تحریص میکنند ایشانرا
بر معاصی فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ پس شتاب بر ایشان و بعذاب ایشان تعجیل مکن إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ جز این نیست

که میشماریم برای ایشان ایام اجل ایشانرا عَدًّا شمردنی که در آن غلط نیست و هر گاه آن ایام منقضی گردد
بدیشان فرود آید آنچه مقرر شده از انواع عذاب و عقاب پس خوشحال باش و تعجیل منما در نزول عذاب برایشان
که ما البته جزای ایشان خواهیم داد يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ در روزی که فراهم آریم پرهیزکاران و جمع کنیم
إِلَى الرَّحْمَٰنِ بسوی خداوند بسیار بخشنده که ایشانرا مستغرق رحمت خود ساخته وَفْدًا در حالتی که وارد شدگان
باشند برو سبحانه یعنی بر منازل قرب خود که در بهشت داشته باشد همچنانکه وافدان بر درگاه ملوک میبرند بر وجه اکرام و تعظیم
و یا در حالتی که سواران باشند بر ناقهای بهشت یعنی ایشانرا سوار بر نجایب بهشت برند و از امیر المؤمنین ع روایتست که فرمود بخدا سوگند
که ایشانرا حشر نکنند بر قدمها بلکه پیاده محشور شوند بالای شتران که پالانهای آنها از زر باشد و بر بالای اسبهای
نجیب که زینهای آنها از یاقوت باشد و آنچنان ایشانرا ببهشت در آرند و اگر خواهند طیران کرده بموضع خود نشیند
و صالح بن محمد نیز از امیر المؤمنین ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که من از رسول خدای شنیدم که فرمود ای علی چون مؤمنان
از موقف حساب بار کردند فرشتگان باستقبال ایشان بیایند با شترانی که پالانهای ایشان از زر باشد و مهارها از
زبرجد بر مرکبان حلیها افکنده که قیمت هر یک از آن از همه دنیا بیشتر بود هر مؤمنی حله از آن بپوشند و بر مرکبی نشیند و مرکبان
ایشان روی ببهشت آرند چون بدر بهشت رسند رضوان با تابعان خود باستقبال ایشان بیرون آیند سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ
فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ و برانیم کافرانرا إِلَىٰ جَهَنَّمَ بسوی دوزخ چنانکه بهایم را رانند وِرْدًا
در حالتی که تشنگان باشند یعنی ایشانرا تشنه و پیاده بدوزخ کشیم لَا يَمْلِكُونَ مالک نباشند و نتوانند
هیچکدام از مردمان الشَّفَاعَةَ در خواست هیچ شفیعی مر ایشانرا إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ مگر آنکه فرا گرفته باشد عِنْدَ الرَّحْمَٰنِ مرکبی و
نزد خدا عَهْدًا ایمانی برای شفاعت که آن ایمان و عمل صالح است چه اهلیت شفاعت برای عاصیان موقوف بآن و هیچکس
نتواند که شفیع شخصی شود مگر که از خدای دستوری یافته باشد از عبد الله مسعود منقولست که گفت من از رسول ص شنیدم که با صحاب
خود را میگفت که آیا نمیتوانید هیچکدام از شما که فرا گیرید هر بامداد و شبانگاه نزد خدا عهدی گفتند یا رسول الله چگونه فرمود که
باین طریق که هر صبح و شام بگوئید که اللَّهُمَّ يَا فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الرَّحْمَٰنَ الرَّحِيمَ إِنِّي أَعْهَدُ إِلَيْكَ
فِي دَارِ الدُّنْيَا أَنِّي أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنْتَ وَحْدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ
لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّكَ تَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ وَأَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ وَأَنَّ النَّارَ حَقٌّ وَأَنَّ الْبَعْثَ حَقٌّ وَالْحِسَابَ حَقٌّ وَالْقَبْرَ وَالْمِيزَانَ وقدر
حَقٌّ وَأَنَّ الدِّينَ كَمَا وَصَفْتَ وَأَنَّ الْإِسْلَامَ كَمَا شَرَعْتَ وَأَنَّ الْقَوْلَ كَمَا حَدَّثْتَ وَأَنَّ الْقُرْآنَ كَمَا أَنْزَلْتَ
كَمَا حَدَّثْتَ وَأَنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ الْحَقُّ الْمُبِينُ جَزَى اللَّهُ عَنَّا مُحَمَّدًا خَيْرَ الْجَزَاءِ وَحَيَّا مُحَمَّدًا وَآلَهُ بِالسَّلَامِ اللَّهُمَّ يَا عُدَّتِي عِنْدَ الله
كُرْبَتِي وَيَا صَاحِبِي عِنْدَ شِدَّتِي وَيَا وَلِيِّي عِنْدَ نِعْمَتِي إِلَٰهِي وَإِلَٰهَ آبَائِي لَا تَكِلْنِي إِلَىٰ نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ فَإِنَّكَ إِنْ تَكِلْنِي إِلَىٰ نَفْسِي أَقْرُبْ
مِنَ الشَّرِّ وَأَبْعُدْ مِنَ الْخَيْرِ وَآنِسْ فِي الْقَبْرِ وَحْشَتِي وَاجْعَلْ لِي عَهْدًا يَوْمَ أَلْقَاكَ مَنْشُورًا چون این کلمات بخواند هر بامداد و شبانگاه
هر آینه فرا گیرد نزد خدای عهدی پس ملائکه مهری برو نهند و در زیر عرش نهند چون روز قیامت شود منادی ندا کند
که کجا اند آنانکه مر ایشانرا نزد خدای عهدیست تا ایشانرا ببهشت در آرند پس این عهد نامه بدست آنکس دهند و آنرا

بخواند بداند که آن عهد خداست که فرموده الا من اتخذ عند الرحمن عهدا پس وراثت بر ند عهد الله را بای که او خود نقل فرموده
تا به پیغمبر تعلیم کرده ام وآن از جبرئیل حفظ کرده **وقالوا** و کفتند کفار بنو ملیح و یهود و نصاری که **اتخذ الرحمن ولدا** فرا گرفته است
خدای فرزندی را یعنی ملائکه و عیسی و عزیر را بفرزندی کرفته پس ای محمد در جواب ایشان بکو که **لقد جئتم** بدرستی که آمدید ای
کافران جاهل **شیئا ادا** چیزی بغایت زشت یعنی سخنی ناخوش و بی ادبانه **تکاد السموات** نزدیک شد که آسمانها
یتفطرن شکافته شوند **منه** از عظمت این سخن **وتنشق الارض** و باز شکافته شوند زمین **وتخر الجبال**
و بیفتند کوهها و شکسته شوند و فرو ریزند **هدا** شکستنی یعنی پاره پاره کردند **ان دعوا** بجهت آنکه خواندند **للرحمن**
ولدا مر خدای را فرزندی یعنی اسناد ولد با او کردند از ابن عباس و ابی بن کعب مرویست که چون کفار این کلمه بکفتند آسمان
و زمین و جملة من فیها بغیر از جن و انس از آن بترسیدند و همه فرشتگان بغضب آمدند و دوزخ بر افروخت **وما ینبغی**
و نسزد و سزاوار نباشد **للرحمن** مر خدای را **ان یتخذ ولدا** آنکه فرا گیرد فرزندی چه این از قسم مستحیلات
واز دایرۀ امکان بیرون زیرا که آن ولادتیست که معروف است و مشهور در استعمال اهل لغت و یا بتوالد و آن نمی باشد
مگر در آنچه از جنس متولد باشد و قدیم تعالی از جنسیت منزه است بعد از آن تقریر بیاید **ان کل من فی السموات والارض**
و نیست هر که در آسمان و زمین است از ملائکه و جن و انس و ابالسه و غیر آن از جمله موجودات **الا آتی الرحمن** مگر آینده
در قیامت بسوی جزای رحمن **عبدا** در حالتی که بنده باشد یعنی مگر که مملوک او سبحانه باشد و بطریق عبودیت و انقیاد
و مذلت و خضوع باو رجوع نماید پس همه محکوم و مربوب وی باشند و هیچ معبودی غیر از وی نباشد مگر که او متفرد و
معترف باشد بعبودیت و بندگی و دعوی چیزی نکند که کفار نسبت باو میدهند از الوهیت و معبودیت غیر او **لقد**
احصیهم بتحقیق که او سبحانه حصر کرده است همه ایشان را یعنی علم او بجمیع آنها احاطه کرده بحیثیتی که هیچ فردی از افراد مکونات
نیست که از تحت علم و قدرت او بیرون باشد **وعدهم** و شمرده است باشخاص و احوال و اقوال ایشان **عدا** شمردنی
چه هیچ چیزی از احوال و اعداد ایشان بر وی مخفی نباشد **وکلهم آتیه** و همه ایشان آیند کانند بوی یعنی رسند کانند
بجزای وی در موقف حساب **یوم القیمة** در روز رستخیز **فردا** در حالتی که تنها باشد بی اتباع و انصار پس هیچ شئی
از مخلوقات هم جنس او نباشند تا او را ولد گیرد و هیچ چیز مناسب و نبود تا او را شریک خود کرداند بعد از آن در
بیان حالات اهل ایمان میفرماید که **ان الذین آمنوا** بدرستی که آنانکه کرویده اند بخدا و رسول **وعملوا الصالحات**
و کرده اند کارهای شایسته **سیجعل لهم** زود باشد که بکرداند یعنی احداث کند برای ایشان **الرحمن** خداوند
بخشاینده **ودا** دوستی در دلهای مردمان یعنی محبت و مودت آنها را در دلها افکند بی اسباب و وسایط آن از قرابت
و صداقت بلکه محض اختراع باشد از جانب احدیت ابتداء و این کرامتیست مخصوص باولیا که حق تعالی ایشان را بآن اختصاص
فرموده بجهت اکرام آنها همچنانکه ترس را در دلهای ایشان افکنده بجهت اظهار قهاریت و غالبیت خود ابو حمزه ثمالی در تفسیر خود
آورده که ابو جعفر علیه السلام فرموده که حضرت رسالت علیه السلام امیر المؤمنین را امر کرد که ای علی دعا کن که بار خدایا برای من عهدی نزد
خود پیدا کن و از برای من بدید آور محبت و مودت را در دلهای مؤمنان پس امیر المؤمنین علیه السلام این دعا فرمود حق سبحانه این

آیه فرستاد و این روایت از ابن عباس و جابر بن عبد الله و براء بن عازب نیز مرویست و از اینجاست که هیچ مؤمنی نیست
مگر که دل او مملو است از محبت و مودت آنحضرت کویند مراد محبت مؤمنانست بایکدیگر زیرا که حق تعالی محبت و الفت
جمیع اهل ایمان را نسبت بجانب و مایل سازد و عطوفت و رأفت عمر را روزی او کرداند تا هر کس او را دوست داشته باشد و در خبر
بخاری نیز از حضرت رسالت مرویست که چون حق تعالی مؤمنی را دوست دارد جبرئیل را کوید که من فلان بنده را
دوست میدارم تو هم او را دوست دار جبرئیل او را دوست کیرد و منادی ندا کند در میان اهل آسمان که بدانید حق تعالی فلان بنده را
دوست دارد شما نیز او را دوست دارید پس جمیع اهل آسمان او را دوست کیرند و آنگاه محبت او را وضع کند در زمین تا
همه اهل زمین دوستدار وی شوند و بعضی مراد از آیه آنست که حق تعالی محبت اهل ایمان را در دلهای مخالفین و دشمنان دین
افکند تا دین اسلام را قبول کنند و در آخرت محبت او را قبول در قلوب جمیع مؤمنان افکند و حقد و غل را از خاطر
ایشان محو کند تا همه یکدیگر را دوست داشته باشند مانند محبت والد نسبت بولد و مؤید قول اول است روایتی صحیح
از امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود که اگر این شمشیر خود را بر بینی مؤمنی زنم که مرا دشمن کیرد هرگز دشمن من نشود و اگر همه
دنیا را با جمیع آنچه در وست بر منافق افاضه کنم تا دوست من شود هرگز دوستی نکند با من و این جهت آنست که حکم
ازلی تعلق کرفته و بر زبان حضرت رسالت علیه السلام نیز جاری کشته که فرمود یا علی هیچ مؤمنی ترا دشمن ندارد و هیچ منافقی ترا
دوست نکیرد بعد از آن حبیب خود را امر میفرماید که تبلیغ کن بر مردمان اینرا که بر تو منزل شده و ایشان را بآن بشارت ده و بیم
کن **فانما یسرناه** پس جز این نیست که آسان کردانیده ایم آنرا **بلسانک** بزبان تو که لغت عربیت یعنی برای آسانی
تو انزال کرده ایم بلغت تو **لتبشر به** تا مژده دهی بآن **المتقین** پرهیزکاران را که از شرک و عصیان اجتناب
نموده اند و بدایرۀ ایمان در آمده **وتنذر به** و بیم کن بآن **قوما لدا** کروه ستیزه کنندکان را که بجهت فرط
خصومت و لجاج جدال کنند اند مراد اهل مکه اند که در غایت عناد و خصومت و لجاج بودند پس در تهدید کفار میفرماید
وکم اهلکنا و بسا که هلاک کردیم **قبلهم** پیش از اهل مکه **من قرن** از اهل زمانی یعنی در هر قرنی از قرون جمعی
از مشرکان را هلاک ساختیم **هل تحس** آیا هیچ می یابی و می بینی **منهم** از آن هلاک شدکان **من احد** از آن هیچ
یکی را **او تسمع لهم** یا میشنوی مر ایشان را **رکزا** آواز پوشیده یعنی چون عذاب بر ایشان فرود آمد همه
هلاک شدند نه از ایشان کسی ماند که شخص او را بینند و نه آوازی که کسی او را بشنود یعنی قهر الهی با هیچکدام در نساخت
و همه را بدست هلاکت در کنج خمول و نسیان انداخت بر وجهی که کویا هرگز نبوده اند با آنکه ایشان بمال و منال و عدد
و خدم و حشم از اهل مکه بمراتب بیشتر بودند و خصومت ایشان بیش و چون حال ایشان باین طریق بود پس مآل اینها
نیز چنان خواهد بود **سورة طه مائة وثلثون آیات مکیة** ابی بن کعب از پیغمبر علیه السلام روایت کرده
که هر که این سوره بخواند حق تعالی ثواب مهاجر و انصار در قیامت باو عطا فرماید و ابو درداء از حضرت پیغمبر علیه السلام روایت کرده
که حق تعالی سورۀ طه و یس قراءت کرده پیش از خلق آدم بدو هزار سال چون ملائکه او را از او سبحانه استماع کردند
کفتند خوشا حال امتی که این هر دو سوره بر ایشان نازل شود و خوشا سینه هایی که حامل آن باشد و خوشا زبانهایی که

بآن تکلم کنند و حسن بصری نیز از آنحضرت روایت کرده که اهل بهشت از قرآن تلاوت نکنند مکر سوره طه و یس اسحق بن عمار از ابی
بن عبد الله روایت کرده که آنحضرت فرمود که ترک مکنید قراءت طه را بدرستی که حق تعالی دوست میدارد این سوره را
و هر کرا که قراءت آن کند و بدان مداومت نماید نامه اعمال او را در قیامت بدست راست او دهند و آنچه در دین
اسلام از و صادر شده باشد محاسبه نمایند و چندان ثواب باو دهند که بدان خشنود کردد ان شاء الله تعالی
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ طه اسم این سوره است یا اسم
قرآن یا اسمی از اسمای الهی یا مفتاح اسم طاهر یا هادی یا اسمی از اسمای خاتم الانبیا چنانچه مزمل و مدثر و حروف ندا محذوف
یعنی یا طه و یا اشارت بدو وصف آنحضرت که طالبیت و هادی یعنی ای طالب شفاعت و هادی شریعت یا طاهر از ذنوب
و عیوب و هادی بمعرفت علام الغیوب یا طاهر بطهارت دل و هادی بهدایت و بقرب حق یا طالع شفاعت و هادی بهشت
و در تبیان آورده که طه قسم است بطول هدایت الهی و بطینت پاک و همت عالی آنحضرت رسالت پناهی و در تفسیر اهل بیت
مذکور است که از امام جعفر صادق مرویست که طه سوکندست بطهارت اهل بیت رسول که قوله تعالی وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا
و کویند اشارت بطوبی و هاویه که حق تعالی باین هر دو سوکند یاد کرده بروایت دیکر از امام جعفر صادق معناه
طوبی لِمَنْ هَدَىٰ یعنی خوشا حال کسی که راه راست یافت و در زاد المسیر آورده که طا طیبه است که مدینه است و ها مکه و
حق تعالی باین هر دو حرم محترم سوکند یاد کرده و در بعضی دیکر از تفاسیر آمده که طا بحساب جمل نه است و ها پنج مجموع چهارده
باشد و ماه را در شب چهارده هم مرتبه بدر تمام است پس معنی آنست که ماه شب چهارده و بدر تمام اشارت بکمال مرتبه جامعیت
آنحضرت و نزد بعضی از علمای ما اشارت بعدد ائمه اثنی عشر و حضرت رسالت و فاطمه صلوات الله علیهم اجمعین که هادی و دلیل
صراط مستقیم اند و کویند طه در اصل طأها بوده که امر است از وطی یطأ و طأها را جمع است بارض و همزه بجهت تخفیف مبدل شده
بالف یعنی ای محمد بنه هر دو قدم خود را بر زمین در وقت ادای نماز و صورت حال این وجه بوده که در اول اسلام چون حضرت
در شب تهجد برخواستی بریک پای ایستادی تا ریاضت او بیشتر شود و بسبب زیادتی تعب ورم پای او شود و بعد از آن قرب و عزت
عزت و بدین سبب پشت پای مبارکش ورم کرد حق تعالی این سوره فرستاد و امر کرد او را که طه یعنی هر دو کف پای خود را بر زمین
نه و بروایت ابن عباس طه بلغت حبش بمعنی رجل است یعنی ای مرد و مرویست که چون ابوجهل و نضر بن حارث و امثال ایشان
عبادت آن حضرت را بدیدند و کثرت ریاضت و مشقت و برا دیدند کفتند شقی محمد یعنی محمد رنجور و بدبخت کشته بسبب
پروردکار خود بترک دین ما و خود را در رنج انداخته و طعنه میزدند که قرآن بر محمد فرو نیامده مکر برای آنکه او را
در رنج ~~اندازند و طعنه میزدند~~ و تعب اندازد آیه آمد که طه یعنی ای مردی که هیچکس چون تو قدم در میدان مردی ننهاده مَا أَنزَلْنَا
عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَىٰ بر تو قرآن را نازل نکردیم تا در رنج افتی و بسبب آن خواب نکنی و بجهت قیام الم و ورم بپای
مبارکت رسد از ابو عبد الله نیز مرویست که حضرت رسالت در شب بیک پا بر پا برداشتی بجهت زیادتی تکلیف و مشقت حق تعالی این
آیه فرستاد و این رنج و تعب را از و برداشت مغیره روایت کرده که آن حضرت چندان بپای ایستادی که هر دو پای مبارکش ورم
کردی برا کفتند یا رسول الله خدای تعالی تو را آمرزیده است تو این همه رنج چرا بر خود می نهی و این همه تعب چرا میکنی فرمود که آیا

خدا را شکر نکویم و بنده شاکر او نباشم حق تعالی این آیه فرستاد و تخفیف مشقت او فرمود و نزد بعضی تعب آنحضرت بجهت فرط
تاسف او بود بر کفر قریش و عناد ایشان یعنی ما انزال قرآن نکردیم بر تو تا در رنج و تعب افتی بجهت کثرت تاسف و اندوه
خوردن بر شده کفر و عناد قریش و تکذیب نمودن ایشان قرآن را **إِلَّا تَذْكِرَةً** لیکن فرستادیم آنرا بجهت پند دادن تو
لِمَنْ يَخْشَىٰ مر آنکسی را که بترسد یعنی در دل او خوف و رقت باشد تا بهم کردن متاثر کردد و فرو فرستاده شده است قرآن
بتو **تَنزِيلًا** فرو فرستادنی **مِّمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ** از آنکسی که بیافرید زمین را **وَالسَّمَاوَاتِ الْعُلَى** و آسمانهای بلند را
و آنکس **الرَّحْمَٰنُ** خداوند بسیار بخشایش است **عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَىٰ** بر عرش مستولی است یعنی عرش با این عظمت
مخلوق اوست و در تحت امر او جل جلاله و عم نواله و عظم شانه و لا اله غیره **لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ** مر او راست آنچه در
آسمانهاست از مبدا تا غایت امر **وَمَا فِي الْأَرْضِ** و آنچه در زمینهاست از موجودات سفلیه **وَمَا بَيْنَهُمَا** و آنچه در میان
هر دو ست از اصناف ملائکه و طبقات ناری و هوایی و غیر آن از مخلوقات **وَمَا تَحْتَ الثَّرَىٰ** و آنچه در زیر هر طبقات
خاکیست و آن موضعیست که صخره حمایل بالای اوست و صخره در زیر زمین هفتم است و در تبلیل و غیر آن از تفاسیر آورده
که وهب بن منبه از پیغمبر روایت کرده که فرمود که هفت زمین بر دوش فرشته ایست و هر دو قدم او بر صخره ایست و صخره بر دو
شاخ کاوی از فردوس و قوام کاو بر پشت ماهی و ثبوت ماهی بر بحر و بحر بر جهنم بر متن ریح و ریح بر حجابی از ظلمت و
حجاب بر ثری و علم اهل آسمان و زمین تا ثری بیش نرسد و ما تحت الثری جز خداوند نداند و از ابن عباس مرویست
که زمین بر پشت ماهی است و ماهی بر روی آب و هر دو طرف ماهی سر و دنبال وی در زیر عرش بهم رسیده و
شکم ماهی در زیر دریا سنکیست سبز که سبزی آسمان از آنست و آن سنک بر کاو است و پای کاو بر ثری و زیر ثری را کسی نداند
بغیر از حق تعالی و آن کاو دهن باز کرده و در وقت قیام قیامت چون همه دریاها یکی شوند و همه آب دریاها در شکم آن کاو رود
و دریاها خشک کردد و حاصل که حق تعالی مالک جمیع مکونات است و مدبر همه ممکنات پس آیات مذکوره دلالت بر کمال قدرت
و اراده او سبحانه بعد از اثبات قدرت خود در بیان علم میفرماید که **وَإِن تَجْهَرْ بِالْقَوْلِ** و اکر آشکارا کنی سخن را و آواز
بلند کردانی **فَإِنَّهُ** پس بدرستی که او **يَعْلَمُ السِّرَّ** میداند پوشیده **وَأَخْفَى** و آنچه پوشیده تر است از آن پوشیده
یعنی مبالغه مکن در رفع صوت بذکر و دعا زیرا که اکر چه جهر او را نخوانی میداند سر او پوشیده تر از او آنست که بنده میکند
و میپوشد و اخفی آنکه نمیداند که دیکر چه خواهد کرد یا سر آنست که با کسی کویند به پنهانی و اخفی آنکه در دل خود نهان دارد
و سر در موجودات و اخفی در معدومات و اکثر باقر و از جعفر صادق مرویست که سر آنست که اخفی آن کنی در نفس
خود و اخفی آنچه در خاطر تو خطور کند حاصل که میفرماید اکر آشکارا سازی ذکر خدا را و ذکر او را و خاندن او را
پس بدانکه او بی نیاز است از جهر تو چرا او میداند سر او آنچه اخفا از آنست و بعد از بیان اجتماع صفات الوهیت
خود ذکر تفرد خود میفرماید بآن صفات و توحد او بآن سمات و میفرماید **اللَّهُ** خدای بحق **لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ**
نیست معبودی سزاوار پرستش مکر او سبحانه که مجتمع صفات مذکوره است **لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ** مر او راست
نامهای نیکو یا صفتهای پسندیده امام علی ابن موسی الرضا از آبای کرام خود روایت کرده که امیر المومنین فرمود

که من از رسول خدا شنیدم که حق تعالی فرموده و نام مشهور است هر که او را بشمرد البته بهشت داخل شود معنی حدیث بانی راجع است
کرم که خدا را بوحدانیت بشناسد و بآن تصدیق کند و اسماء مذکوره را بقصد تعظیم بر زبان راند در بهشت داخل شود
و شبهه نیست که این مشروطست بولایت امیر المؤمنین ع و سایر ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین و حدیث مشهور
حب علی حسنة لا تضر معها سیئة و بغضه سیئة لا تنفع معها حسنة مصرح است باین و نیز از امام رضا ع
مرویست که حق تعالی فرموده که لا اله الا الله حصن منست هر که در حصن من در آید از عذاب من ایمن شود یکی از
مجلس برخواست و گفت بنا بر این هر که در جمیع عمر خود یکبار قایل این کلمه شود از عذاب خدا ایمن گردد حضرت فرمود
بشروطها و انا من شروطها یعنی سه بار تکرار فرمود که این مشروطست بشرطی چند و محبت من از جمله شرطها است
بعد از آن حق تعالی قصه موسی را که متضمن تحمل مشقت و ریاضت و تکالیف رسالت است برای حضرت رسالت پناه خاتم
الانبیا میفرماید در تحمل شداید و انواع ریاضت در تبلیغ رسالت باو اقتدا نماید پس میفرماید که **وهل اتیک**
حدیث موسی آیا آمده است بتو خبر موسی بن عمران استفهام برای تفخیم تقریر کلام است یعنی
تحقیق که آمد بتو حدیث موسی و آن اینست که **اذ رأی نارا** چون دید موسی آتشی را و آن آتش طور است و آن وقتی بود که از
شعیب دستوری طلبید که بمصر رود و مادر و برادر خود را ببیند شعیب اجازه داد اهل او را با جمیع رفقا روان کرد و صفورا را
که دختر شعیب بود و زن او بود از کوه سوار کرده پیش پیش قافله میرفت تا نظر اهل قافله بر وی نیفتد و در شبی که هوا سرد بود و ظلمت و برف
میبارید راه گم کردند و چون نزدیک وادی ایمن رسیدند صفورا را درد وضع حمل پدید آمد بآتش محتاج شدند موسی چند آتش زنه بر سنگ زد
از سنگ و آهن آتش بیرون نمی آمد موسی در غضب شد آتش زنه از دست بینداخت آن سنگ و آهن باواز آمدند که ای موسی ما مأموریم حکم
خداوندیم و ما را حکم شد که امشب آتش ندهیم و هر آتشی که امشب در عالم است فرو نشانده اند موسی در این امر متحیر فرو ماند که ناگاه از دور
آتشی بدید آمد **فقال لاهله امکثوا** پس گفت اهل و عیال خود را که درنگ کنید در همین موضع که **انی آنست** بدرستی
که من دیدم بی شبهه **نارا** آتشی را که مانوس و مرغوب منست **لعلی اتیکم** شاید که من بیارم برای شما **منها بقبس** شعله از سر
چوبی یا فرا گرفته بیارم **او اجد علی النار** یا بر سر آن آتش **هدی** راه نمایی که ما را بشارع رساند چه غالب آنست که کسی نزد آن
خواهد بود پس کسان خود را گذاشت و تنها بجانب آن آتش روان شد **فلما اتیها** پس آن هنگام که بیامد بان آتش
آتشی سفید دید که سر تا پای درخت سبز که عناب بود یا عوسج فرا گرفته و در حوالی آتش هیچکس نبود متحیر شد و از روشنی سبزی
درخت متعجب بود که ناگاه **نودی یا موسی** ندا کرده شد که ای موسی **انی انا ربک** بدرستی که منم پروردگار تو [illegible] شیطان بوسوسه
او در آمد که شاید این کلام ابلیس باشد موسی گفت من میدانم که این کلام خداست چه آواز را از جمیع جهات و جمیع اعضا می شنوم روایت
که چون موسی نزدیک شجره رسید درختی سبز دید که از زیر تا زبر او آتش سفید برافروخته و آواز ملائکه شنید که زبان بتسبیح گشاده
بودند و نوری عظیم از آنجا تا باسمان شق جسته نه سبزی درخت آتش را فرو می نشاند و نه آتش درخت را میسوخت چون آن بدید
بیهوش شد حق تعالی دل او را قوی گردانید تا از مشاهده عجایب و غرایب بی تاب نشود بعد از آن ندا رسید که ای موسی چون باین
موضع رسیدی **فاخلع نعلیک** دور افکن از پای خود نعلین خود را تا قدم تو از ارض مقدس متبرک شود و برکت آن بپای تو رسد

محققان گفته اند که این تعلیم طریق تواضع و ادبست که بر بساط ملوک با نعلین نتوان رفت **انک** بدرستی که تو رسیده
بالواد المقدس طوی بوادی پاکیزه که طوی نام اوست اهل اشارت گفته اند که مراد از این امر آنست که فکر
دنیا و آخرت را از دل خود بیرون کن و یاد دل خود را از فکر اهل و ولد فارغ کن و چون موسی خلع نعلین نمود و قدم خود را
در ان وادی مستقر ساخت باز باو ندا آمد که **وانا اخترتک** و من برگزیدم ترا ای موسی برای نبوت **فاستمع**
پس گوش فرا دار **لما یوحی** مر آنچیز را که وحی کرده میشود و وحی اینست که **اننی انا الله** بدرستی که منم خدای بحق
لا اله الا انا نیست خدایی بجز از من **فاعبدنی** پس مرا پرستش کن **واقم الصلوة** و بپای دار نماز را
لذکری برای یاد کردن من یعنی تا آنکه مرا یاد کنی در ان چه ذکر من آنست که مرا پرستند و نماز را برای من گذارند بعد
از آن اخبار میفرماید موسی را بآمدن قیامت بقوله **ان الساعة آتیة** بدرستی که ساعت رستخیز آینده است و لا محال واقع
شدنی **اکاد اخفیها** میخواهم که پنهان دارم وقت آنرا از بندگان و یا آنکه نزدیکست که لنفخ قیامت را و بگویم که آینده
است یعنی اگر نه اخبار باتیان آن متضمن لطفهاست من جز بآن نمیدادم و بدانکه البته قیامت آینده است **لتجزی** تا بداده
شود یا نزدیکست که آنرا ظاهر سازم تا جزا داده شود **کل نفس** هر تنی **بما تسعی** با آنچه میشتابد از عملهای
نیک و بد **فلا یصدنک** پس باید که باز ندارد ترا **عنها** از ایمان بقیامت و تصدیق بآمدن آن **من لا یؤمن**
بها آنکس که منکر و بوقوع آن و آمدن آن **واتبع هویه** و پیروی کرده است آرزوی نفس خود را و میل بآن بلذات
خسیسه دنیویه بجهت آن از امر آخرت باز مانده یعنی منع این کس **فتردی** که هلاک شوی مراد آنست که باید توجه
کثرت اعادی و اموال و تنعم ایشان از راه نروی و تابع هوای نفس نشوی و بجهت آن در رسوخ و صلابت توبیخ و جزا فتور و قصور
راه نیابد چه اهل انکار اگرچه بکثرة و وفور موصوفند اما همت ایشان پیروی نفس است نه برهان و تدبر و خطاب اگرچه با موسی است
اما مراد امت وی اند زیرا که انبیا و اولیا صلبیه ایشان در اصول دین معصوم اند و محفوظ و بعد از آن تمهید مقدمه میفرماید برای
معجزه بموسی ع و او را باین خطاب مخاطب میسازد که **وما تلک بیمینک یا موسی** چیست آنکه بدست راست تست ای
موسی حاضر باش تا از ان عجایب مشاهده کنی و آثار صنع و قدرت ما ببینی **قال** گفت موسی در جواب که **هی عصای** این عصای
منست و آن عصا از چوب درخت بهشت بود و طول آن ده گز بود بقد موسی و سر او دو شاخه بود و در زیر آن سنانی نشانه
نامش علیق بود و از آدم میراث بشعیب رسیده بود و از او بموسی انتقال یافته و بعد از ان بجهت تعداد نعمهای که او بجا آورده
وی در ان تعبیه کرده بود فرمود که **اتوکؤا علیها** تکیه میکنم بر ان عصا چون مانده میشوم در راه رفتن یا وقتی که بر سر
رمه میایستم که میچرند **واهش** و فرو میریزم برگ از درخت **بها** بدان عصا **علی غنمی** بر گوسفندان خود **ولی فیها** و مرا
در ان عصا **مآرب اخری** حاجتهای دیگر است از ابن عباس مرویست که منافع دیگر از آن عصا آن بود که در راه با موسی
سخن گفتی و انیس وی بودی و از سباع و هوام او را نگاه داشتی و در وقت خواب و بیداری او و با دشمن او حرب کردی
و چون در خواب بودی محافظت رمه نمودی و غارت سباع شدی و بر چاهی رسیدی تن وی ریسمان [illegible] کشتی بقدر درازی
چاه و هر دو سر او دلو شدی و چون بر زمین زدی درختی سایه دار گشتی و هر میوه که مرغوب موسی بودی بدید آوردی

از راه مرو

ودر شبهای تیره چون شمع وچراغ نور دادی ودر وقت مسافرت زاد ومتاع خود را بران نهادی وبر دوش افگندی
وچون بیمار شدی بروی نشستی ودنبها وچون اسب رهوار رفتی واگر طعام نداشتی بر زمین زدی وآنچه از روی طبع او بودی
بدان بدید آمدی القصه چون موسی بر سبیل تفصیل واجمال ذکر منافع عصا کرد قال گفت حق تعالی او را که القها یا
موسی بیفکن آنرا ای موسی حضرت موسی گمان برد که او را نیز همچون نعلین دور میباید افکند فالقیها پس بیفکند
او را از قفای خود فی الحال آوازی عظیم ومهیب بگوش او رسید باز نگریست فاذا هی پس ناگاه آن عصا حیة ماری بود
تسعی میشتافت آورده اند که اول ماری بود زرد بجثه عصا بعد از آن بتدریج بزرگ شد برابر شتر بختی ودراز گشت
وبر چهار قایمه سطبر وکوتاه رفتن آغاز کرد میان کتفهای دهن او هفتاد گز یا چهل گز بود ودر دهن او دندانها
بغایت بزرگ ودو چشمش چون برق میدرخشید وهمه ابیات زمین را کردن او مانند نیزه وچون موسی ویرا بدید ترسان
شده روی بگریز نهاد قال خذها گفت خدای که بگیر ویرا ولا تخف ومترس از وی سنعیدها زود باشد
که باز گردانیم او را سیرتها الاولی بهیات وحالت نخستین او را یعنی همان عصا گردانیم او را آورده اند که چون
این خطاب بموسی رسید روی باژدها نهاده دست خود در دهن او کرد دو لحیین او را بگرفت همان عصا گشت
وچون اژدها بحالت اول عود کرد باز ندا رسید که واضمم یدک وضم کن وباهم آور دست خود را الی جناحک
بسوی پهلوی خود در زیر بازو تخرج بیضاء تا بیرون آید سفیدی وروشن من غیر سوء بی عیبی وعلتی
یعنی سفیدی برص باشد بلکه سفیدی درخشنده وباشعاع بود آیة اخری در حالتی که آن سفیدی علامتی دیگراست
بر نبوت تو لنریک من آیاتنا الکبری تا بنمایم ترا بعضی از علامات ومعجزات بزرگ خود را از ابن عباس مرویست
که موسی گندم گون بود چون دست از زیر مدرعه خود بیرون آورد چندان نور ساطع شد وروشنی لامع گشت که شب
تاریک چون روز روشن گشت وچون باز بزیر مدرعه برد همان رنگ اول بیرون آمد واگر در روز اظهار این معجزه نمودی
نور آن بر آفتاب غلبه کردی وروشنی چشم از درخشندگی آن خیره ماندی القصه چون حق تعالی او را منصب نبوة داد واین
دو معجزه باهره باکرام فرموده امر کرده او را که اذهب برو با این دو معجزه الی فرعون بسوی فرعون ودعوة کن او را به
پرستی من انه طغی بدرستی که او از حد درگذشته وطغیان او بر وجهی رسیده که دعوی الوهیة میکند چون موسی باین
امر عظیم مامور شد با خود اندیشید که من با این لکنت زبان وعدم ناصر ومعاون با فرعون ولشکر او چگونه مقاومت
[illegible] وسؤال از شرح صدر میکند تا متحمل میثاق تبلیغ تواند شد وصبر بر ایذا وآزار قوم تواند کرد واز روی
نیاز قال رب اشرح لی صدری گفت ای پروردگار من سینه مرا تا در وی گنجد آنچه من وحی میکنی واز هم
تنگدل نشوم ویسر لی امری وآسان کن برای من کار مرا که تبلیغ رسالت است واحلل عقدة من
لسانی وبگشای گره را از زبان من یفقهوا قولی تا فهم کنند سخن مرا چه تبلیغ رسالت از تبلیغ احوال است و
آن در تقویت ... وسبب عقده زبان او آن بود که روزی فرعون موسی را در حین طفولیت در کنار خود داشت
موسی دست خود را بریش مرصع او دراز کرد وقدری از آن بگرفت وبرکند فرعون خشم گرفت بقتل او حکم کرد آسیه خاتون

عشر

عذرخواهی آغاز کرد فرمود که این کودک جوهر درخشان دید وبدان متوجه شد اگر جمرات آتش ویاقوت بنهیم
دست بر آتش خواهد رسانید نه بر یاقوت بجهت آنکه درخشنده تر است پس طشتی پر از آتش وظرفی پر از یاقوت نزد
موسی آوردند جبرئیل دست ویرا گرفته بسوی جمرات آتش برد وجمره از آن برداشت بر دهن نهاد دست وزبانش بسوخت
وگرهی بر زبان او ماند سخنش نیک مفهوم نمی شد واینجا درخواست کرد تا آن گره گشوده شود وبعد از آن التماس
معاونی وظهیری کرده فرمود که واجعل لی وبگردان برای من یعنی مقرر فرما وزیرا یاری دهنده در تحمل تبلیغ
من اهلی از کسان من هرون اخی هرون که برادر منست اشدد به ازری محکم گردان توی پشت مرا ویار و
یاور من گردان واشرکه وانباز کن او را فی امری در کار من یعنی شریک ساز او را با من در نبوت کی نسبحک
تا پاکی یاد کنیم ترا یا نماز گذاریم برای تو کثیرا در زمانهای بسیار ونذکرک ویاد کنیم ترا بحمد وثنا ودعا کثیرا
یاد کردنی بسیار انک بدرستی که تو کنت بنا هستی با و احوال ما بصیرا بینا یعنی میدانی چیزی را که صلاح ما در آنست
از معاونت وعالمی بانکه هرون نیکو معینی وناصریست مراد را آنچه امر فرموده بمن مرویست که هرون برادر پدری ومادری موسی
بود وسه سال از موسی بزرگتر بود وپیش از موسی بسه سال فوت شد ودرین وقت که موسی در مناجات بود وازما یحتاج
خود سوال میکرد وهرون در شهر مصر بود القصه حق تعالی دعای وی مستجاب کرده قال گفت قد اوتیت سؤلک
یا موسی بتحقیق ویقین که داده شدی آنچه میطلبیدی از مقصود ومطلوب خود ای موسی ولقد مننا علیک وبدرستی
که منت نهادیم بر تو یعنی نعمت دادیم ترا مرة اخری در وقتی دیگر اذ اوحینا وقتی که وحی کردیم الی امک
بسوی مادر تو ما یوحی آنچه وحی کرده میشود یعنی آنچه نتوان دانست مگر بوحی مراد بوحی الهام است یعنی در
دل مادر تو افکندیم ویا در خواب با و نمودیم در آن وقت که ترا متولد ساختیم وکسان فرعون در طلب پسران بودند
ومنشاء این قصه آن بود که فرعون در خواب دیده بود که آتشی هایل از محله بنی اسرائیل بر آمده گرد سرای او گرفته و
سرای او بسوخت معبران گفتند از بنی اسرائیل فرزندی در وجود آید که هلاک تو وملک تو بر دست وی بود فرعون
تمام پسری که متولد شد از بنی اسرائیل میکشتند وحق تعالی اینجا موسی را خبر میدهد که چون تو متولد شدی مادر تو در کار تو
متحیر بود ما با او الهام کردیم ان اقذفیه آنکه بیفکن یعنی بنه فرزند خود را فی التابوت در صندوق بعد از آنکه
پنبه در وی نهاده باشی وبندهای او را بقیر محکم ساخته فاقذفیه پس بیفکن موسی را که در تابوتست فی الیم
در دریای نیل فلیلقه الیم پس باید که بیفکند موسی را موج دریا بالساحل بکنار پس درین باب اندیشه بخود
راه مده که ضرری وآسیبی بموسی نمیرسد چه البته دریا موسی را بکنار اندازد یاخذه تا فرا گیرد او را عدو لی
دشمنی که مراست وعدو له دشمنی که او راست یعنی فرعون که دشمن خدا ورسول بود آورده اند که مادر موسی
بامر حق تعالی موسی را در صندوق نهاده آنرا بقیر بیندود وقفلی بران نهاده بدریای نیل افکند وجوی عظیم از آن دریا
بخانه فرعون میرفت صندوق از آن جوی بباغ فرعون در آمد وفرعون با زن خود آسیه بر کنار حوض که سر آن جوی بود
نشسته بودند چون صندوق را بدیدند از آن متعجب شده بگرفتند وسر آن بگشودند کودکی ماه روی سیاه چشم بنظر ایشان در آمد

ازان کودک حیران بماندند و از قال من روایت کرد در چشمهای موسی ملاحتی تمام بود که هر که او را دیدی دوست داشتی
فرعون و آسیه که چشم او را بدیدند محبت بسیار در دل ایشان بدید آمد چنانکه میفرماید بقوله وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ
و افکندم برای تو ای موسی مَحَبَّةً دوست ثابت و واقع مِنِّي از من یعنی تخم محبت ترا در سینهها بکاشتیم بحیثیتی که هر که
ترا میدید صبر نمیداشت بر مفارقت تو و ازین جهة فرعون ترا دوست میداشت و نمی خواست که یک لحظه از نزد او غایب
شوی و آسیه زن او ترا در کنار خود پرورش داد پس ما محبت تو را در سینهها افکندیم تا عطوفت و لطف کنیم بر تو وَلِتُصْنَعَ
عَلَىٰ عَيْنِي و تا پرورده شوی بر دیدهٔ من یعنی منظور نظر تربیت من باشی و پرورده باشی بر نگهداشت و محافظت من آورده اند
که فرعون و آسیه او را بفرزندی برداشتند و بتربیت مهد و تعیین دایه اشتغال نمودند و هر چند دایها که در حوالی خانه فرعون بود
آوردند موسی شیر از ایشان نگرفتی مادر موسی دختر خود را که مریم نام داشت گفته بود که در کنار نیل میرو و چشم بر صندوق میدار
که بکجا میرود چون صندوق بباغ فرعون در آمد مریم نیز خود را در آن باغ انداخت و صورت حال را مشاهده کرد که او را در شیر گرفتن
پستان نخود را نزد آسیه رسانید و باو گفت که من دایه بیارم که شیر وی بستاند کما قال الله إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ یعنی ترا در نظر
عاطفت خود میپروریدیم وقتی که خواهر تو نزد آسیه میرفت فَتَقُولُ پس میگفت باسیه و اتباع او هَلْ أَدُلُّكُمْ آیا دلالت کنم شما
و راه نمایم عَلَىٰ مَن يَكْفُلُهُ بر کسی که تکفل این طفل کند در شیر دادن و پروریدن چون آسیه این سخن را از مریم بشنید گفت اگر
چنین کنی با تو احسان نمایم مریم بیرون آمد فی الحال مادر را آگاه کردانید و او را حاضر ساخت و آسیه موسی را در کنار او
نهاد فَرَجَعْنَاكَ پس باز گردانیم ترا إِلَىٰ أُمِّكَ بسوی مادر تو بجهت وفا نمودن بوعده إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ یعنی با تو
خود وفا کردیم كَيْ تَقَرَّ تا روشن شود عَيْنُهَا چشم مادر تو بدیدار تو وَلَا تَحْزَنَ و تا اندوهناک نگردد بفراق تو
پس ترا برداشت و بخانه خود آورد و مع ذلک انواع عطا از فرعون باو رسید بجهت پروریدن تو و این یکی از نعمتها
او بسیار است و یکی دیگر از آن نعم اینست که و یرا گفت وَقَتَلْتَ نَفْسًا و بکشتی نفس خود را یعنی آن قبطی کافر را که
بنی اسرائیل مؤمن بتو استغاثت کرد از و فرعونیان این را دانستند قصد کشتن تو کردند بجهة قصاص فَنَجَّيْنَاكَ پس برهانیدیم
ترا مِنَ الْغَمِّ از اندوه کشتن و امر کردیم که بمدین هجرت کن وَفَتَنَّاكَ و بیازمودیم ترا فُتُونًا آزمودنی یعنی با
تو معامله آزمایندگان کردیم و ترا در بوته بلا افکندیم و پاک و خالص از آن بیرون آمدی و تفصیل قصه ولادت موسی
و قتل قبطی و هجرت او بمدین در سوره قصص مشروح خواهد شد ان شاء الله العظیم حق تعالی میفرماید که ما ترا امر کردیم
بهجرت بمدین فَلَبِثْتَ پس درنگ کردی سِنِينَ سالهای متعدد فِي أَهْلِ مَدْيَنَ در میان اهل مدین که آن
ده سال بود بجهت وفا کردن بوعده مدت اجیر شدن که عوض صداق دختر شعیب بود مرویست که موسی بیست و هشت
سال در مدین بود و ده سال اجیر شعیب بود و هجده سال با دختر او بود تا از و فرزندان آورد ابن عباس فرموده که
معنی وَفَتَنَّاكَ فُتُونًا آنست که پاکیزه کردانیدیم ترا از جزع و فزع کردن در محنتی پس از محنتی و از جمله آن در سالی متولد
شد که پسران را میکشتند و مادر او را در دریا انداخت و فرعون قصد قتل او کرد و جمره آتش در دهن گرفت بدل
یاقوت دهنش بسوخت و قبطی را بکشت و قصد قتل او کردند و نفس خود را ده سال اجاره داد و در وقت بیرون

آمدن از مدین راه گم کرده و در شب تاریک گوسفندان متفرق شدند و در وادی این خوف و ترس بسیار با او را
یافت بعد از آن حق تعالی ذکر نعمتی دیگر میکند بر موسی و میفرماید ثُمَّ جِئْتَ پس آمدی بدین وادی
عَلَىٰ قَدَرٍ يَا مُوسَىٰ بر اندازه که مقدر کرده بودیم ای موسی که اینجا با تو سخن کنیم در همین وقت و ترا پیغمبری
دهیم نه در وقت دیگر از اوقات ماضی و مستقبل وَاصْطَنَعْتُكَ و برگزیدیم و خالص و خاص ساختیم لِنَفْسِي
برای محبت خود یعنی ترا دوست خود گرفتیم و بالطاف خود مخصوص ساختیم و با برای ادای رسالت ترا بر
گزیدیم و مطلوب ترا باجابت مقرون کردانیدیم و مرتبه ترا برافراشتیم اذْهَبْ أَنتَ وَأَخُوكَ برو تو و برادر
تو هرون بِآيَاتِي با معجزهای من و آن نه معجزه بودی که در سوره کریمه اعراف گذشت وَلَا تَنِيَا و سستی مکنید
و تقصیر منمایید فِي ذِكْرِي در رسانیدن پیغام و دعوت کردن ایشان از این و یا سست مشوید در یاد کردن
من یعنی بهر جا که روید و باشید مرا فراموش مکنید و در طاعت من ثابت قدم باشید آورده اند که موسی بر اثر اهل
و عیال خود نرفته متوجه مصر شد و خدای تعالی بهرون وحی کرد که برادرت را منصب نبوة و رسالت دادیم و ترا نیز در نبوة
با او شریک و معاون کردانیدیم و وی متوجه این صوب است باید که باستقبال او بیرون روی پس هرون استقبال موسی
نمود و یکدیگر را در بر گرفتند و با ایشان ندا رسید که اذْهَبَا بروید هر دو إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بسوی فرعون إِنَّهُ
طَغَىٰ بدرستی که فرعون در کفر و عصیان در گذشته و تمرد و طغیان او بنهایت رسیده فَقُولَا لَهُ پس بگویید با او که
قَوْلًا لَّيِّنًا سخن گفتنی یعنی برفق و مدارا او را دعوة کنید بر وجه ملاحظه و حسن خلق با او بگویید که آیا هیچ داعیه
داری که از شرک پاکیزه شوی و از تاریکی کفر بیرون آیی و ما ترا راه نماییم به پروردگار خود تا از و بترسی لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ
شاید که او پند گیرد بکلام شما و بگرود بحق أَوْ يَخْشَىٰ یا بترسد از عذاب خدا یعنی اگر متذکر نگردد پس لا اقل متوهم عشر
خواهد شد آورده اند که یحیی بن معاذ چون این آیه بخواند بگریست و گفت این رفق و لطف تست با کسی که دعوی الوهیة
کرد پس رفق و لطف چگونه باشد در حق کسی که بغیر تو کس خدائی نپرستیده باشد در تیسیر آمده که چون موسی متوجه جانب مصر
شد و اهل خود را در آنجا بگذاشت ایشان در آنجا انتظار بودند موسی نیامد و در رو نیز اثری از او ظاهر نشد و خبری نیافتند
در آن صحرا متحیر بماندند تا قضا را جمعی از اهل مدین آنجا رسیدند صفورا را شناختند پیش پدرش بردند و بعد از غرق شدن فرعون
خبر موسی هم بدیشان رسید القصه چون موسی بمصر متوجه نمود و هرون باستقبال وی بیرون آمد در راه با یکدیگر ملاقات
کردند موسی شرح احوال تمامی با هرون باز گفت هرون گفت ای برادر شرح شوکت و سطوت فرعون از آنچه تو دیده بودی
زیاده از آن شده و با ذلک سبب حکم بدست و پا بریدن و کشتن و بدار آویختن میکند آنجا که طبع بشریت موسی متوهم شد
و باتفاق برادر زبان نیاز بدرگاه بی نیاز گشوده قَالَا رَبَّنَا گفتند ای پروردگار ما إِنَّنَا نَخَافُ بدرستی که ما میترسیم
أَن يَفْرُطَ عَلَيْنَا از آنکه فرعون پیشی گیرد بر ما یعنی تعجیل کند بعقوبت ما و نگذارد که دعوت را تمام کنیم و معجزه باو نماییم
أَوْ أَن يَطْغَىٰ یا آنکه زیاده کند طغیان و کم خود را دلیری کرده با حضرت مقدس سخنی بی ادبانه و بی اندازه و بی وجه
گوید قَالَ گفت خدای تعالی ای موسی و هرون لَا تَخَافَا مترسید از فرط طغیان او إِنَّنِي مَعَكُمَا بدرستی که من با شما ام بحفظ

وصحبت و معاونت اسمع میشنوم دعای شما را یا آنچه او گوید نسبت با شما و با من از روی جهل و عناد و طغیان و انکار وجود
وأرى و می بینم آنچه کند با شما یعنی میان شما و او جاری شود از قول و فعل من آن شنوا و بینا و تر دان احداث میکنم
که بآن شر او از شما دفع کرده موجب نصرت و مظاهرت شما شود چون دانستید که از حال شما غافل نیستم و شما را فرو نگذارم
و او را مغلوب و مخذول گردانم فأتياه پس بروید بجانب او فقولا انا رسولا ربك پس گوئید که بدرستی که ما هر دو فرستاده
پروردگار توایم فأرسل معنا بنی اسرائیل پس بفرست با ما بنی اسرائیل اولاد یعقوب را تا بزمین مقدس رویم که مسکن آباء و اجداد ما بود
یعنی رها کن ایشان را از بند بندگی و خدمت خلاص کن ولا تعذبهم و عذاب مکن ایشان را بتکلیف اعمال شاقه و گرفتن مقاطع
و کشتن اولاد ایشان و خدمت فرمودن مردان و زنان ایشان را بکارهای صعب از کندن چاهها و عمارت کردن و سنگهای عظیم بر
دوش کشیدن و امثال آن قد جئناك باية بتحقیق آورده ایم علامتی و نشانه یعنی معجزه من ربك از پروردگار تو یعنی
سخن ما مجرد دعوی نیست که بدون اقامت حجت و معجزه واضحه باشد والسلام و سلام ملائکه یا خزنه بهشت و با سلامتی هر دو سرا
على من اتبع الهدى بر آنکس است که پیروی کند راه راست را که ایمان است بوحدانیت الهی انا قد اوحی الینا بدرستی که
وحی کرده شد بما یعنی پروردگار ما حکم فرمود ان العذاب بآنکه عذاب دنیا و آخرة على من كذب بر آنکس است که تکذیب کند
پیغمبران و رسولان خدا را وتولى و پشت کرد و اعراض نمود از آن پس موسی و هرون بحکم الهی بدرگاه فرعون آمدند و بعد از مدتی
که ملاقات میسر شد گفتند ای فرعون ما رسول پروردگار توایم و ترا به پرستش آن میخوانیم و آن کلمات که حق تعلیم ایشان نموده بود
ادا کردند قال گفت فرعون فمن ربكما يا موسى پس کیست پروردگار شما ای موسی که مرا بپرستش او دعوت میکنید نکته در تخصیص
خطاب با موسی آنکه هرون نیز با او بود آنست که موسی اصل بود در تبلیغ و هرون تابع او بود یا آنکه فرعون میدانست که در زبان
موسی عقده ایست و سخن او نیک فهم نمیشود در خواست که او را نزد حضار مجلس [illegible] انفعال دهد و از آن عقده خبر نداشت که بر
موسی زبان فصیح و بیان بلیغ قال گفت که ربنا الذى پروردگار ما آنکس است که از محض رحمت و عین عنایت اعطى داده
كل شيء هر چیز را از انواع مخلوقات خلقه صورتی که لایق حال و شکلی موافق کمال آن بود و یا عطا فرمود که خلقت
و طبیعت هر یک را از خلایق خود هر چیز را که بآن محتاج بود از وجوه معیشت ثم هدى پس راه نمود یعنی شناسا ساخت او را
بکیفیت انتفاع بآنچه باو عطا فرموده بر وجه اختیار یا از روی طبع تا راه نمود ایشان را بطریق معیشت دنیوی و امور دینی فرعون
چون این جواب شنید در برابر آن هیچ نتوانست گفت بجهت ترس آنکه مبادا قوم او چون این تفکر کنند او را گذاشته بعبادت چنین
خدائی میل کنند سررشته سخن را بجای دیگر کشید و بجهت عاجز ساختن موسی قال گفت ای موسی فما بال القرون
الاولى پس چیست حال اهل قرنهای پیشین چون قوم نوح و عاد و ثمود که خدای ترا نپرستیدند آیا ایشان بعد از موت در سعادت
و دولت اند یا در شقاوت و نکبت قال گفت موسی علمها دانستن حال و مآل آن گروه عند ربي نزد پروردگار منست
و بغیر او سبحانه علم بحال ایشان ندارد فى كتاب ثابت گشته و نوشته شده در لوح محفوظ یعنی اعمال ایشان محفوظ است نزد او
و بر وفق آن جزای و سزای خواهند دید لا یضل ربي خطا نمیکند آفریدگار من در طریق علم تا بجهت آن مهتدی نشود
و راه نیابد باحوال و اسرار بندگان ولا ينسى و فراموش نمیکند هیچ چیز را چه نسیان و ضلال بر عالم بالذات محالست

یعنی علم او بهمه اشیا رسیده و من بنده ام مثل شما نمیدانم مگر آنچه علام الغیوب مرا از آن خبر دهد و نزد ابن عباس معنی آنست
که وا نگذارد کسی را که بوحدانیت او نگرویده تا انتقام ازو بکشد و ترک نکند کسی را که او را بیگانگی اقرار (?) تا که پاداش (?)
دهد او را باز موسی همان بر سخن اول رفت که وصف حق سبحانه میکرد و گفت پروردگار من الذى جعل آنکس است که
گردانید لكم الارض برای شما زمین را مهدا فرش گسترده شده که بر آن می نشینید و مسکن میسازید یعنی مانند
گهواره اطفال تا بر آن آرام میگیرند وسلك لكم و پیدا کرد برای شما فيها در زمین سبلا راهها در میان کوهها
و بیابانها از بلدی ببلدی و از زمینی بزمینی تا بروند برای مصالح و منافع خود وانزل من السماء و فرو فرستاد از آسمان
ماء آبی که باران است فاخرجنا به پس بیرون آوردیم بسبب آن التفات از غیبت بتکلم جهت تنبیه است بر ظهور کمال قدرت و
حکم او سبحانه یعنی هیچکس جز از ما قادر نیست بر اخراج بلکه ما ایم که بقدرت کامله بیرون می آریم بآب باران ازواجا
من نبات اصناف گوناگون از رستنی شتى که پراکنده اند و مختلف در کیفیت از لون و طعم و رایحه و طبع و جنس و عشر
نفع و ضرر و گفتیم به بندگان که كلوا بخورید از آنچه بیرون آوردیم هر چه خوردنی را شاید از میوه و دانه وارعوا انعامكم
و بچرانید چهارپایان خود را در چراگاهها هر چه خوردن شما را نشاید از گیاه و علف ان فى ذلك بدرستی که در آنچه مذکور شد
لايت هر آینه علامتها و دلالتهاست بر قدرت ربانی و وحدت لاولى النهى مر خداوندان خرد را که عقول ایشان
باز دارد از پیروی باطل و عاطل و افعال الجاهل و از ارتکاب قبیح شنیع منها خلقناكم از زمین آفریدیم شما را یعنی اصل خلقت
پدر شما و اول ماده بدن شما خاک زمینست در تبیان البیان آورده اند که حق سبحانه فرشته میفرستد تا از خاک موضعی که گور
کسی خواهد بود قدری بر میدارد و بر نطفه که ماده وجود اوست میریزد آنگه از خاک و نطفه مخلوق میشود و در همان خاک
مدفون میگردد و حق تعالی ازین خبر میدهد و میگوید که شما را از زمین آفریدیم وفيها نعيدكم و در زمین باز بریم بعد
مرگ بجزو مرد کردن اجزا ومنها نخرجكم و از زمین بیرون آریم شما را بجمع کردن اجزای پراکنده تارة اخرى
بار دیگر برای حساب و جزا پس فرعون از موسی معجزه طلبید موسی عصا بیفکند اژدها شد و باز بگرفت همان عصا شد و ید بیضا
بوی نمود و غیر ازین آیات معجزات نه گانه که در سورة اعراف مذکور شد و بهیچ کدام نگروید چنانکه میفرماید ولقد
اريناه و بدرستی که ما نمودیم بفرعون آياتنا كلها همه معجزات خود را که بموسی داده بودیم فكذب پس بدروغ
نسبت داد موسی را از غایت عناد و طغیان وابى و سر باز زد از آنکه ایمان آورد و فرمان برداری کند از روی جحود و عصیان قال
گفت فرعون موسی را اجئتنا آیا آمده بسوی ما لتخرجنا تا بیرون کنی ما را من ارضنا از زمین ما که مصر است بسحرك
يا موسى بجادوئی خود ای موسی و خود پادشاهی کنی در مصر بعد از اخراج ما از آن سحر و زبان آوری مردم فریبی و فصاحت
خود فلنأتينك بسحر پس هر آینه بیاریم برای تو بسحر مثله جادوئی مانند جادوئی تو و بآن با تو معارضه کنیم تا مردم
بدانند که تو پیغمبر نیستی بلکه ساحر و جادوئی فاجعل پس بگردان یعنی مقرر کن بيننا وبينك میان ما و میان خود
موعدا وعده بجهت معارضه آنچنان وعده که بهیچ وجه لا نخلفه خلف نکنیم آن را نحن ولا انت نه ما و نه تو
بلکه چون وعده در رسد حاضر شویم مكانا سوى در جایی که مساوی باشد مسافت قوم ما و تو بآن و مستوی و هموار

کردروبلندی وپستی نباشد تاهمه مردم نظاره توانند کرد قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمُ الزِّينَةِ کفت موسی بفرعون که زمان وعده
شما روز آرایش قبطیانست وآن روز عید ایشان بود که همه آراسته در موضعی حاضر شدندی وتماشا کردندی وتعیین آن روز بجهة
این بود که ظهور حق وزوال باطل بر همه واضح وظاهر شود وخبر آن باطراف عالم رسد وَأَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًى وموعد
شما آنست که جمع شوند مردمان در چاشتگاه وزمان وعده شما روزیست که فراهم آورده شوند مردمان در وقت چاشت که محل کمال نور آفتاب
روز است تا هر کس آنرا بی مانع تیرگی هوا ببیند حاصل که حضرت موسی کفت وعده ما اجتماع مردمانست بوقت چاشت فَتَوَلَّى فِرْعَوْنُ
پس برکشت فرعون از مجلس موسی وبخلوت در آمد وبجهت جمع کردن ساحران رای زد ومشاورت با ندیمان خود کرد وکسان باطراف
واکناف وجوانب فرستاد فَجَمَعَ كَيْدَهُ پس جمع کرد آنچیزی را که بآن کید ومکر کند یعنی ساحران وآلات سحر ثُمَّ أَتَى
پس آمد بوعده گاه با ساحران از ابن عباس مرویست که هفتاد ودو مرد بودند وبروایتی دیکر چهارصد بام یکی خرواری
از چوب ورسن ودر بعضی دیکر از روایت آمده که ایشان سی هزار بودند بقول دیکر هفتاد هزار وبا هر یک عصایی ورسنی
در روایات واصحاح است وچون فرعون وسایر قبطیان که تابع او بودند با جمیع ساحران روز میعاد در آن مکان جمع شد
قَالَ لَهُمْ مُوسَى کفت موسی مر جادوان را بعد از ملاقات از روی نصیحت وموعظه که ای قوم وَيْلَكُمْ وای بر شما
لَا تَفْتَرُوا افترا مکنید ومبندید عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدا دروغی که آیات او را سحر کویید وخواهید که بآن معارضه
کنید یا دروغ بر خدای مبندید بشرک دیکری با او فَيُسْحِتَكُمْ پس مستاصل کرداند واز بیخ وبنیاد برکند شما را
بِعَذَابٍ بعذابی که نازل کرداند بر شما وَقَدْ خَابَ بدرستی که بی بهره ونومید ماند مَنِ افْتَرَى
هر که افترا کرد بر خدای امر باطل را باو نسبت داد چون ساحران این سخن بشنیدند فَتَنَازَعُوا پس کفت وکو کردند
أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ در کار خود میان یکدیکر با یکدیکر کفتند این آن کلام ساحران نمی ماند وَأَسَرُّوا النَّجْوَى و
پنهان داشتند راز کفتن خود را از ملازمان فرعون وآخر برین قرار دادند که اگر او بر ما غالب شود متابعت او کنیم وبخدای
او بکرویم واگر ما بر او غالب شویم او ساحر است ودر دست فرعون هلاک خواهد شد آورده اند که فرعون از غرفه نگاه
کرد دید که ایشان باهم سخن میکویند بپنهانی پرسید که ای ساحران چه میکویید ایشان از ترس فرعون قَالُوا کفتند که
إِنْ هَذَانِ بدرستی که این هردو یعنی موسی وهرون لَسَاحِرَانِ جادویانند وکویند اختلاف ایشان درین بود که
بچه نوع با موسی معارضه کنند وحفص ان خوانده بسکون نون وآنرا نافیه میکیرد ولام بمعنی الا یعنی نیستند موسی و
هرون مکر جادویان يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُمْ میخواهند که بیرون کنند شما را مِنْ أَرْضِكُمْ از زمین شما بِسِحْرِ
هِمَا بجادویی خود وملکت مصر را در تصرف خود در آورند وَيَذْهَبَا وببرند بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثْلَى مذهب شما را
که بهترین مذهبهاست ودین ومذهب خود را ظاهر سازند فرعون چون از ساحران شنید که موسی وهرون ساحرانند
وداعیه دارند که قبطیان را از مصر بیرون کنند در غضب شد وکفت چون فَأَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ پس جمع کنید ادوات کید
خود را یعنی آلات سحر را وهیچ چیز از و فروکذاشت مکنید وآنچه توانید تقصیر مکنید ثُمَّ ائْتُوا صَفًّا پس بیایید
بوعده گاه صف زدکان در عرصه میدان تا هیبت شما در دل مردم افتد وجهد کنید تا بر ایشان غالب شوید یا ساحران

بهم میکفتند که همه اسباب سحر را فراهم آرید ومتوجه میقات شوید ویکبار بر موسی در آیید تا مضطرب وعاجز شده کاری
نتواند ساخت وغلبه مارا باشد وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ وبدرستی که رستکار شد وبمطلوب رسید امروز مَنِ اسْتَعْلَى
هر که برتر آمد در سحر پس همه جادویان صف کشیدند ودر میقات موسی وهرون در برابر ایشان ایستادند وساحران
یعنی بقولی سیصد خروار رسن وچوب میان تهی کرده وپر زیبق ساخته بمیدان آوردند وبطریق ادب قَالُوا يَا مُوسَى
کفتند ای موسی إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ یا آنست که تو می افکنی عصای خود را وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ ویا آنکه ما باشیم أَوَّلَ
مَنْ أَلْقَى اولین کسی که بیفکند چوب ورسن را یعنی اختیار یکی ازین دو کار بکن که آن نخست انداختن تو باشد
یا نخست انداختن ما موسی نیز از روی ادب یا بر وجه بی اعتباری وعدم مبالات بایشان قَالَ کفت بَلْ أَلْقُوا
بلکه شما بیفکنید پس ساحران ادوات سحر خود را بیفکندند وسبب حرارت هوا زیبق در جوف چوبها در اضطراب
آمد فَإِذَا حِبَالُهُمْ پس ناگاه رسنهای ایشان وَعِصِيُّهُمْ وعصاهای ایشان يُخَيَّلُ إِلَيْهِ نموده شد
بموسی مِنْ سِحْرِهِمْ از جادویی وکید ایشان که کویا أَنَّهَا تَسْعَى بدرستی که آن شتاب میکند ومیرود یعنی
موسی چنان خیال کرد که آن رسنها وعصاها مار کشته اند وباطراف وجوانب میشتابند فَأَوْجَسَ پس دریافت
فِي نَفْسِهِ در دل خود خِيفَةً مُوسَى خوفی وترسی موسی یعنی چون او را بدید بترسید چنانکه مقتضای طبیعت بشریت
واگرچه شکی در بطلان او نداشت یا از آن ترسید که مبادا نظارگیان میان سحر ومعجزه فرق نکنند چون این وهم
بر موسی جاری شد قُلْنَا لَا تَخَفْ کفتیم باو که مترس از آنچه تراد روهم انداخته که کار وبار ساحران در هم خواهد
وامر تو در غایت وضوح بر خاص وعام مخفی نخواهد کشت إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى بدرستی که برتری از ایشان یعنی اگر
غلبه ترا خواهد بود وایشان مغلوب خواهند کشت وَأَلْقِ وبیفکن مَا فِي يَمِينِكَ آنچه در دست راست تست
یعنی باک مدار بکثرت رسن وعصای ایشان واین چوب که در دست داری بینداز تَلْقَفْ تا فرو برد بقدرت ما
مَا صَنَعُوا آنچه ساخته اند إِنَّمَا صَنَعُوا بدرستی که آنچه ساخته اند كَيْدُ سَاحِرٍ مکر وفریب جادوست وَلَا
يُفْلِحُ السَّاحِرُ ورستکاری نیابد وفیروز نشود ساحر حَيْثُ أَتَى هر جا که آید یعنی هر جا که رود ودر هر موضع که باشد و
ظفر وفلاح نیابد القصه حضرت موسی عصا بیفکند فی الحال بقدرت ذو الجلال اژدهای عظیم شد ودهان کشوده
بساحران وادوات آورد ویکساعت تمام آن آلات وادوات ایشان را که چهارصد خروار چوب ورسن بود فرو برد و
اثری پیدا نشد وجرم وجثه که بود زیاده نکشت مردمان از ترس روی بکریز نهادند موسی بیامد واو را بکرفت
همان عصا شد ساحران دانستند که آن سحر نیست زیرا که سحر سحر دیکر را باطل نکند بلکه قدرت خدا ومعجزه موسی است
ودیکر آنکه چون انواع سحر بر ایشان ظاهر بود بیقین دانستند که آن از آیات الهیست ومعجزات نبوی فَأُلْقِيَ
السَّحَرَةُ پس در افکنده شدند آن ساحران یعنی یقین ایشان در حقیقت آن ایشان را در روی در افکند
سُجَّدًا در حالتی که سجده کنندکان بودند خدا را از روی صدق وانابت وتوبه از کردار خود وتعظیم وتکریم
این معجزه ظاهره قَالُوا کفتند که آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى کرویدیم بپروردکار هرون وموسی

مرویست که چون سحره بسجود در افتادند حق تعالی روضه جنان و منازلی را که نامزد ایشان بود در آن حالت بایشان نمود
ایشان منازل خود را دیدند بیکبار متفق الکلمه شده گفتند ما به پروردگار موسی و هرون گرویدیم و تصدیق بوحدانیت
او نمودیم فرعون که صورت این مشاهده کرد از روی انکار **قَالَ آمَنْتُمْ** گفت آیا ایمان آورده اید و حفص آمنتم
خوانده بدون همزه استفهام یعنی شما گرویدید و گردن نهادید **لَهُ** یعنی بپیروی نمودید دین او را **قَبْلَ أَنْ آذَنَ**
لَكُمْ پیش از آن که دستوری دهم شما را در آنکه باو بگروید **إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ** بدرستی که موسی هر آینه بزرگ شماست
در فن سحر **الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ** که آموخت شما را جادویی یعنی استاد و معلم و مهتر جادوانست و شما با هم ساخته اید
و میخواهید که پادشاهی را از من بستانید و مردمان را از من برمانید و بجهت این مغلوب شدید که قاعده در میان
شاگرد و بید و مقرر است که شاگرد عاجز میباشد از آنچه استاد میکند و نمیتواند که با او معارضه کند **فَلَأُ**
قَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ پس هر آینه ببرم دستهای شما را **وَأَرْجُلَكُمْ** و پایهای شما را **مِنْ خِلَافٍ** از خلاف
یعنی دست راست و پای چپ یا پای راست و دست چپ **وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ** و بیاویزم شما را **فِي جُذُوعِ**
النَّخْلِ بر تنهای درخت خرما که درازترین درختانست تا همه کس شما را ببینند و عبرت گیرند مرویست که
اول کسی این عمل کرد فرعون بود **وَلَتَعْلَمُنَّ** و تا بدانید شما **أَيُّنَا** کدام از ما **أَشَدُّ عَذَابًا** سخت تر است از روی
عذاب **وَأَبْقَىٰ** و پاینده تر از وجه عذاب من یا عذاب موسی و خدایی که باو ایمان آورده اید سخت تر است و پاینده تر
ساحران چون از جذبه حقانی مست شده بودند و از تواتر انوار الطاف ربانی که بر دل ایشان تافته بود از دست
شده لاجرم اندیشه نکرده در جواب فرعون زبان گشوده **قَالُوا** گفتند **لَنْ نُؤْثِرَكَ** نگزینیم و اختیار نکنیم ترا
عَلَىٰ مَا جَاءَنَا بر آنچیزی که آمد بما و بعین الیقین آنرا دیدیم **مِنَ الْبَيِّنَاتِ** از معجزات واضحه و نعمت فاخره
ترا اختیار نکنیم بر نعیم باقیه آخرویه که بما نمودند در حالت سجده **وَالَّذِي فَطَرَنَا** و برنگزینیم ترا بر خدایی که آفریدگار
ما را از عدم بوجود آورده **فَاقْضِ** پس حکم کن **مَا أَنْتَ قَاضٍ** هر چیز را که تو حکم کننده آنی یعنی هر چه خواهی
با ما بکن که پروای آن نداریم **إِنَّمَا تَقْضِي** جز این نیست که تو حکم کنی **هَٰذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا** درین زندگانی دنیا
یعنی حکم تو درین جهان که ما هستیم جاری نیست هر چه میخواهی میکن و آخرت که بهتر و پاینده تر است از حکم معزول
شده بهم خود مشغول خواهی بود **إِنَّا آمَنَّا** بدرستی که ما گرویده ایم **بِرَبِّنَا** به پروردگار خود **لِيَغْفِرَ لَنَا** تا بیامرزد برای ما
خَطَايَانَا گناهان ما را از کفر و معاصی **وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ** و بیامرزد آنچه اکراه کردی ما را بران چیز **مِنَ السِّحْرِ**
از جادویی کردن و آموختن آن مرویست که فرعون مردمان را بر آموختن سحر اکراه میکرد و آنرا بر خواندن و حفظ آن اجبار مینمود
ایشان اینجا از خدای مغفرت آن گناه میطلبیدند و بعد از آن گفتند که **وَاللَّهُ خَيْرٌ** و خدای بهتر است از روی پاداش **وَ**
عشر **أَبْقَىٰ** و پاینده تر از وجه ثواب تو ما را بر کفر مزدی میدهی که انقطاع بدو راه دارد و خدای تعالی بر ایمان جزای عطا میکند که گرد
زوال گرد آن نگردد ما اختیار بهتر و پاینده تر کردیم و متاع فانی محقر را قطع نظر کردیم پس هر چه میخواهی با ما بکن **إِنَّهُ مَنْ**
يَأْتِ بدرستی که هر کی بیاید **رَبَّهُ** نزد پروردگار خود **مُجْرِمًا** در حالتی که مشرک باشد یعنی هر که بر کفر مرده در محکمه حساب و
[illegible]

جزا که روز قیامت حاضر شود **فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ** پس بدرستی که مر او راست دوزخ **لَا يَمُوتُ فِيهَا** نمیرد دران تا از عذاب برهد
و از عقاب خلاص یابد **وَلَا يَحْيَىٰ** و نه زنده باشد زندگی که خوش گذراند و راحت یابد بلکه زندگی داشته باشد که مرگ از او
بهتر بود بجهت شدت عذاب **وَمَنْ يَأْتِهِ** و هر که بیاید بوی **مُؤْمِنًا** در حالتی که گرونده باشد در دنیا بوحدانیت او و
بمعجزات انبیا او **قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ** کرده باشد عملهای شایسته **فَأُولَٰئِكَ** پس آن گروه مؤمنان و نیکوکاران **لَهُمُ**
حزب **الدَّرَجَاتُ الْعُلَىٰ** مر ایشان راست درجهای بلند و مرتبهای ارجمند **جَنَّاتُ عَدْنٍ** بدل درجاتست یعنی مر ایشان راست
بوستانها با اقامت که همیشه در آنجا باشند **تَجْرِي** بپوسته میرود **مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ** از زیر درختان یا از منزل آن
جویها **خَالِدِينَ** در حالتی که آن گروه جاویدان باشند **فِيهَا** دران بوستانها **وَذَٰلِكَ** و این منزلهای و آن جویهای
ثواب **جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّىٰ** پاداش آنکس است که پاک باشد از نجاسته کفر و شرک و از طغیان و به طاعات و خیرات متطهر
چون این قصه بر نهجی مستوفی در سوره اعراف از منهج صادقین بقلم تحریر در آمده و درین ترجمه نیز دران موضع بآن اشارتی
رفته ازین جهة اینجا بطریق ایجاز بر مضمون آیات اقتصار رفت و بعد از آن از حال بنی اسرائیل خبر میدهد که **وَلَقَدْ**
أَوْحَيْنَا و بتحقیق که ما وحی کردیم **إِلَىٰ مُوسَىٰ** یعنی که فرعون از دیدن معجزات متاثر نشد و در تعذیب بنی اسرائیل
افزود و گفتیم موسی را **أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي** که ببر بندگان مرا از مصر و چون بکنار دریا رسید لشکر فرعون از عقب
بیایند باک مدار دید و مترسید **فَاضْرِبْ لَهُمْ** پس بگردان از برای ایشان یعنی فرا گیر و قیام نمای برای ایشان **طَرِيقًا**
راهی گویند معنی آنست که بزن عصا را تا سازیم برای ایشان راهی **فِي الْبَحْرِ** در دریا **يَبَسًا** خشک که در وی آب و گلی نباشد
لَا تَخَافُ در حالتی که نترسی **دَرَكًا** از دریافتن دشمن یعنی ایمن باش که فرعونیان شما را در نیابند و از ایشان مضرتی
وا ذیتی بشما رسد **وَلَا تَخْشَىٰ** و نترسی از غرق شدن چه همه شما را به سلامت بگذرانم و چون موسی بامر الهی بنی اسرائیل
را که هفتاد هزار و بقولی صد و بیست هزار بودند از مصر بیرون برد دیگر روز طعمه قبطیان خبردار شدند و بجهت آنکه در خانه
هر یک مصیبتی عظیم افتاده بود چنانچه در سوره اعراف مذکور گشته بآن مشغول گشتند و نتوانستند که آن روز از پی بنی اسرائیل
بروند روز دیگر فرعون بفرمود تا ششصد هزار جمع شدند **فَأَتْبَعَهُمْ** پس از پی در آمد بنی اسرائیل را **فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ**
فرعون با لشکریان خود چون بکنار دریا رسیدند موسی با قوم خود از آن گذشته بودند فرعونیان نیز دران راه
که ایشان گذشته بودند در آمدند و آن دوازده راه بود که موسی عصا در دریا زده بود و بتقدیر الهی آن راهها پیدا
شده چون بمیان دریا رسیدند **فَغَشِيَهُمْ** پس فرو گرفت ایشان را **مِنَ الْيَمِّ** از دریای عظیم **مَا غَشِيَهُمْ** آنچه
فرو گرفت ایشان را یعنی آنچنان موجی دریا فرو گرفت ایشان را که ایشان هیچکس بکنه آن نرسید تا آنرا بعبارتی بیان تواند نمود
که چه گونه بود **وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ** و گمراه کرد فرعون **قَوْمَهُ** گروه خود را در دین **وَمَا هَدَىٰ** و راه ننمود ایشان را
و بعد از نجات دادن بنی اسرائیل الی فرزندان یعقوب **قَدْ أَنْجَيْنَاكُمْ** بدرستی که ما رهانیدیم شما را **مِنْ عَدُوِّكُمْ**
از دشمنان شما که فرعون و قوم او بودند **وَوَاعَدْنَاكُمْ** و وعده دادیم شما را **جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنَ** بطرف
راست کوه طور تا برای مناجات موسی و انزال کتاب بخانه تورات **وَنَزَّلْنَا** و فرو فرستادیم **عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَىٰ**

[illegible]

بر شما ترانگبین و مرغ بریان در وقتی که در تیه بیابان سرگردان بودید و تفصیل این قصه بطریقی که تمام در سوره البقره
مذکور است و گفتیم كُلُوا بخورید مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ از پاکیزهها یعنی حلالها که شما را روزی کردیم
وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ و از حد در مگذرید در آنچیز یعنی بجهت ترک شکر آن و یا بجهت تعدی از حدود شرع و صرف نعمت در
معصیت و یا حلال آنرا بحرام بدل مکنید که اگر چنین کنید فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ پس فرود آید بر شما غَضَبِي خشم من یعنی عذاب
من لازم حال شما شود و بسخط من گرفتار شوید وَمَنْ يَحْلِلْ عَلَيْهِ و هر که فرود آید برو غَضَبِي خشم من و سخط و عذاب
من فَقَدْ هَوَىٰ پس بتحقیق افتاد در هاویه و با هلاک شد و از اوج سعادت بحضیض شقاوت افتاد وَإِنِّي لَغَفَّارٌ
و بدرستی که من هر آینه نیک آمرزنده‌ام لِمَنْ تَابَ مر آنکس را که توبه کرد از شرک وَآمَنَ و گروید بوحدانیت من و بجمیع
انبیا و پیغمبران من از نزد من آورده اند بدرستی و راستی وَعَمِلَ صَالِحًا و کرد عمل نیکو از فرایض و سنن ثُمَّ اهْتَدَىٰ
پس راه راست یافت یعنی ثبات ورزید بر ایمان و طاعت تا حین موت یا علم آموخت تا بآن راه برد بطریق حق و از امام جعفر
صادق مرویست که در تفسیر این آیه فرمودند که معنی آنست که راه یافت بر دوستی ما که اهل بیتیم پس بخدا سوگند که اگر مردی
همه عمر خود عبادت حق تعالی بجای آورد در میان رکن و مقام بعد از آن بمیرد و متمسک نشده باشد بدوستی ما حق تعالی
آنرا از وی نپذیرد و او را بآتش دوزخ در افکند و طریق اهل البیت ع باین طریق است که ثُمَّ اهْتَدَىٰ إِلَىٰ ولایة علی ابن ابی طالب و روایت
که بنی اسرائیل بعد از هلاک فرعون از موسی درخواستند که از برای ما قوانین شرعیه و قواعد احکام شرع بیاور پس موسی
درین باب با حضرت رب الارباب مناجات کرد خطاب مستطاب در رسید که یا موسی با جمعی بنی اسرائیل بکوه طور رو تا
کتابی که جامع شرع و احکام باشد بتو کرامت کنم موسی هرون را بجای خود بگذاشت و با هفتاد تن از اخیار بنی اسرائیل متوجه طور شد
و در حین رفتن قوم را وعده داد که چهل روز دیگر می آیم و کتابی که مشتمل بر قوانین شرع باشد می آورم و چون به نزدیک
طور رسیدند قوم را بگذاشت و از غایت اشتیاق که بکلام الهی و پیام ربانی داشت زودتر بیالای کوه بر آمد خطاب ایزدی
در رسید که وَمَا أَعْجَلَكَ و چه چیز شتابان ساخت ترا تا تعجیل کردی و پیشتر آمدی عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَىٰ
از گروه خود ای موسی قَالَ گفت موسی که هُمْ أُولَاءِ ایشان که و همانند که می آیند عَلَىٰ أَثَرِي بر عقب من و همین لحظه
میرسند و من پیش از ایشان نیامده ام مگر بگامی چند پس تقدم مثل تقدم بعضی رفقاست ببعضی در سیر همچنانکه عرف
و عادتست در میان مردم وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ و شتافتم بسوی تو رَبِّ ای پروردگار من لِتَرْضَىٰ تا خشنود
گردی از من چه مسارعت در امتثال موجب رضای تو است یعنی پیش آمدن من از قوم نه بجهت تعظیم بود بر ایشان بلکه بمحض
طلب خشنودی تو کردم قَالَ گفت حق تعالی بموسی فَإِنَّا پس بدرستی که ما قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ در فتنه انداختیم قوم
ترا و مبتلا ساختیم ایشانرا به پرستش گوساله مِنْ بَعْدِكَ از پس بیرون آمدن تو از میان ایشان یعنی امتحان نمودیم
بتشدید تکلیف بر ایشان و با ایشان معامله آزمایندگان کردیم تا آنچه در میان آنها پیدا شد از حرکت گوساله که ظاهر شود
مخلص ما از منافق و بر عالمیان ظاهر گردد که مؤمن مخلص کدام است و منافق معادی کدام وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ
و گمراه کردید ایشانرا سامری و سامری مردی بود منسوب بقبیله سامره از عظمای بنی اسرائیل و گویند کافری بود از کرمان و ابن عباس گفته که از

عشر

بنی اسرائیل است و در وقتی که فرعون ابنای ایشانرا میکشت او متولد شده بود و مادر بعد از تولد او را بکنار نیل جوی
افکنده بود حق تعالی جبرئیل را مقرر کرده بود تا او را پرورش دهد و ماکول و مشروب وی مهیا کرد از این سبب او
جبرئیل را میشناخت و در روز غرق شدن فرعونیان از زیر سم اسب جبرئیل قبضه خاک برداشته محافظت می نمود و از
موسی ع شنیده بود که خاصیت اسب جبرئیل آنست که خاک زیر سم او را بر هر چیز زنند از و آوازی بیرون آید و این از امور
عادیاتست که حق تعالی در آن بودیعت نهاده و در وقتی که موسی بطور رفت سامری نزد هرون آمد و گفت قدری
پیرایه که از قبطیان بعاریت گرفته ایم با ما است و ما را در آن تصرف کردن روا نیست و می بینم که بنی اسرائیل آنرا میخواهند
و میلشان شده حکم فرما تا همه را جمع کنند و بسوزند هرون امر فرمود تا همه پیرایها را جمع کردند و آوردند و در حفره ریختند آتش زد
سامری زرگری چالاک بود همین که زرها بگداخت قالبی ساخت و آن زر گداخته را در آن قالب ریخت و بشکل
گوساله چیزی بیرون آورد و قدری از خاک زیر سم اسب جبرئیل که فرس الحیوة میگفتند در درون وی ریخت فی الحال
زنده گشت و گوشت و پوست بر وی پیدا شد و بآواز آمد و گویند زنده نشد لیکن بهمان موضع که ریخته شده بود بانگی
کرده و چهار دانگ از قوم بنی اسرائیل که در ایمان مستضعف بودند و متیقن الاعتقاد نبودند ویرا سجده کردند و
در مجمع البیان آورده که بنی اسرائیل ششصد هزار مرد بودند همه گوساله پرست شدند مگر دوازده هزار کس که بجهت رسوخ
ایمان ثابت قدم شده و بر نگشتند حق تعالی موسی را خبر داد که قوم تو بعد از خروج تو از میان قوم ایشان گوساله پرست
شدند فَرَجَعَ مُوسَىٰ پس بازگشت موسی از مناجات خود بعد از چهل روز و الواح تورات را فرا گرفته توجه نمود
إِلَىٰ قَوْمِهِ بسوی گروه خود غَضْبَانَ در حالتی که سخت خشمناک بود أَسِفًا اندوهگین از نفاق یا جزع کننده
یا متحیر برآنکه مبادا که تدارک این امر ممکن نباشد و از ارتداد باز نگردند و بآن حالت باشند و چون بمیان
قوم رسید بانگ و خروش ایشان شنید که گرد گوساله دف میزدند و رقص میکردند عتاب آغاز کرد و از روی ملامت
قَالَ گفت يَا قَوْمِ ای گروه من أَلَمْ يَعِدْكُمْ آیا وعده داده بود شما را رَبُّكُمْ پروردگار شما وَعْدًا حَسَنًا
وعده نیکو یعنی مقرون بصدق و انجاز که تورات بشما دهد و من بجهت این اختیار قوم شما بطلب آن بیرون رفته بودم
أَفَطَالَ آیا پس دراز شد عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ بر شما زمان مفارقت من و من چهل روز وعده کرده بودم و
بهمان وعده باز آمدم أَمْ أَرَدْتُمْ یا خواستید أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ آنکه فرود آید بر شما غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ
خشمی از خدای که پروردگار شماست بسبب پرستیدن گوساله مستوجب عذاب و عقاب الهی شوید فَأَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِي
پس خلاف کردید وعده را که کرده بودید شما قَالُوا گفتند گوساله پرستان مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ خلاف
نکردیم وعده ترا بِمَلْكِنَا بقوة اختیار خود یعنی اگر مالک امر خود میبودیم و سامری ما را بحال خود میگذاشت
و این تسویلات نمیکرد و ما را اجبار بران نمیداشت ما خلاف وعده تو نمیکردیم و بران ثابت قدم میبودیم
وَلَٰكِنَّا حُمِّلْنَا و لیکن برداشتیم و حفص حُمِّلْنَا خوانده بصیغه مجهول یعنی تحمل کرده شدیم مراد آنست
که ما را تکلیف کردند تا برداشتیم أَوْزَارًا مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ بارهای گران و بسیار از پیرایه کرده

قبطیان که عاریت گرفته بودیم از ایشان بنام عروسی و یا برای بهانه عید و آنرا رد نکرده بودیم بایشان در وقت بیرون
آمدن از مصر تا ایشان واقف نشوند بخروج ما از شهر مصر فَقَذَفْنَاهَا پس پیرایهای ایشان را بحکم هرون
در آتش انداختیم فَكَذَٰلِكَ پس همچنانکه ما افکنده بودیم پیرایها را در آتش أَلْقَى السَّامِرِيُّ افکند سامری
آنچه با او بود از پیرایه و زیور فَأَخْرَجَ لَهُمْ پس بیرون آورد سامری برای ایشان عِجْلًا گوساله جَسَدًا
کالبدی بود ساخته از آن حلی که در آتش افکنده بودیم لَهُ خُوَارٌ مر او را بانگ گوساله بود فَقَالُوا پس گفتند سامری
و اتباع او بآنکه هَٰذَا إِلَٰهُكُمْ این گوساله خدای شماست وَإِلَٰهُ مُوسَىٰ و خدای موسی فَنَسِيَ پس فراموش کرد
خدای خود را او بطلب او بکوه طور رفت بعد از آن خدای تعالی الزام حجت کرد بر گوساله پرستان بقوله أَفَلَا يَرَوْنَ
آیا نمی بینند یعنی ببینند گوساله پرستان أَلَّا يَرْجِعُ آنکه باز نمیگرداند گوساله إِلَيْهِمْ بسوی ایشان قَوْلًا سخنی را
یعنی هرچند او را میطلبند جواب نمیدهد وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ و نمیتواند مر ایشان را ضَرًّا زیانی را وَلَا نَفْعًا
و نه سودی یعنی قدرت ندارد بر رسانیدن زیان و سود بکسی و چنین کسی را چگونه توان پرستید و ستایش کرد وَ
لَقَدْ قَالَ و بتحقیق که گفت لَهُمْ هَارُونُ مر ایشان را هرون مِنْ قَبْلُ پیش از آمدن موسی از موعد بطریق نصیحت
و موعظه و تذکره که يَا قَوْمِ ای گروه من إِنَّمَا فُتِنْتُمْ جز این نیست که مبتلا شده اید بتشدید تکلیف و ممتحن گشته
بِهِ بگوساله یعنی بپرستش او یعنی مراد آنست که حق تعالی با شما معامله آزمایندگان کرده تا بر عالمیان ظاهر گردد و بر
ایشان روشن شود که کدام از شما بر دین اسلام ثابت و راسخ خواهد شد و کدام متزلزل خواهد شد بپرستش
عجل اقدام خواهد نمود مراد آنست که تا محق و مبطل ممتاز گردد وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَٰنُ و بدرستی که آفریدگار شما
خدای بسیار بخشش است نه غیر او فَاتَّبِعُونِي پس پیروی کنید مرا در عبادت او وَأَطِيعُوا أَمْرِي و کردن نهید فرمان
مرا در ثبات ورزیدن در دین اسلام قَالُوا گفتند گوساله پرستان در جواب هرون لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ ما پیوسته
و همیشه بر پرستش گوساله عَاكِفِينَ اقامت نمایندگان و مجاوران هستیم حَتَّىٰ يَرْجِعَ تا وقتی که باز گردد إِلَيْنَا مُوسَىٰ
بسوی ما موسی از طور و به بینیم که او پرستش این میکند یا نه و آنچه سامری گفت که این خدای موسی است راست گفته
یا نه هرون با آن دوازده هزار مرد که بر ایمان ثابت قدم بودند از ایشان اعتزال کرد تا موسی باز آمد و او را با قوم
عتاب آغاز کرد چنانکه گذشت آنگه روی ببرادر آورد و از روی غضب و فرط خشم در کار الهی خود در آنکه نتوانست
چنانکه عادت جبلت بشریت است و طبیعت انسانیه بی اختیار گشته الواح تورات را انداخت و موی پیشانی هرون را
بدست گرفته بسوی خود کشید و از روی عتاب قَالَ يَا هَارُونُ گفت ای هرون مَا مَنَعَكَ چه چیز باز داشت ترا
إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا چون دیدی ایشان گمراه شدند أَلَّا تَتَّبِعَنِ از آنکه متابعت کنی مرا و پیروی من نمایی در غضب
و زجر کردن بر ایشان و محاربه کردن با ایشان برای حمایت و عصبیت دین و رضای خدای تعالی و یا آنکه از پی من آیی و خود را
بمن رسانی و مرا بآن خبر دهی أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي آیا سر کشیدی از فرمان من که آن نصیحت است در دین این بر سبیل
فرض محالست این خود متصور نیست که تو از فرمان الهی و امتثال من سر بپیچیده باشی پس چرا گذاشتی که این صورت واقع

شود هرون چون فرط غضب موسی و حدت او بدید در مقام ملاطفت درآمد قَالَ گفت بموسی يَا ابْنَ أُمَّ
ای پسر مادر من اگرچه موسی برادر پدر و مادری هرون بود اما ذکر مادر کرد برای رقت دل موسی بر جهت رفق
و ملایمت و تحریک رحمت و شفقت موسی گفت که ای پسر مادر من لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي فرا مگیر محاسن مرا
وَلَا بِرَأْسِي و نه موی سر مرا مزید تفصیل و تبیین این مبحث و ذکر وجوه و اقوال متعدده و بیان صحت و بطلان
آن در منهج الصادقین بسمت تحریر و تقریر یافته و بعضی از آن درین ترجمه نیز مذکور گشته است در سوره اعراف القصه
هرون زبان اعتذار گشوده گفت ای موسی آتش غضب خود را فرو نشان و با خود آی و زبان اعتراض از من کوتاه
کن إِنِّي خَشِيتُ بدرستی که من میترسیدم که اگر مقاتله کنم با ایشان یا ایشان را گذاشته از پی تو آیم أَنْ
تَقُولَ از آنکه تو گویی فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ جدایی افکندی میان من و بنی اسرائیل وَلَمْ تَرْقُبْ
قَوْلِي و نگاه نداشتی گفتار مرا که گفته بودم اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ و مقرر است
که اصلاح نگاه داشت قوم است مدارا کردن با ایشان پس بجهت خوف اینکه تو گویی که من گفتم که میان قوم باصلاح
آور تو تفرقه و فساد در میان ایشان انداختی بقتال یا جدال و یا بمفارقت و ملحق شدن بمن و ایشان را با سامری
گذاشتن پس من بطریق ملایمت و نصیحت با ایشان سلوک میکردم و بر آن صبر می ورزیدم تا تو باز آیی و تدارک
این بکنی چون موسی با خود آمد و براءت ساحت هرون بر وی ظاهر شد این عذر را بر وی مسلم داشت و روی بسامری
آورده از روی انکار و غضب قَالَ گفت فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ چیست این کار عظیم تو ای سامری عشر
یعنی این چیست که کردی و چه چیز ترا برین داشت که گوساله ساختی و بنی اسرائیل را بجهت آن از دین حق بگردانیدی
قَالَ گفت سامری بَصُرْتُ بینا شدم بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ بآنچیزی که بینا نبودند بنی اسرائیل بآن و عالم نبودند
و از آن خبری نداشتند و آن بود که چون نوبت بتو فرود آمد در وقت غرق شدن فرعونیان روحانی محض بود دانستم
که اثر قدم اسب او بهیچ چیز نمیرسد مگر که زنده میشود فَقَبَضْتُ پس قبض کردم و گرفتم بکف دست قَبْضَةً
مقدار یک قبضه مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ از رفتار که من و نومید انیم یعنی از خاک قدم اسب جبرئیل در روز غرق شدن
قبطیان فَنَبَذْتُهَا پس در افکندم آنرا در درون گوساله که از حلی و زیور آنرا ریخته بودم و بجهت این گوساله زنده شد
و با آواز آمد و بنی اسرائیل را بعبادت آن خواندم و ایشان اطاعت من قبول کردند وَكَذَٰلِكَ و همچنین که گفتم سَوَّلَتْ
لِي بیاراست برای من و در نظر من نیکو ساخت نَفْسِي نفس من از امام جعفر صادق منقولست و در لباب نیز مذکور است
که موسی قصد قتل سامری کرد از حق تعالی وحی آمد که مکش او را که صفت سخاوت بر او غالبست و چون از سخا او مردمان منتفع
بر نفع حیوة از و باز نتوان داشت و چون موسی از قتل او ممنوع شد قَالَ گفت سامری را فَاذْهَبْ پس بیرون رو از
میان ما فَإِنَّ لَكَ پس بدرستی که هست ترا از عقوبت فِي الْحَيَاةِ در زندگانی دنیا أَنْ تَقُولَ آنکه گویی هر که
نزد تو آید لَا مِسَاسَ نیست مس کردن من ترا و مس نمودن تو مرا یعنی از من دور شو تا یکدیگر را مس نکنیم چه حکم الهی
غضب بر آن مقتضی این بود که هر که او را مس کند هم او و هم آنکس تب گیرد پس مردمان بجهت این از و متنفر شدند و ترک اختلاط

او کردند او تنها چون حیوانات وحشی در صحرا میگشت و هر کرا از دور میدید مبالغه میکرد که نزدیک من میا و در بعضی تفاسیر
آمده که اولاد او نیز چنین بودند و درین زمان نیز هستند و این حال دارند و این لغتی عقوبت بود مر سامری را در دنیا و
إِنَّ لَكَ و بدرستی که عذابی مر تراست مَوْعِدًا وعده در آخرت که بهیچ وجه لَنْ تُخْلَفَهُ خلاف نکنند با تو بلکه
آنرا بجد و فا سازند بعد از عقوبت دنیا پس زیان کار دنیا و آخرت باشی و ذلک هو الخسران المبین وَانْظُرْ إِلَىٰ إِلَٰهِكَ الَّذِي
و نگاه کن بآن معبودی که تو ظَلْتَ عَلَيْهِ بودی هر روز بر پرستش او عَاكِفًا مقیم و مجاور آن لَنُحَرِّقَنَّهُ هر آینه بسوزانیم
اورا باتش و این معنی بنا بر قول کسیست که میگوید آن گاو را گوشت و پوست بود و یا بسوهان آنرا ریزه ریزه کنیم و این گفتار آنکسست که میگوید
آن جسدی بود زرین و بی حیاة ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ پس پراکنده سازیم خاکستر یا ریزهای آنرا فِي الْيَمِّ در دریا نَسْفًا پراکنده
ساختنی تا بدانند که آنچه توان سوخت یا ریزه ریزه توان ساخت صفت الوهیة برو اطلاق کردن عین جهالت است و
محض ضلالت پس بگوساله پرستان خطاب کرد إِنَّمَا إِلَٰهُكُمُ جز این نیست که معبود شما که مستحق عبادت است اللَّهُ الَّذِي
آن خداییست که سزاوار پرستش است لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نیست معبودی بحق بجز از وی وَسِعَ و فرا رسیده است كُلَّ
شَيْءٍ بهمه چیز عِلْمًا از روی دانش یعنی خدای بحق آنست که علم و لحاظ کرده باشد بهمه اشیاء نه قالب گوساله که اگر زنده
نیز باشد مثل است در غباوت و بلادت پس بفرمود تا آن گوساله را بسوختند و خاکستر شرا در دریا ریختند بعد از آن
حق تعالی برگزیده خود را صلوات الله علیه و آله خطاب میکند که كَذَٰلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مانند این قصه موسی بر تو خوانیم
ای برگزیده من میخوانیم بر تو مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ از خبرها که آنچه بتحقیق و یقین گذشته از قرون سابقه و قصص
و اخبار ایشان تا معجزه نبوت تو بود و زیادتی علم تو وَقَدْ آتَيْنَاكَ و بدرستی که داده ایم ترا مِنْ لَدُنَّا از نزدیک خود
ذِكْرًا یادبودی که موجب شرف تو و سایر عالمیانست یعنی قرآن که مشتمل است بر قصها و خبرها که سزاوارست که در آن
تفکر کنند و بآن عبرت گیرند و تنکیر ذکر بجهت تعظیمست یعنی ذکری بزرگوار و تذکره عالی مقدار که موجب نجات و سعادت
دارینست هر کسی را که روی باو آورد و بآن پند گیرد مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ هر که روی بگرداند از آن ذکر که جامع وجوه
سعادت و نجاتست فَإِنَّهُ پس بدرستی که آن اعراض کننده و روی گرداننده از آن يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بردارد در روز
رستخیز وِزْرًا باری گران که آن عقوبت عظیم است برو پس آن اعراض کننده در روز قیامت حامل عقوبت گناه خود باشد
و بردارند پاداش کردار خود خَالِدِينَ فِيهِ در حالتی که جاوید باشند در آن وزر یعنی در عقوبت دایمی
و عذاب بدی گرفتار گردد و هرگز از آن خلاصی نیابد وَسَاءَ لَهُمْ و بدست مر ایشانرا يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلًا
روز قیامت بار ایشان که جزای کفر و تکذیب است يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ در آن روزی که دمیده شود در صور یعنی
اسرافیل در صور دمد وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ و حشر کنیم گناه کارانرا که شرک آورده اند بنبوت پیغمبر ما تصدیق نکرده اند
يَوْمَئِذٍ در آن روز زُرْقًا در حالتی که کبود چشمان باشند که بدترین رنگ چشمست نزد عرب زیرا که رومیان که دشمن ترین
ایشانند این صفت دارند و لهذا در وصف عدو میگویند که فلان سیاه دو شارب زرد و سرخ و چشم کبود و این هم صفت
رومیانست و همچنانکه زرقه یعنی علامت دوزخیانست سود وجه نیز علامت ایشان خواهد بود کقوله تعالی وجوههم مسودة

وگویند مراد بزرق عمی نابیناییست یعنی ایشانرا روز قیامت نابینا محشور سازند کقوله تعالی وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَتَخَا
فَتُونَ بَيْنَهُمْ نهان و آهسته گویند در میان یکدیگر یعنی بجهت فرط شدت اهوال آن روز زهره آن نداشته باشند
که آواز بردارند بلکه بآهستگی با یکدیگر گویند إِنْ لَبِثْتُمْ درنگ نکردیم در دنیا إِلَّا عَشْرًا مگر ده شبانروز یعنی در جنب
درازی مدت آخرت و درازی ایشان درد و رنج کوتاه شمرند مدت مکث خود را در دنیا و یا بجهت شدت هول و عذاب آن روز مدت
دنیا فراموش کرده باشند و گویند مراد بعشر از نفخه اولست تا ثانیه که چهل سالست و بجهت آنکه درین مدت معذب نبوده باشند
بر ایشان آسان گذشته باشد و پنداشته باشند که ده روز بیش نبوده همچنانکه کسی تنعم میکند اندر زمان بر واندک میگذرد
و مینماید و یا مراد مکث ایشانست در قبر چه عذاب قبر را نسبت بعذاب آخرت سهل و آسان یافته باشند بر وجهی که گویا در
خواب بوده اند و بر هر تقدیر حق تعالی میفرماید که نَحْنُ أَعْلَمُ ما داناتریم بِمَا يَقُولُونَ بآنچه گویند با یکدیگر از تعیین مدت
إِذْ يَقُولُ وقتی که گوید أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً تمامترین ایشان از روی رای و عقل که إِنْ لَبِثْتُمْ آنکه درنگ نکردید در دنیا
یا در قبر إِلَّا يَوْمًا مگر روزی یعنی مدت شما در دنیا یا در قبر مدت یکروز بیش نبوده زیرا که یوم و لحد و عشر را هر گاه که
قیاس کنند بروز قیامت و آنچه مر ایشانراست از عذاب ابدی یوم واحد نسبت بآن اقرب باشد از عشر باشد و مثل الذیست که قوله
تعالی قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَاسْأَلِ الْعَادِّينَ آورده اند که مشرکان قریش از حضرت رسالت صلعم پرسیدند که حال
کوهها با وجود صلابت و عظمت در قیامت چگونه خواهد بود آیت آمد که وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ و می پرسند ترا
از کوهها یعنی از مآل و حال آنها فَقُلْ پس بگو تا خبر در جواب ایشان که بقدرت کامله يَنْسِفُهَا پراکنده سازد آنها را
رَبِّي آفریدگار من نَسْفًا پراکنده ساختنی یعنی مانند ریگ روان آنرا در اقطار عالم پراکنده سازد در روایت آمده که
آنرا از بیخ برکند پس اجزای او را ریزه کرداند تا چون ریگ شود و بعد از آن باد دبور را بفرستد تا آنرا متفرق سازد و
در تبیان گفته که کوهها را از اماکن خود شان بردارد و در دریا اندازد فَيَذَرُهَا پس بگذارد قرارگاه آنها را که زمینست
قَاعًا در حالتی که مساوی باشد و خالی از کوهها و نباتات و اشجار و غیره صَفْصَفًا هموار که اصلاً نشیب و فراز عشر
نداشته باشد لَا تَرَىٰ فِيهَا عِوَجًا نبینی در آن هیچ عوجی و کجی وَلَا أَمْتًا و نه اندک بلندی چه جای بلندی بسیار
يَوْمَئِذٍ در آن روز که برکنده گردد زمین يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ پیروی کنند همه مردمان خواننده خود را یعنی اسرافیل
که باواز بلند همه مردمانرا بحشرگاه خواند در خبر آمده که چون وقت حشر در رسد حق تعالی اسرافیل را امر کند تا بر
صخره بیت المقدس برآید و ایستاده باواز بلند مردمانرا بخواند ایشان از هر طرف که باشند متوجه جانب او شوند
لَا عِوَجَ لَهُ هیچ میلی و کجی نباشد مر آن دعوت را یعنی هیچکس نتواند که عدول کند و منحرف شود از خواندن و جانب او
نیاید بلکه همه انقیاد او نموده متوجه صوت و نمایند مؤمنان برغبت و کافران بدهشت و یا اسرافیل عدول نکند
از خدای بلکه همه را بحشر قیامت خواند وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ و پست شود آوازها لِلرَّحْمَٰنِ از برای خدای یعنی
بجهت عظمت و مهابت او و یا بجهت سخن گفتن او فَلَا تَسْمَعُ پس نشنوی تو در آن روز إِلَّا هَمْسًا مگر آوازی
نرم و سخن آهسته بجهت هول و هیبت ایشان يَوْمَئِذٍ در آن روز باشد که لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ سود نداشته باشد

درخواست کسی کسی را الا من اذن له مگر کسی که دستوری دهد مر او را در شفاعت کردن الرحمن خداوند بخشاینده ورضی
له و پسندد برای او قولا سخن را در باب شفاعت یعلم میداند خدای ما بین ایدیهم آنچه پیش آید میان ایشان
امور آخرت وما خلفهم وآنچه پس ایشانست از کارهای دنیا و یا از امور ماضیه و احوال مستقبل و یا جمیع اقوال
و افعال ایشان را قبل از خلق ایشان یا در زمان حیوة و در حال ممات ولا یحیطون واحاطه نمیتوانند کرد
عالمیان به بذات خدای علما از روی دانش یعنی هیچکس از مخلوقات بذات یا علم ایشان فرا نمیتوانند رسید بمعلومات
او سبحانه وعنت الوجوه وخوار و ذلیل باشند رویها مراد اصحاب وجوهست یعنی در روز حشر همه مردمان ذلیل و
خوار باشند للحی القیوم مر خدای زنده و پاینده را همچه اسیران بدست پادشاه قهار و تخصیص وجه بجهت آنست که اثر ذلت
وخیبت در وجه ظاهر میشود زیرا که محل معظم حواست و نزد بعضی آیت مخصوص است بمشرکان و مجرمان یا بملوک و سلاطین
که در دار دنیا عزیز و ارجمند و کامرانند در آخرت ذلیل و خوار و بیمقدار باشند وقد خاب و بدرستی که بی بهره ماند
و نومید گشت از رحمت خدای من حمل ظلما هر که برداشت بار ظلم را و بعرصه گاه محشر برد مراد کفر و شرکت و سایر
عصیان ومن یعمل من الصالحات هر کس که بکند از کارهای ستوده و شایسته وهو مؤمن و حال آنکه او
گرونده باشد بوحدانیت خدا و نبوت جمیع انبیا چه در صحت طاعات و قبول خیرات ایمان شرطست فلا یخاف
پس نترسد در آن روز ظلما از ستم و بیداد کردن بر وی که آن منع ثواب او باشد با ایمان و عمل صالح و افعال نیک ولا
هضما و نه از شکست که آن نقصان ثواب است بر آن بلکه ثواب آنرا بر وجهی که موافق اعمال او باشد و فراخور احوال
باو رسانند بی کمی و نقصی و بروایت ابن عباس نترسد که از حسنات چیزی کم کنند و در سیئات چیزی افزایند یا او را بعملی که
نکرده باشد و باطل سازند حسنات او را و بر آن ثواب ندهند وکذلک یعنی مثل انزال این آیات وعید انزلناه
فرو فرستادیم کتاب را قرآنا عربیا در حالتی که قرآنیست بلغت تازی یعنی همه آنرا بدین و تیره انزال فرمودیم و
صرفنا فیه و مکرر کردانیدیم در و من الوعید از آیات وعید بوجه مختلف چه ذکر طوفان و رجفه و صیحه
و خسف لعلهم یتقون شاید پرهیزند مشرکان و عاصیان بترسند از آنکه آن نوع عذاب بایشان نازل شود و بجهت آن
از کفر و عصیان مجتنب شوند بقوله او یحدث یا احداث نماید یعنی مجدد کرداند قرآن لهم برای ایشان ذکرا پندی
و عبرتی چون آن کنند یعنی اگر از عصیان باز نایستند پس لا اقل از آن عبرت گرفته بترسند و فتوری در طغیان پدید
آید فتعالی الله پس بلند مرتبه است خدای و متعالی از صفات مخلوقات و چون ذات و صفات او از صفات مخلوقات
متعالیست پس قرآن که کلام اوست مماثل کلام ممکنات نباشد الملک پادشاه دنیا و آخرت که نافذ است در هر چه
امر کند و هر چه از وی نهی نماید الحق ثابت در ذات و صفات خود آورده اند که چون جبرئیل علیه السلام بوحی نازل شد و آیتی از
قرآن بحضرت خواندی و آن حضرت قبل از اتمام آن از خوف آنکه مبادا چیزی از آن فوت کند با جبرئیل علیه السلام قراءت فرمودی آیت
آمد که ولا تعجل و شتابزدگی مکن بالقرآن بقراءت قرآن من قبل ان یقضی پیش از آنکه ادا کرده شود الیک
وحیه بسوی تو وحی آن و گویند معنی آنست که چون آیتی مجمل بر تو نازل شود بر اصحاب مخوان تا بیان آن بتو فرود آید

وقل رب و بگوی ای پروردگار من زدنی علما بیفزا مرا دانش باحکام شریعت بنزول سوره‌ای و آیتی بعد از آیتی
و یا زیاده کن حفظ مرا تا فراموش نکنم آنچه بمن وحی میکنی بعد از آن بجهت تنبیه حضرت بر عدم ترک اولی حکایت
آدم علیه السلام را برای او بیان میفرماید بقوله تعالی ولقد عهدنا الی آدم و بدرستی که ما عهد کردیم بسوی آدم علیه السلام من
قبل پیش از این زمان عهد بمعنی امر است یعنی امر کردیم او را که گرد درخت منهی که بقول اشهر درخت گندم است نگردد و
از آن نخورد فنسی پس فراموش کرد یعنی ترک کرد آن امر را و بخورد از آن درخت ولم نجد له و نیافتیم مر او را
عزما عزمی و ثباتی در التزام امر و ثبات بر آن و از اولوا العزم نبود چون بدلایل عقلی ثابت شد که انبیا معصوم‌اند از جمیع گناهان
کبیره و صغیره و سهو و خطا و نسیان پس مراد باین عهد نهی تنزیهی است و ترک اولی و نسیان بمعنی ترک و عدم عزم بر آن
بر سبیل عمد یعنی آدم ترک اولی نمود و عزم را جزم نکرد بر آنکه او را نخورد بلکه عمداً او را تناول نمود واذ قلنا و یاد کن
نیز چون که گفتیم للملائکة مر فرشتگان را اسجدوا لآدم سجده کنید مر آدم را سجده تحیت و کرامت فسجدوا
پس سجده کردند همه ایشان الا ابلیس مگر دیو دور مانده از رحمت ابی سر باز زد از سجده فقلنا پس گفتیم
یا آدم ان هذا ای آدم بدرستی که این دیو تلبیس که ابلیس است عدو لک دشمن است مر ترا دشمنی ظاهر
و هویدا ولزوجک و مر زن ترا که حواست فلا یخرجنکما پس باید که بیرون نکند شما را یعنی سبب بیرون
کردن شما نشود که شما را از روضه رضا اخراج کند من الجنة از بهشت بسبب فتور عزم که در شما باید فتشقی
پس تو در رنج افتی آنهنگام یعنی چون از بهشت بیرون روی گرفتار شوی بانواع محنت و بلیه و مصیبت و آفت
که لازم دنیاست ان لک بدرستی که مر تراست در بهشت الا تجوع فیها آنکه گرسنه نشوی در وی زیرا که
جمیع نعم مرغوبه در وی مهیاست ولا تعری و برهنه نگردی زیرا که از ملبوسات آنچه باید و شاید در وی موجود است
وانک لا تظمؤ فیها بدرستی که تو تشنه نشوی در وی چه مشتمل است بر چشمهای جاری دایمی که جنات و عیون
ولا تضحی و در آفتاب نباشی که سایه بهشت زوال نیابد و آفتاب در وی راه ندارد و در بیرون بهشت این نعمتها
میسر نیست ابن جبیر روایت کرده که چون آدم علیه السلام بزمین آمد جبرئیل علیه السلام بفرمان الهی گاو سرخ برای وی از بهشت آورد
و آدم بآن کشت میکرد و زمین را میشکافت و عرق میریخت و میگفت این شقاوتست که حق تعالی مرا گفت فلا
یخرجنکما من الجنة فتشقی آورده اند که چون ابلیس بجهت امتناع او از سجود آدم مطرود شد بسخط الهی و غضب ربانی
پیوسته در اندیشه آن بود که نوعی کند که آدم را از اوج عزت بچاه مذلت رساند آخر بوسیله مار و طاووس چنانچه
در سوره البقره و اعراف گذشت در بهشت در آمد فوسوس الیه الشیطان پس وسوسه کرد بسوی آدم
باین وجه که با حوا ملاقات کرد و او را از مرگ بترسانید و حوا آنرا با آدم باز گفت و آدم از مرگ بسیار ترسان
شد و چون ابلیس یافت که آدم از این خایف گشته بصورت پیری بر آمده خود را باو نمود و آدم بطریق تضرع از وی
علاج مرگ طلبید قال یا آدم گفت ابلیس که ای آدم علاج این مرض خوردن میوه شجرة الخلد است که آن درخت گندم است
و بعد از آن گفت هل ادلک آیا دلالت کنم ترا علی شجرة الخلد بر درخت جاویدی که هر که از آن بخورد هرگز

نیرد وملک لا یبلی و دلالت کنم بر پادشاهی که هرگز کهنه نشود یعنی هرگز بزوال ایشان نرسد و در روایت آمده
که ابلیس آدم را گفت که در بهشت احوال تو چیست گفت همه نعم بهشت مرا مباح است از خوردن و آشامیدن و
پوشیدن و نشستن و هیچ چیز مرا ازان منع نکردند مگر یک جنس درخت را که مرا گفته اند که ازان نخورم ابلیس در حال
گفت که من ترا راه نمایم بدرخت خلد که هر که ازان بخورد جاوید در بهشت بماند که هرگز فنا و زوال ابدا باو نرسد
و بر پادشاهی ترا دلالت میکنم که هرگز کهنه نشود آدم گفت آن کدام درخت است ابلیس اشارت بآن درخت کرد آدم
گفت مرا ازان منع کرده اند که هرگز ازان نخورم ابلیس سوگند خورد که غرض من ازین نصیحت تست و من بجز از خیر خواهی تو
چیز دیگر نمیخواهم ظن آدم آن بود که هیچ کس سوگند بدروغ نتواند خورد و بجهت این از سوگند او فریب خورد فاکلا پس بخوردند
آدم و حوا منها از آن درخت یعنی میوه آن فبدت لهما پس آشکارا شد مر ایشانرا سوآتهما عورات
ایشانرا آورده اند که بعد از خوردن آن بادی بر آمد و تاج از سر ایشان بر بود و حله بهشت از بر ایشان برکند
و ایشان برهنه بماندند وطفقا یخصفان و در ایستادند میچسبانیدند علیهما بر عورات خود من ورق
الجنة از برگ درخت بهشت تا پوشیده شود و چشم ایشان بر عورت یکدیگر نیفتد و آن برگ انجیر بود وعصی
آدم و خلاف کرد آدم ربه پروردگار خود را یعنی امر ستان او را که آن نخوردن میوه آن درخت بود
فغوی پس بیبهره ماند از مطلوب او که عمر جاودانی بود و یا از وجه اصلح که آن امتثال امر مندوب بود و معصیت
یعنی مخالفت امرست مطلقا خواه واجب و خواه سنت پس مستلزم ترک واجب نباشد که منافی عصمت است و چون
بادله عقلیه معلوم است که انبیا مخالفت امر واجب نکنند بجهت منافات آن بعصمت پس مراد بعصیان اینجا مخالفت آدم است
در امر سنت و مزید تفصیل این مبحث در منهج الصادقین مسطورست و در سوره البقره مذکور شد که چون آدم ترک
مندوب نمود حق سبحانه امر فرمود که از بهشت بیرون رفته بزمین رو و آدم دست حوا بگرفت و از بهشت بیرون آمد و بدار الابتلای
دنیا هبوط کرد مدت دویست سال تضرع و زاری میکرد و توبه و انابه میکرد و آخر حضرت رسالت و آل و اطهار او را شفیع
آورد ثم اجتباه پس برگزید او را ربه پروردگار او یعنی نزدیک کرد اینرا و ابرحمه واسعه خود بوسیله توفیق
توبه و شفاعت حضرت خاتمیت فتاب علیه پس قبول کرد توبه او را وهدی و راه نمود یعنی توفیق داد
او را بثبات بر توبه از زلت او و یا دلالت کرد او را بکلماتی که بسبب آن توبه او قبول کرد که فتلقی آدم من ربه کلمات
فتاب علیه قال گفت حق سبحانه مر آدم و حوا را بعد از خوردن گندم درخت اهبطا منها فرود آیید از بهشت بزمین
جمیعا همه با هم گویند خطاب با آدم و حوا و ابلیس و مار و طاوس است و تفصیل این حکایات در اوایل سوره البقره
گذشت و در منهج الصادقین بجیل ... پذیرفته و چون آدم و حوا اصل ذریه بود ند از بجهت ایشانرا بمنزله
منزله جمیع آدمیان کرداند و خطاب فرمود که بعضکم برخی از شما ای آدمیان لبعض مر برخی دیگر را عدو
دشمن بود بجهت امر معاش چنانکه حالا پیداست از خلاف و نزاع و گویند خطاب با آدم و ذریه و ابلیس است که دشمن یکدیگرند
و مؤید قول اولست بقوله فاما یأتینکم پس اگر بیاید شما را وقتی که در زمین باشید منی از نزدیک من هدی

راه نماینده از کتاب و رسول فمن اتبع هدای پس هر که پیروی کند آن هدی را فلا یضل پس گمراه نشود
در دنیا ولا یشقی و برنج نیفتد در عقبی یعنی بعقوبت و عذاب دنیا و آخرت گرفتار نشود بلکه در هر دو سرا مرفه
الحال باشد از ابن عباس نقلست که حق تعالی ضامن شده هر کسی را که قرآن بخواند و بآن عمل کند هرگز در دنیا گمراه نشود و
بمقصد برسد و در آخرت بشقاوت و رنج گرفتار نگردد و بعد ازان این آیه تلاوت کرد که فمن اتبع هدای فلا یضل ولا
یشقی ومن اعرض و هر که روی برتابد عن ذکری از هدی که سبب یاد کردن منست و داعی بعبادت من یا اعراض کند
از ذکر من که قرآنست فان له پس بتحقیق که مر او راست معیشة ضنکا زیستی تنگ و زندگانی سخت در دنیا زیرا که
همت او مصروف خواهد بود بجمع مال دنیا و حطام آن پس بجهت این همیشه در مهلکه حرص گرفتار خواهد بود و بر ازدیاد آن
و نقص تلف آن متاسف و مغموم بر فوت و نقص آن بخلاف مؤمن که طالب آخرتست چه او بجهت آنکه بزیور تسلیم و رضا
صبر و قناعت و توکل بر و یحال آراسته است پس حق تعالی اسباب رزق را بآسانی و سهولت باو میرساند و توفیق میدهد او را در معیشت
ومن یتق الله یجعل له مخرجا ویرزقه من حیث لا یحتسب و در حدیث قدسی واقع شده که حق تعالی خطاب بدنیا کرد که ای دنیا
خدمت کن کسی را که خدمت من میکند و در رنج انداز کسی را که خدمت تو میکند و در روایت ماثور از ... مراد بمعیشت ضنک عذاب
قبرست و فشارش و تنگی آن بر وجهی که همه استخوانهای پهلوی او از یکدیگر بیرون روند و نود و نه اژدها بر او مسلط کردانند که هر یکی را
هفت سر باشد تا او را میگزند و میدرند و میخورند و باز زنده میشوند تا روز حشر و اگر ازان اژدها یکدم در زمین دمد هرگز
نبات نروید ونحشره و حشر کنیم آنکس را که از ذکر ما اعراض کرده یوم القیمة در روز رستخیز اعمی در حالتی که نا
بینا باشد و هیچ چیز نبیند مگر جهنم و اصناف عقوبات آنرا قال گوید رب لم حشرتنی ای پروردگار من چرا حشر کردی مرا
اعمی نابینا وقد کنت بصیرا و بتحقیق که بودم در دنیا بینا و چون سر از قبر برداشتم بینا بودم مقداد بن عبد الله
پرسید که چه میفرمایی در حق مردی که حج نکرده باشد با آنکه استطاعت داشته باشد فرمود که او از جمله کسانی باشد که حق تعالی در باره او
گفته ونحشره یوم القیمة اعمی گفتم سبحان الله او کور محشور شود فرمود حق تعالی او را نابینا سازد تا راه نبرد بطریق بهشت بجهت آنکه
در دنیا بطریق خیر راه نیافته و چون او گوید چرا باین صفت محشور شدم قال گوید حق تعالی در جواب او که کذلک همچنین بود فعل
تو یعنی چنانکه در دنیا چشم از طریق خیر پوشیدی ما نیز امروز راه راست که طریق بهشت است از چشم تو پوشانیدیم زیرا که اتتک
آیاتنا آمد بتو آیتهای کتاب ما یا دلایل قدرت و وحدت ما فنسیتها پس فراموش کردی تو آنرا یعنی ترک آن نمودی و
از ان چشم برهم نهادی و در ان تامل نکردی وکذلک ~~و مانند این که جزا میدهیم کسی را که اعراض کند ما ... از آیات روشن ما~~
عشر و همچنانکه ترک کردی آیات ظاهره ما را الیوم تنسی ~~و همچنانکه ترک کردی امروز ترک کرده شدی در حالتی که راه بیرون شدن~~
آن از آنی نمی بینی در عذاب ابدی گرفتار شدی که ازان خلاصی نداری وکذلک و مانند اینکه جزا میدهیم کسی را که اعراض کنند از
از آیات روشن ما نجزی پاداش میدهیم من اسرف هر کرا از حد درگذشته بشرک و کفر و توغل در شهوات باطله ولم
یؤمن و نگرویده بآیات ربه بآیتهای پروردگار خود بلکه تکذیب آن کرده و او از مخالفت نموده و آبا و امتناع و سرکشی کرده
و کفر ورزیده ولعذاب الآخرة و هر آینه عذاب آخرت که کوری و عذاب دایمی است اشد سخت ترست از معیشت ضنک

ای برای وَاَبْقٰی و پاینده‌تر از ان بجهت عدم انقطاع اَفَلَمْ یَهْدِ لَهُمْ آیا راه ننمود مشرکان قریش را و طریق اعتبار بر ایشان روشن
نساخت و ایشان را از رباحت هدایت نداد کَمْ اَهْلَکْنَا قَبْلَهُمْ بسا هلاک کردیم پیش از ایشان مِنَ الْقُرُوْنِ از اصحاب
قرنهای گذشته چون عاد و ثمود بجهت تکذیب و عناد و جحود و طغیان ایشان یَمْشُوْنَ میروند کفار مکه یعنی متجران ایشان بوقت
تجارت بشام میکنند و رحلت میکنند فِیْ مَسٰکِنِهِمْ در مسکنهای ایشان چون احقاف و دیار حجر و علامات هلاک و عذاب و
عقاب ایشان می‌بینند اِنَّ فِیْ ذٰلِکَ بدرستی که در آن هلاک بر عذاب لَاٰیٰتٍ هر آینه نشانهاست برای عبرت گرفتن لِّاُ
وْلِی النُّهٰی خداوندان عقول یعنی صاحبان خرد را وَلَوْلَا کَلِمَةٌ و اگر نه سخنی که سَبَقَتْ پیش گرفته در پیش زمان مِنْ رَّبِّکَ
از پروردگار تو که عذاب منکران این امت را با آخرت افکند تا از نسل ایشان مؤمنان بیرون آرد لَکَانَ هر آینه بودی مثل آنچه نازل
شد بر عاد و ثمود لِزَامًا لازم امت که هیچ وجه مفارقت نکردی از ایشان تا همه را مستاصل ساختی و دود از دودمان ایشان
برآوردی وَاَجَلٌ مُّسَمًّی و اگر نبودی حکم بمدت نام برده شده و مقرر شده که قیامت یا واقعه روز بدر هر آینه قبل از ان
وقت معین بر کفار نازل شدی همچو عذابی که بر عاد و ثمود نازل شد لیکن چون حکم ما تعلق گرفته که قبل از اجل مسمی عذاب واقع نشود
ازین جهت عذاب از ایشان متاخر شده و چون مآل حال کفار عذاب و نکالات است فَاصْبِرْ پس شکیبا باش ای محمد عَلٰی مَا یَقُوْلُوْنَ
و آنچه میگویند اهل شرک از تکذیب و طعن بر قرآن تا وقتی که حکم الهی بعقوبت ایشان در رسد و گویند این آیت السیف منسوخ است
وَسَبِّحْ و نماز گذار بِحَمْدِ رَبِّکَ در حالتی که آن نماز مقترن باشد بحمد پروردگار تو یعنی در وقت نماز حمد گوی مر خدای را
بر توفیق و هدایت و منزه دان او را از شرک و سایر آنچه کفار نسبت با و میدهند از نقص و عیب در حالتی که حامد او باشی بهدایت کردن
او ترا او صحیح و اکثر آنست که نماز بگذار مقترن بحمد معنی آنست که قَبْلَ طُلُوْعِ الشَّمْسِ پیش از برآمدن آفتاب یعنی نماز صبح وَ
قَبْلَ غُرُوْبِهَا و پیش از فرو رفتن آن یعنی نماز ظهر و عصر چه وقت ظهر و عصر در نصف آخر نهار است و یا وقت عصر فقط
وَمِنْ اٰنَآئِ الَّیْلِ و از ساعات شب و این بمعنی ابتداست یعنی در اول ساعتهای شب فَسَبِّحْ پس نماز کن یعنی مراد نماز مغرب و عشاست
و نزد ابن عباس مراد بآناء اللیل جمیع نمازهای شب است از فرض و سنت وَاَطْرَافَ النَّهَارِ و در طرفهای روز یعنی وقت
نماز صبح و ظهر یکی اول در طرف نصف اول روز است و ثانی در طرف نصف آخر صلوات صبح و ظهر بجهت مزید فضیلت آنست
و باقی نمازها مراد نماز عصر است و جمعیت اطراف بجهة وسعت زمان است و صحت ادای آن در هر جزئی از اجزای زمان حاصل که نماز گذاری
درین اوقات فرخنده ساعات لَعَلَّکَ تَرْضٰی شاید که خشنود کرده شوی یعنی حق تعالی ترا خشنود سازد بثوابات جلیله و
و حظ بخیر یعنی تا خشنود شوی بکرامتی که حق تعالی بتو کرامت فرماید و آن شفاعت امت است و یکتر وَلَسَوْفَ یُعْطِیْکَ رَبُّکَ
فَتَرْضٰی التقوی ... میکند وجهی که حمل تسبیح بر ظاهر خود میکنند و میگویند مراد مداومت بر تسبیح و تحمید در عموم اوقات است
از ابورافع نقلست که مهمانی بنزد پیغمبر آمد و در خانه چیزی نبود که بدان اصلاح شان مهمان کند مرا نزد یهودی فرستاد
که او را بگوی محمد میگوید مهمانی بمنزل ما نزول کرده و در خانه چیزی نمی یابیم که بآن شرایط مهمانداری بتقدیم رسانیم قدری
آرد بما فروش تا چون هلال رجب برسد بها بدهیم من پیغام بیهودی رسانیدم او گفت نفروشم و معامله نکنم مگر آنکه
چیزی را رهن من کنی من مراجعت کرده صورت حال بعرض رسانیدم فرمود که بخدا سوگند که اگر با من معامله کردی حق او را

ادا کردمی پس زره خود را بدو داد تا نزد او گرو نهادم و این آیت جهت تسلیه دل مبارک حضرت نازل شد وَلَا تَمُدَّنَّ
عَیْنَیْکَ و باز مکش نظر هر دو چشم خود را اِلٰی مَا مَتَّعْنَا بِهٖ بسوی آنچیزی که برخوردار کردانیم بآن چیزها اَزْوَاجًا
مِّنْهُمْ صنفها را از کفار چون بت پرستان و یهودان و ترسایان و یا مکر آنچیزی که برخوردار کردانیده ایم بآن
مردمان را در حالتی که آن اصناف و انواع نعمات که آن زینت و آرایش دنیاست از مطاعم و ملابس و مشتهیات نفسهای ایشان
چه ما عطا نموده ایم بایشان زَهْرَةَ الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا زینت و بهجت زندگانی دنیا که مال و منالست لِنَفْتِنَهُمْ تا بیازماییم
ایشان را فِیْهِ در آنچیز را یعنی از ایشان معامله آزمایندگان کنیم تا بر عالمیان ظاهر شود که شکر گذاری آن قیام مینمایند یا
اگر شکر گویند و مطیع و منقاد ما شوند آن نعمت را بر ایشان زیاده کردانیم و اگر کفران نمایند نعمت را از ایشان بگردانیم و بعذاب
آخرت شان معذب سازیم از ابی عبدالله مرویست که چون این آیت فرود آمد حضرت رسالت فرمود که هر که بعز و ارجمندی خدا
ارجمند نباشد بلکه خواهد که در تعزز متمسک بمخلوق شود و غیر خدا را وسیله ارجمندی خود کرداند بالحسرت و ندامت از
دنیا بیرون رود و هر که چشم خود را بر نعمتی دارد که در دستهای مردمانست و تمنای آن کند همیشه در غم و اندوه باشد و از
غم او اشتغالی برسد و هر که دیده نشود نعمتی که حق تعالی باو عطا فرموده باشد مگر در حال خوردن و آشامیدن خود
باشد در کردار خود و مشرف بر عذاب که آن زوال نعمت در دنیا و عقوبت عقبی و نیز از ان حضرت مرویست که در انکس منگرید
در نعمت و حطام دنیا زیاده از شماست بلکه در نظر نگوید که در نعمت و وسعت رزق کمتر از شما باشد تا نعمت خدای بر خود حقیر ندانید
و شکر گذاری آن قیام نمایید وَرِزْقُ رَبِّکَ و روزی پروردگار تو روز بروز نصیب رساند و یا آنچه روزی داده ترا از نبوت
و هدایت و مزید درجه بلند تو بر جمیع انبیا خَیْرٌ بهتر است از مالهای فانی باعتبار ایشان که بآن متمتع اند وَاَبْقٰی و پاینده تر
از آنچه مال حلال برکت آن بیشتر است از بقای مال حرام و یا خیر تر و بقای آن باعتبار آنکه اموال دنیویه در عرض فناست و نعم
اخرویه متصف به بقا در کشف الاسرار آورده که زَهْرَة در اصل لغت بمعنی شکوفه است پس حق تعالی دنیا را شکوفه خوانده زیرا که
و تازگی و بقای او دو سه روزی بیش نباشد و در اندک زمانی پژمرده شود ریخته گردد شعر مال جهان بباغ تنعم شکوفه ایست کاول بجلوه
دل برباید ز اهل حال یکهفته نگذرد که فرو ریزد از درخت بر خاک ره شود چه خس و خار پایمال اهل کمال در دل خود جا چرا دهند
آنرا که دمبدم ز پیت آفت زوال پس چگونه نعم دنیویه با وجود فنا و زوال آمیخته است بانواع غصه مستلزم اصناف بلیه و باوجود
این مانع برداشتن توشه آخرت که موجب وصول نعم دایمه و سعادات سرمدیه از این جهت حضرت حبیب خود را نهی فرموده
تا از ان امتعه که ... قبول نموده از ان باز ایستد و بر مدارج رفعت و قرب ترقی نموده برسد بریاض جنت که مشتملست
بر جمیع لذات ابدیه بواسطه همین او را با اهل البیت ایجاد بطاعت و عبادت که سرمایه سعادت سرمدیه است امر کرده
فرموده که وَاْمُرْ اَهْلَکَ و امر کن اهل بیت خود را بِالصَّلٰوةِ بنماز یعنی بعد از آنکه مامور شدی بنماز در آیت فَسَبِّحْ بِحَمْدِ
رَبِّکَ اهل خود را بآن امر نمای از ابوسعید خدری روایتست که چون این آیت نازل شد حضرت رسالت تا مدت نه ماه هر
وقت نماز بدر خانه امیر المؤمنین و فاطمه زهرا می آمد و باواز بلند میگفت الصلوة یرحمکم الله انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس
اهل البیت ویطهرکم تطهیرا از ابو جعفر مرویست که حق تعالی پیغمبر خود را امر فرموده که مخصوص گرداند اهل بیت خود را امر

کردن نماز دون سایر مردمان تا بر عالمیان واضح شود که اهل بیت را نزد خدای تعالی منزلتیست که دیگران را نیست کان آن منزلت
ندارند پس جهت این امر کرد اهل بیت را آنحضرت مان علی العموم در آیه کریمه واقیموا الصلوة و بعد از آن امر فرمود بان علی
الخصوص برادای آن و در تبیان نیز آورده که هر گاه آنحضرت با هالی خود رسید ایشان را بنماز فرمودی و این آیه بر ایشان
خواندی که وأمر اهلک بالصلوة واصطبر علیها و صبر کن بر نماز یعنی مداومت نما برام نماز و بر ادای آن و بکر
بن عبد الله المزنی روایت کرده که هر گاه فقر و احتیاج با اهل بیت خیر رسیدی حضرت با ایشان میگفت که برخیزید و نماز کنید که حق
باین امر کرده است رسول خود را خاص که او بیچاره رسول خود را فرمود که با اهل خود اقبال کن بر صلوة که معظم عبادات و اساس
دین و بوسیله او استعانت نما بخدا بر فقر و فاقه و بی برگی خود مکن مشوا بامر رزق و معیشت لا نسئلک نخواهیم
از تو رزقا روزی دادن را یعنی از تو سوال روزی دادن نمیکنیم بر خود و کسانی خود دادت و نمیگوییم که خود را و اهل خود را
روزی ده نحن نرزقک ما روزی میدهیم ترا و ایشان را پس برای نماز و تهیه اسباب نیاز فارغ البال باش والعا
قبة سرانجام پسندیده للتقوی مر خداوندان پرهیزکاری راست پس عنان تقوی را از دست مده تا مضامین مقبل مانیم
کما قال الله تعالی و من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب آورده اند که حضرت هر چند معجز
بینه بکفار مکه مینمود ایشان بجهت فرط عناد آنرا اعتبار نکرده انکار او مینمودند و اقتراح معجزات دیگر از آن حضرت
میکردند حق سبحانه فرمود که و قالوا و گفتند مشرکان لولا یأتینا بآیة چرا نمی آورد محمد بر ما معجزه و آیتی من
ربه از نزد پروردگار خود یعنی چرا از آنچه ما مطلبیم از وظاهر نمیکند او لم تأتهم آیا نیامد بدیشان بینة
ما فی الصحف الاولی بیان آنچه در کتابهای پیشین است که توریة و انجیل است از عذاب متفرع بر تکذیب انبیا
و هلاک قومی که بعد از ظهور معجزات اقتراح آیات کردند هلاک شدند و یا نشنوند از اهل کتاب بیان آنچه در
توریة و انجیل است از صفت محمد و بشارت قدم او و لو انا اهلکناهم و اگر ما هلاک میکردیم کفار مکه را بعذاب
بعذابی از نزد خود بسبب کفر ایشان من قبله پیش از بعثت محمد یا قبل از نزول قرآن لقالوا هر آینه گفتندی در وقت
نزول عذاب که ربنا ای پروردگار ما لولا ارسلت الینا چرا نفرستادی بسوی ما رسولا فرستادهٔ از نزد خود
تا ما را بطاعت و عبادت و پرستش خواندی فنتبع آیاتک پس پیروی میکردیم آیتهای ترا که باوی میفرستادی من
قبل ان نذل پیش از آنکه خوار شویم در دنیا بقتل و غارت و نخزی و رسوای کردیم در قیامت در آتش دوزخ
بانواع عقوبت پس ما بجهت قطع حجت ایشان پیغمبر و قرآن فرستادیم و ایشان عناد ورزیدند و بجحود و انکار در آمدند قل
بگوی ای محمد با ایشان کل هر یک از ما و شما متربص منتظر است مآل و حال یکدیگر را یعنی شما چشم میدارید نکبت ما را و
ظفر خود را و ما انتظار میکشیم عقوبت شما را و نصرت و فتح و نجات خود را فتربصوا پس انتظار برید این در صورت
امر است و مراد تهدید و وعید است و عقاب و نکال یعنی منتظر باشید فستعلمون پس زود باشد که بدانید یعنی در قیامت
معلوم گردد که من اصحاب الصراط السوی کیستند از ما و شما خداوندان راه راست و دین مستقیم که آن طریق
دخول جنت و خلاصی از نیران و من اهتدی و کیست راه یافته بحق و رسنده بمطلب و مقصد خود که آن درجه

علوی و مرتبه قصوی است نزد حق سبحانه و تعالی **سورة الانبیاء علیهم السلام مائة و احدی عشرة آیة مکیة**
ابی بن کعب از سید عالم روایت کرده که هر که سوره الانبیا بخواند حق تعالی در قیامت حساب او را بر او آسان کرداند و
هر پیغمبری که اسم او در قرآن مذکور است در آن روز مصافحه کند و بر وسلام کند و ابو عبد الله فرموده که هر که این سوره را
تلاوت کند از روی شوق و محبت رفیق جمیع پیغمبران باشد در جنات نعیم و تا در دنیا باشد در چشم خلق نیکو مرد و
موقر باشد و با مهیبت و شوکت بانواع مکرمت بسم الله الرحمن الرحیم اقترب
للناس حسابهم نزدیک شد مردمان را وقت محاسبه اعمال ایشان که آن روز قیامتست و چون که
هر چه آمدن آن محقق و متیقن است و واقع شدن آن متحتم و لازم در حکم آنست که گویا واقع شده و
بفعل آمده از جهت آمدن آنرا بصیغه ماضی ایراد فرمود و از ابن عباس مرویست که مراد بناس کفارند و مؤید
اینست که آنرا مقید ساخته بقوله و هم فی غفلة و ایشان در بیخبری اند از حساب اعمال سیئه خود معرضون
اعراض کنندگانند از ایمان آوردن و تصدیق نمودن بآن اگر مراد همه مردمان باشد معنی آن خواهد بود که همه
مردمان معرض اند از تفکر در آن و اندیشه نمیکنند و در عاقبت خود متنبه نمیشوند از مآل و خاتمه کار خود ما یأ
تیهم نیامد بدیشان من ذکر هیچ پندی من ربهم از نزد پروردگار ایشان محدث که آن نو فرستاده شده است
بجهت تغییر غفلت و جهالت و ضلالت ایشان الا استمعوه مگر شنوند آنرا از پیغمبر و هم یلعبون و حال
آنکه بازی کنند بدان و استهزا نمایند بآن بجهت فرط دلهای ایشان بچیزی دیگر یعنی در حین استماع خود را مشغول بچیز
دیگر میدارند و در الفاظ معانی آن تدبر نمیکنند تا بدانند که آن معجزه است و بآن مهتدی شوند پس دل ایشان مشغول
بود باموال دنیا و غافل از احوال عقبی و اسروا النجوی و پوشیده داشتند راز گفتن خود را یعنی مبالغه کردند
در اخفای آن الذین ظلموا آنانکه ستم کردند بر خود بترک معصیت یعنی اهل کفر و شرک و طغیان پنهان از مسلمانان
بایکدیگر میگفتند هل هذا نیست این محمد الا بشر مگر آدمی مثلکم مانند شما در اکل و شرب یعنی آمدن و رفتن
او بشما ماند و هیچ مزیتی بر شما ندارد و این بجهت آن گفتند که اعتقاد ایشان آن بود که رسول نمی باشد مگر فرشته و بجهت
این التزام کردن که آنچه آنحضرت مینماید از انواع معجزات از قسم سحر است هم چنانکه حق تعالی از قول ایشان خبر میدهد که ایشان
با ابنای جنس خود میگفتند که أفتأتون السحر آیا میروید شما بجادو یعنی در پی یکدیگر گفتند که هر چه او میخواند و مینماید
سحر است پس چرا میروید و میشنوید و انتم تبصرون و حال آنکه شما می بینید که او آدمیست مانند شما و فرشته نیست و نحو
سحر است پس پیغمبر خود را از آن خبر داد و فرمود که در جواب ایشان قال بگو و حفص قال میخواند یعنی پیغمبر در جواب کافران
گفت ربی پروردگار من یعلم القول میداند گفتن هر گوینده را فی السماء و الارض در آسمانها و زمینها اگر
سر گویند اگر جهر پس میداند گفتار سری و جهری شما را و شما را بران خبر دهد و هو السمیع و اوست شنوا العلیم
دانا باسرار و ضمایر ایشان بل قالوا این اعراض ایشان است از قول اول یعنی اول نسبت سحر بقرآن دادند و بعد از آن اعراض
کرده از روی انکار و استکبار گفتند قرآن اضغاث احلام سخنان پراکنده است و پریشان مانند خوابهای شوریده

که آنرا اصلی نباشد بل ازین نیز اعراض کرده کفتند که **بَلِ افْتَرَاهُ** بلکه برباقراست آنرا از نزد خود و بر خدا افترا کرده واین اعراض
کرده کفتند **بَلْ هُوَ شَاعِرٌ** بلکه او شاعرست یعنی کلام شعری میکوید و در خیال سامع می افکند معنی چند را که هیچ حقیقتی ندارد
واین همه بجهت عجز و تحیر میکفتند واز سر جهل و سفاهت چه بدیهه عقل حکم می کند که این لحوالاضاحی یکدیکر ند و تغییر اسلوب قرآنچه آن
مشتملست بر معانی صحیح واخبارهای صادق و تذکیر مواعظ حقه که رهانند بندکانست از هلاکت دنیا و آخرت و رسانند ایشان بدرجات
جنت و دعوی افترای ایشان محض افتراست چه افترا امری ممکن است از هر فردی از افراد انسانی و حال آنکه هیچکس قادر نیست که سوره بلکه آیتی
از آن بکوید همچنانکه حق تعالی ایشانرا از آوردن مثل آن عاجز کردانید بقوله **فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ** و **فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرَيَاتٍ**
وغیر آن و اسناد شعر نیز بآن باطل است چه شعر کلام مقفی و موزونست و قرآن نه بآن اسلوبست حاصل که ایشان در امر حضرت رسالت
متحیر کشته کاهی او را ساحر میکفتند و وقتی شاعر و زمانی مفتری و نوبتی بر قرآن سحر میخواندند و بعد از آن از روی عناد و
اضلال قوم خود را کفتند که اکر چنین که ما میکوییم نیست **فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ** پس باید که بیاورد برای ما معجزه **كَمَا أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ** همچنانکه معجزی که فرستاده شده بودند پیغمبران پیشین بآن چون ناقه و عصا و ید بیضا و احیای موتی و غیره حق تعالی
فرمود که **مَا آمَنَتْ** نکرویدند بآیات ظاهره بعد از اقتراح **قَبْلَهُمْ** پیش از کفار مکه **مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا** اهل قریه
که هلاک کردیم ایشانرا یعنی امم ماضیه آیتها طلبیدند و بعد از ظهور آن ایمان نیاوردند و بجهت انکار و تکذیب هلاک شدند **أَفَهُمْ**
آیا اهل دید قریش **يُؤْمِنُونَ** ایمان آرند اکر این آیتها را بدیشان نماییم یعنی ایمان نخواهند آورد بآن بواسطه آنکه عتو و فساد و استکبار
ایشان از مشرکان کذشته بیشترست و بعد از آن در جواب ایشان میکفتند که **هَلْ هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ** میفرماید **وَمَا أَرْسَلْنَا**
قَبْلَكَ و نفرستادیم پیش از تو پیغمبری **إِلَّا رِجَالًا نُوحِي** مکر مردانی که وحی فرستاده شد و خصص نوحی میخواندند بصیغه متکلم
یعنی وحی فرستادیم **إِلَيْهِمْ** بسوی ایشان یعنی هیچ پیغمبری فرشته نبوده بلکه همه بشر بوده اند تا میان ایشان و امم ب جنسیت افاده
و استفاده بر وجه تمام وجود کیرد **فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ** پس بپرسید از اهل کتاب که عالم اند باخبار انبیا و میدانند که پیغمبران
چکونه با خود باشد در تفسیر اهل البیت در جامع البیان و تبیان و تفسیر ابوالفتوح مذکورست که امیر المومنین علی علیه السلام فرمود
نحن اهل الذکر **إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ** اهل ذکر ماییم و این روایت از امام جعفر صادق مرویست بعد از آن نفی
خواص ملکیت از انبیا کرده میفرماید که **وَمَا جَعَلْنَاهُمْ** و ما نکردانیدیم پیغمبرانرا **جَسَدًا** اجساد و تنها
بدین بآن **لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ** نخورند خوردنیرا **وَمَا كَانُوا خَالِدِينَ** و نبودند جاوید مانندکان
در دنیای فانی که هرکز نمیرند چه ایشان بشر بودند مانند شما **ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ** پس راست کردانیدیم
ایشانرا آن وعده که بایشان کرده بودیم از غالبیت موحدان و مغلوبیت مشرکان **فَأَنْجَيْنَاهُمْ** پس نجات دادیم
انبیا را از عذاب ایشان **وَمَنْ نَشَاءُ** و هرکرا که خواستیم از مومنان و از هرکه در کذا شتن او حکمتی بود یا
بعد از این ایمان آرد یا از ذریت او قبول ایمان کند و لهذا عرب از استیصال ایمن شدند **وَأَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ**
و هلاک کردیم اسراف کنندکانرا در کفر و طغیان و شرک و عصیان بعد از آن ذکر نعمت خود میکند بر ایشان
بانزال قرآن بقوله **لَقَدْ أَنْزَلْنَا** هر آینه فرستادیم **إِلَيْكُمْ** بسوی شما ای کروه قریش **كِتَابًا فِيهِ** کتابی که در وست

ذِكْرُكُمْ شرف و بزرکواری که موجب نیکنامی و آوازه شما باشد و یا موعظ و پند شما در امر دین و دنیا **أَفَلَا**
تَعْقِلُونَ آیا در نمی یابید و تعقل نمیکنید در آن تا شما را بر آن دارد که بدان بکروید این آیت مرا اهل قرآن را
عشر تشریفی و تکریمی تمام هست و حضرت خیر الانام علیه و آله الصلوة والسلام که فرموده اشراف امتی حملة
القرآن موید اجلال و اکرامست آورده اند که در ولایت یمن دیهی بود که آنرا حضور یا حضورا کفتندی حق سبحانه
پیغمبری بدیشان فرستاد نام او حنظله بن صفوان او را بسمع قبول نشنیدند و چشم از موعظه او پوشیدند و آخر او را زجر
هر چه تمامتر بود بکشتند و غضب ربانی بخت النصر بابلی را بر ایشان مسلط کردانید تا شمشیر در ایشان نهادند
ندایی از آسمان آمد که یا لثارات الانبیا یعنی ای اهل قصاص پیغمبران بیایید که وقت شما در آمد ایشان اکرده نادم
شدند و آن ندامت در آن وقت نفعی نکرده تمامی هلاک شدند حق تعالی ازین خبر میدهد **وَكَمْ قَصَمْنَا** و بسا
هم شکستیم **مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ** از قریه که بود **ظَالِمَةً** ستمکار یعنی هلاک کردیم اهل دیه را بکفر و شرک و طغیان
متصف بودند **وَأَنْشَأْنَا** و پدید کردیم و آفریدیم **بَعْدَهَا** پس از هلاک آن دیه **قَوْمًا آخَرِينَ** کروهی دیکر را
بجای ایشان غرض از ذکر این تهدید کفار عربست و توعید ایشان بآنکه خداوندی که قادر بود بر هلاک کردن
پیشینیان تواناست بر هلاک برآمدکان **فَلَمَّا أَحَسُّوا** پس آن هنکام که اهل آن دیه یعنی حضورا دریافتند
بَأْسَنَا عذاب ما را یعنی مشاهده کردند که لشکر بخت النصر که در ایشان فرو کرفتند **إِذَا هُمْ** ناکاه ایشان **مِنْهَا**
يَرْكُضُونَ از آن دیه بر سر تمام هزیمت میکردند و میتاختند و بشتاب چهارپایان را میزدند در آن وقت ملایکه بطریق
طنز و افسوس و استهزا با اهل آن دیه میکفتند که **لَا تَرْكُضُوا** متازید و بر سر هزیمت مروید و مکریزید **وَارْجِعُوا** و باز
کردید **إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ** بسوی آنچیزی که متنعم شده بودید در آن از مال و ملک و منال و انواع التذاذ خود که
بآن مینازیدید و تکبر میکردید **وَمَسَاكِنِكُمْ** و بسوی مسکنهای خود **لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ** شاید شما پرسیده
شوید از نعمت یعنی تا فقرا از شما سوال چیزی کنند که شما اهل نعمتید یا آنکه رسول شما از شما طلب ایمان کند همچنانکه
قبل ازین شما را بران دعوت میکردند یا از شما پرسند که پیغمبران شما را که کشتند و یا از شما پرسند کیفیت این بلیه را
و در دفع آن کوشند و بر هر تقدیر چون ایشان مقدمات عذاب را دیدند و خلاصی از آن نیافتند از روی حسرت
قَالُوا يَا وَيْلَنَا کفتند ای وای بر ما **إِنَّا كُنَّا** بدرستی که بودیم ما **ظَالِمِينَ** ستمکار بر نفس خود که پیغمبر خود را کشتیم
ویل کلمه ایست که در حین نزول عقوبت و هلاکت میکویند که **فَمَا زَالَتْ** پس همیشه بود **تِلْكَ** این کلمه یا ویلنا **دَعْوَاهُمْ** خواندن ایشان یعنی همه این کلمه تکرار میکردند **حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ** تا وقتی که کردانیدیم ایشانرا **حَصِيدًا**
کیاهی درویده یعنی همچنانکه کیاه را بداس درو روند ایشانرا بشمشیر درو روند و هلاک کردانند **خَامِدِينَ** در حالتی
که افسردکان و مردکان بودند همچنان آتش فرو میرد و نزد بعضی مراد باین آیت جمیع قریه های اهل کفر و شرک اند که بعذاب
استیصال کرفتار شده بودند بعد از آن در بیان تبیین آفرینش عباد بقصد معرفت و عبادت میفرماید که
وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ و نیافریدیم آسمان و زمین را **وَمَا بَيْنَهُمَا** و آنچه در میان اینهاست

از آفتاب و ماه و غیره لاعبین در حالتی که بازی کنندگان بودیم یعنی اینها را ببازی نیافریدیم بلکه برای عبرة
اصحاب بینش و تذکرهٔ ارباب دانش و آنرا با اصناف عجایب و انواع غرایب آفریده ایم تا بجهة آن معرفت ما حاصل
کنند و بمعاش و معاد خود راه برند لو اردنا اگر میخواستیم ان نتخذ آنکه فرا گیریم لهوا چیزی که بآن مشغول
شونده بازی کنند لاتخذناه هر آینه فرا گرفتیم او را من لدنا از نزد خود ان کنا فاعلین اگر
میبودیم کنندهٔ آن یعنی بروجهی که حضرت ما بودی فرا میگرفتیم که آن از قسم مجردات باشد از نوع مادیات مانند
اجسام مرفوعه و اجرام مبسوطه همچنانکه عادت شماست در برافراشتن سقف و زینت دادن آن نه آنکه آسمان را بلند بر
افراشتیم و زمین ساخته و زمین را گسترده ایم و زینت داده ایم بجهت لهو و لعب ما باشد بل بلکه شان ما آنست و
نقذف بالحق می افکنیم حق را که حجت است علی الباطل بر باطل که لهو و لعب است فیدمغه پس بشکند
او را فاذا هو زاهق پس آن هنگام آن لهو یا کفر محو شده باشد و نابود گشته مراد حجت بحجت بالغ است
یعنی حجت ما بر شبهه مبطلان بروجهی غالب و قاهر است که اگر مجسم بودی بر مغز آن خوردی و دماراز آن برآوردی و
معدوم ساختی بعد از آن از روی تهدید خطاب میکند بکفار که ولکم الویل و مر شماراست ای اهل کفر و عناد ویل
که کلمهٔ حسرت و ندامت نزد دیدن عذاب و یا شمار است شدة عذاب مما تصفون از آنچه وصف میکنید خدای را
بوصف نالایق و ناروا از ایجاد لهو و لعب که از جملهٔ آن زن و فرزند است بعد از اظهار استغنای ذاتیه و الوهیة مطلقه
خود میفرماید که وله و مر خدا راست من فی السموات هر که در آسمانهاست از روحانیان والارض
وهر که در زمین است از جسمانیات یعنی ما سوای او از علویات و سفلیات مخلوق و بندهٔ او در بند عبودیت و مملوکیت
وی و من عنده و هر که نزدیک اوست از ملایکه که مقربان درگاه الوهیت اند لایستکبرون
سرکشی نمیکنند عن عبادته از پرستش او ولا یستحسرون و هیچ مانده نمیشوند و ملال نمیگیرند
در عبادت تا در وظایف ایشان قصوری و فتوری راه نیابد یسبحون تنزیه میکنند حق سبحانه را از آنچه لایق حضرت
وی نباشد اللیل والنهار شب و روز یعنی پیوسته تنزیه و تعظیم حق تعالی مشغولند لایفترون سست نمیشوند
از آن بعد از آن بروجه انکار میفرماید که ام اتخذوا الهة آیا فرا گرفته اند کافران خدایان باطل را من
الارض از زمین یعنی خدایان که اجزای زمین مصنوع عند از زر و نقره و چوب و سنگ هم ینشرون ایشان زنده
کننده کشتند مر کافران این کلام تجهیل مشرکانست باینکه بتان را الهه میگویند از خاک زمین مخلوق شده اند و حال آنکه از
لوازم الوهیت اقتدار است بر ممکنات و کفار میدانند که ایشان را قدرت نیست و با وجود این عجز دست از عبادت ایشان
باز نمیدارند لو کان فیهما اگر بودی در آسمان و زمین آلهة خداوندان که تدبیر امور کنند الا الله غیر از خدای بحق
که مستحق عبادت است غیر او لفسدتا هر آینه تباه شدی آسمان و زمین و نظام کارهای آن در هم شکستی لیکن فاسد
و باطل نشده پس معبود بحق جز او نباشد غیر او و این برهان تمانع است که مبنای برهان توحید است
و تقریر آن اینست که اگر دو خدا باشند البته باید که قدیم باشند زیرا که موجد شی می باید که واجب الوجود بالذات باشد و قدم

عشر

فیهما

از شرف و اخص صفات پس اشتراک در آن موجب تماثل خواهد بود و این هنگام و لجبت که هر دو قادر و عالم و حی باشند و حق
هر یک از این دو قادر آنست که هیچ باشد که احد هما بر ضد آنچیزی باشد که دیگری مرید آنست از اماته و احیا یا تحریک و تسکین و
امثال آن پس حال خالی نیست که مراد هر دو حاصل میشود و این محالست بجهت اجتماع نقیضین و یا مراد آنست که مراد احدهما
حاصل شود دون دیگری و این موجب عجز دیگریست که مستلزم حدوث و نقص و خلاف است و اگر مراد هیچکدام حاصل نشود ارتفاع
نقیضین لازم آید و این نیز محالست پس خدای بحق یکی باشد فسبحان الله پس تنزیه کن خدای را تنزیه کردنی رب
العرش که آفریدگار عرش است که محیط است بجمیع اجسام و محل تدابیر و منشا تقادیر است عما یصفون از آنچه
وصف میکنند آنرا از فرا گرفتن شریک و زن و فرزند لایسئل پرسیده نشود او سبحانه عما یفعل از آنچه میکند
بجهة آنکه در عقول مذکور است که هر چه کند عین حکمت و صواب باشد وهم یسئلون و ایشان یعنی همه بندگان پرسیده
شوند از آنچه میکنند بجهة آنکه مملوکند و مملوک را ناچار است که حساب گفتار و کردار با مالک راست کند و از عهدهٔ آن بیرون
آید ام اتخذوا آیا فرا گرفتند من دونه بجز از خدای بحق الهة خدایان یعنی آیات صفات الوهیت در ایشان یافته اند
و یا در کتب آسمانی امر به پرستیدن ایشان واقع شده و بجهت پرستیدن آنها مشغول شده اند قل بگوی محمد هاتوا برهانکم
بیارید دلیل روشن خود را در اتخاذ الهه بدون خدای عقلا و نقلا چه دلیل دعوی بی اعتبار ندارد و حکم بر صحت آن کرده نزد عقل
جایز نیست چه جای آنکه هیچ حجة شاهد نیست بر بطلان تعدد الهه عقلا و نقلا هذا اینکه مذکور شد در بیان امتناع تعدد
الهه و عدم جواز زن و فرزند بر و سبحانه ذکر من معی یاد کردن کسانیست که با منند از امت یعنی قرآن و ذکر آن و
ذکر من قبلی و یاد کردن آنانکه در انجا پیغمبرانند از امر بتوحید و نهی از شرک چیزی می یابید بل اکثرهم بلکه بیشتر
بندگان لایعلمون الحق نمیدانند حق را و میان آن و باطل تمیز نمیکنند و حق را کتمان میکنند بجهة افراط عناد
و جحود و طغیان فهم معرضون پس ایشان اعراض کنندگانند از خدا و متابعت رسول و نیز بجهة تقریر ما سبق
میفرماید وما ارسلنا من قبلک و نفرستادیم پیش از تو من رسول هیچ فرستاده الا نوحی الیه
مگر که وحی کرده شده باد و حفص نوحی میخواند و بصیغهٔ متکلم یعنی مگر که وحی کردیم با او انه لا اله آنکه نیست خدای بحق
الا انا مگر من فاعبدون پس بپرستید مرا و کفار از غایت عناد انکار بوحدانیت من میکردند وقالوا اتخذ
الرحمن و گفتند که فرا گرفت خدای ولدا فرزندان را از ملایکه و غیر آن قولی بی خرد است سبحانه پاکست
او و منزه از آن بل بلکه فرشتگان عباد مکرمون بندگانند گرامی شده کان یعنی ایشان بندگان او سبحانه اند و
متصف بعبودیت که منافی ولادتست الا آنست که مقرب بارگاه صمدیت اند و مکرم در کار الوهیت بجهت آنکه بر همه صفات حسنه
متلبس اند و چون زعم خذلا و سایر مشرکان آن بود که ملایکه شفیعان ایشان خواهند بود در روز قیامت از این جهت حق تعالی
انکار این معنی نیز فرموده بقوله لایسبقونه پیشی نگیرند ملایکه بر خدای بالقول بسخن گفتن یعنی بی دستوری
وی سخن نکنند پس بی اذن او شفاعت احدی نتوانند کرد وهم بامره و ایشان بفرمان حق تعالی یعملون کار میکنند یعنی
تا امر آلهی نازل نشود ایشان بهیچ عمل اقدام نمی نمایند یعلم میداند خدای تعالی ما بین ایدیهم آنچه از پیش

[illegible]

ایشانست وما خلفهم وآنچه از پس ایشانست یعنی آنچه فرشتگان مقدم و موخر داشته‌اند از افعال و اقوال بر و پوشیده نیست
بجهت علم او سبحانه باحوال سابق و لاحق ایشان ولا یشفعون و درخواست نمیکنند الا لمن ارتضی مگر کسی را که خدا
وی را بپسندد که در حق وی شفاعت کنند از اهل توحید چنانکه ابن عباس فرموده که شفاعت نکنند مگر کسی را که بگوید لا اله الا الله
محمد رسول الله علی ولی الله وهم و ایشان یعنی فرشتگان با وجود قرب منزلت و عدم قصور در طاعت من خشیته
از ترس عذاب و عقوبت او سبحانه مشفقون ترسانند از آنکه مبادا که تقصیری در عبادت ایشان واقع شود و یا از
مهابت و عظمت او لرزانند از حضرت رسالت منقولست که جبرئیل را در شب معراج دیدم که مانند گلیم منبسط افتاده بود
بجهت خوف و خشیت حضرت عزت و بعد از وصف کرامت و قرب منزلت ایشان و مدحت ایشان بر صفات مرضیه بجهت وعید
شدید بر اهل شرک و عناد و انزجار ایشان بعذاب جحیم در روز قیامت میفرماید که ومن یقل منهم و هر که گوید از فرشتگان
و سایر مخلوقات انی اله بدرستی که من خدایم من دونه بجز از خدای تعالی فذلک پس آن قایل را نجزیه جزا بدهیم
دهیم او را دوزخ کذلک همچنانکه مدعی ربوبیت را جزا میدهیم نجزی الظالمین جزا خواهیم داد هر ستمکاران را
که باشراک کفر و ادعای ربوبیت بر خود میکنند اولم یر آیا ندیدند یعنی ندانستند الذین کفروا آنانکه نگرویدند
ان السموات والارض آنکه آسمانها و زمینها کانتا رتقا بودند بسته و برهم نهاده بدون فرجه و گشادگی
در میان آنها ففتقناهما پس باز کشادیم آنها را از یکدیگر با دود و خاک و هوا و باد در میان آنها از هم جدا کردانیدیم
از کعب الاحبار روایتست که حق تعالی آسمان و زمین را که آفریده بود متصل بیکدیگر بودند و اصلا فرجه در میان آنها نبود پس باد را
فرستاد در میان آنها در آمد و هر دو آنها را از یکدیگر جدا ساخت و یا آسمان بسته بود از وی باران نمی بارید و زمین نیز
بسته بود از وی گیاه نمیرست پس ما آنرا بباران و این را بگیاه کشاده کردانیدیم و قول آخر از ابو جعفر و عطیه و زید و عکرمه
منقولست موید اینست اینک بعد ازین میفرماید که وجعلنا من الماء و کردانیدیم یعنی آفریدیم از آب کل
شیء حی هر چیزی را که زنده است یعنی حیوانات و نباتات را از آب مخلوق کردیم یعنی عظم مراد آنها آبست و گویند
معنی آنست که زنده کردیم مخلوقات را از آبی که نازل ساختیم از آسمان و یا آب را سبب حیوة هر ذی روحی و نمائی کردانیدیم
از حیوانات و نباتات و اشجار افلا یومنون آیا تصدیق نمیکنند و نمیگروند مشرکان باین آیات واضحه وجعلنا
فی الارض و کردانیدیم یعنی آفریدیم در زمین رواسی کوههای بلند استوار را ان تمید بهم تا بجنباند زمین
آدمیان را و یا بجهت کراهیت آنکه زمین حرکت کند و متحرک سازد ایشان را وجعلنا فیها و ساختیم و پیدا کردیم در میان
کوهها یا در زمین فجاجا سبلا راهها کشاده لعلهم یهتدون تا باشند که ایشان راه یابند در ان بمصالح
و مقاصد معاش خود و متردد شوند بامور معیشت وجعلنا السماء و کردانیدیم آسمان را سقفا محفوظا
سقفی نگاه داشته شده از افتادن بقدرت کامله خود و از فساد و انحلال تا وقت معلوم و یا محفوظ در هوای بی واسطه
ستون وهم و ایشان عن آیاتها از نشانهای آسمان شمس و قمر است و سایر نیرات و سایر و مطالع و مغارب
بر تربیت که دلالت بر وجود صانع حکیم و وحدانیت و کمال علم و قدرت است و در غایت ظهور و وضوحست معرضون

عشر

اعراض کنندگان و غیر متفکر در ان و از جمله آیات بینه که شاهدست و علم و قدرت نامتناهی حضرت احدیت است که میفرماید و
هو الذی و اوست آنکه بقدرت تامه خود خلق اللیل آفرید شب تیره را تا در آن آرام گیرند والنهار و روز روشن
را تا در وی بکسب معیشت اشتغال نمایند والشمس و آفرید آفتاب والقمر و ماه را که منور روز و شب اند و دانستن اوقات
و حساب آجال باین متعلق کل هر یک از آن از شمس و قمر فی فلک یسبحون در فلک شنا میکنند یعنی بر سطح فلک میشتابند
چون شتافتن شناور بر سطح آب و هر روز از مطلعی بیرون می آیند و بمغربی فرو میروند و چون هر یک از شمس و قمر
باعتبار مطالع متعدد اند و سیاحت ایشان مشابه ذوی العقول از ین جهت ضمیر جمع ذوی العقول راجع بآن داشته آورده اند
که از معاندان بارگاه رسالت بجهت غوایت و ضلالت میگفتند که ما انتظار میبریم که گردباد حوادث بر آید و
یاران محمد را متفرق ساخته او را در ورطه هلاکت اندازد حق تعالی بجهت تسلیه دل آن حضرت میفرماید که وما
جعلنا لبشر و ما ندادیم هیچ آدمیرا من قبلک پیش از تو الخلد جاوید ماندن در دنیا افائن مت
آیا پس اگر بمیری فهم پس ایشان که منتظر فوت تواند الخالدون جاویدان و پایندگان خواهند بود و از دام
مرگ رهایی خواهند یافت نه چنین است بلکه کل نفس هر نفسی در دنیا ذائقة الموت چشنده مرگست بر
مرگ قدم از دولتخانه عدم بقضای صحرای وجود نهاده بضرورت شربت فنا خواهد نوشید و لباس فوات خواهد پوشید
ونبلوکم و می آزمائیم شما را یعنی با شما معامله آزمایندگان میکنیم بالشر ببدی یعنی بلیها و مصیبتها
والخیر و نیکویی یعنی بعطاها و نعمتها فتنة آزمودنی یعنی با شما معامله اهل اختبار مینمائیم در سختی و
آسانی و نکبت و دولت تا مرتبه هر یک در صبر و جزع و شکر و کفران اهل عالم ظاهر گردد والینا ترجعون
و بسوی ما باز گردانیده خواهید شد یعنی بحسب اعمال جزا خواهید یافت مرویست از ابی عبد الله که امیر المومنین
صلوات الله علیه بیمار شد اقربای او بعیادت او رفتند و گفتند چگونه می یابی خود را یا امیر المومنین فرمود بشر یعنی
خود را بابتلای بدی می یابم گفتند این چه کلام است که گفتن آن از مثل تو بعید است فرمود که حق تعالی میفرماید
ونبلوکم بالشر والخیر فتنة خیر صحت است و غنا و شر مرض و فقر آورده اند که روزی حضرت رسالت صلعم بجمعی از
صنادید قریش بگذشت ابو جهل از طریق بی ادبی افکنده بخندید و گفت این شخص پیغمبر اولاد عبد مناف است آیه آمد که
واذا رآک الذین کفروا و چون ببینند ترا آنانکه نگرویدند ان یتخذونک فرا نگیرند ترا الا
هزوا مگر کسی باو استهزا کنند یعنی ایشان با استهزا ترا چو بسم خوانند و با یکدیگر گویند که اهذا الذی آیا
این آنکسست که پیوسته یذکر آلهتکم یاد میکند خدایان شما را یعنی ببدی و مذمت نام آنها را میبرد وهم
و ایشان یعنی کافران بذکر الرحمن و بیاد کردن خدای بر وجه توحید و یا بارشاد خلق و یا بعث رسل و انزال کتب
و یا بقرآن و یا بنام رحمن هم کافرون ایشان ناگرویدگانند و منکران پس ایشان مستحق استهزا و لایق سخریه
باشند نه غیر ایشان خلاصه معنی آنست که چون کفار جاحد معبودی اند که منعم و قادر و عالم و خالق و رازق است و
عابد جمادی که نفع و ضرر آن بر ایشان متصور نیست پس سزاوار استهزا ایشانند نه اهل ایمان مرویست که نضر بن حارث

تعجیل عذاب میکردند از پیغمبر و از روی انکار و استهزا طلب آن مینمودند حق تعالی از زجر ایشان نمود بر فرط تعجیل بقوله
خلق الانسان آفریده شده است آدمی من عجل از شتاب زدگی و این غایت مبالغه است در لزوم عجله با انسان
یعنی فرط استعجال و قلت تانی او بر وجهی است که گویا از شتاب زدگی مخلوق شده کقولک خلق زید من الکرم و از جهت
او مبادرت او است بر کفر و استعجال عذاب بعد از آن نهی و زجر از آن کرده فرمود که ساوریکم زود باشد که بنمایم
شما را آیاتی نشانهای عقوبات خود را در دنیا چون واقعه بدر و در آخرت عذاب دوزخ فلا تستعجلون
پس شتاب از من طلب مکنید عذاب را و یقولون و میگویند کافران از روی انکار متی هذا الوعد کی باشد وقت این
وعده عذاب قیامت یعنی با ما میگویید که زمان این عذاب که خواهد بود ان کنتم اگر هستید شما صادقین راست گویان
خطاب با اهل ایمانست حق تعالی در جواب این میفرماید که لو یعلم الذین کفروا اگر بدانستندی آنانکه نگرویدند حین
لا یکفون هنگامی را که باز ندارند عن وجوههم النار آتش را از رویهای خود آتش دوزخ و لا عن ظهور
هم و نه از پشتهای خود یعنی باز نتوانند داشت آتش را اگر احاطه پیش و پس ایشان کرده باشد و لا هم ینصرون
و نباشند که یاری کرده شوند یعنی هیچ یاری نیابند که عذاب از وجوه و ظهور ایشان باز دارد بل نجات کافران
گمان برده اند از کذب وعده با آمدن قیامت و وقوع عذاب بلکه تاتیهم بیاید بایشان این وعده عذاب یا آتش دوزخ
یا ساعت قیامت بغتة ناگاه بدون ظهور علامات و وقوع آن یعنی بی شعور ایشان با آمدن آن بیکبار بر ایشان
فرود آید فتبهتهم پس مبهوت و متحیر سازد ایشان را فلا یستطیعون پس نتوانند ردها باز گردانیدن آن
و باز داشتن ایشان را از خود و لا هم ینظرون و نباشند ایشان که مهلت داده شوند برای توبه یا معذرت و عشر
بعد از آن جهت تسلی خاطر عاطر سید عالم علیه السلام اخبار از حال انبیای گذشته و استهزای معاندان با ایشان میدهد و تهدید
مستهزیان حضرت رسالت مینماید و میگوید که و لقد استهزئ و بدرستی که استهزا و سخریه کردند برسل من
قبلک برسولانی که پیش از تو بودند فحاق پس احاطه کرد و فرو گرفت بالذین سخروا بآنانکه سخریه کردند
منهم از حال پیغمبران یعنی قومی که از قول و فعل انبیا سخریه میکردند بدیشان رسید ما کانوا به جزای
آنچه بودند که بآن یستهزئون استهزا میکردند پس خاطر خود را جمع دار بکسانی که با تو این نوع سلوک میکنند
واقع خواهد شد قل بگو ای محمد با مستهزیان که من یکلؤکم کیست که نگاه دارد شما را باللیل و النهار بشب
و روز من الرحمن از عذاب خدای و انتقام او اگر اراده وقوع آن فرماید بر شما یعنی در هر وقتی از شب و روز
که اراده الهی تعلق گیرد بنزول عذاب بر شما هیچکس نخواهد بود که شما را از آن عذاب نگاه دارد و گویند معنی آیت
آنست که کیست آنکس که نگاه دارد شما را از عوارض آفات و حوادث بلیات او سبحانه در وقت خفتن و بیداری
از ذوالنون مصری رحمة الله علیه روایت که شبی از شبهای که مهتاب آن در غایت روشنی بود بیرون آمدم و بر کنار رود
نیل میرفتم عقربی را دیدم بشتاب تمام میرفت چنانکه من بدو نمیرسیدم گفتم همانا در ضمن این تعجیل حکمتی باشد بر اثر
او میرفتم تا بکنار آب رسید و وزغی از آب بیرون آمد و نزد او رفت و پشت بداشت تا آن عقرب بر پشت او نشست

وازان آب بگذشت

و از آن آب بگذشت گفتم سبحان الله زهی سبوحی که عقرب را بی کشتی رها کرد پس من نیز در عقب آن در کشتی نشسته
عبور کردم چون بخشکی رسید بار دیگر تاختن آغاز کرد و من بر اثر او میرفتم نگاه کردم جوانی را دیدم مست
افتاده و ماری سیاه بر سینه او حلقه زده و آهنگ دهن او میکرد آن عقرب بیامد و بر پشت مار نشست و نیشی
بر وی زد و او را بآن زخم هلاک کرد و برگشت و من از آن متعجب شدم و بر بالین او بایستادم و باواز بلند این مقصود
بیت را ادا کردم شعر ای خفته مست دوست نگهبان جان تست ° تو خفته بغفلت و حق پاسبان تست ° خوابت چگونه میبرد از
شوق آن ملک ° زیرا که لطف و رحمتش همقران تست ° و چون از خواب در آمد من صورت حال با وی باز گفتم وی برگشت
و بر دست من توبه کرد القصه حق تعالی میفرماید که نجات کفار را از آیات موعوده منتبه شوند بل هم بلکه ایشان
از فرط عناد و انکار عن ذکر ربهم از یاد کردن پروردگار خود یعنی از مواعد و المواعظ او معرضون
روی گردانندگانند و هر که آن را در خاطر نمیگذرانند پس از عقوبت الهی کجا ترسند و نگاه دارنده چه شناسند آنگاه
بر سبیل تقریع میفرماید ام لهم آلهة آیا مر ایشان راست خدایانی که از روی قدرت و توانایی تمنعهم باز دارند
از ایشان عذاب را من دوننا از نزد ما با ایشان رسد و چگونه در دفع عذاب ما ایشان قادر باشند و حال آنکه
لا یستطیعون نمیتوانند خدایان ایشان نصر انفسهم یاری دادن مر نفسهای خود را یعنی اگر کسی در صدد
شکستن بتان یا آلودگی ایشان شود آن را از خود دفع نتوانند کرد پس چگونه رسند کافران خود را آنگاه توانند داشت از
عذاب و نکال و لا هم و نیستند اصنام منا از جانب ما یصحبون مصحوب باشند بنصرت یعنی نصرت ما مصاحب ایشان
نیست تا نگاه داشته و یاری داده شوند از عذاب خلاصه معنی آنست که هر که قادر نباشد بر نصرت نفس خود و نزد وقوع
مکاره و مصحوب نباشد بنصرت و تایید از جانب خدا چگونه و بچه وجه منع عذاب از غیر خود نماید و ناصر و معین او باشد
و نزد حدوث عذاب بر او بل نجات است که ایشان متوهم او کرده اند از حفظ بتان ایشان را و منع عذاب از ایشان بجهة حسن اعمال
و میمنت عبادت اصنام بلکه متعنا برخورداری دادیم هؤلاء این گروه مکیان را بسبب عیش و ایمنی و سلامتی بر وجه
استدراج و آباءهم و همچنین پدران ایشان را حتی طال تا دراز شد علیهم العمر بر ایشان مدت زندگانی و بر آن
مغرور شده و امل دراز پیش گرفته پنداشتند که همیشه چنین خواهد بود و ندانستند که آخر دست اجل بنای ایشان را که بر بدن
افراشته شده است بر زمین اندازد و ایشان را بعذاب ابدی گرفتار گرداند افلا یرون آیا پس نمی بینند یعنی البته مشاهده
میکنند کفار مکه انا نأتی الارض آن را که ما می آییم یعنی فرمان ما می آید بزمین ایشان ننقصها کوتاه میکنیم و
آن زمین را و غیر آن را من اطرافها از اطراف آن یعنی بتسلیط اهل اسلام بر ایشان آن را از ایشان کم میکنیم و تحت تصرف
در می آریم تا آنکه بنصرت و فتح ما پیوسته قلعه و قریه از ایشان میگیرند و یا آن را خراب میکنند و با زمین میسازند افهم الغا
لبون آیا ایشانند غلبه کنندگان بر اهل اسلام یعنی نه آنست که ایشان غالب توانند شد بر پیغمبر ما و اتباع او بلکه امر
بعکس است حاصل کلام او سبحانه میفرماید که جمیع مخلوقات در قبضه اقتدار ما اند و بقید فرمان ما در بند اگر میخواهیم باقی میگذاریم
ایشان را ممتع میسازیم بنعم خود و اگر میخواهیم سلب نعمت خود از ایشان میکنیم و ایشان را فانی میسازیم بر وفق حکمت و مصلحت

خدو بغیر از ما هیچکس دیگر نیست که مبقی و مغنی ایشان باشد و قابض و باسط ارزاق ایشان **قُلْ** بگو ای محمد بکفار قریش **إِنَّمَا**
أُنذِرُكُم جز این نیست که من بیم میکنم شما را **بِالْوَحْيِ** بآنچه وحی کرده میشود بمن یعنی از قبل خود سخن نمیکنم بلکه از
جانب و سبحانه بطریق وحی شما را میترسانم و بر هدایت میخوانم و بر وفق آن معجزات مینمایم و شما از ان غافل میشوید و مهتدی نمیگردید
وَلَا يَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعَاءَ و نمیشنوند کران خواندن را **إِذَا مَا يُنذَرُونَ** چون بیم کرده شوند یعنی کافران
در عدم انتفاع بدانچه میشنوند از انذار و تذکیر و وعظ مانند کرانند که چیزی مسموع ایشان نمیشود **وَلَئِن مَّسَّتْهُمْ**
و اگر برسد بکفار **نَفْحَةٌ** اندک اثری و بوئی **مِّنْ عَذَابِ رَبِّكَ** از عذاب پروردگار تو یعنی از آنچه ایشان را از ان بیم
میکنی **لَيَقُولُنَّ** هر آینه گویند **يَا وَيْلَنَا** ای وای بر ما **إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ** بدرستی که ما بودیم ستمکنندگان بر
خود بترک و تکذیب و بجهت این بعذاب گرفتار شدیم یعنی اعتراف کنند کافران بر نقصهای خود بعد از ان میفرماید که **وَ**
نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ و بنهیم ترازوهای عدل و راستی **لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ** برای روز قیامت یا برای اهل
آن روز تا صحایف اعمال بطریق عدل و راستی ازان سنجیده شود مرویست از رسول صلعم که در شب معراج ترازوئی دیدم آویخته
فراخی هر کفهٔ ازان مانند فراخی مشرق تا مغرب گفتم بار خدایا این ترازو بچه پر شود خطاب آمد که بعزت و جلال من که بحبه که
مقدار آن نیم خرما باشد سر در ارد پر شود و اگر بنده باخلاص آنرا کرده باشد و در خبر آمد که داود عم از حق تعالی درخواست که
میزان اعمال را باو نماید چون باو نمود غشی کرد و بعد از آنکه با خود آمد گفت الهی که تواند که از حسنات کفهٔ آنرا پر کرداند خطاب آمد
که ای داود اگر از بندهٔ خود راضی باشم آن کفه را بیک خرما پر سازم و ایراد میزان بلفظ جمع با آنکه یکی خواهد بود جهت تعظیم شان
اوست چنانکه يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا با انکه بحضرت پیغمبر ما او یا آنکه چون اعمال هر یک از مکلفان بدان می سنجند پس گویا باعتبار
هر یک ازایشان میزانیست و نزد بعضی هر یکی را علیحده میزانیست که اعمال او بدان بسنجند و طریق سنجیدن اعمال که اعراض اند
باین وجه خواهد بود که صحایف آنرا بوزن در آرند که از قلم جامانده و یا در کفهٔ حسنات بعوض آن درهای سفید نورانی وضع
کنند و در کفهٔ سیئات بعوض آن جواهر سیاه ظلمانی تیره **فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ** پس ستم دیده نشود هیچ نفسی **شَيْئًا** چیزی را از حق خود
یعنی از نیک و بد هیچ عملی را نا سنجیده نگذارند و از ثواب طاعت هیچ باز نگیرند و در عقاب عاصی نیفزایند بلکه هم بقدر طاعت و
معصیت خود ثواب یابند و معاقب شوند **وَإِن كَانَ** و اگر باشد عمل **مِثْقَالَ حَبَّةٍ** هم سنگ دانه **مِّنْ خَرْدَلٍ**
از سپندان که کوچکترین دانهاست **أَتَيْنَا بِهَا** بیاریم او را در ترازوی حساب نهیم و بر وفق آن جزا دهیم **وَكَفَىٰ بِنَا**
حَاسِبِينَ و بسنده ایم ما شمارهٔ کنندگان مر اعمال بندگان را جهت کمال علم و جمال عدل مخلوص بیانست پس کافی
باشیم در انکه حساب بندگان کنیم و بنقیر و قطمیر آن واسیم و بدانکه حق تعالی در ما تقدم ذکر وحی فرموده و بیان نمود که انذار
سید عالم صلعم بطریق وحی است نه که از نزد خود تخویف و تهدید کفار مینماید در عقب آن ذکر انزال توریة نیز مینماید که بر موسی
و هرون تا معلوم بندگان شود که همچنانکه توریة نیز وحی الهیست قرآن نیز از نزد وی بنزول اجلال یافته بر پیغمبر ما صلی الله علیه و آله
و میفرماید **وَلَقَدْ آتَيْنَا** و بدرستی که دادیم **مُوسَىٰ وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ** موسی و هرون را کتابی جدا کننده
میان حق و باطل حلال و حرام و شرایع احکام متقن و مبرم **وَضِيَاءً** و روشنی کتابی روشن که متابعان او

بوسیلهٔ آن از وادی ظلمات حیرت و ضلالت خلاص شده روی براه هدایت و منزلگاه امامت آرند **وَذِكْرًا**
لِّلْمُتَّقِينَ و موعظه و پندی مر پرهیزکاران را یا ذکر آنچه محتاج باشند بآن از شرایع این هر سه صفت توریة است
الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم صفت متقیانست یعنی پرهیزکاران آنانند که بترسند از عذاب و نکال و عقوبت و
قهر و غضب آفریدگار خود **بِالْغَيْبِ** در حالتی که پنهانند از مردمان یعنی در غیبت و خلوت از و ترسانند و خشیت خود را
بر مردمان اظهار نمیکنند تا از ریا و رعونت دور باشد و در حالتی که حق تعالی از حواس ایشان غایب است و ایشان بجهت تیقن
بوجود او از و خایف اند در موضح آورده که از ابن عباس نقلست که هر که ایمان آرد بوحدانیت خدا و بکرو و بهشت و دوزخ و
بعث و حساب و میزان بتحقیق که او ترسنده است از خدای بغیب **وَهُم** و ایشان یعنی متقیان **مِّنَ السَّاعَةِ** از اهوال
قیامت **مُشْفِقُونَ** ترسندگانند و بعد از وصف توریة در نعت قرآن میفرماید **وَهَٰذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ**
و این قرآن سخنیست با خیر و بسیار منفعت در دنیا و آخرت **أَنزَلْنَاهُ** که فرو فرستادیم بر حضرت خاتمیت صلی الله علیه و آله
عشر **أَفَأَنتُمْ لَهُ مُنكِرُونَ** آیا پس شما مر القرآن را انکار کنندگانید یا انکه معجزه بحز است که حقیقت آن اصلا مخفی
نیست بعد از ان بیان قصهٔ ابراهیم عم میفرماید که او آبای کرام حضرت رسالت صلعم و تبیین رشد و صلاح او میفرماید بقوله
وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ و بتحقیق که دادیم بابرهیم **رُشْدَهُ** راه یافتن او بوجوه صلاح دین و مصالح دنیا یعنی
رشدی که او را سزد و شاید و فراخور او باشد مراد دلایل حجیره و حجج واضح است که هادی او شدند بتوحید معرفت یعنی
او را توحید معرفت خود ارزانی فرمودیم بوسیله حجج بینه و براهین و عقلیه و گویند مراد برشد نبوت است یعنی او را نبی
دادیم **مِن قَبْلُ** از پیش از موسی و هرون یا قبل از محمد عم یا قبل از بلوغ او را با آیات بینه و شواهد معرفت و
توحید خود راه نمودیم **وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ** و بودیم ما باو یعنی باستحقاق او مر عطای رشد را دانا پس فراخور
استحقاق و یرا نوازش نمودیم پس ما او را بطریق رشد راه نمودیم **إِذْ قَالَ** در وقتی که گفت **لِأَبِيهِ** مر پدر خود آزر را که
که بمنزلت پدر او بود در تربیت **وَقَوْمِهِ** و مردم خود را یعنی اهل باطل را **مَا هَٰذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي** چیست این
شکلها و صورتها که پرستند **أَنتُمْ لَهَا** شما مر آنرا یعنی پرستش آنرا **عَاكِفُونَ** مجاور انید درین کلام تحقیر شان
اصنامست و توبیخ قوم او که تعظیم و اجلال آنها میکردند چه تمثال که صورت بیروحست نزد هیچ دانایی ازان متصور است
و نفعی ازان متوقع و آنها هفتاد و دو بت بودند و در تیسیر آورده که نود بت بودند و بزرگترین همه را از زر ساخته
بودند و دو گوهر شاهوار در چشمهای او ترکیب کرده و در تبیان گفته که آن صورتها بر هیئات مرغان و بهایم و انسان بودند
و یا بر صورت ستارگان و گویند بر صورت علمای خود ساخته بودند از اصبغ بن نباته روایت کرده شده که امیر المومنین علی عم
بر جماعتی بگذشت که شطرنج بازی میکردند فرمود مَا هَٰذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ عصیتم الله و رسوله حیث آن
صورتها که بآن قیام نموده اید بخدا که نا فرمانی خدا و رسول کرده اید القصه ابرهیم خلیل عم فرمود که این چه صورتهاست
که میپرستید **قَالُوا** گفتند در جواب او که **وَجَدْنَا آبَاءَنَا** یافته ایم ما پدران خود را **لَهَا عَابِدِينَ** مر
آنها را پرستندگان ما نیز تقلید کرده ایشان را بعبادهٔ این بتان مشغول شده ایم و بپرستش آنها اقامت نهاده

كه معظم كيد شيطان آنست كه مردمانرا بر تقليد دارد و بوسيلهٔ آن ايشانرا در وادی ضلالت در آورد و لهذا چون
ابرهيم اين جواب از ايشان استماع كرد **قَالَ** گفت **لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ** بخدا كه بوده ايد شما **وَآبَاؤُكُمْ** و پدران شما
فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی روشن و خطائی آشكارا در سلك اهل ضلالت اگر هيچ عاقلی آن ضلالت پوشيده
نيست بجهت عدم استناد شما و پدران شما بدليلی و حجتی بر مذهب خود **قَالُوا** گفتند با او كه **أَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ**
آيا آوردی با سخن راست و جد را يعنی اين سخن را بجد ميگويی **أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ** يا تو از بازی كنندگانی
و اين سخن را بطريق لعب و بازی و لهو و مطايبه با ما ميگويی **قَالَ** گفت ابراهيم كه نيستم بازی كننده درين قول **بَلْ رَبُّكُمْ**
بلكه پروردگار شما **رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** آفريدگار آسمانها و زمينهاست **الَّذِي فَطَرَهُنَّ** آنخداوند كه
آفريده هر طبقات آسمان و زمين را **وَأَنَا عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ** و من بر آنچه گفتم شما را از آنكه او سبحانه خالق جميع عالم است
مِنَ الشَّاهِدِينَ از گواهانم يعنی از روی تحقيق ادای اين شهادت ميكنم و از سر برهان و حجت گواهی ميدهم
نه آنكه مثل شما باشم در تقليد آورده اند كه روزی بعد از روز اين مناظره بود عيد نمروديان بود كه دران روز بصحرا
رفتندی تا آخر روز بسير و گشت و تفرج اشجار و نباتات و غير آن مشغول بودندی و قبل از رفتن بتانرا بسيار اسنادی
و طعامهای ملون آوردندی و نزديك بتان نهادندی تا بركت آنها بطعام رسد و در بازگشتن به بتخانه در آمدندی
و بتانرا ازبان بنواختندی و بعد از آن سر بر زمين نهاده رسم پرستش بجا آوردندی و از طعامها بخوردندی و آنگاه
بخانهای خود باز گشتندی چون ابرهيم با جمعی از ايشان در باب مناظره تماشای سخن فرموده گفتند فردا روز عيد است يا ابرهيم تو
آی تا ببينی كه دين و آيين ما چه زيباست و يقين ميدانم كه اگر آداب ما را ببينی و زيب و زينت بتان و بتخانهٔ ما مشاهده
كنی باز از سر نفس ما لب نبندی و بدين ما درآيی ابرهيم بلا و نعم جواب ايشان نگفت روز ديگر كه ميرفتند خواستند
كه او را ببرند ابرهيم بهانهٔ بيماری پيش آورد كه اني سَقِيمٌ چنانچه تفصيل آن در سورهٔ الصافات مرقوم خواهد شد ان شاء الله
ايشان دست از وی بازداشته بصحرا رفتند ابرهيم پنهان از قوم فرمود كه **وَتَاللَّهِ** و بخدا سوگند **لَأَكِيدَنَّ**
هر آينه جد و جهد كنم و تدبيرهای خفی نمايم در شكستن **أَصْنَامَكُمْ** بتان شما را **بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا**
پس از آنكه روی بگردانيد **مُدْبِرِينَ** در حالتی كه پشت كننده باشيد بر ايشان و ايشانرا باز گذاشته و به تماشای خود در رفته
مرويست كه يكی از آن قوم اين سخن بشنيد و با كسی نگفت تا حين بازگشتن ايشان از صحرا به بتخانه اما چون قوم برفتند حضرت
خليل تبری برداشته به بتخانه آن قوم خليل در آمد **فَجَعَلَهُمْ** پس گردانيد آن بتانرا از زخم تبر **جُذَاذًا** پاره پاره
و خورد و مرد **إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ** مگر بت بزرگ را نشكست بلكه تبر را بر گردن او نهاده بيرون آمد **لَعَلَّهُمْ** شايد
قوم نمروديان **إِلَيْهِ** بسوی آن بت بزرگتر **يَرْجِعُونَ** باز گردند يعنی رجوع بدو كرده از وی پرسند كه شكننده
بتان كيست چه از نشان معبود آنست كه در حل مشكلات رجوع بدو كنند و غرض ابرهيم از اين عمل الزام قوم بود
القصه چون نمروديان در آخر روز به بتخانه در آمدند و از وقوع آن صورت متحير شدند **قَالُوا** گفتند بر وجه تعجب
كه **مَنْ فَعَلَ هَٰذَا بِآلِهَتِنَا** كيست كه كرده است اين عمل را بخداوندان ما يعنی ايشانرا باين طريق در هم شكسته

إِنَّهُ بدرستی كه او **لَمِنَ الظَّالِمِينَ** هر آينه از ستمكارانست بر آلهه ما چه آلهه ما را و ار آنند كه تعظيم ايشان را بجا آورند
و پرستش آنها كنند او اهانت ايشان كرده و اين عمل قبيح با ايشان كرده و يا از ظالمانست بر خود كه بدين عمل خود را
در هلاكت انداخته پس نمرود كسانرا بتجسس انكس بر گماشت آنكه كلمات تاللّه لاكيدن اصنامكم از ابرهيم شنيده بود
او را با ديگری گفت و زبان بزبان بگماشتگان نمرود رسانيدند **قَالُوا** گفتند كه از قومی شنيديم كه ميگفتند **سَمِعْنَا**
فَتًى شنيديم بواسطه از جوانی كه سيدی **يَذْكُرُهُمْ** ياد ميكرد بتانرا **يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ** ميگويند مر او را ابرهيم
يعنی نام او ابرهيم است **قَالُوا** گفتند نمرود و بايشان كه **فَأْتُوا بِهِ** پس بياوريد او را **عَلَىٰ أَعْيُنِ النَّاسِ**
و چشمهای مردمان يعنی چنان كنيد كه همه مردمان صورت او را ببينند **لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ** تا بايد كه گواهی عشر
دهند كه اين كس بتانرا شكوهش كرده و يا حاضر شوند نزد عقوبت آن تا از آن عبرت گيرند پس ابراهيم را گرفته نزد
نمرود حاضر نمودند **قَالُوا** گفتند با او كه **أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَٰذَا** آيا تو كرده اين را كه ميبينيم از شكستن و
پاره پاره كردن **بِآلِهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ** بخدايان ما ای ابرهيم **قَالَ** گفت ابرهيم كه **بَلْ فَعَلَهُ** بلكه كرده است اين
عمل را **كَبِيرُهُمْ هَٰذَا** بزرگ ايشان كه اين بت است بجهت خشم بر ايشان كه با وجود من چرا ايشانرا پرستند
فَاسْأَلُوهُمْ پس بپرسيد از ايشان كه چه كس است كه شما را شكسته است **إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ** اگر
هستند سخن گوينده يعنی اين عمل از بت بزرگست اگر ناطق شوند پس از ايشان سوال كنيد و چون تعليق كلام بشرط
محالات پس موجب كذب نباشد كه منافی عصمت و اين مثل آنست كه شخصی گويد كه فلان كس راست گوست در آنچه
ميگويد اگر آسمان بر بالای سر ما باشد پس خلاصه معنی آنست كه ايشانرا بت بزرگ شكسته اگر چنانچه سخن در آيند و جواب
نمايند ليكن جواب گفتن ايشان محالست پس اينكه كبير ايشان شكسته باشد ايشانرا محال باشد چون ابرهيم
اين را بگفت **فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنْفُسِهِمْ** پس بازگشتند نمروديان بنفسهای خود يعنی رجوع بيكديگر كردند **فَقَالُوا**
پس گفتند بعضی ببعضی ديگر **إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ** بدرستی كه شما ستمكارانيد بر خود بر اين سوال كه كرديد
از وجه شما را بجهت اين سوال الزام كرد و عاجز ساخت **ثُمَّ نُكِسُوا** پس نگونسار كرده شديد **عَلَىٰ رُءُوسِهِمْ**
بر سرهای خود يعنی ايشان منقلب شدند بمجادله بعد از آنكه طريق بطلان ايشان بر ايشان روشن شد پس گفتند با ابرهيم
از روی جدال و مكابره **لَقَدْ عَلِمْتَ** بدرستی كه تو دانسته كه **مَا هَٰؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ** اين بتان سخن نگويند پس
چرا ما ميگويی كه از ايشان بپرسيد و گويند ثم نكسوا علی رءوسهم باين معنيست كه ايشان بجهت خجالت و حيرت و
الزام ابرهيم ايشانرا سرها در پيش افكندند كه اسفل ايشان مشرف شد بر اعلای ايشان بجهت عجز گفتند كه لقد
علمت ما هؤلاء ينطقون و چون ابرهيم اعتراف ايشانرا در عجز آلهه خود شان استماع فرمود **قَالَ** گفت از
روی تقريع و انكار عبادت ايشان كه **أَفَتَعْبُدُونَ** آيا پرستش ميكنيد **مِنْ دُونِ اللَّهِ** بجز از خدای تعالی
مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا آنرا كه سود نرساند شما چيزی اگر پرستش او كنيد **وَلَا يَضُرُّكُمْ** و زيان نكند
شما را اگر ترك پرستش او كنيد پس بچه وجه پرستش آنها ميكنيد و ترك ميكنيد عبادت معبود بحق را كه معطی اصول

نعمت بشما از حیوة و قدرة و شهوة و حواس ظاهره و باطنه و غیر آن و توانا بر ثواب و عقاب أُفٍّ لَكُمْ زشتی و ناخوشی باد
مر شما را در پرستش خود وَلِمَا تَعْبُدُونَ آیا من باید مر آنچیز را که می پرستید و در پرستش او قیام مینمایید مِنْ دُونِ
اللّٰهِ بجز از خدای برحق أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا در نمی یابید قبح عمل خود را و عقل ندارید تا بدی کردار خود را بدانید و از آن
باز آیید و بعبادت معبود یکتا مشغول شوید و چون ایشان از محاجه عاجز شدند بجهود استکبار و فرط عناد ایشان را
بر مضاره داشته و همه متفق الکلمه قَالُوا گفتند با یکدیگر حَرِّقُوهُ بسوزانید او را که عقوبت آتش صعبتر است وَ
انْصُرُوا آلِهَتَكُمْ و یاری دهید خدایان خود را با انتقام کشیدن از وی إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ اگر هستید
کنندگان نصرة یعنی یاری دهندگان مر آلهه خود را و گویند قایل این قول مردی بود از کرد فارس نام او هیون و
بجهة این قول حق تعالی او را بزمین فرو برد و تا روز قیامت بزمین فرو میرود و گویند نمرود خدم خود را برین قول قبیح و
فعل شنیع داشت گویند او حکم کرد تا حظیره در پیش کوهی بنا کردند ارتفاع دیوار آن شصت گز و قریب یکسال هیزم
جمع کردند و آنرا بر ساختند و روغن فراوان بران همه بر ریختند و آتش دران زدند و ابراهیم را در منجنیق نهاده خواستند که
در آتش اندازند فریاد از فرشتگان برخاست و زمین و آسمان و وحوش و طیور بگریه در آمدند و حاملان عرش و ساکنان
کرسی آغاز گریستن کردند ملائکه گفتند بار خدایا از شرق تا غرب عالم همین یک آدمیست که ترا بوحدانیت میشناسد اکنون
میخواهند که وی را بسوزانند ما را دستوری ده تا او را یاری کنیم خطاب در رسید که بنزدیک وی روید اگر از شما مدد طلبد
مدد و معاون وی باشید او لملک الریاح بیامد و بر خلیل سلام کرد ابراهیم جواب داد و گفت کیستی که بر بیکسان سلام
میکنی گفت من فرشتهام موکل بر باد آمدهام تا ترا مدد کنم اگر فرمایی لشکر باد را امر کنم تا تمام جرم آتش را بردارند و در خانهای
نمرودیان افکنند و همه را بسوزانند ابراهیم گفت که نمیخواهم که درین حال پناه بغیر ایزد متعال برم و همچنین که فرشته که موکل بر ابر است بیامد و
گفت اگر امر کنی بگویم تا قطرات باران بر جهات آتش افشانند و باندک زمانی آتش را فرو نشانند ابراهیم فرمود که مهمات
خود را بحق تعالی واگذاشتهام و چشم از مددکاری این و آن برداشته فرشته که موکل بر کوهها بود پیش آمد و گفت یا خلیل الله حکم فرمای
تا کوههای بابل را بهم فرو کوبانم بر سر نمرودیان فرود آرم و همه را در زیر کوههای بلند پست گردانم ابراهیم فرمود که نمیخواهم که غیر
حق را در مهم من دخل باشد فرشته که موکل بر زمین بود بیامد و گفت ای خلیل طبقات زمین مامور منند اجازه ده تا زمین را
بگویم که تا همه نمرودیان را فرو برد ابراهیم فرمود که بگذارید مرا با حبیب من تا هر چه خواهد کند و در آخر جبرئیل آمد بوقتی
که ابراهیم از منجنیق جدا شده بود و بحظیره آتش نزدیک شده نعره زد که ای خلیل هیچ حاجت داری ابراهیم فرمود که حاجت دارم
اما بتو ندارم جبرئیل گفت بر آنکس که حاجت داری بخواه ابراهیم گفت علمه بحالی حسبی من سؤالی دانستن او حال مرا از سؤال
باز میدارد و مرویست که چون جبرئیل با وی گفت که چرا سؤال نکنی با آنکس که حاجت داری گفت چون اراده دوست سوختن
دوست باشد سهل باشد و زیستن روا نباشد همان لحظه خطاب حضرت عزت در رسید که چون دوست مرا دوست خواهد
سوختن روا نیست پس بمهر بر قهر الهی با آتش نمرود رسید حرارت او را بیکبار فرو نشانید و آن موضع را سرد و خنک گردانید
همچنانکه میفرماید قُلْنَا يَا نَارُ گفتیم که ای آتش چون خلیل ما بالکلیة توجه بما نموده تو هم طبع خود را پاک گذاشته كُونِي

بردا وسلاما

بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ باش خداوند برودت و سلامت بر ابراهیم یعنی برودتی که ضرر باو نرساند و بحد
اعتدال باشد از ابن عباس مرویست که اگر سلاما نمیگفت ممکن بودی که ابراهیم از شدت سردی بیفسردی القصه چون ابراهیم
بمیان آتش رسید فی الحال آتش فرو مرد و غل و بند ابراهیم از وی جدا شد و گویند آتش غل و بند او را بسوخت و اصلا متعرض
او نشد و بر حوالی او گل و نرگس و ریاحین بدمید و چشمه آب شیرین بدید آمد و جبرئیل پیرهنی و بالشی از بهشت بیاورد
و پیرهن در وی پوشانید و بالش در زیر او نهاد و او را بر و نشاند و هفت روز با ابراهیم دران حظیره بسر برد و انیس وی بود
و چون نمرود ببالای قصر بر آمد دید که ابراهیم در بوستان خوش و گلستان بغایت دلکش نشسته و با ملکی سخن میگوید
و بر کرا کرد ایشان شعله آتش میزند آواز داد که ای ابراهیم خدای تو که قدرت او بدین مرتبه است که می بینم بزرگ خداییست میخواهم
که برای او قربانی کنم فرمود که خدای من قربانی از تو قبول نکند مادام که بر کیش خود باشی در اخبار آمده که نمرود چهار هزار
گاو قربان کرد و ترک ایذای ابراهیم نمود مرویست که نمرود بر بالای قصر ابراهیم را گفت که هیچ میتوانی که قدم در میان آتش
نهاده بیرون آیی گفت میتوانم گفت بمیان آن در آی تا به بینم ابراهیم از ان آتش مرور کرده بیرون آمد و هیچ ضرری از ان بوی
نرسید و صحت رسید که ابراهیم در آن روز شانزده ساله بود و در وقتی که اسمعیل را قربان میکرد نود و نه ساله بود و اسمعیل
هفت ساله القصه ابراهیم بصحت و سلامت از میان آتش بیرون آمد وَأَرَادُوا بِهِ و خواستند نمرودیان با براهیم
كَيْدًا مکری و تدبیری در سوختن فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ پس گردانیدیم ایشان را از زیانکارتران
یعنی زیانکاری ایشان زیادت داشت بر جمیع زیانکاران چه سعی ایشان بر هدر رفت و واضح شد بر حقیقت قول ابراهیم و بطلان
فعل ایشان و بروایت ابن عباس زیانکاری ایشان آن بود که حق تعالی لشکر پشه را بر ایشان گماشت تا گوشتهای ایشان را بخوردند
و خونهای ایشان را بیاشامید و یکی را نهاد در دماغ نمرود در رفت تا که او را هلاک گردانید وَنَجَّيْنَاهُ و نجات دادیم
ابراهیم را از زمین عراق که منزل نمرود بود و قوم او وَلُوطًا و برادر زاده او لوط بن هرون بن تارخ را و رسانیدیم
ایشان را إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بان زمین که بَارَكْنَا فِيهَا برکت دادیم کردیم دران لِلْعَالَمِينَ مر جهانیان را عشر
یعنی زمین شام و دران زمان اهل توحید بیش نبودند ابراهیم و لوط و ساره که دختر عم ابراهیم بود و زوجه وی و برکت
زمین شام از ان حیثیت بود که تمام انبیا دران ولایت مبعوث شده بودند و از حیثیت کثرت آب و ثمار و اشجار و
بسیاری نعمت و ارزانی آن در روایت آمده که ابراهیم بفلسطین نزول فرمود و لوط بمؤتفکات و میان این دو موضع
مسافت یک شبانه روز بود و در روایت آمده که هیچ آبی خوشتر از آب شام نیست و منبع جمیع آن آبها از زیر صخره بیت المقدس
وَوَهَبْنَا لَهُ و بخشیدیم مر ابراهیم را از دختر عم او که محض عطیه بود از ما بدون جزا و استحقاق ساره بود پسری
إِسْحَاقَ نام او اسحق وَيَعْقُوبَ دادیم او را نبیره نام او یعقوب نَافِلَةً در حالتی که محض عطیه بود از ما
بدون جزا و استحقاق وَكُلًّا و هر یک ازین پیغمبران که ابراهیم و لوط و اسحق و یعقوبند جَعَلْنَا صَا
لِحِينَ گردانیدیم نیکان و شایستگان یعنی توفیق با ایشان دادیم بصلاحیت و نیکوکاری و بلطف خود ایشان را
هدایت دادیم تا در صلاح بمرتبه کمال رسیدند وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً و گردانیدیم ایشان را پیشوایان که بندگان

اقتدا بایشان کنند در اقوال و افعال و اعمال و کردار يَهْدُونَ راه نمایند مردمان را بحق بِأَمْرِنَا بفرمان ما یعنی امر
کردیم ایشان را که هدایت بندگان کنند وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ و وحی کردیم بدیشان فِعْلَ الْخَيْرَاتِ کردن
نیکوییها یعنی انواع اعمال صالحه که خلق را بدان ترغیب کنند وَإِقَامَ الصَّلَوٰةِ و بپای داشتن نماز وَإِيتَاءَ
الزَّكَوٰةِ و دادن زکوة تخصیص نماز و زکوة از خیرات جهة تفضیل است و موجب ثواب جمیل و اجر جزیل وَكَانُوا
لَنَا عَابِدِينَ و بودند ما را پرستندگان نه غیر ما را یعنی موحدان بودند باخلاص عبادت کنندگان و عابدان وَلُوطًا
آتَيْنَاهُ و لوط را دادیم حُكْمًا حکمت که آن امر دین واجب العمل است یا نبوة وَعِلْمًا و دانشی که سزاوار انبیا باشد از
قواعد شریعت و طریقت وَنَجَّيْنَاهُ و رهانیدیم او را مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي از آن دیهی که كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ
بودند که میکردند اهل آن عملهای ناپاك و آن دیه سدوم بود از مؤتفکات که اهل آن بعمل لواطه مشغول بودند و راه زنی میکردند
و غیر آن از قبایح إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که ایشان بودند قَوْمَ سَوْءٍ گروه بدکاری فَاسِقِينَ بیرون رفتگان از
دایره فرمان یعنی مشرك بودند و از توحید امتناع میکردند و با وجود این مرتکب انواع قبایح و فواحش بودند وَأَدْ
خَلْنَاهُ و در آوردیم لوط را فِي رَحْمَتِنَا در بخشایش خود یعنی در اهل رحمت داخل کردانیدیم یا در بهشت که محل
رحمت در آوردیم و در حدیث قدسی وارد شده که هذه رحمتی بها من اشاء یعنی بهشت رحمت منست رحم کنم بآن هر که را
خواهم إِنَّهُ بدرستی که لوط مِنَ الصَّالِحِينَ از جمله شایستگان و ستودگانست و گویند مراد بصالحین انبیا اند
و قصه لوط بر سبیل تفصیل قبل ازین گذشته وَنُوحًا و یاد کن نوح را إِذْ نَادَىٰ وقتی که بخواند پروردگار خود را
مِنْ قَبْلُ پیش از ابرهیم و لوط علیهم السلام یعنی دعا کرد بهلاکت قوم خود فَاسْتَجَبْنَا لَهُ اجابت کردیم مر دعای او را
فَنَجَّيْنَاهُ پس رهانیدیم او را وَأَهْلَهُ و اهل بیت او را و فرزندان او و زنان و یاوران که در دایره ایمان در آمده بود
مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ از اندوه بزرگ یعنی طوفان یا از اذیت قوم تکذیب ایشان وَنَصَرْنَاهُ و یاری دادیم او را در انتقام
کشیدن مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا از گروهی که تکذیب کردند آیات بینه و معجزات ظاهره باهره ما را او را
بدروغ داشتند إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که ایشان بودند قَوْمَ سَوْءٍ گروه بد و اهل شرك بجهة کفر سر هم بدیها و بدترین
اعمالها فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ پس غرق گردانیدیم همه ایشان را از ذکور و اناث وَدَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ و یاد
کن قصه داود و پسر او سلیمان را إِذْ يَحْكُمَانِ وقتی که حکم کردند فِي الْحَرْثِ در کشت یا در تاك انگور که خوشهای
آن آویخته بود بزمین نزدیك شده و این قول ابن عباس است إِذْ نَفَشَتْ وقتی که در شب پراکنده شدند و چرا
کردند بدون شبانی فِيهِ در آن کشت یا انگور غَنَمُ الْقَوْمِ گوسفندان آن گروه وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ و بودیم مر حکم هر دو
حاکم که داود و سلیمان بودند مر مدعی و مدعی علیه را شَاهِدِينَ دانایان یعنی دانستیم که داود و سلیمان بر مدعی که
صاحب زرع بود و مدعی علیه که صاحب غنم بود چه حکم کردند بیان این قصه برین وجه بوده که روزی دو کس بمحکمه داود
علی نبینا و علیه السلام آمدند یکی دهقانی و او را ایلیا گفتندی و دیگری گوسفند دار و او را یوحنا خواندندی ایلیا گفت
یا خلیفة الله همسایه من یوحنا است رمه خود را بچرا اند کشت زار من در آمده اند و تمام را خورده اند و بقول ابن عباس

بستان رفته

بستان رفته و خوشهای انگور را خورده داود از یوحنا پرسید که تو چه میگویی گفت آری شبان من در خواب بودم و صو
چنین روی نمود فرمود که حساب کنید که بهای زرع و گوسفندان چون است چون حساب کردند مساوی هم بودند پس حکم
کرد که گوسفندان خود را بایلیا ده تا صلح کند و عادة سلیمان چنان قرار یافته بود که چون داود در محکمه بنشستی
وی بر در محکمه بنشستی و هر که بیرون آمدی از وی حکم پدر را استفسار کردی چون ایلیا و یوحنا از محکمه بیرون آمدند
و مضمون قضیه را اعلام سلیمان کردند بمحکمه در آمد و در آن وقت او در سن یازده سالگی بود با پدر گفت اگر حکمی
غیر ازین بودی بصلاح اقرب بودی داود گفت چه نوع توان کرد سلیمان جواب داد که گوسفندان را تسلیم ایلیا باید
کرد تا از آن نفع گیرد بشیر و روغن و پشم و موی و زرع ایلیا را بیوحنا باید داد تا غم آن خورده بمرتبه رساند که اول بود
چون کشت بآن درجه رسد که اول بود تسلیم ایلیا کند و گوسفندان خود را بستاند تا هیچ کدام بی بهره نمانند
داود بدین منوال حکم فرمود حضرت سبحانه و تعالی حضرت رسالت را ازین قضیه خبر داد که فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ
پس تفهیم و تعلیم دادیم آن حکومت را بسلیمان یعنی بطریق وحی افهام و رسانیدیم تا حکم کرد که گوسفندان بصاحب
زرع یا باغ دهند تا از آن نفع گیرد و بدان تلافی روزگار کند و زرع یا باغ را بصاحب گوسفند تا غمخوارگی کند و
بمرتبه نخستین رساند و تسلیم او کند تا من بعد از رمه خود غافل نشود حقیقت آنست که در آن زمان حکم چنان
بوده که از داود صادر گشته خدای تعالی وحی کرده بسلیمان مضمونی که ناسخ آن حکم شده و داود بعد از اطلاع بنسخ
حکم سابق بنص ناسخ حکم فرموده و کسانی که قایل اند بجواز اجتهاد از انبیا تمسك جسته اند باین آیه و گفته که
سلیمان این حکم را باجتهاد خود کرده باشد و اگر اجتهاد بر انبیا روا نبودی سلیمان اینچنین حکم نکردی جواب از آنست
که لا نسلم که سلیمان این حکم را باجتهاد خود کرده باشد ~~و اگر اجتهاد بر انبیا روا نبودی سلیمان اینچنین حکم نکردی~~
~~و جواب این از آنست که لا نسلم که سلیمان این حکم را باجتهاد خود کرده باشد~~ بلکه حکم هر دو از قبل وحی بوده و ثانی
ناسخ حکم اول و این حکم اجماع جمیع علمای ماست که نفی اجتهاد انبیا اند و باقی وجوه در ابطال اجتهاد انبیا
در منهج الصادقین بتمتی دلپذیر مذکور است و در خبر آمده که داود در ایام متعدد بود میخواست بداند که خلافت
و نیابت او بکدام از ایشان متعلق خواهد گرفت از حق تعالی درخواست تا با او باز نماید که کدام یکی از اینها خلیفه
او خواهند بود و حق تعالی باین طریق اعلام او کرد تا بدانند که شایسته هبوط وحی الهی سلیمانست نه پسران دیگر و بدانکه
حکم این مسئله در شرع ما ضمانست بر صاحب غنم اگر در حفظ آن تقصیر کرده باشد خواه در روز و خواه در شب و دال
در حکم داود و سلیمانست بطریق وحی قوله تعالی وَكُلًّا آتَيْنَا و هر یك از پدر و پسر را دادیم حُكْمًا حکم کردن
وَعِلْمًا و دانش بامور دین وَسَخَّرْنَا و رام ساختیم مَعَ دَاوُودَ الْجِبَالَ با داود کوهها را يُسَبِّحْنَ
تسبیح میکردند خدا را بموافقت او وَالطَّيْرَ و مسخر فرمان او گردانیدیم مرغان را نیز که بموافقت داود علیه
تسبیح و تقدیس خدای تعالی میکردند وَكُنَّا فَاعِلِينَ و هستیم ما کنندگان مر امثال اینها را در جنب قدرة ما مانند
این بدیع نیست اگرچه نزد شما عجیبست و در تبیان آورده که تسبیح کوهها برین وجه بود که هر گاه داود تسبیح میکرد و از

کوهها نیز مثل آن شنوده میشد و این معجزه آن حضرت بود و بعد از آن بیان نعمت دیگر میفرماید بر داود که وَعَلَّمْنَاهُ یاموزانیدیم داود را صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ ساختن زره برای شما ای آدمیان یعنی از برای شما این صنعت را تعلیم داود کردیم لِتُحْصِنَكُمْ تا نگاه دارد شما را و حفظ نماید یعنی تا نگاه دارد زره شما را مِنْ بَأْسِكُمْ از کارزار شما یعنی از قتل و جراحت در کارزار فَهَلْ أَنْتُمْ پس آیا هستید شما شَاكِرُونَ سپاس گویندگان برین نعمت آورده اند اول کسی که زره ساخت داود بود حق تعالی آهن را در دست او نرم کردانید تا صفحهای آهن را بی مدد آتش حلقهای زره میساخت و در هم می بافت و مروی است که سبب نرم شدن آهن در دست داود آن بود که حق تعالی نبوت و پادشاهی باو داده بود و در شب گرد محلها می گشت بر وجهی که مردم او را نمی شناختند و احوال عمال خود را از ایشان استفسار میکرد تا معلوم کند که سلوک او و عمال با رعایا چونست یک شب جبرئیل بصورت آدمی بر وظاهر شد و سلام کرد داود جواب سلام او باز گفت و از وی پرسید که سیرت داود چگونه است جبرئیل گفت سیرت او بسیار نیکوی بود اگر از بیت المال اصلا نان نخوردی داود چون این سخن بشنید سوگند خورد که من بعد از بیت المال نخورم و از حق تعالی طلب کسبی کرد تا از آن معیشت کند از انحق آهن را در دست او نرم کردانید وَأَلَنَّا لَهُ الْحَدِيدَ تا زره میساخت و میفروخت و خرج معاش خود میکرد بعد از ذکر قصه داود بیان اعطای نعم خود میکند بر سلیمان و میفرماید که وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ و مسخر کردیم برای سلیمان باد را عَاصِفَةً در حالتی که تند و تیز و زنده بود بر وجهی که تخت او را بر داشتی و در یکروز یکماهه راه بردی تَجْرِي بِأَمْرِهِ میرفت بفرمان سلیمان و اراده او هر جا که میخواست و با وجود تندی هموار میرفت و تخت او را متحرک و مضطرب نمیساخت و قطع سیر میکرد إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا بدان زمینی که برکت کرده ایم در آن یعنی بولایت شام در شبانگاه بعد از آن که سیر کرده بود در بامداد بولایت دیگر در تفسیر آورده که در شام شهری بود تدمر نام که دیوان برای سلیمان ساخته بودند صباح از آنجا بیرون آمدی و باز نماز شام با وی را بدانجا آوردی و در مختار القصص مذکور است که بامداد از تدمر بیرون آمدی و قیلوله در اصطخر فارس کردی و شبانگاه بکابل رفتی و روز دیگر از کابل بیرون آمدی چاشت قیلوله اصطخر بودی و شام بتدمر باز آمدی و قیلوله در اصطخر فارس کردی و در بعضی تفاسیر آمده که سلیمان را بساطی بود طول و عرض او چهار فرسخ در چهار فرسخ بود و چون سفر رفتی بفرمودی تا آن را بران نهادی و لشکر جن و انس را بران نشاندی و مرغان بر سر آن صف زدندی و باد عاصف را امر کردی تا آن بساط را بر داشتی و بر هوا بردی پس باد نرم را فرمودی تا آن را راندی بجایی که خواستی بامداد یکماهه راه رفتی و شبانگاه یکماهه باز آمدی و مروی است که سلیمان در بعلبک متوطن بود دیوان را امر کرده بود که بیت المقدس را از برای او میساختند و هر روز باد بساط او را از بعلبک بر داشت و بارض مقدس برد و کیفیت بنا را تعلیم دیوان میکرد و باز بمکان خود مراجعت می نمود پس بجهت بیان حکمت و مصلحت درین باب میفرماید که وَكُنَّا و هستیم ما بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ و بهمه چیزها دانا یعنی آنچه بسلیمان عطا کرده بودیم بجهت علم ما بود و مصلحت و حکمت آن از خزانه کرم و انعام خود وَمِنَ الشَّيَاطِينِ و مسخر ساختیم سلیمان را از دیوان مَنْ يَغُوصُونَ لَهُ آنانی که غواصی کردند در دریا از برای او یعنی جهت بیرون آوردن چیزهای نفیس دریایی از در و مرجان و غیر آن وَيَعْمَلُونَ و میکردند عَمَلًا دُونَ ذَٰلِكَ عملی دیگر جز این غواصی مثل بنایی و سایر صنعتهای عجیبه وَكُنَّا لَهُمْ و بودیم مر دیوان را حَافِظِينَ نگاه دارندگان تا از فرمان سلیمان بیرون نروند و تکبر نزند و بر

خود افساد نکنند و ضرر بمردمان نرسانند وَأَيُّوبَ و یاد کن قصه ایوب را و او پسر اموص بن رازخ بن روم بن عیص بن اسحق بن ابرهیم است و مادر او از اولاد لوط و حق تعالی او را مال بسیار داده بود و خلعت نبوت بر و پوشانیده و بولایت بثنیه فرستاده بود و از وهب بن منبه مرویست که از مردمان آن روزگار هیچکس توانگرتر از ایوب نبود تمام سواد شام و سهل و جبل در تصرف او بود و او را گاو و گوسفند و شتر و اسب و باغات مملو از اصناف اشجار از حد حصر متجاوز بود و پانصد جفت گاو و کشت داشت بر هر جفتی غلامی موکل کرده بود و چهارصد غلام شبان و ساربان و با هر غلامی زن و فرزند و تجمل بسیار با هر یکی گاو و گوسفند و شتر و اسب ماده و سه چهار و زن او رحمه بنت افرائیم بن یوسف بود یا ماخیر بنت میشا بن یوسف و از وی هفت پسر و هفت دختر داشت و بروایت دوازده پسر و هفت دختر و در حسن و خلق و خلق بمرتبه کمال رسیده بود و در عفت و صلاحیت و خیرات و مبرات و زهد در شی و برد و بغایت مشفق و مهربان و همه مال خود را وقف یتیمان و فقیران کرده بود و بسیار شاکر نعمت و پاکیزه سیرت بود و مدت هشتاد سال در فراخی نعمت و طیب معیشت و صحت بسر برده بود اما در مدت عمر خود شب و روز بطاعت بنده بود و مراسم طاعت کما ینبغی بتقدیم رسانیده و اصلا قصور و فتور در وظایف عبادات او راه نیافته روزی جبرئیل نزد وی آمد و گفت ای ایوب مدتی شد که در نعمت و راحت میگذرانی حالا حکم شده که حال تو منقلب کردد و نعمت بمحنت مبدل شود و توانگری بدرویشی و تندرستی به بیماری بدل کردد ایوب فرمود که چون رضای دوست چنین است باکی نبود هر چه از دوست رسد چون مطلوب دوست بغایت زیبا و نیکوست و در بعضی روایات آمده که ابلیس لعین هر چند خواست که ایوب را وسوسه دهد و نوعی نماید تا در وظایف طاعات و خللی پیدا شود نتوانست گفت بار خدایا امروز تو را در زمین هیچ بنده عابدتر و شاکرتر از ایوب نیست ولی من آنست که کثرت عبادت و شکر او بجهت آنست که در عافیت و وسعت عیش است چه مال بسیار و فرزندان نیکو دارد اگر او را بانتزاع اموال و اولاد مبتلا سازی از تو بر کردد و طریق کفران نعمت پیش آرد حق تعالی فرمود که چنین نیست که تو میگویی و او ما را پسندیده و اگر هزار بار در کوره ابتلا خیش بگدازیم بر محک اعتبار بیرون آید پس حق تعالی بجهت آنکه بر ابلیس و تمام عالمیان واضح و ظاهر شود که بنده صادق الاخلاص و محب خالص و از مخصوصان درگاه و مقربان بارگاه او وی را در بوته امتحان و ابتلا نهاد جبرئیل را فرستاد تا وی را خبر داد که حالی نوبت بلیات است و تبدیل نعمت بمحنت ایوب توکل بر حضرت عزت کرد و رضا بقضا داده منتظر بلا بود تا روزی نماز بامداد گذارده بود و بر محراب نبوت باز داده حاضران مجلس را موعظه میفرمود که ناگاه فریادی از در مسجد بر آمد نگاه کرد مهتر شبانان از در در آمد فریاد کنان گفت یا نبی الله سیلی عظیم از دامن کوه در آمد و تمامی رمها را بدریا راند شبانان درین حکایت بود که یکی از ساربانان در رسید که یا نبی الله سمومی پیدا شد که اگر بر کوه زدی صحرا ساختی و اگر بر خورشید وزیدی ثریا کردی بر شتران زد و همه را هلاک کرد باغبان نیز بیامد جامه چاک کرده فریاد کرد که ای پیغمبر خدا صاعقه پدید آمد و تمام زراعت و درختان را بسوخت ایوب این سخنان بشنید و ذکر حق تعالی بر زبان میراند که مربی فرزندان در آمد سنگ بر سینه زنان و نوحه کنان

ایوب

وگفت ای پیغمبر خدای یازده پسر تو در خانه پسر مهتر بمهمانی رفته بودند سقف خانه بر سر ایشان فرود آمد و بعضی را لقمه در دهن
و بعضی دست در کاسه همه را فرا گرفته غبار فنا بر چهره حیات همه نشسته لشکر گریه و نالهٔ خواتین که بر ایوب تازد و او را در
ورطهٔ جزع و بی صبری اندازد ایوب خود را در یافت و بسجده در افتاد و گفت باکی نیست چون او را دارم همه چیز دارم
چون مرا هیچ نباشد نه بدینی نه بعقبی که تو دارم همه دارم دگرم هیچ نباید چون فرزندان و مال و منال در معرض فنا و زوال افتند
انواع بیماری بروی بوی نهاد و تمام اعضای وی متالم شد بغیر از دل و زبان هیچ عضو دیگر سلامت نماند و اینکه باز و هم
نقل کرده اند که ابلیس درخواست که مرا بر مال و فرزند و جسد او مسلط گردان حقیقت حال وی ظاهر کرد حق تعالی ابلیس را بر و مسلط
گردانید و وی دیوان را برگماشت تا جمیع اموال او را فانی ساختند پس قصد بدن وی کردند او را بانواع امراض مبتلا کردانیدند
تا آنکه چهار هزار کرم در بدن او افتاد و اعضای او را متعفن و مجروح گردانید میخوردند و او را هفت سال بر در کناسه
از کناسهای بنی اسرائیل انداختند و همه مردمان از اقارب و اجانب بجهت کثرت نتن و عفونت و چرک و خون که از اعضای
او میرفت برمیدند بغیر از رحمه که زوجهٔ او بود محققین در غایت ضعف و نهایت رکاکت چرا که بدیهیات است که حق تعالی
ابلیس را که دشمن ترین دشمنان او است بر انبیا و اولیا خود مسلط نکرداند و کدام عاقل تجویز تواند کرد که حق تعالی نقض غرض خود
کند که ارسال انبیاست برای هدایت بندگان ایشان را بمرضی ممتحن سازد که طباع همه خلایق از آن رمیده شود و بجهت آن
بر ایشان محالات و مکالمت نتواند کرد بلکه بر او سبحانه واجب است که هر چه از منفرات باشد ایشان را از آن نگاه دارد تا بندگان بصحبت
ایشان مایل شده مهتدی شوند چنانکه در کتب کلامیه بدلائل مبین شده و در احقاق آورده که روایت وهب ابن [illegible] بوده است
او موثوق بالحجت و حقیقت آنست که حق تعالی اقسام امراض شدید که متنفر طبیعت مردمان بود با و برگماشت بجهت امتحان بود
نه باستیلای شیطان چنانچه بعضی تابدان صابر و شاکر شده اعواض مضاعفه در دنیا و آخرت باو رساند و بر بندگان
ظاهر کرداند که او از جمله محبان یکجهت و مخلصان یکرنگ درگاه حضرت عزت است و در مدت بیماری و خلاف است وهب که هژده سال بوده
و نزد کعب هفت سال و بروایت عبدالله و اکثر مفسران هفت سال و بروایت مرویه از ابو عبدالله نیز هفت سال بوده و
در خبر آمده که در مدت بیماری او سه کس از اهل ایمان نزد وی بیشتر تردد نکردندی یکی از اهل بیت که او را یمنی گفتندی و
دو مرد دیگر از ولایت آن یکی بلیخوم نام داشت و دیگری صافر این هر سه هر روز آمدندی و بشرف خدمت او مشرف گشتندی
یکی از ایشان کهل بود و دو دیگر جوان اتفاقا روزی بیامدند و او را بسیار رنجور یافتند با یکدیگر گفتند همانا از ایوب
چیزی عظیم صادر شده که مرضی الهی نبوده که خدای بر وی رحم نمیکند آن جوان گفت شما نمی دانید که پیغمبر خدا است و برگزیده
او و حق تعالی دوستان خود را بجهت امتحان بانواع مصیبت گرفتار کرداند تا صبر ایشان بر مردمان نماید نه بجهت معصیت و خطیئت
پس وی را اول بکثرت نعمت امتحان کرد و بعد از آن ببلیت ممتحن ساخت تا شکر و صبر او در حالت نعمت و محنت و بلیت بر مردمان
نماید از خدا بترسید و از آنکه گفتید توبه کنید و گمان بد در حق پیغمبر خدا مبرید گفتند راست گفتی و چون ایوب این سخن را
بشنید دست بدعا برداشت و گفت بار خدایا تو عالم السر والخفیاتی که من شب هرگز خواب نکرده ام که سیر بوده باشم و
در اطراف و جوانب من گرسنه بوده باشد که بآن طعام نداده باشم و هرگز پیرهنی نپوشیده ام با آنکه دانسته ام که مردمان برهنه اند

او این بخصیت

مگر او را ایشان

مگر او را ایشان را پوشانیده ام و اگر دو مرد در حضور من خصومت کردندی و یکی از روی غضب و دلتنگی سوگند خوردی من
کفاره سوگند او دادمی تا اگر بدروغ سوگند خورده باشد این کفاره گناه او باشد و تو میدانی که هرگز در حضرت تو
عصیان نورزیده ام بلکه در همه عمر کمر انقیاد و فرمان برداری تو بر میان جان بسته ام و همیشه در میدان مجاهدت و ریاضت
بر توسن طاعت و عبادت سوار شده و با نفس و شیطان در مقام محاربه در آمده ام اگر غرض من از این رضای تو بوده و امتثال
امر تو نه مسلحت باغراض دیگر درین قول تصدیق من کن و علامتی که شاهد باشد بر قول من بمن نمای جبرئیل آمده گفت ای
ایوب زمان محنت بسر آمد دعا کن تا از دار الشفای عاطفت الهی شفایابی بتو رسد ایوب دست بدعا برداشت طلب شفا نمود چنانکه
حق سبحانه و تعالی میفرماید که یاد کن ای محمد قصهٔ ایوب را **اِذْ نَادٰی رَبَّهُ** چون بخواند پروردگار خود را **اَنِّی مَسَّنِیَ**
الضُّرُّ یعنی که رسید مرا رنج و سختی **وَاَنْتَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِیْنَ** و تو بخشنده ترین بخشندگانی و گفته اند که حق تعالی
در شان ایوب علیه السلام فرموده که اِنَّا وَجَدْنٰهُ صَابِرًا و نکتهٔ اَنِّی مَسَّنِیَ الضُّرُّ منافی آنست چه شکایت از رنج نشان بی
صبریست و جواب بر این وجه تقریر کرده اند که مردمان زبان طعن بر او دراز کرده نسبت ذنب باو میدادند چنانکه
گذشت وی تاب این سخن نیاورده این دعا کرد نه بجهت بی صبری یا از بیماری و یا آنکه از شماتت شیطان رنجی عظیم
باو رسیده نزد وی آمد و از روی بطر و فرح گفت ای ایوب دیدی که چندین سال عبادت خدای خود کردی و آخر ترا
باین بلا مبتلا ساخت اگر یک سجده مرا کنی ترا از این بلا بیرون آورم و هر مدعا که داری بر آورم ایوب از مکر وی
شکایت کرد بحضرت عزت نه از رنج خود و از سخن بعضی منقول است که هر چند بیماری ایوب اشتداد می یافت و متزاید
میشود ایوب در صبر و شکر می افزود و رحمه زوجه وی در خدمت کاری او هیچ دقیقه فرو نگذاشت ابلیس چند آنکه خواست
بحیله و تلبیس در صبر و شکر او رخنه کند نتوانست با اتباع خود درین باب مشورت کرد گفتند تو پیشوای مایی و ما آنچه دانیم از
اسباب مکر و حیله و اضلال از تو تعلیم گرفته ایم و سایر حیلها که تو با آن اهل عالم را گمراه میکردی کجاست و آنچه آدم را بآن فریب
دادی چه بود گفت بوسیلهٔ زن وی بود گفتند اینجا نیز همین نوع بر ایوب سلوک کن گفت راست گفتید و مرا رای خوب
نمودید پس نزد رحمه آمد دید که برای ایوب چیزی می پخت گفت یا امة الله شوهرت کجاست گفت در فلان جا بیمار و رنجور
افتاده است و مدت مدیدیست که مریض است و اثر شفایابی باو نمیرسد چون دید که رحمه اظهار اندوه و غم و قصه خود
نمود گفت ترا یاد نمی آید که آن مال و جمال و فرزندان او که مثل او هیچکس را نبود اکنون همه رفتند و هر روز کار او
تباه تر میشود و هرگز بآن حالت نخواهد رسید که بود از این نوع سخنان میگفت تا که رحمه بگریه افتاد و بفریاد و فغان
در آمد پس گفت ای رحمه گریه و فریاد مکن و خاطر جمع دار که من علاج این را خوب میدانم و دوای او را نیکو میشناسم اگر
نصیحت مرا بشنوی رحمه گفت آن چیست گفت این گوسفند را از من بستان و بنام من قربان کند خدای وی را عافیت دهد
و هم بیماری او زایل شود رحمه آن گوسفند را برداشت و نزد ایوب آمد و گفت یا نبی الله تا کی درین محنت بسر بری و این
رنج کشی مردی طبیب آمده و مرا نصیحتی کرده و معالجه نموده و آن قصه را باز گفت ایوب وی را گفت ای ناقص عقل آن ابلیس است
که دشمن ماست و آمده که تو را باین وجه بر کرداند و کافر سازد ندانسته که نعمت و محنت از نزد خداست اگر خواهد

نعمت دهد واکر مصلحت او باشد بند را الجنت مباح کردانند ابلیس دید که تیر تلبیس او بر سنگ ندامت آمد بر صورت مردی صاحب
جمال بزرکی پادشاهان بر اسپی نشسته نزد رحمه آمد و او را کفت حال شوهرت چکونه است فرمود بغایت رنجور است کفت
مرا بشناسی من خدای زمینم و آن بیماری و تلف مال و هلاک فرزندان وی من کرده ام بجهت آنکه مرا کذاشته و خدای آسمانرا
می پرستد اکر تو مرا یک سجده کنی من همه الم و رنج از وی بردارم و مال و فرزندان باو باز دهم کفت درین امر بی مشورت شوهر
کار نکنم کفت اکر این کار نمیکنی با ایوب بکو که یکبار که طعام خورد اول آن بسم الله و در آخر آن الحمد لله نکوید تا ازان
خشنود شوم و وی را شفا دهم رحمه نزد ایوب آمد و صورت حال باز کفت ایوب بر وی خشم کرفت و کفت ای زن مرا وی
با ابلیس که دشمن خداست در سخن بوده و کوش با سخن او داشته بخدا سوکند که اکر مرا ازین بیماری شفا دهد ترا
صد چوب بزنم از نزد من برو و دیکر پیش من میای چون رحمه از نزد ایوب بیرون آمد وی تنها ماند و هیچکس نبود
که از برای وی طعام بپزد و آبی مهیا کند و بیمار پرستی نماید پس روی بر زمین نهاد و کفت رب انی مسنی الضر و کفته اند
جهت شدت بیماری چنان ضعیف شده بود که بفرض نماز قیام نتوانست نمود و بجهت این بکلمات رب انی مسنی الضر
زبان بکشود نه بواسطه شدت مرض و عدم صبر زیرا که منافی کریمه انا وجدناه صابرا نباشد یا آنکه چون بیماری وی در
دل و زبان اثر نکرده بود بیان صبر میفرمود آنهنکام که نزدیک بآن رسید که دل و زبان او که محل توحید و تمجید بود
نقصان پذیر شود کفت رب انی مسنی الضر و نزد بعضی رحمه از غایت بیچارکی و بیچیزی کیسوی خود ببرید و بفروخت
و برای وی قوتی خرید و ایوب بر این مطلع شد و آواز مسنی الضر بر کشید و در حقایق سلمی از امام جعفر صادق نقل
میکند که چهل روز وحی بوی نیامد این شکایت بجهت این کرد و نیز کفته اند که هر که بیواسطه ملکی وحی بی از بارکاه
کبریا این خطاب مستطاب بایوب مکرر میرسید که این بیمار ما چکونه و ایوب بذوق و شوق این پرسش کوه بلا را
بجان میکشید و با بیماری خوش بود و در بحر آن روز که مرهم راحت میرسید بتحف این خطاب سرافراز شد فریاد بر آورد که
رب انی مسنی الضر و در لطایف قشیری مذکور است که این سخن نه بر وجه اعتراض است بر حکم قضا و قدر بلکه از روی
ضعف و عجز بشریت بر منقولست که جبرئیل بوی آمد و کفت چرا خاموش نشسته کفت چه کنم بغیر از صبر جبرئیل کفت بلا
در خزانه حق بسیار است و توطاقت بیاری از حق تعالی عافیت طلب ایوب زبان بقول رب انی مسنی الضر بکشود و در
بعضی روایت آمده که در زمان بیماری ایوب از اطراف عالم بیماران آمدندی و ... ازو دعا در میخواستندی وی دعا
میکرد و شفا می یافتند وی را کفتند چرا خود را دعا نکنی کفت مرا حیا مانع میشود که مدت هشتاد سال در نعمت کذرانیده
باشم اکنون که چند روز در محنت باشم دفع آنرا بحق تعالی رفع نمایم حق تعالی بجهت این دستوری داد تا دعا کرد و کفت
رب انی مسنی الضر و انت ارحم الراحمین **فاستجبنا له** پس اجابت کردیم دعای او را **فکشفنا** پس بردیم
ما به من ضر آنچه باو رسیده بود از رنج او را شفا دادیم آورده اند که ایوب در وقت شدت بیماری چون خواستی
که بقضای حاجت رود رحمه دست وی کرفتی و بآن موضع آوردی و وی را آنجا بکذاشتی و چون فارغ شدی زوجه را آواز
دادی وی بیامدی و دست او بکرفتی و بجایکاه خودش آوردی آن روز که روز شفا بود بر عادت خود او را برد و باز کشت

و نجستی نیز

و بنشست منتظر انکه وی را آواز دهد حق تعالی همانجا بایوب وحی کرد که **ارکض برجلک هذا مغتسل** بارد پای بر زمین زن
چون پای بر زمین زد از زیر قدم او چشمه آب خوش روان شد بامر او سبحانه از آنجا غسل کرد جمیع امراض ظاهری او زایل
کشت و بار دیکر ندا رسید که پای بر زمین زن چون بر زمین زد چشمه دیکر ظاهر شد چون ازان بیاشامید امراض باطنی او
نیز بالکلیه زایل کشت و او را قوت و جمال و جوانی و رنک و روی باز آمد بر وجهی که نیکوتر و با قوت تر از مرتبه اول
او شد جبرئیل فی الحال حله از بهشت بیاورد و در وی پوشانید هم آنجا بر سر تلی رفت و بنشست چون وقت آوازشدن او دیر شد
رحمه پریشان شد که مبادا که عارضه او را دست داده باشد بیامد بآن موضع ایوب را ندید بر بالای تپه نکاه کرد مردی را دید در
سن جوانی با نضارت و بصباحت تمام ازو پرسید که این مرد بیمار کجا رفت کفت بیمار چه چیز تست کفت شوهر من کفت اکر او را
ببینی شناسی کفت چکونه او را نشناسم که سالهاست که باهم مصاحبت میکنیم کفت صورت و شکل او بکه می ماند کفت در وقتی
که جوان بود هم شکل تو بود کفت منم شوهر تو حق تعالی بر من منت نهاد و هر رنج و الم از من برداشت و جمال جوانی
باز آورد پس دست در کردن یکدیکر کردند و از غایت فرح بکریه در افتادند و هنوز دست در کردن یکدیکر داشتند که
حق تعالی همه اموال او را مضاعف تمام داد و کردکار **فالت بکت عظمته** **و آتیناه** و عطا کردیم او را **اهله** فرزندان او را
یعنی ایشان را از برای او زنده کردانیدیم **و مثلهم معهم** و مانند ایشان با ایشان یعنی دو چندان باو کرامت فرمودیم
یا مثل اولاد او را باو دادیم و در روایت آمده که رحمه بعد از عود جوانی و قوت از برای او بیست و شش پسر آورد و واضح آنست
که حق تعالی اولاد او را زنده کردانید و مثل ایشان را در عدد برای او اعطا فرمود در بطن رحمه مواشی و اموال و مواشی
وی را مضاعف بوی داد و ابری سرخ و سفید بفرستاد تا ملخ زرین براو ببارید و در الحقایق آورده که سه شبانروز در
حوالی سرای او می بارید و در حدیث آمده که هر قطره آب غسل که از وی فرو چکید ملخی زرین شدی و ایوب و را بدست جمع
کردی وحی آمدی که ای ایوب نه من ترا مستغنی کردانیدم و جمیع اموال را باضعاف آن بتو دادم از برای چه این را جمع میکنی
فرمودی بار خدایا چون این از بدن من جدا شده که محل ابتلا و امتحان تست بی آن برکتی و کرامتی دیکر خواهد بود
و نهایت تمنی و تبرک خواهد داشت بر اموال دیکر آورده اند که چون ایوب از جمیع امراض خلاص شد و اولاد و اموال
بروی باضعاف باو رسید در اندیشه آن افتاد که آیا آن سوکندی که خورده ام که رحمه را صد چوب بزنم چه نوع
کنم که برائت ذمه او حاصل کردد و ضرری بر رحمه نرسد حق تعالی وحی کرد که **خذ بیدک ضغثا فاضرب به و لا تحنث**
دسته از شاخ درختان بکیر که بعدد صد چوب باشد و در هم بند و یکبار بر وی زن تا سوکند راست شود ضرری بر وی
نرسد تفصیل این قصه در سوره ص مرقوم خواهد شد ان شاء الله تعالی القصه حق سبحانه میفرماید که ما کشف
ضرر او کردیم و اعطای اموال و اولاد او نمودیم دو چندان **رحمة من عندنا** بجهت بخشش و انعام از
نزدیک ما بود و **ذکری للعابدین** و بجهت پندی برای پرستندکان تا صبر کنند چنانچه او کرد و جزا یابند
چنانچه او یافت از اولاد و اموال و مواشی و غیره **و اسمعیل و ادریس و ذا الکفل** و یاد کن قصه
اسمعیل و ادریس و ذا الکفل را که یوشع است یا ذکریا یا الیاس یا الیسع و ذا الکفل یعنی خداوند نصیب است

اورا ببرد کرامت باضعاف آن اولاد و اموال ... قتاده و حسن است ... عبدالله ... روایت ...
جمیع اولاد و اموال

وبهره مند از نزد حضرت عزت و یا کفل یعنی ضعف یعنی عمل او دو برابر عمل انبیای زمان او بود و ثواب او دو چندان
ثواب ایشان و یا ثواب او دو برابر ثواب امتش بود و بعضی ضمان نیز آمده یعنی او ضامن امت خود شده بود که اگر
اسلام آورند و بطریق حق سلوک نمایند ایشان را ببهشت رسانند و در خبر آمده که تکفل پادشاهی جبار شد
که بعد از انقیاد او با امر الهی ورا ببهشت برد و نام آن پادشاه کیسان بود و خطی باین مضمون بنوشت و بوی داد
ودر مختار القصص آورده که ذا الکفل الیسع است که از الیاس تکفل نموده که با مر دین قیام نماید و بعد از رفتن
الیاس از وی و بدین جهت بذا الکفل مسمی شد و صاحب تبیان محی السنة آورده که یکی از پیغمبران بنی اسرائیل را وحی
آمد که من میخواهم که قبض روح تو کنم تو ملک خود را بر بنی اسرائیل عرض کن که هر که متکفل شود که شب نماز کند
و فتوری در تهجد او راه نیابد و در روز روزه دارد و هیچ روزی افطار نکند و در میان مردمان بحق حکم کند و خشم
نگیرد پادشاهی خود بدو تسلیم کن و چون پیغمبر این سخن را بر بنی اسرائیل ظاهر کرد ناگاه جوانی از میان قوم برخاست
وگفت انا اتکفل بهذا من متکفل این میشوم گفت بنشین و بار دوم و سیم اعاده این کرد همین او برخاست آن
پیغمبر ملک را بدو تسلیم کرد و او بوعده خود وفا کرده خلعت پیغمبری یافت و حق تعالی او را ذا الکفل لقب نهاده و فروخوردن
خشم او در حالت شدة غضب و ثبات قدم او در کارهای دین بروجهی بود که روزی شیطان آمد تا او را بتشویش آورد
ودر ثبات قدم او رخنه کند و در سرای او را سخت بزد و ذا الکفل گفت چه کسی گفت مردی ام و بحاجت آمده ام کسی را فرستاد تا
ببیند که چه کار دارد گفت تو را نمیخواهم برو تا کسی دیگر را بفرستد چون مرد دیگر بیامد همین جواب گفت ذا الکفل از سرای
بیرون آمد و گفت اگر میخواهی گفت تو را پس دست وی بگرفت و او را بیازار برد و در همه بازارها بگردانید پس او را بگذاشت
و ناپدید شد ذا الکفل بازگشت با سکینه و وقار و بخانه آمد و هیچ اثر خشم در وی پدید نیامد و از مجاهد منقول است که ذو الکفل همه شب
بتهجد مشغول بودی و روز بروزه و جمیع اوقات روز در میان مردمان حکم میفرمود غیر از یکساعت چاشت بقیلوله مشغول
میشود ابلیس با اتباع خود گفت علیکم بفلان پس زنا باد که ظفر یابید با خود گفتند ما را هیچ راهی برو نیست گفت چاره کار او با من
پس روزی که ذو الکفل میخواست که بقیلوله رود بصورت پیری بر آمد بر در خانه وی آمدی و در بزد گفتند کیست جواب داد
که پیر دیت مظلوم و ستم بر وی رفته ذا الکفل برخاست و بیرون آمد ابلیس او را بر پای بداشت و قصه آغاز کرد که بر من فلان
و فلان ظلم کرده اند و چندان درین باب گفت که وقت نماز دیگر در آمد و زمان قیلوله در گذشت گفت برو و خصمان را حاضر کن
که وقت آنست که من بحکم روم و چون در محکمه نشست و میان مردمان حکم میکرد انتظار کشید نیامد روز دیگر در وقت قیلوله ذا الکفل بیامد
و حلقه بر در زد گفت کیست گفت فلان پیر مظلوم فرمود که نه ترا گفتم که بحکم آی گفت خصمانم بگریختند و ایشان مردمان ظالم اند و چنین
تعدی میکنند و قصه را انشاد کرد و میگفت تا نماز زیر وقت قیلوله بگذشت و چنین رسید ذا الکفل گفت من حالی بمحکمه میروم و ایشان را نزد
من حاضر کن تا داد تو از ایشان بستانم وی برفت و باز نیامد روز سیم در همان وقت بیامد ذا الکفل کسی بر در سرای خود داشته بود که
اگر کسی بیاید و خواهد که در بزند بگویید که یکساعت صبر کن که سه شبانه روز است که ذا الکفل خواب نکرده و اکنون در خواب است ناگاه ذلک
زمانی خواب کند که رنجور نشود و ابلیس بیامد و آن مرد گفت که در را مزن که ذو الکفل در خواب است و صورت حال باز گفت ابلیس مبالغه

آغاز کرد

آغاز کرد که در میزنم و پیش ازین تاب تعدی ظلم ندارم و آن مرد مانع او میشود و نمیگذاشت و آخر از سوراخی در بازار در آمد
ودر بزد و ذا الکفل بیدار شد گفت تو کیستی گفت آن پیر مظلوم ذا الکفل آنمرد را آواز داد که نه ترا گفتم که مگذار کسی در بزند گفت عجب
حالی مشاهده کردم وی باندرون خانه آمد بی آنکه در گشوده شود ذا الکفل گفت گمان من آنست که تو ابلیسی و دشمن خدایی گفت
آری خواستم که ترا بخشم آرم گفت شکر مر خدای را که مرا از شر تو نگهداشت پس ابلیس نا امید بازگشت و بعد ازین قصه اسماعیل و
ثبات صبر او در سوره کریمه والصافات مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و تفصیل حکایت ادریس در پیش قبل ازین گذشت بعد از آن
در بیان صبر ایشان میفرماید که كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ هر یک ازین سه پیغمبر از صبر کنندگان بودند بر مشقت تکلیفات اما صبر
بر اقامت در مکه که وادی غیر ذی زرع است صبر فرموده و در حالت ذبح پیغمبر صبر در سر کشید و ادریس مدت مدید بلای
قوم و اذیت ایشان صبر نمود و ذا الکفل شکیبائی نمود بر آنچه متکفل آن شده بود وَأَدْخَلْنَاهُمْ و در آوردیم ایشان را
فِي رَحْمَتِنَا در بخشش خود که نعمت نبوت و یا رفعت عالیه در جنت إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان مِنَ الصَّالِحِينَ
از شایستگان و فرمان برندگان که انبیا معصوم اند از شایبه زیغ و فساد و خالی از عیب و خلل وَذَا النُّونِ و یاد کن
صاحب ماهی یعنی یونس بن متی إِذْ ذَهَبَ چون بیرون رفت از میان قوم خود مُغَاضِبًا در حالتی که خشمناک بود
بر ایشان چه مدت مدید و عهد بعید در میان ایشان بود و هر چند دعوت میکرد و معجزه می نمود قبول نمیکردند و در اصرار
و فساد و انکار می افزودند و نزد اکثر مفسرین آنست که یونس ایشان را وعده عذاب داده بود چون عذاب دیر شد پنداشت
که او را دروغ گوی خواهند دانست غضبناک از میان قوم بیرون آمد و از ابن عباس مرویست که یونس و قومش در زمین
فلسطین بودند پادشاهی بجاریه ایشان آمد نه سبط و نیم را بغارت ببرد و دو سبط و نیم باقی ماند حق تعالی وحی کرد بشعیا
پیغمبر که بنزدیک حزقیا رو و او پادشاه بنی اسرائیل بود و او را بگوی که پیغمبری قوی با سبط و شوکت با ایشان فرستد که در دل او
فکنده ام که بنی اسرائیل را با او بفرستد تا آن جماعت را که بغارت برده باز ستاند چون شعیا نزد حزقیا آمد و الهام خبر کرد
گفت شعیا و طاقتا کیست که این کار از وی آید و در مملکت او پنج پیغمبر بودند و مردمان گفتند که شایسته این کار یونس است پادشاه یونس را
گفت که جمعی از بنی اسرائیل بردار و بجاریه جمعی رو که انبیا و جمعی ما را بغارت برده اند یونس گفت آیا حق تعالی مرا تعیین کرده یا حکمی
مطلق فرموده گفت بطریق اطلاق حکم کرده گفت دیگری را بفرست پادشاه گفت البته تو را می باید رفت گفت نمی توانم درین باب
مبالغه بسیار کرد پس یونس از روی غیظ و خشم پادشاه و آنانکه در مبالغه شریک پادشاه بودند از آنجا بیرون آمد و ذلک قوله
وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا و بعضی از مخالفین تفسیر این آیه بر نهجی کرده اند که خارج عقل و شرع است و منافی عصمت انبیا و بیان آن
و جواب آن بر وجهی دلپذیر در منهج الصادقین مذکور است و صحیح آنست که یونس از میان قوم خود که در نهایت عناد و انکار
بودند خشمناک شده بیرون آمد فَظَنَّ پس گمان برد أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ که تنگ نگیریم تکلیف و مشقت بر او
یعنی او را بشداید تکلیف و مشقت مبتلا نگردانیم و مجاهد و ضحاک گفته اند معنی آنست که او پنداشت که ما بر وی حکم نکنیم
و او را معاقب نسازیم به بیرون آمدن او بدون اذن ما و یا او ما را عاجز نیابیم و جایی گفته که ظن برد که ما تنگ نخواهیم
ساخت بکشتی نشستن و شکم ماهی در آمدن و اینکه بعضی مفسران برین وجه نموده اند که یونس گمان برد که ما قادر نیستیم

برخدا و عاجزم از عقوبت او که اهمیت باطل و فاسد چه ملتزم ظن بداست بخدا که موجب کفر انبیا نبود بالله من هذه الا
قوال الفاسدة والآراء الباطلة در عیون الرضا از امام الجن والانس علی بن موسی الرضا ع نقل نموده اند که ظن یعنی یقین
و قدر یعنی تنگی روزی که قوله تعالی جلت عظمته یبسط الرزق لمن یشاء ویقدر پس معنی آنست که یونس ع بیقین میدانست که
ما روزی برا بر وی تنگ نخواهیم کرد بلکه هرجا که خواهد رفت ما روزی برا بدو خواهیم رسانید و روایت کرده اند که روزی ابن عباس نزد ابن
سعود رفت ابن مسعود وی را گفت من دی شب در میان امواج معانی آیتی از آیات قرآنی افتادم و در آن غرق شدم و نتوانستم
که گوهر معنی مقصود از آن بساحل مراد آرم که موجب تشفی خاطر من شود گفت آن چیست گفت آیه ان لن نقدر علیه که ظاهر معنی وی
آنست که ظن یونس آن بود که خدای قادر نباشد بر مواخذه او و چگونه پیغمبر خدا این نوع گمان بخدا داشته باشد ابن عباس گفت
نقدر مشتق است از قدر بمعنی تنگی نه از قدرت بمعنی از توانایی و معنی آنست که یونس گمان برد که ما بتکالیف شدیده بر وی تنگ گیری
نکنیم و بجهت بیرون آمدن او از میان قوم بدون اذن ما بر و عطایی ننماییم و حال آنکه خلاف ظن وی بوقوع آمد چه از موضع
نینوا چون بیرون آمد بکنار دریا رسید دریا بموج در آمد و نزدیک بآن رسید که کشتی غرق شود اهل کشتی گفتند که در میان
ما بنده گریخته یا مردی عاصیست و از رسم عادت آن روزگار آن بود که چنین حالی قرعه میزدند بنام هر کس که بر می آمد حکم
بعصیان یا گریختن آن میکردند و بدریاش می انداختند یونس گفت همانا که بنده گریخته منم مرا بدریا اندازید تا کشتی بیارامد
گفت معاذ الله تو سیمای صلحا داری و اینمعنی از تو دور است و ما بی قرعه این کار نکنیم پس قرعه زدند بنام یونس بر آمد بآن
اکتفا نکرده بار دیگر قرعه زدند باز بنام یونس بر آمد پس یونس برخواست و بکنار کشتی آمد تا خود را بدریا اندازد ماهی
بیامد و دهن بگشاد گفتند مناسب نیست که او را طعمه ماهی گردانیم پس وی را بکنار دیگر بردند ماهی از آنجا برگشت بآن موضع آمد
و دهن باز کرد حاصل که بهر طرف که میرفت ماهی می آمد و دهن میگشاد پس یونس سپر توکل بر سر کشیده خود را در دریا انداخت علی
الفور ماهی او را فرو برد حق تعالی بآن ماهی الهام فرمود که این بنده را طعمه تو نکرده ایم بلکه بجهت امتحان شکم تو را محبس او کرده ایم
که پوست او را نخراشی و اعضای او را نیازاری و همچه مادر که تربیت طفل خود کند او را تربیت نمایی پس ماهی دیگر بیامد و آن ماهی را
فرو برد دیگری آنرا و دیگری آنرا و در اکثر تفاسیر مذکور است که یونس چهل روز در شکم ماهی بماند و هفت روز و سه روز نیز گفته اند
و حق تعالی شکم ماهی را چون آبگینه گردانید که جمیع عجایب دریا را میدید و چون ماهی او را در هفت دریا بگردانید بقعر دریا
رسید آوازی بشنید با خود گفت آیا این چه آوازی باشد وحی آمد باو که این آواز تسبیح حیوانات دریاییست یونس در تسبیح
موافقت ایشان کرده فنادی فی الظلمات پس ندا کرد در تاریکیها یعنی در میان تاریکی شکم ماهی و تاریکی دریا و تاریکی شب و
یا در تاریکی بر بطن ماهی بخواند خدای خود را ان لا اله الا انت باینکه هیچ معبودی نیست مستحق عبادت الا که تو
سبحانک تسبیح میکنم ترا و ترا از نقص و عیب دور میگردانم انی کنت بدرستی که من بودم من الظالمین از
ستمکاران بنفس خود که بجهت ترک اولی که آن توقف بود در میان قوم تا اذن تو بخروج صادر شود از ثواب آن محروم
شدم و بجهت این تقصیر نقص ثواب خود کردم القصه یونس بجهت کسر نفس و انقطاع از غیر و خضوع و خشوع گفت انی
کنت من الظالمین فاستجبنا له پس اجابت کردیم مر دعای یونس را ونجیناه و رهانیدیم او را من الغم

از غم دریا و زندان

از غم دریا و زندان شکم ماهی و ما ماهی را امر کردیم تا از شکم خود او را در کنار دریا افکند بر وجهی که شرح بوی رسید
و تفصیل این قصه در سوره والصافات مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی وکذلک و همچنانکه یونس را از غم نجات
دادیم ننجی المؤمنین نجات میدهیم و میرهانیم گرویدگان را از غم گاهی که با خلاص و خشوع در درگاه ما دعا
کنند از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله مرویست که هیچ اندوهناک این دعا نکند که لا اله الا انت سبحانک انی کنت من
الظالمین مگر که خدای تعالی غم او را بفرح مبدل کند از امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایتست که فرمود که عجب دارم
از آنکس که از چهار چیز ترسد چگونه پناه بچهار چیز نبرد اول آنکه او را غمی باشد بر این کلمات پناه نبرد که لا اله الا انت سبحانک
انی کنت من الظالمین و حال آنکه میشنود که حق تعالی در عقب آن میفرماید فاستجبنا له ونجیناه من الغم وکذلک
ننجی المؤمنین دویم آنکه اگر از کسی ترسد بگوید حسبنا الله ونعم الوکیل با آنکه میداند که حق تعالی بعد از این میگوید
فانقلبوا بنعمة من الله وفضل لم یمسسهم سوء سیم اگر از کید و مکر کسی ترسان باشد بگوید وافوض امری الی الله
ان الله بصیر بالعباد و میداند که حق تعالی در عقب این میگوید فوقیه الله سیئات ما مکروا چهارم اگر از چشم
بد ترسد بگوید ما شاء الله لا قوة الا بالله و حال آنکه میشنود این آیه را در عقب آن ان ترن انا اقل منک
مالا وولدا فعسی ربی ان یؤتین خیرا من جنتک وزکریا و یاد کن قصه زکریا بن آزر را اذ نادی
ربه چون بخواند پروردگار خود را باینوجه که رب ای پروردگار من لا تذرنی فردا مگذار
مرا تنها یعنی فرزندی بمن عطا فرما که معین من باشد در امر دین و دنیا و بعد از من از من میراث گیرد و میراث
خوار من باشد وانت خیر الوارثین و تو بهترین وارثانی اگر تو مرا وارث ندهی باکی نیست و این ثنای زکریا
بر حق تعالی با آنکه او باقیست بعد از فنای خلقان که ولله میراث السموات والارض و چون زکریا این دعا کرد
از صدق فاستجبنا له پس اجابت کردیم دعای او را ووهبنا له یحیی و بخشیدیم او را پسری یحیی نام
که با او زنده ماند معالم دین واصلحنا له زوجه و بصلاح آوردیم بجهة او همیم زن او را که ایشاع بنت
عمران بود یعنی بعد از عقیم شدن او آنرا قابل او ساختیم که آبستن شود و گویند معنی آنست که او را خوش خلق کرده ایم
برای زکریا یعنی آنکه بد خلق بود حارث بن مغیره روایت کند که من با ابا عبد الله گفتم که یابن رسول الله جمیع اهل بیت
من مرده اند مرا فرزندی نیست تا از ان نسب من باقی ماند فرمود که بسجده رو و بگو که رب هب لی ذریة طیبة
انک سمیع الدعاء رب لا تذرنی فردا وانت خیر الوارثین تا حق تعالی ترا فرزندی ارزانی فرماید من چنین کردم
حق تعالی مرا دو پسر کرامت فرمود یکی را نام علی کردم و دیگری را حسین بعد از ان حق تعالی صفت انبیای مذکور فرمود
انهم بدرستی که همه این پیغمبران که ذکر ایشان رفت کانوا یسارعون بودند که میشتافتند فی الخیرات
در انواع نیکوییها و پیشی میگرفتند در اصناف شایستگیها ویدعوننا و میخواندند ما را رغبا بجهة رغبت
نمودن بثواب یا طاعت ورهبا و بجهة ترسیدن از عقوبت یا معصیت وکانوا لنا و بودند ما را
خاشعین فروتنان و زبان پذیرندگان و مراد بخشوع خوف و امنیت در قلب یعنی ترسان بودند

ما محققان گفته اند که خاشعان اهل نیازند و در کشف الاسرار آورده که هر که نیاز برا و برد تو انگرش گرداند و هر که ناز بحهت آن کند که آفریده او ست عزیزش کند وکانوا لنا خاشعین نشان نیاز است و من مثل رب العرش معبود بیان نیاز را بر و بلند از نیم ای نازنین نگارا که نیاز پست باشد حسن تو آشکارا والتی و نیز یاد کن آن زن را

احصنت فرجها که نگهداشت فرج خود را از حلال و حرام ولم یمسسنی بشر ولم اک بغیا مراد مریم بنت عمران است که خود را پاکیزه داشته و دست هیچکس را بدامن خود نگذاشت فنفخنا پس در دمیدیم یعنی جبرائیل را فرمودیم که دمید فیها در مریم یعنی در گریبان یا آستین یا دامان او من روحنا از روحی که با مرماست و مخلوق ما یعنی جاری گردانیدیم در وی روح عیسی را و بآن عیسی را در شکم او زنده ساختیم وجعلناها و گردانیدیم حال مریم را وابنها و حال فرزند او عیسی را که از نفخ حاصل شده بی واسطه نطفه بر خلاف سایر بندگان آیة علامتی و حجتی للعالمین مر عالمیان را یعنی تامل کنند بران تا بر ایشان ظاهر شود که ظهور عیسی بی پدر از مریم بمجرد و نفخه دلالت میکند بر کمال صنعت صانع حکیم ان هذه بدرستی که این ملة توحید و دین اسلام امتکم ملت و کیش شماست ای کافه مردمان که واجبست شما را استقامت بران امة واحدة در حالتی که ملتیست یگانه یعنی اختلافی در ان نبوده در میان انبیا بلکه همه انبیا متفق الکلمه بوده اند در توحید وانا ربکم و من آفریدگار شماام فاعبدون پس مرا پرستید نه غیر مرا وتقطعوا و ببریدند و پاره پاره کردند مردمان یعنی یهود و نصاری امرهم بینهم کار دین خود را در میان خود یعنی فرقه فرقه شدند و هر فرقه مذهبی را منقطع ساختند از برای خود و او اختیار کرده تکفیر فرقه دیگر نمودند کل الینا راجعون همه این فرقهای مختلف بسوی ما باز گردند که ما ایشان را فراخور کردار ایشان پاداش خواهیم داد خلاصه معنی آنست که ای اهل اسلام ببینید قبح عمل اهل کتاب را در دین خدا که منقطع کردانیدند امر دین خود را که حق تعالی بطبیعت آن امر نموده بود و هر گروهی شقی دیگر اختیار کردند بر خلاف آن بود و حق تعالی روز قیامت همه را بجهت این جزا و سزا خواهد داد فمن یعمل من الصالحات پس هر که بکند از عملهای شایسته که انواع طاعات وهو مؤمن و حال آنکه گرونده باشد بخدا و رسول چه ایمان شرطست در ثواب یافتن بر فعل خیرات و مبرات فلا کفران پس هیچ نا سپاسی نیست لسعیه مر شتافتن او را بعمل یعنی ضایع نشود کردار او که بلکه مشکور و ماجور گردد و بموقع قبول افتد کفران مستعملست بر منع ثواب همچنانکه کفر را استعمال میکنند در اعطای نماز و ثواب وانا له کاتبون و بدرستی که ما مر او را نویسندگانیم یعنی اثبات کنندهای این در صحیفهای کردار او و مراد آنست که فرشتگان بفرموده ما ثبت نمایند کاند در عمل او و هیچ از و ضایع نشود وحرام علی قریة و ممتنعست بر اهل دیهی که اهلکناها هلاک کردیم ایشان را انهم لا یرجعون آنکه باز گردند بدنیا یعنی متصور نیست از هلاک شدگان که رجوع کنند برای تلافی اعمال و تدارک احوال و بکر حرام بکسر حا و سکون را خوانده که همان معنی حرام است مانند حل و حلال و بعضی لا را اصلی میدانند

نزاید و معنی آیه را برین وجه تفسیر میکنند که ممتنعست بر اهالکون یعنی نشاید که رجوع کنند بحشر برای حساب بلکه البته بیایند باتحاد ایشان از اعجاب اعمال که نزی نیست و قول اول اشهر است و جابر جعفی گوید که از امام محمد باقر حدیث رجعت بدنیا پرسیدم این آیه خواند پس معنی آنست که حرامست بر دیهی که ایشان را هلاک کرده ایم که باز نیایند بدنیا و ابن بابویه قمی در اعتقادات خود آورده که رجعت حق است همچنانکه جمعی که هفتاد هزار خانواده از طاعون گریخته و هم بر کنار دریائی نزول کردند حق تعالی بر ایشان ندا کرد که موتوا همه آنجا بمردند و بعد از مدتی مدید از دنیا که پیغمبری از بنی اسرائیل بود بر ایشان بگذشت و دست بدعا برداشت و گفت بار خدایا اگر اراده تو باشد ایشان را زنده گردانی تا شهرهای ترا آبادانی کنند و بندگان ترا متولد سازند و ترا پرستند حق تعالی همه را زنده گردانید و بدنیا رجوع کردند و بعد از ان باجال خود بمردند و همچنین عزیر صد سال بمرد و باز حق تعالی او را زنده ساخت و بعد از ان باجل خود بمرد و نیز قوم موسی که بمیقات رفته بودند و حق تعالی بصاعقه ایشان را هلاک کرد و باز احیای ایشان نمود و در احادیث صحیح آمده که هر مؤمنی که آرزوی لقای صاحب الزمان داشته باشد و تمنا کرده که بخدمت او برسد و بشرف شهادت کشته شود حق تعالی او را زنده کرداند و بتمنائی که داشته باشد بر ساند و تمنا کرده و مصداق وقوع رجعت در دنیا اینست حق تعالی خروج یاجوج و ماجوج را در دنیا که از علامات قرب قیامتست غایه آیه مذکوره کردانید حتی اذا فتحت یعنی هلاک شدگان و مردگان از امتیمع جوع ممتنعست که باز گردند تا وقتی که گشاده شود یاجوج وماجوج سد یاجوج و ماجوج یعنی چون آن سد را بکشایند رجعت واقع شود و صحت پیوسته که خروج مهدی بعد از خروج دجال و دابة الارض و یاجوج و ماجوج و نزول عیسی علیه السلام باشد و بعد از ان که دجال و دابة الارض و یاجوج و ماجوج را بکشند مدتی مدید پادشاهی کند و عالم را پر از عدل و داد کند حذیفه از حضرت رسالت پناه روایت کرده که از آنحضرت شنیدم که اول علامتی که در آخر الزمان واقع شود خروج دجال باشد و بعد از ان خروج دابة الارض و بعد از ان خروج یاجوج و ماجوج و بعد از ان عیسی از آسمان فرود آید و این نزدیک خروج مهدی بود بعد از آنکه مهدی بدرجه شهادت رسد آتشی از قعر عدن بیرون آید و همه مردمان را بمحشر راند و در کشف الغمه آورده که از جمله علامات خروج صاحب الامر آنست که مردگان از گورها زنده شده بدنیا رجوع نمایند و یکدیگر را شناسند و بیکدیگر متزوج شوند و بنا بر آنکه مراد رجوع باشد در آخرة فتح یاجوج و ماجوج اشارتست بوقوع قیامت یعنی ممتنعست که مردگان رجوع کنند و زنده شوند تا آنکه قیامت قایم شود و اکثر مفسران بان معنی تفسیر نموده اند و بدانکه یاجوج و ماجوج دو قبیله اند از جنس انس و در روایت آمده که ایشان ده جزو اند نه جزو ایشانند و تفصیل در سوره الکهف مذکور شده وهم و ایشان یعنی یاجوج و ماجوج بعد از خروج من کل حدب از هر بلندی و پستی ینسلون شتابنده و دونده یعنی همه ایشان در جوانب زمین متفرق شوند تا آنکه هیچ بقعه نباشد که بانجا ما را عتر نکنند و در روایت آمده که ایشان همه عالم را فرا گرفته آبهای دریاها را تمام بیاشامند و از خشک و تر هر چه باشد بخورند و در احادیث آمده که یاجوج و ماجوج بروند تا کوه بیت المقدس و با هم گویند اهل زمین را کشتیم بیایید تا اهل آسمان را بکشیم پس تیرها بطرف آسمان اندازند خون آلود فرود آید و کار بر عیسی و اصحاب او تنگ شود

کوبند

دعا کند حق تعالی هر را بیکبار هلاک کند وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ و نزدیک رسید وعده راست که وعده قیامت فَإِذَا هِيَ پس آنهنگام که واقع شود قصه و شان این باشد شَاخِصَةٌ خیره و بازمانده باشد از هول و تحیر أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا دیدهای آنها که نگرویده‌اند و گویند يَا وَيْلَنَا ای وای بر ما قَدْ كُنَّا بدرستی که ما بودیم در دنیا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَٰذَا در بیخبری ازین روز و ازین حال بَلْ كُنَّا بلکه بودیم ما ظَالِمِينَ ستمکاران بر خود که سخن پیغمبران نشنیدیم و آنچه ایشان ما را خبر میدادند قبول نکردیم و تکذیب ایشان نمودیم و از عناد و لجاج در معجزات ایشان نظر نکردیم بعد از آن با کفار خطاب میفرماید که إِنَّكُمْ بدرستی که شما ای مشرکان وَمَا تَعْبُدُونَ و آنچه میپرستید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدا از بتان و ابلیس و اعوان او حَصَبُ جَهَنَّمَ آنچیزی که هستید که انداخته شوید بآتش دوزخ همچنانکه حصا که سنگ ریزه است در چاهی اندازند أَنْتُمْ شما با معبودان لَهَا وَارِدُونَ بر دوزخ گذرندگانید یعنی درآیندگان در آن و بیان گفته که حکمت در ایراد بتان بدوزخ زیادتی تعذیب بت پرستان چه بدان آتش افروخته‌تر گردد و دیگر هرگاه خود را ببینند که با بتان در آتش دوزخ سوزند موجب زیادتی خواری ایشان شود دیگر معبودان

تصور ایشان آنست که بتان شفیعان ایشان باشند و چون امر بر عکس این بینند و هیچ چیز در نظر ایشان دشمن‌تر از ایشان نباشد و نظر بوجه اعدا نوعیست از عذاب پس بر سبیل احتجاج بر کافران و تعییر ایشان بر خطا و عصیان میفرماید لَوْ كَانَ هَٰؤُلَاءِ اگر بودندی آن بتان و شیاطین آلِهَةً خدایان چنانچه گمان می‌برند مَا وَرَدُوهَا در نیامدندی بدوزخ چه خدای عذاب کننده است نه عذاب کرده شده وَكُلٌّ و همه بتان و دیوان و بت پرستان فِيهَا خَالِدُونَ در دوزخ جاوید ماندگانند که هیچ وجه ایشان را خلاصی نباشد و نیست بانواع عقوبت و عقاب لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ مر ایشان راست ناله و زاری زفیر ناله غمگینی باشد که از غم او عظیم ترغمی نباشد چون غم عظیم باشد ناله او عظیم خواهد بود و لهذا تفسیر زفیر با آواز دراز کوش کنند غم کرده اند مراد از آن شدة نفس کشیدنست نزد سوختن ایشان بآتش دوزخ وَهُمْ فِيهَا و ایشان در دوزخ لَا يَسْمَعُونَ نشنوند سخنی را که بآن شاد شوند و راحتی بایشان رسد یا بجهت هول و شدت عذاب هیچ آوازی نتوانند شنید و از عبدالله مسعود مرویست که بجهت آن نشنوند که در تابوتهای آتش باشند که آنرا بمسمارهای آتشین محکم کرده باشند و در قعر دوزخ انداخته هر یک از ایشان گمان برد که بغیر از ایشان کسی معذب نیست آورده‌اند که روزی رسول صلعم در مسجد الحرام درآمد دید که صنادید قریش در حطیم نشسته‌اند و شصت بت گذاشته‌اند و آنها را سجده میکنند نزدیک ایشان آمد و نشست و با ایشان مناظره میکرد و نضر بن حارث با آنحضرت در مقام مجادله آمد و آنحضرت بحجت او را ایلابی نهاید که همه ایشان بتنگ آمد و چو ملزم شدند و جوابی نداشتند عناد ورزیدند و گفتند ما دین آبای خود را بحجم و ازین بر نمیگردیم حضرت این آیه إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ بدیشان خواند آتش غضب در سینه ایشان برافروخته برخاستند و بعضی عبدالله بن زبعری که از رؤسای ایشان بود آمدند و شکایت آنحضرت بدو کردند وی گفت هیچ غم مخورید که من با محمد مباحثه کنم و او را ملزم سازم پس نزد آنحضرت آمده گفت بخدای کعبه که آمده‌ام که با تو مخاصمه کنم تو میگویی هر چه بدون الله می‌پرستید همه در دوزخ خواهد بود و حال آنکه عزیر و عیسی و ملائکه معبود بوده‌اند و نصاری

و بنو ملیح اند هر گاه این معبودان حصب دوزخ باشند گویا ما نیز باشند حضرت فرمود معبودان ایشان شیاطین اند که ایشان را برین فعل قبیح و عمل شنیع امر کردند عزیر و عیسی و ملائکه از پرستندگان خود بیزارند حق تعالی آیه فرستاده که إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ بدرستی که آنانکه پیشی گرفته اند برای ایشان مِنَّا الْحُسْنَى از جانب ما سابقه نیکو که سعادت دینی و عقبی است یعنی توفیق طاعت و رسیدن بجنت و آنها عزیر و عیسی و ملائکه اند أُولَٰئِكَ آن گروه مخصوص بسابقه عنایت عَنْهَا مُبْعَدُونَ از دوزخ دور کرده شدگانند چه ایشان در علی علیین باشند و عشر

دوزخ در اسفل السافلین مرویست که روزی امیر المؤمنین علی علیه السلام خطبه میخواند بعد از آن این آیه تلاوت فرمود و گفت أنا منهم من ازین جماعت که عنایت الهی برای ایشان سبقت گرفته لَا يَسْمَعُونَ نشنوند دور شدگان از آتش حَسِيسَهَا آواز آتش را بجهت دوری مسافت میان ایشان و دوزخ و حسیس آوازیست که محسوس شود وَهُمْ و ایشان فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ در آنچه آرزو کند نفسهای ایشان خَالِدُونَ جاوید ماندگانند یعنی مشتهیات خود را دایم یابند لَا يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ اندوهناک نگرداند ایشان را ترسی که بزرگترین ترسهاست و آن کلمه لا نهی است که ملائکه با اهل شقاوت گویند چه هرگز این کلمه را نخواهند شنید بجهت آنکه اهل سعادت اند و مقربان درگاه عزت و یا وقتی که ملائکه ندای وَامْتَازُوا الْيَوْمَ دردهند ایشان غمگین نخواهند بود چه بجانب دست راست متوجه بهشت خواهند شد و نزد ابن عباس فزع اکبر نفخ آخراست زیرا که حق تعالی فرموده يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ و پیش باز آیند ایشان را فرشتگان در وقت بیرون آمدن از قبور و ایشان را تهنیت گفته گویند هَٰذَا این روز يَوْمُكُمُ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ روز شفاعت که در دنیا بودید که بدین وعده داده میشدید یعنی اینست روز ثواب و کرامت شفا و رسیدن بمطالب خود ابو سعید خدری از حضرت نبوی صلعم روایت کرده که فردای قیامت سه کس بر تل مشک باشند و از فزع اکبر ایمن و از حساب اندیشه نداشته باشند یکی مردی که تلاوت قرآن نماید برای محض قربت الهی و معتقد حساب و جزا باشد در عقب مردمان امامت کند در حالتی که بحساب و جزای خود متیقن باشد دوم مردی که اذان گوید بتوبه اعمال صالح معترف بود سیم بنده که ادای حق خدا و حق مولای خود نماید يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ یاد کن روزی که در هم پیچیم آسمان را و محو نابود گردانیم آنرا چه غرض از نشان ابنیت که سایه بانیت بنی آدم را و چون همه متفرق شوند آنرا از موضع خود بر کنند و در هم پیچند كَطَيِّ السِّجِلِّ همچون پیچیدن طومار لِلْكُتُبِ که برای کتابت و حفظ الکتب خوانده یعنی همچون پیچیدن طومار که برای چیزها آیت که نوشته میشود در آن از معانی مقصوده معنی آنست که ما آسمان را در هم پیچیم مانند در هم پیچیدن صحیفه پس از آنکه گشاده شده باشد برای نوشتن ابن عباس گفته که سجل نام کاتب حضرت رسالت صلعم است یعنی مانند دبیر آنحضرت که صحیفه را در هم می پیچید ما آسمان را در هم پیچیم و گفته‌اند سجل نام ملکیست که اعمال بندگان را در صحیفه مینویسد و حفظ مینماید بعد از آن در بیان اعاده میفرماید که كَمَا بَدَأْنَا همچنانکه آغاز کردیم أَوَّلَ خَلْقٍ نخست آفریدن را بی ماده و مددی نُعِيدُهُ باز گردانیم آنرا که آفریده‌ایم اولبار چه هر دو

بنزد قدرت ما در کمال آسانیست وعده دادیم وَعْدًا وعده دادنی عَلَيْنَا که ماست وفا کردن بآن وعده إِنَّا
كُنَّا فَاعِلِينَ بدرستی که ماکنندهایم این شیء یعنی چنانچه اول بوجود آوردیم برای شناخته ما دیگر باره موجود خواهیم
ساخت برای مکافات کردار و یا همچنان که آفریدیم خلایق را در بطون مادران سر و پا برهنه و ختنه نکرده محشور
سازند و اول کسی را که جامه بپوشانند ابراهیم خلیل باشد علیه السلام کفت یا رسول الله آنزمان زنان نیز برهنه محشور شوند فرمود
بلی کفت چه رسوائی باشد فرمود که از شدت هول آنروز مرد نداند که زن کدامست و زن نداند که مرد کدامست پس این آیه
تلاوت فرمود که لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ وَلَقَدْ كَتَبْنَا وبدرستی که نوشتیم فِي الزَّبُورِ در کتاب زبور
داود علیه السلام مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ از پس توریة یعنی بعد از انکه در توریة نوشته بودیم در زبور نیز ثبت کردیم أَنَّ الْأَرْضَ
انکه در زمین بهشت يَرِثُهَا میراث کیرند آنرا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ بندکان ما که شایسته و ستوده اند و بصلاح
و تقوی آراسته مراد هم مؤمنانند و نظیر اینست قوله تعالی وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ و نزد بعضی مراد
بارض زمین دنیا باشد و بصالحان امت مرحومه اند یعنی که حکم کردیم که زمین دنیا را بندکان صالح ما که امت پیغمبر آخر الزمانند
میراث کیرند یعنی و نصرت کقوله تعالی لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ و از حضرت رسالت علیه السلام مرویست که فراهم آورده شد برای
من زمین پس نموده شدم مشارق و مغارب آنرا زود باشد که برسد ملک امت من باندازه که فراهم آورده شده است برای
من از زمین و از ابو جعفر علیه السلام مرویست که فرموده هُمْ أَصْحَابُ الْمَهْدِيِّ فِي آخِرِ الزَّمَانِ یعنی صلحایی که وارث همه زمین اند اصحاب
صاحب الزمانند که در آخر الزمان مشارق و مغارب زمین را بتصرف در آورند و بیهقی در کتاب بعث و نشور اخبار بسیار درین
معنی ذکر کرده و احادیث صحیحه در تنصیص بر خروج مهدی در آنکه وی از عترت حضرت رسالتست بسیار است و از آن
جمله بیهقی باسانید وثیقه رفع کرده بحضرت رسالت صلعم که فرمود که لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللهُ
ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَبْعَثَ فِيهِ رَجُلًا مِنِّي يُوَاطِئُ اسْمُهُ اسْمِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا یعنی باقی
نماند از دنیا مکر یک روز که حق تعالی آنروز را دراز کرداند تا برانکیزد در آنروز مردی را از اهل من که نام او نام من باشد
پر سازد زمین را از عدل و داد همچنانکه پر شده باشد از جور و ظلم و نیز در مجمع البیان باسانید صحیح از سید انام
نقل کرده که الْمَهْدِيُّ مِنْ عِتْرَتِي مِنْ وُلْدِ فَاطِمَةَ یعنی مهدی از عترت من باشد از فرزندان فاطمه إِنَّ فِي هَٰذَا
بدرستی که درین مذکور شد از هلاک کافران و دولت صلحای اهل ایمان یا از اخبار و مواعظ این سوره لَبَلَاغًا
هر آینه کفایتست لِقَوْمٍ عَابِدِينَ مر کروه پرستندکان را که تمامی همت خود را مصروف عبادت کرده باشند مراد
امت مرحومه اند که خبر و موعظه قرآنی ایشان را کافیست در رسیدن بمطلوب وَمَا أَرْسَلْنَاكَ و نفرستادیم ترا
إِلَّا رَحْمَةً مکر بخشایش لِلْعَالَمِينَ مر عالمیان را زیرا که آنچه بآن مبعوث شده سبب هدایت و سعادت ایشانست
و موجب صلاح معاش و معاد ایشان که مرغوب رحمت او نسبت بکفار امنیة ایشانست از عذابها که امم سابقه را
واقع شد کقوله تعالی وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ بلکه بالنسبه معظم رحمت او براهل کفر انست که ثواب داعی را برایشان
عرض کرده و اکر ایشان بآن مهتدی نشده اند همچنانکه کسی طعام کثیر حاضر سازد برای کرسنه و او تقصیر نموده از آن

نخورد و او را

نخورد او را منع میکویند و آن کرسنه را منعم علیه باکه او قبول او نکرده باشد مانند شخصی که چشمه عظیم را کرداند و صلای
عام در دهد که هر که هست بیاید و از آن بخورد و مواشی و مزارع خود را از آن آب دهند و بجهة تقصیر خود از نفع آن
محروم مانند همچنانکه کافر بجهة تقصیر خود از نعمت هدایت محروم کشته بوادی ضلالت بکرسنکی و تشنکی هلاک
کشته در صحیح حدیث ورود یافته که حضرت رسالت علیه السلام از جبرئیل پرسید که از این رحمت خبری بتو رسید کفت آری من از عاقبت
کار خود میترسیدم پس بیمنت تو امنیت یافتم بجهة آنکه حق تعالی ثنای من فرموده در آیه ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ
مَكِينٍ مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ در کشف الاسرار آورده که از جمله رحمة حضرت رسالت آنست که امت را در هیچ مقام فراموش
نکرد اکر در مکه معظمه بود و اکر در مدینه مشرفه و اکر در مسجد مکرمه و اکر در حرم طاهره همچنین بر ذروه عرش و
مقام قاب قوسین بر آمد ایشان را یاد نمود و فرمود که السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ و فردا نیز
در مقام محمود بساط شفاعت کسترده کوید امتی امتی تا همه را شفاعت فرموده در جنات عدن در آورد قُلْ
بکو ای محمد مر کافران را إِنَّمَا يُوحَىٰ إِلَيَّ جز این نیست که وحی فرستاده میشود بسوی من أَنَّمَا إِلَٰهُكُمْ
انکه جز این نیست که خدای شما إِلَٰهٌ وَاحِدٌ خدای یکانه است و یکتا و معبود بی همتا فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ
پس آیا هستید شما کردن نهادکان و باخلاص عبادت نمایندکان و فرمان برندکان و فروتنان مر او را فَإِنْ تَوَلَّوْا
پس اکر برکردند از توحید فَقُلْ پس بکوی با ایشان که آذَنْتُكُمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ آکاه کردم شما را بر طریق سویه آنچه
که بران مامور شدم از توحید یعنی همه آنرا بهمه شما رسانیدم و همه شما در این یکسان کردانیدم و قومی را دون
قومی تخصیص نکردم و در موضح آورده که اعلام کردم شما را از آنچه بمن وحی کرده شد و بر شما روشن شد و کافر و مؤمن
در این علم مساوی شد وَإِنْ أَدْرِي و نمیدانم من أَقَرِيبٌ آیا نزدیکست أَمْ بَعِيدٌ یا دور است مَا تُوعَدُونَ
آنچه وعده داده میشوید بدان از حشر و نشر یا غلبه مسلمانان لیکن بیقین میدانم که محقق الوقوع است و بی شک و
شبهه واقع خواهد شد را عدم علم است بوقت معین و مقرر آن و یقین بر وقوع آن لا محاله إِنَّهُ بدرستی که خدا
يَعْلَمُ الْجَهْرَ میداند آشکارا مِنَ الْقَوْلِ از سخن کفار در طعن اسلام و ایذا و اهانت ایشان باهل اسلام وَيَعْلَمُ
مَا تَكْتُمُونَ و میداند آنچه میپوشید از حسد پیغمبران و حقد بر مسلمانان و همه را بران جزا و سزا خواهد داد وَ
إِنْ أَدْرِي و نمیدانم حکمت در تاخیر عقوبت شما لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ شاید آن تاخیر آزمایش باشد مر شما را یعنی تا
با شما معامله آزمایندکان کند در کیفیت عمل کما قال لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ مراد آنست تا بر اهل عالم واضح شود که کدام از شما
عناد و زیده در کفر راسخ شود و کدام از شما بوسیله معجزه ظاهره از آن رجوع نموده باسلام و طاعت و توحید میشتابد
وَمَتَاعٌ و شاید که آن برخورداری بود شما را إِلَىٰ حِينٍ تا هنکامی که وقت مقررست و اجل مقدر و بجهة این تمتع حجت بر شما
لازم کردد از شعبی روایت که چون امام حسن علیه السلام بجهة مصلحت رعیت با معاویه مصالحه نمود و معاویه او را کفت خطبه بخوان
و مردمان را از این خبر ده آنحضرت برخواست و بآواز بلند خطبه خواند مشتمل بر حمد الهی و نعت حضرت رسالت پناهی و بعد از آن
فرمود که عاقل ترین مردمان مرد پرهیزکار است و نادان ترین مردمان مرد بدکار و تبه روزکار بدانید که این کار که من و معاویه

دران اختلاف کردیم یاحق ودیت که باین کار سزا وار تراست و یا حق من ومن ترك آن کردم واز ترك آن در کذشتن را
صلاح است پس این آیة تلاوة فرمود وان ادری لعله فتنة لکم ومتاع الی حین قال رب احکم بگوای آفریدکار
من حکم کن وحفظ قال میخوانند یعنی کفت پیغمبر که ای آفریدکار من حکم فرما میان من واهل مکه بالحق براستی یعنی بعدل
که مقتضای وقوع عذاب وعقاب است بر ایشان چه آنها مستحق این شده اند وچون آنحضرت بامر الهی این دعا فرمود
حق تعالی اهل مکه را در بدر معذب کردانید بشمشیر آبدار نصرت کردار حیدر کرار وسایر اتباع ابرار وایشان را هلاك
ساخته بدار البوار جهنم رسانید از قتاده مرویست که هر کاه حضرت رسالت پناه بجهاد حاضر شدی قبل از شروع در
قتال فرمودی رب احکم بالحق وربنا الرحمن ~~برآنچه شما وصف میکنید از حالی که بخلاف حقیقت که آن شوکت~~
~~وتسلط شما باشد بر ما ونکونسار شدن رایت اسلام در اندك فرصتی وتکذیب عذاب موعود وواقع شدن آن وغیر~~
~~آن از صفت باطل~~ وپروردکار ما بسیار رحمت بر بندکان خود المستعان یاری خواسته شده یعنی یاری ازو
میخواهم علی ما تصفون برآنچه شما وصف میکنید از حالی که بخلاف حقیقت که آن شوکت وتسلط شما باشد
بر ما ونکونسار شدن رایت اسلام در اندك فرصتی وتکذیب عذاب موعود وواقع شدن آن وغیر آن از صفت باطل
چون بل هذا الا بشر مثلکم واتخذ الرحمن ولدا امثال آنکه شما سخن ناسزا وناروا میکوئید وما از و سبحانه بر نزد او یاری
میخواهیم وامیدواری بدرکاه حضرت باری داریم که حق را بر باطل غالب کرداند وامور باطله را در هم شکند پس حق تعالی
اجابت دعوة آنحضرت فرموده وهمه اهل کفر را مقهور ومنکوب کردانید و وعده لیظهره علی الدین کله را بظهور آورده و
همه را مغلوب ساخت در آنچه کمان می بردند خایب وخاسر کشتند وآنچه طمع آن داشتند نقیض آن را مشاهده کردند خسر الدنیا
والآخرة ذلك هو الخسران المبین سورة الحج ثمان وسبعون آیة مدنیة
ابی بن کعب از رسول صلی الله علیه وآله روایت کرده که هر که سورة الحج بخواند حق تعالی ثواب او را برابر ثواب همه کسانی که حج وعمره
کرده اند وکنند تا روز قیامت کرامت فرماید واز ابو عبد عبد الله مرویست که هر که این سوره را در هر سه روز یکبار تلاوة کند آن
سال بیرون نیاید که بزیارت بیت الحرام مشرف کردد واکر در سفر فوت شود حق تعالی او را ببهشت نعیم رساند وآنچه از روی آن باشد او را عطا فرماید
وچون حق تعالی ختم سورة انبیا نمود وامر بندکان بتوحید واعلام ایشان بآنکه پیغمبر او رحمة للعالمین افتتاح این سوره کرد بامر مکلفین
بپرهیز کردن از شرك ومخالفت دین وفرمود

بسم الله الرحمن الرحیم

یا ایها الناس ای مردمان خطاب بجمیع مکلفانست از مرد وزن ومؤمن وکافر وبنده وآزاد اما کودك و
دیوانه چونکه از دایره تکلیف بیرونند در تحت این خطاب داخل نیستند پس میفرماید که ای مردمان که از اهل تکلیفید وقابل
خطاب اتقوا ربکم بترسید از عذاب پروردکار خود بجهت آن از کفر ومعصیت مجتنب شوید ان زلزلة الساعة
بدرستی که جنبانیدن قیامت مر زمین را لشیء عظیم چیزی بزرك وپر هول وهیبت است وکویند این زلزله نزدیك
طلوع آفتاب باشد از جانب مغرب ودر زاد المسیر آورده که قبل از نفخه اول زمین متزلزل شود وندایی از آسمان برسد که یا ایها
الناس اتی امر الله ای مردمان حکم خدای بوقوع قیامت در رسید پس فزعی عظیم در خلایق پدید آید یوم ترونها روزی که
ببینید آن زلزله را تذهل غافل وبیخبر کردد از دهشت آن کل مرضعة هر زن شیر دهنده عما ارضعت
از ان فرزند که شیر دهد آن را یعنی با وجود شدت شفقت ومرحمت مادر بفرزند شیرخواره چون زلزله قیامت حاصل
کردد از دهشت وهول آن چنان از ذهن فرزند خود بکشد واز و غافل شود واو را فراموش کند ویاد نیاورد و
تضع کل ذات حمل وبنهد هر زنی که خداوند بار است یعنی هر زن آبستن بیفکند حملها بار خود را یعنی از غایت
دهشت فرزند خود را از شکم بیندازد وتری الناس وببینی ای بیننده همه مردمان را از شدت وهول آن روز
سکاری در حالتی که مستان باشند یعنی مانند مستان عقل وتمیز از ایشان زایل شده باشد وما هم بسکاری
وحال آنکه ایشان نباشند مستان از روی حقیقت واکرچه در رای العین مست نمایند وهمچنین مستان باشند ولکن
عذاب الله شدید ولیکن عذاب خدای سخت وبجهت هول ودهشت آن مدهوش نمایند از عمران بن حصین
وابو سعید خدری مرویست که این هر دو آیه در شب نازل شد ودر غزوه بنی المطلق وقیل اندازی خدا عوم مردمان در این شب
براه میرفتند که این هر دو آیه نازل کشت رسول الله صلعم بفرمود تا توقف کردند در کرد آمدند آنحضرت وحضرت این هر دو آیه را
باواز بلند بر ایشان خواند هر در کریه افتادند ودر هیچ وقت این قدر کریه نکرده بودند که آن شب وچون روز شد هیچکس
زین از پشت اسبان فرو نکرفتند وخیمه نزدند وطعام نپختند وبعضی کفته اند که کریه میکردند وجمعی حزین وغمکین سر بر
زانوی خود فرو برده بودند رسول فرمود که میدانید این روز چه روز خواهد بود کفتند الله ورسوله اعلم خدا ورسول بهتر میدانند فرمود
آن روز خدای تعالی آدم را فرماید که برخیز وبعضی از فرزندان خود را در دوزخ فرست وکوید چند کس را بدوزخ برم ندا رسد که از هر هزار
نهصد ونود ونه را بدوزخ ویکی را ببهشت چون صحابه این سخن بشنیدند صدای الله اکبر از ایشان برخواست وبهای های کریستند و
کفتند یا رسول الله آن روز نجات یابنده که خواهد بود فرمود که مژده باد شما را که از جنس شما وخلق هستند که ایشان را
یاجوج وماجوج میکویند از غایت کثرت از حد حصر متجاوزند ونهایت ایشان جز خدای تعالی نداند همه ایشان اهل دوزخ باشند
با سایر کافران دیکر عدد شما در جنت وعدد کفار مانند یك موی سفید است در کاو سیاه وامید میدارم که ربع اهل
بهشت شما باشید ایشان خوشحال شدند وبعد از آن فرمود که امید میدارم که ثلث اهل جنت شما باشید ایشان زیاده
بتکبیر وتحمید بکشودند پس کفت امید من که شما دو ثلث اهل بهشت باشید وبدانید که اهل بهشت صد وبیست صف باشند
هشتاد از ان مقام امت من باشند وبعد از ان فرمود که چهل هزار از امت من از ان قبیل باشند که بیحساب ببهشت روند عکاشة
بن محصن برخاست وکفت یا رسول الله دعا کن که من از جمله ایشان باشم فرمود که بار خدایا او را از ایشان کردان
مردی از انصار برخاست وهمین التماس کرد فرمود که عکاشه بر تو باین سبقت کرفت واز ابن عباس منقولست که انصاری
منافق بود بجهت این برای او دعا نفرمود آورده اند که نضر بن حارث پیوسته با آن حضرت مجادله کردی وکفتی فرشتکان دختر
خدایند وقرآن افسانهای پیشینیانست وخدا قادر نیست بر آنکه مردها پوسیده باشند وریزه خاك کشته زنده کند حق تعالی در
باره او وهر که تابع او بود درین کفتار فرموده که ومن الناس من یجادل از مردمان کسی هست که از غایت کفر

و غالب جدال و نزاع میکوید فِی اللّٰهِ در کتاب خدای تعالی در آنچه حق تعالی ازان منزه است از نسبت ولد با او و عدم قدرت
او بر زنده کردن مردکان بِغَیْرِ عِلْمٍ بیدانستنی و معرفتی و بدون برهانی و حجتی وَیَتَّبِعُ و پیروی میکند در مجادله
کرده با حق کُلَّ شَیْطَانٍ مَرِیدٍ هر دیو سرکش را که تمرد کننده و سرکشنده است از فرمان خدا و معرا است از
صلاح و اصلاح کُتِبَ عَلَیْهِ نوشته است بران دیو یعنی در لوح محفوظ ثبت شده أَنَّهُ انکه شان اینست که مَنْ
تَوَلَّاهُ هر که آن دیو را دوست دارد یعنی پیروی او کند فَأَنَّهُ یُضِلُّهُ پس بدرستی که آن دیو کمراه کرداند او را
یعنی تابع خود را از راه راست که طریق نجاتست از شفاعت ابدی و موصل بسعادت سرمدی وَیَهْدِیهِ و راه نماید
او را إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِیرِ بسوی عذاب آتش سوزنده یعنی دوست و تابع خود را برکاری دارد که مکافات او آتش
دوزخ باشد و شبهه نیست در انکه هر که تابع پیشوایان ضلال و اضلال و وسوسای بدعت میشود و پیروی کسانی میکند
که کروه را از جادهٔ آل هدایت اشعهای حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و اهل بیت سید مختار که مصابیح طریق هدایت اند و
کواکب برج نجات هر آینه در ظلمت ضلالت کرفتار شده مانند اتباع شیاطین و وسوسای کفار بدار البوار شاید و بعذاب
سعیر کرفتار کرده و چون اکثر جدال اهل کفر و شرک در باب بعث است و فشور از نجهت حق تعالی بدلیل روشن بیان
تحقق و وقوع آن میفرماید بقوله یَا أَیُّهَا النَّاسُ ای مردمان یاد منکران بعث است إِنْ کُنْتُمْ اگر هستید
شما فِی رَیْبٍ مِنَ الْبَعْثِ در شک از برانگیختن حق تعالی همه بندکان را و میکویید اعادهٔ مقدور و ممکن نیست
مر او سبحانه را اکر نظر کنید در اول حال خود فَإِنَّا خَلَقْنَاکُمْ پس بدرستی که ما آفریدیم پدر شما را مِنْ تُرَابٍ
از خاک و همه شما از فرع اویید و هر که قادر باشد که آدمی تمام خلقت و صورت را از خاک بیافریند البته توانا خواهد
بود که اجزای ریزیده او را جمع کرده زنده کرداند پس تفکر کنید در اول آفرینش خود که آن آفرینش شماست از خاک ثُمَّ
مِنْ نُطْفَةٍ پس از آن منی که آبیست که از پشت مرد بسبب زن برحم ریخته میشود و جمع میکردد در رحم ثُمَّ مِنْ
عَلَقَةٍ پس از مقداری خون بسته ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ بعد از آن از قطعه کوشت آنقدار که بخایند مُخَلَّقَةٍ
تمام خلقت که در وی هیچ نقصی و عیبی نبود وَغَیْرِ مُخَلَّقَةٍ و ناتمام خلقت که بعضی از اجزای آن نقصان باشد و
در وسیط کفته که غیر مخلقه بچه از شکم افتاده است که بعضی از ان صورت تمامی نیافته حاصل که ما شما را منتقل ساختیم
از حالتی بحالتی و از هیاتی بهیاتی لِنُبَیِّنَ لَکُمْ تا بیان کنیم برای شما باین انتقالات بر سبیل تدریج قدرت و حکمت
خود را یعنی تا استدلال کنید از مبدا بر معاد و تامل نمایید که هر چه قابل تغییر و فساد کونست دیگر بار قبول آن میتوا
کرد و هر که قادر باشد بر تغییر و تصویر آن اولا لا محاله قادر خواهد بود بر اعادهٔ آن ثانیا وَنُقِرُّ و قرار میدهیم و باقی میکذاریم
فِی الْأَرْحَامِ در رحمهای مادران مَا نَشَاءُ انچیز را که خواهیم قرار دهیم یعنی آن جنینی را که مشیت ما تعلق کرفته باشد
از شکم نیفتد إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتی نام برده شده و مقرر کشته که زمان وضع است و اقل آن شش ماهست و اکثر آن
ده ماه از ابن مسعود مرویست که چون نطفه در رحم قرار کیرد حق تعالی فرشته بر و موکل کرداند آن فرشته کوید بار خدایا
این نطفه مخلقه خواهد بود یا غیر مخلقه ندا رسد برو که غیر مخلقه او را بیندازد و اگر خطاب آید که مخلقه کوید خدایا مذکر

خواهد بود

خواهد بود یا مونث و رزق او کجا خواهد بود و اجلش چیست و سعیدست یا شقی وی را کویند که در لوح محفوظ نکاه
کن و آنرا بنویس و نکاه دار و بعد ازان ملازم حال او باش تا هنکام وضع حمل و بعد از و بامر او سبحانه او را از شکم
مادرش بیرون آرد همچنانکه میفرماید ثُمَّ نُخْرِجُکُمْ پس بیرون آریم شما را از شکمهای مادران طِفْلًا در
حالتی که کودکان باشید و از غایت ضعف و ناتوانی بامور قیام نتوانی نمود تا که شیر خورید و بآن پرورش یابید و بسن
جوانی در آیید ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّکُمْ پس از آن برسید بکمال سختیهای خود در قوت و عقل که نهایت قوت و غایت
فهم و خرد است و آن میان سی سالکی و چهل سالکی است وَمِنْکُمْ مَنْ یُتَوَفَّىٰ و بعضی از شما کس باشد که متوفی کردد
و نزد بلوغ رشد و کمال عقل یا قبل از آن یعنی در حالت کودکی یا جوانی یا بسن بلوغ بمیرد وَمِنْکُمْ مَنْ یُرَدُّ
و بعضی دیکر از شما کس باشد که رد کرده شود إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ بفروترین و زبون ترین زندکانی که سن خرافت و نهایت
پیری و ضعف بصر و درماندکی لِکَیْلَا یَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ تا نداند پس از دانستن امور شَیْئًا چیزی را یعنی بحالت
کودکی باز کردد پس هر چه دانسته باشد فراموش کند و آنچه شناخته باشد از یاد او برود و حق تعالی سن خرافت را که ارذل
الْعُمُر کفته بجهت انکه آدمی درین سن امید بهجت و وقوع ندارد بلکه هر چه بر او می آید خوف عقل و ضعف بدن و ذلت و خواری
او بیشتر میکردد و پیوسته منتظر حرکت و فنا خلاف حال طفولیت و ضعف که دران امیدواری تمام قوت و کمال
عقل هست از عکرمه منقولست که هر که تلاوت قرآن کند حق تعالی او را از خرافت و نقص عقل نکه دارد بدلیل قوله تعالی ثُمَّ
رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِینَ إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عمل صالح را تفسیر بتلاوت قرآن کرده بعد از ان حق تعالی
استدلال دیکر میفرماید بر بعث بانکه وَتَرَى الْأَرْضَ و می بینی ای آدمی زمین را هَامِدَةً در حالتی که بی جنبش و خشک و نفسرده
و پژمرده و افسرده فَإِذَا أَنْزَلْنَا پس چون فرو فرستیم از ابر عَلَیْهَا الْمَاءَ بران زمین آب باران را اهْتَزَّتْ
جنبش کند آن زمین بکیاه مانند کسی که از روی نشاط بحرکت در آید وَرَبَتْ و بر آید مانند خمیر مایه وَأَنْبَتَتْ
و برویاند مِنْ کُلِّ زَوْجٍ از هر صنفی از نبات بَهِیجٍ که تازه و تر و نیکو باشد و بهجت افزای پس قادری که زمین
مرده و افسرده را بآبی زنده سازد توانا است بر آنکه اجزای مرده کان را جمع ساخته بهمان حال که بود باز برد تا
آنانکه مرده باشند و خاک کشته مانند زمین مرده و افسرده در فصل زمستان که بهیچ وجه نبات از و بر نیاید
نشود چون فصل ربیع در آید او را در جنبش در آورد و انواع نباتات از و برویاند پس البته قادر باشد که همه مخلوقات
را زنده کند پس از مردن و خاک کشتن ذَٰلِکَ آنچه مذکور شد در آفرینش آدمی در اطوار مختلف و تحویل از اینان
باحوال متنوعه و احیای زمین بعد از مردکی و افسردکی بِأَنَّ اللّٰهَ بسبب آنست که خدای هُوَ الْحَقُّ او ثابت
در ذات خود که بوجود واجب و ثابت او همه اشیا متحقق کشته وَأَنَّهُ بجهت آنست که او یُحْیِی الْمَوْتَىٰ
زنده میکرداند مردکان از اجزا نطفه و زمین خشک بدون موجودی زنده و تازه و باطراوت نمیتواند شد
وَأَنَّهُ عَلَىٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ و برای آنست که بهمه چیزها تواناست زیرا که اینده زنده کردانیدن و غیر آن از
مقدورات جز قدرت ذاتیه او نسبت بجمیع ممکنات علی السویه است وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِیَةٌ لَا رَیْبَ

فیها و بسبب آنست که قیامت آینده است یعنی تا بدان دلایل عالم شوند و بوقوع قیامت که هیچ شک نیست در آمدن
آن چه تغییر از مقدمات انعدام آنست وان الله و برای آنکه بدانند که خدا یبعث برانگیزاند من فی
القبور کسانی که اندر گورها اند برای جزای کردارها بمقتضای وعده خود که قابل خلف نیست ولا محاله وفا بآن
ننمودن خواهد نمود ومن الناس و از مردمان من یجادل کسی هست که از روی عناد جدال میکند فی
الله در کلام خدای یا در توحید قدرت او و مراد ابو جهل است یا عبد الله ابی یا نضر بن حارث یا مراد از او امر و ساهی کفار
و از تابی تا بعان ایشان و سایر مقلدان که مر ایشان را طرح جدال می‌افکند بغیر علم بیدانشی ولا هدی
و بی دلیلی که راه نماید بمقصد ولا کتاب منیر و نه کتابی روشن که بدان ثواب از خطا تمیز کرده ثانی عطفه
در حالتی که پیچیده است جانب دوش و گردن خود را جهت تکبر چه متکبر دامن از همه چیز در می‌چیند و گردن و روی خود را
از همه چیز منصرف میسازد و امر او اعراض است و روی گردانیدن و از حق و بر هم تقدیر این معنی جدال میکند در حالتی
که متکبر و متحیر است یا معرض از حق لیضل عن سبیل الله تا گمراه کرداند مردم را از فرمان برداری او
له فی الدنیا مر او راست در دنیا خزی رسوایی بقتل در بدر و زبدر و فضیحت و نکوهش بر زبان اهل اسلام
ونذیقه و بچشانیم او را یوم القیمة در روز رستخیز عذاب الحریق عذاب آتش سوزان
و او را گوییم در روز قیامت که ذلک این رسوائی و فضیحت و عذاب بما قدمت یداک بسبب آنچیزیست
که از پیش فرستاده دستهای تو یعنی کسب کرده از کفر و معصیت و ترک جدال وان الله و بسبب آنست که خدای لیس
بظلام نیست ستم کننده للعبید مر بندگان را بلکه جزا این نیست که او جزا دهنده ایشانست بر قدر اعمال ایشان زیاده عشر
بران و ذکر ظلم بصیغه مبالغه بجهت کثرت بندگانست یعنی ظلم نمیکند بر هیچ فردی از افراد آفریدگان از ابن عباس روایت
که جمعی از اعراب بمدینه آمده قبول اسلام کردند پس هر که را از ایشان کرم ضعی عارض شد و تن درست بودند و زن پسر آورد
اسپش کره خوب و مواشی نیکو داد گفت اسلام نیکو دینی است و مرا بسبب آن نیکویها پیش آمده و دل او بر اسلام آرمید
شد و هر کرا قضیه بر عکس این دست داد از دین بر گشت و گفت ایمان بر من میمون نیست و بروایت ابن مسعود یکی از
یهود ایمان آورد و اتفاقا بعد از آن درد چشم او را عارض شد و نور باصره او تاریک شد و بلاهای دیگر او را
پیش آمده با حضرت رسالت صلعم گفت من این دین اسلام را شوم گرفتم مرا از آن معاف دار تا بکیش خود باز گردم
حضرت جواب داد که این اسلام را اقاله نتوان کرد و بدین دیگر رجوع نتوان کرد یهودی مرتد شد و این آیه آمد
که ومن الناس و از مردمان من یعبد الله کس هست که پرستد خدا را بوحدانیت علی حرف بر طرفی
و کناره از آن نه در وسط حقیقی آن این مثلیست برای عدم ثبات مرد در دین بدون سکون و طمانینه همچنانکه کسی
که بر کناره لشکر ایستاده باشد و منتظر اینکه اگر فتح و ظفر ایشان را دریابد مطمئن گشته و دل او آرمیده گشته و در میان
آن لشکر در آید و با ایشان در غنیمت دست یکی در آید و شریک گردد و اگر آن قضیه نتیجه بر عکس نهد قرار بر فرار دهد
و از ایشان بگریزد چنانچه میفرماید فان اصابه پس اگر برسد او را خیر نیکویی چو صحت و توانگری اطمأن به

آرام گیرد بدین و ثابت شود بدین سبب آنچیز وان اصابته فتنة و اگر رسد او را ابتلایی و آزمایشی چون
مرض و فقر و غیر آن از نکبات و اذیات و بلیات انقلب علی وجهه برگردد بر روی خود یعنی از آنچه متوجه
شده باشد که اسلام است بکفر است باز بران عود کند مراد آنست که مردود گردد و دین اسلام را از دست بدهد و از حسن
بصری نقلست که مراد بحرف زبانست یعنی بزبان اظهار عبادت خدا کند و انقیاد اسلام و بدل بر کفر خود راسخ باشد
خسر الدنیا زیان کرده در دنیا که بمراد نرسید و آنچه مدعای او بود از صحت بدن و توانگری محروم ماند و بی نصیب
والاخرة و زیان کرده در آخرت که بسبب مرتد شدن بعذاب ابدی گرفتار شد ذلک این زیان هم در هر دو سرا هو
الخسران المبین آنست زیان هویدا و پیدا چه زیانی ازین عظیم تر نیست که شخصی از عافیت دنیا محروم ماند
و در آخرت از ثواب و جنت نعیم بر آمده و بعذاب جحیم معذب گردد بیت نه مال و نه اعمال نه دنیا نه دین نه لا مو صدق و نه
انوار یقین در هر دو جهان منفعل و خوار و حزین البته زیانی نبود بدتر ازین یدعوا میخواند و می پرستد آن مرتد من
دون الله بجز از خدای ما لا یضره آنچیز را که ضرر با و نرساند اگر نپرستد او را وما لا ینفعه آنچه
سود ندهد او را اگر پرستش کند او را و آن جمادات فاعل ضرر و خیر و نفع نمیتواند بود ذلک آن خواندن و پرستش
هو الضلال البعید آنست گمراهی دور از مقصد که آن نور هدایت مانند کسی که در بیابان بی آب گیاه سلوک
کند هر چند بیشتر سیر کند از آبادانی دور تر شود تا آنکه کار او بهلاکت نزدیک شود یدعوا میخواند لمن ضره
آنرا که ضرر رسیدن آن که آن فساد دنیا و عذاب آخرتست اقرب من نفعه نزدیکتر است از سود او که توقع
شفاعتست از آن لبئس المولی ولبئس العشیر بد معاشری و مصاحبی که با او معاشره کند و مخالطه ورزد
چه از آن بغیر از ضرر ابدی حاصل نمیشود و بعد از ذکر کسانی که شاک اند در دین اسلام و بامر بد بر نقیض آن بیان
ثواب اهل ایمان میکند که ثابت و راسخ اند در آن و میگوید ان الله بدرستی که خدای یدخل الذین امنوا
در می آورد آنان را که تصدیق کرده اند خدا و رسول را وعملوا الصالحات و کردند کارهای شایسته جنات
تجری در بوستانهایی که میرود من تحتها الانهار از زیر اشجار و باغ قصرهای آن جویهای آب چه نزهت باغ
و بوستان با آب روانست سبزه و سایه درختان ان الله یفعل بدرستی که خدای میکند ما یرید آنچه
میخواهد از مکافات موحد و مشرک بر وجه مصلحت و حکمت و هیچکس نبود که مانع اثابت و عقوبت او شود
آورده اند که گروهی از غطفان در قبول اسلام توقف نموده گفتند که ظن ما آنست که مهم محمد از پیش نرود پس اگر ما هم
اسلام آریم دوستی که میان ما و یهودانست منقطع گردد با وجود این مدد اهل اسلام باز نرسد حق تعالی جهت رد قول
ایشان فرموده که من کان یظن هر که باشد از دشمنان خدا و رسول که گمان برد ان لن ینصره الله
انکه نصرت ندهد پیغمبر خود را فی الدنیا در دنیا با علای کلمه اسلام و اظهار حجت و غلبت او بر دشمنان والا
خرة در آخرت بعلو درجه و شفاعت و قرب کرامت و نزد جمعی معنی آیه آنست که ارزاق بید قدرت خداست و آن بحکم پیغمبر
مگر مشیت او و بنده را ناچار است که بقسمت او راضی شود پس هر آینه هر که گمان کند که حق تعالی رزق او نمیدهد و بصبر و تسلیم راضی نشود

فليمدد بسبب پس بايد که بجهت زوال خشم خود بکشد رسنی الی السماء از سقف خانه يعنی ريسمان از سقف خانه بياويزد
و در خود بندد ثم ليقطع پس بايد که ببرد آن رسن را تا بر زمين افتد و بميرد و يا رسن را در گردن افکند و راه نفس
خود را در بند کند و خود را هلاک سازد همچنان کسانی که خشم بر ايشان مستولی شده باشد چنين ميکنند فلينظر
پس بايد که در نگرد بنظر تامل که با وجود اين کلفتها هل يذهبن آيا ميبرد کيده اين فعل حيله او که نهايت التجبر
که بر آن قادر است ما يغيظ آنچه خشم آورد او را انکار پيغمبر که مظنه و اميد او آن است که آنحضرت منصور نشود و مظفر
نگردد بر دشمنان و يا از عدم وسعت روزی خود وكذلك و همچنانکه اين آيات مذکوره را فرو فرستاديم
انزلناه انزال ميکنيم همه قرآن را آيات بينات در حالتی که آيتهای روشن اند در احکام و اخبار و مواعظ
برای آنکه آن بر شما واضح گردد وان الله و برای آنکه خدای تعالی يهدی راه نمايد بآن آيتها يا بر هدايت ثابت دارد
من يريد هر که را خواهد هدايت او را يعنی آنرا که داند لطف و توفيق او را نفع خواهد بود و آنها کسانی اند که تمنا طالب
خواند و تفکر در آيات و معجزات ميکنند نه جماعتی که بجهت جحود و عناد نظر در دلايل واضحه نکنند و استماع آيات
هادیه ننمايند ان الذين امنوا بدرستی که آنانکه گرويده اند بخدا و رسول والذين هادوا و آنانکه يهود شده اند
والصابئين و ستاره پرستان و يا کفار که از دينی بدينی ديگر نقل کنند والنصاری و ترسايان والمجوس
و گبران والذين اشرکوا و آنانکه شرک آوردند يعنی بت پرستان مثل مشرکان قريش و ساير توابع و قبايل و غير
ايشان ان الله يفصل بينهم بتحقيق که خدای تعالی جدايی کند ميان ايشان يوم القيمة در روز رستخيز
بحکم محکم خود تا محق از مبطل متميز گردد محق را بعلامت سفيد رويی و مبطل را بنشان سياه رويی و يا بنوع جزا
و مکافات آنها ممتاز کرداند يعنی هر کدام را در وجهی که لايق او باشد بمجازات نمايد و در موضعی که مهيا است و
فراخور او ست فرود آورد ان الله بدرستی که خدای علی کل شیء شهيد بر چيزها گواه است و از حال همه
آگاه پس همه را بر وفق اعتقاد خود شان جزا خواهد داد در روز معاد مقاتل گفته که اهل ملل بر پنج قسمند يکی از آنها که
اهل ايمان اند تابع رحمن اند و ناجی و رستگار در دنيا و عقبی و باقی فرقه شيطان که هالک شده بهلاکت ابدی الم
تر آيا نمی بينی خطاب با حضرت است و مراد امت اند يعنی ای اهل تکليف نمیدانيد ان الله که خدای تعالی يسجد له
سجده ميکنند مر او را يعنی کمال خضوع و خواری برای او بجای می آورد من فی السموات هر که در آسمانهاست از انواع
ملائکه بطوع رغبت ومن فی الارض و هر که در زمين است از مومنان و انس و جن از روی طاعت و عباده و
خاضع و خاشع و استکانت والشمس و سجده ميکند او را آفتاب بطلوع و غروب که متضمن خضوع و مذلت
اوست در انقياد که آن مدلول عليه سجود است و بر اين قياس است قوله والقمر و سجده ميکند او را ماه به بر آمدن
و فرو رفتن بر وجه فرمان برداری والنجوم و ستارگان برفتن و فرود آمدن بر وفق مامور والجبال و
کوهها بجاری شدن چشمهای آب از آن و پرورش معادن بر وجه انقياد والشجر و درختان بسايه که موجب پستی و
مذلت والدواب و چهارپايان بعجايب ترکيب و بخارکی و افتادگی حاصل که ذو العقول بسجده حضرة احديت ميکنند از

طوع و رغبت و عبادت غير ذوالعقول بر سبيل مسخر شدن و عدم امتناع و تدبير ملت تقدير يا از روی دلالت کردن آنها
بدل و خضوع خود بر عظمت مدبر خود و وجود صانع خود که مستجمع جميع صفات کمالات که بجهت آن مستحق عبادت و سجود
است وكثير من الناس و سجده ميکند او را بسجده طاعت بسياری از مردمان وكثير و بسياری از ايشان که ابا
کرده اند از سجود حق عليه العذاب سزاوار شده است بر ايشان عذاب يعنی بجهت امتناع از سجود و انقياد
و اصرار بر کفر و معصيت حکم شده است بر آنها بعقوبت در دنيا و آخرت و از مجاهد نقلست که هر که او سجده نکند
خدا را سايه او بسجده قيام نمايد که قوله تعالی وظلالهم بالغدو والاصال و در حقائق آورده که سجده حقيقت نهادن پيشانی
بر زمين چه اگر کسی از روی استهزا اين کس پيشانی بر زمين نهد آنرا از سجده بشمارند بلکه سجده نشان خضوع دل و نهايت
تواضع و تضرع و غايت تعظيم و تکريم است و همه ذرات عالم مر خدا را خاضع و خاشع اند بدلالت چنانکه و منه اظهر است از دلالت
مقام و صاحب کشاف آورده اند که مراد بسجود مطاوعت مخلوقات مر او را در آنچه احداث نموده در آنها از افعال و در آنچه جاری
افعال نموده در آنها از تدبير و تسخير خود مر آنها را و بدانکه اين سجده ششم است از سجدات قرآنی باتفاق علما و در فتوحات
اين سجده را سجده مشاهده و اعتبار فرموده که از همه اشيا غير از آدميان را تبعيض نکرده پس بنده بايد که مبادرت کند بسجده تا از
کثير او باشد که اهل سجده و اقتراب اند نه از کثير ثانی که مستحق عذاب و عقاب اند ومن يهن الله و هر که را خوار کرداند خدا يعنی او را
بجهت کفر يا عصيان و فسق بشقاوت آخرت که عذاب دوزخ است گرفتار کرداند فما له پس نيست مر او را من مكرم هيچ گرامی کننده
و تواند بسعادة مثوبت و در آوردن او بجنت که دار کرامت چون مالک مثوبت و عقوبت مگر او سبحانه ان الله يفعل
بدرستی که خدا ميکند ما يشاء آنچه خواهد از اهانت و اکرام بر وفق مقتضای عمل عاملان و اعتقاد معتقدان و هيچکس او را از آن
منع نتواند کرد چه او قادر مطلق و ما سوای او در نهايت عجز و افتقار و مذلت و احتياج از ابن عباس مرويست که اهل
کتاب با زمره اصحاب در مقام مخاصمه در آمده گفتند پيغمبر شما با جميع پيغمبران پيشين تصديق ميکنيم و بکتاب خود و بکتاب
شما و ساير کتابهای آسمانی ايمان داريم و شما با آنکه پيغمبر و کتاب ما را ميشناسيد و از روی حسد و حقد منکريد پس حق
در طرف ما باشد نه در جانب شما حق تعالی آيه فرستاد که هذان خصمان اين دو گروه دشمن يکديگرند اختصموا
جنگ و جدال نمودند فی ربهم در دين پروردگار خود و بخاری در صحيح خود آورده که از ابوذر غفاری رحمه الله
منقولست که گفت سوگند ميخورم بخدای که اين آيه در حق شش کس است از مومن و کافر در روز بدر سبقت کردند
بر يکديگر بمبارزت از جانب کفار عتبه بود و شيبه و وليد بن عتبه و از طرف مومن حمزه و علی و عبيده بن حارث
بن عبد المطلب و حمزه مبارزه کرده عتبه را بکشت و امير المومنين علی ع وليد را بکشت و عبيده و شيبه و تفصيل اين قصه
در آيات بدر مذکور است و در تبيان نيز امير المومنين علی ع نقل کرده که آن حضرت فرمود که اين آيه در شان مبارزان
ما که با کفار در قتال بودند نازل شده و در وسيط آورده که فرق خمسه مذکور يعنی يهود و صابيان و نصاری
و مجوس و مشرکان يک گروه اند از ين دو خصم و مومنان علی حده يک گروه و اين دو خصم پيوسته در ذات
و صفات خدای تعالی جنگ ميکنند فالذين كفروا پس آنانکه نگرويدند قطعت لهم بريده شود برای ايشان

بمقدار جثه ایشان ثِیَابٌ مِّن نَّارٍ جامها از آتش که همه جسد ایشان را فرو گیرد مانند جامه که احاطه جمیع بدن کند و
با وجود این شده عذاب یُصَبُّ ریخته شود مِن فَوْقِ رُءُوسِهِمُ از زبر سرهای ایشان یعنی بریزند بر
سرهای ایشان الْحَمِیمُ آب جوشان که از غایت حرارت یُصْهَرُ بِهِ گداخته شود بآن مَا فِی بُطُونِهِمْ آنچه در شکمهای
ایشان باشد از آلات و احشای اندرونی وَالْجُلُودُ و گداخته شود و پوستهای ایشان یعنی اثر حرارت آن از ظاهر و
باطن ایشان برسد وَلَهُم و مر تعذیب ایشان راست مَقَامِعُ گرزها در دست زبانیه مِنْ حَدِیدٍ از آهن که بعنف بر
ایشان کوبند كُلَّمَا أَرَادُوا هرگاه خواهند کفار أَن یَخْرُجُوا مِنْهَا آنکه بیرون آیند از آتش مِنْ
غَمٍّ از جهت کثرت غم و الم و بیطاقتی أُعِیدُوا باز گردانیده شوند بآن گرزها فِیهَا در آن آتش یعنی چون بکنار
دوزخ رسیده نزدیک بخروج شوند زبانیه بگرزهایی که در دست داشته باشند بزنند بر ایشان و باز گردانند ایشان را
بدرکات دوزخ از حسن مرویست که زبانه آتش بر ایشان خورد و بر بالای دوزخ اندازد و بعد از هفتاد سال بقعر دوزخ
رسند و از زبانه آتش ایشان را ببالا اندازد و زبانیه بمقامع بقعر دوزخ افکند و بر همین منوال معذب باشند
و گویند بایشان که وَذُوقُوا و بچشید عَذَابَ الْحَرِیقِ عذاب آتش سوزان را و در حدیث آمده که اگر گرزی از آن عشر
گرزها بر زمین دنیا نهند و همه آدمیان و پریان بر آن جمع شوند و خواهند که آن را بردارند نتوانند و راوی این
حدیث ابو سعید خدری است و عذاب موصوف برای یکی از آن خصم باشد که کافراند پس در حق خصم دیگر که اهل ایمانند
مؤمنان اند فرماید که إِنَّ اللَّهَ بتحقیق که خدای یُدْخِلُ الَّذِینَ آمَنُوا در آورد آنان را که گرویدند بخدا و رسول او
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای شایسته جَنَّاتٍ تَجْرِی در بوستانهای که میرود مِن تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ از زیر اشجار یا مساکن آن جویهای آب یُحَلَّوْنَ فِیهَا آراسته کردانیده و زیور پوشانیده در آن
بهشتها مِنْ أَسَاوِرَ از دستوانها مِن ذَهَبٍ که از جنس طلا باشند وَلُؤْلُؤًا و زیور بسته شوند از
مروارید یا دستوانهای از طلا که مروارید در آن نشانده باشند و عاصم لؤلؤ میخواند یعنی داده شوند مروارید
تا بآن خود را زینت کردانند وَلِبَاسُهُمْ فِیهَا و جامه که پوشند ایشان در بهشت حَرِیرٌ ابریشم خالص است
و در حدیث آمده که هر که در دنیا حریر پوشد در آخرت نپوشد مراد مردانند که لباس حریر بر ایشان حرامست و
طلا هم مثل آنست وَهُدُوا و راه نموده شوند مومنان إِلَى الطَّیِّبِ بچیزی پاکیزه مِنَ الْقَوْلِ از گفتار
یعنی حق تعالی در آخرت آنها بکلمه طیبه راه نماید و آنچنان باشد که چون نظر ایشان بر بهشت افتد گویند الحمد لله الذی
هدانا لهذا و چون به بهشت روند گویند الحمد لله الذی أذهب عنا الحزن و چون در منازل خود قرار گیرند
و گویند الحمد لله الذی صدقنا وعده یا قول پاکیزه آن باشد که در بهشت لغو و فحش و باطل نگویند که لا یسمعون
فیها لغوا و لا تأثیما یا مراد تحیت ایشان باشد با یکدیگر و تحیتهم فیها سلام و اکثر مفسران بر آنند که مراد
بقول طیب کلمه شهادتست که قول تعالی الیه یصعد الکلم الطیب و ابن زید تکبیر را با کلمه شهادة ضم میکند و
میگوید قول طیب لا اله الا الله و الله اکبر است و نزد سدی قول طیب قرآنست و نزد بعضی دیگر مطلقا

ذکر الهی و یا استغفار است و یا هر قول که مطلب نفوس مردمان باشد و سلمی آورده که ذکر الله است و نصیحت
و موعظه مسلمانان یا دعای مؤمنان یا امر معروف و نهی از منکر و صاحب کشف الاسرار گفته که کلام پاکیزه آنست
از دعوی و ریا و عجب دور باشد و بنیاز نزدیک و سهل تستری فرموده که درین کلام نظر کردم هیچ راه نزدیکتر از نیاز
ندیدم و هیچ حجاب صعبتر از دعوی نیافتم وَهُدُوا و راه یافته شوند اهل ایمان إِلَى صِرَاطِ الْحَمِیدِ براه
خداوند ستوده که مستحق حمد است و مراد طریق بهشت است یا بصراط مستقیم که دین اسلام است بعد از آن از صفات
ذمیمه کفار خبر میدهد که إِنَّ الَّذِینَ كَفَرُوا بدرستی که آنانکه نگرویدند بخدا و رسول وَیَصُدُّونَ
و باز میدارند مردمان را عَن سَبِیلِ اللَّهِ از راه ایمان خدای که ایمانست و طاعت وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
و از طواف مسجد حرام بقول اکثر مراد روز حدیبیه است که پیغمبر و اصحاب را از طواف خانه و مسجد باز داشتند الَّذِی
جَعَلْنَاهُ آن مسجدی که ساختیم آن را لِلنَّاسِ برای مردمان مخصوص نیست بعضی دون بعضی سَوَاءً الْعَاكِفُ
فِیهِ یکسانست مقیم در او وَالْبَادِ و آینده در بادیه یعنی در شهری غریب در ادای مناسک حج و ادای لوازم
تعظیم خانه کعبه مساویند و گویند مراد آنست که قبله کسانی که مقیم اند در آن و جماعتی که از اطراف و جوانب عالم اند که آیند
و همه درین حکم مساویند و باهم مساویند در ایمن بودن از قتل و غارت در آن وَمَن یُرِدْ فِیهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ
و هر که اراده کند در حرم کاری را مقارن باشد بمیل کردن و گردیدن از راه حق و پیوسته بستمکاری که آن
شرکست و کسب معصیت یا هر که خواهد در زمین حرم گردیدن را از راه راست بسبب ظلم و تعدی از منهج صواب نُذِقْهُ
بچشانیم او را مِنْ عَذَابٍ أَلِیمٍ از عذاب دردناک در دنیا و در آخرت از ابن عباس ضحاک و مجاهد و از ابن مرویست
که مراد بالحاد و ظلم استحلال حرامست و گویند مراد هر چیزیست که منهیست حتی دشنام دادن بخادم چه ذنوب آنجا
عظیمست نسبت بمواضع دیگر و عقاب آن مضاعف و اکثر علما بر آنند که اراده گناه در حرم موجب استحقاق عذابست
هر که قصد گناهی کند در غیر حرم اگر بفعل آرد بر او نویسند مگر در حرم که اگر اندیشه گناهی کند بی آنکه کند بر او مینویسند
و عبد الله مسعود فرموده که اگر کسی در عدن قصد قتل کسی کند بمکه یعنی قصد کند که کسی را بکشد بمکه او را عذاب الیم بچشانند
علم الهدی رحمه الله فرموده که چون مکه محترم مخصوص است بتضاعف حسنات چه نمازی در آن با چندین نماز در
غیر آن برابر است پس جزای سیئات نیز در آن مضاعف باشد از سایر مواضع و نزد جمعی دیگر الحاد و ظلم قصد کشتن
کیست که وی قصد کشتن او کند و ظلم کند بر کسی که قصد ظلم او نکند و ممکنست استدلال کردن باین آیت بر آنکه
هر که در حرم احداث امری کند که موجب حد یا تعزیر باشد عقوبت او را زیاده کرد اند بجهت آنکه فرموده نذقه من
عذاب الیم وَإِذْ بَوَّأْنَا و یاد کن ای محمد که چون تعیین مرجع کردیم لِإِبْرَاهِیمَ برای ابرهیم علیه السلام مَكَانَ الْبَیْتِ
جای خانه کعبه را در وقت ساعت یعنی آن مکان را مرجع او گردانیدیم تا رجوع بوی نموده در آن خانه بنا کند و عبادت
نماید و در روایت آمده که حق تعالی وضع خانه کعبه کرد باسمان در زمان طوفان نوح و آن از یاقوت سرخ بود پس حق تعالی
ابرهیم را امر کرد تا موضع آن خانه بسازد باین وجه که بفرستاد تا سایه افکند بر مقدار که زمین خانه بود و ابرهیم بر آن
ابری

خانه بنا کرده و کویند بادی برانکیخت تا بدان اندازه زمین برفت و یا جبرئیل بیامد و کرد آن خانه خطی بکشید و ابراهیم
بر اساس قدیم بنا فرمود کفتیم او را الا تشرک که شرک میاور و انباز مکیر بی شیئا بمن چیزی را که من از شرک منزه ام
پس مرا بوحدانیت پرستش کن وطهر بیتی و پاک کن خانه مرا از بتان و از جمیع چیزهای ناشایسته مانند
نجاستهای للطائفین برای طواف کنندکان کرد اکردان والقائمین و برای ایستادکان نماز و
الرکع السجود و رکوع کنندکان که سجده نمایند کا نکه مراد بقائمین و راکعین و ساجدین نمازکذارندکانند
و اکثر مفسران بر آنند که مراد بطائفین اهل آفاقند که بطواف خانه توجه نموده باشند و بقائمین کسانی اند که مقیم آن
بلدند و متوطن دران و راکعین و ساجدین نمازکذارندکان اند و لهذا مسافران را در آنجا طواف کردن افضل است
از نماز کردن و مقیمان را نماز کردن افضل از طواف کردن حاصل که می فرماید ای ابرهیم خانه کعبه را از اصنام و انجاس پاک کردان تا
ان را طواف کنند و دران نماز کذارند این قول بزبان اهل عالمست اما بزبان اشارت میفرماید که دل خود را که دار الملک
کبریای منست از همه چیزها پاک کن و غیر را بدان راه مده که بیانه محبت ماست در خبرست که وحی آمد بداود که برای من
خانه پاک ساز که نظر عظمت من بان فرود آید داود کفت کدام خانه است که عظمت و جلال ترا باشد فرمود که آن دل بنده
مؤمن منست داود کفت او را چه کونه پاک دارم خطاب آمد که آتش محبت ما دران زن تا هر چه غیر ماست همه را بسوزد
آورده اند که چون ابراهیم خلیل خانه کعبه را تمام کرد وحی آمد بوی که مردمان را بخوان و آوازده ابراهیم فرمود که آواز من
بکجا رسد خطاب آمد که از تو ندا کردن و از من رسانیدن پس خلیل با مر ملک جلیل در مقام و بروایتی بر کوه ابو قبیس
برخاست و هر دو انکشت بر کوش نهاد و باواز بلند ندا کرد که یا ایها الناس حجوا بیت ربکم ای مردمان حج خانه
خود را بر شما نوشته و شما را بدان میخواند اجابت کنید حق تعالی آواز او را بجمیع مردمان اهل عالم و هر که در اصلاب مردان
و ارحام زنان بودند از مشرق تا مغرب برسانید هر که در علم الله بود که حج کذارد بجواب لبیک اللهم لبیک زبان بکشادند
و حق تعالی این قصه را باین وجه بحبیب بر کزیده خود اخبار میفرماید واذن فی الناس و ندا در ده ای ابرهیم
در میان مردمان بالحج بدعوت حج و امر بآن یعنی بخوان ایشان را بطواف خانه خدا و بادای مناسک آن یأتوک
تا بیایند بسوی تو رجالا در حالتی که پیادکان باشند وعلی کل ضامر در حالتی که سواران باشند بر هر شتر
لاغر شده از کثرت سیر بعد میفرماید که بعد تمام یأتین آیند آن شتران من کل فج عمیق از هر راه فراخ
که دور باشد مراد آنست که مردمان را بوجوب حج دعوت کن که سواره و پیاده خواهند آمد و روایتست از سعید بن جبیر
که عبد الله عباس پسران خود را کفت که ای پسران من حج کنید پیاده در حالت آمدن و بازکشتن که من از رسول خدا شنیدم
که فرمود که هر کس سواره بحج آمده باشد بهر کامی که راحله او بردارد هفتاد حسنه است و هر شخصی که پیاده آمده باشد هفتصد حسنه
است از حسنات حرم کفتند یا رسول الله حسنات حرم چه چیزست فرمود که هر حسنه آن مقابل صد هزار حسنه است در غیر آن
و در کشف الغمه از علی بن زید بن جدعان نقل کرده که حضرت امام حسن بن علی علیهما السلام پانزده حج مقبول کذارده بود و ملازمان او
اسبان را هوار خوش رفتار با او میکشیدند تا بیکه معظمه و هر چند مسافر دورتر باشد ثواب آن بیشتر خواهد بود و از

سید عالم نقل کرده که شنیدم از ان حضرت که فرمود حق تعالی با فرشتکان مباهات میفرماید با اهل عرفات و میکوید ای
فرشتکان من نظر کنید به بندکان من که همه ژولیده موی و کرد آلود توجه نموده اند بجانب من از راه دور و دراز پس کواه
میکیرم شما را که بتحقیق اجابت دعای ایشان کردم و اذن شفاعت ایشان دادم در هر که راغب باشند و بخشیدم بدکار
ایشان را به نیکوکار ایشان و عطا فرمودم نیکوکاران ایشان را جمیع آنچه از من طلبیده اند غیر از حقوقی که در میانه ایشان
باشد یعنی غیر از چیزی که در ذمه یکدیکر داشته باشند یا بطریق امانت نزد یکدیکر کذاشته باشند پس چون حاجیان
از عرفات بمشعر روانه شوند و وقوف کنند و عود کنند در مطالب و مقاصد خود یعنی آنها را بحق تعالی رفع نموده طلب انجاح
آن کنند حق تعالی بملائکه کوید ای فرشتکان من بندکان من وقوف نموده اند در مشعر و در مطلوب خود عود کرده از من
طلب آن میکنند پس کواه میکیرم شما را که اجابت نمودم دعای ایشان را و زمام شفاعت بدست ایشان دادم تا در حق هر که
رغبت داشته باشند شفاعت نمایند و بدکاران ایشان را به نیکوکاران ایشان بخشیدم و جمیع آنچه ایشان طلب کرده اند
بایشان ارزانی داشتم و ضامن شدم جمیع حقوقی را که در ذمه یکدیکر دارند و آن را در کف کفایت خود نهادم و فردای قیامت خصمان
ایشان را از ایشان خشنود کردانم بر وجهی که هیچکس دعوی بر ایشان نداشته باشد و نزد بعضی خطاب متوجه حضرت رسالت است
و مصدق این قول است آنچه از امام جعفر صادق روایت که پیغمبر قبل از حجة الوداع ده سال در مدینه اقامت نموده و درین
مدت حج نرفت و چون این آیه نازل شد منادی خود را فرمود که ندا در دهند در میان مردمان از جهت حج رفتن پس
در مدینه خلق بسیار از اعراب و غیر ایشان جمع شدند و اکثر از اهل مدینه بودند و آنحضرت در بیست و ششم ذی القعده از
مدینه مبارکه بیرون رفت و چون بمسجد شجره رسید وقت زوال بود غسل کرده نیت حج قران فرمود و بعد از انکه ظهر
ادا فرموده بود و متوجه مکه شد مناسک حجة الوداع را بجا آورد پس میفرماید ای محمد ندا کن مردمان را بخانه خدا تا پیاده
و سواره بیایند نزد تو لیشهدوا تا حاضر شوند منافع لهم نزدیک منفعتهایی که مر ایشان راست یعنی بمنافع
دینی یا دنیوی خود برسند که ارباح تجارتست در دنیا یا رسیدن بجنات عالیه در عقبا اول قول ابن عباس و ابن جبیر است
و دویم قول سعید بن مسیب و عطیه و مأثور از ابو جعفر و ابو عبد الله و نزد مجاهد هم تجارتست در دنیا و هم ثواب در آخرت
و صاحب کنز العرفان و کشاف کفته که مراد منافع دینیه و دنیویه است که مختص است باین عبادت و در غیر آن از انواع عبادت
چون نماز و روزه و زکوه یافت نشود و این منافی قولین مذکور نیست ویذکروا اسم الله و بجهت آنکه یاد کنند
نام خدا را از لبیک و تکبیر فی ایام معلومات در روزهای دانسته شده نزد مردمان معلوم معهود در میان ایشان
که آن دهه اول ذی الحجه است و مراد بمعدودات در آیه واذکروا الله فی ایام معدودات ایام تشریق است که روز عید قربانست
و سه روز بعد از ان و نزد ابن عباس ایام معلومات ایام تشریقات و معدودات ایام عشر و این قول از ابو جعفر
منقول است و مقوی قول ثانی است اینکه میفرماید بعد از اینکه علی ما رزقهم یعنی ذکر خدا اکنند بر ذبح آنچه
روزی داده شده است ایشان را من بهیمة الانعام از بستهٔ زبانان چهارپایان از شتر و کاو و کوسفند
مراد آنست که در حین ذبح و نحر نام خدا را ببرند و باسم او بکشند نه باسم بتان همچنانکه شعار کفار است و از

امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که [مراد] تکبیرات درین معنی عقب پانزده نماز که اول آن ظهر عید است و این مؤید قول ثانیست
و صورت تکبیر اینست که الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر الله اکبر ولله الحمد الله اکبر علی ما هدینا وله
الحمد علی ما اولینا والله اکبر علی ما رزقنا من بهیمة الانعام آورده اند که کفار بنام بتان خود قربان میکردند و از گوشت
قربانی نمیخوردند حق تعالی رسوم باطله ایشانرا درهم شکسته با اهل ایمان امر میکند که بنام من قربانی کنید فکلوا منها
پس بخورید از گوشت آن واطعموا البائس الفقیر و بخورانید از آن قربانی درماندهٔ محنت کشیده محتاج
تنگدست را و بدانکه اگر مذبوح هدی است امر باکل و اطعام از برای وجوبست و اگر قربانیست از برای ندب [؟] و اگر ذبح از
برای کفارتی باشد یا نذر کرده باشد صاحب مذبوح را جایز نیست خوردن آن چنانچه در احادیث صحیحه اهل البیت ثابت گشته
و بائس کسیست که اثر شدت و محنت فقر بر او ظاهر باشد از جوع و برهنگی و یا آنکه دست خود را برای سؤال دراز
کرده و کف دست برای طلب گشاده و یا کسیست که مهمان عار داشته باشد از بطالت او و بجهت نهایت پریشانی
و خواری و فقیر زبان مرتبه است و لهذا حق تعالی تقدیم اسم او نموده بر فقیر ثم لیقضوا تفثهم و بعد از آن
بگذارید مناسک حج را از سر تراشیدن و ناخن چیدن و رمی جمار کردن و غیر آن از اعمال حج که وارد گردیده
ولیوفوا نذورهم و باید که وفا کنند بنذرهای خود یعنی بانچه نذر کرده باشید از حج و غیر آن از طاعات که
درین ایام در مکه بجای می آورند ولیطوفوا و باید که طواف کنند طواف زیارت و طواف نساء و طواف عمره
بالبیت العتیق بخانه آزاد از غرق روز طوفان و از تملک مردمان و تسلط جباران از سعید بن جبیر روایت
که تبع متوجه مکه شد بقصد خراب کردن خانه کعبه چون بغدیر رسید مفلوج شد و هر چند اطبا در معالجه او کوشیدند
فایده نداد بعضی از اهل اسلام نزد او آمدند و گفتند ای ملک این خانه را خدا بیتی که هر که قصد وی کند او را ببلائی
مبتلا سازد و او را از آن باز دارد اگر خواهی که بکردی عزم را جزم کن که تعرض بآن خانه نرسانی تا خدای آن
خانه ترا شفایی دهد ملک برین عزم متوجه مکه شد حق تعالی او را از مرض شفا داد و وی بمکه آمده مأمور شد تا خانه
کعبه را کسوه فاخر پوشانیدند و او کسی که خانه کعبه را کسوه پوشانید وی بود و هزار شتر قربان کرد و اهل حرم را
بصله و عطا نوازش نمود و در آن موضع که فرود آمده بود آنرا مطابخ نام کردند زیرا که طبخ بسیار آنجا کردند
و مردمان مکه را اطعام نمودند و اینکه حجاج تخریب رکنی از مکه نموده حق تعالی او را هلاک نگردانید بنزول
عذاب بران بجهت آن بود که مقصود آن گرفتن عبدالله زبیر بود که بخانه کعبه پناه برده بود نه تخریب خانه و لهذا
بعد از آنکه ابن زبیر را از آنجا بیرون آورد تعمیر آن نمود و بر طریق اول بنا نمود و یا بجهت برکت و یمنت سید عالم
جمیع امت او محفوظ اند از عذاب استیصال در دنیا و این وجه اوجه و جرأت حجاج اقدام او برین فعل قبیح
بخانه کعبه ومن دخله کان آمنا بوده و نزد بعضی بیت عتیق بمعنی قدیمیست زیرا که بانی خانه کعبه آدم بود که قوله
ان اول بیت وضع للناس للذی ببکة مبارکا و بعد از طوفان ابراهیم تجدید آن نمود و بعد از آن عمالقه و در
بعضی روایات آمده که بنای آن خانه قبل از آدم بوده بدو هزار سال و آنرا ضراح میگفتند ذلک امر حج و مناسک او

اینست که مذکور شد ومن یعظم حرمات الله و هر که بزرگ دارد حرمتهای خدا را یعنی حرمت احکام حج را نگهدارد
و هتک آن نکند و حرمت آن بجای آورد فهو خیر له پس آن تعظیم که حفظ احکام او سبحانه است و امثال آن نمود خیر
بهتر است مر او را عند ربه نزد پروردگار او از پاداش و جزا واحلت لکم و حلال کرده شدم شما را
در حال احرام الانعام همه چهارپایان و حکم آنها حکم صید بر اینست که بر محرم حرامست کقوله تعالی الا ما یتلی
علیکم مگر آنچه خوانده شود بر شما تحریم آن که میته است و آنچه نام غیر خدا گفته باشند کقوله تعالی حرمت علیکم
المیته تا آخر و چون حق تعالی ترغیب بندگان نمود بر تعظیم حرمات خود در عقب او امر کرد باجتناب اوثان و
قول زور چه توحید خدا و نفی شریک از او و صدق قول از اعظم حرمات است و فرمود فاجتنبوا الرجس
پس دور شوید از پلیدی من الاوثان که آن بتانند یعنی بتان را شریک خدا نگردانید بلکه بر طریق
طریق توحید خدا را پرستید واجتنبوا قول الزور و اجتناب کنید از گفتار دروغ که دعوی شرکت بتانست
بخدا و غیر آن و یا مراد مطلق کذبست و بهتان حاصل که میفرماید از عبادت اوثان و قول زور دور شوید
حنفاء لله در حالتی که میل کننده باشید از همه ادیان باطله بدین اسلام از برای خدا یعنی خاص و خالص از برای او
غیر مشرکین به نه شرک آرندگان [با خدا] مراد آنست که [؟] ادای مناسک حج کنید در حینی که مخلص باشید برای
خدا بر خلاف عادت کفار و در تلبیه حج غیر را شریک او سبحانه مگردانید و یا آنکه مراد اخلاص است در همه عبادات
یعنی جمیع طاعات خاص و خالص گردانید از برای او ومن یشرک بالله و هر که شرک آرد بخدا فکانما خر
پس گویا در افتاده من السماء از آسمان بر روی زمین و هلاک شده و از اوج عزت ایمان بحضیض ذلت
کفر و طغیان افتاده فتخطفه الطیر پس در ربایند او را مرغان مردارخوار از روی زمین و اجزای او را
متفرق میسازند و میدرند او تهوی به الریح یا گوی باد افکند او را بادها از موضع بلند فی مکان سحیق
در جای دور دست [از] گیری و فریاد رسی چه شیطان او را در چاه عمیق ضلالت افکند مراد آنست که هر که شرک آرد بخدای بی تحقیق
نقل او هلاک گشته مانند هلاک کسی که از آسمان بزمین افتاده یا باد او را از جای بلند بزیر افکنده و هلاک ساخته
چه هر کرا از اوج عزت ایمان بحضیض کفر افتد هواهای نفس او را پریشان و پایمال سازند تا باد وسوسه شیطان او را
در وادی ضلالت افکند و نابود شود ذلک حقیقت امر اینست که مذکور شد پس ابتدا کلام دیگر کرده میفرماید که
ومن یعظم و هر که تعظیم کند شعائر الله نشانهای خدا را که مناسک حج است و اعتقاد حقیقت آن نماید
بر وجه اخلاص آنرا بجای آورد فانها پس بدرستی که بزرگ داشتن آن شعائر من تقوی القلوب از پرهیزکاری
دلهاست یعنی تعظیم شعائر خدا از افعال کسانیست که قلوب ایشان ترسکار است از موجبات غضب الهی یا پاکیزه است از شایبه
اعتقاد فاسد و صفات و از زنگ خلل لکم فیها شما راست در مناسک حج منافع منفعتها که آن کسب تجارت
در طریق آن یا رسیدن بثواب عظیم آخرت و نزد بعضی مراد بشعائر شتران اند که اشعار یا تقلید کرده باشند پس معنی آنست
که مر شما راست در شتران منفعتها از شیر و پشم و موی و سواری و حمل توشه و سایر اسباب و انتقال بران الی اجل

مُسَمًّی تا وقتی که زمان کشتن آنست تا قیامت اخذ منافع شما را جایز است تا از ان منتفع شوید تا هنگام رسیدن
آنها ثُمَّ مَحِلُّهَا پس جای مناسک حج یا موضع کشتن شتران منتهی است اِلَی الْبَیْتِ الْعَتِیقِ بخانهٔ آزاد از غرق
یا از تسلط جباران یا خانهٔ از قدیم مراد خانهٔ کعبه است بدانکه فقهای ما متفق اند بر جواز اخذ منافع مذکوره از شتران
اگرچه بعد از شعار تقلید باشد و وقتی که ضرری بآن و ولدان نرسد و این را از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده اند و محل
کشتن شتران در مکه است بحزوره اگر هدی برای عمره باشد و در منی اگر برای حج باشد وَلِکُلِّ اُمَّةٍ و مر گروهی را که از
اهل ادیان که پیش از شما بودند جَعَلْنَا مَنْسَکًا گردانیدیم محل عبادتی که ذبح کنند در آن از برای تقرب جستن
لِیَذْکُرُوا اسْمَ اللّٰهِ تا یاد کنند نام خدا را عَلٰی مَا رَزَقَهُمْ بر ذبح آنچه داده مر ایشان را مِنْ بَهِیمَةِ الْاَنْعَامِ
از بسته زبانان چهارپایان یا هر کس را متدین گردانیده بودیم بنوع طاعتی تا یاد میکنند و حمد و شکر او را بجای آورند
بر آنچه روزی ایشان کرده بوده از چهارپایان و معنی اوداج و اشهرات فَاِلٰهُکُمْ پس خدای شما ای آدمیان اِلٰهٌ
وَاحِدٌ یک خداست فَلَهُ اَسْلِمُوا پس او را گردن نهید و تقرب جوئید و ذکر او را خالص گردانید و تقرب او را بشرک
و کفر مخلوط مسازید یعنی با اوثان وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِینَ و بشارت ده ای محمد فروتنان و متواضعان را در درکات که بدیگر
ما آرمیده و مطمئن اند و گویند مُخْبِتِین کسانی اند که ظلم نکنند و اگر بر ایشان ظلم کنند انتقام نکشند و مطمئن باشند
تا روز رستخیز پس در صفات حمیدهٔ ایشان میفرماید بقوله تعالی اَلَّذِینَ اِذَا ذُکِرَ اللّٰهُ آنانکه چون یاد کرده شود
خدای نزدیک ایشان وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ بترسد دلهای ایشان از هیبت جلال ربانی و طلوع انوار عظمت
سبحانی یا هرگاه تخویف کرده شوند بعذاب و عقاب الهی دلهای ایشان خایف و هراسان شود وَالصَّابِرِینَ و دیگر
مژده ده صبر کنندگان را عَلٰی مَا اَصَابَهُمْ بر آنچه رسیده بایشان و میرسد از تکالیف و محنتها وَالْمُقِیمِی الصَّلٰوةِ
و برپای دارندگان نماز را و ادا کنندگان در اوقات خود همچنانکه مامور و ماجورند بآن وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ
یُنْفِقُونَ و از آنچه روزی داده ایم ایشان را انفاق میکنند در وجوه خیر از مصارف واجبه و مندوبه و باز
سخن را بذکر ذبایح کشیده میفرماید وَالْبُدْنَ و شتران و بزرگ را جَعَلْنَاهَا لَکُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللّٰهِ
گردانیده ایم یعنی مقرر ساخته ایم برای شما که از نشانهای دین خدا باشند و از علامات مناسک حج خانه وی که
آن اشعار و تقلید و اطعام آنهاست لَکُمْ فِیهَا خَیْرٌ مر شما را در آنها نیکوئیهای بسیار است از منافع دنیوی
و دینوی که آن موجب جمیل و ثواب جزیل است فَاذْکُرُوا اسْمَ اللّٰهِ یاد کنید نام خدا را عَلَیْهَا بر کشتن آن یعنی
در حین کشتن تکبیر گویند که آن اللّٰه اکبر است یا مطلق ذکر صَوَافَّ در حالتی که صف زده گان باشند یعنی بر پای
ایستاده و چهار دست و پا را بترتیب نهاده و این بر طریق استحباب است و کیفیت آن چنانست که هر دو دست آنرا از
خف تا رکبه بر یکدیگر بندند و تیغ بر گو سینه او فرو برند و این طریق از ابو عبد اللّٰه علیه السلام مرویست و معمول هم فقهای ماست
و در گاو چهار دست و پای آنرا بندند و دنب او را رها کنند و در گوسفند دو دست و پای او را بهم بندند فَاِذَا وَجَبَتْ
پس چون بیفتد بر زمین جُنُوبُهَا پهلوهای شتران و روح از ان مفارقت کند فَکُلُوا مِنْهَا پس بخورید از ان یعنی

از گوشتهای آن وَاَطْعِمُوا الْقَانِعَ و بخورانید درویش قناعت کننده را که خاضع است وَالْمُعْتَرَّ و سوال کننده خواهنده را
و بدانکه ظاهر روایات اهل البیت و فتوی مجتهدان امامیه بر قسمت هدی است بر سه قسم و خلاف در وجوب و ندب ثلث
است و اصح اشهر وجوب تصدیق ثلث آنست و اهدای ثلث آن واجب نیست بلکه مسمی کافیست و واجبست که هدی و اجب تمام
خلقت باشد و لاغر نباشد کَذٰلِکَ همچنانکه یاد کرده شد یعنی مثل آنچه وصف کردیم از امر بکشتن شتران که ایستاده
آنجا سَخَّرْنَاهَا رام گردانیدیم آنها را با وجود قدرت و قوت و عظم جثه لَکُمْ برای شما که بی تعب و مشقت آنها را
میگیرید و می بندید و میکشید لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ تا شاید شما سپاسداری کنید مر خدا را بر نعمتهای او و نقل است و
آورده اند که اهل جاهلیت خون قربانیهای خود را بر دیوار کعبه می مالیدند و آنرا سبب تقرب میدانستند در اول زمان
اسلام مومنان نیز بر همان قاعده و داعیه آلوده کی دیوار محترم کعبه معظمه داشتند حق تعالی از ان نهی کرد و فرمود لا
لَنْ یَنَالَ اللّٰهَ هرگز نرسد بخدای تعالی یعنی بمحل رضا و قبول او لُحُومُهَا گوشتهای قربانی که صدقه میدهید و لا
دِمَاؤُهَا و نه خونهای ایشان که بوقت قربانی میریزند وَلٰکِنْ یَنَالُهُ ولیکن میرسد بمحل قبول و رضای او
التَّقْوٰی آنچه پرهیزگاریست مِنْکُمْ از جانب شما یعنی از تقوی قلوب شما که داعی شماست بتعظیم امر خدا و تقرب و امتثال
او بقربانی کردن کَذٰلِکَ همچنانکه مذکور شد سَخَّرَهَا لَکُمْ رام کرده و مسخر فرمان گردانید انعام را برای شما از روی
انقیاد لِتُکَبِّرُوا اللّٰهَ تا بزرگی یاد کنید خدا را و بشناسید عظمت و اقتدار او را بر چیزی که غیر او بر او قادر نیست در کبریا
و جبروت و بر او متوحد دانید عَلٰی مَا هَدٰیکُمْ بر آنچه راه نمود شما را بطریق تسخیر و نحر قربانیها و کیفیات تقرب بآن
و گویند مراد تکبیرات در حالت ذبح وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِینَ و مژده ده ای محمد نیکوکاران مخلص را بجهت طاعت یا بقول
یا بوعده نصرت همچنانکه میفرماید اِنَّ اللّٰهَ یُدَافِعُ بدرستی که خدای دفع کند و باز دارد فتنهٔ مشرکان را عَنِ الَّذِینَ
آمَنُوا از آنانکه گرویده اند مومنان را بر ایشان نصرت دهد اِنَّ اللّٰهَ لَا یُحِبُّ بدرستی که خدای دوست نمیدارد
کُلَّ خَوَّانٍ هر خیانت کننده را که در امانت دین خاین است بجهت شرک آوردن کَفُورٍ ناسپاس بر نعمتها و کفر انعام
بر ایشان میفرستد و ایشان بنام بتان قربان میکنند یعنی حق تعالی را ضی بفعل ایشان نیست پس هر که نصرت ایشان نمید هد
و هر را معلوم کرده اند آورده اند که کفار مکه بدست و زبان دراز میکردند و هر ساعت از اصحاب بعضی را شکسته و جمعی
نزد حضرت نبوت پناه آمده شکایت مینمودند و حضرت میفرمود که صبر کنید که من بقتال ایشان مامور نیستم و چون
هجرت بمدینه واقع شد اذن قتال در رسید و اول آیتی که در باب جهاد نازل شد این بود که اُذِنَ دستوری داده شد
زار کردن لِلَّذِینَ یُقَاتَلُونَ مر آنان را که خواهند کارزار کنند با جماعت کفار بِاَنَّهُمْ ظُلِمُوا بسبب آنکه ستم رسیده
و جفاها بسیار از دشمنان کشیده و حفص بفتح تا میخواند یعنی آنان را که کافران با ایشان مقاتله میکنند دستوری
داده که قتال کنند وَاِنَّ اللّٰهَ و بدرستی که خدا عَلٰی نَصْرِهِمْ بر یاری دادن مظلومان که مومنان لَقَدِیرٌ هر آینه توانا
پس مخصوص شدند در قتال اَلَّذِینَ اُخْرِجُوا آنانکه بیرون کرده شدند مِنْ دِیَارِهِمْ از سراهای خود که در مکه داشتند
بِغَیْرِ حَقٍّ بناحق و ناروا و اصلا مستوجب اخراج نبودند و چیزی از ایشان صادر نشده بود که سبب بیرون کردن ایشان بود
ی

الا ان یقولوا مگر آنکه میگفتند ربنا الله پروردگار ما خدای یگانه است از ابو جعفر علیه السلام مرویست که این آیه نازل شد در
شان مهاجرین و جاری گشته در آل محمد علیهم السلام که از دیار خود شان بیرون کردند جفا و ستم و جور و تنگی بر ایشان روا داشتند
ولولا دفع الله الناس و اگر نه دفع کردن خدای بودی مر مومنان را بعضهم ببعض یعنی ایشان را بعضی بتسلیط
مومنان بر مشرکان لهدمت هر آینه ویران کرده شدی باستیلای کافران مشرکان و راه مخلوق و صوامع
صومعهای رهبانان در زمان عیسی و بیع و کلیسیای ترسایان در آن زمان در صحراها و سر کوهها از اطراف و
صلوات و کنشتهای یهودان در زمان موسی علیه السلام و مساجد و مسجدهای مسلمانان در زمان پیغمبر آخر الزمان که
یذکر فیها که همیشه یاد کرده میشدی در آن مساجد با جمیع بقاع مذکوره اسم الله کثیرا نام خدا بسیار و لینصرن
الله و هر آینه یاری دهد خدای من ینصره کسی را که دین او را یاری دهد و مردمان را بر طاعت و ترغیب نماید ان
الله لقوی بدرستی که خدای تواناست بر نصرت مومنان عزیز غالبست بر همه کس و همه چیز و هر که را خواهد غلبه دهد
و درین آیه وعده داد مظلومان را بنصرت و وفا نمود بوعده آن چه تسلیط مهاجر و انصار نمود بر صنادید قریش و
اکابر کاسره عجم و قیاصره و ایشان و زمین و دیار ایشان را با مسلمانان تفویض نمود درین آیه اخبار است از غیب چه این نصرت بعد
ازین بظهور رسید دیگر در صفت ماذونان بقتال میفرماید که الذین ان مکناهم یعنی آن جماعت ماذونان آنانند که
اگر جای دهیم ایشان را و تمکین و قدرت و اقتدار بخشیم آنها را فی الارض در زمین و زمام حکمت بکف کفایت ایشان
دهیم اقاموا الصلوة بر پای دارند نماز را بجهت تعظیم ما و اتوا الزکوة و بدهند زکات را بجهت یاری دادن
بندگان ما و امروا بالمعروف و بفرمایند به نیکویی یعنی آنچه در شرع و عقل نیکو باشد و نهوا عن المنکر
و باز دارند مردمان را از زشتی یعنی آنچه شرع و عقل قبیح شمرند و لله عاقبة الامور و مر خدای راست سرانجام همه عشر
کارها و همه چیزها بید قدرت اوست و این تاکید وعده نصرت است از عکرمه نقلست که این ممکنان محرومانند و ابو جعفر علیه السلام
فرموده که نحن هم آنها مائیم چه منصب امامت و حکومت و عصمت نامزد ماست و مرتبه علم و فضل و طهارت و تقوی و
سایر صفات کمال لازم احوال ما بعد از آن بجهت تسلیه خاطر عاطر سید عالم صلی الله علیه که پیوسته تکذیب او میکردند و انکار مینمودند
میفرماید که و ان یکذبوک و اگر تکذیب میکنند ترا مشرکان قریش و غم و اندوه بخود راه مده که آن تکذیب
مخصوص بتو نیست فقد کذبت پس بتحقیق که تکذیب کردند قبلهم پیش از صنادید مکه تکذیب تو میکردند قوم
نوح گروه نوح مر نوح را و عاد گروه عاد هود را و ثمود و گروه ثمود صالح را و قوم ابراهیم و گروه
ابراهیم مر ابراهیم را و قوم لوط و گروه لوط مر لوط را و اصحاب مدین و اهل مدین شعیب را و کذب موسی
و تکذیب کرده شد موسی یعنی فرعونیان او را تکذیب کردند نه قوم او که بنی اسرائیل بودند فاملیت پس مهلت دادم
للکافرین مر آن ناگرویدگان را تا وقتی که آجال مقدره ایشان در آمد ثم اخذتهم پس بگرفتم ایشان را
بعذاب طوفان و ریح صرصر و صیحه و لشکر پشه و خسف و حجاره و عذاب یوم الظلة و غرق شدن فکیف کان
پس چگونه بود نکیر ناپسندیدن من ایشان را که نعمت بر ایشان محنت بدل ساختیم و حیات را بهلاکت و عمارت را
بویرانی وخرابی

بویرانی و خرابی فکاین من قریة پس بسا از دیه و شهر که ما اهلکناها هلاک کردیم آن را با هلاک
اهل آن و هی و حال آنکه آن دیه یعنی مردمان آن ظالمة ستمکار بودند بر خود یعنی مشرک فهی پس آن دیه خاویة
علی عروشها افتاده است بر سقفهای خود یعنی اول سقفهای آن بناها بیفتاد بعد از آن دیوارهای آن بر
بالای آن فرود آمد و بئر معطلة و بسا از چاه معمور پر آب در بادیه که باز گذاشته و دست باز داشته شده که
اهل آن هلاک شده و کسی نیست که از آن آب برکشد و قصر مشید و بسا کوشک بلند افراشته با گچ کاری کرده
شده و مستحکم که از ساکنان خالیست بجهت استیصال ایشان در اکثر تفاسیر آمده که این چاه در پایان کوه حضر
موت و قصر مشید بر قله آن کوه و در لباب گفته که بنا کننده آن قصر عاد ثانی بود که آن را منصف گویند و در اشهر روایات
واقع شده که چون قوم ثمود هلاک شدند صالح علیه السلام با چهار هزار کس بدیار یمن آمد و در بعضی از منازل آن ولایت موت
بروح حاضر شد و آن منزل را حضر موت نام نهادند یعنی جایی که در آنجا موت بر صالح حاضر شد و در آنجا متوفی شد
و آنجا بلده ساختند و حضورا نام نهادند و اصحاب او خلاس بن سوید و بروایتی جلهس بن خلاس را بر خود امیر ساختند
و وزارت او را بسنحاریب بن سواده دادند و بر سر این چاه که بئر معطله اشارتست قرار گرفتند و قصر مشید ساختند و اولاد
ایشان بعد از مدتی بت پرستی آغاز کرده از دین پدران برگشتند و حنظله بن صفوان از اکرم [illegible] شتربان بود به پیغمبری
بدیشان آمده در بازار کشتند بخواری و زاری تمام و حق تعالی بجهت این ایشان را استیصال ساخت و چاه ایشان
معطل و کوشک ایشان خالی ماند و یک کس از ایشان نماند که از آن آب برکشد و در قصر بنشیند و در تیسیر آورده که
پادشاهی کافر روزی بر مسلمانان غضب کرده خواست که او را بکشد وزیر بگریخت با چهار هزار کس از اهل ایمان و در کوه حضرموت
که هوای خوش داشت منزل ساخت و هر چند چاه میکندند آب تلخ بیرون می آمد یکی از رجال الغیب بدیشان رسید موضع
جهت چاه نشان کرد و چون بکندند آبی بغایت لطافت و شیرین بیرون آمد ایشان آنجا مرا کنانده ساختند و از پایین
تا بالا بخشتهای زر و نقره برآوردند و به پرستش پروردگار خود مشغول شدند بعد از آن مدتی شیطان بصورت زنی پیر
برآمده زنان را دلالت کرد بر آنکه در وقت غایب شدن شوهران بیکدیگر مشغول شوند و دیگر بار بشکل مردی پیر برآمده
بر ایشان ظاهر گشت مردان را بوقت دوری از زنان بوطی بهایم داشت و چون این عمل قبیح در میان ایشان پدید آمد حق تعالی
حنظله بن صفوان یا بن صفوان را بدیشان به پیغمبری فرستاد و بدو نگرویدند آب چاه ایشان بزمین فرو رفت بعد از تو
ایمان آن پیغمبر دعا فرمود آب باز آمد دیگر باره آغاز نافرمانی کردند و تکذیب او نمودند حق تعالی بان پیغمبر خبر داد که بعد از هفت سال
و هفت ماه و هفت روز و هفت ساعت عذاب بر ایشان خواهم فرستاد ایشان قصر مشید را بنا کردند بخشتهای زر و نقره
و یاقوت و جواهر مرصع کردانیدند و بعد از انقضای زمان مهلت رجوع بر آن قصر کرده و درها بستند جبرئیل فرود آمد
ایشان را با قصر بزمین فرو برد اکنون چاه ایشان ایستاده است و دود سیاه متعفن از آنجا بر می آید و کسانی که از نواحی
هلاک شدگان میشنوند افلم یسیروا آیا نرفتند کفار مکه و سیر نکردند فی الارض در زمین یمن و شام یعنی
در آن موضع میرسند در وقت تجارت و مشاهده میکنند پس چرا از آن عبرت نمیگیرند تا از کفر و شرک باز ایستند و بعذاب

کرفتار نشوند و همچنانکه ایشان چنانکه میفرماید فَتَکُونَ لَهُمْ پس باشد مر ایشان را قُلُوبٌ یَعْقِلُونَ بِهَا دلهای که تعقل کنند بچیزی که سبب عبرت ایشان شود أَوْ آذَانٌ یَسْمَعُونَ بِهَا یا باشد ایشان را گوشها که بشنوند بآنچه ظن وجیب شنیدن آن از وحی که آن خبر دادن حق تعالی است از استیصال جماعت مذکوره فَإِنَّهَا پس قصه و شأن اینست

لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ کور و نابینا نیست دیدهای ظاهر ایشان چه همه چیزها می‌بینند وَلَٰكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ و لیکن نابیناست از مشاهده اعتبار آن دلهای که هست در سینهای ایشان یعنی چشم و دل ایشان پوشیده است از مشاهده احوال گذشتگان و بی‌بصیرت است از دیدن وقایع ایشان که نزول عقوبات بر ایشان و بجهت این عبرت نمی‌گیرند و ذکر صدور بجهت مبالغه و تاکید است روایت که چون آیه وَمَنْ كَانَ فِي هَٰذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ نازل شد ابن مکتوم مغموم شد نزد حضرت رسالت آمد و گفت یا رسول الله من در دنیا اعمی ام پس در آخرت نیز اعمی خواهم بود حق تعالی این آیه را نازل کرد اینجون ابن مکتوم این آیه بشنید شادمان گشت آورده اند که کفار قریش چون نضر بن حارث و امثال او پیوسته تعجیل عذاب میکردند و با پیغمبر میگفتند اگر در دعوی نبوت و انزال العذاب صادقی از خدای خود درخواه تا بر ما عذاب نازل سازد و این آیه آمد که وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بشتاب میخواهند از تو کافران مکه که نضر بن حارث و اصحاب او بند تعجیل مینمایند بِالْعَذَابِ بنزول عذاب موعود وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ و هرگز خلاف نکند خدای وعده خود که انزال عذاب ایشان فرموده و اگرچه بعد از زمنه متطاول باشد و لیکن او سبحانه صبور است و حکمت او مقتضای آن نیست که بعقوبت تعجیل فرماید وَإِنَّ يَوْمًا و بدرستیکه روزی از روزهای شما عِنْدَ رَبِّكَ نزد پروردگار تو كَأَلْفِ سَنَةٍ مانند هزار سالست مِمَّا تَعُدُّونَ از آنچه می‌شمرید و این بیان نهایت صبر او سبحانه و قلت و کثرت نزد او یکسان پس هرگاه عذاب فرستد و بر استعجال زمان عقوبت هیچ اثری بر و مترتب نگردد و گویند معنی آنست که یکروز عذاب و سبحانه در حکم هزار سال عذاب غیر است بجهت شدت و سختی عذاب او وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ و چندین از دیهها که بمحض رحمت و حمایت خود أَمْلَيْتُ لَهَا مهلت دادم مر اهل آنرا با تاخیر عذاب وَهِيَ ظَالِمَةٌ و حال آنکه مردمان آن ده او ستمکار بودند بر خود بجهت شرک و معصیت و مستوجب عقوبت و مهلت من بجهت آن بود که توبه کنند و بحق باز گردند ثُمَّ أَخَذْتُهَا پس گرفتیم ایشان را چون توبه نکردند بعذاب سخت در دنیا وَإِلَيَّ الْمَصِيرُ و بسوی منست بازگشت همه در آخرت و آنجا نیز بجزای خود خواهند رسید و حال شما ای کفار قریش چنین خواهد بود و نیز بجهت تخویف بندگان میفرماید که قُلْ بگوی ای محمد یا اهل روزگار خود که يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ بدرستی که من شما را نَذِيرٌ مُبِينٌ بیم کننده ام هویدا یعنی روشن کننده ام آنچه شما را انذار مینمایم پس بجهت نهادن ختم کافران از حال مؤمنان بیان میفرماید که فَالَّذِينَ آمَنُوا پس آنانکه گرویدند بخدا و رسول و عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای شایسته از انواع طاعات لَهُمْ مَغْفِرَةٌ مر ایشان راست آمرزش از گناهان گذشته وَرِزْقٌ كَرِيمٌ و روزی بزرگوار که نعیم جنت است و نزد بعضی مراد برزق کریم روزیست که بی تعب و رنج باشد خواه در دنیا و خواه در عقبی وَالَّذِينَ سَعَوْا و آنانکه از روی مجادله فِي آيَاتِنَا در آیتهای ما برد و ابطال یعنی

سعی نمودند که آیات قرآنیرا باطل گردانند و بجهت آن زبان طعن گشوده نسبت شعر و سحر و اساطیر الاولین بآن دادند مُعَاجِزِينَ در حالتی که پیشی گیرندگانند بعاجز کردانیدن ما یعنی بزعم ایشان آنست که از ما پیشی گیرند و بر ما غالب شوند در عاجز گردانیدن و بجهت این عذاب ما از ایشان فوت نشود أُولَٰئِكَ آن گروه أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ملازمان درکه جحیم اند که از درکات اسفل دوزخ است و آتش آن افروخته‌تر خلاصه معنی آنست که کفار در مجادله با خدا و سعی در باب ابطال آیات قرآن مانند کسانی اند که معارضه کنند با شخصی تا ویرا عاجز گردانند و بر او غالب شوند از ابن عباس نقل کرده اند که چون سوره والنجم نازل گشت سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم آنرا در مسجد الحرام بر مجمع قریش میخواند و در میان آیتها توقف میفرمود تا مردم یاد گیرند پس طریق عادت بعد از تلاوت آیه أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ توقف نمود و شیطان در ان میان مجال یافته بگوش مشرکان رسانید که تِلْكَ الْغَرَانِيقُ الْعُلَىٰ وَإِنَّ شَفَاعَتَهُنَّ لَتُرْتَجَىٰ یعنی این بتان بزرگان قوم اند و ماجنون و طراوتند و امید بشفاعت ایشان میتوان داشت کفار باستماع این گفتار خوشدل شده پنداشتند که این را حضرت رسالت خوانده و بتان ایشان را ستایش کرده لاجرم در آخر سوره که آنحضرت با مؤمنان سجده کردند اکثر اهل شرک اتفاق نمودند در سجده جبرئیل فرود آمد و صورت حال بر حضرت عرض رسانید دل مبارک حضرت از آن بسیار اندوهناک شد حق تعالی جهت تسلیه خاطر عاطر سید عالم این آیه فرستاد که وَمَا أَرْسَلْنَا و نفرستادیم مِنْ قَبْلِكَ پیش از فرستادن تو مِنْ رَسُولٍ هیچ رسولی وَلَا نَبِيٍّ و هیچ نبی و فرق میان نبی آنست که رسول صاحب شریعت و نبی تابع او در آن شریعت چون لوط که بشریعت ابراهیم دعوت میکرد و یوشع و شمعون که بشریعت موسی و عیسی دعوت مردمان میکردند یا رسول آنست که جامع معجزه و کتابی باشد برو نازل شود و نبی آنکه صاحب کتاب نبود و بمجرد معجزه دعوت کند و یا رسول اعم از ملک است و بشر و نبی مخصوص بشر یا رسول آنست که فرشته وحی بوی آورد و نبی آنکه آوازی شنود یا ملهم گردد یا خواب بیند ابوذر غفاری از حضرت نبوی رسید که انبیا چند کس بودند فرمود صد و بیست و چهار هزار گفت رسولان چند بودند فرمود سیصد و سیزده حاصل که حق تعالی میفرماید که هیچ رسولی و نبی نفرستادیم إِلَّا إِذَا تَمَنَّىٰ مگر چون تلاوت کرد أَلْقَى الشَّيْطَانُ افکند شیطان فِي أُمْنِيَّتِهِ در نزد تلاوت او آنچه خواست چنانچه بوقت تلاوت تو شیطانی کاو را ابیض گویند بمجاورت تو این کلمات بر خواند و مشرکان گمان بردند که آن تلاوت تست و بجهت آن خوشحال شده بسجده افتادند و تمنی بمعنی تلاوت در کلام عرب شایعست و گویند تمنی بمعنی ظاهر خود شاتست که آن آرزوست یعنی ما نفرستادیم هیچ رسولی و نبی را مگر چون دل او آرزوی امری از امور جازم میکرد شیطان وسوسه او میداد در ان بباطل و او را بر خلاف حق میخواند فَيَنْسَخُ اللَّهُ پس باطل و زایل میکردانید خدای مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ آنچه در می افکند شیطان یا از کلمات کفر یا از وساوس ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ پس ثابت میکرد خدای آيَاتِهِ آیتهای خود را که پیغمبر میخواندند یا علامات امر حق را ثابت میکردانید در دلها و اوهام باطل را دفع میکرد وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای تعالی داناست باحوال بندگان حَكِيمٌ محکم کار در آنچه کند یعنی هر فعل که کند بر وجه حکمت و مصلحت باشد و بعضی از اهل خلاف قصه القای شیطان در

تلاوة پیغمبر بر وجهی یاد کرده اند که مرضی اهل حق نیست و از آنجمله گفته اند که چون رسول دید که مردمان از وی متنفر اند و هر
چند ایشانرا دعوت میکند از وی دورتر میشوند تمنا کرد در نفس خود که چه بودی اگر خدای آیاتی فرستادی که موافق خاطر
ایشان بودی و ملایم طبیعت ایشان تا با ایمان نزدیک شدندی و بعد از آنکه پیغمبر افرأیتم اللات والعزی ومناة الثالثة الاخری تلاوت
نمود شیطان بجهت آنکه محبت کفار را در نفس پیغمبر متمکن یافت بر زبان او القا کرد که تلک الغرانیق العلی وان شفاعتهن
لترتجی و کافران آنرا از پیغمبر شنیدند و خوشدل شده همه سجده کردند در آخر آن سوره مگر ولید بن مغیره که بجهت کبر سن
و ضعف نتوانست سجده کند و لکن سنگی چند بر بالای یکدیگر نهاد و بران سجده کرد جبرئیل آمد و از روی عتاب پیغمبر
خطاب کرد که این چه سخنی بود که گفتی و چیزی که ما بر تو نخوانده بودیم بمشرکان خواندی رسول از ین حال دلتنگ شد حق تعالی
برای خوشحالی او این آیه فرستاد و علم الهدی رحمة الله علیه در تنزیه الانبیا نقل این قول کرده و بعد از آن گفته که این سخن
باطل و منافی عصمت انبیا و از کلمات مزخرف حشویه است و ظاهر آیه اصلا دلالتی ندارد بران چه ظاهر آیه یکی از دو امر
نیست یکی آنکه تمنی بمعنی تلاوت باشد و معنی دیگر آنکه هیچ پیغمبری را پیش از تو نفرستادیم مگر که چون میخواند آنچه بآن مأمور بود
ایشان بوسوسه شیطان و القای کلام خود بر زبان ایشان تحریف و تغییر آن میکردند و بمراد خود چیزها بران می افزودند
یا کم میکردند همچنانکه یهود چیزی که پیغمبر ایشان نگفته بود بوی نسبت میکردند و بعد از ان حق تعالی ابطال آن میکرد بظهور
حجج بینه و رفع آن شبهه میفرمود بآیات واضحه دوم آنکه تمنی بمعنی آرزو باشد و معنی آنکه ما ارسال هیچ رسولی و نبی نکردیم مگر
چون در خاطر خود امری تمنا میکرد شیطان او را وسوسه میداد بر ان بالباطل حق تعالی نسخ آن می نمود و ارشاد میفرمود بمخالفت شیطان
و دیگر اقاویل انی قصه در ین آیه مشهور الصادقین است حاصل که حق تعالی تمکین شیطان داد و القای کلام باطل بر سبیل [illegible] که
لیجعل تا گرداند او سبحانه ما یلقی الشیطان آن چیز را که القا میکند شیطان فتنة آزمایشی و ابتلایی للذین
فی قلوبهم مرض مر آنانرا که در دلهای ایشان بیماری شک و تردد است یعنی دلهای منافقان و مشرکان والقاسیة
قلوبهم مر آنانرا که سخت است دلهای ایشان یعنی که کافران مراد آنست که منافقان معاند و مشرکان جاحد که امید ایمان از
ایشان مسلوبست از القای شیطان شک و تردد ایشان بیشتر گردد و در کفر خود بیفزایند بجهت عدم علم و تفکر در فرق
میان حق و باطل از غلبه عناد و جدال وان الظالمین و بدرستی که ستمکاران یعنی این دو گروه لفی شقاق
عشر بعید هر آینه در خلاف و نزاع دور و دراز اند و در ستیزه و عناد بجهت کثرت عناد و جحود و در افتاده اند از طریق ثواب
که متابعت سید انامست ولیعلم الذین و دیگر حکمت در تمکین شیطان از القای آنست که تا بدانند آنانکه اوتوا
العلم داده شده اند دانش و بینش یعنی اهل ایمان که عالمند بطریق صواب و منهج حق بدانند انه الحق آنکه قرآن حقست
من ربک نازل از پروردگار تو و شیطان را در تغییر آن مجال تصرف نیست فیؤمنوا به پس بگروند بقرآن یا بخدا یعنی
ثابت و راسخ شوند در ایمان فتخبت له پس نرم شود و بیارامد بر قرآن یا خدا قلوبهم دلهای ایشان بانقیاد و خشیت
بجهت قوت ایمان و احکام آنرا قبول کنند و گویند معنی آنست که تا آنانکه عالم اند بحکمت و مصلحت حضرت بدانند
که تمکین شیطان از القا محض حکمت است از نزد خدا برای امتیاز میان اهل کفر و نفاق و اهل ایمان وان الله

که خدای لهادی الذین آمنوا هر آینه راه نماینده است آنرا که گرویده اند الی صراط مستقیم بسوی راه راست
یعنی هرچه بر مؤمنان مشکل و مشتبه گردد در دین حق تعالی ایشانرا راه نماید بنظر صحیح و فکر سلیم تا باولیه صحیحه که مقتضای قوانین
حق است بمنهج صواب رسند و حیرت و شبهه از ایشان زایل گردد و یا هدایت کند خدا ایشانرا در قیامت براه بهشت
ولا یزال الذین کفروا و همیشه باشند آنانکه نگرویده اند فی مریة منه در شک از قرآن یا از رسول حتی تأتیهم
الساعة تا وقتی که بیاید بدیشان قیامت یا مرگ که قیامت صغری است بغتة ناگاهان او یأتیهم یا بیاید بدیشان
عذاب یوم عقیم عذاب روزی نازاینده یعنی روزی که نسل ایشان بر افتد مراد روز بدر است که همه کشته شدند و
بجهت آن کسی از ایشان نماند تا فرزندی از ایشان بوجود آید یا در روزی که بریده شوند از خیر و هیچ نفعی بایشان نرسد بلکه
بشر شر عذابی که قرار بود هلاک شوند و شبهه نیست که این آیه خاص است بکفاری که علم الهی تعلق گرفته بود بانکه بر صفت
کفر بمیرند و بدانکه بنابر قول کسانی که مراد بالقای شیطان حدیث نفسانیست که شیطان بقلوب انبیا اندازد معنی لیجعل تا
آخر آنست که ما تمکین میدهیم وسوسه شیطان را در قلوب انبیا تا کسانی که منافق و کافر اند بعد از استماع آن آنرا [illegible] فتنه
و تجویز خطا و طغیان نمایند در حق ایشان و بجهت آن شرک و کفر را زیاده کرده اند و جمعی که صادقانند با ایمان اعتقاد آن نمایند
که حق تعالی عاصم و حافظ پیغمبران خود است از ان و نمیگذارد که بجهت وسوسه از اهتدا منحرف شوند و خفایی نیست در آنکه ظاهر
آیه با معنی اولست که تمکین شیطانست از القای کلام در میان تلاوت والله اعلم بحقایق الامور و بعد از ان در بیان احوال
قیامت میفرماید که الملک پادشاهی و فرمان دهی یومئذ لله در آن روز مر خدایراست یعنی پادشاهی در روز قیامت
که شک کفار و اهل نفاق در ان زایل گردد مر خدایراست بی مدعی و منازعی مراد آنست که در ین روز ملوک و سلاطین را
دعوی سلطنت و مملکت داری هست در ان روز کمر تجبر از میان متکبران بگشایند تکبر از سر خسروان بربایند و دعوی ایشان
منقطع و دایم تمام رفع کرده و ممالک ملک رخت تخیلات و تصورات ملوک را در قعر دریای عدم افکنده و رسوم
توهمات و تفکرات سلاطین را بصدمت لمن الملک درهم شکنند همه را جز اظهار عبودیت و اقرار بعجز و بیچارگی چاره
نباشد و ملکیت و مالکیت مخصوص گردد باو سبحانه یحکم حکم کند بمجازات بدون شرکت کسی بینهم میان ایشان که
از مؤمن و کافر فالذین آمنوا پس آنانکه گرویده اند وعملوا الصالحات و کردند کردارهای ستوده و افعالهای
شایسته فی جنات النعیم در بوستانهای پر نعمت بی رنج و تعب والذین کفروا و آنکسانی که نگرویدند
وکذبوا بآیاتنا و تکذیب کردند مر آیتهای ما را فاولئک پس آنگروه لهم مر ایشانراست عذاب مهین
عذابی خوار کننده و رسوا سازنده و در بعضی روایت آمده که این آیه در باره جماعتی از کفار آمده که رسول ایشانرا گرفت
و بدترین نوعی عقوبت کرد بجهت جزای آنکه در روز احد بعضی مسلمانانرا مثله کرده بودند بزاری والذین هاجروا
و آنانکه هجرت کردند از مکه بمدینه و از دیار خود ببریدند فی سبیل الله در راه خدا یعنی در طاعت او و برای طلب رضای
وی ثم قتلوا پس کشته شدند در جهاد با دشمنان دین او ماتوا یا مردند بی آنکه شربت شهادت چشند لیرزقنهم
الله هر آینه روزی دهد خدای ایشانرا رزقا حسنا روزی نیکو که نعیم بهشت است تعیین بیدا ایشانرا

در تحصیل آن و نه علتی طاری شود در ثنا و لذت غذا انقطاع باشد در ان بعضی از اصحاب سید عالم علیه السلام عرض نمایند که
یا رسول الله ما جمعی از برادران دینی بجهاد میرویم ایشان شهید میشوند و بعطیات الهی اختصاص می یابند اگر ما در راه
جهاد نمیریم و شهید نشویم حال ما چون باشد این آیه فرود آمد که چون همه در نیت جهاد متفق اند همه ایشان که بر حق
که جنت نعیم است عطا خواهم فرمود و گویند بر قحسن آنست که چون آنرا مشاهده کنند از غایت التذاذ نفس نخواهند که چشم
ازان بردارند و بچیز دیگر نگرند و این مقدور غیر خدا نیست و لهذا فرموده که وَإِنَّ اللَّهَ و بدرستی که خدای لَهُوَ
خَيْرُ الرَّازِقِينَ هر آینه اوست بهترین روزی دهندگان چه بحساب و بجهد و عدد روزی میدهد از سلیمان بن عامر
روایت که روزی دو جنازه از معرکه جهاد بیاوردند یکی کشته و یکی مرده مردمان تشییع جنازه کشته بیشتر کردند و در عقب جنازه
مرده چندانی رغبت نکردند فضل بن دوس گفت ای قوم میل و رغبت شما را در تشییع جنازه کشته بیشتر می بینم بخدا سوگند
من باک ندارم در بنگر رجحان نهم کشته را بر مرده و هر دو را علی السویه میدانم زیرا که حق تعالی فرموده که وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي
سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ لَيُدْخِلَنَّهُمْ هر آینه در آورد هم
ایشان را از کشته و مرده بهشت مُدْخَلًا يَرْضَوْنَهُ در آوردنی که پسندند آنرا چه ملائکه باستقبال ایشان فرستد و
بتعظیم همه تمام ببهشت در آورند در موضعی که هیچ چشمی آنرا ندیده باشد و هیچ گوش نشنیده و در خاطر هیچکس خطور نکرده
وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ و بدرستی که خدای تعالی داناست باحوال ایشان و اعادی ایشان حَلِيمٌ بردبار است در عقوبت اعدا تعجیل
نکند چه شتاب کسی کند که از فوت ترسد و هیچکس نمیتواند که از قبضه قدرت وی بجهد ذَٰلِكَ امر خدا اینست که مذکور شد
در باب مؤمن و کافر در تبیان آورده که قومی از مشرکان در دهم شب آخر از ماه محرم خواستند که با مسلمانان قتال کنند و اهل
اسلام از قتال ماه محرم اجتناب نموده گفتند صبر کنید تا شهر محرم بگذرد و کافران باین راضی نشدند و در مقام محاربه در آمدند
و مسلمانان بالضروره کارزار میکردند و مظفر و منصور گشتند حق تعالی این آیه فرستاد از ین صورت خبر داد وَمَنْ
عَاقَبَ و هر که عقوبت کند بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ بمانند آنکه با او عقوبت کرده شود یعنی هر که از اهل اسلام با مشرکان
مقاتله کند بمثل آنکه مشرکان با او مقاتله کرده اند بدون زیادتی قصاص ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ پس ستم کرده شود بر وی یعنی مشرکان باز
معاودت نمایند با عقوبت کننده و انتقام کشنده ایشان بود لَيَنْصُرَنَّهُ اللَّهُ هر آینه نصرت دهد خدای او را إِنَّ اللَّهَ
بدرستی که خدای لَعَفُوٌّ هر آینه عفو کننده است غَفُورٌ آمرزنده منتقم را که در حرم مقاتله نموده جهت غزا و از مقا
مقابله مقاتله اهل شرکت در قصاص نه زیاده بر آن جایز است در شرع در موضح آورده که آیه در بیان حکم جراحات یعنی هر که
شخصی را مجروح سازد وی در مقابله جراحت کننده خود وی را مجروح کرده اند و دیگر باره آن شخص بر مجروح اول اعاده
جراحت کند خدای تعالی شخص ثانی را نصرت دهد بر او ذَٰلِكَ این نصرت و یاری خدای مظلوم را بِأَنَّ اللَّهَ بسبب آنست که
خدای تعالی قادر مطلق است بر آنکه بعضی امور را بر بعضی غالب کرده اند و عادت او جاری است بر آنکه ایجاد اشیای متعانده و
متضاده را متبدل سازد و از انجمله اینست که يُولِجُ اللَّيْلَ در می آورد شب را فِي النَّهَارِ در روز یعنی بجز که ساعت آنرا
می افزاید در روز یا در ظلمت شب را بجای روشنی روز می نهد وَيُولِجُ النَّهَارَ و در می آورد روز را فِي اللَّيْلِ در شب یعنی

ساعتهای آنرا

ساعتهای آنرا زیاده میسازد در شب و ضوء روز را بجای ظلمت شب می آرد بمحض قدرت کامله از شب کم میکند و میکاهد و در
روز می افزاید و از روز میکاهد و در شب می افزاید وَأَنَّ اللَّهَ و بسبب آنست که خدای سَمِيعٌ شنوا است قول عقوبت
کننده را در دعا کردن بنصرت و او را بر اعادی مظفر ساختن بَصِيرٌ بیناست باحوال انتقام کشنده بر دعای او را
اجابت کند ذَٰلِكَ این وصف حق تعالی بکمال قدرت و علم در خلق لیل و نهار و احاطه او باحوال و اقوال و افعال کان
بِأَنَّ اللَّهَ بسبب آنست که حق تعالی هُوَ الْحَقُّ اوست ثابت در ذات خود نه غیر او و وجوب وجود لذاته مقتضای آنست
که مبدء وجود ما سوای خود باشد و عالم بالذات بما عدای خود یا آنکه اوست ثابت در الوهیت نه غیر او
پس در الوهیت قادر و عالم باشد بر جمیع مکنونات وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ و بسبب آنست که آنچه شما می پرستید ای مشرکان
و حفص بیا میخوانند یعنی آنچه میخوانند و می پرستند مشرکان مِنْ دُونِهِ بجز از خدای اصنام هُوَ
الْبَاطِلُ آن باطل و معدوم است در حد ذات خود و یا باطل در الوهیت وَأَنَّ اللَّهَ و بسبب آنکه خدای
هُوَ الْعَلِيُّ اوست برتر همه اشیا و متعالی از اشباه و انداد و اضداد الْكَبِيرُ بزرگوار از آنکه
او را شریکی باشد چه شان او اعلی است از ما سوی و اکبر از ما عدا و جمیع ممکنات در جنب عظمت و جلالت
او در نهایت حقارت و صغارت اند و در غایت افتقار و مذلت أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی و ندانستی یعنی البته دانستی
أَنَّ اللَّهَ آنرا که خدای أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ فرو فرستاد ابر یا از جانب آسمان مَاءً آبی را فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ
پس گشت زمین مُخْضَرَّةً سبز و خرم بعد از زردی و افسردگی و خشکی إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای
لَطِيفٌ لطف کننده است یعنی رسیده است لطف و فضل او بجمیع آفریدگان که از جمله آن رویدن گیاه است
ایشان را از آن روزی خَبِيرٌ داناست بحال رزق مرزوق یا رسیده است علم او بدقایق همه اشیا که بر عشر
غیر او متعذر است علم بآن و آگاهست بمصالح و منافع همه بندگان یا لطیفست بارزاق همه بندگان که روزی
و حیوانات میرساند که از آن خبر ندارد و خبیرست بآنچه در قلوب ایشانست لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ او راست آنچه
در آسمانهاست وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمینهاست یعنی خالق و مالک همه علویات و سفلیات وَإِنَّ اللَّهَ
و بدرستی که خدای لَهُوَ الْغَنِيُّ هر آینه اوست بی نیاز در ذات خود از ما سوی الْحَمِيدُ ستوده شده یعنی
مستوجب ستایش بصفات و افعال خود و سزاوار آنکه همه کس او را بستایند أَلَمْ تَرَ آیا ندانستی یعنی هر آینه دانستی
أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای سَخَّرَ لَكُمْ مسخر گردانید و رام ساخت برای شما مَا فِي الْأَرْضِ آنچه در زمین است از حیوانات
و غیر آن یعنی همه چیز بآن منتفع شوید وَالْفُلْكَ و رام گردانید مر شما را کشتیها و گویند مراد بما فی الارض مراکب
براست بقرینه مقابله یعنی مسخر شما گردانید چهارپایانی را برای سواری و کشتیها را که مرکب بحر است در آن نشینند
تَجْرِي فِي الْبَحْرِ میروند در دریاها بِأَمْرِهِ بفرمان او وَيُمْسِكُ السَّمَاءَ و نگاه میدارد خدا آنکه میدارد
آسمان را أَنْ تَقَعَ از آنکه بیفتد عَلَى الْأَرْضِ بر زمین یعنی بر صورتی آفریده که بر زمین نیفتد إِلَّا بِإِذْنِهِ
مگر بمشیت و خواست او که در آن زمان آلات حفظ آن از آن نزع نماید و بر زمین افتد و این در روز قیامت باشد

واختراعات که آسمان بالذات نگه دارنده خود نیست بقوله الا باذنه ولیکن حق تعالی بمحض قدرت کامله خود آن را نگه
داشته از سقوط و در روز قیامت که اراده افتادن داشته باشد البته بیفتد ان الله بالناس بدرستی که حق تعالی بمردمان
لرؤف رحیم هر آینه مهربانست و بخشاینده که اسباب استدلال بر وحدانیت و قدرت باهره خود بر ایشان نموده
و انواع منافع بر روی مقاصد ایشان میگشاید و انواع مضار از ایشان دفع میفرماید وهو الذی و اوست آنکه
احیاکم زنده کرده شما را پس از آنکه نطفه بودید که از قسم جمادات است ثم یمیتکم پس میراند شما را چون اجل در رسد
و عمر بآخر رسد ثم یحییکم پس زنده گرداند شما را در روز قیامت برای جزای کردار ان الانسان لکفور
بدرستی که آدمی ناسپاس است که با وجود چندین نعمت که او سبحانه بدیشان عطا فرموده پرستش غیر او میکند و منعم حقیقی خود
فرو میگذارد و منکر نعمت میشود لکل امة مر هر گروهی را از اهل ملت ماضیه و حاضره جعلنا منسکا معین
و مقرر گردانیدیم دینی و شریعتی که بآن هم ناسکوه ایشان پذیرنده آنند و عمل نمایندگان بآن و در وجه لغت و رغبت
و اصل منسک جاییست که مردم الفت گرفته باشند بآن برای عبادت یا بامری از امور خیر باشد و نزد بعضی مراد بمنسک عید است
یعنی از برای هر امتی تعیین کرده ام که نگه دارنده آنند بجای آرندگان مراسم آن فلا ینازعنک پس باید که نزاع نکنند
ارباب ادیان با تو فی الامر در کار دین یعنی التفات مکن بقول ایشان و ایشان را تمکین مده از آنکه با تو مناظره کنند که
مودی بمنازعت شود چه مناظره نفع نبخشد مگر بطالب حق و ایشان اهل عناد و لجاج اند مراد کفار خزاعه بودند که
ذبیحه و جز طریق حق را ندانسته و خبر از کیش خود نیز نداشتند و در نهایت عناد و جحود بودند وادع و بخوان مردم را
الی ربک بتوحید و عبادت آفریدگار خود انک بدرستی که لعلی هدی مستقیم هر آینه بر راه راستی که موصل
بجنت چون شریعت تو ناسخ جمیع شرایع است پس همه را بشریعت خود دعوت کن که منهج مستقیم است و هادی مردمان بجنت نعیم
و ثواب عظیم وان جادلوک و اگر جدال کنند با تو و خصومت ورزند از روی لجاج و عناد و از نزاع ممتنع نشوند با آنکه
حق ظاهر شده و حجت بر ایشان لازم و جازم گشته فقل الله اعلم پس بگوی که خدا داناتر است بما تعملون بآنچه میکنید
از عناد و جدال باطل و بران شما را جزا خواهد داد و در زاد المسیر آورده که این آیه بآیه السیف منسوخ است الله یحکم
خدای حکم کند بینکم میان شما مومنان و کافران یوم القیمة در روز رستخیز فیما کنتم فیه در آنچه هستید که در ان
تختلفون اختلاف میکنید امروز از امر دینی و حکم حق تعالی در آن روز بر این وجه باشد که مومن را بدرجات ثواب برآرد
و کافر را در درکات عقاب افکند همچنانکه در دنیا حکم کرده میان آن و باطل و امتیاز آن نموده از یکدیگر بدلایل واضحه حجج
درین آیه طریق ادب را با اهل ایمان آموخته که اگر کسی از منکران با ایشان جدال کند و استماع حجج بینه نکند جهت عناد و لجاج
ایشان با او منازعت ننموده حواله او را با حکم خدا کنند و با او گویند که در قیامت ظاهر گردد که محق و مبطل از ما و شما
کیست جهت تسلی خاطر سید عالم میفرماید که الم تعلم آیا ندانسته یعنی البته دانسته ان الله یعلم از آنکه خدای تعالی میداند
ما فی السماء آنچه در آسمانهاست از عجایب علویه والارض و آنچه در زمین است از غرایب سفلیه و هیچ چیز بر وی پوشیده
نیست ان ذلک بدرستی که همه آنچه در آسمان و زمین است نوشته شده است فی کتاب در لوح محفوظ که نزد ما

قبل از آنکه حادث شود و هر گاه ما عالم باشیم بهمه اشیا و حافظ آنها از جمله مجادله و منازعه کفار قریش است بینی و مکین و
اند و هنالک منوال قول و فعل ایشان که ما عالم بآن و حفظ آن نموده بآن جزا خواهیم داد ان ذلک بدرستی که علم
بهمه اشیا علی الله یسیر بر خدای تعالی آسانست چه علم او که از مقتضیات ذات او ست متعلق است بهمه معلومات علی السویه
یا بدرستی که حکم کردن میان مومنان و کافران در روز قیامت بر خدای تعالی آسانست ویعبدون من دون الله
و می پرستند کفار مکه بجز از خدای ما لم ینزل به آنچه نفرستاده حق تعالی بر پرستش آن سلطانا حجتی و برهانی
که دلالت کند بر جواز عبادت آن وما لیس لهم و نیست آنچه که مر ایشان را به علم بآنچه دانشی از علم ضروری و اندا
علم استدلالی عقلی و نقلی بر پرستیدن آنچه بلکه از محض جهل و تقلید می پرستند آن را وما للظالمین و نیست
مر ستمکاران را که در گذشته اند از طریق حق و مرتکب ظلم عظیم شده اند که شرک است من نصیر هیچ یاری که مذهب ایشان را
بصواب آورد یا دفع عذاب کند از ایشان بعد از ان ارشدة عناد آنها خبر میدهد که واذا تتلی علیهم و چون خوانده
میشود بر ایشان آیاتنا آیتهای ما که قرآنست بینات در حالتی که آن آیتها روشن اند و هویدا یعنی دلالت واضح
دارند بر عقاید حقه و احکام الهیه بی تناقض و اختلاف و اختلال تعرف میشناسی ای محمد فی وجوه الذین
کفروا در رویهای آنانکه نگرویده اند المنکر انکار و ناشناخت یعنی چون قرآن بر کافران خوانی اثر کراهت و نفرت
در رویهای ایشان ببینی از غایت خشم و عناد و لجاج که با حق دارند یکادون یسطون نزدیک باشند که از فرط
غضب و غیظ بر جهند و بگیرند بشدت هر چه تمامتر بالذین یتلون علیهم آنانرا که میخوانند بر ایشان آیاتنا آیتهای
ما را و زنند و هر نوع اذیت و بدی که توانند بر ایشان رسانند قل بگوی ای محمد با ایشان که افانبئکم آیا خبر دهم شما را
بشر من ذلکم بتر از آنکه میخواهید بخوانید کان قرآن النار آن آتش دوزخست که سخت تر و مکروه تر است
از غیظ و اخذ شما وعدها الله وعده داده است آن آتش را خدای الذین کفروا آنان را که نگرویدند و
بئس المصیر بدین موضع بازگشتنست آتش خلاصه معنی آنست که ای کافران شما بجهت آنکه مومنان آیات قرآنی بر
شما میخوانند بر تنهی خشمناک و غضبناک میشوید و میخواهید دست بر ایشان بگشایید و انواع ضرر و آزار بر ایشان
رسانید پس حال شما در شدت غضب و غیظ چگونه باشد در وقتی که آتش دوزخ را ببینید که مراتب بدتر و سخت تر است از ان
بعد از ان خطاب با ایشان کرده میفرماید که یا ایها الناس ای مردمان ضرب مثل زده شده است مثلی برای
عبادت شما مر بتان را فاستمعوا له پس بشنوید و گوش فرا دارید له مر آن مثل را بگوش هوش و در ان تامل نمایید و مراد
بضرب المثل اینجا بیان قصه عجیبه است و آن اینست که ان الذین تدعون بدرستی که آنانرا که میخوانید از بتان و آن
سیصد و شصت بت بودند بر حوالی خانه کعبه نهاده یعنی همه این بتان که می پرستید من دون الله بجز از خدای
لن یخلقوا هرگز نیافرینند یعنی قادر نباشند که بیافرینند ذبابا مگسی را با وجود خوردی ولو اجتمعوا
له و اگر چه اجتماع کنند و اتفاق نمایند برای آفریدن آن وان یسلبهم الذباب و اگر بر آید مگس از ایشان
شیئا چیزی را از طیب و عسل و غیره آن که بدانها آلوده باشند لا یستنقذوه منه نتوانند رهانید او را یعنی

بازنتوانستندن آنچیز را مِنْهُ ازمکس رسم مشرکان آن بود که بتان را بعسل و بوی خوش می‌اندودند و درهای بتخانه بر
ایشان می‌بستند و مکسان از روزن درآمده آنها را میخوردند و بعد از چند روز که اثر طیب و عسل بر آن بتان نبودی شادی
میکردند که خدایان ما آنها را خورده اند خدای تعالی از ضعف و عجز بتان خبر داد که آنها نه بآفریدن مکس قادرند و نه بر دفع
ایشان از خود و حکم بجهالت ایشان کرد که شریک ساختند بخدایی که قادر است بر جمیع مخلوقات و متفرد در ایجاد همه
موجودات صورتهایی را که عاجزترین همه اشیا اند و بجهت غایت عجز قادر نیستند بر خلق کمترین آفریدگان و
خوارترین ایشان و اگرچه مجتمع شوند بر آن بلکه قدرت ندارند بر دفع ایشان از خود و خود را از اینها نمیتوانند که برهانند
ضَعُفَ الطَّالِبُ سست و عاجز است جوینده یعنی مکسی که رباینده طیب و عسل است از بتان وَالْمَطْلُوبُ و منع
طلب کرده شده یعنی بت در کمال عجز و ربایت و عاجز است پرستنده و پرستیده شده که مشرک است و بت بحقیقت معبود
مشرک برابرست اضعف از دست و از مکس چه بتان از قسم جمادند و مشرک و مکس از نوع حیوان مَا قَدَرُوا اللَّهَ تعظیم
نکردند کفار خدای را حَقَّ قَدْرِهِ آنچه سزای تعظیم اوست یا او را نشناختند چنانچه حق شناختن او باشد یا وصف
نکردند او را بآنچه لایق او باشد چه اگر او را شناختندی و مرتبه عظمت و بزرگواری او را دانستندی باو شریک
نساختندی چیزی را که در نهایت زبونی و عجز است و مرویست که مالک بن ضیف و کعب بن اشرف با جمعی از یهود گفتند
که خدای تمام عالم را شش روز آفرید و روز شنبه برای آسایش بر پشت تکیه کرد حق تعالی این آیه فرستاد که یهود تعظیم نکردند خدای را
چنانچه حق تعظیم اوست که رنج و تعب را باو نسبت دادند محققان گفته اند که همچنانکه اهل شرک و کفر بحق معرفت او نرسیده اند
و او را چنانچه سزاوار باشد ندانستند و بجهت این بدو شرک آوردند و نسبت عجز و ضعف و تعب باو راه دادند و اهل علم نیز
بحقیقت پی باو نبردند زیرا که حاجب درگاه وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا کسی را در حوالی بارگاه کبریا راه نمیگذارد و در حضرت
وحقیقت خود هیچ راه نما را راه نمیدهد و اسطی گفته که لا یعرف حق قدره الا هو حق قدره حق قدر او را جز او نداند
و در معرفت او جز او پی نبرد میان او و ماسوای او هیچ نوع نسبتی نیست تا در طریق معرفتش شروع توانند کرد و معرفت
بی مناسبت از قبیل محالات است ما للتراب و رب الارباب چه نسبت خاک را با حضرت پاک و نکته تفکروا فی آلاء الله
ولا تفکروا فی ذات الله دلالتی واضح است بر این سخن عقلها عاجزند از او و وصافان فکر بیهوده میبرند لا فرجت عظمته
وعظم شانه إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَقَوِيٌّ هر آینه تواناست بر خلق همه اشیا عَزِيزٌ غالبست بر همه چیزها که
هیچ چیز بر او غالب نتواند شد و خدایان شما ای مشرکان عاجزند و ذلیلترین همه ممکنات و مغلوب و مقهور از همه
کائنات پس بچه وجه اینها را بحق تعالی نسبت میدهید و نام خدا بر ایشان مینهید اللَّهُ يَصْطَفِي خدا برمیگزیند مِنَ
الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا از فرشتگان فرستادگان را که واسطه باشند میان وی و پیغمبران وی برسانیدن وحی چون
جبرئیل و میکائیل وَمِنَ النَّاسِ و از آدمیان که پیغمبرانند تا خلق را بوی دعوت کنند إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بدرستی که خدا
شنواست گفتار پیغمبران در وقت تبلیغ رسالت بَصِيرٌ بینا بدر حال امت او در رد و قبول دعوت ایشان یا و از مشرکانست
که میگفتند رسول خدا از جنس بشر نشاید و بیان آنکه رسولان بر دو نوع اند ملائکه و بشر و در بعضی تفاسیر مذکورست

که مشرکان بر سبیل انکار

که مشرکان بر سبیل انکار میگفتند که آیا خدا محمد را از میان ما برگزیده که یتیم ابوطالب است و کتاب بر او انزال نمود حق تعالی
رد و انکار ایشان فرمود که این چه انکار و تعجبست حق تعالی برمیگزیند از فرشتگان آن را که خواهد چون جبرئیل و میکائیل و
غیر ایشان و از آدمیان آن را که اراده فرماید چون نوح و ابراهیم و محمد و غیر ایشان يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ میداند آنچه
در پیش آدمیانست از عملهایی که کرده اند وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه از پس ایشانست از کارهایی که خواهند کرد وَإِلَى اللَّهِ
و بسوی خدا تُرْجَعُ الْأُمُورُ باز گردانیده میشود همه کارها و کسی که باین صفات متصف باشد هیچ کس را نرسد
سجده
که در حکمتها و مصلحتهای او و تدابیر و اختیار رسولان از آدمیان و فرشتگان اعتراض کند و بعد از اثبات وحدانیت
خود و نفی شرکت از خود بندگان را بعبادت خود میفرماید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنکسانی که گرویده اید
ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا رکوع و سجود کنید در نماز که از ارکان افعال آنست مرویست که در اول اسلام در
نماز همچنین نشستن و برخواستن بود بدین سبب آیه برکوع و سجود داخل شد و از جمله مواضعی که قایل است
بسجده کردن نزد تلاوت شافعی این است و باتفاق ما این سجده واجب نیست در حین تلاوت شافعی چه مراد امر است
برکوع و سجود در نماز مطلقا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ و بپرستید آفریدگار خود را در جمیع آنچه بآن متعبد شده اید
از نماز و روزه و زکوة و حج و جهاد وَافْعَلُوا الْخَيْرَ و بکنید نیکویی را یعنی عملی را که در شرع پسندیده باشد
و مرتبتی در طاعتی داشته باشد بر افعال مباح چون نوافل طاعات و صله ارحام و مکارم اخلاق و امثال آن
حق تعالی اول مومنان را بصلوة و دعوة کرد که خالصست و اعظم عبادات و بعد از آن بمطلق عبادات فرمود
اگرچه امر بعبادت شامل این نیز هست اما بجهت شرافت و مزیه فضیلت نماز را ذکر کرده و مقدم داشته بعد از آن بر
سبیل عموم ترغیب بندگان کرده بر سایر خیرات و انگه بجهت آنکه بندگان تکیه بر عمل خود نکنند و بکثرت طاعات مغرور نشوند
میفرماید که لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ شاید که شما رستگار شوید آیه مذکوره اگرچه متضمن امر بجهاد نیز بود اما چونکه
جهاد موجب هدم بنیان کفر و شرکت است و سبب اعلای کلمه اسلام که توحیدست تابت اظهار شعایر ایمان از آنجهت
آنرا بذکر ممتاز کرده از آن همچنانکه نماز فرموده که وَجَاهِدُوا و جهاد کنید با دشمنان خدا و اگرچه پدران و برادران
شما باشند فِي اللَّهِ در راه خدا و محض فرمان برداری او حَقَّ جِهَادِهِ چنانچه سزاوار جهاد او باشد یعنی نیت
جهاد را خالص سازید از برای رضای خدا و امتثال امر او و اصلا آنرا بغرضی دیگر آلوده مسازید و کمال جد و جهد در آن
مرعی دارید و اکثر مفسران حمل جهاد کرده اند درین مقام بر جمیع اعمال طاعة و حق جهاد یعنی نیت خالص و صادق در جمیع
عبادة جد و جهد نمودند و مبالغت کردند بر اقسام طاعة تعمیم کرده اند و از عبدالله مبارک مرویست که آن جهاد است
با نفس اماره که دشمن باطن است همچنانکه کفار که از دشمنان ظاهر اند چنانچه حضرت رسول الله صلعم بعد از رجوع از
جنگ تبوک فرموده که رَجَعْنَا مِنَ الْجِهَادِ الْأَصْغَرِ إِلَى الْجِهَادِ الْأَكْبَرِ یعنی رجوع کردیم از جهاد اصغر که محاربه است
با کفار بجهاد اکبر که مجاهده است با نفس که بزرگترین دشمن انسانست همچنانکه آنحضرت صلعم فرموده که اعدی عدوک
مابین جنبیک یعنی دشمن ترین دشمن تو آنچیزیست که میان هر دو پهلوی توست که نفس است قشیری گفته که

حق جهاد آنست که چشم زدن از مجاهدۀ نفس باز نایستند زیرا که از وی هیچ وجه این نتوان بود و در هیچ وقت وَهُوَ
اجْتَبَاكُمْ او بسجانه برگزیده شما برای نصرت دین خود پس بر جهاد اصغر و اکبر ثابت قدم و راسخ دم باشید
وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ و نساخت و مقرر نکرد بر شما فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ در دین هیچ تنگی یعنی احکام دین بر ایر
شما تنگ فرا نگرفت و تکلیف ما لا یطاق نفرمود شما را در آن بلکه بوقت ضرورت رخصتها فرمود چون رفع
تکلیف جهاد در حالت مرض و رخصت افطار روزه و قصر نماز در سفر و جواز تیمم در وقت نیافتن آب و خوردن
میته در حالت خوف تلف نفس و نیافتن طعام حلال و غیر آن و مثل اینست آیه یُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ
بِكُمُ الْعُسْرَ از ابن عباس معنی این آیه پرسیدند فرمود مراد آنست که خدای تعالی دین اسلام را بر امت مرحومه
سهل و آسان کردانید و ایشان را از گناه خلاصی داد بکفارة بخلاف بنی اسرائیل که کفارة ایشان رفع گناهان
ایشان نمیکرد و شداید تکالیف ایشان بمراتب زیاده از این امت بود پس حق تعالی در دین اسلام تنگ گیری
نکرد همچنانکه بر امت موسی بلکه توسیع او فرمود که مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ مانند واسع کردانیدن کیش پدر
شما که ابراهیم است و تنگ نکرد چنانکه با بنی اسرائیل و یا معنی آنست که پیروی کنید و لازم خود کردانید ملت
پدر خود را که ابراهیم است و چون عرب از ذریت اسمعیل است که پسر ابراهیم بود از این جهت ابراهیم را پدر ایشان
خوانده و یا آنکه وی پدر پیغمبر ماست و آنحضرت در حکم پدر امت و پدر پدر حکم پدر دارد و ابوة پیغمبر ما
نسبت بامت باعتبار آنست که وی سبب حیوة ابدی ایشانست و منشاء وجود ایشان بروجه متعدد و در آخرت
مراد از ملت ابراهیم احکام شریعت وست که موافق شریعت پیغمبر ماست چه رسول این پیغمبر مبعوث نیست و بنوده
و ذکر ملت وی بجهت آن فرموده که تا همه مردمان باین شریعت رغبت کنند چه طبیعت بموافقت آثار آبا و اجداد
مایلند هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ خدای نام نهاد شما را مسلمانان مِنْ قَبْلُ پیش از قرآن در کتب منزله وَ
فِي هَٰذَا و در قرآن نیز و یا ابرهیم شما را مسلمان نام نهاد در زمان خود و در این زمان نیز چه در قرآن مذکور
است که ابراهیم گفته که وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ و اولاد و ضمایر است و بر هر تقدیر شما تسمیه یافته اید بمسلمین که
لِيَكُونَ الرَّسُولُ تا باشد پیغمبر ما یعنی محمد روز قیامت شَهِيدًا عَلَيْكُمْ گواه بر شما بقبول دعوة و متابعة
ملت ابرهیم یعنی تا بعد از تبلیغ گواهی دهد بر شما با آنکه کدام از شما طاعت نموده دین اسلام و کدام عصیان ورزیده
و قبول آن نکرده وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ و تا باشید شما گواهان بر مردمان برسانیدن انبیاء دعوة حق را
بایشان یعنی چون پیغمبر بایمان و اطاعت شما گواهی داد و تعدیل شما نموده پس گواهی خواهید داد بروجه عدالت برامم
ماضیه با آنکه رسولان تبلیغ دعوة کردند و ادای رسالت پروردگار خود نمودند با ایشان و ایشان که قبول آن نکرده اند
مستوجب دوزخند و عذاب جحیم و جماعتی که با او ایمان آوردند مستحق جنت نعیم اند و این اشرف مراتب شماست
و چون حق تعالی بدین کرامت خاص کردانید و این مرتبه و منزلت کرامت فرمود فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ پس بپای دارید
نماز را جهت تعظیم امر او و سپاس داری بر آنچه شما را کرامت فرمود و ارزانی داشته وَآتُوا الزَّكَاةَ و بدهید

زکوة را برای شفقت بر خلق خدای یعنی بانواع طاعت بدنی و مالی متقرب بخدا شوید بجهت خاص کردانیدن
خدای تعالی شما را باین فضل و کرامت وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ و چنگ در زنید بفضل خدای یعنی در همه امور خود
اعتماد برو کنید و یا بدین او اعتصام نموده بران استقامت ورزید هُوَ مَوْلَاكُمْ اوست یار بندگان و متولی
کار درماندگان و مالک امر جمیع آفریدگان و طاعت کنندگان و پیروی نمایندگان فَنِعْمَ الْمَوْلَىٰ پس نیکو یاریست
و خداوندیست او وَنِعْمَ النَّصِيرُ و نیکو مددکاری و یاوری بیاری عیبها بپوشد و بمددکاری گناهان بخشد و بوقت
روزی را برقرار خود بر بندگان مستمر دارد و اگر در حال عصیان ورزند و بنصرت
محتاجان دستگیری کند پس یاری از و خواه که از یاری درماند و مددکاری
از و جوی که از مددکاری عاجز نشود چه در ولایت و حکومت بی
نظیر است در نصرت بی مثل نظم از یاری خلق بگذر ای
مرد خدا یاری طلب آنچنانکه از روی وفا کار تو
تواند که بسازد هم وقت دست تو
تواند که بگیرد همه جا

سُورَةُ الْمُؤْمِنِ مِائَةٌ وَتِسْعَ عَشَرَ آيَاتٍ مَكِّيَّةٌ

ابی بن کعب از سید عالم نقل کرده که هر که سورة المؤمنون قرائت کند ملائکه مقربین در روز قیامت وی را
بشارت دهند بروح و ریحان و در وقت آمدن ملک الموت بقبض روح او وی را مژده دهند بچیزی که چشم
او بدان روشن گردد و دل وی بآن شادمان و خرم شود و بنشاط تمام روح او از و مفارقت نماید و واصل شود
بدار السلام و از ابو عبد الله روایتست که هر که سورة المؤمنون بخواند حق تعالی ختم کار او را بسعادت خود مقرون
دارد و هر که در هر جمعه بقراءت آن مداومت نماید منزل او با پیغمبران مرسل در فردوس اعلی باشد و از حضرت رسالت
مرویست که ده آیه بر من نازل شده که هر که قراءة آنها کند به بهشت رود و بعد از آن از اول این سورة تلاوت فرمود
تا ده آیه را تمام کرد و نیز از آنحضرت منقولست که اول این سوره و آخر او از گنجهای بهشت هر که عمل کند به آیه
از اول این سوره و پند گیرد بچهار آیه از آخر آن ناجی و رستگار گردد و چون حق تعالی ختم سورة الحج نمود با مر
مکلفان بعبادة و افعال خیر بر طریق اجمال افتتاح این سوره کرد بتفصیل این مجمل و تبیین آن افعال نمود و
وامر فرموده که

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ بدرستی که رستگار شدند و بمقاصد دنیوی و اخروی رسیدند گرویدگان بخدا و رسول
الَّذِينَ هُمْ باشد که ایشان فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ در نماز خود ترسکاران اند از خدای و منزلند
و متخاضع دل و چشم بر موضع سجده نهادگان و بدل بر درگاه مناجات حاضر شدگان آورده اند که پیغمبر در وقت
ادای نماز بجانب آسمان نظر میفرمود چون این آیه نازل شد نظر بر موضع سجود گماشت و بهیچ جهت دیگر نظر نینداخت

و درلباب کفته که در حالت قیام دیده بر سجده کاه باید نهاد مکر کسی که معظم که در خانه مکرمه باید نکریست چه نظر
دران عبادتست و کفته اند که خشوع آنست که مصلی نداند که بر راست و چپ او کیست و در بحر الحقایق مذکور است که خشوع
در ظاهر آنست که سر پیش افکند و دیده از التفات بچپ و راست منع کند و قراءة نماز از روی حضور قلب بود و در باطن
آنکه خواطر و هواجس را منع کند از ما سوی و بالکلیه توجه بنماید بمولی و در بحر شهود مستغرق کشته از شغل
آثار ظهور اغیار رحلت کند و محققی کفته که در نماز از خود بیخبر باید بود پس طالب وصول بحق بسیار باید کشت
چنانچه در اخبار صحیحه متواتره آمده که پیکان مخالفین در بدن اطهر امیر المومنین ع نشسته بود و از غایت وجع
نتوانستند که آنرا بیرون آورند و صورت حال معروض حضرت رسالت پناه محمد مصطفی ص داشتند فرمود که وقتی که
او در نماز باشد پیکان را از بدن او بیرون کشید چه دران حال توجه او بحضرت عزت بود بر وجهی ست که خود را فراموش
میکند پس دران حال که بنماز مشغول شد جراحان آوردند و پیکان را از بدن اطهر آن سرور بیرون آوردند و خون بسیار
بر سجاده آنحضرت ریخته شد چون از نماز فارغ شد و آن خون را مشاهده فرمود پرسید که این چیست کفتند که
در حین نماز پیکان را از بدن شما بیرون آوردیم خون از جراحت بیرون آمد فرمود که بخدا که جان علی در قبضه
اقتدار اوست که در نیافتم و واقف نشدم که در چه وقت بدن مرا شکافتید و پیکان را بیرون آوردید از رسول خدا ص
روایتست که چون بنده در نماز بایستد خدای تعالی بنظر رحمت بوی نکرد چون او بجای دیکر نکرد حق تعالی کوید ای بنده من
من بتو مینکرم تو بکه مینکری روی بمن کن که از من بهتری نیست عطا کوید خضوع در نماز آن باشد که در نماز بجوارح
خود بازی نکند و خود را باز نکشد و دهن دره نکند و انکشتان باز پس نشکند و در خبر آمده که رسول خدای
مردی را دید که نماز میکزارد و دست بمحاسن خود فرو می آورد فرمود که اکر دل این مرد خاشع بودی اعضای وی نیز
باخشوع بودی ابوذر غفاری رحمه الله از پیغمبر خدا ص روایت کرد که چون یکی از شما روی بنماز آرد رحمت خدا روی بوی
آرد پس باید که سنک ریزه مسجد و غیره بازی نکند حسن بصری مردی را دید که بسنک ریزه مسجد بازی میکرد و در عقب
نماز میکفت بار خدایا حور العین را جفت من کردان حسن کفت بد خاطب شدی ای مرد که از خدای طلب حور العین میکنی
و بدست بازی میکنی و اسطی کفته که خشوع در نماز خاص و خالص کردانیدن نماز است برای خدا نه بقصد طمع ثواب و خوف
عقاب چنانکه امیر المومنین ع فرمود که پرستش تو نه از جهت ترس از آتش دوزخ و طمع ثواب میکنم بلکه ترا از
اهل عبادت پرستش یافتم و بجهت این پرستش تو کردم و نیز در صفت اهل ایمان میفرماید که **وَالَّذِينَ هُمْ**
مومنان آنانند که ایشان **عَنِ اللَّغْوِ** از آنچه بیهوده و بی فایده است از کفتار و از کردار و اعمال و افعال
مُعْرِضُونَ و اعراض کنندکان باشند از ابن عباس مرویست که تفسیر لغو را باطل کرده نزد حسن بصری مراد
بلغو جمیع معاصیست و این نکته قول ابن عباس داخل است و از ابو عبد الله ع نقلست که اعراض از لغو آنست که شخصی
از روی بهتان امر باطل را بتو نسبت دهد و چیزی که در تو نباشد بر تو بندد و تو خالصا لله و قربة الی الله بجواب
او التفات نکنی و از او اعراض نمایی و قشیری کفته که هر چه برای خدا نیست حشو است و آنچه از خدای باز دارد سهو است

وآنچه بنده را دران حظی باشد لهو است و آنچه از خدای نبوده لغو است و حقیقت آنست که لغو هر چیزیست که بهیچ کار نیاید
و فایده بران مترتب نشود از اقوال و افعال چنانچه در اول مذکور شد **وَالَّذِينَ هُمْ** و آنانند که ایشان **لِلزَّكَاةِ
فَاعِلُونَ** مر زکاة دهندکانند و زکوة مفروضه را **وَالَّذِينَ هُمْ** و آنانند که ایشان **لِفُرُوجِهِمْ** مر
فرجهای خود را **حَافِظُونَ** نکاه دارندکانند یعنی ضبط نمایندکان و منع کنندکان آن از مباشرت و مجامعت
و موافقت **إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ** مکر بر زنان منکوحه خود **أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ** یا بر آنکه ملک شده
ایشان را دستهای ایشان یعنی کنیزان **فَإِنَّهُمْ** پس بدرستی که ایشان که اقدام نمایند که اشند بر زوجات و کنیزان
خود **غَيْرُ مَلُومِينَ** ملامت کرده نشده اند مکر بجهت امر منهی که آن حیض است و نفاس و روزه و احرام
و اعتکاف و غیر آن از عروض موانع شرعیه **فَمَنِ ابْتَغَى** پس هر که جوید برای مباشرت **وَرَاءَ ذَٰلِكَ** غیر زنان
و کنیزان خود **فَأُولَٰئِكَ** پس آن کروه جویندکان **هُمُ الْعَادُونَ** ایشان در کذرندکانند از حلال و حرام
و استمنا بید و اطیان بهایم نیز ازین کروه اند و از حد شرع بیرون رفتکان **وَالَّذِينَ هُمْ** و آنانکه ایشان
لِأَمَانَاتِهِمْ مر امانتهای خود را یعنی آنچه ایشان را بران امین ساخته باشند از امانات و ودایع و شهادات
خلق یا آنچه امانات حق است چون نماز و روزه و غسل جنابت و امثال آن **وَعَهْدِهِمْ** و مر عهدهای خود را
که با خلق یا با حق بندند از نذور و عقود **رَاعُونَ** رعایت کنندکانند یعنی نکاهداشت آن میکنند و شبهه نیست
در وجوب وفا نمودن بجمیع امانات و عهود **وَالَّذِينَ هُمْ** و آنانکه ایشان **عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ** و نمازهای خود
يُحَافِظُونَ محافظت میکنند یعنی بدان مداومت نموده بشرایط و آداب و ارکان آن در اوقات ادا
میکنند و محافظت غیر خشوعست پس موجب تکرار نباشد **أُولَٰئِكَ** آن کروه مومنان که جامع این شش صفت
و ذکر ایشان کرده شد **هُمُ الْوَارِثُونَ** ایشان میراث برندکانند یعنی سزاوار آنکه اسم وارث بر ایشان
اطلاق کنند نه غیر ایشان پس در بیان آنچه او را بمیراث برند میفرماید که **الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ**
آنانکه از روی استحقاق میراث برند فردوس را که بلندترین جایهای بهشت است مجاز استحقاق و ارث بمیراث
بجهت نسب و کویند مراد آنست که ایشان منازل اهل دوزخ را در جنت میراث کیرند چنانکه چنانکه در حدیث
نبوی ص آمده که هیچکس از شما نباشد که او را دو منزل باشد یکی در بهشت و دیکری در دوزخ پس اکر بمیرد و در
دوزخ در آید بجهت عصیان اهل بهشت منزل او را بمیراث کیرند و در روضة الجنان و زاد المسیر آورده که
بهشت را در نظر کفار در آرند و مقامهای ایشان را که اکر ایمان آوردندی نام زد ایشان شدی بایشان نمایند
و در مشاهده ایشان را با اهل بهشت دهند تا حسرت ایشان زیاده کردد **هُمْ** ایشان که وارثان فردوس اند **فِيهَا
خَالِدُونَ** دران منازل فردوس جاوید مانند کانند که هرکز از آن موضع با کرامت بیرون نیایند و در
روایت آمده که حق تعالی فردوس را بنا کرد از خشت طلا و خشت نقره و خلال آن خشتها بجای کل مشک اذفر نهاد و
فواکه لذیذه و ریاحین طیبه را در ان باغ غرس فرمود و چون بیان نعمت جنت نمود برای اهل ایمان تنبیه ایشان

برنغمه دینوی برایشان فرموده وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ و بدرستی که آفریدیم ما آدم را مِنْ سُلَالَةٍ
از خلاصه و نقاوه بیرون کشیده شده مِنْ طِينٍ از گل مراد آدم است که ابو البشر است و یا مراد اسم جنس است
زیرا که همه آدمیان مخلوق شده اند از سلاله ای که نطفه شده اند چه نطفه از نباتات حاصل شده اند بواسطه چون
لحوم حیوانات و گویند مراد بطین آدم است زیرا که وی از آن مخلوق گشته و سلاله نطفه او و یعنی پس آفریدیم
آدمیان را از منی که بیرون آمده از گل که آدم است ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً پس کردانیدیم نسل آدم را از نطفه
یعنی آفریدیم ذریه او را از آب منی و یا کردانیدیم سلاله را نطفه بنا بر تغییر ثانی فِي قَرَارٍ مَكِينٍ نطفه قرار
گرفته در قرارگاه استوار یعنی رحم که محفوظ است از ضعف ما که حاصل که میفرماید که ما نطفه را در رحم جای دادیم
و تا چهل روز در آنجا نگه داشتیم ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ پس کردانیدیم آن نطفه سفید را عَلَقَةً پاره خون
بسته تا مدت چهل روز فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ پس کردانیدیم آن خون بسته را مُضْغَةً مقدار گوشتی که بیک بار
بخایند چهل روز دیگر فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ پس ساختیم آن گوشت را عِظَامًا استخوان تا آنکه محکم کردانیدیم
آن را بعد از سه اربعین فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ پس پوشانیدیم آن استخوان را لَحْمًا گوشتی یعنی گوشت را از
استخوان بر رویانیدیم بعد از رستن عروق و اعصاب بران ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ پس بیافریدیم آن را خَلْقًا
آخَرَ آفریدن دیگر در شکم مادر یعنی روح در دمیدیم تا زنده شد بعد از آنکه جماد بود یا صورت انسانی بران قائم
کردانیدیم یا بعد از خروج از شکم او را دندان و موی دادیم و از مقام شیرخوارگی بتدریج ترتیب فرمودیم
بقضاها گوناگون و بر مراتب جوانی و دو مویی و پیری رسانیدیم و تشریح ایجاد آدمی از ابتدای نطفه تا محل
ولوج روح و تفصیل آن حوالی منهج صادقین است و بدانکه مخلوقات بر سه قسم اند یا همه روحانی محض اند و یا
جسمانی محض و یا مرکب از جسمانی و روحانی آنها که روحانی محض اند ملائکه اند که محض نورند و مبرا از صفات شهوت
و غضب و غیر آن از صفات که لازم جسمیه است و آنها که جسمانی محض اند مانند نباتات و معادن و قسم سیم که مرکب
از جسمانی و روحانی اند کر روحانیت غالبست بر جسمانیت جنیانند بعکس آدمیان حاصل که حق تعالی آدمی را
از هفت مرتبه بمحل انسانیت رسانیده اول سلاله دویم نطفه سیم علقه چهارم مضغه پنجم عظام ششم لحوم این
شش تعلق بجسد دارد و مرتبه هفتم ایلاج روح است دران کما قال ثم انشأناه خلقا آخر فَتَبَارَكَ اللَّهُ پس بزرگست
و بلندشان و عظمت و قدرت و حکمت خدایی أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ نیکوترین تقدیر کنندگانست و اندازه
نمایندگان چه انسان را از سلاله بحد انسانی رسانیدند و ترکیب داده میان روح و تن از عجیب ترین امور عجیبه و غریب
ترین اشیای غریبه است و مقرر است که روح نورانی و علویست و جسم ظلمانی و سفلی روح لطیف و جسم کثیف پس
ترکیب میان این دو ضد قریب بمحالست پس این ترکیب دلیل ظاهر است بر کمال قدرت و جلالت و عظمت صانع
و لهذا حق تعالی بعد از بیان خلق عرش و کرسی و لوح و قلم و ملائکه و نجوم و سموات و ارضین ذات اقدس خود را
باین نوع ثنا و ستایش نفرموده که بعد از آفرینش انسان ذکر کرده و ازین کلام تفضیل و تکریم ایشان بر غیر اهتمام

بیتوان کرد

میتوان کرد آورده اند که عبدالله بن ابی السرح کاتب وحی بود چون این آیه آمد حضرت ویرا گفت بنویس چون أنشأناه
خلقا آخر بنوشت از روی تعجب بر زبانش جاری شد که فتبارک الله احسن الخالقین حضرت فرمود که این را
نیز بنویس که جبرئیل آن را از نزد ملک جلیل انزال نمود و عبدالله با خود گفت اگر پیغمبر است و قرآن بر او وحی میکند
من نیز پیغمبرم که در دل من آیات قرآنی القا میکند پس مرتد شد و از مدینه بمکه رفت و با کفار ملحق شد و این آیه
درباره او فرود آمد وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ و بنا بر صحت روایت این
قدر از کلام معجزه نیست و ممتنع نیست که موافق گفتار یکی از ما باشد لیکن ابن ام عبدالله مشتبه باشد و یا بجهت فرط
نفاق آن را بر خود مشتبه ساخت و مرویست که وی در روز فتح مکه باز باسلام رجوع کرد و از اهل ایمان شد و آیه
مذکوره از آیات احکام گرفته اند چنانچه در کنز العرفان تصریح بآن شده و بیان صحیح تفصیل آن حوالی منهج الصادقین
است کر تو خواهی که نیز بری بوی رو تماشای آن گلستان کن از حضرت رسالت صلعم منقولست که چون نطفه در رحم
درآید حق تعالی آن را تا چهل روز بحالت نطفه میگذارد و بعد از آن علقه میگرداند تا چهل روز بران وضع میباشد
و پس از آن آن را مضغه میسازد تا چهل روز و بعد از آن فرشته میفرستد تا نفخ روح میکند دران پس او را میفرماید
تا بنویسد روزی او را و مدت عمر او را و شقاوت یا سعادت او را و این حدیث مشعر است بر آنکه کمال اعضا و
تمامیت آن و رویده شدن دران و ولوج روح دران بعد از مضی سه اربعین است ثُمَّ إِنَّكُمْ پس بدرستی که شما
بَعْدَ ذَلِكَ بعد از آفرینش اعضا و زنده شدن بولوج روح لَمَيِّتُونَ هر آینه میرندگانید نزد انقضای اجل
پس البته مال و حال شما برات خواهید کشید و بلا شبهه جام فنا از دست ساقی اجل خواهید چشید ثُمَّ إِنَّكُمْ پس
بدرستی که شما يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز تُبْعَثُونَ برانگیخته خواهید شد برای محاسبه و مجازات و نیز جهة
بیان تعداد نعمتهای خود بر بندگان میفرماید که وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ و بتحقیق که آفریدیم بر زبر سر شما
سَبْعَ طَرَائِقَ هفت آسمان که بر طبق و طریقه یکدیگرند طبقه بالای طبقه و جبائی گفته که سموات را طرائق
گفته زیرا که راههای فرشتگان است و آمد شد ایشان و یا آنکه طریق کواکب است و سیر آن یا باعتبار آنکه غلظ هر یک
از آنها و مابین آنها راههای دور است و اصحاف دراز چه در خبر است که مابین آسمان تا آسمانی پانصد سال راه
و غلظ هر یک از آنها نیز همچنین وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ و نیستیم ما ازین مخلوق که آسمانست غَافِلِينَ
بیخبر که مر آن را مهمل بگذاریم بلکه آن را از خلل و زوال نگه میداریم و تدبیر امر آن میکنیم تا بوقتی که حکمت ما تعلق
گیرد بزوال آن یا معنی آنست که ما از همه بندگان ذاهل و غافل نیستیم بر خیر و شر و کفر و شرک و کفران و طغیان
و عصیان و انکار وجود و عناد ایشان و غافل نیستیم وَأَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم مِنَ السَّمَاءِ مَاءً از آسمان
آبی یعنی آب باران بِقَدَرٍ باندازه که صلاح بندگان بران دانستیم فَأَسْكَنَّاهُ پس ساکن کردانیدیم آن آب
را یعنی ساکن و مستقر ساختیم آن را فِي الْأَرْضِ بزمین یا بتدریج با کاریز بیرون آید و از اینجا معلوم میشود
که جمیع آبها بر زمین از عیون و انهار و قنات از آسمانست در تبیان از ابن عباس نقل میکند که پیغمبر فرمود که

حق سبحانه پنج جوی آب از یک چشمه از چشمهای بهشت بر بال جبرئیل نهاده از آسمان فرو فرستاد یکی سیحان که نهر هند است یکی
دوم جیحان که نهر بلخ است سیم فرات چهارم دجله که این دو نهر عراق‌اند پنجم نیل که نهر مصر است و آنها را بود تیز بکوهها
داده و بقدر مصلحت خلق جاری میگردانند و آنجهت است که میفرماید که آب در زمین ثابت و ساکن ساختیم وانا
علی ذهاب به و بدرستی که ما بیرون آن آب زایل ساختن آن به بالا بردن و بر زمین فرو بردن بر وجهی که
متعذر باشد انبساط آن لقادرون توانائیم چنانچه بر انزال آن قادر بودیم پس بر بقای آن شکر گذاری کنید
تا آنرا بر حالت خود گذاریم در اخبار آمده که بعد از خروج یاجوج و ماجوج جبرئیل بر زمین آید و قرآن و حجر
الاسود و مقام ابراهیم و تابوت سکینه و پنج نهر که مذکور شد با آسمان برد و بعد از آن بر روی زمین اثر هیچ خیر و برکتی نماند
بقوله فانشانا پس بیافریدیم لکم به برای شما بسبب این آب جنات بوستانها من نخیل از خرما
بنان واعناب و از تاک بنان و چون نخل و عنب در زمین حجاز از همه بیشتر است از آنجهت تخصیص بدین دو
نمود و بعد از آن بر سبیل عموم فرمود لکم فیها شما را درین بوستانها فواکه کثیرة میوه‌های بسیار است
غیر از تمر و عنب ومنها و از آن بوستانها یعنی از ثمار و زروع آن تاکلون میخورید روزهای خود را
وشجرة تخرج و دیگر بیافریدیم برای شما درختی یعنی درخت زیتون بیرون می‌آید آن درخت من طور سیناء
از کوه سینا که کوه موسی است میان مصر و ایله و بران مناجات پیغمبر بود گویند این کوه در فلسطین است و از طور
سینین نیز میگویند و اضح آنست که سینا اسم مکانیست که این کوه در آن واقع شده و تخصیص این کوه بزیتون
جهت آنست که او کوهی که در آن زیتون روییده بود و نیز اول درختی که در زمین برست بعد از طوفان درخت زیتون
بود تنبت میروید این درخت بالدهن در حالتی که با آن روغن است وصبغ و نان خورش للا
کلین مر خورندگان را یعنی میروید درختی که جامع دهنیت و صبغیت است که هم بدان روغن چراغ توان افروخت و عشر
هم نان خورش توان ساخت از بعض مفسرین مرویست که روغن زیت از درختی با برکت و آنرا نان خورش سازید و بخود
مالید و حق تعالی در وصف برکت آن فرموده که توقد من شجرة مبارکة زیتونة پس در بیان نعمت دیگر میفرماید که
وان لکم و بدرستی که مر شما راست فی الانعام در چهارپایان از شتر و گاو و گوسفند لعبرة چیزی که
بدان اعتبار گیرید و بیان بر قدرت حضرت عزت استدلال کنید و از جمله آیات نسقیکم می‌آشامانیم شما را
مما فی بطونها از آنچه در شکم آنهاست یعنی شیر خالص ولکم فیها مر شما راست در ایشان منافع
کثیرة منفعتهای بسیار که آن سوار شدن شماست بر آنها و بار نهادن بر آنها و اولاد از آنها گرفتن
و بر پشم و موی و کرک آنها منتفع شدن و غیر آن ومنها تاکلون و از ایشان یعنی از گوشت و چربی آنها میخورید
و از اسباب معیشت خود میشمارید وعلیها و بر آنها یعنی بر بعضی از آنها که شتر و گاو است در خشکی و اکثر بر آنند که
مراد شتر است یعنی بر شتران وعلی الفلک و بر کشتیهای دریا تحملون برداشته میشوید یعنی شتر چون کشتیها
شما را میدارند و از موضعی بموضعی میبرند پس بدین نعمتها شکر منعم بجای آورید تا آن بر شما علی الدوام باشد و قوله

مر آن کرد و به پرستش غیر آن مشغول شوید که سبب زوال نعمت گردد و باعث استیصال چنانچه بر امم ماضیه واقع
شد کما قال الله تعالی ولقد ارسلنا و بتحقیق که فرستادیم قبل از این نوحا الی قومه نوح را بسوی گروه
خود فقال پس گفت از روی دعوت یا قوم اعبدوا الله ای گروه من پرستش کنید خدای را از روی بندگی
ما لکم من اله نیست مر شما را معبودی که مستحق عبادت باشد غیره بجز او که معبود بحق است افلا تتقون
آیا نمی‌ترسید از عذاب وی که خالق و رازق نعمت بر شماست یعنی البته از وی بترسید تا بجهت کفر آن شما نعمت را بر شما زایل نکرداند
و بعذاب مستاصل نسازد و بیم نکند فقال الملؤا الذین کفروا پس گفتند گروهی از اشراف و بزرگان که بدو نگرویدند
من قومه از قوم وی چون اکابر قوم اصاغر را بدین و دعوت نوح مایل دیدند گفتند از روی عناد ما هذا
نیست اینکه میخواند بتوحید خدای یعنی نوح الا بشر مثلکم مگر آدمی مانند شما بخوردن و آشامیدن و راه رفتن
و غیر آن مثل بازار رفتن و بخوان یرید ان یتفضل میخواهد که افزونی جوید علیکم بر شما و مهتر شما گردد و شما را
محکوم خود سازد و بجهت این دعوی چنین میکند و اگر نه پیغمبر خدا چگونه از جنس بشر باشد ولو شاء الله
و اگر خدای خواستی که رسول فرستد بر بنی آدم لانزل ملئکة هر آینه فرو فرستادی فرشتگان را ما سمعنا بهذا
نشنیدیم این را که آدمی رسول خدا تواند بود بخلقان و پیغام آوردن از جانب پروردگار خود فی اباینا الاو
لین در میان پدران ما که رفته بوده‌اند و از آبای خود نشنیده‌ایم که نوح پیغمبر خداست و یا میان ادریس و میان نوح
مدتی مدید گذشته بود نشنوده بودند که از اولاد پیغمبر بوده و یا عبادت خدای باید کرد نه غیر او ان هو نیست نوح
الا رجل به جنة مگر مردی که با او انواع دیوانگی هست چه اگر جنون نداشتی دانستی که بشر قابلیت رسالت ندارد و یا
آنکه این کلمات که نفی الهی است از و صادر نشدی فتربصوا به پس انتظار برید و چشم دارید حتی حین تا هنگامی
از زمان یعنی صبر کنید که اندک زمانی وقتی بمیرد از وی برهیم و یا از جنون بهوش باز آید و ترک این سخنان کند و بر
کار خود گیرد و چون نوح از ایمان ایشان نا امید شد بطریق مناجات قال رب گفت ای پروردگار من انصرنی
یاری ده مرا و انتقام مرا از ایشان بکش یا هلاک کن ایشان را بما کذبون بسبب آنچه مرا تکذیب کردند فاوحینا
الیه پس وحی کردیم بسوی نوح ان اصنع الفلک آنکه بساز کشتی را باعیننا بنگاه داشت ما یعنی ما محافظت
تو کنیم تا خطا نکنی در ساختن آن تا مفسدی اثر آنرا بر تو تباه نسازد مانند کسانی که بچشمهای خود حفظ چیزی
نمایند ووحینا و بامر ما و تعلیم ما یعنی ترا امر نماییم که چگونه بسازی فاذا جاء پس چون بیاید امرنا فرمان ما
بسوار شدن یا نزول عذاب ما بر ایشان وفار التنور و بجوشد تنور یعنی وقتی که زن تو نان پزد از میان آتش
آب بر آید مرویست که وحی بنوح آمد که کشتی را بطریق سینه مرغ بساز و چون بآن وجه تمام کرد خطاب رسید که چون آب
از تنور بر جوشد در کشتی نشین و کسان خود را در آن در آر نوح بمقتضای این وعده انتظار میکشید تا آنکه روزی
زن او نان می‌پخت و تنور بر آتش بود فی الفور آب از آن بر جوشید وی بیامد و شوهر را ازین خبر داد نوح اتباع خود را
جمع کرده همه در کشتی نشستند و موضع تنور در مسجد کوفه بود از جانب راست نزدیک باب کنده و نوح کشتی در آن مسجد

ساخته بود یا در هین آورده که از ولایت شام است یا در هند و بر هر تقدیر میفرماید که چون آب از تنور بر جوشد فا
سلک فیها پس در آور در کشتی من کل زوجین از هر دو صنف از حیوانات که جفت یکدیگر اند اثنین دو تا
یعنی نری و ماده و در روایت آمده که نوح بکشتی در نیاورد مگر آنها که می زایند و بیضه می نهند واهلک و دیگر در کشتی
داخل ساز کسان خود را از اهل بیت و مؤمنان الا من سبق مگر آنان را که پیشی کرفته است علیه القول
منهم و گفتار عذاب از ما از کسان تو بجهت کفر و عناد او و آن زن نوح بود که با وجود آنکه مشاهده معجزات
ظاهره میکرد از نوح و بوی نمیکروید ولا تخاطبنی و خطاب مکن با من بدعا کردن فی الذین ظلموا در باب
نجات آنها که ستم کردند بر خود و بشرک و کفر انهم مغرقون بدرستی که ایشان غرق شدگانند بواسطه شومی
شرک و طغیان و عصیان فاذا استویت انت پس چون وقت ظهور عذاب راست شده باشد و بر وجه استوا
نشسته باشی تو ومن معک و هرکه با تست علی الفلک بر بالای کشتی فقل الحمد لله پس بگوی که همه ستایش
سپاس مر خدا راست جل جلاله و عم نواله و عظم شانه ولا اله غیره الذی نجانا آنکه نجات داد ما را من
القوم الظالمین از جفای گروه ستمکار یعنی مشرکان و ناگرویدگان وقل و بگوای نوح در وقت کشتیه
نشستن رب انزلنی ای پروردگار من فرود آر مرا منزلا مبارکا بمنزلی با برکت در کشتی یا در زمین پس
از بیرون آمدن از کشتی که سبب سلامت و نجات مؤمنان باشد و کلبی گفته که فرود آر مرا بمنزلی که گیاه و اشجار با
برکت باشد و مقاتل برانست که معنی برکت ذریت است یعنی فرزندان بسیار از ایشان بوجود آورد و حفص منزلا
بضم میم و فتح زا خوانده یعنی فرود آر مرا فرود آوردنی وانت خیر المنزلین و تو بهترین فرود آرندگانی
در منازل مبارک چه هیچکس قادر نیست که غیر خود را از آفات و بلیات و حوادث و عاهات و منزلگاه نگاه دارد
و کفایت جمیع ما یحتاج مکر تو که رفع کننده جمیع بلیاتی و مرا از نقص و عجز سالم داری و از هر آفت که نوح در وقت
دخول و خروج این دعا فرمود سلمی از ابن عطا نقل میکند که منزل مبارک منزلیست که در او از جنس هوای نفسانی و وساوس
شیطانی ایمن باشند و آثار قرب از محال قدس بدان نازل باشد چه هرکجا پرتو انوار جمال بیشتر باشد برکت آن منزل
از همه منازل افزونتر بود از حسن بصری مرویست که در سفینه با نوح جز از هفت کس از اهل ایمان نبودند نزد بعضی دیگر هشتاد
بودند باقی در امواج طوفان قوط خورده با آتش دوزخ پیوستند ان فی ذلک بدرستی که در قصه نوح و انجای قوم
او رفع لآیات هر آینه نشانهاست مر اهل عبرت را که تا بیا دیان تامل و تفکر کشتی نجات را از امواج ضلالت
بساحل هدایت رسانند وان کنا و بدرستی که بودیم ما لمبتلین هر آینه رسانندگان بلای عظیم و عقاب الیم
بقوم نوح یا امتحان کنندگانیم بندگان را بدین آیات تا حال مصدقان و مکذبان بر اهل عالم ظاهر کرده و یا امتحان
کنندگان قوم نوح بودیم بارسال نوح و وعظ و تذکیر او تا معلوم ما شود که کدام عاصی میشود و کدام پیروی او
مینماید ثم انشانا پس بیافریدیم بقول من بعدهم از پس قوم نوح قرنا آخرین گروه دیگر یعنی قوم
عاد و ثمود فارسلنا فیهم پس فرستادیم در میان ایشان رسولا منهم پیغمبری از نوع ایشان که هود

عشر

بود یا صالح و گفتیم مر آن قوم را بزبان آن رسول فرستاده که ان اعبدوا الله آنکه بپرستید خدا را ما لکم
من اله غیره نیست مر شما را هیچ خدایی که استحقاق پرستش داشته باشد مگر او سزاوار پرستش اوست ایدوست
که خالق زمین و آسمانست افلا تتقون آیا نمی ترسید از عذاب او که غیر او را می پرستید یعنی از عقوبت بپرهیزید
و عبادت غیر او مکنید وقال الملأ و گفتند گروه اشراف من قومه از گروه آن رسول الذین کفروا
آنانکه نگرویدند وکذبوا بلقاء الآخرة و دروغ شمردند رسیدن قیامت یعنی بعث و حشر و ثواب اعمال او
و عقاب و ایمان نیاوردند واترفناهم و نعمت بسیار داده بودیم آنها را فی الحیوة الدنیا در زندگانی
دنیا بکثرت اموال و اولاد یعنی گفتند کافران ناز پرورده که در فراخی عیش و ناز و نعمت بودند بعضی دیگران قول
باطل را که ما هذا نیست این رسول خدا که شما را دعوت میکند و منع آلهه دیگر مینماید الا بشر مثلکم
مگر آدمی باشد مانند شما در صفت و احوال بشریت یاکل مما تاکلون منه میخورد از آنچه میخورید شما
از آن ویشرب و می آشامد مما تشربون از آنچه می آشامید یعنی بغذا محتاج است همچو شما اگر پیغمبر
بودی بایستی که صفات ملائکه داشتی نخوردی و نیاشامیدی ولئن اطعتم بشرا مثلکم و اگر فرمان
برید آدمی را که مانند شماست انکم اذا بدرستی که آن هنگام که شما تابع او شوید و منقاد او گردید در آنچه
میگوید و شما را بران میدارد لخاسرون هر آینه زیانکاران باشید چون خود را ذلیل و خوار ساخته مامور مثل
خود شوید پس از روی انکار با ایشان گفتند ایعدکم آیا وعده میدهد شما را انکم اذا متم آنکه شما
چون بمیرید و بپوسید و بریزید شوید وکنتم ترابا و باشید شما خاک وعظاما و استخوانی چند مجرد
از گوشت و پوست و رگ و پی انکم مخرجون بدرستی که شما بیرون آورده شدگانید از گورها یعنی دیگر
باره زنده خواهید شد هیهات هیهات دور است دور لما توعدون مر آن چیز را که وعده داده
میشوید از بعث و نشور یعنی هرگز این صورت نبندد و بفعل در نیاید ان هی الا حیاتنا الدنیا نیست زندگی
مگر زندگی ما در دنیا یعنی زندگی نیست مگر همین زندگی دنیا که بدان زندگانی میکنیم نموت ونحیا می میریم
و زنده میشویم یعنی یکی از ما میمیرد و یکی میزاید وما نحن و نیستیم ما بمبعوثین برانگیخته شدگان یعنی زنده شده
بعد از مرگ ان هو الا رجل افترى نیست هود یا صالح مگر مردی که افترا کرد علی الله کذبا بر خدا دروغ
را در این قول که خدا مرا بشما فرستاده و بعد از مرگ زنده خواهد ساخت وما نحن له و نیستیم ما مر او را
بمؤمنین گروندگان با آنچه خبر میدهد و دعوی میکند و مردم را بحق میخواند قال گفت هود یا صالح
بعد از شنودن این قول و ناامیدی او از ایمان قوم رب انصرنی ای پروردگار من یاری ده مرا با نتقام کشیدن
و ایشان را بعذاب و عقاب مغلوب گردان بما کذبون بسبب آنچه تکذیب کردند مرا و بدروغ پنداشتند مرا قال
گفت خدا عما قلیل از پس اندک زمانی لیصبحن هر آینه گردند کافران و مکذبان نادمین پشیمان
از تکذیب قوم خود هنگامی که عذاب را معاینه ببینند فاخذتهم الصیحة پس فرا گرفت ایشان را فریاد عظیم

جبرئیل کرد دلهای ایشان بسبب آن بشکافت و بمردند و یا مراد بصیحه هر عذابیست که سبب استیصال باشد و بر هر تقدیر
فرو گرفت ایشانرا عقوبتی سخت و عذاب شدید **بِالْحَقِّ** بوجهی ثابت که هیچ دافعی نبود مر آنها را از جانب خدا
فَجَعَلْنَاهُمْ غُثَاءً پس گردانیدیم ایشانرا چون خاشاک آورده یعنی ما را از ایشان بر آوردیم همه را هلاک
و نابود ساختیم چون خس و خاشاک و غیر آن که سیل آنرا باطراف افکند سیاه و پوسیده و ریزیده و کهنه گردد
فَبُعْدًا پس دوری باد از رحمت خدا **لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ** مر گروه ستمکارانرا **ثُمَّ أَنشَأْنَا** پس آفریدیم و عشر
پیدا کردیم **مِن بَعْدِهِمْ** پس از ایشان **قُرُونًا آخَرِينَ** قومهای دیگر را چون قوم لوط و شعیب و غیر ایشان
از اهل عصیان و طغیان **مَا تَسْبِقُ** پیشی نتوانست گرفت **مِنْ أُمَّةٍ** هیچ گروهی **أَجَلَهَا** روز وقتی که عذاب ایشانرا
مقرر کرده بودیم **وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ** و باز پس نمانند از آن اجل یعنی در وقتی که هلاکت ایشانرا مقرر کرده
و معین شده بود بهیچ وجه سمت تقدم و تاخر نپذیرفت و هیچکس پیش از آن وقت یا بعد از آن هلاک نشد
بلکه در همان وقت معذب گشتند و گویند مراد ازین اجل وقتیست که مرگ هر کس در آن مقرر شده یعنی هیچکس از امم
قبل از اجل معین خود و بعد از آن نمیرد بلکه در همان وقت مقرر بمیرد فوت و موت پذیرد **ثُمَّ أَرْسَلْنَا** پس فرستادیم
رُسُلَنَا فرستادگان خود را **تَتْرَىٰ** در حالتی که متواتر بودند پی در پی یعنی یکی بعد از دیگری **كُلَّ مَا جَاءَ**
أُمَّةً هر گاه آمدی بگروهی **رَّسُولُهَا** پیغمبر آن گروه **كَذَّبُوهُ** تکذیب کردند او را و آنچه گفت از توحید و نبوت و
بعث و حشر و نشر بدروغ پنداشتند و تقلید پدران خود کرده از دولت و سعادت تصدیق محروم ماندند و خاک
کنند **فَأَتْبَعْنَا** پس از پی در آوردیم **بَعْضَهُم بَعْضًا** یعنی ایشانرا بعضی در هلاک کردن یعنی هیچکدام را
مهلت ندادیم آخرین را مانند اولین معذب ساختیم و مستاصل گردانیدیم **وَجَعَلْنَاهُمْ** و ساختیم ایشانرا
أَحَادِيثَ یعنی سخنان ایشانرا عبرت خلق گردانیدیم که دایم عذاب ایشانرا یاد کنند و بدان اعتبار گیرند و با
از ایشان غیر حکایتی و افسانه که گویند باقی نماند **فَبُعْدًا** پس دوری باد از رحمت حق **لِّقَوْمٍ لَّا يُؤْمِنُونَ** مر گروهی را
که نمیگروند بانبیا و تصدیق ایشان نمیکنند و بوحدانیت حق اقرار ندارند **ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَأَخَاهُ**
هَارُونَ پس فرستادیم موسی و برادر او هرون را علی نبینا و علیهما السلام **بِآيَاتِنَا** بنشانهای قدرت خود یعنی بمعجزات نه گانه **وَ**
سُلْطَانٍ مُّبِينٍ و بحجتی هویدا و برهانی آشکارا که الزام کننده خصم بود یعنی عصا تخصیص آن بذکر با
آنست که آن اول معجزات موسی بود و چند معجزه دیگر در ضمن آن مندرج بود چون فرو بردن جادوها و شکافتن
دریا و روان شدن آب از سنگ و پاسبانی موسی و افروختن آن مانند شمع و درخت سبز شدن و میوه آوردن و
دلو و ریسمان شدن پس بجهت این او را از میان معجزات ممتاز گردانیدیم حاصل که میسر باید که موسی و هرون با معجزات
روشن فرستادیم **إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ** بسوی فرعون و بزرگان قوم او و ایشان پیغام ما را با ایشان رسانیدند
فَاسْتَكْبَرُوا پس سرکشی کردند از قبول ایمان و متابعت موسی و هرون نکردند و طریق عناد و جحود و انکار
پیش گرفتند **وَكَانُوا قَوْمًا عَالِينَ** و بودند گروهی متکبر و گردنکش و بجهت این خود را از آن بزرگتر میدانستند

که تابع موسی و هرون شوند و بخدای ایشان بگروند **فَقَالُوا** پس گفتند از روی انکار و استکبار **أَنُؤْمِنُ** آیا ایمان
آوریم یعنی تصدیق نکنیم و نگرویم **لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا** مر دو آدمی را که مانند ما اند در صفات بشریت **وَقَوْمُهُمَا**
و حال آنکه گروه ایشان که بنی اسرائیل اند **لَنَا عَابِدُونَ** ما را پرستندگانند از روی تذلل و خواری یعنی خدمتکاران
و فرمان برداران ما اند مانند بندگان که ذلیل و خوار اند خواجگان را و در بعضی تفاسیر آمده که بنی اسرائیل نیز فرعون را
میپرستیدند و او بت میپرستید یا گوساله الغرض قبطیان بجهت فرط تکبر و تفوق تحقیر موسی و هرون کردند **فَكَذَّبُو**
هُمَا پس تکذیب کردند ایشانرا در دعوت نبوت **فَكَانُوا** پس گشتند بسبب این تکذیب **مِنَ الْمُهْلَكِينَ** از هلاک
شدگان یعنی غرق شدن در بحر **وَلَقَدْ آتَيْنَا** و بدرستی که دادیم **مُوسَى الْكِتَابَ** موسی را کتاب توریت بعد
از هلاک فرعون و قوم او **لَعَلَّهُمْ** شاید که بنی اسرائیل ببرکت آن **يَهْتَدُونَ** راه یابند باحکام شریعت و طریق عبادت
و مواعظ **وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ** و گردانیدیم ما پسر مریم یعنی عیسی **وَأُمَّهُ** و مادر او مریم را که صدیقه بود
آيَةً حجتی و برهانی بر قدرت کامله خود که آن ولادت مریم بود عیسی بدون مس بشری اما عیسی بجهت آنکه بی پدر مخلوق شده
و اما مریم بجهت آنکه بی فحل آبستن گشته و یا عیسی را آیتی ساختیم بآنکه در مهد سخن گفت و معجزات دیگر از او ظاهر
شد و مادر او را آیتی گردانیدیم بآنکه بدون مس فرزند آورد **وَآوَيْنَاهُمَا** و جای دادیم مادر و پسر او را وقتی که
فرار نمود **إِلَىٰ رَبْوَةٍ** بلندی از زمین بیت المقدس که بلندترین همه اماکنست یا دمشق یا رمله یا فلسطین
یا مصر و هر یک ازین مواضع ارفع اماکنند و در روایتی آمده که بیت المقدس از همه زمینها به بیست و هشت
میل باسمان نزدیکتر است پس در صفت آن میفرماید که **ذَاتِ قَرَارٍ** خداوند قرار یعنی مستقری که بر او آرام
توان گرفت بجهت انبساط و استوای آن و گویند ذات قرار یعنی ذات زروع و ثمارات که ساکنان آن بجهت
کثرت زراعت و میوه در آن قرار گیرند **وَمَعِينٍ** و خداوند آبی ظاهر که بر روی زمین میگذشت نه در تحت
آن از ابو جعفر و ابو عبدالله ع مرویست که ربوه سواد کوفه است و قرار مسجد کوفه و معین آب فرات آورده اند که مریم
با پسر خود و یوسف نجار تا مدت دوازده سال درین موضع بسر بردند و طعام عیسی از بهای ریسمان بود که مادرش میرشت
و میفروخت **يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ** خطاب با جمیع پیغمبرانست نه در یک دفعه چه ایشان در ازمنه مختلفه بوده اند بلکه
باین معنی که هر یک از ایشان در زمان خود مخاطب بوده اند باین خطاب یعنی از پیغمبران و فرستادگان پسندیده
كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ بخورید از طعامهای پاکیزه و حلال **وَاعْمَلُوا صَالِحًا** و بکنید کارهای شایسته
چه غرض از آفرینش شما عبادتست و عمل صالح نه غیر آن چه آنچه نفع خواهد داد شما را در روز معاد همین خواهد بود و در
موضحی آورده که خطاب بحضرت خاتم الانبیاست ص و معنی آنکه ای صاحب رسالت و نبوة عالی همت امت خود را بگوی
که حلال خورید و عمل صالح کنید و بنا برین او را بنام همه پیغمبران خوانده زیرا که سید همه ایشانست و ذات معالی او جامع
جمیع فضایل و کمالاتست که با همه بوده صح آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری و مراد از طیبات آنچیزیست که طبع از آن
لذت گیرد و شرع آنرا نیکو شمرد و صحیح آنست که طیبات شامل جمیع مباحاتست و در قوت القلوب آورده که اکل طیب را

بر عمل صالح مقدم داشت زیرا که ثانی نتیجه اول است و بعضی عرفا گفته اند که لقمه تخم است و عمل بر هر چند تخم پاکیزه تر ثمر البته
بهتر و در مناهج آورده که هر که حلال اداشت حکم عدالت و استقامت که میزان شرع است مر دو نفس و اعضای او پدید آید و سبب
این در ادای عبادت نرم و منقاد شوند چه شرع آنرا احرام کرده یا وجه حلیت آن مشتبه و پوشیده است حکم انحراف و
مخالفت شرع بآن غذا مر او است و اگر شبهه لقمه باشد و این هنگام اثر آن غذا بنفس و اعضای سرایت کند و آثار طغیان
و عصیان و ارتکاب مناهی و اخلاف در روایت بظهور رسد حاصل که حق تعالی پیغمبران را که غذای حلال خورید و عمل شایسته
کنید إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ بدرستی که من بآنچه شما میکنید دانایم و بدان جزا خواهم داد و این کلام داعیت صالح
عمل چه عاقل هرگاه عمل کند برای کسی که عمل او را میداند و بر حسب آنچه میکند جزا میدهد بقدر استحقاق و مزد کرامت
میکند البته در اصلاح عمل خود میکوشد و آنرا بر وفق مراد او بجای آورد وَإِنَّ هَٰذِهِ أُمَّتُكُمْ بدرستی که این ملت
شما است ای رسولان ای محمد صم أُمَّةً وَاحِدَةً در حالتی که ملتی یگانه است در عقاید و دین و اصول شرایع با جماعت شما
جماعتی متحد و متفق بر ایمان و توحید وَأَنَا رَبُّكُمْ و من آفریدگار شما ام پس فَاتَّقُونِ پس بترسید از من
در مخالفت و کفر توحید و عصیان فَتَقَطَّعُوا پس منقطع ساختند اهل ملل أَمْرَهُم بَيْنَهُمْ کار دین خود را
در میان یکدیگر زُبُرًا در حالتی که پاره پاره و فرقه فرقه بودند یعنی آنرا دینهای مختلف گردانیدند و هر فرقه در کیش و
مذهب خود مخالف فرقه دیگر شد و با مراد زبر کتب است یعنی هر گروهی در امر دین خود اختیار کتابی کردند و کتاب
غیر خود را بگذاشتند و چون یهود که متمسک بتوریت شدند و بانجیل کافر شدند و نصاری تمسک بانجیل کردند
و کتاب غیر خود را یعنی توریت را فرو گذاشتند و هر دو بقرآن نگرویدند و از آن قطع نظر کردند كُلُّ حِزْبٍ هر گروهی
گروههای مختلف متفرق بِمَا لَدَيْهِمْ بآنچه نزدیک ایشانست از دین باطل و شبهه فَرِحُونَ شادان و نازان اند و
معتقد اینکه دین ایشان بر حق است نه دین غیر ایشان بجهت تقلید و عناد عصبیت جاهلیت تابع دین خود اند و جا
و منکر غیر دین خود بحجتی و بینتی و برهانی فَذَرْهُمْ پس بگذار ای محمد این کافران مقلد و معاند را فِي غَمْرَتِهِمْ
در گرداب و غرقاب جهالت و ضلالت خودشان حَتَّىٰ حِينٍ تا هنگامی که کشته شوند در معرکه جدال و
قتال یا بمیرند أَيَحْسَبُونَ آیا می پندارند کافران که أَنَّمَا نُمِدُّهُم و بدرستی که ما آنچه عطا میدهیم و مدد
میکنیم بِهِ بآنچه مِن مَّالٍ وَبَنِينَ از مال و پسران نُسَارِعُ لَهُمْ میشتابیم برای ایشان آنچه فِي الْخَيْرَاتِ
در نیکویها یعنی گمان میبرند که این که ما مدد ایشان میکنیم در مال و فرزندان مسارعت است از جانب ما برای ایشان در نیکوئی
اعمال و ایشانرا استحقاق آن هست که بپاداش آن در نیکوئی ایشان مسارعت کنیم بمال و فرزندان بَل نه چنانست که
می پندارند بلکه لَّا يَشْعُرُونَ نمیدانند و در نمی یابند که این امدادات بمنازعت در خیر مانند بهایم که هیچ شعوری
ندارند تا تامل کنند در اینکه باید و علف ایشانرا پرورش میدهد برای کشتن از حضرت رسالت صلعم مرویست که حق تعالی میفرماید
که بنده مؤمن غمگین میشود هرگاه چیزی بر او تنگ کنیم از مال دنیا و حال آنکه او نزدیکتر میگردد بمن و بجهت این خوشحال
میشوند هرگاه چیزی بر او تنگ کنیم که هرگاه مال دنیا را بر او فراخ سازم حال آنکه او دورتر میگردد از من بجهت این

عشر

بعد از آن این

بعد از آن این آیه تلاوت فرمود تا قوله لَا يَشْعُرُونَ و بعد از حال کفار و فجار بیان حال ابرار و اخیار میکند إِنَّ
الَّذِينَ هُم بدرستی که آنانکه ایشان مِّنْ خَشْيَةِ رَبِّهِم از خوف عذاب پروردگار خود مُّشْفِقُونَ حذر کنند
گانند یا از عذاب پروردگار خود ترسان وَالَّذِينَ هُم و آنانکه ایشان بِآيَاتِ رَبِّهِمْ بآیتهای پروردگار
خود که قرآنست یا دلایل قدرت که معجزاتست و مانند آن آثار قدرت کامله او يُؤْمِنُونَ میگروند بمضمون آن
عمل میکنند وَالَّذِينَ هُم و آنانکه ایشان بِرَبِّهِمْ با آفریدگار خود لَا يُشْرِكُونَ شرک نمی آرند شرک جلی که
مراد غیر اوست و نه شرک خفی که ریایت و سمعه است وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ و آنانکه میدهند مَا آتَوا آنچه میدهند
از صدقات و کفارات و زکوة و غیر آن از انواع خیرات و مبرات در راه خدای وَّقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ در حالتی که
دلهای ایشان ترسانست أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ بآنکه ایشان پروردگار خود را باز گردندگانند یعنی از
عاقبت امر آخرت ترسانند که مبادا آنچه میدهند مقبول درگاه نشود و بر وجه لایق نباشد و بآن مواخذ گردند چنانچه
امیر المومنین علی ع و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم سه شبانه روز روزه داشتند و طعام مستحق دادند و بآب افطار
میکردند و میفرمودند إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا إِنَّا نَخَافُ مِن رَّبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا
أُولَٰئِكَ آن گروه که باین صفات موصوفند يُسَارِعُونَ میشتابند فِي الْخَيْرَاتِ در نیکویها یعنی برغبت تمام
اقدام مینمایند در طاعات و مبادرت در عبادات و مبرات وَهُمْ لَهَا و ایشان بجهت خیرات و طاعات سَابِقُونَ
پیشی گیرندگانند یعنی سرعت نمایندگانند بجد تمام یا پیشی گیرندگان بر مردمان بوقوع خیرات و میراث یا رسیدگانند
بپاداش خیرات قبل از آخرت یعنی هم در دنیا رسیدگانند بپاداش که در آن که فَآتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحُسْنَ ثَوَابِ
الْآخِرَةِ وَلَا نُكَلِّفُ نَفْسًا و تکلیف نمیکنیم هیچ نفسی را إِلَّا وُسْعَهَا مگر بگنجایش او و بعضی بقدر طاقت
بر ایشان امر نمودیم چه تکلیف مالایطاق مذموم و قبیح است و ما از فعل قبیح مبراییم وَلَدَيْنَا كِتَابٌ و
نزدیک ما کتابیست یعنی لوح محفوظ يَنطِقُ بِالْحَقِّ سخن گوید براستی مخالف واقع در آن نوشته نیست یعنی
هر چند بندگان را بآن تکلیف کرده ایم و آنچه کرده اند در آن مثبت است بی زیاده و نقصان یا نزد ما است نامه
اعمال هر کس و گواهی دهد بر کردار او بصدق وَهُمْ و ایشانند که عاملانند لَا يُظْلَمُونَ و ستم دیده نخواهند شد
بزیادتی عقاب و نقص ثواب بَلْ نه چنانست که کفار کمال اعتقاد دارند بر آنچه خلاف مذکور شد بلکه قُلُوبُهُمْ
فِي غَمْرَةٍ دلهای ایشان در غفلتی و حیرتیست که آنرا فرو گرفته اند در اینها غفلت و ضلالت و جهالت مِّنْ
هَٰذَا از این سخن که گفته شد از وعده و وعید یا از کتاب حفظ یا از قرآنی یا از صفاتی که سابقان بآن موصوفند
وَلَهُمْ أَعْمَالٌ و مر ایشانراست عملهای ناپاک و پلید مِّن دُونِ ذَٰلِكَ بجز این خطائی عظیم یعنی شرک مراد است
که غیر از شرک گناهان دیگر دارند هُمْ لَهَا ایشان مر آنرا عَامِلُونَ عمل کنندگانند و معتادان و بهیچ وجه
از آن باز نمی ایستند حَتَّىٰ إِذَا أَخَذْنَا تا وقتی که بگیریم مُتْرَفِيهِم متنعمان ایشانرا بِالْعَذَابِ بعذاب
یعنی قتل روز بدر یا جوع در حینی که پیغمبر صم بر ایشان دعا کرد که بار خدایا سخت بگیر قبیله مضر را و ایشانرا بانند

سالهای قحطی زمان نوح مبتلا ساز پس قحط در ایشان واقع شد تا آنکه گوشت سگ مردار و استخوان سوخته را
میخوردند اِذَا هُمْ يَجْأَرُونَ آنگاه ایشان بفریاد آیند و بآواز بلند استغاثه کنند پس ملائکه از جانب خدا
بایشان گویند لَا تَجْأَرُوا الْيَوْمَ فریاد مکنید امروز وطمع فریادرسی مدارید اِنَّكُمْ بدرستیکه شما از جانب
مَا مِنَّا لَا تُنْصَرُونَ یاری کرده نخواهید شد یعنی از طرف ما نصرت و معونت بشما نخواهد آمد یا از ما
ممنوع نخواهید گشت قَدْ كَانَتْ آيَاتِي بدرستیکه بود آیتهای من یعنی قرآن که در هر وقت تُتْلَى عَلَيْكُمْ
خوانده میشد بر شما فَكُنْتُمْ عَلَى اَعْقَابِكُمْ پس بودید بر پاشنهای خود تَنْكِصُونَ باز میکشید بطریق قهقری
مراد آنست که اعراض میکردید از سماع قرآن و از تصدیق و عمل بآن و از حق بباطل رجوع میکردید مُسْتَكْبِرِينَ
درحالتی که طلب رفعت کننده بودید و بر مردمان فخر میکردید بر ایشان بِهِ بحرم مکه یعنی میگفتند که ما اهل حرم ایم
و هیچکس بر ما غلبه نتواند کرد و بجهت آن بر همه مردمان تعظیم میفرمودید و عدد ذکر حرم قبل ازین که مرجع ضمیر آنست
بجهت شهرت ایشانست باستکبار و افتخار به بیت الحرام یا بحرم و اختصار مفخرت ایشان در اینکه اولیای
حرم اند و قیام نمایندگان بآن و مقیمان دران و تواند بود که ضمیر راجع بقرآن باشد یا باعتبار آیات که مذکور شد
یعنی استکبار نمایندگان بودند بقرآن سَامِرًا درحالتی که بذکر قرآن و بطعن دران حدیث کنندگان بودند
در شب و در روایت آمده که ایشان در شب در حوالی خانه می‌نشستند و زبان بافسانه میگشودند و اکثر سخنان افسانه‌های ایشان
ذکر قرآن بود و طعن دران و آنرا گاهی سحر و گاهی شعر میگفتند و وقتی اساطیر الاولین و پیغمبر را سب میکردند یعنی ساحر و
شاعر و افسانه چنینها بقرآن میکردند و پیغمبر را ساحر و کاهن میگفتند و بوی سخنان ناسزا و دشنام میدادند پس
تَهْجُرُونَ اعراض میکردند و یا از پیغمبر میبریدند و هذیان میگفتند و در شان قرآن محمد صلی الله علیه و آله یعنی اسناد سحر و شعر
افسانه چنینها بقرآن میکردند و پیغمبر را ساحر و کاهن میگفتند و بوی سخنان ناسزا و دشنام میدادند پس از خطاب
بغیبت التفات کرده میفرماید که اَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ آیا پس تفکر نکردند در قرآن یا باعجاز لفظ و وضوح معنی
بدانند که این کلام حق است اَمْ جَاءَهُمْ آیا آمد بدیشان از کتاب و رسول مَا لَمْ يَأْتِ آنچه نیامده بود آبَاءَهُمُ
الْاَوَّلِينَ بدران پیش ایشان تا عذر گویند که ما از پیغمبر و کتاب خبر نداریم یعنی همچنانکه ما نوح و ابراهیم را بر پدران
ایشان مبعوث کردیم تا عذر نیاورند یا آنکه همچنانکه آبای سالفه ایشان را از عذاب ترسانیده بودیم و ایشان بجهت
آن ایمان آورده بودند همچنین ایشان را از آن وعید نمودیم و با وجود این نگرویدند پس عذر ایشان در انکار و
عدم ایمان نیست که بوعید و بیم عذاب خبر داده نشده اند اَمْ لَمْ يَعْرِفُوا آیا نشناختند رَسُولَهُمْ پیغمبر خود را
بحسب نسب یا با امانت و راستی و حلم و وفا و کرم و مروت و حسن و اخلاق و کمال عقل و علم یا عدم تعلم و غیر آن
از صفات انبیا فَهُمْ لَهُ پس ایشان مر او را مُنْكِرُونَ انکار کننده‌اند که انکار کنند در دعوی نبوت بجهت عدم معرفت باو
یا باحوال او یعنی که حضرت پیغمبر را بااین عنوان نشناخته بودند تا انکار او کنند و گویند ما حقیقت ذات او را
نمیدانیم و احوال او را نمیشناسیم اَمْ يَقُولُونَ آیا میگویند که بِهِ جِنَّةٌ باو رسیده دیوانگی یعنی مجنون است

عشر

سخن او اعتبار ندارد یا آنکه میدانستند در عقل او رجحانی و اتقن از همه است بَلْ جَاءَهُمْ بلکه آمد
پیغمبر بایشان بِالْحَقِّ بدین درست یعنی اسلام یا بسخن راست که قرآنست وَاَكْثَرُهُمْ و بیشتر ایشان
لِلْحَقِّ كَارِهُونَ مر حق را ناخواهند که اند چه آن مخالف طبع و آرزوی ایشانست وَلَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ
و اگر تابع شدی امر حق اَهْوَاءَهُمْ آرزوهای ایشان را باینکه آلهه معدوده واقع بودندی و اگر بحسب فرض در نفس
الامر خدایان وجود داشتندی چنانچه زعم مشرکانست لَفَسَدَتِ السَّمٰوٰتُ وَالْاَرْضُ هر آینه تباه
شدی و ناچیز گشتی آسمان و زمین وَمَنْ فِيهِنَّ هرچه در آسمان و زمین است از ملائکه و جن و انس و غیر آن
چنانکه در کریمه لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ اِلَّا اللّٰهُ لَفَسَدَتَا گذشت و گفته اند مراد بحق دین اسلام است و معنی اینکه اگر اسلام متابعت
کردی آرزوهای اهل شرک را یعنی بشرک منقلب شدی حق تعالی بجهت فرط غضب و غیظ قیامت ظاهر ساختی و همه آسمان
و زمین و اهالی آن را هلاک کردی و نزد قتاده مراد بحق حق سبحانه است یعنی اگر پیروی کردی حق تعالی آرزوهای کافران را
باینوجه که فرمودی بآنچه موافق اهوای کفار است از شرک و معاصی از الوهیت خارج بودی یعنی خدای نبودی بلکه شیطان
بودی پس قادر نبودی بر آسمانها و زمینها و همه تباه شدی پس نخیانت که حق تعالی تابع اهوای ایشان گردد بَلْ اَتَيْنَاهُمْ
بلکه دادیم بدیشان بِذِكْرِهِمْ کتابی که وعظ و پند ایشانست و دبدبه عزت و هیبت شرف ایشان در آنست یا ذکری که تمنا کرده
بودند بقول خود که لَوْ اَنَّ عِنْدَنَا ذِكْرًا مِنَ الْاَوَّلِينَ لَكُنَّا عِبَادَ اللّٰهِ الْمُخْلَصِينَ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ پس ایشان از
موعظه خود یا آنچه سبب بزرگی دنیا و آخرت ایشانست یا از ذکری که درخواست بودند مُعْرِضُونَ روی گردانند
کاشند اَمْ تَسْأَلُهُمْ آیا تو میخواهی از ایشان برای رسالت خَرْجًا مزدی تا بسبب طمع تو در مال ایشان تو را متهم دارند
برسالت و بجهت مزد دادن بر ایشان شاق و گران آید و قبول نمی‌کنند فَخَرَاجُ رَبِّكَ پس مزد پروردگار
تو که روزی دنیا یا ثواب عقبی است خَيْرٌ بهتر است تو را از مزد ایشان بجهت سعت و دوام آن و عدم لحوق بر آن
وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ و خدای بهترین روزی دهندگانست وَاِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ و بدرستیکه تو میخوانی
ایشان را بی مزدی اِلٰى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ براهی راست یعنی دین اسلام که عقول سلیمه شاهد است بر استقامت آن که
اصلا شایبه در آن نیست تا موجب تهمت شود حاصل که حق سبحانه و تعالی درین آیه حجت فرموده بر کافران قطع عذر
ایشان نموده در عدم قبول ایمان و فرموده که مردی که برسالت مبعوث شده و همه میدانند که وی جامع جمیع حسنات اخلاقی است
و معرا از صفات سیئه و بجهت این ممتاز است درمیان ایشان و شایسته آن هست که رتبه نبوت و منصب رسالت
یابد و وی را احتیاجی نیست باحکام دنیویه تا بر وجه بطلان بچنین دعوی عظیم اقدام نماید و آنرا وسیله طمع
در اموال ایشان کرده معیشت خود را بفراخی و بر وجه دلخواه گذراند و مع ذلک بر وفق دعوی خود معجزات
روشن ظاهر میکند و همه ایشان این را می‌بینند اما بجهت عناد و استکبار اطاعت او نمی‌نمایند و چون
چنین است پس ایشان سزاوار عذاب الیم و عقاب جحیم اند چنانکه میفرماید وَاِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْ
اٰخِرَةِ و بدرستیکه آنانکه میگروند بسرای دیگر یعنی بقیامت و متعلقات آن از صراط و میزان و حساب و بهشت

و دوزخ عن الصراط از آن راه راست که دین اسلام است که متضمن باعتقاد باین مذکور است لناکبون
وعدول کنندگان و میل نمایندگان بسوی بیابانهای ضلالت و گمراهی خود و بار دگر دند که باشند در آخرت از طریق جنت بطرف
شمال که دوزخ است ولو رحمناهم و اگر ما ببخشاییم بر ایشان وکشفنا و برداریم ما بهم آنچه بدیشان واقع
است من ضر از سختی یعنی قحط که بدیشان رسیده و همه را خوار و ذلیل گردانیده و بهلاکت رسانیده للجوا هر آینه
لجاج نمایند یعنی ثابت و راسخ شوند فی طغیانهم در سرکشی و افراط نمودن در کفر و استکبار از طریق حق و طریق هدی
یعنی اگر بالمثل قحط از ایشان دفع کنیم همچنان بر ستیزه و عناد خود ثابت خواهند بود یا اگر در آخرت عذاب از ایشان برداریم
و ایشان را بدنیا فرستیم همچنان بر طریق اول در عناد و طغیان و عصیان و لجاج ورزند و منقاد نشوند و قول اول اشهر است
آورده اند که چون خبر قحط بنهایت رسید و اهل مکه بخوردن مرده و مردار مبتلا شدند ابو سفیان بدینه آمد و با حضرت رسالت
گفت تو دعوی میکنی که من رحمة للعالمینم فرمود بلی گفت پس این جهت که اهل مکه را هدف تیر دعا کردی و ایشان را بقحط
مبتلا ساختی پدران ایشان را بشمشیر بکشتی و فرزندان را با آتش گرسنگی سوختی آیه آمد که ولقد اخذناهم و بدرستی که فرو
گرفتیم اهل مکه را بالعذاب بعذاب قتل و غارت در روز بدر فما استکانوا لربهم پس فروتنی نکردند مر پروردگار
خود را وما یتضرعون و تضرع و زاری ننمودند بلکه همچنان که بر سرکشی و نافرمانی خود بایستادند و از ابی عبد الله ع
مرویست که استکانت دعاست و دست برداشتن در نماز یعنی ایشان خدای خود را نخواندند در نماز و رفع دست نکردند بدو
و بلکه بر طریق کفر خود ثابت بودند و اصلا قدم در طریق تذلل و تضرع و عبودیت پروردگار خود ننهادند حتی اذا فتحنا
تا چون بگشادیم علیهم بابا بر ایشان دری ذا عذاب شدید که خداوند عذاب سخت بود یعنی جوع که سخت تر او
از قتل و اسیر است و زیاده تر اذا هم انگاه ایشان فیه مبلسون در عذاب ناامیدان بودند از همه چیز
و یار گردان و بیافر ومانده گان و اندوه ناکان تا حدی که غیثان ایشان از تو طلب لطف و مرحمت می نمایند و از حیات
مرویست که مراد بعذاب اول قتل یا قحطست و بدوم عذاب جهنم و ابو جعفر ع فرموده که عذاب شدید در روز رجعت باشد
و بعد از آن تذکیر نعمت خود میکند بر ایشان از روی توبیخ و بر وجه خطاب بایشان میفرماید که وهو الذی انشا و اوست آنکه
بیافرید و پیدا کرد لکم السمع برای شما گوشها تا بشنوید بآن آیات و برای الابصار و دیدها تا ببینید بآن معجزات را
والافئدة و دلها را تا تفکر کنید بآن در آیات واضح و معجزات بینه و استدلال بآن کنید بر وجه صانع حکیم و وحدت
و قدرت وی از منافع دینیه و دنیویه قلیلا ما تشکرون اندکی شکر میکنید چه عمده در شکرگذاری آنست که استعمال کنید
این مواهب را در آنچه مقصود بدیشناخت خالق آن باشد و شما این نمیکنید وهو الذی ذراکم و اوست که بیافرید شما را
و منتشر ساخت فی الارض در زمین به بسیاری فرزندان والیه تحشرون و بسوی او جمع کرده خواهید شد روز
قیامت بعد از آنکه ذره ذره و ریزه ریزه شده باشید در زمین وهو الذی یحیی و اوست آنکه زنده میگرداند در رحمهای
مادران ویمیت ~~واوست آنکه زنده میکند~~ و میراند بنزد انقضای آجال در حالتی که مدت عمر ایشان باشد وله
اختلاف اللیل والنهار و مراوراست یعنی بامر اوست آمد و شد روز و شب و متعاقب آن و با مخالف شب و روز و

یعمهون در مانده و سرگردان ...

عشر هیچکس دیگر را قدرت بر اختلاف آن نیست افلا تعقلون آیا پس تعقل نمیکنید بنظر تامل که همه مکونات از ما صادر شده
و قدرت ما شامل جمیع ممکنات و از جمله آن بعث و نشور است پس چرا انکار آن میکنید کفار مکه تعقل در این معنی نکردند
بل قالوا بلکه گفتند بدون تامل و تفکر مثل ما قال الاولون مانند آنچه گفته بودند پیشینیان از کفار از روی انکار در
باب حشر و نشر و صراط و میزان که قالوا ءاذا متنا گفتند آیا چون بمیریم ما وکنا ترابا و باشیم خاک وعظاما
و استخوان خالی از گوشت و پوست و چنین ءانا لمبعوثون آیا ما برانگیخته شدگانیم مراد انکار آنهاست یعنی چون خاک
گردیم هرگز بعث و حشر با ما نیابد لقد وعدنا نحن هر آینه وعده داده شدیم ما وآباؤنا و پدران ما
هذا این سخن را من قبل پیش از آمدن محمد یعنی پدران سابق ما را نیز وعده داده بودند آنچه ما را ایشان
داده اند از وقوع حشر و نشر ان هذا نیست این گفتار الا اساطیر الاولین مگر افسانهای پیشینیان
و اکاذیب ایشان که در کتابها نوشته اند و گذاشته و هیچ حقیقتی ندارد و بعد از آن بر منکران بعث در رد باب وقوع حشر
میگوید قل بگو ای محمد آن منکران را که میگویند لمن الارض مر کراست زمین ومن فیها و آنکه در ویست از خلق
تعلمون یعنی جواب دهید که خالق و مالک زمین و زمان کیست ان کنتم اگر هستید که میدانید یعنی اگر از اهل علمید
اصحاب جهل پس از آن خبر دهید این اهانت را و تقریر فرط جهل ایشان بر وجهی که امر جلی و واضح را نمیدانند و اقوام ایشان
بانچه متمکن نیست که هر که قولی از علم داشته باشد انکار آن کند و لهذا اقرار از آنکه جواب ایشان اخبار فرموده که
سیقولون لله زود باشد که بگویند در جواب تو که زمین و آنچه در اوست مر خدا راست بر زیادتی انکار
اقرار کننده است بانکه حق تعالی خالق و مدبر آنهاست پس چون ترا چنین جواب دهند قل بگو ایشان را که افلا تذکرون
آیا یاد نمیگیرید و در نمی یابید که کسی که او قادر باشد بر آفریدن زمین و اهل او ثانیا نیز از ایجاد و اعاده آن عاجز
نخواهد بود چه ابتدای آفریدن آسان تر نیست از اعاده آن بلکه هر یک ممکن است بعد از آن بجهت زیادتی حجت میفرماید
قل بگو بایشان بار دیگر من رب السموات السبع کیست آفریدگار آسمانهای هفتگانه با عظم و رفعت و شکل
عجیب و هیئت غریب آن ورب العرش العظیم و کیست پروردگار عرش بزرگ که اعظم مخلوقات است سیقولون
لله زود باشد که گویند آسمانهای رفیع و عرش عظیم مر خدا راست و رب همه اوست نه غیر او و چون این جواب دهند
قل افلا تتقون بگو پس آیا پرهیز نمیکنید از عقاب او بر جحود توحید و قدرت او و شریک آورده در عبادت او
انکار قدرت او در بعث که تنزیه است از آفریدن آسمانها و عرش عظیم و نیز بجهت زیادتی حجت بر ایشان میگوید که
قل من بیده بگو کیست آنکه بدست اوست یعنی بقبضه اقتدار اوست ملکوت کل شیء پادشاهی همه چیزی
در خیر امکانات و در مجمع از مجاهد نقل کرده که مراد بملکوت خزاین است یعنی خزینهای آن همه در دست قدرت
اوست و در موضح گفته که معنی آنست که جمیع منافع و مضار در کف قدرت اوست وهو یجیر و او زنهار دهد
و بفریاد رسد و ایمن گرداند از عذاب و عقاب خود هر کرا خواهد ولا یجار علیه و زنهار داده نشود بر وی یعنی
هیچکس نتواند که کسی را از عذاب او ایمن گرداند و در پناه خود گیرد و زنهار دهد یعنی با کفار بگو که کیست که متصف باین

صفات مذکورات اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که بدانید و دریابید چیز را یعنی اگر عقل دارید جواب دهید از
روی تفکر سَيَقُولُونَ زود باشد که گویند که این صفات لِلّٰهِ مر خدا راست قُلْ فَاَنّٰى تُسْحَرُونَ بگو پس از کجا
فریب داده میشوید و چگونه از صواب بر میگردید یعنی با وجود ظهور و نظام ادله بر وحدت طریق حق را کذاشته
بکجا میروید و چه وجه از شیطان و هوای نفس فریب میخورید و کفار با وجود این دلایل و انچه نگرویدند بوحدت قدیره و
او سبحانه و تصدیق نمودند بعث بَلْ اَتَيْنٰاهُمْ بِالْحَقِّ بلکه آوردیم بدیشان امر درست و راست را از توحید و وعد حشر و نشر وَ
اِنَّهُمْ لَكٰاذِبُونَ و بدرستی که ایشان دروغ گویانند در انکه تکذیب این قول میکنند یا انکه نسبت ایجاد ولد و شریک
با او میدهند مَا اتَّخَذَ اللّٰهُ مِنْ وَلَدٍ فرا نگرفت خدای هیچ فرزندی بجهت تقدس ذات او از مثل و مانند زن و فرزند
و منزه است و مبراست وَمٰا كٰانَ مَعَهُ مِنْ اِلٰهٍ و نیست با او هیچ خدایی که در الوهیت شریک او بود چه او را اگر شریک
بودی در خدایی و خدای باید که آفریننده بود پس هر آینه شریک او را مخلوقی چند بودی اِذًا لَذَهَبَ آنهنگام
كُلُّ اِلٰهٍ بِمٰا خَلَقَ ببردی هر خدایی آن چیز را که آفریده بود و در ان مستقل شدی و ملک او ممتاز گشتی بجهت عدم
رضای ایشان بعدم امتیاز پس هر آینه تنازع در میان ایشان واقع شدی چنانچه از حال ملوک دیگر مشاهد میشود
وَلَعَلٰا هر آینه برتری جستندی و غلبه خواستندی بَعْضُهُمْ عَلٰى بَعْضٍ برخی از ایشان بر برخی و بدیهی است نزد
عقل که این هنگام موجب فساد نظام عالم شدی و چون نظام عالم بحال خود است پس بعد او الهی نباشد و او را
شریک نبود سُبْحٰانَ اللّٰهِ پاک است خدای عَمّٰا يَصِفُونَ از آنچه وصف میکنند او را بدان از اتخاذ شریک
و ولد بدلیل مذکور و نیز باجماع جمیع مکلفان و استقرا معلوم است که حق تعالی مالک جمیع ممکنات و مقدورات
بر خالق دیگر با او نباشد و منزه و پاکست از انباز در آفریدن عٰالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهٰادَةِ اوست دانای پوشیده و
آشکار یعنی پاکست خدای دانای نهان و آشکاراست فَتَعٰالٰى پس بزرگوار و برتراست عَمّٰا يُشْرِكُونَ از آنچه شریک میگر دانند
برای او و بعد از ان تعلیم دعا میکند در محفوظ بودن از عذاب اگر بر کفار واقع شود باین وجه که قُلْ رَبِّ بگو ای محمد
که ای پروردگار من اِمّٰا تُرِيَنِّي اگر بنمایی مرا مٰا يُوعَدُونَ آنچه وعده داده میشوند کافران یعنی اگر البته عذاب
کفار بمن نموده شود در دنیا یا در آخرت رَبِّ فَلٰا تَجْعَلْنِي ای پروردگار من پس مگردان مرا فِي الْقَوْمِ الظّٰا
لِمِينَ در گروه ستمکاران یعنی مرا قرین ایشان مگردان در عذاب این یا بجهت تواضع و شکست نفس است یا بجهت
تهدید بر آنکه ظلم گاه هست که بهر کجا میرسد که قوله تعالی لٰا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خٰاصَّةً از حسن بصری مرویست
که حق تعالی رسول را خبر داده بود که عذاب بر کفار قریش نازل خواهد شد و او را خبر نداده بود که در حال حیات او
باشد یا در حال ممات پس بجهت این رسول را امر فرمود باین دعا که اگر در حال حیات او باشد وی در میان ایشان نباشد
وَاِنّٰا و بدرستی که ما که خداوندیم عَلٰى اَنْ نُرِيَكَ بر آنکه بنماییم بر تو مٰا نَعِدُهُمْ آنچه وعده میدهیم ایشان را از
عقاب و عقوبت لَقٰادِرُونَ هر آینه توانائیم اما تاخیر میرود بسبب آنکه بعضی از ایشان یا از عقاب ایشان
ایمان خواهند آورد یا بجهت آنکه مادامی که تو در میان ایشان باشی عذاب بر ایشان نازل نخواهد شد چه تو رحمت

عالیانی بعد ازان

عالیانی بعد ازان پیغمبر خود را از مکارم اخلاق آنچه اشرف است میفرماید که اِدْفَعْ بِالَّتِي دفع کن بخصلتی که در
جمیع حالات هِيَ اَحْسَنُ آن نیکوتر است السَّيِّئَةَ خصلت بد را مراد عفو است از گناه و احسان در
مقابل آن کاهی که موجب ضعف دین شود پس بعفو و مرحمت از سر گناه مجرمان در گذر یا دور کن جهل سفیهان را
از ایشان بحلم خود یا باز دار مردم را از معاصی با امر فرمودن بطاعت یا دفع کن شرک را بکلمه توحید یا محو ساز
منکر را بامر معروف و یا چون بجهال مروت کنی بر ایشان سلام کن و شر جهل ایشان را بآن دفع کن بعد ازین در
تخویف کفار میفرماید که نَحْنُ اَعْلَمُ ما داناتریم بِمٰا يَصِفُونَ بآنچه وصف میکنند ترا از شعر و سحر یا ما را
از اتخاذ اولاد و شرکا پس آنها را بما واگذار که ما جزای ایشان خواهیم داد وَقُلْ و بگو ای محمد بر وجه تضرع که
رَبِّ اَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزٰاتِ الشَّيٰاطِينِ ای پروردگار من پناه آوردم بتو از وساوس دیوان
سرکش که مردمان را از مکارم اخلاق گردانیده با خلاق سیئه میخوانند و بمناهی تحریص میکنند وَ
اَعُوذُ بِكَ رَبِّ و پناه میگیرم بتو ای پروردگار من اَنْ يَحْضُرُونِ از آنکه حاضر شوند دیوان
در حوالی من و مرا از عبادت و طاعت تو و خلق و حسن منع کنند و یا در وقت نماز و یا در زمان تلاوت مرا
وسوسه دهند یا در حین حضور موت مرا اغوا کنند چه شیاطین در این سه وقت دست بیشتر می یابند و حمل آیه
بر عموم اولی است حَتّٰى اِذٰا جٰاءَ اَحَدَهُمُ الْمَوْتُ این غایت یصفون است و آنچه واقع شده جمله معترضه
یعنی کفار مر او ترا پیوسته ببدی وصف میکنند بار و او بناسزا صفت می نمایند تا وقتی که بیاید یکی از ایشان را
مرگ و در موت آثار عذاب مشاهده کند و بگمراهی خود عارف شوند قٰالَ گوید از روی حسرت بر آنچه تقصیر
نموده از ایمان و طاعت رَبِّ ارْجِعُونِ ای پروردگار من باز گردان مرا بدنیا تا تلافی تقصیری که کرده ام بکنم
ثعلبی با جمعی از مفسران بر انند که کفار خطاب کنند بحضرت عزت و بعد از ان رجوع بملائکه نمایند که ملک الموت
و اعوان او یعنی اول بکلمه رب استغاثه کنند بعد از ان بکلمه ارجعون رجوع نمایند بملائکه که باز گردانید مرا که
لَعَلِّي اَعْمَلُ صٰالِحًا شاید بکنیم عمل شایسته فِيمٰا تَرَكْتُ در آنچیزی که ترک کرده ام از ایمان و عمل صالح یعنی ایمان
آوریم و در طاعت و عبادت اقدام نماییم یا آنچه واگذاشته ام از مال خود در راه خدا صرف نماییم كَلّٰا حاشا که باز گردد
اِنَّهٰا بدرستی که کلمه رب ارجعون تا آخر كَلِمَةٌ سخنیست که بواسطه فرط حسرت و ندامت هُوَ قٰائِلُهٰا او گوینده آنست
یعنی بجهت غلبه حسرت و ندامت قایل این کلمه شده و ازان ساکت نمیشود و مجرد حرف و صوتست و آنرا فایده نباشد
و اثر اجابت بران مترتب نشود وَمِنْ وَرٰائِهِمْ و از پی آن مرکان بَرْزَخٌ مانعیست میان ایشان و باز گشتن
بدنیا اِلٰى يَوْمِ يُبْعَثُونَ تا روزی که برانگیخته شوند ابن عباس و مجاهد گفته اند که مراد حجابیست میان ایشان
و رجوع بدنیا در ان حجاب باشند تا روز قیامت و یا انکه مراد قبر باشد که در ان باشند تا روز قیامت پس مراد بوا
که اشتغال ایشانست در قبر تا روز قیامت و هر چیزی که میان دو چیز فاصل باشد آنرا برزخ گویند و بر هر تقدیر درین
کلام نومید ساختن کفار است از رجوع بدنیا برای تلافی ما فات فَاِذٰا نُفِخَ فِي الصُّورِ پس هر گاه دمیده شود

در صور مراد نفخه اخیرست که دران زنده شوند و قیامت بآن قایم شود فلا انساب بینهم پس نسبها نباشد میان ایشان
یومئذ دران روز یعنی علاقه نسبت نفع ندهد یعنی هیچ خویشی بر خویش خود رحم نکند بجهت آنکه هر یک بخود مشغول باشند
و بکار خود درمانده که یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه تا آخر و یا هیچ نسبتی میان اهل بهشت و اهل دوزخ نباشد
اهل بهشت مثاب باشند و اهل دوزخ معاقب ولا یتساءلون و نپرسند یکدیگر را از حال خود بجهت مشغول
بودن هر یک بخود و این پیش از محاسبه بود و اما بعد از محاسبه حال یکدیگر سوال کنند که قوله تعالی واقبل بعضهم علی
بعض یتساءلون فمن ثقلت پس هر که گران باشد موازینه ترازوهای کردار او بایمان و اعمال صالحه فاولئک
پس آن گروه هم المفلحون ایشانند رستگاران از درکات دوزخ و رسندگان بدرجات بهشت و یا معنی آنست که
کسانی را که عقاید و اعمال صالحه باشد که آن را نزد خدای قدری و وزنی باشد پس ایشان فایزانند و رسندگان بروضه رضوان
ومن خفت و هر که سبک باشد موازینه ترازوهای کردار او بجهت آنکه عمل صالح نکرده باشد چون مشرکان
و منافقان و یا او را عقیده و عمل خوب نباشد که او را وزنی بود و بحیز قبول رسد نزد خدای فاولئک الذین
خسروا انفسهم پس آن گروه آنانند که زیان کردند در نفسهای خود یعنی سرمایه عمر خود بباد غفلت بر دادند و تابع
آرزوهای نفس شدند فی جهنم خالدون در دوزخ جاوید مانندگان تلفح وجوههم میسوزاند رویهای
ایشان را آتش دوزخ النار وهم فیها و ایشان در آن آتش کالحون زشت رویان باشند از شدت سوختن
و کلوح بهم جستن لبهاست از دندانها چنانکه منقولست از عبدالله مسعود که آتش دوزخ لبهای ایشان را از دندانها
جدا کرده اند و آن را بهم جهانیده چنانکه دندانها نمایان شود مانند سر گوسفند بریان کرده از مالک بن دینار مرویست
که عتبه غلام از فساق و فجار بود روزی در بازار میگذشت دید که سر گوسفندی را از تنور بیرون آوردند که لبهای آن از هم
جدا شده بود و دندانهای وی ظاهر گشته در فکر رویهای اهل دوزخ افتاد که باین مشابه باشند نعره برزد و سه شبانه روز
بیهوش بیفتاد و بعد از آنکه باهوش آمد توبه کرد و از زهاد و عباد مشهور و معروف گشت و علامه العلماء و سنت و ابوسعید خدری
نیز از حضرت نبوی و در تفسیر این آیه میگوید که آتش دوزخ بریان سازد و زشت کرداند روی کافر را پس بر جهد لب بالای او
تا میان سر وی و فرو افتد لب زیرین او تا برسد بنافش و در موضع آورده که مسافت میان دو لب ابوجهل کز باشد بعد از آن حق
سبحانه و تعالی بر زبان فرشتگان با ایشان گوید که الم تکن آیاتی آیا نبود آیتهای من یعنی قرآن که در دنیا تتلی علیکم
خوانده میشد بر شما فکنتم بها پس بودید که بدان تکذبون تکذیب میکردید بجهت این مستحق عقوبت شدید قالوا
ربنا گویند ای پروردگار ما غلبت علینا شقوتنا غالب شد بر ما بدبختی ما یعنی گناهان بر ما غلبه شد و بیا
گشت و موجب بدبختی ابدی ما شد وکنا قوما و بودیم ما گروهی ضالین گمراهان از طریق حق شقاوت مفرط
که در عاقبت بانیکی رسد و سعادة منفعتی که در آخر کار لاحق شود پس از روی تضرع و زاری و نیاز گویند ربنا اخرجنا
ای آفریدگار و پروردگار ما بیرون آور ما را منها از آتش دوزخ باد دنیا رجوع کنیم تا تدارک حال خود کنیم فان عدنا پس
اگر باز گردیم ما بکفر تکذیب در دنیا فانا ظالمون پس بدرستی که ما ستمکاران باشیم بر نفس خود این آخر کلام دوزخیان

باشند وبعد ازان

باشند و بعد ازان ایشان را بر سخن گفتن تمکین ندهند بلکه قال گوید خدای تعالی بایشان بر وجه اهانت و خواری
اخسئوا فیها خاموش باشید و فرو روید در دوزخ اینجا مقام سوال نیست و این ماخوذ است از خسأت الکلب یعنی
راندم سگ را که مردمان ایشان را از نزد خود میرانند که از من دور شوید ولا تکلمون و سخن مگویید با من در
هیچ باب در باب رفع عذاب و خروج از آتش که شما را هرگز از این عذاب بیرون نیارم پس ایشان بغیر از شهیق و زفیر
و آواز سگ ظاهر نشود از ابن عباس نقلست که کفار شش نوبت دعا کنند و استغفار نمایند اول وقتی که در دوزخ در آیند
هزار سال قایل این قول باشند که ربنا ابصرنا و سمعنا فارجعنا پس جواب داده شوند بانکه حق القول منی بعد از آن
هزار سال دیگر باین قول تکلم کنند ربنا امتنا اثنتین پس در جواب ایشان گویند که ذلکم بانه اذا دعی الله بعد از آن هزار سال
دیگر باین قول تکلم نمایند یا مالک لیقض علینا ربک پس در جواب داده شوند که انکم ماکثون بعد از آن هزار سال دیگر
گویند ربنا اخرجنا نعمل صالحا پس در جواب ایشان گویند اولم نعمرکم بعد از آن هزار سال دیگر گویند ربنا اخرجنا
جواب داده شوند که اولم تکونوا الایه پس از آن هزار سال این سخن را بگویند که رب ارجعون پس جواب داده شود
اخسئوا فیها ولا تکلمون انه کان فریق بدرستی که قصه اینست که بودند گروهی من عبادی یقولون ربنا
از بندگان من یعنی انبیا و سایر مومنان و یا همه صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و یا اهل صفه چون عمار یاسر و بلال
و امثال ایشان که پیوسته میگفتند ای آفریدگار ما آمنا گرویده ایم بتو فاغفر لنا پس بیامرز ما را وارحمنا و بخش
عشر ما را وانت خیر الراحمین و تو بهترین بخشایندگانی فاتخذتموهم پس فرو گرفتید مومنان را
سخریا بسخریه کم و با ایشان استهزا میکردند و سخریه مینمودند حتی انسوکم ذکری تا وقتی که از یاد بردند شما را
از یاد کردن من یعنی چندان مشغول شدید بسخریه و استهزای ایشان که یاد مرا فراموش کردانیدید وکنتم منهم تضحکون
و بودید که پیوسته از ایشان خنده زنان و سخریه کنان و عیب جویان بودید انی جزیتهم الیوم بدرستی که من
جزا میدهم ایشان را امروز بما صبروا بانچه صبر کردند بر اذیت و آزار و سخریه انهم هم الفائزون آنکه ایشانند
رستگاران یعنی امروز پاداش میدهم آنها را فوز و رستگاری را بر سبیل توبیخ خطاب با اهل دوزخ کرده قال گوید خدای تعالی
یا از فرشتگان یا مر او سبحانه کافران را کم لبثتم چند درنگ کردید فی الارض در زمین زندگان یا مردگان در قبر
مرویست که کافران از روی غفلت و طول امل میگفتند زنده خواهیم بود در دنیا و فانی نخواهیم شد حق سبحانه از روی
عتاب پرسید که چند درنگ کردید عدد سنین از شمار سالها در دنیا قالوا لبثنا گویند درنگ کردیم در
دنیا یوما او بعض یوم یک روز یا پاره از یک روز یعنی لبث دنیا را کوتاه شمردند نسبت بخلود در دوزخ
یا از هول آتش مدة لبث خود را در دنیا فراموش کردانیده باشند و اگر مراد لبث در قبور باشد پس چونکه در حالت
مده علم نداشته باشند بکثرت لبث از این جهت گویند یوما او بعض یوم فسئل العادین پس بپرس ای پروردگار
زمان لبث ما را از شمارکنندگان یعنی از ملایکه که حفظ اعمال و انفاس ما بوده یا از آنکه متمکن باشند بر عد ایام
اگر میخواهی که تحقیق آن کنی چه ما بجهت اشتغال بعذاب زیاده ازان بیخبریم پس حق تعالی بجهت توبیخ بر غفلت ایشان

تصدیق ایشان نماید در اندک شمردن لبث ایشان قَالَ گوید إِنْ لَبِثْتُمْ درنک نکردید در دنیا إِلَّا قَلِيلًا
مکر اندکی لَوْ أَنَّكُمْ اگر آنکه شما كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ هستید که بدانید که تمام دنیا در جنب آخرة حقیرست و ایام
زندکانی که بسر ورکذرد قصیر مینماید أَفَحَسِبْتُمْ آیا پنداشتید شما از نهایت غفلت آنکه شما را آفریدیم أَنَّمَا
خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا از روی بازی و یا از لهو وبی بازی نه از برای غرضی و حکمتی و کمان بردید آنکه شما وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا
لَا تُرْجَعُونَ بسوی ما باز کردیده نشوید برای جزای کردار نه چنانست که کمان شما بلکه شما را برای عبادة آفریده ایم
و مکافات کردار نه بجهت عبث در لطایف قشیری آورده که عبث مشغولی باشد بچیزی که از حق باز دارد و خدای ما را
از برای آن نیافریده و بدان امر نکرده و اسطی بروزی این آیه میخواند کفت نه خلق را بعبث نیافریده اند بلکه سبب آفریدن
ایشان آنست که هستی وی آشکارا شود از مصنوعات وی بصفات کمالیه او راه برند و کفته اند که شما را برای بازی نیا
فریده ایم بلکه برای ظهور نور محمد صلعم آفریده ایم چه در آن مقرر شده بود که آن کوهر تابان از صدف انس بیرون آید
پس واصلات و شما فرع و کویند ملایکه را آفریدیم تا مظهر قدرة باشند و آدمیان را خلق کردیم تا مخزن جوهر
محبت شوند و در بعضی کتب سماوی مذکورست که ای فرزند آدم همه اشیا را برای شما آفریدیم و شما را برای خود و سر کنت کنزا
مخفیا اینجا ظهور تمام دارد و از زهری نقل کرده که خدا را فرشته ایست که هر روز میکوید کاش خلقان را نیافریدی چون
آفریده شدند کاش دانستندی که برای چه آفریده شده اند تا اندیشه کنند که چه کنند و در چه چیز عمر خود را صرف نمایند
و از امام جعفر صادق ع پرسیدند که حق تعالی خلقان را برای چه آفریده فرمود که تا نعمتها که در لم یزل معلوم و مقدور او
بود بر خلقان عرض نماید و آثار احسان خود کند برایشان و بعد از آن کفت غرض خدا در تکلیف مکلفانست بلکه غرض وی آنست
که از عبادة بمنزلتی عظیم رسند که حکمت مقتضای آنست که دون آن ایشان بآن منزلت نرسند پس ایشان را تکلیف کرد
بتحمل مشقت عبادة تا بجهت آن مستحق نعمت دایمی جنت شوند و این غایت کرم او سبحانه است فَتَعَالَى اللَّهُ پس
بزرکست و برترست از آنکه بعبث آفریند یا از آنکه ولد و شریک کیرد الْمَلِكُ الْحَقُّ پادشاهی که سزاوارست که ملک
مطلق باشد و ما عدای او مملوک بالذات و مالک بالعرض یعنی پادشاهی بحقیقت سزاوار اوست نه غیر او
لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نیست هیچ معبودی مستحق پرستش مکر او چه ما عدای او عبید او است رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ
آفریدکار عرش بزرک که محیطست بجمیع کاینات و نازلاتست از آن قضایا و احکام خیرات و برکات علی الوجه
التمام و لهذا وصف آن کرده بکرم و کویند کریم هرکاه صفت جماد باشد بمعنی حسن است یعنی عرش چه آن نیکو کثیر الخیرات
وَمَنْ يَدْعُ هر که بخواند یعنی بپرستد مَعَ اللَّهِ با خدای بحق إِلَٰهًا آخَرَ خدای دیکر را که لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ نیست حجتی
مر پرستش او را بپرستش آن آله چه ماسوای او سبحانه آلهه باطل اند و مستلزم عدم برجواز پرستش آن فَإِنَّمَا
حِسَابُهُ جز این نیست که حساب عمل آنکس و مکافات کردار او عِنْدَ رَبِّهِ نزد پروردکار اوست یعنی معرفت مقدار
عذابی که وی مستحق آنست نزد او سبحانه است پس او بران عمل شنیع پاداش خواهد داد و بجز او نرساند إِنَّهُ بدرستی
که شان و قصه اینست که لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ رستکار نشوند کافران و یکان افتتاح این سوره بتقریر فلاح مومنانست

وختم آن بنفی

وختم آن بنفی فلاح از کافران پس رسول خود را میفرماید باستغفار و استرحام بر نیوجه که وَقُلْ و بکوی محمد
رَبِّ اغْفِرْ ای پروردکار من بیامرز مرا در ترک مندوب یا امت مرا در ارتکاب معصیة و ضلالت وَارْحَمْ
و ببخشای بر من یا بر نیکان مومن برحمت واسعه خود وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ و تو بهترین رحم کنندکانی

آورده اند که عبدالله مسعود روزی بنزد مبتلایی شد و آیه أَفَحَسِبْتُمْ تا آخر سوره در
کوش او خواند فی الحال از ان بلا و مرض نجات یافت و بصحت و سلامت از
جای خود برپای خاست و این خبر برسول صلی الله علیه و آله رسید
عبدالله را طلبید و کفت چه در کوش او خواندی کفت این آیتها
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بخدایی که جان من
با مر اوست که اکر بنده از سر یقین این آیه بر
کوه خواند آن کوه از جای برود

سُورَةُ النُّورِ سِتُّونَ وَأَرْبَعُ آيَاتٍ

ابی بن کعب از حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که هر که سورة النور بخواند حق تعالی بعدد هر مومن و مومنه
که بوده و خواهد بود تا بقیامت ده حسنه برای او بنویسند و نیز ابو عبدالله در صحیح خود باسناد از رسول خدا
نقل کرده که آن حضرت کفت زنان را بر غرفها منشانید و ایشان را خط نوشتن میاموزید بلکه رشتن چرخ و سورة
النور تعلیم ایشان کنید و عبدالله مکان از ابو عبدالله ع روایت کرده که مالها و زنان را بحصن خود دارید
بقراءة این سوره پس بتحقیق که هر که این سوره در هر روز یا در هر شب بخواند هرکز از اهل بیت او زنا صادر نشود
تا از ین دنیا فوت شود و چون بمیرد هفتاد هزار فرشته تشییع جنازه او کنند و از برای او دعا و استغفار نمایند
تا بقبر در آید و در روز قیامة مغفور و محشور شود و بدانکه حق تعالی ختم سورة المؤمنین نمود باینکه بندکان را
برای عبث نیافرید بلکه بجهت امر و نهی خلق فرموده افتتاح این سوره کرد بذکر امر و نهی و بیان شرایع
فرمود که

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

سُورَةٌ این سوره ایست که از علم بالا و بقوت ها از عالم بالا أَنْزَلْنَاهَا فرو فرستادیم آن را بواسطه
جبرئیل ع وَفَرَضْنَاهَا و فرض کردیم آن را یعنی آنچه را که در اوست از احکام وَأَنْزَلْنَا فِيهَا و فرو
فرستادیم در او آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ آیتهای روشن و واضح دلالت بر مقصود که آن حدود و احکامست و بیان
حلال و حرام لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ شاید شما پند پذیرید و از محارم بپرهیزید و اجتناب و از جمله آن
احکام اینست که الزَّانِيَةُ زن زناکننده وَالزَّانِي و مرد زناکار چون غیر محصن باشند فَا
جْلِدُوا پس بزنید ای احکام شرع كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مر یکی از آن هر دو مِائَةَ جَلْدَةٍ صد تازیانه

باین حکم واین حکم مخصوص است بانکه محصن نباشد چه حد محصن رجم است باجماع فقها و جلد عبارتست از
ضرب جلد ... لباس بروجهی که الم بلحم تعدی نکند و مراد بمحصن مردیست که او را فرجی باشد بعقد دایمی یا بملک
یمین که صبح و شام با او مباشرت تواند کرد و بدون مانعی و محصنه زنیست که او را زوجی باشد بعقد دایمی که صبح
و شام بر او اتیان نماید و زنا که موجب حد است عبارتست از وطی مرد عاقل و بالغ در قبل یا دبر بدون العقد و نیا
ملک الیمین و شبهه با علم بتحریم و اختیار و حکم زنا ثابت میشود باقرار کردن چهار بار در چهار مجلس و یا
بشهادة چهار مرد عادل یا سه مرد یا دو زن بر معاینه و لوج ذکر در فرج یا دبر زن کالمیل فی المکحلة و اگر بر زن
گواهی دهند هر یک را هشتاد تازیانه باید زد و شهادت نسا بدون رجال ثابت نمیشود و اگر چه زیاده
از هشت زن باشد و نه بشهادة مردی و شش زن و شرطست توارد شهادت شهود بر فعل واحد و زمان واحد
و مکان واحد و باقی احکام و متفرعات آن در باب حد زنا در کتب فقه مسطور است و اگر آن در منهج
الصادقین مذکور آورده اند که در یک روز پنج کس را نزد حضرت امیر المؤمنین علی آوردند و زنا بر ایشان
گواهی دادند فرمود تا یکی را رجم کردند و دیگری را حد زدند و شخص دیگر را نصف حد زدند و کسی دیگر را تعزیر کردند
و شخص دیگر را رها کردند گفتند یا امیر المؤمنین قضیه یکیست و تو پنج حکم مختلف کردی جواب داد اگر چه قضیه یکیست
اما احوال مختلف است آنرا که رجم امر نمودم مرد محصن بوده و بر مرد محصن رجم است باجماع و آنرا که حد
زدم غیر محصن بود و بر غیر محصن حد است و آنرا که نصف حد زدم بنده بود بر بنده نیم حد آزاد است و آنرا که تعزیر
فرمودم کودک بود و بر او حد نیست بلکه ادب کردنست تا دیگر مرتکب این امر نشود و آنرا که رها کردم دیوانه است و بر
دیوانه تکلیف نیست بعد از آن حق تعالی بجهت مبالغه در اقامت حد بر زانیه و زانی میفرماید که ولا تأخذکم
و باید که فرا نگیرد شما را الی آخره واحکام شرع بهما بمرد و زن زناکار رأفة فی دین الله مهربانی و شفقت
در حفظ دین خدا و یا در طاعت او یا در حکم او که آن اقامت حد است بر وجه مامور یعنی بجهت رأفت و رحمت بر زانیه و زانی
تعطیل حدود الهی مکنید و در ضرب حد مساهله و مسامحه منمایید ان کنتم تؤمنون اگر هستید که گرویده اید
بالله والیوم الآخر بخدا و روز قیامت چه ایمان بخدا و روز جزا مقتضی حد است در اطاعت خدا و اجتهاد در
اقامت احکام حدود و از اینجا معلوم شد که حفظ دین خدا و اقامت احکام و حدود و آن از لوازم ایمانست و این مبالغه
بجهت حفظ نسب است در دین مرویست از حضرت رسالت پناه که فرمود ای گروه مردمان از زنا بپرهیزید که در وی شش خصلت
بد است سه در دنیا و سه در آخرت اما سه که در دنیاست آنست که آب روی ببرد و درویشی آرد و عمر را کم کند و آن سه که در آخرت است
که موجب خشم خدا شود و مستلزم بدی حساب و جاوید بودن در آتش دوزخ بانواع عذاب و از آنحضرت نیز مرویست که روز
قیامت حاکمی را بیاورند که یک تازیانه از حد کم کرده باشد و او را گویند که حد الهی را چرا ناقص کردی گوید بجهت شفقت و
مرحمت بندگان تو بر تو گوید او را که تو رحیم تر بودی بر ایشان از من انگاه او را بدوزخ امر نماید و والی دیگر بیاورند که یک
تازیانه را زیاده از حد زده باشد و با او عتاب کند گوید بجهت آنکه تا بندگان باز ایستند از معاصی تو پس او را امر کند بدوزخ

بعد از آن بجه

بعد از آن بجهت زیادتی رسوا ساختن زانیان امر میکند که ولیشهد و باید که حاضر شوند عذابهما در وقت عذاب
زانیه و زانی یعنی در زمان اقامت حد بر ایشان طائفة من المؤمنین گروهی از مومنان تا تشهیر یابند باین عمل
شنیع و دیگر مرتکب این عمل فضیح نشوند و قید مومنین بجهت آنست که تا اقامت حد مانع کفار نشوند از اسلام آوردن و
فقها را در عدد طائفه خلافست از امام محمد باقر مرویست که اقلها واحد کمترین طائفه یکیست و مجاهد و ابرهیم نیز برانند
و در مجمع آورده که ابن عباس نیز برین قولست و نزد عکرمه اقل آن دو است و بمذهب زهری سه و نزد حسن بصری ده
و روایتی دیگر از ابن عباس کمتر از چهار کس جایز نیست که حد زنا بآن ثابت میشود و قول حضرت امام محمد باقر اقوی است بجهت صحت
اسناد آن و مویداتیست که فرقه جمع است و اقل آن سه است و طایفه بعضی از فرقه است پس یکی کافی باشد آورده اند که ام مهزول
که یکی از صواحب رایات بود در خرابات نشستی تقبل میکرد که هر که او را بخواهد مؤنه آنکس تمام کفایت کند مؤمنی خواست
که بدین طمع نان خود را [illegible] سازد قصد نکاح وی کرد حضرت عزت بجهت آنکه مسلمانی بدنام نگردد آیه فرستاد که
الزانی مرد زناکننده لا ینکح الا زانیة نکاح نمیکند مگر زن زناکننده را او مشرکة یا زن شرک آرنده را
والزانیة و زن زناکار لا ینکحها بنکاح نیارد او را الا زان مگر مرد زناکننده او مشرک یا مرد شرک
آرنده و غالب آنست که مایل بزنا رغبت ندارد در نکاح زن صالحه و صالح رغبت نمیکند در فاحشه چه جنسیت الفت
داننده است و مخالفت در صفت موجب نفرت و در تبیان آورده که زنان زانیه از یهود یا مشرک در خانه خرابات نشسته
هر یک بدر خانه خود رایتی نصب کردندی و مردم را بخود دعوه نموده [illegible] گرفتندی ضعفای مهاجرین که مسکن و چیزی
نداشتند و از تنگدستی اوقات بپریشانی میگذرانیدند و داعیه کردند که ایشانرا بنکاح در آورده که اخراجات ایشان کرده
برعادت جاهلیة معاش گذرانند حق تعالی بآیه منع ایشان فرمود و حرم ذلک و حرام کرده شد تزویج
بزناکار خواه مرد باشد و خواه زن علی المؤمنین بر گرویدگان بجهت تشبه بفساق و تعرض تهمت و طعن در نسب
و قبیح بیدی گفتار مردمان در حق ایشان و غیر آن از مفاسد و اصح آنست که این نهی تنزیهی است یعنی بنکاح
زانیه و زانی مکروه باشد نه حرام مگر گاهی که مراد تزویج زانی باشد بزانیه که در حین زنا متزوج بوده باشد و یا آنکه حکم
این آیت منسوخ باشد و گویند معنی آنست که بر مؤمن واجبست که نفس خود را نگاه دارد از اینکه عادة او این باشد که همیشه
بنکاح زنان زانیه رغبت نکند و بنکاح زنان صالحه اقدام نماید و بعد از ذکر حد زانیان حد قذف میفرماید
والذین یرمون المحصنات و آنانکه رمی میکنند زنان محصنه را بزنا و مرد محصن نیز درین حکم داخل است
و مراد باحصان اینجا بلوغست و حریت و کمال عقل و اسلام و عفت و در قاذف تکلیف شرطست پس معنی آنست که هر
مکلف مردی یا زنی را که این پنج صفت داشته باشد بزنا دشنام دهد ثم لم یأتوا پس نیارد نزد حکام شرع
باربعة شهداء چهار گواه عادل بر اثبات آنچه رمی کرده اند بدان فاجلدوهم پس بزنید ای حکام
ایشان ثمانین جلدة هشتاد تازیانه در قذفی که غیر زنا باشد چون فاسق یا قذف بزنا بغیر محصن باشد
تعزیرات بر خدا ولا تقبلوا لهم و قبول مکنید مر ایشانرا اگر قذف کردند و گواه نیاوردند و بجهت آن

هشتاد تازیانه خوردند شَهَادَةً أَبَدًا گواهی ایشان را هرگز در هیچ باب مگر که تایب شوند از آن و عدالت ملکه خود
بازند وَأُولَٰئِكَ و آن گروه قاذفان هُمُ الْفَاسِقُونَ ایشانند فاسقان و در شهادت عدالت شرط است
و فسق منافی آنست و بدانکه قاذف را هشتاد تازیانه می باید زد خواه حر باشد و خواه عبد و خواه مرد و خواه زن و
تنصیف در عبد جایز نیست مگر در زنا پس بر قاذفان هشتاد تازیانه باید زد و شهادة ایشان قبول نباید کرد إِلَّا الَّذِينَ
تَابُوا مگر آنانکه توبه کنند مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ از پس این قذف که دیگر قذف نکنند خواه حد خورده باشد یا نه
وَأَصْلَحُوا و صلاح آرند نیت خود را در ترک قذف و عزم نمایند بر استمرار آن تا اسم فسق از ایشان برخیزد و مقبول
الشهاده شوند فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای غَفُورٌ آمرزنده است گناه بندگان را رَحِيمٌ مهربان بر گروه توبه
و باقی احکام قذف و مسایل متفرعه بر آن در کتب فقهیه مزبور است و بعضی از آن در منهج الصادقین مذکور عکرمه از ابن عباس
روایت کرده که چون حق تعالی این آیه فرستاد و عاصم بن عدی گفت یا رسول الله فدای تو کردم مردی از ما که بیگانه را باز
خود بیند اگر بطلب گواه مشغول گردد تا جمع گواهان کند آنکس از حاجت خود فارغ شده است و رفته و اگر بی گواه
سخن میکند هشتاد تازیانه میخورد و فاسق و مردود الشهادة میشود این حال چگونه باشد حضرت فرمود ای عاصم
حق تعالی همچنین حکم فرستاده عاصم گفت صدق الله و صدق رسول الله و از مجلس حضرت بیرون آمد و گفت بار خدایا
درین باب حکمی فرو فرست عزیمه که ابن عم او بود و بروایت ضحاک هلال بن امیه بدو رسید و گفت ای عاصم شریک بن سحما را
بر شکم زن خود خفته دیدم عاصم گفت واویلاه با آنچه میترسیدم بآن رسیدم پس بازگشته صورت حال بعرض سید عالم
رسانید حضرت او را طلبید و از وی پرسید انکار کرد و گفت این بی هر روز نزد ما می آید و تعلیم قرآن میکرد و بسیار بود
که مرا زوج من او را در خانه میگذاشته و بهیچ صورت نمیدانم که غیرت او را برین داشته و یا میخواهد که بر من طعام بخیلی
کند و عزیمه گفت بخدا سوگند که من شریک را بر شکم او خفته دیدم حق تعالی آیه لعان فرستاد و بنقلی دیگر از ابن عباس روایت
که سعد بن عباده بعد از نزول آیه قذف گفت یا رسول الله اگر من در خانه خود روم و مردی را بر شکم زن خود خفته یابم و تا
الفخذین او نشسته باشد او را بر انگیزانم و چهار گواه بروم این امری عجیب است که اگر باز آیم وی فارغ شده باشد و رفته رسول الله
و اگر آنچه دیده باشم بگویم هشتاد تازیانه بخورم حضرت فرمود ای معشر انصار میشنوید که مهتر شما چه میگوید گفتند یا
رسول الله او را ملامت مفرمای که مردی غیور است و هرگز نکاح نکرده مگر با زن بکر و اگر طلاق بدهد او را هیچ یک از ما جرات
ندارد که مطلقه وی را نکاح کند سعد گفت تن و جان من فدای تو باد میدانم که این حکم حق است و از نزد حق تعالی نازل
گشته ولیکن مرا ازین عجب می آید حضرت فرمود که حکم خدا اینست و چنین فرموده سعد گفت صدق الله و صدق رسول الله ازین قضیه بسی
نگذشت که پسر عم وی هلال بن امیه از خرماستانی که او را بود باز گشت و در خانه رفت مردی را دید با زن وی خفته و زنا
میکند هیچ نگفت و نزد رسول آمد و آنحضرت با اصحاب نشسته بود گفت یا رسول الله چنین حالی واقع شده و من این را
بچشم خویش دیدم رسول از این حال متغیر شد و اثر کراهت بر جبین مبین او ظاهر گشت هلال گفت یا رسول الله من میدانم که تو را این
صورت خوش نیامد اما خدا امید است که من درین قول صادقم و بحق میگویم و امید دارم که حق تعالی مرا ازین فرجی دهد حضرت

قصد کرد

قصد کرد که وی را حد زنند انصار جمع شدند و گفتند آنچه سعد گفت بآن رسیدیم و مبتلا شدیم اگر هلال را حد زنند
گواهی وی قبول نشود و موجب بدنامی ما گردد این محقق عظیمست حضرت برین بود که اثر وحی بر وی ظاهر شد چون از
غشی وحی فارغ شد فرمود که حق تعالی هلال را فرجی داد و شما را ازین حادثه خلاص ارزانی فرمود پس این آیه تلاوت فرمود که
وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ و آنانکه رمی میکنند بزنا و فاحشه زنان خود را وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ
و نباشد ایشان را گواهی إِلَّا أَنْفُسُهُمْ مگر نفسهای ایشان فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ پس واجبست گواهی
دادن یکی از ایشان یا بر ایشانست گواهی دادن هر یک از ایشان أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ چهار گواهی بخدا
با سوگند که إِنَّهُ بدرستی که او یعنی شوهر لَمِنَ الصَّادِقِينَ از راست گویانست در نسبت دادن زنا بزن خود
یعنی چهار گواهی بر اینکه او از صادقانست در قذف زن بزنا و هر گواهی که زن که مؤکد بسوگندست بجای یکی
از گواهانست وَالْخَامِسَةُ و گواهی پنجم أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ آنست که لعنت خدای بر او إِنْ كَانَ
مِنَ الْكَاذِبِينَ اگر باشد از دروغ گویان در آنچه رمی کرده زن را بدان یعنی نوبت پنجم بر خود لعن کند بر نوعی
که گوید لعنة خدای بر من اگر دروغ گویم در آنچه رمی کردم مر این زن را و هر نوبت اشارت بآن زن کند و این لعان
مردانست و فایده آن سقوط حد قذفست از او و حصول مفارقت بینهما بر تأیید یعنی حرام ابدی شوند و نفی ولد
او شود و اگر قذف از برای نفی ولد بوده باشد و ثبوت حد زنا بر زن اگر از لعان امتناع کند چه میفرماید که
وَيَدْرَأُ و دفع کند و باز دارد عَنْهَا الْعَذَابَ از آن زن حد را أَنْ تَشْهَدَ آنکه گواهی دهد أَرْبَعَ
شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ چهار گواهی بخدا إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ بدرستی که او از دروغ گویانست وَالْخَا
مِسَةَ و گواهی پنجم أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا آنکه غضب خدای بر آن زن إِنْ كَانَ اگر باشد مرد مِنَ الصَّادِقِينَ
از راست گویان در رمی مخلص معنی هر دو آیه آنست که لعان مرد آنست که چهار بار گوید گواهی میدهم بخدا که من از راست
گویانم در آنچه رمی کردم بزن خود و در بار پنجم بگوید لعنت خدای بر من اگر از دروغ گویان باشم و لعان زن آنکه
چهار نوبت گوید گواهی میدهم بخدا که مرد از دروغ گویانست در آنچه مرا بدان رمی کرده و نوبت پنجم گوید خشم خدای بر من
اگر راست گوی باشد این مرد در رمی بر من بار اشارت برد کند و بغیر ازین صیغه جایز نیست جهت عمل بنص پس واجبست
ایقاع لعان باین الفاظ مذکوره بدون تغییر و تبدیل با رعایت اعراب و ترتیب و موالات پس اگر تغییر کلمه نماید یا
حرفی از آن لعان او صحیح نباشد و واجبست که بصیغه عربی باشد و نزد حاکم گوید و تعیین زن نماید باشاره یا
نام او و بجا آوردن و باقی احکام لعان حواله بمنهج الصادقین است آورده اند که حضرت رسالت صلعم بعد از نزول
آیه لعان عزیمه یا بروایتی شریک هلال و زن او را طلبید و فرمود ملاعنه کنید مرد قاذف گفت یا رسول الله
بفرمای که چه طریق صیغه لعان بگویند حضرت هر دو را نزد خود بداشت و روی ایشان را بقبله کرد و مرد را گفت
چهار بار بگوی اشهد بالله انی لمن الصادقین فیما رمیتها به وی چهار بار این را تکرار نماید پس حضرت روی بوی
کرد و گفت از خدای بترس که عذاب دنیا یعنی حد از عذاب آخرت سهل تر است و عقوبت ولی از عقوبت مخلوق

صعب‌تر اگر درین باب یقین [؟] توبه کن که نوبت پنجم موجب عذاب و لعنت خواهد بود بر دروغ گوی مرد
قاذف گفت یا رسول الله والله که من راست میگویم و خدای مرا بدین عذاب نکند پس حضرت فرمود که اشاره بنفس خود
کن و بگو لعنت الله علی ان کنت من الکاذبین فیما رمیتها به آن مرد این کلمه را بگفت بعد از ان رسول متوجه
زن شد و فرمود صیغه لعان میگوئی یا تصدیق شوهر میکنی گفت لعان میگویم رسول خدا فرمود که چهار بار بگوی
اشهد بالله انه لمن الکاذبین فیما رمانی به پس رسول بعد ازین موعظه فرمود و تخویف نمود او را و گفت ای زن از
خدای بترس که رسوائی دنیا آسانتر است از رسوائی آخرت و عذاب خدا اصعب از عذاب دیگران و بار پنجم موجب غضب
و خشم خداست زن ساعتی تامل کرد پس سر برآورد و گفت شوهر من دروغ میگوید رسول گفت بگوی غضب الله
علی ان کان من الصادقین فیما رمانی به و بعد از ان از گفتن رسول میان ایشان تفریق کرد و حکم کرد که فرزند
اگر متولد شود بشوهر نسبت ندهد و زن را نیز برین سرزنش نکنند و در اکثر روایت آمده که رسول فرمود
که اگر زن فرزندی بیاورد که سرخ باشد و بسیاهی مایل و میان بزرگ بود پس از هلال است و اگر خاکستر رنگ بود و
جعد موی و بزرگ ساق پس از غیر کیست که باو رمی واقع شده ابن عباس گفت که چون فرزند متولد شد مشابهت
تمام داشت بمرد پیغمبر فرمود اگر این سوگندها نبود من این زن را نیکو داشتمی و او را بلیغ‌ترین وجهی سیاست
میکردم ولولا فضل الله علیکم و اگر نه فضل خدای بودی بر شما و نهی از زنا و فواحش و اقامت حدود
ورحمته و بخشایش او بوضع احکام وان الله و آنکه خدای تواب قبول کننده توبه است حکیم حکم (از رحمتنا) عشر
کننده در حدود و احکام هر آینه شما را فضیحت کردی و دروغ گو را بعذاب الیم مبتلا ساختی و گویند اگر نه فضل
خدای بودی بتاخیر عذاب و عقوبت شما هلاک میشدید و اگر نه خدای بخشیدی بر شما بقبول توبه در بادیه ناامیدی
سرگردان میشدید پس شما را مدد توفیق توبه بر منزل رجا رساند و بعد ازین آیات بیان طهارت و پاک دامنی
زوجه پیغمبر است از تهمت و افک جمع منافقان برا و و میفرماید که ان الذین جاؤ بالافک بدرستی که آنانکه
آورده‌اند دروغ بزرگ را در شان زوجه نبی صلی الله علیه و آله عصبة منکم گروهی اند از شما ای اهل اسلام
و ایشان عبدالله بن ابی بود و زید بن رفاعه و حسان و مسطح بن اثاثه و حمنه بنت جحش لا تحسبوه مپندارید
آن دروغ را شرا لکم بدی برای شما مخاطب حضرت رسالت است و زوجه او و صفوان و هر که از و مغموم بود
مراد آنست که دروغ را بخود بد مپندارید بل هو خیر لکم بلکه این بهتر است مر شما را بجهت آنکه ثواب عظیم یا
فتید و در براءة او هجده آیه نازل شد که متضمن فواید دینیه و احکام شرعیه است و کرامت و تعظیم شما بر هر کس ظاهر گشت
و وعید و تخویف بسیار در باب دروغ گویان وقوع یافت چنانکه فرموده که لکل امرئ منهم مر هر کس را و هر گروهی را
ازین اهل بهتان ما اکتسب جزای آن چیزیست که کسب کرده من الاثم از گناه بقدر آنکه شروع کرده
در آن چه بعضی سخنان فحش گفته بودند و برخی بدتر از آن و جمعی خندیده و گروهی خاموش شده و هیچ منع
نکرده والذی تولی و آنکس که فرا گرفت کبره معظم آن و شنیع‌تر از آن منهم از ایشان جماعت مراد

عبدالله بن ابی

عبدالله ابی سلول است که سر منافقانست له عذاب عظیم مر او راست عذابی بزرگ در آخرت یا در دنیا
که حد قذف خورد و مشهور گشت بنفاق و گویند حسان بود که در آخر عمر نابینا یا مسطح که دستهای او شل
گشت و مرویست که چون صفوان این آیه بشنید و تیغ برکشید و بر سر حسان آمد و بر او جراحت کرد مردم
جمع شدند و حسان را از دست او برهانیدند و حسان نزد پیغمبر آمد و طلب دیت کرد آنحضرت غلامی رومی با
خرماستانی از صفوان بستد و بوی داد و حسان آن خرماستان را با ابوسفیان فروخت در زمان حکومت او
بمالی عظیم و بعد از اخذ دیت در حق زوجه پیغمبر و پاکی او چند ابیات گفت حق تعالی فرمود که لولا اذ سمعتموه
چرا نه آنگاه که شنودید این سخن باطل و غیر واقع را ظن المؤمنون گمان بردند یعنی چرا در وقت شنیدن
این افک گمان نبردند مردان گرونده والمؤمنات و زنان ایمان آرنده بانفسهم بنفسهای خود یعنی
بهم دینان خویش خیرا نیکوئی را چنانچه بنفسهای خود برند یعنی بایستی که مؤمنان بعد از استماع
این دروغ گمان نیک بردندی بصفوان وقالوا و گفتندی که هذا افک مبین این دروغی
روشن است همچنانکه مرد متقی که بر حالی مطلع باشد آنرا گوید چه حق تعالی ازواج پیغمبر را نگاه داشته
از مثل این حالها بجهت تعظیم ایشان و نیز گفتندی که لولا جاؤ علیه چرا نیاوردندی برین سخن بار
بعة شهداء چهار گواه را که گواهی دهند بر آنچه قذف میکنند بران فاذ لم یأتوا بالشهداء
پس اکنون که نیاوردندی گواهان چهارگانه را فاولئک عند الله پس آن گروه نزد خدا یعنی در حکم هم
الکاذبون ایشانند دروغ گویان در ظاهر و باطن چه اگر گواه آوردندی در ظاهر حکم کاذب نبودندی زیرا (× اما در باطن کاذب بودندی)
که این صورت بر ازواج انبیا محالست و چون گواه نیاوردندی در ظاهر نیز کاذب اند و در باطن ولولا فضل
الله علیکم و اگر نه فضل و کرم خدا بودی بر شما ورحمته و مهربانی و رحمت او فی الدنیا در دنیا بتوفیق
توبه والآخرة در آخرت بعفو و رحمت لمسکم هر آینه رسیدی شما را فیما افضتم در آنچیزی که
خوض کردید در آن از دروغ عذاب عظیم عذاب بزرگ که قذف و ملامت مردم در عقب آن حقیر
بودی پس شما را از ان عذاب رسیدی اذ تلقونه وقتی فرا گرفتید آن سخن را بالسنتکم بزبانهای خود
که بعضی میپرسید یعنی اخذ آن میکردید از یکدیگر برسیدن آن وتقولون بافواهکم و میگفتید
بدهنهای خود ما لیس لکم به علم آنچیز را که بدان علم نداشتید یعنی آن سخن را از روی جهل میگفتید
و اصلا علم بآن نداشتید وتحسبونه و می پنداشتید آنچیز را که میگفتید هینا سهل و آسان که هیچ
عقوبتی بران مترتب نشود وهو و حال آنکه آن سخن عند الله نزد خدای عظیم بزرگ است و عقوبت
بسیار بران مترتب چه این سخن موجب عیب و عار استحقاق بمنصب نبوت حاصل آید آنست که شما را ترک سه امر شده
که موجب عذاب عظیم است و الافک بالسنه دویم تکلم بآن بدون تحقق سیم استصغار چیزی که حکم الهی تعلق گرفته
بعظم آن در بعضی تفاسیر مذکور است که مادر ابوایوب انصاری بود با او گفت که سخنی که مردمان در زوجه پیغمبر میگو

که زوجه ابوایوب

شنیده گفت آری اما افترا و دروغ و بهتان عظیم است از تو نسبت بمن این تجویز میکنی ام ایوب گفت لا والله که
زوجهٔ پیغمبر بهتر از زنست بر نسبت به پیغمبر این عمل چگونه روا دارد بلکه این محض افک و بهتانست وحق تعالی فرموده که و
لولا اذ سمعتموه قلتم وچرا از آنگاه شنودید این سخن باطل و غیر واضح را از روی افترا و افک و غیبت
گفتید ما یکون لنا باشد یعنی نسزد ما را و نرسد ان نتکلم بهذا آنکه سخن گوییم باین گفتار سبحانک
پاکی تو ای خداوند از آنکه در حرم محترم پیغمبر تو قدح توان کرد هذا بهتان عظیم این کلام افترائیست بزرگ
و بهتانیست عظیم و دروغیست بی نهایت یعظکم الله پند میدهد شما را خدای ان تعودوا از آنکه باز گردید
لمثله ابدا بمثل این سخن را هرگز یعنی مادام که زنده باشید ان کنتم مؤمنین اگر هستید گرویدگان چه
ایمان مانع است از طعن در بارهٔ مسلمانان خصوصا امهات مؤمنان ویبین الله و بیان میکند خدای
لکم الآیات برای شما آیتهائی که دلالت دارند بر احکام شریعت و محاسن آداب تا پند گیرید و از طریقهٔ ادب منحرف
نشوید والله علیم و خدای داناست بجمیع احوال که از جمله او علم اوست حکیم حکم کننده در تدابیر بندگان
بی تجویز که سخن نکند در حق انبیا و اذیال ازواج ایشان را از لوث فجور نگاه دارد بعد از آن تهدید قاذفان میکند
ان الذین یحبون آنانکه دوست دارند ان تشیع الفاحشة آنکه فاش گردد خصلت ناشایست
که زناست و انواع قبایح فی الذین آمنوا در شان آنانکه ایمان آورده اند و آنرا بر زبان گیرند تا فاش گردد
لهم عذاب الیم مر ایشان راست عذابی دردناک فی الدنیا در دنیا حد قذف و بدنامی والآخرة و در آن سرای
باتش دوزخ والله یعلم و خدای میداند ضمیرهای همه را وانتم لا تعلمون و شما نمیدانید آنرا پس شما را عقوبت نماید
بر آنچه عیب ظاهر بر شما و الحق گردد از قذف وحق تعالی عقوبت خواهد کرد بر آنچه در دلها ساخته اند و دوستی فاش شدن
قبایح و فواحش ولولا فضل الله علیکم و اگر نه فضل خدای بودی بیردباری بر شما ورحمته و بخشایش
او بمهلت دادن برای توبه وان الله رؤف و آنکه خدای مهربانست بر برائت ذمه و پاک دامنی مقذوف و ظاهر
عشر
گرداند و روشن سازد رحیم بخشاینده است بتوبه خیانت قاذف در گذرانیده یعنی اگر نه فضل و رحمت و رأفت
خدای بودی هر آینه عذاب بر شما نازل شدی بعد از آن نهی مکلفان میکند از پیروی شیطان که یا ایها الذین
آمنوا لا تتبعوا خطوات الشیطان ای آنانکه گرویده اید پیروی مکنید گامهای شیطان را که
طریق معاصیست و یا وسواس او در قذف زوجهٔ پیغمبر و سایر اهل ایمان ومن یتبع خطوات الشیطان
و هر که پیروی کند گامهای شیطان را یعنی متابعت او نماید و پیرو راه او شود فانه یأمر پس بدرستی که میفرماید ابلیس
او را بالفحشاء بکاری زشت در عرف و عقل والمنکر و عمل ناپسند در حکم شرع و گویند فحشا زناست و منکر
سایر قبایح دیگر و اکثر آنند که فحشا هر چیزیست که قبح آن در نهایت افراط باشد و منکر آنچه نفوس منکر آن باشد و
متنفر از آن و غیر راضی بوقوع آن ولولا فضل الله علیکم و اگر نه فضل خدای بودی و کرم الهی بر شما بتوفیق
توبه یا تعیین حد که کفارهٔ گناهانست ورحمته و بخشایش او بتطهیر شما بتوبه یا حد ما زکی منکم پاک

یکی از شما من احد هیچ یکی ابدا هرگز یعنی تا آخر از دلش افک و سایر ذنوب ولکن الله یزکی و لیکن
خدای پاک میسازد من یشاء هر که را میخواهد یعنی هر کرا توفیق توبه دهد و او بیلو با اخلاص توبه کند توبه نیکو
والله سمیع و خدای شنواست بگفتار مردمان علیم داناست بنیات و ضمایر و اخلاص ایشان ابو درداء از
سید انبیا ص نقل کرد که هیچکس نباشد که او دست کسی قوی دارد در خصومتی و منازعتی که او را بران علمی نبود مگر که در زیر
خشم خدای باشد تا از آن زمان که وی باز ایستد از آن خصومت و هیچکس نباشد که با و بشفاعت برخیزد و حدی از
حدود خدای را ضایع گرداند مگر که با خدای خصومت کرده باشد و لعنت خدای بر او پیاپی کرده تا بقیامت و هیچکس
نبود که کلمه بر مردی مسلمان فاش کرده اند و او را بآن در میان مردمان آشکارا کرده اند الا که واجب باشد بر خدای که
او را در آتش دوزخ بگدازد بعد از آن فرمود که اصل این کلام در کتاب خدایست که فرموده ان الذین یحبون ان
تشیع الفاحشة تا آخر و در بعضی تفاسیر مذکور است که فقرا با مهاجرین بجهت کم معاشی و بینوائی میگذرانیدند و
اینهائی که اصحاب افک بودند و صحابه با ایشان نیکوئی میکردند حق تعالی آیه فرستاد ولا یأتل و باید که سوگند نخورند
اولوا الفضل منکم خداوندان افزونی در حسب و نسب از شما والسعة و خداوندان دستگاه و فراخی درمال
و غنا و توانگری ان یؤتوا بر آنکه ندهند نفقه اولی القربی خویشان را والمساکین و درویشان و
محتاجان را والمهاجرین فی سبیل الله و مهاجران را در راه خدای ولیعفوا و باید که عفو کنند
جریمه را که از گناه کاران صادر شده ولیصفحوا و روی بگردانند از انتقام و از آن در گذرند بر آن غیبت
بخطاب التفات فرموده بر سبیل ترغیب بر غفران میفرماید الا تحبون آیا دوست نمیدارید ان یغفر
الله لکم آنرا که بیامرزد خدای مر شما را پس شما نیز از سر گناهان دیگران بگذرید و عفو فرمائید والله
غفور و خدای آمرزنده است با وجود کمال قدرت بر انتقام رحیم مهربان بر اصحاب جرائم و تا م پس شما نیز باخلاق خدای
متخلق شوید مرویست از ابن عباس و غیره که آیه در شان جمعی از صحابه نازل شد که سوگند خورده بودند که تصدق نکنند
بر هیچ مردی از اصحاب افک از پیغمبر خدا ص منقولست که هر که بیامرزد یعنی گناه کسی در گذرد خدای تعالی ویرا بیامرزد و هر که
عفو کند از کسی خدا از و عفو کند و نیز بجهت تهدید بندگان از افک و قذف میفرماید که ان الذین یرمون
المحصنات بدرستی که آنانکه رمی میکنند زنان عفیفه را الغافلات که بیخبرند از آنچه قذف میکنند ایشان را بدان
المؤمنات گرویدگان بخدا و رسول از ابوحمزهٔ ثمالی مرویست که این آیه در شان زنان مهاجراتست که چون با پیغمبر
هجرت کردند بمدینه مشرکان مکه گفتند که ایشان بفجور رفتند و قول اصح آنست که بر سبیل عموم است جنس همهٔ زنان
مؤمنه و بر هر تقدیر میفرماید که آنانکه قذف چنین جماعتی از زنان میکنند لعنوا دور کرده شده اند فی الدنیا
در دنیا از نام نیک والآخرة و در آخرت از رحمت یعنی در دنیا مطرود و مردود بندگانند و در عقبی ملعون و مبغوض
حق یا در این سرای بعقوبت حد و جلد و رد شهادة مبتلا اند و در آن سرای بانواع عقوبت معذب ولهم عذاب
عظیم و مر ایشانراست عذابی بزرگ بجهت عظم ذنب ایشان و مستقر است این عذاب عظیم مر ایشانراست یوم

تَشْهَدُ در روزی که گواهی دهد عَلَيْهِمْ بر ایشان أَلْسِنَتُهُمْ زبانهای ایشان با فك و بهتان یعنی زبانها بخود اعتراف کند وَأَيْدِيهِمْ و گواهی دهند دستهای ایشان در حق ایشان وَأَرْجُلُهُمْ و پایهای ایشان بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بآنچه بودند که عمل میکردند از جرایم و مآثم قذف و افك و غیر آن يَوْمَئِذٍ آن روز يُوَفِّيهِمُ اللَّهُ تمام بدهد خدای تعالی ایشان را دِينَهُمُ الْحَقَّ جزای ایشان را سزاوار و در خور ایشان باشد وَيَعْلَمُونَ و بدانند در آن روز بمعاینه أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ اوست ثابت بذات خود و پیدا بالوهیت و ظاهر بقدرت بر عقوبت و مثوبت بر وجهی که هیچکس درین صفات شریك او نیست بدانکه آیات مذکوره لفظا آیات قرآنیت و ترسانیدن ارباب افك و بهتان و تخویف اهل عصیان و اگر کسی جمیع کلمات قرآن و آیات مواعید را تفحص کند و تفتیش نماید هیچ آیتی بتغلیظ آیات مذکوره نخواهد یافت که در باب افك وارد شده حتی که مثل این راد و عید مشرکان و عبده اوثان ذکر نکرده و این جهة مبالغه و تعظیم امر افك است از آن بر وجه ابلغ چه غرض از فرط مبالغه درین باب اظهار علو مرتبه حضرت رسالت صلعم و رفعه منزلت سید ولد آدم و بعد از آن در ذم اهل افك و فسق و مدح و تقوی اهل اصلاح میفرماید که الْخَبِيثَاتُ سخنان ناشایسته و ناپاك لِلْخَبِيثِينَ مر ناپاکان راست از رجال یعنی کلمات خبیثه از اهل خبث ظاهر میگردد نه غیر ایشان و باسخنان پلید گفته میشود مر ناپاکان را یعنی مردمان سخن بد را در حق پلیدان میگویند نه پاکان وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ و پلیدان شایسته اند مر سخن پلید را چه طباع ایشان بدان مایل است یا خبیثان معترفند مر ناپاکیها را وَالطَّيِّبَاتُ و کلمات پاکیزه یا آماده است یا گفته میشود لِلطَّيِّبِينَ برای مردمان پاك یعنی از ایشان سر اثر کند وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ و پاکیزه کان نیز شایسته اند مر سخنان پاك را و طیبین متعرض مر کلمات طیبه را و میایی گفته که مراد آنست که زنان ناپاك برای مردان ناپاکند و مردان ناپاکان راغب بدیشان و زنان پاك برای مردان پاکند و مردان پاك مایل بدیشان و این قول از ابو جعفر و ابو عبد الله نیز ماثور است حاصل آیه آنست که جنسیت سبب الفت و صحبت و چون سید عالم صلعم پاکیزه ترین موجودات پس ازواج او نیز البته پاك و پاکیزه اند از شایبه بدکاری أُولَئِكَ آن گروه یعنی حضرت رسالت و زوجات و سایر طیبین مُبَرَّءُونَ بیزار شده کانند یعنی منزه و معرا اند مِمَّا يَقُولُونَ از آنچه میگویند ارباب افك چه منصب رسالت از آن عالی تر است که ذیل عصمت زوجات طاهرات او بلوث چنین شبهه آلوده کردد و صفوان مردی پاکیزه است و از اولیاء اصحاب او نیز از ین تهمت بریست و همچنین جمیع طیبین لَهُمْ مَغْفِرَةٌ مر ایشان راست آمرزش از خدای وَرِزْقٌ كَرِيمٌ و روزی نیکو یعنی بی رنج و بایدا مراد نعمت بهشت پس خطاب با اهل ایمان میکند که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید بخدا و رسول لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا در میایید بخانهای غَيْرَ بُيُوتِكُمْ غیر خانهای که شما در آن ساکنید یعنی بهیچ خانه داخل مشوید حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا تا وقتی که اعلام کنید و دستوری طلبید وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا و سلام کنید بر اهل آن خانه ثعلبی در تفسیر خود آورده که زن انصاریه بجانب جناب نبوة مآب آمده بموقف عرض رسانید که در خانهای خود بر صفتی میباشیم که

نخواهیم هیچکس ما را بر آن حالت بر بیند ناگاه یکی از کسان ما بخانه ما در می آید و ما را نه بر وجهی که شاید می بیند حق تعالی آیه فرستاد که بخانه کسان بی اذن ایشان در میایید ذَلِكُمْ این استیذان و استعلام خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است مر شما را از آن بی اذن اجازه در آیید و در حدیث آمده که کسی که بخانه عیال خود در می آید باید که بکلمه یا باواز پایی یا بحیلی اعلام کند تا اهل آن خانه بستر عورت و دفع مکروهات اقدام نمایند و این حکم بر شما انزال کردیم لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ شاید که شما پند گیرید مرویست که مردی پیغمبر را گفت یا رسول الله دستوری خواهم بر آنکه داخل شوم در خانه که مادر من آنجا باشد فرمود نعم گفت مادر را غیر از من خادمی نیست در هر وقت که بر او در آیم دستوری طلبم فرمود آیا دوست میداری که مادر خود را برهنه ببینی گفت نه فرمود پس طلب اذن کن و در روایة آمده که عادت جاهلیت آن بود که چون کسی خواستی که بخانه دیگری در آید گفتی حَيِّيتُمْ صَبَاحًا و حَيِّيتُمْ مَسَاءً و بی اجازه در آمدی و بسا بودی که مرد با زن خود مباشرت کردی و وی در آمدی حق تعالی امت پیغمبر را امر کرد که اذن بطلبند در وقت دخول و بجای تحیت که داب جاهلیت بود سلام کنند که این شما را بهتر است از عادة و جاهلیت و نیکو تر و جایز نیست که در سرایی نگاه کنند بلکه بدانند که کسی در سرای هست تا دستوری خواهند و اگر نه تکلیف استیذان بکنند زیرا که حضرت رسالت فرموده که هر که در سرایی نگرد بی دستوری ایشان اگر چیزی بر چشمش زنند و مردو چشمش کور کنند بر ایشان قصاص نباشد سهل بن سعد روایت کند که مردی خواست که در بعضی از حجرهای رسول نگرد حضرت بدر آمد و در دست او چوبی بود که بدان حک راس فرمودی گفت اگر دانستمی که تو در حجره نگریستی این در دو چشم تو زدمی پس چون نیست که طلب اذن از جهت نظر کردنست و بدانکه باتفاق علماء اذن و طلبیدن و سلام کردن سنت در خانه را بعنف کوفتن و صاحب خانه را باواز خواندن مکروه بود فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا پس اگر نیابید فِيهَا در خانهای یکدیگر أَحَدًا یکی را که دستوری خواهید از و فَلَا تَدْخُلُوهَا پس در میایید در آن حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ تا وقتی که دستوری دهند شما را یعنی صاحب خانه پیدا شود و شما را اجازت دهد چه دخول در خانه خالی بی اذن صاحبش جایز نیست و نیز تصرف در ملك غیر بدون اذن حرامست وَإِنْ قِيلَ لَكُمُ ارْجِعُوا و هرگاه گویند مر شما را بعد از اذن طلبیدن باز گردید فَارْجِعُوا پس باز گردید بی توقف در آن باب الحاح مکنید هُوَ آن باز گردیدن أَزْكَى لَكُمْ پاکیزه و پسندیده تر است مر شما را از مبالغه و یا بر در خانه ایستادن با کراهت صاحب خانه وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای آنچه میکنید از استیذان و عدم آن عَلِيمٌ داناست و بر آن مکافات خواهد داد آورده اند که چون آیه نازل شد بعضی از اصحاب بعرض سید کاینات صلعم رسانیدند که یا رسول الله در راه شام و عراق اهل تجارة را اتفاق می افتد که خان و رباط و ساباط اقامت بکنند و چون کسی در آن مقام مقیم نیست از که دستوری طلبند آیه آمد که لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ نیست بر شما گناهی أَنْ تَدْخُلُوا از آنکه در آیید بی استیذان بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ در خانها که کسی در و ساکن نباشد چون خانات و حمامات و خرابات معطل و شترخان و امثال آن فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ در آن خانها بر خورداری و نفع است مر شما را که از رهها

اَوْ نَفْعُها

وکرها بدان پناه میکیرید و در خوت و امتعه و انعام شما در ان محفوظ میماند وَاللّٰهُ یَعْلَمُ و خدای میداند
مَا تُبْدُونَ آنچه آشکارا میکنید و غیر آن وَمَا تَكْتُمُونَ و آنچه میپوشید از زینت خود در خانها و
غیر آن و گویند این وعیدات کسی راکه بجهت فساد یا اطلاع بر عورات در خانهٔ غیر در آید یا در ان نگرد بعد از آن
بیان حلال و حرام میفرماید بقوله قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ بگوای محمد گروه گروندگان را یَغُضُّوا تا فرو خوابانند
و بپوشند مِنْ أَبْصَارِهِمْ دیدهای خود را از دیدن نامحرم که نظر سبب فتنه است و باعث گناه در
ذخیرة الملوک آورده که تیز رو ترین پیکی مر شیطان را در وجود انسان چشم است زیرا که حواس دیگر در مساکن
خود ساکنند و تا چیزی بایشان نرسد با ستدراک آن مشغول نمیتوانند شد اما دیده حاسه ایست که از دور و نزدیک
انا را صید میکند و نعم ما قیل نظم این هر آفت که بتن میرسد ○ از نظر توبه شکن میرسد ○ دیده فرو پوش چو در در صدف ○
تا نشوی تیر بلا را هدف ○ هر که بی غیبت حلالت بود ○ در خم کشا کر چه خالت بود ○ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ و نگه دارند
فرجهای خود را از حرام و گویند مراد از حفظ فروج اینجا ستر است از ابصار نامحرم و این قول منقولست و بعد از
تفسیر حفظ بستر فرموده که جایز نیست برادر را که نظر در فرج برادر کند و نه زن را که نظر بر عورت خواهر خود کند و در
جمیع مواضع قرآن که در ان ذکر حفظ فرج شده بمعنی زناست مگر درین موضع که بمعنی ستر است ذَلِكَ آن پوشیدن
چشم و حفظ ستر أَزْكَى لَهُمْ پاکیزه تر است و سودمندتر مر ایشان را بجهت دوری آن از ریبت در دنیا و عقوبت
در عقبی إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای خَبِيرٌ داناست بِمَا يَصْنَعُونَ بآنچه میکنید از نظر بحلال و حرام و
استعمال جوارح در طاعات و از انس عبادة بن صامت از رسول روایت کرده که شما شش چیز را از من ضمان کنید تا من شما
برای بهشت را ضمان کنم اول چون سخن کنید راست گویید دویم چون وعده دهید بآن وفا کنید سیم چون امانت
بشما دهند ادا نمایید و خیانت مکنید چهارم فرجهای خود را از حرام نگهدارید پنجم چشم خود را از حرام نیز محفوظ
دارید ششم دست خود را از لقمهٔ حرام کشیده و کوتاه دارید تا من بهشت را برای شما ضمان کنم و امیر المومنین ع فرموده که
نظر کردن در محاسن زنان تیری است زهر آلوده از تیرهای ابلیس هر که چشم خود را نگاه دارد از ایشان بجهت امتثال امر الهی
حق تعالی او را توفیق دهد در عبادتی که بثواب آن مسرور و شادان گردد حضرت ع فرمود که چون مردی در نماز بود و زنی نزد
وی بگذرد و او چشم از پی آن زن دارد خوف آن دارد که نورها منع او برود داعی کردد قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ و بگو مر زنان گروندگان را
که از روی عفت يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ بپوشند دیدهای خود را و ننگرند بمردمان نامحرم وَيَحْفَظْنَ
فُرُوجَهُنَّ و نگاه دارند فرجهای خود را از زنا یا بپوشند آنرا از نظر نامحرم از ام سلمه روایتست که گفت بعد از نزول آیه
حجاب من و میمونه نزد پیغمبر ص بودیم عبدالله مکتوب در آمد پیغمبر ص با گفت که پنهان شوید گفتیم یا رسول الله عبدالله
مکتوب اعمیست و چیزی نمی بیند فرمود که آیا شما اعمی اید در بعضی تفاسیر آمده که روزی رسول ص در حجرهٔ فاطمه ع بود
عبدالله مکتوب خبر نزد رسول ص گفت در رای وی در آمد فاطمه ع برخواست و پنهان شد ع چون این مکتوب از نزد حضرت بیرون
آمد فاطمه ع نزد پدر بزرگوار خود آمد حضرت بر سبیل امتحان گفت ای فاطمه چرا از این مکتوب پنهان شدی و وی چشم ندارد گفت

عشر

اگر او چشم ندارد من چشم دارم پس اگر او مرا نمی بیند من وی را می بینم و حق تعالی فرموده که قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ
حضرت فرمود که شکر مر خدای را که با من نمود دل اهل بیت من آنچه مرا بآن شاد مان کردانید حاصل که همچنانکه حق تعالی مردان را
امر نموده که چشم خود را نگه دارند از دیدن زنان نامحرم زنان را نیز فرموده که حفظ چشم خود کنند از دیدن مردان نامحرم
وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ و ظاهر نسازند آرایش خود را از زیورها و جامهای رنگین و غیر آن یا جای آنکه مواضع آنرا
بنمایند إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا مگر آنچه ظاهر شده از ان زینت بوقت قیام نمودن بحوایج چون اطراف جامه چه اخفای آن موجب
حرجست و در مجمع البیان آورده که ظاهر کنند مواضع زینت برای غیر محرم و هر که در حکم آنست چون اطفال غیر ممیز و غیر آن
و مراد نفس زینتست زیرا که دیدن زینت حلالست و صاحب کنز الفرقان نیز فرموده که مراد مواضع زینتست زیرا که
نظر در حلی و ثیاب جایز است و اظهر نزد من آنست که مراد نفس زینت و نظر در ان حرامست زیرا که نظر در ان وسیلهٔ نظر است
بمواضع آن و اما آنچه ظاهر باشد حرام نیست بجهت لزوم حرج که منفیست در دین و مراد بظاهر ثیابست و فقط و انی
امحات نزد من بعهده اتفاق فقها را آنکه همه بدن او عورتست مگر بزوج و محارم پس بنابرین مراد بباطنه خلخالست و دست
و در بعض وجه آنچه ملاصق بدنست که نظر در ان مستلزم نظر باشد ببدن اما باقی اقوال در زینت ظاهره که وجه است
و کفین یا کحل یا خضاب یا خاتم ضعیفست و بعد تحقیق رسیده وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ و باید که فرو گذارند
مقنعهای خود را عَلَى جُيُوبِهِنَّ بر گریبانهای خود یعنی گردن خود را بمقنعه بپوشند تا موی و گوش و گردن و
سینهٔ ایشان پوشیده بماند وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ و آشکارا نکنند زینت باطنهٔ خود را چون سر و ساعد و ساق
موضع تاج و دستواره و گردن بند و خلخالست إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ مگر برای شوهران خویش که تزیین برای ایشانست
و مر ایشانراست که نظر در جمیع بدن زوجات خود کنند حتی فرج بر کراهیت أَوْ آبَائِهِنَّ یا اظهار زینت خود
نمایند بر پدران خود و پدر پدر هر چند بالا رود حکم پدر دارد أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ یا پدران شوهران خویش
که ایشان نیز حکم پدران دارند أَوْ أَبْنَائِهِنَّ یا پسران خویش و پسر پسر هر چند که پایین رود حکم پسر دارد أَوْ
أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ یا پسران شوهران خود چه ایشان در حکم پسرانند مر زنانرا أَوْ إِخْوَانِهِنَّ یا برادران
خویش را أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ یا پسران برادران خود را که حکم برادر دارند أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ و یا پسران خواهران
خود را و این جماعت اند که نکاح با ایشان روا نیست و در محارم رضاعی نیز همین حکم ثابت است أَوْ نِسَائِهِنَّ
یا بر زنان اهل دین خود یعنی زنان مؤمنه نه کافره و ترسا و یهودیه و نصرانیه و مجوسیه و در تبیان آورده که
مطلق زنان کافره در حکم مردان بیگانه اند و جایز نیست که زنان مومنه نزد ایشان برهنه شوند و مواضع زینت
خفیه بر ایشان نمایند زیرا که حکم این میان اهل اسلام و کفر رسم آشنایی بر انداخته و نزد بعضی مراد مطلق زنانند
یعنی از هیچکدام پرهیز نباید کرد و صواب آنست که زنان مومنه نزد هیچ کافره برهنه نشوند مگر کاهی که کافره کنیز
کنیز باشد که حق تعالی میفرماید که أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ یا آنچه مالک شده است آنرا دستهای ایشان
یعنی زنان پرهیز نکنند از کنیزان خواه مومنه و خواه کافره و نزد علمای امامیه جایز نیست زنانرا اظهار زینت بر

با مواضع زینت خود را

غلامان خود بی غلام زن حکم مرد اجنبی دارد و جایز نیست نظر او بر او و موی و بر عضوی از مواضع زینت او
التابعین یا پی روندگان غیر اولی الاربة که نه خداوند حاجت بزنان و بکسر بنصب غیر خوانده یعنی
در حالتی که غیر ارباب حاجت باشند بزنان من الرجال از مردان یعنی آنها که متابعت مردان کنند برای طلب طعام
و خوردنی بخانها آیند و بزنان هیچ حاجتی ندارند بسبب آنکه ایشان را دغدغه شهوت نیست با ایشان و ایشان یا
پیران سال خورده اند یا ابلهان که مطلقا از مباشرت خبر ندارند و همت ایشان مقصور است بر طعام قول اول از
کاظم علیه السلام و ثانی از صادق علیه السلام روایت نه آنکه مراد عنین و خنثی و مجبور باشند که قادر بر جماع نیستند چه اینها در
حرمت نظر حکم اجانب دارند چه ایشان را آرزوی مباشرت است لیکن بران قدرت ندارند او الطفل الذین
یا اطفالی که لم یظهروا علی عورات النساء مطلع نیستند بر عورتهای زنان یعنی بحد تمیز نرسیده اند
از حال مباشرت ایشان و بیخبرند و ندانند که عورت چه باشد و لا یضربن بارجلهن و باید که نزنند زنان
پایهای خود را بر زمین بوقت رفتن لیعلم تا دانسته شود ما یخفین آنچه پنهان میدارند من زینتهن
از پیرایه خود که خلخال است یعنی باید که آواز پیرایه و خلخال خود را بگوش مردان اجنبی نرسانند چنانچه عادت اهل
جاهلیت تا موجب میل مردان بدیشان نشود و این ابلغ است از نهی اظهار زینت و رفع صوت و توبوا الی الله
و باز گردید بخدای تعالی جمیعا همه شما ایة المؤمنون ای گروه گروندگان لعلکم تفلحون تا باید که
شما رستگار شوید بتوبه و بسعادة دارین برسید مراد امر او سبحانه است جمیع بندگان را از ذکور و اناث بتوبه و انابت
چه هیچکس از جرم و تقصیر طاعت خالی نیست خواه مرد و خواه زن قشیری گفته که محتاج تر بتوبه کیست که خود را محتاج
توبه نداند در کشف الاسرار آورده که حق تعالی همه را از مطیع و عاصی توبه امر نموده تا عاصی خجل زده نشود چه اگر فرمودی
ای گنه کاران توبه کنید موجب رسوایی ایشان شدی و چون در دنیا ایشان را رسوا نمیخواهد امید که در عقبی نیز ایشان را رسوا
نکند و بعد از نهی از زنا و اسباب باعثه بران ترغیب بندگان میکند بمناکحه و میفرماید و انکحوا الایامی و بنکاح
در آرید اولیاء عقد زنان بی شوهر را و مردان بی زن را منکم از شما یعنی مردی را که زن ندارد کدخدا سازید و زنی که
بی شوهر است او را بعقد کسی در آرید و او را شوهر دهید و الصالحین و بنکاح در آرید نیکان و شایستگان را
من عبادکم از بندگان خود و امائکم و کنیزان خود تخصیص صالحان بجهت اهتمام است یا بجهت تزوج
صلاحیت و عفت خود نماید و صاحب الکبرا القرآن گفته بلکه ذکر صلاحیت بجهت ترغیب است در صلاح زیرا که هرگاه
بنده و کنیز را بدانند در صلاح رغبت کنند و یا بجهت آنکه فاسق چون متزوج شد مستغنی شد بحلال و حرام و بعد
رسید و مآل و بصلاحیت کشید چون توهم میشود که عدم قدرت بر حقوق نکاح مانند نفقه دادن زن او او را
در مسکن جای دادن و غیر آن مانع نکاح باشد ازین جهت حق تعالی رد این توهم کرده میفرماید ان یکونوا
اگر باشند ایامی و صلحا از عبید و اماء فقراء درویشان و تنگدستان یغنهم الله غنی گرداند خدای ایشان را بعد از
نکاح من فضله از فضل و کرم خود بقناعت یا باجتماع دو روزی در یک منزل و یا بتوسع رزق بر ایشان مراد

و خنثی خصی

آنست که باید منع نکند فقر خطر کند و زن خطر کرده شده از مناکحه زیرا که فضل خدای معین است از کثرت مال
چه او سبحانه صبح و شام روزی و اجبی بنده خود میسر سازد کما قال و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها
و در حدیث آمده که طلب رزق کنید در نکاح و مرویست که مردی از فقر و فاقه شکایت کرد با نحضرت فرمود
که نکاح کن والله واسع و خدای فراخ بخشایش است پس معیشت او را فراخ گرداند علیم دانا با استحقاق فقرا
بر بسط بساط روزی او که بر مقتضای حکمت و احادیث بسیار در ترغیب نکاح از پیغمبر و اهل بیت علیهم السلام ماثور است
از انجمله حضرت رسالت فرموده که نکاح سنت و طریقه منست هر که از سنت من رغبت بگرداند از من نیست و نیز فرموده
که هر که دوست دارد ملت مرا باید که سنت مرا نگه دارد که آن نکاح است و دیگر فرموده که بدترین شما عزبانند و روایت
دیگر بدترین مردگان شما عزبانند و نیز فرموده که هر که یک زن کرد یک نیمه دین خود را نگاه داشت از وساوس شیطان پس باید که
حفظ نصف دیگر کند دیگر از رسول منقولست که چون یکی از شما زن کند شیطان از و بفریاد آید و گوید ای وای بر من
فرزند آدم چهار دانگ دین خود را از من نگاه داشت و ابو امامه از انحضرت روایت کرده است که حق تعالی چهار کس را لعنت کرده
از بالای عرش و فرشتگان آمین گفتند یکی آنکه زن نکند یا کنیز نخرد تا او را فرزند نباشد دویم مردی که خود را از زنان مانند
کند و حال آنکه خدا او را مرد آفریده باشد سیم زنی که خود را بمردان مانند کند خدا او را زن آفریده باشد چهارم آنکه
درویشان را فرو گذارد و حق ایشان را ادا نکند با وجود این با ایشان استهزا کند عکاف روایت کند که نزد رسول صلعم رفتم
فرمود زن داری گفتم نه گفت کنیزی داری گفتم نه فرمود تندرستی و توانگری گفتم آری بحمد الله فرمود پس این هنگام
از برادران شیاطین یا رهبان و ترسایان باش و یا آن کن که مسلمانان میکنند چه سنت ما نکاح است و بدترین شما عزبانند
و بدترین مردگان شما آنانکه عزب بمیرند بعد از ان فرمود که شیطان را هیچ سلاحی نیست بلیغ تر از زنان
آنانکه زن دارند پاکانند از ناشایست و یحک یا عکاف زنان مصاحبان داود و مصاحبان ایوب و مصاحبان
یوسف و مصاحب کرسف گفتم کرسف کیست گفت مردی بود که خدا را می پرستید بر کنار دریایی سال و در روز روزه داشتی و
در شب بعبادت گذرانیدی پس بسبب زنی نامحرم کار او را دوست داشت دست از عبادت بداشت حق تعالی برکت عبادة
روزگار گذشته او را دریافت و از شر آن زن او را نگاه داشت ای عکاف زن کن که بدین حال از جمله گناهکاران
گفتم یا رسول الله ازین مجلس برنخیزم تا زنی از برای من تعیین فرمایی حضرت صلعم کریمه بنت کلثوم حمیری را بتزویج او
در آورد و نیز حضرت رسالت فرموده که ای گروه جوانان هر که از شما قوت جماع داشته باشد باید که متزوج شود که
تزوج بهترین چیزیست که چشم از نامحرم بپوشد و فرج را احصان نماید و هر که توانایی نکاح نداشته باشد پس بر او
که روزه بدارد چه روزه کسر شهوت میکند از ابو هریره روایت کرده اند که گفت اگر یک روز مانده باشد از عمر من و من
عزب بوده باشم البته زن کنم زیرا که از پیغمبر صلعم شنیدم که بدترین شما عزبانند و نیز فرموده که نکاح کنید تا بسیار شوید که من
روز قیامت بر شما فخر خواهم کرد و اگر چه بچه از شکم افتاده باشد و نیز فرموده که چه منع میکند مرد را که فرا گیرد زن را
شاید که حق تعالی فرزندی روزی او کند که روی زمین را بگفتن لا اله الا الله پر گرداند و نیز گفته که هیچ بنایی در اسلام

بهتر و دوستر از تزویج نیست نزد حق تعالی و امام جعفر صادق ع فرموده که دو رکعت نماز که متزوج بگذارد بهتر است از
هفتاد رکعت که عزب بگذارد و دو رکعت نماز متزوج بهتر است از آنکه مرد عزب در روز روزه باشد و در شب
ایستاده نماز گذارد و نیز فرموده که هر که بجهت ترس درویشی زن نکند پس بخدا بدگمان شده باشد زیرا که فرموده ان
یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله والله واسع علیم و بباید دانست که مراد از این آیه غالب آنست که هر گاه که شما فقرا
باشید حق تعالی شما را بسبب تزویج غنی گرداند بر وفق مشیت و حکمت و مصلحت نه آنکه این حکمی دائمی باشد زیرا که گاه هست
که حکمت و مصلحت بر خلاف این می باشد و لهذا در عقب این میفرماید ولیستعفف و باید که جد و جهد نمایند در عفت
و از حرام باز ایستند الذین آنانکه لا یجدون نکاحا نمی یابند اسباب نکاح را از مهر و نفقه حتی
یغنیهم الله تا وقتی که توانگر گرداند خدای ایشان را من فضله از افزونی و کرم خود و بیابند آنچه بآن نکاح
توانند شد و در کنز العرفان گفته که معنی آنست که اگر شخصی فقیر باشد و خوف زیاده از فقر داشته باشد بنکاح پس
باید که اجتهاد نماید در عفت بریاضت برای تسکین شهوت مانند روزه داشتن که قامع شهوات است چنانچه در
حدیث سابق گفته شد بعد از آن گفته که آیه اولی وارد شده برای نهی مؤمن از عدم قبول تزویج بجهت فقر و
ترک تزویج زن بواسطه فقر و ثانیه وارد شده برای امر فقیر بصبر بر ترک نکاح بجهت حذر از تعب در حالت نکاح و
خوف زیادتی فقر پس میان ایشان تناقضی نباشد بعد از آن حق تعالی بیان آن چیزی فرموده که موجب سهولت سبیل نکاح است
بقوله والذین یبتغون الکتاب و آنانکه طلب میکنند مکاتبه را مما ملکت ایمانکم از آنچه
مالک است آن دستهای شما یعنی از بندگان شما که در تحت قدرت شما اند خواه مردان و خواه کنیزان فکاتبوهم
پس مکاتب سازید ایشان را و مکاتبه آنست که مولی مملوک خود را گوید که مکاتب ساختم ترا بدین مقدار مال و
مدت و دفعه پس چون مملوک آن مال را ادا کند آزاد شود و امر مکاتبت برای ندبت نزد جمیع علمای امامیه
مرویست که صبیح غلام حویطب بن عبد العزی از وی طلب مکاتبه کرد حویطب ازین ابا نمود این آیه آمد که اگر غلام
یا کنیز شما مکاتبه طلبند ایشان را مکاتب سازید ان علمتم اگر دانسته اید فیهم خیرا در ایشان نیکی از صلاحیت
امانت و یا قوت اکتساب و قدرت بر ادای مال الکتابت یعنی کسی را از مردم سوال نکند چون آن مکروه هست که بنده
بگدایی مال کتابت باز دهد در خبر است که سلمان فارسی رحمة الله علیه بنده بود و از و مکاتبه طلبید سلمان فرمود
مال داری گفت نه گفت ترا قوت کسب هست فرمود نه گفت پس میخواهی که مرا از اوساخ مردمان بخورانی من هم ترا
مکاتب نسازم و ابو درداء از حضرت رسالت نقل کرده که سه کس اند که بر خدای واجب است که یاری ایشان دهد مردی
که فی سبیل الله از منزل خود بیرون آید یعنی هجرت کند از آن یا متوجه جهاد شود یا حج رود و مردی که زن کند بقصد
آنکه خدای او را مستغنی سازد و غلامی که مکاتبه خواهد و قصد ادای مال کتابت داشته باشد و چون اغلب عبید
و اما از ادای مال کتابت عاجز بود ازین جهت بندگان منعم خود امر میفرماید و آتوهم و بدهید بندگان
مکاتب را من مال الله بعضی از مال خدا الذی آتیکم که داده است مرویست که حویطب صبیح را

بر صد دینار

بر صد دینار مکاتب ساخته بود و بعد از آن نزول این آیه بیست دینار باو بخشید و سهل بن حنیف از رسول ص
روایت کرده که هر که او مکاتبی را یاری دهد در فک رقبه او یا غارمی را در عسرت او یا مجاهدی را در جهاد او
حق تعالی در زیر عرش خود او را جای دهد در روزی که هیچ سایه نباشد مگر سایه او سبحانه و امر در آیه برای
ندبت بجهت اصالت عدم وجوب و باقی احکام کتابت و مسایل متفرع بر آن در کتب فقهیه مسطور است و
اکثر آن در منهج الصادقین مذکور آورده اند که عبد الله ابی منافق شش کنیز داشت و ایشان را بزنا اکراه میکرد
و بر سبیل مقاطعه چیزی میگرفت و آنها معاذه و مسیکه و امیمه و عمره و اروی و قتیله بودند روزی معاذه و مسیکه
با یکدیگر گفتند این کار که ما میکنیم اگر خیر است خود بسیار است و اگر شر است وقت آمد که ترک کنیم پس بجانب جناب
نبوت آمدند و صورت حال معروض داشتند آیه آمد ولا تکرهوا و اکراه و اجبار مکنید فتیاتکم
کنیزان خود را علی البغاء بر زنا و پلیدکاری ان اردن تحصنا اگر خواهند تعفف و پرهیز
کاری و اگر نخواهند و ذکر اراده تحصن بمقتضای حال است و اکراه بهر حال ممنوع و اولی آنست که اکراه
چون متصور نیست مگر نزد تحصن پس ازین جهت تحصن شرط اکراه واقع شده پس میفرماید که شما اکراه
مکنید فتیات خود را بر بغاء لتبتغوا تا فرا گیرید عرض الحیوة الدنیا مال زندگانی دنیا را از
کسب فرج ایشان و فروختن اولاد ایشان ومن یکرههن و هر که اکراه کند کنیزان خود را بزنا فان
الله پس بدرستی که خدای من بعد اکراههن از پس اکراه کردن خواجگان مر آنها را غفور آمرزنده
گناهان کنیزان مکروهه را رحیم مهربان بر ایشان و وزر و بال نیست مگر بر گردن اکراه کنندگان ولقد انزلنا
و بتحقیق که فرستادیم الیکم بسوی شما آیات مبینات آیتهای روشن یعنی احکام حدودی که توضیح
یافته درین سوره و حفص بکسر یا میخواند یعنی روشن کننده حلال و حرام و حدود و احکام ومثلا و مثلی را
من الذین خلوا من قبلکم از امثال آنانکه گذشته اند پیش از شما وموعظة للمتقین و پندی را
عشر برای پرهیزگاران یعنی آنچیزی را که بآن متعظ باشند متقیان و پند گیرند از آیات مذکوره و تخصیص متقیان بجهت
انتفاع ایشانست بمواعظ و نصایح الله نور السموات والارض خدای نور آسمانها و زمینهاست مفسران را
در تفسیر این چند قولست یکی آنکه نور بمعنی هادیست یعنی خدای راه نماینده اهل آسمانها و زمینهاست بآنچه در وی مصلحت
دارین ایشان باشد بتوفیق و لطف و معونت مانند نور که بآن بمقصد راه میبرند یعنی همچنانکه روندگان در تاریکی شب
بروشنائی ماه راه برند مکلفان نیز بلطف و توفیق او سبحانه بطریق نجاة راه یابند و این قول ابن عباس است
دوم آنکه خدای روشن سازنده سموات و ارضین است بآفتاب و ماه و ستارگان و این قول حسن بصری و ابی العالیه
و ضحاکست سیم آنکه بمعنی مزین است یعنی منورات یعنی خدای زینت دهنده آسمانهاست بفرشتگان و زینت
سازنده زمین به پیغمبران و عالمان و این قول ابی بن کعب است و از امیر المؤمنین علی ع مرویست که معنی آیت که حق تعالی
نشر حق کرد در آسمان و زمین تا آنکه هر زمین و آسمان و ما بینهما بنور حق روشن کنند و یا اهل آسمان و زمین را

بنور حق منور ساخت تا بحق عارف شدند واین قول مؤید قول اولست ودر انوار آورده که نور السموات در تقدیر ذو النور السموات یعنی خداوند نور آسمان وزمین یا نور اصل آن چه هر چه از اجزای عالم در مناظر بلندی ومغاک پستی نوری دارد ذاتی وعرضی همه از عطیه فضل اوست واین معنی دویم است که مذکور شد ویا خدای روشنی بخش آیه دلهای ساکنان سما وارض است بانوار معرفت گفته وتوحید گفته الله نور السموات والارض یعنی خدای آفریننده آسمان وزمین وصاحب تبیان گفته که الله نور السموات والارض یعنی خلق آسمان وزمین والکند بر وجوب وجود وصفات کمال او وجه دلیلی از دلایل قدرت وبدایع حکمت که در دایره سپهر برین ومرکز زمین واقعست دلالتی واضح دارد بر وجود قدرت وعلم وحکمت او ووجود جمله اشیا دلیل قدرت اوست **مَثَلُ نُورِهِ** صفت نوری که منسوب است بدو **کَمِشْکوٰةٍ** مانند روزنی است در دیواری که نهایت آن بخارج راه ندارد مانند طاقچه بی بستر **فِیهَا مِصْبَاحٌ** که در آن چراغی افروخته بغایت روشن وگویند که مشکوة آن نویست که در وسط قندیل باشد وبنا بر این مصباح فتیله مشتعل باشد در انوار ابی بن کعب وسعید بن جبیر بر آنند که معنی آنست که صفت نور خدای یعنی محمد صلعم که بآن مؤمنان را راه نموده ونزد ابن عباس وحسن وزید بن اسلم معنی آنست که مثل نور خدای قرآنست در قلب مؤمن وبنا بر آنکه مراد نور محمدیست اضافه بذات احدیت جهت تعظیم آن حضرت است یعنی مثل محمد چون مشکوتست که در او مصباح مشتعل است **الْمِصْبَاحُ** آن چراغ افروخته **فِی زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ** آن آبگینه از غایت صفا ولطافت **کَأَنَّهَا کَوْکَبٌ** گوییا ستاره ایست بزرگ **دُرِّیٌّ** درخشنده مانند زهره ومشتری که دفع ظلام میکند از خود **یُوقَدُ** آن چراغ که در آبگینه است افروخته شده در ابتدا **مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَکَةٍ** از روغن درخت با برکت بسیار نفع **زَیْتُونَةٍ** که آن زیتونست که در زمین مقدس رسته است هفتاد پیغمبر بدان دعای برکت خوانده اند واز جمله ابرهیم خلیل علی نبینا وآن شجره زیتونه مبارکه **لَا شَرْقِیَّةٍ** نه در جانب شرقست از معموره چون دریای چین وخطا **وَلَا غَرْبِیَّةٍ** ونه در طرف غربی از معموره چون طرطوس وغیر آن بلکه در وسط معموره است که آن اراضی وجبال ولایت شامست که زیتون آن اجود زیتونست ویا آنکه نه شرقی ونه غربیست که آفتاب بر آن در بعضی از اوقات روز باشد که آن وقت شروق وغروبست بلکه در همه طول نهار شعاع آفتاب بر آن تابد مانند آنکه بر قله کوه یا در صحرای واسع وهامون است وبجهت آن ثمره آن پخته تر است وروغن صافی تر وبایه دایم در آفتاب که محترق کردد ونه مدام در سایه که میوه آن خام باند بلکه هم از رعایت تاب آفتاب بهره مند است وهم از حمایت سایه محفوظ واز شیخ حسن مرویست که اصل این شجره را از بهشت بدنیا آورده اند پس از انجا این عالم نیست که وصف شرقی وغربی بدان اطلاق توان کرد پس وصف زیت مینماید بکثرت صفا ودرخشندگی ومیفرماید **یَکَادُ زَیْتُهَا** نزدیکست که روغن آن درخت **یُضِیءُ** روشنی دهد بنفس خود **وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ** واگر چه نرسیده باشد بآن آتش یعنی از غایت صفا ودرخشندگی بمثابه ایست که بی آتش روشنایی بخشد **نُورٌ عَلَیٰ نُورٍ** روشنی افزوده بر روشنی یعنی ضیای زیت با نور چراغ ولطافت زجاجه افزوده گشته در مشکوة که ضابط اشعه وجامع انوار است وبجهت آن نور چراغ بمرتبه اعلی رسیده در اسرار التنزیل وکشف الاسرار مذکور است که مراد باین نور هدایت ایمانست که او سبحانه تشبیه کرده سینه مؤمن را بمشکوة ودل او

در قندیلیست که از آبگینه که مصباح در آن نور [illegible] صافی تر [illegible]

در سینه بقندیل زجاجه در مشکوة وایمان وهدایت را بچراغی افروخته در قندیل وقندیل را بکوکبی درخشنده وکلمه اخلاص را بشجره مبارکه که از تاب آفتاب خوف وظلمت زوال رجا بهره دارد ونزدیکست که فیض این کلمه آنکه بر زبان مؤمن گذرد عالم را منور کند چون اقرار بزبان بران جاری شد وتصدیق جنان بران باز گشت نور از **نُورٌ عَلَیٰ نُورٍ** بظهور رسید ونیز در کشف الاسرار آورده که نور ایمان را بچراغ تشبیه کرده بجهت آنکه در هر خانه که چراغ بود دزد پیرامون او نگردد وهمچنین در هر دل که ایمان باشد شیطان را بران راه نبود ودیگر آنکه چون بچراغ از درون خانه روشن میشود از ضوء آن بروزنهای خانه میرسد همچنین چون بداخل دل بنور ایمان روشن میکرده شعاع آن بروزنهای حواس می افتد وانوار طاعات بر اعضا وجوارح بدید می آید پس سیمای مؤمن از دل او خبر میدهد که **سِیمَاهُمْ فِی وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ** ودر مجمع البیان از محمد بن کعب نقل کرده که این مثلیست که حق تعالی زده است برای مؤمن مشکوة نفس اوست وزجاجه صدر او ومصباح نور ایمان وقرآن در قلب آن متوقد وافروخته است از شجره مبارکه کلمه طیبه اخلاص است واین شجره همیشه در قلب مؤمن سبز است وبا نضارت وبا طراوت ومحفوظ از آفات وحوادث شیطان ووساوس او همچنانکه شجره زیتون که در وسط ارض واقعست نه از تاب آفتاب محترق است ونه از سورت برودت پژمرده ومؤمن بجهت این نور جامع چهار خصلتست اگر نعمت یابد شکر کند واگر بلیه باو رسد صبر کند واگر حکم کند بعدل فرماید واگر سخن کوید راست گوید باشد و**نُورٌ عَلَیٰ نُورٍ** باین معنی است که کلام او نور است وعمل او نور ومدخل او نور ومخرج او نور ومصیر او در قیامت بنور واز حسن وابن زید نقل است که این نور مثل نور قرآنست در قلب مؤمن پس مصباح قرآنست وزجاجه قلب مؤمن ومشکوة فم وشجره مبارکه شجره وحی **یَکَادُ زَیْتُهَا یُضِیءُ** یعنی نزدیکست که حجج قرآن منفتح شود اگر چه خوانده نشود **نُورٌ عَلَیٰ نُورٍ** یعنی قرآن نور کتب یا سایر ادله که قبل از وست پس مؤمن کسب نور قرآن کرده با سایر انوار کتب سابقه که آن اعتقاد اصول دین است وتصدیق بجمیع کتب ورسل ویا نور نور معرفت الهیست یعنی چراغ معرفت در زجاجه دل عارف ومشکوة سینه او افروخته است از برکت زیت تلقین شجره وجود مبارک محمد صلعم که نه شرقیست ونه غربی بلکه مکیست ومکه ناف عالم است واز فراگرفتن عارف اسرار الهی را از تعلیم سید ابرار **نُورٌ عَلَیٰ نُورٍ** معلوم توان کرد وجمعی دیگر از مفسران بر آنند که این مثلیست از برای نور محمدی صلعم پس مشکوة صدر آن حضرتست وزجاجه قلب او ومصباح او نبوتست که نه شرقیست یعنی یهودی چه مشرق قبله ایشانست ونه غربی یعنی نصرانی چه مغرب قبله ایشانست ومتوقد است این مصباح از شجره مبارکه یعنی شجره نبوت که آن ابرهیم خلیل است که جد آنحضرتست نزدیکست که نور محمدی مبین شود از برای مردمان واگر چه بآن تکلم نماید همچنانکه زیت که نزدیکست که روشن شود واگر چه آتش بآن نرسد ویا مشکوة ابراهیمست وزجاجه اسماعیل ومصباح محمد صلعم همچنانکه در موضع دیگر او را سراج خوانده که **سِرَاجًا مُنِیرًا** وشجره مبارکه اشارة بابراهیم است چه اکثر انبیا از صلب او بظهور آمده اند نزدیکست که محسن واخلاق محمدی ومحامد خصال احمدی ظاهر کردد وبر مردمان قبل از آنکه وحی بوی فرود آید **نُورٌ عَلَیٰ نُورٍ** یعنی آن حضرت پیغمبر است از نسل پیغمبر ونزد محققان مشکوة عبد المطلب است وزجاجه عبد الله ومصباح حضرت رسالت صلعم که نه شرقیست ونه غربی بلکه مکیست

ومکو را وسط دنیا از امام رضا منقولست که فرمود که ما ایم مشکوة که در او مصباح است محمد است که راه مینماید خدا بولایت ما هر که دوست دارد ماست و از امام محمد باقر صلوات الله علیه رویت که فرموده که مراد بمشکوة نور علمست در صدر محمد و المصباح فی زجاجة صدر علیست که تعلیم داد او را علوم و معارف و توقد من شجرة مبارکة نور علمست لا شرقیة و لا غربیة یا بن معرفت که نه یهودیت و نه نصرانیت یکاد زیتها یضیئ و لو لم تمسسه نار که یا بن معرفت که نزدیکست که عالمی از آل محمد متکلم شود بعلم پیش از آنکه از او سوال کنند نور علی نور یعنی امام مؤید بنور علم و حکمت در عقب امام دیگر از آل محمد و همچنین از آدم تا که قیامت قایم شود پس این گروه اوصیا اند که حق سبحانه ایشان را خلفای خود کردانید در زمین خود و حجج خود ساخت بر خلقان خود که در جمیع عصرها زمین از ایشان خالی نیست تحقیق این جمله آنست که شجره مبارکه وجه مکی از حد تقوی و رضوان و غیر هدی و ایمانست اصل این نبوة است و فرع آن امامت و اعضای آن تنزیل و اوراق تاویل و خدم او جبرئیل و میکائیل و باقی در وجوه آن آیه حوالة بتفاسیر الصادقین است و الیه الهادی علیه اعتمادی کما قال الله تعالی یَهْدِی اللّٰهُ راه مینماید خدای لِنُورِهٖ بنور تا بان خود مَنْ یَّشَآءُ هر که میخواهد از طالبان ایمان و رشاد وَ یَضْرِبُ اللّٰهُ الْاَمْثَالَ و بیان میکند خدا امثالها را یعنی معقولات را در صورت محسوسات بیان میکند لِلنَّاسِ برای مردمان تا زود دریابند و مقصود بر ایشان هویدا گردد وَ اللّٰهُ بِکُلِّ شَیْءٍ و خدای بهمه چیزها از دقایق معقولات و محسوسات و حقایق جلیات و خفیات عَلِیْمٌ داناست درین وعده و وعید کی که تدبر نمایند در آیه مذکوره مر شخصی را که اعراض کند از آن قول فِیْ بُیُوْتٍ متعلق است بمشکوة مذکوره یا بتوقد یعنی مثل نور خدا مانند مشکوة مذکوره است در خانها یا افروخته است چراغ در خانهای که اَذِنَ اللّٰهُ دستوری داد خدای یعنی امر کرده اَنْ تُرْفَعَ آنکه برداشته شود قدر آن بتعظیم یعنی قدر بلند و بزرگ مرتبه داشته و از جمله تعظیم قدر آن تطهیر آنست از نجاسات و معصیت یا برداشته شود در ان آوازها بحق تعالی در حوایج و یُذْکَرَ فِیْهَا اسْمُهٗ و یاد کرده شود در ان خانها نام او و مراد مساجدات که رفع مساکن و اشرف اماکنست و در آنجا بذکر و نماز و تلاوت اشتغال باید نمود و از سخن دنیی و ما لا یعنی احتراز باید کرد و از پیغمبر صلعم مرویست که مسجدها در زمین روشنی میدهند و میدرخشند مر اهل آسمان را همچنانکه ستاره کان که روشنی میدهند برای اهل زمین و کویند مراد ببیوت چهار است بچهار مسجد که بامر الهی متصدی عمارت آنها پیغمبران بوده اند کعبه معظمه که بنی خلیل و مدد اسمعیل تمام شده و بیت المقدس که رفع قواعد آن در ایام خلافت داود بوده و اتمام آن بر دست سلیمان علیهما اتفاق افتاده و مسجد مدینه و مسجد قبا که عمارت هر دو باشارت حضرت خاتم الانبیا صلعم و نزد بعضی مراد ببیوت بیت انبیاست ثعلبی که از مشاهیر اهل سنت است در تفسیر خود از انس بن مالک و بریده روایت کرده که روزی رسول الله صلعم این آیه میخواند مردی گفت یا رسول الله این خانهای معظم و این سراهای مکرم کدامست فرمود خانهای انبیا و ابو دردا گفت یا رسول الله خانه علی و فاطمه از آن جمله است فرمود نعم من افاضلها آری خانه علی و فاطمه از فاضلترین خانهاست و آیه تطهیر مؤید اینست و ازین روایت واضح و مبین شد تعظیم و تفخیم علی بن ابی طالب و اجلال او و اکرام او نزد خدا و رسول پس چگونه کسی قیاس او و سایر اصحاب کند و او را در

سلک ایشان در آورد و ذکر اسم او سبحانه در بیوت مذکوره شامل هر چیزیست که متضمن ذکر او سبحانه باشد حتی مذاکره در علوم دینیه و مباحثه در احکام شرعیه یُسَبِّحُ لَهٗ تسبیح و تنزیه میشود برای خدای از هر چه شایسته ذات احدیت او نباشد و بروایت ابن عباس که فرموده هر تسبیح که در قرآن واقع است مراد نماز است معنی آنست که نماز گذارده شود برای خدای فِیْهَا در ان بیوت بِالْغُدُوِّ وَ الْاٰصَالِ بامداد و شبانگاه یعنی در اوقات صبح و شام و حفص یُسَبَّحُ میخواند یعنی تسبیح و تنزیه میکنند در ان بیوت رِجَالٌ مردانی که از غایت استغراق در عبادت و انقیاد و امر او سبحانه لَا تُلْهِیْهِمْ مشغول نمیسازد و باز نمیدارد ایشان را تِجَارَةٌ بازرگانی یعنی خریدن متاعی که از و سود توقع دارند وَّ لَا بَیْعٌ و فروختن آن یعنی داد و ستد و خرید و فروخت ایشان را مانع نمیشود عَنْ ذِکْرِ اللّٰهِ از یاد کردن خدای و بر پای داشتن نماز واجب و مندوب وَ اِیْتَآءِ الزَّکٰوةِ و از دادن زکوة مفروضه و مندوبه محققان گفته اند که چون بیع و شری که اعظم اشتغال دنیویست ایشان را از ذکر مانع نمیشود و باقی اشتغال بطریق اولی و از ابو جعفر و ابو عبد الله علیهما مرویست که اینها کسانی اند که چون وقت نماز در رسد ترک تجارت کنند و متوجه نماز شوند و اجر ایشان نزد خدای عظیم ترین اجرها است یَخَافُوْنَ ترسند ایشان با وجود مبادرت بطاعت و استغراق در عبادت یَوْمًا تَتَقَلَّبُ روزی بگردد فِیْهِ الْقُلُوْبُ در ان روز دلها در یافتن یعنی از خوف و قوع آن متحیر و مدهوش میشوند و از دایره عقل بیرون میروند وَ الْاَبْصَارُ و بگردد دیدها از دیدن و بهین باز مانند یا از طرف میگردد تا به چند که نامه او از کجا بدید می آید و این مردان که موصوف شدند میترسند لِیَجْزِیَهُمُ اللّٰهُ تا جزا دهد خدای ایشان را بسبب آن ترس اَحْسَنَ مَا عَمِلُوْا نیکوترین جزای آنچه کرده اند یعنی بهشت عدن که مشتمل بر انواع نعم مرغوبه وَ یَزِیْدَهُمْ و بیفزاید ایشان را مِّنْ فَضْلِهٖ از فضل و افزونی خود چیزهایی که وعده نداده باشد ایشان را برابر اعمال ایشان و در خاطر ایشان نگذشته باشد وَ اللّٰهُ یَرْزُقُ مَنْ یَّشَآءُ و خدای روزی میدهد در بهشت آنرا که میخواهد بِغَیْرِ حِسَابٍ بیرون حساب مراد فراخی روزیست که از روی تفضل کرامت فرماید و بدان حساب نکند روز زیادتی روزی کرامت فرماید در عقبی که بحیز شمار در نیاید و بدانکه نزد بعضی از مفسران مراد بتسبیح رجال مذکوره در غدو و آصال صلوة یومیه است زیرا که غدو وقت نماز صبح است و آصال جامع ظهرین و عشائین سهل ساعدی از حضرت نبوی صلعم روایت کرده که هر که بامداد و شبانگاه بمسجد رود و مقصد اینکه بفریضه اقدام نماید یا تعلیم کیرد از کسی یا کسی را علم آموزد ثواب او و ثواب مجاهدانی باشد که در راه خدای تعالی جهاد کنند و اخذ غنیمت کنند و هر کس نه برای این کار رود چنان باشد که بنظاره کاهی رفته باشد که آنرا نه بیند و از و هیچ نصیبی بر ندارد پس نماز گذارندگان بیند و از ایشان نصیبی حاصل نکند و از زمره ایشان نباشد و ذکر آنرا بیند و در سلک ایشان نباشد و عالمان و متعلمانرا بیند و داخل ایشان نباشد از حضرت رسالت صلعم مرویست که مسجدها را امینی هست یعنی آنها را ملازمانی هستند که فرشتگان همنشینان ایشانند اگر ایشان را نیابند بطلب ایشان

شنابند اگر بیمار شوند بعیادت ایشان روند و اگر حاجتی داشته باشند ایشانرا یاری دهند و امام جعفر صادق ع
فرموده که هر که بمسجد رود و برای طاعت پای بر هیچ تر و خشک ننهد مگر که تسبیح کند برای او تا بهفتم زمین و نیز از آن
حضرت روایتست که فرموده که قرآن سخن او باشد و مسجد خانه او و سقف آن از برای او خانه در بهشت بنا کند و
نیز فرموده که یک نماز در مسجد الحرام مقابل صد هزار نمازست در غیر آن و در بیت المقدس برابر هزار نماز و در
مسجد اعظم مقابل صد نماز و در مسجد قبیله برابر بیست و پنج نماز و در مساجد بازار مساوی دوازده نماز و نماز در خانه
خود همان یک نمازست و اما قول آنانکه مراد ببیوت خانه رسولست و اهل بیت اطهار او و هیچ شبهه نیست که
صفات مذکوره از سیرت ایشان بوده چنانکه در خبر صحیح آمده که حضرت شاه ولایت پناه امیر المؤمنین و امام
المتقین علی بن ابی طالب علیه الصلوة و السلام در شبانه روزی هزار رکعت نماز گذاردی غیر از فرایض و نوافل مرتبه
و همچنین حضرت امام زین العابدین بن الحسین علیه السلام بکثرت صلوة و انفاق و ایتاء الزکوة مشهور و معروف
و وجه تسمیه او بزین العابدین بجهت اینست مع ذلک خوف و خشیت ایشان بنهایت غلبه بودند چنانچه ضرار ابن ضمره
و تمیمی روایت کرده که امیر المؤمنین را ع در بعضی از مواقف دیدم در حینی که شب پرده ظلمت فرو گذاشته بوده و ستارها
روی بغروب نهاده یعنی در نیمه شب آنحضرت را دیدم که در محراب ایستاده بود و محاسن مبارک خود را گرفته و بر خود
می پیچید همچون مار گزیده که در خود بپیچد و گریه میکرد و میگفت ای دنیا از من دور شو که ترا سه طلاق گردانیده ام
و مرا بتو احتیاجی نیست و هرگز بتو رجوع و رغبت نکنم زیرا که آن زندگانی تو کوتاهست و آرزوی تو بسیار
آه آه از قلت زاد و دوری سفر و خوف راه و بزرگی هول المواضع و ورود و حق تم بیان خشیت اهل البیت ع
بر سبیل حکایت بر نیو جه ذکر کرده که إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا و بعد از ذکر صفات حمیده اهل ایمان
بیان حالات کفار میفرماید که وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه بپوشیدند حق را که دین اسلامست و بدان نگرویدند
أَعْمَالُهُمْ عملهای ایشان که بحسب ظاهر نیکو نماید چون صله رحم و عتق بنده و اطعام فقرا و امثال آن كَسَرَابٍ
بِقِيعَةٍ چون سرابیست بزمین هموار سراب آنست که شعاع آفتاب در نیم روز بر زمین مستوی افتد لمعات آن در چشم
در نظر آید چون آب موج زننده پس گمان برده شود که آن آبیست که بر زمین جاری میشود و قیعه و قاع یعنی
زمین مستوی و همواراست حاصل که چون صحت اعمال و ترتب ثواب بر آن فروع ایمانست و آن از کفار مسلوبست
بل عمل کل اعتقاد ایشان برآنست که بآن ثواب خواهند یافت مانند سرابیست يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ که پندارد آنرا
تشنه مَاءً آبی صافی پس بسوی او آورد حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ چون برسد بموضعی که توهم آب کرده لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا
نیابد آن مظنون و مقصود خود را چیزی یعنی آب را هیچ نیابد و نبیند وَوَجَدَ اللَّهَ و یابد خدا را عِنْدَهُ
نزدیک کردار خود حساب کننده یا یابد عذاب خدا را نزدیک عملهای خود فَوَفَّاهُ پس تمام بدهد خدای او را
حِسَابَهُ جزای کردار او را بر وجهی که حساب اقتضای آن کرده باشد یعنی جزای خدا را موافق کردار خود بیند
وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ و خدای زود حساب کننده همه را بیکدفعه حساب کند و او را از حساب بعضی حساب بعضی دیگر

یا بنگرید تا بخشم و غضب خدا را نزدیک خود خواهید یافت

بازندارد تش

بازندارد تشنه بجهت تشبیه کافرانست که باو در شده است ناامیدی نزد صاحب خود یعنی همچنانکه تشنه جگر را ابر
از دور ببیند پندارد که آبست و چون نزدیک آن آید و آب را نیابد ناامید شده شده عطش بیفزاید کافر نیز چون از
امید باداش عمل خود مایوس شود نومیدی و حسرت و بیفزاید از امیر المؤمنین ع پرسیدند که چگونه حق تعالی
را در حساب در یک حال حساب کند فرموده که همچنانکه در یک حالت همه را روزی میدهد بعد از آن بیان تمثیل دیگر
میکند برای کفار میفرماید که أَوْ كَظُلُمَاتٍ یا کردار کفار همچنانکه تاریکیها متراکم است فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ در دریای
عمیق بسیار آب که کناره آن دیده نشود که دمبدم يَغْشَاهُ مَوْجٌ میپوشد آن دریا را موجی مِنْ فَوْقِهِ
مَوْجٌ از بالای آن موج موجی دیگر مِنْ فَوْقِهِ از زبر موج ثانی سَحَابٌ ابری که روشنی ستارها بپوشد
ظُلُمَاتٌ این تاریکیهاست بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ بعضی بر بالای بعضی دیگر متراکم شده یعنی ظلمت
دریا و ظلمت موج و ظلمت موج ثانی و ظلمت ابر إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا چون بیرون آرد کسی که
در میان ظلمات مذکوره باشد دست خود را که اقرب اعضای مرئیست بچشم نزدیک نباشد
که ببیند آنرا چه جای آنکه از شأن او باشد که آنرا ببیند یعنی دست را نبیند و نزدیک بآن نباشد که ببیند وَمَنْ
لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا و هر که نگردانیده خدای مر او را روشنی هدایت و ایمان و نظر لطف و توفیق از و باز
عشر داشت بجهت عناد و جحود و استکبار او با وجود ظهور آیات و آثار هدایت فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ پس نیست مر او را
هیچ نوری بر خلاف کسی که توفیق با ایمان و هدایت و بدرجه رفیع نُورٌ عَلَىٰ نُورٍ رسیده شده بجهت آنکه همیشه طالب حق
بوده و پیوسته جویای هدایت خلاصه معنی تمثیل ثانی است که ظلمات اعمال تیره کافرانست و بحر لجی دل او را میپوشد
از جهل و شرک و سراب و صهر تحیر و خذلان بر آن از ابی عبد الله مرویست که کافران منقلبند بر پنج ظلمت کردار
و گفتارش ظلمت و مدخل و مخرجش و رجوع او بروز میامت ظلمت که دوزخست برعکس مؤمن که او را نور علی نورست
مؤمنان از تیرگی دور آمدند لاجرم نُورٌ عَلَىٰ نُورٍ آمدند کافر تاریک دل را که بتحت حال و کارش ظلمات اندر ظلمات
بابویه قمی روایت کند از رسول صلعم پرسیدند که امت تو در روز قیامت چگونه بر صراط گذرند فرمود که امت من بر صراط
علی گذرند و علی بر صراط بنور من و من بنور خدای پس نور امت من از علیست و نور علی از من و نور من از خدای و هر که بما تولی
نکند او را این نور نباشد پس این آیه تو لاوة فرمود که وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ أَلَمْ تَرَ آیا ندیده یعنی ندانسته
دانستنی که همانا بر مشاهده باشد در یقین بوحی یا باستدلال أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ آنکه خدای تسبیح میکند او را
و بپاکی یاد میکند بمقال یا بدلالت حال از هر نقص و عیب که آن اتخاذ ولد و زن و فرزند و شریکست و افعال قبیح و اعمال
شنیع مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ هر که در آسمانها و زمینهاست از ملک و جن و انس بزبان مقال و غیر
ایشان از مصنوعات بزبان حال وَالطَّيْرُ صَافَّاتٍ و نیز تسبیح میگویند مر او را مرغان در حالتی که بالها گشاده
در هوا او صف کشیده و تخصیص طیر بجهت آنست که در طیور اثر از صنع ظاهر و دلیل باهرست چه اجرام ثقیله را که
بطبعهای بلند بمرکز زمین قوة و قدرة داده در هوا و الهام بسط اجنحه از آن فرموده بوقت صف کشیدن بالها

در جناح قبض و بسط نیز هست پس در ان برهانیست روشن بر کمال قدرت صانع و لطف تدبیر او کل هر یک از اهل
آسمان و زمین قد علم بدرستی که دانسته است صلاته دعای خود را وتسبیحه و تنزیه خود را که بچه طریق او را
باید خواند و تنزیه باید کرد و با خدا داند که نماز و نیاز و تسبیح هر را بالاختیار یا بالطبع والله علیم و خدا دانا است
بما یفعلون بانچه میکنند هر از طاعات و عبادات و از مجاهد نقلست که صلوة مر انسان راست و تسبیح مر غیر
راست و دور نمی نماید که خدای تعالی طریق دعا و تسبیح خود را الهام طیور نموده باشد همچنانکه سایر علوم دقیقه را در
اسباب معیشت که نزدیکست عقلا بان مهتدی نشوند ولله و مر خدای راست ملک السموات والارض
پادشاهی آسمانها و زمین چه خالق هر آنها او ست از تقدس و تعالیت والی الله المصیر و بسوی خداست
بازگشت هم در روز معاد الم تر ان الله یا نمی بینی که خدای یزجی سحابا میراند ابر را و بر می انگیزد و قطعه
قطعه از اطراف عالم ثم یولف بینه پس تالیف میکند در میان آن یعنی انضمام میدهد بعضی را با بعضی
ثم یجعله رکاما پس میگرداند آنرا متراکم و درهم رفته و درهم پیچیده فتری الودق پس می بینی
باران را یخرج من خلاله بیرون می آید از میان او وینزل من السماء و فرو میفرستد از ابر که در
بلندی واقع است من جبال فیها از کوهها که در اوست یعنی قطعهای ابر بزرگ که مانند است بکوهها
در عظمت و رفعت من برد از تگرگ این بیان جبالست یعنی از تگرگ که در ان ابر است و گویند مراد بسما
آسمانست نه ابر و در آسمان کوههاست از تگرگ چنانچه در زمین کوههاست از سنگ و حق تعالی از ان تگرگ نازل
میگرداند و دلیل عقلی قایم نشده بر منع آن اما مشهور آنست که بخار چون متصاعد شد و بطبقه بارده رسید که در
جو هواست برودت آنرا مجتمع ساخته ابر گرداند و این هنگام که اگر برودت اشتداد ندارد قطره باران متقاطر
میشود و ویران میگردد و اگر بر صفت اشتداد است و قبل از اجتماع اجزای بخار بر برودت بان رسید برف میشود
و اگر نه تگرگ و همه مسنداست باراده حکیم تعالی جلت قدرته و عظمته فیصیب به پس میرساند تگرگ را بر
سبیل عذاب من یشاء هر که را میخواهد یا زرع و ثمره انکس را هلاک کند و ضایع میسازد ویصرفه عن
من یشاء و میگرداند آنرا از هر که میخواهد یعنی آنرا از مزارع و اشجار او باز میدارد تا بسلامت میماند یکاد
سنا برقه نزدیکست که روشنی برق آن یذهب بالابصار ببرد دیدها را از غایت روشنی و شده درخشندگی
و این قوی ترین دلیلست بر کمال قدرت که شعله آتش از میان ابر آبدار بیرون می آید یقلب الله اللیل و
النهار میگرداند خدای شب و روز را برفتن و آمدن از پی یکدیگر بنقصان یکی و زیادتی یکی دیگر ان فی
ذلک بدرستی که در آنچه مذکور شد لعبرة هر آینه اعتباری و دلالتیست لاولی الابصار مر خداوندان
بصر و بصیرت را یعنی در ان دلالت ظاهر است بر وجود صانع قدیم و کمال قدرت او و نفاذ مشیت او و تنزه او و حجت
مر کسی را که ببصیرت خود رجوع کند از بعض صاروایت که حق تعالی میفرماید که فرزند بنی آدم مرا میرنجانند و روزگار را دشنام
میدهد و از غایت جهل نمیداند که حوادث روزگار از منست و روز و شب را من گردش میدهم والله خلق و خدای

بیافرید کل دابة هر جنبنده که در زمینست من ماء از آب که جزو ماده اوست یا از آبی مخصوص یعنی نطفه
و این بر سبیل تغلیبست چه بعضی حیوانات از نطفه مخلوق نیستند و در تبیان از ابن عباس نقل کرده که حق تعالی در
مبدا آفرینش جوهری بیافرید و بنظر هیبت در او نگریست بگداخت و آب گشت بعضی آنرا با آتش نقل فرمود و از آن
جن بیافرید پس برخی را نقل کرد بباد و از ان ملائکه را مخلوق کرد پس نقل نموده مقداری را بخاک و از ان آدمی
و سایر حیوانات را خلق کرد و اصل همه آبست فمنهم پس بعضی از ین جنبندگان من یمشی آنست که میرود
علی بطنه بر شکم های خود چون مار و ماهی و سایر هوام ومنهم و بعضی دیگر از دواب من یمشی
علی رجلین هست که میرود بر دو پای چون آدمی و مرغ ومنهم من یمشی و برخی از ایشان هست که
میرود علی اربع بر چهار قوایم یعنی بر دو دست و دو پای چون وحش و نعم و سبع و مانند عنکبوت و
چیزهایی که از اربع متجاوز است داخل است درین چه اعتماد او در وقت مشی بر اربع است یخلق الله
ما یشاء می آفریند خدای آنچه خدای میخواهد از آنچه ذکر فرموده از بسیط و مرکب با اختلاف صور و اعضا و هیات
و حرکات و قوی با وجود اتحاد عنصر بر وفق مقتضای مشیة ان الله بدرستی که خدای علی کل شیء قدیر
بر همه چیزها تواناست پس هر چه خواهد آفریند و اختلاف حیوانات با اتحاد و اصل دلالتی تمام دارد بر آنکه او سبحانه
خالق و قادر است و علیم و حکیم لقد انزلنا بتحقیق که فرو فرستادیم آیات مبینات آیتهای روشن کرداننده
شرع و هویدا و حقایق اشیا را با انواع دلایل والله یهدی و خدای راه مینماید بر وجه توفیق و لطف
من یشاء هر که میخواهد بسبب تفکر و تدبیر در ان الی صراط مستقیم براه راست و درست که دین است
که موصلست بحق و رسیدن ببهشت آورده اند که میان بشر منافق و یهودی خصومت افتاد یهودی گفت بیا تا محاکمه بر رسول الله
بریم منافق گفت ابن مالم را بر کعب اشرف عرض میکنیم آمد که ویقولون و میگویند منافقان آمنا بالله
گرویده ایم بخدا وبالرسول و بفرستاده او واطعنا و فرمان برداری کرده ایم هر دو را ثم یتولی
فریق منهم پس بر میگردند گروهی از ایشان و امتناع میکنند از قبول حکم من بعد ذلک از پس اقرار
گرویدن بایمان و اطاعت وما اولئک بالمؤمنین و نیستند آن گروه گرویدگان مخلص و یا ثابت بر
ایمان یعنی هر چند ایشان اگر بلسان معترفند بایمان لیکن بقلوب نگرویده اند و تصدیق نکرده اند از ابو جعفر
و ابو القاسم بلخی مرویست که میان امیر المؤمنین علی علیه الصلوات والسلام و عثمان بن عفان مخاصمه واقع شد در
باب زمینی که از انحضرت خریده بود و در ان سنگ بسیار بود خواست که او را بعیب رد کند امیر المؤمنین علی فرمود
که نزد رسول رویم چه حضرت رسالت حکم کند بدان عمل نماییم حکم بن عاص بعثمان گفت که اگر نزد رسول روی و حکم
برای عمل خواهد کرد که ابن عم زاده اوست نه برای تو حق تعالی این آیه فرستاد و گویند این مخاصمه میان مغیرة بن وائل
و امیر المؤمنین علی ع بود در آب و زمین که او خریده بود و انحضرت چند انچه خواست که ویرا نزد رسول برد میرفت
و میگفت محمد مرا دشمن دارد میترسم که با من درین باب ستم کند حق تعالی این آیه فرستاد که اقرار برسول و فرمان برداری

او میکنند واز حکم خدا و رسول سر می پیچند و روی میتابند وَإِذَا دُعُوا وچون خوانده شوند إِلَى اللَّهِ وَرَ
سُولِهِ بکتاب خدا و بحکم رسول او لِيَحْكُمَ تا حکم کند پیغمبر براستی بَيْنَهُمْ میان ایشان إِذَا فَرِيقٌ
مِنْهُمْ آنهنگام گروهی از ایشان که بزرات یا عثمان یا حکم یا مغیره مُعْرِضُونَ اعراض کنندگانند از محاکمه نبوت
و کراهت دارندگان از آن وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ واگر باشد مر ایشانرا حق یعنی اگر حکم برای ایشان بوده باشد
نه بر غیر ایشان يَأْتُوا إِلَيْهِ بیایند بسوی پیغمبر مُذْعِنِينَ درحالتی که فرمان برندگان و رغبت تمام آیندگان بحکم
نبوی و اگر معلوم کنند که بر ایشان خواهد بود سر باز زنند و قبول آمدن نکنند پس بر سبیل توبیخ و سرزنش میفرماید
که أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ آیا در دلهای ایشان بیماریست یعنی کفر و میل بظلم و این مثل آنست که یکی از ما بجاهلی گوید
که هانا تو جاهلی و ترا علمی نیست درین کار یا آنکه جزم داند که جاهلست تا جهل بر و ثابت کند پس اینجا نیز بجهت
تقریر کفر ایشان فرموده که أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمِ ارْتَابُوا یا در شک افتاده اند در باب پیغمبر و از تهمتی دیده اند
و بجهت آن اعتقاد و توثق و اعتماد و قول و فعل در ایشان نمانده أَمْ يَخَافُونَ یا آنکه میترسند أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ
آنکه حیف کند خدا در ترد و احکام و جور نماید بآن عَلَيْهِمْ بر ایشان وَرَسُولُهُ و میل میکند رسول او در حکم و
از حق بباطل و از عدل بظلم بَلْ نه چنین است که پیغمبر خدا محل تهمت باشد یا خدا و رسول او ستم کند بر کسی بلکه
أُولَئِكَ آن گروه هُمُ الظَّالِمُونَ ایشانند ستمکاران بر خصوم خود یا بر نفسهای خود یا با و اعتراض ع
از حکم خدا و رسول إِنَّمَا كَانَ جز این نیست که هست قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ گفتار گروندگان بخدا و رسول إِذَا
دُعُوا چون خوانده شوند إِلَى اللَّهِ بکتاب خدا وَرَسُولِهِ و پیغمبر او لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ تا حکم کند میان ایشان
بوقت مخاصمه أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا آنکه گویند که شنیدیم قول ترا وَأَطَعْنَا و فرمان برداریم امر ترا و اگرچه
حکم بر ما باشد نه برای ما وَأُولَئِكَ و آن گروه مومنان حقیقی که قایل این گفتارند هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشانند رستگاران
از درکات سخط ربانی و رسندگان بدرجات رضای سبحانی و از ابو جعفر صلوات الله علیه مرویست که مراد باین
آیه حضرت امیر المومنین است ع وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ و هر که فرمان برد خدا را در فرایض و احکام وَرَسُولَهُ و
فرستاده او را در سنن فرماید وَيَخْشَ اللَّهَ و بترسد از عذاب خدای بر گناهان که کرده وَيَتَّقْهِ و بپرهیزد از
از خشم او و معصیت نکند در زمان آینده فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ ایشانند رستگاران و فوز یافتگان
بنعیم مقیم در کشاف آورده که یکی از ملوک از علمای زمان خود طلب آیتی کرد که عمل بدان کافی باشد و محتاج بآیات
دیگر نشود ایشان بر این اتفاق کردند چه حصول فوز و فلاح جز بفرمان داری و خشیت و تقوی مقدور نشود
نیست مرویست که چون پیغمبر بیان کرد بحکم و امر او ایشان انکار این کرده بجهت دفع تهمت خود سوگند بغلاظ
شداد خوردند که اگر ما را امر کنی به بیرون رفتن از منازل و اموال خود انقیاد امر تو نموده هر دو دیار و اموال خود را بگذاریم
و قرار بر نزول را اختیار کنیم حق تعالی تکذیب ایشان نموده فرموده وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ و سوگند خوردند منافقان بخدا جَهْدَ
أَيْمَانِهِمْ سخت‌ترین سوگندان خود یعنی و غلاظ و شداد تمام سوگند یاد کردند که در طریق فرمانبرداری چنان ثابت قدم اند که

بلا حشیه لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ اگر فرمائی ایشانرا به بیرون از دیار و اموال خود و هر آینه واگذاشتن لَيَخْرُجُنَّ هر آینه بیرون
آیند و لحظه توقف نکنند قُلْ بگو ای محمد بایشان لَا تُقْسِمُوا سوگند مخورید بدروغ طَاعَةٌ مَعْرُوفَةٌ مطلوب از شما
فرمانبرداریست شناخته و دانسته شده باخلاص و صدق و نیت که اصلا آمیخته نباشد بشک و ریب مانند فرمانبرداری مومنان
حقیقی مخلص که باطن ایشان مطابق ظاهر است نه سوگند بدروغ بر طاعت از روی نفاق که قلوب بر خلاف افواه باشد
چه این منکرات و نار و اشرعا و عقلا إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بدرستی که خدا آگاهست و دانا بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید از نفاق
و غیر آن پس هیچ چیز از شما بر او پوشیده و پنهان نیست پس ایشانرا بطاعت حسنه میفرماید قُلْ بگو ای محمد بایشان که
أَطِيعُوا اللَّهَ فرمان برید خدا را باخلاص تمام وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ و فرمان برید رسول او را بصفای دل فَإِنْ
تَوَلَّوْا پس اگر روی بگردانید ای بندگان از فرمان فَإِنَّمَا عَلَيْهِ پس جز این نیست که بر پیغمبر است مَا حُمِّلَ آنچه حمل کرده است
تبلیغ احکام وَعَلَيْكُمْ و بر شماست مَا حُمِّلْتُمْ آنچه بار کرده شده اید از انقیاد و امتثال پس اعراض شما از حکم او ضرری باو
نمیرسد بلکه آن ضرر راجع بنفس شماست چه آن تکلیفی که بر وست از عهده او بیرون آمده که تبلیغ رسالتست وَإِنْ تُطِيعُوهُ
و اگر فرمان برید رسول را در حکم او تَهْتَدُوا راه یابید بحق که آن رشد و صلاح است و رسیدن به بهشت وَمَا عَلَى الرَّسُولِ
و نیست بر پیغمبر فرستاده شده بامت إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ مگر رسانیدن آشکارا مقرون بمعجزات و یا دعوی که روشن
کننده آنچیزیست که بآن مکلفند و پیغمبر من ادای آن کرده و آنچه بر شماست باقی مانده پس اگر ادای آن کنید و بآن قیام
نمائید ثواب آن مر شماراست و اگر اعراض کنید عقاب آن مر شماراست از ابی بن کعب مرویست که فقرای مهاجرین بعد از
هجرت در مدینه بمنازل انصار جای گرفتند و قریش با اکثر قبایل عرب که در مکه و یثرب بودند و محاربه ایشان
اتفاق کردند شب و روز پیغامهای تهدید آمیز میفرستادند و سخنهای فتنه انگیز میگفتند مهاجر اکثر اوقات سلاح
با خود داشتندی و روزگار بهول و هراس گذرانیدندی روزی بیکدیگر گفتند آیا زمانی بر ما در آید که خود را ایمن و
مطمئن بینیم و بفراغت بخسپیم آیه آمد که وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وعده داد خدا آنانرا که گرویدند
مِنْكُمْ از شما وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند کارهای شایسته لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ هر آینه خلیفه گرداند ایشانرا فِي الْأَرْضِ
در زمین کفار از عرب و عجم كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ همچنانکه خلیفه گردانیده شده اند و حفص استُخلف بفعل
معلوم خوانده یعنی همچنانکه خلیفه گردانید خدای آنانرا که بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان یعنی بنی اسرائیل که
زمین مصر و شام بدیشان داد بعد از هلاکت جبابره تا تصرف کردند در آن چنانکه تصرف ملوک در ممالک خود و در
اندک زمانی حق تعالی بوعده مومنان وفا نموده جزایر عرب و دیار کسری و بلاد روم بدیشان ارزانی فرمود و امید
جمیع اطراف و اکناف مشارق و مغارب بحکم لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ بحوزه تصرف ملازمان سده شرع نبوی و متابعان
احکام مصطفوی در آید وَلَيُمَكِّنَنَّ و هر آینه متمکن و ساکن سازد و با قوت گرداند لَهُمْ برای مومنان صالح
دِينَهُمُ دین ایشانرا الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ آن دینی که پسندیده و برگزیده است برای ایشان یعنی دین اسلام را بر همه
ادیان غالب گرداند وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ و هر آینه بدل دهد ایشانرا مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ از پس ترس ایشان از دشمنان

امنا یعنی از ایشان یعبدوننی درحالتی که حق تعالی این وعده استخلاف داد اهل ایمانرا که بپرستند مرا لا یشرکون
بی شیئاً شریک نسازند بمن چیزی را یعنی خلافت و حکومت وجاه ایشانرا از عبادت و توحید باز ندارد ومن کفر
هرکه مرتد شد یا کفران نعمت ورزد در دین نعمت بعد ذلک بعد ازین وعده یعنی پس از راست شدن آن فاولئک
پس آن گروه مرتد یا کافر نعمت هم الفاسقون ایشانند فاسقان یعنی کاملان در فسق بجهت مرتد شدن
بعد از وضوح این آیات یا کفران ورزیدن باین نعمت عظیم بدانکه علما را اختلافست درآیه مذکوره بعضی
برآنند که واردست بر اصحاب پیغمبر ص و نزد جمعی دیگر عامست درجمیع امت محمد ص و این قول ابن عباس و مجاهدست
و از اهل البیت ع منقولست که این آیه درحق آل پیغمبر ورود یافته و عیاشی باسناد خود از علی ابن الحسین ع آورده
که این آیه تلاوت نموده و فرمود بخدا سوگند که ایشان مائیم که اهل بیتیم حق تعالی درحق ایشان این انعام فرماید بردست
مردی از ما که مهدی این امتست و اینکس شخصیست که حضرت رسالت پناهی فرموده که اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز
هرآینه حق تعالی آنروز دراز گرداند تا که ولایت و حکومت کند مردی از عترت من که اسم او اسم من باشد و کنیت او کنیت من
پرکند زمین را از عدل و داد همچنانکه پر شده باشد از ظلم و جور و مثل این از ابوجعفر و ابوعبدالله ع مرویست
پس بنابراین روایت صحیح مراد بالذین آمنوا وعملوا الصالحات پیغمبرست و اهل البیت اطهار ع الملک الجبار جابر بن عبدالله
روایت کرده که چون آیه یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم نازل شد گفتم یا رسول الله
خدا و رسول را میشناسم و اطاعت ایشان میکنم اولی الامر کدامند که خدا اطاعت ایشانرا با طاعت خود و
طاعت تو مقرون ساخته فرمود ای جابر اولی الامر خلفای منند و ائمه مسلمانان از پس من اولین ایشان علی ابن ابی طالبست ع
بعد از آن امام حسن آنگاه امام حسین از عقب آن محمد بن علی که در توریت معروفست بباقر و تو او را دریابی ای جابر چون
او را ببینی سلام من بوی برسان و بعد از آن امام صادق جعفر بن محمد آنگاه موسی بن جعفر پس علی بن موسی آنگاه
محمد بن علی و بعد از آن علی بن محمد و از عقب وی حسن بن علی و بعد از وی پسر حسن عسکری که هم نام منست و کنیت
من حق تعالی مشارق و مغارب زمین را بدست وی بگشاید و او از شیعه خود غایب گردد غیبتی طویل که بسبب طول
آن مردمان بر امامت او و ثبوت نور زند و اعتقاد نکنند مگر کسی که خدای دل او را با ایمان امتحان کرده باشد جابر
روایت کند که من گفتم یا رسول الله در غیبت و شیعه او را باو انتفاع باشد فرمود که بآن خدایی که مرا بنبوت
فرستاده که ایشان بنور او مستغنی باشند و بولایت او منتفع و اگرچه در غیبت باشد همچنانکه آفتاب منتفع میشوند
و اگرچه ابر او را پوشیده باشد بعد از آن فرمود ای جابر از مکنون سر خداست و از مخزون علم او پس اینرا
بپوشان الا از اهلش جابر گفت چون مدت مدید برین بگذشت و من منتظر این وعده بودم تا یک روز نزد امام
علی زین العابدین بن حسین ع رفتم و او با من حدیث میکرد نگاه کردم محمد بن علی از حجره زنان بیرون آمد و بر دو
گیسوی داشت چون نیک در و نگریستم پهلوهای من بلرزید و موی بر اعضای من راست شد زیرا که علامتهایی که رسول
بمن گفته بود در و مشاهده کردم گفتم یا غلام اقبل روی بمن آورد گوی بمن کرد گفتم ادبر برگردید گفتم شمایل رسول الله

ورب الکعبه

ورب الکعبه بخدای کعبه که این خصایل رسول خداست پس ویرا گفتم نام تو چیست گفت محمد گفتم پدرت گفت زین العابدین
علی ابن الحسین گفتم همانا تو باقری گفت آری یا جابر پیغام رسول خدا را بمن رسان گفت رسول مرا بشارت داد که تو
چندان در دنیا بمانی که تو را دریابم فرمود که چون ویرا دریابی سلام من بوی برسان اکنون یا محمد بن علی رسول خدای
ترا سلام میرساند گفت علی رسول الله ما دامت السموات والارض وعلیک یا جابر بما بلغت السلام جابر گفت
من بعد از آن نزد او آمد و شد کردمی و از و مسایل حلال و حرام و شرایع و احکام پرسیدمی و آموختمی یکروز
از من مسئله پرسید گفتم لا دخلت فی نهی رسول الله بخدای که من داخل نشوم در آنچه رسول خدای مرا از آن نهی
کرده چه مرا خبر داد که اهل بیت من حلیم ترین مردمانند و خورد باشند و عالمترین ایشان چون بزرگ باشند ایشانرا
می آموزید که ایشان عالمتر از شما باشند گفت صدق جدی رسول الله بخدایی که من باین مسئله از تو عالمترم در
کودکی علوم و حکمت را بمن داده اند این از فضل خداوندست و رحمت او که از برای ما که اهل بیتیم واقیموا
الصلوة و بگوی ای محمد بندگان که بپای دارید نماز صبح و ضحی را وآتوا الزکوة و بدهید زکوة واجب را
واطیعوا الرسول و فرمان برید رسول را بهرچه فرماید لعلکم ترحمون شاید شما رحمت کرده شوید
بعد از آن در بیان عجز کفار در دفع عذاب میفرماید که لا تحسبن مپندار ای محمد الذین کفروا
آنرا که نگرویدند بخدا و رسول معجزین عاجز کنندگان مر خدای را در دفع عذاب او از خود فی الارض
در زمین و صحراها و ماویهم النار و بازگشت ایشان آتش دوزخ است ولبئس المصیر و هر آینه بد
بازگشتیست آتش مر ایشانرا از حیثیت شدة الالم از مقاتل مرویست که اسمای بنت ابی مرشد را غلامی بود
وقتی بخانه درآمد و اسمای بر حالتی بود که نخواست غلام چنان او را ببیند پس از آن آمدن کراهت یافت
برسول خدا معروض داشت که این غلامان و خدمتکاران ما در سرای آیند در اوقاتی که ما را از آن کراهت
این آیه آمد که یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان از مردان و زنان لیستاذنکم باید که
دستوری طلبند از شما الذین ملکت ایمانکم آنانکه مالک ایشانست دستهای شما یعنی بندگان و کنیز
فقط و یا ذکور و اناث نیز یعنی والذین لم یبلغوا الحلم و آنان نیز نرسیده اند بحد احتلام
منکم از شما یعنی کودکان آزاد نیز باید که طلب اذن کنند از شما برای درآمدن بخانهای شما ثلث مرات
سه نوبت در هر شبانه روزی من قبل صلوة الفجر یکبار پیش از نماز بامداد از خواب برمیخیزند و
جامه خلوت بیرون کرده میخواهید که لباس صحبت درپوشید وحین تضعون و یکبار که می نهید
ثیابکم جامهای خود را من الظهیرة از وقت نیمروز برای قیلوله و استراحت ومن بعد صلوة
العشاء و یکبار دیگر پس از نماز خفتن که وقت برهنه شدنست مر و درآمدن در خوابگاه ثلث
عورات لکم این سه وقت عورتست مر شما را چه درین سه وقت که تبدیل جامه بجامه دیگر میکنید
عورتهای شما در آن ظاهر میگردد لیس علیکم نیست بر شما ولا علیهم و نه بر بندگان و کودکان

تا رسید ع جناح گناهی در ترک طلب اذن ~~بجهت کثرت~~ طلبیدن بعدهن پس از این سه وقت طوافون علیکم طواف کنندکان بر شما بعضکم علی بعض بعضی از شما طواف کننده کانند بر بعضی یعنی بندکان بر خواجکان پس رخصت آید در غیر این سه وقت در ترک طلب اذن بجهت کثرت مداخلت و مخالطت شما با یکدیگر و عدم مظنه کشف عورت در غیر این سه وقت کذلک مانند این تبیین و روشن کردانیدن یبین الله لکم الآیات روشن میسازد و بیان میکند خدای برای شما دلایل حق و احکام شرع والله علیم و خدای داناست بمصالح بندکان حکیم حکم کننده برعایت مراسم اداب بر وجه حکمت و بدانکه امر با ستیذان در این آیه نسبت بیالغین تکلیف است و نسبت با طفال تمیزی و در اینکه کنیزان در این امر داخل باشند یا نه خلاف است بعضی داخل اند و ذکر ذکور بجهت تغلیب است و نزد بعضی مامور نیستند و این قول از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام روایت است نزد بعضی این آیه منسوخ است و نزد جمعی محکم و صحیح قول ثانیست ابن جبیر را پرسیدند که بعضی مردم در این آیه میگویند منسوخ گفت بخدا سوکند که منسوخ نیست اما مردم درین تهاون میکنند واذا بلغ الاطفال منکم و چون برسند طفلان از شما یعنی طفلان آزاد الحلم بخواب دیدن یعنی محتلم شدن مراد آنست که بالغ کردند و احتلام روشن ترین دلیل است بر بلوغ فلیستاذنوا پس باید که طلب دستوری کنند در همه اوقات از شما کما استاذن همچنانکه دستوری میطلبند الذین من قبلهم آنانکه بالغ شدن پیش از ایشان حکم سایر مردان بالغ دارند در دستوری خواستن پس باید که بالغ استیذان کنند در همه اوقات و طفل و مملوک اذن طلبند در اوقات ثلاثه مذکوره کذلک یبین الله همچنین مبین و روشن کردانید خدای لکم آیاته برای شما آیتهای خود را والله علیم و خدای داناست باحوال شما حکیم حکم کننده در تعیین اوزاع و احکام شریعت والقواعد و انها که نشستکانند من النساء اللاتی از زنانی که لا یرجون نکاحا امید ندارند نکاح خود را یعنی نا امیدند از انکه کسی ایشانرا بعقد نکاح در آورد بجهت کلان پیری فلیس علیهن پس نیست بر ایشان جناح گناهی و وبالی ان یضعن ثیابهن انکه بنهند جامهای ظاهر خود را چون چادر و سر انداز که بر بالای مقنعه میپوشند غیر متبرجات بزینة در حالتی که بتکلف ظاهر کننده کان نباشند مواضع زینت را یعنی غرض از نهادن چادر اظهار زینت نباشد یا اظهار مواضع آن از سر و کردن و کوش و موی و امثال آن بلکه مقصود ایشان از ان تخفیف باشد وان یستعففن و انکه طلب عفت کنند و وضع چادر نکنند بلکه خود را بآن بپوشند خیر لهن بهتر است مر ایشانرا بجهت انکه از تهمت دورتر است والله سمیع و خدای شنواست مقالات ایشانرا با مردمان علیم داناست بمقصود ایشان از ابن عباس روایتست که در ایام تن درستی صحابه با اعمی و اعرج و مریض طعام نخوردندی و گفتندی ما طعام ایشان نبینیم و اعمی نمی بیند تا بخورد لنکان را قدرت بر نشستن نیست تا بفراغت طعام خورند و مریض قدرت تمام بر اکل ندارد و از سعید بن مسیب و زهری نقلست که بعضی از صحابه چون بسفر رفتندی کلیدهای خانه و انبار بدست صاحب عاهات و زمنی دادندی تا بوقت حاجت طعام ایشان تناول

کنند و اینها بتوهم عدم رضای ایشان از ان پرهیز کردندی و مجاهد کفته که اگر کسی یکی ازین جماعت بیاوردی بخانه پدر یا مادر یا اقارب قریبه وی ترتیب کرده بودندی دعوت کردی اجابت کردندی حق تعالی این آیه فرستاد لیس علی الاعمی حرج نیست بر نابینا رنج و گناهی ولا علی الاعرج حرج و نه بر لنک وبالی ولا علی المریض حرج و نه بیمار اثمی ولا علی انفسکم و نه بر نفسهای شما وزری ان تاکلوا از انکه بخورید شما و اهل ابتلا همراه من بیوتکم از طعامهای خانهای خود که اهل و عیال شما در آنند و خانهای فرزندان نیز دران داخل است بحکم خبر صحیح انت ومالک لابیک و ان اطیب ما یاکل المؤمن من کسبه وان ولده من کسبه یعنی تو و انچه داری مر پدر تراست بدرستی که پاکیزه ترین آنچه مرد خورد از کسب اوست و لهذا میان والد و ولد ربا مرتفع است پس بجهة این درین آیه ذکر بیوت اولاد نکرد او بیوت آبائکم یا خانهای پدران خود او بیوت امهاتکم یا خانهای مادران خود او بیوت اخوانکم یا خانهای برادران خود او بیوت اخواتکم یا خانهای خواهران خود او بیوت اعمامکم یا خانهای برادران آبا خود او بیوت عماتکم یا خانهای خواهران پدران خود او بیوت اخوالکم یا خانهای برادران امهات خود او بیوت خالاتکم یا خانهای خواهران مادران خود او ما ملکتم مفاتحه یا خانهای که مالک شدید شما خزاین آنرا از نقود و امتعه این خطاب با وکیلان و اولیا و خازنانست و کویند مراد خانه بندکانست و اصح قول آنست که غیر از خانه عبید رضای صاحب بیت در اکل طعام شرطست با مرجحان یا بقرینه پس رضای صاحب شرط اباحت اکل باشد در اقسام مذکوره و درین قسم نیز که او صدیقکم یا خانهای دوستان خود شبهه نیست در انکه صدیق حقیقی خوشحال میکردد از انکه مصاحب او از خانه وی طعام خورد چنانکه آورده اند که فتح موصلی بدر خانه دوستی آمد و او حاضر نبود کیسه او را از کنیز طلبید و ودرم برداشت و باقی را بکنیز باز داد و خواجه چون بخانه آمد و صورت واقعه از کنیز بشنید بشکرانه او خوشحالی کنیز را آزاد کرد و بخواجه در عوارف المعارف آورده که چون کسی یار خود کوید که از مال خود بمن عطا کن و او در جواب کوید که چند میخواهی دوستی نشاید یعنی باید که هر چه دارد در میان آورد و از کمیت او نپرسد چند و چون را بگذارد چه دوست جانی بهتر است از مال فانی آورده اند که بنی لیث بن عمر که از قبیله کنانه بودند تنها طعام خوردن را حرام دانستندی از صبح و شام خوان نهاده طلب مهمان کردندی و چون ثلثی از شب بگذشتی و مهمان نرسیدی آنگاه چیزی خوردندی و نزد بعضی جمعی از انصار شفقت بر نفس خود نهاده جز با مهمان طعام نخوردندی این آیه آمد لیس علیکم جناح نیست بر شما گناهی ان تاکلوا انکه بخورید طعام را جمیعا در حالتی که با هم مجتمع باشید او اشتاتا یا پراکنده یعنی متفرق و تنها از یکدیگر فاذا دخلتم بیوتا پس چون در آیید بخانهای که از بیوت مذکوره باشد یا بخانهای خود یا بیوت خالیه مساجد و اصح عموم بیوتست فسلموا پس سلام کنید علی انفسکم بر نفسهای خود یعنی بر مردم دینا و خود که بمنزله نفسهای شما اند که المؤمنون کنفس واحدة و یا بر اهل خود که از شما اند در دین و قرابت و ابن عباس کفته که اگر مسجد یا خانه خالی بود بکویید که السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و از امام جعفر صادق مرویست

کم او سلام کردن مرادست بر اهل بیت خود وقتی که در آید در خانه بعد از آن اهل خانه وی رد سلام کنند بر او پس این سلام ثابت بر نفسهای خود و بر هم تقدیر سلام کنند تحیة سلام کردنی من عند الله از نزد خدای یعنی ثابت بامر او و مشروع از نزد او مبارکة بسیار خیر با برکت و گویند وصف سلام به برکت بجهت آنست که آن تخم محبت میکند در قلوب و موجب حسن خلق است و مشعر باین شرط الهی با برکت آن از حیثیت آنست که متضمن دعا است بسلامتی از آفات دنیا و آخرت طیبة پاکیزه و خوش که نفس مستمع بآن خوشحال کردد یا متضمن اجر جزیل و ثواب عظیم و از عبد الله مسعود روایتست که رسول صلعم فرمود که سلام نامیست از نامهای خدای تعالی پس فاش کردانید آن را در میان خود که مرد مسلمان چون بقومی کذرد و بر ایشان سلام کند و ایشان جواب او دهند بر ایشان مزیتی درجه داشته باشد و اگر ایشان جواب ندهند آنانکه از ایشان بهتر و فاضلتر و پاکیزه‌ترند یعنی فرشتگان جواب دهند و در خبر آمده است که میان سلام کننده و جواب دهنده صد جزو ثوابست نود و نه آن را بود که سلام کند و یکی آن را که جواب دهد برای آنکه او ابتدا بسلام کرده و باعث این شده که کسی فعل خیری از او صادر شود و آن جواب سلامست انس بن مالک روایت کرده که من روزی پیش دست پیغمبر صلعم میرفتم مرا گفت ای انس ترا سه خصلت تعلیم کنم تا با آن نفع کثیری گفتم بلی یا رسول الله فرمود که هر گاه بینی از امت من بر او سلام کن تا عمرت دراز شود و چون در خانه خود در آیی سلام کن بر اهل خانه خود تا خیر خانه‌ات بسیار شود و نماز چاشت کن که آن شعار صلحا و ابرار است کذلک همچنانکه بیان سلام فرمود یبین الله بیان میکند خدای لکم الآیات برای شما آیتهای حکم خود لعلکم تعقلون شاید که تعقل کنید در معالم دین خود و حق و صواب را دریابید و شبهه نیست در آنکه امر بسلام در آیات مذکوره برسبیل ندبست نه وجوب باجماع امامیه انما المؤمنون جز این نیست که کرویدگان الذین آمنوا بالله آنانند که کرویده‌اند بخدا ورسوله و بفرستادهٔ او از صمیم قلب واذا کانوا و چون باشند معه با رسول خدا علی امر جامع بر کاری جمیع آرنده یعنی مهمی که شریعت مطهره را جمع شدن باشد در آن چون روزهای جمعه و عید و در مشاورات و در نماز استسقا و غیر آن لم یذهبوا نروند از نزد رسول حتی یستأذنوه تا وقتی که دستوری طلبند از وی و او تشریف اذن ارزانی فرماید چون این مصدق صحت ایمانست و ممیز مخلص در ایمان از منافق چه عادت اهل نفاق فرارست از صحبت آن خلاصهٔ ابرار و بجهت عظم گناهست از مجلس رسول صلعم بدون اذن او که اعادهٔ این کلام فرمود در اسلوب ابلغ برای تأکید و فرمود که ان الذین یستأذنونک بدرستی که آنانکه دستوری میطلبند از تو اولئک الذین آن گروه آنانند که از روی صدق تمام یؤمنون بالله ورسوله کرویده‌اند بخدا و رسول او از ابو حمزه ثمالی روایتست که مراد بامر جامع روز جمعه است که چون حضرت رسالت پناهی بر منبر شدی و مردی را مهمی پیش آمدی از تجدید وضو و قضای حاجت و مرضی از مسجد بیرون نشدی تا آنگه در برابر حضرت آمدی و باشاره از آنحضرت دستوری خواستی و رسول او را دستوری دادی و بجهت شدت مبالغه و تضییق امر در اذن دادن فرمود فاذا استأذنوک پس چون طلب اذن کنند این مؤمنان مخلص از تو لبعض شأنهم برای بعضی کارهای خود فأذن پس دستوری ده لمن شئت منهم هر کرا خواهی از ایشان که دانسته باشی که عذر واضح دارند نه عذر مطلق و

استغفر لهم الله و با وجود طلب اجازه آمرزش طلب کن برای ایشان از خدای چه تقدم امور دنیوی بر مهم دینی اگر چه بعذر باشد گویا خالی از خللی نیست و در مظنه آنست که بخروج آثم باشند پس برای ایشان استغفار کن ان الله غفور رحیم بدرستی که خدای آمرزنده است تقصیرات بندگان را مهربان بر ایشان و گویند نزول این آیه در حفر خندق بود که قومی بخفیه فرار میکردند بدون اذن پیغمبر و یا در غزوه تبوک که تخلف از جهاد استئذان میجستند بعد از آن جمیع بندگان را امر میفرماید لا تجعلوا دعاء الرسول مگردانید خواندن رسول مر شما را بینکم در میان خودتان کدعاء بعضکم همچون خواندن بعضی از شما بعضا بعضی را یعنی قیاس مکنید خواندن او را بر خواندن یکدیگر که اعراض توانید کرد از آن و در وجوب مساهله توانید نمود چه مبادرت بامر او واجب و لازمست و مراجعت بدون اذن او حرام و ناروا و دعای او بر شما یا برای شما چون دعای یکدیگر مدانید که آن دعا بیشک مستجابست و مقبول حضرت رب الارباب یا ندا کردن مر رسول را باید که چون ندا کردن بیکدیگر نباشد که بمجرد نام خوانید چون یا محمد یا عبد الله بلکه باید که از روی تعظیم باشد چون یا رسول الله یا نبی الله و با قصد تعظیم و توقیر و تواضع و فرو خوابانیدن آواز چه حضرت عزت عز اسمه انبیا را بنام ندا کرده مانند یا ابراهیم یا نوح و یا موسی و آنحضرت را بندای کرامت چون یا ایها النبی و یا ایها الرسول آورده اند که چون حضرت خطبه خواندی منافقان بنفاق آمده با یکدیگر ملتجی شده و یکدیگر را از نظر پیغمبر پوشیده از مسجد بیرون رفتندی آیه آمد که قد یعلم الله الذین بتحقیق که میداند خدا آنان را که از روی کراهیت یتسللون بیرون میروند اندک اندک منکم از میان شما لواذا در حالتی که می پوشند یکدیگر را از پیغمبر و از شما و از پس یکدیگر پنهان میشوند فلیحذر الذین پس باید که بترسند آنانکه یخالفون مخالفت میکنند و امر او را نمی بینند عن امره از فرمان خدای بترک مقتضای او و بسمتی میروند که خلاف سمت او است حاصل که حق تعالی تخویف اهل خلاف میکند در مخالفت از امر و میگوید که باید که بترسند آنانکه اعراض میکنند از امر الهی ان تصیبهم از آنکه برسد بر ایشان فتنة محنتی آزمایشی که نفاق ایشان را ظاهر کرداند یا محنتی در دنیا او یصیبهم یا برسد بایشان عذاب الیم عذابی دردناک در آخرت و اصابه بلیه در دنیا یا قتل است یا فوت اموال و یا موت اولاد از امام جعفر صادق منقولست که بلیه دنیا آنست که پادشاه ظالم بر ایشان مسلط کردد الا بدانید ای بندگان ان لله که مر خدای راست ما فی السموات والارض آنچه در آسمانها و زمینهاست یعنی همه مکونات علوی و سفلی ملک اوست و او مالک همه است چه خالق جمیع ممکنات است قد یعلم بدرستی که میداند ما انتم علیه آنچه شما بر آنید ای مکلفان از موافقت و مخالفت و نفاق و اخلاص و طاعت و معصیت ویوم یرجعون و میداند روزی را که باز کردانیده شوند منافقان الیه بسوی جزای او فینبئهم پس خبر دهد ایشان را بما عملوا بآنچه کرده اند از اعمال سیئه عقیده فاسده و بر آن مکافات میدهد والله بکل شیء علیم و خدای بهمه چیزها داناست و هیچ چیز بر وی پوشیده نیست

سورة الفرقان

سورة الفرقان سبعون وسبع آيات

ابی بن کعب از حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله روایت کرده که هر که این سوره بخواند حق تعالی در روز قیامت او را
برانگیزاند در حالتی که مؤمن موحد باشد و مصدق بعث و نشور و او را بی حساب به بهشت برد محمد بن اسحق بن
عمار از ابی الحسن علیه السلام روایت کرده که آنحضرت گفت یا ابن عمار ترک قراءت تبارک الذی نزل الفرقان
علی عبده مکن که هر که این سوره را بخواند حق تعالی هرگز او را عذاب نکند و حساب نفرماید و منزل او فردوس اعلی
باشد و چون آنکه ختم سورة النور نموده و بقوله الا ان لله ما فی السموات والارض والله بکل شیء علیم جهة اتصال
تعلیم بنظیر افتتاح این سوره نیز بثبوت ملکیت سموات والارض نمود برای خود فرموده که

بسم الله الرحمن الرحیم

تبارک در کشف الاسرار درین لفظ سه معنی را اختیار نموده از جمله معانی که مفسران در آن گفته اند یکی آنکه
برکت از وست و این اشارتست بکارسازی و بنده نوازی و بحانه دوم آنکه بزرگوار و برتر است و این بیان و صفت
بکمدی و نشان عزت ازلی و ابدی است سیم آنکه دایم و ثابت است و این عبارت از دوام ذات اوست لم یزل
ولا یزال است پس حاصل معنی آنست که با بزرگواری کثیر الخیر و برتر و برد و امست الذی نزل الفرقان
آن خدایی که فرو فرستاد قرآن که جدا کننده است میان حق و باطل بتقریر تمام و تمیز کننده میان محق و مبطل
باعجاز تمام و یا مفروق الآیات والسور در انزال علی عبده و بنده خود که محمد است صلی الله علیه وآله وسلم
لیکون تا باشد بنده او یا قرآن للعالمین مر همه آدمیان را و پریان را نذیرا بیم کننده از عذاب الهی و
عقاب پادشاهی الذی له ملک السموات والارض آن خدایی که مر اوراست پادشاهی آسمانها و
زمینها چه او منفرد است بآفریدن همه ممکنات پس تصرف در آن او را رسد نه غیر او را ولم یتخذ ولدا
و فرا نگرفت فرزندی همچنانکه زعم او غیره ولم یکن له و نبوده و نیست مر او را شریک فی الملک
انبازی در پادشاهی چنانکه ثنویه میگویند یعنی او را ثابتست پادشاهی مطلق و بفرزندی که قایم مقام او تواند
بود یا شریکی که با او مقاومت تواند نمود پس بجهت تنبیه بر این وجه صفتها باید که وخلق کل شیء و بیافرید
هر چیزها را لازم اد مخصوصه بهیات مختلفه و صور متنوعه و غیر آن از مکونات حیوانیه و نباتیه و جمادیه و آثار علویه
فقدره تقدیرا بر اندازه کرد آنچیز را اندازه کردنی یعنی او را مهیا ساخت برای خصایص و افعالی که
ازو میخواست چون هیأت انسان از برای ادراک و فهم و نظر و استنباط صنایع متنوعه و غیر آن بعد از آن از
حال کفار خبر میدهد واتخذوا و فرا گرفتند کافران من دونه از غیر خدای آفریدگار آلهة لا
یخلقون شیئا خدایانی که نیافریند چیزی را و قادر نباشند بر خلق هیچ چیزی وهم یخلقون و حال
آنست که ایشان آفریده شده اند و هر مخلوقی محتاج است در وجود بخالقی و محتاج خدا را آن نشاید پس آنکه عبده
ایشان از امیر اشد بهر وجهی که میخواهند تصویر میکنند چگونه سزای پرستش باشند ولا یملکون و با وجود

مخلوقی نمیتوانند لانفسهم ضرا برای نفسهای خود بازداشتن ضرری ولا نفعا و نه جذب نفعی یعنی نه
سودی بخود میتوانند رسانید و نه زیانی از خود باز میتوانند داشت و این ضد الوهیت است چه خدای ضار نافع است
ولا یملکون و نمیتوانند آن آلهه باطله و قادر نیستند موتا بر میرانیدن کسی ولا حیوة و نه بر زنده کردن
کسی اولا یا بر ابقاء حیوة ولا نشورا و نه بر بعث و جزا و حشر ثانیا و احیا و امانت و بعث لازم خدایست پس
هر که این ثبات مذکوره ازو مسلوب باشد خدایرا نشاید بعد از آن از تکذیب مشرکان خبر میدهد که وقال الذین
کفروا و گفتند آنانکه نگرویدند ان هذا نیست این فرقان که محمد بیاورده الا افک مگر دروغی افتریه
که بر بافته است آنرا از نزد خود واعانه و یاری داده اند او را علیه بر ساختن آن دروغ قوم آخرون گروه
دیگر چون جبر غلام عامر و یسار یا فکیهه رومی یا جمعی دیگر از یهود یعنی اخبار سابقه بر و میخوانند و او بعبارت
عربی بر ما القا میکند و تفصیل این در آیه ولقد نعلم [illegible] مذکور گشته فقد جاؤ پس بتحقیق که مشرکان آمده اند
یعنی کرده اند ظلما ستم و تعدی از حق چه کلام معجز بیان بر بافته نهاده اند وزورا و بهتان چه نسبت افترای
بر بافتن قرآن بکسی میدهند که وی از آن بریست وقالوا و دیگر گفتند که آن کلام اساطیر الاولین افسانهای
پیشینیانست که در کتابها نوشته اند اکتتبها نوشته است محمد یعنی فرا گرفته است آنرا از کتب متقدمه برای خود
یا نویسانیده چه خود نمیتواند نوشت فهی پس آن نوشتها تملی علیه املا کرده میشود برو بکرة و
اصیلا در بامداد و شبانگاه یعنی در دو طرف روز و یا شب و روز آنها برو میخوانند تا یاد میکرد و چه خود
نمیتواند خواند و بر ما میخواند که وحی است قل بگو ای محمد در رد سخن ایشان انزله الذی فرو فرستاده است
قرآن را آنکس که بلا شبهه یعلم السر میداند پوشیده را فی السموات والارض در آسمانها و زمینها باین دلیل که کلام
مشتمل بر اخبار و مغیبات و علم غیب خاصه خداست و دیگر همه فصحا و بلغا از آوردن مثل آن عاجز اند پس اگر از نزد
ملک علام نباشد چگونه اساطیر الاولین انه بدرستی که او سبحانه کان غفورا هست آمرزنده که پرده کرم بر جرایم
بندگان میپوشد رحیما مهربان که در عقوبت عاصیان تعجیل نمیفرماید بر آنچه میگویند با وجود قدرت او بر
استحقاق شما بنزول عذاب وقالوا و گفتند صنادید قریش چون ابوجهل و عتبه و امیه و عاص و اتباع ایشان
بر سبیل تهکم مال هذا الرسول چیست این پیغمبر را و چه بوده که دعوی رسالت میکند و مانند مردمان
دیگر یاکل الطعام میخورد خوردنی و یمشی و میرود چون دیگران برای طلب معیشت فی الاسواق ط
در بازارها اگر دعوی او درست بودی حال و مخالف حال دیگران بودی ایشان بجهت عامت و قصور نظر و توقف در
مرتبه محسوسات که ده از حال آنحضرت غافل شده پنداشتند که تمیز ایشان رسل از غیر ایشان باشد بامور جسمانی
و ندانستند که نبوة منافی بشریت نیست بلکه مقتضیست تناسب و تجانس را تا آنچه سبب افاده و استفاده است
بحصول پیوندد و نعم ما قیل جنس باید تا در آمیزد بجنس القصه مشرکان گفتند بایستی
که او فرشته بودی چون فرشته نیست لولا انزل چرا فرو نفرستادند الیه ملک بسوی او فرشته فیکون

معه نذیرا تا باشد با وی یار و بیم کننده در انذار و بجهت آن صدق وی در دعوی نبوة بتصدیق آن ملک معلوم
شدی او یلقی الیه کنز یا افکنده شود برو کنجی از آسمان تا بدان قوی حیثیت شده از تردد در تحصیل معاش
مستغنی شوند او تکون له جنة یا باشد مر او را بوستانی یاکل منها که بخورد از میوه آن و بدان معیشت وی
بگذرد یعنی اگر فرشته نیست باری کسی که قرین فرشته بودی و این نیز نیست باری کسی که صاحب کنج بودی و اگر این نیز نباشد پس لا اقل
باری کسی که او را باغی بودی همچنانکه دهقانان دارند تا بحاصل آن مستغنی کشتی وقال الظالمون و کفتند ظالمان
یعنی نضر بن حارث و عبد الله بن ابی و امثال ایشان که ان تتبعون که پیروی نمیکنید شما الا رجلا مسحورا
مکر مردی جادو کرده شده را یعنی کسی که با وی سحر کرده اند و بجهت آن عقلش پوشیده شده و در ماوردی مذکور شده
که مسحور یعنی ساحر است یعنی متابعت ساحری میکنید که شما را بسحر میفریبد پس حق تعالی جهت تسلیه خاطر عاطر سید عالم
فرمود که انظر در نکر ای محمد بدیده بصیرة تا ببینی که آن معاندان جاحد کیف ضربوا چکونه زدند لک
الامثال برای تو مثلها را یعنی سخنان ناشایست و ناخوش کفتند فضلوا پس کمراه شدند از طریقی که موصلست
بمعرفت خواص انبیا و تیر ایشان از ما سوی و در بادیه غوایت خبط نمودند بقوله فلا یستطیعون سبیلا
پس توانایی ندارند براهی که قدم ثبوت نهند و نمی یابند طریقی بحجت و برهان آنچه میکویند یعنی قدرت ندارند بالزام
تو نمودن بحجت و ابطال امر تو کردن ببرهان و یا راه برشد و هدی نمیبرند و از آن جهت حیران و سرکشته اند و در
هیچ سخن قرار نمیکیرند تبارک الذی بزرکوار آنکسی است که بمحض فضل ان شاء اکر خواهد جعل
لک بسازد و بخشد مر ترا خیرا من ذلک بهتر از کنج و بوستان دنیا که ایشان میکویند جنات
بوستانهایی که تجری من تحتها الانهار روان باشد از زیر آن درختان جویها ویجعل لک
و بدهد تورا در آن بوستانها قصورا کوشکهای رفیع و کوشک را قصر میکویند جهت آنکه علو رفعت آن بحدیست
که دستها از آن قاصر است و بکن رسید از عبد الله عباس روایتست که چون مشرکان رسول را طعنه زدند بفقر و فاقه آنحضرت
دلتنک شد جبرئیل آمد و کفت یا رسول الله حق تعالی ترا سلام میرساند و میکوید ای مشرکان ترا میکویند که مال هذا الرسول
یاکل الطعام ویمشی فی الاسواق و بعد از آن بجهت تسلی وی این آیه برو خواند وما ارسلنا قبلک من المرسلین الا انهم
لیاکلون الطعام ویمشون فی الاسواق آنحضرت فرمود که جبرئیل چون این آیه بر من خواند دیدم که بیکبار بر هم جست و
مانند عدسی شد در مقدار من کفتم یا امین الله ترا چه رسید کفت یا رسول الله دری از درهای آسمان بر من کشوده کردید
از بن هر کز نکشوده بودند نمیدانم که برحمت مفتوح شده یا بعذاب و من از خوف آنکه مبادا عذاب خدا بر طعن زنندگان
تو نازل شود چنین شده ام در اثنای این حال جبرئیل بحالت اول رفت و خوشحال شد و کفت یا رسول الله بشارت باد
ترا که در برای نزول رحمت تو کشاده اند و آن فرشته که فرو می آید رضوانست که خازن بهشت و آراینده روضات جنات
ترا بشارت آورده از جانب خدای برانکه وی از تو خوشنود است پس رضوان فرود آمد و سلام کرد و آیه تبارک الذی
ان شاء جعل لک خیرا من ذلک الی آخرها بر آنحضرت خواند و درجی زبر زد آنحضرت بنهاد و فرمود که پروردکار تو

میفرماید که مفاتیح خزاین دنیا در اینجاست آنرا بدست تصرف تو میدهم بی آنکه از کرامت و نعمتی که بروزی تو کرده ایم
و نامزد حضرت تو نموده ایم در آخرت مقدار پر پشه کم شود پیغمبر روی بجبرئیل کرد چون کسی که با کسی مشورت کند
جبرئیل اشارت بحضرت کرده و کفت تواضع الله طریق عجز و افتقار و تواضع از برای خدا اختیار کن حضرت فرمود
که ای رضوان مرا باین احتیاج نیست فقر را دوست دارم و میخواهم که بنده صبور و شکور باشم رضوان کفت اصبت
اصاب الله بک الرشاد صواب کفتی که خدای ترا برشاد رساناد و از آسمان ندایی آمد که ای جبرئیل سر بردار سر بر داشت
درهای آسمان دید کشاده تا بزیر عرش و خدای وحی کرد به بهشت عدن که شاخی از شاخهای خود فرود آور بهشت
شاخی فرو کذاشت و بر آن خوشه بود و بر خوشه غرفه از زبرجد سبز که آنرا هفتاد هزار در بود از یاقوت سرخ
جبرئیل کفت یا رسول الله چشم بردار تا ببینی حضرت چشم برداشت منازل انبیا دید و منزل خود را بر بالای همه مشاهده
فرمود منادی ندا کرد که راضی شدم ای پروردکار من آنچه بمن میدادی از دنیا بعوض آن شفاعت امتم بمن کرامت
فرمای حق تعالی اجابت دعای او فرمود زمام شفاعت امت در کف کفایت او نهاد و نشانه علو همت آنحضرت
همین است که با وجود تنکدستی و احتیاج کوشه چشم التفات بر خزاین زمین نیفکند بلکه در شب معراج
مطلقا بما سوی الله نکشوده و هیچ چیز از بدایع ملکوت و غرایب عرصه جبروت التفات نفرمود و بجهت این آیه
کریمه ما زاغ البصر وما طغی نازل کشت بعد از آن حق سبحانه بتبیین بدی اعتقاد اهل شرک و ضلال میکند
و برای آنچه معذب برای آن خواهند شد و از قبح اعمال بل کذبوا نیست که فقر و احتیاج تو مانع کفار است
از ایمان آوردن بتهلکه کذبوا بالساعة تکذیب کردند بقیامت یعنی داعی ایشان بانکار نبوة
تکذیب ساعتست نه بجهت آنکه طعام میخوری و براه میروی پس چون نظر و فکر ایشان قاصر است بر حطام
دنیویه و غیر نافذ در مقاصد اخرویه و مطمح ایشان اینکه کرامت منحصر است بمال این جهان از آن جهت طعن میکنند
ترا بفقر و تکذیب مینمایند آنچه محال دانسته اند از مطاعن فاسد واعتدنا و آماده کرده ایم لمن
کذب بالساعة برای کسی که تکذیب نموده ساعة قیامت را سعیرا آتشی افروخته از حسن بصری
که بصری منقولست که سعیر نامیست از نامهای دوزخ اذا رأتهم چون ببیند آتش ایشان را
یعنی منکران قیامت را یعنی مانند کسی باشد که بنظر غضب و شدة خشم بایشان نکرد و یا ببیند زبانیه
دوزخ ایشان را من مکان بعید از جایی دور که صد ساله راه باشد بقول سدی و کلبی و دیگر پانصد ساله راه
و بروایت منقول از ابو عبد الله من مسیرة سنة یعنی یکساله راه سمعوا لها شنوند مر آن آتش را ایام زیاد
آن آتش را تغیظا آواز جوشیدن از فرط خشم وزفیرا و بانکی چنانکه از درون خشمناک آید یعنی مانند
غریدن و ممکنست که حق تعالی در آتش زندگی خلق کند که بکیرد و خشم کند و غضب کند و بغرد و مؤید اینست
از ... روایت که هر که بر من دروغ بندد کو خویشتن را در میان چشمهای دوزخ جای سازد کفتند یا رسول الله
دوزخ را چشم باشد فرمود نمیشنوی که حق تعالی میفرماید که اذا رأتهم من مکان بعید سمعوا لها تغیظا و

عشر

زفیرا وإذا ألقوا و چون درانداخته شوند مشرکان منها از دوزخ مکانا ضیقا جای تنگ
بجهت زیادتی عذاب چه اندوه با ضیق است و فرح با وسعت و لهذا حق تعالی در وصف جنت میفرماید
و جنة عرضها کعرض السماء والأرض در حدیث آمده که سعت موجب برکت و ضیق خانه باعث شآمت
ابن عباس فرموده که جهنم را چنان بر کافران تنگ سازد که آهن بن نیزه بر نیزه و از حضرت رسالت پناه مرویست
که گفت بحق آنکه نفس من در فرمان اوست که دوزخ را بر کافران مشرک چنان تنگ کرده اند که میخ کوفته
در دیوار مقرنین در حالتی که بهم بسته شده باشند یعنی بزنجیرهای آتشین دستهای ایشان را بر گردنهای
ایشان بندند و یا آنکه هر یک را با قرین او از دیوی که مضل او بوده بسلسلهٔ آتشین بیکدیگر باز بندند
دعوا هنالک بخوانند بر خود دران مقام ثبورا ثبور لا تدعوا الیوم ثبورا واحدا
نخوانند دران روز یک ثبور وادعوا و بخوانند ثبورا کثیرا ثبور بسیار را یعنی یکبار نفرین بر خود
مکنید بلکه نفرین بسیار کنید زیرا که شما را انواع عذاب خواهد بود هر نوعی را بواسطهٔ شدت عذاب
آن ثبوری واقع خواهد شد و یا آنچه هر چند هلاک شوند باز مخلوق گردند و ایشان هر نوبت که زنده
شوند اعادهٔ لفظ ثبور کنند کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب و هلاکت
ایشان را نهایتی نباشد قل بگوی ای محمد ایشان را که بطریق سرزنش تو میکنند أذلک آیا آن گنج و بوستان
دنیا خیر بهتر است أم جنة الخلد یا آن بهشت جاویدان التی وعد المتقون وعده داده
شده اند پرهیزکاران داخل شدن دران و در تردد اکثر مفسران معنی این آیت که بگوی ای محمد مشرکان را بر سبیل
تهکم و سرزنش که آیا اینکه وصف کرده شد از انواع عذاب دوزخ و اصناف عقاب آن بهتر است یا بهشت
خلد که موعود است برای متقیان کانت هست این بهشت خلد در علم خدای لهم برای متقیان جزاء پاداش
کردار ایشان و مصیرا و بازگشتی که رجوع بدان نمایند در آخرة و دران قرار گیرند لهم فیها ایشان را
در بهشت ما یشاؤن آنچه خواهند و تمنا کنند از انواع نعمت فراخور استحقاق ایشان چه ضعفای مومنان
آرزوی ایشان از مرتبه اهل کمال نصیبی نخواهد بود بلکه هر کسی که مناسب حال خود جویند و یابند خالدین
در حالتی که جاوید باشند در بهشت کان آنچه آرزو کنند هست علی ربک بر پروردگار تو وعدا
مسئولا وعده خواسته شده یعنی سزاوار آنکه از خدای درخواهند و از و طلبند و یا آنکه مومنان آنرا از
خدای درخواسته اند که ربنا وآتنا ما وعدتنا یا ملائکه درمیخواهند که ربنا وأدخلهم جنات عدن التی وعدتهم
و یوم یحشرهم و یاد کن ای محمد روزی را که حشر کنیم و حفص بیا میخواند یعنی که روزی که حق تعالی حشر کند مشرکان را
برای جزا و ما یعبدون و آنها را نیز که میپرستند من دون الله بجز از خدای مراد معبودیست که غیر او
سبحانه باشد از ملائکه و عزیر و مسیح و کواکب و اصنام و نزد کلبی مراد اصنام اند که حق تعالی ایشان را بنطق درآورد
و یا بزبان حال تکلم کنند همچنانکه در نطق دست و پای فیقول پس گوید با ایشان أأنتم أضللتم آیا شما

گمراه کردید

گمراه کردید عبادی هؤلاء بندگان مرا که این گروه اند أم هم یا ایشان ضلوا السبیل گم شدند از
راه بجهت ترک نظر صحیح و اعراض از قول رسول شده فی نفسه این کلام بر سبیل تقریع عبدهٔ آلهه است تا مبهوت و مخذول
شوند و ندامت و حسرت ایشان بیشتر گردد و موجب خوشحالی گردد و چون حق تعالی این خطاب کند با ایشان ایشان بزبان
مقال و یا آنکه بزبان حال قالوا گویند از روی تعجب از آنچه کفار در حق ایشان گفته باشند که سبحانک پاکی
و پاکیزگی ترا سزد و شاید و ما ترا بپاکی یاد میکنیم و منزه میدانیم از شریک و شبیه و مانند ما کان ینبغی
لنا نیست و نسزد و روا نباشد ما را أن نتخذ آنکه فرا گیریم من دونک جز از تو من أولیاء
دوستان را یعنی هرگز غیر ترا بخدایی نمیگیریم پس چگونه از ما این سزد که اضلال غیر کنیم و راضی باشیم بآنکه ما را
پرستند و ترا بگذارند ولکن متعتهم ولیکن برخوردار گردانیدی ایشان را وآباءهم و پدران ایشان را
باموال و اولاد و عمر دراز و صحت بدن و سایر نعمتهای دیگر پس ایشان مستغرق شدند در شهوات خود و با
مغرور گشتند حتی نسوا الذکر تا که فراموش کردند یعنی غافل شدند از یاد کردن تو و یا از تدبر در آیات و
معجزات تو که انبیا بوسیلهٔ آن ایشان را بتو دعوت میکردند وکانوا و بودند قوما بورا گروهی هالک
شده یا تباه گشته فقد کذبوکم پس این خطاب است از معبودان بعبدهٔ ایشان بجهت الزام حجت بر ایشان یعنی
پس گوییم بعبدهٔ ایشان که بتحقیق که تکذیب کردند خدایان شما بما تقولون با آنچه میگویید که ایشان شریک
خدایند و ما را از شریک منزه دانستند فما تستطیعون پس نتوانستند معبودان شما صرفا گردانیدن
و دفع کردن عذاب از شما ولا نصرا و نه یاری کردن شما را بنجات از عقاب و حفظ بتا میخوانند یعنی شما که
مشرکانید عذاب را از خود دفع کردن و یکدیگر را یاری دادن و از عقوبات رهانیدن ومن یظلم و هر که
ستم کند یعنی شرک آرد یا متوغل شود در معصیت منکم از شما ای مکلفان نذقه بچشانیم او را عذابا
کبیرا عذابی بزرگ که آتش دوزخست و بعد از ذکر احوال الکفار رجوع مینماید بمخاطبهٔ سید ابرار صلی الله
علیه و آله که در رد قول کفار وما لهذا الرسول یأکل الطعام تا آخر میگویید وما أرسلنا قبلک و
نفرستادیم هیچکس پیش از تو من المرسلین از پیغمبران إلا إنهم مگر که پیغمبران لیأکلون الطعام
هر آینه میخورند طعام را ویمشون فی الأسواق و میرفتند در بازارها بجهت مهمات خود وجعلنا
بعضکم لبعض و گردانیدیم برخی شما را برای برخی دیگر فتنة آزمایش و از جمله ابتلای فقرست با
غنا و پیغمبران با امم ایشان و معانده و از مجاهد نقل است که آنان یا آلهتنا و ایذای ایشان مر آنها را از سرزنش بفقر
و درویشی و مریض بصحیح و اعمی ببصیر و غیر آن و خلاصهٔ سخن آنکه دنیا دار ابتلاست پس لابد مخالفت احوال مردم
دران چاره نباشد و ما بدان می آزماییم ایشان را تا اهل صبر و شکر از ارباب کفران و جزع ممتاز کردند درین کلام
تسلیهٔ حضرت رسالت است بر آنچه کفار در حق او میگفتند و تعبیر فقرای مومنین بر مستهزئین که ابوجهل و نضر
بن حارث و امثال ایشان هرگاه بلال و عمار و صهیب و سایر درویشان صحابه را میدیدند با یکدیگر میگفتند آیا

اسلام آریم تا همچون ایشان شویم حق تعالی این آیه فرستاد ودرو ویشانرا مخاطب ساخته فرمود که ما می آزمایم شما را

فتنة بوضیع ووضیع را بشریف **أَتَصْبِرُونَ** آیا صبری نمایید بر ابتلا یا جزع میکنید یعنی تا بر عالمیان ظاهر گردد که شما

صبر میکنید یا جزع مینمایید **وَكَانَ رَبُّكَ** وهست پروردگار تو **بَصِيرًا** بینا بصبر کننده وجزع نماینده یا دانا

بحکمت ومصلحت وآنکه بعضی را بغنی وبرخی را بفقر مبتلا نماید ابو درداء از رسول صلعم روایت کرده که وای بر عالمی را از دست

جاهل وجاهل را از دست عالم ومالك را از مملوك ومملوك را از مالك وقوی را از ضعیف وضعیف را از قوی وسلطان را

از رعیت ورعیت را از سلطان که ایشان هر بعضی فتنه بعضی اند وبعد از ان این آیه تلاوت فرمود که **وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ**

لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا بعضی در تفسیر این آیه گفته اند که گردانیدیم ترا ای محمد فتنه وآزمایش

بندگان زیرا که اگر صاحب کنوز وبساتین پرمیوه بودی میل ایشان بتو وفرمان برداری ایشان مر ترا بجهت

دنیا بودی واخلاط ایشان بتو آمیخته می بود بغرض دنیوی پس ما ترا فقیر ومبعوث گردانیدیم تا طاعت کنند

کاطاعت تو کنند خالص از برای خدا باشد بدون شایبه وطمع دنیوی بعد از ان از مقال کفار خبر میدهد بقوله

وَقَالَ الَّذِينَ وگفتند آنانکه **لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا** امید ندارند برسیدن بجزای ما یعنی منکر حشر وبعث اند

ونمیترسند از دیدن عذاب ما مراد اهل مکه اند که میگفتند **لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ** چرا فرو فرستاده

نمیشود بر ما فرشتگان برسالت یا باخبار از صدق نبوت ورسالت محمد **أَوْ نَرَىٰ رَبَّنَا** یا چرا نمی بینیم باشکارا

پروردگار خود را تا با ما سخن کند وبتصدیق واتباع محمد فرماید **لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا** بخدای که بتحقیق استکبار

کردند **فِي أَنْفُسِهِمْ** در نفسهای خود یعنی اضمار استکبار کردند از حق که آن کفر وعناد است در قلوب ایشان و

اعتقاد آن **وَعَتَوْا** ودرگذشتند از اندازه **عُتُوًّا كَبِيرًا** درگذشتنی بزرگ یا فضیحت چه بعد از مشاهده

معجزات ظاهره از ان کردند واقتراح رؤیت ملایکه یا لقای خدا کردند از برای نفسهای جنتیه خود که مطلع

نفوس قدسیه از ان مسدود ند **يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ** یاد کن ای محمد روزی را که ببینند فرشتگان را آشکارا

وآن روز مرگ باشد یا روز حشر ونشر **لَا بُشْرَىٰ يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ** هیچ مژده نباشد آن روز مر کافران را که بوده اند

در کسب جرایم ومآثم اند وممنوع باشند از ایشان ونیابند او را **وَيَقُولُونَ** ومیگویند ملایکه در ان روز که گردانیده

است حق تعالی جنت را بابشری بر شما **حِجْرًا مَحْجُورًا** حرامی که باز داشته شده است از شما وصف حجر بمحجور جهت مبالغه

است یعنی البته شما از ان روز محروم وبی نصیبید یا معنی آنست که کافران گویند در هنگام نومیدی از جزای این کار بجهت

استعاذه از حق تعالی وطلب اینکه منع کرده شود وعقوبت کند از ایشان همچنانکه وقتی که شدتی مکروهی با ایشان

می آمد در دنیا میگفتند **حِجْرًا مَحْجُورًا** یعنی که می بینیم سختی سخت وتنگی تنگ واین کلمه را پیشتر در ان وقت میگفتند که

دشمنی در مقابله ایشان می ایستاد خلاصه سخن آنکه کفار طلب نزول ملایکه میکنند وحال آنکه نزد مرگ یا روز قیامت

ملایکه را ببینند از لقاء ایشان کراهت داشته باشند واز ایشان خایف وترسان باشند زیرا که نزد لقای عدو

شدة تا نازل میگویند **وَقَدِمْنَا** وقصد کنیم **إِلَىٰ مَا عَمِلُوا** ببوی آنچه کردند کافران **مِنْ عَمَلٍ** از کرداری که در دنیا

نیکو نماید چون صله رحم ومهمانداری واطعام گرسنگان واکرام یتیمان وفریاد رسی مظلومان وامثال

آن **فَجَعَلْنَاهُ** پس گردانیدیم آن عمل را **هَبَاءً مَنْثُورًا** مانند ذرها پراکنده در هوا یا متفرق یا خاک

بر باد داده یعنی ثوابی بران مترتب نسازیم زیرا که شرط در قبول اعمال ایمانست واین از ایشان مفقود است

اعمال مومنان چون که مقارن شرط واقع شده که ایمان است البته بمحل عز قبول رسد کما قال **أَصْحَابُ الْجَنَّةِ**

یاران بهشت ومجاوران ان **يَوْمَئِذٍ** در ان روز یعنی قیامت **خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا** بهتر اند از روی قرارگاه

یعنی مساکن ایشان در آخرت بمراتب به از منازل کافران باشد که در دنیا داشتند **وَأَحْسَنُ مَقِيلًا**

ونیکوتر از روی مکان استراحت وآرام گرفتن یعنی جایی که بانجا آیند استراحت بازواج وتمتع از نعمتها

ودر حدیث آمده که روز قیامت نیمه روز نرسیده باشد که اهل بهشت قیلوله کنند یعنی آرام گیرند در بهشت

واهل دوزخ در دوزخ **وَيَوْمَ تَشَقَّقُ السَّمَاءُ** ویاد کن روزی را که شکافته شود آسمانها **بِالْغَمَامِ** بسبب

ابری سفید که بالای هفت طبقه آسمانست وغلظت آن برابر همه سموات واوگران تر است از همه آسمان وحق تعالی

آن ابر امروز بقدرت کامله خود نگاه داشته چون روز قیامت رسد آن ابر بر آسمان افکند پس آسمان که رسد آن

آسمان شکافته گردد **وَنُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ** وفرو فرستاده شده شوند فرشتگان که در ان غمام باشند با صحیفهای

اعمال بندگان **تَنْزِيلًا** فرو فرستادنی تا روی زمین بفرشتگان پر گردد از ابن عباس روایت که آسمان دنیا

شکافته گردد واهل آن از ان نازل شوند وایشان اکثر از اهل زمین باشند از جن وانس وهمچنین آسمان

دوم وسیم تا بهفتم منشق شود واهالی هر یک از ان که اکثر از اهل زمین باشند نزول کنند در موضع آورده

که ملایکه آسمان هفت صف شده بگرد عالم در ایند **الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ** پادشاهی در ان روز **الْحَقُّ**

لِلرَّحْمَٰنِ ثابت مر خدای بخشاینده را چه مدعیان آن در ان روز زبان دعوی مالکیت در بندند و

هر پادشاهی ملوک باطل کرده وبغیر از پادشاهی او هیچ پادشاهی باقی نماند وگویند ملک بر قسمت ملک

عظمت وآن مخصوص است بحق تعالی وملک دیانت آن بتملیک او سبحانه است وملک جبریه وآن بعلیت دست میدهد

وهوا او سبحانه است **وَكَانَ** وباشد آن روز **يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ** روزی بر کافران نه بر مومنان

عَسِيرًا دشوار از شدت اهوال اما بر اهل ایمان آسان خواهد بود ونهایت کلفتی ومشقتی که برایشان

در آن روز بمقدار زمان ادای نماز ایشان خواهد بود در دنیا **وَيَوْمَ** یاد کن روزی را که از فرط حسرت وندامت

وغرامت **يَعَضُّ الظَّالِمُ** بخاید ستمکار تیره روزگار **عَلَىٰ يَدَيْهِ** بر دستهای خود یعنی دستهای خود را

بدندان گزد چنانکه متحیران میکنند از فرط حسرت از ابن عباس روایت که این آیه در باره عقبة بن ابی معیط

وابی بن خلف که با یکدیگر دوستی کردندی وعقبه را عادت بودی که چون از سفر باز آمدی طعامی مهیا

کردی واشراف قوم را حاضر کرده ضیافت نمودی روزی بنا بر عادت خود از سفر باز آمد ومردمان را بضیافت

خود طلبید وبسبب مجالست قدیمی وقرب جوار حضرت سید ابرار را طلبید چون طعام حاضر ساختند

فرمود که تا کلمهٔ شهادت نکویی از طعام تو نخورم عقبه کفت اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللّٰهِ
وَاَشْهَدُ اَنَّ عَلِیًّا وَلِیُّ اللّٰهِ پس رسول طعام او را بخورد و این سخن بر ابی بن خلف رسید نزد وی آمد
و کفت مکر از دین بر کشته که سخن محمد میشنوی و کلمهٔ شهادة میکویی کفت من از دین خود بر نکشته ام اما مرد
در سرای من آمد و کفت هیچ وجه طعام تو نخورم تا این کلمه نکویی مرا عار آمد که مهمان طعام من ناخورده از خانه
من بیرون آید برای خاطر او این کلمه بکفتم تا طعام بخورد و ابی ملعون کفت از تو راضی نشوم تا او را تکذیب
نکنی و آب دهن بر روی او نیندازی عقبه کفت چنین کنم پس نزد پیغمبر آمد و آنحضرت در دار الندوه در سجده بود
آب دهن حوالهٔ روی دل آرا جهان آرای وی کرد و از ضحاک نقل است که آن آب دهن او دو شعله جانسوز کشت و
بدان حضرت نارسیده بر روی وی باز آمد و هر دو طرف روی شوم وی بسوخت تا در دنیا زنده بود آن داغها
آشکارا میبود حضرت فرمود او را کفت ای عقبه ترا نمی بینم که از مکه بیرون روی مکر آنکه سر ترا بشمشیر برداریم پس در غزوه
بدر عقبه را اسیر کردند بعد از انقضای حرب بحکم حضرت رسالت پناه صلعم بقتل او صادر شده بر دست
امیر المؤمنین علیه السلام کشته کشت و بجهنم پیوست و اما ابی بن خلف را رسول بدست خود بکشت در حین مصاف
و این آیه در شان عقبه نازل شد مضمون آنکه آن ظالم در روز قیامت بسیار بخاید سر انکشت ندامت و در تفسیر
اهل البیت واقع شده که این آیه در باب یکی از دشمنان اهل البیت رسول نازل شده در احقاق آورده که جهاز
هزار بار اطراف اصابع خود را تا بمرفق بخاید و دیگر بار حق تعالی دست وی را بر و باز آورد و دیگر باره بخاید و از
خاییدن آن بخبر باشد يَقُولُ کوید آن ظالم از روی حسرت يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ کاشکی فرا میکرفتم
مَعَ الرَّسُولِ با پیغمبر خدا سَبِيلًا راهی که فرا کرفته راه نجاتست و طریق حق و بهترین طریقهٔ
حقیقت و طریقت يَا وَيْلَتَى ای وای بر من لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ کاشکی فرا نمیکرفتم فُلَانًا
فلان یعنی ابی را خَلِيلًا دوست و با او دوستی نمیکردم و نزد مجاهد مراد بفلان شیطانست
و یا مراد هر خلیلیست که از راه و طریق هدی اضلال و اغوی صاحب خود نماید لَقَدْ أَضَلَّنِي
بدرستی که کمراه کرد مرا باز داشت عَنِ الذِّكْرِ از یاد کردن خدای یعنی کلمهٔ شهادة یا موعظهٔ پیغمبر یا کتاب
خدا بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي پس از آنکه آمده بود بمن و متمکن بوده ام از آنکه با آن متعظ شوم وَكَانَ
الشَّيْطَانُ و هست دیو یعنی دوست کمراه کننده که شیطان الانس است لِلْإِنْسَانِ مر آدمی را
خَذُولًا فرو کذارنده در وادی ضلالت و هلاکت یعنی دوستی میکند با آدمی که او را بحد هلاکت
رساند و بعد از آن او را وا کذارد و هیچ نفع باو نرساند و یا مراد شیطان الجن است که ابلیس است
که پیوسته وسوسه میکند آدمیان را بمخالفت خدا و رسول و چون در دام هلاکت افتادند فرو
میکذارد و نفع نمیرساند بلکه از و تبرا میکند کقوله کَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ
قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ و شبهه نیست در آنکه مصاحبت اخیار و اشرار تاثیری تمام دارد در هدایت و ضلالت

چنانکه مرویست از حضرت رسالت صلعم که مثل همنشین نیک همچو مثل عطارا است که چون با او نشستی اکر
چه عطر خود بتو ندهد اما از بوی عطر وی بهره مند شوی و زمانی آن بوی بتو باند و مثل همنشین
بد همچو خداوند کورهٔ آتش است اکر چه ترا بشرار آتش نسوزاند اما کند آن دود در جامهٔ تو باند که
قال الشاعر نظم در کذر از کورهٔ آهنکران کاتش تاری دهدت سرکران رو بر عطار که پهلوی او جامه معطر شود
از بوی او و بعد از آن حکایت شکایت سید ابرار صلعم میکند از مصاحبت قوم فجار در دار القرار یا دار الغرار
میفرماید که وَقَالَ الرَّسُولُ و کفت رسول صلعم در دنیا یا کوید در آخرت يَا رَبِّ ای آفریدکار و پروردکار
من إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا بدرستی که قوم من که قریش اند فرا کرفتند هَٰذَا الْقُرْآنَ این قرآن را مَهْجُورًا
منسوب بهذیان یعنی سخن بیهوده و بمعنی یا فرو کذاشته شده که بدو ایمان نیاوردند و نشنیدن آن اعراض کردند
از روی عناد و جحود و استکبار انس بن مالک از رسول صلعم روایت کرده که هر که قرآن بیاموزد و مصحف خود را از
جایی بیاویزد و تعهد آن نکند و در آن ننکرد روز قیامت بیاید و در صاحب خود آویزد و کوید بار خدایا
این بندهٔ مرا مهجور کرده میان من و او حکم کن بعد از آن بجهت تسلیهٔ حضرت رسالت علیه السلام میفرماید که وَ
كَذَٰلِكَ و همچنانکه این کفره را دشمن تو کردانیدیم بآن معنی که ترا بخصوص ساختیم بنعمت نبوة در میان
ایشان و بجهت این حقد و عداوة پیدا کردند بتو جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ کردانیدیم مر هر پیغمبری را عَدُوًّا
مِنَ الْمُجْرِمِينَ دشمنی از کافران بآن معنی که تکبر و تجبر مانع ایشان شد که اقتدا به پیغمبر خود کنند و مامور
و مطیع او شوند و بجهت این با پیغمبر خود کمر عداوت در میان بستند مانند نمرود مر ابراهیم را و فرعون مر موسی را
و آن پیغمبران بر آن صبر کردند پس تو نیز اقتدا بایشان نموده سپر صبر بر روی خود کش و شکیبایی ورز وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ
و بسنده است پروردکار تو هَادِيًا راه نماینده تو در طریق شکیبایی وَنَصِيرًا و یاری دهنده تو بر دشمنان
و از ابن عباس مرویست که اسباب داعیه بر عداوت کفار با نبیای خود آن بوده که حق تعالی انبیا را فرموده که ایشان را
بایمان دعوت کنند کردند و بایشان در مقام عناد و جدال ایشان در آمدند پس کویا که او سبحانه باعث عداوت
شد انکه معنی آیه این بود که حق تعالی با خلق عداوت انبیا نموده بود جل و سبحانه خالق خیرات و شر وَقَالَ الَّذِينَ
كَفَرُوا و کفتند آنانکه نکرویدند از یهود و نصاری و یا مشرکان لَوْلَا نُزِّلَ چرا فرو فرستاده نمیشود عَلَيْهِ
الْقُرْآنُ بر محمد قرآن جُمْلَةً وَاحِدَةً جمله یکباره یعنی بیکبار چنانکه توریت و انجیل و زبور و اینها از
روی مکابره و عنادات و تعنت ایشان از حق چه آن قرآن متصف بصفت اعجازات و آن مختلف نمیشود با کم
بر اکنده و یکبار نازل شود و تفریق متضمن فوایدیست که در جملهٔ نیست همچنانکه میفرماید کَذَٰلِكَ همچنانکه فرو
فرستادیم پراکنده لِنُثَبِّتَ تا ثابت کردانیدیم و قوة دهیم بِهِ بتفریق آن در اوقات متعدده فُؤَادَكَ
دل ترا یعنی تا بتفریق وحی دل تو را بر حفظ آن تمکین دهیم وَرَتَّلْنَاهُ و بر تو خواندیم آن را بعضی از پی بعضی بر وجه
تبیین و تعریف تَرْتِيلًا خواندنی بمهلت و تانی در مدت متباعده که بیست سال یا بیست و سه سال بود حاصل آنکه حق تعالی

ایشان کنند و چون ایشان را اصنام نباید و دم ... آن تایی خود و دینا ... و اینها ... بانام ... اعلام ... خود ... عداوت

در جواب اعتراض کفار میفرماید که تفریق قرآن بجهت آنست که متضمن فوایداست یکی سهولت حفظ چون موسی و عیسی و داود ع
که کتاب ایشان که فرود آمد خاننده و نویسنده بودند و این پیغمبر امی است پس اگر او بیکبار نازل شدی حفظ آن
مشکل بودی و دیگر نزول آن بحسب مواقع موجب مزید بصیرتست و سبب زیادتی غوص در معنی آن و دیگر آنکه تا هر نجمی که فرود
می آید تحدی مینماید و اعجاز قرآن و عجز ایشان روز بروز ظاهر میگردد و دیگر نزول جبرئیل ع ثانیا فانیا موجب تسلی خاطر آنحضرت
و دیگر در قرآن ناسخ و منسوخ هست و هر آینه ناسخ متاخر از منسوخ باید و اجتماع ایشان در زمان واحد نشاید و دیگر آنکه
قرآن مشتمل است بر اجوبه و اسوله و جواب در عقب سوال آید از امیر المومنین ع معنی ترتیل پرسیدند فرمود حفظ الوقوف
واداء الحروف و از ابن عباس معنی ترتیل پرسیدند گفت ترتیل آنست که مبین سازی حروف کلمات قرانی را و پراکنده
نسازی کلمات و حروف را همچو پراکندگی خرمای نبون و بسیاری آنرا حرکت ندهی همچو حرکت دادن آن و نزد عجایب [?]
آن وقفه کنی بجهت تامل در ان باید که قصد یکی از شما آن باشد که زود ختم سوره کند پس مراد آنست که قران بر وجه تانی
بدون سرعت و بطول قراءت کن و در ان تامل نمای و در دل خود جای ده وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ و نمی آرند در نزد تو
برای تو مثلی در قدح نبوة و طعن کتاب تو که ایشان بدان دانا باشند إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ مگر می آریم برای تو جواب
راست و درست که تو دلخبار [?] آنها را رد کند وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا و می آریم آنچه بر او نیکوتر است از روی تبیین
یعنی کافران هیچ نیارند تا کار تو بآن باطل کنند یا قدحی در ان بدید آرند الا که ما حقی بیاریم که مثل ایشان را باطل کرداند و
بیانی نیکو براریم تا اعتراض ایشان را درهم شکند بعد از ان از مال ایشان خبر میدهد که الَّذِينَ يُحْشَرُونَ
مشرکان آنانند که حشر کرده شوند عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ بر رویهای خود یعنی رویهای بر زمین نهاده و پای بر هوا رونده
إِلَىٰ جَهَنَّمَ بسوی دوزخ أُولَٰئِكَ شَرٌّ مَكَانًا آن گروه باین هیات ایشان را بدوزخ برند بدتر اند از روی
مکان یعنی مکان آنها بدتر است از منازل فقرای مومنین که در دنیا داشتند و ایشان بران طعن میزدند که أَيُّ
الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا وَأَضَلُّ سَبِيلًا و گمراه ترند از جهت راه زیرا که راه آنها بافرق [?] منتهی به
دوزخ است و در صحیح بخاری مذکور است که حضرت نبوی را ص پرسیدند که چگونه کافر را بر روی محشور سازند فرمود که آن
خدایی که کافر را بر هر دو پای براه می برد قادر است بر آنکه او را بر روی براه برد و بعد از ان برای تسلیه حضرت رسالت ص احکام
سابقه انبیا میفرماید بقوله وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ و بتحقیق که دادیم موسی را کتاب تورات بعد از
غرق فرعون و اتباع و جنود او وَجَعَلْنَا و گردانیدیم قبل از غرق شدن فرعون مَعَهُ یا موسی أَخَاهُ
هَارُونَ برادر او هرون را وَزِيرًا یار و مددکار او در حمل دعوت و اعلای کلمه فَقُلْنَا اذْهَبَا پس گفتیم هر دو
بروید إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ بسوی قوم قبط یعنی فرعون و اتباع او که آنانند که كَذَّبُوا تکذیب کردند بِآيَاتِنَا آیاتهای
ما را که با ایشان نمودیم از معجزات و یا دلایل عقلیه پس ایشان رفتند و آن قوم را بحق دعوت کردند ایشان انکار و
استکبار نمودند فَدَمَّرْنَاهُمْ پس هنگام آن هلاک کردیم و نیست گردانیدیم آنها را تَدْمِيرًا اهلاک کردنی و نیست
گردانیدنی باغراق در دریا وَقَوْمَ نُوحٍ و گروه نوح لَمَّا كَذَّبُوا الرُّسُلَ آن هنگام که تکذیب کردند پیغمبران را

یعنی نوح و آنانکه قبل از وی بودند چون ادریس و شیث علیهم تکذیب نوح نکردند و لیکن تکذیب یک پیغمبر مستلزم
تکذیب همه پیغمبرانست یا مطلقا بعثت رسل را انکار کردند چون براهمه أَغْرَقْنَاهُمْ غرق ساختیم ایشان را بطوفان
وَجَعَلْنَاهُمْ و گردانیدیم قصه ایشان را لِلنَّاسِ آيَةً برای مردمان نشانه تا از ان عبرت گیرند وَأَعْتَدْنَا
و آماده و مهیا کردیم لِلظَّالِمِينَ برای ستمکاران عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک ورای آنچه در دنیا بدیشان
رسید وَعَادًا و گردانیدیم قصه عاد و هلاک ایشان را بجهت تکذیب نمودن ایشان هود را ع علامتی از برای
برای مردمان تا از ان اعتبار گیرند وَثَمُودَ و همچنین گروه ثمود را که تکذیب صالح کردند وَأَصْحَابَ الرَّسِّ و اصحاب
چاه رس را که در طغیان بحد نهایت بودند رس چاهیست در تهامه یا در یمامه یا در انطاکیه که صاحب یس یعنی
حبیب نجار را در وی کشتند یا جزیره بوده در نخلستانی که از بنی اسد بود یا همان اخدود است که در سوره بروج
مذکور خواهد شد ان شاء الله و گویند قریه بود ظاهرا از ولایت یمن و اصحاب آن از بقایای ثمود بودند پیغمبری بدیشان
مبعوث شد او را بکشتند و در بعضی تفاسیر مذکور است که بعد از قتل گوشت او را بخوردند عذاب بدیشان رسید
و یا جمعی بت پرست بودند که شعیب ع بدیشان آمد و تکذیب وی نمودند روزی بر حوالی چاهی که داشتند
مجتمع شده بایذای شعیب مشغول شدند ناگاه آن چاه درهم افتاد و همه ایشان با منازل و مواشی بزمین فرو
رفتند یا قومی بودند که شجره صنوبر میپرستیدند پیغمبری از نسل یهودا بن یعقوب بدیشان مبعوث شد و او را
تکذیب نموده بکشتند و در چاهی افکندند ابری بیامد بدیشان سایه افکند و از ان ابر صاعقه بیرون آمده همه را
بسوخت یا اهل بئر معطله بودند که قصه ایشان گذشت یا اصحاب حنظله بن صفوانند و چون تکذیب پیغمبر
خود کردند حق تعالی ایشان را مبتلا کرد بمرغی دراز گردن که عنقا و بهمه الوان ملون بود و بجهت طول عنق
او را عنقا گفتندی و بر کوهی که او را دمخ یا فتخ گفتندی مقام داشت بیامدی و کودکان و مواشی خورد
ایشان را در ربودی و فرو بردی و بدین جهت او را مغرب گفتندی یعنی فرزندان را ناپدید کننده روزی دختری که
بلوغ رسیده بود از میان ایشان بربود و ایشان شکایت آن مرغ پیش پیغمبر خود آوردند و شرط کردند که اگر شر او کفایت
کرده ایمان آرند پیغمبر دست بدعا برداشت گفت اللهم خذها و اقطع نسلها بار خدایا بگیر و نسلش را قطع کن دعای
پیغمبر باجابت رسید آن مرغ غایب شد و دیگر خبر و اثر از او بدیشان نیامد و جز نام و نشانی از و نماند و در چیزهای
نایاب بدو مثل میزدند کما قیل عنقا منسوخ شد و ... معدوم شد و فارزین مرد و نام ماند چو عنقا و کیمیا پس این قوم
بعد از غیبت عنقا در عناد و تمرد افزودند و حنظله را شهید کردند حق تعالی آتشی را بر ایشان نازل ساخت و همه را
بسوخت و امام زین العابدین علی ابن الحسین ع از جد بزرگوار خود نقل کرده که آنحضرت از امیر المومنین ع
روایت کرده که مردی از بزرگان بنی تمیم بنزدیک وی آمد و از او پرسید که اصحاب رس چه کسانند و در کدام عصر
بودند و پیغمبر ایشان که بود و جای ایشان کجا بود و بچه چیز هلاک شدند که من در کتاب خدای ذکر ایشان
می یابم و قصه ایشان مذکور نیست امیر المومنین ع فرمود که از من چیزی پرسیدی که هیچکس از من نپرسیده

وکسی را از آن خبر ندهد پس از من فرا گیر یا اخا تمیم بدانکه ایشان کروهی بودند که درخت صنوبر را پرستیدندی
وآن درخت را شاه درختان خواندندی وآنرا یافث بن نوح کشته بود بر کنار چشمه که آنرا دوشاب کفتندی وحق تعالی
آن چشمه را برای نوح کشاده بود پس از طوفان وایشانرا اصحاب رس برای آن خواندندی که پیغمبر خود را در زیر زمین
وایشان قبل از سلیمان بن داود بودند دوازده درخت بر حوالی آن جوی داشتند وآن موضع از بلاد مشرق بود
ودر آن روزکار جویی نبود که از آن آب شیرین تر باشد وهیچ شهر آبادان تر از آن شهر نبود واهل آن بیت
دیگر بیشتر بودند وآنجا قریهای متعدد بودند وبزرک ترین آن قرا یا قریه بود که آنرا اسفندیاد کفتندی ومسکن
ملک ایشان بود ونام ملک ایشان ترکون بن عابور بن ناووس بن سارن بن نمرود بن کنعان بود وآن چشمه و
درخت صنوبر درین ده بود وهر یک از ایشان شاخها کرفته بودند ودر منزل خود نشانده ودرختان بسیار از آن صنوبر
پیدا شده وایشان آب آن چشمه را بر خود حرام ساخته بودند وچهارپایان نیز از آن ندادندی واکر کسی از آن آب
برکرفتی او را بکشتند وکفتندی که این حیات خدایان ماست سزاوار نباشد که از آن کم شود ودر هر عیدی که
ایشان را بودی بیامدندی واین درخت را که نزدیک دهٔ ایشان بودی بیاراستندی بانواع حلل وجواهر
وجامهای حریر منقش بر او پوشانیدندی وکاو وکوسفند بسیار بیاوردندی ونزد آن قربان کردندی وآتش
برافروختندی وآن ذبایح را در آن افکندندی چون دود آن بر هوا شدی سما را پوشیدی وآن درخت را ایشان
سجده کردندی وبکریستندی وتضرع وزاری کردندی وکفتندی ای خدایان ما از ما راضی شو شیطان بیامدی شاخ
آن درخت را بجنبانیدی واز ساق درخت آواز دادی مانند آواز کودکی وکفتی ای بندکان من از شما خشنود شدم
ایشان ازین آواز خوشحال کشتندی وبنشاط تمام آن روز وآن شب بخمر وسایر لهو ولعب مشغول شدندی و بر سر هر ماه
بر جانب درختها که بر در دهٔ ایشان بودی توجه نمودندی وبا نیط همین عمل کردندی وچون بنزدیک آن درخت کرسیدند
که اصل آن شجره آنجا بود وهم اشجار دیکر از آنجا کرفته بودند وبر در دهٔ خود نشانده مردمان ده از صغیر وکبیر باستقبال
ایشان بیرون آمدند ودر آن موضع سراپرده بزدندی از دیبایی که بر آن انواع صور مصور کرده بودند وآنرا دوازده در بودی برای
هر دهی دری از بیرون سراپرده آن شجره را سجده کردندی واضعاف آن قربانها بنزدیک آن درختان دیکر کردندی و
تضرع بسیار نمودندی ابلیس بیامدی وشاخهای آن درختانرا بجنبانیدی وبآواز بلند آواز دادی وایشانرا وعدها
[illegible] دادی وایشان سر برداشتندی ونشاط کردندی وبلهو ولعب مشغول شدندی ودوازده شبانه روز بعد
عیدها که در هر سال ایشانرا بودی باین منوال کذرانیدندی وبعد از آن بخانهای خود رجوع کردندی چون مدتی
بکذشت حق تعالی پیغمبری بدیشان فرستاد از فرزندان یهودا بن یعقوب مدتی مدید ایشانرا دعوت میکرد بخدای تعالی
اجابت نکردند ودر کفر وعناد افزودندی آن پیغمبر کفت یا رب ایشان تا فرمایبر از حد بردند از پرستش
این درخت باز نمی ایستند آیتی بدیشان نمای درین درخت وآنرا خشک کردان حق تعالی آن درخت را خشک ساخت
ایشان از آن حالت پریشان شدند وکفتکوی درمیان ایشان افتاد وبدو فرقه شدند کروهی کفتند که این از سحر این مرد

که پیغمبر خدای آسمان است که شما را با طاعت خود آورد وباین سحر کرد تا خشک شد وکروهی دیکر کفتند که این جهت
آنست که خدایان شما بر خشم شما اند بجهت آنکه این مرد اظهار دشنام میدهد وشما زجر نمیکنید پس همه بر کشتن آن
پیغمبر اتفاق کردند تا رضای معبودان ایشان حاصل شود پس نزدیک آن چشمه چاهی بکندند واطراف آنرا از زیر
برآوردند وآن پیغمبر را کرفته بدانجا بردند ودر چاه کردند وسنکی مهین که از سنک تراشیده بودند بیاوردند
وبر سر آن چاه نهادند وکفتند شاید ناله وآه وفریاد او را این معبود بزرک بشنود از ما راضی کردد ومعبودان
دیکر ما از ما خشنود سازد پس آن پیغمبر در آن زیر زمین بنالید وخدای تعالی را بتضرع وزاری میخواند تا قبض
روح او شد بعد از آن جبرئیل را کفت که کثرت نعمت وحلم من بر ایشان این بندکان کافر نعمت را مغرور کردانیده و
سالهاست که بعبادت غیر من مشغول اند ومع ذلک پیغمبر را بکشتند اکنون از ایشان انتقام کشم وجزای ایشان دهم و
که ایشانرا عبرت جهانیان کردانم پس چون نوبت عید ایشان در رسید بر عادت خود بعید کاه خود آمدند بسجده و
قربان ولهو ولعب ونشاط مشغول شدند خداوند تعالی باد سرخ بدیشان فرستاد وایشان از آن باد در یکدیکر میریختند
پس زمین را امر کرد تا در زیر ایشان سنک کبریت شد وابری سیاه از بالای سر ایشان بایستاد وآتش بر ایشان بارانید
همه آنها را کداخته شدند مانند ارزیز در آتش اینست قصه اصحاب رس که از من پرسیدی وباقی احوال درین باب حواله بقصص
است که حق تعالی پیغمبر ما را بکمال اصحاب رس را هلاک کردانیدیم **وَقُرُونًا** واهل قرنهایی را که بودند **بَيْنَ ذَٰلِكَ**
میان قبایل عاد وثمود واهل رس **كَثِيرًا** قرنهای بسیار که جز ایشانرا اند وکویند مراد بیان نوح واصحاب رس است
وقرن هفتاد سالست ونزد بعضی چهل سال **وَكُلًّا** وهر یک ازین امتان قرون **ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ** زدیم
از برای ایشان مثلها بعضی بیان کردیم قصهای عجیبه پیشینیان برای ایشان حجت لازم کردانیدیم **وَكُلًّا** وهر را **تَبَّرْنَا**
تَتْبِيرًا هلاک کردیم هلاک کردنی بنزول عذاب بر ایشان همه را چون خاک وخاشاک خورد وهرد کردیم **وَلَقَدْ أَتَوْا**
وبتحقیق که آمدند یعنی کذشتند قریش در وقت تجارت بشام **عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي أُمْطِرَتْ** بر دهی که بارانیده شد
بر آن **مَطَرَ السَّوْءِ** باران بد یعنی سنکباران مراد ده بزرکترین از موتفکات ولوط پیغمبر آنجا نشستی وبعد از انقلاب
وزیر وزبر شدن آن حق تعالی سنک بارانید بر اهل آن **أَفَلَمْ يَكُونُوا** آیا پس نبودند قریش که در وقت مرور خود بر آن **يَرَوْنَهَا**
دیدندی آنرا به دیدهای خود وآثار عذاب را مشاهده کردندی تا از آن متعظ کردند **بَلْ** آنچنانست که ندیدند بلکه **كَانُوا**
بودند از روی کفر **لَا يَرْجُونَ نُشُورًا** توقع نداشتند برانگیختن را وعاقبت جزای خود را واز این جهت بدیده
اتعاظ در آن نکاه نکردند ومانند چهارپایان خود بر آن مرور کردند **وَإِذَا رَأَوْكَ** وچون می بینند ترا ای محمد این
مشرکان جاحد وکافران معاند **إِنْ يَتَّخِذُونَكَ** انکار فرا نمیکیرند ترا **إِلَّا هُزُوًا** مکر مسخره که بالاو استهزا
وبر وجه سخریه میکویند **أَهَٰذَا الَّذِي** آیا این کسی است که **بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا** برانگیخته او را خدای فرستاده
شده بحق **إِنْ كَادَ** نزدیک بود که اینکس یعنی محمد بسخن دلفریب وبسیاری جهد در دعوت کثرت ایراد دلایل امدعای
خود **لَيُضِلُّنَا** کمراه کرداند ما را **عَنْ آلِهَتِنَا** از پرستش خدایان ما **لَوْلَا أَنْ صَبَرْنَا** اکر نه آن بودی که

ما صبر کردیم عَلَيْهَا بر عبادة آنها و ثابت قدم شدیم در پرستش ایشان ما را باز میداشت ازین جهت کثرت دعوت کردن
او بتوحید که قایل این قولند وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ و زود باشد که بدانند حِينَ يَرَوْنَ الْعَذَابَ
آن هنگام که معاینه بینند عذاب را که مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا کیست از اهل ایمان و ایشان گمراه‌تر از طریق هدی از بعد
چه مروت که مشرکان سنگی یا کلوخی یا چوبی را میپرستیدند و چون سنگی نیکوتر یا چوبی بهتر دیدند معبود خود را
گذاشته بپرستش او پرداختندی حق تعالی فرمود که أَرَأَيْتَ آیا دیدی مَنِ اتَّخَذَ کسی را که فرا گرفت إِلَٰهَهُ هَوَاهُ
هوای خود را خدای خود یعنی کسی را که هر چند گاه آنچه آرزوی باطل خود شد و سنگ را پرستید و بران ثبات ورزید
محققان گفته‌اند که هر که غیر خدا چیزی را دوست دارد اگرچه خدا را پرستد در حقیقت هوای خود را پرستیده
زیرا که هوای او او را بمحبت غیر خدا امر کرد و سید حسین در طرب المجالس آورده که چون آدم صفی را با حوا عقد بستند
ابلیس و دنیا را با یکدیگر پیوستند همچنانکه از امتزاج آنها آدمی وجود گرفت از وصلت اینها هوا متولد شد و در
مهد طبیعت از جوشش اخلاط اربعه تربیت یافت و جملهٔ اوصاف ذمیمه که بازار دنیا را رواج و رونق از انهاست از هوا
آمد و بدو رسوم عادة مردوده و مذاهب مختلفه از ظهور آن تاثیر می پذیرد و قوة غلبه او تا بحدیست که الهوا
اول اله عُبد فی الارض در شان او وارد شده و زبان قران در بیان او چنین فرموده که أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَٰهَهُ هَوَاهُ
گوییا که اصل هواست و الهه باطل فروع او نیز و از اینجاست که مخالفت هوا سبب وصولست بر آنکسی که هوای خود را اله
ساخته أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ آیا پس تو باشی برو وَكِيلًا نگهبانی که او را باکراه و اجبار از آن منع کنی
یعنی قادر نیستی أَمْ تَحْسَبُ بلکه گمان میبری أَنَّ أَكْثَرَهُمْ آنکه بیشترین مشرکان يَسْمَعُونَ میشنوند بگوش
هوش أَوْ يَعْقِلُونَ یا تعقل میکنند بدان دلایل توحید را و حجج و آیات هادیه را و بجهت این پندار اهتمام در امر
وطمع میکنی در ایمان ایشان نه چنین است و تخصیص اکثر بجهت آنست که بعضی از ایشان ایمان آوردند و بعضی دیگر طریق حق را
تعقل کردند و دریافتند اما بجهت استکبار یا خوف فوت ریاست مکابره نمودند إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ نیستند ایشان
مگر مانند چهارپایان در عدم استماع سماع کلام و عدم تدبر در ادلهٔ قدرة ملک علام و آیات معجزات سید انام
بَلْ هُمْ بلکه ایشان أَضَلُّ سَبِيلًا گمراه‌ترند از انعام در روی راه یافتن چه ایشان انقیاد متعهد خود میکنند و آنچه
بآن مامورند و منقادند و اینها از عبادت پروردگار خود ابا مینمایند و دیگر چهارپایان مطالب چیزی اند که ایشانرا سود
دارد و مجتنب از آنچه ایشانرا ضرر رساند و مشرکان از سود اعظم که ثوابست میگریزند و در پی آنست که موجب اشد
عذابست می‌آویزند و نیز انعام اگرچه اعتقاد ندارند بحق و کسب خیر نمیکنند اما معتقد باطل نیستند و کسب شر نمیکنند
بجهت عدم شعور بخلاف این گروه و دیگر جهالت انعام ضرر بکسی نرساند و جهالت کافران موجب ضلالت و فتنه است
و منع مردمان از حق و دیگر متمکن نیستند بر طلب کمال پس تقصیری از جانب آنها نیست و ذم بر آنها مترتب نگردد و این جماعت
مقصرند و مستحق اعظم عقاب بر تقصیر خود بعد از آن بیان دلایل قدرة خود میکند تا بندگان در آن تامل کرده راه
بوحدانیت او برند و میفرماید که أَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی و نظر نمیکنی ای بیننده إِلَىٰ رَبِّكَ بصنع پروردگار خود که از محض قدرة

[illegible]

خود كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ چگونه کشید و گسترانید سایه را از ظهور صبح تا بر آمدن آفتاب و زمان آن ظل خوشترین
ازمنهٔ روزاست چه ظلمت خالص سبب نفرت طبعست و انقباض نور بصر و شعاع شمس مسخن هوا و مفرق نور باصره و در آن
محل این هر دو منفعت لهذا از جنت نعیم بهشت ظل ممدود خواهد بود وَلَوْ شَاءَ و اگر خواستی خدای لَجَعَلَهُ هر آینه گردانیدی
آن سایه را سَاكِنًا ثابت و آرام یافته بر یک منوال و یا غیر متقلص خواهد بود بانکه شمس بر وضع واحد مقیم باشد بقول
ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ پس بر گردانیدیم آفتاب را عَلَيْهِ بر شناختن آن سایه دَلِيلًا راهنمای چه سایه با آفتاب شناخته
میشود زیرا که سایه در حد خود ظاهر نمیگردد تا آنکه آفتاب طلوع کند و ضوء آن بر بعضی واقع شود و یا آنکه سایه یافته نشود
و متفاوت نمیگردد مگر بسبب حرکت آفتاب و از ابن عباس منقولست که دلالت شمس باینمعنیست که اگر شمس نبودی سایه شناخته نشودی
و اگر نور نبودی ظلمت دانسته نشدی و هر چیزی شناخته میشود باضداد آن ثُمَّ قَبَضْنَاهُ پس فرا گرفتیم سایه را إِلَيْنَا
بسوی خود یعنی زایل ساختیم آنرا بارتفاع شمس در موقع آن چه هر چند آفتاب بلند میشود سایه کم میشود بکلی گویند که چون آفتاب
طالع شدی حق تعالی قبض ظل میکند و فرا میگیرد آنرا قَبْضًا يَسِيرًا فرا گرفتنی آسان یعنی اندک اندک شعله شمس را بسبب
ارتفاع او بجای سایه آوردیم و آنرا بتدریج قبض نمودیم و زایل ساختیم چه اگر بیکبار معوض شدی مهمات مردمان که بسایه باز
بسته است معطل ماندی و وجه دیگر در معنی آیت آنست که نمی بینی که حق تعالی چگونه بکشید سایه را در وقتی که بنا کرد آسمانرا همچو
قبه و این چه سایه خود را بر زمین افکند و اگر خدا ساختی او را ساکن گردانیدی تا هم بران حالت ماندی پس آفتاب را آفریدی
و آنرا بران سایه دلیل گردانیدی که از پیش میرود سایه از پس وی همچون کسی که از پی دلیلی و رهنمای خود میرود و بعد از آن قبض
کرد سایه را قبض کردنی یسیره یعنی قبضی بتدریج تا منتهی شد بغایت نقصان و نزد بعضی مراد ظل زمینست یعنی ظلمت شب فقبضناه راجع
بلیل و معنی آنکه خدای در شب بسط زمین کرد و عالم را تاریک ساخت و آزاد و امی نداد بلکه آفتاب طالع ساخته دلیل شناخت
او کرد اینجا که تَتَبَيَّنُ الْأَشْيَاءُ بِأَضْدَادِهَا و اوقات روزها را نیز دایم نساخت بلکه آن دلیل را که شمس است قبض کرد یا فوت تا باز شب
در آمد و این هر دو زمان را که عبارتست از شب و روز جهت آرایش و آرامش خلق تعیین فرمود و در عین المعانی آورده که مد ظل
عبارتست بزمان فطرت که مردمان در ظلمت و حیرت بودند و شمس نور اسلام که طلوع جمال سید انام صلعم از افق کرام طالع
گشت و اگر آن سایه دایم بودی خلق در تاریکی ظلمت ماندی و بروشنی آگاهی نرسیدندی نظم گر نه خورشید جمال یار گشتی رهنمون
از شب تاریک غفلت کس نبردی ره برون صاحب کشف الاسرار گوید که این آیه از روی ظاهر معجزهٔ مصطفویست صلعم و بفهم اهل
حقیقت اشارة بقرب و کرامت وی اما بیان معجزه آنست که حضرت رسالت صلعم در سفری بوقت قیلوله زیر درختی فرود
آمد یاران بسیار همراه او بودند و سایهٔ درخت اندک بود حق تعالی بقدرة کامله و اظهار معجزهٔ نبوی سایه آن درخت را ممدود
گردانید چنانکه همه لشکر اسلام در آن سایه آسودند و این آیه نازل شد و نشان خصوصیت و قرب آنست که فرمود أَلَمْ تَرَ إِلَىٰ رَبِّكَ موسی را
بوقت رؤیت داغ لن ترانی بر دل نهاد و این حضرت را بی طلب فرمود که مرا می بینی و در من مینگری و دیگر چه میخواهی وَهُوَ الَّذِي
جَعَلَ و او آنکسیست که گردانید لَكُمُ اللَّيْلَ لِبَاسًا برای شما شب را پوشش تا در وی آرام گیرید همچنانکه در لباس آرام
میگیرید وَالنَّوْمَ سُبَاتًا و خواب را حق تا در آن آسایش یابید بقطع شواغل و صنایع وَجَعَلَ النَّهَارَ و گردانید روز را

نُشُوراً خداوند انتشار و پراکنده شدن در ان برای طلب معیشت و یا انکه مقرر کرده روز را یعنی نشار او از خواب بر انگیختن ما تند
بر انگیختن مردکان و این اشارتست بانکه خواب بیداری نمونهٔ موت و نشور است چه نوم شایبه موتست در قطع حیوة و نشور بر انگیخته
شدنست از خواب مانند بعث اموات بعد از موت و از لقمان حکیم که بآن ارشاد پسر خود نموده اینست که کفت ای پسر همچنانکه
بخواب میروی پس بیدار میشوی بهمین طریقه خواهی مرد و مبعوث خواهی کشت وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَاحَ و او
انکسی که فرستاد بادها را بُشْراً بشارت دهندکان بباران بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ پیش از نزول رحمت او که بارانست چه
وزیدن بادها غالبا دلالت میکند بر وقوع باران در ان زمان وَأَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم مِنَ السَّمَاءِ از ابر یا از آسمان
مَاءً طَهُوراً آبی پاک کننده که مزیل احداث و خبث است چنانکه در جای دیگر میفرماید که یُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ
بِهِ وَيُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ و بیان مسایل متفرعه احکام طهارة بر وجهی که در منهج الصادقین مذکورست حاصل که حق تعالی
میفرماید که بر وجه انعام و امتنان که فرو فرستادیم آن پاک کننده را که بارانست لِنُحْيِيَ بِهِ تا زنده کنیم بآن آب بَلْدَةً
مَيْتاً شهری مرده یعنی موضعی را که در وخشک سالی بوده یا مکانی را که در زمستان خشک و افسرده کشته زنده کردانیم
و تازه و تر سازیم وَنُسْقِيَهُ و بیاشامانیم او را مِمَّا خَلَقْنَا از انچه آفریده ایم أَنْعَاماً چهارپایان را وَأَنَاسِيَّ
كَثِيراً و مردمان بسیار را یعنی از اهل بادیها و ارباب قری و بلاد انرا انهار و منافع هست که بدان از آشامیدن
آب باران مستغنی اند وَلَقَدْ صَرَّفْنَاهُ و بدرستی که ما کردانیدیم باران را بَيْنَهُمْ میان ایشان در شهرهای مختلف
و اوقات متفاوت بصنعتهای مختلف یعنی بزرک قطره و ریزه و غیر آن از قلت و کثرت بحسب حکمت و مصلحت از ابن عباس
مرویست که حضرت رسالت صلعم فرموده که هیچ سالی نباشد که باران آن از سال دیگر بیشتر بود یا کمتر و لیکن حق تعالی تقسیم
آن فرموده میان بندکان خود برهر تقدیر که خواهد باین وجه که بجهت معصیت باران شهر ایشان را بشهر دیگر یا بیابانها
و دریاها بیران سازد بر این آیة احادیث فرموده که وَلَقَدْ صَرَّفْنَاهُ بَيْنَهُمْ و کویند معنی آیة آنست که مکرر کردیم ما سخن ابر و
باران را در قرآن یا سایر کتب لِيَذَّكَّرُوا بجهت انکه تدبر کنند بندکان در ان بحق نعمت صانع فرسیدا کند و بقدرتها
عارف شوند و شکر کذاری نمایند و عبرت کیرند بصرف آن از ایشان یا بسوی ایشان و بجهت آن ترک معصیت نمایند یا
داری کنند فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ پس ابا زدند بیشتر مردمان و قبول نکردند إِلَّا كُفُوراً مکر ناسپاسی و کفران
نعمت را و یا جحود ورزند و کفتند ما باران داده شدیم بجهت فلان ستاره و شبهه نیست که هر که عقیده اش این باشد
که باران از ستارکانست و ملطا آن هبوط و صعود کواکب است کافرست اما اکر معتقد چنین باشد که باران از خلق
و کواکب وسایط و امارات اند که حق تعالی برای نزول آن مقدر فرموده کافر نمیشود وَلَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا و اکر
میخواستیم هر آینه می انکیختیم فِي كُلِّ قَرْيَةٍ در هر دهی نَذِيراً پیغمبری بیم کننده اما ما بجهت تعظیم شان و علو مکان
تو و تفضیل تو بر سایر انبیا نبوة را بر تو ختم کردیم و ترا بر کافهٔ مردمان مبعوث ساختیم تا رو رسالت بر مقابل
سازاین نعمت را اثبات واجتهاد در دعوت و اظهار حق فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ پس فرمان مبر کافران را که ترا
بدین آیین خود دعوت میکنند وَجَاهِدْهُمْ و جهاد کن با ایشان بِهِ با ایشان یا بترک طاعت ایشان که دلالت

تطع دالت بران مراد آنست که کفار اجتهاد میکنند در ابطال حق پس تو در مقابله ایشان اثبات تما باطل و در محاجه لغت
ایشان اجتهاد نما و مجاهده کن جِهَاداً كَبِيراً مجاهده کردنی بزرک یعنی سخت و بسیار با همه ایشان
چه تو مبعوثی بر کافه عالمیان بحجج بینه در رفع و دفع شبهه باطله ایشان که اکبر جهاد نمودنست با اعدا ایشمیر
جد و جهد نمای و حدیث رَجَعْنَا مِنَ الْجِهَادِ الْأَصْغَرِ إِلَى الْجِهَادِ الْأَكْبَرِ اشارتست باین و برین دلالت میکند که
مجاهده و اجتهاد در حل شبهه مبطلین دین از اجل جهاد است و اعظم از ان میتواند بود که مراد مقاتله با
یعنی ای محمد باکفار جهاد و قتال نمای و بشمشیر آبدار و توفیق حضرت پروردکار بعد از ان تعداد نعم دیکر
میکند که دلالت تامه دارد بر قدرة کامله و میفرماید که وَهُوَ الَّذِي و او ستانکس که بحکمت شامله مَرَجَ
الْبَحْرَيْنِ بهم کذاشت دو دریا را یعنی مجاور و ملاحق هم ساخت بی انکه بهم آمیزند هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ
پس یکی آبست شیرین و بسیار خوش مزه که از فرط عذوبت واقع تشکیک است وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ و این دیکر آب
شور و تلخ یعنی بحر فارس و روم وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا و ساخت میان آن دو دریا بَرْزَخاً حاجزی و حایلی
از قدرة خود وَحِجْراً مَحْجُوراً و حرامی و محروم نارو اکر یکی بر دیکری غلبه کند یعنی میان آنها تا فرق بلیغ
پیدا کردیم بر وجهی که کویا یکی بدیکری میکوید که حِجْراً مَحْجُوراً یعنی از من دور شو و بمن آمیخته مشو همچنانکه کسی
آنرا بدشمن خود میکوید تا از شر او ایمن کردد و تحقیق این کلمه در بالا معلوم شد و تحقیق این سخن درین مقام
آنست که حق تعالی بقدرة کامله خود حاجزی و مانعی در میان این هر دو دریا پیدا کرده تا بهم مختلط نشوند و با
تمام منع فرموده انکه مِلْحٌ أُجَاجٌ افساد کند در عَذْبٌ فُرَاتٌ انرا از عذوبة خود متغیر کرداند و بعضی حِجْراً مَحْجُوراً
محدود داشت بین البحرین حدی معین و مقرر کردیم مانند دجله که میان دو دریا کشیده است و نیکذارد که هر دو
بهم رسند و طوی یکدیکر را فاسد کنند و کویند مراد بحر عذب بحر عظیمست مانند نیل و سیحون و دجله و جیحون
و بحر ملح و سایر دریاها و برزخ میان آنها یا بادهاست و شهرها که بینهما واقع شده اند و بنا برین قدرة در فصل آن
و اختلاف صفت یا انکه مقتضای اجزای هر عنصری آنست که متلاحق و متشابه یکدیکر باشد در کیفیت وَهُوَ الَّذِي
خَلَقَ و اوستانکسی که آفرید از محض قدرة مِنَ الْمَاءِ بَشَراً از آب آدم را یعنی آبی که طینت او را تخمیر کرده
یا انکه آب را جزئی از ماده بشر کردانید تا مجتمع شود صفت سلامت و قبول اشکال و هیئت بشریت کند بسهولت
یا خلق کرد جنس آدمی را از آب منی فَجَعَلَهُ پس کردانید او را نَسَباً وَصِهْراً خداوند نژاد و پیوند یعنی انسا
برد و قسم تقسیم فرموده ذکور که انسان بدیشان بود چنانکه فلان بن فلان و اناث که مصاهرت و دامادی بایشان و جود
کیرد مانند اینست قوله تعالی فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَى و از امیر المومنین علی مرویست که نسب انچه حرام باشد
و صهر انکه نکاح آن حلال باشد چون دختران عم و عمه و از ضحاک مرویست و از قتاده نقلست که نسب هفت صنف اند و صهر
پنج صنف که حق تعالی ذکر ایشان فرموده در آیه کریمه حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ تا آخر و کویند نسب پسرانند و صهر دختراند وَكَانَ رَبُّكَ
و هست پروردکار تو قَدِيراً توانا بر آفریدن بنین و بنات و ذکور و اناث که متقابل اند مخلوق از ماده واحده با عضا

مختلف و اطباع متباعد و گاه هست که از نطفه واحد دو توامان که ذکریست و انثی ایجاد میفرماید جلت عظمته و
قدرته از سدی که یکی از مفسران و مشاهیر رواتست روایتست که این آیه در شان عالیشان پیغمبر صلعم و علی ابن ابی طالب ع نزول یافت
و مناسبت بر تزویج حضرت خیر النسا فاطمه زهرا ع و شاه اولیا دامادی آنحضرت بحضرت پیغمبر ص و از ابو قتیبه روایت
که گفت از محمد بن سیرین که یکی از رواة معتبره اهل سنت شنیدم که گفت این آیه در شان عالیشان حضرت شاه ولایت
پناه امیر المومنین علی ع نازل گشت که پیغمبر خدا صلعم تزویج کرد فاطمه علیها السلام را بوی چه آنحضرت جامع نسب و سبب بود
اما نسب بجهت آنست که پسر عم پیغمبر خدا بود و اما سبب زیرا که شوهر دختر وی بود و هیچکس از صحابه جامع این دو صفت
نبود مگر او و از حضرت رسالت پناه ص روایتست که حق تعالی خلق علی کرد در صلب آدم ع و بصلب شیث رسانید و بعد از آن
از صلب طاهرین بارحام طاهرات نقل میکرد تا بصلب عبد المطلب رسید آنگاه او را دو نصف کرد یک نصف آنرا در صلب
عبد الله نهاد و نصف دیگر را در صلب ابی طالب از اولهم آفرید که محمدم و مرا نبوة و رسالت و کتاب کرامت فرمود و از دوم
علی را خلق کرد و ویرا ولایت و طهارت و سخاوت و شجاعت ارزانی فرمود فذلک قوله تعالی وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ
نَسَبًا وَصِهْرًا فانا و علی خلقنا من نور واحد مرا و علی را از یک نور ایجاد فرمود و ابو احمد بن داود بن سلیمان از امام
علی بن موسی الرضا ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که از آبای کرام خود شنیدم که امیر المومنین ع فرمود که رسول خدا روزی
مرا گفت که ای علی ترا سه چیز داده اند که مرا نداده اند یکی آنکه پدر زنی چون من ترا داده اند دوم جفتی چون فاطمه و سیم
فرزندانی چون حسن و حسین و از امام جعفر صادق ع روایت که امام حسین ع فرمود که روزی با برادرم حسن ع در
بعضی کوچهای مدینه میرفتیم جابر بن عبد الله انصاری و انس بن مالک می آمدند چون جابر نزد ما رسید در دست و پای ما
افتاد و بوسه بر دست و پای ما میداد و انس او را ملامت کرد که تو مردی بزرگ سالی و مکان و مرتبه که تراست از رسول این حال
مناسب آن نیست جابر گفت ای انس ملامت من مکن و خاموش شو که من از رسول ص چیزی شنیده ام در حق ایشان که گمان
نداشتم که هیچ آدمی را آن باشد انس گفت آن چیست گفت شنیدم از رسول که فرمود چون خدای خواست که مرا بیافریند
نطفه بیافرید از نور سفید و در صلب آدم نهاد و بعد از آن از اصلاب طاهرین بارحام طاهرات منتقل میساخت تا بصلب عبد
المطلب رسانید پس آنرا دو نیم کرد یک نیم بعبد الله داد و یک نیم بابی طالب از عبد الله من بوجود آمدم و از ابی طالب علی
آنگه نور من بفاطمه نقل کرد پس از علی و فاطمه حسن و حسین بوجود آمدند و از ایشان طاهر و مطهرند اما نطفه فاطمه بحسن انتقال
کرد و نطفه علی بحسین و بعد از آن از صلب حسین آن نطفه منتقل خواهد شد با ائمه هدی تا بقیامت و در خبرست که رسول
خدا صلعم فرمود که روزی فرشته نزد من آمد که قبل از آن نیامده بود و مرا خطابی کرد که پیش کسی نگفته بود و آن این بود که السلام
علیک یا اول یا آخر یا حاشر گفتم ای ملک این چه خطابست گفت تو اولی باین معنی که اولین کسی که سر از خاک بردارد در روز
قیامت تو باشی و آخری باین معنی که ختم پیغمبرانی و حاشری باین وجه که حشر در روز قیامت بتو و امت تو باشد گفتم چه
نام داری گفت محمود گفتم ای محمود بچه کار نزول یافتی گفت بُعِثْتُ لِتَزْوِيجِ النُّورِ مِنَ النُّورِ آمده ام بتو تا تزویج نمایی نور را
بنور گفتم این دو نور کیستند که بهم تزویج نمایم گفت فاطمه و علی و حکم الهی چنانست در زمین در میان ایشان عقد نکاح کنی

که حق تعالی در آسمان

که حق تعالی در آسمان عقد نکاح ایشان بست من گفتم سمعا و طاعة و چون برخاست بر میان هر دو کتفش نوشته
دیدم و آن نوشته این بود که لا اله الا الله محمد رسول الله و علی ولی الله ایدته بعلی و نصرته بگفتم ای محمود چند
گاه هست که میان دو کتف تو این نوشته است گفت قبل ان یخلق الله آدم باربعة و عشرین الف عام یعنی پیش از آنکه خدا
آدم را آفرید به بیست و چهار هزار سال و چون این فرشته برفت حضرت رسالت ص فاطمه را بعلی ع تزویج فرمود و
خوارزمی از ابو العلاء حافظ همدانی روایت کرده و او از حسن بن علی و او از پدر بزرگوار خود که آنحضرت فرمود که در خانه
ام سلمه نشسته بودم که ناگاه فرشته بر آن حضرت نازل شد که بیست سر داشت و بروایت کلبی بیست و سه سر داشت و در هر سری
هزار زبان و در هر زبانی بلغتی تسبیح و تقدیس خدا میکرد که مشابه بلغت دیگر نبود و کف دست او فراختر از هفت آسمان
و هفت زمین بود پیغمبر پنداشت که جبرئیل است فرمود که ای جبرئیل هرگز باین صورت نزد من نیامده آن فرشته گفت
من جبرئیل نیستم نام من صرصائیل میگویند حق تعالی مرا بتو فرستاده تا تزویج کنی نور را بنور گفتم کرا بکه گفت ابنتک
فاطمة بعلی بن ابی طالب ع و بیان تزویج فاطمه ع بروایت امیر المومنین ع و عبد الله عباس و عبد الله مسعود و جابر بن
عبد الله انصاری و انس بن مالک و ام سلمه بر طریقی که در مناقب خوارزمی و کتاب ذریة طاهره و کشف و غیره با
اختلاف الفاظ بین وارد است که چون فاطمه بحد بلوغ رسید اکابر قریش از اهل شرف و مال بخواستگاری وی برخواستند
رسول ص هر یکی را جوابی میداد و ابو بکر خواستگاری نمود و گفت یا رسول الله مرا رغبتست که فاطمه را بمن
دهی چه تو سابقه اسلام و صحبت من میدانی و این معنی را سه مرتبه تکرار کرد و در مرتبه سیم حضرت فرمود که کار فاطمه
بمن نسبت ندارد بلکه بمشیت الهی بازگشته است بهر که خواهد دهد عمر نیز آمد و خواستگاری نمود چنین جواب شنید
پس عمر با ابو بکر ملاقات کرده گفت گمان من چنانست که رسول میخواهد دختر خود را بیکی از اشراف عرب دهد که
او را مال و منال بسیار داشته باشد و صاحب قبایل و عشایر باشد تا با او قوی شود اکنون در پی بودند که عبد الرحمن
بن عوف رسید گفت چه میگویید ایشان او را برین قصه مطلع ساختند عبد الرحمن گفت من بروم و خواستگاری
کنم و گمان من چنانست که مرا اجابت کند چه مرا مال و ضیاع و عقار بسیار است و رسول درویش است و ممکن است
که بمال مایل شده دختر بمن دهد پس جامهای نیکو در پوشید و خود را ببوی خوش معطر گردانید و نزد رسول الله آمد
و خواستگاری کرد حضرت هیچ جواب نداد عبد الرحمن گمان برد که بجهت تعیین صداق توقف کرده گفت یا رسول الله
چندین شتر و گاو و گوسفند و زر و سیم بصداق بدهم حضرت در غضب شد و دست مبارک دراز کرد و کفی سنگ
ریزه برداشت و در کنار عبد الرحمن ریخت همه در و مرجان گشت و گفت این را بردار تا مال تو بیشتر شود و
بعد از آن فرمود که نگفتم که کار فاطمه با اراده الهی باز بسته تا بکی که خواهد دهد و الله که اگر بعد از این کسی دیگر
خطبه او کند شکایت او را بخدا کنم عبد الرحمن منفعل شده بازگشت پس روزی ابو بکر و عمر و سعد بن معاذ مجتمع شده
گفتند رسول خطبه سادات و اشراف قریش رد فرمود گمان ما آنست که رسول فاطمه را بعلی خواهد داد پس بطلب امیر المومنین
برخواستند و او را در نخلستان بعضی انصار یافتند که آنرا آب میداد باجرة چون ایشان را بدید بر طبیعت که حق وی بود

حاضر ساخت تا بخوردند و ایشان صورت حال بعرض رسانیدند ابوبکر گفت یا علی خدای تعالی جامع فضل و شرف و سخاوت
و شجاعت در وجود تو جمع کرده و ترا بانواع کرامت مخصوص ساخته و هیچ خصلتی از خصایل پسندیده ندانیم مگر که
در تو موجود است و مکان و مرتبه و قرابت و صحبت و متابعت تو با رسول بر هیچکس پوشیده نیست اشراف قریش خواستگاری
کردند و رسول ابا کرد و تو خطبه نکردی امتناع تو ازین جهت و تو میدانی که شرف دنیا و آخرت در نکاح او باز بسته است
و کان ما آفت که خدا و رسول او را برای تو بازگرفته اند حضرت از استماع این سخن آب در دیده مبارک بگردانید
که مرا رغبت بسیار است اما مانع خطبه دو چیز است درویشی و تنگدستی و دیگر حیا از حضرت رسالت که در مواجه این
سخن را باو باز گویم ایشان گفتند ترا بهر حال خطبه باید کرد و او را برین تحریص نمودند پس امیرالمؤمنین بخانه آمد و تبدیل
جامه نمود و بدر حجره رسول خدا آمد و رسول در حجره ام سلمه بود پس در بزد رسول در زدن او را شناخت
پیش از آنکه گوید من علی ام رسول فرمود ای ام سلمه در بگشا تا او در آید ام سلمه گفت نه خدا ما را فرموده که از مردان پنهان شوم
فرمود ای ام سلمه این مردیست که احمق و سبک بار نیست بلکه او برادر و پسر عم منست و دوستترین خلقان نزد من ام سلمه گفت من برخاستم
و در بگشادم و بخدا که در را نگاه داشت تا که من پنهان شدم و بعد از آن درآمد و گفت السلام علیک یا رسول الله و
رحمة الله و برکاته رسول گفت و علیک السلام و رحمة الله و برکاته و نزد رسول بنشست و سر در پیش افکند و میخواست
سخن بگوید و حیا مانع او میشود رسول فرمود که یا علی سخنی و حاجتی که داری بگوی وی خاموش شد حضرت فرمود که شاید
که تو بخطبه فاطمه آمده باشی گفت بلی یا رسول الله حضرت فرمود چه خواهی مقتضی و رواست پس امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که یا رسول الله
تو دانی که در زمان طفولیت مرا از پدر پذیرفته و بجای فرزند نگاه داشته و همیشه از پدر و مادر بر من مشفق تر بوده
و آداب علوم دینیه مرا تعلیم داده تو دانی که ذخیره من در دنیا و آخرت جز تو نیست و حق من و قرابت سابقه من از اسلام بر
تو پوشیده نیست و من شنیدم که تو گفتی هر سببی و نسبی منقطع شود مگر سبب و نسب من بعد از آن گفت یا رسول الله من بخطبه
فاطمه آمده ام و طمع دارم که دست رد بر روی من نیفشانی و امیدوارم که حق تعالی بالطاف عمیم خود ازو نتایج طیب و طاهر
ایجاد فرماید رسول ازین سخن خندان شد و فرمود یا علی چیزی داری که آنرا بصداق فاطمه بدهی تا از آن صرف زفاف کند گفت
یا رسول الله بر تو مخفی نیست که مرا غیر از اسبی و شتری آبکش و تیغی و زرهی نیست حضرت فرمود اسب و تیغ ترا در جهاد بکار
آید آنرا نتوان فروخت و شتر نیز احتیاج داری تا تو باری که داشته باشی بر روی نهی برو و زره را بفروش که چندان ضرورتی
ندارد جهت او بر دشمن غالب میشوی پس امیرالمؤمنین علیه السلام فرحناک شده از نزد رسول الله بیرون آمد و بمصلای خود رفت و بنماز
مشغول شد رسول سلمان را گفت برو و امیرالمؤمنین را بخوان سلمان آمد و گفت اجب رسول الله اجابت کن رسول
خدای را امیرالمؤمنین علیه السلام نزد رسول آمد حضرت رسول چون او را بدید گفت بشارت باد ترا ای علی حق تعالی فاطمه را بتو
تزویج فرموده در آسمان پیش از آنکه من او را بتو دهم در زمین و در ینحال فرشته بمن آمد که پیش از وی بمن نیامده بود
و مرا گفت مژده باد ترا ای محمد باجتماع شمل و طهارت نسل من گفتم نام تو چیست گفت بطائیل یکی از موکلان بر قایمه
از قوایم عرش و من از خدای درخواستم تا این بشارت از جانب او بتو رسانم و جبرئیل بر اثر من می آید تا تفصیل احوال

بسمع شریف تو رساند پس در عقب جبرئیل نازل شد و مرا بشارت داد و گفت یا رسول الله حضرت عزت امر فرموده
بملائکه مقربین تا در آسمان عقد نکاح بستند میان فاطمه و علی پس حریری از حریرهای بهشت در دست من نهاد
و بر آنجا چیزی نوشته بود گفتم یا روح الامین این نوشته چیست گفت بر اینجا نوشته که حق تعالی نظر کرد بر زمین و
ترا برگزید برسالت و بار دیگر اطلاع فرمود بر آن و برای تو برادری و مصاحبی و وزیری برگزید و دختر ترا بوی
داد گفتم آن کیست گفت علی ابن ابی طالب است که برادر دینی و پسر عم نسبی و وزیر و خلیفه تست و حق تعالی امر فرمود
خازنان بهشت را تا بهشتها را آراسته شدند و بغرف و منازل آن خطاب رسید تا بانواع حلی و حلل و جواهر آراسته
و حور العین را فرمود تا خود را بیاراستند و بقرائت سوره یس و طه و طواسین مشغول شدند و بادهای بهشت
را فرمان رسید تا انواع عطر و طیب برداشتند و در بهشت پراکنده ساختند و فرشتگان همه آسمان چهارم حاضر
آمدند نزدیک بیت المعمور و منبری از نور بنهادند و این آن منبر است که آدم بر آن خطبه خوانده در وقتی که حق تعالی او را
تعلیم همه اسما فرمود و بفرشته که نام او راحیل است و افصح ملائکه خطاب آمد که بر بالای منبر رفت و خطبه فصیحه مشتمل
بر حمد خدای ادا کرد و بعد از آن گفت ای فرشتگان من کنیز خود را به بنده خود دادم پس فرشتگان را همه برین گواه کردم
و این نوشته گواهی فرشتگانست برین تحریر یعنی حق تعالی فرموده تا آنرا عرض کنم بر تو و مهر از مشک بر آن نهم و برضوان که خازن
بهشت است بسپارم و درخت طوبی را فرموده تا آنچه داشت از حلی و حلل نثار کرد بعد از آن ابری فرستاد تا در و یاقوت
و انواع جواهر نثار کرد و فرمود تا فرشتگان سنبل و قرنفل بر افشاندند و حور العین بچیدند و بیکدیگر میدهند و بآن
فخر میکنند تا روز قیامت و میگویند که این نثار تزویج فاطمه زهراست بنزدیک شما تا روز قیامت رسد بر صراط با
یستید و هر که بر شما بگذرد که اشتغال جز از محبت علی در دل او باشد و محبت فاطمه و فرزندان او این جواز که مضمونش
برات از آتش دوزخ و رسیدن بهشت نعیم بوی دهید او را به بهشت رسانید بحساب و این حکایت که من گفتم پیش از آنکه
خلقان را آفرینم پس جبرئیل گفت که روزی که قیامت باشد بر صراط بایستم و این فرشتگان با من باشند و آن طومارها
در دست گرفته چون یکی از شیعیان و دوستان علی و اولاد او بگذرند این نامه را بدست راست او نهند و در عنوان آن
نوشته براءة من العلی الجبار لشیعة علی و فاطمة من النار پس برای ایشان مرکبان از نور بیاورند بازینها از یاقوت
سرخ و فرشهای آن از حریر و دیبای سبز شیعیان علی بر آن نشسته فرشتگان در پس و پیش ایشان هیچکس نرسیده مگر
که از نور ایشان دور شوند و بتعظیم تمام در پی تا بر در بهشت و آن طومارها بیرون آرند و گویند ای مهمان بیایید
و جوار خدا را بخوانید رضوان و خازنان بهشت گویند که اولیاء الله ادخلوها بسلام آمنین پس درهای بهشت
بروی ایشان بگشایند و آنرا با علی درجات رسانند و در علیین ایشان را رفیق تو و علی و اولاد او گردانند بعد از آن
پیغمبر خدا فرمود که هر که خواهد که حق تعالی او را چنان زنده دارد که ما را و چنان میراند که ما را او در قیامت او را با اهل
و در درجه ما باشند باید که با تو ولا کند و از دشمنان ما تبرا نماید و دوستان ما را دوست دارد و دشمنان ما را دشمن
دارد و لعنت کند ایشان را که حق تعالی ایشان را لعنت کرده بزبان پیغمبران و فرشتگان و جمله خلقان پس رسول فرمود که جبرئیل

مرا گفت که منادی ندا کرد از عرش که ای فرشتگان من و ساکنان بهشت برکت باد شما را بر تزویج فاطمه و علی که من بر ایشان برکت کردم
و راحیل گفت بار خدایا کدام برکت باشد عظیم‌تر از کرامت تو ایشان را و بشارت تو ایشان را به بهشت و حال آنکه ایشان هنوز
در دنیااند حق تعالی فرمود یا راحیل از برکت بر ایشان آنست که ایشان را بر محبت جمع کردم و از فرزندان ایشان امامان بندگان
گردانیدم تا ایشان شرایع دین و احکام و آداب مرضیه تعلیم کنند و بایشان حجت لازم گردانم بر خلقان تا بروز قیامت پس
جبرئیل گفت مرا خدا امر کرده که ترا اعلام کنم تا فاطمه را بعلی دهی بعقد نکاح و ایشان را بشارت دهی بدو فرزند نیک و نجیب و طاهر
و فاضل در دنیا و آخرت یا علی فرشته حالی از نزد من رفت و من در حال کس فرستادم و عزم کردم که بامر خدا امتثال نمایم
در باب تزویج فاطمه بتو پس امیر المومنین ع سجده شکر بجای آورد و حضرت رسول وی را گفت برخیز و بمسجد رو که من
در عقب تو می‌آیم تا آنچه ملک تعالی ما را امر فرموده بجای آوریم در حضور مهاجر و انصار و ذکر فضیلت تو کنم تا آن قدر که چشم
تو و دوستان تو بدان روشن گردد امیر المومنین ع گوید که من از نزد رسول بیرون آمدم و از خرمی ندانستم که چگونه
براه میروم و در راه بعبد الرحمن بن عوف رسیدم و او را گفتم که رسول ص فاطمه را بمن داد و فرمود که حق تعالی او را بتو داد
و عقد شما را در آسمان بستند و رسول در اثر من می‌آید تا این حدیث را بر مهاجر و انصار بیان کند عبد الرحمن بازگشت
و با من بمسجد آمد و رسول شادمان در عقب ما برسید و بلال را گفت تا منادی کرد و همه مهاجر و انصار را در مسجد
جمع کرد پس آنحضرت نزدیک منبر رفت و بنشست تا همه مردمان بجای خود نشستند و آنگاه بر منبر رفت و خطبه فصیح
ادا کرد و بعد از آن گفت ای مهاجر و انصار بدانید که جبرئیل نزد من آمد و مرا خبر داد که خدای تعالی فرشتگان را نزد
بیت المعمور جمع کرد و ایشان را گفت که گواه باشید که من فاطمه زهرا را بعلی بن ابی طالب دادم پس بنشست و گفت ای علی
برخیز و برای خود خطبه کن امیر المومنین ع برخواست و خطبه فصیح مشتمل بر حمد الهی بخواند و بعد از آن فرمود که یا
ای معشر مردمان که رسول خدا دختر خود را فاطمه بمن داد پس از وی پرسید و گواه باشید که من راضی شدم همه مردمان گفتند
که راضی شدی یا رسول الله فرمود که راضی شدم و نیکو دامادیست او مرا و نیکو برادریست او مرا و سید بهترین مردمانست در
دنیا و آخرت و از جمله صالحانست پس امیر المومنین ع برخواست و سر بر زمین نهاد و شکر خدا را بتقدیم رسانید پس اصحاب
مبارک باد گفتند حضرت رسالت ع بفرمود تا طبقی خرما بیاوردند و همه از آن بخوردند و تبرک بخانه بردند رسول بحجره رفت
و زنان را فرمود که بدین شادی و خرمی دف بزنید دف زدند و از هر جانب ندای مبارک باد بر آوردند آنگه رسول امیر المومنین را
گفت برو و زره را بفروش تا درین کار صرف کنی امیر المومنین گفت زره را ببازار بردم اعرابی بمن رسید و گفت یا علی این
زره را چند میفروشی گفتم پانصد درم دست در آستین کرد و صره که پانصد درم بود بیرون آورد و بمن داد و من زره را
باو دادم و درمها را نزد رسول آوردم مرا گفت چه کردی گفتم بپانصد درم فروختم و اینک درمها گفت بکه فروختی گفتم
باعرابی گفت وی را شناختی گفتم نه فرمود که آن جبرئیل بود پیش از آنکه تو باز آیی او زره را بمن داد پس سلمان را بخواند و مشتی از آن
زر باو داد و گفت برای فاطمه چیزی که مایحتاج او باشد بخر و بلال را برفاقت او فرستاد و آن شصت و سه درم
بود بستری که حشو آن پشم بود بچهار درم بخریدند و مقنعه بچهار درم و حصیری و آنچه بکاری بایست از بالشی که از لیف خرما

بود و گلیمی و مشک آبی و کوزه و سبوی چند و مطهره و جامه‌باری از چشم این جمله بخرید و رسول ص در خانه ام سلمه بود آنها را آوردند
و پیش آوردند ام سلمه چون نظر بر آن کرد بگریست و گفت بار خدایا برکت کن آل محمد را پس باقی درمها را به ام سلمه داد و گفت
نگاه دار تا وقت حاجت پس امیر المومنین یکماه توقف کرد و شرم میداشت که اظهار زفاف نماید و هر وقت رسول الله
صلی الله علیه و آله در خلوت گفتی یا علی بهترین زنان جهانرا بتو دادم چه نیکو و زیباست و چه نیکو بیداری بگاه مهر گفت
ای برادرم چرا طلب زفاف نمیکنی تا باجتماع شما چشم ما روشن شود گفتا ای برادر والله که رغبت من بی نهایت است
لیکن حیا مانع من میشود گفت بیا تا برویم و من این حدیث را برسول عرض کنم پس برخواست و روان شدند در راه
ام ایمن خادم رسول صلی الله علیه و آله بایشان رسید و گفت کجا میروید گفتند نزد رسول میرویم جهت طلب زفاف
فاطمه گفت شما باز گردید که این کار تعلق بزنان دارد و من ایشانرا بگویم و تعیین وقت نمایم پس نزد ام سلمه آمد
و این حدیث با او گفت ام سلمه و زنان دیگر نزد رسول را حاضر کرد چون رسول بخانه آمد گفت سبب اجتماع شما
چیست گفتند برای کاری که اگر خدیجه بودی چشمش بدین کار روشن شدی رسول ع چون نام خدیجه بشنید
بگریست و گفت مانند خدیجه کجا یافت شود مرا تصدیق کرد وقتی که قوم تکذیب من کردند و ایشان بود
زمانی که مردمان مرا مستوحش میکردند و قوه داد مرا بر دین خدا و مواسات کرد با من در نفس و مال و زمان
و خدای مرا امر کرد تا بشارت دادم او را به بهشت بخانه از زمرد سبز زنان گفتند یا رسول الله هرچه تو از خدیجه گویی
چنین است خدای تعالی خشنود باد از او که او یا رسول الله برادر و پسر عم تو التماس زفاف دارد و منتظرست تا
جواب آید و حیا مانع او میشود که خود عرض نماید گفت ای ام ایمن وی را طلبیده نزد من حاضر گردان چون
حاضر گردانید پس نزد رسول بنشست شرم زده و سر در پیش افکنده پس ام سلمه را گفت آن درمهای فاطمه
را که بتو دادم بیاور ام سلمه آنرا حاضر گردانید حضرت از آن مشتی برگرفت و به امیر المومنین داد و گفت برو
روغن و خرما بخر برفت و آنچه رسول فرموده بود بخرید و مشتی دیگر ببلال داد که جامه و طیب بخر برفت و آنچه
رسول فرموده بود بخرید و سعد معاذ بیامد و ده گوسفند و گاوی و شتری بهدیه آورد و همچنین سعد بن ربیع و ابو
ایوب انصاری و عبد الرحمن بن عوف و بسیاری از یاران می‌آمدند و شتر و گاو و گوسفند و گندم می‌آوردند تا هدیها
بسیار جمع شد پس رسول فرمود تا گندم را آرد کردند و نان پختند و امیر المومنین را گفت تا این گوسفند و گاو
میبایدکشت پس آنحضرت امیر المومنین میکشت و پوست میکند و رسول پاره پاره میکرد و چون روز شد تمام کشته
بودند پس اصحاب را جمع کرد و فرمود که امروز روز خرمیست مرا یاری دهید تا ولیمه علی بسازیم اصحاب برهنه شدند
و دیگها بر بار کردند و رسول چون خدمت ایشان بدید دعای خیر در حق ایشان بتقدیم رسانید چون دو ساعت
از روز بر آمد همه طعامها پخته بودند پس امیر المومنین با پیغمبر صلی الله علیه و آله جمله مهاجر و انصار را از ذکور
و اناث و خورد و بزرگ را حاضر کردند پس سفرها و حصیرها بیفکندند و طعام بکشیدند و همه اهل مدینه از آن
طعام بخوردند و سیر شدند و هرچه خواستند بخانه خود بردند و هنوز طعام بسیار بماند ببرکت رسول و اهل بیت

روز دیگر آنحضرت مردمانرا بخواند تا بیامدند وآن طعامرا بخوردند بغیر از گوسفند ابوایوب هیچ طعامی باقی نماند ابوایوب
گفت یا رسول الله بجهت آنکه این هدیه حقیر است از من قبول نمیکنی بخدای که من غیر از این نداشتم و الا فدای تو واهل
بیت تو کردمی فرمود که یا ابوایوب بلا آنکه علی خواست که گوسفند تو را بکشد جبرئیل گفت او را در آنحضرت ذبح مکن که در او امری
عجیب تعبیه است پس بزید بن جبیر انصاری را امر کرد تا آنرا بکشت و پوست بکند و بپخت پس فرمود که استخوانهاش
مشکن و چنان کرد پس دیگر باره اصحاب را جمع کرد و همه از آن سیر شدند پس امر کرد تا استخوانهاش جمع کردند و
همه را در پوست وی نهادند پس رسول دعا کرد تا حق تعالی او را زنده ساخت و آنرا با ابوایوب داد حق تعالی از نسل آن
گوسفند برکت بسیار داد و چون متفرق شدند ام سلمه و ام ایمن و سوده و حفصه و سایر زنان مهاجر و انصار را
جمع کرد و فرمود که بکار سازی فاطمه مشغول شوید و قیام نمایید پس حضرت فاطمه را آرایش کردند و زینت دادند رسول
بدیدن فاطمه مسرور شد و فرمود که فاطمه من از میوه بهشت آفریده شده روزی جبرئیل بمن آمد و سیبی از بهشت آورد و
گفت این سیب بخور و با اهل بیت خود موافقت کن که خدای تعالی برکت این روزی کرداند ترا دختری که سیده زنان اولین
و آخرین بود من چنین کردم فاطمه از آن بوجود آمد او حوری نسبت و اصل او از بهشت و مرجع او بهشت خواهد بود
پس امیر المومنین را فرمود که یا علی اماده باش که اهل ترا بخانه تو آورند امیر المومنین ع فرماید که من نیز برخواستم و
فرمودم تا خانه را برفتند و طنابی بدیوار بند کردم تا جامه بران افکند و پوست گوسفندی بیفکندم و بالشی از لیف خرما
و آنچه خریده بودند از جهاز فاطمه بخانه من نقل کردند پس دختران عبد المطلب و زنان حضرت رسالت ص با زنان
مهاجر و انصار فاطمه را آراسته و پیراسته و چادر عصمت بر سرش افکندند و تکبیر و تحمید گویان او را از خانه بیرون
آوردند و هفتاد حوری بکرد او در آمدند و میگفتند لا اله الا الله محمد و اهل بیته علی الله جر کرامی الله محمد و
اهل بیت او بر خدای و جابر بن عبد الله انصاری روایت کند که رسول امر فرمود تا استر شهبا را که دلدل نام داشت زین
کردند و حضرت فاطمه را بران سوار کردند و سلمان را امر کرد تا عنان آنرا بگرفت و رسول با مردان اهل بیت از حمزه و عقیل
و جعفر و غیر آن سلاح بسته پیش و پس میرفتند و در مناقب از ابن عباس نقل است که جبرئیل با هفتاد هزار فرشته از پس
ایشان میرفتند و در کشف الغمه آورده که جبرئیل لجام دلدل داشت و اسرافیل رکاب و میکائیل پالام تا فاطمه بر بالای آن نشسته
باشد و زنان رجز گویان در عقب میرفتند و ذکر خدای تعالی و حمد او میکردند تا بدر سرای امیر المومنین رسیدند
مردمان برگشتند چون حضرت فاطمه را باندرون بردند حضرت رسول ص در خانه رفت و علی را در مسجد بود
کس بطلب او فرستاد حضرت امیر حاضر کردید حضرت رسول او را بنزد خود بنشاند ام ایمن را فرمود تا حضرت فاطمه را
بیاورد دو دست او را بدست امیر المومنین علی ع داد و فرمود که بگیر که تو سزاوارتری و نیکو داماد و برادر و نعم الصاحب
ما بعد از آن فرمود مرحبا بحرین یلتقیان مرحبا بمرج البحرین یلتقیان مرحبا بدو دریا که بهم رسیدند و بدو
که بهم پیوستند پس فاطمه را گفت پیش او مانند کنیزان باش تا او چون بنده باشد و علی را گفت نیکو زنیست زن تو
و فاطمه را گفت نیکو شوهریست شوهر تو آنگه بیرون آمد و عصابه در دست گرفت و گفت خدای تعالی پاک کرداناد

ونسل شمارا من بعلم با آنکه باشما بصلح است و بجنگم با آنکه باشما بجنگ است و شمارا بخدای میسپارم پس نماز امر کرد تا
بازگشتند و هریک بخانه خود رفتند پس امیر المومنین بحضرت فاطمه گفت ای دختر رسول خدا دستوری باشد تا اوراد
ورد خود کنم گفت صواب باشد و او نیز برخواست و در عقب او بایستاد و نماز میگذاردند تا صبح بر آمد رسول بیامد
و ایشان بجهت سرمای بامداد در جامه خواب بودند چون رسول بیامد خواستند که برخیزند رسول ایشانرا سوگند
داد که بر حالت خود باشید پس بیامد و بر سر بالین ایشان بنشست و پایهای مبارک خود را در اندرون گلیم کرد
پای او را امیر المومنین بر گرفت و پای دیگر فاطمه حضرت امیر المومنین را گفت نیکو یار دیدی فاطمه را بر طاعت خدای
و بفاطمه نیز همین گفت پس کوزه آب طلبید و آیاتی از قرآن بران خواند و باد در ان دمید و امیر المومنین را گفت باز
خود نیز باز گذار روی همچنان کرد رسول آن بقیه را بر روی و سینه امیر المومنین ع ریخت و گفت اذهب الله عنک
الرجس و طهرک تطهیرا و بعد از آن قدری دیگر آب طلبید و آیتی چند از قرآن بران خواند فاطمه را گفت باز خود
و بازه بگذار فاطمه نیز کرد رسول آنرا بر روی فاطمه ریخت و گفت اذهب عنک الرجس و طهرک تطهیرا پس دعای خیر
در حق ایشان بتقدیم رسانید و کمان برد که ایشان بهمین طریق همه شب با یکدیگر خسبیده بودند جبرئیل بیامد
و رسول را از احیای ایشان خبر داد و این آیه آورد که تتجافی جنوبهم عن المضاجع تا آخر روز دیگر رسول ص
نزد ایشان آمد هریک را در گوشه یافت که بطاعت مشغول بودند دست ایشانرا بگرفت و بر نطعی که از خدیجه
بود نشانید و فرمود که باید که با یکدیگر در یکجا باشید پس طعامی مهیا ساختند و یکجا با هم بخوردند و رسول ایشانرا
بخدا سپرد و بمسجد آمد و هر شب بنماز مشغول شد و ایشانرا دعا میکرد روز سیم پیش از نماز صبح بخانه آمد ایشان خرم
عیار بودند حضرت امیر المومنین را گفت که یکساعت بمسجد رو و بعد از آن فاطمه را گفت ای دختر من آگاه باش که من ترا
بمردی داده ام که با سلام از همه در پیش و علم او از همه بیش است و حلم و زهد و سایر اخلاق حسنه او از همه زیاده است
و بدانکه خدای تعالی نزاد آسمان بعلی داد و من نزاد زمین با و دادم و او سجانه بر زمین نظر فرمود دو مرد از اهل
آن بر گزید یکی پدرت و یکی شوهرت بایدکه در بارهٔ او عصیان و نافرمانی نکنی و آنچه او فرماید آن مبادرت کنی
پس دست بر داشت و گفت بار خدایا ایشانرا الفت ده و فرزندان ایشانرا وارثان بهشت کردان و بر نسل ایشان
برکت فرمای و ایشانرا امامان بندگان خود کردان پس بمسجد آمد و گفت یا ابا الحسن نیکو بخت زنیست زن تو و او از
حوران بهشتست چه او از میوه بهشتست با او مدارا کن که او پاره ایست از من هرکه او را بخشم آرد مرا بخشم آورده باشد
و هرکه او را شاد کرداند مرا شاد کرده خدای تعالی از خشم او خشم گیرد و از رضای او راضی شود امیر المومنین فرمود
بخدا سوگند که چون این سخن از پیغمبر شنیدم هرگز فاطمه را بغضب نیاوردم و چیزی که موجب کراهیت او باشد از من صادر
نشد تا که برحمت خدا انتقال یافت و وی نیز هرگز مرا بغضب نیاورد و در هیچ کاری نافرمانی نکرد و من هرگاه منظر در
روی او می انداختم غم و اندوه از دل من زایل میشد بعد از آن فرمود که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خواست که از
نزد ما برخیزد فاطمه گفت که ای پدر بزرگوار خادمه ای برای من بخر تا مرا یاری دهد حضرت فرمود آیا چیزی بخواهی

که بهتر از خادمست میباشد گفتم بلی یا رسول الله فرمود چیزی که بهتر از خادمه باشد آنست که هر روز سی و چهار بار تکبیر گوید خدا را سی و سه بار حمد او گوید و سی و سه بار تسبیح او چه این صد است بر زبان و هزار حسنه در میزان اعمال ای فاطمه اگر تو
در هر صبح این را بگوئی جمیع حاجتهای دنیا و آخرت ترا روا گرداند القصه فاطمه بفرموده پدر بزرگوار به تسبیح مذکوره
مداومت مینمود و خدمت خانه خود میکرد تا که امام حسن بوجود آمد روزی فاطمه بواسطه بیداری خدمت و بیداری
شب استراحت فرموده بود امیر المؤمنین علیه السلام در بزد جواب نشنید اما آواز آسیا می آمد و گهواره امام حسن
میجنبید از ان متعجب شده بازگشت و این صورت بحضرت رسالت معروض داشت فرمود ای علی ندانستی که خدا را در زمین
فرشتگان هستند که موکل و به معونت و یاری آل محمد اند و باقی تفاصیل کرامات و معجزات اهل البیت در کتب
مبسوط مذکورات و بعضی دیگر از ان بطرزی تمام در منهج الصادقین مسطور و مرقوم بدانکه حق تعالی درین سوره بیان
تعداد نعمت کرده بر بندگان تا شکرگذاری آن کنند و کفار کفران نموده بعبادت منعم حقیقی خود مشغول نشدند
از انجهت در صدد مذمت ایشان در آمده و اظهار عجز آلهه ایشان نموده میفرماید که **وَيَعْبُدُونَ** و میپرستند
مشرکان **مِنْ دُونِ اللَّهِ** بجز از خدای **مَا لَا يَنْفَعُهُمْ** آنچیزی را که نفع نمیرساند بایشان چون پرستش
آن کنند و بطاعت آن قیام نمایند **وَلَا يَضُرُّهُمْ** و زیان نکند بایشان اگر او را نپرستند مراد بتانند
یا هر چیزی که بدون اذن سبحانه پرستش میکنند چه هیچ مخلوق مستقل نیست در نفع و ضرر **وَكَانَ
الْكَافِرُ** و هست ناگرویده بتوحید خدا **عَلَىٰ رَبِّهِ** بر نافرمانی پروردگار خود **ظَهِيرًا** ام پشت شیطان
و معاون او در عداوت و شرک و طغیان **وَمَا أَرْسَلْنَاكَ** و نفرستادیم ترا ای گزیده خلقان **إِلَّا
مُبَشِّرًا** مگر در حالتی که مژده دهنده مومنان را بمثوبت الهی **وَنَذِيرًا** و بیم کننده کافران بعقوبت نامتناهی
قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ بگوای محمد که نمیخواهم از شما **عَلَيْهِ** بر تبلیغ رسالت **مِنْ أَجْرٍ** هیچ مزدی را **إِلَّا
مَنْ شَاءَ** مگر کردار آنکس را که خواهد **أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ** آنکه فرا گیرد بسوی پروردگار خود و قرب او
سَبِيلًا راهی یعنی مزد من ایمان و طاعت مومنانست زیرا که مرا از ان نزد خدا اجر مقرراست و محبت پیوسته که هر خیر را
برابر عابدان و صالحان امت او ثواب خواهد بود پس طاعت ایشان راجع بپیغمبر است از حیثیت مترتب ثواب بر آن و جز که صدور
طاعات از ایشان بدلالت او ست والدال علی الخیر کفاعله **وَتَوَكَّلْ** و توکل کن در دفع شر کفار خود **عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا
يَمُوتُ** بر زنده که هرگز نمیرد چه توکل بر زندگان دیگر بموت ایشان ضایع و بی بهره می ماند **وَسَبِّحْ** و بپاکی و پاکیزگی یاد
کن خدا را از صفات نقصان **بِحَمْدِهِ** در حالتی که آن تسبیح و تنزیه پیوسته باشد بثنا و ستایش او با وصاف کمال و
جلال حق تعالی شانه **وَكَفَىٰ بِهِ** و بسنده است خدای **بِذُنُوبِ عِبَادِهِ** بگناهان پوشیده و آشکارای بندگان خود
خَبِيرًا دانا و مطلع زان پس ایشان را بران جزا و سزا خواهد داد و ترا بر عدم ایمان ایشان مواخذه نمایند **الَّذِي** آن خدای
که بقدرت کامله **خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ** آفرید آسمانها و زمینها را **وَمَا بَيْنَهُمَا** و آنچه در میان انهاست از
ارکان و موالید بقول **فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ** در مقدار شش روز از ایام دنیا یا آخرت **ثُمَّ اسْتَوَىٰ** پس مستولی امر او

واستوا کرد **عَلَى الْعَرْشِ** بر عرش مجید که بزرگترین مخلوقاتست تحقیق معنی استوی در ماسبق مذکور شده و ذکر این
این کلام درین مقام بجهت زیادتی تقریر است بر وجوب توکل بر او نه غیر او چه این دالست بر آنکه کسی که خالق همه است توکل بر او
باید کرد و آفریدن آسمان که مدت شش روز که روز آخرت که هر روزی هزار سال دنیاست و یا از روزهای دنیا با وجود
قدرت او بران بیک لحظه بجهت آنست که تا بندگان نظر کنند درین که حق تعالی با وجود کمال قدرت و سرعت امر او در هر مراد خلق اشیا
نموده بر سبیل تدریج و بواسطه این تا بندگان بکارها تعجیل ننموده تانی را شعار خود سازند کالتانی من الرحمن والعجلة من
الشیطان **الرَّحْمَٰنُ** او آنکس که خالق همه اشیاست قادر بر جمیع ممکنات خداوند بخشنده است **فَاسْأَلْ بِهِ خَبِيرًا**
پس سوال کن بتحقیق آنچه مذکور شد از خلق سموات و ارض و استیلا بر عرش دانائی را که خبر دهد ترا بتحقیق آن و آن
حق تعالی است یا جبرئیل یا کسی را که یافته است آنرا در کتب متقدمه از علما و احبار یهود تا تصدیق تو کنند باین قول و مرویست که یهود
حکایت کردند از ابتدای خلق اشیا بخلاف آنچه حق تعالی از ان خبر داده بود حق تعالی حبیب خود را فرمود که فسئل به خبیرا و
إِذَا قِيلَ لَهُمُ و چون گفته شود مر مشرکان را **اسْجُدُوا لِلرَّحْمَٰنِ** سجده کنید مر خدای بسیار بخشنده را **قَالُوا
وَمَا الرَّحْمَٰنُ** گویند چه چیز است رحمن یعنی اسمیست که مسمای او معلوم نیست و او را نمیشناسیم چه کافران اسم رحمن
بر خدای اطلاق نمیکردند پس چون بسجده مامور گشتند گفتند ما رحمن را نمیشناسیم و نمیدانیم پس بر وجه انکار گفتند **أَنَسْجُدُ**
آیا سجده کنیم **لِمَا تَأْمُرُنَا** آنچیزی را که میفرمائی ما را بدون معرفت بسجده آن **وَزَادَهُمْ** و زیاده کرد اینذکر حق
یا امر بسجود او مر کافران را **نُفُورًا** رمیدن از ایمان و دور شدن از راه حق یعنی نزد این حال نفور ایشان از حق زیاده
گشته در فتوحات این سجده را سجده نفور و انکار میگویند که چون مومن در تلاوت این آیه سجده کند ممتاز گردد
از اهل انکار و نفور پس این آیه سجده امیاز توان گفت و سفیان ثوری چون این آیه خواندی سر بآسمان برداشتی
و گفتی بار خدایا آنچه دشمنان ترا نفور افزود مرا خضوع و فروتنی افزود برای تو و این سجده هشتم است از سجدات
قرآن که سجده سنت نزد ما باتفاق نه واجب **تَبَارَكَ الَّذِي** بزرگوار و کثیر البرکت آن خدایی که بقدرت
کامله **جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا** کرد یعنی آفرید در آسمان برجهای دوازده گانه را که حمل است و ثور و جوزا
و سرطان و اسد و سنبله و میزان و عقرب و قوس و جدی و دلو و حوت و اینها منازل کواکب سیاره است که ان زحل
و مریخ و مشتری و زهره و عطارد و آفتاب و ماه چه حمل و عقرب خانه مریخ است و ثور و میزان خانه زهره و جوزا
و سنبله از ان عطارد که کوشکهای بلند است که حقیقت آن بر او مجاز نمانند نگاهبانان و حارسان ملایکه در
باشند و نزد ابو صالح و مجاهد و حسن و قتاده ستارگان بزرگند **وَجَعَلَ فِيهَا** و بیافرید در آسمان یا بروج
سراجا چراغی را که آفتابست بقول وجعل الشمس سراجا **وَقَمَرًا مُنِيرًا** و ماهی تابان و روشن و بار وشن
سازند و چون روشنی سراج از نور بیشتر است از انجهت آنرا از برای شمس ذکر کرد و این را از برای قمر **وَهُوَ الَّذِي**
و اوست آنکه به حکمت تامه **جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً** گردانید شب و روز را خداوندان اختلاف
یعنی مخالف یکدیگر در صفات و احوال و یا متعاقب یکدیگر در رفتن و آمدن چنانچه از ابن عباس مرویست که هر

عشر

خلفه دیگری کرداینده یعنی روز را خلیفه شب و شب را خلیفه روز کرد هر کس که کار دینی و دنیوی ازو فوت شود در
آن بروز کند و اگر بروز فوت کرد قضای آن نماید در شب شقیق فرموده که مردی نزدیک یکی از اصحاب رفت و گفت
دی شب نماز از من فوت شد گفت امروز قضا کن چه حق تعالی میفرماید که جَعَلَ اللَّیْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً یعنی حق تعالی شب و
روز را خلیفه یکدیگر کرداینده لِمَنْ أَرَادَ أَنْ یَذَّکَّرَ برای کسی که خواهد آنکه یاد کند آنچه فائت شده از خود را أَوْ أَرَادَ
شُکُورًا یا خواهد که سپاس داری نماید نعمت خدای را یعنی تا برای وقت متذکری ورد باشد و قضا نماید کار
امر فوت شده مراد آنست که هر که وردی یا شکری ازو فوت شود دیگر از وقت روز و شب تدارک آن نماید در وقت دیگر
آنها و این معنی از ابن عباس و حسن منقولست و از ابو عبدالله ع ماثور و نزد بعضی مشهور معنی آنست که اختلاف لیل و
نهار نمود و متعاقب یکدیگر ایجاد کرد برای کسی که خواهد یاد کند بدایع قدرت و صنایع فطرت را در ایجاد لیل و نهار و
بآن عالم شود بر آنکه عالم را ناچار است از صانع حکیم واجب الذات رحیم بر بندگان یا خواهد سپاس داری نعمتهای نماید بر
حضرت باری که تعاقب شب و روز از آن جمله است چه روز سبب معاش است و شب وسیله راحت و آسایش بعد از آن در صفت بندگان
خود میفرماید که وَعِبَادُ الرَّحْمَٰنِ و بندگان پرستندگان ما خدای بسیار عطا و رحمت کننده اضافه برای
تفضیل و تخصیص است یعنی بندگان مخصوص خدای بخشنده الَّذِینَ یَمْشُونَ آنانکه میروند عَلَى الْأَرْضِ
بر روی زمین هَوْنًا از روی تواضع و افتادگی بسکینه و وقار و خواری وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ و چون
خطاب کنند مر ایشانرا نادانان یعنی بچیزی بی ادبانه با ایشان گویند قَالُوا گویند در جواب سَلَامًا قولی با سلامت
یعنی سخنی که سالم مانند در آن از ضرر و ایذای ایشان مراد ترک تعرض است بسفها و اعراض از مجادله ایشان و تحمل
از قول ایشان و مراد از سلام ترکست و وداع یعنی ما شما را با شما گذاشتیم و در معرض جواب شما نمی آییم و گویند
مراد قول سلام علیکم است یعنی چون جاهلان و سفیهان بینند بر ایشان سلام کنند تا از شر ایشان ایمن شوند ابو
برزه سلمی روایت کرده که رسول صلعم فرمود که از امت من جمعی باشند که من ایشان را دوست میدارم و ایشان مرا نیز دوست دارند
و ایشان هنوز بوجود نیامده اند و بصفت صبر و حلم آراسته باشند و بر اصاغر رحیم باشند و با بزرگان باحرمت و
توانگران ایشان بر درویشان احسان کنند و اقربای ایشان بر ضعیفان ایشان شفقت ورزند و عیادت بیمار کنند
و تشییع جنازه کنند و در هر طریقی برفق و مدارا سلوک نمایند گفتند یا رسول الله با بندگان رفق نمایند فرمود نه
ایشان را بلکه خود خدمت نفس خود کنند و با جاهلان رفق و مدارا نمایند بعد از آن این آیه تلاوت فرمود که عباد
الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا واذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما وَالَّذِینَ و دیگر عباد الرحمن آنانند
که با وجود حسن خلق با خلق در خلوت با توجه باشند که یَبِیتُونَ شب بروز می آرند بمجاهده لِرَبِّهِمْ برای خدای
پروردگار خود سُجَّدًا سجده کنندگان در وقتی که از اوقات آن وَقِیَامًا و بر پا ایستادگان در وقت دیگر
مراد بسجده و قیام شب تخصیص عبادت شب جهت آنست که طاعت در آن اشق است و بعد از ابن عباس فرموده که
هر که در شب دو رکعت نماز یا بیشتر بگذارد از آن جماعت باشد که وَالَّذِینَ و دیگر ایشان آنانند که با وجود اجتهاد

در طاعت

در طاعت و اتصاف بخضوع و خشوع تکیه بر طاعت خود نکرده یَقُولُونَ میگویند بر وجه خشیت از خدا که رَبَّنَا اصْرِفْ
عَنَّا ای پروردگار ما بگردان از ما عَذَابَ جَهَنَّمَ عذاب دوزخ را إِنَّ عَذَابَهَا بدرستی که عذاب دوزخ کَانَ
غَرَامًا هست لازم و دائم و جاوید مرویست که غریم اگرچه الحاح نماید و ملازم قرض دار باشد اما آخر ازو مفارقت
نماید بخلاف دوزخ که غریمیست که هیچ وجه از صاحب خود مفارقت نکند إِنَّهَا بدرستی که دوزخ سَاءَتْ
مُسْتَقَرًّا بدست از روی آرامگاه وَمُقَامًا و جای بودن و ایستادن وَالَّذِینَ و ایشان آنانند که إِذَا أَنْفَقُوا
چون نفقه کردند لَمْ یُسْرِفُوا اسراف نکردند در انفاق که از شرع درنگذشتند یعنی در معاصی و محرمات صرف نکردند
وَلَمْ یَقْتُرُوا و تنگگیری نکردند و تنگگیری بخیلان یعنی بخل نورزیدند و حقها از مستحق باز نداشتند
پس اسراف انفاقست در محارم و تقتیر منع واجب وَکَانَ و بود انفاق ایشان بَیْنَ ذَٰلِکَ میان انفاق و اقتار
قَوَامًا راست ایستاده یعنی طریقه اعتدال که بنای احکام شرع است مرعی داشتند و از طرفین افراط و تفریط که مذموم است
در عقل و شرع احتراز کردند معانی گفته که این جماعت آنانند که کسب حلال کنند و نفقه میانه نمایند بر عیال و اطفال
و آنچه فاضل باشد در راه خدا بمستحق رسانند از ابو عبدالله ع مرویست که حق تعالی دعای چهار کس را اجابت نکند
یکی مردی که در خانه خود بنشیند و دهن بگشاید و گوید خدایا مرا روزی ده حق تعالی فرماید که آیا ترا امر کرده ام بطلب
معیشت دوم مردی که زن خود را دعای بد کند و گوید خدایا از وی خلاصی ده حق تعالی میفرماید که آیا امر او را بدست
تو نداده ام اگر او را نمیخواهی طلاق ده سیم آنکه مال را در معصیت صرف کند و گوید خدایا مرا روزی ده حق تعالی
فرماید ترا امر نکرده بودم باقتصار و ترک اسراف چهارم شخصی که مال را بقرض دهد و گواهی بران نگیرد و منکر شود آنکس
و وی دعای بد کند او را حق تعالی گوید با ترا باشهادت امر نکرده بودم وَالَّذِینَ لَا یَدْعُونَ و دیگر عباد الرحمن
آنانند که نخوانند و نپرستند مَعَ اللَّهِ با خدای بحق إِلَٰهًا آخَرَ خدای دیگر را وَلَا یَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِی
و نکشند آن نفسی را که حَرَّمَ اللَّهُ که حرام کرده است خدای آن نفس را یعنی نفس مومن و معاهد إِلَّا بِالْحَقِّ
مگر بحق یعنی بموجبات قتل که آن ردت است و زنا و قتل ناحق و سعی کردن در زمین بفساد کاری و راه زنی وَلَا یَزْنُونَ
و زنا نکنند و چون اصل این سه گناه اکبر و اعظم ذنوب بعد از شرک قتل و زناست مسلم در صحیحین خود از عبدالله مسعود
روایت کرده که گفت از پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسیدم أَیُّ الذَّنْبِ أَعْظَمُ کدام گناه بزرگتر است فرمود که با خدا
شریکی پیدا کنی و حال آنکه اوترا آفریده گفتم بعد از آن کدام گناهست فرمود آنکه فرزند را بکشی که طعام تو بخورند گفتم
دیگر کدام فرمود آنکه زنا کنی بزنان همسایه خود پس حق تعالی برای تصدیق قول پیغمبر خود این آیه فرستاد و بعد از آن
فرمود وَمَنْ یَفْعَلْ ذَٰلِکَ و هر که بکند این عمل مذکور را یَلْقَ أَثَامًا برسد و ببیند جزای
بزه کاری خود و گویند اثام در اینجا آنست که در باب آیه فَسَوْفَ یَلْقَوْنَ غَیًّا در چاهی در دوزخ که اگر سنگی از آن
رها کنند در مدت هفتاد سال بقعر آن رسد یُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ دو چندان کرده شود مر او را عذاب یَوْمَ
الْقِیَامَةِ در روز رستخیز وَیَخْلُدْ فِیهِ و جاوید بماند در آن عذاب مُهَانًا در حالتی که خوار و بیمقدار باشد

و ذلیل و خوار بود و نزد قتاده مراد بتضاعف عذاب عذاب دنیاست و عذاب آخرة و اکثر مفسران گفته اند که مضاعف عذاب
آخرت خواهد بود یکی برای کفر و یکی برای معصیتی که در ایام کفر کرده **إِلَّا مَن تَابَ** مگر آنکه توبه کند از شرک **وَآمَنَ** و بگرود
بخدا و رسول **وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا** و بکند کاری شایسته یعنی بارکان اسلام عمل کند **فَأُولَٰئِكَ** پس آن گروه
يُبَدِّلُ اللَّهُ بدل کند خدای **سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ** بدیهای ایشان که گناهانند بنیکوییها یعنی معاصی سابقه را
محو کند و در موضع آن طاعات لاحقه ثبت نماید یا توفیق دهد او را با آنکه تدارک ما سلف و ابن عباس و
سدی و مجاهد نقل است که حق تعالی مقابح اعمال ایشان را در شرک تبدیل نماید بمحاسن اعمال در اسلام یا شرک را با اسلام و
قتل مومنین بقتل مشرکین و زنا را بعفت و احسان بدل نماید و گویند محو سیئاتی که در اسلام کرده بحسناتی که در آن
کرده چنانکه مسلم در صحیح خود آورده مرفوع با بی ذرکه حضرت رسالت فرمود که روز قیامت بنده را در عرصه گاه حاضر
کنند و صحیفه او را بدست او دهند و در آن صحیفه گناهان صغیره باشد وی خوانده و از گناهان کبیره خایف چون
همه خوانده باشد گویند بدل کنند که گناهان کبیره کرده ام چونست که آنرا در صحیفه نمی بینم وی را گویند که آنرا بحسنات
بدل کردند و رسول صلعم حدیث میکرد و از خرمی میخندید چنانکه دندانهای مبارکش را میدیدند عبدالرحمن جبیر
گفته که مردی نزدیک رسول خدا آمد و گفت یا رسول الله چه میفرمایی در حق مردی که هیچ گناهی نماند که نکرده باشد
و بر این راه حاجیان میروند زنا کند آیا او را توبه باشد یا نه فرمود که مومن بود و کلمه شهادتین گوید گفت بلی او را
توبه باشد و بعد از توبه گناهان بحسنات بدل کنند مرد شادمان گشت و مکرر میگفت الله اکبر الله اکبر تا از نظر غایب
شد در خبر آمده که روزی سایلی نزد رسول خدا صلعم آمد و چیزی از وی خواست فرمود بنشین تا خدای چیزی برساند
درین حالت مردی بیامد و کیسه نزد آنحضرت بنهاد و گفت این چهار صد درم است بمستحق رسانید حضرت رسالت
سایل را گفت برگیر که چهار صد دینار است مرد گفت یا رسول الله این درم است نه دینار حضرت فرمود مرا تکذیب مکن
که خدا مرا راست گو کردانیده پس سرکیسه بگشاد و بریخت چهار صد دینار بود مرد متعجب شد و گفت یا رسول الله بخدای
که ترا بحق بخلق فرستاد که من چهار صد درم درین کیسه کرده بودم فرمود راست گفتی اما چون بر زبان من چهار صد دینار
جاری شد حق تعالی تبدیل درم بدینار کرد و درین حدیث اشارتی عجیب و بشارتی غریبست و آن اینست که هرگاه
خدای تعالی بجهت گفتار رسول درم را بدینار تبدیل نموده عجب نباشد که برای موافقت گفتار خود که **فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ**
سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ سیئات عباد را بحسنات بدل فرماید **وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا** و هست خدای آمرزنده گناهان
گناهکار بتوبه **رَحِيمًا** مهربان بر ایشان و تبدیل سیئات بحسنات بسبب توبه ایشان از ابن عباس مرویست که گفت
دو سال در عهد رسول آیه **وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ** میخواندیم تا بقوله **وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا** و بعد از دو سال این آیه آمد
که **إِلَّا مَن تَابَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا** تا آخر و رسول بهیچ چیز چنان خرم نشد که بآیه **إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا** و **وَمَن تَابَ**
و هر که توبه از معاصی کند یعنی ترک آن نماید و از آن پشیمان گردد و الجازم گردد که دیگر آنرا نکند **وَمَن تَابَ**
وَعَمِلَ صَالِحًا و هر که توبه کند و بکند کار ستوده بجهت تدارک ما فات و تلافی تقصیری که از و واقع شده باشد

فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ پس بدرستی که باز گردد بسوی ثواب خدای **مَتَابًا** باز گشتنی نیکو او باید درستی که رجوع
کرده بطاعات و مرضات الهی رجوعی که محو کننده عقاب باشد و محصل او ثواب در خبر است که حق تعالی خرسندتر
میشود بتوبه بنده از گمراهی که راه بیابد و تشنه که بآب برسد و نازایند که فرزند آرد و نیز در صفت عباد الرحمن میفرماید
که **وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ** و دیگر بندگان برگزیده حق آنانند که حاضر نشوند در مجالس و مشاهد
باطل مانند مجلس اهل شرک و غنا و مزامیر و سایر لهو و لعب و قبایح و گواهی ندهد بامر باطل و نار و ابی آمانت
شهادت کاذبه نکنند و این قول از ابو جعفر و ابو عبد الله منقولست و گفته اند که نظر کنند کان بهر چه شهوت تجویز
نکرده شریعت نباشند یا کنند کان آنچه حضور ایشان دلیل رضاست بآن حاصل که عباد الرحمن مستغرق اند از مجالس و محافل
اهل کذب و خطا و عصیان و سایر فسوق و بطلان **وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا** بگذرند در حالتی
که کریمان و بزرگواران باشند یعنی مکرم نفس خود باشند از آنکه بایستند بر آن و شروع کنند در آن و از آنجا
چشم فرو پوشیدنست از فواحش و اعراض از ذنوب و کنایت از آنچه قبیح باشد تصریح بآن و امثال آن از ابو جعفر
مرویست که مراد بلغو معاصیست یعنی چون با اهل لغو بگذرند زود کام برگیرند و بروند و نفس خود را بزرگ دارند از
آنکه توقف نمایند **وَالَّذِينَ** و دیگر بندگان حق آنانند که **إِذَا ذُكِّرُوا** چون پند داده شوند **بِآيَاتِ رَبِّهِمْ** بآیتهای
پروردگار خود یعنی مواعظ قرآنی **لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا** بروی نیفتند بر آن **صُمًّا** در حالتی که کران باشند و نشنوند
آنرا بسمع قبول **وَعُمْيَانًا** و کوران که نبینند انوار آنرا یعنی مانند کسی نباشند که نشنوند و نه بینند آنرا و بآن کار
نکنند بلکه بروی در افتند نزد آن بجهت کمال حرص بر استماع آن در حالتی که گوش گیرند باشند آنرا و ببینند آنرا به
وجه قبول و اعتبار حاصل که ایشان از آیات الهی تغافل ننمایند و بسمع قبول آنرا شنیدند و بدیده بصیرت دیدند
و از آن اعتبار گرفتند و بر وفق آن عمل نمودند **وَالَّذِينَ** و دیگر عباد الرحمن آنانند که از روی نیاز **يَقُولُونَ**
رَبَّنَا میگویند ای پروردگار ما **هَبْ لَنَا** ببخش ما را **مِنْ أَزْوَاجِنَا** از زنان **وَذُرِّيَّاتِنَا** و فرزندان
قُرَّةَ أَعْيُنٍ کسی که روشنی دیده ما بود یعنی ما از ایشان خوشدل و شادمان باشیم مراد اهل و اولاد صالح اند
زیرا که مومن چون ایشان را صالح و متقی بیند دل او شاد و چشم او روشن گردد پس مراد ایشان از این قول آنست که ازواج
و اولاد را توفیق طاعت و تقوی و صلاحیت ارزانی فرمای و ابن عباس فرموده که مراد از ذریه فرزندیست که مومن آنرا
بیند که کسب علم و فقه کند **وَاجْعَلْنَا** و گردان ما را **لِلْمُتَّقِينَ** برای پرهیزکاران **إِمَامًا** پیشوای یعنی ما را چندان
توفیق پرهیزکاری ده که شایسته امامت متقیان باشیم تا اهل تقوی با ما اقتدا کنند در نماز و سایر امور دین با فاضه علم
و ابو بصیر از ابو جعفر نقل کرده که معنی آنست که بگردان ما را از متقیان و پرهیزکاران تا امامی و پیشوایی تا بوی اقتدا
کنیم بکسانی که پیش از ما بوده اند از صلحا و اتقیا و یا اقتدا کنند بما آنانی که بعد از ما باشند **أُولَٰئِكَ** آن گروه که مذکور
شدند **يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ** پاداش داده شوند بغرفه بهشت یعنی بلندتر موضعی در آن و مراد بآن غرفاتست که قوله تعالی **فِي**
الْغُرُفَاتِ آمِنُونَ و در نصوص آورده که غرف کوشکهاست که بر چهار قایمه از زر و نقره و لولو و مرجان و یا مراد درجات رفیعه

و مراتب عالیه بندگان نزد حضرت عزت واجر آنست که مراد منازل عالیات در جنات اعلی پس این نوع منازل بایشان دهند

بما صبروا بانچه صبر کردند بر مشقت دنیا و ایذای کفار و ترک شهوات و تحمل مجاهدات و یا بر فقر و احتیاج و یا بر ادای فرایض و انواع طاعات ویلقون و بر چشیدنی بیابند و حفص یلقون بتشدید قاف و بضم یا خواند یعنی عطا داده

شوید فیها در بهشت زندگانی باقی که هرگز فنا در عقب آن نباشد تحیة وسلاما سلامتی از آفات یاد عای زندگی دایمی و سلامتی شوند از جانب ملائکه و یا تحیت از ملائکه باشد و سلام از جانب خدا شوند و یا هم دیگر را تحیت و سلام کنند خالدین در حالتی که جاویدان باشند فیها در غرفه بهشت یعنی در آنجا هرگز نمیرند و بیرون

نیایند حسنت نیکوست آن غرفه بهشت مستقرا از روی قرارگاه ومقاما و جای بودن و بعد از وصف

عبادت عباد خود و وعده دادن ایشان برفع درجات ایشان در جنان بیان میکند که نعم عظمی و درجات علیا که موعد

شده اند بانها در عقبی بجهت عبادت ایشانست نه غیر آن از اعراض دیگر میفرماید که قل بگوای محمد بندگان را ما

یعبؤا بکم چه وزن نهد و چه باک داشته باشد بشما ربی پروردگار من یعنی چه قدر باشد شمارا نزد او

لولا دعاؤکم اگر نه خواندن و پرستیدن شما باشد مر او را چه شرف ایشان و کرامت و بمعرفت و طاعت و اگر نه

او با سایر حیوانات برابر است پس آنچه شمارا ترجیح و جاه و مرتبه داده دعای شماست و عادت شما او را و گویند معنی

آنست که چه کند خدای بعذاب شما اگر نه خداوند شمارا می بود خدایان دیگر یا و یعنی اگر با او شریک نمی گرفتید خدای شمارا

عذاب نمیکرد عیاشی باسناد خود از ابو جعفر ع روایت کرده که پرسیدم که قرائت افضل است یا کثرت دعا فرمود که کثرت

دعا افضل است و بعد از آن این آیه بر خواند که قل ما یعبؤا بکم ربی لولا دعاؤکم فقد کذبتم پس بدرستی که شما

ای اهل کفر تکذیب کردید وحدانیت مرا که موجب فوز و نجات شماست در دنیا و عقبی

و قبول نکردید دعوت اسلام را فسوف یکون پس زود باشد که خدا

تکذیب شما را لزاما ملازم شما که لا محاله بجزای شما رسد تا اثر این تکذیب

لازم شما باشد تا آنکه شمارا بدوزخ در آورد و گویند لزام

قتل بدر است چه آن لازم کفار بود تا آنکه همه

کشته شدند و بعذاب ابدی

سورة الشعرا پیوستند مائة آیة

ابی بن کعب از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که هر که سوره الشعرا بخواند و یرا ده حسنه باشد بعدد هر که تصدیق

نوح علیه السلام نموده و تکذیب او و هود و شعیب و صالح و ابرهیم کرده یا تصدیق آنها و هر که تکذیب عیسی و تصدیق محمد ص

نموده و ابن عباس از آنحضرت ص روایت کرده که حق تعالی مرا هفت سوره دراز داده بجای توریه که البقرات و آل عمران و نسا

و مایده و انعام و اعراف و انفال و طه و طواسین بجای زبور و فواتح و قرآن و خواتیم مفصل را بر آن زیاده از زانی

فرمود ابی بصیر از ابی عبد الله روایت کرده که هر که قراءة طواسین ثلثه نماید در شب جمعه از اولیاء الله باشد و در جوار

وکنف او باشد و در دنیا هرگز درویش نشود و در آخرة چندان نعم جلیله بوی ارزانی دارند که فوق رضای او باشد و

او را حور عین تزویج نمایند و بدانکه چون ختم سوره الفرقان نمود بذکر تکذیب کفار بقرآن افتتاح این سوره کرد بوصف

قرآن مجید و فرمود بقوله

بسم الله الرحمن الرحیم

طسم از قتاده و ضحاک نقلست که حروف مقطعه اسامی قرآنند و لهذا اغلب آنست که بعد ازین حروف ذکر قرآن

میکند و در روایت الکلبی از ابن عباس روایت که اسمیست از اسمای الهی و گویند هر حرفی اشارتست باسمی چنانچه طسم بطاهر و

ساتر و مجید و از امام جعفر صادق ع مرویست که اینها اشارتست بطوبی و سدره و محمد ص و قرطی گفته که این قسمست بطول و سنا

و ملک سبحانه و سید محمد حنفیه از امیر المؤمنین علی ع روایت کرده که چون طسم نازل شد پیغمبر ص فرمود که الطا طور سینا

والسین الاسکندریه والمیم مکه و بر هر تقدیر میفرماید که تلک این سوره آیات الکتاب المبین آیتهای

کتابیست هویدا یعنی قرآن روشنست حلال و حرام او و یا ظاهر است اعجاز او و یا ظاهر سازنده حق است و باطل و

چون قریش اینچنین کتابی را تکذیب کرده و نگرویدند با آنحضرت و حضرت رسالت پناه ص با ایمان ایشان بسیار حریص

بود و این صورت بخاطر مبارک او شاق آمد و بسیار ملول خاطر گشت حق تعالی جهت تسلی خاطر مبارک او فرمود که ای محمد

چه دل را با ایمان کافران بسته و در غم ایشان قاده مجدی که لعلک شاید که تو باخع نفسک هلاک

کننده و کشنده نفس خود را یعنی بغم و هم و تردیک بان رسیده که هلاک کنی نفس خود را بریاضت الا یکونوا مؤمنین

بجهت آنکه نمیباشند ایشان مؤمنین کرونده گان بقرآن ان نشأ اگر ما خواهیم ننزل علیهم فرو فرستیم برایشان

من السماء آیة از آسمان آیات ملجیه بلیه از عذاب تا ایشان را باتحاد و اکراه بر ایمان دارد فظلت

اعناقهم پس گردد گردنهای ایشان لها مر آن آیات را خاضعین فروتنان و انقیاد کنندگان ابو حمزه ثمالی

روایت کند که این آیه آوازی باشد که در نیمه ماه رمضان از آسمان شنیده شود و بجهت آن همه خاضع و خاشع و منقاد شوند

و در تفسیر اهل بیت آمده که آیه منادی باشد در آخر الزمان که از آسمان ندا کند که الا ان الحق مع علی و شیعته بدانید که حق

با علی است و شیعیان او و ابن عباس روایت کرده که در حق ما آمده و بنی امیه و بعد از آن گفت که زود باشد که دولت

بنی امیه باشد حق تعالی از ایشان بستاند و بما دهد و بجهت آن گردنهای ایشان ذلیل و خاضع گردد ما را بعد از آن در صفت

منکران قرآن میفرماید که وما یأتیهم و نمی آید بدیشان من ذکر هیچ موعظه و پندی من الرحمن از جانب خدای

بخشاینده محدث که نو فرستاده شده است یعنی هیچ آیتی و سوره از قرآن مجید فرود نیامد یکی بعد از دیگری بقول

الا کانوا عنه مگر که باشند از آن معرضین روی گردانندگان و احتراز کنندگان بر آنچه هستند بر آن از

شرک و طغیان و عصیان فقد کذبوا پس بدرستی که تکذیب کردند قرآن را بعد از اعراض کردند از آن ایشان

بروجهی که در استهزای آن کوشیدند و بآن سخریت کردند فسیأتیهم پس زود باشد که بیاید بدیشان نزدیک مرگ

یا بوقت بعث و یا در روز بدر انباء ما کانوا به خبرهای آنچه بودند که بآن یستهزؤن استهزا میکردند

وبا ورنمیداشتند از بعث ونشور وعقاب یعنی دران وقت حقیقت این امور موعود برایشان ظاهر شود وبر صدق
وآن عارف کردند وآنهنگام حسرت وندامت وپشیمانی ایشانرا نفع ندهد نعم ماقیل نظم امروز بدان مصلحت خویش که فردا دانی وپشیمانی
سودی ندارد بعد ازان بر سبیل تذکیر نعمت میفرماید که **اَوَلَمْ یَرَوْا** آیا درنمینگرند مکذبان بعث ونشور ونگاه نمیکنند
اِلَی الْاَرْضِ بسوی زمین که بمحض قدرت **كَمْ اَنْۢبَتْنَا فِیْهَا** چندین گیاه برویانیدیم دران بعد از مرگ وافسردگی **مِنْ**
كُلِّ زَوْجٍ از هر صنف گیاه **كَرِیْمٍ** که نیکو وپسندیده است وبسیار منفعت چه هیچ نباتی نیست الا که فایده دران متصور
است یا بشهایا بغیر خود چه فعل حکیم نیست مگر برای غرض صحیح وفایده بلیغ اگرچه بندگان ازان غافل باشند شعبی از پیر
آیه پرسیدند فرمود که آدمیان از نبات زمین اند زیرا که اصل ایشان از زمین است که قوله تعالی وَاللّٰهُ اَنْۢبَتَكُمْ مِّنَ الْاَرْضِ نَبَاتًا
ودر ایشان لئیم وکریم هست هرکه با ایمان وعمل صالح بهشت رود کریمست وهرکه بعمل بد با دوزخ رفت لئیمست **اِنَّ فِیْ**
ذٰلِكَ بدرستی که در رویانیدن هر یک از نبات **لَاٰیَةً** هرآینه دلیلیست بر کمال قدرت وحکمت رویانیده آن
وَمَا كَانَ اَكْثَرُهُمْ ونیستند بسیاری از ایشان **مُّؤْمِنِیْنَ** گروندگان با وجود چنین آیات مشاهده
عظیم وعلامات دال بر قدرت نامتناهی حضرت عزت بجهت عناد وتقلید آباء خود فرار از مشقت تکلیف **وَاِنَّ رَبَّكَ**
وبدرستی که پروردگار تو ای محمد **لَهُوَ الْعَزِیْزُ** هرآینه اوست غالب وتوانا بر انتقام کشیدن از کفار بانزال عذاب برایشان
الرَّحِیْمُ مهربان بمهلت دادن ایشان وبیخود با عطا برایشان ونامنتهی با مؤمنان نعم بعد ازان بیان قصص انبیای
خود میفرماید جهت برای تسلیه دل حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وتحریض بصبر بر ایذا وبر تو لعقوبت پس ابتدا بقصه
موسی وفرعون نمود که اعظم واکثر قصص است ومیفرماید که **وَاِذْ نَادٰی رَبُّكَ مُوْسٰی** ویاد کن که چون ندا کرد
پروردگار تو موسی را وقتی که نزدیک شجره رسید ونوری از آن لامع گشت واز آنجا بآن ندا کرد که یا موسی اِنِّیْٓ اَنَا اللّٰهُ
رَبُّ الْعٰلَمِیْنَ بعد ازان ندا کرد باو که **اَنِ ائْتِ الْقَوْمَ الظّٰلِمِیْنَ** آنکه بیا بگروه ستمکاران یعنی بکفر
بر بنی اسرائیل وکشتن اولاد ایشان یعنی توجه کن **قَوْمَ فِرْعَوْنَ** بگروه فرعون که برخود ستم کردند بکفر
وظلم بر بنی اسرائیل **اَلَا یَتَّقُوْنَ** آیا نمیترسند یعنی وقت آن شد که از خدای وعذاب او حذر کنند مراد
تقریر است یعنی باید که بترسند از عذاب الهی ووقت آنکه فرو برآیند وبنی اسرائیل را بگذارند **قَالَ**
گفت موسی در جواب این ندا **رَبِّ** ای پروردگار من **اِنِّیْٓ اَخَافُ** بدرستی که من میترسم **اَنْ یُّكَذِّبُوْنِ**
از آنکه تکذیب کنند مرا وباور ندارند مرا **وَیَضِیْقُ صَدْرِیْ** وتنگ شود دل من از تکذیب ایشان **وَلَا**
یَنْطَلِقُ لِسَانِیْ ونکشاید زبان من وعقده که دارد زیاده گردد واین حمل قبل از زوال گره زبان او بود وبجهت آن
دعا دارد از آن **فَاَرْسِلْ** پس بفرست جبرئیل را **اِلٰی هٰرُوْنَ** بسوی برادر من هرون واو را شریک من کردان در
رسالت تا یاری دهد او تزد فرعون رویم **وَلَهُمْ عَلَیَّ ذَنْۢبٌ** ومرا ایشانراست بر من دعوی گناهی مراد قتل قبطی است
وتسمیه قتل او بذنب بر زعم ایشانست یعنی چنانکه ایشان کشتن قبطی را گناه میدانستند **فَاَخَافُ اَنْ یَّقْتُلُوْنِ**
پس میترسم از آنکه بکشند مرا بعوض قتل قبطی قبل از آنکه ادای رسالت کنم مراد او استمداد است واستظهار

و در دفع بلیت امر دعوت حق تعالی **قَالَ** گفت خدای **كَلَّا** نه چنانست که ایشان بر تو دست یابند **فَاذْهَبَا**
پس بروید شما یعنی تو وبرادرت هرون **بِاٰیٰتِنَآ** بنشانهای ما یعنی معجزات که دلیل رسالت وحجت نبوت تو باشد
اِنَّا مَعَكُمْ بدرستی که ما با شماییم مراد موسی وهرون است که با فرعون مناظره کنند **مُّسْتَمِعُوْنَ**
شنونده ایم آنچیز را که میان شما وفرعون رود یعنی هرچه شما گویید وکنید بر ما پوشیده نیست پس شما هر دو را برو غالب
سازیم **فَاْتِیَا فِرْعَوْنَ** پس بیایید بفرعون **فَقُوْلَآ** پس بگویید باو **اِنَّا رَسُوْلُ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ**
بدرستی که ما هر یک فرستاده پروردگار عالمیانیم **اَنْ اَرْسِلْ** آنکه بفرست **مَعَنَا بَنِیْٓ اِسْرَآءِیْلَ**
با ما بنی اسرائیل را یعنی دست از ایشان بدار تا با ما بزمین شام آیند ودر فلسطین موطن نمایند که مسکن
آبای ایشان بوده وگویند مدت چهارصد سال بود که فرعون بنی اسرائیل را که سیصد هزار بودند به بندگی گرفته
بود پس موسی بفرمان الهی با برادر خود بدرگاه فرعون آمدند ومدت یکسال در آنجا مقام کردند وبجهت عدم
اعتبار هیچکس سخن ایشان بفرعون نرسانید تا آخر روزی مسخره نزد فرعون مسخرگی میکرد درمیان سخن
گفت دو کس هستند که از من دیوانه ترند چه مدت یکسالست که بر در این سرای دعوی پیغمبری میکنند چون فرعون
این را شنید فرمود تا ایشانرا درآوردند تا با ایشان مزاح وظرافت کنیم چون ایشانرا درآوردند فرعون موسی را بشناخت
وبر سبیل عرض منت برو **قَالَ** گفت ای موسی **اَلَمْ نُرَبِّكَ** نه ترا پرورده ایم **فِیْنَا** درمیان خویش **وَلِیْدًا** در حالتی
که طفل بودی نزدیک بولادت **وَلَبِثْتَ فِیْنَا** ودرنگ کردی درمنزل ما **مِنْ عُمُرِكَ** از زندگانی خود
سِنِیْنَ سالها یعنی چندین سال با ما زندگانی کردی واوقات گذرانیدی گویند موسی دوازده سال درمیان
ایشان بسر برد ودر دوازده سالگی قبطی را بکشت وبعد ازان بمدین توجه نمود وبیست سال آنجا مکث نمود وبار دیگر
بمصر فرمود وسی سال دیگر فرعونیانرا دعوت کرد وبعد از غرق شدن ایشان پنجاه سال دیگر بزیست وبروایت ابن عباس
هجده سال نزد فرعون بسر برده بود وتربیت ازو یافته وفرعون بعد از عرض منت ونعمت خود بر وی بسبیل عتاب وی
زنش باو گفت که **وَفَعَلْتَ** وکردی **فَعْلَتَكَ الَّتِیْ فَعَلْتَ** آن کردنی که کردی یعنی قبطی که خازن من بود
بکشتی **وَاَنْتَ مِنَ الْكٰفِرِیْنَ** وتو از ناسپاسانی نعمت مرا که قصد یکی از خواص من کردی پس تو کافر نعمتی
یا از ناگرویدگان با آلهه من **قَالَ** گفت موسی در جواب فرعون **فَعَلْتُهَآ اِذًا** کردم آن کردنی را که قتل قبطی بود
آنهنگام **وَّاَنَا مِنَ الضَّآلِّیْنَ** ومن بودم از غافلان یعنی بقصد تادیب مشت بر وزدم وندانستم که بشت
زدن من کشته گردد مراد آنست که من قصد کشتن او نکردم وعمداً در صدد کشتن او نبودم چه غرض من از آن مشت زدن
خلاصی بنی اسرائیل بود نه کشتن قبطی لیکن اتفاقاً دران وقت اجل در رسید وفوت شد پس مستوجب عتاب وملامت نیستم
وجبایی فرموده که معنی آنست که من گمراه بودم از دانستن این که آن فعل مودی بقتل او شود ویا ضال من بزعم شما هیچ
فعل ضلال بود ودر نظر شما مانند عمل سفها وجهال واگرچه در نفس الامر دران فعل بر صواب بودم **فَفَرَرْتُ**
مِنْكُمْ پس بگریختم از شما **لَمَّا خِفْتُكُمْ** آنهنگام که ترسیدم که مرا بکشید وبمدین رفتم **فَوَهَبَ لِیْ** پس مرا

ببخشید **ربّی** پروردگار من بوقت رجوع از مدین بوادی ایمن **حُکماً** اینجا حکمت داعی آن بود از فهم تورات و دانستن
حلال و حرام و سایر حدود و احکام **وَجَعَلَنی مِنَ المُرسَلین** و کردانید مرا از فرستاده شدکان خود یعنی داخل عشر
ساخت مرا در زمرهٔ پیغمبران که بخلق فرستاده بود و بشرف رسالت تمام خلاصهٔ معنی آنست که چون فرعون تحقیر آن نمود
که تو کودک بودی ما ترا پروردیم و چندین سال در سرای ما بودی امروز کار تو بجایی رسیده که میکویی من پیغمبرم موسی کفت چه جای
انکار و تجهیل است ازین که حق تعالی مرا علم و حکمت داده و برسالت فرستاده و بعد از آن قدح تربیت وی نمود فرمود که **وَتِلکَ**
نِعمَةٌ و آن تربیت نعمتیست بحسب ظاهر که **تَمُنُّها عَلَیَّ** منت مینهی آنرا بر من اما بحسب حقیقت آن نعمت نعمت چه سبب آن معنی
اَن عَبَّدتَ آنست که بنده کرفتی **بَنی اِسرائیل** فرزندان یعقوب را و ایشان را ذلیل و خوار کردانیدی یعنی در نفس
الامر بندکی کرفتی تو بنی اسرائیل را و قتل اولاد ایشان سبب آن شد که در سرای تو افتادم و در تربیت تو واقع شدم چه اگر تو
چنین نمیکردی مادر مرا در دریا نمی افکند و قوم من مرا تربیت میکردند و بتو محتاج نمیشودم پس آنچه او را نعمت میدانی عین
که تعبید و ذبح بنی اسرائیل است که موجب بلیت و مصیبت منت چه هر چه با قوم کی کند اهانت کیا او کرده اند پس
تو بر من بتعبید قوم من باشد و تذلیل و تذبیح ایشان که محض اهانت و تحقیر منت و مبطل انعام تو بر من و چون فرعون
خواست که آنچه بآن طعن میمود در نبوت از موسی بشنید دانست که اعتراض بر دعوت نبوة و رسالت او نمیتواند کرد ابتدا
نموده باستفسار از حقیقت فرستندهٔ او **قالَ فِرعَونُ وَما رَبُّ العالَمین** کفت فرعون چیست پروردکار
عالمیان که تو دعوی آن دار رسول رب العالمین میکنی یعنی حقیقت و ماهیت او چیست و چون ذات واجب الوجود
و بر هیچکس معلوم نیست ازین جهت موسی جواب از آن داده تعریف و بجلا نمود بنظام ترین خواص و آثار قدرت او و حکم او در جواب
فرعون **قالَ** کفت پروردکار عالمیان **رَبُّ السَّمٰواتِ وَالاَرضِ** آفریدکار آسمانها و زمینهاست **وَما بَینَهُما**
و آنچه در میان آسمانها و زمینهاست از حیوانات و نباتات و جمادات **اِن کُنتُم مُوقِنین** اکر هستید شما یقین
بانکه پروردکار باید که بدین صفت موصوف باشد و اگر بیقین علم باشیا پیدا کرده اید و تحقیق آن نموده اید آن میدانید که
این اجرام محسوس ممکن اند بجهت تبدل احوال آنها پس ابتدا آنرا موجدی و خالقی باید که واجب الوجود لذاته باشد و چون
موسی تعریف او سبحانه فرمود باظهار دلایل قدرة و آثار حکمت **قالَ لِمَن حَولَهُ** کفت فرعون مر آنانرا که کرد اکرد او
نشسته بودند از اشراف و اکابر قبط و ایشان پانصد کس بودند و همه زیورها بسته و بر کرسیهای زرین و سیمین نشسته **اَلا**
تَستَمِعُونَ آیا نمیشنوید جواب این مرد که من از حقیقت پروردکار او میپرسم و او از افعال او خبر میدهد موسی
التفات بقول او نکرد و بر سبیل استظهار و تکریر و تاکید آن **قالَ** کفت دیکر باره **رَبُّکُم** خدای آفریننده شما
وَرَبُّ آبائِکُمُ الاَوَّلین و پروردکار پدران پیشین شما و این عدولست از اظهر آیات باقرب آن و اوضح
آن بر شما تا زود او را دریابند و بمعرفت صانع خود اعتراف نمایند و ذکر آباء اولین بجهت آن کرد تا معلوم ایشان
شود که فرعون در روزکار پیشین معبود نبود و خدای ایشان نباشد بعبود **قالَ** کفت فرعون قوم خود را **اِنَّ رَسولَکُمُ**
بدرستی که فرستادهٔ شما **الَّذی اُرسِلَ اِلَیکُم** آنکسی است که فرستاده شده است بشما **لَمَجنُون** هر آینه دیوانه است که

جواب آنرا

جواب آنرا مطابق سوال نمیدهد باز موسی ملتفت قوم فرعون نشد که نسبت جنون بود باو و دیکر باره مشغول شده
بتاکید حجت و زیادت بصیرت **قالَ** کفت پروردکار عالم **رَبُّ المَشرِقِ وَالمَغرِبِ** پروردکار مشرق
و مغربست **وَما بَینَهُما** و آنچه در میان آنهاست و شما هر روز آنرا مشاهده میکنید که او سبحانه آفتاب را از مشرق
طالع میسازد و حرکت آن میدهد بر مداری که غیر مدار روز دیکر است که قبل از آنست و آنرا بمغرب میرساند بر وجهی که امور
کاینات بآن منتظم اند **اِن کُنتُم تَعقِلُونَ** اکر هستید که فهم کنید و دریابید یعنی اکر عقل میداریدید میدانید که
جواب سوال شما جز این نیست زیرا که هیچکس را از حقیقت حق تعالی آکاهی ممکن نیست و هر چه در عقل و فهم و وهم و
حواس و قیاس کنجد ذات بیچون خداوند سبحانه از آن مقدس و منزه است چه ما سوای او محدث اند و محدث
جز ادراک محدث نتواند کرد پس باوضح این آیات بینه بر وجود خالق جمیع عالم دیکری را خدای خواندن و دانستن
از عقل خارج باشد و از خرد دور و چون از جواب این سخن فرو ماند در غضب شد و از سر تحیر و تکبر بتهدید
موسی در آمده **قالَ** کفت بموسی **لَئِنِ اتَّخَذتَ اِلٰهاً** اکر فرا کیری معبودی **غَیری** بجز از من **لَاَجعَلَنَّکَ** هر آینه کردانم ترا **مِنَ المَسجُونین** و از زندانیان یعنی ترا از جملهٔ کسانی کردانم که حال
ایشان را میدانی در زندان من در خبر آمده که سجن فرعون از قتل بدتر بود زیرا که میفرمود تا زندانیان را
در حفرهٔ عمیق می انداختند که در آنجا هیچ نمیدیدند و نمیشنیدند و بیرون نمی آوردند تا مرده پس موسی را
تهدید نمود باین نوع زندانی چون موسی ذکر سجن بشنید **قالَ** کفت **اَوَلَو جِئتُکَ** آیا مرا در زندان کنی
که اکر بیارم بتو **بِشَیءٍ مُبین** چیزی روشن را یعنی معجزهٔ هویدا که دلالت کند بر صدق دعوی من چون
فرعون ذکر معجزه بشنید از روی استبعاد **قالَ فَاتِ بِهِ** کفت بیار آنچیز را که میکویی **اِن کُنتَ مِنَ الصّادِقین**
اکر هستی از راست کویان در آنکه ترا معجزه و بینه هست **فَاَلقیٰ عَصاهُ** پس بینداخت موسی عصای خود را **فَاِذا**
هِیَ پس آنجا آن عصا بعد از افکندن **ثُعبانٌ مُبینٌ** اژدهایی بود آشکارا که هیچکس آنرا امید
ببند و شک نداشتند در آنکه آن عصا اژدها شده فرعون آنرا بدید بترسید و مردمان که حاضر بودند هزیمت
کردند بر وجهی که در وقت فرار بیست و پنج هزار کس کشته شدند و مرویست که عصا مقدار یک میل راه در هوا مرتفع شد پس سر
فرود آورد و رو بفرعون کرد و کفت ای موسی بفرما تا آنچه میخواهی فرو برم فرعون چون این حال را بدید لطها
عجز و تضرع کرده بموسی کفت بحق آنکس که ترا برسالت فرستاده که این را بکیر موسی بکرفت همان عصا کشت **وَنَزَعَ**
یَدَهُ و بیرون آورد دست خود را از کریبان بعد از آن که کندم کون بفرعون نموده بود و بکریبان فرو برد **فَاِذا**
هِیَ پس آنجا دست او **بَیضاءُ** سفید و درخشنده بود **لِلنّاظِرین** مر نظر کنندکان را مانند آفتاب شعاع
میداد و از غایت درخشندکی نزدیک بود که دیدها خیره سازد و نور باصرها را ببرد و بر روشنی آن آفتاب غلبه
کند پس فرعون بعد از دیدن این دو معجزهٔ عظیم بترسید که مبادا مردمان از عبادت او روی کردان شوند
و پیروی موسی کنند **قالَ** کفت بر وجه حیله و مکر **لِلمَلَاِ حَولَهُ** مر اشراف خود را که در کرد اکرد او بودند **اِنَّ**

هذا بدرستی که این مرد لساحر علیم جادوگریست دانا که در فن سحر و ساحری مهارتی تمام دارد یرید
أن یخرجکم میخواهد که بیرون کند شما را من أرضکم از زمین شما که مصر است بسحره بجادویی خود فماذا
تأمرون پس شما چه میفرمایید درین کار این آیت دلالت ظاهر دارد بر آنکه معجزهٔ موسی بر فرعون غالب گشته تا آنکه
او را از اوج دعوی ربوبیت بحضیض مشاورت با قوم افکند و از مرتبهٔ أنا ربکم الأعلی تنزل نموده از پرستندگان
خود در کار موسی مدد طلبید و تشفی ایشان نمود از موسی بر استیلای او بر ملک او و ملک ایشان قالوا أرجه
گفتند در تأخیر انداز مر او را وأخاه و برادر او را یعنی بقتل ایشان شتاب مکن پیش از ظهور کذب ایشان تا مردمان
در گمان نیفتند وابعث و برانگیز و بفرست فی المدائن در شهرهای مملکت خویش حاشرین جمع
کنندگان را یعنی ایلچیان را روان گردان بهر شهری یأتوک بکل سحار تا بیارند هر که نیک جادو [illegible] علیم
دانا و سرآمد در فن سحر تا بر موسی غالب شوند و سحر او را در هم شکنند فرعون کسان را بطلب ساحران فرستاد فجمع
السحرة پس جمع کرده شدند جادوان لمیقات یوم معلوم برای هنگام روزی دانسته شده و معلوم
و وعده داده که وقت چاشت بود از روز عیدی که ایشان را بود از ابن عباس مرویست که چنان اتفاق افتاد که آن روز
دوشنبه بود اول سال روز نوروز و [illegible] گفته که اجتماع ایشان در اسکندریه بود وقیل و گفته شد یعنی فرعون گفت
للناس مر مردمان را یعنی اهل مصر را هل أنتم آیا هستید مجتمعون فراهم آیندگان مراد ترغیب ایشانست
در اجتماع یعنی البته مبادرت کنید در جمع شدن و زود فراهم آیید لعلنا شاید ما باتفاق نتبع السحرة
پیروی کنیم جادوان را در دین ایشان نه موسی را در دین او و برادر او إن کانوا هم الغالبین اگر باشند ایشان
غلبه کنندگان بر موسی و هرون غرض ایشان ازین کلام نه اتباع سحره بود بلکه غرض کلی ایشان آن بود که تابع موسی
نشوند فلما جاء السحرة پس آن هنگام که جادوان آمدند بمصر فرعون ایشان را نزد خود طلبید و انواع
حرمت داری و دلنوازی ایشان کرد و ایشان بجهت این گستاخ شده قالوا لفرعون گفتند مر فرعون را
أئن لنا لأجرا آیا مر ما را باشد نزدیک تو اجری و مزدی إن کنا نحن الغالبین اگر ما باشیم
غلبه کنندگان بر خصمان قال گفت فرعون نعم آری مزد باشد شما را وإنکم إذا و بدرستی که شما باشید
در آن وقت لمن المقربین از جملهٔ نزدیک شدگان یعنی مقربان بارگاه و خاصان درگاه من باشید و اول
کسی که بر من در آید و آخر کسی که بیرون رود شما باشید مراد آنکه همیشه جلیس و انیس من باشید و نزد من معزز و مکرم
باشید پس سحره باین وعده مستظهر گشته اسباب و ادوات جادویی خود را در میدان معین آوردند و بوقت معلوم
در برابر موسی صف کشیده گفتند ای موسی یا اول تو می افکنی جادویی خود را یا ما بیفکنیم قال لهم موسی گفت
ایشان را موسی ألقوا بیفکنید ما أنتم ملقون آنچه شما افکننده اید آن را [illegible] امر ایشان بعمل عشر
بسحر بلکه اذن بود در تقدیم آنچه ایشان فاعل آن بودند لا محاله بجهت توسل بآن برای اظهار حق فألقوا پس بیفکندند
حبالهم وعصیهم رسنها و عصاهای خود را که مجوف کرده بودند پر از سیماب [illegible] و آن هفتاد هزار رسن و

و هفتاد هزار عصا بود وقالوا و گفتند پس از آنکه رسنها و عصاها بحرارت آفتاب در حرکت آمدند و از مردم
غریو و غوغا برخواست بعزة فرعون سوگند بعزت [illegible] و جاه و وقع غالبیت فرعون که در علو منزلت إنا
لنحن الغالبون بدرستی که غلبه کنندگانیم بر موسی و هرون قسم یاد کردند بعزت فرعون بر آنکه غلبه مر
ایشان را باشد بجهة غایت اعتقاد ایشان بسحر خود فألقی موسی عصاه پس بیفکند موسی بامر الهی عصای خود را
فی الحال اژدها گشت فإذا هی پس ناگهان عصا اژدها شد تلقف فرو میبرد ما یأفکون
آنچه تزویر میکردند و بصورت ماران [illegible] و چون [illegible] از جنس [illegible]
[illegible] اسرار و دقایق سحر [illegible] و [illegible] از حق تعالی صدور
یافته نتوانستند که مالک نفس خود شوند خود را [illegible] فألقی السحرة پس بروی در افکنده شدند ساحران
ساجدین سجده کنندگان یعنی حق تعالی القای ایشان کرد با عطای توفیق و لطف و هم از روی صدق
قالوا گفتند ساحران آمنا برب العالمین گرویدیم بپروردگار عالمیان رب موسی وهرون
که آفریدگار موسی و هرون است تخصیص ربوبیت خدائیت بموسی و هرون بعد از تعمیم آن جهت آنست که دفع ربوبیت
فرعون کند و اشعار بر آنکه موجب ایمان ایشان آن چیزی بود که از موسی و هرون جاری شد و چون فرعون از ایمان
ساحران با خبر شد ایشان را طلبید قال آمنتم گفت آیا تصدیق کردید و گرویدید و حفص آمنتم میخواند [illegible] استفهام یعنی
ایمان آوردید له موسی را قبل أن آذن لکم پیش از آنکه دستوری دهم مر شما را در ایمان آوردن إنه بدرستی که
موسی لکبیرکم مهتر شماست الذی علمکم السحر آنکه بیاموخت شما را جادوی یعنی بعضی جادوی
خود تعلیم شما کرده همچنین بر شما غالب شد مراد فرعون ازین قول تلبیس امر بود بر قوم خود تا اعتقاد نکنند که
ساحران از روی بصیرت و ظهور حق بموسی گرویدند و بعد از آن در تهدید ایشان گفت که چون دست کشیدید از عبادت
من و تابع موسی گشتید فلسوف تعلمون پس زود باشد که بدانید که چه عقوبت خواهم کرد شما را بر گرویدن بخدای
موسی [illegible] لأقطعن أیدیکم وأرجلکم هر آینه قطع کنم دستها و پایهای شما را من خلاف
از خلاف یکدیگر یعنی دست راست و پای چپ یا بر عکس [illegible] ولأصلبنکم
أجمعین و هر آینه بر دار کنم شما را [illegible] قالوا گفتند ساحران ایمان آورده
لا ضیر هیچ ضرری و رنجی نیست بر ما یعنی از ضرر تهدید تو [illegible] إنا إلی ربنا بدرستی که ما بسوی پروردگار
منقلبون هر آینه باز گردندگانیم [illegible]
فانی [illegible] إنا نطمع بدرستی که ما طمع داریم
أن یغفر لنا آنکه بپوشاند برای ما ربنا پروردگار ما و عفو نماید خطایانا گناهان ما را أن کنا بجهة
آنکه بودیم [illegible] أول المؤمنین اول گروندگان بوحدانیت خدا [illegible] فرعون بفرمود تا دست راست و پای
چپ آن مؤمنان را قطع کردند و آنها را از دارهای بلند در آویختند و حضرت موسی بدیشان مینگریست [illegible]

داشتند منازل و مقامات قریب و از ایشان بنظر او در آمدند تا تسلی یافت و مروت کار او لکن بقطع دست و پا امر کرد فرعون
بود پس موسی بعد ازین صورت چند سال دیگر در میان فرعونیان دعوت میکرد و معجزات بدیشان مینمود و روز بروز
عناد و فساد ایشان بیشتر میشد تا هلاک ایشان نزدیک رسید و حکم الهی صادر شد که موسی با قوم خود از مصر بیرون رود چنانچه
میفرماید **وَأَوْحَيْنَا** و وحی کردیم ما **إِلَىٰ مُوسَىٰ** بسوی موسی **أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي** که در شب ببر بندگان مرا یعنی بنی اسرائیل را
از شهر مصر که نجات شما و هلاک کفره درین است و نوعی کن که در وقت رفتن شما کسی از فرعونیان واقف نشود چه اگر
تا ایشان خبردار شوند شما قطع مسافت بسیار کرده باشید و بشما نتوانند رسید تا مر برسانند **إِنَّكُمْ مُتَّبَعُونَ**
بدرستی که شما از پی در آمده شدگانید یعنی فرعون و قوم او از پی شما در آیند اما بشما نرسند بلکه ما شما را از دریا بگذرانیم و
ایشان را غرق سازیم در مختار القصص آمده که موسی همه بنی اسرائیل را امر کرد تا پیرایها و زیورها از قبطیان بعاریت بگیرند که
ما نزدیک عید میخواهیم که اهالی خود را بیارائیم عاریت گرفتند و وعده فرمود که در فلان تاریخ تهیه اسباب نموده بوقت
طلوع فجر بفلان موضع روی خواهیم آورد ایشان بهمین صورت صفت اسباب سفر بتقدیم رسانیدند چون وقت رحیل شد راه در
بر ایشان مشتبه گشت معلوم کردند که جهت آن بود که یوسف عهد بسته بود و ما کرده بود که بنی اسرائیل تا تابوت مرا
با خود نبرند از مصر بیرون نتوانند رفت و از آن قوم هیچکس را بمدفن یوسف اطلاع نبود و موسی متحیر بود تا پیرزنی که
مر او را مدفن یوسف اطلاع کرد الله هر بار که خواهد بر همان تمام قوم مجوزه بغایت پیر بشرط آنکه مهر او با شد در بهشت او را
خبر داد که صندوق یوسف در فلان موضع است در قعر دریای نیل آنرا بیرون آوردند و فی که قومیان اسبها را بسیج
با اسباب پرداخته روی براه نهادند و در آخر آن روز خبر خروج ایشان بقبطیان رسید قبطیان پنداشتند که
این که بنی اسرائیل پیدا میشوند که بهمان اسباب عید مشغول شدند روز دوم خواستند که در عقب ایشان بروند در خانه شخصی
یکی از اعزه اولاد مرده و بتعزیت او مشغول شدند و روایتی چون حق تعالی بموسی وحی کرد که بنی اسرائیل را امر کن تا هر چهار خانه
بجانب روند و بعد از آن در هر سرایی که ایشان باشند بره بکشند و در آن سرای بخون آلوده کنند که من فرشتگان خواهم فرستاد
تا کودکان فرعونیان را هلاک کنند و این علامت برای آن باشد تا بانجا نروند که در آن بخون آلوده کشتگی بود و بعد از آن ببر مرده
تا آن دبیر خشند و فطیر پزند و از آن توشه ساخته بکنار دریا روند که آنجا امری عجیب روی خواهد نمود ایشان چنان کردند و
بکنار دریا نهادند و چون روز شد اثری از ایشان پیدا نگشت قبطیان خبر بفرعون رسانیدند فرعون بفرمود تا تخت او را بیرون
بردند و بنهادند پس بر بالای آن تخت نشست و در آن روز بجمع کردن لشکر امر کرد **فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ** پس فرستاد فرعون
فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ در شهرهایی که پای تخت نزدیک بود جمع کنندگان لشکر را و همه لشکر را جمع کردند گفت فرعون
إِنَّ هَٰؤُلَاءِ بدرستی که گروه بنی اسرائیل **لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ** هر آینه گروهی اند بغایت اندک فرعون ایشان را
اندک شمرد رجال الانکه عدد ایشان که در سن از بیست گذشته بود و بشصت نرسیده ششصد هزار بودند و عدد مجموع
قوم موسی از زنان و صبیان و کهول و شباب هزار هزار و دویست هزار و کسری بود اما فرعون ایشان را از آن جهت بلشکر خود
اندک شمرد چه در روایت آمده که فرعون هزار هزار و پانصد هزار پادشاه داشت که در دست هر یک سرینی از طلا بود

و هر یکی از ایشان صاحب هزار سوار مسلح بودند تا یشان از پیش از خود بر بنی اسرائیل روان ساخت و بعد از آن فرمود که تا
در شهرها ندا کردند و لشکر را جمع نمودند و ندا در دادند که بنی اسرائیل اکنون **وَإِنَّهُمْ لَنَا** و بدرستی که ایشان ما را **لَغَائِظُونَ**
بخشم آرندگانند چه از ما گریخته اند و پیرایهای قوم را برده اند و اولاد ما را کشته اند **وَإِنَّا لَجَمِيعٌ**
و بدرستی که ما جمعی هستیم **حَاذِرُونَ** حذر کنندگان از ایذا و ملاحظه و احتیاط نمایندگان در امور و بجهت این
با لشکری چنین عظیم بسر آنها بیرویم و اگر نه معلوم است که عشری از اعشار لشکر ما ایشان را کفایت میتواند کرد یعنی
و گویند حاذر یعنی سلاح دار است یعنی هم سلاح داریم و ایشان بی سلاح پس البته مغلوب ما خواهند شد و بروایتی
با هزار هزار سوار دلیر که بر سر هر یک بیضه از طلا بود در عقب موسی روان شدند **فَأَخْرَجْنَاهُمْ** پس بیرون آوردیم
فرعونیان را یعنی در دل ایشان افکندیم تا بیرون آمدند **مِنْ جَنَّاتٍ** از بوستانهای مملو از اشجار و اثمار **وَعُيُونٍ**
و از چشمهای آب روان **وَكُنُوزٍ** و از گنجهای زر و نقره **وَمَقَامٍ كَرِيمٍ** و از منزلهای نیکو و خوش
و آراسته **كَذَٰلِكَ** همچنین کردیم با ایشان یعنی بیرون آوردیم ایشان را ازین نوع بیرون آوردنی **وَأَوْرَثْنَاهَا**
عشر و میراث بودیم باغ و بوستان و گنج و خانهای ایشان **بَنِي إِسْرَائِيلَ** فرزندان یعقوب را چه قول آنست
که بنی اسرائیل بعد از هلاک فرعونیان بمصر آمدند و همه اموال قبطیان را بتصرف در آوردند و اصح آنست که در
زمان دولت داود و سلیمان علیهما السلام بر ملک مصر استیلا یافته متصرف جمیع قبطیان شدند و در بعضی تفاسیر
واقع شده که فرعون در حین خروج سیصد هزار بر مقدمه لشکر فرستاد و سیصد هزار بر میمنه تعیین نمود و سیصد
هزار بر میسره نامزد کرد و سیصد هزار بر ساقه مقرر نمود و با جموع خلقی بیشمار در قلب قرار گرفت نظم
یکی لشکر سراپا غرق جوشن شده در موج چون دریای آهن **فَأَتْبَعُوهُمْ** پس از پی در آمدند بنی اسرائیل را
مُشْرِقِينَ در حالتی که قصد کنندگان بودند بطرف مشرق چه لشکر بنی اسرائیل بدان صوب رفته بودند و اکثر
علما گفته اند معنی آنست تا هنگام طلوع آفتاب به بنی اسرائیل رسیدند در آن محل لشکر موسی بکنار دریای قلزم
رسیده تدبیر عبور میکردند که ناگاه اثر فرعون پدید آمد **فَلَمَّا تَرَاءَى الْجَمْعَانِ** پس آنهنگام که دید
آن هر دو گروه یکدیگر را **قَالَ أَصْحَابُ مُوسَىٰ** گفتند یاران موسی **إِنَّا لَمُدْرَكُونَ** هر آینه ما
دریافته شدگانیم یعنی لشکر فرعون ما را در خواهند یافت و بدست ایشان خواهیم گرفتار شد اکنون راه خلاص ما کو
جوییم و طریق گریز از کجا جوییم که دریا در پیش است و در پس دشمن موسی چون اضطراب ایشان بدید **قَالَ كَلَّا**
گفت چنین است که ایشان شما را دریابند **إِنَّ مَعِيَ رَبِّي** بدرستی که با منست پروردگار من بحفظ و نصرت
سَيَهْدِينِ زود باشد که راه نماید مرا و در این جهت طریق بجا آرد القصه چون لشکر فرعون نزدیک بنی اسرائیل
رسید حق تعالی حجابی از غبار میان هر دو گروه پدید آمد چنانکه یکدیگر را نمیدیدند فرعون قوم خود را گفت فرود
آیید تا آفتاب بلند شود و غبار از میان برخیزد و شتاب مکنید که راه خلاصی بر ایشان بسته است و دریا در
پیش و لشکر ما از پی کجا توانند گریخت که مومن آل فرعون در پیش ما ایستاده بود گفت ای موسی بکجا میروی

شد که دریا در پیش است و لشکر فرعون از قفا در گرفته است موسی جواب داد که ما مامور شده‌ایم بهجرت که از آن بگذریم و در این
اثنا بنی اسرائیل اضطراب بمرتبه رسانیدند که موسی بی طاقت شد و بدرگاه الهی بنالید و از عبد الله بن سلام
که موسی بمناجات برداشت و گفت یا من کان قبل کل شیء والمکون لکل شیء والکائن بعد کل شیء اجعلنا فرجا ومخرجا حق تعالی
بوی وحی فرستاد که ما دریا را در حکم تو کردیم و برابر تو خوان و عصا بر آب زن و برو حکم فرما تا راه درو پیدا شود
همچنانکه میفرماید فاوحینا پس وحی کردیم الی موسی بسوی موسی ان اضرب بعصاک البحر
انکه بزن عصای خود را بنهر نیل که ما بین ایله و مصر است و یا بدریای قلزم که میان یمن و مکه است تا بگو موسی علیه السلام
را بدریا آمد و عصا بر دریا زد و گفت یا ابا خالد ما را راه ده فانفلق پس بر هم شکافته شد دریا و دوازده راه بدید آمد
فکان کل فرق پس بود هر پاره که جدا شده بود از هم کالطود العظیم همچون کوه بزرگ یعنی مانند
کوه بلند برآمد و قرار گرفت و فی الحال بادی بتک دریا وزید و گل او خشک گردید و هر سبطی از دوازده سبط بنی اسرائیل
از راهی بدریا در آمدند وازلفنا ثم و نزدیک گردانیدیم آنجه شکافته شده بود دریا الآخرین دیگران را
یعنی همه قوم فرعون را بلب دریای نیل آوردیم که شکافته شده بود آورده‌اند که چون فرعون بکنار دریا رسید و آن حال را
بدید خواست که سرهای قوم را فریب دهد گفت ای قوم چرا می بینید که دریا از هیبت من شکافته شده هامان بخفیه با او گفت
تو خود میدانی که این صورت بدعای موسی واقع شده زنهار که بدریا در نیایی که خود را و همه کسان خود را هلاک کردانی
فرعون خواست که عنان برتابد جبرئیل بر مادیانی جسته خود را پیش فرعون بدریا افکند و فرعون آیغری تند سوار بود
ایغر بوی مادیان شنید عنان مالک از دست داده روی بدریا نهاد لشکریان چون دیدند که فرعون بدریا در آمد هم فوجی
از راهی بدریا در آمدند و میکائیل در عقب آن لشکر می آمد و لشکریان را می راند تا تمامی بدریا در آمدند و حکم الهی بدریا رسید
که بحال خود باز آی پس یکبار آبهای دریا بهم پیوست و مجموع فرعونیان غرق شدند و بنی اسرائیل سلامت در کنار دریا
قرار گرفتند کما قال جلت قدرته وعظمته وانجینا موسی و نجات دادیم موسی را ومن معه و هر که با او بود
اجمعین همه ایشان را یعنی آب دریا را چنان مرتفع نگه داشتیم و قرار گرفت در آن راهها تا همه از آن دوازده راه بگذشتند
ثم اغرقنا الآخرین پس غرق کردیم دیگران را یعنی جمیع قبطیان را بدین وجه که چون بمیان این دوازده راه رسیدند
آبها را بر سر ایشان فرود آوردیم و همه را هلاک کردانیدیم ان فی ذلک بدرستی که نجات دادن موسی و قوم او و غرق کردن
فرعون و اتباع او لآیة هر آینه علامتیست روشن بر قدرت الهی وما کان اکثرهم و نبودند قوم فرعون مؤمنین
گرویدگان چه از تمامی قبطیان از مردان غیر خرقیل که مؤمن آل فرعون بود کسی ایمان نیاورده بود و با حضرت موسی از مصر بیرون آمده
بود و از زنان آسیه زن فرعون و زنی که راه نمودی کرد بر تابوت یوسف وان ربک و بدرستیکه پروردگار تو
ای محمد لهو العزیز هر آینه اوست غالب و هیچکس را قوت غالبیت بر او نیست الرحیم مهربان که عقوبت نکند مگر بعد از
الزام حجت با اولیای خود واتل علیهم و بخوان ای محمد بر مشرکان عرب نبأ ابراهیم خبر ابراهیم که ایشان خود را بدو نسبت
میکنند و بفرزندی او فخر مینمایند و در این خبر تسلیه تو و موعظه قوم تست اذ قال یاد کن چون گفت ابراهیم لابیه

مر پدر خود را یعنی عم خود را که بمنزله پدرش بود در تربیت و اشفاق وقومه و مر گروه خود را یعنی اهل بابل مرادیست
که از عم خود پرسید که ما تعبدون چیست که می پرستید غرض وی از این سوال آن بود با ایشان بگوید آنچه بعبادت آن
مشغولند از اصنام مستحق عبادت نیستند قالوا گفتند جواب ابراهیم نعبد اصناما می پرستیم بتان را فنظل
لها پس همیشه میباشیم مر ایشان را عاکفین ملازمان و مجاوران در روز مراد با اصنام صورتهائی بود که ساخته بودند
از انواع فلزات بصورت مختلفه و بر عبادت آن مداومت مینمودند قال گفت ابراهیم بروجه الزام که بتان شما هل
یسمعونکم آیا میشنوند خواندن شما را و اجابت دعای شما میکنند اذ تدعون وقتی که بخوانید ایشان را او
ینفعونکم یا سود میرسانند شما را او یضرون یا زیان میرسانند بکسی که اعراض کرده از عبادت ایشان از
جواب عاجز شده نتوانستند که بشم جواب دهند پس بهانه تقلید پیش آورده قالوا گفتند در جواب بل
که تو گفتی از اجابت دعا و نفع و ضرر که از ایشان دیده باشیم بلکه وجدنا آباءنا یافته‌ایم پدران خود را
که ایشان کذلک یفعلون همچنان که میکردند یعنی ایشان را پرستش میکردند و بر آن مقیم بودند ما نیز اقتدا
بایشان کرده بپرستش اینها قیام مینماییم بدانکه بت پرستان را هیچ دلیلی نیست بر صحت دین خود اما بجهت شبهه
از مذهب حق برگشته روی در بادیه ضلالت نهاده‌اند یکی آنکه گفته‌اند که ما را حد آن نیست که جرأت کنیم در عبادت خدا
چه پرستش که لایق او باشد از ما نمی آید پس از مخلوقات او چیزی اختیار کرده‌ایم تا ما را بخدا نزدیک کرداند چنانکه
گفته‌اند ما نعبدهم الا لیقربونا الی الله زلفی دوم آنکه هر چیزی را خاصیتی است خاصیت این بتان آنست که شفیعان ما
باشند نزد خدا که هؤلاء شفعاؤنا عند الله سیم آنکه اعظم شبهه‌های ایشان تقلید است همچنانکه در جواب ابراهیم
گفتند که بل وجدنا آباءنا کذلک یفعلون قال گفت ابراهیم افرأیتم آیا دیدید و دانستید استفهام برای تقریر است
یعنی بدانید که ما کنتم تعبدون آنچه هستید که می پرستید آن را انتم وآباؤکم الاقدمون شما و پدران
دیرینه شما نیز پرستیده‌اند فانهم پس بدرستی که این معبودان شما و آبای شما عدو لی دشمنان منند
مراد ابراهیم از این آنست که اصنام اعدای پرستندگان خود اند زیرا که بعبادت ایشان متضرر میشوند از جهت آنکه ایشان زیاده
از آنچه کسی را زحمت و خود متضرر شود چه ضرر خلود و عذاب الیم و عقاب جحیم که از عبادت ایشان حاصل میکردد از هیچ دشمنی
متصور نیست و یا معنی مراد آنست که من دشمنم مر ایشان را چه هر چه را دشمن دارند او نیز دشمنی است پس دشمنی خود را در
لباس دشمنی ایشان ظاهر کرده یعنی من مخالف و معادی ایشانم الا رب العالمین لیکن دوست من پروردگار عالمیانست
بعد از آن تعداد کمالیت حضرت عزت مینماید تا قوم دست از عبادت اصنام که لا یضر ولا ینفع است باز داشته
بعبادت او میل کنند و میفرماید که الذی آنکه کار عالم آنکس است که خلقنی آفرید مرا و از عدم بوجود آورد
فهو یهدین پس او راه مینماید مرا یا استقرار قود و ضراو یا آفریده مرا برای اقامت بحق و راه مینماید مرا بدعوت خلق
خلق کرده مرا بجهت طاعت و هدایت بخشیده مرا بوسیله آن مراجعت والذی هو یطعمنی و آنکس است که میخوراند
مرا غذایی که قوام اجزای بدن من بدانست ویسقین و می آشاماند مرا آبی که موجب تسکین تشنگی است و سبب تربیت

اعضای من در کشف الاسرار از ذو النون مصری نقل میکند که این طعام طعام معرفت واین شراب شراب محبت که دلها
بآن زندگی یابند واین بیت از آن منقولست **نظم** شراب المحبة خیر شراب ‌ کل شراب سواه سراب ‌ والفحوای این کلمات از
اسرار کلام حقایق نظام ابیت عند ربی یطعمنی ویسقین بی میتوان برد چنانچه در حق خاجه سقلین فرموده اند **بیت**
خان توابیت عند ربی خاب نو ولایسام قلبی خاک قدم تو اهل عالم زیر علم تو نسل آدم چون نیست وسیلتی بطاعت ازما کرم
ز تو شفاعت ای کرده بزیر پای کونین بگذشته ز حد قاب قوسین **وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ** و چون بیمار شوم
اومرا شفا میدهد و از امام جعفر صادق مرویست که معنی آیت که چون بیمار شوم بگناه شفا میدهد مرا بتوبه وسلمی گفته
که مرض بر و از اعتبارات و شفا مشاهده انوار واحد قهار و در بحر المعانی آورده که مرض بتعلقات کونین است و شفا
بقطع تعلق و آن واپس است بجذبه عنایت حق که چون در رسد سالک را از هم منقطع ساخته بیکی پیوند دهد یعنی
بشربت تجرید از مرض تعلق باز رهاند یکی از اکابر دین روایت کرده که ببیمارستانی رفتم طبیبی دیدم نشسته وجمعی بیماران
بر او جمع گشته هر کسی شرح علت خود میداد و هر کسی را دوای میفرمود کرد رخور او بود و در آن اثنی جوانی نزد وی آمد
کونه اثر زرد گشته و اثر عبادت وسیمای تقوی وصلاحیت بر او پیدا طبیب با او گفت توجیکی حاذقی مرا بیماری هست داوای
کن گفت چه مرض داری جواب داد که علت گناه بر مزاج من مستولی گشته وبدن من بجهت تقاد نوبی کران گشته مرا درین باب
علاجی فرما که موجب صحت مزاج و سبب خفت بدن من گردد طبیب گفت هلیلهٔ صبر را ابتدان و با بلیلهٔ تواضع در هاون
ندم و پشیمانی افکن و بدست قهر هوای نفس آن را نیک صلایه کن و در تاره صحت عدم انداز وآب حیا و شرم بر وی ریز
وبآتش محبت بجوشان وبکفچهٔ عصمتش بگردان تا جابهٔ حلم بر آید آنگاه برق صفا پالا و بروجه رضا بادکن و در وقت
سحر شربتی از آن نوش کن تا درد گناه تو بصحت عزم بر طاعت مبدل گردد وراحت یابی جوان از این سخن وجد کرد
مضمون این مقال بر زبان او جاری گشته **نظم** چکویت که چه خوش آمدی مسیح صفت ‌ بیک نفس هم درد مرا دوا کردی **وَالَّذِي**
ودیگر پروردگار عالم آنکسیست که **يُمِيتُنِي** میراند مرا در دنیا بانقضای اجل **ثُمَّ يُحْيِينِ** پس زنده کرداند مرا در آخرت
برای محاسبات و مجازات شبلی گفته که میراند بعدل و زنده کرداند بفضل و گویند میراند بمعصیت و زنده کند بتوفیق در
طاعت یا میراند بجهل و زنده کند بعقل و محققان گفته اند که امانت ولحیا بخوف ورجا یا بغفلت وذکر یا باستار
وتجلی و یا باوصاف بشریت وانحاء روحانیت **وَالَّذِي** ووی آنکسیست که **أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي** طمع دارم که
بیامرزد برای من **خَطِيئَتِي** گناه مرا **يَوْمَ الدِّينِ** روز جزا اسناد گناه با خود باوجود عصمت یا بجهت کسر
نفس است وانقطاع تمام با و سبحانه و یا مراد ترک اولیست ونکتهٔ حسنات الابرار سیئات المقربین مشعرات برین معنی
که صدور این کلام از حضرت خلیل بجهت احتجاج بود بر قوم واخبار بانکه صلاحیت الوهیت ندارد مگر کسی که قاعل این افعال
وبعد از آن او سبحانه حکایت میفرماید از آنچه ابراهیم از وی سوال نمود بقوله **رَبِّ هَبْ لِي** ای پروردگار من ببخش مرا
وعطا کن **حُكْمًا** کمال در علم و عمل تا بآن مستعد خلافت حق وریاست خلق گردم و تردد کلبی مراد بحکم نبوتست **وَ**
أَلْحِقْنِي و در رسان مرا بسبب توفیق کمال در علم و عمل **بِالصَّالِحِينَ** بشایستگان و برگزیدگان درگاه یعنی در عداد انبیا

که کاملند در صلاحیت واصلاح اصلاح ایشان آمیخته نیست بشایبهٔ کبیره وصغیره **وَاجْعَلْ لِي** وکردان برای من
لِسَانَ صِدْقٍ زبان راست یعنی زبان ثناگوی وثناخوان **فِي الْآخِرِينَ** در میان پس آمدکان یعنی ثنای
نیکونامی وآوازهٔ مرا جاری کردان بر زبان کسانی که از پس من آیند بروجهی که اثر آن در دنیا تا بروز قیامت بماند
واین دعا بعز اجابت رسید جمع امم از مجوس و یهود و نصاری واهل اسلام ثنای خلیل الرحمن میکویند و محبت
او دارند و یا ظاهر کن برای تجدید اصل دین من که توحید است وراست کویی در آخرین امتان که آنحضرت خاتم است
وَاجْعَلْنِي وکردان مرا **مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ** از وارثان بهشت پر نعمت در آخرت یعنی مرا از کسانی
کردان که در منازل بهشت نزول کنند **وَاغْفِرْ لِأَبِي** وبیامرز پدر مرا اعم اوست یعنی او را بیامرز که ایمان آرد **إِنَّهُ**
كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ بدرستی که او هست از گمراهان یعنی از طریق حق منحرف وغافل از جادهٔ صواب در
مجمع آورده که وصف او بضلال اشعارست بر آنکه او از روی جهل کافر بود نه بر سبیل عناد وجحود وبدین وجه که استغفار
ابراهیم برای عم خود بود در منهج الصادقین در سورهٔ التوبه شرحی مبسوط بقلم بیان **بیان** آمده اینجا بیک وجه
نموده میشود وآن اینست که طلب مغفرت برای او بجهت آن بود که وعدهٔ ایمان داده بود مر او را ابراهیم بجهت آن
طمع وامیدواری از برای او استغفار خواست ومیتواند بود که درین وقت هنوز ابراهیم ممنوع نبوده باشد از استغفار — بنوده
برای کفار **وَلَا تُخْزِنِي** ورسوا مساز وخوار مکردان مرا بجهت عتاب بر ترک اولی ونقص رتبهٔ من از رتبهٔ بعضی وارثان
جز بجهت آن **يَوْمَ يُبْعَثُونَ** در روزی که برانگیخته شوند همه مردمان در مجمع آورده که این دعای وی بر وجه انقطاع — ع
بود وکسر نفس وتعلیم امتان واکر نه انبیا بجهت عصمت از خزی آن روز مبرا اند واز فضیحت آن محفوظ بعد از آن در بیان
یوم یبعثون میفرماید که **يَوْمَ لَا يَنْفَعُ** روزی که سود نکند وفایده نرساند وبکاری نیاید **مَالٌ وَلَا بَنُونَ** ـ ن
مال وپسران هیچکس را بقوله **إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ** مگر کسی که بیاید بخدا **بِقَلْبٍ سَلِيمٍ** بدل خالی از کفر ومعصیت چه
او لخود را صرف کرده باشد در راه حق و فرزندان را در راه حق ارشاد نموده هر آینه آن مال و فرزند او را نفع رساند از
امام جعفر صادق مرویست که قلب سلیم دلیست که سالم باشد از حب دنیا وحسن گفته که سالم باشد از کفر ونفاق بر
خلاف مشرک ومنافق که دل او بشرک ونفاق مریضست که قوله فی قلوبهم مرض ویا سالم از فساد ومعاصی ویا از حسد
وخیانت ودر تفسیر تیسیر آورده که سلیم از بغض اهل البیت ع وقشیری فرموده که سلیم آنست که خالی باشد از غیر خدا
وسلمی گفته که سلیم آنست که در وی آفات دنیا نگنجد ونه مطامع عقبا ویا خالی از بدعت ومطمئن بسنت **وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ**
و روزی که نزدیک کرده اینده شود بهشت **لِلْمُتَّقِينَ** از برای پرهیزکاران تا از موقف آن را ببینند وبمشاهدهٔ منازل
خود مسرور شوند **وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ** وظاهر ساخته آتش دوزخ را **لِلْغَاوِينَ** برای گمراهان تا در آن نگرند و
مقامات خود را ببینند وغم والم وحسرت ایشان بیفزاید **وَقِيلَ لَهُمْ** وگفته شود مر ایشان را یعنی فرشتگان بحکم حق
تعالی از ایشان پرسند بروجه عتاب وسرزنش **أَيْنَ مَا كُنْتُمْ** کجا اند آنچه بودید که پیوسته **تَعْبُدُونَ**
میپرستید آن را **مِنْ دُونِ اللَّهِ** بجز از خدای تعالی یعنی کجا اند خدایان شما که بدیشان امیدوار بودید **هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ**

ایا جه یاری میدهند شما را بدفع عذاب از شما **اَوْ يَنْتَصِرُونَ** یا انتقام میکشند برای شما از کسی که عذاب شما
میکند و کویند معنی آنست که ممتنع میشوند از عذاب خود و دفع میکنند آنرا از خود چه در آنروز کفار با اصنام و
با اوثان خود در آتش دوزخ باشند کما قال **فَكُبْكِبُوا فِيهَا** پس در افکنده شوند بروی در دوزخ سوزان
هُمْ وَالْغَاوُونَ بتان و کمراهان یعنی پرستندکان ایشان تا آنکه در قعر دوزخ قرار کیرند و در آنجا باشند **وَجُنُودُ**
إِبْلِيسَ بدوزخ انداخته شوند لشکریان ابلیس که متابعان وی اند و او عصاة جن و انس و با اعوان و فرزندان او **وَ**
أَجْمَعُونَ همه ایشان **قَالُوا** کویند کافران **وَهُمْ فِيهَا** و حال آنکه ایشان در دوزخ **يَخْتَصِمُونَ** دشمنی کنند
با یکدیکر یعنی عبده اصنام با بتان کویند **تَاللَّهِ** بخدای سوکند **إِنْ كُنَّا** بدرستی که ما بودیم **لَفِي ضَلَالٍ**
مُبِينٍ هر آیینه در کمراهی هویدا و پیدا **إِذْ نُسَوِّيكُمْ** وقتی برابر میکردیم شما را در استحقاق عبادت **بِرَبِّ**
الْعَالَمِينَ به پروردکار عالمیان **وَمَا أَضَلَّنَا** و کمراه نکردند ما را و بضلالت نینداختند **إِلَّا الْمُجْرِمُونَ**
مکر بزهکاران از مهتران و پیشوایان ما که با ایشان اقتدا میکردیم و یا از دیوان کمراه کننده **فَمَا لَنَا** پس نیست ما را
اکنون هیچکس **مِنْ شَافِعِينَ** از شفاعت کنندکان چنانکه مؤمنان راهست از ملائکه و انبیا **وَلَا صَدِيقٍ**
و نه دوستی **حَمِيمٍ** مهربان و با شفقت چنانکه ایشانراهست و در بعضی تفاسیر مذکور است که حمیم در اصل هیم
بوده هاء را بحاء بدل کرده اند از جهت قرب مخرج و حمیم از اهتمام مأخوذ است یعنی یاری که در کار تو اهتمام کند
در مهم کافران و دوستی بجای آن رنج نخواهد بود چه مصادقت مخصوص خواهد بود بمؤمنان چه اهل کفر
نقار و تباغض خواهد بود که **اَلْاَخِلَّاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ اِلَّا الْمُتَّقِينَ** و یا جهت ما را شفعا(?)
حمیم از آنکه ما ایشانرا شفعا و صدیق امید داشتیم چه اعتقاد ایشان آن بود که اصنام شفعای ایشان باشند نزد خدای
و شیاطین الانس دوستان ... از جابر بن عبد الله الانصاری روایتست که رسول صلعم فرمود که چون
اهل بهشت در بهشت قرار کیرند بعضی از ایشان کویند بار خدایا حال صدیق من فلان چیست خطاب آید که وی در
دوزخ کرفتارست بجزای کناه خود ... آن مؤمن زبان بشفاعت کشوده کوید بار خدایا چه شود اکر بکرم خود
... او را حق تعالی فرماید که او را بتو بخشیدم پس ملائکه امر فرماید که بیرون آورید برای صدیق او را
از دوزخ و به بهشت رسانید کفار چون ببینند که عاصیان مؤمنین بشفاعت اصدقا از دوزخ خلاص شدند و به بهشت
رفتند و ایشان در دوزخ ماندند کویند **فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ** عیاشی باسناد خود از حمران
بن اعین نقل کرده که ابی عبد الله علیه السلم سه بار سوکند یاد کرده که بخدا سوکند که ما شفاعت کنیم شیعیان
خود را تا آنکه مردمان کویند و بروایتی دشمنان ما کویند که ما را هیچ شفیع و صدیقی و حمیمی نیست و ابان بن تغلب
روایت کرده از ابی عبد الله علیه السلم که شنیدم که می فرمود که مؤمن در روز قیامت شفاعت اهل خود کند و حق تعالی شفاعت
او را در حق ایشان قبول فرماید ... سبب خود را بر دارد و کوید یا رب خویشی کان یقینی الحر و البرد
یا بعضا یا خادم ملک او را از عذاب نجات ده که او مرا از کرما و سرما نکاه داشته حق تعالی اجابت کند شفاعت او را

واز ابو جعفر

واز ابو جعفر علیه السلام مرویست که مؤمن همسایه خود را که هیچ حسنه از و صادر نشده شفاعت کند و کوید بار خدایا او دفع اذیت و
ضرر از من میکرد حق تعالی شفاعت او را در باره او قبول کند بعد از ان فرمود بدرستی که کمترین اهل ایمان از روی
شفاعت شفاعت سی کس تواند کرد و در آثار آمده که هیچ جا نباشد که جمعی از مؤمنان آنجا مجتمع شوند که در میان
ایشان بنده باشد از اهل ایمان که صلاحیت آن که شفاعت او در حق همه ایشان قبول کنند و اهل کفر و شرک از این
سعادت محروم باشند و در عذاب ابدی کرفتار و از روی حسرت کویند **فَلَوْ اَنَّ لَنَا كَرَّةً** پس کاشکی بودی
ما را بازکشتی بدنیا **فَنَكُونَ** پس میبودیم **مِنَ الْمُؤْمِنِينَ** از باور دارندکان تا شفاعت ما میکردند
اِنَّ فِي ذٰلِكَ بدرستی که در انچه مذکور شد از خبر ابرهیم و احتجاج او **لَاٰيَةً** هر آینه علامتیست که عقلا از آن
عبرت کیرند و حجتی موعظه هر کسی را که اراده آن نماید که بنظر اعتبار در ان نکرد و بامر آخرت پردازد **وَمَا كَانَ**
اَكْثَرُهُمْ و نبودند بیشتر قوم ابرهیم **مُؤْمِنِينَ** کروندکان با وجود از اهل بابل جز دختر نمرود کسی ایمان
نیاورده بود **وَاِنَّ رَبَّكَ** و بدرستی که آفریدکار تو **لَهُوَ الْعَزِيزُ** اوست غلبه کننده بر مشرکان و غالب بر
عشر تعجیل انتقام از ایشان **الرَّحِيمُ** مهربان بمهلت دادن عذاب ایشان تا ایمان آرند ایشان و یا ذریه
ایشان و یا بخشاینده که توبه بندکان رد نکند و بی احتجاج بر ایشان عذاب نفرماید **كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ**
تکذیب کردند کروه نوح همه فرستادکان را تا آدم و کفتند هیچ پیغمبری بخلقان نیامده و یا مراد تکذیب نوح است چه
تکذیب یک پیغمبر موجب تکذیب همه است زیرا که هر یک داعی بندکانند بر توحید و عدل و غیر آن اصول اسلام پس تکذیب
یکی تکذیب جمیع ایشان و قول اول منقول است از ابو جعفر علیه السلام **اِذْ قَالَ لَهُمْ** یاد کن چون کفت مر ایشانرا **اَخُوهُمْ**
نُوحٌ برادر ایشان نوح مراد اخوت نسبیست یعنی نوح که سلسله نسب او با ایشان منتهی بود کفت مر ایشانرا **اَلَا**
تَتَّقُونَ آیا نمیترسید از خدای که ترک عبادت او میکنید و بتان را میپرستید و تکذیب من میکنید و انکار میورزید **اِنِّي**
بدرستی که من **لَكُمْ رَسُولٌ اَمِينٌ** مر شما را فرستاده ام با امانت مشهور باین صفت در میان شما پس سخن من حق خواهد
بود و مبرا از شایبه کذب **فَاتَّقُوا اللّٰهَ** پس بترسید از عقوبت خدای و ترک بت پرستیدن کنید **وَاَطِيعُونِ** و
فرمان برید مرا در قبول ایمان و اذعان توحید و طاعت و عبادت او بر وجه توحید و اخلاص **وَمَا اَسْاَلُكُمْ** و نمیخواهم
شما را **عَلَيْهِ** بر ادای رسالت و نصیحت **مِنْ اَجْرٍ** هیچ مزدی **اِنْ اَجْرِيَ** نیست اجر من **اِلَّا عَلٰى رَبِّ الْعَالَمِينَ**
مکر بر پروردکار عالمیان **فَاتَّقُوا اللّٰهَ** پس بترسید از عقوبت خدای و ترک بت پرستیدن کنید **وَاَطِيعُونِ** و فرمان
برید مرا تکرار امر بتقوی و طاعت بجهت تاکید و مبالغه است در ان بر ایشان **قَالُوا** کفتند در جواب نوح علیه السلام **اَنُؤْمِنُ**
لَكَ آیا ایمان آریم و تصدیق کنیم مر ترا **وَاتَّبَعَكَ الْاَرْذَلُونَ** و حال آنکه پیروی کرده اند ترا سفلکان و بیقدران
و فرومایکان که نه حسب دارند و نه نسب و اهل صنعتهای دنیه و خسیسه اند ابن عباس کوید ایشان اهل حاکه بودند و نزد
بعضی حجام بودند حاصل که ایشان بجهت قصور فهم و عقل حطام دنیویه را منظور داشته ایمان اتباع نوح را که بی مال
و جاه بودند مانع ایمان خود دانسته و میکفتند که ایشان بجهت طمع مال و رفعت با او کرویده اند نه بر وجه اعتقاد و لهذا چه

ولهذا نوح ع قَالَ فرمود در جواب ایشان وَمَا عِلْمِي و نیست دانش من بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بآنچه هست که میکنند
آنرا از روی اخلاص یا طمع در طمع یعنی بحکم من ظاهر است و چون ایشان عمل اهل ایمان میکنند بر من واجبست که
حمل او بر اخلاص کنم بحسب ظاهر إِنْ حِسَابُهُمْ نیست حساب باطن ایشان إِلَّا عَلَى رَبِّي مگر بر پروردگار من که مطلع
بر ظاهر و باطن آن لَوْ تَشْعُرُونَ اگر دانید که عالم الغیب اوست پس هر آینه دانید قول مرا درین باب ولیکن جاهلید میکنید
آنچه نبیدانید قریش نیز بر همین طریق سلوک نموده با اصحاب حضرت رسالت طعن کردند باین صفت چنین که آورده اند که هرقل که پادشاه
روم بود از ابو سفیان از اتباع رسول سؤال کرد گفت ایشان اراذل و ضعفای مردمانند وی در جواب گفت هم اتباع الا
نبیاء کذلک همیشه اتباع پیغمبران پیشین نیز چنین بوده اند حاصل که قوم نوح ع گفتند بنوح که تو اینها را که اراذلند از مجلس خود بیرون
بران تا با تو نشینیم و سخن تو بشنویم نوح فرمود وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ و من نیستم راننده مومنان از
پیش إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ نیستم من مگر بیم کننده آشکارا یعنی مبعوث شده ام بدعوت مکلفان خواه اغنیا و خواه
فقرا پس چگونه طرد و منع فقرا کنم از خود بجهت آنکه اغنیا تابع من شوند قَالُوا گفتند کافران لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا نُوحُ
اگر بازنه ایستی ای نوح از آنچه میگویی یعنی دعوت و انذار لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ هر آینه باشی از کشته شدگان
بسنگ یا از دشنام داده شدگان ابو حمزه ثمالی روایت کرده که هر موضعی از قرآن که لفظ رجم واقع شده بمعنی قتل است مگر
در سوره مریم که لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ لَأَرْجُمَنَّكَ که بمعنی دشنام است القصه نوح چون این کلمات تهدید آمیز از قوم شنید و
آثار نومیدی از ایشان دریافت روی بدرگاه بی نیاز آورده قَالَ گفت ای پروردگار من رَبِّ إِنَّ قَوْمِي بدرستی که
گروه من كَذَّبُونِ تکذیب کردند مرا از روی عناد و مراد در دعوی رسالت باور نداشتند بر وجه لجاج و جحود
و انکار فَافْتَحْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ پس حکم کن میان من و ایشان فَتْحًا حکم کردنی براستی وَنَجِّنِي و باز رهان مرا
از قصد ایشان و یا از شامت عمل ایشان وَمَنْ مَعِيَ و هر که با منست مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گرویدگان غرض او
ازین مناجات آن بود که من بر ایشان دعا میکنم نه بجهت آنکه مرا بخشم در آورده اند و ایذای من کرده بلکه بجهت تست
و دین تو که تکذیب وحی تو کرده اند و انکار وحدانیت و ارسال تو پس عذاب بر ایشان نازل گردان فَأَنْجَيْنَاهُ
پس نجات دادیم او را وَمَنْ مَعَهُ و هر که با او بودند از مومنان فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ در کشتی پر از آدمیان و انواع
و ماکولات و غیر آن از حیوانات ثُمَّ أَغْرَقْنَا پس غرق ساختیم بَعْدُ پس از رهانیدن او و اتباع او الْبَاقِينَ
باز پس ماندگان از کشتی یعنی گروه کفار که بر ایشان مبعوث بود إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که در صبر نوح و ایذای قوم
و عناد و جحود ایشان و غرق ایشان بجهت آن و نجات اهل ایمان در کشتی لَآيَةً هر آینه علامتیست شایع و متواتر آنها را
که پند گیرند از آن و اقتدا بپیغمبران کنند و در صراط مستقیم سلوک نمایند وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ و نیستند
بیشتر باور دارندگان وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که پروردگار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ هر آینه اوست توانا بر عقوبت کافران
و منتقم بر ایشان الرَّحِيمُ مهربان بمهلت عذاب از ایشان تا حجت بر ایشان لازم گردد یعنی قبل از الزام حجت بطریق
حائز العذاب نفرماید و یا رحیم است بر مومنان در نجات دادن نوح و اتباع او و یا بر توفیق پیغمبران در حلم و بردباری

عشر

و احتجاج بر کافران كَذَّبَتْ عَادٌ بدروغ داشتند قبیله عاد الْمُرْسَلِينَ فرستادگان را إِذْ قَالَ لَهُمْ چون
گفت مر ایشان را أَخُوهُمْ هُودٌ برادر نسبی ایشان هود أَلَا تَتَّقُونَ آیا پرهیز نمیکنید از شرک و یا نمیترسید
از عذاب خدا إِنِّي لَكُمْ بدرستی که من شما را رَسُولٌ أَمِينٌ فرستاده ام امین بر وحی و رسالت یعنی آنچه نازل شده
از نزد خدا بشما میرسانم بی زیاده و نقصان و تغییر و تبدیل و یا آنکه من بر صفت امانتم نزد شما و قول من حق و صدق است
و معرا از کذب فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدا و ترک مخالفت من کنید وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا در آنچه
شما را بران دعوت میکنم وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ و نمیطلبم بر تبلیغ رسالت و اداء دعوت مِنْ أَجْرٍ هیچ مزدی از مال
و منال و متاع دنیا إِنْ أَجْرِيَ نیست پاداش من بدین إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ مگر بر آفریدگار عالمیان و چون
قوم هود دایم بلهو و لعب مشغول بودند ازین جهت هود ع در انکار این فرموده أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آیا بنا
میکنید بهر موضعی بلند آيَةً علامتی برای تماشای آینده و رونده تَعْبَثُونَ و بازی میکنید به بنیان آن بی آنکه
شما را بآن بنا احتیاج باشد و گویند که ایشان بر سر راهها خانهای بلند میساختند و در آنجا نشسته هر که بر ایشان
بگذشتی بالا و بازی کردندی یا مراد کبوترخانهاست که برای طیران کبوتران بیازی بر بلندی ساختندی و مقاتل گفته
که ایشان در سفرها بستارها رفتندی و راه بستاره بردندی و در سر راهها بناهای بلند و میلهای مرتفع بنا کردندی
عبث که اصلا احتیاج بآن نداشتندی و مراد قصور رفیعه است که بنا کردندی و بآن بر یکدیگر فخر نمودندی از سر ...
مروت که هر که بنایی سازد آن بنا بالا و باشد در آخرت مگر که با او احتیاج داشته باشد القصه هود بر سبیل انکار بقوم
خود گفت که بناها میسازید بر مواضع بلند بجهت لهو و لعب و بدون احتیاج بآن وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ
و فرا میگیرید حوضهای آب یا کوشکهای محکم یا قلعهای استوار لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ گویا شما جاوید خواهید
بود دران و بجهت این بناهای عالیه بگچ و آجر آراسته میکنید که مظنه خلود است دران وَإِذَا بَطَشْتُمْ و چون
سخت گرفتید و مواخذه کردید مردمان را بَطَشْتُمْ سخت گیری کردید جَبَّارِينَ در حالتی که متکبران اید و سرکشان
بدون شفقت و مهربانی و قصد ادب کردن و عاقبت اندیشی نمودن فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای بترک این
کارهای قبیح وَأَطِيعُونِ و فرمان برید او را در آنچه میفرمایم که نافع است مر شما را در دنیا و عقبی وَاتَّقُوا الَّذِي
أَمَدَّكُمْ و بترسید از آن خدای که مددکاری کرد شما را بِمَا تَعْلَمُونَ و آنچه میدانید و میشناسید از انواع نعمتها
و بعد از اجمال در صدد تفصیل آن درآمده فرمود که أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَامٍ مدد کرد شما را بچهارپایان چون شتر
و گاو و گوسفند تا از ایشان اخذ فواید کنید وَبَنِينَ و بپسران تا در هر حال یار و مددکار شما باشند وَجَنَّاتٍ
و بوستانهای پر از میوه که از آن میخورید وَعُيُونٍ و بچشمهای آب که می آشامید و زراعات و اشجار میدهید و با
وجود این نعمتها کفران و ناسپاسی نعم او میکنید إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ بدرستی که من میترسم بر شما که بر شرک مصر اید
عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ عذاب روز بزرگ در دنیا که باد صرصر است و در آخرت که آتش دوزخ است قَالُوا گفتند
عادیان در جواب هود ع سَوَاءٌ عَلَيْنَا یکسانست بر ما أَوَعَظْتَ آیا پند دهی ما را أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ

الواعظین یا نباشی از پند دهندگان یعنی ما طریق خود از دست نمیدهیم خواه تو نصیحت کنی و خواه نکنی ان هذا
نیست این کار که برانیم از بت پرستی و تکبر و تجبر و بناهای بلند الا خلق الاولین مگر عادت پیشینیان که ما
واقتدا کننده کانیم بایشان یا نیست آنچه تو آوردی یا از توحید و ترک امور مذکوره مگر عادت آنها که پیش از ما
بودند از کسانی که دعوی پیغمبری میکردند و مانند آنچه تو میگویی میگفتند وما نحن بمعذبین و نباشیم ما عذاب
کنندگان بر پی عادتهای قدیمه فکذبوه پس تکذیب کردند رسالت هود را فاهلکناهم پس هلاک کردیم
ایشان را بباد صرصر بسبب آن تکذیب ان فی ذلک بدرستی که در هلاک قوم هود لآیة نشانه ایست دلالت کننده
برآنکه عاقبت اهل تکذیب بعد از استیصال و عقاب اخروی کنند وما کان اکثرهم و نبودند بیشتر آنها
مؤمنین گرویدگان چه اندکی از ان قبیله با هود علیه السلام گرویده بودند وان ربک و بدرستی که پروردگار تو لهو
العزیز هر آینه اوست غالب که از تعذیب کفار باک ندارد و هیچکس او را از انتقام از ایشان عاجز نسازد الرحیم
مهربان که مومنان را از مهلکه عقوبت بیرون آرد کذبت ثمود المرسلین بدروغ نسبت دادند قبیله
ثمود فرستادگان خدا را یعنی صالح و انبیای سابق را اذ قال لهم یاد کن چون گفت مر ایشان را اخوهم
برادر ایشان از حیثیت قرابت و نسب صالح که صالح علیه السلام بقول الا تتقون آیا نمیترسید از عذاب خدای که بدو
شرک می آورید انی لکم رسول بدرستی که من مر شما را فرستاده ام امین مشهور بامانت و راستی کردار
فاتقوا الله پس بترسید از عذاب خدای واطیعون و فرمان برید مرا در امر و نهی وما اسئلکم علیه
و نمیطلبم شما را بر نصح و وعظ و یا بتبلیغ رسالت من اجر هیچ مزدی که بمن دهید تا بان متهم شوم نزد شما
ان اجری نیست مزد من الا علی رب العالمین مگر بر پروردگار عالمیان و بعد از اظهار علم و عدم
طمع اجر که موجب تهمت است بان نصیحت گشوده فرمود که اتترکون آیا گذاشته خواهید شد شما استفهام برای
تقریر است یعنی شما را نخواهند گذاشت فی ما ههنا در آنچه هستید اینجا یعنی در نعم دنیا از منازل و مساکن
تازه و بر نعمت امنین در حالتی که ایمن باشید از آفات و سالم از فوات بعد از ان تفسیر آن نعمت میکند فی
جنات در بوستانهای پر از اشجار و اثمار وعیون و چشمهای آب و گویند مراد چاههای پر از آب سرد و
خنک است چه قوم ثمود را چشمه و نهر نبود وزروع و کشتها ونخل و خورماستانهای طلعها هضیم که
شکوفه آن درختان لطیف و نازک و نرم بود بجهت لطافت میوه آن ضحاک گفته که از غایت لطف
چون مس کنند خورده مرد گردد و نزد بعضی خرمای بی استخوان است و ابو العالیه گفته که چون در دهن نهند از هم باز
شود و ابن عباس تفسیر هضیم بنضیج کرده یعنی خرمای پخته حاصل که صالح علیه السلام فرمود که ای قوم شما مرفه و متنعم در بهترین
خرما و سود مندتران وتنحتون و میتراشید برای مساکن خود من الجبال از کوهها بیوتا خانها
فارهین در حالتی که ماهر بودید در تراشیدن سنگها و یا نازان و یا شادان خوشحال در آن و چون حق تعالی
نعم و قوت این صناعت بشما داده فاتقوا الله پس بترسید از خدای بترک شرک و امل دور و دراز واطیعون

و فرمان برید مرا و اوامر و نواهی الهی ولا تطیعوا و اطاعت مکنید امر المسرفین فرمان آن کافران که
اسراف کنند بر نفس خود بکفر مراد رؤسای ایشان که نه رهط بودند که قصد هلاک صالح کردند الذین یفسدون
آنان که تباهی میکنند فی الارض در زمین حجر ولا یصلحون و بصلاح نمی آرند کار خود را قالوا گفتند
قوم ثمود صالح را در جواب صالح انما انت من المسحرین جز این نیست که تو از جادو کرده شدگانی یعنی
جادو بسیار بتو کرده اند عقل تو رفته و بدین مرتبه رسیده که از غایت بیهوشی این سخنان میگویی ما انت الا
بشر مثلنا نیستی تو مگر آدمی مانند ما بصورة بشریه چون قوم صالح و اب بصورة بودند صالح را بصورة
دیدند از حقیقت حال او غافل شدند بهانه پیش گرفتند و گفتند که تو مثل ما بشری ادعوی رسالت چرا میکنی
چون ترک این دعوی نمیکنی و بران مصری فأت بآیة پس بیار نشانه از خلاف عادت ان کنت
من الصادقین اگر هستی تو از راست گویان در دعوی رسالت خود صالح فرمود که چه میطلبید گفتند
میخواهیم که از این سنگ … شتری بیرون آوری که ده ماهه از حمل او بر آمده باشد چون بیرون آید فی الحال وضع
حمل کند صالح دعا کرد ناقه که صفت آن … بود از سنگ بیرون آمد فی الحال شتر بچه از و متولد شد قال
گفت صالح هذه ناقة این شتریست که شما طلبیدید لها شرب مر او راست نصیبی از آب ولکم
و مر شما راست شرب یوم معلوم نصیب خور روزی دانسته شده یعنی یک روز از ان اوست و یک روز
برای شما در این نوبت مزاحم او مشوید ولا تمسوها بسوء و مس مکنید و مرسانید بدی یعنی قصد زدن
و کشتن او مکنید و اگر چنین کنید فیاخذکم پس بگیرد شما را عذاب یوم عظیم عذاب روز بزرگی
روز باعتبار عظیمی عذابیست در ان ایشان نصیحت صالح را ناشنیده انگاشتند و گوش بموعظه او نکردند و
قصد کشتن ناقه کردند فعقروها پس پی کردند او را فاصبحوا نادمین پس گشتند پشیمانان از پی کردن
نزد نزول عذاب فاخذهم العذاب پس فرا گرفت ایشان را عذاب روز موعد که آن صیحه جبرئیل بود و همه بسبب
آن مستاصل شدند و در روایت آمده که همه در کشتن ناقه اتفاق نمودند مصدع و قدار بن سالف برادران داشتند
مصدع ناقه را بمضیق کوهی ملجا ساخت که راه گریز نداشت که از دست ایشان خلاصی یابد پس تیری بپای او رسانید و
بعد از ان قدار شمشیر باو رسانید و ناقه را بکشت و بروایت صحیح عاقر ان گفت که من عقر ناقه نمیکنم تا همه راضی شوید
پس همه باین عمل رضا دادند حتی زنی که پرده نشین بود بدر سرای وی آمدند و گفتند راضیید باین گفت نعم و همچنین کودکان
ایشان باین رضا دادند پس عاقر عقر ناقه کرد و عذاب نازل شده همه را فرا گرفت و هلاک کرد و تفصیل این حکایت در سوره
الاعراف مذکور است ان فی ذلک بدرستی که در آنچه نازل شد بثمود بجهت کفر و طغیان با آن معجزه مقترحه لآیة
هر آینه دلالتیست مر اهل اعتبار را بر آنکه کفر بعد از ظهور معجزه مقترحه موجب نزول عذابیست وما کان
اکثرهم مؤمنین و نبودند قوم ثمود بیشتر گرویدگان در روایت آمده که از همه قبایل ثمود با وجود کثرت چهار هزار
کس ایمان آورده بودند و بس وان ربک و بدرستی که پروردگار تو لهو العزیز هر آینه اوست غالب که در انتقام مخلوق

عشر
نکرد مهارا الرحیم مهربان که بدون استحقاق عذاب نفرماید کذبت قوم لوط تکذیب کردند قوم لوط مر ایعنی اهل موتفکات
المرسلین پیغمبران را چون ابراهیم و لوط و غیر ایشان از انبیای گذشته اذ قال لهم یاد کن چون گفت مر ایشان را اخوهم
لوط برادر نسبی ایشان لوط مراد برادری اخوت شفقت است زیرا که میان لوط و اهل موتفکه علاقه نبود حاصل که لوط ایشان را گفت
الا تتقون آیا نمی ترسید در ارتکاب معاصی عظیم از خدای انی لکم بتحقیق که من بر شما رسول امین فرستاده ام که
امینم در نصیحت یعنی نیکوخواه شما ام و غرض من از این هدایت شماست نه غیر آن فاتقوا الله پس بترسید از خدای در ترک استماع
نصیحت من واطیعون و فرمان برید مرا در قبول موعظه وما اسئلکم علیه از شما بر پند و نصیحت من اجر هیچ
مزدی تا بر شما گران آید آن را استماع قبول نشوید ان اجری نیست مزد من بر هیچ کس الا علی رب العالمین مگر بر پروردگار
عالمیان بعد از آن بر سبیل انکار و سرزنش میفرماید که اتاتون الذکران آیا می آیید بر مردمان من العالمین از عالمیان
که هیچ کس دیگر این امر مرتکب نشده است و عملی که با زنان باید کرد با مردان میکنید وتذرون و میگذارید و دست باز میدارید
ما خلق لکم آن را که آفریده است برای استمتاع شما ربکم پروردگار شما من ازواجکم از زنان شما بل انتم قوم
عادون بلکه شما گروهی هستید از حد درگذشتگان که با وجود زنان مباشرت مردان میدارید و سایر آدمیان بلکه حیوانات
این میل نمیکنند قالوا گفتند قوم لوط در جواب او که لئن لم تنته یا لوط اگر باز نایستی ای لوط از نهی ما از این عمل و از
آنچه دعوت میکنی لتکونن من المخرجین هر آینه باشی از بیرون کردگان از میان ما یعنی ترا از شهر خویش اخراج کنیم
همچنین که مردمان را دیدی درین احوال از شهر بیرون گشتند قال گفت لوط انی لعملکم بدرستی که من مر کردار شما را من
القالین از دشمنانم بغایت دشمنی که توقف نمیکنم بر انکار کردن بر آن بتهدید شما پس لوط روی از قوم گردانید آغاز مناجات
کرد و گفت رب نجنی ای پروردگار من باز رهان مرا واهلی و کسان مرا که مومن اند مما یعملون از شآمت آنچه
میکنند و از بدی عاقبت آن نمی اندیشند فنجیناه پس نجات دادیم او را واهله و اهل بیت او را که مومن بودند اجمعین
همه ایشان و اهل او زن و دختر و داماد وی بودند همه رهایی یافتند الا عجوزا مگر زنی پیری یعنی زن لوط که داخل بود فی
الغابرین از باقی ماندگان در عذاب بروایتی که در راه سنگی بر سر او واقع شد و او را هلاک کرد بجهت آنکه مایل بود و راضی
بفعل ایشان و گویند در شهر ماند و بود و با لوط بیرون نیامد و گفت راضی ام که بمن رسد آنچه بقوم خواهد رسید ثم دمرنا
الاخرین پس هلاک کردیم دیگران را بزمین فرو بردن و یا با انقلاب شهر ایشان وامطرنا علیهم و بارانیدیم بر
ایشان مطرا بارانی را یعنی سنگها را بطریق باران بر سر ایشان بارانیدیم و یا بعد از انقلاب دیار ایشان بر آن شهر سنگ باران
کردیم بروایت و هر آن سنگها از کبریت بود و آتش فساء پس بد است مطر المنذرین باران بیم کرده شدگان که ایمان
نیاوردند ان فی ذلک بدرستی که در هلاک اهل موتفکه لایة هر آینه نشانیست بر عقوبت نافرمانان مر اهل عبرت را
وما کان اکثرهم و نبودند بیشترین ایشان مومنین گروندگان چه غیر از دو دختر لوط بقول اصح یا دو دختر و داماد
وی بقول دیگر بحضرت لوط عم نگرویده بودند وان ربک و بدرستی که آفریدگار تو لهو العزیز هر آینه او ست غالب که
هیچ کس او را ذلیل نتواند ساخت در انتقام کفار الرحیم مهربان که بعد از تنبیه و ارشاد عذاب کنند و یا اهل ایمان را اثر ... عشر

نارد

نارد در عذاب کافران و با شریک کافران نیارد در عذاب کذب تکذیب کردند اصحاب الایکة المرسلین
یاران ایکه پیغمبران را یعنی شعیب با انبیای سابقه بدروغ داشتند و ایکه بیشه بود نزدیک مداین و در آن اشجار و انهار بسیار
بود و در میان آن آورده که اصحاب ایکه قوم خدام بودند و چهار ده هزار داشتند شعیب بدا و عظ و قال حق تعالی نسبت اخوت
ایشان با او نداد همچنان که با انبیای سابق نسبت یافته بودند فرمود اذ قال لهم شعیب یاد کن چون گفت مر ایشان را شعیب
که ای قوم الا تتقون آیا نمی ترسید از عذاب الهی که بدو شرک می آرید انی لکم بدرستی که من شما را رسول امین
فرستاده ام با امانت که جز اصلاح حال و هدایت بر تبلیغ رسالت من نیست و آنچه بهبود کار شما در آنست فاتقوا الله
پس بترسید از خدای و از بت پرستیدن واطیعون و فرمان برید مرا در امر و نهی و وعد و وعید وما اسئلکم علیه
و نمیخواهم از شما بر نصح و وعظ یا تبلیغ رسالت من اجر هیچ مزدی که بمن دهید تا بدان متهم شوم نزد شما ان اجری نیست
مزد من بر هیچ الا علی رب العالمین مگر بر آفریننده عالمیان و بدانکه دعوت پیغمبران بجهت آن بر یک لفظ بود و یک
معنی که ایشان همه بیک چیز دعوت میکردند از دین خدای و توحید و عدل و امر بمعروف و نهی از منکر و اتقا از خدا و اجتناب از
معاصی و الطاعت او سبحانه و رسول او و اخلاص عبادت و امتناع از طمع اجرت بر دعوة و اداء رسالت و اتصاف ایشان بصفت
امانت القصه شعیب بعد از این قول ایشان را گفت اوفوا الکیل تمام بپیمایید پیمانه را ولا تکونوا من المخسرین و نباشید
از کاهندگان و کم پیمایندگان در کیل و وزن و زیان رسانندگان بحقوق مردمان وزنوا و بسنجید بالقسطاس المستقیم
بمیزان راست و عدل یعنی وزنی که العدل و استیفا باشد ولا تبخسوا الناس و کم مکنید مردمان را اشیاءهم
چیزهای ایشان را از حقوق ایشان و ایشان را از آن منع مکنید ولا تعثوا و بغایت تباهی مجویید در جزای بنیان و قتل و
اهلاک نفوس و اموات فی الارض در زمین از کم بقتل و غارت و قطع طریق مفسدین در حالتی که قصد فساد دارید یعنی
با وجود تباهی در امور مذکور و مرتکب انواع دیگر از مفاسد مشوید مراد نهی او ست ایشان را از جمیع فساد واتقوا الذی
و حذر کنید از عقوبت آنکس که بقدرت کامل خلقکم بیافرید شما را والجبلة الاولین و گروه پیشینیان را یعنی کسانی که
مقدم بر شما بوده اند از خلایق قالوا گفتند اهل ایکه در جواب شعیب که انما انت جز این نیست که تو من المسحرین
از جادو کرده شدگانی یعنی از آنها که مکرر جادو کرده باشند تا بحدی که عقل از ایشان محو شده وما انت الا بشر
اخانوا
مثلنا و تو نیستی مگر آدمی مانند ما در صفات بشریت پس بچه چیز بر ما تفضیل میکنی و دعوی رسالت میکنی چه آدمی
منافی رسالت اند وان نظنک و بدرستی که ما گمان میبریم ترا لمن الکاذبین از دروغ گویان فاسقط پس فرو
آور و بیفکن یعنی خدای خود را بگو تا بیفکند علینا کسفا من السماء بر ما پاره از آسمان و ما را بآن هلاک کند
ان کنت من الصادقین اگر هستی از راستگویان که عذابی بر ما فرود خواهد آمد و اسند علی عذاب بجهت رسوخ ایشان بود
در جحود و تکذیب و اگر در او ایشان را اندک میلی میبود بتصدیق این معنی را در خاطر نمیگذرانیدند چه جای آنکه طلب آن کنند قال
گفت شعیب ربی اعلم پروردگار من داناتر است بما تعملون بآنچه میکنید از پرستیدن بتان و احتکار طعام و کم فروشی و سایر
معاصی که کافی آن اعمال آنچه باشد شما را خواهد رسانید در وقت مقرر آورده اند که چون قوم شعیب را انکار و استکبار افزود

حق تعالی هفت شبانروز آفتابی گرم و حرارتی در نهایت سوزش بر ایشان گماشت بنا بر آنکه آب چاهها و چشمهای ایشان بجوش آمد و نفسهای ایشان
ایشان از فرو گرفت بدرون خانها در آمدند حرارت زیاده شد روی بدشت نهادند و هر یک پای درختی افتاده از گرما می طپیدند تا کاه ابری
در هوا پدید آمد و نسیمی خنک از آن وزیدن گرفت اصحاب ایکه خوشدل شده یکدیگر را آواز دادند که بیایید در زیر سایه بان ابر آسایش کنیم چون
مجموع ایشان در زیر آن ابر مجتمع شدند آتشی از آن بیرون آمد و همه را بسوخت چنانکه میفرماید **فَكَذَّبُوهُ** پس تکذیب کردند شعیب را
فَأَخَذَهُمْ پس فرا گرفت ایشان را **عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ** عذاب روز ظله بر وفق اقتراح ایشان و ظله در لغت عرب سایه بان است
و آن ابر سیاه بود بشکل سایه بان بر زبر ایشان و گویند عذاب ظله آن بود که هفت شبانروز حق تعالی گرما بر ایشان گماشت تا نفس ایشان را
بگرفت پس در ولایت ایشان کوهی بود او را امر کرد تا از جای خود برخاست و چون سایه بر هوا بایستاد و در زیر آن هوای خوش
و آبهای خنک پدید آمد یکی از آنها آنجا رفت سایه دید با راحت و در پیرامن آن چشمها و درختان پر میوه زمانی استراحت کرد
و آب و میوه بخورد و آنمقدار که میخواست برگرفت و بخانه خود باز آمد و اهل بیت و دوستان خود را از آن خبر داد ایشان
برفتند و نصیب از آن برداشتند و تمام اهل شهر برین واقف شدند بهیئت مجموع از شهر بیرون آمدند بپای آن کوه جمع شدند
تا که هیچکس از شهر و ولایت نماند الا که در زیر آن کوه پناه آوردند پس آن کوه بر ایشان فرود آمد و همه را هلاک کرد و از قتاده
منقولست که حق تعالی شعیب را بدو گروه فرستاد یکی اهل مدین و یکی اصحاب ایکه اهل مدین بصیحه جبرئیل علیه السلام هلاک شدند و اصحاب
ایکه بعذاب ظله **إِنَّهُ** بدرستی که عذاب روز ظله **كَانَ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ** بود عذاب روز بزرگ **إِنَّ فِي ذَٰلِكَ** بدرستی
که در عذاب که آن بیرون آمدن آتش سوزان بود از ابر آب دار **لَآيَةً** هر آینه نشانه ایست بر کمال قدرة منعم حقیقی **وَمَا
كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ** و نبودند بیشتر اصحاب ایکه مؤمنان مراد هم ایشانند چه هیچکس از اهل ایکه بشعیب بگرویدند
بخلاف اهل مدین که جمعی از ایشان ایمان آوردند و ذکر اکثر اعتبار موافقت آیت با آیات سابقه که در آخر قصص انبیا
مذکور شده **وَإِنَّ رَبَّكَ** و بدرستی که آفریدگار تو **لَهُوَ الْعَزِيزُ** هر آینه او غالب و قاهر است بر اعدا و توانا بانتقام ایشان
عشر
الرَّحِيمُ مهربان بر انبیا و متابعان ایشان و بر ایشان و بر ناگرویدگان بمهلت دادن و عدم تعجیل در تعذیب ایشان
تا حجت بر ایشان لازم گردد و این آخر قصص هفت پیغمبر است که بر سبیل اختصار برای تسلیه دل سید ابرار صلعم درین سوره مذکور
شده و تکذیب مکذبان قریش نیز هست تا معلوم کنند که هر امتی که تکذیب پیغمبر خود کردند معذب شدند و ایشان نیز
بر تکذیب پیغمبر عذابی خواهد رسید **وَإِنَّهُ** و بدرستی که سوره این قصص و آیات بر تو مراد قرآنست **لَتَنْزِيلُ
رَبِّ الْعَالَمِينَ** هر آینه فرو فرستاده پروردگار عالمیانست **نَزَلَ** فرود فرستاد خدای تعالی **بِهِ** بقرآن
الرُّوحُ الْأَمِينُ جبرئیل امین را **عَلَىٰ قَلْبِكَ** بر دل تو یعنی جبرئیل علیه السلام تلقین آن کرده در اثر آن
که بآن مامور بودی بی شائبه تغییر و تبدیل و تواترا فراگرفتی از وی و در دل خود نگاه داشتی و تسمیه جبرئیل علیه السلام بروح
بجهت آنست که او ابن خبرات بر وحی او و با و نزلت دین او و حفص ترک بر تخفیف میخوانند و بعض با و نون از نفع
از دوغ الامین برای تقدیر یعنی فرود آمد قرآن را جبرئیل علیه السلام بر دل تو **لِتَكُونَ** تا باشی **مِنَ الْمُنْذِرِينَ** از بیم کنندگان
مر خلق را از انچه مؤدی بشود بعذاب از فعل و ترک همچنانکه بر امم سابقه واقع شد این کلام تقریر آیت برای حقیقت

قصص مذکوره و تنبیه بر اعجاز قرآن و نبوة محمد صلی الله علیه و آله و سلم چه اخبار این قصص از کسی که تعلم آن نیافت نمی باشد
مگر بوحی از حق تعالی حاصل پیغمبرانست بلکه حق تعالی انزال بر دل تو بواسطه جبرئیل علیه السلام **بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ**
بزبان عربی هویدا و واضح المعنی تا قریش نگویند که ما سخن ترا فهم نمیکنیم و نمیدانیم که چه میگویی و لهذا هر پیغمبری بزبان
قوم خود تبلیغ رسالت میکرد **وَإِنَّهُ** و بدرستی که ذکر قرآن و صفت آن و یا معنی آن و ذکر پیغمبر و نعت او صلعم مکتوب
لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ و در کتب پیشینیان پس حق و صدق باشد و بعضی تعبیر آورده اند که مشرکان عرب در بعضی
از امور خود که مشکل بودی مشورت با احبار بنی اسرائیل کردندی و سخن ایشان را که در ان باب گفتند قبول کردندی و حجت
دانستندی حق تعالی بر سبیل تقریر فرمود که **أَوَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ** آیا نیست مر مشرکان قریش را **آيَةً** نشانه و حجت قرآن یا نبوة
پیغمبر صلعم و یا قصص مذکوره و سایر آنچه مرا بدان دعوت میفرماید بقول **أَنْ يَعْلَمَهُ** آنکه میدانند قرآن را یا نبوت
یا پیغمبر را بصفت **عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ** دانایان بنی اسرائیل که بر کتب سابقه گذشته اند و شهادت مردم دانا بر چیزی
موجب یقین و تحقیق است و علمای بنی اسرائیل عبد الله بن سلام بود و اصحاب او و بروایت عطیه پنج کس بودندی
عبد الله سلام و ابن یامین و ثعلبه و اسد و اسید و ابن عباس مرویست که سبب نزول آیه مذکوره آنکه مشرکان مکه جمعی را
بیهود مدینه فرستادند که چه میگویید درباره محمد که دعوی نبوة میکند ایشان گفتند که ما در توریه نعت و صفت او خوانده
ایم و در آنجا یافته ایم که اکنون وقت بعثت اوست حق تعالی فرمود که تر این آیت و دلالتیست بر صدق نبوة و دعوی رسالت
وی و سبب اسلام اوس و خزرج همین بود که علمای ایشان خبر دادند ایشان را بوجود ذکر قرآن و نعت محمد صلعم در کتب ایشان
و بعد از رسوخ کفر و جحود ایشان خبر میدهد که **وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ** و اگر میفرستادیم قرآن را **عَلَىٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ**
بر برخی از آنها که غیر عرب بودندی بلغت عرب **فَقَرَأَهُ** پس بخواندی آن اعجمی قرآن را **عَلَيْهِمْ** بر ایشان بلغت ایشان با آنکه این
دلیل زیادتی اعجاز قرآن بودی که اعجمیان کلامی عربی را در غایت فصاحت و نهایت بلاغت بخواندی **مَا كَانُوا بِهِ** نبودندی
ایشان بدان قرآن منزل **مُؤْمِنِينَ** ایمان آورندگان چه از روی استکبار و کردنکشی فرط عناد و استنکاف و حمیت جاهلیت
گفتندی که عرب را از متابعت عجم عارست و اصلا نظر درین معجزه ظاهره نکردندی که مرد عجمی قرآن عربی فصیح و بلیغ که ایشان
با آنکه عرب فصیح و بلیغ اند از آوردن مثل آن عاجز اند میخواند و میگویند معنی آیت آنست که اگر قرآن را بر اعجمی بلغت عجم فرو فرستادیمی
کافران عرب میگفتندی که ما فهم نمیکنیم و معنی آن را در نمی یابیم پس بجهت این بلسان عربی ترا فرمودیم بر افصح مردی از ایشان
که از شرف خانواده ایشانست تا در ان تامل کنند و تصدیق آن نمایند در تفسیر اهل البیت علیهم السلام از ابی عبد الله علیه السلام نقل میکند که
اگر قرآن بلغت عجم نازل میشد عرب با او ایمان نمی آوردند و چون بلغت عرب فرود آمد عجم با او ایمان آوردند و این دالست بر
فضیلت عجم بر عرب و در تفسیر عبد الله مطیع گفته که اگر قرآن را بر حیوانات غیر ناطق القا میکردیم و آن حیوانات آن را بر وجه افصح بر
ایشان میخواندند ایشان بآن نمیگرویدند با آنکه در ان زیادتی تعجب است و عبد الله مسعود را از معنی این آیه پرسیدند اشارت
کرد بر شتری که بران سوار بود و گفت هذا من الاعجمین یعنی این شتر از اعجمیست و اعجم کسیست که فصیح نباشد و در لسان او
عجمیت و لکنت باشد و اعجمی نیز مثل آنست و در وجه زیادتی مبالغه مبالغه است یعنی بغایت عجم و بسته زبان و غیر فصیح

علماء

كذلك سلكناه في قلوب المجرمين همچنانکه قرآن را بلغت عرب فرستادیم درآوردیم آنرا در دلهای
مشرکان یعنی پیغمبر خود را امیر ما ساختیم که بواسطهٔ تلاوت ایشان آنرا در قلوب ایشان داخل میکرد تا ایشان بشناسند و معانی
و اعجاز آنرا اما بجهت نهایت غفلت و لجاج و استکبار لا یؤمنون به ایمان نیاورند بآن حتی یروا العذاب
الالیم تا ببینند عذاب دردناک که ملجی ایشان باشد بایمان همچنانکه بر امم گذشته که نزد مشاهدهٔ عذاب اظهار ایمان کردند
و فایده با ایشان نداد و همه مستأصل شدند و یاد رکرده فیأتیهم پس باید عذاب برایشان بغتة ناگهان وهم لا
یشعرون و ایشان نمیدانند وقت آمدن آنرا فیقولوا پس گویند یعنی از روی حسرت و تأسف این تمنا کنند که هل
نحن منظرون آیا هستیم مهلت داده شدگان یعنی آیا ما را امهال دهند تا بگرویم و تصدیق کنیم از مقاتل بروایت
که حق تعالی ایشانرا میترسانید از وقوع عذاب برایشان بر سبیل تکذیب و استهزا استعجال آن کردند حق تعالی فرمود که افبعذا
بنا یستعجلون آیا بعذاب ما شتاب زدگی میکنند و حال آنکه در وقت دیدن عذاب مهلت طلبند و چون غرور کفار بجهت
تمتع ایشان بوده بحطام دنیا و امید طول العمر و امل دراز و کثرت نعم بواسطهٔ آن از عاقبت کار خود غافل بودند از آنجهت میفرماید
که افرایت آیا دیدی و دانستی ان متعناهم اگر برخورداری دهیم ایشانرا سنین سالهای بسیار ثم
جاءهم پس باید بایشان ما کانوا یوعدون آنچه بودند که وعده دادن میشدند بعذاب ما اغنی
عنهم دفع نکند از ایشان عذاب را ما کانوا یمتعون آنچه بودند که بدان برخورداری می یافتند یعنی تطاول
تمتع در دنیا و نعیم آن مانع عذاب ایشان نشود چه آن موجب ازدیاد اثم و عقاب ایشان بوده پس چرا اهتمام برآن
کرده و از عاقبت کار آن غافل میکردند مرویست که میمون بن مهران که صاحب ... بود آرزو میکرد بلقای شیخ حسن
بصری بجهت نا روزی او را در طواف خانه کعبه دریافت وی را گفت یا شیخ مرا وعظی کن وی این آیه برامر او خواند
که ما اغنی عنهم ما کانوا یمتعون میمون گفت بتحقیق که مرا پندی دادی و سخن را تمام کردی وما اهلکنا
و ما هلاک نکردیم من قریة هیچ دیهی را الا لها منذرون مگر که اهل آنرا پیغمبران بیم کننده بودند
ذکری بجهت پند دادن و الزام حجت کردن یعنی اول پیغمبران را فرستادیم تا ایشانرا بحق دعوت کنند
و از عذاب الهی بترسانیدند چون تصدیق نکردند و در عناد و جحود افزودند مستحق عقوبت گشتند وما
کنا ظالمین و ما نیستیم ستمکاران که مثلا از ایجاد و الزام حجت کسی را هلاک کنیم و تعجیل عقوبت
فرماییم آورده اند که مشرکان قریش گفتند که محمد را دیو نهفت که نزد وی می آید و قرآن برادن میگوید حق تعالی نفی سخن
ایشان کرده فرموده که وما تنزلت به الشیاطین و فرود نیاوردند قرآن را با وجه دیوان وما
ینبغی لهم و نشاید و سزاوار نباشد مر ایشانرا آوردن قرآن وما یستطیعون و نتوانند
و قادر نباشند بر آنچه شهاب ثاقب و ملائکه مانع ... از رفتن آنها باسمان انهم بدرستیکه ایشان
عن السمع از شنیدن کلام ملائکه لمعزولون دور کرده شدگانند و بیکبار کرده شدگان
جهت آنکه نفوس انها خبیث و ظلمانیست و شریر بالذات پس چگونه قبول فیضان حق نمایند از ملائکه

که طیب و طاهر بوده و در کمال نورانیت اند و خیر بالذات پس مناسبتی میان آنها نباشد فلا تدع پس مخوان و مپرست مع
عشر الله با خدای یعنی الها آخر خدای دیگر را فتکون پس باشی بسبب این من المعذبین از عذاب کرده شدگان
حق تعالی با آنکه میدانست که حضرت رسالت هرگز قصد این نخواهد کرد که با وجود خدای دیگر را شریک سازد و عهد
پرستش او کند اما بجهت او بزیادتی اخلاص و لطف سایر مکلفانرا ویرا بآن مخاطب کرد اینچنین از قبیل و ان کنت فی شک
مما انزلنا و لئن اشرکت لیحبطن عملک و گویند خطاب با آنحضرتست اما مراد مکلفانند و دانسته شود که هرگاه نبی
عظیم الشان و رفیع المکانت بجهت شرک معذب خواهد بود پس کسی که دون او باشد حال او چگونه باشد و انذر
و بیم کن عشیرتک الاقربین خویشان نزدیکتر خود را یعنی در انذار ابتدا کن بالاقرب فالاقرب بعد از آن بالابعد
فالابعد چه اهتمام ایشان اقرب و اهم است و دیگر تخصیص اقرب جهت تنبیه است بر آنکه هرگاه او بجهت قرابت در انذار
مداهنه نکند پس در اجانب بطریق اولی و این موجب قطع طمع اجانب است بر مداهنه در دین و احکام آورده اند که حضرت رسالت
بعد از نزول این آیه همه اقارب را جمع کرد و انذار فرمود و این خبریست متواتر نزد خاص و عام و از آن جمله در خبر ملتوی از
ابن عباس وارد شده که چون این آیه فرود آمد پیغمبر صلعم فرستاد و همه فرزندان عبد المطلب را جمع کرد در سرای ابو طالب
و ایشان چهل کس بودند پس امیر المومنین علی ع را فرمود که تا برای ایشان گوسفندی بیاورد و بکشت و با میده که طعام
ساخت و نزد ایشان حاضر نمود با صاعی از شیر و هر مردی که معروف بود بانکه شتری تنها بخوردی که آنرا جذع خواندند و آن شتر
پنج ساله است و بروایت دیگر هست که منفرد را تمام اکل کردی و قدحی بزرگ از شیر برسر آن آشامیدی مجموع آنچه پیغمبر صلعم
برای ایشان آورده بود شصت صاع بود چون ایشان آنرا بدیدند بخندیدند و گفتند ای محمد اینکه تو آورده یک کس را
کفایت نکند رسول فرمود که کلوا باسم الله بخورید بنام خدای یعنی نام خدا را ببرید و شروع کنید در خوردن و آشامیدن
ده کرده کس می آمدند و از آن میخوردند و سیر میشدند تا همه سیر گشتند پس فرمود اشربوا باسم الله بیاشامید بنام خدای ایشان
آن صاع شیر را برسر آن آشامیدند و سیراب گشتند و حق تعالی این را آیتی و معجزه کرد ایشان بر صدق دعوی رسول ابو لهب گفت
ای قوم محمد شما را باین سحر کرد پیغمبر صلعم آن روز خاموش شد و هیچ سخن نگفت روز دیگر ایشانرا حاضر ساخت بمثل آن طعام
و شیر ایشانرا اطعام داد بعد از آن برخواست و گفت ای پسران عبد المطلب بدانید که خدای تعالی مرا بجمیع خلقان فرستاده است
بر عموم و بر شما بخصوص و این آیه را نازل فرموده که و انذر عشیرتک الاقربین و من شما را بدو کلمه دعوت میکنم که بر زبان سبک است
و در ترازوی اعمال سنگین و گران و شما باین هر دو کلمه بر عرب و عجم مالک شوید و ایشان شما را منقاد کردند و باین دو کلمه بهشت
در آیید و از دوزخ نجات یابید و آن اینست که گواهی دهید که خدای یعنی یکیست و من رسول او یم هر که مرا درین امر یاور دارند
و معاونت من نماید برادر من باشد و وزیر و وصی و خلیفه من باشد بعد از من هیچکس جواب نداد مگر علی ابن ابی طالب ع که
بر پای خواست و گفت یا رسول الله من ترا درین کار تو را یاری دهم کار مرا و در آن وقت او بالاتر همه کهتر بود و با ساق از همه
خفیف تر و بجثه از همه تراز تر رسول فرمود یا علی بنشین بنشست دیگر باره حضرت این سخن باز فرمود که جواب نداد مگر علی
که دیگر باره برخواست و گفت یا رسول الله من ترا درین کار معاونت کنم حضرت فرمود بنشین بنشست بار سیم همین سخن اعاده فرمود

وکسی اجابت او نکرد مکر علی ع که دیکر باره برخواست و کفت یا رسول الله انا انصرک من یاری دهم ترا فرمود اجلس یا علی فانک اخی و وصیی و وزیری و وارثی و خلیفتی من بعدی بنشین ای علی که تو برادر منی و وصی و وزیر منی و وارث و خلیفه منی از من پس
من قوم از آنجا برخواستند و کفتند با ابی طالب بر سبیل استهزا اطع ابنک فقد امر علیک فرمان برداری پسر خود کن که او را بر
تو امیر ساختند و این روایت را ثعلبی که امام اصحاب الحدیث و مقتدای اهل سنت ودر تفسیر خود درین آیه وارد ساخت و این
قضیه از ابی رافع با این وجه مرویست که پیغمبر ص بنی عبد المطلب را جمع کرد در شعب و کوسفندی برای ایشان بیاورد و طعام بپخت و ایشان
بخوردند و سیر شدند و قدحی بزرک از شیر بدیشان داد تا آشامیدند و سیر آب شدند پس فرمود یا قوم بدانید که حق تعالی مرا امر کرده
که بترسانم خویشان نزدیکتر خود را و شما خویشان نزدیک و کروه منید بدرستی که حق تعالی هیچ پیغمبری نفرستاده مکر که از اهل او برای
او ولی و وارثی و وصیی و خلیفه برای او تعیین فرمود پس کدام از شما برمیخیزد تا متابعت کند با من بر آنکه برادر و وزیر و وصی
و خلیفه من باشد و از من بمنزله هرون باشد از موسی الا آنکه بعد از من پیغمبری نخواهد بود یعنی در جمیع امور قایم مقام
من باشد الا در نبوت چه من آخر پیغمبرانم و خاتم ایشان و بعد از آن کفت برخیز یا ابن عم و دو امامت و وصی و خلیفه من و این کلام
را سه بار اعاده فرمود پس امیر المؤمنین علی علیه السلم برپای خواست و با آنحضرت بیعت نمود پس دعا اجابت کرد و فرمود
کما ادن منی نزدیک من آی ای علی امیر المؤمنین علی علیه السلم نزدیک وی رفت و آنحضرت دهن مبارک وی را کشود
و آب دهن مبارک خود را در دهن او کرد و در میان دو دوش او نقل فرمود و ابولهب کفت بد چیزی
پسر عم خود بخشیدی که اجابت تو کرد و تو دهن و رویک او را از آب دهن خود پر ساختی پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که دهن
وروی او را پر ساختم بعلم و حکمت و سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده که بعد از نزول این آیه بلند کوه پیغمبر
صلی الله علیه و آله بر کوه صفا بر آمد و فرمود یا صباحاه و این کلمه ایست که در وقت هجوم اعدا و نزول بلیه میکویند
قریش بعد از استماع این کلمه نزد او جمع آمدند و کفتند چه میشود ترا فرمود آیا چه می بینید اکر خبر دهم شما را که دشمن
در وقت صبح یا شام بشما میرسد تصدیق خواهید کرد یا نه کفتند بلی فرمود که فانی نذیر لکم بین یدی عذاب شدید
پس بتحقیق که من ترساننده شما را از عذاب سخت که در پیش است قوم از استماع این سخن متفرق کشتند و ابولهب کفت
تبا لک الهذا دعوتنا زیان کار باد ترا ای محمد که ما را از برای این سخن بخواندی حق تعالی سوره تبت
یدا ابی لهب تا آخر در باره او نازل کردانید حق تعالی بعد از امر پیغمبر بانذار اقرب فرمان برای پیغمبر باید بجبین معاشرت
و تواضع با اهل ایمان وی کو بر که واخفض جناحک فرو کذار بال خود را یعنی نرم ساز جانب خود را
و تواضع ~~با اهل ایمان وی کو بر که~~ مهربانی نما و رافت شفقت و پند لمن اتبعک مر آنرا که پیروی کرده است ترا
من المؤمنین از کروه کان و مراد بمؤمنین مشرف بر ایمان باشد یعنی با کسانی که با ایمان نزدیک شده
مشرف تو بکذر ملاطفت ورز و متواضع باش تا بجهت میمنت حسن خلق در دایره ایمان در آیند و جماعتی
با جانب موافق بسازند فان عصوک و اکر نافرمانی کنند ترا عشیره تو و پیروی تو نمایند و بر کفر
راسخ باشند فقل پس بکو با ایشان انی بریء بدرستی که من بیزارم مما تعملون از آنچه

یکیند

مى كيند از شرك و معصیت و توکل و توکل کن در کفایت مهمات خود على العزيز بر خداوند غالب
قادر است بر قهر اهل الحقیقت که نادر بر نفع و ضرر الرحيم الذي يراك آنخدایی که می بیند ترا حين تقوم
اهنکام که بر میخیزی برای انذار و ادای رسالت و می بیند ترا در جمیع تصرفات که بآن قیام می نمایی و تقلبک
في الساجدين و می بیند کردیدن ترا در میان نمازکزاران یعنی نزد تو در تفحص احوال متهجدان چنانچه
مرویست که در شب فرض قیام حضرت در شب طوف می فرمود بر بیوت اصحاب خود تا ببیند که چه می کنند
بجهت حرص بر کثرت طاعات ایشان پس خانهای ایشانرا یافت مانند خانهای زنبوران بجهت کثرت همهمه
ایشان بذکر خدا و تلاوت قرآن و قتاده فرموده که می بیند تصرف و تحول ترا در میان نمازکزاران بقیام
رکوع و سجود و قعود وقتی که امامت ایشان میکنی و چون دانستی که چون حق تعالی قاهر اعدا و ناصر اولیای تست
عالم بجمیع احوال تو پس با طمینان تمام توکل بر وی کن و از مشرکان دغا اندیشه بخود راه مده و عکرمه از ابن عباس
روایت کرده که معنی آنست که می بیند کردیدن ترا از اصلاب اهل توحید یعنی از پشت آدم بر پشت پیغمبری تا که بیرون آورد
ترا از صلب پدر تو از نکاح نه زنا و اصحاب ما باین آیه تمسک جسته اند که پدران رسول همه مؤمن بوده اند و جابر
بن عبد الله الانصاری رحمه الله علیه از ابو جعفر علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرموده که پیغمبر ص فرمود که بر مدار پیش ترا
از نزد من و منهید آنرا پیش من که من می بینم شما را از پس خود همچنانکه می بینم از پیش خود و بعد از آن این آیه تلاوت
فرمود که تقلبک في الساجدين انه بدرستی که خدای هو السميع اوست شنوا بدعوة تو و نماز با همه حرکات تو
العليم دانا بآنچه در ضمیر خود در می آری و بآنچه قصد میکنی چه او سمیع است بهمه مسموعات و عالم بکل معلومات
قبل ازین آیه مذکور شد فرمود آمدن شیاطین بر پیغمبر ص بجهت عدم تناسب و تجانس انجا نیز جهت تاکید آن میفرماید که
هل انبئكم ايا خبر کنم شما را که از مردمان على من تنزل الشياطين بر که فرود آیند دیوان تنزل فرود
آیند ایشان على كل افاك بر هر دروغ کویی اثيم بزه کار مثل کاهنان که ایشان يلقون السمع فرو میدارند
کوش را بجنان شیاطین و فرو میکذارند از ایشان اخبار دروغ و دیکر دروغهایی اضافه میکنند واکثرهم
كاذبون و بیشتر اهل افک دروغ کویانند در آنجا و را بشیاطین نسبت میدهند قبل ازین که رسالت که پیش از آنکه شیاطین
را برجم از استماع منع کنند بر آسمان رفتندی و سخن فرشتکان شنیدندی و بعضی از آنچه مطلع شدندی با چیزی دیکر
اضافه کرده بکاهنان کفتندی و کاهنان آنرا بدیکران اخبار کردندی با چند چیزی دیکر زاید بانکه واکثرهم كاذبون اشاره
بانست در زمان پیغمبر ما ص از استراق سمع ممنوع کشتند و نزد مجاهد مراد باین کاهنان مسیلمه کذاب و طلیحه اند چه
که حق تعالی بدو وجه بیان میفرماید که محمد را ص سزاوار و لایق نیست که شیاطین بر وی فرود آیند یکی آنکه تنزل ایشان بر کسی است
که شریر و کذاب و کثیر الاثم باشد بجهت تناسب و مودت میان ایشان و این معنی میان شیاطین و محمد معدوم چه او داعی
بدین مستقیم و طریق حق که آن توحید است و مانع مردمان از شرک و عبادت اصنام و شیاطین مردمان را بر شرک و بت پرستی
میخوانند و ایشان را از نهج مستقیم منحرف میسازند و در ضلالت و غوایت می اندازند پس چکونه میان ایشان تجانس و دوستی باشد دوم

الا فاکون القای سمع میکنند بشیاطین و از ایشان اخذ ظنون و امارات مینمایند بجهت نقصان علم ایشان پس بر حسب خیالات
خود فهم آن میکنند با شیاطین که اکثر آن مطابق واقع نیست چنانچه در حدیث آمده که یک کلمه حق را در گوش دوست خود که کاهن
القا کند آن کاهن زیاده از صد کلمه دروغ بر آن بیفزاید و به مردمان گوید و محمد صلعم نه چنین است چه اخبار میکند از مغیبات کثیره
بجد و حرمت و همه مطابق واقع آورده اند که شعرای عرب مانند عبد الله بن زبعری سهمی و ابو سفیان بن حارث بن عبد المطلب و
هبیرة بن ابی وهب مخزومی و سافع بن عبد مناف الجمحی و ابو عزه بن عبد الله که زمرشیند یا امیة بن ابی الصلت الثقفی بکذب و ظلم آن
تکلم کردندی که ما میگوییم مانند آنچه محمد میگوید و شعر گویی کردندی و گمراهان قوم ایشان با ایشان مجتمع شده استماع اشعار
نمودندی و هر شعری که در هجو حضرت رسالت پناه صلعم و مذمت اسلام شنیدندی یاد گرفتندی و میخواندندی حق تعالی درباره ایشان
آیه فرستاد **وَالشُّعَرَاءُ** و شاعران مشرک که ابن زبعری و غیر او باشند **يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ** پیروی میکنند ایشان را زیانکاران
و سفیهان عرب یعنی راویان ایشان و از ضحاک نقلست که در عهد رسول الله صلعم دو شاعر بودند که با هم خصومت کردندی و هجو
یکدیگر گفتندی یکی از انصار و یکی از قبیله دیگر و هر یکی را جمعی در پی ایشان استاده بودند و معاونت ایشان میکردند
حق تعالی این آیه فرستاد و در تفسیر از علم الهدی نقل کرده که مراد دو شاعرند که هجو پیغمبر و اصحاب او نمود اسلام کردندی و بسیار
عرب دین امر تابع ایشان شدندی و قولا و منقولست از امام جعفر صادق علیه السلام و اسناد غوایت با تباع ایشان جهت آنست
که اغلب شعرا فاسق اند چه اکثر شعر شاعر در باب عشق است و مدح بقصد صلا و هجو بجهت جاهلیت و صفا ایشان بانچه مرد و
باشد از فضایل و رذایل و در تفسیر علی بن ابرهیم وارد شده که گفت ایشان کسانی اند که تغییر دین حق تعالی کنند و مخالف امر او نمایند
و عیاشی با سناد خود از ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که آنها کسانی اند که علم و فقه را بخود نسبت دهند و حال آنکه فقیه و عالم نباشند
پس گمراه شوند و مردمان را گمراه کنند از عبد الله بن عباس منقولست که چون حضرت رسالت پناه صلعم فتح مکه فرمود ابلیس ناله کرد و نعره زد
و اصحاب او بر وی جمع شدند گفتند چه واقع شد گفت ازین امروز طمع مدارید که کفر را قوتی باشد ولیکن در میان مردمان شعر
و نوحه منتشر گردانید و لهذا از رسول صلعم مرویست که هر که در اسلام هجو را احداث نماید زبان او را ببرند بعد از ان در اثبات
بطلان شعرا و اتباع ایشان میفرماید که **أَلَمْ تَرَ** آیا نمی بینی **أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ** که ایشان در هر وادی از فنون کلام **يَهِيمُونَ**
سرگردان میشوند چه اکثر مقدمات ایشان خیالات و موهومات است که هیچ حقیقتی ندارد و راه بجایی نمیبرد و اغلب کلمات
ایشان هزلست و مطایبه و فعل حرام و عشق بازی و ننگ عرض مردمان و قدح در نسب ایشان و مدح نامستحق و هجو نالایق و افراط
در مدح و ذم و امثال آن از امور غیر واجب که موجب ضلالت و اضلالت چنانکه میفرماید **وَأَنَّهُمْ** و بدرستی که ایشان
يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ میگویند آنچه نمیکنند یعنی بفسق ناکردن بر خود گواهی میدهند و پیغامهای ناداده بکسی در
سلک نظم میکشند و مردمان را بر چیزی ترغیب میکنند که خود نمیکنند و نهی ایشان میکنند از چیزی که خود مرتکب آن میشوند و اگر
کسی تتبع اشعار شعرا کند بر بسیاری ازین معقول مطلع شود و در تفسیر گواشی مذکورست که بعد از نزول این آیه حسان بن ثابت و
ابن رواحه و جمعی دیگر از شعرای صحابه بجناب نبوة پناه صلعم آمده بوقفه عرض رسانیدند که حق تعالی میداند که ما شاعریم
کسانی صفت پیریم و از اهل ضلالت و غوایت باشیم حضرت فرمود که مؤمن جهاد میکند بشمشیر خود و بزبان خود یعنی هجو کفار و

در باب توحید و موعظه سخن میگویند و هر شعری که شما در شان کفار میگویید بر ایشان سخت تر است از تیر پس این آیه نازل شد
إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا یعنی شعرا مطبوع سفیهانند و در هر بوادی سرگردان مگر آنها که ایمان آوردند **وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ**
و کردند کردار شایسته یعنی پیغمبر صلعم را ستایش کردند و بر هجو و مذمت کفار مشغول شدند و غیر آن از اعمال صالحه **وَذَكَرُوا اللَّهَ**
و یاد کردند خدای را در اشعار خود **كَثِيرًا** یاد کردنی بسیار یعنی اکثر اشعار ایشان در تحمید و توحید است و تحریص بر طاعت
و تنبیه از غفلت **وَانْتَصَرُوا** و انتقام کشیدند از مشرکان **مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا** از پس آنکه ستم دیده شده بودند از هجو یعنی
هجو ایشان را بر ایشان رد کردند و حضرت پیغمبر صلعم را مدحت کردند و دین اسلام را ستایش کردند و اهل هجو را هجو نمودند و در
و در خبر آمده که چون کفار پیغمبر را صلعم ~~مدحت کردند~~ هجو کردند فرمود که چه منع میکند کسانی را که رسول خدای را بشمشیرهای خود یاری
کنند از آنکه بزبانهای خود او را نصرت دهند حسان بن ثابت گفتند یا رسول الله ما این کار را کفایت کنیم فرمود که هجو ایشان کنید
کنید جبرئیل با شماست کعب بن مالک روایت کرده رسول صلعم حسان بن ثابت را گفت هجو اهل شرک کن که بحق آنکس که نفس
من بید قدرت اوست که آن سخت تر است بر ایشان از تیر حاصل که حق تعالی اگرچه در آیه **وَالشُّعَرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ** شعرا را در
در غرق آب غوایت انداخته و ایشان را تشنه لب در وادی حیرت و ضلالت سرگردان ساخته اما بسیاری از ایشان را بواسطه
صلاح عمل و صدق بیان در زورق امان **إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** نشانده بوسیله بادبان ذکر و الله کثیرا ایشان را
از لجه هلاکت بساحل نجات رسانیده **وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا** و زود باشد که بدانند آنانکه ستم کردند بکفر و افترا و هجو
پیغمبر و یا نسبت شعر و کهانت با آنحضرت که بعد از موت **أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ** بکدام مقام باز خواهند گشت مراد است
منقلب ایشان آتش دوزخ خواهد بود یعنی مآل ایشان بعذاب شدید و عقاب الیم خواهد کشید که
نیران آتش جحیم و هیچ وجه ایشان را نجات نباشد بلکه دایم در آنجا
معذب باشند و هرگز از ان خلاص

سُورَةُ النَّمْلِ اَرْبَعٌ وَ نشوند تِسْعُونَ آيَةً مَكِّيَّةٌ

ابی بن کعب از سید عالم صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سوره طس بخواند حق تعالی او را ده حسنه بشمار بعدد هر که
تصدیق سلیمان و هود و شعیب و صالح و ابراهیم کرده و هر که تکذیب ایشان نموده و چون روز قیامت از قبر برخیزد گوید
لا اله الا الله و چون که حق تعالی در سوره شعرا ختم بذکر قرآن نموده درین سوره نیز افتتاح بذکر آن کرده فرمود

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

طس در لباب از اخفش نقل کرده که حروف مقطعه برای ابتدای کلام است پس دلالت بر افتتاح و اختتام سخن باشد
چنانچه اینجا طس ختم سوره شعرا و فتح سوره نمل است یا طا اشارتست بطهارت قدس الهی و سین و سنا و عزت نامتناهی
و یا بطلب روندگان را و سلامت قلوب ایشان از ماسوی الله و بروایت ابن عباس نامیست از نامهای خدای تعالی
که بآن قسم یاد فرمود که **تِلْكَ** این آیتهای سوره **آيَاتُ الْقُرْآنِ** آیتهای قرآنست **وَكِتَابٍ مُبِينٍ** و آیتهای کتاب
روشن کننده حق از باطل و کتاب هویدا در اعجاز و عطف کتاب بر قرآن عطف احد و صفین بر دیگری یعنی قرآن

جهت آن گفت که قراءة آن میکنند و کتاب باعتبار اینکه می‌نویسند و تواند بود که کتاب مبین لوح محفوظ است که درو مکتوبست
آنچه هست و خواهد بود پس او روشن کننده است مر ملائکه را آنچه واقع است از مکونات هُدًى در حالتی که آن آیات
قرآن یا کتاب مبین راه نماینده است بصراط مستقیم که موصل است ببهشت و نعم آن وَبُشْرَىٰ و مژده دهنده لِلْمُؤْمِنِينَ مر گروندگان را
بسعادت کبری که جنات عالیات الَّذِينَ آنانکه يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ بپای میدارند نماز را بقواعد و ارکان وَيُؤْتُونَ
الزَّكَاةَ و میدهند زکوة اموال خود را بمستحقان وَهُم بِالْآخِرَةِ و حال آنکه ایشان برای آخرة هُمْ يُوقِنُونَ ایشان بی‌گمان
میشوند یعنی بیقین میدانند که بعث و نشور و بهشت و دوزخ و حساب و میزان خواهد بود بعد از آن در صفت مخالفان ایشان
که کفارند میفرماید إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بدرستی که آنانکه نمیگروند بِالْآخِرَةِ بسرای عقبی زَيَّنَّا لَهُمْ آراستیم
برای ایشان أَعْمَالَهُمْ عملهای ایشان را فَهُمْ يَعْمَهُونَ پس ایشان سرگردان و حیران میشوند در ضلالت خود حیانی ابومسلم
گفته اند که مراد آنست که ما مزین کرده ایم برای ایشان اعمال حسنه ایشان را اکرام کرده بودیم بآن با حسن وجوه ترغیب که آن بیان ثواب
آن بود تا ترغیب ایشان نماید بعمل کردن بآن پس ایشان از آن ذاهل شده در وادی ضلالت سرگردان و حیران میشوند و
بوسیلۀ کسب آن اعمال مامور بخود را بطریق نجات نمیرسانند و بعضی دیگر در تفسیر این گفته اند که ما تزیین اعمال قبیحه ایشان
کردیم بآنکه خلق شهوة نمودیم در ایشان که داعی ایشانست بفعل مناهی تا ممتحن بمشقت و تکلیف شده از مشتهیات طبع خود را
از ایشان باز داشتیم بجهت عناد و جحود ایشان پس مزین شد اعمال قبیحه ایشان در چشم ایشان و در صدور ایشان مجلی
گشت و این آیه منافی آیه وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ نیست زیرا که اسناد تزیین بشیطان درین آیه بر سبیل حقیقت
صاحب کشاف گفته که اسناد آن بحق تعالی در آیه زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ بر سبیل مجاز گفته یعنی چون حق تعالی کفار را ممتع ساخته بطول
عمر و فراخی روزی و بسیاری نعمت و احسان با ایشان وسیلۀ اتباع شهوات است و اختیار راحت و تلذذ و نفرت از تکالیف صعبه
پس گویا او سبحانه تزیین اعمال ایشان کرده و اگرچه بحقیقت شیطان مزین اعمال بد ایشانست در نظر ایشان أُولَٰئِكَ
آن گروه که متصف اند بصفات مذکوره الَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ آنانند که مر ایشان راست بدی عذاب در دنیا چون
قتل و اسیری در روز بدر وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ و ایشان در سرای عقبی هُمُ الْأَخْسَرُونَ ایشانند زیان کارتر یعنی از ایشان
زیان کارتر نیست بجهت فوت ثواب و استحقاق عذاب وَإِنَّكَ و بدرستی که تو ای محمد لَتُلَقَّى الْقُرْآنَ هر آینه تلقی
کرده میشوی قرآن را یعنی جبرئیل آنرا بتو القا میکند و میرساند و تو آنرا فرا میگیری مِن لَّدُنْ حَكِيمٍ از نزد خدای بس
کردار و راست گفتار عَلِيمٍ بسیار دانا بجمیع نهان و آشکار بعد از آن شروع در بعضی از قصص میکند که از مغیبات واو
عالم است باو نه غیر او از مردمان زمان رسول ص و میفرماید إِذْ قَالَ مُوسَىٰ یاد کن چون گفت موسی بن عمران
لِأَهْلِهِ مر کسان خود را که با او بودند در وقت توجه از مدین بمصر و راه گم کرده و زن او را درد زائیدن پدید آمده
و سرما دریافته و شب از نهایت سرما آتش از آتش زنه بیرون نمی آمد إِنِّي آنَسْتُ بدرستی که من دیدم نَارًا آتشی افروخته
اینجا مکث کنید سَآتِيكُم زود باشد که بیارم شما را مِّنْهَا بِخَبَرٍ از آن آتش خبری یعنی کسی که بر سر آن آتش باشد
حال راه و خبر آن معلوم کنم أَوْ آتِيكُم یا بیارم برای شما بِشِهَابٍ قَبَسٍ شعلۀ آتش فرا گرفته

~~شده یعنی پارۀ از آتش گرفته نه نکنم أَوْ آتِيكُم یا بیارم برای شما بِشِهَابٍ قَبَسٍ~~ شعلۀ آتش فرا گرفته شده یعنی پارۀ
از آتش جدا کرده لَّعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ شاید شما گرم شوید بآن یعنی امید آنکه شما گرم شده از برودت هوا و شدة
سرما خلاص شوید یعنی اگر کسی نباشد که بآن خبر راه معلوم توان کرد پس لااقل پارۀ از آن آتش توان آورد که بآن گرم شوید پس
موسی اهل خود را گذاشته متوجه آتش شد فَلَمَّا جَاءَهَا پس آنهنگام که آمد نزدیک آن آتش نوری دید که بی سوختن کسی از درخت
سبز افروخته که برگ آن نمیسوخت و پژمرده نمیگشت از آن متعجب شد آهنگ کرد تا آتش برگیرد آتش از سر درخت بیخ درخت
آمد باز بر سر درخت رفت تعجب او بیشتر شد در حال نُودِيَ ندا کرده شد أَن بُورِكَ بآنکه برکت و بکثرت خیر داده شد
مَن فِي النَّارِ هر که در مکان آتش است که آن بقعۀ مبارکه مذکور است در آیه کریمه مِن شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ
وَمَنْ حَوْلَهَا و هر که گرداگرد مکان آتش است و نواحی آن یعنی هر که در وادی ایمن است و هر که در جوانب آنست از زمین
شام که موصوفست بکثرت برکات چه آن مبعث انبیاست و مجمع اموات و احیای ایشان و مهبط وحی بر ایشان و نزد بعضی مَن فِي
النَّارِ موسی است وَمَنْ حَوْلَهَا ملائکه که حاضر بودند آنجا تصدیق و خطاب باین کلام بشارتست بآنکه حق تعالی از برای موسی امر عظیم
خواهد فرمود که برکات آن در اقطار شام منتشر گردد و آن سخن کردن است با موسی و نبوة دادن باو و ظاهر گردانیدن معجزات
بر دست او وَسُبْحَانَ اللَّهِ و پاک است خدای رَبِّ الْعَالَمِينَ که پروردگار عالمیانست از تشبیه و ند و ضد و ولد
و زن این از جملۀ آن چیزیست که ندا کرده شد موسی بآن تا از استماع کلام او سبحانه توهم تشبیه نکند آورده اند که چون این ندا
شنید از آن متعجب شد با خود گفت آیا این ندا کننده که باشد باز ندا آمد یا موسی إِنَّهُ ای موسی بدرستی که بیان قصه آنست أَنَا
اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ منم خدای غالب بر همه حکم کننده بصواب و بعد از آن باو ندا رسید که وَأَلْقِ عَصَاكَ و بیفکن
عصای خود را چون موسی این ندا شنید عصا بیفکند فی الحال مار شد و آغاز جنبش کرد فَلَمَّا رَآهَا پس چون دید موسی عصا را
تَهْتَزُّ حرکت میکند با اضطراب بهر طرف میرود كَأَنَّهَا جَانٌّ گویا ماریست باریک و تند و تیز رو و حرکات سریع
تند جان بود و در جثه همچو ثعبان و حکمت درین که او را مار گردانید آن بود که دلیلی باشد موسی را بر آنکه این کلام که میشنود
کلام خدائیست که قادر است بر آنکه چوبی را مار گرداند نه کلام شیاطین و غیر ایشان و با آنکه مستانس شود بدان تا لجوء
نزد فرعون آید و این حال را ببیند از آن نترسد و بر هر تقدیر موسی چون این را بدید وَلَّىٰ مُدْبِرًا روی برگردانید در
حالتی که پشت برگشته و گریزان بود از خوف آن وَلَمْ يُعَقِّبْ و باز نگشت بر عقب خود و باز نیامد پس ندا کرده شد که يَا مُوسَىٰ
عشر لَا تَخَفْ ای موسی مترس و خوف بخود راه مده إِنِّي لَا يَخَافُ بدرستی که منم که نترسد لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ نزدیک من
فرستاده شدگان هنگامی که وحی بایشان نازل شود و با ایشان بجهت آنکه فعل قبیح نمیکنند و ترک واجب نمینمایند نزدیک من
بدی عاقبت نیست تا از آن بترسند إِلَّا مَن ظَلَمَ لیکن هر که ستم کند بر نفس خود بفعل قبیح از غیر فرستادگان چه انبیا
بجهت عصمت از صغیره و کبیره منزه اند ثُمَّ بَدَّلَ پس بدل نمود آن ستم و بدی را حُسْنًا نیکوئی بَعْدَ سُوءٍ بعد
بدی یعنی توبه کرد بعد از گناه فَإِنِّي غَفُورٌ پس بدرستی که من آمرزنده ام مر ایشان را رَّحِيمٌ مهربان بر ایشان یا معنی آنست
که مکرم که ترک اولی نموده باشد بآنچه تدارک آن نموده از فعل حسن و عزم بر اتیان نمودن باولی پس هیچ خوفی او را

نخواهد بود وحق تعالی همان فعل که مترتب بر فاعل ذنب شود باو کرامت خواهد کرد بنا بر این معنی تواند بود که این نقض باشد
یعنی موسی را بسبب زدن قبطی که قال رب انی ظلمت نفسی فاغفر لی بعد از ان بجهت اظهار معجزه دیگر باز باو ندا رسید که و
ادخل یدک و در آر دست خود را فی جیبک در گریبان پیرهن خود چون پیرهن حضرت موسی آستین نداشت
ازین جهت حکم شد که دست در گریبان کن تخرج بیضاء تا بیرون آید سفید و درخشنده من غیر سوء سفید
بی علت یعنی سفیدی او از آفت برص نباشد پس موسی دست در گریبان کرده بیرون آورد چندان نور از وی بتافت که شب
ظلمانی چون روز نورانی گشت و اگر در روز دست بیرون آوردی نور آن بر روشنی آفتاب غلبه کردی بعد از ان باو ندا رسید که
برو ای موسی با این دو معجزه عظیم فی تسع آیات که در جمله نه معجزه است و در شماره آن و اعظم آن الی فرعون و
قومه بسوی فرعون و گروه او و هفت معجزه دیگر شکافتن دریا بود و طوفان و جراد و قمل و ضفادع و دم و قحط
چنانچه تفصیل آن در سورة الاعراف گذشت و بعضی بر آنند که فی بمعنی مع است برو با نه آیه و دیگر نزد فرعون همان بنا
بر این تقدیر نیز القصه حق تعالی موسی را ندا کرد که باین معجزات برو بسوی فرعونیان انهم کانوا بدرستی که ایشان هستند
قوما فاسقین گروهی بیرون رفتگان از دایره فرمان بجهت فرط کفر و طغیان پس موسی اهل خود را در بین وادی
گذاشته و بامتثال امر الهی مبادرت کرده متوجه مصر شد و جمیع معجزات که بآن مامور بود بایشان نمود ایشان بآن نگرویدند و
و بسحر نسبت دادند چنانکه میفرماید فلما جاءتهم پس چون آمد بفرعون و قوم او آیاتنا دلایل قدرت ما و براهین
رسالت موسی که از ایشان آورد مبصرة در حالتی که روشن و هویدا بود و مشاهده همه کس بر وجهی که آنرا میدیدند
میدانستند که از قدرت بشر خارج است قالوا گفتند فرعونیان از روی عناد و جحود و استکبار هذا سحر مبین
این جادوییست روشن یعنی همه کس داند که این سحر است وجحدوا بها و منکر شدند بآن یعنی تکذیب آن کردند و باو
نگرویدند واستیقنتها انفسهم و یقین بودند بآن نفسهای ایشان یعنی بیقین میدانستند که آن
آیتها از نزدیک خداوندست و بسر نیت و بزبان تکذیب آن میکردند ظلما بجهت ستمکاری و عدوان و
علوا و ترفع و سرکشی از ایمان و کدام ظلم کی تواند بود که متیقن باشد بآن که آیات مذکوره معجزات واضح اند از
نزد خدا و با وجود این مکابره نموده آنرا بسحر نسبت نماید و گوید هذا سحر مبین فانظر کیف کان پس ببین ای
بیننده بنظر عبرت و بصیرت که چگونه بود عاقبة المفسدین آخر کار تباه کاران که در دنیا با غرق شدند
و در عقبی در آتش مؤبد سوزند بعد از ان قصه داود و سلیمان ع شروع میفرماید ولقد آتینا و بدرستی که
ما دادیم داود و سلیمان داود و پسر او سلیمان را علما دانشی از احکام شرایع و ابن عباس فرموده که مراد دانش
زبان مرغانست و سایر حیوانات وقالا و گفتند بعد از اعطای علم بایشان الحمد لله الذی ستایش و ثنا آن خدایرا که
دانش فضلنا افزونی داد ما را علی کثیر بر بسیاری من عباده المؤمنین از گرویدگان بندگان خود در
دلیل است بر فضل علم و شرف اهل آن و تفضیل ایشان بر غیر چه داود و سلیمان آنرا اساس فضل خود کرده اند بر ان شکر
گذاری نمودند و غیر او را از نظر اعتبار انداختند که پادشاهی عظیم بوده و غیر ایشان را نداده بودند وورث سلیمان

و میراث سلیمان داود از داود بود و مال و ملک و پادشاهی را و بصحبت پیوسته که داود را نوزده پسر بود هر یک
داعیه ملک داشتند حق تعالی نامه مهر کرده از آسمان فرو فرستاد و در وی چند مسئله یاد کرده و فرموده که هر که از اولاد
تو این مسایل را جواب دهد بعد از تو وارث ملک باشد سلیمان و فرزندان را جمع کرد و علما و احبار و اشراف امت را حاضر گردانید
مسئلها را بر فرزندان عرض کرد ابتدا فرمود که بگویید که نزدیکترین چیزها کدامست و دورترین اشیا چیست و کدا
انکه بدو انس گیرند است و چیست انکه وحشت او افزون تراست و کدامند که دو قایمند و دو مختلف و دو دشمن و کدام
کار است که آخر آن ستوده است و کدام امر است که عاقبت او نکوهیده است اولاد او از جواب عاجز آمدند سلیمان ع
فرمود که اگر اجازت باشد من جواب بگویم داود و پدر دستوری داد سلیمان گفت اقرب اشیا با آدمی آخرتست و ابعد اشیا
میگذرد از دنیا و انس اشیا جسد انسانست با ارواح و اوحش بدن خالی از روحست اما قایمان زمین و آسمانند و مختلفان لیل
و نهار و متباغضان موت و حیات و کاری که آخرش محمود است حلم در وقت خشم و کاری که عاقبتش مذموم است حدت در
وقت غضب چون جواب مسایل موافق کتاب منزل بود اکابر بنی اسرائیل همه بفضل و کمال سلیمان معترف شدند داود
و دیگر روز داود وفات نموده سلیمان بر تخت پادشاهی نشست و اغاز عدل کرد وقال و گفت بر سبیل شکر نعمت
و کرامت و دعوت مردمان بتصدیق نبوة و اعتراف ایشان بفضیلت و مکانت منزلت یا ایها الناس ای
مردمان علمنا آموخته شدیم ما یعنی من و پدرم منطق الطیر گفتار مرغان را نطق و منطق هر دو لفظی است
که تعبیر کرده میشوند باو از ما فی الضمیر خواه مفرد و خواه مرکب و گاه هست که اطلاق آن بر مطلق اصوات میکند
بر سبیل تشبیه همچنانکه میگویند نطقت الحمامة یعنی ناطق شد کبوتر و یا اطلاق منطق بر اصوات طیور باعتبار ای
باشد که هر جنسی از ایشان را آوازیست که بآن نوع ایشان فهم معانی اغراض میکنند و یا از انجهت که سلیمان از آواز
ایشان آن چیزی مفهوم شده بطریق الهام چنانچه از آدمیان و گویند سلیمان هرگاه صوت حیوانی میشنید بقوة
قدسیه میدانست تخیلاتی را که باعث آن صوت میشد و غرضی را که بجهت آن با آواز می آمد از جمله بلبلی را دید که بر
شاخ سروی دم میجنبانید و صدایی میکرد سلیمان اصحاب خود را گفت همچنانکه [illegible] امید هی جزا داده منثوی یعنی
هر چه میکنی مکافات آن می بینی و هدهد آواز داد سلیمان گفت میگوید ای گناهکاران از خدای آمرزش طلبید و
طوطی آواز داد سلیمان گفت میگوید هر زنده عاقبت بمیرد و هر نوی سرانجام و کهنگی کشد خطاف آواز داد گفت میگوید
نیکویی را از پیش فرستید تا بیابید او را و رخمه میگوید که سبحان ربی الاعلی و بحمده و صدرع میگوید که کل شیء هالک
الا وجهه هر چیزی بمیرد و هلاک گردد الا ذات خدای تعالی و قطاه میگوید هر که خاموش گشت سالم شد و [illegible]
و ببغا میگوید میگوید وای بر کسی که همه او مصروف باشد بدنیا و خروس میگوید یاد خدا کنید ای غافلان و نسر میگو
ای فرزند آدم زندگانی تا خواهی و رغبت داری بکن که آخر تو مرگست عقاب میگوید دوری از مردمان سکون دل و آرا
خوابست و [illegible] میگوید که سبحان ربی القدوس و باز میگوید سبحان ربی العظیم بحمده و هزاردستان میگوید
که سبحان الخالق الدایم و غراب نفرین میکند [illegible] نفرین میکند بر باجستان و تمغاچی و در وسط نقل میکند که [illegible]

در صفیر خود میگوید بار خدایا لعنت کن بر دشمن محمد و بر دشمن آل محمد و سایر میگوید که بار خدایا از تو توقع روزی
میطلبم و دراج میگوید که الرحمن علی العرش استوی کعب الاحبار روایت کرده که روزی درشان نزد سلیمان آمد و
آواز داد سلیمان فرمود که میگوید بزایید برای مردن و بنا کنید برای خراب کردن هدهد آواز داد
و گفت میگوید هر که رحم نکند بر و رحم نکنید حاصل که سلیمان گفت ما زبان مرغان آموخته شده ایم و
اوتینا و داده شده ایم یعنی مرا و پدرم را داده اند من کل شیء از هر چیزی مراد سلیمان از علمنا و اوتینا نفس
خود بود و جمیع آن بنابر عادت ملوک بجهت تمهید قواعد سیاست و اظهار شوکت که مناط مصالح ملک است
ان هذا بدرستی که این عطا لهو الفضل المبین هر آینه آن افزونیست آشکارا و تفضل و هویدا
که بر هیچکس مخفی نماند و واحدی باسناد خود از محمد بن جعفر بن محمد عم روایت کرده که گفت پدرم فرمود که
پادشاهی جمیع مغارب و مشارق زمین را بسلیمان دادند پس مدت هفتصد سال و ششماه پادشاهی کرد بر همه
آدمیان و پریان و دیوان و طیور و وحوش و داده اند او را همه چیزی و گفتار همه حیوانی و در زمان او صنعتها
غریب عجیب کرده اند که نتوانند یا سماع آدمیان رسید آورده اند که سلیمان را تختی بود که هیچکس را از سلاطین نبود و در
موضع آورده که بر یمین تخت او دویست هزار کرسی برای اکابر انس و بر یسار آن دویست هزار کرسی دیگر بود برای اشراف جن
و بر جانب راست سلیمان سی و پنج هزار منبر نهادندی و لخیار بران نشستندی و بر چپ و نیز منبرها بهمین عدد
بودی و لخیار جنیان بران قرار گرفتی و مرغان بر بالای سر وی پرده بر بافتندی و اخبار بحث کردندی و جن و انس
بر کرسیها استماع کردندی و سلیمان بر بالای تخت بودی همچنانکه میفرماید وحشر لسلیمن و جمع
کرده شد برای سلیمان جنوده لشکرهای او من الجن از دیوان والانس و آدمیان والطیر و مرغان
فهم یوزعون و ایشان بازداشته شده بودندی در مقر خود و هر یک بر مرتبه خود قرار گرفته و بهم پیوسته
از اول تا آخر یعنی با وجود کثرت عدد مهمل و پریشان نبودندی و ضبط و ربط ایشان بر مرتبه بود که هیچکس از
لشکریان از مقر مقرر خود پیش و پس نتوانستی رفت و گویند مراد آنست که اول لشکر داشته میشدند تا آخر ایشان میرسیدند
تا متفرق نکردند و در اکثر تفاسیر مذکور است که لشکرگاه او صد فرسنگ در صد فرسنگ بود و بیست و پنج فرسنگ برای لشکر
جن و مثل آن برای انس و مانند آن برای طیور و موازی آن برای وحش و او را هزار خانه بود از آبگینه موضوع بر چوب و سیصد
از آن زنان آزاد که در نکاح او بودند و در آنجا نشسته و هفتصد دیگر از کنیزان و جنیان و از برای او بساطی ساخته بودند
از زر و ابریشم که یک فرسنگ در یک فرسنگ بود و او را تختی بزرگ از زر بود که در میان آن بساط وضع کرده بودندی و سیصد کرسی از
زر و سیم که یک فرسنگ در یک فرسنگ بود پیرامن آن تخت نهادندی پیغمبران بر کرسیهای زرین نشستندی و علما بر کرسیهای سیمین و گرد
بر گرد ایشان آدمیان بایستادندی و از پس ایشان جنیان و از بالای سر ایشان مرغان پر در پر بگستردندی چنانکه آفتاب در بساط
نیفتادی باد بساط او را در هوا برداشتی بامداد یکماه راه بردی و نماز شام یکماه راه باز آوردی روزی بدین ترتیب و شوکت
و ابهت بر دهقانی بگذشت که زمین را تخم میکرد چون آنرا بدید گفت سبحان الله لقد اوتی آل داود ملکا عظیما آل داود

عجب پادشاهی عظیم داده اند باد آن آواز را بگوش سلیمان عم رسانید سلیمان باد را فرمود تا بساط او را بر زمین نهاد
و آن دهقان را طلبید و گفت آنچه میگفتی شنیدم پس پیاده شدم و نزدیک تو آمدم تا آرزوی چیزی نکنی که بران قادر
نشوی ای دهقان بدانکه ثواب یک تسبیح که بنده مومن بگوید از روی صدق و خلوص عقیده بهتر است از پادشاهی
که با آل داود داده اند زیرا که ثواب تسبیح باقیست و ملک آل داود فانی دهقان گفت خدای تعالی کشف هموم تو کناد چنانکه
غم از دل من برداشتی از وهب منقولست که هرگاه که سلیمان بر بساط نشستی جمله خدم و حشم با خود ببردی و در پیش بساط موضعی
تعیین کرده بودند که در آنجا با مختاج او قیام می نمودند و از نان پختن و طبخ کردن روزی باد را گفت تا شادروان او را از
اصطخر بر گرفت و تا یمن برد و در راه بمدینه رسول الله صلعم بگذشت گفت یمن سرای پیغمبر آخر زمان است خوشا حال صاحب دولتی
که بملازمت او مشرف شود و بوی ایمان آورد چون بمکه رسید پیرامون کعبه بت بسیار دیدند سلیمان چون از اینجا
بسرعت از آنجا بگذشت و ذرات کعبه بدرگاه الهی بنالیدند و با فرشتگان که آنجا بودند گفتند بار خدایا پیغمبری از
پیغمبران تو اینجا بگذشت و نماز نگذارد حق تعالی فرمود که زود باشد که در آخر الزمان پیغمبری را فرستم و ترا قبله او
گردانم تا هر جا که او و امت او باشند در نماز توجه بتو نمایند بعد از آن بوادی السدیر رفت که موضعیست در طایف
و از آنجا گذشت بوادی النمل توجه نمود چنانکه حق تعالی خبر میدهد که سلیمان با عسکر از ولایت شام بطرف یمن توجه
نمودند و میرفتند حتی اذا اتوا تا وقتی که آمدند علی واد النمل بر وادی مورچگان یعنی از بر آن وادی
که در جنوب طایف در آمدند قالت نملة گفت مورچه که مهتر مورچگان آن وادی بود گویند لنگ بود
آنرا طاخیه یا منذره یا ملاخیه یا حرمی گفتندی و دو بال داشت و در کشف الاسرار آورده که برابر خروسی بود و در
زاد المسیر بجثه گوسفندی گفته و در حقایق مساوی گرگ است از ابو عبدالله عم منقولست که آن وادی طلا و نقره بود که
حق تعالی ضعیفترین خلق خود را در آن وادی بپاسبانی آن موکل گردانیده بود القصه چون مهتر مورچگان
لشکر سلیمان را بدید که بان کبکبه و طنطنه متوجه آن وادی شدند بر بلندی بر آمده و از روی نصیحت و شفقت که
ملوک را بر رعایا می باشد آواز میداد بصوت بلند که حق تعالی در ایجاد فرموده بود که یا ایها النمل ادخلوا
مساکنکم ای مورچگان در آیید بمسکنهای خود لا یحطمنکم باید که در هم نشکند شما را و بپاهای خود
پا در زیر سم اسب سلیمن و جنوده سلیمان و جنوده لشکریان او وقتی که تردد کنند و در این وادی
وهم لا یشعرون و حال آنکه ندانند که شما را پایمال میسازند چه در حالت شعور مرتکب این امر نخواهند
شد زیرا که انبیا از ظلم معصومند و لشکریان بجهت سیاست و عدالت سلیمان عم این جرات نتوانند کرد
و ادراک مورچه با خطاب آن بود که حق تعالی این نوع شعور را در ایشان ایجاد فرموده چه بجهت پیوسته که ایشان دانها در زمین
میکاشتند و دانها را میشکافتند بجهت آنکه مبادا روییده شود و دانه گشنیز را چهار پاره میکردند بجهت آنکه میدانستند که
آن روییده میشود پس چونکه تیزی ادراک ایشان بدان مثابه است ممتنع نیست که او را خطر توانند کرد آورده اند که از سه فرسخی
باد قول النمل را بسمع سلیمان عم رسانید فتبسم پس تبسم کرد ضاحکا در حالتی که شروع کننده بود در خنده یعنی از خنده

تبسم ضاحکاً تجاوز فرمود **مِنْ قَوْلِهَا** از گفتار آن مورچه یعنی بجهت تعجب و عاقبت بینی او و اهتدا بمصالح او و یا شادان
و خرم شد از آنچه حق تعالی او را بآن مخصوص گردانیده از دریافتن مقال مورچه و فهم غرض او و یا بجهت ظهور معدلت او نزد
که مورچگان از حیوانات عجیب‌اند آن را دریافته‌اند و بقوله و هم لا یشعرون قایل شده‌اند العصمة سلیمان را بعد از استماع این
لشکر خود را تخفیف فرمود تا همه مورچگان بسوراخ روند آنگه سلیمان آن مورچه را طلبید و گفت ای مورچه ندانستی که لشکر
من ستم نکنند گفت تا من مهتر این قومم مرا از نصیحت چاره نیست گفت لشکر من بر هوا بودند چگونه قوم ترا پایمال کردندی
جواب داد که غرض من آن نبود که بر زمین شکسته شوند بلکه مقصود من آن بود که ناگاه نظر برید به و کبکبه تو کنند
بنظاره لشکر تو از ذکر حق تعالی باز مانند و در میدان غفلت پایمال خذلان شوند یا ملکت تو ببینند و آرزوی دنیا در دل
ایشان پدید آید و دل مقبوض حق است و تو بتوقع عصمت قطع تعلق آن کرده و در کشف الاسرار آورده که سلیمان از وی
پرسید که لشکر تو چنداست گفت چهار هزار سرهنگ دارم زیر دست هر یکی چهل هزار نقیبت و هر نقیبی چهار هزار مورچه
گفت چرا لشکر خود را بیرون نیاوردی گفت یا نبی الله ما را روی زمین میدادند اختیار نکردیم و بزیر زمین جای گرفتیم تا
بجز خدای کسی حال ما را نداند آنگه گفت ای پیغمبر خدای از عطاها که الله تعالی ترا داده بگوی فرمود که باد را مرکب من ساخته
که غدوها شهر و رواحها شهر گفت دانی که این چه معنی دارد گفت نه گفت یعنی هرچه ترا داده‌اند از ملکت دنیا چون باد است
و هرچه بنیاد آن بر باد است ناپایدار است حاصل که سلیمان بعد از آنکه استماع این کلام کرده روی بمناجات کرده **وَقَالَ**
و گفت **رَبِّ أَوْزِعْنِي** پروردگار من الهام ده مرا **أَنْ أَشْكُرَ** بآنکه شکر گویم **نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ**
از نعمت تو که بمحض کرم انعام فرمودی بر من از هر چیزها **وَعَلَى وَالِدَيَّ** و بر پدر و مادر من بآنکه نبوة و ترم کرده این
واهن و غیر آن از اسباب پادشاهی پدرم تفویض فرمودی و مادر مرا زوجه پیغمبر خود کردانید شکر او بر نعم و الدین
بجهت آنست که نعم بر والدین مستلزم نعم است بر ولد چه نفع آن باو عاید میشود خصوصاً نعم دینیه بعد از آن جهت نمایت
شکر بر استدامت نعمت فرمود **وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا** و دیگر ملهم ساز مرا که بکنم پیوسته کار شایسته **تَرْضَاهُ**
بپسندی آن را و در پذیری **وَأَدْخِلْنِي** و در آر مرا **بِرَحْمَتِكَ** ببخشایش خود **فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ**
در میان بندگان شوده خود در روضه جنت یعنی مرا از اهل بهشت گردان و بروایت ابن عباس مراد وی از صالحین
ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و انبیای دیگر که بعد از ایشان بودند یعنی مرا در جمله ایشان در آر و اسم مرا بنامهای
ایشان در آر و بجنت کن و در زمره ایشان حشر فرمای آورده اند که در همین سفر بوادی رسید نذکه هوای خوش داشت
و درختان بسیار و سبزه زار آنجا برای تغدا فرود آمدند وقت نماز در آمد سلیمان خواست که وضو سازد آب نبود
دلیل لشکر بر آب در بیابان هدهد بودی او را طلب کردند نیافتند ابن عباس فرموده که هدهد آب را در زیر زمین
معاینه می‌بیند که آب در قاروره مشاهده میشود چنانچه در اسناد روایت کنند که ابو حنیفه از ابو عبدالله سبب طلب
آب را از هدهد پرسید فرمود تا موضع آب بوی نماید چه او آب را در زیر زمین می‌بیند همچنانکه یکی از شما روغن را در
آبگینه بیند ابو حنیفه چون این بشنید روی باصحاب خود و بخندید حضرت فرمود که چه میخندید گفت بر تو ظفر یافتم
که

در این سخن بالزام کردن حضرت فرمود که چگونه گفت کسی که در زیر زمین آب تواند دید دام باد در زیر خاک نتواند دید که بگردن
او می افتد و او را بگیرند فرمود که ندانسته که چون قدر نازل شود بصر را ابحیا اعمی کرده و گفته اند که در نواحی بیت المقدس
سلیمان روزی بر تخت بود ناگاه قرص در منظر طیور بر پدید آمد آفتاب بر سلیمان افتاد نگاه کرد موضع هدهد را خالی یافت
قصد تفحص او کرده بقوله **وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ** باز جست مرغان هدهد در میان ایشان نبود **فَقَالَ** پس گفت از روی
تعجب **مَا لِيَ** چیست مرا که از مرغان **لَا أَرَى الْهُدْهُدَ** نمی‌بینم هدهد را آیا چشم من بوی نمی‌افتد بجهت ساتری
أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ یا هست از غایب شدگان از این مجمع چون غیبت او بر او متیقن شد فرمود که
بخدای تعالی سوگند **لَأُعَذِّبَنَّهُ** هر آیینه عذاب کنم او را بجهت تادیب و مصلحت انتظام ملکت **عَذَابًا**
شَدِيدًا عذابی سخت که پرهای او را برکنم و او را در آفتاب افکنم و یا در میان مورچگان بیفکنم تا او را بخورند
و یا در میان او و جفت او جدایی کنم و یا او را با اضداد او در قفس محبوس سازم و یا از خدمت خود نفی برانم **أَوْ**
لَأَذْبَحَنَّهُ یا بکشم او را برای عبرت سایر جنس او از مرغان **أَوْ لَيَأْتِيَنِّي** یا بیاید بمن **بِسُلْطَانٍ**
مُبِينٍ با حجتی روشن که سبب غیبت او چه بوده تا باعث عفو او شود در غیبت **فَمَكَثَ غَيْرَ**
بَعِيدٍ پس درنگ هدهد در حالتی که زمان دیری و دوری نبود یعنی زود باز آمد بجهت خوف او از سلیمان
در اخبار آمده که چون هدهد از موضع خود پرواز کرده در هوا بر است و چپ خود نگریست ناگاه باغی از بلقیس بنظر
او در آمد بصحرا رسید که از جانب سبا می‌آمد و بر او گفت از کجا می‌آیی گفت از شام و یمن و با سلیمان بن داود
بودم
گفت سلیمان کیست گفت پادشاه جن و انس و وحوش و طیور یا تو کجا می‌آیی گفت من از این ولایتم گفت پادشاه
این ولایت کیست گفت زنیست که او را بلقیس می‌گویند و او را ملکی عظیم و وسیع است و دوازده هزار قاید دارد
و هر قایدی صد هزار سوار اگر خواهی بیا و در ملک او نگر گفت ترسم که سلیمان مرا طلبد و نیابد بر جمله عقوبت گرفتار گردد
گفت همانا که این خبر را تو دوری بری و بر نخوشی آید هدهد با وی برفت و پادشاهی و حشم و خدم بلقیس بنظر در آورد
و باز گشت القصه سلیمان چون هدهد را نیافت معرفت مرغان از کرکس بود طلبید و گفت تفحص هدهد کن و بجست
هدهد پرواز کرد بعد از آن عقاب را که پادشاه مرغان بود طلبید و فرستاد وی در هوا پرواز می‌کرد ناگاه هدهد را دید
که از جانب سبا می‌آمد آهنگ کرد خواست تا او را بچنگال معیوب کند زنهار خواست عقاب گفت و یحک سلیمان سوگند
خورده که ترا عذاب بلیغ کند یا بکشد یا حجتی روشن بیاری هدهد پرسید معرفت غایب کشتن گفت با کی نیست حجتی روشن دارم
عقاب او را در عقب خود کرده و خود پیش میرفت تا نزد سلیمان آمد و گفت یا نبی الله هدهد را آورده ام سلیمان
که او را حاضر ساز عقاب او را پیش سلیمان آورد پر و بال افکنده و در زمین کشان یا از سر منزلت و خواری سلیمان او را
گرفته بخود کشید و از سر قهر و غضب گفت امروز ترا عذابی کنم که همه لشکر من عبرت گیرند هدهد گفت یا نبی الله یاد کن
که ترا پیش حق تعالی بداری سلیمان بلرزید و دست از او برداشت و سبب غیبت او پرسید **فَقَالَ** پس گفت
هدهد **أَحَطْتُ** مشاهده کردم و رسیدم **بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ** با چیزی که مشاهده نکرده و رسیده بآن یعنی

حالات و کیفیات شهر سبا رسیده ام و همه احوال آنرا کما ینبغی دانسته ام وَجِئْتُكَ آورده ام بتو مِنْ
سَبَإٍ از شهر سبا که مارب گویند بِنَبَإٍ يَقِينٍ خبر محقق و راست و درست که در او هیچ شک و شبهه
نیست از قتاده مرویست که میان سبا و صنعا سه روز راهست و سدی گفته که حق تعالی دوازده هزار شهر ساخته
بود القصه هدهد گفت که خبر اینست که در هوا بهدهدی رسیدم که از آن ولایت بود و با من عظمت پادشاه
خود و خوبی هوای آن دیار تقریر کرد هوس مشاهده کرده برفتم و دیدم سلیمان گفت پادشاه ایشان کیست
و دین و رغبت ایشان چیست هدهد گفت إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً بدرستی که من یافتم زنی را یعنی بلقیس را
که از روی اقتدار تَمْلِكُهُمْ پادشاهی میکند اهل سبا را وَأُوتِيَتْ و داده شده است مِنْ كُلِّ شَيْءٍ از
هر چیزی که پادشاهان را بکار آید از اموال و حشم و قتاده گفته که اهل مشورت او سیصد و سیزده کس بودند که با هر یک
دوازده هزار مقاتل بود وَلَهَا و مر آن زن راست عَرْشٌ عَظِيمٌ تختی بزرگ بسته بر تختهای سلاطین دیگر
آورده اند که تخت بلقیس سی گز بود و طول او و در هوی سی گز و بروایتی دیگر هشتاد گز در عرض و سمک آن هشتاد
از زر و نقره ساخته مکلل بجواهر ابن عباس فرموده که بزرگ بود نسبت بپادشاهی او و عظم از نسبت بعظم تخت سلیمان
بود اگر چه پادشاهی سلیمان اعظم از پادشاهی او بود مقدم آن از ذهب مرصع بیاقوت احمر و زمرد اخضر مکلل بالوان
جواهر و بر آن هفت خانه بود و بر هر خانه دری و بخته بود و گویند او را چهار قایم بود یکی از یاقوت سرخ و یکی
از یاقوت زرد و یکی از زمرد سبز و یکی از در سفید و صفحهای آن از زر و جواهر بعد از آن هدهد گفت وَجَدْتُهَا
یافتم آن زن را وَقَوْمَهَا و گروه او را که از روی ضلالت و جهالت يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ سجده میکنند مر آفتاب را
و میپرستند آنرا مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای وَزَيَّنَ و بیاراسته است لَهُمُ الشَّيْطَانُ برای ایشان
شیطان أَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشان را فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ از راه راست فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ پس ایشان راه نمی یابند
بطریق حق و شیطان این عمل شنیع را در نظر ایشان آراسته أَلَّا يَسْجُدُوا لِلَّهِ بجهت آنکه سجده نمیکنند
مر خدای را الَّذِي آن خدایی که بتوانایی کمال خود يُخْرِجُ الْخَبْءَ بیرون می آورد پوشیده را فِي السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمینها یعنی قطرات باران که در میان ابر پنهانست ظاهر میکرداند و نباتات را از زمین
مینماید وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ و میداند آنچه پنهان دارند در دلهای خود آفریدگان خود را وَمَا تُعْلِنُونَ
و آنچه آشکارا میکنند بلفظهای خود و حفص هر دو فعل را بخطاب میخواند یعنی میداند آنچه شما پنهان و آشکارا میکنید و
معلومات که مختصاست بواجب الوجود بالذات و بعد از آن گفت اللَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ خدایی که بجز او خدایی
نیست مگر او رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ آفریدگار عرش عظیم که محیط است بکرسی و کرسی احاطه نموده هر آسمانها و زمینها
پس عظمت عرش بلقیس نسبت با عظمت عرش چه تواند بود این سجده نهم است از سجدات مندوب و بدانکه خفای ملک بلقیس
و مکان او بر سلیمان با آنکه مسافت میان او سه روز راه نبود که میان و ماوقت بجهت مصلحتی بوده که حق تعالی آنرا دیده مانند خفا
مکان یوسف بر یعقوب چون هدهد بالهام الهی این سخنها را با تمام رسانید قَالَ گفت سلیمان سَنَنْظُرُ زود باشد که در نگرم

و تامل کنم

و تامل کنم در این سخن أَصَدَقْتَ آیا راست گفتی أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ یا هستی از دروغ گویان حالی تفحص آب کن
که ما و لشکر هو تشنه ایم و بوضو ساختن هم احتیاج داریم هدهد رهنمونی کرد تا چاهها بکندند و چندانکه خواستند آب
برداشتند و بعد از آن نامه نوشت بیلقیس بدین طریق که مِنْ عَبْدِ اللَّهِ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ إِلَى بِلْقِيسَ مَلِكَةِ سَبَإٍ السَّلَامُ عَلَىٰ
مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ اما بعد فلا تعلوا علي وأتوني مسلمين یعنی این نامه ایست از بنده خدا سلیمان بن داود بیلقیس
پادشاه سبا سلام خدای بر کسیست که پیروی کرد دین راست را ابتدا میکنم بنام خدای بسیار بخشنده و بخشاینده بسیار
مهربان اما بعد حمد خدای عالمیان پس باید که سرکشی نکنید بر من و همه بیایید بمن شکر کردن نهاد کان چون نامه نوشت مهر
از مشک بر آن نهاد و بنقش نگین خود آنرا منقش کردانید و در خبر آمده که سلیمان هدهد را نزد خود طلبید و گفت چون رسول
منی تر الخلعتی باید پس دست مبارک خود بر تن او فرود آورد الوان مختلفه در او پیدا شد و انگشت بر سر او زد تاج بر سر او
پدید آمد و نامه در منقار او نهاد و گفت اذْهَبْ بِكِتَابِي هَٰذَا ببر این نوشته مرا فَأَلْقِهْ پس بیفکن إِلَيْهِمْ
بسوی ایشان ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ پس روی بگردان از ایشان و بیک گوشه رو و تجسس کن فَانْظُرْ پس بنگر که ایشان
مَاذَا يَرْجِعُونَ بچه چیز باز میگردند یعنی در جواب مکتوب بچه نوع با یکدیگر رجوع میکنند و سخن با هم میگویند
هدهد هوا گرفت و بهدهد دیگر رسید و وی را با توقع و تکبر و تزیین دید گفت این تزیین تو از کجاست گفت من
رسول رسول خدایم خلعت او در بر من و تاج او بر سر من و نامه او در منقار من و مهر آن بران و مهر خدای بر دل من پس
بلقیس رفت در مارب که سه میل است از صنعا و در محلی که سرای بلقیس بر تخت بود و ارکان دولت حاضر بودند بر زبر تخت او
پرواز آمد هر چند در وی مینگریستند نامه را بر تخت افکند و قول آنست که در کوشک خلوت کرده بود و در ها بسته
کلید ها آن در زیر سر گرفته و بخواب جات مشغول بود هدهد از روزنه بیامد و نامه را بر سینه وی افکند بلقیس بر
و نامه را برداشت و گویند از روزنه منقار بر زمین میزد تا از صدای آن بیدار شد بعد از آن نامه را بجانب او انداخت
و از وهب روایت که سوراخی بود چون آفتاب بر آمدی از آن سوراخ در کوشک افتادی و چون بلقیس بدیدی سجده
افتادی هدهد بیامد و بالها باز کشاد و سوراخ را چنان بگرفت که آفتاب در آنجا نیفتاد و چون آفتاب دیر ظاهر شد
بروزنه نگاه کرد مرغکی را دید که منفذ آفتاب را گرفته و نامه در منقار از آن متعجب شد هدهد نامه را بدو انداخت و از
روایت که بلقیس خواننده و نویسنده بود و زبان عبری میدانست چون نامه را برداشت و بخواند و حال هدهد را
ملاحظه کرد و در نامه نگریست دانست که نامه پادشاهیست که ملک آن پادشاه عظیمتر از ملک اوست چرا که مرغ
مسخر او باشد در رسالت البته پادشاه عظیم الشان و رفیع المکان خواهد بود بلقیس بعد از مطالعه آن نامه بر خود بلرزید و بتر
وار کرد تا اعیان و اشراف حاضر شدند و نامه را در دست گرفته متوجه ایشان شد قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ
گفت بلقیس ای گروه اشراف إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ بدرستی که افکنده شده است بسوی من كِتَابٌ كَرِيمٌ نوشته بزرگوار
ابن عباس گفته که بجهت شرافت صاحب نامه که هدهد رسول اوست نامه را کریم خواند و یا بجهت آنکه مهر داشت و
حدیث اکرم الکتاب ختمه یعنی بزرگواری نامه بمهر کردن آنست و قیل گفته که بزرگی آن باعتبار آن بود که در

الملؤا

طمع نبود بلکه دعوت بود بالملک والملک و یا بجهت حسن لفظ و جودت خط و بیان آن و گفته اند که بلقیس شنیده بود که
سلیمان پادشاه جن و انس و وحوش و طیور است و بجهت این کتاب را کریم گفت و بر هر تقدیر ارکان دولت او چون استماع
این کلام کردند ای بلقیس از جانب که این نامه آمده و مضمون آن چیست بلقیس گفت إِنَّهُ بدرستی که این کتاب مِنْ سُلَيْمَانَ از
نزد سلیمان است و او پادشاهست بر جمیع عالم وَإِنَّهُ بدرستی که مشتمل است بر دو مضمون اول آنکه مصدر است باین که بِسْمِ اللَّهِ
الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ بنام خدای بسیار بخشنده بخشاینده و بسیار مهربان بر بندگان مضمون دوم این که در نامه گفته أَلَّا تَعْلُوا
عَلَيَّ آنکه بزرگی مکنید بر من و گردن مکشید و فرمان برداری کنید وَأْتُونِي مُسْلِمِينَ و بیایید بمن گردن نهندگان و گردن عشر
و گردن نهادندگان و گردن نهندگان و یا فرمان بران حکم من در مجمع البیان مذکور است که او لکن کان افتتاح بسمله کرد
سلیمان بود و چون قوم بلقیس بر مضمون نامه واقف شدند و دیدند که با وجود وجازت الفاظ که دلالت بر معانی بسیار دارد
پریشان حال شدند و سراسیمه و مضطرب گشتند و بلقیس با ایشان در مقام مشاورت در آمده قَالَتْ گفت بلقیس يَا أَيُّهَا
الْمَلَأُ ای گروه بزرگان و آن سیصد و سیزده بودند از ارکان مملکت و مشیران پای تخت دولت و بجهت این با ایشان
مشاورت کرده و گفت أَفْتُونِي فتوی دهید مرا فِي أَمْرِي در کار من و آنچه صلاح و صواب باشد درین باب با من بگویید
مَا كُنْتُ نبوده‌ام تا غایت قَاطِعَةً أَمْرًا قطع کننده و فیصل دهنده کاری حَتَّىٰ تَشْهَدُونِ تا حاضر شوید
یعنی بی‌حضور شما و بی مشورت شما کاری نکرده‌ام و نمیکنم قَالُوا گفتند آن گروه در جواب نَحْنُ أُولُو قُوَّةٍ ما
خداوندان قوتیم و توانا با کثرت تعداد و کثرت عدد آلات و اسلحه وَأُولُو بَأْسٍ شَدِيدٍ و خداوندان کارزار
سخت و شجاعت یعنی هم قوت داریم و هم لشکر و هم شجاعت و هم زور و شوکت وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ و این کار و این کارها حواله است
برای تو فَانْظُرِي پس بنگر و ببین که مَاذَا تَأْمُرِينَ چه میفرمایی از مقاتله و مصالحه که ما مطیع و فرمان برداریم
بلقیس چون میل مقاتله را از ایشان دریافت نه پسندید و گفت مرا مصلحت جنگ نیست چه هر کار در پیش دوری دارد اگر ایشان
غالب آیند دیار و مال ما در معرض تلف است چنانکه ملک تعالی در کلام مجید میفرماید که قَالَتْ گفت بلقیس إِنَّ
الْمُلُوكَ بدرستی که پادشاهان إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً چون در آیند بدهی و شهری از روی قهر و استیلا آن را از
تصرف خود در آورند از روی غضب أَفْسَدُوهَا تباه سازند او را یعنی آن را خراب کنند وَجَعَلُوا و گردانند از
قهر و غضب أَعِزَّةَ أَهْلِهَا عزیزان اهل آن دیار را أَذِلَّةً ذلیل و خوار و بیمقدار یعنی غارت کنند و اسیر کنند و بکشند
وَكَذَٰلِكَ يَفْعَلُونَ و همچنین میکنند و این عادت مستمره ایشانست بعد از آن بیان تمهید صلح کرد و گفت وَإِنِّي
مُرْسِلَةٌ و بدرستی که من فرستنده‌ام إِلَيْهِمْ بسوی سلیمان و قوم او بِهَدِيَّةٍ هدیه که مقدمه مصالحات و رافع شر
و فساد از ملک فَنَاظِرَةٌ پس نگرنده‌ام از انجا بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ بچه چیز باز میگردند فرستادگان تا
بجای آن عمل نماییم که پیغمبر است یا نه یعنی اگر هدیه ما را قبول کند پادشاهست و اگر نه پیغمبر است پس آن پانصد غلام را لباس کنیزان
در پوشانید یعنی زیور و جامه‌ها که مخصوص زنانست در ایشان پوشانید از جبه‌های زربفت و از دستوانهای طلا و
ساعدهای طلا و طوقهای طلا و گوشوارهای طلا و پانصد کنیز را بزیور غلامان بر آراست از قبا و طاقیه و کمربند و همه را

بابو پوشانید و زینهای مرصع را از ذهب مرصع بجواهر بیاراست و هزار خشت طلا و نقره و اسبهای تازی با زین مرصع و
تاجی از زر مکلل بدر و لعل و یاقوت و مبلغی کثیر از مشک و عنبر و حقه در او در ناسفته و مهره کج سفته برای فرستادن
مقرر کرد و نامه با این مضمون که اگر تو پیغمبری فرق کن میان آنکه غلام کدامست و کنیز کدام و بگو در این حقه چیست و
و ناسفته را سوراخ کن و مهره کج سفته را رشته در کش و منذر بن عمرو را که یکی از اشراف قوم بود برفتن تعیین
فرمود و گفت ای منذر برو و نیکو احتیاط کن اگر بچشم غضب و سیاست در تو نگرد بترس که او پادشاهست و ما برو
غالب میشویم و اگر بتازه رویی و خوشخویی با تو سخن کند بدانکه پیغمبر است و سخن او را نیکو بشنو و جواب نامه را
بیاور و دیگر بر نشوه آنکه میان غلامان و کنیزان تمیز کند و گوهر ناسفته را سوراخ کند و مهره کج سفته را
رشته در کشد رسولان را ساز رفتن مهیا کرده روان ساخت و هدهد پیش از رسیدن ایشان بیامد و سلیمان را از جمیع حال
با خبر گردانید سلیمان بفرمود تا دیوان و دیوانگان را از زر و نقره مزین ساختند و میدانی که هفت فرسخ طول
او بود خشتهای طلا و نقره فرش انداختند و فرشهای ملوکانه را که مرصع بدر و یاقوت و انواع جواهر بود بر آن گسترده
دیوار ابفرمود تا از دریا اسبان نگارنگ که از آن نیکوتر نباشد بیرون آوردند و در پای تخت حاضر کردند و همه را
مرصع نهادند و در روز رسیدن منذر بر اطراف و جوانب میدان بداشتند و امر کرد تا همه از آدمیان و پریان و دیوان
و سباع و وحوش و طیور و هوام حاضر شدند و طیور در روی هوا پر در پر بافتند و تخت سلیمان را در میان میدان نهادند و چهار
هزار کرسی سیمین و زرین بر دست راست و چپ آن وضع کردند و علما و اعیان و اشراف مملکت را بر آن کرسیهای زرین و
سیمین بر نشاندند و لشکریان بترتیب صف در صف کشیدند با نوعی که در پیش چند فرسخ آدمیان بایستادند و چند فرسخ از پس ایشان
جنیان و از عقب ایشان چند فرسخ سباع و بعد از سباع وحوش ایستادند هزار دیده فلک در هزاران قرن مجلسی بدان تکلف
و خوبی ندیده بود و چون رسولان بکنار میدان رسیدند اسبان را دیدند بر سر خشتهای زرین و سیمین ایستاده و بر آنجا
سرگین و بول می افکندند چون از آنجا پیشتر آمدند سباع را دیدند که بر بالای خشتهای طلا ایستاده بترسیدند و کلان
کفتند اندیشه بخاطر خود راه مدهید که اینها بی فرمان سلیمان کسی را نترسانند و چون بشیاطین رسیدند و صورتهای با
هول و هیبت آنها بدیدند ترس ایشان بیشتر شد و موکلان تسکین ایشان دادند و از آنجا نیز بگذرانیدند و چون آن کبکبه
و طنطنه و شوکت را بدیدند از هدیه‌های خویش شرمنده شدند القصه می آمدند تا بپای تخت عظمت سلیمان رسیدند
و سر در پیش افکنده بایستادند آنحضرت با روی تازه تبسم کرد و منذر را پرسش فرمود و انواع تلطف مرعی داشت و منذر
نامه را بیرون آورد و بوسید و بوی داد سلیمان قبل از مطالعه بالهام جبرئیل فرمود که حقه را که در او در ناسفته و
مهره کج سفته است بعد از آن منذر گفت یا سلیمان بفرمای تا مهره ناسفته را سفته کرده اند و کج سفته را رشته در کشند
سلیمان با اعیان مملکت و ارکان دولت گفت که کیست که این در را سوراخ کند آدمیان عاجز آمدند پریان و شیاطین
گفتند که این کار از قدرت ارضه است او را بخوانند سلیمان وی را امر کرد تا آن موضع که رقم کرده بودند سوراخ کند ارضه موی
در دهن گرفت و آن را بسفت سلیمان دعا کرد تا خدای تعالی روزی او را از چوب درخت گردانید بعد از آن گفت کیست که ریسمان

در کم سفر کند و دوده که جانور کیست و در میان درخت سیب و بر میباشد گفت من رهبان درین صومعه کنم پس رهبان
در دهن گرفت و انگبین آن نهره رفت و بجانب دیگر بیرون آمد پس امر کرد تا کنیزان و غلامان را حاضر ساختند سلیمان
ایشان را گفت که از غبار راه روی و دست خود را بشویید غلامان آب برداشتند فی الحال روی شستن آغاز کردند
و کنیزان آب را از دستی بدست دیگر ریختند و آنگاه بر روی زدند و همچنین مردان اول آب بر پشت ساعد ریختند و زنان
بر روی ساعد و این عادات قدیم مردان و زنانست و بدین علامت میان مردان و زنان امتیاز کرد و گویند با هدایا
عصای تراشیده مساوی الطرفین بود که از ملوک میراث ببلقیس رسیده بود و قدحی در نامه درج کرده بود که اسفل این
عصا و اعلا از این بر دید که کدام طرف بوده و سر آن کدام و قدح را از آبی پر کن که نه آن از آب زمین باشد و نه از آب
آسمان سلیمان فرمود تا عصا بر هوا انداختند هر کدام که از طرفها که پیش بر زمین آید اسفل آنست و امر کرد
تا اسبان را چندان بدوانیدند که قطرات عرق از ایشان فرود آمد و قدح را بآن پر ساختند و گفتند این آبیست
که نه از زمین بیرون آمده و نه از آسمان فرود آمده بعد از آن جمیع هدایای ایشان رد کرد همچنانکه حق تعالی
خبر میدهد بقوله **فلما جاء سلیمان** پس آنهنگام که آمد رسول بلقیس بسلیمان با هدیه آورده **قال**
گفت سلیمان بر سبیل انکار که **اتمدونن بمال** آیا مدد میدهید مرا بمال و حال آنکه نیاز من از همه
مالها بیشتر است **فما آتانی الله** پس آنچه عطا کرده است مرا خدای از ملک معظم زیاد خاص نبوت و علم **خیر**
مما آتاکم بهتر است از آنچه داده است بشما از متاع دنیا بجهت آن مرا بهدیه شما احتیاج
نیست **بل انتم** بلکه شما **بهدیتکم تفرحون** بهدیه خویش شاد میشوید و دنیا را بجهت
آنکه مطمح نظر شما جز حطام دنیا نیست و همت شما مصروف بر آنست بعد از آن گفت که ای رسول
ارجع الیهم باز گرد بسوی بلقیس و قوم او و بگو تا بیایند نزد من از روی انقیاد و اطاعت که غرض
من از شما حطام دنیا نیست بلکه مقصود من آنست که بدین الهی و فرمان برداری او در آیید و اگر فرمان نبرید آنست
فلناتینهم بجنود پس هر آینه بیاریم بجانب ایشان لشکرهای که از غایت فوج و کثرت و شوکت و عظمت و رفعت
و مرتبه **لا قبل لهم بها** طاقت مقابله در مجادله نباشند مر ایشان را تا بعد رسد لشکر و بعزت بر مقاومت ایشان
نداشته باشند **و لنخرجنهم** و هر آینه بیرون کنیم ایشان را **منها** از بلد سبا **اذلة** در حالتی که خوار و بی حرمت
و بی عزت باشند **و هم صاغرون** و ایشان خوار شدگان شوند باسیری و بندگی گرفتن یعنی لشکر
ما اکتفا نکند بانکه ملک و سلطنت ایشان انتزاع کنند بلکه با وجود این ایشان را اسیر سازند و بیش کی گرفتار کنند
باز گشت بحضرت بلقیس آمد و تمامی احوال را بعرض رسانید بلقیس بدانست که او پیغمبر خداست امرا و لشکر خود را گفت
چه صلاح می بینید در این کار جواب دادند که حکم تراست هر چه فرمایی آن کنیم بلقیس گفت ما را طاقت مقا
و مقابله او نیست اگر فرمان او نبریم بر ما غالب گردد و ما را بی مقدار گرداند و همه را بقتل رساند و با سیری مبتلا
سازد پس همه انقیاد قول او نمودند پس بلقیس رسولی فرستاد بحضرت سلیمان که من از سر طوع و انقیاد دست

بارگاه

بارگاه تو آیم تا بدانم که این دین چیست که ما را بآن دعوت میکنی تا بآن بگرویم و بعد از فرستادن رسول تهیه راه کرد
تخت خود را در آخر خانه هفت خانه مضبوط ساخت و نگهبانان بر آن گماشت و آن درهای هفت خانه قفل کرده کلیدها
برداشت و نایبی تعیین نموده و ملک و ولایت خود را بوی سپرد و با دوازده هزار امیر با همه عساکر و حشم
متوجه پای تخت سلیمان شد دیوان خبر یافتند اندیشیدند که چون سلیمان بلقیس را ببیند با کمال حسن و جمال
و عقل البته بازواج او میل کند و او سلیمان را بر سرایر جنیان مطلع سازد صلاح آنست که بر جمال و عقل او طعن زنیم تا طبع او
در دل سلیمان نشسته بدو توجه نکند پس بعضی از اشراف جن بحضرت تخت آمده بعرض رسانیدند که عقل بلقیس
قصوری تمام دارد و کلام او از منهج صواب منحرفست و پای او مانند پای حمار است و هیچ انگشت ندارد سلیمان در این
اندیشه فرو رفت و خواست که اول عقل او را امتحان کند و در تخت او بعضی از معجزات خود باو نماید **قال یا**
ایها الملؤا گفت ای گروه بزرگان **ایکم** آیا کدام از شما **یاتینی بعرشها** می آورد پیش من
تخت بلقیس را **قبل ان یاتونی** پیش از آنکه آیند بمن **مسلمین** در حالتی که مسلمانان باشند و گویند
چه هنگام با صفت اسلام بیایند گرفتن تخت او روا نباشد مگر برضای او چون سلیمان طلب کسی کرد که تخت بلقیس را
حاضر سازد **قال عفریت** گفت دیوی سبز هیات ناخوش و سرکش **من الجن** از قوم جن نام
او ذکوان یا صخرها **انا آتیک به** من بیارم آن را بتو **قبل ان تقوم** پیش از آنکه برخیزی **من**
مقامک از جای خود یعنی از مجلس حکومت و سلیمان تا نصف النهار در مجلس حکومت نشستی **و انی**
علیه و بدرستی که من بر حمل آن تخت **لقوی امین** هر آینه توانایم و بر حمل آن امینم در حفظ آن که از جواهر
جواهر هر گونه از آن خیانت نکنم و با مانت بتو رسانم سلیمان فرمود که زودتر از این میخواهم **قال الذی عنده**
گفت آنکسی که نزدیک او بود **علم من الکتاب** دانشی از کتب منزل یعنی کتب الهی خوانده بود و اسم اعظم دانسته
و آن خضر بود یا ملکی که دفتر مقادیر نزد اوست و بقول اشهر آصف برخیا بود که وزیر خاص سلیمان بود
و برادر زاده و ولی عهد و خلیفه او بود **انا آتیک به** من بیاورم تخت بلقیس را بتو **قبل ان یرتد** پیش از
آنکه باز گردد **الیک طرفک** بسوی تو چشم تو یعنی چون در چیزی نگری تا چشم از آن برداری بجهت حاضر کردن
من تخت را حاضر کرده باشم سلیمان او را دستوری داده وی بسجده افتاده و گفت یا حی یا قیوم که بزبان عبری اهیا
شراهیا باشد و بقول بعضی یا ذا الجلال و الاکرام و گویند یا الهنا و اله کل شیء الها واحدا لا اله الا انت
و یا لفظ الله الرحمن بود و ثعلبی که یکی از راویان اهل سنت است آورده که عبدالله سلام از حضرت رسالت پرسید
که یا رسول الله چه کس بود که تخت بلقیس را از شهر سبا نزد سلیمان آورد فرمود آنکس نبود مگر علی بن ابی طالب
با سمی از اسمهای اعظم الهی تخت بلقیس را نزد سلیمان حاضر ساخت و آنکه پیغمبر با علی علیه السلام گفت یا علی تو با پیغمبران
سابق بودی بپنهان و با من باشکارا و این که در اخبار بوضوح پیوسته که آنحضرت در هر زمانه با هر الهی بهر صورتی
که خواسته متمثل میشده و امور عجیبه از وی بظهور می آمده موید اینست و فضه دختر جز با سلمان فارسی رضی الله عنه از این

مقولات ولهذا ملقب شده بمظهر العجایب ومظهر الغرایب وبرهر تقدیر چون آنکه نزد او اسم اعظم بود بآن دعا کرد
تخت بلقیس بر موضع خود در زمین فرو رفت پیش از طرفة العین پیش تخت سلیمان از زمین برآمد و در وسیط آورده که
حق تعالی آنجا تخت بلقیس را معدوم ساخت و اینجا که نزد سلیمان بود موجود گردانید و بروایت ماثوره از ابو عبد الله ع
آمده که حق تعالی ارض فرمود فی الحال تخت را نزد سلیمان حاضر گردانید و گویند ملائکه بیک طرفة العین تمام تر آن تخت را
بخدمت سلیمان حاضر ساختند و یا باد صرصر بفرمان ملک اکبر باسرع زمان احضار آن نمود فلما رآه پس آنگاه
که دید سلیمان آن تخت را بآن عظمی مستقرا عنده قرار گرفته نزدیک او قال گفت بر وجه ادای شکر گذاری این هذا
این استقرار تخت بلقیس نزد من در مدت چشم زدن من من فضل ربی از فضل پروردگار منست و محض فضل او
لیبلونی تا بیازماید مرا که مثل این امور ءاشکر آیا شکر میگذارم و او را از محض فضل او میدانم بدون شوب من ام
اکفر یا ناسپاسی میکنم او را بآن که نفس خود را در آن داخل دهم و یا در ادای شکر آن تقصیر نمایم ومن شکر و هر که سپاس داری
کند نعمت خدا را فانما یشکر لنفسه پس جز این نیست که سپاس داری مینماید لنفسه برای نفس خود چه شکر موجب نعمت
و سبب زیادتی ومن کفر و هر که کفران نعمت ورزد فان ربی پس بدرستی که پروردگار من غنی است بی نیاز است از شکر گذاری
سپاسداری همه کریم کرم نماینده بر مستحقان با وجود کفران و بعد از آن ادا شکر گذاری بر نعمت میکند و اعتراف بفضل
واحسان مالک شان قال گفت سلیمان با اعیان و اشراف خود نکروا منکر و ناشناخته گردانید بتغییر و هیئت و شکلها
برای بلقیس عرشها تخت او را بآن وجه که اعلی را اسفل آرید و مقدم را موخر سازید و یا جواهر از ابدال کنید یعنی احمر
بجای احمر و ابیض در موضع اصفر وضع کنید ننظر تا بنگریم که بعد از سوال از آن اتهتدی آیا راه برد و بشناسد تخت
خود را بفطنت عقل بعد از تغییر و تبدیل آن ام تکون یا باشد من الذین لا یهتدون از آنکه راه نمی برند
و نمی شناسند و نزد بعضی معنی آنست یعنی عرش خود که داشته بود و حاضر شان بران گاشته نزد من بر جهت زمان ایمان می آورد یا
و بسعوه من یا آنکه با وجود چنین معجزه ظاهره بر کفر اصرار می نماید و قول اول ظاهر است بوقوع کلام فلما جاءت
پس آنگاه که آمد بلقیس نزد سلیمان آمد و تخت خود پیش سلیمان نهاده دید قیل گفتند او را اهکذا عرشک
آیا همچنین است تخت تو یعنی بهیئت نهاده تا در امتحان عقل او بر سبیل تشبیه یا گفتند که عرش تو مانند اینست قالت گفت
کانه هو گویا این تخت و جزم نگفت که آنست از جهت آنکه احتمال داشت که تختی باشد مثل آن نه عین آن و این
از کمال عقل بود و بعد از آن گفت واوتینا العلم و داده شده ایم ما دانش بکمال قدرت الهی و وحدانیت و فردانیت
او و صحت نبوة سلیمان من قبلها پیش از این حالت یا قبل از این معجزه بآیات متقدمه از قصه هدهد تا آخر وکنا
مسلمین و هستیم ایمان آرندگان و گردن نهندگان حکم ویرا وصدها و بازداشت خدا بلقیس را توفیق
ایمان و سلیمان او را بازداشت ما کانت تعبد از آن چیزی که بود که می پرستید آنرا من دون الله جز
خدای یعنی آفتاب را انها کانت بدرستی که بود بلقیس قبل از اسلام آوردن من قوم کافرین از گروه منکر وند کان
و از جمله آفتاب پرستان یعنی بغیر از آفتاب پرستیدن مذهبی نداشت و چون سلیمان امتحان عقل و فطنت بلقیس نمود

عشر

بعد ازان امتحان

بعد از آن امتحان با وی کرد که دیوان با و گفته بودند که پای او مشابه بپای حمار است و اصابع ندارد سلیمان فرموده
بود تا قصری بنا کرده بودند و زمین او را از آبگینه سفید صافی ساخته و در زیر آن آب در آورده ماهیان و سایر حیوانات
در آنجا افکنده چنانچه صحن آن خانه آب مینمود پس بفرمود تا سریر او را در میان آن قصر نهادند پس بالای آن سریر نشست و امر
کرد که بلقیس را طلبید چون بدر کوشک رسید قیل لها گفتند مر او را ادخلی الصرح درآی در ساحت این قصر و
گویند مراد عرصه خانه است فلما رأته پس چون بدید بلقیس آن صرح را حسبته لجة پنداشت آنرا آب بسیار یعنی دریاچه
وکشفت و برداشت و بر کشید جامه را عن ساقیها از پایهای خود قال گفت سلیمان فرو گذار دامن جامه خود را
انه بدرستی که آنچه او را آب می پنداری صرح ممرد عرصه ایست ساده و هموار من قواریر از آبگینها آید لیکن
بر آنکه چون کسی زنی خواهد جایز است که محاسن ویرا ببیند آورده اند که چون سلیمان ساق بلقیس را بدید که بر آن موی بود
بطبع او ناخوش آمد و در علاج ازاله آن با آدمیان مشورت کرد بعضی گفتند باستره باید سترد گفت در آن خوف
جراحت اعضاست پس از شیاطین علاج طلبید ایشان برای او حمامی ساختند و آهک و زرنیخ بهم ممزوج ساختند
و پیش از این حمام و نوره نبود پس بلقیس را گفتند تا بحمام رفت و نوره بر خود مالید و موی پایها زایل گشت و در روایت آمده
که در آن زمان که بلقیس بدر قصر آمد دریاچه آب بنظر او در آمد گمان برد که سلیمان میخواهد که او را در آن آب غرق
سازد و چون بخطای ظن خود عارف شد قالت رب انی ظلمت گفت پروردگارا بدرستی که من ستم کردم نفسی
بر نفس خود که گمان بد در حق سلیمان بردم و اشهر آنست که مراد وی از این پرستش آفتاب بود یعنی بر نفس خود ظلم
کردم به پرستش آفتاب و لهذا در عقب این گفت واسلمت مع سلیمن و اسلام آوردم با سلیمان یعنی
بصحبت او و امداد وی مسلمان شدم و بر دست او گردن نهادم لله رب العالمین مر خدای را که پروردگار
عالمیانست در هر چه بندگان خود را بآن فرموده از اقسام طاعات پس سلیمان او را در عقد نکاح خود در آورد و از و
فرزندان متولد شد و ملک و ولایت باو تفویض نمود و جنیان را فرمود تا از برای او سه حصن بنا کردند در زمین یمن
که از تحت قدرت آدمیان بیرون بود یکی سیحون و دیگری بینون و سیم عمران و او را بآن ولایت فرستاد و در هر ماهی
بزیارت او رفتی و سه روز نزد او مقام کردی بامداد از شام و آنجا شدی و نماز پیشین در یمن بودی و در بعضی روایات آمده
که سلیمان او را بذو تبع که پادشاه همدانست عقد بست و بیمن فرستاد و ذو تبیعه که امیر جن بود مامور
بلقیس گردانید تا برای او حصن چند بنا کرد باسانید معتبره نقل کرده که موسی بن محمد بن علی بن موسی و یحیی بن اکثم روزی
بهم رسیدند یحیی از و مسئله چند پرسید وی جواب آن ندانست پیش برادر خود علی بن محمد ع آمد بعد از آن که اطاعت او نمود
و اقرار بامامت آن حضرت کرده گفت جان من فدای تو باد یحیی اکثم از من مسئله چند پرسید آنرا از تو جواب میطلبم آنحضرت
بخندید و گفت چرا جواب اکثم نگفتی گفت بآن عارف نبودم حضرت فرمود بیان آن مسایل کن گفت خبر ده مرا از سلیمان که چرا
با آنکه پیغمبر بود محتاج بعلم آصف بود و بعد از آن مسایل دیگر را از و پرسید و جواب شنید حضرت فرمود ای برادر من بنویس که یا
یحیی بن اکثم و آنرا بسم الله صدر ساز و بگو از من سوال کردی از قول خدا در کتاب خود که والذین عنده علم الکتاب چرا کس نبود

بدانکه آن آصف بن برخیا بود و سلیمان عاجز نبود از آنچه آصف میدانست لیکن میخواست که اعلام اهل ایمان کند از جهت
وانکه بعد از آن حجت خدا خواهد بود سلیمان بامر خدا این علم را بود بعد با آصف داده بود تا در امامت و خلافت او اختلاف
واقع نشود چنانکه سلیمان را در حال حیات داود فهم زکی عطا فرمود بجهت آنکه نبوة و امامت او را اثبات شود و بدانند
که بعد از پدر نبی و امام و خلیفه حق خواهد بود تا با کسی حجت نبوده باشد بر بندگان بعد از ذکر قصه سلیمان علیه السلام
در بیان حال صالح با ثمود میفرماید **ولقد ارسلنا** و بدرستی فرستادیم ما **الی ثمود** بسوی قبیله ثمود **اخاهم صا**
لحا برادر نسبی ایشان صالح پیغمبر را **ان اعبدوا الله** باینکه بپرستید خدای را **فاذا هم** پس ناگاه ایشان بعد از تبلیغ کفار
بیکبار **فریقان** دو فرقه شدند مؤمن و کافر **یختصمون** که خصومت و جنگ میکردند همه ایشان با یکدیگر و
چون کفار بوقت خصومت ملازم گشتند گفتند بصالح بیار آنچه ما را میترسانی بآن از عذاب **قال** گفت صالح
با ایشان **یا قوم** ای گروه من **لم تستعجلون بالسیئة** چرا شتاب میکنید بعقوبت **قبل الحسنة**
پیش از توبه نیکو که بر وجه خلوص باشد یعنی تاخیر توبه میکنید تا که عذاب نازل شود چه ایشان میگفتند اگر عذاب بیند
توبه کنیم و اگر نه بر کفر راسخ باشیم و یا آنکه چرا تعجیل میکنید به بلا و عقوبت پیش از رحمت و عافیت یعنی چرا طلب رحمت
مقدم نمیدارید بر عقوبت **لولا تستغفرون الله** چرا استغفار نمیکنید یعنی با ایمان و توبه از خدای آمرزش
نمیطلبید قبل از نزول عذاب **لعلکم ترحمون** شاید بر شما رحم کرده شود بقبول توبه و عذاب دفع
نیاید بر شما چه بعد از ایمان و توبه مقبول الهی نخواهد بود و نفع بشما نخواهد داد در وقت عذاب **قالوا اطیرنا**
بک گفتند آن گروه که فال بد گرفتیم بتو **وبمن معک** و هر که با تست از گروه یاران یعنی تو و اتباع تو بودهاید
... تا آغاز دعوت و بجهت کرده ... ابر محتبس و جوع بما روی آورده و سنگ تفرقه و پریشانی در میان
ما افتاده و از یکدیگر پراکنده شدهایم **قال** گفت صالح با ایشان که **طائرکم** فال بد شما **عند الله**
از نزد خداست یعنی این محنت و بلیت از نزد خدا بشما رسیده است که کفر و عناد شما پس بشومی آن می رسید
بشما اینهمه بسر شما نه که بجهت ما باشد **بل انتم قوم تفتنون** بلکه شما گروهی هستید که آزموده
میشوید یعنی شما را می آزمایند بخیر و شر و دولت و نکبت و آسانی و سختی یعنی خدا با شما معامله آزمایندگان
میکند تا بر عالمیان واضح شود که در ایام دولت و نعمت بشکرگزاری آن مشغول میشوید و راه منعم حقیقی خود بر
اطاعت او میکنید یا نه و در زمان محنت و بلیت شکیبائی میکنید و از اعمال قبیحه که باعث این محنت باشد باز می ایستید
یا نه **وکان فی المدینة** و بودند در شهری که صالح بود از زمین حجر **تسعة رهط** نه نفر از اشراف
و اکابر قوم و اشرار ایشان که رئیس ایشان بودند قدار بن سالف بود **یفسدون** تباهی میکردند
بکفر و معاصی **فی الارض** در زمین حجر **ولا یصلحون** و بصلاح نمی آوردند خود را یعنی افساد ایشان
... از صلاح خالی بود و هر چه از ایشان صادر میشد محض فساد بود و این نه کس مرتکب عقر ناقه شدند
وچون عقر ناقه کردند از صالح وعید عذاب شنیدند **قالوا** گفتند با یکدیگر **تقاسموا بالله** در حالی

که سوگند خورده بودند بخدای بطریقی که نزد ایشان معتبر بود یعنی بعد از آن سوگند گفتند **لنبیتنه** هر آینه
شبیخون میکنیم بر صالح **واهله** و کسان او را بکشیم و او را بیندیم در معرض زوال کنیم **ثم لنقولن لولیه**
پس هر آینه بگوییم ولی خون او را **ما شهدنا** ما حاضر نبودیم و مشاهده نکردیم **مهلک اهله** هلاک کرده شدن
کسان او را و حفص بکسر لام خوانده یعنی در موضع هلاک ایشان نبودیم چه جای آنکه ما متولی خون ایشان
باشیم پس از هلاک ایشان چه خبر داشته باشیم **وانا لصادقون** و بدرستی که ما راست گوییم در این خبر
کنیم **ومکروا مکرا ومکرنا مکرا** و مکر کردند مکر کردنی و مکر کردیم ما مکر کردنی یعنی جزای
مکر را بایشان رسانیدیم یا آنکه مکر ایشان را سبب هلاکت ایشان ساختیم **وهم لا یشعرون** و حال آنکه
ایشان آگاه نبودند و شعور نداشتند بآن از ابن عباس مرویست که صالح مسجدی داشت در غاری و بیرون آن
مسجد نماز میکرد و این نه کس که مذکور شد گفتند وعده عذاب ما سه روز دیگر است ما پیش از وقوع این بلا کار صالح
بسازیم پس اول شب بدان غار آمدند و در کمین نشستند تا چون صالح در آید او را بکشند حق تعالی فرشتگان را فرستاد
تا بر هر یکی از ایشان سنگی فرود آوردند و همه را بکشتند و صالح از مکر ایشان خلاصی یافت و در روایتی آمده که حق تعالی
فرمود که سنگی بر در آن غار انداختند و آن را بپوشانیدند و ایشان در آنجا هلاک گشتند و باقی کفار بصیحه جبرئیل هلاک
شدند **فانظر** پس بنگر ای بیننده که **کیف کان** چگونه بود **عاقبة مکرهم** سرانجام مکر ایشان
از تکذیب و عناد و جحود و استکبار و ایذا و اهانت صالح و اصحاب او **انا دمرناهم** بدرستی که ما هلاک گردانیدیم
این نه کس را در غار **وقومهم** و باقی قوم ایشان را **اجمعین** همه بصیحه جبرئیل **فتلک بیوتهم**
پس است خانههای ایشان در زمین حجر که شهر صالح است **خاویة** در حالتی که خالیست و یا منهدم و افتاده **بما**
ظلموا بسبب ستم کردن و از حد درگذشتن ایشان که کفر و عناد بود **ان فی ذلک** بدرستی که در آنچه ما مذکور
کردیم **لآیة** هر آینه علامتیست **لقوم یعلمون** مر گروهی که دانند و از آن پند گیرند از ابن عباس مرویست
که می یابیم در کتاب خدا که ظلم خانها خراب میکند پس این آیه تلاوت فرمود و در تفسیر اهل البیت مذکور است که ظالم آل محمد را
همین حال بود چه اثری از بیوت و منازل ایشان نماند و آنچه در عقب خود گذاشته اند در دنیا طعن و لعن است و در
آخرت عقوبت عذاب الیم و درد رنجیم **وانجینا الذین آمنوا** ... ببرکت ایمان و صلاحیت و تقوی از
مقاتل نقلست که در وقت هلاک قوم ثمود و هر یک را جراحتی بر دست پدید آمد بمقدار نخودی روز اول سرخ بود
و روز دویم زرد شد و روز سیم سیاه گشت و روز چهارم شکافته شد و در عقب آن جبرئیل آمد و بانگ بر ایشان زد
و بر جای مردند و مؤمنانی که نجات یافتند چهار هزار بودند و صالح ایشان را بحضرموت برد و در آنجا بجوار رحمت ایزدی
پیوست و بجهت این آن زمین را حضرموت گفتند یعنی حاضر شد آنجا موت بر صالح و بعد از ذکر ثمود بیان حال لوط
میفرماید که **ولوطا** و فرستادیم لوط را پیغمبر بقوم خود **اذ قال** یاد کن چون گفت **لقومه** مر گروه خود را
از روی انکار و استقباح **اتاتون الفاحشة** آیا می آیید بخصلتی زشت یعنی لوط قوم خود را گفت می آیید بر

عشر

وکانوا یتقون و بودند که پرهیز میکردند از کفر و معاصی ... صالح ...

بجا آرند و لواطه از زشترین فواحشات وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ و حال آنکه شما می‌دانید زشتی آن را و یا آنکه می‌بینید آن را بعضی
بعضا و بمواجهه یکدیگر آن را میکنید پس در میان فاحشه أَئِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ آیا شما می‌آیید بر مردان شَهْوَةً
از روی شهوت مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بجز از زنان که برای شهوت مخلوق شده‌اند چه حکمت در مواقعه طلب نسل است نه قضا و حاجت
شهوت بَلْ أَنْتُمْ بلکه شما قَوْمٌ تَجْهَلُونَ گروه مردمانید که نمی‌دانید عاقبت این فعل قبیح را یا فعل شما مثل کسی است که بی‌خبر
و جاهل باشد و تمیز میان قبح و حسن نتواند کرد فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ پس نبود جواب گروه لوط إِلَّا أَنْ قَالُوا
مگر آنکه گفتند بیکدیگر در حالتی که متفق الکلمه بودند أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ بیرون کنید کسان لوط را مِنْ قَرْيَتِكُمْ
از دیه خود که سدوم است إِنَّهُمْ أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ بدرستی که ایشان مردمانی‌اند منزه از افعال ما یعنی که خود را پاک
میدانند از آن و ما را پلید میخوانند ابن عباس فرموده که این را بر سبیل استهزا میگفتند فَأَنْجَيْنَاهُ پس نجات دادیم لوط را
وَأَهْلَهُ و کسان او را یعنی دختران او را إِلَّا امْرَأَتَهُ مگر زن او را قَدَّرْنَاهَا تقدیر کردیم و حکم فرمودیم بودن او را
مِنَ الْغَابِرِينَ از باقی ماندگان در عذاب با قوم لوط بجهت کفر و سخن‌چینی او وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ و باراندیم
بر ایشان از زیر و زبر شدن مؤتفکات مَطَرًا بارانی از سنگ فَسَاءَ پس بد بارانی بود مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ باران
بیم کرده شدگان که تصدیق بیم کنندگان نکردند و در صدد ایذا و آزار ایشان شدند پس گفتیم لوط را بعد از هلاک
ایشان قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بگو ستایش مر خدای راست بر اهلاک کفار وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ و سلام بر بندگان او
الَّذِينَ اصْطَفَىٰ که برگزیده ایشان را نگاه داشت خود از فواحش و نجات داده از عقوبت و قول اکثر و اصح آنست که
مامور باین حمد حضرت پیغمبر ماست صلی الله علیه و آله و سلم چون حضرت حق سبحانه و تعالی در این سوره قصه‌ها که دالست بر قدرت
کامله چون قصه موسی و اختصاص رسالت با آیات کبری چون قصه سلیمان و مشتمل بر هلاک اعدا و نصرت اولیا چون قصه
صالح و لوط بوی فرستاد و وقوف برین متضمن نعمت عظیم است پس بجهت این ویرا بحمد الهی امر کرد و بسلام بر بندگان برگزیده
او از انبیا یا عامه مؤمنان با صلاح در تفسیر اهل البیت علیهم السلام آمده که ائمه معصومین‌اند از اهل بیت او که دل ایشان سالم
است از لوث علایق و سر ایشان خالیست از فکر خلایق امروز سلام را بواسطه شنوند و فردا سلام بی‌واسطه خواهند
شنید که سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ در این ترغیب است بر آنکه در سخن گفتن آیند بحمد خدا و صلوات و سلام رسول
کنند تا بیمنت این آن سخن مقبول سامعان گردد و لهذا ارباب تصانیف و خطبا و ادبا در اوایل رسایل و کتب و خطب
سایر مقاصد همین طریقه مرعی میدارند چه حق تعالی بعد از این امر این مقصود شروع کرده بر سبیل الزام حجت بر کفره فرموده که
آللَّهُ خَيْرٌ خدای بحق بهتر است در ستایش و پرستش أَمَّا يُشْرِكُونَ یا آنچه باز کرمیکردند مشرکان بالخدا و از بتها
به یاقوت که هیچ چیزی مترتب نمیشود از عبادت آنچه باو شرک گرفته‌اند تا موازنه توان میان او و میان آنکه مبداء
جمیع چیزهاست و خالق و مالک همه آن در خبر است که چون رسول این آیه تلاوت نمودی فرمودی بل الله خیر و ابقی
و اجل و اکرم بعد از آن تعداد خیریت و منافع خود میکند که آثار رحمت واسعه اوست و دالست بر وحدانیت و قدرت
قاهره او تا بندگان از بادیه جهالت و ضلالت شرک روی بنزهت آباد وحدانیت او نهند و میفرماید بطریق آخر

عشر

از کلام سابق أَمَّنْ خَلَقَ یعنی بلکه بهتر است از هرچه کفار میپرستند آن خدایی که بقدرت کامله خود بیافرید السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضَ آسمانها و زمینها را که اصل‌اند در عالم کون و فساد و مساوی و منافع بندگان و معیشت ایشان در آن وَ
أَنْزَلَ لَكُمْ و فرو فرستاد برای شما مِنَ السَّمَاءِ و از آسمان یا ابر مَاءً آبی که بارانست فَأَنْبَتْنَا بِهِ پس برویانیدیم
بدان آب حَدَائِقَ بوستانهای پرمیوه و محاط علیها ذَاتَ بَهْجَةٍ که خداوند خرمیت و آراسته و زیبا و بانواع
اثمار و اشجار و عدول از غیبت بتکلم از برای تاکید اختصاص این تقلبات بذات او یعنی ما آنیم که برویانیدیم بوستانهای
زیبا و نیکو از آن آب باران مَا كَانَ لَكُمْ نیست و نرسد مر شما را أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا آنکه برویانید درختان آن
بوستانها را أَإِلَٰهٌ مَعَ اللَّهِ آیا هست خدایی بحق که معارض او باشد در آفرینش این اشیا چه آن متفردست در ایجاد آن
بَلْ هُمْ بلکه مشرکان قَوْمٌ يَعْدِلُونَ گروهی‌اند که میل میکنند از راه حق که توحید است أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا
این بدل از أَمَّنْ خَلَقَ است یعنی بهتر است از خدایان باطل آنکه زمین را قرارگاه آدمیان و دواب کردانید باینوجه که
آن را از میان آب بیرون آورد و بتوسید فرمود بروجهی که قرار ایشان و دواب بر آن حاصل میشود وَجَعَلَ خِلَالَهَا
~~و آفرید برای استحکام زمین~~ و پیدا کرد در میان زمین أَنْهَارًا جویهای آب روان که می‌آشامند و بآن زراعت میکنند
وَجَعَلَ لَهَا و آفرید برای استحکام زمین رَوَاسِيَ کوههای بلند که در آن معاون حاصل میشود و از تحت آن
بیرون میشود وَجَعَلَ و گردانید بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ دو دریای عذب و ملح حَاجِزًا مانعی که بسبب آن با یکدیگر
خلط نشوند و بیان این در سوره الفرقان گذشته أَإِلَٰهٌ آیا هست یعنی نیست خدایی مَعَ اللَّهِ با خدای بحق
در خلق این چیزها یا او مدد نماید بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ بلکه بیشتر اهل شرک نمیدانند که خدای متفردست در آفرینش
این چیزها و هیچ چیز با او در آن شریک نیست لاجرم در شرک قایل شده‌اند أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ بلکه بهتر است
از شریکان ناتوان کسی که اجابت کند بیچاره و فرو مانده را یعنی بیابد او را إِذَا دَعَاهُ چون بخواند او را و مضطر
کسیست که او هیچ حیله و وسیله نباشد مگر حق تعالی که دل از همه چیز خود برداشته باشد چون غریق در دریا
یا گم شده در بیابان تا امید از همه آورده مانند که شیخ دوید بمانی بعیادت رفت بیماری گفت ای شیخ دعا کن برای شفای
من گفت تو دعا کن که مضطری و اجابت بدعای مضطر باز بسته است زیرا که نیاز تو بیشترست و حق تعالی نیاز بیچارگان
را دوست میدارد چرا که بیچاره بنیاز دعا بکند زود اجابت میفرماید وَيَكْشِفُ السُّوءَ و بر میدارد رنج بد را
یعنی دفع میکند از او رنج بدی و اما اجابت موقوف بشروط معلوم آنست چنانچه در آیه ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ
مبین شد وَيَجْعَلُكُمْ و میگرداند شما را خُلَفَاءَ الْأَرْضِ خلیفه‌های در زمین یعنی شما را جانشین
پیشینیان سازد و زمین را از پس ایشان بتصرف شما درآورد أَإِلَٰهٌ مَعَ اللَّهِ آیا خدای دیگر هست با خدای بحق
در این کارها اعانت او کند یعنی نیست و نتواند قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ اندکی پند می‌پذیرید یا اندک
اندکی یاد میکنید و نعم او را که متذکر نمیشوند أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ بلکه بهتر است از بتان چه آنکه بکسی که راه می‌نماید
شما را فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ و تاریکیهای بیابان و دریا بوسیله کواکب و علامات مراد ظلمات شبست یعنی

از کلام

انکس که چون راهها بر شما مشتبه شود و طریق بیرون آمدن آن نمیدانید شما را هدایت میکند وَمَن يُرْسِلُ الرِّيَاحَ
وانکس که میفرستد بادها را بُشْرًا در حالتی که مژده دهنده است بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ پیش از نزول رحمة
او که باران است أَإِلَٰهٌ مَعَ اللَّهِ آیا باشد خدای دیگر با خدای بحق که یاری دهد برسل این یعنی نباشد چه او یگانه
در خلق است تَعَالَى اللَّهُ بزرگست خدای برتر عَمَّا يُشْرِكُونَ از انچه انباز میگیرند کافران چه قادر خالق مقدس است
از مشارکت عاجز مخلوق أَمَّن يَبْدَأُ الْخَلْقَ بلکه بهتر است از معبودان ممکن عاجز انکس که می آفریند اول
بوجود می آورد خلق را ثُمَّ يُعِيدُهُ پس اعاده کند و باز آورد او را بعد از ان در روز قیامت آنرا معبود ...
وَمَن يَرْزُقُكُم وانکس که روزی میدهد شما را مِّنَ السَّمَاءِ از آسمان به باران یا از ابر وَالْأَرْضِ
و یا با نبات های وارضی شما را روزی میدهد أَإِلَٰهٌ مَّعَ اللَّهِ آیا خدای دیگر هست شریک با خدای بحق که این کارها
کرد قُلْ هَاتُوا بگو بیارید بُرْهَانَكُمْ دلیل روشن خود را بر انکه کسی غیر الله تعالی بر این قدرة دارد إِن كُنتُمْ
صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان در انکه الهی دیگر هست چه کمال قدرة از لوازم الوهیت است و آن غیر حق را
ثابت نیست قُل بگو ای محمد لَّا يَعْلَمُ نمیداند مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ هر که در آسمانها و زمین است
از ملائکه و جن و انس الْغَيْبَ پوشیده و نا آمده است إِلَّا اللَّهُ لیکن خدای میداند چنانچه قدرة کامله مخصوص باوست
علم شامل نیز بدو اختصاص دارد وَمَا يَشْعُرُونَ و نمیدانند آنها که در آسمان و زمین اند که أَيَّانَ يُبْعَثُونَ
در کدام وقت بر انگیخته خواهند شد چه این از جمله علم غیبیات است که غیر او سبحانه بآن عالم نیست و نزد بعضی این آیت
در بارۀ مشرکانست که رسول را از وقت ساعت قیامت سؤال کردند پس معنی آنست که نمیدانند جمیع آدمیان که
قیامت کی قایم شود ... مبالغه در نفی علم ایشان بَلِ ادَّارَكَ عِلْمُهُمْ بلکه ... رسیده و استحکام یافته
علم ایشان فِي الْآخِرَةِ در وقوع آخرت بحجج و آیات عقلیه و نقلیه که اسباب علم ایشانست بوقوع آن با وجود این همه
حق حاشا که آنرا ... پس چگونه عالم باشند بوقت وقوع قیامت که از امور غیبیه است که اصلا علم بآن
آن ندارند یا نهایت علم ایشان همین است که آخرت واقع خواهد شد بادلۀ عقلیه و نقلیه و ... بوقت
معین ... وقوع قیامت و از ابن عباس مرویست که وصف ایشان باستحکام علم ... آن در آخرت بر سبیل تهکم
و استهزاء است ... باستهزاء ... گویند بل بمعنی هل است و در ... بمعنی
ام منقطعه ... استفهام بمعنی نفی است یعنی نرسیده و کامل نشده دانش ایشان در وقوع آخرت ...
از ... بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ بلکه ایشان در شک و تردد اند مِّنْهَا از وقوع آن مانند کسی که متحیر باشد ...
و دلیل بران نیابند بَلْ هُم مِّنْهَا بلکه ایشان از آخرت عَمُونَ نابینا اند یعنی چشم و دل ایشان از
مشاهده دلیل بعث و حشر پوشیده است بجهت عدم تامل و تفکر ... وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند آنانکه
کافر شدند از روی انکار و استبعاد بسبب عدم تدبر و تفکر در آیات ... در حقیقت بعث أَإِذَا كُنَّا
تُرَابًا آیا چون گردیم خاک وَآبَاؤُنَا و پدران ما نیز خاک گردند أَئِنَّا لَمُخْرَجُونَ آیا ما بیرون شدگانیم

از گورها لَقَدْ وُعِدْنَا بدرستی که ما وعده داده شده ایم هَٰذَا این حشر و نشر را نَحْنُ وَآبَاؤُنَا ما و پدران ما
مِن قَبْلُ پیش از وعده محمد إِنْ هَٰذَا نیست این وعدها إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ مگر افسانهای پیشینیان
که مجرد حرف و صوتست و حقیقتی ندارد قُلْ بگو ای محمد ایشان که سِيرُوا فِي الْأَرْضِ بروید در زمین اهل تکذیب
چون دیار حجر و احقاف و مؤتفکات فَانظُرُوا پس بنگرید که كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ چگونه بود
سرانجام گناهکاران و کار ایشان بکجا رسید تا از ان عبرت گیرید و بترسید از انکه مثل آن بشما واقع شود بعد از ان بجهت
تسلیه حبیب خود که کفار قریش تکذیب او میکردند و آزار میکردند ... فرمود که وَلَا تَحْزَنْ و اندوهناک
مشو ای محمد عَلَيْهِمْ بر تکذیب و اعراض مشرکان وَلَا تَكُن فِي ضَيْقٍ و مباش در تنگدلی مِّمَّا يَمْكُرُونَ عشر
از انچه مکر کردند ایشان که من نگهدار رنج توام و ترا از کید ایشان در پناه عصمت خود نگاه دارم و مکر ایشان از تو
دفع نمایم و ترا بر ایشان غالب گردانم وَيَقُولُونَ و میگویند آن کافران بتو و اصحاب تو مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ
کی خواهد بود این عذاب موعود که عقوبت دنیا و آخرتست إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست
گویان بآن قُلْ عَسَىٰ أَن يَكُونَ بگو شاید و امید آن هست که بحکم الهی بود رَدِفَ لَكُم از پی شما میرسد
که از پی در آید شما را و در عقب شما پیوندد بَعْضُ الَّذِي برخی از انچه تَسْتَعْجِلُونَ شتاب میکنید
در نزول و حلول آن و آن عذاب روز بدر بود یا قحط وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که پروردگار تو لَذُو فَضْلٍ
هر آینه خداوند فضل و احسان و شفقت و رحمتست عَلَى النَّاسِ بر مردمان که تعجیل نمیکند در عقوبت
ایشان بر کفر و معاصی وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر ایشان لَا يَشْكُرُونَ سپاس داری نمیکنند و حق نعمت
و تاخیر عذاب را نمیشناسند بلکه از غایت جهالتی که دارند استعجال وقوع آن میکنند وَإِنَّ رَبَّكَ و بتحقیق
آفریدگار پروردگار تو لَيَعْلَمُ هر آینه میداند مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ از انچه میپوشانند آنرا سینهای کفار از حقد
و حسد و مکر بر تو وَمَا يُعْلِنُونَ و آنچه آشکارا میکنند از تکذیب و عداوت تو پس ایشان را بران جزا و سزا
خواهد داد و عقوبت برسد وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ و نیست هیچ پوشیده از حوادث و نوازل و غیر آن فِي السَّمَاءِ
وَالْأَرْضِ در آسمان و زمین إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ مگر که نوشته است در کتابی روشن یا روشن سازنده آنچه
در وست مر کسی را که مطالعه آن میکند از ملائکه مراد لوح محفوظ است إِنَّ هَٰذَا الْقُرْآنَ بدرستی که این قران يَقُصُّ
عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ میخواند بر بنی اسرائیل یعنی بیان میکند برای ایشان براستی أَكْثَرَ الَّذِي بیشتر آنچه از روی جهالت
هُمْ فِيهِ ایشان در ان يَخْتَلِفُونَ اختلاف میکنند و جدال با یکدیگر سخن میگویند چون تشبیه یهود و تنزیه
نصاری و احوال معاد جسمانی و روحانی و صفات و بهشت و دوزخ و قصه عزیر و مریم و عیسی و بنی ... در تورات که حضرت ...
است چه بعضی از ایشان میگفتند آن یوشع است و جمعی دیگر بر آن بودند که زمان ظهور ایشان بعد ازین خواهد بود و غیر آن
از احکام مختلف و این معجز پیغمبر است که کتاب ایشان را نخوانده بود و بآن خبر میداد وَإِنَّهُ و بدرستی که قران لَهُدًى
هر آینه نماینده راه است و روشن سازنده وَرَحْمَةٌ و بخشایش نعمت لِّلْمُؤْمِنِينَ برای گروندگان چه ایشانند که بآن

متفق اند غیری إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو يَقْضِي بَيْنَهُم داوری کند و حکم فرماید میان اختلاف کنندگان از
بنی اسرائیل و میان آنانکه بقرآن گرویده اند بِحُكْمِهِ بحکم درست و راست خود وَهُوَ الْعَزِيزُ و او ست غالب که حکم
او را رد نتوان کرد الْعَلِيمُ دانا بحقیقت آنچه حکم میکند بحکمت و مصلحت آن و چون دانستی ای محمد که حق تعالی میان
اهل حق و باطل حکم خواهد کرد و هر یک را بر وفق عمل جزا خواهد داد فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ پس توکل کن بر خدای از
دشمنان و معاندان باک مدار و اندیشه بخود راه مده و خاطر مبارک را آزرده مدار إِنَّكَ بدرستی که تو عَلَى الْحَقِّ
الْمُبِينِ بر روشنی و راستی یعنی یقین راه تو راست است و کار تو درست و محق اولیست بتوکل از مبطل و اهل ایمان در پی داخلند عشر
داخلند و اگر چه بظاهر خطاب بحضرت است بعد از آن تشبیه کفار میکند بمردگان و میگوید که إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى بتحقیق
که تو سخن نمیتوانی شنوانید مردگان را یعنی مرده دلان کفره فهم سخن نمیتوانند کرد و اعتقاد ندارند وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ
و نمیتوانی شنوانید کران را خواندن و آواز دادن یعنی ایشان مثل آدم مرده اند و مرده شنوا نیست إِذَا وَلَّوْا چون برگردند مُدْبِرِينَ
در حالتی که پشت برگردانند که اشد در ناشنیدن خصوصا کری که برگردد و پشت بر داعی خود کند در آن محل استماع همچنین کافر استماع
نمیکند زیرا که بسمع قبول نمیشنود و بان پند نمیگیرد و تدبر در آن نمینماید و همچنانکه کر آواز خواننده خود نمیشنود خصوصا
در وقت پشت بر کردن و اعراض نمودن چه با عدم اعراض مظنه استماع هست و در حین اعراض طمع منقطع است از استماع و همچنین
کافر را قبل از اعراض امید استماع باو میتوان داشت اما چونکه بجهت عناد و جحود اعراض نمود طمع استماع بالکلیه منقطع شد
پس کافر مصمم بکفر را شدتیست باشد در عدم قبول هدایت و مثل اصم در عدم استماع دعا وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمْيِ نیستی تو راه نماینده
کافران عَنْ ضَلَالَتِهِمْ از گمراهی ایشان چه هدایت حاصل نمیشود مگر ببصر و این از ایشان مفقود است یعنی چون کفار از
جهة عناد و استکبار استعمال قوة متفکره نمیکنند در آیات واضحه که موصل است سالک خود را براه نجاة پس بمنزله کوران است
بجهت عدم بصر براه نمیبرند در گمراهی خود متحیر و سرگردان میمانند إِنْ تُسْمِعُ نتوانی یعنی شنوانیدن تو فائده ندهد
إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا مگر کسی که بگرود بآیتهای ما یعنی طلب حق کند بنظر کردن و تامل نمودن در آیات و معجزات
واضحها فَهُمْ مُسْلِمُونَ پس ایشان گردن نهادگانند فرمان ما را وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ و چون واقع شود
کفار ان وعده عذاب عَلَيْهِمْ بر ایشان یعنی چون بر ایشان واقع و لازم گردد آنچیزی که بان وعده داده میشدند
از بعث و نشور و یا چون حکم الهی صادر شود بوقوع عذاب بر کفار از ابو سعید خدری مرویست که چون آدمیان دست
از امر معروف و نهی از منکر باز دارند و هیچکدام عمل نکنند و واجب شود با ایشان غضب الهی و او را موخذ شوند بیا
عذاب که از جمله آن این است أَخْرَجْنَا لَهُمْ بیرون آوریم برای ایشان دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ جنبنده زمین تُكَلِّمُهُمْ
که سخن گوید با ایشان بزبان عربی فصیح أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا آنکه مردمان که بسخنان ما از وعد و وعید
و حشر و نشر و دلایل قدرت و وحدانیت و فردانیت ما لَا يُوقِنُونَ متیقن نمیشوند و از سر یقین تصدیق بان
نمیکردند و خروج دابة الارض نشانه ایست از علامات قیامت در روایت آمده که او از میان صفا و مروه بیرون آید مؤمن را
از ایمان او و کافر را از کفر او خبر دهد و نزد این حال تکلیف مرتفع شود و توبه قبول نگردد و عبدالله عباس روایت کرده که

هیچ مؤمن نباشد مگر دابه او را مسح کند و هیچ منافق نبود که او را حطم کند و در شب جمعه که مردمان متوجه منی باشند
بیرون آید محمد بن کعب قرظی روایت کند که حضرت امیر المؤمنین ع را از این دابه پرسیدم فرمود که بخدا او را دنبه نباشد
و محاسن داشته باشد و این مشعر است که این بشر خواهد بود و صاحب معتمد آورده که چون دنیا نزدیک باخر رسد
حق تعالی دابه را از زمین بیرون آرد چنانچه ناقه صالح را علی نبینا ع از سنگ بیرون آورد و در حدیث آمده که خروج دابه
و طلوع از مغرب متقارب باشند که کدام که پیش بود ان دیگری در عقبش ظاهر گردد و از ابن عباس منقولست که اشراط
ساعت اول آیات سماوی طلوع شمس بود از مغرب و از آیات ارضی خروج دابه که طول او شصت گز باشد و چهار قایم او
باشد و از تیز روی هیچ هارب از و فوت نشود و هیچ طالب او را در نیابد روی او چون روی مردمان بود اما در غایت
روشنی و درخشندگی بود و در کشاف از ابن جریج که سر او شبیه سر گاو بود و در عین المعانی آورده که چشم او چون چشم
خوک بود و گوش او چون گوش فیل و شاخ او مشابه شاخ گاو کوهی و لون او چون لون پلنگ و گردنش چون گردن
شتر مرغ و سینه اش چون سینه شیر و پهلویش چون پهلوی یوز و دنبش چون دنبه قوچ و قوایمش چون قوایم شتر و ما بین
مفصلین او دوازده گز باشد بذراع آدم و همه الوان مخلوقات در و باشد و ما بین هر دو شاخ او یک فرسخ بیرون آید میان
صفا و مروه و یا کوه اجیاد که در حوالی مکه است یا وادی از وادی تهامه و یا از بحر سدوم و در حدیث آمده که از اعظم مساجد یعنی
مسجد الحرام بیرون آید و در کتاب علامات الساعة مذکور است که از رکن خانه کعبه بدر آید مردم باو نگرند و او مانند آفتاب
سیر کند و بلند شود و بعد از سه روز ثلث او بیرون نیاید و قول اشهر آنست که تمام او بیرون آید و روی بمشرق نهد و باواز
بلند صیحه کند که همه اهل مشرق بشنوند و بهمین طریق روی بمغرب و شام و یمن نهد و عصای موسی ع مس کند و درخشان کرده و
خاتم سلیمان در میان دو چشمان کافران مالد روی ایشان سیاه شود و کسی بر روی زمین نماند مگر که سفید روی و سیاه
روی باشد و مردم یکدیگر را بنام و لقب نخوانند بلکه بسفیدی روی او بهشتی و بسیاه روی ای دوزخی و از بعضی معنی
آیه بدین وجه گفته اند که چون واقع شود قول اولیا به تمیز مؤمنان از کافران بیرون آریم دابة الارض را از ابو حریره
انصاری روایت که از رسول شنیدم که فرمود که این دابه را سه نوبت خروج باشد یکبار باقصای مدینه بیرون آید
و خبر او در بادیه فاش شود و اما بمکه نرسد و بعد از زمان طویل قریب بمکه بیرون آید و بار سیم مردمان در مسجد الحرام
بطواف مشغول باشند و از جانبی از مسجد بیرون آید که میان رکن اسود و باب بنی مخزوم باشد و مردمان از وی
بگریزند جمعی که جز خدای نترسند دلیرانه نزد او آیند رویهای ایشان روشن شود مانند ستاره درخشان گردد
و بعد از آن روی بنواحی ارض نهد هر که وی را جوید بوی نرسد و کسی که از و گریزد از و فوت نگردد و کسی که دشمن خدا باشد
از و بترسد و چنان خود را بوی نماید که نماز میگذارم و از پس پشت او آید و گوید اکنون نماز میکنی پس داغی بر روی او
نهد و با مردمان مجاوره نماید و در سفر و حضر با ایشان مشارکت کند مؤمن را از کافر بشناسد و در اندک فرصتی روی
زمین را احاطه کند و از حسن بصری روایتست که موسی از خدا درخواست تا دابه را بوی نماید سه شبانه روز بیرون می آمد
و در هوا میشد با خلقتی و منظری مهیب و قطیع موی از و بترسید و دعا کرد تا بجای خود رفت و نزد بعضی اصحاب

این کنایتست از خروج صاحب الامر والزمان ص که مهدی امتست در خطبة البیان امیر المؤمنین علی ع واقع شده
دابة الارض مؤید این قولاتست و تسمیهٔ وی باین اسم بجهت آنست که دابة الارض معنی ما یدب فی الارض است یعنی چون
حکم الهی بخروج او صادر شود فی الفور از مکمن غیب بیرون دود و در رفتن مسارعت نماید و در اندک فرصتی
روی زمین را احاطه فرماید و حذیفه روایت کرده که رسول ص را پرسیدم که خروج از کجا باشد فرمود که از مسجدی که
از ان بحرمت تر نباشد نزد خدای یعنی مسجد الحرام و عیسی ع از آسمان نزول کند و در نماز بوی اقتدا کند و چون طواف
کند هم باوی طواف کند و زمین در زیر قدم ایشان بجنبد چنانکه قندیلها جنبد که ناگاه صفا بشکافد و آنجا بیرون آید
و مردم را بنام ایمان و کفر خواند و مؤمن را نقطهٔ سفید بر روی زند که همه روی او از ان نورانی گردد و کافر را نقطهٔ سیاه
که همه روی او از ان سیاه شود و باقی علامت قرب قیامت بیان آن روز میکند که **وَيَوْمَ نَحْشُرُ** و یاد کن روز را
که حشر کنیم **مِن كُلِّ أُمَّةٍ** از هر امتی **فَوْجًا** گروهی از رؤسا و اشراف ایشان باشند **مِمَّن يُكَذِّبُ** از آنها که تکذیب
کرده باشند **بِآيَاتِنَا** بآیات کلام یا دلایل قدرت و انبیا **فَهُمْ يُوزَعُونَ** پس ایشان بازداشته شوند تا اراذل
و ادانی قوم بدیشان رسند و همه را یکبار بدوزخ برند و یا ایشان را بازدارند برای عتاب شدید و عذاب و تهدید بصعوبت
عذاب بجهت غوایت و ضلالت و اغوا و اضلال ایشان و اصحاب ما بر آنند که این روز در دنیا باشد نه قیامت برای آنکه
روز قیامت همه را حشر خواهند کرد یعنی از ایشان که **وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا** پس آن روز غیر آخرت باشد و این دلیل
باشد بر صحت رجعت و از امام جعفر صادق ع پرسیدند از رجعت گفت مخصوص داشته باشد او را باز گردانند و زنده
کنند در دنیا و از اهل البیت اخبار متعدده و روایات کثیره واقع شده که حق تعالی زنده کرداند در وقت قایم آل محمد
علیه السلام جماعتی را از دشمنان ایشان که در دشمنی به نهایت رسیده باشند و جماعتی را از مخلصان که در دوستی بمرتبه کمال
رسیده باشند تا دادایشان ازین باشند از دشمنان ایشان پس محبان مخلص بر ثواب نصرت و معونت قایم علیه السلام فایز گردند
و مبتهج شوند بظهور دولت و اعدای خود را بکشند و دشمنان مذلت و خواری خود را ببینند و تو علی کمال قایم علیه السلام
و بتیسیر انتقام محبان کشته گردند حاصل که می فرماید که بعد از اجتماع همه روانه شوند **حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوا** تا چون
بیایند بموقف حساب **قَالَ** گوید خدای بایشان از روی اهانت و سرزنش و نکوهش **أَكَذَّبْتُم بِآيَاتِي**
آیا بدروغ داشتید آیتهای مرا **بَادِيَ الرَّأْيِ** **وَلَمْ تُحِيطُوا بِهَا** و حالتی که احاطه نکردید ان **عِلْمًا** از روی
دانش یعنی در ان تامل نکردید بجهت عناد و جحود تا علم شما بکنه او رسد و حقیقت آن ابر آید **أَمَّاذَا كُنتُمْ**
تَعْمَلُونَ ایا آن چه چیز بود که شما بودید که می کردید بعد از انکه تفکر نکردید در صحت آن و طلب آن ننمودید
بانکار رخوه و بی تامل در ان حکم به تکذیب آن کردید این از برای تبکیت ایشانست زیرا که ایشان غیر از تکذیب
از سر جهل کار دیگر نکرده بودند فعلنا غیر ذلک کرده ایم غیر ازان یا دنیا بر تفسیر ثانی مراد ائمه معصومین
علیهم السلام یعنی حق تعالی ایشان را روز رجعت حشر کند و همه را در ان روز باز دارد تا چون حاضر شوند ایشان
ندا کند بواسطهٔ ملکی ایا کسانی که چه می بودند و برای هدایت شما نصب کرده بودم بدروغ داشتید بدون تفکر

وناس

و تفصیل احوال مهدی و اوصاف و نعت شریف حضرت صاحب الزمان علیه السلام بعد از ذکر علامات قیامت

هرکه ایمان محض و کفر

و تا مراد درحقیقت ایشان **وَوَقَعَ الْقَوْلُ** و واقع شد گفتار یعنی فرود آید عذاب **عَلَيْهِم** بر ایشان **بِمَا**
ظَلَمُوا بسبب ستم کردن از حق در گذشتن ایشان که تکذیب آیات و حجج خدای بود **فَهُمْ لَا يَنطِقُونَ** پس
ایشان سخن نگویند بعذر خواهی بجهت مشغول بعقوبات نامتناهی و یا برای آنکه دهن ایشان مهر نهاده باشند
که **الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ** و یا در جواب چیزی نتوانند گفت که برای ایشان حجت باشد و بتقبیح ایشان رسانند بعد ان آنکه نبی
تقریر خود میکند در بعث و بیغمبر باید **أَلَمْ يَرَوْا** آیا نمی بینند و نمی دانند منکران حشر **أَنَّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ** آنکه
گردانیدیم شب یعنی آفریدیم آنرا **لِيَسْكُنُوا فِيهِ** تا آرام گیرند در او بخواب و استراحت **وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا**
و ساختیم روز را روشن تا در طلب معیشت مشغول و بکسب قیام نمایند **إِنَّ فِي ذَٰلِكَ** بدرستی که در این که گفته
شد از آفریدن لیل و نهار **لَآيَاتٍ** هر آینه نشانهاست بر بعث و حشر و ارسال رسل **لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ**
مر گروهی را که تصدیق کنند و بگروند بخدا و رسول بجهت دلالت آن برانکه تعاقب نور و ظلمت بر وجهی مخصوص
که عین حقیقت است بذاته نیست مگر بقدرت قاهره و بیانکه هر کسی که قادر است برابدال ظلمت بنور در مادهٔ واحده
قادر است برابدال الموت و حیوة در مواد ابدان **وَيَوْمَ** و یاد کن روز را **يُنفَخُ فِي الصُّورِ** دمیده شود در صور
که شاخ است طول و عرض آن **فَفَزِعَ** پس بترسند از هول و هیبت آن **مَن فِي السَّمَاوَاتِ** هر که در آسمان
از ملائکه **وَمَن فِي الْأَرْضِ** و هر که در زمین است از جن و ادمی و سایر حیوانات از ابوهریره روایتست که رسول
الله صلی الله علیه و آله فرمود که چون خدای تعالی از خلق آسمان و زمین بپرداخت صوری بیافرید و باسرافیل داد و وی آنرا در دهن
گرفت و چشم را در زیر عرش گماشته تا فرمان الهی در رسید که صور در دم من گفتم یا رسول الله صور چه باشد فرمود شاخی
بزرگ دوری آن مقابل آسمان و زمین و اسرافیل سه بار در صور دردمد یکی نفخهٔ فزع باشد و آن آنست که در آسمان
آیند کور شدند و دویم نفخهٔ صعق سیم نفخهٔ احیا پس اول که اسرافیل را فرمایند که دم در صور دردمد هر چه در
زمینها باشد بترسند و کوهها بجنبش در آیند و چوبها گرد بر هوا روند و زمین از جای خود بجنبد بر وجهی که اصلا قرار
نگیرد مانند کشتی در روی آب یا قندیلی آویخته که باد بر او خورد که قوله تعالی **يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا**
أَرْضَعَتْ تا آخر یعنی مادران از هول آن فرزندان شیرخواره را فروگذارند و زنان آبستن بچه بیندازند و کودکان
از ترس آن پیر شوند و شیاطین از فزع آن بگریزند و با قطار زمین روند و فرشتگان تازیانه بر روی ایشان زنند تا بجای خود
روند و همه مردمان مدهوش و متحیر شوند در این باشند که زمین شگافته شود و شق شق گردد و چون در آسمان
نگرد مانند زیت گداخته ببینند پس شگافته گردد و ستارگان فرو ریزند و آفتاب و ماه گرفته شوند پس اسرافیل
فرمایند تا بار دیگر صور دردمد و این نفخهٔ صعق باشد و هر که در آسمان و زمین باشند بمیرند مگر جبرئیل و میکائیل
و اسرافیل و عزرائیل و حاملان عرش پس بعزرائیل گویند که چه کس باقی مانده است گوید من و جبرئیل و اسرافیل
و حملهٔ عرش و تو که خداوندی و بیرانی صمت تنا و زوال بجبرئیل و میکائیل خطاب آید که بمیرید فی الحال بمیرند و حاملان عرش
نیز تا رسید که مو تواهم بمیرند پس اسرافیل را گوید که صور را بعرش نهاده و تو نیز بمیر اسرافیل صور را بعرش سپارد و جان

میان بدهد انگاه ملک الموت را گوید دیگر که ماند گوید بار خدایا تو عالمی که غیر از من کسی نماند خطاب آید که بمیر تو نیز
بمیر چنانکه ایشان بمردند عزرائیل بمیرد پس حق تعالی این ندا دهد که لمن الملک الیوم لله الواحد القهار
بعد از آن دنیا را هموار سازد بحیثیتی که اگر بیضه در مشرق نهاده باشد در مغرب توان دید و انگاه حق تعالی بفرستد که آسمان چهل روز
چهل روز باران بیارد بمثابه نطفه مردان تا از زمین بالای همه ده گز بر آید و همچنانکه نباتات رسته میشود خلقان از آن
آفریده شوند و حاملان عرش را زنده کند و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل را بیافریند باسرافیل گوید که صور بر دارد و در دم
اسرافیل صور در دمد حق تعالی فرمان دهد تا روحها بجسد نهاد در آیند پس زمین شکافته شود و همه از قبر برخیزند سر برهنه و پای برهنه ختنه
ناکرده و این نفخه حیات است حاصل که میفرماید که چون نفخ صور شود اهل آسمان و زمین ترسان شوند الا من شاء الله مگر آنکس که خدا
خواهد یعنی خزنه بهشت و دوزخ و یا اسرافیل و یا چهار ملک مقرب که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل اند و یا موسی که او را
طور صعق بوده و در تیسیر گوید که آیة ادریس است که ابو درداء در روایت مذکور گفته که رسول خدا را پرسیدم که اینها کیستند که حق تعالی
ایشان از فزع استثنا کرده فرمود که شهیدانند که هرگز فزع بایشان نرسد وکل اتوه و همه بدو آیند که ما بموقف حساب
و حفص خوانده اتوه بصیغه جمع ماضی و بعضی مستقبل میدانند یعنی همه بیایند بموقف داخرین در حالتی که خوار شده باشند و
مطیع و منقاد و ذلیل و غمناک وتری الجبال و میبینی ای بیننده که کوهها را در آن روز تحسبها جامدة پنداری آنرا بجای
خود ایستاده وهی و حال آنکه کوهها تمر میرود و میگذرد مر السحاب مانند ابر در سرعت رفتن و آن حرکت مدرک
نمیشود زیرا که اجرام کبار بر سمت واحد حرکت کنند حرکت ایشان نیز ظاهر نمیشود چنانچه در سیر ابر مشاهده میرود
صنع الله بعمل آورد خدای و بکند کردنی که آن نفخات و امرار جبال و یا خلق کردن سموات و ارض و لیل و نهار و غیر
آن از امور محکم بر خلق کرده فی الذی اتقن آنخدایی که استوار کرد و منتظم ساخت کل شیء همه چیزها را و بیاراست
آنرا بر وجهی لایق که باشد و شاید و سزد موافق حکمت و مصلحت انه خبیر بدرستی که او داناست و آگاه بما تفعلون
بانچه میکنید از معصیت و طاعت هر یک را بر وفق آن جزا خواهد داد من جاء بالحسنة هر که بیاید بنیکویی از
از توحید و اخلاص در طاعات فله خیر منها پس او راست جزایی بهتر از آن فعل نیکو زیرا که فانی دهد و باقی ستاند و
ادنی باعلی عوض گیرد و یکی را ده تا هفتصد بهم یابد و اکثر بر آنند که حسنه کلمه طیبه لا اله الا الله است که مدار جمیع اعمال صالحات
از امام زین العابدین مرویست که مردی بغزای روم رفت و او را عادت بود که چون از اغیار خالی بودی خلوت کردی و باواز
بلند گفتی لا اله الا الله وحده لا شریک له روزی در مرغزاری میگذشت و این کلمه را باواز بلند گفت سواری از رجال
الغیب از آن مرغزار بیرون آمد و گفت ای مرد چه گفتی گفت آنچه شنیدی جواب داد و الله این کلمه است که حق تعالی فرموده من جاء
بالحسنة فله خیر منها و حدیث مروی از امام علی بن موسی الرضا که لا اله الا الله حصنی و من دخل حصنی امن من عذابی
شاهد آیت که حق تعالی بعد از ان میفرماید وهم و ایشان که خصلت حسنه از ایشان صادر شده باشد من فزع از هول
ترس عظیم یومئذ در روز قیامت آمنون ایمنند از کلبی منقولست که چون آتش دوزخ احاطه اهل خود کند و همه را
در زیر خود گیرد ایشان فزعی کنند که هرگز مثل آن فزع نکرده باشند و اهل بهشت از ین فزع ایمن باشند و

من جاء بالسيئة و هر که بیاید بخصلت بد که آن شرک است و یا سایر معاصی کبیره فکبت پس نگونسار کرده شود
وجوههم رویهای ایشان فی النار در آتش یعنی ایشان را نگون با آتش دوزخ اندازند پس خزنه ایشان را گویند که هل
تجزون آیا جزا داده شدید یعنی جزا نداده اند شما را الا ما کنتم مگر آنچه بودید که در دنیا تعملون میکردید یعنی
این جزای فعل شماست که بمحض عدل بشما رسیده نه بر محض ظلم بر شما واقع شد تا بدانید صحیح از ابو جعفر مرویست که ابو عبد الله
جدلی نزد امیر المؤمنین علی مرتضی رفت حضرت وی را گفت ترا خبر دهم از قول حق تعالی من جاء بالحسنة تا بقوله تعملون گفت
بلی فدای تو کردم فرمود که آن حسنه هرکه بیارد بهشت در آید و را بهتر از آن بدهند دوستی ماست که از اهل بیتیم و آن سیئه
ای علی کرامت من روزه بدارند تا از غایت باریکی و لاغری چون زه کمان شوند و نماز گذارند تا که از کثرت آن همچون کمان
دو تا گردند و ترا دشمن داشته باشند حق تعالی بر روی ایشان را در آتش دوزخ اندازد بعد از آن بجهت قطع طمع کفار از
آنکه پیغمبر با ایشان یکی کند میفرماید انما امرت جز این نیست که فرموده شده ام من ان اعبد آنکه پرستش کنم
رب هذه البلدة خداوند این شهر که مکه است الذی آن خداوندی که بجهت شرف و عظمت مکه حرمها
حرام کرده آنرا از هر چه مستلزم هتک حرمت آن باشد مانند مقاتله و قطع و قمع و قلع شجر و حشیش و صید و تنفیر
حیوانات برای هجوم اعادی و تهدید عذاب بر ایشان وله و مر او راست که خداوند این خانه است کل شیء همه چیزها
یعنی همه مملوک و مخلوق وی اند پس هر چه خواهد حرام گرداند و آنچه اراده نماید حلال سازد وامرت و مامور
شده ام ان اکون بانکه باشم من المسلمین از ایستادگان بر ملة اسلام و یا از مطیعان و منقادان
مالک علام وان اتلو القرآن و بانکه تلاوت کنم قرآن را و بر قرائت آن مواظبت نمایم تا حقایق آن بر من کشف گردد
فمن اهتدی پس هر که راه یابد بسبب متابعت در این اوامر فانما یهتدی پس جز این نیست که راه می یابد لنفسه
برای نفس خود یعنی منافع آن که ثواب اخرویت و برکات دنیویت باز گردد ومن ضل و هر که گمراه شود بجهت
مخالفت در این امور فقل پس بگوی ای محمد انما انا جز این نیست که من من المنذرین از بیم کنندگانم بر من جز ابلاغ نیست
پس وبال و ضلال که عقوبت دنیا و آخرت است بمن نمیرسد بلکه بخودش راجع میشود وقل الحمد لله و بگو ستایش
و ثنا مر خدای راست بر نعمت نبوت و یا بر هر چه بمن عطا کرده از علم نافع و عمل صالح سیریکم زود باشد که بنماید خدا
شما را ای صنادید قریش آیاته نشانهای قاهره خود را در دنیا چون واقعه بدر و خروج دابة الارض و در
آخرت بعذاب ابدی فتعرفونها پس بشناسید آن آیتها را و لیکن شناختن آن در آن محل شما را نفع ندهد و یاری
نکند وما ربک و نیست آفریدگار تو بغافل عما تعملون
بیخبر از آنچه میکنید بل با خبر عذاب بر شما
بنا بر حکمت و مصلحتی نهد
غفلت او از اعمال قبیح شما
چه غفلت بر عالم بالا

متنع است پس بعد از مهلت دادن اهمال نخواهد کرد
بلکه هر را بجزا و سزا خواهد رسانید

سورة القصص ثمان وثمانون آية مكية

ابی بن کعب از سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده که هر که سورة القصص بخواند حق تعالی بعدد هر که تصدیق موسی کرده و تکذیب وی نموده ده حسنه برای وی بنویسد و هیچ فرشته در آسمان و زمین نماند مگر که در روز قیامت برای وی گواهی دهد که او صادق و مصدق بوده در این کلّ شیء هالك الّا وجهه له الحکم والیه ترجعون بدانکه حق تعالی در سورة النمل امر نمود که ان اتلو بتلاوة قرآن و درین سوره بیان میکند که طسم از جمله آیات قرآنست و تلاوه می نماید بر ایشان از خبر موسی و فرعون کما قال

بسم الله الرحمن الرحیم

طسم طا اشارتست بر طهارت نفوس عابدان از عبادت اغیار و طهارت قلوب عارفان از تعظیم غیر آفریدگان و طهارت ارواح محبان از محبت ما سوی و طهارت اسرار موحدان. و سین رمزیست از اسم الهی یا عابدان و عاصیان بنجات و یا مطیعان بدرجات و یا محبان بدوام منّتها و میم ایمائیست خالق بر کافه خلایق بکفایات مهمات بر قدر حاجات و مرامات یا قسمت بطور سینا و سکندریه و مکه و یا بجهت طول و سنا و مجد و سبحان جواب قسم اینکه تلك این سوره یا این آیات آیات الکتاب المبین آیتهای کتاب روشنست و یا روشن کننده طریقه حق و اکمل نتلو علیك میخوانیم بر تو یعنی میخواند بفرمان من جبرئیل بر تو من نبإ موسی و فرعون بعضی از خبر موسی و فرعون بالحق و بدرستی و راستی لقوم یؤمنون برای گروهی که تصدیق میکنند بخدا و رسول او چه ایشان انذکیا و منتفع میشوند بر غیر ایشان از درجه اعتبار ساقط باشند ان فرعون علا فی الارض بدرستیکه فرعون برتری جست و تکبر کرد در زمین مصر وجعل اهلها و گردانید اهل مصر را از قبطیان و سبطیان شیعا گروه گروه متفرقه هر گروهی هر که تابع او بودند در آنچه میخواست و گروهی بکاری نامزد شده بعضی را به بنائی و برخی را در حرث و جمعی را در خدمت وغیر آن مقرر کرده اند و یا بعضی را ذلیل گردانید بر بندگی چون سبطیان و برخی را اکرام کرده مقرب درگاه خود گردانید چون قبطیان یستضعف زبون گرفت و مقهور ساخت طائفة منهم گروهی از ایشان یعنی بنی اسرائیل را از ابن عباس مرویست که چون بنی اسرائیل بسیار شدند در میان ایشان فسق و فجور پیدا شد و علما و زهاد ایشان از امر بمعروف و نهی از منکر دست باز داشتند و حق تعالی قبطیان را بر ایشان مسلط ساخت تا ایشان را به بندگی گرفتند و بامور شاقه مبتلا ساختند بدین وجه که فرعون یذبح ابناءهم میکشت پسران ایشان را بجهت آنکه کاهنان گفته بودند که پسری در بنی اسرائیل متولد شود که مملکت ترا بسبب وی زوال رسد و در کشاف آورده که نود هزار پسر از بنی اسرائیل بکشتند ویستحیی و زنده میگذاشت نساءهم و زنان ایشان را بخدمت خواتین خود انه کان و بدرستیکه بود فرعون من المفسدین از تباه کاران که جرأت مینمودند در قتل انبیا و اولیا و

احرار را به بندگی میگرفت از سدی منقولست که فرعون در واقعه دید که آتشی از بیت المقدس بیرون آمدی همه بیوت مصر فرو گرفت و آن قبطیان را بسوخت و بنی اسرائیل را بگذاشت تعبیر آن از علمای قوم خود پرسید گفتند از این شهر مردی ظاهر شود که هلاک تو و سایر قبطیان بر دست او باشد فرعون امر کرد تا پسران بنی اسرائیل را میکشتند و زنان ایشان را مقرر ساخت که نزد شوهران نخسبند و همه در خدمت زنان اهل قبط مدام نمایند ونرید و ما خواستیم ان نمن آنکه منت نهیم علی الذین استضعفوا بر آنانکه زبون گرفته شده بودند و بیچاره گردانیده شده فی الارض در زمین مصر و نواحی آن یعنی بنی اسرائیل که برهانیم ایشان را از بلا و شدّت فرعون ونجعلهم و گردانیم ایشان را ائمة پیشوایان در امر دین و داعیان مردم بخیر و صلاح تا بایشان اقتدا کنند در خیرات و مبرات ونجعلهم الوارثین و گردانیم ایشان را وارثان اموال و امتعه و املاك فرعونیان ونمكن لهم و جای دهیم مر ایشان را فی الارض در زمین شام ونری فرعون وهامان و بنمائیم فرعون و او و هامان را وجنودهما و لشکرهای ایشان را منهم از بنی اسرائیل ما کانوا یحذرون آنچه بودند که حذر میکردند و می ترسیدند از زوال ملك و هلاك ایشان بر دست مولودی از ایشان و این صورت در روزی بود که در دریا علامت غرق شدن را ملاحظه کردند و بنی اسرائیل تفرج کنان بر ساحل دریا بنظر در آورده اند دانستند که بسبب ظلم و تعدی مغلوب و مقهور شدند و مظلومان و مستضعفان بمراد رسیده غالب و سرافراز گشتند بروایات صحیحه و اسانید معتبره ثابت شده که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده سوگند بخدائی که دانه را شکافت و آدمی را در رحم صورت داد که البته عطوفت و مهربانی نماید دنیا بر ما بعد از سرکشی و بدخوئی او مانند عطوفت و مهربانی شتر ماده بدخلق و سرکش بر ولد خود و بعد از آن این آیه تلاوت فرموده که ونرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض الآیه ابو الصالح کنانی گفت که ابو جعفر روزی در ابو عبدالله علیه السلام نگریست فرمود بخدا سوگند که این کس از آنکسانست که حق تعالی ایشان را ونمن علی الذین استضعفوا خوانده و امام زین العابدین علیه السلام فرموده که بحق خدائی که محمد را بحق بخلق مبعوث ساخت مژده دهنده و بیم کننده که نیکوکاران از ما که اهل بیتیم و شیعیان ایشان بمنزله موسی اند و شیعیان وی اند و دشمنان ما و اتباع ایشان بمنزله فرعون و اتباع او و از ائمه هدی صلوات الله علیهم منقولست که مراد بآیه کریمه ونرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض مهدی آل محمد است صلی الله علیه وآله که حق تعالی جمیع روی زمین را از مشرق تا مغرب بتصرف او در آورد و همه کفره را مغلوب و مقهور او گرداند و تا آنکه در دنیا غیر از مومن نباشد و این نهایت منت سبحانه و غایت نعمت او و از این قبیلست قوله تعالی ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون آورده اند که در آن وقت که فرعون پسران بنی اسرائیل را بکشت و قابلها را بحاملها گماشته بود که اگر پسر متولد شود بکشند و اگر دختر باشد بگذارند یا در موسی حامله شد فرعون را از این خبر کردند وی زنان را فرستاد تا به بجستند چون شکم او را بدیدند هیچ اثر حمل نیافتند چه هر که دست بر شکم او نهادی کوچك یافت

رفتی پس بفرعون گفتند که اثر حمل در او پیدا نیست چون حمل گران شد و وقت وضع نزدیک شد مادر موسی را با یکی از قابلها
صداقتی بود او را طلبید و گفت مرا بار یست بر این وضع کن و اگر پسر باشد مخفی دار قابله قبول کرد اما با خود گفت اگر پسر باشد
بفرعون خبر دهم چون پسر متولد شد قابله او را فرا گرفت و در روی او نگریست واله جمال او شد و محبتی عظیم از و مولود در دل
او پدید آمد و گویند نوری از میان چشمهای وی تابان بود که چشمهای قابله را خیره ساخت و محبت او در قلب قابله افتاد
با مادر موسی گفت که قصد من آن بود که اگر پسر باشد بکشم یا خبر او بفرعون رسانم اکنون محبت او بمیکل اراده او دلالت
می کند که هلاک فرعون بدست او باشد مادر را از فرعون نگهدار که من این امر را فراموش کنم و مو کلان را بگویم که درین
مرده آمده اعاده رخال کردیم و شرط آنست که فرزند تو را هیچکس از اقربا و همسایه نبیند مادر موسی سه ماه پسر را
پنهان داشت و نزد بعضی آنست که بعد از بیرون آمدن قابله جمعی از موکلان بخود را در آن خانه افکندند خواهر موسی
او را در خرقه پیچیده برداشت و در تنور نهاد و سر تنور را بپوشید خالا موسی ازین بیخبر آتش در تنور نهاد برای
نان پختن موکلان فرعون در آمدند و همه مواضع خانه را جست و جوی کردند هیچ نشانی از کودک نیافتند و تنور را
دیدند که آتش در آن شعله میکشید باز گشتند مادر موسی که ازین قضیه مطلع شد مضطرب گشته خود را در سر تنور انداخت
دید که موسی در تنور نشسته و با آتش بازی میکند و اطراف او آتش فرو گرفته اصلا او را گزندی نرسانده خوشحال شد
و دانست که این ولد موعود است پس همه در محافظت او کوشیدند و در اخفای او سعی بلیغ نمودند اما همیشه ترسان بودند
چه فرعونیان بیشتر از پیشتر تجسس میکردند و درین وقت الهام الهی بمادر موسی رسید که موسی را در دریا اندازد کما قال
وَأَوْحَيْنَا و وحی کردیم یعنی الهام دادیم یعنی در واقعه باو نمودیم و علم الهدی رحمه الله فرموده که شاید رسول فرستاده
باشد از ملایکه و غیر آن **إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ** بسوی مادر موسی که او از اولاد لاوی بن یعقوب بود نام او نوخابد نور بحه
او لود در تفسیر یوخابد گفته بیای مثنات در تحت حرف اول و بر هر تقدیر میفرماید که الهام دادیم او را **أَنْ أَرْضِعِيهِ**
انکه او را شیر داده او را در خبر **فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ** پس چون ترسی بر او و دریابی که مردم دانسته اند و قصد او خواهند
کرد **فَأَلْقِيهِ** پس بیفکن او را **فِي الْيَمِّ** در دریا مراد آب نیل است یعنی بعد از آنکه او را در صندوق نهاده باشی و منافذ
او را مسدود ساخته تا آب در رو نرود و بیفکن او را در دریای نیل **وَلَا تَخَافِي** و مترس از هلاک او که هلاک نخواهد
گشت **وَلَا تَحْزَنِي** و اندوهناک مباش در فراق او **إِنَّا رَادُّوهُ** بدرستی که ما باز گردانندهایم **إِلَيْكِ** بسوی
تو در اندک زمانی بر وجهی که دلخواه و حسب المدعای تو باشد **وَجَاعِلُوهُ** و گردانندهایم او را **مِنَ الْمُرْسَلِينَ**
از فرستادگان یعنی او را رتبه نبوة و منصب رسالت ارزانی خواهیم داشت و در کشاف آورده که مراد بخوف او لخوف مادر موسی
بود بر قتل او زیرا که موسی گریه و فریاد میکرد از همسایها ترسید که با خبر کردند و بگوش موکلان رسانند مراد بخوف ثانی در
وَلَا تَخَافِي خوف وی بود بر غرق شدن یا ضایع شدن جعلی از اعضای موسی و فرق میان خوف و حزن آنست که خوف عارض
شدت بجهت چیزی که در ثانی الحال واقع شود و حزن غمیست که بجهت امری باشد که واقع شده باشد و آن فراق موسی بود درین مقام
و چون تم از هر دو مادر موسی را مطمئن ساخت القصه مادر موسی بعد از ین الهام بجاری را از قبط که از خویش فرعون بود گفت

که صندوقی پنج شبر تراشید و آن نجار حزقیل بن صبور بود که ابن عم فرعون بود چون صندوق بتراشید و بوی داد گفت این
صندوق چه میکنی گفت احتیاجی دارم دیگر مبالغه کرد مادر موسی نخواست که دروغ گوید بالضرورت اظهار کرد که کودکی دارم و میخواهم
تا او را در ان تابوت نهم و از فرعون پنهان کنم آن نجار تابوت بوی داد و در عقب او برفت و در خانه او را نشان کرد و برگشت
تا موکلان را بآن اعلام کند زبانش بسته شد و هر چند که خواست سخن کند نتوانست پس بدست و سر اشاره میکرد و ایشان
نمی دانستند مقصود او را از ان جهت چون بسیار اشارت کرد و ایشان ندانستند که چه میگوید گفتند که دیوانه است و بر انرزدند
و از پیش خود براندند چون بدکان آمد زبانش گشوده شد دیگر باره برفت تا که خبر دهد باز بسته شد و چشمش کور گشت و
نتوانست چیزی بگوید و بر چند دیگر باره او را بزدند و بیرون کردند در اندیشه افتاد که همانا این مولود است که مطلوب
فرعون است و این آیات و علامات دال اند بر حقیقت آن پس با خود قرار داد که اگر حق تعالی زبان و چشم من بمن دهد بدو ایمان
آرم حق تعالی صدق نیت او دانست چشم و زبان بوی باز داد پس بیامد بدر سرای موسی و این قصه را باوی باز گفت و بموسی ایمان آورد
و مومن آل فرعون اوست و بعجیب نجار مشهورات القصه مادر موسی صندوق را بقیر بیندود و موسی را در ان خوابانیدند و سر
صندوق هم بقیر محکم ساخت و در رود نیل افکند و روایت است که فرعون را دختری بود بعلت برص مبتلا شده و اهل کتاب
گفته بودند که فلان روز در رود نیل حیوانی بحری بصورة انسان خواهی سال یافت شود و این علت باب دهن او زایل گردد
بر آن روز معین که قضا را در همان روز که مادر موسی موسی را در دریا انداخت فرعون و زن و دختر و محرمان بر کنار رود
نیل آمده بودند و انتظار انسان موعود میکشیدند که ناگاه آن صندوق بر روی آب نمودار شد فرعون ملاحان را فرمود که
تا آنرا بگیرند و بیاورند **فَالْتَقَطَهُ** پس فرا گرفتند موسی را **آلُ فِرْعَوْنَ** کسان فرعون **لِيَكُونَ لَهُمْ** تا باشد باز
گردد فرعونیان را **عَدُوًّا** دشمنی همه مهمان ایشان را که بسبب وی غرق شدند **وَحَزَنًا** و اندوهی بزرگ مر زنان ایشان را
برده گیرد کلام یعنی عاقبت و غایت یعنی تلقایت دشمن و سبب خون ایشان گردد و غایت او این باشد که بسبب او
غرق شدند و باعث اندوه ایشان شود **إِنَّ فِرْعَوْنَ** بدرستی که فرعون **وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا**
و هامان و لشکرهای ایشان **كَانُوا خَاطِئِينَ** بودند خطا کاران در همه چیز پس از ایشان بدیع نبود که نود هزار
کس را بکشتند بجهت موسی و بعد از آن او را گرفتند و در صدد تربیت او شدند تا بزرگ شد و با ایشان بجای آورد | از آنچه
میترسیدند آورده اند که چون تابوت را بکنار آوردند آسیه که زن فرعون بود پیش دوید تابوتی دید بقیر اندوده و قفلی
بر وزده چندانکه خواستند که قفل بشکنند ممکن نبود آسیه گفت بمن دهید چون بوی دادند قفل را بگشاد و در نگریست
کودکی دید نور از میان دو ابروی وی میتافت و انگشت در دهن کرفته از ان شیر میمکید حق تعالی دوستی وی در دل آسیه
افکند پس او را نزد فرعون برد چون فرعون و حاضران او را بدیدند محبت او در دل ایشان پدید آمد فرعون دغدغه کرد که
این مولود چه گونه از قتل جسته باشد مبادا که مولودی که اهل نجوم از ان خبر داده اند این بوده باشد زن گفت مرا از
نهان شیدم کرد رعاحن شب آنچه بر فرعون و خاطر او جمع شده است دست ازین طفل بدارد بگذار تا دختر
خود را بو اسطه او علاج کنیم پس قدری آب دهن وی بر موضع برص آن دختر مالیدند فی الحال زایل گشت و شفا یافت

وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ و کفت زن فرعون آسیه بنت مزاحم و او از قوم بنی اسرائیل بود از سبط نبوة و خیار زنان
و منم براهها ایمان و در عین المعانی آورده که او عم موسی بود و بر هر تقدیر چون دخترفرعون موسی را در یافت و از دریا
برآورد بدانست کفت بفرعون قُرَّتُ عَيْنٍ لِي روشنی چشم است مرا وَلَكَ و مر ترا که حبیب اویی و فرزند تو شفا یافت لَا
تَقْتُلُوهُ مکشید او را لفظ جمع برای تعظیم است عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا شاید که نفع رساند مارا چه امارات یمن
و برکت بر وی ظاهر است که آن درخشیدن نور است میان هر دو چشم او و شیر خوردن از انکشت خود و به شدن برص دختر
بآب دهن او أَوْ نَتَّخِذَهُ یا فرا کیریم او را وَلَدًا فرزند چه اهلیت آن دارد که فرزند ملوک باشد فرعون بعد از
استماع این قول وی را با آسیه بخشید و آسیه بتربیت او مشغول شد وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و حال آنکه اهل فرعون که
التقاط موسی کرده بودند نمیدانستند که ایشان بر خطا اند و هلاک ایشان بر دست او باشد در حدیث آمده که چون
آسیه کفت قُرَّتُ عَيْنٍ لِي وَلَكَ فرعون کفت قرة عین لك لا لی یعنی قرة العین تست نه مرا او را بتو بخشیدم و اگر میکفت قرة
العین من باشد همچنانکه از تست حق تعالی او را بایمان هدایت میکرد همچنانکه آسیه را هدایت نمود مرویست که چون آسیه
بتربیت وی مشرف شد او را کفتند که این اچه نام مینهی کفت موسی و بلغت ایشان مو آب و سی درخت و چون او را در میان
آب و درخت یافته بودند او را بدین نام نهادند وَأَصْبَحَ و کشت فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ دل مادر موسی فَارِغًا
خالی از صبر و عقل یعنی چون شنید که آن صندوق بدست فرعون افتاد بی صبر و قرار شد بعد از آن که شفقت و مهربانی
آسیه را شنید دل او فارغ کشت از اندوه و خوف بر موسی بجهت آنکه شنید که فرعون او را بفرزندی برداشته و کویند
که چون مادر موسی موسی را بدریا انداخت شیطان ورا کفت که این چه کار بود که تو کردی اکر فرعون فرزندترا میکشت
ترا اجر بر صبر آن مزد و ثواب میداشتی اکنون که او را در دریا انداختی و هلاک کردی مستحق عقوبت شدی حق تعالی
با او لطف کرد و این اندوه که بسبب وسواس شیطان بود از دل او بر داشت إِنْ كَادَتْ بدرستی نزدیک بود که از غلبت شادی
بفرزندی کرفتن او را فرعون لَتُبْدِي بِهِ آشکارا کند مر موسی را و کویند که این فرزند منست مقاتل کفته که چون
مادر تابوت را دید که در روی دریا بالا میرود و بزیر می آید صبرش نماند خواست که جزع آشکارا کند لَوْلَا أَنْ
رَبَطْنَا اکر نه آن بود که ما بند نهادیم عَلَىٰ قَلْبِهَا بر دل او یعنی بستیم و محکم کردیم دل او را بتوفیق صبر و ثبات لِتَكُونَ
تا باشد او مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از باور دارندکان وعده ما آنرا ظاهر کردانید سر بر خود را وَقَالَتْ و کفت مادر
موسی لِأُخْتِهِ مر خواهر موسی را که مریم نام داشت و اصح آنست که نام او کلثوم بود و شوهرش را غالب بن یوشا
کفتندی و بر هر تقدیر مادر موسی او را کفت قُصِّيهِ برپی برادر برو و از و خبر کیر کلثوم بدرکاه فرعون آمد
فَبَصُرَتْ بِهِ پس بدید برادر خود را عَنْ جُنُبٍ از دور که در کنار آسیه است وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و ایشان
نمیدانستند که او خواهر ویست و برای آن آمده وَحَرَّمْنَا و حرام کردانیدیم عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ بر موسی شیر دهندکان را
مِنْ قَبْلُ پیش از آمدن خواهر او آورده اند که موسی هشت شبانه روز شیر کسی نکرفت و آسیه و قوم او از آن حال
مضطرب شدند اما موسی انکشت سبحه خود را میمکید و شیر پاک بیرون آمد و میخورد و چون کلثوم دانست که آسیه را
دایه بغایت مضطرب است پیش رفت فَقَالَتْ پس کفت که هَلْ أَدُلُّكُمْ آیا دلالت کنم شما را عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ بر اهل
بیت خانواده که از روی شفقت يَكْفُلُونَهُ در بر کیرند این کودک را لَكُمْ برای شما وَهُمْ و آن اهل بیت لَهُ نَا
صِحُونَ مر او را نیکو خواهان باشند در شیر دادن و تربیت او تقصیر نکنند و کفتند برو و او را بیاور کلثوم مادر
را بیاورد و در آن حال موسی در کنار فرعون بود و کریه میکرد و فرعون او را بانواع بازی تسلی میداد و هر چند دایها
می آمدند و موسی روی از ایشان میکردانید و شیر ایشان نمیکرفت و چون او را در کنار مادر نهادند بوی مادر
بمشام او رسید بوی متوجه شد و پستانش را کرفت فرعون کفت تو کیستی که این طفل به پستان تو میل کرد کفت زنی ام
خوش بوی و پاکیزه خوی پسندیده تن و شیر من بغایت شیرین می باشد و پاک می باشد و بجهت این هیچ طفل را از دست من
نیازند مکر که شیر من قبول کند فرعون بفرمود تا الجرت او مقرر کردند و موسی را بدو سپردند و کفتند او را بخانه
خود برو در هفته یک روز نزد ما آور مادر موسی او را بر کرفت و بخانه شادان و خوشدل روی نهاد و در روایت
آمده که در همان روز که مادر موسی را بدریا انداخته بود حق تعالی او را باوی رد کرده و سر انا رادوه الیك فَرَدَدْنَاهُ
إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا ~~چشم راست بجانب انکه فرمود~~ وَلَا تَحْزَنَ و اندوهناک نشود بفراق او وَلِتَعْلَمَ تا بداند بدیدنا هذه
و معاینه أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ آنکه وعده خدای راست و درست وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر قبطیان یا اکثر
آدمیان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانستند که وعده الهی در هر چه دهد حق باشد پس موسی در دامن مادر تربیت می یافت تا
که از شیر مستغنی شد و آنجا ترقی نموده مرتبه بمرتبه بحد کمال و قوت که نهایت شباب است رسید وَلَمَّا بَلَغَ آن هنکام که
رسید موسی أَشُدَّهُ بغایت قوت کمال خود که سی سالکیست و بروایت ابن عباس و مجاهد و قتاده تا چهل سالکی
وَاسْتَوَىٰ و راست شد قد او و عقل او یعنی بنهایت نشو و نما و غایت نیرو که رسید و کویند اشده سی سالکیست
و استوی چهل سالکیست یعنی از سی بچهل رسیده که منتهی نشو و نماست و محل کمال عقل آتَيْنَاهُ دادیم او را حُكْمًا
وَعِلْمًا نبوة و دانش در دین و یا علم حکما و علما یا او عطا فرمودیم تا آنکه قبل از پیغمبری بر طریق ایشان سلوک
میکرد و فعل و قول او بر وجه صواب بود نه بطریق جهل و خطا وَكَذَٰلِكَ و مانند آنکه بموسی و مادر او بجای آوردیم
از لطف و کرم و احسان نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ و پاداش میدهیم نیکوکاران را وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ و در آمد موسی بشهر
مصر عَلَىٰ حِينِ غَفْلَةٍ بر هنکام غفلتی که واقع بود مِنْ أَهْلِهَا از اهل مصر یعنی میان شام و خفتن که در آن وقت
هر کس بهم خود مشغول اند و از امیر المؤمنین علی مرویست که آن روز عید ایشان بود که ایشان بلهو و بازی مشغول بودند و از
سدی روایت که موسی چون بزرگ شد همچنانکه جامهای فاخر پوشید و بر مرکبان خاص فرعون نشستی و او را موسی فرعون
خواندندی یک روز فرعون سوار شده بود و موسی غایب بود چون باز آمد کفت فرعون کجاست کفتند بفلان موضع
رفته موسی سوار شده از عقب وی روان شد و در وقت قیلوله در آن ده رسید در آنجا رفت شهر خالی بود و مردم
بقیلوله مشغول بودند این زید کفت که چون موسی بوقت خوردی طپانچه بر روی فرعون زد فرعون کفت این آن کودکست
که من در طلب او بسیار کودکان بکشتم خاست تا او را بکشد آسیه کفت او کودکست نادان چه میداند که چه میکند کفته

چنین است بلکه این کار دانسته از و صادر شده آسیه گفت اگر خواهی که این معلوم شود بفرما تا طبقی
یاقوت و طبقی آتش بیاورند اگر دست بآتش کند نادانست و اگر بروی یاقوت واگر یاقوت بردارد دانسته آن کار کرده
چون طبق یاقوت و آتش حاضر کردند موسی خواست که دست بیاقوت دراز کند جبرئیل دست او را بآتش رسانید
او پاره آتش برداشت و در دهن نهاد و زبانش بسوخت و گرهی بر زبانش پیدا شد و بجهت این نیک سخن
نتوانست کردن فرعون با وجود این از و متهم شد بفرمود تا او را از شهر بیرون بردند و او در حوالی شهر نشو
و نما مینمود تا بزرگ شد و روزی در شهر درآمد که مردم از و غافل بودند و او را فراموش کرده **فوجد فیها**
پس یافت در آن شهر **رجلین یقتتلان** دو مرد که منازعت مینمودند با یکدیگر **هذا من شیعته** آن یکی
از پیروان موسی بود یعنی از بنی اسرائیل **وهذا من عدوه** و آن دیگر از دشمنان او یعنی از قبط و آن فانون
بود خباز فرعون بنی اسرائیل را تکلیف هیزم کشیدن میکرد چون موسی بایشان رسید **فاستغاثه** پس فریاد خواست
بموسی **الذی من شیعته** آنکس از گروه پیروان او بود **علی الذی من عدوه** بر آنکس که از دشمن او بود
یعنی قبطی اعانه نمود و یاری طلبید از موسی بر آنکه دفع ظلم قبطی کند [illegible] ابی بصیر از ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که
باید که نامی شما را خوشحال سازد من گفتم آن چه نامست فرمود که آن سامی نامی اسم شیعه است نشنیده که حق تعالی
میگوید فاستغاثه الذی من شیعته از سعید بن جبیر روایت است که چون موسی بزرگ شد بنی اسرائیل بر او جمع شدند
و در حمایت او می بودند و کسی بجهت او نتوانستی که با بنی اسرائیل در مقام تعرض درآید زیرا که او قوتی تمام داشت
و پسر خوانده فرعون بود روزی در راه دید که خباز فرعون بنی اسرائیلی را گرفته بود موسی در گذر آمد آن بنی اسرائیلی از او
استغاثه نمود موسی با او گفت دست از وی بدار خباز گفت میخواهم که هیزم مطبخ بر پشت برد موسی بر سبیل مرافعه
دست برآورد **فوکزه موسی** پس مشت زد او را موسی **فقضی علیه** پس بکشت او را
قتل بقضی از قبیل حمل سببیت باسم سبب و حقیقت معنی آنست که موسی مشت برا و زد حق تعالی حکم بر موت او کرد
و بمرد چون کشته شد **قال** گفت موسی **هذا** این کار که ترک اولی بود یعنی قتل او بوجه ترک ندب و تفویت اجر
که مستحق آن میشدم از ثواب که مشت نزدن بود **من عمل الشیطان** از کردار شیطان بود یعنی بسبب شیطان
که تهییج غضب من بود این عمل که ترک اولی بود از من صادر شد و یا این نزاع و خصومت که بسبب وی مقتول شد از عمل
شیطان و بوسوسه او بود **انه** بدرستی که شیطان **عدو مضل مبین** دشمنیست گمراه کننده که هویدا است
دشمنی او و بعد از آن بر سبیل انقطاع و رجوع بحق تعالی اقتدا با آدم علیه السلام کرده در گفتار ربنا ظلمنا انفسنا **قال**
رب گفت ای پروردگار من **انی ظلمت نفسی** بدرستی که من ستم کردم بر نفس خود که بقتل قبطی نفس
خود را در معرض خطاب فرعون انداختم و یا آنکه حق تعالی وی را اعلام کرده بود که او مستحق کشتن است بجهت کفر و عناد
لیکن بر سبیل وجوب او را بقتل او امر کرده بود و وی بجهت مبالغه در نصرت شیعه خود در قتل قبطی تعجیل کرده
ترک ندب نموده از ثوابی که مترتب بر ندب بود محروم شد و گفت بر خود ستم کردم بر نفس تو

فاغفرلی

فاغفر لی پس بیامرز مرا یعنی مرا از فرعون پنهان کن تا از شر ایشان ایمن شوم چه غفران در لغت بمعنی پوشش است مغفر
کلاه خود است که تمام سر را فرا میگیرد می پوشد از این ماخوذ است و یا مرا از ثواب که لازم غفرانست نابود گردان و محروم
مگردان **فغفر له** پس بیامرزید حق تعالی او را یعنی از شر فرعون پنهان نگاه داشت و یا ثواب و کرامت بسبب انقطاع
بوی ارزانی داشت **انه هو الغفور** بدرستی که حق تعالی آمرزنده است بندگان را **الرحیم** مهربان است بر ایشان
در عیون اخبار الرضا باسناد معتبر از علی بن جهم روایت کرده که در مجلس مامون حاضر بودم و امام رضا علیه السلام نزد وی بود
مامون گفت یا ابن رسول الله تو میگویی که انبیا معصومند از صغایر و کبایر پس چه میگویی در قول حق تعالی که فرموده فوکزه
موسی فقضی علیه قال هذا من عمل الشیطان فرمود مراد آنست که چون موسی در مدینه از مداین فرعون درآمد
وقت غفلت کردمان مغرب و عشا بود و دو مرد را دید که با هم قتال و جدال میکردند یکی از گروه موسی و دیگری از گروه فرعون
پس موسی بحکم خدا بر فرعونی مشتی بزد او بمرد آنکه گفت این قتال و جدال که در میان این دو مرد بود از کردار شیطان
بود نه آنچه موسی کرد بر قبطی از وکز و قتل او و مامون گفت پس چیست معنی قول موسی که ربی انی ظلمت نفسی فاغفر لی
فغفر له فرمود که مراد موسی از این آن بود که من وضع آن بجهت داخل شدن درین شهر پس بپوشان مرا از دشمنان
خود تا بر من ظفر نیابند و مرا بقتل نرسانند پس خدا او را مستور ساخت از ایشان و بعد از آن **قال** گفت موسی
رب ای پروردگار من **بما انعمت علی** بسبب آنچه انعام کردی بر من از کمال قوه که این مرد را بیک مشت زدن
کشتم و از صرف اعدی از من **فلن اکون** پس هرگز نباشم **ظهیرا** معاون و همپشت و مددکار **للمجرمین**
مر بدکاران را بلکه مجاهده کنم در راه تو باین قوت تا آنکه تو راضی شوی از من در مجمع آورده که شخصی بعطاء بن
ابی رباح خراسانی گفت که برادر من برای ظالمی نویسندگی میکند و زیاده از دخل و خرج او چیزی نمی نویسد
و اگر این حرفت را ترک کند عیالان او بشدت فقر و فاقه گرفتار میشوند گفت آیا نشنیده تو آن مرد صالح یعنی موسی را
که گفت رب بما انعمت علی فلن اکون ظهیرا للمجرمین در آثار آمده که فردای قیامت که خلایق را در موقف سیاست
بدارند منادی از قبل رب العزه ندا کند که کجا اند ظالمان و اعوان ظالمان پس همه را جمع کنند آنکس که برای اهل ظلم قلم
تراشیده باشد یا دواتی را سیاهی کرده همه را در تابوت آهنین جمع سازند و بدوزخ اندازند آورده اند که یکی از صلحا
در دیوان رفت برای شفاعت تا دفع ظلم کند از مظلومی صاحب دیوان گفت شنیدم که قلم را نیکو میتراشی قلمی برای من
تا بآن بنویسیم که بر آن مظلوم تعدی نکنند قلمی نیکو برای وی بتراشید صاحب دیوان برداشت و نوشت که بناولجب(?) چیزی را
فلان نطلبند و کسانی که او را گرفته اند باز آیند چون قلم از دست بنهاد آن مرد صالح قلم را برداشت و تو کش(?) بشکست
گفت چرا چنین کردی گفت ترسیدم که تو بدین قلم چیزی دیگر نویسی بظلم و من از آن کسان باشم که تو را یاری داده باشم
بظلم القصه چون موسی قبطی را بکشت **فاصبح فی المدینه** پس بامداد کرد در آن شهر **خائفا** در حالتی که
ترسان و هراسان بود **یترقب** انتظار میبرد که ببیند که کی او را طلبد و قصاص جوید **فاذا** پس ناگاه **الذی**
استنصره آنکس که طلب یاری میکرد از و **بالامس** دیروز یعنی آن سبطی **یستصرخه** باز طلب فریادرسی

نویسندگی

می کرد از و واز استغاثه طلبید برد فع ظلم قبطی دیگر موسی از خاطر در روز دیگر که خایف بود روی بوی آورد **فَقَالَ لَهُ مُوسَىٰ** گفت او را موسی **إِنَّكَ** بدرستی که تو **لَغَوِيٌّ** هر آیینه گمراه و نومیدی از مطلوب **مُبِينٌ**
پیدا و هویداست گمراهی تو و انحراف از صواب که دی روز با کسی مخاصمت کردی باز امروز اینجا با این مرد در مقام
در آمده و فتنه انگیزی میکنی و در راه تحمل و صبر و حسن خلق و ملایمت قدم نمیزنی و ترک درشتی و درشت خوئی
نمیکنی پس مراد خوایت او بود در اخلاق نه در دین و یا آنکه مراد وی آن بود که هر که با آل فرعون مخاصمت نماید
با وجود کثرت واستیلای ایشان بی شبهه خایب خواهد بود و از حصول مطلوب او ایشان و معزول نماند
از آنچه مقصود اوست از ایشان **فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ** پس آنهنگام که خواست موسی **أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي**
هُوَ عَدُوٌّ لَّهُمَا آنکه بگیرد آنکس که او دشمن است مر موسی را و بنی اسرائیل را و او را از قبطی دفع کند
گمان برد که بر او میرود و تا او را بزند **قَالَ يَا مُوسَىٰ** گفت ای موسی **أَتُرِيدُ** آیا میخواهی **أَن**
تَقْتُلَنِي آنکه بکشی مرا **كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ** همچنانکه بکشتی نفسی را دیروز **إِن**
تُرِيدُ نمیخواهی از این فعل **إِلَّا أَن تَكُونَ** مگر آنکه باشی **جَبَّارًا** گردن کش نامهربان که در خونریزی
ماخوذ نه بینی نکنی **فِي الْأَرْضِ** در زمین مصر **أَن تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ** و نمیخواهی آنکه باشی از مصلحان
و مخاصمت بر وجه احسن او موسی این سخن را شنید دست کوتاه کرد و چون قبطی دید که موسی انکار قول سبطی
داشت که قاتل خباز را او کشته خبر بفرعون رسانید فرعون با ارکان دولت مشاورت کرده بهم بر قتل موسی قرار
گرفت و حزقیل که مؤمن آل فرعون بود و ابن عم او از این حال آگاه شد متوجه موسی شد **وَجَاءَ رَجُلٌ** و آمد مردی
یعنی حزقیل **مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ** از دورترجای شهر یعنی از بارگاه فرعون که بر لب کناره شهر بود **يَسْعَىٰ**
شتاب می کرد تا زود بموسی رسید و این خبر با و رساند و چون نزدیک موسی آمد **قَالَ يَا مُوسَىٰ** گفت
ای موسی **إِنَّ الْمَلَأَ** بدرستی که اشراف قوم که امرا و مقربان درگاه فرعون اند مشاورت میکنند با هم بیک دیگر
لِيَقْتُلُوكَ تا بکشند ترا بعوض قبطی مقتول **فَاخْرُجْ** پس بیرون رو از این شهر **إِنِّي لَكَ** بدرستی که
من ترا **مِنَ النَّاصِحِينَ** از نیکوخواهان و مهربانانم موسی چون این سخن را از حزقیل بشنید **فَخَرَجَ** پس بیرون
آمد و رحمانه دم نه زاد و توشه و راحله و رفیق **مِنْهَا** از آن شهر **خَائِفًا** ترسان بر نفس خود **يَتَرَقَّبُ** انتظار
می برد که کسی از پی او بیرون آید و او بگیرد **قَالَ رَبِّ** گفت ای پروردگار من **نَجِّنِي** نجات ده مرا و برهان
مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ از گروه ستمکاران یعنی فرعون و کسان او و مراد و حفظ خود نگهدار مرا از ایشان
منقولست که نرسید و در موضع آورده که جبرئیل آمد و گفت ای موسی حکم الهی چنانست که بشهر مدین روی آری و او بر سر راه آورد
وَلَمَّا تَوَجَّهَ و چون متوجه شد و روی آورد **تِلْقَاءَ مَدْيَنَ** بسوی مدین و این شهریست بود که بنام بنا کننده آن مدین
برادر ابراهیم خلیل بود صلوات الله الرحمن علیه و شعیب علیه السلام آنجا بود و آن ولایت در تصرف فرعون نبود و از
تا آنجا هشت روزه راه بود موسی چون راه را نمیدانست بر وجه توکل و حسن ظن بخدای خود **قَالَ عَسَىٰ رَبِّي**

گفت شاید خدای من **أَن يَهْدِيَنِي** آنکه راه نماید مرا بر راه راست تا بمدین بروم پس که در اثنای راه بر سر سه راه رسید
او وسط را اختیار کرد **سَوَاءَ السَّبِيلِ** عبارت از آنست زیرا که آن بمعنی وسط طریق و معظم آنست و چون جوینده گان
وی با نجا رسیدند بان راه دیگر روانه شدند و او را نیافتند و موسی هشت شبانه روز نیرفت و جز گیاه صحرا خوردنی
نداشت ابن جبیر گفته که موسی پای برهنه بود و بمدین نرسید تا که زیر قدم او مجروح شد و چون توکل کرده بود حق تعالی
فرشته فرستاد بر اسپی نشسته و نیزه بر دست گرفته گفت ای موسی کجا می روی جواب داد بمدین گفت راه دانی گفت
گفت من راه بر و بدرقه تو باشم پس موسی با وی میرفت تا بآب مدین رسید **وَلَمَّا وَرَدَ** و چون وارد شد و آمد
مَاءَ مَدْيَنَ بکنار آب مدین و آن چاهی بود بر کنار شهر که مواشی را از آن آب دادندی **وَجَدَ عَلَيْهِ** یافت
بر سر آب **أُمَّةً مِّنَ النَّاسِ** گروهی بسیار از مردمان مختلف که آنجا جمع شده بودند **يَسْقُونَ** آب میدهند مواشی
خود را **وَوَجَدَ** و یافت **مِن دُونِهِمُ امْرَأَتَيْنِ** از فرود ایشان یعنی از مکانی پایین تر از ایشان دو زن
تَذُودَانِ که میراندند و باز میداشتند گوسفندان خود را از آب تا با رمه دیگران که بر سر آب بودند مخلوط نشوند
بعد از آنکه رمه از آب خوردن خود سیر شوند رمه خود را آب دهند موسی از آنجا که شفقت انبیا می باشد
پیش ایشان رفت و بطریق تلطف **قَالَ** گفت با آن دو زن **مَا خَطْبُكُمَا** چیست حال و کار شما
که گوسفندان را از آب خوردن و اختلاط کردن با دیگر گوسفندان باز می دارید **قَالَتَا** گفتند در جواب او که
لَا نَسْقِي آب نمیدهیم گوسفندان خود را در این چاه **حَتَّىٰ يُصْدِرَ الرِّعَاءُ** تا باز گردانند شبانان رمهای
خود را اما از فضله که از مواشی آنها مانده باشد گوسفندان خود دهیم زیرا که مدد کاری نداریم **وَأَبُونَا**
شَيْخٌ كَبِيرٌ و پدر ما پیری کهن سال بزرگ حالت نمیتواند که بیاید و مواشی خود را آب دهد بالضروره
خود می آییم و گوسفندان را آب میدهیم و آنها دختران شعیب بودند و بزرگتر ایشان صفورا نام داشت و خوردتر
صغیرا و چون موسی بر حال آنها اطلاع یافت نزد شبانان آمده گفت چرا این دو عاجزه را انتظار میدهید اول
گوسفندان ایشان را سیر آب کنید تا از دو دختران خود باز روند ایشان بروجه تهکم گفتند ما ایشان را آب نمیدهیم تا تو
دلو را بکشی و آنها را آب دهی موسی از غیرت و حمیت دینی فرا پیش آمد و آنها را چون نظر در میان دو ابروی وی افتاد بترسیدند و بر
طرفی رفته منتظر بایستادند موسی بیامد و دلوی که ده تن میکشیدند تنها میکشید با آنکه هشت شبانه روز طعام نخورده بود و پای او
مجروح شده تا گوسفندان ایشان را سیراب گردانید و گویند که بر چاهی دیگر رفت و سنگی که چهل تن بر گرفتندی او تنها از آن چاه
و چهل کام بینداخت و از آن آب برکشید و در روایت آمده که موسی چون انبوهی مردمان بر سر آن چاه بدید گفت با این دو زن
اینجا هیچ چاهی دیگر هست گفتند بلی ولیکن متروکست و سنگی بزرگ بر سر آن چاهست که چهل کس آن را بر میدارند گفت آن را بمن نمایید
بوی نمودند بیامد و دو دست فرا کرده آن سنگ را از سر چاه برگرفت و بینداخت و گفت هیچ دلو و رسمان دارید گفتند نه گفت
هیچ یار و آب دارید گفتند اندکی در مشک مانده آن را از ایشان بستد و در دهن کرده مضمضه فرمود و آن را در چاه ریخت آب بر
سر چاه آمد **فَسَقَىٰ لَهُمَا** پس آب داد برای ایشان مواشی ایشان را و سیراب گردانید تا شکمهای ایشان بر آمد و پستانهاشان

پر شیر شد ثُمَّ تَوَلّٰى إِلَى الظِّلِّ پس بازگشت بسوی سایهٔ دیواری یا درختی فَقَالَ رَبِّ پس گفت ای پروردگار من
إِنِّي بدرستی که من لِمَا أَنْزَلْتَ مر آن چیز را که بفرستی إِلَيَّ بسوی من مِنْ خَيْرٍ از نیکوئی یعنی خوردنی
از کم و بیش هر چه باشد فَقِيرٌ محتاجم و از تو میطلبم و اکثر مفسران گفته‌اند که مراد این سؤال یک نان جو بود و
امام محمد باقر علیه السلام فرموده که این آنگاه گفت که محتاج نیم خرما بود و امیر المؤمنین ع فرمود که بخدا سوگند که
موسی از خدا چیزی دیگر نطلبید درین دعا مگر نانی که بخورد زیرا که تره زمین میخورد و سبزی آن از پوست شکم آن
دیده میشد بجهت لاغری و [illegible] گوشت اما چون دختران شعیب درین روز زودتر بخانه آمدند پدر از سبب آن پرسید
ایشان قصه را بتمامی عرض کردند شعیب دختر بزرگ خود را فرمود که برو و آن مرد را بیاور تا مزد بدهم فَجَاءَتْهُ پس آمد بنزد
موسی إِحْدَاهُمَا یکی از آن دو زن که صفورا بود تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ میرفت بر طریق شرم داشتن چنانکه آستین
روبندی یعنی شرم زده نزد وی آمد روی بسته و گویند آستین بر روی افکنده بود و گویند در حین آمدن از جاده عدول
کرده بر کناره می‌آمد و چون از دور موسی را بدید هم آنجا ندا کرد قَالَتْ إِنَّ أَبِي گفت بدرستی که پدر من يَدْعُوكَ
میخواند ترا لِيَجْزِيَكَ تا پاداش دهد ترا أَجْرَ مَا سَقَيْتَ مزد آب دادن تو گوسفندان لَنَا برای ما موسی ۸۰
بجهت زیارت شعیب و تقرب آشنائی با وی اجابت فرمود نه برای طمع اجرت خود چه اجر را بر محل ثواب و منافی
قربت بی متوجه زیارت شعیب شد و مروی است که در راه که میرفتند باد می‌آمد و جامه را بر بعضی اعضای او برمیداشت موسی
فرمود که تو از عقب من می‌آی و مرا بعضی دلالت راه مینمای و روایتی آنست که سنگی می‌انداز تا بآن راهی که میباید رفت بروم
فَلَمَّا جَاءَهُ پس آنهنگام که آمد موسی نزد شعیب وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ و خواند بر وی و بازگفت
قصه خود را از مبدء ولادت تا غایت شعیب دانست که از اهل بیت نبوت قَالَ لَا تَخَفْ گفت مترس نَجَوْتَ رهائی
یافتی مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ از گروه ستمکاران یعنی از فرعون و قوم او چه ایشان را درین ولایت دست نیست
پس فرمود تا طعام حاضر کردند موسی از خوردن ابا نمود فرمود که ما کار آخرت را بدنیا نمیفروشیم جواب دادن گوسفندان
برای خدا کرده‌ام نه برای جزا شعیب فرمود این طعام نه مزد کار تست بلکه عادت ما آنست که هر که بمنزل ما رسد بطریق ضیافت
او را طعام دهیم موسی از استماع این کلام از آن طعام تناول نمود و در اثنای این حال قَالَتْ إِحْدَاهُمَا گفت یکی از این
دو زن که صفورا بود يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ ای پدر من بمزد گیر موسی را برای شبانی إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ
بدرستی که بهترین کسی که بمزد گیری الْقَوِيُّ الْأَمِينُ مزدور توانا و امین است این کنایه است از آنکه موسی را قوة و
امانت هست از ابن عباس روایت که شعیب از دختر پرسید که تو قوة و امانت او از کجا معلوم کردی صفورا قصه سنگ
از سر چاه برداشتن و کشیدن دلو و صورت مضمضه و امر کردن بآنکه از عقب وی رود بازگفت مانند این قوة معجز
اثر که از موسی ظاهر شد بر دست امیر المؤمنین ع صادر شده چنانکه آورده‌اند که چون امیر المؤمنین علی ع با لشکر
روی بصفین آوردند در بعضی از منازل فرود آمدند که آب نبود مردمان و چهارپایان سخت تشنه شدند و هر چند
که آب طلبیدند نیافتند حضرت امیر را ازین قضیه آگاه کردند سوار شد و با لشکر یک فرسخ راه برفت و بعد از آن از راه

عدول کرده بدیری رسیدند که در میان بیابان بود و راهبی در آن دیر بود گفت درین حوالی آب هست گفت از
اینجا تا آب دو فرسنگ راه بیش است لشکر گفتند یا امیر المؤمنین اگر صواب باشد خود را بآنجا رسانیم پیش از آنکه
جان بالکلیه ساقط شود فرمود حاجت بآن نیست پس روی بقبله دعا آورده مناجات فرمود پس بموضعی
اشارت فرمود که اینجا را بکنید مردمان بیل و تبر برگرفتند و آن زمین را پاره بکندند سنگی بزرگ نمایان شد
بر اطراف آن را از خاک پاک کردند و هر چند خواستند که آن سنگ را بردارند نتوانستند امیر المؤمنین علی ع
فرمود که این سنگ بر سر آبست جهد کنید در برداشتن آن همه جمع شدند و هر چند کوشیدند بجائی نرسید گفتند یا
امیر المؤمنین از تحت قدرت ما بیرون است حضرت پای مبارک از رکاب بگردانید و آستین باز نوردید و دست
مبارک در زیر آن سنگ کرده بجنبانید و برکند و چند گام بینداخت آبی صافی و خنک بیرون آمد که از برف سردتر
و از شیر سفیدتر و از عسل شیرین‌تر بود پس همه مردمان و چهارپایان از آنجا آب بخوردند و مشکها پر آب کردند و راهب
از بالای دیر می‌نگریست پس حضرت آن سنگ را باز بجای خود نهاد فرمود تا از خاک پر کردند و اثر آن ناپدید کرد راهب
گفت ای مردمان مرا فرود آرید او را فرود آوردند تا نزدیک امیر المؤمنین ع بایستاد و گفت تو پیغمبر مرسلی فرمود نه گفت
فرشته مقربی گفت نه ولیکن وصی رسول خدایم محمد بن عبد الله که خاتم پیغمبرانست راهب دست بر دست امیر المؤمنین ع نهاد و
گفت أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللهِ وَأَنَّكَ وَصِيُّ رَسُولِ اللهِ وَأَحَقُّ النَّاسِ مِنْ بَعْدِهِ امیر المؤمنین ع
عهود و شرایط ایمان بدو فرا نمود و فرمود ترا چه چیز بر اسلام داشت بعد از آنکه بر خلاف ملت اسلام بودی گفت یا
امیر المؤمنین بنای این دیر برای آن کرده‌اند که در کتب سابقه مذکور شده و علمای ما خبر داده‌اند که درین حوالی چشمه
آبست و سنگی عظیم بر بالای آن و هیچ کس راه بدان نبرد مگر پیغمبری یا وصی پیغمبری مردم بسیار بامید این درین دیر نشسته‌اند
و این کرامت نیافته‌اند که من یافتم پس چون این اثر در دست تو پیدا شده دانستم که آن وصی توئی و بر دست تو اسلام آوردم و
بولایت تو معترف شدم امیر المؤمنین ازین سخن بگریست چنانکه محاسن مبارکش از آب دیده مطهرش ترگشت و فرمود سپاس
مر خدای را که ما را فراموش نکرده و در کتب اولیا یاد کرده اهل اسلام چون این بشنیدند همه شاد گشتند و راهب با امیر المؤمنین بشام
رفت و در خدمت او جهاد کرد تا بدرجه شهادت رسید و حضرت بر او نماز گذارد و هر وقت که یاد او کردی بروی رحمت فرستادی
و چون از پای آن دیر روانه شدند و پاره راه برفتند حضرت فرمود که کیست از شما که راه بآن چشمه برد گفتند ما همه میدانیم و راه
میبریم چون باز بر علامت آن آمدند فرمود بروید و بجوئید چندانکه جستند نیافتند پس فرمود که این چشمه ظاهر نگردد تا قیام
قیامت القصه چون شعیب صفت قوة و امانت موسی و تفصیل آن را از صفورا بشنید و بر شان و مرتبه او اطلاع یافت محبت
را با موسی اشتداد داده قَالَ گفت با وی که إِنِّي أُرِيدُ بدرستی که من میخواهم أَنْ أُنْكِحَكَ که بنکاح تو در آورم
إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ یکی ازین دو دختر خود را هر کدام که خواهی عَلَىٰ أَنْ تَأْجُرَنِي بر صداق آنکه
اجاره دهی نفس خود را بمن تا اجیر من باشی ثَمَانِيَ حِجَجٍ هشت سال و در عین المعانی آورده که در شرایع متقدم مهر
دختران مر پدر را بود و در شریعت ما منسوخ شده بآیه وَآتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ فَإِنْ أَتْمَمْتَ پس اگر تمام کرده عَشْرًا

ده سال **فَمِنْ عِنْدِكَ** پس نزدیک تست یعنی بر طریق تفضل و کرم کاری کرده باشی نه آنکه بر تو واجب و لازم بوده باشد که
هشت سال لازم حال تو باشد فقط **وَمَا أُرِيدُ** و نمیخواهم **أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ** آنکه مشقت و رنج بر تو نهم بر تو الزام
تمام ده سال **سَتَجِدُنِي** زود باشد که یابی مرا **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** اگر خواهد خدای **مِنَ الصَّالِحِينَ** از نیکوکاران
و شایستگان در حسن معامله و وفا بعهد و التزام تمام و آداب صحبت **قَالَ ذَٰلِكَ** گفت موسی که این عهد **بَيْنِي وَ**
بَيْنَكَ میان من و تو قایم است که هیچ خلاف نکنیم **أَيَّمَا الْأَجَلَيْنِ** هر کدام از این دو مدت که هشت و ده است
قَضَيْتُ بگذارم و به پایان رسانم **فَلَا عُدْوَانَ** پس هیچ تعدی و افزونی جستن نیست **عَلَيَّ** بر من یعنی هیچ آنکه
زیاده از ده سال بر من مطالبت نخواهی کرد زیاده از هشت سال نیز طلب نکنی **وَاللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ** و خدای بر آنچه
میگوییم و شرط میکنیم گواه است و بر آنچه گفت و شنید میرود کارساز است یعنی کار خود را بوی میسپاریم تا بتوفیق او از عهده این
عهد بیرون آییم و وکیل کسیست که کار خود را باو واگذاشته شود اما استعمال آن میکند در موضع شاهد حسین بن صهوان روایت
کرده که او گفت از ابو عبد الله علیه السلام پرسیدند که کدام دختران بودند که گفتند **إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ** فرمود آن دختری که موسی با آن
متزوج شد باز گفتند که موسی کدام دو اجل را باتمام رسانید فرمود تمام تر و دور تر را که ده سال بود دیگر سوال کردند که موسی قبل
از مضی مدت دخول فرمود بزن خود یا بعد از انقضای آن گفت این چگونه جایز باشد که مهر متزوج شود [illegible] قبل از وفا
نمودن بشرط نکاح آنکه درین مقام هشت سالست یا ده فرمود شعیب [illegible] دانست بعلم نبوت که موسی بآن وفا خواهد نمود القصه
شعیب صفورا بوی داد و موسی قبول آن شرط مذکور نمود با شعیب گفت چون مرا شبانی نصب کردی عصایی بمن ده تا گوسفندان از آن
برانم و سباع را بآن دفع کنم از ایشان دختر را گفت در فلان خانه چندین عصا هست یکی را بیاور و بموسی ده دختر برفت و عصایی
از آن خانه برداشت و بیاورد شعیب گفت این عصا را بگذار و دیگری را بیاور دختر عصا پس برد و بنهاد و خواست تا دیگری برگیرد
همان عصا بدست او آمد بیاورد شعیب گفت این همانست و سه بار این صورت بهمین طریق واقع شد در نوبت سیم دختر گفت بخدا سوگند
که من عمدا این را بر نمیگیرم اما هر نوبت که میخواهم عصای دیگر برگیرم این عصا بدست من می آید شعیب گفت این را بموسی ده مرویست از
عکرمه که آن عصای آدم بود که از بهشت همراه خود بیرون آورده بود چون وفات کرد جبرئیل آن را برگرفت و حفظ آن مینمود
تا روزی که موسی از شعیب عصایی طلبید جبرئیل بیامد و این عصا را بشعیب داد که بموسی ده و در کشاف آورده که نزد شعیب عصاهای انبیا
جمع شده بود در شب موسی را گفت که درین خانه رو و یکی از آن عصاها را بردار موسی در اندرون خانه آمد و آن عصا را
که آدم از بهشت همراه خود آورده بود برداشت شعیب چون مکفوف بود از او برداشت و مس کرد دانست که عصای آدم است
گفت این را بنه و یکی دیگر را بردار موسی هفت نوبت بآن خانه آمد همین عصا بدست او آمد شعیب دانست که وی شایسته است
او را باو داد و گفت ای موسی چون بفرق الطریق برسی و راه بدیدار آید بر دست چپ برو اگر چه بدست راست گیاه بیشتر
باشد چه در آن مرغزار اژدهایی عظیم هست که مرد را یا چهارپای فرو میبرد موسی چون آنجا رسید گوسفندان میل بجانب
راست کردند و هر چند موسی خواست که باز گرداند نتوانست بالضروره بر اثر ایشان برفت مرغزاری دید گیاه
بسیار رسته گوسفندان میل بآن کردند و بچرا مشغول شدند موسی بجهت آنکه تعب بسیار باو رسیده بود آنجا بخفت

وعصا برزمین

و عصا بر زمین فرو برد اژدها بیامد و آهنگ گوسفندان کرد عصا جانوری شد و با اژدها در آویخت موسی از
خواب برخاست عصا خون آلوده بود و اژدها کشته شده شادمان شد و شعیب را بآن خبر داد شعیب دختر را گفت
شوهر تو پسری خواهد بود که او را درین عصا نشانی باشد چون شعیب دانست که موسی مرتبه عظیم دارد نزد حق و برکت و یمن
قدم و حسن رعایت او در گوسفندان بدید خواست که باوی احسانی نماید گفت ای موسی هر چه امسال ازین گوسفندان ابلق
بوجود آید یعنی سیاه و سفید بتو بخشیدم حق تعالی وحی کرد بموسی در خواب که این عصا را بر آب زن که گوسفندان از آن میخورند
موسی چنان کرده گوسفندان آب بخوردند آن [illegible] که از ایشان حامل شده همه ابلق بودند شعیب دانست که آن روزیست که حق تعالی بوی
داده عبد الله بن سنان روایت کرده که من از ابو عبد الله علیه السلام شنیدم که فرمود که عصای موسی شاخی بود از درخت مورد بهشت
که در حینی که موسی متوجه مدین شد جبرئیل آن را بوی داد و بجهت این علامات خارق عادات از آن بظهور رسید در مجمع البیان
از پیغمبر صلی الله علیه وآله روایت کرده که ای مسلمانان عصا بدست گیرید که از سنتهای پیغمبرانست و حضرت امیر المومنین علیه السلام فرموده که پیغمبر
فرمود که هر که بجهت سفر از خانه بیرون آید و با او عصایی از درخت بادام تلخ باشد و در وقت توجه آیه **وَلَمَّا تَوَجَّهَ**
تِلْقَاءَ مَدْيَنَ الی **يَقُولُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ** بخواند حق تعالی او را ایمن گرداند از هر دزد ضرر رساننده و از هر دزد تعدی
کننده و از هر حسد کننده و از هر جانور گزنده تا بمنزل خود رجوع کند و با او هفتاد و هفت فرشته باشند که او را
پس و پیش او را احاطه نمایند تا بمنزل خود باز آید و عصا از دست ننهد القصه موسی ده سال بشبانی اشتغال نمود **فَلَمَّا**
قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ پس آنهنگام که بگذارد موسی مدت خود را که اقصی الاجلین بود و ده سال دیگر بعد از آن نزد
شعیب بود و در چهل سالگی باجازه شعیب متوجه مصر گشت بجهت زیارت مادر و برادر و **وَسَارَ بِأَهْلِهِ** و ببرد
کسان خود را با مواشی در شب تاریک و راه گم کرده و زنش را وضع حمل رسید و گوسفندان از برف و باد و مه متفرق
شدند و آتش زنه برداشت و چندانکه بر سنگ آتش زنه زد آتش بیرون نیامد و موسی [illegible] و آتش زنه را بینداخت
آتش زنه بزبان آمد که یا موسی جز بفرمان خدای بیرون نیاید و هوا آن شب [illegible] فرو نشاند القصه موسی در کار خود حیران
ماند که ناگاه **آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا** بدید از جانب کوه آتشی **قَالَ لِأَهْلِهِ** گفت مر کسان خود را
امْكُثُوا درنگ کنید در همان مکان **إِنِّي** بدرستی که من **آنَسْتُ نَارًا** دیدم آتشی را **لَعَلِّي آتِيكُمْ** شاید که بیارم
از برای شما **مِنْهَا بِخَبَرٍ** از آن آتش خبری یعنی از نزدیک کسانی که بر سر آتش باشند خبری تحقیق کنم که راه از کدام
جانب است **أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ** یا بیارم از آن آتش پاره بر سر چوب گرفته **لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ** شاید که
شما گرم شوید بدان و جذوه چوب سطبر است خواه بر سر آن آتش باشد و خواه نه یعنی چوب قوی از آتش روشن کنم و بیارم
تا بآن گرم شوید **فَلَمَّا أَتَاهَا** پس چون آمد بدان آتش **نُودِيَ** ندا کرده شد بموسی یعنی ندا رسید **مِنْ شَاطِئِ**
الْوَادِ الْأَيْمَنِ از کنار رود که از جانب راست موسی بود **فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ** در جای برکت داده شده
یعنی آن شاطی که در موضعی با یمن و برکت بود **مِنَ الشَّجَرَةِ** از درخت ثمره یا عوسج یا عناب **أَنْ يَا مُوسَىٰ**
آنکه ای موسی **إِنِّي أَنَا اللَّهُ** بدرستی که منم خدای **رَبُّ الْعَالَمِينَ** که پروردگار عالمیانم و استماع موسی ندا

وکلام را از درخت بدون واسطه اعلام منازل انبیاست و آن ندا و مضمون داشت یکی إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ و دیگری
وَأَنْ أَلْقِ عَصَاكَ و آنکه بیفکن عصای خود را موسی فی الحال عصا را بینداخت ماری شد فَلَمَّا رَآهَا پس آن
هنگام که دید عصا را بسرعت تمام تَهْتَزُّ حرکت میکند كَأَنَّهَا جَانٌّ گویا ماریست بسرعت حرکت کننده و در عرف آنرا
تیره مار گویند وَلَّى برگشت موسی مُدْبِرًا پشت برکرده از آن و بهزیمت رونده از خوف وَلَمْ يُعَقِّبْ و بازنگشت یا آن و او
بلکه از غایت دهشت روی بجانبی که آمده بود نهاد روان شده ندا رسید که يَا مُوسَىٰ أَقْبِلْ ای موسی پیش آی وَلَا تَخَفْ و مترس
ازان جهت إِنَّكَ بدرستی که تو مِنَ الْآمِنِينَ از امان یافتگانی یعنی از جمیع مخاوف چه پیغمبران مرسل را ترس و هراسی نیست که
قال لا يخاف لدي المرسلون پس باین خطاب اطمینان قایم یافت باز آمد و بجهت تمام دست در دهن مار کرده آنرا در پیش
خود کشید همان عصا شد و باز یا و ندا رسید اسْلُكْ يَدَكَ در آور دست خود را فِي جَيْبِكَ در گریبان خود تَخْرُجْ
بَيْضَاءَ تا بیرون آید سفید و درخشنده مِنْ غَيْرِ سُوءٍ از غیر بدی یعنی بدون عیبی و علتی که مکروه و متنفر
چون بیاض برص وَاضْمُمْ إِلَيْكَ و جمع کن بسوی خود جَنَاحَكَ بال خود را مِنَ الرَّهْبِ از جهت ترسی
که بتو رسیده بود از مشاهده مار یعنی دستهای خود را اگر گسترده بودی بجهت ترسیدن همچنانکه ترسنده فزع کنند
میکند آنرا جمع کن یا داخل آن در زیر بازو یا گریبان که هیچ خوفی در اینجا به پیغمبران نرسد و ابن عباس فرموده که دست خود را
بر سینه کن تا زایل گردد آنچه بتو رسیده از خوف و ترس نزد معاینه حیه و گویند که چون دست سفید درخشان از گریبان
بیرون آری بترسی دیگر باره در زیر بغل در آور تا چنان شود که بود و خوفت زایل گردد فَذَانِكَ پس این هر دو یعنی عصا
و ید بیضا بُرْهَانَانِ دو علامت روشن اند مِنْ رَبِّكَ از جانب پروردگار تو برسالت تو إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بسوی
فرعون وَمَلَئِهِ و گروه او إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که ایشان بودند قَوْمًا فَاسِقِينَ گروهی بیرون رفتگان
از دایره ایمان و سلوک نمایندگان در وادی کفر و عصیان پس مستحق آنند که رسولی با معجزات نمایان مبعوث شود
با ایشان تا الزام کرده حجت بر ایشان قَالَ رَبِّ گفت موسی ای پروردگار من إِنِّي قَتَلْتُ بدرستی که من کشتم مِنْهُمْ
نَفْسًا از قبطیان کسی را فَأَخَافُ پس میترسم أَنْ يَقْتُلُونِ از آنکه بکشند مرا بقصاص او وَأَخِي هَارُونُ 2
و برادر من هارون هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي او فصیح تر است از من لِسَانًا از روی زبان آوری و سخن گذاری فَأَرْسِلْهُ
مَعِيَ پس بفرست ویرا با من رِدْءًا در حالتی که یار و مددکار باشد مرا در ترویج حق و تقریر حجت يُصَدِّقُنِي
و راست گوید مرا در دین حق إِنِّي أَخَافُ بدرستی که من میترسم أَنْ يُكَذِّبُونِ آنکه تکذیب کنند مرا فرعونیان و
زبان من بوقت مناظره مرا یاری ندهد و چون او فصیح تر است از من با کافران و حجت بر ایشان روشن کرداند
تا تصدیق کنند مرا بواسطه وی قَالَ گفت خدای تعالی سَنَشُدُّ عَضُدَكَ زود باشد که سخت کنیم بازوی
ترا یعنی بیفزاییم قدرت ترا بِأَخِيكَ ببرادر تو یعنی او را ناصر و معین تو کردانیم در نبوت و تبلیغ فرعون وَ
نَجْعَلُ لَكُمَا و بدهیم شما را سُلْطَانًا تسلط و غلبه بر اعدا باظهار معجزات و حجج و بینات فَلَا يَصِلُونَ
إِلَيْكُمَا پس نرسند ایشان بسوی شما باستیلا یعنی مستولی نشوند و دست نیابند بشما بتغلب و آخر از بی بروید بدل

بایات

بجانب ایشان بِآيَاتِنَا بسبب آیات قدرت ما که معجزات با هره است أَنْتُمَا وَمَنِ اتَّبَعَكُمَا الْغَالِبُونَ شما
هر دو و هر که پیروی کند شما را غلبه کنندگانید بر ایشان که مغلوب کنند شما را چه آیات ما غالبست بر همه چیز و امداد و
اعانت ما اولیا و خود را متواتر و متوالی و از ابو جعفر صلوات الله علیه روایت که چون موسی از طور مراجعت فرمود
نزد زوجه خود آمد زن او را گفت از کجای آیی گفت از نزد خداوند و آفریدگار این آتش پس متوجه فرعون شد و بخدا که
گویا می بینم موسی را طویل البال یعنی دراز دست و خداوند موی بسیار و آدم و بر وجه او جبه از صوف و عصا
در کف و میان بسته و نعلین از جلد حمار در پای و بند نعلین او از لیف خرما پس چون بدر خانه فرعون رسید و اظهار
دعوت کرد خبر بفرعون رسانیدند که جوانی بر درگاه ایستاده است و دعوی میکند که رسول پروردگار عالمیانم
فرعون بجمعی که موکل بودند بر شیر و سایر سبع امر کرد که چند شیر در زنجیر کشید و حاضر کنید و دأب و این بود
که اگر بر مردی غضب کردی او را نزد شیر انداختی تا او را هلاک کردی پس باحضار مجلس امر کرد که موسی را از
در گذرانیده نزد فرعون آوردند شیران چون او را بدیدند نزد وی آمدند و دم بجنبانیدند و آغاز کردند و
بر پای او مالیدند فرعون مر جلسای خود را گفت که من هرگز مثل این را ندیده بودم و چون فرعون روی بموسی ن
کرد او را بشناخت و گفت أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا چنانکه در سوره الشعرا گذشت و بعد از آن بمردی امر کرد که او را
بجلاد ده و بگوی که گردنش بزن جلاد بیامد که موسی را بکشد جبرئیل امین بیامد و شمشیر از دست او گرفت و او را
بکشت و هر که پیش می آمد او را میکشت تا شش کس را بکشت فرعون چون چنان بدید هراسان شد و گفت دست ازو
بدارید پس موسی دست را از زیر بغل بیرون آورد مانند آفتاب درخشنده بود گفت این معجزاتست بر صدق دعوی من
و بعد از آن عصا را بینداخت اژدهای عظیم شد و ایوان او را در دهن گرفت فرعون از جای بر جست و بموسی گفت او را
بگیر موسی چون او را بگرفت عصا شد و فرمود که این نیز معجزه دیگر است فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا پس آنگاه که آمد
او را دید بنشان موسی آیتهای ما یعنی معجزهای ما را که در شان موسی بود بَيِّنَاتٍ در حالتی که روشن بود و هویدا و منور
بود اعجاز آن قَالُوا گفتند فرعونیان مَا هَٰذَا نیست این إِلَّا سِحْرٌ مُفْتَرًى مگر جادوی بربافته و ساخته
او که مثل این نکرده دیگری و هرگز مانند او ندیده ایم از کسی و یا این سحریست که تعلیم گرفته و بعد از آن بر خدا بسته
بر او افترا نموده وَمَا سَمِعْنَا و نشنیده ایم بِهَٰذَا بمثل این سحر یعنی این را از کسی نشنیده ایم که دیده باشد فِي
آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ در روزگار پدران نخستین ما این سخن را بجهت این گفتند که در روزگار ایشان سلطان انبیا
بودند و یا این دعوی نبوة را از پدران خود نشنیده ایم که گفته باشند فلان پیغمبر خداست و خدا او را فرستاده و این
قول ایشان با وجود استشهار قصه نوح و صالح و هود و غیر ایشان از پیغمبران که دعوی توحید و اخلاص میکرده اند بجهة آن بود
که فترت در میان واقع شده بود و طول زمان در میان ایشان بدید آمده و یا بجهت عدم تصدیق ایشان و بنا بر این
معنی آنست که نشنیده ایم از پدران ما خود که تصدیق رسل کرده باشند در آن چیز که آورده باشند وَقَالَ مُوسَىٰ و گفت موسی
رَبِّي أَعْلَمُ پروردگار من داناترست بِمَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ بکسی که آمد براه نمودن از انبیا مِنْ عِنْدِهِ از نزد او

یعنی میداند که من بر حقم و شما مبطل و گمراه وَمَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ و داناتر است بکسی که باشد مر او را
سرانجام پسندیده درین سرای دنیا یعنی ختم بایمان یا در آخرت یعنی نجات از نیران و دخول در جنان إِنَّهُ بتحقیق که شان
و کار آنست که بهیچ وجه لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ فیروز نشوند ستمکاران او از حق بباطل کشندگان و از دین برگشتگان
و بنفع خیر دارین فایز نشوند وَقَالَ فِرْعَوْنُ و گفت فرعون يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ ای گروه اشراف و اکابر مَا عَلِمْتُ
ندانستم لَكُمْ مر شما را مِنْ إِلَٰهٍ هیچ خدایی که او را پرستید و تعظیم کنید غَيْرِي جز من و موسی میگوید که خدایی دیگر هست
که آفریدگار آسمانست فَأَوْقِدْ لِي پس بیفروز آتشی برای من يَا هَامَانُ عَلَى الطِّينِ یا هامان بر گل تا پخته شود در وی بنا
او را استحکامی بود آورده اند که اول کسی که خشت پخت هامان بود که فرعون وزیر خود را گفت خشت پخته ساز فَاجْعَلْ
لِي پس بنا کن برای من صَرْحًا کوشکی بلند که او را نردبان باشد تا بر بام او روم جهت نظاره لَعَلِّي أَطَّلِعُ شاید که
دیده ور شوم إِلَىٰ إِلَٰهِ مُوسَىٰ بسوی خدای موسی یعنی ببینم او را و معلوم کنم که موسی در دعوی نبوة و ادعای آنکه غیر من
صادق است یا کاذب وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ گمان میبرم موسی را مِنَ الْكَاذِبِينَ از دروغ گویان فرعون تصور کرده بود که
حق تعالی جسمانیست و بر آسمان مکان دارد و ترقی بسوی او ممکنست و ندانسته بود که مکان آفرین مکان چگونه دارد آسمان که آسمان
چگونه [illegible] زمان [illegible] یا آنکه فرعون بطریق تلبیس عوام گفته باشد که آنکه
موسی مردم را [illegible] در کشاف آورده که هامان پنجاه هزار استاد
را جمع کرد و [illegible] و بنائی رفیع و محکم برآورد که [illegible]
[illegible] بر آن با این طریق [illegible] چندان محکم ساخت که عقل نتواند [illegible] بگوشه بام و در زاد
المسیر آورده که بنا چون باتمام رسید فرعون ببالای آن بر آمد و در خیال آن بود که بفلک نزدیک شده باشد چون در
نگریست آسمان را بر بالای صرح خود همچنان دید که بر روی زمین [illegible] فرمود تا تیری بطرف آسمان انداختند تیر خون آلود
باز گردید بجهت امتحان فتنه و تهکم فرعون گفت بکشتم خدای موسی را حق تعالی جبرئیل را [illegible] تا پر خود را بر آن صرح زد
و سه پاره ساخت و یک قطعه آن بر لشکرگاه فرعون فرود آمد و دوازده هزار قبطی کشته گشت و قطعه دیگر در دریا افتاد و پاره
دیگر بجانب مغرب رفت هیچ کس از استادان و مزدوران زنده نماندند و فرعون با وجود این متنبه نشد و غرور او بیشتر
و جهل و عناد او افزونتر گشت وَاسْتَكْبَرَ و گردن کشی کرد هُوَ وَجُنُودُهُ او و لشکر او فِي الْأَرْضِ در زمین
بِغَيْرِ الْحَقِّ بناحق و بی استحقاق و ترفع و تعظم وَظَنُّوا أَنَّهُمْ و گمان بردند ایشان که إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ
بسوی ما بازگشت نخواهند کرد و بغرور دنیا فریفته شده آخرت را قبول نکردند فَأَخَذْنَاهُ پس گرفتیم او را وَ
جُنُودَهُ و سپاه او را فَنَبَذْنَاهُمْ پس افکندیم ایشان را فِي الْيَمِّ در رود نیل تا همه غرق شدند همچنان که بیان آن
مشروحا گذشت فَانْظُرْ پس بنگر بدیدهٔ بصیرت ای محمد كَيْفَ كَانَ که چگونه بود عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ سرانجام
ستمکاران و از حد درگذشتگان یعنی مشرکان قوم خود را از مثل این واقعه بترسان وَجَعَلْنَاهُمْ و گردانیدیم
ایشان را درین جهان أَئِمَّةً پیشوایان ضلالت یعنی حکم کردیم که ایشان ائمه اهل ضلالتند و یا اظهار گردانیدیم حال

ایشان بر انبیای خود تا که بندگان دانند که ایشان اهل ضلالتند و یا نام نهادیم ایشان را ائمه ضلال و یا بجهت فرط عناد
و جحود و یا الحاح ایشان الطاف خود را از ایشان باز داشتیم و ایشان را در وادی خذلان فرو گذاشتیم تا اهل ضلال
ایشان گرویده ایشان را ائمه و مقتدایان خود گردانیدند يَدْعُونَ میخوانند ایشان را إِلَى النَّارِ بسوی آتش یعنی
بعملها که موجب دخول باشد در آتش دوزخ چون کفر و معصیت وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ و در روز رستخیز لَا يُنْصَرُونَ
یاری داده نخواهند شد یعنی ناصری و معاونی عذاب از ایشان بر نخواهد داشت وَأَتْبَعْنَاهُمْ و از پی در آوردیم
ایشان را یعنی با ایشان لاحق و متصل گردانیدیم فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا درین سرای لَعْنَةً لعنت را یعنی ملائکه و یا
مؤمنان بر ایشان لعن میکنند و یا دوری از رحمت الهی لازم حال ایشان گردانیدیم وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ و در روز قیامت
هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ ایشان از زشت رویانند چنانکه از عبدالله بن عباس روایت کند که رویهای ایشان را سیاه
و چشمهای ایشان را کبود و این علامت دوزخیانست و یا در آن روز مطرودند از رحمت و مایوس از مغفرت که اصلا رائحه
رحمت و مغفرت بمشام ایشان نرسد وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ و بدرستی که دادیم موسی را کتاب توریة
که در وامر و نهی و وعد و وعید و بیان حرام و حلال بوده مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَىٰ از پس
آنکه هلاک کردیم اهل قرنهای نخستین از نوح و هود و صالح و یا از پس هلاک قبطیان بَصَائِرَ در حالتی که حجتها
و برهانها روشن بود و تورات لِلنَّاسِ برای مردم بنی اسرائیل که دیدهٔ دل ایشان بحقایق آن مستبصر میشد
و بآن حق را از باطل امتیاز میکردند وَهُدًى و راه نماینده بود باحکام شرع و تابعان خود را وَرَحْمَةً
و بخشایش برای مصدقان و عاملان بآن یعنی بجهت تصدیق و عمل بآن میرسیدند برحمت و اسعد او سبب از فوز
دارین است لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ شاید که ایشان پند پذیرند یعنی بر حالتی شوند که امیدواری بتذکر و پند گرفتن
ایشان توان داشت و یا بجهت اراده این که پند گیرند یا آن از حضرت رسالت مروی است که حق تعالی هلاک نکرد
هیچ قومی را و امتی و اهل دیهی بعذاب آسمانی از آن زمان که از آن توریة فرمود بر روی زمین غیر اهل دیهی که مسخ شدند
بوزینگان نمی بینی که حق تعالی میفرماید که وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ تا آخر آیه بعد از آن بر سبیل تنبیه و تعجب میفرماید که وَ
مَا كُنْتَ و نبودی تو ای محمد بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ بطرف وادی غربی یا بناحیه طور که در جهت غرب است و میقات موسی
یعنی تو بر کوه طور حاضر نبودی إِذْ قَضَيْنَا چون گذاردیم إِلَىٰ مُوسَى الْأَمْرَ بسوی موسی را وحی یعنی وقتی که وحی
کردیم باو امری که راه نمودیم که باو اعلام کنیم از رسالت و اوامر و نواهی که بیند مراد بامر وصف پیغمبرانست و تعریف او
موسی را وَمَا كُنْتَ و نبودی تو مِنَ الشَّاهِدِينَ از گواهان از امر ارسال او بسوی فرعونیان و غیر آن
از امر و نواهی و یا وصف تعریف تو باو و یا هلاک کردن هفتاد کس که با موسی بودند مراد ازین دلالت بر آنکه اخبار آن
حضرت ازین قصه از قبیل اخبارات از مغیبات که شناخته نشود مگر بوحی چنانکه میفرماید که وَلَٰكِنَّا ولیکن ما وحی کردیم
آن قصه را بتو برای آنکه ما أَنْشَأْنَا بیافریدیم پس از موسی قُرُونًا قرنهای مختلف که وحی بعد از گروهی فَتَطَاوَلَ دراز
شد عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ بر ایشان زندگانیها یعنی مدتهای مدید بر اهل این قرنها گذشت [illegible] از صوت صواب منحرف شدند

وعلوم شرایع مندرس کشت پس ما ترا برای تجدید این اخبار فرستادیم و هم علمای دانند که خبر دادن از این چیزها جز بوحی
آفریدکار نخواهد بود وما كنت ثاویا و نبودی تو اهل مقیم فی اهل مدین در میان اهل مدین یعنی نزد
شعیب و مومنان آن وقت که پیوسته جهت تعلیم گرفتن تتلوا علیهم بخوانی بر ایشان آیاتنا آیتهای ما را که در قصه
موسی و شعیب نازل شد چنانکه شاگردان بر استادان خوانند یعنی در مدین نبودی تا این قصه‌ها تعلیم کردی ولکنا
کنا مرسلین و لیکن هستیم فرستنده تو و خبر کننده ترا از این قصه‌ها وما كنت بجانب الطور و نبودی تو بجانب
بطرف طور سینا اذ نادینا وقتی که ندا کردیم موسی را مراد شب طور است که او سبحانه تکلم فرمود او را و نزد فرعون فرستاد
بتبلیغ رسالت و تواند بود که مراد آن زمان بوده باشد که حق تعالی توریة را بموسی داد بعد از غرق شدن فرعونیان و ابو
نقل کرده که مراد باین ندا آن بود که حق تعالی در طور امت حضرت رسالت را ندا فرمود و نوازش نمود و منشأ این آن بود که موسی
کفت الهی در توریة میخوانم صفت امت محمد صلعم موسی آرزو برد که آنها را ببیند حق تعالی کفت اکنون ظهور ایشان نیست اگر خواهی
ترا آواز ایشان بشنوانم پس خطاب کرد که یا امت محمد صلعم از اصلاب پدران و ارحام مادران لبیک اللهم لبیک جواب دادند
چون موسی را آواز ایشان بشنوانید نخواست که بی تحفه باز کردند فرمود که عطا کردم شما را پیش از آنکه از من بخواهید
وامرزیدیم شما را قبل از آنکه آمرزش طلبید زهی مرتبت این امت عالی همت که با وجود اختصاص ایشان بحضرت رسالت
و قرآن کریم باین وجه تحفه یافته حق لطف کرده و داد بما هر چه بهتر است پس اینجا میفرماید که تو حاضر نبودی وقتی که امت
ترا خواندیم و نواختیم ولکن ولیکن خبر دادیم ترا رحمة از جهت آمرزش بخشش که واقع است بتو من ربک از آفریدگار
تو که آن بعث اوست ترا برسالت و برگزیدن ترا باین معجزه لتنذر قوما ما اتیهم تا بیم کنی کروهی را که نیامده
بدیشان من نذیر هیچ بیم کننده من قبلک پیش از تو مراد ایام فترت است که میان زمان عیسی است و آنحضرت
و آن مدت پانصد و پنجاه سال بود و یا میان اسمعیل و حضرت رسالت پناه زیرا که دعوت موسی و عیسی مختص بنی اسرائیل
بود و آنانکه حوالی ایشان بودند و بعد از زمان اسمعیل کسی بعرب مبعوث نشده بود پس ترا فرستادیم لعلهم یتذکرون
شاید که ایشان پند پذیرند و راه نجات یابند ولولا ان تصیبهم و اگر نه آن بودی که بدیشان رسیدی مصیبة
عقوبتی رسیده بما قدمت بسبب آنچه پیش فرستاده است ایدیهم دستهای ایشان یعنی عملهای زشت ایشان
که آن شرک و ظلم است و سایر معصیت فیقولوا پس گفتندی بوقت حلول عذاب ربنا ای پروردگار ما لولا
ارسلت چرا نفرستادی الینا رسولا بسوی ما فرستاده که پیغام بما آوردی فنتبع آیاتک پس پیروی
کردیم آیتهای ترا و تصدیق تو نمودیم ونکون من المؤمنین و بودیم از گروندگان بتو و رسول تو یعنی اگر نه
دانستی که بوقت حلول عذاب حجت آوردندی که پیغمبری بما نیامد و ما را بحق دعوت نکرد هر آینه عذاب بر ایشان میفرستادیم
پس بجهت قطع عذر و الزام حجت بر ایشان ترا برسالت فرستادیم عذاب بر ایشان تاخیر نمودیم تا دلیلی و حجتی و عذری نداشته
باشند آورده اند که رهط قریش مکه در باب پیغمبر صلعم از احبار یهود مدینه سوال کردند ایشان بنبوة حضرت اقرار کرده
نعت و صفت او را از توریة خواندند مشرکان انکار توریة نیز نمودند گفتند اگر او پیغمبر است چرا آن معجزاتی که موسی داشت

مایم

وی ندارد آیه آمد که فلما جاءهم پس آنگاه که آمد بدیشان یعنی بمشرکان عرب الحق من عندنا
فرستاده بحق است از نزد ما قالوا لولا اوتی گفتند چرا داده نشد محمد مثل ما اوتی موسی مانند
آنچه داده شده بود بموسی از معجزات یعنی چرا او را نیز عصا و ید بیضا و غیر آن از معجزات موسی ندادند و این
بر وجه تعنت و اقتراح میکنند اولم یکفروا آیا کافر نشدند ابنای جنس ایشان از مشرکان قبط در رای و مذهب بما
اوتی موسی بآنچه داده شد بموسی من قبل پیش از این از آیات نه گانه قالوا گفتند قبطیان سحران دو
خداوند سحر یعنی موسی و هرون تظاهرا هم پشت شدند در اظهار خارق عادت یا مشرکان عرب گفتند که در سحر
معاون و مطابق یکدیگرند یعنی توریة و قرآن وقالوا و گفتند قبطیان یا مشرکان مکه انا بکل کافرون
که ما هر یک از این دو سحر یا بجمیع پیغمبران و کتب ایشان ناگرویدگانیم تا باور دارندگان قل فاتوا
بگو یا محمد پس بیارید بکتاب من عند الله کتابی از نزدیک خدای که باشد هو آن کتاب
اهدی منهما راه نماینده تر از این دو کتاب که بر من و موسی نازل شده تا من اتبعه پیروی کنم او را
ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان که توریة و قرآن سحرست و یا موسی و هرون ساحرند فان
لم یستجیبوا لک پس اگر اجابت نکنند ترا و کتاب نیاورند فاعلم انما پس بدان که جز این نیست که ایشان
یتبعون پیروی میکنند اهواءهم آرزوی خود را بی دانشی و حجتی چه اگر تابع حجت میبودند هر آینه آوردند
حجتی و برهانی و کتابی ومن اضل و کیست گمراه تر ممن اتبع هواه از آنکس که پیروی کند آرزوی خود را
بغیر هدی بی راه نمونی و بیانی و بصیرتی من الله از نزدیک خدای مراد از این نفی است یعنی هیچکس گمراه تر از آن
کس نیست که تابع هوای خود شود بدون راه نماینده و دلیلی ان الله بدرستی که خدای لا یهدی القوم
الظالمین راه نمی نماید و بمنزل نجات نمیرساند گروه ستمکاران را که تابع هوای نفس خودند و متوغل در آرزوی
باطل یعنی جماعتی که با وجود وضوح دلایل هادیه بر حقیقت اسلام بجهت عناد و جحود و استکبار تابع تسویلات
نفسانی و تمنیات شیطانی شده اند حق تعالی نظر لطف و هدایت را از آنها برداشته در بادیه خذلان فرو گذارد
راه توفیق را از ایشان مسدود ساخته تخلیه ایشان نماید تا بچنگال نکال دنیا و عقبی گرفتار میشوند یا معنی آنست
که حق تعالی راه بهشت باهل کفر و شرک ننماید بعد از آن در صفت قرآن میفرماید ولقد وصلنا و بتحقیق که
پیوند دادیم و متصل گردانیدیم لهم القول برای ایشان سخن را یعنی پیوسته فرستادیم قرآن را آیتی بعد از آیتی و سورتی
بعد از سورتی تذکر و تدبر ایشان در آن و یا از پی در آوردیم دعوت را بحجت و مواعظ را بمواعید و نصایح را بتعبیر
و قصص را بامثال لعلهم یتذکرون تا شاید که ایشان پند پذیر شوند در او تامل نموده بدو بگروند و از قتاده
مرویست که چون عبد الله بن سلام و تمیم داری و جارود عبدی و سلمان فارسی بشرف اسلام رسیدند حق تعالی آیه فرستاد که
الذین آتیناهم الکتاب آنانکه دادیم ایشان را توریة من قبله پیش از قرآن هم به ایشان بقرآن یومنون
میگروند و اشهر آنست که این آیه و آنچه از پی است در شان اهل انجیل نازل شده و ایشان چهل ترسا بودند و

جعفر بن ابی طالب از حبشه بیامدند و هشت از شام و ایشان بحیرا و ابرهه و اشرف و عامر و ایمن و ادریس و نافع و تمیم
بودند و در مکه بملازمت حضرت رسالت صلعم رسیده ایمان آوردند پس مراد بکتاب انجیل باشد وَاِذَا یُتْلٰی و چون
خوانده شود قرآن عَلَیْهِمْ بر ایشان قَالُوْا آمَنَّا بِهٖ گویند ایمان آوردیم بآن و دانستیم که کلام خداست
اِنَّهُ الْحَقُّ بدرستی که آن راست و درست که فرود آمده مِنْ رَبِّنَا از نزد پروردگار ما اِنَّا کُنَّا بدرستی که ما بودیم
مِنْ قَبْلِهٖ پیش از نزول یا قبل از تلاوت آن مُسْلِمِیْنَ گردن نهادگان بجهت آنکه در کتب متقدمه ذکر آن یافته بودیم
و حقیقت آن را شناخته اُولٰٓئِکَ آن گروه که از اهل توریة و انجیل اند یُؤْتَوْنَ اَجْرَهُمْ داده شوند یعنی بدهند مزد
ایشان را مَرَّتَیْنِ دو بار بِمَا صَبَرُوْا بسبب آنکه صبر کردند بر ایمان بتوریة یا انجیل و بر ایمان بقرآن قبل از نزول و بعد
از تلاوت و یا صبر کردند بر دین خود یا بر اذیت کفار وَیَدْرَءُوْنَ و دفع میکنند بِالْحَسَنَةِ بکلمه نیکو که کلمه توحید است
السَّیِّئَةَ کلمه بد را که قایل شدند بکفر یا دفع میکنند بطاعت معصیت را و در موضح آورده که بعد از ایمان جماعتی
ترسایان مدینه و یا یهودان طعن میکردند بر ایشان و آنها بری جواب میدادند حق تعالی صفت ایشان فرمود که دفع میکنند
بنیکوی گفتار سفیهان را وَمِمَّا رَزَقْنٰهُمْ و از آنچه داده ایم ایشان را یُنْفِقُوْنَ نفقه میکنند در راه ما و وجوه
البر وَاِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ و چون شنوند سخن بیهوده باطل را یعنی دشنام و کنایه منافقان و کافران ا
عْرَضُوْا عَنْهُ روی بگردانند از او وَقَالُوْا و گویند مر لغو گوینده را لَنَا اَعْمَالُنَا ما راست کردارهای ما از حلم و
عفو وَلَکُمْ اَعْمَالُکُمْ و مر شما راست عملهای شما از سفاهت و لغو و یا ما راست دین ما و شما راست دین شما یعنی ما
از اعمال یکدیگر سوال نخواهند کرد بلکه هر یک ما مجازات خواهند داد بر وفق او سَلٰمٌ عَلَیْکُمْ سلامتی
از ما بر شما یعنی لغو شما را بلغو خود مقابل نکنیم مراد آنست که ما در لغو جواب شما نمیگوییم بلکه شما را از آن سالم میداریم و گویند که سلام
وداع و ترک و تحیت یعنی شما را کردیم و شما را گذاشتیم لَا نَبْتَغِی الْجٰهِلِیْنَ نمیطلبیم و نمیخواهیم صحبت جاهلان را و از
مجالست با ایشان میکنیم و باخلاق ایشان متخلق نمیشویم چه مصاحبت با شرار موجب بدنامیست در دنیا و نافرجامیست در عقبا
و باخلاق ایشان متخلق شدن مستوجب نکال و عقاب در حال و مآل بلکه طالب حکما و علما و حلمائیم و چون حق تعالی
میکند پیغمبر خود را که بر تو همین تبلیغ است و ادای رسالت نه ایشان را بر ایمان داشتن و میفرماید اِنَّکَ بدرستی که تو ای محمد
لَا تَهْدِیْ مَنْ اَحْبَبْتَ قادر نیستی که راه نمایی بایمان او را که دوست میداری مراد بهدایت اینجا لطیفیست که نزد اکثر
اختیار ایمان کند چون قدرت عقل و تمکین و ارسال رسل و نصب ادله که هیچکس بدین قادر نیست مگر حق تعالی پس بر تو
این نوع تکلیفی نباشد وَلٰکِنَّ اللّٰهَ و لیکن خدای یَهْدِیْ مَنْ یَّشَآءُ راه مینماید بایمان بلطف و اسباب
توفیق هر که را میخواهد از کسانی که مستعدند و طالب آن نه اهل عناد و جحود و لجاج که با وجود ظهور حق تعالی معانده
و مکابره کرده بآن نگروند وَهُوَ اَعْلَمُ و او داناتر است بِالْمُهْتَدِیْنَ براه یافتگان یعنی بآنانکه استعداد آن دارند
که بشرف ایمان برسند از طالبان حق و کسانی که بجهت فرط عناد و جحود و استکبار تفکر در آیات ما و
نمیکنند ایشان را در بادیه خذلان فرو میگذارند و اسباب توفیق و لطف از ایشان باز میدارند اهل اسلام برانند که این

در شان ابی طالب

در شان ابی طالب نازل شد چه رسول بسیار طالب این بود که ابو طالب ایمان آورد و کاره اسلام وحشی حمزه بود و قضیه
بر عکس شد که ابی طالب اسلام نیاورد و وحشی ایمان آورد و شیعه میگویند که این تحدیث بغایت ضعیف و رکیک است چه جایز
نیست که اراده آنحضرت مخالف اراده حضرت عزت باشد همچنانکه جایز نیست مخالفت اوامر و نواهی او هر گاه که بزعم
مخالف حق تعالی اراده ایمان ابو طالب نکرده باشد و مرید کفر او باشد و اراده ایمان وحشی داشته باشد و کاره کفر او
و پیغمبر بر عکس این اراده داشته باشد پس غایت خلاف باشد میان خدا و رسول نَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنْ هٰذِهِ الْعَقِیْدَةِ
الْفَاسِدَةِ الْغَاوِیَةِ و دیگر همه اهل البیت اجماع دارند بر آنکه ابو طالب با صفت ایمان متوفی شده و درین باب بسیار دیده
از ایشان منقولست از آنجمله باسناید صحیح از امام محمد باقر علم الاولین و الآخرین عم مرویست که آن حضرت از آبای کرام خود
نقل کرده که پیغمبر صم فرمود که جبرئیل مرا گفت که حرام کرد خدای تعالی بر آتش پشتی را که ترا برداشت و شکمی که ترا بر گرفت و پستانی
که ترا شیر داد و کناری که ترا پرورد و کفالت تو نمود و شکی نیست که پشتی که حامل او بود عبد الله بود و شکمی که حامل او بود
آمنه خاتون بود و آن پستانی که او را شیر داد حلیمه بود و کناری که او را کفالت کرد و پرورید ابو طالب بود و فاطمه بنت اسد
بن اصبغ بن نباته بود از امیر المؤمنین عم روایت کرده اند که آنحضرت فرمود بخدا سوگند که پدرم و جدم و هاشم و عبد
مناف هرگز بت نپرستیدند بلکه در عبادت الهی و توجه بقبله در وقت نماز متمسک بودند بدین ابراهیم خلیل علی نبینا و علیه السلام و هم
از و منقولست که آنحضرت در رحبه نشسته بود یکی وی را گفت یا امیر المؤمنین تو بدین مرتبه و مکانی و پدرت معذب در
آتش حضرت در غضب شد و فرمود خدا دهانت بشکناد بحق آن خدایی که محمد را براستی بخلق فرستاد که اگر پدرم شفاعت
کند در حق جمله گناهکاران روی زمین حق تعالی شفاعت او را قبول کند آیا پدر با آتش دوزخ باشد و پسر قسمت کننده بهشت
و دوزخ بود و رفاعه از آبای خود نقل کرده که نقش نگین ابو طالب این بود که رَضِیْتُ بِاللّٰهِ رَبًّا وَبِابْنِ اَخِیْ نَبِیًّا وَبِعَلِیٍّ لَهٗ
وَصِیًّا و باقی احادیث و شعر او دال و واضح در باب اثبات ایمان ابو طالب و اشعاری که ابو طالب در مدح پیغمبر صم و اقرار بنبوت او
که مصرح است بر ایمان او نظم نموده تمام در کتاب منهج الصادقین تمت ذکر یافته آورده اند که حارث بن نوفل نزد حضرت رسالت
آمد و گفت ای محمد ما میدانیم که قول تو حق و سخن تو راستست و آنچه میگویی سبب دولت ماست در حیات و وسیله
سعادت ما بعد از وفات اما متابعت تو موجب مخالفت تمام عرب میشود میترسیم که اگر پیروی تو کنیم عرب ما را از زمین حرم
بیرون کنند و ما را بعلت انصار طاقت مفارقت ایشان نباشد آیه نازل شد که وَقَالُوْا اِنْ نَّتَّبِعِ الْهُدٰی
و گفتند بعضی از کفار که اگر پیروی کنیم طریق هدایت و رشاد را مَعَکَ با تو یعنی ایمان آریم بتو نُتَخَطَّفْ ربوده شویم
مِنْ اَرْضِنَا از زمین خود یعنی عرب ما را ازین دیار بربایند و بیرون کنند حق تعالی رد قول ایشان کرده بر سبیل تقریر
فرمود که اَوَلَمْ نُمَکِّنْ آیا جای ندادیم لَهُمْ مر ایشان را حَرَمًا اٰمِنًا حرمی ایمن که هیچکس بر ایشان دست ندارد
و بجهت حرمت خانه که دران واقع شده یُجْبٰٓی اِلَیْهِ کشیده میشود بسوی حرم و جمع کرده میشود دران ثَمَرٰتُ
کُلِّ شَیْءٍ میوه های هر چیزی یعنی منافع از بلدی و الطیور و البر از هر ناحیتی بدانجا آورند مراد بکلمه کثرتست از
قبیل وادیت در روزی داده ایم ایشان را درین وادی غیر ذی زرع رِزْقًا روزی دادنی مِنْ لَّدُنَّا از نزد ما

بی منت غیری هرگاه ما ایشانرا با وجود بت پرستی ایمن مطمئن ومرفه الحال میداریم اگر ایمان آرند وحرمت توحید کنی
عوض حرمت بت چه نمایند چگونه ایشانرا از تخوف وتخطف در امان نیاریم **وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ** ولیکن بیشتر ایشان
لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند این را ومتفکر ومتفطن نمیشوند تا بدانند که این روزی از نزد حق تعالی بایشان میرسد چه
اگر دانستندی از غیر او خایف نبودند بعد از آن بر سبیل تهدید بیان میکند که امر می باید که بعکس باشد یعنی سزاوار
آنست که از حق تعالی خایف باشند بدانچه بر ایشان هستند از کفر وشرک وصیغه آید که **وَكَمْ أَهْلَكْنَا** وبسا که هلاک کردیم
مِنْ قَرْيَةٍ از دیهی که حال ایشان مانند حال شما بود در امن وسعت عیش مانند دیار عاد وثمود وقوم لوط و
مغرور شدن ایشان بآن **بَطِرَتْ** بسیاری شادی میکردند ودر فرح افراط مینمودند وناسپاسی میکردند **مَعِيشَتَهَا**
در زندگانی خود یعنی بوقت کثرت ونعمت وامنیت بطر ایشان زیاده شده طاغی وباغی شدند چنانکه اهل مکه الان
طاغیانرا هلاک کردیم وبلاد ایشانرا درهم شکستیم وخراب ساختیم **فَتِلْكَ** پس آنست **مَسَاكِنُهُمْ** مسکنهای ایشان
که خالی از خداوند شده وخراب وضایع وویران شده کفار مکه آنرا می بینند ترددی و ویران در وقت تجارت چه دیار عاد
در احقاف که موضعیست میان یمن وشام ودیار ثمود بوادی قری ودیار قوم لوط بروم **لَمْ تُسْكَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ**
نشستند از پس هلاک ایشان **إِلَّا قَلِيلًا** مگر اندکی از راه گذاریان که روزی یا بعضی از روز آنجا باشند وبرق
وباز خالی بگذارند یا باقی نماند کسی که ساکن آن شود مگر زمانی اندک بشامت معاصی ایشان **وَكُنَّا نَحْنُ** وهستیم ما
الْوَارِثِينَ میراث گیرنده کان مسکن بعد از اهالی آن یعنی هیچکس نماند از ایشان که متصرف شود در دیار
ایشان غیر از ما چه مائیم که متصف بصفت بقائیم بعد از فنای همه **وَمَا كَانَ رَبُّكَ** ونیست پروردگار تو **مُهْلِكَ**
الْقُرَى هلاک کننده اهل دیهها **حَتَّى يَبْعَثَ** تا آنکه برانگیزد **فِي أُمِّهَا** در معظم آن دیار واصل آن بلاد
یعنی در میان سواد اعظم که مردمان زیرکتر وبافهم ترند **رَسُولًا** فرستاده را که بحکم او سبحانه **يَتْلُو عَلَيْهِمْ**
خواند بر ایشان **آيَاتِنَا** آیتهای ما را برای الزام حجت بر ایشان وبا اهل زمین را هلاک نکند تا در ام القری که مکه معظمه
رسولرا که محمد است ص مبعوث سازد که خاتم الانبیاست **وَمَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَى** ونیستیم ما که هلاک
کننده یعنی خراب سازنده ومهیا بعقوبت **إِلَّا وَأَهْلُهَا ظَالِمُونَ** مگر در حالتی که اهل آن ستمکار باشند بتکذیب
رسولان وانکار حق آیرد دلیلات بر تمیز بر حق تعالی از ظلم وچون منشا استکبار وعناد اعتزازاتست بنعم وفاخر
از نجهت ذم آن میکند که **وَمَا أُوتِيتُمْ** وآنچه داده شد شما را **مِنْ شَيْءٍ** از چیزی یعنی از اسباب دنیوی **فَمَتَاعُ**
الْحَيَاةِ الدُّنْيَا پس آن برخورداریست از زندگانی این جهان **وَزِينَتُهَا** وآرایش این سرای که در مدت حیات
بی اعتبار بدان افتخار میکنند **وَمَا عِنْدَ اللَّهِ** وآنچه نزدیک خداست از ثواب آنجهانی ونعمتهای جاودانی
خَيْرٌ بهتر است فی نفس الامر چه لذت آن خالص است از کدورت محنت ومشقت وفنا **وَأَبْقَى** وپاینده تر جهت
ابدیت **أَفَلَا تَعْقِلُونَ** آیا پس در نمی یابید وفهم نمیکنید که بدل میکنید باقی را بفانی ومغرور بمعیوب این مجاهد

عشر

مرویست که سید عالم ص با ابوجهل معارضه کرد در باب دین واز محمد بن کعب منقولست که امیر المؤمنین علی وحمزه رضی الله عنهم

با ابوجهل مجادله کرد

با ابوجهل مجادله کردند وسدی گوید که عمار یاسر با ولید مغیره منازعه کردند در امر دین آیه آمد که **أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ** آیا کسی که وعده کرده ایم او را بجنت در آخرت ونصرت در دین بجهت جزای طاعات او **وَعْدًا حَسَنًا** وعده نیکو
که در آن خلف نیست که آنحضرت رسالت است یا امیر المؤمنین وحمزه یا عمار **فَهُوَ لَاقِيهِ** پس او دریابنده این موعود است
بلا شبهه بجهت امتناع خلف در وعده او سبحانه وتعالی **كَمَنْ مَتَّعْنَاهُ** مانند کیست که برخورداری دادیم او را
مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا از متاع زندگانی دنیا که محبتش آمیخته بمحنت بود ولذتش مودی بنکبت ومال او
در صدد زوال وجاهش بر شرف انتقال ومخلوط بآلام ومکدر بمتاعب ومستعقب تحسر بر انقطاع **ثُمَّ هُوَ**
پس آنکه **يَوْمَ الْقِيَامَةِ** در روز رستخیز **مِنَ الْمُحْضَرِينَ** از حاضر شدگانست از برای عذاب یا حساب یا حاضر
شده در دوزخ مراد ابوجهل است یا ولید یعنی البته حال این دو کس مساوی هم نباشد چه نعم دنیا مشوب بغموم ودر معرض
زوال وفنا ونعم آخرت خالص وصافی ودایم وغیر مکدر وانقضا بنقص از ابن عباس مرویست که حق تعالی خلق دنیا از مؤمن
واهل آنرا دو صفت کردانید مؤمن ومنافق وکافر پس مؤمن متزود میشود از آن ومنافق متزین وکافر متمتع
وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ ویاد کن روز یرا که بخواند خدای کافرانرا **فَيَقُولُ** پس گوید بر وجه عتاب که **أَيْنَ شُرَكَائِيَ** کجایند
شریکان من **الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ** آنانکه بودند که گمان میبردند که شریک منند **قَالَ الَّذِينَ حَقَّ** گویند
آنانکه واجب شده باشد **عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ** بر ایشان سخن خدای یعنی کلمه عذاب که آن آیات وعید است یا کلمه لأملأن
جهنم وآنها رؤسای اهل ضلال باشند یا دیوان گویند **رَبَّنَا** ای آفریدگار ما **هَؤُلَاءِ الَّذِينَ** اینگروه یعنی منقاد
واتباع ما آنانند که **أَغْوَيْنَا** گمراه کردیم ایشانرا **أَغْوَيْنَاهُمْ كَمَا غَوَيْنَا** استینافست برای بیان آنکه ایشان
باختیار خود همچنانکه گمراه بودند وقطع نظر نکردند در ادله عقلی ونصایح رسولان وکتب منزله مملو بود بوعد
ووعید ومواعد وزجر وصارف ایشان از تمرد وابای ایشان بایمان وعجز ووسوسه وخواندن ما ایشانرا بضلالت تابع
ما شدند باختیار خود اکنون **تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ** تبرا کردیم بسوی تو از ایشان واز آنچه ایشان اختیار کردند برونق هوای
خود از کفر وطغیان **مَا كَانُوا** نبودند بحسب واقع **إِيَّانَا يَعْبُدُونَ** که ما را پرستنده باشند بلکه پرستش هوای
فاسد ورایهای باطل خود کردند وپیروی نفس خود نمودند **وَقِيلَ ادْعُوا** وگویند کافرانرا که بخوانید **شُرَكَاءَكُمْ**
انبازان خود را یعنی آنانرا که شریک ما ساختید از بتان وغیر آن تا عذاب از شما دفع کنند **فَدَعَوْهُمْ** پس بخوانند
ایشانرا از فرط حیرت ویا با امید نصرت **فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ** در اجابت نکنند مر ایشانرا بجهت عجز از اجابت ونصرت
وَرَأَوُا الْعَذَابَ وبه بینند تابعان ومتبوعان عذاب لازم خود **لَوْ أَنَّهُمْ** اگر آنکه ایشان **كَانُوا يَهْتَدُونَ**
بودندی که راه یافتندی بوجهی از وجوه حیله دفع عذاب از خود میکردند بسبب آن ولیکن نتوانند وراه نیابند یا آن
ویا اگر مهتدی می بودند بحق آن عذاب را مشاهده نمیکردند **وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ** ویاد کن روزی را که یاد کند اهل تکذیب را
فَيَقُولُ پس گوید بر وجه تقریع وتوبیخ **مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ** چه جواب دادید فرستادگان را یعنی شما را دعوت
کردند بحق **فَعَمِيَتْ** پس پوشیده شود **عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ يَوْمَئِذٍ** بر خود از هول وهیبت آن روز مشاهده

لا قیه

کم

عذاب نازل شد که چه گویند فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ پس ایشان نپرسند از یکدیگر که چه جواب گوییم چه همه ایشان واله و متحیر
مانده باشند یا از غایت دهشت و حیرت پروای پرسش نکنند و بعد از ذکر حال کفار بیان حال تائبان میکند که فَأَمَّا مَنْ تَابَ
پس اما آنکه توبه کرد از شرک وَآمَنَ و گروید بخدا و رسول وَعَمِلَ صَالِحًا و کرد کردار شایسته فَعَسَى أَنْ يَكُونَ پس امید
که باشد مِنَ الْمُفْلِحِينَ از رستگاران و بوقت سوال از جواب فرو نماند که عسی با آنکه مومن تایب صالح مجزوم الفلاح و
مستحق الفوز است بجهت آنست که تا میان خوف و رجا باشد و بعمل صالح خود مغرور نشود دیگر آنکه عسی از جانب خدای تعالی
در جمیع قرآن بمعنی وجوب آورده اند که صنادید قریش طعن میزدند که خدای تعالی چرا محمد را برای نبوت اختیار کرده با یتیمی که چه
منصبی عالی بزرگان از اهل مکه و طایف رسیدی حق تعالی در جواب ایشان فرمود وَرَبُّكَ و پروردگار تو يَخْلُقُ می آفریند
مَا يَشَاءُ آنچه میخواهد بروجه مصلحت و حکمت وَيَخْتَارُ و برمیگزیند برای رسالت هر که میخواهد مَا كَانَ
لَهُمُ الْخِيَرَةُ نیست و نباشد مر کافران چون ولید بن مغیره و سایر طاغیان اختیاری در آن یعنی ایشان را نرسد که برای
نبوت کسی را برگزینند چه زمام اختیار در قبضه قدرت قادر مختار است هر که را مصلحت بیند و حکمت او مقتضی آن باشد رسالت
دهد و هر که را مصلحت تقاضای آن نکند این رتبه ارجمند ندهد و گویند معنی آنست که اختیار میکند آنچه برای ایشان از
خیر و صلاح است در آن سُبْحَانَ اللَّهِ منزه و مبراست خدا از آنکه کسی بالای اختیار او اختیاری باشد و او را شریکی و منازعی
در خلق که اختیاری باشد و جرعت نماید بر او در اختیار کردن آنچه او سبحانه اختیار نفرموده وَتَعَالَى و بلند و برتر و بر
تر است عَمَّا يُشْرِكُونَ از مشارکت آنچه شریک می آورند بوی بت پرستان و شریک وی میگیرند بعد از آن اقامت حجت
میفرماید بر صحت اختیار خود بقوله وَرَبُّكَ يَعْلَمُ و آفریدگار تو میداند مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ آنچه میپوشند سینهای
ایشان را یعنی آنچه نهان میدارند از عداوت پیغمبر و کینه مومنان وَمَا يُعْلِنُونَ و آنچه آشکار میسازند از طعن در
نبوة و تکذیب قرآن و چون خبیر و عالم بباطن و ظاهر بندگان نیست پس منفرد خواهد بود در خلق و اختیار و مبرا از
شریک و منازع در آن پس بجهت تاکید این معنی میفرماید که وَهُوَ اللَّهُ و اوست خدای مستحق عبادت لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ
هیچ معبودی سزاوار نیست مگر او لَهُ الْحَمْدُ مر اوراست ستایش و ثنا و حمد و مدح فِي الْأُولَى وَالْآخِرَةِ و در دنیا
و در آن سرای زیرا که مولی نعم عاجل و آجل شده کان اوست و نه غیر او و لهذا اهل ایمان همچنانکه در دنیا حامد او بوده و
شاکر در آخرت نیز حامد او خواهند بود وَلَهُ الْحُكْمُ و مر اوراست کارگزاری و فرمان روایی وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ و بسوی
جزای او باز گردانیده خواهید شد در روز نشور و هر را بروفق عمل جزا خواهد داد بعد از آن بیان توحید خود میکند که قُلْ
بگو ای محمد منکران توحید و قدرت را أَرَأَيْتُمْ آیا می بینید و میدانید اینرا اگر إِنْ جَعَلَ اللَّهُ اگر گرداند خدای عَلَيْكُمُ
اللَّيْلَ بر شما شب را سَرْمَدًا پاینده إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز رستخیز یا آنکه آفتاب در زیر زمین ساکن گرداند و یا در
حوالی افق حرکت دهد مَنْ إِلَهٌ کیست خدای غَيْرُ اللَّهِ بجز از خدای بحق که از روی قدرت يَأْتِيكُمْ بِضِيَاءٍ بیاورد
برای شما روشنی را یعنی روز را روشن کرده اند که در آن بطلب معیشت مشغول شوید أَفَلَا تَسْمَعُونَ آیا پس نمی شنوید موعظه
را بگوش تدبر و عبرت یعنی از این علامت قدرت متذکر شده بوحدانیت و قدرت او معترف شوید قُلْ أَرَأَيْتُمْ بگو

حجتی چند درین که إِنْ جَعَلَ اللَّهُ که سازد خدا عَلَيْكُمُ النَّهَارَ بر شما روز را سَرْمَدًا و باقی و پاینده إِلَى
يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز رستخیز یا آنکه آفتاب را در وسط السماء برآورد و بدارد و یا بر مدار فوق ارضین او را حرکت
در آورد مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ کیست خدای بجز خدای بحق که الله است يَأْتِيكُمْ بِلَيْلٍ بیارد برای شما شب را تَسْكُنُونَ
فِيهِ تا آرام گیرند در شب از تعب اشتغال اعمال استراحت کنید در آن أَفَلَا تُبْصِرُونَ آیا نمی بینید آثار قدرت را بدیده
تفکر و استبصار وَمِنْ رَحْمَتِهِ و از بخشایش واسعه او آنست که جَعَلَ لَكُمُ بیافرید برای شما اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ
شب و روز را لِتَسْكُنُوا فِيهِ تا آرام گیرید در شب وَلِتَبْتَغُوا و تا بجویید در روز بانواع مکاسب مِنْ فَضْلِهِ
از روزی که بفضل خود مقرر فرموده نه باستحقاق سابق که شما را بوده وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ و شاید که شما سپاس
داری کنید خدای را بر نعمت روز و شب و در آخرت چون کلفت و محنت کسب مفقود است پس اینجا شب نخواهد بود تا
بآن احتیاج افتد وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ یاد کن روزی را که ندا کند خدای مر بت پرستان را فَيَقُولُ پس گوید بایشان بر وجه
توبیخ أَيْنَ شُرَكَائِيَ کجااند انبازان من الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ آنانکه بودند که گمان میبردید که شریک منند تکرار
ذکر ندا مر مشرکان را بجهت توبیخ بعد از توبیخ است وَنَزَعْنَا و بیرون آوریم مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ از هر گروهی شَهِيدًا
گواهی بر کفار که در ایشان یعنی پیغمبران ایشان را حاضر کنیم در محکمه قیامت تا گواهی دهند بر شرک و ضلال ایشان
فَقُلْنَا پس گوییم اهل شرک را که هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ بیارید حجتی که داشتید بر شرک و تکذیب فَعَلِمُوا پس
بدانند آنهنگام أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ آنکه راست گفتار و با عبادت و توحید و با حجت مر خدای راست وَضَلَّ عَنْهُمْ
و گم کرده از ایشان و نابود و ضایع شود مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ آنچه بودند که بر می بافتند از کذب و سایر تخیلات
باطل یا امید شفاعت که بتان داشتند و چون حق تعالی افتتاح این سوره بقصه موسی و فرعون فرموده اختتام آن بقصه
قارون کرد که از قوم موسی بود و فرمود إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى بدرستیکه قارون بود از قوم موسی
از ثعلبی نقل است که وی عم موسی بوده و نزد جمعی دیگر خواهر زاده وی و بروایت عطا از ابن عباس پسر خاله او و این قول
از ابو عبدالله منقولست و بروایت ابن جریج پسر عم موسی بوده چه پدر قارون یصهر بن قاهث است و پدر موسی عمران
بن قاهث است از اولاد لاوی بن یعقوب و قارون را از غایت خوبی صورت و زیبایی طلعت منور خدا خواندندی و در
قرائت تورات اقرا از همه بنی اسرائیل بوده و یکی از سبعین مختار او است ایمان بموسی آورده و در زمان فقر و احتیاج مردی متواضع
و متخلق بود و گویند که وی بظاهر ایمان آورده بود و بباطن مانند سامری کافر بود حق تعالی خواست کار او را ممتحن سازد یا
نفاق تا کفر او بر عالمیان ظاهر گردد پس او را بوسیله کثرت مال و جاه امتحان کرد فَبَغَى پس ستم کرد و فزونی جست و
تکبر نمود عَلَيْهِمْ بر قوم موسی و خواست که همه در تحت حکم او باشند و بروایت سعد بن مسیب از ابن عباس او عامل
فرعون بود و در زمان او بر بنی اسرائیل ستم میکرد و عطا گفته که بر جهت تکبر بر بنی اسرائیل جامها را یک شبر دراز تر از
ایشان پوشیده و منشاء آن کثرت کنوز او بود همچنانکه میفرماید وَآتَيْنَاهُ و عطا کردیم او را مِنَ الْكُنُوزِ از گنجها

ذخیره نهاده و ملطهای فراهم آورده و بربالای یکدیگر نهاده ما آنچیزی یعنی آن مقداری که کثرت وفور آن بر وجهی بود
إِنَّ مَفَاتِحَهُ بدرستی که کلیدهای آن در حین برداشتن لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ هر آینه رنج می آورد بگروهی بسیار از
مردمان أُولِي الْقُوَّةِ که خداوندان توانایی بودند از عطا منقولست که مراد بعصبه اینجا چهل مرد توانا بود که
کلیدهای کنوز او میکشیدند و در کشف الاسرار آورده که شصت استر کلیدهای خزاین او میکشیدند هر خزینه را مفتاح
بود از اصبعی زیاده نبود و از پوست حیوانات ساخته بودند تا سبک باشد و از خیثمه مرویست که در انجیل واقع شده
که کلیدهای گنج قارون بر شصت استر نهادندی و هر کجا که رفتی با خود ببردی و ثعلبی گفته که مراد از مفاتح او عبد مال آن و
چهار هزار انبان بوده پر از طلا و نقره و قول اول اکثر واشهر است و هم تقدیر میفرماید که یاد کن ای محمد إِذْ قَالَ لَهُ
قَوْمُهُ چون گفتند مر او را قوم او یعنی مومنانی که با او بودند بطریق نصیحت که ای قارون لَا تَفْرَحْ شادی
مکن بمال دنیا و بآن مغرور مشو و تکبر مورز و ناسپاسی مکن إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدا لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ
دوست نمیدارد فرح کنندگان را بدنیا بر وجه غرور و ناسپاسی چه آن مبغوض حق است و محبت آن و اعتزاز
او موجب دوری از رحمت و مانع سازگاری کار آخرت وَابْتَغِ و بجوی و بدست آر فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ
در آنچه عطا کرده است ترا آن خدای از غنا و توانگری الدَّارَ الْآخِرَةَ سرای دیگر را یعنی صرف کن اموال خود را
در راه خدا و آن را وسیله حصول آن جهانی گردان چه مقصود از آن ایتست که متوصل شوند بان برسیدن بدرجات
باقیه آخرت وَلَا تَنْسَ و فراموش مکن نَصِيبَكَ بهره خود را مِنَ الدُّنْيَا از مال دنیا که آن تحصیل آخرت است
بآن و یا نصیب تو در وقت رحلت از این جهان که کفنی بیش نخواهی برد پس از آن حال بر اندیش و بمال دنیا مغرور مشو
و یا بانقدار مالی که ترا کفاف باشد اکتفا کن و از امیر المومنین علی ع مرویست که فرمود نصیب خود را فراموش مکن از صحت
و قوت و جوانی و نشاط و توانگری و بدین آلات طلب آخرت کن وَأَحْسِنْ و نیکویی نما به بندگان خدا كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ
إِلَيْكَ همچنانکه نیکویی کرده خدای و نعمت فرستاده بسوی تو و یا شکر و طاعت او را نیکو بجا آور همچنانکه او بجا آورد انعام
در حق تو نیکویی کرده وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ و مجوی تباه کاری و بیدادگری و تکبر و ظلم و معاصی فِي الْأَرْضِ در زمین
إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدا لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ دوست نمیدارد فساد کنندگان را که در دنیا تفاخر و تعظم کنند و افعال
سیئه از ایشان بظهور رسد قارون بعد از استماع این نصیحت جهت جاهلیت او استبداد با فرط قَالَ گفت در جواب که إِنَّمَا
أُوتِيتُهُ جز این نیست که داده شده ام این مال یعنی این را بمن داده اند عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي بر حالی که دانائی ام که نزد منست
یعنی علم توریة چه من اعلم بنی اسرائیل ام و بجهت آن مرا بدیشان تفضیل داده اند و مستحق تفوق شده ام بر ایشان بجاه و مال
و یا علم تجارت و دهقانی و سایر مکاسب و بسبب آن اموال نزد من جمع شده و یا دانا ام بگنجهای یوسف صدیق که آن را در شام
و گویند مراد علم کیمیاست که موسی علیه السلام خود آموخته بود و او قارون را آن تعلیم داده و از سعید بن مسیب نقلست
موسی علم کیمیا میدانست ثلث آن را بیوشع بن نون آموخته بود و ثلث دیگر را بکالوت بن یوقنا و ثلثی دیگر را بقارون

و هر یک در صنعت ناتمام بودند قارون ایشان را بفریفت و آن دو ثلث را از ایشان بیاموخت و چون این صنعت با او
تمام شد مالی عظیم حاصل کرد و بعد از آن حق تعالی از روی تعجب و توبیخ و اعتراض و بقوت و کثرت مال خود میفرماید
أَوَلَمْ يَعْلَمْ آیا ندانست قارون یعنی دانسته چه در توریت خوانده و از مورخان شنیده أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای قَدْ
أَهْلَكَ بتحقیق که هلاک کرده است مِنْ قَبْلِهِ پیش از قارون مِنَ الْقُرُونِ از اهل روزگارها مَنْ
هُوَ کسی را که او أَشَدُّ مِنْهُ سخت‌تر بود از قارون قُوَّةً از روی توانایی وَأَكْثَرُ جَمْعًا و بیشتر از روی جمع مال
مانند قوم عاد و ثمود و مخلص سخن آنکه چرا قارون بقوة و بطش و کثرت مال مغرور میگردد و حال آنکه ما
کسانی را که از وی قوی‌تر و غنی‌تر بودند هلاک کرده ایم وَلَا يُسْأَلُ و پرسیده نخواهد شد عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ
از گناهان خود گناهکاران یعنی مشرکان چه ایشان را بسیمای خواهند شناخت که يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ یا ایشان را سؤال استعلام
نخواهند کرد چه حق تعالی بر آن مطلع است و یا سؤال و یا معاینه نخواهد بود زیرا که بحساب بدوزخ خواهند رفت و نظیر آیت
قوله تعالی فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ اما قوله فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ مراد از این سؤال توبیخ است نه سؤال
استعلام حاصل که حق تعالی باین آیه تهدید قارون فرموده باینکه حق تعالی مطلع است بذنوب جمیع مجرمان و احتیاج ندارد
بسؤال کردن از آن و استعلام از ایشان و او قادر است بر معاقبه همه ایشان و اشیا فَخَرَجَ پس بیرون آمد قارون بروز شنبه
عَلَى قَوْمِهِ بر گروه خود فِي زِينَتِهِ در آرایش خود بر استر سفید که زین زرین داشت نشسته و جامه ارغوانی در بر
و چهار هزار کس با او بهمین صفت سوار شده و در کشاف آورده که نود هزار کس همه جامهای معصفر داشتند با وی بر نشسته
و مردم پیش از آن رنگ معصفر ندیده بودند و در موضح آورده اند که هزار جاریه با وی بود بر استران سفید با زین
زرین و جامه ارغوانی با حلی و مذهب و موزهای سفید و بروایتی دیگر جامهای کتان و [illegible] و دیبای احمر بود از جانب
راست او سیصد غلام و از جانب چپ او سیصد کنیز با جامهای حلی و دیبای چون بدین زینت در میان قوم در آمد قَالَ
الَّذِينَ گفت آنانکه يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا میخواستند زندگانی دنیا را و بدان راغب بودند از کفار و منافقان
و ضعفای اسلام و نزد مجاهد مومنان بودند که بجهت آرزوی خیرات و مبرات و انفاق بر وجه قربت گفتند يَا لَيْتَ
لَنَا ای قوم کاشکی بودی ما را از مال مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ مانند آنچه داده شده است بقارون نه بعین بجهت
تحرز از حسد إِنَّهُ بدرستی که او لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ هر آینه خداوند بهره بزرگست از دنیا وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا
الْعِلْمَ گفتند متمنیان را آنانکه داده شده اند دانش باحوال آخرت و یا دانایان برکت قناعت و [illegible] توحید چون یوشع و اصحاب
او وَيْلَكُمْ وای بر شما ای طالبان دنیا ثَوَابُ اللَّهِ پاداش خدای در آخرت خَيْرٌ بهتر است از مالهای دنیا لِمَنْ آمَنَ
مر کسی را که بگرود بخدا و پیغمبر او وَعَمِلَ صَالِحًا و بکند کردار ستوده وَلَا يُلَقَّاهَا و پیش آورده نشوند این کلمه را
که علما گفتند یعنی توفیق داده نشوند باینکه این کلمه را در دل و زبان خود تلقی نمایند و فرا گیرند إِلَّا الصَّابِرُونَ عشر
مگر صبر کنندگان که بر طاعت و از معصیت شکیبا باشند و بقلیل دنیا از کثیر آن مستغنی گردند آورده اند که موسی بعد از
غرق شدن قبطیان رسالت و [illegible] و آن بهرون داد بعد از آن هم که قربانی بودی بهرون دادی تا کار او

برمذبح فسادی آتشی پامدی و او را بوختی قارون بر موسی و هرون حسد برد چنانکه روزی بموسی گفت که تو رسالت بردی
و مذبح و قربان بهرون دادی و من برین منصب صبر کنم موسی گفت این در دست من نیست بخدا تعلق دارد و بهر که
خواهد دهد پس او دایم در صدد ایذای موسی و اتباع او بود و موسی با او مدارا میفرمود جهت علاقه خویشی و هر روز طغیان
او بیشتر میشود تا وقتی که حکم زکوة نازل گشت بآن که عشر یا ربع مال بدهند موسی بقارون گفت که حق تعالی زکوة مال بر کسانی
واجب کردانیده زکوة میباید داد گفت اینکه تو میگویی مبلغی عظیم میشود و من آنرا نتوانم دادن حق تعالی بموسی وحی فرستاد
که ای موسی قارون اندک و بسیار نخواهد داد اما بطریق الزام حجت بر او با او مساهلت کن موسی گفت من از تو حد کفت
مقرر چیزی کمتر قبول کنم پس فرمود که از هزار دینار یک دینار بده و از هزار درهم یک درهم و از هزار گوسفند یک گوسفند
در آن اندیشه کنم و جواب بگویم این را نیز حساب کرد مبلغی عظیم برآمد و حسد را بر او که فرا رسانی باین نیز نشد و جمعی از
بنی اسرائیل را طلبید و گفت هر چه موسی گفت فرمان بردید این زمان میخواهد که مالهای ما از ما بستاند و ما را درویش سازد
رای شما چیست گفتند تو مهتر مایی صلاح صلاح تست گفت میخواهم که او را در میان قوم رسوا سازم تا دیگر کسی سخن او را نشنود بلکه
نوعی کنم که کشته شود پس زنی فاجره را که در تیراه آورده که نام او سبرا بود بطلبید و دو همیان زر بوی داد و مقرر کرد که در مجمع حاضر
و عالم علم کرده و اقرار کند که موسی با وی زنا کرده روز دیگر که موسی در مجمع بنی اسرائیل وعظ میفرمود و بیان اوامر و نواهی میفرمود
و میگفت که هر که دزدی کند دستش ببریم و هر که قذف کند پیکان اهی را حدش بزنیم و هر که زنا کند اگر غیر محصن است تازیانه اش بزنیم و
اگر محصنست سنگسار کنیم قارون بپای خواست و گفت یا موسی اگر همه تو باشی گفت آری اگر همه من باشم قارون گفت بنی اسرائیل گمان
میبرند که تو با فلان زن فاجره زنا کرده فرمود معاذ الله او را حاضر کنید سبرا بمجمع درآمد موسی گفت ای زن ترا سوگند میدهم
بخدایی که دریا بشکافت و توریة فرو فرستاد که آنچه راستست بگوی زن را هیبت الهی دریافت و با خود اندیشه کرد که اگر دروغ
گویم و نسبت زنا بوی دهم بعقوبات دنیا و آخرت گرفتار شوم و اگر راست گویم و از گناه گذشته توبه کنم خدای بر من رحمت
کند و از سر گناه من گذرد و بجهت آنکه پیغمبر او را ازین تهمت خلاص کرده باشم مراتب مثوبات عظیم ارزانی فرماید پس برآورد
و گفت یا کلیم الله قارون دو خریطه زر برشوه بمن داده تا در باره تو افتری کنم و من با وجود گناهکاری و روسیاهی
چگونه پسندم که بر تو تهمت کنم و اینک دو همیان زر مهر قارون یا منت بنی اسرائیل مهر قارون دیدند مکر وی بر ایشان ظاهر گشت
موسی بگریه در افتاد و روی بر خاک نهاد و شکایت قارون بحضرت عزت عرض نمود و گفت الهی ان کنت رسولک
فاغضب لی ای بار خدایا اگر من پیغمبر توام برای من بر وی غضب کن جبرئیل نازل گشت که حق تعالی میفرماید که زمین را فرمان تو
کردیم باو امر کن آنچه میخواهی پس موسی روی بنی اسرائیل کرد و گفت ای قوم من بقارون مبعوثم چنانکه بفرعون بودم هر که با
قارونست باید که بجای خود قرار گیرد و با وی باشد و هر که با منست از وی دور شود و همه بنی اسرائیل بیکبار کناره گرفتند و از او
فرار نمودند الا دو تن که با وی بود تا آنگاه موسی بزمین خطاب کرد که یا ارض خذیهم ای زمین بگیر ایشانرا زمین پایهای ایشانرا تا بکعب
فرو برد و ایشان آغاز تضرع کرده امان خواستند بجایی نرسید دیگر باره گفت یا ارض خذیهم تا بمیان فرو رفتند و ایشان
در تضرع افزودند موسی التفاتی بآن نکرد دیگر باره گفت خذیهم تا بگردن فرو رفتند ایشان استغاثه و زاری بجد و فها

رسانیده گفتند ای موسی بحق قرابتی که با هم داریم که با ما رحم کن موسی بجهت فرط غضب و حدة و شدة خشم از استغاثه
ایشان متاثر نشد و باز بزمین امر کرد که خذیهم زمین همه ایشانرا فرو برد و در اکثر تفاسیر هست که حضرت عزت بموسی
خطاب کرد که هفتاد بار قارون و یاران او از تو فریاد خواستند و توبه فریاد ایشان نرسیدی و اصلا رحم نکردی
بعزت و جلال من که اگر یکنوبت مرا بخواندندی اجابت کردمی القصه چون قارون بزمین فرو رفت بنی اسرائیل
با یکدیگر گفتند که موسی دعا کرد تا قارون بزمین فرو رفت که همه کنوز و امتعه او را بتصرف نماید موسی چون این سخن
بشنید از خدای تعالی استدعا کرد تا حق سبحانه و تعالی سرا و گنج و خانهای او را نیز بزمین فرو برد کما قال الله تعالی فخسفنا
پس فرو بردیم به و بداره الارض قارون را و سرای او را بزمین صاحب لباب آورده که هر روز قارون مطعون
قامت خود با خانه و مال بزمین فرو میبرد و تا نفخ صور بآخر زمین هفتم خواهد رسید فما کان له پس نبود مر
قارون را من فئة هیچ گروهی از یاران وی که در آن وقت ینصرونه یاری کردندی او را در منع عذاب من
دون الله بجز از خدای تعالی و ما کان من المنتصرین و نبود از انتقام کشیدگان بر موسی و یاری منع کنندگان
از عذاب یعنی نه کسی عذاب از قارون باز داشت و نه خود توانست باز داشتن از خود و اصبح الذین تمنوا
و بامداد کردند آنانکه آرزو بردند مکانه منزلت و جاه او را بالامس و بروز پیشین یعنی آنها که قبل از خسف بر
مال و جاه قارون آرزو میبردند و میگفتند یا لیت لنا مثل ما اوتی قارون بعد از خسف از آن پشیمان شدند
و روی بصلاح آورده یقولون میگفتند هر یک با دیگری ویکان الله چه مانندست بصواب دور
از خطا اینکه خدای یبسط الرزق گشاده میکرد الله روزی را لمن یشاء برای هر که میخواهد من عباده
از بندگان خود بمقتضای ارادت و حکمت ویقدر و تنگ میسازد آنرا بر هر که میخواهد بمقتضای مشیت و
مصلحت لولا ان من الله علینا اگر نه آن بودی که خدای منت نهاد بر ما و با ندادن ما از زخارف و امتعه
دنیویه آنچه ممتاز بود لخسف بنا هر آینه فرو بردی ما را بزمین و حفظ بصیغه معلوم خوانده یعنی
خدای ما را بزمین فرو برده ویکانه چه میماید این بصواب او لا یفلح الکافرون رستگاری نمی یابند ناگرویدگان
یا کافر نعمتان تلک الدار الاخرة آن سرای دیگر که خبر آن شنیده و وصف آن بتو رسیده نجعلها ساختیم
و مهیا کردانیده آنرا للذین برای آنانکه ایشان لا یریدون علوا نمیخواهند برتری و تکبر را فی الارض در
زمین بر وجه غلبه و قهر آن ولا فسادا و نه تباه کاری از روی ستم بر انسان همچنانکه فرعون و قارون خواستند
والعاقبة و سرانجام نیکو للمتقین پرهیزکاران راست که از معاصی حذر کنند و بطاعت خدا قیام نمایند
از امیر المؤمنین روایتست که هر که خواهد که دوال نعلین وی بهتر از دوال نعلین صاحبش باشد در آیه تلک الدار
الاخرة الی آخر داخلست من جاء بالحسنة هر که بیاید بخصلتی نیکو یا معرفتی بتوحید یا طاعتی بجا آورده
در دنیا فله خیر منها پس مر اوراست ثواب نیکوتر و بهتر از آن خصلت یا معرفت یا طاعة در آخرة که نعیم ابدی
جنت ومن جاء بالسیئة و هر که بیاید ببدیی چون شرک و تکذیب و غیر آن و اقدام نماید بدان فلا

يُجْزَى الَّذِينَ جزا داده نشوند آنانکه عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ کرده اند بعمل بد إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ مگر مثل آنچه بودند در دنیا که میکردند خلاصه معنی آنکه ثواب حسنه بهتر از آن حسنه خواهد بود و پاداش سیئه مثل آورده اند که حضرت رسالت صلعم در وقت هجرت بجحفه رسید شوق حرم کعبه معظمه و آرزوی مولد در باطن مبارکش ظاهر گشت جبرئیل آمد و گفت ای محمد خداوند ترا سلام میرساند و میگوید اندوهناک مباش بمفارقت از مکه که من ترا با فتح و اکرام و اعزاز هر چه تمامتر بمکه در آورم و این آیه برو نازل ساخت إِنَّ الَّذِي فَرَضَ بدرستی که آنکه فرض کرده است عَلَيْكَ الْقُرْآنَ بر تو تلاوت و تبلیغ قرآن و عمل آن لَرَادُّكَ هر آینه باز گرداننده است ترا إِلَى مَعَادٍ بجای بازگشت یعنی مکه و بعضی مراد بمعاد آخرت یعنی بعد از عمل بقرآن و تحمل مشقت بر تبلیغ رسالت و اتیان بطاعت ترا بعد از موت بمرجعی رساند که هیچ بشری مانند آن مرجع نداشته باشند و چون حق تعالی حضرت رسالت را وعده نمود بمعاد امر فرمود او را بآنکه قُلْ بگو ای محمد رَبِّي پروردگار من أَعْلَمُ داناتر است مَنْ جَاءَ بِالْهُدَى بکسی که آورد راه راست طریق مستقیم که توحید و قرآنست و بهر چه مستحق آنست در معاد از ثواب و نصرت و فتح مراد حضرت رسالت است وَمَنْ هُوَ و بآنکه او فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی هویداست و بآنچه مستحق آنست در معاد از عذاب و اذلال مراد مشرکان مکه اند وَمَا كُنْتَ تَرْجُو و نبودی تو که امید میداشتی یعنی هرگز امید نداشتی أَنْ يُلْقَى إِلَيْكَ الْكِتَابُ آنکه القا کرده شود بتو و منزل کرده داین کتاب که قرآنست إِلَّا رَحْمَةً لیکن القا آن کردیم بتو بجهت بخشش و نعمتی مِنْ رَبِّكَ از آفریدگار تو همچنانکه القای این کتاب کردیم بتو در حالی که امید بآن نداشتی و در دل تو نمیگذشت که اگر بر تو فرود آید همچنین زود باشد که ترا باز گردانیم بمعاد که فتح و نصرت مکه است و یا مثوبت عظیم در انشاء آخرت و چون چنین است فَلَا تَكُونَنَّ ظَهِيرًا پس مباش هرگز پشت و یاری دهنده لِلْكَافِرِينَ مر کافران را بآنکه مدارا کنی و مداهنت نمایی با ایشان و اجابت ملتمسات ایشان کنی در قول و فعل شنیع وَلَا يَصُدُّنَّكَ و باید که قرآن باز ندارند ترا عَنْ آيَاتِ اللَّهِ از خواندن آیتهای خدای تعالی و عمل کردن بآن بَعْدَ إِذْ أُنْزِلَتْ إِلَيْكَ پس از آنکه فرود آمده است بتو وَادْعُ إِلَى رَبِّكَ و بخوان بسوی عبادت پرستش پروردگار خود و توحید او وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ و مباش از جمله شریک آرندگان بمساعدت ایشان و مساهلت و مسامحت با ایشان ظاهر خطاب با حضرت است و مراد امت اند وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ و مخوان با خدای بحق خدایان دیگر را لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نیست هیچ خدایی سزاوار پرستش کردن و خواندن مگر او كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ همه چیز فانی و نیست شونده إِلَّا وَجْهَهُ مگر ذات او سبحانه چه ما عدای او ممکن است فی ذاته هالک و معدوم است و یا آنکه همه عملها باطل است مگر عملی که بجهت الله و قربة الی الله باشد و تعبیر ذات بوجه در کلام عرب بسیار است لَهُ الْحُكْمُ مر او راست فرمان روایی و قضای نافذ در جمیع مخلوقات چه حکم عقلیت بتقدیر اوست در عقول و اکر شرعیت با نزال وحی بر رسول وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ و بسوی او باز گردیده شوید بحشر یعنی برای مکافات حسنات و سیئات

باز گردیده خواهید شد و محققان گفته اند که چون موجد حقیقی نیست مگر حق تعالی پس ما سوای او فانی باشند از روی حقیقت و حکم و فرمان مخصوص

سُورَةُ الْعَنْكَبُوتِ تِسْعٌ بر او وَسِتُّونَ آيَة

ابی بن کعب از سید عالم صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سوره عنکبوت قراءت کند حق تعالی او را بعدد هر مومن و منافق که بوده است و هست و خواهد بود ده حسنه کرامت فرماید و ابو بصیر از ابو عبد الله علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمود که هر که سوره عنکبوت و روم قراءت کند در شب بیست و سیم ماه رمضان بخدا سوگند که او از اهل بهشت باشد و کلا استثنی میکویم یعنی قول ان شاء الله بلکه از روی جزم این حکم میکنم و نمیترسم از آنکه حق تعالی در این سوگند با من مواخذه نماید و بدرستی که این هر دو سوره را نزد حق تعالی شانی عظیم و مکانتی جلیل است و بآنکه حق تعالی ختم سوره القصص نمود بذکر وعد و وعید افتتاح این سوره کرد بذکر تکلیف عبید و فرمود که

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الم نزد بعضی الف اشارت بالله و لام بلطیف و میم بمجید یعنی الله منم روی بطاعت من آر لطیف منم اخلاص در عبادت من فرو مگذار مجید منم بزرگی دیگر آن را مسلم مدار و بروایت مشهور آنست که الم یعنی انا الله اعلم است یعنی منم خدای همه چیزها او همه چیز از اشیا بر من پوشیده و پنهان نیست از قتاده و شعبی مرویست که اوایل این سوره در حق جمعی از اهل ایمان نازل شده که از مکه بیرون آمدند تا از اعقاب بمدینه هجرت نمایند مشرکان بر این مطلع شده پیش راه بر ایشان گرفتند و بعضی از ایشان بکشتند و جمعی بالضرورة باز گشتند و بمکه معاودت نمودند حق سبحانه آیه فرستاد أَحَسِبَ النَّاسُ آیا پنداشته مردمان أَنْ يُتْرَكُوا آنکه فرو گذاشته شوند أَنْ يَقُولُوا بآنکه گویند آمَنَّا ایمان آوردیم یعنی پنداشتند که بمجرد قول آمنا دست از ایشان بدارند وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ و حال آنکه ایشان آزموده نشوند و مبتلا نگردند در نفس و مال و یا ممتحن نشوند در نقص شهوات و وظایف طاعات و انواع مصایب نفسانی و ما طلب تمیز شود مومن مخلص از منافق مفسد و موحد از ملحد و ثابت در دین از مضطرب در آن تا برسند بواسطه صبر و شکیبایی بر آن بعوالی درجات بمجرد ایمان و اگر چه از سر خلوص باشد تقاضا نمیکند غیر از خلاصی از خلود در عذاب و در روایت دیگر آمده که در باره مهجع که مولای ابو عمر بود فرود آمد که روز بدر بزخم تیر عمار خضرمی شهید شد و او اول شهدای بدر بود مادر و پدر از فوت او بسیار جزع و فزع مینمودند و بروایت ابن جریح در حق عمار یاسر نازل شد که مشرکان در مکه و برا بانواع ضرر و ایذا میرسانیدند و عذاب میکردند عیاشی باسناد خود از ابو الحسن عم روایت کرده که عباس نزد امیر المومنین عم آمد و گفت یا علی مردمان بر تو بیعت کنند فرمود چگونه دیدی بر عمار آیا در قبول بیعت عباس گفت که ایشان با تو بیعت خواهند کرد فرمود فاین قول الله عز و جل پس کجاست گفتار حق تعالی الم أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ وَلَقَدْ

فتنا و بدرستی که امتحان کردیم و در فتنه انداختیم الذین من قبلهم آنان را که پیش از این بودند از مؤمنان یعنی این سوره
در هر امم واقع شده و نقد دعوی هر یکی را بر محک بلا آزموده اند پس خلاص آن توقع مدارید و در حدیث آمده
که پیش از شما جمعی را اره بر سر مینهادند و بدو نیم میکردند تا او را از دین بگردانند نتوانستند و بعضی را بشانهای آهنین
گوشت و پوست از استخوان ایشان بر میکندند تا از دین برگردند بر نمیگشتند فلیعلمن الله الذین صدقوا
پس هر آینه بداند خدای بجهت ابتلا و امتحان آنانکه راست گفتند در دعوی ایمان ولیعلمن الکاذبین و بداند
دروغ گویان را در دعوی ایمان چون علم ذاتیست و جمیع معلومات ازلا و ابدا نزد او علی السویه است پس مراد از علم
لازم آنست که تمیز است میان حق و باطل یعنی تا تمیز سازد خدا مؤمن را از کافر و مجازات دهد هر یکی را بر وفق اعتقاد
و معنی آنست که تا علم خدا بوجود مؤمن و کافر تعلق گیرد و معلوم است که خدا معدوم را بعنوان عدم داند تا موجود نشود
وی را بعنوان وجود نداند ام حسب الذین بلکه می پندارند آنانکه یعملون السیئات میکنند بدیها از
کفر و معاصی ان یسبقونا آنکه پیشی گیرند از ما و عذاب ما در گذرند و ما نتوانیم که ایشان را بر بدی اعمال جزا دهیم
نه چنین است که ایشان پنداشتند بلکه البته جزا لاحق ایشان خواهد شد مراد آنست که ایشان بجهت غفلت و قلت
فکر در عاقبت و اصرار بر معاصی مانند کسانی اند که متوقع این باشند که بر عذاب خدا سبقت نمایند و خدا را عاجز
دانند در تعذیب ساء ما یحکمون بد است آنچیزی که حکم میکنند که آن ظن فوت ایشان است از ما و عدم
لحوق عذاب ما بر ایشان من کان یرجوا هر که باشد که امید میدارد لقاء الله رسیدن بثواب خدا یعنی
بهشت پس که رجا بمعنی خوف یعنی هر که میترسد از آنکه برسد بعقاب و جزا و حساب در روز بعث پس باید که کسب طاعت کند
قبل از آمدن اجل فان اجل الله پس بدرستی که مدتی که خدا مقرر کرده برای رسیدن بثواب لآت هر آینه
آینده است و چون چنین است واجب باشد مبادرت کردن بآنکه محقق اجل و جهد و رجا مستوجب قرب و رضا
باشد و هو السمیع و اوست شنوا مر گفتار عباد را العلیم دانا بعقاید و افعال ایشان و بعد از ترغیب
بندگان در تحقیق رجا بفعل طاعت ترغیب ایشان میکند در مجاهده نفس که سبب طاعت است و میگوید که ومن
جاهد و هر که جهاد کند با هوای نفس خود بصبر و مشقت طاعت و باز ایستادن از شهوات که جهاد اکبر است و یا
با کفار که جهاد اصغر است فانما یجاهد پس جز این نیست که جهاد میکند لنفسه برای خود چه ثواب و منفعت آن
عاید است باو ان الله لغنی که بدرستی که خدای بی نیاز است عن العالمین از طاعات و مجاهدات عالمیان و
محتاج آن نیست بلکه تکلیف عباد بعبادات و مجاهدات جهت صلاح احوال ایشانست و باعث نزول رحمت واسعه
بر ایشان همچنانکه میفرماید والذین آمنوا و آنانکه گرویدند و عملوا الصالحات و کردند کارهای نیکو لنکفرن
عنهم هر آینه محو کنیم از ایشان سیئاتهم بدیهای ایشان را از کفر و معاصی بجهت ایمان و طاعت بروجهی که گویا ایشان
هرگز بدی نکرده اند و بدان راغب نشده ولنجزینهم و هر آینه پاداش دهیم ایشان را یعنی گرویدگان را احسن الذی
نیکوتر عملی را که کانوا یعملون بودند که میکردند یعنی توحید را که بهترین عمل ایشانست جزا دهیم و بعد از آن باقی اعمال

بترتیب افضل فالافضل پاداش دهیم ایشان را بیشتر و بهتر از اعمال ایشان یکی را ده و یا ده و زیاده تا هفتصد که
ایشان محتاجند و من بی نیازم آورده اند که چون سعد بن ابی وقاص اسلام آورد مادرش حمنه بنت سفیان بن امیة
بن عبد الشمس سوگند خورد که از آفتاب بسایه نروم و هیچ بدان مایه زندگی مدد یابد تناول نکنم تا بمیرم و مردمان ترا گویند
یا قاتل امه ای کشنده مادر پس یکروز نه چیزی خورد و نه آب آشامید و روز دیگر همان دستور سعد گفت ای مادر اگر
صد جان داشته باشی و بر چشم که یک یک از بدن تو مفارقت کند که من ترک دین محمد نکنم پس طعام خوردن و نخوردن
تو هر روز نزد من مساویست و بعد از آن سعد صورت حال بعرض سید کاینات رسانید آیت نازل شد ووصینا الانسان
و امر کردیم آدمی را بوالدیه بمادر و پدرش حسنا نیکو کردن بفعلی که محض خوبی باشد و بجهت فرط حسن
گویا محض حسن است فی ذاته وان جاهداک و اگر کوشش نمایند والدین و جنگ و جدل کنند با تو لتشرک بی
تا شریک آری و انباز گیری بمن ما لیس لک به علم آنچیزی را که نیست ترا بودن او با الوهیت آن دانش یعنی نبود
از نفی الوهیت بنفی علم بآن بجهت اشعار بآنکه آن چیزی که معلوم نباشد مجرد آن جایز نیست و اتباع آن بمجرد اگر
مادر و پدر ترا تکلیف کند بآنکه انباز گیری برای من چیزی را که الوهیت آن ظنی و فی الواقع الوهیت ثابت نیست چه
رسد فلا تطعهما پس فرمان مبر ایشان را که اطاعت مخلوق در معصیت جایز نیست الی مرجعکم بسوی ماست
بازگشت مجازات شما از مؤمن و کافر و نیکوکار و بدکار فانبئکم پس آگاه سازم شما را در آن وقت بما
کنتم تعملون بآنچه هستید که میکنید یعنی جزا دادن بر آن فرمان حکم از پدر خود روایت کرده و او از جد خود که
گفت از پیغمبر پرسیدم که یا رسول الله با که نیکویی کنم فرمود امک با مادر خود گفتم بعد از آن فرمود اباک بپدر خود
ثم الاقرب فالاقرب پس از آن نیکویی کن بهر که نزدیکتر باشد بتو در خویشی و آنکه از پیغمبر روایت کرد الجنة تحت
اقدام الامهات یعنی بهشت در زیر قدمهای مادران است و در حدیث قدسی آمده که من رضاه والدیه فانا عنه
راض هر که پدر و مادر از و خشنود باشد من از و خشنودم و شبهه نیست در آنکه اطاعت در چیزیست که موافق اوامر الهی
باشد نه نواهی پس در ترک امور مفروضه اطاعت ایشان نباید کرد بلکه در ترک غیر آن از امور مباحه تابع ایشان باید
شد والذین آمنوا و آنانکه ایمان آوردند بعد از کفر و عملوا الصالحات و کردند کارهای شایسته بعد
از فساد لندخلنهم هر آینه در آریم ایشان را فی الصالحین در زمره ستودگان و شایستگان از انبیا و اولیا
و شهدا و یا داخل سازیم ایشان را در مدخل صالحان که روضات جنانست بعد از بیان ذکر اخیار مؤمنین در
احوال ما لا اهل نفاق میفرماید ومن الناس و از مردمان من یقول کسیست که میگوید آمنا بالله
گرویدیم بخدا فاذا اوذی پس چون ایذا کرده شود یعنی کفره او را عذاب کنند فی الله در راه خدای یعنی
بسبب دین او جعل گرداند یعنی شمارد فتنة الناس رنج و عذاب مردم را کعذاب الله مانند عذاب
خدای ولئن جاء نصر من ربک و اگر بیاید یاری و نصرتی از نزد پروردگار تو یعنی فتحی و غنیمتی لیقولن
هر آینه گویند انا کنا معکم بدرستی که ما هستیم با شما در دین و ملت پس ما را در غنیمت شریک سازید اولیس الله

عشر

آیا نیست خدای یعنی هست باعلم داناتر از همه دانایان بما فی صدور العالمین بآنچه در سینهای عالمیانست
از صفا و اخلاص و کدورت و نفاق و کذب و شرک ولیعلمن الله و هر آینه میداند خدای الذین آمنوا
آنانکه گرویده اند بدرجه رسوخ ثبات ولیعلمن المنافقین و هر آینه میداند منافقانرا و ایشانرا
در دنیا متمیز خواهد ساخت بابتلاء و امتحان و بلاء و محنت و بلیت چون مهر دو شناخته شود همچنانکه بآتش عیار
زر و نقره معلوم میگردد بعد از امتیاز مؤمن و کافر هر یکرا فرا خور خود جزا و سزا خواهد داد و این آیه تهدید
منافقانست و دفع توهم ایشان بانکه ناجی اند از ضرر بجهت کلمه چنانچه دالست بانکه کافر باطن ایشان ظاهرست بر کسی که خدای
مالک جزاست و بجهت این عقوبت عظمی و فضیحت کبری بایشان خواهد رسانید از ابن عباس مرویست که آیه در
شان گروهی آمده که مؤمنان ایشانرا بمکه برده بودند چون صعوبت قتل و شدت حرب بدیدند مرتد شدند و ایشان
آنانند که حق تعالی در حق ایشان فرموده که والذین توفیهم الملائکة ظالمی انفسهم الآیه در لباب آورده که ابوسفیان
و امیة بن خلف حضرت رسالت و اصحاب را گفتند که از دین محدث و مخترع برگردید و طریق آبا را فرو مگذارید و اگر
در اقامت دین آبا گناهی بوده باشد ما در قیامت بر تقدیر وقوع آن شما را در زیر بار گناه نگذاریم حق تعالی آیه فرستاد
وقال الذین کفروا و گفتند آنانکه نگرویدند للذین آمنوا مر آنانرا که تصدیق کردند بخدا و رسول او
اتبعوا سبیلنا پیروی کنید راه ما را یعنی متابع کیش پدران ما باشید ولنحمل و باید که ما برداریم خطایاکم
گناهان شما را حق تعالی تکذیب قول ایشان نموده فرمود که وما هم بحاملین و نیستند آن کافران
بردارندگان من خطایاهم از گناهان مؤمنان من شیء از هیچ چیز انهم لکاذبون بدرستی که ایشان
دروغگویانند در سخن خود آنچه میگویند مطابق واقع نیست که هرگز نتوانند و قادر بران نباشند بجهت گرانی بار
گناهان خود و بار آنانی که ایشانرا گمراه کرده اند چنانکه میفرماید که ولیحملن اثقالهم و هر آینه برخواهند ~~بارهای گران خود یعنی~~
~~وزر و بال آنانرا گمراه ساخته اند بی آنکه از وزر و بال گمراه کرده شدگان چیزی کم شود~~ داشت در قیامت بارهای گناهان
خود را و اثقالا بارهای گران دیگر را مع اثقالهم با بارهای گران خود یعنی وزر و بال آنانرا که گمراه ساخته اند
بی آنکه وزر و بال گمراه کرده شدگان چیزی کم شود ولیسئلن و هر آینه سؤال کرده خواهند شد متبوعان
یوم القیامة در روز رستخیز عما کانوا یفترون از آنچه هستند که بر می بافند از اباطیل و چیزی که سبب آن
اضلال خلق میکنند و افترا و کذب که بر خدا و رسول می بندند حاصل آنست که اهل اضلال وزر ضلالت و اضلال را
هر دو بردارند بی آنکه از وزر تابعان که اضلال ایشان کرده باشند چیزی کم شود همچنانکه پیغمبر فرموده که هر که طریقه
بد در میان مردم بنهد که بآن عمل کنند پس مرورا است وزر و وبال هر که بآن عمل کند تا روز قیامت بی آنکه کم کنند از وزر
مردمان که بآن عمل کرده اند چیزی و نیز از آنحضرت مرویست که هر که دعوت کند مردمانرا براه راست مر او را باشد مزد آنانرا
که عمل کرده باشند بآن بی آنکه از مزد ایشان چیزی کم کنند و هر که بخواند مردمانرا بضلالت مر او را
باشد مانند گناهان آنانکه عمل کرده باشند بآن بی آنکه از وزر ایشان چیزی کم کنند و چون حق تعالی در ما تقدم حال مجاهدان را

بیان کرده حال کسی که برخلاف آنست در عقب آن ذکر قصه نوح نموده و بیان صبر او بر اذیت قوم و تکذیب ایشان او را در
مدة متطاوله فرموده که ولقد ارسلنا نوحا الی قومه و بدرستی که ما فرستادیم نوح را بسوی قوم او
فلبث فیهم پس درنگ کرد در میان ایشان برای دعوت براه حق الف سنة هزار سال الا خمسین عاما
مگر پنجاه سال یعنی نهصد و پنجاه سال دعوت ایشان کرد و روایتی مشهور آنست که چهل سالگی مبعوث شد بر قوم و مدت نهصد و
پنجاه سال خلقانرا بعد از دعوت فرمود و بعد از طوفان شصت سال زیست پس سن مبارکش هزار و پنجاه سال بوده
باشد و در اتحاف آورده اند که عمر او هزار و چهارصد سال بوده و صاحب عین المعانی گفته که سیصد و هفتاد سال دعوت
نموده و نهصد و پنجاه سال زیست و بروایت ابن عباس در چهل سالگی مبعوث شد و هزار سال کم پنجاه سال پیش از طوفان
دعوت کرد و از پس طوفان چندان زیست که مردم از تناکح و تناسل او بسیار شدند و ابوجعفر بابویه در کتاب نبوت آورده
که نوح را دو هزار و پانصد سال عمر بود چون وقت وفاتش نزدیک شد ملک الموت بوقت قبض روح از وی پرسید که
یا شیخ الانبیا دنیا را چگونه یافتی گفت مانند خانه که ویرا دو در باشد یکدر در آمدم و بدیگری بیرون شدم القصه نوح در مدت
مذکوره شب و روز دعوت فرموده و اصلاح قوم او در این مدت مذکوره بوی نگرویدند و متمرد شدند فاخذهم
الطوفان پس فرو گرفت آن قوم را طوفان عذاب وهم ظالمون در حالیکه ایشان ستمکار بودند بکفر در گذشتن
از طریق حق که اسلام است فانجیناه پس رهانیدیم نوح را واصحاب السفینة و یاران کشتی را یعنی هر که با
وی بود از مؤمنان و هر که با وی بود از انواع جانوران و مرویست که کسانی که با وی بودند و گرویدند هشتاد کس
بودند و گویند هفتاد و هشت کس بودند نصفی مرد و نصفی زن و بروایت محمد بن کعب ده بودند پنج مرد و پنج زن و از جمله ایشان
سام و حام و یافث بود از اولاد نوح و زنان ایشان و بروایت دیگر مرویست که پیغمبر فرمود که هشت کس بودند نوح و اهل
او و سه پسر وی و سه زن از ایشان وجعلناها و گردانیدیم کشتی را یا واقعه قوم نوح و قصه ایشان آیة للعالمین
دلالتی برای عالمیان تا بدان استدلال کنند بر صدق نوح و کفر قوم او و بیابندی که بآن متعظ شوند و تفصیل قصه نوح
در سوره هود گذشت وابراهیم و فرستادیم ابراهیم خلیل را بسوی قوم او اذ قال یاد کن چون گفت لقومه مر گروه
خود را اعبدوا الله بپرستید خدا را بوحدانیت واتقوه و بترسید از عذاب او ذلکم این عبادة و ترسکاری
خیر لکم بهتر است مر شما را از آنچه بر آنید از دین و آیین خود ان کنتم تعلمون اگر هستید که میدانید خیر را از
شر و نفع را از ضرر یعنی تمیز میتوانید کرد خیر و شر را یا اگر هستید که نظر میکنید در امور بنظر علم و درایت نه بنظر جهل و عامت
پس خواهید دانست که این بهتر است مر شما را از کیش خودتان انما تعبدون جز این نیست که می پرستید من دون
الله بجز از خدای اوثانا بتان را وتخلقون و بری بافید افکا دروغ در تسمیه آنها بآلهه و ادعای شفاعت ایشان
ان الذین تعبدون بدرستی که آنانرا که پرستش میکنید من دون الله بجز از خدای لا یملکون نمیتوانند
و قدرت ندارند لکم مر شما را رزقا روزی دادن خدای می باید که رازق بندگان باشد و چون میدانید که آلهه روزی
بشما نمیتوانند رسانید فابتغوا پس بجویید عند الله الرزق نزدیک خدای روزی را که او تواناست بر روزی

دادن بهر بندکان واعبدوه وبپرستید او را بیکانکی واشکروا له وشکر کوئید مر او را که شکر قید نعمت
عاجل است وصید نعمت آجل الیه ترجعون بسوی جزای او باز کردیده خواهید شد پس مستعد جزای او شوید
بعبادت وشکر کذاری وان تکذبوا واکر تکذیب کنید مرا در رسالت فقد کذب امم پس بتحقیق تکذیب
کرده اند رسولان خود را کروهانی من قبلکم که پیش از شما بودند ونوح وشعیب وادریس وصالح وان تکذیب ایشان
مر ان پیغمبران را ضرری نرسید بلکه آن ضرر بخود ایشان راجع شد هم در دنیی وهم در عقبی پس از تکذیب شما نیز ضرر
نخواهد رسید مکر شما را وما علی الرسول ونیست بر فرستاده کان الا البلاغ المبین مکر پیغام رسانیدن
آشکارا که مزیل شك باشد ومبین طریق حق ومن این پیغام رسانیدم اولم یروا آیا نمی بینید وحفظ یا خوانده بصیغه
غیبت یعنی آیا ندیدند امتانی که پیش از شما بودند وتکذیب بعث نمودند که کیف یبدئ الله الخلق چکونه نخست
پیدا میکند خدا آفریدکان را از ماده وغیر ماده واز نیست هست میسازد ثم یعیده پس باز کرداند ایشان را بحیوة بعد
موت همچنانکه اول بار ان ذلك بدرستی که ابدا واعاده علی الله یسیر بر خدا آسانست زیرا که در فعل آن محتاج
بهیچ چیز نیست وقادر مطلق است ودیکر هر که قادر باشد بر ابدا بدون ماده هر آینه قادر خواهد بود بر اعاده که با ماده
وکفتیم باز هم که قل سیروا بکو بقوم خود که سیر کنید فی الارض در زمین فانظروا پس بنکرید از راه تفکر و
استدلال که کیف بدأ الخلق چکونه آفرید است خدا خلقها را بر اختلاف اشکال واحوال ثم الله ینشئ
النشاة الآخرة پس خدا بدید آورد وظاهر سازد آفریدن دیکر را بعد از آفریدن اول که ابدا است چه ابدا و
اعاده در آفرینندکی از حیثیت آنکه هر یک اختراع واخراج از عدم پس هر کاه دیدید ودانستید که خالق همه ابتدا
انشاست هیچ لازم شد بر شما در اعاده وبضرورت دانستید که آنکه مبدع خلایق است میتواند که معید ایشان شود
ان الله بدرستی که خدای علی کل شیء بر همه چیزی از ابدا واعاده وسایر امور ممکنه قدیر تواناست چه ذات
او نسبت بجمیع ممکنات علی السویه است پس چون بر نشأه اول قادر است بر نشأه آخر عاجز نخواهد بود یعذب
من یشاء عذاب میکند هر کرا میخواهد بوجه عدل ویرحم من یشاء ومی بخشد بر هر که میخواهد بخشایش او
بتوبه یا از روی تفضل والیه تقلبون وبسوی او باز کردیده خواهید شد در روز جزا یعنی شما را رد خواهد کرد بعد از عشر
حیوة در آخرت که مالك نفع وضر نیست در آن الا او وکویند عذاب تخلیه است وخذلان ورحمت بتوفیق ویا بمیل دنیا و
بترك آن یا بحرص وقناعت ویا بمتابعت معصیت وملازمت شریعت ویا بتفرقه دل وجمعیت خاطر وقیل تسخیر کفتند عذاب آنست
که بنده را با خود کذاشته شود ورحمت آنکه خود متولی کار او شود وما انتم ونیستید شما ای منکران بمعجزین عاجز کنندکان
مر پروردکار خود را او از تعذیب کردن شما را فی الارض در زمین اکر خواهید که از حکم الهی وعقاب پادشاهی بکریزید و
بزمین متواری شوید نتوانید ولا فی السماء ونه در آسمان یعنی فرضا در آسمان هم عاجز کنندکان او نیستید پس مطلق
از حکم خدا وقضای او نمیتوانید که بجهت وما لکم ونیست مر شما را من دون الله بجز از خدای من ولی هیچ
دوستی که نکاه دارد شما را از بلائی که در زمین حادث شود ویا از آسمان نازل کردد ولا نصیر ونه یاری که دفع آن کند از شما

پس مغرور

پس مغرور مشوید که بتان شفاعت شما کنند ودیکر بقوم خود کفت که حق تعالی فرموده که شما بکویم والذین
کفروا وآنانکه نکرویدند بآیات الله بآیتهای خدای که دلایل وحدانیت اند ویا بکتابهای او وبمعجزات او و
لقائه وبرسیدن باو یعنی برای آخرت وبعث اولئک آن کروه یئسوا من رحمتی ناامید خواهند بود
از بخشایش من در روز قیامت واولئک وآن کروه لهم عذاب الیم مر ایشان راست عذابی دردناك یعنی بسبب
کفر دایم بعذاب الیم وعقاب جحیم کرفتار خواهند شد قتاده کفته که حق تعالی ذم قومی نموده که برحمت او امیدوار نیستند و
کفته که یئسوا من رحمتی با این مضمون نظم میان خوف ورجا بیم تا خدا چکند واحتمال دارد که از آیه وان تکذبوا تا اینجا
راجع بقریش باشد که پیغمبر ما و قریش وهدم مذهب ایشان ووعید بر بدکاری ایشان پس معنی آنست که ای قریش اکر تکذیب کنید
پیغمبر را که محمد است صلعم پس بتحقیق که قوم ابراهیم وسایر امم سابقه که قبل از شما بودند چون قوم نوح وهود وصالح تکذیب
رسل کردند وتکذیب ایشان مر پیغمبران را ضرری نرسید بلکه ضرر بایشان عاید شده وهمه مستاصل کشتند وبعذاب ابدی
پیوستند از تکذیب شما چیست مر ایشان را نیز چه زیان پس خطاب در قل سیروا فی الارض راجع بحضرت رسالت است یا اثبات توحید
وهدم شرك ووصف قدرت غالبیت او وسبحانه وایضاح حجت وبرهان بر صحت ووقوع حشر ونشر وثواب وعقاب
وبعد از آیات معترضه باز بر قصه ابراهیم رفته فرموده که چون ابراهیم قوم خود را بعبادت حق تعالی وتوحید او امر نمود و
از عبادت اوثان نهی فرمود فما کان جواب قومه پس نبود جواب قوم او بعد از منع ایشان از بت پرستی وکسر
بتان الا ان قالوا مکر آنکه کفتند بعضی از ایشان با بعضی که اقتلوه بکشید او را او حرقوه یا بسوزانید
او را پس اتفاق کرده او را در آتش افکندند بطریقی که در سوره سابقه مذکور شد فانجیه الله پس برهانید خدای
او را من النار از ضرر آتش واو را بر او سرد وباسلامت کردانید واو را نجات داد ان فی ذلك بدرستی که
در این رهانیدن لآیات مر آیتها ونشانهای قدرتست از حفظ ابراهیم وترك احتراق ورستن کل وریحان از آتش لقوم
یؤمنون مکر کروهی که میکروند چرا ایشانند که منتفع از آن ونیز او از آن نفع میکیرند وبدلایل قدرت منکر نه
وقال وکفت ابراهیم بعد از نجات از آتش انما اتخذتم جز این نیست که فرا کرفتید من دون الله بجز
از خدای اوثانا بتان را از خدایان مودة بینکم برای دوستی میان شما یعنی شما بت پرستان بیکدیکر
پیوندید وبر عبادت آنها اجتماع نمایید وبا هم الفت کیرید بسبب آن همچنانکه مردمان بر مذهبی متفق میشوند
وآن سبب مودة ومصادقت ایشان میکردد واین دوستی شما همین در دنیا خواهد بود تا حین وفات فی الحیوة
الدنیا در زندکانی دنیا ثم یوم القیمة پس روز قیامت یکفر کافر شود وبیزاری کند ومنکر کردد
بعضکم بعضی از شما که متبوع باشند ببعض مر بعضی را که از تابعانند ویلعن بعضکم ولعنت کند بعضی
از شما یعنی پیروان وارذال بعضا مر برخی را که پیشوایان وپیش روان واشرافند ومأویکم النار وبازکشت
شما همه دوزخست وما لکم ونیست شما را در آن روز من ناصرین از یاران ومددکاران که بسبب ایشان از آتش
دوزخ خلاصی یابید از قتاده نقل است که هر دوستی که در دنیاست در قیامت بعداوت مبدل کردد مکر دوستی متقیان

که دران جا باقی ماند که قوله تعالی الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین و چون ابرهیم خلیل علیه السلام حجت بر قوم لازم
ساخت قوله فآمن له لوط پس بگروید و تصدیق کرد مر او را لوط که خواهرزاده او بود و بقولی برادرزاده او بود
و اول کسی که تصدیق وی کرد او بود وقال و گفت ابرهیم او را و ساره که زن و دختر عم او بود و باو گرویده انی
مهاجر بدرستی که من هجرت کننده ام ازین قوم الی ربی بجائی که پروردگار من نام کرده است مرا انه هو العزیز
بدرستی که او غالب است نا مغلوب دشمنان نسازد و منع ضرر ایشان از من مندفع کند الحکیم دانا که امر کرده مرا
بمهاجرت نیست مگر محض صلاح من و وفق حکمت و مصلحت پس لوط و ساره باوی اتفاق کردند و از کوثی که سواد کوفه است
بحران رفتند و از آنجا بولایت شام درآمدند ابرهیم در فلسطین نزول فرمود و لوط بمؤتفکه رفت که آنرا سدوم
گویند و در کشاف آورده که ابرهیم در وقت هجرت هفتاد و پنج ساله بود و در همین سال خدای تعالی اسمعیل را بوی داد
از هاجر که کنیزک ساره بود و چون سن جناب آنحضرت بصد و دوازده رسید و بقولی صد و بیست سال
حق تعالی از ساره فرزندی بوی بخشید و او را اسحق نام نهادند چنانکه میفرماید ووهبنا له و بخشیدیم
او را در کبر سن اسحق فرزندی اسحق نام ویعقوب و نبیره که او یعقوب بود وجعلنا و کردانیدیم یعنی
وضع فرمودیم فی ذریته النبوة در فرزندان او پیغمبری را در بنی اسمعیل و بنی اسرائیل والکتاب و کتابها
یعنی توریة و انجیل و زبور و فرقان چه حق تعالی بعد از ابرهیم هیچ پیغمبری مبعوث نساخت مگر از نسل وی که جمیع
کتابها که مذکور شد بر اولاد او منزل ساخت وآتیناه اجره و دادیم او را مزد هجرت او فی الدنیا و در سرای دنیا
بانکه او را در کبر سن فرزند ارزانی داشتیم از عجوزه عقیم و بیاد ذریت طیبه او را عطا فرمودیم و کتب با ایشان کرامت نمودیم
و با او را مقبول خلق و محبوب دلهای بندگان گردانیدیم تا همه اهل ملل خود را بوی نسبت میکنند و نسب را بوی میرسانند
و بآن مفاخرت میکنند و بلکه حکم کردیم بصلوة وی با آخر دهر وانه و بدرستی که ابرهیم فی الآخرة لمن الصالحین
و در آن سرای از جمله پسندیدگان و شایستگان است یعنی از پیغمبران کامل در صلاح چون آدم و نوح ولوطا و فرستادیم
لوط را با اهل مؤتفکات اذ قال وقتی که گفت لقومه مر گروه خود را بر سبیل انکار و تعضیر انکم بدرستی که شما لتأتون
الفاحشة هر آینه می آیید بفاحشه یعنی بخصلت زشت و قبیح و بعضی ائنکم میخوانند بطریق اخبار یعنی بتحقیق که شما می آیید
بفاحشه و کاری بغایت زشت که بسبب فرط قبح و فحش آن ما سبقکم بها پیشی نگرفت بر شما بها بسبب آن فاحشه
من احد من العالمین هیچ یکی از عالمیان جهت آنکه طباع این عمل متنفر است و نفوس از این کار کاره ائنکم
لتأتون الرجال آیا شما می آیید بمردان بطریق مباشرت وتقطعون السبیل و میبرید راه را آنکه کسی
یعنی مال ایشان را میگیرید و ایشان را میکشید و یا غریبان ایشان را از روی اکراه لواطه میکنید و ایشان را با بی نام میسازید
و بدین آمد و شد راه را ترک کرده اند و راه بند شده و یا قطع میکنید سبیل نسل را که آن اتیان است بر زنان و غیر آن طریق
سلوک میکنید که مردانید یعنی در عمل اختیار مردان میکنید بر زنان وتأتون و می آیید فی نادیکم
المنکر در مجلس خود بعمل زشت یعنی شاهد یکدیگر بلواطه مشغول میشوید بر وجهی که می بینید و یا در مجلس

نضارت میکنید و از آن شرم نمیدارید و یا بانواع قبایح اقدام مینمایید که در شرع و عقل مذموم است چون دشنام
دادن و مزاح کردن بفحش و صفیر زدن و سنگ ریزه را بانگشت بیکدیگر انداختن و مهره ها را از کمانگروهه بر هم
انداختن و شرب خمر و قمار و ضرب اوتار و مزامیر و سخریت با مسافران و کشف عورت و لواطه و امثال آن از مکروهات
که منکر ده خصلت بود که در میان این امت نیز هست کندر خاییدن و انگشت باز شکستن و ازار کشاده و پیراهن
بخاییدن و سیلی زدن و کمان گروهه انداختن و سنگ زدن بر یکدیگر و هر یک کردن و صفیر زدن و چون لوط از این
قبایح سرزنش نمود و منع فما کان جواب قومه پس نبود جواب قوم وی مر او را سخن او را الا ان قالوا
مگر آنکه گفتند باوی از روی استهزا ائتنا بعذاب الله بیار بما عذاب خدا ان کنت من الصادقین
اگر هستی از راست گویان در آنکه این فعلها قبیح است و بسبب آن عذاب بر ما نازل خواهد شد چون لوط از ایشان نومید
شد دست بمناجات برداشت قال گفت رب انصرنی ای پروردگار من یاری ده مرا بانزال عذاب و قساوت و استیصال
علی القوم المفسدین بر گروه تباه کاران بابتداع فاحشه و گذاشتن این طریقه سیئه را بعد از خود یعنی اگر
آنها را مستاصل نسازی درین امر قبیح بیشتر اصرار کنند و اولاد ایشان بعد از ایشان بایشان اقتدا نموده بآن عمل
نمایند پس حق تعالی بآن اجابت دعای او مینماید بقوله ولما جاءت رسلنا و آنهنگام که آمدند فرستادگان
ما یعنی جبرئیل امین با جمعی دیگر از فرشتگان ابرهیم بالبشری بسوی ابرهیم جهت بشارت فرزند و نبیره
قالوا گفتند بوی که ای ابرهیم انا مهلکوا بدرستی که ما هلاک کنندگانیم اهل هذه القریة اهل این دیه
که سدوم است چه ایشان تکذیب برادرزاده تو کردند و از حد و حدود درگذشتن ان اهلها بدرستی که اهل آن دیه
کانوا ظالمین هستند ستمکاران بکفر و انواع منکرات قال گفت بایشان که ان فیها لوطا بدرستی که
عشر بود در آن دیه لوط است و مادام که پیغمبر در میان امت باشد عذاب بر ایشان نازل نمیشود پس چگونه عذاب بر ایشان
فرود آید قالوا گفتند بوی که نحن اعلم ما داناتریم بمن فیها بکسی که از مومن و کافر در آنجا لوط غافل نخواهیم
بود لننجینه هر آینه برهانیم او را واهله و کسان او را الا امرأته مگر زن او را کانت من الغابرین
هست از باقی ماندگان از عذاب یاد در دیه یعنی لوط را خواهیم گفت تا او از میان قوم خود بیرون رود با کسانی که
بوی گرویده اند مگر زن او که در میان قوم خواهد بود بجهت کفر و سخن چینی و با ایشان هلاک خواهد شد و
و بعد از آن عذاب را بر ایشان نازل خواهیم ساخت پس ابرهیم را وداع کرده متوجه مؤتفکات شدند بقوله ولما ان جاءت
و آنهنگام که آمدند رسلنا لوطا فرستادگان ما بسوی لوط سیء بهم اندوهناک شد و غمگین گشت بسبب
ایشان یعنی جهت ترس آنکه مبادا که قوم او قصد ایشان کنند بدی عمل چه ایشان بصورت امردان بودند بنیکوترین صورت
و لوط جهت قوم او باعث نه امید داشت وضاق بهم و تنگ شد بر ایشان و تدبیر کار ایشان ذرعا از روی طاقت یعنی
دلتنگ و بی طاقت گشت در کار ایشان و ندانست که چه تدبیر کند در حفظ ایشان تا دست تعرض قوم بدامن ایشان
نرسد و گویند دلتنگ شد بسبب قوم وقتی که دانست که عذاب بر ایشان نازل خواهد گشت و چون فرشتگان اثر اندوه

برچین لوط دیدند واضطراب او را مشاهده کردند ویرا تسلی دادند وقالوا لا تخف وکفتند مترس ولا
تحزن واندوه مدار برای ما که ایشانرا دستی نباشد بر ما چه ما رسولان وپیکان خدایم بر هلاک ایشان اندوه مخور
چه دانسته که بنهایت کفر وفسق وطغیان رسیده اند انا منجوک بدرستی که ما رهاننده ایم ترا واهلک و
کسان ترا الا امراتک مکر زن ترا که کانت من الغابرین باشد از پس ماندگان وهلاک شدگان
انا منزلون بدرستی که ما فرود آورندگانیم علی اهل هذه القریة بر اهل این دیه رجزا من السماء
عذابی از آسمان یعنی سنگ باران بما کانوا یفسقون بسبب آنکه بودند که پیوسته فسق میکردند پس لوط با اهالی
خود از آن شهر بیرون آمد خلاصی یافت وکفار مؤتفکه همه هلاک شدند وشهر خراب گشته عبرت عالمیان گشت
چنانکه میفرماید ولقد ترکنا منها وبدرستی که ما بازگذاشتیم در خرابی آن دیه آیة بینة نشانه روشن لقوم
یعقلون برای گروهی که تعقل کنند وعبرت گیرند بآن نشانه حکایت مشهوره ایشانست ویا آثار دیار خراب
ایشان وحجاره سجیل که دران زمین می توان یافت ویا آبهای سیاه که هنوز هست والی مدین وفرستادیم
بسوی اهل مدین اخاهم شعیبا برادر ایشان که در نسب شعیب بود فقال پس گفت بایشان که یا قوم اعبدوا
الله ای گروه من بپرستید خدای را وبوی شرک نکنید وارجوا الیوم الآخر وامیدوار باشید ثواب روز پسین
عمل کنید که بدان امید ثواب توان داشت که ایمان وعمل صالح است وبترسید از شدت روز قیامت یعنی خوف آن
ولا تعثوا وفساد بتباهی مجویید فی الارض در زمین مدین بنقص کیل ووزن وغیر آن مفسدین در حالتی
که فاسد وفساد باشید وطالب باطل فکذبوه پس بر دروغ داشتند شعیب را در ترک زلزله واضطراب
افتاد فاصبحوا پس بامداد کردند فی دارهم در سرای خود جاثمین بزانو در آمدگان
ومردگان چنانکه در سوره سابقه مذکور است وعادا وثمودا ویاد کن قوم عاد وثمود را وقد تبین لکم
من مساکنهم وبتحقیق که روشن شده است شما را ای اهل مکه از مسکنهای ایشان که بر طریق سفر شما یمن وشام
واقع است چه آثار مساکن ایشان باقی است وزین لهم الشیطان وبیاراست برای ایشان دیو سرکش
یعنی ابلیس اعمالهم کردارهای آنها از کفر وشرک وانواع معاصی فصدهم پس بازداشت ایشانرا عن
السبیل از راه راست که انبیا ایشانرا بآن میخواندند وکانوا مستبصرین وبودند
بینایان یعنی ... دران
وقارون وفرعون وهامان ویاد کن قصه قارون وفرعون وهامان را ولقد جاءهم
موسی وبتحقیق که آمد بایشان موسی بالبینات بحجتهای روشن ومعجزهای هویدا چون عصا وید بیضا فاستکبروا
پس سرکشی کردند فی الارض در زمین مصر بتکبر وتعظیم نمودند وما کانوا سابقین ونبودند
پیشی گیرندگان بر حکم خدای وفوت کنندگان او بلکه عذاب خدا برسید ایشانرا فکلا پس هر یک از اینها
که یاد کرده شد اخذنا بذنبه گرفتیم بگناه او ... فمنهم من

[margin:] ... فاخذتهم الرجفة ...

بعضی از ایشان من ارسلنا علیه حاصبا کسی بود که فرستادیم بر او حاصبا بادی سخت که در وی سنگ ریزه بود یعنی
قوم لوط ومنهم وبرخی از ایشان من اخذته الصیحة کسی بود مکر گرفت او را آواز صیحه جبرئیل
قوم ثمود واهل مدین ومنهم وبعضی دیگر از ایشان من خسفنا کسی بود که فرو بردیم به الارض او را در
زمین چون قارون ومنهم وبرخی از ایشان من اغرقنا کسی بود که غرق ساختیم ایشانرا در دریا چون قوم نوح
وفرعون وما کان الله لیظلمهم ونبود خدای که ستم کرده باشد بر ایشان یعنی بی جرم ایشانرا عقوبت کرده باشد
ولکن کانوا انفسهم یظلمون ولیکن بودند ایشان که بجهل وعناد وجحود بر نفسهای خود ستم کردند
وخود را بکفر ومعصیت هدف تیر عذاب میساختند مثل الذین اتخذوا ومثل داستان آنکسانی که فرا
گرفتند من دون الله بجز از خدای اولیاء دوستان یعنی خدایان کمثل العنکبوت مانند مثل
وداستان عنکبوت است که برای خود اتخذت بیتا فرا گیرد خانه یعنی مثل آنها نسبت بعنکبوت در اتخاذ
بت که در غایت ضعف وسستی است مثل موحد نسبت بکسی است که فرا گیرد خانه بگچ وآجر وسنگ پس میان وی محکم
بلکه کیش ایشان سست تر از بیت عنکبوت زیرا که در بیت عنکبوت حقیقتی وانتفاعی هست بخلاف کیش ودین ایشان
که حقیقتی وبنیادی ندارد ومتوقع ضررست وان اوهن البیوت وبدرستی که سستترین خانها لبیت
العنکبوت هر آینه خانه عنکبوت است که نه سقف دارد ونه دیوار ونه گرما باز دارد ونه سرما وبانک بادی و...
بآن رسد دریده شود لو کانوا یعلمون اگر باشند که بدانند ... بدانند که آن مثل ایشانست
دین ایشان بلکه دین ایشان از آن اوهن ترست یعنی چنانکه خانه عنکبوت سست وبی اعتبارست وهیچ فایده بران
مترتب نمیشود دین ایشان نیز خوار وبی اعتبارست واز آن نفعی صورت نه بندد بلکه منتج ضررست که عقوبت دایمست
وبامر آنست که اعتقادی که ایشان کرده اند ومذهبی که فرا گرفته اند در وهن وضعف بخانه عنکبوت ماند که بادی
بادی دریده وفانی کردد همچنانکه باندک دلیلی مذهب ومعتقد ایشان خراب گردد صاحب بحر الحقایق فرموده که
عنکبوت هرچند بر خود می تند زندان برای نفس خود میسازد ... خانه او
اول همچنین کسانی که ... یعنی پرستش هوا ومحبت دنیا ومتابعت شیطان میکنند ...
... در مهلکه ... افتاده معذب کردند
ان الله یعلم بدرستی که خدا میداند ما یدعون آنچه میخوانند یعنی میپرستند من دونه
بجز از خدای من شیء از هر چیزی چون بت وملک وجن وکوکب وهو العزیز واوست غالب
... الحکیم حکم که در جمیع افعال پس ... عشر
حکمت کند وتلک الامثال وآن مثلها را یعنی مثل مذکور ونظایر آن نضربها للناس بیان
میکنیم برای مردمان ... وما یعقلها
... الا العالمون مگر دانایان که ...

اشیا علی ما ینبغی چه امثال و تشبیهات او دلایل‌اند بمعانی محتجبه تا ابرار ازان معانی نمایند و کشف آن کنند و تصویر
آن نمایند برافهام همچنانکه مثل تشبیه مذکور مبرهن و تصور فرقست میان حال مشرک و حال موحد و این معنی مقصود است
بر اهل عالم و جهال باین نیرسند و مرویست که سفهای قریش میگفتند که خدای محمد مثل میزند بمکس و عنکبوت و این معنی
میخندیدند و استهزا میکردند حق تعالی فرمود وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ بعد ازان در بیان الوهیت
مطلق و استحقاق عبودیت خود میفرماید خَلَقَ اللَّهُ آفرید خدای السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ آسمانها
و زمینها بِالْحَقِّ بنحو صحیح که اثبات حق است نه برای باطل و بازی چه مقصود اصلی از آفریدن آنها امر
خیرات و دلالت بر ذات و صفات او سبحانه چنانکه میفرماید إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که درین آفریدن
لَآيَةً هر آینه نشانیست از قدرت لِّلْمُؤْمِنِينَ مر گروندگان را چه ایشانند که منتفع بآن میشوند یاد در ضرب الامثال
الامثال عبرتیست برای مؤمنان تا بآن راسخ شوند و بطاعت مشغول شده از معصیت دور شوند اتْلُ بخوان مَا
أُوحِيَ إِلَيْكَ آنچه وحی کرده میشود بتو مِنَ الْكِتَابِ و قرآن و تقرب بخدا و حفظ و الفاظ آن و
معانی چه تا مسائل منکشف میشود او را بتکرار آن آنچه در اول بار بران منکشف نشده و با این بر مکلفان
تلاوه نمای و عمل بمضمون آن کن وَأَقِمِ الصَّلَاةَ و بپای دار نماز را یعنی تادیه حقوق آن کن در مواقیت
معینه إِنَّ الصَّلَاةَ بدرستی که نماز تَنْهَىٰ باز میدارد عَنِ الْفَحْشَاءِ از کاری که نزد عقلا قبیح است
وَالْمُنكَرِ و عملی که شرعا منهی است یعنی سبب باز ایستادن میشود از حال اشتغال بآن و غیر آن چه مداومت
بران موجب دوام ذکر خداست و موروث کمال خوف و خشیت در نفس که مستلزم اجتناب از معصیت است آورده اند
که جوانی انصاری نمازهای فریضه با حضرت رسالت صلعم گذاردی و هیچ نوع از فواحش نبود که مرتکب آن نشد
چون حال او بوقوع عرض رسانیدند فرمود إِنَّ الصَّلَاةَ سَتَنْهَاهُ زود باشد که نماز او را از فحش باز دارد از ابو
عبدالله ع مرویست که در اندک زمانی توفیق توبه یافت و از زهاد صحابه شد و حسن و قتاده گفته اند که هر که صلوة
نهی کننده او نباشد از فحشا و منکر و دور شود در دوری فرمود إِنَّ الصَّلَاةَ تَرْدَعُ البته نماز او را ازان باز دارد از
ابو عبدالله ع مرویست که هر که میخواهد که بداند که نماز او مقبول درگاه خداست یا نه باید که نظر کند درین که آن
نماز وی را از فحشا و منکر منع کرده یا نه چه بآن مقدار که نماز او را از معاصی منع کرده مقبول درگاه الهی گشته و نزد
بعضی مراد بصلوة قرآنست و مؤید اینست که پیغمبر ع فرمود که قرآن میخوانی مادام که ترا نهی میکند و چون نهی نکند
ترا قرآن نخوانده باشی اما مفسران جمهور بر قول اول‌اند که نظر بظاهر لفظ بدلیل احادیث مذکورات بقول
وَلَذِكْرُ اللَّهِ و هر آینه صلوة متضمن یاد کردن خداست أَكْبَرُ بزرگتر است از سایر طاعات و
یاران بزرگتر است که بر صاحب خود موجب فحشا و منکر باقی گذارد و نزد اکثر مراد مطلق ذکر حق تعالی است یعنی
ذکر خدای بزرگتر است از همه چیزها زیرا که ذکر او طاعتست و ذکر غیر او طاعت نیست و یا بزرگتر است از آنکه
کسی قدر او شناسد و یا بزرگتر است از آنکه دیگری بآن معارضه کند ابن عباس فرمود که یاد کردن خدا شما را

برحمت خود بزرگتر است از یاد کردن شما او را بطاعت زیرا که ذکر بنده آمیخته با غراض و ذکر خدا باقی است
از کدورات اعراض و یاد کر بنده که قتاده بدان شتابد و ذکر خدا باقیست و زوال بدان راه نیابد و ذو النون
مصری فرموده است که ذکر او بزرگتر است ازان جهت که تو او را یاد نکنی مگر بعد از آنکه او ترا یاد کند سلمی
فرمود که ذکر او در ازل شما را بهتر است از ذکر شما او را درین وقت شیخ ابو سعید ابو الخیر فرمود که ذکر خدا بهتر است
نه ازین جهت که تو او را یاد کنی بلکه ازین جهت که او ترا یاد کند چه ذکر تو بیدا است که تا کجا رسد از سلمان فارسی رض
مرویست که مراد آنست که یاد کردن بنده خدا را بزرگتر است از ما سوای آن و افضل از جمیع اعمال آن و این روایت
از قتاده و ابن زید و ابو درداء نیز ماثور است و معنی این روایت باین راجعست که بزرگترین چیزی در رهی از فواتح
یاد کردن بنده است پروردگار خود را و او امر و نواهی و مواعید او را از ثواب و عقاب چه این انواع الطاف است که
داعی باشد بطاعت و ترک معصیت و اکبر از همه الطاف است از معاذ بن جبل روایت کرده اند که گفت هیچ عملی که آدمی
میکند بهتر از ذکر خدا نیست از نجات او از عذاب خدای گفتند بهتر از جهاد نیست فرمود بهتر از جهاد است چه حق تعالی
فرموده وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ در روایت آمده که پیغمبر صلعم را پرسیدند که کدام عمل بنده دوستر است نزد خدای تعالی فرمود که أَن
تَمُوتَ وَلِسَانُكَ رَطْبٌ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ تعالی عز و جل یعنی که عملی که دوست تر است نزد خدای آنست که زبان تو در وقت وفات
تر باشد از ذکر خدای تعالی و آنحضرت صلعم معاذ بن جبل را گفت سبقت گیرندگان به بهشت بر غیر خود کسانی اند که بسیار
کنند یاد کرد خدای تعالی بعد ازان فرمود که هر که دوست دارد که در روضهای بهشت بچرد باید که ذکر خدا بسیار کند عبدالله
ربیعه گوید ابن عباس فرمود که چه میگویی در قول حق تعالی که وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ گفتم ذکر خدا در قرآن حسن است و ذکر او در نماز
احسن و ذکر او بتکبیر و تسبیح حسن و افضل از این آنست که کسی نزد معصیت یاد خدا کند و از آن خود را باز دارد ابن عباس
گفت سخن عجب گفتی اما انجام او نه اینست بلکه مراد آنست که یاد کردن خدا شما را بزرگتر است از یاد کرد شما او را و شبهه نیست
درین که یاد کردن خدای تعالی ما را بر وجه تفضیل و تشریف است و یاد کردن ما او را بر طریق تعبد و تذلل و ذکر ما او را بر سبیل
دعا و تضرع و ذکر او ما را از سر استغفار است و ذکر ما او را بر وجه احتیاج بمراتب ذکر او اکبر و افضل باشد از ذکر ما او را ابو
هریره از رسول خدا صلعم روایت کرده که هیچ مجلس نباشد که اهل آن ذکر خدا کنند الا که فرشتگان گرد اگرد ایشان فرو گیرند
و ایشان را برحمت خدای بپوشند و حق تعالی ذکر ایشان کند در ملاء اعلی ابو بصیر از ابو عبدالله ع روایت کرده که ابو عبدالله
فرمود که شیعیان ما کسانی اند که چون خلوت کنند ذکر خدای بسیار کنند محمد بن عمیر از هشام بن سالم روایت کرده که ابو عبدالله ع
فرمود که هر که بجهت مشغولی او بذکر من از سوال و رفع حاجت من باز ماند من عطا کنم او را بهتر از آنچه بکسی عطا کنم که از من
سوال کند از ابو درداء منقولست که فرمود خبر دهم شما را به بهترین عملهای شما و دوسترین آن نزد خدای و تمامتر آن در درجات
و بهتر از جهاد و تصدق بزر و سیم گفتند آن کدام است گفت ذکر خدای زیرا که حق تعالی فرموده که وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ
يَعْلَمُ و خدای میداند مَا تَصْنَعُونَ آنچه میکنید از نماز و ذکر و غیر آن و هر شما را بر وفق کردار پاداش
خواهد داد که بر وجه حسن باشد وَلَا تُجَادِلُوا و جدال مکنید و منازعت منمایید أَهْلَ الْكِتَابِ با اهل کتاب

یهود و نصاری نیز إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ مگر بخصلتی که آن احسن و نیکوتر است مراد آنست که از روی رفق و لطف
خشونت آنها ابخشونت خوبی مقابل کنید و غضب ایشان را بحلم و سفاهت ایشان را بنصیحت و اکراه ایشان ... نهید جهاد مکنید
کنید چه مقاتله آخر واجب نیست پس قبل از مقاتله خشونت آنها را بلین مقابل نمایید إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مگر آنانکه ستم کردند مِنْهُمْ
از ایشان که عهد بشکنند و یا جزیه بار گرفتند و گفته اند که علما ان اهل کتاب آنهااند که اثبات ولد میکنند مر خدا را یا آنانکه اقرار
کردند در عناد و کتمان و یا در ایذای آنحضرت کوشیدند بعد از آن در بیان خصلت حسنی میفرماید که وَقُولُوا و بگویید بایشان
که بصدق تمام آمَنَّا ایمان آوردیم بِالَّذِي أُنْزِلَ بچیزی که فرستاده شده است إِلَيْنَا بسوی ما یعنی قرآن وَأُنْزِلَ إِلَيْكُمْ
و آنچیزی که فرستاده شده است بشما یعنی تورات و انجیل و زبور وَإِلَٰهُنَا و خدای ما وَإِلَٰهُكُمْ و خدای شما وَاحِدٌ
یکیست وَنَحْنُ لَهُ و ما مر خدای خود را مُسْلِمُونَ گردن نهادگانیم و مخلصان و موحدان برخلاف شما که اتحاد ارباب
و آلهه معقوده میکنید وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه فرو فرستادیم بر انبیای سابق کتب را ~~...~~ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ
الْكِتَابَ فرو فرستادیم بسوی تو قرآن را که کتابیست موافق کتاب سابق در اصول دین اسلام و مصدق آن فَالَّذِينَ
آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ پس آنانکه داده ایم ایشان را علم کتاب متقدمان چون ابن سلام و امثال آن يُؤْمِنُونَ
بِهِ میگروند بقرآن و یا مراد آنها اند که پیش از بعث حضرت رسالت و قرآن گرویده بودند بجهت یافتن نعت و صفت
وی را در تورات مانند قیس ساعده و بحیرا و نسطور و ورقه و ... ایشان وَمِنْ هَٰؤُلَاءِ و ازین گروه عرب یا اهل
مکه یا کسانی که در عهد تو اند از اهل کتاب تورات و انجیل مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ کسی هست که میگرود بقرآن یا بمحمد
وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا و منکر نشوند آیتهای کتاب ما را إِلَّا الْكَافِرُونَ مگر ناگرویدگان از یهود چون
کعب بن الاشرف و یا معاندان عرب چون ابوجهل و مانند وی از آنها که متوغلند در کفر با آنکه عالمند بصدق قرآن
و معجزه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله همچنانکه پیغمبر با برکه وَمَا كُنْتَ تَتْلُو و نبودی تو که بخوانی مِنْ قَبْلِهِ
پیش از نزول قرآن مِنْ كِتَابٍ هیچ کتابی از کتب منزله وَلَا تَخُطُّهُ و نمینوشتی کتابی را بِيَمِينِكَ
بدست راست خود ذکر یمین زیادتی تصویر است در کتب یعنی هرگز نخوانده مطلقا کتابت و هرگز خط ننوشته و خود
این کتاب را که جامع علوم شریعت است برامی که عارف بقراءة و قلم نباشد خارق عادتست اگر خوانده و نوشته بودی
إِذًا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ در شک افتادندی تباه کاران و کجروان یعنی مشرکان عرب که گفتندی
که چون میخواند و مینویسد پس قرآن را از کتب پیشینیان التقاط کرده برما میخواند یا یهودان در شک افتادندی
که در کتب خود خوانده ایم که پیغمبر آخر الزمان امی باشد و این کس قاری و کاتبست پس چون که ...
و عادت جاری نیست در آنکه شخصی در میان قوم نشو و نما یافته باشد و ایشان از چنین سفر تا کبیر شده ...
دیده باشد که تعلیم نگرفته و چیزی نخوانده و ننوشته و مع ذلک را ایشان نماید بچیزی که همه ایشان از آوردن مثل آن
عاجز باشند پس البته من عند الله خواهد بود از سید مرتضی علم الهدی رحمة الله علیه مرویست که این آیه دلالت تام
میکند که پیغمبر نویسنده بود قبل از نبوت اما بعد از نبوت ممکنست که عالم شده باشد بقراءت و کتابت چه آیه نفی
بر آنکم

نفی

نفی آنست بما قبل نبوة زیرا که ارتیاب مبطلین نبوده مگر در نبوة او و بعد از آن فرق او بر کتابت و نفی ارتیاب ایشان
شده اما بعد از نبوت نبوة ربیت و تعصب بان متعلق نبوده پس جایز باشد که بعد از آن از جبرئیل تعلیم کرده
باشد و در تحبیر آورده که خط و قراءت فضیلتست مر غیر پیغمبر را در عدم فضل معجزه آنحضرت بوده و چون معجزه
ظاهر شد و درایة او شک و شبهه نماند حق تعالی در آخر عمر این فضیلت با او ارزانی داشت تا این معجزه دیگر
بوده باشد و ابو الفتوح در تصنیف خود آورده نقل از عون بن عبدالله که ما مات رسول الله حتی کتب وقرأ یعنی
نفرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله از دنیا تا که خواند و نوشت ... حاصل که حق تعالی پیغمبر خود را بایات فرستاد
تا مبطلون شکی نکنند در نبوت او و در قرآن چرا ایشان دانسته اند که در کتاب خود که پیغمبر آخر الزمان امی خواهد
بود پس کفر ایشان با آنحضرت محض عناد و جحود بود نه از آنکه ریبی و شکی در این داشته اند بَلْ هُوَ
بلکه قرآن آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ آیتهای روشنست فِي صُدُورِ الَّذِينَ در سینهای آنانکه أُوتُوا
الْعِلْمَ داده شده اند دانش یعنی مؤمنان اهل کتاب یا پیغمبر یا علمای امت که آنرا یاد میگیرند
[illegible] کرده و معانی آنرا در دل خود راسخ ساخته اند از ابو جعفر و ابو عبدالله علیهما السلام منقولست
که هم الائمة من آل محمد یعنی مراد بااین اهل علم که حافظ قرآنست ائمه معصومین اند صلوات الله علیهم اجمعین
و در ... که دو چیز از خصایص قرآنست یکی آنکه معجزاتست دوم آنکه محفوظست در صدور یعنی آنرا یاد میگیرند
و از یاد میخوانند چون کتب سابقه معجزه نبوده و هیچکس آنرا یاد نمیخواندند مگر پیغمبران بلکه از اوراق تلاوت
میکرده اند پس این دو چیز مخصوص بقرآن باشد و گویند ضمیر هو راجع بحضرت رسالتست صلی الله علیه و آله
یعنی آنحضرت با آنکه امی است که نمیخواند و نمینویسد آیتهای روشنست همه آنها را که دانا اند بکتب الهی و واقف
بصفات ... حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا و منکر نشوند آیتهای ما را که قرآن
یا محمد است إِلَّا الظَّالِمُونَ مگر ظالمان و متوغلان در ظلم و بیرون رفتگان از دایره حق و صواب که مکابره
بکنند و جحود و عناد میورزند با وجود وضوح دلایل اعجاز مراد جمیع کفره اند یا یهود وَقَالُوا و گفتند
کافران لَوْلَا أُنْزِلَ چرا فرو فرستاده عَلَيْهِ بر محمد صلی الله علیه و آله آيَاتٌ مِنْ رَبِّهِ نشانها از
پروردگار او و مراد آیات مقترحاتست که قوله تعالی وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا
تا آخر آیتها و یا مراد آیات نازلست بر انبیای سابق چون ناقه صالح و عصای موسی و مائده عیسی علیهما السلام
قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ بگو جز این نیست که آیتها و معجزها عِنْدَ اللَّهِ نزد خدا است هرگاه که خواهد ...
که اراده نماید و بر هر که مصلحت بیند فرو فرستد و هذه آیتهای انبیا موافق یکدیگر نبوده پس اظهار آن بقضیه
اقتدار و اختیار منست ... وَإِنَّمَا أَنَا و جز این نیست که من نَذِيرٌ مُبِينٌ
بیم کننده ام آشکار یعنی از شأن من همین انذار و تخویفست بلیغ که شما در یابید و من بآن اقدام می نمایم ...
معجزه بر صدق دعوی خود أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ آیا بس نبوده نیست ایشانرا در حجت هویدا و معجزه پیدا

انا انزلنا علیک الکتاب آنکه فرو فرستادیم بر تو قرآن را یتلی علیهم خوانده میشود بر ایشان
و ایشان فصحا همه مانند و اسرار بلاغت بر ایشان ظاهر است و تحدی کرده کوتاه ترین سوره در برابر
قرآن از ایشان طلبیده و ایشان لشکر میکشند و مال و جان در می بازند و بمعارضه آن نمیپردازند معجزه ازین
روشن تر کجا باشد پس احتیاج نیفتد در وصول بعلم بصحت نبوة تو بغیر ازین معجزات دیگر و طلبیدن غیر آن بمحض
جدال و مکابره باشد پس اگر حق تعالی آیات مقترحه آنها را اظهار کند و تصدیق بآن نکنند بجهت آن بعذاب
استیصال گرفتار شوند همچنانکه در امم سابقه و حال آنکه حق تعالی فرموده که این امت را بعذاب استیصال معذب
سازد در بعضی اخبار آمده که جمعی نزد حضرت رسالت صلعم آمدند و برخی از سخنان بیهوده را نوشته با خود آورده
مدعا آنکه میخواهیم که علم خود را بدو افزون سازیم حضرت فرمود همین حماقت و گمراهی بس مر این قوم را از آنچه
نبی ایشان با ایشان آورده روی بگردانند و رغبت نکنند بچیزی که نبی ایشان آورده این آیه نازل شد که آیا کافی نیست ایشان را
قرآن که پیوسته بر ایشان میخوانند ان فی ذلک بدرستی که درین کتاب لرحمة هر آینه بخشایش و نعمتیست بزرگ
مر کسی را که متابعت آن کند وذکری و پندی و نصیحتی لقوم یؤمنون مگر گروهی را که تصدیق آن کنند
هر که سعی آن اختیار کند بمواعظ آن متعظ گردد بثواب ابدی رسد و ببهشت جاودانی فایز گردد قل بگوی محمد
مر اهل تعنت و اقتراح را که کفی بالله بس است خدای بینی وبینکم شهیدا میان من و میان شما گواه بر
صدق سخن من چه مرا تصدیق میکند و اظهار معجزات در دست من یعلم ما فی السموات والارض میداند
آنچه میان آسمانها و زمینهاست پس حال من و شما و مخفی نیست و صدق من و دعوی بطلان شما را او پوشیده
نخواهد بود والذین آمنوا بالباطل و آنانکه گرویده بغیر الله که معبودان باطلند و آنها را پرستیده اند
بجز از خدای بحق وکفروا بالله و کافر شدند بوحدانیت خدا و گویند یهود و نصاری اند که پیروی
هوای نفس و شیطان کرده اند و با وجود ظهور معجزه نیره به پیغمبر نگرویده اند و از کار صفات آنحضرت نموده اند که
حق تعالی در توریه و انجیل بیان آن فرموده که اولئک آن گروه هم الخاسرون ایشانند زیانکاران
که برگزیده اند کفر را با ایمان و آتش نیران را بر روضات جنان مرویست که کعب ابن اشرف و اصحاب او گفتند که کیست
گواهی میدهد که تو رسول اوئی حق تعالی این آیه فرستاد که قل کفی بالله بینی وبینکم تا آخر آیه ویستعجلونک
و شتاب از تو در میخواهند کافران بالعذاب نزول عذاب از روی جحود و عناد و انکار و استهزا مانند نضر بن حارث
و اتباع او که میگویند امطر علینا حجارة من السماء ولولا اجل مسمی و اگر مدتی نبودی نام برده و معین و مقرر
برای عذاب هر قومی لجاءهم العذاب هر آینه آمدی بمستعجلان عذاب موعود ولیأتینهم و بی
شک خواهد آمد عذاب بر ایشان بغتة ناگاهان بی ظهور علامات بر ایشان در دنیا مانند واقعه بدر
یا عذاب قبر یا در روز قیامت وهم لا یشعرون و حال آنکه ایشان ندانند آمدن آنرا یعنی ناگاه بر ایشان
فرود آید که از آن بیخبر باشند و بعد از آن بیان میکند از تو بزرگ عذاب موعود علیهم را ~~وان جهنم و حال آنکه دوزخ~~ یستعجلو نک
ای دوزخ و میرسانید

بالعذاب

نزول
بالعذاب طلب تعجیل میکنند از تو بنزول عذاب وان جهنم و حال آنکه دوزخ لمحیطة بالکافرین
فرا گیرنده و احاطه کننده است بنا گرویدگان چه موجبات جهنم که کفر و معاصی است محیطست بدیشان پس البته
دوزخ بدیشان احاطه کند یوم یغشیهم العذاب روزی که فرا پوشد مر ایشان را آن عذاب من
فوقهم از زبر ایشان ومن تحت ارجلهم و از زیر پایهای ایشان ویقول و گوید خدا یا فرشته بفرمان
او ذوقوا ما کنتم تعملون بچشید جزای آنچیزی که بودید که میکردید در دنیا از کفر و معاصی
آورده اند که جمعی مؤمنان در مکه اقامت کرده جهت قلت زاد و کمی استعداد و یا بسبب محبت وطن و یا محبت
برادران و مصاحبان هجرت نمیکردند و ترسان و لرزان از مشرکان پرستش خدا میکردند حق تعالی این آیه فرستاد
که یا عبادی ای بندگان من الذین آمنوا آنکه گرویدگان و تصدیق بوحدانیت من کرده اید و برسول من
گرویده اید از اهل شرک کناره گیرید و صحبت مؤمنان طلبید ان ارضی واسعة بدرستی که زمین من گشاده است
هجرت کنید از موضع هول بمنزل امن فایای فاعبدون پس مرا پرستید بر وجه اخلاص آنحضرت نبوی صلعم مرویست
که هر که فرار کند بجهت دین خود از زمین بزمین دیگر و اگر چه بمقدار شبری باشد مستوجب جنت باشد و رفیق ابراهیم
و محمد باشد در روز قیامت از امام جعفر صادق ع منقولست که چون در زمینی باشی که مردمان او نافرمانی خدا کنند آن زمین را بگذار
و بیرون رو بعد از آن تخویف مهاجران میکند بر ترک تا بر ایشان هجرت آسان کرده و میگوید که اگر دوستی اهل و اولاد و
وطن و مصاحبت پای بست بلدی شده اید البته روزی مفارقت ضروری واقع خواهد شد زیرا که کل نفس ذائقة
الموت هر نفسی چشنده مرگست و مرگ همه کس خواهد رسید در هر موضعی که باشند ثم الینا پس بسوی جزا و پاداش ما
ترجعون باز گردیده خواهند شد بجزای ما و حفص بخطاب میخواند یعنی شما باز گردیده خواهید شد بجزای ما
پس بدار الشرک اقامت نباید کرد و روی بکعبه امان یعنی پیغمبر آخر الزمان صلعم باید آورد تا در آنجا بفراغت تمام بعبادت ملک
علام مشغول شده ساز آخرت بسازید که مرگ در عقبست و علمای دین بر آنند که همچنین هر جا که اظهار شعایر ایمان نتوان
کرد واجبست که از آنجا نقل ببلدی دیگر کنید که بدون خوف آنجا اظهار توان کرد والذین آمنوا و آنانکه گرویدند
بخدا و رسول وعملوا الصالحات و کردند کارهای شایسته از ادای فرایض لنبوئنهم هر آینه جای دهیم ایشان را من
الجنة از بهشت غرفا بمنزلهای بلند و غرفهای ارجمند از زبرجد و یاقوت و در و طلا و نقره تجری روده سرشته
من تحتها الانهار از زیر آن غرفها جویها خالدین فیها جاوید باشند در آن غرفها یا بهشت که هرگز
فنا و زوال بدامن ایشان نرسد نعم اجر العاملین نیکوست بهشت مزد نیکوئی کننده کان بعد از آن در وصف
عاملان میفرماید که الذین صبروا و عاملان آنانند که شکیبائی ورزیدند بر آزار مشرکان و هجرت از اوطان
و غیر آن از مصایب و مراتب و مشاق تکالیف بر عبادت رحمن وعلی ربهم یتوکلون و بر پروردگار خود نه غیر او
و توکل کنند و کار خود را بدو سپارند آورده اند که مؤمنان مکه چون این آیه را شنیدند عزم هجرت بمدینه نمودند
و در اثنای راه ایشان را دغدغه دست داد که در بلده که ما را اسباب معیشت در آن مهیا نباشد چگونه توان بود آیه آمد

وکاین من دابة و بسا از جنبندگان که هیچ وجه لا تحمل رزقها بر نمیدارد روزی خود را یعنی طاقت و قوة
برداشتن آن ندارد بجهت ضعف یا ذخیره نمیکند مرویست که ذخیره کنندگان از جانوران همین آدمیست و موش و مور
و گفته اند که عقعق ذخیره نهد اما فراموش کند در کشاف از بعضی نقل کرده که یکی گفت بلبل را دیدم که خوردنی در زیر بالهای خود
پنهان میکرد حاصل کلام حق تعالی میفرماید که بسیار جانوران هستند از دواب و طیور و وحوش و سباع و هوام و حیوانات
آبی که ذخیره نهند و حال روزی خود نتوانند الله یرزقها خدای روزی میدهد ایشان را وایاکم و شما را نیز پس از عدم
اسباب معیشت در بلاد غربت اندیشه مکنید چه دواب با ضعف و توکل و شما با قوة و اجتهاد مساوی یکدیگرید در آنکه
روزی نمیدهد ایشان را و شما را مگر او سبحانه از رزاق همه یا بسبب یا بیسبب که مسبب او سبحانه است نه غیر او پس بجهت هجرت مترسید
بر معیشت و بدل قوی ترک بلاد شرک کرده متوجه بلاد اسلام شوید وهو السمیع و اوست شنوا مر قول شما را
که روزی از کجا خوریم در بلاد هجرت العلیم دانا بما فی الضمیر شما و بآنکه روزی از شمار ساند عبد الله عمر روایت کند که گفت روزی
از مدینه بیرون رفتیم با رسول الله صلعم تا آنکه بحایطی از انصار در آمدیم که درختان خرما در آن بود رسول صلعم خرماها
که در زیر درختان افتاده بود بر میگرفت و میخورد مرا میگفت یا ابن عمر چرا نمیخوری گفتم یا رسول الله اشتهای آن ندارم
حضرت فرمود که من اشتهای دارم چرا این صبح چهارم است که هیچ طعامی نچشیده ام انا لله والله المستعان فرمود یا ابن عمر اگر
من خواهم از خدای درخواهم تا مانند ملک کسری و قیصر بمن عطا فرماید لیکن میخواهم که روزی سیر باشم و روزی
گرسنه پس حالت چگونه باشد که تو باقی مانی تا بروزگاری که اهل آن روزگار روزی یکساله را پنهان کنند و ذخیره نهند
بجهت ضعف یقین ایشان بخدا پس عبد الله گفت بخدا که ما از آن حایط بیرون نرفتیم تا که این آیه نازل شد که وکاین من دابة
تا آخر آیه بعد از آن اخبار از احوال ایمان میکند از حال مشرکان که عبادت اصنام میکنند با آنکه معترفند که حق تعالی خالق همه اشیاست
و میگوید ولین سالتهم و اگر بپرسی مر اهل مکه را من خلق السموات والارض که بیافرید آسمانها و
زمینها را وسخر الشمس والقمر و مسخر ساخت آفتاب و ماه را تا در فلک خود میروند بر طرز واحد لیقولن الله
هر آینه گویند که خدا آفریده است اینها را چه این مسئله در عقول قرار گرفته که واجبست انتهای ممکنات بیکی که واجب الوجود باشد
و چون ایشان میدانند که خالق ارض و سما اوست فانی یؤفکون پس بکجا برگردانیده میشوند از توحید یعنی چون عشر
این را میدانند پس چرا روی از راه حق برمیتابند و بسلوک سبیل باطل میشتابند که آن پرستیدن سنگ و چوبست
که ضرر و نفع از آن مسلوبست الله یبسط الرزق خدای میگستراند و فراخ میگرداند روزی را لمن یشاء برای هر که
میخواهد من عباده از بندگان خود و یقدر و تنگ میسازد له مر او را یعنی هر که را میخواهد بر وجه مصلحت و حکمت
ان الله بدرستی که خدای بکل شیء بهمه چیز از قبض و بسط علیم داناست و مصلحت و مفسدت بندگان برو
مخفی نیست ولین سالتهم و اگر بپرسی از مشرکان عرب که من نزل که فرو فرستاده است من السماء از ابر یا
از آسمان ماء آبی را یعنی باران فاحیا به پس زنده کرد و تازه ساخت بآن آب الارض من بعد موتها
زمین را از پس مردگی و افسردگی لیقولن الله هر آینه گویند که خداست که این کار میکند نه غیر او یعنی مقر و معترفند بآنکه

اوست که موحد ممکنا

اوست که موحد ممکنات است از اصول و فروع آن با وجود این بعضی را از مخلوقات را با او در عبادت شریک میسازند قل
الحمد لله بگو که حمد خداست که مرا و متابعان مرا از این ضلالت نگاه داشته و حمد خدا کن بر تصدیق خود و
اظهار حجت خود بل اکثرهم بلکه بیشتر کافران لا یعقلون در نمی یابند امر معقول را وما هذه الحیوة
الدنیا و نیست این زندگانی دنیا الا لهو مگر مشغول بامر باطل ولعب و بازی بچیزی بیحاصل و گویند
لهو عملیست که جوانان میکنند از سر شهوت برای قضای شهوت و لعب بازی کودکانست یعنی دنیا در سرعت و انقضا و زوال
بلهو و لعب جوانان و کودکان میماند که یکجا جمع شوند و ساعتی بدان مبتهج گردند و اندک زمانی جلول و ملول شوند
وان الدار الاخرة و بدرستی که سرای دیگر لهی الحیوان آنست سرای حیات ابدی یعنی زندگانی جاودانی
در آن سرا خواهد بود بخلاف زندگی این سرا که در معرض فنا و زوالست لو کانوا یعلمون اگر باشند مردمان
که بدانند چیزها را هر آینه اختیار زندگانی دنیا نکنند بر سرای جاودانی و مشرکان بر طریق شرک و عناد اند فاذا رکبوا
پس چون سوار شوند فی الفلک در کشتی و بسبب موج در گرداب اضطراب افتند دعوا الله بخوانند
خدای را مخلصین در حالتی که خالص کنندگان باشند له الدین برای خدای دین خود را یعنی در
صورت آنها باشند که مخلصان نه چه یاد نکنند مر خدای را و در دفع آن بلا جز بوی نبرند بجهت علم آنها
بلکه کاشف شداید نیست مگر او فلما نجیهم پس آن هنگام که رهانید خدا ایشان را از غرق و بسلامت برون
آورد ایشان را الی البر بسوی دشت که خشک است اذا هم آنگاه ایشان یشرکون شرک آرند یعنی
باز گردند بعادت خویش لیکفروا تا کافر شوند بجهت شرک بما آتیناهم بانچه دادیم ایشان را از نعمت
نجات ولیتمتعوا و تا برخوردار شوند باجتماع بر عبادت اصنام و حمایت ایشان برآن و یا برخوردار شوند
از زندگانی این جهان فانی فسوف یعلمون پس زود باشد که بدانند عاقبت کار خود را بوقت
عقوبت بعد از آن بر سبیل تذکر نعمت میفرماید اولم یروا آیا ندیدند و ندانستند اهل مکه انا جعلنا
آنکه گردانیدیم شهر ایشان را که مکه است حرما امنا حرمی با ایمنی یعنی بطریقی که اهل آن ایمنند از قتل و غارت
و سایر تعدی ویتخطف الناس و حال آنکه ربوده میشوند مردمان من حولهم از گرداگرد ایشان
یعنی گرداگرد بلاد ایشان مردمان را میکشند و اسیر میگیرند و غارت میکنند و کسی متعرض ایشان نمیشود
افبالباطل آیا پس با وجود این بباطل که بتانند یا شیاطین یؤمنون میگروند و بنعمة الله و بنعمت
خدای یعنی بچنین نعمتی ظاهر که تمکن است در حرم و ایمنی از خوف و قتل و غارت و اسیر یکفرون کافر میشوند
بجهت آنکه غیر او را با او شریک میسازند یعنی دلیل کفران ایشان بر این نعمت شرک ایشانست ومن اظلم و کیست
ستمکارتر ممن افتری از کسی که بر بندد و بسازد علی الله کذبا بر خدای دروغی را و گمان برد که او را شریکی هست
او کذب بالحق یا تکذیب کند حق که پیغمبر است یا قرآن لما جاءه آن هنگام که آمد بوی الیس فی
جهنم آیا نیست استفهام برای تقریر است یعنی البته هست در دوزخ مثوی جایگاه اقامت للکافرین

برای ناکرویدکان یعنی البته مستوجب خلود ند در دوزخ بجهت شرک و کفران و بعد از وعید کافران در وعده مومنان میفرماید که **وَالَّذِينَ جَاهَدُوا** و آنانکه کوشش کردند **فِينَا** در حق ما و اقامت دین ما بر وجه اخلاص یا نفس اماره که جهاد اکبر است و یا با کفار که جهاد اصغر است **لَنَهْدِيَنَّهُمْ** هر آینه بنماییم ایشانرا **سُبُلَنَا** براههای خود کان طریق سیر است بمجازات ما و وصول بجیوع ما و هر که مجاهده کند در دانسته ما راه نماییم او را بآنچه دانسته و از سهل تستری مرویست که هر که کوشش کند در اقامت سنت بنماییم او را سبیل جنت و هر که کوشش کند در طلب ما بنماییم او را راه دریافت خود که من طلبنی وجدنی و هر که ما را جوید یابد **وَإِنَّ اللَّهَ** و بدرستی که خدای **لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ** با نیکوکارانست یعنی با مجاهدان بنصرت و اعانت در دنیا و با ثواب و مغفرت در آخرت

سُورَةُ الرُّومِ سِتُّونَ آيَةً مَكِّيَّةً

ابی بن کعب از حضرت رسالت صلعم مرویست و روایت کرده که هر که سوره روم بخواند حق تعالی او را ده حسنه بدهد بعدد هر فرشته که تسبیح او بجانه میکنند در آسمان و زمین و تلافی هر عملی کند که در آن روز و شب ضایع ساخته باشد یعنی هر طاعت که در آن روز و شب کرده باشد و خللی در آن دریافته بوضع قبول افتد و در اول سوره عنکبوت گذشت که ابو بصیر از ابو جعفر روایت کرده که آنحضرت فرمود بخدا سوگند که هر که در شب بیست و سیم ماه رمضان سوره عنکبوت و روم بخواند وی از اهل بهشت باشد و چون حق تعالی در آخر سوره عنکبوت بر طریق اجمال ذکر مجاهدین کرده درین سوره تفصیل آن مینماید و میفرماید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

الم ابو الجوار از ابی عباس نقل کرده که حروف مقطعه ثناهای ربانی اند و هر حرفی اشارتست بصفتی که حق تعالی ابدا ثنا گوید چنانچه الف از ینکلرکنایتست از الوهیت و لام از لطف و میم از ملک و یا الف اشارتست ببسم الله و لام بنام جبرئیل و میم باسم محمد یعنی الله بواسطه جبرئیل وحی فرستاد بمحمد و باقی وجوه که متقدم مذکور شد و بنا بر آنکه این حروف مقسم بها باشند معنی آنست که سوگند باین حروف که مبادی اسماء اقصا اند که **غُلِبَتِ الرُّومُ** مغلوب شدند رومیان یعنی فارسیان بر ایشان غلبه کردند **فِي أَدْنَى الْأَرْضِ** در نزدیکترین زمینی که عرب داشت نسبت بزمین روم و آن زمین اردن و فلسطین و ککر و بیامیان اذرعات و بصری و تفصیل این قصه بر قول مفسران و مورخان چنانست که در فارس زنی بود که فرزندان تشجاع و دلیر داشت و کسری که پرویز نام داشت و پادشاهی جمیع پارس متعلق باو بود این زنرا بخواند و گفت من میخواهم که لشکری بمحاربه قیصر روم فرستم و یکی از فرزندان ترا امیر سازم بگو که کدام بهترست باین امارت زن او گفت فلان پسرم از گرگ با حذرتر است و آنکه فرخان نام اوست در کارها از تیغ و سنان دوندهتر است اما پسر دیگرم که شهریران نام اوست شجاعتر از شیرست و حلیمتر از سرو با وقارتر از کوه کسری گفت

من حلیمتر را اختیار کردم پس وی را طلبید و امارت لشکر باو تفویض نمود و بجانب روم روانه ساخت و شهریران با لشکر خود بزمین روم آمد و با قیصر مقاتله نموده ظفر یافت و شهرها را خراب کرد و این کارزار در اذرعات و بصری که نزدیکترین از شهرهای شام بزمین عرب و عجم بود چون خبر غلبه فارس بر روم در سال نهم از مبعث بمکه رسید حضرت دلتنگ شده و مشرکان شاد شدند برای آنکه رومیان اهل کتاب بودند و فارسیان گبر بودند و کتابی نداشتند و مشرکان از روی شماتت با اهل ایمان میگفتند که شما و ترسایان اهل کتابید و ما و فارسیان امیانیم پس از غلبه فارس بر روم تفال میکنیم که ما بر شما غالب خواهیم شد حق تعالی برای تسلیه آنحضرت و اهل ایمان این آیه فرستاد و بیان فرمود که **وَهُمْ** و رومیان **مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ** از پس مغلوب شدن ایشان **سَيَغْلِبُونَ** زود باشد که غالب شوند **فِي بِضْعِ سِنِينَ** در اندک سالی که در میان سه و نه باشد ابن قحافه اهل شرک را گفت شما باین شاد شدید چشم شما روشن مباد بخدا سوگند که اهل روم بر مردم فارس غالب خواهند شد در بضع سنین گفتند نه چنین است تو این از کجا میگویی گفت از رسول ابی بن خلف بر پای خواست و گفت کذب گفت تو دروغ میگویی ای دشمن خدای ابی گفت اگر راست میگویی وقتی معین کن تا گرو بندیم که اگر آن وقت منقضی شود چنان باشد که تو میگویی من گرو بدهم پس گرو بستند بر سه سال بر ده شتر چون پسر قحافه رسول را ازین صورت اخبار نمود حضرت فرمود که خطا کردی زیرا که بضع میان سه و نه است برو و در مال و مدت بیفزا ابن قحافه بازگشت و تا مدت نه سال بر صد شتر مراهنه کرد و این صورت قبل از آن بود که گرو حرام شود و چون ابن قحافه میخواست که از مکه برود ابی گفت ترا رها نکنم تا که ضامنی بدهی پسر او ضامن پدر شد بجهت احد بود و بعد از واقعه احد مجروح بمکه آمد و بآن جراحت بمرد ابو سعید روایت کرده که در بدر چون مسلمانان ظفر یافتند بر مشرکان در همان ساعت خبر آمد که رومیان غلبه کردند بر فارسیان مسلمانان شاد شدند ابن قحافه نزد ورثه ابی رفته مال رهانه از ایشان بستد و نزد رسول آورد و آنحضرت فرمود که تا همه را تصدق نمود و سبب غلبه رومیان بر فارسیان چنان بود که شهریران چون بر رومیان غالب شد ولایت ایشان خراب کرد روزی در مجلس شراب با برادر خود فرخان نشسته بود فرخان گفت من در خواب دیدم که بر سریر کسری نشستم این سخن بکوش کسری رسید نامه نوشت بشهریران که برادرت فرخانرا بگیر و گردن بزن و سرش نزد من فرست و شهریران چون نامه را مطالعه کرد جواب نوشت که ایها الملک فرخان مردی بشجاعت و ما را در برابر دشمنان قبیله زند و از مردی چون وی چاره نیست تعجیل بقتل وی مفرما که در هر وقت که خواهی توانی کشت کسری نامه متعاقب یکدیگر نوشت و در قتل او مبالغه نمود شهریران در هر نوبت رفعی در میان انداخت و بهانه میگفت کسری در غضب شده بار چهارم نوشت و برسول داده یا کابر لشکر که شهریرانرا معزول کردم و فرخانرا والی ساختم و استمالت نامه که مشتمل بر انواع الطاف بود برسول داده و گفت چون امارت بر فرخان قرار گیرد این را بوی داده چون رسول نزد شهریران آمد و پیغام بگذارد شهریران از تخت بزیر آمد و گفت سمعا و طاعة و فرخانرا بجای خود بنشاند

ابن قحافه

[illegible]

چون کار بر تو قرار گرفت رسول استمالت نامه را که کسری بوی داده در آنجا نوشته بود که برادر خود را بکش و سر او نزد
من فرست فرخان بفرمود تا شهریران را بگرفتند و تیغ حاضر کردند و خواست تا برادر خود را گردن بزند شهریراز
گفت تعجیل مکن تا من ترا خبری آگاه دهم پس شخصی بفرستاد و آن نامهای کسری را که در باب قتل او نوشته بود بیاورد
و بر فرخان عرض کرد و گفت من بسی نامه که در باب قتل تو نوشته بود ترا نکشتم تو بیک نامه مرا خواهی کشت فرخان
از تخت فرود آمد و ملک را ببرادر خود تفویض نمود پس شهریران رسولی بقیصر روم فرستاد که مرا با تو شغلیست که موجب ازدیاد در حال
دولت و حشمت و سبب وسعت مملکت تست اما بجز از مشافهه راست نیاید موضعی مقرر کن که من و تو آنجا حاضر شویم و با هم یکی
بنجامد قیصر چون بر مضمون نامه اطلاع یافت موعدی معین کرده و با تمام لشکر خود آنجا رفت بجهت آنکه از فارسیان
اندیشه داشت شهریران با پنجاه مرد در مقابل او خیمه زد و فرود آمد پس در آن موضع با هم نشستند و ترجمانی او
تا مضمون اقوال را اعلام ایشان نماید و با هر یک از ایشان کاردی بود شهریران گفت بدانکه دشمن تو که این شهرها
ویران کرده منم و برادر من و کسری بر ما حسد برده و مرا امر کرد تا برادر خود را بکشم امر او را انقیاد نکردم او برادر مرا
بجای من نشاند و والی سلطنت و برا فرمود که مرا بکشد اکنون من و برادر با هم معاهده نموده ایم بیو کنان غلغ
و خلع اطاعت او کرده ایم و کمر انقیاد تو را در میان جان بسته ایم ما را لشکری ده تا با وی مقابله کنیم و همه ممالک او را
بتصرف تو در آوریم بعد از آن اشاره بقیصر کرد که سر در میان دو کس باشد چون بکس رسید ندا آشکارا کرد صلح
در آنست که ترجمان بکشی قیصر بکشتن ترجمان امر کرد و لشکر بسیار بشهریران داده بکارزار کسری فرستاد شهریراز
روانه مملکت کسری شد بهر شهر که میرسید میکند و میسوخت تا کسری مغلوب شد بناچیز گریخت و ممالک فارس بر
قیصر روم مسخر گشت و این خبر در روایتی دیگر در روز حدیبیه برسول صلعم رسید مسلمانان شاد شدند و مشرکان
منکوب و مغلوب گشتند ابو عمرو شیبانی از رسول صلعم روایت کرده که فارس را یک نطحه باد و نطحه بر روم بود تا بعد از آن
دیگر ایشان را دولت نبود و اهل روم ذات القرون اند هر گاه قرنی برود قرنی دیگر بیاید تا آخر روزگار القصه
آیه مذکوره و آنچه بعد از پیست اخبار است از اموری که در مستقبل بفعل آمد و این از جمله اعجاز قرآنی بقول
تعالی لِلَّهِ الْأَمْرُ مر خدا راست که حکم و فرمان مِنْ قَبْلُ پیش از غلبه فارس بر روم وَمِنْ بَعْدُ و بعد از غالب شدن
روم بفارس یعنی همه وقت قضای او نافذ است و همه کار در قبضه اقتدار اوست پس مغلوبیه و غلبه هر یک از ایشان
از او و در آخر با امر او سبحانه است که وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ و در کشف الاسرار مراد بقبل و بعد ازل است
و ابد یعنی امر ازلی و ابدی او راست که خداوند ازل و ابد است وَيَوْمَئِذٍ و در آن روز که رومیان بر فارسیان غلبه
کنند يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ شاد خواهند شد مؤمنان بِنَصْرِ اللَّهِ بیاری کردن خدای مر اهل کتاب را بر قومی
که کتاب ندارند چه در این انقلاب تفالست مر اهل ایمان را و ظهور صدق و اخبار مؤمنان و بردن گرو از آن
یعنی صحابه يَنْصُرُ یاری میدهد خدای مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد وَهُوَ الْعَزِيزُ و اوست غالب مطلق
انتقام کشنده از جمعی که خواهد الرَّحِيمُ مهربان غلبه دهد جمعی را بر جمعی بر وفق حکمت و مصلحت وَعْدَ اللَّهِ

وعد

وعده کرده خدای غلبه روم را بر فارس فرح مؤمنان را وعده کردنی درست و راست لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَ
عْدَهُ خلاف نکند خدای وعده خود را چه دروغ بر او ممتنع است پس البته راست میسازد هر وعده که
میدهد بوفا مقرون میگرداند وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند
وعده و صحت وعده او را بجهت جهل ایشان و عدم تفکر ایشان بجهت جمود اذهان ایشان يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا
میدانند چیزی را که آشکارا و مشاهده است مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا از زندگانی دنیا یعنی مال و متاع و
جاه و دولت و سایر منافع و مضار آنرا یا اسباب معاش تجارت در وسیط آورده که مراد بنا کردن و زراعت
و اجرای انهار و قنوات کردن است که اکثر اهل دنیا قواعد آنرا میدانند وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ و ایشان از آخرت
که غایت مقصود است هُمْ غَافِلُونَ ایشان بیخبران و غافلانند بجهت این دایم در تعمیر دنیا اند و تخریب
آخرت از شیخ حسن مرویست که بخدا که حذاقت علم ایشان بامور دنیا بر وجهی رسیده که درهم را بناخن خود
منقلب میسازند و از وزن آن خبر میدهند بر آن نحوی که هست و اصلا نمیدانند که نماز را چون باید گذارد و از
ابو عبدالله ع پرسیدند تفسیر يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فرمود مِنْهُ الزَّجْرُ وَالنُّجُومُ و از جمله علم ایشان
بنظام حیوة دنیا علم زجرات و علم نجوم که برای تدبیر دنیا بیشتر میورزند و بعد از بیان غفلت اهل دنیا و اشتغال
ایشان بان که منشاء عدم تفکر است در امر آخرت و عدم تحصیل زاد آخرت بندگان را ترغیب میکند بر تفکر و تدبر در
آنچه دالست بر توحید میفرماید که أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا آیا تفکر نمیکنند یعنی باید که تفکر نمایند فِي أَنْفُسِهِمْ در نفسهای
خود یا بمعنی که احداث تفکر کنند در خود تا محقق شود ایشانرا که قدرت مبدع بر اعاده ایشان مانند قدرت
اوست در ابدای آن و یا باید که در کار نفس خود تفکر نمایند که اقرب با ایشان از غیر ایشان تا از آن راه برند بر وجود
صانع عالم که متصفست بعلم و قدرت تامه بر جمیع امور ممکنه که از جمله اعاده است مَا خَلَقَ اللَّهُ نیافرید خدای السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضَ آسمانها و زمینها را وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه در میان آسمان و زمین است إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بحق یعنی بجهت
غرض صحیح که آن استدلالست بان بر توحید و قدرت حضرت عزت نه برای باطل و بازی و بیفایده وَأَجَلٍ مُسَمًّى
بجهت تقدیر وقتی نام برده شده که نزد آن منتهی شوند و اثری از آنها باقی نماند مراد روز قیامت است که چون در رسد
تمام آسمان و زمین و ما بینهما معلوم گردد وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ و بدرستی که بسیار از مردمان بِلِقَاءِ
رَبِّهِمْ برسیدن بجزای پروردگار خود که وقت رستخیز است لَكَافِرُونَ هر آینه ناگرویدگانند و منکران و پندار
ایشان آنست که دنیا ابدیست و آخرت واقع نخواهد شد أَوَلَمْ يَسِيرُوا آیا سیر نمیکنند یعنی که باید سیر کنند فِي
الْأَرْضِ در زمین یعنی بمواضع هلاک عاد و ثمود بوقت تجارت و رحلت فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ پس ببینند که
چگونه بود عَاقِبَةُ الَّذِينَ سرانجام آنان که بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان از امم ماضیه كَانُوا بودند آن گروه
أَشَدَّ مِنْهُمْ سخت تر از اهل مکه قُوَّةً از روی توانایی چون عاد و ثمود وَأَثَارُوا الْأَرْضَ و بگردانیدند زمین
ظاهر آنرا با باطن بجهت زراعت کردن و درخت نشاندن و معادن و چشمها بیرون آوردن و غیر آن وَعَمَرُوهَا

وعمارت کردند مر آنرا اکثر مما عمروها بیشتر از آنچه عمارت کردند یکسان که اهل وادی غیر ذی زرع اند یا آنکه عمر یافتند در دنیا
بیشتر از عمر قریش وجاءتهم رسلهم وآمدند بایشان پیغمبران ایشان بالبینات با آیتهای روشن و با معجزهای هویدا
وایشان بدان نگرویدند حق تعالی دمار از روزگار ایشان برآورد فما کان الله لیظلمهم پس نبود خدای که ظلم کرده
باشد بدیشان یعنی بی ارسال رسولان و بی کفر و تکذیب ایشان را اهلاک کرده باشد ولکن کانوا ولیکن بودند که
انفسهم یظلمون بر نفسهای خود ستم میکردند بجهت علم ایشان بانچه مودی هلاکت ایشان شد و معرفت ایشان
بموجباتی که عدم قبول آیات با وجود ظهور حقیت آن برایشان ثم کان پس بود عاقبة الذین اساؤا
سرانجام آنانکه بد کردند یعنی کافر شدند السوای عقوبات دنیا که عذاب دنیا و آخرت است کویند سوای دوزخ است باشد
حسنی و طوبی که اسم بهشت یعنی دوزخ عاقبت ایشان باشد ان کذبوا بسبب آنکه تکذیب کردند بآیات الله بآیتهای
خدای یعنی باور نداشتند یا عبرت نگرفتند بدلایل قدرت وکانوا بها و بودند بآن آیتها یستهزؤن استهزا میکردند
بعد از آن بر سبیل تذکیر نعمت میفرماید که الله یبدؤ الخلق خدای آفریند خلق را از نطفه ثم یعیده پس دیگر
باره زنده میکرداند و برانگیزاند بعد از مرگ ثم الیه پس بسوی جزا و حکم او ترجعون باز کردانیده شوند و خطوا عشر
یا میخواند بطریق خطاب یعنی باز کردانیده شوید شما ویوم تقوم الساعة و در روزی که قایم شود قیامت یبلس
المجرمون خاموش شوند و متحیر مانند مشرکان مانند خاموشی و تحیر کسی که منقطع باشد از حجت و برهان و
لم یکن لهم و نباشد مر ایشان را من شرکائهم از انبازان ایشان یعنی از خدایان که شرکا نام نهاده اند چون ملایکه
و اصنام شفعؤا درخواست کنندگان یعنی ایشان در دنیا میگویند که اینها شفعای ما خواهند بود و دران روز
از شفاعت ایشان محروم و ناامید مانند وکانوا و باشند کافران بشرکائهم بانبازان خود کافرین از ایشان
کان یعنی از مطلوب خود ناامید کردند و از ایشان بیزار کردند معنی آنست که هستند ایشان بسبب انبازان خود ناکرونده
کان بخدا ویوم تقوم الساعة و در روزی که قایم کردد قیامت یومئذ یتفرقون کردند پراکنده مردمان
و از هم جدا شوند کروهی روی باعلی علیین آرند و جمعی در اسفل السافلین افتند بعضی بر درجه وصلت و برخی بر درکه
مفارقت بعضی از دولت وصول بجنان نازان و برخی از آتش نیران کدازان چنانچه میفرماید فاما الذین آمنوا
پس اما آنانکه کرویده اند وعملوا الصالحات و کردند کارهای پسندیده و شایسته فهم فی روضة پس
ایشان در مرغزاری مشتمل بر انهار و ازهار یحبرون شادمان کردانیده شده باشند بروجهی که اثر آن بر صحیفه رخسار
ایشان ظاهر باشد چه مکرم باشند بکرامات ازلی و متنعم بنعمت لم یزلی و محلی بزیور محلی و در احقاق از معانی نقل
کرده اند که متوج باشند بتاج عزت و در عین المعانی گفته که آواز خوش شنوانند ایشان را و ایشان را هیچ لذت مثل
سماع نباشد و در خبر است که ابکار بهشت غنا کنند باصواتی که خلایق مثل آن نشنیده باشند و این افضل نعم بهشت بود
چنانکه در کشاف از پیغمبر صم نقل کرده که ذکر جنت و نعیم فرمود و در آخر مجلس اعرابی برخواست و گفت یا رسول الله در
بهشت سماع باشد فرمود نعم سماع باشد بدرستی که در بهشت جوییست که در کنار آن حوران بکر نشسته اند سفید اندام

وفراخ چشم با حدقهای سیاه که غنا کنند باوازهایی که هرگز هیچ کس نشنیده باشد و این بهترین نعم بهشت است و در مجمع
این روایت را از ابی درداء نقل کرده اند و بعد از آن گفته که ابو درداء بعد از ذکر این سوال کردند که مغنیان بهشت
بچه چیز تغنی کنند فرمود که بتسبیح و از ابو درداء منقولست که رسول الله صم صفت بهشت میکرد مردی برپای خواست
و گفت یا رسول الله من مردیم که آواز خوش بسیار دوست دارم در بهشت آواز خوش باشد فرمود آری والذی
نفسی بیده بخدایی که نفس من بید قدرت اوست که در بهشت درختیست چون آن درخت را وحی کند که سماعی بشنواند
بندگانرا که در دنیا خود را از سماع لهو و لعب بازداشته اند درخت باواز آید بتسبیح و تهلیل آنچنان آوازی که خلایق
مانند آنرا نشنیده باشند و از مغیره نیز روایتست که پیغمبر صم فرمود که در بهشت درختانیست که چون اهل بهشت را
سماع آرزو باشد خدای تعالی از زیر عرش بادی بفرستد تا بدان درختان آید و برگهای آنها را بجنباند و بر یکدیگر زند
از اینها آوازی آید که اگر اهل دنیا بشنوند از طرب هلاک شوند و بروایت صحیح با سانید معتبره از حضرت
رسالت مرویست که هیچ بنده در بهشت داخل نشود مگر که نزد سر وی و پایین او دو کس از حور العین بنشینند
و غنا کنند برای او بنیکوترین آوازی که جن و انس آنرا شنیده باشند و آن از مزمار شیطان نباشد بلکه
بتمجید و تحمید حق تعالی باشد و صاحب کشف الاسرار آورده که فردا دوستان خدا در روضات جنان میان ریاض
بشادی سماع کنند و فرمان آید بداود که بآن نغمه دلاویز و صوت شورانگیز که ترا داده ام زبور بخوان و بموسی
خطاب رسد که ای موسی تو توریت تلاوت کن و بعیسی ندا رسد که تو بقرائت انجیل مشغول شو و بطوبی خطاب آید که ای طوبی
آواز دلارای بتسبیح ما بگشای و اسرافیل مخاطب شود که ای اسرافیل تو قرائت قرآن کن ثعلبی در تفسیر خود از اوزاعی
نقل کرده که هیچکس را آواز خوشتر از آواز اسرافیل نباشد چون افتتاح بغنا کند تمام فرشتگان را از اوراد و از کار
خود باز ماند حاصل که شریفترین لذتی در بهشت سماع خواهد بود و لهذا بعضی مفسران یحبرون را تفسیر کرده اند
یلذون السماع اینست حال مومنان در بهشت واما الذین کفروا و اما آنانکه ناکرویده اند وکذبوا
بآیاتنا و تکذیب کرده اند آیتهای ما را یعنی قرآنرا یا دلایل قدرت را ولقاء الآخرة و رسیدن بآن سرای
یعنی بروز حشر و نشر فاولئک پس آن گروه فی العذاب محضرون در عذاب دوزخ حاضر شده کانند
که هرگز از آن غایب نشوند و بعد از ذکر وعد و وعید در بیان آن چیزی که موصل بوعدست و منجی از وعید میفرماید
که چون عاقبت امور بندگان با روضات جنات و یا درکات نیران فسبحان الله پس تسبیح کنید و تنزیه نمایید
خدا را تسبیحی و تنزیهی بروجه لایق و شایسته او و نزد ابن عباس معظم مفسران مراد اینجا تسبیح صلوات است یعنی نماز
گذارید برای خدا حین تمسون هنگامی که شبانگاه در آیید مراد نماز شام و خفتن است وحین تصبحون
و هنگامی که بامداد در آیید مراد نماز صبح است وله الحمد و مر او راست سپاس و ستایش فی السموات و
الارض در آسمانها و زمینها یعنی هر که در آسمان و زمین است حمد و ثنای و ستایش او میکند وعشیا و
نماز گذارید در طرف آخر روز یعنی نماز عصر وحین تظهرون و هنگامی که در آیید بوقت ظهر یعنی نماز پیشین را

صاحب لباب گوید که تسبیح مناسب آنست که برفع صوت باشد پس اتصال آن بصلوة جهریه خالی از سستی نیست و حمد چون
دلالت بر رفع صوت ندارد پس تخصیص ذکرش بنماز اخفاتیه مناسب می‌نماید و در کشاف آورده که ابن عباس را گفتند
هیچ می‌یابی آیتی که دلالت بر وجوب پنج وقت نماز شبانه‌روزی کند این آیه تلاوت فرمود که مراد بر تمسون صلوة
مغرب و عشاست و تصبحون صلوة صبح و عشیا صلوة عصر و تظهرون صلوة ظهر و گفته‌اند که مخصوص بودن صلوة
لیل بآیه تسبیح و صلوة نهار بآیه حمد جهت آنست که انسان در نهار متقلبست در احوالی که موجب حمد خداست بر آن و
در لیل بر احوالیست که موجب تنزیه او سبحانه است در آن مانند نوم و توابع آن فلهذا حمد بنهار مخصوص گشت و صلوة
نهار بآن تعبیر یافت و تسبیح بلیل مختص شد و صلوة لیل بآن مسمی شد حاصل که میفرماید که درین پنج وقت بتسبیح و حمد
او سبحانه مشغول شوید بر وجه اخلاص و غیر را با آن شریک میسازید زیرا که اوست که یخرج الحی بیرون می‌آورد
زنده را من المیت از مرده چون انسان از نطفه و مرغ از بیضه و نخل از نواه و سنبل از حبه و یا مسلمان از مصلح و
مؤمن از کافر و عالم از جاهل و جاهل از عالم و یخرج المیت و بیرون می‌آورد مرده را من الحی از زنده بعکس
آنها که مذکور شد و یا حیات در عقب موت و بعکس و یحیی الارض و زنده میگرداند زمین را بگیاه بعد
موتها بعد از افسردگی و پژمردگی و خشکی و تازگی آن و کذلک و مانند این اخراج تخرجون بیرون آورده عشر
خواهید شد چه این نیز تعقیب حیوتست موت را مراد آنست که ابداء و اعاده متساوی‌اند در قدرت آنکه قادر است بر
اخراج میت از حی و حی از میت و امانت حی از انس بن مالک از سید عالم صلعم روایت کرده که آنحضرت فرمود که هر که
میخواهد که فردای قیامت اعمال حسنه او را کیل کنند بکیل تمام‌تر باید که این آیه بخواند تا اینجا که و کذلک تخرجون و
بروایت دیگر آخر سوره و الصافات یعنی سبحان ربک رب العزة عما یصفون تا آخر با آن منضم سازد حق تعالی بکیل تمام
اعمال او را وزن سازد و نیز از حضرت رسالت صلعم مرویست که هر که بامداد و شبانگاه این آیه بخواند تلافی کرده باشد
هر عبادتی که از وی فوت شده باشد از نوافل و دعوات و تسبیحات و نیز فرموده که هر که در عقب هر نماز فریضه این آیه
بخواند بعدد قطرات باران و برگ درختان و خاک روی زمین از برای او ده حسنه بنویسند و ضحاک روایت کرده که هر که
این آیه بخواند با آیه سبحان ربک رب العزة تا آخر ثواب او برابر ثواب کسی باشد که دویست بنده آزاد کند و کرده باشد
و حق تعالی بجهت تنبیه بر دلایل توحید در عقب این آیه میفرماید و من آیاته و از جمله نشانهای قدرت خدای آنست
خلقکم آنست که بیافرید شما را من تراب از خاک یعنی اصل شما را از خاک آفریده که آدم است علیه السلام که پدر همه شماست و
یا آنکه شما را از نطفه خلق کرد و نطفه را از غذا و غذا را از خاک ثم اذا انتم پس آنگاه که شما آفریده اید بشر
تنتشرون آدمیانید که پراکنده میشوند در زمین یعنی پس روزگار بر شما گذشت که در زمین پراکنده شدید و در هر جا
متفرق گشتید و هر جا برای خود وطن ساختید پس کسی که قدرت او بدین مرتبه باشد چگونه قادر بر اعاده شما نباشد
و مستحق عبادت نبود و من آیاته و از جمله علامات دال بر قدرت باهره ان خلق لکم آنست که بیافرید برای شما
من انفسکم از نفسهای شما یعنی از جنس شما و از شکل شما ازواجا زنان را لتسکنوا الیها تا میل کنید بایشان

بجهت جنسیت چه جنسیت سبب الفت و انبساطست و عدم جنسیت واسطه مخالفت و منافرت و جعل بینکم
و ساخت یعنی پدید آورد میان شما و ازواج شما بعد از آنکه سابق معرفت نبوده میان شما مودة دوستی
و رحمة و مهربانی بواسطه ازدواج که موجب انتظام امر معاش شود چه تعیش ایشان موقوفست بر مودة
و مهربانی و نزد بعضی مودة کنایه از جماعست و رحمت کنایه از ولد در خبرست که مردی نزدیک رسول صلعم آمد
گفت یا رسول الله مرا از کاری تعجب می‌آید و آن اینست که مردی و زنی که هرگز یکدیگر را ندیده باشند چون در میان
ایشان مناکحت واقع شود و یکروز با یکدیگر صحبت کنند بتحقیق مودت میان ایشان پیدا شود که از آن عظیم‌تر
نباشد فرمود که این از قبل حق تعالی است آنجا که فرموده که و من آیاته ان خلق لکم من انفسکم ازواجا لتسکنوا
الیها و جعل بینکم مودة و رحمة ان فی ذلک بدرستی که در آفریدن ازواج و مشاکل و مشابه مردان در زنان
لآیات هر آینه نشانهاست لقوم یتفکرون مر گروهی را که تفکر کنند و بر حکمت این صورت مطلع شوند
و من آیاته و از دلایل قدرت او خلق السموات و الارض آفریدن آسمانها و زمینهاست و آنچه در آنهاست
از عجایب خلق و بدایع صنع و دلایل حکمت و قدرت کامله و اختلاف السنتکم و مخالفت زبانهای شما در
لغات چه هر صنفی را لغتی تعلیم فرموده و الهام ایشان نموده وضع آن را از عربی و ترکی و فارسی و هندی و امثال
مسنی آن در لباب آورده که اصول تمام زبانهای مختلف هفتاد و دو است و از آنجمله نوزده در اولاد سام است و هفده
در زمان حام و سی و شش در یافث و اگر این لغات مختلف و اگر از قبل حق تعالی است پس واضع آن شده
و ابتدای آن نموده و اگر مواضعه است از قبل بندگان پس وی تیسیر آن فرموده و بر ایشان آسان نموده و الوانکم
و دیگر اختلاف رنگهای شما در سفیدی و سرخی و سیاهی و زردی و یا در تخطیط اعضا و تشکیل آن چه هیچ آدمی در همه چیز
مشابه آدمی دیگر نیست مگر بجهت تراکیب بدیعه و لطایف عجیبه و دلالت بر کمال قدرت او و اگر این نوع اختلاف نمی‌بود
بلکه آدمیان متوافق و متشاکل یکدیگر بودند هر آینه موجب التباس میشد و بهم مانند میشدند و امتیاز میان ایشان
نمی‌بود و بجهت مصالح کثیره معطل میگشت ان فی ذلک بدرستی که در مخالفت السنه و الوان آدمیان با آنکه
از یک پدر و مادر زاده باشند لآیات للعالمین هر آینه نشانهای قدرتهاست مر عالمیان را یعنی بر هیچ عاقلی
از ملک و جن و انس پوشیده نیست و همه میدانند که درین اختلاف حکمتهای کلیه مندرج است چه عدم امتیاز
میان اشخاص آدمیان در زبان و الوان و اعضا موجب تعطیل مهمات می‌بود و باعث فساد نظام عالم و حفص بکسر
لام میخواند یعنی این آیات مر اهل علم راست که در آن نظر میکنند و بغور آن میرسند و من آیاته و از علامات قدرت
کامله او منامکم خواب کردن شماست باللیل و النهار در شب و روز بجهت استراحت قوای نفسانی و تقویت
قوای جسمانی و ابتغاؤکم من فضله از بخشش او یعنی طلب معاش بروز و شب و نزد اکثر مفسرین مراد منامکم
بلیل و ابتغاء در نهار یعنی اول مخصوصست بشب و ثانی بروز پس در آیه تقدیم و تاخیر باشد بحسب معنی ان فی ذلک
بدرستی که در خواب شب و معیشت روز لآیات دلالتهاست و عبرتها لقوم یسمعون برای گروهی که بشنوند

[illegible]

بگوش وهوش وسماع تفهم واستبصار چه حکمت دراو ظاهر و باهر و آشکار او هویداست وَمِنْ آيَاتِهِ و از نشانهای
حکمت اوست که يُرِيكُمُ الْبَرْقَ می نماید شما را برق خَوْفًا جهت ترسیدن مسافران از رسیدن صاعقه بایشان
وَطَمَعًا و جهت طمع مقیمان برسیدن باران و یا جهت ترسیدن مطلق آدمیان برسیدن صاعقه بایشان و یا جهت
خوف نیامدن باران وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً و فرو میفرستد از جانب آسمان یا ابر آب باران را فَيُحْيِي بِهِ پس زنده
میکرداند بآن الْأَرْضَ زمین را تا از آن گیاه تر و تازه میرویند بَعْدَ مَوْتِهَا پس از افسردگی و پژمردگی آن إِنَّ فِي
ذَٰلِكَ بدرستی که در برق و باران لَآيَاتٍ هر آینه علامات است بر قدرت الهی لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ برای گروهی که تعقل کنند ۱۰
و عقول خود را کار فرمایند در استنباط اسباب حوادث تا بر ایشان ظاهر کردد کمال قدرت صانع در امر حادث وَمِنْ آيَاتِهِ و از
نشانهای توانایی او بر جمیع افعال ممکنه أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ آنست که ایستاده است آسمان بی ستون وَالْأَرْضُ
و زمین بِأَمْرِهِ بفرمودن او یعنی قیام آنها بنگهداشت اوست مر آنها بدون علاقه و ستون ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ پس چون
بخواند شما را بواسطه اسرافیل بنفخه اخیره دَعْوَةً خواندنی بنوعی که گوید ای مردگان بیرون آیید مِنَ الْأَرْضِ
از زمین إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ پس آنگاه شما بیرون آیید از قبرهای خود برای جزای کردار نیک و بد یعنی همچنانکه
قادر است بر آنکه حفظ آسمان و زمین کند همچنین قادر است بر اخراج مردگان از زمین چه قدرت بالذات دارد نسبت بهمه
ممکنات وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و مر اوراست آنچه در آسمانها و زمینهاست كُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ
همه آنها مر او را فرمان بردارانند در موت و حیات و بعث و نشور و غیر آن از افعال او در ایشان و بهیچ وجه از
حکم او تمرد نمیتوانند کرد و اگر چه اطاعت نمیکنند بعبود وَهُوَ الَّذِي و اوست آنکس که يَبْدَأُ الْخَلْقَ اول
باری آفریند خلق را ثُمَّ يُعِيدُهُ پس زنده گرداند بعد از آنکه مرده باشند وَهُوَ و باز گردانیدن و زنده کردانیدن
بار دوم أَهْوَنُ عَلَيْهِ آسان تر است بر خدای از آفریدن در اول بار نسبت بقدرت شما و قیاس شما و اگرنه
ابدا و اعاده نزد او یکسانست یعنی چونکه شما اعتقاد دارید بآنکه قدرت شما صنعتی در بار دویم با وجود آلات و
اسباب اهون و اسهل است از قدرت شما بدون اسباب و آلات پس چرا ابداع اقرار دارید و باعاده منکرید وَلَهُ الْمَثَلُ
و مر اوراست وصف عجیب ایشان مانند قدرت کامله عامه تامه و وحدت ذات و عظمت صفات الْأَعْلَى برتر
و بر غیر او را روا نیست که مساوی آن داشته باشند و یا قریب بآن و همین حق تعالی است که موصوف باین وصف
بزرگوار فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در جمیع آسمانها و زمینها یعنی آنچه در آسمانها و زمین است او را باین وصف
میکنند بنطق و دلالت مراد آنست که او سبحانه بر السنه همه دلایل موصوف و معروف گشته باینکه قادر است که
عاجز نیست از ایشان باعاده و غیر آن از مقدورات وَهُوَ الْعَزِيزُ و اوست غالب بر هر مقدور که از جمله آن
ابدا و اعاده است الْحَكِيمُ دانا بصواب که همه افعال او بر مقتضای حکمت و نزد مجاهد مثل الاعلی قول لا
إله إلا الله است یعنی مر اوراست وصف اعلی که آن وصف اوست بوحدانیت و مؤید اینست قوله ضَرَبَ
لَكُمْ بیان کرد خدای برای شما مَثَلًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ مثلی فرا گرفته شده از احوال نفسهای شما که اقرب امور است بشما

وان معنی

وآن معنی اینست هَلْ لَكُمْ آیا هست شما را ای آزادگان مِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ از آنچه مالک شده است دستهای
شما یعنی از ممالیک شما که ملک یمین اند مِنْ شُرَكَاءَ انبازان فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ در آنچه روزی کرده ایم و داده ایم
شما را از اموال و اسباب فَأَنْتُمْ پس شما و ایشان باشید فِيهِ سَوَاءٌ در آنچیز یکسان یعنی چنانکه شما تصرف
میکنید در مال و ملک خود ایشان توانند که در آن تصرف کنند تَخَافُونَهُمْ ترسید از ایشان که بتصرف در آن مستقل
شوند كَخِيفَتِكُمْ مثل ترسیدن شما آزادان أَنْفُسَكُمْ از نفسهای شما از شریکان آزاد که امثال شما اند خلاصه
سخن آنست که ای خلجکان راضی هستید بآنکه شما بندگان خود را در ملک و مال خود شریک سازید که تصرف در آن و
در آن مساوی یکدیگر باشید در تفضل و از استقلال ایشان ترسان شوید همچنانکه بعضی احرار از بعضی هراسانند
پس چونکه راضی نیستید چگونه راضی میشوید از برای من که رب الارباب و مالک احرار و عبیدم که بعضی از عبیدم انبازی میانه
بچه وجه روا میدارید که در آنچه من آفریده ام کسی با من شریک باشد از بندگان و آفریدگان من در بعضی تفاسیر هست که
چون حضرت رسالت این آیه بر صنادید قریش خواند همه متفق الکلمه گفتند کلا والله لا يكون ذلك ابدا حاشا که این
هرگز نتوانند بود حضرت فرمود شما بندگان خود را در مال خود شرکت نمیدهید پس چگونه آفریدگان را که بندگان خدا
در ملک او شریک میسازید كَذَٰلِكَ مانند این نُفَصِّلُ الْآيَاتِ تفصیل میکنیم و مبین میسازیم دلایل وحدت
خود را لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ برای گروهی که عقل خود را در تدبر امثال کار فرمایند چه تمثیل کاشف معانی و موضح
آنست زیرا که اهل دانش زیرا که آن بمنزله تصویر معاینست اما جاهلان و ظالمان از حقیقت این سخنان بیخبرانند
همچنانکه میفرماید که بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ بلکه پیروی میکنند از آنکه ظَلَمُوا ستم کردند بر خود بجهت شرک ان
الشرك لظلم عظيم أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای نفس خود را بِغَيْرِ عِلْمٍ در حالتی که نادان و بی دانش اند چه دانا
اگر پیروی هوائی کند غالب آنست که علم او وی را از آن باز میدارد بخلاف جاهل که چیزی مانع و صارف او نیست
از اتباع هوای نفس فَمَنْ يَهْدِي پس کیست که راه نماید مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ آنرا که فرو گذاشته خدای او را یعنی
بسبب خذلان و منع لطف و توفیق گمراه شده مراد آنست که هر که علم حق تعالی تعلق گرفته باشد که لطف و توفیق
او را هدایت نمیدهد بجهت عناد و جحود و رسوخ کفر او با وجود آیات ظاهره هادیه و حجج واضحه نزد او
و بسبب آن حق تعالی تخلیه او کرده باشد و او را در وادی خذلان فرو گذاشته هیچکس او را براه راست نتواند
و از ضلالت مهلکه بهدایت منجیه اش نرساند وَمَا لَهُمْ و نیست مشرکان مکه را مِنْ نَاصِرِينَ از هیچ یاری
و هواداران که ایشان را از ضلالت برهاند و از آفات لازمه آن که عقوبت دنیا و آخرت ایشان است
و چون دانستی ای محمد که مشرکان از ضلالت بهدایت مهتدی نمیشوند در وادی غوایت خود مقر و راسخ اند فَأَقِمْ
وَجْهَكَ پس راست گردان روی خود را لِلدِّينِ برای دین حق یعنی بر جاده دین اسلام استقامت
نمای و عمل خود را راسخ گردان برای خدای حَنِيفًا در حالتی که مایل باشی از همه ادیان باطله بدین اسلام
و ملتفت نشوی بدین دیگر یعنی ملازم و متابع دین خدای باش که جاده اسلام است و برائت و حجت

مکن وازان میل منمای مخاطب حضرت رسالتست و مراد جمیع مکلفانند یعنی ای بندکان بر دین اسلام ثابت
قدم شوید و بهیچ وجه ازان روی مکردانید و ملازم شوید فطرت الله خلقت خدا را که دین اسلامست و
پیروی نمایید ملت درست و راست او را که بهترین و نیکوترین ملتهاست التی فطر الناس علیها آنچنان
ملتی که آفرید خدای مردمان را بران یعنی بر فطرت اسلام و تسمیه آن بفطرت بجهت آنست که اکر بندکان را اضلال نکنند
و تخلیه ایشان نمایند بر آنچه مخلوق شده اند و بر حالت خودشان بکذارند هر آینه التزام ملت دین اسلام نمایند ابو
هریره از حضرت رسالت صلعم نقل کرده که هر مولودی بر فطرة اسلام متولد میشود پس پدر و مادر او را یهود و کبر و ترسا کردانند
چنانکه بهیمه از مادر در وجود آمد کوش بریده نیست و او را کوش بریده میکردانند اسود بن سریع روایت کرده که با رسول
خدا غزا میکردم جمعی از کودکان اهل شرک را میکشتند رسول صلعم منع ایشان فرمود و کفت اینها بیکناهند کفتند یا
رسول الله مشرک زاده اند فرمود که بخدایی که نفس من بید قدرت اوست که هیچ مولودی نیست که مکر بر دین فطرة اسلام
متولد میشود پس همیشه برین فطرت باقیست تا که مبین شود از زبان او پس پدر و مادر او را یهود و نصاری
میکردانند لا تبدیل لخلق الله هیچ تبدیل و تغییری نیست مر خلق خدا را مر دینی را که حق تعالی برای بندکان خلق
فرموده این نهیست در صورت نفی یعنی تبدیل مدهید دین خدا را که از برای شما مفطور و مخلوق کردانیده و باید او را
نیست که او را تغییر دهند و با هیچکس نیست که آنرا تغییر دهد و محو و محق کرداند ذلک آن دینی که بندکان مامور
شده اند باقامت بآن و استقامت بران الدین القیم کیش راست و مستوی و مستقیم است که هیچ کجی دران نیست
ولکن اکثر الناس و لیکن بیشتر مردمان لا یعلمون نمیدانند استقامت آنرا بسبب کج طبعی و
عدم تدبر و تفکر چون این پس پیروی آورید بدین اسلام و بران اقامت نمایید منیبین در حالتی که باز
کردندکانید الیه بسوی او و از غیر او رجوع نمایندکان بسوی او واتقوه و بترسید ازو و ترک معصیت
کنید و اقیموا الصلوة و بپای دارید نماز را با شرایط و ارکان و لا تکونوا من المشرکین و
مباشید از شرک آرندکان چه عبادت بدون اخلاص در توحید منتج ثواب نیست و کویند معنی آنست که مباشید
از شرک آرندکان بترک نماز متعمدا چنانکه در تفسیر از شیخ محمد اسلم طوسی رحمه الله نقل کرده که حدیثی بمن رسید
که هر چه از من روایت کنید عرض کنید بر کتاب خدا اکر موافق بود قبول کنید من این حدیث را که من ترک الصلوة متعمدا
فقد کفر خواستم که با آیتی از قرآن مطابق سازم سی سال تامل کردم تا این آیت را یافتم که واقیموا الصلوة و لا تکونوا من المشرکین
و باجماع اهل البیت ترک الصلوة متعمدا بر وجه استحلال زنا باعتقاد من الذین مباشید از آنانکه فرقوا دینهم
تفریق نمودند و پراکنده ساختند دین خود را مراد اختلاف ایشانست در آنچه پرستش مینمایند بر حسب اختلاف هواها
و کانوا شیعا و کشتند کروه کروه هر یک پیرو کسی مراد مشرکانند که دین اسلام را کذاشته بت را پرستند و یکی قمر
و یکی ستاره و یهود و نصاری که هر یک چندین فرقه شدند و یا خوارج و ابو امامه رضی الله عنه را درین باب خبری مرفوع
کل حزب هر کروهی بما لدیهم بانچه نزدیک ایشانست از دین فرحون شادمانند بجهت کمان ایشان بانکه حق

با ایشانست ابن خطاب روایت کرده که رسول صلعم عایشه را کفت که ایشان اهل بدعت اند ازین امت و هر کناهکاری را
توبه هست غیر ایشان که صاحب بدعت اند و تابع هوای نفس خود من از ایشان بیزارم و ایشان از من واذا مس
الناس و چون برسد آدمیان را ضر سختی از فقر یا بیماری یا مطلق از شدت حوادث و وقایع بآن درمانند
دعوا بخوانند بتضرع و زاری ربهم پروردکار خود را منیبین الیه در حالتی که بازکشتکان باشند بسوی
او بر وجه اخلاص و از غیر او منقطع شوند ثم اذا اذاقهم پس چون بچشانید یعنی عطا فرماید ایشان را خدا منه
از نزدیک خود رحمة بخششی از آسانی یا صحت یا توانکری یا دفع هر حادثه و بلیه و ایشان ازان شدت و بلیه
باز رهند اذا فریق منهم آنکاه کروهی از ایشان بربهم یشرکون بپروردکار خود شرک آرند یعنی در
مقابله نجات عود کنند بعبادت غیر خدا که بر خلاف مقتضی عقل است چه در مقابله آن شکر منعم باید کرد ایشان
بآن شکر نکنند و شرک آرند چنانکه میفرماید بقول لیکفروا یعنی عاقبت و سرانجام نجات ایشان این باشد که کافر شوند
بما آتیناهم بانچه عطا کردیم ایشان را از نعمت عافیت فتمتعوا پس برخورید و تمتع کیرید از دو سه
روزه نعم دنیویه و بآن مخلوط شوید و بهره کیرید فسوف تعلمون پس زود باشد که بدانید سرانجام
تمتع خود را که عقوبت آخرتست ام انزلنا علیهم آیا فرستادیم بر کافران سلطانا کتابی و حجتی که
بآن متسلط شوند بر مذهب خود یا پیغمبری یا فرشته را که با او برهانی باشد فهو پس آن کتاب از روی وضوح دلالت
یا رسول یا ملک یتکلم و سخن کند بما کانوا به یشرکون بصحت آنچه هستند که بآن شرک می آرند
مراد آنست که ایشان قادر نیستند بتصحیح دین خود بدلیل و حجتی که بآن متسلط شوند پس در بیان احوال مشرکان
میفرماید و اذا اذقنا الناس و چون بچشانیم مر کافران را رحمة نعمتی از صحت و سعت امنیت و ما
آن فرحوا بها بسیار شادمان میشوند بآن و ان تصبهم و اکر برسد بایشان سیئة زحمتی و شدتی
از مرض و قحط و خوف و امثال آن بما قدمت ایدیهم بجهت آنچه از پیش فرستاده است دستهای ایشان بجهت
شامت کردارهای ایشان بلا برسد بایشان از کفر و معاصی اذا هم یقنطون آنکاه ایشان نومید شوند
از رحمت جزع و فزع و بی صبری میکنند و امیدوار نیستند که خدای آنرا برحمت بدل میکند یعنی نه شکر میکذارند
بر نعمت و نه صبر دارند بر محنت و نه امیدواری از حضرت عزت برفع بلیه اولم یروا آیا ندیده اند یعنی ندانسته اند
ان الله آنکه خدای یبسط الرزق کشاده و فراخ میسازد روزی را لمن یشاء برای هر که میخواهد بجهت
مصلحت و یقدر و تنک میکرداند بر هر که میخواهد از روی حکمت ان فی ذلک بدرستی که درین قبض و بسط
لآیات هر آینه دلیل عبرتست لقوم یؤمنون برای کروهی که تصدیق کنند حکم خدا را در قبض و بسط شکر کویند
در سرا و صبر کنند در ضرا و چه بنای کار مؤمن و اساس مراتب او برین صفتست و بعد ازان بیان چیزی مینماید که
دافع ضرر قبض است و باعث بسط و موجب امنی از ترسیدن از سینه و میکوید فآت پس بده ای محمد ذا القربی
خداوند قرابت را از بنی هاشم حقه حق او را از غنیمت کفار و غیر آن و بآن صله رحم مرعی دار مجاهد کفته که هر امت

درویج امر داخل اند و مراد دادن خمس است بفقرای اهل البیت ع از سعید خدری و غیره ماثور است که بعد از نزول این آیه
حضرت رسالت ص باغ فدک را بحضرت فاطمه ع داد و این روایت از ابو جعفر و ابو عبدالله ع نیز مرویست وَالْمِسْكِينَ
و بدهید حق مسکینی که قوت سنه قادر نباشد وَابْنَ السَّبِيلِ ط و راه گذریان را از آنچه مقرر شده از وظایف اخماس
یا زکوة یا بعض خمس ذَٰلِكَ این دادن حقوق جماعت مذکوره خَيْرٌ بهتر است از امساک لِّلَّذِينَ يُرِيدُونَ برای
آنانکه میخواهند وَجْهَ اللَّهِ ط ذات خدای را یعنی رضای او را میجویند و یا مراد ایشان جهت تقرب بحق تعا نه بجهت دیگر
از اعراض و اغراض وَأُولَٰئِكَ و آن گروه منفقان هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشانند رستکاران و فیروزی یافتگان به
تحصیل نعیم مقیم کرده اند بسط انفاق بر اهل استحقاق وَمَا آتَيْتُم و آنچه میدهید مِّن رِّبًا از زیادتی محرم
در معامله و یا هدیه و عطیه که بآن توقع مزید مکافات دارید نه قصد قربت لِّيَرْبُوَ تا بیفزاید آن چیز فِي أَمْوَالِ النَّاسِ
در مالهای مردمان یعنی آنچه میدهید از زیادات حرام در معاملات یا زیادتی در مال سوختاران بدید آید آنچه هدیه بکسی
میدهید بتوقع آنکه مالشان افزون کرده در کشیدن مالهای مردمان بجانب خود فَلَا يَرْبُو پس زیاده نمیشود مال
عِندَ اللَّهِ نزدیک خدا و برکت از و برمیخیزد و موجب مثوبه و اجر نمیشود نزد حق تعا بجهت عدم قربت و اخلاص
قول اول که مراد ربای محرم است از شیخ حسن و جبائی منقولست بقرینه آیه يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ و قول ثانی
که مراد هدیه دادنست بطمع زیاده گرفتن از ابن عباس و طاووس یمانی و ماثور از ابی جعفر ع و از سعید بن جبیر و مجاهد
نیز روایتست که مراد باین تخصیص آنکه عطائی بکسی دهد بطمع آنکه زیاده از آن بستاند این ربای حلال است و صاحبش را
نه مزد باشد از خداوند و نه وزر و مرتب شود و بجهت این رسول آنرا نهی نمود و فرمود که سزاوار نیست که شخصی باین قصد
عطیه کند چه ثوابی بران مرتب نخواهد شد و آیه کریمه وَلَا تَمْنُن تَسْتَكْثِرُ در معنی اینست وَمَا آتَيْتُم و آنچه میدهید مِّن
زَكَاةٍ از زکوة و اخماس مفروضه یا صدقه مندوبه که در دادن آن بمستحق تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ میخواهید ثواب خدا
و رضای او را بدون شایبه غرض و عوض از غیر او و بار ریا و سمعت و مکافات زیادتی فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه که زکوة و صدقه
و خمس بوجه الله دهند بقصد دیگر هُمُ الْمُضْعِفُونَ ایشانند که خداوند اضعاف آن از ثواب که یکی را ده تا هفتصد یابند
و یا ایشان زیاده کنندگان اند ثواب مال خود را بسبب زکوة و این آیه دلیل است بر وجوب نیت زکوة و ایقاع آن بر سبیل اخلاص
بدون شایبه غرضی دیگر از اعراض و بعد از ذکر امر و نهی در باب اینا اموال باز رشته کلام بجانب دلایل قدرت توحید کشیده
میفرماید که اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ خدای بحق آنکس است که آفریده شما را در وقتی که معدوم صرف بودید ثُمَّ رَزَقَكُمْ پس روزی
داد شما را ثُمَّ يُمِيتُكُمْ پس بمیراند شما را بوقت انقضای اجل ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ط پس زنده گرداند در روز قیامت برای جزای عمل
هَلْ مِن شُرَكَائِكُم آیا هست از آنان شما یعنی بتان که بزعم شما شریک خدایند مَّن يَفْعَلُ کسی که بکند مِن ذَٰلِكُم
از این خلق و رزق و اماتت و احیا مِّن شَيْءٍ ط هیچ چیز تا بدان سبب او را پرستش توان کرد و چون از هیچکدام این کار نیاید
بر ایشان از اشراک گرفتن نسزد و نشاید سُبْحَانَهُ پاکست و منزه خدای و مبرا وَتَعَالَىٰ و برتر عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه شریک
می آرند بوی بعد از آن در بیان شامت شرک و ترک توحید میفرماید که ظَهَرَ الْفَسَادُ آشکارا شد بلا فِي الْبَرِّ در بیابان

بخشک سالی و قلت ریع در زراعات و موتان و طاعون و کثرت هدم و قلت آن وَالْبَحْرِ و در دریا بطوفان و غرق
کشتی و مراد محق برکات و کثرت مضار در بر و بحر بِمَا كَسَبَتْ بسبب آنچه کرده أَيْدِي النَّاسِ دستهای مردمان
یعنی بشومی کسب معاصی و ظهور قبایح از ایشان اغلب علما برانند که مراد از فساد نا آمدن بارانست چه وقتی که باران
نبارد در بیابان نباتات نروید و در دریا لؤلؤ و جواهر منعقد نشود و صاحب کشاف گفته که چون باران منقطع
گردد جانوران آبی نابینا شوند حاصل که حق تعالی اسباب فساد دینی بر آدمیان کرد لِيُذِيقَهُم تا بچشاند ایشان را
بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا برخی از جزای آنچه کرده اند چه تمام آن در آخرت خواهد بود لَعَلَّهُمْ شاید که ایشان چون بچشند
این بعض جزا را يَرْجِعُونَ باز گردند از شرک بتوحید و از معصیت بطاعت یا باز گردند آنهائی که بعد از ایشان
باشند از معاصی و قبایحی که میکردند قُلْ بگو ای محمد مشرکان را که سِيرُوا فِي الْأَرْضِ بروید در زمین مم ما فیه
فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ پس بنگرید که چگونه بود عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلُ ط انجام آنانکه پیش از ایشان بودند
که قصور ایشان قبور شده و از دیار و حصار ایشان دیار نمانده كَانَ أَكْثَرُهُم بودند بیشتر آن امم که هلاک شدند
مُّشْرِكِينَ شرک آرندگان مراد باکثر جمیع ایشانست چه استعمال اکثر در مقام جمع در کلام عرب شایع است و یا آنکه مراد
آنست که اکثر ایشان بجهت شرک و اقل ایشان بسبب معاصی دیگر هلاک شدند و چون کفار مکه از ین مواعظ پند
نمیگیرند فَأَقِمْ وَجْهَكَ پس راست گردان روی خود را یعنی من جمیع الوجوه توجه نمای و مستقیم شو لِلدِّينِ
الْقَيِّمِ برای کیش راست که بنهایت استقامت رسیده یعنی بر جاده دین اسلام ثابت قدم و راسخ دم باش مِن
قَبْلِ أَن يَأْتِيَ پیش از آنکه بیاید يَوْمٌ لَّا مَرَدَّ لَهُ روزی که باز گشتن نیست مر آنرا مِنَ اللَّهِ از نزد خدای یعنی روزی
که بیاید از نزد خدای هیچکس نتواند که باز گرداند يَوْمَئِذٍ يَصَّدَّعُونَ در آن روز مردمان از هم جدا شوند
و متفرق گردند فریقی بجنت توجه و گروهی بدوزخ همچنانکه میفرماید مَن كَفَرَ هر که کافر شد فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ پس بر وبست
جزای کفر او که خلود است در دوزخ وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا و هر که کرد کاری ستوده و شایسته فَلِأَنفُسِهِمْ پس برای
نفس خود يَمْهَدُونَ میگسترانند یعنی مواضع خود را در بهشت تسویه مینمایند تا بر وجه استراحت بران بخوابند
بدان آنچه منقص خواب کننده باشد از بلندی و پستی مکان از ابو عبدالله ع نقلست که عمل صالح سبقت مینماید بر صاحب
خود به بهشت پس برای او تمهید مواضع او میکند همچنانکه یکی از شما که خادم فراش او گسترانند حاصل که اهل بهشت
بوسیله اعمال صالحه برای خود در بهشت فراش استراحت گسترانند لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا تا جزا دهد خدای آنانکه
گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند کارهای شایسته مِن فَضْلِهِ از محض فضل خود یعنی پاداش دهد
ایشانرا آنچه تفضل نماید بر ایشان بعد از توفیه واجب که ثواب ایمان و عمل صالح است إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ
بدرستی که خدا دوست نمیدارد ناگرویدگان را تا با مؤمنان جمع کند بلکه ایشانرا جدا ساخته بدوزخ فرستد وَ
مِنْ آيَاتِهِ و از نشانهای قدرت خدای أَن يُرْسِلَ الرِّيَاحَ آنست که میفرستد بادها را یعنی شمال و صبا
جنوب را اینها بادهای رحمتند و اما دبور ریح عذابست و در حدیث آمده که اللهم اجعلها ریاحا و لا تجعلها ریحا

پس استعمال ریاح در رحمت و ریح در عذاب مُبَشِّراتٍ در حالتی که آن بادها مژده دهندگان باشند شما را بباران
چه آن از امارات باران است پس این بادها را میفرستد تا مژده دهد شما را وَلِیُذیقَکُم و تا بچشاند شما را مِن
رَحمَتِهِ از نعمت خود که تابع ریاحست وَلِتَجرِیَ الفُلکُ برای آنکه برود کشتیها در دریا بِاَمرِهِ بفرمان خدای
وَلِتَبتَغوا و تا بجویید در تجارة دریاها مِن فَضلِهِ از روزی که خدای تعالی محض فضل خود میدهد در (تجارة)
دریا همچنانکه در خشکی بواسطه معاملات سفر وَلَعَلَّکُم تَشکُرونَ و تا شاید که شما شکر گویید بر این نعمتها
و بعد از تعداد نعمت و عدم تدبر و تفکر و تذکر کفار در آن تهدید ایشان میفرماید وَلَقَد اَرسَلنا و هر آینه فرستادیم
مِن قَبلِکَ پیش از تو ای محمد رُسُلاً فرستادگان از آدمیان اِلی قَومِهِم بسوی گروه ایشان فَجاؤُهُم
پس آمدند رسولان ملیا قوم خودشان بِالبَیِّناتِ با معجزهای روشن یا احکام هویدا از حلال و حرام یعنی
بعضی بآنها گرویدند و بعضی نه فَانتَقَمنا پس انتقام کشیدیم مِنَ الَّذینَ اَجرَموا از آنانکه کافر شدند و ایشان را
هلاک کردیم و آنان را که گرویده بودند یاری کردیم وَکانَ حَقّاً عَلَینا و هست سزاوار بر ما نَصرُ المُؤمِنینَ
یاری دادن مؤمنان باعلای حجت سلاحم در دفع اعدا از ایشان این اشعار است باینکه انتقام از کفار برای
اهل ایمانست و اظهار تعظیم و تکریم مؤمنان ابو درداء از پیغمبر روایت کرده که هیچ مرد مسلمان نباشد که دفع نماید
از وآتش دوزخ و بعد از آن این آیه تلاوت فرمود که کان حقا علینا نصر المؤمنین اَللّهُ الَّذی یُرسِلُ الرِّیاحَ
این تفصیل آیه من یرسل الریاح است یعنی خدای بحق آنکس است که میفرستد بادها را فَتُثیرُ سَحاباً پس برانگیزاند
آن بادها او بهوا بر دارد فَیَبسُطُهُ پس بگستراند خدای ابر را یعنی بهم متصل سازد گاهی که خواهد فِی السَّماءِ
در سمت هوا کَیفَ یَشاءُ چنانکه خواهد یعنی رونده یا ایستاده یا غیر مطبق وَیَجعَلُهُ و کرداند آنرا گاهی
کِسَفاً پاره پاره هر قطعه بر طرفی یا متراکم بالای هم و با غلظت فَتَرَی الوَدقَ پس می بینی تو باران که بحکم الهی
یَخرُجُ مِن خِلالِهِ بیرون می آید از میان آن هم در وقتی که متصل است و هم در وقتی که متفرق است فَاِذا
اَصابَ بِهِ پس چون برساند خدای باران را مَن یَشاءُ در اراضی و بلاد هر که خواهد مِن عِبادِهِ از بندگان
خود اِذا هُم آنگاه ایشان بسبب حصول ارزاق یَستَبشِرونَ شادمان و خوشدل میشوند وَاِن کانوا
و بدرستی که بودند مِن قَبلِ اَن یُنَزَّلَ عَلَیهِم پیش از آنکه فرو فرستاده شود بر ایشان باران مِن قَبلِهِ یعنی
از ظهور ابر یا از ریاح مبشره و منشیه لَمُبلِسینَ ناامید از باران فَانظُر پس بنگر اِلی آثارِ رَحمَتِ اللّهِ
بسوی نشانه رحمت خدای که باران است یعنی بانظر عبرت تا ببینی کَیفَ چگونه خدای بآن اثر یُحیِی الاَرضَ
زنده میگرداند زمین را باشجار و اثمار و زروع و نبات بَعدَ مَوتِها پس از پژمردگی و افسردگی آن حفص آثار
میخواند یعنی نشانهای کرم و بخشایش نامتناهی خدا که زمین مرده را زندگی می بخشد اِنَّ ذلِکَ بدرستی که
قادر است باحیای مردمین بعد از موت لَمُحیِی المَوتی هر آینه زنده کننده مردگانست چه احیای ارض و احداث
مثل آنست که در وی بوده از قوای نباتیه و احیای موتی ایجاد آنست که در مراد بدان انسان بوده از قوی و غیرها

وهو علی

وَهُوَ عَلی کُلِّ شَیءٍ و خدای تعالی بر همه چیزهای ممکن قَدیرٌ تواناست چه قدرة او نسبت بجمیع ممکنات عشر
یکسانست و احیای موتی از جمیع مقدورات است بدلیل آنکه پس البته بدان قادر باشد وَلَئِن اَرسَلنا و اگر
بفرستیم ما رِیحاً بادی که مرضی نبات باشد چون دبور که ریح عذابست بر مزروعات ایشان وزد فَرَأَوهُ پس
بینند اثر رحمت را که کشتزار و نباتاتست مُصفَرّاً زرد شده باشد بعد از سبزی و بهلاکت نزدیک رسیده چنانچه
از آن نفع نتوان گرفت لَظَلّوا هر آینه گردند مِن بَعدِهِ از پس زردی زرع یَکفُرونَ که کافر شوند بنعمتهای
گذشته و کفران آن نمایند و باید که در این حال التجا بحق کردندی و از رحمت او ناامید نگشتندی تا ریاح روح را
در عقب آن وزیدن منتج امطار مثمره شود و ثمرات مرغوب از آن حاصل کردد و چون کفار را از آیات مذکوره که متضمن نعم
جلیل الله است تذکر نمیشوند و بجهة عناد تفکر در آن نمیکنند تا راه برند بخالق آن و او را بوحدانیت پرستش نمیکنند از
اینجهة حق تعالی حبیب خود را فرموده که ای محمد از هدایة این کافران و وعظ و نصیحت ایشان دست بدار فَاِنَّکَ پس
بدرستی که تو لا تُسمِعُ المَوتی سخن نمیتوانی شنوانید مردگان را یعنی شنوانیدن ایشان را که سد مشام و منع جوانح خود کرده اند
از حق در حکم مردگانند وَلا تُسمِعُ الصُّمَّ و نمیتوانی شنوانید کران را الدُّعاءَ خواندن را اِذا وَلَّوا چون برگردند
از خواننده مُدبِرینَ در حالتی که پشت کننده گان باشند و کرانکان یعنی کفار در عدم استماع حق بمنزلت کرانند که پشت
برگردانند تکلم چه کری که روی آورنده آنست اگرچه نمیشنود اما بسبب حرکات لب و دهان و اشارت سر و دست چیزی در
می یابد و کری که پشت برمتکلم دارد از این دریافت نیز محروم است وَما اَنتَ و نیستی تو بِهادِی العُمیِ راه نماینده
کوران عَن ضَلالَتِهِم از گمراهی ایشان یعنی کفار که اصلا نظر در حق نمیکنند و نمی بینند او را بر وجه عناد مانند
کورانند پس تو قدرة نداری که باکراه و اجبار آنها را بایمان داری و بر تو همین رسانیدن است و بس اِن تُسمِعُ
نشنوانی مواعظ قرآنرا اِلّا مَن یُؤمِنُ مگر آنکس را که گرویده است بِآیاتِنا بآیتهای کتاب ما چه آنها
ایشان را بران میدارد که لفظ قرآن را فرا گیرند و در معنی آن تدبر کنند و یا مگر آنان را که مشرف بر ایمانند و دهند در آن
و طالب شده و ثواب و جویان طریق فَهُم مُسلِمونَ پس ایشان گردن نهادگانند مر اوامر و نواهی را و بعد از آن
عود بذکر دلائل توفیق و قدرة نموده میفرماید که بقوله اَللّهُ الَّذی خَلَقَکُم خدای بحق آنکس است که بیافرید شما را
مِن ضَعفٍ از چیزی سست یعنی در ابتدای آفرینش ضعیف بودید و ضعف اساس شما بود که خلق الانسان ضعیفا
و آن حالت طفولیت و یا شما را آفرید از اصلی سست و ضعیف که نطفه است ثُمَّ جَعَلَ پس کردانید شما را مِن
بَعدِ ضَعفٍ قُوَّةً از پس سستی یا قوت ثُمَّ جَعَلَ پس کردانید شما را مِن بَعدِ قُوَّةٍ از پس قوة جوانی و بلوغ
تا ایجاد روح ضَعفاً سستی و عدم قوه بر متنی وَشَیبَةً و پیری یَخلُقُ ما یَشاءُ می آفریند هر چه میخواهد
از ضعف و قوة و شیبت و شبابت وَهُوَ العَلیمُ و اوست دانا باحوال بندگان و مصالح ایشان القَدیرُ توانا
بر تغییر صفات ایشان و بروجه حکمت و بعد از آن در بیان حال بعث میفرماید وَیَومَ تَقومُ السّاعَةُ و روزی
که قایم شود قیامت تسمیه آن بساعت جهة آنست که در ساعت آخر باشد در دنیا و یا یکبار واقع شود یُقسِمُ

الْمُجْرِمُونَ سوگند خورند کافران بزه کار و مجرمان نه یقین با مضمون که مَا لَبِثُوا درنگ نکرده اند در
دنیا یا در قبور یا در میان فنای دنیا و بعث غَيْرَ سَاعَةٍ جز ساعتی حاصل که ایشان مدت لبث خود را نسبت
بمدت عذاب خود در آخرت کم شمرند و یا آنکه او را فراموش کرده باشند و از روی ظن نه بر وجه یقین این سوگند
خورند كَذَٰلِكَ همچنین مثل این برگشتن از صدق و تحقیق در آخرت كَانُوا هستند در دنیا که بانکار حشر
يُؤْفَكُونَ برگردانیده میشوند از راه صدق یعنی کار ایشان نا راستیست و دروغ درین سرای و در آن سرای
و بنای کار ایشان بر خلاف حق تعم بعد از آن خبر میدهد از قول اهل علم و ایمان بعد از استماع این سوگند بدروغ
از مشرکان بقول وَقَالَ الَّذِينَ و گویند آنانکه أُوتُوا الْعِلْمَ داده شده اند دانش وَالْإِيمَانَ و گرویدن یعنی ملائکه
و انبیا که عالم اند یا اکثر امور مؤمنان انس یا جمیع اهل ایمان که متصف اند بصفت ایمان و علم در جواب کفار گویند که چرا دروغ
سوگند میخورید لَقَدْ لَبِثْتُمْ بدرستی که درنگ کردید در دنیا فِي كِتَابِ اللَّهِ در لوح محفوظ یا در قرآن که قوله وَمِنْ وَرَائِهِمْ
بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ یا در علم خدا یا قضای یعنی در لوح یا در قرآن یا علم الله ثبت شده است مکث شما در دنیا یا در قبر
إِلَىٰ يَوْمِ الْبَعْثِ تا روز برانگیختن مراد آنست که مؤمنان اهل علم با این قول رد آنچیزی کنند که کفار گفته باشند و بران سوگند
خورده و بعد از آن گویند فَهَٰذَا يَوْمُ الْبَعْثِ پس اینست روز برانگیختن که انکار میکردند وَلَٰكِنَّكُمْ و لیکن
بودید شما که از فرط جهل و عدم تفکر و تدبر لَا تَعْلَمُونَ نمیدانستید که بعث حق است پس کافران آغاز اعتذار کنند كُنتُمْ
برای تدارک ما فات طلب رجوع کنند بدنیا و اجازت نمایند کما قال فَيَوْمَئِذٍ پس آن روز لَا يَنفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا
سود نکند آنان که ستم کردند بر خود بکفر و شرک مَعْذِرَتُهُمْ عذر خواهی ایشان وَلَا هُمْ و نه ایشان يُسْتَعْتَبُونَ
خوانده شوند بچیزی که ازاله عقاب ایشان کند از توبه و طاعت همچنانکه در دنیا بآن خوانده میشوند یعنی ایشان را نگویند
که امروز طلب خشنودی کنید از روز برای که حق تعم در آن روز از ایشان راضی نشود وَلَقَدْ ضَرَبْنَا و هر آینه بیان کردیم
لِلنَّاسِ برای مردمان فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ درین قرآن مِن كُلِّ مَثَلٍ از هر مثلی که ایشان را بکار آید در بیان
توحید و حشر و نشر و صدق رسل و یا وصف کردیم برای ایشان هر صفت عجیبه را و خواندیم بر ایشان هر قصه غریبه را
تا بآن پند گیرند و مهتدی شوند لیکن بجهت عناد و لجاج اصلا التفات بآن نکردند وَلَئِن جِئْتَهُم و اگر
بیاری تو ای محمد بایشان یعنی بمنکران و معاندان بِآيَةٍ آیتی از آیات قرآن و یا معجزه مقترحه لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا هر آینه
گویند آنانکه نگرویده اند از فرط عناد و غایت تمرد و لجاج إِنْ أَنتُمْ نیستید شما یعنی پیغمبر و مؤمنان إِلَّا مُبْطِلُونَ
مگر تزویر کنندگان و ایشان نمایندگان بامر باطل و غیر واقع بر آنچه میگویید در باب ایمان و وقوع حشر و نشر و عقاب
همه دروغ است و بر باقی ترهات تا اینکه خدای این را که ذبا باشد و خبر داده كَذَٰلِكَ مثل این طبع و وضع و مهر خذلان
يَطْبَعُ اللَّهُ مهر مینهد خدای عَلَىٰ قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ بر دلهای آنانکه نمیدانند یعنی طلب دانش نمیکنند مراد
آنست که کسانی که در طلب دانستن حق نیستند با وجود آیات ظاهره و حجج واضحه بر آن و بر آن مصر اند و بر خرافاتی که بآن اعتقاد
کرده اند حق تعم تخلیه ایشان میکند و در خذلان فرو شان میگذارد و طریق لطف و توفیق از ایشان مسدود میسازد تا بر

وجهی میرسند که گویا مهر بر دل ایشان نهاده اند و شبهه نیست در آنکه جهل مرکب مانع ادراک حقایقست و موجب تکذیب محق
و حق تعم اعطای لطف و توفیق بکسی میکند که فایده دهد باو و آن خود را از ضلالت بر حد هدایت رسانند اما کسانی که در
جحود و عناد و انکار بر وجهی باشند که اصلا نقل الطاف بجانب ایشان هدایت نکنند با وجود وضوح آن طریق حق تعم
ایشان را واگذاشته منع الطاف نماید از ایشان همچنانکه واعظ منع واعظ مینماید از کسی که میداند که موعظه باو فایده نخواهد داد
چون چنین است فَاصْبِرْ پس شکیبایی کن ای محمد إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ بدرستی که وعده خدای بنصرة و اعلای کلمه و غالب شدن
دین تو بر جمیع ادیان حَقٌّ درست و راستست و حق تعم بآن وفا خواهد کرد و چه خلف در وعده او موجب قبح است و بر
البته تجاوز وعده نخواهد کرد وَلَا يَسْتَخِفَّنَّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ و باید که ترا بر خفت و سبکسری نیارند
و آنانکه بیگمان نمیشوند در امر معاد یعنی باید که بجهت تکذیب ایشان امر
بعث را و ایذای ایشان اهل شک و ضلالت اند و این از
ایشان بدیع نیست و تو در امر دین خود ثابت
قدم باش و در دعوت راسخ که ایشان را در دعوت تو فتور راه نیابد چه

سُورَةُ لُقْمَٰنَ أَرْبَعٌ وَ دم شو ثَلَاثُونَ آيَةً

ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سوره لقمان بخواند در قیامت رفیق و مصاحب لقمان باشد
و بعدد هر که امر معروف و نهی منکر کند حق تعالی و را ده حسنه بنویسد و محمد بن جبیر از پدر خود روایت کرده
که ابو جعفر ع فرموده که هر که سوره لقمان قراءة کند در شب حق تعالی فرشته را بر او موکل نماید که حفظ او کند از
ابلیس و جنود او تا بصبح و اگر در روز تلاوت کند نگهبانی او نمایند از ایشان تا بشب و بدانکه حق تعم ختم سوره
الروم فرموده بذکر آیات الله بر صحت نبوة استفتاح این سوره نمود بذکر آیات قرآن و فرموده که

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

الم دانسته شد که حروف مقطعه مبادی سوره یا مفاتیح اسماء الله اند و در الم گفته اند که الف اشارتست
بانا و لام بلی و میم بمنی یعنی انا الله و جمیع صفات الکمال و منی الغفران و الاحسان یعنی منم معبود بحق و مراست
صفات و کمال و از منست آمرزش و عطا و اشهر آنست که یعنی انا الله اعلم است یعنی منم که میدانم چیزها را تِلْكَ این
آیات آيَاتُ الْكِتَابِ آیتهای قرآنست الْحَكِيمِ که خداوند حکمت و یا محکم و استوار که در او تناقض نیست
یا محکم کننده میان حلال و حرام و شرایع احکام هُدًى وَرَحْمَةً در حالتی که این آیات راه نماینده است بحق
و بخشایش است از خدا لِّلْمُحْسِنِينَ مر نیکوکاران که اهل توحید اند پس در صفت ایشان میفرماید که الَّذِينَ
آنانکه يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ بپای میدارند نماز مفروض را با شرایط و ارکان و در اوقات معینه او را و الذین وَ
يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ و میدهند زکوة واجب را وَهُم و ایشان بِالْآخِرَةِ بسرای دیگر هُمْ يُوقِنُونَ

ایشانند که پیکانند یعنی بعث و جزا را تصدیق میکنند أُولَئِكَ آن گروه که موصوفند باین صفات موصوف عَلَى هُدًى
بر راه راستند مِنْ رَبِّهِمْ از جانب آفریدگار خود وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ و آن گروه اند رستگاران و فیروزیافتگان از
مقاتل و کلبی مرویست که نضر بن حارث بطریق تجارة بشام رفت قصهٔ رستم و اسفندیار خریده در مجلس قریش بنوعی بر ایشان میخوا
که همه شیفته و فریفته میشدند و لاف میزد که اگر محمد از قصهٔ عاد و ثمود و عظمت ملک سلیمان و داود خبر میدهد من از وسعت
مملکت و وفور ابهت ملوک عجم سخن میگویم حق تعالی این آیه فرستاد که وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان مَنْ يَشْتَرِي کسی هست
که میخرد لَهْوَ الْحَدِيثِ سخن بیهوده که مردمان بسبب شنیدن آن از یاد بازمیمانند یعنی احادیثی که اصلی ندارد و اساسی
که اعتباری در آن نیست و مضحکه و فضول کلام است زبدهٔ معنی آنست که سخن فریب دهنده و مشغول سازنده و افسانهٔ بی
اعتبار میخرد و بر مردم میخواند لِيُضِلَّ تا گمراه سازد ایشان را عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدا یعنی از استماع قرآن و دین
اسلام بِغَيْرِ عِلْمٍ بیدانشی که یعنی علم ندارد بحال آنچیزی که میخرد و بیدی عاقبت آن عالم نیست و بحقیقت آن
عارف وَيَتَّخِذَهَا و فرا میگیرد راه خدا را هُزُوًا افسوس و سخریه و حفص بنصب ذال میخواند یعنی تا فرا
گیرد دین خدا را بسخریه أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ آن گروه مر ایشان راست عذابی خوار کننده که قتل و غار
در دنیا و عذاب و تعذیب در عقبی بجهت اهانت ایشان حق را باختیار باطل بر آن و اکثر مفسران برانند که مراد
بلهو حدیث غناست و این قول ابن عباس است و ابن مسعود و مروی از ابو جعفر و ابی عبد الله و ابی الحسن الرضا
و از مجاهد نیز مرویست که آیه در شان کسانیست که کنیزان مغنیه را خریدند و مردم را باستماع اصوات و الحان
ایشان از شنیدن سخن حق بازداشتندی و ایشان را بر آن داشتندی که معاشرت کنند با کسی که ارادهٔ اسلام کرده
تا بجهت مشغولی آن بالحان لذیذهٔ ایشان از آن قصد برگردد و در کشاف آورده که بعضی از ایشان مغنیات را میخرید
و چون از کسی می یافتند که قصد اسلام دارد او را میطلبیدند نزد مغنیه خود و با او میگفتند که ویرا طعام و شراب
ده و برای او غنا کن و بعد از آن با نفحص میگفتند که این بهتر است از آنچه محمد ترا بدان دعوت میکند از نماز و روزه
و مقاتله کردن نزد او و ابو امامه از پیغمبر روایت کرده که حلال نیست بیع کنیزان مغنیه و نه شرای ایشان و نه تجارة در ایشان
و نه در بهای ایشان مراد آنست که بیع و شرای مغنیات حرام است که غرض از آن غنای آن باشد برای او و یا بقصد آنکه
مردمان بجهت استماع آن از دین و عمل صالح برانید و بعد از آن فرمود که بحق آنخدایی که نفس من بید فرمان اوست
که هیچکس صوت خود را بر ندارد که مگر آنکه سوار شوند با او دو شیطان و پاهای خود را بر پشت و سینهٔ او زنند تا
وقتی که ساکت شود نافع از ابن عباس نقل کرده است که گفت از پیغمبر شنیدم که در تفسیر آیهٔ وَمِنَ النَّاسِ
مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ فرمود که این کسیست که بلعب و باطل کثیر النفقه باشد و بیک دینار که نفقه کند نغمهٔ
او را نیکو خوش بود و ابو درداء از پیغمبر نقل کرده که هر که پر سازد گوشهای خود را از غنا مأذون نشود که آواز روحانیان
بشنود در قیامت گفتند روحانیان کیستند فرمود قاریان اهل بهشت و از ابو امامه مرویست که رسول خدا فرمود
مرا فرستاده که تا هادی و رحمت عالمیان باشم و مرا فرموده تا مزامیر و اوتار را محو کنم و در حدیث آمده که در روز قیامت

خدای تعالی گوید کجااند آنانکه گوشهای خود را از لهو و مزامیر شیطان نگاه داشته باشند تا ایشان را در ریاض مشک
جای دهم و حمد و ثنای خود ایشان را بشنوانم و ایشان را بگویم لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ و از ضحاک نقل
است که غنا فنای مالهاست و سخط خداوند و قساوة دل و از قتاده مرویست که مرد را از گمراهی همین بس که سخنان باطل را
بر حدیثهای حق اختیار کند وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ و چون خوانده شود بر آنکس لهو و حدیث خریده از قصهٔ
رستم و اسفندیار و یا مغنیات و سایر امور بازدارنده از حق آيَاتُنَا آیتهای کلام ما وَلَّى روی بگرداند
مُسْتَكْبِرًا در حالتی که گردن کش بود یعنی بجهت تکبر اعتقاد بآن نکند و التفات ننماید كَأَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا
گوییا هرگز نشنیده است آنرا كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ گوییا که در هر دو گوش او وَقْرًا گرانیست و قدرت بر استماع
آن ندارد مراد آنست که بروجهی اعراض کند از قرآن و سخن حق که گوییا گوش ندارد که بشنود فَبَشِّرْهُ پس مژده
او را بِعَذَابٍ أَلِيمٍ بعذابی دردناک یعنی اعلام کن او را که عذاب الیم رسنده است بعد از آن از مآل اهل ایمان خبر
میدهد که إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که گروهی که ایمان آوردند بخدا و رسول وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای
شایسته لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ مر ایشان راست بهشتهای با نعمت و ناز خَالِدِينَ فِيهَا جاویدان باشند در آن وَعْدَ اللَّهِ
وعده کرده است خدای تعالی وعده کردنی حَقًّا درست و راست وَهُوَ الْعَزِيزُ و اوست خداوند غالب که هیچکس بر او غالب
نتواند شد الْحَكِيمُ راست کار که هر چه کند بروجه حکمت کند و بعد از وعد و وعید در بیان قدرت و توحید میفرماید
خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بیافرید آسمانها بِغَيْرِ عَمَدٍ بدون ستون بلکه معلق است و امساک آن بقدرت او
تَرَوْنَهَا در حالتی که می بینید شما آسمانها را وَأَلْقَى و بینداخت یعنی وضع کرد فِي الْأَرْضِ در زمین بعد از ایجاد
آن رَوَاسِيَ کوههای بلند پاینده استوار أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ بجهت کراهت و نخواستن آنکه حرکت دهد
و مضطرب سازد شما را مرویست که پیش از خلق کوهها زمین بر روی آب حرکت میکرد مانند کشتی بعد از آن
کوهها را بیافرید و میخ زمین ساخت و لنگر آن تا آرام گرفت و در موضح از ضحاک نقل کرده که حق تعالی نوزده کوه را
میخ زمین کرده تا بر جای خود بایستاد و از جمله کوه قاف و ابو قبیس و جودی و سینین و ثبیر و طور سینا و غیر آن
وَبَثَّ فِيهَا و پراکنده کرد در زمین مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ از هر جنبنده یعنی انواع حیوانات بر روی زمین جای
داد بعد از غیبت بتکلم التفات کرده میفرماید وَأَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم مانه غیر ما مِنَ السَّمَاءِ مَاءً
از ابر یا از آسمان آبی که از باران است فَأَنْبَتْنَا فِيهَا پس برویانیدیم در زمین بسبب آن آب مِنْ كُلِّ زَوْجٍ از هر
صنف گیاهی كَرِيمٍ نیکو و بسیار منفعت هَذَا این که مذکور شد از آسمان و زمین و کوه و حیوان و نبات خَلْقُ اللَّهِ
آفریدهٔ خدا است فَأَرُونِي پس بنمایید بمن ای مشرکان که در عالم مَاذَا خَلَقَ چه چیز را بیافریدند الَّذِينَ آنان
مِنْ دُونِهِ بدون وی اند از بتان که ایشان را شریک خدا میگویید تا مستحق مشارکت او شوند بَلِ الظَّالِمُونَ
بلکه ستمکاران که از جادهٔ شرع در گذشته اند فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی اند آشکارا که عاجز را با قادر و مخلوق را
با خالق در پرستش شرکت میدهند و بعد از بیان توحید و قدرت و حکمت خود بیان قصهٔ لقمان و حکمت او میفرماید

وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ بدرستی که دادیم لقمان بن باعورا را حکمت که آن قول صایبست و فعل کامل که از جمله آن شناختن توحید
و نفی شرک بود در احقاف آورده که مراد بحکمت اقامت دلیل عقلی است در تقریر توحید و ایمان و نفی شرک و اضافه دلایل سمعی بآن
مرویست که لقمان حکیم و وصایای او نزد یهود شهرتی عظیم داشت و عرب را میل که مردمان با ایشان رجوع کردند از حکمتهای لقمان
برای ایشان خبر دادندی حق تعالی از توحید خود در اخلاق مرضیه وی و وصایای حسن او خبر داد تا ایشان با واقف ابا او نمایند و
بروایت وهب منبه لقمان خواهرزاده ایوب علیه السلام بود و یا پسر خاله وی و نام پدرش آذر و صفیر آورده که پسر باعورا بن ناحور بن
تارخ است و تارخ پدر ابراهیم علیه السلام بود و در عین المعانی آورده لقمان از زمان سلطنت داود علیه السلام متولد شده و تا عهد یونس علیه السلام
یافت و نزد بعضی هزار سال بزیست و یک قول که گفته اند لقمان پیغمبر بود و قبل از مبعث فتوی دادی و مراد بحکمت نبوت است و نزد اکثر
علما پیغمبر نبود بلکه حکیم بود و عبدالله عباس رضی الله عنهما روایت کرده که من از آنحضرت شنیدم که فرمود بلکه بنده مطیع بود مر خدا را
بسیار فکر و نیکو اعتقاد خدا را دوست داشت و گویند غلام کسی بود و شبانی میکرد و نجاری و گویند حبشی بود و در میان
بنی اسرائیل قضا میپرسید و بقول لبحاوندی از بندگان نوبه بود و مردی سیاه اللون و غلیظ الشفتین بود روزی بوقت
قیلوله فرشتگان بخانه وی آمدندی بر او سلام کردند جواب سلام گفت و ایشان را ندید گفتند ای لقمان ما فرشتگانیم
آمده ایم تا ترا خلیفه روی زمین کردانیم تا حکم کنی میان مردمان براستی لقمان جواب داد که اگر حکم جزم است از آن ملک ما را گریزی نیست سمعا
وطاعتا قبول میکنم و اگر امر بتخییر ساخته اند عافیت را اختیار میکنم و متعرض فتنه نمیشوم فرشتگان گفتند که نبوة رتبه عظیم
و مرتبه جسیم است چرا از آن امتناع میکنی گفت برای آنکه حاکم را حوادث بسیار است و از آن جمله در مضایق حکومت و تکبر معرض
حق است و اگر مدد توفیق و معونت او را در نیابد البته در ظلمات شبهات افتد و در طریق وصول خطا کند و من آن دوست دارم
که در دنیا ذلیل باشم و در آخرت شریف چه این مرتبه بهتر است از آنکه در دنیا شریف باشند و در آخرت ذلیل و دانسته ام
که هر که دنیا را بر آخرت اختیار کند دنیا از و فوت و از ثواب آخرت محروم ماند ملائکه را از این سخن عجب آمد و از حسن نطق
و حکمت او متعجب شدند بعد از آن بخفت و حق تعالی او را حکمت افزون ساخت بشانیکه ده هزار کلمه الحکمت از و منقولست
که هر یکی از آن عالمی ارزد بعد از آن نبوت و خلافت را بر داود عرض فرمود و قبول نمود و در محنت و شدت و تکلیف افتاد
داود هر گاه او را دیدی گفتی خوشا حال تو ای لقمان که حکمت را بتو دادند و بلا و محنت را از تو بگردانیدند و در اینجا کلمه چند
از حکمتهای او بنوک قلم در سلک تحریر در می آورد و ابو هریره رضی الله عنه از پیغمبر روایت میکند که روزی از علمای بنی اسرائیل یکی بر وی بگذشت
و جمعی را دید نزد وی نشسته اند و جمعی دیگر ایستاده اند و استماع کلام حکمت میکنند آن بزرگ بر وجه تعجب از روی تحقیر با وی گفت
ای لقمان تو آن بنده سیاه نیستی که شبانی بر سر فلان میکردی گفت بلی هستم بعد از آن پرسید که چه چیز ترا بدین پایه
ارجمند رسانید جواب داد سه چیز سخن راست گفتن و امانت نگاه داشتن و ترک ما لا یعنی آرزو ها کردن نقلی دیگر
خود از حکمتهای لقمان می آورد که روزی خواجه او او را با دیگر غلامان بباغ فرستاد که میوه بیاورند غلامان میوه ها را
بخوردند و حواله خوردن آن را بلقمان کردند خواجه بر وی خشم گرفت لقمان گفت ایشان دروغ میگویند و خود میوه خورده اند
خواجه گفت راستی این سخن را بچه چیز معلوم توان کرد گفت بآنکه ما را آب گرم بخورانی و در صحرا ما را بدوانی تا قی کنیم از

درون هر که میوه

درون هر که میوه بیرون آید خاین است چون خواجه بدین طریق سلوک نمود از حلق غلامان میوه بیرون آمد و از درون
لقمان آب صافی ظاهر شد خواجه بعد از ظهور این حقیقت بر او و بر عقل و زکاء او اطلاع پیدا کرد و معتقد سخنان او شد
و دیگر از سخنان او اینست که هیچ مالی چون تن درستی نیست و هیچ نعمتی چون خوشدلی نه از رضا الدین رهی نقل است که لقمان
بنده بود حبشی خواجه او را گفت که گوسفندی بکش و اخبث اعضای او را بیار و رهمان دو عضو را بیاورد خواجه گفت
این چه گونه باشد که یک چیز هم اطیب باشد و هم اخبث جواب داد که چون کسی را دل و زبان پاک باشد هیچ عضوی از وی
پاکتر نباشد و اگر پلید باشد هیچ چیز از آنها پلیدتر نباشد عکرمه روایت کند که روزی خواجه او در حالت مستی گرو بست
که همه آب بحیره باز خورد و چون هوشیار شد بدانست که گرو باخته لقمان را طلبید و گفت تدبیر این چیست گفت با قوم
تا بیایند و مطالبت کنند چون بیامدند لقمان ایشان را گفت که او گفته که همه آب بحیره باز خورد شما جمیع آبها را
از رودخانها باز بندید و جمع کنید تا وی نیز آنها را بخورد گفتند ما نتوانیم گفت او نیز نتواند اذا تعارضا تساقطا
عبدالله دینار گفته که لقمان از سفری باز آمد و با غلام خود در راه ملاقات کرد و احوال پدر خود از وی پرسید جواب
داد که فوت شد گفت من مالک کار خود شدم و زمام اختیار خود بدست خود گرفتم از احوال زن پرسید جواب داد که
او نیز متوفی شد گفت فراش و بسترم نو شد از خواهر سؤال کرد گفت رحلت نمود گفت عورت ناموس من پوشیده
شد از حال برادر پرسید گفت او نیز بمرد گفت آه پشتم شکسته شد و امیدم بریده گشت مرویست که چندگاه مصاحب
داود بود روزی زره میساخت و وی صامت بود و هیچ نمیگفت چون تمام کرد او را بپوشید خطاب کرد و گفت
این زره نیکو پوششی است حرب را لقمان او را گفت که خاموشی حکمتیست که کم کسی مرتکب آن میشود در لباب آورده که روزی
داود از لقمان پرسید که کیف اصبحت یعنی چگونه صبح کردی جواب داد که اصبحت فی ید غیری یعنی در آمدم و عنان
اختیار من در قبضه قدرت غیر منست داود درین کار تفکر کرد و نعره بزد و بیهوش شد مرویست که مردی در وی
نگریست لقمان گفت او را اگر می بینی که هر دو لب من سطبر است تحقیق که از آن کلام لطیف و نازک بیرون می آید و اگر
می بینی گونه من سیاه است بدان که دل من سفید است و گویند مولای وی در بیت الخلا رفت و بسیار در آنجا بنشست
لقمان از خارج باو ندا کرد که طول جلوس در قضای حاجت جگر را پاره میکند و مورث ناسور است پس بهولت برخیز
و بآسانی برخیز مرویست که مولای وی این چند کلمه را بر در بیت الخلا بنوشت و در خبر است که از وی پرسیدند که بدترین
مردمان کدامند گفت آنکس که باک نداشته باشد که بدی خود بمردمان نماید و دیگری را گفت که چه زشت است روی تو
گفت نقش را عیب میکنید یا فاعل او را و در کتاب من لا یحضره الفقیه آورده که لقمان پسر خود را گفت که دنیا بحریست
عمیق و مردمان بسیار در آن هلاک شده اند پس ایمان بخدا را سفینه او ساز و توکل را بادبان او و تقوی را
در آن توشه خود کن اگر از آن نجات یابی پس برحمت خداست و اگر هلاک شوی بجهت ذنوب تست در خبر است که روزی
داود را گفت که ای داود از من سخنی یاد گیر که در آن علم اولین و آخرین مضمر است اول باید که عمل تو از برای دنیا بقدر
لبث تو باشد در آن دویم عمل تو از برای آخرت بقدر لبث تو باشد در آن سیم آنکه غرض تو از مولا آزادی تو باشد از

آتش دوزخ چهارم جرأت بر معصیت بقدر صبر تو باشد بر آتش دوزخ پنجم هر گاه اراده نافرمانی مولای خود کنی قصد جایی کن که او ترا نه بیند از ابو عبد الله علیه السلام مرویست که فرمود بخدا سوگند که لقمان را بجهت حسب و مال و بسطت در جسم و جمال حکمت ندادند ولیکن او مردی بود قوی در امر خدا و متورع در راه خدا و ساکت بسیار خموش و عمیق النظر و طویل التفکر و حدید البصر در روز خواب نکردی و در مجلس تکیه ننمودی و آب دهن در آب نینداختی و بچیزی بازی نکردی و هیچکس او را در حالت بول و غایط و غسل ندیدی بجهت مبالغه در ستر و از هیچ چیزی نخندیدی و غضب نکردی بجهت خوف اثم در دین و مزاح با هیچکس نکردی و خوشحال نشدی از دنیا که باو رسیدی و اندوهگین نگشتی بچیزی که ازوی فوت شدی و زنان بسیار در نکاح آورده بود و اولاد بسیار از ایشان آورده و اکثر ایشان فوت شدند پیش ازو و بفوت هیچکس گریه نکرد و اگر دو کس نزاع میکردند از ایشان جدا نمیشد تا که بر وجه اصلاح ایشان را از هم جدا کردی و بسیار با علما مجالست میکرد و با فقها تفتیش قضایای ملوک و سلاطین میکرد پس آنگاه گریه میکرد بر قضایای ایشان بجهت آنچه باآن مبتلا شده اند و رحمت میفرستاد بر ملوک و سلاطین و استغفار میکرد بجهت غرور ایشان بدنیا و یاد میگرفت آنچه نفع او با آنچیز بر شیطان غالب میشود و با هوای خود جهاد میکرد و از سلطان احتراز میکرد و شروع نمیکرد مگر در چیزی که او را نفع میرسانید بجهت این صفات حسنه حق تعالی ابواب حکمت بر روی او کشاده ساخت و قصه او را در قرآن مجید فرموده گفت ما لقمان را حکمت دادیم و گفتیم او را ان اشکر لله آنکه شکر گوی مر خدا را بر نعمت حکمت و غیر آن که بتو کرامت فرمودیم و من یشکر و هر که شکر گوید خدا را فانما یشکر پس جز این نیست که شکر میگوید لنفسه برای خود چه نفع شکر که دوام نعمت و مزید آنست و استحقاق مثوبت در آخرة باو میرسد و من کفر و هر که ناسپاسی کند بر نعمت فان الله پس بدرستیکه خدای غنی بی نیاز است از شکر کسی حمید ستوده و سزاوار حمد است و اگر چه کسی حمد او نکند یا محمودست که همه کاینات بلسان حال حامد حضرت وی اند و اذ قال لقمن و یاد کن ای محمد چون گفت لقمان لابنه مر پسر خود را انعم و گفته اند که نام او ماثان یا شاران یا اسلم یا شکور بوده و بر هر تقدیر پسر خود را گفت و هو یعظه در حالیکه او پند میداد او را باین وجه که یا بنی ای پسرک من تصغیر برای شفقت و مرحمت است لا تشرک بالله شرک میاور بخدای تعالی ان الشرک بدرستیکه شرک آوردن لظلم عظیم هر آینه ستم بزرگست و بسیار از حد در گذشتن از طریق حق چه تسویه در میان کسی که هیچ نعمتی ازو صادر نشده و میان کسی که خالق جمیع کاینات است ظلمیست بغایت عظیم در خبرست که پسر و زوجه وی کافر بودند و لقمان پیوسته نصیحت و موعظه ایشان میفرمود تا که اسلام آوردند و بوحدانیت حق تصدیق کردند و چون حق تعالی تقدیم امر نمود بر شکر خود بر عقب آن تنبیه کرد بر وجوب شکرگذاری برای والدین که حقوق نعمت ایشان بر ولد بسیار است و فرمود و وصینا الانسان و وصیت کردیم یعنی فرمودیم آدمی را بوالدیه بنیکویی پدر و مادر او و فرمانبرداری ایشان و شکرگذاری و احسان کردن مر ایشان را و گویند مقارنت شکر والدین بشکر خود از آنست که او خالق و منشیست و والدین واسطه اند در انشا و تربیت بعد از آن بیان او زیادتی نعمت مادر میکند حملته بر داشت آدمی را یعنی در شکم امه مادر او

او بیمار کرده

(مدة) او بیمار سست میشد در حمل او وهنا سست شدنی علی وهن بر سست شدن یعنی ضعفی بالای ضعف تا حین وضع و فصاله و جدا کردن و باز گرفتن او را از شیر فی عامین در مدت دو سال بود یعنی بعد از ولادت فرزند مادر در عرض این مدت شیر داده پس حق حمل و رضاع و تربیت بر فرزند داشته باشد و مستحق شکرگذاری و احسان بود ازو و آیه دلیلست بر آنکه مدت رضاع دو سالست پس وصیت کردیم فرزند را ان اشکر لی باینکه شکر گوی مرا بحمد و طاعت و لوالدیک و مر پدر و مادر خود را ببر و صله الی المصیر بسوی حکم منست بازگشت همه و بر شکر و کفران همه را جزا خواهم داد مرویست که شخصی از حضرت رسالت صلعم پرسید که با که نیکویی کنم فرمود امک امک امک ثم اباک با مادر خود با مادر خود با مادر خود بعد از آن با پدر خود و ان جاهداک و اگر کوشش کنند پدر و مادر با تو علی ان تشرک بی بر آنکه شریک آری بمن انبازگیری ما لیس لک به آنچیز را که نیست ترا باستحقاق شریک گرفتن او علم دانشی یعنی بر وجه تقلید محض بدون دلیلی که دلالت کند بر استحقاق آن بلکه دلیل قایم است بر عدم استحقاق شریک فلا تطعهما پس فرمان مبر ایشان را در دین و صاحبهما و مصاحبت کن با ایشان فی الدنیا در زندگانی دنیا معروفا مصاحبتی نیکو که پسندیده شرع و مقتضای کرم بود و اتبع و پیروی کن در دین سبیل من اناب الی راه کسی که بازگشت است بمن بتوحید و اخلاص در طاعت که محمد است صلعم و اتباع او که متصف اند بصفت ایمان و اخلاص ثم الی پس بسوی منست مرجعکم بازگشت تو و پدر و مادر تو یعنی مرجع شما همه با منست بر وجه مجازات فانبئکم پس آگاه می خواهم داد شما را بما کنتم تعملون بآنچه هستید که میکنید از خیر و شر یعنی مجازات خواهم داد ترا بر ایمان و مصاحبت نیکو با پدر و مادر و نیز مادر و پدر ترا بر کفر ایشان بعد از آن دیگر پاره از وصیت لقمان خبر میدهد که پسر خود را گفت یا بنی ای پسرک من انها بدرستیکه خصلتی و کرداری که آدمی را باشد از خیر و شر ان تک و اگر باشد در خردی و صغری مثقال حبة همسنگ دانه من خردل از سپندان که اصغر حبوبست فتکن پس باشد آن فی صخرة در اندرون سنگی سخت بزرگ که بیرون آوردن آن بغایت دشوار باشد یا در زیر صخره سبز که آنرا صما گویند و در زیر هفتم زمین است او فی السموات یا در آسمانها باشد با وجود رفعت و وسعت آن یعنی در اعلی مکان که محدب سموات است او فی الارض یا در زمین یعنی در اسفل مکان که مقعر ارضست یات بها الله بیاورد و حاضر گرداند آنرا خدای در موقف حساب و بران حساب کند ان الله لطیف بدرستیکه خدای تعالی لطیف و باریک دانست بر وجهی که علم او بهر خفی احاطه کرده خبیر دانا بکنه هر چیزی از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که فرمود بر شما باد که حذر کنید از گناهان خود چه آنرا از خدای تعالی جوینده هست نباید که یکی از شما گوید که گناه کنم و استغفار نمایم از آن زیرا که حق تعالی فرموده که انها ان تک الآیه یا بنی ای پسرک من اقم الصلوة بپای دار نماز را با شرایط و ارکان و امر بالمعروف و امر کن بنیکویی و انه عن المنکر و باز دار از ناشایست تا دیگران از تو کامل شوند معروف آنست که موافق عقل باشد

ومنکر انکه مخالف آن باشد واصبر وشکیبا باش علی ما اصابک بر آنچیزی که بتو رسد از شداید و بلیات
ان ذلک بدرستی که صبر و آنچه ترا بران امر کردم من عزم الامور از معزومات امور است یعنی آنچیزیست که عزم
وقطع فرموده بر سبیل ایجاب و الزام که از ان چاره نیست و بهیچ وجه ترک آن جایز نه ولا تصعر و بیکسو میل مده
ومکردان خدک روی خود را للناس جهت مردمان یعنی حقیر و جزخود را از ایشان مکردان همچنانکه فعل
متکبرانست بلکه روی آور بایشان بروجه تواضع ولا تمش فی الارض و مرو در زمین مرحا در حالتی که بافرح
وشادی تمام باشی و خرامنده و نازان همچنانکه جاهلانند و دنیا پرستان که میخرامند از فرط فرح ان الله لا یحب بدرستیکه
خدای دوست نمیدارد کل مختال هر خرامنده را که مانند متکبران رود فخور بسیار فخر نماینده و نازش کننده و بالیده
تنعم بر مردمان واقصد فی مشیک و میانه باش در رفتن خود یعنی میان سرعت و بطو میل کن زود رفتن
علامت خفت و سبکبارست و دیر حرکت کردن نشانه تجبر و بزرگواری بلکه میانه رو باش که از علامت تواضع
وبردبارست مرویست که در جاهلیت مردی از روی نشاط و تجبر میرفت حق تعالی زمین را امر کرد تا ویرا فرو برد تا قیامت
فرومیرود و از رسول ص مرویست که شتابزدگی در رفتار بها و جمال مرد ببرد واغضض و فرود آور و کم کردان
من صوتک از آواز کشیده و نرم زننده باش در سخن ان انکر الاصوات بدرستی که زشت ترین آوازها
لصوت الحمیر هر آینه آواز خرانست یعنی در ارتفاع صوت فضیلتی نیست بلکه موجب خفت و صوت حمار باوجود
بلندی مکروه طبیعت و موجب وحشت مرویست که مشرکان عرب برفع صوت تفاخر میکردند حق تعالی این آیه رد کرد
بر ایشان فخر ایشان را و حضرت رسالت ص آواز نرم را دوست داشتی و جهر صوت را کاره بودی و در انجیل مذکورست که
ای عیسی بفرما بندگان مرا که چون با من مناجات کنند آوازهای خود را فرو دارند که من همی شنوم و آنچه در دل ایشان
میدانم و ذکر انکر الاصوات حمار با آنکه از آواز حیوانات هست که انکر است از صوت حمار بجهت آنست که آواز آن نزد عرب
مثلست در کراهیت و سفیان ثوری فرموده که فریاد هر حیوانی تسبیح اوست الا حمار که آواز و فریاد او از دیدن شیطانست
و در حدیث آمده که چون آواز دراز گوش بشنوید پناه گیرید بخدا از شر شیطان رانده از رحمت او که او بجهت
آنست که شیطان را دیده و سعد وقاص از پیغمبر ص روایت کرده که حق تعالی سه آواز را دشمن دارد آواز خر و آواز سگ و آواز
زن نوحه گر و از بعضی ابکار دین مرویست که آواز حمار از برای کاه و جو است و یا بجهت شهوت یا جنگ باد از گوش دیگر و
اصواتی که از غلبه صفات بهیمی و سبعی زاید زشت ترین صداها باشد بجهت آنکه زینت صوت و غلبه صفات ذمیمه بهیمی و نفسانی
که ذکر او نزد ارباب آداب قبیحست و از روی کنایه نام او میبرند مانند دراز گوش و تصریح باسم او نمیکنند همچنانکه
اشیای مستقذره که بطریق کنایه ذکر او میکنند نه بروجه تصریح و از ابو عبد الله ع که مراد تشبیه عطسه است با آواز بلند و رفع در
کلام قبیح که مرضی الهی نباشد و اگر رفع در دعا و قرائت قرآن باشد مذموم نیست و بعد حق تعالی از ذکر وصایای لقمان برای
تنبیه بندگان و اعلام ایشان بآن ذکر نعم خود میکند بر آفریدن کاینات و تنبیه ایشان بر معرفت خود بوسیله آن
میفرماید که الم تروا آیا نمی بینید ای مردمان ان الله آنکه خدای سخر لکم رام ساخت برای نفع شما ما فی

السموات آنچه در آسمانهاست از آفتاب و ماه که از روشنی آن بهره مند میشوید و ستارگان تا بدان راه نمایند و از ابر و
باد و باران که بآن منتفع میشوید وما فی الارض و آنچه در زمینست از کوه و بیابان و دریاها و حیوانات
ونباتات و معادن و غیر آن از امور نافعه که در ان تصرف میکنید بهر وجه که میخواهید واسبغ علیکم و فراخ کرد
و تمام ساخت بر شما نعمه ظاهره نعمتی که آشکارست یعنی از هر چه که ممکنست انکار وجود آن از خلق و الجبار او و ارادت
شما و خلق شهوات در شما و غیر آن از انواع نعم هویدا وباطنه و نعمتی که پنهانست یعنی از هر چه او را فشاسد مگر
آنکس که امعان نظر کند در ان مراد نعمت محسوسه و غیر محسوسه است و حفص نعمه میخواند بصیغه جمع و اضافه آن
بضمیر یعنی نعمتهای او سبحانه در حالتی که آشکارا و پنهانست و علما را در نعم ظاهره و باطنه سخنان بسیارست صاحب
تیسیر آورده که در کتاب بحر العلوم نعمت را بر سیصد وجه تفسیر کرده و مشهور آنست که نعمت ظاهره نصرت پیغمبر ص را بر اعدا
و امداد ملائکه و بعضی از اقوال مفسرین که معتمد علیه است اینجا آورده میشود از ابن عباس مرویست که نعمت ظاهره نعمتیست که
علم بندگان بآن تعلق گرفته و باطنه مصالح دین و دنیا که بغیر حق تعالی کسی بران عالم نیست و بروایت ضحاک از
ابن عباس نعم ظاهره و باطنه را از پیغمبر ص پرسیدند فرمود یا ابن عباس نعم ظاهره اسلامست و بیاراستن قامت
ترا بروجه اعتدال و افضال رزق بر تو و باطنه ستر اعمال سیئه تو و عدم فضیحت بآن یا ابن عباس حق تعالی میفرماید که
چند چیز را به بندگان مؤمن کرامت فرموده ام که هیچکس ندادهام اول قبول نمودم دعای مؤمنین در حق او بعد از
انقطاع عمل او دادم عطا کردم ثلث مال را با او تا آنرا در راه من تصدق کند و من بجهت آن تکفیر کناهان او کنم سیم پوشیدم
عملهای بد او را و او را بآن رسوا نکردم و بر مردمان ننمودم ربیع گفته که نعم ظاهره نعم جوارحست و باطنه نعم قلب
و عقل و فهم و نزد عطا ظاهره تحقیق شرایع است و باطنه شفاعت و حارث بن اسد بر آنست که ظاهره نعم دنیاست و
باطنه نعم آخرت و نیز از ضحاک منقولست که ظاهره حسن صورتست و امتداد قامت و تسویه اعضا و باطنه معرفت
حق تعالی و یا ظاهره قرآنست و باطنه تأویل معانی آن و از حضرت امام محمد باقر ع نقلست که ظاهره پیغمبر ص است و آنچه آورده
از نزد خدا مانند معرفة الله و توحید او و غیر آن و اما باطنه دوستی ماست که اهل بیتیم و بستن اعتقاد ما در دل
و یا ظاهره نعمتیست که مشاهده باشد و باطنه آنکه دانسته نشود مگر بدلیل و یا ظاهره تسویه ظواهرست و باطنه
تصفیه سرایر و یا ظاهره دعوتست که والله یدعوا الی دار السلام و باطنه هدایتست و یهدی من یشاء الی صراط مستقیم و
ظاهره ذکر اوست بزبان و باطنه ذکر او در دل و جان و یا ظاهره الوان عطایا و باطنه غفران خطایا و یا نیکویی خلق
خلق و حسن و یا با اقرار بلسان و تصدیق بجنان و یا نطق و عقل و یا لیل و نهار و یا تسویه اعضا و معرفت ملائکه اعلاء
و یا صحت ابدان و صحت ادیان یا بصر و بصیرت و یا جذب منافع و دفع مضار یا تمامی اموال و صفای احوال یا نبوت
و ولایت این قریب بقول امام محمد باقرست ع و در روایت آمده که موسی از حق تعالی سوال کرده که مرا راه نمای بخفی ترین
نعمتی که بر بندگانست خطاب آمد که خفی ترین نعمت من بر ایشان نفسست و باقی وجوه در منهج الصادقین است و بدانکه اولی حمل آیاتست
بر تعمیم بدون تخصیص آن ببعضی وجوه آورده اند که نضر بن حارث میگفت که قرآن افسانه پیشینیانست حق تعالی آیه فرستاد که

وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان مَنْ يُجَادِلُ كسي هست كه جدال ميكند و خصومت ميورزد فِي اللَّهِ در كار خداي
و ميكويد كه قرآن از نزد خداي نازل نشده بلكه از اساطير الاولين است كه از تعليم محمد ميكند و محمد آنرا بر اصحاب ميخواند
و در عين المعاني آورده كه يهودي از حضرت رسالت صلعم پرسيد كه خداي تو از چه چيز است في الحال او را صاعقه كرفت و اين
آيه آمد كه او مجادله ميكند در ذات حق و مراد و مطلق اهل شرك كه جدال ميكنند در توحيد و صفات او سبحانه و انكار
او ميكنند بِغَيْرِ عِلْمٍ بي داني مستفاد از دليل وَلَا هُدًى و بي بياني از نزد خداي وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ و بي
كتابي روشن بلكه بمحض جهل و تقليد همچنانكه ميفرمايد وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ و چون كويند مر ايشانرا كه بصدق تمام
اتَّبِعُوا پيروي كنيد مَا أَنْزَلَ اللَّهُ آنچيزي را كه فرو فرستاده است خداي يعني قرآن و بدان تصديق نماييد قَالُوا
كويند در جواب كه نيكرويد بدان و قبول نميكنيم آنرا بَلْ نَتَّبِعُ پيروي ميكنيم مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آنچيز را كه يافته
ايم بر آن آبَاءَنَا پدران خود را يعني در طريق آباي خود سلوك ميكنيم اين منع صريح است از تقليد در اصول دين
و بعد از آن بر سبيل انكار ميفرمايد كه أَوَلَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ آيا اكر بودي ديو سركش كه بوساوس و هوا و
عشر
جس يَدْعُوهُمْ بخواند ايشانرا إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ بسوي عذاب سوزان كه آتش دوزخ است همچنانكه
پيروي كنند او را از تقليد در نكذرند و يا معني آنست كه اكر ايشان پيروي تابع پدران خودند و اكرچه شيطان دلبي
آباي ايشان بود بعذاب آخرت كه آتش سوزانست وَمَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ و هر كه تفويض نمايد و واكذارد امر خود را
و بالكليه توجه نمايد إِلَى اللَّهِ بدركاه خداي وَهُوَ مُحْسِنٌ و حال آنكه او نيكوكار باشد در عمل خود
يعني موحد نيكو عمل فرع توحيد است و يا عمل او بروجه اخلاص فَقَدِ اسْتَمْسَكَ پس بتحقيق آنكه دست زده است و آويخته
بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ بدستاويزي محكم يعني بمحكمترين چيزي كه دست در آن زنند و آويخته شوند اين تشبيه
متوكليست مشغول بطاعت بكسي اراده كرده باشد كه ترقي نمايد بكوه بلند كه بر آن بر آيد پس چنك در زند بمحكمترين كره
ريسماني كه از آن آويخته شده باشد دست در آن زده بذروه آن بر مي آيد بر وجه سهولت همچنين هر كه كلمه توحيد را قرآ
دستاويز خود سازد عروج نمايد بمرتبه عاليه و در روجر رفيعه كه روضه جنت عليات وَإِلَى اللَّهِ و بسوي خداي
است و راجع باو عَاقِبَةُ الْأُمُورِ سرانجام همه كارها بر وجهي كه هيچكس برآن تصرف نكند مكر او سبحانه و يا آنكه نزد
خداست ثواب اعمال و يا آنكه عاقبت همه كس چيزي بسوي اوست وَمَنْ كَفَرَ و هر كه نكرود و چنك در عروة الوثقى
نزند فَلَا يَحْزُنْكَ پس بايد كه اندوهناك نسازد ترا كُفْرُهُ ناكرويدن او چه ضرر او در دنيا و آخرت
باو راجع خواهد شد نه بتو إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ بسوي جزاي خداست بازكشت ايشان فَنُنَبِّئُهُمْ پس آكاه كردانيم
خداي ايشانرا بِمَا عَمِلُوا بآنچه كرده اند تنبيه باهوال و عقوبت ايشان خواهد بود در دنيا و در عقبي
إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بدرستي كه خدا داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ بآنچه در سينه هاست از خير و شر پس هر چند كار
با آن جزا خواهد داد چه جاي عمل ظاهر مراد آنست كه هر را بر وفق اعتقاد و عمل جزا و سزا پاداش خواهد رسانيد
نُمَتِّعُهُمْ برخورداري ميدهيم ايشانرا بنعمت و سرور قَلِيلًا برخورداري اندك در زماني اندك كه دنياست

چه آن زمان قليل است نسبت بآخرت و اكرچه متمادي باشد ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ پس مضطر سازيم و بروجه
بيچارگي بياريم ايشانرا إِلَىٰ عَذَابٍ غَلِيظٍ بسوي عذاب قوي و كران كه هر را كران بار سازد مانند كراني
بار غليظ بر دوش بعد از آن بر طريق الزام حجت بر ايشان ميفرمايد كه وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ و اكر بپرسي اي محمد
كافرانرا كه مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كيست كه آفريد آسمانها و زمينها لَيَقُولُنَّ اللَّهُ هر آينه كويند
خداي تعالي است بجهت وضوح دلالت جانتوانند از اسناد آفرينش سموات و ارض بغير او سبحانه و چون اين
اعتراف كردند كه موجب بطلان اعتقاد ايشانست از شركت قُلِ بكو اي محمد با ايشان كه الْحَمْدُ لِلَّهِ شكر
سپاس مر خدايراست بر الزام شما و ملجا شدن شما بآنچه مبطل اعتقاد شماست بَلْ أَكْثَرُهُمْ بلكه بيشتر ايشان
لَا يَعْلَمُونَ نميدانند كه بدين اقرار ملزم اند لِلَّهِ مر خدايراست مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آنچه در
آسمانها و زمينهاست يعني همه مخلوق وي اند پس در آسمانها و زمين و ما بينهما غير از وي مستحق عبادت
نباشد إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ بدرستي كه خداي اوست بي نياز بذات با صفات خود از همه چيز بذات خود
قبل از خلق اشيا الْحَمِيدُ ستوده در همه صفات خود قبل از خلق اشيا پس غنيست از ستايش كننده كه او
ستوده است او را حمد اكرچه هيچ حامدي نباشد و در اواخر سورة الكهف مذكور شد كه يهودان اعتراض كردند
قرآن كه در موضعي واقع شده كه وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا و در جاي ديكر كفته كه وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ
إِلَّا قَلِيلًا و حكم اين هر دو نقيض يكديكراست و رسول صلعم فرمود كه هر چند علم بندكان بسيار باشد اما نسبت
باعلم خدا بسيار اندكست حق تعالي آيه فرستاد كه قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ تا آخر آيه اينجا نيز براي تاكيد آن خبر ميدهد وَلَوْ
أَنَّ و اكر آنكه بودي مَا فِي الْأَرْضِ آنچه در زمينهاست مِنْ شَجَرَةٍ از درختان أَقْلَامٌ قلمها وَالْبَحْرُ
و درياي محيط با وسعت خود يَمُدُّهُ مداد داري آنرا مِنْ بَعْدِهِ از پس فناي آب مداد شده آن سَبْعَةُ أَبْحُرٍ
هفت درياي ديكر مانند آن و بدان قلمها و بدين آبها مداد شده كتابت كرده شدي مَا نَفِدَتْ بپايان نيامدي
كَلِمَاتُ اللَّهِ معلومات الهي و عجايب و غرايب صنع پادشاهي بنوشتن آن باين قلمها و مداد كلمات عبارتست از
معلومات و مقدورات نامتناهي اند پس كلماتي كه عبارت از آن باشد نامتناهي باشند و يا مراد بكلمات كلمه كن اي آنچيزيست كه
آفريده در دنيا و خواهد آفريد در عقبي و يا حكم و فرمان او و يا نعمتي كه در دنيا و عقبي ببندكان ميدهد و تناهي
مداد و تناهي كلمات جهت آنست كه قلم و مداد متصف بتناهي است و كلمات الهي متصف بغير تناهي إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ
هر آينه بدرستي كه خداي غالب است در حكم و فرمان بي نهايت خود حَكِيمٌ داناكه هيچ از علم و حكمت او خارج نيست پس در بيان
كمال خود در بعث همي ميفرمايد كه مَا خَلْقُكُمْ و نيست آفريدن شما اي اهل مكه وَلَا بَعْثُكُمْ و نه برانكيخته شدن شما
بعد از مرك إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ مكر مانند آفريدن و برانكيختن يك نفس زيرا كه وجود كار را كافيست تعلق اراده وا
او يا قدرة ذاتيه او و چه همه را بكلمه كن آفريد و مي آفريند و در خلق آنها بآلات و ادوات و اعانت مدد كار محتاج
چه بكلمه كن صد هزار عالم ايجاد كند و در بعث اموات بترتيب مقدمات احتياج ندارد بلكه اسرافيل را كويد بكو برخيزيد

و چون همه معلومات و مقدورات نامتناهي اند

ای اهل قبور از قبرهای خود پس بیک دعوت او همه خلایق از قبرها بیرون آیند إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ بدرستی که خدای تعالی
شنوانست همه مسموعات او و بینا بهمه مبصرات و ادراک او بعضی دیگر باز نماند پس خلق او همچنین است چه قدرة ذات او
بجمیع ممکنات علی السویه است پس جمله خلایق را بیک دعوت زنده کرداند که یکی از دیگری ویرا مشغول نگرداند مقاتل
گفته که کفار قریش میگفتند که حق تعالی ما را الخلق فرموده باطوار متعدده و بمراتب متعاقبه که آن نطفه است و علقه و مضغه
پس چگونه در آخرت در یک ساعت و بیکدفعه همه را زنده تواند کرد حق تعالی جهت رد قول ایشان آیه مذکوره نازل ساخت
و بعد از آن حجت آن را لازم کرد و آید بدلایل قدرة خود و مشاهد همه ظاهر است فرمود أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی و ندانستی أَنَّ اللَّهَ
آنکه خدای يُولِجُ اللَّيْلَ در می آرد ظلمت شب را فِي النَّهَارِ در روشنی روز و این وقتیست که شب در آید وَيُولِجُ النَّهَارَ
و داخل میسازد روشنایی روز را فِي اللَّيْلِ در تاریکی شب زمانی که روز بدید آید و باد رمقادیر آن کم و زیاد میکند وَ
سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و رام کرد آفتاب و ماه را که سبب منافع خلایق اند كُلٌّ يَجْرِي هر یک از شمس و قمر میرود در
فلک خود بر وفق حکمت إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى در زمانی که نام برده شده است یعنی منتهی معلوم شمس که آخر سالست و
منتهای قمر که آخر ماهست و یا منقطع شود از جری که روز قیامتست أَنَّ اللَّهَ آیا ندانستی که خدای بِمَا
تَعْمَلُونَ بانچه میکنید در نهان و آشکارا خَبِيرٌ داناست بکن آن ذَلِكَ این سعت علم و شمول قدرة و کمال
صنع بِأَنَّ اللَّهَ بسبب آنست که خدای هُوَ الْحَقُّ اوست ثابت در ذات خود و واجب در جمیع جهات الوهیت خود
وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ و بسبب آنکه شما میخوانید و حفص بغیبت میخواند یعنی آنچه مشرکان میخوانند و میپرستند مِنْ
دُونِهِ بجز از خدای الْبَاطِلُ باطل و ناچیز است وَأَنَّ اللَّهَ و دیگر بسبب آنست که خدای هُوَ الْعَلِيُّ اوست برتر
یعنی غالب بر همه الْكَبِيرُ بزرگست که از و بزرگتر نیست و مترفع و متسلط بر همه چیز أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی أَنَّ الْفُلْكَ که کشتی
تَجْرِي فِي الْبَحْرِ میرود در دریا بِنِعْمَتِ اللَّهِ بمنت و احسان حق تعالی که آنرا در روی آب نگاه میدارد و باد را برای فرو
آن میفرستد لِيُرِيَكُمْ تا بنماید شما را مِنْ آيَاتِهِ بعضی از دلایل قدرة خود در حرکت کشتی بوسیله باد و بعضی از عجایب دریا
إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که در امر کشتی و دریا لَآيَاتٍ هر آینه نشانهاست بر شمول قدرة و کمال حکمت و وفور نعمت حضرت عز
شانه لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ برای هر صبر کننده بر بلوای او و بر مشاق تکلیف و اتعاب نفس بتفکر در آفاق و انفس و شکر کوینده
بر نعمای او و گویند مراد مومنین اند چه ایمان دو نصف است نصفی صبر و نصفی شکر و بعد از آن از حال اهل کشتی خبر میدهد
وَإِذَا غَشِيَهُمْ و چون فرو گیرد و بپوشد اهل کشتی را بر زبر ایشان در آید مَوْجٌ كَالظُّلَلِ موج دریا که در بزرگی مانند
سایهاست و یا مانند کوهها یا ابرها که ذی ظلند از افزونی و زیادتی دَعَوُا اللَّهَ بخوانند خدای را مُخْلِصِينَ در حالتی
که پاک کننده کانند لَهُ الدِّينَ برای خدای دین خود را و باخلاص ویرا خوانند بدون شایبه شرک چه خوف شدید آفت
هوا و تقلید را که منازع فطرتست از دل ایشان زایل کرداینده باشد و ایشان را بمقام فطرت اصلی رسانیده فَلَمَّا نَجَّاهُمْ پس آنهنگام
که برهاند ایشان را و برساند بساحل سلامت إِلَى الْبَرِّ بسوی بیابان یعنی خشکی فَمِنْهُمْ پس بعضی از ایشان مُقْتَصِدٌ
راست ایستاده اند بر طریق عدل که آن طریق توحیدست و بعضی دیگر کردیده اند از راه حق و میل بباطل یعنی

مومنان ثابت باشند بر دعا و نیاز خود و مشرکان جابر و متکبر وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا و انکار نکند نشانهای
قدرة ما را إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ مگر هر عهد شکننده شکننده عهد فطرة اسلام و یا نقض عهدی که در دریا با خدای خود
کرده باشند كَفُورٍ ناسپاس مر نعمه پروردکار خود را آورده اند که سبب اسلام عکرمه ابو جهل اخلاص او بود
خواندن خدای را در حین احاطه موج دریا و بعد از آن خطاب بجمیع مکلفان کرده میفرماید يَا أَيُّهَا النَّاسُ
ای همه آدمیان اتَّقُوا رَبَّكُمْ بترسید از عقوبت پروردکار خود و ترک ناشایسته ها کنید وَاخْشَوْا و بترسید
يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ ~~پدر خود هیچ چیز را یعنی نفعی باو نرساند و دفع عذابی نکند و او را خلاص نتواند~~
روزی که در آن قضا نکند و روا نکرداند پدری عَنْ وَلَدِهِ از پسر خود هیچ چیز را یعنی نفعی باو نرساند و دفع عذاب
از و نکند و او را خلاص نتواند کرد وَلَا مَوْلُودٌ و نه فرزند هُوَ جَازٍ قضا نماینده یعنی نفع رساننده و باز
دارنده باشد عَنْ وَالِدِهِ شَيْئًا از پدر خود چیزی را از ثواب و عذاب گفته اند این مخصوصست بکفار چه آبا
و اولاد مومن یکدیگر را شفاعت کنند إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ بدرستی که وعده خدا بثواب و عقاب راستست
و در آن دروغ ممکن نیست فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ پس باید که فریب ندهد شما را الْحَيَاةُ الدُّنْيَا زندکانی دنیا
یعنی بمتاعهای دلفریب و زینتهای آن وَلَا يَغُرَّنَّكُمْ و باید که مغرور نسازد شما را بِاللَّهِ الْغَرُورُ بعفو و کرم
خدای با مهلت دادن شیطان فریبنده باین وجه که برامل دور و دراز شما را از راه ببرد و بتوبه و مغفرت شما را امیدوار
ساخته بر معاصی دلیر کرداند باین مضمون که امروز کنید و فردا توبه و گویند که هر چیز که شما را مغرور سازد تا آنکه بعصیان
میل کند و ترک اوامر الهی نماید آن غرورست خواه شیطان باشد یا غیر آن آورده اند که حارث یا وارث بن عمرو محاربی
از اهل بادیه بود نزد پیغمبر صلعم آمد و گفت ای محمد ساعت قیامت کی ظاهر شود و تخمی که در زمین پاشیده ام در چه وقت باران
بر آن ریزان کردد و زن من حامله است مذکر مخلوق خواهد بود یا مونث و میدانم که عمل من دیروز چه بود و فردا بکدام
عمل اشتغال خواهم داشت و مولود خود را میدانم که کجاست و دفن من در کدام بقعه اتفاق خواهد افتاد و حق
تعالی در بیان اینکه من این پنج علم در خزانه مشیت اوست فرمود إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ بدرستی که خدای
تعالی را نزد اوست دانستن قیام قیامت وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ و فرو میفرستد باران را در زمانی و مکانی که
مقدر کرده وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ و نیز میداند آنچه در رحمهاست از نر و ماده و تمام خلقت و ناقص و
مَا تَدْرِي نَفْسٌ و نمیداند هیچ نفسی نیکوکار و بدکار مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا که چه چیز کسب میکند فردا از
خیر و شر و لهذا بسیار هست که اراده چیزی میکند و خلاف آن بفعل می آید و کلام بلاغت انجام حضرت
شاه مردان امیر المومنین علیه الصلوة والسلام که عرفت الله بفسخ العزائم اشاره باینست وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ
و نمیداند هیچ نفس که بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ بکدام زمین می میرد و بکدام وقت موت تحقق پذیرد إِنَّ
اللَّهَ عَلِيمٌ بدرستی که خدای تعالی داناست بهمه چیزها که از جمله علم اوست بغیبات و هر کار که اراده او باشد
آشکارا کند خَبِيرٌ آگاه بباطن همه اشیا همچنانکه دانا بظاهر آن عمرو بن سعید روایت کند که من از حضرت رسالت

پرسیدم که یا رسول الله هیچ علم هست که ترا نداده اند فرمود که ما را علم بسیار
داده اند و بسیار علم هست که ما را جانب اعلام آن نداده اند و بسیار علم
هست که ما را بران واقف نساخته اند و بعد ازان فرمود که وَعِندَهُ
مَفَاتِحُ الغَيبِ تا آخر فرمود از ائمه هدی علیهم السلام منقولست که
این پنج چیز بر سبیل تفصیل و تحقیق غیر از خدای تعالی نداند
ابن عباس گفته که هر که دعوی یکی ازین پنج علم کند بخدا
که دروغ گوی و کاذبست مراد آنست که تمام این اشیا
مخصوص است بواجب الوجود و هیچ کس را
اطلاع نیست مگر باعلام و اسطه چون انبیا یا
بواسطه چون ائمه هدی پس حقیقت معنی این آنست
که آدمی بجیلت وضع طاقت نمی تواند که باین امور
عارف شود و این منافی آن نیست که
باعلام حضرت شود عالم بیعنی

سُورَةُ السَّجدَه ازان جمله شود عَشرُونَ آيَة

از ابی بن کعب از حضرت رسالت صلعم منقولست که هر که الٓمٓ تنزیل و تبارک الذی بیده الملک بخواند همچنانست که شب قدر را
احیا کرده و لیث از ابو جابر روایت کرده که پیغمبر صلعم بخواب نمیرفت تا آنکه الٓمٓ تنزیل و تبارک الذی بیده الملک را تلاوت میفرمود
و لیث روایت میکند که من این سوره را بطاوس بیانی اعلام کردم فرمود این هر دو سوره مرتبت فضل دارند بر همه سورها
که در قرآنست و هر که این دو سوره را تلاوت کند شصت حسنه برای او بنویسند و شصت سیئه محو کنند و شصت درجه رفع
نمایند و حسین بن علا از ابو عبد الله علیه السلام نقل کرده که هر که الٓمٓ سجده در هر شب جمعه بخواند حق تعالی در روز قیامت نامه
اعمال او بدست راستش دهد و آنچه او نموده در شب باشد حساب نکنند و از رفقای سید ابرار و ائمه اطهار علیهم السلام بود
باشد و نیز از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که هر که این سوره را در هر خانه بخواند شیطان تا سه روز دران خانه داخل نشود
و بدانکه چون ختم سوره لقمان نمود بدلایل ربوبیت افتتاح این سوره نیز باین مضمون کرده فرمود

بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحِيمِ

الٓمٓ از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که هر کتاب خدا را خلاصه ایست و خلاصه قرآن حروف
مقطعه است و در الف لام میم گفته که الف از اقصای حلق آید و آن اول مخارج است پس اشارت باینکه بنده و لام از
طرف لسان گفته میشود و آن اوسط و میم از شفه بر میخیزد و آن آخر مخارج است پس اینها اشارت باینکه بنده باید که در مبادی
و اواسط و اواخر اقوال و افعال خود بذکر حق تعالی مستانس باشد و اشهر اقوال یعنی انا الله اعلم است چنانکه مکرر مذکور

شد و باقی اقوال در تفسیر این کلام در مبادی سوری که مفتتحند بحروف مقطعه سمت ذکر یافته و بباید دانست که الٓمٓ
اسم این سوره یا قرآنست معنی آنست که این سوره یا قرآن تَنزِيلُ الكِتَابِ کتابیست فرستاده شده از نزد
رب الارباب لَا رَيبَ فِيهِ هیچ شکی نیست دران یعنی بلاشبهه فرود آمده مِن رَّبِّ العَالَمِينَ از نزد
پروردگار عالمیان أَم يَقُولُونَ افتَرَاهُ آیا میگویند اهل مکه که محمد بر بافته است آنرا از نزد خود یعنی انکار
حقیقت آن کرده اند و اسناد افترا باو نموده اند بخلاف آنکه قرآن بربافته باشد بَل هُوَ الحَقُّ بلکه آن سخن
درست و راستست مِن رَّبِّكَ از نزد پروردگار تو لِتُنذِرَ تا بیم کنی از عذاب الهی قَومًا مَّا أَتَاهُم
قومی را که نیامده است بدیشان مِّن نَّذِيرٍ هیچ بیم کننده مِّن قَبلِكَ پیش از تو مراد زمان فطرتست
که ما بین زمان عیسی و خاتم الانبیاست صلعم لَعَلَّهُم شاید که ایشان به بیم کردن تو يَهتَدُونَ راه یابند بحق مراد
بلوغ شوقست یعنی مهتدی شوند باین ادا و اظهار کرعناد و جحود نکنند بعد ازان بیان صفات کمال خود میکند
برای تنبیه بندگان تا از ضلالت بهدایت باز آیند اللهُ خدای بحق الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرضَ آنکه
کافرید آسمانها و زمینها را وَمَا بَينَهُمَا و آنچه میان آنهاست از حیوانات و نباتات و معادن و غیر آن فِي سِتَّةِ ٥
أَيَّامٍ در مقدار زمان شش روز دنیا ثُمَّ استَوَى پس مستولی شد عَلَى العَرشِ بر عرش که اعظم مخلوقاتست بغلبه
و استیلا و تحقیق این معنی در سوره سابقه گذشت پس ای بندگان بد و بکروید و از راه او منحرف مشوید که در دنیا و عقبی
مَا لَكُم نیست مر شما را مِّن دُونِهِ بجز از وی مِن وَلِيٍّ هیچ دوستی که شما را یاری دهد وَلَا شَفِيعٍ و نه هیچ
درخواست کننده که شما را مدد کاری نماید یعنی اگر از رضای الهی و اطاعت او تعدی نمایید هیچ ناصری نصرت شما نکند و
هیچ شفیعی شفاعت شما نماید أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ آیا پند پذیر نمیشوید از مواعظ ربانی و نصایح قرآنی و تفکر نمیکنید
در آنچه گفته شد تا صحت آن بر شما واضح شود يُدَبِّرُ الأَمرَ میسازد کار دنیا را با اسباب بها و بیچون ملایکه و غیر آنکه نازل
میشود آثار آن اسباب مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الأَرضِ از آسمان بسوی زمین ثُمَّ يَعرُجُ إِلَيهِ پس عروج میکند
آن امر موجود گشته و ساخته شده و صعود مینماید بسوی او یعنی ثابت میشود در علم او وقتی که موجود میشود و مدة
میان تدبیر او وجود و وقوع آن فِي يَومٍ كَانَ مِقدَارُهُ در روزی که هست اندازه آن أَلفَ سَنَةٍ هزار سال
مِّمَّا تَعُدُّونَ از آنچه شما آن میکنید مراد زمان متطاولست میان تدبیر و وقوع آن یعنی حق تعالی تدبیر امری میکند که
بعد از هزار سال دیگر موجود خواهد شد و ابن عباس و حسن و قتاده و جبلی در تفسیر این گفته اند که حق تعالی تقدیر و تدبیر
همه امور میکند در حسب اراده خود در ما بین آسمان و زمین و میفرستد ملکی را که موکل است بران از آسمان بزمین پس صعود
میکند آن ملک بعد از ساختن و گذاردن امر بسوی مکان که بجانب آن صعود نماید در روزی که مقدار هزار ساله راه یعنی
آن ملک فرو می آید از آسمان و باز بالا میرود در مدتی که اگر آدمی رود میسر از هزار سال میسر نشود زیرا که از زمین تا آسمان پانصد سال
راهست پس مقدار نزول و عروج آن هزار ساله راه بود مجاهد برین وجه تفسیر کرده که حق تعالی تدبیر امر میکند و محکم هزار سال
میفرماید از برای هر شیء پس ملایکه بآن نازل میشوند بجهت رسانیدن آن و صعود مینمایند بجهت ثبت و کتابت آن در صحف

الی الارض

خود تا آنکه آن هزار سال منتهی شود و بعد از آن دیگر باره حکم هزار سال میفرماید و بهمین دستور تا انقراض عالم یعنی الف سنه از
برای نزول و عروج است در دنیا و خمسین الف سنه که در آیه دیگر واقع شده از برای مدت قیامت ذلک آن خدایی که تدبیر
میکند بر طریق مذکور عالم الغیب والشهادة دانای پوشیده و پیداست و نهان و آشکار یعنی داننده امور دنیا و عقبی
یا عالم است بانچه بوده باشد و خواهد بود پس تدبیر امور همه چیزها میکند بر وفق حکمت و مصلحت العزیز غالب است بر امر تقدیر
الرحیم مهربانست بر بندگان خود بتدبیر الذی آن خداوندی که احسن نیکو کرد کل شیء خلقه هر چیزی را که آفرید
یعنی بیاراست آنرا بر وجهی نیکو بمقتضای حکمت و وفق مصلحت پس جمیع مخلوقات حسن باشد و اگرچه متفاوته اند در حسن
و گویند که حسن بمعنی علم است یعنی خدایی که عالم است که چگونه خلق میباید کرد و چرا احکام و اتقان وبدأ و آغاز کرد خلق
الانسان آفرینش آدم من طین از گل ثم جعل پس آفرید نسله ذریه و فرزندان او را من سلالة از خلاصه
ونقاوه و بیرون آورده از صلب من ماء مهین از آبی ضعیف و خوار یعنی نطفه که در نهایت حقارت و خوار است ثم سوّیه
پس تصویر و تقدیم فرمود او را بتصویر اعضای او یعنی قالب او را بیاراست و خوبتر وجهی بیاراست ونفخ فیه من روحه
و دمید در او از روح خویش اضافه روح بخود بجهت تشریف و تکریم آدم است و اظهار آنکه وی مخلوقی شریف و عجایب است
و او را شان و مرتبت که مناسبت دارد بحضرت ربوبیت که حضرت امیر المؤمنین ع فرموده که من عرف نفسه فقد
عرف ربه وجعل لکم السمع و کردانید یعنی آفرید از برای شما گوشها تا بشنوید والابصار و دیدها تا ببینید
والافئدة و دلها تا در می یابید قلیلا ما تشکرون در زمانی اندک سپاس داری میکنید و شکر میکنید
شکری اندک بر چنین نعمتها یعنی چنانکه باید و سزد بشکر گذاری و شکر گذاری این نعمت قیام نمی نمایید وقالوا و گفتند
منکران نعمت چون ابی بن خلف و امثال آن از روی انکار وجود ءاذا ضللنا فی الارض آیا چون گم شویم در زمین
یعنی خاک شویم و با زمین آمیخته گردیم چنانچه اعضای ما از اجزای خاک متمیز نباشد ءانا آیا ما این هنگام که با خاک برابر شده
باشیم لفی خلق جدید در آفرینش نو خواهیم بود یعنی هرگز ما مبعوث نشویم بعد از آن که خاک شده باشیم بل هم
بلکه ایشان بلقاء ربهم برسیدن بجزای پروردگار خود در آخرت کافرون ناگرویدگانند بعث و نشور و ثواب
و عقاب و حساب قل بگو ای محمد که یتوفیکم بتمام فرا گیرد روح شما را ملک الموت فرشته مرگ که عزرائیل است
الذی وکل بکم آن فرشته که موکل و گماشته شده است بشما بقبض ارواح و عزلت شما از این دنیا فانی ثم الی ربکم
عشر پس بسوی پروردگار خود ترجعون باز گردیده شوید برای حساب و جزا صاحب کشاف گفته که عزرائیل ارواح را بخواند
و جواب دهد پس اعوان خود را بقبض آن امر نماید و از مجاهد نقل است که همه زمین نزد ملک الموت مانند طشتی است که از هر جا
که خواهد تناول تواند و در تفسیر ابو اللیث مذکور است که ملک الموت را رویست از آتش که بدان روی بر کافران ظاهر میگردد و روح
ایشان را قبض کند و رویی دارد از ظلمت که بدان روی روح منافقان را فرا گیرد و رویی دارد مشابه روی آدمیان که بدان ارواح مومنان
توفی کند و رویست و را از نور که بدان ارواح انبیا و شهدا و صدیقان قبض نماید و اعوان آن ملک که رحمت و عذاب اند در
خبر است که پیغمبر ص فرمود که در شب معراج مرا چون باسمان بردند همه فرشتگان در روی من خندیدند و اظهار بشاشت کردند مگر

فرشته که در میان ایشان با سهم و هیبت تمام بود و لوحی در دست گرفته و در وی نگاه میکرد بر وی سلام کردم جواب سلام
من باز داد و در روی من تبسم نکرد گفتم ای جبرئیل این فرشته چه کس است گفت ملک الموت است تا خدای تعالی او را آفریده است
هرگز روی او خندان نبوده پس نزد وی رفتم گفتم ای ملک الموت چگونه بیکساعت همه جهان را احاطه نمایی گفت ای جهان در
پیش چشم من مانند خوانیست که در پیش کسی نهاده باشد دستم بهر جا که خواهد رسد گفتم این لوح چیست گفت برین لوح
نام کسانیست که آجال ایشان درین سال منقضی خواهد شد و من در آن مینگرم نام که او وقت اجل در آمده باشد قبض
روح او کنم از ابن عباس نیز مرویست که دنیا نزد ملک الموت مانند خوانیست نزد کسی که از هر جا که خواهد چیزی بردارد
و هیچ کس باو رسد و ما بین گامی که ملک الموت بردارد از مشرق تا مغرب عکرمه از ابن عباس نقل کرده که پیغمبر ص فرمود
که همه امراض و اوجاع که واقع شوند پیک مرگند و رسولان آن و چون اجل بنده نزدیک رسد ملک الموت حاضر شود
نزد او و او را گوید که بسا خبری که بعد از خبریست و بسا رسولی که بعد از رسولیست و بسا بریدی که بعد از بریدیست و من
خبریم که بعد از من خبری دیگر نخواهد بود و من رسولی و بریدیم که بعد از من رسولی و بریدی نباشد اجابت پروردگار
خود کن خواه برغبت و خواه بکراهت و چون قبض روح او کند و خویشان و مصاحبان او بفریاد و فغان در آیند گوید بایشان
که برکه فریاد میکنید و برکه میگریید بخدا که من ستم بر و نکردم در اجل یعنی قبل از اجل روح او را قبض نکردم و روزی او نخوردم
بلکه خدای او ویرا بخواند و وی اجابت دعوت وی نمود پس باید که شما بر نفس خود بگریید نه بروی پس بتحقیق که مرا با شما عود
و رجوع بسیار خواهد بود تا از شما هیچکس را باقی نگذارم بعد از آن از حال مشرکان خبر میدهد ولو تری
و اگر ببینی ای بیننده اذ المجرمون چون مشرکان که متوغل اند در انواع معاصی که معظم آن شرکست ناکسوا
رؤوسهم افکندگان باشند سرهای خود را در پیش در روز قیامت از غایت خجالت و مذلت و شرمساری عند
ربهم نزد پروردگار خود یعنی در موقف عرض حساب که حق تعالی متولی حساب بندگان باشد گویند ربنا ای
پروردگار ما ابصرنا دیدیم آنچه وعده کرده بودی وسمعنا و شنیدیم از تو تصدیق پیغمبران او یا هول رستخیز
و آواز صور را شنیدیم فارجعنا پس باز گردان ما را بدنیا نعمل صالحا تا بکنیم کار شایسته انا موقنون فارجعنا
پس درستی که یکتاانیم و متیقنان برای عقبا زیرا که مشاهده کردیم آنرا و ما را شکی در آن نمانده و چون مشرکان اینگ
بگویند حق تعالی گوید که ولو شئنا و اگر میخواستیم لآتینا هر آینه میدادیم در دنیا کل نفس هدیها هر نفسی را
آنچه راه یافتی بوسیله آن بسوی ایمان و عمل صالح یعنی همه را بر وجه الجا و اضطرار بر ایمان میداشتیم اما چون تکلیف
مقتضای اختیار است نه اجبار چه مکلف باید که باختیار خود ایمان آرد تا مستحق مدح و ثواب باشد از آنجهت ایشان را
ملجا نساختیم بلکه تبیین امر ایمان نمودیم و زمام کفر و ایمان را در دست ایشان دادیم فمن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر
و ایشان ضلالت را بر هدایت اختیار کردند بآن مستحق عذاب گشتند چنانکه میفرماید ولکن حق القول منی و لیکن
ثابت شده است این گفتار از من که لاملان جهنم هر آینه پر سازم دوزخ را من الجنة والناس از کفار
دیو و آدمی اجمعین در حالتی که همه مجتمع باشند در آن و چون شما باختیار پا از ظلمت کده کفر بیرون ننهادید و ما

باز گذاشتیم با وجود ظهور حقیقت ایمان بر شما فَذُوقُوا پس بچشید عذاب دوزخ را بِمَا نَسِيتُمْ بسبب آنکه
فراموش نمودید یعنی ترک کردید و فرو گذاشتید و متذکر و متعظ نشدید لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا برسیدن شما باین
روز بجهت ترک ایمان باختیار إِنَّا نَسِينَاكُمْ بدرستی که ما نیز فراموش نمودیم یعنی ترک کردیم و فرو گذاشتیم شما را
در عذاب دایمی و اصلا شما را یاد نیاوردیم همچنانکه چیزی را فراموش کنند و بیاد نیاورند پس با شما معامله ناسیان کردیم
وَذُوقُوا و بچشید ای مشرکان مکرر عَذَابَ الْخُلْدِ عذاب جاودانی را بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بسبب آنچه بودید
که میکردید از کفر و معاصی مرویست که روز قیامت چون همه بندگان را در صعید سیاست بدارند و حساب همه بکنند و اهل دوزخ را
بدوزخ روانه سازند و فرشتگان برخیزند و زبان بشفاعت بگشایند حق تعالی بعضی از ایشان را بجهت شفاعت فرشتگان
از راه دوزخ باز آورد و گروهی دیگر بشفاعت پیغمبران از آتش دوزخ خلاصی یابند و جمعی دیگر بشفاعت شهیدان و فرقه
دیگر بشفاعت مؤمنان بعد از آن رحمت الهی بصورت خوب بر آید و گوید بار خدایا من شفاعت میرسید حق تعالی فرماید که
شفاعت کن در حق هر مؤمن و مؤمنه که ما را در موضعی یاد کرده باشد و یا از من ترسیده و یا امیدوار بوده و یاد در عمر خود
یکبار هم از روی خوف یا رجا خوانده پس شفاعت آورد هر مؤمن و مؤمنه که بوده باشند از دوزخ بیرون آیند و براه بهشت
روانه شوند و در دوزخ نمانند مگر کسی که خدای تعالی بدو مبالات نکند بجهت کفر و شرک آنگاه بفرماید تا درهای
دوزخ بروی ایشان در بندند پس هیچ راحت در آن نیاید هیچ و هیچ غم از آن بیرون نیاید فرشتگان با ایشان گویند
فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ تا آخر و بعد از ذکر عاقبت اهل شرک و طغیان و کفران و عصیان بیان حال و مآل مؤمنان موحد
میفرماید که إِنَّمَا يُؤْمِنُ جز این نیست که میگروند بِآيَاتِنَا بآیتهای کلام ما الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا آنانکه چون
پند داده شوند بِهَا بآن آیتها خَرُّوا بروی در افتند سُجَّدًا سجده کنندگان جهت خوف از عذاب الهی
وَسَبَّحُوا و تسبیح و تنزیه کنند پروردگار خود را از آنچه لایق عظمت و کبریائی او نباشد تسبیحی مقترن بِحَمْدِ رَبِّهِمْ
بستایش پروردگار خود یعنی از صفات نالایق او را تنزیه کنند و بستایش موافق او را بستایند و یا بجهت شکر رهائی
از عذاب سبحانی او را پرستش نمایند بر آنچه توفیق داده ایشان را بایمان و هدایت و شکر گذاری کنند وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ
و در حالی که ایشان سرکشی نکنند از ایمان و سجود و طاعت بلکه برغبت تمام اطاعت او کنند و بعبادت او مشغول شوند
این سجده اولی است از عزایم اربع و باجماع اهل البیت علیهم السلام بر خواننده و شنونده این سجده واجبست و این آیه سجده
تذکر گویند چه ما بنده متذکر که در نزد تلاوت این آیه آنچیز را که از آن غافل شده و تصدیق کند که دلایل وجوب وجود
و وحدانیت او سبحانه در همه اشیا جاری و ساریست از انس روایتست که منازل بعضی از انصار از مسجد سید ابرار دور
بود چون نماز شام با آن قدوه انام صلعم ادا کردندی همچنان در مسجد تا وقت ادای عشا توقف نموده نماز گذاردندی و
و بمنازل خود نرفتندی تا وقت نماز خفتن بجماعت با آنحضرت دریابند حق تعالی در شان ایشان آیه فرستاد که تَتَجَافَى
دور میشود جُنُوبُهُمْ پهلوی ایشان عَنِ الْمَضَاجِعِ از خوابگاهها يَدْعُونَ رَبَّهُمْ میخوانند پروردگار
خود را خَوْفًا بجهت ترس از خشم و غضب وَطَمَعًا و بجهت امید در رحمت و ابو دردا رضی الله عنه فرموده که آیه در شان

جمعیت که نماز عشا و صبح را بجماعت گذارند و اکثر بر آنند که در شان متهجدان و شب خیزانست که چون پرده از شب
فرو گذارند و جهانیان سر بر بالین غفلت نهند ایشان پهلو از بستر گرم و فراش نرم برداشته بر قدم نیاز بایستند
و در شب دراز با حضرت کریم کارساز و رحیم بنده نواز راز گویند و این قول حسن و مجاهد و عطاست و مروی
از ابوجعفر و ابوعبدالله علیهما السلام و واحدی باسناد خود از معاذ بن جبل نقل کرده که گفت با جمعی در سفر غزوه تبوک بودیم
با رسول الله و از حرارت آفتاب و شدت حرارت بی تاب شده بودیم و بجهت این همه جمعی ملتجی بموضعی شدند و من یا رسول خدای
در موضعی که اقرب بوی بود فرود آمدیم پس نزد وی رفتم و گفتم یا رسول الله مرا بعملی تعلیم فرمای که مرا بهشت در آورد و از
دوزخ دور گرداند فرمود که از چیزی بزرگ سوال کردی و این آسانست بر کسی که حق تعالی بر آن آسان گرداند طریق
آن او آنست که خدا را بوحدانیت پرستش کنی و باو شریک نیاوری و نماز بوصیه را بپای داری و زکوة مفروضه را ادا کنی
و روزه ماه رمضان بداری بعد از آن فرمود که اگر خواهی ترا بابواب بهشت راه نمایم گفتم بلی یا رسول الله فرمود روزه
سپریست آتش دوزخ را و صدقه خشم خدا را فرو نشاند و نماز شب که در میان شب برای رضای خدا گذارده شود بعد از آن این
آیه تلاوت فرمود تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ الایه گفت خبر دهم ترا بقوام این جمله گفتم بلی فدای تو گردم پس زبان خود بدست گرفت و
فرمود زبان خود نگاه دار من گفتم یا رسول الله صلعم ما بگفتار زبان مواخذه کنند فرمود یا معاذ مردم بر روی بدوزخ میافکند
الا آفت زبان ایشان اسماء بنت عمیس از رسول صلعم روایت کند که شنیدم آن حضرت فرمود چون روز قیامت باشد و خلایق
را در موقف عرض بدارند منادی ندا کند و گوید باید که شب خیزان در دنیا از جای خود برخیزند و بحساب بهشت روند و
بعد از آن در حساب خلایق شروع کنند و از بلال روایت کرده که رسول صلعم فرمود که بر شما باد که نماز شب گذارید چه آن شعار
صالحانست که پیش از شما بوده اند و بدرستی که قیام شب نزدیکی جستنست بخدا و نهی کننده صاحب خود از آثام و کفارت سیئات او و را
رد الم از جسد و در وصیت نامه که امام حسن عسکری علیه السلام بعلی بن حسین بابویه قمی رحمه الله علیه نوشته مذکورست که بر تو باد که نماز
شب بپای داری پس بتحقیق که پیغمبر خدا صلعم وصیت کرد امیر المومنین علیه السلام و گفت عَلَيْكَ بِصَلَاةِ اللَّيْلِ وَمَنِ اسْتَخَفَّ بِصَلَاةِ اللَّيْلِ
فَلَيْسَ مِنَّا یعنی سه بار تکرار فرمود که ای علی بر تو باد بنماز شب و هر که استخفاف کند بنماز شب پس از ما نباشد و از سهل بن ابی یمنی
یعنی اویس قرنی قدس سره منقولست که در شب میگفت هذه اللیلة الرکوع این شب رکوعست و بیک رکوع بسر میبرد و در شب
دیگر میفرمود که هذه اللیلة السجود این شب سجودست و بیک سجده بصبح میرسانید یکی گفت یا اویس چون طاقت طلوع داری
که شبها بدین درازی بر یک حال میگذرانی گفت بجای شب در آن کاشکی ازلی و ابدی یک شب بودی تا بیک سجود بآخر بردمی و در آن
نالههای زار و گریههای بسیار کردمی بدین مضمون نظم بیرون از که مست خواب خوش باشد من و خیال تو و دردهای جان فرسود و از
روایت کرده اند که قیام العبد من اللیل یعنی مراد بدین قیام بنده است در شب برای ادای طاعت و وظایف عبادت از حضرت رسالت صلعم
مرویست که چون روز قیامت باشد خلق اولین و آخرین را جمع کند منادی بآواز بلند بر وجهی که همه خلایق شنوند ندا کند که زود باشد
که بدانند اهل جمع امروز که کیست اولی بکرم و احسان و باز ندا کند که باید که برخیزند جمعی که پهلوهای خود را از مضاجع دور کرده
اند برای من پس جمعی برخیزند و ایشان بسیار اندک باشند و دیگر باره ندا رسد که باید برخیزند آنانکه باز نداشته باشد ایشان را

بجارة سود او معامله از ذکر خدای و ایشان نیز اندک باشند و دیگر بار ندا کند که باید که برخیزند آنانکه حمد خدای کرده باشند
در جهر او سر او این جماعت نیز بسیار اندک باشند پس همه را بحساب بهشت در آرند و آنگاه حساب خلایق کنند مالک بن دینار گوید
انس بن مالک را از این آیه پرسیدم گفت مراد جماعتی اند از اصحاب رسول عم که میان نماز شام و خفتن نماز گذاردندی عبد الله عم
روایت کرده که رسول عم فرمود که هر که میان نماز شام و خفتن بتعقیب مشغول شود حق تعالی برای او دو کوشک در بهشت بنا کند
هر یک یک ساله راه و از قتاده نیز مرویست که این جماعت آنانند که میان نماز شام و خفتن نماز گذارند و این نماز را نماز اوابین
خوانند و این ساعت را ساعت غفلت و هر دعا که میان نماز شام و خفتن دو رکعت نماز بگذارد و در رکعت اول فاتحة الکتاب
قنوت
وذا النون اذ ذهب مغاضبا تا نجی المؤمنین و در رکعت دوم فاتحة الکتاب و آیه وعنده مفاتح الغیب تا آخر بخواند و در
دست بردارد و بگوید اللهم انی اسئلک بمفاتح الغیب التی لا یعلمها الا انت ان تصلی علی محمد وآل محمد وان تفعل بی ما انت
اهله ولا تفعل بی ما انا اهله اللهم انت ولی نعمتی والقادر علی طلبتی وتعلم حاجتی فاسئلک بحق محمد وآل محمد علیه و
علیهم السلام لما قضیتها لی برحمتک یا ارحم الراحمین هیچ حاجت نخواهد مگر باجابت مقرون گردد در حاصل که حق تعالی
وصف اهل ایمان میکند که ایشان بجهت شوق عبادت حضرت عزت ترک استراحت نموده او را میخوانند ومما رزقنا
هم و آنچه روزی داده ایم و عطا فرموده ایم ایشان را ینفقون نفقه میکنند و در وجوه خیر یعنی شب بر درگاه ما عرض
نیاز و گدایی میکنند و در درگاه ما بروز بغریبان و اهل نیاز و گدایان میرسند بعد از آن بجهت ترغیب و تحریص اهل ایمان در طاعت
بدنی و مالی بیان جزای ایشان میکند فلا تعلم نفس پس نمیداند هیچ نفسی نه ملک مقرب و نه پیغمبر مرسل ما اخفی لهم
آنچه پنهان داشته شده است برای پهلو تهی کنندگان از خوابگاه و انفاق کنندگان بر وجه مرضات هم من قرة اعین
از روشنی چشمها یعنی چیزهای که بدان چشمها روشن گردد ابن مسعود روایت کرده که در توریت است حق تعالی آماده ساخته برای آنانکه
پهلو از بستر بردارند برای رضای آنچه هیچ چشم آنرا ندیده است و هیچ گوش چنان نشنیده و بر خاطر هیچ آدمی نگذشته و هیچ فرشته
آنرا ندانسته و در حدیث قدسی نیز وارد شده که آماده کرده ام برای بندگان صالح خود آنچه هیچ چشم آنرا ندیده باشد و اهل ایمان
که در شب و روز بعبادت بدنی و مالی مشغولند جزا داده شوند جزاء جزا دادنی بما کانوا بسبب آنچه بودند که باخلاص نیت یعملون
عمل میکردند آورده اند که ولید بن عقبة بن ابی معیط که برادر عثمان بود از جانب مادر با امیر المؤمنین ع در مقام مفاخرت در آمده
گفت ای علی تو کودکی و فوق جوانی من از تو بهتر است و زبان آوری من از تو بیشتر و سنان من از سنان تو تیزتر و در میان لشکر از تو پایدار
تر و باثبات تر امیر المؤمنین علیه در جواب آن ملعون فرمود که خاموش باش ای فاسق ترا با من چه یارای آنکه مفاخرت کنی و چه
زهره آنکه مجادله نمایی حق تعالی بتصدیق امیر که کبیر آیه فرستاد که افمن کان مؤمنا آیا آنکس که هست گرونده بخدا و رسول
یعنی حضرت امیر المؤمنین ع کمن کان فاسقا همچو کیست که بیرون رفته از دایره ایمان یعنی ولید لا یستوون برابر نیستند
و در شرف و رتبه یا در جزا و مثوبه و همین ولید پلید است که عثمان او را بر کوفه والی ساخته بود شبی خمر خورده بود بامداد بمسجد رفت
و مست امامت کرد و نماز صبح چهار رکعت بگذارد و در میان نماز روی بقوم کرد و گفت بر چهار رکعت بیفزایم که با نشاط و سر
خوش مردمان بدانستند که او مستست نامه نوشتند بعثمان و او را از این معنی واقف ساختند عثمان کس فرستاد و او را

طلبید و بعضی صلحای کوفه نیز برفتند و گواهی دادند بر او که خمر خورده و مست در نماز آمده و نماز بامداد چهار رکعت بگذارد
و گفت ازیدکم فانی نشیط عثمان با امیر المؤمنین ع مشورت کرد حضرت فرمود که او را احضار نمایند تا او را حد باید زد
و این حال در کوفه سانح شد در زمان خلافت امیر المؤمنین ع همه مهاجر و انصار با آن حضرت بیعت کردند ولید و مروان حکم
و سعید بن عاص بیعت نکردند امیر المؤمنین ع فرمود که چرا بیعت نمیکنید ولید گفت زیرا که تو ما را بغضب آورده و کینه خود را
در دل من جای داده و پدر مرا و پدر سعید را در روز بدر کشته و چون عثمان مروان را ابدیه آورد و با او عتاب کردی
شرط با تو بیعت میکنیم که ما را بر دیگران مزیت دهی و چون از تو هراسان شویم ایمن گردانی و بکشی کشندگان عثمان را ابقا اورا حضرت
جواب داد که آنچه گفتی که ما را بغضب آوردی و بر کینه ساختی آن بجهت اقامت حدود الله بود و عدم تعطیل احکام الله و ترویج دین رسول الله
بر کینه شما حقیقتا با خدا و رسول باشد نه با من و اما اینکه گفتی ما را مزیتی باشد شما را غیر آنچه شرع تجویز کند چگونه مرا از
دایره شرع قدم بیرون نهم و آنچه مرضای شما باشد بآن عمل نمایم و اما ترس شما از من میتوانم که شما را ایمن گردانم و بدون آنکه
از شما معصیتی ظاهر شود که موجب حد و تعزیر باشد ایذا و آزار نرسانم اما کشندگان عثمان را آنچه در شرع جایز باشد
که آن اثبات خون اوست بر جنبه با ایشان عمل کنم گفت اگر بتو بیعت نکنیم چه خواهی کرد فرمود شما را محبوس سازم تا
بیعت کنید ایشان بالضرورة بحسب ظاهر بیعت کردند و با اهل ایمان مساوی شدند حاصل که حق تعالی میفرماید که مومنان
و فاسقان مساوی یکدیگر نباشند چه منزل مومن درجات جنات و منزل فاسق درکات نیران همچنانکه در تفصیل
آن میفرماید که اما الذین آمنوا اما آنانکه گرویدند بخدا و رسول وعملوا الصالحات و کرده اند کارهای شایسته
فلهم جنات المأوی پس مر ایشان راست بوستانهایی که ماوای حقیقت است کار جنان بر زمین عرش رحمن و ابن
عباس فرموده که تسمیه آن بماوی بجهت آنست که ارواح شهدا و صلحا در ان جای گیرند و حق تعالی روز قیامت آنرا بمومن
خالص العقیده و مخلص العمل دهد نزلا در حالتی که پیشکشی باشد و ما حضری که برای مهمان آورند و پس از دخول این
بهشت نعم کلیه که بکنه آن نتوانند رسید بدیشان ارزانی دارد بما کانوا یعملون بسبب آنکه بودند که میکردند عملی که مستحق آن
کرامت باشند و اما الذین فسقوا و اما آنانکه بیرون رفتند از راه دین و بر طریق کفر و ضلالت راسخ شدند فمأویهم
النار پس بازگشت ایشان آتش دوزخ است یعنی بجای جنت الماوی که نامزد مومنانست ایشان را در آتش دوزخ ماوی
دهند کلما ارادوا هر گاه خواهند ان یخرجوا منها که بیرون آیند از آتش دوزخ بجهت بی تابی از تاب عذاب
عقاب آتش اعیدوا فیها بازگردانیده شوند در ان مراد خلود ایشانست در ان در خبر آمده که هر گاه آتش بوقت
جوشش ایشان را بالا افکند تا نزدیک درهای دوزخ رسند و توقع بیرون آمدن کنند خزنه دوزخ بگرزهای آتشی
ایشان را بزنند و بقعر دوزخ در اندازند وقیل لهم گفته شود یعنی خزنه گویند ایشان را از روی اهانت و زیادتی
غیظ ذوقوا بچشید عذاب النار عذاب آتش را الذی کنتم به آن عذابی که بودید که بان تکذبون
حزب
تکذیب میکردید و باور نمیداشتید این کلام دلالت برآنکه مراد بفاسق کافر است و جز غیر کافر در دوزخ مخلد نخواهد بود
ولنذیقنهم و هر آینه بچشانیم اهل مکه را من العذاب الادنی از عذاب نزدیکتر و خوردتر در دنیا که قحط است

واسیر و قحط بحیثیتی که مدة هفت سال بآن مبتلا بودند و گوشت سگ مرده میخوردند **دون العذاب الاکبر** بجز از
از عذاب بزرگتر که عذاب خلود است در آتش دوزخ **لعلهم** شاید که ایشان یعنی جمعی که باقی مانند از ایشان **یرجعون** عشر
بازگردند براه حق و از کفر توبه کنند حضرت امام محمد باقر ع فرمود که مراد بعذاب اکبر خروج است مهدی آل محمد را بر کافران
و استدلال ایشان بر دست وی و در لباب نیز از تفسیر نقاش نقل کرده که ادنی غلای اسعار است و اکبر خروج مهدی
بشمشیر آبدار **ومن اظلم** و کیست ستمکارتر **ممن ذکر** از کسی که پند داده شود **بآیات ربه** بآیتهای پروردگار او
یعنی قرآن یا حجج واضحه **ثم اعرض عنها** پس روی بگرداند از آن و تفکر نکند در آن **انا من المجرمین** بدرستی که ما از
مشرکان **منتقمون** انتقام کشندگانیم بهلاکت و عذاب پس جای آنکه ظالمتر از هر ظالمی باشد یعنی هرگاه حق تعالی از جمیع
مشرکان انتقام کشد پس کسی که اظلم از ایشان باشد نصیب انتقام آن بر وجه اوفر و اتم باشد و چون مشرکان قریش با وجود آیات
واضحه تکذیب پیغمبر میکردند و آنحضرت بجهت آن بسیار مغموم میشد حق تعالی بجهت تسلی خاطر عاطر سید عالم ص و وعید مکذبان
وی را از قصه موسی و قوم او خبر داد که **ولقد آتینا موسی الکتاب** و بتحقیق که دادیم موسی را توریة چنانچه دادیم
ترا قرآن **فلا تکن فی مریة** پس مباش در شک **من لقائه** از دیدن تو کتاب قرآن را القول و انک لتلقی القرآن
و گویند معنی آنست که شک مکن در تلقی موسی توریة را از خدا برضا و قبول او و از ابن عباس ضمیر راجع بموسی است یعنی بلاشک
تو ملاقات خواهی کرد با موسی در دنیا چنانکه در وسیط آورده که حق تعالی وعده داده بود حضرت رسالت پناه را که پیش از
آنکه از دنیا رحلت کنی موسی را خواهی دید انجا بجهت تاکید همان وعده میگوید که شک مکن در لقای تو وی را در وقتی که
آنحضرت را بمعراج بردند موسی را در آسمان ششم دیدم بوقت عروج و هم بوقت نزول و حضرت فرمود که در شبی که مرا بآسمان
بردند موسی را دیدم دراز بالا و جعد موی گویا که از مردان ستوده است و عیسی را دیدم مایل بسپیدی و سرخی **و**
جعلناه و گردانیدیم کتاب منزل بر موسی و یا موسی را **هدی لبنی اسرائیل** راه نماینده مر بنی اسرائیل را **و**
جعلنا منهم و گردانیدیم از جمیع بنی اسرائیل **ائمة یهدون بامرنا** پیشوایان که راه نمودند خلق را باحکام
توریة بفرمان ما ایشان را و عنایت ما **لما صبروا** آنگاه که صبر کردند بر ایمان یا بر شدائد قوم یا بر تکالیف طاعات
از اجتناب معاصی **وکانوا بآیاتنا** و بودند که بآیات ما علامات ما نی و معجزاتی که موسی را داده بودیم **یوقنون** بیگمان
بودند بجهت امعان نظر در آن همچنانکه گردانیدیم کتاب منزل بر تو سبب هدایت بندگان و گردانیدیم از امتان تو
پیشوایانی که هدایت خلقان کنند بفرمان ما و صبر کردند بر آن و بآیات و معجزاتی که بتو دادیم بر یقین بودند **ان**
ربک بدرستی که پروردگار تو **هو یفصل بینهم** او حکم کند میان مردمان **یوم القیمة** در روز رستخیز
فیما کانوا فیه در آنچیزی که بودند در آن **یختلفون** اختلاف میکردند از امر دین یعنی بحکم نافذ خود
محق را از مبطل جدا سازد و هر یک را بر اخور اعتقاد و کردار جزا دهد **اولم یهد لهم** آیا راه ننمود و بیان نکرد
اهل مکه را **کم اهلکنا من قبلهم** چند آنکه هلاک کردیم پیش از ایشان **من القرون** از اهل قرنها
مانند عاد و ثمود **یمشون فی مساکنهم** میروند اهل مکه در مسکنهای ایشان و در سفر خود بر آن میگذرند

و آثار علامات

و آثار علامات و مقامات آنرا می بینند **ان فی ذلک** بدرستی که در این اهلاک ما قرون ماضیه را
لآیات هر آینه عبرتهاست مر ایشان را **افلا یسمعون** آیا پس نمیشنوند این سخنان را یعنی بگوش استماع ع
نیکند تا پند گیرند و منزجر شوند پس تنبیه کفار میکند که **اولم یروا** آیا نمی بینند و نمیدانند **انا نسوق**
الماء آنرا که ما میرانیم آب را یعنی باران و سیل را میفرستیم **الی الارض الجرز** بسوی زمین خالی از گیاه
فنخرج به پس بیرون می آریم بآن آب باران **زرعا** کشت زاری و گویند جرز اسم موضعیست که در ولایت
یمن که آب جو بآنجا نمیرسد و حق تعالی آب باران بدان زمین خشک میرساند و از آن زراعات و اشجار و سایر
نباتات رویید میشود **تاکل منه** میخورند از آن زرع **انعامهم** چهارپایان ایشان یعنی از گاه زرع
و گیاه و برگ درخت و غیره **وانفسهم** و میخورند ایشان بعینه از دانه و میوه آن **افلا یبصرون** آیا نمی بینند
این قدرت را تا استدلال کنند بر کمال قدرت حق و بدانند که آنکه قادر است بر انبات زرع از زمین خشک قدرت دارد
بر زنده گردانیدن مردگان بعد از موت **ویقولون** و میگویند کفار مکه که **متی هذا الفتح** کی باشد این فتح
مکه که مومنان میگویند که خدا بما را بر مشرکان مکه فتح خواهد داد یعنی کافران از روی استبعاد استعجال میکردند
در باب نزول عذاب بر ایشان و باصحاب محمد میگفتند که ای فتحی که وعده میدهید که خواهد بود زود بنمایید
ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان بآن وعده خود مراد فتح مکه است و نزد سدی حکم بعذاب ایشان
روز بدر بود و نزد مجاهد حکم است بثواب و عقاب در روز قیامت **قل** بگوای محمد در جواب ایشان که **یوم الفتح** روز
فتح مکه یا بدر یا حکم بثواب و عقاب **لا ینفع الذین کفروا** سود نخواهد داشت آنها را که نگرویدند **ایمانهم**
گرویدن ایشان یعنی مقتولان ~~ایشان~~ ایمان چه در حال قتل که وقت استیصال الایمان ایشان را فایده ندهد **ولاهم ینظرون**
و نباشند ایشان که مهلت داده شوند و عذاب قتل ایشان در توقف افتد و یا آنکه در روز قیامت ایمان آوردن نفع با ایشان نرساند
و از عذاب مهلت یابند **فاعرض عنهم** پس روی بگردان از ایشان از روی اهانت و ایشان را واگذار تا مدت معلوم که
وقت نزول آیة السیف است **وانتظر** و منتظر باش نصرت الهی را **انهم منتظرون**
بدرستی که ایشان نیز منتظرند که غلبه کنند بر تو و یمضون الحق
یعلوا ولا یعلی الحضرت غلبه تر باشند ایشان را و یا آنکه
وعید الهی البته بایشان خواهد رسید پس

سورة الاحزاب گویا منتظرانند سبعون وثلاث آیات

ابی بن کعب از حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سورة الاحزاب را بسیار خواند روز قیامت در جوار
سید ابرار و اولاد اطهار او باشد پوشیده نماند که چون حق تعالی در ختم سورة السجده امر کرد حضرت رسالت پناه را بانتظار نصرة
در این سوره امر فرمود آنحضرت را که در حین انتظار از نواهی اجتناب نما و اطاعت کفار منما و فرمود بقول اشارة

بسم الله الرحمن الرحیم

در اسباب نزول و غیر آن از تفاسیر آورده اند که ابوسفیان بن حرب و عکرمة بن ابی جهل و ابو اعور سلمی بعد از واقعهٔ احد از پیغمبر
امان طلبیدند از مکه بمدینه آمدند و در مرکز نفاق یعنی عبد الله بن سلول که رئیس اهل کفر بود نزول کردند و روز دیگر
عبد الله بن سعد بن ابی سرح و طعمة بن ابیرق که از اهل نفاق بودند همراه گرفته نزد رسول آمدند و گفتند ما را آلهت
منات باز گذار و بگو که بتان را در قیام قیامت مقام شفاعت هست و عبادت ایشان نافع است و ما نیز ترا بگذاریم تا خد
خدای خود کنی این سخن بر آن حضرت شاق آمد و روی مبارک در هم کشید ابن ابی و ابن قیس گفتند یا رسول الله
سخن اشراف عرب بپذیر که صلاح کلی در ضمن آنست اصحاب گفتند که یا رسول الله دستوری ده تا ایشان را بقتل آریم حضرت
فرمود من ایشان را بجان و مال امان داده ام و نقض عهد روا نیست ولیکن ایشان را از مدینه اخراج کنید و بعد از آن فرمود
اخرجوا من هذه البلاد علیهم لعنة الله و غضبه بیرون روید ازین شهر که در لعنت خدا و غضب او باشید پس آیه نازل شد که یا ایها
النبی ای پیغمبر خبر دهنده یا بلند مرتبه اتق الله دایم و باقی باش بر تقوی یا بترس از خدا در نقض عهد و لا تطع
الکافرین و فرمان مبر کافران مکه را چون ابوسفیان و عکرمه و اتباع ایشان و المنافقین و منافقان
مدینه را چون ابن ابی و معتب بن قیس و اشباه ایشان در هرچه موجب ضعف باشد در دین اسلام ان الله کان
بدرستی که خدای هست علیما دانا بمقالات ایشان حکیما حکم کننده بوفای عهد و یا عالم بمصالح و مفاسد و حکم
نماینده بانچه مقتضای حکمت پس آنچه فرماید و نهی کند محض مصلحت و حکمت باشد و گویند یهود مدینه از قریظه
و نضیر و بنی قینقاع بعضی از ایشان از روی نفاق با آنحضرت مبالغه کردند و آنحضرت بجهت شوق بسیار که اسلام
ایشان داشت بصغیر و کبیر ملایمت میفرمود و اگر قبیحی از ایشان صادر میشد اغماض عین میفرمود حق تعالی این آیه نازل
فرمود بعضی دیگر اهل مکه نزد حضرت رسالت گفتند اگر از دین خود رجوع کنی ما ضمیمهٔ از مال خود بتو دهیم و شیبة بن ربیعه متعهد
شد که من دختر خود را بنکاح تو در آورم و منافقان مدینه تخویف حضرت میکردند که اگر طاعت اهل مکه نکنی ترا بقتل آورند
حق تعالی فرمود که ای محمد ای پیغمبر پرهیز کن و فرمان کفار و منافقان مبر و اتبع و پیروی کن ما یوحی الیک آنچیزی را که
وحی کرده میشود بسوی تو من ربک از نزد پروردگار تو چون نه از طاعت ایشان و غیر آن ان الله کان بدرستی
که هست خدای بما تعملون بانچه شما میکنید از خیر و شر و صلاح و فساد خبیرا دانا پس وحی میفرستد بتو آنچه صلاح
تو در آنست و نهی میکند از استماع قول کفره که موجب فسادست و توکل علی الله و توکل کن بر خدای یعنی کار خود را باوی
گذار که هر چه کند بر وفق حکمت و مصلحت کند و از غیر او اندیشه مکن و کفی بالله وکیلا و بسنده است خدای کارساز
مهم گذار و نگاهبان جمیع امور و کفایت کنندهٔ مهمات پس تدبیر و صلاح تو قیام نماید و حافظ و ناصر تو باشد و دفع
اعدا نماید از تو آورده اند که ابی معمر جمیل بن اوس مردی لبیب و فهیم و ادیب بود و بارها گفتی مرا دو دلست که بیکی از آن فهم میکنم
زیاده از آنچه محمد میکند و عرب او را ذو القلبین لقب کرده بودند وقتی که از بدر گریخته بمکه میرفت یکی از نعلین در دست و یکی
در پای ابوسفیان بدو رسید گفت بعضی مقتول و برخی منهزم ابوسفیان گفت نعلین تو چه حال دارد که یکی در پاست و یکی در
دست در نگریست و بدان حال اطلاع یافت گفت ظن من نبود مگر آنکه این هر دو در پای داشتم پس معلوم مردمان شد که او را دو دل

نیست و در دعوی کاذبست و حق تعالی نیز تکذیب وی کرد در ادعای ذو القلبین و درین باب آیه آمد ما جعل الله
نیافریده خدای لرجل من قلبین مرد هیچ مردی را دو دل فی جوفه در درون او زیرا که هر قلبی معدن روح حیوانیست
و منبع جمیع قوای پس یکی بیش نشاید و در زاد المسیر آورده که منافقان میگفتند که آنحضرت دو دل دارد یکی با ما و یکی با اصحاب
حق تعالی فرمود که دروغ میگویید که با هیچ کس دو دل نیافریده ایم و بقول دیگر کافران چون کثرت علم و حفظ رسول الله را دیدند
تعجب نموده گفتند همانا او را دو دلست و گویند این آیه متصلست با آیه متقدم و معنی اینست که ممکن نیست جمع میان اتباع
متضادین که یکی اتباع وحی و قرآن باشد و دیگر اتباع اهل کفر و طغیان و از ابو عبد الله علیه السلام نیز مرویست که حق تعالی دو دل
از برای یک مرد نیافریده که بیک دل دوستی با قومی کند و بیکی دیگر دشمنی با دشمنان همچنانکه محالست که یک کس را دو دل
باشد و محالست که یک شخص هم زن کسی باشد و هم مادرش و یا یک شخص پسر هم کسی باشد و هم پسر دیگری چنانکه میفرماید
و ما جعل و نگردانیده است خدای ازواجکم اللائی زنان شما را که تظاهرون منهن که ظهار میکنید از زنان
امهاتکم مادران شما یعنی حق تعالی زنی را که شما با او گفته باشید که انت علی کظهر امی تو بر من همچو پشت مادر منی مادر
نساخته زیرا که زوجیت مقتضی خادمیت و امومیت مقتضی مخدومیت پس در یک زن جمع نشود و ما جعل و نگردانید
خدای ادعیاءکم پسر خواندگان شما را ابناءکم پسران حقیقی شما چه بنوة امری اصلیست و دعوة صورتی عارضی
پس با یکدیگر مجتمع نشوند ذلکم اینکه کسی را دو دل باشد و مظاهره همچو مادر حقیقی و پسرخوانده پسر حقیقی قولکم
بافواهکم سخنانست بدهنهای شما یعنی بزبانهای خود میگویید و محض قولست و حقیقتی ندارد و
الله یقول الحق و خدای میگوید سخن راست را که مطابق واقع است و هو یهدی السبیل و او
راه مینماید بطریق حق آیه اول در حق اوس بن صامت آمده که زن خود خوله بنت ثعلبه را ظهار کرد و عادت
عرب آن بود که مظاهره را مطلقه میدانستند و اصلا رجوع باو نمیکردند و تفصیل این در سورهٔ المجادله مذکورست و آیه
دوم درباره زید بن حارثه کلبی که مردم او را زید بن محمد میگفتند و حال آنکه مملوک خدیجه رضی الله عنها بود و خدیجه او را قبل
از وحی بحضرت بخشیده بود و آنحضرت او را آزاد کرده و چون زید زن خود زینب بنت جحش اسدیه را طلاق گفت رسول
وی را بنکاح خود در آورد جهودان و منافقان طعنه زدند و گفتند که محمد ما را نهی میکند از آنکه زن پسر خود را بنکاح
خود در آوریم و خود زن پسر خود را خواست حق تعالی فرمود که پسرخوانده حقیقتا پسر نتواند بود و گفتار شما حقیقتی اصلی
ندارد و مطابق واقع نیست و قول حق و راه راست اینست که حق تعالی میگوید و راه مینماید ادعوهم بخوانید فرزندان را
و نسبت دهید لآبائهم بپدران ایشان را هو اقسط عند الله آن خواندن راست ترست در غایت صدق
و راستی نزدیک حق تعالی و در صحیح بخاری مذکورست که ما نمیگفتیم الا زید بن محمد تا این آیه آمد ما او را زید بن حارثه
گفتیم فان لم تعلموا آباءهم پس اگر ندانید پدران ایشان را که نسبت دهید ایشان را بآنها فاخوانکم پس ایشان برادران
شما اند فی الدین در دین اسلام و موالیکم و دوستان شما در دین یعنی برادران و دوستان شما اند پس در خطاب
با ایشان میگویید یا اخی و یا مولای و یا ایشان بنی اعمام شما اند یعنی چونکه شما با پدران برادر دینی یکدیگرید پس ایشان برادر

شما باشند و مولی یعنی ابن عم در کلام عرب شایع است وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ و نیست بر شما گناهی فِيمَا أَخْطَأْتُمْ
بِهِ در آنچیزی که خطا کردید بآن و جاهل بودید بعنی آن چون گفتن زید بن محمد قبل از ورود نهی و بعد از آن بطریق
نسیان وَلَكِنْ و لیکن گناهست مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ در آنچه قصد کند دلهای شما و عمد اکنی را نسبت بغیر پدر
او دهد بعد از علم بنهی آن و عدم نسیان وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای غَفُورًا آمرزنده گناهان رَحِيمًا مهربان
بر صاحب جرم چون توبه کند و بدانکه چون خوانده را ارث و قبیح نیست باجماع اهل البیت و جماعت اهل خلاف که موجب
متواتر اموکت و ثبوت نسب گاهی که مجهول النسب باشد آورده اند که حضرت رسالت صلعم بغزوه تبوک عزیمت فرمود
مسلمانان را بخروج امر فرمود بعضی گفتند از پدر و مادر خود دستوری طلبیم آیه آمد النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ
این پیغمبر برگزیده سزاوارتر است بگرویدگان مِنْ أَنْفُسِهِمْ از نفسهای ایشان در همه کارهای دین و دنیا چه هر چه
فرماید عین صلاح بنده و محض فلاح اوست و خلاف اوامر نفس که موجب غوایت و سبب شقاوت است و لهذا اولویت
نسبت بآنحضرت بر طریق عموم واقع شده و مقید نیست ببعضی دون بعضی پس واجبست بر همه مؤمنان که نزد ایشان آنحضرت
دوستر باشد با نفس ایشان و امر آنحضرت نافذتر بر ایشان بر امر غیر آن و در حدیث آمده که هیچ مؤمنی نیست مگر که
من اولی ام باو در دنیا و آخرت و نیز بروایت صحیح ثابت شده است که نگرود هیچ یک از شما و مؤمن نباشد تا من نباشم
باو دوستر از پدر و مادر و فرزند و همه مؤمنان پس باید که فرمان او از همه فرمانها لازمتر شناسید و لهذا صاحب عیون
المعانی آورده که محبت باو سزاوارتر است از خود و غیر خود از اقارب و اجانب و مجاهد گفته که هر پیغمبری پدر امت خود
و لهذا مؤمنان برادر یکدیگر اند چه پیغمبر پدر ایشانست در دین اسلام وَأَزْوَاجُهُ و زنان او أُمَّهَاتُهُمْ مادر
ایشان از روی تحریم و تعظیم و احترام نه در سایر احکام چه نظر بر ایشان روا نبوده و نسبت و ارث نداشته اند و
بجهت احترام ایشانست تحریم نکاح ایشان کقوله تعالی وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ أَبَدًا و در مصحف ابن عباس و ابن مسعود
چنین بوده که هُوَ أَبٌ لَهُمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ و این از ابو جعفر و ابو عبد الله علیهما السلام نیز مرویست در بعضی اخبار آمده که جمعی
منافقان گفتند چرا محمد زنان ما را نکاح کند و ما زنان او را در نکاح خود در نیاریم حق تعالی بجهت رد قول ایشان
فرمود که أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ ازواج اطهار سید ابرار امهات شما اند پس نکاح ایشان بر شما حرامست از قتاده مرویست
که در صدر اسلام بهجرت و موالات و مواخات میراث میگرفتند حق تعالی نسخ آن نموده فرمود که وَأُولُو الْأَرْحَامِ
و خویشاوندان بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ بعضی از ایشان سزاوارتر اند ببعضی در توارث فِي كِتَابِ اللَّهِ در لوح
محفوظ یا آنچه فرستاده از قرآن یعنی آیه مواریث یا درین آیه یا در آنچه حق تعالی مکتوب و معروض ساخته و بر هم تقدیم
ایشان لاحق اند در میراث مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گرویدگان یعنی انصار وَالْمُهَاجِرِينَ از مهاجران که پیغمبر با
ایشان برادری داده و یا از مؤمنان متواخی یعنی اقربا ازین گروه مذکور اولی اند با آنکه میراث برند از یکدیگر جمیع
اموال إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا مگر آنکه بکنید إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ با دوستان خود از مؤمنین از انصار و مهاجرین
مَعْرُوفًا نیکویی یعنی وصیت کنید بعضی از مال خود را اگر زیاده از ثلث نباشد برای هر که دوست دارید مگر که ورثه

تجویز زیاده بر آن کنند و رخصت دهند و یا در حالت حیوة از اموال خود چیزی بدوستان بخشند كَانَ
ذَٰلِكَ هست آنچه مذکور شد درین هر دو آیه از اولویت پیغمبر و توارث ذوی الاحترام فِي الْكِتَابِ در قرآن یا
در لوح محفوظ مَسْطُورًا نوشته شده و ثابت گشته بدانکه ازین آیه استدلال میتوان کرد بر اولویت و خلافت
و امامت حضرة امیر المؤمنین علیه السلام بر غیر او از دو وجه یکی بموجب النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ پیغمبر سزاوارتر است بجمیع
مؤمنان و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بدلیل أَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ در مرتبه نفس پیغمبر است پس آنحضرت اولی باشد
بجمیع مؤمنان در جمیع امور که از جمله آن خلافت و امامت است و نیز در غدیر خم حضرت رسالت صلعم فرمود أَلَسْتُ
أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ جمله گفتند بلی یا رسول الله فرمود مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ و ممکن است که تمسک جویند
بقول وَأُولُو الْأَرْحَامِ تا آخر بر خلافت و امامت حضرت زیرا که حق تعالی فرمود بعد از قول النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ
فرمود که وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ یعنی خویشان و بعضی اولی
ترند و بعد از آن خویشان او را بدو چیز وصف کرده باشد بایمان و هجرت بر تقدیر آنکه من بیانی باشد پس اولی
بولایت موقوفست بر سه چیز یکی قرابت دوم ایمان سیم هجرت و جمیع امت دعوی خلافت و امامت در سه کس کرده اند امیر المؤمنین
و عباس و مخالفان ثلثه اما مخالفان ثلثه اگر مهاجر و مؤمن بوده اند اما قرابت نداشته اند اما عباس اگرچه قرابت و ایمان
داشت اما مهاجر نبود بلکه طلیق بود پس امامت و خلافت مخصوص باشد بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام و بعد از ذکر احکام
مذکوره تاکید حضرت رسالت صلعم میفرماید باخذ میثاق از پیغمبران درین باب و میگوید وَإِذْ أَخَذْنَا و یاد کن ای محمد
این را که چون فرا گرفتیم مِنَ النَّبِيِّينَ از جمیع پیغمبران مِيثَاقَهُمْ پیمان ایشان را بر آنکه هر یک از ایشان بشارت دهند
بپیغمبری که بعد از و خواهد آمد و تبلیغ رسالت نمایند و بعبادت دعوت فرمایند و یکدیگر را تصدیق کنند و امت را نصیحت
نمایند و این میثاق در روز الست فرا گرفتند از پیغمبران وَمِنْكَ و از تو که محمدی وَمِنْ نُوحٍ و از نوح نبی وَإِبْرَاهِيمَ
و از ابراهیم خلیل وَمُوسَىٰ و از موسی کلیم وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ و از عیسی پسر مریم که روح الله است تخصیص
ذکر این پیغمبران بعد از تعمیم برای آنست که اولوا العزم بودند و از مشاهیر ارباب شرایع و تقدیم پیغمبر ما بر ایشان بجهت تعظیم و
تکریم آنحضرت وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ و فرا گرفتیم ازین پیغمبران مِيثَاقًا غَلِيظًا پیمانی محکم و استوار و عظیم الشان
و جلیل المرتبه پس مراد از غلیظ میثاق عظیم میثاق و جلالت شان آنست و گویند میثاق غلیظ همین مغلظ و موکد است به
وفا کردن بآنچه حق تعالی با ایشان تحمیل کرده بود از اثقال نبوت و تبلیغ و غیر آن از اقسام عبادت حاصل کلام که حق تعالی اخذ
میثاق غلیظ نمود از جمیع انبیا علیهم السلام لِيَسْأَلَ الصَّادِقِينَ تا سوال کند راستگویان یعنی پیغمبران را عَنْ صِدْقِهِمْ
از راستی ایشان در عهد یا بمعنی که در یوم یقوم الاشهاد هر یک از انبیا گواهی دهند بر نفسهای خود از صدق ایشان در عهد
یا بپرسد از پیغمبران که امم ایشان اجابت دعوت ایشان کردند یا نه یا از ایشان که پیغام رسانیده اید و با نچه رسانیده اید محق
بود و اخلاص و یا غیر آن از ریا و سمعه و ترفع شان از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که هر گاه از راستگویان پرسند
که بر چه قصد و جهت است بجای آن ایشان را جزا دهند پس حال دروغگوی چگونه خواهد بود و غرض ازین سوال تهدید

کافران و ناگرویدگان است از قبیل ءَأَنتَ قُلتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَٰهَيْنِ مِن دُونِ اللَّهِ وَأَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ و آماده
کرده برای ناگرویدگان عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک و بعد از آن تذکیر مؤمنان می‌نماید نعمت فتح و ظفر را بر کافران و
منهزم شدن ایشان که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده‌اید اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ یاد کنید نعمت خدای را که
انعام کرد بر شما إِذْ جَاءَتْكُمْ در وقتی که آمدند بشما در روز غزای خندق جُنُودٌ لشکرها یعنی قریش و غطفان و کنانه و یهود
قریظه و نضیر که قریب ده هزار کس بودند از سوار و پیاده فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ پس فرستادیم بر ایشان رِيحًا بادی مراد باد صباست که
خیمه‌های ایشان را از جای برکند و همه را پراکنده ساخت وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا و لشکرها که ندیدید ایشان را یعنی ملائکه
هزار کس بودند از ایشان کافران امید دیدند و کافران ایشان را نمی‌دیدند وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بانچه میکنید
از تدبیر و صلاح و رای در باب دین اسلام و عمل صالح بَصِيرًا بینا و بر آن شما را مجازات خواهد داد این آیه و آنچه بعد از آن است
در بیان غزوه احزاب و تفصیل و قصه او بر این وجه بوده بعد از آنکه پیغمبر بنی نضیر را از دیار خود شان فرمود بطرف شام و بعضی
چون سلام بنی الحقیق و حیی بن اخطب و کنانة بن ربیع با جمعی از بنی نضیر و بنی وائل بمکه آمدند و ابو سفیان را که از مهتر قریش بود
و صنادید ایشان را باتباع او بر مقاتله پیغمبر صلعم تحریص کردند و گفتند بیایید تا همه متفق الکلمه و مجتمع شده محمد و قوم او را
مستاصل کردانیم و از دغدغه او فارغ شویم قریش گفتند یا معاشر الیهود شما اهل کتابید و تحقیق امور کرده‌اید بگویید که
دین ما بهتر است یا دین محمد گفتند دین شما بهتر است ایشان از این معنی خوشحال شده با یهود در باب مقاتله با حضرت رسالت
هم عهد شدند پس از مکه بیرون آمده بقبیله غطفان رفتند و ایشان را بر حرب رسول دعوت کردند ایشان اجابت دعوت
نمودند با اهل قریش متفق شدند و بر همین منوال هر یک از قبایل عرب را بر مقاتله پیغمبر صلعم خواندند اجابت کردند و قاید اهل
قریش ابو سفیان بود و قاید غطفان عیینة بن حصین و قاید بنی مره حارث بن عوف و قاید اشجع مسعر بن رخیله و قاید بنی اسد
طلیحه و قاید بنی سلیم ابو الاعور و قاید هوازن عامر بن طفیل همه متفق شده و هم عهد گشته بمدینه متوجه شدند چون این خبر برسول
رسید که ده هزار کس از یهود و قریش بر عزم حرب تو بمدینه می‌آیند آنحضرت با سه هزار کس از مدینه بیرون آمده در پیش جبل
سلع فرود آمد و کوه سلع در پس پشت ایشان بود و قریش و احزاب بمجمع الاسیال بر کنار وادی فرود آمد و بنی غطفان که هزار
کس بودند در جانب احد منزل ساختند و رسول صلعم زنان و کودکان خود را از مدینه بیرون آورده بحصاری فرستاد که در آن
حدود بود و حیی بن اخطب بدر باب حصین کعب بن اسید قرظی فرود آمد و میان کعب و رسول عهدی بود حیی گفت ای کعب
در بگشای تا بحصن تو در آییم و جای تو باشیم و ترا از فتنه محافظت نماییم کعب گفت تو مردی شومی و میان من و محمد عهدیست
که من عهد او نشکنم حیی درین باب بسیار مبالغه کرد فایده نداد آخر گفت تو در حصن را ازین جهت بستی و خواستی تا بر ما
تا مار الطعامی و شرابی نباید داد کعب از حمیت بر آشفت و در بگشاد و چون باندرون حصن در آمد گفت ای کعب عجب از تو که
پنداشته که محمد با ما موافقت تواند کرد و حال آنکه جمیع اهل مکه و غطفان و بنی کنانه و بنی فزاره و غیرهم و ما که اهل کتابیم متفق
شده‌ایم بر قتال او و با هم عهد نموده‌ایم بر استیصال او چگونه درین باب با ما متفق نمیشوی از این نوع سخنان میگفت تا دل
کعب را از پیغمبر برگردانید و او عهد رسول را بشکست و با او عهد بست که اگر حضرت محمد را باشد من با تو در قلعه متحصن شوم الخ

بتو رسد بانیز رسید چون رسول این خبر را شنید سعد بن معاذ بن نعمان بن امرؤ القیس که سید اوس بود و سعد بن
عباده که سید خزرج بود و عبدالله بن رواحه فرستاد تا تحقیق این صورت نمایند و باز آیند اگر کعب عهد شکسته باشد آشکارا
نکردانند تا مؤمنان شکسته خاطر نشوند و اگر بر خلاف آن باشد افشای آن نمایند چون ایشان از نقض عهد یهود و
کثرت عدد و اهبه لشکر رسول را خبر دادند آنحضرت تکبیر کرد و صحابه پنداشتند که نقض عهد نشده پس خوشحال شدند و چون
خبر نقض عهد یهودان و قوت مشرکان متواتر شد مسلمانان خایف و غمگین شدند رسول صلعم در تسلیه ایشان کوشیده و عده
نصرت و ظفر بایشان میداد سلمان فارسی رحمه الله از وضع خنادق که در بلاد عجم می‌باشد شمه بموقف عرض رسانید و رای
حضرت از آن اشارت بنفسه قبول ارزانی فرموده زمین را بر صحابه قسمت کرد و بجهت کندن خندق اشارت فرمود صحابه بان کار مشغول
شدند حضرت بنفس نفیس خود مباشر خاک کشیدن و بالا آوردن از مغاک شده یاران را وعده ظفر میداد و کلمات اللّٰهُمَّ لَا
عَيْشَ إِلَّا عَيْشُ الْآخِرَةِ فَاغْفِرْ لِلْأَنْصَارِ وَالْمُهَاجِرِينَ بر زبان معجز نشان میراند و ابو عبدالله حافظ باسناد خود از کثیر بن
عبدالله بن عمرو بن عوف مزنی روایت کرده که پدرم حدیث کرد مرا از پدر خود که رسول صلعم ما را در باب کندن خندق پنداشت
و اصحاب وی را تخمین کرد و انصار گفتند سلمان منا و مهاجر گفتند سلمان منا رسول فرمود سلمان منا اهل البیت
و از سلمان مرویست که من و حذیفة بن یمانی و نعمان بن مقرن و شش تن دیگر از انصار چهل گز از خندق کندیم و صحابه
نیز بر قدر وقت که رسول بایشان مقرر کرده بود میکندند و در اثنای کندن خندق سنگی در غایت صلابت پدید آمد و تبر
و تیشه بر و کار نمیکرد رسول را از آن خبر کردند حضرت بر افقت سلمان بسر سنگ آمد و حضرت کلنگ بدست مبارک
گرفت و بسم الله گویان بان سنگ زد و دو دانگ از آن سنگ بشکست و نوری مانند برق درخشان از آن بجست و در آن
روشنی نظر انور سید عالم صلعم بر قصرهای شام افتاد گفت الله اکبر مفاتیح شام بمن دادند و مسلمانان نیز تکبیر کردند
و نوبت دویم ضربتی زد بران صخره که دو دانگ دیگر شکسته شد نوری دیگر از آن ظاهر گشت و قصور یمن بنظر اشرف
حضرت در آمد گفت الله اکبر مفاتیح یمن در دست اختیار من نهادند اهل اسلام نیز بالله اکبر تکلم نمودند سیم بار
تمام سنگ را درهم شکست و بنوری که از آن درخشان شد و کوشکهای کسری بر آنحضرت مشاهده شد فرمود الله اکبر
مفاتیح ممالک فارس بقبضه اقتدار من رسید مؤمنان دیگر باره بالله اکبر لب گشودند و خوشحال شدند ازین وعده
و منافقان میگفتند که محمد ما را وعده ملک کسری و قیصر میدهد حال آنکه امروز از خوف و ترس ما بر تبرز نمیتوانیم
بقضای حاجت رویم و ذلک قولهم مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا و حافظ ابو عبدالله از عبد الواحد بن ایمن مخزومی
روایت کرده که جابر بن عبدالله گفت که روز خندق رسول صلعم از غلبه جوع سنگی بر شکم بسته بود و بیل و تیشه برداشت
و حفر می‌کرد پیدا شده بود مانند خشت ریگ ساختم من بمنزل رفتم و بسرعت تمام طعام مهیا ساختم و آمدم و پیغمبر را گفتم
که یا پیغمبر خدا در منزل ما اندک طعامی هست که سه چهار کس را وفا کند فرمود چه مقدار است گفتم صاعی از جو و بزغاله حضرت
با همه اهل اسلام بخانه من آمدند و از آن طعام بخوردند و سیر شدند و هنوز تنور و دیگ از نان و گوشت پر بود القصه اصحاب
جز سنگ و خاک کشیدن بامری دیگر مشغول نشدند و بعد از تمام خندق علمهای لشکر دشمن ظاهر شد مالک بن عوف

وعیینه با بنی اسد و غطفان و فزاره و یهود از زبر وادی که جهت شرقی مدینه است درآمدند و ابو سفیان با لشکر قریش
و کنانه از پایان وادی که طرف غربست ظاهر شدند و یهود که قریظه که با حضرت عهد بسته بودند با صلاح حی ابن
اخطب عهد شکسته مدد کار لشکر کفار گشتند و از هیبت آن لشکر و کثرة عدد و شوکت ایشان دل ضعفای اهل اسلام از
جای برفت چنانچه میفرماید که **اذ جاؤکم** یاد کنید چون درآمدند بشما لشکرها **من فوقکم** از زبر شما
یعنی از اعلی وادی از جانب شرقی که بنی غطفان بودند **ومن اسفل منکم** یعنی از زیر شما یعنی اسفل وادی از
جانب مغرب که قریش بودند **واذ زاغت الابصار** چون بگشت دیدها و در حدقها و خیره شد از بسیاری خوف
و شدة وجزع و فزع **وبلغت القلوب الحناجر** و رسید دلها بحنجرها از غایت ترس چه از شدة فزع و خوف
دل جهت طپیدن بسیار میل بالا میکند تا آنکه بحنجره میرسد **وتظنون** و کمان میبردند اهل اسلام **بالله** بخدای
تعالی **الظنونا** انواع کمانها چه مخلصان ثابت القلوب را منظر آن بود که حق تعالی دین خود را غالب گرداند و
مؤمنان را نصرت دهد و منافقان را کمان آنکه لشکر اسلام تاب حرب احزاب نیاورده مستاصل کردند و ضعفای
اسلام با وجود اعتقاد ایجاز وعده خایف بودند **هنالک ابتلی المؤمنون** آنجا آزموده شدند مؤمنان
یعنی ثابت قدمان از اهل تزلزل ممتاز گشتند **وزلزلوا** و جنبانیده شدند مسلمانان **زلزالا شدیدا** جنبانیدنی سخت یعنی از جای برفتند بشانه که بعد ازان عزم سفر اقتحام نمودند و ناشکیبایان و رواة اخبار اتفاق
تمام الاتفاق تکرار میکردند دروی که مدة بیست روز یا بیست و هفت روز لشکر احزاب نظام مدینه توقف کردند
روزها بکنار خندق می آمدند و از طرفین تیر و سنگ بیکدیگر می انداختندی و شبها شبیخون کردندی و حضرت
رسالت سوار شده با جمعی از اصحاب دفع آن اشتغال نمودی و چون کار سخت شد و حضرت رسول جهت امتحان
اصحاب و ثبات قدم ایشان سعد معاذ و سعد عباده را گفت که من در این اندیشه ام که مدینه را از کفار باز خرم ثلث
میوه تا غطفان با سایر قبایل آن برگردند و فتنه کوتاه شود شما درین باب چه می بینید گفتند یا رسول الله اگر امر الهی
درین باب نازل شود اطاعت میکنیم و جان و مال فدای خدا و رسول میکنیم فرمود درین باب وحی نیامده اما من می بینم که
قوم بر تو متفق الکلمه شده اند و میخواهم که شر ایشان را از شما دفع کنم سعد معاذ گفت یا رسول الله در جاهلیت هم که این قوم را
طمع نبود که ایشان را از میوه خود نصیبی دهیم مگر بها یا بمهمانی امروز که حق تعالی ما را باسلام گرامی فرموده چگونه مال خود را
با ایشان دهیم و اظهار عجز و تنزل کنیم بخدا سوگند که ایشان را جز شمشیر ندهیم رسول چون ثبات قدم ایشان بدانست خوشحال
گردید و بیان شد که در ایام قتال مجده مرد از اندیس عمرو بن عبدود قرشی سوار شد جمعی سواران قریش چون عکرمه بن ابی جهل
و هبیره بن ابی وهب و نوفل بن عبد الله و ضرار بن خطاب مسلح شده بعصد قتال بیرون آمدند و کرد لشکرگاه خود برآمدند
و بنی کنانه و بنی عمیر را گفتند که ساز کار زار کنید که امروز معلوم شما شود که محمد آنچه گوید و میگوید و دعوی میکند کاذب است بکنار
خندق آمدند و خندق را بدیدند گفتند این کیدیست که اعراب نشناسند پس تنگنای خندق درآمدند و اسبهای ایشان
و در میان سلع و خندق جولان دادند امیر المؤمنین علی با جمعی از مؤمنان راه بر ایشان برگرفت و عمرو از میان ایشان

اسب را بیرون تاخت و او در شجاعت مشهور بود و او را با هزار سوار مبارز برابر میکردند و در حرب بدر داد شجاعت
داده بود و در میان مبارزان عرب مشهور گشته القصه چون امیر المؤمنین را بدید که بمبارزت او بیرون آمد گفت
تو کیستی فرمود که منم علی بن ابی طالب گفت ای علی بازگرد که نمیخواهم بر دست من کشته شوی چه مرا با پدر تو صداقت
بود حضرت فرمود من میخواهم که تو بر دست من کشته شوی ولیکن ای عمرو شنیده ام که تو بارها گفته که هیچکس از
من یکی از دو خصلت نخواهد مگر که اجابت کنم و من ترا بدین خصلت دعوت میکنم گفت چیست فرمود که اینکه
بخدا و پیغمبر ایمان آری گفت مرا باین احتیاج نیست دیگر چه خصلت میخواهی فرمود که پیاده شو تا کارزار کنیم گفت
ای علی مرا دریغ می آید که تو کشته شوی بازگرد و نصیحت مرا بشنو امیر فرمود که از کجا دانسته که تو بر دست من کشته شوی
عمرو خشم آلوده گشته پیاده شد و یک دو نوبت بایکدیگر حمله نمودند عمرو پیش دستی کرده تیغ را بر امیر المؤمنین
انداخت آنحضرت سپر در سر کشید تیغ سپر را ببرید و از مغفر گذشته سر او را جراحتی کرد امیر المؤمنین بکنار آمد
تا زخم را ببندد و عمرو پنداشت که وی را کشته مبارز دیگر طلبید حضرت فی الحال زخم را بر بسته نزد وی آمد عمرو گفت
تو چه کسی فرمود همانم که اول بودم گفت تصور من چنان بود که هیچکس از ضرب چنان نرهد امیر فرمود ای عمرو
اکنون نوبت منست گفت بیار تا چه داری حضرت بر وی حمله کرد عمرو سپر در سر کشید آنحضرت دست را پایین داشت
ضربتی بر ران او زد و ران او را بیفکند عمرو از پای درآمد امیر برجست و در سینه وی نشست و سر او را از تن جدا
کرده بر دست گرفت تا مردم دولشکر بدیدند و بعد ازان بچند لحظه محمد بن عمرو ابن واقدی باسناد خود از زهری نقل
کرده که چون عمرو و چند دواسب را از خندق بجهانید رسول اصحاب را گفت کیست که شر این ملعون را کفایت کند امیر
المؤمنین برخواست رسول فرمود بنشین دویم و سیم همین گفت و در هر دو نوبت علی برمیخواست و میگفت که من حضرت
در نوبت سیم که او برخواست فرمود که یا علی این عمرو بن عبدود است حضرت فرمود که چه عمرو باشد اما من علی ابن ابی طالبم
و هیبت از مسلمانان را گویا مرغی بر سر نشسته بود که نمیگذاشت که بجنبند و از جای برخیزند پس رسول درع خود را
در وی پوشانید و شمشیر ذو الفقار را بدو داد و عمامه خود را بر سر وی بست و فرمود برو و بکار خود قیام نما آنگاه گفت بارخدایا
نگاه دار او باش و بعد ازان گفت ای علی تعجیل مکن و در این آخره بدار امید دارم که بر وی غالب شوی جابر انصاری گفت من با امیر المؤمنین
برفتم تا بنگرم که حال میان عمرو و علی بکجا کشد پس با همدیگر برآویختند و از میان ایشان گردی و غباری برخواست که در آن میان
ناپدید گشتند و من آنها را ندیدم و بعد از زمانی و بعد ازان آواز علی را شنیدم که گفت الله اکبر دانستم که عمرو را کشته و
آنانکه با عمرو بودند بگریختند و نوفل بن عبد الله که از رفقای او بود در خندق افتاد و مسلمانان سنگ بر وی می انداختند
امیر المؤمنین فرمود که دور شوید پس بخندق فرو رفت و با او برآویخت و وی را بدو نیم کرد و چون نزد پیغمبر آمد آنحضرت وی را
آفرین کرد و دعای خیر گفت و فرمود ثواب ضربتی که علی بر عمرو عبدود زد بهترست از ثواب عبادة جن و انس اصحاب گفتند
او علی چرا درع عمرو را باز نکردی که در قبایل عرب هیچکس درعی چنان ندارد فرمود که نخواستم که کشف عورة او کنم و از این جا
مرویست که در اسلام دو ضربت بود که یکی موجب عزة اسلام بود و دیگری سبب هدم رکن اسلام اول ضربة علی بر عمرو بن

جنود کاسلام بدان عزت یافت و قوت گرفت و دیگری ضربت ابن ملجم علیه اللعنه بر امیر المومنین علی ع که از ان شوم تر ضربتی در جهان
نبود و سبب هزیمت مشرکان در غزوه خندق امیر المومنین ع بود که عمرو بن عبدود را بکشت و مرویست که مشرکان خواستند که جیفه عمرو را بده
هزار دینار میخریدند رسول نداد و فرمود نمیخورم بهای مردگان را و حسان ثابت بیتی چند درین باب گفته مضمون انکه این کار انصار
نکردند و از دست ایشان صادر نشد بلکه علی هاشمی آن دلاوری فرمود و چون خبر کشته شدن او بخواهران او رسید گفتند
که بود که برادر دلیری کرد گفتند علی ابن ابی طالب گفتند مرگ وی بدست کفو کریم بود تا زنده بود بخاطر امیکشت و کشتن بر دست
کریم قریش بود القصه بعد از قتل عمرو و نوفل حق تعالی سلب التجمع و تفرقه در میان غطفان و بنو النضیر و مشرکان افکند بر تفصیلی
که در منهج الصادقین مذکور شد پس نزاع و مخالفت در میان ایشان واقع شد و در رای و تدبیر نقیض یکدیگر میگفتند و همدم موافقت
با یکدیگر کردند بمخالفت بدل شد و بادی که بغایت سخت و سرد بود بایشان فرستاد تا خاک و خاشاک در چشمهای ایشان
می انداخت و آتشهای ایشانرا فرو نشاند و دیگهای طعام ایشانرا سرنگون کرد و خیمهای ایشانرا برکند و طنابهای خیمه بر
هم گسیخت و هوا بسان زمهریر گردید و نزد مفسران باد صبا بود چه پیغمبر ص فرموده که نصرت بالصبا و اهلکت عاد بالدبور و صبا
بادیست که چون روی بقبله کنند برابر روی جهد و دبور آنکه از پس پشت آید و چون این حادثه در میان ایشان واقع شد و ترس
و وهم عظیم در دل ایشان افتاد و فرشتگان از جانب لشکرگاه آواز تکبیر بر داشتند و ترس ایشان برتر رسید و مهتر هر قبیله
قوم خود را میگفت که از نزد من دور مشوید و مرا نگذارید ابو سفیان چون این حال بدید گفت ای معشر قریش ما درین سرحد
بقصد توطن آمده ایم و اسبان و چهارپایان ما سقط شدند و بنی قریظه و بنو نضیر وعده که با ما کرده بودند خلاف
کردند من میروم پس برخاست و از غایت دهشت بر شتری نشست و عقال آنرا نگشوده بود و شتر را برانگیخت و هر چند اورا
میزد نمیرفت چون نگاه کرد دید که عقال دارد پس آنرا بگشاد و بسرعت تمام متوجه مکه شد و اهل قریش بر عقب او کردند و بنو غطفان
چون دیدند که قریش فرار کردند ایشان نیز فرار بر قرار اختیار کردند حق تعالی ایشانرا منهزم ساخت و وعده نصرت
رسالت ص که در روز حفر خندق داده بود بظهور رسید و منافقان آنرا دروغ میدانستند و میگفتند که محمد با این وعده
اصحاب خود را فریب میدهد همچنانکه حق تعالی ازین خبر میدهد که **وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ** و یاد کن وقتی را که گفتند
منافقان **وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ** آنانکه در دلهای ایشان بیماریست یعنی ضعف اعتقاد **مَا وَعَدَنَا اللَّهُ** وعده
نداد خدای تعالی ما را **وَرَسُولُهُ** و پیغمبر او در نصرت و اعلای دین اسلام و فتح شام و یمن و بلاد کسری و قیصر **إِلَّا غُرُورًا** مگر
وعده بفریب یعنی سخنی که مردم را بازی دهد **وَإِذْ قَالَت** و یاد کن این را نیز که چون گفتند **طَائِفَةٌ مِنْهُمْ** گروهی از منافقان
چون اوس بن قیظی قبطی و ابو عرابه و بنی کنانه و اتباع آنها **يَا أَهْلَ يَثْرِبَ** ای اهل مدینه و یثرب نام مدینه طیبه است **لَا**
مُقَامَ لَكُمْ موضع قیام و قرار شما نیست در لشکرگاه محمد و حفص بضم میم میخواند که اسم مکانست و یا مصدر میمی یعنی جای
بودن نیست مر شما را **فَارْجِعُوا** پس باز گردید بمنزلهای خود که در مدینه دارید و از لشکرگاه بگریزید و باز گردید بدین پدران
خود و محمد را با دشمنان بگذارید که ابو سفیان و اتباع او بید **وَيَسْتَأْذِنُ** و دستوری میطلبند **فَرِيقٌ مِنْهُمُ**
گروهی از ایشان **النَّبِيَّ** از پیغمبر یعنی بنی حارثه و بنو سلمه طلب اذن میکنند که رجوع کنند به بیوت خود در اذن وی خود

بهانه چون **يَقُولُونَ** میگویند **إِنَّ بُيُوتَنَا** بدرستی که خانهای ما در مدینه **عَوْرَةٌ** خلل دارد در و دیوار آن استحکامی
ندارد ما را اجازه ده تا برویم و خلل آنرا اصلاح کنیم و نگاه داریم آنرا از دشمنان تا شبیخون نکنند **وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ** و نیست
انکه خانهای ایشان خلل ندارد بلکه مستحکمات و رفیع الجدران و رفیع المبانی و المکان **إِن يُرِيدُونَ** نمیخواهند بدین استیذان
إِلَّا فِرَارًا مگر گریختن ایشان از جنگ یعنی غرض ایشان ازین قول فرارست نه استحکام دیار **وَلَوْ دُخِلَتْ** و اگر در
آمده شود در مدینه یا بیوت اهل نفاق یعنی لشکر کفار دران در آیند **عَلَيْهِم** بر منافقان یعنی در آنجا هجوم کنند بر ایشان
مِنْ أَقْطَارِهَا از جوانب آن یعنی یکبار در مدینه در آیند و گرد اگرد ایشان فرو گیرند **ثُمَّ سُئِلُوا الْفِتْنَةَ** پس خواسته
شوند فتنه یعنی ایشانرا دعوت کنند بشرک و رده و مقاتله مسلمانان **لَآتَوْهَا** هر آینه بدهند بایشان آن فتنه را یعنی اجابت
کنند سخن ایشانرا و مشرک گشته در مقابله اهل اسلام مقاتله آغاز کنند **وَمَا تَلَبَّثُوا بِهَا** و درنگ نکنند بفتنه و اجابت
آن در مدینه بعد از مرتد شدن **إِلَّا يَسِيرًا** مگر زمانی اندک بلکه زود مشرک شوند و با اهل اسلام محاربه کنند و گویند
معنی آنست که لبث نکنند مگر اندک زمانی و هم مستاصل گردند **وَلَقَدْ كَانُوا** بدرستی که بودند بنو حارثه و بنو سلمه از
روی ثابت **عَاهَدُوا اللَّهَ** عهد کردند با خدای **مِن قَبْلُ** پیش ازین روز یعنی در روز احد که بجهت همراهی قتال قصد فرار
کرده بودند و بعد از آن نادم گشته عهد کردند که **لَا يُوَلُّونَ الْأَدْبَارَ** پشتها بر نگردانند در کارزار بلکه در جمیع
مواضع قتال ثابت قدم باشند و از حرب فرار ننمایند **وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ** و هست عهدی که با خدای کرده اید **مَسْئُولًا**
پرسیده شده یعنی از وفا بآن سوال خواهند کرد و بر نقض آن جزا خواهند یافت حق تعالی تذکیر عهد ایشان نموده بایاد
ایشان آورد تا آنرا فراموش نکنند و بآن وفا کنند **قُل** بگو ای محمد منافقان و ضعفای اهل اسلام را که هیچ وجه **لَن يَنفَعَكُمُ**
الْفِرَارُ سود نمیدهد شما را گریختن **إِن فَرَرْتُم** اگر بگریزید **مِّنَ الْمَوْتِ** از مرگ **أَوِ الْقَتْلِ** یا از کشتن یعنی خواه از
مرگ گریزید و خواه از قتل که فایده بران مترتب نخواهد شد چه هر شخصی را لابد است موت یا قتل در وقتی معین که موافق
حکم قضاست **وَإِذًا** و آنهنگام که بگریزید یعنی مثلا اگر فرار نفع رساند بشما و مهم شما در تاخیر افتد بجهت ترسیدن
زمان اجل **لَّا تُمَتَّعُونَ** برخوردار نخواهید شد **إِلَّا قَلِيلًا** مگر برخورداری اندک چه آخر الامر شربت فنا
نوشیدنیست و خرقه فوات پوشیدنی و این بجهت که امتداد دنیا نسبت با امتداد آخرت در نهایت قلت است چه جای امثال
عمرهای زاهدان دنیا **قُلْ** بگو ای محمد با ایشان که **مَن ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُم** کیست آنکه نگاه دارد شما را **مِّنَ اللَّهِ** از حکم خدا و
قضای او **إِنْ أَرَادَ بِكُمْ** اگر خواهد خدای بشما **سُوءًا** بدی که آن نکبت و هلاکت است **أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً** یا خواهد
بشما نعمتی که نصرت و تاخیر موت یعنی کیست آنکه برساند بشما بدی اگر خدای خواهد بشما تاخیر اجل و نصرت **وَلَا يَجِدُونَ**
و نمی یابند مردمان **لَهُم** برای خویش **مِّن دُونِ اللَّهِ** بجز از خدای **وَلِيًّا** دوستی که نفع رساند بایشان **وَلَا نَصِيرًا**
و نه یاری که ضرر باز دارد از ایشان در زاد المسیر آورده که مردی از لشکرگاه پیغمبر ص بمدینه رفت برادر اعیانی خود را دید که
اسباب طرب آماده ساخته و نبید و نقل پیش خود نهاده گفت ای برادر تو اینجا در طرب گذرانی و حضرت رسالت ص
میان تیر و شمشیر جولان میزند برادر جواب داد که ای ابله بیا و بنشین که ترا و اصحاب ترا بلا فرو گرفته و محمد هرگز ازین ورطه

بدل حمله بیرون نیاید آن مرد باز گشت و کفت بروم و محمد را از مقالات تو اخبار کنم چون بنزدیک حضرت رسید جبرئیل ع
بر وی سبقت کرده این آیه آورده بود که قد یعلم الله بدرستی که داند خدای المعوقین باز دارندگان را از نصرت
رسول منکم از گروه شما والقائلین لاخوانهم و گویندگان مر برادران خود را هلم الینا بیایید بسوی ما
و بطیب عیش مشغول شوید و قتالی که موجب پریشانی حالت مرتکب مشوید و گفته‌اند که منافقان ضعفه اهل اسلام
تخویف میکردند و بابو سفیان و با یهود منافقان را میگفتند که خود را در معرض تلف میفکنید و از نصرت محمد فرار نمایید
و منافقان سخن ایشان را قبول نموده از جنگ پهلو تهی میکردند حق تعالی فرمود که خدای میداند معوقان را و منع نمایند
مردمان از نصرت پیغمبر آخر الزمان ولا یاتون الباس و نمی آیند منافقان بکارزار کفار الا قلیلا مگر اندک
اندک یا زمانی اندک چون بنای کار ایشان بر اعتذار است و کاهلی از قتال اشحة در حالتی که بخیلانند بمعاونت
یا نفقه علیکم برای شما ای اهل ایمان یا بخواهند که ظفر و غنیمت شما را باشد فاذا جاء الخوف پس چون بیاید
ترس دشمن و خوف قتال رایتهم بینی ایشان را که از غایت بددلی و فرط خوف ینظرون الیک مینگرند بسوی تو
تدور اعینهم در حالتی که میگردد چشمهای ایشان در حدقه بچپ و راست کالذی یغشی علیه مانند کسی که
چشم کسی که پوشیده شده باشد بر و عقل یعنی غشی کرده و بیهوش شده من الموت از سکرات موت فاذا ذهب
الخوف پس چون برود ترس بجهت فتح و نصرت شما بر کفار و غنایم دار الحرب بدست آید سلقوکم برنجانند
شما را و سخنان سخت و درشت گویند بالسنة حداد بزبانهای تیز یعنی تیز زبانی کنند اشحة در حالتی که
بخیلند علی الخیر بر غنیمت یعنی بوقت غنایم مجادله و مناقشه کنند در طلب بسیاری گرفتن غنیمت اولئک
آن گروه مذکور لم یؤمنوا ایمان نیاورده اند بخدا و رسول بر وجه اخلاص فاحبط الله پس باطل کرده است
خدای اعمالهم کردارهای ایشان را چه ثواب مترتب نمیشود بر جهاد و غیر آن از افعال که برای قربت نباشد بلکه بقصد
اخذ غنیمت و یا بریا و سمعه باشد و یا باطل ساخت تضییع و نفاق ایشان را و مکر و کیدی را که در باره پیغمبر و اهل اسلام
میکردند وکان ذلک و هست آن ابطال اعمال ایشان علی الله یسیرا بر خدای آسان بجهت تعلق اراده
آن و عدم آنچه مانع او شود از آن و درین آیه دلالت بر آنکه ترتب ثواب بر اعمال فرع ایمانست و قربت یحسبون
الاحزاب می پندارند منافقان احزاب را یعنی لشکریان کفار را که ایشان لم یذهبوا باز نگشته اند یعنی بددلی و
ترس منافقان بشانیست که با وجود آنکه مشرکان بهزیمت رفته اند پندارند که گرد اگرد مدینه فرو گرفته اند و بجهت ایشان
بجهت این از خندق فرار نموده اند اندرون مدینه متحصن میشوند و هر چند ایشان را میگویند که مشرکان بهزیمت رفته اند
و باز گشته قبول نمیکنند و یارای آن نداشته باشند که از منازل متحصنه خود بیرون آیند وان یات الاحزاب
و اگر بیایند این لشکرها نوبتی دیگر یودوا دوست دارند منافقان و تمنا کنند لو انهم کاش ایشان بادون
صحرا نشینان بودندی فی الاعراب واقع در میان عربان بادیه نشین یعنی از بسیاری بددلی آرزو کنند که در
مدینه نبودندی بلکه در بادیه ساکن شدندی یسئلون پرسیدندی از هر آینده از جانب مدینه عن انبائکم

از خبرهای شما یعنی آنچه جاری شده بر شما و تحقیق نمودندی که چگونه است حال شما از غالبیت و مغلوبیت و منتظر مغلوبیت
شما بودندی ولو کانوا فیکم و اگر بودندی در میان شما یعنی در خندق و بمدینه مراجعت نکردندی و مقاتله
دست دادی ما قاتلوا کارزار نکردندی الا قلیلا مگر کارزار اندک از روی سمعه و بعد از آن تحریص میکند
مکلفان را بر قتال مشرکان و صبر کردن بر آن و میفرماید که لقد کان بدرستی که هست لکم مر شما را فی رسول الله عشر
در ذات پیغمبر خدای اسوة حسنة خصلتی پسندیده و نیکو که از حق آن اینست که بآن اقتدا کنند و آن ثبات
بر حرب و صبر بر شدائد یعنی همچنانکه او در حرب ثبات دارد و متحمل شدائد میشود شما نیز چنان کنید پس آنحضرت قدوه
نیکوست درین افعال لمن کان یرجوا الله مر کسی را که امید میدارد بخدای یعنی برحمت او والیوم الآخر و روز
باز پسین یعنی بنعیم مقیم آن وذکر الله کثیرا مر کسی را که یاد کرده خدا را یاد کردنی بسیار یا در زمان بسیار
بدل و زبان آورده اند که سید عالم ص اصحاب را از آمدن احزاب خبر داده فرموده که باجتماع ایشان متزلزل و مضطرب
میشوید و کار بر شما سخت شود اما عاقبت مظفر و منصور شوید و ایشان خایف و ترسان شده منهزم شوند
ولما رای المؤمنون و آنهنگام که بدیدند مؤمنان در روز خندق الاحزاب آن احزاب را که پیغمبر از آمدن
ایشان خبر داده و مشاهده ایشان نمودند که در برابر لشکر اسلام صف کشیدند قالوا گفتند هذا ما و
عدنا الله اینست آنچه وعده داده بود ما را خدای ورسوله و آنچه وعده کرده رسول او ص وصدق
الله ورسوله و راست گفت خدا و پیغمبر او یعنی ظاهر شد صدق خبر خدا و رسول او محمد مصطفی ص
وما زادهم و نیفزود ایشان را آنچه دیدند از آمدن احزاب الا ایمانا مگر ایمان بخدا و باور داشتن وعده
او را وتسلیما و گردن نهادند باوامر و مقادیر او سبحانه و یا باحکام حضرت رسالت که سعادت دارین در آن
مندرج است بعد از آن تخصیص میکند بعضی مؤمنان را بخصلتی که در ایشان بود و میفرماید که من المؤمنین
رجال صدقوا از گروه کاملان مردانند که راست گفتند ما عاهدوا الله آنچیز را که عهد بستند با خدای
علیه بر آنچیز که آن ثبات بر قتال و مقاتله برای رضای ملک علام نزول این آیه آن بود که جمعی از صحابه چون حمزه
و مصعب و انس بن نضیر و امثال ایشان نذر کرده بودند که در هر حربگاهی که ملازم حضرت رسالت ص باشند ثبات
قدم ورزیده کمر مقاتله بر میان جان بندند تا شربت شهادت بچشند آرام نگیرند حق تعالی در صفت ایشان فرمود که
این مؤمنان راست گفتار بودند در عهدی که کرده بودند فمنهم پس بعضی از ایشان من قضی کسی هست که بگذارد
یعنی وفا کرد نحبه نذر خود را و کارزار کرد تا شهید شد چون حمزه و مصعب و انس و اهل نحب یعنی موت و نذر
نحب میگویند بجهت آنکه مانند موت لازم است در گردن انسان ومنهم و بعضی دیگر از ایشان من ینتظر کسی هست
انتظار شهادت میکشد چون سایر مؤمنان حقیقی که متصفند باعتقاد ثابت جازم راسخ وما بدلوا و تغییر
ندادند عهد را تبدیلا تغییر دادنی یعنی بهیچ وجه آنرا متغیر و مبدل نساختند بلکه بآن وفا نمودند لیجزی الله
تا پاداش دهد خدای الصادقین راست گویان را یعنی وفا کنندگان را بصدقهم براستی یعنی بوفا نمودن

ایشان وَیُعَذِّبَ الْمُنافِقِینَ و تا عذاب کند منافقان را إِنْ شاءَ اگر خواهد یعنی وقتی که ایشان بر نفاق
بمیرند و یا در دنیا آنرا معذب سازد و بیلا مبتلا کرداند أَوْ یَتُوبَ عَلَیْهِمْ یا بازگردد بر ایشان بمثوبه و مغفرة
اگر ایشان بازگردند از نفاق و توبه کنند ازان إِنَّ اللّٰهَ کانَ بدرستی که خدای هست غَفُوراً آمرزنده آنرا که توبه
کند رَحِیماً مهربان مر آنکس را که بر توبه بمیرد خلاصه معنی آنست که مؤمن مخلص بعهد خود وفا نمودند تا بصدق ایشان
حق تعالی مجازات و مثوبات ایشان دهد و منافقان معذب سازد بنقض عهد ایشان در آخرة کاهی که بر صفت نفاق بمیرند
یا در دنیا ایشانرا بجهت شامت نفاق مواخذ نماید اگر خواهد ابو القاسم حسکانی باسناد خود از عمرو بن ثابت نقل کرده
ابی اسحق روایت کرد از امیر المؤمنین ع که آنحضرت فرمود که فینا نزلت رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللّٰهَ عَلَیْهِ فَأَنَا واللّٰه المنتظر یعنی
آیه رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللّٰهَ عَلَیْهِ در حق ما نازل شد پس بخدا سوکند که منم که منتظر شهادتم و جمهور مفسران و اصحاب
اخبار بر آنند که آیه در شان عالیشان امیر المؤمنین نازل شد و عبیدة بن حارث که در بدر شهید شد و حمزه بن عبد المطلب که در
جنگ احد بدرجه شهادت رسید چنانکه در سوره آل عمران بگذشت و جعفر بن ابی طالب که در موته شهید گشت و آنجنان بود که
حضرت رسالت صلعم او را امیر لشکر کرد ایشانرا بغزای فرستاد و او را بتقوی و احتیاط حراست لشکر و صبر بر کارزار وصیت
فرمود جعفر با کفار کارزار کرده داد شجاعت بداد و مبارزان بسیار بر خاک تیره انداخت آخر ملعونی بیامد و تیغی زد
و دست راست او را بیفکند رایت بدست چپ گرفت ملعونی دیگر ضربتی دست چپش نیز بیفکند و او طمع از خود برداشت
و روی بمدینه کرد و گفت السلام علیک یا رسول الله سلام مودع لا سلام زایر که پس کرد وی در آمدند و او را شهید کردند و
نیزه از سینه‌اش برداشتند و در هوا بردند حق تعالی بر سر آن نیزه وی را زنده کردانید و بجای دستها او را دو بال سبز داد و از سر
نیزه پرواز کرده باسمان رفت و در بهشت با فرشتگان پرواز میکند و بجهت این وی را جعفر طیار میخوانند پس قوله فَمِنْهُمْ مَنْ قَضىٰ
نَحْبَهُ اشاره بجعفر و حمزه و عبیده است و مراد بقوله وَمِنْهُمْ مَنْ یَنْتَظِرُ امیر المؤمنین ع که همیشه منتظر شهادة میبود و هر گاه
ذلک شدی گفتی چه چیز باز میدارد بدبخت ترین امت را که این لحیه را بخون سرمن خضاب نمیکند و بعد ازان عبد الرحمن
ابن ملجم علیه اللعنة او را شهید کرد مرویست که چون عبیده را در بدر شهید کردند و حمزه را در احد و جعفر را در موته رسول صلعم فرمود
بار خدایا مرا تنها گذاشتی بشهادة عبیده در بدر و حمزه در احد و جعفر شهید شدن جعفر در موته خداوندا این علی بن ابی طالب است
پس مرا تنها مگذار و پیش از فوت من او را از دنیا بیرون مبر بدرستی که تو بهترین وارثانی پس او را ولی عهد و خلیفه و وصی
من کردان القصه حق تعالی در غزوه خندق اعجاز و عده خود نموده بی دغدغه و تشویش قتال ابواب فتح و نصرت و اقبال
مفتوح او گشت وَرَدَّ اللّٰهُ و باز کردانید خدا از مدینه الَّذِینَ کَفَرُوا آنانرا که کافر شدند یعنی احزاب بِغَیْظِهِمْ با خشم
ایشان یعنی در حالی که خشمناک بودند لَمْ یَنالُوا خَیْراً نیافتند غنیمتی و ظفری را در حینی که ظفر یافتگان بودند و نه
سیدکان بنصرت و غنیمت وَکَفَى اللّٰهُ و کفایت کرد خدای تعالی الْمُؤْمِنِینَ الْقِتالَ مومنانرا مقاتله کردن یعنی بسبب باد صبا
و ملائکه ایشانرا نصرة داد و کفار بدون احتیاج ایشان بکارزار وَکانَ اللّٰهُ و هست خدای قَوِیًّا توانا بر احداث هر چه
خواهد عَزِیزاً غالب بر همه اشیا یا قوی است در ملک و سلطنت و عزیز در قهر و انتقام و از ابو عبد الله مرویست که کفی الله

الْمُؤْمِنِینَ الْقِتالَ بعلی بن ابی طالب و قتل عمرو بن عبدود و کان ذلک سبب هزیمة القوم یعنی کفایة کرد خدا مؤمنانرا مقاتله
کردن بامداد علی بن ابی طالب و کشتن او عمرو بن عبدود را این سبب هزیمت کفار شد و در قراءة عبد الله بن عباس و عبد الله مسعود
نیز واقع شده که وَکَفَى اللّٰهُ الْمُؤْمِنِینَ الْقِتالَ بعلی بن ابی طالب و بصحت پیوسته که چون رسول الله صلعم از جنگ احزاب بازگشت
با همه اصحاب بمدینه آمدند و سلاحها نهادند وقت نماز پیشین رسول در حجره زینب رضی الله عنها بود هنوز نیم سر شسته بود
که جبرئیل امین از حضرت رب العالمین نازل شد عمامه از دیبا در سر بسته بود و سلاح در بر گفت حکم الهی چنانست که در همین ساعت
متوجه حرب بنی قریظه شوی و بمن امر شده که میخهای خیمه ایشانرا برکنم و درهای حصنهای ایشانرا بکشایم و ایشانرا از خوف
مضطرب و پریشان سازم و سپس پیغمبر رسول بفرمود تا منادی ندا کرد تا هر که مطیع امر خدا و رسولست باید که نماز عصر نگذارد
مگر در بنی قریظه پس رایت بامیر المؤمنین تفویض فرمود و او را مقدمه لشکر ساخته بآنصوب روانه ساخت و خود با سایر
اصحاب بر اثر او روانه شد چون امیر المؤمنین بزیر حصن بایشان رسید مدبران زبان بفحش و ناسزا دراز کردند و از
بیحرمتی هیچ فرو نگذاشتند حضرت امیر بازگشت و نزد رسول آمد و گفت یا رسول الله بزیر حصن مرو که صلاح در آنست حضرت
امیر گفت و نزد رسول آمد فرمود که یا علی مگر سخنی شنیده که ترا خوش نیامده فرمود که نعم یا رسول الله فرمود که چون
مرا ببینند نتوانند که ازین مقوله چیزی گویند پس بزیر حصن آمد و گفت یا اخوان القردة و الخنازیر انا اذا نزلنا
بساحة قوم فساء صباح المنذرین ای برادر بوزینگان و خوکان ما چون فرود آییم بموضع دشمن پس بد باشد صبح کردن
بیم شدگان گفتند یا ابا القاسم تو هرگز جاهل و دشنام دهنده نبوده رسول از ایشان اعراض فرمود و گفت در راه کسی
دیدید که بر شما بگذشت گفتند آری دحیة کلبی بر شتری شهبا نشسته و قطیفه از دیبا در زیر او بود بر ما بگذشت فرمود
که آن جبرئیل است آمده تا حصن ایشانرا متزلزل کرداند و خوف و ترس در دل ایشان اندازد پس رسول چاهی از چاههای
بنی قریظه نزول فرمود و اصحاب متعاقب میرسیدند و فرود می آمدند تا آنکه جماعت آخرین بعد از نماز خفتن خود را
بآنجا رسانیدند نماز پیشین را مگذارید مگر در بنی قریظه پس آن نماز را قضا کردند حق تعالی درین امر ایشانرا معذور
داشت و رسول بیست و پنج روز ایشانرا در ان حصن بداشت تا کار بر ایشان سخت گشت حی بن اخطب ایشانرا گفت
که ای قوم ببینید که محنت و بلیت بر شما نازل شده شما را سه چارا است که یکی ازین سه کار بکنید یکی آنکه باین مرد ایمان
آرید و تصدیق او کنید چه بر شما واضح شد که او پیغمبر خداست و در توریة وصف او را دیده و شنیده اید اصحاب او گفتند
که ما هرگز باو نگرویم و از دین خود بر نگردیم گفت یکی دیگر آنکه زنان و فرزندان خود را بدست خود بکشیم و از حصن
بیرون رویم و قتال کنیم اگر ظفر ما را باشد زن و فرزند دیگر پیدا شود و اگر ایشان را بود دیدنامی و بی ناموسی نباید کشید گفتند
ما این بیگناهان را چگونه بکشیم و آنچه وجه طاقت آن داشته باشیم که زن و فرزند را بدست خود بکشیم گفت سیم آنکه امشب
شب شنبه است و محمد و اصحاب او میدانند که ما شنبه را حرام میدانیم و مرتکب نمیشویم و بجهت این از ما غافل شده اند و باید ما بیخبر بر
سر ایشان تازیم شاید که کاری از پیش برود گفتند ما هتک حرمت شنبه نکنیم و خلاف طریق آبا و اجداد خود نکنیم
پس گفت امشب با احتیاط باشید تا فردا ببینیم که صلاح چیست روز دیگر قاصدی برسول فرستادند که ابو لبابه

کاز بنی عمرو است نزد ما فرست تا سخنی چند با او بگوییم و صلاحی ببینیم رسول اجازه داد و چون ابولبابه بحصن
درحصن درآمد زنان و کودکان نزد او آمدند و بسیار بگریستند و جزع و فزع کردند دل او بر ایشان بسوخت گفتند مصلحت
باشد که ما بحکم محمد از حصن بزیر آییم گفت روا باشد و بدست اشارت کرد بحلق که اگر بزیر آیید شما را بکشد ابولبابه گوید
چون این خیانت کردم پشیمان شدم و نزد رسول نرفتم و خود را در ستون مسجد بستم گفتم خود را نگشایم تا که رسول بگشاید
چون نزد رسول نرفت حضرت از احوال او پرسید صورت حال بعرض رسانیدند فرمود که اگر نزد من آمدی برای او استغفار
کردمی اکنون وی را نگشایم تا خدای توبه او را قبول کند و بعد از فتح خدای توبه او را قبول کرد و جبرئیل صبحگاهی آمد و رسول را
ازین خبر داد که آن حضرت در حجره ام سلمه بود ام سلمه روایت کند که دران وقت رسول را دیدم که بخندید گفتم یا رسول الله
همیشه دندانت خندان باد سبب خنده درین وقت چیست فرمود جبرئیل آمد و بشارت داد که حق تعالی توبه ابولبابه را قبول کرد
گفتم یا رسول رخصت باشد که بروم و او را ازین بشارت دهم و این صورت پیش از آیه حجاب بود گفت روا باشد پس بر در مسجد
رفتم که بدر حجره من بود و آواز دادم که یا ابالبابه بشارت باد که حق تعالی توبه ترا قبول کرد و جمعی که در مسجد بودند خواستند
که وی را بگشایند گفت سوگند خورده ام که کسی غیر از رسول خدا مرا ازین بند نگشاید و چون آن حضرت بنماز صبح آمد وی را
بگشاد القصه چون روز شد بنی قریظه بر حکم رسول خدا فرو آمدند و گفتند یا رسول الله اینها موالی و حلفای ما اند
توقع ما آنست که با ایشان همان معامله کنی که با حلفا و موالی خزرج کردی و قبل ازین رسول بنی قینقاع را حصاری داده بود
بشفاعت عبدالله بن ابی سلول و اوس را نیز از آن حضرت همین چشم داشت بود فرمود راضی میشوید بحکم سعد بن معاذ که بنو
تمامت گفتند بلی آنچه رای سعد باشد بدان راضی شویم سعد درین وقت مجروح بود از تیری که بر اکحل وی آمده بود و بریده
در غزوه احزاب و او در مسجد خیمه زده بود و زنی رفیده بمعالجه او مشغول بود پس او را سوار کردند و همه راه با او میگفتند
که رسول خدا ترا حاکم کرده در بنی قریظه و ایشان موالی تواند با ایشان احسان کن و چون درین باب مبالغه بحد اطناب
رسانیدند جواب داد که سعد شخصی نیست که برای ملامت کنندگان جانب خدا را بگذارد و چون سعد نزد رسول آمد او را
فرود آوردند و گفتند رسول خدا ترا حاکم کرده در بنی قریظه که موالی تواند سعد به بنی قریظه گفت عهد خدا و رسول خدا بر شماست که از
حکم من بازنگردید گفتند چنین باشد پس سعد گفت که چون من حاکم حکم من آنست که مردان ایشان را بکشید و زنان و کودکان
ایشان را اسیر کنید و مال ایشان قسمت کنید رسول فرمود که بخدا سوگند که حکم کردی در ایشان بحکم خدا از بالای هفت آسمان
پس بفرمود تا زنان و فرزندان ایشان را در سرای زنی از بنی النجار باز داشتند و در موضعی که اکنون بازار مدینه است چند خندق
بکندند و مردان ایشان را که ششصد تن بودند نزد آن حضرت حاضر ساختند و امیرالمؤمنین را فرمود تا ایشان را گردن میزد
و دران خندقها می انداخت حیی بن اخطب حله پوشیده بود و بر تن خود پاره کرده تا کسی از تن او برنکند و نزد رسول با
یستاد و گفت نفس خود را در دشمنی تو ملامت نمیکنم ولیکن هر که خدا رسوا سازد و فرو گذارد فرو گذاشته و رسوا کرده
شود پس با قوم گفت که این بلا و محنت فرض گشته و مقدر شده بر بنی اسرائیل آنگاه پیش رفت و در کنار خندق بایستاد تا گردن
بزدند و بعد از کشتن همه مالهای آنها را قسمت کردند سوار را دو سهم و پیاده را یک سهم و خمس بر مستحقان قسمت کردند و بعضی زنان

و بعضی زنان را

و فرزندان ایشان را بنجد فرستاد تا بفروختند و بهای آن را اسب و سلاح خریدند و نزد رسول آوردند و بعد از اتمام
کار بنی قریظه سعد معاذ را وفات رسید رسول و اصحاب بر وی بگریستند و فتح بنی قریظه در آخر ذی القعده بود سنه خمس من
الهجرة حق تعالی بر رسول تعداد نعمت و امتنان سید عالمیان را ازین فتح خبر میدهد وَأَنْزَلَ الَّذِينَ و فرود آورد خدای
آن کسان که ظَاهَرُوهُمْ یاری دادند احزاب را و هم پشت ایشان شدند مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از اهل توراة یعنی یهود بنی قریظه
را فرود آورد مِنْ صَيَاصِيهِمْ از قلعهای ایشان وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ و افکند در دلهای ایشان ترس
از پیغمبر صلی الله علیه و آله و لشکریان فَرِيقًا تَقْتُلُونَ گروهی را میکشتند یعنی مردان ایشان وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا
و اسیر میکردند گروهی را یعنی زنان و فرزندان ایشان را وَأَوْرَثَكُمْ و میراث داد خدای شما را أَرْضَهُمْ زمین ایشان را
یعنی مزارع و بساتین و اشجار وَدِيَارَهُمْ و سرای ایشان را یعنی حصون و قلعها وَأَمْوَالَهُمْ و مالهای ایشان
از نقود و امتعه و مواشی وَأَرْضًا لَمْ تَطَئُوهَا و زمینی را که گام ننهاده اید آن را و نرفته اید دران یا مالک آن نبوده اید
مراد ملک خیبر است و یا مکه و یا فارس و روم و عکرمه گفته که هر زمینی که بحوزه اهل اسلام درآید داخل است درین
وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا و هست خدای بر همه چیزها توانا پس قادر باشد بر فتح بلاد و تسخیر آن برای
ملازمان سید کاینات [illegible] از زوجات طاهرات هجر نموده ایلا فرموده بود یعنی سوگند خورده که یکماه با ایشان مخالطت
نکند و سبب آن بود که از وی نفقه و کسوه زیاده از مقدور میطلبیدند و چیزهای دیگر از وی طمع میکردند
که در تصرف آن حضرت نبود ام سلمه از وی برده خواست و میمونه حله و زینب برد یمانی و ام حبیبه جامه سحولی و
جامه مصری و جویریه چادری و سوده گلیمی و درین وقت آنحضرت را نه زن بود عایشه و حفصه و ام حبیبه
بنت ابی سفیان و سوده بنت زمعه و ام سلمه بنت ابی امیه و این پنج از قریش بودند و صفیه بنت حیی بن اخطب خیبریه
و میمونه بنت حارث الهلالیه و زینب بنت جحش اسدیه و جویریه بنت حارث مصطلقیه و واحدی باسناد خود از سعید بن
جبیر روایت کرده که ابن عباس فرمود که رسول روزی با حفصه نشسته بود و میان ایشان منازعه واقع شد جهت آنکه
حفصه از آنحضرت زیاده از نفقه میطلبید و آنحضرت را مقدور نبود فرمود مردی میان خود و تو تعیین کن تا حاکم باشد حفصه
گفت آری پس عمر را حاضر ساخت و گفت میان من و حفصه حکم کن عمر حفصه را گفت تو چه میگویی حفصه رسول را گفت
تو سخن کن و مگو مگر آنچه حق باشد عمر دست بر آورد تا بروی زند پیغمبر فرمود دست از وی باز دار پس عمر گفت ای دشمن خدا پیغمبر
خدا بغیر از سخن حق چیزی میگوید بحق آنکس که او را مبعوث ساخته که اگر نه مجلس اوی بود دست از تو برنمیداشتم تا بمیری پس
رسول برخواست و بغرفه مسجد تشریف فرمود و یکماه در آنجا مکث نمود و درین مدت نزد زنان نیامد و نگذاشت که کسی از
زنهای ایشان بنزدیک وی آید و بعد از بیست و نه روز که آن ماه بدان عدد تمام شد جبرئیل بیامد و این آیه آورد که
يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر خبر دهنده یا برگزیده قُلْ لِأَزْوَاجِكَ بگو مر زنان خود را إِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ
اگر هستید شما که میخواهید الْحَيَاةَ الدُّنْيَا زندگانی دنیا را یعنی تنعم و زیاده طلبیدن آن وَزِينَتَهَا و آرایش آن را
چون ثیاب فاخره و پیرایهای بتکلف فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ پس بیایید که متعه طلاق دهم شما را چنانچه مطلقه را

دهند سوی مهر تعیینی یعنی چیزی را که مطلقه در آن متمتع میشود شما را یا بآن تمتع سازم و تحقیق متعه دادن به مطلقه و تفصیل آن در سوره
البقره مرقوم شده و گویند مراد تمام مهر است یعنی تمام مهرها را بشما دهم وَأُسَرِّحْكُنَّ و رها کنم شما را سَرَاحًا جَمِيلًا
رها کردنی نیکو یعنی طلاق دهم شما را بدون مخاصمه و منازعه که میان زن و شوهر باشد و بی کراهیت کردن وَإِنْ كُنْتُنَّ
تُرِدْنَ اللَّهَ و اگر هستید که میخواهید رضای خدا را وَرَسُولَهُ و خشنودی رسول او را وَالدَّارَ الْآخِرَةَ و نعیم سرای دیگر
را فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدا أَعَدَّ آماده کرده است لِلْمُحْسِنَاتِ مر نیکوکاران مِنْكُنَّ از شما یعنی آنها که اختیار
شق ثانی کنند أَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرگ که زخارف دنیا در جنب آن محتقر باشد و از امام جعفر صادق ع مرویست که چون غنیمت خیبر
تصرف نمود زنان آنحضرت گفتند از این غنیمت ما را چیزی بده حضرت فرمود که آن را قسمت کردم میان مسلمانان بفرموده حق تعالی ایشان
در خشم شده گفتند گمان تو آنست که اگر ما را طلاق دهی ما نیابیم شوهری از قوم خود غیر از تو حق تعالی آنحضرت را امر کرد که از ایشان
معتزل شود و در مشربه ام ابراهیم تا حیضی و طهری تربیت کند پس آیه مذکوره نازل شد و در روایت آمده که بعد از نزول این آیه حضرت همه
ازواج را طلبید و این آیه را بر ایشان خواند و مخیر ساخت ایشان را بمفارقت و مقاهرت اختیار آنحضرت کردند که چون آنحضرت این آیه را
بر ایشان خواند فرمود که شتاب مکنید و با پدران خود درین باب مشوره کنید گفتند یا رسول الله ما را درین باب با کسی مشوره نباید کرد
حق تعالی ما را مخیر کردانید میان زینت دنیا و اختیار کردن خدا و رسول و سرای آخرت ما خدا و رسول را ... بعد از آن چون
ایشان ترا اختیار کردند تو نیز زنان دیگر را بر ایشان اختیار مکن بعد از آن بتهدید و وعید ازواج پیغمبر را خطاب میکند
يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ ای زنان پیغمبر خدا مَنْ يَأْتِ هر که بیاید مِنْكُنَّ از شما بِفَاحِشَةٍ بخصلتی زشت و ناپسندیده
مُبَيِّنَةٍ پیدا و روشن کرده شده و حفص بکسر یا میخواند یعنی فاحشه مبین و آشکارا که آن عدم اطاعت خدا و رسول است
و مستلزم خطیه کبیره يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ دو چندان کرده شود مر او را عذاب ضِعْفَيْنِ دو برابر آنکه
زنان دیگر را باشد زیرا که وقوع گناه از شما اقبح است و فضل زیادتست و چون زنان پیغمبر فضل دارند بر زنان دیگر بجهت
مکانت و منزلت حضرت و نزول وحی در بیوت ایشان پس عذاب معصیت ایشان بجهت آن بیشتر باشد و لهذا حد حر دو مقابل
حد عبد است و معاتب میشوند انبیا با آنچه غیر ایشان بآن معاتب نمیشوند و نیز بجهت اینست که عقوبت و مثوبت بنی هاشم ضعف
عقوبت و مثوبت غیر ایشانست چنانکه ابو حمزه ثمالی از زید بن علی بن ابی طالب ع روایت کرده که آن حضرت فرمود من امیدوارم که
از برای نیکوکاران ما دو اجر باشد از ثواب و میترسم بدکردار ما که عذاب او دو چندان عذاب دیگران باشد همچنانکه ازواج پیغمبر
بآن موعود شده اند و محمد بن عمیر از ابراهیم بن عبد الحمید روایت کرده که علی بن عبد الله بن حسین از پدر خود نقل کرده که شخصی علی بن الحسین
زین العابدین را گفت شما که اهل بیت پیغمبرید مغفورید و حق تعالی مواخذه نکند شما را آن حضرت در غضب شد و فرمود ما سزاواریم
بانکه جاری شود در ما آنچه حق تعالی جاری ساخته در زنان پیغمبر از آنکه باشیم همچنانکه میگوئی بدرستی که ما می بینیم
نیکوکار را از خود و مقدار اجر و ثواب و از برای بدکار خود مقدار عذاب بعد از آن آیه مذکوره را تلاوت فرمود که
يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ و هست این تضعیف عذاب
عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا بر خدا آسان و اینکه ایشان از ازواج پیغمبرند مانع تضعیف عذاب ایشان نخواهد شد و بعد از آن

این آیه دیگر تلاوت فرمود که وَمَنْ يَقْنُتْ مِنْكُنَّ و هر که مداومت کند بر طاعت از شما که ازواج پیغمبرید لِلَّهِ وَرَسُولِهِ
مر خدا و رسول او را وَتَعْمَلْ صَالِحًا و بکند کار شایسته و پسندیده نُؤْتِهَا بدهیم او را أَجْرَهَا مزد او را مَرَّتَيْنِ
دوباره یعنی دوباره مثل عذاب غیر او یکبار برای طاعت خدا و یکبار برای خشنودی پیغمبر صلعم یا بجهت حسن معاشرت وی
با آنحضرت وَأَعْتَدْنَا لَهَا و آماده سازیم برای آن زنان رِزْقًا كَرِيمًا روزی نیکو در بهشت زیاده از مزد او و بعد از آنکه
ذکر مضاعفه ثواب و عقاب برای ازواج آن قدوه احباب اظهار فضیلت ایشان میکند بر سایر زنان بقوله يَا نِسَاءَ
النَّبِيِّ ای زنان پیغمبر عالی مقدار لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ نیستید شما مانند یکی از زنان امت چه شما زیادتی فضل
دارید بر ایشان همچنانکه مردان شما بر مردان ایشان فضل دارند إِنِ اتَّقَيْتُنَّ اگر پرهیزکاری میکنید و میترسید از مخالفت خدا و
فرمان بردار او باشید و رسول او فَلَا تَخْضَعْنَ پس نرمی مکنید و فروتنی منمایید بِالْقَوْلِ بسخن گفتن یعنی چون
با کسی سخن گوئید سخن نرم مگوئید همچنانکه شعار زنانیست که راغب مردان بیگانه اند و از حیا بی بهره اند فَيَطْمَعَ الَّذِي
فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ پس طمع کند آنکس که در دل او مرض و بیماری بدی باشد یعنی بواسطه سخن نرم گفتن با او فعل طمع کند و دل
او در شک افتد وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا و بگوئید گفتاری نکو و پسندیده و دور از ریبت و تهمت یعنی با خشونت ...
در خبر است که چون این آیه آمد بعضی از زنان چون بر در سرای ایشان کسی آواز دادی و مردی بودی که جواب بدادی انگشت در
دهن نهادی و با آواز منکر و خشن جواب دادی وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ و قرار گیرید در خانهای خود مرویست که سوده
زوجه رسول را گفتند چرا حج و عمره نکنی چنانکه دیگران میکنند گفت یکبار که واجب بود کردم و بجای آوردم بعد از این حج
و عمره من اینست که از خانه بیرون نیایم چنانچه خدای فرموده که قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ و عزم من آنست که پای از حجره رسول خدای
که در آن نشاندم بیرون ننهم تا بمیرم پس بیرون نیامد تا جنازه اش بیرون آوردند و در بحر ... آمده که عایشه مخالفت
این امر کرده از خانه بیرون آمد و بر شتر سوار شده با لشکر عظیم بمحاربه امیر المومنین علی ع آمد وَلَا تَبَرَّجْنَ و اظهار
مکنید پیرایهای خود را تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى مانند اظهار زنان در ایام جاهلیت نخستین که آن را جاهلیت جهلا
گویند و آن زمان ادریس بود تا بوقت نوح ع که مدت هشتصد سال بود و بروایت دیگر روزگار داود و سلیمان بود که
در آن روزگار زنان جامه نادوخته پوشیدندی و اعضای ایشان بجهت آن ظاهر شدی و بروایت کلبی در زمان ابراهیم
بود که زنان لباسها بمروارید بافته بودندی پوشیدندی و بر مردان عرض میکردند و جاهلیت اخری میان عیسی ع بود و
سید انبیا ص و گویند جاهلیت اولی جاهلیت کفر است قبل از اسلام و جاهلیت اخری فسوق در اسلام وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ
و بپای دارید نماز را در اوقات آن که اصل عبادات بدنیست وَآتِينَ الزَّكَاةَ و بدهید زکوة را که اشهر عبادات مالیست
وَأَطِعْنَ اللَّهَ و فرمان برید خدای را در جمیع فرایض و احکام وَرَسُولَهُ و پیغمبر او را در سنن آن قدوه انام
و بالا اطاعت خدا و رسول نمایید در سایر آنچه امر و نهی کرده اند إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ جز این نیست که میخواهد خدای لِيُذْهِبَ
عَنْكُمُ الرِّجْسَ تا ببرد از شما پلیدی گناه أَهْلَ الْبَيْتِ ای اهل بیت پیغمبر وَيُطَهِّرَكُمْ و پاک کرداند شما را
از معاصی و ارجاس تَطْهِيرًا پاک کردانیدنی خالص معنی آنست که ای اهل بیت پیغمبر اراده الهی تعلق گرفته بانکه خطایا

وبنات وآثام را از شما دور دارد تا دامن عصمت شما بگرد عصیان آلوده وآغشته نشود واز صغیره وکبیره منزه ومعصوم
باشید احمد بن حنبل در مسند خود از عطای بن رباح نقل کرده که ام سلمه فرمود روزی فاطمه زهرا علیها السلام طعامی پخته بود و
در دیگ کلین بنزد سید عالمین آورد وآن روز سید دنیا ودین در خانه من بود وچون فاطمه آن طعام حاضر
کرد این حضرت فرمود این نور دیده من علی را باد وفرزندان من بخوان تا با من از این طعام بخورند چون ایشان
حاضر شدند هم از آن طعام بنوشیدند جبرئیل از نزد ملک جلیل در رسید واین آیه آورد که انما یرید الله تا آخر پس آن
سرور دین ومرکز دایره یقین کسایی بر ایشان انداخت فرمود اللهم هؤلاء اهل بیتی وخاصتی اللهم فاذهب عنهم
الرجس وطهرهم تطهیرا پس من چون آن دعا را از آنحضرت بشنیدم گفتم یا رسول الله انا معکم من با شما ام فرمود انک
علی خیر یعنی تو در خیر اهل بیت من نداری اما زن نیکو کرداری وبصفات حمیده وخصال پسندیده موصوف وممدوحی
این خبر را ابو الحسن اندلسی که جامع صحاح ستة است در جامع خود آورده وعبد الله بن محمد بن عمران که یکی از فضلاء
سنت است روایت میکند از ابی الحمراء که من ده ماه ملازم حضرت رسالت علیه السلام بودم هر روز میدیدم که آن سرور دین پرور در
وقت صبحدم می آمد ودست مبارک بر در سرای شاه اولیا علیه السلام وفاطمه زهرا مینهاد ومیفرمود که السلام علیکم ورحمة
الله وبرکاته وایشان در جواب میفرمودند که وعلیک السلام یا رسول الله ورحمة الله وبرکاته وچون سید عالم
جواب ایشان میشنید میفرمود که انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا وبعد از نزول
این آیه بر ایشان مراجعت میفرمود وبمصلای خود میرفت ومشغول نماز میشد وشبهه نیست که کذب از رجس است
وخلافی نیست که امیر المؤمنین علیه السلام دعوی امامت کرده ومخالفت نموده اند پس در دعوی صادق باشد واصحاب مخالف
ناحق بوده باشند ودر مجمع نیز از ابو سعید خدری وانس بن مالک وواثلة بن الاسقع وعایشه وام سلمه روایت که
آیه مختص است برسول خدا وعلی وفاطمه وحسن وحسین علیهم السلام وابو حمزه ثمالی نیز در تفسیر خود نقل کرده که در شأن آل عبا
وثعلبی باسناد از مجمع روایت کرده که روزی من با مادر خود نزد عایشه رفتیم مادرم او را گفت دیدی که در روز جمل
خروج کردی واز امر الهی که وقرن فی بیوتکن پا بیرون نهادی گفت آن از قدر وقضای حق بود پس او را از حال امیر المؤمنین
پرسیدم گفت پرسیدی از من دوست ترین مردمان برسول خدا واز شوهر دوست ترین مردمان ما وبخدا سوگند که
من دیدم علی وفاطمه وحسن وحسین علیهم السلام که پیغمبر علیه السلام ایشان را در زیر جامه جمع کرد وآن جامه را در سر ایشان کشید وفرمود
بار خدایا ایشان اهل بیت وخویشان نزدیک من اند پس رجس را از ایشان دور کن وایشان را پاک وپاکیزه گردان از
معصیت بعد از آن عایشه گفت من گفتم یا رسول الله من از اهل بیت توام فرمود که دور شو که از اهل بیت من نیستی چه اهل بیت من
اینها اند وابو سعید خدری از پیغمبر علیه السلام روایت کرده که فرمود این آیه در حق من وعلی وفاطمه وحسن وحسین نازل شد وصاحب طبری در
مجمع باسناد معتبره از جابر انصاری نقل کرده که آیه انما یرید الله تا آخر بر پیغمبر نازل شد در حالتی که در خانه وی غیر از علی وفاطمه
وحسن وحسین علیهم السلام کسی دیگر نبود پس فرمود بار خدایا اینها اهل بیت من اند وسید ابو الحمد باسانید صحیحه از امام حسن نقل کرده که بعد از نزول
آیه تطهیر رسول خدا ما را وخود را در زیر کسای خیبری جمع کرد وفرمود که بار خدایا اینها اهل بیت من اند وعترت طیبه

من وروایات درین باب از عامه وخاصه بر وجهی است که ایراد همه موجب اطناب این کتاب میشود پس بباقی اخبار وآثار
در ان احوال بمنهج الصادقین است وحق تعالی بعد از ذکر عصمت آل عبا جهت اقتدای امت ایشان زنان پیغمبر را خطاب ارشاد
ح
پیغمبر کرده میفرماید که واذکرن یاد کنید ای زنان پیغمبر ما یتلی آنچه خوانده میشود بر شما فی بیوتکن در
خانهای شما من آیات الله از آیتهای کتاب حضرت عزت والحکمة واز سخنان مشتمل بر حکمت ومصلحت یعنی از
کتابی که جامع این دو امر است واز آیات کلام است ویا از سخنان پیغمبر که محض حکمت است وبآن متعظ شوید وپند
گیرید بآن ان الله کان بدرستی که خدای تعالی هست لطیفا لطف کننده ونیکوکار با ازواج سید انبیا
خبیرا دانا باقوال وافعال شما وعالم ومدبر آنچه صلاح شما در آنست از امور دینی از مقاتل بن حیان
مرویست که در وقتی که اسماء بنت عمیس از حبشه با زوج خود جعفر بن ابی طالب مراجعت کرد نزد ازواج سید ابرار
آمد وگفت در باره ما چیزی از قرآن نازل شده ایشان گفتند نی بخدمت سید عالم علیه السلام آمد وگفت یا رسول الله زنان
بی نصیب اند یا رسول فرمود از چه چیز گفت بجهت آنکه ایشان مذکور نشده اند در قرآن بسمت خیر وبروایتی دیگر زنان
رسول گفتند یا رسول الله حق تعالی در قرآن ذکر مردان کرده وما را که زنانیم یاد نفرموده همانا که در ما خیری نیست
وطاعت ما قبول نمیکند حق تعالی این آیه فرستاد ان المسلمین بدرستی که مردان منقاد حکم الهی اند والمسلمات وزنان
مؤمنه که فرمان برنده اویند والمؤمنین والمؤمنات مردان وزنان باور دارنده وگرونده بخدا ورسول و
القانتین والقانتات ورجال ونساء که عبادت ورزنده اند ومداومت نموده در وظایف طاعات ومداومت نمایند بانواع
عبادات والصادقین والصادقات وراست گویان در قول وراست کرداران در عمل از زنان ومرد والصا
برین والصابرات وصبر کنندگان بر طاعتها وعبادتها ویا از معصیتها وناشایستها از مردان وزنان والخاشعین
والخاشعات وتواضع کنندگان از برای خدا از ترسکاران بقلوب وجوارح از ذکور واناث والمتصدقین
والمتصدقات وصدقه دهندگان از مرد وگروه بآنچه واجبست در اموال ایشان از صدقه وزکوة وصدقه و
خمس والصائمین والصائمات وروزه داران از برای خداوند ایزد تعالی از رجال ونساء صوم فرض وصوم سنت
والحافظین فروجهم والحافظات ومردان وزنان نگاه دارنده فرجهای خود را از حرام یعنی متابعت نفس
وآرزوی هوا ننمودند والذاکرین الله کثیرا ومردان ذکر گوینده خدای را ذکری بسیار در زمانی بسیار
بدل وجان وزبان والذاکرات وزنان یاد کننده مر او را بر طبق مذکور مر قرآن خواندن واشتغال نمودن
بعلم از جمله ذکرات اعد الله لهم آماده کرده است خدای مر ایشان را از ذکور واناث مغفرة آمرزش از گناهان
واجرا عظیما ومزدی بزرگ بر طاعات ایشان از عبد الله عباس روایت که روزی میکائیل بنزدیک سید عالم علیه السلام
آمد وگفت یا رسول الله بگوی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر عدد ما علم وملء ما علم هر که این کلمات بگوید
وملء ما علم
نام او در میان نام آنکسانی نویسند که خدا را بسیار یاد کنند واز فاضلترین ذاکران باشد عطای بن ابی رباح روایت کند که
هر که خود را با خدا تفویض کند داخل باشد در قول او که ان المسلمین والمسلمات وهر که اقرار کند بخدا ورسول او وتصدیق نماید

وبولایت علی ابن ابی طالب و اولاد اطهار او علیهم السلام و دلش موافق زبان باشد درین قول داخل باشد که وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ و هر که
اطاعت خدای کند در فریضه و اطاعت رسول در سنت داخل باشد درین که وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ و هر که زبان از دروغ نگاه دارد
از جمله وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ باشد و هر که صبر کند بر طاعت و صبر نماید از معصیت در کریمهٔ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ داخل باشد
و هر که صبر کند بر طاعت و صبر نماید نماز کند و از جانب یمین و شمال نگاه نکند درین داخل باشد وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ و هر که
هفته یکبار درهمی را بکیل صدقه دهد داخل باشد درین که وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ و هر که ایام البیض هر ماهی روزه دارد
در سلک وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ باشد و هر که فرج خود را از حرام نگاه دارد از جملهٔ حَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ باشد و هر که
پنج نماز را بپای دارد در اوقات آن با شرایط و ارکان داخل شود درین قول که وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ و از ابو عبد الله
مرویست که هر که در شب تحمید و تسبیح فاطمه زهرا بگوید از جملهٔ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ باشد از ابن عباس مرویست که
حضرت رسالت صلعم زینب بنت جحش اسدیه را که دختر امیمه بنت عبد المطلب بود دعمه زاده رسول الله صلعم برای زید بن حارثه
که آزاد کرده و پسر خوانده خودش بود خواستکاری فرمود زینب گمان آنکه آنحضرت برای خود آن خواستکاری میکند قبول کرد
و چون دانست که برای زید بود ابا کرد چه جمالی زیاد داشت و دختر عمهٔ پیغمبر بود و از اشراف زنان قریش گفت من چرا زن مرد آزاد
کرده شوم و برادرش عبد الله بن جحش نیز درین ابا با خواهر اتفاق داشت حق تعالی آیه فرستاد وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ و نرسد و نسزد
هیچ مرد گرویده را یعنی عبد الله بن جحش وَلَا مُؤْمِنَةٍ و نه هیچ زن ایمان آورده را چون زینب إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ و چون
حکم کند خدا و رسول او أَمْرًا کاری را یعنی نکاح زینب با زید أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ آنکه باشد مر ایشانرا اختیاری مِنْ
أَمْرِهِمْ از کار خود چیزی را بلکه واجبست بر ایشان که اختیار خود را تابع خدا و رسول سازند وَمَن يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ و
هر که عاصی شوند و مخالفت نماید خدا و رسول او را در اوامر و نواهی فَقَدْ ضَلَّ پس بدرستی که گمراه شود ضَلَالًا مُّبِينًا
گمراهی هویدا چه اگر چه مخالفت از روی اعتقاد کند کافر شود بعذاب ابدی گرفتار شود و اگر نه بعذاب الیم معذب شود بعد
از نزول این آیه زینب گفت که راضی شدم و زمام اختیار خود را بکف کفایت رسول خدا دادم و عبد الله نیز باین رضا داد و رسول
خدا او را با زید عقد بست و زید مباشرت کرد و پیغمبر از مال خود صداق او را برای زینب بفرستاد و آن ده مثقال دینار بود و شصت درم
و خماری و ملحفه و درعی و ازاری و پنجاه مد طعام و سی صاع خرما از زینب روایتست که اکابر و اشراف قریش مرا خطبه کردندی من
خواهر خود را حمنه بنت جحش را نزد رسول فرستادم تا درین باب مشورت کند رسول اشارت بزید کرد و خواهرم در غضب شد
و گفت دختر عمهٔ خود را با آزاد کردهٔ خود میدهی پس نزد من آمد و مرا از آن اعلام کرد من نیز در غضب شدم حق تعالی این آیه
فرستاد پس نزد رسول رفتم و گفتم تزویج کن مرا به که میخواهی پس رسول مرا بزید عقد بست و علی بن ابراهیم در تفسیر خود آورده که رسول
خدا زید را بسیار دوست میداشت و اگر زید غایب میشد آنحضرت میرفت بمنزل او و از آن احوال میپرسید و از سبب دیر آمدن او میپرسید
روزی بخدمت حضرت رسول دیر آمد آنحضرت بمنزل وی آمد زینب در وسط حجره نشسته بود و طیب را ابسنگ سای میکرد چون
چشمش بروی افتاد گفت سُبْحَانَ خَالِقِ النُّورِ تَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ و باز گشت چون زید بیامد زینب وی را از آن قصه که
از آن حضرت شنیده بود خبر داده گفت شاید تو در دل رسول افتاده باشی میخواهی که ترا رها کنم گفت میترسم که تو مرا رها کنی و رسول

بمن رغبت نکند زید نزد رسول آمد و گفت یا رسول الله میخواهم که من زینب را طلاق دهم گفت چرا مگر از وی تهمتی یافتی
گفت لا والله هرگز از وی بجز خیر و نیکوئی چیزی دیگر ندیده ام ولیکن بر من ترفع و تعظیم میکند و مرا ایذا میرساند
بجهت شرافتی و مزیت حسبی که دارد رسول فرمود أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ او را نگه دار و بترس از خدا و از
اذیتی باو رسانیدن زید در باب طلاق مبالغه کرد تا که از رسول اجابت طلب طلبید او را مطلقه ساخت و حق تعالی رسول را
ازین اخبار میفرماید که وَإِذْ تَقُولُ و یاد کن ای محمد آن وقتی که میگفتی لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ مر آن کس را که انعام کرده است خدای
تعالی عَلَيْهِ بر او بتوفیق اسلام و هدایت بایمان و خدمت و متابعت تو و توفیق دادن ترا بازاد کردن او و محبت ولدیت
تو نسبت باو وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ و انعام کردی تو بر پروریدن و آزاد کردن او از فرط محبت و اختصاص او را فرزند خواندی
یعنی گفتی زید را که مستغرق خدا و رسول است أَمْسِكْ عَلَيْكَ نگاه دار بر خود زَوْجَكَ زن خود را
یعنی زینب وَاتَّقِ اللَّهَ و بترس از خدای تعالی در امر زینب زانکه از روی اضرار طلاق ش دهی وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ
و پنهان میکردی در نفس خود مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ آنچیز را که خدا پیدا کننده و آشکارا سازنده است از نکاح کردن
تو زینب که زید طلاقش دهد وَتَخْشَى النَّاسَ و میترسیدی از سرزنش مردمان بغیر حق که گویند زن پسر خود را
خواسته وَاللَّهُ أَحَقُّ أَن تَخْشَاهُ و حال آنکه خدای تعالی سزاوارتر است که بترسی از او و در آنچه باید ترسید و
مقرر است که حضرت ترسکارترین خلق بوده زیرا که کمیت خوف و خشیه بحسب کمیت علم است که إِنَّمَا يَخْشَى
اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ پس بحکم أَنَا أَعْلَمُكُمْ بِاللَّهِ آنحضرت از همه عالمان اخشی بوده و خوف و خشیه او بیشتر و در حدیث
آمده که الْخَوْفُ رَفِيقِي و چون اتقا و خشیه آن حضرت بخدا در نهایت مرتبه بود پس مراد بخشیت استحیا باشد چه حیا بر
حضرت غالب بود که قال الله تعالی إِنَّ ذَٰلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنكُمْ علم الهدی در تنزیه الانبیا گفته که ادعیا را
منزلهٔ ابنا میدانستند در جمیع احکام و بجهت این مطلقات ایشان را بنکاح خود در نمی آوردند پس پیغمبر اراده فرمود
بجهت تزویج او بزینب بعد از طلاق بالکلیه این حکم را باطل کرداند و فسخ سنت جاهلیت نماید و اما اخفای این
معنی پیغمبر بجهت ترس آنکه مردمان نگویند که رسول زن پسر خود را خواست و لهذا با زید گفت که أَمْسِكْ عَلَيْكَ
زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ و مؤید این معنیست قوله فَلَمَّا قَضَىٰ زَيْدٌ پس آنهنگام که گذارد زید مِّنْهَا از زینب وَطَرًا
حاجتی که با او داشت از نکاح و مباشرت و بعد از انکار و ملال کرد بجهت ترفع و تعظیم او از وی و هیچ از حاجت
او باقی نماند طلاقش گفت زینب عده را اتمام کرد و در موضح گفته که قضای وطر و وطر کنایتست از طلاق یعنی چون
مراد خود را از وی یافت که طلاق است و عده آن بر آمد زَوَّجْنَاكَهَا ترا با او تزویج نمودیم او را بتو دادیم لِكَيْ لَا
يَكُونَ تا نباشد از تو عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ بر مؤمنان تنگی و یا اثمی و وبالی فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ
در خواستن زنان پسر خوانده کان خود را إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا یعنی وقتی که گذارنده باشند حاجت خود را که
نکاح است یا طلاق و انقضای عده یعنی بجهت آنکه جمیع مؤمنان اقتدا بتو کرده زوجات مطلقهٔ ادعیای خود را که
در ازند و زینب را بتو تزویج کردیم و رسم جاهلیت در هم شکستیم وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ و هست کاری که خدا خواهد مَفْعُولًا

کرده شده یعنی هر امری که اراده الهی تعلق بآن گیرد البته گذارده شود و بوقوع آید چنانکه تزویج سید عالم صلوات با زینب از لوازم
ما لا بد مروت که چون عده زینب منقضی شد رسول خدا صلعم زید را گفت برو و زینب را برای من خواستگاری کن که مرا
بر کسی اعتمادی نیست زید روایت کند که من بخانه زینب رفتم آرد خمیر میکرد چون او را دیدم در چشم من بمرتبه بزرگ و عظیم
الشان نمود که طاقت آن نداشتم که در رو نگاه کنم بجهت حرمت و مرتبه شان رسول پس پشت بر او کردم و گفتم بشارت باد ترا ای زینب
که رسول خدا ترا خواستگاری میکند خوشحال شد و گفت من هیچ کاری نکنم تا که با پروردگار خود مشاورت کنم پس بر خواست و بمصلای
خود رفت و با خدای خود مناجات کرد حق تعالی آیه مذکوره را فرو فرستاد و در روایت آمده که بعد از نزول این آیه حضرت بی دستوری بخانه
زینب آمد زینب گفت یا رسول الله بی خطبه و نکاح چرا آمدی حضرت فرمود الله المزوّج و جبرئیل الشاهد خدا تزویج کننده است و
جبرئیل گواه است بران بعد از آن بجهت این فضل این بر سایر زنان پیغمبر فخر میکرد و میگفت حق تعالی مرا تزویج به پیغمبر کرده و متولی تزویج
شما اولیای شما بودند آورده اند که حضرت رسالت صلعم برای عروسی زینب ولیمه مهیا کرد و مهمانی مرتب ساخت که برای هیچ زنی
از زنان خود نساخته بود چه در ین روز گوسفندی بکشت و نان و گوشت را طعام مردمان میفرمود تا بلند و شد از شعبی مرویست
که زینب پیغمبر را گفت که من مزیت قرب و مرتبت بتو دارم نسبت بزنان دیگر در چیز که هیچ زن از زنان تو بآن موصوف نیست جد من
جد تو یکیست که عبد المطلب است و حق تعالی مرا در آسمان بتو نکاح بسته و جبرئیل سفیر و شاهد عقد من بوده و بدانکه بعضی از اهل
خلاف این قصه را بر وجهی ایراد کرده اند که عقل و شرع منکر آنست که اجمال آن عاشق شدن پیغمبرست بر زینب در حینی که زوجه زید بوده و
نیست که این متضمن فسق و معصیت و حال آنکه انبیاء از صغایر و کبایر معصومند و مبرا از منفر طباع ایشان چنانکه در کتب کلامیه
مبرهن شده و بیان مزید این مبحث در منهج الصادقین سمت تحریر پذیرفته و حق تعالی بعد از ذکر تزویج زینب بجهت رسالت صلعم
بیان برای راحت آنحضرت و پاک دامنی آن میفرماید بقوله ما کان علی النبی نیست بر پیغمبر من حرج هیچ تنگی و وزری و وبالی
فیما فرض الله له در آنچه قسمت کرده و تقدیر نموده خدای برای پیغمبر یعنی حلال نموده مراورا از تزویج زنان پسر خوانده کان
و این صورت مختص بآنحضرت نیست بلکه سنة الله سنت نهاد خدای سنتی فی الذین خلوا در آنهایی که گذشته اند از پیغمبران
من قبل پیش از محمد مراد انبیای دیگر اند که خدای نفی حرج کرد از ایشان در آنچه مباح کرده بود بر ایشان از تزویج ازواج ادعیا
و غیر ایشان از سایر مباحات همچنانکه داود صد زن داشت و سلیمان سیصد زن و هفتصد سریه هم که مر انبیای سابق
را کثرت ازواج مطلقا جایز بوده باشد بدون حرج پس بر محمد صلعم که سید انبیاست نیز حرجی نباشد در نکاح آنچه خواهد از
زوجه پسر خوانده و غیر آن وکان امر الله و هست امر خدای قدرا مقدورا حکمی گذارده شده و نافذ یعنی امری که بر انبیا
نازل ساخته بود حکمی بود مقضی و گذارده شده و البته واقع شدنی و یا جاری بر مقداری که موافق حکمت بود و تفاوتی و خللی
در آن راه نداشت بقوله الذین یبلغون آنانکه گذشته اند کسانی بودند که میرسانیدند رسالات الله پیغامهای
خدای را با امتان بی کمان از ترس مردمان ویخشونه و میترسیدند از و ولا یخشون احدا و نمیترسیدند از
کسی در آنچه متعلق بود بر ادای تبلیغ دعوة الا الله مگر از خدای تعالی وکفی بالله و بسنده است خدای حسیبا
کفایت کننده مقاصد ترسندگان از او و یا شمار کننده اعمال بندگان و چون کفایت حساب در دست اوست پس باید که از او ترسند

را از غیر او و این

نه غیر او و این آیه دلیل است بر آنکه انبیاء را تقیه جایز نیست در تبلیغ احکام رسالت نه غیر آن پس منافی تخشی الناس باشد چه
خوف حضرت بجهت مقالهٔ قبیحه بود که منافقان در حق او گویند و عاقل همچنانکه ملاحظه میکند از مضار یحترز میشود از
بدی ظنون و قول قبیح و هیچکدام از ین متعلق بتکلیف نیست و حضرت صلعم بعد از تزویج بزینب از آنچه میترسید بدو رسید
و چون منافقان بی دین زبان طعن کشودند و گفتند ای مردمان میگویند که زنان پسران بر شما حرامند و خود زن پسر
خود را خواست یعنی زن زید که پسر خوانده وی است چه ایشان پسر خوانده را مثل پسر صلبی میدانستند در جمیع احکام چنانکه
گذشت حق تعالی بجهت رد این قول آیه فرستاد ما کان محمد نیست محمد صلعم ابا احد پدر هیچ یک من رجالکم
از مردان شما یا دی آنکس را حرمت مصاهرت باشد و عمومیت این حکم منتقض نمیشود و بطاهر و قاسم و ابرهیم که پسران
صلبی آنحضرت بودند زیرا که ایشان بحد رجال نرسیده بودند و بر تقدیر بلوغ ایشان از رجال او بودند نه از رجال امت
و خطاب راجع بامت بجهت سر داد ابوت وی نسبت بزید که متبنی آنحضرت بود و بحسن و بحسین هم منتقض نشود و
بجهت عدم بلوغ ایشان در حین حیوة آنحضرت و بر تقدیر بلوغ از رجال آنحضرت بودند نه از رجال امت و نیز مراد ولد
نه ولد و ولد و اینکه ایشانرا پسر خود خوانده و فرموده ابنای ریحانتای من الدنیا و ابنای هذان امامان قاما او قعدا
یعنی این هر دو پسر من از دنیا دو ریحان منند و این هر دو پسران من امامان منند ایستاده باشند یا نشسته مراد ولد و ولد ولد
است و الحاصل که حق تعالی رد قول منافقان کرده فرمود محمد بسبب حقیقت پدر هیچکس از مردان شما نیست تا زید پسر او تواند
بود ولکن رسول الله ولیکن هست فرستاده خدای و هر رسولی پدر امت خود است نه مطلقا بلکه از حیثیت آنکه او مشفق
و ناصح است ایشانرا او واجب التعظیم و التوقیر و الطاعه بر ایشان و زید از جمله امت و نیست میان او و پیغمبر ولادتی تا موجب حرمت
مصاهرت گردد وخاتم النبیین و ختم کننده پیغمبران آخرین ایشان و حفص بفتح تا خوانده یعنی محمد آنکسیست که
مهر پیغمبران باو و مهر نبوة تمام کرده شده است باین معنی که نبوة از او در نخواهد گذشت و بدیگری بعد از و تعلق
نخواهد گرفت و لهذا اولاد ذکور آنحضرت قبل از وفات او شربت فنا چشیدند چنانکه بعد از و فرزندی بالغ میماند
منصب نبوة لایق او میبود بجهت شرافت مرتبه و مزیت رتبه او بر سایر خلقان و در وقتی که ابراهیم در گذشت حضرت فرمود که اگر زنده
میماند پیغمبر میبود و نزول عیسی بعد از و قادح خاتمیت آنحضرت نیست زیرا که مراد از خاتم النبیین آنست که هیچ نبی بعد از و مبعوث
نخواهد شد و بعثت عیسی قبل از او بوده و دیگر بعد از نزول عمل بشریعت خاتم الانبیا خواهد کرد بر شریعت خود محمد بن
حسن از پدر خود روایت کرده که رسول فرمود که من آن حاشرم که خدای تعالی خلقانرا بر اثر من حشر کند و من آن عاقبم
عشر که از عقب من پیغمبر دیگر نباشد وکان الله و هست خدای تعالی بکل شیء علیما بهمه چیز دانا و میداند که کیست سزاوار
آنکه نبوة باو ختم شود و در عیون الاجوبه آورده که ختمیت هم کتابی بهم اوست حق تعالی پیغمبر را مهر گفت که تا بدانند که بعض
الهی جز بمتابعت حضرت رسالت پناهی نیست و نتوان بود که ان کنتم تحبون الله فاتبعونی و چون شرف و بزرگواری کتاب
بهمه آفت شرف جمله انبیا نیز بدان حضرت است و شاهد هم کتابت او است پس شاهد هر دو بمحکه قیامت او خواهد بود که
وجئنا بک شهیدا علی هؤلاء و چون کتابرا مهر کردند کتاب از خواندن اغیار محفوظ شد نبوة نیز چون بمهر اختتام یافت

در نبوة بر غیر او و شرکت و از موافق و مخالف مرویست که آنحضرت امیر المؤمنین را خطاب کرد که یا علی انتَ مِنّی بمنزلة هرون مِن
موسی اِلّا انّه لا نبیّ بعدی ای علی تو بمن بمنزلهٔ هرونی از موسی الا آنست که بعد از من پیغمبری نخواهد بود یعنی اگر جایز می بود
که بعد از من پیغمبری باشد آن تو می بودی نه غیر تو بجهت جامعیت فضل و عصمت و مزید علم و انواع محاسن و اخلاق تو بت
بر همان و بعد از آن ارشاد اهل ایمان میکند بکثرت تحمید و تسبیح و تکبیر و تهلیل که موجب مثوبات جاودانیست و دافع وساوس شیطانی
و مساعد او از دیگران پس میفرماید یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید اُذْکُرُوا اللّٰهَ یاد کنید خدای را ذِکْرًا
کَثِیرًا یاد کردنی بسیار یعنی در غالب اوقات یا انواع ذکر از تحمید و تهلیل و تکبیر و تمجید وَسَبِّحُوهُ و تسبیح گوئید او را و یا نماز
گذارید برای او بُکْرَةً وَاَصِیلًا بامداد و شبانگاه نماز صبح و شام شق است از روی ادا بجهت غلبهٔ نوم در این دو وقت
و گویند اختصاص این دو وقت باین دو نماز بجهت آنست که در این دو ساعت صبح و شام حفظهٔ حاضر میباشند و هر دو وقت تسبیح با صلوات
او را ثبت خواهند نمود در نامهٔ اعمال او و نزد کلبی بکرة صلوة ظهر و عصر و مغرب و عشا و تسمیهٔ صلوة به تسبیح بجهت آنست که صلوة متضمن تسبیح
او سبحانه است و علما در ذکر کثیر اختلاف بسیار است مجاهد از پیغمبر روایت کرده که مراد آنست که خدای را در هیچ وقت فراموش مکنید
پس بنابراین مراد بذکر قلبیست چه دوام ذکر زبان ممکن نیست و در لطایف قشیری آورده که مراد بذکر کثیر اشارتست بمحبت حق تعالی
یعنی او را دوست دارید چه مقرر است که مَن اَحَبَّ شیئًا اَکثَرَ ذِکرَهُ نشان دوستی ذکر او آنست چه دوستی نگذارد که زبان از ذکر دوست و
دل از فکر او خالی ماند بدین مضمون نظم در هیچ مکان نیم ز فکرت خالی در هیچ زمان نیم ز ذکرت غافل و گویند مراد بذکر و تسبیح آنست که حق تعالی
را یاد کنید بصفات علی و اسمای حسنی و تنزیه او نمایید از هرچه لایق ذات او نباشد از معایب و مناقص و نزد مقاتل این کلمات
اربع است یعنی سُبحانَ اللّٰهِ وَالحَمدُ لِلّٰهِ وَلا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَکبَرُ و از ائمهٔ هدی علیهم السلام مرویست که هر که تسبیحات اربع را سی بار بگوید او ذکر خدا
بسیار کرده و زراره و حمران که پسران اعین اند از ابو عبد الله نقل کرده اند که آنحضرت فرمود که هر که تسبیح فاطمه زهرا بگوید او ذکر
خدا بسیار کرده و واحدی باسناد خود از ضحاک بن مزاحم نقل کرده که ابن عباس فرمود که جبرئیل نزد حضرت پیغمبر آمد و گفت ای محمد
بگو سُبحانَ اللّٰهِ وَالحَمدُ لِلّٰهِ وَلا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَکبَرُ وَلا حَولَ وَلا قُوَّةَ اِلّا بِاللّٰهِ العَلِیِّ العَظِیمِ عَدَدَ ما عَلِمَ وَزِنَةَ ما عَلِمَ وَ
مِلءَ ما عَلِمَ چه هر که این را بگوید حق تعالی شش خصلت برای او ثبت کند یکی آنکه او را از ذاکرین الله کثیرًا نویسد دوم آنکه او افضل
باشد از ذکر آن در شب و روز سیم اشجار بسیار در بهشت برای او بنشانند چهارم گناهان او بریزانند همچنانکه برگ از درخت
پنجم آنکه نظر رحمت باو کند ششم آنکه او را هرگز معذب نکند و از عبد الله روایتست که حق تعالی بندگان را بهیچ چیز امر نکرده مگر
آنکه حدی مقرر و معین فرموده و سقوط آن را بعذری اجازه فرموده مگر ذکر را که از برای حدی مقرر نکرده بلکه فرموده مراد در
احوال و اوقات یاد کنید و بعد از آن بر سبیل امتنان با اهل ایمان خطاب میکند هُوَ الَّذِی یُصَلِّی عَلَیکُم اوست خداوندی
که درود میدهد یعنی رحمت میکند بر شما وَمَلَائِکَتُهُ و درود میدهند فرشتگان او یعنی آمرزش میطلبند گناهان شما
و این درود خدا و ملائکه بر شما جهت لِیُخرِجَکُم از برای آنکه بیرون آورد شما را مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاریکیهای کفر و
جهالت و معصیت اِلَی النُّورِ بسوی روشنی ایمان و معرفت و طاعت بوسیلهٔ الطاف و هدایت وَکَانَ بِالمُؤمِنِینَ
رَحِیمًا و هست خدای بگرویدگان مهربان که خود بر ایشان رحمت میکند و ملائکه را بطلب رحمت و آمرزش برای

ایشان

ایشان پیغمبر باید در خبرست که بنی اسرائیل موسی را گفتند خدای ما را صلوة باشد خطاب آمد بموسی که بگو با ایشان که صلوة
من رحمت باشد و رحمت من واسع است بهمه چیزی رسیده تَحِیَّتُهُم درود دادن خدا اهل ایمان را یَومَ یَلقَونَهُ
در روزی که برسند برحمت او که نعیم بهشت است و یا نزد مرگ و یا وقت خروج از قبر سَلَامٌ سلامتیست که منجر است
بسلامتی از هر آفتی و مخافتی یعنی حق تعالی بجهت تعظیم با ایشان کرامت نماید از ابن مسعود مرویست که چون ملک الموت
بنزدیک بندهٔ مؤمن رسد گوید السلام علیک ربّک یقرئک السلام سلام بر تو باد حق تعالی ترا سلام میرساند
وَاَعَدَّ و آماده کرده است خدای لَهُم برای مؤمنان با وجود تحیت بر ایشان اَجرًا کَرِیمًا مزدی بزرگوار
که بهشت و نعیم آنست بعد از آن خطاب برسول میکند بر سبیل توقیر و تعظیم و عظم اعتنان برسیدگان بارسال آنحضرت
بر ایشان یَا اَیُّهَا النَّبِیُّ ای پیغمبر بلند مرتبه و با خبر دهنده اِنَّا اَرسَلنَاکَ بدرستیکه ما فرستادیم ترا بر بندگان
شَاهِدًا در حالتی که گواهی بر تصدیق و تکذیب ایشان و طاعت و معصیت وَمُبَشِّرًا و مژده دهنده برحمت مر اهل ۸۱
تصدیق وَنَذِیرًا و بیم کننده از نزول عذاب بر اهل تکذیب وَدَاعِیًا اِلَی اللّٰهِ و خواننده مردمان بپرستش خدا
و اقرار بتوحید و وا آنچه واجبست تصدیق بآن از قواعد اصول و فروع بِاِذنِهِ بفرمان او و یا بتوفیق و تیسیر او
وَسِرَاجًا مُنِیرًا و چراغی روشن یا خداوند سراج منیر که قرآنست و حسین کاشفی در تفسیر
خود آورده که حق سبحانه و تعالی پیغمبر ما را سراج خواند زیرا که همچنانکه روشنی و نور چراغ ظلمت را محو کند
نور وجود آنحضرت نیز ظلمت کفر را از عرصهٔ جهان نابود ساخت و دیگر هرچه در خانه گم شود بنور چراغ باز
توان یافت حقایقی که از مردم پوشیده بود بنور چراغ پیغمبر بر مقتبسان انوار معرفت روشن گشت و نیز چراغ اهل خانه را
ایمنی و راحت است و دزد را بواسطهٔ آن خجلت و عقوبت و آنحضرت نیز دوستان او را وسیلهٔ سلامت است و منکران او را موجب
ندامت و مَنیرًا اکملیت یعنی تو چراغی نه مانند چراغهای دیگر چه آن چراغها گاهی مرده و گاهی خاموش گردد و توازان او
تا آخر روشنی چراغها یا دی مقهور شوند و هیچکس نور ترا مغلوب و منطفی نتواند ساخت یُرِیدُونَ لِیُطفِئُوا نُورَ اللّٰهِ
بِاَفوَاهِهِم وَاللّٰهُ مُتِمُّ نُورِهِ و دیگر چراغها شب نور دهند نه روز و تو شب دنیی بنور معرفت روشن ساختی و روز قیامت را
نیز بپرتو شفاعت روشن خواهی ساخت و در کشف الاسرار نقل کرده که حق تعالی آفتاب را سراج خوانده که وَجَعَلنَا سِرَاجًا
وَهَّاجًا و پیغمبر ما را نیز سراج گفت آن چراغ آسمانست و این چراغ زمین آن چراغ دنیاست و این چراغ عقبی آن چراغ
منازل فلکیاتست و این چراغ محافل ملک آن چراغ آب و گلست و این چراغ جان و دل بطلوع آن چراغ از خواب بیدار
شوند بظهور این چراغ از خواب عدم برخاسته بعرصه گاه وجود آیند و چون بنور وجود او از ظلمت کفر و جهالت
بچه ضیاء معرفت رسیده اند و از اینجهت حق تعالی با او خطاب کرده که لَولَاکَ لَمَا خَلَقتُ الاَفلَاکَ خطیب خوارزمی
نیز که از علمای جمهور است از ابن مسعود نقل کرده که حضرت رسالت صلعم فرمود که حق تعالی آدم را خلق فرمود و در وی روح
دمید عطسه کرد گفت الحمد لله حق تعالی با او وحی فرستاد که بعزت و جلال من که اگر نه آن بودی که میخواهم دو بنده را در دنیا بیافرینم
ترا نمی آفریدیم گفت الهی این دو بنده از من بوجود آیند خطاب آمد که بلی ای آدم سر بردار و نگاه کن چون آدم سر برداشت بر

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ وعلیٌّ ولیُّ الله ساق نوشته دیده که لا اله الا الله هیچ خدایی نیست مگر الله که مستجمع جمیع صفات کمالست و محمد پیغمبر اوست که رحمت عالمیان
و هادی جمیع خلقانست از ظلمات ضلالت بروشنی معرفت و ایمان و علی اقامت کنندهٔ حجت است بر اثبات حق و محق و باطل
و مبطل او هر که علی را شناخت پاک و پاکیزه گشت و هر که او را نشناخت ملعون شد و از رحمت دور ماند سوگند میخورم بعزت خود
که در بهشت در آرم هر که اطاعت کند او را اگرچه در حق من عصیان نماید و در دوزخ داخل سازم هر که فرمان او نبرد و اگرچه اطاعت من
کند و مقرر است که این بجهت آنست که امر او امر رسولست و نهی او نهی رسول پس مطیع او مطیع رسول الله که رحمة للعالمین است و سراجاً منیرا
و عاصی او عاصی رسول بدلیل انا و علی من نور واحد و انا کالشمس و علی کالقمر یعنی من و علی از یک نوریم و بروشنی هدایت تمام
مردمان از ظلمت گمراهی خلاص شده اند و من مانند آفتابم و علی مانند ماه است چه بواسطهٔ ماه از شب تاریک بروشنی روز معرفت
رسیده اند و بیامن لوامع هدایت ما از بیابان ضلالت رسته بصراط مستقیم رسیده اند همچنانکه پیغمبر باید وَبَشِّرِ
الْمُؤْمِنِينَ و مژده ده ای محمد مومنان را که سالک طریق حق اند و متابع اوامر و نواهی بِأَنَّ لَهُمْ بدرستی که ایشان راست
مِنَ اللَّهِ از نزدیک خدای فَضْلًا كَبِيرًا بخشش بزرگ و زیاده بر مزد اعمال ایشان و یا افزون بر سایر امم وَلَا
تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ و فرمان مبر کافران گرویدگان و منافقان را و بر مخالفت ایشان ثابت قدم باش وَدَعْ
بگذار و دست بدار أَذَاهُمْ از رنج و آزار ایشان رسانیدن بایشان یعنی در صدد انتقام ایشان مشو که من شر ایشان را از تو
کفایت کنم ابن عباس فرموده که این آیه بآیه السیف منسوخ است وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ و توکل کن بر خدای در دفع ایشان
چه او کفایت شر ایشان خواهد کرد و ایشان را بعذاب گرفتار خواهد کرد وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا و بسنده است خدای
کارساز مهم پرداز یعنی او کافیست بآنکه کارها را باو گذارند و یا نگاهبان همه مومنان از شر دشمنان و یا ضامن مر وعدهٔ
نصرت و غالبیت ترا و بعد از عرض امتنان بر مومنان بیان مرتبهٔ شرف و سرور عالمیان باز نقل کلام در احوال زنان
پیغمبر میفرماید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ چون نکاح کنید زنان گرویده
ثُمَّ طَلَّقْتُمُوهُنَّ پس چون طلاق دهید ایشان را مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ پیش از آنکه مس کنید یعنی قبل مواقعه
فَمَا لَكُمْ پس نیست شما را عَلَيْهِنَّ بر زنان مطلقه مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُّونَهَا هیچ عده که شمار آن در ایام او را
یعنی عده بر ایشان نیست بلکه بعد از طلاق بدون استیفاء عده شوهر میتوانند گرفت و اگرچه عقد نکاح ذکر
مهر نکرده باشید فَمَتِّعُوهُنَّ پس متعه دهید یعنی برخوردار سازید ایشان را بچیزی و متعه بر وسع مردانست کقوله
عَلَى الْمُوسِعِ قَدَرُهُ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ و نزد علما وجوب متعه در عقدیست که ذکر مهر نشده وَسَرِّحُوهُنَّ و رها کنید
و بگذارید ایشان را سَرَاحًا جَمِيلًا رها کردنی و بگذاشتنی نیکو یعنی بدون اضرار و ایذا و منع حق ایشان را از منازل
خود بیرون کنید چه شما را قبل از مس عده نیست تا در منزل خودشان جای دهید و تفصیل این بحث و بیان این مسائل
متعرض بر آن در منهج الصادقین مذکور شد يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر برگزیده إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ بدرستی که حلال کرده ایم
برای تو أَزْوَاجَكَ زنان ترا اللَّاتِي آتَيْتَ آنها که دادی أُجُورَهُنَّ مهرهای ایشان تقیید احلال باعطاء
مهر جهت اختیار طریق افضلست نه برای توقف حل بر آن همچنانکه تقیید احلال مملوکه بمیمنه بقول وَمَا مَلَكَتْ

قطع

يَمِينُكَ و حلال ساخته ایم بر تو کنیزی را که مالک شده است دست تو یعنی کنیزان ترا مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ از آنچه
گردانیده است خدای بر تو از غنایم مشرکان چون صفیه که از غنایم خیبر است و ریحانه که از غنایم بنی قریظه است و
امثال ایشان از ماریه و جویریه وَبَنَاتِ عَمِّكَ و حلال کرده ایم ترا دختران عم تو وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ
و دختران عمهای تو از اولاد عبد المطلب از اشراف قریش اند وَبَنَاتِ خَالِكَ و دختران خال تو وَبَنَاتِ
خَالَاتِكَ و دختران خالهای تو از اولاد عبد مناف ~~اللّاتی وهبت نفسها اگر ببخشد نفس~~ اللَّاتِي هَاجَرْنَ
مَعَكَ آن زنانی که هجرت کردند با تو وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً و زنان گرونده بخدا و رسول إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا
اگر ببخشد نفس خود لِلنَّبِيِّ را به پیغمبر إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ اگر خواهد پیغمبر أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا که طلب نکاح کند او را
خَالِصَةً لَكَ خالص کرده شده است احلال آن زن مومنه بر طریق مذکور خالص شدنی برای تو مِنْ دُونِ
الْمُؤْمِنِينَ بجز از مومنان یعنی از مخصوصات تست که زنی را بی مهر بی عقد بصیغه نکاح ... مومنان را جایز
نیست مگر بصیغه عقد یا بملک عقد و از خطاب بغیبت نبی و تکرار آن و بعد از آن رجوع بخطاب اشعارست بآنکه این
مخصوصاتست بآنحضرت بجهت شرف نبوت و علما را اختلاف است در وقوع این صورت ~~در رمضان بوده در سال سیم از هجرت~~
و اشهر آنست که این هبه واقع شده از زینب بنت خزیمه انصاریه که او را ام المساکین گویند و این صورت در رمضان بوده در سال
سیم از هجرت و هشت ماه در حرم محترم آنحضرت بوده و در ربیع الآخر در سال چهارم وفات کرده و امام زین العابدین فرموده که
واهبه ام شریک بنت جابر اسدیه بود و نزد قتاده میمونه بنت حارث و بروایت عروهٔ زبیر خوله بنت حکیم و در تبیان گفته
که ام سهل بوده از بنی اسد و نزد اهل سیر هبه از ام شریک واقع شده و دولت عقد در نیافته و بعد از آن حق تعالی
بیان میکند که شرایط عقد و قسم و حصر ازواج و عدد معین برای مومنان محض حکمت و عین مصلحت میفرماید که
قَدْ عَلِمْنَا بدرستی که ما دانسته ایم مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ آنچه فرض کرده ایم بر ایشان از شرط و عقد و نکاح و تعیین مهر
و نفقه و وجوب قسم و حصر عدد فِي أَزْوَاجِهِمْ در زنان ایشان وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ و در آنچه مالک شده
دستهای ایشان یعنی تو سواء در مملوکات و ما حلال کردانیده ایم زنان را بتو بی مهر و آنرا خاصهٔ تو کردانیده ایم لِكَيْلَا
يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ تا نباشد بر تو ضیقی و حرجی و تنگی و اثمی در آن وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا و هست خدای
عشر آمرزنده مر چیزی را که تحرز از آن متعذر است رَحِيمًا مهربان بتوسعه در موضعی که مظنهٔ حرج باشد و یا آمرزنده بندگان
اگر بعد از وقوع ایشان در حرج توبه کنند و رحیم بر ایشان بتوسعه و عدم تکلیف ما لا یطاق بر ایشان قبل
از آن گذشته که ازواج پیغمبر از او چیزی میطلبیدند که معهود آنحضرت نبود آیهٔ تخییر نازل شد اینجا نیز بیان آن میفرماید
که تُرْجِي باز پس داری مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ هر که را میخواهی از آن زنان و ترک مضاجعهٔ آن نمای وَتُؤْوِي
إِلَيْكَ و جای دهی بسوی خود و منضم سازی بخود بمضاجعه مَنْ تَشَاءُ هر که را خواهی از ایشان در قسمت میان
ایشان مخیری و گویند معنی آنست که طلاق دهی هر که را اراده کنی و نگهداری هر که را خواهی و قول اول اشهرست و در زاد المسیر
آورده که میان همه ازواج غیر از سوده رضی الله عنها که نوبت خود را بعایشه بخشیده بود در رعایت قسم میفرمود تا آخر عمر و در

کشاف آورده که آنحضرت ارجا فرموده از پنج زن که سوده و صفیه و جویریه و میمونه و ام حبیبه بود یعنی برعایت قسم میکرد
میان ایشان هرگاه که میخواست و چهار تن را بخود میگرفت بمضاجعه که عایشه و حفصه و ام سلمه و زینب بود و من
ابتغیت و هر کرا که خواهی باز طلبی و بجوئی کنی ممن عزلت از آنها که باکرانه رفته از ایشان بود در مضاجعه ارجا
کرده فلا جناح علیک پس هیچ گناهی و تنگی نیست بر تو درین و در وسیط گفته که وجوب قسم بدین آیه از آنحضرت
ساقط شده ذلک این تفویض امر ایشان بمشیت تو بر طریق سویه بدون اختصاص آن ببعضی دون بعضی ادنی
ان تقر اعینهن نزدیکتر است بآنکه چشمهای ایشان روشن شود ولا یحزن و اندوهناک نشوند و یرضین
و خشنود باشند و راضی و شاکر بما آتیتهن کلهن بآنچه دهی ایشان را همه یعنی چون دانستند که آنچه تو میکنی از کناره
کردن و جا گرفتن و عزل کردن و طلبیدن زنان بمضاجعه بفرمان حق تعالی است ملول نمیشوند و گردن مینهند
والله یعلم و خدا میداند ما فی قلوبکم آنچه در دلهای شماست پس اجتهاد کنید در احسان این وصیت کسی را
که راضی نباشد بآنکه حق تعالی آنرا بمشیت رسول تفویض کرده و کان الله علیما و هست خدای دانا بضمایر بندگان
حلیما بردبار که تعجیل نکند بعقوبت مجرمان و اختلاف اقوال مفسران درین آیه در منهج الصادقین توان یافت
و بعد از نزول آیه تخییر چون ازواج اختیار خدا و رسول کردند و اطاعت نمودند آیه آمد که چون امتثال حکم خدا و رسول
نمودند و ترا بر معترحات کردند لا یحل لک النساء حلال نباشد مر ترا از زنان دیگر من بعد از پس آن نه زن که
در عقد تواند چه نه در حق تو چون اربع است در حق امت ولا ان تبدل و حلال نیست آنکه بدل کنی بهن بدیشان
من ازواج از زنان دیگر بآنکه یکی از آنها را طلاق دهی و بجای او دیگری را نکاح کنی ولو اعجبک و اگرچه
بشگفت آرد ترا حسنهن خوبی ایشان الا ما ملکت یمینک مگر آنچه مالک شود دست تو یعنی بتصرف در آید
بطریق ملکیت از کنیزان و کان الله و هست خدای علی کل شیء بر همه چیزها رقیبا نگاهبان پس محافظت امر خود
کنید و از آنچه بر شما حلال نیست تعدی مکنید و مراقبت عبارتست از دانا و بینا داشتن حق در نهان و آشکارا بادب
و حرمت نزدیک و هر که از ستر رقیبی حق آگاه گشت او را از مراقبه حال خود چاره نیست و در کنز العرفان آورده که نزد بعضی
این آیه منسوخ است بآیه انا احللنا لک الآیه و این فتوی اصحاب ماست و نزد بعضی بآیه ترجی من تشاء و این هر دو آیه
اگرچه در قراءة مقدم واقع شده اما در انزال مسبوق اند مانند آیه عده و بعد از نزول این آیه بر آنحضرت مباح شد آنچه
میخواست و اینکه از بعضی اهل تفاسیر روایت که رسول خدا از دنیا بیرون نرفت تا آنگه زنان دیگر بروی حلال شدند موید
آورده اند که چون حضرت رسالت صم زینب را بحکم حق سبحانه قبول فرمود ولیمه ترتیب نموده و مردم را طلبیده دعوت
مستوفی داد چنانکه گذشت و چون طعام خوردند مردمان بسخن گفتن مشغول شدند و زینب در گوشه خانه روی
بدیوار نشسته بود و حضرت بسبب حیای کمال میخواست که مردم بروند و ایشان بکلام مشغول بودند تا که
مجلس مطول شد و آنحضرت خود از مجلس برخاست و برفت و اکثر صحابه بتبعیت او برخاستند و برفتند و سه کس ماندند همچنان
سخن از هر طرف میگفتند حضرت بعد از ساعتی آمد و شرم میداشت که ایشان را عذر خواهد بعد از انتظار بسیار که خلوت شد

بخانه

بخانه زینب در آمد و انس بن مالک میخواست که بخانه زینب در آید حضرت پرده بدر حجره فرو گذاشت و آیه حجاب نازل
شد یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید بخدا و رسول لا تدخلوا بیوت النبی در میایید بخانهای
پیغمبر الا ان یؤذن لکم مگر آنکه دستوری داده شود یعنی شما را بخوانند الی طعام بخوردن
طعام غیر ناظرین در حالتی که غیر منتظر باشید یعنی انتظار مبرید اناه وقت طعام را چه بودند که صحابه
وقت طعام میکردند و چون وقت آن میرسید و اثر دود از دولتخانه نبوی ظاهر میشود می آمدند و می نشستند
حکم شد که چون در روید منتظر آن نباشید که طعام برسد ولکن اذا دعیتم و لیکن چون خوانده شوید فادخلوا
پس در آیید فاذا طعمتم پس چون طعام خوردید فانتشروا پس پراکنده شوید و مکث مکنید آیه خطابست
بکسانی که منتظر طعام رسول بودند بجهت آن بر در خانه رسول می نشستند و اگر نه هیچ کس را جایز نبود که بجهت غیر
غیر طعام نیز در خانه او در آید و لبث نماید بدون اذن وی ولا مستانسین و دیگر در میایید در بیوت
وی در حالتی که آرام گرفتگان باشید لحدیث برای سخن با یکدیگر ان ذلکم بدرستی که درنگ شما بعد
از طعام و سخن گفتن شما کان یؤذی النبی هست که میرنجاند پیغمبر را فیستحیی منکم پس شرم میدارد
از شما که گوید بیرون روید والله لا یستحیی و خدا شرم ندارد من الحق از راست گفتن یعنی خدا
شما خواست پس سزاوار آنست که بجهت حیا ترک کرده شود همچنانکه حق تعالی ترک اظهار حق نفرمود بجهت حیا
و امر کرد باخراج شما پس تعظیم رسول خود در نهی دخول شما بود بخانه او بدون اذن و منع شما بود از آنچه موجب اذیت
و کراهت آنحضرت مجاهد روایت کرده از عایشه که من با رسول خدا طعام میخوردم عمر پیدا شد رسول او را بخوردن
دعوت کرد وی بیامد و بطعام مشغول شد و در اثنای طعام خوردن انگشتش بانگشت من خورد رسول از این کراهت آمد
آیه حجاب نازل شد که بدون اذن رسول بخانه وی مروید که اذیت و کراهت رسول است واذا سألتموهن و چون
بخواهید از زنان پیغمبر متاعا چیزی که بدان تمتع و انتفاع گیرید از امتعه و اقمشه خانه فسئلوهن پس
بخواهید از ایشان آنرا من وراء حجاب از پس پرده ذلکم از سوال شما از پس حجاب اطهر پاکیزه ترست و پاکتر
لقلوبکم مر دلهای شما را وقلوبهن و دلهای زنان را از ریبت و تهمت و از خواطر شیطانیه و هواجس نفسانیه
از ابن عباس مرویست که مردی از اصحاب گفت اگر رسول خدا رحلت نماید من عایشه را بنکاح خود در آورم مقاتل گفته
که این کس طلحة بن عبد الله بود که میگفت پیغمبر نهی میکند ما را از آنکه با دختران عم خود سخن گوییم مگر در پس پرده والله که اگر بمیرد
عایشه را زن کنم و ابو حمزه ثمالی فرموده که دو مرد از صحابه گفتند که آیا محمد زنان ما را نکاح تواند کرد و ما زنان او را
نکاح نتوانیم کرده والله که اگر بمیرد ما زنان او را نکاح کنیم و مراد یکی عایشه بود و یکی ام سلمه حق تعالی آیه فرستاد که وما کان
لکم و نرسد و نسازد مر شما را ان تؤذوا رسول الله آنکه برنجانید فرستاده خدا را و بکنید آنچه از آن کاره باشد
ولا ان تنکحوا و نه آنکه شما نکاح کنید ازواجه زنان او را من بعده از پس وفات او یا بعد از آنکه طلاق داده
باشد ابدا هرگز ان ذلکم بدرستی که ایذای آنحضرت و نکاح ازواج کان عند الله عظیما هست نزد خدای

عظیما گناه بزرگ زیرا که حرمت آنحضرت لازم است در حال الحیوة او و بعد از وفات او بلکه حیوة و ممات او در ادای
تعظیم حقوق یکسانست چه خلع سلاح عظمی در حین حیوة و لباس شعلات کبری بعد از وفات بر بالای عقد لالی و دو خرات این
آیه نیز دلالت میکند بر خامیت دیگر حضرت رسالت پناه و آن عدم نکاح و از واج است بعد از وفات باجماع علماء روایت که چون
بعضی از اصحاب میگفتند که اگر حضرت پیغمبر را وفات رسد ما عایشه را بخواهیم چنانکه گذشت و بعضی دیگر این معنی را در دل داشتند و بر زبان
نمی آوردند حق تعالی فرمود ان تبدوا شیئا اگر آشکارا کنید چیزی را یعنی نکاح بعضی از امهات مؤمنان و بر زبان گوئید او تخفوه
یا پنهان دارید آنرا در دل و بر زبان نیارید فان الله کان بکل شیء علیما پس بدرستی که خدا هست بهمه چیزی از ستر و علانیه
دانا و بدان شما را جزا خواهد داد و درین آیه تهدید عظیم است بر تزوج ازواج پیغمبر صلعم بعد از آن بجهت وجوب رعایت تعظیم
حرمت آنحضرت در حین حیوة و ممات و در خبر است که چون آیه حجاب نازل شد زنان پرده فرو گذاشتند آباوا قارب ایشان گفتند یا رسول الله
چون حکم نازل شد که زنان پرده خویش شوند ما نیز از پس حجاب با ایشان گفت و شنید باید کرد آیه نازل شد که لا جناح علیهن
هیچ گناهی نیست بر زنان فی آبائهن در بروی نمودن به پدران خود و لا ابنائهن و پسران خود و لا اخوانهن
و نه برادران خود و لا ابناء اخوانهن و نه بر پسران برادران خود و لا ابناء اخواتهن و نه پسران خواهران
خود و لا نسائهن و نه بر زنان ایشان یعنی زنان مومنه که از جنس ایشانند نه زنان یهود و نصاری چه ایشان بهمه عدم
دیانت وصف زنان اهل ایمان میکنند نزد ازواج خود و این قول ابن عباس است و گویند مراد جمیع زنانند و لا ما ملکت
ایمانهن و نه بر آنچه و را مالک است دستهای ایشان یعنی از کنیزان نه بندگان چنانکه در سوره النور مذکور شد و اتقین الله
و بترسید ای زنان از خدای و پرده از روی خود بر مداریه مکر بدین گروه یا از جمیع معاصی بپرهیزید ان الله کان بکل شیء
خدای هست علی کل شیء بر همه اشیا از افعال و اقوال شما و غیر آن شهیدا گواه و هر چه در خاطر و باطن گذرد آگاه باشد
و عدم ذکر عم و خال بجهت آنست که بمنزله والدین اند و لهذا الحق تعالی عم را باب تسمیه فرموده در کریمه و اله آبائک ابراهیم و اسمعیل و اسحق
عم یعقوب بوده و چون از فحوای آیات مذکوره و افتتاح سوره بلفظ نبی که مشعر است بعلو مرتبه و منزلت رفعت پیغمبر صلعم و التزام شرایط
وظایف سید عالم مفهوم میشود و در عقب آن ایراد آیتی نمود که مشعر است بر کمال اعتنا در باره آنحضرت فرمود که ان الله بدرستی
که خدای و ملائکته و فرشتگان او یصلون درود میفرستند علی النبی بر پیغمبر عالی مقدار یا ایها الذین آمنوا
ای کسانی که گرویده اید بخدا و رسول صلوا علیه صلوات دهید بر او و سلموا و سلام گوئید بر وی تسلیما سلام
گفتنی یا تسلیم نمائید خود را و انقیاد او را مرعی دارید صلوة از حق تعالی رحمت و از غیر او طلب رحمت و نزد جمعی از جانب او رحمت
و از ملائکه استغفار و از مومنان دعا و مراد اینجا اعتنا است باظهار شرف و رفع شان حضرت رسالت و گفته اند معنی اللهم
صل علی محمد اینست که بارخدایا تعظیم کن محمد را در دنیا باعلاء دین و اظهار دعوت بطریق یقین و اعظام ذکر و ابقای شریعت
و در آخرت بقبول شفاعت او در شان امت و تضعیف ثواب و اظهار و فضل بر اولین و آخرین و تقدیم او بر کافه انبیا و مرسلین و گفته
گفته اند که تعظیم و تکریم حق تعالی محمد را صلعم بکریمه ان الله و ملائکته یصلون علی النبی زیاده است از تعظیم آدم بسجود از که
عجم روایت که بعد از نزول این آیه گفتیم یا رسول الله ما میدانیم که سلام را چگونه بتو کنیم کیفیت صلوات را بیان فرمائید

فرمود که بگوئید اللهم صل علی محمد و آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید و بارک علی محمد و آل محمد
کما بارکت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید بعد از آن فرمود که حق تعالی دو فرشته را بمن موکل کرده اینکه نام مرا نزد هر کس برند
و صلوات فرستند آن دو فرشته گویند غفر الله لک خدا ترا بیامرزد و خدا و فرشتگان همه آمین گویند و اگر بر من صلوات
ندهند آن فرشتگان گویند لا غفر الله لک خدا نیامرزد ترا و فرشتگان آمین گویند و از عبد الله مسعود روایت کرده اند که
هرگاه صلوات فرستید باید که آن بوجه احسن باشد گفتند یا ابن مسعود طریق آنرا با تعلیم فرمای گفت بگوئید اللهم اجعل صلوات
و رحمتک و برکاتک علی سید المرسلین و امام المتقین و خاتم النبیین محمد عبدک و رسولک امام الدین و قائد
الخیر و رسول الرحمة اللهم ابعثه مقاما محمودا یغبطه الاولون و الآخرون اللهم صل علی محمد و آل محمد کما صلیت علی ابراهیم
و آل ابراهیم انک حمید مجید انس بن مالک از ابی طلحه نقل کرده گفت روزی نزد پیغمبر رفتم آنحضرت را شادان و فرحناک یافتم گفتم
یا رسول الله در هیچ روزی ترا باین مرتبه خوشحال ندیدم که امروز فرمود که چگونه شادان و خوشحال نباشم که اکنون جبرئیل نزد من آمد
و گفت حق تعالی فرموده که هر که یکبار بر تو صلوات دهد من بجهت او ده بار صلوات فرستم و ده سیئه از او محو کنم و ده حسنه برای او
بنویسم و در عدة الداعی مذکور است که ابو بصیر از ابو عبد الله روایت کرده که رسول خدا صلعم فرمود که هر که نزد او نام من مذکور
شود و او صلوات بر من نفرستد حق تعالی او را از بهشت دور کرداند ابن افلح از ابی عبد الله روایت کرده که مردی در زده
بود بدر خانه کعبه میگفت اللهم صل علی محمد آنحضرت فرمود که صلوات را منقطع و دنباله بریده مساز و بر حق ما ظلم مکن
بگو اللهم صل علی محمد و اهل بیته و عبد الله بن نعیم روایت کرده که ابی عبد الله را گفتم که در خانه خدا آمیر و م و بغیر از صلوات
چیزی دیگر نمیدانم فرمود بدانکه افضل از تو از آن بیرون نیاید و جابر از ابی جعفر روایت کرده که بنده از بندگان خدا در
دوزخ مدت هفتاد خریف معذب بود و خریف یعنی هفتاد سال است و درین مدت استغاثه میکرد بخدا و او را سوگند
میداد که او را از عذاب دوزخ برهاند تا شده رحمتی با و نمیرسید گفت بحق محمد و اهل بیت محمد که تا رحم کنی بار خدایا بحق محمد
و اهل بیت او که بر من رحمت کن جبرئیل وحی رسید که فرود آی بسوی بنده من و او را از دوزخ بیرون آر گفت یا اله العالمین
چگونه در نزد او روم که او در میان آتش است خطاب آمد که من آتش را امر کرده ام تا بر تو سرد و سلامت باشد گفت چند یا این بنده در
کدام موضع باشد در دوزخ نظر رسید که در چاهیست از سجین پس در آن هبوط کرد دید که روی او را بقدم بسته اند بزنجیر
آتشین و بند عذاب گرفتار است با او گفت چند سال است که در آتش دوزخ گرفتاری گفت نمیدانم و از غایت درازی
مدت و شدت عذاب ورانیتوانم شمرد پس آنرا از آن بیرون آورد و حق تعالی با و ندا کرد که ای بنده من چند بار بمن استغاثه
کردی و سوگند دادی گفت بجهت کثرت عدد آن نیتوانم کرد حق تعالی فرمود بعزت و جلال من سوگند که اگر محمد و اهل بیت
او را وسیله نجات خود نمیکردی من مدت مکث ترا در دوزخ دراز میگردانیدم لیکن بر خود واجب گردانیدم که هیچ بنده مطلوب
خود را از من سوال نکند بوسیله محمد و اهل بیت او مگر آنکه او را بخیری کرده باشد و او را بیامرزم پس امروز از سر گناه تو
در گذشتم و عفو کردم ترا سلمان فارسی رحمة الله علیه روایت کرده که از پیغمبر صلعم که گفت حق تعالی به بندگان خطاب میکند
که آیا هیچکس نیست مر شمارا که عرض حوایج با کسی نماید بوسیله شخصی که او نزد من کرامتیست تا وی بجهت این شخص که

يغتبطه

منفعت باشد و بدو نعمت و نصرت از و من او را
دو کرده‌ام ... بنکو شمرا اکر استشفاع نماید از شما

مکرم و مقرب نزد او انجاح نماید بداینکه اکرم خلق بر من و افضل ایشان نزد من محمد است و برادر او علی و از
بعد او ائمه هدی وسایلند بمن و هر که بوسیله محمد و آل محمد حاجت خود را از من طلبد که آن وسلوا خلق نزد
شخصی تا آن شخص بجهت این انجاح آن نماید قومی از اهل نفاق که این حدیث را از سلمان شنیدند بر سبیل استهزا با او
گفتند یا ابا عبد الله چرا اقتراح نمیکنی از خدا بوسیله محمد و آل او تا ترا از اغنیای مدینه کرداند سلمان جواب داد که من
بوسیله ایشان از خدا سوال کردم آنچیزی را که انفع و افضل از جمیع دنیاست و آن سوال من بود از خدای تعالی بوسیله
ایشان با آنکه زبان ذکر من که امر فرماید و ثنای و کوید تا یاد آلای او و قوة بدنی بمن عطا نماید تا متحمل مصائب تواند شد
و او سبحانه اجابت ملتمس من نمود که هر ازبار افضل از همه دنیاست و خیرات و مبرات و محمد بابویه باسناد صحیح از حضرت
امام جعفر صادق عم روایت کرده که در ایام سلطنت یوسف روزی زلیخا از حاجبان بارکاه او اجازت خواست تا نزد او رود
وی را گفتند مبادا از جانب او آسیبی بحال تو رسد بجهت آنکه آنچه میان تو و او واقع شد زلیخا گفت من نمیترسم از کسی
او از خدا میترسد چون بر حضرت یوسف داخل شد یوسف او را گفت ای زلیخا چرا رنگ تو متغیر شد جواب داد الحمد لله که سبب
مر خدای را که پادشاهان را بجهت معصیت بنده کرده اند و بندگان را بجهت طاعت پادشاه گفت ای زلیخا چرا بر من داشت
که معصیت از تو صادر شد گفت نیکویی روی تو فرمود پس چه حال داشتی باشی وقتی که پیغمبری را ببینی که او را محمد گویند
در آخر الزمان که روی او از روی من نیکوتر و ملیح‌تر باشد و خلق او از خلق من بهتر و سماحت و جوان مردی او از
من بیشتر زلیخا گفت راست گفتی یوسف گفت از کجا دانستی گفت بجهت آنکه چون نام او یاد کردی دوستی او در دل
جای گرفت حق تعالی بیوسف وحی کرد که بتحقیق که او راست گفت من او را دوست خود گرفتم بجهت دوستی او با محمد پس امر
کرد یوسف که متزوج شوید با هم و از اینجا معلوم شد که بمجرد ذکر آنحضرت و توسل بدو بدون صلوات بر او انجاح
مرام و مقاصد میشود چه جای آنکه بواسطه صلوات بر او و اهل بیت او متوسل شوند بایشان باین نوع که اللهم بحق محمد و آل
محمد و اهل بیته کذا و کذا جابر انصاری از ابو عبد الله عم روایت کرده که فرشته از فرشتگان در خواست تا شنیدن آواز
بندگان او را کرامت فرماید حق تعالی این مرتبه را باو داد که هر چه بندگان گویند او شنود تا روز قیامت هیچ بنده‌ای نیست که بگوید
که صلی الله علی محمد و آله و سلم مگر که این فرشته گوید علیک السلم و بعد از آن پیغمبر را گوید که فلان بنده مومن بر تو سلام میکند
آنحضرت گوید علیه السلم یعنی سلام خدای بر تو باد و از امیر المومنین عم مرویست که قوت سمع اصوات عباد را بچهار
مخلوق داده اند و آن حضرت رسالت است و جنت و نار و حور عین پس هر گاه بنده فارغ شود از نماز باید که صلوات
فرستد بر آنحضرت و سوال جنت کند از حضرت عزة و استعاذه نماید از نار و سوال تزوج کند از حور عین چه هر گاه بر رسول و
آل او صلوات دهد دعای او مستجاب شود هر گاه که سوال جنت کند جنت گوید بار خدایا آنچه بنده میطلبد باو ده و هر گاه
از آتش دوزخ زنهار خواهد آتش گوید خداوندا آنچه بنده زنهار میخواهد وی را از آن زنهار ده و هر که سوال حوریان کند
گویند بار خدایا عطا کن باو آنچه از تو طلبیده و محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر الصادق عم
نقل کرده که هیچ چیز در ترازوی اعمال ثقیل‌تر از صلوات بر محمد و آل محمد نیست و بتحقیق که در روز حساب عمل مردی را در ترازوی عمل او

نهند راجح نشود مگر صلوات که آن مرد بر او و آل او فرستاده باشد در کفه ترازوی عمل وی نهند راجح کرده و هشام
بن سالم از ابو عبد الله عم روایت کرده که فرمود که دعای داعی همیشه در پرده باشد یعنی مستجاب نگردد تا آنکه بر محمد و آل
او صلوات دهد و نیز از آنحضرت مرویست که هر که دعا کند و ذکر پیغمبر نکند او دعا بر بالای سر او پرواز کند و با آسمان
نرود که موضع قبول اجابتست مگر بذکر آنحضرت و آل او پس چون داعی متذکر بنام عافیت پیغام ایشان شود بمرتبه قبول
رسد و نیز از آنحضرت منقولست که هر کرا بخدای تعالی حاجتی باشد باید که ابتدا کند بصلوات دادن بر محمد و آل محمد و بعد
از آن حاجت خود را از او بخواهد و ختم نماید بصلوات دادن بر محمد و آل محمد پس بتحقیق خدای تعالی از آن بزرگوارتر و کریم‌ترست
که هر دو طرف دعا را اجابت کند و میان او را واگذارد چه صلوات بر محمد و آل محمد در حجاب نمیماند و در معرض
قبول افتد و بواقی تفاصیل اخبار و روایات در صلوات محمد و آل محمد و احکام متفرعه بر آن در منهج الصادقین بوجه
دلپذیر سمت تحریر یافته و بعد از بیان صلوات که مشعر است بر تعظیم و تکریم و رفعت شان آن قدوه عالیان تهدید
کسانی میکند که در صدد ایذا او از اروی میشوند بدست و زبان و میفرماید که إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنانکه
يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ میرنجانند خدا را و رسول او را یعنی مرتکب امری میشوند که موجب کراهت خدا
و رسول است از کفر و معاصی یا ایذا میرسانند رسول او را بزبان که سخنان نالایق و ناروا و ناسزا در حق او میگویند
چنانکه وی را ساحر و شاعر و مجنون لقب مینهند و غیر آن از اقوال باطل را او اطلاق میکنند و نعلین را بر
و دندان مبارکش میرسانند و از ایذا او آزار و اهانت آنحضرت پشیمان نمیشوند لَعَنَهُمُ اللَّهُ دور کرد
خدا ایشان را از رحمت خود فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ در سرای دنیا و آخرت وَأَعَدَّ لَهُمْ و آماده کرده
برای ایشان در عقبی عَذَابًا مُهِينًا عذابی خوار کننده در مجمع البیان از حاکم ابو القاسم حسکانی
روایت کرده که او باسناد معتبر روایت کرده از ابو خالد واسطی که گفت زید ابن الحسین عم خبر داد مرا که حدیث
کرد مرا علی بن الحسین و آنحضرت از حسین ابن علی و او از علی بن ابی طالب که او فرمود که حدیث فرمود بمن حضرت رسالت
که ای علی هر که بموئی از تو ایذا رساند بتحقیق که بمن ایذا رسانیده و هر که بمن ایذا رساند بتحقیق که بخدا ایذا رسانیده
و این حدیث در صحیح بخاری و مسند احمد حنبل و غیر آن در کتب مخالفین مسطور است پس معرهاست که بنا بر
حدیث مشهور وَأَنَا وَعَلِيٌّ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ و حدیث يَا عَلِيُّ دَمُكَ دَمِي وَلَحْمُكَ لَحْمِي وَمَنْ أَبْغَضَكَ أَبْغَضَنِي وَمَنْ
أَبْغَضَنِي أَبْغَضَ اللَّهَ و آیه کریمه أَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ هر که ضرر و ایذا بآن قدوه اوصیا رسانیده از غصب حق او و غیر
آن از اقوال و افعال امور یه بلا شک ضرر و ایذا بسید انبیا رسانیده و هر که ایذا بوی رسانیده بحق تعالی رسانیده
و هر که ایذا باو سبحانه رسانیده مستوجب لعن ابدی و عقاب سرمدیست و نیز در کتب مذکوره آمده که حضرت
رسالت عم در حق فاطمه زهرا عم فرمود که فاطمه پاره ایست از من هر که ایذا رساند باو بمن رسانیده و هر که ایذا رساند
مرا بخدا ایذا رسانیده و نیز در کتب مسطور و وارد است که پیغمبر صلعم در حق امام حسن و امام حسین عم فرمود که اینها سید
جوانان اهل بهشت اند هر که اینها را دوست داشته مرا دوست داشته و هر که ایشان را در غضب آورده مرا در غضب آورده

پس بنابراین کسانی که ایذا باهل بیت ابرار رسانیده اند و حق ایشان غصب کرده ایذا بآنحضرت رسانیده اند و ایذای
آنحضرت همان ایذای حق تعالی است که مستلزم لعنت و عقوبت دایمیست و عذاب الیم وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ
و آنانکه میرنجانند مردمان مومن را وَالْمُؤْمِنَاتِ و زنان مومنه را بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا بغیر آنچه کرده اند یعنی
بغیر خیانتی که مستوجب آن باشند فَقَدِ احْتَمَلُوا پس هر آینه برداشته اند این موذیان بُهْتَانًا دروغی بزرگ را ۳۰
وَإِثْمًا مُبِينًا و گناهی هویدا یعنی سزاوار عقوبت بهتان و مستحق عذاب ظاهر و هویدا و نمایان در انوار و کشاف و غیرهم
مذکور است که آیه در شان منافقان فرود آمده که بکلمات نالایق حضرت مرتضی علی امیر را میرنجانیدند در حدیث آمده که
بر شما باد که احتراز کنید از ایذای اهل ایمان بتحقیق که حق تعالی بجهت آن در غضب می آید و خشمناک میشود از ضحاک منقولست
که بعضی متهتکان در شب بیرون می آمدند و چون زنان بقضای حاجت رفتندی بر عقب ایشان روان شدندی و اگر
بر ایشان کنیزکان (?) بودندی اگر از ایشان باستادندی مراد خود ازو حاصل کردندی و اگر ایشان را زجر کردندی بگریختندی زنان
این حال را بشوهران باز گفتند شوهران رسول را ازین خبر دادند حق تعالی آیه مذکوره را نازل ساخت و از کلبی مرویست
که آیه در شان زنانیست که شبها بسر راهها نشستندی و دست تعدی بدامن کنیزان رسانیدندی و سدی روایت کرده
که در آن وقت علامت حرایر آن بود که در سر راه سر پوشیده رفتندی و جواری سر برهنه بودند و چون این بدکاران از
سر پوشیده تعاطی مینمودند لاجرم این آیه آمد که يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر برگزیده قُلْ لِأَزْوَاجِكَ بگو مر زنان
خود را وَبَنَاتِكَ و دختران خود را وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ و زنان مؤمنان را که بوقت بیرون رفتن از خانه
يُدْنِينَ نزدیک کرداند و فرو گذارند عَلَيْهِنَّ بر روها و بدنهای خود مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ از چادرهای خود یعنی
وجوه و ابدان خود را بدان بپوشند ذَٰلِكَ آن پوشیدن سر و روی أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ نزدیکترست بآنکه بشناسند
ایشان را باصلاح و عفت تا متمیز شوند بآزادی و بجهت آن زانیان متعرض ایشان نشوند فَلَا يُؤْذَيْنَ پس ایذا کرده نشوند یعنی
زانیان تعرض نکنند بایشان وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا و هست خدای آمرزنده گناه گذشته چون توبه کنند رَحِيمًا مهربان
که مصلحت بندگان با ایشان بیان میکند پس در توعید و تهدید اهل نفاق و زانیان بیان میکند لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَا
فِقُونَ و اگر باز نه ایستند منافقان و از ابرام نمودن با او وَالَّذِينَ و برنگردند آنانکه فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ در دلهای
ایشان بیماریست یعنی فساق از قصد زنان و میل فواحش و ایذای مؤمنان وَالْمُرْجِفُونَ و اگر ترک نکنند خبر دهندگان
اراجیف یعنی آنانکه خبرهای بد می افکنند فِي الْمَدِينَةِ در مدینه از لشکریان اسلام که بغزا رفته اند و میگویند ایشان
منهزم شده اند و مقتول گشته بجهت آنکه کسر قلوب مؤمنان میشود و غمگین میگردند و مانند آن از اراجیف لَنُغْرِيَنَّكَ
بِهِمْ هر آینه بر گماریم ترا یعنی امر کنیم ترا بقتال ایشان و اجلای ایشان از اوطان و بالجمله چیزی که مضطرب سازد ایشان را از اطلاق
جلا و غیر آن از افعال که ایشان را غمگین سازد ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ پس مجاوره و همسایگی نکنند با تو فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا عشر
در مدینه مگر زمانی اندک چه در اندک فرصتی مستاصل کردند مَلْعُونِينَ در حالتی که لعنت خدا کرده شده باشند و رانده شده
از رحمت أَيْنَمَا ثُقِفُوا هر کجا یافت شوند ایشان أُخِذُوا گرفته شوند یعنی باید که گرفته شوند هر جا که یافت شوند و

وقتلوا

قُتِّلُوا و کشته کرده شوند یعنی باید که بکشند ایشان را تَقْتِيلًا کشتنی بخواری و زاری و بر این وجه از قتاده مرویست که منافقان
خواستند که نفاق خود را اظهار سازند چون این آیه شنیدند از آن خایف شدند و کفر خود را پنهان کردند سُنَّةَ اللَّهِ
سنت نهاده است خدای قتل منافق را چه سنت نهادنی فِي الَّذِينَ خَلَوْا در میان آنانکه گذشته اند مِنْ قَبْلُ
حزب پیش ازین یعنی مقرر کرده در امم ماضیه که انبیا بکشند منافقان عهد خود را وَلَنْ تَجِدَ و نیابی تو لِسُنَّةِ اللَّهِ مر سنت
و طریق خدای را تَبْدِيلًا بدل کردنی و تغییر دادنی یعنی هرگز او سبحانه تغییر ندهد سنت خود را یا قادر نباشد که کسی تبدیل
آن نماید آورده اند که مشرکان بر سبیل استهزا سؤال میکردند از سید عالمیان که بگو قیامت در چه وقت قایم شود حق تعالی فرمود
که يَسْأَلُكَ النَّاسُ می پرسند ترا مردمان یعنی کفار باستهزا عَنِ السَّاعَةِ از ساعت رستخیز یعنی وقت قیام آن
قُلْ بگو ای محمد إِنَّمَا عِلْمُهَا جز این نیست که وقت دانستن قیامت عِنْدَ اللَّهِ نزد خدا است و هیچ ملکی مقرب و پیغمبری مرسل
را بران اطلاع نداده وَمَا يُدْرِيكَ و چه چیز دانا کرداند ترا یعنی مطلق نمیدانی لَعَلَّ السَّاعَةَ شاید که آمدن قیامت
تَكُونُ قَرِيبًا باشد نزدیک درین تهدیدیست مر مستعجلان را و اسکاتیست متعنتان را إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدا لَعَنَ
الْكَافِرِينَ لعنت کرده و رانده از رحمت خود ناگرویدگان را که منکران حشرند و اعتقاد بروز قیامت ندارند وَأَعَدَّ لَهُمْ
و آماده کرده برای عذاب ایشان سَعِيرًا آتشی افروخته خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاوید باشند در آن و هیچ وجه
از آنجا بیرون نیایند أَبَدًا همیشه لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا نیابند دوستی که ایشان را بیرون آورد از آتش دوزخ وَلَا نَصِيرًا
و نه مددکاری که عذاب از ایشان بازدارد يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ روزی که گردانیده شود رویهای ایشان
فِي النَّارِ در آتش دوزخ از جهتی بجهتی یا بدین وجه که گاهی ایشان را بر پشت خوابانند و گاهی بروی افکنند مانند گوشت
در وقت بریان در آتش گردانند یا بجهت تقلبیان (?) گاهی روی ایشان در بالا باشد و گاهی در پایین مانند گوشت در دیگ
جوشان و متغیر کرده وجوه ایشان از حالی بحالی و هیئتی بهیئتی و یا ایشان را نگونسار در اندازند بدوزخ يَقُولُونَ
يَا لَيْتَنَا گویند ای کاش ما أَطَعْنَا اللَّهَ فرمان میبردیم خدای را در اوامر و نواهی وَأَطَعْنَا الرَّسُولَا و فرمان
برداری میکردیم پیغمبر را تا باین عذاب معذب نمیشدیم و باین محنت گرفتار نمیشدیم وَقَالُوا رَبَّنَا و گویند
اتباع و ارذال که ای پروردگار ما إِنَّا أَطَعْنَا بدرستی که ما فرمان بردیم سَادَتَنَا مهتران قبایل خود را وَكُبَرَاءَنَا
و بزرگان و پیشوایان خود را فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا پس گمراه کردند ما را یعنی ما را از راه حق بیرون بردند
و در بادیه ضلالت گرفتار کردند رَبَّنَا ای پروردگار ما آتِهِمْ بده ایشان را ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ دو برابر
از عذابی که بما داده یعنی زیرا که ضال بوده اند و هم مضل وَالْعَنْهُمْ و لعنت کن و بران ایشان را از رحمت خود لَعْنًا
كَبِيرًا لعنتی و راندنی بزرگ یعنی لعنی سخت ترین لعنت باشد و عظیم ترین آن مراد لعنیست که هر که آنرا ازان چیز (?)
نباشد و دایم الابد گرفتار باشند بدان بعد ازان جماعتی مظهر ایمان بودند در خفیه انواع مکر میکردند تا اذیتی به پیغمبر
رسانند خطاب میکند که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنانکه بحسب ظاهر گرویده اید لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا
مُوسَىٰ مباشید مانند آنانکه رنجانیدند موسی را یعنی محمد را که پیغمبر منست مرنجانید همچنانکه بنی اسرائیل موسی را

رنجانیدند باینکه او را بزنا نسبت میکردند چنانکه در قصهٔ قارون گذشت فَبَرَّأَهُ اللّٰهُ پس بری کردانید او را خدای مِمَّا
قَالُوا از آنچه گفتند باین وجه که زنی را که رشوه داده بودند تا در حق موسی افترا کند بپاکی اعتراف کرد و از عبد الله
عباس روایتست که امیر المؤمنین علی فرمود که در وقتی موسی با هرون بکوه طور رفتند هرون آنجا وفات کرد بنی اسرائیل
بوی گفتند تو بروی حسد بردی و او را کشتی حق تعالی ملائکه را امر فرمود تا او را از میان قبر بیرون آورده میان ایشان نهادند
تا معلوم شد که غیر مقتول است یا خدای او را زنده کردانید تا براءت ذمت برادر اقرار کرد و ابو درداء گفت که موسی بجهت
کثرت حیا نزد مردمان برهنه نشدی و بجهت این میگفتند که وی عیبی دارد که تنها غسل میکند روزی موسی جامه بر سنگی
نهاده بود و به آب در آمده آن سنگ با جامه روان شد بیان قوم در آمد و موسی برهنه از پی سنگ می دوید بنی اسرائیل
دیدند که بر بدن او هیچ عیبی نیست وَكَانَ و بود موسی عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای وَجِيهًا باجاه و قرب و با مستجاب
الدعوه بود که هیچ چیز نمیخواست مگر اجابت میفرمود بعد از نهی مردمان از ایذای سید عالمیان امر میفرماید ایشان را
بصلاحیت و تقوی که از لوازم ایمانست و میگوید که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ ای گروه گروندگان بترسید
از خدای در ارتکاب آنچه موجب کراهت وی باشد از آن از معاصی خصوصا در ایذای رسول او وَقُولُوا قَوْلًا
سَدِيدًا و بگویید سخنی استوار که مستلزم حقست یعنی راست و درست در بارهٔ مومنان مراد نهی است از آنچه
آن یعنی دروغ میگویید و ناراستی میکنید در سخن مانند حدیث افک و قصهٔ زینب رضی الله عنها و غیر آن و قول
جامع درین باب آنست که قول سدید سخنیست که صدق باشد نه کذب و صواب بود نه خطا و جد باشد نه هزل خالص باشد
نا آمیخته بی ازین نوع سخن گویید يُصْلِحْ لَكُمْ تا بصلاح آرد خدا برای شما أَعْمَالَكُمْ کردهای شما را یعنی توفیق
دهد شما را در اعمال الصالح وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ و بیامرزد برای شما گناهان شما یعنی بجهت استقامت شما
در قول و عمل ذنوب شما را مغفور سازد وَمَنْ يُطِعِ اللّٰهَ و هر که فرمان برد خدا را وَرَسُولَهُ و پیغمبر او را در آنچه
فرماید فَقَدْ فَازَ پس بدرستی که فایز شود بخیر و خوبی و بر مراد خود فیروزی یابد فَوْزًا عَظِيمًا فیروزی
عظیم که در دنیا حمید و در عقبی سعید باشد و گویند فوز عظیم رضوان حق تعالی است و انواع مکرمات و باینده وچون
طاعت خود و طاعت رسول خود را مقرون ساخت بنظم و فوز عظیم در عقب آن بعد از آن تقریر و عدل میفرماید تعظیم
امر و تفخیم شان آن بقول إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ بدرستی که ما عرض کردیم امانت مراد طاعتست که لازم الاداست مانند
امانت و یا حدود شرع از فرایض و احکام و در موضح آورده که نماز است و روزه و زکوة و حج و جهاد و یا املای مراد
وفا بعهود و یا نگاه داشتن زبان از فضول و گویند غسل جنابتست و بر هم تقدیر الزام عرض کرده عَلَى السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ بر آسمانها و زمینها وَالْجِبَالِ و کوهها بشرط ثواب بر فعل آن و عقاب بر ترک آن و قتی که عقل و فهم و
اختیار در ایشان خلق کرده بود فَأَبَيْنَ پس باز زدند أَنْ يَحْمِلْنَهَا از آنکه بردارند آن امانت را وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا و بترسیدند
از آن با وجود اجرام عظام آنها و از روی ضراعت و خشیت گفتند ما مسخر فرمانیم برای آنچه ما را بجهت آن آفریده
و طاقت کشیدن عقاب تو نداریم در ترک ادای آن پس ما را درین امر معذور دار و بآن کاری که برای آن مخلوق شده ایم

بازگذار و نزد بعضی مراد ساکنان سموات و ارض و جبال اند یعنی معنی آنست که ما عرض امانت کردیم بر اهل آسمان که
فرشتگانند و اهل زمینها که حیوانات انسی اند و اهل کوهها که حیوانات وحشی اند ایشان از این ابا کردند از روی
مخافت نه از روی مخالفت وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ و برداشت آن را آدمی با وجود ضعف بنیه و ناتوانی و قبول
ادای آن نمود و از روی برکات عقل متحمل این امانت شد إِنَّهُ كَانَ بدرستی که آدمی ظَلُومًا بسیار ستمکار
بر نفس خود که امانتی که اجرام عظام از حمل آن پهلوتهی کردند و با جمیع فرشتگان با وجود قوت و حیوانات انسی
و وحشی از وی ابا نمودند او بعجز خود قبول کرد جَهُولًا بسیار نادان بکنه عاقبت آن یعنی بعقوبت خیانت
آن بقول الظهر و اصح و اشهر و مفسر از اراد رین آیه اقوال بسیار است و آن در منهج الصادقین سمت ذکر یافته و در
اینجا بقول اشهر و اصح اکتفا نموده شد و اهل تحقیق را نیز در اینجا وجوه متعدده هست که در منهج الصادقین
هست و درین منتخب بر دو سه قول اختصار میرود و در انوار گفته که مراد با امانت عقلیات و تکلیف بس معنی
آنست که ما عقل و تکلیف را بر آسمان و زمین و کوه عرض کردیم قبول حمل آن نکردند بجهت عدم استعداد و
و انسان بقابلیت خود او را قبول کرد و وی ظلوم است بجهت استیلای غضبی و جهول بواسطهٔ قوت شهوی
قشیری گفته که حق تعالی امانت را بر اشیای مذکوره عرض نمود و بر انسان فرض آنجا که عرض بود سر باز زدند و اینجا
که فرض بود در معرض حمل آمدند شیخ جنید رحمة الله علیه گفته که نظر آدم بر عرض بود نه بر امانت لذت عرض تعالی
امانت را بر او فراموش کردانید لاجرم لطف ربانی بزبان عنایت فرمود که برداشتن از تو و نگاه داشتن
از من چون تو بطوع مرا برداشتی من از میان همه ترا برداشتم و در لوامع آمده که عشق در عالم فرشته
نه در مملکت ملکیت چه ایشان سایه پرورد لطف و عصمت اند و مرد سایه پرورد محبت بی درد را قدر و قیمتی نباشد
عشق در خور طایفه ایست که صفت أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا سرمایهٔ بازار ایشان و سمت إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا
پیرایهٔ روزگار ایشانست آفتاب امانت که از برج عرض الوهیت بتافت آسمان کتف مرا و صفحه رفعت ثبات سایه زمین
فرهاد بر کشید که مرا نخوت بسط واقع است صدا از کوه بر آمد که مرا ثبات قدم حاصل است ما تحمل این بار نداریم مبادا
که بجهت تقصیر در امانت داری آفتی بما رسد و این صفات از ما باز ستانند آدم خاکی گفت مرا چه چیز است که از من
بستانند مرد از پیش آمد و باری که همه کل از حمل آن کشیدند بر دوش نیاز کرفته نعرهٔ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ آغاز کرد از جانب الهی
خطاب رسید که این خاک دلیر این همه جرأت و قوت از کجا آورده زبان حال او جواب داد که بار گران بدیدار مهربان توان
کشید بدین مضمون — آن بار که از بردن او مرش ابا کرد — با قوت او حامل آن بار توان شد بعد از بیان تعلیل حمل این امانت
میفرماید لِيُعَذِّبَ اللّٰهُ یعنی ما عرض امانت کردیم بر آدمیان و ایشان حامل آن شدند تا عذاب کند خدای
الْمُنَافِقِينَ ~~زنان منافق را بتضییع امانت~~ مردان منافق وَالْمُنَافِقَاتِ و زنان منافق را
بتضییع امانت وَالْمُشْرِكِينَ و مردان شرک آرنده وَالْمُشْرِكَاتِ و زنان مشرک
بخیانت در امانت وَيَتُوبَ اللّٰهُ تا رجوع کند خدای برحمت یعنی ارسال رحمت شامل شود

علی المؤمنین بر همه مؤمنان ایمان آرنده والمؤمنات
بر زنان گروندگان بجهة حفظ امانت ودیانت وکان الله
و هست خدای تعالی غفورا آمرزنده
تائبان رحیما مهربان در ایشان بر
رسانیدن فوز عظیم

سورة السبا اربع و خمسون آیة مکیة

ابی بن کعب از سید عالم صلی الله علیه وآله نقل کرده که هر که سورة سبا و فاطر بخواند در شب یا روز در حفظ خدا باشد
و هیچ چیز ضرر با و نتواند رسانید و اگر در روز بخواند تا شب هیچ مکروهی بوی نرسد و چندان خیر دنیا و آخرت
باو دهند که در خاطر او نگذرد و بنهایت او نرسد باید دانست که چون حق تعالی ختم سورة الاحزاب فرمود ببیان فرض
در تکلیف و جزای محسن باحسان و مسیء بسیئات افتتاح این سوره کرد بحمد و کمال قدرة خود و فرمود که

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله همه ستایش و سپاس مر خدایراست الذی له آن خداوندی که مر او راست ما فی السموات
آنچه در آسمانهاست از وسایط جلایل نعم وما فی الارض و آن برای نیز ~~آنچه در ... از خلق و نعم~~
~~و صادر شده~~ آنچه در زمینهاست از روابط دقایق جود و کرم وله الحمد و مر او راست ستایش فی الآخرة
عقبی است در آن سرای نیز زیرا که آنچه در عقبا است از خلق و نعم نیز از و صادر شده نه از غیر نعمه دنیویه گاه هست که بوسایط غیری باشد
بخلاف نعم آخرة که بدون واسطه غیر است و حمد بندگان در آخرة نه از روی تکلیفات بلکه بر وجه تلذذ و فرح و سرور است
و گویند مجموع اهل آخرة حمد او گویند دوستان او را بفضل ستایند و دشمنان بعدل نمایند وهو الحکیم و اوست
محکم کننده امور دار بر چه صدور همه افعال از و بر وجه حکمت الخبیر دانا ببواطن جمیع اشیا یعلم ما یلج فی
الارض میداند آنچه فرو میرود در زمین چون آب باران و کنوز و دفاین و اموات و غیر آن وما یخرج منها
و آنچه بیرون آید از زمین چون آب چشمها و نباتات و فلزات و حیوانات وما ینزل و آنچه فرو می آید من السماء
از آسمان چون ملائکه و مقادیر و ارزاق و امطار و اجال و صواعق و انواع خیرات و برکات وما یعرج فیها
و آنچه بالا میرود در آسمانها چون فرشتگان و نامهای اعمال بندگان و دعوات و کلمات و ارواح طیبه صلحا کشف الاسرار
آورده که بر علم قدیم او پوشیده نیست آنچه فرو می آید بر دلهای انبیا از واردات و مکاشفات و آنچه بالا میرود از الطاف
کرم کار از بارگاه قدم متوجه دلها کند هر جا که بوی آشنایی می آید آنجا نزول میکند و آنچه بالا میرود از ناله تائبان و مغفلان
که چون سحرگاه از خلوتخانه سینه ایشان روی بدرگاه رحمت بیچون آرد فی الحال رقم قبول بر آن کشد وهو الرحیم
و اوست مهربان بر اتمام نعمت الغفور پوشنده گناهان اهل تفریط در ادای شکر نعم برده رحمت بار حمت بر بنده گان

کو معاجل نمیکند بعقوبت ایشان و سایر ذنوب ایشان در دنیا و متجاوز آن در عقبی وقال الذین کفروا و گفتند آنانکه کافر
۹ شدند از روی انکار و یا استهزا لا تأتینا الساعة نمی آید با قیامت قل بگو ای محمد با ایشان که بلی آری آن که
شما میگویید بلکه می آید و ربی بحق پروردگار من در لباب آورده که ابو سفیان بلات و عزی سوگند خورد که
بعث و نشور نخواهد بود حق تعالی فرمود که ای محمد تو هم سوگند یاد کن که بحق پروردگار من بزودی لتأتینکم
هر آینه بیاید بشما قیامت عالم الغیب آن پروردگاری که داننده پوشیدهاست لا یعزب عنه دور نشود
از علم او یعنی پوشیده نگردد از و مثقال ذرة هم سنگ مورچه خورد یا بوزن ذره از ذرات هوا فی السموات در آسمانها
ولا فی الارض و نه در زمین ولا اصغر و نیست خوردتر من ذلک از مثقال ذره ولا اکبر و نه بزرگتر
از آن الا مگر آن مکتوب است فی کتاب مبین در کتابی روشن که لوح محفوظ است چه جمیع کاینات در آن ثبت است
و آمدن ساعت حق و وقوع آن ضرور لیجزی الذین آمنوا تا پاداش دهد خدای آنانرا که گرویده اند وعملوا
الصالحات و کرده اند کارهای شایسته اولئک آن گروه مؤمنان و نیکوکاران لهم مغفرة مر ایشانراست
آمرزش خطیات ورزق کریم و روزی بزرگوار یعنی بی تعب طلب بر آن و بدون منت والذین سعوا
و آنانکه بشتافتندی فی آیاتنا در آیتهای ما یعنی در ابطال آن سعی نمودند معاجزین در حالتی که تعجیز کننده گان
عجز نما بودند بر زعم خود و چنین گمان بردند که بر ما بطن خود با عذاب ما از ایشان فوت شود اولئک آن گروه
لهم عذاب مر ایشانراست عذاب من رجز الیم از بدی عذاب الم رساننده یعنی عذابی باشد و صعوبت
و بعد از ذکر مآل فریقین بیان اعتراف اهل ایمان میکند با آنچه کافران منکر آنند و میفرماید که ویری الذین
و میدانند آنانکه اوتوا العلم داده شده اند دانش را مراد اصحاب پیغمبرند یا مؤمنان اهل کتاب مانند کعب الاحبار و
عبدالله بن سلام و یا مراد جمیع اهل ایمانند و بر همه تقدیر اهل علم دانند الذی انزل الیک که آنچیزی که فرو فرستاده
شده است بتو من ربک از آفریدگار تو یعنی قرآن هو الحق او راست و درست ویهدی و راه
مینماید الی صراط العزیز براه خداوندی که غالبست بر همه الحمید ستوده و نعم دینویه و لشرویه یعنی بطریق
توحید و با عمال صالحه وقال الذین کفروا و گفتند آنانکه کافر شدند یعنی منکران قریش بعضی گفتند از روی طنز و
استهزا و سخریه هل ندلکم آیا دلالت کنیم شما را علی رجل ینبئکم بر مردی که خبر میدهد شما را یعنی محمد میگوید
بشما اذا مزقتم چون متفرق و پاره پاره کرده شوید کل ممزق هر پاره ساختنی و متفرق کردانیدنی یعنی همه اجزای
شما از هم جدا شود و بخاک برابر شود انکم بدرستی که شما لفی خلق جدید در آفرینش نو خواهید بود یعنی زنده
خواهید شد و بعد از آن از روی انکار و استبعاد گفتند افتری علی الله آیا می بندد بر خدای تعالی کذبا دروغ را
بعد ام به جنة یا بدو جنونی هست که این را در وهم او می اندازد و بر زبان او القا میکند که چون پاره پاره و ریزه ریزه
شوید و آب و باد شما را ببرد و هر جایی بیندازد هر ذره در هر مکان باز جمع شده زنده شوند حق تعالی رد این تردد
نمود بر ایشان بقوله بل ~~الله~~ نه چنانست که منکران میگویند بلکه الذین لا یؤمنون آنانکه منکرند یعنی کافران

بالآخرة برای آخرت فی العذاب در عذاب‌اند والضلال البعید و گمراهی دور و دراز و بی‌نهایت افلم
یروا آیا نمی‌بینند منکران الی ما بین ایدیهم بسوی آنچه در پیش ایشانست وما خلفهم و آنچه از پس ایشان
است من السماء والارض از آسمان و زمین یعنی این هر دو فرو گرفته پس و پیش ایشان را و ایشان محصورند
در میان این هر دو نتوانند که از اقطار آن بیرون روند تا از عذاب او برهند و چون چنین است ان نشأ اگر خواهیم
نخسف بهم الارض فرو بریم ایشان را بزمین او نسقط علیهم یا فرو افکنیم بر ایشان کسفا من
السماء پاره از آسمان بجهت تکذیب ایشان مر آیات ما را خلاصه معنی آنست که آیا اهل انکار کورند و نمی‌بینند آسمان
و زمین را که احاطه ایشان نموده تفکر نمیکنند و در نمی‌یابند که آیا ایشان اشد خلقا اند یا آسمان و زمین و این بدیهی است
نزد بعضی عقل که آسمان و زمین که مخلوق ماست اشد خلقا است از ایشان پس چگونه قادر بر احیای او نباشیم و اگر
ما خواهیم ایشان را بزمین فرو بریم و یا آسمان را بر سر ایشان فرود آریم بجهت تکذیب و انکار ایشان با آیات بعد از ظهور
بینات ان فی ذلک بدرستی که نظر کردن در آسمان و زمین و تفکر و تامل با اقتدار خسف و اسقاط لآیة هر آینه
دلالتی و عبرتیست لکل عبد منیب مر بنده رجوع کننده را بحق چه ایشانند که بسیار تفکر و تدبر نمایند
و در دلایل قدرة و غرایب حکمت عزة جلاله نه اهل انکار و عناد بعقیدة عباد و چون حق تعالی ذکر منیبین کرد قصه داود
و سلیمان که در کمال انابة بودند بآن وصل کرده یاد فرمود ولقد آتینا داود و بدرستی که دادیم داود را منا
فضلا از نزدیک خود زیادتی نبوت نسبت بسایر مردمان که آن نبوة بود یا زبور یا حسن خلق یا رحمت یا توفیق
عدالت در حکم یا بخشایش بر عجزه یا مساکین یا حلاوة مناجات یا علم انکه جز بارگاه او ملجا و پناهی نیست و در عین
المعانی آورده که مراد صوت حسن است چه هرگاه داود بزبور خواندن مشغول شدی سباع و وحوش از منازل
خود بیرون آمدندی و استماع آواز او نوازش کردندی و مرغان از نغمهای جان فزای مضطرب گشته خود را از
غایت بیهوشی و حیرت بر زمین افکندندی و اکثر بر آنند که مراد بفضل اینست که بعد از این میفرماید که یا جبال
گفتیم ما که ای کوهها اوبی معه باز گردانید آواز خود را با او آورد در وقت تسبیح او یعنی موافقت کنید با وی
و تسبیح کوه بطریق خلق صوت در آن مانند خلق آن در شجره موسی و یا حامل داود بود بر تسبیح و قیل کنامل در آن
میفرمود از غرایب حکمت و قدرت واضح و اشهر قول اول است چه مرویست که کوهها بر وجهی مسخر او بودند که هرگاه
که ایشان را ندا کردی با آواز لبیک جواب دادندی چه بنده مطیع و گویند که چون داود بر ترک ندب و استغفار
از آن توجه کردی و با آواز بلند گریه نمودی کوهها بحزن و اندوه تمام آواز برکشیدندی و در نوحه با او مساعدت
نمودندی والطیر و ندا کردیم مرغان را که ای مرغان ترجیع صوت نمایید با داود در تسبیح چه ما جبال و طیور را
مانند عقلا گردانیده منقاد حکم داود گردانیدیم در آنکه با داود ترجیع صوت کنند و با آواز دلپذیر هرگاه داود
تسبیح گفتی کوهها بصدا او برآمده دادندی و مرغان زبر سر وی صف کشیده بالحان دلربا امداد کردندی
و بسیار کسی از مستمعان از نغمات ایشان بیهوش شدندی آورده اند که داود هر درشب تغییر لباس کردی و در کوهها

کردی بهر کس

کردیدی بهر کسی رسیدی پرسیدی که داود با رعیت چگونه است هر کس بوصف جمیل او را ستایش کردندی و این
بجهت آن میکردند تا اگر عمالا و تعدی بکسی رسیده در تلافی آن کوشد شبی باین دستور در کوچها تردد میکرد
حق تعالی فرشته را بصورت مردی نزد او فرستاد و او برعادت خود از وی پرسید که والی شما چگونه مردیست او گفت
بغایت نیکو مردیست اگر در وی یک خصلت نبودی گفت آن چیست جواب داد که اینکه از بیت المال میخورد باید که از
کسب خود خوردی و از حضرت امام جعفر صادق نیز مرویست که حق تعالی با داود وحی کرد که نیکو بنده بودی اگر از بیت المال
نمیخوردی داود چهل شبانروز گریه و زاری میکرد و از حق تعالی طلب کسبی می‌نمود تا معیشت او از آن مر بکار زد حق تعالی
آهن را در دست او نرم گردانید و زره گری را بوی تعلیم نمود چنانکه فرمود که والنا له الحدید و نرم گردانیدیم برای
او آهن را بی آتش و مطرقه چنانچه در دست وی بمشابه موم بودی که در وی هر تصرف که خواستی کردی ان اعمل امر کردیم او را
که بساز سابغات زرههای فراخ دامن کشاده وقدر فی السرد و اندازه نگاهدار در بافتن آن یعنی حلقهای او را مساوی
در هم افکن تا وضع آن متناسب افتد و یا تقدیر مسمارهای آن کن بحد وسط که نه باریک باشد تا بجنبد و نه سطبر تا حلقه
بشکند و این قول مردود است چه در روایت ثابت شده که زرههای او را مسمار نبودی بلکه آن در دست او نرم بودی و او را
بر هم افکندی و در هم پیوستی و در تبصیر آورده که داود هر روز زرهی تمام کردی و بدو هزار درم بفروختی و از آن جمله هزار
درهم تصدق کردی و هزار دیگر نفقه عیال خود کردی و بروایتی دیگر هر روز یک زره میساخت و بهزار درهم میفروخت تا سیصد و
شصت زره را اتمام کرد و بسیصد و شصت هزار درم بفروخت و از بیت المال استغنی شد و در لباب آورده که داود چون فارغ
کردهم این زره در خزانه او بود واعملوا و دیگر گفتیم داود و اهل او که عمل کنید صالحا عملی شایسته یعنی محض قربت و خالصا لله از
اغراض دیگر بجهت شکر بر عظم نعم که بشما داده‌ام انی بما تعملون بدرستی که من بآنچه میکنید بصیر بینا ام و هیچ چیز از آن
بر من مخفی نیست و برفق آن پاداش خواهم داد بعد از آن خبر میدهد از فضل و کرامت که بسلیمان بن داود بود بقوله ولسلیمن
الریح و مسخر کردیم و رام ساختیم مر سلیمان را غدوها شهر و رفتن آن در بامداد یکماهه راه بود وروحها
شهر و رفتن آن در شبانگاه بکابل رفتی و آنجا بیتوته نمودی و تدمر شهری بود در ولایت شام که جن برای او ساخته بودند
وهب منبه روایت کند که در بعضی کتب خوانده‌ام که بناحیه دجله بر سنگی نوشته دیدند که بعضی از اصحاب سلیمان بر آن
نوشته بودند که بامداد که از اصطخر بیامدیم و اینجا قیلوله کردیم و گفتیم شب انشاء الله در شام خواهیم بود و مرویست که
سلیمان یک روز بامداد از زمین عراق بمرو رفت و قیلوله کرد و نماز دیگر در بلخ بگذارد و از بلخ بترکستان آمد و از آنجا
بچین رفت آنگاه بساحل دریا که مطلع آفتاب رسید تا بزمین قندهار رسید و از آنجا بکرمان آمد و بزمین فارس توجه
فرمود بامداد دیگر بکسکر آمد و نماز شام در مدینه تدمر که شهر او بود فرود آمد و از ابن زید نقلست که سلیمان مرکبی ساخته بود
از چوب هزار رکن بود و هر رکنی هزار خانه که لشکر جن و انس در آن بودندی و در زیر هر رکنی هزار شیاطین بود که مرکب او بر
و از زمین برداشتندی و آنگاه باد نرم بکام رها آنرا ببردی تا بوقت قیلوله بعد از آن فرود آوردی و قیلوله کردندی
و نماز دیگر باز بکام راه ببردی واسلنا له و جاری کردیم برای وی عین القطر چشمه مس مانند آب از معدن بیرون

غ

نیز مسیر یکروزه یعنی در روزی و بامداد ...
... کردی و شبانگاه ...

آمدی و آن موضعی بود از زمین قریب بصنعا و گویند در ماهی سه شبانه روز سلیمان کردی و از آن مس که اخته هر چه میخواست میساخت
و گفته اند که اسلام مسی که در یک مردمانست هم از آنجاست که در عهد سلیمان بیرون آمد وَمِنَ الْجِنِّ و مسخر کردیم برای
سلیمان از جنیان مَنْ يَعْمَلُ کسانی یعنی دیوانی که در خدمت سلیمان کار ها میکردند بَيْنَ يَدَيْهِ نزدیک سلیمان
بِإِذْنِ رَبِّهِ بفرمان پروردگار او از اعمال شاق مانند بنا و غیر آن وَمَنْ يَزِغْ و هر که میکرد و بیداد از دیوان و کشتی
میکرد مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا از آنچه ایشان بانجاز آن مامور بودند نُذِقْهُ میچشانیدیم او را مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ از عذاب
آتش افروخته در عقبی از سدی مروی است که در دنیا ملکی مقرر شده بود که تازیانه از آتش داشته موکل دیوان باشد تا هر که
از فرمان سلیمان سر میکشید آن تازیانه آتشین بروی میزد و او را میسوخت و اکثر مفسران بر آنند که مراد عذاب آخرت است
يَعْمَلُونَ لَهُ میکردند دیوان و میساختند برای سلیمان مَا يَشَاءُ آنچه میخواست مِنْ مَحَارِيبَ از غرفهای خوش
و منظرهای دلکش در وسیط آورده که محراب منزلها را گویند که بهترین بآن باید رفت و گویند محاریب اینجا مواضع حرب است
چون قلعهای بلند و حصارهای ارجمند و نزد قتاده و مجاهد مراد بمحاریب قصور است و مساجد و از اصحاب تفاسیر مروی است
که از جمله آنچه جنیان بنا برای سلیمان کرده بودند بیت المقدس است و آن چنان بود که حق تعالی آل ابرهیم برکت فرموده تا اکثر ایشان
بکثرت عدد بمرتبه رسیدند که از حد و حصر در گذشتند و چون نوبت بداود در رسید حق تعالی وحی کرده بوی که من
پدر شما ابرهیم را وعده داده بودم که کثرت عدد اولاد او را بمرتبه رسانم که هیچکس حصر آن نتواند کرد بغیر از من و آن
آن بود که فرزند خود را ذبح نمود در راه ما و من اکنون بوعده خود وفا کردم و این نعمت را باتمام رسانیدم و ایشان را بکفران
بدل کردند و در حق من عاصی شدند بدانکه من بذات خود سوگند خورده ام که ایشان را ابتلا کنم یا بسه چیز یا سه سال
قحط بر ایشان مسلط کرده ام و یا سه ماه دشمنان را بر ایشان مستولی کرده ام یا سه روز طاعون بر ایشان گمارم داود قوم را بدین
خبر داد گفتند ما طاقت قحط نداریم و با دشمنان مقاومت نتوانیم نمود مرگ بر ما آسان تر است پس مستعد موت
شدند و غسل کردند و کفن ها پوشیده منتظر آن بودند و با زنان و کودکان هجرا رفتند و حق تعالی بر اهل طغیان
ایشان طاعون فرستاد و در یک روز چندان بمردند که از دفن ایشان عاجز شدند و داود بر صعید بیت المقدس بر آمد و
روی بر خاک نهاد و این موضع خیمه گاه موسی بود و صالحان بنی اسرائیل نیز در آنجا تضرع و زاری نموده از خدای تعالی در
خواستند تا روز سیم طاعون از ایشان مرتفع شد و بعد از آن جبرئیل نازل شد و گفت ای داود حق تعالی میفرماید که بند
مرا امر کن تا شکرگذاری زیاده کنند و در این موضع که دعای شما اجابت کرده ام مسجد بنا کنند تا ایشان و فرزندان ایشان
که بعد از این پیدا شوند در اینجا عبادت کنند چون خواستند که بنای آن مشغول شوند مردی صالح از بنی اسرائیل بر سبیل
کفت مرا حقی اینجا ثابت است و شمار احتیاج بغیر ایشان نیست که ملک من بدون رضای من مسجد بنا کنید ایشان گفتند این زمین
بسیار کسان هم رضا دادند تو نیز از حصه خود بگذر گفت من بسیار محتاجم اگر میخواهید آنرا از من بخرید اگر نه غصب خواهد
بود ایشان نزد داود آمدند و او را خبر دادند فرمود که رضای وی حاصل باید کرد همین آنرا قیمت کردند گفت مبلغ بیفزایید تا او را
مضاعف کردند نیز قبول نکرد پس بصد گوسفند رسانیدند نیز راضی نشد بصد گاو و تا بصد شتر نیز فایده نداد پس قیمت آنرا از آنجا

رسانیدند که دیواری

رسانیدند که دیواری بگرد آن بکردانند و پر از سیم کنند و با او دهند گفت اکنون راضی شدم و چون یقین کرد که ایشان در بنای امر
بسیار جد و جهد دارند و آنرا محض قربت میکنند گفت از سر حق خود در گذشتم و مقداری جوی از ثمن آن طمع ندارم چون غرض
من امتحان شما بود پس ایشان آغاز بنا کردند و داود با سبطهای بنی اسرائیل سنگها بر گردن و پشت میکرفتند و می آوردند تا دیوار مسجد
بقامت شخصی بلند کردند حق تعالی بداود وحی فرستاد که نصیب تو از ساختن مسجد بیش از این نیست آنرا بازگذار که اتمام آن بدست پسر تو
خواهد بود سلیمان که سلیم القلب است و بر دست او هیچ خون ریخته نمیشود و ذکر و صیت و آوازه تو در عقب او
باند داود ترک بنا کرده و با سبطهای بنی اسرائیل در آنجا بعبادت مشغول شد و در آن وقت عمر او صد و بیست و هفت سال
بود و چون سالش بصد و چهل رسید متوفی شد و چون سلیمان بوصیت پدر در سن سیزده سالگی در جای پدر نشست
و حق تعالی باوی وحی کرده که این مسجد را تمام کن سلیمان جن و انس و شیاطین را جمع کرد و اعمال آنرا در میان ایشان تقسیم
فرمود و بر قدر و قدرت هر یک شیاطین را فرستاد تا از معادن سنگهای رخام که بهترین و سفید و زرد بود آوردند
و شهری در حوالی آن بنا کردند و آنرا دوازده محله کردانیدند بعدد اسباط بنی اسرائیل و چون تمام شد هر سبطی را
در محله از آن جای داد و بعد از آن آغاز بنای مسجد کرد و جنیان را فرستاد تا زر و سیم و انواع جواهر از در و یاقوت و
زبرجد و انواع طیب از مشک و عنبر و کافور چندان جمع کردند که در حصر نیامد پس ارباب صنعت را امر کرد تا جواهر
ساختند و مربع و مدور کردانیدند ایشان را حصله آن نبود آن نتوانستند که آنرا تراشند سلیمان تدبیر آنرا از جنیان پرسید
گفتند این معنی را هیچکس از صخر نداند و او مجبوس است بفرما تا او را حاضر سازند سلیمان پاره مس برداشت و نگین
خود مهر بر آن نهاد و عادت او آن بود که برای جنیان مهر بر آهن نهادی و برای شیاطین بر مس و هر مار دیگر مهر
دیدی فی الحال مسخر او گشتی چون رسولان سلیمان آن مهر را نزد صخر بردند وی برخواست و با رسولان نزد
سلیمان آمد سلیمان از رسولان پرسید که این عفریت چون مهر را دید چه گفت و چه کرد گفتند هیچ نگفت اما گاه
خنده کردی و بر مردمان تعجب نمودی صخره گفت یا رسول الله تعجب نمیکردم ولیکن امور عجب دیدم که مرا
از آن خنده می آمد سلیمان فرمود که آن چه بود جواب داد که در راه بمردی رسیدم که موزه دوزی میفرمود
که موزه چنان میخواهم که چهار سال بماند مرا بر عقل او خنده آمد که او یک روزه عمر خود اعتماد ندارد و امید
چهار ساله پیش گرفته بعد از آن به پیری رسیدم که مردم را از غیب خبر میداد و آنجا که نشسته بود گنجی نهاده و علم آن
نداشت مرا از آن خنده آمد و از آنجا بجمعی رسیدم که بتضرع طلب رحمت میکردند از خدا و با ایشان نزدیک بعضی
دیگر آمدند و بجای ایشان نشستند و بخواست رحمت بر ایشان رسید مرا از قضا و قدر خدا تعجب آمد سلیمان گفت
هیچ چیزی هست که این جواهر را نرم کرداند تا تراشیدن و سوراخ کردن آن آسان کردد گفت سنگی هست سفید که آنرا
سامور خوانند و الماس نیز گویند اما نمیدانم که در کدام معدن است و هیچ مرغی پر حیله تر از عقاب نیست بفرما تا آشیانه
از سنگ بنا کنند و بچهای او را برابر او در آن صندوق کنند و سر او را سد و سازند چون عقاب به راه درون شدن
او نداشته باشد بالضروره برود و آن سنگ را بیاورد تا بآن این صندوق را سوراخ کند پس سلیمان چنان کرده و عقاب کرد آن

میکشت و متقذی نمی یافت پرواز کرد بعد از یکشبانروز بیامد و آن سنک را بیاورد و بر آن صندوق زد و آنرا بسفت و
نزد بچهای خود رفت پس سلیمان جمعی جنیانرا باعقاب فرستاد تا چند سنکی از آن آوردند و تا امروز هر جا یافت میشود
از الماس اصل همه از آن است العقصه باین الماس سنکها مربع کردند و جواهرها سفته ساختند و مسجد بیت المقدس را با سنکهای
برخام سفید و زرد و سرخ و سبز و ستونها از رخام و الواح یاقوت و زبرجد در وی نشاندند و دیوارها و سقفهای آنرا
مرصع ساختند با الواح جواهر و مروارید و یاقوت و طلا و فیروزه و فرش آنرا از الواح فیروزه همچون شب در آمدی از نور جواهر
انچنان روشنی یافتی که بچراغ احتیاج نبودی و روزی که آن بنا تمام شد آنرا عید خود ساختند و از جمله عجایب آن این بود
اگر مرد صالح در ان داخل شدی روی خود را در جواهر روشن و سفید دیدی و اگر مرد فاسق در ان رفتی روی خود را تاریک و سیاه
دیدی و عصای از آبنوس در کوشه آن نهاده بود که اگر از اولاد پیغمبران دست بر آن مالیدی و بر او هیچ رنجی نرسیدی و اگر کسی بدروغ
دعوی کردی که از اولاد پیغمبرانم چون دست بر آن مالیدی بسوختی و دو هزار از قرا از عباد بنی اسرائیل مقرر فرموده تا همیشه
بتلاوت تورات مشغول بودند پنجهزار در روز و پنجهزار در شب و آن مسجد با این هیئت بود تا روزگار بخت النصر چون
بر ان استیلا یافت آنرا خراب کرد و تمام جواهر آنرا برداشت و بعراق آورد که دار الملک او بود و حاصل که جن عملها کرد آن
دیوان برای سلیمان میکردند بنای بیت المقدس بود و غیر آن از مناظر و قصور روح افزا **وَتَمَاثِيلَ** و میساختند
برای او تمثالها و صورتهای ملایکه و انبیاء تا بندکان نظر در عبادة و اعمال الصالحه ایشان کرده مانند آنها بطاعت مشغول
شوند و در ان زمان ساختن صورت و تماثیل مباح بود و در عین المعانی آورده که تمثالها از آهن بصورة آدمیان و حق تعالی آن وقت
محاربه با اعدا روح در آنها میدمید تا در قتال ذی قوی و صلب باشند و مرویست که تمثال دو شیر ساخته بودند هم
زیر تخت او و هیئت دو کرکس بر بالای تخت انگیخته چه سلیمان خواستی که بر تخت بر آید آن دو شیر بازوهای خود در
افراختندی تا پای بر آن نهادی و بالا رفتی و چون بر تخت نشستی کرکسها بالهای خود بر او سایه کردندی و غیر از سلیمان
کسی دیگر نتوانستی که بر ان تخت بر آید و چون بخت نصر بعد از سلیمان بر بنی اسرائیل غالب شد خواست که بر سریر سلیمان
نشیند پای برداشت که بر آن بر آید صورة شیر دست بر آورده پای او را مجروح ساخت وی بیفتاد و بیهوش شد
بنی بر آن کرده و در شریعت مسیح عم نیز تصویر و تمثال جایز بود و لهذا از گل صورة مرغ میساخت و باذن خدای
تعالی او را زنده میکردانید و از حضرت امام جعفر صادق مرویست که گفت بخدا سوکند که مراد بتماثیل صورة مردان و
زنان نیست بلکه صورة درختان بود و غیر آن از غیر ذی روح **وَجِفَانٍ** و دیگر میساختند برای سلیمان کاسهای
چوبی و سنگین **كَالْجَوَابِ** مانند حوضهای بزرگ بر وجهی که هزار کس بر اطراف نشسته از ان طعام میخوردند و
باین طرف طعام بلشکر میداد **وَقُدُورٍ رَاسِيَاتٍ** و دیگر میساختند برای او دیکهای بلند بر اقرار ثابت و بر
بر سر پایه نهاده که از غایت بزرگی هیچکس نتوانست که آنها را بجنباند و پایها آورد و از این دیکها بجنود جن و انس طعام
میدادند و او را دوازده هزار طباخ بود که از این دیکها طعام پختندی و چون حق تعالی این نعم جلیله با داود و او را
امر فرمود بوظایف شکر گذاری و فرمود **اعْمَلُوا آلَ دَاوُودَ شُكْرًا** عمل کنید ای آل داود شکر را بجهت سپاس داریکه بر

نعمتهای ثابت بنای فرموده که آل داود شب و روز را قسمت کرده بودند در هر ساعتی یکی از ایشان قایم بود بشکر الهی
و عبادة پادشاهی و چون اکثر مردمان بجهت اتباع هوا ایشان بشکر گذاری نیکنند از انجهت حق تعالی میفرماید که
وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ و اندکی از بندکان من سپاس دارند اند شکور کسیست که بدل و زبان و
جوارح در اکثر اوقات و اغلب انات شکر گذاری ادا کند و با وجود چنین استغراق در شکر خود را از ادای شکر
عاجز شناسد چه توفیق شکر نعمتیست که مستدعی شکر دیگریست و از اینجاست که گفته اند که شکور کسیست که بدل و زبان
شکر کند و چند عجز خود را در شکر گذاری در کشاف آورده که مردی میکفت **اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ الْقَلِيلِ** بار خدایا مرا
از قلیل کردان کفتند که این چه دعاست که میکنی جواب داد که من شنیدم که حق تعالی فرموده که کم اند از بندکان من که شکور
باشند و من از خدا سوال میکنم که مرا از این جماعت کرداند آورده اند که سلیمان ملک الموت را گفته بود که چون وقت اجل من
نزدیک رسد چند روز پیش از آن مرا اعلام کن چون وقت مرک او رسید باو گفت که از عمر تو یکساعت پیش نمانده لیکن
شیاطین را فرمود که برای او کوشکی از آبکینه بسازند که در آنجا روم و مرد مرا ببینم پس برای او کوشکی چنین ساختند
و وی آنجا رفت و به نماز مشغول شد بجهت ضعف قوة و بر عصا تکیه کرده بود و بهمان هیئت ملک الموت قبض
روح او کرد و نزد بعضی آنست که حق تعالی خواست تا خلقان را اعلام کند که جنیان غیب نمیدانند بجهت این سلیمان
در وقتی که در کوشکی از بلور بود که مردمان او را دیدندی و وی مردمان را دیدی بر عصا تکیه زده ملک الموت را نزد وی
فرستاد و گفت با جابت دعوة خدا کن گفت ای ملک الموت مرا مهلت ده تا احوال خود را تمام بینم گفت رخصت نیست
پس همچنان بر پای ایستاده و بر عصا تکیه زده قبض روح او کرد و او هر یک جنیان را بکاری تعیین کرده بود تا یکسال
آنجنان سلیمان را می دیدند که بر عصا تکیه کرده و به تصور آنکه زنده است کار میکردند و کویند هنوز یکسال کار مانده بود
در بنای بیت المقدس که متقاضی اجل سلیمان در آمد و طلب ودیعت روح نمود و سلیمان کسان خود را وصیت کرد که مرگ
مرا فاش مکنید و مرا بعد از مرگ بر عصا تکیه دهید تا جن از عمل خود باز نمانند و مهم مسجد باتمام رسد پس چون سلیمان
در گذشت او را اینشتند و بر و نماز کردند و بر عصا تکیه اش دادند دیوان از دور او را زنده پنداشتند و بهمان کار که نامزد
ایشان بود قیام مینمودند بعد از یکسال این عصا را ارضه بخورد و او بر زمین افتاد و همچنین واقعه او از موت او
معلوم شد دیوان فی الحال فرار نموده در شعاف جبال و اطراف آن کریختند همچنانکه حق تعالی میفرماید **فَلَمَّا قَضَيْنَا**
پس آنهنگام که قضا کردیم **عَلَيْهِ الْمَوْتَ** بر سلیمان مرگ او و مرده بر عصا تکیه کرده بود **مَا دَلَّهُمْ** راه ننمود
دیوان را **عَلَىٰ مَوْتِهِ** بر مرگ او **إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ** مگر جنبنده از زمین بر آمده **تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ** میخورد
عصای او را **فَلَمَّا خَرَّ** پس آنهنگام که بیفتاد سلیمان **تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ** دانستند جنیان **أَنْ لَوْ كَانُوا**
که اگر بودندی جنیان **يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ** دانستندی غیب را گمان جنیان آن بود که غیب میدانستند و بر مردمان چنین
ظاهر میکردند حق تعالی بجهت تکذیب قول ایشان میفرماید که اگر ایشان بغیب دانا بودندی **مَا لَبِثُوا** درنگ نکردندی
یکسال **فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ** در عذاب بخوار کننده یعنی تکالیف شاقه که ایشان در عمل عمارت می کشیدند

اصحاب تواریخ آورده که عمر سلیمان ع پنجاه و سه سال بود و چهل سال پادشاهی کرد و در روزی که بر سریر سلطنت نهاد
سیزده سال داشت و بعد از آنکه چهار سال از پادشاهی او گذشته بود بنیاد عمارت بیت المقدس نمود و آنکه جن متحمل
مشاق عظیم و اعمال جسیم میشدند با آنکه لطیف جسمند بدین وجه بود که حق تعالی تغییر خلقت ایشان داده و قوت تمام با ایشان
عطا کرده و جسم ایشان را زیاده کرده بر وجهی که حامل امور صعبه میشدند و این جهت معجزه سلیمان بود بر صدق دعوی نبوة
و همه دیوان بر دست او مانند اسیران بودند و چون سلیمان فوت شد بخلقت اصلی خود رجوع کردند و بعد از ذکر قصه
سلیمان و امر کردن با آل داود بادای شکرگذاری بر نعم جلیله بیان قصه سبا میکند با آنچه دالست بر حسن عاقبت شکر و بدی
عاقبت کفور میفرماید که لقد کان لسبإ بدرستی که بود مر اولاد سبا ابن یشجب بن یعرب بن قحطان را فی
مسکنهم در مسکنهای ایشان در بلده یمن که ماوای ایشان بود آیة علامتی و دلالتی بر وجود صانع و قدرت
کامله او در مختار القصص مذکور است که فرزندان سبا را در حوالی مارب که از ولایت یمن است منزلی بود در میان دو کوه
از اعلی تا اسفل آن منزل مجموعه فرسخ بود و شهر ایشان در اعلای وادی بود از چشمه که در پایین کوهی بود و گاه بود
که فاضل آب از ولایت بحر با آب ایشان ضم شدی و خرابی کردی از بلقیس که حکومت آن ولایت متعلق بآن بود در آن
کردندی که سدی بست و در دهن آن کوه تا آبهای اصلی و زاید آنجا جمع میشدند و سه سوراخ بران ترتیب کرد تا
اول ثقبه اعلی را بگشایند و آب بمزروعات خود برند و چون کمتر شود وسطی و بآخر سفلی و ایشان بر یمین
و شمال منازل خود باغها داشتند مشتمل بر درختان میوه دار کما قال جنتان یعنی مر سبا را دو بستان بود
عن یمین وشمال از راست و چپ منازل ایشان و اگرچه از هر طرف باغ بسیار بود اما بجهت تقارب اشجار
همه بمنزله یک باغ بود و لهذا اهل یک طرف یمین و شمال را جنت گفته اند نه جنات و اگر بحسب حقیقت مراد جنات یمین
و جنات شمالست ابن زید گفته که آیة آن بوده که در زمین ایشان موذی نبودی از مار و عقرب و پشه و کیک و
گویند مراد از آیه معموری دیار ایشان بود بمرتبه که شخصی سبدی بر سر گرفتی و در تحت اشجار ایشان بگذشتی آن سبد
پر میوه شدی بی آنکه بدست برکند و در روایتی آمده که اولاد سبا را دوازده قریه بود و در هر قریه پیغمبری که ایشان را بخدا
دعوت میکرد و با ایشان میگفت کلوا من رزق ربکم بخورید از روزی پروردگار خود که این بساتین شما
انعام فرموده واشکروا له و شکر گوئید مر او را بر کثرت این نعم و این شهر که خدای تعالی شما را در او روزی میدهد
از انعام نعم خود بلدة طیبة شهری پاکیزه است چه دایم هوای معتدل و تن درست دارد و آب شیرین
و خاک پاک که اصلا پشه و شپش و کیک و عقرب و مار و غیر آن از جانوران گزنده نیست و هوای آن دافع
جمیع هوام است ورب غفور و پروردگار شما که رازق شماست و طالب شکر از شما پروردگاری آمرزنده
مر کسی را که از شرک توبه کند چون ایشان این سخن را از پیغمبر خود شنیدند فاعرضوا پس روی بگردانیدند از
وظایف شکرگذاری و طریق کفران نعمت پیش گرفتند و تکذیب آن دوازده پیغمبر کردند که بر ایشان مبعوث بودند و گفتند
خدای را بر ما هیچ نعمتی نیست و اگر این نعمتها او داده است بگویید تا او را از ما باز ستاند در خبر آمده که پیغمبر آخرین که با ایشان آمد

در زمان پادشاه

در زمان پادشاه ذی الاذعار بن حیثان بود و بعد از رفع عیسی ع او را بسیار رنجانیدند حق تعالی موشهای
دشتی در زیر بند ایشان بیافرید تا بامر او سبحانه بند را سوراخ کردند و نیم شب همه که در خواب بودند بند بشکست و سیل
در آمد و همه منازل و باغهای معموره ایشان را مخروب ساخت و اکثر مردمان و چهارپایان ایشان را هلاک
کرد و برخی که ماندند پراکنده شدند حاصل که حق تعالی میفرماید که چون ایشان از شکرگذاری اعراض کردند و کفران نعمت
نمودند فارسلنا علیهم پس فرستادیم بایشان سیل العرم سیل بندی محکم و سخت استوار که بلقیس آنرا
ساخته بود وبدلناهم و بدل دادیم ایشان را بجنتیهم بعوض دو باغ ایشان که پر میوه بودند جنتین
ذواتی اکل خمط دو باغ که خداوند میوههای بد طعم که اراک است و گویند که درخت خاردار که میوه تلخ دارد
و بعضی واثل و خداوند درخت شوره گز بود وشیء من سدر قلیل و چیزی از درخت کنار اندک یعنی
در آن شوره ها اندک میوه کنار دادیم تا یاد کنند در آن میوه های فوت شده ذلک این عذاب جزیناهم پاداش
دادیم ایشان را بما کفروا بسبب آنکه کفران نعمت ورزیدند یا بر رسولان ما کافر شدند وهل نجازی و حساب
کرده نشود بمثل آنچه مذکور شد الا الکفور مگر ناسپاسی که در کفران با کفر بنهایت رسیده باشد و حفص
نجازی میخواند بفعل متکلم معلوم و کفور را منصوب میسازد یعنی پاداش نمیدهیم مگر ناسپاس را جزا
عامست مر مؤمن و کافر را و مجازات خاص کفار است ازین جهت در این مقام اختیار مجازی کرده بر یجزی آورده اند
که بقایای سبا نزد پیغمبر خود آمده گفتند شناختیم پروردگار خود را و دانستیم که جمیع نعم از جانب اوست اگر بعد
ازین باز نعمت بما ارزانی فرماید ناسپاسی نکنیم و نوعی سپاس داری کنیم او را که هیچ قوم نکرده باشند حق تعالی دیگر
باره درهای نعمت بر ایشان گشاده ساخت چنانکه فرموده که وجعلنا بینهم و گردانیدیم میان اهل سبا وبین
القری التی و میان آن دیهها که بکرم عمیم خود بارکنا فیها برکت دادیم در آن بکثرت میاه و اشجار و
و زروع و نباتات که موجب وسعت ارزاق است مراد قرای شام است چون فلسطین و اردن و اریحا و ایلیا قری ظاهرة
دیههای معمور آشکارا متواصل بیکدیگر که از هر قریه قریه دیگر توان دید یا واقع بر ظهر طریق نزدیک تا ابناء السبیل
آنرا ببینند در عین المعانی آورده که از مارب که منزل اهل سبا بود تا شام چهار هزار و هفتصد ده بدید آمده و
قدرنا فیها السیر و تقدیر کردیم در آن دیهها رفتن مردم را که غادی در قریه قیلوله میکرد و رایح در قریه دیگر بیتوته
مینمود تا میرسید بشام و گفتیم بزبان مقال یا حال که سیروا فیها سیر کنید درین دیهها لیالی و ایاما
شبها و روزها یعنی هر وقت که خواهید آمنین در حالتی که امان یافتگانید از دشمن و سباع بجهت کثرت خلق
یعنی امن آن مختلف نیست باختلاف اوقات بلکه سیر آن در جمیع آنات روز و شب مساوی است در امنیت یا آنکه سیر کنید بامنیت
واگرچه امنیت و اگرچه مدت سفر شما در آن قری دراز باشد یا سیر نمایند در لیالی و ایام و اعمار خود با من و آسایش باشید
آورده اند که بقیه سبا آغاز تجارت کرده از یمن بشام میرفتند و چاشت در قریه بودندی و شام در قریه دیگر تا آنکه از ایشان
درویشان حسد آمد که میان ایشان در رفتن هیچ فرقی نیست چه پیاده و مفلس باین راه چنان میروند که سواره و توانگر

فَقَالُوا پس گفتند اغنیای ایشان رَبَّنَا ای پروردگار ما بَاعِدْ دوری افکن بَيْنَ أَسْفَارِنَا میان منازل سفر های ما منزلی یعنی بیابان پدید کن از منزل تا منزلی تا مردم زاد و راحله سفر نتوانستند که وَظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ و ستم کردند بر خود دعاو بجهت کفران نعمت بر نفس خود یعنی در نعمت بطر نمودند شکر آن ایجای نیاوردند همچنانکه بنی اسرائیل که قدر نعمت من و سلوی
ندانسته استدعای ثوم و بصل و فوم کردند پس بجهت تطاول و افتخار بر فقرا بر کوب رواحل از خدای درخواستند تا میان یمن
و شام بیابانها پیدا کرد و مخصوص خراب کرد اینقدر که در میان راهها بود فَجَعَلْنَاهُمْ پس گردانیدیم ایشان را أَحَا
دِيثَ سخنان که مردمان بعد از ایشان بتعجب باز گویند که از آبادانی بخرابی مثل کردند و یا از روی ضرب المثل گویند
که تفرقوا ایادی سبا وَمَزَّقْنَاهُمْ و پراکنده ساختیم ایشان را كُلَّ مُمَزَّقٍ هر پراکنده ساختنی یعنی غایت پراکنده
تا آنکه یکی از ایشان در مارب نماند قبیله غسان از ایشان بشام رفت و قضاعه بمکه و اسد بحرین و انمار بیثرب و خزاعه
بتهامه و ازد بعمان إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که آنچه ذکر کرده شد از قصه سبا لَآيَاتٍ هر آینه عبرتهاست لِكُلِّ صَبَّارٍ
مر هر صبر کننده را بر محنتها و از مصیبتها شَكُورٍ سپاس گوینده در نعمتها در کشف الاسرار آورده که اهل سبا در
خوشحالی فارغ البال میگذرانیدند و بسبب بی صبری بر عافیت و ناشکری بر نعمت رسید بر ایشان آنچه رسید کلبی
در میان منشاء تفرق اهل سبا بلحی متباعد از ابی صالح نقل کرده که طریفه کاهنه بعمرو بن عامر که اعاظم اولاد سبا
بود گفت که در علم کهانت چنین معلوم شده که سد مارب عنقریب خراب شود و بجهت سیل عرم جمیع جنات و بساتین
و حصور رود خورد در عرصه تلف آید عمرو چون این بشنید اموال خود را بفروخت و با قوم خود جلای وطن کرده عزم آمدن
نمود و در آنجا تب عارض شد ایشان شد و ایشان هر که نمیدانستند که تب چه چیز است پس شکایت این را بطریفه عرض
نمودند گفت من نیز از تب بهیچ وجه شکایت دارم عمرو گفت تو ما را درین امر چه میفرمایی گفت هر کس از شما بیابان
پیرست و و جمل شدید و مزاج جدید دارد باید که بقصر عمان رود پس طریق عمان پیش گرفتند و بانجا رفتند بعد از آن گفت
هر کس که خداوند جلادت و صبر اذیات دهر دارد باراک رود پس خزاعه بآن صوب شدند و بعد از آن گفت هر که اراده
راسیات دارد در وحل و قصد مطموعات در محل بیثرب رود اوس بآن ناحیه توجه نمودند و هر که خمر دارد و ملک و تاج
میرد لباس و تاج و حریر کو بمصر و عویر رود که از ارض شام اند آل جفنه و غسان بانجا رفتند و توطن کردند و از اینجا
که حق تعالی میفرماید که وَمَزَّقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ وَلَقَدْ صَدَّقَ و بدرستی که محقق ساخت
و بارات یافت عَلَيْهِمْ بر اهل سبا و امثال آنکه بر هر کافران إِبْلِيسُ ظَنَّهُ ابلیس گمان خود را یعنی چون شیطان گمان برد
که بر بنی آدم بسبب شهوت و غضب که در نهاد ایشانست دست یابد و ایشان را اگر اه کند گمان در باره اهل غوایت و ضلالت راست شد
فَاتَّبَعُوهُ پس پیروی کردند او را در شرک و معصیت إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ مگر گروهی از مؤمنان که مستثنی اند
و تابع او نیستند و تقلیل ایشان نسبت بکفارست و یا مگر فریقی از فرق مؤمنان که تابع شیطان نشده اند در عصیان و آنها
انبیا اند و ایشان در حدیث که إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ وَمَا كَانَ لَهُ و نبود مر ابلیس را عَلَيْهِمْ بر آنانکه گمان او در
ایشان محقق شد مِنْ سُلْطَانٍ هیچ تسلطی و استیلایی إِلَّا لِنَعْلَمَ مگر برای آنکه بدانیم مراد لازم علم است که تمیز است

یعنی برای آنکه تمیز سازیم و جدا گردانیم در میان عالمیان مَنْ يُؤْمِنُ کسی که میگرود بِالْآخِرَةِ بدان سرای مِمَّنْ هُوَ
از آنکس که او مِنْهَا فِي شَكٍّ از آخرت در گمان است و یقین نیست در آن یعنی بر اهل عالم واضح گردانیم که اهل ایمان
کدام اند و اهل شرک و گمان کدام وَرَبُّكَ و آفریدگار تو عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیز حَفِيظٌ نگاهبانست و هیچ چیز
از احوال و افعال بندگان بر وی پوشیده و پنهان نیست قُلِ بگو ای محمد مهیمن علیه را و اتباع ایشان از اهل شرک بر وجه
تهکم و توبیخ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ بخوانید آنان را که گمان برده اید ایشان را خدایان مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز
از خدای و بر چینید که در جذب منافع و دفع مکاره مددی بیرسانند شما را و اجابت دعای شما میکنند و چگونه اجابت
کنند که بهیچ وجه چیز لَا يَمْلِكُونَ مالک نیستند و قادر آن معبودان مِثْقَالَ ذَرَّةٍ هم سنگ مورچه خورد از خیر
و شر فِي السَّمَاوَاتِ در آسمانها وَلَا فِي الْأَرْضِ و نه در زمین یعنی در اهل آسمان و زمین قدرت ندارند و ذکر آسمان
و زمین بجهت عموم عرفیست یعنی در هیچ چیز قادر نیستند وَمَا لَهُمْ و نیست مر آن ملائکه را که معبودان بعضی مشرکان
و بتان را فِيهِمَا در آسمان و زمین مِنْ شِرْكٍ هیچ شرکتی با خدای بحق نه در آفریدن و نه در تصرف کردن یعنی هیچ وجه
در خلق و ملک با خدای شرکت ندارند وَمَا لَهُ مِنْهُمْ و نیست مر خدای را از اصنام و ملائکه مِنْ ظَهِيرٍ هیچ یاری و مددکاری
در تقدیر و تدبیر آسمان و زمین بعد از آن بجهت رد مظنه کفار شفاعت ملائکه میفرماید که وَلَا تَنْفَعُ
الشَّفَاعَةُ و سود نکند شفاعت هیچکس عِنْدَهُ نزد خدای یعنی گمان شفاعت که ملائکه یا اصنام دارید
محقق نخواهد گشت زیرا که در خواست نفع ندهد إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ مگر کسی را که دستوری داده باشد خدای او را
در خواست کردن اهل اسلامی از ایمان پس در روز قیامت شافع و مشفوع له منتظر شفاعت باشند و در ترس گذرانند حَتَّىٰ
إِذَا فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ تا آنکه چون سلب فزع نمایند از دلهای ایشان و دستوری شفاعت دهند ایشان را قَالُوا
گویند بعضی از ایشان مر بعضی را مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ چه چیز گفت پروردگار شما در باب شفاعت قَالُوا الْحَقَّ گویند
سخن درست و راست گفت یعنی فرمود که مؤمنان را شفاعت کنند نه کافران و مشرکان و منافقان را وَهُوَ الْعَلِيُّ
الْكَبِيرُ و اوست خدای برتر و بزرگوار تر از آنکه انبیا و ملائکه بدون اذن شفاعت توانند کرد در مجمع آورده که ابن
عباس و قتاده و ابن زید بدین وجه تفسیر این آیه کرده اند که چون انزاج فزع کنند از قلوب کفار در آخرت تا وقت مرگ تا استماع
کلام ملائکه کنند و حجت بر ایشان لازم شود گویند ملائکه مر ایشان را که خدای شما چه گفت گویند مشرکان که حق گفت یعنی اعتراف
نمایند بحقیقت آنچه پیغمبر فرستاد در دنیا از اصول و فروع اسلام نزد بعضی دیگر معنی آنست که چون ملائکه اعمال بندگان را بآسمان
برند مر ایشان را صوتی عظیم و آوازی چون آواز سلسله باشد ملائکه آسمان گمان برند که قیامت قایم شده از شدت فزع آن بسجده افتند
چون بدانند که ظن ایشان خطا و واقع شده گویند ماذا قال ربکم خدای شما چه گفت حاملان اعمال گویند سخن راست و درست
گفت که آن اعطای ثوبت بر انفاع اعمال و ابن مسعود فرموده که چون وحی کند خدای تعالی بعضی ملائکه آواز کلام او صدای عظیم و
صوتی مهیب شنوند مانند آواز سلسله بزرگ که بر سنگ خورد ایشان از آن هول بیفتند و بیهوش شوند چون بدانند که
وحی است گویند با یکدیگر که مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقَّ و از کلبی روایت که میان زمان عیسی و زمان رسول انام پانصد و پنجاه

حال بود و حق تعالی درین مدت هیچ پیغمبری نفرستاده و وحی از آسمان بزمین نیامد چون پیغمبر ما مبعوث شد اهل آسمان آواز
وحی بشنودند گمان بردند که قیامت واقع شده از ترس آن بیفتادند و بیهوش شدند و چون جبرئیل بر ایشان بگذشت سر بر
داشتند و اورا بدیدند خوف از دل ایشان زایل شد با یکدیگر میگفتند ماذا قال ربکم با یکدیگر جواب دادند که قالوا الحق
بنا برین این تنبیه است مر مشرکان را با آنکه فرشتگان با قرب و منزلت و صلاحیت خلقت از وحی خدا چنین ضعیف و ذلیل
اند و خایف پس چگونه معبودان ایشان که جمادند خیر و شر و نفع و ضرر از ایشان متصور باشد و چه وجه امید شفاعت
ایشان توان داشت بعد از این در تقریر قول سابق که آن لا یملکون است میفرماید که قل بگوی ای محمد مر مشرکان را که من یرزقکم
کیست آنکه روزی میدهد مر شمارا من السموات از آسمان باران و بانبات اسباب ارزاق در آن والارض و از زمین
به نباتات و یا با انتظام اسباب در آن قل الله هم خود بگو که روزی دهد خدای چه آن سؤال را جز این جوابی نیست
وانا و دیگر بگو با ایشان بر وجه انصاف و اسکات خصم شاعب که ما که مؤمنان که روزی دهنده را یکی دانیم و عین
پرستش او کنیم او ایاکم یا مشرکان که جماد را که در مرتبه امکان فروتر از همه چیزی نیست با واجب الوجود شریک ساخته اید
لعلی هدی بر راه راستیم او فی ضلال مبین یا در گمراهی آشکارا یعنی البته از ما و شما یکی بر هدایت
و دیگری در ضلالت چه ممکن نیست که با این قول متناقض هر دو بر حق باشیم یا هر دو بر باطل این کلام مانند قول محق
مبطل گوید که قد علم الله الصادق منی و منک و ان احدنا الکاذب با آنکه عالم باشد که مخاطب کاذب است گویند که این
کلام بر طریق لف و نشر است و تقدیر اینکه انا لعلی هدی و ایاکم لفی ضلال مبین قل بگوی ای محمد با ایشان که لا تسئلون
پرسیده نخواهید شد عما اجرمنا از آنچه کسب کرده ایم از گناه و لا نسئل و سؤال کرده نشویم عما تعملون
از آنچه شما میکنید آورا لکم کس را از عمل سؤال نخواهند کرد و ثواب آن نیز او را خواهند داد قل بگوی ای محمد که یجمع
بیننا جمع کند میان ما ربنا پروردگار ما روز قیامت ثم یفتح بیننا پس حکم کند میان ما بالحق براستی که طریق
حق است عدل بآن وجه که محقق بنعیم جنت برساند و مبطل را بالیم عذاب و هو الفتاح و اوست حکم کننده در جمع
امور العلیم دانا بکیفیت حکم بر وجه آن قل بگوی ای محمد با ایشان که اروني الذین بنمائید بمن آنان را که الحقتم
به الحاق کرده اید بخدا شرکاء انبازان یعنی بنمایید مرا که بکدام صفت بتان را شریک حق میسازید در عبادت تا
در آن نظر کنم و آن استحقاق الوهیت ایشان بر من واضح شود کلا نه چنانست که بتان را صفتی باشد که بآن مستحق عبادت شده
شریک خدا شوند بل هو العزیز بلکه او خداوند غالب است بر همه و بر کمال قدرت پس که با او دم شرکت تواند زد الحکیم
دانا باحکام صواب و موصوف بحکمت بالغه پس چه کس با وی لاف شرکت تواند زد و بتان متعلقند بذلت و ... از علم
و قدرت و نعم ما قیل نظم وحده لا شریک له صفتش ○ وهو الفرد اصل معرفتش ○ شریکش را سوی چه قدر ... عقل از کنه ذاتش آگه
هست در ره او کبریا و جلال ○ شرکت نالایق و شریک محال ○ بعد از آن بیان نبوت پیغمبر خود میکند بر سبیل عموم و ما ار
سلناک و نفرستادیم ترا ای محمد الا کافة مگر فرستادنی عام و شامل للناس مر همه مردمان را از
احمر و اسود ابن عباس از رسول خدا روایت کرده که فرموده پنج خصلت بمن داده اند که هیچ یک از انبیای سابق ندادند

و من این

و من این را بجهت فخر نمیگویم بلکه بجهت تعداد نعم الهی میگویم و اداء شکر که گذاری یکی آنکه مبعوث شده ام بر هر احمر
و اسود از ترک و هند و عرب و عجم دوم زمین را طاهر گردانیده اند و مسجد ساخته تا هر جا که خواهم نماز گذارم و تیمم کنم
سیم آنکه غنیمت را حلال ساخته اند و بر هیچ کس از امم سابقه حلال نبود و چهارم نصرت یافته بر اعادی که یکماهه راه از من ترس
خوف من میگریختند و تاب آن نداشتند که بمقابله و مقاتله در آیند پنجم شفاعت امت را در کف کفایت من نهاده اند و من آنرا
ذخیره نهاده ام برای امت برگناه خود در روز قیامت و شفاعت من برسد بهر بنده که شرک نیاورده باشد و از خصایص افضلیت
آنحضرت است که مبعوث بود بهمه افراد آدمیان و جنیان و هیچ کس از انبیا بتمام جن و انس مبعوث نبوده حاصل که حق تعالی میفرماید که
ترا بر کافه برایا مبعوث گردانیده ام بشیرا در حالتی که مژده دهنده بروضات جنان کسی را که بتوحید و رسالت تو
اقرار کند و نذیرا و بیم کننده از درکات نیران آنرا که بر شرک اصرار نماید بقول و لکن اکثر الناس و لیکن
بیشتر مردمان لا یعلمون نمیدانند فضایل و کمالات ترا و جهل ایشان را بر مخالفت تو میدارد و یقولون
و میگویند از فرط جهالت و شدت عناد و ضلالت بر وجه انکار و استهزا و سخریه که متی هذا الوعد
کی باشد این وعده ثواب و عقاب تا قیام قیامت که موعود است بقوله یجمع بیننا و بینکم ربنا ان کنتم صادقین
اگر هستید شما راست گویان یعنی کافران به پیغمبر و مومنان میگفتند که این وعده که شما میدهید کی خواهد بود
اگر صادقید در آن قل بگوی ای محمد در جواب ایشان که لکم میعاد یوم شمار است وعده روزی که چون برسد لا
عشر تستاخرون باز پس نروید عنه از آن روز ساعة مقداری اندک از زمان و لا تستقدمون و پیش
نگیرید بآن یعنی قادر نباشید که روز قیامت را از وقت معین و مقرر خود پیش آورید و متاخر گردانید یا ایام آجال خود را
کم و زیاده کنید ... مراد روز قیامت آورده اند که کفار مکه بعضی از اهل کتاب را از احوال پیغمبر پرسیدند ایشان
گفتند ما در کتب نعت او را خوانده ایم و وصف او را دانسته ایم که او پیغمبر حق است ابوجهل و اتباع او گفتند ما کتب شما نیز
نداریم آیا آمد که وقال الذین کفروا و گفتند آنانکه نگرویدند مر اهل کتاب را یعنی مردمان ایشان را لن نؤمن
هرگز ایمان نیاریم و اعتقاد نکنیم بهذا القرآن باین قرآن که بر محمد فرود آمد و لا بالذی و نه بدان کتاب که
فرود آمده بین یدیه پیش از او یعنی توریت و انجیل و یا یهود و نصاری گفتند ما بقرآن و انجیل منکریم و نه بآن چیز
که در پیش ما آید از قیامت حق تعالی از عاقبت ایشان خبر میدهد که و لو تری الظالمون و اگر ببینی چون ستمکاران
یعنی مشرکان موقوفون عند ربهم باز داشتگان باشند نزد پروردگار خود یعنی در موقف محاسبه هر آینه
بینی امری صعب و کاری پر هول یرجع بعضهم در حالتی که باز میگردانند برخی از ایشان الی بعض بسوی برخی دیگر
القول سخن را یعنی سخن را بر هم باز میگردانند در مجادله با یکدیگر یقول الذین استضعفوا میگویند آنانکه
زبون گرفتگان بودند یعنی تابعان و پیروان للذین استکبروا مر آنانرا که سرکشی کردند یعنی پیشوایان و بزرگان
لولا انتم اگر نه بودید شما یعنی اغوا و اضلال شما نبود لکنا مؤمنین هر آینه بودیم ما گروندگان بخدا
و رسول اما شما مارا گمراه کردید و از ایمان و از اسلام باز داشتید قال الذین استکبروا گفتند آنانکه گردن

کردن کی بودند از پیروی انکار **الذین استضعفوا** مر آنان را که در دنیا زبون و بیچاره کرده بودند **انحن صددناکم**
آیا ما باز داشتیم شما را **عن الهدی** از راه راست و قبول هدایت **بعد اذ جاءکم** پس از آنکه آمد بشما **بل کنتم**
بلکه شما بودید بنفس خود **مجرمین** گناه کاران و شرک آرندگان یعنی رؤسا انکار دعوی اتباع کنند که ایشان را
منع ایشان بود بر ایمان و اثبات نمایند بر ایشان که شما باختیار خود از ایمان اعراض کردید و اختیار تقلید کردید ما را
جبار نمی داشتیم **وقال الذین استضعفوا** و گویند آنانکه ضعیف و بیچاره بوده اند **للذین استکبروا**
مر آنان را که از قبول حق تکبر کشیده اند یعنی اتباع در جواب رؤسای خود گویند **بل** چنین نیست که شما میگوئید کافر شدیم **مکر**
اللیل والنهار بلکه مکر شما در اوقات شب و روز مانع ایمان ما شد و آنرا از ما باز داشت **اذ تامروننا** وقتی که میفرمودید
ما را **ان نکفر بالله** بآنکه کافر شویم بخدا **ونجعل له** و فرا گیریم مر خدا را **اندادا** همتایان پس هر دو گروه بعد از
گفت و شنید از عمل خود پشیمان شوند **واسروا الندامة** و پنهان دارند آن پشیمانی را از یکدیگر بجهت ترس سرزنش
شدند **لما راوا العذاب** آنهنگام که ببینند عذاب را رؤسا و پیشوایان پنهان دارند از اتباع خود و اتباع خود را
وقتی که ببینند عذاب را **وجعلنا الاغلال** و بگردانیم غلهای آتشین را **فی اعناق الذین کفروا** در گردنهای
کروهی از تابعان و متبوعان **هل یجزون** آیا جزا داده شوند مراد انکار جزا است یعنی جزا داده نشوند **الا ما کانوا**
یعملون مگر آنچه باشند عمل کنند یعنی جزا نیست مگر بر عمل ایشان جهت تسلیه حضرت پیغمبر میفرماید **وما ارسلنا فی**
قریة و نفرستادیم در هیچ دهی و شهری **من نذیر** هیچ بیم کننده یعنی پیغمبری **الا قال** مگر آنکه گفتند **مترفوها** و تنعمان
متکبران آن دیه مر آن پیغمبر را **انا بما ارسلتم به** بدرستی که ما بآنچه فرستاده شده اید بآن یعنی بزعم خود **کافرون** نا گرویدگان
و منکرانیم **وقالوا نحن اکثر اموالا واولادا** گفتند ما بیشتریم از روی مالها و فرزندان یعنی مال و فرزند ما بیشتر
است پس در دعوی رسالت از شما سزاوارتر باشیم **وما نحن بمعذبین** و ما نیستیم عذاب کرده شدگان یعنی پس چون
خدای ما را نعم عظیم کرامی کرده پس در قیامت ما را بمحنت عذاب و عقوبت خوار نخواهد ساخت و یا منکر اصل عذاب شدند گفتند
عذابی نخواهد بود تا بآن معذب شویم پس در رد قول ایشان که میزان فضل و عناد در دنیا مانع عذاب عقبی باشد میفرماید که
قل بگو ای محمد در جواب ایشان و در رد قول ایشان که **ان ربی** بدرستی که پروردگار من **یبسط الرزق** گشاده میکرداند
روزی را **لمن یشاء** برای هر که میخواهد از اهل شرک و معصیت بشیرین و مصلحت خود نه برای کرامت ایشان **ویقدر** و تنگ
میکرداند برای هر که میخواهد بحکمت خود نه بجهت مذلت بنده **ولکن اکثر الناس** و لیکن بیشتر مردمان **لا یعلمون**
نمیدانند و گمان میبرند که کثرت اموال و اولاد برای شرف و کرامت است و شاید که قضیه برعکس این باشد چه بسیار هست که بسط ارزاق
بجهت استدراج است و ایشان از آن غافل و جاهل بعد از آن تصریح باین کرده میفرماید که **وما اموالکم** و نیست مالهای
که بشما داده ایم **ولا اولادکم** و نه فرزندان که بشما ارزانی داشته ایم **بالتی تقربکم** آنچیزی که نزدیک کرداند شما را **عندنا**
زلفی نزدیک کردانیدنی چه تقرب بعمل صالح است و شما را از آن نیست چنانکه میفرماید که **الا من آمن** یعنی اموال و اولاد
هیچکس را نزدیک ترحیب نیکرداند بخدا مگر کسی که بگرود بخدا **وعمل صالحا** و بکند کار شایسته یعنی اموال خود را انفاق کند در

راه خدا و اولاد را علم دین آموزد و در صلاحیت تربیت نماید **فاولئک** پس آن گروه **لهم جزاء الضعف** مر ایشان راست
پاداش زیاده یک بر ده تا هفتصد بلکه از آن نیز برتر بسبب فضل و محض عنایت **بما عملوا** بسبب آنچه کردند از انواع طاعات
و خیرات **وهم فی الغرفات** و ایشان در غرفهای بهشت **آمنون** ایمن اند از مکاره و آفات و شداید و مخافات
و بعد از آن در وعید مشرکان میفرماید که **والذین یسعون** و آنانکه میشتابند و کوشش میکنند **فی آیاتنا**
در رد آیتهای ما یعنی در ابطال القرآن و بر آن زبان طعن میکشایند **معاجزین** در حالتی که بزعم خود عاجز کنندگانند
از انزال آن یعنی گمان آنها آنست که ما را از انزال القرآن عاجز توانند ساخت و آنرا از ما فوت توانند کرد و یا مردم را
از قبول کردن و ایمان آوردن بآن عاجز توانند و یا از قبضه قدرت ما بیرون توانند رفت **اولئک** آن گروه
ساعیان در ابطال قرآن **فی العذاب محضرون** در عذاب دوزخ حاضر کرده شدگانند **قل ان ربی**
بگو بدرستی که پروردگار من **یبسط الرزق** گشاده میکرداند روزی **لمن یشاء** برای هر که میخواهد **من**
عباده از بندگان مؤمن و مطیع خود بمحض رحمت **ویقدر** و تنگ میکرداند روزی را **له** بوجه حکمت یعنی
یکبار روزی را بر او فراخ میکرداند و یکبار تنگ بطریق مصلحت این آیه در شان یک شخص است باعتبار دو وقت و آیه سابقه
در حق دو شخص پس تکرار نباشد **وما انفقتم** و آنچه نفقه میکنید **من شیء** از چیزی که شما راست در راه خدا **فهو**
پس خدای **یخلفه** عوض میدهد در دنیا آنرا زیاده از آن نعمت یا ذخیره مینهد برای آخرت که آن ثواب جنت است بو هریره
از رسول الله روایت کرده که حق تعالی میفرماید که ای بنده من نفقه کن در راه من تا بر تو نفقه کنم و نیز آنحضرت فرموده
هیچ روز آفتاب بر نیاید مگر که بامداد دو فرشته از آسمان نزول میکند و بر جانب راست و بر جانب چپ بنده می ایستد و
یکی میگوید بار خدایا نفقه کننده را عوض ده و دیگری میگوید خدایا مال ممسک را در معرض تلف انداز و نیز از آنحضرت
روایت کرده که در هر شب فرشته ایست که ندا میکند که برای مرگ زائید و دیگری میگوید چون آفریده شدند کاش دانستندی
که ایشان را برای چه چیز آفریده اند جابر بن عبدالله انصاری رحمة الله علیه روایت کرده که هر نفقه که مؤمن کند خدای تعالی
ضامن آن شده که عوض آن بآن رساند مگر آنچه در دنیا یا در معصیت صرف نماید که آنرا عوض ندهد پس باید که خوف عیال
مانع انفاق بنده نشود چه او سبحانه روزی را باو خواهد رسانید کما قال **وهو خیر الرازقین** و خدای
بهترین روزی دهندگان است چه غیر حق چیزی که میدهند واسطه اند در ایصال رزق و رازق حقیقی او ست و نیز اعطای
او محض منافع بندگان است نه جر نفع و دفع ضرر از خود بجهت استحقاق آن بر و سبحانه بخلاف غیر او **ویوم یحشرهم**
و یاد کن روزی را که حشر کنیم و جمع نمائیم کفار را مراد بنو ملیح اند از خزاعه که عبده ملائکه **جمیعا** در حالتی که همه مجموع
باشند یعنی همه را در محشر حشر کنیم **ثم یقول** پس گوئیم و حفظهم و فعل بیامیخوا اند یعنی حق تعالی همه را حشر کند پس
گوید **للملائکة** مر فرشتگان را **اهؤلاء ایاکم** آیا این گروه شما را **کانوا یعبدون** بودند و می پرستیدند
و این سوال جهت تقریع مشرکان است و قطع طمع ایشان از شفاعت ملائکه و چون ملائکه باین خطاب مخاطب شوند
قالوا سبحانک گویند پاکی تو از آنکه غیر ترا پرستند **انت ولینا** توئی خداوند و معبود ما و ما خود را او

رطعن

[illegible]

عشر

رافضی دا و او لد

بندگی مقصود باشیم بجهة و جه قابلیت معبودیت خود شویم یا توئی دوست ما **مِنْ دُونِهِمْ** بجز ایشان یعنی میان ما و ایشان
هیچ دوستی نیست و حاشا که بپرستش ایشان رضا داده باشیم **بَلْ** بلکه حال آنست که کفار ما را پرستش کرده باشند بلکه **كَانُوا**
بودند که از روی جهل **يَعْبُدُونَ الْجِنَّ** می پرستیدند دیوان را یعنی فرمان ایشان می بردند در پرستش الهه باطله یا
صورتهای مخلوق بری آمد و در خیال ایشان می افکندند که اینها ملائکه اند **أَكْثَرُهُمْ** بیشتر مردمان **بِهِمْ** بدیوان
مُؤْمِنُونَ گرویدگانند یعنی متابعت نمایندگان و مطیعان ایشان **فَالْيَوْمَ** پس امروز که روز حشرات و هو حکم
مر خدایراست **لَا يَمْلِكُ** مالک نمیشود **بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ** بعضی از شما برای بعضی **نَفْعًا** سودی را **وَلَا ضَرًّا**
و نه ضرری یعنی معبود باطل را برای عابد خود قدرت بر رسانیدن سود و زیان و نفع نیست جز اجزات و تعذیب
او بجا از جزاء دهنده نیست **وَنَقُولُ** و گوییم ما در آن روز **لِلَّذِينَ ظَلَمُوا** مر آنکسانی را که ستم کردند بوضع
آن **ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ** بچشید عذاب آتش را **الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا** آن آتشی که بودید بآن **تُكَذِّبُونَ**
تکذیب میکردید و دروغ می پنداشتید و باز عود میکند بحکایت از حال کفار و میفرماید که **وَإِذَا تُتْلَى**
عَلَيْهِمْ و چون خوانده شود بر کافران **آيَاتُنَا** آیتهای ما یعنی قرآن **بَيِّنَاتٍ** در حالتی که روشن و هویدا اند
در دلالت بر هدایت **قَالُوا** گویند بر یکدیگر که **مَا هَذَا** نیست این کس یعنی محمد که این کلام بر ما میخواند نیست
إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ مگر مردی که میخواهد **أَنْ يَصُدَّكُمْ** آنکه باز دارد شما را **عَمَّا كَانَ** از آنچیزی که بود
که پیوسته **يَعْبُدُ آبَاؤُكُمْ** می پرستیدند آنرا پدران شما یعنی میخواهد او آنست که شما را از بت پرستی باز دارد
و بدینی و آیتی که خود احداث کرده در آورد و تابع خود سازد **وَقَالُوا مَا هَذَا** و گفتند نیست این کلام که
میخواند یعنی قرآن **إِلَّا إِفْكٌ** مگر دروغی **مُفْتَرًى** بر بافته شده و بخدا نسبت داده **وَقَالَ الَّذِينَ**
كَفَرُوا و گفتند آنانکه نگرویدند از کفار مکه **لِلْحَقِّ** مر امر نبوة یا اسلام یا قرآن را که حق است و درست و راست
لَمَّا جَاءَهُمْ آنهنگام که آمد بدیشان **إِنْ هَذَا** نیست این **إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ** مگر سحری آشکارا نا
بر آنکه مراد قرآن باشد نسبت سحر باو و اعتبار لفظ آنست یا اعجاز آن بعد از آن که خبر میدهد بآنکه این قول کفار
معری از حیزاست و محض تقلید و عناد و میگوید که **وَمَا آتَيْنَاهُمْ** و نداده ایم مشرکان مکه را **مِنْ كُتُبٍ** از کتابها
فرو فرستاده که پیوسته **يَدْرُسُونَهَا** درس کنند و خوانند آنرا از آنجا و دلیل آرند بر بطلان قرآن یا اسلام یا نبوة پیغمبر
آخر الزمان **وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ** و نفرستادیم بسوی ایشان **قَبْلَكَ** پیش از تو یعنی در زمان فطرة **مِنْ نَذِيرٍ**
هیچ بیم کننده یعنی پیغمبری که داعی ایشان باشد بشرک آوردن یا مشرکان مکه امی اند و اهل جاهلیت و هیچ ملتی ندارند و ایشانرا
عهدی نیست با نزال کتب و نه بعث رسول پس بر تکذیب خود وجهی ندارند **وَكَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ** و تکذیب کردند
مر انبیا را آنانکه پیش از ایشان بودند همچنانکه اینها تکذیب تو میکنند **وَمَا بَلَغُوا** و نرسیده اند اهل مکه **مِعْشَارَ**
مَا آتَيْنَاهُمْ به یک دهم آنچه داده ایم ایشان را از فرط قوت و طول عمر و کثرة مال و آنچه داده بودیم پیشینیان را از نعمتها و اهل زمان ترا
داده ایم از حجج و براهین و دلالات و اسباب هدایة **فَكَذَّبُوا رُسُلِي** پس تکذیب کردند آن پیشینیان پیغمبران خود را **فَكَيْفَ**

كَانَ نَكِيرِ پس چگونه بود انکار من بدیشان یعنی ناپسندیدن من ایشان را و مستاصل ساختن من ایشانرا بسبب آن پس
باید که قوم تو بترسند از مثل این حالات **قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ** بگوای محمد بکفار مکه که جز این نیست که پند میدهم شما را و ارشاد
مینمایم **بِوَاحِدَةٍ** بخصلت نیک یا کلمه واحده یعنی بیک چیز شما را امیفرمایم در آن **أَنْ تَقُومُوا** آنست که بر
خیزید **لِلَّهِ** برای خدای یعنی مستقیم شوید و راست بایستید در امر من خالصا لله مراد آنست که ترک تقلید کرده از برای
طلب رضای الهی استقلال ورزیده در کار من و از طریق اعوجاج در گذرید تا برسید بحق یا بمحض قربت و طلب رضای خدا
از مجلس من برخیزید و متفرق شوید **مَثْنَى** که دو دو در حالتی باشید تا با یکدیگر مشاوره کنید **وَفُرَادَى** و یک یک تا از
وحام مشوش خاطر نشوید و در وقت تفکر و تدبر امر من **ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا** پس تفکر کنید در کردار و گفتار و از مبدا حال من تا غایت
الطوار امر در نظر آرید و در آن تفکر کنید تا بدانید که **مَا بِصَاحِبِكُمْ** نیست بیار شما را **مِنْ جِنَّةٍ** هیچ دیوانگی با عث
باشد بر دعوی رسالت صاحبه و البته شما شناسید که او عقلا و او همین کافیست بر صدق و قولاو و تنزه او از جنون چه دعوی
او در امر خطیر بدون تحقیق و برهان نیست بلکه او معروفست ببراهین واضحه و معجزات ظاهره پس یقین در دعوی خود
صادق است **إِنْ هُوَ** نیست او **إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ** مگر بیم کننده مر شما را **بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ** پیش از وقوع
عذاب سخت که عذاب آخرتست تا بوسیله ایمان و کسب عمل صالح از آن نجات یابید و بجنت نعیم در آیید **قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ**
بگوای محمد با یشان که آنچه طلب کردم از شما **مِنْ أَجْرٍ** از مزد ادای رسالت **فَهُوَ لَكُمْ** پس آن مر شما راست یعنی هر مزدی که بر
تبلیغ رسالت از شما میخواستم بشما بخشیدم مراد نفی سوال است از شما یعنی هیچ مزدی نمیخواهم و این مانند آنست که شخصی بصاحب
خود گوید که اگر چیزی بمن داده پس بگیر و حال آنکه با او نداده باشد و یا معنی آنست که از شما طلبم اجر آن پس آن اجر شما راست
قیل قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی **إِنْ أَجْرِيَ** نیست مزد دعوت من و اجر و ثواب آن **إِلَّا عَلَى اللَّهِ** مگر
بر خدای **وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ** و او بر همه چیزها **شَهِيدٌ** گواهست و مطلع پس میداند صدق و خلوص نیت مرا در دعوت
و نصیحت بدون طمع اجر بر آن **قُلْ إِنَّ رَبِّي** بگو بدرستی که پروردگار من **يَقْذِفُ بِالْحَقِّ** می افکند حق را یعنی
وحی را القا میکند و بر هر که خواهد و یا می افکند حق را بباطل او آواز در هم میشکند و یا حق را منتشر میسازد در اقطار
عالم یعنی افشای دین اسلام میکند و اظهار احکام آن کلیظهره علی الدین کله **عَلَّامُ الْغُيُوبِ** خدای که دانای جمیع
پوشیدهاست و هیچ چیز برو مخفی نیست **قُلْ جَاءَ الْحَقُّ** بگو آمد سخن راست و درست یعنی قرآن یا اسلام یا بعثت
پیغمبر **وَمَا يُبْدِئُ الْبَاطِلُ** و نمی آفریند باطل را یعنی ابلیس یا بت چیز را **وَمَا يُعِيدُ** و باز نمیگرداند یعنی قادر
نیست بر خلق و بعث و حسن گفته که یعنی شیطان پیدا نکند و نیافریند چیزی را برای اهل خود در دنیا و اعاده نکند چیزی را
برای ایشان در آخرت و گویند که و ما یبدئ الباطل و ما یعید در معنی زهق الباطل است یعنی آمد حق که اسلام است
و نیست و نابود گشت شرک کقوله جاء الحق و زهق الباطل چه ابدا و اعاده مستلزم زهوق است و امام محمد باقر منقول است
که مراد بحق تیغ است برای قتال و جهاد با اهل کفر و عناد و مراد بباطل هر معبودی که بدون خدا پرستند عبد الله مسعود
روایت کرده که رسول الله صلعم در کعبه رفت و در پیرامون کعبه سیصد و شصت بت نهاده بودند قبضه سنگ ریزه بدست

مبارک کرفت و بران بتان می انداخت و میفرمود قل جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا قل ان ضللت
بکو اکر کمراه شدم از حق و منحرف شدم از ان همچنانکه زعم شماست فانما اضل یجز این نیست که کمراه میشوم علی
نفسی بر نفس خود یعنی و بال کمراهی بر منست نه بر غیر من زیرا که من حامل آن شده ام نه غیر وان اهتدیت و اکر
راه راست بروم فبما یوحی بس بسبب آنست که وحی میفرستد الی ربی بسوی من ربی پروردکار من جه توفیق و هدا
وابستر جنایت اوست انه بدرستی که خدای تعالی سمیع شنواست اقوال بندکان را قریب نزدیک با فعال ایشان
بر عالم باشد بر قول و فعل هر ضال و مهتدی و هیچ چیز از ان بر او پوشیده و پنهان نیست و بعد از ان تهدید مشرکان میفرماید
که ولو تری و اکر ببینی ای محمد بیننده کافرانرا اذ فزعوا چون ترسان شوند نزدیک مرک یا بوقت بعث یا در روز
بدر هر آینه ببینی امری فظیع و عجیب و باهول فلا فوت پس نباشد هیچ فوتی یعنی هیچ جهت که بجهت و پناه بجهت
عذاب ایشان فوت نشود واخذوا و بکیرند ایشانرا من مکان قریب از جای نزدیک یعنی از روی زمین بزیر
زمینشان کنند که قبرست و یا از موقف بدوزخ و یا از صحرای بدر بچاه اندازند و ابن عباس فرموده که این آیه در اصحاب
خسف بیداست و آنها هشتاد هزار کس باشند که از شام قصد تخریب کعبه کنند چون در بیابان در آیند همه را آنجا
فرو برند پس معنی اخذوا من مکان قریب اینست که از زیر قدمها کرفته شوند و بزمین فرو روند و این جماعت قوم سفیانی باشند
که بعد هوده وی در آخر الزمان خروج کنند و از این جماعت دو کس از خسف نجات یابند یکی بشارة بکه برد و دیکری روی
او بر قفا کشته خبر خسف قوم بسفیانی رساند و این روایت از حذیفه یمانی نیز روایت و تفصیل این آیه نیز در منهج الصادقین
مذکور است وقالوا و کویند مشرکان مکه یا لشکر سفیانی بوقت مرک یا زمان خسف امنا به ایمان آوردیم
بمحمد و بآنچه بآن خبر داده و ذکر آنحضرت در آیه ما بصاحبکم من جنون مذکور شده یعنی در آنوقت اعتراف بوحدانیت
حق تعالی کنند و بدون کروند وانی لهم التناوش و از کجا باشد ایشانرا فرا کرفتن ایمانی باسانی من مکان
بعید از موضعی دور که آخرت است محل تکلیف ایمان دنیاست پس تناول ایمان در ان روز متعذر باشد بلکه متعذر حفظ
وابو عمرو تناوش بهمزه خوانده بمعنی تناول است از بعید و این تمثیل کفار است در تناول ایمان در وقت مشاهده
عذاب بحال کسی که خواهد بدست تناول چیزی کند که در غایت ارتفاع باشد یعنی همچنانکه محالست که بدست چیزی را
فرا کیرند که در نهایت ارتفاع باشد همچنین وقتی که عذاب را معاینه ببینند محال باشد کفار را ایمان و الفتادن چرا که در محل
قبول نیفتد و فایده ندهد ایشانرا چکونه ایمان ایشان در آن وقت مقبول شود وقد کفروا به و حال آنکه
نکرویدند بمحمد صلعم یا بعث یا بخدا من قبل پیش از ین که در زمان تکلیف بودند ویقذفون و می افکنند
بالغیب پوشیده که سخنان را یعنی از مشرکان سخنان میکفتند که اصلا علم بآن نداشتند و آن اسناد سحر و شعر و
کذب و جنون بود به پیغمبر و طعن در قرآن چه از ان حضرت سحر که مشاهده شعر و سحر و کذب و جنون نکرده بودند
تا اسناد آن باو کنند بلکه بافواه بدون شعور ایشان بآن بوی اطلاق میکردند من مکان بعید از جانب
دور یعنی دور بودند از آنچه میکفتند و نمیدانستند که چه میکویند و بآنچه میکفتند دور بود از عادت محمد و لایق

باطوار و احوال او نبود و کویند معنی آنست که کفار نکرویدند بوقوع عذاب شدید بر ایشان و از مشرکان میکفتند
که ما معذب نخواهیم شد جهت آنکه حق تعالی در دنیا اکرام ما کرده بانواع نعم و ما را مستحق این دانسته پس ما را
بعذاب شدید کرفتار نخواهد کرد بلکه حال ما در آخرت مانند حال ما باشد در دنیا پس همچنانکه بثروت و کثرت
نعمت در دنیا از شما بهتریم در آخرت نیز از شما تفوق خواهیم داشت و مرتبه ما ارفع از مرتبه شما خواهد بود و این قول
محض توهم باشد و ناشی از جهالت بدون شعور و علم بآن وحیل بینهم و جدا کرده شد میان ایشان وبین
ما یشتهون و میان آنچه آرزو برده اند از قبول ایمان در انجهان یا در وقت مرک یعنی البته قبول ایمان از
ایشان جدا باشد و ایشان بآن آرزو نرسند کما فعل همچنانکه کرده شد این عمل باشیاعهم باشباه و
واتباع ایشان از کافران کذشته من قبل پیش از ایشان یعنی بایمان یأس و توبه از ایشان قبول نکردند
و از ما نجات نیافتند و از ان مأیوس و محروم ماندند انهم
بدرستی که ایشان کانوا فی شک مریب بودند در کمانی تهمت
افکننده و مضطرب سازنده دلها یعنی ایشان در امر محمد صلعم
یا در کار آخرت و وقوع عذاب بسیار شک کننده بودند
ضحاک کوید که مراد باشیاعهم من قبل اصحاب فیل
بودند که در اراده خراب کردن خانه کعبه چون
باس و عذاب را مشاهده کردند ایمان
آوردند ایشان تنفعند و هم متاسف کشتند

سورة الملئکة خمس واربعون آیة مکیة

از ابی بن کعب روایتست که رسول خدا صلعم فرموده که هر که سورة الملائکة قراءت کند فردای قیامت از هشت در بهشت
او را بخوانند و کویند بهر در که خواهی در آی و بدانکه چون حق تعالی ختم سورة السبا نمود بر اهل شک و شرک و عتو
ایشان افتتاح این سوره کرد بذکر کمال قدرت و وحدانیت خود و دلایل قدرت و فرمود

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله هر ستایش و هر ثنایی که بوده و هست و خواهد بود ثابتست مر خدایرا که سزاوار ثنا و لایق
ستایش است فاطر السموات والارض شکافنده و بدید آرنده آسمانها و زمینها از کتم عدم بصحرای وجود و مبدع
و مبدع آن بدون مثال و نمونه جاعل الملائکة کردانیده فرشتکان رسلا رسولان یعنی ایشان را رسالت
بانبیا میفرستد و بالهام باولیا و برؤیای صادقه بمؤمنان و یا آنکه واسطه اند میان حق تعالی و بندکان در ایصال آثار صنع
و با ایشان اولی اجنحة صفت رسالات یعنی ملائکه را رسولانی کردانید که خداوندان بالهای متعدده متفاوت اند
مثنی دو دو وثلث سه سه ورباع و چهار چهار و تفاوت اجنحه ایشان در تعدد بجهت تفاوت مراتب
ایشانست و بابن اجنحه متفاوته نزول و عروج میکنند و یا سرعت مینمایند بآنچه حق تعالی ایشان را بان موکل کردانیده

تا آنچه مامور میشوند بان رسانند و در شرح نهج البلاغه مذکور است که بعضی ملائکه شش جناح دارند که در ابلجاد
خود پیچیده اند و بدو طیران میکنند و دو دیگر بروی خود فرو کذاشته اند بجهت حیا و خشیت از حق تعالی و از اینجا معلوم میشود
که مراد حق تعالی خصوصیت این اعداد نیست و نفی زیاده بر ین و نیز از ابن عباس نقل است که حضرت رسالت صلعم فرمود که در شب
معراج جبرئیل را دیدم که ششصد بال داشت و مصدق این قول است **یزید** زیاده میکند خدای **فی الخلق** در آفرینش خود
ما یشاء آنچه میخواهد یعنی در اجنحه ملائکه می افزاید تا از چهار زیاده شود و کویند مراد از خلق آدمیانند و زیاده
ایشان یا عقلاست چون فصاحت و بلاغت و علم و کرم و جزالت یا جسمانیست چون حسن صورت و ملاحت چشم و اعتدال
قامت و صورت دلکش و قوه بطش و در روایتی که پیغمبر صلعم فرمود که مراد وجه حسن است و صوت و شعر حسن و کفته اند مراد خط
نیکوست یا محبت در دلها و قشیری کفته که مراد علو همت یا رضا بتقدیر یا شوق بمرتبه قرب و در حقایق سلمی آورده که تواضع در
اشراف و سخا در اغنیا و تعفف در فقرا و صدق در مومنات و شوق در محبان و اصح آنست که مراد تعلق اعم از ملائکه و جن و انس
است ابن شهاب از رسول خدا صلعم روایت کند که فرمود جبرئیل را کفتم که میخواهم که ترا بدان صورت ببینم که حق تعالی ترا بر ان خلق فرموده
جبرئیل در شب مهتاب پرها باز کشاد و تمام روی زمین را فرا کرفت من از ان حالت بیهوش شدم و چون بهوش باز آمدم از بزرکی خلقت او
متعجب شدم کفت ای محمد از خلقت من تعجب میکنی و بیهوش میشوی اکر خلقت اسرافیل را ببینی که دوازده جناح دارد که جناحی از ان
تا بمشرق است و جناحی تا بمغرب و عرش بر دوش اوست و پایها از تحت ارض سابع و سر از عرش برین در کذشته و بهر حالت
دهد و با وجود این عظمت کاهست که از عظمت و هیبت حق تعالی مانند کنجشکی میشود و نیز از حضرت رسالت صلعم روایت
که خدای را فرشته ایست که او را هزار هزار سر است و بر هر سری هزار هزار روی و بر هر رویی هزار هزار دهن و بر هر دهنی هزار هزار
زبان و بر هر زبانی خدای را میخوانند بهزار هزار لغت روزی بر خاطرش کذشت که هیچ کس خدای را بهتر از من تسبیح نکند کفت بار خدایا
چیزی از تسبیح من باشد حق تعالی با او خطاب کرد که مرا بنده ایست که تسبیح و تهلیل او بیش از ان است کفت بار خدایا او چه میکوید
فرمود که سبحان الله کلما سبح الله شیء و کما یحب الله ان یسبح و کما هو اهله و کما ینبغی لکرم وجهه و عز جلاله و الحمد لله
کلما حمد الله شیء و کما یحب الله ان یحمد و کما هو اهله و کما ینبغی لکرم وجهه و عز جلاله و لا اله الا الله کلما هلل الله شیء
و کما یحب الله ان یهلل و کما هو اهله و کما ینبغی لکرم وجهه و عز جلاله و الله اکبر کلما کبر الله شیء و کما یحب الله
ان یکبر و کما هو اهله و کما ینبغی لکرم وجهه و عز جلاله **ان الله** بدرستی که خدای **علی کل شیء قدیر**
بر هر چیزی از ارسال ملائکه و زیادتی خلق و غیر آن تواناست و تخصیص بعضی اشیا دون بعضی در زیاده و کمی بمشیت و اراده
ما یفتح الله و آنچه بکشاید خدای تعالی **للناس** برای مردمان یعنی فرستد بدیشان **من رحمة** از بخشایش خود
از روی رحمت و حکمت چون نعمت و عافیت و صحت و علم و غیر آن از صنوف نعم غیر متناهیه **فلا ممسک لها**
پس باز کیرنده نیست مر آنرا **و ما یمسک** و آنچه باز کیرد از مردمان از آثار بخشش خود بر وجه مصلحت **فلا مرسل**
له پس هیچ فرستنده نیست مر آنرا **من بعده** پس از باز کرفتن او یعنی هیچکس قدرت ندارد بر انکه وی ارسال کرده باشد
امساک آن کند و امساک نموده باشد یا ارسال آن نماید **و هو العزیز** و او غالبست در آنچه خواهد از ارسال و امساک

و غیر آن هیچکس با او در ان منازعت نخواهد کرد **الحکیم** صواب کار در آنچه کند از امساک و ارسال و مانند آن و حسن بر
تغییر کرده که آنچه کشاید از ارسال رسل در وقتی دون وقتی باراده و مشیت اوست و هیچکس مانع او نمیشود در ان زیرا که
ارسال رسول رحمتست از و سبحانه کما قال و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین و آنچه امساک میکند از ارسال رسول در زمان
فترة یا از آنچه کفار اقتراح میکنند هیچکس ارسال آن نتواند کرد و او قادرست بر آنچه خواهد و حکیم در آنچه کند و بعد از
بیان اینکه موجد ملک و ملکوت و متصرف در ان علی الاطلاق اوست نه غیر او وام میفرماید برانعام خود یعنی و بقوله **یا**
ایها الناس ای مردمان **اذکروا** یاد کنید بدل و زبان **نعمت الله** نعمت خدای را که انعام کرده **علیکم** بر شما یعنی
محافظت آن کنید بمعرفت حق آن و اعتراف بان و طاعت معطی آن و بعد از ان با نکار انکه غیر او را در ان مدخلی باشد تا
مستحق شکر او شود کما قال **هل من خالق** آیا هست یعنی نیست هیچ آفریننده **غیر الله** جز از خدای بحق **یرزقکم**
روزی دهد شما را **من السماء** از آسمان بباران **و الارض** و از زمین بکیاه و لهذا در عقب آن میفرماید
لا اله الا هو هیچ معبودی سزا نیست مکر او **فانی تؤفکون** پس بکجا کردانیده میشوید از راه توحید
یعنی بچه جهت منصرف میشوید باشراک غیر او با او از ابن عباس مرویست که مراد اهل مکه اند که حق تعالی نعمت اسکان در زمین
حرم محترم با ایشان ارزانی فرموده و از ضرر سبی و قتل و غارت آنها را محفوظ داشته بخلاف اعراب که در حوالی ایشان بودند
چه آنها متخطف میشوند و اعدا دست تعدی بر ایشان دراز میکنند پس درین آیه تذکر این نعمت بوده بر ایشان تا بوظایف
شکر کذاری آن قیام نمایند و بنابرین مراد نعمت عافیت قبول نکنند و مویداینست قوله **و ان یکذبوک** و اکر
بدروغ دارند ترا اهل مکه و نبوة ترا که نعمت عظمی و سعادت کبری است قبول نکنند و تکذیب نمایند **فقد کذبت**
پس بدرستی که تکذیب کرده شده اند **رسل من قبلک** فرستادکان پیش از تو و ایشان بدان صبر کردند تا بمثوبت
جزیل رسیدند پس تو نیز اقتدا بایشان کرده شکیبا باش و سپر صبر در سر کش **و الی الله** و بسوی خدا **ترجع الا**
مور باز کردانیده شود همه کارها و ترا بر صبر و ایشانرا بر تکذیب جزا دهد و بعد از ان تحذیر مردمان از غرور بجهان
دنیا که مستلزم غفلت است از ان جهان و میفرماید که **یا ایها الناس** ای مردمان **ان وعد الله** بدرستی که وعده
خدای در حشر و جزا **حق** راستست و در ان خلافی نیست **فلا تغرنکم** پس باید که مغرور و فریفته نسازد شما را و نفریبد **الحیوة**
الدنیا زندکانی دنیا تا بتمتع شما بان غافل سازد شما را از طلب آخرت و سعی از برای آن **و لا یغرنکم** و باید که فریفته
نکند شما را **بالله** بکرم خدای **الغرور** شیطان فریبنده بانی وجه که آرزوی مغفرت در دل شما افکند تا شما اصرار
کنید بر معصیت و اکر چه مغفرت تا هر نیست ممکن الوقوع اما تشبث بان و تساهل نمودن بر امید بر امیدی است باید نه رفع طبیعت مر آنرا و اکابر فرموده
که یکی از مکاید و حیل ابلیس بر تلبیس همچو نیست در توبه یعنی که توبه بنده را در تاخیر می افکند و وسوسه میدهد که چون
فرصت باقیست بهواجس خطیه اقدام نمای و بعد از ان توبه کن از ان غافل باید که از وی غافل نشود و با این فریب از راه نرود که
عذر با فرد افکند عذر فرد را اکنون **ان الشیطان** بدرستی که شیطان **لکم** شما را **عدو** دشمنیست بعداوت
عامه قدیمه **فاتخذوه عدوا** پس فرا کیرید شما نیز او را دشمن و از وی حذر نموده در جمیع احوال بر او اعتماد مکنید

از بزرگی پرسیدند که چگونه شیطان را دشمن گیریم گفت از پی او مروید و متابع هوای نفس مشوید و هر چه کنید باید که موافق
شرع و مخالف طبع باشد انما یدعوا حزبه جز این نیست که میخواند شیطان باتباع هوا و میل دنیا حزب خود را گروه خود را
یعنی پیروان و فرمان برداران خود را لیکونوا تا باشند در آخرت با هم من اصحاب السعیر از یاران آتش یعنی
از ملازمان دوزخ بعد از آن بیان حال آنان میکند که اجابت قول شیطان کردند بقوله الذین کفروا آنانکه کافر شدند
و اجابت دعوت شیطان کردند لهم عذاب شدید مر ایشانراست عذابی سخت در آخرة والذین آمنوا
و آنانکه گرویدند با شیطان مخالفت ورزیدند وعملوا الصالحات و کردند کارهای خالص و پاکیزه لهم
مغفرة مر ایشانراست آمرزشی از پروردگار ایشان واجر کبیر و مزدی بزرگ یعنی ثواب ابد و نعیم مخلد در بهشت
پس در بیان تقریر ایمان و عمل صالح میفرماید که افمن زین له آیا کسی که آراسته شد برای او سوء عمله زشتی کردار او
فرآه حسنا پس دید آن عمل زشت را نیکو همچو کسی که تمیز حسن کند از قبیح و هر یکی را بر صفتی بیند که موافق نفس الامر است
یعنی برابر نیست آنکس که مزین شد مر او را بدی عمل او بجهت ترک نظر در دلیل عقلی و غلبه هوا بر عقل او تا آنکه رای او
منعکس شده باطل را حق بیند و قبیح را حسن با کسی که پیروی دلایل عقلی نموده بحق عارف شده باشد و اعمال حسن
و قبیح را علی ما ینبغی شناخته در موضح گفته که مراد با آنکس که سوء عمل شرکت و تکذیب و ماوردی گفته که مراد یهود و نصاری
اند و سوء عمل ایشان عناد و مکابره با سید عالم است یا خوارج و سوء عمل ایشان تاویلات باطل فان الله پس بدرستی
که خدای تعالی یضل فرو گذارد من یشاء هر کرا خواهد و آن هر کسیست که لطف الهی در او تاثیر نکرده
باشد بجهت فرط عناد و جحود وی و حق تعالی بجهت این وی را در بادیه ضلالت و خذلان واگذاشته باشد بجهت
آنکه قبیح را حسن پندارد و حسن را قبیح ویهدی من یشاء و راه نماید هر کرا خواهد و این هر شخصی است که جویای حق
باشد و بجهت آن موفق شده بلطف الهی راه بحق برده و بحسن و قبح عارف گشته بتعیین حسن کند و از قبیح اجتناب نماید
فلا تذهب نفسک پس باید نرود نفس تو یعنی هلاک نشود علیهم بر گمراهی ایشان که آن اصرار ایشان است بر
تکذیب تو و رسوخ ایشان بر دین باطل و افعال قبیح حسرات از جهت حسرتهای متوالی که میخوری و تاسفهای گوناگون
که داری بر فعلهای قبیح ایشان که هر یک از ایشان مقتضی حسرتیست مراد آنست که بسیار حسرت مخور بر ایشان تا جان در سر کار
ایشان نکنی ان الله بدرستی که خدای علیم بما یصنعون داناست بآنچه میکنند و بر آن ایشانرا جزا و سزا خواهد داد
و بعد از آن ادله توحید میکند بقوله والله الذی و خدای بیچون آنکس است که ارسل الریاح فرستاده بادها را
یعنی شمال و جنوب و دبور را فتثیر پس برانگیزند آن بادها سحابا ابر را فسقناه پس برانیم ابر را الی بلد
میت بسوی زمین مرده و افسرده فاحیینا پس زنده کردیم به بآبی که از ابر نازل شده الارض زمین را
بعد موتها پس از پژمردگی و افسردگی آن کذلک مانند زنده گردانیدن اموات زمین است النشور برانگیختن عشر
اموات از قبور در محشر یعنی همه یکسانند نزد قدرت کامله او و در کیفیت احیا پس همچنانکه ارسال آب میکند از ابر و بآن
زمین احیا یابد همچنین انزال آب کند از تحت که مشابه زمین است و بآن اجساد خلق ثابت شود و زنده گردد

خلاصه معنی آنست که اگر کسی را در زنده گردانیدن مردگان شک و شبهه است گو درین حال نظر کن که چه زنده گردانیدن
مردگان و زنده شدن ایشان همچو احیا و حیوة زمین است از آب باران همچنانکه منکر آن نیستید منکر این نیز
مباشید بجهت عدم فرق میان آنها نزد قدرة کامله من کان یرید هر که باشد که برای خود خواهد العزة ارجمندی
و شرف بزرگواری را طلب عزة از پرستش خدا کن فلله العزة جمیعا پس مر خدایراست همه عزتها و بعزة او رسول و مومنان
متعزز و متوقر اند چه عزة در طاعت اوست و مذلت در مخالفت امر او قرار گرفته که معنی آنست که هر که اراده آن دارد
که عالم شود که مر کراست عزة که آن قدرة است بر قهر و غلبه بگو آن همه مر خدایراست انس بن مالک از پیغمبر روایت کرده
که پروردگار عالم هر روز میگوید که من عزیز و ارجمندم پس هر که اراده عزة دنیا و آخرة دارد باید که فرمان برداری
کند و چون کفار متعزز میشوند باصنام کما قال الله الذین اتخذوا من دون الله آلهة لیکونوا لهم عزا و منافقان
که السنه ایشان موافق قلوب ایشان نبود متعزز بمشرکان میشدند کما قال الذین یتخذون الکافرین اولیاء من دون
المومنین ایبتغون عندهم العزة حق تعالی درین آیه رد تعزز ایشان نمود و فرمود عزة مخصوص است بخدا پس هر که اراده
عزة دارد باید که طاعت او نماید تا او را عزیز دنیا و آخرة گرداند نه طاعت غیر او کما قال ولله العزة ولرسوله وللمومنین بعد از آن
بیان چیزی میکند که سبب آن عزة حاصل میشود که آن ایمان و عمل صالح است و میفرماید که الیه یصعد الکلم الطیب
بسوی او بالا میرود سخن پاک یعنی بمحل قبول الهی میرسد یا مراد بصعود صحایف که کلمات طیبه در آنست کاتبان صحایف
آنرا بآسمان میبرند والعمل الصالح و کردار شایسته یرفعه بر میدارد آنرا یعنی بقبول میرساند و میگویند کلم
طیب ثنا و جمیع اذکار است از تکبیر و تسبیح و تهلیل و قراءة قرآن و دعا و استغفار ابو درداء از حضرت رسالت روایت
کرده که تسبیحات اربع است یعنی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر چون بنده آنرا بگوید فرشتگان آنرا بآسمان
رفع نمایند و بآن تحیت حق تعالی گویند و اگر مجرد از عمل صالح باشد مقبول الهی نگردد و در حدیث آمده که حق تعالی قبول قول
نمیکند مگر بعمل و قبول عمل نمیکند مگر بنیت و قبول قول و عمل و نیت نمیکند مگر باصابت سنت چه کلم طیب و عمل صالح آنست که باخلاص
تمام از بنده صادر شود و موافق امر الهی باشد از ابن مقفع مرویست که قول بی عمل مانند طعامیست بی نمک و سحابیست بی مطر و قوسیست بی تیر
و از قتاده مرویست که کلم طیب ذکر خداست و عمل صالح اداء فرایض هر که بزبان ذکر خدا کند و فرایض را ضایع و مهمل فرو گذارد ذکر او
مقبول نباشد چنانکه حضرت رسالت فرموده که لا یقبل الله القول الا بعمل ولا یقبل قولا وعملا الا بنیة و باقی اقوال علما
درین باب در البحر الصادق بیان است و بعد از ذکر توحید بیان حال اهل کفر میکند بقوله والذین یمکرون السیئات
و آنانکه مکر میکنند مکرهای بد را مراد مکرهای قریش است نسبت با حضرت رسالت در پنهانی تا ضرری و آسیبی بوی رسانند
و آنچه در دار الندوه اندیشیده بودند درباره آنحضرت از حبس و قتل و اخراج چنانکه در سوره الانفال گذشت و گویند که مراد
... یعنی آنانکه شرک میکردند ... اعمال سیئات لهم عذاب شدید مر ایشانراست عذابی سخت در
آخرة و از ابن عباس مرویست که مراد با این اصحاب ریااند که فردا بعذاب الیم و عقاب جحیم گرفتار باشند ومکر اولئک
و مکر این گروه هو یبور آن فاسد و باطل شود و از پیش نرود بر خلاف مکر خدای یعنی جزا دادن او بجزاء مکر ایشان

کتابی شد و سمت تحقیق پذیرفت که آن اخراج ایشان بود از مکه و قتل ایشان و ایقاع ایشان در بدر کقوله تعالی و
یمکرون و یمکر الله و الله خیر الماکرین و یا عمل اهل شرک نفع بایشان ندهد و هر اختار و هلاک کرداند و یا عمل
ریایی فایده بایشان نرساند و فاسد و باطل باشد و بعد از آن عود بدلایل توحید کرده میفرماید که **وَاللّٰهُ خَلَقَكُم**
و خدای تعالی آفرید شما را یعنی پدر شما را که آدم است **مِّن تُرَابٍ** از خاک یعنی کویا شما از خاک مخلوق شده اید و یا آنکه
مراد ذریت باشد باعتبار آنکه تراب منشاء ابنات و نبات منشاء نطفه **ثُمَّ مِن نُّطْفَةٍ** بعد از آن آفرید شما را از آب منی
ثُمَّ جَعَلَكُمْ پس از آن کردانید شما را **أَزْوَاجًا** صنفهای متنوع و یا ذکور و اناث تا بهم مزاوجت کنند چنانکه
میفرماید که **وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنثَىٰ** و بار نکیرد هیچ زنی فرزندی را **وَلَا تَضَعُ** و ننهد آنچه در شکم اوست یعنی نزاید
إِلَّا بِعِلْمِهِ مکر بدانش حق تعالی چه همه ایشان از حمل و وضع و مدت و زمان معلوم و مقدور است **وَمَا يُعَمَّرُ** و زندگانی
داده نشود **مِن مُّعَمَّرٍ** هیچ دراز عمری **وَلَا يُنقَصُ** و کم کرده نشود **مِنْ عُمُرِهِ** از عمر معمر دیگر یا یعنی که بعمر معمر
اول رسد قتاده گفته که هر که بشصت سال رسید معمر است و منقوص آنکه قبل از شصت سال فوت شود و حاصل آنکه
زیاده و نقصان عمر نیست **إِلَّا فِي كِتَابٍ** مکر ثابت در لوح محفوظ یعنی درازی و کوتاهی زندگانی در و مقدر و مقرر
شده و کویند زیاده و نقصان در عمر واحد است و اعتبار اسباب مختلفه که ثابت شده در لوح مثلا آنکه اگر فلان حج کند
عمر او شصت سال باشد و اگر نه چهل و اینکه در حدیث آمده که صله رحم و صدقه عمر را دراز میکرداند مؤید این و کویند
نقصان هر ساعتی است که از عمر سپری میکردد و از زمان اجل او کم میشود چنانکه از سعید بن جبیر روایت کرده اند که در اول
صحیفه مینویسند که عمر فلان بنده چند است و بعد از آن هر روزی و ماهی و سالی که میکذرد در زیر آن ثبت میکنند که روزی
کذشت و ماهی کذشت و سالی کذشت **إِنَّ ذَٰلِكَ** بدرستی که تقدیر عمر و قصر عمر **عَلَى اللّٰهِ يَسِيرٌ** بر خدای آسانست
بعد از آن در بیان قدرت کامله قدرت خود میفرماید **وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ** و مساوی نیستند دو دریا **هَٰذَا
عَذْبٌ فُرَاتٌ** این آب شیرین و خوش مزه **سَائِغٌ شَرَابُهُ** خوشکوار و آسان فرو رونده بحلق آشامنده
آن **وَهَٰذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ** و آن دیکر آب شور **وَمِن كُلٍّ** و از هر یکی از این دو دریا ملح و اجاج **تَأْكُلُونَ
لَحْمًا طَرِيًّا** میخورید کوشتی تازه یعنی ماهی **وَتَسْتَخْرِجُونَ** و بیرون می آورید از آنها **حِلْيَةً** پیرایه از لؤلؤ
و مرجان **تَلْبَسُونَهَا** که می پوشید یعنی زنان شما آنرا می پوشند **وَتَرَى الْفُلْكَ** و می بینی کشتیها را **فِيهِ**
در هر یکی از این دو دریا **مَوَاخِرَ** شکافنده آب دریا بشدت جریان **لِتَبْتَغُوا** تا طلب کنید **مِن فَضْلِهِ** از بخشش
حق تعالی یعنی روزی بطریق تجارت **وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ** و تا شاید که شما شکر کنید بر چنین نعمتی **يُولِجُ
اللَّيْلَ** و در می آرد شب را **فِي النَّهَارِ** در روزی یعنی مقداری از شب در روز می افزاید تا زمان روز دراز میکردد
از زمان شب و آن در دو ربع ربیعی و صیفی است **وَيُولِجُ النَّهَارَ** و داخل میسازد روز را **فِي اللَّيْلِ** در شب یعنی
از ساعات روز بر ساعات شب می افزاید تا ساعات شب زیاده میشود از ساعات روز و آن در دو ربع خریفی و شتوی است
وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و رام کردانید آفتاب و ماه را یعنی مسخر فرمان خود ساخت **كُلٌّ يَجْرِي** هر یکی از

آفتاب و ماه

آفتاب و ماه میرود بجای خود **لِأَجَلٍ مُّسَمًّى** برای هر وقتی نام برده شده یعنی تا زمانی معلوم دور خود
تمام کند یا تا روز رستخیز که از سیر خود باز ماند **ذَٰلِكُمُ اللّٰهُ** آن خدایی که فاعل این اشیاست و مسخر آن خدای
بحق است **رَبُّكُمْ** آفریدکار و پروردکار شماست **لَهُ الْمُلْكُ** مر اوراست پادشاهی **وَالَّذِينَ تَدْعُونَ**
و آنان را که میخوانید و می پرستید **مِن دُونِهِ** بجز از حق تعالی **مَا يَمْلِكُونَ** مالک نمیشوند **مِن قِطْمِيرٍ**
مقدار پوست استخوان خرما که پوست تنک است که پیچیده است بر استخوان چه مالک علی الاطلاق و معبود
باستحقاق اوست پس اوست که منفرد است در الوهیت و ربوبیت **إِن تَدْعُوهُمْ** و اکر بخوانید آنان را که معبود باطل
شما اند یعنی اکر بتان را در جر نفعی و یا دفع ضرری بخوانید **لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ** نشنوند خواندن شما را
که جماداند و جماد را شنوایی نیست **وَلَوْ سَمِعُوا** و اکر بشنوند دعای شما را بر سبیل فرض **مَا اسْتَجَابُوا
لَكُمْ** اجابت نکنند شما را و مراد شما را ندهند زیرا که قادر نیستند بر ایصال منافع و دفع مکاره یا بجهت تبرای ایشان
از شما در آنچه شما دعوی آن میکنید از الوهیت ایشان چه ایشان اسناد معبودیت خود نمیکنند و منکر این دعوی
اند که از شما صادر میشود کما قال **وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ** در روز رستخیز **يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ** کافر شوند بشرک آوردن
شما یعنی معترف شوند بیطلان آن شرک که شما آورده اید یا منکر پرستش شما شوند و کویند ما کنتم ایانا تعبدون
باین طریق که حق تعالی ایشان را بنطق در آورد تا توبیخ عبده خود کنند و ایشان را کویند چرا ما را پرستیدید و حال آنکه
ما شما را بآن نخوانده ایم و این دعوی نکرده ایم **وَلَا يُنَبِّئُكَ** و خبر ندهد از حقیقت کارها و صلاح و فساد
و منافع و مضار آنها هیچ خبر دهنده **مِثْلُ خَبِيرٍ** مانند دانا بحقیقت امور که حق سبحانه و تعالی است بجز او است
که دانا است بر حقیقت جمیع اشیا بخلاف سایر مخبران مراد تحقیق آنچیزیست که خبر آن داده از حال الهه ایشان
و نفی آنچه دعوی میکنند از اسناد میتماید آنها از معبودیت آنها حقیقت معنی آنست که حقیقت حق تعالی میفرماید که آنچه من شما را
بآن اخبار کردم از احوال اوثان بطلان عبده ایشان حق است و صدق بجهت آنکه من خبیرم با خبار این بعد از آن بیان
غنای مطلق خود میکند و فقر بندکان خود که مستلزم حقیقت معبودیت و بطلان معبودیت غیر آن است میفرماید که
يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان **أَنتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللّٰهِ** شما همه محتاجانید بخدای تعالی در خلق و رزق و رضا
و جنت **وَاللّٰهُ هُوَ الْغَنِيُّ** و خداست که او بی نیاز است و بغنای مطلق خود متمم بر جمیع موجودات **الْحَمِيدُ**
ستوده شده بر نعمت علم و فضل و شامل که تابع غنای مطلق است و شبهه نیست که ماهیات ممکنه در وجود خود محتاجند
بفاعل و انتم الفقراء اشارت بآن و حق تعالی بحسب کمال ذاتی از وجود عالم و عالمیان مستغنی است و الله الغنی اشارت
از آن و چون ظهور کمال غنا موقوف بر وجود اعیان ممکنات پس در ایجاد آنکه نعمتیست کبری مستحق حمدات و ثنای کلی
و کل حمد از آنست بیان بعد از آن در اظهار غضب بر اهل کفر و شرک میفرماید که **إِن يَشَأْ** اکر خواهد خدای **يُذْهِبْكُمْ**
ببرد شما را از روی زمین یعنی شما را هلاک کند **وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ** و بیاورد آفرینش نو یعنی قومی دیکر را که از شما
فرمان بردارتر باشد یا پیدا کند کروهی دیکر را که کسی دیکر ندیده و نشنیده باشد **وَمَا ذَٰلِكَ** و نیست بردن شما و

آوردن دیگران **عَلَی اللّٰهِ بِعَزِیزٍ** بر خدای دشوار یعنی متعذر یا متعسر بلکه بر وی در نهایت سهولت و کمال آسانی و بعد از
بیان غنای مطلق و قدرت کامل خود و ذکر عدل خود میکند که **وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ** و بر ندارد هیچ نفس گناه کننده **وِزْرَ أُخْرَىٰ**
بار گناه نفس دیگر را یعنی هر کس بار حامل گناه خود کنند نه گناه غیر **وَإِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ** و اگر بخواند نفس گران
بار از گناه دیگری را **إِلَىٰ حِمْلِهَا** ببرداشتن بعضی از گناهان وی **لَا يُحْمَلْ** برداشته نشود **مِنْهُ** از گناه او
شَيْءٌ چیزی یعنی مدعو هیچ چیز را از گناه داعی بر ندارد **وَلَوْ كَانَ** و اگر چه باشد آن مدعو **ذَا قُرْبَىٰ** خداوند
خویشی نزدیکتر چون مادر و پدر و خواهر و برادر یعنی هر چند گناه کار خویشان و کسان نزدیکتر خود را بخواند که
چیزی از خطیات او بر دارند هیچ کس اجابت او نکند زیرا که هر یک خود درمانده باشند و از فضیل عیاض روایت که فردای
قیامت مادری و فرزندی را در عرصات آرند که هر دو گران بار باشند بار گناه خود مادر فرزند را گوید یحق ولادت و تربیت
و رضاع من بیا و ار و بال گناه از من بردار گوید ای مادر دور شو از من که من بخود درمانده ام و از ابن عباس مرویست
که هر یک از مادر و پدر به پسر خود گوید که باز دار از من بار گناه را گوید حسبی ما علی آن گناهی که بر منت مرا بس حاصل آنکه
که آن روز هیچکس بفریاد کسی نرسد اگر چه اقرب قربا باشد بلکه هر یک درمانده باشند و چون تهدید و وعید اهل عناد
را هیچ نتیجه و فایده نمیدهد از آنجهت میفرماید که **إِنَّمَا تُنْذِرُ الَّذِينَ** جز این نیست که بیم میکنی ای محمد بحقیقت آنان را
يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ میترسند از پروردگار خود **بِالْغَيْبِ** به نهانی یعنی در حالی که غایب اند از عذاب و آن را نمی
بینند و نادیده از آن میترسند و یا از مردمانی که غایب اند از خلقان در عبادة و در خلوات بطاعت مشغول اند و در خلوة
اثر خشیت بر ایشان ظاهر میشود که دلالت بر کمال اعتقاد در حجتها **وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ** و بپای داشته اند نماز را
چه اهل خشیت و صلوة منتفع بانذار اند نه غیر ایشان صاحب کشاف آورده که خشیت از عادة مستمرة حضرت رسالت بود
و عدم زهول ایشان در هیچ وقت **وَمَنْ تَزَكَّىٰ** و هر که پاکیزه و پاک باشد از دنس معاصی **فَإِنَّمَا يَتَزَكَّىٰ لِنَفْسِهِ** جز
نیست که متزکی و متطهر شد از برای نفس خود یعنی تزکی و تطهر از رجس معصیت بنفع او عاید میشود **وَإِلَى اللّٰهِ الْمَصِيرُ**
و بسوی خداست بازگشت همه پس اهل تزکی را پاداش خواهد داد بعد از آن بر سبیل ضرب المثل میفرماید که **وَمَا يَسْتَوِي**
الْأَعْمَىٰ و برابر نیست نابینا یعنی کافر یا جاهل یا مطلق اهل ضلالت **وَالْبَصِيرُ** و بینا یعنی مومن یا عالم یا مطلق
اهل اهتدا و گویند که این مثل است برای اصنام و حضرت ملک علام یعنی بتان که ادراک هیچ چیز نمیکنند مانند حق تعالی
که دانا و بیناست بهمه اشیا **وَلَا الظُّلُمَاتُ** و مساوی نیست تاریکیها یعنی باطل که شرکست و ضلالت و یا معصیت
وَلَا النُّورُ و نه روشنایی یعنی حق که توحید است یا طاعت و جمع ظلمات و توحید نور بجهت آنست که ضلالت
و بطلان بطریق مختلف است و هدایت حق بطریق واحد **وَلَا الظِّلُّ** و مساوی نباشد سایه یعنی ثواب و بهشت که متضمن
سایه رحمت باری است **وَلَا الْحَرُورُ** و نه حرارة باشد یعنی عذاب آتش دوزخ **وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ** و برابر نباشند
زندگان **وَلَا الْأَمْوَاتُ** و نه مردگان یعنی مومنان که دل ایشان زنده است بمعرفت توحید مساوی کافران نیستند که دل ایشان
مرده است بشرک حاصل که عمی و ظلمات و حرور و احیا و اموات ضرب المثل است برای مطلق کافر و ضال با باطل و جاهل و بصیر و نور

وظل و احیا برای مومن و مهتدی و محق و عالم **إِنَّ اللّٰهَ يُسْمِعُ** بدرستی که خدا میشنواند و تفهیم میکند بر وجه
استماع **مَنْ يَشَاءُ** هر کرا میخواهد بلطف و توفیق هدایة از آنانی که طالب حق باشند و جویای هدایت از جمعی که طریق
تمرد و عناد و جحود توغل کرده باشند با وجود مشاهده آیات بینه بر طریق حق **وَمَا أَنْتَ** و نیستی تو ای محمد **بِمُسْمِعٍ**
شنواننده سخن **مَنْ فِي الْقُبُورِ** آنان را که در قبر اند این تمثیل است برای کسانی که مصر اند بکفر باموات و مبالغه در نومیدی کرده است
ایمان از کفره یعنی ایشان یعنی همچنانکه شنوانیدن سخن بمردگان متعذر است بر تو همچنین شنوانیدن سخن حق
بکسانی که مصر اند بر کفر و معاند و جاحد حق اند نیز متعذر است بر تو و غیر مقدور تو و چونکه از استماع سخن حق انتفاع
نمی یابند پس گویا استماع آن نتوانند کرد مانند اهل قبور که استماع سخن حق با ایشان از دایره قدرت تو خارجست
إِنْ أَنْتَ نیست تو ای محمد **إِلَّا نَذِيرٌ** مگر بیم کننده یعنی بر تو همین ابلاغ است و بس نه ملجا ساختن اهل کفر
بر ایمان و سخن حق **إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ** بدرستی که ما فرستادیم ترا **بِالْحَقِّ** بدین حق که اسلام است **بَشِيرًا**
وَنَذِيرًا در حالتی که مژده دهنده بحق و بیم کننده یعنی از عذاب و عقوبة **وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ** و نبود هیچ امتی از امم سابقه
إِلَّا خَلَا فِيهَا مگر آنکه گذشته در میان ایشان **نَذِيرٌ** پیغمبری بیم کننده و چون اثر آن در زمان فطرت میان
عیسی و محمد باقی بود تا حین انذار آنحضرت مبعوث شد پس آن زمان از نذیر خالی نبوده باشد یا نذیر اعم از نبی عالم یا
پس در زمان فطرت اگر چه پیغمبری نبوده اما علما بوده اند که مردم را انذار کرده اند پس بجهت تسلیه حضرت رسالت میفرماید که
وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ و اگر تکذیب کنند ترا معاندان قریش از ایشان عجب مدار و غم و الم بوجود مبارک خود
مرسان **فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ** پس بدرستی که تکذیب کردند آنانکه **مِنْ قَبْلِهِمْ** پیش از ایشان بوده اند پیغمبران خود را
جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ آمد بدیشان پیغمبران فرستاده بر ایشان **بِالْبَيِّنَاتِ** بحجتهای روشن و یا معجزهای هویدا
وَبِالزُّبُرِ و بنامهای آسمانی چون صحف شیث و ادریس و ابرهیم **وَبِالْكِتَابِ الْمُنِيرِ** و بکتاب روشن که مبین احکام
حلال و حرام بود چون توریة و انجیل و ایشان تکذیب آن کردند و بدان نگرویدند **ثُمَّ أَخَذْتُ الَّذِينَ كَفَرُوا**
پس بعد از تکذیب که فرم آنان را که نگرویدند **فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ** چگونه بود انکار و تغییر من بر ایشان و اثر آن عذاب
بر ایشان و باز عود کلام میکنند بذکر دلایل توحید و میفرماید که **أَلَمْ تَرَ** آیا نمی بینی ای بیننده **أَنَّ اللّٰهَ** بدرستی که
خدای تعالی بمحض قدرة و رحمة **أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ** فرو فرستاد از آسمان یا از ابر **مَاءً** آبی که باران است **فَأَخْرَجْنَا**
بیرون آوردیم یعنی ما بیم آن قادری که بیرون آوریم **بِهِ** بدان آب **ثَمَرَاتٍ** انواع اصناف میوها **مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا**
که مختلف رنگهای آن یعنی گوناگون در اجناس و اصناف مانند انگور و خرما و انار و سیب و انجیر و غیر آن از انواع
فواکه مختلف و یا مراد اشکال و هیئات آنست از سرخ و زرد و سبز و غیر آن **وَمِنَ الْجِبَالِ** و از کوهها که آفریده ماست
جُدَدٌ خداوند طرق و راهها است و یا خطوط مبینه که در کوه مینماید **بِيضٌ** سفیدها **وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا**
و سرخیها که گوناگونست رنگهای آن در شدة و ضعف یعنی بعضی بغایت سرخ و بعضی کمتر از آن **وَغَرَابِيبُ سُودٌ** و سیاه
بغایت سیاه **وَمِنَ النَّاسِ** و از آدمیان **وَالدَّوَابِّ** و از جانبندگان بطریق عموم **وَالْأَنْعَامِ** و از چهارپایان

مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ گوناگون است رنگهای آن كَذَٰلِكَ مانند الوان ثمار و جبال و بعد از آن بیان قدرت بر خلق
اشیا و مختلف الدواب و الالوان میفرماید که إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ جز این نیست که میترسند از خدای مِنْ عِبَادِهِ
از بندگان او الْعُلَمَاءُ دانایان چه فرط خشیت معرفت مخشی است و علم بصفات و افعال او پس هر که دانش او بیشتر است
ترس او افزونتر است و از اینجاست که حضرت رسالت ص میفرمود که انی لاخشاکم بالله من یخشا از شما بیشتر است و
نیز فرموده که از شما کسی که معرفت او بخدا بیشتر است خوف او از وی زیاده تر است و لهذا این را در عقب ذکر افعال دال بر کمال
قدرت ایراد فرموده تا بجهت معرفت بآن افعال خاشی و خایف شوند إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ بدرستی که خدای غالبست در انتقام
کشیدن از آنکس که مصر باشد بر طغیان غَفُورٌ آمرزنده مر کسی را که تایب شود از عصیان و یا قادر است بر عقوبت آنانکه
از وی خاشی نباشند و آمرزنده است آنانکه را که ازو ترسند و از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست که مراد حق تعالی کسانی
اند که کردار ایشان مصدق گفتار ایشان باشد و هر که فعل او موافق قول او نباشد عالم نیست و مؤید این آنکه بعد از این
میفرماید که إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ بدرستی که آنانکه پیوسته میخوانند کتاب خدای را و یا متابعت میکنند
آنچه در اوست و احکام مراد قرآنست و شاید که جنس کتاب باشد و بنابرین ثنایست بر مصدقان امم سابقه
بعد از اختصاص حال مکذبان وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بپای داشتند نماز را در اوقات آن با آداب و شرایط آن
وَأَنْفَقُوا و نفقه کرده اند در راه ما مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ از آنچه روزی داده ایم ایشان را سِرًّا پنهان از خوف
آنکه بریا مشوب شود وَعَلَانِيَةً و آشکارا بطمع آنکه سبب رغبت کیف ما انفقوا بدون قصد وقت خاص يَرْجُونَ
امید میدارند بدین عمل تِجَارَةً لَنْ تَبُورَ بازرگانی که کاسد نشود [illegible] فاسد هالک فانی نگردد و مراد طلب ثواب
ابدیست و تحصیل اجر ابدی یعنی امیدوارند بتجارتی که منتفی باشد از کساد و رواج داشته باشد لِيُوَفِّيَهُمْ تا بجهت رواج
آن تمام کرداند حق تعالی بدیشان رساند أُجُورَهُمْ مزدهای کردار ایشان و یا جمیع این افعال بجای می آرند تا حق تعالی
اجور تمام و کامل بدیشان رساند وَيَزِيدَهُمْ و زیاده کرداند حسنات ایشان را مِنْ فَضْلِهِ از بخشش خود یعنی بیفزاید
بر عمل ایشان و زیاده از آن بایشان تفضل فرماید و بروایت عبد الله مسعود از سید عالم مراد و یزیدهم من فضله اعطای
شفاعت بایشان و لهذا تعبیر آن باین نموده اند که شفاعت ایشان قبول کند در باره اهل دوزخی که واجب شده باشد
ایشان را آتش دوزخ إِنَّهُ بدرستی که خدای غَفُورٌ آمرزنده است گناهان ایشان را شَكُورٌ مزد دهنده مر طاعات ایشان را
مطرف بن عبد الله نقل کرده که این آیه در باب قاریان قرآنست و تالیان فرقان که بجهت طمع ثواب بتلاوت آن مشغول شوند
عبد الله بن عبید بن عمیر لیثی روایت کرده که مردی رسول خدا را گفت چیست یا رسول الله مرا که چنین کاره موت فرمود ترا مالی
هست گفت آری فرمود مال خود را از پیش بفرست که دل هر مردی با مال وی است اگر آنرا از خود جدا کند و از پیش بفرستد خواهد
آنجا بود که مال وی در آنست و اگر از خود جدا نسازد خواهد که با آن باشد بعد از آن خطاب بحضرت رسالت کرده میفرماید
وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ و آنچه وحی کردیم بسوی تو مِنَ الْكِتَابِ از قرآن هُوَ الْحَقُّ آن راست و درست
مُصَدِّقًا در حالتی که تصدیق کننده است و موافق لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مر آن چیزی را که پیش از وی بوده از کتب سماوی

یعنی مطابق عقاید و اصول و احکام آنهاست إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای بِعِبَادِهِ ببندگان خود لَخَبِيرٌ مر آینه
داناست و ضمایر آنها را میداند بَصِيرٌ بیناست یعنی ضمایر ایشان را می بیند و احوال آنها که تصدیق بقرآن و تکذیب آن کنند
بر او پوشیده نیست یا آنکه عالم است بجمیع بندگان پس ترا اهلیت آن میداند که وحی بتو نازل میکرداند کار درا حوال تو
چیزی میبود که منافی نبوة می بود وحی بتو ارسال نمیکردیم ثُمَّ أَوْرَثْنَا بعد از آنکه ما کتابهای متقدم را با امم سابقه
فرستادیم میراث دادیم الْكِتَابَ قرآن را الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا آنانکه برگزیدیم مِنْ عِبَادِنَا از بندگان خود
عطا را میراث گفته زیرا که میراث مالی باشد که بی تعب و طلب بدست آید همچنین عطیه قرآن بی جست و جوی مؤمنان
بلکه بمحض عنایت مالک منان بدیشان رسیده یا همچنانکه بکار دار میراث دخلی نیست دشمنان نیز از قرآن بی بهره اند یا
سهام میراث متفاوتست مانند ثمن و سدس و ربع و ثلث و نصف و ثلثان و تمام اینجا نیز بهرهای اهل قرآن متفاوت
و هر کس بقدر استحقاق و اندازه استعداد خود از حقایق قرآن بهره مند شوند بمضمون مطلع زین بزم یکی جرعه طلب کرد یکی
جام و اظهر معنی آنست که بعد از آنکه ما وحی کردیم بتو قرآن را بمیراث دادیم آنرا بکسانی که بعد از تو باشند از بندگان صالح بر
گزیدگان ما باید بود و در آیه لفظ آمده که اورثنا الکتاب بورثوا الکتاب چنانکه در حق موسی گفت بجهت تعظیم و تکریم امت
مرحومه است فَمِنْهُمْ پس بعضی از بندگان برگزیده ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ ستم کارند بر نفس خود بتقصیر عمل کردن بقرآن وَمِنْهُمْ
و برخی از ایشان مُقْتَصِدٌ میانه روند که عمل کنند بآن در اغلب اوقات وَمِنْهُمْ و جمعی دیگر از ایشان سَابِقٌ
بِالْخَيْرَاتِ پیشی گیرندگان اند بنیکوییها که پیوسته عمل باحکام قرآن کنند بِإِذْنِ اللَّهِ بامر خدای یعنی بتوفیق
و فرمان او ذَٰلِكَ این توریث و اصطفا هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ اوست بخشایش بزرگ از حضرت امام
محمد باقر و امام جعفر صادق ع مرویست که این مخصوص بماست و حق تعالی باین ما را خواسته نه غیر ما را و شیخ طبرسی گفته که این
احق مردمانند بوصف اصطفا و اجتبا و ایراث علم انبیا زیرا که ایشانند که متعبد اند بحفظ قرآن و بیان حقایق فرقان و علم
بحلال و حرام و دقایق آن و سفیان ثوری نیز از سدی روایت کرده که گفت عبد الله مرا خبر داد که امیر المؤمنین و امام
المتقین صلوات الله علیه فرمود که من از حضرت رسالت ص در تفسیر این آیه چنین شنیدم که آنحضرت فرمود که مراد از الذین
اصطفینا من عبادنا ذریه تواند و چون روز قیامت باشد ذریه تو سر از قبور بر دارند و ایشان سه طایفه باشند یکی آنکه
با گناه از دنیا بیرون رفته باشند دوم آنانند که سیات و حسنات ایشان متساوی باشد سیم آنانند که حسنات ایشان راجح باشد
بر سیات ایشان و از ابو حمزه ثمالی روایتست که فرمود من در مجلس شریف حضرت امام زین العابدین ع بودم که دو مرد از اهل
عراق نزد آن سرور دین آمدند و گفتند یا ابن رسول الله ما را خبر ده از تفسیر این سوره امام ع فرمود ای اهل عراق شما دانید
که این آیه در شان امت محمد نازل شده پس بر شما لازم آید که همه امت محمد در جنت باشند و چون من از آن پیشوای دین این
سخن شنیدم گفتم یا ابن رسول الله پس این آیه در حق چه کسانی نازل شده حضرت فرمود که نزلت و الله فینا اهل البیت نزلت و الله
فینا اهل البیت نزلت و الله فینا اهل البیت یعنی سه بار تکرار فرمود که بخدا سوگند که این آیه در حق ما اهل البیت نازل شده
پس گفتم یا ابن رسول الله از ذریه علی ابن ابی طالب آنکس که ظالم نفس خود است چه کس است فرمود کسیست که سیئه و حسنه او یکسان بوده

هیچ یک بر دیگری غالب نشود پس پرسیدم که مراد از مقتصد ایشان چه کسانند فرمود که کسانی که در منازل خود بعبادت حق تعالی
مشغول گشته باشند و بذکر و تلاوت کتاب اوقات صرف کنند تا روزی که مرگ ایشان در یابد گفتم یا ابن رسول الله مراد از
سابقات بخیرات چه کسانند فرمود آنانند که فی سبیل الله مجاهده کنند و مردم را براه راست دعوت کنند چون علی بن ابی طالب
و ذریت او که اهل عصمتند و بروایت دیگر از امام جعفر صادق ع مرویست که آیه در حق اولاد علی بن ابی طالب نازل شده سابق
ایمه اند و مقتصد صلحای ایشان که رتبه امامت ندارند و ظالم گناهکاران ایشان و حضرت امام رضا ع را در مجلس مامون
از این آیه پرسیدند که علم است یا خاص فرمود خاص در حق حضرت پیغمبر بعد از آن فرمود که وارث بظاهر این متعلق اصطفا
چنانکه در که در ولقد ارسلنا نوحا وابرهیم وجعلنا فی ذریتهما النبوة والکتاب فمنهم مهتد وکثیر منهم فاسقون
که نبوت و کتاب در مهتدیان ایشانند نه فاسقان و اسامه بن زید روایت کند که رسول خدا ع در این آیه فرمود که سابق
سابق ومقتصد ناج وظالمنا مغفور و اصحاب ما تخصیص این آیه در حق اهل بیت بروایات مذکوره بایات دلالت
کرده اند بر امامت ائمه هدی صلوات الله علیهم از چند وجه یکی آنکه حق تعالی فرموده ثم اورثنا و میراث یا بسبب است یا بنسبت و امیر المؤمنین
و سایر ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین هم سبب بوده اند و هم نسب از آنحضرت اتصال داشته یا بسبب و یا بنسب متصل
بوده بخیر النساء فاطمه زهرا چون حق تعالی کتاب را بحضرت رسالت کرامت فرمود پس از وی جز باهل استحقاق نرسد که امیر المؤمنین
باشد و سایر اولاد اطهار او علیهم السلام حیث قال وورث سلیمن داود ویرثنی ویرث من آل یعقوب و آنکه حضرت رسالت
و اهل بیت را بهم مقرون ساخته و فرموده که انی مخلف فیکم ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا کتاب الله وعترتی واهل بیتی
وان الله اللطیف الخبیر اخبرنی انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض مصدق این است و مضمون حدیث آنست و بدرستی که من میگذارم در
میان شما دو چیز گران را مادام که متمسک شوید بآن هر دو هرگز گمراه نشوید و این هر دو کتاب خدا است و عترت من که اهل بیت منند
بدرستی که خداوند لطیف خبیر خبر داده مرا که این هر دو از هم جدا نشوند تا که وارد شوند بر من در حوض کوثر دوم آنکه حق تعالی فرمود
که اصطفینا و هر که را خدا بپسندد اصطفا فرماید البته از مصطفا باشد و این شایسته انبیاست و ائمه هدی نه غیر ایشان چه کسانی
که برگزیده خدا باشد البته مبرا خواهد بود از معصیت زیرا که لایق و شایسته حضرت کبریایی نیست که اهل عصیان را برگزیده
و بایشان اصطفا ایشان نوازش نماید پس اهل اصطفا اهل عصمت باشند و هر گاه یکی از ما کسی را که ظاهرا متصف است بصلاحیت
باطنا مقرب خود نمی شمارند و نوازش میکنند نظر بظاهر حال او دارد و علم بخبث باطن او دارد و او را از نزد خود میراند پس کسی
که عالم است بظاهر و باطن البته چگونه کسی را برگزیند که مرتکب معاصی شود و از دایره ایمان قدم بیرون نهد سیم آنکه حق تعالی در آیه
ایشان را بهشت بشارت داده و بشارت دادن اهل عصیان موجب اغراست بمعاصی و خدای تعالی از قبیح مبراست اگر گویند ظلم مستلزم معصیت
است پس منافی قول شما باشد جواب گوییم مراد بان ظلمیست که پیغمبران بخود نسبت داده اند چنانکه آدم ع گفت ربنا ظلمنا و یونس گفت
سبحانک انی کنت من الظالمین که مراد ترک ندبست که مستلزم نقص ثواب و ظلم در اصل لغت بمعنی نقصان چنانکه در کریمه ولم
تظلم منه شیئا که بمعنی لم ینقص آمده است و صاحب مجمع گفته که مفسران در مرجع ضمیر منهم اختلاف کرده اند نزد ابن عباس و قتاده مرویست که راجع
بعباد است و تقدیر کلام اینکه فمن العباد ظالم لنفسه و ابن مختار علم الهدی قدس سره و توجیه این بر نوعی نموده که چون

حق تعالی کتاب توریت را معلق ساخت بکسانی که ایشان را اصطفا نموده از عباد خود در عقب آن بیان فرمود که تعلیق وارث یعنی عباد
نه همه ایشان بجهت آنست که در میان ایشان بعضی هستند که ظالم نفس خود اند بکسب معصیت و بعضی دیگر مقتصد اند که نه معصیت
میکنند و نه هم طاعت و جمعی دیگر سابق بخیرات اند که اصلا معصیت از ایشان صادر نمیشود پس بجهت این وراثت معلق بسابق
بخیرات شده نه بجمیع عباد و نزد بعضی از مفسران ضمیر راجع به الذین اصطفینا و بنابرین اختلاف کرده اند در احوال فرق ثلاثه یعنی بعضی گفته اند
که هر سه کان او که اهل ایمانند ناجی اند و مؤید این حدیثی که ابو دردا نقل کرده که من از رسول خدا ص شنیدم که در این آیه فرمود که اما
سابق بی حساب ببهشت رود و مقتصد و احساب آسان کنند پس بهشت در آید اما ظالم در زمین قیامت بدارند و بعد از آن بهشت
بهشت رود و ایشان باشند که گویند الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن که در عقب این آیه مذکور شده اما سابق کسیست که در عهد
رسول وفات نموده و آنحضرت برای او گواهی داده که او از اهل بهشتست اما مقتصد کسیست که تابع اصحاب او شده تا آنکه باو ملحق
شده و از جعفر بن حرب روایتست که ظالم لنفسه بصغایر است که مستتبع مغفرات است و مقتصد در طاعات در وجه وسطی
و سابق بخیرات در درجه علیا و اصحاب ما از میر بن عبد العزیز روایت کرده اند که امام جعفر صادق ع فرمود که ظالم لنفسه از ما
کسیست که نشناسد حق امام را و مقتصد آنکه عارف بحق امام باشد و سابق بالخیرات امام است و همه ایشان آمرزیده اند و زیاد
بن منذر از ابو جعفر ع نقل کرده که ظالم لنفسه از ما کسیست که هم عمل صالح کند و هم معصیت از و صادر شود و مقتصد کسیست که
متعبدات باحکام شریعت و مجتهد در آن و سابق بالخیرات علی بن ابی طالب و امام حسن و امام حسین و انکه بنابرین قول که
ظالم لنفسه ناجی نیست نزد بعضی از آنها آنست که ظالم لنفسه اصحاب مشأمه اند و مقتصد اصحاب میمنه و سابق بالخیرات سابقان
مقربان از جمله کان کما قال وکنتم ازواجا ثلثة و این قول قتاده است و از ابن عباس نقل کرده اند که ظالم منافقانست و مقتصد
و سابق سایر مردمان و حسن گفته که سابقان صحابه اند و مقتصد تابعین و ظالم منافقان و در تفسیر ثعلبی مذکور است که حضرت
رسالت پناه این سه طایفه را تفسیر فرموده که گفت سابق آنها اند که بی حساب ببهشت روند و مقتصد آنانکه حساب ایشان سبک کنند
و ظالم آنانکه مدتی در موقف حساب باشند و حق تعالی برحمت تلافی حال ایشان کند و مثل این بروایات دیگر در اخبار مذکور شده و
دیگر سابق ما اهل جهاد ند و مقتصد ما اهل حضر که بجهاد نروند اما بجماعت حاضر شوند و ظالم ما اهل بادیه که در جهاد و جماعت حاضر نشوند
در بایند و ابو اللیث فرموده که سابق آنست که قبل از هجرت ایمان آورده و بدانکه اهل تفسیر و تذکیر از ارباب تحقیق و تدقیق را در این سه طایفه
اقوال دیگر است و اینها بر ترتیبی که در قرآن مذکور است یعنی افتتاح کلام بظالم و اختتام بسابق رقم بیان خواهد یافت اما اقوال
سهل بن عبد الله تستری که آنان جاهل اند و متعلم و عالم و یا طالب دنیا و مایل عقبی و متوجه مولی یا صاحب کبیره و مرتکب صغیره و مبرا
از جمیع و یا مصر بر ذنوب و تایب عاید و تایب ثابت بر توبه یا پرستنده خدا بنابر عادت و عرف اقربا و عابد بخوف و طمع از حق تعالی
عبادة کنند لله فی الله یا جزع کنند نزد بلا و صبور در بلا و متلذذ بلا یا بنده از بلا و یا آکل حرام و مایل شبهه و خورنده حلال
یا مشغول از ذکر و مشغول بذکر و متوجه بذکر یا مجرم یا تایب و متقی و یا غافل و طالب و واجد یا آنکه سیئاتش بر حسناتش بچربد و یا آنکه
هر دو برابر باشند و آنکه حسنات او بر سیئات راجح باشد و یا آنکه ظاهر او بهتر از باطن باشد و آنکه سر و علانیه او مساوی باشند و یا
آنکه زیاده قوت طلبد و آنکه همین جوید که قوت باشد و آنکه مطلقا طلب قوت نکند و یا اهل عطا و جود اثار ند و یا طالبان نجات و

ومناجات وبا نظر از خود نگرنده از خود بآخرت نظر کننده از حق بحق وبا پیوسته در خواب غفلت وگاهی بیدار و در تقدیم
ظالم بر مقتصد بر سابق یا آنکه ظاهر آنست که بعکس باشد یا آنکه فاسقان بسیارند ومقتصدان قلیل وسابقان اقل از این قلیل اند
ویا جهت آنکه تا ظالمان بتاخیر شرم زده نگردند وبرحمت غایت او امیدوار باشند ومقتصدان میان خوف ورجا باشند وسابقان
از عذاب او ایمن نگردند وبجاز امام جعفر صادق منقولاست ویا تقدیم ظالم از روی فضلاست وتاخیر سابق از راه عدل و
حق تعالی فضل را از عدل دوستر دارد وتاخیر سابق تا ثواب یعنی دخول جنان که بعد از این آیه مذکور است اقرب باشد ویا هم
بر عمل خود تکیه نکند ومطالع بخود معجب نگردد وبواقی وجوه در منهج الصادقین مسطور است بعد از آن در تفسیر فضل کبیر میفرماید
جَنَّاتُ عَدْنٍ یعنی فضل بزرگ بوستانهای با اقامتست **يَدْخُلُونَهَا** که در آیند مقتصد وسابق بخیرات در آن
يُحَلَّوْنَ فِيهَا پیرایه بسته شوند در آن **مِنْ أَسَاوِرَ** از دستوانها که باشد **مِنْ ذَهَبٍ** طلای خالص **وَلُؤْلُؤًا**
آراسته شوند بمروارید صافی در عین المعانی آورده که دستوانه زر ومروارید حلیه ملوک عرب بوده چنانچه تاج پیرایه پادشاهان
عجم از این جهت تخصیص بذکر آن شد **وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا** وپوشش این گروه در آن جنات **حَرِيرٌ** ابریشم باشد چون دیبای و تافته
یعنی رشته وبافته کی نباشد **وَقَالُوا** وگویند این گروه در وقتی که از حفره دوزخ برهند وبروضه بهشت رسند **الْحَمْدُ لِلَّهِ**
ستایش وسپاس مر خدای را **الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ** آنکه از ما ببرد اندوه دوزخ را یا خوفی که از رد طاعات داشتیم
بقبول آن مندفع کردانید یا جمیع احزان دنیا را از ما زایل ساخت **إِنَّ رَبَّنَا** بدرستی که آفریدگار ما **الْغَفُورٌ** آمرزنده
آمرزنده است گناهان را **شَكُورٌ** جزا دهنده سپاسداران وفرمان برداران در عدة الداعی آورده که خدا شکور است
بایمعنی که طاعت یسیر را می پذیرد وثواب کثیر بران عطا میفرماید واعطای نعمت جزیل میکند وشکر یسیر را بعضی میگو
عبد الله عمر از رسول خدا روایت کرده که من از آنحضرت شنیدم که فرمود که نیست بر گویندگان کلمه طیبه لا اله الا الله وحشتی
وخوفی در قبرهای ایشان ونه در محل حشر وبعث ایشان ونه در وقت سیر ایشان بزمین قبور وگویا که میبینم اهل لا اله
الا الله که از قبور خود بیرون می آیند وخاک از سر وروی ایشان می افشانند ومیگویند الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن ان
ربنا الغفور شکور **الَّذِي أَحَلَّنَا** آن خدایی که فرود آورد ما را **دَارَ الْمُقَامَةِ** در سرای آخرت که جنتست وهرگز از آن
بوضعی دیگر نخواهد برد **مِنْ فَضْلِهِ** از بخشش کرم خود **لَا يَمَسُّنَا فِيهَا** ونمیرسد ما را در آن **نَصَبٌ** رنجی جهت
معیشت وغیر آن از مشقتها که در دنیا بود **وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ** ونمیرسد در اینجا با ماندگی وملالی چه
هیچ کلفتی وجهتی نیست بلکه محض حضور وفرح وسرور است نصب رنجیست که در وقت عمل کردن بکسی برسد ولغوب فتوری که
بعد از فراغ عمل طاری گردد ضحاک بن مزاحم روایت کرده که اهل بهشت چون به بهشت در آیند ولدان وغلمان باستقبال ایشان آیند
وفرشتگان نیز با ایشان باشند برای هر یک از اهل بهشت پنج انگشترین بیارند وگویند حق تعالی این را بشما کرامت فرموده ایشان
انگشترها را انگشت کنند بر یکی نوشته باشد سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین بر دوم ادخلوها بسلام آمنین بر سیم سلام علیکم بما
صبرتم وبر چهارم انی جزیتهم الیوم بما صبروا انهم هم الفائزون وبر پنجم اولئک مع الذین انعم الله علیهم وچون بمنازل
خود رسند وقرار گیرند گویند الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا الغفور شکور وبعد از بیان حال مؤمنان ذکر حال

کافران میکند که **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** وآنانکه نگرویدند بخدا ورسول **لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ** مر ایشانراست آتش دوزخ **لَا**
يُقْضَى عَلَيْهِمْ حکم کرده نشود بر ایشان بمرگ وقتی که در دوزخ باشند **فَيَمُوتُوا** تا بمیرند واز عذاب برهند و
راحت یابند **وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ** وتخفیف کرده نشود از ایشان **مِنْ عَذَابِهَا** یعنی از عذاب دوزخ بلکه هر گاه
آتش دوزخ میل کند بفرو نشستن زیاده کند احراق والتهاب آن را **كَذَلِكَ** مثل این جزا میدهیم **نَجْزِي كُلَّ كَفُورٍ**
جزا میدهیم هر ناسپاسی را که در کفر وکفران متوغل شده باشد وبنهایت رسیده **وَهُمْ** ایشان یعنی کافران **يَصْطَرِ**
خُونَ فِيهَا فریاد کنند در دوزخ که **رَبَّنَا أَخْرِجْنَا** ای پروردگار ما بیرون آور ما را از دوزخ وبدنیا فرست
نَعْمَلْ صَالِحًا تا بکنیم عمل پسندیده **غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ** جز آنکه بودیم که میکردیم در دنیا که در ما شایسته نبود
پس حق تعالی بعد از استغاثه ایشان گوید که **أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُمْ** آیا زندگانی ندادیم وعمر ارزانی نداشتیم شما را **مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ**
آن مقدار که پند گیرند در آن **مَنْ تَذَكَّرَ** هر که خواهد پند گیرد مراد عمریست که مکلف در آن متمکن باشد از تفکر و
تذکر ابو دردا از پیغمبر روایت کرده که عمری که حق تعالی عذر را بگیرد بعد از آن آدم شصت سالاست وعبد الله مسعود از
پیغمبر روایت کرده که روز قیامت ندا کنند که این ابناء الستین کجا اند آنانکه عمر ایشان بشصت سال رسیده بعد از آن
فرموده آنها کسانی اند که حق تعالی درباره ایشان فرموده که اولم نعمرکم ما یتذکر فیه من تذکر **وَجَاءَكُمُ النَّذِيرُ**
وآمد بشما بیم کننده یعنی پیغمبر وبروایت عکرمه نذیر شیبست یعنی زمان پیری که فرو نشاننده شعله شهوت وموسم
زنگ برآینده دلها وتزد بعضی عقلاست العقصه چون دوزخیان جواب اولم نعمرکم بشنوند معترف شوند بجهالت
وغوایت خود وگویند بزندگانی داشتیم ونذیر را شنیدیم ودیدیم وما آن را بدروغ حمل کردیم واطاعت آن نکردیم
حق تعالی میفرماید که **فَذُوقُوا** پس بچشید عذاب دوزخ را **فَمَا لِلظَّالِمِينَ** پس نیست ستمکاران را یعنی مشرکان را
مِنْ نَصِيرٍ هیچ یاری ویاوری که عذاب را از ایشان باز دارد **إِنَّ اللَّهَ** بدرستی که خدای **عَالِمُ غَيْبِ السَّمَاوَاتِ**
وَالْأَرْضِ دانای هر پوشیده ایست که در آسمان وزمین باشد پس احوال کفار واشرار بر او مخفی نخواهد بود **إِنَّهُ**
عَلِيمٌ بدرستی که او داناست **بِذَاتِ الصُّدُورِ** بچیزی که در سینهاست این تعلیل علم اوست بجمیع مغیبات یعنی
هرگاه حق تعالی عالم باشد بمضمرات صدور که اخفای همه مغیباتست پس بغیر او اعلم خواهد بود بعد از آن در بیان تذکیر
خود میفرماید که **هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ** اوست آنکه گردانید شما را ای گروه کفار **خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ** خلیفها
روی زمین یعنی شما را بجای پیشینیان ممکن ساخت ومقالید تصرف در زمین بقبضه اقتدار شما باز داد واین نعمتی
بزرگست **فَمَنْ كَفَرَ** پس هر که ناسپاسی کرد مرین نعمت را ویا کافر شد بمنعم خود **فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ** پس بر وست ضرر کفر او
عذاب الیم است **وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ** وافزون نکند ناگرویدگان را **كُفْرُهُمْ** کفر وشرک ایشان **عِنْدَ رَبِّهِمْ**
إِلَّا مَقْتًا نزد پروردگار ایشان مگر **وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ** وافزون نکند ناگرویدگان را **كُفْرُهُمْ** کفر وشرک
ایشان **إِلَّا خَسَارًا** مگر زیان در آخرت **قُلْ** بگوی ای محمد مر کفار را **أَرَأَيْتُمْ شُرَكَاءَكُمُ** آیا دیدید انبازان
خود را یعنی انبازان که انباز خدا گرفته اید **الَّذِينَ تَدْعُونَ** آنچنان شریکان که می پرستید آنها را یعنی اصنام را **مِنْ دُونِ**
اللَّهِ

بجز از خدای بحق اروني خبر دهید و بنمایید مرا که این شرکاء ماذا خلقوا چه چیز آفریده اند من الارض از زمین
و اینچه در روی اوست ام لهم یا هست مر ایشان را شرک في السموات انبازی با خدای در آفریدن آسمانها و بجهت این
مستحق شرک شده اند در الوهیت ام آتیناهم کتابا یا داده ایم ایشان را کتابی ناطق بانکه ایشان را شریک خود
گرفته ایم فهم علی بینت پس بر ایشان یعنی ثابتان بر حجتهای روشن اند منه از آنکه کتاب بانکه مر ایشان را شریک بجا
سزاوار است و چون باقامت حجج مذکوره ممکن نیست پس هیچ وجه اظهار اشراک خدا نمی سازند و بعد از ذکر انواع حجج مذکوره
مینماید بل غان که ایشان را حجتی باشد درین امر بلکه ان یعد الظالمون وعده نمیدهند مشرکان بعضهم برخی
از ایشان که اسلاف اند یا روسا بعضا بعضی دیگر را که اخلاف اند یا ارذال و اتباع الا غرورا مگر فریب و مکر که هیچ حقیقی
نیست مرآن را وان وعده شفاعت بتانست که هؤلاء شفعاؤنا عند الله بعد از ان از عظم قدرت و وسعت مملکت خود خبر
میدهد که ان الله بدرستی که خدای تعالی یمسک السموات والارض نگاه میدارد آسمانها و زمینها را ان تزولا
بجهت کراهت و نخواستن آنکه زایل شوند اما کن بچه ممکن را در حالت بقا نا چار استادی نگاهدارنده در روایت آمده که چون یهود و نصاری
عزیر و عیسی را ابنیت نسبت دادند آسمان نزدیک بآن رسید که شکافته گردد حق تعالی درین آیت خبر میدهد که من بقدرت
کامل خود نگاه میدارم آسمان و زمین را تا زوال نپذیرند و از هم که خود بروند ولئن زالتا و اگر زایل شوند ان
امسکهما نگاه ندارد آنها را من احد هیچ یک و بجای خود نیارد من بعده از پس خدا یا بعد از زوال آن انه کان
بدرستی که خدای تعالی هست حلیما بردبار که بعقوبت یهود و نصاری و غیر ایشان از اهل شرک و معصیت تعجیل نمیکند غفورا عشر
آمرزنده گناه کسی که ازین قول رجوع بوحدانیت او قایل شود و اعتقاد کند که او بجهات متصف است بصفت لم یلد و لم
یولد و لم یکن له کفوا احد آورده اند که رؤسای قریش پیش از بعثت رسول ص می شنیدند که جهودان و ترسایان تکذیب پیغمبر خود کردند
لعنت خدای را برین دو طایفه باد که پیغمبران خود را تکذیب کردند بخدا سوگند که اگر پیغمبری بما آید او را تصدیق کنیم و از ایشان
راه یافته تر باشیم و بتصدیق او شتابیم و چون پیغمبر ما مبعوث شد او را باور نداشتند و ازو نفور گرفتند حق تعالی ازین خبر داده
واقسموا بالله و سوگند خوردند بخدا کفار قریش جهد ایمانهم سخت ترین سوگندان خود یعنی بابلغ اغلاظ سوگند خود
که لئن جاءهم اگر بیاید بایشان نذیر بیم کننده لیکونن هر آینه باشند اهدی راه یافته تر بعقول او من احدی
الامم از امتی که از امتان گذشته اند چون یهود و نصاری و غیر ایشان فلما جاءهم پس آنهنگام که آمد بدیشان نذیر
بیم کننده یعنی حضرت خاتم الانبیاء ص ما زادهم زیاده نکرد آمدن آن نذیر ایشان را الا نفورا مگر رمیدن از حق و دوری
و نیفزود ایشان را استکبارا فی الارض گردن کشی از فرمان الهی در زمین و مکر السیء و افزون نکرد ایشان را مکر انگیختن
کردند مکر بدی و لا یحیق المکر السیء و احاطه نمیکند مکر بد الا باهله مگر باهل آن مکر هاکه ی کرد بنوی احاطه
و اطراف و جوانب وی فرا گیرد و هرچه در باب قصد کسی اندیشه باشد در باره خود [illegible] مراد است که مکری که کفار در باره حضرت رسالت
و اصحاب وی قصد میکردند از قتل و جلای وطن و حبس و ضرب و غیر آن با ایشان عاید شد چنانکه در واقعه بدر از پیغمبر خدا روایت که فرمود که هرگز
مکر مکنید و مکر کننده را یاری مدهید که حق تعالی میفرماید و لا یحیق المکر السیء الا باهله و ستمکار را یاری مکنید که حق تعالی فرموده

که انما بغیکم علی انفسکم کعب بن احبار با ابن عباس گفت من در توریة خوانده ام که هر که گوی بکند برای قصد مسلمان خود در ان
گو افتد ابن عباس فرمود که من این را در قرآن یافته ام یعنی این آیه را تلاوت فرموده و در مثل عرب واقع شده که من حفر بئرا لاخیه
وقع فیه منکبا هر که بکند گوی برای برادر خود سرنگون در ان افتد و ضرب المثل عجمان که بد مکن که بد افتی و چه مکن که خود
افتی فهل ینظرون پس آیا انتظار می برند و چشم میدارند مکذبان و بدکاران الا سنت الاولین مگر سنت و طریقه
خدا را در پیشینیان یعنی عادت قهر بر تکذیب رسل و کتاب و کند عذاب بر و نازل سازد بقوله فلن تجد پس نیابی
ای محمد لسنت الله مر طریقه و عادت خدا را تبدیلا تغییر دادنی یعنی هیچکس عذاب را بثواب بدل نتواند کرد و لن
تجد لسنت الله و نیابی مر سنت خدا را تحویلا گردانیدنی یعنی هیچکس عقوبت الهی را از مکذبان و ماکران
بدیگری حواله نتواند کرد پس بر سبیل تقریر قول مذکور میفرماید که اولم یسیروا آیا سیر نمیکنند اهل مکه منکران اهلاک
خدا اهل تکذیب را فی الارض در زمین که آن مسافت میان شام و یمن فینظروا کیف کان تا ببینند که
در شام و یمن چگونه بود عاقبة الذین من قبلهم انجام آنان که پیش از ایشان بودند از قوم عاد و ثمود و
کانوا اشد منهم و بودند ایشان سخت تر از مکیان قوة از روی توانایی و با وجود این از عذاب رهایی نیافتند
و آثار و دیار هر قوم در راه بار ایشان باقیست و ما کان الله لیعجزه و نیست خدا که عاجز گرداند او را هیچ و تعویز
من شیء هیچ چیز فی السموات در آسمانها و لا فی الارض و نه در زمین بلکه هر چه خواهد کند و کسی او را در حکم
او چون نتواند انه کان علیما بدرستی که وست دانا باحوال بندگان و بهمه چیزها قدیرا توانا بهمه چیز و هیچ چیز او را عاجز
نتواند کرد و قادر با قدرت است و لو یواخذ الله الناس و اگر مواخذه کردی خدا مردمان را بما کسبوا
بجزای آنچه کسب کردند از شرک و معصیت و ظلم ما ترک علی ظهرها نگذاشتی بر پشت زمین من دابة هیچ
جنبنده از آدمیان یا از جن و انس و گفته اند مراد همه حیوانات که بشامت معاصی بنی آدم هلاک شدندی چنانکه در زمان
نوح که بشومی کفر مشرکان همه جانوران غرق شدند مگر آنچه در کشتی بودند پس در وقت نیز اگر ایشان را بگناه عاصیان بگیرد
همه هلاک شوند و لکن یؤخرهم و لیکن باز پس میدارد آنها را الی اجل مسمی تا وقتی نام برده که قیامت است ابن ابی
روایت میکند که مردی ام هریره میگوید که ظالم بر نفس خود ضرر میکند و گفت ابو هریره که ظلم جز بظالم زیان ندارد ابو درداء شنید
گفت دروغ میگویی بخدایی که جان من در فرمان اوست که مرغ در آشیانه بگرسنگی بمیرد بجهت ظلم بنی آدم و ابو حمزه ثمالی
گوید که معنی آنست که خدای بشومی آدمیان باران را باز گیرد تا همه جانوران بمیرند و لیکن تاخیر این میکند تا بوقت معلوم که
در لوح مقدر شده فاذا جاء اجلهم پس چون بیاید وقت
هلاک ایشان فان الله کان بدرستی که خدای تعالی بعباده
به بندگان خود بصیرا بیناست میداند که مستحق هلاکت
کیست و لایق هلاک و نجات کدام بر ایشان فراخور او
پاداش میدهد

سورة یس ثلث و ثمانون آیة مکیة

مکر با دیو و غدار [illegible] کرده از است [illegible]
[illegible]

ابی بن کعب از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که این سوره را قربة الی الله بخواند از همه گناهان آمرزیده
شود و ثواب کسی که دوازده بار ختم کلام کرده باشد و بروایتی دیگر بیست و دو در نامه اعمال او ثبت کنند و بر بالین هیچ بیماری
نخوانند مگر بعدد هر حرفی از وده فرشته نزد او حاضر شوند و از برای او آمرزش طلبند تا قبض روح او شود و بعد از آن
همراه جنازه او روند و بر او صلوات میفرستند تا او را دفن کنند و از پیها قبر نگاه دارند و هر بیماری که در وقت موت این سوره را
بخوانند یا کسی نزد او قرائت کند رضوان بهشت بیاید با قدحی از شراب بهشت و آن را باو دهد تا بیاشامد و او را بهشت بشارت
دهد و سیراب بمیرد و سیراب مبعوث شود و سیراب به بهشت درآید و از حضرت رسالت مرویست که این نام سوره در توریة
معمه است زیرا که خیر دنیا و آخرت را بر خواننده و نویسنده خود تمام کند و دافعه نیز خوانند جهت آنکه بلیات دنیا
و آخرت را از قاری خود دفع کند و قاضیه نیز خوانند زیرا که جمیع حاجات دنیوی و اخروی را از برای صاحب خود روا
میکرداند هر که یکبار بخواند ثواب او برابر بیست حج باشد و هر که آن را بشنود مثل کسی باشد که هزار دینار زر سرخ در راه خدا
صدقه داده باشد و هر که آن را بنویسد و بشوید و بیاشامد هزار شفا و هزار نور و هزار برکت و هزار رحمت در او داخل
شود و همه مرضهای بدنی از و دفع شود و از پیغمبر روایتست که هر که این سوره را در مقبره بخواند تخفیف عذاب ایشان
شود و بعدد هر که درین مقبره مدفون باشد او را حسنات باشد و ابو بصیر از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده که هر
چیزی را دلیست و دل قرآن یس است و هر که در روز این سوره را تلاوت کند آن روز در امان خدای عز و جل باشد
و هر که در شب پیش از آنکه در خواب رود بخواند حق تعالی هزار فرشته برو موکل کرداند که برای او استغفار کنند تا
وقت مرگ و بعد از آن استغفار کنان تشییع جنازه او کنند و با او در لحد درآیند و در آنجا بعبادة مشغول
شوند تا روز قیامت و ثواب آن عبادة را باو دهند و قبر را برو فراخ سازند بمقدار مد بصر و همیشه از قبر او نوری درخشان
شود و باسمان رود تا وقت بعث و نشور و چون از قبر برخیزد آن فرشتگان برافوج او تحیت کنند با او در روی او خنده
کنان باشند و بشارت دهند او را تا که از صراط و میزان بگذراند و بمقام ملائکه مقربین و انبیای مرسلین رسانند و او را
رفیق او کردانند بعد از آن خطاب عزة در رسد که ای بنده من هر که را خواهی شفاعت کن که شفاعت تو در حق کسانی که اراده کنی
و هر چه خواهی از من طلب تا جمیع مقصود ترا بتو ارزانی فرمایم پس هر که را خواهد شفاعت کند و هر چه طلب نماید حق تعالی باو
دهد و اصلا حساب او نکند و هیچ گناه او را مؤاخذه نماید و اهل محشر گویند سبحان الله هر گز این بنده صغیره در وجود دنیا
نیاورد تا مؤاخذ شود آورده اند که کفار مکه گفتند ای محمد تو فرستاده خدا نیستی و آنچه میگوئی از نزد خود میگوئی و بعد از آن بت
میدهی حق تعالی بجهة رد قول ایشان فرموده که

بسم الله الرحمن الرحیم

یس از امیر المؤمنین علی علیه الصلوة والسلام منقولست که یس اسمیست از اسمای سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم
~~وامواته~~ و محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که حضرت رسالت را دوازده اسم است از آنجمله در قرآن پنج اسم واقع شده
محمد و احمد و عبدالله و نون و یس و اینکه اهل البیت آنحضرت را صلوات الله علیهم اجمعین آل یس میگویند تایید این قول میکند

و نزد بعضی دیگر از علما یس از اسماء قرآنست و یا نامیست از اسمای الهی و مؤید اینست که در حدیث واقع شده ان الله تعالی قرأ
طه و یس ~~از اسماء قرآنست و یا نامیست از اسماء الهی و مؤید اینست که در حدیث واقع شده~~ قبل ان خلق السموات والارض بالف
عام حق تعالی سوره طه و یس را قرائت فرموده است پیش از آنکه آسمانها و زمینها را آفریند بهزار سال و یا معنی آن یا انسانست بلغت
طی و در اصل یا انیسین بوده بجهة کثرة ندا اقتصار بر یا از آن نموده اند چنانکه در ایمن الله ام الله میگویند یا آنکه اشارتست
بکلام سید و حدیث انا سید ولد آدم دلالت میکند برین و از ابن عباس و ارائق روایت کرده که یس یعنی یا سید الاولین
والآخرین است یعنی ای بهترین موجودات وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ بحق قرآن محکم و استوار از نقص و عیب و یا ناطق بحکمت
و حکم کننده بحق میان جمیع عالمیان إِنَّكَ بدرستی که تو بیشک و شبه لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ از جمله فرستاده شدگانی عَلَىٰ
صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بر راه راست که دین اسلامست چه آن متضمن توحید است و استقامت امور که بسبب آن بندگان را از راه
ضلالت به هدایت میرساند و این قرآن مجید تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ فرو فرستاده خداییست که غالبست بر همه و حفص بنصب لام
میخواند که مفعول مطلق باشد یعنی فرستاده شده است قرآن فرستادن خداوندی که قویست در ملک و پادشاهی الرَّحِيمِ
مهربان بر خلقان خود و تو فرستاده شده لِتُنْذِرَ تا بیم کنی و بترسانی از عذاب ربانی قَوْمًا مَا أُنْذِرَ گروهی را که
بیم کرده نشده بودند یعنی ازین زمان آبَاؤُهُمْ پدران نزدیک ایشان بسبب دوری زمان فطرة فَهُمْ غَافِلُونَ پس
ایشان بیخبرانند از صراط مستقیم که دین اسلامست و آنچه تو ایشان را بیم و ترسانی از عذاب الیم و چون علم الهی تعلق گرفته بود بآنکه
اکثر ایشان بر صفت کفر خواهند بود از آنجهت میفرماید که لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ بدرستی که راست شد گفتار ما بعذاب عَلَىٰ
أَكْثَرِهِمْ بر بیشتر ایشان یعنی قول لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ و هر گاه حال ایشان برین منوال باشد
فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ پس ایشان ایمان نخواهند آورد و بر صفت کفر مستمر خواهند رفت آورده اند که ابو جهل جهل سوگند
خورده که اگر پیغمبر را ببیند در نماز سر مبارک او را بشکند روزی دید که آنحضرت نماز میگذارد سنگی بزرگ برداشت و نزد حضرت
آمد و چون دست بالا برد تا بیندازد دست او در گردنش چنبر شد و سنگ در دست او چسبیده شد و در گردن بماند آیه آمد
که إِنَّا جَعَلْنَا بدرستی که ما کردانیدیم فِي أَعْنَاقِهِمْ در گردنهای ایشان أَغْلَالًا بندها فَهِيَ پس آن غلها پیوسته شد
إِلَى الْأَذْقَانِ بزنخ ایشان بمرتبه که نتوانستند که سرهای خود را بجنبانند فَهُمْ مُقْمَحُونَ پس ایشان سر در هوا مانده کانند و چشم
برهم نهادکان یعنی او را باز داشتیم چنانکه مغلولان از کارها باز داشته شوند و گویند قوم بنی مخزوم دست او را بعهدی بسیار
جدا کردند مردی دیگر از بنی مخزوم گفت من بروم و بدین سنگ محمد را هلاک کنم چون نزدیک حضرت آمد نابینا شد و پیغمبر را
نمیدید اما آوازش میشنید باز گشت و قوم را گفت محمد را ندیدم ولی آوازش میشنیدم چون قصد وی کردم چیزی مانند شتر نر
که آهنگ من کرد تا مرا فرو برد بعد ازین جبرئیل این آیه آورد که وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ و ما کردیم در پیش روی ایشان
سَدًّا بندی و پرده وَمِنْ خَلْفِهِمْ و از پس ایشان سَدًّا پرده و مانعی فَأَغْشَيْنَاهُمْ پس پوشانیدیم چشمهای
ایشان را فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ پس ایشان نمی بینند چیزی را و قادر نیستند که بر چپ و راست خود نگاه کنند و نظر در پیش و پس خود
اندازند و از ابن عباس مرویست که روزی قریش با یکدیگر گفتند که هر گز ندیدیم خود را که صبر کرده باشیم بر هیچ امری مثل صبری

کرمیکنیم بر آنچه با ما میرسد از محمد عاقل حسن ما را سفیه شمرد و پدران ما را دشنام داد و ما را عیب کرد و جماعت ما را متفرق
ساخت و سب خدایان نمود با این همه او را گذاشته ایم و او را هیچ نیکو نمیخواهیم پس با همدیگر اتفاق کردند بر آنکه محمد را
بر حیثیم او از زنده نگذاریم حضرت فاطمه زهرا را خبر شد بجد مضطرب در آمد و قطرات و عبرات بر رخساره مبارک روان کرد حضرت
فاطمه را گریان دید گفت ای جان پدر ترا چه چیز بگریه آورده است گفت ای پدر قریش عزم جزم کرده اند بر کشتن تو حضرت فرمود
کی آبی بیار تا سلاح المؤمن الوضوء سلاح المؤمن در پوشم و زره عصمت نماز در بر افکنم پس وضوی نماز بساخت و قدم مبارک در
مسجد الحرام نهاد و آن گروه از هیبت او چشم بر نگشادند و از مهابت او دیده بر هم نهادند سید عالم یک قبضه سنگ ریزه بر گرفت
و در ایشان انداخت و فرمود شاهت الوجوه یعنی زشت باد رویهای شما بر هیچکس از آن سنگ ریزها چیزی نیامد مگر
در روز بدر کشته شد و حق تعالی بجهت قطع طمع پیغمبر از ایمان ایشان فرمود که وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ یکسانست بر ایشان ءَأَنذَ
رْتَهُمْ آیا بیم کنی ایشان را أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ یا بیم نکنی ایشان را لَا يُؤْمِنُونَ که ایمان نیارند بجهت افراط ایشان در کفر و جحود
بر انذار ایشان نفعی مرتب نمیشد از این جهت حق تعالی او را مخصوص ساخت با اهل ایمان و فرمود إِنَّمَا تُنذِرُ جز این نیست
که میترسانی بر وجهی که نفع دهد مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ کسی را که پیروی کند قرآن را و بسمع قبول مواعظ بشنود و بدان اعتقاد
باشد وَخَشِيَ الرَّحْمَٰنَ و بترسد از خدای بِالْغَيْبِ با آنچه از و پوشیده است از امور آخرة و یا بترسد از خدا در
حالت غیبت بر مردمان بر خلاف اهل نفاق و خلاف اظهار عهد ایمان میکنند و هرگاه از نظر مؤمنان غایب میشوند
و با یاران خود میگویند إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ ما یاران شماییم و با ایشان استهزا میکردیم و چون کسی تابع
عشر قرآنست و پیروان از انذار تو ترسانست فَبَشِّرْهُ پس مژده ده او را بِمَغْفِرَةٍ بآمرزش گناهان وَأَجْرٍ كَرِيمٍ و مزدی بزرگ
در اعتهان آورده اند که بنو سلیم بجناب رسالت پناه عرض کردند که خانهای ما دور است رخصت باشد که نزدیک مسجد
خانه بگیریم حضرت فرمود که در خانهای خود باشید که نشانهای پای شما را که در مسجد تردد میکنید می نویسند پس اگر دورتر باشید
ثواب قدم بیشتر چه در هر گامی ثوابی بر آن مترتب خواهد شد حق تعالی برای تصدیق پیغمبر خود در این فرستاد که إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي
الْمَوْتَىٰ بدرستی که ما زنده کردانیم مردگان را در روز بعث و نشور یا دلهای مرده را بهدایت وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا و می نویسیم
آنچه از پیش فرستاده اند از عملهای صالح و فعلهای بد و بر وفق آن جزای ایشان دهیم وَآثَارَهُمْ و می نویسیم اثرهای ایشان را
که نشانهای قدمهای ایشانست که بمسجد میروند بهر گامی کفاره گناهی خواهد بود وَكُلَّ شَيْءٍ و همه چیزها از نیک و بد أَحْصَيْنَاهُ
شمرده ایم و بیان کرده ایم یعنی همه آنرا نوشته ایم فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ در دفتری که پیشوای روشن است یعنی لوح محفوظ
که سر دفتر جمیع دفترهاست و آثاری که بدان نقش شده بدرازی روزگار پوشیده نمیشود و یا مراد با امام مبین صحیفه امیرالمؤمنین
اعمالست که اثر آن مندرس و کهنه نشود و از نزول این آیه حضرت رسالت فرمود که بزرگترین مردمان در مزد نماز
کسیست که دورتر باشد راه او با آمدن مسجد بعد از آن کسی که راه او از او دورتر باشد تا ثواب او بیشتر باشد و نزد بعضی
آثار اعم از آنست که حسنه باشد چون علمی که تعلیم مردمان کند و یا وقفی که بر مواضع خیر کند یا صدقه جاریه چون بنای
مسجد و رباط و یا سیئه باشد مانند شهرة دادن بدعت و بنای ظلم حق تعالی همه را مینویسد و بر وفق آن جزا خواهد داد و

بعد از آن پیغمبر

بعد از آن پیغمبر خود را امر میکند که مثل زند اهل مکه را با اصحاب انطاکیه در رسوخ کفر و عناد و عدم اطاعت و انقیاد
با وجود معجزه ظاهره و آیات واضحه و میگوید که وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا و بیان کن ای محمد اهل مکه را مثلی یعنی مانند
ساز ایشان را أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ بیاران شهر انطاکیه إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ وقتی که آمد بآن دیه رسولان عیسی
و آنچنان بود که عیسی دو کس را از حواریان که ایشان را صادق و صدوق گفتندی یا یوحنا و یونس یا یحیی و تومان
و یا دومی و ماروس بانطاکیه فرستاد تا خلق را بخدا دعوت کنند ایشان بنزد شهر رسیدند پیری دیدند که گوسفند میچرانید
بر او سلام کردند پیر پرسید که شما کیستید گفتند ما رسولان عیسی مریم آمده ایم تا شما را بالسلام دعوت کنیم و از پرستش اصنام باز
داریم گفت شما بر این دعوی خود هیچ آیتی و دلیلی دارید گفتند بیماران را شفا دهیم و کوران مادرزاد را و پیس را بحالت
صحت رسانیم پیر گفت چندین سالست که فرزند من بیمار است و جمیع طبیبان از علاج او عاجز اند اگر او به شود بدست
شما مذهب عیسی را قبول کنم و مسلمان شوم ایشان بر سر بالین وی آمدند و دعا کردند فی الحال صحت یافت از جمیع مرضها
خلاص یافت پیر ایمان آورد و او حبیب نجار است که شصت سال قبل از زمان حضرت رسالت بود و گویند بوده و یکی از
سابقانست و در روایتی صحیح آمده که او در خفیه مؤمن بود و در غار بعبادة مشغول بود چون رسولان آمدند
و اظهار ایمان نمودند القصه این خبر در شهر انطاکیه فاش شد و بیمار بسیار از برکت ایشان شفا یافتند پادشاه آن
شهر را مطیخس رومی گفتندی و بت می پرستید از احوال ایشان خبر یافت ایشان را طلبید و گفت شما چه کسید گفتند
ما رسول عیسی مریم و خلق را از عبادة ضلالت بر حد هدایت میرسانیم گفت آیت شما چیست گفتند کور مادرزاد و پیس را
شفا میدهیم و جمیع بیماران را میسازیم گفت باز گردید تا من در کار شما اندیشه کنم باز گشتند و بروایة وهب بن منبه
مدتی در آن شهر بودند و نمی گذاشتند که نزدیک پادشاه روند روزی در بازار پادشاه را دیدند تکبیر کردند و اظهار ذکر خدا
نمودند پادشاه در غضب شد بفرمود تا ایشان را بزندان برده محبوس کردند خبر بعیسی رسید شمعون الصفا که رئیس
الحواریین بود و خلیفه او را بیاری ایشان فرستاد او بشهر در آمد با خواص ملک آشنایی آغاز کرد و بسبب دانش و حکمت
مقرب پادشاه شد و چون که عیسی بفرموده خدا رسولان را فرستاده بود از این جهت حق تعالی فرمود که إِذْ أَرْسَلْنَا چون
فرستادیم إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ بسوی اهل انطاکیه دو کس را فَكَذَّبُوهُمَا پس تکذیب کردند اهل آن دیه آن هر دو را و در زندان
محبوس ساختند فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ پس غالب گردانیدیم و حفص تشدید را میخواند یعنی قوة دادیم آن هر دو را بثالث
بفرستاده سیم یعنی شمعون الصفا و آمد با پادشاه اختلاط کرد و مقرب درگاه او شد آورده اند که با ملک به بتخانه آمدی و خدا را
سجده کردی و مردم می پنداشتند که او پرستش بت میکند ملک بر وی اعتماد تمام کردی و بی مشورة وی بهیچ امری اقدام نمینمود
روزی از پادشاه پرسید که ای ملک شنیده ام که دو مرد را حبس کرده که بجهة آنکه دعوی دین دیگر میکنند و مردم را از دین
منع میکنند گفت آری شمعون از روی تعجب گفت ای ملک بفرما تا ایشان را حاضر گردانند که گفتار ایشان عجیبست ملک امر کرد
بحضور ایشان چون ایشان شمعون را نزد ملک دیدند خوشحال شدند و دلیر وار نشستند شمعون از ایشان پرسید که
چه کسید گفتند رسولان رسول خداییم شمعون گفت بچه کار آمده اید گفتند آمده ایم تا ملک و قوم او را از عبادة بتان باز داریم

وعبادة کنی که آفریدگار زمین و آسمان است ترغیب کنیم گفت براین که میگوئید حجتی و دلیلی دارید گفتند بلی ابرص و اکمه را نیکو
وکور مادرزاد را وجمیع بیماری بفرمان خدا بر میسازیم ملک بفرمود تا کوری مادرزاد را حاضر کردند وکودکی که چشم وی
مساوی روی وی بود حاضر ساختند ملک بفرمود که خدای خود را بگوئید تا این را بینا سازد ایشان دعا کردند حق تعالی
وبینا شد ملک متعجب شد شمعون گفت ای ملک ما نیز از این خدایان درخواهیم تا همین کار کنند ملک آهسته گفت ای شمعون تو میدانی
که ایشان نمی بینند ونمی شنوند وهیچ چیز قدرت ندارند شمعون دیگر باره گفت ای جوانان خدای شما دیگر چه تواند کرد گفتند
مرده را زنده کرداند شمعون گفت اگر خدای شما این کار کند ما هم بوی بگرویم ایشان گفتند خدای ما بر همه چیز قادر است وگفت ملک
پسر دهقانی من هفت روز است که وفات کرده واو را دفن نکرده اند بجهت آنکه انتظار پدرش میکشند تا بیاید واو را دفن کنند وی را
زنده کنید وگفته اند پسر ملک بود الغصه او را حاضر کردند از حال خود گردیده بود ومتعفن شده بود شمعون در خفیه دعا کرد واین دو
رسول دیگر نیز بتبعیت شمعون از خدای درخواستند فی الحال زنده شد وبر پای خواست وگفت ای قوم از خدای بترسید وباو ایمان
آورید که درین هفت روز مرا بهفت طبقه آتش برده اند وعذاب کرده اند امروز در آسمان بگشادند جوانی نیکو صورت دیدم که از
این هر سه شفاعت میکرد واو عیسی بود وعیاشی از امام محمد باقر وامام جعفر صادق علیهما السلام نقل کرده که آن مرده پسر پادشاه انطاکیه بود و
بعد از آنکه او را دفن کرده بودند بدعای او هر دو رسول زنده شد وبرخواست وخاک از سر خود میریخت ومیدوید ملک در عقب
او بدوید چون باو رسید گفت ای فرزند چیست حال تو گفت من در حال تو بودم مرده بودم پدرا دیدم که در سجده افتادند وزنده
مرا از خدا درخواستند ملک گفت اگر آن مردان را ببینی خواهی شناخت گفت آری پس امر کرد تا مردم همه بصحرا آیند وتعیین کرد تا
یکی از رسولان پیشتر بیاید وبعد از آنکه خلق بسیار آمده باشند یکی دیگر بیاید تا بداند که پسر علم بمعرفت ایشان دارد یا نه
وچون یکی از رسولان آمد پسر گفت یکی اینست وبعد از آن دیگری بر طریق مذکور در رسید گفت یکی دیگر اینست در ملک اثر کرد ونزد
این حال شمعون بآن دو رسول زبان بدعوت گشودند فی قولهم فقالوا پس گفتند انا الیکم بدرستی که ما بسوی شما
مرسلون فرستاده شدگانیم از نزد عیسی روح الله وبقصد هدایت شما باینجانب آمده ایم ملک با قوم خود ایمان آوردند
وغیر از مردمان شهر بایشان نگرویدند ودر مقام خصومت در آمده قالوا ما انتم گفتند نیستید شما الا بشر
مثلنا مگر آدمی مانند ما در صورت واکثر صفات پس بچه مزیت شما را رسالت داده اند وما انزل الرحمن ونفرستاده
است خدای من شیء هیچ چیز از وحی ورسالت ان انتم نیستید شما الا تکذبون مگر دروغ میگوئید در دعوی
رسالت رسولان بعد از استماع این کلام ایشان قالوا ربنا یعلم گفتند پروردگار ما میداند که انا الیکم لمرسلون
بتحقیق که بسوی شما فرستاده شده گانیم وبر وفق آن معجزه اینچنین نمایان مینماید وما علینا ونیست بر ما الا البلاغ
المبین مگر رسانیدن آشکار او هویدا یعنی ما از عهده کار خود بدر آمدیم وپیغام رسانیدیم ومعجزه ظاهر نمودیم اگر شما
بجهت عناد ولجاج قبول نکنید مستوجب نزول عذاب شوید قالوا گفتند بعد از اظهار معجزه واتمام ایشان انا
تطیرنا بکم بدرستی که ما فال گرفتیم بآمدن شما زیرا که تا باین شهر آمده اید باران نیامده وزراع واشجار ما خشک شده
لئن لم تنتهوا اگر باز نایستید از دعوی خود لنرجمنکم هر آینه شما را سنگسار نمایم ولیمسنکم والبته برسد شما را

منا از جانب ما عذاب الیم عذابی درد ناک قالوا گفتند رسولان طائرکم فال بد شما معکم با شماست یعنی
شومی وبدی اعتقاد وبدی کردار شماست چه بتوحید دعوت کردن ومردم را از عبادت خدایان خواندن غایت برکت وخیر است
ائن ذکرتم آیا پند داده میشوید آنرا بفال بد میگوئید وبقتل میرسانید بل انتم قوم مسرفون بلکه شما هستید
حد در گذشتگان از عصیان وطغیان محمد بن اسحق گفته که ملک وقوم او نگرویدند وهمه متفق الکلمه شده قصد کشتن
ایشان کردند وجاء وآمد بدینحال من اقصی المدینة از دورترین جائی از آن شهر یعنی از دروازه که نهایت آن شهر بود
رجل مردی یعنی حبیب نجار یسعی بسرعت می آمد تا رسید نزد این جماعت از روی شفقت ومرحمت قال یا قوم گفت ای گروه من
اتبعوا المرسلین متابعت کنید این فرستادگان را اتبعوا من لا یسئلکم پیروی کنید کسانی را که نمیخواهند
عشر
از شما اجرا مزدی بر تبلیغ رسالت واداء دعوة وهم مهتدون وایشان راه یافتگانند بطریقی که خیر دنیا
در آن بازبسته است واو را گفتند آیا دین ما را میگذاری وتبعیت ایشان اختیار میکنی در جواب ایشان گفت که وما لی لا
وچیست مرا که از روی اعتقاد اعبد الذی نپرستم آنکس را که فطرنی آفریده مرا واز عدم بوجود آورده
والیه وبسوی حکم وجزای او ترجعون باز گردانیده خواهید شد پس از وی بترسید ءاتخذ آیا فرا گیرم
من دونه بجز از خدای بحق الهة خدایان دیگر که بتانند ان یردن الرحمن بضر اگر اراده کند خدای مرا
بضرری یعنی اگر خواهد که ضرری بمن رسد لا تغن عنی کفایت نمیکند ودفع نمینماید از من شفاعتهم
درخواست این بتان شیئا چیزی را از شان ایشان شفاعت نیست تا از من دفع بلا کنند ولا ینقذون ونجات
نکنند ونرهانند مرا از مضرت بنصرت پس که من او را که قدرت ندارد بر نفع وضرر پرستش نمایم وعبادت آنکه قادر است بر
نفع ورهانیدن ضرر فرو گذارم انی اذا بدرستی که من آنگاه وآن ساعت لفی ضلال مبین در گمراهی وآشکار
وهویدا باشم چون قوم این خبر شنیدند بقصد کشتن او برخواستند واو توجه بر رسولان کرد وگفت انی
آمنت بدرستی که من ایمان آورده ام بربکم بآفریدگار شما فاسمعون پس بشنوید ایمان مرا که گواه از برای
من گواهی دهید وگویند که این خطاب با قوم کرده وگفت بپروردگار شما وآفریدگار شما ایمان آورده ام پس سخن مرا
بشنوید ونصیحت مرا بسمع قبول استماع کنید ایشان او را سنگ میزدند واو میگفت بار خدایا قوم مرا هدایت کن وقتاده گفته
که سنگسارش کردند ودر بازار انطاکیه دفن کردند وقول آنست که آنرا کشتند وخدای تعالی او را زنده گردانید وبهشت برد
ابن مسعود برآنست که او را لگد کوب میکردند تا در زیر قدم ایشان هلاک شد قیل گفتند مر او را که ادخل الجنة در آی
در بهشت وچون به بهشت در آمد قال یا لیت قومی گفت ای کاشکی قوم من یعلمون که دانای بودند بما غفر لی ربی
بآنچه آمرزیده مرا پروردگار من یعنی بآنچیزی که سبب آمرزیدن من شد از ایمان آوردن وبا ایشان مجاهده کردن
وجعلنی وگردانیده مرا بسبب آن من المکرمین از بزرگان اهل بهشت در بلندی مرتبه ودرجه یعنی کاشکی
ایشان عالم می بودند باین ثواب عظیم تا ایمان می آوردند ومطیع من می شدند وبسبب آن باین مرتبه عظیم میرسیدند
از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله منقولست که سابقان امت سه اند وهرگز بقدر چشم زدن در راه خدا کافر نشدند وآن علی بن ابی طالب

وصاحب یس که حبیب نجار است و مؤمن آل فرعون که خرقیل است و این هر سه صدیقانند و علی بن ابی طالب افضل ایشان است
و بعد از آنکه ما استیصال و هلاکت آن قوم خبر میدهد که وَمَا أَنزَلْنَا و نفرستادیم ما عَلَىٰ قَوْمِهِ بر گروه حبیب
نجار مِن بَعْدِهِ از بعد قتل او مِن جُندٍ هیچ لشکری مِّنَ السَّمَاءِ از آسمان برای هلاکت ایشان وَمَا كُنَّا مُنزِلِينَ
و نیستیم ما فرو فرستنده لشکر برای هلاک کافران یعنی در حکم و مصلحت ما نیست که از برای اهلاک کافران کفره شرک
لشکر فرستیم چه کفار از آن خوارتر و بیمقدارترند که لشکر برای هلاک ایشان باید فرستاد و انزال لشکر کفار در بدر و حنین
برای تعظیم پیغمبر بود نه آنکه لشکر کفار در حساب بوده باشند إِن كَانَتْ نبود عقوبت ایشان إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً
مگر یک فریاد کردن که آن آسان ترین و سهل ترین وجوه عذاب و آنچنان بود که جبرئیل بیامد و هر دو طرف
در آن بگرفت و بانگ عظیم کرد فَإِذَا هُمْ پس ناگاه ایشان خَامِدُونَ فرو مردگان بودند یعنی بیک نعره جبرئیل
فرو مردند چون آتش که بیک بار فرو میرد يَا حَسْرَةً ای تأسف و پشیمانی و ندامت در روز قیامت عَلَى الْعِبَادِ
بر بندگانی که جمیع اوقات امر کفر کردند و معصیت با وجود این حال مَا يَأْتِيهِم مِّن رَّسُولٍ نمی آمد بایشان
هیچ رسولی إِلَّا كَانُوا بِهِ مگر بودند که باو يَسْتَهْزِئُونَ استهزا میکردند و این قول در وقت مشاهده عذاب
باشد یا در وقت مردن یا در روز قیامت بعد از آن تخویف منکران میفرماید بقول أَلَمْ يَرَوْا آیا ندانستند اهل
مکه كَمْ أَهْلَكْنَا بسیاری هلاک کردیم قَبْلَهُم پیش از ایشان مِّنَ الْقُرُونِ از اهل قرنها و روزگارها
و مشاهده این نکردند أَنَّهُمْ آنکه ایشان یعنی اهلاک شدگان إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ بسوی ایشان
باز نمیگردند یعنی بدنیا رجوع نمیکنند پس چرا عبرت نمیگیرند با ایشان و حال ایشان تا بی نفس خود نمیدهند و
متنبه شدند از آنکه عذابی و عقوبتی که بسبب عناد بر ایشان امم نازل شد بدیشان نیز واقع شود وَإِن كُلٌّ و نیستند همه ایشان
عشر لَّمَّا جَمِيعٌ مگر فراهم آورده کان لَّدَيْنَا نزدیک ما مُحْضَرُونَ حاضر شدگان برای جزای کردار یعنی امم سابقه
که شدند تا این مخالفان که در عقب ایشان بوده اند آمدند همه در عرصه محشر حاضر خواهند شد و مناسب کردار و گفتار
خود جزا و سزا خواهند رسید و بعقاب الیم گرفتار خواهند شد چه هر چند نشانهای خود را که دلالت تمام دارند
بر وحدت ما و قدرت ما بر بعث ایشان با ایشان نمودیم اصلا بآن التفات نکردند و بآن نگرویدند وَآيَةٌ لَّهُمُ و نشانه
کرامت ایشان است بر قدرت کامل ما بر بعث ایشان الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ زمین مرده است یعنی خشک بی گیاه که ما بسبب باران
أَحْيَيْنَاهَا زنده کردانیدیم وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا و بیرون آوردیم از وی حَبًّا جنس دانه را که قوت آدمیانست
از جو و گندم و برنج و غیر آن فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ پس از آن دانه میخورند و بآن تربیت می یابند وَجَعَلْنَا و آفریدیم ما
فِيهَا جَنَّاتٍ در زمین بوستانها و باغها مِّن نَّخِيلٍ از انواع درختان خرما وَأَعْنَابٍ و اصناف انگور و زروع
و اشجار بدون آب ثمر نمیدهند از این جهت در عقب آن میفرماید که وَفَجَّرْنَا فِيهَا و روان کردیم در زمین آبها مِنَ الْعُيُونِ
از چشمهای آب تا بآن حبوب نخلها و اعناب را آب دهند و اینها را آفریدیم لِيَأْكُلُوا تا بخورند مِن ثَمَرِهِ از میوه هر نوع از آن
وَمَا عَمِلَتْهُ و تا بخورند از آنچه کرده است آن را أَيْدِيهِمْ دستهای ایشان از آن مثل دوشاب و سرکه و غیر آن و چون نفع

این چیزها را جمع چند کانت نه بجهت احتیاج آنکه او غنی مطلق است و مستغنی از ما سوی از این جهت در عقب این میفرماید که
أَفَلَا يَشْكُرُونَ آیا پس شکر نمیکنند بندگان بادای این نعمتها منعم حقیقی خود را پرستش نمیکنند سُبْحَانَ الَّذِي پاکست
از جمیع نقص و پاک از همه عیب الَّذِي آن خدایی که بقدرت کامل خود خَلَقَ الْأَزْوَاجَ آفرید انواع اشیا را كُلَّهَا
و اقسام مِمَّا تُنبِتُ الْأَرْضُ از آنچه میرویاند زمین بقدرت او بجهت از چون نبات اشجار متلونه و متغایر الطعم وَمِنْ
أَنفُسِهِمْ و از نفسهای مردمان که مذکر اند و مونث و سیاه و سفید و غیر آن وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ و از آنچه نمیدانند یعنی
از آن چیزی که خطور نکرده ایشان را و بر آن مطلع نساخته از اقسام مصنوعات که در قعر بحرانند وَآيَةٌ لَّهُمُ و نشانه دیگر ایشان را
بر کمال قدرت ما اللَّيْلُ شب که از روی حکمت نَسْلَخُ مِنْهُ که میکنیم از او چون کندن پوست زایل میکنیم از او النَّهَارَ
روشنی روز که آفتاب است فَإِذَا هُم پس ناگاه ایشان مُّظْلِمُونَ داخلند در تاریکی که هیچ روشنی نیست ایشان را وَالشَّمْسُ
و دلیل دیگر بر قدرت ما آفتاب است که تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَّهَا میرود از برای قرارگاهی که او راست یعنی از برای حد معین که هر شبانه
روزی دوران بآن منتهی میشود و مستقر و غایت سیر آن محل انقضای دنیاست یعنی همیشه حرکت میکند و اصلا آرام نمیگیرد
تا هنگام انقطاع دنیا ذَٰلِكَ آن رفتن آفتاب بمستقر خود تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ مقرر و مقدر کردن خداوندیست غالب
بقدرت کامل خود بر هر مقدوری الْعَلِيمِ احاطه کننده بعلم شامل خود بر هر معلومی وَالْقَمَرَ قَدَّرْنَاهُ و ماه را تقدیر کردیم
یعنی سیر او را مقرر فرمودیم مَنَازِلَ در منزلهای هشت کانه از دوازده برج و هر شب به منزلیست از منازل مذکوره و از آن
تجاوز نکند و متعاقب شود و تزاید و تناقص نور آن بحسب قرب و بعد آفتاب پس هر چند که در منازل خود با آفتاب دورتر میشود
نور او می افزاید و چون قریب باو پیدا میکند بتدریج نور او کم میشود و میل میکند بصورت کمال حَتَّىٰ عَادَ تا وقتی که گردید
در آخر منازل خود که قرب بالاجتماعست كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ مانند چوب خوشه خرما که کهنه باشد یعنی در باریکی و زردی
و کجی مانند شاخ خرما میباشد که در وقت خشکی باریک و زرد و کج میشود نقل کرده اند که علی بن ابراهیم باسناد خود نقل کرده که
ابو سعید مکاری واقفی نزد امام علی بن موسی الرضا آمد و از روی انکار و عناد گفت مرتبه تو بآن رسیده که دعوی امامت
میکنی و خود را در مرتبه پدر خود دانی آنحضرت فرمود خدای نور ترا خاموش کناد و ترا ابتر و فاقه مبتلا سازد چه میشود که ترا دیده بصیرت
تو احول گشته و یکی بینی در من نگاه میکنی نمیدانی که خدای تعالی وحی فرستاد بعمران پیغمبر که من پسری ترا ارزانی خواهم داشت که اکمه
و ابرص را بهر سازد بعد از آن مریم را بوی داد و عیسی را بمریم کرامت فرمود پس عیسی از مریم باشد و مریم از عیسی یعنی هر دو در رتبه یکی اند
و میان فرقی نباشد و منهم از پدرم و پدرم از منست و هر دو در یک مرتبه ایم و میان ما دو یکی نیست گفت ابو سعید از تو مسئله میپرسم
فرمود بپرس اگر چه از من قبول نخواهی کرد و اعتقاد نخواهی داشت گفت چه گویی در حق مردی که در وقت مرگ گوید هر بنده قدیم
من آزاد است گفت از کجا میگویی فرمود از آنجا که حق تعالی فرموده که وَالْقَمَرَ قَدَّرْنَاهُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ و
شاخ خوشه خرما در عرض شش ماه شکل هلالی میرسد ابو سعید انکار این معنی نمود و چون از نزد آنحضرت بیرون آمد نابینا شد
و بفقر و فاقه گرفتار گشت و بدر خانها میگشت و گدایی میکرد تا بدوزخ رفت و قصه او در میان مردم علم شد و باز در دلایل
قدرت کامل خود میفرماید که لَا الشَّمْسُ يَنبَغِي لَهَا نه آفتاب را سزد و شاید مر او را أَن تُدْرِكَ الْقَمَرَ آنکه دریابد

ماه را و بمقام او در رسد زیرا که در فلک چهارم است و ماه در فلک اول و میان هر دو هزار و پانصد ساله راه است و یا آنکه
نیر سد آفتاب را که در سرعت سیر قمر رسد چه قمر دوازده برج را در عرض ماهی قطع میکند و آفتاب در سالی پس اگر آفتاب در سرعت ماه
باشد فصلهای سال از وضع خود بیفتد و خلل بنباتات و حیوانات رسد وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ و نه شب
پیشی گیرنده است بر روز یعنی که غلبه کند بر روشنی بر وجهی که دو شب با یکدیگر با هم جمع شوند که میان آنها روز نباشد بلکه متعاقب
یکدیگر آیند و یا آنکه نیست که همچنانکه آفتاب سرعت ماه را در نمی یابد ماه نیز بر روشنی بر آفتاب سبقت نمیگیرد و با او نمیرسد وَ
كُلٌّ و همه شمس و قمر و کواکب فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ در فلک خود با انبساط تمام سیر میکنند همچنانکه ماهی در آب بکشادگی و
فراخی میرود و شنا میکند عیاشی باسناد معتبر خود از اشعث بن حاتم روایت کرده که او گفت در خراسان بودم در وقتی که علی
بن موسی الرضا و فضل بن سهل و مامون همه در یک مجلس حاضر بودند و از هر نوع سخن در آن مجلس میگذشت امام فرمود که مردی
از بنی اسرائیل در مدینه از من پرسید که اول روز مخلوق شده است یا شب شما در این چه میگویید ایشان گفتند ما علم باین مسئله نداریم
پس فضل گفت یا بن رسول الله جواب این مسئله بیان فرمایید و طوق منت در گردن ما افکنید امام فرمود که از قرآن کریم گویم
یا از حساب فضل گفت یا بن رسول الله از هر دو حضرت فرمود از جهت حساب پس بنا بر آنکه طالع دنیا سرطان است و شمس و قمر در نور روانی
میکند بر آنکه شمس در وسط آسمان بوده پس روز پیش از شب مخلوق شده و اما از قرآن حق تعالی میفرماید لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا
أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ یعنی روز سابق بوده بر شب و نیز در بیان تعدد انعام خود میفرماید که وَآيَةٌ لَهُمْ
و نشانه دیگر از قدرت ما که مر ایشانراست أَنَّا حَمَلْنَا آنست که برداشتیم ذُرِّيَّتَهُمْ آبا و اجداد ایشانرا از زمین در وقت
طوفان و نشاندیم آنها را فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ در کشتی نوح که پر بود از مردمان و سایر حیوانات و ما یحتاج
الیه ایشان وَخَلَقْنَا لَهُمْ و آفریدیم برای ایشان مِنْ مِثْلِهِ از مثل کشتی نوح مَا يَرْكَبُونَ سواری میکنند بر آن یعنی
کشتیهای که بعد از نوح بر صورت آن میسازند و گویند مراد شتران اند که کشتی بیابان اند و سایر حیوانات وَإِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ
و اگر خواهیم غرق سازیم اهل کشتی را بطوفان و موجهای پی در پی فَلَا صَرِيخَ پس هیچ فریادرسی نباشد لَهُمْ مر ایشانرا از غرق
نگهدارد وَلَا هُمْ يُنْقَذُونَ و نه ایشان رهانیده شوند از مرگ هرگاه اراده ما تعلق گرفته باشد بر هلاک ایشان إِلَّا
مگر رحم کنیم و بخشیم بر ایشان رَحْمَةً مِنَّا بخشیدنی از نزدیک خود و ایشانرا از غرق نجات دهیم وَمَتَاعًا و برخورداری
دهیم ایشانرا برخورداری إِلَىٰ حِينٍ تا زمانی که اجل ایشان در آن برآید وَإِذَا قِيلَ و چون گفته شود یعنی مومنان
گویند لَهُمْ مر آن کافرانرا اتَّقُوا بترسید و بپرهیزید مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ از آنچه پیش از شما بوده از عذاب امم گذشته وَ
مَا خَلْفَكُمْ و آنچه در عقب شماست یعنی در آخرت از عقاب و عقوبت از امام جعفر صادق روایت کرده اند که معنی آنست که بترسید
از آنچه در پیش شماست از گناهان و آنچه در پی شماست از عذاب پس بر گناهان گذشته نادم باشید و بترک آن نوید در آینده جازم
لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ باشد که بر شما رحم کند و از سر شما درگذرند ایشان از سخنان مومنان اعراض کنند و عناد و مکابره
بیشتر کنند وَمَا تَأْتِيهِمْ و نیاید بدیشان مِنْ آيَةٍ هیچ نشانه مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ از نشانهای پروردگار ایشان که قرآنست
و سایر معجزات إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ مگر بودند از آن یعنی از نظر کردن بآن روی گردانندگان آورده اند که فقرای صحابه

[margin: [illegible]]

مشرکان قریش را و زندیقان عرب را گفتند که آنچه زعم شماست که از مال خداست بما اطعام کنید ایشان گفتند خدا لعقاد
شما قدرت دارد بر طعام دادن بر بندگان پس بایستی که شما را طعام دهد و چون که او طعام بشما نداد و ما نیز بشما طعام
ندهیم چه خدا شما را از آن محروم ساخته پس اراده خدا آنست که شما همیشه محروم باشید و ما خلاف اراده او نمیکنیم و بشما
چیزی نمیدهیم آیه آمد که وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ و چون گویند مر کافرانرا که أَنْفِقُوا انفاق کنید درویشان و محتاجان مِمَّا
رَزَقَكُمُ اللَّهُ از آنچه روزی کرده است خدای شما را از اموال دنیوی قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا گویند آنانکه کافر شدند لِلَّذِينَ
آمَنُوا مر آنانرا که گرویده اند أَنُطْعِمُ آیا طعام دهیم مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ اگر خدای خواستی أَطْعَمَهُ طعام
دادن او را إِنْ أَنْتُمْ نیستید ای مومنان إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ مگر در گمراهی هویدا که ما را بمخالفت اراده او
میفرمایید و شبهه نیست در اینکه سخن کفار عین خطاست زیرا که خدای بعضی را توانگر ساخته و برخی را درویش گذاشته
بجهت امتحان و رسیدن بثواب آنجهان حکم فرموده که اغنیا از مال خدا فقرا را محظوظ کردانند پس اراده خدا را بهانه
ساختن و امر الهی را که بانفاق فرموده واگذاشتن غلط و محض غلط است و هرگاه تهدید این کافران خطاکار و مشرکان
بگرفتار میکردند زبان باستهزای پیغمبر و مومنان میگشودند وَيَقُولُونَ و میگفتند که مَتَىٰ کی خواهد بود هَٰذَا
الْوَعْدُ این وعده شما که قیام قیامت و وقت عقوبت است إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راستگویان پس حق تعالی
در جواب ایشان فرموده مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً انتظار نمیکشند آن منکران بعث مگر بانگ و فریاد
تَأْخُذُهُمْ که بگیرد ایشانرا مراد نفخه صور است که بعد از آن چهل روز از نفخه فزع برآمده باشد در ربایند ایشانرا وَهُمْ
و حال آنکه ایشان در آن وقت يَخِصِّمُونَ خصومت و جدال کنند در سودا و معامله بازار یعنی در مهمات دنیا
باشند و هنوز از آن در هم نپیچیده باشند که بیکبار اسرافیل با بر امر ملک جلیل صور در دمد و همه در یک طرفة العین هلاک
شوند و در حدیث آمده که در معامله مردمان متاع خود را گشوده باشند و هنوز آنرا بهم نپیچیده باشند که قیامت قایم شود و
همچنین بعضی لقمه برداشته باشند و هنوز بدهن نرسانیده و برخی گله را بآب برده باشند و هنوز آب نداده که صور دمیده شود
فَلَا يَسْتَطِيعُونَ پس نتوانند نزد این حال تَوْصِيَةً وصیت کردن با حاضران وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ و استطاعت
نداشته باشند که بسوی اهل خود شان که غایب باشند از ایشان يَرْجِعُونَ باز گردند یعنی آنها را امان ندهد که از
بازار بخانه آیند و فی الفور بصدای نفخ صور هلاک شوند وَنُفِخَ و دمیده شود بعد از چهل سال دیگر فِي الصُّورِ
در صور مراد نفخه ثانیه است که بآن زنده شوند فَإِذَا هُمْ پس ناگاه ایشان مِنَ الْأَجْدَاثِ از گورها بیرون آمده إِلَىٰ
رَبِّهِمْ بسوی پروردگار خود یعنی بموضعی که حکم الهی صادر شده باشد نه حکم غیر او يَنْسِلُونَ میشتابند مراد صحرای
قیامت و از قتاده روایت که فتور در عذاب کفار واقع نشود مگر در ما بین این دو نفخه که چهل سال است و از اینجا
که چون هول قیامت را ببینند قَالُوا يَا وَيْلَنَا گویند از روی حسرت که ای وای بر ما مَنْ بَعَثَنَا کیست که برانگیخت یعنی
بیدار کرد ما را مِنْ مَرْقَدِنَا از خوابگاه ما و گویند چون هول قیامت بنظر ایشان در آید احوال قبر نسبت بآن احوال
بمثابه خواب نماید چه عذاب قبر در جنب آن هیچ نماید و چون این را مشاهده کنند گویند هَٰذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَٰنُ

این است آنچه خدا وعده کرده بود از بعث و نشور وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ و آنچه رسولان گفته بودند پیغمبران از وقوع بعث و
نشور و ما از جهت عناد و مکابره انکار آن میکردیم بعد از آن حق تعالی از سرعت بعث ایشان خبر میدهد که إِنْ كَانَتْ نبود آن
واقعه إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مگر یک نعره که نفخه آخرین است پس بمجرد نفخه زنده شوند فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ پس آنگاه ایشان
یعنی خلق اولین و آخرین فراهم آورده شوند لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ نزدیک ما حاضر کرده شوند و حق تعالی [illegible]
و خطاب کند که فَالْيَوْمَ پس امروز لَا تُظْلَمُ نَفْسٌ ستم کرده نشود هیچ نفسی شَيْئًا چیزی از جزای کردار خود یعنی از
ثواب ایشان چیزی نکاهد و زیاده بر استحقاق عقوبت ننماید بلکه همه امور بر وفق عدل باشد و بعد از آن خطاب با اهل
محشر میکند وَلَا تُجْزَوْنَ و پاداش داده نشوید ای اهل محشر إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ مگر آنچه را که میکردید از
خیر و شر یعنی هر یک بمناسب کردار خود جزا داده شوید و بمآل خود شتابید پس خبر داد إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ
بدرستی که یاران بهشت امروز فِي شُغُلٍ در شغلی و کاری باشند یعنی مشغول نعمت بهشت باشند و مستغرق لذات آن و از امام
جعفر صادق علیه السلام روایت که مشغولی ایشان بدختران بکر باشد و شنیدن نغمها و گفته اند اهل بهشت مشغول باشند بانواع
ثواب که هر نوعی از آن مناسب و فراخور عضوی باشد که آن را در عبادت مشغول ساخته باشند مثلا ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ
آمِنِينَ ثواب پایهای ایشان که بآن بمساجد و یا بطلب علم و زیارات و سایر خیرات رفته باشند وَيَتَنَازَعُونَ كَأْسًا ثواب دست
که بآن مال حلال تصدق کرده باشند وَحُورٌ عِينٌ ثواب فرج که آن را از حرام بازداشته باشند كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا ثواب شکم
که از لقمه حرام بازداشته باشند وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ ثواب زبان که بآن بذکر خدا و سایر اقوال نیکو مشغول باشند وَتَلَذُّ
الْأَعْيُنُ ثواب چشم که بآن نظر کرده باشند در معجزات و سایر عبادات که متعلق بآن باشد پس اهل بهشت بجمیع انواع ثواب فَا
كِهُونَ نازان و شادان و متلذذ باشند در اصناف نعمت خدای هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ ایشان و زنان ایشان که در دنیا با
ایشان همخوابه بوده باشند و بصفت ایمان از دنیا بیرون رفته با حور العین که حق تعالی ایشان را در بهشت جفت ایشان کرده
باشد فِي ظِلَالٍ در سایه‌ها باشند یعنی در موضعی که اصلا حرارت آفتاب نباشد عَلَى الْأَرَائِكِ بر تختهای آراسته و پیراسته
مُتَّكِئُونَ تکیه زده گان لَهُمْ فِيهَا مر ایشان راست در بهشت فَاكِهَةٌ جنس میوه از انواع متلون وَلَهُمْ مر ایشان راست مَا
يَدَّعُونَ آنچه خواهند و اراده کنند بی آنکه بر زبان آورند و ابن عباس روایت کرده که هر چه بهشتی در خاطر خود آورد جز
خود حاضر بیند سَلَامٌ مر ایشان را باشد تحیتی مشعر بر امنیت و سلامت یا فراخی نعمت و بسیاری کرامت قَوْلًا گفتنی صادر
شده مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ از جانب پروردگار مهربان بر ایشان روایت است از جابر عبد الله انصاری که پیغمبر صلعم فرموده که اهل بهشت در نعیم
خود مستغرق باشند که ناگاه نوری بر ایشان درخشان شود چون سر بالا کنند از آن نور آوازی آید که السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ
الْجَنَّةِ این غایت مدعای ایشان باشد و گویند هر گاه که ملائکه بزیارت ایشان آیند ایشان سلام کنند باین عبارت که السلام علیکم
مِنْ رَبِّكُمُ الرَّحِيمِ روایت که چون اهل بهشت متوجه بهشت شوند کفار بر روی ایشان گرده همراه افتند خطاب در رسد که دور شوید وَ
امْتَازُوا الْيَوْمَ و جدا گردید امروز أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ ای عاصیان و کافران از موحدان و مؤمنان که شما را بزندان دوزخ
باید رفت و نزد ضحاک معنی آنست که ای کافران هر از یکدیگر جدا شوید پس هر کافری را در دوزخ بخانه کنند و در آن را مسدود کنند که

او کسی را نبیند و نه کسی او را و در آنجا بعذاب ابدی گرفتار شود و بعد از امتیاز کفار بدیشان خطاب رسد که أَلَمْ أَعْهَدْ
إِلَيْكُمْ آیا عهد نکردم بشما بزبان پیغمبران و بدلیل عقل يَا بَنِي آدَمَ ای فرزندان آدم نفرموده بودم شما را أَنْ لَا تَعْبُدُوا
الشَّيْطَانَ که نپرستید شیطان را یعنی فرمان او مبرید و بفرموده او از برای من شریک میگیرید إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ
مُبِينٌ بدرستی که او مر شما را دشمنیست آشکار او دشمنی او با پدر شما ظاهر و بر همه شما هویدا وَأَنِ اعْبُدُونِي هَذَا
و نه عهد کردم که مرا بپرستید زیرا که این پرستش شما را بترک فرمان شیطان صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ راهی راست که سالک عشر
خود را به بهشت میرساند وَلَقَدْ أَضَلَّ و بدرستی که شیطان گمراه کردانید مِنْكُمْ از شما آدمیان جِبِلًّا كَثِيرًا
خلق بسیار را أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ آیا نبودید که تعقل کنید اضلال او را از طریق حق و بدام او نیفتید
هَذِهِ این دوزخ که می‌بینید جَهَنَّمُ الَّتِي دوزخیست که در دنیا كُنْتُمْ تُوعَدُونَ بودید که ترسانیده میشدید
بدان اصْلَوْهَا الْيَوْمَ در آیید بآن امروز بر سبیل الزام و دوام بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ بسبب آنکه بودید که میپوشید
حق را و انبیا را تکذیب میکردید الْيَوْمَ نَخْتِمُ امروز مهر مینهیم عَلَى أَفْوَاهِهِمْ بر دهنهای ایشان چون دعوی
موقع کنند که مشرک نبودیم و رسولان را تکذیب نکردیم تا قادر بر سخن کردن نباشند وَتُكَلِّمُنَا و سخن گویند با ما أَيْدِيهِمْ
دستهای ایشان وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ و گواهی دهند پایهای ایشان بِمَا كَانُوا بآنچه بودند که در دنیا يَكْسِبُونَ کسب
میکردند یعنی اعضای ایشان را که در دنیا از شان ایشان نطق نبود ناطق سازیم تا گواهی دهند بر ایشان و دهنهای ایشان
که در دنیا سخن میکردند مهر نهیم تا دعوی بدروغ از آنها صادر نشود ابو سعید خدری از حضرت رسالت روایت
کند که چون روز قیامت باشد خدای تعالی بر کافران علامتی پدید آرد تا مردمان بدانند که ایشان کافرند و چون ایشان با وجود
این علامت انکار نمایند یعنی کنند فرشتگان بر ایشان گواهی دهند و چون در انکار اصرار کنند پیغمبران گواهی دهند و چون از آن نیز
انکار کنند [illegible] باید تا همسایها بر ایشان گواهی دهند و چون بر انکار ثابت قدم باشند اعضای ایشان را ناطق سازد تا بر ایشان
گواهی دهند چنانکه در آثار آمده و در بعضی تفاسیر مذکور است که همچنانکه جوارح کافران بر افعال بد ایشان گواهی دهند اعضای
مومنان بر طاعات ایشان گواهی دهند چنانکه در آثار آمده که حق تعالی به بنده مومن خطاب کند او شرم داشته باشد که عبادات و
خیرات خود را برو شمارد اعضای وی را بسخن در آرد تا هر یک اعمال خود را بتفصیل باز گویند حتی که انگشتان گواهی دهند بر ذکر
تسبیح و آیتهای قرآن بعد از آن در بیان اظهار قدرت خود میفرماید بر اهلاک جماعتی که جاحد وحدانیت اند و میگوید وَلَوْ
نَشَاءُ و اگر خواهیم در دنیا لَطَمَسْنَا آینه نابدید کنیم و محو کردانیم عَلَى أَعْيُنِهِمْ چشمهای ایشان بر وجهی که اثر چشم
ایشان بر صفحه روی ایشان نماند فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ پس سبقت گیرند در راهی که در سلوک آن عادت کرده باشند
فَأَنَّى يُبْصِرُونَ پس چگونه بینند آن را وَلَوْ نَشَاءُ و اگر خواهیم لَمَسَخْنَاهُمْ مر ایشان را مسخ کنیم و متغیر سازیم صورت
ایشان را بصورت سنگ که بی روح است یا بصورت بوزینه و یا خوک عَلَى مَكَانَتِهِمْ بر همان جایهای خود که نشسته اند یعنی
هم آنجا که هستند افسرده شوند فَمَا اسْتَطَاعُوا پس نتوانند و قدرت نداشته باشند مُضِيًّا بر رفتن رفتن از آن موضع
وَلَا يَرْجِعُونَ و باز پس نگردند یعنی نتوانند که باز گردند مراد آنست که بر رفتن و پس رفتن قادر نباشند و [illegible]

رجوع بصورت اصلی خود کنند خلاصه معنی آنست که بسبب کفر و نقض عهد مستحق این جزا هستند و ما قادریم بر آن لیکن
بجهت رحمت شامله و اقتضای حکمت در مهلت دادن ایشان این نمیکنیم و ایشانرا وا میگذاریم تا در آخرت بجزای خود رسند
بعد از آن بجهت تنبیه ایشان بر قدرت او سبحانه بر مسخ و طمس میفرماید که وَمَنْ نُعَمِّرْهُ و هر که را عمر میدهیم و زندگانی او را دراز
میکنیم نُنَكِّسْهُ برگردانیم او را فِي الْخَلْقِ در آفرینش یعنی زیادتی جسم او را بنقص بدل کنیم و قوت او را بضعف و جوانی و
طراوت او را به پیری و ترمردگی و زیرکی و دانایی او را بخرفی و نادانی أَفَلَا يَعْقِلُونَ آیا در نمی یابند که هر که قادر بر این
باشد بر مسخ صورت نیز قادر خواهد بود آورده اند که چون کفار عرب قرآن را باسلوبی غریب و منظومی عجیب دیدند گفتند
محمد شاعر است حق تعالی رد قول ایشان کرده آیه فرستاد که وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ و نیاموختیم ما محمد را شاعری یعنی علم شعر را
باو نداده ایم و او را از آن بری و بیزار ساخته ایم وَمَا يَنْبَغِي لَهُ و نشاید و نسزد مر او را شعر گفتن و نظم قرآن دلالت نمیکند بر شاعری
زیرا که شعر مقفی و موزون است و قرآن نه برین طریق و قانون است چه در آثار آمده است که هر گاه که آنحضرت بیتی بر تمثیل
اداء مینمودی بر وجهی که از طریق وزن منحرف بودی بر زبان مبارکش جاری شدی گفتندی یا رسول الله ورنچنین نیست
فرمود شعر خواندن کار من نیست و من شاعر نیستم و از کلمات حضرت آنچه موزون وارد شده مانند انا النبی لا کذب انا
ابن عبد المطلب اتفاقی بوده و بی قصد از وی صادر شده و حکمت درین باب آنست که تا شبهه در دلهای مردمان نرسد تا آنکه قدح
او بر نظم قرآن و فصاحت آن از قوت فطانت است در شاعری از امیر المؤمنین علی علیه السلام مرویست که دشمن ترین کلامی نزد
حضرت رسالت صلعم شعر بود و نیز آنحضرت فرموده که اگر شکم شما پر از چرک و ریم باشد دوستر دارم از آنکه پر از شعر باشد بدانکه اشعاری که
حضرت از آن متنفر میشود شعرهایی بوده که هجو مسلمانان و سخنان باطل و بیهوده بود و اما اشعاری که مشتمل بر نصیحت و موعظه
و منقبت می بود بسیار دوست داشتی و مردمان را بآن تحریص میکردی و درباره حسان بن ثابت که مداح اهل بیت بود
فرموده که همیشه ای حسان تایید و قوت خواهی یافت بروح قدس که جبرئیل است و سایر مقربان درگاه ملک جلیل مادام که یاری
ما خواهی داد در مدح و منقبت و بیان و فضایل اهل بیت و منقبت کسری حضرت عزشانه و نصیحت و موعظه چه قرآن را مضمون همین
وارد شده چنانکه میفرماید که إِنْ هُوَ نیست آنچه فرستادیم ما باو إِلَّا ذِكْرٌ مگر یاد کردن موعظ و ارشاد وَقُرْآنٌ مُبِينٌ
و کتابی روشن که بر وجه سهولت اخذ معنی از آن توان کرد و آنرا از عالم بالا فرو فرستادیم لِيُنْذِرَ تا بیم کنیم یا محمد بآن و
بترسانی مَنْ كَانَ حَيًّا هر کرا باشد زنده یعنی کسی را که مومن باشد زیرا که حیات ابدی بایافت و کافر حکم مرده دارد و در
تامل و تفکر نکردن در آیات نظام بلکه کمتر از آن زیرا که مرده اگرچه منتفع نمیشود اما منضر نمیگردد بخلاف کافر که بدین خود نفع
نمیگیرد و متضرر میشود و از امیر المؤمنین علی علیه السلام مرویست که مراد از حیوات عقل است یعنی قرآن فرستاده شد تا بیم کند کسی را که عاقل
باشد و بفهم آن رسد نه عاقل جاهل چه آن در حکم مرده است وَيَحِقَّ الْقَوْلُ تا واقع شود کلمه عذاب عَلَى الْكَافِرِينَ
و ناگرویدگان که قبول آن نکنند و بآن منتفع نشوند و چون کفار بدلایل مذکوره متنبه نشدند و قدم بر صراط مستقیم
ننهادند از نصیحت حق تعالی باز سر رشته کلام را بعجایب دلایل توحید کشیده میگوید که أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی بینند و نمی
دانند أَنَّا خَلَقْنَا آنرا که آفریده ایم لَهُمْ برای منافع ایشان مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا از آنچه کرد دستهای قدرت ما

بواسطه شریکی و یاری غیری بلکه متفرد و یگانه بودیم با فریدن آن و این کلام مثل کلام اهل عرفست که میگویند که من اینرا
بدست خود ساختم یعنی دیگری در ساختن آن یاری نداده پس بر طبق محاوره ایشان اینجا میفرماید که ما آفریدیم برای ایشان
بجود خود بدون شرکت غیر أَنْعَامًا چهار پایان را چون اسب و استر و شتر و گاو و گوسفند و غیره فَهُمْ لَهَا پس
ایشان مر آنها را مَالِكُونَ بتصرف خود در آورندگان و ضبط نمایندگان وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ و رام کردانیدیم انعام را عشر
برای ایشان فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ پس بعضی از آن مرکب ایشانست که بدان سواری میکنند چون اسب و استر و شتر وَ
مِنْهَا يَأْكُلُونَ و برخی دیگر از آن میخورند گوشتهای ایشانرا چون گاو و گوسفند وَلَهُمْ فِيهَا و مر ایشانراست در
چهار پایان مَنَافِعُ سودها از پوست و پشم و موی وَمَشَارِبُ و آب میدهد از شیر و دوغ و غیر آن أَفَلَا
يَشْكُرُونَ آیا پس شکر نمیکنند خدا را که همه انعام را آفریده و مرکب ایشان کردانیده و منافع بسیار از آن مر ایشانرا ساخته
کافر حق انعام را انکار کرده چگونه ایشانرا ایمان بود آن فواید را الخ ذکر کرده بعد از آن بیان جهل ایشان میکند و میگوید که کفار با وجود
انعام و سایر منافع بر ایشان و علم ایشان بقدرت کامله و یقین ایشان بر تفرد او سبحانه در آفریدن آن خدا را عبادت نکردند وَ
اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ و فرا گرفتند بجز از خدای که خالق جمیع است آلِهَةً خدایانی که بر هیچ چیز قادر نیستند
لَعَلَّهُمْ بامید آنکه ایشان يُنْصَرُونَ یاری کرده شوند یعنی خدایان ایشانرا یاری دهند و شفاعت کنند و دفع عذاب
از ایشان کنند و حال آنکه آن بتان لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ نمیتوانند یاری دادن ایشانرا زیرا که جمادند و شعور و قدرت
ندارند وَهُمْ و آن بت پرستان لَهُمْ مر بتانرا جُنْدٌ مُحْضَرُونَ سپاهی اند حاضر کرده شده یعنی شیطان ایشانرا از
بتان حاضر ساخته بجهت عبادت آنها کردن و نزد حمایت معنی آنست که روز قیامت بت پرستانرا با بتان در دوزخ حاضر سازند
چه هر چیزی از ایشان با معبود باطل در طبقه از طبقات آتش که فراخور ایشان باشد حاضر خواهند کرد و در روایت آمده که فردای
قیامت بتانرا پیش دارند و بت پرستان در پی چنانکه در پی پادشاه و هم را با این وجه در دوزخ برند و چون حال ایشان باین نوع
خواهد بود فَلَا يَحْزُنْكَ پس باید که غمگین نسازد ترا قَوْلُهُمْ سخن ایشان که نسبت بمعبود حقیقی خود میگویند و
اولاد و شریک او یا در باب تو از نسبت سحر و کهانت و شعر إِنَّا نَعْلَمُ بدرستی که ما میدانیم مَا يُسِرُّونَ آنچه پنهان میکنند
از حقد و نقض و نسبت بومنان وَمَا يُعْلِنُونَ و آنچه آشکارا میکنند از کلمات کفر و عصیان و ما ایشانرا بدان جزا و
سزا خواهیم داد آورده اند که ابوجهل یا عاص بن وایل سهمی یا ولید بن مغیره و بروایت مجاهد و قتاده از امام جعفر صادق علیه السلام
ابی بن خلف بمجلس حضرت رسول صلعم در آمد و در آن مجلس بعضی از صنادید قریش حاضر بودند استخوان پوسیده را بدست بمالید
تا خورد شد و بر باد داد و گفت کیست که این اجزای متفرقه را جمع کرده زنده خواهد ساخت و برانگیزد و بدوزخ خواهد برد
در شان این حال آیه آمد که أَوَلَمْ يَرَ الْإِنْسَانُ آیا ندید و ندانست آدمی یعنی ابی أَنَّا خَلَقْنَاهُ آنکه ما آفریدیم او را
مِنْ نُطْفَةٍ از آب منی باین وجه که آنرا علقه ساختیم و از علقه مضغه کردانیدیم و استخوان در آن رویانیدیم و مرتبه بمرتبه مستعد
صورت انسان کردانیده و روح در آن دمیدیم بعد از آن در شکم مادر تربیت داده بیرون آوردیم و در طفولیت بتدریج
پرورش دادیم و چون او را بحد عقل رسانیدیم و سخن گوی کردانیدیم فَإِذَا هُوَ پس آنگاه او در باب بعث خَصِيمٌ مُبِينٌ

جدا کننده است هو بلی با انکار کردن باب تاملی میکنند میدانند که کسی که قادر باشد بر آفریدن بر وجه مذکور البته قادر خواهد بود بر اعاده بلکه اعاده نزد او سهلتر از آفریدن خواهد بود در اول بار و لیکن بجهت عناد و مکابره منکر اینمعنی شده و با حبیب ما در امر بعث مجادله آغاز کرده **وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا** و بزد برای ما مثلی که آن نخورد کردن استخوان پوسیده است و بر باد دادن و بآن نفی قدرت ما کردن بر احیای موتی و تعجب نمودن بکسی که قایل بعث است در مرد و زجر او **وَنَسِيَ خَلْقَهُ** و فراموش کرد یعنی نظر کردن در آفریدن ما او را و از روی عناد و ستیزگی **قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ** گفت کیست که زنده کند استخوانها را یعنی او را بحال اولی برد کند **وَهِيَ رَمِيمٌ** و حال آنکه پوسیده است و ریزیده و پوست و گوشت و عروق و اعصاب از و رفته حق تعالی رد انکار قول او نموده فرمود که **قُلْ** بگوای محمد مر این شخص را که منکر اعاده است و متعجب در آن **يُحْيِيهَا** زنده میکند استخوانها را **الَّذِي** آنکسی که بقدرت کامله **أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ** بیافرید آنرا اول بار از عدم بوجود آورد **وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ** و او بآفریدن همه چیزها **عَلِيمٌ** داناست یعنی بعلم شامل او شود تفاصیل مخلوقات و کیفیات آن از ابداع خواهد بود با اجزای اشخاص متفرقه و با اصول و فصول آن قادر بر ضم بعضی از آن بعضی و بر اعاده آن بر نهجی که قبل از این بوده باشد و بعد از آن بجهت زیادتی بیان قدرت منور خبر از عجیبه و غریبه خود داده میگوید که خدای قادر است بر اعادهٔ اجسام **الَّذِي** آنخدای که بقدرت عجیبه **جَعَلَ** آفرید و پیدا کرد **لَكُمْ** برای شما **مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ** از درخت سبز **نَارًا** آتش را **فَإِذَا أَنْتُمْ** پس آنگاه که شما **مِنْهُ** از آن درخت **تُوقِدُونَ** می افروزید آتش را در اکثر مواضع بادیه عرب دو درخت که یکی را مرخ گویند و دیگر را عفار هر گاه که شاخی از درخت مرخ و از عفار بیکدیگر میمالند آتش از آن بیرون می آید و با وجود آنکه تر و تازه باشند کلبی گوید که جمیع درختها آتش دارند الا درخت عناب پس آنکس که قادر باشد بر بیرون آوردن آتش از درختی که در غایت رطوبت و سبزی باشد پس قدرت او بیشتر خواهد بود بر اعاده غضاضت و طراوت و چیزی که در اصل تر و تازه باشد و خشک شده و دیگری بجهت سرزنش ایشان میگوید که **أَوَلَيْسَ الَّذِي** آیا نیست آنکسی که **خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ** بیافرید آسمانها و زمینها را با بزرگی جرم آنها **بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ** توانا بر آنکه بیافریند **مِثْلَهُمْ** مانند ایشان را که نسبت با آسمان و زمین در نهایت حقارت و صغارت اند **بَلَىٰ** آری قادر است بر اعادهٔ آدمیان **وَهُوَ الْخَلَّاقُ** و او بسیار آفریننده مخلوقات **الْعَلِيمُ** نیک داناست بکیفیت احوال موجودات و آفریدن او سبحانه و بدار نیز مدت و باعانت آلات و عمل نیست بلکه **إِنَّمَا أَمْرُهُ** جز این نیست که شأن او سبحانه **إِذَا أَرَادَ شَيْئًا** وقتی که خواهد آفریدن چیزی را **أَنْ يَقُولَ لَهُ** آنست که گوید مر او را **كُنْ** بباش بحکم من **فَيَكُونُ** پس آن بباشد مراد آنست که هر گاه او سبحانه اراده فعلی کند آنرا بفعل می آورد بمنزله آنکه گوید هر شیء را که بباش پس فی الحال بباشد و هر گاه قدرت او بر ایجاد چیزی باین مرتبه باشد **فَسُبْحَانَ** پس منزه و پاکست از نفی قدرت بر اعادهٔ مخلوقات آنکسی که بیشتر **الَّذِي بِيَدِهِ** بدست قدرت اوست **مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ** پادشاهی همه چیزها چه هر کس که قادر باشد بر خلق جمیع اشیا قدرت خواهد داشت بر اعاده و زنده کردانیدن استخوانهای پوسیده و ریزیده و بعد از آن مقر و منکر را وعده و وعید میدهد و میگوید که **وَإِلَيْهِ** و بسوی او سبحانه **تُرْجَعُونَ** باز گردیده خواهید شد همه شما در محکمهٔ قیامت بمکافات کردار خود خواهید رسید منکر بعذاب و مقر بثواب

وعاصی بعقاب و مطیع بحسن مآب والله اعلم بالصواب روایت کرده که بعد از قرائت یس این دعا بخوانند در امان حق باشد سبحان المنفس من كل مذنبون سبحان المفرج عن كل محزون سبحان من جعل خزائنه بين الكاف والنون سبحان من اذا اراد شيئا ان يقول له كن فيكون فسبحان الذي بيده ملكوت كل شيء واليه ترجعون اللهم انا نسئلك رزقا واسعا وكسبا طيبا مباركا من غير كد وعملا مقبولا من غير رد ونعوذ بك من الفضيحتين الفقر والدين وصلى الله على محمد واله في الدارين برحمتك يا ارحم

سورة الصافات مائة واثنان وثمانون آية

ابی بن کعب از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کند که هر که سورة الصافات قرائت کند بعدد هر پری و دیوی که در عالم است وی را ده حسنه بنویسند و شیاطین از وی دور شوند و از شرک بری شود و فرشتگان که حافظان وی اند در روز قیامت با ایمان او گواهی دهند و حسین بن العلا از امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کند که هر که در هر جمعه سورة الصافات تلاوت کند در حیطهٔ حفظ باشد از جمیع آفات و بلیات محفوظ باشد و فراخ روزی بود و شیطان در بدن و اولاد و اموال او دخل نکند و سلطان ظالم با او بدی نتواند کردن و اگر در آن روز و شب بمیرد حق تعالی او را شهید میرانیده باشد و بر رفاقت شهدا حشر شود و داخل بهشت گردد و در درجهٔ شهدا مقام او کنند آورده اند که کفار مکه چون بر سبیل تعجب و انکار گفتند أَجَعَلَ الْآلِهَةَ إِلَٰهًا وَاحِدًا یعنی آیا محمد همه خدایان را یک خدای کرده است حق تعالی جهت دفع انکار ایشان و اثبات توحید خود سوگندها را متعدد کرده بر این وجه که

بسم الله الرحمن الرحيم

وَالصَّافَّاتِ بحق فرشتگان که در آسمانها صف کشیده اند از برای عبادت یا فرشتگان که در میان هوا پرها گسترده اند تا هر چه فرمان رسد بآن قیام نمایند یا بحق غازیانی که در جوف هوا صف زنند **صَفًّا** صف زدنی **فَالزَّاجِرَاتِ** پس بحق ملائکه که رانندگان شیاطین اند از صعود بر آسمان بقصد فرا گرفتن کلام فرشتگان که مطلع اند بر اسرار لوح محفوظ و یا فرشتگان که موکلند بر ابر و رانندهٔ اند بر اطراف عالم یا اهل غزا که رانندهٔ اسب اند بر اخر کنندهٔ دشمنان یا اهل عبادت که بسبب کثرت نماز رانند کانند دیوان را و یا بعلما که زجر کفره و فسقه میکنند بدلایل روشن و مردمان را از معاصی زجر میکنند یا بطیور که بکعش ذکر خداوند انواع آفات را از خود میرانند **زَجْرًا** راندنی **فَالتَّالِيَاتِ** پس بحق فرشتگان که خوانند کانند **ذِكْرًا** تسبیح و تهلیل و تحمید خدا را یا خاصانند کان وحی

خدایند برانبیا یا قراءة کنندگان کتابی که در رود ذکر حوادث است یا بعین ایشان بسبب وجود حوادث بر وفق خبر زیاده کرده یا بغازیانی که در حالت کر و فر بذکر الهی مشغول اند و یا با هر عالم که قرآن را بر سبیل الزام و حجت بر خصم میخوانند یا برهانی که خدای خود را بپاکی یاد میکنند جواب قسم اینکه **إن إلهكم** بدرستی که خدای شما **لواحد** هر آینه یکیست در ذات و یگانه در صفات **رب السموات والأرض** آفریدگار آسمانها و زمینها **وما بينهما** و آفریدگار آنچه میان آسمانها و زمینهاست از اصناف مخلوقات **ورب المشارق** و آفریننده مشرقهای کواکب یا مواضع طلوع آفتاب و آن در همه سال سیصد و شصت مشرق است از ایام سال هر روز از مشرقی طلوع میکند و چون اختلاف مغارب بحسب اختلاف مشارق است از ینجهت اکتفا بذکر آن نمود بعد از ان بطریق التفات از غیبت بتکلم میفرماید که **إنا زينا السماء الدنيا** بدرستی که ما بیاراستیم آسمان اول را که اقرب است بر زمین **بزينة الكواكب** بآراستن ستارگان آورده اند که پیشتر شیاطین پیش از زمان بعثت بر آسمان صعود میکردند و کلام ملائکه می شنیدند و بزمین می آمدند و کاهنان را وسوسه میدادند و ایشان اظهار میکردند و میگفتند ما بر علم غیب مطلعیم و مردمان از ین جهت آن ناصحان را امیکردند و میگفتند ملهم بعلم و تابع خود میگردانیدند و حق تعالی برکت وجود با وجود حضرت ص ایشان را از استماع آن منع نمود چنانکه میفرماید **وحفظا** و نگاه داشتیم آسمان را نگاه داشتنی **من كل شيطان** از بر آمدن هر دیوی **مارد** سرکش نافرمان **لا يسمعون** نمیشنوند و حفص لا یسمعون بتشدید میم میخواند که از قسم تسمع مشتق باشد یعنی طلب سمع یعنی طاقت ندارند که بشنوند و گوش فرادارند **إلى الملإ الأعلى** بسوی سخن گروه بلندترین اشراف ملائکه که مطلع اند بر بعضی از اسرار لوح محفوظ با یکدیگر میگویند **ويقذفون** و انداخته میشوند یعنی فرشتگان بر ایشان می افکنند ستارهای سوخته کننده را **من كل جانب** از هر طرف از اطراف آسمان که بقصد استماع صعود میکنند **دحورا** جهت راندن و دور کردن ایشان را از آسمان **ولهم** و مر دیوان است در آخرت **عذاب واصب** عذابی ثابت و دایم که هرگز منقطع نشود و آن شیاطین طاقت استماع کلام ملائکه ندارند **إلا من خطف** مگر کسی که از ایشان در رباید کلام ملائکه را **الخطفة** یک ربودن یعنی بدزدد یک سخن را از ایشان **فأتبعه** پس از پی در آید او را **شهاب ثاقب** آتشی درخشنده و سوزنده یا ستاره روشن که نور او بر وی تابان شود و او را بسوزد آورده اند که رکانة بن زید که منکر بعث و حشر بود دعوی دلاوری و قوة و توانایی میکردند و در میان قریش لاف ایمنی میزدند و با آن مفاخرت میکردند حق تعالی این آیه فرستاد که **فاستفتهم** پس بپرس از مشرکان مکه **أهم أشد** آیا ایشان سخت ترند **خلقا** از روی آفرینش **أم من خلقنا** آیا آنکه آفریده بودیم قبل از ایشان سالفه یعنی امم سابقه که در قوت بمراتب از ایشان در پیش بودند هلاک کردیم و معذب ساختیم پس ایشان چگونه صلاحیت آن داشته باشند که از خود دفع عذاب کنند **إنا خلقناهم** بدرستی که ما آفریدیم همه ایشان را **من طين لازب** از گل چسبنده که در نهایت سستی و پستیست یعنی اصل همه از گل است چه آدم که پدر ایشانست از گل آفریده شده است پس اولاد پس اولاد و ذریه او در ین حکم داخل خواهند بود و هر که همه از گل ضعیف حاصل شده باشند پس در قدرت ما یکسان باشند و هیچ کدام را قوة آن نباشد که از خود دفع عذاب کنند و در معالم التنزیل آورده که غرض چنان بود که

هر که قرآن را بشنود بدان بگرود و چون مشرکان بعد از استماع آن زبان باستهزا گشودند و تمسخر آغاز کردند آنحضرت ازین حال متعجب شد آیه آمد **بل** نه چنانست که ایشان مطیع قرآن شوند **عجبت** شگفت داشتی تو از ناگرویدن ایشان بقرآن **ويسخرون** و حال آنکه ایشان سخریه میکنند یا تعجب کردی که با وجود دلایل قدرت الهی بر اعاده خلق چرا کفار مکه انکار آن میکنند **وإذا ذكروا** و چون پند داده شوند بقرآن **لا يذكرون** پند نپذیرند و چون بیاد داده شوند دلایل صحت بعث یاد نکنند آن را و در آن تفکر و تدبر ننمایند **وإذا رأوا** و چون ببینند **آية** نشانی از نشانهای خدای یعنی معجزه که دلالت بر صدق قول تو کند چون شکافتن ماه و غیر آن **يستسخرون** مبالغه کنند در سخریه یا یکدیگر را بسخریه بمعجزه خوانند **وقالوا إن هذا** و گویند نیست اینکه ما دیده ایم **إلا سحر مبين** مگر جادوی هویدا و بر سبیل عناد و استهزا میگویند که **أإذا متنا** آیا چون بمیریم ما **وكنا ترابا** و باشیم خاک **وعظاما** و استخوانهای بی گوشت و پوست **أإنا لمبعوثون** آیا ما برانگیخته شدگان باشیم یعنی بعد از آنکه خاک شده باشیم چگونه مبعوث شویم **أوآباؤنا الأولون** آیا پدران نخستین ما که خاک شده اند هم زنده شوند یعنی هرگز ما را و پدران ما را زنده نخواهند کرد **قل** بگوای محمد مر این منکران بعث را **نعم** آری همه شما مبعوث شوید با پدران خود **وأنتم داخرون** در حالتی که خوار و بیمقدار باشید در فنا آخرت و آنهنگام که اراده الهی تعلق گیرد ببعث **فإنما هي** پس جز این نیست که آن بعث **زجرة واحدة** یک راندن بود بعنف یعنی یک نفخه که اسرافیل در صور دمد **فإذا هم** پس ناگاه زنده شده از قبرها بیرون آمده **ينظرون** مینگرند بعینی که تکذیب آن میکردند و می بینند جزای آنچه کرده اند از اعمال قبیحه و اقوال ناپسندیده **وقالوا** و گویند **يا ويلنا** ای وای بر ما و هلاکه ما **هذا يوم الدين** این روز حساب و پاداش کردار ماست که ما را بآن وعده میدادند مراد آنست که ایشان در آن روز ببعث معترف شوند و از تکذیب و عناد پشیمان گردند و هر چند فروتنی کنند هیچ فایده ندهد و ملائکه با ایشان گویند که **هذا** این روز **يوم الفصل** روز حکم است یا روز جدا کردن نیکان از بدان و تمیز کردن حق از باطل یا بوجه اجلال و اکرام و عاصی را بدوزخ کشند بر سبیل اهانت و ایلام **الذي كنتم به** آنچنان روزی که شما بآن **تكذبون** تکذیب میکردید و باور نمیداشتید بعد از آن عشر

خطاب رسد بفرشتگان مقرب که **احشروا الذين ظلموا** جمع کنید و فراهم آورید آنها را که ستم کردند بر خود بسبب شرک و تکذیب رسولان و یا بتعدی بر مردمان یعنی همه ظالمیان و ستمکاران را گرد کنید **وأزواجهم** و اتباع و اعوان و اتباع یا زنان ایشان را که هم مذهب ایشان باشند و یا شیاطین را که هم نشین بوده باشند در موقف خود باز دارید غرض که هر طایفه با مثل خود جمع کنید بت پرستان را با بت پرست و ستاره پرستان را با ستاره پرست و برین قیاس زنان کافر را با کافران و زانی را با زانی و خمار را با خمار و تابعان ظلمه با ایشان و شیاطین ایشان را با پیشوایان هم ایشان کرده اند و در محشر حاضر سازند و اصح آنست که این ظالمان مشرکان اند بدلیل آنکه میگوید که حشر کنید ایشان را **وما كانوا يعبدون** و آنچیز را که می پرستیدند **من دون الله** بجز از خدای از اصنام و بتان و چون ایشان را در موقف جمع کنید **فاهدوهم** پس راه نمایید ایشان را **إلى صراط الجحيم** براه دوزخ تا حزب

سلوک نمایند دران وچون ایشانرا بنزدیک دوزخ رسانید شداید واهوال آنرا بایشان نمایید وَقِفُوهُمْ
وبازدارید ایشانرا بر پل صراط اِنَّهُمْ بدرستی که ایشان قبل از دخول جحیم مَسْئُولُونَ پرسیده خواهند شد
از عقاید خبیثه واعمال سیئه ودر مصحف ابن مسعود واقع است که وَقِفُوهُمْ اِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ عَنْ وَلَایَةِ عَلِيِّ بْنِ
اَبِي طَالِبٍ وابو سعید خدری وسعید بن جبیر نیز قایل این قولند ومویدِ اینست که حضرت رسالت صم فرموده که هیچ کس
را نگذارند که قدم از سر قدم بردارد تا بپنج چیز ازو سوال کنند عَنْ شَبَابِهِ فِيمَا اَبْلَاهُ از جوانی تا بچه بپیری رسانیده
وَعَنْ عُمْرِهِ فِيمَا اَفْنَاهُ واز زندگانی تا در چه بفانی رسانیده وَعَنْ مَالِهِ مِنْ اَيْنَ وَضَعَهُ واز مال تا از کجا کسب کرده
بچه صرف نموده وَعَمَّا ذَا عَمِلَ فِيمَا عَلِمَ واز علم فرایض بدانچه دانستی چه عمل کردی وَعَنْ وَلَایَةِ عَلِيِّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ وَاَوْلَادِهِ
عَلَيْهِمُ السَّلَامُ العصمة ملائکه بعد از وقوف اهل عصیان وطغیان از روی تفریع وسرزنش با ایشان گویند که
مَا لَكُمْ چیست مر شما را لَا تَنَاصَرُونَ که یاری یکدیگر نمیدهید در خلاص از عذاب دوزخ ایشان جواب ندهند
حق تعالی ملائکه را گوید که ایشان بر یاری یکدیگر قدرت ندارند بَلْ هُمُ الْيَوْمَ بلکه ایشان امروز مُسْتَسْلِمُونَ
گردن نهادگانند وبجهت عجز وعدم حیله وعذر منقاد شدند بعد از آنکه در موقف از جواب ملائکه ساکت
شوند با یکدیگر در مقام خصومت وجدال در آیند وَاَقْبَلَ بَعْضُهُمْ وروی آرند بعضی از ایشان عَلَى بَعْضٍ برخی
دیگر يَتَسَاءَلُونَ از یکدیگر پرسند یعنی گمراه شدگان با گمراه کنندگان خود گویند که چرا شما ما را
اضلال کردید ایشان گویند چرا شما قبول قول ما کردید قَالُوا گویند گمراه کنندگان مر ایشانرا اِنَّكُمْ
كُنْتُمْ بدرستی که شما بودید که تَاْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ می آمدید بجهت میمنت وخیر خواهی یعنی از روی نصیحت
ودولت خواهی ما را بدین خود میخواندید یا از روی قوت واحتیاط وقهر ما را بر گمراهی داشتید قَالُوا گویند
رؤسای کفار یا شیاطین که اغوا کننده ایشان بودند در جواب ایشان که بَلْ نه چنانست که شما میگویید بلکه لَمْ تَكُونُوا
نبودید شما مُؤْمِنِينَ گروندگان یعنی براه راست نبودید تا شما را گمراه کرده باشیم چه در نفس الامر شما کافر بودید
وهر چند پیغمبران شما را بدین حق میخواندند شما باختیار خود اختیار آن نمیکردید ودر گمراهی وجاهلی خود مستمر
بودید وَمَا كَانَ لَنَا عَلَيْكُمْ ونبود ما را بر شما مِنْ سُلْطَانٍ هیچ قوتی وقدرتی که باکراه والجا
شما را بضلالت دعوت کنیم بَلْ كُنْتُمْ بلکه بودید شما قَوْمًا طَاغِينَ گروهی از حد در گذشتگان در طریق
ظلم وعصیان یعنی اختیار خود بر طغیان خود ثابت قدم بودید پس امروز ملامت وعتاب بما مخصوص نباشد
بلکه لازم ما وشما باشد فَحَقَّ عَلَيْنَا پس واجب ولازم شد بر همه ما قَوْلُ رَبِّنَا سخن پروردگار که آن کلمه وعید است
وعذاب اِنَّا لَذَائِقُونَ بدرستی که ما در این روز چشندگان عذابیم بعد از آن اعتراف باغوای خود کنند وگویند
فَاَغْوَيْنَاكُمْ پس شما را گمراه ساختیم یعنی دعوت کردیم بگمراهی واز راه حق بازداشتیم اِنَّا كُنَّا بدرستی که ما بودیم
غَاوِينَ گمراهان واز طریق حق بیرون رفتگان یعنی چون ما گمراه بودیم خواستیم که شما نیز در ضلالت وغوایت
مثل ما باشید فَاِنَّهُمْ پس بدرستی که تابعان ومتبوعان يَوْمَئِذٍ در آن روز فِي الْعَذَابِ در کشیدن عذاب و

وَعَنْ عِلْمِهِ مَاذَا عَمِلَ بِهِ

عقاب مُشْتَرِكُونَ انبازان باشند همچنانکه در شرک وضلالت شریک بودند وآن شایع وتخاصم فایده بایشان
نرساند اِنَّا كَذَلِكَ بدرستی که ما همچنانکه این عذاب نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ پاداش دهیم مجرمانرا وبعضی گفته اند
که مراد جمیع مجرمانند از کافر ومسلمان ومویدِ اولاتست که میفرماید که اِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که مشرکان بودند اِذَا
قِيلَ لَهُمْ هرگاه که میگفتند که ایشانرا بگویید لَا اِلَهَ اِلَّا اللَّهُ کلمه توحید که لا اله الا الله است يَسْتَكْبِرُونَ
سرکشی میکردند از گفتار آن وقبول این معنی نمیکردند ونمیگویید بداعی خود که پیغمبرست صم وَيَقُولُونَ ومیگفتند اَئِنَّا
لَتَارِكُوا آلِهَتِنَا آیا ما ترک کنندگانیم پرستش خدایان خود را لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ برای شعر گوینده بی عقل یعنی
بسخن کسی که شاعر ودیوانه باشد ترک پرستش خدایان خود نکنید حق تعالی رد قول ایشان نموده فرمود که بَلْ نه چنانست که محمد
شاعر ودیوانه باشد بلکه او از جانب خدا جَاءَ بِالْحَقِّ آمد بدیشان براستی ودرستی ویا آورد بدیشان دین حق
یا کتاب حق را وَصَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ وتصدیق کرد پیغمبرانرا که پیش از و بودند با نمعنی که بایشان آورد آنچه انبیا
بآن مبعوث شده بودند از اظهار کلمه توحید بعد از و سبحانه خطاب کند بکفار وگوید اِنَّكُمْ بدرستی که شما لَذَائِقُوا
الْعَذَابِ الْاَلِيمِ مر آینه چشندگان عذابی را که دردناک باشد بسبب شرک وتکذیب پیغمبر ونسبت دادن شعر
وجنون باو وَمَا تُجْزَوْنَ وجزا داده نمیشوید اِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ مگر مثل آنچه بودید ومیکردید
یعنی پاداش شما عذاب دوزخ است که بر وفق کردار شماست اِلَّا عِبَادَ اللَّهِ مگر بندگان خدای الْمُخْلَصِينَ
که پاک کرده اند از لوث وشرک در ایام ودنیا مطیع پروردگار خود که جزای کردار ایشان ثواب ابدی وبهشت
جاودانی خواهد بود اُولَئِكَ آن گروه مخلص لَهُمْ مر ایشانراست در بهشت رِزْقٌ مَعْلُومٌ روزی
دانسته شده ومقرر ومعلوم با دوام وبقا وطعم خوش وطیب رایحه وحسن منظر ومحض لذت فَوَاكِهُ وآن روزی
میوهای متنوعاتست که مقصود از خوردن آن تلذذ نفسانیست نه تغذی وحفظ چه ابدان ایشان محفوظ باشد از تغیر
وتحلل ومخلوق بر وجه ابدیت بدون تبدیل وتغییر بی احتیاج بقوت غذا نداشته باشند در بهشت وخوردن فواکه
واطعمه محض لذت باشد وَهُمْ مُكْرَمُونَ وایشان بزرگواران ونواخته اند بانواع ناز ونعمت وتعظیم وتکریم
فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ در بهشتهای با انواع ناز ونعمت وبا وجود این تنعم عَلَى سُرُرٍ بر بالای تختهای مُتَقَابِلِينَ
در حالتی که روی در روی یکدیگر کرده باشند وبدیدار هم متمتع وبرخوردار يُطَافُ عَلَيْهِمْ گردانیده میشود بر ایشان
یعنی ساقیان از ملائکه وغلمان وحور عین بر سر ایشان گردانند بِكَاْسٍ بجامی مِنْ مَعِينٍ از خمری که بر روی زمین
گذرد یا از چشمه بیرون آید که عوامیست وَاَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ واین خمرها مانند خمر دنیا نیست در لون وطعم وخاصیت که آن زردیست
وتلخی وغثیان وصداع وازالة عقل بلکه آن بَيْضَاءَ خمری سفید است بحیثیتی که سفیدی آن از شیر بیشترست ودر کمال
صفا ولطافت ونورانیت لَذَّةٍ لذیذ وخوش مزه لِلشَّارِبِينَ مر آشامندگانرا لَا فِيهَا غَوْلٌ نیست در آن شراب غول
فسادی وآفتی که بر خمر دنیا مترتبست چون رنج وصدیان وعربده وصداع وقی وغیر آن وَلَا هُمْ عَنْهَا ونه ایشان بهشتیان
که از خوردن آن شراب مست شوند يُنْزَفُونَ مست شدن وعقل ایشان زایل کرده وَعِنْدَهُمْ ونزدیک ایشان باشند زنانی

قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ کوتاه کنندهٔ نظر باشند یعنی چشم خود را مقصور ساخته باشند بر شوهران و ننگرند بدیگری یا از
روی غنج و دلال چشم نگشایند عِینٌ فراخ چشمان باشند یا آنکه در سواد چشم و بیاض آن بر تبهٔ کمال باشند کَأَنَّهُنَّ
گویا آن زنان در صفا و نرمی و سفیدی اندام بَیْضٌ مَکْنُونٌ مثل بیضهای شترمرغ اند که پوشیده شده عادت
شترمرغ آنست که بیضه را بپر خود بپوشاند تا غباری بران ننشیند و متغیر نگردد و از گرد هوا و حرارت آفتاب رنگ
نگرداند و این بهشتیان بر بالای تختها نشسته باشند و حوریان در برابر ایشان ایستاده باشند و کاسهای شراب بر ایشان
گردانند و ایشان آن را فرا گیرند و با یکدیگر مکالمه کنند و ماجرائی که در دار دنیا بر سر ایشان گذشته باشد یکدیگر را خبر دهند
فَأَقْبَلَ پس روی آورند بَعْضُهُمْ بعضی از ایشان عَلَىٰ بَعْضٍ بر بعضی دیگر یَتَسَاءَلُونَ سؤال کنند از احوال یکدیگر یعنی
هر یک از ایشان از انعامی که خدای با او کرده و فرموده باشد مصاحب خود را خبر دهد قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ گوید گوینده
از ایشان مر یاران خود را إِنِّي بدرستی که من وقتی که در دنیا بودم كَانَ لِي قَرِينٌ بود مرا همنشینی که منکر بعث بود و آن
بقول مجاهد از شیاطین است و بقول ابن عباس انسی و گویند این آیه در شان مردیست که همه مال خود را تصدق نموده
بعد از آن محتاج شد و او را رفیقی کافر بود او را گفت مال تو کجا رفت او در جواب گفت که در راه خدای تصدق نمودم تا
در آخرت بهتر از آن بمن عوض دهد او سوگند یاد کرد که در آخرت عوض این بتو نخواهند داد و بعث و نشور نخواهد بود
و نزد محققان ایشان آن دو برادرند که در سورهٔ الکهف ذکر یافته آنکه کافر است و نام او قطروس است و آنکه مومن یهودا
و بهر حال مرد مومن در بهشت با رفیقان خود گوید که مرا در دنیا جلیسی بود که سرزنش کنان یَقُولُ میگفت مرا
أَئِنَّكَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ آیا تو از جملهٔ تصدیق کنندگان حشری و باور دارندگان نشری أَإِذَا مِتْنَا آیا چون
بمیریم ما وَكُنَّا تُرَابًا و گردیم خاک وَعِظَامًا و استخوانهای پوسیده و ریزیده أَإِنَّا آیا ما آنکسانیم که
وصفت رسیده باشیم لَمَدِينُونَ پاداش دادگان باشیم قَالَ گوید آن مرد مومن با مصاحبان خود هَلْ أَنتُم
مُّطَّلِعُونَ آیا شما دیده ور داینده یعنی می بینید اهل دوزخ را تا حال رفیق مرا ببینید که در کدام درکات و بچه نوع
عذاب مبتلاست بهشتیان گویند تو او را میشناسی بدوزخ نگر تا حال او را بدانی بعد از آن روزنه از بهشت بدوزخ
گشایند و مرد مومن را گویند بنگر فَاطَّلَعَ بر او فرو نگرد فَرَآهُ پس ببیند قرین خود را فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ در میان
آتش دوزخ قَالَ گوید بان تَاللَّهِ بخدا سوگند إِن كِدتَّ بتحقیق که نزدیک بود که بسبب اغوا و اضلال لَتُرْدِينِ
هلاک گردانی مرا و بچاه غوایت و ضلال اندازی وَلَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّي و اگر نه عطا و بخشش پروردگار من بودی
که مرا هدایت نمود و از اغوای تو نگاه داشت لَكُنتُ مِنَ الْمُحْضَرِينَ هر آینه بودمی از حاضر شدگان تو یا امثال تو
درین عذاب پس مومن بر سبیل سرزنش با قرین خود گوید که أَفَمَا نَحْنُ آیا و نیستیم ما بِمَيِّتِينَ مردگان یعنی نگفتی
در دنیا که ما نمیریم إِلَّا مَوْتَتَنَا الْأُولَىٰ مگر مردن اول که در دنیا بود وَمَا نَحْنُ و نیستیم ما بِمُعَذَّبِينَ
عذاب کرده شدگان زیرا که میگفتی که مبعوث و محشور نخواهیم شد اکنون دیدی که هر چه اعتقاد داشتی و بمن میگفتی
غلط بود خدا مارا زنده گردانید و ترا هلاک گردانید و مرا بدرجهٔ ثواب رسانید إِنَّ هَٰذَا بدرستی که این نعمت و خلود

و ایمنی از عذاب لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ هر آینه رستگاریست و رستگاری بزرگ لِمِثْلِ هَٰذَا از برای مثل این ثواب
و فوز و فلاح فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ پس باید که عمل کنند عمل کنندگان در دار تکلیف نه از برای حظوظ دنیویه که
آمیخته است بالمها و متعاقب چون او سبحانه بعضی از احوال بهشت و بهشتیان بیان کرد بعد از ان بجهت تنبیه بندگان
تا مرتکب عصیان نشوند و دوزخ را بر بهشت اختیار نکنند فرمود ای کسانی که دعوی عقل میکنید اندیشه کنید در آنکه
أَذَٰلِكَ آیا آنچه مذکور شد از سایر انواع نعمت که سبب سرور و لذت است خَيْرٌ بهتر است و خوبتر نُّزُلًا از روی
پیشکشی أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ یا درخت زقوم که باعث محنت است و در نهایت مرارت و ذکر نزل با دلالت بر
نعم مذکوره از برای اهل بهشت بمنزلهٔ نزل است و ایشان را سوای آن نعمی خواهد بود که هیچ فهمی ادراک آن نتواند
کرد و همچنین درخت زقوم که مانند درختیست در ولایت تهامه که برگهای خورد دارد و میوهٔ آن در غایت تلخی و نهایت
مرارت نزل اهل دوزخ است و شبیه نزلست در آنکه مرارت و عفونت آن درخت بمراتب زیاده ازین درختی که در تهامه است
و ایشان را ماورای آن عذابی خواهد بود که بخاطر هیچکس خطور نکرده باشد و بگوش هیچ شنونده نرسیده آورده اند
که کفار چون شنیدند که درخت زقوم در دوزخ رویده شده است با یکدیگر گفتند این چگونه بود و حال آنکه
آتش اصل را میگدازد پس چگونه درخت را نگذارد محمد درین قول کاذبست و آنچه میگوید از نزد خود میگوید
حق تعالی فرمود که إِنَّا جَعَلْنَاهَا بدرستی که گردانیدیم درخت زقوم را فِتْنَةً ابتلا و امتحان در دنیا
لِّلظَّالِمِينَ برای ستمکاران تا انکار ایشان درین معنی موجب شدت عذاب ایشان و زیادت عقاب باشد و ندانستند
که آنکس که قادر است بر خلق حیوانات آتشی چون سمندر که در میان آتش تخم می نهد و می خسبد و بچه می آورد و
تربیت می دهد تواناست از آنکه بیافریند درختی که از جنس آتش باشد یا از جوهری دیگر که آتش او را آفتی نرساند همچنانکه
سلاسل و اغلال و حیات و عقارب و نظایر را آفتی نرساند و در تفسیر طبری آورده که ابن الزبعری صنادید قریش را
گفت که محمد میترساند ما را از زقوم و این بلغت بربر و افریقیه با اهل یمن مسکه و خرما را گویند ابوجهل برخواست
و اکابر را بمنزل خود آورد و کنیز را گفت زبد و خرما آورد ابوجهل گفت این را بخورید که زقوم همینست که محمد ما را بدان
میترساند حق تعالی آیه فرستاد که زقوم آن نیست که ایشان گمان میبرند إِنَّهَا بدرستی که درخت زقوم شَجَرَةٌ تَخْرُجُ
درختیست که بیرون آمده فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ در بیخ دوزخ رویده شده است و در قعر دوزخ و شاخهای آن بجمیع
درکها رسیده طَلْعُهَا میوهٔ آن درخت و یا خوشهٔ آن كَأَنَّهُ گویا آن رُءُوسُ الشَّيَاطِينِ سرهای دیوانست
در قبح منظر و نهایت کراهت و چون در قوهٔ متخیلهٔ آدمی مذکور شده که دیو بجهت آنکه شر محض است نهایت زشت صورت و کریه منظر
از نجهت هر صورتی که بسیار کریه است بروی دیو تشبیه میکنند و در بعضی تفاسیر آورده که در حوالی مکه سنگهای سیاه بوده اند
در نهایت خشونت و تیرگی و آنرا روس الشیاطین میگفتند حق تعالی طلع درخت زقوم را بآن تشبیه کرده و بر همه تقدیر مغرها
که فَإِنَّهُمْ بدرستی که دوزخیان لَآكِلُونَ مِنْهَا میخورند از آن درخت یا از ان میوه فَمَالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ
پس پر کنندگان اند از ان شکمها را از غایت جوع چه مرویست که حق تعالی جوع را بر ایشان گمارد بروجهی که بجهت شدت آن عذابها

دیگر را فراموش کنند و پیش مالك آیند و طلب طعام کنند مالك میوهٔ درخت زقوم و برگهای آن بخورد ایشان دهد و ایشان از
غایت جوع شکمها را از آن پر کنند و بعد از آن تشنگی بر ایشان غلبه کند طلب آب کنند مالك بعد از روزگاری دراز آبی چون جوشان باشد
دهد چنانکه میفرماید که ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ پس بدرستی که بعد از خوردن بسیار مر ایشان را عَلَيْهَا بر بالای خوردن شجره لَشَوْبًا مِنْ
حَمِيمٍ آمیخته است آبی که بغایت گرم باشد یعنی آن آب گرم را با غساق و صدید آمیخته بخورد ایشان دهند و چون ایشان آن را
نزدیك دهن آورند تا بخورند روی ایشان بجهت شدت حرارت آن پخته شود و چون بشکم ایشان رسد همه رودهای ایشان پاره
پاره کرده ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ پس بدرستی که بازگشت ایشان بعد خوردن زقوم و آشامیدن حمیم بر سبیل جنگی لَإِلَى الْجَحِيمِ
بسوی دوزخ سوزانست و اینکه ایشان مستحق این همه عذاب شده اند بجهت آنست که إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان أَلْفَوْا آبَاءَهُمْ
یافتند پدران خود را ضَالِّينَ گمراه و از راه حق گردیده کان فَهُمْ عَلَىٰ آثَارِهِمْ پس ایشان بر دنبهای پدران خود يُهْرَعُونَ
شتابنده میشدند یعنی بدون نظر و بحث مبادرت میکردند به پیروی ایشان بعد از آن بجهت تنبیه قوم حق سبحانه پیغمبر خود را
از امم سابقه خبر میدهد و میگوید وَلَقَدْ ضَلَّ و بدرستی که گمراه شدند از جادهٔ حق گردیدند قَبْلَهُمْ پیش از کفار قریش که در حرم
تو اند أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ بیشترین پیشینیان چون قوم نوح و عاد و ثمود و غیر ایشان وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و بتحقیق که فرستادیم
فِيهِمْ در میان ایشان مُنْذِرِينَ بیم کنندگان یعنی پیغمبران که ایشان را از عقاب و عذاب تخویف میکردند و ایشان قول پیغمبران
قبول نمیکردند فَانْظُرْ پس نگر بدیدهٔ اعتبار كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ سرانجام عاقبت بیم کرده شدگان که بچه شدة
و رسوایی عذاب بر ایشان فرود آمد و ایشان را فرو گرفت إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ مگر بندگان شایستهٔ خدای الْمُخْلَصِينَ
که پاك کرده شدگانند از شرك و عناد که با نذار منتفع شدند یا مکر انبیا و سایر اهل اخلاص که حق تعالی ایشان را خالص ساخت از آن
عذاب و وعده داد ایشان را بجزیل ثواب و بعد از اجمال مال امم سابقه تفصیل احوال ایشان خبر میدهد بقول وَلَقَدْ نَادَانَا
نُوحٌ و بتحقیق که بخواند ما را نوح بنصرت خود و هلاك قوم خود را از ما درخواست بعد از انکار ایشان نومید
شده بود ما نداء او را شنیدیم فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ پس نیك اجابت کننده ایم ما چه او را نصرت دادیم و قوم او را بطوفان غرق
گردانیدیم وَنَجَّيْنَاهُ و رهانیدیم او را وَأَهْلَهُ و کسان او را یعنی آن جماعت که با او در کشتی بودند مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ
از اندوه بزرگ که غرقاب است یا ایذای قوم وَجَعَلْنَا و گردانیدیم بعد از غرق ذُرِّيَّتَهُ فرزندان او را هُمُ الْبَاقِينَ ایشان
باقی ماندگان یعنی همه را هلاك کردیم و همین اولاد او را که حام و سام و یافث و چهار دختر او بودند مگر اولاد در نوحات او
وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ و باقی گذاشتیم بر نوح ذکر جمیل نیکویی فِي الْآخِرِينَ در میان جماعتی که آخر پیدا شدند یعنی در میان امت
محمد سَلَامٌ عَلَىٰ نُوحٍ سلام و تحیت از جانب ما بر نوح است فِي الْعَالَمِينَ در میان عالمیان باقی گذاشتیم بر نوح در
در میان امم لاحقه از جن و انس این کلام مذکور مراد در وقتی که ارادهٔ ثنای او کنند و در حق او گویند و این مکرمت عظیم که باقی گذاشتیم
ذکر اوست سلام که متعین است از آدمیان و پریان بر او برای مجازات نوح است در آزار و ایذا کشیدن او از قوم خود إِنَّا كَذَٰلِكَ بدرستی
که ما همچنانکه نوح را پاداش دادیم بر اعمال حسنهٔ او بذکر جمیل و ثنای جزیل نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ پاداش میدهیم همه نیکوکاران را إِنَّهُ
بدرستی که نوح مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ از بندگان گرویدهٔ ما بود لاجرم او را از غرق نجات دادیم و اسم سامی او را در میان

بندگان خود بلند گردانیدیم ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ بعد از آن غرق کردیم دیگران یعنی کفار قوم او را که با ایمان نمی آوردند و
نمیگرویدند و بعد از تذکر نوح بجهت تقویت قوم او قصهٔ ابراهیم خلیل میکند و بعد از او با قوم و میفرماید که وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ و عشر
بدرستی که از گروهان نوح یعنی لَإِبْرَاهِيمَ مر ابراهیم خلیل است در اصول شرع و طریق حق و ایذا دیدن و جفا کشیدن تابع او بود و اگرچه
که در فروع شریعت اکثر آن پیرو او بوده باشد و میان ایشان دو هزار و ششصد و چهل سال بود و در میان ما بین این مدت دو پیغمبر
دیگر مبعوث شده یکی هود و دیگری صالح و در این باب و بعضی دیگر از تفاسیر آورده اند که ضمیر راجع است بحضرت رسالت پناه که با
غیر مذکور و اگرچه او بصورت سابق بود بر پیغمبر ما اما در بعضی تابع مطلق او بود همچون سایر اتباع بفضل او مشرف گشته بود و دعای
او را ستایش کرده و دعا کرده که رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا و در حدیث آمده که چون حق تعالی ملکوت آسمانها و زمین را با ابراهیم نمود
ابراهیم جانب عرش نگریست نوری عظیم دید گفت خداوندا این چه نور است گفت نور حبیب و صفی من محمد گفت در جنب نور دیگر
می بینم گفت برادر و وصی او علی بن ابی طالب است گفت خداوندا نور دیگری می بینم نزد آن هر دو خطاب آمد که آن نور فاطمهٔ زهرا است
دختر سید انبیا و زوجهٔ خیر الاوصیا و بجهت آن وی را فاطمه نام نهاده ام که او دوستان خود را از دوزخ منع کند و
باز دارد همچنانکه مادر فرزند را فطم سازد و از شیر باز دارد و گفت خداوندا دو نور دیگری می بینم نزدیك ایشان فرمود که
آن دو نور دو فرزند وی اند حسن و حسین گفت پادشاها نه نور دیگر گرد ایشان در آمده است آن چه کسانند گفت آن
نه نور امامانند از فرزندان حسین گفت خداوندا نورهای بسیاری می بینم گرد ایشان در آمده فرمود که آن نورهای شیعیان و
محبان علی اند و فرزندان او گفت پادشاها ایشان را بچه علامت توان شناخت گفت به پنجاه و یك رکعت نماز گزاردن و انگشتری در
دست راست داشتن و بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ در نماز بلند گفتن و پیش از رکوع قنوت خواندن و سجدهٔ شکر کردن ابراهیم گفت
خداوندا مرا از شیعهٔ علی بن ابی طالب و فرزندان او گردان حق تعالی دعای او را اجابت کرد و او را از شیعیان علی بن ابی
طالب و فرزندان او گردانید حق تعالی دعای او را اجابت کرد و او را از اهل رسول خود را ازین خبر داد و فرمود که وَإِنَّ مِنْ
شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ و بدرستی که ابراهیم از جملهٔ شیعیان علی بن ابی طالب است پس ای محمد قصهٔ او را بخوان و یاد کن إِذْ جَاءَ رَبَّهُ چون
آمد ابراهیم پروردگار خود یعنی بتصدیق او نمود و از سر یقین گروید با او بِقَلْبٍ سَلِيمٍ بدل خالص از شایبهٔ شرك و پاك از
جمیع معاصی و غل و غش حضرت امام جعفر صادق ع فرموده که سالم بود از جمیع ما سوا او رسته از عوایق دنیا و علایق عقبی
یعنی ابراهیم خلیل روی آورد بدرگاه ملك جلیل با دلی از جمیع متعلقات کونین آراسته و از محبت کونین دل پرداخته
إِذْ قَالَ چون گفت لِأَبِيهِ مر پدر خود را بر وجه نکوهش و سرزنش یعنی آزر که عم او بود و در تربیت قائم مقام پدر او بود
وَقَوْمِهِ و گفت مر گروه خود را وقتی که ایشان را دید که به پرستیدن بتان اهتمام می نمودند مَاذَا تَعْبُدُونَ این
چه چیز است که می پرستید أَئِفْكًا آیا بجهت کذب آلِهَةً خدایان را یعنی بتان که بزعم شما خدایانند دُونَ اللَّهِ غیر
از خدای تُرِيدُونَ اراده میکنید و مراد خود را از ایشان میطلبید فَمَا ظَنُّكُمْ پس چیست گمان شما بِرَبِّ
الْعَالَمِينَ پروردگار عالمیان یعنی چون که سزاوار عبادت اوست نه غیر او زیرا که کسی که آفریدگار عالمیان باشد مستحق
آنست که او را پرستش کنند نه غیر او پس چیست مظنهٔ شما که ترك پرستش مستحق عبادت کرده به پرستش بتان اقدام مینمایید

یا ایشان از شریکان او میسازید آیا از عذاب او ایمنید و هیچ اندیشه نمیکنید از آنکه گمان شما آن قهر باشد و شما او را گذاشته غیر
او را پرستش کنید او شما را معذب کرده باشد یا معنی آنست که پروردگار خود را بر چه صفت و از چه گمان می برید تا او را مانند این
بتان میکنید و ایشان از شریکان او میگردانید ایشان چون ازین جهت ملزم شدند اصلا التفات بآن نکردند و گفتند که
فردا عید ماست و بصحرا خواهیم رفت و امروز طعامهای رنگارنگ می پزیم و در حوالی بتان مینهیم تا چون ما از صحرا باز گردیم
بتخانه در آییم و آن طعامها را برهم تبرک و تیمن قسمت نماییم تو فردا رفیق ما باش و مجمع ما را تفرجی نما و از آنجا با ما به بتخانه در آ تا
تجمل و تزیین بتان و صورة اشکال ایشان را نظر کنی و ما امیدواریم که بعد از تماشا دیگر ملامت ما نخواهی کرد و ما را در
پرستش ایشان معاف خواهی داشت ابراهیم بعد از استماع این کلام هیچ جواب نگفت روز دیگر عم و یاران او گفتند ای ابراهیم
بیا تا بصحرا رویم **فَنَظَرَ** پس نگریست ابراهیم **نَظْرَةً فِي النُّجُومِ** نگرستنی بستارگان بطریق استخراج احکام نجوم
از آن زیرا که اهل تنجیم اهل ضلالت اند چنانکه حدیث المنجم کالکاهن والکاهن کالکافر والکافر فی النار دلالت میکند
بر آن بلکه مقتضا نظر کردن او بنجوم آن بود که آن تب لرز داشت و چون ستارها که نشان کرده بوضع معین رسیدندی
او را نوبت تب رسیدی و این هنگام که او را بصحرا میخواندند بآن ستارها نظر کرد نزدیک بآن موضع معین رسیده بود
فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ پس گفت بدرستی که من بیمارم یعنی بیمار خواهم شد و نوبت تب مرا خواهد گرفت یا آنکه قوم او
از اهل تنجیم بودند ابراهیم در مواقع صعود و هبوط و مقارنه ستارها نگاه کرد بعد از آن گفت انی سقیم و مقصود او این
بود که من بواسطه کفر و عناد شما تنگدلم و پریشان خاطر و ایشان توهم کردند که او در علم نجوم یافته که بیمار میشود
و مرویست که چون قوم ابراهیم لفظ انی سقیم را از و شنیدند تصور مرض طاعون کردند چه این مرض در میان ایشان
عارض شده بود و بسیار از آن میترسیدند **فَتَوَلَّوْا عَنْهُ** پس برگشتند از و بجهت سرایت رفتند بجهت ترس آنکه بیماری
او بر ایشان سرایت نکند **مُدْبِرِينَ** در حالتی که روی گردانندگان بودند یعنی او را تنها گذاشته روی بصحرا نهادند
و چون بعیدگاه خود در رفتند ابراهیم متوجه بتخانه شد **فَرَاغَ** ایشان میل کرد **إِلَىٰ آلِهَتِهِمْ** بسوی خدایان ایشان یعنی بتان که بزعم
ایشان خدایان بودند چون به بتخانه در آمد بتان را دید که بانواع زینت آراسته و اطعمه ملون نزد ایشان نهاده **فَقَالَ**
پس براه استهزا و سرزنش پرستندگان ایشان گفت **أَلَا تَأْكُلُونَ** آیا نمیخورید این اطعمه لذیذ را چون جوابی از ایشان نشنید
دیگر باره از روی تهکم گفت **مَا لَكُمْ لَا تَنْطِقُونَ** چیست شما را که سخن نمیگویید و مرا جوابی نمیدهید در این کلام تنبیه
نموده بر آنکه اصنام چون جمادند و نمیخورند و سخن نمیکنند پس اخس اشیا باشند و چون بهیچوجه صلاحیت عبادت نداشته باشند
بعد از آن تبر برداشت **فَرَاغَ** پس بنهانی میل کرد **عَلَيْهِمْ** بر سر بتان و بزد با ایشان **ضَرْبًا بِالْيَمِينِ** زدنی بدست راست
که قوه او بیشتر است از دست چپ و آن بتان هفتاد بود همه را درهم شکست و پاره پاره کرد مگر بت بزرگ که از زر ساخته
بودند و یاقوت در چشم نشانده و بعد از آن تبر بر دوش او نهاد و چون قوم او از عیدگاه مراجعت نمودند و به بتخانه در آمدند
آن صورت را مشاهده کردند و گفتند این فعل که باشد بعضی از ایشان گفتند که این کار ابراهیم است که همیشه مذمت خدایان ما میکند
فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِ پس روی آوردند بسوی او **يَزِفُّونَ** در حالتی که شتاب میکردند و ویدند تا او را بگیرند و نزد نمرود

برند بعد از مباحثه و مجادله بسیار بروجهی که در سورة الانبیا گذشت **قَالَ** گفت ابراهیم **أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ** آیا می پرستید
آن چیزی را که میتراشید بدست خود از سنگ و چوب و غیر آن یعنی چگونه صحیح باشد نزد عقل که شخص معمول خود را پرستش نماید
پس بجهت زیادتی انکار فرمود که **وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ** و خدای آفریده است شما را **وَمَا تَعْمَلُونَ** و اصل چیزی را که میکنید
بدستهای خود که آن اصل چوب و سنگ است و شما میدانید که همه مخلوق خدای تعالی اند **قَالُوا** گفتند نمرود و خواص او **ابْنُوا**
لَهُ بنا کنید برای سوختن ابراهیم **بُنْيَانًا** بنایی از هیزم پر ساخته آتش در آن زنید از اطراف و جوانب **فَأَلْقُوهُ فِي الْجَحِيمِ**
پس بیفکنید او را در آتش سوزان پس ایشان بنایی ساختند که طول آن سی گز و عرض آن بیست گز و آنرا پر از هیزم کردند و آتش
در آن زدند **فَأَرَادُوا بِهِ** پس اراده کردند با ابراهیم **كَيْدًا** مکری و حیله در هلاک او و باینطریق که او را در منجنیق نشانده در
آتش انداختند **فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَسْفَلِينَ** پس گردانیدیم ایشان را ابدتر و خوارتر یعنی باطل گردانیدیم مکر ایشان را و آتش
بر ابراهیم گلستان ساختیم و آنرا برهان روشن گردانیدیم بر علو شان و غالبیت و حقیت او و پستی خصمان او و چون ابراهیم
از میان ایشان بسلامت بیرون آمده دانست که قوم او با او ایمان نخواهند آورد قصد مهاجرت کرد از ایشان **وَقَالَ**
إِنِّي ذَاهِبٌ و گفت بدرستی که من رونده ام **إِلَىٰ رَبِّي** بجانبی که پروردگار من مرا بآن فرموده یعنی بشام که در او ارض
مقدسات **سَيَهْدِينِ** زود باشد که راه نماید مرا و توفیق دهد بآنچه مقصد منست از مصالح دینویه و اخرویه و این
مراجعت بجهت وعده که بود که او را بحجاز قبل از این باو گفته پس ابراهیم متوجه شام شد و در آن راه هاجر بدیه تمه فرسا در آمد و او را
بقوم خود هجر کرده و چون مال او شد از خدای خود طلب فرزند نمود و از روی مناجات فرمود که **رَبِّ** ای پروردگار من
هَبْ لِي ببخش مرا فرزندی که **مِنَ الصَّالِحِينَ** از جمله صالحان باشد و شایستگان درگاه تو بود تا یاری من کند بر دعوت
و طاعت و مونس و همنشین من در غربت و کربت حق تعالی ادعای او را اجابت کرد چنانکه میفرماید **فَبَشَّرْنَاهُ** پس مژده دادیم
او را **بِغُلَامٍ حَلِيمٍ** به پسری بردبار که در کارها تعجیل نکند پیش از وقت آن با وجود قدرت او بر او و حلم او بمرتبه بود که در اول عشر
بلوغ و جوانی پدر او را گفت مرا فرموده اند که ترا ذبح کنم او گفت که بکن آنچه ترا بآن فرموده اند و در روضه آورده اند که حق تعالی
اسمعیل را از هاجر با ابراهیم ارزانی فرمود و بحکم یزدان هر دو را از زمین شام بمکه آورد و اسمعیل آنجا نشو و نما یافت تا وقتی
که ابراهیم از طرف شام بدیدن وی آمده در آن وقت آن سیزده ساله شده بود روزی از شکار باز گشت آثار غبار شکارگاه که در بر
گل رخسار نشسته و از تاب آفتاب خوی بر تابش آشفته گشته حضرت خلیل بر سر راهش نشسته بود چون نظر کرد رخساری دید چون
گل شکفته و عذاری مشاهده کرد تابنده تر از ماه دو هفته مهر پدری از طبع بشری در حرکت آمده غیرت الهی سلسله محبت را
نیز متحرک ساخت چون شب هشتم ذوالحجه رسید که شب ترویه ابراهیم بود بعد از وظیفه عبادت سر بر بالین استراحت نهاده در خواب
باو ندا کردند که ای خلیل دعوی محبت ما میکنی و مهر فرزند در دل خود راه میدهی اگر تشنه وصال مایی بر خیز و بدشنه تیز فرزند
دلبند خود را قربان کن ابراهیم از سطوت این خواب و هیبت این خطاب بیدار شد و همه روز ترویه در اندیشه این خواب بود
و با خود میگفت که آیا این امر رحمانیست یا وسوسه شیطان چون شب بخواب رفت باز همان واقعه دید که شب اول دیده بود و چون
روز عرفه شد معرفت پیدا کرد که این خواب رحمانیست و در شب نحر همین خواب دید یقین او زیاده شده دانست که مامور آن

می باید شد والطاعة آن می باید کرد سعید بن جبیر از ابن عباس نقل کرده که خواب انبیا بمنزلهٔ وحی است و عمل کردن بآن واجب و
متحتم و گویند که حق تعالی در حالت بیداری با وخطاب کرده بود که هرگاه در خواب بتو امر کنم که فرزند را ذبح کن بآن امر قیام
نمای و چون ابراهیم این واقعه دید در ان امر عزم تصمیم داد صبح روز نحر هاجر را گفت برخیز فرزند خود را کسوتی فاخر و خلعتی تمام
بپوشان که او را بمهمانی دوستی میبرم هاجر چشمش را بسرمه سیاه کن که حواری دولت سرای و دیده چشم انتظار در راه دارند
و گیسوی مشکین ویرا تابیده که خدام ضیافت حلقه زده ایستاده اند و سودای وصال او در سر دارند هاجر جامهٔ نو در فرزند
ارجمند پوشانید و روی و موی شسته و شانه کرده ببوسید و ببوسید و گفت ای جان مادر نمیدانم که ترا بکدام مجمع میبرند
اما از گیسوی تو بوی پریشانی میشنوم و معلوم ندارم که ترا بکدام مهمانخانه دعوة میکنند اما در دل بریان خود خونابه جگر
کباب میبینم ابرهیم گفت هاجر را که کارد و رسنی بیار تا با خود ببرم هاجر گفت یا خلیل الله بتوسط مهمانی واسطهٔ پیوند و
مواصلهٔ دوستان باشد و کارد آلت قطیعت و هجران است آنجا چه کار آید خلیل گفت که شاید قربانی باید کردن و بی کارد و رسن
قربانی کردن مشکل است پس خلیل و اسمعیل هاجر را وداع کردند و روی براه نهادند فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ چون رسید اسمعیل
السَّعْيَ بموضع سعی که میان صفا و مروه است و گویند عرب بلوغ است قَالَ گفت ابرهیم با آواز پر شفقت و رحمت يَا بُنَيَّ
ای پسرک من تو میدانی که تحمل قربت الهی بی تحمل بلا و کربت نامتناهی میسر نمیشود و تا اول شهد لقای مجرع زهر بلا بدست ننهد
و من مدتیست که کمر مقاسات بلیات بر میان جان بسته ام و بر مرصد صبر و شکیبایی منتظر ورود وفود محنت و اذیت نشسته
ام اما هیچ بلا بدین ابتلا نمیرسد که إِنِّي أَرَى بدرستی که من میبینم فِي الْمَنَامِ در خواب أَنِّي أَذْبَحُكَ آنکه من ترا
ذبح میکنم یعنی پیاپی در خواب خطاب الهی بمن میرسد که داغ فراق چون تو فرزندی بر دل بریان نهم و ترا بزخم تیغ بی دریغ قربان
کنم فَانْظُرْ پس بنگر درین کار مَاذَا تَرَى که چه چیزی بینی غرض ابرهیم ازین مشورة این بود که معلوم کند که اسمعیل در تحمل
بلیهٔ عظیم شکیبایی و ثبات قدم را مرعی خواهد داشت یا آنکه جزع و فزع و بیطاقتی خواهد کرد اسمعیل چون این کلام از
پدر بزرگوار خود بشنید از روی دلجویی و طوع و رغبت خود قَالَ يَا أَبَتِ گفت ای پدر بزرگوار من اگر هزار جان داشتمی
و فرمان الهی نازل شدی که همه آنرا قربان ما کن بی اهمال همه را در راه او فدا کردمی با این نیم جانی که دارم مضایقه خواهم
کرد افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ بکن آنچه فرموده شدهٔ بآن و بجای آر آنچه ترا در خواب نموده اند سَتَجِدُنِي زود باشد که
یابی مرا در این امر إِنْ شَاءَ اللَّهُ اگر خواهد خدای مِنَ الصَّابِرِينَ از صبر کنندگان بر ذبح یعنی اگر توفیق سبحانی
قرین حال من شود من متحمل این بلیهٔ عظیم شوم و اصلا از ان جزع نکنم چه مثل این مرا بدل هست و حضرت جلیل را بدل
نیست فرزند را عوض ممکن است و حضرت عزت را عوض ممکن نه از حضرت عزت قربان قبول کردن و از من گردن نهادن
و از تو که خلیلی تیغ کشیدن و قربان کردن ای پدر اگر بعد ازین گویند که ابراهیم برای فرمان حق پسر را قربان کرد این نیز
خواهند گفت که اسمعیل در راه رضای او سر درباخت از کعب الاحبار روایت کرده که در وقتی که خلیل اسمعیل را از نزد مادر بیرون
آورد ابلیس برین قضیه مطلع شد با خود گفت وقت آنست که مکری سازم تا بنای خاندان خلت بر اندازم پس با خود
تاملی کرد که زنان را قوة شکیبایی کمتر است و دل مادران بجانب فرزندان از پدرها بیشتر اول بوسوسهٔ او پردازم پس

بصورت پیری نزد هاجر آمد و گفت ای هاجر هیچ میدانی که خلیل اسمعیل را کجا میبرد گفت بلی بمهمانی دوستی میبرد ابلیس
گفت ای غافل او را میبرد تا رخسار گلنار او را بزخم تیغ خون بار کند و سنبل پر تاب او را در دم تیغ بخون خضاب کند
هاجر گفت ای پیر خرف گشته عجب که تو ابلیس نباشی پدری چون خلیل و پسری چون اسمعیل چگونه دلش دهد که میوهٔ نهال آرزو
گلنوباوهٔ باغ خلقت و گلدستهٔ بوستان ملت بر خاک هلاک اندازد گفت مدعای او آنست که خوابی دیده و حضرت جلیل
او را فرموده که فرزند خود را در راه ما قربان کن هاجر گفت خلیل دروغ نگوید چون فرمان رب العالمین بدین صورت صادر شده باشد
هزار جان هاجر و فرزند او فدای حضرت جلیل باد ابلیس از هاجر نومید شد نزدیک خلیل آمد و گفت ای ابرهیم هزار جان مقدس
فدای گلنار روی اسمعیل میسزد تو میخواهی که او را گلگون خون آلوده کرده چون تیر پرتاب بر روی خاک افکنی و رخسار تابان
او را گلنار سازی و موی جعد او را بخون خضاب کنی در تن تحمل ما در تیغ محنت تفکر کن نظم باغبانا چون کرده خو فراناهی بریدا اولا زنج
رونقی جویبار اندیشه کن ابرهیم دانست که او شیطانست تیر استعاذه در کمان لاحول نهاده بجانب وی افکند او منزجر شد
گفت ای ابرهیم خواب تو شیطانیست و اگر نه حق تعالی کی ترا چگونه بناحق بقتل فرزند امر کند ابرهیم گفت تو شیطانی و ترا بر
انبیا دستی نباشد و خواب من رحمانیست و امری که دوست فرموده مشتمل است بر حکمتهای پنهانی من بغیر از فرمان
برداری چاره ندارم ابلیس گفت ای خلیل آخر دلت دهد که بدست خود چنین فرزند دلبندی را هلاک گردانی ابرهیم را
آتش غضب افروخته گشت و گفت ای مردود و مطرود در ان دم که مرا در آتش می افکندند جبرئیل که بدرقهٔ مقربان درگاه است
بآزمایش خواست که نشان توکل مرا از طریقه توجه بحضرت دوست بگرداند سخن او در دل من اثر نکرد و تو که واپس ترینی
راهی میخواهی که مرا بوسوسه از راه ببری و هرگز نتوانی بجلال ذو الجلال که اگر مرا از مشرق تا مغرب فرزند باشد و فرمان الهی
در رسد که همه را بدست خود بکش همه را بتیغ بی دریغ بکشم و هیچ باک ندارم زیرا که جز رضای الهی مراد دل من نیست از ابن
عباس روایت که ابرهیم چون در منی بجمرهٔ اولی عقبه رسید آنجا نیز برو ظاهر شد و هفت سنگ دیگر بروی انداخت
بواسطهٔ این رمی جمرات ثلاث از افعال حج شد و چون ابلیس حیران از وسوسهٔ خلیل محروم ماند پیش اسمعیل آمد
و گفت ای غنچهٔ گلستان رسالت و ای میوهٔ بوستان عزت و جلالت هیچ میدانی که پدرت ترا کجا میبرد گفت بمهمانی
دوستی میبرد گفت غلط کردهٔ ترا میبرد تا بکشد و میگوید که حق تعالی مرا در خواب فرموده که فرزند خود را قربان کن
اسمعیل گفت ای بی ادب بی تدبیر اگر فرمان حضرت عزت است هزار جان اسمعیل نثار امر جلیل و فدای خلیل باد ابلیس گفت ای
پسر ترا تحمل تیغ تیز نباشد باید نزاع کنی اسمعیل گفت ازین در گذر که من گردن از فرمان حق بر نمی تابم و رخ از امر پدر
در نمی پیچم ای پیر تو تا بالغ ندانسته که حکم خلیل راحت روح منست و فرمان خلیل سرمایهٔ فتح و فتوح من ابلیس دیگر باره
بمبالغه آغاز کرد و ابراهیم مقداری راه پیش بود اسمعیل نعره زد که ای پدر این پیر گمراه مرا میرنجاند خلیل گفت ای فرزند
آن ابلیس روسیاهست و بدترین سگان این درگاه سنگی چند در کار او کن که سگ پر آشوب جز بچوب نرای ضربت
سگانست اسمعیل سنگی چند بجانب آن خاکسار انداخت و آن سگ لعین را سنگسار ساخت و گفت ای پلید ترا گفتند
سر بخدمت کردن نه کشیدی لاجرم طوق لعنت بر گردنت افتاد چون مرا گویند سر بباز اگر گردن ننهم مباد که گردن جان من از

طوق شود قال إنّه كان صادق الوعد محروم ماند شیطان اینجا نیز مهمی نساخت و منکوب باز گشت و ابرهیم در منی قرار
گرفت و اسمعیل را پیش نشاند و کارد و رسن را از آستین بیرون آورد و بر زمین نهاد و گفت ای فرزند هیچ وصیتی داری
که بجای آورم گفت آری سه وصیت دارم از من قبول کن اول آنکه بوقت کشتن دست و پای مرا محکم ببندی ابرهیم گفت ای
فرزند بنزد خدای میروی جزع میکنی گفت ای پدر جزع نمیکنم اما این وصیت بجهت دو معنی است اول آنکه زخم کارد خوردن
چون بیدن نحیف و جسم ضعیف من رسد مبادا که دست و پای زنم صورت اضطراب از من با وجود آید و بدین حرکت
نام مرا از جریدهٔ صابران بیرون کنند دویم آنکه حرمت تو بر من واجبست شاید در وقت اضطراب دست و پای زنم و
جامهٔ تو بخون من آلوده شود و بدین بی ادبی زار با بعقوق و عصیان کرده‌ام ابرهیم این وصیت را قبول کرد و گفت دیگر
چه وصیت داری اسمعیل گفت وصیت دیگر آنست که بوقت قربان کردن روی من بر خاک نهی و درین وصیت نیز دو چیز
ملاحظه کرده‌ام یکی آنکه حضرت عزت خواری و زاری بنده را دوست میدارد و روهای گرد آلود و جبینهای که فرسوده را نزد
او قدری هست چون مرا با این حال بیند بنظر رحمت در من نگرد دیگر آنکه تعلق خاطر پدران بجهت فرزندان بسیار است میترسم که
در حالت تیغ راندن نظر تو بر روی و موی من افتد و سلسلهٔ مهر و شفقت پدری در حرکت آید و در فرمان حضرت یزدان تاخیری
واقع شود و آن تاخیر عین تقصیر باشد ابراهیم را در آن حالت رقت آمد و فرمود این وصیت را نیز قبول کردم وصیت سیم کدامست
اسمعیل گفت یا خلیل الله میدانم که چون بخانه باز روی مادر فراق دیده هاجر هجران کشیده چون مرا همراه تو نبیند بجوید مرا
و بتفحص و جستجو شود و بدرد دل آغاز زاری کند و از سینهٔ پر حرارت جگر نعره زند درخواست من آنست که باوی درشتی نکنی که فراق
فرزندان بر مادران بغایت صعب و دشوار باشد او را بتلطف دلداری فرمای و راه تسکین و تسلی بر دل او بکشای و سلام من باو
رسانی و بگویی که اسمعیل توقع نموده که مرا بحل کنی و در فراق من صبور باشی که خدای صابران را دوست میدارد و چون این فرزند مستمند
بدیدار تو خوی کرده بود از سر خاک قدم باز مدار ای پدر همنشینان محله و دوستان مکتب را از من سلام برسان و بگو که اسمعیل از شما
توقع نموده که هرجا که جمع شوید از تنهایی و پریشانی این غریب را فراموش مکنید و در هر مجلسی که شمع طرب فروزید یاد کشتهٔ تیغ بلا و خون
ریختهٔ میدان ابتلا را باشکی سوزناک و آهی دردناک یاد آورید ابرهیم این وصیت را نیز قبول کرد و بدل قوی دست و پای اسمعیل را
ببست خروش از ملائکهٔ اعلی برآمد و فغان از ملاء عالم بالا برخواست و بنظاره ایستاده و در حال پدر و پسر و تفویض و تسلیم
ایشان مینگریستند و میگفتند که بار خدایا چه بزرگ بنده ایست ابراهیم که او را برای تو در آتش افگندند باک نداشت و اکنون برای تو فرزند
خود را قربان میکند و هیچ غم ندارد حق سبحانه و تعالی ایشان را خطاب کرد که ما او را خلعت خلت پوشانیده‌ایم و جام محبت نوشانیده‌ایم
در راه گلستان محبت از خار ابتلا هرگز خالی نیست فَلَمَّا أَسْلَمَا پس آنهنگام که پدر و پسر تسلیم کردند حکم خدای را یعنی ابرهیم بفدای
پسر و پسر بفدای پدر سر تسلیم نهادند وَتَلَّهُ و بیفکند ابراهیم پسر را لِلْجَبِينِ بر پیشانی یعنی پیشانی او را بر زمین وضع نمود بالتمام
او تیغ تیز بر حلق او نهاد و در روایتی واقع شده که هفتاد بار بکشید ذرهٔ از پوست و گوشت و رگ و پی او نبرید ابرهیم در غضب رفت
و کارد را از دست بیفکند بقدرت الهی کارد با وی بسخن آمد که ای پیغمبر خدای بر من خشم مگیر الْخَلِيلُ يَأْمُرُنِي بِالْقَطْعِ وَالْجَلِيلُ يَنْهَانِي
خلیل مرا بریدن میفرماید و ملک جلیل مرا از بریدن باز میدارد من آن میکنم که جلیل میفرماید و در روایت آمده که حق سبحانه و تعالی

محیط من بنگر حلقوم در حلق اسمعیل پدید آورد تا کارد را از بریدن باز داشت پس حق سبحانه میفرماید که عمل ابرهیم مقبول درگاه
ما شد و آنرا پسندیدیم وَنَادَيْنَاهُ و ندا کردیم او را أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ که ای ابرهیم خلیل قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا و
بدرستی که راست کردی خوابی را که دیده بودی پس عزم جزم کردی تو بر کردن آن یا با تمام نمودن تو مقدمات آن و در بعضی
تفاسیر آورده اند که ابرهیم در خواب دید که پسر خود را میکشت اما اثر خون پیدا نمیشد و چون در بیداری همان صورت واقع
شد حق تعالی فرمود که ای ابرهیم خواب خود را راست کردی داشتی بند از دست و پای او بردار و او را از زین بند خلاص کن إِنَّا كَذَٰلِكَ
بدرستی که ما همچنانکه پاداش دادیم ابرهیم و اسمعیل را بر نیکویی عمل و غم او را بفرح بدل کردیم و محنت او را بهجت نَجْزِي
الْمُحْسِنِينَ پاداش میدهیم نیکوکاران را إِنَّ هَٰذَا بدرستی که ابتلا و امتحان ابرهیم لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ هر اینه آزمایش
ما یست هویدا که بآن مخلص و محب ثابت قدم از غیر ممتاز شود و در اخبار آمده که در حینی که ابرهیم خلیل اسمعیل را
ذبح میکرد فرشتگان در آن کار متعجب بودند و از آن واقعه متحیر و میگفتند آیا ابرهیم سخی تراست یا آنکه فرزند فدا میکند
یا اسمعیل جوانمردتر است که برضای خود جان دری بازد زبان حال خلیل میگوید جوانمردی مراست که فرزند ارجمند
خود را برای دوست قربان میسازم و بلسان اشارت اسمعیل میفرماید که من سخیترم که جان عزیز دارم در راه دوست در
می بازم اما جبار جلیل هر دو را معزول کرد و گفت جود من بیشتر است و کرم من از همه بیش که ناکشته را از برای ابرهیم کشته
حساب میکنم و ناخواسته را از برای اسمعیل فدای میفرستم ای جبرئیل برو و این قضا ببر و ابراهیم را بگو که خواب خود را راست
کردی و شرط فرمان برداری بجای آوردی ابرهیم متحیر ایستاده بود که جبرئیل در رسید و گوسفند را از بهشت بیاورد
چنانکه میفرماید وَفَدَيْنَاهُ و فدا کردیم اسمعیل را بِذِبْحٍ با آنچه او را ذبح کنند عَظِيمٍ بزرگ جثه یا بزرگ قدر
و منزلت چه رسول آن ملک جلیل و رسول جبرئیل و مرسل الیه ابرهیم خلیل و گویند که عظیم آن بود که چهل سال در بهشت چرا
میکرد و یا بسبب آنکه گوسفندی بود که هابیل در راه خدا قربان کرده بود و از امام جعفر محمد باقر صلوات الله علیه
مرویست که آن گوسفند سیه و سفید بود و شاخ دار و در آسمان در کوهی که جانب مسجد منی است فرود آمد برابر جمرهٔ وسطی
و فربهی و برد جمع بود که در سایهٔ خود میرفت و نظر میکرد در سایهٔ خود و در سایهٔ خود میخسپید و میچرید حاصل که جبرئیل آنرا
از نزد ملک جلیل آورد و گفت ای بزرگوار وای صاحب قدم وفادار حضرت عزت ترا سلام میرساند و میگوید برای خلت
بی علت قربانی فرزند ارجمند اکنون کذاشتید رسن از دست پای فرزند دلبند بازگشای و بدست و پای گوسفند ببند
و آنرا قربان کن ابرهیم دست فرزند بگشاد و پای گوسفند ببست و گفت ای فرزند دلبند جبرئیل سلام ملک جلیل
بتو آورده و میگوید که دوست میفرماید که اسمعیل بتیغ بلا صبر کردی و رسم تسلیم و اطاعت بجای آوردی دست بدعا
بردار و هرچه مراد تست بزبان آر تا صلهٔ عطای در دامن دعای تو نهم اسمعیل دست بدعا برداشت و بنیاز تمام
گفت بار خدایا هر که از امت پیغمبر آخر الزمان که در حالت رفتن تیغ زبان او بر شهادت توحید تو روان باشد گناه او را
بمن بخش جواب آمد که ای اسمعیل وای پسندیدهٔ ملک جلیل وای نور دیدهٔ خلیل مرادت بر آوردم و گناه کاران او را
تو کردم بیت چون شدی از جان و دل قربان ما [illegible] تو از فرمان ما شد دعاهای تو در دم مستجاب [illegible]

باشد فتح وباب ودر عیون الرضا از امام علی بن موسی الرضا منقولست که چون حق سبحانه وتعالی گوسفند بر اقدای اسمعیل
فرستاد وابرهیم اورا ذبح کرد بخاطر مبارکش خطور کرد که اگر بدست خود فرزند خود را قربانی کردمی عجب ثواب عظیمی یافتمی
حق سبحانه وتعالی باو وحی فرستاد که ای خلیل از جمله خلقان کرا دوست تر داری ابرهیم گفت محمد را که حبیب وصفی تست خطاب
آمد که فرزندان اورا دوست تر داری یا فرزندان خود را ابرهیم گفت فرزندان امجاد اورا حق تعالی وحی کرد که یکی از فرزندان
اورا بخواری وزاری وجور وستم غریب وتنها وگرسنه وتشنه در دشت کربلا شهید شهادة بچشانند ابرهیم چون شنید از این
واقعه شنید قطرات حسرت از چشم چشم بر رخسار نازنین فرو بارید خطاب آمد که ای ابرهیم ثواب گریستن تو بر حسین
والمی که از آن حضرت بر دل تو رسید برابر آن ثوابست که بدست خود فرزند خود را قربان کنی القصه چون ابرهیم از کوره
امتحان وزیر کی غش پاک بیرون آمد وبر محک ابتلا پاکیزه ظاهر شد مستحق ثنای جمیل ملک جلیل شد چنانکه
میفرماید که وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ وباقی گذاشتیم بر ابرهیم ثنای عالم را فِي الْآخِرِينَ در میان پسینیان یعنی امت آخر الزمان
تا قیام قیامت هر گاه نام او را بر زبان بمدح گشایند وبه نیکو وجهی اورا ستایش نمایند سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ سلام
وتحیت از جانب خدا بر ابراهیم است كَذَٰلِكَ همچنانکه پاداش دادیم ابراهیم را بذکر جمیل نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ را
پاداش میدهیم ثواب کاران را بر ثواب جمیل إِنَّهُ بدرستی که ابرهیم مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ از جمله بندگانیست
که گرویده اند وتصدیق کننده بعد از گذشتن پنج سال از بشارت اسمعیل با براهیم باز اورا ابنوا خیم وَبَشَّرْنَاهُ وبشارت
دادیم اورا بِإِسْحَاقَ بوجود فرزندی اسحق نام نَبِيًّا در حالتی که مقرر شده بود که او پیغمبر باشد مِنَ الصَّالِحِينَ
از جمله شایستگان وستودگان وَبَارَكْنَا عَلَيْهِ وبرکت دادیم بر ابراهیم وَعَلَىٰ إِسْحَاقَ وبر پدر او اسحق یعنی
بایشان کرامت کردیم اصناف مکرمت دینیه ودنیویه را گویا آنکه اولاد وزیرشان او را انبیا ساختیم تا بروز قیامة
وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِمَا وبعضی از فرزندان ایشان مُحْسِنٌ نیکو کارند بایمان وطاعة وَظَالِمٌ لِنَفْسِهِ
وبرخی دیگر ستمکار بر نفس خود بکفر ومعصیت مُبِينٌ که هویداست ظلم وعصیان ایشان بعضی از قبل ایشان هم
مومن نیکو کار وهم کافر بدکردار بعد از ذکر قصه ابرهیم واولاد اطهار وانعام بر ایشان بیان انعامی میکند که
وَلَقَدْ مَنَنَّا بدرستی که ما منت نهادیم وانعام فرمودیم عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ که موسی عمران وبرادر او هرون
مراد نعمت نبوة ورسالتست با سایر نعم دینیه ودنیویه وَنَجَّيْنَاهُمَا وبرهانیدیم ایشانرا وَقَوْمَهُمَا وگروه
ایشان مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ از اندوه بزرگ یعنی از غرق شدن ومغلوبیت ایشان در دست دشمنان وایشانرا
عملهای سخت فرمودن وَنَصَرْنَاهُمْ ویاری دادیم همه ایشانرا بر فرعون واتباع او فَكَانُوا پس بودند هُمُ
الْغَالِبِينَ ایشان غلبه کنندگان بر دشمنان بعد از آن مغلوب ومنکوب بودند وَآتَيْنَاهُمَا وعطا فرمودیم
بموسی وهرون الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ کتابی در غایة هویدا وروشنی یعنی توریة که مشتمل بود بر احکام شریعة
وطریقة وَهَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ وراه نمودیم هر دو را بر راه راست یعنی حق که راه بهشت
وَتَرَكْنَا عَلَيْهِمَا وباقی گذاشتیم بر هر دو ثنای نیکو فِي الْآخِرِينَ در میان امتان بازپسین یعنی امت محمد ص

که حیثیت بذکر ایشان مشغولند یا گذاشتیم بر موسی وهرون در میان امت آخر الزمان اینکه میگویند سَلَامٌ
عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ سلام بسیار بر موسی وهرونست إِنَّا كَذَٰلِكَ بدرستی که ما همچنانکه تعظیم ایشان
نمودیم نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ پاداش میدهیم نیکو کارانرا بثواب جمیل بروجه تکریم إِنَّهُمَا بدرستی که موسی
وهرون مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ از بندگان گرویده ما اند وتصدیق کنندگان بجمیع اوامر ونواهی
وعمل کنندگان بر وفق آن وچون که الیاس بر مشهور سبط هرون بود از پی حکایة اورا در عقب ذکر موسی و
هرون ایراد نموده وفرمود وَإِنَّ إِلْيَاسَ بدرستی که الیاس بن یاسین یا الیاس بن منشا بن فنحاص بن العزار
بن هرون که ابن عم الیسع است لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ از جمله فرستادگانست بدعوة نمودن مردمانرا براه حق تعالی
إِذْ قَالَ یاد کن چون گفت لِقَوْمِهِ مر گروه خود را بر طریق انکار أَلَا تَتَّقُونَ آیا نمی ترسید از عذاب الهی
ارباب تواریخ گفته که چون حزقیل که از خلفای موسی بود وفات کرد فتنهای عظیم در میان بنی اسرائیل واقع شد
عهدها واشکستند وتوریة را باز پس انداختند ودران زمان پادشاهی بود نام او اجب در اول مسلمان بود
ودر آخر باغوای زن خود که ازبل نام داشت دین خود گذاشته بت پرست شد ورعایا اتفاق با او کرده از دین
خود برگشتند وبپرستیدن بعل مشغول شدند وآن بتی بود از طلا وبت کز بلندی او بود وچهار روی داشت و
ومجوف بود وچهارصد خادم بخدمت کاری او مشغول بودند وایشان آن بت را خدا میدانستند وخادمان اورا
پیغمبران او وچونکه این بت از شهر بک بود که از بلاد شام است از نجهت آن شهر را بعلبک مشهور شد القصه
شیطان بیامدی ودر شکم او رفتی وایشانرا بر پرستیدن او تحریص نمودی وبکلمات مضله با ایشان سخن کردی
وپادشاه هر گاه بجایی رفتی زن او بشکل مردان بر آمدی وبجای او نشستی وحکم کردی واین زن هفت شوهر را بطلبی
کشته بود ومعتاد بتر از ین شوهر وشوهران دیگر پیدا کرده وعابدی در جوار او باغی داشت که حاصل اورا معیشت
کردی وبوضایف عبودیت قیام نمودی این زن طمع در آن باغ کرد وهر گاه با شوهر خود قشتی تعریف باغ عابد کردی
روزی پادشاه غایب شد مرد عابد را متهم ساخت بعلت آنکه او پادشاه را دشنام داده باین بهانه اورا بکشت وباغ او را
تصرف نمود وچون شوهرش بر ین قضیه واقف شد زن را عتاب کرد وگفت عنقریب شامت این خون ناحق بما اثر کند
وپادشاهی از دست ما برود واخر الامر حق تعالی الیاس را بجانب ایشان فرستاد وفرمود که آن پادشاه بگوی من انتقام عابد
از شما بکشم وپیغمبرا بکشم که بداد ظلم تو او وزنت را بکشم ودرین باغ بیفکنم بروجهی که هیچکس بر شما رحمی نکند تا سباع برازی وخوارد
گوشت شما بخورند الیاس بیامد وپیغام بگذارد واز انکار گفت أَتَدْعُونَ آیا میخوانید یعنی میپرستید بَعْلًا بعل را
بخدایی وَتَذَرُونَ ووامیگذارید یعنی پرستش نمیکنید أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ نیکو ترین خلق آفرینندگان را
مراد خالقین مصورین اند یا صانعان یعنی نیکو ترین تصویر کنندگان وصنعت نمایندگان اللَّهَ رَبَّكُمْ که خدایست که
آفریدگار شماست وَرَبَّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ پروردگار پدران پیشین شما وچون که خالق شما وآباء واجداد شما
اوست پس بپرستش او قیام نمایید واز عبادت غیر او دست بدارید پادشاه بر او خشم گرفت وگفت تو در دعوی نبوة کاذبی و ما

در بت پرستیدند در راه صواب می‌دیدند دیگر باره الیاس آغاز دعوت کرد ملک قصد کشتن او کرد الیاس دعا کرد که بار خدایا وی را
مبتلا گردان بیماری تا بآن مشغول شده از جست‌جوی من غافل شود حق تعالی دعای او را اجابت کرد و پسر او را بیمار گردانید و او
بر پسر مشغول شد و مضطرب گشت و تردد بان آمد و هر چند برای پسر دعا کرد اثری پیدا نشد پیش بعل آمد و بتضرع شفای پسر را از او
طلبید انجا نیز مهم او متمشی نشد آخر با خادمان آن بت گفت مگر بعل از ما در غضب شده که اجابت دعای ما نمیکند بشام روید
و از خدایانی که در آنجا اند شفای پسر من طلبید ایشان بشام رفتند و چون بدامن کوه رسیدند که الیاس در آنجا بود الیاس خبر
دار شده بیرون آمد و ایشان را دعوت کرد و گفت پادشاه را بگویید که بعبادت خدا مشغول شود تا من دعا کنم و خدای تعالی
او را شفا دهد آن جماعت برگشتند و احوال را بعرض رسانیدند پادشاه گفت چرا او را نزد من نیاوردید و مدتیست که من در
تجسس اویم و کم هلاکت او در میان است گفتند ای ملک بدامن آن کوه رسیدیم چندان خوف و هول بما نشست که
مجال سخن کردن نداشتیم ملک لشکر را بآن جانب فرستاد هر چند تجسس کردند او را نیافتند و باز گشتند ملک گفت حیله او را
باید کرد پس پنجاه مرد را بفرستاد تا نزد او ظاهر ایمان کردند و او را گرفته نزدیک ملک آورند الیاس گفت بار خدایا اگر اینها
قصد کید دارند همه را هلاک ساز در ساعت آتشی در آمد و همه ایشان بسوخت ملک پنجاه مرد دیگر فرستاد ایشان نیز سوخته شدند
همچنین پنجاه پنجاه می آمدند و هلاک میشدند تا هزار مرد سوخته شد روایت که پادشاه را وزیری بود صالح و مسلمان او را
بجانب الیاس فرستاد تا الیاس را بحیله بدام آورد وزیر چون بنزدیک کوه رسید آواز داد الیاس آواز آشنا شنید بیرون آمد
و او را در بر گرفت و هر دو در گریه افتادند وزیر گفت ای الیاس اگر صلاح باشد با تو باشم و اگر نه باز گردم وحی آمد بالیاس که
مصلحت آنست که او با تو باشد که من نگهبان شما ام از کید اعدا و قبض روح پسر ملک میکنم تا ایشان مشغول تعزیه شوند در
همان روز از کوه بیرون آمد جلای وطن کرده در اثنای راه بخانه زنی رسید ندمتی نام که مادر یونس پیغمبر بود و یونس در آن
نزدیکی پدرش فوت شده بود چون الیاس را دید با او انس گرفت و مدتی با هم بودند بعد از آن الیاس از آنجا بیرون آمد و در
اندک زمانی یونس فوت شد مادرش بسیار مضطرب شد نزد الیاس آمده گفت دعا کن تا پسر من زنده شود الیاس بفرمان خدا
دعا کرد یونس زنده شد آخر الیاس باز گشت و بمقام خود آمد و گفت بار خدایا من از دست این کافران بتنگ آمده ام
یا قبض روح من کن یا هفت سال ایشان را بقحط مبتلا ساز حق تعالی فرمود هفت سال بسیار است گفت پنج سال خطاب آمد
که هنوز بسیار است گفت سه سال فرمود چنین باشد الیاس دعا کرد حق تعالی باران از ایشان باز گرفت الیاس گفت بار خدایا
روزی من از کجا باشد گفت مرغی بفرستم تا از جای دیگر روزی بتو برساند القصه مردم از گرسنگی مردند و چارپایان
هلاک میشدند ابن عباس گفت در سال آخر الیاس بدر خانه زن مومنه رسید و گفت هیچ طعام داری گفت قدری
آرد و جزوی روغن زیت دارم پس آن زن از آن طعامی ساخت و الیاس بخورد و دعا کرد که بار خدایا او را برکت ده
حق تعالی ظرفهای او را پر از آرد کرد و از آنجا رفت بخانه الیسع بن اخطوب آمد و او را قحط رنجور کرده بود مادر او آواز داد
و التماس کرد که از برای الیسع دعا کن الیاس دعا کرد او شفا یافت مادر و پسر هر دو با او ایمان آوردند بعد از آن بمیان قوم رفت
و گفت ای قوم قحطی از حد گذشت بیگانگی خدای تعالی اقرار کنید و از سر اعتقاد ایمان آرید تا از ین عذاب برهید ایشان قبول نکردند

الیاس گفت اگر خواهید بطلان شما و حقیقت دین من بر شما ظاهر گردد بتان را حاضر کنید و نزد ایشان دعا کنید تا مدد
باران اگر اجابت کنند شما از دین خود بر نگردید و اگر من دعا کنم و خدای تعالی اجابت کند شما تابع من شوید همه اقرار دادند
و بتها را آراسته کردند و از ایشان باران خواستند اجابت نشد الیاس دعا کرد فی الحال باران آمد همه از عهد خود برگشتند
و در انکار افزودند فَكَذَّبُوهُ پس تکذیب کردند او را حق تعالی خطاب کرد با الیاس که از میان ایشان بیرون رو فَا
نَّهُمْ پس بدرستی که ایشان لَمُحْضَرُونَ هر آینه حاضر شدگانند در عذاب إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ مگر بندگان
خدای که پاک کرده شده کانند خالص بودند از شرک و نفاق آخر الیاس از میان قوم بیرون رفت فرمان رسید که فلان روز در
فلان موضع رو و هر چه بر تو ظاهر شود بران سوار شو الیاس در زمان معین بمقام مقرر رفت و صورت شتری یا اسپی یا
شتری پیش آمده بران سوار شد و الیسع را خلیفه خود کرد ایند حق تعالی او را پر و بال داده و شهوت طعام و شراب از او
باز داشت و با فرشتگان بپرواز آمد و او موکل است بر بیابانها چنانکه خضر بر دریا و در عرفات با هم ملاقات میکنند
و در رمضان در بیت المقدس با هم افطار مینمایند و جمعی از صلحای امت ایشان را می بینند سعید بن جبیر روایت کند که مردی
صالح گفت با او در میرفتم در میان روز که آفتاب بغایت گرم بود مردی را دیدم در میان بیابان استاده گفتم تو کیستی
جواب نداد دیگر باره پرسیدم جواب نداد نوبت سیم که سوال کردم گفت الیاسم خوفی و لرزه بر من واقع شد بمرتبه که ضبط
نتوانستم که ضبط خود کنم گفتم دعا کن تا این ترس از من زایل شود او سر برداشت و دعا کرد فی الحال من بخود باز
آمدم در اثنای حال شنیدم که هشت نام خدا را بر زبان راند که یا رحیم یا حنان یا منان یا حی یا قیوم و نام دیگر
سریانی بود بعد از آن دست بر کتف من نهاد چنانکه خنکی و راحت بمن رسید او را گفتم وحی بتو می آید گفت تا حضرت
خاتم الانبیا را فرستاده وحی از من منقطع شد گفتم امروز چند پیغمبر زنده اند فرمود چهار دو در آسمان و آن ادریس است
و عیسی و دو در زمین و آن خضر است و من گفتم خضر کجا باشد گفت بجزایر دریا گفتم او را بینی گفت آری در موسم حج و
در آن وقت در میان مروان و اهل شام قتال واقع شده بود گفتم چه میگویی در حق مروان گفت جبار ست طاغی و باغی آنانکه
با او شدند از قاتل و مقتول اهل دوزخ اند گفتم من در آن میان بودم اما هیچ جنگ نکردم اکنون توبه کردم از آن آیا
توبه من قبول است گفت بلی اما دیگر مثل این معرکه داخل مشو در اثنای این کلام دو نان پیش من نهاد از شیر سفید تر
و از برف سفیدتر مرا گفت این نان بخور من از آن یکی و نیمی خوردم و نیمه دیگر از پیش من برداشتند ندانستم که آن نان که
برداشت شتری در آن صحرا چرا میکرد بیامد و پیش از آنکه کسی او را بخواباند بخوابید الیاس بر آن نشست گفتم من با تو
بیایم گفت نه گفتم مجردم زن و فرزندی ندارم گفت برو زن کن گفتم ترا کجا بینم گفت هر جا که اتفاق افتد و از چشم من نهان شد
و دیگر او را ندیدم القصه الیاس از میان قوم بیرون آمد خدای تعالی دشمنی بران ملک مسلط ساخت تا او را با زنش بکشت و
در آن باغ بینداخت و سباع جمع شده ایشان را خوردند و استخوانها بگذاشتند بعد از آن الیسع در میان بنی اسرائیل
آمد و ایشان را دعوت کرد بعضی با او ایمان آوردند و او تبلیغ رسالت میکرد و بوظایف عبادت مشغول میبود تا اجل
او منقضی شد وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ و اگذاشتیم بر او فِي الْآخِرِينَ در میان امتان آخر الزمان ثنا و درود فراوان و با

باقی گذاشتیم در میان پیشینیان آنکه در شان او گویند سَلَامٌ عَلَىٰ إِلْ يَاسِينَ سلام و تحیت و مکرمت بر الیاسین
و اتباع او که بطریق عقیده تابع او بودند و گفته اند که الیاسین نیز نام اوست چون میکائیل و میکال و سینین و بعضی آل
یس خوانده اند که مراد آل محمد باشد چنانکه از طریق شیعه و اهل سنت است روایت که مراد ازین محمد است و آل اهل بیت او
و سفیان ثوری از طریق اهل سنت روایت میکند از کاوح که او مرا خبر داده که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که آنحضرت
فرمود که از شاه اولیا علی مرتضی ع سوال کردند از معنی این آیه فرمود بی محمد و نحن آل یس إِنَّا كَذَٰلِكَ بدرستی که
ما همچنانکه جهت پاداش علم نام الیاس را در میان مردمان بلند کردیم همچنین نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ پاداش
میدهیم نیکوکاران او مرتبه ایشان را بلند میسازیم إِنَّهُ بدرستی که الیاس مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ از بندگان
گرویده مات و مخلص بارگاه بعد از آن جهت تنبیه و عباد و انذار اهل عناد قصه لوط را بیان میفرماید بقوله وَإِنَّ
لُوطًا و بدرستی که لوط بن هرون برادرزاده ابراهیم بود لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ از جمله فرستادگان بسوی اهل سدوم
إِذْ نَجَّيْنَاهُ یاد کن ای محمد چون نجات دادیم او را وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ و اهل بیت او را از عذاب استیصال
إِلَّا عَجُوزًا مگر پیره زنی که زن لوط بود که با او از شهر سدوم بیرون نیامد و بجهت کفر و نفاق تابع او نشد
که از کرفت فِي الْغَابِرِينَ در میان بازماندگان بعذاب و نکال ثُمَّ دَمَّرْنَا پس هلاک کردیم الْآخَرِينَ
دیگران را از قوم او بجهت فسق و کفر دمار از روزگار ایشان برآوردیم و دیار ایشان را خراب ساختیم وَإِنَّكُمْ
و بدرستی که شما ای گروه قریش لَتَمُرُّونَ هرآینه میگذرید عَلَيْهِمْ بر منازل ایشان وقتی که بتجارت شام میروید
مُصْبِحِينَ در حالتی که در آینده اید وَبِاللَّيْلِ در شب یعنی روز و شب بر مواطن ایشان میگذرید أَفَلَا تَعْقِلُونَ
آیا تعقل نمیکنید بنظر عبرت که عاقبت مکذبان و معاندان جز هلاکت نیست تا از کفر و معصیت مجتنب
شوید بعد از آن بیان قصه یونس میکند بر نوع جز وَإِنَّ يُونُسَ بدرستی که یونس بن متی لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ عشر
از جمله فرستادگان و او مبعوث بود از اهل نینوی که از بلاد موصل است و بعد از آنکه تکذیب قوم حرمان او
از ایمان ایشان از آنجا بیرون آمد و بجانب دریاهای هند نهاد چنانکه در سوره یونس گذشت و حضرت حبیب خود
را از قصه او خبر میدهد و میگوید ای محمد یاد کن إِذْ أَبَقَ چون بگریخت یونس از قوم خود و پناه آورد إِلَى الْفُلْكِ
الْمَشْحُونِ بسوی کشتی که مملو بود از مردمان و امتعه ایشان و اباق در اصل لغت گریختن بنده است از مولی خود و
چون یونس بدون اذن پروردگار خود از قوم فرار کرد بلفظ اباق در کلام حق است القصه یونس میان کشتی در آمد
و چون کشتی بمیان آب رسید بایستاد ملاحان گفتند بنده گریخته درین کشتی است که کشتی نمیرود و عادت آن بود که هر گاه
کشتی نمیرفت بنده گریخته را در دریا انداختندی تا روان شود یونس گفت بنده گریخته منم اهل کشتی گفتند حاشا که تو بنده گریخته
باشی چه سیمای آزاد مردی و صلاحیت از جبین تو ظاهر است یونس مبالغه کرد که گریخته منم و من خود را از شما بهتر میشناسم
و چون درین باب مبالغه بحد اطناب رسانید و قوم او از نینوا ابا میکردند فرمود که قرعه زنیم اگر بنام من برآید مرا در دریا
اندازید فَسَاهَمَ پس قرعه زدند با اهل کشتی سه نوبت و بروایتی چهار نوبت فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ پس گشت یونس

از قرعه برافتادگان یعنی در جمیع نوبت قرعه بنام یونس برآمد اهل کشتی او را برداشتند تا بدریا اندازند حق تعالی امر کرد
که یونس بجهت آنکه ترک اولی کرده در دیگر بدون اذن از میان قوم بیرون آمده میخواهم که او را چند روزی در شکم تو محبوس
سازم باید که او را نیک محافظت کنی و نوعی نکنی که جراحت باندام او رسد و ترکیب وازهم بریزد که من او را طعمه تو نساخته ام
ماهی بکنار کشتی آمد و دهن باز کرد ملاحان او را بطرفی دیگر باز بردند باز همان ماهی بانجا بدید آمد و او را بجانب دیگر آوردند
آنجا نیز همان ماهی پیدا شد یونس دانست که در اینجا حکمتی است جامه توکل در سر کشید و خود را در دریا انداخت فَالْتَقَمَهُ
الْحُوتُ پس فرو برد او را ماهی وَهُوَ مُلِيمٌ و او بجهت ترک ندب مستحق ملامت بود یا او ملامت کننده نفس
خود بود که چرا ترک ندب نمودی و بی اذن الهی از میان قوم گریختی و آن ماهی همچون مادر که فرزند را محافظت نماید
نگاه داشت حضرت یونس میکرد و سر از آب برمی آورد و فرو میبرد تا یونس در درون او نفس میزد بدین دستور سه روز یا
هفت روز یا ده روز و بروایت دیگر بیست روز و اشهر آنست که چهل روز در شکم ماهی باند و آن ماهی او را در قعر دریا
بگردانید تا غرایب و عجایب دریا را بدید و چون بقعر دریا رسید آواز تسبیح اهل دریا را شنید بموافقت ایشان بذکر الهی
مشغول شد فَلَوْلَا أَنَّهُ پس اگر نه آنست که یونس كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ بود از تسبیح کنندگان در شکم ماهی و میگفت
لا اله الا انت سبحانك انی كنت من الظالمین و یا آنکه از ذکر کنندگان بود پیش از آنکه بشکم ماهی رود یا از نماز گذارندگان
در مدت عمر لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ هرآینه درنگ میکرد در شکم ماهی إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ تا روزی که برانگیخته شوند مردمان
اما برکت ذکر و دوا ازان زندان امتحان نجات دادیم فَنَبَذْنَاهُ پس افکندیم او را یعنی امر کردیم ماهی را تا بساحل دریا
آمد او را از اندرون خود بدر آورد و بیفکند بِالْعَرَاءِ بزمین هموار یعنی بصحرایی که خالی بود از درخت و گیاه و گو
وَهُوَ سَقِيمٌ و حال آنکه او بیمار بود یعنی ضعیف و نحیف چون طفلی که از مادر متولد شود و پوست او چون گوشت سرخ بود
وَأَنْبَتْنَا و برویانیدیم عَلَيْهِ بر بالای سر او شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ درختی از کدو تا ابر گهای و خود را سایه کرد او را از
حرارت آفتاب و را نگاه داشت و در بعضی تفاسیر آورده اند که خاصیت درخت کدو آنست که مگس گرد آن نگردد پس حق تعالی او را
از آفت مگس و تاب آفتاب ایمن ساخت از حضرت رسالت پرسیدند که یا رسول الله چونست که کدو بسیار دوست میداری فرمود
ازانجهت که درخت برادر من یونس است از ابن عباس مرویست که چون یونس از شکم ماهی بیرون آمد مانند مرغی که اصلا پر نداشته باشد و
بر زمین می طپید و می لرزید حق تعالی بزکوهی را رام کرد تا می آمد و پستان در دهن او مینهاد تا وقتی که پوست وی محکم گشت و گوشت
بحالت اصل خود رفت یکروزی بجایی رفته بود چون باز آمد درخت کدو خشک شده بود دلتنگ شد خطاب آمد که ای یونس برای
درخت کدویی که خشک شده دلتنگ میشوی بجهت هلاک صد هزار مرد دلتنگ نمیشوی اگر من هزار گناه کار را بیامرزم دوستر
دارم که یکی را عقوبت کنم پس بهر آن بندگان که بمن ایمان آورده اند و عذاب را سبب آن از ایشان رفع کرده ام و ایشان در آرزوی دیدار
تواند از صحرا و از توشان بجوید یونس متوجه ایشان شد چنانکه میفرماید وَأَرْسَلْنَاهُ و فرستادیم یونس را دیگر باره إِلَىٰ
مِائَةِ أَلْفٍ بسوی صد هزار کس یعنی گفتیم با او که بجهت دیگر رفتن بسوی این گروه أَوْ يَزِيدُونَ یا بسوی جمعی که زیاده از آن بودند
که صد و بیست هزار کس بودند یا صد و سی هزار یا صد و هفتاد هزار گویند این کلام اشارت بکثرت عدد ایشان در رای العین یعنی

ایشان در بسیاری عدد بر وجهی بودند که چون ناظر در کثرت ایشان نظر میکرد میگفت که صد هزارند یا زیاده از آن القصه چون خبر رسیدن
یونس باهل نینوی رسید ملک با تمام قوم باستقبال وی بیرون آمد **فَآمَنُوا** پس بگرویدند یعنی بر دست وی ایمان مجدد گردانیدند
فَمَتَّعْنَاهُمْ پس برخورداری دادیم ایشان را از منافع و لذات و اعمار و اموال **إِلَىٰ حِينٍ** تا هنگام انقضای اجل بعد از ذکر قصص انبیا
برای تنبیه مشرکان قریش باز سر رشته کلام را بذکر اعتقاد خبیث ایشان که ملائکه را بنات میگفتند کشیده میفرماید که یا محمد **فَاسْتَفْتِهِمْ**
پس طلب حکم کن از ایشان یعنی بپرس از بنی خزاعه و بنو ملیح و جهینه که ملائکه را دختران خدا میگویند و از روی سرزنش از ایشان
سؤال کن **أَلِرَبِّكَ الْبَنَاتُ** آیا پروردگار را دختران اند **وَلَهُمُ الْبَنُونَ** و مر ایشان را پسران یعنی ایشان بپرس که آیا چگونه
نسبت بنات باو سبحانه میکنید و پسران برای نفس خود اختیار میکنید و از دختران عار دارید و بجهت آن ایشان را زنده در گور میکنید
أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ آیا آنکه ما آفریده ایم ملائکه را **إِنَاثًا** زنان **وَهُمْ شَاهِدُونَ** ایشان حاضر بودند بوقت آفریده
شدن آنها یعنی چون ایشان نزد آفریدن ملائکه حاضر نبودند پس چگونه حکم میکنند بآنکه ایشان دختران اند درین گفتار با
وجود شرک مرتکب چند چیز دیگر شده اند که هر یک موجب خلود ایشانست در دوزخ یکی آنکه قایل شده اند که خدای تعالی جسم است زیرا
که ولادت مخصوص است باجسام دویم تفضیل خود کرده اند بر او سبحانه چه خسیس ترین دو جنس را مخصوص باو ساخته اند و بهترین
آنرا از برای خود اختیار کرده اند سیم اهانت ملائکه کرده اند که اکرم مخلوقات اند و اقرب ایشان باو سبحانه زیرا که ایشان را زن گفته اند
أَلَا إِنَّهُمْ بدان و آگاه باش که آن کافران از جهت گفتار **مِنْ إِفْكِهِمْ** از دروغ افترای خود **لَيَقُولُونَ** هر آینه میگویند
وَلَدَ اللَّهُ ولد آورد خدای تعالی از روی تزوج چه فرشتگان دختران او بند **وَإِنَّهُمْ** و بدرستی که ایشان در نسبت ولادت باو
سبحانه **لَكَاذِبُونَ** هر آینه دروغ گویانند **أَصْطَفَى الْبَنَاتِ** آیا برگزید خدا دختران را که مکروه طبع شما اند
عَلَى الْبَنِينَ بر پسران که سبب افتخار شما اند یعنی شما با وجود نقص و عجز اختیار دون نمیکنید پس کسی که قادر مطلق باشد و عشر
مالک و حاکم بر همه چگونه اختیار دون کند **مَا لَكُمْ** چیست شما را درین قسمت **كَيْفَ تَحْكُمُونَ** چگونه حکم میکنید
از برای او سبحانه نسبت میدهد باو چیزی را که از مقتضی عقل بیرون است **أَفَلَا تَذَكَّرُونَ** آیا تفکر نمیکنید که ذات اقدس او از
زن و فرزند منزه است چه ولد باید که از جنس والد باشد و مانند او و بدلیل عقل دالست بر آنکه او سبحانه را مثل و مانند نیست پس چگونه
ولد داشته باشد **أَمْ لَكُمْ** آیا آنکه شما راهست درین گفتار **سُلْطَانٌ مُبِينٌ** حجتی روشن یعنی دلیلی روشن بر شما نازل
شده برین مدعا **فَأْتُوا بِكِتَابِكُمْ** پس بیارید کتاب خود را که از آسمان بشما فرود آمده باشد مشتمل بر آنکه ملائکه بنات الله
اند **إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ** اگر هستید شما راست گویان درین دعوی و چون دلیل عقلی و سمعی بر وفق مدعای خود ندارید
پس از کجا این حکم میکنید آورده اند که بعضی از زنادقه همچون بنی خزاعه میگفتند که حق تعالی با زنان جن مواصلت کرده
ملائکه از آنها متولد شده اند و مجوس بر آن اعتقاد برده اند که خدای تعالی و شیطان برادران اند آن برادر خالق نور و خیر و
حیوان نافع است و آن برادر فاعل ظلمت و شر و حیوان ضار حق تعالی در باره ایشان فرموده **وَجَعَلُوا** و ساختند آن کافران
تیره ضمیر **بَيْنَهُ** میان او سبحانه **وَبَيْنَ الْجِنَّةِ** و میان پریان که شیطان از ایشانست **نَسَبًا** ~~میان او سبحانه و بین~~
خویشی و پیوندی **وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ** و بدرستی که میدانستند پریان و دیوان **إِنَّهُمْ** آنکه این قایلان کفار **لَمُحْضَرُونَ**

هر آینه حاضر کرده شدگانند در روز حساب برای چشیدن عذاب و کشیدن عقاب بجهت این قول ناصواب
سُبْحَانَ اللَّهِ پاک و منزه است خدای **عَمَّا يَصِفُونَ** از آنچه وصف میکنند کافران از نسبت خویشی
نسبت و ولادت بوی و همه کفار در حق او سبحانه این سخنان نالایق و ناسزا میگویند **إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ** مگر بندگان خدای
الْمُخْلَصِينَ و پاک کرده شدگان از شک و شبهات و دایم بجای حمد و ثنا ستایش حضرت احدیت میکنند و
سخنان که سزاوار و لایق صمدیت است بر زبان میرانند بعد از آن خطاب میکند بجمیع مشرکان و میگوید **فَإِنَّكُمْ**
پس بدرستی که شما ای اهل شرک و کفر **وَمَا تَعْبُدُونَ** و آنچه میپرستید از بتان **مَا أَنْتُمْ** نیستید هیچ کدام
عَلَيْهِ بِفَاتِنِينَ بر خدای تباه کنندگان بندگان او با خلاص و اغوا **إِلَّا مَنْ هُوَ** مگر آنکه او **صَالِ الْجَحِيمِ**
در آینده است بآتش سوزان یعنی شما و معبودان شما هیچ کدام نتوانید که اغوای بندگان کنید بر خدای بر انگیخته (?)
که بر او غالب شوید و بندگان او را از دین او بر گردانید مگر جماعتی که علم الهی تعلق گرفته باشد بآنکه مرتد شوند و در صفت کفر بمیرند
و بدوزخ روند بعد از آن حق تعالی بجهت رد قول آنها که ملائکه را معبود خود میدانستند و بپرستیدن ایشان اقدام
مینمودند بجبرئیل علیه السلام فرمود که حبیب مرا از معبودیت خود و ابنای جنس خود خبر ده و بگو که **وَمَا مِنَّا** و نیست از ما هیچ کس
إِلَّا لَهُ مگر آنکه او را برای عبادت **مَقَامٌ مَعْلُومٌ** جایی دانسته شده و مقرر گشته که در آنجا بپرستش او سبحانه مشغول است
یعنی هر یکی را از ما بقدر مرتبه خود مقامیست از عبادت که از آن در نتوانند گذشت یعنی بعضی همیشه ایستاده اند و بعضی دایم
دایم در رکوع اند و بعضی در سجود که هیچ کدام از آن حالت بحالت دیگر مشتغل نتوانند شد پس چگونه مخلوق او سبحانه
باشیم و بندگی او در بند و از روی خوف و خشیت و خشوع و مذلت بعبادة او سبحانه مشغول چگونه لیاقت ربوبیت
و معبودیت داشته باشیم **وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ** و بدرستی که ما صف کنندگانیم باقدام در موقف طاعت و موضع
عبادة و گسترانیده ایم بالهای خود را برای خضوع و خشوع یا از برای انتظار امر او سبحانه تا چون امر او در رسد فی الحال
در آن مسارعت کنیم و اگر العیاذ بالله اندک تهاونی در آن واقع شود متوجب سخط و خشم او سبحانه شویم و بعذاب ابد
معذب باشیم **وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ** و بدرستی که ما تسبیح کنندگانیم مر خدا را و تنزیه نمایندگانیم از جمیع
نالایق و ناسزا او و در بعضی تفاسیر آورده اند که کلام پیغمبر و مؤمنانست یعنی هر یک از ما فردای قیامت در بهشت مقامی
معلوم خواهیم داشت بقدر اعمال و ما امروز صف زدگانیم و بپاکی و پاکیزگی یاد کنندگان ملک متعال آورده اند که مشرکان
پیش از بعثت پیغمبر میگفتند که اگر کتابی از آسمان بما نازل شود ما دست از لوث شرک و کفر شسته منقاد او میشدیم
و اوامر و نواهی آنرا اطاعت میکردیم چون قرآن که اشرف کتب سماویست نازل شد بآن نگرویدند و بر کفر خود مقرر شدند
حق تعالی فرموده که **وَإِنْ كَانُوا** و بدرستی که بودند کافران قریش که پیش از بعثت **لَيَقُولُونَ لَوْ أَنَّ عِنْدَنَا ذِكْرًا**
میگفتند هر آینه اگر نزدیک ما بودی کتابی **مِنَ الْأَوَّلِينَ** از جنس کتب پیشینیان یعنی بر ما نیز کتابی نازل میشد
چنانکه بایشان آمد **لَكُنَّا** هر آینه میبودیم ما **عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ** بندگان خدای که پاک کرده شده
گان باشند از لوث شرک و کفر با خلاص عبادت کنندگان خدا و چون قرآن نزول اجلال یافت **فَكَفَرُوا بِهِ**

بی نکرویدند باو فَسَوْفَ یَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانند عاقبت کفر و شرک خود را که مغلوبیست در دنیا و عقوبت
در عقبی بعد از آن بجهت زیادتی تهدید و وعید ایشان میفرماید که وَلَقَدْ سَبَقَتْ کَلِمَتُنَا و هر آینه پیشی گرفته
است سخن ما لِعِبَادِنَا برای بندگان ما الْمُرْسَلِینَ که فرستاده شدگان بودند یعنی پیغمبران و آن سخن در لوح محفوظ
است باین مضمون که إِنَّهُمْ بدرستی که رسولان ما لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ هر آینه ایشانند نصرت داده شدگان وَ
إِنَّ جُنْدَنَا و بدرستی که لشکریان ما متابعان انبیای ما اند لَهُمُ الْغَالِبُونَ هر آینه ایشانند غلبه کنندگان بر کافران
در عقبی و دنیا اما در دنیا بنصب حجت و یا در قتال و اما در عقبی بعلو ایشان بر آنها و در روایت آمده که هیچ پیغمبر در حرب
مغلوب نشده و مقتول نگشته بلکه قتل او بر وجه حیله و یا در غیر حرب بوده و درین صورت نیز حق تعالی امت او را بعد از و
نصرت کرامت فرموده و چونکه نصرت قوم در حکم نصرت او ست پس او گوئیا شرف نصرت یافته و بعد از ذکر دلایل و اضح بر بطلان
اهل شرک و کفر با وجود حجج روشن که قدم از ظلمات کفر و شرک بیرون نمی‌نهند فَتَوَلَّ عَنْهُمْ پس روی بگردان از ایشان
حَتَّىٰ حِینٍ تا هنگام امر بقتال و زمان انقضای امهال و وعده نصرت که روز بدر است و یا روز فتح مکه و غیر آن و نزد
ابن عباس مراد از حین وقت مرگ ایشانست یا روز قیامت و نزد بعضی دیگر و بر هر تقدیر میفرماید که از ایشان اعراض کن و
مهلت ده وَأَبْصِرْهُمْ و ببین حال ایشان را از اسیر و قتل و عذاب آخرت فَسَوْفَ یُبْصِرُونَ پس زود باشد که به
بینند ایشان فتح و نصرت ترا در دنیا و علو رتبه و رفعت درجه ترا در عقبی و چون کفار فسوف یبصرون شنیدند گفتند
آیا آنچه محمد میگوید کی متحقق شود و در چه زمان بوقوع آید آیه آمد که أَفَبِعَذَابِنَا یَسْتَعْجِلُونَ آیا بعذاب ما
تعجیل میکنند و در ان شتاب زدگی مینمایند فَإِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ پس هنگامی که فرود آید عذاب بمیان سرای ایشان
فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِینَ پس بد صبحی باشد صبح بیم کرده شدگان آورده اند که در میان عرب قتل و غارت بسیار بودی
و هر لشکر که قصد قبیله داشتندی در شب قصد مسافت کرده وقت سحر که زمان خواب گران است بحوالی ایشان در آمدندی و
دست بغارت و قتل و تاراج گشادندی و آن قوم را استیصال ساختندی و چون قتل و غارت در صباح واقع میشد غارت را
صباح نام نهاده و هر چند که در ساختندی که وقتی دیگر وقوع یافتی هم از اصباح گفتندی و حق تعالی درین آیه تشبیه فرموده
در عذاب کفار به لشکری که ناگاه بر ایشان هجوم کند و همه را استیصال سازد مرویست که حضرت رسالت صلعم در آن صباح که بخیبر
خیبر رسید و حصون و قلاع را بدید فرمود الله اکبر انا اذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرین بعد از ان حق تعالی بجهة
تاکید تکرار کلام سابق میکند و میگوید که وَتَوَلَّ و دیگر باره روی بگردان و اعراض کن ای محمد عَنْهُمْ از گفتار
کفار بد کردار حَتَّىٰ حِینٍ تا هنگام انقضای امهال یعنی زمان قتال و جدال و یا دیدن عقوبت و نکال وَأَبْصِرْ و ببین
غلط عذابی که بایشان نازل شود بعد ازان فَسَوْفَ یُبْصِرُونَ پس زود باشد که به بینند مغلوبیت و سایر انواع عذاب خود را
و غالبیت تو و اضافه ثواب ترا و بعد از ذکر انذار تنزیه ذات خود میکند از آنچه اهل شرک او را نسبت با و میدهند و میگوید که سُبْحَانَ
رَبِّكَ منزه و پاکیزه است پروردگار تو که رَبِّ الْعِزَّةِ خداوند غالبیت و قوت است عَمَّا یَصِفُونَ از آنچه وصف میکنند
آن را مشرکان و در حق او میگویند از اتحاد اولاد و شرکاء و بعد از تنزیه ذات خود جمیع انبیای خود را تسلیم میگوید و میگوید که

وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِینَ و سلام و تحیت بر فرستادگان که رسانندهٔ پیغام اند و متحمل انواع اذیت و الم وَالْحَمْدُ
لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ و هر ستایش و سپاس مر خدای راست که پروردگار عالمیانست و منعم ایشان مراد تعلیم بندگانست که
بچه کیفیت سلام گویند بر انبیا و بچه نوع بر زبان رانند حمد خدای را بر آنچه انعام فرموده بر ایشان از ارسال رسل و
انزال کتب و توفیق ایمان و حسن عاقبت آن اصبغ بن نباته از حضرت امیر
المؤمنین صلوات الله علیه و آله روایت کرده که هر که میخواهد
که بر و پیمایند مزد ثواب او را به پیمانهٔ تمامتر و کاملتر
باید که آخر کلام او از مجلس او این باشد
والله اعلم بالصواب و الیه

سُورَةُ صٓ خمس و ثمانون آیة مکیة

ابی بن کعب از حضرت رسالت صلعم روایت کند که هر که سورهٔ صٓ بخواند حق تعالی بوزن جمیع کوهها که مسخر داود بوده
با او تسبیح میکردند او را ثواب دهد و نگاه دارد و نگاه دارد او را از گناهان کبیره و اصرار بر صغیره و از امام محمد باقر عم
روایت کرده اند که هر که در شب جمعه سورهٔ صٓ را قرائت کند او را چندان ثواب دنیا و آخرت دهد که هیچکس نداده باشد مگر
پیغمبران یا فرشتگان مقرب را و او را به بهشت برند و هر که با او باشد و از اهل خود حتی خادمی که در دنیا بخدمت او قیام
نموده باشد اگر چه او از اهل شفاعت نبوده باشد بجهت برکت این سوره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِیمِ

صٓ از امام جعفر صادق عم مرویست که صٓ اسمیست از اسماء الهی که حق تعالی باو سوگند فرموده و گویند اشارت
بهر اسمی از اسمای الهی که در اول آن صٓ باشد چون صانع و صابر و صمد و صادق یا اشارتست بصدق محمد صلعم و
یا آیات بر صورت صمدیت و بروایت ابن عباس نام دریاییست که عرش الهی بر بالای آنست و از امیر المؤمنین عم منقولست
که صٓ نام دریاییست که خدای تعالی مردمان را بدان زنده کرداند میان دو نفخه و نزد اهل حقیقت صٓ فعل ماضیست
و تقدیر اینست که صاد محمد قلوب العارفین بالقرآن صید کرده حضرت رسالت دل عارفان بقرآن و نزد بعضی دیگر قسمست
بصاد صمدیت او در ازل و بصاد صبوریت او تا ابد و بصاد صانعیت او ما بین الازل و الابد پس معنی آنست که سوگند
میخورم بحقیقت صٓ وَالْقُرْآنِ ذِی الذِّكْرِ و بقرآن که خداوند شهرت و شهرهٔ یا مشتمل است بذکر حلال و حرام
و بیان امر و نهی ملک علام و ذکر قصص پیغمبران و اخبار امم ایشان و ذکر بعث و نشور و ذکر آنچه محتاجست مکلف
بآن از امور دینیه و اخرویه جواب قسم اینکه قرآن معجزهٔ بهترین پیغمبرانست یا واجب عمل بنده کانست و صادق القول لازم
الاتباع و الاذعان و اینکه کفار بآن نمیگروند بواسطهٔ آن نیست که خللی و قصوری در وی یابند بَلِ الَّذِینَ كَفَرُوا بلکه
آنکسانی که نگرویدند باو از رؤسای قریش فِی عِزَّةٍ در نهایت تکبرند و سرکشی از قبول حق وَشِقَاقٍ و در غایت مخالفت
خدای و عداوت رسول او و بجهت آن بآن نمیگروند و از متابعت آن ننگ دارند و در طریق مخالفت آن میپویند پس آیا در این

اندیشه نمیکنند که **كَمْ اَهْلَكْنَا** بسا که هلاک کردیم **مِنْ قَبْلِهِمْ** پیش از مشرکان مکه **مِنْ قَرْنٍ** از اهل روزگار
یعنی امم ماضیه بجهت آن استکبار و شقاق و تکذیب رسولان **فَنَادَوْا** پس ندا کردند نزد مشاهده عذاب از کیشان رفع
کشد اعانت آن نکردند **وَلَاتَ** و نبود آنهنگام **حِينَ مَنَاصٍ** هنگام گریختن و فرار کردن از عذاب آورده اند
که عادة کفار اهل مکه چنان بود که چون کار زار بر ایشان تنگ شدی گفتندی مناص مناص یعنی بگریزید و الجا بمقری بر بدیحق تعالی
اینجا خبر میدهد که همچنانکه امم سابقه در حین عذاب مفری نداشتند کفار مکه نیز هنگام رزمگاه بدر مناص خواهند گفت
و راه بگریزگاه نخواهند برد **وَعَجِبُوا** و عجب داشتند کافران **اَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ** از آنکه آمد بایشان بیم کننده
از عذاب الهی **مِنْهُمْ** که از قبیل ایشان یا از جنس ایشانست **وَقَالَ الْكَافِرُونَ** و گفتند ناگرویدگان که **هٰذَا** این بیم
کننده که **سَاحِرٌ** جادو کننده ایست در آنچه از خارق عادات **كَذَّابٌ** که دروغ گوییست در دعوی نبوة یا در اسناد
قرآن بخدا آورده اند که چون حمزه ایمان آورد و دین اسلام روی بقوة نهاد بست و پنج کس از اشراف قریش که از جمله ایشان ولید
مغیره بود که مهتر ایشان بود و ابوجهل و ابی و امیه و عتبه و شیبه و نضر بن حارث و هشام و عاص بن وائل از روی اضطراب
نزد ابوطالب آمدند و گفتند تو مهتر و بهتر مایی آمده ایم تا حکمی کنی میان ما و برادرزاده خود که سب آلهه ما میکند و
یک یک از سفیهان ما میفریبد و دینی که خود احداث نموده بر ایشان عرضه میکند و ایشان از و فریب خورده از دین آبا و
اجداد خود بر میگردند و بواسطه آن سنگ تفرقه در میان ما انداخته و نزدیک بآن رسیده که از اطفای این نایره عاجز
شویم ابوطالب آنحضرت را طلبید و از روی انبساط گفت ای برادرزاده من این جماعت قوم تواند و از تو تمنا دارند
بالکلیه از ایشان منحرف شوی و در مدعای ایشان تامل نمایی حضرت فرمود ای اهل قریش مطلب شما از من چه چیز است گفتند
از سب خدایان ما سخن کوتاه کن تا ما نیز متعرض تو و متابعان تو نشویم حضرت فرمود که من هم از شما تمنا دارم که
بیک کلمه مرا یاری دهید تا بسبب آن ممالک عرب را زیر شما کرده و اعاظم عجم هم اطاعت شما کنند ابوجهل گفت اگر چه یار
ما و تو منازعت اما کار بآن مرتبه نرسیده که با تو بیک کلمه بلکه بده کلمه مضایقه کنیم آن کلمه کدامست حضرت فرمود که
قولوا لا اله الا الله یکبار اشراف قریش از آنحضرت اعراض نموده با یکدیگر گفتند که محمد همه خدایان را یکی کرده مقارن این حال
جبرئیل آمد و آیه آورد که کفار از روی تعجب میگویند که **اَجَعَلَ الْاٰلِهَةَ** آیا کردانید محمد از برای ما خدایان را **اِلٰهًا**
وَاحِدًا خدای یگانه و یکتا **اِنَّ هٰذَا** بدرستی که قول او درین باب که یگانگی خداست **لَشَيْءٌ عُجَابٌ**
هر آینه چیزیست که بغایت تعجب آورنده است بر سیصد و شصت خدا که ما داریم شهر مکه را کفایت نمیتوانند کرد یک خدا چه
گونه کار جمیع عالم را سازد **وَانْطَلَقَ الْمَلَاُ** و شتاب روان میشود از مجلس ابوطالب جماعتی که **مِنْهُمْ** از روسای
قریش و اشراف بودند و با یکدیگر میگفتند **اَنِ امْشُوا** که بروید **وَاصْبِرُوا** و شکیبایی ورزید **عَلٰى**
اٰلِهَتِكُمْ بپرستش خدایان خود ثابت قدم باشید بر عمل مناقان **اِنَّ هٰذَا** بدرستی که این امر یعنی مخالفت
با ما و زیاده شدن اصحاب **لَشَيْءٌ** هر آینه چیزیست یعنی حادثه ایست از حوادث و نوایب روزگار **يُرَادُ** که خواسته
شده است یا یعنی اراده آنست که آن بر ما واقع شود پس از وقوع آن چاره نیست و دفع آن ممکن نه **مَا سَمِعْنَا**

آواز خدا استغنا گر خو بد رسول الله تا بهم باز ایشان را رخصت داد آن خطاب

بِهٰذَا نشنیده ایم اینکه میگوید از وحدانیت خدای و نبودن شریکان او یعنی اوثان که خلق آنرا میپرستند
فِي الْمِلَّةِ الْاٰخِرَةِ در ملت بازپسین یعنی کیش عیسی که آخرین ملتهاست چه نصاری بر تکالیف قایلند نه بر توحید
اِنْ هٰذَا نیست این توحید که محمد میگوید **اِلَّا اخْتِلَاقٌ** مگر بافتنی از نزد وی یعنی آن کذبیست که خود بر
بافته است چون اشراف قریش خود را اشرف از سید مرسلین میدانستند از بهجت انکار اختصاص قرآن و نبوة حضرت رسالت
کرده گفتند **ءَاُنْزِلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ** آیا فرو فرستاده شده است بر محمد قرآن **مِنْ بَيْنِنَا** از میان جماعت ما یعنی
چون او در شرف و ریاست از ما دونست پس چرا وحی باو مخصوص باشد حق تعالی میفرماید **بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ**
مِنْ ذِكْرِي بلکه ایشان در شکند از قرآن که بدلایل و حجج شک از ایشان زایل شود **بَلْ** بلکه **لَمَّا يَذُوقُوا** هنوز نچشیده اند
عَذَابِ عذاب و عقاب مرا یعنی هرگاه که عذاب مرا مشاهده کنند این شک و شبهه حسد از ایشان زایل
شود و ملجا شوند بتصدیق آنهنگام فایده بدان مرتب نشود بعد از ان انکار اختصاص ایشان جواب داده میفرماید
اَمْ عِنْدَهُمْ آیا نزد ایشانست **خَزَائِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ** خزینهای رحمت و نعمت پروردگار تو **الْعَزِيزِ**
که غالب مطلق است در ملک خود هرگز مغلوب نگردد **الْوَهَّابِ** بسیار بخشنده است که هرچه بخشد آن بخشد
بمستحق و بر حسب مصلحت عطا فرماید یعنی مفاتیح نبوة و رسالت کافران بتصرف ایشانست تا ببعضی از ما دید خود دهند
بلکه نعمتیست و عطیه از جانب حضرت عزت که هر که مستحق آن باشد و مقتضی مصلحت او باشد و از آن فرماید **اَمْ لَهُمْ**
یا مر ایشانراست **مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ** پادشاهی آسمانها و زمینها **وَمَا بَيْنَهُمَا** و آنچه میان ایشانست
تا تصرف نمایند در امور ربانیت و تدابیر الهیت که مختص است بحضرت حق تعالی و چون ایشان را دخلی نیست درین عالم
جسمانی که در نهایت حقارتست نسبت بخزاین او سبحانه پس چگونه توانند که دخل نمایند در آن و منصب نبوة را بهر که
خواهند دهند و اگر چنانچه صلاحیت آن دارند که بتدبیر خلایق مشغول شوند و تصرف در تقسیم خزاین رحمت الهی نمایند
و مستحق نبوة از غیر آن اختیار کنند **فَلْيَرْتَقُوا** پس باید که ببالا روند **فِي الْاَسْبَابِ** در نردبانها که بسبب آن بعرش
رسند و منصب رسالت دهند و چون که برین قادر نباشند و حال آنکه **جُنْدٌ مَا** لشکری یعنی لشکری در نهایت زبونی و
زبونی **هُنَالِكَ** از آنجا یعنی در موضع بدر که موضع هلاکت ایشان **مَهْزُومٌ** شکسته شده اند و مغلوب گشته و
ایشان **مِنَ الْاَحْزَابِ** از قبل آن گروهها اند که با رسول خدا جنگ میکردند یعنی زود باشد که در روز بدر یا خندق
لشکرکشی کنند و با تو در مقام مقاتله در آیند و مهزوم و مغلوب شوند و تو بر ایشان مظفر و منصور شوی و چون بجهت تکذیب
ایشان غباری ملال بر خاطر عاطر پیغمبر میرسید ازین جهت حق تعالی تسلی او نموده فرمود که ای محمد این تکذیب مخصوص بتو نیست بلکه
كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ تکذیب کردند پیش از مکه **قَوْمُ نُوحٍ** گروه نوح را **وَعَادٌ** و قوم عاد هود را **وَفِرْعَوْنُ ذُو**
الْاَوْتَادِ و فرعون که خداوند میخها و موسی را و مراد از اوتاد ملک و عزاوست و آن تشبیه کرده بدان متعذب
باین وجه که دو میخ را بر دستها دی دو و بر پایها او را ایشانرا بزمین انداختی و رها کردی تا بمردی و یا مراد بسیاری خیمهها
و لشکریان اوست که مستلزم کثرت لشکریان و توابع اوست و بر هر تقدیر فرعون تکذیب نمود موسی را **وَثَمُودُ**

و بر ایشان غالب شد و رفیع تر گردند بجهت انتظام عالم و امور معاد ما احتیاج نمایند و بهم خواستنی گشتند ایشان اند و حی و رسالت

عز

علما اینان اند که غنیمت یابند و بدی و ضایع و مشغول کی
بر اینکه مراد از عجم تمام است و غیره

وجماعت ثمود صالح را بعد از اخراج ناقه از سنگ و بعیت آن هلاک کشتند وَقَوْمُ لُوطٍ و دیگر تکذیب قوم لوط را وَ
أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ و اصحاب ایکه قوم شعیب بودند أُولَٰئِكَ الْأَحْزَابُ آن گروه که تکذیب تو کردند همین گروهها که
تکذیب پیغمبران خود کردند إِنْ كُلٌّ نبود هیچ یک از ایشان یعنی از امم سابقه إِلَّا كَذَّبَ الرُّسُلَ مگر که تکذیب کردند فرستا
دگان را فَحَقَّ عِقَابِ پس سزاوار است عقوبت من بر ایشان یعنی واجب گشت که ایشان را معاقب سازم آنچه عقاب و عذاب
منست وَمَا يَنْظُرُ و انتظار نمیکشند هَٰؤُلَاءِ گروه قریش إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مگر یک فریاد را یعنی نفخه
اولی که همه بدان بمیرند مَا لَهَا نیست آن صیحه را مِنْ فَوَاقٍ هیچ رجوعی یعنی البته واقع شود و هیچ نتوانند که
آنرا باز گردانند آورده اند که در محلی که وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ نازل گشت کفار قریش گفتند که محمد دعوی میکند که
روز قیامت صحایف اعمال ما را بدست چپ خواهد داد پس بر سبیل استهزا دعا کردند وَقَالُوا رَبَّنَا و گفتند ای پروردگار
ما عَجِّلْ لَنَا بشتاب بده قِطَّنَا نامه اعمال ما را که محمد ما را بدان وعید میکند قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ پیش از
روز حساب شمار و یا انکه از روی تهکم بده بما نصیب عذابی را که محمد ما را تهدید میکند و نظیر اینست که نضر بن حارث
گفت اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَٰذَا هُوَ الْحَقَّ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً یعنی خدایا اگر نصب امامت و خلافت علی بن ابی طالب از
جانب تست پس سنگ را بباران فی الحال سنگی از آسمان نازل شد و بر سر او خورد و او را هلاک کرد و در بارهٔ او سَأَلَ
سَائِلٌ فرموده اند و چون تحمل خاطر حضرت سید عالم از استماع این نوع سخنان ملول میشد حق تعالی فرمود که اصْبِرْ
شکیبائی کن عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ بر آنچه میگویند از تکذیب و استهزا تا وقتی که امر بقتال واقع شود وَاذْكُرْ و
یاد کن عَبْدَنَا دَاوُودَ بنده ما را داود و ذکر قصه داود درین مقام جهت زیادتی و تهدید ایشانست و یا امر است
بثبات قدم پیغمبر در جمیع امور مفروضه و مندوبه و عدم ترک هر یک یعنی ای محمد یاد کن قصه داود که متضمن ترک ندبست
معصیت الهی را در چشم کفار بزرگ گردان و بگو که داود با وجود علو مرتبه و رتبه نبوة و بکاء دایم و غم لازم چون ترک
ندب کرد حق تعالی او را در معرض خطاب عتاب کرد و بعد از آن استغفار و تضرع بسیار نمود از سر او درگذشت پس که شما اهل
کفر و معصیت و شرک و طغیان باشید و با وجود این زبان باستهزا گشایید هیچ میدانید که عذاب شما تا چه مرتبه باشد
و یا ای محمد صابر باش بر قول و فعل کفار و مصابره نمای بر اذیت ایشان و تحمل آزار ایشان و بعد تمام از ترک ندب
مجتنب شو تا معاتب نشوی بعتاب رب الارباب و متذکر شو قصه داود را ذَا الْأَيْدِ که خداوند قوة بود در
دین و تحمل مشقت و ایذا از امت و یا در عبادت چه نصف شب را صرف عبادت میکرد و روزی روزه میداشت و روزی افطار میکرد
این صحت تراست از صیام هر روز زیرا که دوام صوم موجب عادت است که مستلزم قلت ریاضتست و یا قوی بود در
حرب دشمنان و غالب مطلق بر ایشان و قوة او در محاربه بمرتبه بود که یکی را سنگ بر سینه زد که از پشت بدر آمد و بدیگری
خورد و او را نیز هلاک کرد إِنَّهُ أَوَّابٌ بدرستی که بسیار رجوع کننده بود از مکروهات و بازگردنده از مرضات
ما و با وجود این چون ترک مندوبی کرد بعتاب ما معاتب گشت و از جمله نعم عظیم که باو عطا فرمودیم این بود که
إِنَّا سَخَّرْنَا بدرستی که رام کردیم الْجِبَالَ مَعَهُ کوهها را با او و تا هر جا که میخواست با او میرفتند يُسَبِّحْنَ

تسبیح خدای

تسبیح خدای میکردند بموافقت او بِالْعَشِيِّ هنگام شبانگاه وَالْإِشْرَاقِ و بوقت روشن شدن روز که صباحست
و تسبیح جمادات یا بواسطه خلق اصوات یا خلق لسان که بآن تسبیح حاصل شود و ازین قبیلست
تسبیح سنگریزه بر دست سید انبیا وَالطَّيْرَ مَحْشُورَةً و نیز مسخر گردانیدیم مرغان را در حالیکه جمع
کرده شده بودند نزد وی صف در صف زده بر بالای سر وی بموافقت او بتسبیح ما مشغول میشدند كُلٌّ همه
از کوهها و مرغان لَهُ مر داود را یعنی مر تسبیح او را أَوَّابٌ بازگردنده بودند یعنی در محلی که داود بتسبیح ما
میکشود و هم جبال و طیور رجوع باو کرده تسبیح ما میکردند و همچنانکه جبال و طیور را مسخر فرمان او کردیم
زمام اختیار رعایا را نیز در کف کفایت او نهادیم وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ و محکم کردیم پادشاهی او را بکثرت لشکر و بسیاری
پاسبان چه هر شب سی و شش هزار مرد پاسبانی خانه او میداشتند و یا بسبب قدرة او بر بافتن زره بسیار و ساختن آلات کار
زار و یا بواسطه کوتاه کردن دست ظالمان و دعوی مظلومان و گویند استحکام ملک او بدان بود که حق تعالی از آسمان
زنجیری فرستاد و آنرا بالای محکمه داود معلق ساخت و از مدعی و مدعی علیه هر کدام که بر حق بودندی دست ایشان
بآن رسیدی و آن دیگر بآن قادر نبودی حکم از ابن عباس روایت کرده که دو مرد از بنی اسرائیل پیش داود آمدند
و یکی بر دیگری دعوی گاوی کرد مدعی علیه انکار آن دعوی نمود داود مدعی را الزام کرد باحضار گواه او گفت گواه ندارم داود
گفت امروز بروید و فردا بیایید تا در کار شما اندیشه کنم ایشان برفتند در شب بداود نمودند که فردا مدعی علیه را بقتل
رسان چون روز شد داود بجهت عدم ثبوت حد شرعی بر وجوب قتل مدعی علیه تعلل کرد شب دیگر نیز بقتل او امر کردند
داود در آن روز نیز توقف نمود تا سبب قتل برو واضح شود شب سیم بآن معاتب شد علی الصباح مدعی علیه را حاضر ساخت
و بقتل او امر فرمود مدعی علیه گفت مرا بی حجتی و سببی بقتل امر میکنی داود گفت هر شب که مرا بقتل تو امر میکنند و مامور
نیستم بطلب گواه و اثبات حجت مدعی علیه چون دانست که البته کشته خواهد شد اعتراف نمود بسبب قتل خود و گفت
یا نبی الله پدر این مرد را کشتم و گاو او را بستدم مامور شدن بقتل من بجهت همین است داود بفرمود تا او را بقتل
رسانیدند چون این خبر میان بنی اسرائیل فاش شد خوف و هیبت او بر ایشان نشست چنانکه فرمود وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ
وَآتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ و دیگر دادیم او را حکمت یعنی نبوة یا کتاب زبور یا کمال علم و تمامیت عمل یا کلامی که موافق
حق باشد و مطابق واقع وَفَصْلَ الْخِطَابِ و کلامی خالی از التباس و پاکیزه از شبهه که مخاطب بر وجه سهولت
مقصود خود را از آن یابد یا فیصل سخنی جدا کننده خصمان باشد بسبب تمیز صواب از خطا و حق از باطل و صحیح از فاسد
یعنی علم احکام قضا و یا مکونات یا تدبیرات ملکی و سیاسات و از امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که فصل الخطاب بینه
بر مدعی و یمین بر منکر و فی الحقیقه کلام خصمان بدین حکم منفصل میشود و اینکه اما بعد را فصل خطاب میگویند جهت
آنست که آن کلمه فاصله است میان حمد الهی و نعت نبوی و میان غرضی که مقصود از رسالت و کتاب علم الهدی در تنزیه
الانبیا و بعضی دیگر از پیغمبران آورده اند که اوریای بن حنان که برادر داود بود زنی را خطبه کرد و نزدیک بآن رسید که
با وی عقد کند اولیای زن را با وی نزاع واقع شد بواسطه این آن زن را باو ندادند و بعد از امتناع ایشان

ازین معنی خواستکاری کرد اولیای زن بواسطهٔ حرمت پادشاهی و پیغمبری خطبهٔ ویرا قبول کردند و برا نبود و نه زن بود
وآنرا نیز بحبالهٔ خود آورد واوریا از استماع این قضیه مغموم شد چون که طریق ندب مقتضی آن بود که داود در رفع
آن نزاع کرده اولیای زن را بقبول خطبهٔ اوریا راضی سازد واو ترک این ندب نموده از برای خود خطبه فرموده حق تعالی
بجهت تنبیه او برین ترک اولی دو فرشته را بصورت دو مرد خصمی کننده باهم نزد او فرستاد بر وجهی که مذکور خواهد
شد و نزد بعضی دیگر از اهل تفسیر آنست که اهل زمان داود را جایز بود که بالتماس برادر از سر زن خود بگذرد و طلاق
آن دهد تا آن با آن متزوج شود واین صورت عادت مواخات و طریقهٔ مودت و مصادقت ایشان بود و در روایت
آمده که بهمین طریقه انصار با مهاجر مواسات میکردند و چون داود آوازهٔ حسن و جمال زن اوریا بشنید از مواسات
او التماس طلاق نمود واو زن را طلاق داد داود اورا عقد کرد واز وی سلیمان بوجود آمد و چون طریق ادب
مقتضی آن بود که داود بجهت عظم منزلت وارتفاع مرتبه و رفعت شان و کثرت زنان از اوریا که یک زن
بیش نداشت التماس طلاق نکند ازین سبب حق تعالی بر سبیل تنبیه او دو فرشته فرستاد و ایشان بیامدند
و دستوری خواستند دربانان گفتند امروز روز عبادتست روز دیگر بیایید ایشان بازگشتند واز راه بام بیامدند
و گویند که از سوراخ محراب داخل گشتند و حق تعالی حبیب خود را بجهت حفظ نفس از ترک مندوب ازین خبر
میدهد و میگوید که وَهَلْ أَتَاكَ و آیا آمد بتو نَبَأُ الْخَصْمِ خبر آن گروه که خصومت کننده بودند
إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ در وقتی که بالا رفتند بر سور غرفه بر دیوار بلند بر بالای خانه که محل عبادت او بود در تبیان عز
البیان آورده که جبرئیل و میکائیل بر صورت دو خصم نزد او آمدند و با هر یکی جمعی از ملائکه بودند حضرت داود روزها را
قسمت فرموده بود روزی حکم میفرمودی و روزی عبادت کردی و روزی وعظ فرمودی و روزی بمهمات خاص
خود اشتغال نمودی روز عبادت بیالاخانه بر آمدی و پاسبانان بر حوالی آن ایستاده مردم را از دخول منع کردندی
وآن ملائکه بعد از منع دربانان بعبادتخانهٔ داود بالا رفتند إِذْ دَخَلُوا چون در آمدند عَلَىٰ دَاوُودَ
بر داود و داود ایشان را بدید فَفَزِعَ مِنْهُمْ پس بترسید از ایشان زیرا که بصورت عجیب در غیر محل و بی اجازت بر بالای
سور غرفه که برخلاف عادت و غیر طریق معتاد بر او در آمدند یا آنکه روز بود و پاسبانان که در غرفه و گرفته بودند
ونمیگذاشتند که بر و داخل شوند و گویند داود ایشان را ندید تا آنکه بر داود بنشستند چون یک از نظر او بر ایشان افتاد
هم بر آمده ترسان و هراسان گشت و گمان برد که دشمنان وی اند که بقصد قتل وی آمده اند ملائکه چون دهشت و خوف
او را ملاحظه کردند قَالُوا گفتند لَا تَخَفْ مترس که ما خصمان تو نیستیم بلکه ما دو کرده ایم خَصْمَانِ که خصم
یکدیگریم بَغَىٰ بَعْضُنَا ستم کرده اند برخی از ما عَلَىٰ بَعْضٍ بر برخی دیگر واین ها بر سبیل فرض و قصد تعریض
گفتند واگر نه کذب ملائکه لازم آید وآن منافی عصمت و حقیقت معنی آن راجعست که اگر بالفرض ما خصم یکدیگر
باشیم و بعضی از ما تعدی بر بعضی دیگر کند و رفع حکومت بسوی تو کنیم فَاحْكُمْ بَيْنَنَا پس حکم کن میان ما بِالْحَقِّ
براستی و درستی وَلَا تُشْطِطْ و جور مکن در حکم کردن ما واز حق دور مشو وَاهْدِنَا و راه نما مارا إِلَىٰ

سواء الصراط

سَوَاءِ الصِّرَاطِ براه میانه که طریق عدالتست داود فرمود که رفع حکومت کنید تا آنکه محض عدل باشد حکم کنم
یکی از آن گروه گفت ای داود معروض ما اینست که إِنَّ هَٰذَا بدرستی که این مرد أَخِي برادر منست در دین یا در صداقت و
الفت یا در شرکت و خلطت لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً مر اوراست نود و نه میش است وَلِيَ نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ و مرا
یک میش این کنایتست از زوجات فَقَالَ پس گفت مرا یعنی بمن گفت أَكْفِلْنِيهَا بگردان مرا کفیل آن تا از برای تو حفظ
کفالت و محافظت آن کنم با سایر اموال خود مراد آنست که آنرا نصیب من گردان و تملیک من کن تا در تحت تصرف من باشد
وَعَزَّنِي و غلبه کرد بمن فِي الْخِطَابِ درین مخاطبه و مجادله و نگذاشت که در آن تعلل کنم و بالغالب شد در مباحثه
خطبه او زن شود متزوج شد و چون مدعی رفع دعوت خود کرد قَالَ گفت داود مر اورا اگر درین دعوی صادق باشی
و یا آنکه بعد از اعتراف مدعی علیه باو گفت که لَقَدْ ظَلَمَكَ بتحقیق که ستم کرده است بر تو برادر تو بِسُؤَالِ نَعْجَتِكَ بخواستن
میش تو و اضافه آن کردن إِلَىٰ نِعَاجِهِ بسوی میشهای خود و بعد از حکم دعوی بطریق موعظه و ترغیب خصمان در
اختیار عادت شرکای صالح فرمود وَإِنَّ كَثِيرًا و بدرستی که بسیاری مِنَ الْخُلَطَاءِ از شرکا که مالهای ایشان خلط میکنند
لَيَبْغِي هر آینه ستم میکنند بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ برخی از ایشان بر برخی زیاده از حق خود طلب میکنند إِلَّا الَّذِينَ
آمَنُوا مگر آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند کارهای شایسته در میان مردمان وَقَلِيلٌ
مَا هُمْ و بسیار اندک اند ایشان در میان مردمان یعنی شریکان و اکثر ایشان در صدد آنند که بر یکدیگر ستم کنند و چون
ملائکه پس از استماع این کلام برخواستند و غایب شدند داود ازین امر متنبه شد وَظَنَّ دَاوُودُ و گمان برد داود أَنَّمَا
فَتَنَّاهُ آنکه امتحان و آزمایش کردیم او را بدین حکومت فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ پس طلب آمرزش کرد از پروردگار خود در آن
فعل وَخَرَّ و بروی در افتاد رَاكِعًا در حالتی که سجده کننده بود بسجود از رکوع گفت زیرا که رکوع مبدأ آنست وَأَنَابَ
و بازگشت بخدا و پشیمان شد از ترک مندوب در خبر است که داود چهل روز سر از سجده بر نداشت مگر برای نماز گذاردن
و چندان بگریست که از آب چشم وی گیاه بر آمد و هیچ بار آب نخوردی مگر چهار دانگ آن آب چشم او بودی فَغَفَرْنَا لَهُ
پس آمرزیدیم او را ذَٰلِكَ آن ترک اولی کار او واستغفار کرد یعنی از ترک ندب او درگذشتیم و ثوابی که مترتب میشد بران فعل مندوب
باو عطا فرمودیم وَإِنَّ لَهُ و بدرستی که مر اوراست عِنْدَنَا نزدیک ما لَزُلْفَىٰ هر آینه مرتبهٔ قربت و کرامت وَحُسْنَ سجده
مَآبٍ و مر اوراست نیکویی بازگشت در بهشت و مخفی نیست که استغفار داود بر سبیل انقطاع بود از ماسوی و توجه
تام بمولی و غایت ذلت و خضوع بعبادة سجود برای معبود و بعضی از مفسران اهل خلاف و قصه خوانان این قصه را
بر وجهی ایراد کرده اند که عقل و شرع از آن ابا میکنند و تفصیل این کلام و ابطال و اقوال مخالفان درین باب علی وجه
التمام در منهج الصادقین سمت تحریر یافته والیه المرجع و حسن المآب القصه چون داود توجه تمام نمود بحضرت مولی
تعالی و منقطع شد از جمیع ماسوی حق تعالی منصب خلافت را باو عطا و ارزانی نمود فرمود که يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ
ای داود بدرستی که ما گردانیدیم ترا خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ جانشین در روی زمین یعنی تدبیر امور بندگان را
گفت کفایت تو نهادیم همچنانکه سلاطین غیر خود را خلیفه و جانشین خود میگردانند در بعضی بلاد و تفویض میکنند

فاحکم بین الناس پس حکم کن میان مردمان بالحق براستی و درستی یعنی بر وفق امر ما اشیا را در موضع
حق وضع نما ولا تتبع الهوی و پیروی مکن هوای نفس و آرزوهای او را اگر تابع نفس شوی و بخلاف حق حکم
و میل و محابا کنی فیضلک پس گمراه سازد ترا هوای نفس و بگرداند ترا عن سبیل الله از راه خدا و طریق حق
و عمل بآن نکنند ان الذین یضلون بدرستی که آنانکه گمراه شدند عن سبیل الله از راه حق لهم مر ایشان راست
عذاب شدید عذاب سخت بما نسوا بسبب آنکه فراموش کرده بودند یوم الحساب روز
شمار و جزای کردار او را و اعراض نموده اند از ذکر آن یعنی بجهت مخالفت حق و پیروی هوای نفس از یاد آخرة غافل
شدند کا گر هستند آن می بودند ملازمت حق و مخالفت هوا میکردند بعکس پس پیروی حق کن که طریق عدالت و بیعت
طریق ضلالت در راه باطل مکن که نقیض ارادهٔ حضرت خالق است همچنانکه میفرماید که وما خلقنا السماء
والارض و نیافریدیم آسمان و زمین وما بینهما و آنچه میان آنهاست باطلا آفریدنی بعبث و بیفایده
که غرضی بدان مرتب نشود و در او حکمتی و مصلحتی نباشد بلکه برای آنکه استدلال کنند برای وجوب وجود واجب
الوجود و قدرت کامله و حکمت شامله ذلک آن آفریدن اشیا بر وجه بطلان بدون حکمت و مصلحت آن ظن
الذین کفروا گمان آنست که کافر شدند و بحکمت آن نگرویدند فویل للذین کفروا پس وای مر آنانرا که
نگرویدند و گمان باطل بردند من النار از آتش دوزخ مراد آنست که کفار می پندارند که ما آسمان و زمین را باطل
خلق کردیم بی آنکه غرضی بآن متعلق باشد و این مستلزم آنست که مصلح و مفسد و شقی و فاجر در درجه مساوی بودند
بخلاف آنکه کفار میگویند ام نجعل الذین آمنوا آیا گردانیدیم آنانرا که تصدیق نمودند بخدا و رسول و عملوا
الصالحات و کردند کارهای شایسته در ثواب و مرتبه کالمفسدین فی الارض مانند تباه کاران و عصیان
کنندگان در زمین یعنی مشرکان لعین و کافران بیدین و جاحدان بر کین ام نجعل المتقین یا باز گردانیدیم
پرهیزکاران را یعنی کسانی را که بجهت خوف عقاب از معاصی پرهیزند و از گناهان اجتناب نمایند کالفجار مانند بدکاران
و نابکاران که بانواع معاصی مشغول اند یعنی هرگز مشرکان و کافران را مثل اهل ایمان و تقوی نگردانیدیم بلکه مرتبه بلند و درجه
ارجمند نامزد متقیان و صالحان و مرتبه که در نهایت دنائت باشد منزل کافران و فاجران و بعد از آن بجهت ترغیب
مردمان بمتابعت قرآن پیغمبر خود خطاب میکند و میگوید کتاب این کتابیست که انزلناه فرو فرستادیم
آنرا الیک بسوی تو مبارک برکت داده شده یعنی کسانی بسیار با عبرت و منفعت لیدبروا تا تدبیر
کنند و اندیشه نمایند آیاته در آیتهای آن کتاب یعنی تامل کنند در حقیقت معانی آن و تفسیر آن بر وفق مراد حضرت
باری تنزیل نمایند ولیتذکر و تا پند پذیرند بمواعظ آن اولوا الالباب خداوندان عقلهای پاکیزه و چون عشر
او سبحانه بیان ابتلای داود نمود حکایت سلیمان را و امتحان او را بیاد حضرت رسالت صلعم میدهد و میگوید و و
وهبنا لداود و بخشیدیم مر داود را سلیمان فرزندی که آن سلیمانست نعم العبد نیکو بنده بود سلیمان
انه اواب بدرستی که سلیمان رجوع کننده بود بدرگاه ما و منقطع از ماسوی در همه احوال و در جمیع افعال

برای محمد یاد

برای محمد یاد کن قصهٔ او را اذ عرض علیه وقتی که عرض کرده شدند بر او بالعشی با آخر روز الصافنات
اسبان استاده بر سه قایمه بر کنار سم از قایمه چهارم و این از جمله صفت پسندیده است الجیاد اسبان نیک و آن
هزار است که سلیمان با کفار دمشق و نصیبین کارزار کرده بود و آنها را از ایشان گرفته و بروایت مقاتل با عمالقه غزا
کرده بود و هزار اسب از ایشان اخذ نموده و بسلیمان رسیده و نزد بعضی دیگر اسبان دریایی بودند و پر داشتند
دیوان بر سم تحفه آورده بودند و بر هر تقدیر سلیمان بعد از نماز ناظر یا وردی که در آخر روز داشت باز ماند و چون
نهصد از آن اسبان بر وعرض کردند نگاه کرد آفتاب فرو رفته بود فقال پس گفت انی احببت بدرستی که من
برگزیدم حب الخیر دوستی که مال را و عرب خیل را خیر میگویند بجهت آنکه خیر بسیار بآن متعلق است چنانکه
حضرت رسالت صلعم فرموده که الخیر معقود بنواصیها الخیر الی یوم القیمة یعنی اسبان را بسته شده است بر پیشانیهای ایشان
خیر و نیکویی تا روز قیامت یعنی اختیار کردم دوستی خیل را و باز ماندم بجهت آن عن ذکر ربی از یاد پروردگار
خود که آن ورد آخر روز یا نماز است حتی توارت تا آنکه پوشیده شد آفتاب بالحجاب بپردهٔ شب و ذکر
ضمیر بدون مرجع آن که شمس است بجهت دلالت لفظ عشی است بر آن پس سلیمان بسبب فوت ورد نماز غمگین
شد و بجهت تدارک آن رو باصحاب خود کرد که ردوها علی باز گردانید آن اسبان را بر من و چون باز
گردانیدند فطفق پس در ایستاد و میسود شمشیر را مسحا سودنی بالسوق بساقهای ایشان
یعنی ایشان را پی کرد والاعناق و بگردنهای ایشان یعنی میبرید گردنهای ایشان را و همه را در راه خدا
قربان کرد و تصدق نمود بجهت کفارهٔ آنچه از وفوت شده بود و از جملهٔ هزار اسب صد اسب ماندند و مراکب نیکو که
هست نسل آنهاست عبد الله عباس از امیر المؤمنین عم نقل کرده که ضمیر ردوها راجع با فتابست و مراد از ذکر نماز عصر
که سلیمان بسبب مشغولی اسبان فوت شد و آفتاب غروب کرد و چون اشتغال سلیمان با سبان بسبب ارادهٔ جهاد
بود با دشمنان بسبب تفرج و حظ نفس از آن جهت باذن حق سبحانه فرشتگانرا که موکل آفتابند امر کرد که ردوها علی باز گردانید
آفتاب را برای من ایشان آفتاب را باز گردانیدند تا بموضع عصر رسید و او نماز را ادا نمود و این که آفتاب بدعای حضرت رسالت صلعم
در جنگ خیبر بعد از غروب باز گشت و بجای عصر آمد تا امیر المؤمنین عم نماز بگذارد مشهور و معروفست و کسی منکر آن نیست و
در سورهٔ المائده مذکور شد که از برای حضرت امیر المؤمنین عم دو بار آفتاب رجعت کرد بدعای حضرت رسالت صلعم و بار دیگر بدعای
وی و تمام اقاویل مفسران درین باب و بیان صحت و فساد هر یک از آن در منهج الصادقین بر وجه البسط سمت ذکر یافت آورده اند که سلیمان
صد زن داشت روزی در مجلس خود گفت امشب گرد این زنان برآیم تا خدای مرا از هر زنی صد پسر بدهد که در راه خدا
جهاد کنند و کلمهٔ ان شاء الله نگفت اتفاقا هیچکدام حامله نشدند مگر یک زن که او هم پسر مرده آورد و بر تخت سلیمان
انداخت و بجهت ترک مندوب که آن کلمهٔ ان شاء الله تعالی بود با او عتاب کرد چنانکه حبیب خود را صلعم از آن خبر میدهد که و
لقد فتنا سلیمان و بدرستی که ما امتحان کردیم و آزمایش نمودیم سلیمان را والقینا و انداختیم یعنی زن او را
ملهم ساختیم تا انداخت علی کرسیه بر بالای تخت او جسدا تنی بی روح که پسر مردهٔ او بود سلیمان چون

داشت که آن بسبب ترک ان شاء الله بود از آن پشیمان شد ثم اناب پس بازگشت بخدا بر وجه انقطاع و بدعای و نماز
مشغول شد از پیغمبر صلعم مرویست که فرمود که بحق آن خدائی که نفس محمد بید قدرة اوست که اگر سلیمان کلمهٔ ان شاء الله میگفت
حق تعالی صد پسر باو میداد تا همه در راه خدا جهاد میکردند و چون ترک آن ندب نمود معاتب شد و از این سعادت محروم ماند
و شبهه نیست که ترک کلمهٔ ان شاء الله مقتضی آن نیست که از سلیمان صغیره یا کبیره واقع شده باشد چه ذکر آن نکرد اما در خاطر او بود
و اعتقاد بآن داشت الا آنست که بجهت ایمن شدن از کذب بحسب ظاهر اولی و مندوب بود که تذکر آن شود و اقوال قصه خوانان
و ضعفای مفسران که از یهود در این قضیه نقل کرده اند مستلزم کفر و زندقه است و دفع و رد آن بر وجه احسن در منهج ذکر یافته
حاصل که چون سلیمان ترک مندوب کرد از روی نیاز بدرگاه بی نیاز توجه نمود و زبان بمناجات گشود قال گفت رب
اغفر لی ای پروردگار من بیامرز مرا در آنچه از من صادر شده از ترک مندوب وهب لی ملکا و ببخش مرا پادشاهی
که لا ینبغی نزیبد و نشاید لاحد من بعدی مر یکی را پس از من تا همین ملکی معجزه باشد انک انت الوهاب
تو بدرستی که توئی بخشنده که هر چه خواهی دهی و چونکه سلیمان میدانست که این دعای ملک چنین از خدای تعالی اصلح است بامور
دینیه و سبب کثرة طاعات و عبادات بندگان میشود از آن جهت دعا کرده مانند آنکه شخصی دعا کند که بار خدایا مرا اغنی ترین اهل
روزگار من گردان این دعا بر وجه جمیل خواهد بود که او هم دانسته باشد که این ... بحال آن اصلح است و دلهای آن متصف نخواهد
بود بانکه بخدا داشته باشد که خدای تعالی اورا مالی بدهد و چون دعای سلیمان بر وجه اصلح بود از آن جهت حق تعالی اجابت آن نمود
و فرمود که فسخرنا پس رام کردیم له الریح مر اورا باد بر وجهی که تجری بامره میرفت بفرمان او رخاء
از روی نرمی و خوشی یعنی آنکه اورا متحرک و مضطرب نسازد و بفرمان بردار که اصلا مخالفت آن نمیکرد حیث اصاب
هر جا که قصد کرده مرویست که حق تعالی بر وجهی باد را مسخر گردانیده بود که روزی در صباح اورا از ایلیا برداشت و در وقت چاشت در
قزوین میرسانید و در شبانگاه بکابل میرسانید والشیاطین و مسخر کردیم مر اورا از جنس دیوان کل بناء هر بنا کننده
که بر وفق مدعای او عمارتها میساختند از شهرهای بزرگ و قلعهای بلند و از جملهٔ آن بیت المقدس است وغواص
و هر شناور نده در دریا بجهت آن انواع جواهر بیرون می آوردند وآخرین و دیگر مسخر گردانیدیم دیوان دیگر مقرنین
که با هم نشسته بودند دو دو و سه سه و چهار و چهار فی الاصفاد در غلهای آهنین یعنی بعض شیاطینی که ... و متمرد
آن ایشانرا در بند کشیدی تا شر ایشان بمردم نرسد و چون حق تعالی بجهت صلاح دین و دنیا پادشاهی بوی ارزانی فرمود اورا
گفت که هذا این پادشاهی با این عظمت و شوکت عطاؤنا بخشش ماست بتو فامنن پس عطا کن از آن بر هر که خواهی
او امسک یا منع بخشش کن از هر که خواهی یعنی تصرف کردن در آن بمشیت تست بغیر حساب در حالتی که
اعطای بی حسابست و امساک یعنی روز قیامت محاسبه نخواهی شد برای عطا و امساک آن وان له و بدرستی که مر سلیمان را
عندنا لزلفی نزدیک ما با قرب مرتبت است یعنی مقرب درگاه صمدیت و از نزدیکان بارگاه احدیت با وجود ملک عظیم
داشته وحسن مآب و اوراست نزدیک ما نیکوئی بازگشت که درجات جنات است و بعد از ذکر امتحان سلیمان
در بیان ابتلای ایوب میفرماید که واذکر عبدنا ایوب و یاد کن ای محمد بندهٔ ما را که ایوب بن عیص است و او در زمان

یعقوب پیغمبر بود دختر او که لیا نام داشت بعقد خود در آورده بود و اورا ممتحن ساخت چنانکه در سورهٔ الانبیا گذشت
از روی مناجات تر خود را بقاضی الحاجات دفع کرد اذ نادی ربه و باواز بلند تضرع نمود بپروردگار خود
که انی مسنی الشیطان بدرستی که میرساند شیطان مرا بنصب و عذاب برنج بدن و فوت مال وعذاب
یعنی وسوسه میدهد و میگوید که چه کردی که حق سبحانه و تعالی نعم دینیه و مالیه از تو باز گرفت و این همه محنتها و
محنتها بر تو گماشت و مدعای شیطان آن بود که ایوب از مرض و محنت خود شکایت کند و بجهت این نام او از زمرهٔ
صابران محو شود و گویند که شیطان مردمانرا میگفت که اگر در ایوب طریق رشد و صواب بودی باین بلا مبتلا نشدی و
جمیع مردمانرا از صحبت او متنفر مینمود و زن اورا وسوسه میداد و اورا از خدمت ایوب منع میکرد و چون کار ایوب باین غایت
رسید بحق سبحانه استغاثه کرد و شر شیطان و اضلال اورا بحضرت ذو الجلال رفع نمود نه بجهت مرض و فوت اولاد و اموال
شکایت نمود و از امام جعفر صادق ع مرویست که ایوب هفت سال بزندان بلا و امتحان محبوس بود و در این مدت اصلا شکایتی
از او ترک صادر نشد و چون ابلیس در صدد آن شد که نوعی کند که از و شکایت از مرض و محن ظاهر شود ایوب شکایت اورا
بعرض رسانید تیر دعای او بهدف اجابت رسید و جبرئیل را باو فرستاد و اورا این خطاب کرد ارکض برجلک بزن
پای خود را بر زمین ایوب بفرموده او پای بر زمین زد دو چشمه از زیر قدم او بیرون جوشید یکی گرم و دیگری سرد جبرئیل
فرمود که ای ایوب هذا این چشمهٔ گرم مغتسل جای غسل کردن تست و چشمهٔ دیگر بارد و شراب آبیست سرد و آشامیدنی
پس ایوب در چشمهٔ گرم غسل فرمود جمیع امراض ظاهری او محو شد و از چشمهٔ سرد بیاشامید علتهای باطنی او زایل گشت و
قول اکثر آنست که چشمه یکی بود بوقت خوردن سرد بود و بوقت غسل کردن گرم بعد از آن که بدن او را از امراض پاک ساختیم
ووهبنا له و بخشیدیم مر اورا اهله کسان اورا یعنی بدل ایشان و اکثر بر آنند که معنی مراد آنست که فرزندان اورا
زنده گردانیدیم ومثلهم معهم و مانند ایشانرا با ایشان یعنی اولاد او را دو برابر آن که بودند باو کرامت کردیم و در احادیث
آمده که خدای تعالی اهل و مال اورا مضاعف ساخت یعنی بعوض یک زن دو زن و یک فرزند دو فرزند و یک ملک دو ملک باو عطا
فرمود و از امام جعفر صادق ع مرویست که حق تعالی فرمود که ما اولاد ایوب را آنچه پیش از امتحان مرده بودند و آنچه در اثنای
امتحان فوت شده بودند همه را با ضعف آن باو عطا فرمودیم و ارزانی داشتیم رحمة منا بخشش از جانب ما وذکری
و بجهت یاد کردن و پند گرفتن لاولی الالباب مر خداوندان عقول را تا عاقبت صبر را نظر کرده در مصیبت بی صبری
نکنند و شکیبائی ورزند و بوسیلهٔ آن بمرتبه و مکان فرج برسند مرویست که ایوب بعد از صحت یافتن هفت روز امت
خود را طعام داد و ایشانرا بشکر گذاری و صبر و شکیبائی امر نمود آورده اند که در زمان مرض او زوجهٔ او لیا بنت یعقوب
بمهمی رفته بود دیر می آمد ایوب سوگند خورد که چون عافیت یابد اورا صد چوب بزند خواست که سوگند خود را راست گرداند
و اورا بسیار دوست داشت حق تعالی سوگند اورا راست گردانید باسان ترین وجهی خطاب کرد باو وخذ بیدک
بگیر بدست خود ضغثا دسته از چوب پاره یا گیاه خشک شده یا از شاخهای باریک که بعدد صد چوب باشد
فاضرب به پس بزن زن خود را بآن دستهٔ گیاه بیکبار ولا تحنث و حانث مشو در سوگند خود یعنی مخالف

سوگند مکی و از ابن عباس منقولست که سبب سوگند آن بود که ابلیس بصورت طبیب خود را بزن او نمود و او دوای ایوب
از وطلبید ابلیس گفت من دوای او میکنم بشرط آنکه چون به شود گوید که من شفا با او دادم نه غیر من زن قبول این معنی نمود
این کلام را بعرض ایوب رسانید ایوب در غضب شد و سوگند خورد که او را صد چوب بزند عباد مکی روایت کند که
سفیان ثوری مرا گفت که از ابی عبدالله علیه السلام پرس که چه میگوئی در مرد زانی که مریض باشد و بسبب حد زدن خوف موت
او باشد من بحضرت او رسانیدم فرمود که مردی مستسقی را نزد رسول صلعم آوردند که با زن مریضه زنا کرده بود حضرت امر کرد
تا صد چوب گیاه را حاضر کردند و بیکبار آن مجموع را بر زانی زد و بیکبار بر زانیه و ایشانرا رها کرد و این آیه بر خواند
که خذ بیدک ضغثا فاضرب به ولا تحنث انا وجدناه بدرستی که ما یافتیم ایوب را صابرا شکیبا در آنچه
بنفس و مال و ولد او رسید نعم العبد نیکو بنده ایست انه اواب بدرستی که او رجوع کننده است بدرگاه
ما و بالکلیه روی بجانب ما آورده بعد از آن اخلاق حسنه دیگران بیان میکند تا بندگان اقتدا بایشان کنند و ثواب
جزیل و ذکر جمیل برسند و میفرماید که واذکر عبادنا و یاد کن ای محمد بندگان ما را ابراهیم ابراهیم خلیل را
واسحق و پسر او را اسحق نبی را ویعقوب و نبیره او یعقوب نبیل را اولی الایدی که خداوند
دستها بودند والابصار و دیدها یعنی صاحب اعمال شریعت بودند و معاد و فنا و اعمال بدنی با علوم یقینی قلبی
جمع کرده بودند و یا آنکه خداوندان نعمتها بودند بر بندگان بجهت آنکه ایشانرا بجان احسان ایمان میخواندند و ارباب
عقول بودند و افهام زاکیه انا اخلصناهم بدرستی که ما پاکیزه گردانیدیم ایشانرا از برای خود بخا
لصة بخصلتی که خالص بود از آمیختگی علایق دنیوی و آن ذکری الدار نصیحتی است وانهم
عندنا بدرستی که ایشان نزدیک لمن المصطفین هر آینه از جمله برگزیدگانند بنعمت نبوة و قرب
بارگاه صمدیت الاخیار بسیار نیکوکارانند یا بهترین ابنای جنس خودند واذکر و یاد کن برای امت اسمعیل
اسمعیل ذبیح را والیسع والیسع بن اخطوب را که خلیفه الیاس بود چنانکه گذشت و در آخر خلعت نبوة یافت وذا
الکفل و ذا الکفل که ابن عم الیسع بود و صد پیغمبر که از قتل گریخته بودند کافل شده بود و گویند که او کافل مردی صالح
شده بود که هر روز صد رکعت نماز میگذارد و در نبوة او اختلافست و در تبیان آورده که او پسر ایوب پیغمبر است و نام
او بشر است و بعد از پدر مبعوث شد باهل شام وکل و همه ایشان من الاخیار از جمله برگزیدگان و نیکوکارانند
هذا اینکه گذشت از ذکر پیغمبران و صفات ایشان ذکر شرفی بزرگست مر ایشانرا و ذکر جمیل و ثنای نیکو که همیشه
بندگان وان للمتقین و بدرستی که پرهیزکارانراست لحسن مآب نیکویی بازگشتن که آن جنات
عدن بوستانهای با اقامت مفتحة در حالتی که گشاده است لهم الابواب برای ایشان درهای
آن بوستانها یعنی چون بدرهای بهشت رسند انتظار گشودن آن نکشند بلکه درها گشاده ببینند و بی تاخیر در آ
یند متکئین تکیه زدگان باشند بر تختها فیها در آن بوستانها همچنانکه پادشاهان و سایر منعمان یدعون
فیها بفاکهة کثیرة وشراب میخواهند در آن بوستانها همچنانکه پادشاهان بعیش امر میکنند خادمان خود را

امر ادله فواکه

امر ادله فواکه و شراب نزد ایشان حاضر خواهد بود بی آنکه کسی او را حاضر سازد وعندهم و نزدیک ایشان باشد
قاصرات الطرف زنانی کوتاه کننده چشمان باشند بر شوهران یعنی بر غیر شوهران نگاه نکنند اتراب
همسالان یکدیگر باشند یعنی همه یکسن باشند و در حسن مقدار حسن و خوبی نیز مانند هم باشند که هیچکدام بر دیگری فضل
نداشته باشند تا طبع شوهران از بعضی متنفر باشند و هنگامی که در بهشت در آیند و انواع فواکه و اشربه و حور العین سایر
نعمتهای لذیذه به بینند ملائکه با ایشان گویند که هذا ما توعدون این آنچیزیست که وعده داده میشدید آن
لیوم الحساب از برای روز حساب یعنی روزی که جزا داده میشود هر نفسی موافق آنچه عمل کرده باشد بعد از آن بهشتیان
از روی خوشحالی از سرور با یکدیگر گویند که ان هذا بدرستی که این می بینیم از انواع نعمتها لرزقنا هر آینه روزی ماست
که حضرت منان بلا زوالی داشت ماله من نفاد و نیست مر آنرا هیچ انقطاعی و زوالی و اکثر مفسران بر آنند که این
کلام حق تعالی است که از روی امتنان میفرماید که این نعمت بهشت روزی ماست که بلطف و محض احسان به بندگان خود عطا
فرموده ایم و اصلا آنرا فنا و زوالی نیست بلکه آنچه بهشتیان تناول کنند فی الفور مثل آنرا بیافرینیم وان للطاغین
و بدرستی که مر نافرمانانرا یعنی کافرانرا لشر مآب هر آینه بدی بازگشت است که آن جهنم دوزخ است یصلونها
در آیند در آن و آتش آنرا فراش و بستر خود کنند فبئس المهاد پس بد فراش و آرامگاهیست دوزخ هذا این عذابرا
فلیذوقوه پس باید که بچشند اهل طغیان آنرا و آن حمیم آب گرم و جوشانست که چون نزدیک لب آرند ویرا
بسوزانند و چون بخورند روده ها پاره پاره کرده وغساق و چرک و ریم که از پوست و گوشت دوزخیان
و از فرجهای زانیان سیلان کند و آنرا جمع کرده بخورانند و نزد ابن عباس غساق زمهریرست که بشدت برودت دوزخیان
بسوزاند و بروایت کعب الاحبار چشمه ایست در دوزخ که از نیش حیات و عقارب دوزخ روان گردد و مرویست که بحقیقت عقوبت
غساق بمرتبه ایست که اگر قطره از آن در مغرب باشد اهل مشرق از نتن آن متنفر شوند و اگر در مشرق باشد اهل مغرب از عفونت
آن متاذی گردند و این یک نوع عذابیست واخر و عذابی دیگر مر ایشانرا که در شدت و سختی من شکله از مثل
عذاب مذکور ازواج انواع گوناگونست یعنی عذاب اهل طغیان یا آنکه انواع مختلفه بود در شدت عذاب و
الم مانند یکدیگر باشند نه آنکه یکی از دیگری آسانتر باشد آورده اند که چون رؤسای کفار را بدوزخ در آورند و پیروان
ایشانرا از اتباع ایشان بیارند رؤسای پاسبانان دوزخ گویند که اینها کیستند که در عقب ما آمدند گویند که هذا
فوج این گروهیست مقتحم که برنج و سختی در آیند کاشند در دوزخ معکم با شما لا مرحبا بهم مرحبا باد
ایشانرا مراد آنست که ایشانرا در تنگنای زندان عذاب هیچ فرحی و فراخی مباد انهم صالوا النار بدرستی که ایشان
در آیندگانند در آتش دوزخ و چون اتباع از متبوعان خود این کلام بشنوند قالوا گویند بایشان بل انتم بلکه شما را
ترید بانکه در حق شما گویند لا مرحبا بکم مرحبا باد شما را چه هم ضال بودید و هم مضل انتم قدمتموه شما فرا
داشتید عذابرا یعنی موجب آنرا لنا برای ما مراد آنست که الزام کردید ما را بر عقاید باطله و اعمال قبیحه که موجب عذاب و عقاب خبر
و بسبب این اغوا و اضلال شما بدوزخ در آمدیم فبئس القرار پس بد قرارگاهیست دوزخ و در حدیث آمده که آتش

دوزخ بر دوزخیان تنگ شوند و دوزخیان را فراکیرد چون آهن سر نیزه را تنگ کرفته و بآن چسبیده بعد از آن زیاده
بنفرین ایشان کشوده قالوا ربنا کویند ای پروردکار ما من قدم لنا هر که فرا پیش داشت از برای ما هذا
این عذاب را یعنی سبب آن را که اضلالست فزده پس زیاده کن او را عذابا ضعفا عذابی دوباره فی النار در آتش
دوزخ یکی بجهت ضلالت دیکری بسبب اضلال آورده اند که صنادید قریش چون ابو جهل و ولید مغیره و غیران هر کاه که اهل ایمان را
چون عمار یاسر و صهیب و حبیب و بلال را میدیدند میکفتند ایشان ارذال قوم و دونانند و از اشرار مردمان و سزاوار آتش نیران وانی
هنکام که بدوزخ درآیند و ایشان را نه بینند بجستجوی ایشان مشغول شوند وقالوا و کویند با یکدیکر ما لنا لا نری
چیست ما را که امروز نمی بینیم رجالا مردانی را کنا نعدهم بودیم در دنیا که می شمردیم ایشان را من الاشرار از جمله بدکاران
از امام محمد باقر مرویست که بشیعیان خود میکفت مراد کفار برجالا درین آیه شمایید بخدا سوکند که کفار هیچکدام شما را
در آتش دوزخ نخواهند دید بعد از تفحص بسیار چون اهل ایمان را نه بینند سرزنش خود کنند و کویند اتخذناهم
سخریا آیا فرا کرفته بودیم ایشان را در دنیا از اهل سخریه یعنی چرا با ایشان استهزا و سخریه میکردیم و سخره میشودیم
ام زاغت آیا ایشان در دوزخند و باکردیده است عنهم الابصار از ایشان دیدهای ما و چشم ما بر ایشان نمی
افتد در آثار آمده که حق تعالی کروه مؤمنان را در غرفات بهشت بکفار نماید تا جازم شوند بانکه ایشان در دوزخ نیستند
و حسرت ایشان بیفزاید ان ذلک بدرستی که در آنچه کذشت از احوال دوزخیان و اقوال ایشان لحق هر آینه حقست
و راست و درست تخاصم اهل النار جدال و نزاع کردن اهل دوزخ با یکدیکر و ماجرای ایشان بعد از آن خطاب
بحضرت رسالت میکند و میکوید قل بکوی ای محمد مشرکان را انما انا جز این نیست که من شما را منذر بیم کننده ام
از معاصی و ترساننده از عقاب الهی وما من اله و نیست هیچ خدایی که سزاوار پرستش باشد الا الله مکر خدای یعنی
الواحد یکانه است در ذات و صفات چه شرکت قبول نکند و کثرت در وحدت او راه نیابد القهار قهر کننده مرهمه
بقدرت کامله و شکننده متکبران و جباران رب السموات والارض آفریدکار آسمانها و زمینها وما بینهما و آنچه
میان آسمانهاست و زمینهاست از جن و انس و سایر حیوانات و نباتات و ملکیه همه عالم از آن اوست العزیز غالب بر
عذاب کافران که هرکز مغلوب نشود در آن الغفار آمرزنده کناه هر که باو التجا نماید از عاصیان اهل ایمان قل بکوی ای محمد امت
خود را که هو آنچه مذکور شد از بیان عقوبت روز قیامت و احوال آخرت و یا آنچه میکویم از دعوی رسالت و بیان وحدانیت
حضرت حق نبؤا عظیم خبری بزرکست و امری عظیم انتم شما از فرط غفلت و جهالت عنه معرضون از آن
روی کردانندکانید و تکذیب کنندکان ماکان لی نبود مرا قبل از این زمان من علم هیچ دانشی بالملا الاعلی
بکلام کروه برتر یعنی ملائکه و آدم و ابلیس که ساکنان آسمان بودند که بلندترین جهاتست اذ یختصمون وقتی که
کفت و شنید میکردند یعنی ملائکه بکفتار اتجعل فیها قائل میشدند و آدم جهت تنبیه بر افضلیت خود میکفت که انبئونی
باسماء هؤلاء و ابلیس بسبب امتناع سجده بقول انا خیر ناطق میکشت پس در ثبوت نبوة من دلیلی از این روشن تر نیست
که احوال قصه ملاء اعلی بیان میکنم بر وجهی که در کتب مقدمه مذکورات بی مطالعه کتابی و بی استماع آن از استادی پس از
معلوم میشود

معلوم میشود این قصه از عالم قدس بواسطه جبرئیل بمن نازل شده ان یوحی الی آنکه وحی کرده میشود بسوی من
الا انما انا مکر بجهت آنکه جز این نیست که من نذیر مبین بیم کننده ام آشکارا و ترساننده واضح
تا شما را از ظلمت ظلالت ضلالت برهانم و بنور هدایت رهنمونی کنم و از وادی جهالت بر جد معرفت رسانم بعد
از اجمال اختصامی بر تفصیل اختصام ابلیس و استکبار او از سجود نموده میفرماید که اذ قال ربک
یاد کن ای محمد که چون کفت پروردکار تو للملئکة مر جمیع ملائکه را که انی خالق بدرستی که من آفریننده
ام بشرا آدمی را که صفات او را بشما کفته بودم من طین از کل مراد آدمست فاذا سویته پس چون
تمام کردانم خلقت قامت او را و خلعت صورت زیبا در بر او کنم ونفخت فیه و بدمم در وی من روحی
از روح خود یعنی اضافه بروح خود بجهت تکریم و تعظیم آدم است یعنی چون از تصویر آدم بروح بقالب وی
درآورم و او را زنده کردانم فقعوا له پس بروی درافتید برای او ساجدین در حالتی که سجده کننده کان
باشید از روی تبجیل و تکریم او و چون قالب او ساخته و پرداخته شد و روح باو تعلق کرفت فسجد الملئکة
کلهم اجمعون پس سجده کردند فرشتکان همه ایشان بتمام مر آدم را و هیچکس از ایشان از این معنی ابی ننمود الا
ابلیس استکبر مکر ابلیس که بزرک داشت خود را در امر سجود اطاعت نکرد وکان و بود از امت ماضی و
کشت بدان نافرمانی من الکافرین از ناکرویدکان و نافرمانان و چون ابلیس از سجود استکبار نمود قال
کفت حق سبحانه باو که یا ابلیس ما منعک ای ابلیس چه چیز باز داشت ترا ان تسجد آنکه سجده کنی لما خلقت
مر آنچیز را که آفریده ام بیدی بهر دو دست خود یعنی بخودی خود او را آفریده ام بی واسطه مادر و پدر و اعانت
غیر و بام او دید قدرت یعنی او را بید قدرت کامله خود خلق نمودم استکبرت آیا تکبر کردی بدون استحقاق
و بلند ساختی خود را فوق قدر خود ام کنت من العالین یا هستی از جماعتی که بلند مرتبه اند و استغراق تمام باو
سبحانه مامور نشدید بسجود قولا و سبحانه که کفت من العالین اشارتست بایشان ابلیس اختیار شق ثانی کرده که آن استحقاق
تفوقست قال کفت انا خیر منه من بهتر از ویم از آن مخلوق زیرا که خلقتنی آفریدی مرا من نار از آتش که
در غایت لطافت و نورانیت و غلبیت وخلقته و آفریدی او را من طین از کل که در نهایت کثافت و ظلما
نیست و مغلوبیت هر کاه که نار افضل از خاک باشد پس چکونه فاضل سجده مفضول کند و شکی نیست که ابلیس درین امر
مغلطه خود داده چنانکه در سوره اعراف کذشت و لهذا حق تعالی در جواب او قال کفت فاخرج منها بیرون رو از
بیان ایشان فانک رجیم پس بدرستی که تو رانده شده از رحمت و دور مانده از مرتبه کرامت وان علیک لعنتی
و بدرستی که بر تست راندن من ترا از رحمت خود و خشم و غضب من بتو الی یوم الدین تا بروز جزا مراد دوام و خلود
لعنت بر وجه فصیحی بوسطه که در روز قیامت بر و مضاعف شود بر وجهی که لعنت دنیا در جنب او هیچ نماید و در روایت آمده
که حق تعالی خلقت او را متغیر ساخت باینوجه که سفیدی نور آینه او را بظلمت بدل کرد و او را بقبیح ترین وجهی مصور ساخت
قال کفت ابلیس که رب ای پروردکار من چون مرا از رحمت خود نومید کردانیدی و مرا ملعون و مطرود درکاه خود

ساختی فَأَنظِرْنِي پس مهلت ده مرا یعنی تاخیر مرگ من بکن إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ تا روزی که برانگیخته شوند
مردمان قَالَ گفت خدای در جواب او فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ پس بدرستی که تو از جمله مهلت داده شدگانی إِلَىٰ يَوْمِ الْوَقْتِ
الْمَعْلُومِ تا روز وقتی که معلوم و معین است نزد من مراد زمان نفخه اولیست که همه خلق در آن وقت بمیرند و چون
ابلیس وعده مهلت شنید قَالَ گفت بحق سبحانه فَبِعِزَّتِكَ پس سوگند بغالبیت و قهاریت تو که بهر چه که توانم لَأُغْوِيَنَّهُمْ
همه را گمراه کردانم اولاد آدم را أَجْمَعِينَ همه ایشان إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ مگر بندگان تو از فرزندان او الْمُخْلَصِينَ
که پاک کرده شدگانند یعنی ایشانرا پاکیزه کردانیده از شرک و خطیه و بهتان و عصیان که مرا بر ایشان راهی نیست
مراد جمعی اند که بصفت عصمت متصف اند چون انبیا و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین بعد از آن حق سبحانه و تعالی در جواب او قَالَ
فرمود که فَالْحَقُّ پس من خدای بحقم نه باطل وَالْحَقَّ و درستی و راستی از من گویم لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ هر آینه پر سازم دوزخ را
مِنكَ از جنس تو یعنی از تو و سایر شیاطین وَمِمَّن تَبِعَكَ و از آنها که پیروی تو کرده باشند مِنْهُمْ از آدمیان
أَجْمَعِينَ همه ایشان بعد از آن خطاب میکند به پیغمبر خود که قُلْ بگو ای محمد کفار مکه را مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ نمیطلبم شما را
بتبلیغ رسالت و ادای وحی و هدایت شما براه حق مِنْ أَجْرٍ هیچ مزدی یعنی مالی که بجهت آن بمن دهید وَمَا أَنَا و نیستم من
مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ از جمله تکلف کنندگان یعنی از جماعتی که آنچه در ایشان نباشد و اهلیت آن نداشته باشند از خود ظاهر
کنند و شما میدانید که من هرگز دعوی چیزی نکرده ام که نزد من نبوده پس از سر تحقیق بدانید که إِنْ هُوَ نیست قرآن إِلَّا ذِكْرٌ
مگر پندی از جانب او سبحانه لِّلْعَالَمِينَ مر جمیع عالمیان را از جن و انس در کشاف آورده که متکلف را سه علامت است
یکی آنکه نزاع کند با کسی که برتر از و باشد دوم آنکه فرا گیرد چیزی را که مقدار او نباشد که بآن
برسد سیم آنکه چیزی را گوید که نداند برهانی که گوید بعد از آن از روی تهدید خطاب
بکفار میکند و میگوید وَلَتَعْلَمُنَّ و البته بدانید نَبَأَهُ خبر
قرآن را یعنی صدق آنچه در اوست بَعْدَ حِينٍ بعد از زمانی
هنگامی که وقت مرگ است یا روز قیامت یا وقت
ظهور اسلام که آن روز

سورة الزمر اثنتان بدرست وسبعون آية مكية

ابی بن کعب از حضرت رسالت صلعم روایت کند که هر که سوره الزمر بخواند حق تعالی او را از رحمت خود منقطع نکرداند و
ثواب خائفین و خاشعین در نامه او ثبت کند و از امام جعفر صادق علیه السلام نقلست که هر که سوره الزمر قرائت کند حق تعالی شرف دنیا و
عقبی باو عطا فرماید و او را بر سایر مردمان غالب کرداند بر وجهی که هر که او را بیند هیبت و سطوت او بر دل او نشیند و اگر مال
و عشایر نداشته باشد باو ارزانی فرماید و دیدن او را از آتش دوزخ حرام کردانند و هزار مدینه در بهشت از برای او بنا کنند
که در هر مدینه هزار قصر باشد و در هر قصری صد حور

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

تنزیل الکـ

تَنزِيلُ الْكِتَابِ فرو فرستادن قرآن بر محمد مِنَ اللَّهِ از جانب خدای تعالی است الْعَزِيزِ که غالبست بر جمیع هر
جمیع موالی و متعالی از اشباه و امثال الْحَكِيمِ دانا در همه افعال و اقوال إِنَّا أَنزَلْنَا بدرستی که فرو فرستادیم إِلَيْكَ
الْكِتَابَ بسوی تو این کتاب را که قرآنست بِالْحَقِّ براستی و درستی نه باطل و کجی یا بسبب اثبات حق و اظهار احکام معبود
مطلق فَاعْبُدِ اللَّهَ پس پرستش کن خدای را مُخْلِصًا لَّهُ در حالتی که پاکیزه کننده باشی برای او الدِّينَ پرستش را
ظاهر خطاب متوجه بحضرت است از روی حقیقت مراد امتست یعنی ای امت مرحومه طاعت خود را از شرک و ریا پاک دارید
أَلَا لِلَّهِ بدانید که خدای راست الدِّينُ الْخَالِصُ پرستیدن پاک از شرک یعنی سزاوار آنست که طاعت او خالص باشد
از ریا و شرک زیرا که متفرد است در الوهیت و یکتا در مرتبه ربوبیت پس در تهدید اهل شرک میفرماید که وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا
و آنانکه فرا گرفتند مِن دُونِهِ بجز از خدای أَوْلِيَاءَ دوستانی یعنی خدایانی که دوستی ایشان با آنها از حقیقت نه هم
معبودیت در حق ایشان از ملائکه و عیسی و اصنام و نجوم و قمر و حجر و شجر و غیر آن و میگویند باعتقاد باطل که مَا
نَعْبُدُهُمْ نمی پرستیم ایشانرا إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا مگر برای آنکه نزدیک کردانند ما را إِلَى اللَّهِ بسوی رحمت خدای
زُلْفَىٰ نزدیک کردانیدنی یعنی پرستیدن ما ایشانرا بجهت آنست که شفاعت ما کنند و بسبب آن مقرب درگاه الهی شویم
إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بدرستی که خدای تعالی حکم کند یعنی بَيْنَهُمْ میان مشرکان بد اعتقاد در روز معاد فِي مَا هُمْ
فِيهِ در آنچیزی که ایشان در آن يَخْتَلِفُونَ اختلاف میکنند و ظاهر سازد بطلان همه را یعنی مدعای هر یک از
یهود و نصاری و مجوس و سایر مشرکان آنست که معبود او حق است و غیر آن باطل پس حق سبحانه حکم کند میان ایشان در روز موعود
و باز نماید بطلان هر یک از معبود ایشان و همه آن مشرکانرا بدوزخ امر کند إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی لَا يَهْدِي
راه ننماید بطریق اهل بهشت یا حکم نکند باهتدا و یا لطف نکند بجهت اصرار و تصمیم کفر با وجود تمکین قدرت و عقل
و نصب ادله پس در وادی ضلالت بگذارد مَنْ هُوَ آنکس را که او كَاذِبٌ دروغ گوی است در دعوی شفاعت آلهه كَفَّارٌ
ناسپاس در حق منعم حقیقی خود که منکر وحدانیت او شده پس بجهت رد دعوی کسانی که میگویند الملائکه بنات الله
والمسیح ابن الله و عزیر ابن الله میفرماید که لَّوْ أَرَادَ اللَّهُ اگر خواستی خدای تعالی بر سبیل فرض أَن يَتَّخِذَ وَلَدًا آنکه فرا
گیرد فرزندی چنانکه اهل شرک دعوی میکنند و گمان میبرند لَّاصْطَفَىٰ هر آینه برگزیدی مِمَّا يَخْلُقُ از آنچه می
آفریند مَا يَشَاءُ آنچه خواستی چه غیر او هیچ موجودی نیست مگر که مخلوق اوست ولیکن چون میان والد و مولود
جنسیت شرطست و مخلوق مماثل خالق نیست پس بی شبهه سُبْحَانَهُ پاکست او از اتخاذ ولد هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ
اوست خدای یگانه الْقَهَّارُ قهر کننده و در هم شکننده جمیع جبابره بعد از آن بجهت تنبیه بر نفی احتیاج او تنزیه میفرماید
که خدای بحق آنکس است که بقدرت کامله خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ آفرید آسمانها و زمینها بِالْحَقِّ براستی نه باطل
بازی بلکه در آفریدن آنها چندین هزار آثار قدرتست تا در آن تفکر کنند و پی بمعرفت او برند يُكَوِّرُ اللَّيْلَ درمی آورد شب را
عَلَى النَّهَارِ بر روز یعنی پرده ظلمت شب نور روز می پوشد وَيُكَوِّرُ النَّهَارَ و در می آورد روز را عَلَى اللَّيْلِ
بر شب یعنی شعاع ضیای روز ظلمت شب را پنهان میسازد و یا شب را بر روزی افزاید و روز را میکاهد و روز را بر شب

ستر ایشان میبارد و شب را کم میکند وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و رام کرد آفتاب و ماه یعنی جاری ساخت ایشان را بر یک طریق کُلٌّ یَجْرِی هر یک از ایشان میروند در فلک خود لِأَجَلٍ مُسَمًّى تا زمان نام برده شده یعنی وقت معین که منتهی دور او است و سیر هر روز یا در ماهی یا در سالی یا وقت انقطاع سیر او که روز قیامت است أَلَا هُوَ الْعَزِیزُ بدانید که خدای غالب بر همه چیزها و جمیع مکونات مغلوب ویند الْغَفَّارُ آمرزنده که با وجود شرک و معصیت سلب نعمت نمی نماید از بنی آدم و بعقوبت تعجیل نمی نماید خَلَقَکُمْ آفرید شما را ای فرزندان آدم مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ از یک تن که آدم است ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا پس آفرید از آن نفس یعنی از پهلوی چپ او یا از فضل طینت او زَوْجَهَا زن او را یعنی حوا ابدان و اکثر دوح در آن اعظم نعمت است از جهت دلایل او نمود بعد از آن شروع در نعم دیگر کرده فرموده که وَأَنْزَلَ و فرو فرستاد و آنکه سبب نبات است تا ماکول حیوانات باشد و بعد از آن آفرید از فضل خود لَکُمْ برای شما مِنَ الْأَنْعَامِ از چهارپایان ثَمَانِیَةَ أَزْوَاجٍ هشت چیز که زوج یکدیگرند یعنی نر و ماده از شتر و گاو و میش و بز نیز و با معنی آنکه حق تعالی این هشت حیوان از بهشت فرستاد بعد از آن در تفصیل خلق بنی آدم میفرماید که یَخْلُقُکُمْ می آفریند شما را فِی بُطُونِ أُمَّهَاتِکُمْ در شکمهای مادران شما خَلْقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ آفریدنی بعد از آفریدنی یعنی نطفه را با علقه می سازد و علقه را مضغه بعد از آن استخوان و بعد از آن گوشت بر وی میپوشاند پس تسویه آن میکند فِی ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ در سه تاریکی که آن ظلمت مشیمه و ظلمت رحم و ظلمت بطن است ذَلِکُمُ آنکه خلق این اشیا کرده اللَّهُ رَبُّکُمْ خدایست که پروردگار و آفریدگار شماست لَهُ الْمُلْکُ مر او راست پادشاهی مطلق بر همه مخلوقات لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نیست معبودی بجز او فَأَنَّى تُصْرَفُونَ پس بکجا گردانیده میشود از راه حق که توحید است و میل شرک میکنید با وجود این دلایل روشن إِنْ تَکْفُرُوا اگر کافر شوید اهل مکه یا کفران نعمت او کنید فَإِنَّ اللَّهَ غَنِیٌّ پس بدرستی که خدای تعالی عَنْکُمْ از ایمان یا از شکرگذاری شما مستغنی است پس کفر و کفران شما ضرر با او نرساند بلکه ضرر او بشما راجع میشود وَلَا یَرْضَى لِعِبَادِهِ الْکُفْرَ و نمی پسندد بندگان خود را کفر و کفران و امر بآن نمی نماید چه آن منشا ضرر عباد است و این قبیح است و او سبحانه از قبح مبراست وَإِنْ تَشْکُرُوا و اگر سپاسداری کنید بر نعمت ایمان و غیر آن یَرْضَهُ لَکُمْ می پسندد آن را از برای شما زیرا که شکرگذاری سبب مزید نعمت وَلَا تَزِرُ و بر ندارد وَازِرَةٌ نفسی که بردارنده بار گران خود است وِزْرَ أُخْرَى بار گران نفس دیگر را یعنی حق سبحانه و تعالی بگناه زید عمر را نگیرد چه آن عدول است از عدل پس هر کس مواخذ است بگناه خود نه بگناه غیر خود ثُمَّ إِلَى رَبِّکُمْ پس بسوی پروردگار شماست مَرْجِعُکُمْ جای بازگشت شما یعنی مرجع نیک و بد شما بسوی اوست فَیُنَبِّئُکُمْ پس خبر خواهد داد شما را بِمَا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه بودید که در دنیا میکردید إِنَّهُ بدرستی که او سبحانه عَلِیمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ داناست بآنچه در سینه هاست و از اسرار مخفیه پس چگونه اعمال شما از وی پوشیده شود آورده اند که عتبه بن ربیعه با ابو حذیفه ببلیه گرفتار شدند بخدای تعالی انابت کرده ترک بت پرستی نمودند و چون بلیه سپری شد باز مرتد شدند و باز شرک کشیدند و مردم را اضلال کردند حق تعالی این آیه فرستاد وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ و چون رسید آدمی یعنی عتبه یا ابو حذیفه را ضُرٌّ ضرری از مرض و قحط و شدت و غیر آن از انواع محنت دَعَا رَبَّهُ بخواند پروردگار خود را

ای هشت جفت

مُنِیبًا إِلَیْهِ در حالتی که بازگردنده است بسوی او و استغاثه نماینده بدرگاه او و ترک کننده عبادة غیر او ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ پس چون عطا فرمود حق تعالی او را نِعْمَةً مِنْهُ نعمتی از نزد او یعنی آن بلیه را بنعمت بدل نمود و وی مشغول بآن نعمت شد و بآن مغرور گشته نَسِیَ فراموش کرد مَا کَانَ آنچیز را یعنی آن ضرری که بود یَدْعُو إِلَیْهِ که میخواند خدای را بسوی دفع مِنْ قَبْلُ پیش از وصول این نعمت وَجَعَلَ لِلَّهِ و کردانید برای خدای أَنْدَادًا امثال یعنی بتان را شریک وی ساخته در عبادت لِیُضِلَّ تا گمراه کرداند مردمان را عَنْ سَبِیلِهِ از راه خدا که طریق اسلام است قُلْ بگو ای محمد این کافران جاحد را از روی تخویف تَمَتَّعْ برخوردار باش بِکُفْرِکَ بنا گرویدن خود قَلِیلًا در زمان اندک که دنیاست چه آن در جنب آخرت در نهایت قلت است یعنی درین زمان حقیر تمتع شو از نعمت خدا که عنقریب زوال خواهد یافت و بعد از آن إِنَّکَ بدرستی که تو مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ از جمله یاران دوزخ خواهی بود و از اهل سعیر و عذاب الیم پس آیا این کافر معاند بهتر است أَمَّنْ هُوَ یا آنکه او قَانِتٌ ایستاده و دعا کننده است در اثنای صلوة یا همیشه ایستاده بوظایف عبادت آنَاءَ اللَّیْلِ در ساعتهای شب و از امام محمد باقر ع منقول است که مراد ازین متهجدانست در نماز شب سَاجِدًا در حالتی که سجده کننده ~~بقیام مشغول~~ است مر خدا را وَقَائِمًا و قیام نماینده یعنی گاهی در نماز سجده کنند و گاهی بقیام مشغول شوند یَحْذَرُ الْآخِرَةَ می ترسد از عذاب آن سرای وَیَرْجُو و امید دارد رَحْمَةَ رَبِّهِ بخشش پروردگار خود را یعنی با وجود کثرت طاعت و عبادات متردد است میان خوف و رجا و هیچکدام را بر دیگری ترجیح نمی دهد چنانکه در حدیث آمده که اگر خوف مومن را با رجای او وزن کنند هر دو مساوی یکدیگر باشند و هیچ یک بر دیگری راجح نباید چه رجحان رجا منشا ایمنی از عذاب است و ترجیح خوف باعث نومیدی از رحمت و هر دو مذموم اند نزد حضرت عزت قُلْ بگو ای محمد بکفار از روی توبیخ و انکار هَلْ یَسْتَوِی آیا برابر باشند الَّذِینَ یَعْلَمُونَ آنانکه میدانند دلایل توحید را و بوحدة او متیقن اند وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ و آنانکه علم ندارند بیگانگی او و از سر جهد و عناد پای از تنگنای بیگانگی کفر بفضای یگانگی خدای نمی نهند إِنَّمَا یَتَذَکَّرُ جز این نیست که پند پذیر میشوند باین آیات و دلایل واضحات أُولُو الْأَلْبَابِ خداوندان عقول خالص از شوب وهمهای فاسده

عشر

از امام جعفر صادق ع مرویست که فرموده الَّذِینَ یَعْلَمُونَ در شان ماست وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ نامزد دشمنان ما و أُولُو الْأَلْبَابِ در شان شیعیان ماست پس مائیم که بحلیه علم ~~الد~~ ... و بزینت دانش محلی ایم و دشمنان ما اند که در بادیه جهالت سلوک نموده اند و راه ضلالت و مخالفت پیموده اند و شیعیان ما اند که حق و قول را از باطل تمیز کرده مهتدی شده اند و متمسک بطریق مستقیم و صراط قویم گشته اند در خبر است که حضرت امیر المومنین علی ع شبی با قنبر در کوچه از کوچهای کوفه میگذشت بدر سرای رسیدند یکی این آیه میخواند که أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّیْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا یَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَیَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ قنبر گفت آنجا توقف کردم و امیر المومنین ع بگذشت چون پاره راه برفت بازنگریست مرا گفت ای قنبر چرا ایستاده گفتم یا امیر المومنین آواز حزین ازین خانه بگوش من میرسد فرمود ای قنبر خواب کردن از سر یقین بهتر است از عبادة شک من ازین تعجب کردم و آن در سرای را نشان کردم و بگذشتم روز دیگر آنجا رفتم سرای منافقی بود گفتم یا امیر المومنین

توحید دانستی که آن از صفات الهیست فرموده که راعی نیکو رعیت را شناسد و عالم بجز از علوم اسرار نباشد بعد
از آن خطاب بحضرت رسالت کرده میفرماید که **قُلْ** بگو ای محمد با اهل ایمان که حق سبحانه و تعالی میفرماید که **یَا
عِبَادِ** ای بندگان من **الَّذِینَ آمَنُوا** آن بندگان که گرویده اند و بوحدت من و نبوت تو تصدیق کرده اند
اتَّقُوا رَبَّکُمْ بترسید از پروردگار خود بلزوم طاعت و وجه دوری از معصیت **لِلَّذِینَ أَحْسَنُوا**
مر آنان را که کرده اند کردارهای نیکو **فِی هَٰذِهِ الدُّنْیَا** درین جهان یا احسان نموده اند بغیر خود از دادن
صدقات واجبه و مندوبه **حَسَنَةٌ** مثوبت نیکوست در آخرت بعد از آن بجهت مبالغه در ارتکاب طاعات
میفرماید که **وَأَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ** و زمین خدا گشاده است یعنی اگر متعسر باشد که در موطن خود باعلان
حسنات را ارتکاب نمایند و بطاعت و عبادت مشغول شوند و اظهار شعار اسلام کنند باید که از آنجا مهاجرت کنند
و خود را ببلاد اسلام رسانند و بفراغت تمام بعبادت خدا مشغول شوند و چون از وطن خود برکندن و ببلاد غیر
رفتن موجب مشقت عظیم است ازین جهت بعد از آن تسلی دل ایشان داده میفرماید که **إِنَّمَا یُوَفَّى الصَّابِرُونَ**
جز این نیست که تمام و کمال داده میشوند صبر کنندگان بر مهاجرت و مفارقت و کربت و بلیت **أَجْرَهُمْ** مزد ایشان
بِغَیْرِ حِسَابٍ بی شمار یعنی از بسیاری ثواب ممکن نباشد شمارهٔ آن نگاه داشتن اصبغ بن نباته روایت کرده
که امام حسن ع بیمار بود با حضرت امیر المؤمنین بعیادت او رفتیم امیر المؤمنین با امام حسن ع فرمود که چگونه یابی
رسول الله فرمود که ای وصی محمد الحمد لله خود را بهتر می یابم بعد از آن فرمود مرا باز نشانید چون او را باز نشاندند فرمود
شنیدم از جد خود رسول الله ص که میگفت ای پسر من بدرستی که در بهشت درختیست که آنرا شجرة البلوی میگویند و آنرا نام زد
اهل بلا کرده اند و نصب نکنند از برای ایشان ترازوی اعمال را و نشر نکنند مر ایشان را دیوان افعال بلکه مزد صبر را بی حساب
بر ایشان ریزان سازند بعد از آن این آیه تلاوت فرمود که **إِنَّمَا یُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَیْرِ حِسَابٍ** و عیاشی باسناد خود از
امام جعفر صادق ع همین حدیث را از حدیث حضرت رسالت ص نقل کرده و نیز آنحضرت فرموده که روز قیامت نصب ترازوی
عمل کنند برای اهل نماز و حج و صدقه پس جزای اعمال ایشان را بتمام و کمال بایشان دهند و از برای بلاکشان صابر هیچ میزان
نصب نکنند و دیوانی وضع نمایند بلکه مزدهای ایشان را بی حساب بر ایشان فرو ریزند و کار ایشان بدرجه رسد که اهل عافیت
که در دنیا باشند تمنا کنند که کاشکی بدنهای ایشان بمقراض پاره پاره میکردندی تا امروز با اهل بلا درین مرتبه در جه سلوک
نمودندی در خبر است که روز قیامت جماعتی را که در دنیا شربت شهادة چشیده باشند بخوانند و بجهت ایشان فرمایند چون
بدر بهشت رسند جماعتی را بینند که بر صدر جنت نشسته باشند گویند خداوندا ما ... ساختیم و جان فدا کردیم
چرا ایشان پیش از ما بیهشت رسیدند خطاب آید که ایشان درویشان امت محمد اند شما در جمیع عمر یکبار تیغ کفار شهادة یافتید و
ایشان روزی صد بار تیغ ابتلا و تیر امتحان کشته میشدند و هم تیر شهادة شما یک تیر شهادة ایشان نمیرسد آورده اند که کفار مکه
حضرت رسالت را گفتند ترا چه بر آن داشته که بدعتی گرفتی میکنی که مخالف آیین ماست چرا اقتدا باشراف قوم خود نمیکنی
و بمتابعت اصنام میلی نمایی تا ازین محنت و تشویش رهایی یابی این آیه آمد **قُلْ** بگو ای محمد مر کافران را **إِنِّی أُمِرْتُ** بدرستی

که من امر کرده شده ام

که من امر کرده شده ام **أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ** بآنکه پرستش نمایم خدای بحق را **مُخْلِصًا لَهُ الدِّینَ** در حالتی که
پاکیزه کننده باشم از برای او دین را از لوث شرک یعنی مامور شده ام بآنکه موحد باشم و معترف بتوحید **وَأُمِرْتُ**
و فرموده شده ام باخلاص مذکور **لِأَنْ أَکُونَ** بجهت آنکه باشم **أَوَّلَ الْمُسْلِمِینَ** اول گردن نهادگان یعنی مقدم
ایشان باسلام در دنیا و اسبق از جماعتی که ایشان را بدین اسلام دعوت میکنم **قُلْ** بگو ای محمد این اهل شرک را که در صدد
آن اند که ترا از دین بگردانند **إِنِّی أَخَافُ** بدرستی که من میترسم **إِنْ عَصَیْتُ رَبِّی** اگر نافرمانی کنم پروردگار
خود را با اینوجه که طریق توحید بگذارم و دین شما را اختیار کنم **عَذَابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ** عذاب روزی که بزرگست یعنی
روز قیامت که در وی اهوال عظیم است **قُلْ** بگو ای محمد مر مشرکان را **اللَّهَ أَعْبُدُ** خدای بحق را میپرستم و بس **مُخْلِصًا
لَهُ دِینِی** در حالتی که پاک کننده ام دین خود را از شرک و طاعت خود را از ریا **فَاعْبُدُوا** پس بپرستید ای مشرکان
مَا شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ آنچه خواهید بجز از خدای از بتان و غیر آن این آیه بآیة السیف منسوخ است مشرکان بعد از
شنیدن این کلام و نومید شدن ایشان از میل پیغمبر بدین ایشان گفتند ای محمد زیان کردی که کیش ما را اختیار نکردی
و مذهب تازه را اختیار کردی **قُلْ** بگو ای محمد با اهل شرک که **إِنَّ الْخَاسِرِینَ** بدرستی که زیانکاران **الَّذِینَ
خَسِرُوا** آنان اند که زیان کردند **أَنْفُسَهُمْ** بر نفسهای خود **یَوْمَ الْقِیَامَةِ** روز قیامت خسران ایشان با
ین وجه است که نفسهای خود را آتش و زد در طبقات دوزخ بینند و اهل خود را اگر ایمان آورده باشند در بهشت یابند
و این هنگام نه از نفس خود منتفع شوند و نه اهل ایشان بفریاد ایشان رسند پس حسرت بر غم دو زیاده باشند
أَلَا ذَٰلِکَ بدانید که آن زیان مذکور **هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِینُ** این زیان ظاهر و هویداست که بر هیچکس از
اهل موقف پوشیده نیست و نباشد **لَهُمْ** مر ان خاسران راست **مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ** از زبر ایشان سایبانها
از آتش **وَمِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ** از زیر ایشان فرشها گسترده طائفه و طائفه دیگر را که در درکه زیر ایشان باشند که منافقان
تر طبقهای آتش نیران که زیر ایشان باشد و فرشهای گسترده از آتش سوزان از زیر ایشان باشد **ذَٰلِکَ** آن عذاب
که وصف کرده شد **یُخَوِّفُ اللَّهُ بِهِ** میترساند خدای بآن **عِبَادَهُ** بندگان خود را بجهت رحمت و اسوخود در شان
ایشان تا بپرهیزند از آن آتش و بامر او اقدام نمایند **یَا عِبَادِ** ای بندگان من چون عقوبتی چنین در عقب شماست
فَاتَّقُونِ پس بترسید از من آورده اند که در زمان جاهلیت زید بن عمرو بن نفیل و سلمان فارسی و اباذر غفاری ره زبان
بکلمهٔ طیبه لا اله الا الله گشودند باعتقاد تمام بوحدة الهی اعتراف کردند و از کیش آبای خود تبرا نمودند حق تعالی در شان ایشان
این آیه فرستاد که **وَالَّذِینَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ** و آنانکه اجتناب کردند از شیطان که در غایت طغیان است
و عدد آن و سایر شیاطین که مضلان دین اند یعنی دور شدند **أَنْ یَعْبُدُوهَا** از آنکه پرستیدند آنها و تبعیت آنها
کنند **وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ** و باز گشتند بسوی خدا و از همه چیز روی بجناب او آوردند **لَهُمُ الْبُشْرَىٰ** مر ایشان راست
مژدهٔ ثواب و آن یا در حین حیوة است بزبان پیغمبران و یا نزد وفات ببشارهٔ فرشتگان و یا بعد از ممات بخطاب
الهی بدخول جنان خالصه **فَبَشِّرْ عِبَادِ** پس بشارت ده آنانی که مجتنب شدند از عبادة هرچه دون خداست ایشان را مژدهٔ ثواب

فبشر عباد پس مژده ده بندگان مرا الذین یستمعون القول آنانکه میشنوند گفتار حق را فیتبعون
احسنه پس پیروی میکنند نیکوترین آنرا یعنی عمل میکنند بآن قولی که اقرب بحق و اصوب بقبولست و سدی
گفته که اتباع قولی میکنند که احسن آن چیزیست که مامورند بآن از طاعات و عبادات و ابو درداء فرموده که اگر سه
چیز نبود نمیخواستم که یکروز زنده باشم یکی تشنگی در حین گرمای بروزه داشتن در آن و دیگری سجده کردن در جوف
لیل و سیم مجالست کردن با جمعی که تبعیت بهترین کلام کنند و یا آنکه بشنوند قرآنرا و احسن امر را اختیار کنند همچنانکه اختیار
عفو کنند بر قصاص که افضل از آنست بقوله تعالی وان تعفوا اقرب للتقوی و تبعیت صدقه خفیه کنند که افضل است از صدقه
علانیه بقوله نعم وان تخفوها وتؤتوها الفقراء فهو خیر لکم و بر همین قیاس تابع محکم شوند دون منسوخ و عزیمت
اختیار کنند دون رخصت اولئک آن گروه که تابع سخنان نیکوترند الذین هدیهم الله آنانند که راه
نموده است خدای ایشانرا بمقصد نجات و ایشان بآن مهتدی شده طریق صواب را که موجب وصول است بجنت مآب
اختیار نموده اند واولئک هم اولوا الالباب و آن گروه ایشانند خداوندان عقول صافیه از شوایب او
هام فاسده و تخیلات باطله که از تسویلات شیطانی ناشی میگردد پس بر سبیل تهدید میفرماید که افمن حق
علیه کلمة العذاب آیا آنکس که واجب شده بر وی سخن وعید که منتهاست بر عذاب الیم یعنی قوله لاملان
جهنم و حدیث هؤلاء اهل النار ولا ابالی باشد چون کسی که مستوجب رضوان و سزاوار روضه رضوانست یعنی نخیر
که مستحق عقوبتست که هرگز مثل او نباشد که سزاوار جنانست افانت تنقذ من فی النار آیا تو ای محمد برهانی
آنرا که در دوزخ باشد یعنی قادر نیستی که بوسیله ادخال ایمان در قلوب دوزخیان ایشانرا از عذاب دوزخ برهانی
پس عدم قبول ایمان از جانب نفس ایشانست و بر تو حرجی لازم نمی آید چه بر تو همین تبلیغ است و بس و از ابن عباس مرویست
که این آیه در شأن ابولهب و قریش و بعد از ذکر وعید در باب وعده میفرماید که لکن الذین اتقوا لیکن آنانکه پرهیز نمودند ربهم
از عذاب پروردگار خود بوسیله تحمل قبول ایمان و بسبب طاعت لهم مر ایشانراست در بهشت غرف من فوقها
غرف غرفهای دیگر بلندتر مبنیة که بنا کرده و مستحکم گردانیده شده است بلاد قصور و اعجاب تجری من
تحتها الانهار میرود از زیر غرفها جوهای بهشت که وعده داده شده است این غرف و انهار با اهل ایمان
وعد الله وعده دادن خدای یعنی وعده حق تمامست بایشان لا یخلف الله المیعاد خلاف
نمیکند خدای وعده خود را پس البته محقق الوقوع باشد و تخلف آن از قبیل محالات ابو سعید خدری از حضرت
رسالت صلعم روایت کند که چون اهل بهشت به بهشت درآیند از بالای سر خود غرفها بینند بعد از مسافت میان ایشان
ایشان و آن غرفه چون بعد زمین باشد با آسمان و اهل آسمان بمثابه ستارهای درخشنده گفتم یا رسول الله
این منازل انبیا باشد فرمود که منازل اهل مراتب و درجات صالحانی از امت من باشد و بعد از ذکر دعوت مردمان
بتوحید در بیان دلایل وحدت میفرماید که الم تر آیا نمی بینی خطاب بحضرتست و مراد جمیع مکلفین و استفهام
برای تقریر یعنی البته می بینند ان الله انزل آنکه خدای فرو فرستاد من السماء از آسمان یا از ابر

ماء آبی یعنی آب باران فسلکه پس در آورد آن آبرا ینابیع فی الارض در چشمهای نابع و کاریزها
جاری که در زمین است ثم یخرج به پس بیرون می آورد از آن آب زرعا کشت را مختلفا الوانه گوناگون
گونه رنگهای آن از حمرت و صفرت و بیاض و سبزت و غیر آن و گویند مراد بالوان اصناف و اجناس مختلفه است
چه گندم و جو و برنج و کنجد و غیره ثم یهیج پس خشک میشود آن زرع بعد از خضرت و نضارت فتریه
پس می بینی آنرا مصفرا زرد شده بعد از خرمی و تازگی آن ثم یجعله پس میگرداند خدای آنرا حطاما ماً
ریزه ریزه در هم شکسته و خورد گشته ان فی ذلک بدرستیکه در انزال باران و اخراج زروع مختلفه بآن و تقلب آن
عشر از حالی بحالی لذکری هر آینه یاد کردنیست لاولی الالباب مر خداوندان عقول سلیمه که در آن تفکر نمایند
عارف شوند بصانع محدث قدرت او بمبداء و معاد و یا تشبیه نمایند اموال دنیوی بآن زروع تر و تازه و بدان انعام
نکنند چه اندک وقتی بود آن بذبول مبدل شود و بسرعت زوال پذیرد و چون اهالی که میشوند بلوث واوهام در ین تفکر
نکنند تا عارف شوند بوجود صانع عالم از نجهت میفرماید که افمن شرح الله آیا پس آنکس که گشاده است خدای
استعمال صدره سینه او را و فراخ گردانیده دل او را للاسلام برای قبول اسلام بوسیله استعمال قوة عقلیه در دلایل
بینه و حجج واضحه بواسطه استعداد تام بالطاف حادثه همچو کسیست که سینه او تنگست از قبول حق بجهة اصرار و ترغیب
و انکار و عدم تدبر او در دلایل و معجزاتی که موصلست بمعرفت پروردگار و صدق سید مختار خلاصه معنی آنست که
آنکه خدای تعالی بسبب اهلیت و استعداد لطف در حق الطاف عمیم خود فایض سازد بر وجهی که سینه او منشرح
شود بقبول ایمان همچو کسی نباشد که بجهة عدم استعداد نظر لطف از و باز گیرد و او را در مضیق کفر بگذارد چه میان
این هر دو بعد المشرقین است فهو پس آنکس که سینه او وسیع است و دل او وسیع از برای قبول ایمان علی نور
بر روشنی معرفت یعنی بر اذان و حدت تا بر یقین و بصیرت من ربه از پروردگار خود ابن مسعود روایت کند که روزی
حضرت رسالت صلعم این آیه قراءة فرمود ما گفتیم یا رسول الله انشراح صدر چه معنیست فرمود که نور معرفت الهیست در دل بنده
مومن بر وجهی که دل او را روشن و فراخ گرداند گفتیم یا رسول الله علامت آن چیست فرمود آنکه بنده بالکلیه از سرای غرور بگذرد
و توجه تمام نماید بتهیه اسباب خلود جنت از مرگ مستعد آن شود در بعضی تفاسیر آورده اند که این آیه در شأن علی ابیطالب کرم
ما ازددت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و عمار یاسر و بجهة کمال معرفت و یقین آنحضرت که قایل این کلمات لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا
پس در باره ابولهب و فرزندان او و جمعی که توابع ایشان بودند میفرماید که فویل پس چاه ویل که در قعر جهنم است باشد
عذاب و سختی للقاسیة قلوبهم جماعتی راست که سخت است دلهای ایشان من ذکر الله از جهت یاد کرد
نام خدای که کلمه توحید است یعنی هر گاه نزد ایشان یاد خدا کنند بسبب آن زیاده میگردد قساوة در دلهای ایشان
کقوله تعالی فزادتهم رجسا الی رجسهم یا ملاهی مشغول میشوند از ترغیب و متزجر نمیگردند از ترهیب اولئک آن گروه
سنگدل فی ضلال مبین در گمراهی هویدا و آشکارا اند بر وجهی که ضلالت ایشان بر هیچکس پوشیده و پنهان
نیست ابو سعید خدری از رسول صلعم روایت کرده که حاجات از نرم دلان امت من طلب کنید که خدای تعالی رحمت بر دلهای ایشان

وضع کرده واز ارباب قلوب که اسیر طلب حاجات میکند حق تعالی غضب و خشم خود را در دل ایشان مرکوز ساخته و نیز
از آنحضرت مرویست که خدای دوست دارد کسی را که ترسنده و اندوهگین و مهربان باشد و مردمان را بخیر تعلیم نماید و دشمن
دارد کسی را که غافل باشد و اوقات را بیکار صرف نماید و همه شب بخواب گذراند و ذکر خدا نکند مالک دینار فرموده که حق تعالی
بر هیچ قومی خشم نگرفت و رحمت خود از ایشان باز نگرفت مگر بجهت قساوت ایشان آورده اند که روزی اصحاب بجناب نبوت عرض
کردند که ملال بسیار و کلال بیشمار بر ما طاری شده و خواهش ما آنست که بکلامی که غم زدا باشد و دل ما تازه گرداند مانوس
شود و زنگ کدورت از صفحه خاطر ما زدوده گردد آیه آمد اَللّهُ نَزَّلَ خدای فرو فرستاد اَحْسَنَ الْحَدِیثِ نیکو
ترین سخنی را کِتاباً مُتَشابِهاً آن کتابیست مانند یکدیگر بعضی از آن مشابه بعضیست در جزالت الفاظ و تجاوب
نظم و تناسب اسلوب و جوده معانی و دلالت بر اعجاز حضرت نبوت و اشتمال بر منافع دینوی و اخروی و یا برخی از آن
مصدق برخی دیگر است و در آن تناقض و اختلاف نیست مَثانِیَ مثنی و مکرر است یعنی مشتمل است بر تکرار قصص
و اوامر و نواهی و وعد و وعید و مواعظ و نصایح یا محتویست بر مزدوجات امور متقابله چون امر و نهی و وعد و وعید
و ثواب و عقاب و بهشت و دوزخ و مومن و کافر و غیر ذلک هر چند خوانده میشود ذوق تلاوت آن زیاده میگردد
و فایده تکرار آن اینست که نفوس بسیار متنفر اند از ذکر وعد و وعید و موعظه و نصیحت پس اگر در آن تکرار نباشد و در
نفوس رسوخ پیدا نکند و هیچ نفعی عمل بآن ننماید واز اینجاست که حضرت رسالت [illegible] نصایح بر اصحاب تکرار میفرمود
و سعی مینمود تا آن در قلوب ایشان مرکوز شود و در صدور ایشان مستقر گردد و دیگر از صفات قرآن اینست که تَقْشَعِرُّ
مِنْهُ میلرزد از وی یعنی جمع شده از خوف وعیدی که در وی است بسیار منقبض میگردد و [illegible] جُلُودُ الَّذِینَ
یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ پوستهای آنانکه می ترسند از عذاب پروردگار خود واز اهوال روز قیامت ثُمَّ تَلِینُ پس
نرم میشود و رام میگردد جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ پوستهای ایشان و دلهای ایشان إِلی ذِکْرِ اللّهِ بسوی یاد
کردن خدای یعنی چون آیات رحمت و مغفرت میشنوند دلهای ایشان نرم میشود و آن خشیت و قشعریره که بسبب آیات وعید
طاری شده از آنها زایل میگردد واز ابن عباس مرویست که پیغمبر فرموده که هرگاه بلرزد پوست بنده مومن از ترس
خدا ریزان شود از وی گناهان همچنانکه ریخته میشود برگها از درخت خشک زید بن مسلم از ابی بن کعب نقل کرده که روزی
نزد رسول خدا رفتم و او بقرآن خواندن مشغول بود و در اثنای آن جمعی را رقت آمد فرمود غنیمت دانید دعا کردن را
نزد رقت که باجابت مقرون خواهد شد چه رقت رحمت الهی است و نجات از عقوبت پادشاهی عبدالله بن زبیر گوید از
اسمای بنت عمیس پرسیدم که اصحاب رسول را نزد استماع قرآن چگونه یافتی گفت چنانکه خدای تعالی وصف ایشان کرده
چشمهای گریان و اعضای لرزان گفتم اکنون جمعی پیدا شده اند که چون قرآن میشنوند می افتند و فریاد میکنند گفت اعوذ
بالله من الشیطان الرجیم این از فعل ابلیس است ذلِکَ این کتاب بزرگوار که موصوفست بصفات مذکوره هُدَی اللّهِ
راه نمودن خداست یعنی ارشاد بندگانست از جانب خدا یَهْدِی بِهِ راه راست مینماید یعنی توفیق میدهد بسبب آن مَنْ
یَشاءُ هر کرا میخواهد از کسانی که تامل نمایند در ادله واضحه و تفکر کنند در حجج آن یا توفیق طاعت میدهد بآن اهل

جنت را وَمَنْ یُضْلِلِ اللّهُ و هر کرا گمراه میسازد خدای فرو گذارد او را بسبب جحود و عناد و با وجود ظهور دلایل
بر وحدت و آیات وعید بر معصیت فَما لَهُ مِنْ هادٍ پس نیست مر او را هیچ راه نماینده که او را از ضلالت بنجات دهد
مراد کفار تجاراند که بسبب جحود و عناد اصلا التفات بدلایل توحید و آیات وعید نمیکنند پس بر سبیل تهدید میفرماید که أَفَمَنْ
یَتَّقِی آیا پس کسی که بپرهیزد بِوَجْهِهِ بروی خود سُوءَ الْعَذابِ ابدی عذاب و شدت عقاب که آن زبانه
آتش دوزخست یعنی روی خود را سپر آتش سازد یَوْمَ الْقِیامَةِ در روز رستخیز بجهت آنکه دست و پای او در زنجیر آتش
باشد و ممکن نباشد که او را از خود دفع آتش کند مانند کسی که بروی چون کسی باشد که از عذاب و نکال رسته در صدر جنت قرار
گرفته باشد فراغ البال نزد کلبی مراد ابوجهل است که او را دستها بر گردن بسته بدوزخ برند و او بروی خود خواهد که از آتش
بپرهیزد و از خود دفع کند و عطا گفته که مراد کسیست که او را سرنگون در آتش اندازند پس اول عضوی که آتش او را حس کند روی
او باشد بعد از آن از قول حضرت نسبت بکفار خبر میدهد که وَقِیلَ و گفته شود یعنی خازنان دوزخ گویند لِلظّالِمِینَ
مر ستمکاران را از کفر و فجر ذُوقُوا ما کُنْتُمْ تَکْسِبُونَ بچشید جزای آنچه بودید که کسب میکردید از تکذیب
پیغمبر و بعث و نشور و در محشر پس مبالغه در تهدید کفار مکه میگوید که کَذَّبَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ تکذیب کردند
آنانکه بودند پیش از کفار مکه پیغمبر خود را فَأَتاهُمُ الْعَذابُ پس آمد بایشان عذاب الهی مِنْ حَیْثُ لا یَشْعُرُونَ
از آنجا که شعور نمیداشتند بآن و وقوع آن در خاطر ایشان نمیگذشت بلکه در حالت امنیت و رفاهیت و غفلت عذاب الهی
برایشان نازل شد بطریق فجاءت فَأَذاقَهُمُ اللّهُ پس بچشانید ایشانرا خدای الْخِزْیَ خواری و رسوایی فِی
الْحَیاةِ الدُّنْیا در زندگانی دنیا از مسخ و خسف و قتل و سبی و جلاء وَلَعَذابُ الْآخِرَةِ و هر آینه عذاب سرای
دیگر یعنی عقوبت عقبی که برای ایشان آماده شده است أَکْبَرُ بزرگتر است از عذاب دنیا بجهت شدت و دوام آن
لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ اگر هستند که بدانند یعنی اگر از علم و نظر بودند و هر آینه خواهند بود آن و عبرت خواهند گرفت
از آن وَلَقَدْ ضَرَبْنا بدرستی که بیان کردیم لِلنّاسِ برای آدمیان فِی هذَا الْقُرْآنِ درین کتاب که قرآنست
مِنْ کُلِّ مَثَلٍ از هر مثلی که محتاج الیه مردمانست در امر دین مراد ذکر امم ماضیه است یعنی در قرآن احوال امم ماضیه بیان
کردیم لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ شاید که ایشان پند پذیرند بآن یعنی تا در آن تامل نموده عبرت گیرند از آن قُرْآناً
عَرَبِیًّا در حالتی که قرآنیست بلغت عرب غَیْرَ ذِی عِوَجٍ نیست خداوند کجی یعنی منحرف نیست از حق بلکه طریق
مستقیم است که موصلست بحق پس هیچ اختلالی و تناقضی و اختلافی در معانی آن نیست و هیچ شکی و شبهه نیست در حقیقت آن
پس آنرا منزل ساخت لَعَلَّهُمْ یَتَّقُونَ شاید که ایشان بپرهیزند از کفر و انواع عصیان بسبب تامل و تفکر پس از برای عبده
اصنام و اهل توحید مثل میزند و میگوید که ضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً بیان کرد خدای تعالی مثلی برای مشرکان و موحدان
اما از برای مشرکان مثل زد که رَجُلاً فِیهِ شُرَکاءُ مردی را که در وی شریکان باشند یعنی بنده را که مولای متعدد باشند
مُتَشاکِسُونَ که مخالفت کننده باشند با همدیگر و با هم نزاع کنند در شرکت آن بنده پس هر شریکی او را بکاری فرماید و
آن کار را تمام ناکرده شریکی دیگر کاری باو رجوع کند و او هیچکدام را باتمام نتواند رساند و شریکان بجهت این ازو [illegible]

باشند وَرَجُلًا سَلَمًا اما از برای موحدان میفرماید که مردی را که وارسته باشد از شریکان و خالص باشد لِرَجُلٍ
برای مردی یعنی بنده که مخصوص یک مولی باشد و اورا در انجاح مقاصد و مرام خشنود تواند ساخت هَلْ يَسْتَوِيَانِ
مَثَلًا آیا مساوی باشند این دو بنده از روی شباهت در صفت یعنی البته مانند یکدیگر نباشند چه یکی بسبب تنازع مالکان
متصل و عاجز باشد و نتواند که نوعی کند که در خدمتکاری همه از وی راضی باشند و دیگری از تخالف شریکان سالم بود و بیک جهت
خدمتکاری مولی او از وی راضی باشد یعنی همچنانکه شرک باشد میان شرکاء دلالة و متفرقات بخدمتکاری هر یک از ایشان دیگر
کنند نمیداند که بخدمت کدام اقدام نماید و بچه نوع همه را خشنود سازد و بر کدام اعتماد نماید مشرک نیز تو دنیم و تقسیم عبودیت
نموده از برای آلهه مختلفه سرگردان نمیداند که کدام از ایشان عبادت کند و اعتماد در ربوبیت کدام نماید و از که انجاح مقصود
کند همچنانکه بنده مملوک یک کس باشد بتوجه تمام و جد ما لا کلام که خدمتکاری بمیان بسته بچیزی که رضای مولای او
قیام می نماید و از آنچه سبب کراهت اوست محترز میشود و بسبب این آنچه مراد اوست حاصل میکند همچنین موحد بالکلیة و
جمیع الوجوه روی توجه بجانب معبود بحق آورده بعبادة او اشتغال نموده و از غیر او منقطع شده و بچیزی که سبب
خشنودی معبود اوست استعمال میکند و از آنچه منشاء سخط اوست احتراز میکند و بواسطه این انقیاد و اطاعة
بنعمت عاجل و آجل میرسد ابو الحسن خبکانی باسناد خود از امیر المومنین ع روایت کند که آنحضرت فرمود انا
ذلك الرجل السلم لرسول الله من آن مردم که بخلوص تمام بخدمتکاری حضرت رسالت اقدام مینمایم و عیاشی باسناد
خود روایت کرده که امام محمد باقر ع فرمود که الرجل السلم الرجل علی حقا و شیعته آن مردی که خالص است در عبودیت
مالک خود و خدمت او مشوب بخدمت غیری نیست امیر المومنین است و شیعیان او و چون این ضرب المثل سبب
هدایت بندگانست بایمان که اعظم نعم است از نجهت میفرماید که الْحَمْدُ لِلَّهِ همه ثنا و ستایش مر خدایراست بدین مثل
چه سبب آن شمارا از ظلمت شرک خلاص داده بنور توحید رهنمونی نموده با استحقاق و محامد همه خدایراست که در
خدائی شریک ندارد و غیر او رحم و منعم بالذات و مالک علی الاطلاق بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ بلکه بیشتر ایشان
نمیدانند حقیقة این معنی را و بجهت فرط عناد غیر را شریک او میسازند آورده اند که کفار مکه میگفتند که انتظار میکشیم
که محمد بمیرد و از محنت او خلاص شویم آیت آمد که إِنَّكَ مَيِّتٌ بدرستیکه تو متصفی بصفت مرگ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ و
بتحقیق که کفار مرده اند یعنی مآل تو و ایشان موت است پس انتظار مرگ و شماتت باقی بفانی معنی ندارد پس بالکلیه
ثُمَّ إِنَّكُمْ پس از موت بدرستیکه شما ای مؤمنان و کافران يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز عِنْدَ رَبِّكُمْ نزد آفریدگار
خود تَخْتَصِمُونَ خصومت خواهید کرد در امر دین پس تو حجت آوری بر ایشان که من در توحید حق بودم و شما در شرک
باطل و من تبلیغ رسالت نمودم و شمارا بر امرات دعوت کردم و شما طریق لجاج و عناد پیش گرفتید و تکذیب من کردید و
ایشان باباطل اعتذار آورند و گویند اطاعت رؤسا و پیشوایان خود کردیم و اقتدا به پدران خود نمودیم ابو سعید خدری
گفت که روزگاری وصیفی دانستیم که این خصومت نیز در میان ما باشد و ابو العالیه گفت که این آیه مخصوص باهل قبله است
فَمَنْ أَظْلَمُ پس کیست ستمکارتر مِمَّنْ كَذَبَ از کسی که دروغ گفت عَلَى اللَّهِ بر خدای یعنی او را شریک و ولد و زن نسبت

عشر

داد وکذب

داد وَكَذَّبَ بِالصِّدْقِ و تکذیب نمود بسخن راست یعنی بتوحید و قرآن إِذْ جَاءَهُ در وقتی که آمد باوی انکه
تامل و تفکر نماید در آن أَلَيْسَ آیا نیست استفهام برای تقریر است یعنی البته هست فِي جَهَنَّمَ در دوزخ مَثْوًى
لِلْكَافِرِينَ مکان و مقام ناگرویدگان و منکران بجهت جزای عقیده فاسده و عمل قبیح یعنی ستم قوم ایشانست که
افترا کردند بر خدا و دروغ دانستند توحید و قرآن را الزجاج حضرت عزة آورده و بیان حضرت رسالت ص که تصدیق بآن
نموده و تلقی فرموده و گویند که جاء بالصدق انبیا اند و صدق بامم ایشان و حافظ ابو نعیم از ابن عباس و مجاهد از آل
هدی صلوات الله علیهم روایت کرده اند که جاء بالصدق محمد است و صدق علی بن ابی طالب ع در خبر است که شب معراج چون
رسول را بآسمان بردند و ملکوت سماوات برا و عرض کردند خطاب رسید که برو قوم خود را بآنچه مشاهده کردی خبرده
گو خدایا مرا تصدیق نخواهند کرد از جانب حضرت عزة خطاب آمد که يصدقك علي وهو الصديق الأكبر و از مخالف و
و موافق نقل است که بعضی فرمود که الصديقون ثلاثة حزقيل مؤمن آل فرعون و حبيب النجار صديق آل يس و علي بن ابي طالب ع
صدیق آل محمد مرویست که رسول خدا اصحاب را بنزد ابی صیغه فرستاد و امیر المومنین علی ع را بر ایشان امیر کرد و بعد از آن
فرمود که کیست که فضل برهم ملی از قرآن بگوید عمار یاسر برخواست و گفت من بگویم یا رسول الله فرمود بگوی عمار
گفت وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ صدق رسول الله فرمود صدقت یا عمار راست گفتی زید بن حسان روایت کرده که در بدایت
اسلام نزد حضرت رسالت ص رفتم گفتم یا محمد چه میگویی گفت میگویم لا اله الا الله و انا رسول الله گفتم کیست و من
فرستاده اویم گفتم مَن تصدّقك على هذا که ترا تصدیق میکند برین قول فرمود که صبي و امرأة کودکی و زنی یعنی
علی و خدیجه و از انجاست که حضرت فرمود که هفت سال فرشتگان بر من و علی صلوات میفرستادند برای آنکه درین هفت
سال نماز هیچکس را در آسمان نبردند الا نماز من و علی وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَٰئِكَ
هُمُ الْمُتَّقُونَ و آنانکه آمد با ایشان سخن راست و راستی نمودند بآن آن گروه ایشان پرهیزکارانند لَهُمْ برای مؤمنان
مصدق راست در بهشت مَا يَشَاءُونَ آنچه خواهند و آرزو کنند از جلایل نعمت و عظایم کرامت عِنْدَ رَبِّهِمْ
نزد پروردگار خود ذَٰلِكَ آن ثواب عظیم و نعمت جسیم جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ پاداش نیکوکارانست که اهل تصدیق
اند و کنند افعال حسن و استعمال مستحسن لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ تا بپوشد خدای از ایشان بسبب میامن نیکوئی
افعال أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا بدترین آنچه باشد یعنی آنچه کرده باشند محو کند از ایشان از آب شرک و معاصی
کرده باشند قبل از ایمان آوردن و عملهای نیکو تخصیص اسوء جهت مبالغه است چه تکفیر آن موجب تکفیر
کمتر بوده باشد یا اشعار است بانکه ایشان بجهت استعظام ذنوب می پندارند که مذنب و مقصرند و اگر چه فی الحقیقة
فاعل آن نیستند همچنانکه روش اهل عصمت وَيَجْزِيَهُمْ و پاداش دهد ایشانرا أَجْرَهُمْ مزد کردار ایشان
بِأَحْسَنِ الَّذِي نیکوترین چیزی که كَانُوا يَعْمَلُونَ بودند که عمل میکردند مراد با حسن مطلق محاسن اعمال
و تعبیر آن باحسن بجهت کمال اخلاص ایشانست در آن و زیادتی ثواب آن و یا مراد از آن مجموع فرایض و سنن باشد
که مزیتی دارند بر مباحی که بآن مستحق ثواب نمیشوند آورده اند که حضرت رسالت ص چون ذکر معایب آلهه باطله

[illegible]

میکرد کفار تخویف او میکردند ~~کفار تخویف او~~ و میگفتند که چنین مگوی که بواسطه این از جانب خدایان ما ضرری بتو خواهد
رسید که هیچ کس او را کفایت نکند حق تعالی آیه فرستاد که أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ آیا نیست خدای کفایت کننده مراد تقریر
و اثبات است یعنی البته کفایت کننده است عَبْدَهُ بنده خود را که محمد است از جمیع انواع ضرر که وَيُخَوِّفُونَكَ
و میترسانند ترا مشرکان بِالَّذِينَ با آنانکه میپرستند مِنْ دُونِهِ بجز از خدای تعالی و میگویند که آلهه ما بتو ضرری خواهد
رسانید و در بعضی روایه آمده که چون خالد را پیغمبر قصد کرد که عزی را بشکند کفار گفتند که ای خالد از عاقبت این کار
بترس که شان عزی نسبت به بتان دیگر ارفع است مبادا که بتو و محمد آسیبی رسد خالد التفات بگفتار ایشان نکرده
تبر بر سر عزی زد و بشکست و گفت کفر و ناسپاسی مر تراست دیباکی و پاکیزگی مر راست که ترا خار و بیمقدار کرد اینجا حق تعالی
حبیب خود را وحی کرد که من کافی مهمات توام و نگهدارنده از جمیع آفات و اذیات و کفار بجهه سفاهت تخویف تو میکنند
از ضرری که از هم بتان بتو رسد و شبهه ثبت برانکه اسناد اضرار و ایذا بجمادات از فرط جهالت و حماقت وَمَنْ
يُضْلِلِ اللَّهُ و هر کرا گمراه کرداند خدای یعنی او را در وادی ضلالت کفران و شقاوت خذلان بحال خود واگذارد
بجهه اصرار و انکار و عدم التفات بدلایل وحدت پروردگار فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ پس نیست آن کس را هیچ راه نماینده
که او را براه راست آورد و یا آنکه هر کرا خدا از طریق بهشت بگرداند بسبب کفر و معصیت پس هیچ کس او را بهشت هدایت نکند
وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ و هر کرا خدا راه نماید او را بتوحید بواسطه تدبر و تفکر او را در آیات وحدت فَمَا لَهُ مِنْ
مُضِلٍّ پس نیست او را هیچ گمراه کننده که او را از آن راه بگرداند أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ آیا نیست این نیز بر وجه تقریر است
یعنی هست البته خدای غالب کننده بر مشرکان و مغلوب سازنده کان ایشان ذِي انْتِقَامٍ خداوند کینه کشیدن از کافران
و معاندان و سایر دشمنان خود درین کلام وعید کفار قریش است پس بجهه وضوح برهان بر تفرد خالقیه خود میفرماید
که وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ اگر پرسی که ای مشرکان مکه مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ که بیافرید آسمان و زمین را
و از عدم بوجود آورد لَيَقُولُنَّ اللَّهُ هر آینه گویند خدا است با وجود جحود و عناد ایشان چه بجهه دلیل واضح بر تفرد
بخالقیت هیچ کس انکار او نتوانند نمود چون بدین معترف شوند قُلْ بگوی ای محمد با ایشان که أَفَرَأَيْتُمْ آیا آگاه شدید مَا
تَدْعُونَ آنرا که میخوانید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای از بتان و سایر آلهه باطله یعنی میدانید آنها را إِنْ
أَرَادَنِيَ اللَّهُ اگر اراده کند خدای بمن بِضُرٍّ ضرری و محنتی و برسانیدن بمن اذیتی و محنتی از مرض و فقر و سایر محن
هَلْ هُنَّ آیا باشند ایشان كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ دفع کنندگان ضر او نسبت بمن أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ یا اگر
خواهد خدای بمن نعمتی و منفعتی از صحت و غنا و غیر آن هَلْ هُنَّ آیا باشند آنان مُمْسِكَاتُ رَحْمَتِهِ بازدارنده
کان منفعت و نعمت او از حق و چون تمام مقر بدین بر خالقیت او و معترف بعجز آلهه خود و از دفع ضر و نفع پس ترک
عبودیت خدا که خالق و قادر علی الاطلاق است و پرستیدن جمادات که عاجز مطلق اند غایت سفاهت و جهالت
از مقاتل مرویست که حضرت رسول صلعم چون از مشرکان این سؤال کرد ایشان ساکت شدند و از جواب عاجز گشتند حق تعالی
فرمود که قُلْ بگوی ای محمد ایشان را حَسْبِيَ اللَّهُ کافی و بسنده است مرا خدا در ایصال منفعت و دفع مضرت عَلَيْهِ

برو نه غیر او

برو نه غیر او يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ توکل میکنند توکل کنندگان و کارهای خود را باو باز میگذارند بجهت علم ایشان
باختصاص خالقیت و قادریت بوی جهه تهدید ایشان میفرماید قُلْ بگوی ای محمد مر مشرکان قبیله خود را يَا قَوْمِ
اعْمَلُوا ای قوم من عمل کنید عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ بر حالی که هستید بدان یعنی عداوتی که میکنید در آن و آنچه امکان
سعی است در اهلاک و تضعیف من بکوشید إِنِّي عَامِلٌ بدرستی که من عمل کننده ام در حالت تمکن خود بجد و جهد
تمام در آن میکوشم یعنی در اظهار کلمه توحید و اعلای دین اسلام فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید مَنْ
يَأْتِيهِ آنکس را که بیاید باو عَذَابٌ يُخْزِيهِ عذابی که رسوا کند او را و در روز بدر که خدای تعالی ایشان را تعجیل
و غارت رسوا کرداند وَيَحِلُّ عَلَيْهِ و فرود آید برای او عَذَابٌ مُقِيمٌ عذابی که دایم باشد یعنی عذاب دوزخ
که اشد عذابست إِنَّا أَنْزَلْنَا بدرستی که فرستادیم عَلَيْكَ الْكِتَابَ بر تو ای کتاب را که قرآنست لِلنَّاسِ
برای هدایت عموم مردمان بِالْحَقِّ فرستادن براستی یا بسبب بیان حق جهه طاعه مصالح معاش و معادات فَمَنِ اهْتَدَىٰ
پس هر که راه یابد بقرآن یعنی بر وفق امر و نهی آن عمل کند یا در دلایل آن تفکر کند و بدیده اعتبار در آن نگرد فَلِنَفْسِهِ
پس منفعت او راست فایده عمل آن وَمَنْ ضَلَّ ~~پس جزین~~ و هر که گمراه شود یعنی از احکام قرآنی دور شود
و عمل بآن نکند فَإِنَّمَا يَضِلُّ پس جزین نیست که گمراه شود عَلَيْهَا بر نفس خود یعنی وبال و نکال آن بدو راجع
گردد وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ و نیستی تو بر ایشان بِوَكِيلٍ نگاهبانی یعنی اجبار کننده ایشان بایمان و حافظ
آن در قلوب ایشان بر وجهی که نگذاری در ضلالت افتند و از حق منصرف شوند چه این از تحت قدرت تو بیرون است
بر تو نیست بغیر از رسانیدن حجتهای تکلیف بر اختیارات نه اجبار بجهت تنبیه مشرکان بر قدرت خود بر بعث میفرماید که
اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ خدای قبض میکند جمیع نفسها را حِينَ مَوْتِهَا هنگام مردن ایشان نزد انقضای
آجال قطع حیوه ایشان میکند بقوله إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ و فرا میگیرد نفسهای که نمرده است فِي
مَنَامِهَا در خواب آن پس قطع تصرف و تدبیر آن میکند از آن نه قطع حیوه فَيُمْسِكُ الَّتِي پس نگاه
میدارد در آن جهان آن نفوس که قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ قضی کرده شده است بر او مرگ وَيُرْسِلُ
الْأُخْرَىٰ و میفرستد نفوس دیگر را از آن زندگانی بابدان ایشان إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقت نام برده
شده یعنی هنگام اجل از ابن عباس مرویست که در بدن آدمی نفس و روح هر دو هست و میان ایشان شعاعیست
بمنابه شعاع آفتاب پس نفس آنست که عقل و تمیز بآن متعلق است و روح نفس و تحرک بآن قایم است هر گاه که بنده
بخواب رفت خدای تعالی قبض نفس او میکند و روح را بحال میگذارد و وقتی که مرد قبض هر دو می نماید پس زوال روح
مستلزم زوال نفس است بدون عکس و موید اینست که عیاشی از حسن بن محبوب نقل کرده و وی از عمرو بن ثابت ابی مقدام که امام
محمد باقر صلعم فرمود که هیچ کس بخواب نمیرود مگر که نفس او عروج بآسمان میکند و روح در بدن میماند و میان روح و نفس
شعاعی پیدا میشود چون شعاع آفتاب پس اگر اذن الهی تعلق میگیرد بقبض ارواح روح اجابت میکند و اگر اذن او
متعلق شود ببقای روح نفس اجابت روح میکند اینست قوله تعالی يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا هر گاه نفس نایم ملاحظه

ملکوت سموات میکند آنچه در خواب می بیند قابلیت تاویل و تعبیر دارد و اگر چنانچه میان آسمان و زمین است که مشاهده میکند
آن از تخیلات شیطانست و صالح تاویل نیست إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که درین توفی و امساک و ارسال لَآيَاتٍ هر آینه
علامات و امارات بر کمال قدرت و دلالاتیست بر حشر و نشر در روز قیامت لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ در مر گروهی که تفکر و تامل
نمایند از ین امر این استنباط کنند که اماتت مشابه نوم است و احیا مماثل تیقظ پس او سبحانه قادر بعث و نشور باشد در تورات
مذکور است که ای فرزند آدم بر طریقی که در خواب میروی میری و بر طرزی که بیدار میشوی زنده کردی و کافران با وجود این دلایل
باهره بر کمال قدرت او بعث و نشور در نهایت انکار اند و غایت جحود و اصلا از ظلمتکدهٔ شرک قدم بیرون نمی نهند تا خود را
بنور هدایت ایمان رسانند أَمِ اتَّخَذُوا بلکه فرا گرفته اند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای شُفَعَاءَ شفیعانی که در
خواه ایشان کنند نزد خدای قُلْ بگو ای محمد ایشان را أَوَلَوْ كَانُوا آیا شفاعت کنند اگر چه باشند که لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا
و هیچ وجه مالک نشوند چیزی را از شفاعت وَلَا يَعْقِلُونَ و ندانند پرستندگان خود را بجهت آنکه جماداند و از جماد عشر
شعور و قدرت مسلوب یعنی چونکه عالم و قادر نیستند پس چگونه توقع شفاعت از ایشان توان داشت قُلْ بگو ای محمد
بر وجه ملامت و توبیخ مشرکان لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا مر خدای راست همه شفاعت یعنی او مالک جمیع شفاعت و
بی اذن او هیچکس شفاعت نمی تواند کرد چه استطاعت موقوف بدو شرطست مشفوع عنه مشفوع مختار باشد و دیگر آنکه شفیع
ماذون له باشد و این هر دو اینجا مفقود ند آلهه باطله ایشان شفاعت نداشته باشند پس تقریر مالکیت خود میکند در
شفاعت که لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مر او راست پادشاهی آسمانها و زمینها ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ پس
بسوی حکم او بازگردانیده خواهید شد یعنی در قیامت نیز مالکیت و حاکمیت او را ثابت است و هر گاه او در دنیا و عقبی مالک
علی الاطلاق باشد بدون اذن و رضای او هیچکس شفاعت نتواند کرد پس از بدی اعتقاد و شدت عناد ایشان خبر میدهد
وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ و چون یاد کرده میشود خدای تعالی وَحْدَهُ در حالت یگانگی بدون ذکر آلهه ایشان مراد کلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله
است یعنی هر گاه این کلمه را از اهل ایمان بشنوند اشْمَأَزَّتْ برمد و منقبض گردد از آن قُلُوبُ الَّذِينَ دلهای آنانکه
لَا يُؤْمِنُونَ ایمان نمی آورند و نمی گروند بِالْآخِرَةِ بسرای دیگر که دار عقبی است یعنی از خشم و کینه بر گردند چنانکه اثر آن
در بشرهٔ ایشان پدید آید و قبض بر پیشانی ایشان پدید آید وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ و هر گاه یاد کرده شوند آنانکه مِنْ دُونِهِ از
غیر او از خدای یعنی معبودان باطل ایشان إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ آنگاه ایشان تازه روی و فرحناک شوند بر وجهی که اثر
خوشحالی بر بشرهٔ ایشان ظاهر شود و شبهه نیست در آنکه دشمنان خدا همچنانکه بذکر خدا غمگین میشوند بذکر اولیای او که رسالت
است و اهل البیت اطهار او صلوات الله علیهم نیز خشم آلود و غضبناک میشوند چون کفار از ذکر توحید و مواعظ اصحاب آن انقیاد
نمیکنند و در عناد و انکار مینمودند حضرت رسالت صلعم بجهت کثرت عناد ایشان متحیر بود ازین جهت حق تعالی بعد ازین او را امر
کرد باینکه روی نیاز بدرگاه ما آور و زبان بدعا گشوده قُلِ اللَّهُمَّ بگو ای معبود بحق فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ای
آفریننده آسمانها و زمینها و این داننده راز پنهان ما عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ ای داننده آنچه غایبست
علم آن بجمیع خلقان و آنچه مشاهد است بر ایشان یعنی ای دانای هر پوشیده و آشکارا أَنْتَ تَحْكُمُ تو تنها

حکم کنی بَيْنَ عِبَادِكَ میان بندگان خود در عقبی فِي مَا كَانُوا فِيهِ در آنچه هستند که در ان يَخْتَلِفُونَ
اختلاف میکنند از امر دین و دنیا پس حکم کن میان من و ایشان بحق این کلام وصف حال مخالفان و اعدای حضرت
رسالت صلعم و قبله اوست و وعید مهولیست که ربیع بن خثیم از زهاد زمانه بود در روزی از واقعهٔ حضرت امام حسین علیه السلام خبر داد
و لعنت کرد بر قاتلان او و گفت آه کشتند آنکس را که پیغمبر آنرا بر دامن خود مینشانید و دهن خود را بر دهن او مینهاد
و بعد از این آیه تلاوت کرد که اللهم فاطر السموات تا آخر پس بجهت زیادتی مبالغه و تهدید ایشان میفرماید وَلَوْ أَنَّ
لِلَّذِينَ ظَلَمُوا و اگر آنکه باشد مر آنانرا که ستم کردند و برگشتند از جادهٔ حق مَا فِي الْأَرْضِ آنچه در زمین است از
مالها جَمِيعًا همه آن وَمِثْلَهُ و مانند آن مالها مَعَهُ با آن یعنی اگر دو چندان آنچه در دنیا باشد مر ایشانرا
باشد لَافْتَدَوْا بِهِ هر آینه فدیه دهند یعنی خواهند که خود را باز خرند بآن مِنْ سُوءِ الْعَذَابِ از شدت
عذاب يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز وَبَدَا لَهُمْ و ظاهر شود مر ایشانرا مِنَ اللَّهِ از جانب خدا از انواع عذاب
و اصناف عقاب مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ آنچه نبودند که گمان داشته باشند که بایشان رسد یا انکه
کرده از خدای جزای آنچه مظنهٔ ایشان نبوده باشد که آن سیئات ملکه آنها را حسنات پنداشته باشند که بایشان
رسد وَبَدَا لَهُمْ و ظاهر و آشکارا گردد مر ایشانرا در حین عرض صحایف اعمال سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا جزای
بدیهای آنچه کرده باشند از انواع عذاب وَحَاقَ بِهِمْ احاطه نماید بایشان مَا كَانُوا جزای آنچه بودند به
يَسْتَهْزِئُونَ بآن استهزا میکردند از وعید خداوند از خاتم الانبیاء پس در بیان عکس این حال میفرماید که
فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ پس هر گاه کفار از ذکر خدا که کلمهٔ توحید است متنفر شدند و از ذکر آلهه خود خوشحال
گشتند پس چون رسید آن آدمیان را یعنی هر یک از آن کفار را ضُرٌّ سختی از فقر و فاقه و مرض دَعَانَا خواند
ما را و دفع آنرا از ما درخواست یعنی حال خود منعکس ساخت بتغییر خود میل نمود ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَاهُ پس
دادیم ما او را از روی تفضل نه بر وجه استحقاق نِعْمَةً مِنَّا بخششی از جانب خود یعنی فقر او را بثروه و مرض او
را بصحت بدل کردیم همان طریقهٔ عناد و انکار پیش گرفته قَالَ گفت که إِنَّمَا أُوتِيتُهُ جز این نیست که داده شده ام
بآن نوع نعمت چیزی که داده اند مرا از و عَلَىٰ عِلْمٍ بر دانشی از من یعنی این نعمت بجهت معرفت من بوجود کسب و کیاست
و کفایت من در تحصیل آن حاصل شده یا بجهت علم خدای با استحقاق من یا علم من بفضل و استحقاق خود این
نعمت مرا داده است پس رد قول آن نموده باین قول که بَلْ بلکه چنین است که میگوید بلکه هِيَ فِتْنَةٌ این نعمت امتحان
و آزمایشی است او را تا ظاهر گردد که او شاکر است یا کافر یا خیانت آن نعمت مکر و عقوبت بجهت سبب آن از منعم حقیقی
وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ ولیکن بسیاری از ایشان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند و تمیز نمیکنند بلاء را از نعما و نمیدانند که همه
صنوف نعمت از جانب حضرت عزت است قَدْ قَالَهَا بدرستی که گفته اند این مقاله را یعنی کلمهٔ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ
الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ آنانکه پیش از ایشان بودند مثل قارون بگفت أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي و راضی باشد و قوم او تصدیق
او کردند فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ پس باز نداشت از ایشان عذاب مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ آنچه بودند که کسب میکردند و جمع مینمودند

از امتو و اموال ایشان که موجب بلا و سبب نکال ایشان باشد فَأَصَابَهُمْ پس رسید بایشان سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا
جزای بدیهای که کسب نمودند وَالَّذِينَ ظَلَمُوا آنانکه ستم کردند و طریق ناسپاسی پوییدند مِنْ هَٰؤُلَاءِ ازین گروه
مشرکان که معاصر تواند سَيُصِيبُهُمْ زود باشد که برسد بایشان سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا عقوبت بدیها آنچه کرده اند
همچنانکه بامم سابقه رسید وَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ و نیستند ایشان عاجز کنندگان ما از تعذیب یا بنوعی که تعذیب
را از ما فوت سازند یا از آن بگریزند و از تحت قدرت ما بدر روند مرویست که بعد از نزول این آیه هفت سال شدت
قحط مبتلا شدند و صنادید ایشان را در روز بدر بقتل رسانیدند بعد از آن هفت سال دیگر ارزانی و رفاهیت بایشان
کرامت نمود تا عارف شوند که قبض و بسط روزی بید قدرت اوست و غالبیت و رفاهیت مطلق مخصوص باوست و لهذا
بعد ازین میفرماید که أَوَلَمْ يَعْلَمُوا آیا ندانستند أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ آنکه خدای تعالی میگرداند روزی
لِمَنْ يَشَاءُ برای هر که میخواهد نه بجهت رفعت قدر و استحقاق او بلکه تفضل و مشیت او سبحانه وَيَقْدِرُ و تنگ میگیرد
روزی را بر هر که میخواهد نه بجهت مذلت و خواری بلکه بر وجه حکمت و مصلحت إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در
بسط و قبض ارزاق لَآيَاتٍ هر آینه نشانهاست بر کمال قدرت و اراده او لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ برای گروهی
گرویده اند بوحدت او سبحانه و اعتقاد دارند باآنکه اوست منعم حقیقی نه غیر او آورده اند که جمعی از مشرکان
که قتل و زنای بسیار از ایشان صادر شده بود و انواع مناهی و ملاهی بظهور آمده بحضرت رسالت صلعم گفتند
که از ما ما شر عظیم و خطاهای کبیره بفعل آمده و تو دعوی میکنی که هر که شرک آورد و خون ناحق ریزد خدا
او را نیامرزد پس ما اسلام نمی آریم مگر بشرط آنکه خدا نامه سیاه ما را باب مغفرت بشوید و جمیع گناهان ما را
بعد از اسلام بیامرزد این آیه آمد که قُلْ بگو ای محمد که خدای میفرماید يَا عِبَادِيَ ای بندگان من الَّذِينَ
أَسْرَفُوا آنانکه اسراف کرده اند بارتکاب ذنوب کبیره عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بر نفسهای خود یعنی افراط نموده اند
و از حد در گذرانیده اند معاصی را لَا تَقْنَطُوا نومید مشوید مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ از بخشش خدای إِنَّ اللَّهَ
بدرستی که خدای تعالی يَغْفِرُ الذُّنُوبَ بیامرزد گناهان را جَمِيعًا همه آن صغیره و کبیره و اگرچه از حد
حرمتها و زیاده باشد بغیر از شرک که آمرزیده نمیشود لقوله إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ و باجماع جمیع است که مشرک
که بعد از اسلام بمیرد نیز در تحت این آیه داخل است بعد از آن بجهت مبالغه غفران میفرماید که إِنَّهُ بدرستی که خدای
هُوَ الْغَفُورُ آمرزنده گناهان الرَّحِيمُ مهربان بر بندگان نزد بعضی این آیه در باب وحشی که قاتل حمزه است عشر اوست
نازل شده در حینی که چون قبول عدم توبه مانع اسلام او میشود چون این آیه آمد اسلام آورد بعد از آن اصحاب
از حضرت رسالت صلعم پرسیدند که این آیه مخصوص است بوحشی یا همه اسلام در وی شریک اند فرمود که آیه عام است و شامل
جمیع مسلمانان و این قول صحیح نیست زیرا که این آیه در مکه نازل شده و وحشی بعد از آنکه چندین سال از نزول این آیه
آمده بود مسلمان شد لیکن محتمل است که در وقتی که این آیه بگوش او رسیده باشد اسلام آورده باشد اما در عمومیت آن محتمل است
شبهه نیست و در بعضی روایت واقع شده که آیه در شان عباس بن ابی ربیعه و ولید بن ولید و جمعی از نظرا ایشان نازل شده و قتی

که بعد از اسلام بجهت تعذیب کفار مر ایشان مرتد شده بودند و باز قصد اسلام کردند اما بجهت خوف عدم قبول توبه اهمال
میکردند و بعد از نزول این آیه اسلام آوردند و از بلاد شرک طریق مهاجرت اختیار کردند و از امیر المومنین منقول است
که نیست در قرآن آیتی که رحمت و مغفرت در او اوسع و اکثر باشد از آیه يَا عِبَادِيَ تا آخر و در خبر است که عبد الله مسعود
روزی بمسجد در آمد شنید که واعظی ذکر آتش دوزخ و سلاسل و اغلال دوزخ و اصناف عقوبت و نکال او میکند
بانک بر وی زد که چرا مردمان از رحمت و اسع حضرت عزت نومید میکردانی مگر آیه قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا نخوانده
آورده که زین اسلم زاهد زمانه و عابد یگانه بود در عبادات و طاعات جهدی تمام کردی امام مردمان را بسیار تخویف
نمودی و از رحمت نومید کردانیدی چون وفات کرد گفت خدایا مرا نزد تو چه منزلت است خطاب آمد که دوزخ گفت ثواب
عبادات که کردم کجا رفت فرمود که بندگان مرا از رحمت من نومید کردانیدی امروز من ترا از رحمت خود نا امید کردانیدم
معمر از زهری روایت کند که روزی یکی از صحابه نزد رسول آمد گریان حضرت فرمود که چرا میگریی گفت از گناه خود و از خشم خدا
میترسم گفت موحدی یا مشرک گفت موحد فرمود که برو مکن که خدا ترا بیامرزد اگر مثل هفت آسمان و هفت زمین گناه
کرده باشی گفت یا رسول الله گناه من از آن عظیمتر است رسول فرمود گناه عظیم تر یا خدای کریم بیامرزد فرمود که چه گناه کرده
گفت یا رسول الله نباشم و هفت سال گور میشکافتم و کفن مرده میبردم اتفاقا روزی دختری از انصار وفات یافت من
گور او را بشکافتم و کفن او را بیرون کردم و برگشتم شهوت بر من غالب شد باز گشتم و با او مواقعه کردم چون از آن عمل
فارغ شدم آوازی آمد که ای جوان وای بر تو زلیخا از دیوان یوم الدین اندیشه نکردی که مرا برهنه کردی و مرا پلید و رسوا
کردی پیش خدا و رسول او چه خواهی گفت چون رسول این را شنید فرمود این فاسق را بیرون کنید که او نزدیک بدوزخ تر
نیست چون از آنجا بیرون آمد روی در بیابان نهاد و روز و شب تضرع میکرد یکروزی گفت خدایا بجهت انبیا و مرسلین
که توبه مرا قبول کن و از گناه من در گذر و اگر توبه من قبول است رسول خود را با زنما و الا آتشی در من انداز تا بسوزم در
حال جبرئیل بیامد و گفت یا رسول الله حق تعالی میفرماید که من توبه آن جوان را قبول کردم تو او را باز طلب و مرهم مغفرت بر جراحت
معصیت او نه حضرت او را طلبیده مژده غفران و آمرزش باو رسانید و مرویست که در ایام مالک دینار مردی بود که جمیع عمر
خود را در خرابات بسر برده بود و در مدت عمر خود هرگز روی باقامت خیری نیاورده بود ناگاه موکل قضا دست مطالبت بدامن
عمرش دراز کرد و او چون دریافت که وقت رحلت است نظر در جرایدا عمال خود کرد خطی که رقم رشاد داشته باشد ندید آهی از میان
جان برکشید و گفت یا من له الدنیا و الآخرة ارحم من لیس له الدنیا و الآخرة ای آنکه دنیا و آخرت از آن تست رحم کن بر
کسی که نه دنیا دارد و نه آخرت و این کلمه بگفت و جان بداد اهل شهر بر وفات او شادی کردند و او را در مزبله انداختند شبانه
مالک دینار را در خواب نمودند که فلان در گذشته و در میان مزبله گذاشته اند برخیز و او را از آنجا بردار و غسل داده و در مقبره
صلحا دفن کن گفت خداوندا او در میان خلق بیدکاری مشغول بود چه چیز بدرگاه کبریا آورده که سزاوار چنین کرامتی شده
او از آمد که چون بحالت نزع رسید مفلس و عاجز وار بدرگاه ما بنالید و دست در فضل ما زد ما بر او رحم کردیم و از عذاب
الیم نجات دادیم و بنعیم مقیم رسانیدیم کدام درد زده بدرگاه ما بنالد که ما او را شفا ندادیم و شکی نیست که غفران معصیت و قبول

طاعت متفرع است بمحبت امیر المؤمنین و سایر ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین چه بدون ولای اهل البیت هیچ گناهی مغفور
نمیشود و هیچ طاعتی قبول نمی پذیرد چنانکه در حدیث قدسی وارد شده که علی ابن ابی طالب حجتی علی خلقی و امیری علی اعلمی اد
ادخل الجنة من احبه و لو عصانی و لا ادخل الجنة من ابغضه و لو اطاعنی یعنی حق تعالی فرموده که علی ابن ابی طالب را نماینده
که من نصب کننده اویم بر خلق و حاکمیت که منصوب است از جانب من بر خزاین علوم من بهشت در آرم هر که او را دوست دارد
اگر چه عصیان نموده باشد در حق من و بهشت نرسانم هر که او را دشمن دارد اگر چه اطاعت من کرده باشد و از ائمه هدی منقول
که حب اهل البیت یحط الذنوب من العباد کما یحط الشدید الورق عن الشجر یعنی دوستی ما که اهل بیتیم گناهان را
از بندگان فرو میریزاند چنانکه باد سخت که برگ را از درخت فرو ریزد و از امام محمد باقر ع منقولست که شیعه ما ست روز
قیامت او را در موقف حساب بدارند حق تعالی بگناهش عارف گرداند چون معترف شود آن سیآت را بحسنات بدل کند
و آنرا بمردمان نماید چون او را ببینند از روی تعجب گویند با خود که آیا این بنده معصوم بوده که اصلا گناه از وصا
نکشته بعد از آن او را به بهشت امر نماید این معنی قول تعالی اولئک یبدل الله سیاتهم حسنات چون نامه جرم ما
بهم بپیچیدند بردند و بمیزان عمل بسنجیدند پس از هر کس گناه ما بود و لیکن ما را بمحبت علی بخشیدند وانیبوا و رجوع نمایند
از شرک و سایر معصیت و بجد تمام متوجه شوند الی ربکم بسوی پروردگار خود بوسیله توحید و طاعت واسلموا
له و گردن نهید و انقیاد نمایید مر او را امر چه او امر کند شما را من قبل ان یاتیکم العذاب پیش از آنکه بیاید
بشما عذاب الهی ثم لا تنصرون پس یاری داده نشوید یعنی هیچکس نباشد که شما را در دفع عذاب نصرت دهد
واتبعوا احسن ما انزل الیکم و پیروی کنید نیکوترین آنچه فرو فرستاده شده است بسوی شما من
ربکم از جانب پروردگار شما یعنی بتبعیت ماموریت کنید و ترک منهی عنه نمایید و یا پیروی عزایم و محکمات کنید نه
رخص و متشابهات یا ناسخ نه منسوخ یا پیروی چیزی کنید که اقرب بنجات باشد مانند تقدیم واجب بر سنت و
عفو از انتقام و غیر آن من قبل ان یاتیکم العذاب پیش از آنکه بیاید بشما عذاب و عقاب بغتة
ناگاهان و بیگمان توقع آن وانتم لا تشعرون و شما ندانید وقت نزول آن تا بتدارک آن کوشید یعنی
پیروی احسن طاعات کنید ان تقول نفس از آنکه گوید بجهت کراهت و نخواستن آنکه گوید نفسی نزد دیدن عذاب
یا حسرتی ای ندامت و پشیمانی من علی ما فرطت بر آنچه تقصیر کردم من فی جنب الله در جانب خدا
در اطاعت او و یا در امر او و یا در طلب قرب و جوار او و از ائمه هدی مرویست که مراد بجنب الله طریقیست که موصل است
برضای او و عیاشی از ابی جارود روایت کرده که امام محمد باقر ع فرموده که نحن جنب الله ماییم آن طریقی که مؤدی است
بجانب خدا که مقام رضاست پس هر که دست اعتصام بحبل المتین ما نزده فردا از روی حسرت گوید که تقصیر کردم در طریق
آل عبا وان کنت و بدرستیکه بودم در دنیا لمن الساخرین از افسوس کنندگان و استهزا نمایندگان
بکتاب خدا و رسول و اهل البیت ع آورده اند که در بنی اسرائیل مردی بود عالم که همه اوقات خود در اصره علوم نمودی ابلیس
نزد او آمد و گفت چرا نفس خود را هدف تیر ریاضت کرده و از متمتعات دنیا تمتع نمیگیری و از مستلذات جهان لذت

نمی یابی و چون توبه مکفر گناهانست پس بعد از آنکه از نعیم دنیا محظوظ شده باشی تایب شو تا از نعیم هر دو جهان لذت
یافته باشی او بوسوسه ابلیس از راه رفته قدم در وادی فسق و فجور نهاد در وقتی که الاذ احوال او بود ملک الموت
بنزد او آمد و چون او علامت مرگ را مشاهده کرد با خود گفت یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله وان کنت لمن
الساخرین ای افسوس که عمر خود را صرف طاعت شیطان کردم و آتش قهر الهی را بهیزم عصیان برافروختم و در اثنای حسرت
و ندامت قبض روح شده بعذاب ابدی پیوست و حق تعالی در این آیه پیغمبر خود را از حسرت ندامت ها و خبر نموده تا
هیچ نفسی بغرور شیطان فریفته نشود بر اندیشد از آن ساعتی که او نیز گوید یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله وان
کنت لمن الساخرین او تقول یا گوید لو ان الله هدانی اگر خدای راه نمودی مرا بحق لکنت من
المتقین هر آینه می بودم از پرهیزکاران و آلوده نمیشدم بشرک و عصیان و هدایتی که او تمنا کند آنست که بر
وجه الجا باشد و این از حکمت و مصلحت خارج است و یا بر سبیل الطاف و این بجهت عدم استعداد و اهلیت یا الطاف
از دایره لطف بیرون رفت و این بجهت عناد و انکار از آن اعراض کرده باشد پس این قول او بر وجه تحیر و دهشت
گوید و در ام خود و یا بجهت تعلل و اعتذار که فایده باو نرساند حاصل که هر تمنایی که او قول مذکور باشد او
تقول یا گوید حین تری العذاب هنگامی که بیند عذاب را لو ان لی کرة اگر آنکه بودی مرا باز
گشتنی بدنیا فاکون پس میبودم آنجا من المحسنین از نیکوکاران و گفته اند که چون عاصی در دنیا
نظر را در اعقل نکرده باشد و از دلایل و آیات اعراض نموده مشغول باباطیل دنیوی شده باشد در آخرة توهم
کند که خدا او را راه ایمان و طاعت نموده بظن فاسد خود که لو ان الله هدانی و لهذا حق تعالی رد قول او کرده گوید
بلی قد جاءتک آیاتی آری آمد بتو آیتهای کتاب من یعنی بادله قرآنی ترا راه نموده فکذبت بها
پس تکذیب کردی بآن و آنرا بدروغ نسبت دادی واستکبرت و تکبر کردی و سرکشی نمودی از قبول آن و بر وجه
عناد کفر را بر ایمان و ضلالت را بر هدایت اختیار کردی وکنت من الکافرین و بودی از ناگروندگان و بعد
از آن تهدید مکذبان نموده میگوید که ویوم القیمة و در روز رستخیز تری الذین کذبوا ببینی آنانرا
که دروغ بستند علی الله بر خدای بآن وجه که او را متصف ساختند باتخاذ ولد و شریک و گفتند هؤلاء شفعاؤنا
عند الله والله امرنا بها و غیر آن وجوههم مسودة در حالتی که رویهای ایشان سیاه باشد پس از آنکه
ایشانرا بدوزخ برند تا اهل عرصات بدانند که اهل دوزخند که قوله تعالی یعرف المجرمون بسیماهم الیس فی جهنم
آیا نیست در دوزخ مثوی للمتکبرین جای آرامگاه گردن کشانرا که بجهت تکبر اطاعت خدا و رسول نکردند عیاشی
باسناد خود نقل کرده که امام جعفر صادق ع فرمود که هر که حدیثی را بیان دهد که در آن صادق است پس مصدق
خدا و رسول است و اگر کاذب است پس افترا کرده بخدا و رسول زیرا که ما حدیثی را بیان میکنیم که قال الله و قال رسول الله
پس این آیه تلاوت فرمود که یوم القیمة تری الذین کذبوا علی الله وجوههم مسودة و سوده بن کلیب از امام محمد باقر ع نقل
کرده که مراد از این آیه هر امامیست که نسبت امامت خود بخدا دهد و حال آنکه خدا او را منصب امامت نداده باشد من گفتم اگر

اگر علوی باشد و فاطمی فرمود بلی و بعد از حال مشرکان در بیان حال متقیان میفرماید که وینجی الله و نجات دهد
خدای از عذاب جحیم الذین اتقوا آنان را که پرهیز کردند از شرک و معاصی بمفازتهم بسبب ایمان و انواع طاعت
که اسباب فوز و رستگاری اند و حفص بمفازتهم خوانده یعنی بعمل صالح که سبب فلاح و نجاتست از آتش دوزخ سوزان
لا یمسهم السوء نرسد بایشان هیچ بدی و سختی ولا هم یحزنون نه ایشان اندوهگین شوند از بیا فوت
نعمت و لذات و بعد از ذکر وعد و وعید در بیان عموم قدرت خود میفرماید که الله خالق کل شیء خدای آفریننده
همه چیزهاست وهو علی کل شیء و او بر همه چیزها وکیل نگهبانست و قایم بحفظ و متصرف در آن وجود و مبدء
جمیع ممکنات و اقدار و تمکین و تیسیر اسباب بر او و امداد او در افعال عباد باشد و ازین جهت قادر بر جمیع چیزها بوده باشد
له مقالید السموات والارض مر او راست کلیدهای خزاین آسمان و زمین یعنی مالک جمیع امور علویات و
سفلیات و غیر او را در آن تصرف نیست همچنانکه کلید خزاین در دست او باشد و غیر او را در آن دخل نداده از ابن
عباس مرویست که مفاتیح زمین ارزاق و رحمت است یعنی ارزاق بهر که خواهد گشاید و بهر که مصلحت بیند ببندد و گویند ۱۰
خزاین آسمان بارانست و خزاین زمین گیاه و کلید این خزینها بدست تصرف اوست هر گاه خواهد باران فرستد و هر چه
خواهد از نباتات برویاند حارث همدانی روایت کند که من از حضرت امیر المومنین علی ع شنیدم که گفت از رسول خدا پرسیدم
که مقالید آسمان و زمین چیست فرمود سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله
العلی العظیم هو الاول والآخر والظاهر والباطن له الملک وله الحمد یحیی ویمیت وهو حی لا یموت بیده
الخیر وهو علی کل شیء قدیر یعنی این کلمات بابرکات که متضمن توحید و تحمید و تکبیر اند مفاتیح خیرات و برکات آسمان
و زمین اند هر که این کلمات را در بامداد بگوید حق تعالی او را شش خصلت کرامت فرماید اول او را از ابلیس و لشکر او نگاه دارد
دوم قنطاری مزد باو دهد که از کوه احد بزرگتر باشد سیم او را بدرجه نیکوکاران رساند چهارم حور العین را جفت او گرداند
پنجم دوازده هزار ملک را بفرماید که این کلمات را از وی شنیده بر ورقی نویسند تا روز قیامت برای وی گواهی دهند ششم ثواب
خواندن تورات و انجیل و زبور و قرآن باو دهند و چنان باشد که حج و عمره مقبول کرده باشد و اگر در آن ماه بمیرد از جمله
شهدا باشد پس در بیان حال کفار میفرماید که والذین کفروا و آنانکه نگرویده اند بآیات الله بنشانهای
خدای یعنی بکلام او سبحانه در امر آسمان و زمین یا بکلمات توحید و تمجید اولئک هم الخاسرون آن گروه
ایشانند زیانکاران چه نعمت جنان بعقوبت نیران فروخته اند سعادت سرمدی بشقاوت ابدی بدل کرده اند بعد از
ذکر آیات وحدت و ادله قدرت در بیان مواعید امر میفرماید که قل بگو ای محمد با اهل شرک که ترا بدین خود میخوانند
افغیر الله آیا غیر خدا را تأمرونی اعبد میفرمایند مرا که پرستش نمایم بعد از آنکه این همه دلایل واضحه دلالت کنند
بر وحدت و قدرت او سبحانه ایها الجاهلون ای نادانان بعواقب امور خود و بعجز معبودات خود در رسانیدن نفع
و ضرر و دیدن و شنیدن پس از کفار اعراض نموده به پیغمبر خطاب میکند که ولقد اوحی الیک و بدرستی که وحی کرده
شده است بسوی تو والی الذین من قبلک و بسوی آنانکه پیش از تو بوده اند از پیغمبران دیگر یعنی وحی متوجه

و بهر فردی از افراد شما که پیغمبرانید باینکه سوگند بعزت و جلال من لئن اشرکت اگر شرک آوری بر سبیل فرض و
تقدیر و اگر چه محالست لیحبطن عملک هر آینه باطل باشد کردار تو ولتکونن من الخاسرین
و هر آینه باشی از زیانکاران درین کلام تنبیه بندگان میکند که هر که شریک سازد غیر خدا را در عبادت آن بروجهی
خواهد بود که بآن مستحق ثواب شود چه ثواب مترتبست بر خلوص عمل نه بر عملی که مشوب بغیر باشد حاصل معنی آنست
که اگر شرک آوری ای بنده تا حین موت هیچکدام از اعمال تو بدرجه قبول نرسد و ثوابی بر آن مترتب نشود پس تابع اهل
شرک مشو و باهوای ایشان از راه مرو بل الله فاعبد بلکه خدا را پرستش کن وکن من الشاکرین و باش
از جمله سپاسداران بر نعمت توحید و اخلاص عبادة وما قدروا الله و تعظیم نکردند و بزرگ نداشتند خدا را
در نفسهای خود حق قدره سزای عظمت و بزرگی او از آنرا که روی بعبادة غیر آورده اند و اعتقاد شرکت کرده اند در حق
او و باو وصف نکردند او را در آنچه حق وصف او باشد بجهت آنکه ایجاد او را حمل بر عبث کردند و در اعاده اجسام اسناد عجز
باو سبحانه میکنند و تعظیم او را فرو گذاشت میکنند و حال آنکه در روز قیامت این هفت آسمان را بر اصبعی نهند و این هفت زمین
را بر اصبعی و کوهها را بر اصبع دیگر و سایر خلق را بر دیگری و همه را بحرکت در آورد و گوید لمن الملک منم پادشاهی که قادر
مطلقم بر همه اشیا آنحضرت ازین کلام تعجب نموده تبسم فرمود جبرئیل این آیه برو خواند والارض جمیعا و زمین همه آن
قبضته یوم القیمة در قبضه اقتدار اوست در روز رستخیز والسموات مطویات بیمینه و همه آسمانها
در پیچیده شده بدست قدرت او و حضرت رسول ص فرمود که حق تعالی در روز قیامت آسمانها را در هم پیچد و بدست گرفته گوید
انا الملک این الجبارون المتکبرون و شبهه نیست که مراد از امساک سموات و ارض باصابع و تحریک آن نه بمعنی حقیقتست بلکه
بر سبیل تخیلاتست همچنانکه یمین و قبضه که بر سبیل تمثیلاتست و مقصود از آن اظهار قدرت باهره او سبحانه است و تنبیه
بر آنکه افعال عظام که افهام در آن حیرانند و اوهام بر رسیدن آن سرگردان نسبت بقدرت کامله سبحانه در غایت سهولتست
و کمال آسانی پس خلاصه معنی آنست که همه زمینها با وجود عظم و پهنا او نسبت بقدرت او مانند چیزیست که قابض بکف خود
قبض آن کند و همه آسمانها نسبت باقتدار او مثل آنچیزیست که شخصی آنرا بدست خود گرفته در هم پیچد و هر گاه قدرت باین مثابه
باشد پس سبحانه منزه و پاکست ذات او سبحانه وتعالی و بلندست قدر او عما یشرکون از آنچه شریک می آورند باو
و او را شریک او میسازند و بعد از اظهار کمال قدرت خود نسبت بجمیع مقدوراته که از جمله آن بعث و نشور است خبر میدهد
از ایقاع قیامت میگوید ونفخ فی الصور و دمیده شود در صور که آن شاخیست که اسرافیل آنرا در وقت قیامت در دمد
و حکمت در آنست که تا عقلا در دار تکلیف خود را باین علامت شناسند و مستعد رفتن شوند همچنانکه بوقت رحیل که
علامت رحیل کاروانست و مراد باین نفخه اولیست که آنرا نفخه صعق نیز گویند زیرا که چون دمیده شود فصعق پس
بیهوش شود یعنی بمیرد از شدت صیحه که از آن صوت بیرون آید من فی السموات هر که در آسمانها ومن فی الارض
و هر که در زمین الا من شاء الله مگر آنکه خدای خواهد که جبرئیلست و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل انس مالک روایت
کند که رسول فرمود که وقتی که همین چهار کس باشند حق سبحانه و تعالی فرماید و خطاب کند که از مخلوقات که مانده عزرائیل گوید

خدایا تو عالمی که چهار کس مانده ایم گوید جان میکائیل و اسرافیل را نزع کن پس بعد از نزع روح ایشان با او گوید که مت
یا ملك الموت بمیرد و بعد از آن همین جبرئیل بماند حق تعالی باوی گوید که ای جبرئیل باقی که ماند ایها الباقی بقاء وجهك
الدائم الباقی و جبرئیل المیت الفانی پس گوید حق تعالی که ای جبرئیل از مرگ چاره نیست جبرئیل سجده کند و پر برهم زند و
گوید سبحانك ربی و تعالیت یا ذا الجلال و الاکرام آنکه جان بجان آفرین سپارد و جز ذات واجب الوجود نماند و ابن
مسعود از رسول صلعم روایت کرده که الا ما شاء الله شهیدانند که روز قیامت تیغها در کردن افکنده در پیرامون عرش
باشند و بروایت ضحاك رضوان باشد و حور عین و خزنه دوزخ لقوله ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ پس بعد از چهل سال دمیده شود
در صور أُخْرَىٰ نفخه دیگر و این را نفخه بعث گویند بعد از ین نفخه همه مردگان زنده شوند فَإِذَا هُمْ پس ناگاه ایشان قِيَامٌ
بپای ایستادگان باشند و از قبور برخاستگان يَنظُرُونَ نگرند از اطراف و جوانب خود مانند متحیران و انتظار
کنند که با ایشان چکنند و بچه مامور شوند وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ و روشن کرده عرصه محشر بِنُورِ رَبِّهَا
بنور پروردگار خود و آن مراد عدالت و حکم صوابست و تسمیه آن بنور بجهت ظهور حقوق و رفع ظلمت ظلم بسبب آن
و گویند مراد بنور علم و عملست یا نوریست که خدای تعالی بیافریند و بسبب آن زمین عرصات بی آفتاب و ماه تابان شود
وَوُضِعَ الْكِتَابُ و نهاده شود نوشتها یعنی صحایف اعمال در یمین و شمال یا لوح محفوظ را وضع نمایند
در زمین محشر وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ و بیاورند پیغمبران را بجهت دعوی بلاغ بر امتان یا الزام حجت بر ایشان
وَالشُّهَدَاءِ و گواهان را تا بواسطه صحت دعوی پیغمبران و تکذیب امتان مراد فرشتگانند که بر آدمیان موکلند
و نیك و بد آنها مینویسند یا عدول مومنین یا شهیدان که بجهت شرافت و مرتبت آنها را رفیق انبیا کرداند
وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ و حکم کرده شود میان بندگان بعدل و راستی وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و ایشان
ستم دیده نشوند بنقص ثواب و زیادتی عقاب بلکه مثوبت اضعاف طاعت باشد و عقوبت بمقدار معصیت وَوُ
فِّيَتْ و تمام داده شود كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی را مَا عَمِلَتْ جزای آنچه کرده است از طاعت و معصیت وَهُوَ
أَعْلَمُ و خدای داناترست بِمَا يَفْعَلُونَ بسبب آنچه میکنند بندگان از نیك و بد پس هیچ چیز از افعال ایشان
از و فوت نخواهد شد و هر یك را مناسب کردار جزا خواهد داد بی تفصیل که وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا
و رانده شوند بلعنت و مذلت آنانکه نگرویدند بخدا و رسول إِلَىٰ جَهَنَّمَ بسوی دوزخ زُمَرًا گروه گروه یعنی فوجی
بعد از فوجی در عقب فوجی مراد آنست که هر طایفه با پیشوای خود حشر کرده برا مدوزخ کشند حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا
تا چون بیایند بدوزخ فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا کشاده شود درهای آن برای دخول ایشان دران وَقَالَ لَهُمْ
خَزَنَتُهَا و گویند مر ایشان را خازنان دوزخ یعنی مالك و تابعان او از روی توبیخ با ایشان گویند که بعد از انکه رسیده
باشند بدرهای دوزخ أَلَمْ يَأْتِكُمْ آیا نیامد شما را رُسُلٌ مِّنكُمْ پیغمبران از جنس شما که بفرموده حق يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ
بخوانند بر شما آيَاتِ رَبِّكُمْ آیتهای پروردگار شما یعنی ادله که شما را بمعرفت رساند یا آیتهای کتاب وَيُنذِرُونَكُمْ
و بیم کنند و بترسانند شما را لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا از مشاهده این روز که روز دخول شماست بدوزخ قَالُوا گویند

تا گویندگان مر ایشان را اگر بَلَىٰ آری آمدند با پیغمبران و ما را از ین روز ترسانیدند وَلَٰكِنْ حَقَّتْ و لیکن واجب شد
كَلِمَةُ الْعَذَابِ سخن خدا بوقوع عذاب و خبر او بورود عقاب عَلَى الْكَافِرِينَ بر ناگرویدگان یعنی
چونکه ما با وجود آیات و دلالات بر وحدة الهی از طریق شرك برنگشتیم پس بجهت این مستوجب کلمه عذاب شدیم
و چون خزنه این را بشنوند قِيلَ گفته شود یعنی گویند مر ایشان را ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ در آیید بدرهای دوزخ
خَالِدِينَ فِيهَا جاویدان دران فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ پس بد آرامگاهیست مر گردن کشان و معاندان
را در دوزخ و چون مقصود اصلی درین مقام مشارکت از بجهت وعده مومنان را از آن موخر داشته میگوید که وَ
سِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا و برانند بلطف و ملایمت آنان را که بپرهیزند از عذاب یعنی ملائکه شتاب زدگی نمایند بر فتوح
ایشان رَبَّهُمْ با پروردگار ایشان إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا بسوی بهشت فوج فوج بر تفاوت مراتب ایشان بر شرف
علو طبقه و گویند که مراد راندن مرکب اهل تقوی است یعنی ملائکه متقیان را ببهشت روانه کنند حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا
تا چون بیایند بهشت بسعادت ابدی و دولت سرمدی فایض کردند وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا و گشوده شده باشد درها
آن پیش از رسیدن ایشان بآن تا انتظار گشودن نکشند و از پیغمبر روایتست که بهشت را هشت درست یکی از آنرا باب گویند
داخل نشوند دران مگر روزه داران تشنه جگر و چون متقیان رسند موکلان بهشت باستقبال ایشان بیرون آیند
وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا و گویند مر ایشان را خازنان بهشت یعنی رضوان و اتباع او سَلَامٌ عَلَيْكُمْ سلامتی و ایمنی و رحمت
از جانب خدا بر شما باد طِبْتُمْ که پاك بودید در دنیا از معاصی و مآثم و لاجرم باین مرتبه بلند و درجه ارجمند رسید
یا آنکه پاکیزه شدید بمغفرت قبل از دخول جنت و از ابن عباس منقولست که چون بهشتیان بدر بهشت رسند در آنجا
درختی بینند که از زیر آن دو چشمه بیرون آید ایشان گویند که از ین چشمه غسل کنید چون غسل کنند ظاهر اعضای ایشان
پاکیزه و لطیف شود و هرگز مویهای ایشان ژولیده نشود و اعضای ایشان چرکین نگردد و از دیگر چشمه او را آب دهند
باطن ایشان متغیر نگردد و چیزی که موجب تغیر باشد از ایشان بظهور نرسد و بجهت این ملائکه با ایشان گویند که طِبْتُمْ
یعنی ظاهر و باطن شما پاك شد فَادْخُلُوهَا پس در آیید در بهشت خَالِدِينَ جاوید ماندگان آورده اند که چون متقیان
ببهشت در آیند ملائکه بگرد ایشان در آیند چنانکه خویشان مشفق نسبت بکسی که از سفر رسیده باشد انگاه یکی از غلمان برود و
زنان او را که حور العین باشند خبر دهد ایشان را با استقبال او بیرون آیند و بروی سلام کنند و چون در سراهای ایشان داخل
شوند تختها بینند مرصع بانواع جواهر و بساطها انداخته و فرشها گسترده و بالشها نهاده برای آسایش و دیوارها خشتی از زر
و خشتی از سیم و یاقوت سرخ و لؤلؤ سفید و زبرجد و چون آنجا رسند بران نشینند و تکیه زنند و چون چشم بر ین زیب و
زینت افتد گویند الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَٰذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ فرشتگان با ایشان گویند که تِلْكَ الْجَنَّةُ
الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ایشان تصدیق ملائکه کنند وَقَالُوا گویند الْحَمْدُ لِلَّهِ همه ستایش خدا راست الَّذِي
صَدَقَنَا آنخدایی که راست کرد با ما وَعْدَهُ وعده خود را از ثواب و حشر ما که بر زبانهای پیغمبران با ما گفت
وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ و میراث داد ما را زمین بهشت را تا بر وجه اقتدار نَتَبَوَّأُ جای میگیریم مِنَ الْجَنَّةِ از بهشت

حَیْثُ نَشَآءُ هر جا که میخواهیم آن اشارتست بکثرت قصور و منازل بر سرور و در حدیث آمده که کمترین ملک بندهٔ
مؤمن در بهشت مقابل دنیا باشد و در خبر است که هیچکس نباشد که در بهشت منزلی نداشته باشد خواه مؤمن و خواه کافر پس
اگر کافر یعنی از موت اسلام نیارد بندهٔ مؤمن منزل او را بمیراث برد معنی آیه اینست که حق تعالی بمیراث داده منزل کافر را بندهٔ
مؤمن فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ پس نیکوست مزد کار کنندگان و پاداش نیکوکاران در ریاض جنان وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ
و ببینی ای محمد فرشتگان را یعنی وقتی که عقب صدق بر تبه قرب رسیده باشی و بهر طرف نگری ملائکه را بینی حَافِّينَ در
حینی که فرو گرفتگان باشند مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ از گرداگرد عرش یعنی طواف کنندگان بجوانب عرش بوسیلة الآت بی
بر طریق تکلیف عبادت يُسَبِّحُونَ تنزیه خدا کنند و پاکیزگی او را یاد کنند تنزیهی مقترن بِحَمْدِ رَبِّهِمْ بستایش
پروردگار خود یعنی گویند سبحان الله و بحمده و تسبیح نفی ناروا کند از ذات خدا و حمد اظهار صفات ثبوتیهٔ او نماید
وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ و حکم کرده شود یعنی حق تعالی حکم کند میان بندگان خود بِالْحَقِّ براستی یعنی هر کس بمقامی و منزلی که
فراخور او باشد از بهشت و دوزخ فرود آرد یا حکم کند میان ملائکه باقامت ایشان
وَقِيلَ و گفته شود یعنی مؤمنان گویند الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ
الْعَالَمِينَ سپاس مر خدای راست که آفریدگار عالمیانست بر
حکم کردن او میان ما بحق و فرود آوردن هر یک از ما
بمنزلی که فراخور اعمال ماست یا فرشتگان گویند شکر و
سپاس مر خدای راست که بر وفق فضل از برای ما

سُورَةُ الْمُؤْمِنِ ثمانون مقامی مرتبت و معین فرمود آن آیه مکیة

از جملهٔ اخباری که عموما دلالت میکند بر فضل حوامیم روایت انس مالکست از حضرت رسالت صلعم که حوامیم زبور
زبور قرآنست و بروایتی دیگر هر چیزی را میوه ایست و میوه قرآن حوامیم است چون این سورها و روضهای مهیا و معمور
که متصل اند بیکدیگر هر که خواهد که در مرغزار بهشت چرا کند باید که حوامیم خواند و ابو هریره سلمی از حضرت نبوی صلعم نقل کرده
که هر که خواهد که در ریاض بهشت بچرد باید که حوامیم را در نماز شب بخواند ابو بصیر از امام جعفر صادق عم نقل فرموده که
حوامیم ریحان قرآنست پس تلاوت و حفظ شکر نمائید چه بتحقیق که چون بندهٔ مؤمن بقراءت حوامیم قیام نماید از دهن
او بوی مشک اذفر و عنبر اشهب بیرون آید و حق تعالی بر او رحمت کند و همسایها و خویشان او را از برکت تلاوة حوامیم
مستغرق رحمت خود گرداند و عرش و کرسی و ملائکه مقربین از برای او استغفار کنند و از ابن عباس روایتست که حوامیم هفت
و ابواب دوزخ هفت که آن جهنم و حطمه و لظی و سعیر و سقر و مصیر و جحیم است هر که این سورها بخواند هر سوره از آن
در آمده بدری از درهای دوزخ بایستد و نگذارد که او را بدوزخ برند و نیز از آنحضرت مرویست که هر چیزی را لبابست و خالص
لباب قرآن حوامیم است و بعضی از تابعین حوامیم را عرایس القرآن میگفتند خصوصا ابی بن کعب از حضرت رسالت صلعم روایت
کند که هر بندهٔ مؤمن که سورة المؤمن بخواند روح پیغمبری و صدیقی و مؤمنی نباشد الا که بر او صلوات فرستند و از برای او

استغفار کنند

استغفار کنند و ابو الفتاح از امام محمد باقر عم روایت کرده که هر که سورة المؤمن بخواند در هر سه روز یکبار حق تعالی جمیع
گناهان ما تقدم و ما تأخر او را بیامرزد و تقوی را لازم او گرداند و نعیم جنت را با او کرامت فرماید و از جملهٔ فضایل
این سوره آنست که در اوایل او منسوخ نیست و بدانکه چون حق تعالی اختتام سورهٔ زمر کرد بذکر ملائکه و جنت و نار
افتتاح این سوره نیز بمثل آن نموده فرمود که

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حم علما را در بیان اختلافی بسیار است عکرمه از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کند که حم اسمیست از
اسمای الهی و از مفاتیح خزاین او و ابن عباس گفته که حم بزرگترین نام خداست و از عطای خراسانی نقلست که حم مفاتیح
اسمائیست که در اوایل آنها واقعست چون حلیم و حامد و حمید و حی و حق و حکیم و حاکم و حفیظ و حافظ و حنان و ملک
و ملیک و مالک و مجید و ماجد و مبدی و معید و معز و مهیمن و منان و مؤید اینست که انس بن مالک روایت کرده که روزی
اعرابی از رسول صلعم پرسید که حم چه چیز است که در لغت مانیست فرمود که مبادی اسما و مفاتیح سورهاست کلبی گفته که معنی حلیم
که حم و معنی ما هو کائن و ما یکون یعنی مقدور و مقضی گشته آنچه بوده و هست و خواهد بود و قرطبی برانست که حم قسمست بحلم و ملک حق تعالی
و در این تقدیرات گوا قسم بحلمی و ملکی لا اعذب من عاذنی و قال لا اله الا الله مخلصا من قلبه سوگند میخورم بحلم
بردباری و بعز جلال پادشاهی خود هر که عذاب نکنم آنکس را که پناه بمن آورد و بخلوص صادق و اعتقاد کامل بکلمهٔ طیبهٔ لا اله
الا الله متذکر شود و گویند حا اشارتست بحکم حق که خط منع و رد بر او کشیده شود و میم ایمانست بملک او که گرد
فنا و زوال گرد سرادقات او نرسد و یا حا اشارتست بحکمت و میم بمنت یعنی حق تعالی بر مؤمنان منت و تنزیل حکمت و گفته اند
که چون حا و میم دو حرفست در وسط اسم رحمن و اسم محمد پس اشارتست که قرآن که بیان حق تعالی و حبیب اوست و هیچ ملک
مقرب و نبی مرسل ندانی پی نبرد یعنی حق تعالی قسم یاد کرده بدین دو حرف در اسمین بر حقیقت نزول قرآن بر ثقلین و ثعلبی آورده
که حروف تهجی در لغت قوم برای تنبیه است مانند الا که موضوعست از برای آن پس حا و میم برای تنبیه و اعلام باشد تا سامع را
از خواب غفلت برانگیزاند تا استماع کلام عظیم ملک قدیم کند و باقی وجوه در منهج الصادقین مذکور است تَنْزِيلُ الْكِتَابِ
فرو فرستادن قرآن مِنَ اللَّهِ از جانب خدائیست که مستحق معبودیت الْعَزِيزِ غالب در پادشاهی خود الْعَلِيمِ دانا بجمیع
خلایق و مصالح و حکم غَافِرِ الذَّنْبِ آمرزندهٔ گناه کسی که بخلوص عقیدگی و پاکیزگی طویت بکلمتین شهادتین قائل
شود بر وجه مامور بعبودیت و طاعت او قیام نماید و چون ذنب اسم جنس است پس معنی آن باشد که او سبحانه از روی
تفضل آمرزندهٔ جمیع ذنوب ماضیه و مستقبلهٔ اهل ایمانست وَقَابِلِ التَّوْبِ و پذیرندهٔ توبه از عصیان مؤمنان
شَدِيدِ الْعِقَابِ سخت عقوبت مر کسی را که اباکند از ایمان و مجتنب نشود از عصیان و طغیان ذکر این صفت
بعد از مغفرت جهت آنست که تا بندهٔ بجهت اعتماد بر مغفرت مرتکب مناهی نشود بلکه دایم میان خوف و رجا باشد
ذِي الطَّوْلِ خداوند نعمت واسعهٔ ممتده بر بندگان از روی فضل و احسان از ابن عباس منقولست که او سبحانه
غافر الذنب است مر کسی را که گفت لا اله الا الله و شدید العقاب مر کسی را که نگفت لا اله الا الله ذی الطول است یعنی بی نیاز است

کائن و ما یکون

از کمی نکفت لا اله الا هو نیست هیچ خدائی که مستحق عبادت باشد مکر او که موصوف باین صفت است الیه المصیر
بسوی اوست بازکشت همه پس مطیع را بدرجات ثواب برساند و عاصی را بعقوبه عقاب کند و چون دانسته شد که تنزیل
قرآن از جانب آن خدائیست که متصف باین صفاتست پس واجب الاتباع والانقیاد باید بود ما یجادل المجادل
فی آیات الله در آیتهای خدای که قرآنست الا الذین کفروا مکر آنانکه نکرویدند بخدا و انکار او و نعمت او
کردند و مراد ازین مجادله باطلست که آن دفع حجج و آیاتست و اخفاء براهین آن و اطفاء نور آن از روی عناد و لجوج
و لجاج که قوله تعالی و جادلوا بالباطل لیدحضوا به الحق و اکر نه جدالی که از برای حل و عقد قرآن باشد و استنباط حقایق آن
قطع شبه اهل زیغ بآن و حل مشکلات آن از اعظم طاعاتست و چون اهل جدال و عناد با وجود استغراق ایشان در نعم
الهی بر کفر و انکار مصر بودند ازین جهت در صدد تهدید ایشان در آمده میفرماید که فلا یغررک پس باید که فریب ندهد
ترا تقلبهم کردیدن کافران فی البلاد در شهرهای شام و یمن برای تجارت و تحصیل فواید عظیم و مکاسب رابحه یعنی باید
که بسبب کثرت ثروت و جمعیت ایشان بخاطر تو نرسد که من ایشان را فرو کذاشته خواهم کرد چه اهمال موجب اهمال عقوبت ایشان
نیست بلکه باعث ازدیاد آنست و بعد از آنکه بکثرت نعم دنیویه مغرور کشته و باستغراق فانیه مشهور شده باشند بحکم
عقوبت من کرفتار کشته و بال و نکال و جدال بر ایشان خواهد رسید همچنانکه کذبت قبلهم قوم نوح تکذیب
کردند پیش از ایشان کروه نوح نوح را والاحزاب و کروهی چند من بعدهم از پس قوم نوح پیغمبران خود را
چون کروه عاد و ثمود و غیر آن وهمت کل امة و قصد کردند هر کروهی از ایشان برسولهم به پیغمبری که فرستاده
شده بود بایشان لیأخذوه تا بکیرند او را و بزار رسانند و او را مقتول سازند وجادلوا و مجادله و محاجه
کردند با رسولان من بالباطل یعنی باطل مثل ما انتم الا بشر مثلنا و ما انزل الرحمن من شیء و امثال آن لیدحضوا
به تا زایل کردانند بآن و نا چیز سازند یعنی بیهوده الحق یعنی حق را که واجب الاتباع بود فأخذتهم
پس کرفتم ایشان را و هر کروهی را از ایشان بنوعی معاقب ساختم فکیف کان عقاب پس نظر کن که چکونه
بود عقوبت من ایشان را وکذلک همچنانکه واجب شده بود عقوبت بر امم مکذب بر انبیاء حقت و واجب شده است
کلمة ربک حکم پروردکار تو بعذاب و عقاب علی الذین کفروا بر آنها که کافر شدند از قوم تو و تکذیب تو
کردند انهم اصحاب النار آنکه ایشان یاران دوزخ اند و ملازمان آتش یعنی همه اهل کفر از امم سابقه و لاحقه از اصحاب
دوزخ اند و از کذب و جدال و ترک اطاعت ایشان کرد نقصی بدامن کبریای او نمی نشیند چه طایع و عابد و مسبح و حامد
متجاوز از حد و از انجمله الذین یحملون العرش آنانکه بر میدارند عرش را برای امتثال امر او ومن حوله
و آنانکه کرد اکرد عرش اند از کروبیان که همیشه بطوف آن مشغولند یسبحون تنزیه میکنند و پاکیزکی اقدام مینمایند تنزیه
که بوسیلت بحمد ربهم بستایش پروردکار خود ویؤمنون به و تصدیق میکنند و اعتراف مینمایند بربوبیت
و وحدانیت وی یعنی حاملان عرش و کروبین که اخص خواص ملایکه اند بذکر حق که جامع صفات اجلال و اکرام او سبحانه
باشد رطب اللسانند و مصدق بواحدانیت حضرت سبحان پس از جدال و ترک عبادت مشرکان که اخر مخلوقاتند در معنی

تفاسیر از زهری

تفاسیر از شهر بن حوشب نقل کرده اند که حاملان عرش هشت اند چهار میکویند سبحانک اللهم وبحمدک ولک الحمد علی حلمک
بعد علمک و چهار دیکر میکویند سبحانک اللهم وبحمدک لک الحمد علی عفوک بعد قدرتک و در کشاف آورده که حق تعالی
جمیع فرشتکان را میفرماید تا صبح و شام از روی اجلال و اکرام بر حاملان عرش سلام میکنند میفرماید از بیهقی روایت کرده که پایهای
حاملان عرش بر طبقه آخرین زمین قرار کرفته و سرهای ایشان از آسمانها در کذشته و دستهای ایشان از اطراف و نواحی بیرون رفته
و در خشوع و خضوع اند و از غایت خشیت سر در پیش انداخته اند و اصلا چشم بالا نمیکنند و نیز از آنحضرت منقولست که تفکر
میکنید در عظمت پروردکار خود و لیکن تفکر کنید از آنچه آفریده از اصناف ملایکه پس بتحقیق که اسرافیل یکی از فرشتکان که کوشه از
کوشهای عرش بر دوش اوست و هر دو قدم او در زمین هفتم قرار کرفته و سر او از هفت آسمان بیرون رفته و بجهت عظمت و
جلال حق سبحانه بر وجهی خود را حقیر میسازد و فروتنی مینماید که کویا چشم او کمتر از مرغی میکردد که کوچکترست از کنجشکی
و این حاملان عرش از اهل هفت آسمان خاشع تر اند و اهل آسمان هفتم از آسمان ششم خایف تر و ششم از پنجم ترسکارتر اند و بر
همین قیاس تا با آسمان اول و از مجاهد منقولست که میان ملایکه و عرش الهی هفتاد هزار حجابست و جمیع فرشتکان
در پس این حجابها بتسبیح و تهلیل و تمجید مشغولند و نیز از وهب بن منبه روایتست که در حوالی عرش هفتاد هفتاد
هزار ملایکه اند که مشغولند بعبادة باین طریق که دستهای خود بکردنهای خود نهاده اند و برفع صوت تهلیل و تسبیح میکنند
و در میان طبقات آسمان چندان ملایکه هست که عدد ایشان را جز خدا ندانند و همه بتسبیح و تهلیل و تکبیر و تمجید او سبحانه
مشغولند و در نهج البلاغه مذکورست که بعضی از ملایکه همیشه ساجد اند که رکوع نمیکنند و این مرتبه مقربان احدیتست
و بعضی دیکر راکع اند که از قیام و انتصاب بهره ندارند و این صفت حاملان عرشست و بعضی دیکر صف زده اند که از صفوف زایل
نمیشوند و این صفت حافین من حول العرشست و جمعی دیکر تسبیح کنند که اند که از آن باز نمی ایستند و ایشان صد هزار صف
ملایکه اند که در پیش حافین من العرش ایستاده اند و دستهای راست بر چپ نهاده اند و چپ بر راست و هر یکی بلغتی بتسبیح او
سبحانه اشتغال دارند و خواب چشمها و سهو عقلها و سستی بدنها و غفلت و نسیان مانع عبادة ایشان نمیشود زیرا که اینها
از لوازم اجسام حیوانیاتست و ملایکه از آن مبرا اند و در روایتی آمده که حق تعالی عرش را از یک جوهر سبز خلق نموده و ما بین
هر قایمه عرش تا قایمه دیکر چندانست که مرغ سریع السیر بدویست هزار سال و بروایتی دیکر بهشتصد هزار سال قطع تواند
کرد و این روایت اخیر از امام جعفر صادق علیه السلام منقولست و در خبر آمده که حق تعالی عرش را بیافرید خطاب بجمیع ملایکه کرد
که آنرا بردارید و بر دوش حاملان عرش نهید جبرئیل یک کوشه بکرفت و کفت سبحان الله و میکائیل کوشه دیکر را بکرفت
و کفت لا اله الا الله عزرائیل دیکری را و کفت الله اکبر و عرش را برداشتند و بر دوش حملها نهادند و چون کرانی عرش بدوش حمله
رسید کفتند لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم آن کرانی بر ایشان سبک کشت پس هر بنده مومن که یکبار این کلمات بکوید
ثواب حاملان عرش و حمله ملایکه در نامه اعمال او بنویسند و اثقال دنیا و عقبی بر او سبکبار کردد و مستغرق رحمت الهی شود و جابر
بن عبد الله انصاری و نعمان بن علم روایت کرده اند که حضرت رسول صلعم فرمود که مرا اذن داده اند که بعضی از احوال عرش و حمله
آن بشما بکویم بدانید که حق تعالی عرش را از جوهر سبز خلق نمود و او هزار هزار شصت

وبر همین قیاس

هر اعضا و عظمت آن بنا بایست که حمله عرش فرشته ایست و او را هشتاد هزار پر است و از هر پری تا پری دیگر او هشتاد هزار
سال راه بخاطر او گذشت که طول و عرض عرش را بداند استعانت طلبید از خدای تعالی تا پرهای او را مضاعف گرداند حق تعالی
اجابت کرد و سیصد و شصت هزار سال بپرید تا هشتاد هزار بار است شد و باز از خدا مدد طلبید از جانب حضرت عزت بوی
خطاب رسید که ای حمله عرش اگر تا انقراض عالم پرواز کنی از یک قائمه عرش من نپرید باشی آن فرشته گفت سبحان ربی
الاعلی و بحمده حق تعالی ایشان را امر کرد که در سجود این تسبیح بگویند تا ثواب حمله عرش ایشان را باشد و عظم حاملان
بر وجهی است که از گوش تا گوش هر یک از ایشان هفتاد هزار ساله راه است از امام جعفر صادق منقول است که هیچ چیز از
عرش خایف تر و خاشع تر نیست و از جمله کلمات او اینست که اعوذ بالله من غضب الله اعوذ بالله من سخط الله اعوذ
بالله من نقمة الله آورده اند که چون حق تعالی عرش را بیافرید بخاطر فرشتگان گذشت که آیا از عرش چیزی بزرگتر باشد حق
سبحانه ماری بیافرید تا عرش را بگرد دم خود بدر آورد و هنوز از عرش چهار دانک او زیاده آمد و او هفتاد هزار بال دارد و هفتاد
هزار روی و در هر روی هفتاد هزار دهن و بر هر دهنی هفتاد هزار زبان و بهر زبانی بهفتاد هزار لغت تسبیح خدا میکند و
ثواب آن را بشیعیان آل محمد میدهند و حاملان عرش بعد از تسبیح و تحمید پروردگار خود حسن عاقبت مومنان را از او
سبحانه استدعا میکنند و یستغفرون و طلب آمرزش میکنند و ثواب للذین آمنوا برای آنان که ایمان آورده اند
و استغفار ایشان باین طریق است که از روی نیاز و تضرع میگویند ربنا ای پروردگار ما وسعت کل شیء فرا
رسیده بهمه چیزی رحمة و علما از روی دانش یعنی رحمت و علم تو بهمه چیزی رسیده فاغفر للذین تابوا بیامرز
آنانی را که توبه کرده اند و از شرک و معاصی دور شده اند و اتبعوا سبیلک و پیروی کرده اند راه ترا که طریق ایمانست
وقهم و نگهدار ایشان را عذاب الجحیم از عذاب آتش سوزان و بدانکه استغفار فرشتگان برای تایبان [illegible] بانکه
ایشان موعود اند بغفران زیادتی ثواب و مزید درجه ایشان ربنا ای پروردگار ما لطف کن بر تایبان وادخلهم
و در آور ایشان را جنات عدن در بوستانهای با اقامت که بهشت دایم است التی آن بوستانهایی که بمحض لطف و فضل
وعدتهم وعده داده ایشان را بآن بر زبانهای پیغمبران و من صلح و نیز در آر با ایشان در بهشت کسانی را که عمل شایسته
کرده باشند من آبائهم از پدران ایشان و ازواجهم و زنان ایشان و ذریاتهم و فرزندان ایشان تا تایبان
بدیدار ایشان مستانس شوند و سبب زیادتی حسرت ایشان شود انک بدرستی که تو انت العزیز تویی غالب مطلق که از
هیچ مقدور عاجز نیستی الحکیم دانا که هر چه کنی بر وفق حکمت و مصلحت باشد و از جمله وفا بعهد است پس بوعده خود
ایشان را در بهشت در آور وقهم السیئات و نگهدار ایشان را از عقوبت که جزای بدیهاست و یا نگهدار صلحای اهل ایمان را
از خطیئات و من تق و هر کرا نگهداری از عقوبات یومئذ در روز جزا فقد رحمته پس بدرستی که بخشیده
او را و بروضه جنت رسانیدی و یا هر کرا یاری دادی از معاصی در دنیا پس رحم کردی بر او در روز جزا و از عذاب رهانیدی
و ذلک و آن باز داشتن تو از عقوبت و معصیت هو الفوز العظیم آنست فیروزی بزرگ و ظفر بزرگوار که
موجب سعادت جاودانیست و نعمت نامتناهی و بعد از آن از احوال اهل شرک و جدال در روز جزا بیان میکند که ان الذین

کفروا بدرستی که آنانکه نگرویدند بوحدانیت خدا و تصدیق ننمودند نبوة خاتم الانبیا ینادون ندا کرده شوند یعنی
که بدوزخ در آیند با نفسهای اماره خود دشمنی آغاز کرده زبان بعتاب و ملامت بگشایند که چرا در زمان اختیار ایمان نیاوردیم
و ملایکه ایشان را ندا کنند که لمقت الله هر آینه دشمنی خدا مر شما را اکبر بزرگتر است من مقتکم از دشمنی شما
انفسکم مر نفسهای خود را در این روز خدای شما را دشمن گرفت اذ تدعون وقتی که خوانده میشدید الی الایمان
بسوی گرویدن بخدا و رسول فتکفرون پس شما نگرویدید بآن قالوا ربنا گویند ای پروردگار ما امتنا اثنتین
بمیرانیدی ما را دو نوبت نوبت اول نزد انقضای آجال و نوبت ثانیه در قبر بعد از زنده گردانیدن برای سوال واحییتنا
اثنتین و زنده گردانیدی ما را دو بار اول در قبور و بار دویم در وقت بعث و نشور و بروایت ابن عباس اماتت اولی
در اصلاب آباست وقتی که نطفه بودند و اماتت دویم در دنیا و احیای اول در دنیا برای تکلیف و احیای دویم در قیامت برای ثواب
و عقاب پس معنی آنست که ما را مرده آفریدی و بعد از آن ما را بمیرانیدی و در جهان آوردی که اماتت اولی در وقتی بود که ذریه آدم
را از ظهر او بیرون آورد و میثاق از ایشان فرا گرفت و بمیرانید و اماتت ثانیه در دنیا و احیای اولی در وقتی که در رحم نطفه
بودیم حاصل که کفار بعد از مشاهده عقوبت تصدیق کنند بآنچه در دنیا منکران بوده باشند از سوال قبور و بعث
و نشور و گویند فاعترفنا پس اعتراف کردیم بذنوبنا بگناهان خود که از جمله آن تکذیب بعث و نشور و سوال
قبر بود فهل الی خروج پس آیا بسوی بیرون آمدن از دوزخ من سبیل هیچ راهی هست یعنی چون معترف عشر
شدیم بذنوب خود پس هیچ طریقه هست که بآن سلوک کنیم تا از دوزخ خلاص شویم و ببهشت رسیم مراد ایشان از این قول
قبول ایمانست و توبه و این کلام را از فرط نومیدی و تحیر گویند پس فرشتگان بایشان گویند که ذلکم این عذاب و نکال
که لازم شماست بانه اذا دعی الله بسبب آنست که چون خوانده میشد خدا وحده در حالت یگانگی که چون
اهل ایمان بکلمه توحید قایل میشدند کفرتم کافر میشدید بیگانگی او و میگفتید اجعل الالهة الها واحدا و ان یشرک
به و اگر شرک آورده میشد بخدا یعنی چون ابنای جنس شما شرک بخدا می آوردند تومنوا میگرویدید شما بآن
مشرکان فالحکم لله پس امروز فرمان روایی و کارگذاری اهل حق و باطل را مر خدای راست که مستحق عبادتست و لهذا
حکم کرده بر شما بعقاب سرمدی و عذاب ابدی العلی خدای که بلند مرتبه است از آنکه نسبت شرک باو دهند و اشباه و
انداد باو کنند الکبیر بزرگوار از آنکه در استحقاق عبادت غیر را باو برابر کنند پس در بیان وحدت و کمال قدرت
میفرماید که هو الذی اوست آن خدایی که بقدرت کامله خود یریکم مینماید شما را آیاته نشانها که دالت بر وحدت
و قدرت او و ینزل لکم و فرو میفرستد برای شما من السماء از آسمان رزقا روزی را یعنی باران که سبب
روزیست یا مدله که اگر بتدبیر آن فرا اشتغال مینماید وما یتذکر و پند نپذیرد و عبرت نگیرد بآن آیتها الا من
ینیب مگر کسی که باز گردد بخدا از انکار معصیت باز گشته روی بطاعت و عبادت او آورده فادعوا الله پس بخوانید
خدا را و بپرستش او قیام نمایید مخلصین در حالتی که پاک سازندگان باشید له الدین برای طاعت او خود را
از شرک و ریا و لو کره الکافرون و اگر چه کراهت داشته باشند ناگرویدگان اخلاص شما را چه ایشان بر غیر ایمان

کافرند و شما از آن کافر پس بجهت این ایشان بر شما منتفر باشند رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ بردارنده درجهای مخلوقات
بقدر معرفت و عبودیت بیشتر باشد درجه او و نسبت بقرب الهی بیشتر خواهد بود و لهذا درجات انبیا را بر درجات اولیا
بلند تر کرداند و درجات اولیا را بر غیر ایشان تقدیم از اهل ایمان و بر همین قیاس نسبت تفاوت درجات ثواب میان
مؤمنان بقدر تفاوت عبودیت خواهد بود یا معنی آنست که خدا بردارنده آسمانهاست فوق آسمان دیگر تا بعرش ذُو
الْعَرْشِ خداوند عرش عظمت و خالق آن و یا خداوند سلطنت و پادشاهیست و هر گاه درجات کمال او بر وجه
مرتفع باشد که مراتب و نصب مقامات جمیع مخلوقات در ید قدرت او باشد و عرش که اصل عالم جسمانیست در قبضه
اقتدار او پس چگونه غیری لاف شرکت او تواند زد بچه نوع شخصی دعوی برابری با او تواند نمود بعد از تقریر توحید
تمهید نبوة میفرماید يُلْقِي الرُّوحَ میافکند وحی را مِنْ أَمْرِهِ از فرمان خود و تسمیه وحی بروح بجهت آنست که آن
سبب حیات قلبست یا شرح همچنانکه روح سبب حیات بدنست یعنی القا میکند امر خود را عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ بر هر که میخواهد
مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود و گفته اند که مراد بروح قرآنست و سایر کتب منزله و نزد جماعتی جبرئیل است یا نبوة
بهر حال معنی آنست که منصب نبوة و رتبه رسالت بهر که میخواهد از اهل استحقاق عطا میفرماید لِيُنْذِرَ تا بیم کند
الکی را که وحی باو منزل شده مردمانرا يَوْمَ التَّلَاقِ از روز رسیدن بیکدیگر یعنی روزی که ارواح با اجساد ملاقات
کنند یا اهل زمین با آسمان رسند یا خلق اولین و آخرین با هم جمع شوند یا مخلوق با خالق یا معبودان با عابدان یا مظلومان
با ظالمان یا عاملی ملاقات کنند با عمل خود و جمیع تقادیر مراد در روز قیامت يَوْمَ هُمْ روزی که بندگان بَارِزُونَ
بیرون آینده باشند و برهنه بر وجهی که هیچ چیز نباشد که ساتر ایشان باشد چنانکه در حدیث آمده که مکلفان محشور شوند
برهنه و تهی پای و ختنه ناکرده لَا يَخْفَىٰ پوشیده نشود در آنروز عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ بر خدای از اشخاص و اعمال بندگان
با وجود کثرت ایشان شَيْءٌ چیزی یعنی علم او بهمه رسیده باشد پس بر وفق عمل همه را جزا دهد آورده اند که حق سبحانه
و تعالی در آنروز همه مردمانرا در یک صعید که مانند نقره باشد جمع کند پس اولخیری که بآن تکلم کند این باشد که ندا کند
بهمه ایشان لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ مر کراست پادشاهی و فرمان روایی امروز و چون همه کفار در آنروز بوحدانیت
او سبحانه علم ضروری حاصل شده باشد پس در جواب جمیع مؤمنان متفق الکل شده کویند لِلَّهِ الْوَاحِدِ مر خدا راست
که یکتاست و بی همتا در کارگذاری و فرمان دهی الْقَهَّارِ شکننده جمیع منازعان و مدعیان پادشاهی مرویست که
چون ندای لمن الملک الیوم بر آید هیچکدام را از اهل محشر طاقت جواب دادن نماند پس او سبحانه بذات خود ندا داده که
هو الله الواحد القهار و فایده این اخبار اظهار وحدانیت و کمال سلطنت قاهره است و بروایت محمد بن کعب این ندا میان دو نفخه
باشد هنگامی که خلق فانی شده باشند و چون هیچ نبوده باشد مگر ذات بی زوال او پس خود هم جواب دهد که لله الواحد
القهار و این کلام خالی از ضعفی نیست زیرا که سوق کلام مقتضی آنست که این ندا در یوم التلاق باشد و در حین بروز عباد از
قبور تخصیص پادشاهی باین روز با آنکه بلسان حال در آید و بعد از تقریر اختصاص ملکیت بخود تعداد آن میکوید که
الْيَوْمَ تُجْزَىٰ امروز پاداش داده شود كُلُّ نَفْسٍ هر کس بِمَا كَسَبَتْ بانچه کسب کرده از اعمال حسنه و افعال سیئه

لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ هیچ ستم نیست درین روز نه ثواب کسی کمتر از عمل شایسته او باشد و نه عقاب شخصی بر فعل ناشایسته او
و نه کسی را بگناه دیگری مواخذه کند و نه نیکی را پاداش بدی دهند إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای سَرِيعُ الْحِسَابِ زود
شمارست یعنی مشغولی او بحساب شخصی باز ندارد او را از حساب دیگری بلکه در زمان واحد حساب همه کند و هر یک را با
استحقاق خود رساند و در خبر است که حضرت رسالت صلعم فرمود که حق تعالی در آنروز کوید که من پادشاه جزا دهنده ام سزاوار
نباشد هیچکدام از اهل بهشت و دوزخ را که ستمی بر غیر کرده باشد که به بهشت و دوزخ در آید تا که انتقام ظلم از و بکشم بعد از
این آیه تلاوت فرمود که الیوم تجزی کل نفس بعد از آن امر را بتخویف عباد میفرماید از این روز که وَأَنذِرْهُمْ و بترسان کافران را
يَوْمَ الْآزِفَةِ از روز قیامت و تسمیه آن بازفه بجهت نزدیک شدن وقوع آنست چه ازوف بمعنی قربست إِذِ الْقُلُوبُ
آن وقت دلهای مردمان لَدَى الْحَنَاجِرِ نزدیک حنجرهای ایشان بود یعنی دلها از فزع آن روز از اماکن خود میل
خروج نموده بحلقها آیند هما نجا باشند نه باز توانند گشت تا اصحاب آنها بیاسایند و نه بر آیند تا خلاصی یابند
كَاظِمِينَ در حالتی که پر آیندگان باشند از غم و اندوه و خشم فرو خورندگان در آن روز مَا لِلظَّالِمِينَ نیست
مر ستمکاران را در روز رستخیز مِنْ حَمِيمٍ هیچ خویشی مشفق که عذاب را از ایشان دفع کند وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ ع
و نه در خواه کننده که فرمان برده شود یعنی شفاعتی که شفاعت او بحیز قبول رسد و شبهه نیست در آنکه محبت و رضای
او سبحانه از اهل شرک منتفیست پس محبت و رضای شفعا نیز از ایشان مسلوب باشد و چنین از ایشان هیچ شفیعی نباشد
کقوله تعالی وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ میداند چشمی را که خیانت کننده است و آن
عبارتست از آنکه در دیده بچیزی نگاه کند که حلال نباشد نظر بآن ابن عباس گفته که خیانت چشم آنست که مردی در میان
جمعی نشسته باشد و زنی بر ایشان گذرد او به پنهانی در وی نگرد و بنابر حدیث مشهور النظرة الاولی لک والثانیة
علیک خیانت بنظر ثانیه است نه باولی و قول اول اعم است و اقوی وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ و میداند آنچیز را که
پوشیده گردانیده است سینها یعنی علم او محیطست بضمایر و سایر مخلوقات بعد از آن مشرکانرا تهکم میکند بآنکه
وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ و خدای حکم کند براستی در جزای بدکار و نیکوکار زیرا که او مستغنی است از ظلم و عنف و تعدی
وَالَّذِينَ يَدْعُونَ و آنانرا که میخوانند یعنی میپرستند مشرکان مِن دُونِهِ بجز از خدای لَا يَقْضُونَ
بِشَيْءٍ حکم نمیکنند بچیزی زیرا که جمادند پس چگونه حکم کردن ایشان متصور شود إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای بحق هُوَ
عشر السَّمِيعُ اوست شنوا بگفتار بندگان الْبَصِيرُ بینا بکردار ایشان که از جمله آن خیانت چشم است و نیز بجهت تنبیه مشرکان
قریش در تهدید ایشان میکوید که أَوَلَمْ يَسِيرُوا آیا سیر نمیکنند و بسفر نمیروند مشرکان قریش فِي الْأَرْضِ در زمین شام
و یمن برای تجارة فَيَنظُرُوا كَيْفَ كَانَ پس ببینند که چگونه بود عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا مِن قَبْلِهِمْ سرانجام آنانی که
بودند پیش از ایشان از اهل تکذیب و عناد و چون عاد و ثمود و اصحاب مؤتفکه که دیار آنها در راه گذار ایشانست كَانُوا
هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ بودند پیشینیان سخت تر از ایشان قُوَّةً از روی توانائی وَآثَارًا و از روی علامتها و نشانها فِي
الْأَرْضِ در زمین که حدود ایشانست چون قلعهای عالی و حصنهای رفیعه و شهرهای عظیم و سایر علامتی که دلالت بر

قدرة وقوة ایشان فَأَخَذَهُمُ اللهُ پس با وجود این حال بگرفت خدای تعالی ایشان را بِذُنُوبِهِمْ بسبب گناهان ایشان
از کفر و تکذیب و بانواع عقوبت و نکال هلاک ساخت وَمَا كَانَ لَهُمْ و نبود مر ایشان را مِنَ اللهِ از عذاب خدا
مِنْ وَاقٍ هیچ نگاه دارنده که از ایشان دفع آن عقاب کند و منع نزول عذاب نماید ذَلِكَ این گرفتن و عذاب کردن
بِأَنَّهُمْ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ بسبب آن بود که پیوسته می‌آوردند بایشان رُسُلُهُمْ پیغمبران ایشان بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای
و معجزات ظاهره و یا احکام واضحه فَكَفَرُوا پس نگرویدند بآن و انکار ایشان کردند فَأَخَذَهُمُ اللهُ پس بگرفت خدا
ایشان را بعقوبت إِنَّهُ قَوِيٌّ بدرستی که خدای توانا است و متمکن بر هر امر ممکن که از جمله آن اخذ کردن و هلاک ساختن
اهل شرک و تکذیب شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت بر ایشان بعد از آن بجهت تنبیه مشرکان و تهدید ایشان قصه موسی
و خرقیل و فرعون بیان میکند بقوله وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى و بدرستی که ما فرستادیم موسی را بِآيَاتِنَا بنشانهای
خود یعنی آن نه معجزه که باو عطا فرمودیم وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ و حجتی ظاهره و هویدا که بآن بر خصم غالب شده و آن
عصا است و یا شکافتن دریا است و یا مراد با دلایل توحید باشد و ثانی معجزه یعنی موسی را با دلایل توحید و معجزات
غالبه فرستادیم إِلَى فِرْعَوْنَ بسوی فرعون که اعظم عمالقه مصر بود و لاف ربوبیت میزد وَهَامَانَ و بهامان که
وزیر وی بود وَقَارُونَ و بقارون که مقرب و مستشار او بود و چون تجبر و عناد این سه کس بیشتر بود از جهت
تخصیص این سه کس کرده یا آنکه موسی با جمیع مردمان زمان خود مبعوث بود القصه موسی ایشان را بحق دعوة کرد
اظهار معجزه نمود ایشان تکذیب او کردند و انکار معجزات او نمودند فَقَالُوا پس گفتند که او سَاحِرٌ جادوی کننده
است یعنی آنچه خارق عادة بما می‌نماید از روی سحر و جادو است كَذَّابٌ دروغ گوی است در آنچه میگوید که خدای هست
و من فرستاده اویم فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ پس چون آورد بایشان دین درست و راست که توحید است مِنْ عِنْدِنَا
از نزدیک ما قَالُوا گفتند که با اتباع خود که اقْتُلُوا بکشید أَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا پسران آن کسانی که ایمان آورده‌اند
مَعَهُ با موسی پیش از این مذکور شد که قبل از ولادت موسی اهل تنجیم بفرعون میگفتند که درین سال شخصی از بنی
اسرائیل پیدا شود که زوال پادشاهی تو در دست او بود بنا برین فرعون امر کرده بود که هر پسری که از ایشان متولد شد او
را میکشتند و چون در وقت دعوی نبوة کرد باز امرای فرعون مصلحت چنان دیدند که پسران بنی اسرائیل را بقتل آورند
تا ایشان شکسته و بیحال شده معاونت نمایند نبی باز اعوان خود را بقتل امر نمودند بقوله وَاسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ
بگذارید دختران ایشان را تا خدمت زنان قبطی کنند و چون مرتکب این امر شدند حق تعالی ایشان را بارسال دم و ضفادع
و طوفان و جراد بر طریقی که در ما تقدم سمت ذکر یافت مبتلا ساخت و این کید بر ایشان واقع شد وَمَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ
و نیست مکر ناگرویدگان نسبت با سایر مؤمنان إِلَّا فِي ضَلَالٍ مگر در بیراهی و بطلان یعنی کید ایشان ضایع و
باطل شد و فایده مر ایشان را حاصل نگشت القصه فرعون با وجود آنکه میدانست که موسی پیغمبر است و از قتل او ضرر کلی متصور
اما بجهت خوف ظهور عجز او بر مردمان اظهار جلادت میکرد در صدد قتل او میشد و ارکان دولت این نمی پسندیدند
و منع او کرده میگفتند که او نه ساحر است و پیداست و چه خیزد و اگر او را میکشی رعایا خواهند گفت که فرعون بجهت آنکه

یا او معارضه

یا او معارضه نتواند کرد او را بقتل رسانید وَقَالَ فِرْعَوْنُ و گفت فرعون مر قوم خود را ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى
بگذارید مرا تا بکشم موسی را ایشان گفتند که مبادا شکایت ترا با خدای خود کند و از و خللی بتو رسد فرعون گفت
من قصد قتل او میکنم گو شکایت با خدای خود کند وَلْيَدْعُ رَبَّهُ و گو بخوان خدای خود را تا مرا ضرر رساند یا
مرا منع کند از کشتن او پس گفت اگر نکشم او را إِنِّي أَخَافُ بدرستی که میترسم أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ از آنکه مبدل و
متغیر سازد کیش شما را و از پرستش من باز دارد أَوْ أَنْ يُظْهِرَ یا آنکه آشکارا کند و سبب دعوة او فِي الْأَرْضِ
در زمین مصر الْفَسَادَ تباهی و فتنه و آشوب و حفص بضم یا و کسر ها و نصب دال میخوانند یعنی ظاهر سازد موسی
درین بلاد فساد را چه وقتی که توابع او بسیار شوند با شما در مقام مقاتله در آیند و بین الفریقین محاربه و مقاتله واقع
شود و آن منجر بتعطیل زراعت و مکاسب و معایش شود و نظام امور هرج و مرج گردد چون خبر قتل موسی منتشر شد بنی اسرائیل
غمگین شدند و قبطیان شاد گشتند وَقَالَ مُوسَى و گفت موسی مر قوم خود را إِنِّي عُذْتُ بدرستی که پناه
گرفتم بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ بپروردگار خود و پروردگار شما مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ از هر گردن کشی که بجهت تجبر و استکبار
لَا يُؤْمِنُ ایمان نمی‌آورد بِيَوْمِ الْحِسَابِ بروز شمار تا شر او را از من دفع کند و چون مبالغه فرعون درین باب بحد
اطناب رسید اهل ایمان بی تاب شدند و کشتی صبر ایشان بغرقاب اضطراب افتاد وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ و گفت
مردی گرویده بود بموسی مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ از خویشان فرعون یعنی خرقیل مدتی مدید بود که يَكْتُمُ إِيمَانَهُ
می‌پوشید ایمان خود را از فرعون و توابع او و گویند که این مرد مؤمن از بنی اسرائیل بود نام او حبیب یا شمعون
و اصح و اشهر خرقیل است که ابن عم فرعون است در روایة واقع شده که مدت صد سال بود که ایمان داشت و تقیه
میکرد و از ابو عبدالله بن جعفر صادق علیه السلام روایت که تقیه از دین منست و دین پدر من ندارد که هر که او را تقیه نیست و
تقیه سپر خدا است در زمین او که بآن سهام مضرت و سیوف اذیت مندفع میشود زیرا که مؤمن آل فرعون اگر اظهار
اسلام میکرد کشته میشد از ابن عباس مرویست که از آل فرعون غیر از خرقیل که ابن عم فرعون بود و آسیه که زن او بود
کسی دیگر ایمان باو سبحانه نیاورده حاصل که خرقیل چون دید که فرعونیان در تکاپوی قتل موسی اند از روی انکار گفت
که أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا آیا میکشید مردی را یعنی قصد قتل او میکنید أَنْ يَقُولَ برای آنکه میگوید که رَبِّيَ اللهُ آفریدگار
من خدای یگانه است نه غیر وَقَدْ جَاءَكُمْ و حال آنکه آورده است بشما بِالْبَيِّنَاتِ معجزات روشن و هویدا
مِنْ رَبِّكُمْ از نزد پروردگار شما که دلالتی تمام دارد بر صدق قول او چون قلب عصا باژدها و ید بیضا و غیر آن
و با وجود آنکه این همه براهین ظاهره اصلا در امر او تامل و تفکر نمی نمایید وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا و اگر او باشد دروغ
گوی فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ پس بر اوست و بال دروغ و نکال عقوبت آن که قتل اوست وَإِنْ يَكُ صَادِقًا و اگر باشد
راست گوی پس لا اقل يُصِبْكُمْ برسد بشما بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ پاره از آنچه شما را از آن وعید می نماید اگر بالفرض
همه آن بشما نرسد پس بی شبهه بعضی از آن بشما رسد که آن صعنی آفت که او شما را بهلاک دنیا و عقوبت عقبی تهدید
مینماید پس اگر صادق باشد درین امر لا اقل هلاک که بعضی از آنست بشما رسد إِنَّ اللهَ بدرستی که خدای لَا يَهْدِي

راه راست نمی یابد یعنی توفیق نمیدهد براه صواب بواسطهٔ بینات و معجزات بلکه در بادیهٔ ضلالت فرو میگذارد مَنْ هُوَ
مُسْرِفٌ کسی را که از حد در گذشته و بنهایت طغیان رسیده کَذَّابٌ دروغ گوی در دعوی خدایی و میتواند بود که مراد
موسی باشد بر سبیل فرض یعنی خدای براه صواب نمی نماید آنکس را که از حد خود قدم بیرون نهاده است و بدروغ دعوی
کنندهٔ نبوت مراد آنست که اگر بالفرض موسی متجاوز است از حد خود در دعوی نبوة کاذب خدای او را براه راست نخواهد
نمود و او را رسوا خواهد ساخت پس احتیاج نیست بقتل او يَا قَوْمِ ای گروه من لَكُمُ الْمُلْكُ الْيَوْمَ مر شما راست
پادشاهی و سلطنت امروز ظَاهِرِينَ در حالتی که غالب بر بنی اسرائیل و مسلط بر ایشان فِي الْأَرْضِ در زمین مصر و جهی
که همه معمول و محکوم شما اند فَمَنْ يَنْصُرُنَا پس کیست که یاری دهد ما را مِنْ بَأْسِ اللَّهِ از عذاب خدای إِنْ جَاءَنَا
اگر بیاید بما بجهة قتل موسی یعنی متصدی امری مشوید که منتظر زوال ملک شما باشد چه قول موسی احتمال صدقیت دارد پس عقل
مقتضی آنست که اصلا پیرامون او نگردید و دست تعدی از او کوتاه کنید و چون این نصیحت بگوش ایشان رسانید قَالَ
فِرْعَوْنُ گفت فرعون خرقیل را و جمعی دیگر که نزد او بودند مَا أُرِيكُمْ دلالت نمیکنم شما را برای إِلَّا مَا أَرَى مگر
آنچه مصلحت میبینم و صواب میدانم از قتل موسی و تکذیب او و صدق خود در دعوی الوهیت و ربوبیت یعنی سرّ من در نام
باطلم قول موافقت است و دل با زبان مطابق پس آنچه برای خود صواب میدانم بشما آن را میگویم وَمَا أَهْدِيكُمْ و راه
نمی نمایم شما را إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ مگر براه راستی که عالم بصواب دید آن شده چرا که فرعون موسی را در این دعوی کاذب و بعضی
میدانست که موسی در دعوی نبوة صادق است بجهت ظهور معجزات باهره در ید او و از این مر در باطن خوفی عظیم داشت از
جانب او ولیکن اظهار تجلد میکرد تا خوف او بر ایشان ظاهر نشود که بجهت خوف او نمی بود چرا مشورت میکرد در
قتل کسی که میدانست که او در صدد پادشاهی اوست و اراده آن دارد که طنطنهٔ کوکبهٔ او را درهم شکند القصه خرقیل بعد از شنیدن
این سخن از فرعون بار دیگر بحر ایمان او در موج در آمده بانذار قوم مشغول شد همچنانکه میفرماید که وَقَالَ الَّذِي
آمَنَ و گفت آنکسی که ایمان آورده بود یعنی خرقیل يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ ای گروه من بدرستی که من میترسم بر
شما بجهت تکذیب شما موسی را و قصد قتل او مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ مثل روزهای هلاک امم ماضیه یعنی از عذابی که
مثل عذاب جماعتی باشد که قبل از این تکذیب رسل خود کردند مِثْلَ دَأْبِ قَوْمِ نُوحٍ مانند عذاب و جزای عادت کردهٔ
قوم که طوفان بود وَعَادٍ و مانند جزای داب قوم عاد که بباد صرصر مستاصل گشتند وَثَمُودَ و قوم ثمود که بصیحه
واحده فجاءة گرفتار شده هلاک شدند وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ و آنانی که از پی ایشان بودند چون اهل موتفکه
که شهرهای ایشان زیر و زبر گشت و اصحاب ایکه بعذاب ظلة گرفتار شدند بعد از ایشان وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ و نیست خدای که
خواهد ظُلْمًا لِلْعِبَادِ ستمی بر بندگان خود یعنی ایشان را بی گناه عذاب نکرد بلکه تدمیر ایشان بر وجه عدل بود چه
ایشان بجهت اعمال قبیحه مستوجب آن شده بودند پس شما ترک گیرید تا بانواع عقاب مبتلا نشوید و بعد از تخویف از عقوبت دنیوی
و تحذیر ایشان کرد از عقوبت اخروی بر این وجه که وَيَا قَوْمِ إِنِّي ای گروه من بتحقیق که أَخَافُ عَلَيْكُمْ میترسم بر
شما يَوْمَ التَّنَادِ از عذاب روز ندا کردن بیکدیگر مراد روز قیامت که بطریق استعانت یکدیگر را خوانند و هیچکدام

بفریاد هم نرسند و یا آنکه ندا آید که فلان نیکی سعید است و فلان شقی و یا اهل بهشت و یا اهل دوزخ ندا کنند که قَدْ وَجَدْنَا مَا
وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا و اهل دوزخ با اهل بهشت گویند أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ چنانکه در سورهٔ اعراف
گذشت و یا هر کس بامام خود خوانده شود که يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ يَوْمَ تُوَلُّونَ روزی که گردانیده شوید
از موقف حساب مُدْبِرِينَ در حالتی که بازگشتگان باشید از راه دوزخ و یا در حینی که فرار کنندگان باشید از راه دوزخ
و اگر چه آن فرار فایده ندهد شما را بدوزخ کشند مَا لَكُمْ نیست مر شما را در آن روز مِنَ اللَّهِ از عذاب خدای مِنْ عَاصِمٍ
هیچ نگاه دارنده که منع آن عذاب نماید و شما را در حفظ و حمایت خود گیرد وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ و هر کرا فرو گذارد خدای
در ضلالت بجهت اصرار عناد و استکبار و عدم تامل در حجج روشن و آشکارا فَمَا لَهُ پس نیست مر او را مِنْ هَادٍ هیچ راه
نماینده که او را براه راست رساند و هر کس را خدای در آن روز از راه بهشت بگرداند پس بهدایت هیچکس بهدایت نخواهد
رسید وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ و بتحقیق که آمد شما را یوسف بن یعقوب مِنْ قَبْلُ پیش از موسی بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای
بینه و دلایل ناطقه بر صدق قول وهب بن منبه و اکثر مفسران بر آنند که فرعون زمان موسی همان فرعون زمان یوسف
بود بواسطهٔ اسب قیمتی که فرعون داشت بعد از مردن بدعای یوسف زنده گشت فرعون ظاهرا بوی ایمان آورده بود و بعد
موت او از دین او برگشت و تا زمان موسی عمر یافت پس خرقیل گفت که یوسف پیش از این زمان بشما آمد و با معجزات چند که
از آنجمله زنده گردانیدن فرس بود و شهادت طفل بر برائت او از خیانت و نزد دیگران فرعون موسی از اولاد فرعون یوسف بود
چون حق تعالی یوسف بن ابرهیم بن یوسف برسالت بوی فرستاد و مدت بیست سال در میان ایشان دعوت کرد و معجزات بدیشان
نمود ایشان بدو نگرویدند پس خرقیل از آن خبر میدهد که یوسف بشما مبعوث شد فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ پس همیشه بودید در
گمان مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ از آنچه آورد بشما از توحید و احکام دینیه و احکام شرعیه حَتَّى إِذَا هَلَكَ تا آنکه چون فوت
شود قُلْتُمْ گفتید با یکدیگر بدون حجتی بلکه بمحض غرض و تقلید لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ هرگز نخواهد انگیخت خدای تعالی
مِنْ بَعْدِهِ از پس او رَسُولًا فرستاده یعنی چون انکار یوسف نمودیم و قول او را نشنیدیم دیگری نخواهد آمد
که دعوی رسالت کند بجهت خوف آنکه قول او را نیز نشنویم و منکر او شویم پس بر کفر خود ثابت قدم شدید و در ضلالت
ماندید كَذَلِكَ همچنانکه شما بجهت ارتیاب و شک گمراه شدید يُضِلُّ اللَّهُ گمراه میگرداند خدای در وادی ضلالت و
فرو میگذارد مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ هر که را از حد درگذرنده است در عناد و انکار و شک دارند در آنچه معجزات بینه
مشاهده آنست از توحید و نبوة بتوغل وهم و تقلید و عدم تامل و تفکر در معجزات مُرْتَابٌ پس فرو میگذارد در گمراهی
و ضلالت الَّذِينَ يُجَادِلُونَ آنانرا که جدال میکنند با پیغمبران فِي آيَاتِ اللَّهِ در دفع آیتهای خدای و پوشیدن
آن بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ بی حجتی و برهانی که آمده باشد بایشان بلکه تقلید كَبُرَ بزرگ گشت جدال ایشان بر ایشان
لعنت میکنند و مومنان نیز دشمنند و از ایشان تبرا میکنند مَقْتًا همچنانکه مهر نهاد خدای بر قلوب این جماعت
تا علامت کفر ایشان باشد همچنین عِنْدَ اللَّهِ مهر مینهد خدای بجهت نشانهٔ کفر وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا و نزد
آنانکه گرویده اند و رسول یعنی خدای بسیار دشمن میدارد جدال ایشان را و بر ایشان لعنت میکند و مومنان نیز

دشمن اند و از ایشان بیزاری میکنند کذلک همچنانکه مهر نهاد خدای بر قلوب آنجماعت تا علامت کفر ایشان باشد همچنان
یطبع الله مهر مینهد خدای بجهت نشانه کفر علی کل قلب متکبر بر هر دل شخصی که از فرمان برداری سرکشیده
باشند جبار گردن کش که خود را از غیر برتر دارند یا بآن مهر و علامت فرشتگان امتیاز کنند ایشان را از مومنان
و چون خرقیل وعظ و نصیحت را بانجا رسانید فرعون بترسید که این نصایح در اهل مجلس اثر کند مردمان را بامر دیگر
مشغول کرداند وقال فرعون و گفت فرعون بوزیر خود یا هامان ابن لی ای هامان بنا کن یعنی مر ما
بنا را بنا کند برای من صرحا بنایی بلند و برافراشته بگچ و آجر لعلی شاید که من ابلغ الاسباب برسم براههای
موصل اسباب السموات براههای آسمانها یا بدرهای آن و یا بنا از آن یا بجهت آن از آسمان بآسمان دیگر روم
فاطلع پس مطلع شوم و بنگرم الی اله موسی بسوی خدای موسی یا مشرف گردم بر احوال او و اوضاع او و معلوم
کنم صحت دعوی موسی و خبر دادن آن از خدای آسمان وانی لاظنه و بدرستی که من گمان میبرم موسی را کاذبا
دروغ گوی در دعوی رسالت یا در آنکه او را خدایی هست که آفریدگار آسمانها است مراد او ازین گفتار تلبیس او بود
بر جاهلان قوم خود چه او عالم بود بآنکه محالست بآسمان رفتن پس آغاز ساختن بنا کردند موسی ازین حال
مناجات کرد بحضرت ذو الجلال خطاب آمد که غمگین مشو و ببین که با او چه خواهم کرد پس حق تعالی آنرا بعد از
ساختن خراب کرد چنانکه تفصیل او در سورة القصص مذکور شد وکذلک و همچنانکه شیطان آراسته میکرد
اعمال قبیح را در نظر سایر کفار همچنین زین لفرعون آراسته شد یعنی شیطان بیاراست برای فرعون سوء عمله
بدی کردار او را وصد باز داشته اند یعنی ابلیس او را باز داشت عن السبیل از راه راست و طریق ثواب وما
کید فرعون و نبود مکر فرعون در ساختن بنا و تلبیس آن بر قوم یا کید او بر ابطال آیات موسی الا فی تباب
مگر در زیانکاری و تباهی وقال الذی امن و گفت آنکه گرویده بود یعنی خرقیل بعد ازین تلبیسات و
تزویرات فرعون یا قوم ای گروه من اتبعون پیروی کنید مرا اهدکم تا بنمایم شما را سبیل الرشاد
راه راست و طریق سداد که آن ایمانست بوحدت خدا و بنبوة موسی یا قوم ای گروه من طریق سداد اینست
انما هذه الحیوة الدنیا جز این نیست که این زندگانی این دنیای دنی متاع برخورداری اندک است که زود انقطاع
پذیرد و انحلال بقای آن عنقریب بتاره حوادث بریده شود و وزر و وبال آن باقی ماند وان الاخرة و بدرستی که
سرای دیگر هی دار القرار آنست سرای آرام گرفتن و جاوید بودن که بهیچ وجه آنرا زوال نیست و از آن انتقال نه بر
خلاف این سرای که جای ارتحالست و محل قرار نه پس مغرور مشوید از متاع فانیه و آنرا بر سرای باقی اختیار مکنید
من عمل سیئة هر که بکند کرداری بد فلا یجزی پس پاداش داده نشود الا مثلها مگر مانند آن را چه
زیاده بر آن ظلمست که ضد عدالت است و سبحانه است پس بر او روا نباشد ومن عمل صالحا و هر که بکند کرداری شایسته
من ذکر او انثی از مرد و زن وهو مومن و حال آنکه مومن باشد چه قبول اعمال فرع ایمانست فاولئک
پس آن گروه که بزیور صلاح آراسته باشند یدخلون الجنة در آورده شوند بهشت و حفص بفتح یا و ضم خا

میخوانند یعنی در آیند بهشت یرزقون فیها روزی داده شوند در آن از انواع فواکه طیبه و اطعمه لذیذه و مشاربه
خوش مزه بغیر حساب بحساب نه یا اندازه که در دار پس ثواب اعمال صالح اضعاف مضاعفه زیاده خواهد
بود بر قدر استحقاق چون آل فرعون ازین سخنان فهم کردند که خرقیل بموسی ایمان آورده و از عبادت فرعون دست باز
باز داشته زبان ملامت بر او دراز کردند و گفتند عجب است که تو فرعون را میگذاری و پرستش کسی دیگر اختیار میکنی دیگر باره
در مقام نصیحت در آمده گفت ویا قوم مالی و ای گروه من چیست مرا چه رسیده بمن که ادعوکم الی النجوة
میخوانم شما را بسوی فعلی که سبب رهایی یافتن است از عذاب خدای و آن ایمان آوردنست باو و پیغمبر او وتد
عوننی الی النار و میخوانید شما مرا بسوی عملی که سبب وصول است بآتش دوزخ یعنی پرستش فرعون زیرا که تدعوننی
میخوانید مرا لاکفر بالله تا کافر شوم بخدای واشرک به و شریک گردانم با او ما لیس لی به آنچه نیست
مرا بخدایی او علم دانشی یعنی چون علم بربوبیت او ندارم و معبودیت غیر او مرا دلیلی نیست پس چگونه با وی دیگری را
شریک سازم وانا ادعوکم و من میخوانم شما را الی العزیز بسوی خدایی که غالبست یعنی قادر بر تعذیب کافران الغفار
آمرزنده و محو کننده خطایای اهل ایمان یعنی من شما را بکسی دعوت میکنم که مستجمع صفات الوهیت است از کمال قدرت
و غلبه و علم و اراده تا اینکه ممکن مجازات و قدرت بر تعذیب و غفران نه غیر او که در کمال جهالت لا جرم بحقیقت
که شما میگویید بلکه ثابت بلا شبهه انما تدعوننی الیه آنچه مرا میخوانید بسوی آن لیس له دعوة نیست
مر او را استحقاق دعوت یعنی حقانیت که الهه شما را سزای دعوی الوهیت نیست فی الدنیا ولا فی الاخرة در این سرا
و نه در آن سرای دیگر که آخرت است بجهت بطلان و خسران و دعوی آن وان مردنا و اینکه بازگشت همه ما الی الله
بسوی خدای باشد یعنی هر کدام از ما بعد از موت بجزای سزای اعتقاد و اعمال حسنه و سیئه خواهد رسید وان
المسرفین هم و آنکه اسراف کنندگان و از حد بیرون رفتگان بسبب شرک و ریختن خون ناحق و غیر آن اصحاب
النار ایشانند یاران دوزخ و ملازمان نیران فستذکرون پس زود باشد که یاد کنید یعنی در وقت مشاهده عذاب
و معاینه عقاب شما را یاد آید ما اقول لکم راستی آنچه شما را میگویم از نصیحت و موعظه وافوض امری الی الله
و باز میگذارم کار خود بخدای و بر او توکل میکنم و بلطف او اعتماد مینمایم تا مرا از شما نگاه دارد ان الله بدرستی که
خدای تعالی بصیر بالعباد بیناست بر بندگان خود یعنی دانا بافعال ایشان از طاعت و معصیت فوقیه
الله پس نگاه داشت او را خدای تعالی سیئات ما مکروا از بدیهای آنچه مکر کردند و اندیشیدند در باره قتل او
و در روایت آمده که خرقیل اظهار ایمان کرد فرعون امر بقتل او نمود وی فرار نمود و بکوهی که در آن نواحی بود متحصن گشت و
بعبادت و طاعت مشغول شد حق تعالی سباع را بحراست او امر کرد تا بحوالی او در آمده پاسبانی او میکردند و این از ثمرات
تفویض وی بود و در بعضی تفاسیر آمده که فرعون بعضی از خواص خود را فرستاد تا او را بیارند و سیاست رسانند ایشان چون
آنجا رسیدند و نماز وی و محافظت سباع را دیدند هراسان گشته نزد فرعون آمدند و حال را معروض داشتند و فرعون
از ترس آنکه مبادا این سخن باستماع مردمان رسد بقتل ایشان امر نمود وحاق بآل فرعون و فرو گرفت بگرد آل

فرعون که بقتل او قرار گرفته بودند سوء العذاب بدی عذاب که قتل اوست گفته اند مراد با آل فرعون جمیع اتباع او
از قبطیان و سوء العذاب غرق شدن ایشان است در دنیا و آتش دوزخ در عقبی چنانکه میفرماید که النار یعنی فرا گرفت
آل فرعون را آتش دوزخ یعرضون علیها در حالتی که عرض کرده میشوند در آن آتش غدوا و عشیا در صبحگاهی
و شبانگاهی مراد سوختن ایشانست در قبور در این دو وقت و از امام جعفر صادق ع مرویست که این عرض آتش در دنیاست پیش
از آنکه قیام قیامت شود زیرا که در قیامت صبح و شام نخواهد بود بعد از آنکه فرمود که عذاب ایشان در دنیا منحصر است در این
دو وقت و چون قیامت رسد در جهنم بعذاب ابدی گرفتار شوند که یک زمان فتوری در آن واقع نشود و یوم تقوم
الساعة و در روزی که قایم شود قیامت و ارواح ایشان تا بدان باز آید حق تعالی امر نماید بایشان بتوسط فرشتگان
که ادخلوا آل فرعون در آرید ای اتباع فرعون اشد العذاب در سخت ترین عذابی که جهنم است یا سخت ترین
عذاب جهنم و حفص ادخلوا بفتح همزه و کسر خا یعنی حق تعالی امر کند بملائکه که در آرید فرعونیان را بعذابی سخت تر از آنچه در آن
بودند از عذاب دنیا پس بیان تخاصم اهل دوزخ و ماجرای ایشان میکند و اذ یتحاجون و یاد کن ای محمد وقتی
که مخاصمت کنند دوزخیان فی النار در آتش دوزخ و زبان بمجادله بگشایند فیقول الضعفؤا پس گویند ضعیفان
و زبونان قوم للذین استکبروا مر آنان را که سرکش بودند یعنی تابع متبوع را گویند انا بدرستی که ما کنا لکم
تبعا بودیم مر شما را پیروان و فرمان برداران در آنچه ما را دعوت میکردید از شرک و تکذیب سبب حصول ما در دوزخ
امتثال امر شما بود و چون بر متبوعان لازم است که از تابعان خود دفع اذیت کنند فهل انتم پس آیا هستید
مغنون عنا دفع کنندگان و بردارندگان از ما نصیبا من النار بهره از آتش یعنی میتوانید که چیزی از عذاب
ما کم کنید قال الذین استکبروا گویند آنانکه سرکشان بودند در جواب ایشان که انا کل فیها یعنی ما
و شما در آتش دوزخیم چگونه از شما دفع عذاب کنیم اگر ما را قوت دفع عذاب بودی اول از نفسهای خود دفع عذاب
میکردیم ان الله بدرستی که خدای قد حکم حکم کرده است بین العباد میان بندگان خود و هر یکی را
بجایی که سزاوار او فرود آورده پس رفع عذاب متصور نباشد و قال الذین فی النار و گویند آنانکه در دوزخ باشند
از متبوع و تابع بعد از نومیدی از عذاب یکدیگر لخزنة جهنم مر خازنان دوزخ را یعنی ملائکه که موکل ایشان باشند
که از برای ما ادعوا ربکم بخوانید پروردگار خود را یخفف عنا تا سبک گرداند از ما یوما بمقدار
روزی از روزهای دنیا من العذاب از عذاب چیزی را تا اندکی استراحت کنیم و چون خزنه جهنم کلام ایشان
بشنوند قالوا گویند بر وجه توبیخ و الزام و حجت اولم تک آیا نبود در دنیا که تاتیکم رسلکم آمدند
بشما پیغمبران فرستاده شده بشما بالبینات بحجتهای روشن و دلیلهای هویدا بر ثبوت توحید قالوا بلی گویند
آری آمدند و اظهار دعوت کردند و معجزات روشن نمودند و لیکن تکذیب ایشان کردیم و فرمان ایشان نبردیم
قالوا گویند خازنان بر وجه نومید گردانیدن ایشان از اجابت دعا که فادعوا بخوانید خدا را و از و تخفیف
عذاب کنید که ما رخصت نداریم که از برای شما دعا کنیم پس اهل دوزخ اگرچه دانسته باشند که دعای ایشان موجب تخفیف

عذاب نیست اما بجهت عدم طاقت بر آتش فریاد و زاری کنند و ما دعاء الکافرین و نیست دعای ناگرویدگان
که اهل دوزخ اند الا فی ضلال مگر در ضیاع و بطلان و عدم اجابت بعد از آن خبر میدهد از نصرت دادن
رسولان و مؤمنان از کافران و میگوید که انا لننصر بدرستی که ما یاری میدهیم رسلنا پیغمبران خود را
والذین آمنوا و آنانکه گرویده اند فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا و آن بحجج بینات و مغالب
شدن در محاربه بحسب مقتضی حکمت و مصلحت یا بالطاف و تایید و تقویت قلب و هلاک عدو و بانتقام کشیدن
از ایشان همچنانکه بقتل یحیی پیغمبر هفتاد هزار کس کشته شدند و یوم یقوم الاشهاد یاری دهیم ایشان را در عشر
روزی که قایم شوند گواهان یعنی روز قیامت و اقامت شهادت کنند بر بطلان کافران و از برای حقیقت اهل ایمان
و آنها انبیا باشند و ملائکه و مؤمنان و نزد مجاهد حفظه اند که گواهی دهند از برای رسولان به تبلیغ و بر کفار
بتکذیب و گویند مراد گواهی دادن پیغمبرانست که ادای شهادت نمایند برای طاعت مؤمنان و بر کفر مشرکان و یا مراد
امت سید انبیاست ص که بر عناد و انکار اهل شرک و کفر گواهی دهند یوم لا ینفع الظالمین در روزی که سود
ندهد ستمکاران را معذرتهم عذر آوردن چه عذر آوردن ایشان بخیر قبول نرسد ولهم اللعنة
و مر ایشانراست لعنت که دوریست از رحمت ولهم سوء الدار و مر ایشانراست سرای بد یعنی جهنم که ابعد
درکاتست و بعد از آن در بیان نصرت موسی ع و قوم او میفرماید که و لقد آتینا موسی و بدرستی که دادیم
موسی بن عمران را الهدی راه نمودن بآنچه بدان راه یافته شوند در دین از معجزات و توریة و احکام شرایع
و اورثنا و میراث دادیم بعد از موسی بنی اسرائیل فرزندان یعقوب را که از توابع موسی بودند یعنی باقی
گذاشتیم در میان ایشان الکتاب توریة را که جامع ادله واضح بود و بر وجه و صحفه صفات حضرت
عزت و مشتمل بر احکام شریعت هدی و جهت راه حق نمودن و ذکری و پند دادن لاولی الالباب
مر خداوندان عقول خالصه را چه ایشان بسیار منتفع میگشتند بنظر ایشان نصرت متفرع است بر تحمل اذیت و
بلیه و مشقت از اینجهت حضرت رسالت پناه ص را خطاب میکند که فاصبر پس صبر کن بر آزار کفار قریش همچنانکه موسی
بر ایذا و آزار کفار فرعون شکیبایی نمود ان وعد الله بدرستی که وعده خدا بنصرت پیغمبران و هلاک دشمنان
حق درست و راستست و تخلف از آن ممکن نه و بقضیه موسی و فرعون استشهاد این معنی نمای و استغفر
و طلب آمرزش کن از خدای تعالی لذنبک برای تدارک آنچه واقع شده باشد از تو از ترک مندوبات و چون با
جماع ائمه صادقین ع عصمت الائمه انبیاست که مسلم است عدم ترصد در ذنوب کبیره و صغیره پس اسناد آن بایشان یا باستغفار
و یا محمولست بر ترک اولی یا محض تعبد است و یا موجب زیادتی درجه او باشد و یا بجهت آنکه امت اقتدا باو نموده در طریق اقتدا
استغفار سلوک نمایند و یا مراد از ذنب امت باشد یعنی استغفار کن برای فرمان نبردن امت ملازمت را و سبح و تسبیح کردی
تسبیح مقترن بحمد ربک بسپاس پروردگار خود بالعشی والابکار در شبانگاه و بامداد یعنی بگوی سبحان الله
و بحمده مراد آنست که مواظبت نمای بر تنزیه ذات و صفات جمال و جلال او بذکر گذاری او بشیم وافیه و یا نماز گذار در نماز

دو وقت پس مراد نماز شام وخفتن وصبح باشد ومجاهد در تفسیر آن فرموده که نماز گذاریام پروردگار خود از زوال شمس
تا شب واز طلوع صبح تا وقت زوال ومرویست که حضرت رسالت صلعم فرموده که حق سبحانه وتعالی فرموده که مرا یاد کن بعد از صبح
ساعتی وبعد از پیشین ساعتی تا کفایت تو کنم آنچه مقصود تست واجابت نمایم آنچه حاجت تست وابن عباس فرموده که مراد
صلوات خمس است زیرا که عشا بعد از زوال است مطلقا پس شامل نماز پیشین وپسین وخفتن باشد وابکار فجر ثانیست که وقت نماز
بامداد است آورده اند که یهود با حضرت رسالت جدال کردند ومیگفتند که تو صاحب ما نیستی بلکه آن ابو یوسف مسیح بن داود
یعنی دجال که پادشاهی او بر بر وبحر قرار رسد وجویهای آب با او روان شود وسلطنت با باز گذارد واو آیتیست از آیات حق
سبحانه وتعالی آیه فرستاد که اِنَّ الَّذِيْنَ يُجَادِلُوْنَ فِيْٓ اٰيٰتِ اللّٰهِ بدرستی که آنانکه جدال میکنند ومنازعه مینمایند
در آیتهای خدا که از جمله آن ظهور دجالست که از علامات آخر الزمانست بِغَيْرِ سُلْطٰنٍ اَتٰىهُمْ بی حجتی قوی که آمده باشد
ایشان را از جهت عقلیه یا نقلیه که دلالت کند بر صحت دعوی ایشان بر حقیقت نبوة دجال وبطلان دعوی تو اِنْ فِيْ
صُدُوْرِهِمْ نیست در سینهای ایشان اِلَّا كِبْرٌ مگر سرکشی از روی حمیت در دل ندارند وهوای سلطنت در سر وتمنای ایشان
آنست که نبوة در میان ایشان نباشد مَّا هُمْ بِبَالِغِيْهِ نیستند ایشان رسنده بآن یعنی هرگز بآن نرسند وخدا
ایشان را ذلیل وخوار گردانید فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ پس پناه گیر بخدای از حسد ایشان واز شر فتنه که یکیست از مخلوقات و
آفریدگان مِن اِنَّهٗ هُوَ السَّمِيْعُ الْبَصِيْرُ بدرستی که اوست شنوا باقوال وبینا بافعال ایشان وچون مجادلات ایشان
در آیات خدا مشتمل بر انکار بعث بود که مدار مخاصمات است از جهت بعد از بن میفرماید که لَخَلْقُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ
هر آینه آفریدن آسمان وزمین اَكْبَرُ بزرگترست نزد شما مِنْ خَلْقِ النَّاسِ از آفریدن آدمیان پس آنکه قادر باشد
اول بر خلق آسمان وزمین بی اصل وماده با وجود عظمت وبسطت آن هر آینه قادر خواهد بود بر آفریدن ایشان ثانیا الخ از
اصلی وماده وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُوْنَ نمیدانند که آفریدن آسمان تراست
چه بجهت فرط غفلت واتباع هوا تامل دران نمیکنند وبدانکه در حکایت دجال اسمای بسیار روایت کنند که حضرت رسالت
او را از رسول پرسیدند فرمود که او آدمیست که از آدمیان بقد بلندترست وبچشم قوی ترویک چشم دارد وولایت
ظهور او آنست که مردم سه سال پیش از خروج او بقحط وغلا مبتلا باشند سال اول آسمان آنچه بارد ثلثی باز گیرد وزمین
آنچه رویاند ثلثی نگاه دارد ودر سال دویم دو ثلث باز گیرد ودر سال سیم نه از آسمان باران آید ونه از زمین گیاه روید
اکثر جانوران از گرسنگی بمیرند ابو امامه گفته روزی رسول صلعم خطبه میخواند وبیشتر دران دو حکایت دجال بود واز
آنجمله فرمود که ای مردمان در زمین هیچ فتنه از فتنه دجال زیاده تر نیست وخدای تعالی هیچ پیغمبری را نفرستاد او قوم او را از فتنه دجال
تخویف نمود من پیغمبر آخر الزمانم وشما امت آخرین پس اگر در روزگار شما بیرون آید اگر من باشم او را الزام نمایم واگر
شما باشید جهد کنید تا او را الزام سازید وچون وقت خروج او در رسد از میان دو کوه شام وعراق بیرون آید و
لشکر خود را از جپ وراست بفرستد ودعوی نبوة کند بعد از دعوی نبوت دعوی خدایی کند ودر میان چشمهای او نوشته
که انّ کفر من رحمة الله یعنی او نومید است از رحمت خدای وهر مومن که او را بیند آیه هین بر روی او اندازد وبا وی سحر بسیار
باشد وبیشتر خلق متابعت او کنند مگر کسی که خدای تعالی او را از آن نگاه دارد وبا وی بهشتی ودوزخی باشد وهر مومنی که
بدوزخ او گرفتار شود باید که فواتح بخواند تا آتش در وی اثر نکند ومدت ملک او چهل روز باشد بعضی از آن روزها مقابل
چند سال باشد وبعضی دیگر کمتر از سال باشد وبرخی مقدار چند ماه وبرخی دیگر برابر هفته وبرخی مقابل ساعتی ودر
لشکرش بمقدار کرفتن آتش باشد در چوب خشک ودیوان داشته باشد که بصورت آدمیان متمثل شوند پس یکی را گوید که
پدر ومادر او مرده باشد که اگر پدر ومادر ترا زنده کنم بر بوبیت من اقرار کنی گوید آری فی الحال از دیوان بعضی بصورت ابوین
او متشکل شوند واو را گویند ای فرزند متابعت وی کن که آفریدگار تست القصه همه شهرها را مسخر کند مگر مکه ومدینه
چون قصد آن کند از آسمان فرشته بیاید واو را از آن منع کند وانگاه زلزله پیدا شود وهیچ منافق در مدینه نماند الا
بیرون آید وبیعت دجال اختیار کند ومردم آن روز را یوم الاخلاص گویند ام شریک گفت یا رسول الله آن روز مومنان
کجا باشند گفت پناه به بیت المقدس برند ودجال بیاید وآنرا حصار کند وصاحب الزمان صلوات الله علیه را ایشان ظاهر شود
ودر وقت نماز بامداد وقامت بگوید وبا ایشان بنماز مشغول شود وچون از نماز فارغ شود عیسی از آسمان فرود آید
در نماز اقتدا بآنحضرت کند پس در شهر بگشایند وبا دجال هفتاد هزار جهود مسلح باشند وچون عیسی از آن شهر
بیرون آید دجال بگریزد واو را در حوالی مشرق بگیرند وبکشند ولشکرش در حصارها پنهان شوند خدای تعالی آن
حصارها را بسخن درآورد تا با مومنان گویند که دشمنان شما در پس ما گریخته اند آن روز مومنان داد از کفار بستانند
وحق تعالی حقد وحسد از دل مومنان بردارد تا همه یکدیگر را دوست داشته باشند بعد از آن کفار در عرصه دنیا
نماند وخدای تعالی چندان برکت بدهد که در زمان آدم بود وحدیثی که در باب خروج مهدی از مخالف وموافق منقولست
اینست که حضرت رسالت صلعم فرمود که اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز که خدای تعالی آن روز را دراز کند تا که بیرون آید مردی
که نام او با نام منست وکنیت او با کنیت من پر سازد زمین را از عدل وداد چنانکه پر شده باشد از جور وستم ودر اکثر
تفاسیر مسطورست که کفار مکه در باب قرآن وبعث مجادله میکردند ومیگفتند که قرآن سخن خدا نیست وبعث محالست
حق تعالی آیه مذکوره را نازل ساخت یعنی آنانکه جدال کنند در بطلان آیتهای خدای ودر دفع آن کوشند بی حجتی روشن
که داشته باشند در انکار وتکذیب آن در صدور ایشان نیست مگر تکبر نمودن بر محمد واصحاب او وهر که ایشان بمقتضای
عظمت وتکبر خود نرسند که آن ریاستست یا مرتبه نبوة یا رفع آیات زیرا که خدای ایشان را ذلیل وخوار ومقهور کرد تا
برای محمد پناه گیر بخدا از شر آنها بدرستی که خدای شنواست وبینا باقوال وافعال ایشان وهر ایجزای وسزای خود
رساند وبعد از آن بیان احوال مشرکان ومومنان میکند باین مثل که وَمَا يَسْتَوِي الْاَعْمٰى وَالْبَصِيْرُ
وبرابر نیستند نابینا وبینا یعنی جاهل کافر که جاهل وغافل باشد از دلایل توحید بجهت عدم تفکر وتدبر دران وعاقل
نیست مومنی که عالم وعاقل باشد بمعرفت او سبحانه وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وبرابر نیستند آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا
الصّٰلِحٰتِ وکردند عملهای شایسته وَلَا الْمُسِيْٓءُ ونه بدکار تبه روزگار یعنی مومن صالح مساوی کافر فاسق نیست
او ساکن درجات عالیاتست بانواع کرامت وثانی مقیم درکات باصناف اهانت قَلِيْلًا مَّا تَتَذَكَّرُوْنَ اندک پند میپذیرند

مراد آنست که تذکر کافران بیان الذکر ان الساعة لآتیة بدرستی که قیامت هر آینه آینده است لا ریب فیها
شکی نیست در آن بجهت وضوح دلالت عقلیه و نقلیه بر وقوع آن و اجماع جمیع رسل بر وقوع آن ولکن اکثر الناس
و لیکن بیشتر مردمان لا یؤمنون نمیگروند بنا بر قیامت بجهة عدم مشغول نظر در ادله آن نمیکنند بجهت ترغیب
بندگان در قبول ایمان میگوید که وقال ربکم ادعونی و گفت پروردگار شما بخوانید مرا از جمیع مقاصد و مهمات عباد
و وقوع بلیات استجب لکم تا اجابت کنم آنرا که مقتضی مصلحت باشد محققان گفته اند که داعی را لازم است که
لفظا یا قصدا دعا را معلق بشرط مصلحت سازد و اگر مطلق قبیح خواهد بود چه در این صورت ممکن که داعی چیزی بود که
مستلزم مفسده باشد و نزد بعضی مفسران معنی آنست که بپرستید و یکتا دانید مرا تا ثواب دهم شما را ان الذین یستکبرون
عن عبادتی بدرستی که آنانکه سرکشی کردند از پرستیدن من و یا از خواندن من بوحدانیت سیدخلون
جهنم زود باشد که در آورده شوند و حفص بفتح یا و ضم خا خوانده یعنی در آیند بدوزخ داخرین در حالتی
که ذلیل و خوار شدگان باشند از ابن عباس منقولست که دعا بهترین عبادتست و عماد بن عمار روایت کند که از امام
جعفر صادق پرسیدم که چه میفرمایی در حق دو مرد که هر دو بمسجد روند یکی بیشتر اوقات در دعا صرف نماید و دیگری
اکثر اوقات در نماز باشد فرمود که هر دو خوبست گفتم یابن رسول الله میخواهم که بدانم که کدام از ایشان فاضلتر باشد
فرمود آنکه دعا ~~میخواند~~ او اکبر است نشنیده که حق تعالی فرموده که دعا عبادت کبیر است و زراره روایت کند که از امام
محمد باقر صلوات الله علیه پرسیدم که کدام عبادة فاضلتر است فرمود که هیچ چیز نزد خدای تعالی دوست تر از آن نیست
که شخصی از عبادة او استکبار نکند و از او طلب کند آنچیزی که نزد اوست و هیچکس دشمن تر از آن شخص نیست که از عبادة
او استکبار کند ~~و از او طلب نکند آنچیزی~~ پس آیه دالست بر عظمت قدر دعا و نیز از امام جعفر صادق روایت کرده که
امیر المؤمنین علی ع فرمود که دوستترین اعمال نزد او سبحانه دعاست و از حضرت رسالت ص نقلست که در حوایج خود
رجوع بحق سبحانه نمایید و بتضرع تمام دعا کنید که دعا مغز عبادتست و هیچ مؤمنی خدا را نخواند الا که دعای
او مستجاب شده یا در دنیا یا در عقبی و اگر بجهت مصلحتی حاجت روا نشود آن دعا کفاره ذنوب او خواهد بود
مادام که متضمن اثم نباشد و از امام علی النقی ع روایت کرده که هر گاه بلایی متوجه بنده شود او دعا کند خدای تعالی
بزودی توجه آن از او کشف بلا کند و اگر دعا نکند آن بلا بر او فرود آید و در مدة متمادی لازم او شود پس بر شما
باشد که همیشه دعا کنید و بتضرع تمام خدا را بخوانید و سلیمان وراق از پیغمبر ص روایت کرده که روز قیامت دو مرد که
عمل ایشان مساوی یکدیگر باشد بهشت برند و درجه یکی را بلندتر از یکی گردانند او گوید بار خدایا بچه سبب او این مرتبه
پیدا کرده و حال آنکه عمل ما یکسان بود خطاب آید که او دعا میکرد بر حوایج و مقاصد خود از من سؤال میکرد و تو
دعا نمیکردی و از من طلب چیزی نمودی پس بجهت ترغیب در دعا میفرماید که الله الذی جعل خدای بحق آنکس
است که بیافرید لکم اللیل برای شما شب تاریک را لتسکنوا فیه تا ساکن شوید در او و آسایش کنید از تعب
برکات روز والنهار و خلق فرمود روز را مبصرا روشن در کمال نورانیه تا ببینید در آن چیزها بجهت آن

ادعونی استجب لکم ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین معلوم شد از آن فرمود که

مواضع حاجات خود را بسهولت شناسید و کسب معیشت کنید ان الله بدرستی که خدای لذو فضل هر آینه خداوند
بخششهاست و بزرگ و بسیار علی الناس بر آدمیان با آفریدن شب و روز که مصالح ایشان باز بسته است باو و
لکن اکثر الناس و لیکن بیشتر مردمان لا یشکرون سپاسداری این نعمت نمیکنند بجهت فرط جهالت
ذلکم الله آنکسی که متمیز است باین افعال خاصه که غیری شریک او نیست در آن الله ربکم خدایست که پروردگار
شماست خالق کل شیء آفریننده آسمانها و زمینها و ما بین آنها لا اله الا هو نیست هیچ معبودی سزا
مگر او فأنی تؤفکون پس چگونه و بچه وجه گردانیده میشوید از عبادة او و در پرستش غیر او روی می آرید با عشر
وجود وضوح دلالت بر توحید و الوهیت او سبحانه کذلک یؤفک همچنانکه برگردانیده شدند از دین اسلام
برگردانیده میشوند یعنی رؤسا و اکابر کفار باز گردانیدند الذین کانوا آنانکه بودند بآیات الله بآیتهای
خدای یجحدون انکار میکردند و از قبول آن ابای مینمودند الله الذی خدای بحق آنکس است که جعل لکم
الارض گردانید از برای شما زمین را قرارا مستقری که آرام گیرید بدان والسماء بناء و گردانید آسمان را
بنائی برافراشته و قبه برداشته بر بالای زمین وصورکم و بنگاشته شما را فأحسن صورکم پس نیکو کرد
صورتهای شما را چه صورت انسان بهترین صورت حیوانات است ابن عباس فرموده که حسن صورت بانتصاب قامتست
و اکل طعام بیدین و یا آنکه مراد تناسب اعضاست و استعداد برای اکتساب صنایع و کمالات ورزقکم من
الطیبات و روزی داد شما را از طعامهای پاکیزه یعنی از انواع فواکه لذیذه و نباتات طیبه و یا روزی حلال شما
عطا فرموده ذلکم الله آنکه فاعل این اشیاست الله ربکم خدایست که آفریدگار شماست فتبارک الله پس بزرگ
و برتر است خدای که رب العالمین پروردگار عالمیانست از جن و انس و ملائکه و غیر آن چه ما سوای او مفتقرند
بالذات و مربوب او و در معرض زوال هو الحی اوست زنده یعنی متفرد بحیوة ابدیه لا اله الا هو نیست
هیچ معبودی که سزاوار پرستش باشد مگر او فادعوه پس بخوانید و بپرستید او را مخلصین در حالتی که
پاکیزه سازندگان باشید له الدین برای او دین خود را از شرک و یا طاعت او را از ریا و بگویید بر اثر این
هدایت عظمی و نعمت کبری که الحمد لله رب العالمین و همه ستایش و سپاس مر خدایراست که پروردگار
عالمیانست ابن عباس گوید که هر که کلمه توحید بر زبان راند باید که در عقب آن بگوید که الحمد لله رب العالمین چون کفار
مکه ترغیب حضرت میکردند بدین خود حق تعالی فرمود که قل بگوی ای محمد مر مشرکان مکه را که انی نهیت بدرستی که نهی
کرده شده ام و باز داشته شده ام ان اعبد الذین از آنکه بپرستم آنانرا که تدعون من دون الله میپرستید
شما بجز از خدای بحق لما جاءنی البینات آنهنگام که آمد بمن حجج بینه و آیات ظاهره من ربی از
نزد پروردگار من وامرت و امر کرده شده ام ان اسلم بآنکه گردن نهم و انقیاد نمایم لرب العالمین
مر پروردگار عالمیانرا که هو الذی او آنکس است که بقدرت کامله خود خلقکم آفرید شما را یعنی آدم را
که منشا و اصل شماست من تراب از خاک ثم من علقة پس از خون بسته که منی بعد از چهل روز
ثم من نطفة از آب منی ثم

بآن صورت متشکل میکرده ثم یخرجکم پس بیرون می آورد هر یک از شما از رحم مادر طفلا در حالتی که کودک
ثم لتبلغوا اشدکم پس از طفولیت بقا میدهد شما را تا میرسید بسختترین قوت که نهایت سن جوانیست و آن
از سی سالگیست تا چهل سالگی ثم لتکونوا شیوخا بعد از چهل سالگی باقی میگذارد شما را تا میگردید پیر
ومنکم من یتوفی من قبل و برخی از شما آنکس است که قبض روح میشود پیش از شیوخت ولتبلغوا
و تمام میکنید هستی یعنی دیگر پیش از شیوخت تا برسد اجلا مسمی بمدتی نام برده شده که وقت موتست
ولعلکم تعقلون و تا شاید که تعقل کنید در آفرینش خود و در انتقال خود و در هر درجه بدرجه و باین
عارف شوید بخالق خود هو الذی او آنکس است که بمحض قدرت خود یحیی و زنده میکرداند شما را
ویمیت و میمیراند فاذا قضی امرا پس چون حکم کند امری یعنی هرگاه که اراده کند کاری بدید آورد
و از زنده کردانیدن و میرانیدن و سایر مقدورات فانما یقول له پس جز این نیست که میگوید مر آن امر را
کن باش فیکون پس زود باشد بلا تاخیر بدون احتیاج بآلتی و مدتی و کلفتی چون قدرت ذاتیه موقوف
بهیچ چیز نیست و چون کفار با وجود کثرت دلایل واضحه در مقام جدال و عناد بودند ایزد تعالی بعد از ذکر بینات در
هدایت ایشان میگوید که الم تر آیا نمی بینی و نمینگری الی الذین بسوی آنانکه یجادلون جدال و نزاع میکنند
فی آیات الله در آیتهای خدا که حجج قرآنیه و سایر معجزات نبویه است انی یصرفون چگونه و بچه نوع برگردانیده
میشوند از تصدیق کردن بآن با وجود وفور دلایل و آیات الذین کذبوا مجادلان آنانند که تکذیب کردند
کردند و نگرویدند بالکتاب بقرآن وبما ارسلنا به و بانچه فرستادیم بآن پیغمبران رسلنا پیغمبران خود
از کتب و احکام شرایع فسوف یعلمون پس زود باشد که بدانند عاقبت تکذیب و خاتمت ناگرویدن را اذ الاغلال عشر
وقتی که غلهای آتشی فی اعناقهم در گردنهای ایشان باشد والسلاسل یسحبون و زنجیرها در
گردن کفار باشد در حالتی که کشیده شوند بآن فی الحمیم در آب جوشان با زنجیرها کشیده میشوند در آبی بغایت گرم
وهب بن منبه از پیغمبر صلعم روایت کند که حق تعالی در دوزخ ابری سیاه بیافریند و ایشان را گویند شما را چه آرزوست ایشان
گویند آرزوی آب سرد داریم حق تعالی ابر را امر کند که بجای باران غلها و سلسلها بر ایشان ببارد و بندها بر بندها
بر سر ایشان آید و غلها بر سر غلها و آنگاه از آن ابر آتش ببارد و دوزخ گرمتر شود ثم فی النار یسجرون بعد
از آن در آتش دوزخ سوخته شوند ثم قیل لهم بعد از آن گفته شود یعنی ملایکه از روی توبیخ بایشان گویند که این ما
کنتم بجایید آنانکه بودید که شما ایشان را میگرفتید و میپرستیدید از روی ضلالت تشرکون من دون الله
شرک می آوردید بجز از خدای و از ایشان توقع نفع و دفع ضرر داشتید و دعوی میکردید که هؤلاء شفعاؤنا عند الله
قالوا گویند آن دوزخیان که آن شریکان ضلوا عنا گم شدند از ما و نمی یابیم ایشان را و این حکایت قبل از آن باشد
که بمعبودان خود رسند و یا مراد آن باشد که ضایع شدند از ما امداد ایشان یعنی ما از ایشان توقع مدد داشتیم و ایشان
ما را درین عذاب و نکال و عقاب بگذاشتند و هیچ نفعی بما نرسانیدند پس گویا که از ما غایب اند و اگرچه بحسب ظاهر

حاضرند بل لم نکن ندعوا بلکه بر ما ظاهر گشت که نبودیم که خوانده باشیم من قبل پیش از این در دنیا شیئا
چیزی که معتد باشد یعنی غرض عبادت آنست که از جانب معبود نفعی بعابد برسد و چون دانستیم که از ایشان نفعی
و دفع ضرری متصور نیست پس بر ما ظاهر شد که ایشان در نفس الامر هیچ نبوده اند و ما ایشان را چیزی پنداشته
بودیم و همچنانکه خدای تعالی مجادلان را فرو گذاشت کذلک یضل الله الکافرین همچنین فرو میگذارد خدای
جمیع کافران را تا در آخرت راه نبرند بچیزی که بآن منتفع شوند ذلکم این فرو گذاشتن شما را امروز بما کنتم تفر
حون بسبب آنست که بودید که فرحناک میبودید و خوشحال فی الارض در زمین یعنی در دنیا بغیر الحق بچیزی
که حق نبود از عبادت و تکذیب و تکذیب رسولان و علاوه طغیان بما کنتم تمرحون و بسبب آنکه بودید که بیان
نشاط میکردید بجهت توقع مکاره مولد حد یا برانها ادخلوا ابواب جهنم در آیید ای اهل شرک و طغیان
بدرهای هفتگانه دوزخ که برای شما مقیم شده یعنی هر طایفه بدری که در آیید خالدین فیها در حالتی که جاوید باشید
در آن فبئس مثوی المتکبرین پس بد آرامگاهیست مر گردنکشان را و طاغیان را درکات آتشین دوزخ که جهنم است
و چون از برای ارباب شرک و عناد ابواب جهنم مهیاست فاصبر پس شکیبایی کن ای محمد بر ایذای قوم و بر طریق سعی
انذار و تخویف ثابت قدم باش اگرچه مستلزم اذیت و مشقت باشد ان وعد الله بدرستی که وعده نصرت خدا
اولیا و اهلاک اعدا در دنیا و عقبا حق درست و راست است و بلاشبهه واقع خواهد شد فاما نرینک
پس هر آینه ترا در زمان حیات بعض الذی نعدهم برخی از آنچه وعده میدهیم ایشان را از عذاب عقاب که
آن جزای آنهاست همچنانکه در جنگ بدر واقع شده از قتل و اسر او نتوفینک یا اگر بمیرانیم ترا و با جوار رحمت
خود بریم پیش از ظهور آن عذاب فالینا یرجعون پس بسوی ما باز گردیده خواهند شد و در قیامت جزای
آن خواهند یافت یعنی بعضی ایشان را با بلای آسمان رفتن و غیر آن چنانکه در سوره بنی اسرائیل مذکور شد
حق تعالی آیه فرستاد که ولقد ارسلنا رسلا و بتحقیق که فرستادیم پیغمبران را من قبلک پیش از زمان تو
منهم بعضی از شما من قصصنا علیک آنها اند که خوانده ایم احوال ایشان را بر تو مانند نام ایشان را داده چون ابراهیم
وغیر آن ومنهم من لم نقصص علیک و بعضی دیگر از آن قبیلند که نه نام ایشان را بتو گفته ایم و نه قصه ایشان
بر تو خوانده ایم و مجموع انبیا بروایت مشهور صد و بیست و چهار هزار بودند و گرویدن بایشان مشروط بتعیین عدد
و معرفت نسب و اسم ایشان نیست وما کان لرسول و نبوده مر هیچ پیغمبری را ان یاتی بآیة که بیاورد معجزه که نشان
نبوت او باشد الا باذن الله مگر بدستوری خدای تعالی و بفرمان او یعنی ای مقترحان معاندان شما از پیغمبر اقتراح
معجزات مذکور بجهت آنست که حکمت و مصلحت من مقتضی عدم وقوع آنست اگر وعید ایشان میکند که فاذا جاء
امر الله پس چون بیاید فرمان خدای بعذاب اهل اقتراح بعد از وضوح دلالت آیات بصدق نبوت سید البریات
قضی حکم کرده شود بالحق براستی میان اهل ایمان و کفار و سایر ابرار و فجار یعنی مشرک مبطل معذب گردد و مومن
محقق نجات یابد وخسر هنالک و زیان کند آنجا المبطلون اهل بطلان یعنی معاندانی که بعد از معجزه دلالت

بر نبوة میکند دیگر اقتراح معجزه میکند و با وجود این در صدد ابطال آنند در آن روز از جنت محروم باشند و معذب
بانواع عقوبت پس بجهت الزام حجت بر اهل انکار تعداد نعمت خود میکند و میگوید که الله خدای بحق و معبود
مطلق الذی جعل لکم الانعام آنکس است که بیافرید برای منفعت شما چهارپایان از شتر و گاو و گوسفند و
اسب و استر لترکبوا منها تا بر نشینید از آنها و منها تأکلون و برخی از آن میخورید چون گوسفند و برخی
دیگر قابلیت هر دو دارند چون شتر و گاو ولکم فیها و مر شما راست در چهارپایان منافع منفعت بسیار چون شیر
و پشم و غیر آن ولتبلغوا علیها و آفرید ایشان را تا برسید بجهت سفر کردن بدان یعنی بر برخی از آن حاجة
فی صدورکم حاجتی که در سینهای شماست از تجارت کردن در بلاد متقاربه و متباعده و زیارة کردن و حج گذاردن
و سایر امور دینیه و دنیویه وعلیها و بر چهارپایان وعلی الفلک تحملون برداشته میشوید یعنی چونکه
حق تعالی عالم بود باحتیاج عباد بمسافرة بر و بحر تعیین فرمود ویریکم آیاته و مینماید خدای شما را آیات تنها
خود را که دلالت میکند بر کمال قدرة و فرط رحمت فأی آیات الله پس کدام آیه از آیتهای خدای تنکرون
انکار میکنید چون هیچکدام از آنها از غایت ظهور قابل انکار نیست پس در رهند اهل عناد میفرماید که افلم
یسیروا آیا سیر نکردند منکران قدرة فی الارض در زمین عاد و ثمود در وقت تجارة شام فینظروا کیف
کان تا بنگرند که چگونه بود عاقبة الذین من قبلهم سرانجام کار آنان که پیش از ایشان کانوا بودند آن
امم ماضیه اکثر منهم بیشتر از ایشان از روی عدد واشد قوة و سختتر از روی توانایی و شوکت و
آثارا فی الارض و از روی نشانها در زمین که قصور مشیده و قلاع مرتفعه و حصون عالیات فما اغنی
عنهم پس دفع نکرد و باز نداشت از ایشان عذاب را ما کانوا یکسبون آنچه بودند که میکردند از جمع مال
و بنا و بنیان فلما جاءتهم پس آن هنگام که آمدند بدیشان رسلهم پیغمبران ایشان بالبینات بمعجزها
بینه و آیات ظاهره فرحوا شاد شدند بما عندهم بآنچه نزدیک ایشان بود من العلم از دانش خود و استخفاف
رسولان کردند مراد از علم ایشان یا عقاید باطله و شبهات فاسده ایشان بود چون اعتقاد بعدم بعث و
تعذیب و عدم وقوع قیامة و غیر آن و یا علم مکاسب و تجارات و اعتقاد کردند بسبب مهارة ایشان در آن که هیچ
علمی در طلب نفع و فواید بعلم ایشان نمیرسد و یا علم طبایع و تنجیم و علم فراست و فلسفه و دهریه چنانکه در خبر است که
حکمای یونان هرگاه وحی انبیا را استماع میکردند استحقار آن میکردند و در دفع و تصغیر ایشان میکوشیدند
و نسبت با علم خود آنرا حمل بر جهل میکردند و در روایة آمده که چون موسی ع اظهار دعوی نمود سقراط حکیم گفت
چرا پیش موسی مهاجرت نمیکنی تا از وی کسب علوم دینیه حاصل کنی گفت ما جماعه مهذب الاخلاق آراسته ایم و بزیور صلاح
نفس پیراسته محتاج تهذیب کسی نیستیم حاصل که کفار بعلم خود در تدبیر دنیا و ما فیها معلوم طبایع مغرور شده انکار
میکردند بعلوم دینیه وحاق بهم و فرود آمد بایشان ما کانوا به یستهزؤن جزای آنچه بودند که بآن
استهزا میکردند فلما رأوا پس آنهنگام که بدیدند بأسنا سختی عذاب در دنیا و ملجا شدند قالوا آمنا

گفتند ایمان آوردیم و گرویدیم بالله وحده بخدای در حالتی که یگانه و تنهاست وکفرنا و کافر شدیم
بما کنا به مشرکین بآنچه بودیم بآن شریک آرندگان از اصنام و بتان فلم یک ینفعهم پس نبود که سود دهد
ایشان را ایمانهم گرویدن ایشان لما رأوا بأسنا آنگاه که دیده شد عذاب ما را زیرا که در وقت معاینه
عذاب تکلیف مرتفع است و صحت قبول ایمان فرع زمان تکلیف در حین یأس ممتنع باشد قبول ایمان سنت الله
سنت نهاده است خدای تعالی عدم صحت قبول ایمان در حین یأس سنت نهادنی التی قد خلت که گذشته است
آن سنت فی عباده درمیان بندگان او از امم ماضیه یعنی این
طریقه مستمر بود جاهلان زمان پیش وخسر هنالک
و زیانکار شدند در زمان دیدن عذاب الکافرون
ناگرویدگان بجهت عدم نفع ایمان درآن زمان

سورة حم سجدة اثنی وخمسون آیة

از ابی بن کعب مرویست که حضرت رسالت ص فرمود که هر که یکبار حم سجده را قرائت کند بهر حرفی از آن ده حسنه
در نامه او ثبت کنند و از امام جعفر صادق ع روایتست که هر که این سوره را تلاوت نماید روز قیامة نور او مقدار مد
بصر باشد و در آن روز شادان باشد و در دنیا محمود بر وجهی که همه مردمان بر احوال او رشک برند و از خدا تعالی آن
کند چون حق تعالی اختتام سوره مؤمن کرد افتتاح این سوره بتنزیل آن کرده فرمود

بسم الله الرحمن الرحیم

حم تنزیل من الرحمن الرحیم برخی از اقوال علما در تفسیر این دو حرف در سوره المؤمن تحریر یافت
حم که اسم این سوره است پس معنی آنست که این سوره فرو فرستاده شده است از جانب خدای بخشاینده بجمیع مردمان مهربان
بمؤمنان و اگر خبر بتوجیه که فرو فرستاده شده است از نزد خدای بخشاینده و مهربان کتاب فصلت
آیاته کتابیست تفصیل آن داده شده است آیتهای آن در معنی مختلفه از احکام آن و امثال و مواعظ و امر و نهی و
ترغیب و ترهیب و وعد و وعید حلال و حرام قرآنا عربیا قرآنیست بلغت عرب لقوم یعلمون برای گروهی که
در یابند معنی آنرا و بدان بگروند بشیرا و نذیرا در حالتیکه مژده دهنده است مر جماعتی را که بآن عمل کنند و بیم کننده
و بدوزخ برنده مر آنها را که بآن نگروند با وجود این صفات جلیله فأعرض پس روی برتافتند از قبول آن اکثرهم
بیشتر مردمان فهم لا یسمعون پس ایشان نمیشنوند بسمع قبول بجهت عدم تأمل و تدبر ایشان در آن وقالوا
و گفتند مشرکان قلوبنا فی اکنة دلهای ما در پوششهاست مما تدعونا الیه از فهم آن چیزی که میخوانی ما را الیه بدو
آن معنی قرآن را در نمییابیم وفی آذاننا وقر و در گوشهای ما گرانیست از استماع قرآن پس آنچه بر ما میخوانی نمیشنویم ومن
بیننا وبینک حجاب و میان ما و میان تو پرده ایست که مانع رسیدن ملت تو است تمثیل تباعد قبول ایشانست
از تعقل آنچه بر ایشان میخواندند از آیات قرآن و عدم اعتقاد ایشان بآن بوجهی که گویا دلهای ایشان در پرده است

ودر گوش ایشان گرانیست که هیچ چیز نمیشنوند ودر طبری مذکورست که ابوجهل جامه را میان خود ومیان پیغمبر پرده ساخت
ودر پس پرده رفت وگفت ای محمد تو از آن جانب وما ازین طرف **فاعمل** پس تو عمل کن تو بر دین ومذهب خود **إننا**
عاملون بدرستی که ما عمل کنندگانیم بر کیش وملت وعمل خود ویا تو کوشش کن در ابطال امر ما که ما نیز در ابطال امر تو
تقصیر نمیکنیم یا تو کار کن برای آخرت خود که ما برای دنیای خود عمل میکنیم وچون مشرکان تعنت وتحکم از حد بردند حق
رسول خود را امر کرد که **قل** بگو ای محمد مر این جماعت تیره ضمیر را **إنما أنا** جز این نیست که من **بشر مثلكم** آدمی ام مثل
شما یعنی از جنس شما نه از جنس ملک وجن که شما سخن ایشان ادراک نتوانید نمایید وفهم نکنید وبچیزی شما را دعوة نمیکنم که گوش
از آن کراهت داشته باشد وطبع از آن متنفر بلکه مضمون دعوة من اینست که آن **يوحى إلي** وحی کرده میشود بسوی
من اینکه **أنما إلهكم** جز این نیست که خدای شما **إله واحد** خدای یگانه است که هیچ شریکی نیست او را **فاستقيموا**
پس استقامت نمایید وراست بایستید در توجه **إليه** بسوی او یعنی بر توحید واخلاص طاعت یکجهت شوید **وا**
ستغفروه وآمرزش طلبید از وی از سوء عقیده که شرکست یا از گناهان که بعد از اسلام کنید **وويل** وسختی عذاب
للمشركين مر مشرکان راست که آنانند که **الذين لا يؤتون الزكوة** نمیدهند زکوة را بجهت بخل وعدم شفقت
بر بندگان که اعظم رذایلست **وهم** وحال آنکه ایشان **بالآخرة** بسرای دیگر یعنی از بعث ونشور وحساب وجزا
هم كافرون ایشانند ناگرویدگان آیه صریحه دالست بر وجوب زکوة بر کافر تو عدا وبر عدم دادن زکوة لیکن
ادای آن در حالت کفر صحیح نیست زیرا که منافی اخلاص است وبعضی از اهل تفسیر معنی آیه بر وجه تقریر کرده اند که کفا
اعتقاد ندارند بر که واجبست دادن زکوة واعتراف بآن نمیکنند یا آنکه بکلمه توحید که زکوة نفس است تکلم نمی نمایند وبعد از وعید ایشان
مومن وعده را بر جراحت اهل ایمان نهاده وفرموده که **إن الذين آمنوا** بدرستی که آنانکه ایمان آورده اند **وعملوا**
الصالحات وکردند کارهای شایسته وستوده **لهم أجر** مر ایشانراست مزدی بر ایمان واعمال صالحه **غير**
ممنون که منت نهاده نشود یعنی ایشان از ایران اجر منت ننهند زیرا که منت فرع تفضل است واجر عمل بر سبیل وجوب ودر
اکثر تفاسیر ممنون بمعنی مقطوع است یعنی مزدی پاینده وناکاسته که هرگز منقطع نشود وفنا نپذیرد آنگه بجهت توبیخ
کفار پیغمبر را میفرماید که **قل** بگو ای محمد مر کافران را **أئنكم لتكفرون** آیا شما کافر میشوید این کلام بر سبیل تعجب است یعنی چگونه
وبچه وجه کافر میشوید **بالذي خلق الأرض** بآنکسی که بیافرید زمین را **في يومين** در دو روز که یکشنبه و
دوشنبه بود مرویست که روز یکشنبه اصل زمین را آفرید ودر روز دوشنبه انرا منبسط ساخت ودر اکثر تفاسیر مذکورست
که مراد مقدار دو روزست یا دو نوبت که در هر نوبت آنچه میخواست باسرع وجهی آفرید وبرهم تقدیر پیغمبر مامورست که ای محمد بکفار
بگوی که چگونه کافر میشوید بکسی که قادرست بر خلق زمین بدو روز **وتجعلون له أندادا** ومیگردانید برای او
همتایی یعنی میسازید از برای او اشباه وامثال که در خدایی عجز ندارند **ذلك** آن قادری که زمین را آفرید **رب العالمين** پروردگار
عالمیانست وآفریننده جمیع ممکنات **وجعل فيها رواسي** وآفرید در زمین کوههای بلند پایدار **من فوقها**
از زبر زمین تا منافع به بندگان برسد وبر ایشان ظاهر شود فایده آفریدن آن **وبارك فيها** وبرکت کرده دران کوهها

یعنی پیدا

یعنی پیدا کردانید منافع آنرا از معادن ومنافع از نباتات واشجار بدون زرع وغرس **وقدر فيها** وتقدیر
کرد بر زمین **أقواتها** روزیهای اهل زمین را یعنی معین ساخت در آن از برای هر نوعی از جنس حیوانات آنچه بآن تعیش
کند یا مخصوص ساخت حدود هر قوتی را بقعه ای از اقطار چون گندم وجو وبرنج وخرما وذرة وامثال که هر یکی
غالب قوت بلدی اند **في أربعة أيام** در تمه چهار روز یعنی در روز دیگر که آن سه شنبه وچهار شنبه بود واین کلام از قبیل آن
که کسی گوید سیر کردم از بصره تا بغداد در مدة ده روز وتا کوفه پانزده روز که تمه پنج روزست **سواء** که یکسان بود یکسان
عشر بودنی یعنی چهار روز تمام بی زیاده ونقصان وآن حصر چهار روز **للسائلين** مر پرسندگانراست یعنی این جوابست
مر جماعتی را که سوال کنند که خلق زمین وتقدیر آنچه در اوست در چند مدت بوده عکرمه از حضرت رسالت روایت کرده
که حق سبحانه وتعالی زمین را در روز یکشنبه ودوشنبه خلق فرموده وکوهها را در سه شنبه واشجار ومیوهها را در چهار شنبه و
سموات را در پنجشنبه وشمس وقمر ونجوم وملائکه وآدم را در جمعه **ثم استوى** بعد از آن قصد کرد بروجه استقامت
إلى السماء بسوی آفریدن آسمان یعنی حکمت داعی او شد که بعد از خلق اجرام سفلیه خلق آسمان نمود بتقدیم علیات
بر سافلی که اول از آفریدن منحرف کرده اند **وهي دخان** وحال آنکه آسمان در آن روز دودی بود یعنی بخار آبی بهیأت
دود در اکثر تفاسیر مذکورست که حق تعالی از خلق عالم سفلی وعلوی جوهری سبز بیافرید وبنظر هیبت در او نگریست آب شد
وبعد از آن آتشی بر آن مسلط کردانید تا بجوش آمد کفی وبخاری بیرون آورد بر بالای آب بداشت بعد از آن از آب ساخت
پس از آن بخار مرتفع آسمان بیافرید ومر شرا بر بالای آن بیافرید واز آن آب بستر زمین را خلق فرمود وچون خلق آسمان و
زمین نمود **فقال لها وللأرض** پس گفت مر آسمان وزمین را **ائتيا** بیایید بر آنچه شما را فرمایم **طوعا** در
حالتی که فرمان برید فرمان بردنی **أو كرها** یا کراهت داشته باشید کراهت داشتنی یعنی اگر بطوع ورغبت واگر
بکراهت که شما را از آنجام نمایم چاره نیست مراد اظهار کمال اقتدار ووجوب وقوع مراد اوست پس بر وجهی که گویا مامور
ومطیع اند که فعل امر مطاع بر ایشان وارد شد نه آنکه این سوال بر سبیل حقیقت باشد پس این از قسم مجاز تمثیلست وبرین
قیاس است آنجا از ابن عباس مرویست که حق تعالی آسمانرا گفت که ماه وستارها که کان که در تو خلق کردم ظاهر ساز وزمین را
فرمود که انهار واشجار واثمار خود را بیرون آور **قالتا** گفتند آسمان وزمین **أتينا** آمدیم بهر چه فرمودی **طا**
ئعين در حالتی که فرمان برندگانیم ونزد بعضی آنست که حق تعالی زمین وآسمانرا قدرت داد بر تکلم وبعد از آن بایشان
خطاب کرد وبنا برین سوال وجواب بر حقیقت خود باشد در خبر آمده که چون او سبحانه خطاب بزمین کرد اول
موضع کعبه بجواب **أتينا طائعين** تکلم نمود وبعد از آن اجزای دیگر که در یکجا او بود وبرهمین ترتیب تا تمام اجزای زمین
اعتراف بطوع خود نمودند وبجهت این آن کعبه اسلام وقبله انام کردید **فقضاهن** پس محکم کردانید آسمانها را
وبپرداخت از خلق **سبع سموات** در حالتی که هفت آسمان بودند **في يومين** در مدت دو روز که پنجشنبه
وجمعه است وگویند حق تعالی روز پنجشنبه جمیع سموات را آفرید وروز جمعه شمس وقمر را ودر ساعت آخر آن آدم را و
در همین روز قیامت قایم سازد **وأوحى في كل سماء** ووحی فرمود در هر آسمانی **أمرها** کار آنرا یعنی متصور

کردشان در هر فلکی وآنچه از آن آید از تدبیر ومصالح والهام کرد باهل هر یک از آسمانها که عبادت بچه نحو کنند **وَزَيَّنَّا**
السَّمَاءَ الدُّنْيَا وآرایش دادیم آسمان نزدیک را که آسمان اولست **بِمَصَابِيحَ** بچراغها یعنی ستارگان که مانند
چراغها درخشانند چه بسبب لطافت آن جمیع کواکب دران مرئی میشوند واگرچه بعضی از آن در آسمان دیگر باشند **وَ**
حِفْظًا ونگاهداشتیم آسمان را نگاه داشتنی یا از شیاطین که داعیهٔ شنیدن سخن ملائکه داشته باشند **ذَٰلِكَ**
آنچه مذکور شد از بدایع وصنایع **تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ** اندازه کرده وآفریده خداوند غالبست که بقدرت کامله در
ملک خود هرچه خواهد کند **الْعَلِيمِ** دانا بمصالح آفریدن چه خلق سموات سبع از دخان وتزیین بمصابیح
دلالتی تمام دارد بر کمال علم وقدرت او سبحانه **فَإِنْ أَعْرَضُوا** پس اگر روی برگردانند مشرکان از ایمان با وجود
این حجج بینه بر وحدانیت وقدرت **فَقُلْ أَنذَرْتُكُمْ** پس بگوی ای محمد بیم کردم وترسانیدم شمارا **صَاعِقَةً**
از عقوبتی بیهوش سازنده وهلاک کننده که در سختی ووقوع وشدت گویا صاعقه است **مِّثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ**
مانند عقوبت قوم عاد که باد صرصر بود **وَثَمُودَ** وعذاب کرده ثمود که صیحه جبرئیل بود ونزول این عقوبت بر ایشان
إِذْ جَاءَتْهُمُ الرُّسُلُ در حالتی که آمده بودند بایشان پیغمبران یعنی هود وصالح **مِن بَيْنِ أَيْدِيهِمْ** از پیش
روی ایشان **وَمِنْ خَلْفِهِمْ** واز پس ایشان یعنی از جمیع جانب در آمده واز هر جهت وهر بابی در نصیحت ایشان
جدل وجهد کرده وکوشش نموده گاهی برفق ونرمی وگاهی بعنف وساعتی بنصیحت ویا آنکه رسولان بایشان آمده بودند از
جانب ماضی واستقبال یعنی چون خبر پیغمبران متقدم بایشان رسیده بود واز پیغمبرانی که بعد از ایشان دعوی نبوت کنند
وهود وصالح اخبار ایشان کرده بودند پس گویا همه پیغمبران بایشان آمده بودند ومضمون نصیحت ایشان این بود **أَلَّا**
تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ که مپرستید مگر خدای تعالی را ودر عبادت غیر را شریک او مسازید **قَالُوا** گفتند آن کافران
در جواب رسولان از روی تکذیب **لَوْ شَاءَ رَبُّنَا** اگر خواستی پروردگار ما که ایمان آوریم وغیر او را شریک نسازیم
لَأَنزَلَ مَلَائِكَةً هر آینه پیغمبر ساختی ملائکه را **فَإِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُم بِهِ** پس بدرستی که ما بآنچیزی که فرستاده شده اید
بدان بزعم خود **كَافِرُونَ** ناگرویدگانیم زیرا که شما مانند ما آدمیانید وهیچ فضلی ومزیتی ندارید بر ما پس در تفصیل قصه
ایشان میفرماید که **فَأَمَّا عَادٌ** پس اما گروه عادیان **فَاسْتَكْبَرُوا** پس گردن کشی کردند وتعظیم نمودند بر اهل خود
فِي الْأَرْضِ در زمین احقاف که بلاد ومنازل ایشان بود **بِغَيْرِ الْحَقِّ** بناسزا وناروا یعنی بدون استحقاق آنچه تجبر وعتو ایشان
بجهت محض کفر وصریح ظلم بود پس هود علیه السلام تهدید ایشان نمود وبنزول عذاب ایشان از روی استکبار ایشان التفات باز
نکردند وبقوة وبسطت خود مغرور شدند **وَقَالُوا** وگفتند هود را **مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً** کیست سخت تر از ما
از روی توانایی وتن آوری در خبر است که قوة ایشان بمثابه بود که سنگ عظیم را از کوه بیک دست بکندندی حاصل که بجهت
قوة وشوکت وجاه خود مغرور گشته از تهدید هود اندیشه نکردند وگفتند که چون هیچکس در عالم بقوة ما نمیرسد دیگر
بر رفع عذاب قادر خواهیم بود حق تعالی رد قول ایشان کرده میفرماید که **أَوَلَمْ يَرَوْا** آیا نمیدانستند آن مغروران که آن بتوانایی
خود **أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ** آنکه خدایی که آفرید ایشان را **هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً** اوست سخت تر از ایشان از روی

قوة وقدرت چرا او قادر بالذات وتوانا بر چیزی که غیر او را دران توانایی نیست پس قادر باشد بر انزال عذاب واهلاک ایشان
بآن **وَكَانُوا** وبودند از روی استکبار **بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ** بنشانهای قدرت ما یا معجزات جحود میکردند با وجود
علم ایشان بحقیقت آن **فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ** پس فرستادیم بر ایشان **رِيحًا صَرْصَرًا** بادی که با آواز مهیب آن هلاک
شدند یا بادی سخت که بجهت شدت سردی ایشان را هلاک سازد **فِي أَيَّامٍ نَّحِسَاتٍ** در روزهای شوم که اول آن دهم
آخر شوال بود بعد از بامداد روز چهارشنبه تا آخر چهارشنبه دیگر که هشت روز وهفت شب است که قوله تعالی سبع لیال وثمانیة ایام
حسوما در آثار آمده که نزول عذاب جمیع مکذبه در روز چهارشنبه است از ضحاک منقولست که خدای تعالی اول باران از ایشان باز گرفت و
درین مدت اصلا باد ساکن نشد بعد از آن باد را سخت کردانید تا همه را مستاصل کردانید واز جابر بن عبدالله انصاری روایت
که چون خدای تعالی بقومی اراده خیر کند بایشان باران دهد بی باد واگر نه باد دهد بی باران چنانکه باصحاب عاد کرد حاصل
در ایام مذکوره باد صرصر فرستادیم **لِّنُذِيقَهُمْ** تا بچشانیم ایشان را **عَذَابَ الْخِزْيِ** عذاب رسوایی وخواری **فِي الْحَيَاةِ**
الدُّنْيَا در زندگانی دنیا یعنی با وجود قوة وشوکت همه را خوار وذلیل کردانیدیم **وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَىٰ** و
هر آینه عذاب آخرت که دوزخ است رسوا سازنده وخوار وشرمسار کننده تر است **وَهُمْ لَا يُنصَرُونَ** وایشان
یاری داده نشوند در آن روز بدفع عذاب از جابر بن عبدالله انصاری مرویست که ابوجهل بعضی از اکابر قریش را جمع کرد وگفت
کار محمد بر ما ملتبس است شخصی که سحر وکهانت وشعر میداند نزد او میباید فرستاد تا با او مکالمه کند واحوال او را نیک بررسی
نموده اعلام نماید عتبه گفت من این علم را دانسته ام بروم وبا او گفت وشنید کنم وآنچه از وی بر من ظاهر شود شما را خبر کنم پس
نزد حضرت رسالت صلعم آمد وگفت ای محمد تو بهتری یا هاشم وعبدالله که پدران تو بودند ایشان سب آلهه ما نمیکردند پس تو چرا
داشته که زبان بدشنام ایشان کشوده وما را گمراه میدانی اگر مراد تو ریاست است ما ترا پیشوای خود کردانیم ولوای حکومت
برای تو برافرازیم وخطبه سلطنت بنام تو بخوانیم واگر غرض تو نکاح کردنست یا بکار حیله ام کدام از دختران قریش را تو خواهی
کنی بتزویج تو در آریم اگر مدعای تو مالست ما چندان از زر سرخ وسفید بتو دهیم که هرگز درویش نکردی وهیچکس توانایی
تو نرسد حضرت این سخنان را میشنید وهیچ نمیگفت وچون سخن را تمام کرد در جواب وی فرمود بسم الله الرحمن الرحيم تنزيل من
الرحمن الرحيم تا اینجا که فاما عاد فاستکبروا فی الارض بغیر الحق عتبه دست بدامن مبارک آنحضرت نهاد وگفت بحق خویشی که ما
با هم داریم که خاموش شو وعتبه برخواست وبخانه خود رفت ونزد قریش نرفت ایشان گفتند که عتبه کجا رفت مبادا که از کیش خود
برگشته باشد وبدین محمد میل نموده یا آنکه محمد او را طعامی ورشوتی داده باشد واو را فریفته پس برخواستند وبخانه عتبه آمدند
وگفتند چرا باز نیامدی همانا از دین خود برگشتی یا طعام او را خوردی یا رشوتی از او قبول کردی عتبه از این سخن برآشفت وگفت
مال من از مال شما هو بیش است واستغنای من از همه در پیش چرا بطعام کسی فریفته شوم وشما میدانید که او را مالی نیست پس
چگونه کسی را برشوت بفریبد ولیکن من نزد او رفتم وبا او سخنی چند گفتم او در جواب من کلامی خواند که نه شعر بود ونه کهانت
ونه سحر واز اخبار آنحضرت شنیده بود بر ایشان خواند وگفت من دست بر دامن او نهادم واو را سوگند دادم که دیگر نخواند
وشما میدانید که محمد هرگز دروغ نگفته پس ترسیدم که عذابی فرود آید که موجب هلاک ما وشما باشد ایشان خایب وسرگردان از

خانه او بیرون آمد الفقه حق تعالی ذکر احوال هود نموده در صدد بیان قصه ثمود در آمده میفرماید که وَأَمَّا ثَمُودُ و اما
قبیله ثمود که قبیله صالح بودند فَهَدَيْنَاهُمْ پس دلالت کردیم ایشان را بر راه راست بوسیلهٔ حجج و ارسال رسول یا نمودیم بایشان طریق
ضلالت و ارشاد اگر کنند و هدیناه النجدین فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَىٰ پس برگزیدند نابینایی را یعنی جهالت و ضلالت و کفر را
عَلَى الْهُدَىٰ بر راه راست و ایمان فَأَخَذَتْهُمْ پس فرا گرفت ایشان را صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ صاعقه عذاب
و مصیبت عقاب خوار کننده مراد صیحه جبرئیل است که بیک لحظه همه با او هلاک شدند بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ بسبب آنچه
بودند که کسب میکردند از تکذیب صالح و عقر ناقه وَنَجَّيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا و رهانیدیم از آن صاعقه ایمان آورندگان را که گرویده بودند
بصالح وَكَانُوا يَتَّقُونَ و بودند که پرهیز میکردند از شرک بعد از ذکر عقوبت دنیوی … میکند احوال اخروی مطلق
کفره را بیان میکند و میفرماید که وَيَوْمَ يُحْشَرُ و یاد کن ای محمد آن روز را که حشر کرده شوند أَعْدَاءُ اللَّهِ دشمنان
خدا از خلق اولین و آخرین إِلَى النَّارِ بسوی آتش دوزخ فَهُمْ يُوزَعُونَ پس ایشان باز داشته شوند یعنی پیشینیان را
نگاه دارند تا پسینیان بایشان رسند آنگاه بهیئت مجموعی روانه کنند حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاءُوهَا تا آنگاه که بیایند
بآتش دوزخ شَهِدَ عَلَيْهِمْ گواهی دهد بر ایشان سَمْعُهُمْ گوشهای ایشان آنچه شنیده باشد از دعوت حق و از آن
اعراض نموده وَأَبْصَارُهُمْ و دیدهای ایشان بآنچه دیده باشد از اعمال قبیحه وَجُلُودُهُمْ و اعضای ایشان و در
روایت آمده که اول عضوی که تکلم کند ران چپ و دست راست بود سدی و جمعی برآنند که مراد بجلود فروج ایشانست که بر ایشان
گواهی دهند بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بسبب آنچه بودند که عمل میکردند در دنیا و شهادت جوارح بآن وجه است که حق تعالی
دهان و کام و زبان در ایشان ایجاد فرماید بعد از آن ایشان را ملجأ سازد باعتراف نمودن و گواهی دادن بر صاحب خود
و یا ایجاد کلام کند در ایشان مانند ایجاد کلام در درخت یا ظاهر سازد در آنها علاماتی که دلالت کند بر آنچه کرده اند
پس بزبان ناطق شوند وَقَالُوا و گویند کافران بروجه توبیخ لِجُلُودِهِمْ مر اعضای خود را که گواهی بر ایشان داده
باشند لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا از برای چه گواهی دادید بر ما و حال آنکه ما در دنیا آفات را از شما دفع میکردیم و الحال
در صدد آن بودیم که عذاب از شما دفع نماییم قَالُوا گویند اعضای ایشان که ما را عتاب مکنید که ما باختیار خود نا
طق نشدیم بلکه أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي بسخن آورد ما را آن خدای بقدرت کامله أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ بسخن در آورده
هر چیز را که از شان او تکلم باشد وَهُوَ خَلَقَكُمْ و او بیافرید شما را أَوَّلَ مَرَّةٍ نخستین بار و از عدم بوجود
آورد وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ و بسوی او باز گردانیده شده اید برای جزا یعنی از قدرت خدای که قادر است بر انطاق
مردمان و بر خلق شما در اول بار و بر اعادهٔ ارجاع شما بسوی جزا عجب و بدیع نیست که ما را بنطق در آورده وَمَا كُنْتُمْ
تَسْتَتِرُونَ و در آن روز حق تعالی مر اعضا را … کند تا با ایشان بگویند بر سبیل الزام که خدای تعالی مبدأ شما و معید شماست
و نبودید شما که پوشیده شوید و مخفی مانید أَنْ يَشْهَدَ از آنکه گواهی دهد عَلَيْكُمْ بر اعمال شما سَمْعُكُمْ
گوشهای شما وَلَا أَبْصَارُكُمْ و نه دیدهای شما وَلَا جُلُودُكُمْ و نه اعضای شما این کلام بجهت آن گویند که کفار
در دنیا در پس پرده و دیوار میکردند ارتکاب فواحش بجهت ترس رسوایی و گمان میبردند که اعضای بر ایشان

گواهی دهد وَلَٰكِنْ ظَنَنْتُمْ و لیکن گمان داشتید أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ که خدای نداند كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ بسیاری
از آنچه میکنید و بجهت این در قبایح جرأت میکردید ابن عباس گوید که روزی من خود را باستار کعبه پوشیده بودم و سه
کس بیامدند یکی صفوان که از ربیعه بود و دوی دیگر امیه و عبدالله ثقفی که از قریش بودند با یکدیگر مکالمه آغاز کردند و گفتند
آیا آنچه ما میگوییم خدا شنود یکی گفت اگر بلند شنود آهسته هم شنود من برسول از این خبر دادم این آیه آمد و آیه دیگر
بعد از وی که وَذَٰلِكُمْ ظَنُّكُمُ و آن دعوی شما بعدم علم خدا باکثر اشیا گمان شماست الَّذِي ظَنَنْتُمْ که گمان می بردید
بآن در دنیا بِرَبِّكُمْ بآفریدگار خود أَرْدَاكُمْ هلاک کرد شما را آن گمان بد فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَا
عشر سِرِينَ پس گشتید از زیانکاران چه بجهت فساد این اعتقاد سرمایهٔ نجاة هلاک ساختید پس بندهٔ مؤمن باید که در
اوقات خلوات خوف و خشیت او در ارتکاب معاصی از علانیه بیش باشد بلکه خوف تری او را بدید باشد تا در سلک این جماعت
نباشد و از امام جعفر صادق ع مرویست که بندهٔ مؤمن بروجهی از خدای ترسد که گویا مشرف است بر دوزخ و بر نهجی برحمت او
امیدوار باشد که گویا از اهل بهشت است و این آیه تلاوت کرد و بعد از آن فرمود که خدای تعالی نزد ظن بندهٔ خود است اگر
ظن او بخیرات خیر با او میرسد و اگر بد بستد او را جزای بدی میدهد و در حدیث آمده که هیچکس از شما نمیرد مگر بخدای گمان
نیکو برد چه هر گروهی که بخدا گمان بد برند خدای تعالی ایشان را هلاک کند آنگاه این آیه تلاوت کرد ذلکم ظنکم الذی ظننتم
بربکم اردیکم فاصبحتم من الخاسرین فَإِنْ يَصْبِرُوا پس اگر شکیبایی نمایند کافران بدگمان آلام عقوبت نیران
و اظهار شکایت و استغاثه نمایند فَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ پس آتش دوزخ قرارگاهیست مر ایشان را یعنی صبر ایشان
بر آن هرگز نفع بایشان نرساند و همیشه در دوزخ معذب باشند وَإِنْ يَسْتَعْتِبُوا و اگر طلب رضای خدا کنند
و از وی در خواهند که از عتاب و خشم رجوع بخوشنودی نمایند تا از آن مضیق شداید خلاص شوند فَمَا هُمْ مِنَ
الْمُعْتَبِينَ پس نباشند ایشان از اجابت کرده شدگان در طلب خشنودی خدای تا از ایشان راضی گردد و خشم و عتاب
او از ایشان رفع نماید و هرگز از ایشان خشنود نشود و دفع عذاب نکند وَقَيَّضْنَا لَهُمْ و تقدیر کردیم برای کافران
قُرَنَاءَ دوستان و همنشینان از شیاطین یعنی چون ایشان در کفر خود اصرار کردند و با آیات بینه و حجج ظاهره عناد
و استکبار کردند با وجود علم ایشان بآن پس ایشان را در بادیهٔ ضلالت فرو گذاشتیم و مدد توفیق از ایشان برگرفتیم و در
این حال ماسوای شیاطین قرینی و همنشینی ایشان را باقی نماند خلاصه سخن آنکه ما ایشان را واگذاشتیم بجهت عناد و
جحود تا بعوض ایشان قرینان کرام بقرابت ایشان واقع شده بود از صلحا و اتقیا شیاطین قرینان ایشان شدند تا اهل صلاح
فَزَيَّنُوا لَهُمْ پس بیاراستند برای ایشان مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ آنچه در پیش ایشانست از امور دنیویه و متابعت شهوات
نفسانیه تا در طلب آن مستهتر شدند وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه از پس ایشانست از امور اخرویه که بعث و نشور و بهشت و دوزخ است
یعنی عدم وقوع آن را در خاطر ایشان در آوردند تا انکار آن کردند وَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ و واجب گشت بر ایشان سخن یعنی
کلمه عذاب فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ در حالتی که بودند از جمله امتانی که گذشته بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان مِنَ الْجِنِّ
وَالْإِنْسِ از دیوان و آدمیان یعنی ایشان در ارتکاب معاصی و قبایح و تکذیب رسل در سلک امم سابقه بودند در

ثمارهای ایشان مراد آنست که همچنانکه امم مکذبه لایق عذاب بودند این جماعت نیز سزاوار عذاب‌اند انهم بدرستیکه ایشان
کانوا خاسرین هستند زیانکاران و تاوان زدگان چه سعادت سرمدی را بشقاوت ابدی بدل کردند و نقد
تمام عیار معرفت را بزر مغشوش نکارت و ختار از ابن عباس مرویست که رؤسای کفار از معارضه قرآن عاجز گشتند و ترسیدند
که اعراب از جواب بمانند و استماع آن نموده ایمان آورند پس باتباع خود متفق شدند بر آنکه چون حضرت رسالت صلعم
قرآن خواند نوعی کنند که در غلط افتد پس هرگاه آنحضرت بقرآن خواندن مشغول شدی جمعی از ایشان در مقام تعرض
درآمده آوازها برداشتندی و سخنان بیهوده و هرزه میگفتندی و رجزها و شعرها میخواندندی حق تعالی این آیه فرستاد وقال
الذین کفروا و گفتند آنانکه نگرویدند یعنی مشرکان مکه با یکدیگر میگفتند لا تسمعوا مشنوید و گوش مدارید
لهذا القرآن مر شنیدن این قرآن را که محمد میخواند والغوا فیه و سخن لغو و بیهوده میگوئید در میان
خواندن آن یا در روی او لعلکم تغلبون تا شاید که غلبه کنید بر تلاوت او و او را از خواندن و اصحاب او را از شنیدن
بازدارید فلنذیقن الذین کفروا پس بچشانیم آنانرا که کافر شدند یعنی گروهی را که آمر و قایل این لفظ بودند یا
جمیع کفار را عذابا شدیدا عذابی سخت که در کمیت و در کیفیت ولنجزینهم و هر آینه پاداش دهیم
ایشانرا اسوأ الذی کانوا بدترین جزای آنچه بودند یعملون که میکردند از روی جهالت و عناد یعنی
مجازات دهیم ایشانرا باقبح وجوه بر اقبح معاصی که از کفر و شرکست و بروایت ابن عباس شدید روز بدر بود که از اسیری
و قتل و سوأ آن در آخرة ذلک آن عذاب بدتر جزاء اعداء الله پاداش دشمنان خداست و آن عذاب بدتر
النار آتش دوزخ است لهم مر کافرانراست فیها در آتش دار الخلد سرای جاوید مانند که دایم در آنجا
باشند و هرگز از آنجا بیرون نیایند جزاء پاداش داده میشوند پاداش دادنی بما کانوا بآنچه بودند که
همیشه بایاتنا بآیتهای کلام ما یجحدون انکار میکردند و بجهت آن سخن لغو در میان می‌انداختند و
قال الذین کفروا و گویند آنانکه کافر شدند در حینی که بآتش دوزخ معذب باشند ربنا ای پروردگار ما
ارنا الذین بنما ما را آن دو کس را که اضلانا گمراه کردند ما را و از دین حق گردانیدند من الجن والانس
از دیوان و آدمیان یعنی بما نما شیاطین جن که اعوان ابلیس‌اند و شیاطین انس که رؤسای ما بودند و از امیر المؤمنین ع
منقولست که شیاطین جن ابلیس است که پیشوای جمیع اشرار است و مبدع اساس شرک و کفر و شیطان انس قابیل است که محدث
بنای قتلست پس مراد آنست که میگویند بما این دو کس را که باضلال ایشان از راه راست بیرون رفتیم و مرتکب شرک و کفر و
قتل بغیر حق شدیم نجعلهما تا بگردانیم ایشانرا تحت اقدامنا در زیر پایهای خود تا لگدکوب کنیم و از ایشان
انتقام کشیم یا آنکه ایشانرا در درک زیرتر دوزخ که جهنم است در آریم لیکونا من الاسفلین تا بگردند از
جمله فروتران و بعد از ذکر وعید کافران در وعده مؤمنان میفرماید که ان الذین قالوا بدرستیکه آنانکه گفتند
ربنا الله پروردگار ما خدای یگانه است یعنی بوحدانیت او معترف شدند و بجمیع ما جاء به النبی تصدیق نمودند
ثم استقاموا پس بدان راست بایستادند و اصلا منحرف نگشتند تا هنگام موت انس بن مالک از حضرت رسول صلعم

روایت کرده

روایت کرده که مردمان قایل کلمه ربنا الله باشند و اکثر ایشان از آن برگردند پس هر که معترف این کلمه باشند تا حضور
موت او بر طریقه استقامت است سفیان بن عبد الله ثقفی نقل کرده که از حضرت رسالت صلعم پرسیدم که مرا بخصلتی تعلیم
کن که بآن متمسک شوم فرمود که قل ربی الله فاستقم گفتم یا رسول الله مخوفترین چیزی که از آن احتراز باید کرد چه
چیز است حضرت زبان خود را بگرفت و گفت این زبان خود را نگاهداری و از ابن عباس روایتست که از حضرت امیر المؤمنین ع
نقل کرده که فرمود مراد آنست که بر اوامر و نواهی خدا عمل کنید و در آن خلل راه ندهید و سفیان گفته که گفتار را موافق کردار سازند
فضیل بن عیاض برآنست که از دنیا دور شوند و رغبت بآخرت نمایند و در خبر است که روزی رسول خدا صلعم این آیه تلاوت میفرمود
و میگریست گفتم یا رسول الله از ترس خدا میگریی فرمود آری مرا بطریقی فرستاده اند که مانند تیزی شمشیر است اگر بروی راست روم
نجات یابم و اگر اندکی از آن منحرف شوم هلاک شوم و بر هر تقدیر تتنزل علیهم الملائکة فرود آیند بر مؤمنان مستقیم
فرشتگان نزد موت یا وقت خروج از قبر یا در قیامت و از وکیع بن جراح مرویست که فرشتگان برین سه موضع بر مؤمنان مستقیم
فرود آیند الا تخافوا آنکه مترسید از لحوق توقع مکروه که عذاب و عقاب و لا تحزنوا و اندوهگین
مباشید از آنچه فوت شد از ثواب و یا از اوایل آخرة غمگین مباشید از آنچه در پی خود گذاشتید از اهل و ولد که خدا کارهم را
میسازد و یا غم مخورید بر گناهان خود که خدای تعالی همه را عفو کند و از جمیع آن درگذرد وابشروا و شاد شوید با
لجنة التی بآن بهشتی که در دنیا کنتم توعدون بودید که وعده داده میشدید بر زبانهای پیغمبران نحن
اولیاؤکم ما دوستان شماییم و اعوان و انصار شما فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا چه شما را از آفات
و عاهات نگاه داشتیم و بطریق خیر و صلاح هدایت میکردیم بر نقیض شیاطین که کفره را بفسق و معصیت اضلال میکردند
وفی الآخرة و دوستان شماییم در آن سرای بکرامت و شفاعت تا در حین درآمدن شما در بهشت و از امام محمد باقر ع
روایتست که فرمود که ما حافظت شما میکردیم در دنیا که از انواع بلیت نزد موت از وسوسه شیطانیه و در آخرة از شداید عقوبت
و رهانیدن بروضات جنت ولکم فیها و مر شماراست در آخرة ما تشتهی انفسکم از آنچه آرزو کنند و کشند
نفسهای شما از انواع ملذات و اصناف کرامات ولکم فیها و مر شماراست در عقبی ما تدعون از
آنچه را که دعوی کنید که از ماست یعنی هیچکس با شما در آنچه منازعت نماید و یا مر شماراست در آخرة آنچه آرزو کنید از بقای خود
و دوام نعمت که هرگز سمت فنا و انقطاع نپذیرد نزلا در حالیکه آنچه بآن وعده داده شده اید از متمنای نفس پیشکشی باشد
من غفور از جانب خدای که آمرزنده گناهانست رحیم مهربان بر جمیع مؤمنان و لفظ آن اشعار است بر آنکه متمنای عشر
اهل استقامت نسبت بآنچه بایشان عطا کرده شود ماحضری خواهد بود نسبت بوایلکه که بجهت ضیافت ترتیب کنند و بعد
از ذکر وعد و وعید بجهت رد قول کفار که میگفتند لا تسمعوا لهذا القرآن والغوا فیه زبان میگشودند در شان عالیشان
آنحضرت میفرماید ومن احسن قولا و کیست نیکوتر از روی گفتار ممن دعا الی الله از آنکس که بخواند مردمانرا
بپرستش خدای وعمل صالحا و بکند کار شایسته یعنی با وجود گفتار آراسته و کردار شایسته و داشته وقال انّنی
من المسلمین و گوید بدرستیکه من از گردن نهادگانم بحکم خدای و منقادان بر وجه اعتقاد و اذعان

مقاتل وجمعی از مفسران گفته اند که مراد باین ائمه معصومین اند که دلیل خلق اند بسوی حق و در بعضی تفاسیر آورده اند که چون
بلال اذان نماز آغاز کردی یهود گفتندی که کلاغ ندا میکند و نماز میخوانند و پیوسته سخنان بی ادبانه در بارهٔ او بر زبان میراندی
حق تعالی این آیه فرستاد پس آیه در شان مؤذنان است که مظهر شعایر اسلام اند و عمل صالح ایشان آنست که در میان اذان و اقامه دو رکعت
نماز بگذارند و این قول از عکرمه منقول است و گویند مراد علما و فقها اند که احکام اصول و فروع بمردمان تعلیم میدهند و عمل
صالح ایشان آنست که بعلم خود عمل کنند و بر مقاسات مکاره که از ممر امر و نهی سانح گردد صبر نمایند بعد از آن بجهت ترغیب مردمان بخوی
ایمان میفرماید ولا تستوی الحسنة ولا السیئة برابر نیست ملت نیکو که توحید است و دین اسلام
و ملت بد که شرک است و کفر در مجازات و مکافات چه اول موجب رفع درجات است و ثانی سبب هبوط درکات یا برابر نیستند
اعمال حسنه و افعال سیئه یا خصلت حسنه مثل خصلت سیئه نیست پس مساوی نیست صبر و غضب و رفق و عنف و علم و جهل
و مدارا و غلظت و غیر ذلک در تفسیر ماوردی و تبیان و عین المعانی مذکور است که حسنه دوستی اهل بیت است و سیئه
دشمنی ایشان و بعد از مدح حسنه و ذم سیئه تعلیم رسول فرماید که ادفع دفع کن ای محمد سیئه را بالتی بآن حسنه که در
نفس الامر هی احسن نیکوتر است یعنی غضب را بحلم تسکین ده و گناه بعفو و لغو را با بیانا و بکلام حق سخن باطل
را پس مراد با حسن زیادتی مطلوبات و یا دفع کن وی را بحسنه که نیکوتر باشد از حسنه یعنی هرگاه دو حسنه یابی سیئه را
با حسن آن دفع کن مثلا اگر شخصی با تو بدی کند پس حسن آنست که آنرا عفو کنی و احسن آنکه بعوض آن با او احسان نمائی
امام جعفر صادق ع فرمود که حسنه تقیه است و سیئه فاش گردانیدن مذهب و بر هر تقدیر میفرماید که هرگاه تو دفع
کنی سیئه را با حسن فاذا الذی پس هنگام آنکه کسی بینک وبینه عداوة میانه تو و میان او دشمنی
باشد کانه ولی گویا دوستی کارساز بوده در دین حمیم خویش و مهربان در نسب یعنی بمیامن این خلق حسن
دشمنی که در دین معاند و منکر تو باشد دوست و شفیق تو گردد و یار هوادار وما یلقیها و داده نشود
این خصلت که مقابله بدی بنیکیست الا الذین صبروا مگر آنانکه شکیبائی نمایند بر مکروهات و اذیات و نفس را
از انتقام کرده منع خشم را فرو خورده وما یلقیها و عطا کرده نشود این خلیقهٔ حسنه و نتیجه پسندیده الا ذو
حظ عظیم مگر خداوند بهرهٔ بزرگ و نصیب وافر از نیکی و عقل و یا از ثواب و خیر و یا از کمال ایمان و از
تمامی نفس با خلق حسنه واما ینزغنک واگر برسد بتو من الشیطان از تلبیس ابلیس نزغ خارشی
یعنی اگر شیطان نزغی بتو رساند و وسوسه دهد در ترک این خصلت پسندیده فاستعذ بالله پس پناه جوی
بخدای از شر او انه بدرستیکه او خدای هو السمیع اوست شنوا مر کسی را که بگفتار که استعذ بالله مترنم
شود العلیم دانا بنیت صالح او بعد از آن دلالت قدرت و وحدت خود میفرماید که ومن آیاته و از جمله
نشانهای قدرت الهی اللیل والنهار شب و روز است که متعاقب یکدیگر اند روز برای کسب معیشت و شب بجهت استراحت
والشمس والقمر و آفتاب و ماهست که تقدیر بر وجه استقرارات و تدبیر ایشان بر نظام استمرار پس هریک
باندازهٔ مقرر و مقدر میآیند و میروند لا تسجدوا للشمس سجده مکنید آفتاب را ولا للقمر و نه ماه را

چه آنها مانند شما مخلوق اند و مسخر فرمان پس در خور معبودیت نداشته باشند واسجدوا لله و سجده کنید مر
خدایرا الذی خلقهن آن خدائی که آفریده است شب و روز و ماه و آفتاب را ان کنتم ایاه تعبدون
اگر هستید که از روی وحدانیت که مر او را میپرستید یعنی اگر قصد عبادة خدا دارید پس او را پرستش نمائید نه غیر او را
فان استکبروا پس اگر سرکشی کنند از سجده کردن خدای و عبادة او با وجود دلایل واضحه بر وجوب پرستش
او نه غیر او پس ایشان را در وادی ضلالت و غوایت واگذار فالذین عند ربک پس آنانکه نزد پروردگار تواند
از اصناف ملائکه یسبحون له تسبیح و تمجید میکنند برای او باللیل والنهار شب و روز یعنی پیوسته بطاعت
او مشغول اند وهم لا یسأمون و ایشان ملول نمیشوند از کثرت عبادت و بسیاری طاعت این سجده از عزایم
اربع است و از ابن مسعود و حسن بصری و عمرو بن علا منقول است که وجوب سجده نزد آخر آیه اولی است که ان کنتم ایاه تعبدون
است زیرا که امر بسجود درین محقق پذیرفته و از ابن عباس و ابن مسیب موضع سجده نزد آخر آیه ثانیه است که آن وهم
لا یسأمون است زیرا که تمامیت معنی باین آیت است و قول اول از ائمه معصومین صلوات الله علیهم منقول است ومن آیاته
و از جمله نشانها که دالست بر ربوبیت او و یگانگی او انک تری الارض آنست که تو میبینی زمین را خاشعة ذلیل
و خوار از روی پژمردگی و خشکی فاذا انزلنا پس چون فرو فرستیم علیها الماء بر آن زمین آب باران را اهتزت
بجنبش در آید از روی نشاط وربت و بر آید مانند خمیر مایه و آماسیده شود تا از میان او انواع نباتات و ریاحین
بروید و مزین و آراسته گردد ان الذی احیاها بدرستیکه آنکه سرسبز و خرم زنده گردانید زمین مرده را لمحیی الموتی
هر آینه زنده کنندهٔ مردگانست در آخرت انه علی کل شیء قدیر بدرستیکه بر همه چیزی از احیا و اماتت توانا است بعد از آن در
تهدید منکران بعث میفرماید که ان الذین یلحدون بدرستیکه آنانکه میل میکنند از منهج مستقیم و میگردند از صراط
قویم بسبب طعن و تحریف و تاویل باطل و القای کلام لغو فی آیاتنا در آیتهای ما و این اهل الحاد لا یخفون علینا
پوشیده نمیشود بر ما اشخاص و اقوال یعنی هر رای بینیم و اقوال او میشنویم پس جزای طعن و تحریف و تعویل باطل و رای
الحاد و القای کلام لغو بایشان خواهیم رسانید افمن یلقی فی النار آیا پس کسی که انداخته شود بآتش یعنی بجهت الحاد
سوختنی باشد خیر بهتر است ام من یاتی آمنا یا کسی که بیاید ایمن از آتش دوزخ یوم القیمة در روز رستخیز یعنی
دران روز هرگز این هر دو در مرتبه مساوی هم نباشند چه اول مستوجب نزول درکهاویه است و ثانی مستحق صعود بر درجه
عالیه مراد جمیع کافران ملحد و مؤمنان موحد اند پس بجهت زیادتی وعید و تهدید شدید در بارهٔ کافران عنید میفرماید که
ای اهل الحاد و جحود و انکار اعملوا ما شئتم بکنید آنچه میخواهید انه بدرستیکه خدای بما تعملون بصیر
بآنچه میکنید بیناست و هیچ چیز بر او پوشیده و پنهان نیست پس شما را بدان جزا خواهد داد ان الذین کفروا
بالذکر بدرستیکه آنانکه نگرویدند بقرآن که بحق یاد کردنیست لما جاءهم هنگامی که آمد بدیشان مخفی نمیشوند
بر ما با فعال و اقوال و یا معذب میشوند بهلاک و انواع نکال و عقوبة وانه و بدرستیکه قرآن لکتاب عزیز هر آینه
کتابیست ارجمند و گرامی نزد حضرت باری و گویند قرآن بجهت آن عزیز است که کلام عزیز است که ملک عزیز برسول عزیز آورده

برای آنکه عزیز یا نامند دوست است بنزد دوست و نامه دوست نزد دوستان عزیز میباشد و یا عزیز است زیرا که هیچکس قادر
نیست که مثل آن را بیاورد و یا باعتبار آنکه محفوظ است از تغییر و تبدیل و تحریف و یا بآن اعتبار که اهم صفات و احکام است
و یا آنکه واجبست که اوامر و نواهی آنرا عزیز دانند و از آن تجاوز نکنند لا یأتیه الباطل نیاید باو هیچ باطلی من
بین یدیه از پیش روی وی ولا من خلفه و نه از پس وی یعنی از هیچ جهت باطلی بسوی او راه نیابد و طاعن و تاویل
مبطل مطعون و متاول نگردد چه هر که در صدد طعن و ابطال آن در آمده قول او محو و تاویل او مضمحل و نابود شده
باقبح وجه هلاک شد و بعذاب ابدی و عقوبت سرمدی گرفتار گشت و امام جعفر صادق ع فرموده که مراد آنست که در اخبار
ماضیه و مستقبل آن دروغی نباشد بلکه جمیع چیزهای آن مطابق واقع است و موافق نفس الامر و یا پیش از او هیچ کتابی نباید
که حکم بطلان آن کند و این قول ابن عباس است و یا شیطان نتواند که از آن حق را ناقص سازد و یا کلام باطل در او زیاده
کند یعنی زیاده و نقصان بر او راه نیابد و یا بهیچ وجه راه تناقض و کذب و تعارض برو گشوده نمیشود تنزیل فرو فرستاده
شده است من حکیم از نزد خدائی که داناست بجمیع حکم و مصالح خلقان حمید ستوده یا بانعام نعم بر بندگان
که از جمله آن انزال قرآنست که اعظم نعمات و چون بسبب انکار کفار آثار غبار غم بر آئینه دل مبارک سید ابرار ص مترتب میگشت
جهت تسلیه خاطر عاطر حبیب خود فرمود که ما یقال لک گفته نمیشود یعنی نمیگویند این کافران مر ترا الا ما قد
قیل مگر آنچه گفته شده یعنی کفار گفته اند للرسل من قبلک مر فرستادگان را که پیش از تو بوده اند از تکذیب و انکار
یعنی سخنانی که ایشان گفتند و هنگ میان ان ربک بدرستیکه پروردگار تو لذو مغفرة هر آینه خداوند آمرزش
است مر مؤمنان را که بصدق نیت بتوحید اعتراف نموده اند و در نبوة تو تصدیق کرده اند و ذو عقاب الیم و
خداوند عقوبت دردناک مر کافران جاحد و مکذبان معاند را آورده اند که کفار قریش گفتند که قرآن چرا بلغت عجم فرو نیامد
و یا چرا بعضی از و عربی نبود و برخی عجمی آیا آمد که ولو جعلناه و اگر میگردانیدیم این کتاب را که احسن ذکر است قرآنا
اعجمیا قرآنی بغیر لغت عرب لقالوا هر آینه میگفتند کافران عرب از روی انکار لولا فصلت چرا تفصیل و بیان
نشده آیاته آیتهای کتاب بزبان عرب تا ما فهم آن کنیم ءاعجمی آیا کلام عجمیست و عربی و مخاطب عربی حاصل که ما
بلغت ایشان نازل نمودیم و از عشیرهٔ ایشان رسول فرستادیم تا در ابلغ باشد و از برای معذرت قطع اینکه ایشان میگویند
مکتوب الیهم عربی باشد و کتاب عجمی بجهت فرط تکذیب و انکار ایشانست قل بگوای محمد مر ایشانرا که هو آن کتاب
للذین آمنوا مر آنانرا که گرویده اند راه نماینده است بطریق حق هدی راه نماینده بجنان و شفاء و شفا
دهنده از آنچه در سینهای ایشانست از امراض شک و شبهه و یا از جمیع امراض ظاهره و باطنه والذین لا یؤمنون و آنکه
نمیگروند و فی آذانهم وقر در گوشهای ایشان گرانیست یعنی خود را کر فرا می نمایند و بگوش هوش نمیشنوند و هو
و آن کتاب علیهم عمی بر ایشان پوشیده است یعنی از دیدن آیات آن خود را کور میسازند مراد آنست که چون از آیات آن و
بهجه ظاهره آن نفع نمیگیرند پس گویا که کوری و کری مانع شنیدن و دیدن ایشانست از آن اولئک آن گروه که از شنیدن قرآن
و دیدن حقیقت آن کر و کورند ینادون ندا کرده میشوند من مکان بعید از جای دور یعنی ایشان در بعید افهام و شده

امر اطاعت قرآن مانند کسیست که او را ما فند دور و دراز خوانند و آن ندا و آواز خواننده شنود و نه او را بیند مراد آنست که هیچ اثر
ندای خواننده نمی یابد که نمیرساند همچنین حال دین قرآن بر کافران فائده نمیدهد پس بر آن تسلیه حضرت رسالت ص از جحود کفار
میفرماید که ولقد آتینا موسی الکتاب و بتحقیق که دادیم موسی را کتاب توریة فاختلف فیه پس اختلاف کرده
شده در آن یعنی امتان بعضی آنرا باور داشتند و بعضی تکذیب آن کردند همچنانکه قوم تو در قرآن اختلاف برخی تصدیق کردند و
گروهی راه تکذیب پوییدند ولولا کلمة سبقت و اگر نبودی سخنی پیشی گرفته است من ربک از پروردگار تو در
تاخیر عذاب از قوم یعنی قول ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم و یا در وعده قیامت و حصول خصومت در آن که قال بل الساعة
موعدهم لقضی بینهم هر آینه حکم کرده میشدی میان ایشان بعذاب استیصال در دنیا وانهم و بدرستیکه مشرکان
عرب لفی شک هر آینه در گمانند منه از قرآن مریب گمانی که موقع ریبت یعنی ظن غالب ایشان آنست که قرآن کلام نیست
پس بر سبیل احتجاج بر اهل جحود میفرماید من عمل هر که بکند کرداری صالحا شایسته از قرآن و طاعت و عبادة فلنفسه
پس از برای نفس اوست یعنی منفعت و ثواب آن راجع است باو نه بغیر او ومن اساء و هر که بکند از فسق و معصیت فعلیها
پس بر اوست یعنی وبال و عقاب آن ملحق است باو وما ربک بظلام و نیست پروردگار تو ستم کننده للعبید مر
بندگان را که فرا خور عمل مکافات نکند و ثواب طاعت کسی را بغیر دهد و بجهت معصیت شخصی غیر را عقوبت فرماید و
اختیار ظلام که صیغه مبالغه است بر ظلم اشعار است بر آنکه صدور ظلم عظیم است و دیگر مؤاخذه کسی بگناه غیری و اثابت
شخصی بطاعت دیگر ظلم عظیم است آورده اند که کفار قریش بحضرت رسالت ص گفتند اگر تو پیغمبری و وعیدی که ما میکنی از عذاب
اخروی صادقی ما را بگو که قیامت کی خواهد بود الیه یرد علم الساعة بسوی خدای باز گردانیده میشود دانستن
قیامت نه بغیر او پس جز وی هیچکس عالم نیست که قیامت در چه زمان قائم شود وما تخرج من ثمرة و بیرون نیاید
هیچ میوه و حفص ثمرات خوانده یعنی هیچکدام از انواع میوها بیرون نیاید من اکمامها از غلافهای خود وما
تحمل من انثی و بار نگیرد هیچ ماده از انسان و غیر آن از حیوانات ولا تضع و ننهد بار خود را در هیچ وقت
الا بعلمه مگر در او که معروف نباشد خدای یعنی همچنانکه علم قیامت خاصه اوست علم ثمار و نتاج نیز مخصوص است باو
از حیثیت کمیت و کیفیت و کبر و صغر و طعوم و روایح و الوان و غیر آن و از کیفیت انتقال اطفال در ارحام و ذکورت و
انوثت و ناقصه و حسن و قبح و وعلی ایام حمل و ساعات آن ویوم ینادیهم و روزی که بخواند خدای تعالی مشرکان را و از
روی توبیخ از ایشان سؤال کند که این شرکائی کجااند ایشان آن من که نه بزعم و قول خود انبازان من دانستید و
میگفتید ایشان شریکان خدا اند قالوا گویند مشرکان آذناک اعلام کردیم ترا ما منا نیست از ما من شهید
هیچ گواهی دهنده بر شرکت ایشان زیرا که از ایشان تبرا کرده ایم و از روی یقین اعتراف کرده بیگانگی وضل عنهم و گم شود
از مشرکان ما کانوا یدعون آنچه بودند که میپرستیدند من قبل پیش از قیامت یعنی بتانی که در دنیا پرستیدندی
در آن روز نه بینند وظنوا و یقین دانند مشرکان که ما لهم نیست مر ایشانرا من محیص هیچ گریزگاهی از عذاب و قیام
ظن در مقام یقین پس در مذمت شیمه دنیویه ایشان میفرماید که لا یسأم الانسان ملول نمیشود کافر من دعاء

الْخَيْرِ از خواهش نیکویی در این جهان چون توانگری و صحت و خوشحالی و فراغت وَإِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ و اگر برسد وی را بدی
چون درویشی و بیماری و پریشانی و کدورت فَيَئُوسٌ پس او شدید الیأس است یعنی بسیار نومید از روح و رحمت قَنُوطٌ
بسیار ظاهر کننده ناامیدی از رحمت حضرت باری و ناامیدی است از اجابت دعا و بدگمان به پروردگار خود وَلَئِنْ أَذَقْنَاهُ و
اگر بچشانیم آن کافر را رَحْمَةً مِنَّا بخشش از نزدیک ما چون غنی و صحت تن مِنْ بَعْدِ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ بعد
از و که سختی بدو رسیده باشد از بیماری تن و درویشی لَيَقُولَنَّ هَذَا لِي هر آینه گوید این نیک برای منست یعنی من به جهة
عمل نیک مستحق آنم یا آنکه این نیکی دایم مرا خواهد بود و زوال پذیر نخواهد بود وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ و گمان نمی‌برم قیامت را
قَائِمَةً برخاسته یعنی حاضر شده مراد انکار اوست از حشر و نشر وَلَئِنْ رُجِعْتُ و اگر باز گردانیده شوم إِلَى
رَبِّي بسوی پروردگار خود یعنی اگر بالفرض قیامت قایم شود همچنانکه زعم شما مسلمانانست و مرا برانگیزاند إِنَّ لِي بدرستی
که مرا باشد عِنْدَهُ نزدیک او لَلْحُسْنَى حالتی نیکو از آنچه امروز دارم از اضافه کرامت و نعمت زیرا که استحقاق نعمت و کرامت
دنیویه مرا ثابت پس اولی نعمت آخرویه نیز بر این قیاس خواهد بود و از من منفک نخواهد شد ثعلبی از حسن بن محمد بن علی
بن ابی طالب علیه السلام منقولست نقل کرده که کافر را دو تمنای عجبست یکی در دنیا که میگوید در قیامت نعمت بهشت مرا خواهد بود و یکی در
عقبی که خواهد گفت یَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا و هیچکدام از این وجود نخواهد گرفت پس حق تعالی در جواب کافر میفرماید که فَلَنُنَبِّئَنَّ
الَّذِينَ كَفَرُوا پس اخبار کنیم آنان را که کافر شدند بِمَا عَمِلُوا به آنچه کرده اند از اعمال قبیحه که موجب عقوبت دایمیست
یعنی بنماییم بایشان عکس آنچه اعتقاد کرده اند از اختصاص نعمت و کرامت ایشان به جهت فساد ظن ایشان بصدور اعمال حسنه
از ایشان وَلَنُذِيقَنَّهُمْ و هر آینه بچشانیم ایشان را مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ از عذابی درشت و سخت که از غایت کثرت
گویا بر بالای یکدیگر نشسته که ممکن نباشد خلاصی ایشان وَإِذَا أَنْعَمْنَا و چون انعام کنیم و ابواب صحت و ثروت
بگشاییم عَلَى الْإِنْسَانِ بر آدمی کافر نعمت أَعْرَضَ روی بگرداند از شکر گذاری به جهت مغروری بآن نعمت نکند
و منعم حقیقی خود را فراموش کند وَنَأَى بِجَانِبِهِ و دور دارد جانب خود را از ادای شکر گذاری و اعتراف به نعم حضرت
باری به جهت تکبر و تجبر وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ و هرگاه برسد او را بدی از بیماری و تنگدستی فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ
پس و خداوند دعای بسیار است یعنی روی آورنده است بدوام دعا و کثرت تضرع چون امتداد عریض در دو جهت و
امتداد طویل در یک جهت است از این جهت استعاره عریض کرد بر طویل تا ابلغ باشد در کثرت دعا و استمرار آن قُلْ بگو ای محمد مر
کفار کافر نعمت را أَرَأَيْتُمْ آیا دیدید شما یعنی اگر بصیرتی دارید مرا خبر دهید که إِنْ كَانَ اگر آن باشد که قرآن در نفس الامر
مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزد خدای ثُمَّ كَفَرْتُمْ بِهِ پس کافر شدید بدان بی تامل و اتباع ادله آن مَنْ أَضَلُّ کیست گمراه‌تر
مِمَّنْ هُوَ از آنکه او فِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ در خلافی باشد دور از صلاح و صواب یعنی که باشد گمراه‌تر از شما که همیشه تکذیب
و انکار میکنید و در بعضی تفاسیر آورده اند که ابوجهل حضرت رسالت پناه را گفت آیتی بنما تا تصدیق تو کنیم آنحضرت ماه را به دو نیم
کرد ابوجهل گفت ای قریش محمد بر ما سحر کرد و اگر نه شما جمیع را باطل افسون جواب نرواند کنید چون روا کردند همه مردمان که
بکنار آفاق بودند از دیدن شق ماه خبر دادند ابوجهل گفت هذا سحر این جادو چیست که بهمه آفاق رسیده و استمرار یافته

حق تعالی آیه فرستاد که سَنُرِيهِمْ زود باشد که بنماییم کفار مکه را آيَاتِنَا قدرت خود فِي الْآفَاقِ در کنارهای جهان
وَفِي أَنْفُسِهِمْ و در نفسهای ایشان یعنی مکه مراد آنست که اکتفا بشق نکنیم بلکه مکرر آیات باهل مکه و نواحی آن بنماییم
حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ تا روشن گردد مر ایشان را أَنَّهُ الْحَقُّ که رسول ما حق است أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ آیا
کفایت نمیکند پروردگار تو استفهام برای تقریر است یعنی البته بس است ترا آفریدگار تو أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ
بدل ربک است یعنی کفایت ترا آنکه او سبحانه بر همه چیز گواهست مراد آنست که گواه شدن او بر همه چیزها کفایت میکند
ترا و معنی کفایت آنست که اگر کفار انکار نبوة تو کنند حق تعالی کافیست که بر صدق دعوی تو بیدا که علما را در معنی آفاق و انفس
اختلافست یکی آنکه مذکور شد دوم آنکه مراد آنست که بنماییم بمردمان حجج و دلایل توحید و قدرت خود را در آفاق عالم و
اقطار آسمان از شمس و قمر و نباتات و اشجار و بحار و جبال و در نفسهای ایشان از لطایف صنعت و بدایع حکمت و حسن
صورت و احکام خلقت با عصاب و رباطات و عروق ایجاد و عروق ظاهره و باطنه تا ظاهر شود مر ایشان را که خالق آفاق
و انفس معبود بحق است و در الوهیت یکتاست و در علم و قدرت یگانه و این قول عطا و ابن زید است سیم بنماییم بایشان دلایل
خود را بر صحت نبوة در آفاق یعنی اقطار مکه به فتح قوی و حصون و قلاع و بقاع از برای او و نصرت و معاونت محبان و اخیار که
کار را غیر قرار بودند و بعد از آن از جمیع اهل اسلام چون غلبیت ایشان بر بلاد دین و روم و فارس و شرق و غرب و تسلط
و تفوق ایشان بر جمیع کاسره و قاصره و غالب شدن قلیل ایشان بر کثیر و اضعاف ایشان بر اقویا و انتشار دعوة اسلام در
اقطار معموره و بسط دولت دین محمدی بر اقاصی و ادانی بر وجهی که خارق عادتست و بیرون از دایره معهود و مراد به
أَنْفُسِهِمْ فتح مکه است بعد از قتل و خوف و قحط و این فتح و نصرة آفاقی و انفسی به جهت آنست که تا ظاهر شود بر ساکنان مکه
و اقطار آن بعد از آنکه هیچ ناصری و معاونی نداشت عارف شدند بآنکه او مؤید من عند الله است و این قول سدی
و مجاهد و حسن بصریست چهارم مراد به فی الآفاق وقایعیست از خسف و غرق و صیحه و ریح صرصر و غیر آن وَفِي أَنْفُسِهِمْ
واقعه روز بدر و این از قتاده منقولست پنجم مراد بآفاق آثار امم ماضیه است که تکذیب رسولان خود کردند و آثار سایر
مخلوقات که در جمیع بلاد بودند و آیات نفسی انتقال ایشان از نطفه بعلقه و علقه بمضغه و مضغه بعظام بعد از آن
انبات لحوم بران و پس از آن انتقال ایشان از مرتبه منیت بطفولیت و از طفولیت بشباب و از شباب بکهولیت و
از کهولیت بشیخوخیت و از تزاید عقل و تمیز بتزاید یاستان و تنزیل آن در وقت توغل اعقل ایشان در قرون و احوال و این
قول از زجاج است ششم آیات آفاقی غلبه دین اسلامست بوقت ظهور حضرت صاحب الزمان علیه السلام و انفسی آنچه در
زمان پیغمبر واقع شد از فتح مکه و غیره و این قول محمد بن کعبست هفتم آنکه مراد بآفاقی هدم بنیادست و انفسی اهلاک ابد
آن هشتم آفاقی اختلاف از منه و امکنه است و انفسی تفاوت کلی در احوال امزجه و ترد ارباب تحقیق آفاقی عالم کبیر است
و انفسی عالم صغیر و تنبیه نیست که آنچه از دلایل قدرة در عالم کبیر است نمودار آن در عالم صغیر است از آنجمله اخلاط اربعه است که
سیحون و جیحون و نیل و فرات است و چشم مثل ابر است که گاهی گریانست و گاهی نه و همچنین در آفاق شمس و قمر است و در نفس
حس و فکر و در آفاق کواکب و نجوم و در انفس عجایب و علوم در آفاق سحابست و غموم در انفس نوایب و هموم

در آفاق جواهر و معادن در انفس ظواهر و بواطن پس آنچه مفصل است در عالم مجمل است در انسان مندرج است و لهذا گفته‌اند
که انسان عالم صغیر است مجمل و غیر آن عالم کبیر است مفصل پس عالم شدن بحقیقت عالم صغیر مستتبع عالمیت بجمیع
عالم و آن مستلزم معرفت حق تعالی است و از اینجاست که حضرت امیر المؤمنین علی ع فرموده که مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ
رَبَّهُ **أَلَا إِنَّهُمْ** بدانید که کافران **فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ** در شک و ریب اند از رسیدن بثواب و عقاب پروردگار
خود در روز جزا **أَلَا إِنَّهُ** بدانید که حق سبحانه **بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ**
همه چیزها دارسنده است از روی علم شامل و قدرت کامل
و تفاصیل اشیا و ظواهر و بواطن آن عالم بینا بر وجهی که
هیچ چیز از و پوشیده و پنهان نیست پس بر احوال همه
کس دانا خواهد بود و همه را بجزای عمل خود
خواهد رسانید ان شاء الله

سورة عسق خمسون تعالی آیة مکیة

ابی بن کعب از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که این سوره بخواند فرشتگان بر او صلوات فرستند و برای
او آمرزش خواهند و در قیامت سیف بن عمیره از امام جعفر صادق ع روایت کند که هر که حم عسق تلاوت کند خدای تعالی
روز قیامت روی او را چون ماه شب چهارده کرداند و او را نزد خود بدارد و با او خطاب کند که ای بنده مؤمن مداومت
سوره حم عسق مینمودی و نمیدانستی که ثواب آن در چه مرتبه است اگر علم بثواب آن میداشتی هرگز از خواندن او خلاص
نمی یافتی پس ملائکه را امر فرماید که او را ببهشت برید و در بهترین امکنه وی را جای دهید پس فرشتگان او را ببهشت برند و در
قصری که ابواب و شرف و درج آن از یاقوت سرخ باشد فرود آورند صفا و لطافت آن بر وجهی باشد که از ظاهر آن از باطن
و باطن او از ظاهر مشاهده توان کرد و هزار حور العین و هزار ولدان که مثل لآلی منور باشند نام زد او کرده باشند با سایر
انواع کرامت و اصناف مکرمت بدانکه حق تعالی بذکر قرآن ختم حم سجده کرد و افتتاح این سوره بذکر آن کرده فرموده که

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حم عسق از قتاده مرویست که عسق اسمیست از اسمای قرآن و لهذا در وجه تفصیل این سوره حم دیگر بعسق
گفته که افتتاح جمیع سوره حم بذکر کتاب الا این سوره پس در موضع کتاب عسق واقع شده تا بحسب معنی دلالت
کند بر کتاب و از سعید بن جبیر منقولست که حا از رحمن است و میم از مجید و عین از عالم و سین از قدوس و قاف از
قاهر و یا اشارتست باسم حکیم و مجید و علیم و سمیع و بصیر و قدیر و یا ایماست بصفت حلم و مجید و علم و ثنا و قدرت
و گویند این حروف رمزیست بآن عطایا که حق تعالی بحضرت سید انبیا ارزانی داشته حا حوض مورود است یعنی حوض
کوثر که تشنه لبان امت از آن سیراب شوند و میم ملک ممدود او که از شرق تا غرب بتصرف امت عالی همت او در آید و عین عز
نامحدود که امت او راست و سین سنای مشهور او که مرتبه هیچ احدی برفعت مرتبه او نرسد و قاف مقام محمود او که در شب
معراج که درجه او ادنی است و در روز قیامت که آن شفاعت کبری است و نزد عطا حا ایاست بحرب و میم تحویل ملک دول
و عین بعلو مقهور و سین باستیصال کفار بسنین و غلاء و قاف بقدرت و غلبیت قذف بر ملوک دنیا و بکر بن عبد الله
مزنی گفته که حا حربیست که میان قریش و اعدای ایشان واقع و میم ملک بنی امیه و عین علو عباسیان و سین سنای
مهدی و قاف قوم عیسی که در وقتی که از آسمان فرود آید بر قاف آنها نرسایان را بکشد و کلیسیای را خراب کند و ارطای
بن منذر گوید که مردی از عبد الله عباس پرسید که حم عسق چه باشد گفت من ترا بآن خبر دهم بدانکه این آیه در شان
مردیست که نام او عبد الله باشد و او بر بعضی از جویهای مشرق فرود آید و بر کنار جوی دو مدینه بنا کند بر طریقی که جوی
آب در میان هر دو گذرد و چون خدا خواهد که ملک او و اتباع او را زایل کرداند در شبی آتش فرستد و یک شهر را تمام
بسوزد چنانکه از و اثری نماند روز دیگر آن مدینه با جباران که در آنجا باشند بتماشای این شهر آیند حق تعالی ایشان را با آن
هر دو شهر بزمین فرو برد بر وجهی که از ایشان اثری باقی نماند فکذلک قوله حم عسق یعنی تقدیر کرده شد عزیمتی و
سنتی و قضایی از جانب خدای در جزای این هر دو شهر یا عین اشارتست بعدل او و سین بسکون و قاف بوقوع
عذاب بر آن هر دو شهر یعنی مقدور و مقتضی گشت از روی عدل که زود باشد که واقع شود عذاب بر این هر دو شهر
و بروایت ابو الجوزا از ابن عباس عین علامت عذاب و سین نشانه مسخ و قاف اثر قذف و ثعلبی نیز از ابن عباس نقل
کرده که از امیر المؤمنین ع استفسار این قول است که بعد از نزول این آیه اثر اندوه بر جبین مبارک حضرت رسالت ص
ظاهر شد گفتند یا رسول الله چرا دلتنگ شدی فرمود مرا خبر دادند ببلایی که بامت من فرود آید که خسف است و قذف و امثال
آن از خروج دجال و سایر وقایع که در زمان خروج مهدی و نزول عیسی پیدا شود پس مراد و حی ملک علام است بحبیب
امام علیه السلام بوقوع حوادث و حدوث وقایع رفتن که بعد از آن ظاهر شود **كَذَلِكَ** مثل آنچه در این سوره است
از معانی **يُوحِي إِلَيْكَ** پیوسته وحی میکند بسوی تو **وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ** و بآنانکه پیش از تو بوده‌اند
از سایر رسولان **اللَّهُ الْعَزِيزُ** خدایی که غالبست بر جمیع اشیا پس هیچکس از ادراک وحی او نتواند داشت **الْحَكِيمُ**
دانا بهمه اقوال که کی سزاوار نزول وحی است مراد آنست که عادت الله جاری گشته بر آنکه مضمون این سوره را که توحید است
و تصدیق بعث و نشور بجمیع پیغمبران خود الهام نماید و این معانی را در قرآن و در سایر کتب سماویه مکرر فرماید بجهت
تنبیه بلیغ و لطف عظیم نسبت ببندگان اولین و آخرین و عطا و از ابن عباس روایت کند که پیغمبر را هیچ نبی صحیح وحی نیامد که
با و نفرستاده مگر که معانی این سوره بلغت ایشان در آن درج فرموده که **لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ** او راست آنچه در آسمان
از امور علویه **وَمَا فِي الْأَرْضِ** و آنچه در زمین است از اشیای سفلیه **وَهُوَ الْعَلِيُّ** و اوست بلند
مرتبه بر وجهی که عقل دوربین بکنه رفعتش نرسد **الْعَظِيمُ** بزرگوار که بر دید فهم تیز دوربین گرد سرادقات عظمت و
جلال قدر او پی نبرد **تَكَادُ السَّمَاوَاتُ** نزدیک شد که آسمانها از غایت هیبت و عظمت و جلال او و یا از استعظام
اسناد ولد و شریک بغیر او **يَتَفَطَّرْنَ** شکافته شود **مِنْ فَوْقِهِنَّ** از زبر یکدیگر یعنی مبدء شکافتن از جهت زبر
که هی باشد و بالجمله این ترتیب تا آسمان دنیا و چون اجرام علویه با وجود رفعت از جهت سطوت و عظمت قریب

کافر و منافق هر دو اگر عذاب و عقوبت صحیح مع و عین عذاب و ...

بانشقاق باشد پس کو این سخن ابطل بقاولی والملئکة یسبحون وجمیع فرشتگان تنزیه میکنند ذات او سبحانه
از ناسزا و ناروا و تنزیه مقترن بحمد ربهم بسپاس داری و شکرگذاری پروردگار خود یعنی تسبیح و حمد باهم
میگویند تا یکی نفی ناسزا کند و دیگری اثبات سزا و از امام جعفر صادق ع منقولست که درین مقام مراد ملائکه حملهٔ
عرشند که همیشه بتسبیح و تحمید او سبحانه ترنم مینمایند ویستغفرون و آمرزش میطلبند از او لمن فی الارض
از برای کسانی که در زمین اند از مؤمنان نه کافران چه ایشان برحمت خدای هرگز نمیرسند همچنانکه در سورهٔ المؤمن
فرموده ویستغفرون للذین آمنوا الا ان الله بدانید که خدای هو الغفور اوست آمرزندهٔ بندگان الرحیم
مهربان بر ایشان بقبول توبه و انابه و از وفور رحمت و غفران اوست که فرشتگان را باستغفار گنهکاران امر فرموده
بعد از ان امتثال کفار اخبار میفرماید که والذین اتخذوا و آنانکه فرا گرفتند من دونه اولیاء بجز
از خدای دوستان مراد شرکا و انداد ند که معبودان مشرکانند الله حفیظ علیهم خدای نگهبانست و بر
اعمال و اقوال و افعال ایشان و هیچ چیز از آن فوت نمیشود پس همه را بجزای خود رساند وما انت علیهم و نیستی تو ای
محمد بر ایشان بوکیل گماشته شده یعنی بر تو واجب نیست که موکل ایشان باشی و محافظت اعمال ایشان کنی یا بر
از کفر و عناد ایشان دلتنگ شوی چه بر تو همین دعوت و تبلیغ احکام شریعت وکذلک و مثل این چیزی که مذکور
شد از محافظت حق تعالی افعال کفار و عدم وجوب محافظت تو و بامتثال این وحی کردن اوحینا الیک
وحی کردیم بسوی تو قرآنا عربیا در حالتی که این قرآنیست بلغت عرب که لغت قوم تست لتنذر تا بیم کنی بدان
ام القری اهل مکه را که ام بلادست چه انبساط همه زمین از تحت آن شده ومن حولها و کسانی که گرد ا
گرد اند تا انتهای ربع مسکون وتنذر و بیم کنی همه ایشان را یوم الجمع از روز جمع شدن همه مردمان یعنی
روز قیامت لا ریب فیه هیچ شکی نیست در آمدن آن و بعد از آنکه همه خلایق در موقف جمع شده باشند
و از حساب فارغ گشته آنها را متفرق سازند فریق فی الجنة بعضی از ایشان گروهی باشند که ایشان را ببهشت
برند بجهت طاعت و عبادت آنها مؤمن و موحدند وفریق فی السعیر و برخی دیگر گروهی باشند که ایشان را
در دوزخ اندازند بجهت عناد و عدم انقیاد و آنها مشرکان ملحدند از عبدالله مسعود روایتست که رسول خدا
از خانه بیرون آمد و دو صحیفه در دست داشت گفت دانی که این صحیفه چیست گفتم نه یا رسول الله فرمود که آنچه
در دست راست دارم نامه ایست که اسامی جمیع نیکوکاران که اهل بهشت اند در آن ثبت است که هیچ از آن زیاده و کم نکرده
و آنکه در دست چپ دارم نامه ایست که نامهای بدکاران که اصحاب دوزخند در و مندرج است که کم و زیاده نکرده
و آنگاه این آیه تلاوت فرمود که فریق فی الجنة و فریق فی السعیر ولو شاء الله و اگر خواستی خدای بر سبیل قهر و جبر همه
خلقان را در ملت اسلام در آرد لجعلهم هر آینه گردانیدی همه ایشان را از روی الجاء امة واحدة گروهی یکتا
بر جادهٔ هدایت نظیر اینست قوله تعالی ولو شئنا لآتینا کل نفس هدیها و قوله ولو شاء ربک لآمن من فی الارض
کلهم جمیعا ولکن یدخل ولکن در میآرد من یشاء هر کرا میخواهد از اهل توحید و عبادت فی

رحمته در بهشت خود یعنی او سبحانه تقاضای آن میکند که همه مردمان را مکلف گرداند و بنای کار ایشان را
اختیار نهند تا هر کس از روی اختیار باوامر و نواهی او انقیاد نمایند مستحق بهشت شوند و هر که طریق کفر و
انکار و عناد اختیار کند مستوجب دوزخ گردد پس بنای ثواب و عقاب بر تکلیفات در زمان اختیار و
الظالمون و ستمکاران یعنی اهل کفر و ضلالت ما لهم نیست مر ایشان را من ولی هیچ دوستی که متولی کار
ایشان گردد ولا نصیر و نه یاری که عذاب از ایشان باز دارد ام اتخذوا من دونه نخواست که
کفار قبول کنند و بتوحید الهی معترف شوند بلکه فرا گرفتند بجز از خدای اولیاء دوستان که معبودان
بتان و سایر باطل اند اصلا نفع و ضرر از ایشان متصور نیست و اگر اراده دارند که برای خود دوستی فرا گیرند که نفع
بایشان رساند و ضرر از ایشان دفع کند فالله هو الولی پس خدای بحق اوست که بحسب حقیقت مستحق ولایت
نه غیر او چه او سبحانه دوستیست که دوست خود را بنوازد و دستگیری ایشان کند پس واجب و لازمست که دوستی با او
کنند نه با غیر او وهو یحیی الموتی و او زنده گرداند مردگان را بقدرت کامله نه اصنام که در نهایت عجزند و
در کمال نقص وهو علی کل شیء و او بر همه چیزی قدیر که تواناست بخلاف معبودان باطل از اصنام
اصنام که بر هیچ چیز قدرت ندارند در نفع و ضرر عاجز مطلق اند بعد از آن حکایت قول رسول میکند نسبت بمؤمنان
وما اختلفتم و آنچه اختلاف میکنید ای مؤمنان فیه در آن با کافران من شیء از هر چیزی از امور
دینیه و دنیویه فحکمه پس حکم آن مختلف فیه مفوضست الی الله بسوی خدای یعنی در روز قیامت که میزان
عدل را نصب کند حق تعالی حکم خواهد کرد بحقیقت آن یعنی بحق و بطلان میان شما و ایشان و مراد از حکم ثواب
دادن محقین است که اهل ایمانند و عقوبت مبطلین که مشرکانند و نزد بعضی معنی آنست که آنچه اختلاف میکنید در آن
از تاویل متشابه پس رجوع کنید در آن بآیه محکم یا آنچه اختلاف میورزید و منازعه میکنید از خصومت پس برسول
خدای عرض کنید بر حکومت اختیار مکنید ذلکم آنکس که حقیقت حکم صفت اوست الله خدای بحق است ربی
که پروردگار منست علیه نه بر غیر او توکلت توکل کرده ام در رد اعدای دین در امور جمیع مهمات خود را بوی
واگذاشته ام والیه انیب و بسوی او باز گردانیده میشوم نه غیر او چه مرجع جمیع بندگان بسوی اوست
فاطر السموات والارض شکافنده است و بیرون آورنده از عدم آسمانها و زمینها را جعل
لکم آفرید برای شما من انفسکم از جنس نفسهای شما ازواجا جفتها که زنانند تا با ایشان انس گیرید
و از ایشان اولاد و اتباع حاصل کنید ومن الانعام و خلق فرمود از برای جنس شما چهارپایان ازواجا
صنفهای گوناگون یعنی از برای هر یک زوجی تعیین فرموده تا سبب توالد و تناسل باشد یذرؤکم میگرداند
شما را انعام فیه درین تدبیر یعنی در خلق ازواج که منشاء تزاوج و تناسل است و یا فیا که دانید شما را در تزوج
تا آن توالد و تناسل کرده و چون ایجاد آسمان و زمین و تکثیر خلایق بتزاوج مقدور هیچ کسی نیست بغیر از ذات
احدیت از این جهت بعد از ین میفرماید که لیس کمثله شیء نیست همچو او چیزی لفظ مثل درین کلام زاید
مثل مثلک لا یفعل کذا چه بدلایل عقلیه و سمعیه او را مثلی نیست تا نفی چیزی کند که مانند مثل او باشد پس لیس کمثله

شیء که در معنی لیس کمثله باشد و گویند که مثل بمعنی صفت است و معنی آنست که نیست مانند صفت او را صفتی زیرا که
جمیع صفات نقل بصفات او سبحانه ناقص اند پس صفات او را نباشد وهو السمیع و اوست شنوا بر جمیع آنچه
شنیده میگردد البصیر بینا بر هرچه دیده میشود له مقالید السموات والارض مر او راست خزاین
آسمانها و زمینها یعنی خزاین ارزاق سماوی که بارانست و گنجهای ارزاق زمین که نباتاتست در قبضه اقتدار اوست
یبسط الرزق گشاده کرداند روزی را لمن یشاء برای هر که خواهد بر وفق مصلحت ویقدر و تنگ میسازد
بر هر که اراده میکند بر طبق حکمت انه بدرستی که او سبحانه بکل شیء بهمه چیزی از دقایق استحقاق و قبض و
بسط ارزاق علیم داناست بر وجه استحقاق انزال الارزاق میکند و بعد از تعداد نعمت دنیویه بیان نعمت اسلام
میکند و میگوید شرع لکم من الدین بیان کرد و روشن ساخت حق تعالی از برای شما دینی که آن متمسک شوید عشر
و راه یابید ما وصی به آنچه فرموده بود بآن نوحا نوح پیغمبر را والذی اوحینا الیک و آنچه
که وحی کرده بودیم بسوی تو وما وصینا به و آنچه امر کرده بودیم ابرهیم وموسی وعیسی و این
پیغمبران را از اصول دین یعنی خدا هویدا ساخت از برای اصول دین که مشترکست میان دین نوح و محمد و انانی
که در میان آنها واقع شده اند از انبیا شرایع و آن توحید است و تصدیق بجمیع رسولان و بکتب ایشان و بروز
آخرت و مضمون آن وصیت ان اقیموا الدین آنست که قایم کنید و بپای دارید دین را که ایمانست بآنچه
تصدیق آن واجب باشد از اصول دینیه ولا تتفرقوا فیه و متفرق و پراکنده مشوید یعنی اختلاف
مکنید در اصول دین اما فروع شرایع مختلفست بجهت اختلاف ازمنه و مصالح کقوله لکل جعلنا منکم
شرعة ومنهاجا کبر بزرگست و دشوار و گران علی المشرکین بر مشرکان ما تدعوهم آنچه میخوانی
ایشانرا الیه بسوی آنچه الله یجتبی الیه خدای تعالی برگزیند بسوی آنچه تو میخوانی ایشانرا از دین
اسلام من یشاء هر که را میخواهد از آن کسانی که مطیع و منقاد اند یا بر می گیرد برای رسالت
آنرا که اراده کند ویهدی و راه نماید بتوفیق و ارشاد الیه بدین حق من ینیب هر که باز گردد
بحق و روی آورد بسوی وی یعنی هر که از هم اعراض کند و او را خواهد او سبحانه راه راست باو نماید یا اگر راه
نماید و ثواب هم کرا که بنیت خالص باو رجوع کند وما تفرقوا و پراکنده نشوند اهل ادیان و ملتها
از امم پیغمبران چون عاد و ثمود و اصحاب ایکه و غیر آن از دین بر گشتند الا من بعد ما جاءهم العلم
مگر از پس آنکه آمد بدیشان از اخبار پیغمبران و آیات توریة و انجیل بعد از علم ایشان بآنکه تفرق محض ضلال
است و بر هم تقدیر متفرق شدند و برگشتند از ایمان بغیا از روی ستم کاری و جباری بود که واقع شده بود
بینهم میان ایشان یا از روی طلب جاه و ریاست یا بر وجه حسد بر پیغمبر بردن و گویند مردمان بعد از هلاک
کافران بعذاب طوفان بر یک ملت بودند و چون پدران ایشان بمردند اختلاف در میان ایشان واقع شد
و نزد این حال پیغمبران بر ایشان مبعوث شدند و ایشان بجهت بغی و تجبر و حسد با ایشان نگرویدند و
یا آنکه اهل کتاب زمان حضرت رسالت صلعم اختلاف نکردند در حق آن حضرت مگر بعد از آنکه بایشان آمد طریق

علم ببعث آنحضرت و صحت نبوة او پس عدول کردند از نظر کردن در آن بجهت ظلم و عداوة و حسد و حرص
در طلب دنیا کقوله وما تفرق الذین اوتوا الکتاب الا من بعد ما جاءتهم البینة ولولا کلمة
سبقت و اگر نبودی سخنی پیشی گرفته در تاخیر عذاب من ربک از پروردگار تو الی اجل مسمی
تا بمدتی نام برده شده و مقدر گشته لقضی بینهم هر آینه حکم کرده شدی میان ایشان باستیصال
کافر و سبیل نجاة مؤمن بحق وان الذین بدرستی که آنانکه اورثوا الکتاب داده شده اند
کتاب یعنی قرآن من بعدهم از پس امم ماضیه که قوم نوح و ابرهیم و عیسی بودند مراد یهود و نصاری
زمان آنحضرت اند که از پس آباء و اجداد خود قرآن بایشان آمد و یا مراد مشرکان عرب اند که از پس اهل
کتاب قرآن بایشان نازل گشت و ایشان لفی شک منه هر آینه در شک اند از قرآن مریب بشکی که
گمان است یعنی ظن غالب ایشان آنست که قرآن یا دین اسلام غیر حق است فلذلک پس بجهت این تفرق و اختلاف
که از ایشان صادر گشته فادع پس بخوان مردمان را باتفاق و ایتلاف بر ملت حقی که دین اسلامست از ایشان
زایل شود واستقم و مستقیم باش بر دعوت نبوة و تبلیغ طریق شریعت کما امرت همچنانکه مامور شده
باین یعنی عمل بمقتضای امر الهی کن ولا تتبع اهواءهم و پیروی مکن هوای مختلف و آرزوهای باطل
ایشان در بیان آورده که ولید مغیره با حضرت رسالت گفت که از دین و دعوة رجوع نمای تا نیمه مالهای خود را بتو
بخشم و شیبة بن عتبه گفت که اگر از دین خود برگردی دختر خود را بنکاح تو در آورم حق تعالی آیه فرستاد که بر تبلیغ دعوة
توحید ثابت قدم باش و بر دین اسلام استقامت نمای و متابعت اهوای باطل ایشان مکن وقل امنت و بگو که ایمان آورده ام
بما انزل الله بآنچیزی که فرو فرستاده است خدای من کتاب از جنس کتاب یعنی کتابی که بر من و انبیای پیش
نازل شده ایمان آورده ام و بر مضمون آنها که امر است بتوحید و اخلاص و تبرا از شرک هیچ گونه تابع شما نشوم وامرت
و دیگر امر کرده شده ام یعنی مرا فرموده اند لاعدل بآنکه عدل کنم و طریقت سویه مرعی دارم بینکم میان شما یعنی جمیع
اشراف و اراذل در ابلاغ توحید خواهم و اصلاح از تبلیغ دعوة و ادای احکام شریعت منحرف نشوم و نیز بگوی بکفار که شما
معترفید بآنکه الله ربنا وربکم خدای آفریدگار ما و پروردگار شماست لنا اعمالنا مر ماراست جزای کردارهای
ما ولکم اعمالکم و مر شماراست پاداش عملهای شما لا حجة بیننا وبینکم هیچ خصومتی نیست میان ما و میان
شما مراد آنست که بجهت ظهور حق احتجاج و خصومت را مجال نمانده پس اگر کسی خلاف و اختلاف میل کند بر سبیل عناد و مکابره
خواهد بود بعد از آن در تهدید کفار میفرماید که بگو بایشان الله یجمع بیننا خدای جمع کند میان ما در روز قیامت
و انتقام ما از شما کشد والیه المصیر و بسوی اوست بازگشت همه اهل حق را بدرجات رضوان رساند و اهل باطل
را بدرکات نیران والذین یحاجون و آنانکه مخاصمه میکنند از کفار و جدال میورزند با پیغمبر و سایر مسلمانان
فی الله در دین خدای من بعد ما استجیب له از پس آنکه اجابت کرده شده باشد یعنی اجابت کرده باشند او را
مر قول خدا را در روز میثاق و بربوبیت مبعوث گشته بجهت حقد و حسد بوی نگرویدند مراد یهود و نصاری اند که بعد از

استماع نعوت حضرت رسالت صم بر تورات سوی ایمان آوردند حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ حجت ایشان بورد نبوت او باطلست
وزایل عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار ایشان چه بعد از وضوح حجت و ظهور ادله و صحت نبوت و حجت ایشان عناد محض
و محض عناد است وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ و بر ایشان است غضب خدای بجهت مجادله کردن در ابطال حق وَلَهُمْ و مر ایشانراست
در ابطال حق عَذَابٌ شَدِيدٌ عذابی سخت که آن آتش دوزخ است مجاهد گفت که محاجه ایشان آن بود که میگفتند
که کتاب ما پیش از کتاب شماست و رسول ما پیش از رسول شما پس ما بهتر از شما باشیم اللَّهُ الَّذِي خدای بحق آنکس است که
أَنْزَلَ الْكِتَابَ فرو فرستاد جنس کتاب یا قرآن از آسمان بِالْحَقِّ براستی و درستی در خبر دادن از ماضی و مستقبل
و یاد در اوامر و نواهی و سایر فرایض احکام الهی وَالْمِيزَانَ و ترازو فرو فرستاد طریق شرع که عدالت حقیقت است تا بندگان
در جمیع امور سویت مرعی دارند و گویند مراد ترازو و معرفت که بآن چیزها بسنجند پس مراد بانزال امر کردن او بسجاده
وَمَا يُدْرِيكَ و چه چیز دانا کرد ترا ای مکلف و چه شناسا ساخت ترا قیامت و چه دانی تا حیثیت بر شرع
تابع واقع شود لَعَلَّ السَّاعَةَ شاید که وقت قیام قیامت قَرِيبٌ نزدیک بود لعل آید در کلام خدای تعالی از امتراله
یقین است یعنی البته ساعتی که در آن قیامت قایم گردد نزدیک است پس تبعیت کتاب خدای کن شریعت او که محض عدالت است
عمل کن پیش از مفاجات روزی که اعمال تو در موازین قسط سنجیده شود و حکمت در اخفای وقت قیام آنست که بندگان
همیشه خوف شعار خود سازند و بتوحید چه اگر وقت قیام قیامت معلوم باشد ایشان پیش از وقوع آن بتقایح
مشغول شوند و اعتماد بر تلافی آن کنند بتوبه در حین وقوع قیامت يَسْتَعْجِلُ بِهَا شتاب زدگی میکنند بهاعت
قیامت یعنی بآمدن آن از روی استهزا و تکذیب الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا آنانکه گرویده اند بخدا و تصدیق
بخاتم الانبیا نموده اند مُشْفِقُونَ مِنْهَا ترسان و هراسانند از قیامت بجهت عدم علم ایشان بعواقب امور خود
از محاسبه و مجازات وَيَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ و میدانند که آمدن قیامت راست است و محقق الوقوع أَلَا إِنَّ
الَّذِينَ بدانید بتحقیق که آنانکه يُمَارُونَ مخاصمه و مجادله میکنند از روی انکار فِي السَّاعَةِ در آمدن قیامت
لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ هر آینه در گمراهی اند دور از صواب چه دلالت کتب انبیا بر وقوع قیامت اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ
خدای بسیار نیکوکار است به بندگان بوجهی که از کثرت و وفور آن عقول بادراک کلیات آن قاصر اند و اوهام برسیدن
جزئیات آن عاجز و نزد بعضی لطیف یعنی باریک دان و دور بین است بر وجهی که از جمیع مخفیات امور و اسرار
صدور با خبر است و مراد بلطیف درین مقام ایصال منافع است به بندگان بر طریقی که دریافتن آن دقیق باشد بر افشان
ابن عباس فرموده که لطیف یعنی مهربان و نوازنده است شیخ جنید گفته که لطیف بحبیب معنی فرموده که با دوستان
لطف کنند تا در آیند و با دشمنان لطف نماید تا آشنا شوند و باصطلاح متکلمین لطف فعلیست که مکلف بسبب آن بطاعت
اقرب باشد آنرا عصمت خوانند و در کشف معنی لطف بر ینوجه آورده که نعمت بقدر خود دهد و شکر بقدر بنده
خواهد و بعضی گفته اند که لطیف آنست که علم شاملش محیط غوامض مصالح بود و حکمت باهره اش مشتمل بر عواید
منافع و از اینجاست که يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ روزی میدهد هر کرا میخواهد بر حسب مصلحت خیر دین مخصوص میسازد

والذين آمنوا مشفقون منها ويعلمون أنها الحق

هر یک از بندگان بنوعی از نعمت و صنفی از مکرمت که مقتضی حکمت او باشد همچنانکه یکی را او لاد عطا میفرماید و دیگری را
نعمتی که بصاحب و لاد نداده میدهد حاصل که همه بندگان مبرور ند و هیچکدام از خوان احسان او خالی نیستند پس هر یکی
را بنوعی از نعمت محظوظ و بهره مند دارد اگر چه در ضیق و سعت و قلت و کثرت بر تفاوت مراتب اند وَهُوَ الْقَوِيُّ و
او است بسیار توانا در لطف و رحمت الْعَزِيزُ غالب در اراده بر وجه حکمت و مصلحت که هر کز گرد مغلوبیت بر دامن
کبریای او ننشیند مَنْ كَانَ يُرِيدُ هر که باشد که اراده نماید در دنیا حَرْثَ الْآخِرَةِ کشت آخرت را یعنی که
عملی که موجب ثواب آخرت او باشد بی جهت آنکه در بن سرای تخم ایمان در زمین دل بکارد و بآب عمل صالح آنرا پرورش
در آورد تا بر آورد آنرا در عرصه قیامت بر دارد نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ بیفزاییم مر او را در کشت خیر او یعنی بدهیم او را بعوض آن
از ده تا هفتصد و زیاده بر آن وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ و هر که باشد که خواهد حَرْثَ الدُّنْيَا کشت دنیا را یعنی
مقصد اصلی وی از آن حصول امتعه دنیویه باشد نُؤْتِهِ مِنْهَا بدهیم او را نصیبی از دنیا بر حسب حکمت و مصلحت وَمَا
لَهُ فِي الْآخِرَةِ و نیست مر او را در سرای آخرت مِنْ نَصِيبٍ هیچ بهره مراد مثلا کافر که همت ایشان معروف
بر جمیع امتعه دنیویه حاصل که هر که از برای آخرت عمل کند در عمل خود موفق شود و میامن برکات او بروزگار او رسد
و در آخرت حسنات او مضاعف گردد و هر که عمل او برای دنیا باشد روزی مقدر باو رسد اما برای توجهی که مدعای او باشد و
در آخرت هیچ حظی و بهره نباشد و گویند این آیه در حق اهل جهاد واقع شده که بعضی از ایشان که منافق بودند بقصد
غنیمت بغزا میرفتند و جمعی که از اهل ایمان بودند بقصد ثواب جهاد میکردند حق تعالی فرمود که هر که جهاد بقصد ثواب کند
او را باشد سهم غانمین و ثواب آخرت و هر که قصد غنیمت نماید محروم نماند بلکه سهمی که نصیب او باشد باو رسد و لیکن او را از
ثواب آخرت هیچ نصیبی نباشد و هم و صیت از حضرت رسالت صلعم که هر که بنیت آخرت کاری کند حق تعالی در دنیا پراکندگیهای او را مجموع
کند و دل او را بی نیاز گرداند از غیر و دنیا با او اقبال کند و هر که بنیت دنیا عمل کند حق تعالی جمعیت او را پراکندگی بدل کند و
فقر را نصب العین او سازد و خیر دنیا باو نرسد مگر آنچه از برای او مقدر شده باشد حسن بصری گفت که چون ادنا تابع اعلا است
بدون عکس پس هر که از برای آخرت کار کند بثواب اخروی رسد و دنیا نیز بتبعیت آن باو دهند و هر که از برای دنیا عمل کند بنصیب
دنیا باو رسد و او را هیچ حظی از ثواب آخرت نباشد بعد از آن در توبیخ کفار میفرماید أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ بلکه آیا کافرانرا انبازانند
یعنی البته مر ایشانرا شیاطین اند که در انواع معاصی شریک ایشانند شَرَعُوا لَهُمْ وضع کرده اند برای ایشان یعنی آراسته در
در قلوب ایشان مِنَ الدِّينِ از کیش باطل و طریق مضل مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ آنچه اذن نداده و نفرموده بآن خدای
از شرک و انکار بعث و عمل برای دنیا و تحریم بحیره و سایبه و امثال آن وَلَوْلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ و اگر نه سخن حق
میبودی که آن قضای سابقست بتأخیر مکافات یا اگر نه سبق وعده بودی بآنکه فصل یعنی حکم بحق میان ایشان
در روز قیامت است لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ هر آینه حکم کرده شده بودی میان کافر و مؤمن و یا میان مشرکان و شرکا هم اینجا بآنچه
بودندی در خور کردار خود وَإِنَّ الظَّالِمِينَ و بدرستی که ستمکاران که کافرانند لَهُمْ مر ایشانراست در روز
قیامت عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک که منقطع نباشد تَرَى الظَّالِمِينَ بینی مشرکان را در روز قیامت مُشْفِقِينَ

بسیار ترسان و هراسان مِمَّا كَسَبُوا از جزای آنچه کرده باشند از [انواع] قبایح وَهُوَ وَاقِعٌ بِهِمْ و حال آنکه
جزای اعمال قبیحه ایشان فرو آینده و رسنده باشد بایشان خواه از آن هراسان باشند یا نه چه مجرد خوف دافع
عذاب ایشان نشود وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای شایسته
فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ در مرغزارهای بهشتها باشند یعنی از مواضع خوشتر از بقعهای بهشت از جهت
انبوهی اشجار مخصوصه و نباتات ناضره لَهُمْ مر ایشان راست در بهشت مَا يَشَاءُونَ آنچه خواهند و آرزو کنند
عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار خود مراد قرب رتبت است نه قرب مکانی ذَلِكَ آنچه مذکور شد از اضافت کرامت اهل
بهشت هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ آنست فضل بزرگ و نعمت بیشمار که در جنب آن نعیم فانی دنیا بغایت حقیر است عشر
و باعتبار ذَلِكَ آن ثواب عظیم الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ آنست که مژده میدهد خدای بدان عِبَادَهُ الَّذِينَ
آمَنُوا بندگان خود را که ایمان آورده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند کارهای شایسته تا بسبب این سرور
و بهجت در مراسم عبادت افزایند و در وظایف طاعت جد و جهد بتقدیم رسانند و در کشاف و غیر مذکور است مذکور است
که روزی انصار اظهار افتخار میکردند بر قریش ابن عباس و برادری عباس مر ایشان را گفت ما را فضل و مزیت ثابت است بر شما
رسول ع چون این بشنید بمجلس ایشان در آمد فرمود که ای معشر انصار شما ذلیل بودید خدای تعالی بواسطه من شما را عزیز و
ارجمند گردانید گفتند بلی یا رسول الله فرمود که گمراه بودید حق تعالی بسبب من شما را هدایت داد گفتند بلی یا رسول الله فرمود چرا
جواب من نمیدهید گفتند چه گوییم یا رسول الله فرمود در جواب من بگویید که نه قوم تو اخراج کردند ترا و براندند
از نزد خود و ما ترا جای دادیم و در پناه خود آوردیم نه قوم تو تکذیب تو کردند و ما تصدیق تو کردیم و نه ترا مخذول
ساختند و ما ترا نصرت دادیم و بر همین طریق حضرت م تعداد صفات جمیل ایشان مینمود تا آنکه همه بزانو در آمدند و گفتند یا رسول الله
تن و جان و مال ما فدای تو باد هر مالی که داریم از آن خدا و رسول است اگر اجازت فرمایی اموال خود را بطیب نفس بخادمان
تسلیم کنیم تا در حوایج خود مصرف نمایی و خاطر عاطر را از مهم اخراجات فراغتی حاصل شود این آیه آمد که قُلْ بگو ای محمد مر اهل
ایمان را لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا نمیخواهم از شما بر تبلیغ احکام الهی مزدی و از برای امر بمعروف و نهی از منکر توقع
اجری از شما ندارم و هیچ پیغمبری نیز از برای دعوة خود طلب مزدی نکرده ثعلبی از قتاده نقل کرده که جمعی از مشرکان در مجلسی
نشسته با یکدیگر میگفتند که هیچ میدانید که محمد برین دعوة مزدی دارد یا نه این آیه نازل شد که بگو من بر دعوة اسلام از
شما هیچ مزدی نمیطلبم إِلَّا الْمَوَدَّةَ مگر طلب میکنم از شما دوستی ثابت و متمکن فِي الْقُرْبَى در اهل قرابت یعنی همین
توقع دارم که خویشان نزدیک مرا دوست دارید و تعظیم ایشان را از جمله واجبات شمرید و مراعات ایشان را از لوازم دانید و
ایشان را بدست و زبان مرنجانید فی الحقیقه این مودة نه اجر تبلیغ است زیرا که چون هیچ بطنی از قریش نیست مگر سر رشته قرابت
ایشان بآنحضرت منتهی میشود پس حقیقت [illegible] المودة قرابه ایشان باشد و دیگر آنکه مودة اهل بیت بسبب تکلیف از جانب خدای
بندگان تا بدان مستحق ثواب شوند پس چگونه آن اجر تبلیغ بود و نیز در کشاف آورده که چون این آیه نازل شد صحابه از سید بشر سؤال کردند
که یا رسول الله مَن قرابتک الذین وجبت علینا مودتهم اقارب تو که حق تعالی مودة ایشان را بر ما فرض کرده اند چه کسانند فرمود که

علی ابن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و ثعلبی که از مشاهیر اهل سنت است آورده که مراد از اقارب سید انبیا
که مردمان مامورند بمحبت ایشان علی ابن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین و ائمه معصومین ع و شهر بن حوشب از ام سلمه روایت
کرده که سید انبیا روزی بحضرت فاطمه زهرا گفت که ای نور دیده من شوهر خود و هر دو فرزند خود که حسن و حسین اند
نزد من آور فاطمه ایشان را بیاورد و چون حاضر شدند سرور عالم گلیم بر ایشان انداخت و فرمود خداوندا اینها اهل بیت
محمدند ایشان را بصلوات و برکات خود بنواز و بر ایشان رحمت کن ام سلمه گوید چون این دعا از سید انبیا بشنیدم گوشه
گلیم بر داشتم و میخواستم که در زیر آن گلیم در آیم حضرت رسول آن را از دست من بستد و بکشید و دو نوبت فرمود ای ام سلمه تو زن
نیکوکرداری اما مرتبه آن نداری که در مقام منزلت اهل بیت من باشی و کواشی در تفسیر خود که موسوم است بتبصره و از صحابه
و عکرمه که از مشاهیر مفسرانند نقل کرده که معنی این آیه آنست که ای محمد بگو که من از برای ارشاد شما بمعروف و نهی شما از منکر مزدی نمیخواهم
و اجری طمع ندارم اما میخواهم که شما احفظ خاطر من کرده احترام اقارب من کنید بر وجهی که باید و شاید و تعظیم ایشان را بوجهی
مرعی دارید و این اقارب علی ابن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین و ذریات ایشان هر دو بر بنا برین روایت ذریه حسن و حسین نیز از
اقارب باشند و محبت ایشان نیز بر خلق فرض فرموده و صاحب کشاف ذکر کرده که مؤید قول مذکور است آنچه زید بن علی
از جد خود امیر المؤمنین علی ع روایت کرده که آنحضرت گفت که من بر رسول خدا شکایت کردم از حسد بردن مردم بر من فرمود
ای علی راضی نیستی که چهارم چهار کس باشی اول کسی که در بهشت رود من باشم و تو و فاطمه و حسن و حسین و زنان ما از چپ
و راست باشند و اولاد ما از پس و پیش و نیز در کشاف مذکور است که از حضرت رسالت مرویست که بهشت حرام کرده
شده است بر کسی که ظلم کند بر اهل بیت من و آزار رساند بر عترت من و هر که نیکویی کند بیکی از اولاد عبد المطلب من
مکافات او خواهم کرد بدان عمل وقتی که ملاقات کند بمن در روز قیامت و ثعلبی که از اصحاب حدیثست و از مشاهیر اهل سنت
در ابطال قول الکلبی که گفته این آیه منسوخست در تفسیر خود آورده که محبت و مودت اهل البیت از جمله اصول دین و
ارکان اسلام است و مخالف این کفرست و منشأ خروج از اسلام و مستلزم نار جحیم پس چگونه آن منسوخ باشد و
دلیل برین آنست که عبد الله بن حامد اصفهانی باسناد خود روایت کرده از جریر بن عبد الله البجلی که حضرت رسول ص فرمود که
هر که بمیرد بر دوستی آل محمد شهید مرده باشد و تائب و مغفور و کامل الایمان و مرحوم باشد و ملک الموت او را مژده بهشت دهد
و در بهشت در ناز و نعمت باشد همچنانکه عروس را که بزینت تمام بخانه شوهرش برند و هر که بمیرد بمحبت آل محمد دو در از بهشت
برای قبر او بگشایند و قبر او زیارتگاه ملائکه رحمت باشد و بحساب بهشت رود و هر که بر دشمنی آل محمد بمیرد روز قیامت در
میان دو چشم او نوشته باشد که آیس من رحمة الله نومید است از رحمت خدای و هر که بر دشمنی آل محمد بمیرد کافر مرده باشد
و بوی بهشت را نشنود چون دوستی اهل البیت باین مرتبه بود پس منسوخیت آیه مذکوره مخالف حق باشد و محال نزد
ارباب رساله بود در کتاب شواهد التنزیل گفته که حضرت رسول فرمود که حق تعالی انبیا را از اشجار مختلفه خلق نمود و من و علی را
از شجره واحده ایجاد نمود من اصل آن شجره ام و علی فرع آن و فاطمه شکوفه آن و حسن و حسین میوهای آن و شیعیان اوراق آن
که هر که متمسک شود ببعضی از اغصان آن ناجی گردد و هر که از آن منحرف گردد بهلاکت ابدی رسد و اگر بنده عبادت کند ما بین [illegible]

باشد هر ارسال میان صفا و مروه عباده کند و هر ارسال دیگر که از کثرت عباده مانند مشک کهنه شود حق تعالی نکون او را از دوزخ آزاد کند انکاه این آیه تلاوت فرمود قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وزادان از امیر المؤمنین ع روایت کرده که آن حضرت فرمود که آل حم آیتی نازل شده در شان حفظ ما که مودة ما نکند مگر کسی که اهل ایمان باشد پس این آیه تلاوت فرمود که قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ **وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً** و هر که کسب کند نیکی را یعنی چیزی را که موجب قربت باشد **نَزِدْ لَهُ** زیاده کنیم مر او را **فِيهَا** در آن حسنه **حُسْنًا** نیکوئی یعنی مضاعف سازیم ثواب آن حسنه را **إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ** بدرستی که خدای آمرزنده است مر سیئات بندگان را **شَكُورٌ** جزا دهنده طاعت مطیعان را بتوفیه ثواب و تفضیل دادن بر ایشان زیاده بر قدر استحقاق ابو حمزه ثمالی از سدی نقل کرده که اقتراف حسنه مودة اهل البیت ع است و مرویست که امام حسن بن علی ع روزی در اثنای خطبه فرمود که من از اهل بیتی ام که حق سبحانه مودة ایشان را فرض نموده بر هر که مسلمانست پس این آیه را تلاوت نمود و آنکه فرمود که اقتراف حسنه مودة ماست که اهل بیتیم و اسمعیل بن عبد الخالق از امام جعفر صادق ع روایت کرده که این آیه نازل شد در حق ما که اهل البیتیم و ذکر غفران و شکر بعد از اقتراف مودة اهل البیت دلالت صریح دارد بر مغفرت خطایای محبان اهل البیت و قبول ایشان و لهذا در حدیث وارد شده که حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ يَحُطُّ الذُّنُوبَ عَلَى الْعِبَادِ كَمَا تَحُطُّ الرِّيحُ الشَّدِيدَةُ الْوَرَقَ مِنَ الشَّجَرِ یعنی دوستی ما که اهل بیتیم میریزاند گناهان را از بندگان همچنانکه میریزاند باد سخت برگ از درخت آورده اند که چون آیه فرض مودة فرود آمد گروهی که در اعتقاد راسخ نبودند رسول را متهم ساختند باین مراد آنست که مردمان را با اهل بیت خود ترغیب مینماید تا در حکومت و امامت منقاد ایشان شوند حق تعالی رد قول ایشان نموده فرمود که بخیانت که ایشان کمان میبرند که محمد این سخن را افترا کرده **أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَىٰ** بلکه میگویند **عَلَى اللَّهِ كَذِبًا** بر خدای دروغ را در عدم انزال آیه مودة **فَإِنْ يَشَإِ اللَّهُ** پس اگر خواهد خدای **يَخْتِمْ عَلَىٰ قَلْبِكَ** مهر نهد بر دل تو و قرآن بر تو فراموش کرداند اگر قصد کنی پس در این حال چگونه قادر باشی بر افترا و شرا انیت که آیه وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ و نزد مجاهد و مقاتل معنی آنست که اگر خواهد خدای مهر نهد بر دل تو تا انذار و استاد و عو و افترا بتو مضر نکردد **وَيَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ** و محو کند خدای و نابود سازد کجی و ناراستی **وَيُحِقُّ الْحَقَّ** و ثابت کرداند حق را **بِكَلِمَاتِهِ** بسخنان خود که وحی است یا بقضایی که خط بر آن کشیده شود و در نصرت دادن تو بر ایشان چنانکه در جای دیگر فرموده که بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ **إِنَّهُ** بدرستی که خدای **عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ** داناست هرچه در دلهاست یعنی صدق تو و مظنه افترای ایشان بتو بر او پوشیده نیست پس بر حسب اعتقاد نیک و بد هر را جزا خواهد داد عبد الله عباس گفت چون خدای این آیه فرستاد اهل افترا از آن اندیشه ناصواب پشیمان شده بجناب نبوة مآب آمدند و بر دست و پای آنحضرت افتادند و گفتند ما گواهی میدهیم که تو راست گوئی در جمیع اقوال و ما از این اندیشه بد توبه کردیم و تجدید ایمان نمودیم این آیه آمد که **وَهُوَ الَّذِي** و او آنکس است که بمحض فضل **يَقْبَلُ التَّوْبَةَ** قبول میکند توبه را **عَنْ عِبَادِهِ** از بندگان خود یعنی هر کاه باو بازگردد و از گناهان نادم گردد و عزم جزم بر عدم عود توبه کند توبه او بپذیرد **وَيَعْفُو** او درمیگذرد

عَنِ السَّيِّئَاتِ از بدیها و اگرچه ذنوب کبیره باشد یعنی بعد از توبه جمیع جرمها را از ایشان درمیگذراند **وَيَعْلَمُ** و میداند **مَا تَفْعَلُونَ** آنچه میکنند از نیکی و بدی و حفظ با میخواند یعنی خدای میداند آنچه شما میکنید از گناه و توبه پس هر یک را جزای و سزای خود میرساند بدانکه توبه عبارتست از ندامت بر معاصی ماضیه و عزم بر عدم عود بر آن در مستقبل و آن باجماع امت واجبست بجهت وجوب ندم بر امر قبیح و بر اخلال واجب و بجهت وجوب دفع ضرر که آن عقابست یا وقوع خوف آن و چون دفع ضرر واجبست پس چیزی که دافع ضرر باشد نیز واجب باشد جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده که اعرابی در مسجد رسول آمد و دو رکعت نماز بگذارد و گفت اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ امیر المؤمنین ع فرمود ای اعرابی سرعت زبان باستغفار توبه مکذبانست از این نوع توبه کن گفت یا امیر المؤمنین توبه چه معنیست فرمود که اسمیست که مشروطست بر شش شرط ندامت از گناه گذشته و قضا کردن فرایض ورد مظالم باصاحب خود و اذابه نفس در طاعت همچنانکه تربیت آن داده در معصیت و چشانیدن نفس تلخی عباده همچنانکه چشانیده باو شیرینی معصیت و گریه بدل هر خنده که از تو صادر شده و شبه نیست در آنکه این شروط کمال توبه است زیراکه در تحقق اصل توبه ندامت بر معصیت گذشته و عزم بر عدم عود بر آینده کافیست ابو درداء از پیغمبر ص روایت کرده که حق تعالی بتوبه بنده مؤمن فرحناکتر است از کسی که چیزی گم کند و بیابد و زلیخا گناه از بنده باشد و فرشته آورد و تشنه که آب بیابد و هر که توبه نصوح کند حق تعالی گناهان او را از یاد کرام الکاتبین ببرد و از بقاع سموات و ارضین رفع نماید **وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا** و اجابت کند دعا را از برای آنانکه گرویده باشند **وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** و کرده باشند عملهای پسندیده اگر مصلحت امر و حکمت مقتضای آن باشد **وَيَزِيدُهُمْ** و زیاده کرداند ایشان را در مسئول **مِنْ فَضْلِهِ** از فضل عمیم خود **وَالْكَافِرُونَ** و ناگرویدگان **لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ** مر ایشان راست عذابی که دوام آن آفت در کمیت و کیفیت بدل آنچه بمؤمنان عطا کرده از ثواب و تفضل ابدی از ابراهیم ادهم پرسیدند که بجهت ما را که دعا میکنیم آنرا اجابت آنرا نمی یابیم گفت زیراکه حق تعالی شما را میخواند و شما اجابت نمیکنید پس این آیه را بخواند که وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ تا آخر از ابن عباس نقلست که معنی آنست که حق تعالی شفاعت میدهد ایشان را در حق برادران مؤمن و زیاده میکرداند از فضل خود باین وجه که قبول شفاعت ایشان میکند در حق برادران و مرویست از پیغمبر ص که مراد بزیادتی قبول شفاعت مؤمنانست در حق شخصی که مستوجب نار باشد در دنیا با شفیع خود احسان نموده باشد از جناب رسالت کرامت اصحاب صفه است روایت کرده اند که او گفت چون مالهای بنی قریضه و بنی نظیر و بنی قینقاع مشاهده کردیم در خاطر ما گذشت که توانگر شدیم تا از دست فقر و فاقه خلاصی یابیم در احسان گشاده مردمان را از آن مخصوص کردانیم آیه آمد که **وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ** و اگر بگسترانیدی خدای و فراخ کردی روزی **لِعِبَادِهِ** برای بندگان خود **لَبَغَوْا** هر آینه از طریق اقتصار بیرون رفتندی **فِي الْأَرْضِ** در زمین و استعلا و استیلا و تکبر لازم حال خود میساختند و کبر و فساد را پیشه خود میکردندی و این خاصیته در اکثر طبایع است نه در همه آن و لهذا بعضی از صلحات که با وجود کثرت خلاد در اعمال و اغراق در اطوار ایشان را پیدا نمیشود بلکه در طریق عبادة کما ینبغی سلوک میکنند و زیادتی اموال الاصل مانع عبادت ایشان

نیشود چون اکثر مردمان که تربیت نفس بهیمی و سبعی بر ایشان غالبست و بجهت هوای نفس و هوس مایل دنیا اند و در پی
بابها قوالد بیارات بر اگر حق تعالی بر ایشان بسط روزی فرمودی که ولکن ینزل بقدر و لیکن فرو میفرستد
روزی را باندازه ما یشاء آنچه میخواهد یعنی بقدر معین که بر وفق مصلحت فراخور حال ایشان باشد انه بعباده
بدرستی که خدای به بندگان خود خبیر داناست باحوال ایشان بصیر بینا بصلاح ایشان یعنی احوال و اوضاع هم
ایشان را میداند و می بیند پس هر کس را بر وفق مصالح خود روزی میدهد انس بن مالک از حضرت رسالت صلعم روایت کرده
که جبرئیل گفت که حق تعالی میفرماید که از بندگان من بعضی آنند که صلاح ایشان در درویشیست که اگر ایشان را توانگر گردانم آثار فساد
از ایشان صادر شود و برخی آنند که مقتضای غنای ایشانست که اگر بضیق معیشت مبتلا شوند مال ایشان بتباهی انجامد و جمعی
دیگر آنند که صلاح در بیماری ایشانست که اگر تن درست باشند موجب فساد ایشان باشد و گروهی دیگر آنانند که حکمت تقاضای
تن درستی ایشان میکند که اگر بیمار باشند منشا فساد ایشان باشد طایفه دیگر آنند که از من بابی از ابواب طاعة و عبادة
میطلبند که اگر در آن بر روی ایشان بگشایم معجب شوند و سرانجام کار خود را به حد تباهی کشند پس فقر و غنا و منع و عطا و
قبض و بسط و صحت و مرض بر طبق حکمت و مصلحت منست و هر کس را بآن خیر و صلاح ایشان در آنست میرسانم و چون معلوم شد
که بسط و فقر بحسب مصالح عبادات پس حکمت در بسط رزق جماعتی که بغی از ایشان صادر میشود یا آنست که منشا بغی ایشان
بسط است بلکه حال ایشان نزد صدور بغی در حالت فقر مساویست و یا آنست که اگر ایشان مبسوط الرزق نمی بودندی حال
ایشان در بغی بدتر می بودی وهو الذی ینزل الغیث و اوست آنکس که فرو میفرستد باران را که معیشت و فریاد رس
ایشانست در قحط و خشک سالی من بعد ما قنطوا از پس آنکه نومید شده باشند از آمدن آن وینشر رحمته
و پراکنده میکند رحمت واسعه خود را که آن برکات غیث و منافع آنست از اثمار و حبوب یعنی باران را در جبال و صحاری منتشر
میگرداند تا منشا انبات نباتات و نشو اشجار شود و اقوات عباد از آن حاصل گردد وهو الولی و اوست متولی کار بندگان
بنشر رحمت و احسان و مدبر ایشان بارسال امطار در اکناف و اقطار الحمید ستوده شده بزبان آفریدگان یا جزا دهنده
ستایش کنندگان ومن آیاته و از جمله نشانهای قدرت او خلق السموات والارض آفریدن آسمانها و
زمینهاست چه آنها بذات و صفات دلالت صریح دارند بر وجود صانع و قادر حکیم وما بث و نیز از علامات قدرت
اوست آفریدن آنچه پراکنده است فیهما در آسمانها و زمینها من دابة از جنس جنبندگان یعنی جمیع آفریدگان و
هو و او سبحانه علی جمعهم بر فراهم آوردن ایشان در عرصه حشر بعد از میرانیدن ایشان اذا یشاء هرگاه که خواهد
قدیر تواناست و متمکن بر آن و غیر آن از آن عاجزاند و ناتوان بعد از تعداد نعم عظیم بیان میکند که ایشان معاتب
نمیشوند مگر بسبب معاصی خود و میگوید که وما اصابکم و هر چه بشما میرسد ای بندگان من مصیبة از بلیه و
آفة مالی و بدنی فبما کسبت ایدیکم پس بسبب آنچیزیست که کسب میکنند دستهای شما یعنی کسب کرده یعنی بجنایات معصیت
شماست ویعفوا و عفو میکند و در میگذرد عن کثیر از بسیاری گناهان این مخصوص است بمجرمان و اگر بیگناهی
را مصیبتی رسد از انبیا و اطفال و مجانین و سبب زیادتی اجر او خواهد بود از حضرت رسول صلعم مرویست که هیچ رگ و

عضوی نباشد که بجهد و چوبی که عضوی را بخراشد و سنگی که بر پای آید الا بگناهی که صاحب آن کرده باشد و مغفرة خدای
زیاده است از عذاب وی و در بعضی تفاسیر از حضرت امیر المومنین ع نقل کرده اند که امیدوارترین آیه که خدای تعالی بپیغمبر فرستاد
این آیتست زیرا که خبر داده که بسبب بعضی گناه مصیبت میرسانم و از بسیاری عفو میکنم تو از آن کریم تری که گناهی که یکبار
عفو کرده باشد در دنیا بار دیگر بران عقوبت فرماید در عقبا و از پیغمبر روایت کرده که چون حق تعالی به بنده اراده خیر نماید
تعجیل عقوبت وی کند در دنیا و اگر نه عقوبت آنرا در عقبا اندازد وما انتم بمعجزین فی الارض و نیستید شما
عاجز کنندگان خدا در زمین از ایصال مصیبت بشما و از تعداد مستحق وما لکم و نیست مر ایشان را من دون الله
بجز از خدای من ولی هیچ دوستی که متولی رحمت باشد و کارساز شما در دنیا ولا نصیر و نه یاری که عذاب را از شما
دفع نماید در عقبی ومن آیاته و از نشانهای دال بر اختصاص او بصفاتی که غیر آن در آن شریک نیست الجوار فی
البحر کشتیهای جاریست در دریا کالاعلام مانند کوههای رفیع ان یشا اگر خواهد خدای یسکن الریح
ساکن گرداند بادی را که سبب رفتن کشتیست و چون آن باد ساکن شود فیظللن رواکد پس گردند آن کشتیها
استادگان علی ظهره بر پشت دریا و اهل کشتی بسبب آن مضطرب شوند ان فی ذلک بدرستی که در تسخیر ریاح
و اجرای کشتیها و ساکن گردانیدن آن لآیات هر آینه دلالتهای واضحست لکل صبار مر هر حبس کننده نفس
عشر خود را در تعقل کردن آیات خدای شکور سپاس دارنده بر نعمای او یا مر هر صبر کننده و بر ایستادن کشتی و سپاس کننده
بوقت جریان و باز خروج از آن این هر دو در صفت مومنان مخلصست که همه خود را امور وقف داشته باشند بر
صبر کردن بر مصایب و نوایب و شکر نمودن بر نعما و سایر رغایب و در حدیث آمده که الایمان نصفان نصف صبر
و نصف شکر او یوبقهن یا اگر خواهد هلاک کند کشتیها را یعنی اهالی او را غرق سازد بما کسبوا بسبب آنچیزی که کرده
باشند از معاصی ویعف و در گذراند هلاک را عن کثیر از بسیاری از ایشان یعنی اگر خواهد هلاک کند بعضی
را از روی معاجلة عقوبت و نجات دهد برخی دیگر را بطریق عفو و خلاص میدهد مومنان را و هلاک میکند کافران را
تا انتقام کشد از ایشان ویعلم الذین یجادلون تا بدانند آنهایی که خصومت میکنند فی آیاتنا در دلایل قدرت
ما ما لهم نیست مر ایشان را من محیص هیچ گریزگاهی نزد نزول عذاب فما اوتیتم پس آنچه داده شده اید من
شیء از چیزی که تعلق بدنیا دارد از اموال و اولاد فمتاع الحیوة الدنیا پس آن برخورداری زندگانی دنیاست یعنی
تا زندگانیست از آن ممتع شوید بعد از موت آنرا در پی خود میگذارید و اصلا از آن نفع نمیگیرید وما عند الله و آنچه نزد
خداست از ثواب آخرت و نعیم جنت خیر وابقی بهتر و باقی تر از روی نفع خلوص و دوام للذین آمنوا مر آنانرا که گرویده
اند وعلی ربهم یتوکلون و بر آفریدگار خود توکل میکنند و امور خود را بر آن تفویض میکنند والذین و برای آنانکه
یجتنبون کبائر الاثم پرهیز میکنند از گناهان بزرگ والفواحش و از کارهای زشت واذا ما غضبوا هم
و چون خشم میگیرند بر مردمان بسبب اذیت و مکروهی که بایشان میرسانند یغفرون ایشان زود در میگذرند از آن و باید
عفو آنکس غضب خود را میشناسند فواحش جمیع فاحشه است و آن اقبح قبایحست مانند زنا و هر چه مثل آن باشد و نزد

مدی زنات و مقاتل کویند که هر چیزی که موجب حد باشد و مفقود است آن بیت که راجع به نفس عفو کننده باشد چه
حقوق الله مانند ارتداد و شرب خمر و زنا و امثال آن امام را جایز نیست که آن را عفو کند وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِ
رَبِّهِمْ و برای آنانکه اجابت کردند مر پروردگار خود را مراد انصارند که حضرت رسالت صلعم ایشان را بایمان خواند فی الحال
بطوع و رغبت قبول آن کردند و منقاد شدند وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بپای داشتند نماز را در اوقات خود با شرایط
و ارکان و چون ایشان پیش از مهاجرت حضرت رسالت صلعم از مکه بمدینه بی مشورة یکدیگر در هیچ امری قیام نمی نمودند
و بجهت میامن مشورة بود که در خانه ابو ایوب جمع شده اتفاق نمودند و ایمان آوردند بحضرت رسالت صلعم و نصرت
دادن او را از انجهت حق تعالی در مدح ایشان فرمود که وَأَمْرُهُمْ و کار ایشان شُورَىٰ بَيْنَهُمْ مشورة کرده
میان ایشان یعنی کاری که کنند بصواب دید یکدیگر کنند بجهت فرط تدبر و تیقظ ایشان در امور و اصلا متفرق هرگاه
نشوند در ان وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ و از آنچه عطا کرده ایم ایشان را از اموال مباحه يُنْفِقُونَ نفقه میکنند و در مصارف
ما صرف مینمایند از حضرت رسالت صلعم مرویست که بدبخت نشود بنده که بمشورة در امری شروع نماید و نیز فرموده که هیچ
مردی مشوره نکند مگر که هدایت کرده شود بطریق صواب وَالَّذِينَ و برای آنانکه إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ چون
برسد ایشان را بغی از کفار هُمْ يَنْتَصِرُونَ ایشان انصاف بستانند از دشمنان خود انتقام بکشند و سر
بذلت و خواری فرو نیارند زیرا که انتقام ~~بکشند و سر بذلت خواری~~ از کفار فرض است و جهاد کردن با ایشان واجب
و لازم و این آیه تلویح نمود و گفت ایشان کراهت داشته باشند از انکه نفس خود را ذلیل کنند تا فساق برایشان
جرأت نکنند و شبهه نیست در انکه هر که اخذ حق کند بدون تعدی از حد الهی و مطیع ماموربه خواهد بود و
هر مطیعی محمود است از عطا منقولست که مراد باین مومنان بودند که کفار ایشان را از مکه اخراج کردند و چون حق تع
تمکین ایشان داد برآنها انتقام خود از آنها کشیدند و گویند که مومنان بر دو صنف اند صنفی شیمه ایشان عفو است
و آیه اذا ما غضبوا هم در حق ایشانست و صنفی روش ایشان انتصار است و این آیه در حق ایشانست پس در بیان حد
انتصار میفرماید وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ و پاداش کردار بد مِثْلُهَا کرداریست مثل آن بدون زیاده خواه
قصاص جراحات باشد یا قول قبیح و تسمیه جزا به سیئه از ازدواجست یا باعتبار شومیی از جزای سیئه
فَمَنْ عَفَا پس هر که درگذرد از ستمکار که از اهل ایمان باشد و ترک انتقام نماید از او وَأَصْلَحَ و با صلاح
آرد میان خود و میان عدوی خود فَأَجْرُهُ پس مزد او فردای قیامت عَلَى اللَّهِ بر خدا است در اخبار
آورده از حضرت رسالت صلعم که روز قیامت منادی ندا کند که هر که او را بر خدای اجریست که برخیزد و حق خود را از و بستاند
پس جمعی برخیزند ملائکه گویند با ایشان که شما را بر خدا چه حق است ایشان گویند ما جماعتی ایم که عفو کرده ایم از کسانی که
ظلم کردندی با ما پس با ایشان گویند ادخلوا الجنة بغیر حساب داخل شوید در بهشت بدون حساب اعمال إِنَّهُ لَا يُحِبُّ
الظَّالِمِينَ بدرستی که خدای دوست نمی دارد ستمکاران را یعنی کسانی که ابتدا بستم کنند و در انتقام از حد درگذرند وَ
لَمَنِ انْتَصَرَ و هر آینه هر که کینه کشد از ستمکار بَعْدَ ظُلْمِهِ پس ستم کردن با او بان منتصر یعنی از ظلم کردن ظالم بر ایشان

فأولئك

مَا عَلَيْهِمْ نیست بر ایشان مِنْ سَبِيلٍ از هیچ راهی بمعاتبه و معاقبه یا ایشان را گناهی نیست در انتصار إِنَّمَا
السَّبِيلُ جز این نیست که راه عتاب و عقاب عَلَى الَّذِينَ بر کسانیست که يَظْلِمُونَ النَّاسَ ستم
میکنند بر مردمان ابتداء وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ و افزونی جویند در زمین و از حد درگذرند بِغَيْرِ
الْحَقِّ بدون حق و بجهتی بلکه بجهت تکبر و فساد أُولَٰئِكَ آن گروه موصوف بظلم و بغی لَهُمْ مر ایشان راست
عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک که عذاب دوزخ است وَلَمَنْ صَبَرَ و هر که شکیبایی ورزد و تحمل کند بر آزار ظالمان
وَغَفَرَ و درگذرد از مظالم ایشان و در صدد انتقام نباشد إِنَّ ذَٰلِكَ بدرستی که این صبر و غفران او
عشر لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ از کارهاییست که مجزومات یعنی جماعتی که موصوف اند بکمال ایمان و منزلت احسان قصد ایشان
جزم است بر این نوع کارها و آنرا از جمله مجزومات و ملزومات میدانند چه هر کسی را این قوت نمی باشد که جفا
کشد و وفا نماید وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ و هر که را فرو گذارد خدای در وادی ضلالت و خذلان و نظر لطف
از و باز گیرد بسبب جحود و انکار او با وجود اظهار برطریق حق و یا حکم بضلالت او کند و یا او را از راه بهشت
بجنگال عقوبت کشد فَمَا لَهُ مِنْ وَلِيٍّ پس نیست مر او را هیچ دوستی و ناصری که کارسازی او کند مِنْ بَعْدِهِ از پس
فرو گذاشتن خدای او را وَتَرَى الظَّالِمِينَ و ببینی تو ای بیننده ستمکاران را لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ آنگاه
که ببینند عذاب را در روز قیامت يَقُولُونَ گویند در آن ساعت هَلْ إِلَىٰ مَرَدٍّ آیا هست بازگشتن بدنیا مِنْ
سَبِيلٍ هیچ راهی تا برویم و در تدارک مافات کوشیم این کلام از غایت جزع و فزع گویند و اگرچه دانسته باشند
که ایشان را رجوع بدنیا ممکن نیست وَتَرَاهُمْ و ببینی ستمکاران را در آن روز يُعْرَضُونَ که عرض کرده شوند عَلَيْهَا
بر آتش دوزخ خَاشِعِينَ در حالتی که فروتنان و حقیران باشند مِنَ الذُّلِّ از جهت خواری و رسوایی يَنْظُرُونَ
نگاه خواهند کرد بسوی آتش دوزخ مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ از نگریستن پنهان یعنی بجهت هول و هیبت آتش دوزخ زهره نداشته
باشند که نیک نگاه کنند در ان بلکه بکنار چشم در ان نگرند و ابن عباس خفی را بذلیل تعبیر کرده یعنی نگریستنی بروجه
مذلت و خواری وَقَالَ الَّذِينَ آمَنُوا و گویند آنانکه گرویده اند در وقت مشاهده عقوبت کافران و خسران ایشان
إِنَّ الْخَاسِرِينَ بدرستی که زیانکاران الَّذِينَ خَسِرُوا آنانند که زیان کرده اند أَنْفُسَهُمْ در نفسهای خود
وَأَهْلِيهِمْ و در کسان خود يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز قیامت چه بسبب عبادة بتان نفسهای خود را مستحق دوزخ ساختند
و بجهت اضلال کسان خود و منع ایمان از ایشان آنها را مستوجب آتش نیران گردانیدند و یا آنکه بجهت کفر و شرک از
دولت دیدار خویشان خود که ایمان آورده باشند محروم مانند پس روز قیامت نه اهل خود را بینند و نه نفسهای خود را
در آسایش و راحتی باشند و گویند مراد باهل حور العین اند که نامزد ایشان بوده باشند بر تقدیر قبول ایمان أَلَا
إِنَّ الظَّالِمِينَ بدانید بدرستی که ستمکاران که مشرکانند فِي عَذَابٍ مُقِيمٍ در عذابی پیوسته و دایم باشند و هرگز
صفت انقطاع نپذیرد وَمَا كَانَ لَهُمْ و نباشد مر کافران را مِنْ أَوْلِيَاءَ هیچ دوستانی که در رفع عذاب يَنْصُرُونَهُمْ
یاری کنند ایشان را مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای یعنی بغیر خدای هیچکس دیگر عذاب از ایشان باز نتواند داشت پس

هیئت در عقبهٔ عقاب و چنگال نکال گرفتار خواهند بود وَمَن يُضْلِلِ اللَّهُ و هر که را گمراه کند و بگذارد خدای در ضلالت
و خذلان بسبب جحود و عناد او و یا هر که را از راه بهشت بگرداند یا حکم کند بضلالت او فَمَا لَهُ مِن سَبِيلٍ پس نیست مر
او را هیچ راه رستگاری و چون مآل اهل ضلالت عقاب و نکال بود اسْتَجِيبُوا لِرَبِّكُم اجابت کنید مر پروردگار خود را
یعنی قبول امر او کنید و بوحدت او معترف شوید و احکام او را متابعت کنید مِن قَبْلِ أَن يَأْتِيَ پیش از آنکه بیاید يَوْمٌ
لَّا مَرَدَّ لَهُ روزی که بازگردانیدن نیست مر آن را مِنَ اللَّهِ از نزد خدای یعنی خدا آن را رد نکند بلکه واقع شود چه او بجهت
بوقوع آن حکم کرده پس آمدن را چاره نباشد مراد روز قیامت مَا لَكُم نیست مر شما را مِّن مَّلْجَإٍ هیچ پناهی و گریز
گاهی يَوْمَئِذٍ که در آن روز ملتجی بآن شوید و از عذاب برهید وَمَا لَكُم و نیست مر شما را مِّن نَّكِيرٍ هیچ انکاری
در آنچه کرده باشید یعنی منکران احوال خود نتوانید شد زیرا که حفظه و کرام الکاتبین در صحیفهٔ اعمال ثبت نموده باشند
و اعضا و جوارح شما بدان گواهی خواهند داد پس چگونه انکار آن ممکن باشد بعد از آن بجهت تسلیهٔ خاطر حضرت رسالت
پیغمبر میفرماید که فَإِنْ أَعْرَضُوا پس اگر روی بگردانند مشرکان از اجابت دعوت ایمان فَمَا أَرْسَلْنَاكَ پس نفرستادیم ترا
عَلَيْهِمْ حَفِيظًا بر ایشان نگاهبانی که باجبار و اکراه ایشان را از کفر برگردانی و بدایرهٔ ایمان در آری پس از
اعراض ایشان اندوهناک مباش إِنْ عَلَيْكَ نیست بر تو إِلَّا الْبَلَاغُ مگر رسانیدن احکام و تو آنچه شرط
بلاغ است میرسانی وَإِنَّا و بدرستی که ما إِذَا أَذَقْنَا الْإِنسَانَ چون بچشانیم آدمی را یعنی عطا فرمائیم
باو مِنَّا رَحْمَةً از نزد خویش نعمتی و بخششی از صحت و غنا فَرِحَ بِهَا خوشحال شوند و شادی کنند وَإِن
تُصِبْهُمْ و اگر برسد ایشان را سَيِّئَةٌ بدی چون بیماری و تنگدستی و پریشانی بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ بسبب آنچه
از پیش فرستاده است دستهای ایشان از اعمال قبیح فَإِنَّ الْإِنسَانَ پس بدرستی که آدمی این هنگام كَفُورٌ بسخت
ناسپاس است و اصلا تفکر در سبب نعمت و نقمت نمیکند و بعد از ذکر اذاقت نعمت و اصابت بلیت نموده بجهت بیان آنکه
قسمت نعمت و بلیت بمشیت و ارادهٔ اوست میفرماید که لِّلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مر خدا راست پادشاهی آسمانها
و زمینها يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ می آفریند آنچه میخواهد يَهَبُ لِمَن يَشَاءُ إِنَاثًا و می بخشد هر که را اراده میکند
دختران نه پسران وَيَهَبُ لِمَن يَشَاءُ الذُّكُورَ و می بخشد هر که را اراده میکند پسران نه دختران أَوْ يُزَوِّجُهُمْ
یا جفت میگرداند ایشان را ذُكْرَانًا وَإِنَاثًا پسران و دختران یعنی هم پسران می بخشد و هم دختران بانکه یکی را از
هر بطنی دو پسر و از بطنی دیگر دو دختر یا از بطنی پسری و از بطنی دیگر دختری وَيَجْعَلُ مَن يَشَاءُ و میگرداند
هر که را میخواهد عَقِيمًا بی فرزند إِنَّهُ عَلِيمٌ بدرستی که خدای تعالی داناست بمصلحت دادن و ندادن قَدِيرٌ توانا بانچه
بخشد و منع مینماید پس همه کارها بحکمت و اختیار میکند حاصل که حق تعالی احوال بندگان را مختلف ساخته است در اولاد بحسب
مقتضی و مشیت پس بعضی را یک صنف کرامت میکند که آن ذکورات یا اناثات و برخی را هر دو صنف عطا میفرماید و جماعتی دیگر را
هیچکدام نمیدهد و تقدیم اناث بر ذکور بسبب [illegible] اصبغ بن نباته از رسول [illegible] روایت کرده که از یمن برکت زن است
که اول دختر آورد و بعد از آن پسر حق تعالی تقدیم اناث بر ذکور نموده آورده اند که یهودان حضرت رسالت را گفتند چرا

خدای تو بی‌واسطه با تو سخن نمیگوید تا در او بنگری چنانکه با موسی سخن گفت و موسی او را دید آنحضرت فرمود که سخن
او را میشنید اما او را نمیدید آیه آمد که وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ و نیست و نشاید مر آدمی را أَن يُكَلِّمَهُ اللَّهُ آنکه سخن
گوید خدای با وی بروجهی که آنکس وی را ببیند یعنی سخن کردن خدای با آدمی نیست إِلَّا وَحْيًا مگر بوحی که آن کلامیست خفی که
بفهم دریابند بطریق الهام و یا بالقای آن در منام چنانچه داود را زبور الهام کرد و امر نمود ابرهیم را بذبح اسمعیل در منام بقول
أَوْ مِن وَرَاءِ حِجَابٍ یا سخن گوید با وی در پس پرده بانوجه که آواز شنوده شود و کسی دیده نشود چنانچه با موسی سخن گفت
و او در پس حجاب نور بود و در موضعی اورده که حق تعالی در شب معراج با حضرت رسالت هم سخن گفت در ورای دو حجاب که از زر سرخ
بود و دیگری از مروارید سفید و مسافت میان هر دو حجاب هفتاد سال راه بود أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا یا بفرستد رسولی را یعنی
بشری از جنس ملایکه باشد چون جبرئیل فَيُوحِيَ پس القای کلام میکند آن رسول بآن بشر بِإِذْنِهِ بفرمان خدای تعالی
مَا يَشَاءُ آنچه خواهد خدای إِنَّهُ عَلِيٌّ بدرستی که خدای برتر است از دیده شدن بابصار چه آن از صفات مخلوقات یا
عالیست در ایصال وحی حَكِيمٌ دانا بافعال که مقتضی حکمت اوست پس بروجه حکمت و مصلحت گاهی بیواسطه سخن گوید و
گاهی بواسطه وَكَذَٰلِكَ و همچنین که وحی کردیم به پیغمبران که پیش از تو بودند أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وحی کردیم بسوی تو
رُوحًا قرآن را که قلوب بآن حیات می یابد همچنانکه بدن بروح مِّنْ أَمْرِنَا بفرمان خود و گویند مراد بروح جبرئیل است
یا ملکی اعظم از جبرئیل و میکائیل که در حین حیات آن حضرت همیشه ملازم او بود و از امام محمد باقر و جعفر صادق هم منقولست
که آن ملک بعد از حضرت رسالت هم بآسمان صعود نکرد بلکه ملازم حال امامست و از ملازمت او جدا نشود تا حین خروج قایم ما و
بعد از آن که او از دنیا ارتحال نماید بر آسمان رود بعد از آن تعداد نعمت بر آنحضرت میفرماید که مَا كُنتَ تَدْرِي نبودی تو که
بدانی پیش از وحی مَا الْكِتَابُ که چه چیز است قرآن یعنی قبل از انزال قرآن علم بآن نداشتی وَلَا الْإِيمَانُ و نمیدانستی
که دعوت کردن بایمان یا شرایع و احکام آن عالم نبودی و اگرچه قبل از بعثت بوسیلهٔ دلایل عقلیه باصول ایمان عالم بودی
وَلَٰكِن جَعَلْنَاهُ و لیکن گردانیدیم کتاب را یا ایمان را نُورًا روشنایی نَّهْدِي بِهِ راه نماییم بآن مَن نَّشَاءُ هر کرا
خواهیم مِنْ عِبَادِنَا از بندگان خود که ایشان بادلهٔ واضحهٔ آن تامل کنند وَإِنَّكَ لَتَهْدِي و بدرستی که تو بوسیلهٔ
وحی ما راه می نمایی مردمان را إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ بسوی راه راست که رساننده است بحق پس در تفسیر صراط میگوید صِرَا
طِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ راه راست خدایی که مر او راست ~~خدایی که مر او راست~~ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ آنچه در
آسمانهاست و زمینها از روی خلقت و ملکیت أَلَا إِلَى اللَّهِ بدانید که بسوی خدای تَصِيرُ الْأُمُورُ باز گردد
همه کارهای خلایق در آخرت و هر کس را فراخور احوال جزا خواهد
داد و سهل بن جعد گوید که وقتی آتشی در قرآنی افتاد تمام بسوخت
الا این آیه أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ همچنین مصحف
در آب افتاد و همه آن محو شد

سُورَةُ الزُّخْرُفِ تِسْعٌ وَ مکرا این آیه ثَمَانُونَ آيَاتٍ مَكِّيَّةٌ

ابی بن کعب از سرور عالم صلعم نقل کرده که جماعتی که سورهٔ زخرف را در دنیا تلاوت کرده باشند در روز قیامت بایشان ندا کنند
که یا عبادِ لا خوفٌ علیکم الیومَ ولا انتم تحزنون ادخلوا الجنة بغیر حساب ابو بصیر از امام محمد باقر علیه السلام روایت
کرده که هر که این سوره را مداومت کند خدا او را در لحد از هوام زمین و از فشارش قبر ایمن کرداند تا روز قیامت و چون
محشر شود سوره بصورتی زیبا بر آید و او را بفرمان خدای در بهشت در آرد بدانکه خدای تعالی ختم سورهٔ حم عسق کرد
بذکر قرآن و وحی در افتتاح این سوره نیز این مضمون مرعی داشت فرمود که

بسم الله الرحمن الرحیم

حم والکتاب المبین سوکند باسمای حسنی که مبادی اسماء ایشان این دو حرف مسطور باشند و بقرآن روشن و هویدا
از حیثیت وضوح معانی آن بکافهٔ انام یا باعتبار وضوح دلالت از نزول آن از نزد مالک علام و یا روشن کننده
احکام اسلام و آشکارا سازنده قواعد حلال و حرام جواب قسم اینکه انا جعلناه بدرستی که ما کردانیدیم این
آیات را قرآنا عربیا قرآنی بلغت عرب لعلکم تعقلون تا شاید که شما که اهل عربید دریابید آنرا و بغور معانی
آن برسید و بدان منتفع شوید و یا بسبب وفور آثار فصاحت و کثرت اطوار بلاغت و جزالت آن بصحت نبوة پیغمبر ما
عالم کردید وانه و بدرستی که قرآن فی ام الکتاب لدینا در اصل همه کتابها که نزدیک ماست یعنی در لوح محفوظ
که منتسخ جمیع کتب منزلات و محفوظ از تغییر و تبدیل لعلی هر آینه بزرکوار است و عالی مقدار از روی اعجاز و فرط
فصاحت و جزالت یا از حیثیت منسوخیت کتب سابقه یا بوجوب و امد عمل بآن تا روز قیامت حکیم محکم شده از تطرق
تناقض طریان نسخ یا خداوند حکمت بالغه و مظهر حق و صواب بعد از آن بر سبیل انکار خطاب به پیغمبر میفرماید که اهل جحود و انکار
میکوید که افنضرب آیا بازه آریم شما را پس باز بریم یعنی باز داریم عنکم الذکر از شما قرآنرا صفحا باز کاشتن و پایمال
سازیم شما را از انزال قرآن و الزام حجت بجهت اعراض کردن شما از آن ان کنتم بجهت آنکه هستید قوما مسرفین
کروهی از حد بیرون روندکان و در وادی ضلالت و غوایت فرو رفتکان یعنی اینکه شما در تکذیب قرآن افراط نمایید و بجهت انکار
نمایید ما از انزال آن باز نخواهیم کذاشت در این جهالت بلکه پیاپی آنرا خواهیم فرستاد تا شما را الزام حجت نماییم وکم ارسلنا من نبی و بسا که فرستادیم از جنس پیغمبران فی الاولین در میان پیشینیان که بصفت اسراف بودند و بفرط
عنادت و جهالت کفر و عناد متصف با وجود این اصرار و انکار ایشان مانع ما نشدند در ارسال رسل بلکه بجهت الزام حجت
مکرر پیغمبران از برای ایشان میفرستادیم وما یاتیهم و نمی آمد بامعاندان من نبی هیچ فرستاده از نزد ما الا کانوا به
مکر آنکه بودند ایشان با او یستهزءون استهزا میکردند چنانکه معاندان قریش نسبت بتو میکنند فاهلکنا پس هلاک کردیم
بسبب استهزا و سخریت کروهی را که اشد منهم سخت تر از این مشرکان بودند بطشا از روی توانایی یعنی جماعتی را که در قوة و شوکت
که از مشرکان زمان در پیش بودند ایشان را هلاک کردیم و شدة و شوکت ایشان ما را از تعذیب عاجز نتوانستند ساخت پس باید که
ایشان بقوة و شوکت خود مغرور نشوند ومضی و کذشته در قرآن موضع متعدده مثل الاولین قصه پیشینیان که با
پیغمبر خود چه عمل کردند و ما ایشانرا بچه نوع عذاب کردیم بر سبیل الزام حجت بر مشرکان میفرماید که ولئن سالتهم و اکر

بپرسی مشرکان عهد خود را من خلق السموات والارض که آفریده است آسمانها را و زمینها را او ابداع و اختراع
آنها نموده لیقولن هر آینه کویند بر وجه اعتراف بنهاد عیان خلقهن العزیز آفریده است آنها را خدایی که غالب است
بر همه چیزها که هیچ چیز او را مغلوب نتواند ساخت نه در ایجاد مکونات نه غیر آن العلیم دانا بمصالح خلق ایشان
بر وجه انتظام و اتصاف آیه محیرات بر غایت جهالت و ضلالت ایشان چه با وجود آنکه معترفند بانکه خالق جمیع اشیا
او سبحانه است ترک عبادة او نموده بعبادة بتان که عاجز مطلق اند ارتکاب میکنند پس بجهت زیادتی حجت بر ایشان میفرماید
که الذی جعل خالق جمیع مبدعات آن خدایست که کردانید لکم الارض برای شما زمین را مهدا ساحت کسترده
تا مستقر شما باشد وجعل لکم و آفرید و پیدا کرد بجهت برای شما فیها سبلا درین زمین راهها که سلوک میکنید در آن لعلکم
تهتدون تا شاید که شما راه یابید بطریق بلاد که مقصد شماست یا مهتدی شوید بحکمت صانع بواسطه نظر
کردن در آن والذی نزل و آن خدایست که فرو فرستاد من السماء از آسمان یا از ابر ماء بقدر آبی باندازه حاجت
بر وفق مصلحت بلاد و عباد نه بر وجه افراط که بسبب غرق باشد چون طوفان نوح علیه السلام نه بر طریق تفریط که مزارع را کافی
نباشد فانشرنا به پس زنده کردانیدیم بآن بلدة میتا جایگاه مرده یعنی زمین خوشک را باخراج کیاه کذلک
همچنانکه ما زمین مرده را زنده ساختیم با نبات نباتات همچنین تخرجون بیرون آورده خواهید شد از قبور در
وقت نشور والذی خلق الازواج و دیکر خدای بحق کیست که آفرید اصناف مخلوقات را کلها همه آن
از حیوانات و نباتات و جمادات و ازواج در حیوانات عبارتست از ذکور و اناث و در نباتات و جمادات انواع متضاد
چون شیرین و ترش و تلخ و شور و تر و خشک و غیر آن مثل آسمان و زمین و بهشت و دوزخ و شمس و قمر و غیر آن وجعل
لکم و پیدا کرد برای شما من الفلک از کشتیها والانعام و از چهارپایان ما ترکبون آنچه سوار میشوید در
بر و بحر لتستووا تا راست شوید علی ظهوره بر پشتهای آن مرکوب از کشتی و حیوان ثم تذکروا نعمة ربکم
پس یاد کنید نعمت پروردکار خود را اذا استویتم علیه چون راست شوید بر آن یعنی اعتراف کنید بآن نعمت
و استعظام آن نموده بجا آن مشغول شوید وتقولوا و بکویید سبحان پاکست از مشابهت و مماثلت مخلوقات
الذی سخر لنا آن خدایی که مسخر کردانید از برای ما و رام ساخت هذا این مرکوب را که کشتی یا حیوان تا بدو مرکوب
قطع بر و بحر کنیم وما کنا له و نبودیم ما مر این مرکوب را بقوة خود مقرنین طاقت داشتکان بر فرمان بر
کردانیدن و ضبط نمودن آن و چون دابه تخلف نیست از سر در آمدن و سرکشی کردن و کشتی از شکستن و غرق شدن پس در
مظان احتمال هلاکت این تنبیه بندکان میفرماید که بعد از تحمید و تسبیح مستعد موت شده بکویید که وانا الی ربنا
و بدرستی که ما در عاقبت کار بسوی پروردکار خود لمنقلبون هر آینه باز کردندکانیم که بر جنازه که آخرین مرکب دنیاست و از
امیر المومنین علیه السلام مرویست که چون رسول صلعم پای مبارک در رکاب نهاد کفتی الحمد لله کرنعمه سبحان الذی خلق الازواج کلها
وجعل لکم من الفلک والانعام ما ترکبون تا بقول انا الی ربنا لمنقلبون پس سه تکبیر کفتی و بر بالای چهارپای راست بنشستی
عیاشی از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که ذکر نعمت در قرآن امر بآن واقع شده است آنست که بنده کوید الحمد لله الذی هدینا

الاسلام وعلمنا القرآن ومنّ علینا بمحمد صلی الله علیه وآله وسلم وبعد از آن آیه سبحان الذی سخر لنا تلاوه کند ودر کشاف
آورده که حسین بن علی علیهما السلام کسی را دید که بر مرکب نشست وآیه سبحان الذی سخر لنا تا آخر بخواند فرمود آیا شما را برین فرموده اند اکفت
یا ابن رسول الله پس بچه ماموریم فرمود این حال چه چیز است فرمود که یاد کنید نعمت پروردکار خود را در سواری بعد از بیان معلا
نعمت بر هر شئ کلام را بذکر احوال کفار کشید میفرماید که اکر پرسی از اهل عناد وجدال که خالق آسمان وزمین کیست معترف
شوند باو سبحانه وبخالقیت او وجعلوا له من عباده جزءا واو با وجود این حال بکردانند یعنی حکم
کنند از برای او سبحانه از بندکان او پاره را زو یعنی کویند که فرشتکان دختران او اند وچون در میان شرایع است که ولد جزء
از والد است ازین جهت تسمیه ولد نمود بجزء والقصه غایت جهالت کفارات که بعد از اقرار بخالقیت وغالبیت وعالمیت او از برای او
اثبات ولد میکنند ونمیدانند که ولادت از صفات اجسام است واو خالق همه جسمهاست پس چکونه نسبت اولاد باو توان
داد ان الانسان لکفور مبین بدرستی که آدمی یعنی اکثر انسان که کفاراند لکفور مبین هر آینه بغایت ناسپاس است آشکارا
چه نسبت ولد باو کفر است وکفر اصل همه کفران ام اتخذ آیا فرا کرفته است خدای تعالی برای خود مما یخلق از آنچه
می آفریند بنات دختران که در نهایت دنائت وپستی اند واصفاکم وبرکزید وخالص کردانید شما را بالبنین
به پسران که اشرف واکمل اند وکدام عاقل اعتقاد کند که خداوند تعالی انقص اشیا اند نزد ایشان چنانکه میفرماید که
واذا بشر احدهم وچون خبر داده شود یکی از مشرکان که نسبت بنات باو سبحانه میدهند چون قوم بنی ملیح بما
ضرب للرحمن بچیزی که کردانیده شود از برای خدای بخشاینده مثلا شبیه ومانند یعنی بجنسی که اسناد آنها
بخدا میکنند وحال آنکه چون یکی از ایشان کویند که ترا دختری متولد شده او غمکین شود ظل وجهه وبکردد
روی او مسودا سیاه شده از غایت اندوه وغم وهو کظیم واو در حالتی که پر است از خشم واندوه یعنی غم وغصه بدل فرو میخورد
بجهت عدم قدرت بر انتقام هر کاه نسبت دختر باو باین مرتبه است پس چکونه وجه وجاز التجویز میکنند وچون عرب همیشه
بشجاعت وفصاحت فخر کردندی ودر غلبیت حجت بر خصمان افتخار نمودی وکسی که متصف باین صفت نبودی ودر زینت و
تنعم بسر بردی چنانکه صفات دختران عروس است که با زینت تمام بجا نشیند نزد ایشان منکوب ومخذول بودی
از آن جهت حق تعالی مذمت بنات باین صفات مذموم میکند وبجهت این توبیخ کفار میکند بر نسبت دادن آنها بوی
ومیفرماید که ومن ینشؤا آیا میکردانید از برای خدای آنکس را که نشو ونما یابد وبزرک شود وحفص بتشدید
عین الفعل میخواند بصیغه مجهول آیا فرا میکیرند کسی را که پرورده شده باشد فی الحلیة در پیرایه یعنی بزیب وزینت
وزر وحریر وناز ونعمت پرورش یافته باشد وهو فی الخصام واو در وقت مخاصمت ومجادله وسخن کذاری
غیر مبین آشکارا کننده حجت نباشد یعنی در وقت محاجه تقریر حجت نتواند کرد بلکه بجهت نقصان عقل وضعف رای
تقریر حجت بر خود کند نه برای خود پس آیا کسی که درین غایت ضعف باشد حق تعالی او را بفرزندی میکیرد از قتاده مرویست که کم
زنی باشد که بتکلم خود اراده حجت نماید از برای خود مکر که آن تکلم بر وجه باشد نه برای او ونزد ابن زید مراد بتانی
اند که ایشان را آراسته اند چون عروسان وممکن نیست که سخن کنند چه جای آنکه بحجت تکلم نمایند وجعلوا الملائکة

الذین هم ونام نهاده اند فرشتکان را که عباد الرحمن ایشان بندکان خدای بخشاینده اند اناثا دختران
یعنی بجهت فرط جهالت ملائکه را که در صوامع قدس بعبادت وطاعت او سبحانه مشغول اند دختران نام نهاده اند
اشهدوا آیا حاضر بوده اند خلقهم در وقت آفریدن خدای مر ایشان را تا از مشاهده انوثت ایشان خبر دهند بجهت
علم یا نوشت بدون این متصور نیست پس در تهدید ایشان میفرماید که ستکتب زود باشد که نوشته شود شهادتهم
کواهی ایشان درین باب ویسئلون وپرسیده شوند از آن در روز حساب وبجهت شهادت کاذبه معاقب شوند بانواع
عذاب آورده اند که حضرت رسول صلعم از بنو ملیح پرسید که چه میدانید که ملائکه اناث اند کفتند از آبای خود شنیده ایم وکواهی
میدهیم که ایشان دروغ نکفته اند حق تعالی این آیه فرستاد که عنقریب شهادت ایشان را در نامه اعمال ایشان ثبت کنیم وایشان را
بجزا وسزای آن برسانیم وقالوا وکفتند بنو ملیح بر سبیل مجادله از روی برهان وحجت لو شاء الرحمن
اکر خواستی خدای ما عبدناهم نمی پرستیدیم ملائکه را ما لهم بذلک من علم ان هم نیستند ایشان در
دعوی الا یخرصون مکر آنکه افترا کنند این دلیل است بر آنکه اهل شرک وکفر توامان اند بعد از بیان عدم
دلیل عقل نقل میکند ومیفرماید که ام آتیناهم آیا داده ایم ایشان را کتابا من قبله کتابی پیش از قرآن که ناطق
بوده باشد بصحت مدعای ایشان فهم به پس ایشان بآن کتاب مستمسکون چنک در زده باشند بآن عشر
واحتجاج آرندکان ومقرر است که کتابی که مشتمل باشد برین مدعا بهیچکس نیامده پس ایشان بر مدعای خود نه
دلیل عقل دارند ونه حجت نقل بل بلکه درین مدعا معترف بتقلید شده قالوا کفتند که انا وجدنا آباءنا تا
بدرستی که ما یافته ایم پدران خود را علی امة بر طریقی وملتی که اقتدا بآن نموده اند وآنرا امام وپیشوای خود ساخته
وانا علی آثارهم وبدرستی که ما بر پی های ایشان مهتدون راه یافتکانیم یعنی درین دعوی تابع پدران خودیم
آیه دلالت بر آنکه بنو ملیح مشرک ومجبره ومقلد اند پس بجهت تسلیه حضرت رسالت صلعم درین باب میفرماید که وکذلک
ما ارسلنا من قبلک وهمچنین نفرستادیم پیش از تو فی قریة در دیهی من نذیر هیچ پیغمبر بیم کننده
کان ایشان را بعقوبت الهی تخویف نموده بتوحید دعوت فرمود الا قال مترفوها مکر کفتند متنعمان وتوانکران
آن دیه که کثرت نعمت ایشان را به بطر وفرح آورده بود وبجهت مشغول شهوات وملاهی از مشاق دین خود را بیک کناره
کشیدند واز تفکر وتامل در دلایل وحجج فارغ البال شده یعنی بواسطه این در جواب پیغمبر خود کفتند که انا وجدنا
بدرستی که ما یافتیم آباءنا پدران خود را علی امة بر دین وکیش وانا علی آثارهم وبدرستی که ما را بر عقاید
ایشان مقتدون اقتدا کنندکانیم پس ایشان بتخصیص مترفین اشعار است بر آنکه تنعم وحب بطالت ایشان را از
نظر کردن در دلایل منصرف بتقلید ساخته قل بکوای محمد وحفص قال میخواند یعنی آن پیغمبر بعد از استماع ایشان از
ایشان کفته که اولو جئتکم آیا متابعت پدران نادان خود میکنید با هدی دینی که راه تر وهدایت نزدیکتر
مما وجدتم علیه از آنچه یافته اید بدان آباءکم پدران خود را اکر بالفرض آنچه شما دعوی میکنید موصل باهتدا
واصح از آنچه من بشما آورده ام احق واصوب است بطریق هدایت وارشاد وتبعیت آن اولی واوجب ایشان بجهت

رسوخ تقلید و فرط عناد و افترا بسمع خود را از نظر کردن و تفکر نمودن ایشان قالوا گفتند در جواب پیغمبران انا
بما ارسلتم به بدرستی که ما بدانچه فرستاده اید بدان ای مدعیان کافرون ناگرویدگانیم فانتقمنا
پس انتقام کشیدیم منهم ازین مقلدان بعذاب استیصال فانظر پس درنگر ای بیننده بدیده بصیرت که
کیف کان چگونه بود عاقبة المکذبین سرانجام کار تکذیب کنندگان و چون حق تعالی مذمت تقلید فرمود
وامر کرد باتباع دلایل در عقب آن ذکر قصه ابرهیم ع نمود که تابع حجت بود و موضح محجه فرمود که واذ قال ابرهیم
و یاد کن ای محمد چون گفت ابرهیم ع خلیل بعد از خروج از غار لابیه مر عم خود را که بمنزله پدرش بود در تربیت و حضانت
وقومه و گروه خود را که بعبادت بتان و ستارگان مشغول بودند انّنی براء بدرستی که من بیزارم مما تعبدون
از آنچه پرستش میکنید آنرا الا الذی لیکن آن خدای که فطرنی بیافرید و بیافریدمرا فانه پس بدرستی که او سیهدین
زود باشد که راه راست نماید مرا بتوفیق دادن در نصب ادله وجعلها و گردانید ابراهیم توحید را یعنی کلمه لا اله الا الله
یا کلمه اننی براء مما تعبدون الا الذی فطرنی کلمة باقیة کلمه پاینده فی عقبه در عقب خود یعنی در میان فرزندان
و لهذا در میان اولاد او همیشه موحدی بود و پیوسته صاحب دعوتی در میان ایشان مردم را بر دین اسلام ترغیب مینمود
لعلهم یرجعون تا شاید که اولاد او رجوع نمایند بپدر خود در توحید و اخلاص و تبری از شرک و از
امام جعفر صادق ع مرویست که مراد بکلمه باقیه امامت است که در میان اعقاب خود گذاشت امامت است که تا روز قیامت
امامت در میان اولاد او باقی خواهد بود و لهذا از سدی نقلست که مراد بعقب آن حضرت آل محمد اند ع و بعد از ذکر
ابرهیم تعداد نعم خود میکند بر قریش و میگوید که من بسبب کفر و شرک تعجیل عقوبت ایشان نکردم بل متعت بلکه
برخورداری دادم هؤلاء آن گروه را واباءهم و پدران ایشان بطول اعمار و طول اعتبار حتی جاءهم
الحق تا زمانی که آمد بدیشان سخن درست و راست که کلمه توحید باشد یا قرآنست ورسول مبین و پیغمبری آشکارا
بمعجزات ظاهره یا بیان کننده توحید بآیات بینه ولما جاءهم الحق و هنگامی که آمد بدیشان سخن حق
بجهت تنبیه ایشان از خواب غفلت و جهالت اذعان نکردن و بوظایف شکرگذاری آن اقدام ننمودند بلکه انکار و جحود را
زیاده گردانیدند قالوا هذا گفتند اینکه محمد بما آورده یعنی قرآن سحر جادوییست وانا به و بدرستی که ما بدان
کافرون ناگرویدگانیم و باور نداریم که آن از نزد خدای باشد بل استحقاق آن کردند و با رسول آغاز مکابره و معانده
نمودند و در کفر افزودند وقالوا و گفتند لولا نزل چرا فرو فرستاده باشد هذا القرآن این قرآن بر تقدیر
آنکه از پیش خدا است علی رجل من القریتین بر مردی که یکی از دو دیه است یعنی مکه و طایف عظیم
بزرگ قدر صاحب آمال و منال و خدم و حشم مالا اما چون ولید بن مغیره یا عتبة بن ربیع یا اخنس بن شریق از مکه   عشر
اذ باعروة بن مسعود ثقفی یا حبیب بن عمرو ثقفی یا کنانة بن عبید یالیل که از طایف اند غرض کفار آن بود که چون رسالت
منصبی جلیل القدر است و عظیم الرتبه می بایست که نام زد مردی می بود که از حیثیت جمع زخارف دنیویه و نفاد حکم و وفور
خیل و حشم سرآمد همه کس باشد و ندانستند که منصب رسالت شایسته شخصیست که متحلی بفضایل روحانی باشد و متجلی

بانوار کمال قدس و متخلی از رذایل نفسانی نه صاحب جسمی که جامع صفات سیئه باشد و متحلی از اخلاق سیئه و لطفا
حق تعالی انکار قول ایشان نموده فرمود که اهم یقسمون رحمت ربک آیا بخش میکنند رحمت پروردگار ترا
که نبوتست یعنی نه آنست که مفاتیح رسالت در قبضه اقتدار ایشان باشد تا بهر که اراده کنند فتح باب نبوة کنند نحن
قسمنا بینهم ما بخش کرده ایم در میان ایشان معیشتهم چیزی را که بسبب زندگانی ایشانست از ارزاق فی
الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا و ایشان از تدبیر و تعیین آن عاجز اند و هرگاه که ایشان از تدبیر قسمت ارزاق
عاجز باشند با آنکه مخصوص بمصالح دنیویه ایشانست پس چگونه در امر رسالت که اعلای مرتبه ایشانست تصرف
نمایند و آنرا بمشیت خود معلق سازند و نیز بجهت تاکید قول مذکور مقرر میسازد که ورفعنا و برداشتیم بعضهم برخی
از آنها یعنی آدمیان را فوق بعض بر بالای بعضی دیگر درجات در جاه و روزی انکه یکی بسبب بسط ارزاق
شعوف و دیگری بجهت قبض آن ملهوف و یکی بحریت خرسند و دیگری به بندگی دربند و شخصی بزور بازوی خود مغرور
و دیگری بضعف ناتوانی خود ملول و نفور و این رفع و حفظ و قبض و بسط لیتخذ بعضهم بعضا بجهت آنست
که فرا گیرند برخی از آدمیان برخی دیگر را سخریا مسخر سازنده و رام کننده در عمل یعنی تا یکدیگر را کار فرمایند با بتوجیه
که یکی بمال معاون دیگری شود و دیگری با عمال مساعد دیگری شود نماید و بسبب آن مهمات ایشان ساخته شود که تفویض
امر رفع و خفض و بسط و قبض بندگان مظان خللست در عالم و وقوع مهالک و مفاسد در میان بنی آدم
و هرگاه که بسبب تفویض تدبیر معیشت دنیویه بندگان عواقب امور ایشان مهلک و فساد افتاد کند پس چگونه
امر نبوت که رحمت کبری و رافت عظمی است و واسطه حیات خطوط عقلیات در قبضه تصرف ایشان تواند بود و
رحمت ربک و بخشش پروردگار محمد ع یعنی نبوة و آنچه توابع آنست از فوز و نجات و وصول بروضات جنات
خیر مما یجمعون بهتر است از آنچه جمع میکنند کافران از حطام اینجهان و آنرا سرمایه بزرگی خود میدانند
پس اخبار می نماید از احوال اینجهان و قلت مقدار آن و نزد آن میفرماید که ولولا ان یکون الناس و اگر
کراهت و نخواستن آن بودی که گشتندی آدمیان امة واحدة یک گروه مجتمع بر اختیار کفر بر اختیار حب دنیا
و حرص آن بر آنجهان لجعلنا هر آینه میگردانیدیم لمن یکفر بالرحمن برای کسی که میگرود بخدای لبیوتهم
مر خانهای ایشانرا و این بدل اشتمال است از لمن یکفر یعنی میگردانیدیم خانهای کفار را سقفا من فضة
سقفهای از نقره ومعارج علیها و بر بالای آنها یظهرون بر آیند خود را ظاهر سازند ولبیوتهم
و مر خانهای ایشانرا ابوابا و سررا درها و تختهاست که علیها یتکئون بران تکیه کنند هم از نقره چون دنیا
پیش ما قدری ندارد و قیمتی پس اگر نه کراهت آن بودی که مردم در طلب دنیا جمع شدندی و طبعهای ایشان بر محبت آن
مشغول شدندی و از عبادت و فرمان برداری باز ایستادندی و میل بکفر و ناسپاسی کردندی من سقف خانها و درهای خانها
و تختهای کافران هم از نقره کردمی وزخرفا و طلا ساختمی یعنی اصل آن از نقره سفید و زخرفه و آرایش از زر
سرخ و در معنی این است حدیث مشهور که اگر دنیا را مقدار پر پشه قدر میداشت هرگز شربت آبی بکافر ندادی آیه دالت

بر لطف الهی بر بندگان برانکه او سبحانه متصدی امری نمیشود که موجب مفسده باشد و مودی بکفر پس بطریق اولی که او
فاعل و کم بدی او نباشد و بعد از آن در تحقیر حطام دنیا و توفیر نعم عقبی میفرماید که وَاِنْ كُلُّ ذٰلِكَ و نیست آنچه
که مذکور شد لَمَّا مَتَاعُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا مگر برخورداری زندگانی این سرای که در صدد زوال و فنا است وَ
الْاٰخِرَةُ و نعمت آخرت یعنی بهشت جاودانی عِنْدَ رَبِّكَ نزد پروردگار تست لِلْمُتَّقِيْنَ مر پرهیزکاران است
که از لوث شرک و معاصی احتراز فرموده اند یا از مستلذات دنیا روی بر تافتند و بالکلیه متوجه عقبی شده و بعد از
ذکر وعد متقیان در وعید کافران میفرماید که وَمَنْ يَّعْشُ و هر که خود را بکوری دارد عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمٰنِ
از یاد کردن خدای که متصف بصفات رحمت با آنکه عارف باشد بحقیقت آن یعنی هر که چشم بپوشد و اعراض نماید
از نظر کردن در هیچ بینه او نُقَيِّضْ لَهٗ شَيْطٰنًا تا تقدیر کنیم از برای او دیوی را یعنی و برانگیزیم آن منکر و تجاهل
بحال خود باز گذاریم و نظر التفات از وی باز گیریم پس نزد این حال شیطان بدان استیلا یابد فَهُوَ لَهٗ قَرِيْنٌ پس
آن شیطان مر او را همنشین و مصاحب شود و پیوسته با غوا و اضلال و وسوسه او مشغول گردد دیکی از زهاد حکایت
کند که با یکی از مومنان جن دوستی داشتم وقتی در مسجد نشسته بودم آن جن با من گفت که این مردم را چگونه می
بینی گفتم بعضی را بخواب و بعضی را در خواب گفت آنچه بر سرهای ایشانست می بینی گفتم نه چشمهای مرا بمالید دیدم
بر سر هر یک غرابی نشسته بعضی بالها بچشم فرو گذاشته و بعضی را گاهی بالها فرو میگذارد و گاهی بر میدارد گفتم این
چیست گفت اینها شیاطین اند که بر سر ایشان نشسته اند و بر هر یکی بقدر غفلت وی استیلا یافته اند دلیل اینکه بعد از آیت تلاوه
وَمَنْ يَّعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمٰنِ تا آخر و چون عاشی و شیطان در مقام اسم جنس اند از اینجهت ضمیر جمع بآن راجع میشود
میفرماید که وَاِنَّهُمْ و بدرستی که آن دیوان لَيَصُدُّوْنَهُمْ هر آینه باز میدارد اهل عشا و کوری را عَنِ السَّبِيْلِ
از راه حق وَيَحْسَبُوْنَ و می پندارند آن عاشیان اَنَّهُمْ مُّهْتَدُوْنَ آنکه ایشان راه یافتگانند یا گمان می برند که
دیوان از اهل هدایت اند و بجهت این گمان فاسد همیشه تابع قرین خود باشند حَتّٰىٓ اِذَا جَآءَنَا تا وقتی که بیاید بما
هر دو یعنی عاشی و شیطان او بموقف جزای که عرصه محشر است و حفظ جاءنا میخواند بصیغه واحد یعنی بیاید
آن عاشی و این که در خبر آمده که عاشی و قرین او را در یک زنجیر کشیده در محشر آرند و بدوزخ افکنند موید قول
اول است و از قتاده نیز مرویست که شیطان در دنیا قرین او بوده باشد در آخرت نیز ملازم او باشد تا که او را بدوزخ
برد همچنانکه بنده مومن که فرشته موکل او بوده باشد از وی مفارقت نکند تا که او را به بهشت رساند و نزد بعضی
مراد بدین شیاطین اقران اند که ریاسای کفارند و فضلا ایشان و بر هر تقدیر چون عاشی و قرین او در عرصه محشر
حاضر شوند قَالَ گوید عاشی با قرین خود که يٰلَيْتَ بَيْنِيْ وَبَيْنَكَ ای کاشکی که بودی میان من و میان
تو بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ دوری میان مشرق و مغرب یعنی کاشکی بعد مسافت میان من و تو مانند مسافتی بودی
که میان مشرق و مغربست تا هرگز ترا ندیدمی و بتو مقرون نشدمی فَبِئْسَ الْقَرِيْنُ پس بد همنشینی در آنجای تمنا
فرشته بفرمان خدا با ایشان خطاب کنند که وَلَنْ يَّنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ و سود ندهد شما را این تمنا اِذْ ظَّلَمْتُمْ

چه واضح شد که ستم کرده اید بر نفسهای خود و عدم نفع تمنا بشما اَنَّكُمْ بسبب آنست که شما هستید فِي الْعَذَابِ
در عذاب دوزخ مُشْتَرِكُوْنَ انبازان بجهت آنکه دو سبب عذاب شریک یکدیگر بودید و یا نفع ندهد شما را
اینکه مشترکید یعنی اشتراک در عذاب سبب تخفیف عذاب از هیچکدام نمیشود و از این ممر تعب بسیار و ملال بشما
با آنحضرت میرسید حق تعالی این آیه فرستاد که اَفَاَنْتَ آیا تو ای محمد تُسْمِعُ الصُّمَّ میشنوانی کرانی را اَوْ
تَهْدِي الْعُمْيَ یا راه می نمایی کوران را وَمَنْ كَانَ و آنرا باشد فِيْ ضَلٰلٍ مُّبِيْنٍ در گمراهی هویدا
و پیدا یعنی نمیتوانی که بشنوانی سخن حق را یا بنمایی طریق هدایت را با تا آنکه گوش و هوش ایشان از شنیدن
سخن حق کر است و دیده دل ایشان از ادراک راه حق تیره و بی نور و تا در نیفتی بر هدایت جماعتی که ضلالت و غوایت ایشان
در کمال ظهور و ضلالت ایشان تا شد بر وجهی که آن بر هیچ عاقلی پوشیده و پنهان نباشد خلاصه معنی آنست که چون
قدرت نداری بر آنکه بطریق اجبار و اکراه ایشان را بدین اسلام در آری پس بر ابلاغ اقتصار نما و تعب بسیار بجان
خود راه مده ایشان متوجب عقوبت و هلاکت اند فَاِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ پس اگر ببریم ترا با جوار رحمت
پیش از آنکه تو انتقام از ایشان کشی فَاِنَّا مِنْهُمْ پس بدرستی که ما ایشان را مُّنْتَقِمُوْنَ انتقام کشیده ایم بعذاب و نکال در
دنیا و عقبی اَوْ نُرِيَنَّكَ اگر خواهیم بنماییم ترا الَّذِيْ وَعَدْنٰهُمْ آنچه وعده داده باشیم ایشان را از عذاب و عقاب
در زمان تو مثل قحط و روز بدر فَاِنَّا عَلَيْهِمْ پس بدرستی که ما بر عذاب کردن مُّقْتَدِرُوْنَ توانائیم یعنی هر حال
ایشان معذب خواهند شد یا در حیوة تو یا بعد از وفات تو مرویست که چون حضرت را اخبار کردند از آنچه بعد از و واقع
شود از فتن عظیم اثر اندوه و ملال بر جبین مبارک او ظاهر گشت و تا در حیوة بود ضحک و طلاقت و جاز و شاهد نشد
و صاحب طبری آورده که جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده که در حجة الوداع حاضر بودم حضرت رسول صلعم خطاب با اصحاب
خود کرده گفت بایدکه من شما را بعد از خود کافر نیابم یعنی باید که بعد از من بر نگردید و کردن خود را بشمشیر زنید پس سوگند
میخورم بخدا اگر بعد ضرب رقاب یکدیگر مشغول شوید یا بید مرا در آن لشکری که با شما محاربه کنند پس در عقب خود نگاه کرد
امیر المومنین علی را گفت یا علی یا علی یا علی و در روایتی دیگر صد بار تکرار این نام بزرگوار فرمود جابر گفت فی الحال دیدم اثر وحی
بروی ظاهر گشت و خدای تعالی براثر آن این آیه فرستاد که فَاِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَاِنَّا مِنْهُمْ مُّنْتَقِمُوْنَ بعلی ابن ابی طالب و احوادر تفسیر
اهل البیت مذکور است فانهم منتقمون بعلی موید این قول است و چون کفار از این تنبیه متنبه نشدند و عناد را بیشتر
کردند حق تعالی رسول خود را فرمود که چون ایشان با تو در این مقام اند فَاسْتَمْسِكْ پس چنگ در زن بِالَّذِيْٓ
اُوْحِيَ اِلَيْكَ با آنچیزی وحی کرده شده است بسوی تو از آیات احکام و اوامر و نواهی و ملازم او باش اِنَّكَ بدرستی
که تو عَلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ بر راه راستی که اصلا در آن کجی راه ندارد وَاِنَّهٗ بحقیق آن وحی یعنی قرآن لَذِكْرٌ لَّكَ
هر آینه شرافت و عز است مر ترا وَلِقَوْمِكَ و مر گروه ترا که قریش اند یا سایر امت وَسَوْفَ تُسْئَلُوْنَ و زود باشد
که پرسیده شوید ای شبکان از قیام نمودن بحق آن و تعظیم کردن احکام آن و شکر گذاری آن قیام نمودن وَسْئَلْ
و بپرس ای محمد مَنْ اَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ از امم کسانی که فرستاده بودیم پیش از تو مِنْ رُّسُلِنَآ از فرستادگان یعنی

از مومنان اهل کتاب که علمای ایشان بودند استفسار نمای جمیع ایشان را از یهود و نصاری سؤال کن که **اَجَعَلْنَا** ایا کردانیدیم
یعنی فرموده ایم در کتب منزل ایشان که **مِنْ دُونِ الرَّحْمٰنِ** بجز از خدای آمرزنده مهربان **آلِهَةً يُعْبَدُونَ** خدایانی
که پرستیده شوند از اوثان و غیر آن یعنی از ایشان بپرس که هیچ امر کرده ام بعبادت بتان در هیچ ملتی از ملل ایشان بپرستش
کی بودن خدای مقرر بوده مراد ازین استشهاد باجماع جمیع انبیاست بر توحید تطهری و سعید و ابن زید گفته اند که چون
در شب معراج رسول را باسمان بردند جمیع رسل جمع شدند در پی آنحضرت نماز کردند حق تعالی این آیه فرستاد و گفت بپرس
ازین رسولان که پیش فرستاده بودم که من هیچ کس را امر نکرده ام بعبادت خدایانی که غیر از من باشند و حضرت چون که
از ایشان اعلم بود این سؤال نکرد چنانکه در بعضی آثار آمده که جبرئیل از میکائیل پرسید که پیغمبر از انبیا این سؤال کرد میکائیل فرمود
که یقین او از آن کاملتر بود و ایمان او از آن محکم تر است که این سؤال کند پس درین صورت این امر بر سبیل اباحت باشد و جوب
و سنت و محمد بن اسحق روایت کند که از ابو اسحق بن محمد ثعلبی که امام اصحاب حدیث است و از رؤسای اهل سنت که ابن
عباس و عبد الله مسعود از رسول الله صم روایت کرده اند که چون شب معراج مرا باسمان بردند و انبیا را جمع کردند و من
با ایشان نشستم فرشته آمد که حضرت عزت میفرماید که ازین پیغمبران بپرس که ایشان را بچه چیز فرستاده اید رسول خطاب کرد
با ایشان که شما بر چه چیز مبعوث شدید گفتند علی ولایتک و ولایة علی ابن ابی طالب یعنی بدوستی تو و دوستی علی ابن ابی طالب فرستاده
اند چه شما مولای جمیع اهل توحید و مقتدای همه ایشان و چون اهل کتاب منت موسی و عیسی بودند ازینجهت بعد از
سؤال از احوال رسل اخبار ایشان را متصل ساخته بان و فرمود که **وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ** و بتحقیق که فرستادیم
موسی را **بِآيَاتِنَا** با معجزات خود که علامات روشن بود بر صحت نبوة **إِلَىٰ فِرْعَوْنَ** بسوی فرعون **وَمَلَئِهِ**
و اشراف قوم او **فَقَالَ إِنِّي رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ** پس گفت بدرستی که من رسول پروردگار عالمیانم **فَلَمَّا**
جَاءَهُمْ بِآيَاتِنَا پس آنهنگام که آورد بدیشان نشانهای ما چون عصا و ید بیضا و طوفان و جراد و قمل و
ضفادع و غیر آن **إِذَا هُمْ** آن وقت ایشان **مِنْهَا يَضْحَكُونَ** از آن میخندیدند یعنی در اول حال از آن بدید
آنکه در آن تامل کنند باستهزا و سخریة آن مشغول شدند **وَمَا نُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ** و ما نمی نمودیم ایشان را بر
سبیل تعاقب هیچ معجزه که نشانه صحت نبوة موسی باشد از طوفان و جراد و قمل و امثال آن **إِلَّا هِيَ** مگر آنکه آن **أَكْبَرُ**
مِنْ أُخْتِهَا بزرگتر بود از مانند آن که پیش از او نموده بودیم یعنی مگر که مختص بود بنوعی از اعجاز که آن اعتبار مفضل بود
بر اخت خود که پیش از آن واقع شده بود با آیات متصف موصوف بودند و در فضل و کبر بر وجهی که قریب بیکدیگر بودند و در فضل
که مردمان در تفضیل هر یک از آنها اختلاف کردند **وَأَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ** و گرفتیم ایشان را بعذاب قحط و جراد و ضفادع
و غیر آن **لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ** تا شاید که برگردند یعنی اراده اینکه رجوع کنند از ملت باطل که موصل است بهاویه و چون
دانستند که این معجزات عین عذاب ایشانست در مقام استغاثه در آمدند **وَقَالُوا** و گفتند بموسی که **يَا أَيُّهَ السَّاحِرُ**
ای مرد جادو یعنی ای عالم و ماهر و ذکر او بصیغه سحر جهت تعظیم بود چه علم سحر پیش ایشان علم بزرگ و صفت پسندیده
بود یعنی ای مقدم در علم سحر و غالب بر تمام ساحران یا آنکه چون همیشه موسی را باین نام میخواندند درین وقت نیز بطریق

عادت قدیم گفتند که ای ساحر **ادْعُ لَنَا** بخوان برای ما **رَبَّكَ** پروردگار خود را **بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ** بانچه عهد
کرده است یعنی عهدی که راست است نزدیک تو و آن استجابت دعای تست باکمال ایمان و طاعت یا منصب نبوة چه مراد
از آن مستلزم اجابت یا ضامن شدن او برفع عذاب از هر که مهتدی شود پس در کشف عذاب از ما دعا کن و او را بخوان
إِنَّنَا لَمُهْتَدُونَ که ما راه یافتگانیم یعنی اگر عذاب از ما مندفع شود بتو ایمان آریم **فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمُ**
الْعَذَابَ آنهنگام که بردیم و دفع کردیم از ایشان عذاب را بدعای موسی **إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ** همان زمان ایشان
عهد شکستند و بآن کار نه بستند و چون فرعون اجابت دعای موسی و کشف عذاب بدید و ترقی و اعلای او روز بروز
معاینه نمود ترسید که مردم از او برگردند و بموسی گروند و مملکت و سلطنت او روی بزوال نهد پس دام گسترده و از خدع
در و تعبیه نمود باین وجه که همه قبطیان را در یکجا جمع کرد و خود بر بلندی بر آمد و عرض عظمت و بسط مملکت خود و اظهار حقارت
موسی نمود چنانکه میفرماید که **وَنَادَىٰ فِرْعَوْنُ** و ندا کرد فرعون بنفس خود **فِي قَوْمِهِ** در میان قوم خود **قَالَ**
گفت بهمه ایشان **يَا قَوْمِ** ای گروه من **أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ** آیا نیست مرا پادشاهی شهر مصر از اسکندریه تا حد
شام و روم چه آب نیل بسیصد و شصت جوی منقسم بود و چهار جوی بزرگ از آن که نهر الملك و نهر الطولون و نهر دمیاط
و نهر تنیس میگفتند در میان باغ او از زیر قصرها بدر میرفت از اینجهت بعد از فخر کردن بپادشاهی خود افتخار نمود بانهار
جویها و گفت **وَهَٰذِهِ الْأَنْهَارُ** و آیا نیست این جویهای آب نیل **تَجْرِي مِنْ تَحْتِي** در یعنی حال که این هر دو در زیر
قصرها بدر میرفت یا این جویها در تحت تصرف من اند و بفرمان من میروند **أَفَلَا تُبْصِرُونَ** آیا نمی بینید عظمت
و حشمت مرا و ضعف و ذلت موسی را پس بچه آفت که موسی از من ارفع باشد **أَمْ أَنَا خَيْرٌ** بلکه من بهترم **مِنْ**
هَٰذَا الَّذِي از اینکس که در ملك من **هُوَ مَهِينٌ** او خوار و بمقدار است **وَلَا يَكَادُ يُبِينُ** و نزدیک نیست
که روشن سازد سخن را یعنی بجهة بستگی زبان سخن را بر وجهی ادا نمی تواند کرد که مفهوم شود مراد آنست که موسی با آنکه عاری
از او منقودات طلاقت لسان و فصاحت بیان که مستلزم کمال رجال است نیز ندارد پس چگونه او را تبعیت آن باشد که با من لاف
برابری و دعوی نبوة کند از بعضی منقولات که حق تعالی در حینی که موسی را پیش فرعون فرستاده عقده از زبان او برداشته بود چنانکه
سؤال او که احلل عقدة من لسانی و جواب قد اوتیت سؤلك یا موسی مخبر است بر آن ~~دلیل و~~ ~~بود~~ و از رفع عقده
~~فرعون از~~ ~~معنی~~ پس مراد فرعون ازین قول انکار بود از لکنتی که پیش ازین داشت و گویند قوم فرعون موسی را پیش ازین رسالت
برین وجه دیده و دانسته بودند و از رفع عقده نداشتند و فرعون ازین معنی با خبر بود از ینجهت ذکر عقده را سبب تنفیر ایشان
گردانید از او و از روی اهانت اظهار این معنی نمود برای حیانی گفته که بعد از رفع لکنت اندکی ثقلی از آن باقی مانده بود از ینجهت
فرعون او را باین سرزنش نمود و چون رسم آنزمان چنان بود که هر که را پیشوای خود میکردانیدند دستوانهای طلا در دست او میکردند
و طوق زر در گردن او می انداختند از ینجهت فرعون بعد از اظهار شوکت و حشمت خود و ضعف موسی بذلت و حقارت و قلت
انصار با قوم خود گفت که اگر راست میگوید که از نزد خدا بیاست و ریاست قوم خود نامزد شده است بقول **فَلَوْلَا أُلْقِيَ**
عَلَيْهِ پس چرا افکنده نشد بر او **أَسْوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ** دستوانهای از زر و سیم یعنی خدای چرا او را دستوانهای زرین

نداده او وجاء آبائها چرا نیامده اند مَعَهُ الْمَلٰئِكَةُ با او فرشتگان مُقْتَرِنِينَ در حالتی که پیوستگان برای اعانت او
باشند چه هر پادشاهی که ایلچی بجایی فرستد جمعی را از خواص خدام خود بخدمت او نامزد میکند که ممد و معاون او باشند
پس چگونه جایز باشد که خدای تعالی مردی درویش را بی یار و مددکار برسالت فرستد فَاسْتَخَفَّ پس سبک عقل یافت فرعون
با مقدمات واهیه و تمویهات رکیکه و تخییلات فاسده قَوْمَهُ گروه خود را در اطاعت خود یا طلب سبک
کرد از ایشان در مطاوعت کردن و منقاد شدن او فَأَطَاعُوهُ پس فرمان بردند او را و از متابعت روی بتافتند إِنَّهُمْ
كَانُوا بدرستی که ایشان یعنی قبطیان بودند قَوْمًا فَاسِقِينَ گروهی بیرون رفتگان از دایره عبودیت خدا و فرمان
برداری او بلکه خارج از طریق عقل که بسبب مال فانی فرعون را بر موسی ترجیح داده تبعیت او اختیار کردند فَلَمَّا آسَفُونَا
پس آنهنگام که بسیار غضبناک و خشمناک ساختند ما را بافراط نمودن در فساد و عصیان و اسراف کردن در مکابره و طغیان
انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ کینه کشیدیم از ایشان از برای اولیای خود مراد بغضب رضای و اراده تعذیب مجرمانست و آثار
فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ پس غرق ساختیم همه ایشان را در دریا فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفًا پس گردانیدیم ایشان را
کافران که بعد از ایشان بوجود آیند یعنی ایشان را پیش رو مشرکان آینده گردانیدیم تا اقتدا بایشان کنند در استحقاق
مر عقاب ایشان قتاده گفته که ایشان را پیش رو دوزخیان ساختیم وَمَثَلًا لِلْآخِرِينَ و گردانیدیم ایشان را مثلی
و سایر و جاری برای پسینیان تا آنرا باز گویند و از قصه عجیب ایشان عبرت گیرند و پند پذیر شوند و از
کنند در احکام که بچیزی تفاخر کند سبب هلاک او همان چیز باشد چه فرعون بآب نیل فخر کرد همان غرق شد آورده اند
که چون حضرت رسالت ص وَإِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ بر قریش خواند ایشان بسیار در غضب شدند
عبد الله بن زبعری گفت ای محمد این مخصوص بما و آلهه ماست یا جمیع امم درین حکم شریکند حضرت فرمود بلی شما را
و آلهه شما را و جمیع امم شرکا او گفت بخدای کعبه که من خصم تو شدم درین امر تو دعوی میکنی که عیسی بن مریم پیغمبرست و
همیشه بمدح وی و ثناخوانی او و مادر او اقدام مینمایی و تو میدانی که نصاری او را و عزیر را یهود میپرستند و بعبادت
ملائکه نیز ارتکاب میکنند اگر این گروه از اهل دوزخ باشند ما راضی ایم که با الهه خود در جوار ایشان باشیم پس جمیع قریش
شنیدند و خوشحال شده باواز بلند بخنده در آمدند و تصور کردند که پیغمبر ملزم شد در حال جبرئیل آمد و این آیه آورد
که وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا و چون زده شد پسر مریم مثلی یعنی ابن زبعری چون عیسی را مثل زد و مجادله
کرد با تو بپرستش ترسایان او را إِذَا قَوْمُكَ آنگاه قوم تو یعنی قریش کفار مِنْهُ يَصِدُّونَ از آن مثل آواز
بلند برداشتند و آغاز فرح و خوشحالی کردند وَقَالُوا و گفتند أَآلِهَتُنَا خَيْرٌ که آیا خدایان ما بهتر اند أَمْ
هُوَ یا عیسی که او حصب جهنم باشد که ایشان نیز باشند مَا ضَرَبُوهُ نزدند این مثل را لَكَ برای تو إِلَّا
جَدَلًا مگر برای خصومت کردن و ستیزه نمودن برای تمیز حق از باطل بَلْ هُمْ بلکه ایشان در جمیع احوال قَوْمٌ
خَصِمُونَ گروهی اند شدید خصومت و حریص بر لجاجت مراد حق تعالی از ما تعبدون و مقصود حضرت رسالت
از آنکه شما و خدایان شما حصب دوزخید بتانست نه غیر آن و محالست که مقصود رسول و انبیا و ملائکه باشد و ابن زبعری

بجهت خداع و حجت باطل و حب جدال و مکابره چون کلام خدا و رسول دید که لفظ آن محل عموم است با آنکه عالم بود که مراد
بآن اصنام است نه غیر آن و در تفسیر اهل البیت ع از امیر المؤمنین علی ع نقل کرده اند که آنحضرت فرمود که روزی نزد رسول
آمدم و او در میان جمعی از صنادید قریش نشسته بود چون مرا دید زمانی در من نگاه کرد و فرمود که ای علی مثل تو در این امت همچو
عیسی است که قومی وی را دوست داشتند و در دوستی او غلو کردند بالوهیت او و هلاک گشتند و گروهی وی را دشمن داشتند
و در دشمنی او افراط کردند هلاک شدند و قومی در طریق اقتصاد سلوک نموده نجات یافتند و حال تو نیز ای علی
در میان این امت چنین است زیرا که گروهی ترا بالوهیت ادعا کنند و فرقه دیگر از این امت ترا دشمن دارند در حق تو
سخنان بیهوده و کلمات ناپسندیده و عبارات نااندیشیده گویند پس هلاک طایفه اولی در جانب افراط باشد و هلاک
فرقه ثانیه در طرف تفریط و چون قریش این سخن بشنیدند بر ایشان گران آمد بخندیدند و گفتند پسر عم خود را تشبیه میکند
با نبیا و رسل این آیه نازل شد که چون بعیسی مثلی زده شد یعنی چون علی را مانند عیسی گردانیدی قوم ترا ضیعه انگاشتند و از
غایت حسد کلام ترا غیر صحیح پنداشتند و خدای تعالی برای استهزای ایشان بمقال تو پس گفتند هر گاه علی مانند عیسی باشد خدایان ما
از عیسی بهتر خود بیان نکردند این کلام را مگر بجهت جدال و عناد و نیز از ائمه هدی ع منقولاتست که چون رسول در جنگ
در حق امیر المؤمنین فرمود که بخدا اگر نه آن بودی که میترسم از آنکه جماعتی از امت من در حق تو آن گویند که در حق عیسی
بن مریم میگویند من امروز در حق تو سخنی گفتمی که بهیچ گروه نگذشتی الا که خاک قدم تو برگرفتندی و بآن طلب شفا
کردندی منافقان چون این کلام از سید انام شنیدند گفتند ما رضی الا ان یجعله مثلا الا بالمسیح ابن مریم راضی نیست
محمد که پسر عم خود را مثلی نزند الا بعیسی بن مریم حق تعالی این آیه فرستاد و بعد از آنکه در وصف عیسی علیه السلام فرمود که إِنْ
هُوَ نیست عیسی إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ مگر بنده که انعام نهاده ایم بر او بمنصب رسالت و با آفریدن او بدون
پدر وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا و گردانیدیم او را داستانی غریب و عجیب که مثل سایرات لِبَنِي إِسْرَائِيلَ مر فرزندان
یعقوب را یعنی ولادت او بدون پدر قصه ایست که در غرابت مثلی است جاری شده در میان بنی اسرائیل بجهت تنبیه بر
کمال خود میفرماید که وَلَوْ نَشَاءُ و اگر خواهیم یعنی اگر حکمت و مصلحت ما تقاضا کند لَجَعَلْنَا هر آینه گردانیم مِنْكُمْ
مَلَائِكَةً از شما فرشتگان یعنی شما را هلاک سازیم و بدل شما فرشتگان بیاریم تا ایشان فِي الْأَرْضِ يَخْلُفُونَ در زمین از پی
در آیند شما یعنی عیسی اگرچه عجیب و غریبست ولیکن خدای تعالی قادرست بر چیزی که اعجب از آن باشد از اهلاک همه شما از تولید
ایشان از شما همچو تولید عیسی از انثی بدون پدری تا شما عارف شوید بقدرت باهره و بدانید که ملائکه همچون
بصفات امکان متلبس اند اینعالم شوید بانکه ذات قدیم او سبحانه متعالیست از انتساب ملائکه وَإِنَّهُ و بتحقیق که عیسی
لَعِلْمٌ لِلسَّاعَةِ هر آینه آن چیزیست که بآن دانسته شود نزدیک شدن قیام قیامت چه نزول او از آسمان یکی از شرایط قیامتست و از
جمله علامات آن حدیث آمده که عیسی بعد از قتل دجال از آسمان فرود آید در زمین مقدس نزدیک مناره بیضا بالای کوهی که آنرا افیق
خوانند و دو جامه مصری پوشیده باشد و موی سر او بادیانه و طراوت بود و هر دو کف دست خود را بر بالای فرشته نهاده و هر دو در جناح
ملک گرفته عرق شده بر سینه که چون سر در پیش افکند قطرات از روی ریزان گردد و چون سر بالا کند قطرها بر روی وی بان

مروارید روان شود نفس او بر هر کافر که رسد بمیرد و هرجا که چشم او بران افتد نفس وی بران رسد پس در طلب دجال روان شود و در باب لد که موضعیست در ولایت شام بدو رسد و در دست او حربه باشد او را بر وی زند و او را بکشد پس صاحب الامر خروج فرماید و عیسی هم خنازیر بقتل رساند و کر صلیب و اصنام نماید و بیع و کنایس را خراب کند و هم نصارا را بقتل رساند مگر جماعتی که ایمان آرند به بیت المقدس آید و صاحب الامر بنماز صبح و بروایتی در نماز عصر باشد اشاره باو کند که پیشتر آی و امامت نمای او دست صاحب الامر را بگیرد و گوید که تو اولی تری که نایب پیغمبر آخر الزمانی و در صحیح مسلم از ابو هریره روایت کند که پیغمبر فرمود که عیسی نزول کند از آسمان پس امیر شما که صاحب الزمانست باو گوید که بیا و از برای ما در نماز امامت کن او از قبول این امتناع نماید و گوید بعضی از شما بر بعضی امیر یعنی منصب امارت و امامت مخصوص شماست و حق تعالی این را بسبب تعظیم این امت مرحوم کرد این پس تو امامت کن و من اقتدا بتو کنم و نیز از آنحضرت مرویست که فرمودند که چگونه باشید شما در آن روزی که پسر مریم در میان شما نزول کند و امام شما از شما باشد که امام مهدی یعنی از اولاد اطهار من امامت شما کند و عیسی علی الفصل علیه السلام در نماز اقتدا بآنحضرت کند و بعد از آن از آنجا بیرون آیند و یاجوج و ماجوج خروج کنند و عیسی مؤمنان را بکوه طور برد و آنجا متحصن کرده غرض که چون معلوم شد که ظهور عیسی از علامت قرب قیامت است **فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا** پس شک مکنید و جدال منمایید با آمدن قیامت **وَاتَّبِعُونِ** و پیروی کنید مرا یعنی تابع رسول من شوید **هَٰذَا** اینکه شما را بآن دعوت میکنم **صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ** راه راستست که سالک در انجام کار از راه نگردد و گویند ضمیر راجع است بقرآن و معنی آنست که قرآن آنچیزیست که بآن ساعت قیامت دانسته شود زیرا که حق تعالی در آن بیان آن کرده و اعلام بندگان نموده و بعد از امر بندگان بمتابعت طریق مستقیم نهی ایشان کرده از اطاعت شیطان و فرموده که **وَلَا يَصُدَّنَّكُمُ الشَّيْطَانُ** و البته باید که باز ندارد شما را شیطان از سلوک راه راست بوسوسه و اغوا یعنی باید که متابعت او نکنید و قدم بمخالفت بیرون نهید **إِنَّهُ لَكُمْ** بدرستی که شیطان مر شما را **عَدُوٌّ مُبِينٌ** دشمنیست آشکارا و هویدا و بجهت فرط عداوت اوست که شما را از روضه جنان بیرون کرده بزندان محنت و بلیت این جهان مبتلا ساخته پس بهیچ وجه تابع وسواس او مشوید تا شما را با آتش نیران گرفتار نگرداند بعد از آن احوال عیسی را در حین بعثت خبر میدهد که **وَلَمَّا جَاءَ عِيسَىٰ** و هنگامی که آمد عیسی **بِالْبَيِّنَاتِ** بحجتها و معجزات و اخبار بآیات انجیل و احکام اوامر و نواهی حضرت ملک جلیل **قَالَ** گفت مر بنی اسرائیل را **قَدْ جِئْتُكُمْ** بتحقیق که آمدم بشما **بِالْحِكْمَةِ** بشرعی مشتمل بر حکمت و مصلحت **وَلِأُبَيِّنَ لَكُمْ** و برای آنکه بیان کنم و هویدا سازم برای شما **بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ** بعضی آنچه اختلاف میکنید در آن یعنی آن اختلافی را که متعلق باشد بامور دین که مناط تکلیفاتست نه اختلافی را که بدنیا داشته باشد و خارج از دایره تکلیف باشد بیان میکنم احکامی را که شما در آن اختلاف میکنید نه احکام شرایع چه غیر احکام مختلف در توریه مصرحست و اصلا احتیاج بتبیین ندارد و جمهور اصحاب القصص عیسی گفت چون من برای شما تبیین احکام دین میکنم **فَاتَّقُوا اللَّهَ** پس بترسید از عذاب خدا باجتناب نمودن از معصیت **وَأَطِيعُونِ** و فرمان برید مرا در آنچه به شما میرسانم از جانب حضرت عزت **إِنَّ اللَّهَ** بدرستی که خدا تعالی که فرموده او احکام شریعت را بشما امر میکنم **هُوَ رَبِّي** او آفریدگار منست **وَرَبُّكُمْ** و آفریدگار شما **فَاعْبُدُوهُ** پس پرستش کنید او را بیکتایی و یگانگی **هَٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ** اینست راه راست که اصلا صمت انحراف و اعوجاج نپذیرد و موصل بجنت باشد **فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ** پس اختلاف کردند

عشر

جمعی که فرقه متعدده شدند بعد از عیسی چون یعقوبیه و نسطوریه و ملکانیه و مرقوشیه و شمعونیه **مِنْ بَيْنِهِمْ** از میان اهالی که مخاطب عیسی بودند که عیسی مبعوث شد بر ایشان **فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا** پس وای مر آنکسانی را که ستم کردند از این احزاب **مِنْ عَذَابِ يَوْمٍ أَلِيمٍ** از عذاب روزی که دردناکست عذاب او یعنی روز قیامت پس بجهت زیادتی تهدید ایشان میفرماید که **هَلْ يَنْظُرُونَ** آیا انتظار میکشند احزاب بعد از ورود رسل و قرآن **إِلَّا السَّاعَةَ** مگر قیامت را **أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً** آنکه بیاید بدیشان ناگهان یعنی منتظر نیستند مگر آمدن قیامت را بایشان از روی مفاجات **وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ** و ایشان ندانند آمدن آن را بسبب غفلت و مشغول بامور دنیویه و انکار ساعت قیامت **الْأَخِلَّاءُ** و کسانی که در دنیا دوست یکدیگر بوده باشند **يَوْمَئِذٍ** در آن روز **بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ** بعضی از ایشان بعضی را دشمن باشند **إِلَّا الْمُتَّقِينَ** مگر پرهیزکاران را از اهل ایمان که ایشان در قیامت نیز دوستان هم باشند برای آنکه دوستی کافران در دنیا برای معاونت یکدیگر بوده باشد بر کفر و معصیت و در آن روز بجهت آن ایشان برای طاعت خدای بوده باشد و بجهت این بدرجه اعلا و مرتبه عظمی رسند پس دوستی ایشان بحال خود باشد مرویست که امیر المؤمنین صلوات الله علیه بعد از تلاوت این فرمود که چون دو مؤمن با یکدیگر دوستی کنند و یکی بجوار رحمت خدا رود و گوید خداوندا فلان دوست من بود و مرا بطاعت تو و اطاعت پیغمبر تو امر میفرمود و در اوامر ترغیب میکرد و از مناهی زجر مینمود نظر الطاف و بازمیگیر و همچنانکه مرا هدایت نمود و او را بطریق مستقیم دار همچنانکه مرا گرامی داشت او را بمکرمت عمیم خود نوازش فرما و چون دو کافر فاسق با یکدیگر دوستی کنند و یکی از آنها پیش از دیگری بمیرد گوید بار خدایا فلان کس مرا از عبادت تو منع میکرد و بر فسق و معصیت تحریص مینمود و میگفت مارا رجوعی و بازگشتی نخواهد بود خداوندا نظر الطاف از او بردار و بانواع عذاب و اصناف عقاب او را معذب ساز و بدانکه خلت در میان بنی آدم از آن چهار وجه بیرون نیست دو از آن مستحسن است و مثمر سعادت سرمدی و دو مذموم و منتج شقاوت ابدی آن دو که مستحسن است یکی خلت حقیقت که آن را محبت روحانی خوانند و استناد آن بتناسب ارواح است و تعارف آن چون محبت انبیا و شهدا و اصفیا با یکدیگر و دوستی دویم محبت قلبیست و استناد آن بتناسب اوصاف کاملات و اخلاق فاضله چون محبت صلحا و اتقیا با یکدیگر و دوستی امم با انبیا و ائمه هدی و اما آن دو محبت که مذموم اند یکی بسبب تیسیر مصالح است چون محبت تجار و صناع و دوستی خدام با مخادیم و ارباب حاجات با اغنیا دویم محبت نفسانیست که استناد آن بلذات حسنه و شهوات نفسانیه است و چون در قیامت اسباب این دو نوع محبت مفقود باشد و غرض و غایت آن بحصول نرسد آن محبت زوال پذیر شود و بدشمنی مبدل گردد پس باید که مقصود اهل ایمان از خلت و محبت یکدیگر محض رضای الهی باشد و غیر مشوب بمقاصد دنیوی تا در روز حساب باین خطاب مستطاب سرافراز گردد که **يَا عِبَادِ** ای بندگان من **لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ** هیچ ترسی نیست بر شما **الْيَوْمَ** درین روز از دیدن مکروهات **وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ** و نه شما اندوهگین و غمگین شوید بفوت آمال و مطلوبات و آن بندگان من که بدولت این ندای غم زدا مشرف شوند **الَّذِينَ** آنکسانی اند که **آمَنُوا بِآيَاتِنَا** ایمان آوردند بآیتهای کلام ما **وَكَانُوا مُسْلِمِينَ** و بودند گردن نهنده و خالص سازنده نفسهای خود از شوب شرک و ریا بر وجه اخلاص گردن نهادگان فرمان ما و در

خیرات که چون خلایق از قبور برخیزند هیچکس نباشد که ترسان و لرزان نباشد تا که ندای یا عباد لا خوف علیکم الیوم
شنوند پس همه خلایق امیدوار شوند و چون در عقب آن استماع الذین آمنوا نمایند کافران طمع ازین قطع کنند پس منادی
اهل ایمان گوید که ای اهل ایمان ادخلوا الجنة درآیید در بهشت انتم وازواجکم شما و زنان مومنه شما
تحبرون مسرور کردانیده شده باشید بروجهی که اثر آن بر وجه شما ظاهر شود کقوله تعرف فی وجوههم عشر
نضرة النعیم بگرامی داشته شده و بنهایت کرامت و نعمت بآرایش داده شده بکمال جمال و غایت زینت یطاف علیهم
گردانیده شود برای مومنان که به بهشت درآمده باشند بصحاف بکاسهای پهن من ذهب از زر که از برای انواع طعم
آماده باشد واکواب و کوزهای بی دسته و بی گوشه که از برای اصناف اشربه مهیا شده باشد و در آثار آمده که مومن
در بهشت از یک کاسه هفتاد رنگ طعام خواهد خورد که در طعم غیر مکرر باشد و هیچکدام با دیگری آمیخته نشود و هم کوزه
که در آن انواع شرابها باشد عکرمه گفته که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که شخصی که کمتر و زبون تر باشد از همه اهل بهشت فروتر
مردی باشد که در عقب او کسی دیگر به بهشت نرود و چون به بهشت درآید او را از بالای فردوس ندا کنند که بنگر او نگاه کند صد سال
راه ملک خود بیند در آنجا قصرهای بسیار باشد از زر سرخ و خیمهای بسیار زده از مروارید و هر بامداد و شبانگاه
هفتاد هزار صحیفه زرین نزد وی آرند و در هر صحیفه لونی از طعام که هر چند تناول کند همان اشتهای اول آن بجای خود باشد
واگر همه اهل دنیا پیش وی آیند آنچه نزد او باشد همه را کفاف بود وفیها و در بهشت باشد مر ایشان را ما تشتهیه
الانفس آنچه آرزو کند نفسها و حفص تشتهیه میخوانند یعنی در بهشت باشد آنچه میل میکند نفسهای از انواع
مشروبه و مطعومه و مشمومه و ملبوسه و غیر آن وتلذ الاعین و آنچه متلذذ شود چشمها بنظر کردن در آن
در خبرست که مردی گفت یا رسول الله من اسب را دوست میدارم در بهشت باشد فرمود آری هر چه دل خواهد و چشم از آن
لذت یابد در بهشت خواهد بود از ابوامامه مرویست که مرد باشد که در بهشت مرغ بریان نگرد و گوید کاشکی مرغ بریان بودی
الحال بریان شود و نزد وی حاضر گردد تا از آن تناول کند و چون شراب آرزو شود ابریقی در دست وی آید با چندان شراب که
آن را انقطاع نباشد وانتم فیها و شما در بهشت خالدون جاوید باشید که هرگز گرد زوال بدامن خلود شما نرسد
وتلک الجنة التی اورثتموها و آن بهشت موعود بهشتیست که مر شما را میراث داده شده اند آن را بما کنتم تعملون
بسبب آنچه بودند که در دنیا عمل میکردید از انواع طاعت و خیرات و مبرات لکم فیها مر شما راست در بهشت فاکهة
کثیرة میوهای بسیار منها تاکلون که بعضی از آن میخورند نه همه آن بجهت کثرت اصناف و دوام انواع آن و در حدیث
واقع شده که هیچ مومنی میوه از درخت بهشت نچیند مگر که دو مثل او فی الحال از همه اشجار رسیده شود بعد از آن در بیان احوال
کفار میفرماید که ان المجرمین بدرستی که کافران در اجرام طغیان کرده اند فی عذاب جهنم خالدون در عذاب
دوزخ جاوید مانندگانند لا یفتر عنهم سست کرده نشود عذاب از ایشان یعنی عذابی که فراخور کردار ایشان باشد از ایشان
سبک نگردانند و کم نکنند وهم فیه و ایشان در آن عذاب مبلسون نا امیدانند از رحمت و تحت و ساکت از طلب فرج
بجهت نومیدی ایشان از آن از ضحاک منقولست که هر یک از کافران را در تابوتی آتشین نهند و در آن را مسدود سازند و او مخلد در آنجا

معذب باشد که نه او کسی را بیند و نه کسی او را وما ظلمناهم ستم نکردیم ما ایشان را بآن عذاب ولکن کانوا و لیکن
بودند هم الظالمین ایشان ستمکاران که شرک آوردند و مرتکب انواع معاصی و قبایح شدند و چون از شدت عذاب بی طاقت
شوند توجه بخازن دوزخ نمایند ونادوا و ندا کنند که یا مالک ای مالک درخواه کن لیقض علینا تا حکم کند
بر ما یعنی بمیراند ما را ربک پروردگار تو تا ازین عذاب و عقاب خلاص شویم این استغاثه منافی وصف ابلاس ایشان نیست
زیرا که ایشان در ازمنه متطاوله ممتده معذب خواهند شد پس بجهت غلبه یاس بر ایشان در بعضی اوقات ساکت خواهند بود
از طلب و در بعضی احیان استغاثه خواهند نمود بجهت سختی عذاب در دوزخ از یاد ایشان برود و نزد این حال از مالک طلب
موت کنند قال گوید در جواب ایشان بعد از هزار سال و در تبیان گوید که بعد از چهل روز از روزهای دنیا انکم
ماکثون بدرستی که شما درنگ کنندگانید یعنی جاوید ماندگان در دوزخ خواهید بود و نه تخفیف عذاب از شما
خواهد شد حق تعالی بعد از جواب مالک با ایشان گوید که لقد جئناکم بالحق بدرستی که آوردیم بشما یعنی فرستادیم
سخن راست و درست را بزبان پیغمبران خود ولکن اکثرکم و لیکن بیشترین شما للحق کارهون مر سخن حق را
ناخواهان بودید و از آن کراهت داشتید بجهت آنکه با باطل در راحت بودید که مرغوب نفسهاست و با حق در تعب و مشقت
که مخالف اراده طبیعت است ازین جهت حق تعالی در آن روز فرماید که بتحقیق که ایشان در دنیا اکثار بر انکار
کرده اند ام ابرموا امرا بلکه محکم کرده بودند امر کار را که آن حق بود یا ابطال آن یا کید را برای پیغمبر ما
فانا مبرمون پس بدرستی که ما نیز امروز محکم کنندگانیم کار را که برای مکافات ایشان که تعذیب ابدی ایشانست
عشر بعذاب نیران ام یحسبون بلکه می پندارند آن جرمان انا لا نسمع آنکه ما نمیشنویم سرهم
دند سخن نهانی ایشان را که در دل خود داشتند ونجویهم و سخن آشکارای ایشان که با یکدیگر مشورت میکر
در باب ابطال حق بلی آری میشنویم آن را ورسلنا و فرشتگان ما یعنی حفظه لدیهم که نزدیک با ایشان بودند
یم و موکل ایشان یکتبون مینوشتند آن را با مر ما و چون اسرار ایشان بر فرشتگان ما آشکارا بود بر ما که خالق او
چگونه پوشیده باشد پس بر وفق اقوال و اعمال جزا و سزا را در کنار ایشان می نهیم از یحیی بن معاذ رازی منقولست که هر که
از مردمان گناهان خود را پوشد و در خفیه اظهار آن کند بر کسی متصفست بصفت لا یخفی علیه شیء فی السموات و فی الارض
بی تحقیق که حق را اهون ناظرین گردانیده و این از علامات نفاق است آورده اند که نضر بن حارث جائی نشسته بود و اکثر صنادید
عرب نزد او حاضر بود چند آیتی از قرآن خوض نموده آغاز استهزا کرد و ولید بن مغیره را در آن وقت میل با سلام شده بود و همیشه
ستایش قرآن میکرد گفت ای نضر بقرآن استهزا میکنی بخدا که نیکوئیم محمد الا حق نضر گفت من نیز حق میگویم محمد میگوید که
لا اله الا الله من هم میگویم لا اله الا الله اما بآن اضافه میکنم الملائکة بنات الله این سخن به پیغمبر رسیدند و همانا که جبرئیل آمد و
این آیه آورد که قل بگو ای محمد جماعتی را که طایفه الملائکة بنات الله اند ان کان للرحمن ولد اگر باشد مر خدای را فرزندی
چنانکه گمان میبرند فانا اول العابدین پس من اول پرستندگانم یعنی اگر برهان صحیح و حجت روشن ثابت شدی
که خدای را ولدی هست پس اولی کسی که بطاعت و انقیاد او قیام نمودی و تعظیم او بجا آوردی من بودمی چه لازم پیغمبرست که

کراو لعل باشد بخداوند آنچه محبوب است او با او و با آنچه محبوب نیست و اولی بتعظیم آنچه حق تعظیم اوست و از جمله تعظیم والا تعظیم و لات بیو
اکر برهان قاطع بر صحت اثبات ولد کنید من اول تعظیم کنندکان باشم در طاعة و انقیاد او و اذ شما اسبق و چون بر وجه یقین میدانم که او را
فرزندی نیست لاجرم عبادت خود را مخصوص ساخته ام باو بجانه و پرستش هیچکس دیکر اقدام نمی نمایم و چون که درین دعوی شما هیچ
حجتی و برهانی ندارید پس چرا بعبادة غیر او مشغولی مینمایید سُبْحَانَ منزه است و پاک خدایی که رَبِّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ
پروردکار آسمانها و زمینهاست رَبِّ الْعَرْشِ خداوند عرش عظیم عَمَّا يَصِفُونَ از آنچه وصف میکنند کافران او را با آنکه
صاحب اولاد است فَذَرْهُمْ پس بکذار ایشان را و دست باز دار يَخُوضُوا تا شروع کنند در امر باطل وَيَلْعَبُوا و بازی کنند و
بجطام دنیا مشغول و مغرور شوند و در متابعت هوای خود مداومت کنند حَتّٰى يُلٰقُوا تا وقتی که ملاقات کنند و ببینند
يَوْمَهُمُ روز جزای خود را الَّذِي يُوعَدُونَ که وعده داده شده اند بملاقات آن مراد روز قیامت که کفار در آن روز بجزای
افعال قبیحه خود رسند پس نفی الهیه سماوی و ارضی میکند و استحقاق الوهیت را بخود اختصاص میدهد و میکوید وَهُوَ الَّذِي و او
آنخداییست که فِي السَّمَاءِ اِلٰهٌ در آسمانها معبود ملایکه است وَفِي الْاَرْضِ اِلٰهٌ و در زمین معبود جن و انس یعنی او مستحق
آنست که معبود جمیع مخلوقات باشد و هر کس روی بعبادة بجانب او آرند نه غیر او وَهُوَ الْحَكِيمُ و اوست راست کردار و درست کردار
در تدبیر خلقان الْعَلِيمُ دانا بمصالح ایشان پس استحقاق الوهیت مخصوص او باشد وَتَبَارَكَ الَّذِي و بزرکوار است
و دایم البرکات لَهُ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ مر او راست پادشاهی آسمانها و زمینها وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان آنهاست
یعنی حکم او بر همه اجزای مکونات جاریست پس کسی که جمیع مکونات سفلی و علوی در تحت تصرف او باشد مستغنی خواهد بود
از فرزند که فرض وَعِنْدَهُ و نزدیک اوست عِلْمُ السَّاعَةِ دانستن ساعتی که در آن قیامت قایم شود وَاِلَيْهِ تُرْجَعُونَ
و بسوی او باز کردانیده شوید در آن روز بجهت جزای اعمال و سزای اقوال و چون کفار غیر خدا را میپرستیدند بامید شفاعت
آنها حق تعالی در رد دعوی باطل درین امر فرمود که وَلَا يَمْلِكُ و مالک نباشند در آن روز و قدرت نداشته باشد الَّذِينَ يَدْعُونَ
آنکه پرستیدند کافران ایشان را مِنْ دُونِهِ بجز از خدای الشَّفَاعَةَ در خواستن هیچکس را اِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ مکر کسانی
که کواهی داده باشند بحق که توحید است وَهُمْ يَعْلَمُونَ و ایشان دانند بدل خود آنچه بزبان کواهی داده باشند یعنی کواهی ایشان از روی یقین
بوده باشد چون ملایکه و عیسی و عزیر که بر وجه ایقان و اخلاص بکلمه شهادة قایلند و مقرر است که ایشان شفاعت نخواهند کرد مکر مؤمنان
کنهکار را نه غیر ایشان را وَلَئِنْ سَاَلْتَهُمْ و اکر بپرسی تو ای محمد پرستندکان غیر خدا را که مَنْ خَلَقَهُمْ کیست که آفریده است ایشان را
لَيَقُولُنَّ اللّٰهُ هر آینه کویند که الله است چه از غایت ظهور جواب منکر آن نتوانند شد و مکابره نتوانند کرد فَاَنّٰى يُؤْفَكُونَ پس
چکونه کردانیده میشوند از عبادت او و به پرستش غیر او روی می آرند با وجود اعتراف ایشان بالوهیت و خالقیت او سبحانه و ظهور آیات
جبر بر توحید و قدرة آورده اند که حضرت رسالت صلعم چند در اثبات توحید و ابطال الاشراک دلایل قاطعه قایم میکرد اهل شرک بر سر
عناد و انکار اصرار مینمودند آنحضرت حکایت ایشان را بجناب احدیت عرض فرمود آیة آمد که وَقِيلِهِ و نزد خداست دانستن قول او
که میکفت يَا رَبِّ ای پروردکار من اِنَّ هٰٓؤُلَاءِ بدرستی که این کروه مشرکان معاند قَوْمٌ کروهی اند بجهت طبع عناد لَا يُؤْمِنُونَ
نیکروند بوحدانیت تو و بالوهیت تو و معنی آنست که سوکند میخورم بکفتار رسول خود که این کلام عظیم یا رب است در حین شکایت قوم خود

بن جواب قطع نیکران هٰٓؤُلَاءِ لَا يُؤْمِنُونَ و بعد از آن امر نمود بوی فَاصْفَحْ عَنْهُمْ پس اعراض کن از دعوة ایشان یاری بکردان
از مکافات ایشان وَقُلْ سَلٰمٌ و بکوی سلام متارکت و تودیع از شما است یعنی میان
من و شما سلامتیست از منازعة و وارستکی از مجادله یا بر شما است سلام مهجران
و مباینه نه سلام تحیت و کرامت و حکم این آیه بآیة السیف منسوخ است انکه
بجهة تهدید ایشان فرمود که فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ پس زود باشد
که بدانند عاقبة شرک و کفر خود را وقتی که عذاب بر ایشان نازل
شود در دنیا بروز بدر و در عقبی

سُورَةُ الدُّخَانِ سَبْعٌ باتفاق جمهوران وَخَمْسُونَ آيَاتٍ

ابی بن کعب از سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم روایت کند که هر که سورة الدخان در شب جمعه تلاوت کند از جمیع کناهان مغفور شود
ابن مسعود از حضرت روایت کرده که هر که این سوره را در شب بخواند در روز آن شب هفتاد هزار فرشته برای او استغفار کنند و هر که
در روز آن قراءة کند آن شب هفتاد هزار فرشته برای او آمرزش خواهند و نیز از آنحضرت روایت که هر که این سوره در شب جمعه بخواند
در صبح آن روز آمرزیده کردد و ابو حمزة ثمالی از امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده که هر که این سوره را در فرایض و نوافل بخواند حق
او را در روز قیامت از جمله آمنان مبعوث سازد و در سایه عرش جای دهد و حساب اعمال او را آسان کند و نامه اعمال او را بدست راست
او دهد و بآنکه چون حٰمٓ تمّ سورة الزخرف را اختتام نمود بوعید و تهدید درین سوره را نیز بمثل آن افتتاح کرد با نزار و
عذاب شدید و عقاب الیم و فرمود که

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

حٰمٓ وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ سوکند بحق حکم و حمایت و ملک و مجد و منت ما و باین کتاب روشن و هویدا یا روشن
کننده احکام حلال و حرام یعنی قرآن که محض مکرمت و انعام اِنَّآ اَنْزَلْنٰهُ بدرستی که ما فرستادیم آن را فِي لَيْلَةٍ مُّبٰرَكَةٍ
در شب با برکت و عظمت و از بزرکی و مبارکی این شب که کتاب کریم تعلیم کرده اسطر منافع دینیه و دنیویه است و درین شب از لوح
محفوظ بآسمان اول نازل یافته و این نیز از برکات این شب که حضرت واهب العطایا جمیع نعمات و تفضلات خود که هر سال بابنای
بریات فایض میسازد درین شب تقسیم مینماید و آن خیر و برکت باقی ماند تا سال دیکر و برکات و خیرات این شب تا غایتیست که در و بتجای
دعای جمیع بندکان میکند و باب مغفرت کناهان از اشت و شوی میدهد و ملایکه رحمت بر ایشان میفرستد و فضل و قضایا میکند
که در آن سال واقع خواهد شد و مراد باین لیله مبارکه شب قدر است بقول ابن عباس و قتاده و قول دیکر منقولست از امام محمد باقر
و امام جعفر صادق علیهما السلام و قول اِنَّآ اَنْزَلْنٰهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ و شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِيٓ اُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْاٰنُ مؤید آنست و دیکر مقوی آنست
مطابقة يُفْرَقُ كُلُّ اَمْرٍ حَكِيمٍ بقول تَنَزَّلُ الْمَلٰٓئِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِاِذْنِ رَبِّهِمْ مِّنْ كُلِّ اَمْرٍ و اخبار و روایاتی که در فضیلت شب قدر
واقع شده و ثواب کسی که درین شب بطاعت و عبادة کذراند در سورة القدر مذکور خواهد شد و از عکرمه مرویست که مراد
شب نیمه شعبانست که آن را لیلة البراءة و لیلة المبارکه و لیلة الرحمة کویند و تسمیه این براءة و صلة جهت آنست که حق تعالی درین

استیفای محاویج بندکان میکند و بر وفق آن برای هر یک براتی مینویسد همچنانکه پادشاهی هر سالا استیفای اخراج کند
بر طبق آن برات علوفه میدهد یا برای هر انکه درین شب عبادة کند براتا آزادی از دوزخ مینویسد و تسمیه آن بلیلة المبارکه
و رحمة جهت آنست که درین شب حق تعالی بر بندکان بسط رحمت و برکت خود میکند و ایشانرا از خزان احسان و مکرمت خود
نوازش میکند و از حضرت رسول صلعم آمده که جبرئیل این آمد و کفت یا رسول الله دستهارا بدعا بردار و بدعا اشتغال نما کفتم
یا جبرئیل امشب چه شبست کفت شبیست که حق تعالی درهای آسمانهارا کشوده و جمیع کناهان بیامرزد مکر کناه مشرک و ساحر
کیود و مدمن خمر و عاق والدین و مصر بر زنا و چون ربعی از شب بکذشت جبرئیل کفت یا رسول الله سر بر آسمان کن من سر برداشتم
درهای آسمان و درهای بهشت کشاده دیدم بر در آسمان اول فرشته دیدم که ایستاده بود و میکفت خوشحال آنکه درین شب رکوع
کند و در دوم فرشته بود و میکفت خوشحال آنکه درین شب بسجود کذراند و در سیم فرشته ایستاده بود و میکفت خوشحال
آنکه درین شب بدعا مشغول باشد و در چهارم فرشته ایستاده بود و میکفت خوشحال آنها که درین شب ذکر کنند و در پنجم
فرشته ایستاده بود و میکفت خوشحال آنها که درین شب از خوف الهی بکریند و در ششم فرشته ایستاده بود و میکفت خوشحال
آنکه درین شب بر او مسلمانان تصدق و احسان کند و در هفتم فرشته ایستاده بود و میکفت هیچ سایلی هست که مراد خود را
بدرکاه ما عرض کند و هیچ استغفار کننده هست که حاجت خود را با ما عرض کند تا اجابت کنیم من کفتم یا جبرئیل این درها
تا کی کشاده خواهد بود کفت تا صبح بر آید پس کفت خدای تعالی درین شب بعدد موی کوسفندان بنی کلب بندکانرا از آتش دوزخ
آزاد کند عایشه روایة کند که شبی از شبها نیز نوبت من بود چون نصفی از شب بکذشت رسول از فراش بیرون رفت و من
پنداشتم که بزیارت دیگر کرده از پا و روان شدم رسول را دیدم بنماز مشغول بود پس رکعتی خفیف بکذارد و چون برکوع رفت
چندان توقف کرد که شب بآخر رسید بعد از آن بسجود افتاد و کفت سَجَدَ لَكَ سَوَادِي وَآمَنَ بِكَ فُؤَادِي هَذَا أيدِي الَّتِي جَنَيتُ
بِهَا عَلَى نَفْسِي فَاغْفِرْ لِيَ الذُّنُوبَ الْعَظِيمَ إِلَّا الرَّبُّ الْعَظِيمُ أعُوذُ بِرِضَاكَ مِنْ سَخَطِكَ وَبِعَفْوِكَ مِنْ عُقُوبَتِكَ وَأعُوذُ بِكَ
مِنْكَ لَا أُحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ و چون فارغ شد در حجره آمد کفتم یا رسول الله این چه شب بود کفت شب نیمه شعبان درین شب حق تعالی
بندکان خود را بعدد موی کوسفندان بنی کلب باشد از آتش دوزخ براتا آزادی بنویسد کفتم یا رسول الله اختصاص این عدد چیست
فرمود از برای آنکه این شب شب رحمت و غفرانست و شب آزاد کردن بندکان از آتش دوزخ است و در کشاف آورده که این شب مخصوص
به پنج خصلت اول تعیین ارزاق و قسمت آجال بر وجهی که مذکور شد دوم فضیلت عبادة چنانچه از سید عالم روایت که هر کس صد رکعت
نماز بکذارد حق تعالی صد فرشته بسوی او فرستد تا با وی باشند سی فرشته او را بهشت بشارة میدهند و سی عدد دیگر او را از عقاب ایمن
میکرداند و سی عدد دیگر آفات دنیا از او باز میدارند و ده دیگر او را مکاید شیطان دفع میکنند سیم نزول رحمت بر بندکان بعدد
موی کوسفندان بنی کلب چهارم حصول مغفرت پنجم اعطای شفاعت جمیع امت بآنحضرت چنانکه در روایت آمده که در شب سیزدهم شعبان
حضرت رسول صلعم در حق امتان خود سوال کرده شفاعت ثلث امت بدو دادند و در شب چهاردهم آن درین باب دعا فرمود ثلث دیکر
شفاعت کرامت فرمودند و در شب پانزدهم استدعا نمود شفاعت جمیع امت تمام بدو کردند و از بزرکی این شب که عادة الهی
جاری کشته که درین شب آب زمزم زیاده شود بر وجهی که مشاهده هر کس کردد و در مصابیح القلوب مذکورست که پیغمبر صلعم فرمود

از زندان

که هر که نیز شعبان را زنده دارد هرکز دلش نمیرد و این شبیست که باهی کناهی می آمرزند و بتوبه جریده محو میکنند و بقیای انعامی میفرمایند
و بیعودی مجودی عطا میشا آید منادیان از حضرت جبروت ندا میدهند که ای عاصیان بیایید تا شمارا بیامرزیم ای سرکشتکان بیا
باز آیید تا شمارا براه بهشت بریم از سیزدهی برادر آخر تا کی و زدیده ی بیدار آخر تا کی شعبان و رجب کذشت اینک رمضان ای غافل روز کار
آخر تا کی الهی بحرمت این سه ماه با تعظیم و تکریم و بحرمت مصطفی شفیع یوم الدین و بحق سید بر علم امیر المؤمنین و بکمال و منزلت ایمه
که ابواب رحمت و مغفرت بر روی بندکان کشاده کردان و همه را از خواب غفلت بیدار کن و بدرجات جنان برسان یا اکرم العالمین و یا خیر الناصرین
برحمتک یا ارحم الراحمین آورده اند که در شهر بغداد مردی بود که مدت مدیدی تعلق خاطری بجانب دختری داشت و بمراد خود فرصت نمی یافت
تا اتفاق افتاد که شب براة بیکدیکر رسیدند مرد خواست که مراد خود را از او حاصل کند دختر کفت غایت ناجوانمردی باشد که ما هر دو امشب
آشنا باشند و ما بیکانه مرد کفت راست کفتی مرا نیز این معنی بخاطر کذشت القصه هر دو پای بر سر نفس هوا پرست نهادند و از یکدیکر مفارقت
کردند و روی بجانب جناب احدیت آوردند و تا بروز طاعت کردند بامداد پدر دختر دست دختر کرفته نزد آن مرد آورد و کفت امشب حضرت
رسالت صلعم را در خواب دیدم که فرمود که دختر خود را بفلان کس بده با وی عقد کن پس آن مرد و زن ببرکت عبادت این شب در
دنیا بدولت مواصلت رسیدند و در عقبی از آتش نیران آزاد شده بروضه رضوان قرار کرفتند بعد از بیان برکت این شب فرمود که
إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ بدرستی که ما هستیم بیم کننده کان بندکان با نزال قرآن درین شب که از جمله برکات آن آیت فِيهَا يُفْرَقُ در آن
بیان کرده و فیصل داده شود كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ هر کاری که حکم کرده شده است در هر سال از قسمت ارزاق و جمیع منافع و مضار در دنیا
چون حفظ و رفع و سخط و رضا و قبول و رد و شقاوت و تعیین اعمار و غیر آن از سایر احوال بر وجهی که قابل زیاده و نقصان نباشد در
هیچ حال و در روایت آمده که درین شب نسخه ارزاق با میکائیل دهند و نسخه حروب و خسف بجبرئیل و نسخه اعمال را با سرافیل و نسخه مصایب
بعزرائیل این امر حکم کرده أَمْرًا مِنْ عِنْدِنَا امری حاصل از نزد ما إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ بدرستی که ما هستیم فرستنده کان پیغمبر
فرستادیم قرآن را بجهت آنکه از عادت ماست فرستادن پیغمبران بکتابهای هادی بسوی بندکان رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ بجهت
بخشایش از پروردکار تو بر خلقان و تفسیر آیت چنین کرده اند که ما ارسال کننده ایم ترا که محمدی بجهت آنکه لطف کهولت وَمَا أَرْسَلْنَاكَ
إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ بدرستی که خدا شنواست دعای بندکانرا با جمیع کلمات ایشان الْعَلِيمُ داناست باحوال
ایشان با همه نیات آیات ایشان رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بدل رب است یعنی بجهت بخشایش از جانب پروردکار
آسمانها و زمینها وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان آنهاست إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ اگر هستید یقین کنندکان و تحقیق
نمایندکان علوم پس عالم خواهید بود بربوبیت و الوهیت او لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نیست هیچ معبودی مستحق پرستش مکر او يُحْيِي
زنده میکرداند بعد از موت وَيُمِيتُ و میمیراند بعد از حیات رَبُّكُمْ پروردکار شماست وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ
و پروردکار شما پدران نخستین شما و چون کفار بربوبیت او سبحانه مقر بودند و بعلم او سبحانه بهمه اشیا و بارسال جمیع رسل
که اعتراف میکردند و آن مستلزم عدم یقین ایشانست بربوبیت و سبحانه از جهت نفی یقین ایشان درین باب فرمود که بَلْ هُمْ
بلکه ایشان فِي شَكٍّ در شک و شبهه اند و در آنچه ما بآن خبر دادیم و بیان کردیم يَلْعَبُونَ بازی و استهزا و لهو
میدانند و چون بنصیحت و موعظه براه راست نمی آیند فَارْتَقِبْ پس انتظار بر برای ایشان يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ

روزی که بیاورد آسمان بدخان مبین دودی ظاهر و هویدا یغشی الناس که فرا گیرد و احاطه نماید همه مردم را
و ایشان بعد از مشاهده آن گویند هذا عذاب الیم اینست عذابی دردناک که خدای بر ما گماشته مفسران اندرین
دخان اختلاف کرده‌اند نزد بعضی مراد قحط است و جوع که بسبب دعای پیغمبر بر کفار واقع شد چنانکه مرویست از عبد الله بن
مسعود روایت کند که چون قریش ایمان نمی‌آوردند و پیغمبر را ایذا و آزار میرسانیدند رسول دست بدعا برداشت و گفت بار خدایا
سخت گردان گرفتن خود را بر بنی مضر و سالهای قحط را لازم حال ایشان گردان مثل سالهای یوسف یعنی هفت سال بر ایشان نازل کن حق تعالی
اجابت فرموده هفت سال ایشان را بقحط و عذاب جوع مبتلا ساخت تا کار ایشان بآنجا انجامید که از غایت گرسنگی سگهای مرده را
و استخوانهای آن میخوردند و سرگین و پشمهای شتر با خون اکل مینمودند و بجهت شدت جوع بمرتبه چشمهای ایشان تیره و خیره شده بود
که میان خود و آسمان امتداد دخان و غبار میدیدند و اگر با یکدیگر سخن میکردند کلام هم میشنیدند اما بجهت کثرت دخانیت هوا در نظر
ایشان یکدیگر را نمیدیدند یا بواسطه قلت باران در آن سالهای قحط غبار بسیار از زمین بر انگیخته میشد بشکل دود بر آنکه میشود
و در نواحی و اقطار و از این جهت است که سال قحط را سنة الغبرا میگویند و چون بنی مضر باین مرتبه رسید ابو سفیان بلجاجتی نزد
رسول آمدند و گفت ای محمد تو ما را بصله رحم امر میکنی و قوم تو بقحط و گرسنگی هلاک میشوند پس سوگند خوردند که اگر دفع این عذاب را
از خدا درخواهی ما همه مطیع تو شویم و بدین اسلام درآییم حضرت روی نیاز بدرگاه بی‌نیاز آورده بزبان قوم دعا نمود که ربنا
ای پروردگار ما اکشف عنا العذاب بردار از ما این عذاب را انا مؤمنون بدرستی که ما گروندگانیم بعد از رفع عذاب
یعنی هرگاه عذاب منکشف کرده ایمان می‌آریم و چون بدعای حضرت جوع برطرف شد بنی مضر بر شرک خود مصر شدند و عناد و انکار
زیاده کردند و نزد بعضی از مفسران مراد دودیست که پیش از قیام قیامت ظاهر گردد و همه زمین پر سازد مانند خانه که در وی آتش کنند
آنجا منفذی نباشد که از آن بیرون رود و در چشم و گوش منافقان کافران رود چنانچه از سید عالم مرویست که اول علامات دخان باشد
نزد نزول و آتشی که از قعر شهر عدن بیرون آید که همه مردم را بمحشر راند حذیفه گفت یا رسول الله چه نوع دخان باشد حضرت
این آیه تلاوت کرد و بعد از آن فرمود که دودی باشد که مشرق و مغرب را پر سازد و چهل شبانه روز بماند و مؤمن از آن دود مانند
کسی شود که زکام داشته باشد و کافر مانند کسی که مست باشد و آن دود از هر دو سوراخ بینی و هر دو گوش او بیرون می‌آید و از امیر المؤمنین
منقولست که این دخان دودی بود که از آسمان پیدا شود پیش از روز قیامت و در گوشهای کافران درآید تا آنکه سر هر کافری مانند
سر کبابی شود که بریان کرده باشند و مؤمنان را بسبب این زکامی عارض شود و همه زمین مثل خانه باشد که در وی آتش افروخته و
هیچ سوراخی و روزنی او را نباشد که دود از آن بیرون آید و نزد این حالت بکفار گویند که اینست عذاب دردناک که حق تعالی
بشما وعده داده بود و ایشان زبان بدعا گشوده رفع عذاب را از خدای درخواهند و بوعده ایمان بعد از کشف عذاب اعتراف
نمایند و چون بعد از چهار روز آن دود مرتفع شود بر کفر خود اصرار کنند حق تعالی بملامت ایشان گوید انی لهم الذکری چگونه بود
مر ایشان را پند گرفتن با متعذر عذاب بیچاره و وفا کردن بوعده ایمان و اسلام وقد جاءهم و حال آنکه آمد بدیشان
رسول مبین فرستاده هویدا یا آشکارا بآیات جزیلا ظاهر سازنده معجزات و ایشان بآن متذکر نشدند ثم تولوا
بر پشت کردند یعنی اعراض نمودند عنه از ایمان آوردن باو وقالوا و گفتند در حق او که معلم آموخته شده است یعنی

جبیر و یسار که غلام عجمی اند قرآن بوی تعلیم میدهند مجنون دیوانه است و دماغ او پریشان گشته یعنی بعضی در حق او
گفتند که اعجمی بوی تعلیم قرآن میدهد و جمعی دیگر گفتند که او دیوانه است و از عقل دور افتاده که ترک ما با وجود این حال نزد
وقوع دخان در آخر الزمان استغاثه نمایند انا کاشفوا العذاب بدرستی که ما کشف کننده عذاب ایشانیم قلیلا
در زمان اندک یعنی بعد از چهار روز رفع آن عذاب نماییم از ایشان و ایشان بوعده خود وفا نکرده و در کفر خود ثابت قدم
باشند پس بایشان گوییم که انکم عائدون بدرستی که شما رجوع کنندگانید از این عذاب صغیر بعذاب کبیر که عذاب جهنم است
یوم نبطش البطشة الکبری در روزی که بگیریم ایشان را گرفتن بزرگ بعذاب آتش مراد روز قیامت انا
منتقمون بدرستی که ما امروز انتقام کشنده‌ایم و چون حضرت رسالت پناه را بسبب اصرار و عناد مشرکان مکه غبار اندوه
بر خاطر عاطر می‌نشست حق تعالی بجهت تسلیه آنحضرت حکایت موسی و اذیت و جفای او از فرعون و هلاک و غرق
ایشان بجهت آن عناد و طغیان یاد آن میدهد ولقد فتنا و بدرستی که ما فتنه انداختیم قبلهم پیش از کفار قریش
قوم فرعون گروه فرعون را که قبطیان بودند یعنی ایشان را امتحان کردیم بامهال و توسیع ارزاق و ایشان با
منعم حقیقی نکرده در طغیان و کفران افزودند بنی اسرائیل را بذل بندگی گرفتار ساختند و ایشان را بر کارهای سخت داشتند
وجاءهم و آمد بدیشان رسول کریم پیغمبری بزرگوار یعنی حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام که عظیم الشأن بود و عالی رتبه
نزد حضرت حق تعالی بسبب طاعت و عبادت یا از جهت و بزرگوار بود نزد حضرت بنی اسرائیل که قوم او بودند با خداوند
فضل و شرف و حسب و اخلاق حسنه بود و بر همه بتقدیر موسی بایشان آمد و گفت ان ادوا آنکه برسانید یعنی بمن سپارید
الی بسوی من عباد الله بندگان خدا را یعنی بنی اسرائیل را از ایام عذاب و تسخیر شما گرفتارند انی لکم
رسول امین بدرستی که من مر شما را فرستاده ام که امینم بر آنچه مامور شده ام از جانب حق تعالی که بشما برسانم و احکام را
زیاده کم نمیکنم بلکه بهمان طریق بشما میرسانم و شما میدانید که هرگز بخیانت متهم نبوده ام پس بر شما واجب است که اطاعت امر من کنید
وان لا تعلوا علی الله و آنکه تکبر نکنید بخدا بر ستم کردن بر اولیای او و یا سرکشی نمایید بکفران نعمت و عدم طاعت او
والتهاون بر قول و وحی انی آتیکم بدرستی که من آرنده‌ام بشما بسلطان مبین بحجتی روشن و هویدا بر صدق
دعوی خود یعنی بحجت و اعجاز که مظهر حق باشد و یا معجزات ظاهره که مبین حجت نبوت و صدق مقال من بود و چون موسی این سخن را
بایشان رسانید زبان بشتم گشودند و بقصد قتل و رجم او برخواستند و موسی چون این حال مشاهده کرد از شر ایشان بخدا استعاذه
فرمود باینوجه وانی عذت و بدرستی که من پناه گرفتم بربی و ربکم بپروردگار خود و پروردگار شما ان ترجمون
اگر سنگسار کنید یا بکشید یا دشنام دهید و ایذا رسانید وان لم تؤمنوا لی و اگر باور نمیدارید مرا در رسالت و نیکو
بر من فاعتزلون پس کناره کنید از من و خیر و شر خود را از من دور دارید یعنی مرا بحال خود بگذارید و با ایذا و آزار متعرض
من شوید ایشان بسخن موسی التفات نکردند و بایذا مشغول گشتند فدعا ربه پس بخواند موسی پروردگار خود را ان هؤلاء
آنکه این گروه یعنی قبطیان قوم مجرمون گروهی اند که مصر اند بر کفران و طغیان پس حق تعالی دعای وی اجابت فرمود فاسر
بعبادی لیلا پس گفت ببر بندگان مرا در شب یعنی بنی اسرائیل که تابع تواند در شب از این شهر بیرون انکم متبعون

بدرستی که شما از پی درآمده شدگانید یعنی چون فرعون و قوم او خبر بیرون آمدن شما بشنوند در عقب شما روان شوند
و وقتی که برلب دریا رسی عصا را در دریا زن تا شکافته شود و راهها در او پیدا گردد و تو با بنی اسرائیل از آنجا بگذر و بآن طرف
دریا رو وَاتْرُكِ الْبَحْرَ و بگذار دریا را رَهْوًا ساکن و آرامیده بر همان وجه که راهها پیدا و ظاهر شده یعنی دیگر باره عصا
بران مزن تا با حال اولین نرود و همه قبطیان بدو درآیند و از آمدن ایشان اندیشه مکن و خوف بخود راه مده إِنَّهُمْ بدرستی
ایشان جُنْدٌ مُغْرَقُونَ لشکری اند غرق شدگان یعنی همه ایشان در دریا غرق خواهند شد پس چون فرعون بکنار دریا رسید
و راههای گشاده آنرا بدید دانست که بنی اسرائیل از آنجا گذشته اند از غایت طغیان دران معجزه تامل نکرده با همه قوم خود دران
راهها درآمد و چون بمیان دریا رسید حق تعالی آب دریا بهم آورد و همه در زیر آب مستاصل گشتند و بدان حضرت ذو الجلال حبیب خود را
خبر داد از حال ایشان بعد از هلاکت و استیصال و فرمود که كَمْ تَرَكُوا بسا که گذاشتند قبطیان مِنْ جَنَّاتٍ از بوستانهای
پر از اشجار وَعُيُونٍ و چشمهای پر از آب روان از میان و کنار وَزُرُوعٍ و کشتهای بسیار وَمَقَامٍ كَرِيمٍ و مقامهای نیکو
عالیمقدار و منزلهای آراسته و بزرگوار چون مجالس ملوک اعصار و سلاطین نامدار و از ابن عباس منقولست که مراد بآن
منابر خطبهای ایشانست وَنَعْمَةٍ و دیگر گذاشتند تنعم و برخورداری كَانُوا فِيهَا که بودند دران فَاكِهِينَ متنعم و
شادی کنندگان همچو تمتع اکل بانواع فواکه كَذَلِكَ همچنین است امر ما درباره اهل طغیان یا مثل این اخراج و اهلاک را
بجای می آریم و در حق کسانی که عصیان ورزند و طاغی شوند وَأَوْرَثْنَاهَا و میراث دادیم منازل و مساکن ایشان را قَوْمًا
آخَرِينَ بگروهی دیگر از مردمان که در دین و قرابت و ولایت مغایر ایشان بودند مراد بنی اسرائیل اند که حق تعالی بعد از هلاک
قبطیان ملک و دیار ایشان را بلا تعب و مشقت بایشان داد همچنانکه میراث بدون تعب بمستحق آن میرسد انگه تصغیر و تحقیر و موت
ایشان نمود بآنکه فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ پس نگریست بر ایشان السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ آسمان و زمین یعنی بر فوت هیچکس ایشان نگریستند
و آنرا بحسابی نگرفتند همچنانکه بر نقیض آن گویند که آفتاب و ماه بموت فلان بگریست و سیاه گشت و در و دیوار بگریه درآمد و این
بر سبیل مبالغات در وجوب جزع و بکاء اشیا مراد آنست که حال ایشان نقیض حال کسیست که فوت او در نظر مردم عظیم نماید و در حق
او گویند آسمان و زمین و در و دیوار بر مفارقت او گریه کرد و یا معنی آنست که هیچ از اهل آسمان و زمین بر ایشان گریه نکرد چه ایشان انگه
مغضوب و مسخوط اهل آسمان و زمین بودند و بعضی بر آنند که این کنایتست از آنکه ایشان را در زمین هیچ عمل صالح نبود که با آسمان مرتفع شود
و مؤید اینست که انس بن مالک از حضرت رسالت صلعم روایت کرده که هیچ بنده مؤمن نباشد که مر او را در آسمان دو در بود دری که روزی
او از آنجا فرود آید و دری که عمل او از آنجا بالا رود پس چون این بنده فوت شود این دو در از نزول رزق و عروج عمل محروم مانند و
بدو بگریند و نیز از ابو عبد الله عباس مرویست که مؤمن چون فوت شود مصلای او و محل عبادة او و مصعد عمل او و مهبط رزق او گریه
کنند آورده اند که چون موسی وفات کرد چهل صباح آسمان و زمین بر او بگریست و چون امام حسین ع شهید شد آسمان بر او بگریه
درآمد و از ان وقت هر شب بر او گریه میکند و علامت گریه او اینست که اطراف آسمان سرخ میشود و گویند گریه آدمی آنست و سدی گفته که
امام حسین ع شهید شد آسمان بر او گریه کرد و گریه او سرخی اطراف اوست و زراره بن اعین از ابی عبد الله ع روایت کرده که آسمان بقتل یحیی
بن ذکریا و بر حسین بن علی ع چهل صباح گریست و گریه نکرد بر هیچ کس مگر بر این دو شخص گفتم یا ابن رسول الله بکاء او بچه طریقست فرمود

دروقتی

در وقتی که طلوع میکرد و غروب میفرمود سرخ بود القصه چون فرعونیان را بر روی زمین عملی نیکو نبود تا بر آسمان برند آسمان بر فوت
ایشان گریه نکرد و نه زمین وَمَا كَانُوا مُنْظَرِينَ و نبودند مهلت داده شدگان از وقتی بوقتی دیگر یعنی چون محل نزول عذاب رسید اهلاک
توقفی و امهالی دران واقع نشد بلکه فی الحال استیصال گشتند وَلَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ و بتحقیق که رهانیدیم گروه بنی اسرائیل را
مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ از عذاب خوارکننده که بر ایشان واقع شده بود مِنْ فِرْعَوْنَ از جانب فرعون و آن ذل بندگی ایشان
بود و قتل پسران و استخدام زنان و تکلیف مشقت اعمال بر ایشان إِنَّهُ كَانَ بدرستی که فرعون بود عَالِيًا سرکشنده و خود را بلند
سازنده مِنَ الْمُسْرِفِينَ از جمله حد درگذشتگان در کفر و طغیان وَلَقَدِ اخْتَرْنَاهُمْ و بدرستی که برگزیدیم موسی
و مؤمنان بنی اسرائیل را عَلَى عِلْمٍ بر حالی که بر دانا بودیم از ایشان یعنی بودیم بآنکه بنی اسرائیل استحقاق دارند که ایشان را برگزینیم
عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان زمان ایشان چه اکثر انبیا در میان ایشان بودند و عالم جمیع مردمان بودند وَآتَيْنَاهُمْ
و دادیم ایشان را مِنَ الْآيَاتِ از نشانهای قدرت خود مَا فِيهِ بَلَاءٌ مُبِينٌ آنچه در و نعمتی آشکارا بود چون شکافتن
دریا بود و سایه ساختن ابر بر سر ایشان در بیابان تیه و انزال من و سلوی و خلاص که دادیم ایشان را از دست فرعونیان و نعمت
نمود بلا بجهت آنست که حق تعالی آزمایش بندگان میکند در نعمت بشکرگذاری و ناسپاسی همچنانکه در مصایب بشکیبائی و جزع و چون
اول سوره در بیان احوال قریش بود و ایراد قصه قوم فرعون و قوم او بجهت دلالت بود بر مماثله قریش با ایشان در اصرار و انکار
و توغل در ضلالت و استکبار از اینجهت باز بر سر کلام ایشان رفته ذکر عناد و انکار قریش کشیده میفرماید که إِنَّ هَؤُلَاءِ
بدرستی که گروه قریش از فرط جهالت و نکالت لَيَقُولُونَ هر آینه میگویند در جواب مؤمنان که با ایشان میگفتند که شما لا محاله
زنده شوید بعد از مردن إِنْ هِيَ نیست عاقبت و خاتمت کار ما إِلَّا مَوْتَتُنَا الْأُولَى مگر نخستین مادر دنیا همچو
بعد از ان حیوت دیگر نخواهد بود وَمَا نَحْنُ بِمُنْشَرِينَ و نیستیم ما زنده شدگان و برانگیختگان بعد از مرگ و
اگر بعث و نشوری خواهد بود چنانچه دعوی میکنید فَأْتُوا بِآبَائِنَا پس بیارید پدران ما را یعنی از خدای درخواهید تا آنها را
زنده کرداند إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان در آنکه خدا قادر است بر اعاده اموات و گویند قایل این قول
ابو جهل بود که حضرت رسالت را گفت اگر درین امر صادقی جد من قصی بن کلاب را زنده ساز که او مردی صدوق القول
بود تا احوال بعث و نشور را از او بپرسیم و حضرت رسول الله صلعم بر وفق دعوی بعث و نشور و غیر آن معجزات ظاهره و دلایل
قاهره مینمود و ایشان از جهت عناد و اصرار کفر در ایمان نظر کرده این سؤالات بی معنی میکردند از اینجهت حق تعالی دیگر باره بتهدید
ایشان درآمده میفرماید که أَهُمْ خَيْرٌ آیا قوم قریش بهترند در قوت و شوکت و شدت أَمْ قَوْمُ تُبَّعٍ یا قوم تبع حمیری که لشکری
بودند با عدت و اهبت در نهایت کثرت و حشمت وَالَّذِينَ و آنانکه نیز بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از قوم تبع چون قوم نوح
و عاد و ثمود و غیر آن و ایشان با وجود مراتب حشمت و اهبت قریش أَهْلَكْنَاهُمْ هلاک کردیم ایشان را إِنَّهُمْ كَانُوا
بدرستی که بودند ایشان مُجْرِمِينَ اسرافکنندگان در کفر و طغیان و عناد و عصیان از حد بیرون رفتگان در انکار بعث
و نشور در آنجهان چه ایشان را بسبب اصرار کفر و شرک و انکار بعث هلاک کردیم و بعذاب الیم گرفتار ساختیم پس قریش که بمراتب
از ایشان ادنی واقعاند بطریق اولی که از چنگال نکال و عقوبت عقاب ما رهایی نخواهند داشت و در اخبار آمده که تبع ملکی بود

حمیر وکنیت او ابو ایوب ونام او اسعد بن ملکیکرب حمیری است بسیار و تبع بیشمار از مشرق تا مغرب عالم بگرفت واکثر بلاد عظیم را بگرفت و بچیزه
تصرف خود درآورد و سمرقند را خراب نموده باز بنا کرد و بجهت کثرت اتباع خدم وحشم به تبع مسمی شده وگویند او ملک یمن بود
وملوک یمن را تبابعه گویند چنانکه متبوع اهل یمن اند همچنانکه خاقان که اسم ملک ترکست وقیصر که اسم ملک رومست و سهل بن سعد
از پیغمبر صلعم روایت کرده که دشنام مدهید تبع را زیرا که او اسلام آورد و از ابن عباس نقلست که رسول صلعم فرمود که تبع پیغمبر بود و کعب
بن الحبار گفته که تبع مردی صالح بود وحق تعالی مذمت قوم او کرده نه او را و ولید بن صبیح از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که آنحضرت
فرمود که تبع با اوس وخزرج گفت شما بر سر حال خود باشید تا پیغمبر آخر الزمان خروج کند و اما من که او را دریابم بخدمتکاری او
اقدام نمایم ودر روایت واقع شده که تبع هر کتابی بحکام مینوشت در اول او ثبت میکرد که بسم الله الذی ملک برا و بحرا و
ضحا و ریحا بنام خدایی که پادشاه تر وخشک است وآفتاب و باد و سعید بن جبیر گفت که اول کسی که خانه کعبه را بپوشانید تبع بود
ودر آثار آمده که تبع در بدایت حال آتش پرست بود و وقتی در مدینه پسر او را بکشتند او بقصد اهالی آنجا لشکر کرد و حبر از بنی
قریظه که کعب و اسد نام داشتند این خبر شنیده نزدیک وی رفتند وگفتند این هجرتگاه کسی که مدینه موضع هجرت گاه پیغمبر آخر
الزمانست وتعرض آنحضرت کردند از سر قتل و غارت اهل مدینه درگذشت و بدست آن دو حبر مسلمان شد و با جمعی از اهل
کتاب متوجه یمن شد جمعی از بنی هذیل پیش راه وی آمدند وگفتند ما دلالت کنیم ترا بخانه که گنجهاست از نقره و مروارید وزر گفت
بکجاست گفتند در مکه و غرض ایشان آن بود که او قصد خانه کعبه کند و هلاک شود قصه کنج با احبار درمیان نهاد گفتند
ای ملک زنهار که این کار مکن چه شهری ترتیب بقعه از آن بر روی زمین و هیچکس قصد آن نکند مگر که هلاک شود پس ترا در آنجا
باید رفت و تعظیم آن خانه بجای آورد و قربان کرد تبع برفت و خانه را جامه پوشید و شش هزار حیوان قربان کرد و از آنجا
رفت قوم حمیر آغاز مخالفت کردند که از دین ما برگشته ما با تو نمیسازیم تبع دلالت وحدت خدای بر ایشان خواند و ایشان
در عناد افزودند وگفتند ما با آتش امتحان میکنیم و آتش در دامن کوهی از کوههای یمن بود که چون دو کس را با یکدیگر دعوی
بود بدان آتش درآمدندی آنکه مبطل بودی بسوختی و محق را آتش نرسیدی القصه احبار با مصاحف خود با ندرون آتش رفتند
و بسلامت بیرون آمدند و کیشان داخل شدند و بسوختند و نزد ارباب سیر به ثبوت پیوسته که تبع نامه نوشت بحضرت
رسول صلعم و بشامول یهودی سپرد که اگر زنده باشد آنرا بحضرت خاتم الانبیا رساند و الا باولاد خود سپرده وصیت نماید که بعرض رسانند
فرزند بیست و یکم از نسل شامول یهودی که ابو ایوب انصاری بود آنرا بموقف عرض رسانید وحضرت رسالت فرمود که مرحبا
بالاخ الصالح و از بعض علما منقولست که اسعد تبعی که از تبابعه بود ایمان به پیغمبر آورده بود قبل از بعثت بهفتصد سال و در بعضی دیگر
از کتب تواریخ آورده اند که هزار و پنجاه و سه سال قبل از هجرت که هزار و چهل سال پیش از بعثت بوده باشد بحضرت رسالت
ایمان آورده بود القصه حق تعالی بعد از تهدید کفار باستیصال قوم تبع بسبب عتو و انکار و عناد بیان سمت حشر میکند
باینوجه که **وَمَا خَلَقْنَا السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضَ** و نیافریدیم آسمانها و زمین را **وَمَا بَيْنَهُمَا** و آنچه میان
آنهاست **لَاعِبِينَ** درحالی که بازی کنان باشیم یعنی چگونه اینها را معطل و مهمل گذاریم بدون ثواب و عقاب در روز جزا
مَا خَلَقْنَاهُمَا نیافریدیم آسمان و زمین را **إِلَّا بِالْحَقِّ** مگر بسبب حقی که آنچیزیست که باعث و داعی خلق اشیاست از مثوبه

ساقط و عقوبت بر معصیت و امتحان ایشان از اوامر و نهی و تمیز میان محسن و مسیء که و لیجزی الذین اساؤا بما عملوا الآیه **وَلَٰكِنَّ
أَكْثَرَهُمْ** ولیکن بیشتر مردمان بسبب عدول از نظر تامل در خلق اشیا **لَا يَعْلَمُونَ** نمیدانند که فعل حکیم معرا از حکمت و مصلحت نیست
إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ بدرستی که روز جدا شدن حق از باطل یا محق از مبطل بسبب اختلاف جزا و سزا **مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ**
هنگام جمع شدگان آدمیانست درحالی که همه مجتمع باشند دران **يَوْمَ لَا يُغْنِي** روزی که دفع نکند **مَوْلًى** هیچ دوستی و
خویشی **عَنْ مَوْلًى** از دوست و خویش خود **شَيْئًا** چیزی را از عذاب **وَلَا هُمْ** ونه آن دوستان و خویشان **يُنْصَرُونَ**
یاری کرده شوند از جانب دوستان خود در دفع عذاب **إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ** مگر کسی که خدای رحم کرده باشد بر او بعفو کردن از او
واذن شفاعت دادن در حق او و مراد مومن مذنب است زیرا که جمیع اصناف کفار از دولت شفاعت بی نصیب اند و ناامید **إِنَّهُ**
هُوَ الْعَزِيزُ بدرستی که خدای تعالی غالب است بر تعذیب شخصی که در حق او عصیان نموده باشد پس بر اراده تعذیب عاصی هیچکس را قوت
یارای آن نباشد که یاری او دهد و او را از عذاب الهی برهاند **الرَّحِيمُ** مهربان بر هر که اطاعت او کرده باشد و نیز در تهدید کفار
عشر میفرماید **إِنَّ شَجَرَتَ الزَّقُّومِ** بدرستی که درخت زقوم یعنی میوهها و برگهای آن **طَعَامُ الْأَثِيمِ** خوردنی کسیست که بسیار
گناهکارست مراد کافر معاند است بجهت دلالت ماقبل و مابعد بدان وگویند مراد با ثیم ابوجهل است که تمسخر او مسکرات امر نموده
کرده میخورد و میگفت آنچه محمد ما را بآن تهدید میکند اینست که بر قوم میکنیم یعنی دهن خود را بآن پر سازیم پس حق تعالی رد
قول او کرده میگوید که زقوم نه آنست که ابوجهل بر جهل تصور آن کرده بلکه **كَالْمُهْلِ** مانند چیزیست که گداخته شده باشد از
چون مس و روی و طلا و نقره وغیر آن **يَغْلِي فِي الْبُطُونِ** جوشان شجره زقوم در شکمهای کافران و حفص بالیاء خوانده
یعنی بجوشد آن طعام در شکمهای کافران **كَغَلْيِ الْحَمِيمِ** مانند جوشیدن آب بغایت گرم و لحظه و امعای ایشان را پاره
کند و بعد از آن حق تعالی زبانیه دوزخ را امر کند که **خُذُوهُ** بگیرید این گنهکار تبهروزگار را **فَاعْتِلُوهُ** پس بکشید
او را بعنف و قهر **إِلَىٰ سَوَاءِ الْجَحِيمِ** میان دوزخ تیره وسط سواء جهت آنست که میان آن و میان هر یک از اطراف آن
مساویست **ثُمَّ صُبُّوا** بعد از آن بریزید **فَوْقَ رَأْسِهِ** بالای سر او **مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ** از عذاب آب جوشان تا
تمام ظاهر و باطن او از آب گرم گداخته شود همچنانکه باطن او از زقوم گداخته است و بر سبیل تهکم و استهزا گویند مر آن اثیم را که نزد قوم
خود مکرم بوده که **ذُقْ** بکش و بچش این عذاب را **إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ** بدرستی که تویی ارجمند نزد قوم خود **الْكَرِيمُ** بزرگوار
بزعم خود مرویست که ابوجهل بحضرت رسالت صلعم میگفت میان این دو کوه که محیط اند کسی از من ارجمندتر و بزرگوارتر نیست پس تو
وخدای تو توانایی ندارید که بمن ضرری رسانید چون روز قیامت باشد حضرت رسالت بر سبیل استهزا و تهکم با او گویند که ای عزیز
و کریم بچش این عذاب جحیم و آب حمیم و عقاب الیم را **إِنَّ هَٰذَا** بدرستی که این عذاب **مَا كُنْتُمْ بِهِ** آنست که بودید که در دنیا در آن
تَمْتَرُونَ شک می آوردید و اکنون بمعاینه دیدید بعد از آن در صفت مطیعان میفرماید که **إِنَّ الْمُتَّقِينَ** بدرستی که
پرهیزکاران **فِي مَقَامٍ أَمِينٍ** در جایگاه ایمن باشند یعنی در آن مکان متقیان ایمن باشند از آفت و محنت و بیم انتقال و زوال
پس بر سبیل بدلیت تفسیر مقام امین میکند که **فِي جَنَّاتٍ** در بوستانهای پر از اشجار **وَعُيُونٍ** و چشمهای جاری **يَلْبَسُونَ**
می پوشند جامها را **مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ** از حریر نازک و دیبای ستبر تنک بافته **مُتَقَابِلِينَ** درحالی که

برابر یکدیگر نشسته باشند تا بدیدار یکدیگر انس گیرند که مقابله روز مهمانی باشد و در دار الجلال حق تعالی همه مومنان را برابر یکدیگر خان

خانند بروجهی که همه روی یکدیگر را ببینند کذلک همچنین است حال بهشت یا مید هم مانند این راست ایشان وزوجنا

هم و قرین میسازیم ایشان را بحور زنان سفید روی لطیف اندام عین گشاده چشم که حدقه آن در نهایت سیاهی باشد و سفیدی آن

بغایت سفیدی از مجاهد نقلست که حور زنانی باشند که نهایت جمال و سفیدی روی ایشان بحدی بود که چشمها در ادراک آن متحیر ماند

و صفای اعضای ایشان بروجهی بود که هر کس در ایشان نظر کند روی خود را در ان مشاهده کند دوایی متقیان یدعون فیها

طلب میکنند در بهشت از سدره و خدم آن بکل فاکهة باحضار همه میوه که آرزو کنند در هر زمان و هر مکان آمنین در حالتی

که ایمن باشند از مضرت که از هر آکل عارض شود مانند تخمه و اوجاع و سایر اسقام یا مطمئن باشند از خوف پوشیده و منقطع آن

لا یذوقون فیها الموت نچشند یعنی در نیابند در بهشت مرگ را الا الموتة الاولی مگر مرگ اولی یعنی متقیان مرگ را

در آخرت در نیابند لیکن مرگ اولین را که در دنیاست در یافته اند و یا بچشند در آخرت مرگ که متعلق است بر آن محال است بر محال باشند

و گفته اند الا بمعنی بعد است یعنی بعد از مرگ اول که در دنیا چشیده باشند هیچ مرگ دیگر نچشند پس همیشه در آنجا مخلد و جاوید باشند

ووقیهم و نگاه دارد خدای آن مومنان را از عذاب الجحیم از عذاب آتش سوزان و باهل تقوی عطا کرده شود خلود جنت نعیم

و نجات از عذاب جحیم فضلا من ربک عطایی و فضلی حاصل از آفریدگار تو یا بجهت تفضل از جانب خدای ذلک آن حظوظ

ابدی در جنان و صرف عذاب نیران هو الفوز العظیم آنست رستگاری بزرگ چه متضمن خلاصی است از جمیع مکاره و رسیدن

بهمه مطالب فانما یسرناه پس جز این نیست که آسان کردانیدیم قرآن را باین وجه که از ان کردیم آنرا بلسانک بلغت تو ٦

لعلهم یتذکرون تا شاید که قوم تو بآن متذکر شوند و از روی سهولت بمعانی آن رسیده از ان پند گیرند و چون کفار

باوجود سهولت اخذ معانی از ان متذکر نمیشوند فارتقب پس منتظر

باش آنچه بر ایشان فرود آید انهم مرتقبون بدرستی که

ایشان نیز انتظار کشنده اند تا چه چیز بتو حلول کند و بلا

نیز آنچه بتو خواهد رسید نصرت الهی خواهد بود که مستتبع

عاقبت احسانست و آنچه بر ایشان فرود آمد

عذاب نامتناهی که لازم عاقبت

سورة الجاثیه خمس و ثلثون آیه

ابی بن کعب و ابی سعید از حضرت رسالت صم روایت کرده اند که هر که این سوره را تلاوت کند حق تعالی در و قت حساب ستر عورت او کند

و از ترس و خطیه هیبت عذاب ایمن کرد د ابو بصیر از امام جعفر صادق ع روایت کرده که ثواب قاری این سوره آنست که هرگز آتش دوزخ

نبیند و زفیر و شهیق جهنم نشنود و در افق اعلی رفیق سید انبیا باشد و بدانکه چون حق تعالی ختم سوره دخان کرد بذکر قرآن افتتاح

این سوره نیز بذکر آن کرد و فرمود که

بسم الله الرحمن الرحیم

حم تنزیل الکتاب فرو فرستاده شده است این کتاب من الله از نزد خدای که العزیز غالب است بر همه مکونات

الحکیم درست کار و راست کردار در تدبیر موجودات و تقدیر مصالح کافه مخلوقات و گویند حم قسم است و تنزیل الکتاب صفت

آن یعنی قسم بحم که این کتابیست که فرو فرستاده شده است از نزد خدای غالب در جمیع مطالب دانا در تقدیر جمیع مواهب جواب قسم

اینکه ان فی السموات بدرستی که در آسمانها از نجوم سیاره و کواکب ثابته والارض و در زمینها از جبال راسیه و اشجار نابته

نا شبه و سایر امور دال بر قدرت باهره و کمال واضحه لآیات للمؤمنین هر آینه نشانهاست برای گرویدگان بوحدت پروردگار

و قدرت صانع مختار وفی خلقکم و در آفریدن شما با آنچه در اوست از بدایع صنعت و عجایب خلقت و از حالات مختلفه

و تغییرات متجدده از ابتدای خلقت در بطون امهات تا انقضای آجال وما یبث و در آنچه پراکنده میسازد در زمین

من دابة از جمیع جنبندگان با اختلاف اجناس و اشکال و صور و منافع و مقاصد و مطلوب ایشان آیات علامتهاست

لقوم یوقنون مر گروهی را که بیگمان بدانند یعنی آنها استدلال کرده از سر یقین بوحدت و قدرت صانع عالم شوند و

واختلاف اللیل والنهار و در آمد شد شب و روز در عقب یکدیگر یا در اختلاف حال آن در طول و قصر و نور و ظلمت

وما انزل الله و آنچه فرو فرستاد خدای من السماء از آسمان یا از ابر من رزق از روزی یعنی از باران که سبب روزیست

فاحیا به الارض پس زنده کرد بآن باران زمین را بعد موتها پس از مردگی و خشکی آن وتصریف الریاح و در

گردانیدن بادها با اختلاف جهات که آن جنوب و شمال و دبور است یا بجهت تفاوت احوال آن در رحمت و عذاب آیات

علامتهاست بر کمال قدرت لقوم یعقلون مر گروهی را که تعقل کار فرمایند و در این امور مذکوره نظر کنند تا عالم

شوند بآنکه او سبحانه بر او حکیم و قادر و علیم و غنی و قدیم است و ملخص این همه آیات آنست که بندگان متصف هر گاه بنظر صحیح

در سموات و ارضین نظر کنند عالم شوند بآنکه اینها مصنوعند و مصنوع را لابد است از صانع پس باو سبحانه ایمان خواهند

آورد و تصدیق باو خواهند نمود و بعد از ذکر ادله در تهدید کفار که از ان اعراض نموده تفکر در ان نمیکنند میفرماید که تلک

آیات الله آن دلایل مذکوره دلایل قدرت خداست یا آیتهای مذکوره آیات قرآنست نتلوها علیک میخوانیم آنها را بر تو

بالحق براستی و درستی نه باطل و کجی و هر گاه که کفار بآیات الهی که در نهایت وضوح و ظهور است نگروند و اعتقاد ننمایند

فبای حدیث پس بکدام سخن بعد الله وآیاته پس خدای و دلایل قدرت او تؤمنون ایمان می آورید و حفص

بغیبت خوانده یعنی بکدام سخن تصدیق خواهید کرد بعد الله جهت مبالغه است و تعظیم و مراد بعد آیات الله است از قبیل

اعجبنی کرم زید است ویل سختی عذاب یا چاه و یا که در قعر جهنم است و پر از خون و چرک دوزخیان است لکل افاک برای هر

کذابیست اثیم بسیار گناه کننده مراد نضر بن حارث است یعنی در صفت او میفرماید یسمع آیات الله میشنود آیتهای کلام

خدا را تتلی علیه که خوانده میشود بر او ثم یصر پس اصرار میکند یعنی ثابت قدم میشود در کفر و عصیان و عناد خود

مستکبرا در حالتی که گردن کش است از ایمان آوردن بدان و بجهت عدم استماع او از ان کان لم یسمعها گوییا هرگز

نشنوده است آنرا و هر گاه حال او از اصرار و عناد باین مرتبه است فبشره پس بشارت ده او را ای محمد بعذاب الیم

بعذابی دردناک لفظ بشارت در مقام انذار اشارت است به تهکم کفار واذا علم و چون بداند من آیاتنا از آیتهای کتاب ما

تقدیم

شَيْئًا چیزیرا بعد از استماع آن یعنی چون برسد باو آیات ما و بداند که از قرآنست اتَّخَذَهَا هُزُوًا فرا گیرد آنرا باستهزا
و افسوس و بنوعی باطل از روزگار خود بازگوید که از حق و صواب منحرف باشد یا آنکه هیچ چیز در آن نیابد که مناسبتی
بهرزه و سخریه داشته باشد چنانکه ابوجهل چون حدیث زقوم شنید بسخریه آن مشغول شد و مانند احتراز در قوله انکم
وما تعبدون من دون الله حصب جهنم أُولَٰئِكَ آن گروه مستهزیان لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ مر ایشانراست عذابی خوار
کننده مِّن وَرَائِهِمْ جَهَنَّمُ از پیش روی ایشان جهنم است یا از پس ایشان که بعد از آجال است و در این معنی قبل و بعد شایع است
در کلام عرب چه وراء جهتی را که از تو متواری و مخفی باشد خواه جهت خلف و خواه قدام وَلَا يُغْنِي عَنْهُم و باز ندارد از
ایشان مَّا كَسَبُوا آنچه کسب کرده باشند یعنی حاصل کرده باشند و فراهم آورده از اموال و اولاد شَيْئًا چیزیرا از عذاب
و عقاب وَلَا مَا اتَّخَذُوا و نه آنچه فرا گرفته باشند مِن دُونِ اللَّهِ بجز از خدای أَوْلِيَاءَ دوستان یعنی معبودان
که بامید شفاعت ایشان پرستش کرده باشند وَلَهُمْ و مر ایشانراست در جهنم عَذَابٌ عَظِيمٌ عذابی بزرگ که شده آن
از حد و حصر متجاوز باشد هَٰذَا این قرآن که خواندیم آنرا بر تو هُدًى کاملست در راه راست نمودن وَالَّذِينَ
كَفَرُوا و آنانکه نگرویدند بِآيَاتِ رَبِّهِمْ بآیتهای پروردگار خود که قرآنست لَهُمْ عَذَابٌ مِّن رِّجْزٍ مر ایشانراست
عذابی از رجز که سخت‌ترین عذابست أَلِيمٌ دردناک الم رساننده و حقیقت معنی رجز در ما تقدم مذکور شد عشر
پس در بیان توحید و قدرت خود میفرماید که اللَّهُ خدای بحق الَّذِي سَخَّرَ آنکسی که رام کرد لَكُمُ الْبَحْرَ برای
شما دریا را باین وجه که سطح آنرا املس ساخت و کشتی را بر بالای آن بداشت و منع غوص شما ننمود در آن تا بغواصی
جواهر و لالی را بحیلت می آرید و همچنانکه میفرماید که لِتَجْرِيَ الْفُلْكُ تا میرود کشتیها فِيهِ در وی بِأَمْرِهِ
بفرمان او وَلِتَبْتَغُوا و تا طلب کنید و بجویید مِن فَضْلِهِ از فضل و نعمت و انواع فواید و اصناف عواید
آن از جواهر و مرجان و لالی وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ تا شاید که شما شکر او گویید بر نعم عظیم وَسَخَّرَ لَكُم و مسخر
ساخت برای شما مَّا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست باعتبار نفع گرفتن یعنی از برای شما رام ساخت منافع آنچه در
اوست از آفتاب و ماه و ستارگان و برف و باران وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از دواب و جبال و اشجار
و ثمار و بحار جَمِيعًا همه آنها مِّنْهُ در حالتی که حاصل است از جانب او نه غیر او إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که آنچه مذکور شد
لَآيَاتٍ هر آینه نشانهای قدرتست لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ برای گروهی که تفکر کنند بر آن و بآن راه برند وجود صانع
قادر علیم منفرد در ذات آورده اند که در بدایت اسلام بعضی از اهل ایمان با کفار در مقام نصیحت و موعظت در آمده ایشانرا
باسلام دعوت کردند و چون قدرت نشدند با ایشان در طریق لجاجت سلوک نمودند و ایشان از فرط جهالت و عناد ملتفت
احتجاج نشده زبان بدشنام گشودند و هیچ از سخنان نالایق فرو گذاشت نکردند و اهل ایمان در صدد آن شدند که انتقام خود
از ایشان بکشند آیت آمد قُل لِّلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا بگوی ای محمد مر آنهارا که گرویده اند که عفو کنند و درگذرند و یا عفو کنند
و از سر انتقام درگذرند لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ مر آنرا که توقع ندارند أَيَّامَ اللَّهِ روزهای وقایع خدای بر دشمنان
او یعنی روزهایی که خدای در آن انزال العذاب نموده بر کافران و مشرکان عرب وقایع هلاک و عذاب را بایام تعبیر کرده در روزهای

که مقرر است از برای وقوع عذاب بر ایشان لِيَجْزِيَ تا پاداش دهد خدای قَوْمًا گروهی را بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ
بآنچه هستند که کسب میکنند از کافر و مؤمن و هر یکرا بر وفق عمل عذاب و ثواب مترتب سازد چنانچه میفرماید که مَنْ عَمِلَ
هر که بکند صَالِحًا کرداری شایسته از طاعت و احسان و مغفرت فَلِنَفْسِهِ پس از برای نفس اوست چه ثواب آن کردار بر وعاید
شود نه غیر او وَمَنْ أَسَاءَ و هر که کاری بد بکند از ستم و سایر معاصی فَعَلَيْهَا پس بر نفس اوست وزر و وبال آن ثُمَّ إِلَىٰ
رَبِّكُمْ پس بسوی پروردگار خود تُرْجَعُونَ بازگردیده خواهید شد یعنی مآل شما بعرصه گاه محشر است که در آن مالک
نفع و ضر و نهی و امر نیست مگر او سبحانه پس شمارا در آنروز بجزای کردار رسانند و بر نیک و بد ثواب و عقاب دهد و بعد از ذکر نعم و کفران
اهل طغیان بیان احوال بنی اسرائیل که در مقابل انعم طریق کفران پیش گرفتند میفرماید که وَلَقَدْ آتَيْنَا و هر آینه دادیم بَنِي إِسْرَائِيلَ
الْكِتَابَ فرزندان یعقوب را کتاب توریة وَالْحُكْمَ و حکمت نظریه و عملیه در فصل و قطع خصومات و سایر امور دینیه
وَالنُّبُوَّةَ و پیغمبری یعنی ایشانرا منصب حکومت و نبوة چون لقمان و داود و سلیمان و موسی و عیسی و در روایت آمده که
هیچ قبیله باین مقدار پیغمبر نبوده که در میان بنی اسرائیل از زمان موسی تا عیسی و در خبر است که در میان ایشان هزار پیغمبر مبعوث
شده بودند وَرَزَقْنَاهُم و روزی کردیم ایشانرا از چیزهای حلال که پاکیزه و لذیذ بود وَفَضَّلْنَاهُمْ و تفضیل دادیم مِنَ الطَّيِّبَاتِ
ایشانرا عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان زمان خود شان چه در آنروز آنچه ایشانرا دادیم بغیر ایشان ندادیم و گویند معنی آنست که
بنی اسرائیل را بر جمیع مردمان اعصار تفضیل دادیم باعتبار کثرت انبیا در میان ایشان و دیگر امتها مخصوص اند ایشان از حیثیت
کثرت علما و مطیعان و اولاد پیغمبر آخر الزمان در میان ایشان و باعتبار آنکه امت سید انبیا اند و اتباع اهل بیت او وَ
آتَيْنَاهُم و دیگر عطا نمودیم ایشانرا بَيِّنَاتٍ دلیلهای روشن مِّنَ الْأَمْرِ از کار دین و ملت و آن معجزات بینه و
احکام دینیه بود یا مراد دلالات واضحه اند که مبین امر پیغمبر آخر الزمان بود و موجب علم ببعثت او و آن ذکر علامات و صفات
آنحضرت در توریة و انجیل فَمَا اخْتَلَفُوا پس اختلاف نکردند در ان امر إِلَّا مِن بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ مگر پس از
آنکه آمدن ایشان دانش که محقق حال بود و موجب رفع خلاف بَغْيًا بَيْنَهُمْ بجهت عداوتی ثابت در میان ایشان که
منشأ آن طلب ریاست و تکبر و آن وقت ایشان از اذعان نمودن بحق و یا اختلاف نکردند مگر بعد از علم ایشان بنبوة محمد صلعم
پس کتمان امر او کردند و انکار چیزی نمودند که در کتب ایشان ثابت است از نعوت کمال محمدی و صفات جمال احمدی إِنَّ رَبَّكَ
بدرستیکه پروردگار تو يَقْضِي بَيْنَهُمْ حکم کند میان ایشان بمؤاخذه و مجازات يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز فِيمَا كَانُوا
فِيهِ در آن چیزی که بودند در آن يَخْتَلِفُونَ خلاف میکردند از انکار انبیا و جود دلایل و معجزات با جحود ایشان در ثل
کلمات مثبته در توریة که مبنی بود بر نعت سید کائنات علیه افضل الصلوات ثُمَّ جَعَلْنَاكَ پس گردانیدیم ترا ای محمد بعد از نبی اهلی
مقرر ساختیم سلوک نمودن تو عَلَىٰ شَرِيعَةٍ بر طریقه که موصلست بجنت نعیم مِّنَ الْأَمْرِ از کار دین اسلام فَاتَّبِعْهَا پس
پیروی کن آن شریعت را در عمل کردن بآنچه بدلایل و حجج صحت آن بوضوح پیوسته وَلَا تَتَّبِعْ و پیروی مکن أَهْوَاءَ
الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ آرزوهای آنانکه نمیدانند حق را یعنی حجتی بر اثبات کیش خود نمیدانند مراد آنست که اراده باطل جهال ادا…
که رؤسای قریش اند پیروی مکن چه ایشان تابع شهوات نفسانیه اند و پیوسته در صدد آنند که ترا از راه راست که دین اسلام است ب

کرداند و بعبادت اصنام ترغیب نمایند با پیروی ایشان مکن زیرا که ایشان تغییر تو را پذیر داده اند بجهت اتباع هوای خود و
ریاست بر عوام الناس إنهم بدرستی که ایشان لن يغنوا عنك هرگز دفع نکنند از تو من الله شيئا از عذاب خدا
چیزی را اگر فرضا تابع ایشان شوی پس بر جاده شریعت اسلام ثابت قدم باش وإن الظالمين و بتحقیق که ستمکاران
بعضهم أولياء بعض برخی از ایشان دوستان برخی دیگراند یعنی کفار با هم متفق اند بر دشمنی و یکدیگر را نصرت میدهند
بجهت عداوت نمودن با تو پس در اتباع اهوای ایشان با ایشان دوستی مکن چه ترا با ایشان جنسیتی نیست والله ولي المتقين
و خدای یعنی دوست پرهیزکاران است پس تو هم دوستی با ایشان کن نه با مشرکان و با خدا ساخت متقیان باش ایشان را و ترا بر کفار نصرت
دهد پس از ضرر ایشان غمگین مشو هذا این قرآن یا اتباع و پیروی شریعت اسلام بصائر للناس بینائیها و دلالت
برای مردمان یعنی دلایل بینات است که مبصر وجه فلاح و نجات و مبین امور دینیه تا بآن راه حق را ببینند و در آن سلوک نمایند
وهدى و راه نماینده ایست از ضلالت بهدایت ورحمة و بخشش و نعمتیست از جانب حضرت احدیت لقوم
يوقنون مگر گروهی را که بکمال شوند از پیرایه ریب و شک که گذشته طلب مرتبه یقین کنند تا از حضیض درکه عقاب
باوج درجه ثواب رسند آورده اند که جمعی از مشرکان مکه با اهل ایمان گفتند که اگر بعث و حشر واقعیست چنانچه زعم شماست ما [illegible]
نیز از شما بمال و جاه در بهشت خواهیم بود همچنانکه در اینجا از شما افزونیم آیت آمد که أم حسب الذين اجترحوا السيئات
آیا پنداشتند آنانکه کسب کرده اند بدیهارا که کفرست و سایر معاصی أن نجعلهم آنکه بگردانیم ایشان را در فنای آخرت
كالذين آمنوا مانند آنها که گرویده اند بخدا و رسول وعملوا الصالحات و کرده اند کارهای شایسته یعنی هرگز
مشرکان در مرتبه مؤمنان نخواهند بود آیا بخیال آمده اند بدکاران که ما گردانیده ایم ایشان را سواء محياهم ومماتهم
متساوی و یکسان در زندگی و مردن یعنی نه اینچنین است که برابر باشند در حیات و ممات چه در دنیا بصحت بدن و وسعت
رزق موسوم اند در آخرت بانواع عقوبت و نکال موصوف و گویند معنی آنست که چون کفار در حیوة بطاعت و عبادة اقدام
نمیکنند پس زندگی ایشان مساوی مردن است چه مقصود از حیوة طاعت و این از ایشان مسلوبست و حفص سواء میخواند
بر حالیت یعنی نگردانیده ایم کفار را مثل کسانی که ایمان آورده اند در حالتی که مساویست حیوة و ممات ایشان یعنی عمل ایشان
در حال زندگی که طاعت است مانند جزای ایشان در وقت مردگی که آن ثوابست و رسیدن بدرجه اعلا و کفار در دنیا مشغول
معصیت اند و در عقبی معذب بانواع عقوبت پس چگونه ایشان را حیوة و ممات مانند مؤمنان گردانیده باشیم ساء ما
يحكمون بد حکمیست که ایشان میکنند در تسویه حال خود بمؤمنان چه نتیجه کفر مغلوبیت در دنیا بدست اهل ایمان عشر
و مقهوریت ایشان در عقبی بآتش نیران و ثمره ایمان غالبیت و نصرت ایشان در اینجهان بر مشرکان و فوز نجات ایشان از آن
در آنجهان و استقرار در روضه جنان در روایت آمده که فضیل بن عیاض چون باین آیت میرسید آنرا مکرر میکرد و میگریست
و با خود میگفت که ای فضیل کاشکی میدانستی که تو داخل کدام ازین دو گروهی وخلق الله السموات والأرض بالحق
و بیافرید خدای تعالی آسمانها و زمینها را براستی و درستی یعنی بعدل و داد که نیکی و مقتضای عدل آنست که میان بدکار
و نیکوکار و موحد و مشرک تفاوت باشد ولتجزى كل نفس بما كسبت و نیز خلق آسمان و زمین کرد تا پاداش داده

نوزدهم

شود هر نفسی بآنچه کسب کرده از طاعت و معصیت وهم و ایشان یعنی عاملان خیر و شر لا يظلمون ستم دیده نشوند
یعنی نقص ثواب مطیعان و ازدیاد عقاب عاصیان ننمایند بلکه هر یک را فراخور عمل خود جزا خواهند داد از قریش
منقولست که قریش عزی را که سنگی سفید بود پرستیدندی و عادة ایشان آن بود که چیزی پیدا شدی که بطبع ایشان راغب تر
بودی و در نظر ایشان نیکوتر اول را گذاشتندی و بعبادة آن مشغول شدندی حق تعالی بر سبیل تعجب بپیغمبر خود گفت
أفرأيت آیا می بینی من اتخذ إلهه هواه آنکس را که فرا گرفت خدای خود را آرزوی نفس خود یعنی
در اتخاذ معبود تابع هوای خود شده نه تابع مقتضای عقل که حقیقت عبادت از برای حق است وأضله الله
و فرو گذاشت خدای آن جاهد معاند را در وادی ضلالت و نظر لطف از او باز گرفت بسبب ترک تدبر او در ادله واضحه
که موصل اند بهدایت یا حکم کرد بضلالت آنکس یا وضع علامت او نمود بر ضلالت او تا ملایکه بآن علامت علم بضلالت
پیدا کرده بر او لعن کنند یا یافت او را بصفت ضلالت على علم بر دانش ازلی که حضرت او را بود بر اصرار و عناد او
در کفر و عاقبة کار او وختم على سمعه و مهر نهاد بر گوش او وقلبه و بر دل او وجعل على
بصره و گردانید یعنی وضع نمود بر بینایی او غشاوة پوششی یعنی علامتی بر سمع و قلب و بصر او وضع فرمود
تا نشان کفر او باشد و علامت او بر عدم استماع کلمات حق و ادراک ادله هادیه و ابصار طرق منجیه فمن
يهديه پس کیست که راه نماید آنکس را من بعد الله از پس راه نمودن خدای او را بجهت اتباع هوا و
عدم تدبر او در آن او را بحال خود گذاشتن یعنی هرگاه هدایت خدای که در کمال ظهور و وضوح است مهتدی نشود
پس هرگز امیدواری باهتدای او نخواهد بود أفلا تذكرون آیا پند پذیر نمیشوید یعنی متذکر و متعظ شوید
تا پیروی او بیجا نرسید ابو امامه از رسول ص روایت کرده که در زیر آسمان هیچ معبودی نپرستیدند مگر خدای
[illegible] از هوای نفس دشمن تر نگو داشته باشند زیرا که هوای منشاء پرستیدن معبودان باطلات و سبب مشغول شدن بجمیع
امور منهیه و در حدیث آمده که عاقل آنست که حساب نفس خود کند و عملی برای مرگ پیشه سازد و عاجز آنست که نفس خود را
تابع هوای خود گرداند و تمنای بهشت کند و از وهب بن منبه نقلست که هرگاه ترا دو کار پیش آید و ندانی که کدام بهتر است
آنرا اختیار کن که از هوا دورتر است بعد از آن از حال منکران بعث خبر میدهد که وقالوا و گفتند اهل انکار
و عناد ما هي نیست زندگانی إلا حياتنا الدنيا مگر زندگانی دنیا که در وییم نموت ونحيا
می میریم و زنده میشویم یعنی از ما می میرند و بعضی متولد میشوند یا میمیریم بنفسها خود و زندگی می یابیم ببقای
اولاد و محتمل است که قائلین این کلام مذهب اهل تناسخ باشند چه اعتقاد اکثر بت پرستان آنست که هر که بمیرد
روح او بجسد دیگری تعلق میگیرد و هم در دنیا ظهور میکند تا دیگر بار میمیرد و باز بهمین طریقه باز می آید و بر
هر تقدیر مشرکان گفتند که ورای زندگانی دنیا مارا زندگانی نیست دیگر وما يهلكنا و هلاک نمیکند ما را
إلا الدهر مگر مرور زمان یعنی گردش لیل و نهار و مرور روزگار مؤثر است در هلاک نفس ما نه آنکه ملک الموت
بفرمان خدا قبض روح ما کند وما لهم و نیست آن مشرکان را بذلك باین گفتار بی اعتبار من علم هیچ دانشی

یعنی این موت و حیوة را منحصر میدانند در دنیا و نسبت اهلاک را بروزگار میدهند سخنیست که بدان هیچ دلیلی و
حجتی ندارد بلکه محض تقلید و تقلید محضات و بدلایل عقلی رجوع نمیکنند تا عالم شوند باینکه او سبحانه محیی
جمادات در روز معاد و ممیت ایشان بحسب حقیقت حضرت آفریدگارست نه تقلب دهور و اعصار و گردش لیل و نهار
ان هم نیستند ایشان الا یظنون مگر گمان می برند یعنی باعث ایشان بر این محض پندار است و عین عناد و اصرار ابو سعید گفت
که مشرکان عرب جمیع حوادث و وقایع را بروزگار اسناد میکردند از موت و حیوة و مرض و صحت و فقر و غنا و هدایت و ضلالت
و غیر آن و آنرا فاعل هم میدانستند پس هر محنتی و مصیبتی که بایشان میرسید روزگار را دشنام میدادند و ازین معنی بی خبر بودند که
فاعل اینها حضرت کردگارست نه روزگار و لهذا حضرت رسالت صلعم فرمود که روزگار را دشنام مدهید که روزگار خداست یعنی محدث
حوادث و موقع وقایع خداست نه دهر پس فاعل آنرا دشنام مدهید و نیز در صفت ملحدان و منکران میفرماید که واذا تتلی
علیهم و چون خوانده شود بر ایشان آیاتنا آیتهای کتاب ما بینات در حالتیکه واضح الدلالت بر آنچه مخالف معتقد
ایشانست یا مبین آن ما کان حجتهم نباشد دلیل و برهانی ایشانرا در مقابله آن الا ان قالوا ائتوا مگر آنکه
گویند بیارید بآبائنا پدران ما را یعنی زنده گردانید ایشانرا ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان در آنکه
متعید اموات خدایست و شبهه نیست در اینکه قصد و رای کلام از ایشان از روی جهالت بود زیرا که احیای موعود
موقوفست بوقت خاص که دار الجزاست و نیز عدم احیای ایشان در دنیا بجهت آنست که استدعای مشرکان در بیلب بر
وجه اختراع و عناد بوده نه از روی طلب رشد قل الله یحییکم بگو ای محمد در جواب ایشان که خدای زنده میسازد شما را
در ارحام امهات چه غیر او بر آن قدرت ندارد ثم یمیتکم پس می میراند شما را در دنیا نزد انقضای آجال ثم یجمعکم
پس جمع کند شما را در قبور الی یوم القیمة تا روز رستخیز لا ریب فیه نیست هیچ شکی نیست در آمدن آن بجهت قیام حجت بر آن
پس شما را در آن روز مبعوث سازد یعنی چونکه شما مقر اید که خداست که زنده میسازد شما را و می میراند پس بر شما لازمست که اعتراف
کنید و تصدیق کنید بآنکه او سبحانه قادرست بر اعاده شما در روز قیامت چه هر که قادر باشد بر این احیا و اماته قادر خواهد
بود بر اعاده بلکه این بر او اهون خواهد بود پس قدرت بر اعاده ایمای شما نیز جاری باشد ولکن اکثر الناس و لیکن بیشتر
مردمان لا یعلمون نمیدانند این را بجهت قلت تفکر و نظر ایشان در آنچه احساس میکنند از دلایل پس در تعمیم خود میفرماید که
ولله ملک السموات والارض و مر خدایراست پادشاهی آسمانها و زمینها و هر که مالک جمیع ممکنات باشد
قادر خواهد بود بر اعاده اجسام در روز قیامت بجهت پاداش دادن پس عود محقق الوقوع باشد و یوم تقوم الساعة
و روزی که قایم شود قیامت یومئذ در آن روز یخسر المبطلون زیان کنند تباه کاران که مشرکانند و زیان ایشان آنست
که بعوض درجات نعیم درکات جحیم بایشان دهند و تری و ببینی ای محمد در آن روز کل امة هر گروهی را جاثیة بزانو در آمده
بهیئت نشستن خصوم نزد قاضی و مومنان و کافران از هیبت آن روز باین هیئت نشسته باشند و انتظار حساب کشند مرویست که در قیامت
ساعتی باشد که آن مقدار ده سال باشد از سالهای این جهان همه خلق در آن مدت بزانو افتاده باشند و نفسی نفسی گویند و ابن عباس جاثیة
را بمعنی مجتمعه تفسیر کرده یعنی در آن روز بینی که هر گروهی را فراهم آورده شده و قتاده نیز گفته که معنی آنست که در آن روز اهل هر ملتی جماعت جماعت باشند

کل امة تدعی الی کتابها هر گروهی خوانده میشود بنوشته خود شان بصحیفه عمل پس ایشانرا گویند الیوم تجزون
امروز جزا داده خواهید شد ما کنتم تعملون بآنچه بودید که عمل میکردید از افعال حسنه و اعمال سیئه هذا کتابنا
این کتاب ماست یعنی این کتابیست که کرام الکاتبین را بنوشتن آن امر نمودیم که ینطق سخن گوید یعنی گواهی دهد علیکم بر شما
بآنچه کرده باشید در دنیا بالحق براستی و درستی یعنی بی زیاده و نقصان مراد آنست که صحیفه اعمال روشن سازد بر ایشان کردارهای
ایشانرا بر وجهی که گوییا ناطقست بآن و گویند مراد لوح محفوظست که جمیع اعمال عباد در آن مکتوبست مجاهد از رسول صلعم روایت
کند که اول چیزی که خدای خلق فرمود قلم بود و او را از نور آفرید درازی آن پانصد ساله راه آنگه گفت بنویس هرچه خواهد بود یعنی
اسامی جمیع بر و فاجر و هر رطب و یابس و غیر آن از اموری که حادث شود تا روز قیامت در لوح ثبت نما پس این آیت تلاوت نمود که
هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق انا کنا نستنسخ بدرستی که ما امر بنوشتن میکردیم حفظه را یعنی ایشانرا میفرمودیم که
بنویسند ما کنتم تعملون آنچه میکردید در دنیا از سایر اعمال و اقوال تا بر وفق آن جزا داده شوید همچنانکه میفرماید
فاما الذین آمنوا پس اما آنانکه گرویدند بخدا بجمیع ما جاء به النبی صم وعملوا الصالحات و کردند کارهای شایسته
فیدخلهم پس در آرد ایشانرا ربهم پروردگار ایشان فی رحمته در رحمت بی نهایت که از جمله آن روضه جنتست ذلک آن در
آوردن ایشان در رحمت هو الفوز المبین آنست رستگاری آشکارا و ظفر هویدا واما الذین کفروا و اما آنانکه
نگرویدند بخدا و رسول پس گویند مر ایشانرا افلم تکن آیا نبود که آیا نیامد مر شما رسولان من پس نبود که آیاتی تتلی علیکم آیتهای کتاب ما
خوانده میشد بر شما بر السنه آن رسولان فاستکبرتم پس تکبر کردید و اباء نمودید از ایمان آوردن بآن وکنتم و بودید شما
قوما مجرمین گروهی در افراط کننده یعنی ناگرونده بخدا و رسول واذا قیل و چون گفته شد یعنی پیغمبران بشما گفتند
که ای قوم ان وعد الله حق بدرستی که وعده خدا بجزا و حساب و ثواب و عقاب راستست و البته واقع خواهد شد
و در آن شکی نیست والساعة لا ریب فیها و قیامت هیچ شکی نیست در آمدن آن قلتم ما ندری گفتید بر سبیل انکار
که نمیدانیم ما الساعة چه چیزست قیامت ان نظن گمان نمی بریم بقیام قیامت الا ظنا مگر گمان بردنی یعنی اعتقاد
ما را بدان یقینی نیست بجهت تاکید نفی گفت وما نحن بمستیقنین و ما نیستیم بیگمان در وقوع قیامت و
بدا لهم و ظاهر گردد مر ایشانرا سیئات ما عملوا بدیهای آنچه کرده باشند در دنیا یعنی در آخرت جزای عمل خود معرفت سازد
کند و بدی عاقبت خود ببینند وحاق بهم و فرود آمد بدیشان ما کانوا به جزای آنچه بودند که آن یستهزؤن
استهزا میکردند از عقوبت قیامت وقیل و گفته شود یعنی خدای تعم بواسطه ملایکه بایشان گوید الیوم ننسیکم امروز
فراموش کنیم یعنی واگذاریم شما را در آتش و یاد نیاریم مانند چیزی که فراموش کنند و هرگز یاد نیارند کما نسیتم همچنانکه
فراموش کردید شما یعنی بیاد نیاوردید لقاء یومکم هذا دیدن این روز خود را با آنکه مستعد و مهیا نشدید وما
ومأویکم النار و جایگاه شما آتش است وما لکم و نیست مر شما را در این روز من ناصرین از یاری کنندگان و مدد نمایند
در دفع عذاب از شما ذلکم آن دفع عذاب از شما بانکم بسبب آنست که اتخذتم آیات الله هزوا فرا گرفتید آیتهای کتاب خدا را
بازی یا بی قدری او را هزوا یعنی چیزی که بآن استهزا کنند وغرتکم الحیوة الدنیا و فریفته گردانید شما را زندگانی یعنی بحظوظ فانی

فریب خورده از حیوة باقی غافل شدید فالیوم لا یخرجون منها پس امروز بیرون آورده نشوند از آتش دوزخ ولا هم
یستعتبون و از ایشان طلب کرده نشود از عتبی یعنی چیزی که موجب رضای پروردگار باشد که آن کسب طاعت و عبادت باشد تا موجب
تخفیف عذاب شود زیرا که آخرة سرای جزاست نه سرای تکلیف و چون تهدید عباد از روی معاد لطفی است از جانب حق تعالی که مقرب
طاعت و مبعد از معصیت پس موجب شکرگذاری باشد از این جهت حمد را متفرع ساخته میگوید که فلله الحمد پس مر خدای راست حمد
و ثنا و ستایش خدایی که رب السموات پروردگار آسمانهاست و رب الارض و آفریدگار زمینهاست رب العالمین
تربیت کننده عالمیان از جن و انس و وحوش و طیور و نباتات و جمادات ذکر این صفات بجهت ترغیب بندگان در شکرگذاری
و همچنین است قوله وله الکبریاء و مر او راست بزرگواری و فرمان برداری بر وجهی که آثار کبریا و عظمت او ظاهر است فی السموات
والارض در آسمانها و زمینها وهو العزیز و اوست غالب بر همه مخلوقات یا در انتقام کشیدن از کفار الحکیم
دانا در تدبیر بندگان یا راست کردار در آنچه میکند در حق مومنان و سایر اخبار از جزای کردار و در احادیث قدسیه وارد شده
که الکبریاء ردائی والعظمة ازاری فمن نازعنی واحدة منهما القیته [في جهنم] سلطنت و بزرگی لایق
ذات عزت شعار داکر مخصوص است بفوق بدن و ازار بتحت یعنی همچنانکه ردا و
ازار محیط بدن است کبریا و عظمت مستوجب ذات منست پس هر که درین
هر دو صفت با من در مقام منازعت در آید او را
بیندازم در جهنم که طبقه آخرین

سورة الاحقاف دوزخات اربع وثلثون آیة مکیة

ابوامامه از ابی بن کعب روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که هر که سورة الاحقاف بخواند بعدد هر ریگی که در دنیاست
ده حسنه باو دهند و ده سیئه محو کنند و ده درجه بردارند و از امام جعفر صادق عم روایت است که هر که در شب جمعه این سوره را
بخواند حق تعالی او را از ترس دنیا و فزع عقبی ایمن گرداند و در روضه جنان با ائمه معصومین عم او را هم قرین گرداند و مخفی نیست
که چون حق تعالی ختم سوره جاثیه نمود بذکر توحید و ذم اهل شرک و عید این سوره را نیز مفتتح ساخت بتوحید و توبیخ مشرکان
و عید فرمود که

بسم الله الرحمن الرحیم

حم تنزیل الکتاب فرستادن این سوره فرستادن کتابیست من الله العزیز از نزد خداوند غالب و با
فرستادن این کتاب از جانب خدایی که غالبست بر جمیع اشیا در ذات و دانش الحکیم حکم کننده بر کار خلقان در
جمیع کردار و گفتار ما خلقنا السموات والارض نیافریدیم آسمانها و زمینها را وما بینهما و آنچه در میان
آنهاست از انواع مخلوقات و اصناف مکونات الا بالحق مگر آفریدن ملتبس بود براستی و درستی و مشتمل بر حکم صحیحه
که مقتضی حکمت و معدلت است نه از روی عبث و بطالت واجل مسمی و نیافریدیم این اشیا را مگر ملتبس بتقدیر زمان نام برده شده
و مقدر و معین گشته و آن روز قیامت است که همه خلایق آن منتهی میشوند یا مگر بتقدیر اجلهایی از آن اشیا که آن آخر مدة بقای

هر یک از آنهاست والذین کفروا و آنانکه نگرویدند و تصدیق نکردند بنشاة الآخرة عما انذروا از آنچه بیم کرده شده از اهوال
آن روزی که بآن منتهی خواهند شد معرضون اعراض کنندگانند قل بگو ای محمد که ای جاحد و منکر بعث و نشر ارأیتم آیا می
بینید و خود می یابید ما تدعون آنچه را که می پرستید من دون الله بجز از خدای از سایر معبودان ارونی ماذا
خلقوا اگر بینایید بمن که چه آفریده اند من الارض از زمین و اجزای آن ام لهم شرک یا آیا مر ایشان راست شرکتی
با خدای فی السموات در آفریدن آسمانها یعنی خبر میدهید مرا از حال خدایان خود بعد از تأمل نمودن شما در کار ایشان
که ایشان را در آفریدن چیزی از اجزای عالم مدخلی هست تا بسبب آن مستحق عبادت شوند تخصیص انکار شرک در سموات بجهة
دفع توهم آنست که وسایط را شرکتی باشد در ایجاد حوادث سفلیه و چون ظاهر است که ایشان عاجز مطلق اند در خلق آن
بهیچ تصرفی ندارند در آسمان و زمین پس چرا ایشان را در پرستش با خدا شریک میسازید و انباز میگیرید ائتونی
بکتاب بیارید بمن کتابی که نازل آمده شده من قبل هذا پیش از آفریدن قرآن که ناطق توحید است و مبطل
شرک یعنی کتابی غیر از قرآن بیارید که مضمون آن امر باشد بشرک آوردن در عبادة او اثارة من علم یا بیارید
بقیه از اثر علم یعنی خطی که بر شما باقی مانده شده باشد از علوم پیشینیان یا روایتی از انبیای سابقه که دلالت کند بر استحقاق
عبادة ایشان ان کنتم صادقین اگر هستید از راستگویان در دعوی خود این الزام است بعدم آنچه دلالت
کند بر استحقاق الوهیت ایشان از ادله نقلیه بعد از الزام ایشان بعدم آنچه مقتضی ایشان باشد از حجج عقلیه و چون مشرکان
با خود ملزم شدند باین جهت بر کفر خود اصرار نمودند حق تعالی در باره ضلال ایشان فرمود ومن اضل و کیست
گمراه تر از طریق صواب و رشد ممن یدعوا از کسی که بخواند و پرستد من دون الله بجز از خدای من لا یستجیب
له آنرا که اجابت نکند دعای او را اگر یاد او نرسد و اگر چه آنکس همیشه بخواند او مشغول باشد الی یوم القیمة تا بروز
رستخیز یعنی اگر مشرک عمر یابد تا زمان قیامت در مدة عمر معبود را خواند و پرستش کند و از ایشان طلب حوائج خود نماید
و هرگز اثر استجابه بظهور نرسد وهم و معبودان باطل تا باشند عن دعائهم از پرستندگان خود غافلون
بیخبرانند و جمادند که از شعور هیچ بهره ندارند و چون نمیشنوند چگونه اجابت دعای ایشان کنند واذا حشر
الناس و چون محشور شوند آدمیان کانوا باشند آن معبودان باطل لهم مر پرستندگان خود را اعداء دشمنان
وکانوا بعبادتهم و باشند پرستش پرستندگان کافرین ناگرویدگان یعنی در روز قیامت او تا او را نطق در آورند
تا با عابدان خود آغاز عداوة کرده منکر شرک ایشان شوند و تکذیب ایشان نمایند و بر همین قیاس جن و انس که معبود
گرفته باشند از ایشان بیزار شوند پس خایب و خاسر شوند از معبودان خود پس در صفت اهل ترحیم ماید که واذا تتلی
و چون خوانده شود علیهم بر مشرکان آیاتنا آیتهای کتاب ما بینات در حالتی که مبین و روشن است از روی
اعجاز قال الذین کفروا گویند آنانکه نگرویدند للحق مر سخن حق لما جاءهم آنگاه که آمد بدیشان یعنی کفار
بجهة عناد و انکار ملتفت تامل متفکر نشده در شان آیات بینه قرآنیه که متصف بصفت اعجاز است گویند که هذا سحر مبین
این جادوییست روشن و آشکارا و یا سحر ظاهر و هویدا ای محمد این که کفار اسناد سحر بقرآن میکنند و تعجب کنند درین

که ایشان اکتفا باین نمیکنند أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ بلکه میگویند که بربسته است محمد قرآن را بر خدای یعنی آنرا از نزد خود
گفته و بر خدا نسبت داده قُلْ إِنِ افْتَرَيْتُهُ بگو ای محمد مر ایشان را که اگر بر بافته ام قرآن را بر فرض محال پس آن معصیتی باشد
در غایت عظمت که مستلزم انواع عذاب باشد و چون آن عقوبت بمن نازل گردد فَلَا تَمْلِكُونَ پس شما مالک نتوانید شد
و قادر نخواهید بود لِي برای من مِنَ اللَّهِ شَيْئًا از عذاب خدای چیزی را یعنی چگونه تصحیح و اشفاق برای شما درین امر
خطیر که افترا است بر خدا جرأت کنم و برین معصیت عظیم اقدام نمایم و باستظهار و استعانت که ام از شما خود را در مظنهٔ
عقوبت اندازم پس در وعید ایشان میفرماید که هُوَ أَعْلَمُ خدای داناتر است بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ بآنچه شروع
میکنید در آن از قدح و طعن در آیات قرآن و اسناد سحر و افترا بآن كَفَىٰ بِهِ شَهِيدًا کافیست خدای در حالتی که گواه است
بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ میانه من و شما برای من گواهی بصدق کلامم و بر شما بتکذیب و انکار و عناد و اصرار وَهُوَ الْغَفُورُ
آمرزنده کسی که از شرک و کفر رجوع کند الرَّحِيمُ مهربان بر کسی که بر ایمان ثابت قدم باشد و چون کفار بر کیش خود اصرار
مینمودند و از سید ابرار صلی الله علیه و آله معجزات اقتراح میکردند و از آنچه بآن مامور بود تعنتا از او میطلبیدند حق تعالی فرمود که
قُلْ بگو ای محمد مشرکان را که مَا كُنْتُ بِدْعًا نیستم نو پیدا شده مِنَ الرُّسُلِ از پیغمبران یعنی من اول کسی نیستم که پیغمبر مبعوث
شده باشم چون پیش از من پیغمبران بوده اند پس اقتدا نموده ام و آنچه ایشان امتان خود را بآن دعوت میکردند از توحید و تصدیق
بعث من نیز شما را بآن میخوانم و هر معجزه که بآن مامور میشوم بنمایم و بر غیر مامور قدرت ندارم پس چرا منکر نبوت میشوید
وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي و نمیدانم که چه خواهم کرد بمن از محنت و راحت و اقامت و هجرت و مقاتله و مصالحه و غلبه و
مغلوبیت وَلَا بِكُمْ و نمیدانم که چه کند بشما از خسف و قذف و رجف و قتل و اسیر و جز آن اما از احوال آخرت باشتمال و از
یقین میدانم که مومن موحد مستحق جنانست و کافر ملحد سزاوار نیران إِنْ أَتَّبِعُ پیروی نمیکنم إِلَّا مَا يُوحَىٰ مگر آن چیزی
که وحی کرده میشود إِلَيَّ بسوی من و زیاده بر آن علم ندارم و قادر نیستم وَمَا أَنَا و نیستم من إِلَّا نَذِيرٌ مگر پیغمبر بیم کننده از
عذاب خدا مُبِينٌ آشکارا کننده [illegible] بمعجزات ظاهره پس در اظهار آیات مقترحه بامر الهی قدرت ندارم و از عواقب خود
و خواتیم احوال شما در دنیا بدون وحی خبر ندارم آورده اند که چون این آیه نازل شد مشرکان اظهار خوشحالی کرده گفتند که
ما و محمد نزد خدا یکسانیم چه همچنانکه ما از عاقبت امر خود خبر نداریم او نیز از خاتمه کار خود بیخبر است حق تعالی این آیه فرستاد
که لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ و چون این آیه آمد صحابه گفتند هَنِيئًا لَكَ يا رسول الله ترا معلوم شد که خدا
با تو چه خواهد کرد و ما را معلوم نشد که با ما چه خواهد رفت آیه آمد که لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ از ابن عباس منقولست که چون
رسالت و اصحاب از کفار مکه بسیار آزار و ایذا میکشیدند شبی آنحضرت در واقعه دید که از مکه هجرت نموده بزمینی که در او آب بسیار
و درختان بسیار بود چون این واقعه را اعلام صحابه کرد گفتند یا رسول الله در چه روز باین سعادت میرسیم تا از جفای کفار
از حد در گذشت بهجرت تعجیل نمودند این آیه آمد که نمیدانم که من و شما مامور خواهیم شد از موطن شدن در مکه و ایذا و آزار
کشیدن کفار و یا بمهاجرت بزمین پر گیاه و پر آب همچنانکه در خواب دیدم و من عواقب امور خود و شما نمیدانم مگر
بوحی چون درین باب وحی بمن نیامده پس صبر کنید تا هنگامی که وحی نازل شود و آنگاه بر آنچه مامور شوید بر آن عمل کنید

بعد از آن

بعد از آن جهت تبکیت کفار میفرماید که قُلْ بگو ای محمد أَرَأَيْتُمْ آیا چگونه می بینید و میدانید که إِنْ كَانَ اگر باشد قرآن
مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزد خدای وَكَفَرْتُمْ بِهِ و کافر شده باشید شما بآن وَشَهِدَ شَاهِدٌ و گواهی داده باشد گواهی دهنده
مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ از اولاد یعقوب یعنی از احبار ایشان که عبدالله سلام است عَلَىٰ مِثْلِهِ بآنچه مانند قرآنست و آن معانی
توریت است که مصدق قرآنست و مطابق معانی آن از توحید و وعد و وعید یعنی گفته باشد که توریت مصدق قرآنست و مطابق
معانی آن [illegible] کما قال وانه لفی زبر الاولین وان هذا لفی صحف الاولین فَآمَنَ پس ایمان آورده باشد بآن وَ
اسْتَكْبَرْتُمْ و سرکشی کرده باشید شما بآن و تکبر نموده باشید بنطق قرآن پس نزد این حال آیا شما ظالم نباشید بر خود و
مستوجب عذاب نبوده باشید خلاصه معنی آیت که خبر دهید که اگر مجتمع گردد نزول قرآن از نزد خدا با کفر شما بآن و جمع شود
شهادة اعلم بنی اسرائیل بر نزول آن و ایمان او بآن و استکبار شما از آن آیا از جمله ستمکاران و گمراهان نخواهید بود إِنَّ اللَّهَ
بدرستی که خدای لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ راه نمینماید گروه ستمکاران را و در بیدای خذلان فرو میگذارد بجهت
فرط عناد ایشان و عدم تفکر و تامل ایشان در دلایل قرآن در کشاف آورده که انس روایت کرده که چون پیغمبر صلی الله علیه بمدینه آمد
عبدالله سلام نزد وی آمد و گفت یا محمد ترا از سه مسئله میپرسم که جواب آن جز پیغمبر نداند بگو تا اولین اشراط قیامت چیست
و نخستین طعامی که اهل بهشت خورند چه باشد و فرزندان که متولد میشوند چرا بعضی بپدر متشابه اند و بعضی بمادر جبرئیل
آمد و گفت حق تعالی پیغمبر میفرماید که اول اشراط قیامت آتش است که از جانب مشرق پیدا شود که همه خلق را از آنجا
بمغرب براند و اول طعامی که اهل بهشت خورند جگر ماهی باشد و اگر مرد سابق باشد بر آب زن فرزند مانند پدر باشد و
اگر بعکس این بوده مانند مادر باشد عبدالله سلام بعد از استماع این جواب زبان تمام گشود اشهد ان لا اله الا الله
و اشهد ان محمدا رسول الله و اشهد ان علیا ولی الله حقا حقا پس گفت یا رسول الله عادة یهود آنست که بر من
بهتان نهند مبادا که چون علم باسلام من پیدا کنند مرا متهم سازند بجهل و منکر علم من شوند و مرا اعلم و پیشوای خود
ندانند پیش از آنکه اسلام من برایشان ظاهر گردد احوال مرا از ایشان استفسار فرما تا باعلمیت من معترف شوند
تا بعد از ظهور اسلام من عذری نداشته باشند و انکار چیزی نتوانند کرد رسول الله صلعم یهود را جمع کرد و گفت
چه میگوئید در حق عبدالله سلام گفتند سیدنا و ابن سیدنا و خیرنا و ابن خیرنا و اعلمنا و ابن اعلمنا گفت اگر گواهی
دهد بنبوت من و ایمان آورد بمن با وی موافقت میکنید گفتند معاذ الله که او بتو ایمان آرد پس عبدالله پیش ایشان آمد و فرمود
که اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و اشهد ان علیا ولی الله یهودان گفتند شرنا و ابن شرنا این بدترین
ماست و پسر بدترین ما پس در نقص وی [illegible] عبدالله گفت این بود که من از آن میترسیدم و سعد بن ابی وقاص گفت نشنیدم
از رسول که در حق کسی که گفته باشد که او از اهل بهشت است مگر عبدالله بن سلام و در حق او نازل شد وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ
عَلَىٰ مِثْلِهِ و هم در کشاف آورده که چون جهینه و مزینه و اسلم و غفار که از قبایل عرب اند اسلام آوردند بنو عامر و غطفان و اسد
و اشجع گفتند که اگر در اسلام چیزی بودی ایشان بر ما سبقت نگرفتندی بلکه پیش از ایشان قبول اسلام میکردیم آیه آمد وَ
قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند آنانکه کافر شدند از بنو عامر و امثال ایشان لِلَّذِينَ آمَنُوا برای آنانکه ایمان آوردند از

جهینه واحزاب ایشان یعنی در حق ایشان کفتند که لو كان خيرا اگر بودی ایمان بهتر از کیش ما در نفع آجل و عاجل
ما سبقونا پس پیشی نگرفتندی بر ما و مسارعت نکردندی جهینه و اتباع ایشان که از اراذل قبایل اند و شبانان بندکان
اليه بسوی آن بلکه ما در آن سابق بودمانی چه رتبه ما از ایشان بهتر است و بزرکی و شهرت ما از ایشان بیشتر و در
اکثر تفاسیر مذکور است که این آیه درباره یهودان نازل شده بعد از اسلام عبد الله بن سلام و اصحاب او پس معنی آنست
که رؤسای یهود این کفتند اکر آنچه محمد آورده نیکوتر و بهتر بودی از کیش ما پیشی نکرفتندی غیر ما بر ما چون ما از بزرکان قوم و
از رؤسای و نزد بعضی در شان علامه مشرکان است که در فقرای اصحاب چون عمار و صهیب و ابن مسعود و غیرهم کفتند که اکر خیر در
ایمان بودی این کدایان بر ما سبقت نکردندی در آن حال که اشراف و مهم بر ایشان سبقت مینمودیم واذ لم يهتدوا و چون
راه راست نیافتند مشرکان و یهودان به بقرآن یا بجمیع آنچه محمد آورده فسيقولون پس زود باشد که بکویند هذا
عن
افك قديم این دروغ کهنه است یعنی پیشینیان نیز مثل این افترا کرده اند و مانند این دروغ کهنه پس بجهت رد
مشرکان و یهودان میفرماید که ومن قبله كتاب موسى و پیش از قرآن کتاب موسی است یعنی توریة اماما
در حالتی که پیشوا است که مردمان اقتدا کنند بآن در دین خدا ورحمة و سبب بخشش نعمت دنیویه و اخرویه است
بکسی که آن مهتدی میشود بدو و فق آن عمل نکردند و بجهت آن بعث حضرت رسول را در آن تحریف نمودند وهذا
كتاب و این کتابیست مصدق تصدیق کننده کتاب توریة یا جمیع کتاب منزله لسانا عربيا در حالتی
که بزبانیست تازی لينذر الذين ظلموا تا بیم کند آنرا که ستم کردند بر نفسهای خود نسبت بسبب عصیان
وبشرى و تا مژده دهنده باشد للمحسنين مر نکویکان بروضه رضوان و نجات از نیران ان
الذين قالوا بدرستی که آنانکه کفتند ربنا الله آفریدکار ما خدای یکتا است و معبود مطلق ثم استقاموا
پس بایستادند در آن و عدول نکردند از آن تا حین موت فلا خوف عليهم پس هیچ ترسی نیست بر مومنان از رسیدن
مکروهی بر ایشان ولا هم يحزنون و نیستند که ایشان اندوهکین شوند از فوت چیزی که مرغوب ایشان باشد
اولئك آن کروه مستقیم اصحاب الجنة یاران بهشت اند و ملازمان آن خالدين فيها در حالتی که جاوید مانندکان
در آن و پاداش داده شوند جزاء پاداش دادنی بما كانوا يعملون بآنچه بودند که عمل میکردند از اکتساب فضایل
علمیه و عملیه ووصينا الانسان و وصیت کردیم یعنی فرمودیم جنس آدمی را بوالديه احسانا به پدر و مادر
خود نیکویی کردن حملته امه برداشته است مادر او را در شکم خود كرها در حالتی که کاره حمل او بود در مشقت
و سختی ووضعته كرها و نهاد یعنی تولید او نمود در حالت رنج و سختی وحمله وفصاله و مدت
حمل او تا زمان شیر باز کرفتن ثلثون شهرا سی ماه است و چون رضاع دو سال است کما قال والوالدات يرضعن اولادهن
حولين كاملين لمن اراد ان يتم الرضاعة ولهذا امیر المؤمنین ع جمع بین الآیتین کرده که باین مدت کمتر

و این معهود فقهاست و نزد امامیه ارضاع تا بیست و یکماه واجبست و کمتر از آن حرام و تا بیست و چهار ماه سنت و زیاده بر آن
مباح لیکن اجرت زاید بر دو سال بر پدر واجب نیست و همچنین احکام سایر رضاع بر آن مترتب نمیکردد حاصل که آدمی بعد از

وضع تا حین فصال از شیر مادر تربیت می یابد و بعد از شیر باز کرفتن مادر او را از شیر غایت از طی پروردکار میشود
حتى اذا بلغ تا وقتی که رسید اشده بنهایت قوة و استحکام عقل خود که آن مشرف است بر چهل سالکی و نزد قتاده
سی و سه سالکی و نزد جمعی دیکر از هجده تا چهل و نزد بعضی چهل سال تمام است که غایت قوة است و کمال عقل و تمیز و وقت نزول
وحی بر انبیا چه هیچ پیغمبر پیش از چهل سالکی وحی باو نرسیده و بنا بر این قول وبلغ اربعين سنة از قبیل عطف
تغییری باشد یعنی وقتی که بنهایت قوة رسد و برسد بحد چهل سالکی که غایت توانایی است و بنا بر آن اقوال دیکر باشد
یعنی اول قوة است و اربعین نهایت قوة عرض کرد آدمی که بدو کمال استوا شد چون بچهل سالکی رسید که نهایت قوة عقل است
قال رب کفت ای پروردکار من یعنی از شان او آنست که چون بمرتبه رسد زبان بدعا کشوده کوید که ای پروردکار من و ای هر کار
من اوزعني الهام ده مرا و مولع ساز ان اشكر بآنکه شکر کویم نعمتك التي نعمت عظیم ترا که کرم علیم انعمت
علي انعام کردی بمن وعلى والدي و بر مادر و پدر من که آن نعمت اسلام است و حیوة و قدرة و زکا و غیره و شکر ولد
بر نعمت والدین جهت تهانی آن نعمت باو و مستفید شدن او بآن وان اعمل و دیکر ملهم ساز مرا که عمل کنم صالحا
ترضاه عمل ستوده که بپسندی آنرا و از آن خشنود کردی واصلح لي و بصلاح آور بهر برای من یعنی صلاح را ساری
کردان في ذريتي در میان فرزندان من آنرا راسخ ساز در ایشان تا در مظان صلاح باشند و در مواقع فلاح دین
صلاحیت ایشان فوزی و نجاتی مرا حاصل شود و یا کار مراد ایشان باصلاح آور که محل آفت که من بدرکاه تو رجوع کنم و با
ایشان از برای من خلف صدق کردان و برای خود بندکان خالص تا هم ایشان باب صلاحیت و تقوی داشته عمل ادرز مانی
ارکان پرورش در آورند و بر آورد در مزرعه آخرت بردارند اني بدرستی که من تبت اليك باز کشتم بسوی تو از هر چه غیر
رضای تو باشد یا مرا از عبادة تو باز دارد واني من المسلمين و بدرستی که من از کردن نهادکانم با خلاص تمام از فرمان
برداران اولئك الذين آن کروه که متصف باشند بایمان و قطع امور مذکوره حضرت ما از ایشان نتقبل عنهم قبول
کرده شود از ایشان احسن ما عملوا نیکوترین آنچه کرده اند مراد انواع طاعتست از احوال و اجبه و مستحب دون
مباح اکرچه آن حسن است اما مزیت الحسن ندارد و ثوابی بر آن مرتب نمیشود ونتجاوز و در کذرانیده میشود عن
سيئاتهم از کناهان ایشان بر سبیل تفضل یا بعد از توبه و حفص و حمزه و خلف را بنون مفتوح میخوانند که برای متکلم است
و نصب احسن که مفعول باشد یعنی ما قبول کنیم طاعات ایشان را و در کذریم از بدیهای ایشان في اصحاب الجنة در حالتی
که میان اهل بهشت باشند و در عدد ایشان وعد الصدق وعده داد خدای وعده دادن راست در قبول طاعات
و نجات از سیئات الذي آن وعده که كانوا يوعدون بودند که در دنیا وعده داده میشدند بآن و آن
که وعد الله الذين آمنوا وعملوا الصالحات جنات تجري من تحتها الانهار و بعد از بیان صفت مومن در صفت کافر
میفرماید که والذي قال و آنکس آن کافری که کفت لوالديه مر پدر و مادر خود را در وقتی که او را ترغیب نمایند
بایمان و بکرویدن بحشر و نشر اف لكما دلبستکی و کراهت باد شما را اتعدانني آیا وعده میدهید مرا ان
اخرج که بیرون آورده شوم یعنی مرا بر انکیزانند و زنده بیرون آورند از قبر وقد خلت القرون و حال

آنکه گذشته اند قرنهای بسیار مِنْ قَبْلِی پیش از من و یکی باز نیامده و زنده نشوده یعنی هیچ کس را از ایشان زنده نکردند
پس چگونه مرا باز آرند و با قرون بسیار پیش از من منکر حشر و نشر بوده اند پس چگونه بآن تصدیق کنم وَهُمَا يَسْتَغِيثَانِ
اللّٰهَ و پدر و مادر استغاثه کنند از خدا تا راه ایمان را بفرزند ایشان نماید و یا از خدای فریاد رس خواهند از او
و از کفر او و گویند باو بسبب زجر حال تو کرداند خدای تو وَيْلَكَ هلاکت باد ترا امر او حرص و ترغیب اوست بر ایمان نه هلاکت
او یعنی ترک این سخن کن و از روی اخلاص صدق آمِنْ ایمان آور بقیامت و احوال آن إِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ بدرستی که وعده
خدا درست و راست است و البته واقع خواهد شد فَيَقُولُ پس گوید آن کس که مَا هٰذَا نیست اینکه شما بآن وعده میدهید
إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ مگر افسانهای پیشینیان و اباطیل و اکاذیب ایشان که در دفاتر نوشته اند و آنرا اصلی و حقیقتی نیست
أُولٰئِكَ الَّذِينَ آن گروه منکر حشر گروهی اند حَقَّ سزاوار گشته و واجب شده عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ بر ایشان کلمه عذاب
فِي أُمَمٍ در حالتی که معدود اند در سلک گروهی چند از کفار قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ که گذشته اند پیش از ایشان مِنَ الْجِنِّ
وَالْإِنْسِ از دیوان و آدمیان این کلام روایت بر قول کسانی که تجویز موت نمیکنند بر جنیان و نیز مؤید است قول إِنَّهُمْ
بدرستی که امم سابقه و اتباع ایشان که کفره قریش اند كَانُوا خَاسِرِينَ هستند زیان کاران در آنجهان این آیه علامت است
هر کافری که عاق والدین باشد و منکر بعث و نشور و أولئک الذی که خبر الذی است معنوی است وَلِكُلٍّ و مر هر یکی را
از این دو جنس مؤمن و کافر دَرَجَاتٌ مراتب و منازلست مِمَّا عَمِلُوا از جزای درجه و منازلت اهل ایمان وَلِيُوَفِّيَهُمْ
و تا تمام کرداند مر ایشانرا أَعْمَالَهُمْ جزای کردارهای ایشان وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و ایشان ستم دیده نشوند بنقصان
ثواب و زیادتی عقاب یعنی نه ثواب کمتر از استحقاق باشد و نه عقاب زیاده بر آن وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا
و یاد کن روزی که عرض کرده شوند آنانکه نگرویدند بخدا و رسول او و بروز بعث و نشر عَلَى النَّارِ بر آتش دوزخ که
یعنی ایشانرا معذب سازند بر آتش و گویند بایشان در آن روز أَذْهَبْتُمْ ببردید یعنی صرف نمودید طَيِّبَاتِكُمْ چیزهای لذیذ
خود را فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا در زندگانی که شما داشتید در دنیا وَاسْتَمْتَعْتُمْ و برخورداری یافتید بِهَا بآن
لذائذ طیبه یعنی بآن استیفای لذات دنیا کردید و آنرا بر اطیاب آخرة اختیار کردید و آنرا سرمایه آخرة ساختید فَالْيَوْمَ
پس امروز که قیامت است تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ جزا داده خواهید شد عذاب خواری و رسوایی بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ
فِي الْأَرْضِ بسبب آنچه بودید میکردید استکبار در زمین یعنی انقیاد حق و تکبر مینمودید بر انبیا و اولیا و معبود مطلق بِغَيْرِ
الْحَقِّ بدون استحقاق یعنی بباطل و ناروا و سرکشی مینمودید وَبِمَا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ و بسبب آنچه بودید که بیرون میرفتید از
حدود خدای و پای از دایره فرمان بیرون مینهادید و سر بر خط فرمان نمی نهادید و چون استماع بطیبات و لذات این جهان
مستلزم فتورات و در توجه باحوال آن جهان چه مشغولیت بآن چنانچه کفار بجهت اشتغال بآن از احوال آخرت غافل
شدند و از سعادة دایمی و نعمت ابدی عقبی محروم ماندند از این جهت خاتم النبیین و سید الوصیین و همچنین همه ائمه
معصومین صلوات الله علیهم اجمعین زهد و تقشف را اختیار کردند و بالکلیه از ترفه و تنعم این جهان مجتنب شدند چنانچه از ابن
مسعود روایت کرده اند که روزی بحجره رسول صلعم رفتم بعد از آنکه رخصت دخول حاصل کرده بودم دیدم آنحضرت بر مقصوع

بر بالای بوریا که از لیف خرما بود تکیه فرموده بود بجهت کوتاهی بوریا یعنی از بدن اطهر او بر زمین واقع شده بود و ساده
از لیف خرما زیر سر نهاده سلام کردم و نشستم و گفتم یا رسول الله تو پیغمبر خدایی و بهترین جمیع خلقانی و با وجود این مرتبه
عظیم که تو داری باین نوع میگذرانی و کسری و قیصر با آنکه کافر و مشرک اند بر بالای حریر بسط و فرش حریر و دیبا افشانده اند و
و بهیچ لذتی طیبه دنیویه ممتنع میشوند فرمود آن جماعتی که از متنوعات طیبه دنیویه ممتع اند معجلات طیبات ایشان در دنیا یعنی
سریع الانقطاع است و عنقریب بتحت فنا و زوال انتقال یابد و وبال آن بر ایشان باند و طیبات ما مؤجل است در عقبی بجهت آنکه
دایم الابد خواهد بود و اصلا گرد زوال بگرد آن نخواهد رسید سدی گفته که هرگاه رسول صلعم بسفری رفتی آخر کسی را که وداع کردی
فاطمه زهرا بودی و چون باز گشتی اول کسی که با او ملاقات کردی فاطمه زهرا بودی روزی از سفر باز گشت فاطمه کلیمی که خالی از
تزیین نبود بدر خانه فرو گذاشته بود برای رعایت حرمت حضرت رسالت صلعم چون آنحضرت بدر خانه رسید و آن کلیم را بدید باز
گشت فاطمه زمانی انتظار کشید پس برخواست و بحجره آن حضرت در آمد و گفت یا رسول الله چرا ترک عادت فرمودی و این
نوبت مرا محروم کردانیدی فرمود من آمدم تا بدر سرای اما چون دیدم که پرده بازینت فرو گذاشته بودی بازگشتم زیرا که آن
از رسوم تجملات و بسیار از آن تنفر دارم پس فرمود که آل محمد را با مال دنیا چه کار ایشان برای آخرت مخلوق شده اند و آخرت
برای ایشان آفریده شده فاطمه بعد از کلام این استماع از سید انام صلعم آن پرده را برداشت و بعد از آن در تقشف و خشونت
اوقات میگذرانید تا از این محنت خانه دنیا روی بنزهتگاه جنت آورد و مرویست که روزی رسول بحجره فاطمه رفت حسن
و حسین صلعم را دید که دست رنجی از نقره بدست کرده بودند ایشانرا نزد خود طلبید و آنرا از دست ایشان بیرون کرد ثوبانرا
گفت که این را بفروش و برای فاطمه گردن بندی بخر که از مهره یمانی باشد و از برای حسن و حسین دست رنجی که از عاج بود بخر
فرمود که إِنَّ هٰؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي لَا أُحِبُّ أَنْ تَذْهَبُوا طَيِّبَاتِهِمْ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا اینها اهل بیت منند و دوست ندارم که لذات خود را در
زندگانی دنیا اخذ نمایند و از آن تمتع گیرند و در خبر است که روزی یکی از محبان طبقی حلوا بر سم هدیه نزد امیر المؤمنین علیه السلام
آورد آنحضرت انگشت مبارک در او فرو برد و بیرون آورد و در آن نگریست و فرمود که رنگ و بوی هر دو نیکوست اما ندانم
که طعم وی در چه غایتست و طعمش در چه مرتبه پس انگشت مبارک را از آن پاک کرده و فرمود که این را از پیش من بردار گفتند
یا امیر المؤمنین همانا که این بر تو حرامست فرمود که نه لیکن روا نیست که در حوالی من جماعتی باشند در نهایت گرسنگی و فقر
و فاقه و من شکم خود را از حلوا آلوده سازم پس فرمود که اگر من سیر بخورم و بخسبم مانند کسی باشم که شاعر در حق او گفته
وَحَسْبُكَ دَاءً أَنْ تَبِيتَ بِبِطْنَةٍ وَحَوْلَكَ أَكْبَادٌ تَحِنُّ إِلَى الْقِدِّ یعنی همین درد ترا بس که در شب سیر بخسبی و در حوالی تو جگرها
باشند که از غایت گرسنگی آرزومند پوستی باشند که مضغ کنند و در بعضی از خطب نهج البلاغه مذکور است که آنحضرت
فرموده که بخدا سوگند که جامه خود را چندان رقعه دوختم که شرمنده شدم از رقعه دوزنده آن و قایلی بمن گفت که یا امیر المؤمنین
گفتم وقت آنست که این مدرعه را بیندازی گفتم که از من دور شو و مرا از این منع مکن که در شب بامداد قومی که شب سیر کرده اند و
ریاضت بیخوابی کشیده در وقت صباح محمود العاقبة اند و بمنزل مراد رسنده یعنی همچنانکه در شب سیر میکنند و ریاضت
بیخوابی میکشند تا بمنزل مراد میرسند عارف نیز هر گاه در طریق ریاضت سلوک مینماید و بر خار محنت که در آن سالک میگردد

صبر میباید بنازل و نقاصد میرسد و در روایتی آمده که رقعه جامه او گاهی از لیف خرما بود و از محمد بن قیس منقولست
که امام محمد باقر عم فرمود که بخدا سوگند که امیر المؤمنین مانند بندگان درم خریده طعام میخورد و در مجلس نشسته و خود
ببازار میرفت و دو جامه میخرید و بهتر آنرا بغلام خود میداد و دون آنرا خود اختیار میکرد و اگر آستین جامه او درازی بود
و یا جامه او از قد او در میگذشت قطع آن میکرد و مدت شش سال حاکم بود و درین مدت نه خشت را بر بالای خشت و
آجر بر بالای آجر مینهاد و اصلا از زر سرخ و سفید میراث نگذاشت و نان گندم و گوشت بخورد مردم میداد و خود بقرص
جو و روغن زیت و سرکه بسر میبرد و مرویست که اکثر نان خورش او زیت بود و یا سرکه اگر از آن ترقی می نمود از شیر شتر و [illegible]
و میگفت لا تجعلوا بطونکم مقابر الحیوان یعنی شکمهای خود را گورستان حیوانات مگردانید و هیچ دو کاری که رضای الهی بود بر او سانح نمیشود
مگر آنکه اشق آن برای نفس خود اختیار میکرد و بکد دست و عرق جبین هزار بنده خرید و از برای رضای الهی آزاد کرد و طعام او
فوق طعام مردمان بود و در شب هزار رکعت نماز گذارد و اکثر روزه بود و در روایتی آمده که آن حضرت از هیچ طعامی هرگز سیر نخورد
عبد الله بن رافع گوید روزی نزد آنحضرت رفتم انبانی نزد او نهاده بود و سر آن مهر کرده پس آن مهر را بگشود و در آن نان
خشک بود از جو که آنرا خورد کرده بودند آنگه کفی از آن تناول فرمود من نیز در خوردن مشارکت نمودم پس آنرا مهر کرد
و بغلام سپرد پس گفتم یا امیر المؤمنین مهر کردن بسبب چیست فرمود خوف آن دارم که حسن و حسین بجهت شفقت و مرحمت
بر من دارند روغن زیت بآن ممزوج سازند و من آنرا بخورم نفس من از فرمان من بیرون رود با وجود این نوع طعام
او بر وجهی بود که علی بن الحسین عم پانزده سال بوضوی نماز شام نماز صبح را ادا فرمود و پیشانی او از کثرت سجود بر وجهی
رسیده بود که هفتاد پوست گذاشت و او را بجهت این ذو الثفنات خواندندی و بجهت بسیاری طاعت و ریاضت بحیثیتی
ضعیف شده بود که اگر بر پای میخواست مانند خوشه که باد او را متحرک سازد میلرزید و با وجود این حال میگفت که هیهات
این طاعتی و طاعة علی تا چه دوراست طاعت من و طاعت علی و در خبر آمده که چون حضرت امیر المؤمنین عم شهید شد
معاویه علیه اللعنه میخواست که ابو اسود دیلمی که از جمله موالیان آنحضرت بود استمالت نموده از مودت آن برگرداند پس همیشه
هدیه و صله باو میفرستاد روزی انواع حلواها باو فرستاد که در میان او شهد مزعفر بود ابو اسود دختری داشت
بدوید و پاره از آن در دهن نهاد ابو اسود را این بخاطر رسید که اذهبتم طیباتکم فی حیاتکم الدنیا پس دختر را
گفت این را از دهن بیفکن که زهر است دختر گفت این بغایت شیرینست گفت نمیدانی که این را پسر هند فرستاده تا ما را
از دوستی اهل بیت برگرداند پس دختر آنچه در دهن داشت بیفکند و گفت ایخدعنا بشهد المزعفر من السید المطهر [illegible]
ملالا شهد مزعفر بدوستی مطهر و در آثار آمده که یکی از صحابه بجابر انصاری رسید جابر او را دید که پاره گوشت خریده و
بخانه میبرد پرسید که این چیست گفت اهل من از من گوشت طلبیده اند گفت هر چه آرزو باشد اگر شما آنرا قبول کنید میترسم
از اهل این آیه باشید که اذهبتم طیباتکم فی حیاتکم الدنیا مرویست که روزی رسول الله صلعم نزد ارباب صفه آمد دید که بعضی
جامه را بپوست مرقع کرده بودند و بعضی دیگر پوست نمی یافتند که بر جامه خود رقعه زنند حضرت فرمود که امروز شما بهترید
یا روزی که صباح در حله باشید و هر شب در حله دیگر هر روز با مداد نوعی از طعام خورید و در شام نوعی دیگر و خانهای شما

و ملبس باشند بسان تلبیس و تزیین کعبه گفتند آنروز ما را بهتر باشد حضرت فرمود بل انتم الیوم خیر بلکه امروز شما را
بهتر است چه این حال در مظنه صعود است بر درجات جنان و آن حال در مواقع نزول بدرکات نیران القصه چون کفار
عناد و اصرار مینمودند و پیوسته در ایذا و آزار سید مختار میکوشیدند حق تعالی بجهت تسلیه حضرت و تهدید کفار
قصه هود و مجادله او با عاد و استیصال ایشان بیاد آنحضرت میدهد و میگوید واذکر اخا عاد و یاد کن ای محمد
برادر عاد را یعنی پیغمبری که از قبیله عاد بود و مراد هود است یعنی حال او و قوم او با [illegible] قریش بگوی اذ انذر
قومه چون بیم کرد قوم خود را از عذاب الهی تخویف نمود بالاحقاف بموضع احقاف و آن ریگستانی بود نزدیک
حضرموت که در ولایت یمن است مشرف بر دیار عمان و آن موضع را شحر میگویند و احقاف جمع حقف است بمعنی ریگستان
دراز و بلند که از سمت استقامت منحرف باشد و ریگ آن موضع باین کیفیت و اصحاب آن اهل خیمها بودند از قبایل او
در آن بادیه می نشستند و هود بانذار ایشان آمد وقد خلت النذر و در حالی که گذشته بودند پیغمبران بیم کننده
من بین یدیه و پیش از هود ومن خلفه و از پس او یعنی هود اولین پیغمبر نبود بلکه پیش از او و بعد از او
انبیا برامم خود مبعوث شده بودند ایشان را بر توحید دعوت کرده الا تعبدوا الا الله که نپرستید
خدایرا چه اوست که مستحق پرستش است نه غیر او انی اخاف علیکم بدرستی که من می ترسم بر شما عذاب
عشر یوم عظیم از عذاب روز بزرگ و پر هول بسبب شامت شرک شما قالوا گفتند عادیان که ای هود اجئتنا
لتافکنا آیا آمده بما تا برگردانی ما را عن آلهتنا از پرستش خدایان یا تهدید یا وعید فأتنا بما تعدنا
پس بیار آنچه با وعده میکنی ما را از نزول عذاب ان کنت من الصادقین اگر هستی از راستگویان در وعده
قال گفت هود مرا علم بوقت نزول عذاب نیست تا بتعجیل آن قیام و اقدام نمایم انما العلم جز این نیست که علم بوقت نزول عذاب
عند الله نزدیک خداست پس هر گاه حکمت او تقاضا کند انزال خواهد نمود و کار من همین است که شما را دعوت کنم و
ابلغکم و برسانم شما را ما ارسلت به آنچه فرستاده شده ام بآن ولکنی اریکم و لیکن من می بینم شما را قوما
تجهلون گروهی که نادانید یعنی نمیدانید که رسول مبلغ و منذر باشد نه معذب و مقترح یا جاهلید بآنچه صلاح و نجات
شما در آنست و استعجال عذاب که از فحوای مقالات از من طلب میکنید ایشان بجهت فرط عناد از سخن هود متنبه نشده بر ضلالت
خود استمرار نمودند حق تعالی سه سال باران از ایشان باز گرفت تا بقحط و غلا مبتلا شدند و هود با ایشان میگفت که ایمان آرید
تا باران ببارد و از بلا خلاص شوید و اگر نه بعوض آن بلا بر شما ریزان خواهد شد یکی از ایشان که قیس بن [illegible] نام داشت
بر سبیل استهزا و عناد گفت ما را عذاب می باید نه باران آخر از قحط و خشکی سال بتنگ آمده بجهت رفع بلا بجانب کعبه که در آن
روزگار پشته ریگ سرخ بود متوجه شدند و مرثد که یکی از رؤسای عاد بود و بهود ایمان داشت فرمود که بدعای شما باران
نخواهد آمد مگر که اطاعت هود کنید ایشان التفات بسخن او نکردند و او را در چاهی محبوس ساختند بر تفصیلی که در سوره
الاعراف گذشت پس نزد آن موضع که [illegible] عرض حاجات و طلب دفع آفات نمودند و استدعای باران کردند هاتفی آواز داد که یکی از آنها
را اختیار کنید ایشان از ابر سیاه که مظنه بسیاری باران است اختیار کردند آن ابر با ایشان می آمد تا باحقاف رسید فلما راوه بد

آنهنگام که دیدند آنچیزرا که موعود شده بودند از عذاب عَارِضًا در حالتی که ابری بود پهن شده در افق آسمان مُسْتَقْبِلَ
أَوْدِيَتِهِمْ که روی آورنده بود وادیهای ایشان قَالُوا گفتند از روی استبشار و بهجت که هَذَا عَارِضٌ که این ابریست که
مُمْطِرُنَا باران دهنده است مارا بَلْ هُوَ بلکه او مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ آنچیزیست که تعجیل میکردید از وقوع عذاب و
نزول عقاب پس تفسیر آن میکند بآنکه رِيحٌ آن بادیست فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ در اوست عذابی دردناک تُدَمِّرُ هلاک
کند و نابود سازد آن باد از غایت شدت و سطوت كُلَّ شَيْءٍ هر چیزیرا که هست از انفس و انعام و اموال بِأَمْرِ رَبِّهَا بفرمان
پروردگار خود از عمرو بن میمون روایتست که آن باد خیمها و شتران با هودجها میان آسمان و زمین میبرد تا آنکه چون طیران ملخ می‌نمود و در
روایت آمده که اول کسی که آن عذابرا مشاهده کرد زنی بود از ایشان و بعد از دیدن آن بایشان گفت بادی را می‌بینم که در وی شعلهای آتش
است و هود مؤمنانرا از میان ایشان بیرون آورد و در خطیره برد و آن باد چون برایشان گذر کردی مروح روح و ملین جلود
ایشان بود و سبب التذاذ ایشان در خبر است که عادیان دیدند که باد مردمان و مواشی ایشانرا از صحرا بر میدارد و در میان آسمان
و زمین بطیران در می‌آورد هم بخانهای خود رفتند و درها ببستند باد متوجه خانها شده درها و بناهای ایشانرا از جای
برکند و هفت شب و هشت روز پشتهای ریگ احقاف را بر ایشان میریخت تا همه در زیر آن پنهان شدند و هلاک گشتند بعد از آن
آن ریگهارا از ایشان دور کرده بدنهای ایشانرا بدریا افکند و بعضی گفته اند که آن باد اجساد ایشانرا از زیر ریگ بیرون آورد و بر کوه
و کمر میزد تا پاره پاره شدند فَأَصْبَحُوا پس گشتند در صفتی و حالتی که لَا يُرَى دیده نمیشد یعنی اگر کسی ببلاد ایشان گذر میکرد
نمیدید إِلَّا مَسَاكِنُهُمْ مگر مسکنهای ایشانرا یعنی هلاک گشتند و ساکن و منازل ایشان خالی ماند كَذَلِكَ همچنانکه جزای
ایشان دادیم بعذاب استیصال نَجْزِي پاداش میدهیم الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ گروه کافرانرا که در معاصی توغل کرده اند و از حد
بیرون رفته آورده اند که چون حضرت رسالت چون ابری دیدی که در او مظنه باران بودی رنگ مبارک او متغیر گشتی و برخاستی
و بری نشستی و می‌آمدی و میرفتی اورا گفتند که یا رسول الله سبب اضطراب و خوف چیست فرمودی از آن میترسم که مبادا این ابر مثل
آنچیزی باشد که قوم عاد گفتند که هَذَا عَارِضٌ مُمْطِرُنَا بعد از آن در تهدید مشرکان قریش میفرماید که وَلَقَدْ مَكَّنَّاهُمْ و در سختی
که تمکین دادیم قوم عاد را فِيمَا إِنْ مَكَّنَّاكُمْ در آنچیزی که تمکین نساختیم شمارا ای کفار قریش فِيهِ که در آنچیزی از قوت و شوکت
و کثرت اموال و وفور احوال و طول اعمار و فرمان روایی وَجَعَلْنَا لَهُمْ و گردانیدیم از برای ایشان سَمْعًا گوشها تا بشنوند وَ
أَبْصَارًا و چشمها تا ببینند وَأَفْئِدَةً و دلها تا بآن در یابند ایشان بابی معرفت پیدا نکردند بعلت آن زیرا که نه گوش باستماع
داشتند و نه بچشم آثار قدرت اورا مشاهده کردند و نه بدلائل وحدت خدارا تفکر کردند و بحجت این بود که چون عذاب بر ایشان
فرود آمد فَمَا أَغْنَى دفع نکرد و باز نداشت عَنْهُمْ از ایشان سَمْعُهُمْ گوش ایشان وَلَا أَبْصَارُهُمْ و نه دیدهای ایشان
وَلَا أَفْئِدَتُهُمْ و نه دلهای ایشان مِنْ شَيْءٍ چیزیرا از عذاب خدای إِذْ كَانُوا زیرا که بودند که بجهت تقلید و عناد
يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ انکار میکردند آیتهای خدارا که از جمله آن معجزات بود وَحَاقَ بِهِمْ و بگرد در آمد
ایشانرا مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ آنچه بودند که بآن استهزا میکردند از عذاب وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا و بدرستی که هلاک
کردیم ای اهل مکه مَا حَوْلَكُمْ آنچه گرداگرد شما بود مِنَ الْقُرَى از دیهها و شهرها چون حجر و ثمود و سدوم که دیار لوط است و

غیران وَصَرَّفْنَا الْآيَاتِ و گردانیده بودیم یعنی تکرار کرده بودیم آیتهای خودرا بر اهل قری لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ
تا شاید که ایشان از کفر بازگردند و بجهت اعراض نمودند از آن آیات مستاصل شوند فَلَوْلَا نَصَرَهُمُ پس چرا نصرت نکردند
ایشانرا الَّذِينَ اتَّخَذُوا آنانکه فرا گرفته بودند آن مشرکان ایشانرا مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای قُرْبَانًا بچیزی که
متقرب شوند بآن بخدا آلِهَةً خدایان و معبودان خود بامید شفاعت بَلْ نه چنان بود که شفاعت ایشان کنند بلکه ضَلُّوا
گم شدند و غایب گشتند عَنْهُمْ از نصرت ایشان یعنی نزد نزول عذاب نفع بایشان نرسانیدند و تخفیف عذاب از ایشان نکردند
پس ناامید گشتند از ایشان و رشتهٔ امید خودرا از نصرت آنها منقطع ساختند وَذَلِكَ و آن گرفتن بتان بخدایی برای تقرب
إِفْكُهُمْ دروغ ایشانست وَمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ و آنچیزیست که بودند که بری بافتند و بغیر حق الوهیت و شفاعت بمخلوق
عاجز میدادند مفسران از زهری نقل کرده اند که چون ابوطالب بجوار رحمت ایزدی پیوست رسول را یار و یاور نماند و از مکه
روی بطایف نهاد تا از قبیلهٔ بنی ثقیف طلب نصرت کند چون بطایف رسید بمجمع ایشان درآمد و ایشانرا سه رئیس بود عبد
یالیل و مسعود و حبیب نزد ایشان آمد و دعوی نبوت کرده ایشانرا بدین اسلام دعوت نمود و از ایشان درین باب نصرت طلبید
ایشان منکر نبوت او شدند یکی گفت ثیاب کعبه را دریده باشم اگر که خدای ترا مبعوث ساخته باشد دیگری گفت که آیا خدای
عاجز است که غیر ترا بخلقان دیگر فرستادن دیگر گفت بخدا سوگند که بعد از این مجلس هرگز با تو سخن نکنم رسول فرمود چون
تصدیق من نمیکنید باری این حال را از این قوم بپوشید ایشان این در گذر نکردند ایشان اجابت نکردند و زبان بطعن و
استهزا گشودند پس جهلا و اطفال را در پی آنحضرت افکندند و بانگ و فریاد میکردند و سنگ بر او میزدند تا هر دو پای مبارک
اورا بخون آلوده ساختند و آنحضرت خود را بدیواری رسانید و در زیر سایهٔ نخل بنشست و در آنجا عتبه و شیبه پسران
ربیعه بودند حاضر بودند سفیهان چون ایشانرا بدیدند بازگشتند و آنحضرت چون ایشانرا بدید پریشان گشت زیرا که ایشان
دشمن خدا و رسول بودند دست دعا بر داشت و گفت بارخدایا شکایت بجانب تو میکنم از ضعف قوت خود و قلت حیلت
و کمی ناصری و چون پسران ربیعه آن حالرا بدیدند رگ قرابت ایشان در حرکت آمده طبقی از انگور بغلامی نصرانی دادند که
عداس نام داشت و از اهل نینوی بود و او را نزد حضرت فرستادند غلام آن طبق را نزد رسول بر زمین نهاد رسول بسم الله گفته
بخوردن انگور مشغول شد عداس گفت این کلام را اهل این شهر نمیگویند تو از کدام شهری فرمود که من از مکه ام تو از کجایی
و دین تو چیست غلام گفت من مردی ام ترسا از اهل نینوی رسول فرمود آن شهر از مردی صالح بود که یونس بن متی نام داشت غلام
گفت تو یونس را چگونه میشناسی فرمود او برادر من بود و پیغمبر خدا بود و من نیز همچنانکه من پیغمبر خدایم پس برخی از اخبار یونس التجا
نمود پس غلام بر دست و پای او افتاد و بوسه میداد و پسران ربیعه از دور آن حالرا مشاهده میکردند یکی با دیگری میگفت که غلام ترا
فاسد و باطل کردانید و چون نزدیک ایشان آمد و را گفتند ترا چه بر این داشت که سجده کردی و پای محمد را بوسه دادی و هم کرانی
کار را نسبت با او کردی گفت یا سیدی این پیغمبر خداست زیرا که مرا از چیزی خبر داد که آنرا پیغمبران دانند ایشان خنده کردند و گفتند ای غلام
دین خود را نگهدار که او مردی فریبنده است پس رسول از آنجا متوجه مکه شد چون ببطن نخله رسید فرود آمد و در شب
بنماز تهجد برخاست و بتلاوت قرآن مشغول شد اتفاقا جمعی جنیان از اهل نصیبین و یا نینوی و یا جزیرهٔ موصل که بیمن میرفتند

کذا ایشان با نجا افتاد بعد از استماع قرآن خود را بحضرت نمودند و بوی ایمان آوردند و متوجه قبایل خود شدند و ایشان را به
انذار کرده بایمان ترغیب نمودند چنانچه حق تعالی حبیب خود را از آن خبر میدهد **وَاِذْ صَرَفْنَا اِلَيْكَ** و یاد کن ای محمد که
بکردانیم یعنی میل دادیم بسوی تو **نَفَرًا مِنَ الْجِنِّ** کروهی از جن و در جمیع تفاسیر از ابن عباس نقل کرده اند که ایشان هفت تن بودند
و شام و ناصر و فرش و مبس و ازدابیان و اعقم و ذوبعه که پسر ابلیس است و در لباب کفته که هفتاد تن بودند از قبایل بنی اقلیس و اکثر
بر آنند که کمتر از ده بودند که اطلاق نفر بر مادون عشر است و مرویست که چون از صعود بر آسمان ممنوع شدند و شهب رجوم
کشتند گفتند البته در عالم قضیه سانح شده پس هفت تن یا نه کس از اشراف ایشان که ذو بعه از ایشان بود از نصیبین در اطراف عالم
بتجسس آن قضیه مشغول شدند تا بتهامه رسیدند و در وادی نخله بار سول خدا ملاقات کردند و استماع قرآن نمودند دانستند که
سبب مانعیت صعود ایشان بر آسمان اینست و از بعضی مفسرین مرویست که خدای تعالی رسول را امر کرد که انذار جنیان
کند و قرآن بر ایشان خواند پس جمعی از ایشان را بجانب آنحضرت فرستاد حضرت با اصحاب کفت من مامورم که قرآن بر
جنیان خوانم کیست که تبعیت من اختیار کند و این کلام را سه بار تکرار فرمود عبد الله مسعود کفت در آن شب غیر از من
هیچکس دیکر رفاقت آنحضرت نکرد پس هر دو رفتیم تا شعب حجون که بالای مکه است رسول خطی کرد مرا کفت من کشیده و کفت
از این خط قدم بیرون منه تا من باز آیم پس برفت و استاده افتتاح قرآن کرد مرغان دیدم بمقدار کرکس که می پریدند و
می آمدند و می نشستند و ماران سیاه دیدم که آمدند و میان من و پیغمبر حایل شدند و بجهت آواز و صدای عظیم ایشان آواز
پیغمبر بکوش من نرسید ترسی بسیار بر من غالب شد و اکثر خوف من بر پیغمبر بود و بعد از تلاوت مانند پارهای ابر سیاه از
هم متفرق شدند و چون صبح شد رسول نزد من آمد و کفت خفته بودی کفتم نه یا رسول الله چند بار بر آن
شدم که بجهت ترس فریاد کنم اما چون میدیدم که تو بعصا ایشانرا از من دور میکردی من ایمن میشدم فرمود که اکر از خط
بیرون می آمدی مطمئن نبودی آنکه کفت چه دیدی کفتم مردان سیاه رنگ که جامهای سفید پوشیده بودند فرمود ایشان
دوازده هزار جن نصیبین بودند که استماع قرآن کردند و سوره بر ایشان خواند آنحضرت و آن سوره الفلق بود پس فرمود
از من متاع خواستند ایشانرا استخوان و پشک شتران و سرکین چهارپایان دادم کفتم یا رسول الله مردم آن را بنجاست
آلوده میسازند فرمود من نهی کردم کفتم ایشان با استخوان و سرکین چه کنند فرمود هیچکس از ایشان استخوان برندارد مکر
که مثل آن کوشت که بر او بوده باشد در آن یابد و هیچ سرکین نباشد مکر آنکه الفها که در آن باشد مشاهده کنند القصه حق تعالی
میفرماید که ایشانرا متوجه تو کردانیدم **يَسْتَمِعُونَ الْقُرْاٰنَ** در حالتی که استماع میکردند قرآن را **فَلَمَّا حَضَرُوهُ**
پس چون حاضر شدند نزد قرآن یعنی موضعی که استماع قرآن میتوانست کرد یا نزدیک رسول **قَالُوا** کفتند با یکدیکر **اَنْصِتُوا**
خاموش باشید تا بشنوید این کلام را و مرویست که از غایت حرص بر استماع قرآن بر بالای یکدیکر می افتادند **فَلَمَّا**
قُضِيَ پس چون کذارده شد و قرائت آن باتمام رسید برسول ایمان آوردند و مسایل بسیار از آنحضرت پرسیدند و رسول
ایشانرا برسالت جنیان که از قبایل ایشان بودند نامزد فرمود بر ایشان **وَلَّوْا اِلٰى قَوْمِهِمْ** باز کشتند بسوی قوم
خود **مُنْذِرِينَ** در حالتی که بیم کننده کان بودند و ترسانندهٔ قوم خود از روی شفقت و نصیحت **قَالُوا** کفتند

يَا قَوْمَنَا ای کروه **اِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا** بدرستی که ما شنودیم کتابی را که از نزد خدای **اُنْزِلَ** فرو فرستاده
شده **مِنْ بَعْدِ مُوسٰى** پس از کتاب موسی **مُصَدِّقًا** که تصدیق کننده است **لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ** مر آنچیزی را
که پیش از آن بوده از کتب انبیا یا موافق آنها و نزد بعضی از جنیان بودند و از نزول انجیل خبر نداشتند یا اعتبار نمیکردند
چنانچه معتقد یهود است از اینجهت کفتند من بعد موسی مصدقا لما بین یدیه **يَهْدِيْ** راه مینماید آن کتاب **اِلَى**
الْحَقِّ بسوی آنچه درست و راست از عقاید حقه **وَاِلٰى طَرِيْقٍ مُسْتَقِيْمٍ** و بسوی راه راست که موصل مطلوبست
يَا قَوْمَنَا اَجِيْبُوْا ای کروه ما اجابت کنید **دَاعِيَ اللّٰهِ** خواننده خدا را یعنی محمد صلعم که خلقانرا بطریق هدایت
دعوة میکند **وَاٰمِنُوْا بِهٖ** و ایمان آورید بوی و اخبار او را اذعان نمایید **يَغْفِرْ لَكُمْ** تا بیامرزد خدای برای شما **مِنْ**
ذُنُوْبِكُمْ بعضی از کناهان شما یعنی کناهانی که غیر مظالم باشد چه مظالم آن مغفور نمیشود **وَيُجِرْكُمْ** و برهاند شما را
مِنْ عَذَابٍ اَلِيْمٍ از عذابی دردناک که برای کفار مهیاست **وَمَنْ لَا يُجِبْ** و هر که اجابت نکند **دَاعِيَ اللّٰهِ** خواننده
خدا را که حضرت رسالتست و بجهت آن عذاب بر او نازل شود **فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ** پس نیست عاجز کننده خدای از تعذیب او
فِي الْاَرْضِ در زمین بهیچ بهر بابی تا از عذاب خدای آنجا پناه آورد **وَلَيْسَ لَهٗ** و نیست مر او را **مِنْ دُوْنِهٖ**
اَوْلِيَآءُ بجز از خدای دوستان و مددکاران که منع عذاب کنند از او **اُولٰٓئِكَ** آن کروه اجابت ناکنندکان **فِيْ**
ضَلٰلٍ مُّبِيْنٍ در کمراهی هویدا اند یعنی ضلالی که بر هر کس واضح باشد زیرا که اعراض نموده اند از اجابت آنکسی که
داعی به خداست از علی ابن ابرهیم مرویست که جنیان بعد از استماع دعوة داعیان نزد پیغمبر آمدند و بشرف ایمان مشرف شدند
و آنحضرت شرایع ایمان را تعلیم ایشان داد و حق تعالی وقل اوحی در شان ایشان نازل کردانید و در جمیع اوقات نزد پیغمبر تردد میکردند
و احکام شریعت از وی اخذ مینمودند و آیه دلالت صریح دارد بر آنکه آنحضرت همچنانکه بر انس مبعوث بود بر جن نیز مبعوث بود و هیچ
پیغمبر بر جن و انس مبعوث نشاخته مکر خاتم الانبیا و جن با انس در وصف تکلیف مشترک باشند و حکم ایشان چون
حکم ماست در ثواب و عقاب چه تکلیف بر هر دو یکسانست و بعد از تکلیف جنیان و ذکر اطلاع ایشان تنبیه میفرماید بر قدرت خود
بر بعث بقوله **اَوَلَمْ يَرَوْا** آیا نمی بینند یعنی ندانستند منکران حشر و نشر **اَنَّ اللّٰهَ الَّذِيْ** آنکه خدای بقدرت غالب **خَلَقَ السَّمٰوٰتِ**
وَالْاَرْضَ بیافرید آسمانها و زمینها را **وَلَمْ يَعْيَ** و مانده نشد و در رنج نیفتاد **بِخَلْقِهِنَّ** بآفریدن آنها **بِقَادِرٍ**
توانا است **عَلٰٓى اَنْ يُّحْيِيَ الْمَوْتٰى** بر آنکه زنده کرداند مردکان را چه نقص و عجز بقدرت کامله او راه ندارد حاصل معنی آنست
که آیا کسی که قدرت دارد و قدرت او باین غایت باشد که جمیع سموات و ارضین را ایجاد نماید قادر باشد بر احیای موتی **بَلٰى** آری قادر
خواهد بود بر آنچه نسبت بایجاد علویات و سفلیات اهون و اسهل است پس چکونه بر آن قدرت نداشته باشد **اِنَّهٗ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ**
بدرستی که او بجانب برهمه چیزهای ممکن **قَدِيْرٌ** توانا است پس در وعید منکران حشر و نشر و غیر آن میفرماید که **وَيَوْمَ**
يُعْرَضُ و یاد کن روزی که حشر کرده شوند **الَّذِيْنَ كَفَرُوْا** آنانکه نکرویدند بحشر و غیر آن **عَلَى النَّارِ** بر آتش دوزخ
پس ملائکه عذاب ایشان را کویند که **اَلَيْسَ هٰذَا** آیا نیست این عذاب **بِالْحَقِّ** درست و راست **قَالُوْا بَلٰى** کویند آری حقست
وَرَبِّنَا و بحق پروردکار ما **قَالَ** کوید خدای یا ملائکه دوزخ با ایشان **فَذُوْقُوا الْعَذَابَ** پس بچشید آن عذاب **بِمَا**

كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ بسبب آنچه بودید که نمیگروید بآن و سخن پیغمبران را باور نداشتید درین باب چون کفار بجهة عناد و اصرار آنچه پیغمبر میگفت در باب معاد و غیر آن انکار میکردند و بجهت این غبار بسیار بر خاطر سید مختار مینشست و بسبب ایذا و آزار ایشان مضطرب میگشت از نجهت حضرت آفریدگار حبیب برگزیدهٔ خود را بثبات قدم امر میفرماید که فَاصْبِرْ پس صبر کن ای محمد بر جفای کفار كَمَا صَبَرَ همچنانکه صبر کردند أُولُو الْعَزْمِ خداوند جد و ثبات و صبر مِنَ الرُّسُلِ از پیغمبران یعنی جمیع پیغمبران عازم بودند بر ادای رسالت و تحمل اعبای ابلاغ و دعوت و لهذا از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام منقولست که اولو العزم پنج اند که ناسخ شریعت غیر خود اند نوح و ابرهیم و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله که ایشان را سادات النبیین گویند و ابن عباس و قتاده نیز قایل این قول اند و نزد مقاتل شش اند که در بلیها صابر بودند اول نوح که بر اذیت قوم سیر صبر در سر کشیده بود و بر جفای ایشان خود را هدف تیر بلا ساخته دوم ابرهیم که بر آتش نمرودی صبر میفرمود و در بوتهٔ امتحان کالاخرة شده تمام عیار برون آمد سیم اسمعیل که در ذبح شکیبایی ورزید و از آن مراحل مضطرب نشد چهارم یعقوب که از جهت ولد صبر نمود پنجم یوسف که در بلیت چاه و زندان و تعدی برادران در طریق شکیبایی و سلوک نمود ششم ایوب که در بیماری شکیبایی ورزید و سدی بر آنست که اولو العزم جماعتی بودند که بجهاد مامور شدند و اصح و اقوال قول ابن عباس است که منقولست از ائمهٔ هدی صلوات الله علیهم اجمعین حاصل که حق تعالی پیغمبر خود را امر میفرماید که بر جفای آزار قریش چون نوح باشد و در صدق مانند ابرهیم و در وثوق چون اسمعیل و در خشوع چون داود و در زهد چون عیسی وَلَا تَسْتَعْجِلْ و طلب شتاب زدگی مکن لَهُمْ برای کفار قریش بنزول عذاب و وقوع عقاب چه در وقتی که حکمت و مصلحت مقتضی آن باشد بلا شبهه نازل خواهد شد كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ گوییا روزی که ایشان ببینند مَا يُوعَدُونَ آنچه وعده داده میشوند از عذاب و عقوبت چنان پندارند که لَمْ يَلْبَثُوا درنگ نکردند در دنیا إِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ مگر یک ساعت از روز اگرچه در دنیا عمر دراز یافته اند یعنی طول لبث دنیا نسبت بعقوبت و هول قیامت بر ایشان کوتاه نماید بَلَاغٌ آنچه مذکور شد درین سوره از مواعظ و مذاکیر یا این قرآن آنچه مراو است تبلیغات از حضرت رسالت یا کفایت نسبت بکافران فَهَلْ يُهْلَكُ پس هلاک کرده نخواهد شد بعذاب در وقت نزول آن إِلَّا الْقَوْمُ الْفَاسِقُونَ مگر گروه بیرون رفتگان از اتعاظ و اطاعة سعید بن جبیر از عبد الله بن عباس روایت کرده که اگر وضع حمل زنی دشوار باشد این کلمات با برکات را بنویسد که بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا الله الحلیم الکریم سبحان الله رب السموات السبع و رب العرش العظیم كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ بَلَاغٌ فَهَلْ يُهْلَكُ إِلَّا الْقَوْمُ الْفَاسِقُونَ و او را بشویند و بخورد او دهند وضع بر او آسان شود بإذن الله

سُورَةُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تعالی اربعون آيات مدنية

ابی بن کعب از سید عالم صلعم نقل کرده که هر که سورهٔ محمد را تلاوت کند بر خدای تعالی واجب شود که از انهار جنت در آب دهد و ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که هر مومنی که این سوره بخواند هرگز در دین خود شک نکند و از شرک و کفر محفوظ باشد و بعد از فوت خدای تعالی هزار فرشته را بقبر او فرستد تا بر او نماز میگذارند و ثواب و را باو میدهند و در حین حشر تشییع او کنند تا او را نزد خدای بموقف حاضر سازند و نیز از آنحضرت مرویست که هر که میخواهد که حال ما و حال اعدای ما بداند باید که سورهٔ محمد را تلاوت کند زیرا که در او آیتی در شان ما و آیتی در بارهٔ اعدای ماست و باید دانست که چون حق تعالی ختم سورهٔ احقاف نمود بوعید کفار افتتاح این سوره نمود بتهدید نجاز

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه نگرویدند بوحدانیت خدا و نبوت رسول او وَصَدُّوا و باز ایستادند و اعراض کردند عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای که دین اسلام است یعنی در دین اسلام داخل نشدند و اصلا بآن رغبت نکردند مراد شیاطین قریش اند مانند ابوجهل و نضر و عتبه که ضال و مضل بودند و غاوی و مغوی و بروایت مقاتل دوازده نام زد بودند که مردم را منع میکردند از ایمان آوردن و تصدیق پیغمبر نمودن و از ابن عباس مرویست که مراد ده نفرند از مطعمان روز بدر که از روی ریا و شهرت برای تعزیه صلهٔ رحم و فک اسیران و حفظ همسایگان و ضیافت لشکریان مرعی داشتند یعنی اعمال ایشان از قبیل تودد و ریا مراد اهل کتابند که بر دین خود مصر بودند أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ باطل و نابود کرد خدای کردارهای ایشان را وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویدند بخدا و رسول از گروه قریش یا انصار یا مومنان وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای شایسته از اطعام و صلهٔ ارحام و غیر آن بخلوص نیت و محض قربت وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَى مُحَمَّدٍ و گرویدند بانچه فرستاده شد بر محمد صلعم که پیغمبر جمیل فعال و ستوده خصالست که آن قرآن معجز نظامست وَهُوَ الْحَقُّ قرآن راست و درستست مِنْ رَبِّهِمْ از نزد پروردگار ایشان و بجهة کمال حقیقت آنست که هرگز قلم نسخ بر آن کشیده نشود كَفَّرَ بپوشاند خدای و درگذراند عَنْهُمْ از آنها که منصف باین صفاتند سَيِّئَاتِهِمْ کردارهای بد ایشان یعنی از سر گناهان ایشان درگذرد بجهت شرف ایمان و بوسیلهٔ توبه و انابت بحضرت سبحان وَأَصْلَحَ و بصلاح آورد بَالَهُمْ حال ایشان را در دین و دنیا و زنگ ضلال از دل ایشان بزداید تا در راه او عصیان نورزند ذَلِكَ آن اضلال و اصلاح بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بسبب آنست که آنانکه کافر شدند اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ پیروی کردند باطل را یعنی زور و انکار و إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویدند و ایمان آوردند اتَّبَعُوا الْحَقَّ پیروی کردند سخن حق را یعنی قرآن که نازل شده مِنْ رَبِّهِمْ از نزد پروردگار ایشان كَذَلِكَ همچنین یعنی همین طریق يَضْرِبُ اللَّهُ بیان میکند و روشن میسازد خدای لِلنَّاسِ برای مردمان أَمْثَالَهُمْ احوال ایشان را و اکثر بر آنند که ضمیر راجع بفریقین است یعنی حق تعالی بیان این دو گروه میکند بجهت مردمان تا حق را از باطل و نیک را از بد فرق کنند و باین هر دو گروه عبرت گیرند مثل عمل کفار کردانیده و اضلال را شامل خبیثات ایشان و اتباع حق را مثال اهل ایمان و تکفیر سیئات را مثل فوز ایشان بعد از آن مومنان را بقتال کافران امر میکند و میگوید که چون کفار از کفر خود باز نمی ایستند و بدان اصرار میکنند و در انکار می افزایند فَإِذَا لَقِيتُمُ پس هرگاه ببینید ای اهل ایمان در وقت محاربه الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه نگرویدند فَضَرْبَ الرِّقَابِ

پس بزنید کردن ایشان را کردن زدن مراد مطلق است و کشتن بهر نوعی که باشد لیکن چون اکثر قتل بضرب رقابت
از بجهت جمیع انواع قتل بران معبر شد پس مراد آنست که بکشید کفار را در حینی که حرب قایم شود بهر نوعی که توانید چون غرض
قتل است نه تخصیص ضرب بعنق **حَتَّىٰ إِذَا أَثْخَنتُمُوهُمْ** تا چون بر حد ثخانت و غلظت رسانید قتل ایشان را یعنی بسیار
بکشید و یا بجهت کثرت خراج ایشان را کران سازید بر حیثی که بقیام حرب اقدام نمی توانند نمود **فَشُدُّوا الْوَثَاقَ**
پس محکم کنید بند را یعنی بعد از آن اسیر اساری بند را بر دست و پای ایشان استوار کنید تا نگریزند **فَإِمَّا مَنًّا** پس یا منت
نهید بر ایشان منت نهادنی **بَعْدُ** بعد از اسیر شدن و ثاق یعنی بعد ازین حال ایشان را آزاد کنید بدون عوض **وَ**
إِمَّا فِدَاءً و یا فدا گیرید از ایشان فدا گرفتنی پس مخیرید میان من و فدا **حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ** تا بنهند اهل حرب **أَوْزَارَهَا**
اسلحه حرب را که بدون آن بحرب قیام نتوان نمود یعنی این حکم شما را باقیست تا حینی که منقضی شود بحرب و باقی
نماند مگر مسلمی یا مسالمی و گویند مراد آنست که تا بنهند اهل حرب شرک و معاصی خود را که وزر و وبال ایشانست و بدین
اسلام درآیند غرض که این احکام درین جاریست تا زمانی که باقی نماند حرب یا هیچ مشرک بسبب زوال شوکت ایشانست و
یا تا زمان نزول عیسی از آسمان چه در آن زمان حکم قتال در هیچ جا باقی نماند بجهت انتشار حکم اسلام بهمه اکناف و اطراف
عالم و عدم بقای کفر میان بنی آدم و در حدیث آمده که جهاد باقیست از زمان بعثت من تا آن زمان که مقاتله کنند آخر
امت با دجال **ذَٰلِكَ** اینست کار حرب که مذکور شد و از ائمه هدی منقولست که هر اسیر را که بگیرند پیش از انقضای حرب
امام مخیرست میان آنکه بکشد و یا دست یا قطع کند بر خلاف و بهمان بگذارد تا هلاک شود و درین صورت
او را منت و فدا جایز نیست و بعد از آن بدون انزال عذاب استیصال بیان حکمت آن میکند که **وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ** و
اگر خواهد خدای **لَانتَصَرَ مِنْهُمْ** انتقام کشد از کفار بعذاب استیصال از خسف و زجر و غرق و غیر آن بدون آنکه
کارزار کنید **وَلَٰكِن** و لیکن امر بجهاد و عدم انتصار او سبحانه از اهل عناد **لِّيَبْلُوَ** آنست که بیازماید **بَعْضَكُم**
بِبَعْضٍ برخی از شما را ببرخی یعنی معامله آزمایندگان کند بانوجه که مؤمن را بکافر مبتلا کند تا جهاد کند و ثواب عظیم
یابد و کافر را بمؤمن آزمایش کند تا بسبب عقوبت حرب از کفر باز ایستد **وَالَّذِينَ قُتِلُوا** و آنانکه کارزار کنند و خطی
قاتلوا بیخوانند یعنی چه کشته شوند **فِي سَبِيلِ اللَّهِ** در راه خدای تعالی **فَلَن يُضِلَّ** پس هرگز ضایع و باطل نکرداند خدای
أَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشان را بلکه جزای جهاد را بر وجه اتم و اکمل بر ایشان رساند بانوجه که **سَيَهْدِيهِمْ** زود باشد
که راه نماید ایشان را در دنیا بکارهای خیر و صواب و در آخرت بدرجات فوز و ثواب **وَيُصْلِحُ** و بصلاح آورد برای ایشان
بَالَهُمْ حال ایشان را در هر دو جهان **وَيُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ** و در آورد ایشان را در بهشت **عَرَّفَهَا لَهُمْ** در حالتی که تعریف کرده است
درجات آن را در آخرت قبل از دخول با ایشان تا که نادر حین دخول منازل خود چنان پندارد که سالها در آنجا بوده اند و
آمد و شد کرده اند و استیناس بآن پیدا کنند و یا حفظ که در دنیا موکل بند کانند و در آخرت در پیش ایشان روند و منازل
و عطایا که نامزد ایشان بوده باشد بایشان تعریف کنند و نیز بجهت تحریص بر قتال میفرماید که **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا**
ای آنانکه گرویده اید **إِن تَنصُرُوا اللَّهَ** اگر یاری کنید خدا را یعنی دین او را و پیغمبر او را بواسطه جهاد **يَنصُرْكُمْ** یاری دهد خدا شما

شما را تا بر ایشان غالب شوید و منصور و مظفر گردید **وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ** و استوار سازد قدمهای شما را یعنی
دلیر گرداند شما را و قوت دهد دلهای شما را بجهت آن قدمهای شما ثابت شود در مواطن جهاد یا شما را موافق سازد تا در
قیام نمودن بحقوق اسلام و در مرور بر صراط بر یوم القیام ثابت قدم باشید از قتاده نقلست که بر خدا واجبست که نصرت
کند هر که نصرت دین او مشغولست جهت آنکه فرموده ان تنصروا الله ینصرکم و دیگری را ولازم است که نعمت خود را بر شاکر
زیاده سازد کما قال لئن شکرتم لازیدنکم و نیز مروی است که شاکر خود را یاد آورد لقوله فاذکرونی اذکرکم و وفا بعهد من لازم
اوست نسبت بکسی که بعهد او وفا کند لقوله اوفوا بعهدی اوف بعهدکم **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** و آنانکه نگرویده اند و حق تعالی بجهت
القای رعب و خوف قدمهای ایشان را در معرکه حرب بلغزانید **فَتَعْسًا لَّهُمْ** پس لغزیده شدند و برو در آمدند و در معرکه
جهاد لغزیده شدنی و برو در آمدنی که مر ایشان را بود در ساحل کفار و ذلت اقدام در معارک جهاد مر ایشان راست و ابن عباس
فرموده که مراد بتعس قتل است در دنیا و تردی که در آتش دوزخ در عقبی **وَأَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ** و گم و نابود ساخت عملهای ایشان را
یعنی اصلا اجری و صوابی بر آن مرتب نگردانید بجهت آنکه بر وجه خلوص و محض قربت بود نه بر سبیل مامور لکه بعین منهی
عنه بود **ذَٰلِكَ** این تعس و اضلال **بِأَنَّهُمْ** بسبب آنست که ایشان **كَرِهُوا** کراهت داشتند **مَا أَنزَلَ اللَّهُ** آنچیزی که فرو
عشر فرستاد خدای بر پیغمبر خود از قرآن و توحید و باحکام شریعت **فَأَحْبَطَ** پس باطل و ضایع گردانید خدای **أَعْمَالَهُمْ**
کردارهای ایشان را که با جر امید وار بودند از عمارت مسجد الحرام و طواف خواندن و ضیافت حاکر و اعانت مظلومان
و اکرام یتیمان و غیر آن زیرا که ترتیب ثواب بر اعمال نوع ایمانست و این از ایشان مسلوبست و از امام محمد باقر مرویست
که مراد ازین آنست که اضلال و احباط اعمال کفار بسبب آنست که کراهت داشتند از آنچه خدای انزال فرموده در شان علی بن
علی ابن ابی طالب چه ترتب ثواب بر توحید و اخلاص عبادت فرط محبت آنحضرتست و ولای او چنانچه احادیث متواتره از
مخالف و موافق مخبر است بدین که تمیز میتوماید ایشان را بر صحت توحید و اخلاص بقوله **أَفَلَمْ يَسِيرُوا** آیا سیر نکرده
کافران مراد تحریص است بر سیر یعنی باید که سفر کنند این معاندان جاحد **فِي الْأَرْضِ** در زمین یعنی در بلاد ثمود
و عاد **فَيَنظُرُوا** پس بنگرند که **كَيْفَ كَانَ** چگونه بوده است **عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ** خاتمه کار و سرانجام حال
آنانکه پیش از ایشان بوده اند از اهل تکذیب و شرک **دَمَّرَ اللَّهُ** مستاصل ساخت خدا و از بیخ برکند **عَلَيْهِمْ** بر ایشان آنچه
مختص بود از ایشان بر انفس و اموالی و اولاد یعنی دمار از همه ایشان برآورد **وَلِلْكَافِرِينَ أَمْثَالُهَا** و مر کافران راست
مانند این عاقبت **ذَٰلِكَ** آنچه مذکور شد از اذلال و عقوبت کافران و نصرت و مثوبت بر مؤمنان **بِأَنَّ اللَّهَ** بسبب آنست
که خدای **مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا** دوست آنکسانیست که ایمان آورده اند و ناصر و معین ایشان **وَأَنَّ الْكَافِرِينَ** و بسبب آنست
که آنکه گروند کان **لَا مَوْلَىٰ لَهُمْ** نیست دوستی مر ایشان را یعنی دوستی نیست مر ایشان را که یاری ایشان کند و عذاب از ایشان
باز دارد و از قتاده منقولست که این آیه در روز احد نازل شد در وقتی که رسول در شعب جبل بود و مردمان بعضی مقتول بودند و برخی
مجروح و مشرکان میگفتند که اعل هبل و مسلمانان میگفتند که الله اعلی و اجل و کافران بر سبیل فرح و سرور بامؤمنان میگفتند
ان لنا العزی و لا عزی لکم و رسول امیر بود که الله مولنا و لا مولی لکم پس رسول فرمود که و لا سواء هر دو طایفه برابر نیستند یعنی

کشندکان ما و شما برابر نیستند و مختلف اند اما الاول عقوبه والاخر رحمت پس ذکر حال فریقین میکند بابین و جز ان إن الله
بدرستی که خدای يدخل الذين آمنوا درمی آرد آنانرا که گرویده اند وعملوا الصالحات و کرده اند کارهای شایسته
خالی از ریا و غرض و آراسته جنات در بوستانهای ملوان اشجار تجري من تحتها الأنهار میرود از زیر درختان
آن جویهای آب والذين كفروا و آنانکه نگرویدند يتمتعون برخورداری می یابند و منتفع میشوند بامتعه دنیا
ويأكلون و میخورند آنرا كما تأكل الأنعام همچنانکه میخورند چهارپایان یعنی همچنانکه انعام حریص اند بر اکل در
چراگاه و علفزار خود و غافل از عاقبت کار خود که ذبح است ایشان نیز در مرعی امتعه دنیویه میچرند و بان منتفع و متمتع
میگردند و از نتائج کار خود که اکل شجره زقوم و شرب حمیم است خبر ندارند کالانعام والنار مثوى لهم و آتش دوزخ آرا
مکاهیست مر ایشانرا پس عاقلان که خوردن را سرمایه عبادة سازد و بقصد قوام بدن و تقویة قوای نفسانیه در وظایف
طاعة اکل نماید و خود را از مرعی درجه يأكلوا ويتمتعوا بگذارد تا به منزله لهم فيها من كل الثمرات رسیده از ذوق
أكلها دائم محظوظ و متلذذ گردند و مرفه الحال در ظل ظلیل حضرت ذو الجلال قرار گیرد در مقعد صدق مقرب درگاه ملیک
مقتدر شود بعد از ذکر هر دو فریق تهدید کفار میفرماید وكأين من قرية و بسا از اهل دیه هي أشد قوة
که آن مردمان او سخت تر بودند از روی توانایی و سطوت و بسطت من قريتك التي از دیه تو یعنی از اهل مکه آن
أخرجتك اخراج کرد ترا یعنی اهل آن ترا از آن بیرون کردند أهلكناهم هلاک کردیم اهل آن قریه را بانواع
عذاب فلا ناصر لهم پس هیچ یاری دهنده نبود تا عذاب را از ایشان دفع کند از عبد الله عباس مرویست که رسول صلعم وقتی
از مکه بیرون آمد و بغار رفت بقصد توجه بمدینه نظر در مکه کرد و گفت تو دوست ترین شهرهایی بنزدیک من اگر کافران
و مشرکان جاحد مرا بیرون نمیکردند هرگز از اینجا بیرون نمی رفتمی و از مقام حب الوطن من الایمان قدم بیرون ننهادمی
و مواصلت ترا اختیار نکردمی پس حق تعالی بجهت تسلی خاطر رسول و توبیخ کفار فرمود أفمن كان آیا هر که باشد على بينة
بر حجتی روشن من ربه از نزدیک پروردگار تو که قرآنست و سایر حجج عقلیه که منتج توحیداند كمن زين همچنان
کیست که آراسته شده است یعنی شیطان آرایش داده له سوء عمله مر او را بدی کردار او از شرک و معاصی واتبعوا
أهواءهم و پیروی کرده اند آرزوهای خود را یعنی آیا پیغمبر و مومنان که در توحید و احکام شرایع بر حد یقین اند مانند
ابوجهل و سایر مشرکان باشند که در وادی شرک و ضلالت سرگردانند و حیران و اصلاح خود را بر قیاس نمیکنند یعنی ایشان
هرچه و طائفه متراخی نباشد از امام محمد باقر عم مرویست که آیه من زين له سوء عمله واتبعوا أهواءهم در شان منافقان است
و مشرکان و بعد از بیان عدم تساوی بین الفریقین بجهت ترغیب اهل ایمان بر آن صفت بهشت میکند که مثل الجنة صفت بهشت
و قصه عجیبه التي وعد المتقون که وعده داده شده اند پرهیزکاران را بر آنچه بر تو میخوانیم او را و آن اینست که فيها
أنهار در بهشت جویهای من ماء غير آسن از آبی که متغیر نشده یعنی رنگ و بوی و طعم آن از حالت اصلی و خلقی خود
و تغییر نیابد بر خلاف آب دنیا که تغییر پذیر میشود وأنهار من لبن و جویهای از شیر که لم يتغير طعمه نگردیده است
طعم یعنی بجهت طول زمان عفونة او بحرافت و حموضت مبدل نگردد بخلاف شیر دنیا وأنهار من خمر و جویهای از شراب

لذة للشاربين که لذیذ و خوشگوار و باطراوت از تلخی و سکر و خمار و صداع مبرا وأنهار و دیگر در بهشت جویهاست
من عسل مصفى از شهد صاف کرده باشد از موم و فضلات نحل یعنی در اصل خلقت از جمیع فضلات عاریست
نه آنکه او را بآتش صاف کرده باشند همچنانکه عسل دنیا ولهم فيها و مر متقیان راست در بهشت با وجود این همه اشربه لذیذه
طیبه من كل الثمرات از هر میوه که نفس آرزوی آن کند بلون صاف و طعم لذیذ و بوی خوش ومغفرة و مر ایشانراست
با این اشربه و اطعمه لذیذه پوشش گناهان من ربهم از آفریدگار ایشان یعنی چون حق تعالی جمیع ذنوب ایشانرا بپوشد و ایشانرا
معاتب نسازد و گویند حق تعالی جمیع آثام و خطایای اهل ایمانرا از یاد ایشان ببرد تا از ذکر آن عیش ایشان منغص نشود پس آیا آن
متنعم بانواع نعم كمن هو خالد مانند کیست که او جاویدان باشد في النار در آتش سوزان وسقوا و چشانیده شوند
بدل شراب بهشتیان ماء حميما آبی بغایت گرم فقطع پس پاره پاره میکند آن آب گرم از فرط حرارت أمعاءهم روده های
ایشانرا آورده اند که حضرت رسالت پناه صلعم گاه خطبه خواندی و منافقانرا عیب کردی و بعضی از مسجد بیرون آمدندی بر طریق استهزا
از علمای صحابه پرسیدندی که این مرد درین ساعت چه میگفت حق تعالی آنحضرت را از حال ایشان خبر میدهد که ومنهم و بعضی از
ایشان یعنی اهل نفاق من يستمع آنهااند که گوش فرا میدارند إليك بسوی تو یعنی خطبه که در روز جمعه میخوانی حتى
إذا خرجوا تا چون بیرون آیند من عندك از نزدیک تو قالوا گویند للذين أوتوا العلم آنانرا که داده
شده اند علم شریعة و فهم یعنی مر کسانی که بتوفیق ربانی و لطف یزدانی توحید و نبوة دانش پیدا کرده اند و باحکام شرایع
وارسیده از صحابه اخیار چون عبد الله مسعود و ابو دردا و امثال ایشان و ابن عباس نقل کرده که من نیز از آنهایم که منافقان
از ایشان میپرسیدند بر سبیل استهزا که ماذا قال چه گفت پیغمبر آنفا در اوان این وقت که قریب بود یعنی ما فهم نکردیم که او درین
وقت چه گفت و فایده آنرا در نیافتیم اصبغ بن نباته از امیر المومنین عم روایت کرده که آنحضرت فرمود که ما همیشه نزدیک رسول بودیم
تا از وحی با اخبار میفرمود تا آنرا نیک در گوش خود نگه میداشتیم چون از نزد آنحضرت بیرون می آمدیم منافقان بجهت خود
انکو میداد در باره ایشان چیزی نازل شده باشد میگفتند ماذا قال آنفا أولئك الذين آن گروه آنانند که بجهت غرط
تقلید و عناد و انکار طبع الله مهر نهاده است خدای على قلوبهم بر دلهای ایشان یعنی وضع علامت نفاق و شقاوت شده
در قلوب ایشان تا آن علامت سلاحیکه علم بنفاق ایشان پیدا کرده بر ایشان لعنت کنند واتبعوا و پیروی کرده اند أهواءهم
هواها و آرزوهای نفس خود را و بجهت اتباع هوا تهاون میکنند بکلام سید انبیا والذين اهتدوا و آنانکه راه
یافته اند از اهل ایمان زادهم زیاده میکرد ایشانرا خدای یا قول پیغمبر یا قراءت قرآن هدى بصیرت و یقین که مستلزم علامت
اند وآتاهم تقواهم و میدهد ایشانرا در تقوی فهل ينظرون پس انتظار نمیکشند منافقان إلا الساعة
مگر قیامترا أن تأتيهم بغتة که بیاید بدیشان ناگهان فقد جاء پس بتحقیق که آمده یعنی ظاهر و نمایان شد أشراطها
علامت آن چون بعثت پیغمبر آخر الزمان و انشقاق قمر و غیر آن فأنى لهم پس از کجا باشد مر ایشانرا إذا جاءتهم
چون بیاید قیامت بدیشان ذكراهم پند گرفتن ایشان و توبه و انابه نمودن یعنی در وقت وقوع قیامت تذکر و اتعاظ ایشانرا عشر
فایده نرساند بجهت انقطاع تکلیف در آن زمان فاعلم پس بدان یعنی ثابت قدم باش بر علم خود أنه لا إله إلا الله

بانکه نیست خدائی که مستحق پرستش باشد مگر خدای بحق و معبود مطلق و در بعضی تفاسیر آمده که چون عالم را گویند اعلم
بآن اذکر خواهد بود یعنی یاد کن آنچه دانسته مسلم در صحیح خود آورده که حضرت رسالت صلعم فرمود که هر کا و بمیرد عالم با
مضمون کلمه لا اله الا الله در بهشت داخل شود **وَاسْتَغْفِرْ** و طلب آمرزش کن **لِذَنْبِكَ** برای گناه خود با وجود کمال عصمت
تو تا آن سبب حصن تو باشد باعث اقتدای امت بتو در تبیان آورده که استغفر الله درین مقام بمعنی استعصم است یعنی
معنی آنست که طلب عصمت کن تا خدای ترا از گناه نگاه دارد و یا مراد انقطاع آنحضرت باشد از ماسوی بحضرت صمدیت و ذنب
بمعنی اولیات یعنی بالکلیه متوجه درگاه ما شو و از غیر ما انقطاع نما و با فعل اضد و بار تکاب نما چون تدارک آنچه فوت
شده از ان **وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ** و استغفار نمای برای مردان مؤمن و زنان مؤمنه تا حق تعالی از خطایای
ایشان در گذرد و بآب مغفرت نامه اعمال سیاه ایشان را مغسول نماید این کرامتیست از خدای در شان این امت عالی همت چه حضرت
منان سید عالمیان را باستغفار گناهان امت امر فرمود و از بعضی منقولست که حق تعالی بپیغمبر خود در امم باستغفار امت کرده
و شک نیست که امر حضرت الهی مقصور نیست پس طلب آمرزش امت کرده باشد حق سبحانه از آن کریم تر است که حبیب خود را امر فرماید
که از من طلب چیزی نمای و چون بطلبد عطا نکند پس معلوم شد که امت را دولت آمرزش متحقق است و اینکه آنحضرت فرموده
که انی لاستغفر الله فی الیوم مائة مرة مراد استغفار حضرت در ترک اولی است یا جهت آمرزش نفس خود چنانکه مذکور شد
از حضرت سید انبیا صلعم مرویست که استغفار کردن بکلمه لا اله الا الله ترنم نمودن بهترین عبادات است زیرا که حق سبحانه
و تعالی هر دو را درین آیه شریفه جمع نموده و بآن امر فرموده و سکونی از امام جعفر صادق ع نقل کرده که حضرت رسالت صلعم
فرمود که خیر الدعاء الاستغفار و فرمود که دلها را زنگیست مانند زنگ مس که جلای آن دهید باستغفار و نیز فرموده
که هر که بسیار استغفار کند حق تعالی او را از همه غم و هم فرج دهد و تنگدلی او را بگشادگی و خوشحالی بدل کند و روزی باو
رساند از جائی که اصلا گمان نداشته باشد و از امام جعفر صادق ع مرویست که هر گاه بنده مؤمن استغفار بسیار کند از شکن
نامه اعمال او بر آسمان بر آید در حالتیکه نور دهنده و درخشنده باشد و از امام علی بن موسی الرضا ع منقولست که استغفار
مانند برگست بر درخت که متحرک شود و برگها از ان ریزان گردد یعنی هر گاه بنده مؤمن باستغفار مشغول شود گناهان
او ریزان شود مانند برگ درخت که در حین جنبانیدن آن ریخته شود و مراد باستغفار تکفیر سیآت و منح مغفرت و فرع ندامت
بر خطیات ماضیه و عزم بر عدم عود بآن در ازمنه مستقبله و از انجاست که از امام علی بن موسی الرضا ع مرویست که استغفار
کننده باشد با وجود اشتغال آن بر گناه همچون کسیست که با آفریدگار خود استهزا کننده باشد بعد از ان امر باستغفار ترغیب
بندگان میکند بر طاعت و ترک معصیت **وَاللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ** و خدای میداند جای گردیدن شما را در دنیا بسبب
معایش و متاجر **وَمَثْوَاكُمْ** و آرامگاه شما را در عقبی از بهشت و دوزخ پس از خدائی که عالم است باحوال دنیوی و مرجع
اخروی شما بترسید و از گناهان گذشته استغفار نموده از برای معاد خود مهیا شوید و یا خدا عالمست بمنقلب شما در
روز و مضجع شما در شب یعنی خدای بر همه احوال شما عالم است و چیزی از ان بر او پوشیده نیست پس از و بترسید و استغفار
نمائید انکه در اظهار تشوق مؤمنان بر جهاد میفرماید که **وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا** و میگویند آنانکه ایمان آورده اند

ازروی حرص بر جهاد **لَوْلَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ** چرا فرستاده نمیشود سوره در باب قتال و جهاد با کفار و اهل عناد **فَإِذَا
أُنْزِلَتْ سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ** پس هر گاه فرو فرستاده شود سوره از قرآن که محکم و مبین باشد و متشابه و منسوخ نباشد
یعنی صریحا دلالت کند بر جهاد و اصلا محتمل غیر آن نباشد و گویند محکمه آن جا نخود باعتبار عدم فسخ آنست تا ورقات
چون سوره فرود آید که هرگز قلم نسخ بر مضمون آن کشیده نشود **وَذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ** و یاد کرده شود در ان امر
بجهاد و مقاتله **رَأَيْتَ الَّذِينَ** ببینی تو آنانرا که **فِي قُلُوبِهِمْ** در دلهای ایشان **مَرَضٌ** بیماری شک و نفاقست
و یا سستی و بی‌همتی در کار دین **يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ** مینگرند بسوی تو **نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ** مانند کسی که بر او فرود آمده
باشد بیهوشی **مِنَ الْمَوْتِ** از غم و اندوه و مرگ یعنی بجهت خبانت و مصاحبت بر ایشان عمگین شوند و متحیر گردند همچو نظر
کردن کسی که سکرات موت و غمرات فوت گرفتار باشد قتاده گفته که هیچ چیز بر منافقان سخت تر ازین نبود که مامور
شدند بر جهاد **فَأَوْلَىٰ لَهُمْ** پس سزاوار تر است عذاب و عقاب مر ایشان را یعنی مکاره و عقوبت اقرب باشان یا ما
کار ایشان راجع بآن سزاوار تر است مر ایشان را **طَاعَةٌ** فرمان برداری در امر جهاد **وَقَوْلٌ مَعْرُوفٌ** و سخن نیکو
مثل سمعنا و اطعنا از اظهار کراهت و از قود لنا ذا قال آنفا **فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ** پس چون جزم شد امر قتال و لازم گشت
حکم جهاد یعنی مال کار ایشان بجائی رسید که بر امر عزم جزم کنند **فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ** پس اگر احکام کرات
گفتندی با خدای آنچه اظهار آن میکنند از امتثال امر الهی در باب جهاد و امر تشوق بر قتال **لَكَانَ** هر آینه بودی
خَيْرًا لَهُمْ بهتر مر ایشانرا در دار دنیا از نفاق ایشان پس بر سبیل التفات از غیبت بخطاب میفرماید **فَهَلْ
عَسَيْتُمْ** پس آیا متوقع است از شما ای اهل نفاق **إِنْ تَوَلَّيْتُمْ** که اگر متولی امور مردمان شوید و حاکم ایشان گردید
أَنْ تُفْسِدُوا که فساد کنید و تباهی جوئید **فِي الْأَرْضِ** در زمین بسبب اخذ رشوه و ریختن خون ناحق **وَ
تُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ** و ببرید از خویشان خود استفهام تقریر است یعنی البته از شما می آید که چون منصب امارت
و حکومت یابید بسبب تکبر و تعظم و کثرت جاه در زمین فساد کنید و قطع رحم نمائید همچنان که در زمان جاهلیت
میکردید و یا معنی آنست که اگر از دین اسلام برگردید بر طریقه زمان جاهلیت راه پیش گیرید که آن فسادات و ریختن
خون ناحق و قطع رحم نمائید و غارت اهل اسلام **أُولَٰئِكَ** آن گروه مفسدان **الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ** کسانی
اند که رانده است و دور کرده ایشانرا خدای از رحمت خود **فَأَصَمَّهُمْ** پس کر دانیده است ایشانرا از روی تخلیه
و خذلان یعنی ایشانرا بجهت فرط عناد و انکار بحال خود فرو گذاشته و نظر لطف از ایشان باز گرفته و ایشان بسبب آن
از استماع کلام حق اعراض نموده اند و بدین طریق اهتدا را از اختیار انداخته پس سخن صواب را میشنوند و منظور
نظر میدارند **وَأَعْمَىٰ أَبْصَارَهُمْ** و کور گردانیده دیدهای ایشانرا **أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ** آیا چرا تفکر
نمیکنند در قرآن و رموز مواعظ و زواجر آنرا بسمع قبول نمیکنند و بدیده اعتبار نظر نمیکنند تا بطریق اهتدا
معرفت پیدا کرده از بادیه ضلالت برهند **أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ** یا آنست که ایشان در احکام قرآن تدبر نمایند بلکه
بر دلهای ایشانست **أَقْفَالُهَا** قفلها که بر دل ایشانست که ختم و طبع است و بسبب این ذکر و موعظه بآنها نمیرسد تا

تذکر شوند و در اهتدا ایشان را فتح الباب حاصل شود و اهتدا ایشان را ابواب فوز و نجات ایشان گشاده گردد و
معنی طبع و ختم مکرر در ما سبق مذکور شد و در بعضی تفاسیر آورده اند که یهودان نعت حضرت رسالت پناه در
توریة خوانده بودند و صحت نبوة او را دانسته و قبل از بعثت صفت آنحضرت را بسیار میکردند و از ظهور آن خبر
میدادند و چون آنحضرت مبعوث شد و بمدینه تشریف آورد از وی برگشتند و منکر صفات او شدند حق تعالی
فرستاد که ان الذین ارتدوا بدرستی که آنانکه برگشتند و منکر صفات او شدند علی ادبارهم بر پشتهای خود
یعنی کافر شدند و از صفات پیغمبر که مردمان را از خبر میدادند اعراض کردند من بعد ما تبین از پس آنکه روشن شده
بود لهم الهدی مر ایشان را هدایت از نبوة آنحضرت که آن صفات و شهود دلایل واضحه او و معجزات ظاهره او که دلالت
صریح دارد بر نبوة او الشیطان سول لهم دیو سرکش بیاراست برای ایشان در نظر ایشان نیکو و آسان گردانید طریق
انکار و عناد و خطایا را و املی لهم و دراز گردانید امل ایشان را و یاد روهم ایشان انداخت طول عمر را یا امید سازد روی
باطل از انواع مکاید از ابن عباس منقولست که آیه در شان منافقانست که در اول اظهار اسلام کردند ذلک این قبول و امهال
بانهم بسبب آنست که یهودان یا منافقان قالوا للذین کرهوا گفتند مر آنانرا که کراهت داشتند ما نزل الله
آنچه فرو فرستاده است خدای از قرآن و احکام اسلام یعنی یهودان با اهل کفر گفتند یا مشرکان جماعتی دیگر از اهل شرک گفتند
و امام محمد باقر ع منقولست که ایشان بنی امیه بودند که کراهت داشتند از آیاتی که در شان و ولایت امیر المؤمنین علی ع نازل میشود
و بر هر تقدیر به پنهانی با یکدیگر میگفتند سنطیعکم زود باشد که فرمان بریم شما را فی بعض الامر در بعضی کارها
که آن از مددکاری ماست شما را در محاربه با پیغمبر در تظاهر در عداوت او و یا در معاونت بر محاربه و عداوت اهل بیت
والله یعلم و خدای میداند اسرارهم پنهانی ایشان را که آن آشکار میکند و مخذول و منکوب سازد فکیف پس چگونه
باشد حال ایشان اذا توفتهم الملائکة در وقتی که متوفی سازند ایشان را فرشتگان یعنی قبض ارواح ایشان کنند
یضربون وجوههم زنند بر رویهای ایشان گرزهای آتشین بجهت آنکه از حق گردیده باشند و ادبارهم و بر پشتهای
ایشان که ذیرا که پشت ایشان زنند ذلک این قبض ارواح ایشان بدین صفت بانهم بسبب آنست که ایشان اتبعوا متابعت
کردند ما اسخط الله آنچیز را که بغضب آورد خدا را یعنی موجب عقوبة و غضب وی باشد مانند کتمان نعوت پیغمبر
و معاونت منافقان و مشرکان و کرهوا و بسبب آنکه کراهت داشتند و نخواستند رضوانه خشنودی خدا را
یعنی عملی که سبب رضای وی باشد مانند اظهار صفات حضرت رسالت پناه ص و اقرار کردن بفرمان داری و یا محبت
اهل بیت فاحبط اعمالهم پس باطل کرد خدای عملهای ایشان را از صلوة و صدقه و غیر آن زیرا که قبول و ترتب ثواب عشر
بران فرع ایمانست و آن از ایشان مسلوبست ام حسب الذین یا پنداشتند که خدای کاشف اسرار منافقان نباشد
بلکه پنداشتند آنانکه فی قلوبهم مرض در دلهای ایشان بیماری نفاقست ان لن یخرج الله آنکه هرگز بیرون
نیارد یعنی ظاهر نگرداند خدای اضغانهم کینهای ایشان را که نسبت به پیغمبر و اهل بیت او دارند و لو نشاء لارینا
کهم و اگر خواهیم هر آینه بنمائیم ایشان را یعنی علامات و نشانها پیدا کنیم بر ایشان فلعرفتهم پس هر آینه بشناسی ایشان را بسیماهم

بعلامتی

بعلامتی که با ایشان دیده شود ولتعرفنهم و البته بشناسی ایشان را فی لحن القول در گردانیدن سخن از صواب که تعریضات آن است
و تحریف توریه ابو سعید خدری روایت کرده که لحن القول که مظهر نفاق منافقست و اظهار عداوت و بغض ایشانست نسبت به
امیر المؤمنین ع و نیز از آن منقولست که منافقان را میشناختیم بدشمنی کردن ایشان بعلی ابن ابی طالب ع و از جابر بن عبد الله
انصاری و عبادة بن صامت روایتست که ما می آزمودیم فرزندان خود را بدوستی علی ابن ابی طالب ع و میدیدیم که یکی از ایشان
دوستی نمیکند با او میدانستیم که او بر غیر راه راستست و مصداق اینست روایت ماثوره از پیغمبر ص که گفت یا علی لا یحبک الا مؤمن
تقی و ما یبغضک الا منافق شقی یعنی ای علی دوست نیست ترا مگر مومن پرهیزکار و دشمنی نکند با تو مگر منافق
بدبخت تیره روزگار و از انس روایتست که در بعضی غزوات نه کس از منافقان شبی در خواب رفتند بامداد که برخواستند بر پیشانی
هر یک نوشته بود که هذا منافق و باین سیما و علامت ایشان را بشناختند و در کشاف از انس روایت کرده اند که بعد از نزول این آیه
هیچ منافقی نبود که پیغمبر او را نشناختی والله یعلم اعمالکم و خدای میداند کردارهای ظاهر و باطن شما را و هر را
فراخور خود جزا دهد و لنبلونکم و هر آینه آزمائیم یعنی معامله آزماینده کان میکند با شما در امر جهاد و سایر تکالیف
شاقه حتی نعلم المجاهدین منکم تا بدانیم جهاد کنندگان از شما و الصابرین و صبر کنندگان را بر
مشقت جهاد یعنی متمیز سازد و مجاهدان و صابران را از غیر ایشان و یا آنکه تا علم او تعلق گیرد بجهاد و صبر شما از قوة
بفعل آمده باشد زیرا که علم او بفعل جهاد است و صبر کردن بران تا بر وفق آن ثواب دهد یا ظاهر سازد بر خلقان که مجاهدان
و صبر کنندگان کیانند و نبلو اخبارکم و یا تا بیازمائیم خبرهای شما را یعنی تا معامله آزماینده کان کند با شما
در چیزهایی که از آن خبر میدهید و از آن حکایت میکنید از اعمال حسنه و افعال قبیحه تا صدق و کذب آن بر شما آشکار
شود و حفظ در این سه فعل بصیغه جمع متکلم میخوانند یعنی تا بیازمائیم ایشان را تا بدانیم مجاهدان و صابران را و بیازمائیم
خبرهای ایشان را فضیل بن عیاض چون این آیه خواندی بگریستی و گفتی خداوندا مرا مبتلا مگردان که اگر مرا مبتلا
گردانی پرده ما دریده شود و رسوا گردیم و بعضی گفته اند که بعذاب و نکال تو گرفتار شویم ان الذین کفروا بدرستی که آنانکه
نگرویدند و صدوا و باز داشتند قوم خود را عن سبیل الله از راه خدای که دین اسلام است و شاقوا
الرسول و مخالفت کردند و معانده نمودند با رسول خدای من بعد ما تبین لهم از پس آنکه روشن گشته بود و ظاهر شده
بود مر ایشان را الهدی راه راست یعنی طریق اسلام که در توریة خوانده بودند و از معجزات پیغمبر آنرا دانسته مراد بنی قریظه
و بنی نضیر اند یا رؤسای قریش لن یضروا الله هرگز ضرر نتوانند خدای را رسانیدن شیئا چیزی یعنی کفر و صد ایشان ضرری
بخدا نخواهد رسانید بلکه ضرر ایشان با ایشان راجع خواهد شد و سیحبط اعمالهم و زود باشد که باطل گرداند خدای
کردارهای ایشان را یعنی ایشان را بر عبادت ثابت نگرداند بجهت ترک ایمان و یا کیدهای ایشان را در باب مخالفت رفع گرداند
و بمقاصد و اغراض خود شان نرساند بلکه میل و مکر در وی باب کند و قتل باشند و جلای وطن یا ایها الذین آمنوا ای آنانکه
گرویده اید اطیعوا الله فرمان برید خدای را و اطیعوا الرسول و اطاعت کنید رسول او را در آنچه فرماید از امر و نهی و موافق
اراده اوست و لا تبطلوا اعمالکم و باطل مسازید عملهای خود را بسبب ریا و سمعه یا عجب یا من و اذی در صدقه آنکه مراد

احباط طاعات باشد بکبایر همچنانکه مذهب اهل حق است إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی که آنانکه کافر شدند وَصَدُّوا و باز داشتند مردمان را عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای که آن سلوک است در طریق اسلام ثُمَّ مَاتُوا پس بمردند یعنی کشته شدند در روز بدر وَهُمْ كُفَّارٌ و حال آنکه ایشان کافر بودند و ناگرویدگان فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ پس هرگز نیامرزد خدای ایشان را پس در ترغیب قتال میفرماید فَلَا تَهِنُوا پس سست مشوید ای مؤمنان در کارزار با کفار وَتَدْعُوا و مخوانید ایشان را إِلَى السَّلْمِ بصلح و آشتی چه طلب صلح مستلزم ضعف و عجز شماست وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ و حال آنکه شما برتر و غالب باشید و زبردست هستید بر ایشان وَاللَّهُ مَعَكُمْ و خدای با شماست بنصرت و یاری بر دشمنان وَلَنْ يَتِرَكُمْ و هرگز ناقص نکند خدای و بریده نکرداند شما را أَعْمَالَكُمْ از ثواب کردارهای شما چه او سبحانه ثواب را بزیاده بر قدر اعمال میدهد که مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا پس چگونه ثواب اعمال شما را منقطع و ناقص کرداند پس در تحریص بر طلب آخرت و ترک دنیا میفرماید إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا جز این نیست که زندگانی دنیا لَعِبٌ بازیست و ناپایدار وَلَهْوٌ و مشغولی بی اعتبار وَإِنْ تُؤْمِنُوا و اگر ایمان آورید بخدا و رسول وَتَتَّقُوا و بپرهیزید از معصیت و سایر امور نامقبول يُؤْتِكُمْ أُجُورَكُمْ بدهد مزدهای ایمان و تقوی و سایر اعمال حسنه در آخرت بر وجه اکمل وَلَا يَسْأَلْكُمْ و نخواهد خدای بر مزد دادن شما أَمْوَالَكُمْ مالهای شما را یا نخواهد رسول خدای برادای رسالت اموال شما و گویند مراد آنست که نخواهد خدای از شما همه اموال بلکه باقل اندک از آن را می‌خواهد آن عشر است و نیم عشر و ربع عشر و مؤید قول اخیر است قول إِنْ يَسْأَلْكُمُوهَا اگر بخواهد از شما مالها شما را فَيُحْفِكُمْ پس مبالغه و الحاح نماید در طلب همه آن تَبْخَلُوا بخیلی کنید بآن و آنرا بخوشدلی و طیب نفس ندهید وَيُخْرِجْ و ظاهر کرداند خدای بآن خواستن أَضْغَانَكُمْ کینهای شما را یعنی سبب خواستن کراهت بخدا و رسول پیدا کنید هَا آگاه باشید ای گروه مخاطبان أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ و شما آنکسانی هستید که تُدْعَوْنَ خوانده شده اید لِتُنْفِقُوا برای آنکه نفقه کنید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای مامور کشته اید که زکوة مال بدهید یا آنکه حال خود را در اسباب جهاد صرف نمایید فَمِنْكُمْ پس بعضی از شما مَنْ يَبْخَلُ کسیست که بخیلی میکند بزکوة یا در نفقه جهاد وَمَنْ يَبْخَلْ و هر که بخیلی کند فَإِنَّمَا يَبْخَلُ پس جز این نیست که بخیلی میکند عَنْ نَفْسِهِ از نفس خود یعنی نفع انفاق را از نفس خود منع میکند زیرا که خود را از مثوبه عظیم محروم میکرداند و بعقوبت عظیم گرفتار میسازد وَاللَّهُ الْغَنِيُّ و خدای بی نیاز است از صدقات و نفقات واجبه و مندوبه وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ و شما محتاجید بآنچه نزدیک اوست از غفران و معصیت و اعطای نعم عظیم و فواید جسیم و درجات عالیه پس جز انفاق میکنید تا در مقابل آن ثواب جزیل یابید بمضمون کریمه مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا یکی را ده عطا میفرماید وَإِنْ تَتَوَلَّوْا و اگر روی بگردانید از آنچه مامور شده اید از ایمان و انفاق و سایر احکام يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ بدل کند خدای گروهی را دیگر که غیر شما باشند یعنی شما را معدوم کند و جماعتی دیگر را بعوض شما موجود سازد ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ پس نباشند آنجماعت مانند شما بلکه اطوع از شما باشند و در امتثال امور مذکوره و انها احکام اندوبابی کننده و نجم که از قبایل یمن اند ابو هریره روایت کند که اصحاب آنحضرت رسول پرسیدند که اینها کدام گروه‌اند که از ما مطیع تر باشند حضرت دست مبارک بر ران سلمان زد و

فرمود هذا وقومه آن گروه این مردست و قوم او و بعد از آن فرمود که بحق آنخدایی که نفس من بید قدرة اوست که اگر ایمان از دنیا مرتفع شود که آویخته گردد بثریا هر آینه جماعتی دست بر آن زنند و آنرا فرا گیرند و ابو بصیر از امام محمد باقر عم نقل کرده که آن حضرت فرمود که اگر اعراض نمایید ای گروه عرب از ایمان آوردن استبدال کند خدای گروهی را که غیر شما باشند از موالی یعنی محبان و یکجهتان اهل البیت و از امام جعفر صادق عم مرویست که بخدا سوگند که بدل کرده بایشان بهتری از ایشان که موالی و شیعیان اهل بیت اند صلوات الله علیهم

سُورَةُ الْفَتْحِ تِسْعٌ وَعِشْرُونَ آيَةً مَدَنِيَّةٌ

ابی بن کعب از حضرت رسالت صلعم روایت کرده که هر که این سوره را قرائت کند همچنانست که با محمد صلعم در روز فتح حاضر بوده باشد و در روایتی دیگر همچنانست که با اصحاب محمد صلی الله علیه و آله در مبایعت متابعت نموده و بخاری در صحیح خود آورده که ما در سفر با رسول الله صلعم همراه بودیم فرمود که دی شب سوره بمن نازل گشت که دوست تراست نزد من از دنیا و ما فیها و بعد از آن این سوره را تلاوت فرمود و قتاده از انس روایت کرده که چون بسبب منع کفار از دخول حرم محروم شدیم و بجهت آن بسیار غمناک و اندوهناک گشتیم حق تعالی این سوره را انزال نمود و حضرت رسول صلعم فرمود که سوره بمن نازل گشت که دوست تراست نزد من از دنیا و آنچه در وست و از عبد الله مسعود مرویست که چون رسول صلعم از حدیبیه مراجعت نمود از دور دیدیم که ناقه آنحضرت گران شد و از رفتار باز ماند چون نزد آنحضرت آمدیم اثر فرح و سرور در جبین مبین او مشاهده کردیم سبب آن پرسیدیم فرمود که الحال سوره بر من فرود آمد که بهتر بود از دنیا است و عبد الله بن بکیر از پدر خود نقل کرده از امام جعفر صادق عم فرمود که مال و زنان و آنچه در تصرف شماست بحصار کیرید بقراءة این سوره که هر که مداومت نماید منادی بآواز بلند نداکند بر وجهی که همه اهل عرصات بشنوند که این بنده تو از جمله خاص منست پس بفرشتگان نداکند که او را به بندگان خاص و صالح من ملحق سازید و در بهشت نعیم ساکن سازید و او را از شراب رحیق که بکافور مختوم باشد بچشانید و بدانکه چون وعده فتح بر غرض و بصلح محتاج الیه ایمان از امور دینیه فرع قضای مطلق حضرت عزتست و سلطنت قاهره او بر کافر بر بیهم از جهت و بعد از آیه واقعه الغنی انزال این سوره فرمود والله اعلم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا بدرستی که فتح کردیم و کشودیم برای تو فتحی روشن و کشودنی هویدا انس و قتاده و جمعی از اهل تفسیر بر آنند که این فتح مکه است پس معنی آنست که ما فتح مکه کردیم از برای تو فتحی آشکارا و هویدا مراد فتح مکه است یعنی مکه را از برای تو خواهیم کشود و تعبیر آن بماضی بجهت آنست که تحقق وقوع و نزد بعضی مراد از فتح صلح حدیبیه است که مقدمه فتح مکه بود همچنانکه ارباب سیر و اصحاب تواریخ بتواتر نقل کرده اند که سید عالم در سال ششم از هجرت در واقعه دید که با جماعتی از اصحاب طواف کعبه معظم

رفت و با فضلا عمره اقدام نمود اصحاب بعد از شنیدن این سخن تصور این کردند که تعبیر این واقعه در همین سال واقع خواهد شد
و حضرت رسالت پناه صلعم بتهیهٔ اسباب سفر مشغول شدند و در روز دوشنبه غرهٔ ذی القعده بهمین سال از مدینه بیرون رفت بجهت عمره
احرام گرفت و بجهت هدی هفتاد شتر همراه ببرد و اکثر اصحاب با آن حضرت متفق شدند طریق رفاقت پیش گرفتند و چون خبر توجه
آن سرور بمشرکان رسید بر منع آنحضرت از زیارت خانهٔ کعبه اتفاق کردند و از مکه بیرون آمدند و در بلدح جمع شدند و لشکر بیاراستند
و رسول بر این حال مطلع شده بحدیبیه نزول فرمودند و از طرف مشرکان عروة بن مسعود ثقفی و جلیس کنانی که رئیس ایشان بود نزد حضرت
آمدند تا منشاء آمدن با آنصوب معلوم کنند و چون دانستند که حضرت داعیهٔ جنگ ندارد بلکه بزیارت کعبه آمده مراجعت نمودند
و صورت حال با قریش اعلام کردند و قریش بحمیت جاهلیت مصر گشته راضی نشدند که آن حضرت با اصحاب بزیارت کعبه آیند سید عالم
عثمان بن عفان را بآنجانب فرستاد تا قریش را راضی گرداند ایشان آن را محبوس ساختند و آوازهٔ قتل او در میان اصحاب افتاد و بیعت
رضوان واقع شد چنانکه تفصیل آن عنقریب مذکور خواهد شد پس کفار از استماع خبر بیعت خایف گشته سهیل بن عمرو را بجانب
حضرت فرستادند و صلح کردند باملای حضرت رسالت صلعم امیر المومنین علیه السلام صلح نامه نوشت باین وجه که ده سال میان اهل اسلام و مشرکان
حرب نباشد و هر یک با یکدیگر تعرض ننمایند و مسلمانان سال آینده بیایند و عمره بگذارند و اکثر صحابه از این صلح محزون شدند و
حضرت در همان موضع بفرمود تا سر مبارک آنرا بتراشیدند و بعضی شتران قربان کردند و بعضی دیگر را بناجیهٔ اسلمی داده بمکه فرستاد
تا در مروه قربان کنند و بر فرق آن توقف ننمایند و صحابه نیز اقتدا بدیشان کرده سر بتراشیدند و بساختن گرفتن مشغول شدند و
خود را قربان کردند و حضرت بیست روز در حدیبیه مکث نمود و در شبی از شبها این سوره فرود آمد و از اینجاست که بعضی این آیه را بطریق تفسیر
کرده اند که ما حکم کردیم از برای تو حکمی ظاهر و هویدا که آن صلح است با قریش در حدیبیه فی الحقیقه این صلح مقدمهٔ فتح بسیار شد چنانکه فتح مکه
گشت و اهل اسلام در مکه ایمان خود را مخفی میداشتند با کفار مجادله نمودند و قرآن را بر ایشان خواندند و تا قریب سال اکثر اهل کفر
بشرف اهل اسلام رسیدند و بیعت الرضوان واقع شد و در آن چند روز فتح خیبر دست داد و حضرت اهل اسلام را از نخیل خیبر
اطعام فرمود و اهل روم بر فارس غالب شدند و مسلمانان بسبب غلبهٔ روم بر فارس مسرور گشتند و از جابر انصاری روایت که ما فتح
مکه بود براء بن عازب را از بیان این فتح استفسار کردند گفت زعم شما آنست که این فتح مکه است اما ما فتح مکه را از حدیبیه میدانیم و تمام
آن فتح را از حدیبیه میکنیم چه صلح حدیبیه مقدمهٔ فتح مکه بود و در آن روز هزار و چهارصد کس بودیم که در خدمت حضرت بودیم و در آن حوالی
هیچ چاه نبود مگر دو چاه حدیبیه و ما از غایت فرط حرارت حدیبیه همهٔ آب آن را کشیدیم بحیثیتی که قطرهٔ آب در آن باقی نماند پس شکایت
عطش پیش حضرت بردیم حضرت ظرفی طلبید و آب وضو ساخت و مضمضه فرمود و دعا کرد و آب مضمضه را در آن چاه ریخت فی الحال
ذوالجلال از آنجا آب فواره نمود و آن چاه پر آب شد و بالا آمد تا که مردمان آن آب را بکف بر میداشتند و میخوردند و دواب را
سیراب میکردند سالم بن ابی جعد گوید که از جابر پرسیدم که شما چند کس بودید که با پیغمبر در حدیبیه همراه بودید گفت قریب هزار و پانصد
بودیم در آن روز تشنگی بر ما غالب شد حضرت ظرفی را طلبید و دست مبارک خود را در میان آب نهاد از میان انگشتان او آب بیرون
می آمد تا میخوردیم تا همه سیراب شدیم و ظرف همچنان پر آب بود و همچنان میدیدیم که اگر صد هزار دیگر بودیم هم از آن آب سیراب میشدیم
و همان اثر آن باقی میماند و نزد بعضی مراد از این فتح فتح خیبر است و مجمع بن حارثهٔ انصاری که یکی از قرا بود و قرآن را نزد حضرت میخواند

روایت کرده که ما در حدیبیه با رسول همراه بودیم چون از آن موضع مراجعت نمودیم مردمان در راه میشتافتند و چهار پایان میتاختند من گفتم
شما را چه میشود که باین سرعت میروید گفتند بر رسول وحی نازل شده من نیز مسارعت کردم و بنزدیک کراع الغمیم برسول رسیدم چون همه مردمان
نزد آنحضرت جمع شدند این آیه تلاوت فرمود که انا فتحنا لک فتحا مبینا یکی از اصحاب گفت یا رسول الله أفتح هو آیا فتح است فرمود آری
بحق خدایی که نفس من بید قدرت اوست که فتح است پس در آن چند روز فتح خیبر کرده و غنیمت آن را بصحابه قسمت فرمود و شعبی روایت کرده بعد از
نزول این آیه آیات عظیم و علامات غریبه بفعل آمد یکی صلح حدیبیه دوم بیرون آمدن آب از چاه یا از میان انگشتان مبارک آن حضرت سیم
فتح مکه چهارم فتح خیبر پنجم ظفر اهل روم بر فارس و اهل کتاب بر مشرکان ششم وعده مغفرت که لیغفر لک الله یعنی فتح از جهت
فرح آن بر مشقت جهاد که مستلزم دفع شرک و رفع اسلام سبب آن باشد که بیامرزد خدای برای تو ما تقدم آنچه گذشته است
پیش از فتح یا پیش از وحی من ذنبک از گناه تو یعنی از ترک ندب یا ترک اولی و ما تأخر و آنچه پس از آن واقع شده یعنی
حق تعالی پاس بر باد که سبب فتح است بیامرزد و در گذرد و اندر وبادی که ترک آن نموده اید پیش از وحی یا بعد از آن یا از گناهان
متقدم و متأخر که از امت تو صادر شده و خواهد شد که براهین واضحه ثبوت معصوم اند از کبایر و صغایر از اول عمر تا آخر عمر پس
این کلام بر ظاهر خود حمل نتوان کرد همچنانکه اهل تشکیک کرده اند بلکه حمل باید کرد بمغفرت ذنب امت و تفصیل این بحث و تحقیق آن
و ابطال اقاویل مخالفان که ذنب نسبت بحضرت رسالت صلعم در منهج الصادقین سمت ذکر یافته و از امام جعفر صادق علیه السلام معنی این آیه پرسیدند
فرمود که بخدا سوگند که رسول را هیچ گناه نبود و هرگز او را گناهی در وجود نیامده بود و لیکن خدای ضامن او شده از برای او که بیامرزد مرزد
گناهان شیعه علی بن ابی طالب را آنچه متقدم بود و آنچه متأخر واقع شده پس اضافه ذنب بآنحضرت بجهت انتساب و ارتباط شیعیان
علی بن ابی طالب است با او و عمر بن زید روایت کرده که معنی این آیه از ابی عبدالله علیه السلام پرسیدم فرمود که از رسول هیچ گناه صادر نشده و
هرگز قصد گناه نکرده و لیکن خدای تمام ذنوب شیعه علی بن ابی طالب را بر او تحمیل کرده بعد از آن همه آنرا بیامرزید از برای خاطر وی پس معنی
کلام این باشد که بیامرزد گناهان شیعه علی بن ابی طالب که بشارت بمغفرتست و یتم و تمام گرداند بفضل عمیم نعمته علیک
نعمت خود را بر تو در دنیا بنصرت بر اعدا و فتح اعلای اسلام و بقای شرع تو و ختم نبوت تو بمملکت و سلطنت و غلبهٔ دین اسلام بر سایر ملت
و در آخرت برفع مرتبه و قبول شفاعت در حق امت و یهدیک صراطا مستقیما و بنماید تو را راه راست و در تبلیغ
رسالت و اقامت مراسم ریاست و حکومت یا ثابت قدم دارد ترا بر راهی که مودی باشد بجنت و ینصرک الله و یاری دهد ترا خدای
نصرا عزیزا یاری که در عزت و غلبه باشد یا یاری که منصور بآن عزیز شود از موسی بن عقبه روایت که در حینی که حضرت از حدیبیه
مراجعت فرمود در اثنای طریق مردی از اصحاب گفت این چه فتح است که ما را از بیت الحرام مصدود ساختند و هدی ما از رسیدن بمحل خود
منع کردند این خبر برسول رسید فرمود این بد سخنی است که این مرد گفت بلکه این فتح بزرگترین فتحهاست چه مشرکان
از مهابت صلابت و شوکت خود تنزل نموده در طریق صلح جویی در آمدند و از روی عجز و انکسار از شما طلب امان کردند از جهت حق
فرمود که هو الذی اوست آنکس که انزل السکینة فرو فرستاد خبر را که موجب سکون و ثبات بود فی قلوب
المؤمنین در دلهای گرویدگان و آن دلایل واضحه بود که مستلزم بصیرت ایشان شد و در امر فتح و نصرت و سبب آرمیدن نفوس
ایشان در آن و این مخصوص بود بمومنان اما نفوس غیر ایشان در این باب مضطرب و متزلزل بود یقین و روح ملابسه بقلوب ایشان

نرسید و نزد بعضی مراد بسکینه علامات نصرت موعودات براعدا که موجب ثبات قدم ایشان بود در قتال **لِيَزْدَادُوا** تا زیاد
کنند مؤمنان **إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ** گرویدنی با گرویدن خود شان یعنی بجهت رسوخ عقیده و اطمینان نفس افزون سازد یقین
خود را بیقین دیگر در حین دیدن آنچه موعود شده بود از وقوع فتوح متعاقبه و اعلای کلمهٔ اسلام و تسلط ایشان بر مشرکان
یا بضم ایمان خود را که باصول دین داشتند با ایمان بفروع آن و از ابن عباس منقولست که اول چیزی که پیغمبر آورد
توحید بود و چون بیگانگی خدای ایمان آوردند ایشان را بنماز و زکوة امر فرمود چون بآن تصدیق کردند حج و جهاد بر ایشان
فرض فرمود بعد از آن ایشان را بولایت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام امر نمود ایشان با هم ایمانی ایمانی دیگر می افزودند تا اکمل
بولایت امیر المؤمنین علیه السلام ایمان خود را تازه کردند و بعد از آن حق تعالی در ترغیب و تحریص و تشجیع مؤمنان بر جهاد فرمود که **وَ**
لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و مر خدایراست لشکرهای آسمانها و زمینها از ملائکه و جن و انس پس اهل ایمان
بنصرة الهی واثق شده قدم در راه مجاهده نهید که هر که جنود اهل آسمان و زمین در تحت فرمان او بود اولیای خود را
در وقت محاربه با اعدا فرو نگذارد بلکه اگر مصلحت و حکمت او تقاضا کند اهل آسمان و زمین را بمدد ایشان فرستد چنانکه در
روز بدر که ملائکه را بمدد ایشان فرستاد **وَكَانَ اللَّهُ** و هست خدای تعالی **عَلِيمًا** دانا بمصالح بندگان **حَكِيمًا**
صواب کار در آنچه کند یعنی همه افعال بر وجه حکمت از و صادر میشود و از جمله حکم اوست که انزال سکینه نمود بقلوب اهل
ایمان بوسیلهٔ صلح حدیبیه و وعدهٔ فتح مکه **لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ** تا در آرد مردان مؤمن و زنان مؤمنه را
بجهت رسوخ عقیده و معرفت این نعمت و شکرگذاری بر آن **جَنَّاتٍ** بوستانهای مملو و اشجار **تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا**
الْأَنْهَارُ که میرود از زیر آن اشجار یا از زیر منازل آن جویهای آب **خَالِدِينَ فِيهَا** در حالی که جاوید باشند در آن بهشت
وَيُكَفِّرَ عَنْهُمْ و برای آنکه بپوشند از آن **سَيِّئَاتِهِمْ** بدیهای ایشان را **وَكَانَ ذَٰلِكَ** و هست ادخال و تکفیر **عِنْدَ اللَّهِ**
نزد خدای **فَوْزًا عَظِيمًا** رستگاری بزرگ و ظفری جلیل القدر بر بندگان او را زیرا که هیچ فوزی برازین نیست که ایشان را از
معاصی پاک و پاکیزه سازد و بر در روضهٔ رضوان در آید **وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ** و عذاب کند مردان و زنان
منافق را از اهل مدینه **وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ** و مردان مشرک و زنان مشرکه را از اهل مکه **الظَّانِّينَ بِاللَّهِ**
که گمان برند کانند بخدای **ظَنَّ السَّوْءِ** گمان بد گمان عدم نصرت او سبحانه است مر رسول خود را بر اهل مکه **عَلَيْهِمْ** بر اینکه گمان
بد بر ایشان **دَائِرَةُ السَّوْءِ** گردش بد یعنی گمان بد که بر اسلام میبرند بر ایشان نازل گشت و همه مغلوب و منکوب گشتند
و بعد از آن کتابی گرفتار گشتند **وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ** و خشم گرفت خدای بر ایشان **وَلَعَنَهُمْ** و براند از رحمت خود
ایشان را **وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ** و آماده ساخت برای ایشان دوزخ را **وَسَاءَتْ مَصِيرًا** و بد بازگشتیست دوزخ بعد از ذکر
جهت زیادتی تخویف کفار فرمود **وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** و مر خدایراست لشکرهای آسمانها و زمینها یعنی
ماسوای آن همه مسخر و فرمان بردار و مملوک اویند چنانکه لشکریان که منقاد سردار خود باشند پس انتقام کفار و اهل نفاق
عاجز نخواهد بود **وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا** و هست خدای غالب در قهر و انتقام خود را از اعدا **حَكِيمًا** دانا در آنچه کند
و فرماید چه جمیع افعال او متضمن حکمت و مصلحت و انکار دشمنان کفار لَن یبعث الله احدا خطاب بسید ابرار میکند که

انا ارسلناک

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بدرستی که ما فرستادیم ترا بجمیع عالمیان **شَاهِدًا** در حالی که گواه باشی در آنچه از امت تو صادر
میشود از طاعت و معصیت و قبول و رد ایمان **وَمُبَشِّرًا** و مژده دهنده بمرتبهٔ عظیم در روضهٔ خلد برین و آنرا که در اوامر
و نواهی اطاعت قول تو کرده اند **وَنَذِيرًا** و بیم کننده بعذاب الیم در درکهٔ جحیم کسانی را که در حق تو عصیان ورزیده اند و اقوال
آنرا بسمع قبول نشنیده اند و این ارسال و شهادة و تبشیر و انذار **لِتُؤْمِنُوا** برای آنست که تصدیق کنید ای بندگان **بِاللَّهِ**
وَرَسُولِهِ بخدا و رسول او **وَتُعَزِّرُوهُ** و تقویت نمائید او را یعنی قوة دین او دهید و رسول او را یاری کنید
وَتُوَقِّرُوهُ و بزرگ دارید و فرمان بری او را یعنی اطاعت امر او کنید **وَتُسَبِّحُوهُ** و بپاکی و پاکیزگی یاد کنید او را یعنی
نماز گذارید برای او **بُكْرَةً وَأَصِيلًا** در صبح و شام یا تنزیه او کنید از وصف ناملایق بر سبیل دوام و مقوی قول اول
روایتی منقول از ابن عباس که مراد باین صلوة فجر است و صلوة ظهر و عصر و نزد بعضی دیگر نماز صبح است و عشائین آورده اند
که کفار سید ابرار و اصحاب اخیار را از دخول حرم منع کردند و آوازهٔ قتل عثمان در حدیبیه شایع شد چنانکه گذشت آنحضرت
در تحت شجره جمع گشت ایشان را بتجدید بیعت امر کرد و اصحاب برغبت تمام و جدی لاکلام دست بر دست پیغمبر نهاده
مبایعت کردند تا آنکه هر گاه حین موت طریق متابعت مرعی دارند و در هیچ زمان در طریق فرار سلوک نکنند و بیعت که از غیب
ایشان بود که این بیعت به بیعت الرضوان مسمی شد و در اثنای آن این آیه نازل شد **إِنَّ الَّذِينَ** بدرستی که آنانکه **يُبَايِعُونَكَ**
بیعت میکنند با تو درین موضع **إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ** جز این نیست که بیعت میکنند با خدای چه مقصود ایشان ازین بیعت
رضای او سبحانه است و دیگر بحکم **وَمَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ** بیعت رسول همان بیعت خداست پس بیعت با او در
حکم بیعت باشد بخدا و لهذا در تأکید با یمعنی میفرماید که **يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ** دست پیغمبر که در حکم دست خداست بر
بالای دست ایشانست چه او سبحانه منزه است از جوارح و صفات ایشان پس غرض ازین قول تقدیر این معنیست که عقد میثاق
با رسول خدا همچو عقد میثاق است با خدا بدون تفاوت عمرو بن دینار از جابر انصاری روایت کند که گفت روز حدیبیه ما هزار و
چهار صد مرد بودیم که در زیر درخت بیعت کردیم که هرگز نگریزیم تا زمان موت مگر ابن قیس منافق که در زیر شتر پنهان شد و با ما
در بیعت موافقت نکرد حق تعالی بجهت توعید و تهدید ناقض عهد و ترغیب موفی آن این آیه فرستاد که **فَمَنْ نَكَثَ** پس هر که بشکند
بیعت **فَإِنَّمَا يَنْكُثُ** پس جز این نیست که میشکند عهد را **عَلَىٰ نَفْسِهِ** بر نفس خود یعنی ضرر آن نکث عاید نمیشود مگر بر
او چه او در لشکر محروم باشد **وَمَنْ أَوْفَىٰ** و هر که وفا کند **بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللَّهَ** بآنچه عهد کرده است بر آن با خدا یعنی
ثابت قدم باشد **فَسَيُؤْتِيهِ** پس زود باشد که بدهد خدای او را **أَجْرًا عَظِيمًا** مزدی بزرگ و ثوابی تمام که آن درجات
عالیات در دار السلام از ابن عباس روایت که چون پیغمبر بر عزیمت مکه مصمم شد اعرابی که در نواحی مدینه بودند مثل اسلم و
جهینه و مزینه و غفار و اشجع را طلبید و ایشان را برفاقت و موافقت خود ترغیب فرمود و فرمود غرض من از رفاقت شما
آنست که اگر قریش مرا از دخول مکه منع کنند احتیاج بمحاربه افتد ما را نیز لشکری مستعد باشد پس احرام گرفته سیاق هدی
نمود تا مردم بدانند که مردم عزیمت حرب ندارند بلکه بقصد عمره متوجه آنصوب شده اعراب از محاربهٔ قریش ترسیده
امر موافقت تثاقل کرده با خود گفتند که چگونه رفاقت جماعتی کنیم که منقریب مغلوب قریش میشوند و مقتول ایشان کرده ند پس هر یکی

ازاین امر تعلل نموده راه تخلف پیش گرفتند و حق تعالی پیغمبر خود را خبر داده که چون مراجعت نمایی ازین سفر و بمدینه رسی سیقول
لک المخلفون زود باشد که بگویند مر ترا باز پس ماندگان من الاعراب از عربان بادیه نشین یعنی قبایل مذکوره
بزبان اعتذار گشوده گویند شغلتنا مشغول ساخته مرا از مرافقت و معیت تو نمودن اموالنا مالهای ما و اهلونا
و زنان و فرزندان ما چه هیچ کس نبود که قایم مقام ما شود و غمخوارگی ما کند و باحتیاج عیال و اطفال ما قیام نماید
و ازین ما از خدمت تو محروم ماندیم و چون تخلف ما بجهت اعتذار بود نه بر وجه اختیار فاستغفر لنا پس آمرزش
طلب برای ما ازین تخلف و تقاعد حق تعالی از ما فی الضمیر ایشان خبر داد و فرمود یقولون میگویند این مخلفان بالسنتهم
بزبانهای خود ما لیس فی قلوبهم آنچه نیست در دلهای ایشان یعنی آن اعتذار که بتو میگویند از روی نفاق است
و کذب قل بگو ای محمد در جواب عذر ایشان فمن یملک لکم پس کیست که مالک شود از برای شما و تواند که دفع کند من الله
از مشیت خدای شیئا چیزی را ان اراد بکم ضرا اگر اراده نماید خدای بشما ضرری بسبب تخلف از حرت یا قتل
و حال در اهل مکه و مال او اراد بکم نفعا اگر خواهد بشما سودی که آن صواب است برفاقت یا ظفر نصرة و محافظت
اموال و اهالی خلاصه معنی آنست که اگر خدای اراده نفع یا ضرر داشته باشد بشما هیچکس نخواهد بود که قادر باشد بر دفع
آن از شما پس آمدن شما با من مانع ضرر نشود و عدم آن موجب نفع شما نمیگردد بل کان الله بلکه هست خدای بما
تعملون خبیرا بآنچه میکنید دانا است یعنی میداند که قصد شما از تخلف نه بجهت مشغولی اموال و اهالیست بل
ظننتم بلکه بجهت آنست که گمان میبرند ان لن ینقلب الرسول آنکه باز نگردد پیغمبر و المؤمنون و
مراجعت نمایند مؤمنان الی اهلیهم بسوی اهالی خود بمدینه ابدا هرگز یعنی مشرکان بر ایشان یعنی دست یابند
و همه را مستاصل سازند و زین ذلک و آراسته شد این گمان یعنی شیطان بیاراست استیصال پیغمبر و اصحاب او را
متمکن فی قلوبکم در دلهای شما و ظننتم و گمان بردید ظن السوء گمان بد که دین خدا باطل شود و ملت اسلام
برافتد و کنتم و گشتید شما بدگمان قوما بورا گروهی هلاک شدگان نزد خدای و رسول و من لم یؤمن
بالله و رسوله و هر که نگرود بخدا و بفرستاده او یعنی بدل خود تصدیق ایشان نکند فانا اعتدنا پس بدرستی
که ما آماده کرده ایم للکافرین برای ناگرویدگان سعیرا آتشی افروخته و سوزان پس بجهت تاکید قول مذکور میفرماید
و لله و مر خدای راست ملک السموات و الارض پادشاهی که آسمانها و زمینها یعنی تدبیر امر جمیع امور علوی و سفلی
و زمام ملک همه در قبضه اقتدار اوست یغفر می آمرزد گناه را لمن یشاء برای هر که میخواهد و یعذب و عذاب میکند
بگناه من یشاء هر کرا اراده کند و مقرر است که مشیت او و حق تعالی تابع حکمت اوست پس مغفرت او نسبت بتایب خواهد بود
و تعذیب و نسبت بمصر و کان الله و هست خدای غفورا آمرزنده توبه کنندگان رحیما مهربان بر ایشان و شهد
در آنکه رحمت و صفات ذاتیه اوست و غضب او از صفات عرضیه و لهذا تکفیر سیآت می نماید و اجتناب کبیره و کبایری آمرزد
بتوبه و انابه آورده اند که حضرت رسالت در ذی حجة الحرام سال ششم از هجرة از حدیبیه مراجعت نمود و در محرم الحرام عزم آن
نمود که بخیبر توجه نمود و با اصحاب وعده فتح و غنیمت داد و پیغمبر نمود حق سبحانه و تعالی حکم کرد که هر که در حدیبیه حاضر بوده باید

و غیر آن با ایشان موافقت نماید و چون عزم ایشان درین باب جزم شد متخلفان بقصد رد امر الهی گفتند که بگذارید
تا تابع شما شویم در غزا و با اعدا محاربه کنیم حق تعالی پیش از وقوع این قضیه پیغمبر خود را از ما فی الضمیر ایشان خبر داد و
سیقول المخلفون زود باشد که بگویند باز پس ماندگان از حدیبیه که قبایل مذکوره اند از اعراب اذا انطلقتم
در وقتی که بروید الی مغانم بسوی غنیمتها یعنی غنایم خیبر لتاخذوها تا فرا گیرند آنرا ذرونا بگذارید ما را
نتبعکم تا پیروی کنیم شما را در آمدن بخیبر و غزا نمودن با اهل آن یریدون میخواهند متخلفان باین قول ان
یبدلوا آنکه مبدل و متغیر کردانند کلام الله سخن خدا را یعنی حکم او را که فرموده بود که غیر اهل حدیبیه باین حرب نروند
و اخذ غنیمت نکنند قل بگو ای محمد مر ایشان را لن تتبعونا پیروی نخواهید ما را این نفی است در معنی نهی یعنی با ما بیرون
میایید کذلکم قال الله همچنین گفته است خدای من قبل پیش از تهیه شما برای بیرون آمدن بخیبر یا پیش از آمدن ما
بمدینه فسیقولون پس زود باشد که ایشان گویند که خدای باین حکم نفرموده بل تحسدوننا بلکه حسد میبرید شما
بر ما تا در غنایم آن با شما شریک نشویم رد قول ایشان نموده میگوید که چنین است که متخلفان میگویند بل کانوا لا
یفقهون بلکه هستند که در نمی یابند و فهم نکنند الا قلیلا مگر فهمیدنی اندک که آن فطنت در امور دنیویه
جمیع فطن ایشان مصروف بر متع دنیویه و اصلاح احوال باقیه و اخرویه تفکر و تامل نمیکردند همچنانکه در جای دیگر فرموده
که یعلمون ظاهرا من الحیوة الدنیا بعد از آن بجهت مبالغه در مذمت ایشان و اشعار بر شناعت تخلف فرموده قل للمخلفین
من الاعراب بگو مر این باز پس ماندگان که از عربان بادیه نشین اند که مذکور شدند ستدعون زود باشد که خوانده
شوید الی قوم بجرب گروهی اولی باس شدید که خداوندان کارزارهای سخت باشند با شجاعت تقاتلونهم
کارزار کنید با ایشان و بکشند ایشان را او یسلمون یا مسلمان شوند یعنی ناچار است از وقوع یکی از اینها این قوم هوازن
بودند و حضرت رسالت در وادی حنین با ایشان حرب کرد و پیش قتاده بنی ثقیف و نزد ابن عباس اهل فارس اند و کعب و حسن
برآنند که اهل روم اند و گویند که اهل یمامه اند که اصحاب مسیلمه کذاب بودند و نزد جماعتی دیگر اصحاب معاویه اند که در صفین با
امیر المؤمنین محاربه کردند با بنو حنیفه و اهل رده و صاحب طبری آورده که صحیح آنست که مراد بداعی در قول ستدعون حضرت
رسالت است زیرا که آنحضرت اعراب مذکوره را بغزوه شدید و قتال اقوامی که صاحب نجد و اقوام و شدت بودند مثل حنین
چنین طایف و موته و غیر آن فرموده پس حمل آن بما بعد وفات آنحضرت بی معنی باشد و بر هر تقدیر جهت ترغیب اعراب
بر ثبات قدم و رفعت بجهاد و ترهیب ایشان از فرار نمودن از محاربه اهل عناد میفرماید که فان تطیعوا پس اگر فرمان
برد کسی را که داعی شماست بجهاد اهل کفر و اجابت قول او کنید در آن یؤتکم الله بدهد خدا شما را اجرا حسنا
مزدی نیکو که غنیمت است در دنیا و درجات عالیه در عقبی و ان تتولوا و اگر روی بگردانید و پشت بر داعی خود کنید یعنی قول
او را بسمع قبول نشنوید و بقتال نروید کما تولیتم همچنانکه روی بگردانید در قبول وعده داعی خود نکردید من قبل
پیش از آنکه آن سفر حدیبیه بود یعذبکم عذاب کند خدای شما را عذابا الیما عذابی دردناک هم در دنیا و هم در آخرت

آورده‌اند که چون وعید متخلفان بسمع عجزه اهل اسلام رسید از این معنی خایف شده بعرض سید عالم صلعم رسانیدند که مبادا ما
عجزه و ضعفه من جهاد تخلف میکنیم آیا ما را حال ما چه باشد آیه آمد که لَیسَ عَلَی الأَعمَی حَرَجٌ نیست بر نابینا گرفتی
یعنی گناهی اگر از جهاد تخلف کند وَلَا عَلَی الأَعرَجِ حَرَجٌ و نه بر لنگ اثمی اگر با اهل جهاد موافقت نکند وَلَا عَلَی
المَرِیضِ حَرَجٌ و نه بر بیمار گرفتی اگر بقتال نروند زیرا که اینها ذوالعاهات شده معذورند و روایتست که چون خدای تعالی این آیه
را نازل فرمود حضرت رسالت صلعم ارباب آفات را از رفتن بحدیبیه معذور داشت بعد از آن بجهت مبالغه در باب مجاهدت اصحاب فرمود که
وَمَن یُطِعِ اللّهَ و هر که فرمان برد خدای را وَرَسُولَهُ و فرستاده او را تا در جهاد و غیر آن یُدخِلهُ در آورد او را
خدای جَنَّاتٍ تَجرِی مِن تَحتِهَا الأَنهَارُ بهشتهایی که میرود از زیر منازل یا درختان آن جویها وَمَن
یَتَوَلَّ و هر که روی بگرداند از حکم خدای و رسول و فرمان او را نشنود در باب قتال و غیر آن یُعَذِّبهُ عذاب کند خدای او را
عَذَابًا أَلِیمًا عذابی دردناک از ابن عباس منقولست که چون رسول بحدیبیه رسید ناقه او از رفتن باز ایستاد و هر چند
او را می‌زد نمی‌رفت تا آنکه در همان جا بخسبید اصحاب گفتند این ناقه نافرمان بردارست که بجهتی و بی سببی خسبید فرمود که
این ناقه نیست که بی سببی بخسبید لیکن خدایی که بازدارنده فیل بود از رفتن بمکه او را باز داشت و از رفتن منع کرد
پس آنجا فرود آمد و مردی از خزاعه آمد که جواسیس بنی امیه بود بمکه فرستاد تا اعلام ایشان نماید که غرض از آمدن آنحضرت
باینصوب نه حرب است بلکه مدعای او طواف خانه کعبه است و ایشان نمودند با افعال و هم چون جواسیس این پیغام بایشان
رسانیدند شتر شرابی کردند و قصد کشتن او نمودند وی از ایشان بگریخت و رسول را از این قضیه مطلع گردانید حضرت صلعم
عثمان را نزد ابو سفیان و اشراف قریش فرستاد چون نزدیک مکه رسید ابان بن سعد که از قبیله هوازن بود با او ملاقات
کرده از اسب فرود آمد و او را سوار کرد و خود در عقب او نشسته بمکه رفتند و عثمان پیغام مذکور بایشان رسانید ایشان
گفتند ما محمد را نگذاریم تا بمکه در آید اگر تو میخواهی طواف کن و بازگرد او گفت من پیش از رسول طواف نکنم و چون نخواست که
بازگردد مانع او شدند و وی را محبوس ساختند و آوازه قتل او در حدیبیه شایع شد حضرت اصحاب را در زیر درخت سمره
جمع کرده با ایشان تجدید بیعت نموده که با قریش قتال کنند و از حرب رو گردان نشوند تا آنکه شهید شوند یا فتح نمایند پس
باینوجه بیعت کردند مگر ابن قیس چنانکه گذشت و ایشان بقول اصح هزار و پانصد و بیست و پنج تن بودند صاحب کشاف از عبد الله
معقل نقل کرده در حین اخذ بیعت اصحاب در زیر شجره سمره قرار گرفته بود شاخی از آن بر پشت مبارک او رسیده و من بر زبر سر او
بایستادم و آن شاخ را بدست گرفته از پشت او برداشتم و همه اصحاب بیعت کردند بر آنکه مطلقا از حرب باز نگردند تا آنکه کشته شوند
یا فتح کنند حضرت فرمود که شما بهترین اهل زمینید و این بیعت را رضوان نام نهادند بجهت آنکه حق تعالی در حق ایشان فرمود که
لَقَد رَضِیَ اللّهُ بتحقیق که خدای خشنود شد عَنِ المُؤمِنِینَ از گروندگان صحابه إِذ یُبَایِعُونَکَ وقتی که بیعت کردند
با تو تَحتَ الشَّجَرَةِ در زیر درخت سمره فَعَلِمَ پس میداند خدای مَا فِی قُلُوبِهِم آنچه در دلهای ایشانست از خلوص
عقیده و وفا فَأَنزَلَ السَّکِینَةَ پس فرو فرستاده خدای آنچه سبب سکون و آرامیدن دل بود عَلَیهِم بر ایشان یعنی
الطافی که مقوی قلوب ایشان بود بر ایشان انزال فرمود از تشجیع و صلح حدیبیه و غیر از آیات بینه و حجج دال بر غیبت ایشان

وَأَثَابَهُم و پاداش داد ایشان را فَتحًا قَرِیبًا فتحی نزدیک که فتح خیبر است یا مکه و اول اکثر مفسرانست وَمَغَانِمَ
کَثِیرَةً و دیگر خبر داد ایشان را از فضل عمیم خود غنیمتهای بسیار یعنی غنایم خیبر یَأخُذُونَهَا فرا گیرند آنرا از ضیاع
و عقار و امتعه و نقود یا غنایم هوازن که بعد از فتح مکه بود وَکَانَ اللّهُ عَزِیزًا و هست خدای غالب بر همه چیزها پس دوستان
خود را نصرت دهد و بر دشمنان غالب گرداند حَکِیمًا دانا بحکم و مصالح بندگان یا حکم کننده بمغلوبیت دشمنان
وَعَدَکُمُ اللّهُ وعده کرده است شما را خدای ای امت عالی همت مَغَانِمَ کَثِیرَةً غنیمتهای بسیار در بلاد فارس
و روم و غیر آن از بلاد مشرق و مغرب تَأخُذُونَهَا خواهید گرفت آن را تا روز قیامت فَعَجَّلَ لَکُم پس تعجیل فرمود
اس برای شما هَذِهِ این غنیمت که غنیمت خیبرست یعنی پیش از همه عالم بشما رسانید وَکَفَّ و باز داشت أَیدِیَ النَّاسِ
دستهای مردمان را یعنی اهل خیبر و حلفای ایشان که بنی غطفان بودند عَنکُم از شما باینوجه که خوف در دل ایشان افکند و
بجهت این در حصارهای خود متحصن شدند و در مقابل با شما قتال ننمودند تا شما از ضرر ایشان سالم ماندید و مرویست که چون
حضرت رسالت صلعم قلاع خیبر را محاصره فرمود قبیله اسد و غطفان قصد کردند که بمدینه روند و اموال اهل اسلام را غارت
کنند و اولاد و زنان ایشان را اسیر سازند حق تعالی ترس در دل ایشان انداخت تا از این امر متعاطی شدند وَلِتَکُونَ و تا
باشد آن غنیمت و تعجیل آیَةً لِلمُؤمِنِینَ نشانه مر مومنان را بر صدق قول حضرت بر وعده فتح خیبر یا بر وعده غنایم
عشر وَیَهدِیَکُم و تا بنماید شما را صِرَاطًا مُستَقِیمًا راهی راست یعنی ثابت دارد شما را بر دین اسلام بسبب زیادتی
یقین و بصیرت بصلح حدیبیه و خیبر و غیر آن تا بفضل الهی متوثق شوید و بر لطف لم یزلی توکل نمایید و بر موعودات الهی
امیدوار باشید و قصه فتح خیبر بر تفصیل ارباب سیر آورده‌اند که چون پیغمبر صلعم از حدیبیه مراجعت فرمود چند روز
در مدینه توقف نمود و بعد از آن سباع بن عرفطه غفاری را در مدینه خلیفه ساخته بحکم وعده وَأَثَابَهُم فَتحًا قَرِیبًا او
کارسازی حرب خیبر آن فرموده با هزار و چهارصد کس از مدینه بیرون رفته متوجه قلاع خیبر شد ابو مروان اسلمی روایت
کرده که من از جد خود شنیدم که چون با رسول خدای از مدینه بیرون آمدیم حضرت فرمود بایستید پس همه اصحاب آنجا
توقف کردند و او دست نیاز بدرگاه حضرت کارساز برداشته دعای خیر در باره فتح خیبر بتقدیم رسانید و بعد از آن فرمود
قدم پیش نهید بنام خدای آنگاه از آنجا بمنزل صهبا آمدند و در وقت سحرگاه از طریق وادی رجیع میان قلاع خیبر در آمدند
انس بن مالک روایت کند که چون بزیر حصن خیبر رسیدیم اهل خیبر بی‌خبر از قلعه بیرون آمده و با بیل و تیشه و ادوات
زراعت بسوی باغات و زراعات خود نهادند که ناگاه لشکر اسلام بنظر ایشان در آمد گفتند والله که این محمد است و لشکر او
پس فرار نموده روی بحصارها نهادند و درها را استوار کردند و رسول صلعم چون بزیر حصن قموص رسید فرمود الله اکبر
خربت خیبر اخراب شد قلعه خیبر القصه یهود دل بر قتال نهاده مبارزان نامی ایشان از حصار بیرون آمدند و در برابر اهل
اسلام بایستادند و چون صفوف قتال بین الفریقین راست شد مرحب یهودی که از رؤسای دلاوران قلعه خیبر بود جرأت
نموده قدم پیش نهاد و این رجز آغاز کرد نظم قد علمت خیبر انی مرحب شاکی السلاح بطل مجرب اذا الحروب اقبلت تلهب
عامر ابن اکوع این رجز شنید از میان اهل اسلام بیرون آمده در مقابل او این رجز انشا کرد بیت قد علمت خیبر انی عامر

شاکی السلاح بطل مقابل این پیش آمده با مرحب آغاز محاربه کرد بعد از آنکه ضربی چند در میان ایشان رد و بدل شد مرحب شمشیر
بر عامر آمده در غضب شده شمشیر خود را در حوالی ساق مرحب کرد امّا بجهت آنکه شمشیر کوتاه بود بساق مرحب نرسید و او
بر زانوی خود آمد بیفتاد و بجهت آن زخم شهید شد بعد از آن مردمان بقتال مشغول شدند و حضرت در آن روز رایت
با ابوبکر داده بود و چون کارزار سخت شد ترسان شده اصحاب خود را بدل کردانید و هر روی بفرار نهادند و روز دیگر
بعمر خطاب داد و او نیز با اصحاب خود ترسان و هراسان بازگشت و در آن روز رسول را درد شقیقه طاری شده بود و بجهت
آن نمیتوانست که از خیمه بیرون آید و در آخر روز چون صداع او تخفیف یافت بیرون آمد و از کیفیت حرب سوال کرد صورت
حال را ابو قتاده عرض رسانیدند حضرت مغموم شد و فرمود لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله و رسوله کرارا غیر فرار لا یرجع حتی
یفتح الله علی یدیه بخدا سوگند که فردا این رایت را بمردی دهم که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول او را دوست دارند
و مکرر حمله کننده باشد بر اعدا و از ایشان فرار نکند و باز نگردد تا آنکه بر دست او حق تعالی فتح خیبر نماید و مسلم نیز از قتیبة بن سعد
این حدیث در صحیح خود آورده که چون اصحاب این کلمات با برکات از سید کاینات و سرور موجودات شنیدند همه شب در فکر این
بودند که آیا شخصی که فرا خور این امر باشد و لایق این منصب که تواند بود و چون صبح شد همه ایشان منتظر این بودند که خلعت این
سعادت بقد او راست آید پس حضرت فرمود که ابن عم و داماد من علی ابن ابی طالب کجاست گفتند درد چشم و صداع دارد و بواسطه
آن از خیمه بیرون نمی آید فرمود او را طلب کنید پس او را نزد رسول حاضر ساختند سرور عالمیان او را نزد خود طلبید و در کنار خود
جای داد و آب دهان خود را در چشم او کرد و دست مبارک بر سر وی مالید فی الحال چشم او از تیرگی بهبود روشن شد و صداع
از وی زایل گشت بروجهی که گویا هرگز المی باو نرسیده پس رایت را باو داد و این دعا فرمود که اللهم احفظه من الحر و البرد بار خدایا او را
از گرما و سرما نگاه دار امیرالمومنین ع فرمود که از آن روز که سید عالم ص در حق من این دعا کرد دیگر سرما و گرما بر من اثر نکرد
ابو عبدالله حافظ از استاد خود از عبدالرحمن بن ابی لیلی روایت کند که امیرالمومنین در گرما قبای پرپنبه زمستانی پوشیدی
و اصلا اثر التهاب حرارت از و مشاهده نمیشد و در زمستان جامه تنک تابستانی میداشت و اثر ضرر سرما از و نمیشد
گفتم منشا این از پدر خود استفسار کنم چه آن همیشه در خدمت آنحضرت میباشد پس این صورت را از او پرسیدم فرمود که
نیز نمیدانم لیکن از آن حضرت معلوم کنم پس نزد امیرالمومنین ع آمد و سبب آن را پرسید فرمود که روز حرب خیبر حضرت پیغمبر
خدا ص فرمود که لاعطین الرایة رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله یفتح علیه کرار غیر فرار و بعد از آن مرا طلبید و گفت
اللهم اکفه الحر و البرد گرما و سرما در نیافتم القصه حضرت رسالت ص در آن روز رایت را با امیر تفویض نمود و فرمود که برو بنزد اهل
خیبر که جبرئیل با تست و فتح و نصرت و ترس پراکنده شده است بر دلهای دشمنان تو آنگاه امیرالمومنین رایت برداشت خواست
که متوجه حرب شود پیغمبر ص فرمود که ای علی چون بساحت ایشان رسی اول ایشان را بدین اسلام دعوت کن و تهدید و تخویف
نمای که اگر یکی را بدین اسلام هدایت کنی بهتر است مر ترا از شتران بسیار که سرخ موی باشند پس ای علی بدانکه اهل خیبر در کتاب
خود خوانده اند که مردی حصن ایشان بگشاید که ایشان را منکوب سازد که نام او ایلیا باشد چون با ایشان رسی بگوی که
نام من ایلیاست که باذن الله همه مخذول خواهند شد مسلم روایت کند که چون امیرالمومنین بحرب گاه رسید مرحب

یهودی

یهودی بمبارزت بیرون آمد با سلاحی تمام و مغفری از فولاد بر سر نهاده و بر بالای مغفر خودی سنگین بر سر وضع کرده کرّ را
بجولان در آورد و رجز مذکور را اعاده کرد امیرالمومنین ع در مقابل او این رجز آغاز کرد نظم انا الذی سمتنی امی حیدره کلیث
غابات شدید قسوره کیلکم بالسیف کیل السندره مرحب چون این رجز شنید بر خود بلرزید بجهت آنکه مادرش باو گفته بود
که من در واقعه دیدم که شیری بر تو حمله کرد و ترا مغلوب ساخت باید که امروز از شیر یا از شخصی که مسمی بشیر باشد یا خصلت شیر داشته
باشد احتراز کنی مرحب را این سخن در خاطر آمد خواست که برگردد حمیت جاهلیت مانع برگشتن او شد با امیرالمومنین ع
در مقام جنگ و محاربه در آمد و امیرالمومنین ع بعد از عرض دین اسلام که بر وی عرض کرد و امتناع او از آن آغاز محاربه کرد چند
ضربت در میان ایشان رد و بدل شد آخر الامر امیرالمومنین ع تیغ بر آورد و چنان بر فرق او زد که خود سنگین و مغفر آهنین
ببرید و از سر و روی او گذشت بحلق او رسید و مرحب از مرکب در افتاد و بجهنم پیوست یهودان چون این ضربت از وی دیدند
رعبی و خوفی از آنحضرت در دل ایشان افتاد و همه بگریختند و در قلعه رفته درها استوار کردند امیرالمومنین ع بدر قلعه آمد
یکی از بالای قلعه آواز داد که ای مرد نام تو چیست حضرت فرمود که نام من علی بن ابی طالب است گفت علی و محمد و من معه علی و محمد و
هر که با اوست بلسبعهم [illegible] و عالی رتبه گفت ای علی من کتاب خوانده ام که درین نزدیکی شهری پیدا شود که نام او
او باشد و او در هم خود را بدین حصین فرستد و خدای این حصن را بدست او بگشاید و اگر تو صاحب این فتح باشی [illegible]
باشد باز گفت لا امان الرسول آنگه گفت طائر الباب [illegible] در امیرالمومنین از گفتار او خوشحال شد در را بگرفت
بقوت تمام دو بار بجنبانید حلقها و زنجیرهای آن در هم شکست و در را از جای خود بر کند و بر بالای سر برد بمقدار چهل گام در
پس خود انداخت ابو عبدالله حافظ باسناد خود از رافع مولای رسول نقل کرده که امیرالمومنین ع با یهودی مقاتله میکرد
آن یهودی شمشیری حواله سپر آنحضرت کرد و سپر از دست آنحضرت بیفتاد امیر در غضب شد در خیبر را در دست گرفت و سپر خود
ساخت و بآن محاربه میفرمود تا فتح نمود بعد از آن او را بینداخت و نیز ابو عبدالله باسناد خود از لیث بن ابی سلیم و او از ابو
جعفر بن محمد بن علی ع نقل کرده که جابر بن عبدالله گفت که من دیدم که چون امیرالمومنین در خیبر را برکند و بینداخت مسلمانان خواستند
که در قلعه در آیند خندق حایل بود حضرت در را بیاورد تا پل سازد باطراف خندق نرسید پس حلقه در را قبضه ساخته در را
بر سر دست نگاه داشت تا همه اصحاب و لشکریان پیغمبر با توابع از آنجا عبور کردند و مروی است که یکی از اصحاب پیغمبر گفت یا رسول الله
من عجب دارم از قوت علی که دری بدین عظمت برکنده و بر سر دست بداشته تا همه مردمان از آن میگذرند آنگاه دست او ستون
کرا اصلا متزلزل نمیشود رسول فرمود که از دست علی تعجب میکنی و پای او را ملاحظه نمیکنی که تعجب در آن بیشتر است چون پای او را
ملاحظه کرد گفت یا رسول الله سبحان الله پای او در هوا ایستاده حضرت فرمود چنین است بلکه جبرئیل شهپر خود را فرش ساخته
و او بر بالای پر جبرئیل ایستاده لیث از جابر نقل کرده که چهل مرد توانا بر آن شدند که آن در را از جای خود بجنبانند نتوانستند
و در روایتی هم از جابر نقل است که هفتاد مرد با هم متفق شدند نتوانستند که آن در را از جای خود بجنبانند و نیز از ابو عبد الله
روایت است که امیرالمومنین ع فرمود که چون در خیبر را برکندم و سپر ساختم و لشکر بر آن بگذشتند من آن در را در خندق
افکندم هفتاد کس بهم رفتند تا آن را از جای خود بر آرند نتوانستند و در کتاب دلائل النبوة نقل کرده اند که پیغمبر [illegible] از

حصنهای خیبر میکشود و مالهای او غنایم او را باصحاب قسمت میفرمود تا کار محاربه بحصن قطیع وسلالم رسید
واین آخرین حصین بود وحضرت رسالت قریب به ده روز وبروایتی پانزده روز در پای این حصین محاربه نمود
تا آنرا فتح کرد واز محمد بن اسحق مرویست که از حصون خیبر اول ناعم را فتح کردند پس نطات وشق را بعد از ان یهودان
بحصن صعد بن معاذ متحصن شدند وآن نیز بعد از محاربه بسیار مفتوح کشت وامتعه واقمشه ایشان بدست مسلمانان
افتاد پس بمحاربه قموص مشغول شدند وآن بعد از محاربه بسیار بدست شد وولایت بتمامه مفتوح کشت واین حصار از سلام
بن ابی حقیق بود القصه اصحاب غنیمت آنرا بتصرف خود درآوردند ودر میان سبیه صفیه بنت حیی بن اخطب با زنی دیکر یاهم بود زن
را بر کشتکان ایشان بکذرانید چون آن زن که با صفیه بود کشتکان قوم خود را بدید دست بفریاد برکشید وروی
بخراشید وخاک بر سر کرد ورسول الله فرمود اعزلوا عنی هذه الشیطان از من دور کنید این زن شیطان صفت را
آنکه صفیه را نزد خود خواند ورداء مبارک براو افکند مردمان دانستند که آنحضرت او را برای خود برکزید صفیه پیش از ین
واقعه در واقعه دیده بود که ماه آسمان در کنار او افتاده این خبر را با شوهر خود که کنانه بن ربیع نام داشت نقل کرده وی
طپانچه سخت بر رویش زد که کبود شد وکفت که مکر میل بپادشاه حجاز کرده که محمد است وحضرت رسول چون اثر
کبودی بدید منشا آن را از وی پرسید او صورت حال تقریر کرد آنکه کنانه بن ربیع را نزد رسول آوردند او صاحب کنز بنی
النضیر بود رسول او را کفت مالها کجا در ترددست حاضر کن او قبول نکرد پس او را فرمود که عذاب کنید یهودی کفت من او را
در فلان خرابه دیدم تردد میکرد رسول فرمود آن خرابه را بشکافتند ومال بسیار از آنجا بیرون آوردند وزرهای دیکر
از و طلبیدند اقرار نکرد پس او را شکنجه کردند مقر نیامد آنکاه او را بمحمد بن مسلمه دادند بعوض برادر وی محمود که در قلعه کشته بود قصاص
کرد بعد از ان ابن ابی حقیق التماس کرد که از قلعه پایین آید وبا رسول سخنی چند بکوید حضرت رسول رخصت داد وی پایین آمد
بعد از تضرع بسیار وتضرع بیشمار مصالحه کرد بر حصین دما باین جمع اموال وارضین ونقود واقمشه وامتعه ومواشی
ورخوت وابواب بعضی واکذارند مکر جامه که پوشیده اند پس رسول فرمود بری باشد از شما ذمه خدا ورسول اکر چیزی
از من پوشیده باشید پس بر این مصالحه واقع شد بعد از ان اهل خیبر کفتند که چون ما رسوم آداب عمارت وزراعت
این حصون نیک میدانیم ما را بحال خود بازکذارید تا محافظت آن نماییم وعمارت وزراعت آن کنیم وآنچه حاصل شود
تنصیف کنیم رسول بر این راضی شده با ایشان مقاطعه کرد باین شرط که هرکاه ما خواهیم شما را ازین حصون اخراج کنیم
وچون خبر فتح قلاع خیبر با اهل فدک رسید بیامدند وامان طلبیدند وحصون فدک را تسلیم کردند ورسول بطریق
اهل خیبر با ایشان مصالحه کرد ومقاطعه فرمود رسول بعد از فتح خیبر وفدک چند روز بجهت استراحت توقف
فرمود وزینب بنت حارث که زن سلام بن مشکم بود ودختر برادر مرحب کوسفندی بریان کرده برسم هدیه بنزد
پیغمبر آورد واز خادمان حضرت علیه السلام پرسید که پیغمبر کدام عضو کوسفند را بیشتر دوست دارد کفتند دست پس در خود دست
کوسفند را زهر آلود ساخت وباقی اعضا را نیز قدری بمالید وچون آن کوسفند را نزد رسول آورد پاره از کوشت دست
آنرا برداشت وبه پیغمبر داد حضرت بجز وی از ان کوشت سیر دندان مضغ فرمود وبینداخت وبشر بن براء بن معرور پاره
جزوی

ازان بخورد

از آن بخورد پس حضرت بفرمود که کفت این کوسفند خبر من داد که مرا زهر آلود ساخته اند آنزا بحضور آورد آن زن را طلبید
واین صورة از ان پرسید معترف شد باینکه این عمل کرده ام تا تو مرا باین خبر دهی ویقین من در نبوة تو زیاده شود
حضرت از ین سخن از سر کناه او درکذشت پس بشر ابن براء بجهت خوردن این طعام مسموم وفات کرد واز مادر بشیر
مرویست که در مرض الموت حضرت رسالت بعیادت وی رفتم فرمود کای مادر بشیر همیشه آن لقمه کوشت که در خیبر با پسر
تو خورده ام معاودت میکرد وهر سال اثر آن بر من ظاهر میکشت تا آنکه الحال زمان شده که رک کردن مرا قطع کند و
از اینجاست که اهل اسلام روایت کرده اند که آنحضرت بجهت کرامت رتبت نبوة درجه شهادت یافت وبمدارج شهادت عروج کرده
بجوار ایزدی پیوست القصه حق تعالی بعد از وعده غنیمت فتح خیبر بشارة غنایم وفتوح دیکر بابت خیر البشر داده میفرماید که
وَأُخْرَىٰ ووعده کرد خدای شما را غنیمتهای دیکر لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا که هنوز قادر نشده اید در حرب وعده داد شما را
قریه دیکر که مکاست یا قریه وبلاد دیکر تا روز قیامت قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا بدرستی که احاطه کرده است علم خدای بآن
غنایم یا فتح مکه یا فتح دیکر که عنقریب بدان دست یابید وبروایت ابن عباس مراد باین مداین فارس وروم وشام است تجزم
ایشان اشارة داده بود بر کنوز کسری وقیصر در حینی که اصلا قدرت نداشتند بر قتال فارس وروم وفتح مداین آن وَكَانَ اللَّهُ
عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وهست خدای بر همه چیز از فتح مداین واعطای غنایم وغیر آن قَدِيرًا توانا چه قدرة او دایلست بر مخصص نبی دو
شی نباشد حاصل که پیغمبر باید حق تعالی که غنایم دیکر را بشما عطا خواهد فرمود بفضل شامل وعنایت کامل چه لطف الهی فرا خور
حال شماست چه مرا او باخلاص ووفا وصدق وصفای شما وَلَوْ قَاتَلَكُمُ واکر قتال کردندی با شما در حدیبیه الَّذِينَ
كَفَرُوا آنانکه کافر شدند از اهل مکه وصلح نکردندی با بنی اسد وغطفان که اراده قتال مسلمانان داشتند در مدینه مقاتله
کردندی با امتثال شما لَوَلَّوُا الْأَدْبَارَ هر آینه کردانیدندی پشتها را یعنی هزیمت کردندی از شما بجهت بجهتی ثُمَّ لَا
يَجِدُونَ پس نیافتندی وَلِيًّا دوست وکارسازی که حراست ایشان نماید وَلَا نَصِيرًا ونه یاری که نصرت ایشان
دهد این آیه دالست بر علوم غیبیه که در مستقبل زمان وجود پیدا کند سُنَّةَ اللَّهِ سنت نهادهاست خدای سنت نهادنی
در میان شما الَّتِي قَدْ خَلَتْ آنچنان سنتی که کذشته است مِنْ قَبْلُ پیش از ین در میان امتان دیکر یعنی طریقه وعادة
قدیمه الهی جاریست در میان امم سابقه ولاحقه که همیشه انبیا واولیا بر اعدا غالب باشند واهل طاعت منصور واهل معصیت
مخذول کما قال الله تعالی لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي وَلَنْ تَجِدَ وهرکز نیابی لِسُنَّةِ اللَّهِ مر طریقه او سبحانه وعادة خدا را
در نصرت انبیا واولیا تَبْدِيلًا تغییر دادنی یعنی هیچکس نتواند که طریقه او سبحانه را تبدیل سازد ومتغیر کرداند از انس
بن مالک روایتست که در حینی که حضرت رسالت در حدیبیه نزول فرموده بود هشتاد تن از اهل مکه وقت نماز صبح از جبل
تنعیم فرو تاختند تا اصحاب را بقتل رسانند اصحاب بر ایشان غالب شده همه را بکرفتند وآنکاه پیغمبر ایشان را آزاد کرد تا در حرم
قتال واقع نشود ومعارف این حال آمد که وَهُوَ الَّذِي واو آنکسیست که از محض فضل خود كَفَّ أَيْدِيَهُمْ دفع کرد
کفار مکه را عَنْكُمْ از شما وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ وبازداشت دستهای شما را از ایشان بِبَطْنِ مَكَّةَ در وادی مکه
یعنی در حدیبیه مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ پس از آنکه ظفر داد شما را وغالب ساخت عَلَيْهِمْ بر ایشان مراد از ان هشتاد

کردند وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید از مجادله با کفار در اول بار برای سید ابرار و برای آنکه
دست از ایشان باز میدارید و نمیکشید و بجهت تعظیم حرمت حریم حرم محترم پروردگار بَصِيرًا بینا و شما را برای جزای نیکو
خواهد داد در دنیا و عقبی و نزد بعضی آنست که عکرمة بن ابی جهل با پانصد کس بحدیبیه آمد تا با شما مجادله کند که آنحضرت خالد بن
ولید را با جمعی بفرستاد و ایشان را منهزم ساخته میدوانیدند تا همه را در حیطان مکه داخل کردانیدند و بر کشتند حق تعالی در عقب این
آیه فرستاد بعد از آن سبب منع دخول اسلامیان در آن سال در مکه بیان کرده فرموده که هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا ایشانند آنانکه کافر شدند
بخدا و رسول وَصَدُّوكُمْ و باز داشتند شما را عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ از دخول مسجد حرام و طواف کعبه معظمه و احرام عمره
وَالْهَدْيَ و منع کردند آن اشتر که از روی هدیه برای قربان آورده بودند از شتران مَعْكُوفًا در حالتی که باز داشته بودند أَنْ
يَبْلُغَ مَحِلَّهُ از آنکه برسد بجای خود یعنی بمکان نحر که مکه است همچنانکه موضع ذبح هدی منی است و هدی که همراه داشتند
هفتاد شتر بودند که تقلید و اشعار کرده بودند و بحدیبیه آورده چون از زیارت خانه کعبه ممنوع شدند هم آنجا نحر کردند آنچه از سوق
این آیه و آیه لاحق مفهوم میشود آنست که کفار بسبب آنکه شما را از عمره منع کردند و قربانی شما را نگذاشتند که بمحل خود رسد مستحق قتال
و استیصال اند لیکن شما را در این سال از قتال ایشان باز میدارم جهت آنکه آسیبی و ضرری نرسد بجماعت مؤمنان که در مکه اند و
وَلَوْلَا رِجَالٌ مُؤْمِنُونَ و اگر نبودی مردان ایمان آرنده وَنِسَاءٌ مُؤْمِنَاتٌ و زنان گرونده در مکه لَمْ تَعْلَمُوهُمْ که
ندانید شما ایشان را و بر ایمان ایشان وقوف ندارید بجهت اختلاط بمشرکان و آن هفتاد و دو مرد و زن بودند که ایمان پنهان
میکردند از مشرکان و بجهت ضعف و عجز نمیتوانستند که از میان ایشان بیرون آیند بلکه غرض آن بودی أَنْ تَطَئُوهُمْ که پامال کنید آن
مؤمنان فَتُصِيبَكُمْ پس برسد شما را مِنْهُمْ از جهت شدن ایشان مَعَرَّةٌ مکروهی که آن غم و تاسف شما میبود بر قتل آن
مؤمنان یا از سرزنش اهل کفر بر کشتن اهل دین را بِغَيْرِ عِلْمٍ بغیر دانش لِيُدْخِلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ تا داخل کرداند در
رحمت و بخشش خود مَنْ يَشَاءُ هر که خواهد از اهالی که اسلام قبول کنند بعد از صلح مکه یا داخل سازد ایشان را در
رحمت خود بجهت سالم ماندن ایشان از قتل و در آوردن شما را در بخشش خود بجهت سلامتی شما از طعن و عیب کفار بسبب
شدن اهل اسلام در میان ایشان لَوْ تَزَيَّلُوا اگر جدا بودندی آن مؤمنان از کافران و از یکدیگر متمیز لَعَذَّبْنَا
الَّذِينَ كَفَرُوا هر آینه عذاب میکردیم آنان را که کافر شدند مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا از اهل مکه عذابی دردناک بقتل و سبی
و غارت پس ما ببرکت و حرمت مؤمنان آن دیار عذاب قتل از کفار باز داشتیم از امام جعفر صادق ع منقولست که امیر
المؤمنین ع را از تفسیر این آیه پرسیدند فرمود معنی آنست که اگر چنانچه اولادی که در اصلاب این کافرانند و علم ما بایمان
تعلق گرفته از آبای خود متمیز و متفرق بودندی ما ایشان را بعذاب قتل معذب میساختیم زهری و مسور بن مخرمه تفصیل قصه
صلح حدیبیه را بدین وجه ایراد نموده اند که سید عالم ص از مدینه بقصد عمره با هفتصد کس از اصحاب خود روی بمکه نهاد
و چون بذو الحلیفه رسید احرام گرفت و شتران را اشعار و تقلید فرمود و از آنجا جاسوسی از بنی خزاعه بمکه فرستاد تا احوال
قریش استفسار کند و در حینی که آنحضرت بغدیر اشطاط رفت و قریب بکوه عسفان آن جاسوس آمد و گفت رؤسای
قریش چون کعب بن لوی و عامر بن لوی جمع الاحابیش را جمع کردند تا با شما مقاتله کنند یا از دخول مکه و زیارت کعبه معظمه

بازدارند

بازدارند رسول با اصحاب بر سبیل مشورت فرمود که شما را مصلحت چیست بر قتل ایشان و سبی زنان و فرزندان ایشان اصحاب
گفتند رای تو صوابست ما چون که بقتال ایشان نیامده ایم بلکه بزیارت خانه کعبه متوجه شده ایم اولی شق ثانیست و غرض رسول
در این مشورت آن بود که تا رای اصحاب استخراج کند و اگرنه آنحضرت برای صواب اعلم بود آنگه با اصحاب گفت که روانه شوید ایشان
میرفتند تا بعسفان رسیدند بشیر بن سفیان از مکه می آمد نزد رسول آمد و گفت یا رسول الله قریش یکبار بر تو پلنگ پوش
شده اند یعنی بدشمنی تو متفق الکلمه گشته اند و کمر عداوت تو بر میان بسته اند نخواهند گذاشت که تو بمکه روی و خالد بن ولید
با جمعی بسیار طلیعه لشکر ایشانست بکراع الغمیم نزول کرده اند حضرت فرمود که اگر ایشان را بر من قوت تسلط بودی مراد ایشان حاصل
شدی بخدا سوگند که اگر با من سلوک کنند با ایشان مقاتله کنم و بتایید الهی همه را مغلوب و مقهور سازم پس فرمود
که کیست از شما که ما را براهی ببرد که رهگذار ایشان نباشد مردی اسلمی گفت من براهی دشوار شما را با ایشان رسانم فرمود که سیر و روانه شوید
اصحاب روانه شدند و چون مواضع دشوار را طی کردند و بزمین هموار رسیدند رسول فرمود که بگوئید نستغفر الله و
نتوب الیه همه اصحاب باین مترنم گشتند حضرت فرمود که این حطه ایست که بر بنی اسرائیل عرض کردند ایشان قبول نکردند و
چون بطلیعه لشکر رسیدند فرمود که راه دست راست بروید پس اصحاب بدست راست میل کردند و میرفتند تا به ثنیة
المرار رسیدند که مهبط حدیبیه است و در آنجا ناقه حضرت رسول ص در وجهی که مذکور شد بی وجهی و سببی فرو خوابید
اصحاب گفتند که گویا این راه عدوم نموده باقصای حدیبیه بر سر چاهی که آب اندک داشت نزول فرمود ببرکت و میمنت آنحضرت
بطریقی مذکورات آب چاه بسیار شد بعد از آن بدیل بن ورقای خزاعی با جمعی از بنی خزاعه در رسیدند و گفتند یا رسول الله
کعب بن لوی و عامر بن لوی با عود و مطافیل لشکر جمع کرده بقصد آنکه ترا از مسجد الحرام منع کنند رسول فرمود که من
بقتال هیچ کس نیامده ام بلکه قصد زیارت دارم و بخدا که اقدام ایشان باعث وقوع عقوبت و عذاب استیصال است بر
٢ ایشان اگر چنانچه خواهند مصالحه کنیم با ایشان در مدتی معین که نه مرا با ایشان نزاعی باشد و نه ایشان را با من تا من کار دین
قبول اسلام نمایند فبها المراد و اگرنه بفراغت و امنیت در منزلهای خود قرار گیرند و اگر چنین نکنند بحق خدائی که جان من بفرمان
اوست که با ایشان مقاتله کنم تا آنکه خدای مرا بر ایشان ظفر دهد و یا آنچه امر الهی باشد بر من جاری شود بدیل گفت من بروم و این
کلام ابلاغ ایشان رسانم و ببینم که در این باب چه میگویند پس نزد قریش آمد و این معنی ادا کرد عروة بن مسعود ثقفی برخاست
و بقریش گفت این مرد سخنی میگوید که خیر ما در آنست اگر قبول این امر میکنید فهو المراد و اگر نه مرا با او بنزد محمد فرستید تا
من نیز سخنی با او بگویم ایشان قبول این امر کرده وی را نزد رسول فرستادند آنحضرت آنچه بدیل گفته بود با او تکرار کرد عروه گفت ای
محمد بخدا اگر نه آن بودی که در پیرامون تو جماعتی می بینم که در حالت حرب از تو فرار نمایند و ترا تنها گذارند ابوبکر او را دشنام
داد گفت آیا این نوع فعل با رسول خدا بجا آوریم عروه گفت این چه کس است گفتند این ابوبکر ابی قحافه عروه گفت بخدا اگر نه آن بودی
که پیش از این در حق من کاری کرده و من مکافات آنرا بتو نرسانیده ام و اگرنه آنچه حق این جواب بود بتو میگفتم پس عروه در سخن
بیاپی دست بر روی رسول میرسانید و بجرمتی میکرد مغیرة بن شعبه خودی بر سر گرفته و شمشیر حمایل کرده بر زبر سر او ایستاده بود
هر گاه عروه دست بر روی رسول دراز کردی وی قبضه شمشیر را بر دست او زدی و گفتی دست خود در پیش خود نگاهدار و ترک بی ادبی

کن واگرنه دست ترا باین شمشیر قطع کنم وی گفت این چه کس است گفتند مغیرة بن شعبه عروه در مقام سرزنش او در آمده گفت
ای مغیره تو آن نیستی که خیانت کردی و در عذر سعی نمودی و این بجهت آن گفت که مغیره در زمان جاهلیت با قومی مصاحبت کرد
و آخر اموال ایشان را اخذ نمود و ایشان را بقتل آورد پس نزدیک رسول آمد و اسلام آورد رسول فرمود که اسلام ترا قبول کردم
پس عروه نیک نظر کرد دید اصحاب نزد آن قدوه احباب کمر خدمتکاری در میان بسته بودند و آنچه آنحضرت بایشان امر میکرد بلا
مبادرت میکردند بطریق خادمان و چاکران دست بر سینه و سر در پیش افکنده و نزد او ایستاده بودند و از غایت خشیت در حین
تکلم در روی او نگاه نکردندی و سخن را نرم و آهسته گفتندی و در محلی که وضو ساختی یا آب دهن افکندی بر یکدیگر سبقت کرده آنرا
برداشتندی و آنرا بجهت میمنت و تبرک بر روی خود مالیدی چون عروه این نوع تعظیم و یکجهتی از ایشان بدید بازگشت و گفت
ای قوم من ملوک عالم و سلاطین بنی آدم بسیار دیده ام مانند قیصر روم و کسری فارس و نجاشی حبشه بخدای که هرگز هیچ پادشاهی
ندیده ام که در میان قوم خود مطاع تر از محمد باشد در اصحاب پس آنچه دیده بود از یکجهتی و چاکری و وفاداری ایشان باقوم باز گفت
بعد از آن گفت که پادشاهی باین عظمت بر شما عرض صلاح میکند قبول آن کنید مردی از کنانه گفت مرا بگذارید که بروم و از کیفیت
سلوک اصحاب نسبت باو ملاحظه نمایم گفتند برو و چون بنزدیک رسول رسید رسول فرمود این فلان کس است و فلان قوم که
تعظیم هدی بجای می آورند باستقبال وی روید و شتران هدی را با خود ببرید ایشان چنین کردند چون آن مرد این حال بدید
گفت سبحان الله چنین قوم را از خانه خدای چگونه منع توان کرد پس بازگشت و ایشان را بصلح ترغیب نمود ایشان علقمه را بفرستادند
و او سید احابیش بود رسول چون او را بدید فرمود این قوم متعبد اند هدیها پیش او باز برید چون هدیها را با شعار و تقلید
بدید گفت لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم بازگشت و این صورت با قریش باز گفت و در عقب او مکرز بن حفص از ایشان
اذن طلبیده نزد رسول آمد چون پیغمبر او را بدید فرمود این مکرز است که بغدر و فسق و فجور مشهور است پس بیامد و با رسول آغاز سخن
کرد و در اثنای مکالمه سهیل بن عمرو در رسید و رسول گفت کار شما بر ما آسان شد چه قوم از شما طلب صلح میکنند ایشان لبیک
گویان هدیها پیش آوردند سهیل گفت من از جانب قریش آمده ام تا با شما صلح کنم و عهدنامه از شما بستانم پس رسول امیر المؤمنین علی را
را طلبید و طریق صلح نامه با او املا کرد امیر المؤمنین علی بفرموده سید المرسلین نامه را به بسم الله الرحمن الرحیم معنون
ساخت سهیل گفت ما رحمن را نمیشناسیم و چون این نوشته ایست میان ما و تو پس باید نوشت که ما معروف داشته باشیم
پس گفت در عنوان نامه بسمک اللهم بنویس مسلمانان گفتند ترک نمیکنیم رسول فرمود یا علی سهیل میگوید بنویس حضرت امیر
عنوان نامه را باین نام موشح ساخت انگه رسول فرمود بنویس هذا ما قاضی محمد رسول الله سهیل گفت اگر ما میدانستیم که تو رسول
خدایی هرگز این نزاع با تو نمیکردیم و ترا از خانه خدا منع نمیکردیم رسول فرمود من رسول خدایم اگرچه شما مرا تکذیب میکنید انگه گفت
یا امیر المؤمنین اسم رسول الله محو کن امیر المؤمنین گفت دست من بمحو کردن اسم تو از نبوة جاری نمیشود پیغمبر صلح
نامه را از وی بستد و آنرا محو فرمود و گفت هذا ما قاضی محمد بن عبد الله حضرت نامه را باین طریق معنون ساخت و بعد از آن
درج نمودند که ده سال میان ایشان محاربه نباشد و درین مدت هر که از اصحاب رسول بحج و عمره یا بتجارة بمکه آید بر نفس و مال
خود ایمن باشد و هر که از قریش بمدینه آید و از آنجا بمصر و شام رود نیز ایمن بود و هر که درین مدت بی رخصت ایشان نزد مسلمانان

آیا او را

آید او را باز دهند و هر که از اهل اسلام نزد ایشان رود او را باز ندهند این شرط بر مسلمانان دشوار آمد رسول فرمود ازین بحث در
گذرید و هر که از ما بجانب ایشان رود از رحمت خدای دور است و سزاوار غضب و سخط و هر که از ایشان بجانب ما آید او را بایشان
رد کنیم پس اگر علم الهی بایمان ایشان متعلق است او را بیرون خواهند کرد و از مضیق زندان اهل کفر نجات خواهند داد و نیز
در آن درج کردند که هر که خواهد فی الحال بعقد عهد محمد در آید و هر که خواهد بعقد عهد ایشان رود فی الحال بنو خزاعه بر
خاستند و گفتند ما در عهد محمدیم و بنو بکر برخاستند و گفتند ما در عهد قریشیم پیغمبر فرمود پس بگذارید بطواف خانه خدا روم
و شما بی سلاح در مکه آیید و این زمان با سلاح سوق هدی کنید تا آنجا که شما باز داریم هم آنجا ذبح کنید و بازگردید رسول فرمود
هدی را برانید اصحاب هدی را براندند و ایشان در میان راه هدی را باز داشتند و در اثنای این حال جندل بن سهیل بن عمرو از
پایین مکه بیامد و خود را در میان مسلمانان انداخت پدرش چون چنان دید گفت ای محمد این اول چیزیست که با یکدیگر مصالحه
نمودیم که رد کنی آنرا رسول فرمود من باین شرط راضی نیستم سهیل گفت بخدای که من با تو بهیچ چیز صلح نکنم رسول گفت پس او را امان
بده سهیل گفت امان نمیدهم رسول باز مبالغه کرد سهیل راضی نشد پس مکرز گفت او را امان دادیم جندل گفت ای مسلمانان من
مسلمان شده باشم چگونه نزد مشرکان روم و بچه نوع از ایشان رهایی داشته باشم رسول فرمود صبر کن تا که خدا فرجی بدهد
ما راضی باین شرط شده ایم و خلاف آن نیکو نیست پس صلح نامه را تمام کردند و گواهان از جانبین بران ثبت نمودند رسول فرمود هم
اینجا ذبح کنید و سر تراشید کسی متحرک نشد بار دیگر اعاده نمود هیچکس بآن اقدام ننمود پس در غضب رفت و در خیمه ام سلمه
رفت و عدم اطاعت اصحاب را با او باز گفت ام سلمه گفت تو ملتفت ایشان مشو و شتر خود را بکش و سر تراش رسول از خیمه برون
آمد و بهیچکس ملتفت نشده شتر را بدست خود بکشت و سر تراشید مردمان چون چنان دیدند شترها را بکشتند و بعضی
حلق و تقصیر کردند و از عدم اطاعت پیغمبر پشیمان گشتند پس رسول فرمود رحم الله المحلقین گفتند یا رسول الله و المقصرین
فرمود رحم الله المحلقین باز گفتند و المقصرین فرمود رحم الله المحلقین و المقصرین گفتند یا رسول الله چرا محلقین را سه
بار رحمت کردی و مقصرین را یکبار فرمود زیرا که مقصرین شک کردند و محلقین شک نکردند بعد از آن جمعی زنان بیامدند با
رسول بیعت کردند در حق ایشان این آیه نازل شد که اذا جاءکم المؤمنات مهاجرات پس رسول بمدینه آمد و عتبة بن اسید که ملقب بود
بابی بصیر مسلمان شده بود و در اهل مکه اسیر بود چون بشنید که پیغمبر معاودت نموده فرار نمود و نزد رسول آمد مکیان در حق
او نامه نوشتند و بدو مرد بنی عامر داده نزد رسول فرستادند و طلب آن مرد کردند رسول بنابر شرط مصالحه او را گفت که بکه روی گفت
یا رسول الله مرا نزد مشرکین میفرستی فرمود برو و صبر کن که میان ما و ایشان عهدیست که خلاف آن نتوانیم کرد بالضروره با آن دو مرد
متوجه مکه شد و چون بذو الحلیفه رسیدند بخرما خوردن مشغول شدند تیغ در نیام نزد آن دو مرد نهاده بود عتبه گفت این تیغ
تیغیست خوب باشد که تماشا کنم گفتند روا باشد او تیغ بر کشید و بجنبانید و بر یکی زد و بکشت و دیگری از وی بگریخت بمدینه آمد
چون رسول او را مشوش الحال دید فرمود ترا چه شد صورت حال باز گفت در حال عتبه با تیغ برهنه نزد رسول آمد و گفت یا رسول الله
خدای تمام کرداند عهد ترا چه تو مرا نزد ایشان بازگردانیدی خدای مرا از دست ایشان نجات داد رسول از اقوال او [illegible]
عتبه از فحوای کلام رسول فهمید که بکه باید رفت از مدینه بیرون آمد و در راه شام بکنار دریا که رهگذر قریش بود فرو آمد و مسلمانانی

که در مکه بودند خبردار شده فرار میکردند و نزد او می آمدند تا هفتاد مرد نزد او جمع شدند و جندل ابن سهیل از مکه فرار نموده
با ایشان ملحق شد پس هر قافله که از قریش بشام میرفت میکشتند و امتعه او را غارت میکردند و قریش بتنگ آمده رسول را شفیع
آوردند و قرار دادند که هر که از ایشان آید رد نکنید پس رسول ایشان را باز خواند و حق تعالی قصه مذکور را علی الاجمال یاد میدهد
اذ جعل الذین کفروا یاد کن ای محمد چون گردانیدند آنانی که نگرویدند و منکر شدند فی قلوبهم الحمیة
در دلهای خود حمیت را یعنی آنچیز را که دل را گرم و افروخته گرداند از خشم و غضب که از مر تعصب و تکبر و غیرت ناشی شده
باشد حمیة الجاهلیة حمیت و غیرت و تعصب زمان جاهلیت را که باعث غضب و خشم ایشان و بجهت آن گفتند
که چون محمد در بدر و احد پدران و برادران و خویشان ما را کشته سوگند بلات و عزی خوردند که او را در منازل خود
نیاوریم یا آنکه چون پدران ما منقاد او نشدند ما نیز برسالت او ایمان نیاوریم و چون حمیت جاهلیت می داشتند
فانزل الله پس فرو فرستاد خدای سکینته طمانینه و آرامش خود را یعنی آنچیز را که سبب اطمینان و آرام دل بود
از نزد خود انزال فرمود علی رسوله بر فرستاده خود و علی المؤمنین و بر گرویدگان بالاو تا ترک مقاتله کرده بمصالحه
راضی شدند و یاد رحیمی که سهیل بن عمرو و حویطب بن عبد العزی و مکرز بن حفص راضی نشدند که بر عنوان صلح نامه بسم الله الرحمن
الرحیم و محمد رسول الله باشد مؤمنان خواستند که از آن ابا کنند و با ایشان در مقام مقاتله و منازعه در آیند حق تعالی انزال سکینه
فرمود در قلوب ایشان و بجهت آن حلم را شعار خود ساخته قبول آن نمودند و الزمهم و لازم گردانید یعنی ثابت ساخت
مؤمنان را خدای تعالی کلمة التقوی سخنی که سبب پرهیزکاری است از طغیان و عدوان و اساس دوری از آن مراد کلمه
بسم الله الرحمن الرحیم که اهل مکه انکار داشتند که در عنوان نامه نویسند یا محمد رسول الله یا کلمه وفا بعهد و تقوی قول لا
یا آنکه از امیر المؤمنین علیه السلام معنی کلمه تقوی پرسیدند فرمود که هی لا اله الا الله و الله اکبر وکانوا و هستند مؤمنان
احق بها سزاوارتر بدان از مشرکان و اهلها و اهل آن و اولی بدان یعنی ایشانند که استحقاق و اهلیت این کلمه دارند
نه غیر ایشان یا آنکه احق اند بنزول سکینه و سامعان آن وکان الله و هست خدای بکل شیء علیما بهمه چیز دانا و از آنجمله
علم اوست ببواطن سرایر آدمیان و لهذا ذم مشرکان نموده بجهت مدح مؤمنان بانزال سکینه و لزوم کلمه قبل از این گذشت که
رسول پیش از آنکه بحدیبیه رود بواقعه دید که او با اصحاب با امنیت تمام و جمعیت کلام در مکه داخل شده و حلق و تقصیر نموده
صورت واقعه با اصحاب باز گفت ایشان شاد گشتند و تصور کردند که تعجیل واقع است لا بفعل خواهد آمد و چون از حدیبیه
مراجعت کرد عبد الله بن ابی و عبد الله بن نفیل و رفاعة بن حارث گفتند بخدا سوگند که ما حلق و نه تقصیر نکردیم و مسجد الحرام را
مشاهده ننمودیم پس چگونه خواب پیغمبر راست باشد حضرت چون این بشنید فرمود که من نگفتم امسال این صورت محقق شود
حق تعالی بجهت تصدیق واقعه پیغمبر و وقوع آن در آینده آیه فرستاد که لقد صدق الله هر آینه راست گردانید خدای
تعالی رسوله الرؤیا فرستاده خود را آنچه دیده بود در خواب او را محقق ساخت بالحق در حالتی که آن
متلبس بود بکردار درست یعنی بغرضی صحیح و حکمتی بلیغ چه در آن میبود میان مؤمن مخلص و میان آنکس که در دل او بیماری
نفاق بود و سبب آن اهل ایمان و نفاق از هم متمیز شدند و یا خوابی که مقترن بود براستی نه اضغاث احلام لتدخلن

المسجد الحرام بخدا سوگند که البته در مسجد الحرام داخل شوید ان شاء الله اگر خواسته باشد خدای تعلیق وعده بمشیت
خدای یا بجهت تعلیم عبادت تا در وعدهای خود متادب باداب و سنن او و سبحانه شده متکلم باین کلمه شوند چنانکه از ابن
عباس نقل است که حق تعالی آنحضرت را که عالمست بوقوع آن معلق میساخت بکلمه ان شاء الله تا بندگان آنحضرت را که علم بان ندارند
باین کلمه معلق سازند و جبائی گفته که چون علم خدای تعالی تعلق گرفته بود بموت و بیماری و رغبت بعضی از ایشان
باین کلمه ساخت تا خلف وعده لازم نیاید و بر هر تقدیر میفرماید که بمشیت الهی در مکه در آیند آمنین در حالتی که ایمن
باشند از شر دشمنان محلقین تراشندگان رؤسکم سرهای خود را و مقصرین و چینندگان موی
و ناخن یعنی بعضی سر تراشید و بعضی ناخن و موی کم کنید لا تخافون نترسید از هیچکس یعنی بعد از حلق و تقصیر
هیچ خوفی نبود فعلم پس داند خدای ما لم تعلموا آنچه ندانید از حکمت در صلح حدیبیه و تاخیر عمره تا سال دیگر و تقدیم
فتح خیبر فجعل پس کرد آیند برای شما یعنی مقرر فرمود من دون ذلک بجز از این یعنی قبل از دخول شما در
مسجد الحرام بجهت عمره قضا فتحا قریبا فتحی نزدیک که فتح خیبر است تا بآن مسرور شوند پیش از زمان فتح
مکه یا مراد بفتح قریب صلح حدیبیه است آورده اند که چون رسول در ذو القعده ششم از دخول مسجد الحرام مسرور شد و صلح نمود
و از حدیبیه مراجعت فرمود و در سال هجرت در همان ماه که مصدود شده بود با اصحاب عمره گرفته بمکه آمد و سه روز
در آنجا مکث فرمود از زمره عمره و وقت که حضرت رسالت در مکه جعفر بن ابی طالب را بخطبه میمونه عامریه فرستاد که دختر حارث
عامری بود او گفت اختیار من با عباس بن عبد المطلب دارد و در آن وقت خواهر او ام الفضل بنت حارث زوجه او بود جعفر
نزد عباس آمد و صورت حال باوی گفت عباس قبول نمود میمونه را بحباله آنحضرت در آورد و آنحضرت اصحاب را امر کرد تا
دوشهای خود را برهنه کنند در وقت طواف تا مشرکان جلادت و جلالت ایشان را ببینند بی اعتماد که از رجال و فا ... ملاحظه
رسول و اصحاب میکردند و حق تعالی بجهت تاکید وعده فتح بلدان و غلبه ایشان بر اقالیم جمیع مشرکان فرمود که هو الذی
او آنکسی است ارسل رسوله فرستاد رسول خود را که محمد است صلی الله علیه بالهدی و بچیزی که هدایت کننده خلقانست از حجج
واضحه و معجزات ظاهره و دین الحق و بدین درست وراست که اسلام است لیظهره تا غالب گرداند دین اسلام را
علی الدین کله بر همه دینها چه دین اسلام ادیان حق را منسوخ ساخته و ملتهای باطله را ابراز انداخته و لهذا هیچ ملتی
نیست الا که مسلمانان غالب و قاهر اند و از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده تاویل این آیه هنوز بفعل نیامده و در حین ظهور
صاحب الزمان صلوات الله الملک المنان بظهور خواهد رسید زیرا که در آن زمان غیر از دین اسلام دین دیگر نخواهد ماند وکفی
بالله و کفی و بسنده است خدای در حالتی که گواه است بر آنچه وعده داده از غلبه دین اسلام یا بر نبوت پیغمبر خود را با اظهار معجزات
دیگر کافیست شهادة بر این گفتار محمد رسول الله محمد فرستاده خداست والذین معه و آنانکه با اویند از گروه
صادق العقیده و راسخ الایمان اشداء علی الکفار سخت دلانند بر اهل کفار رحماء نرم دل و مشفق و مهربان
بینهم میان یکدیگر همچنانکه اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین مرویست که شدت ایشان نسبت بکفار بوجهی بود که بلباسهای
خود را از ایشان باز داشتندی تا بجامها و بدنهای ایشان نرسد و رافت و مهربانی ایشان نسبت با اهل اسلام بمثابه بود که چون

یکدیگر ابدیدندی سلام کردندی و مصافحه و معانقه یکدیگر مشغول شدندی و شبهه نیست که لازم جمیع اهل ایمانست و در هر عصری که باشد با لقیر مال خود شدید و غلیظ باشند و متوجه ایذا و آزار و اذیت با اهل مذهب خود متعطف و متجافی بر وصل و امداد و معونت که ذنیر و اخلاق بحیثیتیم لین **تَرَاهُمْ** می بینی ای بیننده آن مؤمنان صادق الاعتقاد را **رُكَّعًا** کوع کنندگان **سُجَّدًا** سجده نمایندگان بجهت اشتغال ایشان بصلوة در اکثر اوقات و می بینی ایشان را که پیوسته **يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ** میطلبند افزونی مرتبه و زیادتی مثوبه از حق تعالی **وَرِضْوَانًا** و خشنودی او را در جمیع حالت مراد آنست که طاعت ایشان از برای قربت و رضای حضرت عزت بدون شایبه ریا و یا عجب و سمعه علیست **سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ** علامت ایشان در رویهای ایشانست یعنی علامتی در پیشانی ایشان ظاهر است و هویدا **مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ** از نشانه سجده کردن یعنی آن علامت از نشانه که سجود موثر آن نشانست و این مستلزم سجود ایشانست و این که امام زین العابدین عم بذو الثفنات مشهور گشته بجهت همین است زیرا که بجهت کثرت سجود و در جبهه مبارک ثفنات بعیر پیدا شده بود و لهذا آنحضرت بذی الثفنات نیز مسمی و مشهور شده ابن عباس گفته که مراد سیمای و جه نوری باشد که در قیامت از جبین ایشان لایح گردد باین علامت باشند که او از اهل سجود است و عطای بن رباح گفته که مراد آنست که رویهای ایشان در قیامت سفید و درخشان باشد و از شهر بن حوشب نقلست که محل سجده اهل ایمان در عرصات چون ماه شب چهارده باشد و از سعید بن جبیر نقلست که اثر سجود خاکیست که بر پیشانی ایشان باشد بجهت سجده کردن بر تراب نه بر خرقه و لباس و بر او نسته ضحاک اثر سجود زردی رویست که از خشیت خدا و از حسن نقلست که معنی آنست که از کثرت سجود و طاعت هر گاه ایشان را ببینی گمان بری که بیمارانند و حالانکه بیمار نباشند و از سفیان ثوری مرویست که مراد نماز شب است چه نماز شب مثمر نوریست که در روز بر روی لایح گردد قال النبی صلعم من کثر صلوته باللیل حسن وجهه بالنهار و در حدیث آمده است که در روز قیامت حق تعالی باد و زخ خطاب کند که ای آتش دوزخ بخته ساز و مبوزان هر جا که خواهی اما نزدیک موضع سجده مشو و عطای خراسانی روایت کرده که هر نماز بومیه را بپای دارد داخلست در سیماهم فی وجوههم من اثر السجود **ذَلِكَ** این وصف عظیم ایشان که مذکور شد **مَثَلُهُمْ** صفت ایشانست **فِي التَّوْرَاةِ** نیز در کتاب موسی **وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ** وصف ایشانست در کتاب عیسی یعنی مؤمنان در هر دو کتاب بصفت عجیبه مذکوراند و باین نعوت غریبه مذکور **كَزَرْعٍ** همچو دانه کاشته است که در حال اول **أَخْرَجَ شَطْأَهُ** بیرون آورد شاخهای خورد خود را که در نهایت باریکی و ضعف باشد **فَآزَرَهُ** پس معاونت دهد و قوی و نیرومند گردانید **فَاسْتَغْلَظَ** پس سطبر و غلیظ شود **فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ** پس راست بایستد بر ساقهای و اصول یعنی آن گیاه ضعیف و نحیف بتدریج بنشو و نما یابد و در آخر قوی و جهی قوی گردد که **يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ** بشگفت آورد مزارعان را بجهت قوة و سطبر و حسن منظر این مثلیست برای حال حضرت رسالت و اصحاب یعنی همچنانکه دانه مزروع در بدایت حال شاخهای ضعیف و نحیف از و پیدا شود و بتدریج تربیت می یابد که قوی و جسیم میشود و بسبب تعجب مزارعان گردد و حضرت رسالت و اصحاب نیز در بدایت حال در نهایت ضعف و ضعف حال بودند بعد از آن بتدریج قوة میگرفتند تا قوة تمام پیدا کردند بر جمیع عالمیان فایق آمدند و سبب تعجب مردمان شدند و یا زرع آنحضرت که در بدایت بی یار و معاون بود و شطأ اصحاب او که دست او را قوی

کردند یعنی همچنانکه زرع در اول دقیق و رقیق است و بتدریج غلیظ میشود و شاخها برا و ملحق میشود و بحیثیتی میکردد که مزارعان از قوة و کثرت او تعجب کردند و برهم تقدیر حق تعالی برای اهل ایمان و دین اسلام این تشبیه فرموده **لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ** تا بخشم آورد بایشان یعنی بقوة و کثرة ایشان ناگرویدگان را **وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا** وعده کرد آنان را که گرویدند بخدا و رسول **وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** و کردند کارهای ستوده **مِنْهُمْ** از ایشان یعنی از آنانکه سمت ذکر یافتند **مَغْفِرَةً** آمرزش گناهان **وَأَجْرًا عَظِيمًا** و مزدی بزرگ و بی پایان غرض از ذکر این وعده برای مؤمنان آنست که در اعمال صالحه بیشتر رغبت کنند خصوصا در جهاد که رکن اسلام است و سبب مقهوریت اهل کفر که مستلزم غلبت و قوة اسلام

سُورَةِ الْحُجُرَاتِ ثَمَانِي است عَشْرَةِ آيَةٍ مَدِينَة

ابی بن کعب از پیغمبر صلعم روایت کرده که هر که سورة الحجرات تلاوت کند حق تعالی بعدد هر مطیعی و عاصی ده حسنه برای او بنویسد حسین بن علا از ابو عبد الله روایت کرده که هر که این سوره را در هر شب یا در هر روز بخواند از جمله زوار سید ابرار باشد و وجه ارتباط این سوره بسوره فتح ذکر احوال حضرت رسالت و آنچه مختص است باو از اجلال و اعظام در اختتام سوره فتح و در افتتاح این سوره از جابر بن عبد الله انصاری و حسن بصری منقولست که گروهی از اصحاب سید انبیا در روز عید اضحی ذبح اضحیه بر صلوة مقدم ساختند آنحضرت بعد از فراغ نماز عید ایشان را باعادة ذبح امر فرمود و مقارن این حال جبرئیل آمد و این آیه آورد که

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنکسانی که ایمان آورده اید بخدا و رسول و تصدیق نموده اید **لَا تُقَدِّمُوا** پیش مدارید هیچ امری از امور را **بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ** نزد خدا و رسول او یعنی مرتکب هیچ کاری مشوید از اوامر و نواهی الا بعد از آنکه حکم خدا و رسول بآن تعلق گیرد پس باید که عمل شما یا بوحی منزل باشد یا باقتدا بر رسول خدا و از ابن عباس نقلست که مراد نهی اصحاب است از تکلم پیش از آنکه حضرت رسالت صلعم ابتدا کند بر حقیقت معنی آنست که ای مردمان هر گاه در مجلس رسول نشسته باشید و از مسئله سوال کنند شما سبقت مکنید بجواب آن و ساکت شوید تا او پیغمبر زبان بجواب بگشاید و گویند مراد نهی است در تقدم مشی برای حضرت یعنی سبقت منمایید در مشی بر پیغمبر بلکه طریق تبعیت او اختیار کنید و زجاج گفته که مقدم مشوید بطاعت پیش از وقتی که امر الهی و از حضرت رسالت پناه صلعم بآن تعلق گیرد پس جایز نباشد تقدیم صلوة و صوم و حج پیش از وقت آن و سدی و کلبی نقل کرده اند که معنی آنست که سبقت مجوئید هیچ فعلی و قولی تا آنکه خدا و رسول بآن امر نمایند از مسروق مأثور است که در روز شک نزد ام سلمه رضی الله عنها خادم را امر کرد باحضار شربت عسل یکی من گفتم بروزه ام حق تعالی این آیه فرستاد و منع روزه فرمود در روز شک بنیت رمضان عبد الله زبیر گفته که جمعی از بنو تمیم نزد رسول آمدند و ابن تماوی گفت یا رسول الله قعقاع بن معبد را

برایشان امیر کن ابن خطاب گفت قرع بن حارث برایشان حاکم ساز و قعقاع را واگذار گفت تو در پی کار غیر از خلاف من
نخواستی او گفت نه چنانست که تو میگویی بلکه بجهت آن گفتم که قرع آداب ریاست بهتر از قعقاع میداند پس آواز در میان ایشان
بلند شد حق تعالی این آیه را با آیه دیگر ارسال فرمود بعضی گفته اند که رسول صلعم سریه که بیست و هفت کس بودند و تمام فرستاده بود
برایشان غالب شده همه را بکشتند مگر یک کس که فرار کرده روی بمدینه نهادند در حوالی مدینه بدو کس رسیدند که از بنی سلیم بودند
ملاقات کردند بتصور آنکه ایشان از بنی عامر اند بقتل رسانیدند و رخوت ایشان را غارت کردند و نزد رسول آمده صورت حال اعلام
کردند رسول فرمود که بد عملی بود که کردید ایشان از بنی سلیم بودند نه از بنی عامر و رخوتی که پوشیده بودند من بایشان عطا کرده بودم دیتی
ایشان را بوارثان ایشان داد این آیه نازل شد که برای خود مکنید هیچ عمل شوید بلکه در همه حال اقتدا بحکم خدا و رسول کنید و شبهه نیست
که اولی حمل آیت بر عموم خود زیرا که هر چیزی که خلاف امر خدا و رسول است ترک آن اهم است پس داخل گشت در تحت لا تقدموا بین
یدی الله و رسوله واتقوا الله و بترسید از خدا در تقدیم جمیع اقوال و افعال بحکم او ان الله سمیع بدرستی که خدای شنوا
همه اقوال شما را علیم دانا بجمیع افعال شما و شما را بآن خبر خواهد داد آورده اند که عطارد بن حاجب بن زراره تمیمی با بعضی از اشراف
خود اقرع بن حابس و زبرقان بن بدر و عمرو بن الاهتم و قیس بن عاصم با جمعی بمسجد پیغمبر آمدند و از پس حجرات طاهره باواز بلند ندا
کردند که ای محمد بیرون آی از حجره که مدحت ما را زینت است و مذمت شنعت و قباحت آنحضرت از رفع صوت ایشان متاذی
شده بیرون آمد که خدایست که مدحت او زینت است و ذم او شین ایشان گفتند آمده ایم تا با تو مفاخرت کنیم پس رخصت ده
تا شاعر و خطیب ما زبان بمفاخرت ما بگشایند حضرت رخصت ایشان داده عطارد بن حاجب باین مضمون گفت شکر و سپاس مر خدا
را که ما را ملوک زمین گردانید و ابواب فضل و مزید را بر سر ما باز ساخت و مال بسیار بما انعام فرمود تا بآن احسان میکنیم
و اهل احتیاج را بآن محفوظ میسازیم و ما را عزیزترین اهل شرق گردانیده و مردمان ما را بیشتر حسب و نسب ما را افزون تر
گردانید پس کیست که مثل ما باشد در میان مردمان و کیست که با ما در صدد مفاخرت در آید و این صفات و نعوتی که در ماست از برای
خود تعداد نماید بعد از آن گفت اگر خواهیم در حد اطناب میکشیم ولیکن شرم داریم از بسیار گردانیدن کلام و چون سخن باینجا رسانید
بنشست پس حضرت رسالت صلعم فرمود ثابت بن قیس بن شماس که برخیز و جواب عطارد بده ثابت برخواست و خطبه باین مضمون آغاز کرد
که حمد مر خدای را است که آسمان و زمین را خلق فرموده در حالتی که امر او در جمیع ملکوت جاری بود و دانش او بکرسی و کرسی بر عرش است و زیر آسمانها
ساری هیچ چیز یافت نمیشود مگر که از نشان فضل و احسان اوست و از جمله افضال او آنست که ما را ملوک روی زمین گردانید و از
همه خلق رسولی برگزید که نسب او بزرگترست و سخن او راست تر و حسب او افزون تر بعد از آن کتاب را باو انزال فرموده او را بر خلقان
خود امیر ساخت پس او برگزیده خداست بر جمیع عالمیان بعد از آن که خلعت رسالت نام زد او شد مردمان را بدین اسلام ایمان نخواند
و مهاجر را که اهل او بودند با او ایمان آوردند اکنون احسان او از همه بیشتر است بر اقربا که اجابت قول او کردند و استجابت امر الهی نمودند
ما بودیم پس انصار یار و مصاحب او ایم با همه مردمان مقاتله میکنیم تا همه ایمان آرند پس هر که بخدا و رسول او ایمان آورد مال و خون
او محفوظ ماند و هر که قبول نکند همیشه با او مجاهده میکنیم در راه خدا و کشتن او بر ما آسانست و ما از برای جمیع مؤمنین و مؤمنات
استغفار میکنیم والسلام والاکرام بعد از آن زبرقان خلعبر خواست و شعری چند بخواند و حسان بن ثابت جواب او درآمد شعر

خواندن مترنم شد و چون از شعر فارغ شد اقرع گفت خطیب این مرد احطب و افضل از خطیب ماست و شاعر او از شاعر ما بهتر و آوازهای
ایشان از آوازهای ما بلندتر بعد از فراغ این کلام گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله مردمان چون
دیدند که اقرع اسلام آورد ایشان نیز بشرف اسلام مشرف شدند و حضرت رسالت صلعم همه را صله و خلعت داد بعد از آن حق تعالی بجهت تعلیم
مراسم ادب نهی اصحاب نمود در وقت خطاب از رفع صوت که مستلزم اذیت و آزار و کراهت و حفظ حرمت بود نسبت بآن قدوه انبیا
فرمود که یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید لا ترفعوا اصواتکم بلند مکنید آوازهای خود را فوق
صوت النبی بالای آواز پیغمبر یعنی در وقت سخن گفتن آواز خود را بلندتر از آواز پیغمبر مگردانید زیرا که رفع صوت یا بقصد
استخفاف و آن مستلزم کفر است یا بعدم ملاحظه ادب و آن متضمن خلاف تعظیمست ولا تجهروا له و آشکارا مکنید
او را بالقول سخن گفتن یعنی او را باواز بلند ندا مکنید کجهر بعضکم مانند آشکارا خواندن برخی از شما لبعض برخی
دیگر را بلکه در وقت مخاطبه آواز خود را نرم سازید یعنی باید که آواز آنحضرت از آواز شما ارفع باشد نه بعکس تا رعایت لوازم حسن
ادب کرده باشید بعضی گفته که مراد آنست که او را بنام و کنیت که محمد و محمود و ابو القاسم است مخوانید
بلکه او را بکلامی که متضمن تبجیل و توقیر او باشد خطاب کنید چون یا نبی الله یا رسول الله یا خیر خلق الله و مؤید این سخن ابو جعفر
از عکرمه نقل کرده که ابن عباس را پرسیدند از نزول این آیه که جمعی از بنی العنبر که اصحاب سی زراری ایشان نموده بودند بمدینه آمدند
بقصد ندای زراری خود در پس حجرات طاهره آواز دادند که یا محمد اخرج علینا ای محمد از حجره بیرون آی آنحضرت از عدم ملاحظه
ایشان متاذی گشت حق تعالی بجهت وی آیه فرستاد که ای محمد از حجره بیرون آی و ایشان را امر کن که مرا بنام مخوانید چه آن موجب
تنفیر حضرت است که بغیر مستلزم مراعات حرمت نبوت و جلالت و قدر و مرتبه اوست پس باز ایستید از این قول منهی ان
تحبط اعمالکم بجهت کراهت بطلان اعمال خود و مراد از بطلان عدم ترتب ثواب است بدان جهت داری که موجب تعظیم
و توقیر آنحضرت ثابت میشود بثواب جزیل و ترک او موجب محرومی از آن ثواب و انتم لا تشعرون و شما ندانید
که عملها شما رفع و جهر است خواندن آنحضرت بنام باطل شده از حیثیت عدم ترتب ثواب و عدم وصول آن بجهت قبول
آن چه اگر ایقاع اعلا بر وجه تعظیم و توقیر حضرت رسالت صلعم می بود مستحق ثواب میشدید ولیکن چون بر خلاف آن بظهور
رسانیدید و قصد مراعات ادب نکردید مستحق عذاب گشتید و از ابن عباس منقولست که آیه مذکوره در حق قیس بن شماس
نازل شده و او مردی مطروش بود و جهوری الصوت یعنی گوش او گران بود و با آواز بلند سخن میکردم گاه که سخن کردی پیغمبر صلعم از
آواز او متاذی گشتی و از انس بن مالک روایت که چون این آیه نازل شد ثابت بر سر راه بنشست و میگریست عاصم بن عدی
از او پرسید گفت آیه در باب نهی رفع و جهر صوت نازل گشته و من میترسم که از اهل آن باشم پس از سر راه برخواست و جمیله
که دختر عبدالله سلول بود زوجه او امر کرد که در خانه را قفل کن که من عهد کرده ام که تا خدا و رسول از من راضی نشوند از
اینجا بیرون نیایم جمیله چنان کرد و او در آن خانه گریه و تضرع مینمود عاصم پیغمبر را خبر داد فرمود که او را حاضر کنید عاصم او را از
خانه بیرون آورده نزد حضرت آورد ثابت گفت یا رسول الله من مردی رفیع الصوتم در مجلس شما بعادت خود سخن میکردم میترسم که
موجب کراهیت خاطر عاطر شده باشد اکنون از آن توبه کردم رسول فرمود که راضی نیستی در زندگی ستوده باشی و بر سبیل

شهادت مقتول شوی و بهشت بروی ثابت گفت راضی شدم یا رسول الله و فی روایتی که چون روز یمامه رسید در
حرب مسیلمه کذاب بودیم ثابت دید که مردمان در حرب کاهلی میکنند خود را در میان حربگاه انداخت و محاربه میکرد تا شهید
شد عبد الله زبیر گوید که اصحاب بعد از این آیه با حضرت چنان آهسته سخن گفتندی که رسول تا مکرر استماع قول ایشان نکردی
بفهم آن نرسیدی و شبهه نیست در آنکه منهی عنه رفع صوتیست که موجب اذیت حضرت رسالت باشد پس شامل رفع صوتی نباشد که
در حرب یا در مجادله معاندان واقع شود بقصد ترسیدن خصم و لهذا در حرب حنین وقتی که اهل اسلام منهزم شدند
بعباس بن عبد المطلب امر کرد که مردمان را با آواز بلند بخوان پس عباس با آواز بلند مردمان را ندا کرد و از فرار باز گردانید
و در روایت آمده که روزی جمعی از کفار بر اهل اسلام هجوم کردند عباس با آواز بلند گفت یا صباحاه و زنان حامله از هیبت آن
آواز بچه از شکم انداختند و مروی است که روزی با آواز بلند سباع را از غنم زجر کرد آن سباع زهره اش چاک شد و بمرد و در بعضی
تفاسیر آمده که چون ثابت از رفع صوت تایب شد حق تعالی این آیه در حق او فرستاد که ان الذین یغضون
بدرستی که آنانکه فرو میخوابانند و نرم میکنند اصواتهم آوازهای خود را یعنی آهسته میکنند سخن عند رسول
الله نزد رسول خدا بجهت مراعات ادب تعظیم و توقیر او اولئک آن گروه متادب الذین امتحن الله آنانند
که امتحان کرده است خدای و نیک بیازموده قلوبهم للتقوی دلهای ایشان را برای پرهیزکاران همچون امتحان
طلا باتش تا غش آن برود و خالص آن بماند و گویند مراد از امتحان معرفت او و مجاز است بخلوص نیات ایشان یعنی شناخته
است خدای قلوب ایشان را بعبادت و تقوی لهم مغفرة مر ایشان راست آمرزش گناهان که رفع صوت و غیر آن از
خطیئات و اجر عظیم و مزدی بزرگ و بی پایان بر حفظ اصوات و سایر طاعات و در بعضی تفاسیر آمده که این
آیه در بارهٔ وفد بنی تمیم نازل شد که نزد حضرت رسالت صلعم می آمدند و نعره میزدند که اخرج الینا یا محمد بیرون آی تا بهم
اسیران ما که سریهٔ تو ایشان را از حی بنی العنبر گرفته اند تا نزد تو آورده اند تمشیت دهی حضرت از آواز ایشان بیدار شد و از حجره
بیرون آمد ایشان گفتند عیال ما را آزاد کن و یا فدیه بستان جبرئیل آمد و گفت یکی از ایشان را حکم ساز میان خود و میان
ایشان حضرت اعور را حکم ساخت و او حکم کرد که نصفی اسیران را فدا گیرند و نصفی را آزاد کنند آنحضرت باین طریق عمل نمود
و فرمود که از اولاد اسمعیل هر که این عمل از او صادر شود که موجب کفاره باشد باید که یکی از ایشان آزاد کند پس باین وجه سلوک
کرده بعضی را آزاد کردند و بعضی را فدیه گرفتند و حق تعالی بجهت ترک رسوم آداب نسبت بآن احباب مذمت کرده فرمود که
ان الذین ینادونک بدرستی که آنانکه ندا میکنند ترا من وراء الحجرات از بیرون حجرهای زوجات
اکثرهم لا یعقلون بیشتر ایشان عقل ندارند و جاهلند برسوم آداب یعنی بجهت عدم معرفت بقدر شرف و عدم ترک
توقیر و ترک تعظیم تو بمنزلهٔ بهایم اند که از فهم و عقل عاری اند چه مقتضی عقل آنست که مراعات حسن ادب بکنند و رعایت اجلال و
تبجیل نمایند خصوصا نسبت بکسی که منصوب باشد بمرتبهٔ رسالت و مزین بخلعت نبوت و باقی تفاصیل این مبحث سوء الادب الصلوة
است و بعد از نهی از ندای مذکور میفرماید که و لو انهم صبروا و اگر ایشان یعنی قوم بنی تمیم شکیبائی کردندی بر ترک ندا
حتی تخرج تا که بیرون آمدی تو الیهم بسوی ایشان لکان هر آینه بودی صبر کردن و انتظار خروج تو کشیدن

خیرا لهم بهتر است مر ایشان را از ندا کردن بجهت مراعات غایت رسوم آداب که متمم سعادات دنیا و عقبی و آن باعث
لطف الهی است در بارهٔ ایشان باعطای ایمان و رسانیدن ایشان را بثواب جاودان و تعدیل ایشان در زمرهٔ عاقلان والله
غفور و خدای بسیار آمرزنده است کسی را که از بی ادبی تایب و نادم شود رحیم بسیار مهربان با اهل ادب و حرمت
چه مغفرت و رحمت او واسع است پس هر گناه را مضیق نخواهد ساخت بر کسی که توبه کند از بی ادبی و از آن پشیمان گردد
آورده اند که حضرت رسالت صلعم در سال نهم از هجرت ولید بن عقبه بن ابی معیط را بقبیلهٔ بنی المصطلق فرستاد تا صدقات و اجره
ایشان را بگیرد و قبل از این میان ولید و ایشان در زمان جاهلیت خونی واقع شده بود چون خبر آمدن ولید بایشان رسید
از سر عداوت قدیم گذشته مجددا طرح محبت انداختند و بجهت تعظیم و توقیر باستقبال وی بیرون آمدند گمان برد
که ایشان بقصد قتل وی می آمدند معاودت نموده نزد پیغمبر صلعم آمد و بعرض رسانید که بنی المصطلق طریق ارتداد پیش گرفته زکوة
ندادند و قصد کشتن من کردند رسول در غضب شد عزم قتل ایشان نمود بیامدند و گفتند نعوذ بالله من غضب الله و
غضب رسوله پناه میگیریم بخدا از غضب او و غضب رسول او و عند الله از ما تمردی واقع نشده و هم مطیع و مأموریم و آنچه
بعرض ملازمان رسانیده اند خلاف واقع است رسول بقول ایشان اعتماد ننمود و فرمود حکم میان ما و شما از این دو بیرون نیست
یا شما باز می ایستید از عصیان و نافرمانی و یا مردی را بشما میفرستم که بمثابهٔ نفس من باشد تا مقاتله کند با اهل قتال و جدال شما و ذراری
شما را غارت کند پس دست بدوش امیر المؤمنین نهاد و فرمود هو هذا آن مرد این کس است پس خالد ولید را با جمعی بر سر ایشان
فرستاد که در تحقیق تجسس حال ایشان نماید و در کار ایشان احتیاط تمام مرعی دارد تا ارتداد ایشان بر تو واضح شود با ایشان مقاتله
منما خالد چون نزدیک آن صوب رسید جاسوسی بتجسس احوال ایشان روانه ساخت جاسوس در وقت نماز عصر بمیان ایشان رسید
دید که بانگ نماز میگویند و نماز بجماعت میگذارند و بشعار اسلام اقدام مینمایند بازگشت و صورت حال باز گفت وی بنزد
ایشان آمد گفتند قبل از این ولید بیامد و ما بجهت تعظیم و استقبال آن بیرون آمدیم ما را بدید و اجتناب نمود ندانیم که منشأ آن
چه بود خالد صدقات از ایشان گرفته باز گشت و کیفیت حال بعرض حضرت رسالت رسانید این آیه نازل شد که یا ایها الذین آمنوا
ای آنکسانی که ایمان آورده اید ان جاءکم فاسق اگر بیاید بشما فاسقی که بیرون رونده باشد از فرمان خدا بنبأ
بخبری یعنی بیاورد خبری که موجب ظلم باشد فتبینوا پس تفحص و تجسس کنید و نیک بروی صدق و کذب آن نمائید
بمجرد اخبار وی مبادرت بعمل وی مکنید ان تصیبوا بجهت کراهت آنکه برسانید فعل مکروه قوما بگروهی در
اموال و انفس ایشان بجهالة بنادانی و عدم علم بحال ایشان از ایمان و طاعت و کفر و معصیت پس بگمان آنکه
کافرند و عاصی با ایشان در مقام محاربه و اذیت در آئید و حال آنکه مؤمن مطیع بوده باشند اگر چنین کنید فتصبحوا پس گردید
علی ما فعلتم از آنچه کرده باشید از فعل مکروه با ایشان نادمین پشیمانان که ممکن نباشد تدارک آن یعنی در اول امر که
بفاسق عمل کنید بی آنکه صدق او بر شما ظاهر شود و در ثانی الحال خطای آن صادر کرده از آن نادم شوید و همیشه بر آن تأسف
خورید و غمگین باشید و همیشه وجه تدارک آن نتوانید و اعلموا و بدانید ای مؤمنان ان فیکم آنکه در میان شما است
رسول الله فرستادهٔ خدای و تعظیم و اجلال او مقتضی آنست که کذب و کلام ما را یعنی بحضرت او معروض ندارید و دیگر

بخلاف راستی سخنی عرض نماید تا مکر بکب غیر قصد امری شوید حق تعالی وی را بر رسول اعلام کند و موجب رسوائی شما شود وَلَوْ
يُطِيعُكُمْ اگر فرمان برد شما را یعنی اگر رسول خدا قبول قول شما کند و برای شما عمل نماید فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ در بسیاری از کارها لَعَنِتُّمْ
هرآینه برنج افتید و هلاک شوید زیرا که اکثر قول و فعل شما برای هوا و غضب است پس در جمیع امور اطاعت وی کنید تا از ضیق
هلاکت دنیوی و اخروی برهید و چون جمعی دیگر از ایشان که بحلیه تقوی متحلی بودند درین امر جسارت نمیکردند و خود را از آن دور
میداشتند از آنجهت حق تعالی بر سبیل استدراک منع ایشان فرموده که وَلَٰكِنَّ اللَّهَ و لیکن خدای تعالی حَبَّبَ دوست کردانیده است
إِلَيْكُمُ بسوی شما الْإِيمَانَ ایمان از تصدیق است بخدا و رسول و بجمیع ما جاء به النبی وَزَيَّنَهُ و آراسته است ایمان را فِي قُلُوبِكُمْ
در دلهای شما بنصب ادله واضحه و معجزه باهره وَكَرَّهَ و مکروه کردانیده و دشمن ساخته إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ پس بسوی شما پوشیدن حق
را که آن توحید است و نبوة و سایر ارکان ایمان وَالْفُسُوقَ و بیرون رفتن از طاعت مفروضه و عدم اعتنای بآن وَالْعِصْيَانَ
و نافرمانی از روی عناد و طغیان و بروایتی منقول از امام جعفر صادق مراد بفسوق کذب است و از جمله الطاف که باعث رسوخ
ایمان و صارف از کفر و عصیان نصب دلالت و وعده ثواب بر ایمان و طاعات و وعید عقاب بر کفر و معصیت أُو
لَٰئِكَ آن کروه که مستثنی اند از اهل جسارة هُمُ الرَّاشِدُونَ ایشانند راه یافتگان بطریق صلاح و فلاح و بمحاسن امور
بر وجهی که راسخ اند دران و این تزیین ایمان و تکریه کفر و عصیان که داده شده است بایشان فَضْلًا مِنَ اللَّهِ بجهت تفضیل است
از جانب خدای وَنِعْمَةً و نعمتی و رحمتی از طرف او وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بصدق و کذب مخبر و هر یک را بر وفق
آن جزا خواهد داد حَكِيمٌ محکم کار در امور بندکان و از جمله امور محکم او ست که بتحقیق اخبار امر نموده زیرا که اخبار کاذبه
موجب انواع فتنهاست و سبب انصاف بلا یا آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم روزی بر دراز کوشی سوار شده و در مجلسی از مجالس انصار بسید
و توقف فرموده آن دراز کوش بول کرد عبد الله سلول بینی خود را گرفت و گفت مدار این دراز کوش را که عفونت بول او بینی ما را آزار
میدهد عبد الله رواحه گفت بینی میکیری از بول حیوانی که خوشتر از بوی تست و بروایتی دیگر این دراز کوش بازکشت و بوی بول او
بهتر از مشک ابن سلول از سخن او در غضب شد و سخن بلند بابن رواحه گفت ابن رواحه نیز در عقب او سخنی میان انداخت و سخن بنزاع
کشید قوم هر دو که اوس و خزرج بودند بتعصب برخواستند با یکدیگر بمقام مجادله در آمدند و بعضی بعصا و کفش و جمعی بچوب
خرما و ضرب دست تعدی کنمودند بیغمبر صلی الله علیه و سلم چون بدید قضیه مطلع شد بمراجعت فرموده تفرقه ایشان فرموده و کار ایشان باصلاح
آورد و این آیه نازل شد وَإِنْ طَائِفَتَانِ و اگر دو کروه مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از کرویدکان اقْتَتَلُوا کارزار کنند با یکدیگر
فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا پس اصلاح کنید میان ایشان بنصیحت یعنی این هر دو فرقه را بحکم خدا دعوة نمایید و بروایت قتاده مردی
انصاری با دیگری انصاری دیگر حقی بود و قدر دادن مضایقه میکرد آن مرد بکثرة قوم خود مستظهر شده گفت بخدا
که من حق خود را از تو بعنف و قهر بستانم آن مرد گفت بیا تا نزد رسول خدا رویم و او را حکم سازیم گفت من نمی آیم پس در هم افتادند
و کار ایشان از دشنام بشمشیر کشید و آیه مذکوره نازل شد که میان ایشان باصلاح آرید فَإِنْ بَغَتْ پس اگر ستم کند و تعدی نماید
إِحْدَاهُمَا یکی از آن دو طائفه عَلَى الْأُخْرَىٰ بر طایفه دیگر و بصلاح راضی نشود و از حکم خدا عدول نماید فَقَاتِلُوا
الَّتِي پس کارزار کنید بآن کروه دیگر که تَبْغِي افزونی جوید و تعدی نماید بر کروهی دیگر حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ تا باز کردد

بحکم

بحکم خدای و اطاعت امر او کند فَإِنْ فَاءَتْ پس اگر باز کردن آن طایفه باغیه براه حق و منقاد امر الهی شوند در تدارک قتال
فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا پس اصلاح کنید میان ایشان بِالْعَدْلِ به نیکوتری یعنی در اصلاح میل بیک طایفه مکنید بلکه رعایت هر دو را
مرعی دارید وَأَقْسِطُوا و عدل کنید در همه کارها إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ بدرستی که خدای دوست میدارد عدل
کنندکان را یعنی عواقب امور ایشان را محمود میسازد و احکام باقی و ساوی را متفرع بر آن در منهج الصادقین سمت تقریر یافته و نیز
بجهت تاکید و مبالغه در مصالحه بین المتخاصمین و المتنازعین میفرماید که إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ جز این نیست که مؤمنان برادرانند
یکدیگر را در دین و منتهی باصل واحد که ایمانست پس باید که میان ایشان نزاع و شقاق نباشد و اگر بر سبیل ندرت خلاف و نزاع واقع
شود فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ پس بصلاح آرید میان برادران خود بکف ظالم و اعانت مظلوم و بعد از امر بصلاح که بجهت
عزم اهل ایمان بر اهل اصلاح و عدم تهاون ایشان در آن باب تخویف ایشان مینماید در مخالفت امر مذکور بقول وَاتَّقُوا اللَّهَ
و بترسید از عذاب الهی لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ شاید که شما رحمت کرده شوید یعنی امیدوار باشید برحمت واسعه او بوجه تقوا
که موجب اجر جزیل و ثواب جمیل است کعب الاحبار از سید ابرار روایت کنند که مرد آنکه میان مردمان صلاح کند همچو کسیست
که کار او کند با کفار از سالم زهری نقل کرد که آنحضرت فرمود که مسلمان برادر مسلمانست باید که بروی ظلم نکند و بلا نیندازد که هر که در
حاجت برادر اقدام نماید حق تعالی در حاجت او سعی نماید و هر که غمی از مسلمانی بردارد حق تعالی کربی از اندوه او را روز قیامت
بفرح مبدل کند و هر که مسلمانی را ستر کند حق تعالی در روز قیامت بدن او را ستر کند و این حدیث بخاری در صحیح خود آورده
و از جمله وصایای حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم با امیر المؤمنین علی فرموده آنست که یا علی یک میل راه برو و عیادت بیمار کن و دو میل راه
برو و تشییع جنازه نمای و سه میل راه برو و اجابت دعوة کن و چهار میل راه برو و زیارت کسی کن که با او دست برادری کرفته باشی
در راه خدای و پنج میل راه برو و اجابت ملهوف کن و شش میل راه برو و نصرت مظلوم کن و بر تست که همیشه باستغفار باشی و در حدیث
دیگر واقع شده که مسلمانان برادران یکدیگرند باید که بر یکدیگر ستم نکنند و بغیبت و عیب یکدیگر مشغول نشوند و در خذلان
همدیگر نکوشند و دیگر دیوار خانها از بالای یکدیگر نگذرانند مگر برضای یکدیگر تا موجب منع هوای همسایه نشود و
یکدیگر را بوی طعام ایذا نرسانند بلکه یکدیگر را بآن محفوظ سازند بعد از آن فرمود که کم کسی باشد که باین کار کند آورده اند که ثابت
بن قیس بن شماس هر که بمجلس مبارک سید انبیا رفتی و آمدی صحابه او را بجهت کرانی کوش نزدیک رسول جای دادندی تا کلام حضرت
را نیک ملاحظه کردی روزی بمسجد آمد در وقتی که مردم یک رکعت نماز صبح کذارده بودند بنماز مشغول شده یک رکعت نماز بکذا
مردمان از نماز فارغ شده بودند تا وی از نماز فارغ میشود ایشان هر یک بجای خود قرار کرفته بودند ثابت بعد از نماز رخوت
و پای بر کردن مردمان مینهاد و میرفت تا بجایی رسید که میان او و پیغمبر یک کس بیش نبوده وی را گفت دور شو جای مرا بمن کذار
وی گفت چون موضع جلوس رسیدی بنشین وی خشمکین شده در همانجا نشست چون هوا ایک روشن شد ثابت در آن مرد
نگریست و گفت تو کیستی گفت فلان ثابت گفت فلان بن فلان و این را بجهت آن گفت که وی را مادری بود در جاهلیت بزنا و فجور
مشهور بود آن مرد از استماع این تعریض خجل شده سر در پیش افکند خدای تعالی این آیه فرستاد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنکسانی
که کرویده اید لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ باید که استهزا نکند و استحقار نماید کروهی از شما مِنْ قَوْمٍ از کروهی دیگر عَسَىٰ أَنْ

استدراک است

مجهود ساز

عشر

یکونوا شاید که باشند آن گروه استهزا شده کان خیرا منهم بهتر از استهزا کنندگان از حیثیت رفعت و منزلت نزد
حضرت عزت چه اکثر مردمان اطلاع نکنند مگر بر ظاهر احوال امور و از بواطن امور بی‌خبرند و بعضی بر آنند که جمعی از بنی تمیم
بر درویشان صحابه استهزا میکردند حق تعالی فرمود که استخفاف گروهی مکنید که در ایمان با ایشان برابر باشند شاید که این که در
ظاهر حال فقیر اند نزد حق تعالی از شما بهتر باشند از اغنیایی که مرفه الحال باشند آورده اند که روزی ام سلمه رضی الله عنها ازاری سفید
در میان بسته بود و گوشه آن از پس پشت فرو گذاشته بر زمین میکشید عایشه زبان بسخریه بر گشوده گفت آن گوشه ازار که ام سلمه از
پس خود میکشد گویا زبان سگی است که از میان دهان بیرون میکند حق تعالی فرمود که ولا نساء و باید که سخریه نکنند زنان
من نساء از زنان دیگر عسی ان یکن شاید که باشند زنان سخریه کرده شده کان خیرا منهن بهتر از زنانی
که سخریه کنندگان اند از حسن بصری نقل است که این کلام در حق زنان نازل شد که ام سلمه را گوی تا(?) از ابن عباس روایت که
صفیه بنت اخطب نزد رسول آمد و شکایت کرد که زنان تو مرا عیب میکنند و میگویند یا یهودیه بنت یهودیین ای جهود دختر دو
جهود حضرت فرمود که ایشان را بگوی که پدر من هارونست و عم من موسی و شوهر من محمد رسول الله حق تعالی این آیه فرستاد که
ولا تلمزوا و باید که طعن نزنید و عیب نکنید انفسکم نفسهای خود را یعنی اهل ملت خود را چه مؤمنان بمثابه یک نفس
اند پس هر که دیگری را عیب کند گویا خود را عیب کرده و اگر غیر ملت باشد طعن و عیب او جایزست و لهذا فقهای ما تجویز طعن
و لعن کرده اند جمیع کفار و مخالفین لعنة الله علیهم اجمعین ولا تنابزوا و باید که به بدی نخوانند یکدیگر را بالالقاب
بلقبها یعنی بلقبهای زشت یکدیگر را مخوانید چنانکه یهود و ترسا که مسلمان شده باشند ایشان را گویند یا یهودی یا
نصرانی یا مؤمنی را گویند یا منافق بئس الاسم الفسوق بد نامیست کسی را آنچه متضمن فسق است یعنی کسی را یهو(دی)
یا ترسا ملقب ساختن بعد الایمان پس ایمان آوردن او و یا بد چیزیست کسب اسم فسوق بغیبت کردن اهل ایمان و
تمسخر ایشان و در کشاف گفته که اسم مشتق است از سمو یعنی ارتفاع و علو و حقیقت معنی آنست که بدست ذکری که مرتفع است
اگر بعنوان فسق مذکور شود چه آن موجب استخفافست پس باید که کسی را بعد از ایمان کافر نخوانند همچنین کسی را تایب فاسق
نخوانند ومن لم یتب و هر که توبه نکند از این امور مذکوره و از آن نادم نشود فاولئک هم الظالمون پس آن گروه
ایشانند ستمکاران بجهت وضع عصیان در موضع طاعت رحمن و نفس را در معرض عذاب و عقوبت آنجهان ساختن
از عبدالله عباس مرویست که قبل از این آیه هر گاه شخصی معصیتی کردی و از آن تایب شدی مردمان او را بآن سرزنش کردندی
و گفتندی تو چنین عملی کردی حق تعالی باین آیه ایشان را از آن نهی فرمود از حسن بصری نقل است که هر یهودی و نصرانی که بدین اسلام آمد
مردمان او را بطریق سابق بلفظ یا یهودی یا نصرانی ندا میکردند حق تعالی بآیه مذکوره ایشان را از آن منع نمود و حضرت رسالت صلعم
فرموده که از جمله حق مؤمن بر برادر مؤمن خود آنست که او را بنام برد با نامی که دوستترین اسمها باشد نزد او آورده اند که حضرت رسالت
در سفر و حضر هر درویشی را بخدمت دو اغنیا نصب کرده بود تا در ما یحتاج ایشان قیام نمایند و ماکول و ملبوس او را بر ایشان با(شد)
سلمان فارسی رض را بنابر(?) سید مختار و رضه(?) خدمت او دو کس بودند از اکابر صحابه قیام مینمودند روزی ایشان سلمان را گفتند
از برای ما طعامی طبخ نمای سلمان بجهت آنکه در شب عبادت کرده بود و خواب برو غالب شد طعام مهیا نساخت آن ایشان سلمان را

کفتند چرا که برای ما طعامی نساختی گفت خواب بر من غالب شد و بجهت آن در ساختن تأخیری واقع شد گفتند نزد رسول رو و
برای ما طعامی بیاور و چون سلمان صورت حال عرض نمود حضرت فرمود که نزد اسامه بن زید رو که وکیل آنحضرت بود در
مرخرج(?) پس سلمان نزد وی آمد و پیغام رسول الله رسانید و طلب طعام کرد اسامه گفت طعام حاضر نیست وی بازگشت و گفت
سرکار حضرت طعام حاضر نیست ایشان سلمان را بجای دیگر فرستادند تا طعام بیاورد سلمان بیامد و گفت آنجا نیز طعام نبود
ایشان در غیبت سلمان زبان بگشودند و گفتند سلمان قدمی دارد که اگر بچاه سمیحه میرود آبش خشک میشود پس در تجسس
افتادند که آیا اسامه را چه مانع شد طعام نداشت یا بخل مانع فرستادن او شد روز دیگر نزد رسول آمدند رسول فرمود که
چیست این سرخی گوشت که از میان دندانهای شما می‌بینم گفتند یا رسول الله گوشت نخورده ایم آنحضرت فرمود که گوشت خوردید
نیکو بود غرض من گوشت آدمیست چه امروز هر دو روز گوشت اسامه و سلمان میخوردید من اثر آن را بر لب شما مشاهده میکنم آیه
آمد که یا ایها الذین آمنوا ای آنانکه ایمان آورده اید اجتنبوا دور شوید و واگذارید کثیرا من الظن بسیاری
از گمان که آن گمان بد است در حق برادر مؤمن ان بعض الظن بدرستی که بعضی از گمان اثم گناه است یعنی موجب
تعذیب الهی است گمانی که در حق اسامه بردید ولا تجسسوا و تجسس مکنید چیزهای را که بر شما مخفی باشد چنانچه در
کار اسامه بدگمان شده مرتکب تجسس آن شدید بدانکه ظن بر چهار قسم است اول مأموریه و آن حسن ظن است بخدای
و مؤمنان لقوله تعالی لولا اذ سمعتموه ظن المؤمنون والمؤمنات بانفسهم خیرا و حدیث الظن من الایمان نیز محسن این قسم است
دوم حرام و این گمان بدست بخدا و مؤمنان که موجب اثم است و ثمره عقوبت سیم مندوبه و آن غلبه ظن است در امور اجتهادیه
چهارم مباح و آن ظن است در امور دنیوی و مهمات و معیشت و در دین صورة بدگمانی موجب احتیاط است و سبب انتظام امور
دنیوی و در حدیث آمده که بگذارید آنچه خدای پوشیده است آنرا یعنی بتجسس آن مشغول مشوید و نیز از پیغمبر مرویست که
حق تعالی حرام کرده است از مرد مسلمان خون او و مال او و عرض او و آنکه گمان بد برند در حق او و ثعلبی در تفسیر خود از ابی قلابه نقل کرده
که عمر بن الخطاب را گفتند که آیا ابو محجن ثقفی در خانه خود نشسته و بخمر خوردن مشغول است عمر برخواست و بخانه او رفت دید که با
مردی نشسته و هیچ خمر در میان نیست ابو محجن گفت یا عمر این فعل حرامست که کردی زیرا که حق تعالی از تجسس نهی فرموده و تو مرتکب
آن شدی پس عمر منفعل شده از مجلس برخواست و ترک تجسس کرد و بعد اجتناب ظن و تجسس بر تهمات غیبت نیز فرماید ولا
یغتب بعضکم بعضا و باید که غیبت نکنید و بعضی از شما بعضی دیگر را یعنی در غیبت یکدیگر را یعنی به بدی نام مبرید چنانکه شما
درباره سلمان کردید پس در بیان آنکه غیبت افحش چیزهاست میفرماید که ایحب احدکم آیا دوست میدارد یکی از شما
ان یاکل آنکه بخورد لحم اخیه میتا گوشت برادر خود را در حالتی که مرده بود آن برادر فکرهتموه پس بتحقیق
که بکراهت خواهید داشت آن و ممکن نخواهد بود شما را انکار کراهت آن همچنانکه شما بیزار و متنفر اید از خوردن گوشت
برادر مرده باید که از غیبت نیز باین وجه اجتناب نمائید چه طبع شرع منکر آنست بتحقیق واتقوا الله و بترسید از عقوبات
الهی بسبب ارتکاب غیبت ان الله تواب بدرستی که خدای پذیرنده توبه است از کسی که توبه کند از غیبت رحیم مهربان
بر آنانکه باز ایستند از آن و غیبت عبارتست از آنکه در غایبانه کسی سخنی گویند که اگر در مواجهه او گویند او را بد آید و از بعضی

پرسیدند که ما الغیبة غیبت چیست فرمود آنست که یاد کردن برادر خود را با آنچه از و کاره باشد پس بتحقیق که غیبت او نموده و اگر
دروغ نیست او را بهتان نموده و نیز فرمود که غیبت مسلمانان مکنید و در پی عورات و بدیهای ایشان مباشید که هر که در پی عورات
برادر مسلمان باشد حق تعالی برا رسوا سازد و اگرچه در میان منزل خود باشد و نیز از آنحضرت منقولست که برشما باد که از غیبت
اجتناب نمایید که غیبت بدتر است از زنا زیرا که حق تعالی مرد زانی را بعد از توبه آمرزد و غیبت کننده را نمی آمرزد تا که مغتاب او را
حلال کند و در مصابیح القلوب مذکور است که یکی از صلحای امت گوید که روزی بفلان کورستان نشسته بودیم مردی جوان در غیبت تمام
بر ما بگذشت گفتم این و امثال این و بالاصل انا نشد و مشوش خاطر ایشان چون شب در آمد در واقعه دیدم که آن مردار جنازه
خوابانیده نزد من آوردند و کاردی بمن دادند و گفتند بخور گوشت او گفتم سبحان الله من چندین سالست که حیوانی نخورده ام
گوشت مرده را چگونه خورم گفتند غیبت او کرده پس چرا گوشت او را نخوری گفتم از آن توبه کردم پس مدت یکسال آن کورستان
تردد کردم تا او را ببینم و از او حلالی خواهم بعد از یکسال او را دیدم و قبل از آنکه سخن کنم گفت توبه کردی گفتم آری گفت برو که ترا بحل
کردم مرویست که چون ماعز را بجهت اقرار بزنا سنگسار کردند حضرت رسالت پناه از یکی شنید که بدیگری میگوید که ماعز خود را
رسوا کرد و گواهی بزنا در حق خود داد تا او را سنگسار کردند حضرت هیچ نگفت بلکه در عقب آن می آمدند تا بخرابه رسیدند خری مرده انجا
افتاده بود رسول فرمود با ایشان که این خر را بخورید گفتند یا رسول الله چگونه گوشت میته بخوریم فرمود که شما غیبت ماعز کردید
که از خوردن میته بدتر است شنیدید که او در جویهای بهشت میچرد انس از آنحضرت روایت کرده که فرمود که مرا در شب معراج بآسمان بردند
جماعتی دیدم که ناخن و چنگال از مس بود و بآن روی خود را میخراشیدند گفتم اینها کیستند گفت آنانند که در دنیا گوشت
برادران میخوردند و غیبت میکردند و عرض میبردند مستمع نیز مثل غیبت کننده است همچنانکه امیر المؤمنین علی فرموده که السامع
للغیبة احد المغتابین و شنونده غیبت یعنی یکی از دو غیبت کننده است از میمون بن شاه که از رجال تابعین است نقل کرده اند
که گفت شبی در خواب بودم شخصی جیفه زنجی نزد من آورد و گفت بخور گفتم مرده را چون بخورم گفت بجهت آنکه غیبت فلان کردی
گفتم بخدا که نام فلان بخیر و شر نبردم گفت استماع غیبت آن میکردی و بآن راضی بودی میمون بعد از این واقعه هیچکس را نگذاشت
که در حضور او غیبت کسی کند تا وفات کرد و در خبر است که عیسی با اصحاب خود در آمد گفت که اگر باد در جامه شما آید و آن باد آن
جامه را از عورت شما بردارد چه خواهید کرد گفتند او را خواهیم پوشید گفت نه چنین است بلکه شما از آن جماعتید که آن جامه را
بالاتر برید این کنایت است که کسی که غیبت کسی کند منع او نکنند بلکه مدد او کنند و غیبت منحصر نیست در قول و قول منحصر نیست در
صریح بلکه کنایه و اشاره بدست و سر و چشم و غیر آن نیز از قسم غیبت است گاهی که مفید عیب باشد و همچنین حکایت از حرکات
و سکنات و مشی و امثال آن و از جمله کنایتست که کسی گوید من در مجلس حکام حاضر نمیشوم و مال یتیم نمیخورم و مرادش این باشد
که فلان مرتکب این میشود و ازین قسم است آنکه گوید شکر خدا را که مرا ازین فعل منزه ساخته و قصد او این باشد که فلانی
این فعل میکند چه این شکر متضمن غیبت است و بر همین طریقت که میگوید که اگر فلانی این فعل نمیکرد بهتر و نیکوتر می بود و
و قصد آن این بود که تنبیه غیر کند که فلانی این غیبت کند و همچنین اگر نفس خود را مذمت کند و مقصود او تنبیه مردمان باشد
برسوات غیر حاصل که هرچه غرض از آن تعرض بغرض غیر باشد و بآن غرض صحیح مقصود نباشد از قسم غیبت است اما اگر گوید

در حق فاسق متظاهر الفسق که فلان این عمل میکند غیبت است مانند شخصی که علانیه شرب خمر کند یا ظالمی که آشکار ظلم
کند و امثال آن و همچنین غیبت بنیت نصیحت مستشیر را در نکاح یا در معامله یا در مجاوره و غیر آن که متضمن بدگویی اگر
شود که از حال او استفسار کند همچنانکه گویند فلان بخیل است و یا کثیر النزاعست و یا بد معاملات و غیبت اهل خلاف
و طعن و لعن ایشان کردن مستثنی است و لهذا حضرت امیر المؤمنین علی و امام حسن و امام حسین در مجالس ذکر
معایب و قطع انساب معاویه و عمرو عاص میکردند چنانچه در نهج البلاغه مذکور است فقهای امامیه را نیز جایز است که ذکر مسایل
باطل کنند و شیخ رحمة الله علیه در بعضی تعلیقات خود آورده که هر که غیبت کسی کرده باشد یا استماع او نموده بعد از آن نادم گشته
باید که این دعا را بخواند اللهم صل علی محمد و آل محمد و اغفر لمن اغتبته و اسمعت غیبته تا آن سبب کفاره و کناهان
آورده اند که چون رسول صلعم فتح مکه نمود بلال را امر فرمود تا بر بام کعبه معظمه رفت و اذان بگفت و جمعی از طلقاء در غیبت
او افتادند و از آنجمله هشام قدح در نسب او کرده گفت آیا محمد کسی ندارد که بانگ نماز بگوید جز این کلاغ سیاه و عتاب
اسید کرد و گفت الحمد لله که پدرم زنده نیست تا این بانگ را بشنود و سهیل بن عمرو گفت اگر خواست خدا باشد این را تغییر دهد
بر طرف سازد ابو سفیان گفت من هیچ نمیگویم چه میترسم که خدای آسمان محمد را از آن خبر دهد فی الحال جبرئیل آمد و پیغمبر را از آن
خبر داد و آنحضرت ایشان را طلبید و گفت شما چنین و چنین گفتید ایشان گفتند بلی یا رسول الله و تفصیل این بحث و بیان
آن در منهج الصادقین مذکور است پس این آیه نازل شد که یا ایها الناس ای گروه مردمان انا خلقناکم
بدرستی که ما آفریدیم شما را من ذکر و انثی از مرد و زن که آدم و حواست و چون همه از یک مادر و پدرید پس هیچ وجه ندارد
که بسبب آن در نسب خود فخر کنید و در نسب دیگری طعنه زنید و غیبت آن کنید و غرض آن از تفرق قبایل و تشعب شعوب
و اختلاف بطون تفاخر نیست بلکه بجهت تفارق و امتیازات همچنین که حق تعالی میفرماید که و جعلناکم شعوبا
و گردانیدیم شما را شعبها یعنی جماعت متفرقه و فرق عظیم که منسوب باصل واحد باشند و قبائل و قبیلها که منسوب بشعبها
و شعوبند لتعارفوا تا بشناسید یکدیگر را بنسب و قبیله و بسبب آن از هم جدا گردید و لهذا دو شخص که یک نام داشته باشند
باختلاف قبیله و شعوب از یکدیگر متمیز میشوند چون زید تمیمی و زید قرشی ممتاز است و اگر امتیاز در میان شما نباشد معاملات که
سبب انتظام امورات متعذر گردد و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که شعوب جماعتی اند که ایشان از نسب بیرون
دهند و قبایل کسانی که ایشان را منتسب بآبا سازند حاصل که مقصود از وضع شعوب و قبایل تفاخر نیست بآبا و اجداد و دعوی تفاوت
نهادن و افاقت بلکه فی الحقیقه خصلتی که موجب تفضیل بر غیر و سبب شرف و کرامت نزد حق سبحانه از جهت کثرت مثوبات و رفعت منزلت
اجتناب نمودن است از منهیات و ارتکاب نمودن مامورات چنانکه میفرماید ان اکرمکم عند الله بدرستی که گرامی ترین شما
نزدیک خدای اتقیکم پرهیزکارترین شماست پس هر که تقوی بیشتر قربا و نزد خدای بیشتر و فضل او از همه افزونتر و
کلا شرف بغیر التقوی بالفضل و الادب لا بالاصل و النسب از کلمات متبرکه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه است که شعار است برکرمان ان
اکرمکم عند الله اتقیکم ان الله علیم بدرستی که خدای داناست باصل و نسب شما خبیر آگاه از علم و ادب
شما و میتواند بود که مراد ازین آیه تعریض بر اخوتی باشد که مانع اغتیاب و مؤید این سخن آنکه از عبدالله عباس نقل کرده در حق ثابت بن قیس

وقتی که از بهر وی تعریض تعرض کرد و بقرض خود کفت که تو پسر فلانه زنی رسول فرمود که کیست که نام فلانه میبرد ثابت برخواست
و کفت منم یا رسول الله فرمود که در روی این مردم نظر کن چون نکاه کرد کفت چه دیدی کفت قومی مختلف الالوان بعضی
سیاه و برخی سفید و کروهی سرخ و جمعی زرد فرمود تراهیچ بر ایشان تفضلی نیست مکر بپرهیزکاری و تزیین بدین اسلام پس
آیه مذکوره نازل شد و روایتست که روزی رسول صلعم در بازار مدینه میکذشت غلامی سیاه را دید که او را میفروختند و او
میکفت که هر که مرا میخرد باید که باین شرط بخرد که مرا منع نکند از کذاردن نماز یومیه در پس رسول خدای مردی او را باین شرط بخرید
و رسول در وقت نماز غلام را میدید که می آمد و اقتدا میکرد روزی چند بر آمد آن غلام پیدا نشد احوال او را پرسید کفتند یا
رسول الله تب دارد حضرت برخواست و بعیادت وی رفت و بعد از سه روز دیکر احوال پرسید مولای وی کفت که وفات نمود رسول
بنفس نفیس خود متولی تکفین و تغسیل وی شد مهاجر و انصار ازین تعجب نمودند حق تعالی آیه مذکوره را فرو فرستاده در آن بیان نمود
که نسب را اثری نیست بلکه فضیلت و کرامة و شرافة بتقوی و پرهیزکاریست و از امام زین العابدین منقولست که دوزخ مخلوق
شده مکر برای کسی که نافرمانی کند بخدا او در طریقه عصیان سلوک نماید اکرچه انکس سید قرشی نسب باشد و بهشت مخلوق شده
مکر برای انکه فرمان الهی برد و کمر انقیاد او در میان بندد و اکرچه انکس غلام حبشی باشد و از حضرت رسالت صلعم منقولست که
هر که خواهد که کرامی ترین مردمان باشد باید که از خدای تعالی بترسد و طریقه پرهیزکاری را پیش کیرد و از ابن عباس منقولست که بزرکواری
آخرة بتقوی و نیز فرموده که حق تعالی روز قیامت خطاب کند بندکان که امر کردم بشما پس ضایع ساختید آنچه عهد کرده بودم
بشما و بعمل نیاوردید و بلند کردانیدید نسبهای خود امروز بلند سازم نسب خود را و پست کردانم نسبهای شما را کجا اند پرهیز
کاران تا ایشان را بر تر بلند و درجات ارجمند رسانم بدرستی که امروز کرامی ترین شما نزد من پرهیزکارترین شماست مرویست
که از عیسی علیه السلام پرسیدند که کدام مردمان افضلند دو قبضه خاک برداشت و فرمود که هیچکدام ازین دو قبضه بر یکدیکر
راجح نیستند بلکه هر دو مساوی هم اند مردمان نیز چون که هم از خاک مخلوق شده اند در اصل خلقت بر یکدیکر راجح نیستند پس
اکرم ایشان اتقیای ایشانند در معالم التنزیل مذکورست که حضرت رسالت صلعم فرمود که حق سبحانه و تعالی مردمان را
بدو قسم ساخت و مرا در اهل قسم دیکر کردانید که قوله تعالی وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ
الشِّمَالِ پس من از اصحاب یمینم و بعد از آن این هر دو قسم را به قسم کردم و مرا بهترین این سه قسم کردانید که بهتر باشد و ذلك
قوله تعالی وَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ پس من از سابقونم و بهترین ایشان و بعد از آن این سه
قسم را قبایل ساخت و مرا بهترین قبایل خلق فرمود که وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ پس من اتقی و لا فخر و اکرم ایشانم نزد
خدای تعالی و من این سخن را از روی پروردکار میکویم نه بر وجه افتخار پس آن قبایل را شعوب کردانید و مرا بهترین بیت وضع
فرمود و قال إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا پس من و اهل بیت من مطهریم از جمیع ذنوب
آورده اند که جمعی کثیر از بنی اسد در سال قحط با جمعی زراری و اثقال و احمال از نزد پیغمبر آمدند و اظهار کلمه اسلام کردند و
در باطن ایمان نداشتند و جاحد رسالت بودند و بجهت اینهمی مدینه بر ایشان تنک کشت پس بر مساجد و مقابر مسلمانان فرود
آمدند و کوچهای مدینه بعذرات ملوث کردند و نرخها کران کردند و صبح و شام نزد حضرت می آمدند و میکفتند عرب تنها

بنزد تو آمدند بر پشت مرکب نشسته با اولاد و اتباع و خدم و حشم و ما آمدیم با جمیع اهل و عیال و اسباب و اساس خانه بی ساز و جزی
بدین نام فی خود و عیالان خود نیامدیم حق تعالی آیه فرستاد قَالَتِ الْأَعْرَابُ و کفتند اهل بادیه از بنی اسد که آمَنَّا یعنی
ایمان آوردیم بخدا و رسول کرویدیم قُلْ بکوای محمد با ایشان لَمْ تُؤْمِنُوا ایمان نیاورده اید زیرا که ایمان عبارتست از اقرار بزبان و
تصدیق بجنان و شما اقرار هست اما تصدیق نیست منت نهادن شما بر پیغمبر در ایمان آوردن و ترک قتال نمودن شعارست بر عدم
ایمان شما پس دعوی ایمان مکنید وَلَٰكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا و لیکن بکویید که اسلام آورده ایم که عبارتست از داخل شدن در
سلم و اظهار شهادة و انقیاد حکم چه غرض شما در دعوی ایمان انقیاد است از قتال و سبی وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ و هنوز در نیامده
است ایمان فِي قُلُوبِكُمْ در دلهای شما یا آنکه ایمان اخص است از اسلام زیرا که ایمان تصدیقست بجنان با اقرار بزبان و اسلام
اعم است که آن تصدیق بجنان باشد یا نه پس هر مومنی مسلمانست اما هر مسلمانی مومن نباشد و مراد از قوله إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ
الْإِسْلَامُ اسلامیست که مقارن تصدیق بود و در حدیث نبوی صلعم واقع شده که الْإِسْلَامُ عَلَانِيَةٌ وَالْإِيمَانُ فِي الْقَلْبِ و چون ثواب
متفرع بر ایمانست و بمجرد دعوی اسلام بزبان و تصدیق آن متمم ثواب نیست و از ینجهت بنی اسد خطاب میکند وَإِنْ
تُطِيعُوا اللَّهَ و اکر فرمان برید خدایرا جل جلاله وَرَسُولَهُ و فرستاده او را ظاهرا و باطنا یعنی از نفاق توبه کنید
و بخلوص اعتقاد ایمان آرید و بمقتضیات آن عمل نمایید لَا يَلِتْكُمْ کم نکرداند خدای مِنْ أَعْمَالِكُمْ از ثواب کردارهای
شما شَيْئًا چیزی بلکه مزد کار را تمام و کمال بشما رساند إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزنده است کناهان کسی را
که مطیع وی باشد رَحِيمٌ مهربانست بتوفیر مثوبات و اجور مطیعان از سدی منقولست که در اعراب مزینه و جهینه
و اشجع مطیع وی باشند و غفار آمد که اظهار ایمان کردند تا از خون و مال ایمن شوند رسول ایشان را بجهاد ترغیب
کرد ایشان از آن متقاعد شدند حق تعالی فرمود که اعراب دعوی ایمان میکنند و فی الحقیقة ایمان ندارند ای محمد بکو به
ایشان که شما دعوی اسلام کنید نه ایمان چه ایمان در قلوب شما داخل نشده اکر فی الحقیقة ایمان میداشتید از حرب اعدا
متقاعد نمی شدید و موید اینست که در تحقیق ایمان میفرماید که إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ جز این نیست که کرویدکان از روی
حقیقت الَّذِينَ آمَنُوا آنانند که ایمان آوردند بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ بخدا و رسول او و بخلوص جنان تصدیق نمودند
ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا پس شک نکردند یعنی بعد از اقرار بزبان وَجَاهَدُوا و جهاد کردند بِأَمْوَالِهِمْ بمالهای خود
یعنی بر اهل قضیا انفاق کردند یا برای ایشان خود و اسلحه حرب خریدند وَأَنْفُسِهِمْ و بنفسهای خود یعنی مرتکب قتال اهل
حرب شدند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای و طلب رضای او أُولَٰئِكَ آن کروه مومنان مجاهد هُمُ الصَّادِقُونَ
ایشانند راست کویان در ادعای ایمان نه اعراب مذکوره که بجهة خوف شمشیر یا طمع صدقه دعوی ایمان کردند آورده اند
که چون آیه ایمان نازل شد اعراب سوکند خوردند که در قول دل ما مطابق زبانست و سر ما موافق علانیه یعنی مومن
صادق العقیده ایم حق تعالی بجهت رد قول و توبیخ ایشان آیه فرستاد که قُلْ بکوای محمد جماعت اعراب که دعوی غیر واقع
میکنند أَتُعَلِّمُونَ اللَّهَ آیا می آموزید خدایرا یعنی خبر میدهید او را بِدِينِكُمْ بکیش خود و میخواهید که او نمیداند
ستر شما را وَاللَّهُ يَعْلَمُ و حال آنکه خدای میداند مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از مکونات علویه وَمَا

فی الارض و آنچه در زمین است از نهاد ثلث سفلیه والله بکل شیء و خدای بهمه چیزها علیم داناست و هیچ چیز بر او مخفی نیست پس محتاج اعلام و اخبار شما نباشد قبل ازین گذشت که اعراب مذکوره در دعوی ایمان منتی عظیم بر پیغمبر مینهادند در آنکه ما که اعرابیم با تو قتال و جدال کرده نه و مانند دیگران بمحاربه و مقاتله با تو ایمان آوردیم حق تعالی فرمود که

یمنون علیک منت مینهند بر تو ان اسلموا با آنکه اسلام آورده اند و قبول آن کرده اند قل لا تمنوا علی بگو منت منهید بر من اسلامکم باسلام خود بل الله بلکه خدای یمن علیکم منت مینهد بر شما ان هدیکم بانکه راه راست نموده است شما را للایمان برای ایمان بمضمون ادوا ان زاده منه ان کنتم صادقین اگر هستید راستگویان در دعوی ایمان ان الله یعلم بدرستی که خدا میداند غیب السموات والارض آنچه پوشیده است در آسمانها و زمینها والله بصیر و خدای بیناست بما تعملون بانچه شما میکنید از اظهار ایمان و ابطال کفر و سایر اسرار و بواطن

سورة ق خمس و اربعون آیة مکیة

از ابی بن کعب روایت که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که قاری این سوره را سکرات مرگ آسان بود و قبر برو تنگ نگردد و روزی بروی فراخ شود و ابوحمزه ثمالی از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده که هر که این سوره را در فرایض و نوافل مداومت نماید حق تعالی روزی بروی فراخ کرداند و در آخرت نامه اعمال او را بدست راست او دهند بدانکه چون حق تعالی روزی بروی فراخ کرداند چندان فرح و شادی با او کرامت فرماید که بشرح در نیاید بدانکه چون حق تعالی اختتام سوره حجرات نمود بذکر ایمان و شرایط آن افتتاح این سوره را فرمود بذکر آنچه واجبست ایمان بان آوردن از قرآن و ادله واضحه و هادیه توحید و فرمود که

بسم الله الرحمن الرحیم

ق علم الهدی قدس سره الاعلی فرموده که ایراد حروف مقطعه در اوایل سور بجهة اینست که متعارف است از منظوم در اول کلام چه سامع بمجرد استماع این حروف ساکت و خاموش میگردد بر آنکه کلامی که بعد از وی آید متضمن نظم در ایراد این حروف رد جماعتی باشد که قرآن را شعر میگفتند و در معنی حروف مبینه علما را اختلافست ابن عباس فرموده که اسمیست از اسمهای الهی و نزد بعضی دیگر مفتاح هر اسمیست از اسمهای حسنی که در اول آن قاف باشد چون قادر و قدیر و قهار و قابض و قیوم و قوی و قریب و نزد جماعتی اشارتست بقرآن یا ایما بکلمه قف یعنی بایست ای محمد بر عمل کردن بر آنچه مامور شده یا اشارتست بالله قائما بالقسط یا اسم کوهیست که حق تعالی بان قسم یاد فرموده کوه محیط و کره زمین که حق تعالی آنرا از زمرد آفریده و کنارهای آسمان بر آنست و سبزی آسمان از عکس آن و این قول از ضحاک منقولست و از وهب بن منبه روایتست که ذوالقرنین بکوه قاف رسید و در پیرامن آن کوههای کوچک دید از وی کلاهی پرسید که این چه کوهست گفتند کوه قاف گفت این کوهها خورد چیست گفتند رگهای زمین است و هیچ

شهری و بقعه نیست الا که رگی از آن متصلست باین کوه چون اراده الهی تعلق گیرد بر تزلزل زمین ما را امر فرماید تا رگی را که آن بجز در آرم ذوالقرنین گفت مرا از عظمت خدای چیزی خبر دهید گفتند کمترین چیزی که دلالت بر عظمة و شان و سبحانه آن کند آنست که برای ما زمینی است از برف که هر یک از طول و عرض آن بانصد ساله راهست و از شدت برودت آن برخی دیگر میشود که اگر آن نمی بود هر آینه از گرمی آتش دوزخ سوخته میشدندی و گویند که قلنسوه کنایت است بقدرت الهی یا بقرب حضرت پادشاهی باجابت دعای بندگان کما قال و اذا سألک عبادی عنی فانی قریب و کریمه نحن اقرب الیه من حبل الورید مخبر این قولست و یا ایمایست بقوة قلب محمد و یا اشارتست بکلمه قضی الله ما هو کائن با اشعار بقول یا محمد بنا بر آنکه قسم باشد معنی آنست که سوگند میخورم بحجت ق و القرآن المجید و بحقیقت قرآن بزرگوار که باعتبار شرافت قرآن بر سایر کتب انبیا و بجهت تمامی احکام حلال و حرام بدانکه بعث محمد از جنس آدمیان بجهت انذار و مبعوث شدن ایشان در نشاء آخرت محل تعجب نیست مر مومن مصدق را بل عجبوا بلکه عجب داشتند معاندان قریش ان جاءهم منذر منهم از آنکه آمد بایشان بیم کننده از جنس ایشان و حال آنکه محل تعجب نیست زیرا که علم ایشان بانکه منذر متصفست بعدالت و امانت و شفقت و مرحمت و سایر اخلاق حسنه دلالت صریح دارد بر آنکه ناصح وی و مشفق ایشانست و ترسان بحلول مکروه بایشان و مع ذلک معجزات ظاهره و علامات قاهره ازو مشاهده فقال الکافرون پس گفتند ناگرویدگان بعث هذا این برگزیدن محمد برای بجای رسالت شیء عجیب چیزی عجیب و شگفت است بعد از آن از تعجب ایشان بر بعث حکایت از زبان ایشان میکند که ءاذا متنا آیا زنده شویم وقتی که بمیریم و کنا ترابا و گردیم خاک ذلک این رد روح بیدن رجع بعید بازگشتنیست دور از عادت و امکان در موضع استبعاد بعد از آن حق تعالی در رد استبعاد در رجع میفرماید که قد علمنا بدرستی که ما میدانیم ما تنقص الارض منهم آنچه کم کرده زمین و بخورد از ایشان از گوشت و پوست و استخوان و سایر اجزای ایشان و هم لطافت علم ما بقرار رسیده باشد بجمیع جزئیات پس چگونه قادر نباشیم بر جمع آنچه زمین او را ناقص ساخته باشد و خورده از لحوم و عظام ایشان در خبرست از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که همه اعضای فرزندان آدم پوسیده و ریزیده نماید و احادیث صحیحه ثابت شده که اجزای انبیا و اوصیا و شهدا هرگز پوسیده نشوند بلکه بر همان حالت اولی ایشان نماید و عندنا و نزد ماست کتاب حفیظ نوشته که حافظ تفاصیل احوال جمیع اشیاست مراد لوح محفوظست که تفاصیل همه اشیا در آن مودوعست و همه حالات مکونات در آن مکتوب و مندرج و از تغییر امور و تبدیل آن مبدل محفوظ هر گاه نزد ما این نوع کتاب باشد که متضمن جمیع جزئیات باشد پس چگونه عالم باجزای آن نباشیم و بر احیای آن قدرت نداشته باشیم و نه آنست که ایشان معترف باشند بل کذبوا بالحق بلکه بجهة عدم تفکر و تدبر تکذیب کردند و انکار ورزیدند بحق که قرآنست یا محمد لما جاءهم آنگاه که آمد بایشان قرآن که در کمال اعجازاتست و یا محمد که صاحب معجزات و آیاتست فهم پس آن مکذبان فی امر مریج در کار شوریده مضطرب و بهم بر آمده چه گاهی قرآن را بسحر و وقتی بشعر و گاهی بافسانه نسبت میدهند و پیغمبر را زمانی بمجنون میگویند و گاهی کاهن و اصلا ثبات امر قرار ندهند بجهة تحیر ایشان در امر آن و فرط جهالت ایشان بحال آن بعد از آن اقامت دلیلی میکند بر قدرت خود و بعث بقوله افلم ینظروا آیا پس منکرند منکران بعث و حشر الی السماء بسوی آسمان واقع شده فوقهم

پس بر زبر سر ایشان که بعضی قدرت کیف بنیناها چگونه بنا کرده ایم آنرا بر داشته طبقه بر بالای طبقه وزیناها و بیاراستیم
آنرا بکواکب ثابته و ستارهای سیاره آراسته ایم وما لها من فروج و نیست مر آنرا هیچ فرجها و شکافها و آفریدن
چیزی بدین عظمت و رفعت با حسن ترتیب و انتظام باقی بدون فرجه و رخنه و عیبی دلیلی واضحست بر کمال علم و حکمت پس بلا شبهه
بر بعث قادر باشیم و تکذیب کفار محض عناد والارض مددناها و زمین را باز کشیدیم و گسترانیدیم بر روی آب
والقینا فیها رواسی و افکندیم در روی کوهها استوار بلند تا بسبب ثقل آن زمین بر حالت خود قرار گیرد مانند سفینه
مملو از اثقال که بر روی آب قرار میگیرد وانبتنا فیها و برویانیدیم در زمین من کل زوج از هر صنفی نباتی بهیج
نیکو و آراسته و بهجت افزا یعنی کثرت حسن و زینت موجب ابتهاج و مسرت ناظرانست مانند ازهار لطیفه و اشجار و نباتات
ناظره اینها را آفریدیم تبصرة بجهت بینایی یعنی نظر بر آن نظر کردن در آن بدیدهٔ اعتبار و تفکر و بینش بر وجه استدلال و
ذکری و برای یاد کردن و پند دادن لکل عبد منیب مر هر بنده باز گردنده بخدا و تفکر نماینده در بدایع صنع او تا علم
بکمال قدرت او پیدا کرده معترف شود بعث و نشور ونزلنا من السماء و فرو فرستادیم از جانب آسمان یا از ابر
ماء مبارکا آبی با برکت و بسیار منفعت فانبتنا به پس برویانیدیم بان آب جنات بوستانهای ثمر را و اشجار
پر انبوه و اثمار با شکوه وحب الحصید و دانهٔ نباتی که از شان او آنست که محصود و درویده کرده شود وقت در
رسیدن چون گندم و جو و برنج و مانند آن والنخل و سر کردانیدیم بیاران درختان خرما را باسقات در حالتی که
بلند شده و کشیده بالا یا باردار اند لها که مر آن درختان راست طلع نضید شکوفه خرما که در هم پیچیده رسته است
متراکم شکوفه است یا کثرت میوه و این همه را برویانیدیم رزقا للعباد برای روزی مر بندگان را وأحیینا
به و زنده گردانیدیم بدان آب بلدة میتا زمین مرده را یعنی زمین خشک بی نبات پس همچنانکه زمین را زنده
گردانیدیم بآب کذلک الخروج همچنانست بیرون آمدن شما از قبر یعنی زنده گشتن شما و بعد صیرورت محض خاک
شدن چه هر که امعان نظر کند و نیک تأمل کند در احیای دانه که مانند مرده ایست که در خاک مدفونست عالم خواهد
شد بر اینکه شخصی که بر اخراج آن قادر باشد قادر خواهد بود بر اخراج موتی از آن پس در تسلیه حضرت از تکذیب قوم میفرماید
که کذبت قبلهم تکذیب کردند پیش از اهل مکه قوم نوح گروه نوح که قوم اولاد شیث و قابیل بودند مر نوح را
واصحاب الرس و یاران چاه پر کرده از سنگ از عکرمه روایتست که ایشان جمعی بودند که پیغمبر خود را که حنظله بن صفوان
بود شهید کردند و در چاه افکندند و آنرا از سنگ پر کردند وثمود و قوم ثمود تکذیب کردند صالح را وعاد و گروه
عاد هود را وفرعون و قوم فرعون موسی و هارون را واخوان لوط و برادران لوط لوط را که خوانده
جهت آنکه ایشان از انساب او بودند واصحاب الایکة و یاران ایکه شعیب را و ایکه یعنی بیشه و جنگلست وقوم
تبع و گروه تبع را کل همه اینها از ایشان کذب الرسل تکذیب کردند همه پیغمبران را فحق وعید پس ثابت
و لازم گشت وعید من یعنی آنچه وعده کرده بودم از عقاب یعنی عذاب بر ایشان نازل شد پس حال کفار قریش که بنای کار ایشان
بر تکذیب است نیز همان خواهد بود و بعد از ذکر وعید رجوع بوعید میکند که افعیینا آیا ما درمانده و عاجز شدیم

بالخلق الاول بآفرینش اول و راه نیافتیم بوجود آن تا فرو مانیم بآفرینش ثانی که بعث است و کفار باین معترفند
بل هم بلکه ایشان بسبب وسواس شیطان فی لبس در شک و شبهه اند من خلق جدید از آفریدن نو که بعث
و حشر است پس در تهدید ایشان میفرماید ولقد خلقنا الانسان و بدرستی که ما آفریدیم جنس آدمی را ونعلم
و میدانیم ما توسوس به آنچیز را که وسوسه میکند با آن نفسه مراد بوسوسه حدیث نفس است یعنی میدانیم
آنچیز را که نزد نفس حاضر است از مکنونات ضمایر و سرایر قلوب و خواطر صدور پس همه را بر وفق اعتقاد سزا خواهیم داد
ونحن اقرب و ما نزدیکتریم الیه بوی یعنی بایشان من حبل الورید از رگ جان بوی و این اقربیت نسبت
بعلم است زیرا که ورید رگیست که احاطه هر دو طرف گردن کرده و از دل روییده که قطع آن موجب موتست یعنی حقیقت
آنست که علم او سبحانه اقربیت باو از رگی که حایل روح اوست و گویند حبل الورید اقرب اجزای نفس انسانیست پس درین
ایمائیست بآنکه حق تعالی از ان اقرب اقربیت بوی پس همچنانکه انسان هرگاه خود را طلبد یابد همچنانکه حق را جوید نیز
یابد و کریمهٔ اذا سألک عبادی عنی فانی قریب و حدیث قدسی الا من طلبنی وجدنی که از احادیث قدسیه زبورست
مخبر این معنی اند و محققان را درین آیه کلامی بلند است و او آنست که هرگاه کیفیت قرب جان که پیوسته است بتن در
نتوان یافت قرب حق را که از جمیع کیفیات مقدس و منزه است چگونه ادراک توان کرد و بدانکه قرب حق ببنده بر دو
قسم است یکی عام که شامل جمیع مخلوقات باشد و نکته وهو معکم اینما کنتم ایمائیست بآن و دیگری خاص که مخصوص عباد را
باشد و سر ونحن اقرب رمزیست از آن و گویند که معنی آنست که ما بعلم و قدرت نزدیکتریم بآدمیان از
حبل الورید نسبت بایشان و این اقربیت ما بآدمیان محقق است اذ یتلقی المتلقیان در حینی که فرا میگیرند
دو فرشته که گزیده اقوال و اعمال ایشانند و آنرا در نامه مینویسند و محافظت میکنند این کلام مشعر است بآنکه او سبحانه
از استحفاظ ملکین مستغنی است چه او مطلعست بر آنچه بر ملکین پوشیده است از خفای خفیات لیکن تسلیط
ایشان بر حفظ اعمال انسان بجهت حکمتیست که مقتضای آنست و آن زیادتی لطف و بجا آوردن است بر بندگان باجتناب نمودن
ایشان از سیئات و رغبت نمودن در حسنات و میتواند بود که اذ متعلق باشد باذکر یعنی یاد کن ای محمد که چون فرا گیرند
دو فرشته که فرا گیرنده اعمال و اقوال ندیکی ایشان عن الیمین از طرف راست ایشان نشسته وعن الشمال قعید و دیگری از
جانب چپ وی نشسته مراد بقعید ملازم است یعنی ایشان ملازم ایشانند و اصلا جدا نمیشوند از ایشان ما یلفظ من
قول بیرون نیفکند آدمی از دهن خود یعنی هیچ سخن بهیچ حیثیت متکلم نمیشود الا لدیه مگر نزدیک او یا نزد یک آن
قول رقیب عتید نگهبانیست مهیا و آماده پس نزد این حال اقوال آنرا در نامه اعمال مینویسند و مرویست که حفظه
چهار فرشته اند دو در روز موکلند و دو در شب و امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است از حضرت رسالت که بدرستی که جای
نشستن دو فرشته تو بر هر دو دندانهای پیشین تست که یکی بر راست است و یکی بر چپ زبان قلم ایشانست
و آب دهن مداد ایشان و تو بی ملاحظه گویی آنچه ترا بکار نمی آید و فایده نمیرساند و از خدای و ایشان شرم نمیداری و
و در حدیث دیگر آمده که پاک گردانید دهنهای خود را بطعام حلال زیرا که دهنها محل سکون آن دو فرشته است

نگهبان و نویسنده اعمال شما اند از امام حسین علیه السلام مرویست که این دو فرشته از بنده دور نمیشوند مگر وقت قضاء حاجت
و خلوت و انس بن مالک از حضرت رسالت صلعم روایت کند که چون بنده از بندگان مومن فوت شود آن دو فرشته گویند
بار خدایا قبض روح نمودی بنده مومن کرده ما بکجا رویم خطاب آید که آسمان و زمین مملوست از فرشتگان و آدمیان و
پریان همه بعبادت من مشغول اند شما نیز بسر قبر آن بنده مومن روید و تسبیح و تهلیل و تکبیر من اشتغال نمایید و ثواب آنرا در نامه
حسنات و مینویسید تا روز قیامت و ازینجا معلومست که دو فرشته حافظ بنده اند و کاتب اعمال وی تا هنگام مرگ **وَجَآءَتْ**
سَكْرَةُ ٱلْمَوْتِ و بیاید بیهوشی مرگ یعنی حاضر سازد شدت موت که زایل کننده عقولست **بِٱلْحَقِّ** امر درست و راست
که کتب الهی بآن ناطق است و انبیا بآن مبعوث مراد امر آخرتست از بعث و نشور و غیر آن از احوال اهل صعاد و میتواند بود که
مراد حق کشف بنده باشد از سعادت و شقاوت وی و نزد آن حال ملایکه گویند که **ذَٰلِكَ** این مرگ **مَا كُنتَ** آنچه هست
که بودی تو در زمان حیوة **مِنْهُ تَحِيدُ** از آن میل میکردی و میگریختی یعنی میترسیدی **وَنُفِخَ فِى ٱلصُّورِ** و دمیده
شود صور نوبت دوم و درین نفخ مردمان همه زنده شوند و از میان قبور بیرون آیند و ملایکه گویند بایشان که **ذَٰلِكَ**
او را در وقت نفخ **يَوْمُ ٱلْوَعِيدِ** روز وقوع آنچیزیست که خلقان از آن وعید میکردند و میترسانیدند تا بعمل صالح
مشغول شوند از برای این مستعد گردند **وَجَآءَتْ** و بیاید در عرصه محشر **كُلُّ نَفْسٍ** هر شخصی از مکلفان **مَّعَهَا** در
حالتی که با او باشد **سَآئِقٌ** راننده یعنی فرشته که او را بموقف حساب راند **وَشَهِيدٌ** و گواهی یعنی فرشته دیگر که بر اعمال
حسنه و افعال سیئه او گواهی دهد و میتواند بود که یک فرشته جامع این هر دو صفت باشد یا سایق کاتب سیئات باشد
شهید کاتب حسنات و بهر تقدیر از سایق فرا میرسد باشد و باعث خلاصی از خطاب این عتاب میفرماید که **لَّقَدْ كُنتَ** بدرستی که بودی
تو در دنیا **فِى غَفْلَةٍ مِّنْ هَٰذَا** در بیخبری از این روز **فَكَشَفْنَا عَنكَ** پس برداشتیم از پیش دیده تو **غِطَآءَكَ** پوششی
غفلت ترا یا امور حق که شنیده بودی معاینه دیدی **فَبَصَرُكَ ٱلْيَوْمَ** پس دیده تو امروز بسبب رفع غطا و کشف حجاب **حَدِيدٌ**
تیز است در دیدن آنچه شنیدی از احوال معاد یعنی از روی یقین آنرا میبینی و بدون شایبه و شک و شبه از ابن عباس نقل است که عشر
خطاب با کافر است که منکر بعث است یعنی بودی در دنیا در غفلت و اصلاح بآن نمیکردی **وَقَالَ قَرِينُهُۥ** و گوید در آن روز همنشین
او یعنی فرشته که در دنیا بروی گواه باشد **هَٰذَا مَا لَدَىَّ عَتِيدٌ** این است که نزد من مهیا و آماده است یعنی نامه اعمال او و گویند
مراد از قرین شیطانست که در اغوا و اضلال او مسلط بوده قوله نقیض له شیطانا فهو له قرین یعنی شیطان آنرا در آن روز اشاره باو
کرده بملایکه گوید که این چیزیست که نزد منست یعنی در تحت تصرف من و بسبب اغوا و اضلال من آماده برای دوزخ و قول الله امام محمد
باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام منقولست پس از جانب حضرت عزت بسایق و شهید این خطاب برسد **أَلْقِيَا فِى جَهَنَّمَ** بیفکنید در دوزخ
كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ هر ناگرویده و ستیزه کننده در امر حق **مَّنَّاعٍ لِّلْخَيْرِ** بسیار منع کننده مر خیر را یعنی باز دارنده مال از حقوق واجبه
مُعْتَدٍ در گذرنده از حد و دو الهی و معاملات نماینده با اهل آن **مُّرِيبٍ** بسیار شک آرنده در وحدانیت خدا در روز جزا **ٱلَّذِى** آنچنانی
که **جَعَلَ** گردانید یعنی شریک ساخت **مَعَ ٱللَّهِ** با خدای بحق **إِلَٰهًا ءَاخَرَ** خدای دیگر را **فَأَلْقِيَاهُ** پس در افکنید او را **فِى**
ٱلْعَذَابِ ٱلشَّدِيدِ در عذابی سخت از محمد بن تمیم و اسطی روایتست که شریک بن عبدالله گفت که من بعیادت سلمان بن اعمش رفته بودم
در مرض موت ناگاه ابوحنیفه و ابن ابی لیلی و ابن شبرمه در آن مجلس حاضر شدند و با اعمش گفتند یا ابا محمد تو بآخرت نزدیک شدی
باید که استغفار کنی از ذنوب و پشیمان شوی و اخبار بسیار از پیغمبر در شان و ایراد میکردی و مردم را از آن می گذرد در وادی هلاکت
می انداختی و ترا ازین همه سکوت اولی و احسن بود پس باید که از همه توبه کنی اعمش چون این سخن از ابوحنیفه بدان و آگاه باش که ابو
متوکل ناجی مرا خبر داد از ابوسعید خدری که گفت من از رسول الله صلعم شنیدم که فرمود که چون روز قیامت شود خطاب رب
الارباب در رسد که یا محمد یا علی **أَلْقِيَا فِى** **كُلَّ** **ٱلنَّارِ مَنْ أَبْغَضَكُمَا وَأَدْخِلَا ٱلْجَنَّةَ مَنْ أَحَبَّكُمَا** و ذلک قوله **عَلَىٰ صِرَٰطٍ جَهَنَّمَ هَٰذَا**
لک **وَهَٰذَا لِى** و قوله تعالی **أَلْقِيَا فِى جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ** یعنی ای محمد و علی من خداوند شما امر کردم که هر که دشمن شما باشد در دنیا
او را در دوزخ اندازید و آنکه محب شما را دوست او را در بهشت در آرید پس برادرم علی ابن ابی طالب بنا بر فرموده خدا بر پای قیام نماید
و یک یک را در دوزخ رود و گوید ای جهنم بگیر اینکه از تست و این را واگذار که از منست و آیه **أَلْقِيَا فِى جَهَنَّمَ** باین معنیست که مذکور شد یعنی بیندازید
ای محمد و علی هر کافر نعمة و عنید و لایت را ابوحنیفه چون این سخن بشنید با اصحاب خود گفت که ازین مجلس برخیزید تا آوازی عظیم تر بگوش
شما نرسد پس ابوحنیفه با اصحاب خود از آن مجلس برخواستند و مجاهد از طریق اهل سنت روایت کرده از عبدالله عباس که حضرت رسالت
که وصیت کرد که ای پسر عباس بر تو باد که دوستی علی ابن ابی طالب و مناقب او اختیار کنی که متابعت رستگاری عقباست پس بگو بجز آن
بنده روشن رای که از راه او بیرون نرود و مطیع و منقاد او باشد و وای بر آن مدبر شقی که با او مخاصمت کند و کینه او در دل خود
راه دهد و در طریق مخالفت او سلوک نماید یا ابن عباس بدان و آگاه باش که در روز قیامت مفاتیح جنة و نار در دست او باشد بهر
اهل جنة بامر او در بهشت در آیند و اهل دوزخ بامر او معذب شوند و در تفسیر اهل بیت نیز آمده که فردای قیامت محمد و علی بر صراط
بایستند و مقام هر دو مان نمایند پس رسول صلعم کرامت را تفویض امیر المومنین علیه السلام کند تا وی دوزخ را گوید که **هَٰذَا لِى وَهَٰذَا لَكِ**
خذیه فانه من اعدائی و ذریه فانه من احبائی ای دوزخ این را بگیر که از دشمنان منست و او را بگذار که از دوستان منست و در کشف الغمه
مذکور است که حارث همدانی که از جمله محبان امیر المومنین علیه السلام است با اصبع بن نباته و جمعی از شیعیان نزد آنحضرت آمدند و بجهت شدت
بیماری و پیری بخود پیچید و در حالت مشی عصا را در دست گرفته خود را در زمین میکشید حضرت چون و را بآن حالت بدید
فرمود ای حارث خود را چگونه می یابی گفت یا امیر المومنین بایحال رسیده ام و اجلم نزدیک آمده و مع ذلک مخاصمه اصحاب غم
مرا زیاده ساخته حضرت فرمود که مخاصمه اختصام اصحاب در چه بابست حارث گفت در باب محبت و بر زدن و عداوه کردن با
تو چه بعضی مبغض قالی اند بر مفرط غالی اند و جماعتی مردد و متشکک در آنکه بر محبت اقدام نمایند یا از آن باز ایستند حضرت فرمود
ای حارث کلام اهل اعتصام را قبول مکن و آنچه من بتو میگویم فرا گیر و عمل کن بدانکه شیعه من کسانی اند که بر حد اوسط اند باید که
غالی پای از پا بر فرط محبت پایین نهاده بایشان راجع شود و قالی از بعد او که در گذشته خود را بایشان رساند حارث گفت
بازین کشف این معنی فرما تا مرا بصیرتی در این امر حاصل شود آنحضرت فرمود که ای حارث بدان و آگاه باش که در این حق
برجال شناخته نمیشود بلکه آیه حق و علامت یقین معلوم میکردد پس حق را بشناس تا باهل حق مهتدی شوی چه سخن
حق احسن کلام است و مظهر آن جهاد کننده در راه ملک علام و من ترا بحق ارشاد میکنم پس آنرا نیک در یاب و اصحاب
خود را که عقول از کیه دارند از آن خبر ده و بدان که من بنده خدا و برادر رسول خدا و صدیق وی چه من تصدیق رسول کرده ام

شنیدیم با اصحاب فلان بن محمد ... [illegible]

در حینی که در جسد آدم جان نیامده بود و بعد از بعثت آنحضرت اول کسی که تصدیق وی نمود من بودم پس من اول ایشان و آخر ایشانم
وجه و من اخلص خلصای وی و ولی و وصی وی و صاحب نجوی و سر وی بمن داده اند علم کتاب و فصل خطاب و علم قرآن و هزار مفتاح علوم
در خاطر من بودیعت نهاده اند که هر مفتاح از آن هزار باب علم بود هر بابی مفتح هزار در هزار عهد و موید شده ام بادراک لیلة القدر
و بآن دانا شده و قدر آنرا دریافته و این صفت و صفات پسندیده مخصوص جماعتیست من و ذریه طاهره من مادام که لیل و نهار
باقی باشد و من شناسنده دوست و دشمن خودم در مواضع معینه که آن نزد مماة است و نزد صراط و نزد مقاسمه حارث پرسید
که یا امیر المؤمنین مقاسمه چه چیز است فرمود که مقاسمه تقسیم بندگانست از برای بهشت و دوزخ و در آن روز با آتش خطاب خواهم کرد
که این را بگیر و بهمرسان که دوست منست و آنرا بگیر که دشمن منست پس دست حارث بگرفت و فرمود دست ترا گرفتم بدانطریق
که رسول خدا دست مرا گرفته بود در وقتی که شکایت حاسدان و منافقان قریش بوی عرض میکردم پس رسول فرمود که ای علی چون
روز قیامت شود من معتصم شوم بعروة وثقی و حبل متین حق تعالی و دست اعتصام در دامن کبریائی او زنم و تو اعتصام نمای بحبل
متین من و ذریه مطهره تو متمسک شوند بحبل متین تو و شیعیان شما نیز متمسک نمایند بحبل متین شما و اهل بیت نیز
همین طرز با شیعیان خود عمل نمایند پس ای حارث این پندها را نیک محافظت نمای قطره ایست از بحار و اندکیست از بسیار
حارث بعد از استماع این مقال شادان و مسرور گشته از نزد آنحضرت برخواست و گفت هیچ باک ندارم که بمرگ رسم
و سید حمیری که از اصحاب کبار امام جعفر صادق ع در این باب چند بیت گفته که اول آن این است شعر قول علی لحارث عجب کم ثم
اعجوبة له حملا یا حار همدان من یمت یرنی من مؤمن او منافق قبلا و مضمون این ابیات اینست که ای حارث هر که بمیرد مرا بیند یا حار همدان من یمت یرنی
خواه مؤمن باشد و خواه منافق که مرا بشناسد و من او را میشناسم و تو در صراط مرا بشناسی پس مترس از لغزیدن پای
بدوزخ بگویم در حینی که ترا باز دارند در موقف حساب که این را بنزدیک ما و مگردد چه حبل متین ما و بحبل متین وصی رسول خدا
متصل است پس عاقل آنست که بعد از تامل درین اخبار صحیحه دینه اعتقاد را بحبل الجمام ولای اهل بیت محکم و مکمل سازد
و دست اعتصام در دامن محبت ایشان زند تا بسبب آن بذروه اعلای جنان رسد و از مهالک اخروی خلاص شود و این
کردد قال قرینه گوید همنشین وی یعنی دیوی که در دنیا با وی بوده ربنا ای پروردگار ما ما اطغیته طاغی ننمودم
و از طریق حق بیرون نبردم او را و لکن کان او لیکن او بود فی ضلال بعید در گمراهی دور و دراز و او بالاختیار
خود از طریق برگشت و در وادی ضلالت سلوک نمود نه باکراه و اجبار او را باضلال داشتم و مثل اینست قول تعالی و ما کان
لی علیکم من سلطان الا ان دعوتکم فاستجبتم لی قال گوید حق تعالی در جواب مخاصمان لا تختصموا لدی مخاصمت
مکنید نزدیک من که هیچ فایده بران نخواهد شد و قد قدمت الیکم و بدرستی که پیش فرستادیم بسوی شما بالوعید
وعید خود را یعنی قبل از این در دنیا در کتب خود و بوحی و السنه رسل خود اعلام شما کرده بودم آنچیزی که موجب انذار شما بود در این روز
بی دینی و روز مخاصم شما مستلزم الزام حجت نخواهد شد بر من و عذر شما درین باب مسموع نه ما یبدل القول تغییر داده
نمیشود سخن لدی نزدیک من که آنکه موعود باست بلکه هر چه شما را بر وفق وعده که داده بودم در دنیا جزا خواهم داد بدون تغییر
و تبدیل آن بی شک و شبهه و ما انا بظلام للعبید و نیستم اصلا ستم کننده مر بندگان خود را که بدون استحقاق عذاب

شما را عقاب کنم پس تغییر داده نشود گفتار وعده مؤمن یوم نقول لجهنم در روزی که خدای گوید دوزخ را و یاد کن ای
محمد روزی را که بدوزخ خطاب کند هل امتلأت آیا پر شدی از کفار و حفظ بصیغه متکلم میخواند یعنی روزی که گوییم
بدوزخ که آیا پر شدی از اهل عصیان و تقول و گوید دوزخ هل من مزید آیا هیچ زیادتی هست یعنی زیاده کنی جو
دیگر کافر بوی فرستد تا پر شود صاحب مجمع گفته که در تکلم جهنم چند وجه است یکی آنکه بجهت فرط وسعت و عظمت بمنزله ناطق
باشد که گویا او را گوید پر شدی گوید پر شدم و هنوز در من وسعت کشش هست دوم آنکه حق تعالی آنرا تکلم راد رو خلق فرماید سیم آنکه
حقیقت خطاب بخزنه دوزخ باشد یعنی ای خازنان دوزخ آیا دوزخ را از کفار و عصات پر شد خزنه گویند در آن موضع مزید است و روا
کرانس و عبد الله عباس از پیغمبر روایت کرده است که فردای قیامت حق تعالی امر کند بخزنه دوزخ تا کفار و فساق را بدوزخ رانند دوزخ
ایشانرا فرو خورده دیگر طلب کند حق تعالی قدم را در دوزخ راند پس چنان شود که جای سوزن نماند و از وهب منبه روایت که مراد
از قدم قومی اند که حق تعالی ایشانرا از آدم خلق کرده و همه کافر بوده و عدد ایشان جز خدای نداند و بعد از ذکر وعید کافران و عاصیان
در وعده مؤمنان و متقیان میفرماید که و ازلفت الجنة و نزدیک کرده شود بهشت للمتقین برای پرهیزکاران
غیر بعید در مکانی که دور نباشد یعنی چنان نزدیک بود که متقیان درجات خود را مشاهده کنند و انهار و اشجار و اثمار
و ازواج طیبه و غلمان و ابنیه فاخره مرتب بدر و یاقوت و زمرد و عقیان بمعاینه بینند پس ملائکه ایشانرا گویند که هذا
این ثواب عظیم ما توعدون آنچیزیست که وعده داده شده بودید در دنیا لکل اواب بدل للمتقین است یعنی بهشت را
نزدیک کرده اند بهر تسبیح کننده و مجاهد کفره که اواب کسیست که بسیار یاد کننده گناهان باشد در خلوة و نادم خورنده و
توبه کننده از آن حفیظ نگهدارنده حدود شریعة و رعایة کننده اوامر و نواهی و نزدیک کرده اند بهشت را من خشی
الرحمن بالغیب برای هر که بترسد از خدای در حالتی که غایب باشد از مشاهده یا عذاب او غایب از مردم از خدای ترسان باشد و
مطیع اوامر و نواهی او و جاء بقلب منیب و بیاورد دل بازگشته بحق یعنی بروی بطاعة آورد و سر از معصیت باز زند پس ملائکه
گویند مر اهل آنرا ادخلوها در آیید در بهشت بسلام در حالتی که سالم و ایمن از زوال نعمت ذلک این وقت دخول که مقارن
بسلامتیست یوم الخلود روز تقدیر خلود است یعنی جاوید ماندن چه بعد از این مرگ نخواهد بود پس بطریق التفات از
خطاب بغیبت میفرماید لهم مر ایشانرا یعنی مر اهل بهشت را ما یشاؤن آنچه خواهند از انواع نعم و اصناف لذت فیها در بهشت و
لدینا مزید و نزدیک ماست زیادتی از آنچه اراده کنند و آنچیزیست که هرگز در دل ایشان خطور نکرده باشد و چشم ایشان
ندیده و گوش ایشان نشنیده یا مراد بمزید اعطای زیادتیست بر قدر استحقاق ایشان مروی است که ابری بفرمان حضرت عزت بر بالای
سر اهل جنت مرور کند و حور العین بر ایشان باراند پس حور العین با ایشان گویند که ماییم مزیدی که حق تعالی فرموده که و لدینا
مزید و بعد از آن از طریق انذار کفار میفرماید که و کم اهلکنا قبلهم و بسا که هلاک کردیم پیش از ایشان یعنی پیش از قوم تو که
کفار مکه اند من قرن از اهل روزگار هم اشد که ایشان سختتر بودند منهم از کفار مکه بطشا از روی قوة و
شاوری و غنا و توانگری و کثرة قبیله مانند عاد و ثمود و غیر آن فنقبوا فی البلاد پس راه بریدند در شهرها
یعنی گردیدند در شهرها بسیار و سفر کردن بقصد تجارة و کسب مال و متاع هل من محیص آیا هیچ جز بود مر ایشانرا

گریزگاهی از مرگ یا نزول عذاب با قوم تو نیز توقع آن داشته باشند که از مرگ یا عذاب نجات یابند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در
آنچه مذکور شد درین سوره لَذِكْرَىٰ هر آینه پندی و یادکردنیست لِمَنْ كَانَ لَهُ مر کسی که باشد مر او را قَلْبٌ دلی یعنی دل متفکر
در اخبار مذکوره چه کسی که غیر متفکر است بمنزله شخصیست که بی قلب باشد و از ابن عباس مرویست که مراد از قلب عقل است تسمیه آن بقلب
بجهت آنست که دل محل عقل و علم و فهم و ذکر است از شبلی منقولست که کسی که بموعظه قرآنی متعظ میشود دل او همیشه با خدای باشد
طرفة العین از و غافل نباشد أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ یا کسی که القا کند یعنی فرا دارد گوش خود را بمواعظ فرقانی و نصایح قرآنی
بطریق اعتبار آنرا بشنود وَهُوَ شَهِيدٌ و او حاضر باشد در حکم بذهن خود یعنی دلش بذکر و فکر آنچه میشنود مشغول باشد
تا فهم معانی آن نزد استماع آنچه کسی که ذهن او حاضر نباشد در حکم غایب است و استماع آن بمنزله عدم بجهت عدم ترتب فایده برآن
محققان گفته اند که القای سمع بوقت شنیدن قرآن چنان باشد که گویا از پیغمبر میشنود پس در فهم ترقی نماید و چنان داند که
از جبرئیل استماع میکند بعد از آن ازین مرتبه بلندتر برود و چنان پندارد که از خدا میشنود و از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست
که تکرار قرآن میکردم تا وقتی که از متکلم آن شنیدم وکیع که یکی از رواة اهل سنت است گفت روزی دو شتر با صورتی بغایت
زیبا برسم هدیه بخدمت حضرت رسالت آوردند آنحضرت باصحاب گفت که از شما کیست که دو رکعت نماز بگذارد بوجهی که در آن
نماز اصلا دل او مشغول بامر دنیا نباشد تا من یکی ازین شتران بآن دهم پس شاه اولیا صلوات الله برخاست و بنماز مشغول
شد و بعد از فراغ جبرئیل فرود آمد که حق تعالی میگوید یکی ازین دو شتر را بعلی بن ابی طالب ده چنانکه وعده داده حضرت فرمود که جبرئیل
علی را در قرائت بخاطرش رسید که از آن دو شتر هر کدام که بهتر باشد آنرا میخواهم که بمن دهد و این امر دنیست متعلق بدنیا جبرئیل
فرمود یا محمد این فکر علی امر دینیست متعلق بامور آخرتست زیرا که مقصود او آن بود که این شتر را فی سبیل الله تصدق نماید که
لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّىٰ تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ پس حضرت این هر دو شتر را بعلی بن ابی طالب بخشید چون این امر بین احوال شد حق تعالی
این آیه فرستاد که إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَذِكْرَىٰ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ یعنی درین عملی که از علی صادر شد از اخلاص
موعظه و نصیحت کلیست آنکسانی را که ایشان هوشمندان باشند آورده اند که یهودان بنابر عقیده باطل میگفتند که حق تعالی
بعد از آنکه در مدت شش روز آسمان و زمین را آفرید در روز شنبه استراحت فرمود و پشت را بر عرش باز داد حق تعالی رد قول
ایشان فرموده که وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ و بدرستی که ما بیافریدیم آسمان و زمین را وَمَا بَيْنَهُمَا
و آنچه میان آنهاست از بحار و جبال و اشجار و غیر آن فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در مدت شش روز که اول آن یکشنبه بود تا آخر شنبه
وَمَا مَسَّنَا و نرسید ما را از آفریدن آن مِنْ لُغُوبٍ هیچ رنجی و ماندگی تا بسبب آن استراحت کنیم و در روایت آمده که
رنگ روی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بعد از استماع این قول از یهود سرخ گشته حق تعالی در عقب آن فرمود که فَاصْبِرْ
عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ پس شکیبایی کن بر آنچه میگویند یهودان از کذب و بهتان چه کسی که بر خلق عالم قادر باشد بدون ماندگی
البته قادر خواهد بود بر انتقام کشیدن از یهودان در دنیا و عقبی وَسَبِّحْ و تنزیه نمای و نزد اکثر مفسران تسبیح بمعنی
[illegible] تفسیر کرده اند یعنی نماز گذار بِحَمْدِ رَبِّكَ در حالتی که آن مقترن باشد بستایش پروردگار تو بر آنچه بتو انعام فرمود
یعنی باید که نماز تو مشتمل باشد بر حمد حق قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ پیش از برآمدن آفتاب که محل نماز بامدادست وَقَبْلَ

الْغُرُوبِ و پیش از فرو شدن آن که وقت ظهر و عصرست وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ و بعضی از شب پس تسبیح کن او را
که محل نماز شام و خفتن است و نزد بعضی نماز تهجد است وَأَدْبَارَ السُّجُودِ و دیگر تسبیح کن او را در اعقاب سجده ها و از
امیرالمؤمنین علی علیه السلام منقولست که مراد از ادبار السجود دو رکعت نماز است بعد از مغرب همچنانکه مراد با دبار النجوم دو رکعت نماز صبح
است و این قول از امام حسن بن علی علیهما السلام و حسن بصری و شعبی نیز روایتست و در آثار آمده که هر که دو رکعت نماز گذارد بعد از نماز
شام پیش از آنکه سخن کند در رکعت اول الحمد لله و قل یا ایها الکافرون و در دوم الحمد و قل هو الله احد جای او را در علیین
بنویسند و از ابن عباس و مجاهد نقلست که مراد تعقیب نماز یومیه است وَاسْتَمِعْ ظاهر خطاب بحضرت رسالت صلی الله
و مراد امت اند یعنی بشنو آنچیزی که خبر میدهد ترا از احوال روز قیامت يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ روزی که ندا کند ندا
کننده یعنی اسرافیل مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ از جایی که نزدیک باسمان مراد صخره بیت المقدس است که بدوازده میل یا هجده
میل باسمان نزدیکست پس آواز اسرافیل بر بالای آن بهمه اقطار زمین خواهد رسید و در خبرست که اسرافیل بر بالای آن
صخره انگشت در گوش کند و گوید که ای استخوانهای پوسیده گشته خدا بشما امر میکند که جمع شوید برای جزا و قضا يَوْمَ
يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بدل ینادیست یعنی استماع این قول کن که روزی که بشنوند مردمان آواز مهیب عظیم را که
بیکبار بِالْحَقِّ با چیزی که درست و راستست یعنی بعث از برای جزا و گویند که جبرئیل نافخ صور باشد و اسرافیل منادی اهل
قبور بر تقدیر چون بشنوند صیحه را گویند که ذَٰلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ این روز بیرون آمدنست از قبور بموقف حساب و
يوم الخروج اسمیست از اسمای قیامت إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي بدرستی که ما زنده میکنیم مردمان را یعنی نطفه را حیوة میبخشیم در
دنیا وَنُمِيتُ و می میرانیم ایشانرا در آن وَإِلَيْنَا الْمَصِيرُ و بسوی ماست بازگشت ایشان یعنی بار دیگر ایشانرا برای
حساب و جزا زنده سازیم يَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ روزی که بشکافد و دور شود عَنْهُمْ از ایشان یعنی از مردگان پس
بیرون آیند از قبر سِرَاعًا شتابندگان بسوی نداکننده خود بی تاخیر و مهلت ذَٰلِكَ این احیای ایشان از قبور
حَشْرٌ برانگیختنیست و جمع کردنی عَلَيْنَا يَسِيرٌ بر ما آسانست با وجود دیار قبور و تفرق اجزای ایشان بعد از آن جهت
تسلیه حضرت پیغمبر میفرماید نَحْنُ أَعْلَمُ ما داناتریم بِمَا يَقُولُونَ بآنچه میگویند کافران از انکار قیامت
و جحود وحدانیت و نبوت و سخنان نالایق در شان حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ و نیستی تو بر ایشان مسلطی که بجبر
و قهر ایشان را بر ایمان داری بلکه بر تو تعیین تبلیغ است و ترغیب
و ترهیب ایشان فَذَكِّرْ پس پند گوی بِالْقُرْآنِ بمواعظ قرآن
مَنْ يَخَافُ کسیرا که بترسد وَعِيدِ از آنچه وعده
منست از عذاب در روز [illegible] حساب چه خایف بموعظ
تو منتفع میشود نه کسانی که بر کفر اصرار نموده اند
و در فجور و انکار قدم [illegible] اند

سورة الذاريات ستون آية مكية

ابی بن کعب از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که هر که این سوره بخواند بعدد هر بادی که در دنیا جهد و بجهد
حق تعالی بخشنده زنامه اعمال او ثبت کند ده حسنه نماید و از امام جعفر صادق ع منقولست که هر که سورة الذاریات بخواند
حق تعالی معیشت او را باصلاح آورد و روزی او را فراخ گرداند و نوری در قبر او بیافریند و چون ختم سوره قاف بوعید نمود
افتتاح این سوره را نیز بتحقیق وعید فرمود

بسم الله الرحمن الرحیم

والذاریات سوگند به پراکنده کنندگان یعنی بادهایی که پراکنده سازنده ابرند یا خاک یا غیر آن یا بملائکه که پراکنده کننده
ابرند یا بزنانی که بسبب کثرت ولادت پراکنده کننده اولاد اند ذروا پراکنده کردنی فالحاملات وقرا پس بردارندگان یعنی
بادهایی که برداشته اند بارها گران از ابر یا بارانی یا ملائکه که حامل ابر گرانند یا بزنانی که حامل جنین اند فالجاریات
پس روندگان یعنی کشتیهایی که جاری اند در دریا یا بکواکب سبعه سیاره که آن شمس و قمر و مشتری و مریخ و زحل و زهره و عطارد
است و هر یک در منازل خود سیر میکنند یا بادهایی که از مهب خود جاری میشوند یسرا جریا بآسانی فالمقسمات
پس قسمت کنندگان یعنی بفرشتگانی که تقسیم کننده اند امرا کاری را که مأمورند بآن مراد امور امطار و ارزاق و آجال
که بامر حق تعالی مأمورند بآن و بروایت مجاهد چهار فرشته مقرب اند که متولی تقسیم امور عباد اند جبرئیل بغلظت و میکائیل برحمت
و عزرائیل بقبض ارواح و اسرافیل بنفخ صور و طبرسی از ابن عباس و مجاهد نقل کرده اند که روزی امیر المؤمنین ع بر منبر کوفه
خطبه میخواند و در اثنای کلام فرمود که بپرسید از من پیش از آنکه مرا نیابید که علم از میان مرد و پهلوی من ریزان میشود ابن کوا
برخواست و گفت یا امیر المؤمنین ع از تو چند چیز سوال میکنم گفت خبر ده مرا از ذاریات فرمود که آن بادهاست گفت جاریات
فرمود کشتیها گفت مقسمات فرمود فرشتگان و این نقل در کشاف مذکورست از امام محمد باقر و امام جعفر صادق ع مرویست
که جایز نیست هیچکس را که سوگند خورد الا باسم او سبحانه و او سبحانه سوگند یاد میکند بآنچه فرموده از صنایع بدیعه و بدایع عجیبه
حق تعالی باین امور غریبه که مستلزم منافع عباد اند و متضمن دلالت بر وحدانیت و علم و قدرت قسم یاد میکند بر آنکه انما توعدون
بدرستی که آنچه وعده داده میشوید از حشر و نشر و ثواب و عقاب و غیر آن از احوال معاد لصادق هر آینه
راستست و درست و اصلا در آن خلافی نیست وان الدین و بدرستی که جزا در روز حساب لواقع هر آینه حاصل
است یعنی البته بوقوع می آید والسماء ذات الحبک و سوگند بآسمان که خداوند راههای نیکوست مثل طرقی که بر
روی ریگ یا آب ساکن میشود از خوردن باد بر او مانند طرایف بر روی ذره چه در روایت شده که آسمان هم چنین طریق مخلوق
گشته و از حسن منقولست که مراد بحبک آسمان نجوم است یعنی که با حسن و زینت مالامالست بجهت کثرت ستارگان بر او که
مزین او شده مانند طرق الوان مختلفه که مزین جمال از امیر المؤمنین ع پرسیدند که حبک چیست فرمود که الحسن والزینة و مرویست
از علی بن ابراهیم که حسین بن خالد از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام معنی حبک پرسید فرمود تداخل آسمان و زمین باین طریق است که گفتم
یا ابن رسول الله چگونه چنین فرمود حال آنکه حق تعالی فرموده که رفع السموات بغیر عمد ترونها یعنی عمدی هست اما مرئی شما نمیشود گفتم
فدای تو گردم بیان کلام فرما بر وجهی که مفهوم ما شود دست چپ خود را انبسط کرد اند بعد از آن که دست راست را بر بالای آن نهاد

وکون

وگفت دست چپ مانند زمین دنیاست و دست راست مانند قبه بر بالای آنست مثل آسمان دنیا و در تبیان از عبدالله عباس نقل
کرده که مراد از حبک آسمان هفتم است که حق تعالی بآن قسم یاد میکند بر آنکه انکم بدرستی که شما ای اهل مکه لفی قول مختلف
هر آینه در گفتار مختلفید نسبت به پیغمبر یعنی گاهی او را شاعر میخوانید و وقتی ساحر و زمانی کاهن و گاهی مجنون یا نسبت بقرآن یعنی
آنرا بسحر نسبت میدهید و وقتی بشعر و زمانی بکهانت و گاهی بافترا و یکبار باساطیر الاولین و وقتی دیگر بالقای شیطان و سخن
بتعلیم سلمان یا نسبت بقیامت یا بامر دین که بعضی بر آن مقرند و برخی منکر و جمعی متردد در آن یؤفک عنه مصروف و گردانیده
میشود از ایمان آوردن بمحمد یا بقرآن من افک کسی که مصروف شده است یعنی توغل نموده در صرف پس بر وجهی که مرتبه اعظم و
اشد از آن نباشد بعد از آن اهل تکذیب را هدف تیر نفرین کرده فرمود که قتل الخراصون کشته شدند یعنی لعن کرده شدند
از دروغگویان از اصحاب قول مختلف این جز است در معنی قول دعا بقتل هلاکت که جاری مجرای لعن است از قبیل قتل الانسان
ما اکفره الذین هم دروغگویان آنانند که ایشان فی غمرة در جهل فرو رفته اند و هیچ جواب ایشان ساهون غافل
و بی خبرانند از اوامر و نواهی بجهت نهایت جهالت و غایت غفلت بر سبیل استهزا یسئلون میپرسند از پیغمبر و مؤمنان ایان
یوم الدین که خواهد بود واقع شدن روز جزا که خدای شما بر وقوع آن سوگند یاد کرده که ان الدین لواقع پس حق تعالی
در جواب ایشان یوم هم در روزی که ایشان یعنی کافران علی النار یفتنون بر آتش دوزخ سوخته شوند و بعد از آن معذب
گردند عکرمه گفته که معنی آنکه طلا چون بیفتد که در وقت بآتش مفتون میشود کفار نیز بجهت غش عقیده باطله در آن روز بآتش مفتون
شوند در حین سوختن ملائکه ایشان را گویند که ذوقوا بچشید شما فتنتکم سوختن خود را هذا این عذاب
الذی کنتم آنچیزیست که بودید شما در دنیا به برسیدن و طلبیدن آن تستعجلون شتاب مینمودید میگفتید متی
هذا الوعد و بعد از وعید کفار در وعده ابرار میفرماید که ان المتقین بدرستی که پرهیزگاران از شرک و معصیت بر آن
روز فی جنات و عیون در بوستانها و چشمهای روان باشند بساتین مملو از اشجار که مشتمل بر انهار جاریه باشد
آخذین در حالتی که فرا گیرندگان باشند بر وجه رضای نفس و حسن رغبت ما آتاهم ربهم آنچیزی که از آن اتحفا
داده باشد بایشان پروردگار ایشان مثوبات اعمال صالحه و بایشان عطا فرموده از انواع کرامت جلیله پس علت آنکه ایشان باین نعمت
عظمی میرسند آنست که انهم کانوا بدرستی که آن متقیان بودند قبل ذلک پیش از این یعنی پیش از دخول جنت در دار تکلیف
محسنین نیکوکاران و فرمان برداران یا احسان نمایندگان بغیر خود بانواع تصدقات و غیر آن پس تفسیر احسان مینماید که
کانوا قلیلا من اللیل بودند که در زمان اندکی از شب ما یهجعون خواب میکردند یعنی در اکثر اوقات شب
بعبادت مشغول میشدند ما و مزیده دالست بر مبالغه در قلت خواب کردن از ابن عباس مرویست که معنی آیت که هیچ شبی نمیبود که ایشان
بنماز تطوع مشغول نشدند یا در اول یا در آخر این قول نیز از ابی جعفر ع ماثورست ضحاک و مجاهد در وقت تلاوت این آیه وقف
میکردند بر قلیلا و بعد از آن ابتدا میکردند بقول من اللیل ما یهجعون و ما را حمل بر نافیه میکردند یعنی محسنان که بودند اندکی
و بعد از آن ابتدا میکردند فرمود که خواب نمیکردند بلکه همه شب مشغول بودند و قول اکثر و اشهر و اصح آنست وبالاسحار
هم یستغفرون و بودند بسحرها که ایشان طلب آمرزش میکردند بر وجهی که گویا همه شب بجرایم و مآثم مشغول

بود تا از امام محمد باقر مرویست که این در حق کسیست که در سحر هفتاد بار استغفار کند و نزد قتاده که یکی از مشاهیر اهل سنت
از سعید بن جبیر روایت کرده که ابن عباس فرموده که در شان اهل البیت حضرت رسالت که علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام اند نزول
یافت بعد از آن گفت عادت امیر المؤمنین آن چنان بود که در ثلث اول از شب خواب میفرمود و در ثلث آخرین بتهجد مشغول بود
میشود و هر شب هفتاد رکعت نماز میگذارد و درین نمازها ختم کلام الله میمود و در سحرگاه ذکر او سبحانه ورد خود ساخته
و زاری بسحر که از جمله اصحاب احباب آنحضرت بود روایت کند که در بعضی از شبها امیر المؤمنین را دیدم که در محراب مسجد ایستاده
بود و مینالید همچون نالیدن کسی که او را مار کزیده باشد و بسوز تمام میگریست و دست در محاسن شریف خود زده بود و میفرمود
که ای دنیا دیگری را مغرور ساز که من فریفته تو نشوم و بتو رجوع نکنم و من ترا سه طلاق دادم بعد از آن فرمود ای دنیا زندگانی
تو بغایت کوتاهست و امر خطیر تو اندک و آرزوی تو حقیر آه از کمی توشه راه و دوری و درازی سفر آخرت و وحشت و ترس
آن راه و تنگی آن منزلگاه بعد از ذکر اعمال بدنیه بیان طاعت مالیه میکند بقوله **وَفِي أَمْوَالِهِمْ** و در مالهای متقیان بوده است
حَقٌّ نصیبی مقدور و بهره معین **لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ** مر خواهنده و بی بهره را المحروم مستحقیست که از هیچکس چیزی نخواهد
و کمان مردمان چنان باشد که او غنیست و بجهت این ویرا از صدقه محروم سازند و یا فقیریست که بکثرت دختران مبتلا بود
یا مملوکی که مولی او را انفقه ندهد و یا چشکاری که از جسته خود چیزی کسب نتواند کرد یا کسی که اثمار و زروع و انعام ویرا نقصان
رسیده باشد عبد الله بن قاسم گوید که دریا سیلی بیامد و مال کسی را تمام ببرد یکی از اصحاب رسول گفت هذا المحروم این
مرد محروم است از برای وی توزیعی باید کرد و چون عز علا از ذکر وعد و وعید ارشاد مردمان بایمان از جهت بعد از
استیصال ایشان آیات خود آورد و میگوید که **وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ** و در زمین نشانهاست برای استدلال بر وجود
صانع و علم و قدرت و فرط رحمت **لِلْمُوقِنِينَ** مر بیگانان یعنی موحدان که در طریق سوی برهانی که موصلاتست بمعرفت
یزدانی سلوک نموده اند و بصیقل دلایل و انجر زنگ تهمت و شک از قلوب خود زدوده و از جمله آیات ارضیه که بر روی زمین
بساطاتست از برای ساکنان و عیون منفجره و معادن مختلفه و متنوعه و حیوانات منبثه که مختلف اند از حیثیت صور
و اشکال و افعال چون بهایم و سباع و حشرات و نباتات از بقول و حبوب و میوه و وجه جبال و طرق در انجهت
سهولت تردد بندگان و آنچه در نفس زمینست و اختلاف اجزای آنست **وَفِي أَنْفُسِكُمْ** و در نفسهای شما نیز نشانهاست
که دال تدبیر کامل علم و قدرت صانع زیرا که در عالم هیچ امتی نیست مگر که در ایشان نظیر آن هست و با وجود این منفردات بهیات
حسنه و مناظره عجیبه و تمکن بر افعال غریبه و استنباط صنایع مختلفه و استجماع کمالات متنوعه بواسطه عقول
زاکیه و افهام صافیه **أَفَلَا تُبْصِرُونَ** آیا نظر نمیکنید استفهام در معنی امرست یعنی نظر کنید بعیون ناظره و افهام
در صنایع و بدایع آفاق و انفس تا بوسیله آن عالم شوید بر وجود صانع عالم بر وجود حدوث و علم و قدرت و حکمت و رحمت
و اسعه وی چه هر کس این آیتها را در نفس خود ببیند و در صفحه وجود خود آثار قدرت و حکمت مطالعه نماید از جمله اهل
خود محظوظ شود و ما ال او در فنای آخرت ندامت و حسرت کشد بعد از ذکر آیات ارضیه در بیان احوال آیات سماویه میفرماید
که **وَفِي السَّمَاءِ** و در آسمانست **رِزْقُكُمْ** روزی شما یعنی در ابراست سبب رزق شما که باران است سعید بن جبیر گفته که مراد

بروزق برفت زیرا که ترقی عیون که سبب اقوات است از آنست **وَمَا تُوعَدُونَ** و دیگر در آسمانست آنچه وعده داده میشوید
بآن از مثوبات عظیم چه بهشتهای هشتگانه در آسمان هفتم است نزدیک سدرة المنتهی و گویند مراد آنست که جمیع ارزاق
شما آنچه بآن موعود شده اید مقدور و مکتوبست در لوح محفوظ که در آسمان چهارم است پس باید که هیچ غم روزی
نخورد چه آن در جائی نهاده است که آفت باو رسد و نه دزد بآن راه یابد از ابو سفیان ثوری روایتست که واصل واحد
بعد از تلاوت این آیه گفت سفاهت و حماقت که آنچه خدای در آسمان نهاده است من او را در زمین میخواهم پس بگوشه
مسجدی شد و بعبادت مشغول گشت و در روز چیزی باو نرسید روز دیم سلهٔ خرما دید که از پیش وی بنهادند و او را برادری بود
که در توکل قرین وی بود نزد وی آمد روز سیم سله دیگر نزد او حاضر کردند پس باین طریق روزی بایشان میرسید و ایشان
بآن معیشت میگذرانیدند و عبادت میکردند تا بجوار الهی رسیدند آنگه بجهت تاکید قول مذکور میفرماید **فَوَرَبِّ**
السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ پس سوگند بپروردگار آسمان و زمین **إِنَّهُ** بدرستی که امر مذکور از آثار و روزی موعود
لَحَقٌّ هر آینه درست و راستست **مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ** در حالتی که مانند آنست که شما سخن میگوئید یعنی
همچنان شما هیچ شکی ندارید در سخن گفتن خود شکی نیست در حقیقت امر مذکور و حقیقت آن از اصمعی روایتست که روزی
بمسجد جمعه بصره میرفتم در راه اعرابی دزدی اجلحی و راه زن بر شتری نشسته و شمشیری حمایل کرده و کمانی در بازو افکنده
در گذر آمد چون نزدیک من رسید سلام کرد و گفت از کدام قبیله گفتم از بنی الاصمع گفت تو اصمعی یی گفتم نعم گفت از کجا
می آئی گفتم از جائی که تلاوت کلام خدا میکردند گفت خدا را کلامی هست که آدمی تواند آنرا خواند گفتم بلی گفت برخوان
بر من سوره والذاریات برخواندم و چون باین آیه رسیدم **وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ** گفت ای اصمعی بخدا بر تو سوگند میدهم که این کلام
خدایست که بمحمد فرستاده است گفتم بحق آن خدائی که محمد را بخلقان بحق فرستاده که این کلام خدایست که بمحمد انزال فرموده
چون اعرابی این کلام از من شنید از شتر بزیر آمد و آنرا بکشت و پاره پاره کرد و با پوست بگذاشت و مرا گفت یاری کن
تا بدرویشان تصدق کنم پس تیغ را شکست و کمان را در زیر خاک پنهان کرد و روی در بیابان نهاد و گفت **وَفِي السَّمَاءِ**
رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ من نفس خود را ملامت کردم و گفتم ای نفس سالها شد که تو این آیه را میخوانی و متعظ نمیشوی
اعرابی جلف یکبار شنید متعظ شد پس آن اعرابی را ندیدم تا آن زمان که بحج شدم روزی در طواف بودم از پس پشت من
کسی آواز داد چون نگاه کردم دیدم آن اعرابی را دیدم که بواسطه کثرت طاعت و عبادت ضعیف شده بود و پوست بر
استخوان او چسبیده و زرد گشته پس بر من سلام کرد و مرا بمقام ابراهیم برد و گفت هم از آن کلام خدای مرا چیزی بشنوان
من همان سوره والذاریات تلاوت نمودم و چون باین آیه رسیدم که **وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ** گفت یافتم آنچه پروردگار من
وعده داده بود مرا چیزی دیگر از این کلام بیاد داری گفتم بلی میخواندم که **فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ** اعرابی نعره بزد و گفت کیست
خدا را بغضب آورد و گفت که تصدیق قول وی نکند تا سوگند خورد بر حقیقت قول خود پس دو سه بار این کلام را اعاده
کرده و جان بحق تسلیم کرد ابو سعید خدری از رسول صلعم روایت کرده که اگر یکی از شما از روزی خود بگریزد روزی او تابع
او شود و او را دریابد همچنانکه مرگ تابع او میشود و ماو میرسد از امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که روزی بر

دو قرائت یکی آنکه تو طالب اویی و دیگر آنکه او طالب تست آنچه تو طالب اویی احتمال یافتن و نیافتن هر دو دارد و آنچه او
طالب تست امکان ندارد که ترا نیابد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که اگر توکل کنید همچنانکه حق توکل است روزی
داده شوید همچنانکه مرغان روزی داده شوند باین وجه که در صباح از آشیان ها بیرون میروند گرسنه اند و شبانگاه
که باز میگردند سیراند و حکم در طلب رزق انتظام عالمست و سبب مواسات بنی آدم حق تعم بیان آیات و تعداد نعما
نمود در عقب آن سر رشته کلام را بجانب تهدید و تخویف کشید بحکایت ابراهیم و اهلاک قوم لوط میکند تا
اهل اهلاک بوسیلهٔ آن خایف شده در طریق رشد و هدایت سلوک کنند و میگوید **هَلْ أَتَاكَ** آیا آمد ترا
استفهام بجهت تفخیم این کلام است و تنبیه بر آنکه این از وحی ملک علام است نه از سخن محمد صلعم و مراد
از آن خبر دیست یعنی آمده است بتو **حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ** سخن مهمانان ابراهیم که گرامی کرده
شده بودند نزد او سبحانه یا نزد ابراهیم که بنفس نفیس خود بر خدمت ایشان قیام نمود و بروایت ابن عباس این مهمانان
دوازده فرشته بودند که بسبب هلاک قوم لوط بر ابراهیم نازل شده بودند و در تبیان گفته که ایشان چهار فرشته بودند
جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و ملکی دیگر که آن زرقائیل است یا غیر او و نزد بعضی دیگر سه فرشته بودند و گویند که
ده بودند که عاشر ایشان جبرئیل بود و بر هر تقدیر **إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ** چون در آمدند بر ابراهیم **فَقَالُوا** پس گفتند
سلام کردیم بر تو **سَلَامًا** سلام کردنی **قَالَ** گفت ابراهیم **سَلَامٌ** سلام بر شماست و چون ایشانرا بصورتی
غریب و شکلی عجیب دید بعد از جواب سلام فرمود که شما **قَوْمٌ مُنْكَرُونَ** گروهی هستید ناشناخته یعنی علم بحقیقت
حال شما ندارم و نمیدانم که شما چه کسانید **فَرَاغَ** پس میل کرد و توجه نمود **إِلَىٰ أَهْلِهِ** بسوی اهل خود بر وجهی که ایشان
ندانستند که بکجا میرود و نزد ساره آمد و گفت مهمانان عزیز و غریب رسیده اند طعامی هست که بآن ضیافت ایشان نمایم گفت
چیزی نیست ولیکن گوساله دارم که آنرا بهوس فرزند پرورش میدهم و تربیت میکنم و دست و پایش بحنا بسته ام و رنگ زرد در گردن
او مالیده و با او انس گرفته مانند انس مادر بفرزند او را بتو بخشیدم ابراهیم علیه السلام او را بکشت و بریان کرد و در طبقی نهاده و نزد مهمانان
آورد **فَجَاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ** پس آورد برای مهمانان گوسالهٔ بریان فربه **فَقَرَّبَهُ** پس نزدیک گردانید آنرا **إِلَيْهِمْ** بسوی ایشان
یعنی پیش ایشان بر زمین نهاد و ایشان میل بر آن نکردند **قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ** گفت ابراهیم که نمیخورید ازین طعام گویند ابراهیم را عادت بود
که در وقت اکل بمهمان نگرد تا مبادا شرم زده شود و طعام برغبت نخورد و در اینجا نیز بنا بر عادت قدیمی خود با ایشان نگاه
نمیکرد و ظنش آن بود که ایشان نیز مشغول بطعام خوردن اند ساره از پس پرده ایستاده بود دید که اصلا ملتفت بطعام نمیشوند
ابراهیم را ازین معنی واقف گردانید چون نگاه کرد دید که طعام نمیخورند **فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ** پس در خاطر گرفت از ایشان **خِيفَةً**
ترسی چه در آن روزگار هر که با کسی دشمن بودی طعام او را نخوردی پس او بجهت این خایف شد که مبادا قصد بدی کرده و بقصد
نفس یا مال او آمده باشند ایشان اثر ترس در ابراهیم دیدند **قَالُوا لَا تَخَفْ** گفتند باو که مترس و اندیشه بخود راه مده
ما فرشتگانیم از آن شده نقلست که چون ابراهیم دانست که فرشتگانند گفت چرا مرا پیشتر خبر نکردی تا من این گوساله را
بیجان نکردمی و از مادرش جدا نکردمی حضرت جبرئیل بر آن گوساله زد زنده شد و برجست و فریاد کنان روی بجانب مادر

نهاد سا

الجزء السابع والعشرون

نهاد ساره در پس پرده چون این حالت را بدید متعجب شد و ابراهیم نیز از آن حالت تعجب نمود ایشان دیگر باره آغاز سخن کردند
وَبَشَّرُوهُ و مژده دادند او را **بِغُلَامٍ** به پسری اسحق نام که از ساره متولد شود **عَلِيمٍ** کامل در علوم شرعیه یعنی بعد
بلوغ رسد در کمال علم باشد **فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ** پس روی بخانه نهاد زن ابراهیم یعنی ساره **فِي صَرَّةٍ** در حالتی که فریاد
کننده بود و گویند از صره کلمه اوه یا ویلتی اراده که در وقت تعجب میگویند و گویند ساره بعد از شنیدن این سخن گفت الیلیا الیلیا
و این کلمه در لغت ایشان در وقت تعظیم امور مستعمل بوده **فَصَكَّتْ** پس طپانچه زد بسر انگشتان **وَجْهَهَا** بر روی خود
مقاتل و کلبی گفته اند که انگشتان را جمع کرد و بر هر دو جبین خود زد این از عادت زنانست در وقت تعجب و گویند این مژده که شنید
حرارة دم حیض را در بر خود یافت از حیا طپانچه بر روی خود زد **وَقَالَتْ** و گفت که من **عَجُوزٌ عَقِيمٌ** پیره زنی نازاینده ام
پس چگونه فرزند آرم و در روایت آمده که او را نود و نه سال عمر بود و ابراهیم را صد و نوزده سال و ساره هرگز نزاییده بود چون
وعده فرزند شنید بسیار متعجب ماند **قَالُوا** گفتند فرشتگان باو بعد از مشاهده تعجب او **كَذَٰلِكِ** همچنین بشارت دادیم ترا
قَالَ رَبُّكِ گفت پروردگار تو و ما از قول او خبر میدهیم نه بر خود **إِنَّهُ** بدرستی که خدای **هُوَ الْحَكِيمُ** اوست حکم
کننده بوجود ولد مر ترا یا محکم کار در آنچه اراده فرماید **الْعَلِيمُ** دانا بعقیمی تو و بجمیع خفایای امور و هر که متصف باشد
باین دو وصف قول او حق و وعده او صدق خواهد بود و مرویست که جبرئیل ع چون تعجب ساره بدید او را گفت نظر در سقف خانه
خود کن چون نظر کرد دید که چوبهای خشک که در سقف خانه کشیده بود همه سبز شدند و میوه بر ایشان ظاهر شد پس نزد ایشان
حال اطمینان تمام در باب وجود ولد او را حاصل شده القصه چون ابراهیم دانست که فرشتگان فرود آمده اند ایشان بی هیات
مجموع جز بامری عظیم نخواهد بود **قَالَ** گفت بایشان که ای فرشتگان **فَمَا خَطْبُكُمْ** پس چیست کار بزرگ شما **أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ**
ای فرستاده شدگان از نزد خداوند عالمیان **قَالُوا** گفتند ایشان در جواب خلیل الرحمن که ای خلیل و ای پسندیده ملک جلیل **إِنَّا**
أُرْسِلْنَا بدرستی که فرستاده شده ایم **إِلَىٰ قَوْمٍ مُجْرِمِينَ** بسوی گروه گناهکاران یعنی کافران چه کفر سر همه گناهانست مراد قوم
لوط اند یعنی ما را بجانب گروه لوط فرستاده اند **لِنُرْسِلَ** تا فرو فرستیم و نازل گردانیم **عَلَيْهِمْ** بر ایشان بعد از هلاک ایشان و
زیر و زبر کردن شهرهای ایشان **حِجَارَةً مِنْ طِينٍ** سنگها مصنوع شده مراد طین بجمریست که بسبب پختن بحد صلابت حجر رسیده
باشد چون آجر و سفال **مُسَوَّمَةً** در حالتی که سنگها نشان کرده شده اند بنام آنکس که محکوم است **عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ**
نزد پروردگار تو برای حد درگذشتگان چون ابراهیم ع معلوم کرد که ایشان بموتفکه میروند بجهت هلاک قوم لوط و اهل کفر
بجهت برادر زاده خود متالم گشت و گفت آیا حال او و دران بلا چگونه گذرد ملایکه گفتند که غم مخور که بلوط و دختران او ضرری نخواهد
رسید **فَأَخْرَجْنَا** پس بیرون خواهیم آورد **مَنْ كَانَ فِيهَا** هر که در دیهای موتفکه باشد **مِنَ الْمُؤْمِنِينَ** از گرویدگان
بلوط **فَمَا وَجَدْنَا** پس نخواهیم یافت **فِيهَا** در آن دیها **غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ** غیر از اهل یک خانه از مسلمانان که آن
لوطست و دختران او و گفته اند در مدت بیست سال یکی از قوم لوط بوی ایمان نیاورده بود **وَتَرَكْنَا** و باقی گذاشتیم **فِيهَا**
آيَةً در آن دیها نشانه از عذاب که آن احجار مسومه است یا سوده اکه یا منتنه **لِلَّذِينَ** برای عبرت آنانکه **يَخَافُونَ الْعَذَابَ**
الْأَلِيمَ بترسند از عذاب دردناک یعنی دیده اعتبار گشوده بوسیله کسب ایمان مثل آن عذاب را از خود باز دارند جمعی که قاوقوا

عشر

وبنهایت عناد باین علامت متنبه نمیشوند وبعد ازان در بیان قصه موسی و فرعون واستیصال قبطیان خبر میدهد که وفی
موسی و نیز در قصه موسی آیتیست مر اهل اعتبار را که ما کردانیدیم در قصه موسی فتا برای مومنان ترسکار اذ ارسلناه
چون فرستادیم اورا الی فرعون بسوی فرعون و قوم او بسلطان مبین بحجتی روشن که آن ید بیضا است و عصا
و غیر آن فتولی پس برگشت از ایمان آوردن برکنه بقوت خود یعنی بسبب آنچه متقوی و مستظهر بود بآن از کثرت
جنود و خزاین از ایمان اعراض نمود یا گردانید که کنایه اگر رکن او بودند و با ایشان مستند و متقوی از قبول حق وقال
وگفت که موسی ساحر جادو است و بسحر بندی خارق عادت با مینماید او مجنون یا دیوانه است که از عاقبت کار خود
نمی اندیشد چون فرعون از موسی برگشت و بوی طعن زد و قوم با وی در طغیان اتفاق کردند فاخذناه وجنوده
پس گرفتیم اورا و لشکر اورا بغضب و قهر خود فنبذناهم پس بیفکندیم همه ایشان را فی الیم در دریا و غرق ساختیم وهو ملیم
در حالی که فرعون ملامت کننده بود مر نفس خود را که چرا از موسی اعراض کردم و بر او طعن زدم وفی عاد و در قصه قوم عاد نیز
آیتی است برای عبرت اهل اعتبار اذ ارسلنا علیهم چون فرستادیم بر ایشان الریح العقیم بادی که آبستن درخت
و حامل او نباشد یعنی بادی بی خیر و نفع امیر المؤمنین ع فرمود که نکباست و بروایت ابن عباس باد دبور و از ابن مسیب جنوب
بر هر تقدیر ما تذر نگذاشت آن باد من شیء اتت علیه هیچ چیز را که بگذشت بر او دبور الا جعلته مگر گردانید
آن چیز را کالرمیم مثل آنچه کهنه و ریزیده شود چون گیاه خشک واستخوان کهنه و ریزیده گشته وفی ثمود و در قوم ثمود
نشانهایست مومنان ترسکار را اذ قیل لهم چون گفته شد مر ایشان را بعد از تکذیب صالح ع و عقر ناقه تمتعوا برخوردار
شوید از زندگانی و نفع گیرید از نعم و مال خود حتی حین تا هنگام عذابی که بعد از گذشتن سه روز خواهد بود کما قال تمتعوا
ثلثة ایام فعتوا پس سرکشیدند عن امر ربهم از فرمان پروردگار خود بتدارک فایت مشغول نشدند فاخذتهم
الصاعقة عقوبتی بیهوش کننده و هلاک سازنده بعد از سه روز وهم ینظرون و حال آنکه ایشان میدیدند آنرا بعیان
چه آن در روز بر ایشان فرود آمد و مراد از صاعقه صیحه جبرئیل است یا آتشی نازل از آسمان فما استطاعوا من قیام
پس نتوانستند از نجات خواستن یعنی قادر نبودند بر آنکه برخیزند و از عذاب بگریزند وما کانوا منتصرین و نبودند
انتقام کشندگان از ما یا یاری دهندگان یکدیگر را در دفع عقاب وقوم نوح و هلاک کردیم قوم نوح را من
قبل پیش از امم مذکوره انهم کانوا بدرستی که ایشان بودند قوما فاسقین گروهی بیرون رفتگان از استقامت
ایمان بسبب کفر و طغیان و قصص انبیا و امم ایشان در مواضع خود بر سبیل تفصیل سمت تحریر یافته و بعد از ذکر امم مکذبه و استیصال
ایشان در بیان کمال قدرت خود میفرماید والسماء بنیناها و آسمان را بنا کردیم و آنرا بلند برافراشتیم باید بقوة کامل خود
وانا لموسعون و بدرستی که ما توانائیم بر بنای آن و یا قادر بر آفریدن آن و چیزی که اعظم از آن باشد و اشتقاق آن از وسع
یعنی طاقت و یا ما گشایش کننده ایم آسمان را یا علم ما واسع است بهمه امور یعنی دانائیم بجمیع اشیا و توانائیم بهمه چیزها والارض
فرشناها زمین را گسترانیدیم بسبب قرار خلقان بر آن فنعم الماهدون پس نیک گسترانیده ایم ما بواسطه آنکه
بجهت مصالح بندگان کردیم نه بجهت جر نفع خود و دفع ضرر از خود زیرا که غنی بالذاتیم و مستغنی از کل ماسوی ومن

كل شيء خلقنا و هر چیزی از اصناف موجودات آفریدیم زوجین دو صنف که هر یکی زوج دیگری باشد از حیثیت
شکل مانند مرد و زن و یا بجهت تعاقب چون لیل و نهار و شمس و قمر و ربیع و خریف و شتا و صیف که هر یکی زوج دیگری باشد بجهت
تخالف ذاتی چون نور و ظلمت و رطب و یابس و سهل و جبل و بر بنی قیاس سما و ارض و بر و بحر و جن و انس و غیر آن و یا بطریق
زوجیه آفریدیم پس لازم نیاید که هر مخالف ایمان و معصیت که خلاف طاعت و غیر آن از صفات رذیله که اضداد صفات
حسنه اند آفریده او باشد حاصل کلام که ما رفع سما و ارض و خلق ازواج نمودیم لعلکم تذکرون باراده آنکه شاید شما
پند پذیر شوید و بدانید که تعدد از خواص ممکنات است و واجب بالذات قابل تعدد و انقسام نیست و بجهت آن راه برید بخالق
و پرستش او کنید و چون مقصود آفرینش اشیای مختلفه معرفت و عبادت است ففروا پس بگریزید یعنی رجوع کنید از کفر بتو
الی الله بتوحید خدای یا از عذاب او بثواب او یا از معصیت او بطاعت او و از امام جعفر صادق ع مرویست که مراد آنست که حج
کنید بقصد نزدیکی او سبحانه یا فرار کنید از جمیع آنچه شما را از طاعت باز دارد و بالکلیه متوجه حق شوید بطاعت او سبحانه ابن عباس
گفت از وی در وی گریزید یعنی از ماسوی وی و در بحر الحقایق آورده که ای کسانی که گریختید از حق بسبب تعلق ماسوی در حق گریزید
بقطع تعلق از خود بوصف خدا که بگریزید یا از قهر او بلطف او و باحق قرار گیرید انی لکم بدرستی که من مر شما را منه از عذاب
او سبحانه نذیر مبین بیم کننده ام آشکارا نماینده منذر به خود از جانب او سبحانه بمعجزات ظاهره یا آشکارا کننده ام آنچه
حذر از آن واجبست ولا تجعلوا مع الله و مگردانید یعنی و امگیرید با خدای بحق الها آخر خدای دیگر انی
لکم بدرستی که من مر شما را منه از عذاب خدای در عبادت غیر او نذیر مبین ترساننده ام هویدا و پیدا تکرار این قول
جهت تاکید است یا اول مرتب است بر ترک ایمان و دوم بر شرک آوردن کذلک دأب امم سابقه همچنان است که داب قوم تو را انکار
میکنند امم سابقه نیز پیغمبران خود را تکذیب میکردند پس در تقریر مجمل ابهام میفرماید که ما اتی الذین نیامد بآنانکه آمدند من
قبلهم پیش از کفار مکه من رسول هیچ فرستاده الا قالوا مگر گفتند قوم او ساحر جادو است در وقتی که معجزه
با ایشان مینمود او مجنون یا دیوانه است گاهی که ایشان را از بعث خبر میداد اتواصوا آیا وصیت کرده اند پیشینیان
و پسینیان به باین سخن تا همه متفق شدند باین قول استفهام برای توبیخ است و معنی مراد نفی است یعنی وصیت نکرده اند بیکدیگر
بجهت عدم تلاقی ایشان در زمان واحد بل هم قوم طاغون ایشان گروهی اند نافرمان و از حد بیرون روندگان و جهت
طغیان ایشان برین قول میدارد فتول عنهم پس روی بگردان از ایشان یعنی چون تکرار اظهار دعوة کردی بر ایشان و
ایشان بجهت اصرار و عناد از آن ابا کردند پس از مجاوره ایشان اعراض نما تا وقتی که مامور شوی بقتال فما انت بملوم پس نیستی تو
ملامت زده نزد حضرت عزت بجهت اعراض تو از ایشان بعد از تکرار تبلیغ دعوة بقدر وسع و طاقت چه در این صورت لوم بر
ایشانست که ترک قبول دعوة تو کرده اند وذکر و پند ده اهل ایمان را فان الذکری پس بدرستی که پند دادن تنفع
المؤمنین نفع میدهد مومنان را یعنی بعناد کافران و جحود اهل طغیان ترک تذکیر و موعظه اهل ایمان مکن و دست
از نصیحت ایشان باز مدار چه موعظه و نصیحت موجب زیادتی بصیرت ایشان میشود و سبب اکتساب طاعات و اجتناب از
محرمات از مجاهد نقلست که امیر المؤمنین ع روزی پیرهن در خود پیچید از خانه بیرون آمد محزون و غمناک و فرمود

آیه فتول عنهم وما انت بملوم نازل شد هیچکس از ما نبود مگر غمگین شد و متیقن گشت بر انقطاع وحی و نزول عقوبت و چون آیه
فان الذکری تنفع المؤمنین فرود آمد خوشحال شدیم در کتاب فصول آورده که کلام مذکور یعنی نصایح و مواعظ باید که مشتمل باشد
بر ده چیز تا سامعان را نفع رساند اول تذکیر نعمت خدا تا بشکر گذاری آن اقدام نمایند دویم ذکر ثواب محنت و بلا تا دران
شکیبایی ورزند سیم بیان عقوبت گناهان و تعداد آن تا از آن منزجر گردند و تایب شوند چهارم اظهار مکاید و وساوس
شیطان تا از آن محترز شوند پنجم ذکر زوال دنیا و بی اعتباری آن از سر رغبت بدو میل نکنند ششم بیان هلاک کردن تا مستعد
رفتن شوند هفتم تکرار ذکر قیامت تا کار آن روز را بسازند هشتم بیان درکات دوزخ و انواع عقوبتها تا از آن بترسند نهم
تعداد درجات جنت و اقسام نعمتهای آن تا بآن راغب شوند دهم بنای کلام بر خوف و رجا نهادن یعنی گاهی از عظمت و
کبریا و هیبت الهی سخن راندن تا از آن خایف شوند و وقتی رحمت و مغفرت و مهربانی حضرت عزت را تعداد کند تا بآن
امیدوار شوند پس هر موعظه که مشتمل باشد برین سخنان سبب منفعت مومنان است بعد از امر بابلاغ جهت بیان تعطیل آمد
میفرماید وما خلقت الجن والانس و نیافریدیم پریان و آدمیان را الا لیعبدون مگر بعلت آنکه پرستند
مرا بر وجه اختیار نه بطریق اجبار گویند مراد آنست که خلق بندگان نکردم مگر بجهت آنکه امر کنم ایشان را بعبادت و موید اینست قول
وما امروا الا لیعبدوا الله و مجاهد لیعبدون بمعنی لیعرفون تفسیر نموده یعنی نیافریدیم هیچ یک از جن وانس مگر آنکه مرا
بشناسند و بصفات ثبوتیه و سلبیه من عارف گردند پوشیده نماند که غرض اصلی از خلق بندگان تعریض مثوبت بر ایشان
بعبادت و نه مغفرت و لیکن چون ثواب حاصل نمیشود مگر بعبادت پس گویا عبادت غایت خلق است نه ثواب فنسح غرض
مالک جمیع عباد در امر بعبادت آنست که بوسیله آن در نشاة الاخرة فایض شوند و از حضیض چاه شقاوة خلاص شده
بذروه جاه سعادت رسند نه آنکه تحصیل ارزاق خود کنند و اطعام مالک چه او سبحانه غنی مطلق است و در تفضل
بر جمیع بندگان و معطی ارزاق ایشان خواه بعبادت مشغول شوند و خواه نه و ازین جهت است که میفرماید که ما ارید
منهم نمیخواهم از بندگان من رزق هیچ روزی وما ارید ان یطعمون و نمیخواهم که طعام دهند مرا بلکه
رزق و اطعام صفت منت و بس پس برای این تاکید کلام میفرماید که ان الله بدرستی که خدای هو الرزاق اوست
روزی دهنده جمیع خلایق نه غیر او پس درین باب محتاج معین نباشد ذو القوة خداوند توانایی المتین
استوار در توانایی خود یعنی قادریست که بلیغ اقتدار و کامل القدرت است بر وجهی که گرد عجز بر گرد سرادقات او نگردد
پس نه در کار رزاقیش فتوری و نه در قوه روزی و بنده نوازیش قصوری جلت قدرته چون کفار قریش با وجود این دلایل
ظاهره که دال اند بر قدرت قاهره او سبحانه در عناد افزوده بودند نگرویدند از جهت تخویف ایشان میفرماید که فان
للذین ظلموا پس بدرستی که مر آنانراست که ستم کردند بر خود بکفر یا بر رسول بتکذیب ذنوبا بهره ایست از عذاب
مثل ذنوب اصحابهم مانند بهره یاران ایشان یعنی نظیر ایشان در کفر و عناد از امم مکذبه مانند قوم نوح
و ثمود مراد آنست که بایشان خواهد رسید آنچه بامم ماضیه رسید از عذاب و عقاب فلا یستعجلون پس باید
که شتاب نکنند در وقوع و تعجیل آن را از تو طلبند چه آن فوت نخواهد شد فویل پس کلمه عذاب یا چاه ویل که در

دوزخ است للذین کفروا مر آنانراست که کافر شدند بخدا و رسول نگرویدند من یومهم الذی یوعدون
از عذاب روز ایشان که وعده داده میشوند مراد روز قیامت یا روز بدر

سورة الطور ثمان واربعون آیة مکیة

ابی بن کعب از رسول صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده که هر که سوره الطور بخواند واجب باشد بر خدا که او را از عذاب ایمن گرداند
و او را بهشت خود نعمت عظیمی و مرتبه کبری عطا فرماید و محمد هشام از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که هر که سوره
الطور بخواند بر خدای واجب باشد که خیر دنیا و آخرت او را کرامت فرماید بدانکه حق تعالی چون ختم سوره الذاریات فرمود
بوقوع عذاب و عقاب افتتاح این سوره بتحقیق وقوع وعده و عید نمود و گفت

بسم الله الرحمن الرحیم

والطور سوگند بطور سینا که جبلی است بمدین در ارض مقدسه که موسی ع بر بالای آن کلام حق تعالی استماع
فرمود و تخصیص این کوه بجهت کثرت برکت و منفعات است دران و گویند مراد مطلق کوههاست که میخهای زمین اند و
منابع و منافع و نزد متقدمان مراد دو کوه اند که یکی را سینا نوشیند بجهت کثرت تین دران و دیگری را زیتا بجهت بسیاری
زیتون دران و گویند اشتقاق آن از طارات یعنی سوگند بانچه طیران از اوج ایجاد و از اوج تخصیص مواد یا از عالم غیب
بعالم شهادت وکتاب مسطور و سوگند بکتاب نوشته شده فی رق منشور در صحیفه گشاده بوقت خواندن
مراد قرآنست و نزد بعضی مراد باین کتاب لوح محفوظ است و آن تخته ایست از زمرد سبز یا کتاب توریه که نعت محمد ص است
در آن و یا صحیفه اعمال بندگان که در روز قیامت بر ایشان منشور سازند یا لوح دل عارفانست که مرقوم است از معارف و حکم الهی
والبیت المعمور و سوگند بخانه آبادان یعنی بکعبه معظمه و معموری آن بکثرت زیارت حاجیانست و خدمت مجاوران
او یا خانه ایست که در زمین باشد برای عبادت بندگان یا مراد ضراح است که مقابل خانه کعبه واقع شده در آسمان چهارم و عمارت
آن بکثرت فرشتگانست و از امیر المومنین ع مرویست که هر روز هفتاد هزار فرشته دران میروند و طواف میکنند و هرگز نوبت
باو نمیرسد و خازن آن فرشته ایست که او را رزین خوانند و آن خانه از یاقوت سرخ است و خدای تعالی در زمان آدم بزمین
فرستاد و در زمان طوفان نوح ع امر نمود تا آنرا باسمان بردند و زهری از سعید بن مسیب نقل کرده که حضرت رسالت ص
فرمود که بیت المعمور در آسمان دنیاست و در آسمان چهارم نهریست که آنرا نهر حیوان خوانند هر روز جبرئیل در وقت طلوع
آفتاب دران نهر میرود و چون بیرون آید اجنحه خود را می افشاند هفتاد هزار قطره از آن میچکد حق تعالی از هر قطره آن فرشته می
آفریند و همه را امر میکند در داخل شدن در بیت المعمور پس ایشان آن روز در آن خانه نماز میگذارند و طواف میکنند و روز دیگر
باز حق تعالی هفتاد هزار فرشته دیگر بطریق مذکور می آفریند و بایشان همان امور میسازد و هرگز نوبه باول نمیرسد و نزد بعضی مراد
از بیت المعمور قلوب مومنانست که عرش رحمن است و عمارت آن بمعرفت و اخلاص است قسم بقلوب اهل ایمان که معمورات بخلوص و معرفت اند
والسقف المرفوع و سوگند بسقف بلند بر افراشته یعنی آسمان که مجموع انوار حکمت و مخزن اسرار فطرت و نزد ابن عباس
مراد عرش الهی است که جامع غرایب و عجایبات است و گویند مراد آسمان اولیست که مانند سقف زمین است و این قول از امیر المومنین ع

منقولات وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ و سوگند بدریایی پر برآمده یا بیهم که جهت پری آتش دران برافروخته و تابیده است سعید
بن جبیر نقل کرده است که امیر المؤمنین علی علیه السلام از یهودی پرسید که در کتاب شما دوزخ در کدام موضع است گفت در دریا
فرمود ما اراه الا صادقا میدانم او را درین قول الا راست گو که گفته تعالی وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ مرویست که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که در
روز قیامت دریاها پر آتش کنند و باب دریا آن آتش را برافروزند و بروایتی دیگر همه دریاها را در روز قیامت بتابانند تا
آتش سوزان شود و بعد از ان را انهار ایکدیگر کشایند تا همه یکدریا گردد پس همه را بدوزخ بند روان سازند و نیز از امیر
المؤمنین مرویست که بحر مسجور دریاییست که در زیر عرش باری عمق و قعر آن مقابل هفت آسمان و زمین است و در وی آب سطبر مانند
آب منی که آنرا ابحر الحیوان گویند و در وقت بعث حق تعالی آن امر کند تا چهل صباح در قبور باریده شود و در نفخه ثانیه همه خلایق
ازان زنده شوند و از قبور بیرون آیند و محققان گفته اند که سقف مرفوع روح رفیق العقل است که سقف خانه دل است بحر
مسجور دلیست که با آتش محبت تافته حاصل که حق سبحانه و تعالی بامور عظیم عجیب قسم یاد میفرماید که بدرستی که إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ
بدرستی که عذاب پروردگار تو لَوَاقِعٌ بوقوع آینده است و نازل شونده مَا لَهُ نیست مر آن خدایرا مِنْ دَافِعٍ هیچ دفع کننده
یعنی البته واقع خواهد شد جبیر بن مطعم گوید که من بمدینه رفتم تا سخن در باب اساری بدر با حضرت رسالت پناه در میانه
پس بمسجد در آمدم آنحضرت در نماز صبح بود و سورة الطور را قرائت میفرمود چون باین آیه رسید که إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ نزدیک
بود که از غایت خوف دلم شکافته شود پس فی الحال اسلام آوردم از ترس آنکه مبادا عذاب نازل شود و من بر صفت کفر بمیرم
يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ یعنی عذاب واقع شود در روزی که مضطرب و مضطرب شود مَوْرًا اضطراب شدنی یعنی مترددگردد
در آمدن و رفتن و آنگاه شکافته شود و گویند موج کیست بر تموج سبیل ستاره یعنی آسمان بر گرد خود موج زند و بگردد
مانند کشتی بر روی آب که بگرد خود آید وَتَسِيرُ الْجِبَالُ و روان شوند کوهها یعنی از اماکن خود کروی زمین است
زایل گردند و چون غبار بر هوا شوند سَيْرًا رفتنی یعنی البته مانند غبار بر هوا پراکنده شوند و چون این واقع شود
فَوَيْلٌ پس کلمه عذاب يَوْمَئِذٍ در آن روز لِلْمُكَذِّبِينَ مر تکذیب کنندگان را است که سخن خدا و رسول را بدروغ پنداشته
باشند الَّذِينَ هُمْ فِي خَوْضٍ آنانکه ایشان در شروع باقوال که آن استهزا است بقرآن و تکذیب پیغمبر آخر الزمان و
انکار بعث در آن جهان يَلْعَبُونَ بازی میکنند و استهزا مینمایند یعنی آنرا بازیچه بر میدارند و قومی بران نمی خندند
يَوْمَ يُدَعُّونَ روزی که دفع شوند کافران بعنف یعنی بیفکنند ایشانرا از روی قهر و اجبار إِلَىٰ نَارِ جَهَنَّمَ بسوی
آتش دوزخ دَعًّا دفع کردنی و افکندنی بعنف و قهر مقاتل گفته که مراد از دع آنست که خازنان دوزخ دستهای کافران را برگردنهای
ایشان بندند و موی پیشانی ایشانرا بر پشت پای وی بروی افکنده بدوزخشان اندازند و نزد این حال ایشانرا گویند که هَٰذِهِ
النَّارُ الَّتِي این آن آتش است كُنْتُمْ بِهَا که بودید در دنیا تُكَذِّبُونَ که تکذیب میکردید و تمیدانستید که میگفتید
که او ساحر است و آنچه که میگوید وحی است سحر است نه سخن خدا أَفَسِحْرٌ هَٰذَا آیا پس سحر است که می بینید از انواع عذاب
دوزخ همچنانکه وحی الهی را سحر می پنداشتید این را نیز سحری پندارید أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ یا شما نمی بینید این عذاب را و کورید از
مشاهده آن همچنانکه در دنیا کور بودید از دیدن آنچه دلالت بر وقوع این عذاب میکرد این قول بر سبیل تهکم است و تقریع

بر ایشان را بعد ازین توبیخ گویند که اصْلَوْهَا در آیید بدوزخ فَاصْبِرُوا پس صبر کنید بر کشیدن عذاب أَوْ لَا
تَصْبِرُوا یا صبر نکنید و جزع مینمایید سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ یکسانست بر شما صبر و عدم صبر یعنی بر هر چه که میخواهید
از صبر و عدم صبر در دوزخ داخل شوید که هیچ گریزگاهی نیست شما را از ان پس نه قوة پرهیز دارید نه یارای گریز و ابدا معذب
خواهید بود در ان إِنَّمَا تُجْزَوْنَ جز این نیست که جزا داده میشوید مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه بودید که میکردید
در دنیا و استهزا و انکار و تکذیب و غیر آن و بعد از ذکر حالات دوزخیان بیان احوال متقیان میفرماید که إِنَّ الْمُتَّقِينَ
بدرستی که پرهیزکاران از کفر و شرک و عصیان فِي جَنَّاتٍ در بوستانهایی باشند و چه بوستانها وَنَعِيمٍ و در
نعمتها و چه نعمتها یعنی بوستانها و نعمتهایی که در نظاره بر نهایت کمال باشند فَاكِهِينَ لذة کنندگان و خوشحالان
بِمَا آتَاهُمْ بسبب عطا کردن ایشانرا رَبُّهُمْ پروردگار ایشان وَوَقَاهُمْ و در نگاه داشتن ایشانرا رَبُّهُمْ آفریدگار
ایشان عَذَابَ الْجَحِيمِ از عذاب دوزخ یعنی اینکه درین روز شادان باشند بسبب عطا کردن حق تعالی ایشانرا
انواع نعیم و نگاه داشتن ایشانرا از انواع عذاب جحیم و چون در بهشت داخل شوند خزنه ایشانرا گویند كُلُوا
بخورید از مطعومات بهشت وَاشْرَبُوا و بیاشامید از مشروبات آن خوردنی و آشامیدنی هَنِيئًا گوارنده بدون
و تنقیص از نغمه که فرموده که بیچ آنکس که نفس من بید قدرة اوست که مردی از اهل بهشت قوة صد مرد داشته باشد که بر غیب
تمام بر اکل و شرب و جماع اقدام نماید و بعد از اکل عرق کند و حاصل شود که اطیب از بوی مشک باشد و تحلیل آنچه خورده
و آشامیده از بین بماند حق تعالی ایشانرا گوید که پاداش است مر شما را بِمَا كُنْتُمْ بآنچه بودید در دنیا تَعْمَلُونَ عمل
میکردید بعضی علما گفته اند که هر چه وعده بکردار بنده است اما اصل در ان فضل الهیست و اگر نه بپاداشت که نزد او کرامها
چه باشد پس ایشان بفضل الهی مستغرق چنین متمتع شوند مُتَّكِئِينَ در حالتی که تکیه زده گان باشند در بهشت عَلَىٰ
سُرُرٍ بر تختهای نور تافته مَصْفُوفَةٍ بهم پیوسته و در برابر یکدیگر وَزَوَّجْنَاهُمْ و جفت گردانیدیم ایشانرا
بِحُورٍ بزنان سفید اندام یا زنانی که سفیدیهای چشم ایشان در کمال سفیدی باشد عِينٍ گشاده چشم یا سیاهی چشم ایشان
بغایت سیاه باشد پس قرین و همنشین ایشان باین نوع زنان وَالَّذِينَ آمَنُوا و کسانی که مؤمن بوده باشند وَ
اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ و پیرو باشند ایشانرا فرزندان ایشان در دخول جنان یا در وصول بدرجات ایشان یعنی ما جمع
کنیم برای ایشان انواع سرور و بهجت را از امور مذکوره که آن داخل شدن ایشانست در خلد برین و مزاوجه حور عین
و موافقت با خوان مؤمنین و اجتماع اولاد با ایشان در درجات علیین بعد از ان در بیان علت الحاق ذریت با آبا میفرماید
که بِإِيمَانٍ بسبب ایمان عظیم القدر که آن ایمان آبا است أَلْحَقْنَا بِهِمْ در رسانیم بایشان ذُرِّيَّتَهُمْ فرزندان خویشان
ایشانرا از ان سبب یعنی با آنکه درجات آبا بلند باشد فیت بذریت صغار ما بفضل خود درجات ذریت را بلند گردانیم
تا چشم پدران در روی و جمال ایشان منور گردد و بدیدار یکدیگر خوشحال شوند وَمَا أَلَتْنَاهُمْ و ما کم نکنیم مِنْ عَمَلِهِمْ
مِنْ شَيْءٍ از ثواب کردار هیچ چیزی یعنی فرزندانرا بدرجه پدران رسانیم بی آنکه نقصانی بثواب ایشان رسد بلکه بفضل
و کرم خود اولاد را نعمت در جوار ایشان فرمائیم پس بجهت تاکید این قول میفرماید كُلُّ امْرِئٍ هر مردی از مکلفانست.

بِمَا كَسَبَ بآنچه کرده باشد رَهِينٌ در کروآنست روز قیامت یعنی وابسته است بپاداش کردار خود بعمل دیگری مواخذه
نیست پس همچنانکه شخصی بنده خود را مرهون میسازد بدینی که براوست همچنین نفس عبد در حکم مرهونست نزد او سبحانه
بعمل صالح که مرهون بآنست مرویست از حضرت رسالت صلعم که خدای تعالی بر دارد درجه اولاد مومن را تا آنکه برتر درجه
پدر برساند اگرچه ایشان درخور آن درجه نباشند تا چشم او بایشان روشن کرده و بعد از آن آیه مذکوره را
تلاوت فرمود و از ابن عباس روایتست که چون مومن بدرجه خود رسد گوید بار خدایا پدر و مادر و فرزندانم کجا اند ندا آید
که ایشان بنا نرسیدند که موجب آن شود که در مرتبه درجه تو باشند او گوید خدا وندا چه باشد که بفضل خود ایشان را با من رسانی
حق تعالی امر فرماید تا همه ایشان را بنزد او برند و زادان از امیر المومنین ع روایت کرده که حضرت رسالت صلعم فرمود که مومنان و
فرزندان ایشان در بهشت باشند و بعد از آن آیه مذکوره تلاوت فرمود و از امام جعفر صادق ع مرویست که اطفال مومنان
را نمایند بپدران ایشان تا در روز قیامت بعد از آن در بیان نعمت خود بر اهل ایمان میفرماید وَأَمْدَدْنَاهُمْ و بیفزائیم
متقیان را یعنی زیاده بر آنچه داشته باشند بدهیم ایشان را بِفَاكِهَةٍ میوه بجمیع انواع آن وَلَحْمٍ و گوشت با هم امثال
آن مِمَّا يَشْتَهُونَ از آنچه آرزو کنند یعنی خواهیم داد بمتقیان وقتا بعد وقت آنچه آرزوی ایشان باشد يَتَنَازَعُونَ
داد و ستد کنند با یکدیگر فِيهَا در بهشت یعنی بهم دهند و از هم ستانند كَأْسًا کاسه مملو از خمر بهشت لَا
لَغْوٌ فِيهَا هیچ سخن بیهوده نباشد در ان یعنی در اثنای شرب آن با یکدیگر تخاصم نکنند و بسخنان لغو و بیهوده تکلم
نکنند وَلَا تَأْثِيمٌ و نه گناه کار گردانیدن یعنی در میان آن فعلی که موجب اثم باشد و نه قولی که بسبب آن گناه منسوب
کردند بخلاف خمر دنیا که از ستم و عربده و فواحش که موجب اثم است خالی نیست بلکه عقول اهل بهشت بحال خود باشد
و هر چند که در شرب آن اغراق کنند عقول ایشان زایل نگردد و هیچ اثمی بران مترتب نگردد وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ و طواف
کنند بر گرد ایشان با کاسهای خمر برای خدمت غِلْمَانٌ لَهُمْ خادمانی که مخصوص ایشان باشند مر ایشان را برشکل پسران
خوش صورت آفریده شده كَأَنَّهُمْ گوییا ایشان در حسن و صباحت و صفا و لطافت لُؤْلُؤٌ مَكْنُونٌ مروارید پوشیده
در صدف که دست هیچکس بدامن ایشان نرسیده باشد و بسبب اسباب خارجی نگشته از قتاده نقل است که کسی از حضرت
رسالت صلعم پرسید که خادم چنین است مخدوم چگونه باشد فرمود فضل مخدوم چون ماه شب چهارده باشد در وقت فضل
بر جمیع ستارگان و نیز از آن حضرت مرویست که کمترین اهل بهشت از روی مرتبه کسیست که خادم خود را بخواند هزار خادم در جواب
او لبیک لبیک لب بگشایند و در روایت آمده که همچنانکه اهل بهشت از غلمان محفوظ باشند غلمان نیز از خدمتکاری ایشان در
کلال النفاد باشند چه انجا دار استراحت است نه سرای کلفت و در تبیان آورده که ذکور اولاد مشرکان غلمان اهل جنت باشند
و اناث ایشان حور عین و اولاد مومنین با پدر خود بر همان هیات باشند که در دنیا بوده اند و این نقلی غریب است القصه اهل بهشت
بر تختهای زرین در مقابل یکدیگر باشند وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ و روی آرند بعضی از ایشان عَلَىٰ بَعْضٍ بر برخی دیگر يَتَسَاءَلُونَ
در حالتی که پرسند از یکدیگر احوال و اعمال خود را که موجب این سعادت شد قَالُوا إِنَّا كُنَّا گویند که بدرستی که بودیم
قَبْلُ پیش از این روز فِي أَهْلِنَا در میان اهل خود یعنی بودیم در دنیا مُشْفِقِينَ ترسندگان از عذاب و عقاب نیران و بسبب آن

بر طاعات رحمتی مرتکب شده از عصیان مجتنب میشدیم فَمَنَّ اللَّهُ پس منت نهاد خدای عَلَيْنَا بر ما بلطف و مرحمت و
توفیق در طاعات و اجتناب از معصیات وَوَقَانَا عَذَابَ السَّمُومِ و نگاه داشت ما را از عذاب آتش که مانند باد گرم باشد
که در غایت گرمی و نفوذ کننده مسام و گویند که سموم نام جهنم است إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلُ بدرستی که ما بودیم پیش از این در دنیا
نَدْعُوهُ میپرستیدیم خدا را با خلوص یا میخواندیم او را در نجات دادن از آتش جحیم و عذاب الیم پس او اجابت دعای ما
کرد إِنَّهُ بدرستی که هُوَ الْبَرُّ اوست بسیار نیکوکار بندگان الرَّحِيمُ بسیار مهربان بر ایشان و لهذا عابد خود را و ثابت عشر
و سایل او مجاب و قبل از این گذشت که جماعت مقتسمان بر عقبات مکه نشسته حضرت رسول صلعم را نزد تردد قوافل عرب بکهانت
و شعر منسوب میساختند و آنحضرت بواسطه آن ملول و غمگین شد حق تعالی بجهت تسلیه آن قدوه احباب از عتاب ناصواب
کفار با او خطاب کرده میفرماید فَذَكِّرْ پس پند ده ای محمد بقرآن اهل مکه را و بجهت مشرکان کردن ملاحظه بر خلاف خود راه ملامت و سب
موعظه و نصیحت متعاقب شو فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَتِ رَبِّكَ پس نیستی تو بحق انعام پروردگار تو یا عطای مرتبه نبوت
بِكَاهِنٍ خبر دهنده از غیب بوسیله جن بدون نزول وحی وَلَا مَجْنُونٍ و نه دیوانه که عقل او پوشیده باشد همچنانکه
کفار مکه قریش در حق تو میگویند چه قول ایشان باطل است و سخن ایشان متناقض زیرا که کاهن محتاج است در کهانت بفطنت
و وقت أَمْ يَقُولُونَ بلکه میگویند مشرکان قریش که محمد شَاعِرٌ شاعر است و آنچه از او صادر میشود از فصاحت
و بلاغت بجهت قوه شعر است نَتَرَبَّصُ بِهِ که انتظار میبریم او را یعنی چشم آن داریم که برسد باو رَيْبَ الْمَنُونِ
حادثه و مصیبت روزگار که از غایت شدت نفس را مضطرب سازد قُلْ بگوی ای محمد در جواب ایشان که تَرَبَّصُوا انتظار برید
زمان نکبت با مرگ مرا فَإِنِّي مَعَكُمْ پس بدرستی که من با شما مِنَ الْمُتَرَبِّصِينَ از جمله منتظرانم یعنی من انتظار ث
بلیه شما میکنم همچنانکه شما منتظرید که مصیبتی بمن نازل شود یا مدعی بمن طاری گردد پس بیان بطلان قول ایشان میکند
أَمْ تَأْمُرُهُمْ بلکه امر میکند و میفرماید ایشان را أَحْلَامُهُمْ عقول ایشان بِهَٰذَا باین قول متناقض چه کهانت تابع
فطانت است و جنون لازم زوال العقل و شعر کلامیست منسق و مخیل و موزون و آن با جنون میسر نمیشود پس این سخنان
ایشان نه بر مقتضای عقل باشد پس از پی امر اهل نبوده میفرماید که أَمْ هُمْ یا ایشان قَوْمٌ طَاغُونَ گروهی اند از حد در
گذشتگان در مکابره و عناد و طغیان پس شروع در بحثی دیگر کرده میگوید که أَمْ يَقُولُونَ بلکه میگویند کفار قریش تَقَوَّلَهُ له
بر بافته است محمد قرآن را و از خود گفته و چنین نیست که میگویند بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ بلکه ایمان نخواهند آورد یعنی باعث
ایشان برین قول اصرار ایشانست بر کفر و طغیان و اصرار بر عدم ایمان و اگر نه ایشان از سر یقین میدانند که قرآن متقول
نیست بجهت عجز جمیع فصحا و بلغا از آوردن مثل آن بعد از ان بجهت الزام ایشان میفرماید که فَلْيَأْتُوا پس باید که بیارند
ایشان بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ سخنی مانند قرآن إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ اگر باشند راستگویان در آنکه قرآن را از خود میتوان
ساخت بعد از ان بر ایشان حجت آورد بر نوعی که أَمْ خُلِقُوا آیا آفریده شده اند مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ از نه چیزی یعنی ایشان
بی خالقی مخلوق شده اند و بجهت اینست که بعبادت آن اشتغال نمی نمایند آیا ایشان مخلوق گشته اند نه از برای کاری یعنی بعبث
و بازیچه که اصلا قلم تکلیف بر ایشان نباشد و جزای عمل ایشان ندهند أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ آیا ایشان آفریده و نیز بر

بسبیل التزام حجت میفرماید که أم خلقوا السموات والأرض آیا آفریده‌اند آسمانها و زمینها را چنین نیست بل لا
یوقنون بلکه یقین در نمی آیند باین خالق جمیع ممکنات و واجب الوجود ذات و بواسطهٔ عناد و استکبار همین بر
کردگان میکردند أم عندهم آیا نزدیک ایشانست خزائن ربک خزینهای فضل پروردگار تو تا نبوت بهر که خواهند
دهند یا خزاین علوم الهی در دست ایشانست تا بدانند که لایق منصب نبوة کیست أم هم المسیطرون آیا ایشان غالب‌اند و
مسلط شدگان برهم ایشان تا مدبر امور ربوبیت شوند و بنای جمیع چیزها را بر اراده و مشیت خود نهند و بهر که آن
هرچه خواهند کنند و نصب رسالت بهر که خواهند دهند أم لهم سلم آیا مر ایشانراست نردبانی که آسمان بوسیلهٔ آن
برآمده یستمعون فیه میشنوند دران کلام ملایکه را و آنچه از علوم غیبیات که برایشان وحی کرده میشود تا
علم بما کان یکون پیدا کنند و عالم شوند بتقدیم موت محمد بر موت ایشان و ظفر یافتن ایشان ازان در عاقبت
مهمانکه فقط ایشانست و اگر چنین است که ایشان گمان میبرند فلیأت مستمعهم پس باید که بیاید شنونده کیشان
که بر آسمان رفته باشد و کلام غیبی استماع نموده بسلطان مبین بحجتی روشن و دلیلی هویدا اگر گواه باشد بر صدق
استماع چه هرچه کرد دعوی امری کند که بدیهیهٔ عقل حکم نکند بران لازم است که اقامت حجت نماید بر صدق مدعای خود پس تجهیل
اهل شرک میکند که أم له البنات آیا مر خدا راست دختران ولکم البنون و مر شما را پسران یعنی هر که را اینها و
درین خانه باشد که اسناد بنات بخالق خود کند و نسبت بنین بخود دهد در نهایت سفاهت و حماقت خواهد بود پس چگونه
از ایشان او باشد که نردبان عروج کرده بر عالم ملکوت برآید و بر جمیع غیوب مطلع گردد أم تسألهم آیا میخواهی مر ایشانرا
بر تبلیغ رسالت أجرا مزدی تا بسبب آن تاوان زده شوند فهم پس ایشان من مغرم از التزام آن تاوان بر خود
مثقلون گران بار شوند و بواسطهٔ آن از اتباع تو روی بگردانند أم عندهم الغیب آیا نزدیک ایشانست
آنچه علم غیب درو مکتوب شده مراد لوح محفوظ است که مغیبات درو مندرج است فهم یکتبون پس ایشان بنویسند از آنچه
درو است یا گویند جز پیغمبر در امر قیامت و بعث و جزا و حساب باطلاست و اصلی ندارد یا از آن بنویسند که موت محمد کی خواهد
بود تا ازان راحت یابند أم یریدون کیدا آیا میخواهند مکری و تدبیری درباره تو مراد مکریست که در دار الندوه میکردند
با حضرت رسالت صلعم از قتل و حبس و اخراج فالذین کفروا پس آنانکه نگرویدند هم المکیدون ایشانند کید کرده
شدگان یعنی ایشانند کسانی که وبال و مکر برایشان باز گردد و مقتول کرده شوند و مقتل شوند در بدر و گرفتار گردند بعذاب ابد
کید خدا عبارتست از تدبیری برای اولیای خود تا بسبب آن اعدای خود را مقهور و مغلوب گرداند أم لهم آیا مر
ایشانراست إله غیر الله معبودی غیر از خدای بحق تا یاری ایشان دهد و حمایت نماید از عذابی که مکافات مکر
ایشانست پس در تنزیه خود میفرماید که سبحان الله منزه و پاکست خدای عما یشرکون از آنچه شرک می آرند بوی
و عبدهٔ اوثان بجهت فرط و عناد و طغیان بقرآن نمیگرویدند و بوحدانیت او سبحانه معترف نمیشدند و بحضرت رسالت
میگفتند که پارهٔ از آسمان بر سر ما فرود آور اگر در وعید عذاب صادقی حق تعالی در جواب میفرماید که وإن یروا کسفا
من السماء و اگر ببینند پاره از آسمان ساقطا که فرو آینده باشد بر سر ایشان یقولوا گویند از فرط

طغیان و محض استکبار که این نه قطعه آسمانست بلکه این سحاب مرکوم ابریست بر هم نشسته و بهم چسبیده یعنی عناد ایشان
تا غایتیست که با وجود مشاهدهٔ آثار عذاب از کفر باز نه ایستند و چون حال ایشان برین منوالست فذرهم پس واگذار و
دست باز دار از ایشان و بمکافات کفر و عناد ایشان ارتکاب منمای حتى یلاقوا تا وقتی که ببینند از روی معاینه یومهم
الذی آن روز خود را فیه در آن روز یصعقون هلاک کرده شوند بوقوع صاعقه بر ایشان مراد نفخهٔ اولیست که
در حین وقوع آن همه خلایق هلاک شوند یوم لا یغنی عنهم آن روزی که نفع ندهد یعنی باز ندارد از ایشان
کیدهم مکر ایشان شیئا چیزی را از عذاب و عقاب ولا هم ینصرون و نه ایشان یاری کرده شوند در آن روز
هیچکس ایشانرا یاری نکند در دفع عذاب مراد روز قیامتست وإن للذین ظلموا و بدرستی که مر آنانراست که ظلم کردند بر نفس
خود یعنی کافر شدند عذابا دون ذلک عذابی غیر از عذاب آخرة که عذاب قبر است یا مواخذهٔ ایشان بقتل در روز
بدر یا بقحط در مدة هفت سال یا جمیع مصائب دنیا ولکن أکثرهم و لیکن بیشتر این کفار لا یعلمون نمیدانند و
وقوع عذاب را و از آن خبر ندارند واصبر و شکیبائی کن ای محمد لحکم ربک مر حکم پروردگار خود را در باب ایشان
که آن امهال ایشانست و ابقای تو در مشقت کشیدن ایشان فإنک پس بدرستی که تو بأعیننا یعنی بعنایت نگاه داشت
مائی یعنی بحیثیتی هستی که ترا می بینیم و بنظر لطف و عنایت محافظت تو میکنیم از مکر و ضرر اهل شرک پس تو وسبح و تسبیح
کن و پاکیزگی خدای خود را یاد کن بحمد ربک در حالیکه آن مقترن باشد بحمد پروردگار تو مراد از تسبیح و تحمید نماز است
یعنی نماز گذار حین تقوم هنگامی که برخیزی از خواب و آن نماز صبحست و گویند که مراد آنست که بگوئی سبحانک اللهم
وبحمدک أشهد أن لا إله إلا أنت در زمانی که برخیزی از مجلس و در خبر آمده که هر که در وقت برخاستن از مجلس گوید
که سبحانک اللهم وبحمدک أشهد أن لا إله إلا أنت أستغفرک وأتوب إلیک کفارهٔ هر لغوی و لهوی باشد که در آن
واقع شده باشد و اگر مجلس خیر بوده خیر برو زیاده کرده و هر که در آن مجلس بوده باشد آمرزیده گردد و برکات این کلمات از
ابن عباس منقولست که مراد دو رکعت نافلهٔ صبحست بعد از برخاستن از خواب ومن اللیل و در بعضی از شب
فسبحه پس نماز گذار خدای را مراد نماز شام و خفتن است و گویند مراد نوافل لیلیه است و تهجد را که صلوة لیلیه
از زیادت ورد تو و بر تو فرض شده است و از آنجهت آنرا بذکر ممتاز ساخت وإدبار النجوم و نماز گذار در عقب رفتن
نجوم بعد از خفای آنها بوقت صبح از امیر المؤمنین علی ع مرویست که مراد ازین نافلهٔ صبحست و این قول از ابی جعفر و ابی عبدالله
نیز مرویست و از حضرت پیغمبر ص منقولست که این دو رکعت قبل از آنچه
آفتاب برآید و بروایت ضحاک مراد نماز صبحست و گویند مراد
این آیه آنست که در وقت صبح و شام از ذکر پروردگار خود
غافل مشو و در جمیع اوقات شب و روز تنزیه او سبحانه
نما که او از تو غافل نیست و حافظ تو

سورة النجم احدی [illegible] وستون آیات

ابی بن کعب از رسول صلعم روایت کرده که هر که این سوره را تلاوت کند بعدد هر که تصدیق محمد کرده و هر که منکر او بوده حسنه در
نامهٔ اعمال او بنویسند و یزید بن خلیفه از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده که هر که در هر روز یا هر شب این سوره بخواند در میان
مردمان ستوده شود و در نظر همهٔ عالمیان بشیر گردد و بیابد که چون او سبحانه ختم سورهٔ الطور فرمود بذکر ختم
رسالت هم افتتاح این سوره نیز بذکر آنحضرت نموده فرمود که

بسم الله الرحمن الرحیم

وَالنَّجْمِ اِذَا هَوٰی قسم بستاره چون طلوع کند و بلند بر آید یا هبوط کند و غروب نماید چه بدو معنی آمده
بنابر اول مشتق از هوی است و بنابر ثانی مشتق از هُوی بضم ها از مجاهد نقل است که مراد از نجم جنس است یعنی سوگند
بستارگان که موجب زینت آسمانست و راه نمای مسافران در بحر و بر و رجم کنندهای شیاطین از صعود بر آسمان که وجعلناها
رجوما للشیاطین و از ابن عباس روایت که مراد ثریاست که نزد طلوع صبح روی بغروب مینهد و نزد بعضی دیگر زهره
و گویند مراد آن کواکب اند که وقت سحر بغروب نزدیک میشوند و آن وقت متهجدان الله که بآن وقت تهجد شناسند و بعبادت
مشغول شوند در خبر است که علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام چون وقت سحر رسیدی بمیان سرای آمدی و نظر در آسمان
کردی و گفتی بار خدایا ستارهای آسمانت فرو رفتند و چشمهای خلقانت در خواب رفتند و آواز بندگانت ساکت
شدند و تو آن خدائی که خوابت نبرد و عامه از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که مراد وجود محمد است صلعم که شب معراج
از آسمان فرود آمد یا بیا لا رفت و مرویست که بعد از عروج آنحضرت ابوطالب را گفتند که محمد از وقت نماز شام و
خفتن ناپدید شد و پیدا نشد و همه شب در تجسس آن بود هیچ جا او را نمی یافت و امهانی او را در حجره طلب میکرد هیچ جا
او را نمی یافت ابوطالب مسلح شد و بنو هاشم را طلب کرد و سوگند خورد که اگر صباح محمد پیدا نشود همه را بزاری بقتل رسانم
چون نجم نزدیک شد ستاره از قطب آسمان جدا شد بغایت روشن و هر ساعت بزمین نزدیک میشد تا بدر خانهٔ
پیغمبر فرود آمد چون نگاه کردند آنحضرت بود فذلک قوله والنجم اذا هوی و در بعضی روایت آمده که چون حضرت دعوت را
آشکارا کرد اهل شرک آغاز طعن کردند و گفتند که محمد گمراه شد از دین پدران خود و خطا کرد که احداث دین دیگر کرد از
برای بندگان خدای تعالی این آیه فرستاد بعضی دیگر از علمای تفسیر گفته اند که سلمان و بعضی از صحابه از رسول پرسیدند که
بعد از تو وصی و خلیفهٔ تو که خواهد بود فرمود که آنکه امشب ستاره بیام خانهٔ او آید همه اهل مکه آنشب بیام خانها رفتند و منتظر
بودند که ستاره بیام خانهٔ که فرود آید و همه طمع داشتند که کوکب درخشان بر بام خانهٔ ایشان فرود آید مگر امیر المؤمنین و
فاطمه علیها السلام که ورد خود از دست ندادند و گفتند اگر بخانهٔ ما فرود آید شکر او را بتعظیم رسانیم و اگر نه بر ما حرجی نخواهد بود پس
ایشان در محراب خود بعبادت مشغول شدند تا چنین که ستارهٔ درخشان از قطب آسمان جدا شد و گویند ستارهٔ زهره بود و
بزمین نزدیک می آمد تا که بر بام دولتخانهٔ امیر المؤمنین علی و فاطمه زهرا علیها السلام فرود آمد فذلک قوله تعالی والنجم اذا هوی گروهی از منافقان
گفتند که الا ان محمدا قد ضل علی علی یعنی محمد در حق علی گمراه شد چه منصبی که در خور او نبود برای او تعیین نمود حق تعالی قسم
یاد کرد بآن ستاره که بخانهٔ او فرود آمد که مَا ضَلَّ صَاحِبُکُمْ گمراه نشد مصاحب شما ای اهل قریش یعنی محمد که پیغمبر در تبلیغ

رسالت و هدایت و مصاحبت میکرد با اهل قریش یعنی از حق عدول نکرد و از اهتدا بضلالت نقل نکرد وَمَا غَوٰی
و خطا نکرد در آنچه خبر رسانید یعنی آنرا بصواب گفت و با مر باطل مرتکب نشد و ابو محمد حنفیه علی بن معازلی که یکی از مشاهیر
کبرای اهل سنت است روایت میکند باسناد خود از ابن عباس که من با جمعی از بنی هاشم در مجلس منور حضرت رسالت پناه صلعم
بودیم که ناگاه کوکبی نورانی از آسمان جدا شد و هبوط مینمود تا بتدریج بزمین افتاد حضرت فرمود که نظر کنید که این ستاره
در سرای که هبوط و سقوط کرد و در کدام منزل نزول نمود اهل مجلس بتفحص برخواستند ناگاه یکی از مجلسیان امیر المؤمنین بحضرت رسالت
اخبار کرد که آن کوکب در منزل آن خورشید آسمان ولایت و اختر اوج هدایت علی بن ابی طالب علیه السلام نزول کرد حضرت ازین صورت
بغایت خرم شد منافقان زبان طعن گشوده آغاز تشنیع آن سرور کردند که محمد در محبت پسر عم خود غلو میکند و دران مبالغه
مینماید و در طریق محبت و مودة علی ضال و گمراه گشته غبار غم بر خاطر آن حضرت نشست از این سخن حق تعالی برای تسکین خاطر
مبارک و تنزیه او از معاتب اهل غوایت و ضلالت این آیه فرستاد عروة بن زبیر روایت کرده که بعد از نزول این آیه عتبة بن ابی لهب گفت
بخدا که محمد را ایذا رسانم پس بنزد آنحضرت آمد و آب دهن بر روی آنحضرت انداخت و گفت انا کافر برب النجم اذا هوی آنحضرت
دلتنگ شد و بر او نفرین کرد و فرمود بار خدایا ددی از ددها مسلط کن تا او را بخورد از این سخن بیم بر ابو لهب مستولی شد که او با جمعی
قریش بتجارت میرفت در راه بمنزلی فرود آمدند و آنجا دیر راهبی بود و آواز داد که این زمین ماوای ددان و شیران است حذر
باشید ابولهب گفت امشب یاری من کنید ای گروه قریش که من میترسم از پسر خود که محمد او را دعای بد کرده ایشان همه بارها جمع
کرده و بر بالای آن جای عتبه را ترتیب کردند و خود پیرامون آن بخفتند و شتران بران حوالی خود بخوابانیدند و چون پاسی از شب
بگذشت شیری بیامد و از شتران بگذشت و قدم بر سر آنها نهاد و یک یک را بو میکرد تا بر بالای آن بارها بر آمد و عتبه را بو کرد
در آن حال عتبه آواز داد که قتلنی رب محمد خدای محمد مرا کشت پس علی الفور سر او را بکند و همه اعضای او را پاره پاره کرد و بعضی
گفته اند که او را بخورد و باز گشت و تعرض هیچکس نرسانید و گویند که در حینی که پیغمبر مامور شد که با صحاب بگوید که درهای خانهای خود را
که بمسجد گشوده اند سد و مسدود سازند گروهی بآن اقدام نمودند و جماعتی قرابت مانند عباس و حمزه درین باب تعلل میکردند و
میگفتند این خطاب با ما نخواهد بود و لیکن قبول این امر کرد امیر المؤمنین علی و فاطمه علیهما السلام و حضرت با فاطمه گفت ای جان پدر این
خطاب با شما نیست چه تو و علی از منید و من از شما اگر در خانهٔ شما مسدود شود هیچ آفت که در خانهٔ من مسدود شده پس از
آنجا بگذشت و بدر خانهٔ حمزه و عباس آمد ایشان گفتند یا رسول الله ما را چه میفرمائی گفت خدا میفرماید که سد ابواب مسجد
کنید گفتند اینقدار رخصت باشد که روزنه در آنجا بگذاریم تا روی ترا ببینیم فرمود رخصت نیست پس همه درها مسدود
شدند مگر در خانهٔ امیر المؤمنین علیه السلام و حضرت بر بالای منبر بر آمد و در جواب آنانی که زبان اعتراض گشوده گفتند چرا تخصیص
کردی و در او را گذاشتی فرمود بخدا که من شما را مسدود ننساختم و در علی را نگشودم بلکه حق تعالی درهای شما را بست و در
حجرهٔ علی را گشوده و چون منافقان این مشاهده کردند گفتند الا ان محمدا قد ضل فی علی حق تعالی این آیه فرستاد که وَالنَّجْمِ اِذَا هَوٰی
مَا ضَلَّ صَاحِبُکُمْ وَمَا غَوٰی وَمَا یَنْطِقُ عَنِ الْهَوٰی و سخن نگفت محمد از روی نفس و ما یطیع خود یعنی نطق
او بقرآن و بجمیع احکام ایمان بهوا و آرزوی نفس او نیست اِنْ هُوَ نیست نطق او اِلَّا وَحْیٌ یُوحٰی مگر وحیی فرود

آمده میشود بوی یعنی آنچه بآن گویا میشود از جانب حق تعالی است نه از رای خود عَلَّمَهُ شَدِیدُ الْقُوَىٰ آموزانید
پیغمبر خود را یعنی وحی فرود آورد باو فرشته که سخت قوتهای او مراد جبرئیل است و از شدت قوت او بود که شهرستان قوم
لوط را از زمین برکند و بر اجنحه خود گرفت و چندان بآسمان نزدیک گردانید که آواز سکان آن بلاد را فرشتگان آسمان
شنیدند و بعد از آن بزمین منقلب گردانید و قوم ثمود را بیک صیحه هلاک ساخت و نیز بجهت شدت قوت اوست که هبوط
و صعود او بانبیا سریع تر بود از چشم بر هم زدن و مرویست که او در ارض مقدسه ابلیس را دید که با عیسی سخن میگفت بال خود را متحرک
ساخت و بادی که بآن حرکت بموج شده بود او را باقصای هند انداخت و نیز در صفت او میفرماید ذُو مِرَّةٍ صاحب رزانت
و شدت در عقل و رایت و خداوند متانت در دیانت و امانات از ابن عباس منقولست که ذو مرة بمعنی ذو منظر است یعنی
خداوند صورت نیکو و نزد قتاده بمعنی ذو خلق طویل است یعنی خداوند بالای دراز یا بمعنی مرور کننده در هوا بطریق صعود
و هبوط فَاسْتَوَىٰ پس راست بایستاد بر صورت حقیقت خود که بآن مخلوق شده بود و در روایت آمده که هیچ پیغمبر او را
بصورت اصلیت ندیده بود الا پیغمبر ما که او را دو نوبت بران صورت مشاهده فرمود نوبت اول در زمین از جانب مشرق و نوبت دوم
در آسمان در شب معراج نزدیک سدرة المنتهی و استقامت او بر هیأت اصلی خود بجهت اراده حضرت رسالت بود در آنکه او را
به بیند بصورتی که بآن مجبول بود پس خود را در نوبت اول بران صورت بآنحضرت نمود وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَىٰ و او در
حالتی که او در کناره بلندتر بود و آن اقصای دنیاست نزدیک مطلع آفتاب که نسبت بافق مغرب ارفع است چنانکه در علم هیئت
مقرر شده و بخاری و مسلم از ابن مسعود نقل کرده اند که پیغمبر جبرئیل را در افق اعلی مشاهده فرمود با ششصد جناح
القصه چون حضرت او را دید که با اجنحه خود از مشرق تا مغرب فرو گرفته بود بیهوش شد بعد از افاقه او را بر صورت بشر یافت که نزدیک
او نشسته بود و دستی بر سینه مبارک وی نهاده و دستی بر کتف حق تعالی باین اشارة فرمود که ثُمَّ دَنَا پس نزدیک شد
به پیغمبر بعد از آنکه او را دیده بود و بیهوش شده فَتَدَلَّىٰ پس در آویخت از افق یعنی از آنجا فرود آمد و خود را بسوی
پیغمبر آویخت بجهت سخن کردن با وی و این کلام مشعر است بر شدت قوت او و چون بنزدیک پیغمبر آمد فَكَانَ پس بود مقدار
قرب مسافت میان او و پیغمبر قَابَ قَوْسَيْنِ مقدار دو کمان أَوْ أَدْنَىٰ یا نزدیک‌تر از آن یعنی بر وجهی پیغمبر نزدیک
شد که اگر کسی مشاهده قرب مسافت میکرد میان ایشان متردد میشد که آن را مقدار دو کمان تقریر کند یا کمتر غرض ازین تمثیل شدة
اتصال و ارتباطات بینهما فَأَوْحَىٰ پس وحی کرد إِلَىٰ عَبْدِهِ بسوی بنده خدای خود که محمد است صلعم مَا أَوْحَىٰ آنچه
وحی کرده بوی و ضمیر هو راجع به پیغمبر است و معنی این گونه است بایستاد جبرئیل در حالتی که پیغمبر در افق اعلی بود یعنی در آسمان
دنیا بوقت رفتن بمعراج و گویند جمیع ضمایر مذکوره از قوله عَلَّمَهُ شَدِیدُ الْقُوَىٰ تا باینجا راجع بحضرت احدیت است پس مراد
بشدید القوی شدت قوت و قدرت او سبحانه است کما قد جلت قدرته و هو الرزاق ذو القوة المتین و دنا او سبحانه بحضرت
رسالت مشیر است برفع مکانت و از حسین بن فضل مرویست که معنی آنست که محمد بعرش نزدیک شد پس آویخته شد یعنی دست
بحجب سرادقات عرش زد و چون قدمش را جای قرار نبود معلق بر هوا بایستاد حق تعالی باو وحی کرد و نزد بعضی ضمیر دنا
فتدلی راجع به پیغمبر است و ضمیر کان راجع بقرب میان پیغمبر و حق تعالی و ضمیر اوحی الی عبده راجع باو سبحانه یعنی در شب

معراج حضرت رسالت نزدیک شد بجناب احدیت از ساق عرش و مقرب درگاه الوهیت گشت بکمالات و منزلت و
بمنزل و مکان بلند پس متدلی یعنی فروتنی کرد و سر فرود آورد برای ادای سجده عبودیت و شکر نعمت قرب بموجب لَئِن شَكَرْتُمْ
لَأَزِيدَنَّكُمْ سبب زیادتی قرب شود میان پیغمبر و حضرت عزت مقدار دو کمان بود بلکه کمتر از آن شیخ ابوالحسن نوری را معنی این
آیه پرسیدند جواب داد که جائی که جبرئیل در نگنجد نوری چگونه که از آن سخن تواند گفت و لهذا بعضی از علما گفته اند که اولی آنست
که تعرض بآن وحی نکنیم و آن را در پرده اخفا بگذاریم اما آنچه از احادیث و روایات در باب این وحی وارد گشته ذکر آن هیچ نقصان
ندارد و آن اخبار منطوی بر چیزهاست اول آنکه مضمون وحی آن بود که اگر نه آنست که دوست میدارم معاتبه با امت تو را لا
بساط محاسبه ایشان طی میکردم دوم آنکه حق سبحانه باو خطاب کرد که ای محمد منم و تو و ما سواک من آفریده ام برای تو حضرت در جواب
فرمود که پروردگارا من تولی و من سواک را ترک کردم زیرا که کریم و معصیت ایشان را در گذرانیدم اگرچه مستوجب آنند بکرم
و وفور زیرا که رحیم و نیز در تفسیر اهل البیت مذکور است که حق تعالی شب معراج با رسول اکرم امامت علی بن ابی طالب فرمود که با
رسول برسان بخلقان آنچه فرستاده شده بود بتو در شب معراج از جانب پروردگار خود یعنی در حق علی بن ابی طالب یعنی در باب
امامت وی القصه او سبحانه تحقیق آنچه پیغمبر مشاهده نموده بود میفرماید که مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ دروغ نگفت دل محمد صلعم
مَا رَأَىٰ آنچه را که دید آنحضرت بعینه از صورت جمال جبرئیل یعنی در وهم نینداخت دل او این که چیزی که دیده محض تخیل بود
زیرا که آن حضرت بعین بمعنی و علم یقین خود عارف بود بآنکه مرئی جبرئیل است و اصلا در آن شک نداشت و بنا بر آن قول
که مرئی او سبحانه بوده و در شب معراج مراد از رؤیت و بصر رؤیت و بصیرت چه او سبحانه به بصر مرئی نمیشود بدلایل قاطعه
عقلیه مؤیده است که از حضرت پرسیدند که آیا دیدی پروردگار خود را فرمود که دیدم او را بدیده دل و ندیدم او را بچشم ظاهر و این
که فرموده که محمد خدای خود را دیده بدیده باطن یعنی بعلم یقین بدانست خدای خود را بوسیله آنچه مشاهده نمود از آیات
باهرات و اگرچه قبل از این باین عالم بود و از ابو العالیه مرویست که از حضرت رسول سؤال رؤیت حق تعالی کردند در شب معراج فرمود
در آن شب جوئی از آب دیدم و از پس آن جوی پرده و از پس آن پرده نوری و غیر آن چیزی ندیدم و بباید دانست که جمیع علمای
ما و اکثر جمهور از مخالفین متفق اند که عروج آنحضرت با روح و جسد بوده نه بروح فقط و ملکوت سموات را که دید
در حالت بیداری بود نه بخواب و این تفصیل در سوره بنی اسرائیل سمت ورود یافته مرویست که چون حضرت از معراج معاودت
فرمود اصحاب را از دیدن ملکوت اخبار فرمود کفار قریش که استماع این نمودند در تکذیب آن کوشیدند و در مقام مجادله
در آمدند آنحضرت را از صفت بیت المقدس و خبر کاروان خود پرسیدند چنانچه در سوره بنی اسرائیل گذشت حق تعالی بجهت انکار این
مجادله فرمود که أَفَتُمَارُونَهُ آیا مجادله میکنید ای معاندان قریش با محمد صلعم عَلَىٰ مَا يَرَىٰ بر آنچه دیده در شب معراج
از آیات عظیم و مخلوقات عجیبه وَلَقَدْ رَآهُ و بتحقیق که دید پیغمبر جبرئیل را بر صورت اصلی نَزْلَةً أُخْرَىٰ یکبار دیگر
عِندَ سِدْرَةِ الْمُنتَهَىٰ نزدیک شجره سدرة المنتهی و آن درختیست بر بالای آسمان هفتم در راه عرش و علم
و برگ آن بر سر هر عالمیان است و علم ملائکه و سایر مخلوقات بدان منتهی میشود و از آن در نمیگذرد و آنچه ورای آنست جز خدای
نداند و لهذا حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که سلونی مادون العرش مراد از مادون عرش پرسید یا انتهای آن در عالم

آورده که حضرت را در آن شب عروجات روی نمود و ترقیات دست داد و در آن عروجات این رؤیت ثانیه او را حاصل شده
نزدیک سدرة المنتهی در کشاف مذکور است که سدرة المنتهی درخت سدر است که آنرا نبق نیز گویند و آن در آسمان هفتم است
از جانب راست که میوهٔ آن مانند قلهای کوه هجر و ورق آن بطریق گوش فیل و جمیع انهار جنت از زیر آن نابع اند و عظمت
آن بر وجهی است که سوار سریع السیر در عرض هفت سال قطع مسافت آن نتواند کرد و انتهای آن باعتبار آنست که آن منتهای
جنت است یا منتهای ارواح شهدا از رسول مرویست که چون شب معراج بسدره رسید جبرئیل مرا گفت این سدرة المنتهی است
از امت هر کسی که بر نهج و طریقهٔ تو مرده باشد باینجا خواهد رسید پس حضرت فرمود که من نگاه کردم دیدم که چهار جوی از زیر آن
بیرون می آید فذلک قوله وَأَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ والی انهار مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى یکی از آب و یکی از شیر و یکی از می و یکی از عسل و عظمت
آن درخت بر وجهی بود که اگر سوار تند رو در سایهٔ آن برفتی آخر نشدی و از مقاتل مرویست که یک برگ آن همه دنیارا
سایه کند و ثمرهٔ آن انواع حلی و حلل است و همه الوان میوه بران باشد و سوار سریع السیر صد سال از زیر آن بیرون
نرود و نزد مقاتل و طوبی هر دو یکیست عِنْدَهَا نزدیک آن سدره است جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ بهشتی که آرامگاه
متقیانست و آن جنة الخلدست که در آسمان هفتمست حضرت در آن شب جبرئیل را رای العین بدید یا خدای را بعین
یقین مشاهده فرمود إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ آنهنگام که پوشیده بود سدره را مَا يَغْشَىٰ آنچه پوشیده بود آنرا
این اشارتست بتعظیم و تکثیر غاشی بر وجهی که هیچ وجهی و وصفی و نعتی بکنه آن نمیتواند رسید و احصای آن نمیتوان
کرد و گویند مراد بدایع عجیبه و غرایب بدیعه اند که دلالت تمام دارند بر کمال قدرت و علم او سبحانه و با جماعتی کثیر از
ملائکه بران درخت جمع شده بودند بعبادهٔ او سبحانه مشغول و از حضرت رسالت صلعم مرویست که دیدم بر هر ورقی از
اوراق او فرشته ایستاده که تسبیح او سبحانه میکرد و بروایتی دیگر بهر برگی از برگهای آن صد هزار فرشته ایستاده که تسبیح
او سبحانه میکردند و از ابن مسعود نقل است که پروانهای طلا آنرا پوشانیده اند و آنحضرت با وجود مشاهدهٔ این همه عجایبها
و غرایبهای ملکوت بجهت حسن ادب و علو همت پرتو التفات بر هیچ ذره از ذرات او نیفکند و دیدهٔ دل جز بمشاهدهٔ جمال
بی زوال الهی نگشوده کما قال جل ذکره مَا زَاغَ الْبَصَرُ میل نکرد دیدهٔ دل محمد یعنی طریق تعلق بچپ و راست نگاه نکرد
بلکه در حد استیفای خود در مشاهدهٔ جمال کبریا مستقیم و ثابت قدم بود وَمَا طَغَىٰ و در نگذشت از حدی که مأمور بود
بآن یعنی تجاوز ننموده از موضعی که مأمور بود برسیدن بآن بلکه در نهایت وصول آن قرار گرفته قدم پیشتر ننهاد و زیاده
از آنچه مأمور شده بود بدیدن آن مد بصر ننمود لَقَدْ رَأَىٰ بخدای که دیدهٔ محمد صلعم در شب معراج مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ
از نشانهای قدرت پروردگار خود که بزرگترین نشانها بود از حیثیت دلالت بر کمال قدرت حضرت عزت مانند دیدن جبرئیل
با ششصد پر هر یکی از مشرق تا مغرب و رفرف خضر که از رفارف جنت است و از غایت عظمت سدره و دیدن عرش عظیم و کرسی
و سایر عجایب ملکیه و ملکوتیه بر تفصیلی که در سورهٔ بنی اسرائیل مذکور گشته و بعد از ذکر آیات عظیمه که دال بر کمال قدرت و علم
توبیخ کفار مینماید بر ترک عبادت خالق جمیع مکونات و پرستیدن لات و عزی و منات که از جماداتند و میگوید که أَفَرَأَيْتُمُ
اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ آیا می بینید ای کفار قریش لات و عزیرا وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ و منات را که بت

سیمین است که یکی دیگر از اصنافست ذکر این دو وصف از برای منات جهة تأکیدست کقوله وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ یا ثانی که نزد
ایشان متأخر از آن دو بت اول بود و وضیع تر و واپس تر چه ایشان رعایت حرمت لات و عزی را از منات بیشتر میکردند
یا آنکه لات بتی بود مر ثقیف را در طایف یا قریش را در نخله و آن از لوی مشتقست بمعنی اعتکاف چه کفار طواف آن میکردند
یا بجهت و نزد آن مقیم شده بودند و عزی درختی بود که غطفان آنرا می پرستیدند و آن تأنیث اعز است یعنی عزیزتر
و در زمانی که اسلام قوت گرفت حضرت رسالت صلعم خالد بن ولید را امر کرد تا آنرا ببرد ازمیان آن شیطانی بیرون آمد که
موی خود را پراکنده کرده بود و بر و گذاشته و دست خود بر سر نهاده و مردمرا بعبادهٔ آن درخت میخواند خالد شمشیر بر
او زد و او را هلاک کرد و رسول را ازین خبر داد و فرمود عزی شیطانه بود و بعد ازین هرگز معبود کسی نشود و منات صخره
بود که هذیل و خزاعه گرد آن طواف میکردند یا بتی بود بمشلل که بنوکعب عبادهٔ آن میکردند و آن مشتقست از منات بمعنی قطع
و اراقه چون کفار نزد آن قربان میکردند و بجهت تبرک خونهای آنرا آنجا میریختند و گویند که این سه بت از سنگ بودند
که در کعبه نهاده بودند و ایشانرا می پرستیدند مرویست که کفار این اصنام را بصورت ملائکه که بزعم ایشان بنات الله اند
و شفیعان ایشان نزد خدا و با وجود این هرگاه بنات از ایشان متولد میشد زنده در قبر مینهادند و بر او خاک میکردند
بجهت آنکه تولد بنات نزد ایشان عیب معیوب بود حق تعالی انکار ایشان نموده فرمود أَلَكُمُ الذَّكَرُ وَلَهُ الْأُنثَىٰ آیا مر شما راست
فرزند نر و مر خدایراست ولد ماده تِلْكَ إِذًا آن قسمت این هنگام که چنین باشد قِسْمَةٌ ضِيزَىٰ قسمتیست نا
راست و ناصواب و دور از سمت عدل چه آنچه بهتر باشد برای خود اختیار میکنید و آنچه خسیس و زبونترست نسبت بخدا
میدهید إِنْ هِيَ نیستند این بتان که شما ایشانرا خدای خود اختیار کرده اید إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا مگر اسمی چند
بی مسمی که نام نهاده اید شما بآن اسما أَنتُمْ وَآبَاؤُكُم شما و پدران شما اصنام را یا گر تسمیه کردید نیست مگر اسمائی که مجرد از
معانی معبودیه اند چه ایشان از معنی الوهیت معرا اند پس اسمای بی مسمیات باشند یا آنکه این بتان که شما ایشانرا چه موصوف
میسازید بآنکه بنات الله اند و الهه و شفعای شما مجرد اسما اند بدون تحقق این معانی در ایشان یا آنکه شما اطلاق اسم
لات و عزی بر ایشان میکنید باعتبار آنکه لات مستحق آنست که نزد او مقیم شوید برای عبادة و عزی اینکه آنرا معزز و مکرم
دارید و منات سر آن دارد اینکه نزد او خون هدی بریزید این همه محض اسمات بدون حقیقت این معانی در ایشان مَا أَنزَلَ اللَّهُ
نفرستاده است خدا بِهَا بآن تسمیه مِن سُلْطَانٍ هیچ حجتی یعنی نیست مر شما را از جانب خدا بر صحت تسمیه آن دلیلی غالب
که تا بحجت آن در نزد خصم را مغلوب سازید بلکه این تسمیه محض هوا و آرزوی نفس شماست بدون دلیل ظاهر و بعد از آن از
خطاب بغیبت التفات فرموده میگوید که إِن يَتَّبِعُونَ پیروی نمیکنند مشرکان در پرستش بتان إِلَّا الظَّنَّ مگر گمانرا
یعنی آنچه ایشان بر آنند از عبادهٔ اوثان و اعتقاد شفاعت در حق ایشان محض توهم است بدون حجتی و بینتی که مستلزم
علم یقین باشد وَمَا تَهْوَى الْأَنفُسُ و دیگر متابعت نمیکنند مگر آنچه آرزو میکنند نفسهای ایشان یعنی تابع از
روی طبع اند و پیرو شیطان آنچه در نظر ایشان می آراید از عقاید فاسده و رای باطله وَلَقَدْ جَاءَهُم و بتحقیق که آمده
است بدیشان مِّن رَّبِّهِمُ الْهُدَىٰ از جانب پروردگار ایشان آنچه سبب هدایت ایشانست مراد رسول است و کتابی که راه

نمای ایشانست بر آنکه اوثان استحقاق الوهیت و رتبهٔ شفاعت ندارند و عبادت جز خدای را نیست و ایشان با وجود و
ضوح بیان هدایت ترک آن کرده اند و بجهت عناد بر کیش باطل خود اصرار نموده بعد از آن انکار تمنای ایشان بشفاعت
اوثان میفرماید که أم للإنسان آیا آدمی راست یعنی کافر را ما تمنى آنچه آرزو برد مراد انکار اینست یعنی نیست او را
هر آنچه آرزو کند از شفاعت اصنام و غیر آن فلله الآخرة و مر خدایراست ملک آخرت والأولى و ملک دنیا
هر چه خواهد بهر که خواهد دهد و بهر که نخواهد ندهد و کسی را بر او حکم نرسد پس هیچکس مالک چیزی نمیشود مگر باذن
او سبحانه آنگه جهت تاکید این قول میفرماید وکم من ملك في السموات و بسیاری از فرشتگان در آسمانها که مقر کارند
امیدوارند بشفاعت ایشان لا تغني شفاعتهم سود نکند در خواست ایشان شيئا چیزی را إلا من بعد أن يأذن
الله مگر پس از آنکه دستوری دهد خدای در شفاعت لمن يشاء برای هر که خواهد از ملائکه که شفاعت نمایند یا برای
هر که اراده نماید از آدمیان که فرشتگان او را شفاعت کنند ويرضى و پسندد یعنی مصلحت بیند مر آنکس را برای شفیع
شدن یا مشفع گشتن و هرگاه ملائکه با وجود علو رفعت و مرتبت بقرب و کثرت بدون اذن او سبحانه رتبهٔ شفاعت
نداشته باشند و اگرچه من حیث المجموع در مقام شفاعت در آیند پس چگونه بتان که در نهایت بعد و دنائت و قلت اند
استحقاق شفاعت داشته باشند در حق پرستندگان خود پس در مذمت ایشان میفرماید که إن الذين لا يؤمنون
بالآخرة بدرستی که آنانکه نمیگروند بسرای آخرت و اعتقاد ندارند ببعث و نشور ليسمون الملائكة نامی مینهند فرشتگان را
تسمية الأنثى نام نهادن ماده ها یعنی میگویند که الملائکة بنات الله وما لهم به و نیست مر ایشانرا بآنچه میگویند
از انوثت ملائکه من علم هیچ دانشی و یقینی إن يتبعون در پی نمیروند بدین گفتار إلا الظن مگر گمان را وإن
الظن و بدرستی که گمان لا يغني سود ندهد من الحق از حقیقت امر شيئا چیزی را چه حق که عبارتست از
حقیقت امر چیزیرا چه که عبارتست از حقیقت شی مدرک نمیشود مگر بعلم و یقین و ظن و توهم را اعتباری نیست در معارف
حقیقت فأعرض پس روی بگردان عن من تولى از دعوة آنکس که روی گردانیده عن ذكرنا از ذکر ما یعنی قرآن که
متضمن توحید و اصل ایمانست ولم يرد و نخواسته بجز خود إلا الحيوة الدنيا مگر زندگانی دنیا را چه هر که من
جمیع الوجوه غافل باشد از او سبحانه و بالکلیه از ذکر او اعراض نموده و در محبت دنیا و جمع اذخار آن بروجهی توغل نموده
که منتهای همت او گشته پس دعوة تو چگونه باو فایده دهد بلکه نزد این عناد او زیاده خواهد شد و اصرار او بر کفر اشتداد خواهد
یافت ذلك این دوستی دنیا و اختیار کردن آن مبلغهم غایت رسیدن ایشانست من العلم از دانش یعنی نهایت علم ایشان
صرف همت بتمتع عاجل و لذات فانیه دنیویه و اعراض کردن از تدبر در امور اخرویه یافته و شبهه نیست که غالب این مطلب
در حکم بهایم است که طبایع ایشانست مصروف بر اکل عاجل و اصلا نظر نمیکنند در عواقب آجل و در دعوات ماثوره از ائمه هدی
وارد است که اللهم لا تجعل الدنيا اكبر همنا ولا مبلغ علمنا إن ربك بدرستی که پروردگار تو هو أعلم بمن ضل
اوست داناتر بکسی که گمراه گشته یعنی عدول کرده عن سبيله از راه او که طریق مستقیم است و منهج قویم وهو
أعلم و اوست داناتر بمن اهتدى بکسی که راه یافته است بحق یعنی راه میداند و هیچ پوشیده نیست که هر یک را فراخور

کردار جزا

کردار جزا خواهد داد پس نفس خود را در دعوت برنج میندازچه تو قدرة نداری بر هدایت اهل عناد و لجاج استکبار
پس در بیان کمال قدرت خود میفرماید ولله ما في السموات و مر خدایراست آنچه در آسمانهاست از موجودات
علویه وما في الأرض و آنچه در زمین است از کائنات سفلیه یعنی خالق و مالک همه اوست و غرض وی از ایجاد این
مخلوقات تعبد ایشانست پس تکلیف عبادت بر ایشان کرده ليجزي الذين أساؤوا تا جزا دهد آنانرا که بد کردند بما
عملوا بعقوبت آنچه عمل کردند که آن عذاب نیرانست ويجزي الذين أحسنوا تا جزا دهد آنانرا که نیکوئی کردند
عشر بالحسنى بمثوبت نیکوئی که آن ریاض جنانست پس در صفت نیکوکاران میفرماید که الذين يجتنبون آنانکه
اجتناب میکنند و بیکسو میشوند كبائر الإثم از کبیرهای گناه یعنی از گناهان بزرگ که مراد آنهاست که مخصوص است حد و وعید
بران مرتب شده باشد و صغایر آنست که حدی بران مقرر نگشته والفواحش و از فاحشها یعنی آنچه فواحش است
از کبایر مثل زنا فی محصنه و گویند آن شرکست بخدا إلا اللمم مگر آنچه صغیره و پیش باشد از گناه چه صغیره که بحد
اصرار نرسیده باشد مغفورات و عقاب بران مرتب نمیشود و بروایت ابن عباس مراد از لمم هر گناهیست که در جاهلیت
کرده باشند و در سبب نزول این آیه آورده اند که مشرکان با مسلمانان میگفتند که از شما در زمان جاهلیت معاصی بسیار
صادر میشد و با ما در این امر شریک بودید اکنون ما را بران عیب میکنید و از ان وعید میشمارید حق تعالی آیه فرستاد که هر گناهی
که در زمان جاهلیت از اهل اسلام صادر شده بود مغفورات و بدان معاقب نخواهند گشت إن ربك وا
سع المغفرة بدرستی که آفریدگار تو بسیار آمرزش است و لهذا صغایر را باجتناب کبایر را بوسیلهٔ توبه و بیامن قبول
ایمان مغفور میسازد و گویند که این کلام در عقب وعید مسیئین و وعد محسنین آیاتست تا آنکه صاحب کبیره از رحمت
واسعهٔ او مایوس نشود و وهم وجوب عقاب نکند یکی از اکابر دین در مناجات میگفت که بار خدایا اگر عالم را همه بسوزی حتی
خاک را سوخته باشی و اگر همهٔ عالم را بیامرزی مستحق آن بود که آمرزیده باشی هاتفی آواز داد که إن الله يغفر الذنوب
جميعا إنه هو الغفور الرحيم حسن هانی ابو نواس شاعر را در واقعه دیدند از و پرسیدند که خدای تعالی با تو چه کرد گفت مرا
بیامرزید بدو بیتی که گفته بودم و آن اینست بیت ما انا عند الله حتى اذا ۰ اكثرت لا يكثر الذنبي ۰ العفو يرجى من بني آدم ۰
فكيف لا ارجوه من ربي ۰ یعنی من چکس باشم نزد خدا اگر گناه کرده باشم گناه مرا بیامرزد و مرا بران مواخذه کند و خطاب
و عتاب کند یعنی حقارت من بدرگاه او سبحانه بیش از آنست که مرا بگناه مواخذه فرماید و عفو مرجو است از آدمیان پس چگونه
امیدوار نباشم برحمت و مغفرة پروردگار خود آورده اند که بعضی از مردمان در زمان حضرت رسالت پناه بکثرت تقوی
خود لاف میزدند و باعمال صالحه خود مینازیدند و میگفتند که نماز و روزه و حج و جهاد ما بهتر است حق تعالی آیه فرستاد که
هو أعلم بكم خدا داناترست باحوال شما إذ أنشأكم در وقتی که بیافرید شما را یعنی ابتداء آفرینش شما کرد من
الأرض از زمین چه آدم که ابو البشر است از خاک مخلوق گشته و یا آنکه هر یک از بنی آدم از نطفه آفریده و نطفه از
غذا است و غذا از زمین حاصل یعنی آنست که او سبحانه در حین آفرینش بافعال و اقوال شما عالم بود وإذ أنتم و در آن وقت
که شما أجنة في بطون أمهاتكم خورده بودید در شکمهای مادران خود و هر گاه او عالم باشد بشما قبل از

خروج شما از صلب آدم و پیش از بیرون آمدن شما از بطون امهات خود فلا تزکوا انفسکم پس نسبت مدهید بزکا
و پاکیزگی مر نفسهای خود را یعنی ستایش خود مکنید بر بسیاری خیرات و طاعات و شبهه نیست در آنکه نهی از تزکیه نفس در
صورتیست که مزکی در تزکیه خود قصد اعجاب کند اما کسی که اظهار تزکی کند بقصد آنکه در اعمال صالحه از وی بتوفیق و تایید او
سبحانه است و اصلا بآن قصد تمدح نکرده باشد مذموم نخواهد بود در آن تزکی چه مسرت بطاعت طاعتست و ذکر آن
شکرگزاری حضرت عزت بر توفیق عبادت و در لباب آورده که هرگاه کودکی از یهود بمردی گفتندی و صدیقست حضرت
رسول چون این بشنید فرمود که دروغ میگویید هیچ مولودی نیست در شکم مادر خود الا که او سعید یا شقیست مقارن این
حال آیه نازل شد که حق تعالی داناترست باحوال شما در مبدء خلقت و در وقتی که کودکی خورد بودید در شکمهای مادران پس ستایش خود
مکنید که هو اعلم او داناترست بمن اتقی با آنکس که تقوی ورزد و در عمل صالح افزود و در اخبار آمده که ولید بن مغیره در عقب
پیغمبر میرفت و استماع کلام وی میکرد و مشرکان ویرا سرزنش میکردند که دین پدران خود را میگذاری و ایشان را بضلال نسبت
میدهی جواب داد که من از عذاب خدا میترسم یکی از کفار گفت این مقدار مال بمن ده تا اگر عذابی بر تو متوجه گردد من متحمل آن
شوم ولید با او گفت و شرط کرد و بعضی از مال خود بوی داد و باقی بخل کرد و نداد و مرتد گشت آیه آمد که افرءیت الذی آیا
دیدی آنکس را که تولی روی بگردانید از پیروی حق و ثبات قدم بر آن واعطی قلیلا و داد اندکی از مال خود برای
رشوه تحمل عذاب از او واکدی و باز داشت باقی را و قطع عطای آن نمود پس جهل و بخل یکجا جمع کرد و از عبدالله
عباس و سدی نقلست که این آیه در باره عثمان بن عفان نازل شد و سبب آن بود که وی مال خود را تصدق میکرد عبدالله
بن سعد بن ابی سرح که برادر رضاعی او بود گفت در تصدیق مال توغل مکن که نزدیک بآن رسید که هیچ از آن باقی
نماند و بفقر و فاقه گرفتار شوی او در جواب گفت مرا ذنوب بسیار و خطیئات بیشمار است مثل فرار از محاربه کفار و غیر
آن از کبایر پس این تصدق برای آن میکنم تا موجب کفاره آن شود عبدالله گفت این شتر را بار از آن قتب بمن بخش تا من
حامل گناهان تو شوم عثمان آن جمل را با آن محمل باو بخشید و گواه بر آن بگرفت و ترک صدقه کرد حق تعالی این آیه فرستاد
که ای محمد دیدی آن مرد را که روی برگردانید یعنی از جنگ احد فرار نمود و چیزی اندک
داد ببرادر رضاعی خود تا حامل گناهان او شود و قطع تصدق نموده … اکراشعار و دثار خود گردانید اعنده
آیا نزدیک اوست علم الغیب دانش چیزهای پوشیده فهو یری پس او میداند که صاحب او آنچه میگوید از
تحمل اوزار صادقست و آن وزر را از او خواهد برداشت ام لم ینبا آیا خبر نشداست بما فی صحف
موسی بآنچه در صحیفهها موسی است یعنی توریة وابرهیم و آنچه در صحف ابرهیم است الذی وفی
آن ابرهیم که نیک وفا کرد یعنی ادا نمود بر وجه اسم بدان مامور بود از احکام الهی که آن تبلیغ رسالت بود و غیر آن
از امور شرعیه و یا مبالغه نمود در وفا کردن بآنچه او سبحانه باو عهد فرموده بود و او متحمل ساخته و تخصیص توفیه او بجهت
آنست که او متحمل چیزی شد که غیر متحمل آن نشدند چون تسلیم کردن نفس باو سبحانه در وقت القای او بآتش نمرود و صبر
کردن وی بر آن وجهی که در آن وقت جبرئیل و میکائیل و ملائکه سحاب و ریاح بوی ملاقات کردند و گفتند آیا ترا حاجتی هست

فرمود حاجت دارم اما بشما ندارم و مانند اصبر وی در ذبح ولد در راه او سبحانه و بطلب ضیف رفتن در هر روز
مقدار یک فرسخ و او را با کرام تمام بمهمان خانه آوردن و بخدمت ایشان قیام نمودن و در روز نیامدن
مهمان بروزه بودن از حضرت رسالت مرویست که آیا شما را خبر دهم که چرا حق تعالی ابرهیم را تسمیه فرمود بالذی وفی
گفتند بلی یا رسول الله زیرا که در هر صبح و شام میگفت فسبحان الله حین تمسون وحین تصبحون تا آخر بقوله و
حین تظهرون و تقدیم موسی بجهت سبب آنست که صحف وا شهر و اکثر بود نزد اهل … یعنی آنکه آیا ولید یا عثمان
خبر دارند بآنچه در صحف موسی و ابرهیم است پس میفرماید که آنچه در صحف موسی و ابرهیم است الا تزر وازرة
آنست که ندارد هیچ نفس بردارنده وزر اخری بار گناه نفس دیگر را یعنی هیچکس مواخذه نشود بذنب غیر
خود پس او چگونه بار خود را بدیگری حواله میکند و ان لیس للانسان و آنکه نیست مر آدمی را
الا ما سعی مگر ثواب آنچه سعی کند یعنی چنانکه کسی بگناه دیگری نمیگیرد بثواب دیگری نیز مثاب نمیگردد
و آنکه در حدیث آمده که صدقه و حج و روزه و نماز منفعت بمیت میرسانند جهت آنست که ناوی از برای میت در حکم
منوب عنه است در شرع و همچنین موکل بعمل صالح نایب خود مثاب میشود پس اینجا نیز بجهت ثواب کسی که ناوی آن
عمل باشد برای وی ثواب می باید وان سعیه و نیز در هر دو صحف است که آدمی سعی خود را یعنی عملی را که
در آن سعی نموده سوف یری زود باشد که بنموده شود در میزان اعمال خود در روز جزا ثم یجزیه
پس پاداش داده شود بآن سعی خود الجزاء الاوفی پاداش تمام تو بر وفق عمل ثعلبی در تفسیر خود آورده که
عبدالله بن طاهر که والی خراسان بود حسین بن فضل را طلبید و گفت مرا مشکل است جمع آن ثنای اول فاصبح من النادمین
هرگاه ندم از ذنب موجب مغفرت باشد چنانکه الندم توبة دلالت صریح دارد بر این پس چرا توبه آن قبول نیامد و مستوجب
غضب شد دویم و ان لیس للانسان الا ما سعی بر سبیل عدلست و اضعاف آن از روی فضل و کل یوم هو فی شان مراد
شئون امور دیست که ابدای آن کند بشئونی که ابدا های آن نماید و حدیث مخصوص است ثانی ذا او یعنی اول حکم کرد
و تقدیم فرمود که در اوقات مستقبل بجهت مصلحت هر روز و هر ساعت چه فصل کند و بعد از آن بر وفق آن میکند یا بقا است
وان الی ربک و نیز در صحف موسی و ابرهیم است که بسوی حکم پروردگار تست المنتهی نهایت کار و رجوع همه
خلایق بعد از انقطاع عمل تا هر یک را بر وفق عمل خیر و شر جزا دهد و گویند مراد آنست که همچنانکه ابتدای خلقت از
اوست نهایت آجال نیز از اوست و نزد بعضی معنی آنست که نهایت فکرت بسوی اوست یعنی قوة فکریه قوة دارد بر تفکر
در جمیع اما چون باو رسد متحیر شود و بایستد چنانکه پیغمبر فرمود لا فکرة فی الرب و نیز فرمود که تفکروا فی الاء الله
و لا تفکروا فی ذات الله و امام جعفر صادق ع فرموده که اذا انتهی الکلام الی الله فامسکوا یعنی چون کلام منتهی شود
بخدا پس باز ایستید و از آن در مگذرید و بعد از آن فرموده که ای فرزند آدم اگر مرغی بخورد دل ترا سیر نشود و اگر چیزی مقدار
سوراخ سوزنی بر دیده تو واقع شود نور بصر ترا بپوشاند تو میخواهی که باین دل و دیده بشناسی ملکوت آسمان و زمین را
و هرگاه تفکر در کنه کمال مخلوقات او متعذر باشد پس ذات وی بطریق اولی چگونه صورت پذیر شود و شهر بن حوشب

از ابوهریره نقل کرده که یک روز پیغمبر صلی الله علیه و آله بمسجد رفت اصحاب را گفت در چه کارید گفتند در ذات خدای تفکر میکنیم فرمود که تفکر در مخلوقات کنید نه در خالق زیرا که فکرت بکنه او نرسد بعد از آن فرمود که حق تعالی عظمت آسمان بیافرید که از آسمانی تا با آسمانی پانصد ساله راه است و غلظت هر آسمانی پانصد ساله و در آسمان هفتم دریاییست که عمق آن چندانست که از زیر زمین هفتم تا بالای آسمان هفتم و خدای را در آن فرشته ایست که آب آن دریا تا بکعبش نیست و بر همین طریقه همه آفریده شما در بن بدایع غریبه و صنایع عجیبه تفکر کنید تا راه برید بوجود او سبحانه و در کنه او تفکر مکنید وَأَنَّهُ و نیز آنچه در آن دو صحف است آنست که هُوَ أَضْحَكَ و بخنداند وَأَبْكَىٰ و بگریاند یعنی منشأ گریه و خنده از وست چه او خالق قوت ضحک و بکاست یا سبب گریه و خنده که حزن و سرور است از اوست و اگر نفس ضحک و بکا فعل او میبودی امر و نهی متعلق او نشدی و نگفتی فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا و نیز نسبت ضحک و بکا با انسان ندادی و نفرمودی که تَضْحَكُونَ وَلَا تَبْكُونَ و نزد بعضی معنی آنست که خدای میخنداند اهل بهشت را در بهشت و میگریاند اهل دوزخ را در دوزخ و یا زمین را خندان میسازد بنباتات و اشجار را بانوار و ابر را بگریاند بامطار و گفته اند که خنده و گریه بوعد و وعید است یا بطاعت و معصیت طاهر قدس سره پرسیدند که ملائکه را خنده باشد گفت هر چه در زیر عرش است تا خدای دوزخ را بیافرید نخندیدند الا بنی آدم یهودی از استماع این آیه امیر المؤمنین علیه السلام را گفت خندانیدن و گریانیدن کار حکیمان نیست فرمود معنی آنست که اوست آن خدایی که ابر را بگریاند بباران و باغ را بخنداند در بهاران بشکوفهای الوان و دلهای عارفان را باقبال عرفان و دلهای کافران را بگریاند باد بار کفران وَأَنَّهُ هُوَ أَمَاتَ و آنکه او بمیراند وَأَحْيَا و زنده سازد یعنی آنکه قادر بر احیا و اماتت اوست و هیچ قابل نقض نیست میکند و موت نیز این حال او را حاصل میشود و بفعل حضرت عزت بر سبیل عادت پس او بمیراند در دنیا بوقت اجل مسمی و اجل بیا هو زنده میسازد در قبر یا قیامت یا مرده میسازد کافران را بنکرات و زنده میکرداند موحد را بمعرفت پس بمیراند گروهی را از یاد خود بخذلان و جماعتی را بیاد خود زنده کرداند بتوفیق معرفت و ایمان وَأَنَّهُ و آنکه او خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ بیافریند از انسان و سایر حیوان دو صنف را الذَّكَرَ وَالْأُنْثَىٰ نر و ماده مِنْ نُطْفَةٍ إِذَا تُمْنَىٰ از آب منی مذکر و مونث وقتی که جدا گردانیده شود از ایشان بر ذوق و ریخته گردد در رحم و آدم و حوا از این حکم مستثنی است وَأَنَّ عَلَيْهِ النَّشْأَةَ الْأُخْرَىٰ و آنکه بر خداست آفریدن دیگر بعد از موت در قیامت بجهت وفا نمودن بوعده خود و جزا دادن بندگان بر نیکی و بدی چه خلاف وعده کردن و جزا ناددن بر احسان و اسائت و عوض الام نرسانیدن بر بنده مخالف حکمت و مصلحت که بر او سبحانه واجبست پس بعث عباد در آخرت واجب باشد وَأَنَّهُ هُوَ أَغْنَىٰ و آنکه اوست که توانگر گرداند باموال مصروفه وَأَقْنَىٰ و بدهد قنیه را و آن مالیست که مدخر سازند و عازم شوند که آن را مصرف نکنند مراد اصل مالست که آن را سرمایه گویند یا غنی سازد بنده را بقناعت و راضی گرداند او را بدان و از ابن عباس که تفسیر اقنی پرسیدند فرمود ارضی یا اعطی راضی گرداند بنده را بآنچه بدهد باو مراد آنست که رضای خود را سرمایه او گرداند و بی نیاز گرداند ذات خود را از خلقان محتاج سازد ایشان را بخود وَأَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشِّعْرَىٰ و

آنکه او سبحانه اوست پروردگار و آفریدگار ستاره شعری مراد شعری یمانیست که روشن تر از غمیصا است و او را شعری شامی گویند و ذکر آن درین مقام بجهت بیان بطلان خدا اعراب است که آن را معبود دانسته بعبادت آن اشتغال مینمودند و میگفتند که این را برای آن می پرستیم که مخالف جمیع نجوم فلک است زیرا که آن از روی طول سیر میکند و کواکب دیگر بر سبیل عرض خلاصه سخن آنست که شعری مربوب و مخلوق ذات رب و خالق و هر چه مخلوق باشد چگونه لیاقت الوهیت میداشته باشد وَأَنَّهُ أَهْلَكَ و آنکه خدای هلاک کرد عَادًا الْأُولَىٰ قوم عاد نخستین را که امت هود بودند و قومی از ایشان که بنو نعیم گفتندی و در وقت هلاکت عاد در مکه مقام داشتندی بعد از آن ظهور کردند و ایشان را قوم عاد اخری نام نهادندی و گویند تسمیه ایشان بعاد اولی جهت آنست که اول امتی از امم که بعد از نوح هلاک شدند ایشان بودند و یا مقدم بودند در دنیا بغیر خود بجهت شرافت و زینت وَثَمُودَ و هلاک کردیم قوم ثمود را که امت صالح بودند فَمَا أَبْقَىٰ پس باقی نگذاشت از ایشان هیچ را وَقَوْمَ نُوحٍ و هلاک کردیم گروه نوح را مِنْ قَبْلُ پیش از عاد و ثمود إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که بودند هُمْ ایشان أَظْلَمَ وَأَطْغَىٰ ستمکارتر از حد برنده تر در شرک و عدد آن از قوم عاد و ثمود چه نوح را بسیار میرنجانیدند و بروجهی میزدند که اصلا حرکت و رمق نمیماند و مردمان را از صحبت او تنفیر میکردند و صبیان را تحذیر مینمودند از قبول قول او و در نهصد و پنجاه سال اندکی بوی گرویدند وَالْمُؤْتَفِكَةَ و شهرستان قوم لوط را أَهْوَىٰ بیفکند بعد از آنکه او را قریب بآسمان برده بود بر جناح جبرئیل یعنی آنکه او را در زمین فرو برد بعد از آنکه جبرئیل آن را سرنگون کردانیده بود و آن چهار شهر بودند صوایم و اویا و عامور و سدوم فَغَشَّاهَا پس بپوشانید شهرها را مَا غَشَّىٰ آنچه بپوشانید در هوی او تعمیم مر آنچیز را که با ایشان فرود آمد و آن سنگهای نشانه دار بود که بر بلاد ایشان ببارید و همه آن شهرها از کثرت و انبوهی آن سنگها پوشانیده شدند فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ پس بکدام نعمت از نعمتهای پروردگار خود تَتَمَارَىٰ شک میکنی خطاب با حضرت است اما مراد امت اند و امور مورود اگرچه نعم اند اما از آن حیثیت که متضمن عبر و مواعظ اند بجز اند مر اهل اعتبار را و مشتمل اند بر انتقام انبیا و مومنان از کافران و تسلیه خاطر سید عالمیان از این جهت مسمی شده بنعم محمد بن حمید لعمش روایت کند از صالح او و او از ابن عباس که چون آنحضرت مامور شد که علی بن ابی طالب علیه السلام نصب نماید و او را خلیفه سازد و بخلقان برساند که امامت حق اوست و نیابت شایسته اوست حضرت این حال را از قوم و اقربای خود اخفا نمود بنابر آنکه میدانست که اکابر قریش و صنادید قوم که مخفی از این حال الم خواهند نمود و شدت حسد و عصبیت ایشان را از تصدیق این معنی مانع خواهد شد و احتمال آن داشت که بواسطه این امر آسیبی بآنحضرت رسانند پس دیگرباره جبرئیل فرود آمد و اخبار نمود و بر او عصمت و حفظ از آزار و ایذاء قوم و این امر با تهدید آورد که وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ و چون آنحضرت این بشارت بشنید و این تهدید استماع فرمود اندیشه از هیچ نانموده در ساعت علی بن ابی طالب علیه السلام در غدیر خم چنانکه مفصلا گذشت بخلافت و امامت تعیین فرموده اولاد او را بر هر فرض لازم گردانید و بعد از نصب آن سرور و تعیین آن دین پرور جبرئیل نازل شد و این آیه آورد که فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ

تمارى بر اشارة ﴿نذير﴾ حضرت رسالت ص میکند که ﴿هذا﴾ این پیغمبر که محمد است ﴿نذير﴾ پیغمبری بیم کننده و ترساننده
﴿من النذر الأولى﴾ از جنس بیم کنندگان نخستین یعنی همچنانکه پیغمبران که قبل از او بوده ایذای قوم خود میکردند وی
نیز بهمان طریقه انذار قوم خود مینماید و امتثال اوامر را بهمان میفرماید که ایشان میفرمودند پس بجهت تهدید میفرماید که
﴿أزفت الآزفة﴾ نزدیک شونده است مراد قیامت است که موصوفست بدنو و قرب ﴿ليس لها﴾ نیست مر آن را یعنی وقت
رسیدن آن را ﴿من دون الله كاشفة﴾ بجز از خدای نفسی ظاهر کننده او باشد غیر او سبحانه را نفسی کاشف و مبین
آن شود که قیامت در وجه قایم خواهند ﴿لا يجليها لوقتها إلا هو﴾ زیرا که هیچکس اطلاع بدان ندارد بجز حق تعالی که خطاب
بمشرکان میکند که ﴿أفمن هذا الحديث﴾ آیا از این سخن که قرآنست ﴿تعجبون﴾ شگفت میدارید بر وجه انکار
﴿وتضحكون﴾ و میخندید از روی استهزا ﴿ولا تبكون﴾ و نمیگریید از خوف وعید که در اوست و از ترس عقوبت طغیان
که از شما صادر میشود و از امام جعفر صادق ع مرویست که مراد از حدیث اخبار سابقه اند یعنی آیا از این چیزها که شنیده اید
تعجب میکنید و میخندید و نمیگریید از خوف آنکه مبادا که مثل آن بر شما واقع شود ﴿وأنتم سامدون﴾ و شما بازی
کنندگانید و غافلان یا غنا کنندگان چه مشرکان در وقت قراءت قرآن سرود میکردند تا مردمان را از استماع آن
باز دارند و از ام سلمه روایتست که چون این آیه فرود آمد اهل صفه بگریستند بمرتبه که آواز گریه ایشان بلند شد چون آن
حضرت صوت گریه ایشان شنید بگریست و همه اصحاب بگریه در آمدند رسول الله ص فرمود که بدوزخ نرود هر که از ترس
خدا بگرید و بهشت نرود هر که طاقتی شده بر معصیت مصر باشد و اگر شما گناه نکنید حق تعالی قومی را بیافریند که گناه
کنند تا ایشان را بسبب گریه کردن بر خطیئات و سیئات بیامرزد و بهشت برد و در خبر است که جبرئیل نزد رسول آمد
در وقتی که مردی از اصحاب نزد وی بود میگریست جبرئیل گفت این کیست حضرت فرمود فلان جبرئیل گفت هر چیزی که
هست از اعمال بنی آدم بر میکشند و بر آن فایق میشود مگر گریه که حق تعالی قطرۀ اشک دریای آتش را میفشاند از ابو الجلیل
نقلست که بعد از نزول این آیه کسی رسول را خندان ندید و چون بخضوع و خشوع و مزلت فوز و نجات از عقبات
عقوبات حاصل میشود از بجهت عباد را امر میکند بسجده عبودیت که مستلزم خشوع
و مزلتست و در درگاه حضرت معبودیت و ربوبیت و میفرماید که ﴿فاسجدوا
لله﴾ پس سجده کنید مر خدا را ﴿واعبدوا﴾ و بپرستید او را نه آلهه
باطله را از ابن عباس مرویست که رسول بعد از تلاوت این آیه در
مسجد سجده فرمود است بر قاری و مستمع و مرویست که اول
سوره که فرود آمد و در وی سجده بود این
سوره است و این سجده دوازدهم است

سورة القمر خمس از سجدات قرآنی و خمسون آية مكية

ابی بن کعب از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که هر که قراءت این سوره نماید غبا یعنی روزی خواند و روزی نخواند

روز قیامت که مبعوث شود روی او بر صورت قمر باشد در شب بدر و هر که هر شب بخواند افضل از همه کس باشد و روی او
در قیامت روشن تر از روی های خلایق باشد از ابو عبد الله روایتست که هر که این سوره بخواند خدای تعالی او را در وقت خروج
از قبر بر ناقه از ناقهای بهشت سوار کند و بهشت عدن رساند مخفی نیست که چون حق تعالی ختم سوره مذکوره کرده بذکر قیامت این
سوره را نیز بمثل آن افتتاح کرده بر این وجه فرموده

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿اقتربت الساعة﴾ آورده اند که کفار قریش از حضرت رسالت صلعم معجزه کردند آنحضرت ماه را بدو نیم کرد که کوه
حرا در میان هر دو شق قمر بدیدند و در تبیان آورده که از ابن عباس و ابن مسعود نقلست که شق قمر دو بار در مکه واقع شد
و بعد از آن حق تعالی این آیه فرستاد که نزدیک شد ساعت قیامت ﴿وانشق القمر﴾ و شکافته شد ماه تسمیه قیامت بساعت
باعتبار آنست که در امتداد یک ساعت قایم شود و انشقاق قمر از علامات آنست و در نقل صحیح آمده که ابوجهل و یهودی بخدمت
حضرت رسالت ص رسیدند و آن شب چهاردهم ماه بود و قمر بمرتبه بدر ابوجهل گفت ای محمد بر صدق دعوی خود آیتی بنما و الا سر ترا
بشمشیر بردارم حضرت فرمود که چه میخواهی ابوجهل آن یهودی را گفت چه چیز است که فعل آن متعذر باشد و از تحت قدرت بشر
بیرون بود در جنب آنست خود میگریست در این اندیشه میکرد یهودی گفت محمد ساحر است و آنچه از او اقتراح میکنیم بقوت سحر آنرا
با میتماید بگو تا ماه را بشکافد که سحر در آسمان تاثیر نکند و ساحر را در آن تصرفی نیست چون از ایشان او عاجز شود او را بقتل
رسان ابوجهل گفت ای محمد ماه را برای ما بشکاف بانگشت آنحضرت دعا فرمود و انگشت سبابه بر آورد و اشاره بماه کرد
ماه را بدو نیم ساخت که یک نیم بجای خود بماند و نیمی دیگر بطرف دیگر رفت ابوجهل گفت آنرا ملتئم ساز آنحضرت اشاره فرمود
هر دو نیم بهم پیوستند یهودی ایمان آورد و ابوجهل بر جهل گفت او چشم مرا سحر بسته است و بجهت آن قمر را بما منشق
نموده از جماعت مسافران که از اطراف آفاق برسند بپرسیم تا ایشان دیده باشند یا نه و چون از آینده و رونده پرسیدند جواب
دادند که در فلان شب ماه را بدو نیم بدیدیم و با وجود این معجزه باهره ابوجهل ایمان نیاورد و آنرا بسحر حمل کرد و کفار قریش
نیز تابع او شده گفتند سحر کرد شما را پسر ابی کبشه و ابی کبشه یکی از اجداد مادری حضرت بوده و مشرکان آنحضرت را بابن ابی
کبشه میگفتند بجهت مخالفت آنحضرت با ایشان در دین همچنانکه ابی کبشه که مخالفت کرده بود با ایشان در عبادت بت حق تعالی
آیه فرستاد که ﴿وإن يروا﴾ و اگر بینند کافران ﴿آية﴾ نشانه از آثار قدرت ما که آثار معجزه تیره است بر دست پیغمبر
خود تا صدق دعوی وی باشد ﴿يعرضوا﴾ اعراض کنند از تامل کردن در آن و روی بگردانند از انقیاد کردن
بمعجزه آن بجهت عناد و طغیان و حسد ﴿ويقولوا﴾ و گویند این سحر ﴿سحر مستمر﴾ سحری است دایم و مطرد
یعنی همیشه سحر از محمد صادر میشود و دایم از تکاب مینماید از ابن مسعود روایتست که گفت بخدا که نفس من بید قدرت
اوست که من دیدم کوه حرا را در میان هر دو حلقه قمر جبیر بن مطعم نیز روایت کرده که در عهد رسول قمر شکافته شد بمرتبه که
بر بالای این کوه بدو نصف شد و اشاره بکوه حرا کرد و کفار گفتند که محمد سحر کرد شخصی از ایشان گفت چگونه سحر
باشد که همه مردمان آزاد در اقطار عالم دیده اند و بروایة منقول از ابن عباس مشرکان اجماع کردند و نزد رسول آمدند و گفتند

ای محمد اگر تو صادقی شق قمر کن برای ما حضرت فرمود که اگر قمر را بشکافم شما ایمان آورید گفتند آری و آن شب لیلة البدر
بود پس آنحضرت دعا فرمود حق تعالی اجابت دعای وی فرموده ماه را بدو نیم ساخت آنحضرت باواز بلند گفت اشهدوا
اشهدوا و با وجود این مشرکان در صدد انکار در آمدند و حق تعالی ازین خبر میدهد که چون اهل عناد آیه ما را
ببینند انکار آن کنند وَكَذَّبُوا و تکذیب کنند پیغمبر را با معجزه که از وی دیده بودند وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ و پیروی
کنند آرزوهای خود را یعنی آنچیزی را که شیطان در نظر ایشان آراسته بود از رد حق بعد از ظهور آن و لجاج و عناد
نمودن در ان وَكُلُّ أَمْرٍ مُسْتَقِرٌّ و هر کاری قرار گیرنده است بجای خود یعنی هر چیزی که هست البته منتهی میشود
بغایت و نهایتی که بر آن استقرار یابد چنانچه مستقر اهل خیرات و شر مستقر اهل شر میشود و منتهای اهل ایمان در دنیا
هدایت و نصرت و در عقبی بهشت و قرارگاه اهل کفر خذلان در دار فنا و عذاب نیران در سرای بقا
کلبی چنین تفسیر کرده که هر امری را حقیقتی است کار آخرت عنقریب شناخته شود وَلَقَدْ جَاءَهُمْ و بتحقیق
که آمد با اهل مکه در قرآن مِنَ الْأَنْبَاءِ از خبرهای قرون ماضیه یا از اخبار امور آخرت ما
فِيهِ مُزْدَجَرٌ آنچه در ان باز داشتن است از مناهی و منع کفار از تمرد و سرکشی و آن مزدجر
حِكْمَةٌ بَالِغَةٌ حکمتیست تمام و امریست صواب که رسیده است بجد کمال که هیچ خللی در ان راه ندارد
و هیچ نقص بذیل عصمت آن راه نیافته فَمَا تُغْنِ النُّذُرُ پس نفع ندهند و سود ننمایند پیغمبران بیم
کننده امتان خود را در هدایت ایشان کردن یا دفع عذاب از ایشان نمودن وقتی که سخن ایشان نشنوند
و تکذیب ایشان کنند و نزد بعضی نذر یعنی زواجر مخوفه و آیات وعید است و چون میدانی ای محمد که حال
امت تو بدین منوال است فَتَوَلَّ عَنْهُمْ پس روی بگردان از ایشان یعنی ترک موعظه ایشان نما تا وقتی
که بقتال ایشان مامور شوی و یاد کن يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ روزی که بخواند خواننده یعنی اسرافیل بر صخره بیت
المقدس بر آمده و مردمان تمام آنجا باشند بخواند إِلَىٰ شَيْءٍ نُكُرٍ بچیزی زشت و ناخوش مراد حساب
و احوال القیامة یا عذاب آخرت خُشَّعًا أَبْصَارُهُمْ در حالتی که ذلیل باشند چشمهای ایشان در پیش
افکنده و فراهم رفته از هول هیبت آن يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ بیرون آیند از قبرها یعنی در
وقت بیرون آمدن ایشان از قبور سر در پیش افکنده باشند و ترسان و هراسان و گویند معنی آنست که
ای محمد اعراض کن از شفاعت ایشان در روز چنین که در نهایت خوف و هراسان باشند كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُنْتَشِرٌ
که ایشان همچنین ملخ پراکنده اند یعنی از بسیاری پراکندگی و سرگردانی مانند ملخ حیران و سرگردان بهم بر آیند
و بهر طرف روند و هیچ چاره بیرون شدن از بلیه نداشته باشند مُهْطِعِينَ در حالتی که شتابکنندگان
باشند إِلَى الدَّاعِ بسوی خواننده خود یعنی بآنطرف که آواز آمده شتابنده یا گردن در کشندگان باشند
و نظر کنندگان بآنجانب داعی خود کنند يَقُولُ الْكَافِرُونَ گویند ناگرویدگان در آن روز هَٰذَا
يَوْمٌ عَسِرٌ این روزیست که دشوار است و سخت بر ما و بعد از ذکر بعضی احوال قیامت بیان احوال امم

مکذبه میکند جهت تسلیه خواطر عاطر سید عالم صلی الله علیه و سلم تا بداند که كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ تکذیب کردند از پیش قوم
تو قَوْمُ نُوحٍ گروه نوح بعث و قیامت را فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا پس دروغی داشتند بنده ما را
که نوح بود این تفصیل بعد از اجمال است و تکذیب بنوح کردند و تکذیبی در عقب تکذیبی یعنی هر گاه قرنی
میمردند قرنی دیگر در عقب ایشان میبود اقتدا بآبای خود نموده بایذا و آزار او مشغول میشدند بانکه قوم تکذیب
نوح کردند بعد از آنکه تکذیب انبیا کردند وَقَالُوا مَجْنُونٌ گفتند او دیوانه است وَازْدُجِرَ
و باز داشته شد نداز دعوت بانواع اذیت یعنی هر وقتی که نوح ایشان را دعوت فرمودی او را ایذا
کردندی و برجم تهدید نمودندی و بعد از آن چندان سنگ بروی زدندی که بیهوش شدی و از دعوت
باز ماندی و چون از ایمان آنها نا امید شد بطاقت گشت فَدَعَا رَبَّهُ پس بخواند پروردگار خود را
أَنِّي مَغْلُوبٌ بانکه من مغلوب شدم یعنی قوم بر من غالب شدند بقهر و حجت و من از مقاومت با ایشان
بیطاقت شدم و عاجز گشتم فَانْتَصِرْ پس انتقام کش از ایشان و داد من از ایشان بستان از مجاهد
نقلست که نوح هر وقت که دعوت قوم نمودی او را بگرفتندی و گلوی وی بفشردندی تا بیفتادی و بیهوش
شدی و چون با خود آمدی گفتی بار خدایا از شر ایشان بگذار که جاهلانند و نمیدانند تا آنکه کار از حد
در گذشت و طغیان ایشان متجاوز شد بر ایشان دعای بد کرد که رب لا تذر علی الارض الی آخره و حق تعالی
دعای او را اجابت کرد و ایشان را بطوفان هلاک کرد کما قال جل ذکره فَفَتَحْنَا پس کشادیم برای عذاب
ایشان أَبْوَابَ السَّمَاءِ درهای آسمان را بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ بآبی ریزان بغایت یعنی ریخته شده آن در نهایت
غدت و کثرت بود مرویست که چهل شبانروز علی الدوام از آسمان آب میریخت بطریقی سیل و در میان آن
اصلا منقطع نشد وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ و روان ساختیم زمین را عُيُونًا چشمها یعنی چشمهای زمین را
روان ساختیم فَالْتَقَى الْمَاءُ پس رسیدند آب آسمان بآب زمین عَلَىٰ أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ بر حالتی که اندازه کرده
بود یعنی بر قدری که خدای تعالی در ازل تقدیر آن کرده بود و مثبت آنست که گویند بدون تفاوت یا بر حالی که
بریکدیگر تفاوت نداشته باشند وَحَمَلْنَاهُ و برداشتیم نوح را با هر که ایمان بوی آورده بود
یعنی سوار کردیم آنها ایشان را عَلَىٰ ذَاتِ أَلْوَاحٍ بر کشتی که خداوند لوحها بود یعنی تختهای پهنا دار
وَدُسُرٍ و خداوند میخها که کشتی را بآن بند کنند تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا پس رفت کشتی بنگاهداشت ما
بعنایت اولیای ما و کسانی که بر وی موکل بودند از فرشتگان جَزَاءً برای ثواب و پاداش لِمَنْ كَانَ كُفِرَ
بر آن کسی که کافر شده بودند قوم او بر او و باو نگرویده و با کسی که کفران و ناسپاسی کرده بودند بر نعمت
وجود مراد نوح است مرویست که همه کفار در آن روز هلاک شدند الا عوج بن عنق که آب تا زیر ناف و
کمر او بود و گفته اند که سبب نجات وی آن بود که نوح بجهت ساختن کشتی ز چوب ساج احتیاج داشت
و نقل آن از بلاد متعذر بود عوج تمام آمد و چوبهایی که محتاج الیه بود برکردن گرفت و نزد نوح آورد

حق تعالی بجهت این تاخیر عذاب و ثمود و او را غرق نساخت وَلَقَد تَرَكْنَاهَا و بدرستی که باقی گذاشتیم
این قصه را که متضمن با هلاک کافران است و انجای مؤمنان آيَةً نشانه میان مردمان تا از آن عبرت
گیرند یا گذاشتیم کشتی را بر زمین قریه که از ارض جزیره است یا از کوه جودی علامتی و عبرتی و در
قصص آورده اند که اوایل این امت کشتی نوح را دیده اند و از قتاده مرویست که آن کشتی تا بعهد رسول بود
مردم آنرا می‌دیدند و از و عبرت میگرفتند و بسیار کشتی‌ها از چوبهای آن ساختند فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ پس
هیچ پند گیرنده هست که ازین عبرت گیرد فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود عَذَابِي عقوبت من در دنیا
که همه را بطوفان هلاک کردم وَنُذُرِ و بیم کردن من قوم نوح را بعذاب قبل از آنکه بر ایشان نازل شود
وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ و هر آینه ما آسان گردانیدیم قرآن را بحسب بیان لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ برای
یاد کردن امم ماضیه و پند گرفتن بآن چه آن جامع انواع مواعظه شافی است یا برای حفظ کردن آن
بجهت اختصار و عذوبت الفاظ از مجاهد نقلست که از کتب سماوی هیچ کتابی نیست که آنرا مردم از بر خوانده
باشند مگر قرآن پس هیچ قبول کننده موعظه هست تا بآن پند گیرد حق تعالی این هر دو آیه را درین سوره مکرر
الفاظ فرموده تا اشعار باشد بآنکه تکذیب هر سوری مقتضی نزول عذاب و استماع هر قصه مستدعی اتعاظ
و بعد از ذکر بعضی قصه نوح بیان برخی از قصه عاد میکند كَذَّبَتْ عَادٌ تکذیب کردند گروه عاد هود پیغمبر را
فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود عَذَابِي عذاب من ایشانرا با د صرصر وَنُذُرِ و ترسانیدن من ایشانرا
از عذاب بر زبان پیغمبر ایشان پس تفصیل مجمل میکند إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ بدرستی که ما فرستادیم بر
ایشان رِيحًا صَرْصَرًا بادی بغایت هولناک یا بآوازی هولناک فِي يَوْمِ نَحْسٍ در روز شوم
مُسْتَمِرٍّ که استحکام داشت و قوی بود شامت آن استمرار داشت بر ایشان تا در مدت هشت روز و
هفت شب ایشانرا هلاک ساختیم تا مستمر بود بر جمیع صغیر و کبیر ایشان و هیچ از آنها را باقی نگذاشت
یا سخت بود حرارت و تلخی آن بر ایشان و آن روز چهارشنبه بود در آخر ماه و گویند چهارشنبه آخر ماه صفر
بود تَنْزِعُ النَّاسَ بر میکند آن باد مردمانرا از مواضع خود مرویست که ایشان نزد دیدن این
عذاب در رخنهای کوه و حفیرها رفتند و در آنجا پنهان شدند و همدیگر را در بغل گرفتند و بهم چسبیدند
و آن باد هر ایشانرا از آنجا برکند و بیرون انداخت و مستاصل ساخت محمد اسحق گوید که چون باد
آغاز وزیدن گرفت هفت کس از اقویای قوم عاد بودند جسیم تر چون عمرو بن حلو و حارث بن شداد و [illegible]
و [illegible] عیال خود را در شعب کردند و خود بر در آن شعب ایستادند تا باد را دفع چون باد اشتداد
یافت یک یک از جای خود بر میکند و بر کوه میزد و پاره پاره میکرد تا همه را هلاک ساخت كَأَنَّهُمْ
گویا ایشان أَعْجَازُ نَخْلٍ تنهای درازی چون نخل خرما بودند مُنْقَعِرٍ که برکنده شده باشند از
بیخ و بر زمین افتاده ثعالبی باسناد خود از ابو جعفر روایت کرده که آن باد بر میکند مردمانرا از

بجای خود

جای خود و بگردن بر زمین میکوفت و گردنهای ایشانرا بر هم میشکست و سرهای ایشان از بدن ساقط
میشد مانند تنه خرمای بی سر باشد فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي پس چگونه بود عذاب کردن من ایشانرا
وَنُذُرِ و وعیدی که ایشانرا بآن بیم کردم وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ و بدرستی که ما آسان ساختیم
قرآنرا لِلذِّكْرِ برای پند گرفتن یا حفظ نمودن یا عبرت گرفتن فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ پس آیا هیچ پند گیرنده
هست که ازین متعظ شود كَذَّبَتْ ثَمُودُ تکذیب کردند ثمود صالح را بِالنُّذُرِ به بیم کردن و پند
داشتن یا بدانکه پند گیرنده هست کارنی یا بانذار و موعظ و ندا کردی فَقَالُوا أَبَشَرًا مِنَّا
پس گفتند که آیا آدمی که از جنس ماست وَاحِدًا یکتا که هیچ طبعی و جنسی ندارد نَتَّبِعُهُ پیروی کنیم او را
مراد انکار این معنی است یعنی تابع شخصی که هیچ فضلی و مزیتی بر ما ندارد مثل ما و یکی و بی یار و خویش و
تبارست إِنَّا إِذًا بدرستی که ما این هنگام که متابعت او کنیم باشیم لَفِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ در گمراهی
و آتشهای سوزان این کلام صالح بود که در اول امر با قوم خود میگفت که اگر تابع من نشوید از طریق
گمراه باشید و در آخرت با آتش سوزان گرفتار ایشان معکوس شده گفتند با او که اگر تابع تو شویم در ضلالت
افتیم و از راه سداد دور باشیم و در آخرت بآتش سوزان گرفتار گردیم و گویند سعر یعنی جنونست و معنی آنکه
اگر پیروی کنیم ترا در طریق پدران خود منحرف شده باشیم و در او خطا کرده و از عقل و ادراک
بیرون رفته أَأُلْقِيَ الذِّكْرُ عَلَيْهِ آیا القا کرده شده است وحی بر او مِنْ بَيْنِنَا از میان ما و حال آنکه
در میان ما اولی و احق از و باشد در اختیار نبوت بَلْ هُوَ نه چنین است که وحی مخصوص باشد باو
كَذَّابٌ أَشِرٌ دروغ گوییست و خود پسند و متکبر و میخواهد که بجهت این دعوی کاذب بر ما تعظیم کند
حق تعالی بجهت رد قول ایشان بر سبیل وعید پیغمبر میفرماید که سَيَعْلَمُونَ غَدًا زود باشد که بدانند فردا
که عذاب بر ایشان نازل شود یا در روز قیامت معلوم کنند که مَنِ الْكَذَّابُ الْأَشِرُ کیست دروغ
گوی خود پسند متکبر القصه ثمود در تکذیب صالح غلو کرده بر سبیل تعنت از او طلب معجزه کردند و
گفتند برای ما ازین سنگ بیرون آور شتر ماده آبستن ده ساله که یک روز شرب تعلق باو داشته باشد
و ما بعوض آن شیر آنرا بیاشامیم و آب آن روز را تصرف نکنیم و در روز دیگر مخصوص بما باشد و تا
راه [illegible] حق نباشد حق تعالی از روی امتحان این معجزه را بایشان نمود همچنانکه میفرماید که إِنَّا
مُرْسِلُو النَّاقَةِ بدرستی که ما برانگیزاننده و بیرون آورنده شتریم از سنگ بر آن طریق که
از صالح درخواسته بودند فِتْنَةً لَهُمْ برای امتحان کردن ایشانرا یعنی تا بر عالمیان روشن شود که
ایشان بسبب آن ایمان می‌آورند یا نه یا آنکه بندگان بدانند که سبب عذاب ایشان از چه بوده فَارْتَقِبْهُمْ
پس نگاهبان ایشان باش ببین که با ناقه چه میکنند وَاصْطَبِرْ و شکیبایی ورز بر آزار ایشان
و نسبت بتو و تعجیل مکن در عذاب ایشان پیش از وقت مقرر وَنَبِّئْهُمْ و آگاه کن ایشانرا أَنَّ

الْمَاءَ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ با آنکه آب چشمه بخش کرده شده است میان ایشان یعنی روزی از ایشان و مواشی
وروزی دیگر مخصوص بناقه **كُلُّ شِرْبٍ** هر نصیبی از آن آب **مُحْتَضَرٌ** حاضر کردانیده شده است عشر
نزد صاحب آن یعنی هر کدام از ایشان باید که در روز نوبت حاضر شود و آنرا شرب نماید و در روزی که نوبت
ناقه باشد بعوض آن چندان شیر بایشان دهد که دران روز ایشانرا از آن آب مستغنی سازد پس ناقه روز
نوبت خود می آمدی و جمله آب را بخوردی و عوض آن شیر بایشان دادی و روز دیگر هیچ از آن نخوردی
و آنرا بایشان واگذاشتی و هیچکدام را از آن قسمت ضرری نرسیدی **فَنَادَوْا** پس بخواندند قوم ثمود
صَاحِبَهُمْ یار خود را که قدار بن سالف بن الحیم بن هود بن بود برای عقر ناقه و بجهة سرخی روی او را
احمر ثمود گفتندی و بروایتی احمیر ثمود دیگرا **فَتَعَاطَى** پس بگرفت شمشیر خود را و بر سر راه ناقه کمین نشست **فَعَقَرَ**
پس پی کرد ناقه را بشمشیر و در ماسبق گذشت که متحرک عقر ناقه دو زن بود عنیزه و صدوق و سبب آن بود که صدوق
ابن عم خود مصدع بن مهرج را بوصال خود وعده داد و عنیزه را یکی از دختران خود را نامزد قدار بن سالف کرد
و هر دو بر رهگذر ناقه کمین کردن و چون ناقه باز گشت از آب اول بمصدوع رسید و او تیری بیفکند و پاهای ناقه را
بهم دوخت و قدار نیز از کمینگاه بدر آمد و بشمشیر ناقه را پی کرد و چون ناقه از پای در آمد او را پاره پاره کردند و میان
مردم منقسم ساختند و بچه او بکوه چون بر آمده سه بار بانگ کرد و از آنجا باسمان رفت بعد از دو روز سیم عذاب بایشان
نازل شد **فَكَيْفَ كَانَ** پس چگونه بود **عَذَابِي وَنُذُرِ** عذاب من قوم ثمود را و بیم کردن من برسالت صالح
إِنَّا أَرْسَلْنَا بدرستی که ما فرستادیم **عَلَيْهِمْ** بر ایشان **صَيْحَةً وَاحِدَةً** یک فریاد کردن که صیحه جبرئیل بود
فَكَانُوا پس گشتند **كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ** مانند درخت خشک که در هم شکسته کسی سازنده حظیره باشد برای حفظ و جمع
آن یا مانند گیاه خشک صاحب حظیره که جمع کرده باشد آنرا در تابستان برای علوفه گوسفندان در زمستان و گوسفندان
آنرا مدت طویل در زیر دست و پای خود مخلص نخ آفت که ایشان بعد از هلاک شدن ریزه ریزه و خورد و مرد گشتند
مانند گیاه خشک خورد و مرد شده **وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ** و بدرستی که آسان کردیم قرآنرا **لِلذِّكْرِ** برای پند دادن یا حفظ
کردن **فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ** پس هیچ پند گیرنده هست مر آنرا تا از آن عبرت گیرند **كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ** تکذیب کردند
قوم لوط لوط را **بِالنُّذُرِ** بیم کردن و پند دادن مر ایشانرا یعنی وعید او را دروغ پنداشتند **إِنَّا أَرْسَلْنَا**
بدرستی که فرستادیم بدیشان **عَلَيْهِمْ حَاصِبًا** بادی سنگ بارنده که سنگها بر ایشان میریخت تا همه را هلاک کرد
إِلَّا آلَ لُوطٍ مگر لوط و دختران او را **نَجَّيْنَاهُمْ** که برهانیدیم ایشانرا از آن عذاب **بِسَحَرٍ** بوقت سحر و آن سدس
آخر شب بود که عذاب بر ایشان واقع شد **نِعْمَةً مِنْ عِنْدِنَا** انعامی از نزدیک ما **كَذَلِكَ** همچنانکه انعام
کردیم بر لوط و دختران او **نَجْزِي مَنْ شَكَرَ** هر کسی که سپاس دارد نعمت ما را که آن ارسال رسل و انزال کتب است یعنی
بآن ایمان آورد و اطاعت امر ایشان نماید **وَلَقَدْ أَنْذَرَهُمْ** و بدرستی که ترسانید لوط قوم خود را **بَطْشَتَنَا**
از شدت گرفتن ما ایشانرا بعذاب و هلاک **فَتَمَارَوْا** پس شک آوردند **بِالنُّذُرِ** بآن بیم کردن یعنی تکذیب او

نمودند با و مدافعه کردند با او بآن اندازه از روی جدال و عناد **وَلَقَدْ رَاوَدُوهُ** و بتحقیق که طلبیدند لوط را **عَنْ
ضَيْفِهِ** از مهمانان که ملایکه بودند یعنی طلب مراد خود کردند از لوط و گفتند ایشانرا از اقلیم ما کن و لوط از آن ابا
نموده ایشانرا پند میداد و ایشان طریق عناد و جدال از دست نداده در سرای وی ابا کنند و دران خانه که ملایکه
بوده در آمدند بقول **فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ** پس محو کردیم چشمهای ایشانرا هموار کردیم چنانچه اثر و نشان چشم بر
روی ایشان نماند بروقت که لوط در مقام جدال در آمده میگفت در گذرید از سر آنچه طلب میکنید و ایشان از آن امتناع
نمیکردند و با او مجادله میکردند چون کار از حد بگذشت جبرئیل لوط را گفت ما را با ایشان واگذار پس ایشان
در خانه وی در آمدند جبرئیل پر خود بر دیدهای ایشان زد همه کور شدند چنان که نشد که چشمهای ایشان بار و جای
ایشان راست شد پس از آنجا بیرون آمدند مدهوش و متحیر افتادند و بر میخواستند و فریاد میکردند که لوط
قومی ساحر بخانه خود آورده ما را بجادو بی کور کردند و گفتیم ما بایشان از زبان فرشتگان که **فَذُوقُوا
عَذَابِي وَنُذُرِ** پس بچشید عقوبت مرا و آنچه بیم کردیم شما را از زبان لوط از وقوع عذاب و نزول عقاب **وَ
لَقَدْ صَبَّحَهُمْ** و بدرستی که بامداد کرد ایشانرا قوم لوط را **بُكْرَةً** در اول روز یعنی بوقت صبح بدیشان آمد **عَذَابٌ
مُسْتَقِرٌّ** عقوبتی قرار گرفته و دایم پیوسته بعذاب آخرت یعنی آن عذاب از ایشان مرتفع نشد تا همه را هلاک کرد و
باتش دوزخ متصل ساخت و گفتیم بدیشان بالسنه ملایکه **فَذُوقُوا عَذَابِي** پس بچشید و بکشید عقوبت
ما **وَنُذُرِ** و بیم کردن مرا یعنی عذابی که لوط بفرمان من میکرد شما را و این تکرار آنست که اول در وقت
طمس است و دویم در هلاک ایشان **وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ** بدرستی که سهل و آسان کردیم قرآنرا
یعنی که عربی زبانند **لِلذِّكْرِ** برای فهم کردن معانی و دانستن اخبار گذشتگان **فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ** پس هیچ
پند شنونده هست که بدان عبرت گیرد **وَلَقَدْ جَاءَ** و بدرستی که آمد **آلَ فِرْعَوْنَ** بفرعون و قوم او **النُّذُرُ**
بیم کردن و ترسانیدن از عذاب و بیم کنندگان یعنی موسی و هرون و غیر ایشان از پیغمبران تکذیب همه پیغمبران
کردند پس گویا که غیر موسی و هرون نیز بایشان آمده اند و ایشان تکذیب آنها نمودند **كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا
كُلِّهَا** تکذیب کردن بهمه آیتهای ما و بدان نگرویدند مراد آیات نه گانه اند یا جمیع آیات پیغمبران تکذیب بعضی
موجب تکذیب همه است **فَأَخَذْنَاهُمْ** پس گرفتیم ایشانرا بعذاب که آن غرق شدن ایشان بود بدریا **أَخْذَ
عَزِيزٍ** گرفتن کسی که غالب شد و هرگز مغلوب نگردد و در گرفتن و عذاب نمودن ایشان **مُقْتَدِرٍ** توانا بر
اهلاک مشرکان که هیچ چیز او را عاجز نتواند ساخت و بعد از ذکر اخبار مکذبان و بیان نوع عذاب ایشان
اهل مکه را میفرماید که **أَكُفَّارُكُمْ** آیا ناگرویدگان شما ای معشر عرب **خَيْرٌ** بهترند در شدت و قوت
و عدد یا در کثرت یا در رفعت **مِنْ أُولَئِكُمْ** از این گروه مکذبان که مذکور شدند از قوم نوح و هود و
صالح و لوط و قبطیان و استفهام برای انکار است یعنی ایشان از آنان در قوت و کثرت و مکنت و جمعیت بهتر
نیستند پس چنانکه عقوبت و عذاب گرفتار خواهند شد همچنانکه امم مذکوره **أَمْ لَكُمْ** آیا مر شما راست ای

مشرکان بَرَآءَةٌ فِي الزُّبُرِ برائتی در کتابهای نازل شده سماوی یعنی برائت آسمانی که نوشته باشد بنام شما که هر کافر
که باشد و تکذیب پیغمبر کند ایمن باشد از عذاب و عقاب که امم ماضیه واقع شد أَمْ يَقُولُونَ آیا
میگویند کفار مکه نَحْنُ جَمِيعٌ ما گروهی جمع شده ایم مجتمع در قوت و شوکت و حشمت و عدد
مُنْتَصِرٌ انتقام کشنده از اعدا یا ممتنع از آنکه کسی قصد کند و طمع غالبیت داشته باشد در منع
بلا از یکدیگر مرویست که ابوجهل در روز بدر با سب زد از صف لشکر خود بیرون رفت و گفت ما امروز
انتقام خود را از محمد و اصحاب او بکشیم آیه آمد سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ زود باشد که هزیمت کرده شوند جمع
کفار مکه وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ و بر گردانند پشتهای خود را از حرب بگردانند این آیه از دلایل نبوت است
و معجزات نبوت صاحب کشاف از عمر نقل کرده که چون این آیه آمد من ندانستم که مراد حق تعالی ازین آیه چیست
تا آنکه در روز بدر رسول را دیدم که زره میپوشید و میگفت سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ دانستم که این
آیه دال است بر تفرقه جمعیت مشرکان و منهزم شدن و غلبه یاران ایشان و بعد از آن حق تعالی میفرماید که
ازین قتل و اسر و هزیمت اکتفا نخواهد بود بَلِ السَّاعَةُ بلکه روز قیامت مَوْعِدُهُمْ وعده گاه
عذاب اصل ایشانست و آنچه در دنیا دیده اند نمونه از آفت و اندکی از آن وَالسَّاعَةُ أَدْهَى
و قیامت سخت تر و فظیع تر وَأَمَرُّ و تلخ تر و ناخوش تر در شدت و فظاعت پس در تبیین احوال کفار
میفرماید که إِنَّ الْمُجْرِمِينَ بدرستی که مشرکان که نامه اعمال خود را بجرم شرک و عناد سیاه کرده اند
فِي ضَلَالٍ در گمراهی اند از حق در دنیا وَسُعُرٍ و در آتشهای سوزان در آخرت يَوْمَ يُسْحَبُونَ
روزی که کشیده شوند فِي النَّارِ در آتش دوزخ عَلَى وُجُوهِهِمْ بر رویهای خود یعنی ایشان را بر
روی انداخته بکشند و بدوزخ افکنند و در آن حال بایشان گویند که ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ بچشید سودن
دوزخ یعنی حرارت آتش و الم آنرا و سقر علم طبقه ایست از طبقات دوزخ پس در بیان عدل خود میفرماید
که إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ و بدرستی که ما هر چیزی را آفریدیم در دنیا و آخرت بِقَدَرٍ باندازه خود یعنی
بمقدار مرتبه که لایق باشد و یا بر حسب مقتضای حکمت و وفق مصلحت بدون نقص و مزیت در آن مرتبه تا موجب خلل در
حکمت نشود پس خلق عذاب و تقدیر آن برای مشرکان و اهل عصیان نیز در لوح محفوظ بر قدر استحقاق ایشان خواهد
بود تا از دایره حکمت خارج نشود یا هر چیزی را خلق کردیم بر طریقی که مقدر و مکتوب بود در لوح محفوظ بدون
زیاده و کم یا هر چیزی را آفریده ایم با اجل معین و مقرر که تقدم و تأخر نیابد برای هر جنس صورتی و هیئتی که موافق
و لایق او ست بیافریدیم تمام چیزها را آفریدیم با اجل معین و مقرر که چون لسان برای تکلم و ید برای بطش و رجل
برای مشی و عین برای بصر و اذن برای استماع و معده برای طعام و غیر آن که اگر زیاده و کم باشد غرضی که بآن
متعلق باشد تمام نشود وَمَا أَمْرُنَا و نیست فرمودن ما هر چیزی را که اراده تکوین آن کنیم إِلَّا وَاحِدَةٌ
مگر کلمه واحده که لفظ کن است کقوله تعالی إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ و نیست امر ما مگر یک کردنی بدون

لبث و تفکر و معالجه كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ چون نگریستن بچشم در سرعت و سهولت و از ابن عباس مرویست که
مراد از امر وقوع قیامت در اسرع زمان چنانکه در جای دیگر فرموده که وما أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ
أَقْرَبُ یعنی اگر خواهیم قیامت را بیک چشم زدن بیاوریم بلکه کمتر از آن وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا و بدرستی که ما
هلاک کردیم در قرون ماضیه أَشْيَاعَكُمْ اشباه و امثال شما را یعنی جمعی را که در کفر و عناد مثل شما بودند
چنانکه در این سوره شنیدید فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ پس هیچ پند گیرنده هست تا از حال ایشان عبرت گیرد
وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ و هر چیزی که کرده اند آنرا کفار گذشته مکتوب فِي الزُّبُرِ در نامهای اعمال ایشان
که بدست حفظه نوشته است یا جمیع آنچه کرده اند مکتوب است برای ایشان در لوح محفوظ که موضع مکاتبت همه اشیاست
وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ و هر خوردی و مردی و بزرگی از افعال و اقوال که از ایشان و از جمیع خلایق اولین
و آخرین صادر شده و خواهد شد مُسْتَطَرٌ نوشته شده است در لوح محفوظ و بران پاداش خواهند
یافت و یا هر صغیر و کبیر از ارزاق و آجال و حیات و ممات و غیر آن مکتوبست در لوح و بعد از ذکر حالات
کفار شروع کرد به بیان حال مؤمنان پرهیزکار میکند که إِنَّ الْمُتَّقِينَ بدرستی که پرهیزکاران و ترسکاران
روز قیامت فِي جَنَّاتٍ در بوستانهای باشند که مملو باشد از اشجار میوه دار از هر نوع وَنَهَرٍ
و جویهای واسع که آب و شیر و عسل و شراب در آن جاری باشد فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ در مجلس حق
و مکان پسندیده باشند که در آن لغو و اثم نباشد امام جعفر صادق رض فرموده که حق تعالی آن مکان را
بصدق وصف کرده است پس غیر اهل صدق در آن مکان نخواهند بود و سلمی گفته که آن مکانیست که حق تعالی
در آنجا راست کرده از وعده که باولیای خود کرده حاصل که متقیان در آن مقام باشند عِنْدَ مَلِيكٍ
نزد پادشاهی که مهیمن امر او بر جمیع انام و عاجز از ادراک آن همه ظنون و اوهام مُقْتَدِرٍ صاحب اقتدار
و توانا و هر چیزها بر وجهی که هیچ شیء نیست که از تحت قدرت ملک او خارج باشد پس کدام منزلت
اکرم و اعظم از منزلت ایشان باشد و اجل و اشمل ازین سعادت و شبهه نیست در آنکه مراد بقرب قرب مکانت
و منزلت نه مکان قرب منزل پس مراد آنست که اهل تقوی در کنف جوار آفریدگار خود باشند بحیثیتی که مستغرق
غواشی رحمت افضال جمیل او باشند در کشف الاسرار آورده که کلمه عند اشارت است بقرب و تخصیص که اهل قرب
فردا در آن سرا بدان اختصاص خواهند داشت و حضرت پیغمبر ص درین سرا مختص بآن بوده که اینست عند ربی
و چون رتبه که فردا خواص بدان نازند ادنای مرتبه او باشد پس او رتبه اعلی فردای وی که نشان تواند داد
عبد الله بریده گوید که اهل بهشت که مکان و مرتبه ایشان کردون مقعد صدق باشد هر روز بدین موضع آیند و
در آنجا استماع قرآن کنند و از آن التذاذ تمام یافته فرحان و نازان بمنازل خود باز روند و در خبر است که روزی
موسی بمناجات میرفت بدو برا بگذشت نالهٔ از آن ویرانه بگوش او رسید چون نگاه کرد دید که برهنه بر خاک خفته
و خشتی زیر سر گرفته و عورت خود بپاره سی پوشیده می نالید و در آن ناله چنین چیزی میگفت موسی

نزد وی رفت دید که میگفت الهی ترانی غریبی و وحدتی و تعرف فقری و فاقتی پس مناجات برفت و چون
اراده مراجعت کرد از مناجات خطاب عزت بوی رسید که ای موسی چرا پیغام آن درویش باز نسالی و
احوال او بر ما عرض نکردی گفت بار خدایا تو عالمی که وی حکایت وحدت و وحشت خود میکرد و شکایت
فقر و فاقه مینمود حق تعالی فرمود که یا موسی او را از ما سلام برسان که تو تنها نیستی من که خدا وندم انیس توام
و تو غریب نیستی من که جلیس توام و تو درویش نیستی که من وکیل ما یحتاج توام موسی ع بیامد و بر بالین آن درویش
نشست و پیغام خدای بگذرانید درویش گفت یا کلیم الله مرا رتبه آن که خدای تعالی حدیث من شنود و جواب
دهد پس نعره بزد و جان بحق تسلیم کرد موسی با تراقه بنی اسرائیل بیامد تا و برا دفن کند چون بان ویرانه
آمد بلحم عورة پوش وخشت دید آنجا افتاده و درویش پیدا نیست مناجات کرد که بار خدایا این درویش
بکجا شد زمین او را فرو برد یا کرکس او را بخورد جبرئیل آمد و گفت یا موسی حق تعالی میفرماید که این چه کمان بد است
که بدوستان ما می بری این درویش درویشی بود که شیطان او را در دنیا طلب کرد و نیافت و ملک الموت
در وقت نزع طلبید و راه باو نبرد و منکر و نکیر در قبرش جستند و نیافتند و رضوان در بهشت جست
باو نرسید مالک دوزخ طلب کرد و او را ندید موسی گفت خدایا پس کجا رفت خطاب آمد که دوست نباشد
مگر نزد دوست فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر ثعلبی در کتاب خود بعد از انکه تفسیر این آیه کرده گفته
از جابر روایت که روزی همه در مسجد نشسته بعضی از احوال بهشت پرسیدند فرمود که خدا بر الوانیه
از نور عمود نیست از زبرجد که آنها را آفریده پیش از آفرینش آسمانها بدو هزار سال بر دار این لوا نوشته که هیچ
خدایی نیست که مستحق پرستش باشد مگر او سبحانه و تعالی و محمد صلی الله علیه و آله فرستاده خداست و آل محمد بهترین
آفریده کانند و صاحب لوا امام و پیشوای جمیع مردمانست امیر المؤمنین ع چو این کلام بشنید فرمود
شکر و سپاس مر خدای را که ما را بتو هدایت داد و مکرم و مشرف کردانید آنحضرت
فرمود که یا علی اما علمت انه من احبنا وانتحل محبتنا اسکنه الله معنا ای علی آیا
ندانسته که هر که ما را دوست دارد و خود را بمحبت ما نسبت دهد و
دعوی مودة ما کند حق تعالی او را جای دهد در درجه ما و با
ما رفیق و مصاحب باشد پس این آیه تلاوة فرمود که
مقعد صدق عند ملیک مقتدر

سورة الرحمن ست وسبعون آيات

ابی بن کعب از حضرت رسالت ص روایت کرده که هر که سورة الرحمن قراءة کند شکر نعم الهی گذارده باشد
و حق تعالی بر ضعیفی و عاجزی او رحم کند و حضرت امام موسی کاظم از آبای کرام خود ع نقل کرده که پیغمبر ص فرمود
که هر چیز را عروسی است و عروس قرآن الرحمن است و ابو بصیر از ابو عبد الله ع روایت کرده که آنحضرت فرمود

که ترک سورة الرحمن مکنید که از خواندن این سوره در کافران قرار نمیگیرد و در روز قیامت نزد پروردگار خود
آید بر صورة بشری نیکو صورة و خوش بوی در موقفی بایستد که اقرب باو سبحانه باشد و گوید هیچکس را رتبه
آن نباشد که بآن موضع رسد پس حق تعالی باو خطاب کند که چه کسان در دنیا تلاوة تو مداومت نمودند
گوید که فلان و فلان حق تعالی روی ایشان را سفید و نورانی سازد و گوید بایشان که هر که را دوست دارید
شفاعت او کنید ایشان هر که را خواهند شفاعت کنند و هیچکس نباشد که شفاعت او کنند الا که حق تعالی
باو گوید که برو در بهشت من ساکن شو که هر چه از روی نعمت تو باشد در آنجا موجود و مهیاست حماد بن
عثمان از امام جعفر صادق ع روایت کرده که واجبست که سورة الرحمن را در هر روز جمعه قراءت کنند و هر گاه
برسند به فبای آلاء ربکما تکذبان بگویند لا بشیء من آلائک رب اکذب یعنی ای پروردگار ما هیچ
از نعمتهای تو تکذیب نمیکنیم و نیز از آن حضرت مرویست که هر که در شب این سوره بخواند باین وجه که
مذکور شد حق تعالی دو فرشته بر وی موکل کرداند که نگهبان او باشند تا صبح و اگر صبح بخواند نیز دو ملک
بر وی موکل کرداند که حافظ او باشند تا شب

بسم الله الرحمن الرحيم

الرحمن آورده اند که چون حضرت رسالت ص کافران را از این اسم خبر داد گفتند ما رحمن نمی شناسیم
نمیشناسیم این آیه نازل شد و گفته اند که اهل مکه طعنه میزدند که جبر و یسار قرآن بمحمد می آموزانند حق تعالی
فرمود که خداوند بخشایش که رحمت او بهمه چیز فرا رسد علم القرآن آموخته است قرآن را بحبیب خود نه
جبر و یسار و مراد بتعلیم خدا تمکین دادن و آسان کردانیدن تعلیم قراءت یا ایجاد علم کردن نزد محمد است
و مدارست و ابن عباس بر نبوت تفسیر کرده که خدای قرآن را علامت و نشان نبوة حضرت رسالت کردانید
خلق الانسان بیافرید جنس انسان را علمه البیان بیاموخت و را یعنی بنی آدم را روشن
کردن ما فی الضمیر بنص و کنایه یا تعلیم داد ایشان را بیان حلال و حرام و تمیز میان حق و باطل و خیر و شر
تا بر ایشان حجت تمام باشد و ابن عباس فرموده که مراد آدم است که او را خلق فرمود و جمیع اسما را تعلیم وی داد
و در خبر است که آدم ع هفتصد هزار لغت سخن گفتی و عربیه از همه فاضلتر بودی از امام جعفر صادق ع
مرویست که مراد بیان اسم اعظم است که آدم بسبب تعلیم آن همه چیزها را بدانست و نزد بعضی انسان خاتم انبیاست
یعنی خدای بخشنده بیافرید محمد را ص و بیاموزانید و برا بیان آنچه بود و هست و باشد چنانکه مضمون علمت
علم الاولین والآخرین از این خبر میدهد الشمس والقمر آفتاب و ماه جاری میشوند در بروج آسمان
بحسبان بحسابی مقدر در بروج خود یعنی مقرر فرموده سیر آفتاب و ماه را در بروج خود و منازل
خود که اصلا از آن نمیگذرند و علی الدوام بآن حساب و طریق رونما میشوند پس آفتاب قطع بروج میکند در
عرض سیصد و شصت و پنج روز و ماه در مدت بیست و هشت روز که از این حالت تجاوز نمینمایند و

تعلق نمیکند و تخصیص شمس و قمر بذکر جهت آنست که منشا و منافع کثیره اند چه باین هر دو شناخته میشود
فصول و اوقات و شهور و سنوات و سایر محاسبات و بآنها منتظم و منسق میکردند امور سفلیات و
از منافع آن شب و روز است که معظم امور است و در خبر است که وسعت آفتاب شش هزار و چهار فرسنگ است
و وسعت ماه چهار هزار فرسنگ و بر ظاهر آفتاب نوشته لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله خلق
الشمس بقدرته و اجراها بامره و در باطن او نوشته که لا اله الا الله رضاه کلامه و عذابه کلامه یعنی مراد
آنست که بکلام خدا راضی شوید و بر یکدیگر رحم کنید و بکلام او خشم میگیرید و عذاب مینمایید یعنی باید که رضا
و رحمت و غضب و تعذیب شما موافق اراده الهی باشد و بر ظاهر ماه نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله
علی ولی الله خلق القمر و خلق الظلمات و النور و در باطن آن مرقوم است که خلق الله الخیر و الشر بقدرته بهما
یبتلی بهما من خلقه طوبی لمن اجری الله الخیر علی و ویل بمن اجری الشر علی مراده مراد آنست که او سبحانه خالق اقدار
و تمکین و آلات شر است نه خالق نفس شر خوشا حال کسی که لطف الهی شامل حال او باشد و مرتکب فعل خیرات و وای
بر شخصی اگر در باره خذلان فرو ماند و بعمل شر مشغول است و بعد از آن اشارت به نعم دیگر کرده میفرماید که و النجم
و گیاهی که بروید و او را ساقی نباشد که بآن قایم شود و بجهت عدم ساق بر روی زمین منبسط گردد چون
بعضی بقول و الشجر و نباتی که بروید و او را ساقی باشد که بآن راست باشد یسجدان سجده میکنند
یعنی فرمان می برند خدا را بالطبع و طوع در هر چه از برای او مخلوق اند و اصلا از آن امتناع نمیکنند مثل فرمان
داری ساجدان از اهل تکلیف و گویند سجود ایشان سایه است یا متحرک دعا بر ایشان برباح و نزد اهل
تحقیق سجود ایشان دلالت آنهاست بر آنکه حادث اند و ایشان را صانعی و مدبری هست که مستحق سجود است
و گویند که ایشان را سجودی خواهی هست که ما را بآن وقوفی و اطلاعی حاصل نیست همچنانکه تسبیح ایشان علم نداریم
که قال الله تعالی و لکن لا تفقهون تسبیحهم و السماء رفعها و بر داشت آسمان بیالای زمین با تصاعد
راه یعنی آنرا بیافرید بر وجهی که مرتفع بود و آنرا منشاء احکام و مصدر قضا و محل نزول اوامر و نواهی و مسکن
ملایکه خود کردانید این اشعار است بر کبریای ذات او سبحانه و قدرت قاهره او بر جمیع بندگان و سایر
آفریدگان و وضع و بیافرید در میان مردمان یا فرو گذاشت از آسمان المیزان آنچیز را که بآن اشیاء و مقادیر
معلوم میشود چون ترازو و قپان و مکیال و مقیاس و بآن معلق ساخت احکام عباد و قضایای ایشان و آنچه بآن مامور
از تسویه و تعدیل در دادن و گرفتن جهت انتظام عالم و نزد مجاهد مراد عدالت در جمیع امور که موجب انتظام جمیع امور است
کما قال علیه السلام و بالعدل قامت السموات و الارض و حسین بن فضل بر آنست که مراد بآن قرآنست که عمل بآن موجب تمشیه
امور دنیویه و اخرویه است و بر هر تقدیر وضع آن فرمود الا تطغوا فی المیزان برای آنکه تجاوز نکنید و در نگذرید
و براستی معامله کنید و یا برای آنکه از عدل تجاوز نشوید و در جمیع امور عدالت را مرعی دارید و اقیموا الوزن
و بپای دارید سنجیدن را بالقسط بعدل یعنی زبان ترازو را راست دارید در وقت گرفتن و دادن و لا

تخسروا المیزان و کم مکنید ترازو را یعنی کم منمایید تا بوقت وضع میزان قیامت شرمنده نشوید چه علت وضع
میزان تو باست و در کتب اولیا مذکور است که ای فرزند آدم عدل کن اگر خواهی که با تو عدل کنند و وفا کن بر پیمان اگر اراده
آن داشته باشی که با تو وفا کنند تکرار لفظ جهت مبالغه است و تشدید توصیت و تقویت امر باستعمال المیزان و الارض
وضعها و زمین را نهاد بر روی آب و بگسترانید بر آن للانام برای آدمیان یا برای هر ذی روحی که بر روی آن است از
جن و انس و سایر حیوانات و آن مانند مهدیست که بر بالای آن نشینند و خسبند و برخیزند و بما یحتاج خود
قیام نمایند فیها فاکهة در آن انواع چیزهاست که بآن متفکه و متلذذ میشوند از اصناف ثمار و النخل و خرما
بان ذات الاکمام چه خداوند غلافها آنچه خرما که هنوز منشق نشده در غلافها او تخصیص خرما بذکر جهت
تفضیل اوست و شباهتی که با انسان دارد در تمایل و تخاطب و تابیر و جفاف بعد از قطع اعضای و غیر آن و الحب
و نیز در زمین است دانه ذو العصف خداوند برگ نخل است مراد حبوبیست که قوت را شاید از گندم و جو
و ارزن و غیر آن و عصف کاهست که دانه را از آن جدا میسازند و بخورد دواب میدهند و الریحان و دیگر
در زمین است ریحانی که او را بو میکنند و نزد اکثر مفسران ریحان بمعنی روزی انسانست حاصل که بیان نعمتی میفرماید
که بآن متلذذ شوند از انواع فواکه و بیان آنچه جامع تلذذ و تغذی که ثمر نخلاتست و ذکر آنچه محض تغذی جمیع حیوانات
کرد آن حبات است و بیان چیزی که مخصوص با ایشانست که ریحانست فبای آلاء ربکما تکذبان پس بکدام از
نعمتهای پروردگار خود که مذکور شد تکذیب میکنید و انکار مینمایید گروه انس و جن و این کلام در سی و یک موضع از این سوره
تکرار یافته جهت آنکه این مشتمل است بر ذکر نعم الهی پس بعد از ذکر هر نعمتی این الفاظ تکرار نموده تا سامعان و قارئان
متنبه شوند بر کثرت نعم و تصدیق نمایند بهر یک از آن و یا تکرار برای دفع غفلت و تاکید در تذکیر آن و مبالغه
در توبیخ مکذبان آن در صحیح از جابر انصاری نقلست که پیغمبر این سوره را تا آخر بر ما خواند بعد از آن فرمود که
جن شما را که خاموش شدید جنیان از شما نکوتر اند در رد جواب من چه هر گاه خوانده ام که فبای آلاء ربکما
تکذبان که ایشان در جواب گفتند که لا بشیء من نعمک ربنا نکذب فلک الحمد یعنی ما هیچ از نعمتهای تو ای پروردگار
ما تکذیب نمیکنیم پس تراست ستایش و ثنا و نعما و آلا خلق الانسان آفرید آدم را که او پدر انسانست من
صلصال از گل خشک که از غایت جفاف مصوت باشد کالفخار مانند گل بآتش پخته یعنی سفال و گل
که چون دست بروی زنند آواز کند و نزد بعضی مراد انسان جنس است باعتبار آنکه اصل او آدم است از صلصال است
و خلق الجان و آفرید جان را که پدر جن است و آن ابلیس است نزد بعضی و یا خلق جمیع جنیان را من مارج
از زبانه صافی که مضطرب و متحرک است بی دود من نار از آتش و گویند مارج آتشی است که زبانه سرخ و
سبز و زرد آن با یکدیگر آمیخته گردد بعد از بلندی و تیزی آن در باب نهم از سفر ثانی فتوحات مذکور است که
مارج آتشی است ممتزج بهوا که آنرا هوای مشتعل گویند جان مخلوق است از دو عنصر که آتش و هواست و آدم آفریده شده
از دو عنصر که خاک و آبست چون آب و خاک بهم ممزوج شوند آنرا طین گویند و چون هوا و آتش بهم مخلوط گردند

آنرا مارج خوانند و چنانکه تناسل در بشر بالقای آب نطفه است در رحم تناسل در جن بالقای هوا است در رحم انثی
و میان آفرینش جان و آدم مدت شصت هزار سال بوده فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ پس بکدام نوع از
نعمتهای پروردگار خود که شما را از گل و مارج آفریده افضل مرکبات و خلاصهٔ مکونات و احسن صورات
گردانیده و دولت جان ارزانی فرموده تکذیب و انکار میکنید رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ خدا بخشنده و
آفریدگار دو مشرقست برای آفتاب یکی مشرق صیفی و یکی مشرق شتوی وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ و پروردگار دو مغرب برای
دو شمس یکی برای تابستانی و دیگر زمستانی و در اختلاف مشرقین انواع فواید مندرجست از اختلاف
فصول و حدوث آنچه بر فصلی تعلق دارد و مع ذلک شروق آفتاب موجب طلب معیشت و غروبش سبب آسایش
و راحت فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام نعمتهای پروردگار خود تُكَذِّبَانِ جحود میورزید و منکر
میشوید و بدان اعتقاد ندارید مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ رها کرد و روان ساخت دو دریا یا یکی شیرین و خوش
و دیگری شور و تلخ يَلْتَقِيَانِ در حالتی که بیکدیگر میرسند و سطوح آنها بیکدیگر تماس میکنند و آن
بحر فارس و روم است که محیط بیکدیگر متلاقی میشوند بَيْنَهُمَا میان هر دو دریا بَرْزَخٌ حاجزی
و پرده ایست از قدرت خدا یا مانعی از جزایر که بسبب آن لَا يَبْغِيَانِ افزونی نمیجویند بر یکدیگر و
هیچ کدام بر یکدیگر غالب نمیشوند باز جهت ابطال خاصیت یکدیگر پس بسبب این حاجز عذوبت دریای
عذب [illegible] دریای تلخ باطل نمیشود و شبهه نیست در آنکه منافع بسیار بدین دو دریا متفرع است فَبِأَيِّ
آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود تُكَذِّبَانِ تکذیب میکنید يَخْرُجُ مِنْهُمَا بیرون آرد
از هر دو دریا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ مروارید و مرجان فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ پس بکدام نعمتهای
پروردگار خود تکذیب مینمایید و جحود میورزید ابن عطا گفته که میان خدا و بنده دو دریاست یکی
دریای نجاة که قرآنست که هر که متمسک بآن شود از غرقاب هلاک نجاة یابد و یکی دریای هلاکت که دنیاست
که هر که بآن تمسک جوید غرق و هلاک شود وَبَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ مواعظ الهیست که دل مؤمنان بآن متاثر
گشته از هلاکت دنیوی خلاص میشود و چنانچه از دریای مالح در و مرجان بیرون آید اینجا از دریای عذب
رحمت که قرآنست در علم حلال و حرام بیرون می آید یا این دو دریا دریای دنیا و عقبا است وَبَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ
قبرست یا یکی دیگری بغی نکند و یا مراد دریای غفلت و دریای هوا و برزخ لطف حضرت عزت و لؤلؤ و
مرجان توفیق و عصمت و یا خوف و رجاست و یا قبض و بسط یا انس و هیبت و برزخ قدرة بی علت و لؤلؤ
مرجان حالات صافیه و مرجان لطایف وافیه و در تفسیر اهل البیت مذکور است که مراد از این دو دریا علی بن ابی
طالب و فاطمه اند که یکی دریای علمست و دویم دریای حلم یکی دریای شجاعت و دیگری دریای سخاوت و یکی دریای
وفا و دیگری دریای حیا یکی دریای طهارة دیگری دریای عصمت و برزخ میان ایشان حضرت رسالت و لؤلؤ
و مرجان حسین و حسن ع و در تفسیر طبری همین روایة از سلمان فارسی و سعید بن جبیر و سفیان ثوری

نقل کرده

نقل کرده از ابن عباس روایت کرده که مراد از مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ علی و فاطمه زوجیت است میان علی ابن ابی طالب و فاطمه
و از برزخ محبت و مودت که میان ایشان واقعست که هرگز منقطع نخواهد شد و خروج لؤلؤ و مرجان
تولد حسن و حسین ع است و محمد بن جبله نیز از ابی ایجاد و زیاد بن منذر روایت کرده که ضحاک را پرسیدند
که مراد این آیه چیست گفت مراد از بحرین علی و فاطمه است و برزخ محمد و لؤلؤ و مرجان حسن و حسین از این اخبار
و شیعه و روایات صحیحه معلوم میشود که آل عبا بحار فضل و رحمت الهی اند و درر اصداف الطاف نامتناهی و سفن
نجاة دینوی و اخروی چه مصابیح هادیه ایشان از ظلمت ضلالت خلاص میشود بلمعات انوار نامتناهی
ایشان از تاریکی ظلمت ضلالت بمنزل نور و فلاح میتوان رسید اعمش از طریق اهل سنت روایت کرده که از ابو عبد الله
سلمی شنیدم که فرمود که من از انس بن مالک شنیدم که گفت از حضرت رسالت پناه ص شنیدم که فرمود که هرگاه آفتاب را
نیابید باید که توجه نمایید بماه و اگر ماه را نیابید بزهره متوجه شوید و اگر زهره را نیابید بفرقدین اقبال کنید صحابه
گفتند مراد از آفتاب و ماه و زهره و فرقدین چیست فرمود من بمنزله خورشیدم و علی بمنزله ماه و فاطمه بمنزله
زهره و فرقدین دو نور دیده من حسن و حسین اند و این حدیث نیز مشعر است بر آنکه نجات از ظلمت گمراهی موقوفست
باشراقات انوار باهره از مصابیح هدایت آل عبا و بدون تمسک انوار باهره ایشان از ورطات مهلکه نجات متحقق
نخواهد گشت لی خمسة اطفی بهم حر الجحیم الحاطمة المصطفی والمرتضی وابناهما والفاطمة وَلَهُ الْجَوَارِ و مر
خدایراست یعنی بامر اوست کشتیهای روندهٔ الْمُنْشَآتُ که برداشته و برافراشته است بادبانهای خود را یا
انشا کننده و ابتدا نماینده است در رفتن و حفص بفتح شین میخواند یعنی کشتیهای بادبان برکرده برای روان
گردانیدن آن کشتیهای ساخته شده فِي الْبَحْرِ در دریا كَالْأَعْلَامِ مانند کوهها در درازی و بلندی و
بزرگی از برای انتفاع بندگانت از قطع مسافت بسیار در زمان اندک و وقوع تجارات معاملات فَبِأَيِّ
آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود تُكَذِّبَانِ بدروغ میدارید و در انکار آن میکوشید
كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا هر که بر زمینست از جن و انس یا از ذات الارواح یا از جمیع مرکبات فَانٍ هلاک شونده اند
یعنی عاقبت ایشان فناست از عبد الله بن عباس نقل است که چون این آیه آمد ملائکه گفتند هلک اهل الارض هلاک شوند
چون آیه كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ فرود آمد بدانستند که ایشان نیز شربت فنا و فوات خواهند چشید و هیچ
چیز بصفت بقا متصف نخواهد شد مگر ذات احدیت او سبحانه که وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ و باقی ماند ذات پروردگار
ذُو الْجَلَالِ صاحب عظمت و بقای مطلق است یا که سزاوار آنست که او را از تشبیه و ند و ضد جلیل و رفیع
دانند وَالْإِكْرَامِ و خداوند گرامی ساختن بفضل عام و کرم تمام خود هر که را مستحق آن باشد از انبیا
و اولیا و اتقیا و تسمیه ذات او سبحانه بوجه جهت آنست که جمیع ممکنات توجه بذات او دارند و هر وجهی که او
مراد است از اسمای عظمی او سبحانه اند و لهذا حضرت رسالت پناه ص فرموده که الظوا بیا ذا الجلال والاکرام
یعنی التزام نمایید و مداومت کنید بگفتن یا ذا الجلال والاکرام معاذ بن جبل روایت کند که روزی سرور عالم ع

بر مردی بگذشت که در نماز میگفت یا ذا الجلال والاکرام فرمود قد استجیب لک بتحقیق که دعای تو بحد اجابت
رسید و جلال نیز نام بهشتیست که محیط بعرش رب العزة و میان آن و بهشتی که بندگان در آن باشند هفتصد
سال راهست و این روایت از کعب الاحبار منقولست و فنا از شیت آن با اعادهٔ حیوة و ابقا و انعام
نعمت اقامت در جنت مستلزم نعمت عظیمست فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار خویش
که شما را خبر داد از فنا که آماده شوید و کار آخرت بسازید و بسبب آن در دار الخلود قرار گیرید تکذبان
تکذیب میکنید یسئله او را یعنی جمیع حاجات از و میطلبند من فی السموات والارض هر که در
آسمانها و زمینهاست چه همه اهل زمین و آسمان بدو محتاجند در ذات و صفات خود پس اهل آسمان از و میطلبند
و هر چه متعلق باشد بدین و طاعت و اهل زمین از و میطلبند آنچه تعلق بدین و دنیا دارد و همه را بروجه مصلحت
و حکمت باجابت مقرون میسازد کل یوم هر روزی یعنی هر وقتی و زمانی هو فی شأن او در
احداث امریست و در ساختن و پرداختن کاری ابو درداء روایت کند که چون حضرت این آیه تلاوت فرمود
از وی پرسیدند که شان او چیست فرمود آنست که گناه کاری را بیامرزد و غمگینی را شادمان سازد و کرب و غم را
بلطف بردارد و جمعی را بخذلان از نظر رحمت بیندازد و در سبب نزول این آیه آورده اند که یهودان
گفتند که خدای روز شنبه هیچ کار نمیکند این آیه آمد که او هر روز در کار است و سعید بن جبیر از عبد الله
عباس روایت کرده که اول چیزی که خدای تعالی آفرید لوحی بود از در سفید و اطراف آن از یاقوت سرخ و قلم او نور
و کتابت آن نیز از نور در هر روزی سیصد و شصت بار در آن لوح نظر کند و در آن نظر کارها خلق می سازد
پس دعای را دعا اجابت کند و سائل را عطا دهد و درمانده را نجات بخشد و غمناکی را فرخناک سازد و
مریض را صحت دهد و قومی را توفیق توبه دهد و گروهی را بیامرزد و در خبر است که هر روز سه لشکر از جای بر
انگیزاند و بموضع فرو آورد گروهی را از اصلاب پدران بارحام مادران فرستد و جماعتی را از رحمهای
مادران بر پشت زمین فرود آورد و بعضی دیگر را از پشت زمین بشکم زمین رساند و در روز قیامت همه نزد
وی مجتمع شوند و هر یک را فراخور کردار جزا دهد و در کشاف آورده که یکی از ملوک معنی این آیه را از وزیر
پرسید گفت ایها الملک یک روز مرا مهلت ده تا بیان آن کنم گفت چنین باشد پس وزیر متفکر و دلتنگ بخانه
آمد و در میان غلامان او غلامی سیاه بود چون خواجه را دلتنگ دید گفت یا مولا چه چیز ترا متفکر و دلتنگ
ساخت خواجه او را اعلام کرد و جواب نگفت غلام گفت ای مولا شاید که باعث فرح تو من باشم و کرب و اندوه ترا
من کشایم خواجه حال خود را بیان کرد غلام گفت برو و ملک را بگو که غلام من تفسیر این آیه میداند خواجه این
صورت را عرض کرد ملک او را طلب نمود و از وی پرسید که خدا هر روز در چه کار است گفت ای ملک شان خدا
آنست که یولج اللیل فی النهار و یولج النهار فی اللیل و یخرج الحی من المیت و یخرج المیت من الحی و یشفی سقیما
و یسقم سلیما و یفقر غنیا و یغنی فقیرا و یذل عزیزا و یعز ذلیلا ملک گفت نیکو گفتی پس بفرمود تا رخت

خواجه را از بدن او خلع کردند و در غلام پوشانیدند و او را منصب وزارت داد غلام گفت ای ملک این
شان پروردگار ماست و نیز صاحب کشاف آورده از ابن عیینه که اول روزگار تا آخر روزگار نزدیک خدا دو روز
بیش نیست یک روز مدت دنیاست و شان او در آن روز امر است و نهی و منع و عطا و خلق و رزق و اماتت
احیا و اعزاز و اذلال الخ و روز دوم مدت آخرتست و شان او در و محاسبت و سوال و عقاب و ثواب و آیه
منافی نیست بحدیث ان القلم جف بما هو کائن الی یوم القیمة زیرا که مراد باین حدیث اظهار امور یست یا ابدای آنچه
عقاب آن فرمود که هر روز آن را بظهور رساند چنانکه سابقا گذشت فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار
خود از اخراج شما از مکمن عدم حینا بعد حین و از قبول توبه و لطایف آمرزش و افاضهٔ روزی تکذبان تکذیب و
انکار آن مینمائید سنفرغ زود باشد که فارغ شویم از همه امور و مجرد شویم لکم برای حساب و جزای شما و آن در
روز قیامت خواهد بود که حق تعالی کاری دیگر نکند در آن روز غیر از جزای بندگان پس مراد آنست که چون وقت حساب
در آید بهیچ کاری دیگر مشغول نخواهیم شد و در اکثر تفاسیر آمده که این تهدیدیست مستفاد از آنکه تهدید کننده
شخصی را گوید که زود باشد که با تو پردازم و متجرد شوم از هر چه مشغول سازد مرا از تو غیر از این شغل دیگر نداشته باشم
گویند که این اسم وعید است مر عاصیان را و هم مر وعد مطیعان را یعنی زود باشد که قصد عقوبت و مثوبت شما کنم
ایها الثقلان ای گروه بزرگ قدر هر چیزی که قدری و قیمتی دارد او را ثقل گویند و لهذا حضرت رسالت علیه السلام
فرمود که انی تارک فیکم الثقلین یعنی در میان شما دو چیز جلیل القدر عظیم الخطر میگذارم و آن کتاب است و
عترة طاهره من اینجا مراد جن و انس است که در زین العقل و الرای اند یا عظیم الشأن نسبت بحیوانات که مادون آنهااند
و حضرت امام جعفر صادق ع فرمود که تسمیهٔ ایشان بثقلان باعتبار آنست که گران بار اند بتکلیف و گویند بآن اعتبار
که بار گناه گران مانده اند یا بجهت احیا و موتی ایشان زمین گران بار شده و منه قوله تعالی و اخرجت الارض
اثقالها فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که تهدید شما نموده عتاب تا از اعمال متزجر شوید
و تعظیم خطاب فرموده که بکرم بحدا امیدوار باشید تکذبان تکذیب مینمائید یا معشر الجن و
الانس ای گروه پریان و آدمیان ان استطعتم ان تنفذوا اگر توانید که بیرون روید من
اقطار السموات والارض از کنارهای آسمانها و زمینها بگریزید از مرگ یا از عذاب فانفذوا
پس بیرون روید و فرار نمائید لا تنفذون بیرون نمیتوانید شد و قادر نیستید بر آن الا بسلطان
مگر بتسلط و غلبه یا بقدرتی من بشما اعطا کنم و حال آنکه شما را این تسلط نیست بلکه هر جا که روید لازم شما خواهد شد
یا از عذاب هیچ جا نتوانید که بجهت و گفته اند روز قیامت ملایکه گرداگرد محشر صف کشند و زبانهٔ دوزخ
بر آید و هر یک مانند حصار آتشین و ایشان از آن حصار گیرند و منادی ندا کند که ای آدمیان و پریان این عرصهٔ
محشر است اگر توانید که بیرون روید بروید لیکن نتوانید رفت مگر بحجت و برهان و شما را آن نیست و در حدیث
مرفوع واقع شده که چون قیامت قایم شود فرشتگان از آسمان نزول کنند و جمیع خلایق را احاطه نمایند و جن و

افس روی بکریز نهند و هر جانب کروند فرشتگان را بینند که احاطهٔ ایشان کرده اند و هیچ مفری نیابند تا از ایشان
فرار نمایند و از ابو عبد الله نقلست که در روز قیامت حق تعالی جمیع عباد را بر بالای تلی جمع کند و ملائکهٔ هفت آسمان را
جمع کند و امر نماید تا نزول کنند و در حوالی آن تل هفت صف هر صفی بعد از صفی دیگر و هم چنین و افی را احاطه نمایند و
ایشان در میان طوق ملائکه گرفتار شوند که هیچ مفری نداشته باشند و همین و درین وقت منادی ندا کند که ان استطعتم
ان تنفذوا من اقطار السموات والارض فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان فبای آلاء ربکما پس کدام از نعمتهای
پروردگار خود که اخبار کرد که شما علاج بدید در دنیا و فرمایند در آخرت نادانید که در هر دو سرا یار و مدد کار شما
نیست مگر او تا روی توجه بتوکل او آورید تکذبان تکذیب میکنید و انکار مینمائید یرسل علیکما فرستاده
و در دوزخ فرستاده شود بر شما که عاصی و مشرک باشید شواظ زبانهٔ سبز و خالص منقطع شود من نار
از آتش دوزخ و شما را از صحرای قیامت بدوزخ راند و نحاس و دود سیاه و گویند نحاس روی گداخته است
که بر سرهای ایشان فرو ریزند از مقاتل نقلست که نحاس دو قسم است از مس گداخته که از زیر عرش جاری شوند
بر اهل دوزخ ریخته گردند و دو جود در روز و سجود در شب و در روایت ابن مسعود نحاس دردی زیت است
حاصل که شما نوبتی بزبانهٔ آتش عذاب کشید نوبتی دیگر بدود یا روی گداخته یا دردی زیت گداخته فلا
تنتصران پس یاری نتوانید کرد یکدیگر را در منع از هم فبای آلاء ربکما پس کدام از نعمتهای
پروردگار خود که آن اخبار شما است بعذاب دوزخ تا از معاصی و شرک اجتناب کنید تکذبان تکذیب
مینمائید فاذا انشقت السماء پس چون بشکافد آسمان نزد این حال نزول کنند ملائکه فکانت
وردة پس گردد آسمان سرخ برنگ گل ابن ضحاک و قتاده برانند که معنی آنست که اهل آسمان برنگ
اسبی گردد که سفیدی او بسرخی گردد و این نوع اسب ما بین کمیت و اشقر است و آن در ربیع زرد فام است و در
زمستان سرخ و در وقت اشتداد سرما اغبر پس مراد آنست که متلون شود با لوان مختلفه مانند اسب مذکور که با
ختلاف فصول مختلف الوانست و بعد از انشقاق و سرخی کالدهان مانند روغنهای زیت شود و این
آن وقت باشد که حرارت دوزخ باو رسد از مجاهد و ضحاک و قتاده نقلست که تشبیه آن بروغن زیت است
از حیثیت آنکه هر ساعت روغن زیت برنگی مینماید پس آسمان در آن روز مثل او رد باشد در لون و مانند دهان
باشد در اختلاف الوان فبای آلاء ربکما پس کدام از نعمتهای پروردگار خود که خبر کرد شما را از انشقاق
آسمان و ملون آن تا از شدت آن بناه بحق تعالی جوئید تکذبان تکذیب مینمائید فیومئذ
پس در آن روز که آسمان شکافته شود لا یسئل سؤال کرده نشوند عن ذنبه از گناه خود انس
ولا جان آدمی و پری از گناه خود یعنی از ایشان نپرسند که چرا کردید بلکه سؤال کنند که چرا کردید یا آنکه
گناه بعلامات شناخته که از جملهٔ آن کبودی چشم و سیاهی روی خواهد بود پس احتیاج بسؤال نیفتد یا آنکه
جوارح ایشان بگناه ایشان ناطق میشود قبل از سؤال کردن از آن یا آنکه وقت خروج از قبور از ایشان نپرسند بلکه

درموضع دیگر که موقف حسابست و این که حق تعالی فرموده که فوربک لنسئلنهم اجمعین و قفوهم انهم مسئولون
مراد وقت حساب و جزاست و از گناه هر ایشان سؤال کنند پس منافی آیهٔ مذکوره نباشد از حضرت امام رضا
پرسیدند معنی این آیه را فرمود که هر که معتقد حق بوده باشد و بی توبه وفات کرده در برزخ او را عذاب کنند
و در روز قیامت که مبعوث گردد هیچ یک از ایشان گناهی نباشد که از آن سؤال کنند و مراد بجان جن است از قبیل تسمیه
اولاد باسم والد فبای آلاء ربکما پس کدام از نعمتهای پروردگار خود که از احوال آن روز شما را خبر داد
تا در ایمان ثابت و راسخ شوید و بسبب آن فایز تکذبان تکذیب میکنید یعرف المجرمون شناخته
شوند کافران که بجرایم کفر و عصیان صحیفهٔ اعمال خود را سیاه کرده باشند بسیماهم بعلامات ایشان که سیاهی
روی و کبودی چشم است یا آثار غم و اندوه در بشرهٔ ایشان فیؤخذ بالنواصی پس گرفته شوند بموهای
پیشانی والاقدام و قدمهای یعنی نوبتی موهای پیشانی ایشان را بگیرند و نوبتی دیگر پایهای ایشان را و بدوزخ
کشند یا زبانیهٔ دوزخ بعضی را بنواصی و بعضی را باقدام گرفته بدوزخ کشند و از ضحاک نقلست که میان نواصی و اقدام
ایشان را بزنجیر آتشین مغلول سازند و بر روی انداخته بدوزخ شان اندازند فبای آلاء ربکما پس کدام از
نعمتهای پروردگار خود که اخبار شما نموده از گرفتن و بخواری و زاری در دوزخ افکندن تا از کفر و عصیان
پرهیز کنید تکذبان تکذیب مینمائید چون ملائکه ایشان را بدوزخ اندازند و گویند بایشان بسبیل
تهدید و توبیخ هذه جهنم التی این آن دوزخ است که از روی عناد و جحود یکذب بها المجرمون
تکذیب میکردند بآن مجرمان و ایشان را باور نمیداشتند یطوفون طواف کنند و گردا گرد دوزخ گردند
بینها میان دوزخ و بین حمیم و میان آب گرم آن گرمی بنهایت رسیده که بر سر ایشان فرو ریزند تا بجوف
ایشان در شود و گویند دوزخیان که از آتش دوزخ استغاثه کنند با یشان جیف ماء ایشان رسند که ایشان را در
میان آب جوشان اندازند بجهت شدت حرارت آن همه اعضای ایشان از یکدیگر جدا شوند و در روایتی آمده
که وادی از اودیهٔ جهنم که در وی چرک و ریم دوزخیان جمع شده باشد بر ایشان بگشایند تا ایشان را با غلال
و سلاسل که داشته باشند بزند بآن وادی و ایشان را در آنجا متمکن سازند و اوصال و پیوندهای ایشان
از یکدیگر بگسلند و از حق تعالی ایشان را از آنجا بیرون آورد تا اعضای ایشان را بهم جمع کند و بیافریند
و با تش سوزان عذاب نماید پس بهمین دستور همیشه در عذاب جحیم و عقاب حمیم گرفتار باشند فبای
آلاء ربکما پس کدام از نعمتهای پروردگار خود که آگاه کرد شما را برین نوع عذاب تا از کفر باز ایستید
تکذبان تکذیب مینمائید و بعد از ذکر وعید در بیان وعد مؤمنان میفرماید که ولمن خاف
برای کسی که بترسد مقام ربه از ایستادن نزد پروردگار خود یعنی از موقف حساب پس عصیان ترک
معاصی نماید جنتان دو بهشت است یا مراد بمقام قیام او بحجانه باشد بر عباد یعنی کسی که بترسد از آنکه خدا
شاهد و حافظ اعمال اوست و بجهت آن از معصیت جرأت نکند و او را دو جنت است و مؤید اینست که امام جعفر صادق

نور است برای مقربان درگاه احدیت که سابقانند و این دو بوستان نقره است برای اصحاب یمین فبای آلاء ربکما پس
بکدام از نعمتهای پروردگار خود که این بهشتها نامزد بندگان میکند بر قدر مرتبه تکذبان تکذیب میکنید یعنی باشد
از ابو بصیر روایت کرده که ابو عبد الله را گفتم فدای تو گردم خبر ده مرا از مرد مؤمن که او را در دنیا زوجهٔ مؤمنه باشد آیا در
بهشت میان ایشان تزویج باشد یا نه فرمود خدای تعالی عالم است و حکیم هر گاه مرد افضل از زن باشد آنرا مخیر سازد در
تزویج پس اگر زن را اختیار کند وی زوج او باشد بعد از آن فرمود که مگوئید که بهشت زیرا که حق تعالی فرموده که و من دونهما
جنتان و مگوئید که جنت یکدرجه و مرتبه است زیرا که حق تعالی فرموده که درجات بعضها فوق بعض و آن مراتب بقدر مراتب
اعمالست گفتم یا بن رسول الله چه مؤمنان در بهشت بعضی ارفع از بعضی دیگر باشند پس اگر اراده ملاقات یکدیگر داشته
داشته باشند چگونه میسر شود فرمود آنکه فوق او باشد تواند که بمنزل او هبوط کند و آنکه تحت دیگری باشد او را بمنزل
او صعود نماید زیرا که شایستهٔ مکان نباشد لیکن هر گاه میل ملاقات یکدیگر داشته باشند بهم ملتقی بر موضع نیکو شوند
علاء بن سیابه گوید که ابو عبد الله را گفتم یا بن رسول الله مردمان میگویند که قومی از دوزخ بیرون آیند و به بهشت روند
انبیا یا اولیاء الله باشند فرمود ای علاء حق تعالی فرموده که و من دونهما جنتان بجهت آنکه ایشان انبیا و اولیاء الله باشند
زیرا که اگر چه ایمان داشته باشند اما از افاضل و خیار اهل ایمان نبوده باشند و این دو بهشت مدهامتان
بسیار سبز باشد که از غایت سبزی بسیاهی زننده باشند آیه مشعر است بر آنکه غالب در این بهشت نباتات و ریاحین منبسط
بر روی زمین و غالب در آن دو بهشت دیگر اشجار و فواکه فبای آلاء ربکما پس کدام از نعمتهای خدای خود که چنین بوستانها
بغایت سبز و خرم که موجب روشنی چشم است بشما عطا میکند تکذبان تکذیب میکنید فیهما درین دو بهشت عینان
نضاختان دو چشمه باشند جوشنده بر وجهی که در حین جوشیدن سنگ ریزها و ریگها که در حوالی آن بوده باشد
بر هوا اندازند و این دلالت بر قلت مرتبهٔ این دو چشمه که قبل از این گذشت و بر این قیاس است آنچه بعد از این است فبای آلاء ربکما
پس کدام از نعمتهای پروردگار خود که دو چشمه جوشنده بشما میدهد تکذبان تکذیب مینمائید فیهما فاکهة
درین دو بهشت میوهای بسیار و نخل و خرما بنان و رمان و انارها تخصیص این دو میوه بذکر بجهت تفضیل
و مزیت آنهاست بر سایر فواکه در خبر است که درختان بهشت از اصل شاخ تا بر شاخ اثمار آن چیده باشد و هر یک از آن میوها
مثل سبوی و هر گاه او را بچیند فی الحال در موضع آن میوهٔ دیگر پدید آید و خوشهای انگور شش دوازده گز بود ما شد ابو سعید از
پیغمبر روایت کرده که فرمود که چون شب معراج مرا بآسمان بردند درختهای انار دیدم هر اناری چون شتر مغیث و مرغانی مانند شتران
بختی کنیزکی را دیدم از وی پرسیدم که از برای کیستی گفت زید بن حارثه را زید را بآن بشارت دادم و در بهشت چیزها دیدم که هیچ چشمی
آنرا ندیده و هیچ گوشی او را نشنیده و در خاطر هیچ بشری نگذشته فبای آلاء ربکما پس کدام از نعمتهای پروردگار خود که چنین
میوها بندگان کرامت میفرماید تکذبان تکذیب میکنید فیهن در این چهار بهشت خیرات زنانی باشند فاضلة
الاخلاق و الخصال حسان نیکوان در صورت و جمال یعنی بحسن و خلق آراسته و بحسن خلق آراسته فبای آلاء ربکما
پس بکدام از نعمتهای آفریدگار خود که شما را حوران عطا میدهد زیبا صورت و نیکو سیرت تکذبان تکذیب میکنید و میگویند

کرازین زنان زنان اهل دنیا باشند که در جنت نامزد ازواج خود شوند و ایشان در حسن و خلق از حوران در پیش باشند
مرویست که حوریان بهشت دستهای یکدیگر بدست گیرند و با آواز خوش و صوت دلکش بر وجهی که هیچ کس مثل آن آواز نشنیده
باشد گویند که خشنودیم که هرگز خشم نگیریم ما مقیمانیم که هرگز از اینجا نرویم ما آراسته ایم بخصال و جمال و مخلوق شده ایم برای
شوهران بزرگوار و چون حوریان این ندا در دهند زنان مؤمنه گویند ما نماز گزارنده ایم و شما نه و ما روزه دارانیم و شما نه
ما صدقه دهندگانیم و شما نه بعد از آن راوی گفت که بخدا سوگند که ایشان بر حوریان غالب باشند در حسن و خصال و زیب
و جمال و نیز در آن چهار بهشت باشند حور مقصورات حوران باز داشته شده یعنی پنهان کرده فی الخیام در خیمهای که از
درهای مجوف باشند یا حورانی که چشمهای خود را مقصور داشته باشند در خیمها از ابن مسعود نقلست که هر زنی را خیمه
باشد که طول آن شصت میل باشد و هر کجی از آن خیمه زنی باشد از برای مؤمن که غیر از آن مؤمن کسی دیگر او را نه بیند و از ابن عباس
روایتست که خیمه یک در مجوف باشد یک فرسخ در یک فرسخ در آن در باشد از طلا و بروایتی چهار صد هزار در و انس روایت کند
از حضرت رسالت پناه که شب معراج در بهشت نهری دیدم که در اطراف آن خیمهای مرجان بود ندا از آنجا ندا می رسید که السلام علیک
یا رسول الله گفتم ای جبرئیل اینها چه کسانند گفت حور العین که از نزد خدای خود اذن خواستند تا بر تو سلام کنند و بعد از
سلام گفتند ما همیشه در بهشت باشیم که هرگز در آنجا نمیریم و ما یا ناز و نعیم که هرگز در وی بلا راه نداشته باشد و از ازواج مردان
کرامند و بعد از ذکر این حدیث این آیه تلاوت فرمود که حور مقصورات فی الخیام و نیز انس از آنحضرت روایت کند که اگر یکی از حوران
آب دهن در دریای شور اندازد تمام شربت گردد از شیرینی آب دهن حوری فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار
خود که چنین ازواج طیبه بهشتیان میدهد تکذبان منکر میشوید لم یطمثهن مس نکرده ایشان را و نزدیکی نکرده
انس که هیچ آدمی قبلهم پیش از اصحاب بهشت شوهران باشند ولا جان و نه جنیان دست بدیشان رسانیده اند
بلکه بصفت بکارت باشند مانند حورانی که قبل از این مذکور شدند حاصل که صفت حور مقصورات در خیام هم صفت
قاصرات الطرف باشد فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که اصحاب بکارت را اهل بهشت میکند تکذبان
تکذیب میکنید متکئین اصحاب یمین در بهشت باشند تکیه زده علی رفرف خضر بر فرشهای مرتفع که سبز باشند یا بر
بالش سبز و عبقری حسان و بساطهای قیمتی در غایت زیبائی و نیکوئی یا جامهای منقش از هر جنس و هر لون که باشد فبای
آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که شما را باین کرامتها بنواخت تکذبان تکذیب مینمائید و بروایت سعید بن
جبیر رفرف بمعنی ریاض جنت و مرغزارهای آنست و نزد ابن عباس مجالس فرشها و وساده ها نوعی از بساط و بالین خوابگاه جانه عرب
و یا عبقری بآن نسبت است یعنی متاعی که منسوبست بعبقر که بلاد جنّست و هو بساطی که غرب و عجیب باشد آن نسبت و در بین مقام
اسم جنس است و نزد مجاهد یعنی دیباج و بمذهب حسن اسم جمیع بساطها و حلیها که هر چه جلیل است آنرا عبقری
میگویند خواه جامه و خواه غیر آن تبارک اسم ربک بزرگ است اسم پروردگار تو از حیثیت دلالت آن بر ذات
اقدس او سبحانه هر گاه اسم وی بجهت دلالت آن بر مسمی متصف بصفت عظمت و بزرگی باشد پس بزرگی ذات در چه
مرتبه خواهد بود و بعضی چنین تفسیر کرده اند که بزرگ است برکت در اسم پروردگار تو پس طلب برکت کنید در هر امری بذکر

در تفسیر آن فرموده که هر که بداند که خدای افعال او را می بیند و اقوال او را میشنود و لا جرم از معاصی دور شود او را دو
بهشت است و این دو بهشت یکی جنت عدن است و دیگری جنت نعیم گویند یکی خایف انسی راست و دیگری خایف جنی را یکی
برای اداء طاعت و دیگری برای ترک معصیت یا یکی بر وجه عدل و دیگری از روی فضل و گویند جنتی از طلا باشد و دیگری از
نقره یا از یکی یاقوت و دیگری از زبرجد سبز و خاک آن از کافور و عنبر و گلش از مشک اذفر و در موضح آورده که او را دو باغ
دهند از باغهای بهشت هر یکی را صد ساله راه باشد و در میان این هر دو باغ سرای خوش و حوران دلکش باشند فبای
آلاء ربکما پس کدام از نعمتهای آفریدگار خود که بهشتهای متعدد میدهد تکذبان تکذیب میکنید ذواتا
افنان آن دو جنت خداوند شاخها اند که موجب ارزاق و اثمار کثیره است و باعث حسن اشجار و منشاء امتداد
که مستلزم استراحت است در تحت آن از ابن عباس منقول است که افنان بمعنی الوان نعم است یعنی دو بهشت مشتمل
بر انواع نعمها فبای آلاء ربکما پس کدام از نعمتهای پروردگار خود که بهشتهای مشتمل بر انواع نعمها از اشجار و اثمار
به بنده عطا میفرماید تکذبان انکار میکنید فیهما عینان تجریان در این دو جنت دو چشمه اند
که روان میشوند که هر جا بهشتیان اراده کنند در اعالی یا اسافل یکی تسنیم و دیگری سلسبیل و در معالم التنزیل گفته که آن
هر دو جنت با هر دو چشمه آب روان از جنة او جاری باشد جهت خوف حضرت باری فبای آلاء ربکما پس کدام از نعمتهای
پروردگار خود که چنین چشمها برای راحت و لذت شما جاری کند تکذبان انکار و جحود میورزید فیهما من
کل فاکهة در این هر دو بهشت از هر نوع میوها زوجان دو صنف اند متشاکل یکدیگر مانند تشاکل ذکر و انثی
و آن صنف یکی معروف است که در دنیا دیده باشند یکی تر و دیگر خشک چون انگور و مویز و رطب و تمر ابن عباس فرموده که
در دنیا هیچ میوه نباشد از ترش و شیرین الا که در بهشت است حتی حنظل اما حنظل بهشت شیرین باشد فبای آلاء ربکما
پس کدام از نعمتهای پروردگار خود که اصناف فواکه و اثمار به بنده عطا میکند تکذبان منکر میشوید هم کسانی را
که خایف باشند این دو جنت مذکور است متکئین در حالتی که تکیه کنندگان باشند بر طریق پادشاهان علی فرش
بر فرشهای بلند بطائنها من استبرق که آسترهای آن از دیبای محکم و گویند استبرق حریر چینی است میان
غلیظ و رقیق و گویند که ظاهر آن از سندس که دیبای رقیق است یا هر دو از یک جنس باشند وجنا الجنتین و میوهای
این دو جنت که چیده شود دان نزدیک است یعنی میوه بهشت بر وجهی که دست قایم و قاعد و مضطجع دایم بدان رسد و هر که
که تکیه کننده بر تختهای بهشت چون آرزوی میوه کند ~~بر تختهای بهشت چون آرزوی میوه کند~~ درخت سر فرود آورد و آن میوه که
خواهد بدهن او رسد یا او را دست یا بدهن فرا گیرد فبای آلاء ربکما پس کدام از نعمتهای پروردگار خود که شما را بر تختها
و فرشهای پادشاهانه نشانده و میوه لذیذ لطیف دهد تکذبان انکار میکنید فیهن در آن اشیای متعدده یا هم بهشتهای
مشتمل بر قصور و منازل قاصرات الطرف کوتاه چشمان باشند یعنی حورانی که چشم فرو خوابانیده باشند از نگریستن
بغیر شوهران خود و از ابن عباس نقل است که این زنان شوهران خود را گویند بعزت و جلال خدا که در بهشت هیچ چیز از تو زیباتر
نمی بینم شکر مر خدای را که ترا جفت من کرد و مرا جفت تو لم یطمثهن نسوده باشد ایشان را یعنی دست بایشان دراز

نکرده باشند

نکرده باشند و بکارت ایشان نبرده انس آدمیان قبلهم پیش از خایفان که در بهشت شوهر ایشان باشند ولا
جان و نه جنیان یعنی حورانی که برای انس مقرر اند دست آدمی بدامن عصمت ایشان نرسیده باشد و آنانی که برای جن باشند
جنی در ایشان تصرف نکرده باشد فبای آلاء ربکما پس کدام از نعمتهای پروردگار خود که حوران بدین لطافت به بنده
میدهد تکذبان تکذیب میکنید کانهن گویا آن حوران الیاقوت یاقوت اند در سرخی و صفا والمرجان
و مرجان اند در سفیدی و روشنی مرویست که صفای حوران از صفای یاقوت و بیاض در و مرجان بیشتر باشد و در نقل آمده که حورانی که هفتاد
حله حریر پوشیده باشد مغز ساق او در پس آن حلها مشاهده توان کرد مانند رشته سفید که از ورای یاقوت و بروایتی دیگر
مانند شراب سرخ در آبگینه سفید و در خبر آمده که زنان اهل دنیا نیز در بهشت مثل حوران باشند در عدم طمث و در صفا و
طراوت پس ایشان نیز باین صفت بشوهران خود ملاقات کنند فبای آلاء ربکما پس کدام از نعمتهای پروردگار خود
که حورانی باین زیب و زینت و بهاء بشما کرامت فرموده تکذبان تکذیب میکنید هل جزاء الاحسان آیا
باشد پاداش نیکویی کردن در عمل الا الاحسان مگر نیکویی کردن بثواب استفهام بجهت تقریر است یعنی
البته جزای نیکی نیست الا نیکی پس جزای طاعت بلند جاست و مکافات شکر زیاده و تقوی بفرج و توبه بقبول و دعا با
سوال بعطا و استغفار بمغفرت و خوف دنیا بامن آخرت و انس بن مالک روایت کند که پیغمبر صلعم بعد از تلاوت این آیه فرمود
که میگوید خدای شما چه میگوید گفتند الله و رسوله اعلم فرمود که میگوید نیست جزای آنکه توحید او را انعام کرده ام
مگر بهشت مراد توحید و عمل کردن بانچه آنحضرت از نزد حق تعالی آورده چنانچه ابن عباس فرموده که معناه هل
جزاء الاحسان الا الاحسان من قال لا اله الا الله و عمل بما جاء به محمد الا الجنة و پیش بعضی معنی آنست که نیست
جزای آن خلقی که نعم مذکوره را بر شما انعام کرده الا آنکه احسان نمایید در حق او و بشکر گذاری و سپاس داری او
ابو عبدالله روایتست که حکم این مطلقات یعنی شامل جمیع عباد است از کافر و مومن نیکوکار و بدکار یعنی نیست جزای
کافر بدکار مگر آنچه حاصل آن باشد از عقاب و پاداش مومن نیکوکار نیست مگر آنچه فراخور آن باشد از ثواب در روز حساب
بعد از آن فرموده که هر که نیکی در حق کسی کند بر آنکس لازم است که مکافات او با او برساند و مکافات نه آنست که مثل آنچه کرده با
در حق او بجا آورد زیرا که آنکس مرتبه امید خواهد داشت بر او پس باید که جزای احسن از فعل او در حق او بجا آورد زیرا که
مراد از آیه آنست که هر که نیکویی کند در حق او نیکویی کند و هر که بدی کند در حق او بدی کند چه جزای بدی بدی است فبای
آلاء ربکما پس کدام از نعمتهای پروردگار خود که ثواب نیکویی و کردار بد را تعلیم شما کرد تکذبان تکذیب میکنید و
عناد میورزید ومن دونهما از نزدیک آن دو بوستان که موعود اند برای خایفان جنتان دو بوستان دیگر است
یعنی این دو بوستان اقرب اند بقصور و اماکن خایفان که در آن دو بوستان دیگر داشته باشند تا بسبب انتقال ایشان از
جنت اولین بان دو جنت دیگر سرور و فرح ایشان مضاعف شود چرا آنان ابعد خواهد بود از ملال و کلال که لازم طباع
انسانست و اکثر بر آنند که دون بمعنی پستی مرتبه است پس معنی آنست که فروتر و پست تر از آن دو جنت که نامزد خایفانست دو جنت
دیگر است برای کسانی که در رتبه از ایشان پایین تر و کمتر باشند و موید اینست آنچه در روایة واقع شده که دو بوستان اول از

اوسبحانه ودر حدیث واقع شده که در هر کاری بزرگ که دران ابتدا بنام خدا نکنند آن ابتر شود وبآخر نرسد وباسم
اوسبحانه منزه است که از هر بدی ونقصی یعنی جمیع نامهای او سبحانه از اسمای حسنا اند جل
جلاله وعم نواله وعظم شانه ذِی الْجَلَالِ وَالْإِکْرَامِ خداوندی که اورا
ثابت است جمیع صفاتی که مستلزم کمال ذات اوست ومبراست از هر صفتی
که موجب نقص عزت کبریائی است ونزد اهل تحقیق جلال
اشارتست بصفات قهریه واکرام عبارتست از اوصاف
لطفیه پس ذو الجلال والاکرام جامع
جمیع صفات او سبحانه

سُورَةُ الْوَاقِعَةِ سَبْعٌ باشد وَتِسْعُونَ آيَةً مَكِّيَّةٌ

ابی بن کعب از سید عالم صلعم روایت کرده که هر که سورة الواقعه بخواند در نامه عمل او بنویسند که او از غافلان نیست واز فردق روایتست که هر که خواهد که بداند نبای خلق اولین وآخرین ونبای اهل جنت ونبای اهل نار ونبای دنیا وآخرت باید که قرائت سورة الواقعه کند مرویست که عثمان بن عفان بعیادت عبد الله مسعود رفت در مرض وی گفت از چه شکایت داری گفت از گناهان خود گفت چه آرزو داری فرمود رحمت پروردگار خود گفت طبیبی بیاورم تا علاج تو کند فرمود الطبیب امرضنی طبیب آنست که مرا بیمار ساخته گفت عطیه بتو انعام کنم گفت وقتی که محتاج بودم منع عطا میکردی اکنون که ازان مستغنی ام عطا میکنی گفت بدختران تو عطا دهم گفت ایشان احتیاجی نیست زیرا که سورة الواقعه تعلیم ایشان کرده ام وایشان بر قرائت آن مداومت میکنند واز رسول خدا شنیدم که هر که در شب این سوره بخواند هرگز درویش نگردد وعیاشی بحدیث مرفوع از ابو جعفر ع روایت کرده که هر که در شب سورة الواقعه تلاوت کند پیش از آنکه خواب کند فردا بخدا [illegible] روی او چون ماه شب چهارده باشد واز ابو بصیر از ابو عبد الله ع نقل کرده که هر که در شب جمعه این سوره بخواند خدای تعالی اورا دوست خود کرداند ومحبت اورا در دل جمیع خلایق اندازد وهرگز در دنیا درویشی نبیند واز آفات وبلیات دنیویه محفوظ شود واز رفقای امیر المومنین ع باشد چون حضرت عزت ختم سورة الرحمن نمود بصفات جنت افتتاح این سوره نیز بصفت قیامت نمود تا مثل ونظیر یکدیگر باشند وفرمود

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ یاد کنید چون وقوع یابد ساعت واقع شدنی مراد قیامتست چون حادث شود قیامتی که متحقق الوقوع است وناچارست از واقع شدن آن لَيْسَ لِوَقْعَتِهَا كَاذِبَةٌ نیست ونباشد در حین واقع شدن آن نفسی که دروغ گوینده باشد بر خدای یا تکذیب کننده قیامت همچنانکه الحال نفوس کاذب مکذب باشند زیرا که در آن روز هر نفسی که باشد مومن صادق ومصدق باشد قوله لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّى يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ وقوله فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا وقوله وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً ویا جهت واقع شدن آن هیچ نفسی نیست که کاذب آن باشد

ودر نفس الامر بلکه هر که ازان خبری میدهد صادق است پس بجهت تقریر عظمت وشدت آن روز میفرماید خَافِضَةٌ یعنی قیامت فرو برنده است وپست سازنده قومی را که در دنیا مرتفع باشند رَافِعَةٌ بردارنده وبلند کرداننده جمعی را که درین عالم منخفض باشند چه نزد وقوع واقعات عظیمه وحادثات شدیده بعضی مردمان منخفض میکردند بنوازل وضیعه وبرخی مرتفع میشوند بمراتب رفیعه مراد آنست که در وقت ساعت قیامت حق تعالی خافض اشقیاست باسفل السافلین از روی عدل ورافع سعداست باعلی علیین از روی فضل پس دران روز اهل شقاوة ونفاق منخفض شوند از منصفه وارباب اخلاص ووفا مرتفع بدرجات عالیه یا دران روز سموات مرتفع را بسقوط کنند وکواکب منکدره منتثر کردند وجبال از اماکن خود روان کشته مانند سحاب جاریه در جو هوا مرتفع ومنتشر شوند وارضین از جای خود متزلزل کردند کما قال الله تعالی إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًّا یعنی یاد کنید چون بسیار جنبانیده شود زمین جنبانیدنی سخت بر آنوجه که جمیع از ابنیه وجبال که فوق آن باشد منهدم کردند وهر مردمانی که بر روی آن باشند [illegible] پذیرند و[illegible] مردمان از قبور بیرون افتند وَبُسَّتِ الْجِبَالُ ریزه ریزه وپاره پاره شوند کوهها بَسًّا ریزیدنی یا رانده شوند از اماکن خود فَكَانَتْ پس باشد هَبَاءً غباری که دیده میشود در شعاع شمس وقتی که از روزنه تابد مُنْبَثًّا پراکنده ومنتشر کشته واز امیر المومنین ع منقولست که کوهها دران روز مانند کردی شوند که از سم چارپا برخیزد وَكُنْتُمْ وباشید شما ای مکلفان دران وقت أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً اصنافی سه گانه هر صنفی بر مرتبه فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ پس یاران دست راست چه اند یاران دست راست استفهام برای تعجب است از تفخیم شان ایشان در رفعت واینها جماعتی اند که در وقت اخراج ذریه از صلب آدم بر دست راست وی بودند یا کروهی که در روز قیامت نامه اعمال بدست راست ایشان دهند یا کروهی که جای ایشان در یمین عرش باشد چه در روایت صحیح ثابت کشته که جنت بر دست راست عرش است ویا کسانی که با یمن برکت باشند وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ واصحاب دست چپ چه اند اصحاب دست چپ درین مقام استفهام بجهت تعجب است از دنائت حال وشامت مآل ایشان پس اینها اصحاب منزلت دنیه اند چنانکه عرب میکوید که فلان منی بالشمال در وقتی که وصف کسی کند بصفت دنائت واین بواسطه شامت ایشان است بشمال پس مراد باصحاب مشأمه اصحاب شوم اند چه اشقیا بسبب کفر ومعصیت شامت نامبارکند بر نفسهای خود واز ابن عباس مرویست که ایشان جمعی اند که بوقت اخراج در جانب شمال آدم بوده اند یا کروهی که نامه اعمال بدست چپ ایشان دهند یا طائفه که جای ایشان بر شمال عرش باشد چه در اخبار وارد شده که دوزخ در جانب چپ عرش است وبعد ازان وصف صنف ثالث میکند وَالسَّابِقُونَ وپیشی کیرندکان بایمان وطاعت بعد از ظهور حق بدون ثبت وتوانی دران السَّابِقُونَ کسانی اند که حال ایشان در سبقت بر تو واضح است ومآل ایشان بر تو لایح پس احتیاج ببیان احوال ایشان نباشد وسابقان در ایمان وطاعت پیشی کیرندکان اند بر اقوام خود بجز با ثواب ورحمت وپیش روان بدخول جنت باعظم کرامت واعلی مرتبه وبعضی کفته اند که سابق کسیست که در حوادث مَنْ يَفْعَلْ خَيْرًا اقدام نماید وبران مداومت کند تا از دنیا بیرون رود وصاحب یمین شخصی است که اول عمر مشغول خیر بوده باشد بمعصیت وخطیئت وطول غفلت وبعد ازان تایب شود وصاحب شمال آنکه اول عمر تا آخر عمر

بفسق وفجور اشتغال نماید ونزد ابن عباس جمعی اند که بهجرت سبقت کرده اند بر غیر خود واز امیر المومنین ع مرویست که ایشان کسانی اند که پیشی کرفته اند بصلوة خمس وپیش از هر کس تکبیر اول آن افتتاح نموده ونزد بعضی مراد بسابق حضرت رسالتست وسایر انبیا واهل قرآن یا آنکه بدو قبله نماز کذارده باشند وابن کیسان کفته که مراد سبقتست در جمیع مامورات الهی ویا سبقت در حیازه علوم وفضایل وکمالات وشبهه نیست در آنکه جامع این همه سوابق ذات عالی صفات حضرت امیر المومنین است اما سبق او باسلام وایمان جمیع علما بلا خلاف در آنکه از رجال اول شخصی که بتصدیق حضرت رسالت کرد وبوی ایمان آورد آنحضرت بود واز زنان اول زنی که بوی ایمان آورد خدیجه کبری بود وابوذر غفاری از رسول صلعم روایت کرده که آنحضرت خطاب بامیر المومنین ع کرده که تو اول ایمان آوردی بمن واول کسی که با من مصافحه کند در روز قیامت با من تو باشی وتو صدیق اکبر وفاروق اعظم تفرقه میکنی حق را از باطل وتو یعسوب مسلمانانی ومال یعسوب ظالمان واما دلیل اسبقیت وی در نماز قول حضرت رسالت ع که ملائکه مدت هفت سال صلوات فرستادند بر من وعلی زیرا که دران مدت نماز هیچکس مرتفع نشد از زمین مکر از من وعلی وسبق او در جهاد بر هیچکس پوشیده وپنهان نیست وباجماع جمیع امت کسی که بدو قبله نماز کذارد با حضرت رسالت او بود ومعدودی چند از تابعان او واما او فور وفضل همین قدر کافیست که سلونی ما دون العرش مرویست که روزی شخصی اوصاف وکمالات امیر المومنین علی ع از عبد الله عباس پرسید فرمود که بخدا قسم که امیر المومنین ع یکی از ثقلین است که حضرت رسالت صلعم فرموده که انی تارك فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی واو سابق بود بر هر کس بتصدیق نمودن بر توحید ونبوة ونماز کذارد با حضرت رسالت بدو قبله بیت المقدس وکعبه معظمه است ودو بار بیعت نموده با پیغمبر ص که آن بیعت العقبه است وبیعت الفتح واو را دو سبط داده اند سبط علم جسم ودو بار آفتاب از برای او بکردانیده شد بعد از آنکه غروب کرده بود ودو نوبت تیغ برهنه کرد اول برای تنزیل دویم برای تاویل وخداوند دو رحمت بود پس مثل او در آن [illegible] مثل ذو القرنین است وبعد ازان ابن عباس فرمود که این شخص که بنعوت مذکوره منعوتست وبصفات مذکوره موصوف مولای منست علی بن ابی طالب ع واز ابو جعفر ع منقولست که سابقان چهار اند هابیل مقتول که برادر آدمست وخرقیل که مومن آل فرعون است وحبیب نجار که مومن آل یس است وعلی ابن ابی طالب که وصی سید مرسلین است ع واحمد حنبل در مسند خود از ابی لیلی روایت کرده واو از پدر خود واو از سید انبیا ص که فرمود صدیقان یعنی آنانکه در تصدیق انبیا سبقت نموده اند سه کس اند یکی مومن آل یس حبیب نجار است ودیگری مومن آل فرعون که خرقیل است ودیگری علی ابن ابی طالب است وهو افضلهم واو بهترین ایشانست وثعلبی نیز در تفسیر خود آورده باسناد از عبد الله عباس که فرمود که من از علی ابن ابی طالب شنیدم که میفرمود منم بنده خدا وبرادر حضرت مصطفی وهم صدیق اکبر وهر که بعد از من بدین کلمه تلفظ نماید دروغ کو ومفتری باشد چه غیر مرا این دعوی نرسد زیرا که من هفت سال سبقت نموده ام وایمان بحضرت رسالت آورده ام وباآنحضرت اقتدا نموده ام ونماز کذارده ام ودیکران بعبادة اصنام مشغول بودند وپرستش اوثان میکردند وحافظ ابو نعیم در کتاب روایات خود آورده باسناد از مسلم بن احمد بن مسلم دهان از ظهیر که او کفت پدرم خبر داد از سدی واو از ابی مالك از ابن عباس که او فرمود از حضرت رسالت ص شنیدم که سابق این امت در ایمان علی بن ابی طالب است

واخطب خوارزمی که یکی از اعاظم اهل سنت در کتاب اربعین حدیث روایت کرده باسناد از انس بن مالك که انس کفت من از رسول ص شنیدم که فرمود چون روز قیامت شود علی بن ابی طالب را باین هفت نام آواز کنند که یا صدیق یا دال یا عابد یا هادی یا مهدی یا فتی یا علی مُرَّ اَنْتَ وَشِيعَتُكَ اِلَى الْجَنَّةِ یا علی بکذر با شیعه ودوستان خود بسوی بهشت از برای خود بیرون آید از روی او چندان نور بتابد که اهل بهشت ازان متحیر فرو مانند بدانند که او از سابقانست وحق تعالی از علو رفعت وسمو مکانت ایشان خبر میدهد که أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ ای کروه سابقان نزدیک کردانیده شده اند از روی درجه ومرتبه یعنی درجات ایشان نزدیک بعرش خدا فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ در بوستانهای با انواع نعمت وکرامت یعنی ایشان در اعلای درجات جنان وارفع مراتب آن خواهند بود که نزدیک عرش او سبحانه است واین سابقان که متصف اند باین صفات ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ کروهی بسیار اند از پیشینیان یعنی از امم سابقه از آدم تا بحضرت خاتم ص وَقَلِيلٌ وکروهی اندک مِنَ الْآخِرِينَ از پسینیان یعنی از امت محمد ص حاصل که سابقان امم ماضیه بیش از سابقان این امت اند واین آیه مخالف بقول حضرت رسالت که امت من از سابق امم بیشتر باشند وتابعان این امت ومردمان که تابع من باشند در اکثر مردمان دیکر باشند زیرا که جایز است که سابقان این امت باشند وتابعان این امت اکثر از تابعان امم ماضیه نیز منافات ندارد وبقوله ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَثُلَّةٌ مِنَ الْآخِرِينَ زیرا که مراد باین هر دو کروه اصحاب یمین اند نه سابقان ووسابقون عَلَى سُرُرٍ باشند بر تختهای بهشت مَوْضُونَةٍ که بافته شده باشد از زر ومشك بدر ویاقوت وزبرجد ومرصع بانواع جواهر ویا نزدیک یکدیکر بهم نهاده شده وبهم پیوسته مانند حلقهای زره در یکدیکر واز کلبی مرویست که طول هر سریری سیصد کز باشد وچون سابقان خواهند که بر بالای او روند سر فرو آورد تا ایشان پای بران نهند وقرار کیرند وبعد ازان باز بجای خود رود پس ایشان باین هیئت بر بالای تختها باشند مُتَّكِئِينَ در حالتی که تکیه زدکان باشند عَلَيْهَا برای تختهای مُتَقَابِلِينَ برابر یکدیکر قرار کرفته یعنی روبروی خود بدون نکریستن در قفای یکدیکر تا بدیدار یکدیکر انس کیرند ومسرور شوند يَطُوفُ عَلَيْهِمْ طواف کنند وکردند برایشان برای خدمت وِلْدَانٌ که مُخَلَّدُونَ کودکان جاوید ماندکان بر هیئت کودکی با کمال صباحت وطراوت چه خدمت صغار زیباتر است از خدمت کبار وبروایت ابن جبیر از خلده مشتق است یعنی کوشواره یعنی کودکان آراستگان باشند ومراد ایشانرا حسناتی نیست تا بآن مثاب شوند وسیئات نیست که تا بآن معاقب کردند از سلمان فارسی رضی الله عنه نقلست که ایشان اطفال مشرکان اند که بخدمت اهل بهشت نامزد باشند بر هر تقدیر ایشان طواف کنند بر اهل بهشت بِأَكْوَابٍ بکوزهای بیدسته ولوله وَأَبَارِيقَ وابریقها که دسته ولوله دار باشند وَكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ وجامهای از شراب جاری در بهشت یا از خمر صافی وپاك چون آب زلال که از زیر عرش نابع شود وبر روی زمین جاری کردد لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا درد سر نکشند بسبب شرب آن یعنی آن خمر را خمار نباشد تا موجب صداع شود وَلَا يُنْزِفُونَ ونه بی عقل وبیهوش شوند ازان ویا زایل کردد آن شراب ومنقطع شود وَفَاكِهَةٍ ودیکر ولدان طواف کنند بر بهشتیان بمیوها مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ از آنچه اختیار کنند وبرکزینند وَلَحْمِ طَيْرٍ وکوشت مرغ که الطف لحوم است مِمَّا يَشْتَهُونَ از آنچه

آرزو کند یعنی بر وجهی که مشتهی طبع ایشان باشد جوشیده یا بریان کرده مرویست که هر گاه اهل بهشت میل گوشت
مرغ کنند حق تعالی گوشت مرغ پخته برای ایشان خلق فرماید تا احتیاج بذبح و طبخ نباشد و از ابن عباس نقلست که
مرغی که بر خاطر ایشان بگذرد فی الحال در نظر ایشان در آید بر همان وجه که آرزوی ایشان بوده باشد ابو سعید خدری از
رسول روایت کند که چون در بهشت مرغان می پرند که هر یکی هفتاد هزار پر دارند و هر وقت که مؤمن میل طعام کند یکی
از آن مرغان بیاید و بر خوان او افتد و پرها بیفشاند از هر پر او طعامی بیرون آید از برف سفیدتر و از مشک خوش
بوی‌تر و از عسل شیرین‌تر که هیچ لون دیگر نماند بعد از آن بپرواز در آید و بر درختان نشیند وَحُورٌ و حوران نیز
بر سابقان طوف نماید در جنت برای خدمت زنان سفید اندام عِينٌ گشاده چشمان با سفیدی چشم ایشان در
نهایت سفیدی باشد و سیاهی آن در نهایت و در غایت لطافت و صفا باشند كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ مانند مروارید
پوشیده شده در صدف و غبار بر او ننشسته باشد و دست اغیار بدو نرسیده ابو امامه از رسول روایت کرده که در
هیچ مؤمن نباشد مگر که او را هفتاد و دو زن باشد از حور العین زید عبد الله عباس روایت که از
رسول شنیدم که گفت نوری در بهشت پدید آید اهل جنت گویند که این چه نور است گویند روشنی دندان
حوراست که در روی شوهر خود خندیده مجاهد گفت که حور را بجهت آن حور گویند که حیران اند ماند دیدها حق تعالی این
کرامتها با ایشان ارزانی فرماید جَزَاءً جهت پاداش دادن ایشان بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بسبب آنچه بودند که میکردند
در دنیا از اعمال صالح لَا يَسْمَعُونَ نشنوند فِيهَا در بهشت لَغْوًا سخن بیهوده که هیچ فایده بران مترتب نشود و
یا بانگ و فریاد و سوگند دروغ و درد نشنوند یا در شرب خمر بیهوده نگویند و سوگند بیکدیگر نخورند هم بر شراب آن همچنانکه
بر خمر دنیا باشد وَلَا تَأْثِيمًا و نه نسبت دادن باثم یعنی سخنی که گفتن آن موجب گناه باشد چون فحش و دشنام إِلَّا قِيلًا
مگر قولی که آن است سَلَامًا سَلَامًا یعنی در انجا استماع سلام کنند که عبارت از وارستگی از غم و اندوه و حصول دوام
نعمت و بعد از ذکر احوال سابقان بیان حال اصحاب یمین میفرماید وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ و یاران
دست راست این تعجب است از عظم و بزرگی مرتبه ایشان یعنی ایشان مکرم و معظم باشند فِي سِدْرٍ مَخْضُودٍ در زیر درخت
کنار بیخار از ضحاک منقولست که چون اهل اسلام نظر در وج کسید (؟) کردند که آن وادیست از طایف مشتمل بر درختهای سدر
گفتند چه بودی اگر ما را مثل این بودی این آیه آمد که اهل بهشت را سدر بیخار باشد وَطَلْحٍ و درخت موز یا درخت ام غیلان
که شکوفهای بسیار بغایت خوشبو دارد و خوش رنگ مَنْضُودٍ بر چیده باشد میوهای آن شیرین‌تر از عسل است تخصیص
این دو شجره بذکر جهت آنست که نزد اعراب این هر دو درخت بهتر بود و انس ایشان بآن زیاده تر وَظِلٍّ مَمْدُودٍ و سایه کشیده
و گسترده شده که هرگز کم نشود و زایل نگردد بلکه همیشه ثابت باشد عرب هر چیزی که منقطع نشود ممدود گویند در خبرست که
در بهشت درختان باشند که سوار تند رو در مدت صد سال از زیر سایه آن بیرون نتواند رفت و در روایت آمده که جمیع
اوقات چون بامداد روزهای تابستان باشد نه گرم و نه سرد مراد سایه عرش است وَمَاءٍ مَسْكُوبٍ و آب ریخته شده
یعنی آبی که از جنت عدن به بوستانهای دیگر ریزان شود یا آبی که خدای در بهشت جاری گرداند بر روی فوق مدعای بهشتیان در کشت

و کیفیت یا آبی که دایم جاری باشد و هرگز منقطع نشود یا ریزانند در شربهای ایشان و بآن ممزوج کنند یا بجهت آشامیدن ایشان
در اناها نهند مزاحم بن ... حکایت کرد و گفت که مرا برادری صالح بود که حرمت مادر خود نیکو داشتی و در وظایف طاعت دقیقه
فرو نگذاشتی چون فوت شد او را در واقعه دیدم گفتم ای برادر مدتیست که ندانم که تو چه حال داری و در کجایی گفت فی سدر
مخضود و طلح منضود و ظل ممدود و ماء مسکوب وَفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ و میوهای بسیار از هر جنسی باشد لَا مَقْطُوعَةٍ بریده
شده و نه فانی گشته یعنی در هیچ زمان انقطاع نیابد بخلاف میوهای دنیا که در بساتین در فصلی باشد دون فصلی وَلَا مَمْنُوعَةٍ
و نه منع کرده شده یعنی آنرا از خورنده هیچ نوع منع نکنند بخلاف میوهای دنیا که در بساتین و خطای حفظ منع آن میکنند و از
مردمان منع میکنند و بسبب بعد و اذیت از آن ممتنع میشوند از حضرت رسالت منقولست که هیچ میوه از درخت بهشت نچینند
که از موضع آن دو مثل آن رویده نشود وَفُرُشٍ و گسترده‌ها برای استراحت مَرْفُوعَةٍ که برداشته شده یعنی رفیع القدر
یا بر بالای یکدیگر نهاده شده تا بحد ارتفاع و مرویست که ارتفاع آن سیصد گز باشد و در حین اراده جلوس بران منخفض شود
تا بران نشینند و امیر المؤمنین علی فرموده که فرش مرفوعه یعنی معیت که فرشهای برداشته شده بر بالای سریرها افکنده
بقول بعضی کنایت است از زنان چه عرب زوجه را فراش میگویند و منه قول النبی الولد للفراش وللعاهر الحجر إِنَّا بدرستی که أَنْشَأْنَا
هُنَّ آفریدیم ابتدائی بی سبب ولادت إِنْشَاءً آفریدنی مراد بایشان زنان دنیا اند که او سبحانه اعاده نماید ایشان را در روز بعث
و نزد بعضی مراد حور عین اند که بی ولادت در بهشت مخلوق شده اند فَجَعَلْنَاهُنَّ پس گردانیدیم ایشان را أَبْكَارًا دختران
دوشیزه یعنی هر گاه که ازواج بنزد ایشان روند ایشان را بکر یابند عُرُبًا دوستان و عاشقان شوهر خود با غنج و ناز و شیرین سخن
أَتْرَابًا هم سن و سال شوهران نیز همین سن در حدیث آمده که اهل بهشت به بهشت در آیند همه امرد باشند سفید اندام و جعد
موی و چشمهای سیاه سرمه کرده و در سن سی و سه ساله باشند بر طول آدم شصت گز بالا و هفت گز پهنا و خدا ایشان را بر
صورتی نیکو و زیباتر آفریده باشد بر وجهی که یکدیگر را نتوانند شناخت در تبیان آورده که جمیله را چون بهشت آرند بدین سن
رسانند و بشوهر دهند و عجوزه را باین سن رد کنند پس اگر در دنیا شوهر نداشته باشد اما از اهل بهشت نباشد چون آسیه زن فرعون
او را بعضی از بهشتیان دهند و اگر زوج او بهشتی شود با او ارزانی فرمایند شوهر داشته باشد اما از اهل بهشت نباشد چون آسیه
زن فرعون او را بیکی از بهشتیان دهند و اگر زوج او بهشتی شود با او ارزانی فرمایند و اگر زیاده از یک شوهر داشته باشد و بهشتی
باشند او را بزوج آخرین نامزد کنند ام سلمه از پیغمبر روایت کرده که اینها زنانی باشند که قبض روح آنها شده باشد در حالتی که پیر
شده باشند و موی سفید شده و چرک و ریم بگوشه چشمهای آنها نشسته حق تعالی آنها را از پیری بعد هم سال هم سازد بر وجهی که در استقرار یکساله ولادت
باشند و هر گاه که شوهران پیش ایشان آیند ایشان را بکر یابند حاصل که پیغمبر ما فرمود که زنان بهشت را باین صفات ساخته‌ایم لِأَصْحَابِ
الْيَمِينِ برای اصحاب دست راست ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ گروهی از پیشینیان وَثُلَّةٌ مِنَ الْآخِرِينَ و گروهی از پسینیان
از حضرت رسالت مرویست که از آدم تا من ثله است و از من تا قیامت یک ثله و ثله من تمام نشود مگر باین سیاهان که
در بیابان شتر میچرانند و میگویند لا اله الا الله محمد رسول الله و علیا ولی الله و از اینجا معلوم میشود که هیچکس از امت
مخلد نخواهد بود در دوزخ و نیز در حدیث آمده که امید میدارم که شما نصفی از اهل بهشت باشید و قبل ازین گذشت که اهل بهشت

[illegible]

صد و بیست صف باشند هشتاد از امت من ابن مسعود روایت کند که شبی بخدمت رسول بودیم و آنحضرت اخبار امم
ماضیه میکرد چون مجلس تمام شد برخواستیم و هر یک بخانه خود رفتیم روز دیگر فرمود که دوش پیغمبران گذشته را و اتباع
ایشان را بر من عرض کردند بعضی از انبیا را دیدم که امت بسیار داشت و برخی را دیدم که کمتر از آن و بعضی دیگر چنان که کسی نداشتند
و جمعی دیگر زیاده از یک کس نبود و گروهی دیگر را هیچ پیغمبری را دیدم که می آمد با امت بسیار که از کثرت ایشان متعجب شدم و گفتم
خداوندا این کدام پیغمبر است خطاب آمد که برادر تو است موسی بن عمران و اینها بنی اسرائیل اند گفتم بار خدایا امت من کجااند
گفت بدست راست خود نگر نگاه کردم صحرای مکه را دیدم چندانکه چشم کار میکرد مردمان بود گفتم بار خدایا اینها
کیستند ندا آمد که ایشان امتان تو اند راضی شدی بار گفتم راضی شدم فرمود که در جانب چپ خود نگر چون نگاه کردم از کثرت
ایشان افق آسمان پوشیده شده گفتم اینها کیستند فرمود که اینها نیز امت تواند خوشنود شدم گفتم آری خوشنودم بعد
از آن فرمود که در میان امت تو هفتاد هزار باشند که بی حساب بهشت روند عکاشة بن محصن بن ابی اسد برخواست و گفت
یا رسول الله دعا کن که من از ایشان باشم رسول فرمود که اللهم اجعله منهم دیگری برخواست و همین التماس کرد رسول فرمود
که عکاشه بر تو سبقت گرفت درین التماس عبد الله مسعود گفت یا رسول الله کان ما آنت که این هفتاد هزار آنانند که بر اسلام
زادند و بر آن باشند گفت چنین نیست بلکه آنانند که دزدی نکنند و تکبر و تطیر نکنند و بر خدای توکل نمایند و تخصیص
این جز آن بود که عرب عادت کرده بودند برین سه خصلت پس فرمود که امید وارم که امت تابع من ربع اهل بهشت باشند
و ما تکبیر گفتیم بعد از آن فرمود که امید وارم که ثلث اهل بهشت باشند ما هم تکبیر گفتیم بعد از آن گفت که امید وارم که نیم
اهل بهشت باشند ما هم تکبیر گفتیم بعد از آن این آیه نازل شد که ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَثُلَّةٌ مِنَ الْآخِرِينَ وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ
مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ و اصحاب دست چپ چه اند اصحاب دست چپ این تعجب است از قباحت و منزلت و خواری ایشان یعنی در کی
روز در نهایت خواری و رسوائی باشند در وادی بغایت گرمی که حرارت آن در مشام ایشان نفوذ کند فِي سَمُومٍ وَ
حَمِيمٍ در بادی و آبی گرم که در حرارت متناهی باشد وَظِلٍّ مِنْ يَحْمُومٍ و در سایه از دود که در غایت سیاهی باشد در تبیان گوید
که چون حرارت سموم در اجساد و اکباد ایشان اثر کند پناه جویند بحمیم همچنانکه سموم زدگان در دنیا آب میطلبند و چون
حمیم افتد از حرارت آن بیشتر متأذی گردند پناه برند از سایه بدود ظلمانی و گویند یحموم کوهیست در میان آتش که دوزخیان
بسایه آن پناه برند و گفته اند که آتش سیاهست چه آتش دوزخ و اهل آن و هر چه در آن باشد همه سیاه باشند لَا بَارِدٍ
خنک نیست آن سایه مانند سایهای دیگر که بآن استراحت یابند وَلَا كَرِيمٍ و نه سود رساننده و راحت بخشاینده مر کسی را
که بآن ملتجی شود در بیان علت این تعذیب میفرماید که إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که ایشان بودند قَبْلَ ذَلِكَ پیش از آن یعنی در دنیا
مُتْرَفِينَ بناز و نعمت پرورده شدگان و مراد تنعم ایشانست بمحرمات و اتباع شهوات که باز دارنده ایشان بود
از تفکر در امور حق و از امتثال اوامر و اجتناب نواهی وَكَانُوا يُصِرُّونَ و بودند که اصرار میکردند در قیام نمودن
عَلَى الْحِنْثِ الْعَظِيمِ بر گناه بزرگ و از آن تایب و نادم نمیشدند مراد ازین شرکست یا سوگند بدروغ بر آنکه حشر
و نشر نخواهد بود یا جمیع کبایر موبقه وَكَانُوا يَقُولُونَ و بودند که میگفتند بر وجه انکار أَئِذَا مِتْنَا وَكُنَّا

تُرَابًا وقتی که بمیریم و گردیم خاک وَعِظَامًا و استخوانهای بی گوشت و پوست أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ آیا ما برانگیختگانیم
از قبرها و زنده شدگان أَوَآبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ آیا برانگیخته شوند پدران ما که خاک گشته اند و اجزای بدن ایشان
هیچ باقی نمانده قُلْ بگوای محمد در جواب ایشان إِنَّ الْأَوَّلِينَ بدرستی که جمیع پیشینیان از آبای شما و غیر آن وَ
الْآخِرِينَ و از پسینیان از شما و غیر شما لَمَجْمُوعُونَ هر آینه جمع کرده شدگانند و محشور گشتگان إِلَى مِيقَاتِ
يَوْمٍ مَعْلُومٍ بسوی هنگام موقت و معلوم شده است دنیا بآنکه آن روزیست معلوم نزد خدای مراد روز قیامتست
چه مآل و مرجع آن همه منتهی بآن میشود با هم فراهم آورده شده اند در قبرهای برای میقات حشر که روز معلومست پس بر سبیل
توبیخ خطاب با اهل مکه میکند و امثال ایشان ثُمَّ إِنَّكُمْ پس بدرستی که شما در آن روز أَيُّهَا الضَّالُّونَ ای گمراهان
از طریق حق الْمُكَذِّبُونَ تکذیب کنندگان حشر و نشر لَآكِلُونَ هر آینه خورندگانید مِنْ شَجَرٍ مِنْ زَقُّومٍ
از درختی که آن زقوم است یعنی بعد از بعث شما را از میوه این درخت بخورانند و روزی شما این باشد فَمَالِئُونَ
مِنْهَا الْبُطُونَ پس پر کنندگان باشید از آن درخت شکمها را جهت شدت جوع فَشَارِبُونَ پس آشامندگان
عَلَيْهِ بر بالای آن درخت مِنَ الْحَمِيمِ از آبی در نهایت گرمی بسبب کثرت تشنگی مرویست که عذاب جوع بر دوزخیان کما
تا شکمهای خود را از زقوم پر سازند بعد از آن تشنگی بر ایشان غلبه کند حمیم بر ایشان عرض کنند بسیاری از آن بیاشامند
کما قال فَشَارِبُونَ پس آشامندگان حمیم شُرْبَ الْهِيمِ مانند آشامیدن شتران بسیار تشنه زده و آب نیافته عشر
و آن جمع اهیم است و شربت که بعلت هیام مبتلا باشد و هیام بضم ها دردیست شبیه باستسقا که شتر را عارض
میشود و بجهت آن هر چند آب میخورد سیر نمیشود و هلاک میشود بعد از آن از خطاب بغیبت التفات کرده بر
سبیل تهکم میگوید که هَذَا این ماکول و مشروب نُزُلُهُمْ پیش کش ایشانست يَوْمَ الدِّينِ در روز جزا همچنانکه
ما حضری از برای میهمان حاضر سازند بعد از آن تخصیص کفار میفرماید بر تصدیق بعث باین احتجاج نَحْنُ
خَلَقْنَاكُمْ آفریدیم شما را در ابتدا و شما بآن معترفید فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ پس چرا باور ندارید آفرینش ما را
در انتها چه بر هر ارباب عقول و افهام واضحست که هر که بر ابداع قادر است بر اعاده نیز توانا خواهد بود بعد از بیان
احتجاج تنبیه ایشان میکند بر وجه استدلال بر بعث بقول أَفَرَأَيْتُمْ آیا پس دیدید مَا تُمْنُونَ آنچیزی را که در رحم
میریزید یعنی خبر دهید از آب نطفه که در رحم میریزید أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ آیا شما می آفرینید آن آب را بصورت بشر
و آنرا بحد انسانی میرسانید أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ یا ماییم آفرینندگان و چون شما مقر هستید بآنکه خالق آن ماییم
چه شما بر آن توجه و بر آن نوع که فرزند میطلبید متولد نمیشود بلکه بر وفق اراده و مشیت ما متولد میشود پس البته قادر
خواهیم بود بر اعاده زیرا که اعاده بعد از ابداء دشوار نیست بلکه اسهل و اهون است بعد از آن بیان قدرت کامل خود
میکند در حق ایدان و اعاده و میفرماید که نَحْنُ قَدَّرْنَا ما بعد از آفرینش تقدیر کردیم بَيْنَكُمُ الْمَوْتَ میان
شما یعنی مقدر ساختیم زمان موت هر یک از شما و قسمت ارزاق در اختلاف بر وفق مشیت ما پس اعمار شما نیز متفاوت
در طول و قصر و متوسط وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ و نیستیم ما عاجز گرفته شدگان یعنی هیچکس نتواند سبقت

کرفت و غلبه نتوانند کرد ما را علی ان نبدل برانکه تبدیل کنیم بامثال شما امثالکم که مثل شما باشند و ما را
عاجز سازند از انکه شما را بمیرانیم و دیگران را بیدا شما بیاریم حاصل سخن آنست که هیچکس ما را مغلوب نتواند ساخت
برانکه تبدیل کنیم بامثال شما و ننشئکم و برانکه دیگر باره بیافرینیم شما را فیما لا تعلمون در صورتی
و هیاتی که نمیدانید از مثل صورت قردة و خنازیر و غیرها و گویند آن نشاة ثانیه است و معنی آنکه قدرت داریم
برانکه اعاده شما کنیم بهیئت مختلفه یعنی در زشترین صورتی خلق کنیم کفار را و مؤمنان را بر بهترین هیاتی مخلوق گردانیم
آنست که ما قادریم بر خلق مثل شما و افناء شما در صورتی که معلوم و معهود شما نیست و چون هیچکس ما را عاجز نتواند ساخت
درین دو امر که خلق مماثل و غیر مماثل است پس چگونه عاجز شویم از اعاده شما پس بجهت تاکید در باب صحت وقوع اعاده میفرماید
که ولقد علمتم و بدرستی که شما دانسته اید النشأة الاولی آفرینش نخستین را که انتقال نطفه است بعلقه و مضغه و عظام
و لحوم و اعضاء و اوتاد و زیادات و تصویرات بران بصورت انسانی و ایلاج روح دران و شما مقرید که خالق آن مائیم
فلولا تذکرون پس چرا یاد نمیکنید که قدرت ما بر نشاة اخروی چه هر که بران قادر است برین عاجز نتواند بود بلکه این
اسهل از آن خواهد بود بجهت حصول سواد و تخصیص اجر و سبق مثال افرایتم پس دیدید ما تحرثون آنچه کشت
میکنید پس خبر دهید از تخمی که در زمین می افکنید و پنهان میکنید ءانتم تزرعونه آیا شما میرویانید آن تخم در زمین
افکنده را و نشو و نما آن میدهید ام نحن الزارعون یا ما رویاننده و نشو و نما دهنده و آنرا بغایت خود رسانیم
چون درین باب نزاع ندارید بلکه مقرید که بزراعت ما پس چرا اذعان نمیکنید تا بدانید که آنکس که قادر است بر انبات
زرع از حبه صغیره و ایجاد حبوب کثیره از آن قادر خواهد بود بر اعاده خلق بران نهجی که بوده باشد ابن مسعود
از رسول الله روایت کرده فرموده که باید که یکی از شما نگوید که من زراعت کردم بلکه بگوید حراثت نمودم زیرا که زرع عبارت
از انبات نباتات و آن از فعل حق تعالی است و حرث شق ارض است و القای تخم دران و آن از فعل شماست لو نشاء
اگر خواهیم یعنی اگر مصلحت ما تقاضا کند آنچه کشته اید آنرا درهم شکنیم و خشک گردانیم قبل از رسیدن آن لجعلناه
هر آینه گردانیم آنرا بتحقیق حطاما گیاهی درهم شکسته پیش از رسیدن آن که منتفع به نباشد در مطعم یا کاه بی دانه
گردانیم فظلتم تفکهون پس همه روزه تعجب کنید از قضیه و بلیه یا پشیمان گردید از تعبی که در حرث آن کشیده باشید
و تاسف خورید از آن اخراجاتی که دران کرده باشید و پیوسته بر سبیل تاسف و تعجب تحدث نمایید دران و گویید بایکدیگر انا
لمغرمون آیا ما التزام کرده شده کانیم بسبب هلاکت و فوت روزی و حفص انا میخواند بطریق خبر یعنی البته ما تاوان
زده کانیم بعد از ان از ین ترقی نموده گویند که بل نحن محرومون بلکه ما محروم و بی بهره مانده کانیم از روزی و هیچ
حظی و بختی نداریم که اگر ما را حظی و بختی بودی این قضیه بر ما واقع نشدی افرایتم آیا پس بینید الماء الذی تشربون
آبی که می آشامید یعنی خبر دهید از آب شیرین لطیف که بجهت تسکین تشنگی و حفظ زندگی می آشامید ءانتم انزلتموه
آیا شما فرو فرستاده اید آنرا من المزن از ابر گویند مزن ابر سفید است که آب آن شیرین تر است از آب ابرهای دیگر یا قطرات
در زه ام نحن المنزلون یا فرستاده ایم ما آن ابر را لو نشاء جعلناه اگر خواهیم هر آینه گردانیم آن آبرا اجاجا

تلخ و شور که هیچکس نتواند که شرب آن کند از غایت تلخی و شوری فلولا تشکرون پس چرا شکر نمیکنید خدای را بر
امثال این معنیهای ضروریه و نیز بجهت استدلال بر قدرت خود میفرماید که افرایتم آیا پس دیدید النار التی
تورون آتشی را که بیرون می آرید یعنی خبر دهید از بیرون آوردن آتش که از درخت سبز ءانتم انشاتم
شجرتها آیا شما بیافریده اید درخت آتش را که آن مرخ و عفار است ام نحن المنشئون آیا پیدا کننده و آفریننده
ایم در سوره یس گذشت که اهل بادیه شاخی از درخت مرخ که مذکر میگویند و شاخی از شجره عفار که انثی میخوانند بهم
میسایند بحق تعالی نزد آن حال بقدرت غالبه خود ~~نتوانند پس ابدا~~ از میان این دو شاخ تر که از آن آب میچکد آتش بیرون
می آرد و اینجا میفرماید که ای اهل عناد چون هیچکس این اسناد قدرت بخود نتوانند داد پس باید که معترف شوید بقدرت ما
بران و بآن استدلال کنید برانکه قادریم بر جمیع امور ممکنه که از جمله آن بعث و نشور است نحن جعلناها ما گردانیدیم
آن آتش را تذکرة یادکردنی یعنی چون اورا ببینید دوزخ را یاد کنید از آنجهت هر اسباب معایش بآن معلق کرده ایم و هم
شما را بآن محتاج ساخته تا اکثر اوقات نزد آن حاضر باشید و آنرا منظور داشته از آتش دوزخ متذکر شوید و با آنکه این آتش
را از درخت سبز و تر که متضمن اجزاء ماهیه است که در کیفیت ضد آتش است هر آینه قادر خواهد بود بر تازه ساختن بدن
و جود انسان بعد از خشکی و مردگی آن و متاعا و گردانیدیم آنرا برخورداری یعنی سبب نفع گرفتن للمقوین مر
آنانرا که نزول کنند اند در قواء که بیابانیست که از آبادانی خالی باشد یعنی آنرا منفعت مسافران گردانیدیم که بطون ایشان
از قوت خالی باشد و بنا بر معنی اول اکتفا بذکر احد الضدین است از قبیل سرابیل تقیکم الحر که مراد حر و برد است یعنی آتش
را سبب انتفاع جمیع مردمان گردانیدیم تا در تاریکی بروشنایی آن مینشینند و در طبخ و غیر آن نفع میگیرند و چون
این امور مذکوره دال اند بر انعام منعم خلقان و علم و قدرت او بر عالمیان در عقب آن میفرماید که فسبح پس تسبیح کن
باسم ربک بنام پروردگار خود العظیم که بزرگست یعنی ذات او را بپاکی یاد کن چه اطلاق اسم شیء ذکر آن شیء است
و در روایت آمده که چون این آیه نازل شد پیغمبر فرمود که این را در رکوع ورد خود سازیم و گویید سبحان ربی العظیم و بحمده
و بعد از ان بجهت تاکید حقیقت قرآن که متضمن بعث و نشور است و وضوح صدق آن میفرماید که فلا اقسم لا زایده
برای تاکید است یعنی البته سوگند میخورم بر آنچه بعد از ین مذکور خواهد شد از حقیقت قرآن و بزرگواری آن و معنی آنست
سوگند نمیخورم در حقیقت قرآن زیرا که امر او واضح از آنست که احتیاج بقسم داشته باشد یا ذکر لا بجهت رد آنچیزی
باشد که مخالف مقسم علیه باشد یعنی نه آنچنانست که کفار میگویند که قرآن سحر است یا شعر یا کهانت بلکه سوگند میخورم بمواقع
النجوم بمواضع وقوع ستارگان یعنی بمغارب و مساقط آن و تخصیص مغارب بجهت آنست که دلیل از زوال است و
بزوال اثر استدلال توان کرد بر وجود موثری که تاثیر او را زوالی نیست یا آنکه ملائکه را درین وقت عبادت معلوم است
و یا بجهت آنکه آنوقت زمان قیام متهجد آنست و عرض نیاز مجیبان و نزول رحمت و رضوان بر ایشان فلهذا سوگند بموقع
آن خورده و استعظام نمود بقوله و انه لقسم و بدرستی که آنچه خدای بآن سوگند خورده هر آینه سوگندیست
لو تعلمون اگر دانید عظیم بزرگ قدر و در نظر عقل بسیار معتبر و از ابن عباس نقلست که مراد مواقع آیات قرآنست

که نجم نجم و متفرق شده یعنی باوقات نزول آن جواب قسم اینکه انه بدرستی که آنچه حضرت رسالت بر شما میخواند
لقرآن کریم هر آینه قرآنیست بزرگوار و بسیار نفع و کثیر الخیر چه مشتملست بر اصول علوی که در باب مصالح معاش
و معاد ضروریست یا کرامیست نزد حضرت عزت و ملائکه و مؤمنان یا حافظ و قاری آن مکرم و معزز است یا
عمل بآن عظیم الاجر است و یا از حیثیت آنکه محفوظ است از تغییر و تبدیل یا بآن جهت که معجز حضرت نبوت و برهم
تقدیر آن قرآن ثبت است فی کتاب مکنون در کتابی که پوشیده و نگهداشته شده است از غیر ملائکه مقربین
مراد لوح محفوظ است لا یمسه مس نکند لوح را یعنی مطلع نشوند بر آنچه در اوست الا المطهرون مگر پا
کیزگان یعنی ملائکه که مطهر اند از دنس و از ذنوب و از کدورت جسمانیه و اوصاف ردیه و اخلاق سیئه و کلبی گوید که مراد
سفره و بررهٔ اند و نزد بعضی این صفت قرآنست و معنی آنکه سزاوار نیست که مس قرآن کند الا کسانی که پاک باشند از شهوات
امام محمد باقر و امام جعفر صادق نقلست که مراد آنست که مس نکند قرآن را مگر جماعتی که مطهر باشند از احداث صغری
و کبری یعنی غیر طاهر که جنب است و حایض و نفاس و سایر محدثین را مس قرآن جایز نیست و بنا برین خبر بمعنی نهی است
و اگر نه کذب لازم آید چه غیر مطهره گاه هست که مس آن میکند و فقهای ما باین استدلال کرده اند برانکه مس قرآن بر
روی لا حاله شحرام است مرویست که صادق ع پسر خود گفت اقرء المصحف یعنی قرآنرا بخوان گفت وضو ندارم فرمود
قرآنرا مس مکن و ورقرا مس کن و هرگاه غیر متوضی را مس جایز نباشد پس جنب بطریق اولی و باقی اقوال درین مقام
از موافق و مخالف حوالة بطالعه منهج الصادقین ابن عطا فرموده که حقایق قرآنی ندانند الا آنکه اسرار ایشان بانوار
عصمت پاک گردانیده شده باشد از انذار معصیة مراد پیغمبر است و ائمه معصومین و این قرآن عظیم تنزیل فرو فرستاده
شده است من رب العالمین از نزد آفریدگار عالمیان و بعد از بیان شرافت و کرامت قرآن بر سبیل انکار خطاب
بکفار مکه کرده میفرماید که افبهذا الحدیث آیا پس بدین سخن که قرآنست انتم شما ای اهل مکه مدهنون تهاون کنند
گانید مانند کسی که نرم باشد جانب او در امری و صلب نباشد دران و بجهت آن تهاون نماید دران مراد آنست که شما در
تصدیق نمودن بقرآن ثابت قدم نیستید و رسوخ قلبی ندارید و یا خطاب با اهل نفاق است یعنی منافقان نزد مسلمانان
دعوی میکنند که ایمان داریم بآن و چون بکفار میرسند مداهنه میکنند و سخنان نرم که موافق ایشانست میگویند
و تجعلون و میگردانید رزقکم نصیب و حظ خود را از ین قرآن انکم تکذبون آنکه شما تکذیب کنید آنرا
و لهذا آنچه در قرآن بکار می باید فبت بر عکس آن میکنید و خلاف آن مینمایید و ابن عباس چنین تفسیر کرده که مکر دا
ر شکر بارانی که سبب روزی شماست آنکه تکذیب کنید و گویید که از جانب خدا نیست و نسبت میدهید آنرا بصعود و
هبوط ستارگان بعد از آن گفته که سبب آن بود که رسول با اصحاب بسفری میرفت و دران تشنگی بایشان رسید و آب نیافتند
و با رسول شکایت نمودند و گفتند یا رسول الله تشنگی بر ما غالب شده و نزدیک بر هلاکت شده ایم حضرت فرمود که اگر من دعا کنم و خدا
باران فرستد شما خواهید گفت بطلوع فلان ستاره و بسقوط فلان کوکب باران بما رسیده گفتند یا رسول الله این وقت تاثیر
ستاره نیست تا نسبت آن دهیم رسول دو رکعت نماز بگذارد و دعا کرد بادی بر آمد و ابری پیدا شد و باران عظیم بارید تا آنکه جمع

ادویه پر آب شدند و ایشان همه ظرفها و مشکها پر آب کردند رسول مردی را دید که قدحی آب بر میداشت و میگفت این باران بجهت
فلان ستاره است رسول فرمود که من میدانستم که از شما بعضی چنین گویند پس حق تعالی این آیه فرستاد و در اخبار آمده که سلیمان
و عبد الملک گفته که بعضی از نجوم بیاموز تا از ان علم بهره بیابی ضیب نباشی گفت مرا از ان منع کرده اند زیرا که از رسول مرویست
که فرمود که مخوف ترین چیزی که بر امت خود میترسم سه چیز است یکی ظلم کردن بر ائمه هدی دویم تکذیب کردن قدر سیم ایمان
بنجوم بعد از ان بیان نفاق منافقان و تحذیر ایشان میکند بقوله فلولا اذا بلغت الحلقوم چون برسد روح
در گلو در وقت مرگ و انتم حینئذ و شما آنهنگام تنظرون بنگرید بحال محتضر از روی تحیر و نتوانید
که چاره آن کنید و نحن اقرب و ما نزدیکتریم از روی علم و قدرت و یا فرشتگان ما موکلند بر قبض روح نزدیکتر
الیه بدان محتضر منکم و لکن لا تبصرون یا در نمی یابید ملائکه را که قابض روح اند فلولا ان
کنتم پس چرا اگر هستید اگر شما غیر مدینین غیر جزا داده شدگان در قیامت و یا غیر مقهوران و غیر ذلیلان
ترجعونها باز گردانید روح را بجسد آن محتضر ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان در تعطیل
و اهمال خدای شما در انکار حشر و نشر از قراء نقل کرده که این خطاب بجماعتی است که میگفتند که ما مرگ از خود باز توانیم
داشت بتدبیر علم طب حق تعالی بر سبیل تقریع گفت اگر راست میگویید چرا چون جان مرده بحلق رسد آنرا رد نکنید
بتدبیر و معالجه و معلوم است که هیچ چاره ندارید دران صاحب کشاف گفته که تفصیل و تبیین آیه آنست که جحود و
انکار شما در افعال خدا و آیات او بر وجهی است که اگر کتاب فرستاد از آسمان میفرماید میگویید که این سحر است و افترا و اگر ارسال
رسل میکند میگویید ساحر است و کذاب و اگر باران میفرستد که سبب حیات شماست میگویید که این اثر فلان ستاره است پس مذهب
شما راجع است باهمال و تعطیل پس چرا شما اگر رد روح نمیکنید به بدن بعد از رسیدن بحلقوم اگر شما صادقید در تعطیل
امور و انکار در انکار و بجای محیی و ممیت است و چون قادر نیستید برین پس اعتقاد کنید که آن از تقدیر مقدر حکیم است و از
تدبیر مدبر علیم بعد از ان تفصیل اصناف عباد کرده میفرماید که فاما ان کان پس اگر باشد محتضر من المقربین از
نزدیک گردانیده شدگان بدرگاه ربانی یعنی از سابقان که از ازواج ثلثه مذکوره اند فروح پس مر او راست راحت و
استراحت از تکالیف دنیا و مشاق آن یا مر او راست رحمت که سبب حیات دایمی مرحوم است یا بابقای هوای که نفس از ان متلذذ شود
و غم از و زایل گردد یا نجات از نار یا مغفرت و اینها در قبر بود یا قیامت و ریحان و دیگر مر او راست روزی خوشبوی یا
روحانی مشموم و از ریاحین جنت که در حین موت نزد او حاضر سازند تا آنرا ببویند تا بتاهی و شرفی و کرامتی با نور رضوان
علی اختلاف الاقوال و از ابن زید منقولست که روح در قبر باشد و ریحان در جنت و گویند روح معانقه ابکار است و ریحان
مرافقه ابرار یا روح جان دادن بر شهادت و ریحان دار سعادت و جنة نعیم و دیگر او راست بوستان پر نعمت و اما
ان کان و اما اگر باشد آن متوفی من اصحاب الیمین از یاران دست راست فسلام لک پس سلامتی از خوف
و مکاره مر تراست ای صاحب دست راست من اصحاب الیمین از اصحاب دست راست یعنی از برادران تو که سلام
کنند بر تو با سلامتی مر تراست از جانب ملائکه ای آنکس که از اصحاب یمینی و اول اشهر و اظهر است و اما ان کان

واگر باشد میت مِنَ الْمُكَذِّبِينَ از تکذیب کنندگان مر خدا را و رسول او را و از منکران روز بعث الضَّالِّينَ از گمراهان
از طریق حق فَنُزُلٌ پس مر او راست پیشکش در قبر مِنْ حَمِيمٍ از آب گرم کرده دوزخ در قبر وَتَصْلِيَةُ جَحِيمٍ و در
آوردن در آتش سوزان در روز قیامت و منع تکذیب و ضلالت در مقام اصحاب شمال که مقابل اصحاب یمین است
جهت زجر ایشانست ازین فعال إِنَّ هَٰذَا بدرستی که آنچه گفته شد درین سوره یاد رشان این سه طائفه لَهُوَ حَقُّ
الْيَقِينِ هر آینه حقیقت ثابت از یقین یعنی درستی و راستی آن از سر یقینست که هیچ شبهه در آن نیست اضافه حق
یقین یا آنکه هر دو بیک معنی است جهت تاکیدست فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ پس تسبیح کن بنام پروردگار خود
الْعَظِيمِ که بزرگست از آنکه اسناد شرک و نقص و فعل قبیح باو توان کرد یعنی تنزیه کن او را
از آنچه بذکر نام جهت فرجام او را از آنچه لایق عظمت و کبریای او نباشد یا نماز گذار
بذکر پروردگار تو و عظمت خدا عبارتست از آنچه هیچ غیر اوست
حاضر است از ادراک ذات تقدس اسماء

سُورَةُ الْحَدِيدِ تسع وجلت آلاءه وعشرون آية مدنية

ابی بن کعب از سید انبیا صلعم روایت کرده که هر که سورة الحدید بخواند در نامهٔ اعمال او ثبت کنند که او از کسانیست که
بخدا و رسول ایمان آورده و از ابو جعفر علیه السلام روایتست که هر که سورت مسبحات خمس قرائت کند پیش از آنکه خواب کند
نمیرد تا قایم مقام ما را دریابد و چون از دار دنیا بیرون رود در جوار حضرت رسالت باشد و از ابو عبدالله منقولست
که هر که در نماز فریضه سورة الحدید و مجادله مداومت نماید خدای تعالی هرگز عذاب او نکند و هرگز در مال و نفس او بدی نرسد و
بدن او از جمیع خلل و آفت خسارت دور باشد بدانکه حق تعالی چون ختم سورة الواقعه نمود بتسبیح افتتاح این سوره نیز
بتسبیح کرد و فرمود که

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

سَبَّحَ لِلَّهِ تسبیح و تنزیه گفت مر خدا را از آنچه لایق کمال و شایسته جلال وی نیست از صفات نقص پاکی و پاکیزگی یاد آورد
مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از ملایکه و نجوم و شمس و قمر و غیر آن وَالْأَرْضِ و آنچه در زمین است از حیوانات
و نباتات و جمادات و غیر آن حاصل که تسبیح او سبحانه عام است در هر چه خلق آن فرموده وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ
تسبیح ذوی العقول بزبانست و تسبیح غیر ایشان بدلالت که وَظِلَالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ آنچه در اوست از دلالت بر وحدانیت
او بر صفات جلال و نعوت کمال او که آن از جمیع خلق مبین گشته و از همه باهر بر عدم مشابهت او بخلق و گویند ما بمعنی من است
تمام نفس ما سوی یعنی من سوی هاست یعنی تنزیه کرد و نماز گذارد مر خدا را هر که در آسمانهاست از فرشتگان و هر که در زمین است
از مؤمنان جن و انس وَهُوَ الْعَزِيزُ و اوست غالب در هر چه خواهد الْحَكِيمُ دانا بهر چه فرماید لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
مر او راست پادشاهی آسمان و زمین چه او موجد آنست و متصرف در آن و همه در قبضه قدرت اوست هیچکس را نمیرسد که منع
او نماید از تصرف و اگر چه پادشاه عظیم القدر و جلیل الشان باشد يُحْيِي زنده میکرداند هر که را میخواهد وَيُمِيتُ

و می میراند احیا را در دنیا یا احیای اموات میکند در دنیا یعنی نطفه را که جمادست حیوان میسازد و می میراند زندگان را نزد
انقضای آجال وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و او بر همه چیزها تمام القدرت یعنی قدرت تمام دارد بر معدومات و ایجاد
ایشان و بر موجودات بتغیر و فنا و افعال العباد و مقدور ایشان بقدرت دادن بر آن و سلب قدرت نمودن از آن حاصل که
هر چه خواهد کند از امانت و احیا و غیر آن هُوَ الْأَوَّلُ اوست پیش از جمیع موجودات و لهذا ابتدا زمانه ها و نهایات
یعنی قدیم ازلیست که اولیت او را ابتدایت نیست وَالْآخِرُ و پس فنای ممکنات یعنی باقی ابدی که آخریت او را نهایت نیست
این دالست بر فنای جمیع اجسام و اعراض وَالظَّاهِرُ و آشکار است وجود او بکثرت دلایل وَالْبَاطِنُ و نهان
ذات او از تعقل اوهام عاقل و گویند ظاهر بمعنی غالب و غالبست بر هر شیء و باطن بمعنی عالم بباطن هر چیزی یا عالم بظاهر
عالم بباطن و در کشف آورده که درین آیه حضرت عزت بزبان لطف و مرحمت از روی بشارت میگوید که ای آدمی تو در دنیا
بچهار طایفه احتیاج داری اول گروهی که در اول حال ترا بکار آید چون پدر و مادر دوم جمعی که ترا در آخر زندگانی دست گیرند
چون اولاد و احفاد سیم زمره که آشکارا با تو باشند چون دوستان و یاران چهارم فرقه که پنهان با تو معاشرت کنند چون
زنان و کنیزان حضرت رب العالمین میگوید اعتماد بایشان مکن و کارساز خود بایشان مساز اول منم که ترا از عدم بوجود
آوردم و آخر منم که بازگشت تو بمن خواهد بود و ظاهر منم که صورت ترا بنحو بهتر وجهی بیاراستم و باطن منم که سرایر حقایق
در دل تو ودیعت نهادم و باقی وجوه و اقوال درین چهار اسم شریف بر وجهی تمام در منهج الصادقین مذکورست و در خبرست
که روزی رسول با اصحاب نشسته بود ابری برآمد فرمود که شما میدانید که این چیست گفتند الله و رسوله اعلم فرمود که این عنانست
خوانند زمین را سیراب کند و نباتات را سبز و خرم کرداند حق تعالی باز داردش از قومی که او را نداند و شکر او نکنند
و برانگیزاند بعد از آن فرمود که میدانید که بالای شما چیست گفتند خدا و رسول بهتر میدانند فرمود که آسمان دنیا
که آن را رفیع خوانند و تا آسمان هفتم هر یکی بر زبر دیگریست و از هر یکی تا دیگری پانصد سال راه است پس گفت بآن خدایی که جان
محمد بفرمان اوست که اگر شما او را بخوانید از بالای عرش جواب دهد و اگر در زیر زمین هفتم بخوانید جواب دهد و اگر در بین
آسمان و زمین او را بخوانید جواب دهد پس این آیه تلاوت فرمود که هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ
شَيْءٍ عَلِيمٌ و او بهمه چیزها داناست و اول و آخر نزد علم او مساویست و باطن نسبت بذاتش یکسان هُوَ الَّذِي
اوست آن خدایی که خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمانها و زمینها را فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در مدت شش روز بر وفق
اراده و مصلحت تا ملایکه ملاحظه حدوث آنها کنند بظهور شیء بعد از شیء دیگر یا جهت مصالح مکلفین چنانکه در
اخبار واقع شده و اگر نه جهت این میبود در ساعت واحده ایجاد آن میکرد چه او قادر بالذاتست ثُمَّ اسْتَوَىٰ پس
مستولی شد عَلَى الْعَرْشِ بر عرش یا قصد کرد بتدبیر آن و بعد از کمال قدرت در بیان کمال علم خود میفرماید که يَعْلَمُ
مَا يَلِجُ میداند آنچه در آید فِي الْأَرْضِ در زمین چون تخمهای پنهان کرده در زمین و قطرات ابرها و گنجها و مردگان
و غیر آن وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا و آنچه بیرون می آید از زمین چون نباتات و معدنیات و برخی از دفاین در دنیا و تمامی
کنوز و تمامی موتی در آخرت وَمَا يَنْزِلُ و آنچه فرود آید مِنَ السَّمَاءِ از آسمانها چون باران و برف و تگرگ که سبب

ارزاق الله و ملائکه و احکام مامور و منهیه وما یعرج فیها و آنچه بالا رود و در آید در آسمان چون ارواح
و اعمال عباد و دعوات ایشان و ملائکه که اعمال ایشان می‌نویسند و بخارات زمین و غیر آن حاصل که هیچ چیز از اشیا بر او
پوشیده و پنهان نیست وهو معکم و او با شماست بعلم و قدرت عموما و بفضل و رحمت خصوصا اینما کنتم
هر کجا که باشید و چون معیت علم و قدرت او همه حال از شما منفک نیست پس هیچ چیز از احوال و اعمال شما بر او مخفی نخواهد بود
پس بجهت تاکید این میفرماید که والله بما تعملون و خدا با آنچه شما میکنید از خیر و شر بصیر بیناست
و بران جزا و سزا خواهد داد له ملک السموات والارض مر او راست حکم گذاری و فرمان روائی در آسمانها و
زمینها والی الله ترجع الامور و بسوی خدای باز گردانیده شود عاقبت کارها یولج اللیل فی النهار در آرد
شب را در روز یعنی از زمان شب در روز افزاید ویولج النهار فی اللیل و در آرد روز را در شب یعنی از زمان روز
بر شب زیاده کند باختلاف فصول بر حسب مصلحت عباد وهو علیم بذات الصدور و او داناست بآنچه در
دلهاست از امور مکنونه از اعتقادات و ارادات و کراهات و هیچ چیز از آنها بر او مخفی نیست و چون او سبحانه خالق
جمیع اشیاست و عالم و قادر بر همه افعال ای اهل کفر و عناد و ارباب جحود و انکار آمنوا بالله بگروید بخدا و تصدیق
کنید بوحدانیت ورسوله و بفرستاده او که محمد است وانفقوا مما جعلکم و بدهید از آنچه گردانیده است
خدای شما را مستخلفین استخلاف کرده شده که ان از امم سابقه یعنی شما را خلفا و پس نشینان گردانید فیه
تمکین تملیک در آن و بعد از موت ایشان آن را بشما رسانیده و شما را از آن ممتع و برخوردار گردانیده آن را انفاق کنید
در وجوهی که بآن مامور شده اید و عبرت گیرید از آنکسانی که آن را نخوردند و انفاق نکردند و رنج کشیدند و از آن نفع
ندیدند و همه را بشما بگذاشتند بدون بعث شما و عنقریب از شما جماعتی که بعد از شما باشند مستقل خواهد شد پس چیزی
از آنکه از شما بدیگری رسد از ام فکنید در حقوق الله با آنکه این مال فی الحقیقه مال شما نیست بلکه از حق سبحانه است از
حیثیت خلق و انشاء و شما در تصرف بمنزله خلفا و وکلا هستید از جانب خدای پس باید که انفاق مال بر شما آسان باشد
همچنانکه صرف آن آسان است بر کسی که وکیل و نایب غیر است و چون اجر ایمان و پاداش با انفاق بر خدا واجب است ازین جهت
بعد امر ایمان و انفاق میفرماید که فالذین آمنوا پس آنانکه گرویده اند بخدا و رسول منکم از شما وانفقوا
و نفقه کردند مال خود را از زکوة و خمس و غیر آن از وجوه مفروضه و سایر خیرات لهم اجر کبیر مر ایشان راست مزدی
بزرگ و ثوابی عظیم که جنت نعیم است وما لکم و چیست مر شما را ای اهل کفر و شرک لا تؤمنون بالله که نمیگروید
بخدا و بوحدانیت او معترف نمیشوید والرسول و حال آنکه پیغمبر فرستاده اوست یدعوکم میخواند شما را
بحجت و برهان لتؤمنوا بربکم تا ایمان آرید بآفریدگار خود وقد اخذ و بدرستی که فرا گرفته خدای از شما
میثاقکم پیمان شما را بایمان قبل این دعوت که آن نصب دلائل عقلیه است و تمکین شما در تفکر و از اجر علل وجود
شما را بعد از ادله عقلیه و تنبیه رسول علتی نیست پس چیست شما را انکر ویدن و تصدیق نمودن بخدا و رسول یا مراد
روز الست است یعنی خدا فرا گرفته است از شما میثاق را در روز الست بر اقرار بربوبیت و وحدانیت و نفی شرک ان

کنتم

کنتم مؤمنین اگر هستید باور دارندگان و تصدیق نمایندگان بحق پس الحال ظاهر است علامات حق و
واضح است براهین آن پس چرا ایمان نمی آرید یعنی با این ادله عقلیه و تنبیهات نبویه و از ولجه علت و ارتفاع آفت
چرا تصدیق نمیکنید بخدا و رسول و نیز تبیین آیات دال بر وجوب ایمان میفرماید که هو الذی ینزل
اوست آن خدایی که فرو میفرستد علی عبده بر بنده خود که محمد است آیات بینات نشانهای روشن یعنی
قرآن یا معجزات هویدا لیخرجکم تا بیرون آرد شما را بوسیله قرآن یا بدعوت پیغمبر من الظلمات از تاریکیهای
کفر الی النور بسوی روشنی ایمان یا از ظلمات جهل بنور علم و یا از ضلالت بهدایت و از مخالفت بموافقت وان الله
و بدرستی که خدای بکم لرؤف بشما بغایت مهربانست رحیم بخشاینده که رسول را بدعوت شما میفرماید که اقتضا
میکند نصب ادله عقلیه خود بر وجود و وحدانیت خود پس ختم کلام با انفاق نموده میفرماید که وما لکم و چیست شما را و چه
عذر دارید الا تنفقوا در آنکه نفقه نمیکنید مالهای خود را فی سبیل الله در راه خدای یعنی در آنچه سبب تقرب
میشود بخدا از حقوق واجبه و مندوبه ولله و حال آنکه مر خدای راست میراث السموات والارض میراث آسمانها
و زمینها یعنی هر چه در آسمان و زمین است بعد از فنای اهل آن بوی باز خواهد گشت و فی الحقیقه امروز نیز مر او راست
ولیکن خدا خلقان را اذن و رخصت تصرف داده بالآخره دست تصرف ایشان کوتاه شده با او سبحانه باز خواهد گشت یعنی
چون دانستید که این اموال در دست شما باقی نخواهد ماند پس انفاق آن از آن حیثیت که مخلف عوض و ثواب است اولی و الحق
خواهد بود و بعد از امر بانفاق تبیین تفاوت میکند میان منفقین باختلاف احوال از سبق و قوه یقین و شدت
حاجت مردمان بان و از عکوس آن تا از خیار الحسن و افضل آن میفرماید که لا یستوی منکم برابر نیست از شما
ای اهل ایمان من انفق من قبل الفتح هر که نفقه کند پیش از فتح مکه که قبل از عز اسلام است و قوه مسلمانان در عدد
وقاتل و کارزار کند با دشمنان خدا با کسی که نفقه نماید و قتال کند بعد از فتح مکه مال بسیار خواهد بود با انفاق و مقاتله
چندان احتیاج و انفاق نخواهد بود اولئک آن گروه منفقان و قاتلان قبل از فتح مکه یعنی مهاجران و انصار
که حضرت رسالت ص در شان ایشان فرموده که اگر انفاق کند یکی از شما مثل کوه احد طلا را نرسد بمرتبه انفاق هر یکی
از سابقان مهاجر و انصار و نه بنصف مد اعظم درجة بزرگترند از روی درجه و مرتبه من الذین انفقوا از آنانکه
نفقه کنند من بعد بعد از فتح مکه وقاتلوا و کارزار کنند وکلا و همه را انفاق میکنند و قتال مینمایند قبل از
فتح و بعد از آن وعد الله الحسنی وعده داده است خدای مثوبت نیکو را که بهشت است اما با تفاوت درجات و
الله و خدای بما تعملون با آنچه میکنید از انفاق و قتال بر وجه اخلاص خبیر داناست بظاهر و باطن آن همه را
بر وفق نیات آن جزا خواهد داد اهل اخلاق این آیه را تخصیص میدهند بابن قحافه چنانکه بیضاوی و صاحب کشاف
آورده اند که نزلت فی ابن قحافه ولا ثمره من اسلم و اول من انفق فی سبیل الله و این محض عناد است زیرا که در آیه السابقون
السابقون گذشت که امیرالمؤمنین ع اسبق همه بود در اسلام و سخاوت و شجاعت که سبب تفضیل است از همه کس این معنی
شهرت یافته که از آنحضرت و سخاوتش بمرتبه بود که با وجود گرسنگی خود مردم را اطعام میکرد چنانچه ویطعمون الطعام

علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا امر صریح است بران و نزدیک وی زر و نقره یکسان بود چنانکه در خبر صحیح وارد شده که
روزی اعرابی از وی طلبی کرد وکیل خود را فرمود که اعط الاعرابی الفا بده اعرابی را هزار و تعیین نفرمود که از زر و یا نقره
وکیل گفت زر بدهم یا نقره فرمود کلاهما عندی حجر آن هر دو نزد من حکم حجر دارد اعرابی را بده آنچه نفع باشد بوی
و نفقات وی قبل از فتح مکه و بعد از ان از آفتاب روشن تر است و موافق و مخالف را در ان انفاق و جهاد فرع اسلام است
و از مخالفات که آن حضرت در اسلام اسبق از همه بود پس تصدیق آیه اولی باشد نه بابن قحافه همچنانکه صاحب کشاف
و بیضاوی از فرط عناد و عصبیت گفته اند لحث بر انفاق میفرماید که من ذا الذی یقرض الله کیست آنکه قرض دهد خدای را
یعنی نفقه کند مال را بامید عوض تسمیه انفاق بقرض جهت آنست که همچنانکه قرض دین است و لجب العوض انفاق نیز امر است
لازم الاجر پس مشفق مانند کسی باشد که وام دهد قرضا حسنا وامی نیکوست یعنی بطیب نفس و اخلاص در افضل
جهات صرف کند فیضاعفه پس زیاده کرداند خدای آن قرض له برای وی یعنی اجر او را مضاعف سازد و از ده
تا هفتصد یا بیشتر وله و مر او را بود اجر مزدی بزرگ که اضعاف کثیره با و منظم شده باشد و آن بهشت باشد کریم
گرامی فی نفسه و اگرچه مضاعف نباشد چه جای آنکه با اضعاف منظم شده باشد و آن بهشت است که موصوف است بانواع نعم
علمای محققین گفته اند که قرض حسن که جامع ده صفت باشد اول آنکه از مال حلال باشد زیرا که پیغمبر فرموده که ان الله
طیب لا یقبل الا الطیب دویم آنکه از اموال نفیسه متصدق به باشد نزدیک آن که قوله و لا تیمموا الخبیث منه تنفقون
سیم آنکه محب آن مال باشد و او را احتیاج بود زیرا که حضرت را از افضل صدقه سوال کردند فرمود افضل صدقه آنست که تصدق
کنید آن را در حالی که تن درست باشید و نفس تو در تصدق کردن بان ضنه نماید و امید بزندگانی خود داشته باشی و
از درویشی بترسی و در تعویق نیندازی تا بوقتی که روح بحنجره رسد گویی مر فلان را این مال باشد و فلانی دیگر را آن مال
چهارم و پنجم در کتمان آن کوشد و آن را با حوج مردمان دهد لقوله تعالی و ان تخفوها و تؤتوها الفقراء فهو خیر
لکم ششم در عقب آن منت ننهد و اذیت نرساند لقوله تعالی لا تبطلوا صدقاتکم بالمن و الاذی هفتم آنکه بآن تصدق قربت کند
و آن را بریا و سمعه فاسد نسازد چه ریا مذموم است و ثمره عدم ترتب ثواب بران عمل هشتم آنکه متصدق به را حقیر شمرد اگرچه
بسیار باشد زیرا که متاع دنیا قلیل است نسبت بنعیم عقبا نهم آنکه از احب اموال او باشد کقوله تعالی لن تنالوا البر
حتی تنفقوا مما تحبون دهم آنکه با وجود احتیاج خود بان تصدق نماید زیرا که آن اقرب باخلاص و بعد از
ترغیب عباد بر انفاق بیان احوال اهل ایمان میکند و روز معاد یوم تری المؤمنین یاد کن ای محمد روزی که
ببینی مردان مؤمن را و المؤمنات و زنان گرونده را بر صراط یسعی که میرود و میشتابد نورهم روشنی نور ایشان
بین ایدیهم در پیش ایشان و بایمانهم و بجانبهای راست ایشان تخصیص این دو جهت آنست که نامه اعمال
سعدا را در روز از پیش رو و بجانب راست ایشان دهند همچنانکه نامه اعمال اشقیا بر پس پشت و جانب چپ ایشان
رسد پس این نور درین دو جهت علامت آن خواهد بود که ایشان بحسنات خود سعید شدند و بصحایف سعید خود با
میش رسیده و سبب این نور چون بر قبه صراط بگذرند و هر چند در نفس سرعت کنند نور ایشان نیز در جانب راست و در پیش ایشان

سرعت کنند تا آنکه ببهشت در آیند از ابن مسعود نقلست که نور هر کس بقدر عمل وی باشد نور یکی از ضعفا بود تا عدن
و از دیگری برابر کوهی و از کسی دیگر بمقدار نخلی و ادنای نور آن بود که صاحبش موضع قدم خود ببیند و بعضی مؤمنان
باشند که نور ایشان بمرتبه رسیده باشد که آتش دوزخ را فرو نشاند و چون از صراط بگذرند آواز آید که ای مؤمن زود
بگذر که نور تو آتش مرا فرو نشاند القصه همه ایشان از مردمان بر قدر مرتبه خود نور پیش ایشان و از دست راست ایشان میرود تا آنکه
ببهشت روند و درین حال که بدر بهشت آیند فرشتگان استقبال ایشان کنند و گویند بشراکم الیوم مژده باد شما را امروز جنات
که دخول در بوستانهای پر از اشجار و اثمار تجری من تحتها الانهار که میرود از زیر منازل یا اشجار آن جویهای
آب خالدین فیها در حالی که جاوید باشند در ان ذلک این بشارت ایشان بهشت جاودان هو الفوز العظیم
آن رستگاری بزرگ است چه ایشان درین حال از همه اهوال قیامت نجات یافته بدار الجلال نزول یافته ابو امامه فرموده که مؤمنان را
بر صراط نور دهند و منافقان از در عقبی روشنی بگذرند و مؤمنان هم کاه روی پس کنند همه صراط روشن شود پس منافقان
از ایشان التماس نور کنند و بدیشان نرسند همچنانکه میفرماید که یوم یقول المنافقون یعنی مر منفق اجر کریم
در روزی که گویند منافقان از مرد و زن والمنافقات و از زنان منافقه للذین آمنوا مر آنان را که گرویده اند
یعنی از اهل ایمان التماس نور کنند که شما انظرونا نظر کنید یعنی بما نگرید و یا منتظر باشید و توقف کنید تا که
روی باز پس کنید نقتبس تا بگیریم روشنی من نورکم از نور شما یعنی بما نگرید و یا منتظر باشید و توقف کنید
تا که بنور کنیم از شما و این را جهت آن گویند که مؤمنان بر صراط گذرند مثل برق لامع همه مرکبهای خوش رفتار و منافقان
پیاده باشند و گویند که مؤمنان و منافقان چه از قبور برخیزند بهم مختلط شوند و منافقان بروشنی مؤمنان در راه
روند و چون اهل ایمان اهل بطلان را از ایشان متمیز سازند ایشان بی نور باشند پس التماس نور کنند از مؤمنان مرویست که نور
در روز قیامت در عرصه گاه آیند بنور اعمال بر صراط چون بر قبه نهند که گذر کنند منافقان چون در دنیا بظاهر ایمان با
مؤمنان بوده باشند و بعد از مرگ آن نور از ایشان پنهان شده همچنین در عرصه گاه بر وجه جزای مکر و خدیعه با مؤمنان
کرده باشند چنانکه یخادعون الله و هو خادعهم دال است بر همین طریق با ایشان سلوک کنند یعنی همچنانکه کسی فریب
دهند ایشان را نوری ضعیف بدهند که گاهی روشن شود و ایشان روند و گاهی تاریک شود و ایشان توقف نمایند ناگاه
بادی بر آید و نور ایشان را فرو نشاند و نزد این حال با مؤمنان گویند که انظرونا نقتبس من نورکم چون حال بینند گویند
مبادا با ما نیز این معامله رود پس بجهت این خوف گویند ربنا اتمم لنا نورنا القصه چون منافقان طلب نور کنند قیل
گفته شود یعنی مؤمنان با یکدیگر گویند ایشان را که ارجعوا باز گردید وراءکم باپس خود یعنی بدنیا رجوع کنید
فالتمسوا نورا پس بجویید روشنی را در انجا بتحصیل سبب آن که ایمانست زیرا که در محشر کسب نور نمیتوان کرد از دنیا
با خود بیارید و دو بار رجوع بموقف کنید که این نور را آنجا بما دادند مؤمنان این کلام را بر وجه نومید ساختن ایشان
گویند از نور زیرا که دانسته باشند که در پی ایشان نوری نیست و منافقان فهم معنی نکرده بتصور آنکه در عقب ایشان
است روی باز پس کنند فضرب پس زده شود یعنی ملائکه بحکم حق بزنند بینهم میان منافقان و مؤمنان

بسور دیواری بلند چون باره شهر و گویند که این اعراف است له باب مر آن را دری باشد که مؤمنان دران در آیند
باطنه داخل آن که مؤمنان دران باشند فیه الرحمة در و رحمت بود زیرا که بالای بهشت باشد وظاهره و
خارج آن که منافقان باشند من قبله العذاب از نزد آن عذاب باشد زیرا که نزدیک آن دوزخ باشد منافقان
چون از پس نگرند و نوری نه بینند باز متوجه مؤمنان شوند دیواری بینند میان خود و ایشان عاجز شده از بیرون در
نگاه کنند مؤمنان را بینند که خرامان و نازان متوجه بهشت اند چنان میشوند ینادونهم میخوانند ایشان را با آواز بلند و
با تضرع و زاری که ای مؤمنان الم نکن معکم آیا نبودیم با شما در دنیا که بجماعت شما نماز میگذاردیم و بموافقت شما روزه میداشتیم
و با شما مناکحه و مشاورت میکردیم قالوا بلی گویند مؤمنان آری بظاهر با ما بودید ولکنکم فتنتم و لیکن شما در
محنت افکندید انفسکم نفسهای خود را بسبب نفاق وتربصتم و انتظار داشتید و مصایب با میکشیدید که بر محمد و مؤمنان
فرود آید وارتبتم و شک آوردید در نبوة پیغمبر وغرتکم الامانی و بفریفت شما را آرزوها یعنی املهای دور و دراز
که آن امتداد عمر است یا غیر آن یا امید وقوع مصایب بر اهل ایمان در پیش گرفتید یعنی دنیای ناپایدار شما را فریفته خود کرد
و بسبب آن از احوال عقبی غافل شده امالی اعتبار در دل گرفتید حتی جاء امر الله تا وقتی که بیامد حکم خدای یعنی
شما یا تقدیر شما بنا بر امر خدا در حضرت نبی و غلبه دین او بر سایر ادیان وغرکم بالله و فریب داد شما را بخدا یعنی
بآنکه خدای حکیم و کریم است و عذاب شما نکند و شما را فرو گذارد در خذلان الغرور شیطان فریبنده انس روایت کند که
روزی حضرت خود وعظ میفرمود و در اثنای آن خطها بر زمین کشیده و بعد از آن یک خط دیگر بر سر آن خطها کشید و فرمود
که میدانید که این چیست گفتند نه یا رسول الله فرمود که این خطها امثال آرزوی آدم است و این دیگر مرگ است که بر ایشان واقع شده
و هوا مالی و امانی ایشان باطل سازد چنانکه حق تعالی میفرماید که حتی جاء امر الله وغرکم بالله الغرور فالیوم پس امروز
لا یؤخذ فرا گرفته نشود منکم از شما ای منافقان فدیة چیزی که فدا کنید تا از عذاب برهید ولا من الذین کفروا
و نه از کسانی که نگرویده اند ظاهرا و باطنا ماویکم النار جای ایشان و شما همه آتش دوزخ است هی این آتش هی مولیکم
سزاوارتر است شما را وبئس المصیر و بد بازگشتیست آتش صاحب کشاف گفته که مولی بمعنی اولی و آنست که گویند مولی
بمعنی ناصر است یعنی یا آتش یاری دهنده شماست بغیر آن مراد نفی ناصر است مر ایشان را در فنا آخرت آورده اند که با وجود فقر و
فاقه بجدی تمام قواعد طاعت را تمهید میکردند و بعد از آن از مکه بمدینه هجرت کردند مال بسیار بدیشان رسید و نعمت بر
ایشان فراخ گشت مشغول آن شده آثار فتور و قصور در وظایف و عبادات ایشان ظاهر گشت آیه آمد الم یأن آیا وقت
نیامد للذین آمنوا مر آنان را که گرویده اند ان تخشع قلوبهم که بترسد و نرم شود دلهای ایشان لذکر الله
برای یاد کردن خدای یعنی برای آنچه خدا ایشان را یاد کرده از مواعظ وما نزل و آنچه فرستاد خدای من الحق از کلام حق
و صدق قول آنکه مزاح و ضحک میکردند این آیه نازل شد از ابن عباس مروی است که حق تعالی بعد از سیزده سال از نزول قرآن
در صحابه فاروق یافت ایشان را با این آیه معاتب ساخت و گویند در شان منافقانست یعنی آیا وقت آن نشد که بزبان ایمان آورده اند
که دلهای ایشان ترسکار شود و بخلوص اعتقاد و تصدیق تمام آورده اند که فضیل عیاض مردی راه زن بود از اهل تجارت از دست او

بتنگ آمده

بتنگ آمده بودند و چاره با او نداشتند و در مجاور او کنیزی بود که بسیار دوست میداشت شبی خواست که نزد او رود
از بالای بام بر آمد از آن سرای آواز شنید که یکی این آیه میخواند که الم یأن للذین آمنوا تا آخر فضیل چون این را شنید گفت
بلی الهی وقت آن آمد که دل من نرم شود و ترسکار گردم پس بسیار بگریست و بازگشت و در خرابه رفت که بخسبد جمعی از
کاروان آنجا دید که باهم میگفتند که امشب بیدار باشید که فضیل در راه است مبادا که راه زنی کند فضیل با نفس خود گفت ای نفس
ببین که خلق خدا چگونه از تو ترسان اند پس توبه کرد و با خود قرار داد که تا زنده باشد مجاور مسجد الحرام باشد و بعد از آن
آواز داد که ای قوم فضیل عیاض منم از من مترسید که توبه کردم و از آنچه پیش ازین کرده بودم پشیمان شدم پس بمکه رفت
آنجا مجاور شد و از جمله اولیا گشت ولا یکونوا و وقت نیامده مؤمنان را که نباشند کالذین اوتوا الکتاب مانند
آنانکه داده شده اند کتاب من قبل پیش ازین یعنی چون یهود و نصاری مباشید که ایشان را توریة و انجیل داده بودند
در بدایت و خاشع بودند فطال علیهم الامد پس دراز شد بر ایشان یعنی دراز یا فزا امداد و ورود دراز در پیش گرفت یا
دراز شد بر ایشان زمان فطرت میان ایشان و انبیاء ایشان یا زمان جزا دادن ایشان بطول انجامید فقست قلوبهم پس سخت
شد دلهای ایشان و دران اثر خشوع نماند پس روی بگناه آوردند و دین و شریعت خود را فرو گذاشتند از ابن مسعود
روایت است که یهودان از توریة آنچه مقبول طبع ایشان بود آرزوی نفس ایشان و دران تکلیفی نبود بگذاشتند و آنچه نواهی
بود منحرف ساختند که قوله تعالی یحرفون الکلم عن مواضعه و آنچه هوای نفس ایشان بود بجای آن نوشتند و بعد از آن گفتند
این را بر قوم بنی اسرائیل عرض باید کرد هر که قبول نکند وی را باید کشت پس اتفاق کردند که اول بر دانشمند خیر روند که اعلم ایشان بود
و صورت حال با وی اعلام کنند تا اگر او قبول کند دیگری رد نتواند کرد و اگر قبول نکند او را بکشند خیر خبر یافت آیتی چند
بر ورقی نوشت و آن ورق را بر بالای محرفات ایشان نهاد و گفت این کلام خداست و توریة موسی اینها پنداشتند که
کتاب محرفات ایشان را میگوید شاد شدند و بعضی از خواص خیر این را میدانستند چون وی وفات کرد این سر آشکارا کردند
و اختلاف در بنی اسرائیل پیدا گشت و بهفتاد و دو فرقه شدند آنکه بحق نزدیک بود تابع خیر شدند و از مقاتل مرویست که مراد
این مؤمنان اهل کتابند که قبل از بعثت بر رسول ایمان داشتند و چون روزگار آمد آنحضرت دراز شد دلهای ایشان
سخت گشت و بدعت رهبانیت وضع کردند و مواضع بساختند که قوله تعالی ورهبانیة ابتدعوها و اندکی بر دین عیسی ماندند
و لهذا قال عز ذکره وکثیر منهم و بسیاری از ایشان فاسقون خارج اند از دین خود و تارک احکام کتاب گشته
فرط فسوق از بعضی اکابر منقولست که نتیجه قساوت دل غفلت است و نشان نرمی دل توجه طاعت و از عیسی ع ماثور است که بسیار مکنید
کلام را بغیر یاد خدا تا بسبب آن غلیظ و سخت نگردانید دلهای خود و دلی که قساوت دارد دور است از رحمت خدا و بعد از آن فرمود
که نظر در ذنوب عباد مکنید زیرا که شما معبود ایشان نیستید و نظر در گناهان خود کنید زیرا که بدام بندگی خود در شدید و
مردمان دو قسم اند صاحب بلا و خداوند عافیت بر اهل بلا رحم کنید و بر اهل عافیت سپاس داری کنید اعلموا بدانید ای
اهل قساوت یا این منکران بعث ان الله که خدای تعالی یحیی الارض زنده میگرداند زمین را بعد موتها بعد از مردگی
و افسردگی یعنی همچنانکه خدای احیای زمین مرده میکند بباران بهمین منوال احیای قلوب قاسیه کند بذکر و تلاوت و با

اموات را زنده سازد قد بینّا بدرستی که روشن کردانیدیم لکم الآیات برای شما حجج واضحات و دلایل باهرات را بو قدرة خود باین آیه استدلال کنید بر قدرة ما بر احیای قلوب یا بر ایقاع بعث و نشور لعلکم تعقلون شاید که شما خردمند شوید یعنی کامل شود عقول شما در انقیاد بطاعت و اینجا اهل کتاب مرتکب آن شده اند از تبدیل و تحریف احکام ارتکاب آن نمایید و بجمیع اوامر و نواهی ما تصدیق کنید ان المصدقین بدرستی که مردانی که تصدیق کننده اند قول خدا و رسول را والمصدقات و زنانی که باور دارنده اند کفتار ایشان را و حفص بتشدید صاد میخواند یعنی مردمان و زنانی که تصدیق دهنده اند واقرضوا الله و مردان و زنانی که وام دادند بخدا قرضا حسنا وامی نیکو یعنی طیب و لحب اموال خود را در راه خدا بر وجه قربت بدون شایبه ریا و سمعه دنیا بنا بر قراءة حفص ذکر اقراض بعد از تصدیق جهت دلالت بر آنکه معتبر تصدیق آنست که مقارن اخلاص باشد یضاعف لهم زیاده کرده شود مر ایشان را مزد ایشان از ده تا هفتصد و زیاده ولهم و مر ایشان راست اجر کریم مزدی کرامی و پاداشی بزرکوار که بهشت جاودانست والذین آمنوا بالله و رسله و آنانکه کرویده اند بخدا و رسولان او و شک نیاورده در اخبار و احکام ایشان اولئک هم الصدیقون و آنانکه آن کروه ایشانند صدیقان والشهداء و شهیدان عند ربهم نزد پروردکار خود یعنی مومنان ثابت قدم در ایمان و طاعت بمنزله کسانی اند که سبقت کرده باشند بتصدیق خدا و رسول و شهید شده در راه خدا امتهال القصاید روایت کند که ابو عبد الله را کفتم یا ابن رسول الله دعا کن تا خدای تعالی شهادت روزی من کند فرمود ان المومنین شهید بعد از ان این آیه تلاوت نمود حارث بن مغیره روایت کند که ما نزد امام جعفر صادق نشسته بودیم احادیث و اخبار از جد بزرکوار خود نقل میکرد و در اثنای آن فرمود که بخدا سوکند که هر کس از شما عارف باشد بامر منتظر یعنی بصاحب الامر مانند کسیست که با قایم محمد بشمشیر در راه خدا جهاد نموده پس فرمود بلکه بخدا سوکند که شریک کسیست که با پیغمبر خدا جهاد کرده بعد از آن بار دیگر فرمود که بل والله کمن استشهد مع رسول الله فی فسطاطه بلکه بخدا سوکند که او مانند کسیست که شهید شده باشد با رسول خدا در خیمه‌گاه او پس فرمود که در میان شما آیتی هست که از کتاب خدا شما را ست بین کفتم کدامست یا ابن رسول الله فرمود قول او الذین آمنوا بالله و رسله اولئک هم الصدیقون والشهداء عند ربهم بعد از آن فرمود صبرتم والله الصادقین شهداء عند ربکم بخدا که شما صادقان شهیدانید نزد خدا و کویند مراد از شهدا کواهی دهندکانند بتوحید خدا و نبوة پیغمبران و بانشان هدایه اجرام در روز قیامت لهم اجرهم مر ایشان راست مزد طاعت صدیقان و شهیدان یعنی مثل اجر ایشان ونورهم و مثل روشنی ایمان ایشان که در روز قیامت مهتدی بآن شده بهشت روند لیکن بدون تضعیف اجر و نور تا میان ایشان و صدیقان فرقی باشد یا مر ایشان راست اجری و نوری که موعود است از برای ایشان والذین کفروا و آنانکه بپوشیدند حق را یعنی انکار توحید و نبوت پیغمبران کردند وکذبوا بآیاتنا و تکذیب کردند آیتهای ما را که بر محمد فرو فرستادیم اولئک اصحاب الجحیم آن کروه ملازمان دوزخ اند بعد از آن در تزهید مومنان از حطام دنیا و تنفیر ایشان از لذات آن که موجب حرمانست از فوز بدرجات عالیات آنجهان میفرماید که اعلموا بدانید ای طالبان دنیا انما الحیوة الدنیا جز این نیست که زندکانی دنیا لعب بازیچه و تعب و رنج در طلب متاع آن بدون فایده مانند

ملاعب و مناعب اطفال که فایده بران مترتب نمیشود ولهو و مشغولیت که سبب اشتغال شما بآن باز میمانید از امر آخرت عظیم الخروی وزینة و آرایش است در مطاعم خوشکوار و ملابس نیکو و منازل دلکش و مراکب رهوار و زینتهای بسیار و غیر آن وتفاخر بینکم و نازش و مفاخرت کردن است میان یکدیکر بسبب نسب عالی و جاه و منال وتکاثر فی الاموال و مباهات کردن در کثرت مالها در عدد والاولاد و بسیاری فرزندان یعنی کار دنیا بر صفت دنیا کونه لعبیست همچو لعب صبیان و لهویست همچو لهو شبان و زینتیست همچو زینت نسوان و تفاخریست همچو تفاخر اقران و تکاثریست همچو تکاثر دهقان و بر هیچ عاقلی مخفی نیست که بازی باندک زمانی برطرف شود و لهو فرح نعیم و ترح مبدل کردد و زینتهای آن از هم فرو ریزد و تفاخر و تکاثر چون شرار آتش نابود شود مرویست که امیر المومنین عمار یاسر را کفت یا عمار برای دنیا غم مخور که جمله لذات دنیا شش است مطعوم و مشروب و ملبوس و منکوح و مرکوب و مشموم شریفترین مطعومات عسلست و آن لعاب مکسیست و بهترین مشروبات آبست و جمله حیوانات در ان شریک اند و نیکوترین مشمومات مشکست و آن خون آهوست و زیباترین مرکوب اسبست و راکب آن در معرض هلاکت است و نفیسترین ملبوسات دیباست و آن تنیده کرمست و معظم فواید منکوحات مواقعات است و آن اتصال مجرای بول است در مجرای بول دیکر و چون لذات دنیا مبنی برین جنس است پس معلوم است که قدر و خطر آن تا کجا باشد در خبر است که روزی رسول با جمعی از صحابه بر بزغاله مرده بکذشت که مرحوم و متعفن شده بود در کنار راه افتاده فرمود کیست که این را بدرهمی بخرد کفتند یا رسول الله اور زنده که بود بیک درم نمی ارزید اکنون که مرده و کندیده و آماهیده که او را بدرهمی بخرد فرمود بخدا که دنیا نزد خدای تعالی حقیرتر از این بز است امیر المومنین را کفتند ما را صفت دنیا کن فرمود که دنیا اولش کریست و میانش غم و اندوه و آخرش فنا ثابت حمید کفته که دنیا چون عقربیست که در دنیا الاوجز زهر نیست که به سد بزند و بکریزاند پس بنا بر عبارتی دنیا و سرعت زوال آن این تمثیل فرموده که مثل دنیا کمثل غیث مانند بارانیست که بر زمین کشته ببارد و تخمها که در اوست زود بروید و راست بایستد و بهجت نضارت و طراوت اعجب الکفار بشکفت آورد مزارعان را نباته رویده شده باران یعنی آنچه رسته شده از باران یا متعجب سازد آن کیاه ناکرویده کان را که تعجب ایشان بزینت دنیا بیشتر است بر خلاف اهل ایمان زیرا که مومن اکر متعجب که مشاهده میکند فکر او مشتغل میشود بقدرة صانع آن پس بسبب تعجب او در ان نبات قدرة الهی میشود نظر او و نظاره و کافر او در نمیکذرد از آنچه احساس نموده بلکه مستغرق آن امر محسوس شده فکر خود را منظور میدارد بر تعجب کردن در ان و اصلا در خالق آن تفکر نمیکند حاصل که دنیا مانند نباتاتیست رویده شده باران با کمال تری و تازکی ثم یهیج پس خشک کردد بیکی از آفات سماوی و ارضی فتریه مصفرا پس بینی او را زرد پس سبزی و خرمی ثم یکون پس کردد بعد از زردی حطاما درهم شکسته و کوفته و ریزه ریزه کشته یعنی مال دنیا نیز چنین است که روزی چند سبز و خرم باشد بعد از آن بحرارت آفتاب خشک کردد و ریزه ریزه کشته یا حوادث متلاشی و پراکنده شود یا باد مرک در آید و آن حیات ضعیف را که بنا طبیعت دیات بر بیری خشک کرداند و مال او و امتعه سازد بر جیبی دیکر که بتر مال البخیل بحادث او وارث وفی الآخرة عذاب شدید و در آن سرای عذابی سخت مر دشمنان خدا را که عمر خود را در طلب دنیا کذرانیده از حق فراموش کرده

باشد **وَمَغْفِرَةٌ** ودر آخرت آمرزش است **مِنَ اللَّهِ** از جانب خدا مر جماعت اهل ایمان را **وَرِضْوَانٌ** وخشنودی مردو
حق را بجهت مشغولی بطاعت وعبادت مولی وترک دنیا کرده باشند **وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا** ونیست زندگانی دنیا **إِلَّا** — متاع
الْغُرُورِ مکر وفریبی که بعد میرسد وباقی نماند غرور وفریبی یکی که مغرور شود بآن وآرزوی آن از حصول آن نبرد وبجهت مبتلا
نفس وهوا بکار آن بپردازد اما اگر صاحبت ولی را مدد توفیق اسباب دنیا واسطه تحصیل عقبا بود وبسبب آن از مراضی باقی بهره
بردارد ودنیا با وقت با ومتاع سرور خواهد بود ومتاع غرور مؤید این حدیث نبوی م کنعم المال الصالح للرجل الصالح
بعد از تحقیر دنیا وحث وترغیب بر سابقه نمودن باسباب مغفرت میفرماید **سَابِقُوا** بشتابید بر یکدیگر یعنی مسارعت
نمایید مانند مسارعت سابقان بر یکدیگر در دویدن وتاختن اسب در میدان **إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ** بسوی موجبات آمرزش که واقع
شود **مِنْ رَبِّكُمْ** از پروردگار شما واز جمله موجبات مغفرت توبه است واستغفار در وادی نماز فریضه وروزه وصدقه وحج
وجهاد وحضور جماعت وسابقه کردن بصف اول وتکبیر اولی وسلی کفته که وسیله حضرت رسالت پس معنی آیت که بشتابید
بتابعت پیغمبر که سبب آمرزش است **وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا** وبهشتی که پهنای آن **كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ**
مانند پهنای آسمان وزمین است بشرطی که همه را صحایف دقیق سازند وبیکدیگر وصل کنند هر که عرض آن باین مثابه باشد پس طول آن در چه
مرتبه باشد وچون بهشت بر بالای آسمان هفتم است پس منافات نداشته باشد باینکه عرض آن چون عرض آسمان وزمین است که خبر
داده آن مود که طول بهشت را باندی هزار سال پیرید ضعیف شد از خدا مدد قوت خواست سی هزار بار دیگر سی هزار سال پرید
کردگار را خدایا شرطی کرده ام وپاکذاشته ام حوری از خانه خود آواز داد که ای مرغ الله چرا زحمت خود میدهی وخود را بیرنجانی
که در مدت که می هنوز از ملک من بیرون نرفته تو کیستی کفت من حوری ام از حوریان که مخلوق شده ام برای مؤمنی از مؤمنان **أُعِدَّتْ**
آماده شده است این بهشت که باین صفت متصفست **لِلَّذِينَ آمَنُوا** برای آنکه گرویده اند **بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ** بخدا ورسولان او
ذَٰلِكَ آنچه موعود شده از جهت ومغفرت **فَضْلُ اللَّهِ** فضل خداست وکرم او چه نعیم باقی در جزای قلیل فانی داده واگر
اقتصار کنند در جزا بر قدر آنچه بنده مستحق آن شده بر سبیل عدل خواهد بود لیکن فضل خود زیاده بر استحقاق بر وکرامت میفرماید
وبعضی گفته اند که هیچکس بخیر دنیا وآخرت نمیرسد مگر بفضل خدا چه او سبحانه اگر ما را بطاعت امر نمیکرد واهتدا باینهمه
ودر عمل صالح توفیق نمیداد بنعیم ابدی واخروی نمیرسیدیم پس همه از فضل او باشد **يُؤْتِيهِ** میدهد او را فضل خود **مَنْ يَشَاءُ**
هر کرا میخواهد از اهل ایمان بدون ایجاب آن **وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ** وخداوند فضل بزرگست بر مؤمنان هم در دنیا
بتوفیق ایمان وطاعت وهم در آخرت بمغفرت وجنت وبعد از تبیین ثواب بطاعت بیان امر اهل بر تحمل مصیبت میفرماید **مَا**
أَصَابَ نرسد ونخواهد رسید **مِنْ مُصِيبَةٍ** هیچ مصیبت رسیده **فِي الْأَرْضِ** در زمین چون قحطی وگرانی ونقصان
اموال وزروع واثمار وغیر آن از مرگ فرزندان **وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ** ونه در نفس شما چون امراض وآلام وغموم وموت اقربا واحبا
جز آن از انواع آفات **إِلَّا فِي كِتَابٍ** مگر آنچه ثبت کرده است در لوح محفوظ **مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا** پیش از آنکه بیافرینیم
زمین را یا مصیبت را یا نفس را الا کتابت بر آنکه او سبحانه عالم بالذات وحقایق اشیاء را پیش از وقوع آن میداند **إِنَّ**
ذَٰلِكَ بدرستی که اثبات مصایب در لوح محفوظ وایجاد آن در آن با وجود بسیاری آن **عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ** بر خدا آسانست جهت

غنای او در آن از عدت وحدت واگرچه دشوار است بر عباد واین مصایب نازل در لوح محفوظ ثبت شده **لِكَيْلَا تَأْ**
سَوْا تا اندوهگین نشوید وغم نخورید **عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ** بر آنچه فوت شده باشد شما را از مال از رزق وعافیت وصحت وسایر
مال ومنال **وَلَا تَفْرَحُوا** وشادمان نگردید **بِمَا آتَاكُمْ** بآنچه داده شما را از نعم مذکوره چه هر که عالم باشد بآنکه آنچه
او قرار دیت ونه فرح او را اعتباری نماند او بر او آسان شود وبنعم آن فرحناک ونازان نشود وهمچنین اگر دانست که آنچه فوت
شده عوض آن بر خدا واجبست که در دنیا ولآخرت باو رساند محزون نخواهد شد از آن واگر عالم باشد بآنکه نعمی باو رسید
مستلزم تکلیف شکر است وابقای حقوق واجبه از آن فرحناک نخواهد گشت از آن بر آنکه این نعمت شامل است بر چهار صفت
او لحسن خلق زیرا که وجود وعدم دنیا نزد او یکسانست ومساویست وحسد سعادات ونزاع که از اسباب سوء خلق اند از او مسلوب
خواهد بود چه اینها از نتایج حب دنیاست دویم استحقار دنیا واهل آن بجهت عدم فرح موجود آن وعدم حزن بعدم
آن سیم تعظیم آخرت بجهت آنکه رسیدن مصایب ثواب مثمر دانست که خالیست از نواقص ثواب چهارم افتخار بخدا
اسباب دنیا واز امیر المؤمنین ع مرویست که همه زهد در این آیه کارکنده آیه زهد را بهره وطرف آن فرا گیرد یعنی زاهد تمام شود
امام زین العابدین ع فرمود که ورع ویقین ورضا که از بواعث زهد است مندرج است در آیه کریمه لکیلا تأسوا واز امام جعفر صادق ع
مرویست که ای فرزند آدم چرا اندوهناک میشوی بر کم شدن که اندوه تو آنرا باز نیارد وچرا شاد میشوی بچیزی که مرگ را از تو باز ندارد
وعتبة بن سعید کفت در بعضی از لجیات عرب رسیدم که شتران بسیار دیدم که مرده بودند وپیرزنی آنجا ایستاده پرسیدم که این
شتران کرا است گفت این مرد اگر آن پشته نشسته وپیرم می آید نزد او رفتم وگفتم این همه شتران از آن تو بود گفت بلی من بود
گفتم ایشان را چه رسید گفت آنکس که ایشان را داده بود باز گرفت حسین بن فضل گفت حق تعالی خلقان را باین آیه تنبیه فرموده بر آنکه
بر فایت صبر کنند وبر آمده خوشی دل نباشند ودست از هم دو بدارند بقضای خدای خرسند شوند وچون حب جاه مغرور شدن
بحطام دنیا وخوشحال شدن بمبلغ آن منتج افتخار وتکبرست که بدترین خصال ذمیمه است از آن جهت بعد از این میفرماید **وَ**
اللَّهُ لَا يُحِبُّ وخدای دوست نمیدارد **كُلَّ مُخْتَالٍ** هر متکبری را که بنعمت دنیا بر دیگری تطاول کند **فَخُورٍ** فخر کننده
نازنده بنعم دنیا بر اکفا واقران وچون محبت مال وعظم او در عیون مستلزم بخل است از حقوق واجبه از آن جهت میفرماید
که **الَّذِينَ يَبْخَلُونَ** یعنی خدای دوست نمیدارد آنان را که با وجود دنیا داری ومحبت با جمعیت اسباب دنیوی بخل میکنند
ومال را در راه خدا صرف نمیکنند **وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ** وبا وجود بخل خود امر میکنند مردمان را **بِالْبُخْلِ** ببخل کردن
وَمَنْ يَتَوَلَّ وهر که روی بگرداند از انفاق اموال در موضع مفروضه واعراض نماید از اوامر ونواهی الهی باز ندانسته از
غمگین شدن بر فایت وخوشحال شدن بر وجود نعم ملاجرا وتکبر وبخل ورزیدن بسبب اموال دنیوی **فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ**
پس بدرستی که خدای تعالی اوست بی نیاز از ذو انفاق **الْحَمِيدُ** ستوده در ذات وصفات که تولی واعراض مردمان او را
ضرر نکند وبعد از نهی از بخل وتکبر بیان لطف خود بر بندگان بقول **لَقَدْ أَرْسَلْنَا** بدرستی که ما فرستادیم **رُسُلَنَا**
فرستادگان خود را یعنی ملائکه را بر پیغمبران **بِالْبَيِّنَاتِ** بحجتهای روشن بر وحدانیت ما یا با معجزات هویدا بر صدق
دعوی نبوة یا با شرایع واضحه ودلالت باهره **وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ** وفرو فرستادیم بایشان کتابها را تا بیان آنچه

از باطل متبین شود و ثواب از خطا متمیز کردد و متضمن باحکام حلال و حرام بود چون توریة و انجیل و قرآن **وَالْمِيزَانَ**
و نیز فرو فرستادیم بایشان ترازو را **لِيَقُومَ النَّاسُ** تا قایم شوند مردمان **بِالْقِسْطِ** بعدل یعنی بآن تسویه فرود آورد
و بنوح داد و فرمود قوم خود را امر کن که بآن وزن اشیا کنند تا در میان ایشان ظلمی واقع نشود و بعدل و راستی قیام نمایند
و نزد بعضی مراد بآن عدالت که سبب انتظام امورست و یا مراد ترازو امراست بقیام نمودن بترازو که مستدعی استیفای حقوق
مردمانست بعدل **وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ** و فرو فرستادیم آهن را بآدم از ابن عباس روایتست که چون آدم از بهشت بدنیا آمد
سه وصل آهن با او بود انبروتیک و سندان و نزد بعضی دیگر پنج چیزاست سندان و انبروتیک و کاز بزرک و سوزن ابن
مسعود از حضرت رسالت روایت کرده که خدای تعالی چهار چیز بابرکت از آسمان بزمین فرستاد آب و آتش و نمک و آهن و
نزد بعضی انزلنا یعنی هیاناست یعنی مهیا ساختیم از برای آدمیان آهن را **فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ** در آهن کارزاری سخت
چه آلتهای کارزار بکار آید از وسازند برای دفع دشمن چون سنان نیزه و شمشیر و خنجر و پیکان و امثال آن و خود برای
حفظ نفس خود زره و خود و جوشن و غیر آن و بیشتر مفسران بر آنند که مراد باین شمشیرست و در تفسیر اهل البیت است که مراد ذو الفقار
است که از برای رسول از آسمان منزل گشت و آنحضرت بامیر المومنین داد تا بآن با دشمنان خدا قتال میکرد و در روایتی آنست که بیغمبر
چوبی دو سر از درخت بگرفت و بامیر المومنین داد و فرمود که بآن جهاد کن و چون در دست گرفت تیغ دو سر شد و بآن
جهاد میکرد و دشمنان خدا را میکشت حاصل که در ضمن آهن است قتال شدید با دشمنان خدا **وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ** منفعتهای
بسیار و برای مردمان چه قوام صناعات و حرب با آهن باز بسته است و هیچ حرفتی نیست که آهن در او دخل ندارد و معظم نفع
آنست که کفار از ترس شمشیر مسلمانان هراسانند حاصل که حق تعالی ارسال رسل فرمود تا حق از باطل متمیز کردد و ترازو فرستاد تا
معاملات وزن بر نهج راستی فیصل یابد و آهن فرستاد تا اعدای دین منزجر کردند و نفع کلی از آن بمسلمانان رسد **وَ**
لِيَعْلَمَ اللَّهُ تا بداند خدای **مَنْ يَنْصُرُهُ** آنکس را که نصرت میدهد دین او را **وَرُسُلَهُ** و یاری میکند فرستادگان
خود را باستعمال الاسلحه در جهاد یعنی علم او تعلق کیرد بوجود معلوم وی و ظاهر کردد بوجود که نصرت بیغمبر میدهد **بِالْغَيْبِ**
در حالت غیب بودن بیغمبران یعنی در وقتی که بیغمبران خواه حاضر باشند خواه نه ایشان نصرت دین کنند و در یاری
بیغمبران کوشش نمایند بر خلاف منافقان که در حضور بیغمبران مددکاری مینمایند و در غیبت یار و ممد نیستند یا مومنان و
یاری خدا و بیغمبر میدهند در حالتی که بدلایل عقلیه و نقلیه تصدیق نموده اند بوحدانیت خدا بشاهده آن **إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ**
بدرستی که خدای تواناست بر هلاک کردن دشمنان **عَزِيزٌ** غالب بر همه بحکم و فرمان و احتیاج بنصرت هیچ ناصری ندارد
و امر بجهاد بجهت آنست که تا بندگان بآن منتفع شوند و مستوجب ثواب ابدی کردند در امتثال امر او و چون نوح و ابراهیم
افضل انبیا بودند از حیثیت آنکه پدر بیغمبرانند و جمله انبیا از ایشان پیدا شده اند از آنجهت بعد از ذکر ارسال رسل علی الاجمال
تخصیص ذکر ایشان نموده فرمود که **وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا** و بتحقیق که فرستادیم **نُوحًا** نوح پیغمبر را بر بنی قابیل **وَإِبْرَا**
هِيمَ و ابراهیم را بر نمرودیان **وَجَعَلْنَا** و کردانیدیم یعنی بودیعت نهادیم **فِي ذُرِّيَّتِهِمَا** در میان فرزندان ایشان
النُّبُوَّةَ بیغمبری را بطریق وحی **وَالْكِتَابَ** و کتابی که نامزد ایشان بود **فَمِنْهُمْ** پس بعضی از ذریه ایشان یا بعضی از

ایشان نوح و ابرهیم **مُهْتَدٍ** راه یافتگانند از طریق حق یعنی کرویده اند و کتب ایشان **وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ** و بسیاری از
ایشان **فَاسِقُونَ** بیرون رفتگانند از طریق حق یعنی نکرویده اند بکتب و رسل **ثُمَّ قَفَّيْنَا** پس از پی در آوردیم
عَلَى آثَارِهِمْ بر اعقاب نوح و ابراهیم و امم ایشان و یا بر آثار نوح و ابرهیم و بیغمبران که معاصر ایشان بودند **بِرُ**
سُلِنَا فرستادگان خود را یعنی از پی نوح هود و صالح را از عقب ابرهیم اسمعیل و اسحق و یعقوب و یوسف **وَ**
قَفَّيْنَا و از پی در آوردیم این رسل را یعنی تمام کردیم انبیای بنی اسرائیل **بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ** بعیسی که پسر مریم است **وَ**
آتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ و عطا کردیم او را کتاب انجیل **وَجَعَلْنَا** و کردانیدیم یعنی وضع فرمودیم **فِي قُلُوبِ الَّذِينَ**
اتَّبَعُوهُ در دلهای آنانکه پیروی کردند عیسی را یعنی حواریان **رَأْفَةً** مهربانی **وَرَحْمَةً** و بخشایش بر یکدیگر یعنی مشفق
و مهربان کردانیدیم متابعان خواص عیسی را بر یکدیگر با نوجه که ایشان را بآن مامور کردانیدیم و ترغیب ایشان نمودیم در آن بوعد
ثواب تا خلق آن فرمودیم در دلهای ایشان **وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا** و طریقه رهبانیت را بتو در آوردند و پیدا کردند آنرا از
خود رهبان کیست که ترسکاری و پرهیزکاری و بنهایت رسیده باشد مشتق از رهب یعنی خوف و خشیت و رهبان چون شیخ
مبالغه است یعنی کمال خشیت است و عبادت و ریاضت و انقطاع از مردمان **مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ** نوشته بودیم و فرض نکرده
رهبانیت را بر ایشان بلکه ایشان لازم نفس خود ساخته بودند همچنانکه عبادات را لازم خود ساخته بودند و سبب آنچنان
بود که بعضی از امت عیسی بعد از رفع عیسی دست از احکام انجیل باز داشته کافر شدند و صاحب آورده که جبابره بعد از رفع عیسی بر
مومنان مستولی شدند و بسیار از ایشان در مقام **جِدَال** و مقاتله در آمدند و بسیاری از ایشان بقتل رسانیدند و اندکی که باقی ماند
در کوهها متوحش شدند و بانکه تمام بعبادات و بجانب اشتغال نمودند و مشقتها و ریاضتهای عظیم از ترک مطعوم و مشروب و ملابس و
نکاح لازم خود ساختند و سالها که این رهبانیت بر ایشان نوشته بودیم **إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ** لیکن ایشان ابتداع آن کردند
بجهت طلب خشنودی خدا عبد الله مسعود روایت کند که روزی ردیف رسول خدا بودم گفت دانی که ابتداع رهبانیت ترسا
چگونه بود گفتم الله و رسوله اعلم فرمود بعد از عیسی جباران و کردن کشان معاصی و فسق آشکارا کردند و مومنان ایشان را
زجر کردند و منزجر گشتند و با ایشان سه مرتبه جهاد کردند تا بسیاری از اهل ایمان کشته گشتند و معدودی چند که ماندند
گفتند بعبادت اشتغال مینماییم با نوجه تا محمد آخر الزمان که عیسی وعده داده است مبعوث شود و چون مبعوث شد بعضی ایمان
آوردند و بعضی کافر شدند چنانکه میفرماید که **فَمَا رَعَوْهَا** پس رعایت نکردند و نگاه نداشتند همه ایشان رهبانیت را **حَقَّ**
رِعَايَتِهَا همچنانکه سزاوار آن بود نکهداشت آن بود یلکه بتثلیث قایل گشته بمحمد و قرآن منکر شدند و اندکی از ایشان از نهج
مسیح منحرف نشده حضرت رسالت را در یافتند و بدو اسلام آوردند و شرف متابعت سید انام را اقرار کشتند و کویند معنی آنست که
در رهبانیت کوده بودند رعایت نکردند و وفا بآن ننمودند بلکه در آن تقصیر کردند و بر آن ثابت قدم نشدند و مقوی قول اول است آنکه
حق ایشان میفرماید **فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا** پس دادیم آنان را که ایمان آورده بودند **مِنْهُمْ** از جماعت رهبانیان بحضرت رسالت
أَجْرَهُمْ مزد ایشان که مثوبة بسیار و کرامت بیشمار دارد **وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ** و بسیاری از ترسایان **فَاسِقُونَ** بیرون آمده کانند از دایره
ایمان و نیز از ابن مسعود روایتست که روزی نزد رسول رفتم فرمود یا ابن مسعود جماعتی که پیش از شما بودند بهفتاد و دو فرقه شدند و فرقه از ایشان

ناجی شدند و باقی هالک یکی از آن فرقه بودند که با جباره مقاتله کردند بر دین عیسی و فرقه دیگر آنها بودند که طاقت نداشتند در بلاد مشرکین
شدند و مترهب گشتند و ایشانند که حق تعالی در شان ایشان فرموده که و رهبانیة ابتدعوها الآیة و بعد از آن فرمود که هر که بمن ایمان آورد و
تصدیق من نمود و تابع من شد حق رعایت رهبانیت کرده و هر که ایمان نیاورد از جمله هالکان و خاسران است پس فرمود لا رهبانیة فی الاسلام
در دین اسلام رهبانیت نیست بلکه رهبانیت امت من هجرت و جهاد و روزه و نماز و حج و تکبیر گفتن بر بلندیها در حین احرام و بعد از ظهور
حواریین خطاب میکند با اهل کتاب که ایمان آورده بودند و میفرماید یا ایها الذین آمنوا ای آنانکه گرویده اید برسولان گذشته
اتقوا الله بترسید از خدای و آمنوا برسوله و ایمان آورید بپیغمبر فرستاده او که محمد است یؤتکم تا بدهد شما را کفلین من
رحمته دو نصیب از بخشایش خود یکی برای ایمان بانبیای دیگر که گذشته اند و دیگر برای ایمان بمحمد و یجعل لکم تا بگرداند یعنی
مقرر کند برای شما نورا تمشون به روشنی که بروید بدان در صراط که بدو بهشت رسید و یغفر لکم و تا بیامرزد
برای شما گناهان سابقه را از کفر و معاصی والله غفور و خدای آمرزنده است مؤمنان را رحیم مهربان بر ایشان و در تفسیر
اهل البیت آورده است که مراد بکفلین حسن و حسین اند و بنور علی بن ابی طالب یعنی ایمان آرید بمحمد او رسول خدا تا او بسجاده شفاعت
حسن و حسین کرامت فرماید و بنور علی بن ابی طالب از صراط بگذرید از سعید بن جبیر و غیره مرویست که حضرت پیغمبر جعفر بن ابی طالب را با هفتاد سوار
بجانب نجاشی فرستاد تا او را بدین اسلام دعوت کند جعفر بجانب او رفت و او را بدین اسلام ترغیب نمود با دینه دعوت کرده مسلمان
شد چهل کس از اهل مملکت او که اسلام آورده بودند از او اذن طلبیدند که بشرف صحبت حضرت رسالت مشرف شوند وی ایشان را اذن داد
با جعفر بمدینه آمدند در وقتی که آنحضرت بتهیه جنگ احد مشغول بود و چون فقر و احتیاج اصحاب و جهد اسباب قتال از ایشان مشاهده
کردند از جناب نبوت مآب اذن طلبیدند که مراجعت کنند و اموال خود را بیاورند تا بمر نمایند حضرت رخصت ایشان نموده معاودت
نمودند و اموال خود را آورده بمسلمانان قسمت نمودند حق تعالی در حق ایشان این آیه فرستاد که الذین آتیناهم الکتاب الی قوله
اهل کتاب بعد از یؤتون اجرهم مرتین فخر کردن بر اهل اسلام که هر که ایمان بشما و بکتاب شما دارد و بجزاست اما آنکه ایمان
بکتاب شما دارد و بکتاب ما ایمان ندارد او را اجر نیست پس چگونه شما را بر ما نسبت مزیت فضل داشته باشد بلکه بسمت مزیت
و فضل آراسته باشیم حق تعالی آیه فرستاد که ای کسانی که ایمان آورده اید از خدای بترسید و در ایمان آوردن بمحمد ثابت قدم باشید
تا خدای بشما دهد اجر و وعده داده است بشما و بمؤمنان اهل کتاب از عطای کفلین یعنی اجر شما اگر کمتر از اجر ایشان نکرده ند
زیرا که شما مثل ایشانید در قول لا نفرق بین احد من رسله و بعد از آن فرمود که لئلا یعلم اهل الکتاب یعنی خدای
مؤمنان را دو بخش نور و مغفرت میدهد تا البته بدانند اهل کتاب الا یقدرون که بتحقیق و یقین قادر نیستند علی
شیء من فضل الله بر چیزی از فضل خدا یعنی از آن کرامتها که از برای مؤمنان مذکور شده بدان قادر نشوند زیرا
که رسیدن بدین کرامتها فرع ایمانست بپیغمبر کاینات و ایشان بدین سعادت مستسعد نشده اند پس از این عطیات محروم
باشند و ان الفضل و بدانند که بدرستی که افزونی اجر و ثواب بید الله بدست قدرت خدا است یؤتیه
میدهد آنرا من یشاء هر کرا خواهد و مصلحت او اقتضا نماید والله ذو الفضل العظیم و خدای خداوند
فضل بزرگست یعنی مالک نعمت تمام و عطای مالا کلام که فرا رسیده بخواص و عوام و از مجاهد منقولست که اهل کتاب

میگفتند که نزدیک شد که پیغمبری از ما پیدا شود که حسد از نود و دست و پا ایمان را قطع کند و رغم ایشان آن بود که این پیغمبر از ایشان باشد و
چون از میان عرب پدید آمد بر وحسد بردند و بوی ایمان نیاوردند
حق تعالی آیه لئلا یعلم فرستاد یعنی تا بدانید
که کرامت نبوت و عصمت و منصب رسالت
که بمحمد اختصاص یافته در تحت قدرت
ایشان نیست که مدعای ایشان

سورة المجادلة اثنان و عشرون آیات مدنیة

ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کند که هر که سوره المجادله تلاوت کند در نامه اعمال او ثبت کنند که وی از حزب الله است و
هیچ کس بر و قادر نشود و با او مجادله نتواند نمود و در چشم مردم معتبر و موقر باشد و باید دانست که چون حق تعالی ختم سوره الحدید
کرد بذکر فضل خود بر بندگان افتتاح این سوره نمود به بیان فضل خود در اجابت دعوة و فرمود که

بسم الله الرحمن الرحیم

آورده اند که روزی خوله بنت ثعلبه که از انصار بود از قوم خزرج نماز میگذارد و چون حسن الجسیم بود شوهرش اوس
بن صامت که برادر عباده بود در حال رکوع و سجود در و نگاه میکرد شهوت بر و غالب شد و چون از نماز فارغ شد خواست که با
وی خلوت کند وی بجهت مانعی از استماع و استمتاع امتناع نمود اوس چون از خفت عقل خالی نبود از این معنی در غضب شد و او را
گفت انت علی کظهر امی تو بر من چون پشت مادر منی و این را اظهار کرد و منبر حرمت تا وقتی که کفارت بدهد و در جاهلیت طلاق ظهار
و ایلا واقع میشد اوس بعد از این لفظ پشیمان شد خوله را گفت گمان من چنانست که تو بر من حرام شدی خوله گفت از رسول
استفسار این معنی کن گفت مرا حیا مانع میشود پس خوله بجانب خانه نبوت مآب رفت در حینی که عایشه سر آنحضرت را میشست گفت یا رسول الله
اوس بن صامت وقتی که مرا بنکاح خود در می آورد جوان بودم و خداوند مال و عشیره بسیار الحال که مال مرا خورده و فرزندان بسیار از من
آورده و هیچ جوانی من ثبت پیری منشق شده و اهل من از من متفرق شده مرا مثل مادر خود کرداینده و من می دانم که با فرزندان چه حال کنم
که با او گذارم ضایع شوند و اگر نزدیک خود شان نگهدارم بی بیچیج صلاح شوند حالا از ظهار نادم گشته درین باب هیچ تدبیری هست
که موجب اجتماع و مواصلت ما شود حضرت فرمود که گمان نمیبرم مگر که بر تو حرام شده خوله از کثرت اطفال و خوردی ایشان و مفارقت
اوس که مدت مدید انیس او بود بغایت غمناک شد دیگر باره از پیغمبر اعاده آن کلام نمود همان جواب شنید گفت من شکایت حزن و پریشانی و
بیکسی خود بخدا عرض میکنم رسول فرمود نظام شرع بر او سرامی و خدای چیزی درین باب نفرستاده هر گاه که گفتی بر و حرامی گفتی شکایت فاقه
و شدة حال و تنهایی خود را بخدا رفع میکنم پس روی نیاز بآسمان کرده گفت اللهم انی اشکو الیک فاقتی و وحدتی فانزل علی لسان
نبیک ما فیه خلاصی ای خدای بارخدایا بدروئی و بیکسی و پریشانی من نظر کن و آنچه صلاح و راحت منست بر پیغمبر خود اظهار نمای تا
بگفت و عایشه سر مبارک آنحضرت را میشست پس دیگر باره گفت یا رسول الله در کار من فکری کن و بر حال من رحم نمای عایشه گفت
مجادله و الحاح را کوتاه نمای که وحی بر رسول نازل گشته و علامت وحی آنحضرت آن بود که در آن وقت مانند خواب او را عارض میشد

چون عایشه نیز از آنحضرت بشنید با خود آمد و خوله را گفت که شوهر خود را حاضر کن بعد از آن این چهار آیه نازل فرمود که قَدْ
سَمِعَ اللّٰهُ بتحقیق که شنود خدا قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ قول آن زنرا که مجادله میکرد با تو فِي زَوْجِهَا در کار شوهر خود
وَتَشْتَكِي إِلَى اللّٰهِ و شکایت خود را بر میداشت بخدای تعالی وَاللّٰهُ يَسْمَعُ و خدای تعالی میشنود تَحَاوُرَكُمَا مراجعت
کلام شما و مبالغه مقابله در خطاب یعنی باز گردانیدن سخن یکدیگر را و جواب یکدیگر گفتن در باب لفظ ظهار که تو میگفتی بآن زن
که بر شوهر خود حرام و وی میگفت که مرا طلاق نداده إِنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ بدرستی که خدای شنوا است اقوال مردمان را بَصِيرٌ بینا باحوال
ایشان مرویست که چون عایشه این آیه بشنید گفت بزرگوار خدایی که همه آوازها بر وی پوشیده نیست و بعد از آن در حکم ظهار میفرماید
که الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُمْ آنانکه ظهار کنند از شما مِنْ نِسَائِهِمْ از زنان خود یعنی بزن خود گویند که تو چون پشت
مادر منی مَا هُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ نیستند مادران ایشان یعنی آن زنان در حقیقت إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ مادران ایشان إِلَّا اللَّائِي
وَلَدْنَهُمْ مگر زنانی که زاده اند ایشانرا پس در حرمت شبیه ایشان نیستند مگر زنانی که حق تعالی ملحق بایشان کرده است از ازواج نبی
و مرضعات پس تشبیه مذکوره زوجه نمیشود وَإِنَّهُمْ و بدرستی که مردان ظهار کننده لَيَقُولُونَ هر آینه میگویند مُنْكَرًا
مِنَ الْقَوْلِ انکار کرده شده از سخن یعنی سخن ناشناخته و نادانسته در شرع چه احکام شرعیه منکر آنست وَزُورًا و دروغ
باطل و منحرف از حق زیرا که هرگز زوجه مادر نباشد وَإِنَّ اللّٰهَ و بدرستی که خدای لَعَفُوٌّ عفو کننده است مر گناه توبه
کننده کان را از ین قول غَفُورٌ آمرزنده مر ایشانرا با یجاب کفارة و احکام متعلقه درین باب و مسایل مستوفی در ان حوالت
بمنهج الصادقین است و بعد از بیان ظهار تبیین حکم آن میفرماید وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ و آنانکه در جاهلیت عادت
ایشان این بوده باشد که ظهار کرده باشند مِنْ نِسَائِهِمْ از زنان خود پس آنرا قطع نمایند باسلام ثُمَّ يَعُودُونَ
بعد از آن باز کردند لِمَا قَالُوا بسوی آنچه گفته اند یعنی بار دیگر آنرا اعاده نمایند در زمان اسلام فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ پس بر
ایشانست که آزاد کردن بنده و میتواند بود که مراد بالذین اهل ایمان باشند و مراد بعود رجوع باشد بآن بزوجه تدارک و معنی
این که مؤمنانی که مظاهره کنند از زنان خود و بعد از آن باز گردند بتدارک و تلافی آن چه قول متقی آن بود و بنقض آن میل
نمایند پس بر ایشانست که آزاد کرده بنده و مذهب امامیه آنست که مراد بعود اراده با طلات یا نقض قول ظهار هیچ کدام جایز
نیست مگر بعد از کفارة و جمیع علمای ما قایلند بشرطیه ایمان در ان بنده یا در حکم ایمان از اطفال مؤمنین و آزاد کردن چنین
بنده واجبست مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَّا پیش از آنکه مس یکدیگر کنند مرد مظاهر و زن مظاهر عنها و تمتع گیرند از هم مراد
مس جماعست در مذهب حق ذَٰلِكُمْ این حکم بکفارة که مامور شدید بآن تُوعَظُونَ بِهِ پند داده میشوید تا باز
ایستید از تلفظ باین لفظ منکر وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بآنچه میکنید خَبِيرٌ داناست و پوشیده
پنهان نیست وجوب آزاد کردن بنده در حین قدرت مرد مظاهر است بر آن فَمَنْ لَمْ يَجِدْ پس هر که نیابد بنده را فَصِيَامُ
شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ بر اوست روزه داشتن دو ماه پی در پی یعنی اتصال ماه اول بماه دیگر پس اگر یکماه و یکروز پیاپی
روزه بدارد بعد از آن باقی را میتواند که روزه بدارد و این دو ماه را روزه میباید داشت مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَّا پیش
از آنکه یکدیگر را مس کنند مباشرت فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ پس هر که نتواند روزه داشتن بر طریق مذکور بجهت مرض

یا کبر سن فَإِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا پس بروست طعام دادن شصت مسکین هر یکی را نصف صاع از غلات قوت
و اگر قادر نباشد مدی بدهد ذَٰلِكَ لِتُؤْمِنُوا فرض کرده خدا این بیان یا تعلیم احکام را تا تصدیق کنید بِاللّٰهِ
وَرَسُولِهِ بخدا و رسول او در قبول شرایع وی و ترک آنچه بران بودید در زمان جاهلیت خود وَتِلْكَ و این
حکمها حُدُودُ اللّٰهِ حدهای خداست که از ان در نتوان گذشت وَلِلْكَافِرِينَ و مر ناگرویدگان راست که قبول
حدود الهی نکنند عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک در آخرت آورده اند که بعد از نزول این آیات حضرت رسالت اوس
را مخیر ساخت میان طلاق و امساک وی او امساک اختیار کرد آنحضرت فرمود بجهت کفارت آن رقبه آزاد کن گفت غیر
از ین رقبه دیگر ندارم و اشاره بخود کرد رسول فرمود رقبه بخر گفت یا رسول الله مالا اندکست و رقبه گران بها فرمود که تو
دو ماه پیوسته روزه بدار گفت طاقت آن ندارم زیرا که من در روزی اگر دو بار طعام نخورم چشم تاریک میشود و رنجور
میشوم فرمود که میتوانی که شصت مسکین را طعام بدهی گفت لا والله و در مدینه یار هیچکس از خود درویش تر نمی بینم پس حضرت
از مال زکوة پانزده صاع بوی داد و امر کرد که بمستحق رساند گفت یا رسول الله فقر و فاقه من بیش از ین جماعت که این را بایشان دفع
خواهم کرد حضرت تبسم فرمود و او را امر کرد باستغفار و بعد از آن ایشانرا بهم مواصلت داد و این کلام دال است بر آنکه در حین عجز از
کفارات ثلثه استغفار کافیست و این خواص مذهب ماست و منقول از امام جعفر صادق و بعد از حدود ظهار در آنانکه از سنن پیغمبر بایدکه از
حدود شرع تعدی نمایند بیان میفرماید إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنانکه يُحَادُّونَ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ شقاق و خلاف میکنند با خدا
و رسول او و اوامر و نواهی ایشانرا بایست حدها داده اختیار حدودی میکنند که غیر حدود ایشان باشد كُبِتُوا نگونسار و خوار
کرده شدند كَمَا كُبِتَ الَّذِينَ همچنانکه ذلیل و خوار کرده شدند آنانکه مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان بودند از کفار یعنی
همچنانکه کفار امم سالفه که اعدای پیغمبران بودند هلاک کرده شدند و بعذاب الهی گرفتار گشتند ایشان نیز بهلاکت دنیوی
و اخروی گرفتار شوند وَقَدْ أَنْزَلْنَا و بتحقیق که فرستادیم آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ آیتهای روشن که قرآنست و سایر معجزات داله
بر صدق نبوت حضرت رسالت وَلِلْكَافِرِينَ و مر کافرانراست در دنیا عَذَابٌ مُهِينٌ عذابی خوار کننده و رسوا سازنده
که عزت و تکبر ایشانرا در هم شکند از قتل و سبی یا مر ایشانراست عذابی خوار سازنده يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللّٰهُ روزی که برانگیزاند
خدای تعالی ایشانرا از قبور جَمِيعًا همه ایشان که یکی مبعوث نماید فَيُنَبِّئُهُمْ پس خبر دهد خدای ایشانرا بر رؤس الاشهاد بِمَا عَمِلُوا
بآنچه کرده باشند بجهت تشهیر حال ایشان و توبیخ و تخجیل ایشان و تعذیر عذاب ایشان بسبب خجالت و رسوایی تمنای آن کنند
که بر حقیقت هرچه تمامتر بدوزخ روند أَحْصَاهُ اللّٰهُ شمرده و نگاه داشته خدای عمل ایشانرا بعموم علم خود احاطه جمیع عدد
عمل ایشان نموده که هیچ چیز از آن از علم او غایب نباشد وَنَسُوهُ و فراموش کرده باشند ایشان آنرا بجهت آن تهاون
نمودند بآن وَاللّٰهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و خدای بر همه چیز از اعمال و احوال بندگان شَهِيدٌ حاضر است یعنی عالم بجمیع آن بر
همه را بر وفق عمل مکافات دهد در کشاف آورده که روزی ربیعه بن عمرو و حبیب برادر او با صفوان بن امیه تکلم میکردند
یکی گفت آیا خدا میداند آنچه ما میگوییم دیگری گفت نه زیرا که میداند آنچه ما میگوییم و مانعی ندارد در دانستن جواب عالم بالذات پس باو همه معلوم
خواهد بود آیه آمد که أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللّٰهَ آیا ندانستی آنرا که خدا يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ میداند آنچه در آسمانهاست از ملایکه

دیگری گفت بعضی را میداند و بعضی را نمیداند دیگری گفت اگر بعضی را میداند همه را میداند زیرا که آنچه میداند آنرا که میگوییم

ونجوم وارواح وغیر آن وما فی الارض ط وآنچه در زمینست از معدنیات وحیوانات وسایر جمادات ما یکون من
نجوی ثلثة نباشد هیچ واقع نشود از رازگفتن سه کس الا هو رابعهم مگر که خدای چهارم ایشانست در عالمیت باو
وآن راز یعنی بعلم رفیق آنهاست ومحیط ومطلع بر ایشان ولا خمسة ونه رازگفتن پنج کس الا هو سادسهم مگر او که ششم
ایشانست یعنی بدانش وبینش خود بدان نجوای ایشان ساخته ولا ادنی من ذلک ونه کمتر از عدد ولا اکثر ونه بیشتر
الا هو معهم مگر او با ایشانست بعلم خود بآنچیزی که در میان ایشان جاری میشود اینما کانوا هر جا که باشند خواه در اقطار
سموات وخواه در نواحی زمین زیرا که علم او باشیا مکانی نیست تا باختلاف امکنه تفاوت کند ثم ینبئهم پس خبر دهد ایشانرا
بما عملوا بآنچه کرده اند در دنیا یوم القیمة ط در روز رستخیز بجهت تفضیح وتشهیر ایشان وتحقیر آنچه مستحق آنند از جزاء
اعمال ان الله بکل شیء بدرستی که خدای تعا از همه گفتار وکردار علیم ٥ داناست چه علم او با همه معلومات یکسانست پس
حالات اهل آسمان را چنان داند که حالات اهل زمین را وعلم او بجمیعات امور بدان داناست وبر آن وجه احاطه کرده که بجمیع
آن وتخصیص عدد این بذکر بجهت خصوص واقعات یعنی متناجیان سه کس بودند چنانکه گذشت یا بجهت آنکه خدای وتراست
ومحبت وتر وثلثه اول اوتارات الم تر آیا نمی بینی ونمینگری الی الذین بسوی آنانکه نهوا باز داشته اند عن النجوی
از رازگفتن با یکدیگر یعنی ایشانرا نهی کرده اند از آن ثم یعودون پس باز میگردند از آن لما نهوا عنه مر آنچیز را که
نهی کرده بودند از آن ویتناجون وراز میگویند از روی عناد وستیزه بالاثم بآنچه ایشانرا آثم میسازد واز راز مومنانست
وغیبت ایشان والعدوان وبتعدی نمودن وظلم کردن در حق اهل ایمان که اندوهناک ساختن ایشانست ومعصیت
الرسول وبنافرمانی رسول ویکدیگر را وصیت کردن بمخالفت قول او آورده اند که یهودان نزد پیغمبر می آمدند ومیگفتند
که السام علیک وسام در لغت ایشان یعنی موت یا قتل یا شمشیر وآن حضرت در جواب فرمود که علیکم روزی نزد آنحضرت
آمدند وهمین گفتند ام سلمه گفت بر شما باد سام یعنی مرگ وخشم ودوری از رحمت خدا پیغمبر فرمود که ای ام سلمه آهسته باش بدرستی که
خدای رفق دوست میدارد ام سلمه گفت یا رسول الله مگر نشنیدی که چه گفتند فرمود مگر نشنیدی که رد کردم سخن ایشان را بر ایشان کلام
من در باب ایشان مستجابست وحق تعالی این آیه فرستاد که واذا جاؤک وچون بیایند جهودان بسوی تو حیوک بتحیت
گویند ترا بما لم یحیک به الله بآنچیزی که تحیت نگفت ترا بآن خدای یعنی خدای ترا گفت که سلام علی عباده الذین اصطفی
وایشان میگویند السام علیک ویقولون فی انفسهم ومیگویند در میان یکدیگر لولا یعذبنا الله چرا عذاب
نمیکند خدای ما را بما نقول بآنچه میگوییم نسبت به پیغمبر او حق تعالی در جواب ایشان میفرماید که حسبهم جهنم بس است
ایشانرا دوزخ برای عذاب یصلونها در آیند در آن فبئس المصیر ٥ پس بد جایست دوزخ چه آن متضمن انواع عذابست وبعد از
آن مومنانرا از نجوا امر ونهی میکند که یا ایها الذین امنوا ای کسانی که گرویده اید اذا تناجیتم چون راز گویید
با یکدیگر فلا تتناجوا پس راز مگویید بالاثم والعدوان بگناه وتعدی وبیداد ومعصیت الرسول
وبنافرمانی رسول چنانچه منافقان وجهودان وتناجوا بالبر والتقوی ط وراز گویید بنیکوکاری وپرهیزکاری
از آنچه خیر مومنان در آن باشد وموجب معصیت رسول نباشد واتقوا الله وبترسید از خدای در کاری که کنید الذی

آگهند ای شما الیه تحشرون ٥ بسوی او حشر کرده خواهید شد وشما را بر کردارها جزا خواهد داد انما النجوی جز این
نیست که آن رازگفتن بالاثم وتعدی من الشیطان از وسوسه شیطانست که آنرا در نظر شما می آراید وشما را بر آن میدارد
ووسوسه میکند لیحزن الذین امنوا تا اندوهناک گرداند مومنانرا ولیس ونیست شیطان یا نجوای ایشان
بضارهم شیئا ضرر رساننده ایشان الا باذن الله مگر بفرمان خدای ومشیت او که ضرر وحادثه از مرگ ودیگر
باقارب وخویشان ایشان رسد وموجب حزن واندوه مومنان شود وگویند اذن یعنی علم است وعلی الله وبر
خدای نه غیر آن فلیتوکل المومنون ٥ پس باید که توکل کنند مومنان ومهم خود را بحق گذارند واز گفتن جهود
ومنافق که کردار ایشانرا اعتباری نیست باک ندارند ابن مسعود از پیغمبر روایت کرده که هرگاه شما سه کس باشید باید که راز نگویید
بدون صاحب خود که شخص سیمین است چه موجب حزن واندوه او میشود واگر چهار یا بیشتر باشید رازگفتن رواست از
قتاده نقلست که روز جمعه رسول در صفه مسجد نشسته بود وآنجا چندانی وسعت نداشت جمعی از اهل بدر که از جمله ایشان
ثابت بن قیس بود بمجلس حضرت آمدند وگفتند السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته حضرت جواب باز داد چون
جای خالی ندیدند در میان مسجد ایستادند کس ایشانرا جای نداد حضرت اصحاب بدر را نیکو حرمت داشتی فرمود که برخیزید
ای فلان ای فلان ایشان از روی کراهت برخواستند وجای دادند منافقان مجال یافته درین باب آغاز کنایه کردند وگفتند شما میگویید
که صاحب ما عادلست وحال آنکه جمع سابق را برخیزانیدند وجماعت مسبوق را بجای ایشان نشاندند مخالف عدالتست وحضرت
عزة استصواب پیغمبر خود کرده آیه آمد که یا ایها الذین امنوا ای آنکسانی که گرویده اید بخدا ورسول اذا قیل لکم
هرگاه گفته شود مر شما را تفسحوا فی المجالس جای فراخ کنید از برای یکدیگر در نشستن خود که هرگاه شما را گویند که فراخ
سازید مجلسهای ذکر یا مجمع یا نماز یا جای حرب را فافسحوا پس جای گشاده کنید بر مردم یفسح الله لکم تا گشاده گرداند
خدای تعا برای شما در قبر یا در بهشت منزلهای با وسعت یا دلهای شما را منشرح گرداند باز التضایق وتزاحم یا هر چیزی که
در آن اراده تفسح داشته باشید از مکان ورزق وانشراح صدر وغیر آن آورده اند که جماعتی در مجلس پیغمبر می نشستند وچون
یکی از ایشان را بمهمی میطلبیدند نمیخواستی که برخیزد آیه آمد که واذا قیل انشزوا وچون گویند شما را ای اهل ایمان انشزوا
برخیزید فانشزوا پس برخیزید ودر بعضی تفاسیر مذکور است که معنی آیه آنست که چون ندا کنند که برخیزید بنماز
یرفع الله بلند گرداند خدای الذین امنوا منکم آنانرا که گرویده اند از شما بسبب امر خدا ورسول او والذین
اوتوا العلم که داده شده اند علم باحکام شرایع ایمان درجات ط درجهای بلند ومرتبهای ارجمند وتخصیص اهل ذکر علم با آنکه
از جمله مومنانند بجهت زیادتی اختصاص ایشانست از قبیل وملائکته وکتبه ورسله وجبرئیل ومیکائیل گویا چنین فرموده
یرفع الله المومنین خصوصا العالمین درجات یعنی بلند گرداند درجات مومنانی که با علم باشند پس مومن عالم افضل
باشد از مومن بی علم واز حضرت رسالت منقولست که فضل عالم بر عابد چون ماه بدر است بر سایر ستارگان ونیز فرموده که روز
قیامت سه کس را رخصت شفاعت دهند انبیا را وعلما را بعد از آن شهدا را وافضلیت علما از شهدا از این حدیث نیز معلوم
توان کرد که مداد العلماء افضل من دماء الشهداء ونیز فرموده که فضل عالم بر سایر مومنان همچون فضل منست بر ادنای ایشان

عشر

دار ابن عباس مرویست که علما را فضل در جات است بر بالای درجهای مؤمنان که میان هر درجه پانصد ساله راه باشد و از
ابی ذر غفاری نقلست که حاضر شدن در مجلس عالم افضل است از هزار رکعت نماز گذاردن و نیز از ابن عباس مرویست که سلیمان بن
داود در تخییر ساختند میان علم و ملک وی اختیار علم کرد پس ببرکت علم و مال و ملک با و ارزانی داشتند و ابو امامه باهلی از
آنحضرت نقل کرده که صلوات میفرستند ملائکه و جمیع اهل آسمان و زمین بر کسی که مردمان را تعلیم میدهد بامور شرعیه و از
امیر المؤمنین ع منقولست که علم بهتر است از مال زیرا که علم نگهبان تست و تو نگهبان مالی و این دو بیت ازو منقولست رضینا قسمة الجبار فینا
لنا علم و للاعداء مال فان المال یفنی عن قریب وان العلم باق لا یزال در فضیلت علم این قدر کافیست که حق تعالی خطاب بحبیب خود کرد که
قل رب زدنی علما و از کلام بعضی حکما است که چه چیز را دریابد آنکس که علم از او فوت شود و چه چیز فوت کند آنکس که علم را دریابد
والله بما تعملون خبیر و خدای بآنچه شما میکنید از افعال و اقوال داناست پس همه را بر وفق عمل جزا و سزا خواهد
داد از ابن عباس منقولست که مردمان بسیار نزد سید مختار تردد میکردند و سخنهای که موجب ملال آنحضرت میشد در
مجلس میگفتند و بجهت کثرت ایشان جای فقرای صحابه در مجلس نبود و از این حیثیت نیز آنحضرت کراهت داشتی و اظهار آن
نکردی حق تعالی خواست که پیغمبر خود را ازین مشقت و ملال برهاند این آیه آمد که یا ایها الذین آمنوا ای آنکسانی که ایمان
آورده اید اذا ناجیتم الرسول هر گاه که خواهید که راز گویید با رسول خدا فقدموا پس پیش دارید بین یدی
نجویکم نزد اراده راز گفتن خود صدقة صدقه دادن مستحقان ذلک این صدقه دادن قبل از نجوی خیر لکم
بهتر است شما را در دین واطهر و پاکیزه تر برای آنکه از گناه پاک شوید علی بن علقمه از امیر المؤمنین ع روایت کرده که چون این
آیه نازل شد حضرت بر صحابه خواند همه مردم از نزد وی پراکنده شدند و این ازدحام بخلوت مبدل شد و رسول مرا طلبید و
فرمود چه مصلحت می بینی که تعیین نمایم که هر یک مردمان یک دینار صدقه نمایند گفتم یا رسول الله طاقت این ندارند
فرمود که پس چه دهند گفتم حبه یا شعیره از دینار گفت پس این حال بر ایشان دشوار آمد فقیر بجهت فقر و غنی بجهت بخل
ترک ملازمت رسول کردند و من از مال دنیا یک دینار داشتم آنرا بده درهم کردم و هر روز درهمی صدقه میدادم و با رسول
راز میگفتم و در کشاف آورده که عبد الله بن عمر از پدر خود روایت کرده که او گفت که علی سه چیز دارد که اگر یکی داشتمی از آن مرا دوستر
بودی از شتران سرخ موی یکی تزویج فاطمه زهرا دوم اعطای رایت بوی در روز خیبر سیم آیه نجوی که چون فرود آمد هیچکس بران
عمل نکرد الا علی و مخالف و موافق از امیر المؤمنین روایت کرده اند که آنحضرت فرمود که از کتاب خدای آیتی فرود آمد که هیچکس از
مسلمانان بران کار نکرد قبل از من و بعد از من و بسبب عمل کردن من بآن حق تعالی تخفیف نمود از این امة و از این حکم در گذشت
و در جامع صحاح نیز آورده که هیچکس از صحابه عمل باین ننمود مگر علی ابن ابی طالب این دلیل روشن است بر افضلیت او بر سایر صحابه
و تفصیل این مبحث در منهج الصادقین تحریری دلپذیر مرقوم گشته و بعد از آن حق تعالی این حکم منسوخ ساخت فقرا و اغنیا را
رخصت داد که بدون صدقه با رسول نجوی کنند اول در حق فقرا فرمود که فان لم تجدوا پس اگر نیابند چیزی را که بصدقه
دهند فان الله غفور پس بدرستی که خدای آمرزنده است رحیم مهربانست و بنده را تکلیف ما لا یطاق نفرماید
و بعد از آن اغنیا را بر وجه عتاب خطاب کرد که ءاشفقتم آیا بترسیدید از درویشی ان تقدموا آنکه پیش بدهید

بین یدی نجویکم نزد راز گفتن خود صدقات صدقها را یعنی هر یک چیزی صدقه کنید فاذ لم تفعلوا
پس چون نکردید این کار را وتاب الله علیکم پس باز گشت خدای بر شما یعنی در گذرانید حکم صدقه را و شما را
معذور داشت و از تقصیر شما در گذشت فاقیموا الصلوة پس بپای دارید نماز فریضه را واتوا الزکوة و بدهید
زکوة مفروضه را واطیعوا الله ورسوله و فرمان برید خدای و رسول او را در همه حال که اینها تلافی و تدارک
آن کنید والله خبیر و خدای داناست بما تعملون بآنچه میکنید ظاهرا و باطنا و جزای شما را بر وفق صواب
بشما رساند آورده اند که عادت منافقان آن بود که با جهودان دوستی کردندی و اسرار مؤمنان افشا نمودندی و از جمله
ایشان عبد الله بن نبیل منافق با رسول خدای نشستی و سخن آنحضرت با یهود گفتی روزی پیغمبر در حجره از حجرات طاهره بود
و جمعی از صحابه آنجا حاضر بودند فرمود که حالا مردی بر شما در آید که دل او چون دل متکبران و سرکشان باشد و بنظر
شیطان نگاه کند ابن نبیل در آمد و او ازرق بود حضرت فرمود که چرا تو و اصحاب تو مرا دشنام میدهید او سوگند خورد
و یاران خود را نیز آورد و سوگند خوردند که هرگز این بی ادبی نکرده ایم آیه آمد که الم تر آیا نمینگری الی الذین تولوا
بسوی آنانکه دوست گرفتند یعنی بمنافقان که دوستی کردند قوما غضب الله گروهی را که خشم گرفته است خدای
علیهم بر ایشان یعنی یهود که در باره ایشان فرمود که من لعنه الله وغضب علیه ما هم منکم نیستند این منافقان
از شما که منافقید ولا منهم و نه ایشان که جهودانند کما قال الله تعالی مذبذبین بین ذلک لا الی هؤلاء ولا الی
هؤلاء ویحلفون علی الکذب و سوگند میخورند بر دروغ در دعوی اسلام و احترام سید انام وهم
یعلمون و حال آنکه ایشان میدانند که منافقند اعد الله لهم آماده کرده است خدای برای ایشان عذابا شدیدا
عذابی سخت در دنیا بخواری و در آخرت باتش دوزخ انهم بدرستی که ایشان ساء ما کانوا یعملون بد چیزی
بوده که پیوسته میکرده اند اتخذوا فرا گرفتند ایمانهم سوگند خود را که میخوردند جنة فصدوا پس باز
داشتند مردمان را و اصرار میکردند در حین ایمنی خود عن سبیل الله از راه خدای بتعیین امر مسلمانان و تحیر
ایشان از مجاهده کافران و باز داشتن از ملاحظات با اهل اسلام و از مصاحبت سید انام فلهم عذاب مهین پس مر
ایشان راست عذابی خوار کننده و مرویست که مردی از اهل نفاق گفت من بواسطه اموال کثیره و اولاد متعدده در روز قیامة
منصور باشم و از عقاب آن روز فایز و رستگار آیه آمد که لن تغنی عنهم هرگز دفع نکند و باز ندارد از ایشان در روز قیامة اموا
لهم مالهای ایشان ولا اولادهم و فرزندان ایشان من الله شیئا از عذاب خدای چیزی را اولئک
آن گروه منافقان اصحاب النار یاران و ملازمان دوزخ اند هم فیها خالدون و ایشان در آنجا جاوید مانده
کانند یعنی منافقان نیز در خلود نار با کافران خواهند بود بلکه درک ایشان زیرتر خواهد بود یوم یبعثهم الله جمیعا
یاد کن آن روز که بر انگیزد خدای تمام همه منافقان را از قبور و ایشان را گویند چرا ایمان نیاوردید فیحلفون له پس سوگند
خورند برای خدای و بر او ایمان و اخلاص خود کما یحلفون لکم همچنانکه سوگند میخورند برای شما اهل اسلام و میگویند
که ما با شمائیم ویحسبون و پندارند ایشان در آن روز انهم آنکه ایشان علی شیء بر چیزی اند یعنی پندارند ایشان آنجا

که سبب آن سوگند یاد دروغ نفعی و فایده در آن روز بایشان نخواهد رسید و اهل نفاق می پندارند که ایشان بر راه راست اند الا
ای اهل ایمان انهم بدرستی که منافقان هم الکاذبون ایشان دروغ گویانند و دروغ ایشان بغایت رسیده
که با خدای نهان و آشکارا دروغ میگویند ابن عباس از پیغمبر صلعم روایت کرده که چون روز قیامت باشد منادی ندا کند که این
خصمای خدای کجااند خصمان خدای قدریان برخیزند با رویهای سیاه و چشمهای کبود و لبها و دندانهای کج شده و آب از دهن
ایشان روان شده گویند که و الله بدون تو معبودی را عبادت نکردیم پس عبد الله عباس گفت ایشان در این قول صادق باشند
اما شرک از جایی در دل ایشان حلول کرده باشد که ندانسته باشند و بعد از آن این آیه تلاوت فرمود و یحسبون انهم علی
شیء الا انهم هم الکاذبون پس گفت بخدا سوگند که ایشان قدریانند استحوذ علیهم الشیطان مستولی شد
و غلبه کرد بر ایشان دیو سرکش و بوسوسه ایشان را بمعاصی مایل ساخت فانسیهم پس فراموش گردانید ایشان را ذکر الله
از یاد کردن خدای تا او را یاد نکنند بدل و زبان اولئک آن گروه فراموشکاران حزب الشیطان لشکر دیو اند
و متابعان او الا بدانید ای بندگان که ان حزب الشیطان بدرستی که سپاه دیو هم الخاسرون ایشانند
زیانکاران که نعیم مؤبد را از دست دادند و در عذاب مخلد افتادند ان الذین بدرستی که آنانکه یحادون الله
و رسوله خلاف و شقاق کنند خدای و رسول او را اولئک آن گروه مخالفان فی الاذلین در جمله
خوارترانند یعنی داخل در زمره آنکه ذلیلترین خلق خدا باشند چه در دنیا بخواری و قتل و سبی گرفتارند و در عقبی بسوء عذاب
بیاز روایت که مسلمانان بعد از فتح قری گفتند خدای تعالی ما را موفق سازد بر فتح بلاد روم و فارس چون عبد الله
سلول و منافقان این را شنیدند گفتند که شما چنان انگارید که فارس و روم مثل بعضی قری باشد که بر شما مفتوح گشته
آیا میدانید کتب الله نوشته است خدای در لوح محفوظ و در و ثبت این حکم نموده لاغلبن انا هر آینه غالب شوم من
و رسلی و فرستادگان من غلبه خدا بحجت است و نصرت دادن است اهل اسلام بر دشمنان ان الله بدرستی که خدای
قوی توانا است بر نصرت انبیای خود عزیز غالب بر هر حکمی که خواهد و کسی بر منع آن قدرت ندارد آورده اند که روزی عبد الله
بن عبد الله سلول نزدیک رسول آمد رسول آب بنوشید و بقیه از آن باز ماند گفت یا رسول الله دستوری ده تا این بقیه
آب را ببرم و بپدر خود دهم تا باز خورد و ببرکت این دل وی از شرک پاک گردد حضرت فرمود چنین باشد وی آن آب را ببرد بنزد
پدر خود وی گفت این چیست گفت سؤر رسول خدا بیاشام تا دلت از شرک و نفاق پاک گردد گفت چرا بول مادرت
نیاوردی وی بیامد و صورت حال بعرض رسانید و گفت یا رسول الله بفرما تا گردنش بزنم رسول فرمود برو با او رفق و مدارا
کن حق تعالی این آیه فرستاد لا تجد نیابی یعنی نشاید که بیابی این از باب تخیلات یعنی باید که چنین تخیل کنی که ممتنع و محال است
بیابی قوما یؤمنون گروهی را که میگروند بالله و الیوم الآخر بخدا و بروز قیامت که ایشان یوادون
دوستی ورزند و دوستی کنند من حاد الله و رسوله کسی را که خلاف کند با خدای و رسول او یعنی هر که مؤمنان
اهل کفر و نفاق و سایر خلق را دوست ندارند و لو کانوا و اگر چه باشند آن مخالفان خدا و رسول آباءهم پدران ایشان
چون عبد الله سلول که در صدد قتل پدر خود بود او ابناءهم یا پسران ایشان چون روز بدر که پسر خود عبد الرحمن را بمبارزت

خود طلبید و پیغمبر نگذاشت که وی بحرب پسر رود او اخوانهم یا برادران چون مصعب بن عمیر که برادر خود عبید را در روز
احد که او بقتل رسانید او عشیرتهم یا خویشان ایشان و اگر چه اقرب باشند چون امیر المؤمنین ع و حمزه رضا که اقربای خود را
قتل عتبه و شیبه در جنگ بدر بکشتند اولئک آن گروه که با دشمنان خدای دوستی نکنند کتب نوشته است یعنی ثبت کرده
فی قلوبهم الایمان در دلهای ایشان ایمان را بوسیله الطاف خود تا جمع کرده آن را با لوازم آن از اخلاص و استقامت و
ایدهم و تقویت کرده است و قوة داده ایشان را بروح بچیزی که دل ایشان زنده شود از رحمت یا نصرت منه از نزد
خود و گویند مدد داده ایشان را بجبرئیل یا بقرآن و یدخلهم و در آورد ایشان را در روز حشر جنات تجری در بهشتی که
جاری میشود من تحتها الانهار از زیر درختان یا آن جویهای آب خالدین فیها در حالی که جاوید باشند رضی
الله عنهم خشنود شد خدای از ایشان و اعمال ایشان را پسندید و رضوا عنه و خشنود شدند ایشان از خدای
بکرامتی که وعده کرده ایشان را در عقبی اولئک حزب الله آن گروه لشکر خدا و انصار دین وی اند الا ان حزب الله
هم المفلحون بدانید که سپاه خدای ایشانند رستگاران در دنیا و عقبی از ثعلبی نقلست که داود پیغمبر در مناجات
گفت که بار خدایا حزب تو کیستند خطاب آمد که آنکه چشم از محارم فرو بسته باشد و دست از
آزار خلق و اخذ حرام کوتاه کرده باشد و دل خود را از ماسوی الله پاکیزه
گردانیده از جمله حزب من اند و خادمان عرش من آیه دلیل است بر
آنکه هیچ چیز در دین داخل تر از این نیست که دوستی کند با
دوستان و دشمنی کند با دشمنان او که آن تولی و تبرا است

سورة الحشر اربع و عشرون آیة مکیة

ابی بن کعب از حضرت رسالت صلعم روایت کرده که هر که سورة الحشر تلاوت کند هیچ چیزی نماند از بهشت و دوزخ و عرش و کرسی
و لوح و قلم و آسمان و زمین الا که بر او صلوات دهند و استغفار کنند و اگر در آن روز و در آن شب بمیرد شهید مرده باشد
و نیز از آن حضرت مرویست که هر که سورة الحشر بخواند گناهان گذشته و آینده او را بیامرزد و اگر سورة الرحمن و سورة الحشر
بخواند حق تعالی فرشته بجنازه او فرستد که پاسبانی او و اهل بیت و اموال او کند تا روز شود باید دانست که حق تعالی ختم سوره المجادله
فرمود بذکر حزب الشیطان و حزب الله افتتاح این سوره فرمود بمقهوریت حزب الشیطان فرمود که

بسم الله الرحمن الرحیم

سبح لله تسبیح کرد و بپاکی یاد کرد مر خدای را که مستحق جمیع ثنا و ستایش و پرستش است ما فی السموات و ما فی الارض
آنچه در آسمانها است از اجرام علویه و آنچه در زمین است از اجسام سفلیه و هو العزیز الحکیم و او غالب کننده است بر همه
در حکم و فرمان صوابکار و درست کردار در جمیع حالات آورده اند که حضرت رسول صلعم در جمادی الاول از هجرت بطلب خونبهای
از جهت دیه دو عامری که در عهد آنحضرت بودند و عمرو بن امیه ضمیری ایشان را کشته بود بنزد بنی النضیر رفت و میان بنی نضیر و
بنی عامر معاقده و معاهده بود حضرت در دیه آن دو عامری از ایشان استعانت طلبید گفتند سمعا و طاعة اما اعانة تو بکنیم

درهم چه امر فرمایی و پنهان با یکدیگر گفتند که ما محمد را بازندیشی در وقتی که بر دیوار خانهٔ ایشان نهاده بود سنگی بر بام برند
تا بر آن حضرت افکنند فی الحال جبرئیل آنحضرت را خبردار کرد و وی از آنجا برخواست با اصحاب خود گفت که از انجام ورید و
خود بمدینه مراجعت نمود و چون آمدن آنحضرت دیر کشید برخواستند و طلب آنحضرت کردند و در اثنای راه مردی را دیدند
که از مدینه می آمد احوال پیغمبر ازو پرسیدند گفت در راه دیدم که متوجه مدینه شد پس ایشان بمدینه آمدند و پیغمبر ایشان را از غدر
یهود اخبار فرمود محمد بن مسلمه را با قتل کعب بن اشرف که رئیس بنی النضیر بود امر نمود و او با کسی از بنی الحرث بطلب کعب از مدینه بیرون
رفت و پیغمبر از عقب او روان شد در خارج مدینه در موضعی نشست و انتظار آن میکشید و محمد بن مسلمه با رفقای خود بنزدیک قصر
کعب رسیده یاران خود را بپای حصار نشاند و کعب را آواز داد کعب جواب داد که چه کسی گفت منم برادر تو محمد بن مسلمه و وی برادر
رضاعی کعب بود و گفت باینجا آمده ام تا از تو درمی چند قرض کنم جهت آنکه محمد از ما مطالبهٔ صدقه میکند کعب آواز داد که قرض نمیدهم
مگر برهن کعب گفت بزیادگی گروهی همراه آورده ام و کعب در همان شب داماد شده بود عروس چون سخن محمد بن مسلمه شنید گفت نمیگذارم که بنزد
او روی کعب التفات بقول عروس نکرده بپایین آمد و محمد با او معانقه کرد و با یکدیگر سخن میگفتند تا از قصر دور شد محمد
سر او را در زیر بغل گرفت رفقای خود را آواز داد کعب فریاد برکشید عروس آواز او را شنیده بنی النضیر را بانگ زد ایشان از
خانهای خود بیرون دویدند چون آنجا رسیدند او را مقتول یافتند و ابن مسلمه با رفقای خود فرار نمود چون صبح بدمید خبر قتل
کعب را بآنحضرت رسانیدند اصحاب از آن معنی شاد گشتند حضرت ایشان را بحرب بنی نضیر امر کرد اصحاب متوجه آن صوب
شدند محاصرهٔ حصون ایشان کردند پیغمبر با ایشان اعلام کرد که عذر شما ظاهر شد از دیار من بیرون روید و اگر نه آماده
حرب باشید پس ده روز ایشان را امان داد ایشان بتهیهٔ سفر اشتغال نمودند ابن ابی منافق نزد ایشان فرستاد که از دیار خود مروید
و بقلاع خود متحصن باشید که من با دو هزار کس قوم خود معاون شما ام جهودان بسخن آن منافق مغرور شده یاغی گشتند خبر
بحضرت رسید یازده روز حصون ایشان را محاصره کرده ایشان را جلای وطن قبول کردند حضرت فرمود بشرط آنکه اسلحهٔ خود بگذارند
و آنمقدار اموال که دواب شما بر تواند گرفت با خود ببرید پس برین وجه قرار یافت و ایشان ناحیهٔ مدینه بگذاشتند بار بعضی اذرعات
که از ولایت شام است رفتند الا آل ابی حقیق و آل حیی بن اخطب که با اهل خیبر ملحق شدند حق تعالی در باب ایشان فرمود هو الذی
اخرج الذین کفروا اوست آن خدایی که از روی اخذ و اذلال بیرون کرد آنان را که نگرویدند من اهل الکتاب از اهل توریة
یعنی بنی النضیر من دیارهم لاول الحشر در اول راندن ایشان از جزیرهٔ عرب و اولیت حشر باعتبار آنست که این نوع مذلت
قبل از ایشان بایشان رسیده بود یا آخر حشر ایشان در قیامت باشد در روایت آمده که در آخر الزمان آتشی از جانب مشرق بیاید
و مردم را بشام راند و آنجا قیامت قایم کرده پس آن حشر دوم ایشان باشد بزمین بعد از آن از روی امتنان با مومنان میگوید
که ما ظننتم ان یخرجوا گمان نداشتید ای اهل ایمان آنکه بیرون روند بنی نضیر از مدینه جهت بسیاری عدد و شوکت ایشان
و ظنوا انهم مانعتهم حصونهم و گمان بردند که ایشان منع کند و بازدارنده است ایشان را حصارهای استوار ایشان من الله
از عذاب خدای و اصلا بخاطر ایشان نمیگذشت که ایشان مخذول و مقهور گردند فاتیهم الله من حیث لم یحتسبوا پس
بیامد بدیشان عذاب خدای از چیزی که گمان نمیبردند و تصور آن نمیکردند جهت قوت و محکمی حصون و قذف فی قلوبهم

الرعب و بیفکند خدای تعالی در دلهای ایشان ترس و بیم را بسبب کشته شدن کعب یخربون بیوتهم بایدیهم و ایدی
المومنین خراب میکردند خانهای خود را بدستهای خود و بدستهای مومنان یعنی ایشان بواطن آنرا خراب میکردند و مومنان
ظواهر آنرا اما مسلمانان از بیرون سوراخها میکردند تا باندرون روند و اموال ایشان را غنیمت گیرند و ایشان از اندرون
دیوارها میشکافتند و بیرون میرفتند مروی است که چون یهود دل بر جلا نهادند و دانستند که منازل ایشان بدست مومنان
می افتد خانها میکندند پس ششصد شتر بار کردند و خود را برآراستند و اظهار جلادت نمودند دفها میزدند سرودگویان از بلاد
مدینه بگذشتند و بولایت شام رفتند فاعتبروا یا اولی الابصار پس عبرت گیرید ای خداوندان دیدها یعنی ببینید احوال
ایشان را که خدای تعالی چگونه بر ایشان مسلط کرد شما را بدون قتال و جدال تا بر نهجی که همه خانهای خود را رها کردند و قرار
بر فرار دادند بعد از آن بیان حکمت میفرماید در مامور شدن ایشان بجلاء و لولا ان کتب الله علیهم الجلاء و اگر نه آن
که خدای نوشته است بحسب اقتضای حکمت فرض کرده شده در لوح محفوظ نوشته گشته بر ایشان بیرون شدن از خانها و آواره گشتن
لعذبهم فی الدنیا هر آینه عذاب میکردیم ایشان را درین سرای باستیصال و قتل همچنانکه با بنی قریظه عمل نمود و لهم فی
الآخرة عذاب النار و مر ایشان راست دران سرای عذاب دوزخ که اگر ایشان از عذاب دنیا نجات یافتند از عذاب آخرت نجات
نخواهند شد ذلک این عذاب که نامزد ایشان بود از رعب و جلاء و عذاب آخرت بانهم شاقوا الله و رسوله بسبب آنست
که ایشان مخالفت کردند و معانده نمودند با خدا و رسول او ومن یشاق الله فان الله شدید العقاب هر آینه هر که
شقاق و خلاف کند خدای را پس بدرستی که خدای سخت عقوبت مر او را و امثال او را آورده اند که در زمان محاصره حکم الهی
نازل شد که خرمابنان ایشان را قطع کنند غیر از عجوه و برنیه و عبدالله سلام و ابولیلی مازنی بدان مهم مامور گشتند ابولیلی
خرمای امی برید و میگفت بریدن آن یهود را غمناک میسازد و عبدالله سلام انواع آنرا قطع میکرد و میگفت دانم که خدا این نخیل
بدست مسلمانان باز دهد پس آنچه بهتر است برای ایشان میگذارم القصه یهودان گفتند ای محمد این عدل است که تو درختان ما
میبری و بیوزانی این سخن بر رسول شاق آمد و مسلمانان مستضعف در اندیشه افتادند که مبادا که قطع نخیل تعدی و فساد باشد
پس با یکدیگر خلاف کردند یهودان و ایشان درین خلاف بودند که حق تعالی این آیه فرستاد ما قطعتم من لینة او ترکتموها
آنچه بریدید از خرمابنان بالوان یا بگذاشتید آنرا قائمة علی اصولها ایستاده بر اصلهای خود فباذن الله و لیخزی
الفاسقین پس آن بامر خداست و رضای او و قطع نخلستان کرد تا خوار گرداند جهودان را که بیرون رفتگان اند از دایرهٔ
ایمان آورده اند که چون بنی نضیر جلای وطن کردند پنجاه زره و خود و سیصد و چهل شمشیر از ایشان بازماند و اموال و عقار
مجموع خاصهٔ پیغمبر گشت پس آنحضرت آن اسلحه بهر که خواست بهره فرمود و انصار را نصیبی نداد مگر سه کس را ابودجانه و سهل بن حنیف
و زید بن ... و از بنی نضیر بیشتر از دو کس ایمان نیاوردند یکی سفیان بن عمیر و دیگری سعد بن وهب و حق تعالی در باب فی این آیه فرستاد
وما افاء الله علی رسوله منهم و آنچه بازگرداند خدای بر فرستادهٔ خود از اموال و املاک ایشان یعنی هم او بر رسول
ارزانی فرمود فما اوجفتم علیه من خیل ولا رکاب پس نتاختید بر تحصیل آن هیچ اسبی و نه شتری این مستحق
چیزی از غنایم شده باشید ولکن الله یسلط رسله و لیکن خدای بنصرت و اعانت خود مسلط و مستولی میسازد

بغمبران خود را بر هر که میخواهد و این مثل قسمت غنایم نباشد که بقتال آنرا گرفته باشند علی من یشاء بر هر که خواهد والله علی
کل شیء قدیر و خدای بر همه چیز از غالب شدن و مقهور ساختن ایشان و غیر آن تواناست ما افاء الله علی رسوله من اهل
القری آنچه باز گرداند خدای بر پیغمبر از اموال و املاک اهل دههایی که بحرب گرفته نشده یعنی قرای بنی نضیر فلله وللرسول
پس خدایراست و مر پیغمبر او راست و متصرف در سهم ولذی القربی و مر خداوند خویشی نسبت بحضرت نبوی از اهل بیت او که
معصومین اند والیتامی و مر اطفال پدران محتاج از آل محمد والمساکین و مر درویشان که از ایشان باشند
و بر قوت سال قادر نباشند وابن السبیل و مر رهگذریان که استطاعت نداشته باشند که بشهر خود روند و فیء آن مالیست
از کفار بمسلمانان منتقل شود و بدون قتال آن و رسول را باشد در حال حیوة وی و بعد از وی کسی را که قایم مقام او باشد از ائمه
هدی و ایشان بهر کس که خواهند دهند کی لا یکون دولة بین الاغنیاء منکم تا باشد آنچیزی که متداول باشد
و دست گردان میان توانگران از شما که بآن مکاثرت کنند و بقوة و غلبه زیاده از حق خود بردارند و فقرا را اندکی
دهند و بایشان و بسپارند چنانکه در زمان جاهلیت بود خطاب باهل ایمانست غیر از پیغمبر و اهل بیت او وما آتیکم
الرسول فخذوه و آنچه بدهد شما را پیغمبر از فیء و غنیمت پس فرا گیرید آنرا که حق شماست وما نهیکم عنه
فانتهوا و آنچه نهی کند شما را از آن پس باز ایستید از آن حکم این کلمات عامست معنی آنکه هرچه پیغمبر فرماید از مامور
آنرا غنیمت دانند و برغبت تمام آنرا اخذ نمایند و هرچه نهی کند از منهیات از آن باز ایستید که امر و نهی خداست
از رسول مرویست که قرآن صعب است هر که بحدیث من تمسک کند و جمع نماید میان آن و قرآن رستگار از آنست و شما
را فرموده اند که سخن مرا بشنوید و بران کار کنید پس هر که بقول من استهزا کند بقرآن استهزا کرده چه حق تعالی فرموده
که فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا واتقوا الله ان الله شدید العقاب و بترسید از عذاب خدای در مخالفت
رسول بدرستی که خدای سخت عقوبتست بر مخالفان حکم رسول و درین اشارتست بآنکه تدبیرات متعلقست بآنحضرت
و بائمه صلوات الله علیهم که قایم مقام اویند و لهذا آنحضرت اموال خیبر را قسمت نموده بر اهل اسلام و بر اهل خیبر منت نهاده ایشانرا
بحال خود باز گذاشته و بنی نضیر و بنی قینقاع را حکم بجلا فرمود و بعضی اموال را بایشان داد چنانکه حق تعالی میفرماید
که للفقراء المهاجرین الذین اخرجوا من دیارهم مر درویشانراست که هجرت کننده اند از مکه بمدینه آنانکه بیرون
کرده شده اند ایشان از سراهای خود که در مکه داشتند واموالهم و از مالهای خود یعنی دور گردانیده شدند
منع کردند ایشانرا از برداشتن اموالی که آنجا داشتند یبتغون فضلا من الله ورضوانا در حالتیکه
مهاجران طلب میکنند بسبب هجرة افزونی و مزید عطایی از خداوند و خشنودی حضرت او یعنی هجرت ایشان برای تجارت
و اغراض دنیوی نبود بلکه محض رضای خدا بود پس بجهت دوستی خدا و رسول ترک دیار خود کردند وینصرون الله
ورسوله و یاری میکنند دین خدا را بانفس و اموال خود و نصرت مینمایند پیغمبر او را اولئک هم الصادقون
ایشانند راستان در دین اسلام هم بقول و هم بفعل در خبر است که از مهاجر مردی بود که از غایت گرسنگی سنگ بر شکم
بستی و در زمستان بجهت برهنگی گوی بکندی و در آنجا نشستی تا سرما کمتر اثر کند چون حال ایشان چنین بود رسول

مال بنی نضیر را بر مهاجر قسمت کرد بر سه کس از انصار چنانکه گذشت و بعد از ذکر مهاجرین در حق انصار فرمود
والذین تبوؤا الدار والایمان و دیگر فیء مر کسانیراست که جای گرفتند در سرایی که مدینه است در ایمان بخدا
و رسول و ایمان را موطن و مستقر خود ساختند و متمکن شدند درین هر دو و آنها که منزلگاه خود گردانیدند
من قبلهم پیش از مهاجران مراد فقرای انصارند که سبقت نمودند بر مهاجران در ایمان و قبل از هجرت ایمان آوردند
و بدو سال از قدوم حضرت مسجد ساختند یحبون من هاجر الیهم دوست میدارند انصار هر کرا که هجرت
کند بسوی دیار ایشان و او را جای دادند بدیار و اموال خود و او را مساعدت نمودند ولا یجدون فی صدو
رهم حاجة و نیابند در سینهای ایشان آنچه احتیاج داعی باشد بآن از حسد و غیظ و طلب مما اوتوا از آنچه
داده شدند مهاجران دون ایشان از مال قسمت بنی نضیر اصلا طلب آنچیزی میکنند که بمهاجران عطا شده حق تعالی در حق
ایشان آیه فرستاد ویؤثرون علی انفسهم و اختیار میکنند یعنی مقدم میکنند مهاجران را بر نفسهای خود و اموال
و منازل را از خود باز گیرند و بایشان دهند ولو کان بهم خصاصة و اگرچه در حالتی که هست ایشانرا احتیاج و فقر
بآنچه ایثار میکنند ایثار عبارتست از آنکه کسی محتاج باشد بچیزی و دیگری را مستحق آن چند از خود باز گیرد و بوی بخشد روایتست
که شبی رسول خدا از نماز شام و خفتن فارغ شد مردی از میان صفوف برخواست و گفت ای مهاجر و انصار مردی غریبم مرا طعامی
دهید رسول فرمود که ذکر غریب مکن که [illegible] فرمود غریبان چهار اند یکی مسجدی که در قومی باشند که
در آنجا نماز نکنند دوم مصحفی که در خانه باشد از آن تلاوت نکنند سیم عالمی که در میان جماعتی باشد و ایشان تفقد او نکنند چهارم
اسیری از اهل اسلام که در میان کفار باشد پس گفت کیست که مؤنت این مرد کفایت کند امیر المؤمنین ع برخواست و دست سایل
بگرفت و بحجره فاطمه آورد و گفت ای دختر رسول در کار این مهمان نظری کن گفت یا ابن عم طعامی اندکست و حسن و حسین
گرسنه اند و تو روزه داری فرمود آنرا حاضر کن طعام را پیش آورد حضرت طعام را پیش مهمان نهاد و خود گفت اگر طعام بخورم
مهمان اکتفا نکند پس دست دراز کرد و چنان باز نمود که چراغ اصلاح میکنم و آنرا فرو نشاند و فاطمه را گفت در گرفتن چراغ تعلل
نمای و خود دهان مبارک میجنبانید و چون فارغ شدند فاطمه چراغ را بیاورد و طعام همچنان بر جای خود باقی بود و امیر فرمود
ای درویش چرا طعام نمیخوری گفت سیر شدم پس امیر و فاطمه و حسن و حسین و فضه و همسایها از آن طعام خوردند و هنوز باقی
بود روز دیگر آنحضرت نزد رسول آمد و یرا گفت یا علی دی شب چون گذرانیدی گفت بخیر و خوبی پس رسول حکایت شب را جمیع
امیر المؤمنین باز گفت حضرت فرمود یا رسول که ترا اعلام کرد گفت جبرئیل و این آیه آورد که یؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة
چون حق تعالی صفت ایثار نمود در عقب آن ترغیب بذل کلی میفرماید بخیلان و من یوق شح نفسه و هر که نگاه داشته شود از بخل
نفس خود از آنچه طبیعت مستدعی آن باشد و مخالفت نماید با نفس اماره فاولئک هم المفلحون پس آن گروه رستگاران اند
جابر انصاری از رسول روایت کرده که فرمود از شح بپرهیزید که شح هلاک کرد آنانرا که پیش از شما بودند و بعد از بیان صفات
اصحاب طالبین میفرماید فرقه بعد از فرقه تا انقراض دنیا و میگوید که والذین جاؤا من بعدهم و آنانکه آمدند یعنی می آیند
از پس مهاجر انصار یقولون میگویند از روی نیاز ربنا اغفر لنا ای پروردگار ما بیامرز گناهان برای ما ولاخوا

الذین سبقونا بالایمان و برای برادران ما در دین آنانکه پیشی گرفتند بر ما بایمان ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین
امنوا و مگردان یعنی وضع مکن کینه و حقد و خیانتی مر آنانرا که گرویده اند یعنی نگه دار ما را از لطف ابدی و فضل سرمدی خود
از اراده بدی بمومنان ربنا انک رؤف رحیم ای پروردگار ما بدرستی که تو مهربانی بر دعای ما مستجاب کن پس ما را از عشر
شامل خود در روضه زمره سابقان داخل گردان چون در این آیه مومنان از بر سه فرقه فرود آورده مهاجر و انصار و تابعان که موصوف
باشند بپاکی عقیده و بپاکی زکی طینت و بعد از مدح مهاجر و انصار و تابعین بیان احوال منافقین میکند که الم تر الی الذین
نافقوا آیا نگاه نکردی بسوی آنانکه نفاق میورزند و خلاف آنچه در باطن دارند ظاهر میکنند یعنی ابن ابی و ابن نبتل و رفاعه و
احزاب ایشان یقولون لاخوانهم الذین کفروا من اهل الکتاب میگویند مر برادران خود را یعنی امثال و اشباه خود
آنانکه نگرویدند از اهل توریه که غم مخورید و اندیشه بخاطر خود راه مدهید لئن اخرجتم لنخرجن معکم اگر بیرون کرده شوید
شما از دیار خود هر آینه بیرون آییم ما با شما از روی مودت و مصاحبت ولا نطیع فیکم احدا ابدا و فرمان نبریم در خلاف جدایی
با شما یکی را که محمد است یا هیچکس را از مسلمانان یعنی مخالفت نمودن با شما اطاعت ایشان نکنیم ابدا در هیچ وقتی از اوقات وان
قوتلتم لننصرنکم و اگر کارزار کرده شوید یعنی اگر مسلمانان با شما قتال کنند هر آینه یاری کنیم شما را والله یشهد انهم
لکاذبون و خدای گواهی میدهد که ایشان یعنی منافقان دروغ گویانند در آنچه میگویند لئن اخرجوا لا یخرجون
معهم و اگر بیرون کرده شوند از مدینه بیرون نروند منافقان با ایشان و موافقت ایشان نکنند ولئن قوتلوا لا ینصرونهم
و اگر مقاتله کرده شوند یعنی مسلمانان با ایشان کارزار کنند یاری نکنند منافقان مر ایشانرا ولئن نصروهم و اگر یاری دهند
اهل نفاق یهود را یعنی بر سبیل فرض و تقدیر آنچه خدای نفی آن فرموده وجود پیدا نکند لیولن الادبار هر آینه بازگردانند پشتهای نصف
خود را یعنی هزیمت روند ثم لا ینصرون پس یاری کرده نشوند بنی نضیر بعد از هزیمت منافقان آنگه بر وجدانشان خطاب بمومنان
میکند لانتم اشد رهبة فی صدورهم هر آینه شما که مومنانید سخت ترید از روی ترس در سینهای ایشان من الله از خدای یعنی
ترس شما در دل منافقان بیشتر است از ترس خدا ذلک بانهم قوم لا یفقهون آن خوف و خشیت شما ایشانرا بسبب آنست
که ایشان گروهی اند که نمی دانند عظمت خدا و شدت عقوبت او را و اگر نه بایستی که از خدا ترسیدندی نه از شما لا یقاتلونکم جمیعا
کارزار نمیکنند با شما یهود و اهل نفاق در حالتی که مجتمع باشند برای جدال کردن با شما الا فی قری محصنة او من وراء
جدر مگر در دیهای استوار بخندق و حصار و بروج مستحکم و یا از پس دیوارها به تیر و سنگ و ایشانرا قوة آن نیست که از حصون
بیرون آمده روی بروی با شما جنگ کنند این از ضعف و جبانت ایشانست بأسهم بینهم شدید کارزار ایشان در میان
یکدیگر سخت است اما بتجاهل از ایشان که با رسول و اصحاب او حرب کنند او بجهت خوف و رعب که در دل او افکنده و بسبب آن قوت
مقاتله ایشان نیارند تحسبهم جمیعا پنداری تو یهود و اهل نفاق را مجتمع و متفق اند از روی تدبیر و صلاح اندیشی و
قلوبهم شتی و حال آنکه دلهای ایشان پراکنده و پریشانست در آن بجهت افتراق عقاید و کثرت حقد و حسد و عداوت با
یکدیگر ذلک بانهم قوم لا یعقلون آن اختلاف و تفرق عقاید بسبب آنست که ایشان گروهی اند که تعقل نمیکنند و در نمی یابند آنچه
صلاح ایشانست و بعد از آن میفرماید که مثل یهود در مغرور شدن بعدد و قوت خود کمثل الذین من قبلهم قریبا همچون مثل

آنانکه بوده اند پیش از یشان بزمان اندک ذاقوا وبال امرهم که بچشیدند عاقبت کفر خود را در دنیا مراد مشرکان قریش اند که
پیش ما قبل از ایشان در بدر کشته گشتند گویند مراد بنی قینقاع اند که عهدی با پیغمبر کرده بودند بشکستند و چون از بدر مراجعت فرمود
حکم کرد تا از دیار خود بیرون روند و جلاء وطن کنند عبدالله ابی با ایشان گفت بیرون مروید که من پیش محمد روم و شفاعت شما کنم
و چون ایشان در حصن رفتند عبدالله نصرت ایشان نداد و بالضرورت قرار بر فرار دادند ولهم عذاب الیم و مر ایشانراست
با وجود خواری و جلاء وطن عذابی دردناک در عقبی و مثل منافقان در فریب دادن یهودان و وعده نصرت کردن و خلاف
کردن کمثل الشیطان اذ قال للانسان اکفر مانند مثل شیطانست چون گفت مر آدمی را که بر کفر خود ثابت باش که من
معاون و ناصر توام فلما کفر پس چون بر کفر ثبات ورزید قال انی بریء منک انی اخاف الله رب العالمین گفت
شیطان بدرستی که من بیزارم از تو و من میترسم از خدای که پروردگار عالمیانست مراد ابو جهلست چه در وقتی که ببدر متوجه شد از قبایل
کنانه متوهم بود ابلیس بصورت سراقه که رئیس کنانه بود برآمد و گفت ای ابو الحکم مترس که هیچکس بر شما غالب نشود و چون ببدر رسید
ابلیس دید که ملائکه بمدد اهل اسلام از آسمان نازل میشود بگریخت و گفت من از شما بیزارم و حق تعالی ازین معنی خبر میدهد که
فکان عاقبتهما پس هست عاقبت کار شیطان و مدعو که انسانست از منافقان و یهودان و سایر مشرکان و پرستندگان
انهما فی النار خالدین فیها بدرستی که ایشان هر دو در آتش دوزخ باشند جاوید ماندگان در آن وذلک جزاؤا
الظالمین و خلود در آتش دوزخ پاداش کافرانست که از جاده حق تجاوز نموده اند و بعد از بیان عاقبت کافران در
موعظه مومنان میفرماید که یا ایها الذین امنوا اتقوا الله ای کسانی که گرویده اید بترسید از خدا در امر و نهی و طاعت او
کنید ولتنظر نفس ما قدمت لغد باید که نظر کند هر نفسی و ببیند آنچیزی که از پیش فرستاده است برای فردای قیامت
که عمل صالح است یا فعل قبیح است پس بجهت امر بتقوی تکرار آن کرده میگوید واتقوا الله ان الله خبیر بما تعملون
و البته بترسید از قهر الهی بدرستی که خدای داناست بآنچه میکنید این در حکم وعیدیست بر معاصی ولا تکونوا کالذین
نسوا الله و مباشید ای مومنان موافق مانند آنکه فراموش کردند و واگذاشتند احکام خدا را مراد یهودان و سایر کافران
و منافقان که از روی عناد و جحود مطلقا پیروی احکام خدا نکردند فانسیهم انفسهم پس خدا فراموش گردانید بر ایشان
نفسهای ایشانرا و ربود توفیق از ایشان اولئک هم الفاسقون آن گروه ایشانند بیرون رفتگان از دایره
فرمان و متوغل در کفر و طغیان بعد از آن مردمان را از خواب غفلت بیدار میسازد لا یستوی اصحاب النار
برابر نیستند نزدیک خدای یاران دوزخ که نفس خود را خوار ساخته بکسب معاصی مستحق نار شدند واصحاب الجنة
و اصحاب بهشت یعنی ساکنان آن ایشانند رستگاران یعنی از عذاب جحیم باز رسته و در نعیم مقیم پیوسته بعد از آن بر سبیل تمثیل
در بیان تعظیم قرآن میفرماید که لو انزلنا هذا القرآن علی جبل اگر میفرستادیم ما این قرآنرا بر کوهی بر طریق مثل
لرایته خاشعا متصدعا من خشیة الله هر آینه میدیدی آنرا ترسنده و شکافته و از هم ریخته از ترس خدا و از هیبت
وعیدی که در قرآنست یعنی کوه با وجود بزرگی و سختی بترسیدی و گردن نهادی و دلهای کافران از آن متاثر نمیشود وتلک
الامثال نضربها للناس لعلهم یتفکرون و این مثلها و آنچه مثل این مثلهاست از امثال قرآنی که از جمله آن دو مثل دیگر

اصحاب الجنة هم الفائزون [illegible]

درین سوره گذشته بیان میکنیم آنرا برای مردمان شاید که اندیشه کنند در روز آخر و مواعد آن درین کلام توبیخ است بر عدم
تخشع ایشان نزد تلاوت آن بجهت قساوت قلب و تدبر در ان و بعد ازان بجهت تعظیم قرآن اظهار ربوبیت و عظمت خود
میفرماید که بقوله هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ آنکس که قرآن فرو فرستاد خدای بحق است که نیست معبودی که مستحق باشد مگر او
سبحانه عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ دانای آنچه نهانست علم او بر بندگان از جواهر قدسیه و آنچه مشاهد ایشانست از اجرام
و اعراض یعنی دانای جمیع نهان و آشکار است بالحیوة و ممات هُوَ الرَّحْمَٰنُ الرَّحِيمُ اوست بسیار بخشنده که رحمت عامه سابقه
او در دنیا احاطه جمیع خلق نموده مهربان که رحمت خاصه او در آخرت که غفران و رضوانست بمومنان رسید و بجهت تاکید
اعادة الوهیت خود نموده که هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ اوست آن خدایی که هیچ چیز نیست خدایی سزای پرستش مگر او
الْمَلِكُ پادشاهی ممالک و ملکوت مال اوست و همه اشیا در تحت تصرف او و هیچکس قادر نیست بر منع آنچه جلاء
دانش باستغنای مطلق مقرونست و کمال استغنای از وجه احتیاج مصون الْقُدُّوسُ در نهایت نزاهت و مبراست از
جمیع قبایح ورذایل و مطهر از شرک و اولاد و از صفات اجسام و مبارک که جمیع برکات از جانب او فایض است و همه خیرات
از او نازل السَّلَامُ سالم از عیوب و علل و مبرا از نقص و عجز و خلل یا معطی سلامت بعباد در مبدء و معاد الْمُؤْمِنُ
ایمن کننده بندگان از ظلم و عقوبت نیران و قول صادق بم که تسمیه المومن جهت آنست که ایمن کردانند خاهل طاعت را از عذاب
و عقاب و مبین سازنده توحید را و الوهیت خود بر بندگان بدلایل واضحه که منشاء آن ایجاد عالمست بر نظامی که حال
او شاهد است بر وحدانیت و معبودیت الْمُهَيْمِنُ نگهبان بر هر چیز که خلق فرموده و امین بر همه اشیا که هیچ چیز نزد
او ضایع نمیشود و گفته اند که اسمیست از اسمای الهی که تاویل آن جز خدای نداند الْعَزِيزُ غالب در حکم که هیچکس او را مغلوب نتواند
ساخت و او را مرتبه رفیع خود زایل نتواند کرد و بتهدید غیر مخوف نشود الْجَبَّارُ بزرگوار و عظیم الشان در ملک و سلطنت
یا قاهر که بکنه او نتوان رسید و ابصار احاطه آن نتوان کرد یا صلاح آرنده کارهای شکسته بندگان از اسباب معاش و غیر آن الْمُتَكَبِّرُ
در نهایت کبریا یا اعظم یا بلند مرتبه از ظلم و نقصان و احتیاج و از سایر صفات محدثات یا کسی که همه چیز را نسبت بذات حقیر
بیند و این منصور نیست مگر او سبحانه سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ پاکست خدای از آنچه شریک میسازند با وی چیز را از
عقلا و حجج عقلیه ثابتست که او سبحانه قابل شرکت نیست هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ او خداییست که تقدیر کننده است هر چیز را که
ایجاد آن نماید از مخلوقات بر وفق مشیت و مقتضای حکمت الْبَارِئُ آفریننده اعیان و ظاهر سازنده آنها از عدم بوجود
در حالت برائت او از نواقص و عیوب در خلق آن الْمُصَوِّرُ بخشنده صورتهای و نگارنده آنها بر اشکال مختلفه از حیوانات
و نباتات و جمادات و غیر آن بصورت و صفات لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ مر او راست نامهای نیکو که در شرع و عقل مستحسن
و پسندیده است و غیر آن در شرع و عرف يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بپاکی و پاکیزگی یاد میکند او را آنچه در
آسمانها و زمینهاست و بصفت تنزیه ستایش میکند و غیر انسان از سایر حیوانات دلالتی دارند بر تقدیس او وَهُوَ الْعَزِيزُ
الْحَكِيمُ و اوست ارجمند و غالب در ملک خود که هرگز مغلوب و مقهور نگردد و صواب کار در کردار و گفتار که هر چه خواهد
کند بر وجه حکمت و مصلحت باشد در خبرست که رسول گفت فرمود که من جبرئیل را پرسیدم از اسم اعظم جواب داد که علیک بآخر سوره

الحشر فاکثر قراءة بر تو باد که نظر در آخر سوره الحشر کنی پس بسیار کردان قراءة آنرا باز دوم و سیم که پرسیدم همین جواب داد
و نیز حضرت فرمود که هر که خواتیم سوره حشر در شب و روز بخواند و در آن روز بمیرد حق تعالی او را بهشت واجب گرداند دید
جبرئیل از حضرت روایت کرده که هر که در صباح سه بار بگوید أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ و
سه آیه از آخر سوره الحشر بخواند حق تعالی هفتاد فرشته را بر او موکل گرداند تا او را نگاه
میدارند از جمیع آفات و صلوات بر او میدهند تا شب و اگر در آن روز بمیرد شهید مرده
باشد و اگر آنرا بهمین صورت در شبانگاه بخواند همین

سُورَةُ الْمُمْتَحَنَةِ منزلت یا بد احدی عشرون آیه مدنیه

ابی بن کعب از رسول صلعم روایت کرده که هر که سوره الممتحنه بخواند در روز قیامت جمیع مومنین و مومنات شفیع او باشند حمزه
ثمالی از امام زین العابدین ع روایت کند که هر که این سوره بخواند حق تعالی دل او را امتحان کند و چشم او را روشن گرداند و هرگز در وی فقر
و اولاد او نرسد حق تعالی افتتاح این سوره کرد بذکر تحریم موالات و ایجاب معادات و فرمود که

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ ای کسانی که گرویده اید بخدا و رسول فرا
مگیرید دشمنان من و دشمنان خود را أَوْلِيَاءَ دوستان و با ایشان طرح مصاحبت مکنید آورده اند که در سال هشتم از
هجرة حضرت رسالت صلعم بطریق اخفا عزیمت مکه داشت ساره کنیز عمرو بن صیفی بن هشام که در مکه مغنیه بود و نالخه از
مکه بمدینه آمد رسول از او استفسار کرد که بجهت ایمان آوردن باینجانب آمدی گفت نه فرمود که بجهت مهاجرت گفت نه بلکه
آمده ام تا مرا طعام و لباس دهید رسول فرمود چرا اهل مکه را نطلبیدی گفت بعد از واقعه بدر کسی بغنا و نوحه من میل نکرد رسول
فرزندان عبد المطلب را گفت و برا چیزی بدهید ایشان و برا جامه و دینار و زاد و راحله دادند پس بنزدیک حاطب بن ابی بلتعه آمد و
از وی چیزی طلبید او نامه نوشت باهل مکه که بدانید که رسول خدای قصد شما دارد پس سلاح را بر خود راست کنید و نامه را بوی داد و ده
دینار باو عطا کرد و بردی در وی پوشانید ساره نامه را بستد و در میان سر خود پنهان کرد و روی بمکه نهاد جبرئیل حضرت را
ازین خبر داد آنحضرت امیر المومنین ع را با مقداد و اسود و عمار یاسر امر کرد که متوجه راه مکه شوید و در راه زنی را یابید که نامه داشته
باشد بستانید و بیاورید ایشان سوار شده بآنموضع رفتند و زن را آنجا یافتند از وی طلب نامه کردند انکار کرد تا عزم رجعت نمودند
قصد رجوع کردند امیر المومنین ع فرمود که بخدا سوگند که هرگز پیغمبر خدا دروغ نگوید پس شمشیر برکشید و نزد وی رفت گفت بخدا
که اگر نامه ندهی گردنت بزنم زن بترسید گفت روی بگردان تا نامه بتو دهم پس سر خود بگشود و نامه را بحضرت امیر المومنین ع داد حضرت
نامه را نزد رسول خدا آورد پس رسول بر منبر رفت و خطبه خواند و گفت یکی از شما نامه باهل مکه نوشته تا ایشان را از قصد ما آگاه کند اگر
برخیزد و بآن معترف شود فهو المراد الا او را رسوا کنم دو نوبت فرمود کسی جواب نداد نوبت سیم حاطب برخواست گفت یا رسول الله
منم صاحب نامه و خدا داناست که بعد از اسلام نفاق نورزیده ام مراد از انجا قبیله و عشیره هست خواستم ملاحظه آنکرده رعایت
من کنند پیغمبر خدا فرمود که تا او را از مسجد بیرون کنند مردمان مشت بر گردن او میزدند و می انداختند و او باز پس مینگریست و در

رسول خدا نگاه میکرد تا شاید که بروی رحم کند چون بدو بسجد حیدر رسول عفو نمود او را باز کرد اینجا بس حضرت او را توبه داد و
حق تعالی این آیه فرستاد که ای مؤمنان کسانی که فی نفس الامر عدوی خدا و عدوی شما اند ایشان را دوست میگیرید و با ایشان مودة
مورزید تلقون الیهم بالمودة القا میکنید و میفرستید بسوی ایشان دوستی را بسوی مکاتبه وقد کفروا بما جاءکم
من الحق و بتحقیق که کافر شده و تصدیق نکرده اند بآنچه آمد شما را از سخن درست و راست که قرآنست و متابعت سید انام
یخرجون الرسول بیرون میکنند رسول را از مکه وایاکم ان تؤمنوا بالله ربکم و شما را نیز بیرون میکنند بسبب
آنکه میگروید بخدا که پروردگار شماست پس ایشان را دوست مگیرید ان کنتم خرجتم جهادا فی سبیلی اگر هستید شما
که بیرون آمده از وطنهای خود قتال و جهاد در راه من وابتغاء مرضاتی و برای طلب خشنودی من تسرون الیهم
بالمودة به پنهانی میفرستید بسوی ایشان دوستی بسبب کتابت وانا اعلم بما اخفیتم وما اعلنتم و من دانا
ترم بآنچه پنهان میکنید از مودة اعدا و آنچه ظاهر میسازید از اعتذار و رسول خود را از آن مطلع میکردانیم ومن
یفعله منکم و هر که بکند این کار را که القای خبرات با ایشان از شما فقد ضل سواء السبیل پس بدرستی که گم کرده
راه راست و خطا نموده طریق ثواب را ان یثقفوکم یکونوا لکم اعداء اگر بیابند شما را کفار مکه و بر شما قادر
گردند باشند مر شما را دشمنان یعنی محبت فایده ندهد ویبسطوا الیکم ایدیهم و منبسط سازند و بگشایند
بسوی شما دستهای خود را والسنتهم بالسوء و زبانهای بدی بردن و کشتن و دشنام دادن وودوا لو تکفرون
و دوست دارند که کافر شوید و از دین خود برگردید و چون حال شما با ایشان باین طریقست پس محبت کردن با مثال
ایشان خطای عظیم است از شما لن تنفعکم ارحامکم ولا اولادکم هرگز نفع نخواهد رسانید شما خویشان
شما و نه فرزندان شما جدا از آن پیغمبر باید که یوم القیمة یفصل بینکم روز رستخیز جدا کند میان شما و اولاد و اقربا
یعنی کافر را بدوزخ فرستد و مومنان را به بهشت پس جهت شما ترک صحبت الله میکنید بجهت مراعات کسانی که نفع شما نخواهند
رسانید والله بما تعملون بصیر و خدا بآنچه شما میکردید از دوستی و دشمنی بیناست شما را بر آن جزا خواهد داد
قد کانت لکم اسوة حسنة بدرستی که هست مر شما را ای مومنان در ترک موالات کافران و تبرا نمودن از
ایشان قدوه نیکو و خصلتی پسندیده که بدان اقتدا باید کرد فی ابراهیم والذین معه آنچنان قدوه نیکو که در میان
ابرهیم و آنانکه با وی بودند از اهل ایمان پس حسنه مر شما راست در ابرهیم و تابعان اذ قالوا لقومهم انا برآؤا منکم
ومما تعبدون من دون الله کفرنا بکم در وقتی که گفتند ایشان مر کروه خود را بدرستی که بیزاریم از شما و آنچه
میپرستید بجز از خدای از اصنام نکرویدیم بدین شما یعنی منکر شما و معبود شماایم وبدا بیننا وبینکم العداوة
والبغضاء و ظاهر و آشکارا شد میان ما و میان شما دشمنی بدست یعنی بغض به و قرار ابدا همیشه مراد آنست که
دشمنی ما و شما قایم خواهد بود بدست و زبان حتی تؤمنوا بالله وحده تا آنکه ایمان آرید بخدا در حالتی که
یکتا و یگانه است حاصل که شما در تبرا نمودن از اهل شرک اقتدا با براهیم کنید الا قول ابراهیم لابیه لاستغفرن
لک مگر گفتن ابرهیم مر پدر خود را که هر آینه آمرزش خواهم برای تو مراد آنست که ای اهل اسلام اقتدا کنید بحضرت خلیل در

بزاری کافران

بزاری از کافران نه در طلب آمرزش برای ایشان چه استغفار ابراهیم مر پدر خود را یعنی عم خود را آزر مشروط با ایمان چون
دانست که ایمان نخواهد آورد از وی بیزار شد وما املک لک من الله من شیء یعنی ابراهیم به پدر خود گفت
که مالک نیستم ای پدر برای تو یعنی نمیتوانم که از تو دفع کنم و بازدارم عذاب خدای هیچ چیز را بلکه همین قدر که استغفار دارم
و پس چون خلیل و اصحاب او از قوم خود تبرا کردند روی نیاز بدرگاه بی نیاز آورده گفتند ربنا علیک توکلنا ای پروردگار
ما بر تو توکل کردیم و اعتماد نمودیم یعنی از خلق بریدیم و بتو پیوستیم والیک انبنا والیک المصیر و بسوی
تو بازگشتیم و بسوی حکم توست بازگشت همه در آخرة نزد بعضی این دعا قول ابراهیم نیست بلکه حق تعالی مومنان این امت را
بعد از نهی ایشان از موالات کفار امر میفرماید که چون قطع علاقه با دشمنان کردید بگویید که ای آفریدگار ما از ایشان
بریدیم و بلطف و کرم تو پیوستیم و از این قبیلست ربنا لا تجعلنا فتنة للذین کفروا ای پروردگار ما مکردان مارا
بلیه و آزمایشی برای آنانکه نگرویدند یعنی ایشان را بر ما مسلط مگردان و بدست ایشان معذب مکن تا در حق
ما نگویند که اگر ایشان بر حق می بودند بدست ما گرفتار نمی شدند یا نگاه دار ما را از موالات ایشان واغفر لنا
و بیامرز ما را ربنا انک انت العزیز الحکیم ای آفریدگار ما از آنچه تقصیر کردیم در راه بدرستی که تو غالبی درگم
پس شر ایشان را از ما دفع کن پس بجهت تاکید قول مذکور تکرار آن میکند که لقد کان لکم فیهم اسوة حسنة
بدرستی که هست مر شما را ای اهل اسلام در ابرهیم و قوم خود خصلتی نیکو که بآن اقتدا کنید و این اقتدا ثابتست
لمن کان یرجوا الله والیوم الاخر مر کسی را که باشد امیدوار رضای خدا را و پاداش روز قیامت
ومن یتول و هر که روی بگرداند از این اقتدا و دوستی کند با اعدا فان الله هو الغنی الحمید پس بدرستی که
خدای بی نیاز است از وی و نصرت کردن وی مر دین او را چه خود ناصر دین خود است و احتیاج بغیر ندارد مرویست که بعد از
نزول این آیه مومنان ترک مودة آبا و ابنا و اقربا که در مکه داشتند از دل خود برکندند و چون حق تعالی ثبات ایشان را در
ترک موالات اقربا بدید بر ایشان رحم فرموده وعده مودة ایشان داد عسی الله ان یجعل بینکم وبین الذین
عادیتم شاید یعنی امید هست آنکه خدای پیدا کند میان شما و میان آنانکه دشمن داشتید منهم مودة از کفار مکه که
خویشان شما اند دوستی و یاری و انچنان بود که ابوسفیان و سهل بن عمرو و غیر ایشان از صنادید قریش که دشمنان عظیم بودند
محبتی پیدا شد و چون ام حبیبه که دختر ابوسفیان بود بعد از اسلام آوردن رسول صلعم او را بعقد خود درآورد دل ابو سفیان
بر اسلام نرم گشت و ام حبیبه بعد از این زن عبدالله جحش بود چون بحبشه هجرة کرد عبدالله جحش ترسا شد ام حبیبه را
بدین ترسایی دعوة کرد او قبول نکرد چون عبدالله بمرد رسول کس را بنجاشی فرستاد و ام حبیبه را از وی طلب کرد نجاشی
بسعید بن عاص گفت او را نزد رسول فرست سعید قبول این معنی نمود و نجاشی چهارصد دینار برای صداق رسول با وی داد و بعد
آمده بر وفاق رسول صلعم سرافراز گشت و ابوسفیان مشرک بود چون این خبر شنید گفت ای مردی عظیم الشان که اما
کرد مذکر برا و نخسته پس بدامادی رسول راضی شد والله قدیر و خدای تواناست بر همه مقدورات پس قادر است
بر آنکه دشمنی را بدوستی بدل کند والله غفور و خدای آمرزنده است کسی را که موالات یا شد با ایشان قبل از نهی مهربان عشر
الرحیم

براکه بعد از نهی قطع موده کرده باشد مرویست که بنو خزاعه و بنو مدلج را با حضرت رسالت صلعم عهد و پیمان بود که هرگز قصد
مسلمانان نکنند و دشمنان دین را یاری ندهند و ایشان بعهد خود ثبات ورزیدند و قصد اهل اسلام نمیکردند و اعدای دین
را نیز حمایت نمیکردند حق تعالی درباره ایشان فرمود که لا ینهیکم الله عن الذین لم یقاتلوکم نهی نمیکند خدای شما را ای مؤمنان
از آنانکه ایشان کارزار نکردند با شما فی الدین در کار دین و ملت ولم یخرجوکم من دیارکم و بیرون نکردند شما را از
سراها و منزلهای خود ان تبروهم وتقسطوا الیهم آنکه نیکویی کنید با ایشان و حکم بعدل کنید بسوی ایشان و ظلم نکنید
بر ایشان تا موجب الفت قلوب ایشان شود و سبب تشوق ایشان بایمان یعنی با ایشان طریقه عدالت و احسان مرعی دارید ان
الله یحب المقسطین بدرستی که خدای دوست میدارد عدل کنندگان را و اجماع امت است که نیکویی با اهل حرب حرام است
انما ینهیکم الله عن الذین قاتلوکم فی الدین جز این نیست که نهی میکند خدای شما را از آنانکه کارزار کردند با
شما در دین و مذهب واخرجوکم من دیارکم و بیرون کردند شما را از سراهای خود وظاهروا علی اخراجکم
ان تولوهم و همپشت شدند با اعادی و معاونت نمودند با ایشان در بیرون کردن شما آنکه دوستی کنید با ایشان یعنی خدای منع فرموده شما را از
دوستی کردن شما با جمعی که در مقام مقاتله درآمدند و در اخراج شما معاون یکدیگر شدند مراد کفار مکه اند که بعضی با اهل اسلام
محاربه کردند و برخی در اخراج ایشان سعی نمودند ومن یتولهم فاولئک هم الظالمون و هر که دوست دارد ایشان را پس آن گروه
دوست دارندگان ایشان اند ستمکاران که وضع دوستی در غیر موضع میکنند و بسبب آن مستحق عذاب الیم اند آورده اند
چون در حدیبیه صلح واقع شد یکی از جمله شروط آن بود که هر مسلمانی که از مکه بمدینه رود آنحضرت در حدیبیه بود که جمعی مومنات
از مکه گریخته بملازمت آمدند از جمله سبیعه بنت اسلمیه دختر حارث بخدمت آمد و اسلام آورد و شوهر او مسافر مخزومی بیامد
و گفت زوجه مرا بمن رد کن که شرط صلح بر این وجه بود که هر که از ما بتو آید بما رد کنی جبرئیل آمد و گفت آن شرط بر مردان واقع
شده نه بر زنان روا نیست که مومنات را بمشرکان دهند و این آیه بر رسول خواند که یا ایها الذین آمنوا اذا جاء
کم المؤمنات ای گروه گرویدگان چون بیایند بشما زنان گرونده و ظاهر سازنده ایمان مهاجرات در حالتی که هجرت
کننده اند از کفر بایمان فامتحنوهن پس بیازمایید آنها را بر وجهی که ایشان را سوگند دهید که بیرون آمدن
ایشان از دشمنی شوهر نبوده و دوستی دیگران سبب آمدن نشده و بجهت غرضی از اغراض دنیویه متعلق نبوده بلکه خالص برای دوستی
خدا و رسول و دین اسلام بدینجانب آمده الله اعلم خدای داناتر است بایمانهن بگرویدن ایشان چه اوست که مطلع
بر ضمایر یعنی شما را ... بتحقیق چیزی که بدان اطمینان و یقین قلب حاصل شود فان علمتموهن پس اگر دانستید ایشان را
بغلبه ظن مؤمنات که مومنه اند فلا ترجعوهن پس باز مگردانید ایشان را الی الکفار بسوی ناگرویدگان مراد
بکفار درین آیه شوهران ممتحنه اند لا هن حل لهم ولا هم یحلون لهن نه این زنان حلال است مر کافران را
و نه آن کافران حلال میشوند مر این زنان را زیرا که ایمن نتوان بود از آنکه ازواج اضلال ایشان نکنند و مظنه تدین بدین
ازواج وآتوهم ما انفقوا و بدهید شوهران ایشان را آنچه خرج کرده باشند از کابین نه ماکول و ملبوس منقول است که
عهد مشرکان با رسول درباره زنان باین طریق شده بود که هیچ زنی از ما نزد تو نیاید که بر دین تو باشد الا او را بسوی ما رد کنی

واگر بدین تو درآمده باشد و شوهر داشته آنچه شوهر انفاق او کرده باشد از صداق برآورد بما بازدهی و آنحضرت را نیز باین طریقه
با ایشان عهد بود العهده حضرت سبیعه را سوگند داد و مهری که مسافر باو داده بود گرفته باز گشت آیه آمد که ولا جناح
علیکم ان تنکحوهن و هیچ اثمی و بزه نیست بر شما اگر بخواهید زنان مهاجره را چه اسلام فسخ نکاح کرده میان ایشان
و میان ازواج کفار اذا آتیتموهن اجورهن چون داده باشید ایشان را مزدها یعنی مهرهای ایشان را و نیز بجهت مبالغه
کفر و آیات آنکه میفرماید ولا تمسکوا بعصم الکوافر و چنگ در مزنید بعقدهای زنان کافره یعنی باید که میان
شما و ایشان علاقه زوجیت نباشد مرویست که بعد از نزول این نهی اصحاب هر زن کافره که در نکاح داشتند طلاق دادند واسئلوا
ما انفقتم و بجویید از کفار آنچه خرج کرده اید از مهرهای ایشان یعنی هرگاه زنان شما مرتد شده بکفار لاحق شده باشند مهری که
بایشان داده باشید از کفار مطالبت کنید اگر مانع آن زنان شوند ولیسئلوا ما انفقوا و باید که بجویند کافران از شما آنچه
خرج کرده اند از مهر زوجات یعنی چون عصمت زوجیت منقطع شد میان مؤمن و کافره و کافر و مؤمنه پس هر یک رد کند مهری
را که بصاحب خود داده اند ذلکم حکم الله یحکم بینکم جمیع آنچه مذکور شده درین آیه فرمان خداست حکم میکند
خدای میان شما والله علیم حکیم و خدای داناست بمصالح امور شما حکم کننده آنچه مقتضای حکمت اوست مرویست
که در صدر اسلام مسلمان در تحت کافره بود و کافر در تحت مسلمه این آیه منسوخ شد وان فاتکم و اگر فوت شود یعنی سبقت
گیرد و برود از شما ای مومنان شیء من ازواجکم الی الکفار چیزی از زنان شما بسوی کافران یعنی بدار الحرب پیوندد
و مهر او بدست شما نیاید از فیاری (?) و امثال آن فعاقبتم پس از پی درآیید ایشان را و غنیمت ایشان بدست شما درآید یعنی آزاد
کردن مهر بر این وجه که در عاقبت شما بر ایشان ظفر یابید و غنیمت بدست شما آید فآتوا الذین ذهبت ازواجهم
پس بدهید آنرا که رفته زنان ایشان بدار الکفر و مهر نیافته اند مثل ما انفقوا مانند آنچه نفقه کرده اند از مهر آن زنان
واتقوا الله الذی انتم به مؤمنون و بترسید از عذاب خدای در مجاوزه از امر او آن خدایی که شما بدو گرویده اید
آورده اند که در روز فتح مکه چون سید عالم صلعم بکوه صفا برآمده با رجال مکه بر اسلام و جهاد بیعت کرده زنان ایشان در
متابعت مبایعه میکردند حق تعالی طریق مبایعت ایشان را تعلیم حبیب خود نموده فرمود یا ایها النبی اذا جاءک المؤمنات
ای پیغمبر خبر دهنده چون بیایند بتو زنان گرونده یعنی بنیت گرویدن یبایعنک علی ان لا یشرکن بالله شیئا
مبایعه کنند با تو بر آنکه شرک نیارند و شریک نگیرند بخدا چیزی را از اصنام ولا یسرقن و دزدی نکنند ولا
یزنین و زنا نکنند ولا یقتلن اولادهن و نکشند فرزندان خود را مراد دختران اند که زنده در خاک میکردند
ولا یاتین ببهتان یفترینه و نیارند بدروغی که از جهل بر بافته باشند بین ایدیهن وارجلهن میان
دستها و پایهای خود این کنایت از فرزندی که بدروغ بر شوهر خود بندند ولا یعصینک فی معروف و عاصی
نشوند در تو در کاری نیکو که با ایشان امر کنی مانند آنکه با هیچ مردی غیر محرم در خلوت ننشینند و نوحه نکنند و غیر آنچه موافق
طاعت خدا نباشد چون باین شرایط بیعت کنند فبایعهن پس بیعت کن با ایشان گویند پیغمبر صلعم با آن زنان بیعت بود و دست
آنحضرت دست هیچ زن مس نکرد قولی آنست که زنان دست در قدح آب فرو بردند بعد از آن حضرت دست مبارک خود را در آن

فروبرد و گویند حضرت جام بر سر دست خود داشت آنرا بر بالای دستهای ایشان نهاده با ایشان بیعت فرمود و بروایتی خدیجه را
فرمود تا از آنها بیعت گرفت وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهَ و طلب آمرزش کن برای زنان جهت آنچه کرده‌اند که إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ
رَحِيمٌ بتحقیق که خدای آمرزنده است گناهان کسانی که بیعت کنند مهربان بر ایشان که توفیق ایمان و توبه داده آورده‌اند
که جمعی درویشان از اهل اسلام با یهودان دوستی میکردند و خبر مسلمانان با ایشان میگفتند و میوه و طعام میگرفتند
حق تعالی ایشان را منع فرموده گفت يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده‌اید بخدا و رسول لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا
غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ دوستی مکنید و موده منمایید گروهی را که خشم گرفته است خدای بر ایشان و ایشان را بآتش سخط
سوخته مراد یهودند قَدْ يَئِسُوا مِنَ الْآخِرَةِ بتحقیق که نومید شده‌اند
ایشان از ثواب آخرت كَمَا يَئِسَ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ همچنانکه
نومید شده‌اند کافران از اهل گورها یعنی از مبعوث شدن مردها
در فنای آخرت و بعلم الیقین عاقبت خود را دانسته
از نعم آنجهان و بکلی قطع امید

سُورَةُ الصَّفِّ أَرْبَعَ عَشْرَةَ کرده‌اند آیة مدنیة

ابی بن کعب از رسول صلعم روایت کرده که هر که سوره عیسی علیه السلام بخواند عیسی برای او استغفار کند ابو بصیر از ابو جعفر روایت
کرده که هر که سوره الصف بخواند و مداومت نماید حق تعالی او را در صف ملائکه و انبیا جای دهد چون حق تعالی ختم سوره
الممتحنه نمود و بقطع موالات کافران افتتاح این سوره بقطع موالات ظاهرا و باطنا نمود و فرمود که

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ پاکی و پاکیزگی یاد کرد مر خدای را آنچه در آسمانهاست از جمله
علویات و آنچه در زمینهاست از سفلیات وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ و غالبست در حکم کردن بهیچ وجه مغلوب نگردد
درست کار که خلل با فعال او راه نیابد مرویست که جمعی از اصحاب با آن قدوه احباب گفتند یا رسول الله اگر بدانیم که دوسترین عمل
نزد خدا کدامست مال اموال و انفس خود را بآن بذل کنیم حق تعالی آیه إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ که بعد ازین مذکور خواهد
شد نازل فرمود و چون در روز احد بقول خود عمل نکرده از جهاد فرار نمودند حق تعالی توبیخ ایشان فرموده باین آیه يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا ای آنانکه گرویده‌اید لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ چرا میگویید آنچه را که نمیکنید و بجای نمی‌آرید
كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ بزرگست از روی شدت و غضب و خشم نزد خدا أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ آنکه بگویید
آنچه نخواهید کرد و نزد اکثر علما این آیه عام است یعنی هر که سخنی گوید و نکند درین عقاب داخلست در خبرست که حضرت رسالت پناه
در شب معراج دید که لبهای جمعی کسانی بمقراض آتشین میبریدند مرویست که سعد بن مسیب رسول و اصحاب او را بنجات ندی
در روز بدر صهیب را بکشت رسول صلعم از کشتن او خوشحال و گفت ویرا که کشت یکی بدروغ گفت من کشتم عبدالله گفت دروغ
میگوید صهیب را بقتل رسانید رسول فرمود یا ابا یحیی تو او را کشتی گفت نعم یا رسول الله پس حق تعالی این آیه نازل ساخت در ترغیب

جهاد میفرماید که إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ بدرستی که خدای دوست میدارد آنانرا که کار
زار کنند در راه خدا صَفًّا در حالتی که صف زده کانند در معرکه جهاد كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ گوییا که ایشان
بناء عماراتی اند از زیر بهم شده‌اند این کنایتست از استحکام و ثبات اقدام در معرکه جهاد حاصل که حق تعالی درین کلام بندگانرا
اعلام فرموده که واجبست ثبات قدم در معرکه جهاد ابن عباس روایت کرده که حضرت فرمود کان علی اذا صف فی القتال
كأنه بنيان مرصوص فانزل الله هذه الآیة یعنی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چون در صف قتال قیام مینمود گوییا که صف آن
صف در قتال چون دیوار مستحکم بود و چون این حال محبوب و مرضی حق تعالی بود این آیه در حق او نزول یافت و جماعت که
حق تعالی ثنای ایشان کرده است و اظهار محبت ایشان نموده علی بن ابی طالب علیه السلام و حمزة بن عبدالمطلب و مقداد بن اسود و سهل بن حنیف
و ابو دجانه نزول یافت و بر هر تقدیر حضرت شاه اولیا ممدوح و محبوب خالق الارض و السماوات و حدیث مشهور متواتر
حضرت رسالت پناه که در حق آن امیرالمؤمنین فرموده لاعطین الرایة غدا رجلا الخ دالست بر آنکه مراد آیه آنحضرتست و اتباع
او نه جمعی که مکرر از حروب اعدا گریخته‌اند و بعد از محبت عباد بر ثبات قدم بر جهاد بیان میکند صدق نیت موسی را بر صبر کردن
بر اذیت قوم بجهت تسلیه حضرت در شکیبایی بر تکذیب مردم میفرماید که وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ و یاد کن ای محمد آنرا که گفت موسی
مر گروه خود را که بنی اسرائیل اند يَا قَوْمِ لِمَ تُؤْذُونَنِي ای گروه من چرا میرنجانید مرا باشنودن فرمان من و اظهار نقص و عیب
و بهتان و افترا بر او و گاهی بسحر میگفتند و زمانی بجنون و زمانی نسبت قتل هارون با وی میدادند و غیر آن پس فرمود که چرا مرا این نوع
ایذا و آزار میرسانید وَقَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ و حال آنکه بیقین میدانید که من فرستاده خدایم بجانب شما
و رسولی باید که مکرم و محترم باشد بی احترام مرا مرنجانید و فرمان بردید ایشان بر ضلالت و جهالت ثابت قدم شده نخوت او را
بسمع قبول نشنودند و دست از ایذا و آزار باز نداشتند فَلَمَّا زَاغُوا پس آنهنگام که بگشتند از قبول فرمان موسی با وجود ادراک
با مر بر صدق نبوة او أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ بگردانید خدای دلهای ایشان را از استقامت یقین یعنی ایشانرا در بادیه خذلان فرو
گذاشت تا در طریق ضلالت بمانند وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ و خدای راه راست نمی‌نماید گروهی را که بیرون
رفتگانند از دایره فرمان و بحال خود شان وامیگذارد و نظر لطف از ایشان باز میگیرد وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ
و یاد کن این را نیز که گفت عیسی پسر مریم است يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ ای فرزندان یعقوب بدرستی که من فرستاده
خدایم بسوی شما بحجت و برهان مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَاةِ در حالتی که باور دارنده‌ام مر آنچیزی را که پیش
از منست از کتاب توریت که بر موسی نازل شده یعنی تصدیق کرده‌ام که آن از نزد خداست وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي و مژده
دهنده‌ام بفرستاده که می‌آید بدین کامل و شرع شامل مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ از پس من نام او احمد که یعنی ستاینده است
یعنی ستایش او مر خدای را افزونست بستایش انبیا بیشتر است و ستوده‌تر یعنی ستایش او را بیشتر از ستایش مخلوق دیگر میکنند بجهت
آنکه محاسن اخلاق او بیشتر از همه کس است و در روایت آمده که ترجمه کلام عیسی بحواریون بر نهج است که انی لا بد ذاهب الی ربی
و ربکم والفارقلیطا جاء و قال فارقلیطا احمد است یعنی من میروم بجانب پروردگار شما و احمد که خاتم پیغمبرانست بعد از من خواهد آمد
محمد بن جبیر روایت کرده که پیغمبر فرموده که مرا نامهای متعدده است من احمدم و محمدم و محمودم و ماحی ام که حق تعالی سبب من محو کفر کرده

مردمان

دسا شرم کم همه مردمان بر قدم من محشور شوند و عاقبتم که هیچ پیغمبر در عقب من نباشد منقولست که حواریون بعیسی عم گفتند یا روح الله
بعد از ما امتی دیگر خواهد بود فرمود بلی بعد از ما امة احمد خواهد بود که خاتم پیغمبرانست و ایشان حکیمان و عالمان و نیکو
کاران و پرهیزکاران باشند در علم شریعت و خشنود باشند بخدا باندک روزی و خدا از ایشان خشنود باشد باندک
کرداری فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ پس آنهنگام که آمد احمد بدیشان بمعجزات روشن و
آیات هویدا گفتند جهودان بنی اسرائیل اینکه او می نماید با جادویست آشکارا که بر هیچکس پوشیده و پنهان نیست وَمَنْ
أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وکیست ستمکارتر از کسی که بندد بر خدای دروغ یعنی پیغمبر او را تکذیب کند و تصدیق
بمعجزات او ننماید وَهُوَ يُدْعَى إِلَى الْإِسْلَامِ و حال آنکه خوانده میشود یعنی پیغمبر خدا او را میخواند بسوی دین اسلام
که شاملست بر خیر و صلاح دنیا و خیر نجاح عقبی وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ و خدای راه نماید گروه ستمکاران را
که سبب سوخ کفر از صراط مستقیم و دین قویم تجاوز نموده باشند و بسبب فرط عناد و طغیان ایشان طریق جنت در روز قیامت بایشان
ننماید بواسطه کفر و معصیت در لباب آورده که چند روزی وحی بر حضرت نیامد کعب بن اشرف گفت مژده باد شما را ای گروه
یهود که خدای محمد نور او را فرو نشانید و کار او باتمام نخواهد رسید این سخن بآنحضرت رسید غبار ملال بر آینه دل مبارک وی
نشست جبرئیل بجهت رفع آن این آیه آورد يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ رسالت را بِأَفْوَاهِهِمْ بدهنهای خود یعنی
بطعن کردن در آن بگفتار ناپسندیده یعنی حال ایشان در این اطفا مانند حال کسیست که بدهن باد دمد و نور آفتاب را خواهد
فرو نشاند وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ و خدای تمام کرداننده است نور خود را یعنی روشن کرداننده دین و شریعت سید المرسلین
را با اظهار کلمه اسلام وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ و اگر چه کراهت دارند ناگرویدگان از اتمام آن کراهت ایشان از تزیین چراغ لطف
چراغ صدق و ثواب هیچ اراده خفاش که غیر مؤثر است در نابودن آفتاب هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ
اوست آن خدایی که فرستاده پیغمبر خود را بچیزی که هدایتست یعنی قرآن یا معجزه و مذهب درست و راست که مذهب حنیف اسلام است
لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ تا غالب سازد این دین را بر همه کیش و ملت و اگر چه کاره اند مشرکان اظهار دین
محمدی را نقلست که حضرت امیر المؤمنین عم فرموده که اعلاء کلمه اسلام و غالب شدن آن بعد از این خواهد بود پس فرمود نه چنین است بلکه
که نفس من بید قدرة اوست که دین اسلام را غالب کرده اند بر جمیع ادیان تا آنکه باقی نماند دیهی الا که بامداد و شبانگاه در او
ندای لا اله الا الله محمد رسول الله علیا ولی الله شنوند بعد از آن بند کان را بتبعیت قول رسول و نصرت دین او میفرماید
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ ای گروه گرویدگان آیا دلالت کنم و راه
نمایم شما را بر بازرگانی که نجات دهد شما را از عذاب دردناک پس بیان آن تجارت میکند که تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ
رَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بگروید بخدا و رسول او و کارزار کنید با کافران در راه خدا بِأَمْوَالِكُمْ
وَأَنْفُسِكُمْ بمالهای خود که صرف راه و راحله کنید و بنفسهای خود که متعرض قتال و حرب شوید ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ
كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ آنچه مذکور شد از ایمان و جهاد بهتر است مر شما را از معاملات دیگر اگر هستید که دانید طریق نجات
حقیقی را پس اگر ایمان آرید بخدا و جهاد کنید در راه او يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ بیامرزد خدای برای شما گناهان گذشته شما را وَيُدْخِلْكُمْ

جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ و در آرد شما را در عقبی ببوستانهایی که میرود از زیر اشجار آن جویها وَ
مَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ و بمسکنهای پاکیزه و منزلها که واقع شده در بوستانهای با اقامت که هرگز از
آنجا بیرون نیایند ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ آنچه مذکور شد از مغفرت و ادخال جنت رستگاری بزرگست نه آنچه مردمان
آنرا فوز میشمرند از طول بقا و حکومت در دنیا در حدیث آمده که جنات عدن کوشکیست در بهشت از لؤلؤ و در آن هفتاد سرا
از یاقوت سرخ و در هر سرایی هفتاد خانه از زمرد سبز و در هر خانه هفتاد سریر و در هر سریری هفتاد فرش از الوان و بر هر فرشی
حوری نشسته و در هر خانه از آن هفتاد مایده بر هر مایده هفتاد لون طعام و هر سرایی از آن خلفا غلامی و کنیزی باشد خدا
تعالی مؤمن را چندان قوة دهد که با همه زنان خلوت سازد و این نعمتی عظیم است در عقبی وَأُخْرَى تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِنَ
اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ و نعمتی دیگر در دنیا که دوست میدارید آنرا نصرتیست از نزد خدا بر قریش وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ
و بشارت ده ای محمد مؤمنان را باین هر دو نعمت آجل و عاجل يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مؤمنان خطابست بجماعتی
از انصار که در لیلة العقبه بیعت کردند و ایشان هفتاد تن بودند كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ باشید نصرت کنندگان یعنی یاری
دهندگان دین خدا و رسول كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ همچنانکه طلب نصرت کرد و گفت عیسی پسر مریم مر
حواریین را که خواص او بودند در دین او و بجهت سبقت ایشان در دین مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ کیستند نصرت
کنندگان من که توجه نمایند با من بسوی خدا یعنی بسوی نصرت دین خدا قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ گفتند
حواریون بعیسی عم که ما یاری دهندگان دین خداییم خلاصه معنی آنست که ای محمد بگو باصحاب خود که انصار خدا باشید همچنانکه
عیسی عم بحواریون گفت و حواریون دوازده کس بودند که از اصفیا و خلفای عیسی بودند فَآمَنَتْ طَائِفَةٌ پس ایمان
آوردند برسالت عیسی و وحدانیت خدا بسبب دعوت حواریون مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرَتْ طَائِفَةٌ گروهی اند از بنی اسرائیل
و کافر شدند گروهی دیگر و او را پسر خدا گفتند مرویست که چون عیسی باسمان رفت بنی اسرائیل سه فرقه شدند فرقه گفتند که خدا بود
باسمان مرتفع شد و جمعی گفتند که پسر خدا بود و طایفه دیگر از اهل اسلام گفتند که بنده خدا و پیغمبر او بود پس قتال و جدال
واقع شد و آن هر دو فرقه غالب شدند تا زمانی که حضرت خاتم الانبیا مبعوث شد و موافقت مؤمنان بنی اسرائیل نمود و ایشان بآنحضرت ایمان آوردند
و بسبب آن قوة یافتند و بر آن دو فرقه غالب شدند فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا پس قوة دادیم و غالب کردانیدیم
آنانرا که گرویده بودند بعیسی و برسالت و تصدیق نمودند عَلَى عَدُوِّهِمْ بر دشمنان ایشان
فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ پس گشتند آن مؤمنان غلبه کننده آن بر آن
کافران و در مجاهده و محاربه و گویند معنی آنست که چون
گرویده بودند ظاهر گشتند بتصدیق محمد
صلی الله علیه و آله بکلمه علیا کلمة الله

سُورَةُ الْجُمُعَةِ إِحْدَى عَشْرَ آيَةً مَدَنِيَّة

ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سورة الجمعه بخواند بعدد هر که نماز جمعه کرده و کند او را ده حسنه بنویسند منصور

از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کند که فرمود هر که شیوه ملت در شب جمعه این سوره و سبح اسم بخواند و در نماز پیشین روز جمعه این دو سوره را تلاوت کند همچنان باشد که بعمل رسول خدا عمل کرده باشد و ثواب او بر خدا بهشت باشد

بسم الله الرحمن الرحیم

یسبح لله ما فی السموات و ما فی الارض پاکی و پاکیزگی یاد میکند مر خدا را آنچه در آسمانست از بدایع علوی و آنچه در زمین است از کواین سفلی یعنی همه اشیا موده بر وحدانیت و ربوبیت و قادریت او و سبحانه دالند بر صفت ذات با صفات خود میفرماید الملک پادشاهی که ملک او دایم است و بیزوال القدوس پاک و منزه از همه عیب و وصف استحاله العزیز ارجمند و غالب در جمیع احوال که هیچکس بر وی غلبه نکند و گرد منزلت بر دامن کبریای او نخیزد الحکیم صواب کار و درست کردار در جمیع افعال که هر چه کند بر وفق حکمت و مصلحت باشد هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم اوست آنکه برانگیخت در میان ناخوانندگان و نانویسندگان که اهل مکه اند فرستاده از جمله ایشان یعنی ناخواننده و نانویسنده مثل ایشان تا رسالت او از تهمت دور باشد چو در امی توهم او میشود که معلمی تعلیم او کرده باشد چه اکثر عرب خواننده و نویسنده نبودند بخلاف امم دیگر و گفته اند امیة حضرت جهت آنست که در کتب متقدمه بر ینوجه بود که خاتم الانبیا امی باشد و بر هر تقدیر یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم میخواند آن رسول امی بر ایشان آیتهای کلام خدای را و پاک میسازد آنهارا از دنس و خبث عقاید و اخلاق و یعلمهم الکتاب و الحکمة و می آموزاند ایشان را قرآن و احکام شریعت و معالم دین و در ثبوت نبوة او همین بس که با وجود امیت تعلیم بندگان کند و آیات و احکام شرع که سبب صلاح دنیا و عقبات با ایشان ارشاد نماید چه دلالتی صحیح دارد بر وحی الهی و ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین و بدرستی که بودند اینگروه پیش از آنکه قرآن خوانانند و آموختگان پیش از بعث محمد هر آینه در گمراهی هویدا که شرک و تتبع ملت جاهلیت و آخرین منهم لما یلحقوا بهم و دیگر مبعوث ساخت او را در میان جماعت دیگر از ایشان که هنوز لاحق نشده اند با ایشان اما لاحق خواهند شد و در عقب ایشان خواهند آمد مراد تابعین اند و هو العزیز الحکیم و اوست غالب بر همه استوار در اقوال و افعال بعد از نزول این آیه اصحاب پرسیدند که یا رسول الله اینها چه کسانند حضرت رسالت دست مبارک بر دوش سلمان نهاد و فرمود که اگر ایمان با ثریا باشد هر آینه فرا گیرند مردانی که ازین جماعت باشند یعنی اهل عجم رسول فرمود که در اصلاب مردان امت من مردان و زنان باشند که بیحساب به بهشت روند از امام محمد باقر علیه السلام مرویست که پیغمبر مبعوث است بهر که مشاهده او کرده از عرب و عجم تا به روز قیامت ذلک فضل الله این عموم بعث که پیغمبر ص بآن ممتاز گشته از اقران مزید نعمت و افزونی کرم خدایست یؤتیه من یشاء که میدهد آنرا بر سبیل تفضل و عطیه هر که را میخواهد از بندگان بر مقتضای حکمت و مصلحت والله ذو الفضل العظیم و خدای خداوند فضل بزرگست که بنعم دنیا و آخرت محترم و مختص نماید و بعد از ذکر ارسال رسول اشاره بحاملان توریة میفرماید جهت کتمان نعت حضرت رسالت مهابی ضرب المثل که مثل الذین حملوا التوریة مثل آنانکه بار کرده شده اند بتوریة یعنی مامور گشتند با آنکه توریة را بیاموزند و بار تکلیف آن بر دارند و بآن عمل کنند ثم لم یحملوها بعد از آن بر نداشتند بار توریة را چه اکتفا بحفظ کردند و

و بخواندن آن کردند و در آن آنچه بود نفع نگرفتند بدان که آن اظهار نعت رسول و خبر دادن بآمدن آنحضرت بود کمثل الحمار یحمل اسفارا مانند مثل دراز گوش است در حالتی که بر میدارد کتابهای بزرگ گران بار از علوم و در حمل آن رنج میکشد و نفع و فایده با او نمیرسد و شبهه نیست در آنکه هر که حفظ قرآن کند و معنی آنرا تعقل نکند و از اغراض آن اعراض کند در تحت این آیه داخل است و همچنین است هر که مسایل علوم را داند و بدان عمل نکند بئس مثل القوم الذین کذبوا بآیات الله بد مثل گروهیست مثل کسانیست که تکذیب کردند با آیتهای خدا و حجتهای او که دالند بر صحت نبوة سید الانبیا علیه السلام مراد آیات توریة و قرآنست والله لا یهدی القوم الظالمین و خدای راه فلاح و رستگاری ننماید گروه ستمکاران را که بسبب عناد با خدا بر نفس خود ظلم کرده اند و از طریق حق تجاوز نموده اند مرویست که رسول خدا صلعم کتابی بیهود مدینه نوشت که اسلام آرید و بنبوة من اعتراف کنید ایشان مکتوبی بیهود خیبر نوشتند که محمد ما را بدین خود میخواند اگر اتباع متابعت او جایز میدارید ما را خبر دهید ایشان جواب نوشتند و بر دو کفر خود اظهار کردند و اعلام ایشان نمودند که نبوة با او شما را او راست از محمد حق تعالی این آیه فرستاد قل یا ایها الذین هادوا ان زعمتم بگوی ای محمد ای کسانی که ملت یهودیت اختیار کرده اید و راسخ شده اید دعوی میکنید بزعم خود انکم اولیاء لله من دون الناس آنکه شما دوستانید مر خدا را بدون مردمان دیگر از عرب و عجم که گرویده اند فتمنوا الموت پس آرزو کنید از خدا مرگ را تا هر چند زودتر ازین زندان عناد خاکدان باخلاص شده بمنزل گرامی رسید که حق برای دوستان مقرر فرموده ان کنتم صادقین اگر هستید راستگویان در آنکه شما دوستان خدا اید چه هر که دوست خدا باشد مشتاق سرای آخرت خواهد بود و مرگ را تحفه روزگار خود خواهد دانست چنانکه امیر المؤمنین ع فرمود که باک ندارم که مرگ بر من واقع شود یا من بر مرگ ملاقات کنم در وقتی که ابن ملجم علیه اللعنه تیغ بر فرق مبارک او زد فرمود فزت و رب الکعبه باز رستم و فیروزی یافتم بخدای کعبه بعد از آن حق تعالی از کذب ایشان درین قول خبر میدهد و لا یتمنونه ابدا بما قدمت ایدیهم و آرزو نکنند یهود مرگ را هرگز در هیچ وقت بسبب آنچه از پیش فرستاده است دستهای ایشان یعنی بواسطه عملهایی که کرده اند از تحریف احکام توریة و تغییر نعت و وصف سید انبیا علیه السلام و غیر آن از کفر و بیقین میدانند که بعد از مرگ بدین اعمال قبیح معذب خواهند شد والله علیم بالظالمین و خدای داناست بستمکاران که در گذشته اند از طریق ایمان و فرو رفته اند در عناد و طغیان پس ایشان را معذب خواهد ساخت مرویست که رسول ص یهود را گفت بحق آنکه نفس من بید قدرت اوست که هیچکس از شما تمنای مرگ نکند الا که مرگ بر او واقع شود ایشان تمنای آن نکردند پس این آیه از معجزات حضرتست که خبر داده که هرگز ایشان تمنای مرگ نکنند بجهت معرفت ایشان بصدق آنحضرت قل ان الموت الذی تفرون منه بگوی ای محمد بدرستی که آن مرگ که شما میگریزید از آن فانه ملاقیکم پس بدرستی که رسنده است بشما و فرار شما فایده ندهد ثم تردون الی عالم الغیب و الشهادة پس باز گردانیده شوید بسوی دانای نهان و آشکارا فینبئکم بما کنتم تعملون پس خبر دهد شما را بآنچه هستید که عمل میکنید بر وفق آن شما را جزا دهد بعد از ذکر اهل کتاب امر میکند اهل ایمان را بالعبادة و طاعت که سرمایه نعم اخرویات و سیم مایه یا ایها الذین آمنوا ای آنانکه گرویده اید در احکام شریعت مصطفویه اذا نودی للصلوة

چون نداداده شود یعنی وقتی که مؤذن بانگ نماز گوید برای نماز دیگر بالا رفتن خطیب بر بالای منبر **مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ**
در روز جمعه **فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ** پس بشتابید بسوی یاد کردن خدای که نماز است یا خطبه که متضمن حمد و موعظت است
وَذَرُوا الْبَيْعَ ۚ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ و بگذارید خرید و فروخت و سایر عقود را آن بیع و ترک بیع بهتر است شما را از معاملات
إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که میدانید منافع امور و مضار آن را منقول است که فخر کردن یهود بر اهل اسلام در سه چیز بود اول آنکه
میگفتند نحن ابناء الله واحباؤه حق تعالی تکذیب ایشان نمود که فتمنوا الموت ان کنتم صادقین دوم آنکه میگفتند ما از اهل
کتابیم حق تعالی تسفیه ایشان بحماری که کتب علوم بر او بار است نمود سیم آنکه گفتند ما را از اسبوع روزی هست که در آن عبادت کنیم
یعنی روز شنبه و مسلمانان را آن نیست حق تعالی روز جمعه را بایشان عطا فرمود و بدانکه مراد بسعی درین آیه مشی است چه زیاده از مشی
بر طریق اختصار واجب نیست در مذهب امامیه از ابی جعفر علیه السلام ماثورات که گفت اگر میدانستم که دویدن واجب است هر آینه میدویدم
که برتبه ردا از دوشم می افتاد بلکه بقدم سکینه و وقار سنت است و باید دانست که فضیلت روز جمعه بسیار است و ثواب عبادت
آن بیشمار و اخبار متعدده درین باب رسیده از ائمه اطهار علیهم السلام ماثورات که حضرت رسالت علیه السلام آن را حج درویشان خوانده که چون
قصد مسجد کنند و نماز بگذارند ثواب حجی در نامه اعمال ایشان ثبت کنند و نیز فرموده که ای بندگان بدانید که حق تعالی جمعه را بر شما
فرض کرده پس جماعتی که ترک جمعه کنند در حیوة من و بعد از وفات من و منکر آن بودند خدای جمع نکند پراکندگی آن او برکت
نکند در امر او که ترک جماعت کند در جمعه بدون علتی و مانعی پس او منافق است و بهترین روزی که آفتاب طلوع میکند روز جمعه است
و درین روز خدای تعالی آدم را آفریده هم درین روز او را به بهشت برده و درین روز قیامت قایم شدن و از این روز نزد خدای یوم المزید
و در آن ساعتیست که هیچ مؤمن دعا نکند مگر که مستجاب میشود و بروایتی آخر روز است بنیم ساعت تا بغروب و هر که غسل روز جمعه کند کناه
او مکفر شود و در روایتی آمده که حق تعالی در روز جمعه ششصد هزار بنده از آتش دوزخ آزاد میکند و هر که در روز جمعه بمیرد اجر شهیدان
یابد و از فتنه قبر ایمن باشد و در روز جمعه حق تعالی امر فرماید تا منبری بر در بیت المعمور بنهند و فرشتگان گرد وی حاضر آیند جبرئیل بانگ نماز
بگوید میکائیل امامت کند و فرشتگان در عقب وی نماز بگذارند چون فارغ شوند جبرئیل گوید ثواب این اذان امت محمد بخشیدم
حق تعالی گوید شما را گواه کرفتم که کناه امت محمد را بخشیدم و بعد از نماز جمعه بندگان را دعوت ارزاق در معاملات بقوله
فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ پس چون گذارده شود نماز جمعه پس پراکنده شوید در زمین برای
تجارت و تصرف در مایحتاج خود این امر بر سبیل اباحت است یعنی بعد از نماز اگر خواهید در پی مهمات خود روید **وَابْتَغُوا
مِنْ فَضْلِ اللَّهِ** و بجویید از فضل خدای یعنی طلب روزی خود کنید بوسیله معاملات **وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا** و یاد کنید
خدای را باحسان او و شکر نمایید بر نعم او و یاد کردنی بسیار در مجامع احوال بذکر او اشتغال نمایید بنعم او یاد کردنی بسیار
در جمیع احوال نه همین در وقت نماز **لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ** شاید که رستگار شوید چه اقدام بصلوة جمعه و طلب روزی از او و اکثر
اوقات بذکر او مشغول شدن موجب جمعیت خاطر ظاهر و باطن و سبب نجات دنیا و آخرت و از حضرت منقولست که هر که
بانخلاص ذکر خدا کند در بازار وقتی که مردمان غافل باشند حق تعالی هزار حسنه برای او بنویسد آورده اند که روزی حضرت خطبه
میخواند ناگاه کاروان دحیه کلبی از شام رسید بار روغن زیت بسیار در آن وقت در مدینه تنگی بود حضار مجلس بسبب طعام

بریکدیگر سبقت گرفتند و از مسجد بیرون دویدند بغیر از هشت کس از ایشان کسی نماند حضرت فرمود بحق آنکه نفس محمد
بید قدرت اوست که اگر همه بیرون میرفتند از این وادی آتش بسوی شما روان میگشت و شما را میسوخت مقارن این حال این آیه
نازل شد **وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا** و هرگاه ببینند کاروانی تاجر را یا لهو و لعبی که دست و طبل زدن است **انْفَضُّوا
إِلَيْهَا** متفرق شوند از مسجد و بروند بسوی آن تجارت **وَتَرَكُوكَ قَائِمًا** و بگذارند ترا ایستاده بر منبر از قتاده نقلست که
این عمل سه بار از ایشان صادر شد و هر سه نوبت در روز جمعه بود **قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَمِنَ التِّجَارَةِ**
بگوای محمد که آنچه نزد خداست از ثواب نماز جمعه و استماع خطبه و لزوم مجلس پیغمبر بهتر است از استماع طبل و از نفع
تجارت **وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ** و خدا بهترین روزی دهندگانست پس
روزی بشما خواهد رسانید و اگر چه بجهت مشغولی شما باستماع خطبه
و نماز جمعه در طلب روزی نروید پس توکل بر او کنید و روزی از او طلبید
نه بآنانکه در مظان ایصال نیز اگر وقت باشد که بخیلی کنند و
نفعی بشما نرسانند و شاید که مصلحت
وقت ندانند

سُورَةُ الْمُنَافِقُونَ — إِحْدَىٰ عَشْرَ آيَة

ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سوره منافقین بخواند از نفاق بری شود و از شهر منافقان
این گردد بدانکه چون حق تعالی ختم سوره الجمعه نمود بآنچه از علامات نفاقست افتتاح این سوره بذکر اهل نفاق کرد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ در سبب نزول این آیه سوره آورده اند که در سال پنجم از هجرت بنو مصطلق اتفاق نمودند
بر هجوم حضرت رسالت علیه السلام و پیشوای ایشان حارث بن ضرار بود پدر جویریه زوجه پیغمبر چون آن خبر بحضرت رسید با
اصحاب خود از مدینه بیرون آمد و در کنار آب مریسیع که از جمله میاه ایشان بود بایشان رسید آغاز مقاتله شد و بعضی
از ایشان کشته شدند و بعضی فرار بر قرار دادند و مسلمانان زنان و اطفال ایشان را سبی کرده اموال ایشان را غنیمت گرفتند
مردی از انصار از قبیله عاد بسهم مسلمانان رسید و بگمان آنکه از جمله کفار است او را مجروح ساختند و میان ایشان نزاع
واقع شد و در اثنای راه اجیر عمر خطاب علیه اللعنه که نام او جهجاه بن سعید بود از بنی غفار اسب عمر را میکشید چون بر سر آب رسید
با سنان جهنی او را مزاحم افتاد آن نزاع بقتال منجر شد جهنی آواز بر کشید که یا معاشر الانصار و جهجاه فریاد
بر آورد که یا معاشر المهاجرین پس مردی فقیر از مهاجر که جعال نام داشت باعانت جهجاه آمد عبد الله منافق چون او را بدید
که بحمایت جهجاه آمده بر سبیل استهزا گفت تو اینجایی وی در غضب رفته گفت چه چیز است که مانع حمایت من میشود پس سخنان درشت
بعبد الله گفت عبد الله گفت صبر کن تا بمدینه رویم که ترا اگر سنگی چندان باشد که بیادت نیاید تا نزاع و نزد عبد الله جماعتی
از قوم او ایستاده بودند که از جمله ایشان زید بن ارقم بود پس عبد الله ایشان را گفت که این مرد را شما اکل از فضل طعام خود باین
نوع کسان نمیدادید ایشان با ما خصومت نمیکردند بعد از آن گفت سر ما و مثل ایشان نیست الا قایلی که گفته که سمن کلبک یأکلک یعنی

قریب کن سلك تا تو اینجوری بخدا اگر بمدینه مراجعت کنم عزیز تر ما ذلیل تر را ایشانرا از مدینه بیرون کند مراد او بلعنة نفس خبیث
خود بود و باذل نفس طیب حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم زید بن ارقم ازین در غضب شد و گفت توئی بمقدار در میان قوم خود و محمد در
عزت و ارجمندی از جانب حق تعالی بخدا من بعد میان ما و تو دوستی نباشد ابن ابی گفت خاموش باش که بازی میکردم زید حضرت را
ازین قصه خبر داد و عمر ملعون حاضر بود گفت یا رسول الله بفرما تا گردن این زنم پیغمبر فرمود که کشتن او سزاوار نیست چه جمعی
مسلمانان بوی وابسته اند پس بجهت فتنه بکوچ کردن امر فرمود پس مردم از آنجا کوچ کردند اسید بن حضیر گفت یا رسول الله
چیست که در وقت چنین کوچ کرده گفت ای اسید نشنیده که صاحب شما گفته است که چون بمدینه رسد عزیز تو ذلیل را اخراج کند
گفت یا رسول الله اگر خواهی وی را اخراج کن پس گفت یا رسول الله با وی مدارا کن والله که آنوقت که تو بمدینه تشریف می آوردی قوم او
برای او تاجی مکلل میساختند تا بر سر وی نهاده او را پیشوای خود کرده باشند چون تو آمدی آن کار دیگرگون شد و اعتقاد او
آنست که تو صانع پادشاهی او شده پسر او عبدالله بن عبدالله بن ابی پیش آمد و گفت یا رسول الله اگر در کشتن جازمی امر فرما تا من او را
بکشم رسول فرمود که برو و با او مدارا کن مادام که با ما باشد القصه از آنجا کوچ کردند و آن روز و آن شب میرفتند تا روز دیگر در وقت
چاشت آفتاب گرم شد هوا بغایت گرم و کوفت ناك شدند پس بعد از نماز کوچ کردند و میرفتند تا عصر بنقعا رسیدند و آن موضعیست
قریب بقیع بر کنار آب حجاز آنجا فرود آمدند و چون بارها بگشادند بادی سخت برخواست که همه از آن خایف شدند و
شتر رسول در شب گم شد حضرت فرمود که منشاء این باد آنست که در مدینه یکی از اکابر وفات کرده گفت کیست یا رسول الله فرمود
رفاعه و او یکی از منافقان بود شخصی از اهل نفاق گفت عجب از محمد که خبر میدهد که در مدینه چه حادثه واقع شده و خبر از
شتر گم شده خود ندارد فی الحال جبرئیل نازل شد و سخن آن منافق را بعرض رسانید و موضع آن شتر را بوی نمود
باصحاب گفت من غیب نمیدانم ولیکن حق تعالی قول آن منافق را و موضع آن شتر را بمن اخبار نمود گفت موضع آن شتر کجاست فرمود فلان
شعب زمام او در ساق درخت پیچیده بعضی برفتند بانجا همچنان بود که حضرت فرموده بود شتر را باز کردند و بعضی که همراه بودند
آوردند آن منافق ایمان آورد و چون بمدینه نزدیك شدند تابوت رفاعه را دیدند که بنی قینقاع برداشته می آوردند تا دفن کنند
چون سپاه نصرت پناه نبوی بوادی عقیق رسیدند پسر عبدالله بن ابی توقف نمود تا پدر او برسید اشتر او را بخوابانید و گفت بخدا
سوگند که ترا نگذارم که بمدینه در آیی تا وقتی که پیغمبر اذن دهد و بدانند که اذل توئی و اعز اوست عبدالله شکایت پسر برسول فرستاد
رسول کسی را فرستاد که پدر را رنجه مدار و بگذار تا بمدینه در آید پس گفت چه امر رسول چنین است ترا واگذاشتم و در آن دو
روز بیمار شد و رخت بدار الجزا کشید و زید بن ارقم چون بمدینه آمد بجهت تعرض و ملامت انصار با او مغموم و مهموم در خانه نشست
حق تعالی برای صدق زید برسالت پناه خطاب کرد که ای محمد چون بیایند منافقان یعنی ابن ابی و اصحاب او قالوا نشهد
انک لرسول الله گویند گواهی میدهیم که تو رسول خدایی منافق نیستیم و بدل و زبان رسالت ترا معتقدیم والله
یعلم انک لرسوله و خدای میداند که تو رسول اویی بحق چه اوست که مرسل تست والله یشهد ان المنافقین
لکاذبون و خدای گواهی میدهد که منافقان دروغ گویانند در گواهی خود پس شهادت ایشان خود دروغ باشد اتخذوا
ایمانهم جنة فرا گرفتند آن منافقان سوگندان خود را که بدروغ میخوردند سپری یعنی آنرا وقایه خود ساختند تا بسبب آن

از قتل و سبی ایمن باشند فصدوا عن سبیل الله پس باز میدارند مردم عوام را بنهاده باطل از راه حق که طریق اسلامست انهم
ساء ما کانوا یعملون بدرستی که ایشان بد عملیست آنچه هستند که میکنند از اظهار ایمان و مخادعت آن و منع
مردمان از ایمان ذلک بانهم آمنوا این قول ایشان که شاهد است بر بدی اعمال از سبب آنست که ایشان گرویدند بزبان
خود را در زی مسلمانان نمودند ثم کفروا پس بگرویدند بدل و پیشتر گشت نفاق ایشان فطبع علی قلوبهم
پس مهر نهاده شد بر دلهای ایشان تا بسبب این علامت ملایکه ایشانرا از اهل ایمان امتیاز کنند و بر ایشان لعن کنند
فهم لا یفقهون پس ایشان نمیدانند ایمانرا تا حق را از باطل امتیاز کنند مرویست که ابن ابی مردی جسیم و نیکو
صورت بود و فصیح و جمعی دیگر منافقان نیز باین صفت بودند چون بمجلس رسول آمدندی بکلام فصیح تکلم نمودندی
آنحضرت از هیکل جسیم و اقوال فصیحه ایشان متعجب شدی حق تعالی فرمود که و اذا رأیتهم تعجبك اجسامهم
و چون می بینی منافقانرا بشگفت می آرد ترا جسمهای ایشان و ان یقولوا تسمع لقولهم و اگر سخن گویند گوش میکنی
مر گفتار ایشانرا از جهت بلاغت و فصاحت کلام ایشان و سبب این آنچه میگویند از ایمان کاذبه خود و غیر آن باور میکنی
کانهم خشب مسندة مثال آنکه ایشان در عدم تعقل مانند چوبهای خوشك شده اند بر دیوار باز نهاده یعنی اجسامی
اند خالی از علم و دانش یحسبون کل صیحة علیهم می پندارند که هر فریادی که بر آید در میان لشکر و آوازی
که بر کشند که آن واقع است بر ایشان یعنی بددلی و ترس ایشان بمرتبه ایست که هر آوازی که شنوند پندارند که بر ایشان واقع خواهد
شد و هلاك خواهند شد یا آیتی که نازل شده رسوا خواهند شد هم العدو فاحذرهم ایشان دشمنان کاملند
ترا و همه مومنانرا پس حذر کن از مکر ایشان قاتلهم الله هلاك کرداناد خدای ایشانرا و لعنت کناد بر ایشان و ایشانرا
رسوای دنیا و آخرت کرداناد انی یؤفکون چگونه برگردانیده میشوند از طریق حق با وجود کثرت دلالت
بعد از نزول این آیات قوم ابن ابی ویرا گفتند این آیات در باب تو نازل شده نزد رسول خدا رو تا آمرزش طلبد آن
منافق سر بپیچید و روی بگردانید و گفت مرا گفتند که ایمان آر آوردم و تکلیف کردند که زکوة بده دادم همین مانده که
محمد را سجده کنم آیه آمد که و اذا قیل لهم تعالوا یستغفر لکم رسول الله و چون گویند منافقانرا یعنی ابن
ابی و اصحاب او که بیایید بطریق اعتذار تا آمرزش خواهد رسول خدای برای شما لووا رؤسهم بپیچند سرهای
خود را یعنی روی بگردانند و سر بتابند چنانچه کسی با مر مکروهی روی بگرداند و سر را بحرکت در آرد بجهت استهزا
باستغفار یعنی و رأیتهم یصدون و هم مستکبرون و می بینی ایشانرا که اعراض میکنند و روی میگردانند
از استغفار ایشان کردن که استدعا از اعراض جستن نزد حضرت رسالت و طلب مغفرة از و کردن سواء علیهم
استغفرت لهم ام لم تستغفر لهم یکسانست بر ایشان آمرزش خواهی برای ایشان یا نخواهی یعنی مساویست
استغفار و عدم استغفار تو برای ایشان لن یغفر الله لهم هرگز نیامرزد خدای ایشانرا زیرا که رسول الله برای ایشان استغفار
میکرد بشرط توبه از ظلم شان شاید باطنشان باشد حق تعالی اخبار او نمود که ایشان بر صفت کفر خواهند مرد حضرت ترك استغفار
ایشان نمود ان الله لا یهدی القوم الفاسقین بدرستی که خدای راه فلاح نمینماید گروه بیرون رفتگان

ازدادن صلاح ونظر توفيق از ايشان باز ميگيرد هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ
ايشان آنانند كه ميگويند انصار را كه شما نفقه مكنيد يعنى طعام ولباس مدهيد مر كسانى كه نزد رسول خدايند از فقراى مهاجرين
حَتَّى يَنْفَضُّوا تا متفرق شوند بجهت گرسنگى وبرهنگى حاصل آنكه منافقان انصار را منع ميكردند از انفاق
بر فقراى مهاجر وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وحال آنكه مر خدايراست خزينهاى روزى آسمانها وزمينها
يعنى مفاتح ارزاق كه از آسمان يا از زمين به بنده ميرسد بيد قدرت اوست بر حسب حكمت ومصلحت هر كرا خواهد غنى كرداند
وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ وليكن منافقان بجهت فرط عناد وضلالت نميدانند كه رزاق على الاطلاق
او سبحانه است نه آدميان يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ ميگويند يعنى ابن ابى وكسانى كه تابع اويند در اعمال
واقوال اگر باز گرديم ما ازين سفر بسوى مدينه لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ هر آينه بيرون كند عزيزتر از مدينه خوارتر را
مراد ابن ابى لاعز نفس لعين او بود واز ان لفظ ديگر اكمل مخلوقات افضل الصلوة والتسليمات حق تعالى رد قول او نموده فرمود وَلِلَّهِ
الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ ومر خدايراست عزت وقدرت ومر رسول او راست عزت نبوت وشفاعت وعز اعلاى دين او بر ساير اديان
بفتح ونصرت وَلِلْمُؤْمِنِينَ ومر گرويدگان را عز ايمان وطاعت وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ وليكن منافقان
تيره ضمير نميدانند ودر نمى يابند حقيقت عزت وبجهت فرط ضلالت ايشان آنست كه عزت مر ايشانراست بعد از بيان حال منافقان
خطاب بمؤمنان ميكند كه يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اى كسانى كه گرويده ايد لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ
ذِكْرِ اللَّهِ بايد كه مشغول نسازد شما را ملكهاى شما ونه فرزندان شما از ياد كردن خداى كه آن صلوة خمس است يا جميع فرايض يا قرآن
يا جهاد يا شكر بر نعما وصبر اندر بليه ورضا بقضا چه مقتضى ايمان آنست كه دوستى خدا غالب باشد بر دوستى همه اشيا مراد نهى
ايشانست از مشغول با اموال وتصرف دران وسعى در تدبير آن وتلذذ ومسرور شدن بلقاى اولاد وبجهت آن باز ماندن
از طاعات رحمن ولهذا حق تعالى ميفرمايد وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ وهر كه بكند اين
كار را يعنى بمال وفرزندان از حق باز ماند پس آن گروه ايشانند زيانكاران كه عظيم باقى را بحقير فانى فروخته اند وَأَنْفِقُوا
مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ ونفقه كنيد در راه خداى از آنچه روزى داده ايم شما را مر ا
اخراج زكوة وساير حقوق واجبات پيش از آنكه بيايد علامات مرگ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ
پس گويد الهى كه بر مرگ مشرف شده باشد از روى تحير وتاسف اى پروردگار من چرا باز پس نينداختى ومهلت ندهى مرا تاخير نكنى
موت مرا تا مدتى نزديك يعنى زمانى اندك كه دران اخراج حقوق توان كرد فَأَصَّدَّقَ پس دران زمان تصدق كنم وساير حقوق
واجبات از مال خود ادا نمايم وَأَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ وباشم از شايستگان ونيكوكاران نقلست كه اين آيه در حق مانعان
زكوة نازل گشته وفرموده كه تصدق كنيد قبل آنكه سلطان مرگ بر شما نازل شود وهيچ عمل نفع ندهد وبدنيا اورا باز نگرداند
وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا وهرگز باز پس نيفكند هيچ نفس را از مرگ وقت رسيدن او چه حكمت الهى
مقتضى آنست كه چون عمر بآخر رسيد چيزى بران نيفزايد واز ان كم نكند وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ وخداى داناست
بآنچه ميكنيد از خير وشر وبر وفق عمل جزا خواهد داد وچون دانستيد كه مرگ از وقت متأخر نميشود پس هرچند

سُورَةُ التَّغَابُنِ
زودتر سازعمر كنيد از عهده واجبات بهتر خواهد بود ثمان عشر آية
ابى بن كعب از پيغمبر روايت كرده كه هر كه سوره تغابن بخواند از مرگ مفاجا ايمن گردد واز ابو عبدالله عليه السلام نقلست كه هر كه
اين سوره بخواند در فريضه روز قيامت شفيع او باشد تا به بهشتش در آرد چون ختم سوره منافقين نمود بامر بطاعت
ونهى از معصيت افتتاح اين سوره كرده ببيان حال مطيع وعاصى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ به پاكى وپاكيزگى ياد ميكند مر خدايرا آنچه در آسمانهاست از
روحانيات وآنچه در زمين است از جسمانيات پس تسبيح مكلفان بقولست وتسبيح غير آنها بدلالت چه آنها دال اند بر
كمال قدرت وعلم او سبحانه لَهُ الْمُلْكُ مر اوراست پادشاهى مطلق وخالق ارض وسما وما بينهماست وَلَهُ الْحَمْدُ
ومر اوراست ستايش زيرا كه نعمت آفرينش وپرورش همه از اوست وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ واو بر همه چيزها توانا
از ايجاد معدوم وافناى موجود وتغيير وتبديل بر وفق حكمت ومصلحت هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ او آنكسيست كه
بيافريد شما را اى آدميان واز عدم بوجود آورد فَمِنْكُمْ كَافِرٌ پس بعضى از شما ناگرويده ايد بخالقيت چون
دهريان ومشركان وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ وبرخى از شما باور دارند كه انند خالقيت ووحدانيت او را چون اهل ايمان
وخلاصه معنى آنست كه خداى آنكسيست كه بر شما تفضل نموده اصل نعم خود را كه آن خلقت وايجاد از عدم ونجهت
اين واجبست بر شما كه بنظر صحيح تفكر كنيد در نعمت ومعرفت او وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ وخداى بآنچه ميكنيد بيناست
پس بر وفق اعمال واقوال شما معامله خواهد كرد خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ بيافريد او بجاده هم آسمانها وزمينها را
براستى يعنى بحكمت بالغه نه باطل چه آنها دال اند بر وحدانيت وآثار خالقيت وقادريت حضرت عزت وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ
صُوَرَكُمْ ونقش كرد وتصوير كرده ونيكو ساخت شما را پس نيكو گردانيد صورتهاى شما را با اعتدال قامت واعتدال خلقت
تا شكر گوييد بر نعمت يعنى ظاهر شما را بياراست بكمال قدرت وباطن شما را بحلى كردانيد بجمال قدرت وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ
وبسوى اوست بازگشت همه در روز قيامت پس كسانى كه بر نعمت خلقت وحسن صورت شاكر ند مجازات خواهد داد وجمعى كه كفران
نموده اند جزا خواهد داد يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ميداند بعلم كامل خود آنچه در آسمانهاست از اصناف مكونات وآنچه
در زمين است از انواع مخترعات وَيَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعْلِنُونَ وميداند آنچه ميپوشيد بر يكديگر وآنچه آشكارا ميكنيد
وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ وخداى داناست بآنچه در سينهاست از خواطر وافكار يعنى عالمست بجميع معلومات جزئى
وكلى چه نسبت علم او با سوى على السويست واين متضمن وعيدات أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ آيا نيامد شما را
خبر آنگروه كه كافر شدند پيش از شما چون اولاد قابيل وعاد وثمود واصحاب ايكه فَذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ پس چشيدند عقوبت ووبال
وورز كار خود را يعنى جزاى كفر خود را در دنيا از غرق وريح صرصر وعذاب يوم الظلة وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ومر ايشانراست در آخرت
عذابى دردناك ذَلِكَ بِأَنَّهُ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ اين وبال دنيا وعذاب عقبا مر ايشانرا بسبب آنست كه آمد ايشانرا رُسُلُهُمْ
بِالْبَيِّنَاتِ پيغمبران بحجتهاى روشن ومعجزهاى هويدا فَقَالُوا پس گفتند بروجه استكبار وعناد وانكار أَبَشَرٌ

يَهْدُونَنَا ای آدمیان مانند ما راه مینمایند ما را و ندانستند که اگر رسول فرشته میبود البته بصورت ایشان میبود تا مرئی
شوند فَكَفَرُوا وَتَوَلَّوْا پس کافر شدند برسولان و روی بگردانیدند از تدبر در حجج ایشان و تدبر در معجزاتی که با ایشان بود
پس حق تعالی ایشان را استیصال ساخت وَاسْتَغْنَى اللَّهُ و بی نیاز شد خدای از ایمان و طاعت ایشان چه او غنی بالذات است پس
تکلیف ایشان بایمان بجهت وصول نفعست بایشان نه باو سبحانه وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ و خدای بی نیاز است از عباد و فرید کان
ستوده بی ستودن ستایش کنندگان چه وجود هر چیز از مخلوق دال است بر حمد او زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا
دعوی میکنند آنانکه کافر شدند از آنکه هرگز برانگیخته نخواهند شد قُلْ بَلَى وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ بگوای محمد در رد قول
ایشان که آری برانگیخته خواهید شد سوگند بپروردگار من که البته مبعوث گردید در روز قیامت ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ
پس خبر داده شوید بآنچه کرده اید در دنیا یعنی البته حساب شما کنند و شما را جزا و سزا رسانند وَذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ
و این برانگیختن و جزا دادن بر خدای سهل و آسانست بجهت قبول ماده و حصول قدرت تامه چون مآل حال شما چنین خواهد
بود فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ پس ایمان آورید و بگروید بخدا و پیغمبر فرستاده او که محمد است وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا
و بآن روشنی که فرستادیم بر محمد مراد قرآنست که ظاهر است در اعجاز و مظهر احکام حلال و حرامست وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ
خَبِيرٌ و خدای بآنچه شما میکنید از اقرار و انکار داناست پس شما را بر آن جزا خواهد داد يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ در
روزی که خدای شما را جمع کند برای آنچه در او جمع است از حساب جزا و غیر آن یا روزی که خلق اولین و آخرین در وی جمع شوند
و اشهر آنست که یوم الجمع باعتبار آنست که در آن روز ملایکه و جن و انس باهم مجتمع شوند ذَلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ آن روز
جمع روز زیان آوردن بریکدیگر و در حدیث نبوی واقع شده که معنی تغابن در آن روز آنست که هیچ بنده در بهشت نرود الا
که بنمایند باو جای او را در بهشت و هر یکی بر مقدار حظ خود حسرت و پشیمانی خورند و بعد از ذکر تغابن بر سبیل اجمال
تفصیل آن میکند وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ و هر که بگرود بخدا و رسول او و بکند
کار شایسته و بپوشاند از وی بدیهای وی را یعنی عفو نماید آنرا وَيُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
و در آرد او را به بوستانهایی که میرود در زیر قصور و اشجار آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا در حالتی که جاوید باشند
در آن همیشه ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ این عفو گناه و در آوردن در بهشت رستگاری بزرگست که فوق آن متصور
نباشد وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و آنانکه نگرویدند بوحدانیت خدا و رسالت انبیا و تکذیب کردند آیتهای ما
که قرآنست و معجزات پیغمبر آخر الزمان أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا آن گروه مستوجب آثار یاران دوزخ
اند در حالتی که باقی مانند در آن که هرگز نمیرند که از آن عقوبت برهند وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد جای بازگشتن است دوزخ
بعد از آن در تسلی اصحاب مصایب میفرماید مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ نرسد هیچکس مصیبتی از
مصایب مگر بفرمان خدای و اراده او مانند بیماری و سختی و قحط و موت اهل و ولد و تلف مال و مانند آن و چون او بهر
مصایب اگر خواهد آفرید که تا آن را میتواند داشت و چون اهل مصایب دانستند که این مصیبت و بلیه مراد اقتضای سبحانست
قبول آن میکنند و هیچ مصیبتی نیست مگر که او سبحانه عالم است بآن و بآن عوض ثواب خواهد داد وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ

در دوزخ اگر بد کردی تا شکرش زیاده گردد و هیچ بنده در دوزخ نرود الا که بنمایند باو جای او را در بهشت اگر نیکی کردی

و هر که بگرود بخدا و رسول و اعتقاد کند که آنچه از قبل او سبحانه باو میرسد خیر و صلاح او در آنست يَهْدِ قَلْبَهُ راه
نماید خدای دل او را یعنی ثابت گرداند دل او را بر ایمان یا در وقت مصایب بقول إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ قایل شود
و رضا بقضا داده خود را تسلیم او نماید و در مصیبت صبر نماید وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ و خدای بر همه چیز داناست
پس میداند قلوبی را که لطف او در او متأثرست اعطای لطف میفرماید و بقلوبی که لطف او اثر ندارد بسبب آن منع لطف
میکند از آن و هم را بر وفق آن جزا میدهد وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ و اطاعت کنید خدای را
در جمیع مامورات و فرمان برید رسول او را در همه چیزها که شما را بآن میخواند فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ پس اگر روی گردانید
از اطاعت پیغمبر زیان باو نمیرسد زیرا که اطاعت شما بر او مکتوب نشده فَإِنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ پس
جز این نیست که بر فرستاده ما رسانیدنست و او تبلیغ رسالت کرده و وظیفه ابلاغ بجای آورده پس آنچه بر وی مترتب میشود
بلکه وبال تولی بمتولی راجع گردد اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خدای بحق اوست نیست هیچ معبودی بجز او وَعَلَى اللَّهِ
فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ و بر خدای نه غیر او پس باید که مؤمنان توکل کنند باو چه ایمان اقتضای آن میکند که کار خود را
باو واگذارند و در کفایت مهمات تکیه بر کرم او کنند در خبرست که بعد از هجرت حضرت رسالت جمعی از اهل اسلام که
در مکه بودند اراده مهاجرت کردند زنان و فرزندان بتضرع و زاری ایشان را از آن منع کردند ایشان نیز از غایت مهربانی از
مهاجرت متقاعد شدند حق تعالی در باره ایشان آیه فرستاد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان إِنَّ مِنْ
أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ بدرستی که بعضی از زنان شما و فرزندان شما که مانع هجرت میشوند در امر دین با شما
امتناع میکنند عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ دشمنانند مر شما را چه نمیگذارند که شما بمثوبات اخروی فایز شوید
پس حذر کنید از ایشان و بتضرع ایشان فریفته مشوید تا شما را از راه نبرند این آیه که بایشان رسید هجرت کردند چون بمدینه
آمدند دیدند که یاران مهاجر که پیش از این مهاجرت کرده بودند همه فقیهی کامل و دانایی فاضل شده بودند قصد
عقوبت زن و فرزند کردند و گفتند ما بجهت شما از علم و فضل بی بهره ماندیم بدین سبب از ایشان نفقه باز گرفتند حق تعالی
فرمود که وَإِنْ تَعْفُوا و اگر عفو کنید از ذنوب ازواج و اولاد بترک معاقبت ایشان وَتَصْفَحُوا وَتَغْفِرُوا و روی
بگردانید از عتاب ایشان در آنچه از ایشان صادر شده بود و بپوشید آنرا و عذر ایشان بپذیرید فَإِنَّ اللَّهَ
غَفُورٌ رَحِيمٌ پس بدرستی که خدای آمرزنده است و مهربان از ایشان در گذرد و با شما همان معامله کند که با ایشان
بجای آرید از عفو و مغفرت و بعد از آن فرمود که إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ جز این نیست که مالهای شما و
فرزندان شما آزمایش است تا ظاهر گرداند که کدام از شما محبت حق را بر ایشان اختیار میکند و کدام دل در مال بسته از
محبت الهی بر میگردد وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ و خدای نزدیک اوست مزدی بزرگ که مر کسی را که محبت خدا و
رسول و اطاعت ایشان را اختیار کرده بر محبت اموال و اولاد و در حدیث آمده که در روز قیامت مردی را بیارند و
گویند اهل و عیال او حسنات او را خورده اند یعنی بواسطه مشغول شدن بایشان حسنات را گذاشته اند فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا
اسْتَطَعْتُمْ پس بترسید از عذاب خدای و بپرهیزید از موجبات عقاب او آنچه توانید و طاعت داشته باشید در خشیة

از حضرت عزت وَاسْمَعُوا وَأَطِيعُوا وَأَنْفِقُوا خَيْرًا و بشنوید مواعظ خدا را و فرمان برید امر او را و نفقه کنید اموال خود را در وجوه البر یا نفقه کنید مال را از انفاق نیکو تر لِأَنْفُسِكُمْ برای نفسهای خود چه فایده این اعمال بنفس شما راجع خواهد شد که آن درجات عالیات در روضات جنان وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ و هر که نگاه داشته شود از بخل نفس خود فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ پس آن گروه رستگاران ایشانند رستگاران در دنیا از دناءت و در عقبی از عقوبات و رسیدگان بروضه جنات إِنْ تُقْرِضُوا اللَّهَ اگر قرض دهید خدا را امر اد انفاق حقوق واجبات که عوض آن بر خدا واجبست قَرْضًا حَسَنًا قرضی نیکو یعنی مقرون باخلاص بی شایبه ریا و منت يُضَاعِفْهُ لَكُمْ زیاده کرداند آنرا خدای و را که داشته باشید برای شما یکی را تا ده و ده تا هفتصد یا بغیر حساب وَيَغْفِرْ لَكُمْ و بیامرزد گناهان شما را که پیش از این کرده باشید از امساک و ترک انفاق و غیر آن وَاللَّهُ شَكُورٌ و خدای جزا دهنده سپاس دارندگانست مراد آنست که هر که در شکر او مبالغه نماید حق تعالی در مقابل آن مثوبات بالغه بوی کرامت فرماید حَلِيمٌ بردبارست بعقوبت ممسکان اگر چه ذنوب ایشان از حد حصر بیرون باشد عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ دانای نهان و آشکاراست پس آنچه ظاهر میکنید از تصدق و آنچه نهان میدارید از اخلاص و ریا الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ غالب و تمام القدرة بر انتقام کشیدن از کسی که حقوق واجبه ندهد حکم کننده بکرامت و رفعت هر کسی را که از روی صدق تصدق نماید از ثواب و عقاب

سُورَةُ الطَّلَاقِ إِحْدَى عَشْرَةَ آيَةً

ابی بن کعب از حضرت رسالت صلعم روایت کرده که هر که سورة الطلاق بخواند بسنت پیغمبر از دنیا بیرون رود ابو بصیر از ابو عبد الله عم روایت کرده که هر که سورة الطلاق و سورة التحریم در فریضه بخواند حق تعالی او را در پناه خود گیرد زیرا که این هر دو سوره پیغمبرند چون حق تعالی ختم سورة تغابن بتحذیر مردمان نمود افتتاح این سوره نیز بذکر احکام فرموده که

بسم الله الرحمن الرحيم

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ آورده اند که عبد الله عمر زن خود را در حالت حیض طلاق داد حضرت رسالت صلعم فرمود رجوع کن وقتی که از حیض پاک شود اگر خواهی ور اطلاق ده حق تعالی فرمود که ای پیغمبر المقدار چون طلاق دهید زنان مدخول خود را که حامله نباشند فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ پس طلاق دهید ایشان را در وقت عده ایشان و باید دانست که حکم بعدم طلاق در حیض مشروطست و اگر چه در حالت حیض باشد و لنحبار اهل البیت درین قول استظهارست پس طلاق در حیض یا در طهری که در آن مجامعت شده باشد صحیح نیست وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ و شمار کنید عده زنان را چه ایشان از ضبط آن عاجز اند بجهت غفلت نسیان و نقص عقل ایشان تا بشمارید اوقات اطهار را که

وقت وقوع طلاقست از آن جهت حق تعالی در باب آن مبالغه فرموده که وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ و بترسید از خدای پروردگار شما در ضبط عده پس زنان تهاون مورزید خلاصه معنی آنست که امر او سبحانه راه ارباب احصا بیم احصا قبول نمایید و بدانکه عده عبارتست از انقضای مدت معینه بحسب شرع و آن بر چند نوع است اول آن عده حیض است دوم بشهور و آن نیز چند نوع است که آن سه ماهست و زنی را که سن باشد و حیض نبیند و چهار ماه و ده روز و زنی را که زوج او وفات کرده باشد نوع سیم بوضع حملست خواه حایض باشد یا در سن من تحیض که عده آن ابعد الاجلین هر دو نوع مذکور خواهد شد لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ بیرون مکنید زنان مطلقه را از خانهای ایشان که در وقت زنا شوهری در آنجا بوده اند تا وقتی که عده ایشان منقضی گردد وَلَا يَخْرُجْنَ و باید که زنان نیز بیرون نروند از آنجا بدون اذن شما اما اگر هر دو متفق باشند بر انتقال و خروج جایزست بیرون رفتن ایشان إِلَّا أَنْ يَأْتِينَ بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ مگر آنکه بیایند بعملی هویدا یعنی بکردار قبیح که روشن کننده حال زنان در بدکرداری و ایذا و ضرر بزوج چه آن در حکم نشوزست و این در حکم عده رجعیست و شوهر را در آن رجوع هست بدون تجدید عقد نکاح و باجماع فقها اخراج و خروج در عده باین جایزست وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ و این حکمها که مذکور شد حدهای خداست که مقرر فرموده برای مصالح بندگان وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ و هر که در گذرد از حکم خدا بتحقیق که ستم کرده است بر نفس خود و خود را بسبب آن مستحق عقوبت خدا ساخته لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَٰلِكَ أَمْرًا نمیدانی تو ای طلاق دهنده و یا هیچ نفس نداند شاید که خدا نو کرداند پس از این طلاق کاری را یعنی چه که مرد را پشیمان سازد و دوستی زن در دل وی پدید آید تا رجوع نماید خلاصه معنی آنست که طلاق دهید زنان را در وقت طهر آن و احصای عده ایشان نمایید و ایشان را از خانه بیرون مکنید شاید که رغبت کنید بزنان پس مراجعت نمایید با ایشان فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ پس چون برسند زنان بمدت خود یعنی مشرف کردند بزمان آخر عده فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ پس نگاه دارید ایشان را یعنی رجعت کنید با ایشان بنیکویی که آن حسن معاشرت و لطف و موافقت و عدم قصد طلاق بار دیگر تا مانع ازواج ایشان شود بغیر أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ یا جدا شوید از ایشان بنیکی یعنی آنچه حق طلاقست از نفقه و مسکن و صداق او کنید حاصل که تا در عده اند اختیار امساک و مفارقت در دست شماست و بعد از عده اختیار ایشان را در تزوج ایشان جایز نیست زیرا که درین صورت زوج سالک رجعت نیست بجهت آنکه زن مال الامر خود خواهد بود وَأَشْهِدُوا ذَوَيْ عَدْلٍ و باو گواه گیرید بر طلاق وجوبا و خداوند عدل یعنی دو کس که عادل باشند مِنْكُمْ از شما که مؤمن باشند و فایده اشهاد آنست تا مرد جاحد طلاق نشود یا زن بعد از انقضای عده منکر رجعت نشود وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ و اقامت کنید شهادت را ای گواهان بوقت حاجت برای طلب رضای حضرت عزت نه بجهت رضای یا بغرضی از اغراض که غیر حق باشد ذَٰلِكُمْ يُوعَظُ بِهِ ای استشهاد و اقامت شهادت یا جمیع آنچه مذکور شد درین آیه پند داده میشود بان مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ هر که او هست که او میگرود بخدا آنچه فرموده و بروز رستخیز آنچه متعلقست بآن بخلاف کفار که اهل عناد اند وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ و هر که بترسد از خدا و مرتکب مناهی نشود و بگرداند

یعنی بدید آرد خدای برای او مخرجاً بیرون شدن یعنی خلاصی دهد او را از اندوه دنیا و آخرت و از غمرات موت و شداید
روز قیامت ویرزقه من حیث لا یحتسب و روزی دهد او را از آنجا که گمان نداشته باشد یعنی بخاطرش نرسد
در خبر است از رسول صلعم که فرمود که من میدانم آیتی از قرآن که اگر مردمان آنرا فرا گیرند همه ایشان را کفایت کند و آیه ومن یتق الله
تلاوت فرمود که هر که استغفار کند حق تعالی او را از غم برهاند و از هر تنگی خلاصی بخشد و آورده اند که مشرکان پسر عوف مالک اشجعی را اسیر
کردند عوف بنزد پیغمبر آمد و گفت یا رسول الله کفار پسر مرا اسیر کرده اند و با این همه فقر و فاقه مبتلا گشته ام حضرت صلعم فرمود که تقوی
پیش گیر و بسیار بگوی لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم عوف با زن خود بقول پیغمبر عمل نمودند باندک مدتی پسر او صد شتر کفار را
راند و بسلامت بمدینه آمد بعد از آن این آیه نازل شد که هر که تقوی ورزد روزی حلال یابد ومن یتوکل علی الله و هر که توکل کند
بر خدای و کار خود را با او بازگذارد فهو حسبه پس او بسنده و کفایت کننده است ان الله بالغ امره بدرستی که
خدای رساننده است کار خود را بهر چه خواهد و بهر جا که اراده کند قد جعل الله لکل شیء قدرا
بدرستی که گردانیده است خدای و پیدا کرده برای هر چیزی اندازه که از آن در نگذرد آورده اند که در وقتی که حکم
عدهٔ مطلقات آمد صحابه پرسیدند که یا رسول الله عدهٔ زنان که حایض نشوند چیست آیه آمد که
واللائی یئسن من المحیض و آن زنان که نومید گشته باشند از حیض من نسائکم ان ارتبتم از جمله زنان شما
اگر شک دارید در آنکه انقطاع دم ایشان بجهت کبر سن است یا بسبب علتی دیگر فعدتهن ثلثة اشهر پس زمان عدت ایشان
سه ماه است مراد زنانی اند که امثال ایشان حیض بینند از صادق ع مروی است که سه زن اند که شوهر در هر حال طلاق تواند
کرد زنی که حایض نشده باشد و مثل او حایض باشد من گفتم حد آن چیست فرمود وقتی که او کمتر از نه سال باشد و دیگر زنی که از
حیض مایوس شده باشد و امثال او حیض نبیند گفتم حد یاس کدام است گفت که هر گاه که به پنجاه سال رسیده باشد پس عدهٔ مذکور
که آن سه ماه است مر زنی را باشد که در سن من تحیض باشد و بسبب عارضی از مرض یا رضاع یا غیر آن حیض از و منقطع شده باشد
واللائی لم یحضن و عدهٔ زنانی که حایض نشده باشند سه ماه مقرر است واولات الاحمال اجلهن و
خداوندان بارها یعنی زنان حامله انتهای زمان عدهٔ ایشان ان یضعن حملهن آنست که بنهند بار خود را و همچنین از امیر
المؤمنین ع مروی است از عدة الحامل المتوفی عنها زوجها ابعد الاجلین پس اگر چهار ماه و ده روز بگذرد و وضع حمل نشده باشد
انتظار وضع حمل باید کشید ومن یتق الله یجعل له و هر که بترسد از خدا و مراعات حقوق مذکوره کند پدید آرد
خدای برای او من امره یسرا از کار خود آسانی یعنی بسبب تقوی در دنیا و آخرت او را بر او سهل سازد ذلک امر الله انزله
این که مذکور شد امر طلاق و رجعت و عده حکم خدایست که فرو فرستاده است از لوح محفوظ الیکم بسوی شما ومن یتق الله
یکفر عنه سیئاته و هر که بپرهیزد از عقاب خدا و باحکام وی عمل نماید بپوشد خدا از و بدیهای او را ویعظم له اجرا و بزرگ
سازد برای او مزد او را یعنی او را مزد بحساب دهد که آن خلود است در روضه رضوان و بعد از بیان عده ذکر حقوق معتدات میکند اسکنو
هن من حیث سکنتم من وجدکم ساکن گردانید زنان مطلقه را از آنجا که ساکن شده اید از وسع و طاقت تمامی یعنی بقدر
غنا و فقر خود ایشان را مسکن دهید پس حاصل معنی آنست که زنان مطلقه را از آنجا که ساکن گردانید در منزلی بوده باشند پیش از

ولاتضا

طلاق ولا تضاروهن و رنج مرسانید مطلقات را در مسکن لتضیقوا علیهن برای آنکه تنگ گردانید بر ایشان
مساکن ایشان را تا خروج ضرورت شود ایشان را وان کن اولات حمل و اگر باشند زنان مطلقه خداوند بار یعنی حامله باشند
فانفقوا علیهن حتی یضعن حملهن پس نفقه کنید بر ایشان تا بنهند بار خود را زیرا که انقضای عده ایشان بوضع
حملست فان ارضعن لکم پس اگر شیر دهند اولاد را بعد از انقطاع علاقه نکاح برای شما یعنی پدران از روی ترغیب فرزندان
را با ایشان واگذارید و اگر بدون اجرت راضی نشوند بشیر دادن فآتوهن اجورهن پس بدهید ایشان را مزدهای ایشان
و احادیث ماثوره وارد شده بر جواز اتهمات بر رضاع اولاد قبل از طلاق و بعد از طلاق وأتمروا بینکم و سازگاری
کنید میان یکدیگر و باهم موافقت کنید ای پدران و مادران در باب رضاع فرزند بمعروف بنکوئی یعنی باید که والده اجرت
زیادتی نطلبد و والد در اجرت سخت گیری نکند وان تعاسرتم و اگر سخت گیری کنید و مضایقه نمایید در اجرت رضاع
یعنی مادر زیاده از اجرت طلبد و پدر امتناع نماید یا مادر راضی نشود در شیر دادن فسترضع له اخری پس زود
باشد که شیر دهد فرزند را برای پدر زنی که سخت گیری نکند مراد آنست که پدر دایه را مزد گیرد و مادر او را واگذارد لینفق
ذو سعة من سعته باید که نفقه دهد خداوند فراخی و توانگری یعنی بقدر توانایی بر مطلقه نفقه کند ومن
قدر علیه رزقه و هر که تنگ کرده شده است بر او روزی او یعنی فقیر و تنگدست باشد فلینفق مما آتیه الله
پس باید که نفقه کند از آنچه داده است خدا او را لا یکلف الله نفسا الا ما آتیها تکلیف نکند خدای هیچ
تنی را مگر آنچه بدو عطا کرده است از مال و تکلیف ما لا یطاق نفرماید سیجعل الله بعد عسر یسرا زود باشد
که پدید آورد خدای پس از دشواری و تنگدستی آسانی و توانگری اگر بر آنچه قادر باشند در انفاق آن تقصیر نکنند وکاین
من قریة عتت عن امر ربها و بسا از اهل دهی که از روی عناد و جهل سر باز زدند و اعراض کردند از فرمان پروردگار
خویش ورسله و از امر پیغمبران او و در مخالفت و عصیان از حد در گذشتند فحاسبناها حسابا شدیدا
پس محاسبه کنیم ایشان را در قیامت حسابی سخت یعنی در حساب تنگ گیری کنیم و قلیل و کثیر او را در حساب در آوریم وعذبناها
عذابا نکرا و عذاب کنیم ایشان را عذابی زشت بعد از حساب که هیچ کس مثل آن عقوبت ندیده باشد فذاقت وبال
امرها پس بچشیدند اهل آن ده عقوبت کار خود را یعنی سزای کفر و شرک را وکان عاقبة امرها خسرا و بود
انجام کار ایشان زیانکاری که از جنت ابدی محروم شدند و بزندان جحیم محبوس کردند اعد الله لهم عذابا شدیدا
آماده کرده است خدای برای مشرکان عذابی سخت در هر دو سرا تکرار بجهت تاکید است فاتقوا الله یا اولی الالباب
پس بترسید از عذاب خدای ای خداوند عقلها ای از حال و مآل ایشان عبرت گیرید در دنیا بعذاب استیصال گرفتار شده
و در آخرت معذب گردیدند الذین آمنوا ای کسانی هستید که ایمان آورده اید قد انزل الله الیکم ذکرا بتحقیق
فرستاده است خدای بسوی شما پندی یا شرفی در اکثر قرآنست چه شرف دنیا و کرامت عقبی وابسته است بخواندن و عمل کردن آن
و ابو عبد الله ع فرموده که مراد بذکر حضرت رسالت که مواظبت نماینده است بتلاوت قرآن یا مذکور است اسم سامی
او بر السنه خلقان رسولا بیان ذکر است گاهی که مراد از آن جبرئیل یا پیغمبر باشد یعنی آن ذکر فرستاده خدا است بنا بر آنکه

مراد قرآن باشد یعنی انزال فرموده است بشما یاد کردن رسولرا در کتاب توریة و انجیل یَتْلُوا عَلَیْکُمْ آیَاتِ اللّهِ
میخواند آن رسول بر شما آیتهای خدای را مُبَیِّنَاتٍ درحالتی که روشن کرده است آن آیات حدود احکام شریعت
واز الذکر وارسال رسول فرمود لِیُخْرِجَ تا بیرون آورد او سبحانه یا قرآن یا رسول الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ آنانرا که گرویده اند و کرده اند کارهای شایسته مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَی النُّورِ از تاریکی کفر بروشنایی نور ایمان مرا
آنست که تا حاصل کرده اند برای ایشان آنچه الحال بر آنند از ایمان و عمل صالح وَمَنْ یُؤْمِنْ بِاللّهِ وَیَعْمَلْ صَالِحًا
و هر که بگرود بخدا و بکند کار شایسته و پسندیده یُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ در آرد او را بوستانهای
که میرود از زیر مساکن یا اشجار آن جویهای آب و شیر و عسل خَالِدِینَ فِیهَا أَبَدًا درحالتی که جاوید مانندگان اند در آن
بهشت که هرگز از آنجا بیرون نیایند قَدْ أَحْسَنَ اللّهُ لَهُ رِزْقًا بتحقیق که نیکو کرده است خدای در بهشت برای بعضی
مؤمن صالح روزی را از مثوبات جلیل و درجات عالی اللّهُ الَّذِی خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ خدای
آنست که بیافرید هفت آسمان از بر بالای هم و بیافرید زمین را مانند آسمانها در کشاف آورده که در قرآن هیچ آیتی که دلالت کند
زمین هفت طبقات الا این آیه و در روایت آمده که مابین هر دو آسمان پانصد ساله راه هست یَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَیْنَهُنَّ فرو
می آید فرمان خدای میان آسمانها و زمینها یعنی نافذ است حکم او در جمیع آسمانها و زمینها بحیوة و موت و صحت و مرض
و غنا و فقر و سایر امور بروجه حکمت حاصل که حق تعالی آسمانها و زمینها را آفرید لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللّهَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ
تا بدانید که این بندگان آنکه خدای تعالی بر آفریدن همه چیزها قادر است و توانا وَأَنَّ اللّهَ
قَدْ أَحَاطَ بِکُلِّ شَیْءٍ عِلْمًا و دیگر فرمان خود جاری ساخت در آن تا
معلوم کنید که حق تعالی بتحقیق که فرا رسنده است بهمه چیزها از روی دانش
یعنی علم او محیطات بهمه اشیا و هیچ چیز از موجودات علوی و
سفلی از دایره علم و قدرت او خارج

سُورَةِ التَّحْرِیمِ اِثْنَا عَشَرَ آیَة مَدَنِیَّة

ابی بن کعب از پیغمبر روایت کرده که هر که این سوره بخواند حق تعالی او را توبه نصوح کرامت فرماید

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

آورده اند که حضرت رسالت صلعم بعد از نماز صبح گرد حجرات زوجات برآمدی و بعد از آن بامور شرایع قیام نمودی
وقتی زینب بنت جحش مقداری عسل داشت هر گاه آنحضرت بحجره وی آمدی شربت فرمودی تا حضرت بیشتر توقف کند
آنحال بر بعضی زوجات گران آمد عایشه و حفصه با هم اتفاق کردند که حضرت از آشامیدن عسل نزد هر کدام از ما که در آید گوییم
از تو بوی مغفور می آید و زوجات دیگر را نیز گفتند که شما با ما متفق باشید پس روزی آنحضرت شربت آشامیده بود بحجره سوده آمد
سوده با خود گفت سخن دروغ با پیغمبر گفتن قبیح است اظهار نکرد پیغمبر از آنجا بحجره عایشه آمد عایشه بینی با آستین بگرفت
حضرت فرمود چرا چنین کردی گفت از تو بوی مغفوری می آید فرمود که مغفور نخورده ام اما در حجره زینب شربت عسل آشامیده ام

گفت زنبور آن از شکوفه مغفور چریده چون در خانه حفصه رفت آن نیز چنین گفت حضرت چون این خبر مکرر استماع
نمود فرمود عسل بر خود حرام کردم آیه نازل شد یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللّهُ لَکَ ای پیغمبر رفیع منزلت
چرا حرام میکنی بر خود آنچه حلال کرده است خدای تعالی مر ترا یعنی عسل و روایت مشهور آنست که سبب نزول آیه آن بود که
پیغمبر روزها را قسمت کرده بود میان زوجات اتفاقا یک روز نوبت حفصه بود با پیغمبر گفت یا رسول الله اجازه فرما تا بدیدن
پدر روم اجازه داد بعد از آنکه او برفت حضرت ماریه قبطیه را که مادر ابراهیم بود بحجره حفصه طلبید و در آنجا بخدمت خود
مشرف کرد ناگاه حفصه بعد از مراجعت چون در حجره بسته دید هم آنجا بنشست تا رسول بیرون آمد و قطرات از روی مبارکش
میچکید حفصه بگریست و گفت یا رسول الله کنیزک در خانه من آوردی و با او خلوت کردی حضرت فرمود که ای حفصه این کنیزک
منست و خدا او را بر من حلال کردانیده و من او را از برای رضای تو بر خود حرام کردم اما این سخن سریست نزد تو با ما
با کسی مگوی و چون میان او و عایشه مصاحبت بود در پس دیواری که میان خانه او و عایشه بود آن دیوار بکوفت حفصه او
گفت ای خواهر مژده باد ترا که رسول ماریه را بر خود حرام کردانید چون حضرت بخانه عایشه آمد عایشه بر سبیل کنایه
این حکایت باز گفت این سوره نازل شد که چرا بر خود حرام میکنی آنچه خدای بر تو حلال ساخته تَبْتَغِی مَرْضَاتَ
أَزْوَاجِکَ میجویی بدین تحریم خشنودی زنان خود را و حال آنکه ایشان احق اند از تو در طلب خشنودی خاطر
خاطر تو وَاللّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است مواخذه نکند و بفضل خود تو ابی تو کرامت فرماید رَحِیمٌ مهربان
در مراجعت تو با نفعا و الیق قَدْ فَرَضَ اللّهُ لَکُمْ تَحِلَّةَ أَیْمَانِکُمْ بتحقیق که تقدیر کرد خدای و بدیا آورد از برای
شما ای بندگان گشودن سوگندان شما را یعنی آنچیز که سوگندان شما را زایل کرداند مراد کفاره سوگندانست وَاللّهُ
مَوْلَاکُمْ و خدای متولی کار شماست یعنی کارها که صلاح شما در آنست برای شما میسازد وَهُوَ الْعَلِیمُ الْحَکِیمُ و او
دانا بصالح بندگان صواب کار هر چه کند و فرماید مرویست که حق تعالی امر فرمود پیغمبر را بکفاره یمین و مراجعت بماریه و آنحضرت
بنده آزاد کرد و با و مراجعت نمود و اصحاب ما بر آنند که اگر سوگند واقع شود بر امر مباح و بعد از آن اتیان نماید و مخالفت
آن موجب کفاره نشود و بعد از رخصت بماریه عیان اسرار آنحضرت میکند بحفصه وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِیُّ إِلَی بَعْضِ
أَزْوَاجِهِ حَدِیثًا و یاد کنید ای مؤمنان چون راز گفت پیغمبر بوی بعضی از زنان خود فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ پس آنهنگام که خبر
کرد حفصه عایشه را بآن حدیث وَأَظْهَرَهُ اللّهُ عَلَیْهِ و آشکارا کردانید خدای پیغمبر خود را بزبان جبرئیل بران حدیث
عَرَّفَ بَعْضَهُ شناسا کردانید پیغمبر چیزی از آن حدیث را بحفصه و خبر داد او را از افشای بعضی از آنکه تحریم ماریه است یعنی
با و گفت که ایا سر آن امر کرده بودیم تو افشای آن نمودی وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ و اعراض نمود رسول از بعضی دیگر چه غرض اصلی
تعریف افشای ذکر خیانت حفصه بود پس از جهت حضرت رسالت صلعم از روی حلم و کرم آنرا با روی او نیاوردی با آنکه حق تعالی
اعلام وی کرده بود فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ پس آنهنگام که خبر داد پیغمبر حفصه را بآنچه خدای او را بدان مطلع داده قَالَتْ مَنْ
أَنْبَأَکَ هَذَا گفت حفصه با پیغمبر که خبر داد ترا بآنکه من راز ترا آشکارا کردم قَالَ نَبَّأَنِیَ الْعَلِیمُ الْخَبِیرُ گفت پیغمبر خبر
داد مرا خدایی که داناست بخفیات ضمایر مرویست که چون افشای ذکر مذکور بر آنحضرت ظاهر شد حفصه را طلاق گفت وحی

پدرش فرستاد پدر ملعون بروی خشم گرفت و گفت اگر در افشای آن خبر خیری بودی پیغمبر را اطلاع ندادی پس حضرت یکماه
از زنان اعتزال نمود و در حجره ماریه منزوی شد و حق تعالی جهت معاتبه حفصه و عایشه از غیبت بخطاب التفات نموده فرمود
إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ ای حفصه و عایشه باز گردید بسوی خدا و در آزار دل پیغمبر هر آینه توبه بر شما توبه واجبست فَقَدْ
صَغَتْ قُلُوبُكُمَا پس بتحقیق که بگشته است دلهای شما از امر واجب آن محافظت امر پیغمبرست وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ
و اگر هم پشت شوید بر آزردن دل مقدس حضرت رسالت و راحت یاد فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ
پس بدرستی که خدای اوست یار و مددکار پیغمبر وَجِبْرِيلُ و جبرئیل نیز یار و مددکار
اوست

وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ و مردی که صالح جمیع مؤمنانست و برگزیده اهل ایمان و پیشوای متقیان یعنی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
نیز یاری دهنده اوست وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ و فرشتگان آسمان و زمین از پس حضرت خدا و جبرئیل و امیر المؤمنین
هم پشت و مددکار و معاون وی اند یعنی با وجود آنکه خدا و جبرئیل و صالح المؤمنین ناصر وی اند و جمیع ملائکه نیز یاری
دهنده او یند مرویست که پیغمبر دو نوبت امیر المؤمنین را مر بر اصحاب شناسا گردانید یکنوبت آن بود که فرمود که هر که من مولای اویم
علی مولای اوست و نوبت دیگر که آیه صالح المؤمنین نازل شد دست امیر المؤمنین را بگرفت و فرمود که ای مؤمنان این مرد صالح مؤمنانست
و بهترین ایشان و بعد از آن حق تعالی تهدید زوجات پیغمبر نماید عَسَى رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ شاید که پروردگار او و یعنی اگر پیغمبر
طلاق دهد شما را بجهت ایذا و آزار شما أَنْ يُبْدِلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ آنکه بدل دهد او زنانی که بهتر باشند از
شما مُسْلِمَاتٍ اعتراف نمایندگان باشند بوحدانیت خدای و نبوت سید انبیاء مُؤْمِنَاتٍ باور دارندگان حق و رسول
قَانِتَاتٍ و باز ایستادگان از فحش اقوال و قبح افعال تَائِبَاتٍ باز گشتگان از گناه و رجوع نمایندگان بامر رسول عَابِدَاتٍ
پرستندگان و اقدام نمایندگان بآنچه متعبد بدان از فرایض و سنن در امر رسول سَائِحَاتٍ روان شوندگان در طاعت
خدا یا با اطاعت رسول و روزه داران ثَيِّبَاتٍ شوهر دیدگان وَأَبْكَارًا و دختران توسیط مرویست که حضرت رسالت
بعد از آنکه طلاق حفصه گفته بود در صدد آن شد که طلاق دیگر زنان بگوید چون این خبر در مدینه منتشر شد منافقان
زبان دراز کرده سخنان بی ادبانه میگفتند اصحاب از این معنی دلتنگ شده زنان بتضرع و زاری مشغول شدند و از گذشته نادم گشتند
ابن خطاب نزد حضرت آمد و گفت یا رسول الله میشنوم که در صدد آنی که زنان را طلاق بدهی و آنچه مذکور شد از ندم زوجات
و تضرع ایشان و خوشحالی منافقان و دلتنگی اصحاب معروض داشت هیچ جواب نداد و انتظار وحی میکشید جبرئیل آمد و آیه
وَلَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ نازل ساخت و چون حق تعالی بجهت تادیب زوجات سید کاینات این آیه نازل ساخت در عقب آن مؤمنان
امر فرمود بر وظایف طاعات و اجتناب از سیئات و تادیب اولاد و زوجات یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنانکه گرویده اید قُوا
أَنْفُسَكُمْ نگه دارید نفسهای خود را بترک معاصی و صبر بر فعل طاعات و عبادات وَأَهْلِيكُمْ و نگاه دارید اهالی خود را از زنان و
فرزندان بوسیله امر و نهی و نصایح و موعظات نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ از آتشی که فروزنده آن مردمان
باشند یعنی کفار جن و انس و سنگ و کبریت است که افزون کند آن آتش را است خلاصه کلام آنکه بپرهیزید از این نوع آتش که

افزونه

افزونه آن نباشد مگر مردمان و در حدیث آمده که رحمت خدای بر مردی که گوید با اهل بیت خود که ای اهل و عیال بر شما باد
که نماز بگذارید و روزه بدارید و زکوة بدهید و در حق مسکین و یتیم و همسایه احسان نمایید و در روایت آمده که سخت ترین عذاب
آنکسی در روز قیامت آن باشد که اهل و عیال او جاهل باشند و ایشان را تعلیم فرایض نکند عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ بر آن آتش دوزخ
فرشتگان باشند مراد زبانیه دوزخ و اعوان ایشان که موکلند بر آتش دوزخ غِلَاظٌ درشت سخنان بر دوزخیان شِدَادٌ
سخت کاران و توانا در تعذیب که اهل دوزخ را با ایشان قوت جنگ و ستیز نباشد لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ
نافرمانی نمیکنند خدای را آنچه فرموده باشد ایشان را وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ و میکنند آنچه فرموده میشوند بدان
بلکه بهر چه مامور شوند بلا تعلل بآن قیام نمایند یَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ ای کسانی که کافر شده اید
عذر میارید امروز که اعتذار شما مقبول نیست مرویست که چون زبانیه ایشان را بکناره دوزخ کشند ایشان آغاز اعتذار کرده
داعیه خلاصی نمایند ملائکه گویند ای کفار عذر مگویید که شما را هیچ معذرتی نیست إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ
جز این نیست که پاداش داده میشوید آنچه بودید که میکردید در دنیا از کفر و عصیان بعد از آن با اهل ایمان خطاب میکند که
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا ای کسانی که گرویده اید باز گردید از معاصی بطاعت خدا
بازگشتنی خالص یعنی خالصا لله بر گذشته نادم شوید که باز بر سر گناه فروید و از پیغمبر مرویست که توبه نصوح آنست که تایب عود
نکند بمعصیت همچنانکه شیر بپستان عود نمیکند عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ شاید که پروردگار شما آنچه
توبه کنید آنکه بپوشد و درگذرد از شما گناهان شما را وَيُدْخِلَكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ و در
آرد شما را ببوستانهایی که پیوسته میرود از زیر اشجار یا قصور آن جویهای آب و شیر و انگبین يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ
در روزی که رسوا نسازد خدا پیغمبر را بعذاب و عدم شفاعت در حق امت بلکه اعزاز و اکرام او فرماید و قبول شفاعت او در
باره عاصیان امت کند وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ و آنانرا که گرویده اند بپیغمبر در جنت جای دهد و در درجات که درخوات ایشان
در باره یاران و خویشان قبول کند نُورُهُمْ يَسْعَى یعنی کسانی که ایمان آورده اند با پیغمبر نور ایشان که خدا با ایشان عطا کرده مشتابد
و میرود بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ در پیش ایشان و بجانب راست ایشان وقتی که بر صراط گذرند روایت که پیشوایان
اهل ایمان که ائمه معصومین اند روز قیامت در پیش ایشان روند و ایشان را هم راه خود برند تا آنگاه که اهلا فرود آرند در منازلی که در
بهشت داشته باشند نقلست که در محل گذشتن بر صراط نور منافقان فرو میرد و مؤمنان خایف شوند از آنکه مبادا نور ایشان نیز
فرو میرد زبان بدعا و نیاز گشوده يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا گویند ای پروردگار ما تمام گردان بر ما روشنی ما تا که
بسلامت بر صراط بگذریم و گویند که سابقان مانند برق خاطف بر صراط گذشته بهشت روند بعضی مانند باد و برخی دیگر افتان و خیزان
و پای کشان روند و چون عطایای او انتوانند رسید گویند بار خدایا نور ما را اتمام گردان تا بایشان ملحق شویم وَاغْفِرْ لَنَا و بیامرز
ما را و از ظلمت گناهان ما را پاک گردان إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بدرستیکه تو بر همه چیز توانایی و چون کفار این موعظ
نشنیدند از اینجهت حق تعالی در عقب این فرمود که يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر خبر دهنده یا بلند مرتبه جَاهِدِ الْكُفَّارَ
جهاد کن با کافران بشمشیر وَالْمُنَافِقِينَ و با منافقان بحجت و برهان و با قامت حد و بیشتر حدود در آنوقت بر

منافقان جاری میشد روایت کرده پیغمبر کن با منافقان مقاتله نکرد واغلظ علیهم و درشتی کن و اظهار خشونت نما
بر ایشان و مسامحت مکن و مقاتله و مجاهده نما وماویهم جهنم و محل بازگشت کافران و منافقان اگر ایمان
نیارند دوزخ است وبئس المصیر و بد جای بازگشتنی است دوزخ و بعد از ذکر مومنان و کفار و منافقان بیان
تمثیل میفرماید برای ازواج پیغمبر با آنکه مصاحبت و مواصلت رسول نفع بایشان نرساند همچنانکه با انبیا و قرابت آنها بایشان
دفع عذاب ایشان نشد میفرماید ضرب الله مثلا للذین کفروا امرأة نوح بیان کرد خدای مثلی برای آنانکه
کرویدند و آن مثل زن نوح است که واعله نام داشت وامرأة لوط و مثل زن لوط که واهله نام او بود کانتا تحت
عبدین بودند این هر دو زن در حکم این دو بنده یعنی حباله ایشان من عبادنا صالحین از بندگان ما بودند
شایستگان در جمیع امور فخانتاهما پس خیانت کردند با آن دو بنده بنفاق و نیم نمازی زیرا که زوجات انبیا از زنا
مبرا بودند و در روایت آمده که زن نوح با قوم میگفت که نوح دیوانه است و احوال او را من بهتر دانم که با اویم و زن لوط قوم را
از مهمانان خبر کرد فلم یغنیا عنهما من الله شیئا پس دفع نکردند نوح و لوط ازین دو زن از عذاب خدای چیزی را
یعنی ازواج و مواصلت ایشان بلکه زن نوح بطوفان غرق شد و زن لوط بر او سنگ بیارید وقیل و گفته شد در حین
موت یا در روز قیامت که ای واعله و واهله ادخلا النار مع الداخلین در آیید در آتش دوزخ با در آیندگان
دیگر از کافران حاصل مثل آنست که حال کفار و منافقان در معاقبه بر عدوان همچنانکه مواصلت زن لوط و نوح که هیچ نفع
بدیشان نرسانید و شیئیت در آنکه این مثل بعد از ذکر تظاهر حفصه و عایشه آمده در ایذا و آزار پیغمبر تهدید ایشانست
و بعد از آن تمثیل دیگر میفرماید وضرب الله مثلا للذین آمنوا امرأة فرعون بیان کرد خدای مثلی
برای آنانکه گرویدند و آن مثل زن فرعون است یعنی آسیه ~~زن فرعون است~~ بنت مزاحم که بجهت خلوص ایمان فایض شده
و وصلت آن با فرعون ضرری باو نرسانید مرویست که وقتی که ساحران سحر خود را نمودند و موسی عصا بینداخت اژدها
شد آنچه ایشان بسحر ساخته بودند عصا همه را فرو برد آسیه ایمان آورد و مدتی ایمان خود را از فرعون پنهان داشت چون
فرعون بران مطلع گشت گفت از دین برگرد برنگشت امر کرد تا او را چهار میخ کرده در آفتاب بیفکندند حق تعالی ملائکه را امر کرد
تا بالهای خود او را سایه کردند فرعون گفت تا سنگی بزرگ آوردند و حکم شد تا بر سینه وی نهند آسیه در آن حال دعا کرد
از حضرت عزت در خواست نجات از فرعون چنانکه میفرماید اذ قالت رب ابن لی عندک بیتا فی الجنة
یاد کن که چون گفت آسیه ای پروردگار من بنا کن برای من نزدیک خود خانه در بهشت ونجنی من فرعون وعمله
و نجات ده مرا از فرعون و کردار او که کفرست و طغیان ونجنی من القوم الظالمین و برهان مرا از گروه
ستمکاران که قبطیانند حق تعالی دعای او را استجابت کرده پیش از آنکه سنگ بر او واقع شود حق تعالی او را بآسمان برد با جسد
حالا در بهشت است ومریم ابنت عمران و دیگر بیان کرد حق تعالی مثلی که آن مریم است دختر عمران التی احصنت
فرجها که نگاه داشت فرج خود را از حرام و معصیت باز داشت فنفخنا فیه من روحنا پس در دمیدیم باد
گریبان یا در آستین او از روحی که آفریده بودیم یعنی جبرئیل را امر کردیم تا نفخ روح نمود در او و مسیح از او آفریده شد

وصدقت بکلمات ربها و باور داشت و گروید مریم بسخنان پروردگار خود مراد وعدهاست که جبرئیل از خدا
بوی آورد وکتبه و بکتاب خدا یعنی انجیل و آنچه خدای نوشته بود از قصه وی و پیروی در لوح محفوظ و کتب ارم
وکانت من القانتین و بود مریم از فرمان برداران چه او از
اعقاب هارون است که برادر موسی است و مریم از جماعتی بود که بصفت
صلاحیت آراسته بود از پیغمبر مرویست که مردان بسیار بکمال رسیدند
و از زنان کامل نشدند مگر چهار زن آسیه بنت مزاحم و مریم
بنت عمران و خدیجه بنت خویلد و فاطمه
بنت محمد صلعم

الجزو التاسع والعشرون

سورة تبارك ثلاثون آية مكية

ابی بن کعب از پیغمبر روایت کرده که سوره در کتاب ملک تمام هست که سی آیه پیش نیست در قیامت شفاعة قاری خود کند
و آن سوره تبارک است از ابن مسعود روایت که چون مرده را در قبر نهند فرشتگان عذاب از پایین قبر بیرون آیند و فرشتگان
رحمت بایشان گویند که شما را برین مرده راهی نیست که او بتلاوة سورة الملک مداومت نموده هر که آن را در شب قراءت کند
خیر و برکت یابد و نزد مردم عزیز گردد و از ابی جعفر ع روایة کند که سورة الملک سوره مانعه است زیرا که مانع عذاب
قبر است ابو بصیر از ابو عبدالله ع روایة کند که هر که تبارک در فریضه بخواند در حفظ خدا باشد حق تعالی ختم سورة تحریم نمود
بتقوی و صلاحیت افتتاح این سوره بدلایل معرفت و فرمود که

بسم الله الرحمن الرحیم

تبارک بزرگوار و متعالیست از صفات مخلوقات در ذات و صفات یا ثابت بر دوام یا کثیر البرکات
الذی بیده الملک آنکه بید قدرة اوست پادشاهی و تصرف در جمیع امور ملکی و هم آن در قبضه اقتدار ویست
وهو علی کل شیء قدیر و او بر همه چیزها که اراده کند توانا است چه ممکنات در تحت قدرت و عظمت ویست الذی
خلق الموت آن خدایی که آفرید مرگ را والحیوة و زندگانی را مراد موة آدمیانست در دنیا و حیوة ایشان
در عقبی منقولست که حق تعالی موت را بصورة کبش املح آفرید یعنی گوسفندی سیاه و سفید و او بر هیچ چیز نگذرد الا که بمیرد و حیوة را
بر صورة مادیان ابلق داد بر هیچ چیز مرور نکند الا که زنده شود حاصل که حق تعالی ایجاد موة و حیوة کرد لیبلوکم تا بیازماید
شما را که در دار تکلیف ایکم احسن عملا کدام از شما نیکوتر باشد از روی کردار خالص معنی آنست که حق تعالی حیوة را
بشما اعطا فرمود تا بان قادر شوید بر کسب عمل صالح و موت را بر شما مسلط ساخت تا داعی شود باختیار عمل حسن از بیم در وراء
آن بعث و جزاست وهو العزیز الغفور و اوست غالب در انتقام کشیدن از عاصیان پس هیچ کس او را عاجز نتواند
ساخت یا مرزنده مر کسی را که توبه کند الذی خلق سبع سموات طباقا آن خدایی که بیافرید هفت آسمان را طباق یکدیگر
بالای دیگری از کعب الاخبار روایت که طبقه اول یعنی آسمان دنیا موجیست محکم شده دویم مرمریست سیوم آهن است
چهارم مس و پنجم نقره است ششم زر است هفتم یاقوت سرخ و از آسمان هفتم تا عرش هفت حجابست میان هر حجابی صحراها و بیابانها ست

از نور کفایت آن از خدای داند و نام فرشته که موکل است بران حجاب قیطططروس است و بعد از خلق آن بیان استحکام آنها میکند
ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت ط نمی بینی تو ای بیننده در آفریدن خدا در آسمانها هیچ اختلافی و خللی و ناسبتی بلکه
همه آنها مستقیم و راست اند بر وفق حکمت و مصلحت و ذکر رحمن در موضع ضمیر تنبیه است بر آنکه ایجاد جمیع اشیا فرموده برحمت
و تفضل خود یعنی ای بیننده تو آسمانها را دیده و بآن نظر کرده و هیچ نقصی و خللی نیافته فارجع البصر هل تری من
فطور پس دیگر باره بگردان چشم را بجانب آن تا در ان می بینی معاینه هیچ شکافی و خللی و اگر شبهه داری در خلق سموات پس
نیک نظر کن در ان و معاینه ببین ثم ارجع البصر کرتین پس باز گردان بجهت رجعت و اکتفا مکن دیگر باره باز گردان
چشم را دو باره باز گردانی یعنی اگر معلوم نکردی متعاقب یکدیگر بتکرار نگریستن کن و چون نظر خود را تکرار سازی در نظر کردن
بآن ینقلب الیک البصر خاسئا و هو حسیر باز گردد بسوی تو چشم تو در حالتی که دور باشد از یافتن آنچه
مطلوب است از دیدن عیب و خلل در ان و او مانده باشد از دیدن بطول معاودت مراد آنست که هر چند نگاه خواهد کرد هیچ عیبی
و نقصی در ان نخواهد یافت و لقد زینا السماء الدنیا بمصابیح و بدرستی که ما بیاراستیم بزینت تمام آسمان نزدیکتر
را که او قریبتر بزمین است آرایش دادیم بچراغها یعنی بستارگان که بشابه چراغ درخشانند در شب و جعلناها رجوما
للشیاطین و گردانیدیم ستارگان را رانندگان مر دیوان را وقتی که بجهت استراق کلمات ملائکه قصد آسمان کنند و خواهند
که در دزدیده گوش بسخن ایشان دارند شعله آتش از ان کواکب جدا گردد و کواکب بجای خود بماند پس آن شعله در شیاطین بجد و هوا
بسوزد و اعتدنا لهم و آماده ساختهایم برای شیاطین جن بعد از سوختن ایشان در دنیا عذاب السعیر عذاب
آتش سوزان در آخرت و چون شیاطین و کفار اتباع هم اند از آنجهت بعد از وعید شیاطین وعید ایشان نیز مینماید
و للذین کفروا بربهم عذاب جهنم و بئس المصیر و مر آنانرا که کافر شدند بآفریدگار خود عذاب آتش دوزخ
و بد جای بازگشتن است دوزخ اذا القوا فیها سمعوا لها شهیقا چون در افکنده شوند کافران در جهنم مانند
انداختن هیزم در آتش عظیم بشنوند مر دوزخ را آوازی مانند آواز دراز گوش یعنی آنکه آواز آتش شنوده میشود نزد سوختن چون
کفار را بدوزخ اندازند دوزخ بصوت منکر قطیع بفریاد آید و هی تفور در حالتی که بجوش شد و ایشانرا بر می آورد و فرو میبرد مانند
گوشت در دیگ جوشان تکاد تمیز من الغیظ نزدیک باشد که پاره پاره و متفرق شود دوزخ از خشم کافران پس مراد
شدت او شدت التهاب است بر کافران و محتملست که مراد غیظ زبانیه باشد بقول کلما القی فیها فوج هر گاه انداخته
شوند در دوزخ گروهی از اهل شرک و کفر سالهم خزنتها سوال کنند ایشانرا خازنان دوزخ که ای منکران الم یاتکم
نذیر آیا نیامد بشما بیم کننده یعنی پیغمبری بشما مبعوث نشد که شما را بخدای خواند و ازین عذاب بترساند قالوا بلی قد
جاءنا نذیر گویند کافران در جواب ایشان که آری بتحقیق که آمد ندیما پیغمبران بیم کننده فکذبنا و قلنا ما نزل
الله من شیء پس تکذیب کردیم قول ایشانرا و گفتیم مر ایشانرا فرو نفرستاده است خدای هیچ چیز از آنچه شما میگوئید از وعد
و وعید و امر و نهی و دیگر گفتیم ان انتم الا فی ضلال کبیر نیستید شما در دعوی رسالت و نبوت مگر در گمراهی بزرگ یعنی مادر
تکذیب ایشان افراط نمودیم تا آنکه مبالغه نمودیم در نسبت دادن ایشان بضلالت و قالوا لو کنا نسمع و گویند کافران

با نخز نیز بوجه تاسف و تحسر که اگر میبودیم که میشنودیم سخن پیغمبران را و با ایشان عناد و جدال نمیکردیم او نعقل یا تعقل
میکردیم در معانی کلام ایشان و تفکر میکردیم در معانی کلام ایشان انواع حکمت ما کنا فی اصحاب السعیر
نمیبودیم ما از یاران دوزخ فاعترفوا بذنبهم پس اعتراف کنند بگناهان خود که آن کفرانست و تکذیب پیغمبران در وقتی که فایده
ندهد فسحقا لاصحاب السعیر پس دور کرد خدای از رحمت خود مر یاران آتش سوزان را بعد از ان از ذکر وعید در
بیان وعده میفرمایند که ان الذین یخشون ربهم بالغیب بدرستی که آنانکه میترسند از عذاب پروردگار خود
با اجتناب از معاصی و ارتکاب طاعت در حالتی که آن عذاب ملتبس است بغیب و کسانی که بدا ترسکار باشند لهم مغفرة و اجر
کبیر مر ایشانراست آمرزش گناهان و مزدی بزرگ که آن عظیم است که این جهان در مقابل آن در نهایت حقارة باشد مراد نعیم
جنانست در روضه رضوان و اسروا قولکم او اجهروا به و پنهان سازید گفتار خود را در زبان پیغمبر یا آشکارا کنید باید
یعنی نزد خدای هر دو یکسانست انه علیم بذات الصدور بدرستی که او داناست بآنچه در سینهاست قبل از آنکه باشد
بر زبان گذرد پس هر کسی که بر ضمایر واقفست الا یعلم من خلق آیا نداند آنچه در سینهاست آنکس که آفریده است سینها را عالم
بر اسرار بندگان و هو اللطیف الخبیر و حال آنکه او باریک بین و نیک داناست بظواهر حقایق مکونات آگاه بغوامض
و دقایق مکونات هو الذی جعل لکم الارض ذلولا اوست آنکس که گردانید برای شما زمین را رام تا بهر وجه
میخواهید دران میروید و مینشینید فامشوا فی مناکبها پس بروید در دوشهای زمین پس هر گاه حق تعالی زمین را
بر وجهی تذلیل و رام کرده باشد که در مناکب آن از اماکن صعبه توان رفت و مناکب ارض یعنی جبالاتست و کلوا من
رزقه و بخورید از روزی خدا که برای شما مقرر فرموده یعنی آنچه در زمین رو بیده شده از زروع و اشجار و میاه و سایر
نباتات و الیه النشور و بسوی وست برانگیختن شما از قبور بعد از تعداد نعمت در تهدید کفار میفرمایند که ءامنتم
من فی السماء آیا ایمن شده اید کافران از آنکس که در آسمانست ان یخسف بکم الارض فاذا هی
تمور آنکه فرو برد شما را در زمین پس آنگاه که بزمین فرو رفته باشید تهیج کرده باضطراب تا شما را بزیر برافکند مانند قارة
که زمین او را زیر ترمی افکند تا روز قیامت ام امنتم من فی السماء یا آیا ایمن شده اید از خدای که در آسمانست ان
یرسل علیکم حاصبا آنکه فرو فرستد بر شما بادی که با سنگ ریزه باشد چنانکه بر قوم لوط فرستاده شد فستعلمون
کیف نذیر پس زود باشد که بدانید که چگونه است بیم کردن من و آن دانستن شما را سود ندارد و لقد کذب الذین من
قبلهم و بدرستی که تکذیب کردند آنانکه بودند پیش از ان کفار این زمان فکیف کان نکیر پس چگونه بود بر ایشان عقوبت
من بانکارات و قطاعه اولم یروا الی الطیر فوقهم آیا نمینگرند بسوی مرغان که بر زبر ایشان اند یعنی معلق بر هوا
صافات در حالتی که صفها بر کشیده اند و بالهای خود گسترانیده اند در هوا و یقبضن ما یمسکهن و فراهم
میگیرند بالهای خود را وقتی که بر پهلوی خود میزنند باز نمیدارد ایشانرا در هوا و قبض اجنحه ایشانرا از سقوط نگاه نمیدارد
الا الرحمن مگر خدای بزرگ بخشاینده انه بکل شیء بصیر بدرستی که خدای بهمه چیزها بیناست و دانا بانکه خلق
غرایب و تدبیر عجایب فرماید و این همه صفت از و آید امن آیا کیست که اشاره توان کرد بآن هذا الذی او آنکس است که

ازروی حمایت هو جند لکم او لشکر شماست یعنی مدد کار لشکر که پادشاه نگاه میدارد ینصرکم من دون الرحمن
که یاری دهد شما را بجز از خدای از عذاب و خشم وی ان الکافرون الا فی غرور نیستند کافران مگر در فریب شیطان که میگوید
بایشان که عذاب بشما نازل نخواهد شد امن آیا کیست که اشاره الیه شود باینکه هذا الذی یرزقکم این آنکس است که بمحض
عنایت روزی دهد شما را ان امسک رزقه اگر باز گیرد روزی خود را از شما با امساک باران یعنی اگر وظیفه روزی را
از شما باز گیرد کیست آنکه شما را روزی تواند داد بل لجوا فی عتو ونفور بلکه لجاج و ستیزه کردند و بسیار فرو رفتند در عناد و
سرکشی و رفتن متنفر شدند بعد از آن از برای مومنان و کافران ایراد مثلی میکند که افمن یمشی مکبا علی وجهه آیا کسی که
میرود در حالتی که فرو افتاده است بر روی خود یعنی نگونسار میرود و بجهت این در وقت رفتن پیش و پس و راست و چپ خود
نمی بیند و بروی می افتد اهدی راه یافته تر است بمطلوب و رسنده تر امن یمشی سویا یا آنکه میرود در حالتی که راست ایستاده است
و همه جوانب خود را مشاهده میکند و بجهت آن سالم است از سر در آمدن و بر روی افتادن و واقعست علی صراط
مستقیم بر راه راست که رساننده اوست بمقصد و مقصود قل خطاب بحضرت است و معنی اینکه ای محمد اگر کفار جواب
ندهند و نگویند که نام خداست بگو بایشان که هو الذی انشاکم آن نام و رازق شما آنکسی است که بقدرت کامله آفرید
شما را و از عدم بوجود آورد وجعل لکم السمع و بکرامت یعنی پیدا کرد برای شما شنوائیها تا سخنان بشنوید و از آن
پند گیرید والابصار و دیدها را تا دلایل قدرت و بدایع فطرت مشاهده کنید والافئدة و دلها را تا در معانی کلمات
تفکر و تامل نمایید و از آن عبرت گیرید و با وجود این قلیلا ما تشکرون اندک شکر میگویید مرین نعمتها را
قل هو الذی ذراکم فی الارض بگو ای محمد آنکه نام و رازق شماست آنکس است که بگذارد شما را در زمین و هر یکی را
در آن منزلی و کاری تعیین نموده تا طاعت او نمایید والیه تحشرون و بسوی او نه غیر او بازگردیده خواهید شد
و جزای کردار خواهید یافت ویقولون و میگویند مشرکان به پیغمبر و یاران او از روی استهزا که آن متی هذا
الوعد ان کنتم صادقین کی باشد این وعده خسف و ارسال عاصف و وعده حشر و یافتن جزا در قیامت اگر
هستید راست گویان قل انما العلم بگو ای محمد در جواب ایشان که جز این نیست که دانستن وقت عذاب در دنیا یا عذاب
قیامت عند الله نزدیک خداست و غیر آن مطلعات وانما انا نذیر مبین و جز این نیست که من بیم کننده ام
از آمدن زمان آن دانا نیستم فلما راوه پس آنگاه که ببینند [illegible] را زلفة سیئت در حالتی که آن نزدیک
باشد بایشان و مشاهده ایشان شود زشت کرده شود وجوه الذین کفروا رویهای آنانکه کافر شده اند
و نگرویده اند بوحدانیت خدا وقیل هذا الذی کنتم به تدعون و گفته شود یعنی مومنان بایشان گویند
که این آنست که بو دید پیوسته باطلاب میکردید و بتعجیل وقوع آن میکردید آورده اند که همیشه کفار تمنای موت حضرت و اصحاب
میکردند حق تعالی آنحضرت را خطاب کرد که قل ارایتم بگو ای محمد آیا می بینید یعنی تامل میکنید در اینکه ان اهلکنی
الله ومن معی اگر خواهد هلاک مرا خدا و آنانرا که با من اند از مومنان او رحمنا یا بخشد بر ما و اجل ما را
در تاخیر افکند فمن یجیر الکافرین من عذاب الیم پس کیست آنکه زینهار دهد کافرانرا از عذاب دردناک یعنی

مرگ ما شما را سود ندارد و حیلوق ما مانع عذاب از شما نمیکند چه نجات دهنده شما از عذاب الهی جز ایمان و توحید نیست
قل بگوای محمد این کفار از روی توبیخ که هو الرحمن آمنا به من شما را بسوی او دعوت میکنم که رزاق بخشنده
نعیم او بجمیع خلایق رسیده گرویده ایم باو بجهت آنکه علم بوحدانیت و ربوبیت او داریم وعلیه توکلنا و بر او
نه غیر او توکل کرده ایم و اعتماد نموده همه کار خود را باو گذاشته فستعلمون من هو فی ضلال مبین پس زود
باشد که بدانید بعد از مشاهده عذاب که کیست از ما و شما آنکه او در گمراهی هویداست قل ارایتم بگو ای محمد بایشان
که آیا چه می بینید در اینکه ان اصبح ماؤکم غورا اگر بگردد آب شما یعنی آب چاه زمزم و بئر میمون که حضرت که هم
شما اند فرو رفته بزمین چنانکه دلو و دست بآن نرسد فمن یاتیکم بماء معین پس آنکه بیارد برای شما آبی
ظاهر چنانکه همه کس ببیند نزد بعضی مراد مطلق آبست و در آثار آمده که بعد از
تلاوت این آیه باید گفت الله رب العالمین و در بعضی تفاسیر مذکورست که
زندیقی شنید که معلمی شاگرد خود را تلقین میکرد فمن یاتیکم بماء معین
او جواب داد که بتبرها و تیشها آب را باز بر آرند شب چنانشد هاتفی
آواز داد که اینک چشم چشم تو غایر شد بگو تا بتبر و تیشه
باز آرند و گویند محمد بن ذکریا طبیب بود

سورة ن اثنتان وخمسون آیة مکیة

ابی بن کعب از پیغمبر روایت کرده که هر که سوره ن والقلم بخواند خدای تعالی ثواب جماعتی که حسن الاخلاق داشته باشند
بوی کرامت فرماید و از چشم بدان در امان باشد و از ابو عبدالله مرویست که هر که این سوره تلاوت کند در فریضه
یا در نافله تا زنده باشد حق تعالی او را از فقر ایمن کرده اند و از فشار قبر نجات یابد و حق تعالی ختم سوره الملک بذکر
تکذیب کفار و وعید کرد افتتاح این سوره نیز مثل آن کرده فرمود که

بسم الله الرحمن الرحیم

ن بیش بعضی این حروف مفتاح اسم نور و ناصر است و اشاره بکلمه کن است و نزد بعضی اسم سوره است و نزد جمعی نام
بنصرت حضرت عزت مر انبیا را و مومنان را او مجاهد و سدی که نام ماهی است که عالم بر پشت آن ماهیست و ماهی بر آب و آب بر باد
و باد بر قدرت خدای ایستاده جلت قدرته و روایت که حضرت رسالت فرمود که اول چیزی که خدای تعالی بیافرید قلم بود پس نظر هیبت
در او نگاه کرد شکافته شد و بعد از آن نور [illegible] آفرید و از آن دوات نوشت هر چیز را که تا قیامت حادث شود و امر اقوالا
نون اسم دواتست و معنی آنست که سوگند بدوات والقلم و بقلم اعلی که از نور است و طول آن ما بین آسمان و زمین است
و بآن لوح محفوظ مکتوب شد و از جمله آیات قلمست که جمیع کتب سماوی بآن نوشته شده و احکام شریعت مصطفوی
بآن محفوظ گشته وما یسطرون و دیگر سوگند بآنچه حفظه مینویسند از احکام وحی یا آنچه بآن مامور شوند و آنرا
که ولید بن مغیره و ابوجهل علیهما اللعنة جنون را بحضرت رسالت نسبت دادندی و آنحضرت بخلق عظیم تحمل این سخنان مینمودی

حق تعالی فرمود که سوگند یاد می‌کنم به این امور مذکوره که مشتمل اند بر فواید عظیم جلیل که مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ نیستی تو
ای محمد در حالتی که متنعمی و مکرمی به نعمت پروردگار خود که نبوت و فطانت عقل است و به نعمتی که پروردگار تو ترا اکرام کرده از نبوت
و کمال عقل و فهم که تو دیوانه نیستی وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا و بدرستی که مر تراست مزدی و ثوابی بر کشیدن بار نبوت و تحمل مشقت
و رنجهای امت در احکام حضرت عزت غَيْرَ مَمْنُونٍ که بر منت نهاده باشد یعنی حق تعالی بدون واسطه کسی که از و منت باید کشید
بتو عطای کامل داده و نزد اکثر مفسران ممنون بمعنی مقطوع است یعنی مزدی بر دوام و بعد از آن در مدح حبیب خود میفرماید
که وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ و بدرستی که تو بر خلقی بزرگی که مانند آن کسی دیگر را نیست چه از قوم خود تحمل میکنی آنچه
کسی را تحمل قوت آن نیست گویند هیچ خلقی بزرگتر از خلق محمد صلعم نبود چه او مشیت خود را دست باز داشت و خود را با حق گذاشت و
کاینات در نظر او حقیر بود و نه از بلا منحرف شد و نه از عطا منصرف گشت و او را هیچ مقصودی جز حضرت عزت نبود در روایت که
آنحضرت روزی با یکی از صحابه در صحرای مدینه میگشت دید پیره زنی بر سر چاهی میخواهد که آب برکشد و نمیتواند حضرت نزد وی رفت
و فرمود ای عجوزه از برای تو آب برکشم گفت إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ حضرت بر سر چاه آمد و دلو برکشید و مشک آن زن
را پر کرد و بر دوش مبارک نهاد و بعجوزه گفت پیش باش و راه خیمه خود را بمن نمای آن شخص که رفیق حضرت بود هر چند خواست که از وی
بستاند قبول نفرمود گفت من اولی ام بکشیدن بار امت پس عجوزه در خیمه رفت فرزندان را گفت برخیزید و مشک بخواهید که آن
مشک را چه گونه بدین زودی پر کردی گفت جوانمردی شیرین زبان و زیبا روی با من تلطف کرد و مشک را پر کرده برداشت و بدینجا رسانید
گفتند بیچاره گفت اینک در راه میرود ایشان در عقب حضرت فرا رفتند و وی را بشناختند بدر خیمه دویدند گفتند ای مادر این جوان
که است که بوی ایمان آورده عجوزه از خیمه بیرون دوید و فرزندان نیز از پی او دویدند و در دست و پای حضرت افتادند
حضرت ایشان را بلطف باز گردانید پس جبرئیل این آیه آورد که وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ در خبر است از پیغمبر صلعم که هیچ چیز در کفه ترازوی
اعمال گرانتر از خلق نیکو نیست و دوست ترین مردمان نزد خدای آنانند که نیکوخوی باشند و بعد از مدح رسول به ذکر خلق عظیم
تهدید اهل عناد میکند بعذاب الیم میفرماید فَسَتُبْصِرُ وَيُبْصِرُونَ پس زود باشد که ببینی ای محمد و ببینند معاندان
تو از اهل مکه یعنی در آنوقت که عذاب نازل شود معلوم گردد بِأَيِّكُمُ الْمَفْتُونُ که کدام از شما در فتنه جنون افتاده
است و در حین وقوع عذاب معلوم شود که مستحق این اسم مائیم یا شما إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بدرستی که پروردگار تو
داناتر است بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ بکسی که گمراه شده از راه او که طریق مستقیم است وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ و او
داناتر است براه یافتگان بکمال عقل که مومنانند و این کلام وعد مومنانست و وعید کافران است صاحب طیری آورده که چون قریش
دیدند مقدم داشتن پیغمبر صلعم علی ابن ابی طالب علیه السلام را بر سایر اصحاب و اکرام و تعظیم او کردن زبان بمذمت گشودند و گفتند محمد بفرط
محبت علی مفتون است و در جنون افتاده حق تعالی این سوره را فرستاد و سوگند خورد که ای محمد تو دیوانه نیستی روایت کند ابو
محمد بن عبد الرحمن از عبد الله مسعود که ایشان گفتند ما در مجلس منور حضرت رسول اصحاب بودیم که سایلی از آنحضرت پرسید
از حال علی ابن ابی طالب علیه السلام از فضایل او در شان او تفتیش نمود پیغمبر فرمود که علی ابن ابی طالب اقدم شماست در اسلام و کسی در اسلام سبقت باو
نکرده و ایمان علی و دانش علی از همه بیشتر و الی بعینی من در گنجینه دل او امانات نهاده ام و او خلیفه منست در میان اهل من

چون بعضی منافقان از حضرت این نوع سخنان شنیدند گفتند علی ابن ابی طالب محمد را فریفته ساخته است تا آنکه هیچ چیز
در حق او فرو گذاشت نکرد حق تعالی از برای تعظیم و تمکین مبارک آنحضرت و تنزیه علی ابن ابی طالب علیه السلام از آنچه منافقان در
او توهم کردند این آیه فرستاد و بعد از آن فرمود که فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ پس فرمان مبر ای محمد تکذیب کنندگان را که
مکذب توحید و منکر نبوت و ولایت اند وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ و دوست میدارند اگر نرمی کنی با ایشان و نهی ایشان نکنی
از شرک و ضلالت فَيُدْهِنُونَ پس ایشان نیز نرمی کنند و بر دین تو طعن نزنند و دوست دارند که مداهنه کنی و موافقت ایشان
نمایی در شرک پس ایشان نیز زمانی پرستش خدای تو کنند وَلَا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ و فرمان برداری منما هر سوگند خوار
را بدروغ و راست بجهت قلت مبالات و بدان مراد ولید بن مغیره است که بی باک بود در سوگند بسیار خوردن بدروغ و
راست مَهِينٍ حقیر در رای و تدبیر و کذاب که بجهت کذب بسیار در نظر مردمان حقیر و خوار بود هَمَّازٍ بسیار عیب کننده
در عقب مردمان و طعنه زننده با ایشان نقل است که ولید در پی مردمان میرفت و کنج دهن خود را می‌پیچید و طعن و غمز ایشان
میکرد مَشَّاءٍ بِنَمِيمٍ بسیار رونده بسخن چینی در میان مردمان یعنی سخن این را بنزد آن میبرد و سخن آن را بنزد این
می‌آورد و نزاع و فتنه در میان ایشان می‌انداخت مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ بسیار باز دارنده مر نیکویی را یعنی مال خود را از مردمان
باز میداشت در نهایت بخل بود و مردمان را منع میکرد از اعطای اموال بفقرا و نمیگذاشت که خیر ایشان بکسی رسد
مُعْتَدٍ أَثِيمٍ از حد درگذرنده از ظلم و جفاکار بسیار گناه کار و نابکار عُتُلٍّ درشت خوی سخت روی و متوغل
در کفر یعنی بسیار خوار بَعْدَ ذَٰلِكَ زَنِيمٍ زنیم یعنی حرامزاده که پدر او معلوم نباشد و او را بزور بر خود
بندند و ولد الزنا باین اعتبار زنیم گویند حاصل که حق تعالی نهی پیغمبر میفرماید و میگوید فرمان مبر آنکس را که متصف است بصفات
مذکوره أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ بجهت آنکه هست آنکس خداوند مال و خداوند پسران و باید که کثرت مال و پسر
او ترا بر اطاعت ندارد إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا چون خوانده شود بر او آیتهای کلام ما قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ
گوید این افسانهای پیشینیانست مخلص معنی آنست که ولید بجهت غرور او بکثرت مال و اولاد تکذیب کرد آیات ما را سَنَسِمُهُ
عَلَى الْخُرْطُومِ زود باشد که نشان کنیم او را بداغ بر بینی که اشرف و اظهر اعضاست مرویست که مراد باین زخم شمشیر بود که روز
بدر بر بینی او آمد و اثر او باقی ماند و تا زنده بود خجل بود و منفعل از آن إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ بدرستی که ما آزمودیم اهل مکه را ببلای قحط
و زوال نعمت و سبب آن بود که چون در جنگ احد اکثر اهل اسلام را کشتند و حمزه را شهید کردند حضرت دلتنگ شده
تیر دعا بر کمان اخلاص نهاده بر ایشان انداخت بقحط گرفتار شدند که استخوانهای آدمیان و چهارپایان را خوردند
كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ همچنانکه آزمایش کردیم یاران باغ ضروان را مرویست که در دو فرسنگ صنعا از ولایت یمن
مردی صالح را باغی بود و آنرا ضروان خواندندی و در روز میوه چیدن درویشان را جمع آوردی و ده یک حاصل بدرویشان
قسمت کردی و چون آن مرد بمرد وی را سه پسر بود آن باغ میراث به پسران رسید گفتند اگر ما چنان کنیم که پدر ما میکرد معیشت
بر ما تنگ شود و درویشان در وقت عادت بیامدند ایشان گفتند هنوز وقت بریدن میوه نیست پس در شب اتفاق
کردند که پنهان از درویشان میوه را ببرند و برین سوگند خوردند چنانکه ملک تعالی میفرماید إِذْ أَقْسَمُوا

لَيَصْرِمُنَّهَا وياد كن كه چون سوكند خوردند اهل آن باغ كه بپنهانى فقرا ببرند ميوه را مُصْبِحِينَ وَلَا يَسْتَثْنُونَ
در صباح يعنى بامداد بگاه ميوه آنرا بچينند يعنى استثنا نكردند نگفتند انشاء الله فَطَافَ عَلَيْهَا پس فرا گرفت
بران باغ طَائِفٌ مِنْ رَبِّكَ وَهُمْ نَائِمُونَ بلاى طواف كننده و كرد آكردآن فرو گيرنده از نزد پروردگار تو در
حالتى كه ايشان خفتگان بودند وآن آتشى بود كه دران وقت از آسمان فرود آمد دران باغ بپيچيد و ميوهها را بسوخت و درختانرا
خشك كردانيد فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ پس گشت باغ ايشان بآن بلا همانند باغى كه ميوه آن چيده يا مانند شب تاريك
كه هيچ نباتى دران نرسته باشد القصه چون پس ازان از خواب درآمدند ازين حال غافل بودند فَتَنَادَوْا مُصْبِحِينَ پس
ندا كردند يكديگر را در حالتى كه صبح بود أَنِ اغْدُوا عَلَى حَرْثِكُمْ بانكه بامداد بيرون آييد بر كشت زار خود إِنْ
كُنْتُمْ صَارِمِينَ اگر هستيد ميوه برندكان پس باتفاق داسها برداشتند و از خانها بيرون آمدند متوجه بجانب
باغ كشتند فَانْطَلَقُوا وَهُمْ يَتَخَافَتُونَ پس روان شدند بجانب باغ و حال آنكه ايشان نرم و آهسته با يكديگر
ميگفتند از ترس آنكه درويشان آواز ايشان نشنوند أَنْ لَا يَدْخُلَنَّهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مِسْكِينٌ كه بايد كه در نيايد
امروز درين باغ بر شما هيچ درويش تا بهره نگيرند و بهره ما كم نشود وَغَدَوْا عَلَى حَرْدٍ قَادِرِينَ و بامداد بگاه
رفتند بر قصد منع مساكين در حالتى كه توانايان بودند باعتقاد خود در منع درويشان چيدن ميوه باغ و همه را
بتصرف خود درآوردند فَلَمَّا رَأَوْهَا پس آنهنگام كه ديدند باغ را بخلاف آنچه گذاشته بودند سوخته قَالُوا
إِنَّا لَضَالُّونَ گفتند برادران يكديگر بدرستى كه ما گم كرده ايم راه باغ كه باغ ما دى روز معمور بود و اين باغ كه مى بينيم
خاليست از ميوه و سوخته چون تامل كردند و نشانهاى در و ديوار بازشناختند كه باغ ايشانست گفتند ما راه گم نكرده ايم
بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ بلكه ما بى بهره مانده ايم از ميوه و ممنوع بجهت منع فقرا قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ
لَكُمْ لَوْلَا تُسَبِّحُونَ گفت بهترين ايشان با همين سال آيا نگفتم مر شما را در وقتى كه قصد منع فقرا داشتيد چرا
ياد نميكنيد خدا را به بزرگى و از عظمت جنبت تو بينكيد شما سخن ما را نشنيديد و نافرمانى خداى كرديد تا بلاى
بلا گرفتار شديد قَالُوا سُبْحَانَ رَبِّنَا گفتند پاكست پروردگار ما از ما لا بعد از مفارقت خطيه بر گذشته
نادم شدند و بگناه خود معترف شدند و گفتند پاكست خداى ما از آنكه در فرستادن اين بلا ستم كرده باشد
إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ بدرستى كه ما بوديم ستمكاران بر نفس خود بمنع فقرا و مساكين فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ
يَتَلَاوَمُونَ پس روى آوردند بعضى از ايشان در بعضى ديگر در حالتى كه يكديگر را ملامت ميكردند بجهت آنكه
بعضى منع فقرا ميكردند و يكى ساكت بود و راضى پس زبان بملامت يكديگر گشادند و بر گذشته نادم از روى نياز قَالُوا يَا
وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ گفتند اى واى بر ما بدرستى كه بوديم ما از حد برندگان در گنهكارى و در گذرندة از
حدود حضرت بارى عَسَى رَبُّنَا أَنْ يُبْدِلَنَا خَيْرًا مِنْهَا اميد است كه پروردگار ما آنكه بدل دهد ما را باغى بهتر ازين
باغ ببركت توبه إِنَّا إِلَى رَبِّنَا رَاغِبُونَ بدرستى كه ما بسوى پروردگار خود رغبت كنندگانيم و تايب بسوى او مروى است
كه حق تعالى بلطف عميم خود قبول توبه ايشان نمود و باغى با ايشان كرامت فرمود بر كثرت اثمار و اشجار كه هر خوشه انگور او بار

شترى بود و نام آن باغ حيوان بود بعد ازان بر سبيل تهديد ميفرمايد كَذَلِكَ الْعَذَابُ همچنين است يعنى
مثل عذاب اهل مكه و اصحاب ضروان عذاب كردن خداى در دنيا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ و هر آينه عذاب
آخرت بزرگتر است چه عذاب دنيا زوال يابد و عذاب عقبى باقى ماند لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ واگر باشند مردمان
كه بدانند مردمان كه عين اليقين عذاب آخرت را و اهوال آنرا و بعد از وعيد كفار در وعد ابرار ميفرمايد إِنَّ
لِلْمُتَّقِينَ بدرستى كه پرهيزكارانرا است عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ نزد پروردگار خود بوستانها
با نعمت كه متقيان دران تنعم نمايند مرويست كه صناديد قريش چون شنيدند كه مؤمنان در آخرت بمرتبه رفعه در جنهاى
آراسته باشند گفتند اين چيست و نعمت كه محمد و اصحاب او خبر ميدهند خلاف واقع است و اگر بر سبيل فرض
وقوع داشته باشد مرتبه ما كه حظ وافى از دنيا داريم در آنجا نيز همين منوال خواهد بود و مسلمانان كه در دنيا حظى ندارند
در آخرت بر ما تفضيل نخواهند بود حق تعالى قول ايشان كرده ميفرمايد أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ آيا پس كردانيم مسلمانانرا
در حصول نجات و حصول درجات مانند مشركان كَالْمُجْرِمِينَ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ چيست شما را اى كافران
چگونه حكم ميكنيد بتسويه اهل شرك و اهل توحيد در مرتبه فضل و بندار يد كه امر جزا مفوض بر شماست تا هرچه خواهيد
كنيد أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ آيا مر شما راست كتابى نوشته نازل شده از آسمان كه شما دران كتاب ميخوانيد
اين كه إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ بدرستى كه مر شما راست درين كتاب آنچيزى كه اختيار كنيد و تمناى آن نماييد
أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ عَلَيْنَا بَالِغَةٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ يا مر شما راست عهد و مواثيق موكده بسوكندها بر ما كه خداوند يم بالغه
برسند بنهايت تاكيد و توصيف تا روز رستخيز يعنى آيا ثابت مر شما را سوكندان بر ما روز قيامت إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ
بانكه مر شماراست آنچه حكم ميكنيد براى خود از كرامت آن سراى سَلْهُمْ أَيُّهُمْ بِذَلِكَ زَعِيمٌ بپرس اى محمد مشركانرا كدام
از ايشان باين حكم متكفل و ضامن است كه در آخرت از عهده بيرون آيد أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ آيا مر ايشان راست درين قول فَلْيَأْتُوا
بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ پس بايد كه بيارند انباران خود را تا با ايشان موافقت نمايند اگر هستند راست گويان
در آنكه جنات النعيم بديشان خواهد رسيد مراد نفى آنچيزيست كه تمسك بآن توانند جست درين دعوى از دليل عقلى و نقلى
يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ يعنى بايد كه بيارند شركاى خود را در روزى كه برداشته شود جامه از ساق يعنى روزى كه كشف كرده شود
در او اسرار كارها بحيثيتى كه همه بر اسرار يكديگر واقف شوند معنى بر ينوجه است كه روزى كه بسيار سخت شود كارها و
هول آن بمرتبه باشد كه فوق آن متصور نباشد و آن وقت باشد كه ايام دنيا منقرض كردد و قيامت حادث كردد و ثواب و
عقاب رامعاينه بينند و رسول فرمود كه چون روز قيامت شود خلايق را در عرصات حاضر سازند حق تعالى ميان ظالمان و مظلومان
حكم كند تا بمرتبه كه گوى كه شير با آب آميخته و فروخته باشد بوى تكليف كنند كه شير را از آب جدا كن پس يهودان و ترسايان همه را بدوزخ
برند پس باقى مانند آنانى كه خدا را پرستيده امر كنند تا حجاب بردارند و نورى از انوار عظمت او پيدا شود و نزد آن حال مردمانرا
بسجود خوانند وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ و خوانده شوند مردمان بسجده كردن مر خدا را مؤمنان بسجده افتند و پشتهاى
منافق يكلخت شود چون چوب خشك هرچند خواهند كه از براى سجده دو تا شوند نتوانند فَلَا يَسْتَطِيعُونَ خَاشِعَةً

أَبْصَارُهُمْ یعنی نتوانند که سجده کنند در حالتی که فرو افتاده باشند چشمهای ایشان و بجهت شدت خوف نتوانند که چشم بکشایند تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ برسد و فرو گیرد ایشان را ذلت و خواری و نکونساری پس بیان علت و ذلت میکند که وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَالِمُونَ و بدرستی که بودند در دنیا که خوانده میشدند بسجده کردن در حالتی که ایشان تن درست بودند ترک مینمودند در آن روز جز حسرت و مزلت و ندامت بهره نداشته باشند همچون مشرکان مکه تکذیب این اخبار مینمودند خاطر عاطر سید عالم بسیار اندوهناک میشد حق تعالی بجهت تسلی آنحضرت و تهدید اهل تکذیب فرمود ای محمد بگو فَذَرْنِي وَمَنْ يُكَذِّبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ پس بگذار مرا و آنکه تکذیب میکند این سخن که قرآنست یعنی مرا با او واگذار و خاطر جمع دار که ایشان را بجزای خود خواهم رسانید سَنَسْتَدْرِجُهُمْ زود باشد که بگیریم ایشان را درجه درجه و مرتبه مرتبه مهلت داده در معصیت و ازدیاد نعمت مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ از آنجا که ایشان ندانند یعنی هر گاه ایشان خطائی کنند ما عطائی دهیم پس یکبار ایشان را بورطه عذاب و چنگال عقاب گرفتار سازیم وَأُمْلِي لَهُمْ و مهلت دهیم و دراز کشیم حال ایشان را در دنیا با وجود محنت و نعمت و عمر ایشان را دراز کنیم و تعجیل در عقوبت نکنیم تا مغرور شوند در طغیان إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ بدرستی که عقوبت من محکمست که هیچ چیز دفع آن از ایشان نتواند کرد پس از روی توبیخ میفرماید که أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا آیا طلب میکنی از ایشان مزدی بر دعوت و ارشاد و هدایت فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ پس ایشان از غرامت و تاوان مزدی آن اجر گران بار شده باشند و بدان سبب روی از تو میگردانند و قبول ایمان نمیکنند أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ یا نزدیک ایشانست لوح محفوظ که مغیبات در آنست پس ایشان می نویسند از آنجا آنچه بدان حکم میکنند فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ پس شکیبا باش مر حکم آفریدگار خود را تا خیر نصرت تو و تبلیغ وحی و تحمل آزار ایشان وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ مباش در استعجال عذاب و در دلتنگی و بیرون رفتن از میان قوم خود مانند خداوند ماهی یعنی یونس که صبر نکرد بر ایذای قوم پس حق تعالی حبیب خود را میفرماید که چون رتبه ترا از مرتبه یونس مراتب بلند تر کردانیده ام پس باید صبر تو بمرتبه قدر تو باشد إِذْ نَادَى وَهُوَ مَكْظُومٌ یاد کن چون بخواند پروردگار خود را در شکم ماهی بکلمه طیبه لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ و حال آنکه پر بر آمده بود از خشم و اندوه لَوْلَا أَنْ تَدَارَكَهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ اگر نبودی که دریافت او را رحمتی از پروردگار خود با جابت دعا و تخلص او در شکم ماهی لَنُبِذَ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ هر آینه افکنده شدی بصحرای خالی از آب و گیاه و در آنجا صاحب کشتی در حالتی که ملامت کرده شده بود و دور از رحمت و کرامت اما رحمت الهی شامل حال او شده با حال سلامت آورد فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ پس برگزید او را پروردگار او بنبوت و القای وحی بوی فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ پس گردانید او را از شایستگان و فرمان برداران آورده اند که کوتاه نظران قریش از قبیله بنی اسد جمعی را که بحسد و چشم بد شهرتی داشتند اشتهار کردند و مواعید بسیار مستظهر ساختند تا بر توجه آن سید عالم را از آسیب چشم بد آفتی رسد القصه بیامدند که رسول را چشم بد رسانند حق تعالی بجهت حفظ حبیب خود این آیه فرستاد که وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ و بدرستی که نزدیک بود آنانکه کافر شدند که بلغزانند و بیفکنند ترا و هلاک کنند بچشمهای خود لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ آنهنگام که شنیدند که قرآن میخواندی وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ و میگفتند از غایت حیرت بدرستی که این مرد دیوانه است که خرق عادة از او صادر میشود وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ و حال آنکه نیست قرآن مگر پندی و موعظه مر عالمیان را و نیست محمد مگر شرف عالمیان و در بعضی روایت آمده که پیغمبر در مسجد نشسته بود و قرآن میخواند و آن جماعت بر در مسجد ایستاده انتظار میکشیدند تا حضرت

از مسجد بیرون آید و او را بد چشمی آفتی رسانند جبرئیل این آیه آورد و گفت یا رسول الله این آیه تلاوت فرمای تا از چشم زخم ایشان ایمن
مانی حضرت این آیه بخواند و بر خود دمید و از مسجد بیرون آمد
چون چشم ایشان بر حضرت افتاد کور شدند و بروی در
افتادند و حضرت بسلامت بگذشت

سُورَةُ الْحَاقَّةِ إِحْدَى [illegible] آیات خَمْسُونَ آيَةً

ابی بن کعب از پیغمبر روایت کرده که هر که سوره الحاقه بخواند روز قیامت حساب او آسان کرده و اگر یازده آیه از این سوره بخواند از فتنه دجال ایمن کردد و حضرت امام جعفر صادق فرمود که هر که این سوره بخواند نوری کرد او از سر تا قدم او فرو گیرد تا آنگاه که بدرجات رضوان برسد و افتتاح این سوره بذکر قیامت فرمود

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَاقَّةُ ساعتی که حقست وقوع آن و شناخته کرده در او حقایق اشیا مَا الْحَاقَّةُ چیست آن ساعت استفهام برای تفخیم و تعظیم شان و هول آن وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحَاقَّةُ و چه چیز دانا کردانید ترا که چه چیز است ساعتی که حقست وقوع آن یعنی کنه آن را نمیدانی چه آن اعظم از آنست که درک احدی بدان رسد مراد روز قیامت و حاقه یکی از اسمای آنست و بعد از آن بیان حال مکذبان میکند که كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَعَادٌ بِالْقَارِعَةِ تکذیب کردند قبیله عاد و ثمود بقارعه که نیز یعنی روز قیامت که شکننده است مردمان را بافزاع و اهوال و آسمان را بانشقاق و انفطار و زمین را بدک و نجوم را بطمس فَأَمَّا ثَمُودُ فَأُهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ پس اما قبیله ثمود که قوم صالح پیغمبر بودند پس هلاک کردانیده شدند بسبب طغیان و تکذیب و عقر ناقه وَأَمَّا عَادٌ فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ و اما قبیله عاد که گروه هود بودند پس هلاک کرده شدند ببادی سخت و سرد که بجهت فرط شدت اعضا را محترق میساخت پیغمبر فرمود که ذره باد و قطره از آب فرستاده نمیشود بی کیل و وزن و مقدار معلوم الا بر قوم نوح و هود که آب و باد طغیان کردند و بعد از آن این هر دو آیه تلاوت فرمود سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا مسخر کردانیدیم باد را بر قوم عاد هفت شب و هشت روز وقت صبح چهارشنبه تا وقت غروب چهارشنبه که یکی باز نمانده تا کذاشت فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى پس تو میدیدی قوم عاد را اگر حاضر میبودی در آن ایام در حالتی که افتاده بودند مرده و هلاک کشته كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ گوییا ایشان تنهای درخت خرما اند میان تهی شده و پوسیده که باد برو خورده و افتاده و قامت ایشان دوازده گز بود بجهت این حق تعالی بنخل تشبیه فرموده فَهَلْ تَرَى لَهُمْ مِنْ بَاقِيَةٍ پس آیا هیچ می بینی ایشان را هیچ نفسی باقی مانده یعنی مستاصل شده و یکی از ایشان باقی نماند وَجَاءَ فِرْعَوْنُ وَمَنْ قَبْلَهُ و آمد فرعون و آمدند آنها که پیش از و بودند وَالْمُؤْتَفِكَاتُ بِالْخَاطِئَةِ و اهل دیههای مؤتفکه یعنی اهل خود که قریه اهل لوط بودند بخطا و کناهکاری و شرک که اعظم خطایاتست فَعَصَوْا رَسُولَ رَبِّهِمْ پس عاصی شدند قومی فرستاده پروردگار خود فَأَخَذَهُمْ أَخْذَةً رَابِيَةً پس بگرفت خدا ایشان را گرفتنی که افزونی بود در شدت بر گرفتن امم دیگر بجهت زیادتی قبح اعمال ایشان إِنَّا لَمَّا طَغَى الْمَاءُ بدرستی که ما آنهنگام که طغیان کرد آب و از حد در کذشت تا بحدی که از بالای کوهها

جهد کز متجاوز شد حملناكم في الجارية برداشتیم شما را یعنی پدران شما که در اصلاب ایشان بودید در کشتی روان بر آب
لنجعلها لكم تذكرة تا بگردانیم آن فعل را که نجات مؤمنانست و اغراق کافران برای شما پندی و عبرتی و یادبودی در دلالت قدرت
و حکم صانع در کمال قهر و رحمت و شفقت او وتعيها اذن واعية و تا نگاه دارد این پند را گوش نگاه دارنده که نفع گیرد از آنچه شنود
و تفکر در آن نماید و بعمل خیر اقدام کند آورده‌اند که این آیه در شأن عالی‌شأن حضرت علی بن ابی طالب ع نزول یافته روایتست از امیر المؤمنین ع
که روزی سید انبیا مرا بر خود کشید و مرا بر سینه خود منتظم ساخت و گفت یا علی مرا خدای امر کرد که ترا نزدیک خود سازم و دور نگردانم
و ترا تعلیم کنم و صاحب کشاف نیز همین روایت کرده که چون این آیه نازل شد حضرت رسول الله فرمود که در خواستم که گوش برادرم علی را دائمی
سازد چنانچه هرچه بشنود یاد گیرد و هرگز فراموش نکند و این فضیلت که در امیر المؤمنین ع موجود است در هیچکس نبود بعد از
ذکر قیامت و مکذبان باز سر رشته کلام را باحوال قیامت کشیده میفرماید فاذا نفخ في الصور نفخة واحدة پس چون
دمیده شود در صور یک دمیدن مراد نفخه اولیست و نزد بعضی نفخه ثانیه است حاصل که چون اسرافیل ع نفخ صور کند وحملت
الارض والجبال و برداشته شود زمین و کوهها از اماکن خود یا بزلزله یا بادهای سخت فدكتا دكة واحدة
پس درهم شکسته شوند همه زمین و کوهها یک شکستن و همه زمین و کوهها یکبار درهم شکسته شود و خورده گردد و مانند گرد در
هوا ناپدید گردد و زمین هموار شود که هیچ نشیب و فراز در آن نماند فيومئذ وقعت الواقعة پس در آن روز واقع شود
ساعت واقع شونده یعنی حادث گردد قیامت وانشقت السماء و شکافته شود آسمان از طرف مجره فهي يومئذ واهية
پس آسمان در آن روز سست و ضعیف بود چون پشم رنگین شده والملك على ارجائها و فرشتگان بر کنارهای
آسمان باشند یعنی چون آسمان که اماکن ملائکه است شکافته شود ایشان بر اطراف و نواحی آن مجتمع شوند چون فرمان الهی
در رسد در باره مؤمن و کافر بلا تاخیر بآن قیام نمایند ويحمل عرش ربك فوقهم يومئذ ثمانية و بر دارند عرش
پروردگار ترا بر بالای ملائکه که اطراف آسمان باشند در آن روز هشت فرشته مرویست که حاملان عرش امروز چهار اند و چون روز
قیامت شود حق تعالی چهار فرشته دیگر مدد ایشان فرستد و عظم اجسام ایشان بحدیست که مقر پای ایشان در زیر طبقه هفتم زمین است
و عرش بر زبر سرهای ایشانست و ایشان سرها افکنده به تسبیح و تهلیل الهی مشغول اند يومئذ تعرضون در آن روز عرض کرده شوید
بر خدای تعالی برای محاسبه و مسائله و این عرض اگرچه بعد از نفخه ثانیه باشد لا تخفى منكم خافية پنهان نماند بر خدای از
کردار و گفتار شما و خدای بر همه خفیات شما مطلع است و بعد از عرض اجمال بیان تفصیل آن میکند فاما من اوتي كتابه
بيمينه پس اما آنکس که داده شود نوشته عمل او بدست راست فيقول هاؤم اقرؤا كتابيه پس گوید از روی سرور و
خوشحالی مر اهل قیامت را که بگیرید نامه مرا بخوانید که در وی هیچ عملی نیست که من از اظهار آن شرم داشته باشم اني ظننت اني ملاق
حسابيه بدرستی که من یقین دانستم در دنیا که من ملاقات کننده‌ام و بیننده‌ام حساب خود را یعنی دانستم که مرا حساب خواهند
کرد فهو في عيشة راضية پس آنکس در زندگانی باشد پسندیده في جنة عالية در بهشتی که بلند است مکان آن و مرتفعست
منازل و درجات رفیع آن قطوفها دانية میوه‌های که چیده شود نزدیکست بقایم و قاعد از سعید روایتست که مرد مؤمن در حالتی
که خسبیده باشد میوه بهشت را چیده و تناول کند و هیچکس نیست از شما که ببهشت رود مگر بجوازی که مضمون آن این باشد که بسم الله الرحمن الرحیم

این کتابیست از خدای بفلان بن فلان در آرید او را در بهشت بلند مرتبه که میوه آن نزدیک باشد براو و خسبیده تواند چید در حول
اهل بهشت او را گویند كلوا واشربوا هنيئا بخورید از میوه‌ها و بیاشامید از شربتها خوردنی و آشامیدنی گوارنده کامل اجر
از رنج و احتیاج نیفتد بفضله آن از غایط و بول و چون مؤمن طعام و شراب بهشت تناول کند در بدن او عرقی گردد خوشبوی‌تر از مشک
و لطیف‌تر از عنبر از بدن بیرون رود بما اسلفتم في الايام الخالية بسبب آنچه از پیش فرستادید از اعمال صالحه در روزهای گذشته
مرویست که بیهقی فرموده که حق تعالی بمؤمنان خطاب کند در بهشت که ای بندگان من در دنیا بسیار شما را دیدم که لبهای شما از تشنگی بر هم چسبیده
بود و چشمهای شما فرو رفته و شکمهای شما باریک و لاغر شده بود پس امروز مرفه الحال در نعیم بهشت باشید و بخورید و بیاشامید بدل آنکه
در دنیا تشنگی و گرسنگی کشیدید واما من اوتي كتابه بشماله و اما آنکه داده شود نوشته کردار او بدست چپ او
و بدیهای خود را ببیند و بقبح اعمال خود واقف شود فيقول يا ليتني لم اوت كتابيه پس گوید از روی ندامت ای کاشکی
داده نشدی بمن نامه اعمال خود که این فضیحت و رسوایی نکشیدمی ولم ادر ما حسابيه و کاشکی ندانستمی امروز که چیست
حساب من چه غیر از شدت و صعوبت عقوبت حاصل دیگر ندارم يا ليتها كانت القاضية ای کاش در دنیا مرده بودمی
ابدی تا هرگز زنده نشدمی و این حالت را ندیدمی ما اغنى عني ماليه نساخت یعنی دفع نکرد از من عذاب را مال من و آنچه
مرا بود در دنیا از اموال کثیر و خدم و حشم دافع عذاب من نشد هلك عني سلطانيه نابود و گم گشت از من [illegible]
گذاری من که میان مردم فقیر و ذلیل گشتم بعد از آن خطاب بزبانیه رسد که خذوه فغلوه بگیرید او را پس غل کنید او را در گردن
که حق تعالی گوید بگیرید او را و بر هم بندید هزار زبانیه در او بزنند و دست و پای ایشان پاره پاره شود حق تعالی باز او را زنده کند
ایشان را گوید که برفق او را بگیرید و غل کنید ثم الجحيم صلوه پس آنگاه در آتش بزرگ در آرید او را ثم في سلسلة ذرعها سبعون
ذراعا فاسلكوه پس آنگاه در زنجیر از آتش که طول آن هفتاد گز است پس در آرید او را در آن و اگر حلقه از آن حلقها بر کوههای عالم
نهند چون ارزیز بگدازند و روایتست که همه اهل دوزخ در سلسله باشند پس در بیان این عذاب گوید انه كان لا يؤمن بالله
العظيم بدرستی که او بود در دنیا که ایمان نمی‌آورد بخدای بزرگوار که مستحق عظمت و بزرگواریست و کسی که تعظیم او نکند مستوجب این
عقوبت باشد ولا يحض على طعام المسكين و تحریص نمیکرد مردمان را بر خوردنی مراد اعطای زکوة مفروضات و حقوق
واجبست حاصل که کافر مانع دین روز مغلول و مسلسل باشد و باتش سوزان معذب گردد فليس له اليوم ههنا حميم پس نیست مر او را
امروز اینجا خویشی که حمایت او کند ولا طعام الا من غسلين و نیست خوردنی مر او را مگر از غساله دوزخیان یعنی زرداب و چرک
و خون که از اعضای دوزخیان میرود لا يأكله الا الخاطئون نمیخورند آن را مگر گناهکاران که مرتکب خطیه شوند مراد مشرکانند یعنی
غسلین را نخورند مگر آنانی که در گذشته باشند از حدود خدا فلا اقسم بما تبصرون وما لا تبصرون پس البته سوگند میخورم
بآنچه میبینید از مشهور و آنچه نمیبینید از مغیبات گویند تبلیغ محمد و نزول جبرئیل یا آثار نبوت و انوار ولایت امام جعفر صادق ع فرمود که
حق تعالی میفرماید که سوگند میخورم بآنچه میبینید از نعم من بر خلقان و آنچه نمیبینید از نیکی من با دوستان انه لقول رسول
كريم بدرستی که قرآن هر آینه گفتار رسولیست بزرگوار نزد خدای که او بر بندگان میخواند نه خود بر می بافد وما هو بقول
شاعر و نیست قرآن سخن شاعر چنانکه ابوجهل و اتباع او میگویند قليلا ما تؤمنون اندک تصدیق میکنید این را

وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ و نیست قرآن سخن کاهنی از ساحران اخبار میکنند مغیبات چنانچه عتبه و اتباع او میکویند قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ
اندک متذکر میشوند و این معجزه را از شعر و کهانت متمایز نمیکنند تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ قرآن فرستاده شده است بمحمد
از نزد پروردکار عالمیان بواسطه جبرئیل وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ و اکر افترا کند محمد و بدروغ ببندد بر ما بعضی
سخنان را چنانچه زعم شماست لَأَخَذْنَا مِنْهُ هر آینه بکیریم از وی بِالْيَمِينِ بدست راست او را ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ
الْوَتِينَ پس ببریم از او رک او را که متصل است بکردن این تصویر حال اوست یعنی او را بکیریم و بقوت او انتقام رسانیم فَمَا مِنْكُمْ مِنْ
أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ پس نیست از شما هیچکس از قتل او منع کنندکان او وَإِنَّهُ لَتَذْكِرَةٌ لِلْمُتَّقِينَ و بدرستی که قرآن هر آینه پندیست
مر پرهیزکاران را چه ایشانند که بآن منتفع میشوند نه غیر ایشان وَإِنَّا لَنَعْلَمُ و بدرستی که ما میدانیم أَنَّ مِنْكُمْ و آنکه بعضی از شما
ای مردمان مُكَذِّبِينَ تکذیب میکنید قرآن را پس ما ایشان را جزا خواهیم داد وَإِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ و بدرستی که هر آینه
قرآن سبب حسرتست مر ناکرویدکان را وقتی که ثواب کسان که بآن ایمان آورده باشند ببینند وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ و بدرستی و
تحقیق که قرآن هر آینه درست و راستی است بیکمان که هیچ شکی در آن نیست از نزد خدای تعالی نازل شده فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ
پس تسبیح کوی بنام پروردکار خود که بزرکست و او را ثنا و ستایش تمام یاد کن
آنچه معطی وحی بتو نازل شده منقولست که حضرت رسالت صلعم فرمود
که هر که سبحان الله العظیم و بحمده بکوید بقصد تسبیح او سبحانه
صد هزار حسنه برای او بنویسند و سه هزار

سورة السائل اربع (در جبر دارد) و اربعون آیة

ابی بن کعب از پیغمبر صلعم روایت کرده که هر که سورة المعارج بخواند حق تعالی ثواب کسانی که نماز بپای دارند و حج کذارند و زکوة دهند
در نامه اعمال او ثبت کند ابو جعفر علیه السلام فرمود که هر که بر قراءت سأل سائل مداومت کند حق تعالی روز قیامت از کناهان او نپرسد و او را بهشت
همنشین محمد و آل او کرداند و افتتاح این مثل سورة الحاقة بوعید موعود فرمود

بسم الله الرحمن الرحیم

سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ درخواست خواهنده عذابی فرود آینده که ثابتست لِلْكَافِرِينَ برای ناکرویدکان مرویست
از امام جعفر صادق علیه السلام که پیغمبر صلعم در روز غدیر خم شاه ولایت پناه را منصب خلافت داد و او را قائم مقام خود کردانید و در حق او فرمود
که هر که من مولای اویم پس علی مولای وی است و صاحب تصرف در امور او و صاحب تصرف در امور دین او و این حکایت در اطراف
عالم منتشر شد و در میان مردمان مشهور کشت حارث بن نعمان فهری بر ناقه نشسته متوجه مدینه شد تا درین باب بحضرت رسالت
مجادله نماید چون بمجلس آنحضرت درآمد در آن مجلس از مهاجر و انصار پر بود کفت یا محمد تو ما را امر بشهادة دادی کردی از تو
قبول کردیم با این همه راضی نشدی تا آنکه دست این پسر کرفتی و کفتی من کنت مولاه فهذا علی مولاه این کار بامر خدا کردی حضرت
فرمود بخدایی که غیر از او خدایی نیست که آنچه در باب علی بن ابی طالب کفتم و بخلقان رسانیدم بامر خدا بود نه بارادة و تدبیر من چون
حارث این سخن بشنید روی خود را از آن قبله اسلام بکردانید و برخواست و کفت بار خدایا آنچه محمد میکوید در حق علی

اکر راستست و بامر تست بر ما سنگ ببار چون آن ملعون این دعا کرد سنکی از آسمان بر سر او خورد و از زیرش بیرون
رفت و در ساعت این آیه نازل شد که سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِلْكَافِرِينَ درخواست خواهنده که حارث بن نعمانست عذابی
که فرو آینده است مر اهل کفر و عناد را لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ نیست آن عذاب را دفع کننده
و باز دارنده مِنَ اللَّهِ از خدای عذابی واقع شونده و نیست او را دفع کننده از جانب خدا و هیچ وجه دفع نکردد ذِي الْمَعَارِجِ
آن خداوندی که خدای درجهای بلند است یعنی غرفهای ارجمند در بهشت که برای انبیا و اولیای خود مهیا کرده یا مراتب رفیع
فرشتکان طبقات آسمان که ملائکه در آن عروج میکنند تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ بالا میروند فرشتکان و جبرئیل
افراد روح بذکر جهت تمیز اوست از ملائکه بمرتبه فضل و عروج میکنند إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ
سَنَةٍ بسوی عرش خدا که مهبط او امر الهیست در روزی که هست اندازه آن که هر آینه مقرر باشد به پنجاه هزار سال یعنی کویند
مراد بیوم روز قیامتست کویند مراد آنست که ما بین اسفل عالم تا باعلای عرش پنجاه هزار سال راهست کویند مراد باین مقدار
موقف خلقانست در روز قیامت برای حساب یعنی اکر آن حساب در دنیا بودی در عرض پنجاه هزار سال باشد پس بنابرین مقدار
زمان دنیا پنجاه هزار سال باشد اما غیر از خدای نداند که چند از آن رفته و چند باقی مانده ابو سعید خدری کفته که
یکی بحضرت رسالت صلعم کفت یا رسول الله چه روزی دراز خواهد بود روز قیامت حضرت فرمود که بخدایی که جان محمد بید قدرت اوست
که این روز سبکتر باشد بر مؤمن از نماز فریضه که در دنیا کذارده باشد حاصل که حق تعالی حبیب خود را میفرماید که عذابی که از
برای تکذیب تو مقرر است مرتفع نمیشود و البته بر ایشان واقع شود فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا پس شکیبا باش بر تکذیب منکران
شکیبایی نیکو یعنی بی شایبه جزع و شکایت إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا بدرستی که کافران مکذب می بینند عذاب یا روز قیامت را
دور از امکان یعنی مظنه ایشان آنست که آن موجود نخواهد شد وَنَرَاهُ قَرِيبًا و می بینیم ما آن را نزدیک یعنی ممکن الوقوع
يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ در روزی که کردد آسمان مانند نقره کداخته یا مس کداخته یعنی آسمان در آن روز بکدازد
وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ و کردد کوهها مانند پشم رنکارنک زیرا که جبال مختلف الالوانست پس هرکاه ریزه ریزه شود مانند
عهن منفوش شود که باد بر هوا برده باشد وَلَا يَسْأَلُ حَمِيمٌ حَمِيمًا و پرسیده نشود هیچ خویشی از خویش خود یعنی از او طلب
خویشی نکند و باو بکوید که خویش تو کجاست زیرا که هم نزدیک یکدیکر باشند و یکدیکر را مشاهده کنند همچنانکه میفرماید
يُبَصَّرُونَهُمْ بینا کرده باشند خویشان بخویشان یعنی هرکس خویش خود را شناسد و باحوال او بینا بود و داند که
هر یک بچه عمل مشغول بوده اند در خبرست آنکه خویشان یکدیکر را شناسند در یکساعت باشند و بعد از آن هیچکس یکدیکر را
نشناسند و از هم کریزند يَوَدُّ الْمُجْرِمُ دوست دارد و آرزو کند کافر لَوْ يَفْتَدِي اکر فدا دهد مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ بِبَنِيهِ
از عذاب آن روز پسران خود یعنی فدا کند بعوض خود پسران خود را که عزیزترین خلقان بوده اند نزد وی وَصَاحِبَتِهِ
و فدا دهد زن خود را که همخوابه او بوده وَأَخِيهِ و برادر خود را که همپشت و مدد کار او بوده وَفَصِيلَتِهِ و عشیره
خویشان نزدیک خود را که از ایشان مقصود کشته بوجود آمده باشد الَّتِي تُؤْوِيهِ و پیران آن عشیره که جای داده باشند او را
در دنیا از نزد خود یا با او بوده باشند در نسب وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا و دوست که فدا دهد هر که در زمینست همه

ایشانرا ثم ینجیه پس برهاند او را آن فدا دادن کلا نه چنانست که آن ملحد فدا او را نجات دهد و از عذاب برهاند انها
لظی بدرستی که آتش دوزخ که مجرم از و فدا دهد و فایده ندهد زبانه ایست خالص که هیچ با او مخلوط نباشد تا موجب کثرت شده
حرارت آن شود نزاعة للشوی بیار کننده است مر دست و پای مشرکانرا یعنی در حالتی که نزع کند است پوست
و گوشت دست و پای ایشانرا از استخوان مروی است که هر گاه پوست و گوشت را از استخوان بر باید فی الحال گوشت و پوست دیگر
بران رویید باز آتش آنرا نزع کند تدعوا خواند آتش در معالم از [illegible] روایت کرده که آتش بقدرت کامله ربانی گویا شود
مانند گویا شدن جوارح و بزبان فصیح نام و لقب بخواند من ادبر و تولی کسی را که پشت کرده بر حق و روی گردانیده از معبود
مطلق و جمع فاوعی و گرد کرد مال دنیا را بدون ملاحظه حلال و حرام پس دعا کرده و حقوق واجبه آنرا نداده و بجهت
کثرت حرص از دین حق باز مانده پس در بیان حفظ ایشان بالا سفه مایه ان الانسان خلق هلوعا بدرستی که آدمی آفریده
شده است بسیار حریص بر جمع اموال و سریع المنع از ادای حقوق مفروضه آن و بی صبر و سریع الجزع در بلیات نقلست که هلوع جانوریست
در پس کوه قاف که هر روز هفت صحرا از گیاه خالی میکرداند و آب هفت دریای آشامد و در گرما و سرما صبر ندارد و هر شب در
اندیشه آنست که فردا چه خواهد خورد پس حق تعالی آدمی را در بی صبری بدین جانور تشبیه کرده فرموده که اذا مسه الشر جزوعا
چون برسد او را چیزی مانند فقر و مرض بسیار جزع نماینده و فزع کننده و اذا مسه الخیر منوعا و چون برسد او
نیکی مثل توانگری و صحت منع کننده خود را از طاعت و انفاق مال در راه حضرت عزت الا المصلین یعنی جمیع آدمیان بدین دو صفت
متصف اند مگر نمازگذارندگان الذین هم علی صلاتهم دائمون آنانکه ایشان بر نماز خود مواظبت نمایندگان تمامت در او
آنکسانی اند که در حالت صلوة ساکن باشند و روی از سمت قبله منحرف نسازند یعنی به راست و چپ التفات نکنند و الذین فی اموالهم
حق معلوم و آنانکه در مالهای ایشان حقیست دانسته شده چون زکوة مفروضه و تصدقات موصوفه للسائل و المحروم
مر درویش خواهنده را و برای محتاج ناخواهنده که مردمان پندارند که او غنی است و او را محروم سازند از اعطای اموال و الذین
یصدقون بیوم الدین و آنانکه تصدیق نمایند بوقوع روز جزا و الذین هم من عذاب ربهم مشفقون و آنانکه ایشان
از عذاب پروردگار خود ترسانند برانکه مبادا بر نفس ایشان واقع شود ان عذاب ربهم غیر مأمون بدرستی که عذاب
پروردگار ایشان ایمن کرده نشده است یعنی از وقوع آن ایمن نتوان شد و الذین هم لفروجهم حافظون و آنانکه ایشان
مر فرجهای خود را نگهدارندگانند از مناکح بر هر وجهی که باشد الا علی ازواجهم او ما ملکت مگر بر زنان خود یا آنکه مالک شده
ایمانهم دستهای ایشان یعنی کنیزان که بملک یمین در تحت تصرف خود در آورده فانهم غیر ملومین پس بدرستی که ایشان ملامت کرده نیستند
بر ترک حفظ فروج نسبت بزنان و کنیزان فمن ابتغی وراء ذلک پس هر که طلب کند منکحی را غیر از آنچه گفته شد از اباحت مناکح برای فروج
فاولئک هم العادون پس آن گروه ایشانند در گذرندگان از حدود خدای و بیرون رفتگان از اباحت آنچه خدای فرموده و
الذین هم لاماناتهم و عهدهم راعون و آنانکه ایشان مر امانتهای خود را و پیمانهای خویش را رعایت کنندگانند خواه
امانت حق باشد که ایمانست و ادای مفروضه و خواه امانت خلق که او ودایعست و غیر آن چه با امانت و عهد وفا کردن از واجبات
و الذین هم بشهاداتهم قائمون و آنانکه ایشان بگواهی خود قیام نمایندگانند و ادا کنندگان آن در آنچه علم بآن داشته باشند

از حقوق

از حقوق خداوندگان و الذین هم علی صلاتهم یحافظون و آنانکه بر نماز خود محافظت میکنند یعنی بادای شرایط
قیام مینمایند این آیات دلیل فضل و شرف آنست بر سایر عبادات بدنیه و مالیه ابو جعفر روایت کرده که مراد نماز فرایض است هر که آنرا
در وقت بگذارد و عارف باشد بحق و غیر آنرا بران اختیار نکند حق تعالی برائتی برای وی بنویسد که هرگز او را عذاب نکند و هر که آنرا
غیر وقت بگذارد اگر خواهد او را بیامرزد و اگر خواهد او را عذاب کند اولئک فی جنات مکرمون آن گروه که بدین صفتها موصوفند
در بوستانهای مملو از انهار و اشجار که روضات جنات گرامی کرده شدگانند و مکرم و معزز نزد حضرت عزت فمال الذین کفروا
قبلک مهطعین پس چیست مر آنانرا که کافر شده اند و از این صفتهای مذکوره بی بهره اند در حالتی که بسوی تو
شتابندگانند و گردن دراز کنندگان بسوی تو و نگرندگان بتو بنظر دشمنی عن الیمین و عن الشمال عزین یا دست راست
و بدست چپ جماعت متفرقه اند گروه گروه و حلقه زدگان و در روایت آمده که مستهزیان پنج رهط بودند که گرد آگرد حضرت حلقه زده
استهزا و سخریه بقرآن میکردند حق تعالی انکار ایشان کرده فرموده که ایطمع کل امرء منهم آیا طمع دارد هر مردی از ایشان ان یدخل
جنة نعیم آنکه در آورده شود با مؤمنان در بوستان با نعمت یعنی مشرکان از ادعیه آنست که بدون ایمان و طاعت در روضات
جنان در آیند کلا نه چنین است و هرگز کافر را دست رس آن نباشد انا خلقناهم مما یعلمون بدرستی که آفریدیم ایشانرا
از آنچه میدانند یعنی از نطفه پلید از هر نوع ایشانرا با عالم قدس مناسبتی نیست پس اگر بوسیله ایمان و طاعت صافی نشود استعداد دخول
جنت نخواهد داشت فلا اقسم برب المشارق پس چنانست که کفار است میگویند سوگند میخورم بآفریدگار مشرقها
مراد آفتاب که هر روز از نقطه دیگر طلوع میکند بحسب حکمت و المغارب و خداوند مغربها که آفتاب است و هر روز بنقطه
دیگر غروب مینماید انا لقادرون علی ان نبدل خیرا منهم بدرستی که ما توانائیم بر آنکه بدل کنیم یعنی ای مشرکان را هلاک
سازیم و بدل ایشان خلقی دیگر بیافرینیم که بهتر و فرمان بردارتر از ایشان باشند و ما نحن بمسبوقین و نیستیم ما مسبوق شده
یعنی اگر اراده امری کنیم هیچکس در ان امر بر ما پیشی نتواند گرفت و وقتی که اراده عذاب ایشان کنیم چگونه بر ما سبقت توانند کرد و چون
چنین است فذرهم یخوضوا و یلعبوا پس بگذار و دست بدار ایشانرا تا شروع کنند در امور باطله خود و در شواغل فانیه دنیوی
حتی یلاقوا یومهم الذی یوعدون تا وقتی که ملاقات کنند روز خود را آن روزی که وعده داده شده اند مراد قیامت
یوم یخرجون من الاجداث روزی که بیرون آیند از گورها سراعا در حالتی که شتابندگان باشند باجابت اسرافیل کانهم
الی نصب یوفضون گویا ایشان بسوی علم برپای کرده میشتابند چنانکه لشکر را که علم خود را قایم ببینند و بجانب
او شتابند همچنانکه در دنیا بر یکدیگر سبقت میگرفتند بعبادة ایشان خاشعة ابصارهم در حالتی که ذلیل و فرو افتاده باشد دیدهای
ایشان چه از غایت هول چشم نتوانند گشود و بهیچ بالا نتوانند کرد ترهقهم ذلة بپوشد و فرو گیرد ایشانرا
خواری و نگونساری در روسیاهی ذلک الیوم الذی کانوا یوعدون این
روز آن روز است که در دنیا بودند که وعده داده میشوند بآن و ایشان
بجهت عناد تصدیق بآن نمیکردند و جحود مینمودند

سورة النوح تسع زید عشرون آیة

ابی بن کعب از پیغمبر روایت کرده که هر که سورهٔ نوح بخواند از اهل دعای نوح باشد آنجا که گفت رب اغفر لی ولوالدی و از ابو
عبدالله مرویست که هر که ایمان بخدا دارد و بکتاب خدا هیچ کند باید که ترک تلاوت سورهٔ انا ارسلنا نوحا نکند چه هر بنده که یکبار این
سوره بخواند در فرائض یا نافله حق تعالی او را در مسکن ابرار جای دهد بدانکه چون حق تعالی ختم سورهٔ معارج نمود بوعید اهل
تکذیب افتتاح این سوره کرد بقصهٔ نوح و قوم او و از عذاب طوفان

بسم الله الرحمن الرحیم

انا ارسلنا نوحا الی قومه بدرستی که ما فرستادیم نوح را بسوی گروه او که آل قابیل بودند ان انذر قومک
من قبل ان یاتیهم عذاب الیم بانکه بیم کن گروه خود را پیش از آنکه بیاید بایشان عذابی دردناک که طوفانست یا عذاب آنجهان
قال یا قوم انی لکم نذیر مبین گفت نوح ای گروه من بدرستی که من مر شما را ترساننده و بیم کننده ام هویدا و آشکارا
ان اعبدوا الله واتقوه واطیعون انکه بپرستید خدا را بیکانگی و بترسید از عقوبت او و از نافرمانی بردارید و
فرمان برید مرا در هرچه فرمایم و نهی کنم چه طاعت من مقرون بطاعت خداست یغفر لکم من ذنوبکم تا بیامرزد خدای
شما را بعضی از گناهان شما یعنی گناهان که قبل از اسلام مرتکب آن شده باشید چه اسلام قطع ذنوب ما قبل میکند ویؤخرکم
تا باز دارد شما را از عقوبت مهلک یعنی زنده دارد شما را الی اجل مسمی تا وقتی که نام برده شده باقتضای مدت بشرط ایمان وطاعت
وچون ایمان نیاوردند پیش از اجل مسمی باجل ایله که طوفانست هلاک شدند ان اجل الله اذا جاء لا یؤخر
بدرستی که مدتی که خدا تقدیر فرموده چون بیاید بوجه مقدر و مقرر باز پس افکنده نشود و اصلا حیله و تدبیر در ان باب فایده
نرساند پس مبادرت کنید بطاعات لو کنتم تعلمون واگر هستید بفکر و نظر بدانید چیزی را پس بدانید که در اجل تاخیر
اهمال نیست القصه نوح بفرمان الهی بعد از پنجاه سالگی که وحی نازل شد نهصد و پنجاه سال قوم را دعوت کرد و ایشان سرکشی نمودند
وهمیشه در آزار آنحضرت میکوشیدند وچون از ایمان ایشان مایوس شد قال رب انی دعوت قومی گفت ای پروردگار
من بدرستی که من خواندم گروه خود را بطاعت و عبادة لیلا ونهارا شب و روز یعنی پیوسته دعوت کردم و هیچ وقتی در دعوت تقصیر نکردم
فلم یزدهم دعائی الا فرارا پس نیفزود ایشان را دعا کردن و خواندن من مگر گریختن و رمیدن ایشان و نفور نمودن از
ایمان وانی کلما دعوتهم و بدرستی که من هرگاه خواندم ایشان را بتوحید و عبادة لتغفر لهم تا بیامرزی ایشان را سبب ایمان ایشان
جعلوا اصابعهم فی آذانهم در آوردند انگشتهای خود را در گوشها و سد کردند مسامع از استماع سخن من واستغشوا ثیابهم
و بر سر کشیدند جامهای خود را تا مرا نبینند واصروا و مصر شدند و ثابت ایستادند بر کفر و معصیت و ملازمت نمودند و عازم شدند
که هرگز از کفر نگردند واستکبروا استکبارا و سرکشی کردند از متابعت من سرکشی کردن بزرگ ثم انی دعوتهم جهارا
پس بدرستی که من با وجود اصرار و استکبار ایشان دعوت کردم بآواز بلند ثم انی اعلنت لهم پس بدرستی که من آشکارا کردم
دعوت را برایشان در جمیع مجالس و محافل واسررت لهم اسرارا و براز نیز گفتم مر ایشان را از کفتی در خفیه نیز دعوت
ایشان کردم و بلند گفتی نوح بدین طریق بود که بدر سرای ایشان رفتی و آواز دادی که یا قوم قولوا لا اله الا الله تفلحوا بگوئید
کلمهٔ توحید تا رستگار شوید و آشکارا گفتن باین وجه بود که هر جا که بدانستی محفلی است آنجا آمدی و گفتی ای مردمان بگوئید لا اله

الا الله تا رستگار گردید و پنهان گفتی وی آن بود که چون یکی را بدیدی او را نزد خود طلبید و دهن را نزد گوش او آوردی
و گفتی بگو لا اله الا الله و چون سخن او را هیچ نوع قبول نکردند روی بدرگاه بی نیاز آورد و گفت ای پروردگار من بهر چه دانستم طریق تلطف
با ایشان مرعی داشتم و در جمیع مجالس و محافل و خلوات سر و علانیه ایشان را بحق خواندم هیچ فایده نداد و چون بی ایشان قهر کردی
و چهل سال باران از ایشان باز گرفتی و زنان ایشان را عقیم ساخت و ایشان رجوع بمن کردند فقلت استغفروا ربکم انه
کان غفارا پس گفتم آمرزش طلبید از پروردگار خود و توبه کنید بدرستی که خدای هست آمرزنده گناهان چون توبه کنید
یرسل السماء علیکم مدرارا بفرستد ابر را از آسمان برای شما بسیار بارنده و پی در پی ویمددکم باموال وبنین
و مدد دهد شما را بمالها و فرزندان ویجعل لکم جنات بدهد شما را بوستانهای مملو از اشجار و اثمار ویجعل لکم
انهارا و بدهد و جاری کرداند برای شما جویهای آب القصه نوح بعد از امر باستغفار تکذیب ایشان فرمود ما لکم لا تر
جون لله وقارا چیست شما را که امید ندارید مر خدا را تعظیم و توقیر کردن او و شما را کاهی که او را بپرستید و اطاعت امر او
نمایید وقد خلقکم اطوارا و حال آنکه آفریده است شما را طورها بعد طورها یعنی مختلف در خلق چه اول نطفه بود بعد از آن علقه
پس مضغه و عظام و لحم پس از جنین آنگاه طفل بعد از آن صبی بعد از آن مراهق آنگاه محتلم آنگاه سن شباب بعد از آن کهولت آنگاه
شیخوخت این دلالات بر آنکه او سبحانه که توقیر و تعظیم شما نماید ثواب پس چرا منکر بعث و نشر شدید و جاحد عبودیت
بعد از نظر در آیات انفس بیان آیات آفاق میفرماید بانوح الم تروا کیف خلق الله سبع سموات طباقا آیا
نمی بینید که چگونه بیافرید خدای هفت آسمان را طبقه بالای طبقه وجعل القمر فیهن نورا و گردانید ماه را در آسمانها روشنی
پرتو آن بهمه آسمان و زمین میرسد وجعل الشمس سراجا و گردانید آفتاب را چراغ که اهل زمین که ظلمت را از حوالی خود زایل
میسازد و تیرگی شب را از عرصهٔ زمین محو میگرداند والله انبتکم من الارض نباتا و خدای برویانید یعنی پیدا وجود
شما که از زمین است پس برستید از خاک رستنی و هر گاه پدر از خاک باشد هر اولاد نیز در اصل از خاک مخلوق خواهد بود ثم
یعیدکم فیها پس برد شما را در زمین یعنی بعد از موت بقبر در آرد ویخرجکم اخراجا و بیرون آرد شما را از قبر در روز
حشر بیرون آوردنی از برای حساب و جزا والله جعل لکم الارض بساطا و خدای گردانید برای شما زمین را مانند فرش گسترده
که آرام در ان توان گرفت لتسلکوا منها سبلا فجاجا تا میروید از آن و از آن زمین راههای گشاده و قوم نوح با
وجود این نعم عظیم متنبه نشدند و رؤسای ایشان اتباع خود را بیشتر اضلال کردند تا بدتر و جفا کارتر گشتند قال نوح
رب انهم عصونی گفت نوح بعد از مشاهدهٔ این حال ای پروردگار من بدرستی که ایشان یعنی همه امت من عاصی شدند و نافرمانی
کرده امر و نهی و نصیحت مرا نشنوند واتبعوا من لم یزده ماله وولده الا خسارا و پیروی کردند آنرا که زیاده نکرد آنرا
مال او و فرزند او مگر زیان کاری و گمراهی و فرمان من نبردند و متابعت کردند مهتران خود را که مغرور بودند بمال و فرزند که سبب
زیادتی خسارت ایشان شد در آخرت ومکروا مکرا کبارا و پیروی کسانی کردند که مکر کردند مکری بغایت بزرگ و بر انگیختند
و آزار من تحریض کردند و بسنگ جفا اعضای مرا شکسته و مجروح ساختند و چون هر یک از ایشان بر شدی کودک خود را
برداشته نوح را بوی نمودی و گفتی من برابر نزدیک شده ام بعد از من کرد این مرد که دیوانه و ساحر است حاصل که اتباع

خود را از صحبت نوح منع کردند و بر دین آبا راسخ ساختند وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ و گفتند دست باز ندارید از عبادت
خدایان خود و چون بعضی بتان اعظم بودند و مهین ترین اصنام نزد ایشان از آن جهت تخصیص بذکر ایشان بعد از تعمیم کردند که
وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا و مگذارید آن بت را و آن بتی بود که بر صورت مردی ساخته بودند وَلَا سُوَاعًا و بت سواع را که بر صورت
زنی بود وَلَا يَغُوثَ و نه یغوث را که بر صورت شیری بود وَيَعُوقَ و نه یعوق را که بر صورت شکل اسبی بود وَنَسْرًا و نه نسر را
که بر صورت کرکسی بود پس به اضلال ابلیس به پرستش آنها مشغول شدند و بعد از طوفان ابلیس لعین آنها را از خاک بیرون آورد و مردم را
به پرستش آنها امر نمود و آن بتان بطریق توارث دست بدست می آمد تا هر بتی بقبیله افتاد القصه نوح علیه السلام با حق تعالی مناجات کرد که بار
خدایا اکابر اصنام را که ذکر شد دست از پرستش بتان باز مدارید وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا و بتحقیق گمراه کردند این اکابر بسیاری
را از این صفت یعنی رؤسای هر مردم را اضلال دادند که بتان باعث ضلالت ایشان شد وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا
ضَلَالًا و میفزای ای پروردگار من ستمکاران را مگر هلاکت و عقاب مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ از جهت گناهان عظیم ایشان
أُغْرِقُوا فَأُدْخِلُوا نَارًا غرق شدند بطوفان پس در آورده شدند با آتش گویند اغراق و احراق هر دو در دنیا بود چه
ایشان از یک جانب غرق میشدند و جانب دیگر سوخته میشدند فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا پس نیافتند ایشان
بجز از خدای یارانی که از عذاب طوفان نجات دهند و چون حق تعالی نوح را خبر داده بود که از قوم تو کسی دیگر ایمان نخواهد آورد
و از ایشان فرزندی که ایمان آورد در وجود نیاید از جهت ایشان زاهد و غیر نفرین کرده از حق تعالی سؤال استیصال فرمود وَقَالَ
نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا و گفت نوح ای پروردگار من مگذار بر روی زمین از کافران کسی
هیچ دور کننده مراد هلاکت عالم است یعنی هیچ کافر را مگذار إِنَّكَ إِنْ تَذَرْهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ بدرستی که تو اگر
بگذاری ایشان را گمراه کنند بندگان ترا و از دین باز دارند وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا و نزایند مگر فجور کننده ناسپاس
مرویست که نوح علیه السلام وقتی دعا بر ایشان کرد که خدای تعالی ارحام زنان را عقیم ساخته بود و اصلاب مردان از اختلاف کردانیده چهل سال
پیش از دعای وی در وقت نزول عذاب هیچ صبی و صبیه در میان نبود و بعد از دعای بد بر ایشان از برای خود و سایر مؤمنین و مؤمنات
دعا کرد بر این وجه رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ ای پروردگار من بیامرز مرا از ترک مندوب و ترک اولی عفو فرما و مر پدر و مادر
مرا والد او ملک بن متوشلخ بود و والده او شمخا بنت انوش و این هر دو از محلی اهل ایمان بودند وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِيَ مُؤْمِنًا
و بیامرز کسی را که در آمده در خانه من در حالتی که مؤمن بوده وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ و بیامرز مردان مؤمن و زنان مؤمنه را که قبل از وی
بودند و بعد از وی پیدا شوند تا روز قیامت همچنانکه دعای نوح در باره کافران مستجاب شد در شان اهل
ایمان نیز بمرتبه اجابت رسید و چون مبالغه در استیصال اهل کفر ختم دعا بر ایشان کرد
وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا و میفزای ستمکاران را یعنی کافران را
که در کفر از حد در گذشتند مگر هلاکت

سُورَةُ الْجِنِّ وعقوبت ثَمَانِيَةَ عَشْرُونَ آيَة

ابی بن کعب از پیغمبر صلعم روایت کرده که هر که سوره جن بخواند بعدد هر جنی و شیاطین که تصدیق محمد کرده و تکذیب او نموده ثواب آزاد

کردن بنده

کردن بنده باو دهند و هر که قل اوحی بسیار خواند تا در دنیا باشد از شر جنیان و سحر و کید خلقان ایمن باشد در آخرت با محمد و اهل
بیت او صلعم باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

در سوره الاحقاف گذشت که گروهی از جن در بطن النخل بلا جزم به حضرت رسالت صلعم رسیدند و استماع قرآن نموده ایمان آوردند
و آنها نه تن بودند از اهل حران و چهار از نصیبین و اهل آن اعظم قبایل جن اند و عامه لشکر ابلیس از ایشانند و چون بشرف اسلام
مشرف شدند بمیان قوم آمدند ایشان را بر ایمان ترغیب کردند حق تعالی در این سوره از آن خبر میدهد که قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ
مِنَ الْجِنِّ بگو ای محمد با امت خود که وحی کرده شد بمن آنکه شنیدند قرآن را در بطن نخله گروهی از جنیان و جن اجسام لطیفه و شفافه اند
که ناریه و هوائیه بر ایشان غالبست و متشکل شوند باشکال مختلفه و در آیه دلیلست بر آنکه حضرت رسالت صلعم در اول مرتبه ایشان را ندید بلکه
اتفاق در بعضی قراءت حاضر شدند و استماع قرآن کردند فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا پس گفتند چون بیان قوم خود
رفتند که ای قوم بدرستی که ما شنیدیم کتابی بغایت شگفت یعنی کلامی عجیب و بدایع که مساس کلام آدمیانست و حسن نظم و دقت معنی
و کسی بر امثال آن قدرت ندارد يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ راه مینماید بندگان را براستی و صواب بصلاح دین و دنیا فَآمَنَّا بِهِ پس بگرویدیم
بآن که متضمن تصدیقاتست بوحدانیت خدا و رسالت حضرت خاتم الانبیاء وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا و هرگز شریک نیاریم و
انباز نگیریم پروردگار خود یکی را از اصنام و غیر آن چنانچه پیش از آن می آوردیم آیه دالست بر آنکه حضرت رسالت صلعم مبعوث شد
بر هر جن و انس وَأَنَّهُ تَعَالَىٰ جَدُّ رَبِّنَا و بدرستی که بلند و برترست عظمت و جلالت پروردگار ما از مجالست مخلوق و قادر
ذات و صفات مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا و فرا نگرفت هیچ زنی همچنانکه بعضی از یهود میگویند و فرزندی را چنانچه
و نصاری بدان اعتقاد دارند وَأَنَّهُ كَانَ يَقُولُ سَفِيهُنَا عَلَى اللَّهِ شَطَطًا و بدرستی که هست که میگوید جاهل و نادان ما
یعنی ابلیس یا مرد جن بر خدای سخن دور و متجاوز از حد که آن نسبت صاحبت و ولادت بوی وَأَنَّا ظَنَنَّا أَنْ لَنْ تَقُولَ
الْإِنْسُ وَالْجِنُّ و بدرستی که ما پنداشتیم آنکه نگویند آدمیان و جنیان عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغی لاجرم هر چه
ما میگفت باور میکردیم و چون قرآن شنیدیم دانستیم که وی دروغ بر خدا بسته پس از آن برگشتیم و مؤمن شدیم وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ
مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ و آنکه بودند مردانی از آدمیان که در بعضی مواضع پناه گرفتند بمردان از جنیان
و آنچنان بود که چون کسی به بیابان هولناک رسیدی گفتی پناه میگیریم بسید این وادی از شر ستمهای قوم او و اعتقاد او آن بود
که این استعاذه سالم ماند فَزَادُوهُمْ رَهَقًا پس بیفزودند آدمیان مر جنیان را بسبب این استعاذه لحوق اسم سرکشی و جهل
ایشان بسبب این گفتند که بزرگی ما بمرتبه ایست که آدمیان پناه با ما میجویند و ما آنکسان و حامی و سید ایشانیم وَأَنَّهُمْ ظَنُّوا كَمَا ظَنَنْتُمْ
و بدرستی که آدمیان یعنی کفار ایشان گمان بردند همچنانکه شما گمان بردید ای جنیان أَنْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ أَحَدًا آنکه هرگز
بر نگیرد خدای یکی از مردگان برای حساب و جزا یا آنکه بعث نکند خدای بعد از موسی و عیسی رسولی را وَأَنَّا لَمَسْنَا السَّمَاءَ
بدرستی که ما قصد نمودیم و طلب رسیدن کردیم بآسمان برای استراق سمع فَوَجَدْنَاهَا مُلِئَتْ حَرَسًا شَدِيدًا و
وَشُهُبًا پس یافتیم آسمان را پر کرده از پاسبانان توانا یعنی فرشتگان که برای منع جنیان مقرر شده اند و از ستارگان درخشنده

آتش فشان وَأَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ و بدرستی که ما بودیم که می نشستیم از آسمان در نشستن برای شنیدن اخبار
آسمان که خالی بود از حرس و شهب فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ پس هرکه از جن طلب شنیدن میکند اکنون شِهَابًا رَصَدًا
میابد برای خود ستاره روشن آتش بار نگاه دارنده از صعود یعنی منع کننده او از استماع فرشتگان و آماده از برای سوختن
او و گویند شهب در زمان حضرت رسالت حادث شدند و قبل از و نبودند و بنابراین از جمله معجزات نبوی خواهد بود
وَأَنَّا لَا نَدْرِي أَشَرٌّ أُرِيدَ بِمَنْ فِي الْأَرْضِ و بدرستی که ما نمیدانستیم آیا بدی خواسته شده است از حراست آسمان و باز
داشتن ما از استماع قول فرشتگان بکسانی که در زمین اند از آدمیان أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا یا خواسته است بر ایشان
پروردگار ایشان خیری و صلاحی یعنی در وقت حدوث این علامات که کثرت رجمست و منع استراق و نمیدانستیم لطف و رحمت
وَأَنَّا مِنَّا الصَّالِحُونَ و بدرستی که از جنس ما شایستگان هستند یعنی مومنان نیکوکار که سابق اند در خیرات وَمِنَّا
دُونَ ذَلِكَ و از ما گروهی هستند فروتر از صالحان یعنی کم صالحان اند و بدکاران كُنَّا طَرَائِقَ قِدَدًا هستیم ما یعنی طرقها
طرق مختلف و منقطع از یکدیگر و مذاهب مختلف وَأَنَّا ظَنَنَّا أَنْ لَنْ نُعْجِزَ اللَّهَ فِي الْأَرْضِ یعنی بدرستی که بیقین
دانستیم آنکه هرگز عاجز نتوانیم ساخت خدا را در زمین یعنی هرجا که هستیم نتوانیم او را عاجز سازیم وَلَنْ نُعْجِزَهُ هَرَبًا
و عاجز نتوانیم کرد او را در حالتی که پرنده باشیم در اطراف آسمان یا بکوه قاف و عاجز نتوانیم ساخت او را در زمین اگر باراده
امری نماید و در گریختن از اطراف آسمان بیرون رویم اگر طلب ما کند هرجا که هستیم در تحت فرمان اوییم و در قبضه قدرت او
وَأَنَّا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَى آمَنَّا بِهِ و بدرستی که ما آنگاه مکرر شنیدیم قرآن که سبب هدایت عالمیان است گرویدیم
باو یا بآنکس که از و شنیدیم یعنی حضرت رسالت و معتقد شدیم که همچنانکه بانس مبعوث بود ما را آنحضرت خاتم است که دعوة
او بهر جن و انس رسیده فَمَنْ يُؤْمِنْ بِرَبِّهِ پس بگرود به پروردگار خود فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا پس او نترسد
از نقصان در جزای او و نه لحوق کراهت و مذلت به وجه لحو او بر ان اجر باشد و نترسد از نقص اجر حسنات خود و از زیادتی
عذاب بر سیات خود وَأَنَّا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ و بدرستی که از ابنای نوع ما مسلمانانند و متدین بدین اسلام وَمِنَّا
الْقَاسِطُونَ و از ما ستمکارانند بر خود و در گذشتگان اند از طریق که ایمان در طاعت فَمَنْ أَسْلَمَ پس هرکه گردن
نهاد حکم خدا را همچنانکه منقاد حکم او بیم فَأُولَئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا پس آن گروه کردن نهادگان قصد کردن راه راست
را وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ و اما بیرون رفتگان از طریق حق پس باشند در آخرت لِجَهَنَّمَ حَطَبًا مر دوزخ را هیزم که بدیشان
دوزخ افروخته شود وَأَنْ لَوِ اسْتَقَامُوا و دیگر وحی کرده شده است یعنی که اگر مستقیم شوند اهل مکه عَلَى الطَّرِيقَةِ
بر طریقه یعنی بر افضل طریق که دین اسلام است لَأَسْقَيْنَاهُمْ مَاءً غَدَقًا هر آینه بدهیم ایشان را آب بسیار مراد از آن
سعت رزق است و کثرت مال و مثال که لازم باران است یا اگر جن بر اسلام استقامت ورزند ایشان را نعمت بسیار ارزانی داریم
لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ تا بیازماییم ایشان را یعنی با ایشان معامله آزمایندگان کنیم تا بر عالمیان ظاهر شود که بوظایف شکر
گذاری چگونه قیام مینمایند وَمَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ و هرکه اعراض کند از یاد کردن پروردگار خود یا از
نعمت او نماید يَسْلُكْهُ عَذَابًا صَعَدًا در آورد خدای او را در عذابی سخت که فوق طاقت او باشد و غالب بر او

فکانوا

وان المسا

وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ و دیگر وحی کرده شده است یعنی که مسجدها مر خدای راست و خاص است بدو فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ
أَحَدًا پس مخوانید در او با خدا یکی را یعنی غیر او را در ان پرستش مکنید چنانچه یهود و نصاری که در کنایس و بیع
بالوهیت یاد میکنند و عبادت را بر پا میکنند مراد از این مساجد تمام روی زمین است که مسجد امت حضرت رسالت
که روی زمین همه زمین را برای من و امت من مسجد کردند و خاک او را پاک کننده ساختند تا هرجا که باشیم نماز گذاریم و اگر
آب نیابیم تیمم کنیم پس معنی آنست که در هیچ بقعه از بقعهای زمین کسی دیگر را با خدای مخوانید بلکه عبادت او را در همه جا
مخصوص دارید و جایز نیست که برای غیر او سجده کنند وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ و بدرستی که آنهنگام که برخواست
بنده خدای که محمد است در بطن نخل بنماز صبح میخواند خدا را در نماز و جن قرات او می شنیدند كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا
نزدیک بودند که باشند بر وی چسبندگان از غایت ازدحام بر وجه تعجب ایشان میدیدند از عبادت او و اقتدای اصحاب
باو در قیام و قعود و رکوع چه هرگز مثل این حال ندیده بودند و مانند این کلام نشنیده جنیان چون از استماع آن
چون باهل خود مراجعت کردند با ایشان خبر دادند از ازدحام اصحاب بر ان قدوه احباب باو در نماز در آثار آمده که آنحضرت
را نام خوشتر از عبدالله نبوده چون شرط عبادت و عبودیت بر وجهی که آنحضرت قیام نموده هیچکس را قدرت اقامت
در ان نبوده قُلْ إِنَّمَا أَدْعُو رَبِّي بگو ای محمد مشرکان که جز این نیست که میخوانم یعنی می پرستم پروردگار خود را وَلَا
أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا و انباز نگیرم برای او یکی را و این امر بدیع و منکر نیست تا موجب تعجب شما شود قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ
لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا بگوای محمد بدرستی که من مالک نیستم از برای شما دفع ضرر را و نه رسانیدن خیر و صلاحی چه
من مامورم بتبلیغ رسالت و دعوت بدین اسلام و هدایت برشاد بغیر آن قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ
بگو بدرستی که هرگز زنهار ندهد و مرا در پناه خود نگیرد از عذاب خدا یکی را یعنی اگر خدای خواسته باشد که ضرری بمن
رساند از مرض و انواع ابتلا کسی مرا حمایت نتواند کرد و از ان نجات نتواند داد وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا و نیابم
هرگز بجز از او بجائی پناهی که روی بدان آرم و از ان بلیه نجات یابم حاصل آنکه غیر خود را فرموده که بگو من مالک نفع و ضرر نیستم شما را إِلَّا
بَلَاغًا مِنَ اللَّهِ مگر رسانیدنی که از جانب خدا است و نسبت دهم قول او را با او نه قول غیر او با او وَرِسَالَاتِهِ و دیگر پیغامهای او
یعنی ادای احکام بر رسالت فرموده بعد از ان در وعید کفار میفرماید که وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ و هرکه نافرمانی کند
خدا را در پرستش او و فرستاده او را در امر و نهی فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا پس بدرستی که مر او راست آتش
دوزخ در حالتی که جاوید بود کاشند در ان همیشه این تاکید خلود است یعنی هرگز از ان خلاصی نیابند و با وجود این تهدید
مشرکان منتظام اند بر عداوت بغی و مستقل بکثرت عدد خود حَتَّى إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ تا وقتی که ببینند آنچه وعده
داده میشدند که آن واقعه بدر است یا عذاب جحیم در نشاء آخرت فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ نَاصِرًا وَأَقَلُّ عَدَدًا
پس زود باشد که بدانند چون عذاب معود ببینند از گروه مومن و مشرک که کیست ضعیف تر از جهت یار و مدد کار و کمتر از
روی عدد کفار بعد از شنیدن این کلام گفتند آیا کی این موعود کی خواهد بود آیه آمد که قُلْ بگو آنچه وعده داده شده است
درست و راستست و البته واقع خواهد شد لیکن بر من مخفی است إِنْ أَدْرِي أَقَرِيبٌ مَا تُوعَدُونَ نمیدانم آیا نزدیک

آنچه وعده داده شده اید از عذاب نزدیک است یا دور است محال آن أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا یا گردانیده است برای او پروردگار من نهایتی
که مدت آن دراز باشد عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا اوست داننده پوشیدها پس آشکارا نسازد و مطلع
نگرداند بر غیبی که مخصوص است بعلم او یکی را إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِن رَّسُولٍ مگر آنکس را که پسندیده کرد برگزیده باشد
از فرستاده یعنی مگر رسول خود را که بر بعضی از آن اطلاع دهد بر حسب مصلحت تا معجزه وی باشد مراد حضرت رسالت
یا مطلق انبیا بعد از آن در بیان محفوظیت آنحضرت از مردة جن وانس میفرماید که فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ
خَلْفِهِ رَصَدًا پس بدرستی که می آرد از پیش روی رسول پسندیده و از پس او نگهبانان از فرشتگان که وی را محافظت
میکنند از شر شیاطین جن وانس از سعید بن جبیر مرویست که جبرئیل نزد پیغمبر نمی آمد الا که با او چهار فرشته می بودند یکی در
پیش و یکی در پس و یکی در جانب راست و یکی در جانب چپ و حفظ وحی میکردند تا جبرئیل آنرا بحضرت میرسانید و هیچ پیغمبری
مبعوث نشد مگر که با او جمعی از ملائکه بودند که حراست میکردند از اعدای جن وانس حاصل که فرشتگان حافظ و
ناصر رسول بودند لِيَعْلَمَ أَن قَدْ أَبْلَغُوا تا بداند رسول انکه بتحقیق رسانیده اند جبرئیل و سایر فرشتگان که رفیقند در وقت نزول
وحی رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ پیغامهای فرستاده شده پروردگار خود را بی تغییر و تبدیل وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ و فرا گرفته است علم خدای
بانچه نزد ایشانست از پیغمبران و فرشتگان از احکام و شرایع بر وجهی که هیچ از آن از علم او سبحانه
فوت نشده و نخواهد شد وَأَحْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا و شمرده است همه
چیز را و ضبط همه اشیا نموده در حالتی که آن محدود و محصور نزد او سبحانه
یا آنکه قطرهای باران و ریگهای بیابان و اوراق درختان و کف دریا
و امثال آنرا احصا کرده یعنی هیچ چیز از دایره علم او خالی
نیست پس چگونه عالم نباشد بانچه نزد

سورة المزمل تسع ... عشرة آية

ابی بن کعب از پیغمبر روایت کرده که هر که سورة المزمل بخواند حق تعالی دشواری دنیا و آخرة را ازو دفع نماید از ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده اند که هر که
در نماز خفتن یا در آخر شب سورة المزمل بخواند این سوره در حق او گواهی دهد و از ابو جعفر مرویست که خواننده این سوره هرگز
محتاج نشود و افتتاح این سوره بذکر خاتم رسل فرموده که

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

آورده اند که حضرت رسالت در مبدأ اسلام که نماز گذاردی بگلیمی خود را پوشیده داشتی و از خدیجه کبری نقل است که آن گلیم چادری بود
و چهارده ذرع مقنعی بر بالای ما بودی و نصفی رسول پوشیده نماز گذاردی پرسیدند که آن از چه چیز بود گفت که آن نه از قز بود و نه کج
و نه از موی نارنک و نه از ابریشم و نه از دیبا بلکه تار او از موی بز بود و پود آن از موی شتر و در اثنای نماز جبرئیل آمد و این
آیه آورد که يَا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ ای گلیم در خود پیچیده قُمِ اللَّيْلَ برخیز در شب بنماز تهجد یعنی مداومت نمای بر آن و ترک آن مکن گویند
که اول حالی که وحی با وی آمد خود را در زیر جامه پنهان میکرد از کثرت فزع و خوف و بجهت این بخطاب يَا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ و يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ

مخاطب گشت و بعد از آن که با جبرئیل انس گرفت بخطاب يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ و يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ مخاطب میشد حاصل که امر شد که ای بردارنده
بار نبوت برخیز در شب برای طاعت حضرت عزت إِلَّا قَلِيلًا نِّصْفَهُ مگر اندکی از شب که آن نیمه اوست أَوِ انقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا
یا کم کن از نیمه شب اندکی تا بثلث باز آید و از ثلث کمتر نباشد أَوْ زِدْ عَلَيْهِ یا زیاده کن بر نیمه شب تا بثلثان رسد یعنی مخیری میان
نصف و زیادتر و یعنی در شب تهجد برخیز که آن نماز نیست زاید بر فرض وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا و بتانی و شمرده بخوان قرآن را و روشن
کن حروف آنرا بوقت تلاوت خواندنی و روشن گردانیدنی چنانچه سامع حروف آن تواند شمرد از امیر المؤمنین منقولست که ترتیل حفظ
وقوف و ادا کردن حرفهای آن از مخارج خود و نیز فرموده که روشن سازید حرفهای آنرا و پیاپی یکدیگر مخوانید یعنی حروف آنرا
ادا کنید که در دلهای سخت جای گیرد و باید که قصد شما این نباشد که سوره را زود تمام کنید و واجبست که قرائت بنحو بیانی یکدیگر بود و جدا
نماید بلکه اگر سامع خواستی عدد حروف آن توانستی کرد بعد از امر بترتیل خطاب میفرماید بحبیب خود إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ
قَوْلًا ثَقِيلًا بدرستی که ما زود باشد که وحی کنیم و منزل گردانیم بر تو سخن گرانی یعنی کلامی مشتمل بر تکلیف شاق و بعد از آن در
ترغیب تهجد میفرماید إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ بدرستی که ساعتی که ناشیست در شب یا عبادتی که حادث میشود در آن هِيَ
أَشَدُّ وَطْئًا آن سخت تر است از روی ثبات قدم و کلفت از عبادة روز چه ترک خواب و راحت بر نفس بغایت شاق است و
خواندن قرآن در آن اصوب است چه در آن ساعت دل فارغ است و زبان و دل موافق و اصوات ساکن و آرامیده پس زبان بخواند
و بدل تفکر میکند مرویست که ناشیه میان شام و خفتن است و گویند ساعات تهجد است وَأَقْوَمُ قِيلًا و ایستاده تر است
قایم بدان و بعد از امر بقیام لیل بیان علت آن میکند إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا بدرستی که مر تراست در روز آمد
شد دراز و بسیار در مهمات و تصرف در امور خلق و اشتغال بدعوت و اصلاح معیشت خود وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ و یاد کن نام
پروردگار خود را و اسمای حسنی او بخوان و در شب مداومت نمای بتسبیح و تهلیل و صلوة و قرائت و در روز تعلیم غیر از اقسام طاعات
وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ و ببر بسوی او بعبادت و طاعت تَبْتِيلًا بریدن کامل یعنی نفس خود را از اندیشه ماسوی مجرد ساز و بالکلیه روی دل
خود را با او آر رَّبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ پروردگار خداوند مشرق و مغرب مراد آنست که او آفریدگار عالمست یا آنکه مراد مشرق
انوار و مغرب آنست لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ معبودی نیست که سزاوار عبادة باشد مگر او فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا پس فرا
گیر او را کفایت کننده در آنچه بتو وعده داده وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ و شکیبایی نمای بر آنچه میگویند کفار و مکذبان
از سخنان بیهوده بازکه نسبت کهانت و شعرات بتو و عدم قبول وحدانیت من و انکار قیامت و غیر آن وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا
جَمِيلًا و ببر از ایشان بریدنی نیکو یعنی در باطن با ایشان مجانبت نمای و بحسب ظاهر با ایشان مدارا کن و در مقام انتقام مبادرت و
فضیحت از ایشان باز مگیر بعد از آن در تهدید مشرکان میفرماید وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِي النَّعْمَةِ و بگذار مرا با مکذبان
که خداوندان نعمت و تنعم اند یعنی کار صنادید قریش با من گذار که من کافی ام در جزا دادن ایشان و فارغ ساختن دل ترا از اندیشه
ایشان پس غبار ملال بر خاطر خود راه مده وَمَهِّلْهُمْ قَلِيلًا و مهلت ده ایشانرا مهلت دادنی اندک یا در زمان اندک
یعنی عنقریب مکافات ایشان خواهیم داد و هر را بتیغ ظفر بگیر تو هلاک خواهیم ساخت مرویست که میان نزول این آیه و حرب بدر
و هلاک عرب نبود مگر اندک زمانی إِنَّ لَدَيْنَا أَنكَالًا وَجَحِيمًا بدرستی که نزدیک ماست در آخرة برای دشمنان

بندهای گران وغلها از آتش بر ایشان که بآن مقید شوند وطعاما ذا غصة وخوردنی با گلو گرفتن که نه بیرون آید و نه فرو رود
یعنی بجهت خشونت شئ و کراهیت که آن ضریع است و زقوم و غسلین و غساق وعذابا الیما و عذابی دردناک یوم ترجف
الارض والجبال وکانت الجبال کثیبا مهیلا در روزی که بلرزه در آید زمین و بجنبد کوهها با عظمت تلهای ریگ گردد
یعنی از هیبت آن روز کوهها بحسب از مکان خود تل ریگ گردند و مانند ریگ روان شوند انا ارسلنا الیکم رسولا بدرستی
که ما فرستادیم بسوی شما ای اهل مکه پیغمبری عظیم الشان یعنی محمد صلی الله علیه و آله وسلم شاهدا علیکم در حالتی که گواه است بر اقوال
و افعال شما کما ارسلنا الی فرعون رسولا همچنانکه فرستادیم بسوی فرعون فرستاده را یعنی موسی فعصی فرعون
الرسول پس عاصی شد فرعون از آن پیغمبر و اجابت دعوت او نکرد فاخذناه اخذا وبیلا پس گرفتیم او را گرفتنی گران و غلیظ
فکیف تتقون ان کفرتم یوما پس چگونه نگاه دارید ای مشرکان نفسهای خود را اگر باشید بر کفر خود و ایمان نیارید از عذاب روزی
که بسبب شدت و هول و فزع خود یجعل الولدان شیبا گرداند کودکان را پیران یعنی موی سر ایشان سفید سازد مراد کثرت
هموم و غموم آن روز است چه بسیاری اندوه آدمی را زود پیر گرداند السماء منفطر به آسمان شکافته شود در آن روز که
آسمان با وجود عظم شکافته شود پس سایر مخلوق چگونه باشد کان وعده مفعولا هست وعده خدای بجمیع آنچه واقع
کرده شده ولابد واقع خواهد شد ان هذه تذکرة بدرستی که این آیتهای مواعید شدیده پند است و عبرتی فمن
شاء اتخذ الی ربه سبیلا پس هر که خواهد از مکلفان فرا گیرد بتقرب پروردگار خود راهی بوسیلۀ این موعظت
کند و چون منکران معاند بی بهره باشند در طاعت خدای حق تعالی آیه فرستاد که ان ربک یعلم انک تقوم بدرستی که پروردگار
تو میداند که تو برخیزی برای نماز ادنی من ثلثی اللیل کمتر از دو ثلث شب و بر میخیزی نیمه و یکی از آن ونصفه
وثلثه وطائفة من الذین معک و بر میخیزند همین دستور گروهی از آنانکه با تواند والله یقدر
اللیل والنهار و خدای اندازه میکند شب و روز را یعنی میداند مقادیر ساعات آن را که علم او محیط است علم ان لن تحصوه
فتاب علیکم داند خدای که تمام کردن نتوانید شمرد پس بازگشت خدای بشما بعفو و تخفیف و رخصت فرمود فاقرؤا
ما تیسر من القرآن پس بخوانید آنچه آسان بود شما را از قرآن آنچه میسر شود شما را از نماز شب و عوض آن بقرائت قرآن
مشغول شوید علم ان سیکون منکم مرضی داند خدای که البته باشند از شما بیماران وآخرون یضربون فی
الارض و دانسته که از شما باشند طائفۀ دیگر که سفر میکنند در زمین یبتغون من فضل الله طلب میکنند از فضل
خدای و بجهت روزی کسب میکنند وآخرون یقاتلون فی سبیل الله و گروهی دیگر کارزار میکنند در راه دین خدای
که چون در نماز شب رنج بیماران و اهل سفر رسد از اینجهت حق تعالی اراده تخفیف نمود بار دیگر که فاقرؤا ما تیسر منه
پس بخوانید آنچه میسر شود از قرآن در نماز این امر بسبیل فضیلت است واقیموا الصلوة وآتوا الزکوة و بپای دارید نماز
مفروضه را و بدهید زکوة واجب را واقرضوا الله قرضا حسنا و قرض دهید خدای را قرضی نیکو این امر بسایر صدقات در
طریق خیرات و یافتن جزای بسیار و طلب رضای حضرت عزت وما تقدموا لانفسکم من خیر تجدوه عند الله
و آنچه از پیش فرستید برای نفسهای خود از نیکی بیابید آنرا نزد خدا هو خیرا واعظم اجرا او بهتر از آنکه موجر

کردانید

کردانید از متاع دنیا و بزرگتر از روی مزد چه یکی از ده تا هفتصد و از آن نیز بیشتر
واستغفروا الله و طلب آمرزش کنید از خدای تعالی ان الله غفور
رحیم بدرستی که خدای آمرزنده است گناه بندگان
تایب را و مهربان

سورة المدثر ست باتفاق وخمسون آیة

ابی بن کعب از پیغمبر روایت کرده که هر که سوره مدثر بخواند بعدد هر که تصدیق محمد نموده و تکذیب وی کرده او را ده حسنه
بدهند و خواننده این سوره را از صدیقان و شهیدان و صالحان نویسند و از جمیع بلیات رستگار باشد و هر که این
سوره را در نماز فریضه بخواند خدای تعالی او را از رفیق محمد صلی الله علیه و آله وسلم نویسد

بسم الله الرحمن الرحیم

منقول است که حضرت رسالت علیه السلام فرمود که در زمان فترة وحی در وادی میرفتم ناگاه مرا آواز دادند که یا محمد انک رسول الله حبیب
و راست و پیش و پس خود نگاه کردم کسی را ندیدم بر بالای نگریستم دیدم همان ملک را که در غار حرا بمن آمده بود بر کرسی نشسته
میان آسمان و زمین از سطوت و هیبت او خوفی عظیم بر من نشست پس وحی بمن القا کرده غایب شد بخانه خدیجه باز گشتم و گفتم
مرا بپوشانید من در اندیشه بودم که از جانب حضرت احدیت وحی آمد که یا ایها المدثر ای جامه در سر کشیده قم برخیز از خوابگاه
خویش گویند این اول سوره بود که نازل شد نزد بعضی مراد دثار نبوت یعنی ای لباس نبوت در بر افکنده قیام نمای باداء مراسم
نبوت فانذر پس بترسان بندگان را یعنی کسانی را که غیر او سبحانه را پرستند و در حق او عصیان ورزند وربک فکبر
و پروردگار خود را بتعظیم یاد کن وثیابک فطهر و جامهای خود را پاک ساز از نجاسات چه تطهیر ثیاب واجب است در
نماز والرجز فاهجر و از گناهان کناره گیر مراد آنست که بر هجران ثابت قدم باش چه آنحضرت از جمیع آثام معصوم بوده ولا
تمنن تستکثر و عطا بده در حالتی که طلب کثرت آن کنی و منت منه ولربک فاصبر و از برای رضای پروردگار خود
پس صبر کن بر اذیت مشرکان و تکالیف مامور از تبلیغ رسالت و ادای فرایض و سنن فاذا نقر فی الناقور پس چون
دمیده شود در ناقور یعنی صور مراد نفخه ثانیه است خلاصه معنی آنست که صبر کن در ایذای قوم فذلک یومئذ یوم
عسیر پس آن وقت دمیدن در آن روز روزیست دشوار یعنی امر آن دشوار است علی الکافرین غیر یسیر بر کافران
گویند که نه آسان و این تاکید یوم عسیر است برای منع توهم آنکه آن روز بر کافران عسیر باشد و اشعار بر آنکه بر مؤمنان یسیر
باشد پس این آیه جامع وعید کافران و وعده مؤمنان باشد آورده اند که چون فواتح سوره حامیم مؤمن نازل شد پیغمبر بمسجد آمد
و آنرا بر صحابه خواند ولید بن مغیره مخزومی لعنه الله علیه قریب بمسجد نشسته بود آنرا استماع کرد حضرت دیگر اعاده آن فرمود ولید
از آنجا بمیان قوم خود در آمد و گفت بخدای که حالا از محمد کلامی شنیدم که سخن جن و انس نیست پس بمنزل خود باز گشت ایشان گمان
بردند که ولید ایمان آورده ابوجهل ملعون گفت هیچ تشویش بخود راه مدهید که من او را از دین برگردانم نزد ولید آمد
غمگین ولید پلید گفت چیست که اندوهگینی ابوجهل گفت قریش بر تو طعن میزنند که تو تابع محمد شده ولید با ابوجهل نزد قوم آمد

وگفت بهم شما آنست که محمد مجنونست هیچ علامتی که دلالت بر دیوانگی کند از او دیده اید گفتند لا گفت هیچ کاهن نیست که او
کاهن است گفتند لا گفت هیچ کذبی از او دیده اید گفتند هرگز ازو دروغ نشنیده ایم ولید متفکر شد گفت میگویید که ساحر است مگر
سحر نمیبینید که میان ازواج تفریق میکند و فرزند را از پدر و پدر را از فرزند دور میکند اهل مجلس ازین سخن خوشحال شدند و حضرت
چون خبردار شد بسیار ملول گشت آیه آمد که ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا بگذار مرا ای محمد با آنکه آفریدم او را در حالتی
که تنها بود هیچ مال و ولد و انصار نداشت یا وحید است از پدر زیرا که او زنیم بود الوحید ولد الزنا و نیز در صفت ولید پلید میفرماید
که وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا و گردانیدیم برای او مالی کشیده یعنی بسیار کثیر منقولست که او را از زر سرخ صد هزار دینار بود و
مکه و طایف شتر و اسب و گوسفند چندان داشت که بحساب در نمی آمد و او را بوستانی بود که میوه او سال با سال آخر نشدی و
لهذا حق تعالی او را مال ممدود خواند وَبَنِينَ شُهُودًا و دادیم او را پسران در حالتی که همه با او حاضر بودند در مکه همیشه
بلقای ایشان مسرور بودی و هم بحد رجولیت رسیده بودند و از آنجمله سه پسر باسلام رسیدند وَمَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِيدًا
و بگستردیم برای او بساط جاه و مال و ریاست گستردنی و بجهت کثرت جاه و خدم و حشم یگانه قریش و وحید قوم ملقب شد
ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ پس طمع میدارد آنکه زیاده کنم عطیات خود را برای او كَلَّا نه چنین است که من فعل خود را برای او افزون
سازم و در نعمت بروی او چنین گشاده بگذارم إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا بدرستی که او هست مر آیتهای کلام ما را و حجج
ادله ما را استیزه کننده و انکار نماینده بعد از این آیه اموال او و عزای بعاد تا هود در عرض حوادث تلف شد پس از روی تهدید
میفرماید که سَأُرْهِقُهُ صَعُودًا زود باشد که در رسانیم او را بعقبه که مشقت بسیار بالای آن توان رفت پس با علم بکفر
و عناد ولید میفرماید که إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ بدرستی که فکر کرد ولید که طعن زند بر قرآن و اندازه بر خود راست کرد که چه گوید فَقُتِلَ
پس لعنت کرده باد و بعذاب ابدی و عقاب سرمدی گرفتار شد كَيْفَ قَدَّرَ چگونه تقدیر کرد پس بجهت مبالغه در تعجب تکرار این لفظ
کرد ثُمَّ قُتِلَ پس ملعون باد بمعاقب بعقاب دیگر که اشد باشد از عقاب اول كَيْفَ قَدَّرَ چگونه اندازه کرد ثُمَّ نَظَرَ پس نظر کرد
در آن و تفکر در آن نمود ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ پس روی ترش کرد بجهت آنکه موجب طعنی نیافت در آن ثُمَّ أَدْبَرَ پس روی بگردانید از
حقیقت قرآن با محمد از روی عناد وَاسْتَكْبَرَ و گردن کشی کرد از متابعت پیغمبر چه ولید پلید بعد از تامل و تفکر بسیار روی با مجلس
کرد فَقَالَ پس گفت با ایشان إِنْ هَذَا نیست اینکه محمد میگوید إِلَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ مگر جادویی که روایت کرده میشود از ساحران
بابل که هاروت و ماروت اند یعنی ساحران آنرا با او تعلیم کردند إِنْ هَذَا نیست این إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ مگر سخن آدمی پس حق تعالی
در تهدید او میفرماید سَأُصْلِيهِ سَقَرَ زود باشد که در افکنم ولید را بسقر که درکیست در دوزخ وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرُ
و چه چیز دانا گردانید ترا که چیست سقر این برای تنبیه است بر تفخیم و تهویل سقر بعد از آن بیان آن میکند که لَا تُبْقِي یعنی سقر آتشیست که باقی
نگذارد گوشت و پوست و عروق و اعصاب و عظام را از هیچ دوزخی بلکه همه را بسوزد و باز حق تعالی اجزای او را وَلَا تَذَرُ و دست
باز ندارد تا همه را بسوزد لَوَّاحَةٌ لِلْبَشَرِ آتش بسیار سیاه کننده مر پوست کافران را یا لایح و ظاهر برای ایشان عَلَيْهَا تِسْعَةَ
عَشَرَ بر آن آتش است نوزده ملک یا نوزده صنف از فرشتگان یعنی موکل بر آن و مسلط بر اهل آن وَمَا جَعَلْنَا و ما
نگردانیدیم أَصْحَابَ النَّارِ ملازمان و موکلان آتش دوزخ را إِلَّا مَلَائِكَةً مگر فرشتگان که قوی ترین خلقانند نه مردانی

بازجون

که از جنس شما باشند تا با ایشان مقاومت توانند کرد و از پیغمبر مرویست که با چشمهای ایشان برقست و دهنهای ایشان مانند
جون
حصار میکشند مویهای کافران را و بانیطرف ایشان را بدوزخ می اندازند و هریک از ایشان را مثل قوة آدمیان و پریان و یکی از
آنها امتی را بدوزخ راند و کوهی از آتش برکردن گیرد و بر سر ایشان اندازد و در روایتی دیگر آمده که چشمهای ایشان چون برق جهنده است
و میان هر دو دوش هریک از ایشان یکساله راهست و فراخی دست هریک بمرتبه که مثل ربیعه و مضر را فرا تواند گرفت و هر کافر قوی
سلاسل هریک بآن مرتبه بود که چگونه ایشان را دفع توان کرد وَمَا جَعَلْنَا و نگردانیدیم عِدَّتَهُمْ عدد موکلان دوزخ را
إِلَّا فِتْنَةً مگر عدد اندک که مقتضی فتنه و محنت باشد لِلَّذِينَ كَفَرُوا مر آنانرا که کافر شدند یعنی با ایشان غایت عناد و فرط
طغیان چون استماع این عدد خاص کردند بآن استهزا کنند و استبعاد نمایند که نوزده تن چگونه اکثر ثقلین را عذاب توانند کرد
و اگر چنانچه راه عناد را میگذاشتند و با عقول خود مراجعت میکردند هر آینه عالم میشدند که در ضمن این عدد خاص حکم و
مصالح مندرج است حاصل آنکه حق تعالی میفرماید که ما زبانیه را باین عدد مقرر کردیم لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ تا بیگمان شوند
آنانکه أُوتُوا الْكِتَابَ داده شده اند کتاب توریة را یعنی کتابیان یقین کنند آنان بنبوة محمد یا بحقیت قرآن چه قرآن را یابند
که مصدق توریة است و موافق آن در این قول و بجهت این متیقن شوند در آنکه قرآن از نزد خداست و محمد امی است و کتاب ایشانرا
نخوانده و نشنیده و با وجود این از آن خبر میدهد وَيَزْدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا و بیفزایند آنانکه گرویده اند إِيمَانًا گرویدنی را
بسبب تصدیق کردن باین همچنانکه گرویده بودند با آنچه از آن گفته بود پیغمبر پس مراد بزیادتی ایمان در کیفیت و کمیت باشد بسبب تصدیق
اهل کتاب بقرآن ایمان ایشانرا راسخ گردانند تا باوج کمال رسد و کمال مرتبه ایمان در کیفیت باشد وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ و تا شک
نیارند آنانکه أُوتُوا الْكِتَابَ داده شده اند توریة وَالْمُؤْمِنُونَ و شک نکنند گرویدگان اهل اسلام در آن وَلِيَقُولَ
الَّذِينَ تا بگویند بر وجه انکار آنانکه فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ در دلهای ایشان بیماری شک و نفاق باشد وَالْكَافِرُونَ
و ناگرویدگان که بجازم شده در تکذیب مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ چه چیز خواست خدای بِهَذَا باین عدد معین مَثَلًا
از روی مثل یعنی منافقان و کافران گویند که حق تعالی باین مثل عجیب چه غرض و قصد نموده که نوزده زبانیه تعیین کرد نه بیست که عدد
تام است یعنی گویند که این سخن خدا نیست چه اگر از خدا بود باین عدد ناقص نازل نمیشد كَذَلِكَ همچنانکه حق تعالی بذکر
عدد خاص اختبار مکلفان میکند در تمیز تامداران و عدم تامداران تا ضلال و هدایت ایشان ظاهر شود همچنین
يُضِلُّ اللَّهُ گمراه میسازد خدای یعنی در ضلالت فرو میگذارد و اسباب لطف و توفیق باز میگیرد مَنْ يَشَاءُ و هر کرا میخواهد
از اهل عناد و انکار تدبیر نمیکند در حجج بینه در صدق پیغمبر وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ و راه مینماید هر کرا میخواهد وَمَا يَعْلَمُ
جُنُودَ رَبِّكَ و نداند لشکرهای پروردگار ترا از حیثیت کمیت و کیفیت عدد خاص که مشتمل بر عقد کامل و ناقص باشد إِلَّا
هُوَ مگر او که عالمست بهمه معلومات چه غیر از و هیچکس دیگر حصر ممکنات نتواند کرد و آنچه موجب اختصاص هریک از آنها از کمیت در
عدد و ناقص و کامل اما حکمت در عدد سموات و ارضین و ایام است و شهور و بروج و کواکب و اعداد فرض صلوة و اوضاع
هریک از آن و غیر آن در مخلوقات وَمَا هِيَ و نیست سقر یا عدد خزنه یا این سورة إِلَّا ذِكْرَى مگر پندی لِلْبَشَرِ برای مردمان
كَلَّا بحقانیت که کسی انکار سقر تواند کرد یا دفع خزنه تواند نمود یا چرا تدبیر در آیات قرآنی نمیکند تا مهتدی شوند و

القمر و سوگند بماه که از آیات عجیبه است در طلوع و غروب و زیاده و نقصان واللیل و قسم بشب اذ ادبر چون باید
در عقب روز والصبح اذا اسفر و بصبح چون روشن شود یا روشن کرداند عالم را و تاریکی را زایل کرداند انها بدرستی که سقر
لاحدی الکبر هر یکی از وادی بلاهای بزرگ که آنها را نظیر نباشد نذیرا للبشر از روی ترسانیدن و بیم کردن یا در حالی که بیم
کننده است لمن شاء مر هر کرا که خواهد منکم از شما ان یتقدم انکه زود رود در خیر و طاعة او یتاخر یا باز ایستد از
معصیت یعنی هر جمیع مکلفان را که ایشان را تمکین داده اند بر فعل طاعات و معاصی و عنان خیر و شر در دست ایشان محمد بن فضیل
از ابی الحسن ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که هر که پیش گیرد بدوستی ما از سقر متاخر کردد و اگر از صحبت ما دوری کرد اند سبقت کیرد
و نیز از ما باز کرفتار شود کل نفس بما کسبت هر نفسی بانچه کرده است از کردار و کفتار رهینة مرهونست نزد خدای
و بان کرفتار مراد آنست که در عمل خود مواخذ است الا اصحاب الیمین مکر یاران دست راست که بکسب خود مرهون
نباشند و بگناه خود مواخذ نشوند مراد آنست که حق تعالی بجهت شرافت و میمنت اعمال صالحه حسنات ایشان را مغفور سازد
و ایشان را رستکار کرداند از امام محمد باقر ع مرویست که نحن و شیعتنا اصحاب الیمین ما و شیعیان ما اصحاب
دست راستیم فی جنات در بوستانهای بهشت باشند مرفه الحال و فارغ البال یتساءلون یکدیگر را
سوال کنند در حالی که در بهشت باشند عن المجرمین از احوال مشرکان و بعد از سوال سایلین مسئولین از اهل
مجرمین در جواب کویند ما سلککم فی سقر چه چیز در آورد در دوزخ شما را قالوا کویند ایشان
در جواب لم نک نبودیم در دنیا من المصلین از نماز کذارندکان یعنی ترک نماز میکردیم و بفرضیت آن
اعتقاد نداشتیم و لم نک نطعم المسکین و نبودیم که طعام دهیم درویشان را از زکوة مفروضه و کنا
نخوض و بودیم که شروع میکردیم در امور باطله که آن غیبت محمد بود و غیر آن مع الخائضین با شروع کنندکان
دران و کنا نکذب و بودیم که تکذیب میکردیم بیوم الدین بروز جزا و باور نداشتیم آنرا حتی اتینا الیقین
تا وقتی که آمد بما مرک فما تنفعهم پس سود نکند ایشان را شفاعة الشافعین شفاعت شفیعان از ملایکه و
انبیا و رسل و سایر اهل ایمان عبد الله بن مسعود فرمود که پیغمبر ص در قیامت با سر کسی دیگر شفیع شدکان باشند و لهذا ابراهیم
و جبرئیل و موسی باشند یا عیسی و هیچکس ازین سه کس زیاده از پیغمبر ما شفاعت نکند و بعد ازین چهار انبیا و دیگر شفاعت کنند
و بعد از ان صدیقان و انکه شهیدان مرویست از پیغمبر ص که در روز قیامت مردی از اهل بهشت کوید ای پروردکار من بندهٔ تو
ظلمی در دنیا مرا شربتی آب داده مرا اذن شفاعت او بخش کرم فرمانداری که برو و او را از دوزخ بیرون آور پس بیاید و تجسس او کرده
از دوزخ بیرون آورد و نیز از آنحضرت مرویست که یک شهید شافع هفتاد مجرم باشد از اهل بیت خود و نیز از آنحضرت منقولست
که از امت من کسی باشد که حق تعالی بشفاعت او بیشتر از قبیله مضر بهشت در آورد حاصل که شفاعت در حق عصاة اهل ایمان قبول
خواهد شد نه درباره کافران و مشرکان و معاندان فما لهم پس چیست مر مشرکان جاحد و کافران معاند را عن
التذکرة از تذکیر که قرآنست یا مواعظ آن معرضین اعراض کنندکان باشند کانهم کویا که ایشان در رمیدن
از قرآن حمر مستنفرة خران وحشی اند فرت من قسورة که کریخته باشند از شیران از ابن عباس مرویست

که قسورة اصوات شجاعانست در معرکه حرب یعنی کفار خر وحشی اند که بگریزند از مردان تیر انداز که صید شیر میکنند
یا از آوازهای مختلف مراد آنست که همچنانکه خران وحشی از پیها میگریزند بل بلکه از روی عناد و جحود یرید کل
امرء منهم میخواهند هر مردی از ایشان ان یؤتی انکه داده شود صحفا منشرة نامهای سر گشاده و بی
مهر در ان نوشته که ای فلان پیروی محمد کن کلا نه چنانست بدهند ایشان را این صحیفها و اگر بر سبیل فرض بدهند نگروند
بلکه علت ایشان نه بجهت امتناع ابتای صحیفهاست بل لا یخافون الاخرة بلکه نمیترسند از عذاب آخرت و عناد
میورزند در وقوع آن با وجود علم ایشان بمعجزات عظام و حجج باهره و بجهت عناد و لجاج با تواتر اقتراح صحیفها میکنند
کلا نه چنانست که میکویند که قرآن سحر است و قول بشر انه بدرستی که قرآن تذکرة پندیست تهدید و موعظتیست
عظیم فمن شاء پس هر که خواهد پند گرفتن و یاد کردن را از ان ذکره پند گیرد آنرا و بسهولت پند گیرد بجهت
و ما یذکرون و یاد نکنند و از ان پند نگیرند الا ان یشاء الله مگر انکه خدای خواهد که یاد کنند یعنی
باختیار خود یاد آن خواهند کرد مگر گاهی که حق تعالی بغیر اختیار اکراه ایشان را بان دارد و این منافی تکلیف است و مخالف
حکمت و نظیر اینست قوله و لو شاء ربک لامن من فی الارض کلهم جمیعا هو اهل التقوی اوست سزاوار انکه بترسند و خود را
نصب العین خود سازند یعنی از محارم او اتقا نمایند و اهل المغفرة و اوست سزاوار آمرزیدن هر گناه کاران را
خصوصا انس بن مالک از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که آنحضرت بعد از تلاوت این آیه فرمود که حق تعالی فرموده که
من اهل آنم که از من بترسند و با من انباز نگیرند پس هر که بترسد از انکه انباز گیرد
با من چیزی را من اهل آنم که بیامرزم او را و گناهانش معفو کرده بروی او نیارم
و گویند معنی آنست که خدای از اهل آنست که از او بپرهیزند
و از عقاب او بترسند و از اهل آنست که از برای
او عمل کنند بانچه موجب مودی شود

سورة القیمة تسع و ثلاثون آیة

ابی بن کعب از پیغمبر ص روایت کرده که هر که سوره القیمة بخواند من و جبرئیل گواهی دهیم از برای او در روز قیامت که او ایمان بروز قیامت
داشته و در آن روز روشنی روی وی بر همه غلبه کند و ابو بصیر از ابو عبد الله ع نقل کرده که هر که مداومت نماید بر این سوره کند
چون او از قبر بعث کند این سوره در احسن صورت رفیق او کرده اند و او را بشارت دهد و بروی او خندد

بسم الله الرحمن الرحیم

لا اقسم البته سوگند میخورم بیوم القیمة بروز رستخیز و لا اقسم و هر آینه سوگند یاد میکنم بالنفس
اللوامة بنفس ملامت کننده او و نفس معنی آنست که در روز قیامت نفس متقیه ملامت کند بر تقصیر طاعت یا نفس مطلقه که ملامت
کننده نفس اماره است و اگرچه در طاعة و عبادة کوشش نماید یا مراد مطلق نفس باشد زیرا که حضرت رسالت ص فرموده که
در روز قیامت هیچ نفس نیکوکار و بدکار نباشد مگر که ملامت کند نفس خود را اگر عمل نیکو کرده باشد گوید چرا زیاده نمیکردم

واگر فعل بازو صادر شده باشد گویند کاشکی نکردم جواب قسم اینکه مرا آینه برانگیخته خواهید شد و دال بر جواب قسم است أَيَحْسَبُ
الْإِنْسَانُ آیا می پندارد أَلَّنْ نَجْمَعَ که جمع نخواهیم کرد عِظَامَهُ استخوانهای او را آورده اند که عدی بن ربیعه همسایه رسول
بود و در نهایت عناد و عداوت با او روزی آنحضرت را از احوال القیامة پرسید و بعد از اخبار آنحضرت از وقوع گفت آن روز را معاینه
به چشم باور ندارم و بآن نگروم که این استخوانهای متفرقه با هم مجتمع شوند حق تعالی آیه فرستاد که آیا عدی می پندارد که استخوانها
او را جمع نکنیم بعد از پراکندگی گویند مراد جمیع کافرانند یعنی منکران بعث آنست که ما عظام ایشان را فراهم نخواهیم آورد بَلَى
آری جمع آنرا فراهم آریم قَادِرِينَ در حالتی که توانا باشیم عَلَى أَنْ نُسَوِّيَ بر آنکه راست کردانیم بَنَانَهُ سرهای انگشتان
او را بهم تألیف کنیم یعنی سلامیات او را با وجود صغر لطافت جمع کنیم و با هم منتظم سازیم چه جای استخوانهای بزرگ بَلْ
يُرِيدُ الْإِنْسَانُ بلکه میخواهد عدی یا آدمی بانکار و تکذیب لِيَفْجُرَ تا همیشه بفجور مشغول باشد أَمَامَهُ در زمانی که
پیش ویست از اوقات حیوة و از سعید جبیر مرویست که مراد آنست که گناه را مقدم دارد و توبه را موخر سازد و گوید سوف
اتوب سوف اتوب تا وقتی که توبه نماییم تا انکه موت او را دریابد بر اسوء اعمال و اقبح افعال و یا لیفجر یعنی مکذبست يَسْأَلُ
میپرسد از روی استهزا و استبعاد أَيَّانَ کی خواهد بود يَوْمُ الْقِيَامَةِ روز رستخیز بعد از آن بیان علامات حدوث
قیامت میکند که فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ پس آنهنگام که خیره و متحیر شود چشم از کثرت فزع و هول وَخَسَفَ الْقَمَرُ و تیره گردد ماه
وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ و جمع کرده شود آفتاب و ماه یعنی ایشانرا با یکدیگر جمع کرده در دریا افکنند و دریا بمجاورت آن
آتش کرده شود قوله و اذا البحار سجرت گویند مراد جمع شمس و قمر است در ذهاب ضوء یا آنکه تاریکی عالم بر مردمان کامل گردد و هیچ نوری
و روشنی در روی نماند هر که در آنها نگرد مانند دو گاو سیاه در نظرش آید یا در طلوع آنها از مغرب يَقُولُ الْإِنْسَانُ گوید آدمی
یعنی کافر مکذب يَوْمَئِذٍ در ان روز أَيْنَ الْمَفَرُّ کجاست جای گریختن مانند قول کسی که نومید شده باشد از یافتن مخلص
كَلَّا لَا وَزَرَ نه چنانست که گریختن فایده دهد کافر را هیچ پناهی نباشد ایشانرا إِلَى رَبِّكَ بسوی پروردگار تست نه غیر او
يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ در آنروز قرارگاه یعنی بمشیت خود مقر هر کس بر حسب استحقاق از بهشت و دوزخ مقرر کرده پس مستحق بهشت را
بهشت در آورد و اهل دوزخ را بدوزخ يُنَبَّأُ الْإِنْسَانُ خبر داده شود آدمی يَوْمَئِذٍ در آنروز بِمَا قَدَّمَ بانچه پیش
فرستاده از عمل کرده وَأَخَّرَ و آنچه تاخیر کرده از ان یعنی عمل نکرده و یا آنچه بخود کرده از کردار خیر و شر و یا آنچه مردمان را
بران داشته که بعد از او بجا آرند از طریقه حسنه یا سیئه و یا با اول عمل و آخر و بتقدیم معاصی و تاخیر طاعات یا عکس یکی از اکابر
فرموده که گناه از پیش فرستی بعجلت و مال از پس بگذاری بحسرت گناه بتوبه نیست کن تا نماند و مال را بصدقه بده تا باند
بَلِ الْإِنْسَانُ نه چنانست که آدمی محتاج خبر او اعلام باشد بلکه آدمی عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ بر نفس خود حجت و بینا است یعنی
شاهد است بر احوال و افعال خود حاضر که آدمی با فعال خود دانا و بینا است وَلَوْ أَلْقَى و اگر القا کند مَعَاذِيرَهُ عذرهای
خود را یعنی هر چند گناه بند بر خود عذرها انگیزد و بدانچه در دفع او مقدور باشد جدال اندیشد هم او گواه خود خواهد بود و عذرهای
دروغ و حیلهای باطل خود خواهد دانست و لهذا هر چند عذرها انگیزد از وی قبول نخواهند کرد منقولست که ابو عبد الله
این آیه را نقل فرموده و فرموده که چه میشود آدمی را که عذری می آورد برای مردمان بر خلاف آنچه خدای میداند از اعمال او بدرستی که حق

رسالت ما فرموده که هر که سریره بفعل آورد حق تعالی آنرا ظاهر سازد خواه نیک و خواه بد از ابن عباس منقولست که چون جبرئیل وحی
بر پیغمبر خواندی پیش از آن که وحی او را تمام کند آن حضرت آنرا خواندی بجهت خوف آنکه مبادا فراموش کند حق تعالی آیه فرستاد
لَا تُحَرِّكْ بِهِ مجنبان ای محمد بقرآن لِسَانَكَ زبان خود را قبل از اتمام وحی لِتَعْجَلَ بِهِ تا تعجیل کنی بآن خواندن و حفظ
آن بجهت مخافت آنکه از خاطر تو برود و میتواند بود که این فعل از آن حضرت صادر نشده باشد و نهی از جهت آن باشد تا
نکند إِنَّ عَلَيْنَا بدرستی که بر ماست جَمْعَهُ فراهم آوردن در سینه تو تا یاد گیری وَقُرْآنَهُ و اثبات قراءت آن بر زبان یا قراءة
ما بر تو تا حفظ آن کنی زیرا که ضامن تحفیظ اوییم خوف فوت آن بر خاطر عاطر راه مده فَإِذَا قَرَأْنَاهُ پس چون بخوانیم آنرا
تو بزبان جبرئیل فَاتَّبِعْ پس پیروی کن قُرْآنَهُ خواندن آنرا یعنی در عقب قراءة جبرئیل قراءة نمای و مطمئن ساز نفس خود را
از خوف عدم حفظ آن که ما ضامن حفظ اوییم ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا پس بدرستی که بر ماست بَيَانَهُ روشن کردن آنچه
مشکل باشد بر تو از معانی آن مرویست که بعد از نزول این آیه چون جبرئیل آیتی بر آن حضرت خواندی سر در پیش افکندی و چون
قراءت آن فرمودی گفته اند که معنی فاتبع قرآنه اینست عمل نمای بانچه در اوست از احکام حلال و حرام بدانکه توسط آیه لا
تحرک تا یقول ان علینا جمعه و قرآنه میان آیه سابق و لاحق بجهت تذکر نزول آنحضرتست که در اثنای نزول سابق و لاحق
از آنحضرت صادر شده بود و لهذا باز سر رشته سخن را با سبق کشیده میگوید که كَلَّا بَلْ نه چنانست که ای آدمیان که گمان برده اید
از عدم و قدح قیامت و عدم حشر و نشر و حساب را و بجهت این تدبیر و تفکر نمیکنید در قرآن بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ
بلکه دوست میدارید دنیای شتابنده سریع الزوال را وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ و دست باز میدارید از کار آخرة که باقیست و حال
آنکه کار بر عکس می باید کرد پس در بیان حال مردمان در آخرة میفرماید که وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ رویهای در آن روز یعنی در قیامت
نَاضِرَةٌ تازه و تابان یا مسرور و شادان باشد مراد وجوه انبیا و اولیا و مؤمنان است که حق تعالی رویهای ایشان را بانضارت
و طراوت کرده اند تا اهل محشر و سایر خلایق باین علامت بدانند که ایشان فایزانند و مقربان درگاه سبحانی إِلَى رَبِّهَا
بخدای خود نَاظِرَةٌ نگرنده یعنی مستغرق در مطالعه مثوبات جلیله که حق تعالی با ایشان کرده باشد و چون بدلایل عقلیه و براهین
نقلیه رؤیت حق تعالی محالست چنانچه در کتب کلامیه مبرهن شده پس مراد نگرنده باشد برحمت خدای که مراتب علیه و درجات
عالیاتست نه نگرنده بذات خدا و تفصیل و تبیین این مبحث و اجوبه از طرف اشاعره در جواز رؤیت و اثبات عدم او در دنیا
و آخرة بدلایل واضحه بر وجهی ابسط و اکمل در منهج الصادقین مرقوم و مسطورست وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ و رویهای
در آن روز سخت ترش باشد یعنی وجوه منافقان و مشرکان و اهل طغیان تَظُنُّ گمان برد و توای بیننده یعنی بدانی یا گمان برد آن
بنفس خود یعنی بیقین بداند أَنْ يُفْعَلَ بِهَا آنکه کرده خواهد شد بدو فَاقِرَةٌ عقوبتی که شکننده مهره پشت باشد یعنی
کنایست از نزول عذاب عظیم و گویند ظن بر معنی خود است یعنی گمان برند حصول آنرا فی الحال و بتفصیل آن عالم نباشد كَلَّا
نه چنانست ای طالبان دنیا که دل بر دنیا توان نهاد و از آخرة غافل توان شد پس از ین متنبه شوید و تامل نمایید در ینکه إِذَا
بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ چون برسد روح باستخوانهایی که بر بالای سینه اند و از یمین و یسار احاطه مقدم حلق نموده که آن موضع
صبر کردن است وَقِيلَ و گفته شود یعنی کسان محتضر گویند مَنْ رَاقٍ کیست افسون کننده و باد دهنده و گویند که آیا کیست

رحمت بروح او رام تقی سازند با آسمان یا ملائکه عذاب بنیران و از ابو العالیه روایتست که ملائکه رحمت و عذاب با هم تزاع کنند
بر بالا بردن آن روح **وَظَنَّ** و یقین محقق کند **أَنَّهُ الْفِرَاقُ** که آنچه نازل شده مفارقتست یعنی سبب جدایی سازد دنیا
و علت مفارقت از اقربا و احبا و اصدقا و در حدیث آمده که بنده علاج شداید مرگ کند و مفاصلهای او بر یکدیگر
سلام کنند و گویند بدرود باد که تو جدا میشوی از من و من از تو تا روز قیامت **وَالْتَفَّتِ السَّاقُ** و پیچیده ساقهای محتضر
بِالسَّاقِ با ساق یعنی با پایهای او از هول مرگ و سختی جان کندن در هم پیچیده و قتاده گفته که مراد آنست که متحرک و مضطر
شود و پیوسته شده یکی با این نهود که شد و یکی را فرو گذارد و ابن عباس و مجاهد گفته اند که معنی آنست که جمع شود در وی موت شدة
آخرت و در حدیث آمده که هیچ منزلی سختتر از قبر نیست که اولین منزلست از منزلات آخرت و از یحیی بن معاذ مرویست که چون بنده را
در قبر نهند چهار فرشته بیایند یکی بر سر وی و یکی بر پایین و دیگری بر راست و دیگری بر چپ فرشته سر وی گوید که اجل حاضر آمد و امل و عاجل
منقضی شد و آنکه بر راست باشد گوید مال رفت و وبال ماند و آنکه بر طرف چپ گوید اشغال رفت و اعمال ماند و آنکه بر پایین باشد
گوید که خوشا آنکه کسبش حلال باشد و شغلش بحضرت ذی الجلال حاصل جمیع اقوال مذکوره آنست که شداید بر محتضر متتابع شود
هنوز از یکی خلاص نا شده بدیگری که از و سختتر باشد گرفتار شود **إِلَىٰ رَبِّكَ** بسوی جزای پروردگار تو **يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ**
دران روز یعنی روز قیامت **فَلَا صَدَّقَ** پس تصدیق نکرد بر رسول یا بقرآن و در اکثر تفاسیر آمده که ابو جهل ملعون را شده
معاد چنبرات از آنکه عداوة آن لعین با سید المرسلین بیشتر از مشرکان دیگر بود و حق تعالی در باب او فرموده که نکرد یا ابو جهل
یا صدقه نداد از آنچه واجب مال او بود **وَلَا صَلَّىٰ** و نماز مفروضه نگذارد یا پیروی نکرد پیغمبر را **وَلَٰكِن كَذَّبَ** و لیکن تکذیب
کرد او را **وَتَوَلَّىٰ** و برگشت از راه حق **ثُمَّ ذَهَبَ** پس برفت **إِلَىٰ أَهْلِهِ** بسوی کسان خود **يَتَمَطَّىٰ** متبختر امیدار روی افتخار
که من تکذیب کرده ام و برگشته ام از محمد و تابع او نشده ام بعد از آن از غیبت بخطاب میفرماید که **أَوْلَىٰ لَكَ** سزاوار است مر ترا
ای کافر معاند شده هلاک در دنیا **فَأَوْلَىٰ** پس سزاوار است ترا عذاب الیم در قبر **ثُمَّ أَوْلَىٰ لَكَ** پس نیک باشد ترا هول قیامت
فَأَوْلَىٰ پس بغایت سزاوار است ترا خلود در دوزخ آورده اند که بعد از نزول این آیه حضرت رسالت صلعم ابو جهل را در بطحاء دید جامه اش
بگرفت و گفت أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ ابو جهل گفت بچه چیز میترسانی مرا که تو و خدای تو هیچ نتوانید کردن با من و بدرستی که من
عزیزترین مکه ام چون روز بدر شد قوة قریش و ضعف لشکر رسول بدید هیچ نکرده دید که ایشان بر پیغمبر غالب شوند روی برسول کرد
و گفت ای ابن روز خدای خود است که ترا دلیل کرد اینده چون جنگ ملتحم شد حق تعالی او را مغلوب ساخت عبد الله که بری بود در
در کمال ضعف و ناتوانی گرد کشتگان افتاده و میگشت و هر که را متعرض میافت میکشت چنانکه از عبد الله مرویست که گفت ابو جهل را دیدم
دران معرکه در میان کشتگان افتاده بود پای او را گرفتم و از میان کشتگان بیرون آوردم و پای بر سینه نهادم چشم باز کرد
مرا بدید گفت پای بر بلندی نهاده گفتم ای ابو جهل باین حال رسیده و هنوز ترک تکبر نمیکنی گفت ای عبد الله اکنون مرا خواهی
کشت ترا وصیتی میکنم قبول کن اول آنکه محمد را بگو که در جهان از تو دشمن تری نبود مرا دوم آنکه مرا بشمشیر من بکش سیم آنکه سر مرا
از سر تیر و پیش محمد بر تا او را خوش آید گفتم بخدا که خدا ترا دشمن تر دارد که محمد ترا و الله که بغیر از شمشیر خود ترا نکشم و سر ترا
ببرم تا از همه کس حقیرتر باشی پس گفت سر او را ببریدم و خواستم که بردارم قوة نداشتم ریسمانی بر سرش بستم و میکشیدم تا نزد رسول

خدای آوردم حضرت مرا بهشت بشارت داد و خدا را شکر کرده فرمود که هر امتی را فرعونی بوده است و فرعون امت من ابو جهل
بود و بعد از ذکر تهدید و وعید بر سبیل انکار میفرماید **أَيَحْسَبُ الْإِنسَانُ** آیا می پندارد آدمی یعنی ابو جهل یا جنس
کافران **أَن يُتْرَكَ** آنکه واگذاشته شود **سُدًى** در حالتی که مهمل و معطل و ضایع باشد بدنیا پس تعبیر حجت دیگر میفرماید
بر کمال قدرت خود **أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً** آیا نبوده است آدمی قطره آبی **مِّن مَّنِيٍّ** از منی که ریخته میشود در رحم **يُمْنَىٰ ثُمَّ**
كَانَ عَلَقَةً پس بوده است خون بسته **فَخَلَقَ** پس تقدیر کرد برای وی زمانی در رحم یا آفرید اعضای باطن و ظاهر
و حقیقت او را در شکم **فَسَوَّىٰ** پس راست کرد اینرا و او را با اعتدال قامت و حسن صورت و کمال قدرت یا تسویه فرمود که
هر جارحه را برای عملی که مختص باوست **فَجَعَلَ مِنْهُ** پس کرد اینرا از آدمی **الزَّوْجَيْنِ** دو صنف را **الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ**
مرد و زن که تناسل از و حاصل میشود **أَلَيْسَ ذَٰلِكَ** آیا نباشد آنکه چنین ایجاد فرماید **بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَن يُحْيِيَ**
الْمَوْتَىٰ توانا بر آنکه زنده کرداند مردگان را یعنی هر کس که قادر باشد بر ابدا قادر خواهد بود بر احیا و بعث چه هر که توانا
باشد بر آنکه نطفه را علقه سازد و علقه را مضغه و مضغه را لحم و عظام پس تسویه آن نموده حیوة بخشد و حواس خمس و اعضای
شریفه که هر یک را از آن فایده هست که آن دیگری را نیست کرامت فرماید و تقدیر ذکر و انثی
نماید که منشأ تناسل است هر آینه قادر خواهد بود بر اعادهٔ آن بعد از
موت برای مجازات اعمال و مکافات افعال از ابن عازب روایتست
که چون این آیه نازل شد پیغمبر فرمود سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ بلی و این
روایت از صادقین علیهم السلام نیز

سُورَةُ الدَّهْرِ روایت إِحْدَىٰ ثَلَاثُونَ آيَةً

ابی بن کعب از پیغمبر صلعم روایت کرده که هر که سورة الدهر بخواند اجر وی با خدای جنت و حریر باشد و ابو جعفر محمد فرموده
که هر که این سوره بخواند در هر صبح پنجشنبه حق تعالی صد حور العین عذرا و چهار هزار بیت و انهار با او کرامت کند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

هَلْ أَتَىٰ بتحقیق که آمده است این بزبان اندکی **عَلَى الْإِنسَانِ** بر آدمی مراد چنین است **حِينٌ** هنگامی ممدود
و معین **مِّنَ الدَّهْرِ** از زمان ممتد و غیر محدود **لَمْ يَكُن** و نبود در حالتی که آن آدمی **شَيْئًا مَّذْكُورًا** چیزی
یاد کرده شده که آن عنصر بود و نطفه در اصلاب آبا و هیچکس نام نمیبرد و نمیدانست که او انسان خواهد بود اکثر مفسران
برانند که مراد با انسان آدم است که چهل سال میان مکه و طایف افتاده بود قبل از نفخ روح و دران مدت در بعضی زمان
خاک بود و بعضی دیگر گل و حماء و صلصال و گویند چهل سال خاک بوده و باران بر او می بارید و بعد از آن مدت چهل سال دیگر گل
بود و بدور زمان متغیر گشت و حماء شد و چهل سال دیگر بدین حالت بود پس بحرارت آفتاب خشک شد و صلصال گشت
و بعد از چهل سال دیگر روح در وی دمیده شد و آنچه از عطا و ابن عباس نقلست که آدم بعد از صد و بیست سال تمام آفریده شد
و درین مدت هیچکس از ملائکه و جن او را با انسانیت یاد نمیکرد و نمیدانست که نام او چیست و فایده و خلقت او چه باشد

تغیر اهل البیت مذکورات که مراد بآن علی ابن ابی طالب است هل استفهام در معنی نفی نه در معنی تحقیق یعنی هیچ زمانی که او
دران زمان مذکور نشود بلکه همیشه معروف و مذکور بود و چگونه چنین نباشد که نام شریفش با نام خدا و رسول او بر ساق
عرش و بر در بهشت نوشته است پیش از خلق عالم در مناقب خوارزمی از جابر بن عبد الله انصاری نقل کرده که پیغمبر فرمود که بر در
بهشت لا اله الا الله محمد رسول الله علی بن ابی طالب اخو رسول الله قبل ان یخلق السموات والارض بالفی عام یعنی هر سه کلمه بزرگوار
بر در بهشت نوشته بود پیش از خلق آسمانها و زمین بدو هزار سال و دیگر در کتاب مذکور مسطورست که امام حسین بن علی فرمود
که نور من و پدرم یک نور بود در نزد خدای تعالی چهارده هزار سال پیش از آدم مخلوق شده بودیم و باقی احادیث درین باب حواله
بمنهج الصادقین است و مؤید این قول است نزول این سوره در حق اهل بیت باجماع امامیه و جمهور سنیه چنانکه بعد ازین مذکور
شود **اِنَّا خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ** بدرستی که ما آفریدیم **مِنْ نُطْفَةٍ** از آبی اندک که منی است و بنابر آنکه مراد آدم امیر
المؤمنین علی است از انسان و نیز در کتاب مزبور مذکورست که پیغمبر فرمود که جبرئیل بمن آمد هر دو بال خود گشاده نگه کردم
نوشته بود که لا اله الا الله محمد رسول الله علیا ولی الله پس مراد ضمیر خلقناه مجهول بر عموم خواهد بود و اگر چه بر خصوص
وارد شده و اگر مراد اینجا جنس باشد معنی آن خواهد بود که همه آدمیان نطفه و عناصر بودند و هیچکس از مخلوقات سماوی
و ارضی ایشان را بعنوان انسانیت ذکر نمیکرد پس ایشان را از نطفه ایجاد فرمودیم و بحد انسانیت رسانیدیم و چون منی
هر یک از مرد و زن مختلف الاجزاست در رقت و قوام چه هر عضوی از ان عضوی مخصوص میشود و ازینجهت نطفه را با آنکه
مفرد است بجمع صفت کرده فرموده که **اَمْشَاجٍ** یعنی آمیختها منی که آمیخته شده اند بهم و یا مراد باشاج طبایع است
از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست که حق تعالی آنها را در نطفه ایجاد فرموده پس حاصل معنی آنست که آفریدیم آدمی را در حالتی
که اراده کرده ایم که **نَبْتَلِیهِ** بیازماییم او را و مراد تکلیفات که در صورت امتحان **فَجَعَلْنَاهُ** پس باز گردانیدیم او را
سَمِیعًا بَصِیرًا شنوا و بینا تا ممکن باشد بر مشاهده دلایل او و استماع آیات یعنی بجهت آنکه اراده ابتلای او داشتیم سمع و
بصر را باو دادیم **اِنَّا هَدَیْنَاهُ** و بصر که آلت ادراک آنهاست **اِمَّا شَاکِرًا** در حالتی که سپاسدار است یعنی مؤمن و موحد است
وَاِمَّا کَفُورًا و یا ناسپاس یعنی کافر جاحد مراد آنست که هدایت ما مخصوص نیست باهل ایمان بلکه بهمه مردمان نصب ادله
کرده ایم **اِنَّا اَعْتَدْنَا** بدرستی که ما آماده کرده ایم **لِلْکَافِرِینَ** برای ناگرویدگان **سَلَاسِلَ** زنجیرها که ایشان را
بدان بدوزخ کشند **وَاَغْلَالًا** و غلها که بر گردن ایشان نهند **وَسَعِیرًا** و آتش افروخته که دران همیشه سوزند چه
ذکر احوال ابرار میکند که **اِنَّ الْاَبْرَارَ** بدرستی که نیکوکاران که مؤمنان فرمان بردارانند **یَشْرَبُونَ** آشامند در آخرت
مِنْ کَاْسٍ از جام خمر **کَانَ مِزَاجُهَا کَافُورًا** باشد که آنچه مزج کنند با کافور مراد کافور بهشت است که بر خلاف کافور
دنیاست و مرویست که کافور چشمه ایست خوشبو و سفید و مؤید اینست که بدل کافورا آورده که **عَیْنًا** یعنی آمیخته باشد
آن کاس را با آب چشمه که **یَشْرَبُ بِهَا** میآشامند آنرا **عِبَادُ اللهِ** بندگان خدای که فرمان بردار او بوده باشند **یُفَجِّرُونَهَا**
چشمه را هر جا که میخواهند از منازل و قصور خود **تَفْجِیرًا** راندنی بسهولت بدون منع و مانعی و در خبرست که اگر اراده تفجیر
داشته باشند خطی بکشند آب در آن جاری شود یعنی نهر نمایند باید دانست که باتفاق جمیع اهل حق که امامیه اند و معظم اهل

السبیل

این را و آنچه بعد ازین است در شان عالیشان حضرت امیر المؤمنین علی و فاطمه و حسن و حسین و فضه که خادمه ایشان بود
نازل شده و از جمله ایشان ثعلبی که از علمای اهل سنت و جماعت است در تفسیر خود برین وجه آورده که آیه ان الابرار تا آخر بتمام
در شان اهل البیت کرام نزول یافته و در سبب نزول او چنین ذکر کرده اند که در بعضی ایام امام حسن و امام حسین بیمار شدند
حضرت رسالت با جمعی اصحاب بعیادت آن دو نور دیده مرتضی و میوه دل زهرا رفتند و بحضرت شاه اولیا امر نمود که یا ابوالحسن اگر
برای این دو نور دیده خود نذری کنی تا حضرت قاضی الحاجات ایشان را شفا دهد و لباس صحت و عافیت در ایشان پوشاند
پس آن سید اوصیا نذر فرمود که اگر حق تعالی دو فرزند مرا شفا دهد من سه روز روزه دارم چون آن نذر فرمود حضرت فاطمه و حسن و
حسین و خادمه ایشان فضه موافقت فرمودند و چون حق تعالی لباس عافیت در ایشان پوشانید عزیمت کردند که بنذر خود قیام
نمایند نیت روزه کردند حضرت فاطمه در روز اول یک صاع جو آرد کرد و پنج قرص بپخت و چون شب در آمد نماز شام ادا
فرمودند و طعام که مهیا ساخته حاضر کردند که افطار کنند ناگاه آوازی بگوش ایشان رسید که السلام علیکم یا اهل بیت
محمد من مسکینی ام از مسکینان و محتاجم و گرسنه مرا طعامی دهید تا خدای تعالی شما را از موائد جنت محظوظ گرداند پس
اولیا و سید اتقیا قرص خود را باو تصدق فرمود و اهل بیت همه بآن مقتدا اقتدا نمودند و دران شب با آب خالص
افطار نمودند و فضه نیز قرص خود را بنیز تصدق نمود و روز دیم حضرت فاطمه پنج قرص دیگر [illegible] و چون شب در آمد
ناگاه آوازی آمد که یا اهل بیت محمد یتیمی ام بر در سرای شما مرا طعامی دهید که خدای تعالی شما را از اطعمه بهشت خوشنود و
بهره مند گرداند پس شاه اولیا با اهل بیت و فضه نیز متابعت کردند و قرصهای خود را بآن یتیم بخشیدند و بآب
خالص افطار نمودند و روز سیم آن سید طاهر پنج قرص دیگر بپخت و چون شب در آمد خواستند که افطار کنند ناگاه آوازی بگوش
ایشان رسید که اسیرم از اسیران و گرسنه یا اهل بیت محمد مرا طعامی دهید تا حق تعالی شما را از خوان جنان حظی کامل و نصیبی شامل
ارزانی فرماید شاه اولیا قرص خود را و فاطمه و حسن و حسین نیز قرصهای خود را بآن اسیر بخشیدند و فضه نیز موافقت نمود و دران شب
نیز بآب خالی افطار کردند روز چهارم شاه اولیا دست حسن و حسین گرفته بخدمت حضرت رسالت آمد و آن دو نور دیده
زهرا از جوع و ضعف میلرزیدند چون چشم مبارک حضرت رسالت بر ایشان افتاد فرمود یا ابوالحسن این معصومان چه حال دارند
که چنین ضعیف و ناتوان شده اند شاه اوصیا صورت حال بعرض رسانید آن حضرت بجانب خانه فاطمه روان شد و چون
بحجره طاهره زهرا در آمد دید که فاطمه در مصلای خود بعبادت مشغولست و از بی قوتی و گرسنگی شکم او بر پشت چسبیده پس آنحضرت
چون آنحضرت قرة العین خود را بآن حالت دید آه از درون مبارکش بر آمد و اغوثاه یا الله اهل بیت محمد میمیرند
عالم اهل بیت پیغمبر تو از گرسنگی بخواهند مرد پس جبرئیل در رسید فرمود ای محمد بگیر این را خوش باش بآن کرامتی که خدای تعالی در حق اهل بیت
تو فرموده است و سوره هل اتی را تا آخر بحضرت رسالت تلاوت فرمود حاصل که رفعت درجه و مزیت مرتبه اهل بیت رسالت
یُوفُونَ بِالنَّذْرِ وفا میکنند بنذری که در او طاعت کنند و این سه روز روزه داشتن بود برای وفای نذری که کرده بودند
در بیماری امام حسن و امام حسین **وَیَخَافُونَ** و میترسند **یَوْمًا کَانَ شَرُّهُ** از روزی که هست بدی او یعنی شدت هول
آن **مُسْتَطِیرًا** فاشی و آشکارا و بهمه اهل عصیان و طغیان رسیده و یا بجمیع اقطار منتشر گشته **وَیُطْعِمُونَ الطَّعَامَ**

ویدهند خوردنی را علی حبه بر دوستی خدا مسکینا درویش بی مایه را ویتیما و خوردنی بی پدر را واسیرا و
اسیری که بدار الحرب گرفته اند و در حدیث آمده که هیچ مسلمانی گرسنه را طعام ندهد الا که حق تعالی او را از بهشت طعام فرماید و اگر تشنه
را آب دهد حق تعالی او را از شراب رحیق سیراب کرداند و بعد از آن حق تعالی از خلوص نیت ایشان بزبان حال ایشان خبر میدهد که
انما نطعمکم جز این نیست که میخورانیم شما را ای اهل استحقاق این طعامها لوجه الله برای رضای خدا لا نرید
منکم جزاء نمیخواهیم از شما پاداش و مکافات بران ولا شکورا و نه شکر گذاری چه در احسان منت نهادن و
توقع جزا کردن ثواب را تباه کند بلکه اطعام شما بجهت اینست انا نخاف بدرستی که ما میترسیم من ربنا از پروردگار
خود یوما عبوسا در روزی یعنی از عذاب روزی که در آن روز روها ترش کرده بجهت شدة اهوال آن روز که مانند باشد
به شیر خشمناک در اضرار قمطریرا روزی در نهایت سختی و کراهت که بسبب آن مردمان روی خود را بسیار درهم کنند نه روی
مؤمنان چنانکه میفرماید فوقیهم الله پس نگاه دارد خدای ایشان را شر ذلک الیوم از بدی این روز یعنی از هول
و شدائد ولقیهم و پیش آرد ایشان را یعنی بدهد بایشان بدون عبوس کفار و خون فجار نضرة نضارة تازه که و
گشاده رویی و خوبی وسرورا و فرح و شادی در دل وجزاهم و پاداش دهد ایشان را بما صبروا بسبب صبر
کردن ایشان بر ادای واجبات و اجتناب محرمات و ایثار طعام جنة بوستانهای مملو از ثمار و سایر اطعمه و اشربه
که از آن خورند وحریرا و جامه ابریشم بهشت که بپوشند متکئین در حالتی که تکیه زدگان باشند فیها در آن بهشت
علی الارائک بر تختهای آراسته بطلا و نقره و انواع جواهر و یاقوت لا یرون فیها نه بینند در بهشت شمسا
آفتاب را یعنی گرمای آن نیابند ولا زمهریرا و نه سرما را مراد آنست که هوای بهشت معتدل بود از ابن عباس مرویست که روزی
اهل بهشت روشنایی زیاده از عادت بینند گویند بار خدایا تو ما را وعده دادی و فرمودی لا یرون فیها شمسا ولا زمهریرا این
نور آفتاب چیست خطاب آید که این نور آفتاب نیست بلکه سید اوصیا با فاطمه زهرا علیهما السلام لطافتی کرده خندیده اند و این نور از اثر
دندان ایشانست ودانیة و پاداش دهد ایشان را بهشتی دیگر غیر از بهشت اول که نزدیک بود علیهم ظلالها بر ایشان
سایهای درختان آن وذللت و رام کرده شود قطوفها میوهٔ آن تذلیلا رام کردنی یعنی آسان بود چیدن آن
ویطاف علیهم و گردانیده میشود بر ایشان بآنیة من فضة بجامهای خورد دسته که از نقره باشد واکواب
و جامهای بزرگ بی دسته کانت قواریرا که باشند مانند آبگینها در صفا و لطافت قواریرا آن اوانی و اکواب که من
فضة از نقره مخلوق شده باشد یعنی آنچه درو باشد از خارج آن توان دید قدروها اندازه کنند بهشتیان
آن ظرفها را در مقادیر و اشکال بمقتضای آرزوی خود یا اندازه نمایند ساقیان آن ظرفها را فراخور سوال ایشان تقدیرا
اندازه کردنی یعنی هر کس فراخور حوصلهٔ خود جامی دهند که بدان سیراب گردد و در آن ظرف زیاده و نقصان نبود و
یسقون فیها و آشامیده شوند در بهشت کاسا خمری را که کان مزاجها زنجبیلا باشد آمیزش آن زنجبیل
بهشت که بسیار طرب انگیز است و این غیر زنجبیل دنیاست عینا فیها بدل از زنجبیلا است یعنی خمری که ممزوج باب چشمهٔ بهشت
که بطعم زنجبیل باشد تسمی سلسبیلا نام نهاده شده باشد بسلسبیل بجهت ملاسه یعنی آن آسان بحلق فرو رود

ویطوف علیهم و طواف کنند بر ابرار ولدان مخلدون پسران جاوید مانده بر حال طفولیت یا گوشوار
دار اذا رأیتهم چون ببینی ایشان را ای بیننده حسبتهم پنداری ایشان را در صفای لون و درخشندگی چهره و
انعکاس شعاع بعضی از ایشان ببعضی لؤلؤا منثورا مروارید افشانده شده از صدف یعنی تر و تازه و نورانی و گویند
وصف ایشان بانتثار جهت آنست که برای خدمت در بهشت پراکنده باشند واذا رأیت و چون ببینی یعنی در بهشت
بهم تو واقع شود ثم رأیت نعیما ببینی نعمتها که در وصف نگنجد وملکا کبیرا و ملکی بزرگ و متسع که زوال
بدو راه نیابد و در حدیث آمده که پست ترکسی از اهل بهشت که نظر کند در ملک خود هزار ساله راه ببیند و این پسران با این
صفت طواف کنند بر ایشان عالیهم ثیاب سندس در حالتی که بر زبر ایشان باشد جامهای دیبای لطیف و نازک
خضر برنگهای سبز واستبرق و بر ایشان باشد دیبای محکم بافته و گفته اند که این دیبا آستر جامها باشد و
حلوا و پیرایه بسته شوند و آراسته کردانیده شوند اساور من فضة بدستیجهای از نقره و در خبر است که نقره
بهشت بر وجهی صفا داشته باشد که آنچه ماورای آن باشد از بیرون توان دید وسقیهم و بیاشامد ایشان را ربهم
آفریدگار پروردگار ایشان شرابا طهورا شرابی پاک از ادناس و ارجاس و پاک کننده از غل و حسد و سایر
صفات رذیله بدانکه چون کوثر در بهشت خاص بحضرت رسالتست و ذکر آن در سورة الکوثر خواهد شد و چهار جوی دیگر
از متعلقانست که آب و شیر و عسل و صفات آنها در سوره محمد ذکر یافته و دو چشمه از اهل جنت یسارست و دو چشمه از اصحاب
یمین است و این چهار چشمه در سورة الرحمن جل ذکره رفت و شراب رحیق از ابرارست و چشمه تسنیم از مقربانست و این هر دو در سوره
مطففین رقم بیان کرده و دو چشمه از اهل یمینست که آن کافور و زنجبیلست و آنرا سلسبیل خوانند و شراب طهور نیز از ایشانست
در بعضی روایت آمده رب اینجا بمعنی سید است مانند قوله تعالی اذکرنی عند ربک و مراد بآن امیر المؤمنین است یعنی آب دهد ایشان را
ایشان علی ابن ابی طالب که ساقی اهل بهشتست و اخبار بسیار از مخالف و موافق متظافرست که ساقی کوثر علی ابن ابی طالب خواهد بود چنانکه
گفته اند رب هب لی من المعیشة سؤلی واعف عنی بحق الرسول وسقنی شربة بکف علی سید الاولیاء زوج بتولی ان هذا
بدرستی که آنچه مذکور شد از اصناف نعم کان لکم جزاء هست مر شما را پاداش اعمال حسنه و طاعات مبروره وکان
سعیکم و هست شتافتن شما در طاعات و مرضات واهب العطیات مشکورا پسندیده و جزا داده شده
بران بعد از آن بر سبیل تذکیر نعم خطاب بحضرت رسالت کرده میفرماید انا نحن نزلنا بدرستی که ما فرستادیم
علیک القرآن بر تو قرآن را تنزیلا فرو فرستادنی بتدریج سورتی بعد از سورتی و آیتی بعد از آیتی تا بر او دشوار
نباشد حفظ آن و فهم معنی آن کقوله تعالی وقرآنا فرقناه لتقرأه علی الناس علی مکث فاصبر پس صبر کن لحکم ربک مر حکم
پروردگار خود را بتاخیر نصرت تو بر کفار و تعویق هلاک معاندان تو چه حکمت مقتضی آنست ولا تطع منهم و فرمان
مبر از ایشان آثما گناه کاری را چون عتبه که مرتکب انواع فسوق و مآثم است و بسبب این ترا میگوید از دعوت خود
باز ایست تا دختر خود بتو دهم او کفورا یا ناسپاسی را که ترا بکفر دعوت کند چون ولید مغیره که در کفر غالبست و ترا بعوض
آن میگوید که از دین آبا رجوع کن تا ترا توانگر سازم واذکر اسم ربک و یاد کن نام پروردگار خود را بکرة و

اصیلاً در صباح و شام یعنی پیوسته بذکر او مشغول باش و در تبلیغ رسالت اشتغال نمای ومن اللیل و در بعضی از شب
فاسجد له پس سجده کن او را یعنی نماز گذار اکثر مفسران بر آنند که بکره وقت نماز بامداد است و اصیل وقت ظهر
و عصر و من اللیل فاسجد له مغرب و عشا یعنی مراد آنست که برین وقت نماز مداومت کن وسبحه و نماز گذار برای خدا لیلاً
طویلاً در شب دراز یعنی در وقتی دراز از اوقات شب بنماز تهجد قیام نما که آن دو ثلث آنست یا نصف آن یا ثلث آن احمد
بن محمد از امام رضا علیه السلام پرسید که مراد از التسبیح این چه تسبیح است فرمود هو الصلوة اللیل آن نماز شب است ان هؤلاء
یحبون العاجلة بدرستی که آن گروه دوست میدارند شتافتن را ویذرون وراءهم و وا میگذارند در پیش خود و
یا می اندازند در پس پشت خود یوماً ثقیلاً روز گرانرا که قیامت است یعنی بدان نمیگروند و مراد بثقیل شدت هول آنست نحن
خلقناهم ما آفریدیم ایشانرا از آب اندک و سست وشددنا و محکم کردیم اسرهم ربط مفاصل ایشانرا با اعضا
یعنی اعضای ایشانرا محکم بیکدیگر بستیم واذا شئنا و چون خواهیم هلاک ایشانرا بدلنا امثالهم بدل کنیم ایشانرا
بامثال ایشان در خلقت و شدت تبدیلاً بدل کردنی یعنی ایشانرا بغیر ایشان از بندگان فرمان بردار اگر حکمت ما مقتضی
آن باشد ان هذه بدرستی که این سوره تذکرة پندی و عظه ایست که بآن متذکر شوند بامر آخرت فمن شاء اتخذ
پس هر که خواهد فرا گیرد الی ربه بقرب پروردگار خود سبیلاً راهی بوسیله کسب خیرات و اجتناب از محرمات چه عنان
اختیار در قبضه اختیار اوست وما تشاءون و نخواهید شما ای کافران معاذ هیچ راهی بر رضات الهی بر وجه اختیار الا
ان یشاء الله مگر وقتی که خواهد خدای اجبار شما بر آن و الجاء شما بآن اما درین صورت نفعی بشما نرسد و خالی از
تکلیف در وقت اختیارات نه در زمان اجبار پس او سبحانه اراده مشقت مشیت نکند بلکه مشیت او آنست که شما باختیار خود
ایمان آرید تا مستحق ثواب شوید ان الله بدرستی که خدای کان علیماً داناست باقوال و احوال شما حکیماً
صواب کار که هیچ چیز اراده نکند الا بمقتضای حکمت و مصلحت یدخل من یشاء در آرد هر کرا خواهد از اهل ایمان فی
رحمته در بخشش خود که هدایت و توفیق است در طاعت یا در بهشت بفضل و کرم بی غایت والظالمین و ستمکاران
یعنی مشرکان را که در ان گذشت از طریق مستقیم اعد لهم
آماده کرده است از برای ایشان عذاباً
الیماً عذابی دردناک

سورة المرسلات خمسون آیة

ابی بن کعب از پیغمبر روایت کرده که هر که سورة المرسلات بخواند در نامه او ثبت کنند که از مشرکان نیست و هر که این سوره بخواند
از زحمت و افترا در پناه خدای باشد و او را از زمره مومنان نویسند و حق سبحانه او را با پیغمبر همنشین سازد

بسم الله الرحمن الرحیم

والمرسلات سوگند بفرشتگان فرستاده شده عرفاً پیاپی بجهت نیکویی یا بامر و نهی که موجب هدایت است یا بآیات قرآن
که فرستاده شده است برای نیکویی و خیرخواهی بندگان یا بباد هایی که روان کرده شده اند متتابع و متعاقب
یکدیگر یا بنفوس کامله که فرستاده شده اند یا بدان بجهت اشکال آن و قول اول منقولست از امیر المومنین فالعاصفات

پس سوگند بباد هایی که بجهند و سخت روند عصفاً سخت جهیدنی و رفتنی در امتثال او امر الهی مانند وزیدن
باد یا آیات قرآنی که محو کنند و زایل سازند احکام سابق یعنی ناسخ شرایع و ادیان متقدم اند و یا باد های جهنده یعنی
تعذیب کفار یا بنفوس کامله که بر نهایت سازند ما سوای حق را والناشرات نشراً و سوگند بفرشتگان که نشر کنند کاشند
شرایع و کتب را و منتشر سازند آنچه خود تزود فرود آوردن وحی بانبیا نشراً منتشر ساختنی یا آیتهای قرآنی یا باد های
پراکنده برای استراحت بندگان یا بنفوس کامل که نشر کنند نفوس اند که مرده اند بجهل و ضلالت بالقای علم و هدایت در
دل ایشان فالفارقات پس سوگند بلائکه که جدا کنند میان حق و باطل را از یکدیگر فرقاً جدا کردنی یا بآیات قرآنی
که جدا کنند خیر اند از شر یا بریاح که متفرق سازند ابر را یا بنفوس کامله که فارق حق و باطل اند از هم فالملقیات
پس بفرشتگان که افکنند که آنند بپیغمبر او ذکراً وحی را یا آیات قرآن که القای ذکر حق میکنند در میان عالمیان یا باد ها
که سبب ذکر میشوند و یا بنفوس کامله که افکننده ذکر اند در قلوب بندگان عذراً بجهت عذر محققان صوابکار
او نذراً یا بیم کردن مبطلان تبه روزگار یعنی القای ذکر بجهت آنست که اهل حق اعتذار جویند بخدا بتوبه و استغفار
در وقت مشاهده نعمتهای الهی و تفکر در آلای پادشاهی و دلایل قدرت وی حاصل که حق سبحانه و تعالی بامر مذکور قسم
یاد میفرماید که انما توعدون که جز این نیست که آنچه وعده داده میشوید از آمدن قیامت و آنچه متعلق است بآن
از ثواب و عقاب لواقع هر آینه بوقوع آینده است و ظاهر شونده آنگه بیان علامات وقوع میفرماید فاذا
النجوم پس آنگاه که ستارگان طمست محو و زایل کرده شوند از اماکن خود یا نور ایشان از ایشان نزع نموده
شود پس بی نور منتشر گردند واذا السماء و آنگاه که آسمان فرجت شکافته شود و در او درها و شکافها
پیدا شود واذا الجبال و آنگاه که کوهها نسفت برکنده شوند از مواضع خود مانند آیت وبست الجبال
بساً وکانت الجبال کثیباً مهیلاً یا بسرعت تمام ربوده و زایل کرده شوند
از اماکن خود که هیچ اثر از آن در زمین نماند و مانند غبار بر هوا روند واذا الرسل و آنگاه که پیغمبران اقتت تعیین
کرده شود برای ایشان میقاتی که حاضر شوند در آن برای گواهی دادن پس ندا کرده شود لای یوم برای کدام روز اجلت
وا پس داده شود این چیزها یعنی طمس نجوم و شق سما و قلع جبال و تعیین وقت برای رسل این سوال تعظیم و تعجب
این روز باشد و تعجب از هول آن پس جواب گوید که لیوم الفصل برای روز جدا کردن که آن روز است که در آن روز [illegible]
کافر و مطیع را از عاصی جدا گردانند در مکافات یا روز حکم کردن میان خلقان وما ادریک و چه چیز دانا گرداند
ترا یعنی تو چه دانی که ما یوم الفصل ~~برای روز جدا کردن که آن روز است که~~ چیست روز فصل و چگونه بگذرد [illegible]
ویل و [illegible] عذاب یومئذ للمکذبین در آن روز مر تکذیب کنندگان را است بروز فصل بعد از آن در تهدید
کفار میفرماید الم نهلک الاولین آیا هلاک نکردیم پیشینیان را چه قوم نوح و عاد و ثمود که تکذیب انبیا کردند
ثم نتبعهم پس ما از پی ایشان در آوریم بهلاک الآخرین پسینیان از کفره که ایشاند چه کفار مکه و آن قبیل
بدر بود و غلا و قحطی و غیر آن کذلک مثل این افعال شنیع نفعل بالمجرمین میکنیم بهمه گناهکاران مرا

کفارند وَیلٌ یَومَئِذٍ لِلمُکَذِّبینَ مگر گروهی بزرگ در آن روز مر تکذیب کنندگان را بآیات خدا و انبیا این تکرار
نیست زیرا که اول تکذیب است بآیات خدا یا ویل اول عذاب آخرت و ثانی مثل اهلاک در دنیا بعد از آن بر سبیل امتنان
و تذکیر میفرماید که اَلَم نَخلُقکُم آیا نیافریدیم شما را مِن ماءٍ مَهینٍ از آبی خوار و بی مقدار فَجَعَلناهُ
پس کردانیدیم آن آب را و نگاه داشتیم فی قَرارٍ مَکینٍ در قرارگاهی استوار که رحم است اِلی قَدَرٍ مَعلُومٍ تا بمقداری از زمان
کشنده و معین شده که آن زمان ولادت است که آن نه ماه و یازده و یا کمتر بر هم تقدیر فَقَدَرنا پس توانا بودیم
بر آفرینش شما فَنِعمَ القادِرُونَ پس نیک توانایانیم ما در تدبیر آن یا اندازه کردیم خلق شما را از طول و قصر و
انثی و ذکور و غیر آن از کیفیت و ملت پس نیکو اندازه کنندگانیم ما وَیلٌ یَومَئِذٍ بزرگتر بلایی آن روز لِلمُکَذِّبینَ
مر تکذیب کنندگان را است قدرت ما را بر این و باور دارندگان اقتدار ما بر اعاده امثال این اَلَم نَجعَلِ الاَرضَ
آیا نکردانیدیم زمین را کِفاتاً جمع کننده و فراهم نماینده اَحیاءً وَاَمواتاً زندگان را و مردگان را یعنی احیا را فراهم آورده
از برون خود و موات را بدرون خود در آوردن وَجَعَلنا و کردانیدیم فیها در زمین رَواسِیَ کوهها استوار
پا بر جا شامِخاتٍ بلند و سرافراز وَاَسقَیناکُم و بیاشامانیدیم شما را ماءً فُراتاً آبی شیرین و صافی بسبب
آفریدن عیون و منابع در جبال وَیلٌ وادی جهنم یَومَئِذٍ لِلمُکَذِّبینَ در روز رستخیز مر تکذیب کنندگان را
که بامثال این نعمتها اعتراف نکنند و خزنه دوزخ مکذبان را در آن روز گویند اِنطَلِقُوا بروید اِلی بسوی آنچه کُنتُم
بِهِ بودید که بآن تُکَذِّبُونَ تکذیب میکردید یعنی روان شوید بجانب آتش دوزخ و انواع عذاب آن اِنطَلِقُوا
تکرار برای تاکید است یعنی بروید البته یا روان شوید خصوصا اِلی ظِلٍّ بسوی سایه ذی ثَلاثِ شُعَبٍ که خدا
وند سه شاخ است مراد ظل یحموم است که دود جهنم است و بجهت بزرگی و بسیاری متفرق میشود بشعب و هر شعبی
بطرفی میرود همچنان دود عظیم مراد باید و دود دوزخ است که سه شعبه است و کافر را احاطه نماید شعبه بر بالای سر او باشد
و شعبه از یمین و شعبه از یسار پس هر که خواهد که فردا از این دخان که ظل من یحموم اشاره باوست ایمن گردد امروز بنور
عقل متمسک شده از صفت بهیمی و سبعی بگذرد و اخلاق نموده از معاصی اجتناب نماید و پیوسته بطاعت و عبادت
مشغول بود و در معالم آورده که گردی بزرگ از دوزخ بیرون آید و از وی سه شعب منشعب گردد یکی نور و آن بر سر مؤمنان آید
یکی دخان و آن بر مؤمنان متوقف گردد یکی زبانه خالص و آن بر بالای سر کافران بایستد و در طبری مذکور است که
بیرون آید زبانه از آتش و همه کفار را احاطه کند مانند سراپرده کما قال اَحاطَ بِهِم سُرادِقُها و سه شعب گردد پس سایه افکند
بر ایشان تا آنگاه که از حساب فارغ شوند و مؤمنان در زیر عرش باشند پس از جهت رفع توهم او باشد میفرماید که
لا ظَلیلٍ نه سایه خنک و دایم در و راحت باشد وَلا یُغنی و دفع نکند از کفار مِنَ اللَّهَبِ از حرارت زبانه آتش
چیزی را اِنَّها بدرستی که دوزخ تَرمی اندازد بِشَرَرٍ شررها و جمرهای آتش هر شراره از آن کَالقَصرِ مانند کوشکی
عظیم یعنی آن شررها مانند درختان سطبر و تناور باشند کَاَنَّهُ گوییا که آن شرر جِمالَتٌ صُفرٌ شتران
اند زرد برنگ آتش و چون آتش دوزخ سیاه است حالا بزردی شراره آن نیز چنین خواهد بود وَیلٌ عذاب

عظیم و عقاب الیم یَومَئِذٍ در آن روز لِلمُکَذِّبینَ مر دروغ زن داران است که صفت دوزخ و شراره آنرا باور ندارند
هذا این روز یَومُ لا یَنطِقُونَ روزیست که سخن نگویند کافران بجهت فرط دهشت یعنی در بعضی مواقف
چه قیامت را مواطن و مواقف متعدده خواهد بود در یک موقف سخن نگویند بجهت فرط اهوال و بیم و ولیکن
آن در موضعی دیگر مهر بر زبانهای ایشان نهند تا سخن نگویند و جوارح و اعضای ایشان را بسخن در آرند وَلا
یُؤذَنُ لَهُم و دستوری داده نشود مر ایشان را در اعتذار فَیَعتَذِرُونَ پس عذر خواهی نکنند یعنی عذری
و اعتذاری که متعقب آن است از ایشان منتفی باشد وَیلٌ کرب بسیار و اندوه و مشقت بیشمار یَومَئِذٍ در آن روز
لِلمُکَذِّبینَ مر آنان راست که تکذیب کنند این چیزها را هذا این روز یَومُ الفَصلِ روز فصل قضات میان
ظالمان و مظلومان یا روز جدا کردن محق را از مبطل جَمَعناکُم جمع کردیم شما را ای مکذبان این امت وَ
الاَوَّلینَ و پیشینیان را که در تکذیب رسل گذشته بودند با پیغمبران و مؤمنان این کلام مقرر و مبین یوم الفصل است
زیرا که فصل میان سعدا و اشقیا و انبیا و امم فرع جمع شدن اولین و آخرین است در یک موضع تا فصل میان
ایشان متحقق شود فَاِن کانَ لَکُم پس اگر هست مر شما را ای کافران کَیدٌ مکری و حیله فَکیدُونِ پس
مکر و حیله کنید با من تقریع است مر ایشان را و اظهار عجز ایشان یعنی حیله ایشان با خدای پیش نرود و بمکر و فریب عذاب
از خود دفع نتوانند کرد وَیلٌ شدت غم و غصه یَومَئِذٍ در آن روز لِلمُکَذِّبینَ مر تکذیب کنندگان راست که بحیل
از عذاب نتوانند رهید و بعد از ذکر احوال کافران و عاصیان بیان احوال مؤمنان و مطیعان میفرماید اِنَّ
المُتَّقینَ بدرستی که پرهیزکاران از شرک و عصیان فی ظِلالٍ در سایههای درختان بهشت وَعُیُونٍ و در کنار
چشمهای آب وَفَواکِهَ و در میان میوهها مِمّا یَشتَهُونَ از آنچه آرزو کنند مرفه الحال و فارغ البال کُلُوا
این در موضع حال است از ضمیر متقین در ظرف که آن فی ظلال است یعنی متقیان در سایههای بهشت قرار گیرندگان باشند
در حالتی که خزنه جنت ایشان را گویند بخورید این میوهها را وَاشرَبُوا و بیاشامید این آبها را هَنیئاً خوردنی
و آشامیدنی گوارنده با طیب نفس بِما کُنتُم بسبب آنکه بودید که عمل میکردید در دنیا اِنّا کَذٰلِکَ بدرستی که ما چنین
نَجزِی المُحسِنینَ پاداش میدهیم احسان نمایندگان در عقیده و عمل میتواند بود که این کلام ابتدای اخبار باشد از جانب حق
سبحانه و مخاطب حضرت رسالت باشد در دنیا یا خطاب باشد با اهل جنت در آخرت بطریق سابق و امر مذکور مراد حق
سبحانه در این آیت که این متقیان التذاذ اکل و شرب نمایند و ایشان چون دانسته باشند که اکل و شرب مراد حق سبحانه است سرور
ایشان که دو سه ایشان زیاده شود پس مراد او سبحانه مستلزم عبث نباشد وَیلٌ چاه و قیح و دم یَومَئِذٍ در آن روز
لِلمُکَذِّبینَ مر اهل تکذیب راست که بنعیم بهشت میگروند و آنرا باور ندارند کُلُوا این در موضع حال است از مکذبین
یعنی کلمه عذاب ثابت مکذبان را در حالتی که خزنه دوزخ ایشان را گویند که بخورید ای مکذبان نعیم فانی دنیا وَتَمَتَّعُوا
و برخوردار شوید قَلیلاً زمانی اندک اِنَّکُم مُجرِمُونَ بدرستی که شما مشرکانید وَیلٌ یَومَئِذٍ وای در آن روز
لِلمُکَذِّبینَ مر مکذبان را که تکذیب کرده باشند عذاب الیم را خطاب نه با ایشان با اهل نار با این گفتار در آن روز بجهت تذکیر

یعملون

باشد مراد ایشان را اجال اسیر ایشان را در دنیا و انچه کردند بر نفسهای خود از ایثار متاع قلیل بر نعیم مقیم جلیل و معنی این که کسانی که بر زخارف دنیا مغرور شدند اید و موت بر آخرت آورده اید بخورید و زندگانی کنید زمانی اندک که شما کافران باشید و عمر کوتاه زود باخر رسد و بلا و زود تر گرفتار شوید **وَإِذَا قِيلَ** و چون گفته شود **لَهُمُ ارْكَعُوا** مر ایشان را که نماز کنید **لَا يَرْكَعُونَ** نماز نگذارند مراد بر کوع اسلام است و تسمیه آن بر کوع بجهت آنست که نماز رکنی اعظم اسلام است بعد از شهادتین پس معنی آنست که چون کفار مامور شوند با سلام اسلام نیارند و قبول این امر نکنند و بر استکبار خود مصر شوند و در خبر آمده که ما کان علی العرب اشد من الرکوع والسجود و از ابن عباس نقلست که این در روز قیامت باشد که مراد ان امر بسجود خوانند و ایشان را توانائی آن نباشد تا سجود کنند **وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ** نفرین در این روز مر دروغ کو یان را که اسلام را قبول ندارند **فَبِأَيِّ حَدِيثٍ** پس بکدام سخن **بَعْدَهُ**

پس از قرآن **يُؤْمِنُونَ** میگروند اگر بقرآن نگرویدند که

معجزیست مشتمل بر حجج واضحه و معانی لایحه و در خبر

آمده که بعد از خواندن این آیه بگوید

سورة النبأ احدى واربعون آية مكية آمنا بالله

ابی بن کعب از پیغمبر روایت کرده که هر که سوره عم بخواند حق تعالی او را در روز قیامت شراب سرد و خنک بیاشاماند و هم روایت از ابی عبد الله که هر که این سوره قرائت کند هر روز از آن سال بیرون نیاید تا که بشرف زیارت بیت الله الحرام مشرف گردد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آورده اند که چون حضرت رسول دعوت آشکارا کرد و قرآن بر مردمان خواند کفار در نبوت و نزول قرآن و وقوع بعث اختلاف کردند و از یکدیگر میپرسیدند یا از پیغمبر پرسش مینمودند حق تعالی از قول ایشان خبر داد که **عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ** از چه میپرسند استفهام برای تفخیم شانِ آنچیزیست که از آن سؤال کرده اند بعد از آن بیان شان و تفخیم آن میکند بقوله **عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ** از خبر بزرگی یکدیگر را سؤال میکنند **الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ** آنچیزی که ایشان در آن اختلاف کنندگانند یعنی جمعی از ایشان میگویند که قیامت هست و بتان مرا شفاعت خواهند کرد که هؤلاء شفعاؤنا عند الله و بعضی مطلق آنرا منکرند که ان هی الا حیاتنا الدنیا و گروهی شک دارند در وقوع و لا وقوع آن که بل هم فی شک منها و برخی دیگر میگویند که حشر ارواح خواهد بود نه حشر اجساد و طایفه دیگر میگویند که احوال انجا همچو احوال آخرت خواهد بود و فرقه دیگر میگویند که قیامت خواهد بود اما بهشت و دوزخ نخواهد بود و گروهی دیگر برانند که بهشت باشد اما اکل و شرب و تمتع در آن نباشد و گویند معنی آنست که جمیع مردمان از بعث سؤال میکنند اما اهل اسلام تا حسرت ایشان زیاده شود مستعد آن شوند اما کفار تا ما استهزاء ایشان یعنی ابدیها اختلاف ایشان در قرآنست که سحر است بر وقوع قیامت و مصدق نبوت حضرت رسالت یعنی او را ابسحر و کهانت نسبت میدهند و حافظ ابو نعیم اصفهانی که یکی از اکابر اهل سنت روایت کرده است از سدی که حضرت رسالت فرمود که مراد از نبإ عظیم ولایت علی بن ابی طالب است که خلایق را در قبر از آن سؤال

کنند و هیچ میتی نیست در شرق و غرب بر و بحر الا که منکر و نکیر از او سؤال کنند و از ولایت علی ابن ابی طالب نیز پرسند حتی که بگوید المصدق بولایة والویل للمکذب بولایة یعنی خوشحال آنکه بولایت تصدیق نموده باشد و او را امام و پیشوای خود دانسته باشد و بحبل مودت اعتصام نموده باشد ~~و او را امام و پیشوای خود دانسته~~ و وای بر آن جاحد معاند که از ولایت بی بود مرویست از اسحق بن محمد بصری که او گفت مرا خبر داد محمد بن حسن بن شمعون که او گفت من از ابو جعفر پرسیدم که مرا آگاه کن از تفسیر نبإ العظیم فرمود الذی فیه اختلفتم و علی الخلافة یتنازعتم و منی و لایتی رجعتم بعد قبلتم و ببغیکم هلکتم بعد ما سبقی عن الکفر یعنی من آنچیزی بزرگم که در من اختلاف کردید و بر مخالفت من منازعت نمودید و از ولایت رجوع کردید پس از آنکه قبول کردید و بستم خود هلاک کشید بعد از آن که از شمشیر من از کفر نجات یافتید و در غدیر دانستید مرتبه ولایة و خلافة مرا بحق نمودیع پیغمبر مرا بیکفار را از قتال و وعید مینماید ایشان را بقول **كَلَّا سَيَعْلَمُونَ** باز ایستید از این سؤال و دور شوید از این مقال که مخالفت که ایشان میگویند بلکه زود باشد که بدانند نزدیک نزع حقیقت آنچه در آن اختلاف میکنند **ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ** پس متقرب عالم شوند در آخرت بحبس معتقد و بطلان قول خود پس تعداد نعم خود میماید بر ایشان بآنچه معاینه می بینند از عجیب صنع خود که دالست بر کمال قدرت او تا تنبیه ایشان باشد بر وجاست کلال بر صدق آنچه اختلاف میکنند و میفرماید که **أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ** آیا نساختیم زمین را **مِهَادًا** فرشی گسترده تا قرارگاه شما باشد **وَالْجِبَالَ** و گردانیدیم کوهها را **أَوْتَادًا** میخهای زمین تا بدانها استوار شود و متحرک نشود مانند متقاربکی بر کنار باطلند **وَخَلَقْنَاكُمْ** و آیا نیافریدیم شما را **أَزْوَاجًا** جفت یعنی نر و ماده تا متناسل شوید با یکدیگر و نسل شما باقی ماند یا شما را انواع مختلف آفریدیم سیاه و سفید و سرخ و زرد کوتاه و دراز خوب و زشت و هر یکی را زبانی دیگر و لهجه دیگر **وَجَعَلْنَا** و گردانیدیم **نَوْمَكُمْ** خواب شما را **سُبَاتًا** آنچیزی که بآن قطع حس و حرکت شود تا آسایش نماید **وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ** و ساختیم شب را **لِبَاسًا** پوششی که بظلمت خود همه چیزها را بپوشاند تا هر که از شما اراده اختفا دارد بظلمت آن مستتر شود **وَجَعَلْنَا النَّهَارَ** و گردانیدیم روز را **مَعَاشًا** وقت طلب معیشت بیدار گشته در حوایج و مکاسب خود منقلب شوید و در تحصیل آن جست و جوی نمایید **وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ** و بنا کردیم بر زبر شما **سَبْعًا شِدَادًا** هفت آسمان سخت را یعنی محکم و استوار که در آن فرجه و شکافی که نشان خلل و زوال باشد نیست و بمرور دهور در او قصور و فتور پیدا نشود **وَجَعَلْنَا** و آفریدیم در آسمان **سِرَاجًا وَهَّاجًا** چراغی درخشان و تابان مراد آفتابست که درخشنده و گرم کننده است **وَأَنْزَلْنَا** و فرو فرستادیم **مِنَ الْمُعْصِرَاتِ** از ابرهای فشارنده باران پس باران را بیارانند و از عبد الله مسعود مرویست که خدای تعالی باد را میفرستد تا ابر را جمع کند پس آب از آن بیرون آید که شیر از پستان شتر بعد از آن باد دیگر بیاید و آنرا و پراکنده کرداند در هوا تا چون بزمین آید شدت آن مضرت نرساند حاصل که میفرماید که از ابر یا آسمان فرو فرستادیم **مَاءً ثَجَّاجًا** آبی بغایت ریزان **لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا** تا بیرون آریم بآن آب از دریا دانه و از زمین گیاه را **وَجَنَّاتٍ** و بوستانها ملو از اشجار یعنی بیرون آریم درختان انبوه را در آن **أَلْفَافًا** در هم پیچیده یعنی بسیار بیکدیگر نزدیک تا منکر گوید بآن و کفران نورزید و از آن روزی که در پیش است اندیشه کنید و بر صحت بعث آن اقرار نمایید **إِنَّ يَوْمَ**

الفصل بدرستی که روز حکم گذاری یعنی روز قیامت کان هست در حکم خدا میقاتا وقتی مقرر برای محاسبه خلایق
و مجازات ایشان یوم ینفخ فی الصور روزی که دمیده شود صور در نفخه ثانیه فتأتون پس بیایید شما
افواجا گروه گروه مختلف از قبرهای خود بعرصه گاه محشر با پیغمبر خود و در تفسیر ثعلبی و کشاف و طبری و غیر آن مذکورست
که معاذ بن جبل روزی بحضرت رسالت عم در منزل ابو ایوب انصاری بود این آیه را از آن حضرت سؤال کرد فرمود یا معاذ
از چیزی که بزرگترین چیزهاست پرسیدی پس آب در چشم مبارک بگردانید فرمود ده صنف از امت من در قیامت حشر کنند
و ایشانرا از مؤمنان ممتاز سازند بعضی بر صورت بوزینگان باشند و بعضی بر هیئت خوکان و بعضی نگونساران
که ایشانرا بروی بدوزخ می کشند و بعضی نابینایان و بعضی کران و گنگان و بعضی میخایند زبان او بر سینهای ایشان افتاده باشد
و ریم از دهنهای ایشان سیلان کند و اهل محشر از آن کراهت باشد و بعضی دست و پای ایشان بریده باشد و بعضی از دارهای آتشین
آویخته و بعضی را نتن باشد بدتر از مردار و بعضی را جبها پوشانیده از قطران اما بوزینگان نمامان باشند و خوکان حرام خواران
و نگونساران ربا خواران و کوران جور کنندگان و گنگان و کران آنها که باعمال خود معجب بوده اند و زبان خایان علمای که بعلم خود
عمل نکردند و دست و پا بریدگان رنجانندگان همسایگان و آویختگان از دار غمازان و متعفنان متابعت کنندگان سلاطین و لهاکنندگان حق عظیم
دارند متابعان شهوات و پوشیدگان بلباس قطران اهل تکبر وفتحت السماء و شکافته شود آسمان در آن روز
برای نزول ملائکه فکانت پس گردد از بسیاری شکاف ابوابا درها یعنی خداوندان درها یا از کثرت همه آسمان
ابواب نماید وسیرت الجبال و روان کرده شوند کوهها در آن فکانت سرابا پس باشد مثل سراب یعنی
نمایش کوه داشته باشد ان جهنم بدرستی که دوزخ کانت مرصادا باشد کمین گاهی که زبانیه در وی منتظر
ایستاده باشند برای تعذیب کافران و گذرگاه بر آن باشد للطاغین مر سرکشان را که از حد در گذشته اند مآبا
بازگشت و قرارگاه لابثین فیها درنگ کنندگان در آن احقابا روزگارهای متعاقب و متوالی یکدیگر
از مجاهد منقولست که حقب هشتاد سالست از سالهای آخرت عمار و هنی گفت امیر المؤمنین عم از هلال پرسید که شما حقب را
در کتاب خود چه مقدار یافته اید گفت هشتاد سال هر سالی دوازده ماه و هر ماهی سی روز و هر روزی هزار ساله و در روایتی دیگر
آمده که حقب هفتاد هزار سالست بر هر تقدیر آیه مقتضی تناهی احقاب نیست یعنی هر حقبی که تمام شود در عقب آن حقبی دیگر
دیگر باید و نزد خالد بن معدان مراد اینجا کفار نیستند بلکه اهل توحید اند که بعد از مضی احقاب از دوزخ بیرون
آیند و مؤید این که عیاشی باسناد معتبر از ابو جعفر عم نقل کرده که این آیه در شان جماعتیست که از دوزخ بیرون آیند پس مراد
اهل توحید خواهد بود چه بنص و اجماع کافران از دوزخ هرگز خلاص نخواهند داشت لا یذوقون فیها نچشند
در دوزخ یعنی در نیابند بردا خنکی هوا را یعنی چیزی را که بدان راحت یابند و حرارت دوزخ از ایشان باز دارد ولا
شرابا و نیابند شرابی الا حمیما مگر حمیم که آبیست در نهایت حرارت وغساقا و مگر زرداب که از ریشهای ایشان
سیلان کند یا اشکها که از حسرت بیارند یا زمهریر که بدان معذب کرده شوند و از شهر بن حوشب نقل است که غساق وادیست در
در دوزخ که در وی سیصد و شصت شعب است و هر شعبی سیصد و شصت غار و هر غاری چهار هزار زاویه و در هر زاویه عظیم ترین ماری و در
خانه و دو هم

مرهماری

مر هر ماری چندان زهر باشد که جز خدای نداند شراب دوزخیان از آنست جزاء پاداش داده شوند دوزخیان پاداش
دادنی وفاقا موافق کردار ایشان پس در بیان عذاب مذکور میفرماید که انهم بدرستی که ایشان کانوا لا
یرجون بودند که امید نمیداشتند و نمیترسیدند حسابا از حساب آخرت امیدوار نبودند بثواب آن سرای و
کذبوا و تکذیب مینمودند بآیاتنا بآیاتهای که انبیا با ایشان نمودند کذابا تکذیب کردنی وکل شیء و هر چیزی را
از اعمال بندگان از طاعت و معصیت و غیر آن احصیناه شمرده ایم آنرا کتابا نوشتنی فذوقوا پس
بچشید عذاب دوزخ را ~~فذوقوا~~ فلن نزیدکم پس نمی افزاییم شما را همیشه الا عذابا مگر عذابی بالای
عذابی مرویست که این آیه سخت ترین آیات قرآنست بر دوزخیان و بعد از آن بر وعده متقیان میفرماید ان للمتقین
بدرستی که پرهیزگارانراست مفازا رستگاری از عذاب یا جای فوز و فلاح که حدائق آن باغهای مشتمل
بر درختان بشمار مملو از اثمار واعنابا و درختان انگور وکواعب و ایشانراست دختران نار پستان
اترابا هم زادان مساوی و مشاکل یکدیگر در سن و خلقت و قامت و صورت و در بعضی تفاسیر مذکورست که شانزده
ساله باشند زنان و مردان سی و سه ساله و در اغلب تفاسیر هم اهل بهشت از زنان و مردان سی و سه ساله باشند وکأسا
و مر ایشانراست جامهای دهاقا پر از شراب یا کاسهای پی در پی لا یسمعون فیها نشنوند در بهشت
لغوا سخنان بیهوده و باطل ولا کذابا و نه دروغ و یا نشنوند در شرب خمر آن سخن غیبت و دروغ بخلاف
شاربان خمر دنیا ثعلبی از قتاده نقل کرده که او گفت من از انس شنیدم که گفت مراد از ان للمتقین مفازا که در سوره عم است
علی بن ابی طالب است عم که مهتر و بهتر متقیانست و سرور پرهیزگارانست جزاء پاداش داده شده اند این متقیان پاداش
دادنی من ربک از نزد پروردگار تو عطاء عطیه و بخششی از نزد خدا حسابا وافی و بسنده یا
بحسب اعمال ایشان رب السموات آن پروردگاری که آفریدگار آسمانهاست والارض و زمینها وما
بینهما الرحمن و آنچه میان آنهاست از مخلوقات خدای بزرگ بخشاینده لا یملکون مالک نباشند اهل آسمان
و زمین منه از او سبحانه خطابا سخن گفتن را یعنی قادر نباشند بر آنکه با وی سخن گویند یا زبان بشفاعت
بگشایند بر ثواب و عقاب یوم یقوم الروح روزی که بایستد روح والملائکة و بایستند فرشتگان صفا
در حالتی که صف زدگان باشند روح فرشته ایست موکل بر ارواح و ابن عباس فرموده که مخلوقی از وی بزرگتر نیست و
در قیامت وی تنها در صفی باشد و باقی ملائکه در صفی و او در بزرگی برابر همه بود و در عین المعانی آورده که مقام روح در
آسمان چهارم است و هر روز دوازده هزار تسبیح میگوید و از هر تسبیحی او ملکی مخلوق میگردد و نزد بعضی جبرئیل است که با
ملائکه صف کشند لا یتکلمون سخن نگویند در باب شفاعت الا من اذن له مگر کسی که دستوری داده باشد
او را الرحمن خدای بخشنده که شفاعت کند عاصیان وقال صوابا و گفته باشد آنکه گفتاری بصواب
ان لا اله الا الله است یعنی از اهل توحید باشد که ملائکه و مؤمنانند و از وهب منقولست که جبرئیل نزد خدا ایستاده است
و لرزه بر دوشهای وی افتاده از هر لرزه او حق تعالی صد هزار فرشته می آفریند و همه ایشان پیش خدا ایستاده باشند

وسر برندارند و سخن نگویند چون روز قیامت باشد ایشان را در سخن گفتن رخصت دهند ایشان هم یکبار بکلمه طیبه
لا اله الا الله زبان بگشایند اینست معنی قول وقال صوابا و معاویة بن عمار روایت کرده که از ابو عبد الله پرسیدم معنی این آیه
فرمود بخدا سوگند که مایم آنانکه روز قیامت اذن شفاعت دهند ایشان را و مایم که زبان بشفاعت بگشاییم گفتم یابن رسول
جان من فدای تو باد شما چه خواهید گفت فرمود که زبان بتمجید و تقدیس پروردگار خود بگشاییم و بر پیغمبر صلوات فرستیم
و از برای شیعیان خود شفاعت کنیم **ذلک الیوم الحق** آن روز روزیست محقق الوقوع یعنی البته واقع خواهد شد و
هیچ شک نیست در آمدن آن **فمن شاء اتخذ الی ربه مآبا** پس هر که خواهد فرا گیرد بسوی پروردگار خود مآبا بازگشتنی
بایمان و طاعت یعنی هر که خواهد که عمل صالح کند که موجب تقرب او شود بثواب حق سبحانه بر او متمکن خواهد بود و بران بجهت ایضاح
طریق ابلاغ رسولان **انا انذرناکم** بدرستی که ما بیم کردیم شما را و ترسانیدیم **عذابا قریبا** از عذابی نزدیک که عذاب
آخرت است و قرب باعتبار تحقق او ست چه هر آینده لو قریبست **یوم ینظر المرء** روزی که بنگرد آدمی **ما قدمت یداه**
آنچه را که پیش فرستاده باشد هر دو دست او یعنی هر کس که باشد از مؤمن و کافر کردار خود را ببیند از خیر و شر و
یقول الکافر و گوید کافر در آن روز **یا لیتنی** ای کاشکی من **کنت ترابا** بودمی خاک یعنی هرگز آفریده نشدمی
در دنیا یا امروز خاک بودمی و مرا زنده نکردندی تا این روز را ندیدمی و از عبد الله بن عمر مرویست که روز قیامت سایر حیوانات
از وحوش و طیور و هوام و دواب و سباع حشر کنند بجهت اقتصاص که داد گوسفند بی شاخ از شاخ دار بستانند و بعد
از ان ایشان را خاک گردانند کافر چون حال ایشان را ببیند گوید یا لیتنی کنت ترابا کاشکی من نیز چون حیوانات خاک
گشتمی و در بعضی تفاسیر مذکور است که چون وحوش و بهایم حال کافر را ببینند گویند شکر مر خدای را که ما را از آدمی نیافرید تا اگر
جا امید بهشت نداریم غم دوزخ نیز نداریم و از مقاتل منقولست که خدای تعالی جمیع وحوش و هوام و طیور جمع کند و ایشان را گوید
که پروردگار شما کیست ایشان گویند الرحمن الرحیم خدای بسیار بخشنده بسیار مهربان پس او سبحانه بعد از اقتصاص ایشان را
گوید که ما شما را آفریدیم و رام گردانیدیم برای بنی آدم و شما در زمان حیوة اطاعت ایشان کردید پس خاک شوید همچنانکه در اول خاک
بودید ایشان خاک گردند و چون کافر نگاه کند که بعضی حیوانات خاک شدند گوید ای کاش ما در دنیا بصورت خوک
می بودیم و امروز که روز قیامت است خاک می بودیم و در بعضی روایت آمده که معنی آیت آنست که جاحد ولایت امیر المؤمنین علی
علیه السلام در آن روز تمنا کند که ای کاش که من از شیعه ابو تراب
بودمی تا کرامت و مزیت و مرتبه و درجه
که ایشان دارند من نیز

سورة النازعات ست و اربعون آیة

ابی بن کعب از پیغمبر روایت کرده که هر که سورة النازعات بخواند او را حساب نباشد در قیامت و ابن عباس از رسول روایت کرده
که هر که این سوره بخواند ثواب او چندان باشد که از اول عمر تا آخر عمر بنماز فریضه مشغول بوده و هر سال حج و عمره گذارده
و از ابو عبد الله م روایت که هر که این سوره بخواند سیراب در بهشت داخل شود

بسم الله الرحمن الرحیم

والنازعات سوگند بکشندگان **غرقا** از روی شدت و قوت یعنی بملائکه موت که نزع کنند کافران و جانهای کافران را
و آن بیرون آوردن جانهای ایشانست از اقاصی ابدان بعنف و قهر تمام تا آنکه چون همه آن را بحلق آرند باز گذارند تا باز بجای
خود رود پس بار دیگر نزع جان کند و از مقاتل نقلست که ملک الموت و اعوان او جان کافران را از اصول ابدان بردارند بعروق
که آنجا است تا بناخنها باشد همچنانکه شاخی پاره از جان ایشان در آویزد و یکبار آن را بکشند و باز رها کنند **والناشطات** و سوگند بفرشتگان
که بنشاط و رفق بیرون برند که ارواح مؤمنان را **نشطا** بیرون آوردنی بمدارا و نرمی تا آنکه بسهولت تمام روح از بدن مفارقت
کند چنانکه در خبر است که هیچ مؤمن نباشد الا که نزد موت بهشت و غرفه آن و سایر نعم آن بر او عرض کنند و چون جای خود را
آنجا ببیند بنشاط و بهجت تمام جان را ایثار کند و کافر را همچنان جای درد و رنج نمایند بانواع عقوبت و عذاب تا بدشواری
هر چه تمامتر جان ایشان را نزع نمایند **والسابحات** و بملائکه شناوری کنندگان **سبحا** شنا کردنی آمد و شد نمایند که
از زمین بآسمان و از آسمان بزمین برای تدبیر و مصالح اهل زمین چنانکه غواصان در بحر غواصی کنند **فالسابقات**
پس سوگند به پیشی گیرندگان بر یکدیگر در وقت فرود آمدن بزمین **سبقا** پیشی گرفتنی در فرمان برداری و امر الهی **فالمدبرات**
امرا پس سوگند بملائکه که تدبیر کنندگان امر اند کار دنیا و دینوی را یعنی جبرئیل که بریاح و جنود موکلست و
اسرافیل که نازل میشود برای قضایا و اقدار و میکائیل که بباران و گیاه متعلق است ید و عزرائیل که قبض ارواح نامزد
اوست و گویند مراد ستارگانند که بسرعت قطع مسافت میکنند از شرق تا باقصای غرب و رونده اند از برجی ببرجی و
نماینده بر یکدیگر و در سیر سرعت و حرکت و مدبر امری اند که با آنها باز بسته شده است باذن خدای چون اختلاف
فصول و تقدیر ازمنه و یا مراد غازیانند که بنشاط تمام کمانها میکشند از برای انداختن تیر و در بحر و بر سیاحت میکنند و
سبقت میگیرند بر حزب اعدا و بتدبیر امور جهاد ارتکاب میکنند و قول اول منقولست از امیر المؤمنین ع و جواب قسم آنکه
البته مبعوث گردید **یوم ترجف الراجفة** روزی که بجنبد جنبیدنی مراد زمینها و کوههای اند که بشدت تمام
بلرزه در آیند **تتبعها الرادفة** در آید در پی آن رادفه یعنی مراد آسمان و ستارگانند که در عقب جنبیدن زمین
و کوه و شکافته و پراکنده شوند یا نفخه ثانیه که بعد نفخه اول واقع شود **قلوب یومئذ واجفة** دلها در آن روز
ترسان و هراسان باشد **ابصارها خاشعة** دیدهای خداوندان آن دلها فرو خوابانیده بود بجهت فرط اضطراب
یقولون میگویند منکران بعث در دنیا وقتی که بایشان میگویند که شما مبعوث خواهید شد **ائنا لمردودون**
فی الحافرة آیا باز گردانیده شدگانیم در حالت اول یعنی آیا ما را بعد از مرگ بهمان حالت که داشتیم رد خواهند کرد **ءاذا**
کنا عظاما نخرة آیا چون گردیم استخوانهای کهنه نزدیک بخاک شدن که ما را مبعوث کردانند **قالوا تلک**
اذا کرة خاسرة گفتند از روی استهزا اگر چنین باشد آن بازگشتن آنگاه بازگشتنی باشد خداوند خسران
و زیانکاران همچون تاجری که راس المال در باخته باشد و بطریق سخریه و استهزا گفتند اگر قیامت متحقق شود ما را
رجوع بحشر باشد پس زیانکار باشیم چه پیوسته تکذیب آن کرده ایم حق تعالی در جواب ایشان میفرماید که استحقار میکنید بوقوع

قیامت که نزد قدرة ما در کمال آسانیست فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ پس جز این نیست که آن یک فریاد است یعنی یک
دمیدن اسرافیل است که همه خلایق بآن زنده شوند مراد نفخهٔ ثانیه است فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ پس ناگاه ایشان بر روی
زمین سفید باشند که محشر است یعنی همه بر روی او محشور شوند از وهب نقلست که ساهره زمینیست نزدیک بیت المقدس
در حوالی جبال اریحا و محشر آنجا خواهد بود و خدای تعالی آنرا کشاده کرد اند چندانکه خواهد و بروایت قتاده ساهره
از اسماء جهنم است بعد از ان حق تعالی بجهت تهدید کفار قریش بر تکذیب حضرت و تسلیهٔ حضرت رسالت خبر میدهد
از قوم عذاب بر امت موسی که اعظم ایشان بودند و در شوکت و حشمت و جاهت بجهت تکذیب و انکار پیغمبر ها یعنی که
هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى آیا آمد استفهام برای تقریر است یعنی بتحقیق آمد بتو سخن موسی إِذْ نَادَاهُ
رَبُّهُ وقتی که بخواند موسی را پروردگار او بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى بوادی پاکیزه که آن وادی طور است و مضمون
این بود که اذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى برای موسی بسوی فرعون بدرستی که او از حد گذشته است در تکبر و عتو
فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَى أَنْ تَزَكَّى پس بگوی مر او را از روی لطف و مدارا آیا مر ترا هست میل و رغبتی بسوی آنکه آیا پاک
شوی یعنی آیا سر آن داری که از دنس شرک و عصیان و لوث کفر و طغیان پاکیزه کردی و بکلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله ترنم نمایی و
وَأَهْدِيَكَ إِلَى رَبِّكَ فَتَخْشَى و آیا رغبت داری باین که راه نمایم ترا بشناخت پروردگار خودت پس بترسی از
عذاب او و حذر کنی از سرکشی و نافرمانی آیه دالست بر نهایت لطف او سبحانه نسبت به بندگان چه هر گاه لطف او باکسی که هم ع
چهار صد سال دعوی خدایی کرده باین مرتبه باشد که موسی را گوید با وی سخن نرم کوی و نسبت با جمعی که ان لطف و مدارا
مرعی دارد نسبت بدوستان در چه مرتبه خواهد بود پس موسی بفرمان حق تعالی نزد فرعون رفت و تبلیغ رسالت فرمود
او معجزه طلبید فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَى پس بنمود او را موسی معجزهٔ بزرگ که آن قلب عصا بود بحیه که اصل همه
معجزات بود فَكَذَّبَ وَعَصَى پس تکذیب کرد فرعون موسی را در دعوی رسالت و عاصی شد از خدای بعد از
مشاهدهٔ معجزه گفت این از نزد خدا نیست بلکه سحر موسی است ثُمَّ أَدْبَرَ يَسْعَى پس پشت کرد بر موسی و اعراض کرد
از اطاعت وی در حالتی که سعی میکرد بر ابطال او و یا بترسید از اژدها و پشت بکردانید و میشتافت در کار فَحَشَرَ
فَنَادَى پس جمع کرد همه لشکریان و ساحران پس ندا کرد مر ایشانرا بنفس خود یا منادی از قبل او ندا در داد فَقَالَ
أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى پس گفت فرعون منم پروردگار شما و متولی جمیع امور شما که بزرگتر و برترم از همه شما چه هر که میخواهم
نعمت میتوانم رسانید پس هیچکس برتر از من نباشد در لطایف آورده که ابلیس این سخن از وی شنید گفت مرا طاقت شنیدن
این کلام نیست خیرتیت کردم بر آدم این همه بلا بمن رسید فرعون که چنین لاف میزند کار او بکجا رسید مرویست که فرعون معجزات
موسی را بدید ملزم شد و نخواست که عجز او بر قوم ظاهر کردد طریق حیله بازی پیش گرفت و گفت بر حسب فرض اگر خدای
دیگر باشد چنانکه زعم موسی است من بهتر از و خواهم بود چه رسول او موسی است که همیشه گرسنگی میخورد و برهنه باشد کلاهی
بر سر و چوبی بدست و نعلینی در پا دارد نه اسب دارد و نه غلام و نه چادر و رسولان من لباسهای پاکیزه و جامهای دیبا
پوشیده و بشوکت تمام بر اسبان تازی سوار اند و مستغرق زر و مال و منال و خدم و حشم از اینجا رتبهٔ من و ربوبیت موسی

وخدای موسی

وخدای موسی و رتبهٔ من معلوم کنند و بدانند که من عزیزترم و بزرگترم فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ پس بگرفت
او را خدای بعقوبت آن سرای که باحراقست وَالْأُولَى و بعذاب دنیا که اغراقست و بروایت ابن عباس مابین غرق شدن
فرعون و گفتن این کلمه چهل سال بود مرویست که موسی مناجات کرد که فرعون را مهلت دادی که مدت چهار صد سال انا
ربکم الاعلی گفت و تکذیب رسولان کرد حق تعالی وحی کرد بوی که مردی نیک خلق بود در قضای حوایج و مهمات
مردمان و ایشانرا از درگاه خود منع نمیکرد من خواستم که بجزای آن او را با ورسانم و بجهت این او را واگذاشتم تا از متاع
دنیا محظوظ گردد إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشَى بدرستی که در گرفتن فرعون هر آینه پندیست و اعتباری
مر کسی را که از شان او باشد که بترسد و از نافرمانی مجتنب شده سر بر خط فرمان برداری نهد و چون بیان معجزات
موسی نمود و امتناع فرعون از ان و معاقب شدن بسبب آن بعد از ان بجهت تذکیر مومنان بعث میفرماید أَأَنْتُمْ
أَشَدُّ خَلْقًا آیا شما منکران حشر و نشر بحشر بید و دشوارتر نزد خدای از روی آفریدن أَمِ السَّمَاءُ یا آسمان
باین عظمت و چون شما میدانید که آسمان با عظم جثه و رفعت آفریدهٔ خداست پس چگونه او قادر نباشد که بار دیگر
شما را بیافریند بعد از ان در بیان کیفیت خلق آسمان میفرماید که بَنَاهَا بنا کرد آنرا باین طریق که رَفَعَ سَمْكَهَا
برداشت سقف آنرا یعنی مقدار ذهاب آنرا از زمین مد و رو مرفوع کردانید که آن مسیر پانصد ساله راهست
فَسَوَّاهَا پس تسویه فرمود آنرا بی قصور و تفاوت و آنرا کامل ساخت و آنچه موجب صلاح و اصلاح آنست از
کواکب و تدویر و غیر آن وَأَغْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا و تاریک ساخت شب آنرا و بیرون آورد روشنی آنرا
بآفتاب که مراد در اینجا روزست وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا و زمین را ساخت بعد از آفریدن آسمانها بگسترد
و منبسط ساخت بجهت آرام گرفتن خلایق دران در روایت آمده که حق تعالی اول زمین را بیافرید و همه را در زیر کعبه جمع
کرد و بعد از انکه آسمان بیافرید جبرئیل را امر کرد تا زمین را از زیر کعبه بگسترد چنانکه جامهٔ در هم پیچیده را بگسترانند و
چون آسمان مخلوق گشت زمین را منبسط کردانید أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعَاهَا در حالتی که بیرون آورد از ان
زمین آبرا و چراگاه و گیاه آنرا وَالْجِبَالَ أَرْسَاهَا و کوههای محکم پایدار استوار ساخت و این همه را ایجاد فرمود
مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ بجهت برخورداری مر شما را و مر چارپایان شما را بعد از ان در بیان بعث میفرماید که فَإِذَا
جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَى پس چون بیاید بلیهٔ بزرگتر که بالای همه بلاها است و غالب بر جمیع بلاها که همه داهیه
بلیه در تحت آن پوشیده شود و آن قیامتست یا نفخهٔ ثانی یا ساعتی که اهل دوزخ را بدوزخ رانند و اهل بهشت را بهشت رسانند
يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى یاد کن روزی را که یاد آورد آدمی از آنچه کرده از خیر و شر یعنی همه را نوشته بدست وی
دهند تا بخواند و آن روز تاسف و حسرت خورند اما ابرار بجهت آنکه چرا آنکار را بیشتر پرهیز نکرده اند و فجار بجهت آنکه چرا
کردند وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرَى و ظاهر کردانیده شود دوزخ مر همه کسی را که بر بیند یعنی بمرتبه آشکارا شود که هر که از اهل
رؤیت باشد او را ببیند فَأَمَّا مَنْ طَغَى پس اما هر که در گذشته باشد از حد و خدای که ایمانست و نگرویده باشد بوی
وَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا و برگزیده باشد زندگانی دنیا را و بجهت آن مستعد آخرت نشده باشد و کار آن ساخته فَإِنَّ

الجحيم هي المأوى پس بدرستی که دوزخ جای اوست وأما من خاف مقام ربه واما هرکه ترسیده باشد از
ایستادن نزد پروردگار خود یعنی در موقف عقاب رب الارباب ونهى النفس عن الهوى ونهی کرده باشد وباز
داشته نفس اماره خود را از آرزوی آن یعنی از تمنای حرام و او ناشایست فإن الجنة هي المأوى پس بدرستی
که بهشت آرامگاه اوست از مقاتل نقلست که این آیه در شان کسیست که قصد معصیتی کند در خلوت و بآن قادر بود پس خلاف نفس
نموده از خدا ترسد و از آن عمادت باز دارد بعد از تهدید و وعید خطاب برسول کرده میفرماید که یسألونك
عن الساعة أيان مرساها می پرسند از تو ای محمد از روز رستخیز که کی باشد اقامت آن یعنی در چه زمان خدا قیامت را
قایم گرداند فيم أنت من ذكراها در چه چیزی تو از یاد کردن وقت آن برای امت و بیان کردن برای ایشان یعنی علم قیامت بتو
تعلق ندارد و ترا از ان دخلی نیست إلى ربك منتهاها بسوی پروردگار تست موضع نهایت قیامت و هیچکس دیگر را بان
آگاهی نیست مرویست که کفار قریش از پیغمبر صلعم بوقوع قیامت ابرام مینمودند حضرت رسالت صلعم بجهت این پرسش ذکر قیامت از حق
سوال مینمود حق تعالی فرمود که ای محمد تو از دانستن قیامت بر چه چیزی یعنی علم آن حق تو نیست از ان سوال مکن و بجهت قطع
مردمان از ین علم میفرماید که إنما أنت منذر من يخشاها جز این نیست که تو بیم کننده آن کسی که بترسد از قیامت یعنی تو مبعوث
شده برای آنکه وقت قیامت را اعلام ایشان نمایی چه هیچ فایده در ضمن آن نیست بلکه جز این نیست که مبعوث شده بر ایشان بلکه
انذار ایشان کنی از اهوال آن تا از ان بترسند كأنهم يوم يرونها گوییا که کفار مکه روزی که ببینند قیامت را
که از ان میپرسند لم يلبثوا إلا عشية أو ضحاها درنگ نکرده اند در دنیا یا در
قبر مگر شبانگاهی یا روزی یعنی از اهوال آن روز چنان پندارند که بوده اند در دنیا یا چاشتگاه

سورة عبس اثنان اربعون آية

از ابی بن کعب مرویست که پیغمبر صلعم فرموده که هرکه این سوره بخواند در روز قیامت ضاحك و مستبشر باشد و از عبدالله عمر که
هرکه سوره عبس با سوره اذا الشمس کورت بخواند از دوستان خدای بود و در بهشت در ظل ظلیل خدای و از مقربان او باشد
و افتتاح این سوره نمودند که کسی اعراض نماید از اهل خشیت

بسم الله الرحمن الرحيم

آورده اند که عبدالله بن ام مکتوم مردی اعمی بود بنزدیك حضرت رسالت صلعم آمد و در آن وقت صنادید قریش نزد او حاضر بودند
چون ابوجهل بن هشام و عباس بن عبدالمطلب و ولید بن مغیره و امیه بن خلف و عتبه بن ربیعه و برادر او شیبه و غیرهم آنحضرت
بجهت امیدواری بر اسلام ایشان با ایشان بخوبی میفرمود و سخنان سری در میان داشت و از حرص بر ایمان ایشان
بالکلیه خاطر خطیر خود را متوجه ایشان ساخته بود و ایشان را دعوت میفرمود ابن ام مکتوم ندا کرد آنحضرت را که با ایشان
مشغول است پیش آمد و گفت یا رسول الله از آنچه خدای تعالی ترا آموخته بر من خوان و مرا بیاموز و مکرر این کلمه میگفت و
رسول صلعم بجهت ابن ام مکتوم قطع سخن نمود باندیشه اینکه مبادا صنادید قریش گویند که اتباع رسول نابینایان و سفله اند از آن
اعراض نمود و روی مبارك درهم کشید جبرئیل آمد و این آیه آورد که عبس روی ترش کرد و تولى و بگردانید روی را ان

جاءه الأعمى آنکه آمد بسوی او نابینا یعنی عبدالله مکتوم وما يدريك لعله يزكى و چه چیز دانا گرداند
ترا ای عبدالله ام مکتوم شاید که او پاك شود از آثام بسبب رسیدن بر تو و التفات تعلیم تو باو أو يذكر یا پند گیرد بآنچه
ندا نماز مواعظ فتنفعه الذكرى پس سود دهد او را پند دادن تو پس چرا از او اعراض میکنی در این آیه لطف عظیم است از
جانب ملك کریم بحضرت رسول واجب التکریم زیرا که در ذکر عبوس و تولی او را مخاطب نساخت و نگفت عبست و تولیت
بعد از ان بصیغه غیبت التفات کرده فرمود که أما من استغنى اما آنکه توانگری دارد یا بی نیازی دارد از ایمان
فأنت له تصدى پس برای او روی می آری یعنی برای او اقبال میکنی از بهر حرص تو بر ایمان او وما عليك ألا يزكى
و نیست بر تو در آنکه مستغنی از ان پاك شود یا سلام چه بر تو هیچ ابلاغ است و بس پس چه باعث حرص تو شده بر اسلام
مستغنی تا بسبب آن اعراض میکنی از آنکس که اسلام آورده وأما من جاءك يسعى و اما آنکه آمد بر تو در حالتی
که میشتابد در طلب علم ابن مکتوم وهو يخشى و او میترسد از خدای یا از اذیت کفار بسبب آمدن نزد تو یا میترسد
از آنکه مبادا بجهت اعمی بیهوده در آید و اعضای او نقصان پذیرد فأنت عنه تلهى پس تو از و مشغول میشوی یعنی از و اعراض
مینمایی مراد آنست که مثل تو کسی را و از خیت کالا برای مستغنی متصدی شود و از فقیر متلهی گردد و منقولست که جبرئیل آیه مذکوره را
بر آنحضرت میخواند و چهره مبارك وی متغیر میشد و در لباب آورده که بعد از انکه این آیه نزول کرد دیده آنحضرت بار رسالت آیة فراغت
و بنابر دیده آن نور دیده پر آب شد که در وقت هیچ راه نمیدید و در خبرست که سید عالم صلعم در عقب ابن ام مکتوم روان شد
و او را باز گردانید و بمسجد آورد و ردای مبارك خود را بگسترانید و او را بر سر او نشاند و بانواع تلطف فرمود و آنچه کلام عظیم
بود می داشت و بعد از ان هرگاه وی را دیدی گرامی داشتی و گفتی مرحبا بمن عاتبني فيه ربي هل لك من حاجة خوش آمدی
ای آنکسی که پروردگار من عتاب کرد مرا در باب تو هیچ حاجتی داری و دو بار او را در مدینه خلیفه خود کرد در وقتی که بغزا بیرون رفت
و مرویست که آنحضرت بعد از این آیه هرگز بر روی هیچ فقیری روی ترش نکرد و از برای هیچ غنی تصدی نفرمود و نزول این آیه
بر آنحضرت بجهت آن کس تا بافر محاسن اخلاق متخلق متنبه شود بر عظم حال مومن و بدانکه تالیف حال مومنی که ایمان خود
ایستاده باشد اولی است از تالیف مشرك بجهت طمع در ایمان آوردن كلا متنبه شو از عبوس و تولی و تلهی و تصدی آن
إنها تذكرة بدرستی که آیات قرآنی پندیست مر خلق را یعنی واجبست متعظ شدن بآن و عمل کردن بموجب آن فمن شاء
ذكره پس هر که خواهد حفظ کند آنرا و آنرا فراموش نکرده اند چه زمام اختیار در قبضه اقتدار اوست و این قرآن تذکره است
في صحف مكرمة در صحیفها نوشته شده در لوح محفوظ در صحف انبیا گرامی کرده شده نزد خدای مرفوعة برداشته شده
در آسمان هفتم یا بلند قدر مطهرة پاکیزه کرده شده از دنس انجاس یا از آلایش شیاطین چه مس آن نمیکنند مگر دستهای مطهر
که ملایکه اند بأيدي سفرة بدستهای نویسندگان یعنی فرشتگان که آنرا نوشته صادق فرمود که مراد حافظان قرآنند و مؤمنان
آن و نزد بعضی مراد اهل بیت رسولند كرام بزرگان نزد خدا یا مومنان باستغفار برای ایشان و استدعای مزید درجه ایشان از
حضرت خداوند بررة نیکوکاران و متقیان از مقاتل مرویست که قرآن در شب قدر از لوح محفوظ باسمان دنیا منزل شد
بدست فرشتگان که کاتبان او بوده اند و بعد از ان وصف قرآن و بیان حال مکذبان بقول قتل الإنسان ما أكفره لعنت

کرده باد و از رحمت دور باد آدمی یعنی معاند چه چیز کافر ساخت او را با وجود کثرت شواهد بر توحید و ظهور آیات و معجزات
بر صدق اسلام و حقیقت ایمان و گویند مراد با بن امیه بن خلف که در نهایت عناد بود و کفر او بنهایت اشتداد یافته و امله
نظر میکرد در اینکه مِنْ اَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ از چه چیز آفریده است خدای او را مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ از مقداری اندک
از آب منی بیافرید او را فَقَدَّرَهُ پس آماده ساخت آنچه موجب صلاح اوست از اعضا و اشکال و هیئت هر طریق مناسب
ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ پس راه بیرون آمدن از شکم مادر آسان کردانید او را باین وجه که دهن رحم او را واسع ساخت
و او را ملهم ساخت تا متولد شد ثُمَّ اَمَاتَهُ پس بمیرانید او را بوقت انتهای عمر فَاَقْبَرَهُ پس فرموده در آوردن او را و او را
قبر کردانید ثُمَّ اِذَا شَاءَ اَنْشَرَهُ پس وقتی خواهد که خدای زنده کرداند او را در آن وقت نشور باز زنده سازد كَلَّا
باید که کافر منزجر شود ازین انکار لَمَّا يَقْضِ مَا اَمَرَهُ هنوز بگذارد او را آنچه فرمود خدای او را یعنی بعهد و میثاق
وفا نمود و با ایمان و طاعت کردن دل ننهاد و گویند مراد همه آدمیانند یعنی هنوز آدمی از عهده ادای حقوق الهی کما ینبغی
بیرون نیامده چنانکه عبادة او سبحانه است قیام نمود بعد از آن ذکر نعمی میکند که در زمان حیوة محتاج الیه است و
میفرماید فَلْيَنْظُرِ الْاِنْسَانُ اِلَى طَعَامِهِ پس باید که نظر کند آدمی بدیده عبرت بخوردنی خود و ببیند که بچه وجه
احداث کرده میشود پس باید که بنگرد اَنَّا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا باینکه ما ریختیم آب را از ابر ریختنی ثُمَّ شَقَقْنَا
الْاَرْضَ شَقًّا پس شکافتیم زمین را شکافتنی بنبات یا بکرداب فَاَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا پس برویانیدیم در زمین
دانه را که قوت توان کرد چون جو و کندم و امثال آن وَعِنَبًا وَقَضْبًا وَزَيْتُونًا و درخت انکور و رطب و درخت زیتون
وَنَخْلًا وَحَدَائِقَ غُلْبًا و خرما بنان و باغهای مشتمل بر درختان تناور و سطبر و بسیار انبوه وَفَاكِهَةً
وَاَبًّا و میوه های تر و چراگاه میوه های خشک که برای زمستان مقرر است تا نزد معظم مفسران یعنی چراگاه است و این
امور مذکوره را ایجاد کردیم مَتَاعًا لَكُمْ وَلِاَنْعَامِكُمْ از جهت برخورداری مر شما را و بجهت تمتع چهارپایان
شما چه اشیای مذکوره بعضی طعامست و بعضی علف و بعد از تعداد نعم دنیویه در احوال قیامت میفرماید فَاِذَا
جَاءَتِ الصَّاخَّةُ پس چون بیاید آواز کننده یعنی صیحه که بجهت فرط شدت صوت هر که بشنود کر کردد مراد نفخه
ثانیه است يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ اَخِيهِ روزی که بگریزد مرد از برادر خود با وجود مهربانی و انس وَاُمِّهِ و از
مادر خود با کثرت حقوق که مادر را بر او بوده و مرحمت و شفقت که از او صادر شده وَاَبِيهِ و از پدر خود با وجود
شفقت و عاطفت که از و دیده وَصَاحِبَتِهِ و از زن خود با آنکه مونس روزگار او بوده وَبَنِيهِ و از فرزندان
خود با وجود استظهار ایشان باو و فرار او بجهت اشتغال او باشد بکار خود و اضطرار او باحوال خود و گویند
مراد مرد مومن باشد که از اقربای خود بگریزد لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَاْنٌ يُغْنِيهِ مر هر مردی را از اهل
قیامت در آن روز کاریست که مشغول دارد با آن بسبب کرفتاری وی بآن بشغل ایشان نپردازد و عطای بن یسار از سوده
زوجه حضرت رسالت م روایت کرده که آنحضرت فرمود که روز قیامت خلق را حشر کنند تن برهنه و پای برهنه و ختنه نا کرده
و عرق بطریق لجام در دهن ایشان در آمده و بکوش ایشان در آمده سوده کفت آیا چه رسوائی باشد که در آن روز هم

عورت

یک دیگر را ببینند فرمود مردمان بجهت بسیاری کرفتاری بکار و بار خود بدیکری نپردازند وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ
مُسْفِرَةٌ ضَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ رویها باشد در آن روز روشن و درخشان و خندان و فرحناک و شاد
بجهت نشاط دوری از نیران و بوصول روضه رضوان و نکو بینی در ریاض جنان و حور و غلمان مراد اصحاب
وجوه است وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ و رویهای باشند در آن روز بر آن غبار و تیرکی نشسته تَرْهَقُهَا
قَتَرَةٌ فرو گیرد آنرا تاریکی و سیاهی نزد معاینه آتش دوزخ و انواع عذاب آن اُو
لَئِكَ هُمُ الْكَفَرَةُ الْفَجَرَةُ آن گروه که رویهای گرد آلود داشته باشند
ایشانند کافران و بدکاران تا بکاران یعنی جمع کنند کان فجور زند بکفر و
لهذا سواد وجوه ایشان با غبرت باشد مانند و
جوه زنکیان و وجوه فساق اهل ایمان
غبره داشته باشند بدون

سُورَةُ التَّكْوِيرِ تِسْعٌ مکیة وَعِشْرُونَ آيَةً

ابی بن کعب روایت کند از پیغمبر صلعم مرویست که هر که سوره اِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ بخواند حق تعالی او را در پناه خود گیرد
از رسوائی قیامت که نشر صحیفه او نمایند و روایتست از حضرت امیر المومنین علیه السلام که گفت از حضرت رسالت پرسیدم که
یا رسول الله پیری زود در روی تو اثر آورد فرمود سوره هود و واقعه و مرسلات و عم و اذا الشمس کورت مرا پیر کردانید
بدانکه حق تعالی ختم نمود سوره عبس بذکر قیامت و احوال آن افتتاح این سوره کرد بذکر علامات و احوال آن فرمود

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

اِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ چون آفتاب در هم پیچیده شود و انتشار و انبساط نور آن از بساط آفتاب زایل کرداند و
اِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ و آنگاه که ستارکان تیره شوند یعنی اجرام آنها بی نور مانند و یا آنکه منتثر و متساقط کردند
و مرویست که در آن روز آفتاب و ستارکان را در جهنم اندازند تا عبده ایشان بدانند که ایشان استحقاق الوهیت نداشته اند
و معبودان باطل بوده اند وَاِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ و آنگاه که کوهها بعد از انقلاع اماکن خود روان کردانیده شوند
از روی زمین در هوا مانند ابر روان شوند وَاِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ و آنگاه که شتران ماده ده ماه از حمل ایشان گذشته
باشد و بزادن نزدیک کشته فرو گذاشته شوند یعنی هیچکس پروای رعی و مراعات آنها ننمایند با آنکه آن نفیس ترین و عزیزترین
مالهاست نزد عرب وَاِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ و آنگاه که همه جانوران وحشی جمع کرده شوند در یکجا و همه بیکدیگر
مختلط شده و متعادیها از اجتماع اضرار از یکدیگر نباشد مرویست که بعد از قصاص حیوانات آنها را خاک سازند و
اِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ و آنگاه که همه دریاها بر کردانیده شوند یعنی بیکدیگر آمیخته سازند تا همه دریاها یک دریا شوند
یا کرم کرده و تفسانیده کردد برای احراق اهل نار از ابن عباس نقلست که چون روز قیامت باشد خدای تعالی آفتاب و ماه و ستارکان را در
بحر و در دریا اندازد بعد از آن بادی در آن جهد و همه دریاها را آتش کرداند و گویند بخار جهنم است یعنی همه دریاها

جهنم را بر از هیزم و چرک کرداند که از ابدان دوزخیان سیلان کند و از ابی بن کعب منقولست که در وقت حدوث قیامت
مردمان از آن غافل و بیخبر باشند و در بازارها بیع و شرا و معاملات مشغول که ناگاه ببینند که روشنایی آفتاب زایل شود و در بین حیران
باشند که آفتاب را چه رسید و چه حادثه روی نموده ناگاه ستارهای آسمان فرو ریزند در بین اندیشه باشند که کوهها در روی زمین
بحرکت آیند و چون کرد بر هوا روند جنیان در آدمیان گریزند آدمیان پناه بپریان برند و دواب و وحوش و طیور با یکدیگر
مختلط گردند و در بین حال جنیان گویند با آدمیان که برویم و اینعنی استخبار کنیم پس بروند و دریاها را ببینند آتش گرفته میدرخشند
و شعله میکشند و در اثنای آن زمینها و آسمانها شکافته شوند و بادی پیدا شود و همه را هلاک کند و از ابن عباس مرویست که
این شش علامت که مذکور شد در دنیا حادث شود و شش دیگر در آخرة بوقوع آید وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ و آنگاه که
نفسها جفت کردانیده شوند یعنی هر کس را مثل خود برانگیزند صالح با صالح و طالح را با طالح امام کس را با عمل خود جمع کند
یا همه را با شکل خود مقارنه دهند کفار و عصاة را با شکل اهل دوزخ و اهل ایمان و طاعت را با شکل اهل بهشت وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ
سُئِلَتْ و آنگاه که دختر زنده در گور پرسیده شود یعنی از وی سؤال کنند بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ بکدام گناه کشته
شده است و فایده این سؤال از موؤدة توبیخ و تبکیت و ایذا باشد و لزوم حجت بر او یعنی غرض از این تهدید و سرزنش باشد
پدرانرا که دختر انرا زنده در گور کرده باشند و این از رسوم جاهلیت بود مرویست که چون کسی خواستی که دختر را بکشد از
برای وی پیرهن پشمین بدوختی و در او پوشانیدی و شبانی فرستادی و اگر خواستی که بکشد مدت شش ماه او را نیکو داشتی
پس مادرش را گفتی که او را مطیب ساز که بخانه شوهرش میبرم و در صحرا گوی بکندی و او را بر کنار آن گوی بردی و با وی
گفتی که در بین چاه نگاه کن چون نگاه کردی دست بروی زدی و او را در آن چاه انداختی و بر آن خاک کردی قیس بن عاصم
روزی نزد رسول خدا صلعم آمد و گفت من در زمان جاهلیت نه دختر را زنده در گور کردم عذر آنرا چگونه خواهم فرمود
که از هر کشته بنده آزاد کن گفت مرا بنده نیست گفت از هر کدام شتری فدیه بده آن نه شتر را فدا داد وَإِذَا الصُّحُفُ
نُشِرَتْ و آنگاه که نامهای اعمال بندگان در هم پیچیده باشد گشاده گردانیده شود نزد حساب تا اعمال او بر او ظاهر
شود و از قتاده مرویست که ای فرزند آدم صحیفه تو در هم پیچیده شود بر عمل تو و بعد از آن در روز قیامت آنرا گشاده سازند
پس باید که مرد نظر کند در آنچه املا میکند در صحیفه خود از قرآن اندیشه کند و گویند مراد از قرآن تطییر سیان اصحابست
یعنی نامهای اعمال مردمان پراکنده سازند و هر کس نامه خود را بردارند مرویست از پیغمبر صلعم که در روز قیامت صحیفها از زیر عرش
پران شود صحیفه مؤمن بر دست راست او دهند و در او نوشته باشد که فی جنة عالية و صحیفه کافر در دست چپ او
دهند و در او نوشته که فی سموم و حميم وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ و آنگاه که آسمان برکنده شود و از روی یکدیگر کشیده
شود مانند برکندن پوست از مذبوح و برداشتن پرده از روی چیزی و بعد از آن آنرا در هم پیچند وَإِذَا الْجَحِيمُ
سُعِّرَتْ و آنگاه که دوزخ افروخته و تافته شود بیشتر از بیشتر وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ و آنگاه که بهشت نزدیک کردانیده
شود بدوستان خدای برای دخول و عرض نعم آن بر مؤمنان تا موجب سرور ایشان شود و سبب حسرت دوزخیان جواب اذا
مرویست عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أَحْضَرَتْ بداند هر نفسی آنچه حاضر کرده باشد از اعمال خیر و شر مراد آنست که تا آدمی

دوازده حال که مشروط شد شش بزمین دنیا و شش بزمین عقبات شاهد میکند فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ پس البته سوگند
میخورم بستارگان که رجوع کنند بعد از رفتن الْجَوَارِ الْكُنَّسِ روندگان که پنهان شوند که استند در تحت روشنی آفتاب از
امیر المؤمنین علی علیه السلام مرویست که مراد باین نجوم خمسه اند و متحیره نیز گویند و این مریخ و زحل و عطارد و زهره و مشتری با شمس و
قمر سیر میکنند و رجوع میکنند تا آنکه در تحت ضوء شمس میشوند پس خنوس ایشان رجوعست و کنوس ایشان اختفا در ضوء
شمس و گویند مراد جمیع کواکب اند که خنس ایشان در نهارات وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ و سوگند بشب آنگاه که پیش آید
و هوا تاریک شود یا باز پس رود و ظلمت آنرا زایل کرده اند وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ و سوگند بصبح آنگاه که دم زند یعنی طلوع
کند و روشنایی آن ممتد شود جواب قسم اینکه إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ بدرستی که قرآن هر آینه گفتار فرستاده ایست بزرگوار
مراد جبرئیلست که از نزد خدای آورده و بر پیغمبر خوانده و با او گفته حاصل معنی اینکه قرآن کلام خداست و آنرا بلسان جبرئیل
بر پیغمبر خوانده و پیغمبر آنرا از جبرئیل شنیده که جبرئیل آنرا از نزد خود آورده پس در صفت جبرئیل میفرماید كَرِيمٍ خداوند
توانایی در قلع مؤتفکات و آنرا برداشتن بر جناح خود و از نزدیک آسمان بردن و منقلب ساختن یا توانا بودن در علم
و عمل و تبلیغ رسالت ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ آنچنان رسولی که نزدیک خداوند عرش با مکانت و منزلتست
مُطَاعٍ فرمان برده شده در میان ملائکه یعنی هر چه گوید فرمان او برند از آنجمله در شب معراج خزنه جنت را امر کرد تا ابواب جنت را
گشودند و پیغمبر داخل او شد و انواع نعم او را بدید و خازنان دوزخ را حکم کرد تا درهای دوزخ را گشودند و آنحضرت اصناف
عذاب آنرا بدید ثَمَّ أَمِينٍ در آسمانها با امانت در وحی گذاری که اصلا زیاده و کم نمیکند بلکه بر آن وجه که حق تعالی باو
گفته که به پیغمبر رساند و در تبیان آورده که مراد رسول درین آیه حضرت رسالت صلعم که بزرگوارست نزد پروردگار و صاحب قوت
در طاعت و بعد از آن در بیان حقیقت قرآن و نزول آن از حضرت منان خطاب میکند بکافران که وَمَا صَاحِبُكُمْ و نیست
صاحب و یار شما یعنی محمد صلعم بِمَجْنُونٍ دیوانه که عقل او پوشیده شده باشد و تمیز میان حق و باطل و صحت و فساد نتواند
کرد وَلَقَدْ رَآهُ و بدرستی که دید پیغمبر جبرئیل را بصورت اصلی او بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ بکناره آسمان که روشن است یعنی مطلع
آفتاب که بلندترین موضعی است چنانکه تفصیل او در سوره والنجم گذشت وَمَا هُوَ و نیست پیغمبر عَلَى الْغَيْبِ بر چیزهای
پوشیده یعنی آنچه وحی بدو میرسد بِضَنِينٍ بخیل که شما را تعلیم ندهد و از شما پوشاند وَمَا هُوَ و نیست قرآن بِقَوْلِ
شَيْطَانٍ رَجِيمٍ سخن دیو رانده شده و قرآن کفتار فرشته سمع نیست که آنرا از سکنه آسمان استراق نموده باشد
آنگاه بجهت تبکیت کفار میفرماید فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ پس بکجا میروید یعنی سخن بدین راستی و درستی چرا از آن اعراض
میکنید و نسبت آن میدهید بسحر و کهانت و اساطیر الاولین إِنْ هُوَ نیست قرآن إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ مگر پندی مر
عالمیانرا یا نیست محمد مگر شرف اهل عالم و این موعظه لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ مر کسی راست که خواهد از شما أَنْ يَسْتَقِيمَ
آنکه مستقیم شود در راه خدای و پیروی حق کند وَمَا تَشَاءُونَ و نخواهید شما استقامت و هدایت را باختیار إِلَّا
أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ مگر آنکه خواهد خدا از شما رَبُّ الْعَالَمِينَ که پروردگار عالمیانست یعنی شما مشیت و اختیار خود
ایمان نیارید مگر کاهی که مشیت خدا تعالی تعلق گیرد بر اجبار شما بر آن اما چون این مخالف تکلیف است اراده آن نفرماید

سورة الانفطرت تسع عشرة آیة

ابی بن کعب از پیغمبر صلعم روایت کرده که هر که این سوره بخواند بعدد هر قطره باران و برگ درختان برای وی حسنه نویسند و جان کندن بر وی
آسان کرده و بروایت ابو عبد الله عم هر که این سوره با سوره اذا السماء انشقت در نماز فریضه و نافله بخواند هیچ حجابی او را از رحمت خدا
منع نکند و او همیشه نظر رحمت با او کند بدانکه حق تعم ذکر افتتاح این سوره بمثل سوره ما تقدم نموده

بسم الله الرحمن الرحیم

اذا السماء انفطرت انگاه که آسمان شکافته شود واذا الکواکب انتثرت و انگاه که ستارگان فرو
ریزند از ابن عباس مرویست که اول نور از کواکب زایل کند و بعد از ان اجرام مظلم آنرا منتثر سازند واذا البحار
فجرت و انگاه که دریاها روان گردانیده شوند یعنی بعضی را راه در بعضی بگشایند یا همه دریاهای شور و شیرین یک دریا
شود واذا القبور بعثرت و انگاه که گورها زیر و زبر کرده شود حتی که خاکهای آنرا منقلب سازند و باطن آنرا
ظاهر سازند پس همه مردگان زنده شوند چون این امور مذکوره حادث شوند علمت نفس ما قدمت بداند هر نفسی
آنچه از پیش فرستاده از طاعت و معصیت واخرت و آنچه باز پس گذاشته از توبه یا ترک از فرایض که ضایع کرده از سنت
حسنه که بعد از ان مردمان باو عمل نموده باشند انگه خطاب بکافر رسد که یا ایها الانسان ای آدمی ما غرک چه
چیز بفریفت ترا بربک الکریم به پروردگار بزرگوار خود که کافر شدی و جرات نمودی بر عصیان او و حاصل که حق تعم
در روز محشر با ایشان گوید که چه چیز ترا مغرور ساخت بخداوند بزرگوار خود الذی خلقک آنخدایی که بیافرید ترا
در حالی که هیچ نبودی فسویک پس راست کرد و تمام گردانید اجزا و اعضای ترا چنانچه باید فعدلک پس بگردانید
ترا معتدل و متناسب در خلقت بدون تفاوت یعنی بعضی را ابیض و بعضی را اسود و بعضی را موی سیاه و بعضی را موی سرخ
یا ترا معتدل القامه گردانید نه مانند بهایم یا آفرید بخلقت حسنه که مفارق سایر مخلوقات دیگر است فی ای صورة
در هر صورتی که خواست آنرا ما شاء رکبک ترکیب کرد ترا و در هم پیوست یعنی ترکیب ترا در هر صورتی که مشیت و حکمت
او اقتضای او میکرد از صورتهای مختلف در حسن و قبح و طول و قصر و ذکور و اناث و شبه او با پدر و ام یا خال یا عم و غیر آن
از سایر اقارب و از امام جعفر صادق عم مرویست که مراد آنست که قادر است که بهر صورتی از صورتهای حیوانات که خواهد
ترا بان مصور سازد چه تصویر باختیار فاعل مختار است ولیکن بفضل عمیم خود ترا باحسن تقویم خلق فرموده
آن صورت انسانیت کلا باز ایستید از مغرور شدن بکرم خدا و توسل بفضل او کرم او چه کرم و فضل او موجب شکر و
طاعتست نه کفر و معصیت بل بلکه باز ایستید از کفر و عصیان تکذبون بالدین تکذیب میکنید بروز معاد از روی عناد
و تصدیق نمیکنید بثواب و عقاب و تکذیب مینمایید بدین اسلام وان علیکم بدرستی که بر شما یعنی بر گفتار و کردار شما
لحافظین نگاهبانانند از ملائکه کراما بزرگان نزد خدای کاتبین نویسندگان شب و روز نامه افعال و
اقوال شما را یعلمون ما تفعلون میدانند آنچه میکنید از نیک و بد یعنی از روی دانش مینویسند در خبر است که
چون بنده طاعت کند فرشته دست راست شاد شود و بتعجیل تمام یکی را ده بنویسد و چون معصیت کند هر دو دلتنگ

شوند فرشته دست چپ خواهد که بنویسد آن فرشته دیگر گوید که توقف کن تا هفت ساعت توقف نماید تا شاید که بنده
پشیمان گردد اگر درین مدت تایب نگردد فرشته دست راست گوید که آنرا بنویس که جاهل نیست ان الابرار بدرستیکه
نیکوکاران و فرمان برداران لفی نعیم با بهشت با نعم اند وان الفجار و بدرستی که بدکاران که منکر بعث اند لفی
جحیم در دوزخ اند پس در صفت فجار میفرماید یصلونها در آیند بدوزخ یوم الدین در روز حساب که قیامتست
وما هم و نیستند فجار عنها از دوزخ بغائبین که شدن بجهت خلود ایشان در ان یعنی همیشه در ان باشند و بیرون
نیایند وما ادریک چه دانا ساخت ترا یعنی چه دانی تو که ما یوم الدین چیست روز حساب و جزا ثم ما
ادریک پس چه دانا کرد و چه دانستی ما یوم الدین چیست روز جزا تکرار جهت تعجب و تفخیم شان روز است
یعنی کنه او را هیچکس نداند یوم لا تملک نفس روزی که مالک نشود هیچ نفس لنفس برای هیچ نفس
شیئا چیزی را از منفعت و دفع ضرر یعنی هیچ کس دیگری نتواند که بقوت و قدرت خود نفعی بکسی رساند و از و دفع
عذاب کند والامر یومئذ لله و حکم و فرمان دران روز مر خدایراست در جزا و ثواب و عفو و شفاعت
و اذن شفاعت و جابر از ابو جعفر عم روایت کند که همه کارها در آن روز مر خدایرا باشد فرمود
ای جابر چون روز قیامت باشد همه حکم کنندگان هلاک شده باشند و هیچ حکم
کننده نباشد مگر خدای تعالی بر خلاف این روز که بعضی دعوی حکومت
و فرمان روایی میکنند و شاهد اینست آیه کریمه لمن
الملک الیوم لله الواحد القهار

سورة المطففین ست وثلاثون آیة

ابی بن کعب از رسول صلعم روایت کرده که هر که این سوره قراءت کند حق تعم در روز قیامت او را از رحیق مختوم آب دهد و از
ابو عبد الله عم نقلست که هر که قراءت این سوره در فریضه کند حق تعم او را در روز قیامت از آتش قیامت ایمن گرداند و آتش
او را نه بیند

بسم الله الرحمن الرحیم

آورده اند که اهل مدینه در کیل و وزن خیانتی عظیم داشتند چون حضرت رسالت صلعم از مکه هجرت نمود و متوجه مدینه
شد در اثنای طریق این سوره نازل شد آورده اند که در مدینه مردی بود ابو جهینه نام دو صاع داشت یکی بزرگ
بخریدی و یکی خورد بفروختی حق تعم در شان او این سوره فرستاد که ویل للمطففین ویل کلمه ایست جامع جمیع
بدیها یعنی انواع عذاب و عقاب و شدت و محنت مر [illegible] در کیل و وزن الذین که آنانند که اذا اکتالوا
چون میستانند بکیل علی الناس بر مردمان یعنی از ایشان برای خود یستوفون تمام میستانند واذا
کالوهم و چون می پیمایند برای مردمان او وزنوهم یا میسنجند برای ایشان حقوق را یخسرون
زیان میرسانند بدیشان و پیمانه آنرا و در آثار آمده که اهل مدینه همه تاجر بودند و هیچکدام این صفت [illegible]

دست نیداد نیچون این سوره نازل شد پیغمبر بیرون بازار آمد و بدیشان خواند و بعد از آن فرمود پنج چیز به پنج خصلت برابر است
کردن پنج معصیت و بلیه است گفتند یا رسول الله آن کدام اند فرمود که هیچ قوم نباشند که نقض عهد کنند مگر که خدای تعالی
دشمن را بدیشان مسلط کرده اند و هیچ گروهی نباشند که حکم کنند بغیر آنچه خدای تعالی نازل کرده اند مگر که مرگ که در میان ایشان
آشکارا کرده و هیچ نباشند که ~~فاحشه در میان ایشان پدید شود~~ که کم سنجیدن و کم نمودن عادت کنند مگر که ایشان را بقحط
مواخذه کرده اند و هیچ گروهی نباشند که منع زکوة کنند مگر که باران را از ایشان بردارند و در خبر است که چون امیر المومنین
از حکومت فارغ شدی ببازار مدینه آمدی و فرمودی که بترسید از خدا و کیل و وزن را درست بپیمایید و چیزها را بمردم
کم مدهید و از حضرت رسول مرویست که هر که در کیل و وزن خیانت کند فردا او را بقعر دوزخ درآرند و در میان دو کوه
آتشین جای دهند و با او گویند که کیل و وزن این دو کوه کن و او همیشه باین عمل مشغول باشد مالک دینار فرمود که مرا
همسایه بود بیمار شد در وقت نزع بعیادت او رفتم بانک میکرد که دو کوه آتشین قصد من میکنند و او را دو میکیال بود یکی ناقص
و یکی زاید بناقص میداد و بزاید میگرفت از ابی بن کعب مرویست که طلب حاجت خود مکنید از کسی که روزگار او بر سر میکیالها و
ترازو باشد از ابن مسعود روایت که نماز میکیال است هر که تمام به پیماید پاداش او را تمام پیمایند و اگر بکاهاند در آیه
ویل للمطففین داخل خواهد بود الا یظن اولئک آیا گمان نمیبرند ایشان که گروه پیش گفته کم فروشنده انهم آنکه ایشان
مبعوثون برانگیخته گانند لیوم عظیم مر روز بزرگ را چه هر که گمان وقوع این روز داشته باشد که مبعوث خواهد شد
و بر مقدار ذره محاسب خواهد شد یوم یقوم الناس در روزی که بپای بایستند مردمان لرب العالمین محسوب
برای حکم آفریدگار عالمیان یعنی از پای ننشینند تا فرمان برسد و آن مقام بلیه باشد که اهل عرصات سیصد سال ایستاده
باشند و کسی را زهره سخن گفتن نباشد و در خبر است که مقدار ایستادن مومنان آن مقدار باشد که نماز فریضه گذارده شود
عبد الله عمر گوید که نزد پیغمبر رفتم و گفتم یا رسول الله مسئله میخواهم از تو بپرسم فرمود بپرس گفتم یا رسول الله مقام مومنان نزد
پروردگار عالمیان چند مدت باشد و میان بهشت و دوزخ منزلی باشد یا نه و چه مشقت در این مقام بمردمان رسد فرمود
کفار و فجار سیصد سال در آن مقام بر پای بایستند و بجهت هول و دهشت قدرت تکلم نداشته باشند اما مومنان
دو فریق باشند گروهی سابقان و گروهی اصحاب یمین و مقدار ایستادن سابقان همچون امتداد زمانی باشد که میان
دو کس راز گویند و چون راز ایشان در گذرد از یکدیگر جدا شوند و بهشت نعیم در آیند و مدة اصحاب یمین چون مدة
زمان مردی باشد روزه دار تشنه و گرسنه که بعد از غروب روزه بگشاید آنگه به بهشت درآیند و میان بهشت و دوزخ حوضی باشد
طولا و عرضا یکماهه راه و عرض آن یکماه آب آن سفیدتر از شیر و شیرینتر از عسل و در کنار آن قدحها از فضه و قواریر باشد که هر که
یک قدح از آن باز خورد هرگز تشنه نشود و سلیمان بن عامر از مقداد بن اسود نقل کرده است که گفت از پیغمبر شنیدم
که گفت در عرصات قیامت آفتاب را بر بالای سرها نگاه بدارند بمقدار یک میل یا دو میل پس آفتاب تحلیل رطوبات ایشان کند و
بطریق عرق از بدن ایشان بیرون آید پس بعضی باشد که عرق تا پاشنه پای ایشان رسیده باشد و بعضی مانند لجام بدهن
ایشان رفته پس آنحضرت اشاره بدهن خود کرده فرمود یلجمهم الجاما مرویست که عبد الله عمر این سوره را قراءة کرد چون بآیه

یوم یقوم الناس

یوم یقوم الناس لرب العالمین رسید گریه بسیار بر او غالب شد و بیفتاد و از قراءة ممتنع شد آورده اند که اعرابی بعبد الملک بن
مروان گفت تو شنیده آنچه حق تعالی در مطففین فرموده گفت نعم اعرابی گفت پس چیست ظن تو بنفس خود که مالهای مسلمانان را
بی کیل و وزن میگیری و بی اندیشه و بی محابا در آن تصرف میکنی کلا ردع است از تطفیف یعنی کم می پیمایید و از روز بعث
و جزا غافل مباشید بعد از آن در ذکر وعید فجار میفرمایند ان کتاب الفجار بتحقیق نوشتن اعمال فجار لفی
سجین در سجین است و آن دیوانیست جامع جمیع شیاطین از کفره و فجره و جن و انس وما ادریک و چه دانا
ساخت ترا که ما سجین چیست سجین کتاب مرقوم کتابیست نوشته شده یا محل کتابیست که حروف آن روشن
و نمایانست بعلامتی که هر که ببیند داند که در آن خیر نیست از کعب الاحبار روایت که چون ارواح و کتاب فجار را باسمان
برند اهل آسمان قبول نکنند پس بزمین باز آورند زمین نیز قبول نکند بزیر هفتم زمین برند و سجین که موضع و لشکر او نهند
ویل یومئذ شدت عقوبت و عذاب در آن روز للمکذبین مر تکذیب کنندگان را الذین یکذبون آنانکه تکذیب
میکنند بیوم الدین بروز جزا و باور ندارند آنرا وما یکذب به و تکذیب نکند بآن روز الا کل معتد
مگر هر ستمکار از حد در گذرنده در تقلید که بقدرت الهی و علم او استغفار کند و اعاده او را مستحیل داند اثیم بزه کار
بی باک و متوغل شهوات و معاصی که مشغول ساخته باشد او را از ماورای آن اذا تتلی علیه چون خوانده شود بر
او آیاتنا آیتهای کلام ما قال گوید از فرط جهل و عناد و اعراض از حق که این اساطیر الاولین افسانهای پیشینیان
است کلا نه چنین است که مکذبان میگویند بل ران بلکه غلبه کرده و زنگ نهاده علی قلوبهم بر دلهای ایشان ما
کانوا یکسبون آنچه بوده که میکردند از آثار و معاصی یعنی قلوب ایشان بسبب خبث اعتقاد کفر و معاصی زنگ گرفته
و تاریک شده بجهت این معرفت حق و بطلان بر ایشان پوشیده گشته عیاشی و زراره نقل کرده اند که ابو جعفر فرمود که هیچ
بنده مومن نباشد مگر که در دل او نقطه سفیدی هست چون گناه کند نقطه سیاه در میان آن پیدا شود چون توبه کند
سیاهی زایل گردد کلا باید که باز ایستند کفره و فجره از کفر و فجوری که بر دلهای ایشان غالب میشود و بسبب آن زنگ غفلت بر آن
نشسته انهم عن ربهم بدرستی که ایشان از مثوبت و رحمت پروردگار خود یومئذ در آنروز لمحجوبون
در پرده شدگان باشند یعنی از آن محجوب و ممنوع شوند ثم انهم پس بدرستی که تکذیب کنندگان لصالوا الجحیم
در آیندگان بدوزخ و همیشه سوزندگان در آن ثم یقال پس گفته شود یعنی زبانیه ایشان را گویند از روی توبیخ هذا
این عذاب الذی کنتم به عذابیست که بودید که بدان تکذبون تکذیب میکردید کلا ردع است از تکذیب یعنی باید که
تکذیب این توعیدات و تهدیدات باز ایستید و تصدیق نمایید بوقوع آن و بعد از وعید کفار در وعید ابرار
میفرمایند ان کتاب الابرار بدرستی که آنچه نوشته میشود از اعمال نیکوکاران یا نوشتن اعمال ایشان لفی علیین
در علیین است وما ادریک ما علیون و چه چیز دانا گردانید ترا که آنچه در علیین است و آن علم دیوان خیرات
که مدون شده کتاب مرقوم کتابیست مسطور یا مکان کتابیست که مبین و روشن است حروف کتابت آن یا
مرسوم بعلامتی که هر که مشاهده کند داند که در او همه خیرات یشهده المقربون حاضر شوند بدان کتاب ملائکه

که مقربان درگاه کبریا اند وحفظ آن بکنند وآنرا بدرجهٔ عالی و مرتبهٔ بلند برسانند وآن کتاب مرفوع است در آسمان هفتم
در زیر قائمهٔ عرش که مسکن کروبیانست وبروایت ضحاک علیین سدرة المنتهی است وبروایت ابن عباس لوحی است از زبرجد
سبز معلق در زیر عرش که اعمال ابرار دران مرقوم است واز کعب الاحبار ومجاهد وقتاده نقلست که علیین در آسمان
هفتم است وارواح مومنان در اوست پس معنی آیه اینست که نامهٔ اعمال ابرار در جاییست که آنرا علیین گویند ومرویست از
پیغمبر صلعم که ملایکهٔ حفظ چون عمل بنده بردارند باستقبال تمام آنرا باسمان برند وحی آید بدیشان که شما نگاهبانان بودید
بر اعمال بندهٔ من ومن نگهبان بر آنچه در دل او بود واو عمل خود را باخلاص کرده آنرا در علیین جای دهید که من اورا
آمرزیدم وچون عمل بندهٔ دیگر بردارند وتحقیر آن کنند وآنرا به سالم بالا برند وحی آید بایشان که شما حافظان اعمال او بودید
ومن نگهبان بودم بر سرایر دل او واو عمل خود را باخلاص نکرده آنرا بسجین برید حاصل کلام حق تعالی در صفت ابرار میفرماید
إِنَّ الْأَبْرَارَ بدرستی که نیکوکاران لَفِي نَعِيمٍ در بهشت پر نعمت اند عَلَى الْأَرَائِكِ بر تختهای حجلهای آراسته
يَنْظُرُونَ مینگرند بچیزهایی که شادان وفرحناک می شوند از مناظر جنت وانواع نعمت وکرامت یا از عرش یا از انبیا
واوصیا یا نگرند بکفار در دوزخ که بانواع عذاب معذب باشند تَعْرِفُ بشناسی ای نگرنده فِي وُجُوهِهِمْ در رویهای
ایشان نَضْرَةَ النَّعِيمِ تازگی نعمتهای بهشت يُسْقَوْنَ آشامانیده شوند یعنی بدیشان آشامانند مِنْ رَحِيقٍ از شراب
خالص بی غش که سفید وخوشبو باشد مَخْتُومٍ مهر کرده شده اوانی آن که اکواب واباریق است خِتَامُهُ مِسْكٌ مهر او
بجای گل مسکست ومهر بجای آن کنند تا توهم اهل بهشت نشود که دست کسی بدان رسد وموجب تنفر ایشان شود پس ابرار
خود آن مهر بردارند واین غیر خمریست که در انهار بهشت است وَفِي ذَٰلِكَ ودرین شراب یا نعیم فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَا
فِسُونَ باید که رغبت کنندگان یعنی عملی بجای آرند که سبب استحقاق شراب آن گردد ودر حدیث آمده که هر که روزهای تا — رغبت کنندة
بستان روزه دارد حق تعالی دفع تشنگی او کند بآب دادن از شراب رحیق از جمله وصیتی که پیغمبر صلعم با امیر المومنین کرد اینست
که یا علی هر که ترک خمر کند جهت رضای خدا وامتثال اوامر او حق تعالی اورا از مختوم آب دهد وَمِزَاجُهُ وآمیختگی رحیق
مِنْ تَسْنِيمٍ از چشمهٔ تسنیم است در تبیان آورده که از ابن عباس مرویست که تسنیم اسم آبیست که از تحت عرش بهشت میریزد و
آن اشرف اشربهٔ بهشتست وگویند شرابیست که از بلندی ریزان میشود پس تعبیر تسنیم میکند که عَيْنًا اعنی تسنیم چشمه‌ایست
يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ می آشامند بآن نزدیکان بارگاه عنایت وممزوج آنرا با ابرار میدهند واز ابن عباس نقلست
که چون مقربان مشغول ما سوی نشده اند یعنی محبت حق را بمحبت غیر نیامیخته اند شراب ایشان صرفست وآنها که محبت
ایشان آمیخته باشد شراب ایشان ممزوج باشد آورده اند که صنادید قریش چون ابوجهل وولید مغیره وعاص بن وایل وامثال ایشان
چون فقرای صحابه مانند عمار وصهیب وخباب وبلال وامثال ایشانرا میدیدند بایشان سخریه واستهزا میکردند این آیه آمد
إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا بدرستی که آنانکه شرک آوردند كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا هستند از آنانکه گرویده اند يَضْحَكُونَ
میخندند وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ وچون بگذرند بامومنان يَتَغَامَزُونَ غمزه میکنند بچشمها یعنی اشارتها میکنند بجهة
استهزا ودر کشاف وطبری مذکور است که روزی امیر المومنین با جمعی از فقرای مسلمانان میگذشت منافقان بخندیدند وبچشم

وابرو اشارتها کردند هنوز آنحضرت بمسجد پیغمبر صلعم نرسیده بود که این آیه نازل شد که منافقان نامه سیاه بر مومنان میخندند
وَإِذَا انْقَلَبُوا وچون بازمیگردند إِلَىٰ أَهْلِهِمُ بسوی کسان خود انْقَلَبُوا بازمیگردند فَكِهِينَ ومتلذذ اند بآنچه
بآنچه کرده اند وگفته اند وابو القاسم حسکانی در کتاب شواهد التنزیل آورده باسناد خود از ابی صالح نقلست که ابن عباس فرموده
که إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا منافقان قریشند وَالَّذِينَ آمَنُوا علی بن ابی طالبست واصحاب او واین روایت از ابوسعید که از رواة سنتست
از پدر خود روایت کرده باسناد صحیح از ابن عباس که مراد از إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا جماعت بنی امیه بودند که چون علی بن ابی طالب با جمعی
از مومنان برایشان بگذشتند بچشم وابرو اشارت بحضرت میکردند ومراد بالذین آمنوا علی بن ابی طالبست وخواص او و
شاه اولیا را وآنانکه با او بودند بشارت داد وفرموده که إِنَّكُمْ سَتَنْظُرُونَ إِلَيْهِمْ وَهُمْ يُعَذَّبُونَ فِي النَّارِ زود باشد که شما در ایشان
نگرید وایشان در آتش دوزخ معذب باشند ومقاتل نیز که از اعاظم مخالفانست در تفسیر خود آورده که چون اولیا بعد از غم
استهزای منافقان نسبت باو وخواص او بمجلس حضرت رسالت پناه رسید آنحضرت این آیه بر شاه اولیا خواند وآن
سرور را مسرور ساخت ورفعت وقدر آن سلطان ولایت را عند الله بر او منکشف ساخت ونیز حق تعالی در صفت اهل کفر
ونفاق میفرماید که وَإِذَا رَأَوْهُمْ وچون ببینند کافران ومنافقان مومنان را قَالُوا گویند با یکدیگر إِنَّ هَٰؤُلَاءِ
بدرستی که این گروه که تابع محمد اند لَضَالُّونَ هر آینه گمراهانند وَمَا أُرْسِلُوا وحال آنکه فرستاده نشده اند اهل
کفر ونفاق عَلَيْهِمْ بر مومنان حَافِظِينَ نگهبانان تا گواهی دهند بر ضلالت وهدایت ایشان این تهکمیست بایشان
وچون کفار با مومنان بدین طرز سلوک کنند پیوسته استهزا کرده میخندند فَالْيَوْمَ پس امروز روز قیامت الَّذِينَ
آمَنُوا آنانکه گرویده اند مِنَ الْكُفَّارِ از حال کافران يَضْحَكُونَ میخندند عَلَى الْأَرَائِكِ در حالتی که بر تختها
وحجلهای آراسته بجواهر يَنْظُرُونَ مینگرند بدیشان که در دوزخ بانواع عذاب معذب اند مراد آنست که اهل ایمان در روز
جزا نظر در مشرکان ومنافقان کنند بعد از آنکه تنعم وترفه ایشانرا ملاحظه کرده باشند در حینی که بر تختهای بهشت مانند
پادشاهان نشسته باشند ودر اخبار آمده که دری از بهشت بگشایند ودوزخیانرا گویند بهشت در آیید بتعجیل تمام بطرف
بهشت روان شوند چون در رسند حق تعالی در بر روی ایشان در بندند ایشان بدوزخ بازگردند مومنان ازین حال خندان
شوند وگویند هَلْ ثُوِّبَ الْكُفَّارُ آیا جزا داده شدند کافران مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ
آن عملها که بودند در دنیا میکردند از سخریه واستهزا استفهام بر سبیل تقریر است
یعنی البته ایشان پاداش داده شده اند بمثل آنچه با مومنان میکردند از استهزا و
ضحک وبجهت آن بعذاب نیران وعقاب جاودان گرفتار

سُورَةِ انْشِقَاقِ ثلاث وعشرون آيَة

ابی بن کعب از رسول صلعم روایت کند که هر که سورهٔ انشقت بخواند خدای تعالی اورا در پناه خود گیرد ونامهٔ اعمال اورا در دست راست
او دهند باید که چون ختم سورهٔ مذکوره نمود بذکر احوال قیامت افتتاح این سوره بشان کرده فرموده که

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

اذا السماء انشقت نگاه که آسمان شکافته شود و فرشتگان از آن بر زمین نازل شوند و از امیر المؤمنین ع مرویست که آسمان
شکافته گردد از مجرّه واذنت لربها و بشنود و فرمان برد مر پروردگار خود را یعنی منقاد شود مراد آنست که آسمان
در انشقاق مسخّر فرمان وی است و از آن امتناع نماید وحقت و سزاوار کردانیده شده است آسمان باستماع و انقیاد
امر حق تعالی چه او مسخّر خالق اوست واذا الارض مدت و آنگاه که زمین کشیده شود باین وجه که کوهها و جمیع بناها
از میان بردارند و او را همچنین باز کشند که هیچ موضعی از آن مرتفع و منخفض نماند چنانچه اگر تخم مرغی در مشرق نهند از
مغرب آنرا توان دید والقت ما فیها و بیرون افکند آنچه در درون اوست از کنوز و اموات وتخلت و تکلیف کند در
خالی شدن یعنی هر چه جد و جهد که درین باب آنرا ممکن باشد بجای آرد تا هیچ چیز در باطن او نماند واذنت لربها
و فرمان برد زمین مر حکم خدای خود را در بیرون افکندن و خالی شدن از هر وحقت و سزاوار کردانیده مر حکم ربانی
را چه مخلوق و آفریده اوست و عنان اختیار در قبضه اقتدار او نهاده کاینات همه روایتست که چون نشانهای قیامت ظاهر گردد
زمین آنچه در وی باشد بیرون اندازد از پارههای جگر خود یا ایها الانسان ای آدمی مراد جنس است و خطاب بجمیع
بهر یک از مکلفات از اولاد آدم انک کادح بدرستی که تو کارکننده برنج و سعی تمام الی ربک تا وقتی که برسی
بجزای پروردگار خود کدحا کار کردنی بجد و جهد بسیار که اثر آن در نفس تو ظاهر گردد فملاقیه پس رسنده بکار
یا با آفریدگار خود مراد ملاقات بجزای کردار نزد آفریدگار یعنی البته بپاداش خود رسی و از آن چاره نداری معنی آنکه
آدمیان در عمل خیر و شر مشقت میکشند تا آنکه بجزای آن میرسند فاما من اوتی پس اما آنکه داده شود کتابه نوشته
اعمال او بیمینه بدست راست او فسوف یحاسب پس زود باشد که حساب کرده شود حسابا یسیرا
حسابی آسان که اصلا مناقشه و مضایقه در آن نباشد از حضرت رسالت ص مرویست که حساب یسیر آنست که ذنوب بنده را
باو نمایند و بعد از آن بقلم عفو آنرا محو کنند وینقلب و باز گردد آنکه حساب او آسان باشد الی اهله بسوی کسان خود
یعنی بعشیره خود از اهل ایمان یا بکرو مومنان یا بزنان خود از حور العین مسرورا شادمان و خوشحال شده بسبب
آنچه یافته باشد از خیرات و کرامات و رفعت درجات خود و در حدیث آمده که هر که را سه خصلت باشد حق تعالی حساب او را آسان
کرداند و در بهشتش در آرد یکی آنکه عطا کنی بکسی که ترا محروم کرده باشد دوم آنکه بپیوندی بکسی که از تو بریده باشد سیم آنکه عفو کنی
و در گذری از کسی که بر تو ستم کرده باشد واما من اوتی و اما آنکه داده شود کتابه نامه کردار او وراء ظهره از پس پشت
او بدست چپ آنچنان بود که دست راست او را بر گردن او بندند و دست چپ او را بر پس پشت او بیرون آرند و گویند اقرا کتابک
او گوید من نامه را چگونه از پس پشت بخوانم پس گردن او را باز پس شکند تا نامه خود را ببیند تاریک و سیاه عاجز و متحیر شود
و نتواند که او را بخواند فسوف یدعوا پس زود باشد که بخواند یعنی تمنا کند ثبورا هلاکت را ویصلی سعیرا
و در آید بآتش افروخته و همیشه ملازم او باشد آنگه بیان موجب این همه عذاب میکند انه کان بدرستی که این کس بود در دنیا
فی اهله در میان کسان خود مسرورا شادان و نازان بمال فانی و جاه ناپایدار انه ظن بدرستی که او گمان برده آنکه
لن یحور آنکه باز نگردد بخدای یعنی او را بعث و نشور نبود بلی آری او را باز گشت خواهد بود ان ربه بدرستی که پروردگار

او کان به بصیرا بینا بود باو و باعمال او پس او را فرو نخواهد گذاشت بلکه بجزا خواهد آورد و جزا باو خواهد
رسانید فلا اقسم پس سوگند میخورم بالشفق بسرخی که بعد از آفتاب از مغرب پیدا شود واللیل و سوگند
بشب وما وسق و آنچه جمع کرد و فراهم آورد و بپوشید یعنی هر چه تاریکی شب آنرا جمع کند فرو پوشد بعد از آنکه در
روز منتشر شده باشد والقمر و سوگند بماه اذا اتسق آنگاه که مجتمع و مستوی شود و تمام و کامل گردد و این وقتیست
که ماه بدر شده رسد در شب چهاردهم جواب قسم اینکه لترکبن هر آینه بر نشینید و مرتکب شوید یعنی اقدام کنید و ملاحظه
نمائید طبقا عن طبق حالی پس از حالی که مطابق یکدیگر باشید در شدت و هول مراد مرگست و شدائد آن و اهوال
قیامت و مواطن هایله آن که یکی بعد از دیگری دیده شود بعد از آن بر سبیل تبکیت و انکار میفرماید فما لهم پس چیست کفار
قریش را که با وجود این احوال اتفاقیه مر ایشانرا لا یؤمنون که نمیگروند بخدا و روز جزا و بقرآن مجید و بحضرت رسالت
تصدیق نمینمایند با وجود وضوح دلایل و ظهور حجج واذا قرئ علیهم القرآن و چون خوانده شود برایشان
قرآن لا یسجدون فروتنی نمیکنند و منقاد آن نمیشوند یا نماز نمیگذارند و یا سجده نمیکنند بر تلاوت و با
تفاق علما این سجده از سجدات مندوبات و سجده ناکردن کفار از جهت قصور دلیل و انقطاع حجت است بل
الذین کفروا بلکه آنان که نگرویدهاند یکذبون تکذیب میکنند مر قرآن را و تدبر نمینمایند در آیات آن و ایمان
نمی آرند بجهت اقتدای رؤسا و تقلید پدران خود در تکذیب والله اعلم و خدا داناتر است بما یوعون بآنچه نگاه میدارند
در دلها و دل خود را از کفر یا آنچه پوشیده از کینه و عداوت مؤمنان فبشرهم پس مژده ده
ایشان را بعذاب الیم بعذابی دردناک ایراد بشارت در مقام تهکم است الا
الذین آمنوا لیکن آنان که گرویدند وعملوا الصالحات و کردند
عملهای ستوده لهم اجر مر ایشانراست مزدی غیر
ممنون ناکاسته و نابریده یا منت

سجده

سورة البروج اثنتان عشرون آية

ابی بن کعب از پیغمبر ص روایت کرده که هر که سوره البروج تلاوت کند حق تعالی بعدد هر روز جمعه حسنه برای او کرامت فرماید
و هر که در نماز فریضه تلاوت کند محشر و موقف او با انبیا و مرسلین بوده باشد چه این سوره پیغمبر ص

بسم الله الرحمن الرحیم

والسماء ذات البروج سوگند بآسمان که خداوند برجهاست مراد بروج اثنا عشر است که حمل ۱
و ثور ۲ و جوزا ۳ و سرطان ۴ و اسد ۵ و سنبله ۶ و میزان ۷ و عقرب ۸ و قوس ۹ و جدی ۱۰ و دلو ۱۱ و حوت ۱۲ و اینها
منابر قصور اند در ارتفاع منازل و ماه در هر برجی دو روز و کسری باشد و آفتاب در هر برجی یک ماه و مراد ابواب سموات
که نوازل از آن متناول میشوند و گویند مراد کوشکها از زر سرخ و زبرجد و نقره سفید و گوهر و مروارید و آن مواضع
عبادت ملائکه است همچنانکه زمین مساجد آدمیانست والیوم الموعود و سوگند بروز وعده داده شده

مراد روز قیامتست که خلایق دران مجازات خواهند یافت وَشَاهِدٍ و سوگند بهر که حاضر شوند درین روز
مکلفان وغیر آن وَمَشْهُودٍ و بآنچه حاضر کرده شود دران از عجایب وغرایب جواب قسم اینست که قُتِلَ أَصْحَابُ
الْأُخْدُودِ مر آینه هلاک شدند و ملعون گشتند خداوندان شکافها در زمین یعنی جماعتی که حفرها در زمین
کنند و پر آتش کردند برای تعذیب مؤمنان و عیاشی پادشاه خود از ابو جعفر روایت کرده که امیر المؤمنین شخصی
با سقف نجرانی فرستاد و او را از اصحاب اخدود سؤال کرد وی قصه ایشان را بعضی تخیل نمود امیر فرمود نه چنین است
که تو گفتی لیکن من ترا ازان خبر دهم بدانکه حق تعالی مردی حبشی را بر سالت بحبشه فرستاد ایشان ابا کردند و بعضی اصحاب
او را با او بکشتند و بعضی از اصحاب او که مانده بودند بگرفتند و بتلی بساختند و آنرا پر از آتش کردند و هم مردمان را جمع
کردند و با ایشان گفتند هر که بر دین ماست و مامور امر ماست یک طرف روند و هر که بر دین جماعتست خود را درین آتش
اندازد پس اهل ایمان دست یکدیگر گرفتند و خود را در آتش انداختند نه زنی مؤمنه با کودکی یکماهه نزد آن آتش آمد و خواست
که خود را در آن آتش اندازد دلش بر کودک بسوخت و خواست که برگردد کودک گفت ای مادر مترس و خود را
درین آتش انداز که این مشقت در راه خدا اندکست پس خود را با آن کودک در آتش انداخت و حق تعالی مجرمان
ایشان را هدف تیر لعنت کرده فرمود که قتل اصحاب الاخدود یعنی ملعون گشتند اصحاب کوههایی که آن النَّارِ ذَاتِ
الْوَقُودِ آتشی بود خداوند هیمه یعنی چیزی که بآن افروخته میشد إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ در وقتی که ایشان بودند
بر کنارهای حفرهای آتش نشستگان برای القای اهل ایمان دران وَهُمْ و اعوان ملک عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بر آنچه
میکردند بِالْمُؤْمِنِينَ بگروندگان شُهُودٌ گواهی دهندگان بودند نزد ملک و بعضی گواهی میدادند که ایشان
تقصیر نکردند در آنچه ملک بایشان امر کرده بود یا ملک و اصحاب او شاهد بودند بآنچه با مؤمنان میکردند وَمَا نَقَمُوا
و انکار نکردند اصحاب اخدود مِنْهُمْ از مؤمنان چیزی را و کراهت نداشتند از ایشان و عیب نکردند ایشان را بچیزی إِلَّا
أَنْ يُؤْمِنُوا مگر آنکه میگرویدند بِاللَّهِ الْعَزِيزِ بخدای غالب که از عقاب او باید ترسید الْحَمِيدِ ستوده که برحمت
و مثوبت او امیدوار باید بود الَّذِي لَهُ آن خدایی که مر او راست ثابت مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها
و زمینها وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و خدای بر همه چیز از افعال و اقوال مؤمن و کافر و غیره شَهِيدٌ گواهست و عالم
بآن و کسی که متصف باین صفات باشد مستحق آنست که بوی ایمان آرند نه آنکه در حق او کافر شوند و طریق کفران پیش گیرند
إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنانکه فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ در فتنه انداختند مردان و زنان گرونده را یعنی ایشان را
بعذاب آتش گرفتار کردند ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا پس بازنگشتند بخدا و از کفر توبه نکردند فَلَهُمْ پس مر ایشان راست عَذَابُ
جَهَنَّمَ عذاب دوزخ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ و مر ایشان راست عذاب آتش سوزان یعنی آتش عظیم غیر از آتش جهنم چنانچه
در روایت آمده که در وقتی که مؤمن را با خدود انداختند آتش از ان ارتفاع یافت بمقدار چهل گز و بدیشان احاطه کرده همه را بسوخت
إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که آنانکه ایمان آوردند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند عملهای شایسته مراد مؤمنانی اند که ایشان را
در آتش در انداختند لَهُمْ مر ایشان راست جَنَّاتٌ تَجْرِي بوستانهایی که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر اشجار

یا ساکن

یا ساکن ایشان ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ آنست رستکاری بزرگ که دنیا و ما فیها در جنب آن در نهایت صغر و پستی است
إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ بدرستی که گرفتن پروردگار تو ای محمد لَشَدِيدٌ هر آینه سخت است و شبهه نیست در آنکه هر که را
بسبب کفر و عناد در سلک اعذاب و عقوبت عقاب کشند هر گز امید نجاة ازان نخواهد دید إِنَّهُ بدرستی که خدای تعالی هُوَ
يُبْدِئُ او آشکارا میکند بطش خود را بر کافران در دنیا وَيُعِيدُ و اعاده میکند ایشان را در عقبی برای حساب و جزا
وَهُوَ الْغَفُورُ و اوست کثیر الغفران مر آنان را که از کفر توبه کنند یا بسیار آمرزنده ذنوب مؤمنانی که اهل طاعت با شند
الْوَدُودُ دوست مر آنکس را که مطیع او شود بطلب رضای او یا از معاصی اجتناب نماید مراد بوده او سبحانه ذُو الْعَرْشِ
خداوند عرش عظیم و خالق آن یا مالک ملک و علو رفعت بغایت الْمَجِيدُ بزرگوار در ذات و صفات و غالب جمیع مکونات
فَعَّالٌ بسیار کننده است لِمَا يُرِيدُ مر هر چه خواهد احداث میفرماید و بعد از ذکر صفات کمال خود خبر میدهد
از حال جمیع کفره هَلْ أَتَاكَ آیا آمد بتو استفهام برای تقریر است یعنی البته آمد بتو حَدِيثُ الْجُنُودِ سخن لشکر
های اهل کفر که بر انبیا بیرون آمدند و کمر عناد و عداوت بر میان بستند و تکذیب ایشان نمودند و بعذاب دنیا و عقبی
گرفتار شدند فِرْعَوْنَ وَثَمُودَ بدل جنود است یعنی نشناختی حدیث فرعون و قوم او و ثمود که تکذیب ایشان بود
و استیصال ایشان بسبب آن بَلِ نه چنانست که کفار بگروند بخدا و رسول و بروز قیامت تصدیق نمایند الَّذِينَ كَفَرُوا
بلکه آنانکه نگرویدند الملازم که آن مکه فِي تَكْذِيبٍ در باور نداشتن یعنی بوقوع قیامت و حساب و جزا را باور نمیدارند
وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ و خدای تعالی از ورای ایشان مُحِيطٌ احاطه کننده است بدیشان بعلم و قدرت پس از ان فوت
نتوانند شد و نتوانند که بجهت بَلْ نه چنانست که ایشان میگویند هُوَ آنچه تکذیب کردند قُرْآنٌ مَجِيدٌ قرآن شریف و
بزرگوار است فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ در لوح که نگاه داشته شده است از تغییر و تحریف زیاده و نقصان و یا از شیاطین
از ابن عباس منقولست که لوح محفوظ یکدانه است از در سفید طول آن از آسمان تا زمین و عرض آن از مشرق تا مغرب
و کنارهای آن از یاقوت سرخ است مرویست که حق تعالی در شبانه روزی سیصد و شصت بار
دران لوح نظر میکند برای احیا و اماته و اعزاز و اذلال مرویست
که در لوح هفت خط نوشته است دو خط و نیم از برای احوال
دنیا و چهار خط و نیم از برای احوال قیامت
از حشر و بعث تا وقت رسیدن

سُورَةُ الطَّارِقِ مکیة سَبْعَ عَشَرَ آیَة

ابی بن کعب از پیغمبر روایت کرده که هر که سورة الطارق قرائت کند حق تعالی بعدد هر ستاره ده حسنه بنویسد و علی بن حسین از ابو
عبد الله نقل کرده که هر که در قراءة او در فریضه سورة الطارق باشد او را در قیامت نزد حضرت عزت جاه و منزلت باشد و از رفقا
انبیا و اصحاب ایشان باشد و در جنت بدانکه حق تعالی ختم سورة البروج نمود بوعید افتتاح این سوره مثل آن کرده فرموده که
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

درکشاف آورده که در بعضی روایت آمده که شبی رسول با عم خود ابو طالب نشسته بودند ناگاه ستاره بدرخشید و شعاع آتشی
عظیم از و ظاهر شد ابو طالب بترسید و گفت این چه چیز است حضرت فرمود که این ستاره ایست که دیو را از آسمان میراند فی الحال
جبرئیل نازل شد وَالسَّمَاءِ و سوگند بحق آسمان که در غایت ارتفاع و عظمت وَالطَّارِقِ و سوگند بستاره که ظاهر
شونده در شب و روشن وَمَا أَدْرَاكَ و چه چیز دانا کرد و داند ترا تا بدانی که مَا الطَّارِقُ چیست طارق النَّجْمُ
الثَّاقِبُ ستاره درخشنده فروزان چون شعاع آتش که از غایت درخشندگی گویا ثقب میکند تاریکی شب را یا در آن نفوذ
میکند یا شب ثاقبه که رجم شیاطین میکند جواب قسم اینکه إِنْ كُلُّ نَفْسٍ نیست هیچ نفسی لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ الا که بر او نگهبانی است
و آن حق تعالی است وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا یا فرشته که نگاه میدارد قول و عمل او را از حضرت رسالت مرویست که صد و
شصت فرشته بر سر مؤمن موکل اند که آفات و بلیات و شر شیاطین او را بربایند فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ پس باید که نظر کند
آدمی یعنی هر که منکر بعث و نشور است باید که در نگرد در اصل ایجاد خود که مِمَّ خُلِقَ از چه چیز آفریده شده خُلِقَ
مِنْ مَاءٍ دَافِقٍ آفریده شده است از آبی جهنده و ریزنده در رحم یا آبی که صاحب آن ریزاننده آنست در رحم يَخْرُجُ
بیرون می آید آن آب مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ از میان پشت مردان وَالتَّرَائِبِ و از استخوانهای سینه زنان که نزدیک بغلها
یعنی محل کشیده شدن منی از اعضای صلب و ترائب است إِنَّهُ بدرستی که خدای تعالی آفریننده ایشان از نطفه عَلَى رَجْعِهِ
بر باز گردانیدن او یعنی بر اعاده در روز بعث و نشور لَقَادِرٌ هر آینه توانا است مقاتل گفته که معنی آنست که قادر است بر باز
گردانیدن آدمی را از پیری بجوانی و از جوانی بطفلی و از طفلی بنطفه و از نطفه بصلب و ترائب و قول اول اصح است پس خدای
تعالی قادر است بر اعاده جمیع آدمی يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ در روزی که آزموده شود در نهانیها یعنی ظاهر کرده شود مخفیات
ضمایر و عقاید و نیات تا طیب از خبیث متمیز گردد یا فرایض اعمال را ظاهر کنند چون روزه و غسل جنابت و وضو که کسی بر آن
اطلاع نداشته باشد و تکلف بعمل آن قایل بوده و نکرده فَمَا لَهُ پس نباشد مر او را که منکر بعث و نشور بود و فاعل معاصی
و شرور مِنْ قُوَّةٍ هیچ توانایی در نفس او تا عذاب را از خود باز دارد وَلَا نَاصِرٍ و نه یاری که مدد کاری و عقاب را از خود
دفع نماید و بعد از آن از برای تاکید قسم دیگر یاد مینماید که وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ و سوگند بآسمان که خداوند باز
گردیدن است یعنی باز گردنده است وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ و سوگند بزمین که خداوند شکافتن است یعنی
شکافته میشود تا از آن نباتات بیرون می آید و چشمها روان میگردد و جواب قسم اینکه إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ بدرستی
که قرآن هر آینه سخنی است جدا کننده میان حق و باطل یا قول بعث قولیست مقطوع به که هیچ شبهه در آن نیست و قول اول از
امام جعفر صادق منقولست وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ و نیست آن بازی و باطل و سخریه و افسانه پس حق وی آنست که در صدور
حبیب باشد بعد از آن از حال مشرکان خبر میدهد که إِنَّهُمْ بدرستی که معاندان قریش يَكِيدُونَ كَيْدًا مکر میکنند
مکر کردنی در ابطال امر خدا و اطفای نور حق و گویند این اخبار است قبل از وقوع آن حق تعالی خبر داده که کفار مکه
خواهند به پیغمبر دروا نمود وَأَكِيدُ كَيْدًا و جزا میدهم مکر ایشان را با استدراج جزا دادنی مناسب آن مکر و انتقام
کشیدن از ایشان از جایی که هیچ گمان نداشته باشند فَمَهِّلِ الْكَافِرِينَ پس مهلت ده کافران را و تعجیل مکن در نفرین کردن

بر مشرکان و استعجال منما در طلب هلاک ایشان أَمْهِلْهُمْ فرو گذار ایشان را رُوَيْدًا فرو گذاشتنی اندک یعنی
نزدیک هر هلاک خواهند شد و این یا در قیامت یا در روز بدر ابو عاصم روایت کرده که رسول را دیدم در شرق
بنی ثقیف بر کمانی تکیه زده بود و این سوره میخواند من یاد گرفتم و بجماعتی از ثقیف بگذشتم قومی از قریش مرا گفتند از
مسجد چه شنیدی این سوره را برخواندم ثقفیان گفتند چنان مینماید که این مرد
صادق القولست و آنچه میگوید از نزد خداست قریشیان از روی عناد و استکبار
گفتند ما صاحب خود را از شما میشناسیم اگر میدانستیم که حق است
متابعتش میکردیم فلعنة الله علی من طابع
الشرک والغوی والسلام علی من اتبع الرشد والهدی

سورة الأعلى تسع عشرة آية

ابی بن کعب از پیغمبر روایت کرده که هر که این سوره بخواند حق تعالی بعدد هر حرفی که بر ابراهیم و موسی و محمد نازل شده ده
حسنه در نامه اعمال او بنویسند و از امیر المؤمنین منقولست که پیغمبر این سوره را دوست داشت و میگفت اول کسی که سُبْحَانَ
رَبِّيَ الْأَعْلَى گفت میکائیل بود که چون عرش خدا را با عظمت و طول و عرض بدید بسجده افتاد و این تسبیح را در آن سجده گفت
و از ابن عباس روایتست که رسول چون این سوره خواندی فرمودی سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَبِحَمْدِهِ حضرت از جبرئیل پرسید که
ثواب گوینده این تسبیح در نماز چه باشد گفت چون بنده بگوید سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَبِحَمْدِهِ حق تعالی گوید که گواه باشید
ای ملائکه که من او را آمرزیدم و چون بمیرد میکائیل زایر وی باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى تنزیه کن اسم پروردگار خود را که برتر است آن تام و منزه از هر هیچ و رعایت کن اطلاق
آن بر آن مانند آن بر جبر و تشبیه غیر آن بلکه اسمای او را استعمال کن و در معانی که لایق او باشد مثل آنکه تعبیر نمایی اعلی بعلو
که یعنی قهر و اقتدار است نه یعنی علو در مکان و ذکر او کنی بر وجه خشوع و تعظیم و اعتقاد نه بطریق استهزا و با اعلی
صفت ربست یا شد یعنی خداوندی که رب باشد و برتر است از همه با اقتدار و قدرت و قهر که هیچ چیز از وی اقدر نیست بلکه هیچ در تحت
قهر و قدرت او نیند یا برتر است از مشابهت باعراض و اجسام و جواهر الَّذِي آن خدایی که خَلَقَ بیافرید همه چیزها را فَسَوَّى
پس تسویه فرمود خلقان را یعنی راست کرد ابتدا اعضای و اجزای او را بر قانون حکمت و آن احکام و اتساق آن دال است
بر آنکه خالق آن علیم و حکیم و قدیر است وَالَّذِي قَدَّرَ و آن خدایی که تقدیر کرد اجناس اشیا و انواع اشخاص و مقادیر
و صفات و افعال و آجال و ارزاق آنرا یا مقدر ساخت از برای هر حیوانی آنچه صلاح او در آنست فَهَدَى پس راه
نمود او را و شناسا ساخت باوجه انتفاع او را بطریق الهام و دلالات و ادوات همچنانکه طفل را بپستان راه نمود
وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى و آن خدایی که بیرون آورد از زمین چراگاه را یعنی برویانید چیزی را که چهار پایان بخورند فَجَعَلَهُ
پس گردانید آن گیاه را بعد از سبزی آن غُثَاءً گیاه خشک و خورده و ریزنده أَحْوَى سیاه و تیره و در هم و سالها

بعلم است سَنُقْرِئُكَ زود باشد که برتو خوانیم قرآن را یعنی جبرئیل بامر ما بر تو خواند یا ترا قاری کردانیم بالهام قراءت
فَلَا تَنْسَىٰ پس تو فراموش نکنی آن را جهت قوت حفظی که بتو ارزانی داشته‌ایم إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ مگر آنچه خواهد خدای
فراموش کنی آن را و آن کاهی باشد که تلاوت آن منسوخ کرده إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ بدرستی که او است میداند آشکارا از اقوال
وافعال شما وَمَا يَخْفَىٰ و آنچه نهانست در نفس که آن خوف نسیانست پس اندیشه مکن در راه مدعی که من حافظ توام از نسیان
وَنُيَسِّرُكَ و آسان کردانیم و توفیق دهیم ترا لِلْيُسْرَىٰ برای سلوک طریقت که آن آسان تر و سهل تر است فَذَكِّرْ
پس پند ده بقرآن مردمان را إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَىٰ که سود دهد پند دادن سَيَذَّكَّرُ زود باشد که پند پذیرد مَنْ
يَخْشَىٰ کسی که بترسد از خدای وَيَتَجَنَّبُهَا و پهلو تهی کند از موعظه الْأَشْقَى بدبخت ترین یعنی کافری که اشقی
از فاسقانست الَّذِي يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَىٰ آنکسی که شقی است در آید بآتش بزرگ یعنی از آتش درکه جهنم ثُمَّ لَا يَمُوتُ
پس آن بدبخت ترین مردمان نمیرد فِيهَا در آن نار کبری تا آسایش یابد وَلَا يَحْيَىٰ و زنده باشد زندگی که از آن راحت
یابد بلکه آن حیوة وبال او باشد قَدْ أَفْلَحَ رستکاری یافت مَنْ تَزَكَّىٰ آنکه پاک شد از کفر و معصیت وَذَكَرَ اسْمَ
رَبِّهِ و یاد کرد نام پروردکار خود را بدل و زبان فَصَلَّىٰ پس نماز کذارد یا رستکار شد کسی که طهارت کرد و تکبیر احرام
کفت پس باین تکبیر نماز پنجکانه بکذارد و از امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که تزکی تصدق است بصدقه فطر بقوله تعالی قد افلح
من تزکی یعنی عطا کرده زکوة فطر را پس متوجه شد بمصلی و نماز عید را کذارد پس خطاب با شقیا میکند که شما ستمکاره
میشوید بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بلکه بر میکزینید زندکانی دنیا را جهت اینکه عملی نمیکنید که موجب سعادت شما
باشد وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ و سرای آخرة بهتر است وَأَبْقَىٰ و پاینده تر إِنَّ هَٰذَا بدرستی که این سخن یعنی مضمون
قد افلح تا آخر یا آنچه درین سوره است لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ هر آینه در صحیفهای پیشینیانست صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ صحیفهای
ابراهیم ابراهیم خلیل است که ده است وَمُوسَىٰ و صحف موسی یعنی الواح توریة ابوذر غفاری
روایت کرده که پیغمبر را کفتم که انبیا چند اند فرمود صد و بیست و چهار هزار
کفتم مرسل چند بودند فرمود سیصد و سیزده کفتم آدم پیغمبر
بود فرمود نعم حق تعالی باو تکلم

سُورَةُ الْغَاشِيَةِ ست وهو عِشْرُونَ آيَة

ابی بن کعب از پیغمبر روایت کرده که هر که این سوره را تلاوت کند حق تعالی حساب آخرة را بر وی آسان کرداند و ابو بصیر از ابو عبد الله
نقل کرده که هر که این سوره را در فرایض و نوافل بخواند حق تعالی او را غریق رحمت خود کرداند و از آتش دوزخ ایمن کرداند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

هَلْ أَتَاكَ آیا آمد بتو ای محمد حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ خبر واهیه و بلیه که پوشیده است مراد قیامت است وُجُوهٌ
يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ روی های کفار در آن روز ترسناک بود و ذلیل مراد اصحاب وجوه اند عَامِلَةٌ عمل کننده
نَاصِبَةٌ رنج کشنده در آن عمل یعنی دوزخیان در آن عمل مشغول باشند که رنج و تعب بسیار بایشان رسد از کشیدن

طوقهای آتشین که بر دستها و کردنهای آنها نهاده باشد و خوض نمودن در آتش و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام کوید است
که ایشان جمعی اند که مخالفت کرده اند دین خدا را یا آنکه روزه داشته اند و نماز کذارده اند و کسانی اند که نصب عداوت
امیر المؤمنین علیه السلام کرده اند پس حق تعالی افعال و اقوال ایشان را قبول نخواهد کرد تَصْلَىٰ در آورده شوند و حفص بصیغه
معلوم خوانده یعنی در آیند نَارًا حَامِيَةً در میان آتش بنهایت حرارت رسنده که بازوند بر دشمنان خدا و ایشان
همیشه ملازمان آن باشند تُسْقَىٰ آشامیده شوند یعنی بعد از آن که عطش ایشان بنهایت رسیده باشد یا شامانند ایشان را
مِنْ عَيْنٍ آنِيَةٍ از آب چشمه بغایت کرم رسیده لَيْسَ لَهُمْ نیست مر دوزخیان را طَعَامٌ خوردنی إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ مکر از
ضریع و آن نوعی کیاهیست خار ناک که آن را برک نباشد و چون خشک کردد سم قاتل باشد و هیچ دابه کرد آن نکردد و آن را
بخورد دوزخیان دهند لَا يُسْمِنُ فربه نمیکند ضریع دوزخ کسی را وَلَا يُغْنِي و دفع نمیکند مِنْ جُوعٍ
هیچ کرسنکی را یعنی مقصود از طعام یکی ازین دو امر است و هیچ کدام از آن حاصل نخواهد داد و بعد از آن در ذکر
وصف بهشتیان میکند که وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ رویهای بهشتیان در آن روز تازه باشد و اثر نعمت در او
لِسَعْيِهَا بسعی ها از عمل خود رَاضِيَةٌ پسندکننده یعنی عملی کرده باشند که بآن راضی شوند در آن که بجز ثواب آن را
ببینند و بانواع کرامت برسند فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ در بهشت عالی مقدار و بلند قدر باشد لَا تَسْمَعُ نشنوند خداوندان
آن وجوه یا نشنوی تو ای مخاطب فِيهَا در آن بهشت عالی لَاغِيَةً لغوی و بیهوده یا کلامی یا نفسی که خداوند آن لغو
باشد یعنی کلام بهشتیان همه ذکر و حمد باشد فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ در آن جنت چشمه روان بود در غایت عظمت
و کثرت که هرکز منقطع نکردد و بعضی از آن می و بعضی از شیر و بعضی از آب نهار فِيهَا سُرُرٌ در آنجا تختها باشد
مَرْفُوعَةٌ رفیع القدر یا بلند بر داشته تا مومن که بر بالای آن بر آید جمیع نعم دائمی که حق تعالی باو کرامت فرموده باشد بنظر او در آید
و اصل آن تختها از زبرجد و مکلل بزبرجد و در و یاقوت وَأَكْوَابٌ و در جنت کوزهای بی دسته و لوله باشد مَوْضُوعَةٌ
نهاده شده پیش بهشتیان و مهیا و آماده نزد ایشان تا احتیاج نداشته باشند بطلبیدن وَنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ و بالشها
نهاده بهم دیکر تا هر کدام که خواهند بنشینند وَزَرَابِيُّ مَبْثُوثَةٌ فرشهای فاخر عریض که کسترده شده باشد در همه جای
که اراده بهشتی باشد عاصم بن حمزه از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که بهشتیان چون ببهشت داخل شوند و ایشان دست در کردن
زوجات خود کنند و بر بالای تختهای بلند بنشینند أَفَلَا يَنْظُرُونَ آیا نمی نکرند ایشان إِلَى الْإِبِلِ بسوی شتر که بقدرت
ما كَيْفَ خُلِقَتْ که چکونه آفریده شده است یعنی بآن بلندی و بزرکی مسخر کودکی میشود بر او بر میرود و فرو می آید وَ
إِلَى السَّمَاءِ و باز نمینکرند بآسمان که بقدرت عالیه كَيْفَ رُفِعَتْ که چکونه بلند برداشته شده است بر بالای زمین بی عمود
و ستونی وَإِلَى الْجِبَالِ و نظر نمیکنند بکوهها که بقدرت عالیه كَيْفَ نُصِبَتْ چکونه برافراشته شده است بر زمین وَ
إِلَى الْأَرْضِ و نمینکرند بزمین كَيْفَ سُطِحَتْ که چکونه پهن شده است تا جای آرام مخلوقات باشد فَذَكِّرْ پس پند
کوی ای محمد ایشان را که از روی عناد نظر در دلایل مذکوره نکنند تا راه برند بقدرت ما إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ جز این نیست که
تو پند دهنده لَسْتَ عَلَيْهِمْ نیستی تو بر ایشان بِمُصَيْطِرٍ مسلط تا اجبار کنی ایشان را بایمان إِلَّا مَنْ تَوَلَّىٰ لیکن هر که

روی بکرداند بعد از تذکیر وَکَفَرَ و انکار کرد و حق را بپوشد فَیُعَذِّبُهُ اللّٰهُ پس عذاب کند خدا او را الْعَذَابَ الْأَکْبَرَ
عذابی بزرگتر یعنی عذاب آخرت که اعظم عذاب آخرت دینی است که آن قحط و قتل و اسر ایشانست إِنَّ إِلَیْنَا بدرستی که بسوی
ماست یعنی بحکم ما إِیَابَهُمْ بازگشت ایشان ثُمَّ إِنَّ عَلَیْنَا پس بتحقیق که بر ماست حِسَابَهُمْ شمار اعمال ایشان

در محشر این آیه جامع وعده بمغفرت و وعید کفار و خلاصه معنی
آنست که ای محمد اندوه و ملال بر خاطر عاطر خود راه مده که کفار اگر
چه با تو معانده میکنند و آزار و ایذا بتو میرسانند بازگشت
ایشان بحکم ماست و عنقریب از دغدغه ایشان فارغ شوی

سُورَةُ الْفَجْرِ ثَلٰثُوْنَ آیَةً مَکِّیَّةٌ

ابی بن کعب از پیغمبر روایت کرده که هر که این سوره در لیالی عشر ذی الحجه بخواند آمرزیده شود و اگر در روزهای آن بمیرد بی حساب بهشت
رود و ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که سورة الفجر بخوانید در فرایض که این سوره حسین بن علی است علیهما السلام

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ

وَالْفَجْرِ و سوگند باول صبح او که مانند عمود از افق ظاهر میشود و راست می ایستد و این جز از صبح دوم است باانکه ...
و آن وقت مناجات و مجاهده و دعای دوستانست یا بسفیده صبح دوم که هنگام نماز و زمان اجتماع بندگانست یا بنماز صبح که فرشتگان
در آن شاهدند و نزد ابن عباس مراد همه روزهاست و گویند مراد اول محرم است که سال از او منفجر میشود و یا اول ذی حجه که ابتدای
لیالی عشرات یا بامداد صبح جمعه که حج مکانست یا صباح روز عرفه که وظایف دعا و نیاز در آنست یا سفیده دم روز عید یا
روز قیامت یا انفجار الخلقان از قبور که و در تبیان گوید که اشارتست بانفجار آب از اصابع مبارک حضرت رسالت صلعم و یا مراد
انفجار عیون است و یا انفجار ناقه صالح از کوه و یا انفجار آب از حجر موسی و یا انفجار مطر از سحاب و یا انفجار معرفت از سر عارف
یا صبح عرفان از قلوب عارفان یا انفجارات اشک از دیده عاصیان وَلَیَالٍ عَشْرٍ و سوگند بده شب دهه ذی حجه که عرفه در آنست
یا محرم که روز عاشورا از آنست یا دهه آخر رمضان که شب قدر در آنست یا دهه شعبان که شب برات از وست و اشهر مراد عشر
ذی حجه است از انس بن مالک مرویست که حق تعالی سوگند باین ده روز خورده که ایام آن در ثواب برابر روزهای یکسالست و هر که
صدقه بدهد چنان باشد که آنرا به پیغمبران تصدق کرده و هر که بعیادت بیماری رود چنان باشد که رسول خدا را عیادت نموده و
الشَّفْعِ وَالْوَتْرِ و سوگند بجفت و طاق مراد جمیع اشیا از ذکر از زوج و فرد خالی نیستند یا شفع لیالی مذکورات و وتر
روز آن و یا روز نحر که عاشر ایام عاشرات و عرفه که تاسع آنست و باقی احوال درین باب در منهج الصادقین است وَاللَّیْلِ
إِذَا یَسْرِ و سوگند بشب آنگاه که بگذرد و منقضی شود و نزد مجاهد و عکرمه و کلبی مزدلفه است که اجتماع مردمان در آنست بجهت
طاعت حق و آن صباح در آنست بمزدلفه و گذاردن نماز صبح در آن و از آنجا بمنی رفتن و نزد جمعی شب قدر است و اصح آنست که مراد جمیع
لیالیست انگه بجهت تعظیم اقسام مذکوره میفرماید که هَلْ فِی ذٰلِکَ آیا هست در آنچه قسم یاد کردیم قَسَمٌ قسمی مقنع لِذِی
حِجْرٍ مر خداوند عقل یعنی بتحقیق این اقسام مذکوره که عذاب کرده شوند کافران معاند بقوله أَلَمْ تَرَ خطاب بحضرت و مراد

نصف الحزب

تهدید کفار یعنی آیا ندیدی و ندانستی ای محمد مراد تعمیر است یعنی البته معلوم تو شده کَیْفَ فَعَلَ رَبُّکَ که چه کرده پروردگار
تو بِعَادٍ باولاد عاد بن عوص بن ارم بن سام بن نوح که قوم هود بن نوح بودند إِرَمَ سبط ارم بودند و اینها عاد اولی که باسم جد خود
تسمیه یافته اند و گویند ارم نام بلده ایشانست و بر این تقدیر اهل ارم باشند ذَاتِ الْعِمَادِ خداوند قامتهای بزرگ و گویند
استخوانهای تن هر یک چون ستونی بود و درازی بالای هر یک کمتر از هفتاد گز و بلندتر چهارصد و سیصد گز نبود الَّتِی
لَمْ یُخْلَقْ مِثْلُهَا آن قبیله که آفریده نشد مانند ایشان در درازی قد و بزرگی جسد فِی الْبِلَادِ در شهرها و اشهر آنست که ارم
بلده عاد یافت و ذات العماد صفت آنست که مثل آن در هیچ بلادی نبود و نیست و آن شهریست که شداد بن عاد آنرا بنا کرده
و شداد و شدید پسران عاد بودند و هر دو پادشاه روزگار شدند چون شدید در گذشت سلطنت جمیع ممالک بر شداد قرار گرفت
و همه ملوک سر اطاعت پیش او بر زمین نهادند و دعوای خدائی کرد و باغی بنا کرد و ارم نام نهاد که بهشت است وَثَمُودَ و آیا ندیدی و
خبر بتو نرسید که چه کرد آفریدگار تو بثمود که قوم صالح بودند الَّذِینَ جَابُوا الصَّخْرَ آنانکه ببریدند سنگها و کوهها
برای ماوای خود بِالْوَادِ بوادی قری و گویند اول کسی که تراشید کوهها و سنگهای رخام ثمود بود و ایشان هزار هزار
و هفتصد و نود هزار و هشتاد و هفت خانه از سنگ بریدند حق تعالی صالح را بر ایشان فرستاد متابعت نکردند عذاب بر ایشان
نازل شد وَفِرْعَوْنَ و آیا ندانستی و بتو خبر نیامد که چه کرد پروردگار تو بفرعون ذِی الْأَوْتَادِ که خداوند جنود بسیار
و اموال و خیم بیشمار بود یا خداوند خیمهای بیشمار و بلهو و لعب مشغول بودی و بچهار میخ عذاب بر مردمان میکرد و تفصیل آن
در منهج الصادقین یا بسط و جهی مرقوم شد الَّذِینَ آن سه گروه آنانند که بجهت غوایت طَغَوْا از حد بندگی در گذشتند
و بر انبیا تکبر و تجبر نمودند فِی الْبِلَادِ در شهرها که حاکم بودند فَأَکْثَرُوا پس بسیار کردند فِیهَا الْفَسَادَ در آن
شهرها تباهکاری که آن قتل مردمان و غصب اموال و غیر آن مستوجب عذاب شدند فَصَبَّ عَلَیْهِمْ پس بریخت بر ایشان
رَبُّکَ پروردگار تو سَوْطَ عَذَابٍ تازیانه عذاب را یعنی که فرو گرفت ایشانرا انواع عقوبت در دنیا و آخرت إِنَّ رَبَّکَ
بدرستی که پروردگار تو لَبِالْمِرْصَادِ هر آینه در گذرگاه است و در موضع ترقب یعنی همچنانکه کسی در مرصاد نشسته مترصد
گذرندگانست هیچ چیز از او فوت نمیشود و از حق تعالی نیز چیزی فوت نمیگردد از افعال و اقوال بندگان و همه را بر وفق آن
جزا خواهد داد حاصل که حق تعالی عالم است بر افعال بندگان و مرید طاعت و کاره معصیت از ایشان فَأَمَّا الْإِنْسَانُ
پس آدمی میخواهد این را و اهتمام ندارد مگر در دنیا و مستلذات آن پس از این جهت که إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ چون بیازماید
او را پروردگار او بشکر بر نعمت او فَأَکْرَمَهُ پس گرامی کند او را بجاه و اقتدار وَنَعَّمَهُ و نعمت دهد او را و معیشت بر او
فراخ گرداند و باسانی کار او بسازد فَیَقُولُ پس گوید از روی فرح و سرور رَبِّی أَکْرَمَنِ پروردگار من گرامی کرد مرا
مرا و با من این کرامت فرمود وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ و اما آدمی چون بیازماید او را پروردگار او بصبر در وقت
فَقَدَرَ عَلَیْهِ پس تنگ سازد بر او رِزْقَهُ روزی او را فَیَقُولُ رَبِّی پس گوید از روی جزع و ناشکیبائی که آفریدگار
من أَهَانَنِ خوار کرد مرا یعنی گمان برد که سبب هوان فقر است و بجهت این گوید که خدای مرا بفقر مبتلا گردانید گاه
بخلاف که آدمی تصور کرده از کرامت بغنا و اهانت بفقر بلکه فعل شما بدتر است از اقوال شما و دلالت او بر شرات

برهانه که شما بالا و آن اینست که بل لا تکرمون الیتیم بلکه گرامی نمیدارید طفلی بی‌پدر را و تفقد و دلجویی او نمیکنید
مرویست که حضرت رسالت علیه السلام اشارت بسبابه و وسطی کرده فرمود من و کافل یتیم همچو این دو انگشتیم در انضمام دخول در
بهشت و درجات آن ولا تحاضون و تحریص نمیکنید یکدیگر را علی طعام المسکین بر دادن طعام بدرویش را
آنست که بجهت فرط محبت شما بر حطام دنیا نه یتیم را دلنوازی میکنید و نه مسکین را نوازش مینمایید وتأکلون التراث
و میخورید میراث را اکلا لما خوردنی که خداوند جمع است یعنی جمیع مالها را از حلال و حرام میخورید و هیچ
تفرقه نمیکنید میان آنها و گویند مراد اموال ایتام است که مالهای خود خلط میکردند و میخوردند وتحبون المال
و دوست میدارید مال را حبا جما دوستی بسیار یا حرص و شره و منع حقوق و از بدی عاقبت آن اندیشه نمیکنید
کلا باز ایستید ازین امر ناشایسته و یاد کنید هنگامی را اذا دکت الارض چون شکافته شود زمین در آن
دکا دکا شکستنی بعد از شکستنی یعنی پاره پاره کرده و تلها و جبالها و همه کرده یا مانند گرد بر هوا پراکنده شود
بعود وجاء ربک و بیاید پروردگار تو یعنی ظاهر کرده قدرت آثار هیبت و سطوت پروردگار تو والملک
و بیایند فرشتگان بعرصه گاه محشر صفا صفا صفی از پی صفی بحسب منازل و مراتب از ضحاک منقولست که در آن روز آسمان
متزلزل شود و فرشتگان از اماکن خود بر زمین نازل شوند و هفت صف شده احاطه جمیع جنیان و آدمیان نمایند
وجیء یومئذ بجهنم آورده شود و آن روز جهنم یعنی حاضر کرده شود از پرده حجاب یومئذ در آن روز
یتذکر الانسان یاد کند آدمی گناهان خود یا پند گیرد زیرا که عالم شود بقبح عمل خود و بر آن ندامت خورد
وانی له الذکری و از کجا باشد او را یاد کردن و پند گرفتن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده از حضرت رسالت
که بعد از نزول این آیه رنگ روی آنحضرت بسیار متغیر شد من منشاء تغییر را از آنحضرت پرسیدم فرمود جبرئیل نزد من آمد و این آیات
بر من خواند و بعد از آن امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که یا رسول الله دوزخ را چگونه بیارند رسول فرمود که بیارند دوزخ را هفتاد هزار
پس بیست هزار شهرها ... که اگر فرشتگان دفع آن نکنند جمیع اهل قیامت را بسوزد و نزد آنحال هیچکس نماند مگر که
نفسی نفسی گوید و من گویم ای پروردگار من امتی امتی ... کافر بروجه حسرت و ندامت یقول گوید یا لیتنی
کاشکی من قدمت پیش فرستاده بودم عمل چیزی لحیاتی برای زندگانی من تا در وقت حیوة من درین دنیا فیومئذ
پس آن روز لا یعذب عذابه عذاب نکند کسی همچو عذاب خدای احد هیچ از مردمان ولا یوثق و بند
نکند هیچکس را بسلاسل و اغلال هیچکس وثاقه مانند بند کردن آن خدای احد هیچ یکی پس حق تعالی نزدیک موت
مؤمن یا در وقت بعث یا در وقت دخول او در جنت با او خطاب کند بکیفیتی که با موسی در طور خطاب نمود یا بزبان ملکی
فرماید که یا ایتها النفس المطمئنة ای نفس آرام گرفته بذکر من و فارغ از غیر من که شاکر بودی در نعمت و صابر در
بلیات یا ایمن از خوف و حزن و اندوه و عنا از عذاب و عقاب من ارجعی الی ربک باز گرد بسوی موعد پروردگار خود
راضیة در حالی که پسند کننده باشی بانچه بتو دهند و یا شاکر و صابر بودی در دنیا بر آنچه بتو رسیده بود مرضیة
پسندیده شده نزد خدای بعملی که کرده فادخلی پس در آی فی عبادی در زمره بندگان شایسته من و منتظم شو در

سلک ایشان وادخلی جنتی و در آ در بهشت من با ایشان یا با زمره مقربان مرویست که چون بنده مؤمن
مشرف بر موت شود حق تعالی دو فرشته را بفرستد تا از برای وی تحفه از بهشت بیاورند و باو گویند ای نفس آرمیده بیرون
آی راضیه مرضیه بروح و ریحان و چون آن رایحه را فرشتگان آسمان بشنوند درهای آسمان بگشایند و بر او صلوات دهند و
او را نزد عرش برند خطاب آید که او را بنزدیک نفسهای مؤمنان برید و قبر او را طول
و عرض هفتاد گز فراخ سازید پس او در قبر چنان خواب کند که عروس بر بالای
جامهای الوان و کافر را چون موت فرا رسد حق تعالی دو فرشته را بفرستد و باو
گویند یا ایتها النفس الخبیثة ارجعی الی الجحیم والعذاب

سورة البلد عشرون آیة

ابی بن کعب از رسول صلعم روایت کرده که هر که این سوره در فرایض قراءت کند در دنیا معروف شود که از صالحانست
و در آخرت مشهور گردد که از مقربان درگاه او سبحانه است و از رفقای انبیا و صلحا و شهدا باشد و حق تعالی او را
امان از غضب و خشم خود دهد

بسم الله الرحمن الرحیم

لا اقسم البته سوگند میخورم بهذا البلد بدین شهر یعنی چگونه سوگند نخورم باین شهر البته قسم سوگند
میخورم وانت حل و حال آنکه تو فرود آمده بهذا البلد بدین شهر یا آنکه موضع امن و مثابه خلق و مقام
حج و امکان بیت الحرام و محل ابراهیم و اسمعیل نیز جهت قسم را مقید ساخته بحلول حضرت رسالت صلعم در آن بجهت اظهار
مزیت فضل آنحضرت یعنی این شهر بجهت آنکه تولد تو در اینجاست و در او نزول اجلال نموده شایسته است که بوی سوگند
خورند و گویند معنی آنست که در حالیکه تو حلالی باین یعنی بتو حلال است آنچه بکی دیگر حلال نبوده و نیست از قتل و
اسر و بعد از آن فرمود که بدرستی که حرام گردانید حق تعالی مکه را روزی که بیافرید آسمان و زمین را پس مکه حرام است تا آنکه قیامت
قایم شود و مرا حلال نیست مگر یک ساعت از روز که حلال بود پس درخت آنرا قطع نباید کرد و گیاه تر آنرا نباید برید و صید آنرا
نباید رمانید و لقطه آنرا حلال نیست مگر کسی که تعریف کند آنرا ووالد و سوگند به پدر آدم که ابو البشر است یا ابرهیم که پدر حضرت
رسالتست علیه السلام و بانی کعبه معظم زاده الله تعظیما و تکریما وما ولد و بانچه زاده است از آدم که جمیع ذریه وی اند که اعاظم ایشان
اند بانبیا و اوصیا و اتباع ایشان و بر هر تقدیر جواب قسم اینکه لقد خلقنا الانسان بدرستی که آفریدیم آدمی را فی
کبد در سختی و رنج و مشقت از ظلمت رحم و مضیق آن و تولد و معاش و تکلیفات شرعیه و موت و بعث و حساب و
عقاب و غیر آن از سایر مصایب دنیا و شداید آخرت ایحسب آیا می پندارد آدمی یعنی این صندید قوی و آن جاحد معاند
ان لن یقدر علیه که قادر نباشد علیه احد بر او کسی که از و انتقام معاندت و معادات با پیغمبر بکشد و مکافات
ایذا و آزار باو رساند یعنی ظن وی آنست که قیامت قایم نگردد و کسی انتقام از و نکشد و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مذکور است
که مراد ازین عمرو بن عبدود است که امیر المؤمنین علیه السلام در خندق اسلام بر او عرضه کرد و او ابا کرد و او را بقتل رساند یقول

گوید از روی حسرت در وقت وقوع قیامت أَهْلَكْتُ هلاک کردم یعنی ضایع کردانیدم در دنیا مَالًا لُبَدًا مالی انبوه و بسیار
مراد کثرت و انفاق وی است از پیغمبر صلعم روایت آمده که ابو الاشدین رشوت بمردم دادی تا پیغمبر را بیازارند و آن معاند از روی
افتخار میگوید که من مال بسیار داده‌ام و عداوت محمد انفاق نموده‌ام أَيَحْسَبُ آیا می‌پندارد أَنْ لَمْ يَرَهُ آنکه ندیده است او را أَحَدٌ
کسی یعنی خدای وی را دید بر آن قصدی که نفقه کرده جزا خواهد داد از ابن عباس مرویست که هیچ بنده را نگذارند که قدم از سر قدم بردارد
تا از عهده چهار سوال بیرون آید از عمر که در چه بسر برده و از مال که از کجا فراهم آورده و در کجا نفقه کرده و از علم که چگونه عمل نموده و از محبت
و دوستی اهل بیت ع بعد از آن بجهت تقدیر و تذکیر نعمت میفرماید که أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ آیا نکردانیدیم مر او را یعنی نیافریدیم برای او
عَيْنَيْنِ دو چشم که بدو می‌بیند آثار حکمت و قدرت ما را و هرچه میخواهد از مرئیات مشاهده میکند وَلِسَانًا و زبان را
که بدان سخن میگوید و ما فی الضمیر خود خبر میدهد وَشَفَتَيْنِ و دو لب که دهن او را می‌پوشد ابو حازم روایت کند که پیغمبر صلعم فرمود
که حق تعالی میفرماید که ای فرزند آدم اگر زبانت بر تو منازعت کند بر آنچه بر تو حرام کرده‌ام پس اعانت نموده‌ام ترا بر منع بر آن دو لب
پس آن را بر هم نه و اگر چشم تو بر تو نزاع کند بر آنچه بر تو حرام کرده‌ام پس اعانت فرموده‌ام ترا بر آن بدو حتی پس آن را بر یکدیگر
تا نه بینی و اگر فرج بر تو منازعت کند بر آنچه بر تو حرام کردانیده‌ایم از مباشرت پس اعانت نموده‌ام ترا بدو زانو پس آن را بر یکدیگر
فراهم آور وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ و راه نموده‌ایم او را بر طریق خیر و شر و از سالک سهل و از ابو جعفر روایت که مراد
بعینین حضرت رسالت صلعم که مظهر نبوت و ولایت و بلسان امیر المؤمنین ع و بشفتین امام حسن و امام حسین ع و بنجدین ولایت
ایشان و بنا معتبر هم و مسکین که بعد از این می‌آید محمد است و علی فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ پس بتکلیف در نیامد و شروع نکرد
در امر سخت یعنی خویش نکشید در مخالفت نفس و مجاهده شیطان و بواسطه اعمال صالحه که متضمن مشقت و تکلفات است بگر
گذاری نیم مذکوره قیام نمود بعد از آن بجهت تعظیم عقبه میفرماید که وَمَا أَدْرَاكَ و چه چیز دانا کردانید ترا که مَا
الْعَقَبَةُ چیست عقبه یعنی تو نمیدانی که صعوبت آن را بر نفس و کثرت ثواب آن را نزد خدای فَكُّ رَقَبَةٍ رهانیدن گردن است از
بندگی و تخلیص آن از رقبه أَوْ إِطْعَامٌ یا خورانیدن طعام فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ در روزی که خداوند گرسنگیست یعنی
در وقتی که طعام بدشواری بیابند یا بخورانید يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ بی پدری را که خداوند قرابت و خویشی است یعنی آن یتیم خویش مطعم
بوده باشد أَوْ مِسْكِينًا یا درویشی را که ذَا مَتْرَبَةٍ خداوند خاک نشین یعنی پهلو بر خاک نهاده باشد و این کنایت است از
احتیاج و تنگدستی و هر که سیر کرداند گرسنه را در روز قحط حق تعالی در روز قیامت در آرد او را از دری از درهای بهشت که داخل شود
کسی مگر کسی که کرده باشد مثل آنچه او کرده و از آنحضرت روایت که از چیزهای که موجب آمرزش است طعام دادن بمسلمان گرسنه
ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا پس بود آن انسان معاند جاحد از آنانکه ایمان آورده‌اند وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ
و وصیت کرده‌اند یکدیگر را بشکیبایی در طاعت یا در معصیت یا در رضا بدین الهی بر انواع مشقت یا مطلق محنتی که بنده مؤمن
بآن مبتلا شود وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ و وصیت کرده‌اند ببخشایش و مهربانی بر بندگان خصوصا بر اهل حاجت و ذوی قرابت
أُولَئِكَ آنگروه مؤمنان که بصبر و مرحمت یکدیگر را وصیت میکنند أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ یاران دست راستند که از جانب یمین
عرش بجنت در آیند و باشند او را آن یمن و برکت وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه نگرویده‌اند بِآيَاتِنَا هُمْ بنشانهای ما یعنی بدلایلی

که نصب کرده‌ایم بر حقیقت کتاب و حجت ما از آیتهای قرآن أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ ایشانند اصحاب دست چپ که ایشان را از
جانب شمال عرش بدوزخ برند و اهل اهانت و نکبت‌اند عَلَيْهِمْ نَارٌ مُؤْصَدَةٌ بر ایشان است در دوزخ آتشی که پوشیده
باشد یعنی سر آن درگاه که در آنجا معذب باشند بپوشند و بطبقی آن را مضبوط سازند
که هیچ کدران موجب روح و راحت باشد در آنجا در نیاید و دود نیز
بیرون نیاید پس ناامید باشند از راحت و
و آسایش و دایم معذب

سُورَةُ الشَّمْسِ خَمْسَ بعد از آن عَشْرَةَ آيَةً مَكِّيَّةٌ

ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که هر که این سوره بخواند ثواب کسی داشته باشد که هر چه شعاع آفتاب بر او
می‌تابد در راه خدا تصدق کرده باشد و از ابو عبدالله ع مرویست که هر که سوره وَالشَّمْسِ و اللیل و الضحی و الم نشرح را بسیار بخواند در روز
یا در شب هیچ چیز نزد او حاضر نباشد مگر که روز قیامت برای او گواهی دهند از موی و پوست و گوشت و عروق و اعصاب
عظام وی و آنچه زمین آن را برداشته و حق تعالی گوید قبول کردم شهادة شما را و او را از آتش دوزخ نجات دادم ببرید او را
بهشتهای من تا هر جا که خواهد داخل شود

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالشَّمْسِ سوگند بآفتاب و مهتاب وَضُحَاهَا و بروشنی و درخشندگی او در آن وقت که بلند شود و بهمه جا منبسط
کردد وَالْقَمَرِ و بماهتاب إِذَا تَلَاهَا چون پیروی کند آفتاب را یعنی در عقب آفتاب طلوع کند و در تفسیر امام حسن
عسکری ع مذکور است که ابو بصیر از ابو عبدالله الحسین ع روایت کرده که مراد بآفتاب حضرت رسالت صلعم که لمعات نور او تمام
عالم را منور ساخت و بقمر امیر المؤمنین علی است ع که کسب نور از آنحضرت نموده و من جمیع الوجوه تابع او شد وَالنَّهَارِ و
سوگند بروز إِذَا جَلَّاهَا چون جلوه دهد و ظاهر و روشن کرداند آفتاب را در وقت انبساط خود وَاللَّيْلِ و سوگند
بشب إِذَا يَغْشَاهَا چون بپوشاند آفتاب را یعنی روشنی آن را مستور سازد وَالسَّمَاءِ و سوگند بآسمان وَمَا بَنَاهَا
و کسی که آن را بنا کرده بقدرت کامله ذاتیه وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَاهَا و سوگند بزمین و آن قادر عالم القدرة که گسترده است
و آن را مسطح کردانیده برای مقر بندگان وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا و بنفس آدم یا مطلق نفوس و بحکیم غالب الحکمة که تسویه نموده
اعضای او را و راست خلقت کردانیده فَأَلْهَمَهَا پس الهام داده و افهام نموده مر آن نفس را فُجُورَهَا دروغ و ناپاکی و
پاکی او را وَتَقْوَاهَا و پرهیزکاری و نیکوکاری و فرمانبرداری یعنی اعلام کرده که فجور و معصیت قبیح است و طاعت و تقوی
و اصناف فعل خیر حسن است و تمکین او داده در اختیار کردن هر کدام از آن جواب قسم اینکه قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا بدرستی
که رستگار شد هر که پاکیزه کردانید نفس خود را از دناءت رذایل کفر و معصیت یا افشا و نما داد او را بعمل و طاعت وَقَدْ
خَابَ مَنْ دَسَّاهَا و بدرستی که بی‌بهره ماند هر کس نفس خود را بجهالت و ضلالت پایمال کردانید و مرتبه او را بفسق و
و معصیت صاحب کشاف آورده که جواب قسم محذوفست و آن اینست که سوگند بامور مذکوره که فرود آورد خدای عذاب را بر
ثمود کرد

کفار مکه بجهت تکذیب ایشان رسول خدا را همچنانکه عذاب فرود آورد بر قوم ثمود بجهت تکذیب آن صالح را كَذَّبَتْ
ثَمُودُ تکذیب کردند قبیله ثمود بِطَغْوَاهَا بسوی طغیان و عدوان خود مر صالح را إِذِ انْبَعَثَ در وقتی که برخاست
أَشْقَاهَا بدبخت ترین قبیله ایشان که قدار بن سالف بود فَقَالَ لَهُمْ پس گفت مر آن قبیله را رَسُولُ اللَّهِ فرستاده
خدای یعنی حضرت صالح نَاقَةَ اللَّهِ دست بدارید ناقه خدا را یعنی ناقه که خدای بقدرت کامله خود او را از سنگ بیرون آورد
وَسُقْيَاهَا و کرده مکر دیده شرب آن را یعنی مانع شرب آن مشوید در وقتی که نوبت اوست تا عذاب بشما نیاید فَكَذَّبُوهُ پس
تکذیب کردند صالح را در آنچه تهدید ایشان کرده بود از حلول عذاب بعد از عقر ایشان فَعَقَرُوهَا پس پی کردند و مجروح
ساختند ناقه را فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ پس فرو پوشانید عذاب را بر ایشان رَبُّهُمْ پروردگار ایشان بِذَنْبِهِمْ فَسَوَّاهَا
بسبب گناه ایشان پس یکسان کرد دمدمه را بر همه ایشان یعنی همه ایشان را مستاصل ساخت وَلَا يَخَافُ و نترسید خدای
عُقْبَاهَا عاقبة دمدمه را همچنانکه ملوک میترسند از عاقبت هلاک همه در طبری آورده بروایت صحیح و اسانید
وثیقه که عثمان بن صهیب از پدر خود روایت کرده که حضرت پیغمبر امیر المؤمنین علی را گفت یا علی بدبخت ترین پیشینیان
کیست امیر المؤمنین فرمود عاقر الناقه حضرت فرمود صدقت بدبخت ترین پسینیان کیست فرمود خدا و رسول
دانا ترند فرمود کسی که شمشیر برین موضع تو زند
و اشاره کرده بتارک امیر المؤمنین علی ع

سُورَةُ اللَّيْلِ إِحْدَى وَعِشْرُونَ آيَةً

ابی بن کعب از پیغمبر روایت کرده که هر که این سوره بخواند حق تعالی چندان عطا با و کرامت فرماید که راضی شود و او را از
عسر و تنگدستی و تنگی عافیت و جمیع امور او را سهل و آسان گرداند و مهمات او کفایت کند و او را باشهد الحرکت کند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

وَاللَّيْلِ و سوگند بشب إِذَا يَغْشَىٰ چون بپوشید آفتاب را یا روشنی روز را وَالنَّهَارِ و سوگند بروز إِذَا تَجَلَّىٰ
چون آشکار گردد بزوال ظلمت شب یا مبین بطلوع آفتاب وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَىٰ و سوگند بقادر عظیم القدر
که بیافرید نر و ماده را یعنی آدم و حوا را که منشاء وجود آدمیان اند یا جمیع مذکر و مونث از انواع حیوانات جواب قسم
اینکه إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّىٰ بدرستی که سعیهای شما در افعال و اقوال و همه آن مختلف و پراکنده چه بعضی از سعی شما
موجب نجاتست و بعضی دیگر سبب هلاکت و از رسول ص روایت که مردم بر دو نوع اند یکی خود را بخرد آزاد کند و دیگری
خود را بفروشد و هلاک کند فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ پس اما هر که بداد حقوق مال خود را در راه خدا وَاتَّقَىٰ وَصَدَّقَ
بِالْحُسْنَىٰ و پرهیز کرد از معاصی و تصدیق نمود بکلمه لا اله الا الله و محمد رسول الله و علی ولی الله یا کلمه که دلالت بر حق
کند یا باور داشت مثوبت حسنی را که جنت فَسَنُيَسِّرُهُ پس زود باشد که بآسانی دهیم و اسباب لطف کرامت کنیم با او تا آماده
شود لِلْيُسْرَىٰ برای طاعتی که آسیر و اصون امور باشد بر او بطیب نفس و بهجت بآن اقدام نماید و از حضرت رسالت مرویست
که هیچ روز آفتاب بر نیاید الا که بر دو جانب او دو فرشته هست که میگویند بار خدایا هر که مال انفاق میکند عوض وی بجای

بوی رسان

بوی رسان و هر که انفاق نمیکند مال او را تعجیل تلف کن وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ و هر که بخل کرد بدادن حقوق مال خود را
بالکلیه وَاسْتَغْنَىٰ و بی نیازی دید خود را بشهوات دنیا از ثواب وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَىٰ و تکذیب کرد کلمه نیکو
که توحید است یا غیر آن یا نیکوتر آنکه زینت است بدین اسلام فَسَنُيَسِّرُهُ پس مهیا گردانیم او را یعنی بجهت آن
عناد اسباب لطف و توفیق از و باز گیریم تا آماده و مهیا شود لِلْعُسْرَىٰ برای خصلتی یا حالتی که طریقه مؤدی او
باشد یا امر او شد امور که آن دخول نار است وَمَا يُغْنِي عَنْهُ دفع نکند از او عذاب را مَالُهُ مال او که بدان بخل کرد
إِذَا تَرَدَّىٰ چون هلاک شود یا در دوزخ افتد ابن عباس فرموده که سبب نزول این آیات آن بود که مردی از انصار
در سرای وی درختی از خرما بود که بعضی از شاخهاش در سرای همسایه درویش عیالداری بود و صاحب آن درخت
هر گاه که بر بالای آن درخت رفتی و میوه آن چیدی اگر میوه افتادی و اطفال همسایه برداشتی انگشت در دهان ایشان
کردی و بیرون آوردی مرد همسایه شکایت او را بحضرت رسالت معروض داشت آنحضرت صاحب درخت را طلبید و گفت
این نخل خود را بمن فروش بنخلی که در بهشت بتو دهم آن مرد گفت خاطر من باین متعلق است و فروختن بجود
قرار نتوانم داد ابو دحداح چون این سخن از پیغمبر شنید گفت یا حضرت اگر من او نخل بخرم تو او را از من میخری بآن
بآن درختی که در بهشت باو میدادی حضرت گفت او را از تو میخرم بنخل بهشت ابو دحداح بنزد آن مرد رفت و از و طلب
بیع کرد او گفت اگر بمدعای من میخری میفروشم ابو دحداح گفت مدعای تو چیست گفت او را اگر از چهل نخل بخری در آن
درخت را از و بخرید بخرماستانی که مشتمل بر چهل نخل بود و بعد از آن نزد پیغمبر رفت و گفت یا رسول الله آن نخل را
خریدم حضرت آن نخل را از ابو دحداح بخرید بدرختی که در بهشت بوی دهد پس بسرای همسایه رفت و گفت این نخل را بتو
و عیال تو بخشیدم حق تعالی این سوره فرستاد که فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ ابو دحداح است وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ مرد انصاری که بخیلی کرد
و بعد از نیران که صاحب قبر شد و هر که متصف بصفت ابو دحداح و یا آن مرد انصاری است درین حکم داخلست إِنَّ عَلَيْنَا
لَلْهُدَىٰ بدرستی که بر ماست راه نمودن وَإِنَّ لَنَا و بدرستی که ما راست لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَىٰ و سرای عقبی
و سرای پیشین که دنیاست و چون مالک هر دو ملک ماییم هر چه خواهیم بهر که دهیم فَأَنْذَرْتُكُمْ پس بیم میکنیم شما را
ای امامت نَارًا تَلَظَّىٰ بآتشی که زبانه درزند لَا يَصْلَاهَا در نیاید در آن آتش بطریق دوام و لزوم إِلَّا الْأَ
شْقَى الَّذِي مگر بدبختری که كَذَّبَ تکذیب کرد حق را و مهتدی نشد وَتَوَلَّىٰ و روی بگردانید از اطاعه معرض
و مرتکب آن شد چون مرد انصاری وَسَيُجَنَّبُهَا و زود باشد که دور کرده شود از آن آتش الْأَتْقَى پرهیزکارتر
یعنی مجتنب از شرک و عصیان الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ آنکه میدهد مال خود را در مصارف خیر میکند يَتَزَكَّىٰ
میجوید بدان پاکی را نزد خدا یعنی باخلاص میدهد آن را وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ و نیست هیچکس را نزد آن معطی
مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَىٰ از نعمتی و منتی که مکافات کرده شود یعنی تا قصد کند اعطای آن بمجازات نعمت را بلکه
عطای آن میکند چنانکه می باید إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَىٰ مگر برای طلب رضای پروردگار خود که بر
تر و بزرگتر است برای مکافات آن وَلَسَوْفَ يَرْضَىٰ و زود باشد که خشنود شود بآنچه خدای بوی دهد

از مثوبات عظمی در خیرات که هر گاه رسول بجز ما ستان ابو دحداح بگذشتی فرمودی که ابو دحداح را در بهشت بهتر ازین خواهد بود

سورة الضحی احدی عشر آیة

ابی بن کعب از حضرت پیغمبر روایت کرده که هر که این سوره بخواند او را از جمله کسانی کرداند که بشرف شفاعت حضرت
مشرف شود و بآن خشنود و خورسند باشد و بهشت درآید و بعدد هر یتیمی و سایلی او را ده حسنه باشد

بسم الله الرحمن الرحیم

والضحی سوگند بچاشتگاه که آفتاب در آن وقت ارتفاع یافته و بسبب آن نور نهار فراگشته و قوت و ضیا گرفته
واللیل اذا سجی سوگند بشب آنگاه که بیارامد تاریکی آن و ساکن شوند اهل آن آورده اند چون مبدا احوال
سید عالم صلعم اظهار دعوت نمود و اهل مکه رسولی بمدینه فرستادند که شخصی در میان ما پدید آمده نام وی محمد بن عبد الله
در کمال عقل و فطانت و حسب و نسب در پیشم و در خلق و خلق و احسان و حسن نهایت رسیده و لیکن دعوی نبی
میکند آیا ملتان دین بوده اند و مردمان را آن میخواندند شما کتابها خوانده اید ما را خبر دهید که در کتاب خود نام و نشان
این مرد خوانده اید ایشان در جواب فرستادند که در جمیع کتابهای خود نام پیغمبری مکرر دیده ایم و پیغمبران سابق بوجود او خبر داده اند
و برا بسه چیز بیازمایید یکی قصه اصحاب کهف دوم حکایت ذو القرنین سیم حکایت روح اگر هر سه را جواب دهد یا هیچکدام را جواب
ندهد رسول نیست و اگر دو را جواب دهد و یکی را جواب ندهد بدانید که وی رسول خداست اشراف ایشان برخواستند
و نزد پیغمبر آمدند و آن سه مسئله را از او سوال کردند آنحضرت فرمود که من نیز آدمی ام مثل شما تا وحی بمن نیاید
علم بچیزی پیدا نمیکنم فردا بیایید تا جواب شما بگویم و بجهت آنکه حضرت کلمه ان شاء الله در عقب آن نگفت تا ایام ده
روز و بروایتی پانزده روز و بقول اشهر چهل روز وحی بوی نیامد و آنحضرت بسیار دلتنگ بود و کفار زبان طعن دراز
کردند و گفتند خدای محمد او را گذاشته و او را دشمن گرفت حضرت از طعن دشمنان بر کوه حرا برآمد و سر بر زمین نهاد
و گفت خداوندا تو عالمی که دشمنان چه میگویند هنوز سر از سجده برنداشته بود که جبرئیل آمد حضرت پرسید که چرا درین مدت
که من بغایت مشتاق بودم نیامدی او این آیه برو خواند که وما نتنزل الا بامر ربک بعد از آن این آیه دیگر را که ولا تقولن لشیء
انی فاعل ذلک غدا الا ان یشاء الله پس قصه اصحاب کهف و ذو القرنین را تعلیم آنحضرت داد و در جواب سوال حقیقت
روح این آیه آورد که ویسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی و بجهت رد قول کفار این سوره برو نازل ساخت و بضحی و اللیل قسم
یاد نمود بر آنکه ما ودعک ربک و انگذاشت ترا پروردگار تو و از تو نبرید وما قلی و دشمن نگرفت ترا ای حبیب
و برگزیده خدای و بازنده باشی هرگز وحی از تو منقطع نسازد وللآخرة و هر آینه آن سرای دیگر خیر لک
بهتر است مر ترا من الاولی ازین سرای یعنی کرامت خدای تو در آخرت بهتر است از کرامت او بتو در دنیا ولسوف
یعطیک و زود باشد که بدهد ترا ربک آفریدگار تو نعم نامه خود را فترضی پس خشنود شوی بآن و عده دایت
شامل جمیع آنچه باو عطا فرماید در دنیا و آخرت و حضرت فرمود که روز قیامت مرا چندان شفاعت دهند که گویم حسبی حسبی یعنی بس است
و راضی شدم و مقرر است که آنحضرت راضی نخواهد شد که یکی از امت وی در دوزخ باشد و نیز از امام جعفر صادق روایت که

جد

جد من آنجان راضی خواهد شد که هیچ موجودی در دوزخ نماند از ابن عباس روایت که حضرت رسول الله صلعم فرمود
که از پروردگار خود پرسیدم و دوست داشتمی که آنرا پرسیدمی که گفتم سلیمان پیغمبر را ملک عظیم دادی و فلان را این و آن
عطا نمودی حق تعالی فرمود که ای محمد الم یجدک آیا نیافت پروردگار تو یتیما کودکی بی پدر یعنی عالم بود
بیتیمی تو فآوی پس جای داد ترا در کنف کفایت جد و عم تو از حضرت امام جعفر صادق پرسیدند که چرا یتیم
کردند فرمود تا هیچ آفریده را بر او حقی نباشد و تولیت کار او خدا کند و مجاهد گفته عرب دری را که نفیس بود و قیمتی بود یتیم
خوانند پس معنی آنست که خدای تعالی ترا در میان کاینات بی نظیر و یگانه یافت بشرف فضل و کمال و قابلیت و منفرد بقطع
علاقه نسبت با سوی و بجهت این ترا در صدف نبوت جای داد ووجدک ضالا و یافت ترا راه گم کرده در
وادی مکه وقتی که حلیمه دایه تو ترا آورده بود بجهت سپارد فهدی پس راه نمود ترا بانکه جد ترا بتو رسانید و کیفیت
بر منوال بود که چون مادر آنحضرت از دار فنا بدار بقا رحلت فرمود جد وی عبد المطلب حلیمه بنت ذویب را بشرف
ارضاع او نامزد کرد و حلیمه او را بقبیله خود برد و چون ایام رضاع او منقضی شد وی را بگذاشت و بطلب ناقه گم شده رفت
چون بازگشت رسول را نیافت حلیمه گوید آواز برداشتم که یا عبد المطلب محمد را پرورده و بر در مکه آوردم و او را گم کردم
پس در مکه در آمدم و فریاد میکردم که واحمداه پیری دیدم بر عصا تکیه کرده چون جزع مرا بدید گفت بیا تا نزد هبل رویم که بزرگ
اصنام است و شفاعت کنیم تا او ما را هدایت کند پس پیر بنزد خانه کعبه آمد و بوسه بدست هبل میداد و میگفت یا هبل
بفریاد این زن رس که او را فرزندی محمد نام گم شده و جزع بسیار میکند چون نام محمد بر زبان بگذرانید هبل و دیگر بتان بروی
در افتادند و هاتفی آواز داد که ای بیخبر هلاکت بتان در دست محمد خواهد بود پیر بلرزید و عصا از دستش بیفتاد پس رو
بحلیمه کرد و گفت که ای محمد را خدایی هست بزرگ وی را بتو رساند و چون خبر گم شدن محمد بعبد المطلب رسید که آن بزرگ قریش
او را هلاک کرده اند شمشیر برکشید و آواز داد که یا آل غالب قریش همه جمع آمدند وی صورت حال باز گفت و با قریش سوار شده
در شعاب مکه گشت او را نیافت اسلحه بینداخت و روی به بیت الحرام نهاد و طواف بجای آورد و گفت یا رب رد ولدی محمدا
واتخذ عندی یدا یا رب ان محمدا لم یوجد یجمع قریش کلهم مبددا یعنی ای آفریدگار من بازگردان فرزند مرا و فرا گیر نزد من
منتی و نعمتی ای آفریدگار من اگر محمد یافت نشود همه قریش متفرق شوند ندایی از آسمان بوی رسید که ای قوم جزع مکنید که محمد را
خدایی است حافظ و نام او است عبد المطلب گفت بکجاست آواز آمد که بوادی تهامه نزدیک فلان درخت عبد المطلب با اشراف قوم بآن
وادی شتافتند رسول را دیدند که با شاخی از درخت بازی میکرد عبد المطلب پیاده شد و سر و چشمش بوسید و در کنار گرفت و بمکه آمد
و باقی وجوه درین باب در منهج الصادقین توان یافت ووجدک و یافت ترا عائلا درویش و عیالدار فاغنی
پس توانگر ساخت ترا بمال خدیجه تا بآن تجارت کردی و بعد از آن بغنایم دار الحرب و لیکن ترا بی نیاز کرداند فاما الیتیم
پس اما یتیم را فلا تقهر پس قهر مکن و از نزد خود مران و حقیر مشمر و در طریق احسان و رافت و عطوفت با ایشان سلوک
نمای واما السائل و اما درویشان خواهنده فلا تنهر پس زجر مکن و بانگ بر ایشان مزن و محروم مساز
و درویشی خود را فراموش مکن یا طالبان علم شریعت را از تعلیم و افاده خود منع مکن و در حدیث قدسی وارد شده

منقولست از ابو عبد الله ع که حق تعالی میفرماید که هیچ چیزی نیست مگر که غیر خود را وکیل کردانیده‌ام که قبض آن کند الا صدقه که او را فرا میگیرم تا آنکه مکرم‌دی یا زنی بتمره تصدق کند او را می پرورم همچنانکه شخصی کره اسبی و شتر بچه را پرورش دهد و چون روز قیامت بوی رسد آن صدقه مانند کوه احد شده باشد **وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ** و اما بنعمت پروردگار خود

که آن نعم مذکوره است **فَحَدِّثْ** پس سخن کن بدانکه از اعلام نمای و افشای

این حدیث بنعم شکر منعم است و اخفای آن مظنه کفران نعمت و نزد

مجاهد مراد نعمت نبوت که اعظم نعم است و نزد کلبی نعمت قرآنست

و تحدث نمودن بآن تلاوت

سُورَةِ الشَّرْحِ کوفیست ثَمَانَ آيَاتٍ

ابی بن کعب از پیغمبر ص نقل کرده که هر که این سوره بخواند ثواب او مانند ثواب کسی باشد که بمن ملاقات کرده و مرا از هم غمها شاد کرده و شفاعت او بر من واجب باشد و جایز نیست جدا ساختن این سوره و سوره ما قبل آن اشتراک در نعت در خاتمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ آیا گشاده نکردانیدیم برای تو **صَدْرَكَ** سینه ترا تا مناجات حق و دعوت خلق و غم امت و اعباء رسالت در وی گنجد یا آیا دل ترا این گنجایش ندادیم که هر چه از اسرار وحی و حکمت بر تو وارد شود توانی ضبط کرد یا فارغ ساختیم آنرا از برای علوم و حکمت و حفظ قرآن و آسان کردانیدیم تلقی وحی بر آن بعد از دشواری آن **وَوَضَعْنَا عَنْكَ** و برگرفتیم از تو **وِزْرَكَ** بار گران ترا **الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ** آن باری که شکسته و گران ساخته بود پشت ترا و آن تحمل اعباء رسالت بود و امر او و تکذیب کفار و عجز او و از ارشاد آنها که حق تعالی تحمل آنرا آسان کردانید و بمعجزات و براهین پشت او را قوی کردانید و او را مسلط ساخت بر همه ایشان **وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ** و برداشتیم برای تو اظهار قدر ذکر ترا بنبوت و رسالت و خاتمیت یا آنکه نام ترا قرین نام خود ساخته در اذان و اقامه و تشهد تا مرا یاد نکند مگر ترا در عقب آن یاد کند یا خود بر تو صلوات فرستادیم یا نام ترا در کتب سابقه مذکور ساختیم یا در روز قیامت ترا شافع بندگان کردانیدیم و مقدم و پیشوای اولین و آخرین کردانیدیم **فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا** پس بدرستی که هر دشواری که در دنیاست آسانیست **إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا** بدرستی که هر دشواری که در مکه است آسانیست در مدینه و در دو موضع آورد که یا عسری که در مدینه یا بهشت در طبرسی از ابن عباس نقل کرده که حق تعالی فرموده که آفریدیم یک عسر را و دو یسر را پس هرگز غالب نشود یک عسر بر دو یسر و از حسن نیز منقولست که روزی رسول الله صلعم از خانه بیرون آمد مسرور و فرحناک و خندان و میگفت هرگز غالب نکردد یک عسر بر دو یسر فان مع العسر یسرا ان مع العسر یسرا پس حقیقت معنی آنست که آنچه اهل مکه میگویند بایدکه آن ترا غمگین نسازد چه با این عسر یسری خواهد بود در دنیا و آخرت و اعجاز وعده نمود بحجاز و قرای عرب و جلد بلاد دین را از برای او مفتوح ساخت و دولت شتر بجهت نفقه او در آورد و آن حضرت قوت یکساله از برای اهل خود بکذاشت و باقی را در راه خدا صدقه نمود **فَإِذَا فَرَغْتَ** پس چون فارغ شدی از تبلیغ رسالت **فَانْصَبْ** پس رنج کش در مراسم عبادات یا چون از نماز

فارغ شوی جهد کن در دعا و در تفسیر امام حسن عسکری ع و ابی عبد الله ع نقل کرده که چون فارغ شوی ای محمد از حجة الوداع و تبلیغ ادای رسالت نصب کن علی بن ابی طالب را برای خلافت و جانشین خود **وَإِلَى رَبِّكَ** و بدعای پروردگار خود **فَارْغَبْ** پس رغبت کن در همه اوقات و هر چه خواهی از او خواه نه غیر او و از ابو جعفر و ابو عبد الله ع منقولست که چون از نماز و تبلیغ فارغ شوی جد و جهد نما در دعا بسوی پروردگار خود و رغبت کن بجانبا و در سؤال تا بدهد بتو آنچه از او طلبی و در تفسیر

امام حسن عسکری ع مسطور است که امیر المؤمنین علی ع را نصب کن برای امامت

و وصایت و خلافت خود و رغبت بجانب جناب احدیت کن

و از این سرای فانی خود را بدار الخلود رسان و

بفراغت تمام و در مقعد صدق

سُورَةِ التِّينِ قرار کیر ثَمَانَ آيَاتٍ

ابی بن کعب از پیغمبر ص روایت کرده که هر که این سوره بخواند حق تعالی دو خصلت باو کرامت فرماید یکی عافیت و دیگری یقین مادام که در دنیا باشد و چون وفات کند بعدد هر که این سوره خوانده باشد ثواب روزه یک روز باو عطا فرماید و هر که در فرایض و نوافل بخواند هر موضعی در بهشت آرزو کند باو دهد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالتِّينِ و سوگند بانجیر **وَالزَّيْتُونِ** و بزیتون تخصیص این هر دو میوه بقسم از جمیع ثمار بجهت آنست که انجیر فاکهه طیب است و بی فضل و لطیف و سریع الهضم و دوای کثیر النفع و ملین طبع و محلل بلغم و در حدیث آمده که او قطع بواسیر کند و نقرس را فایده دهد و اما زیتون هم میوه است و هم نانخورش و در روغن کثیر المنافع دارد و در معالم گفته که تین مسجد اصحاب کهف است و زیتون مسجد ابنیا و در تبیان گفته که جبل جودی و جبل بیت المقدس است و از ابن عباس نقلست که تین مسجد نوح است و زیتون بیت المقدس و بروایت ضحاک تین مسجد الحرام است و زیتون مسجد اقصی **وَطُورِ سِينِينَ** و سوگند بطور سینا یعنی کوهی که محل مناجات حضرت کلیم بوده و از عبد الله مسعود نقلست که چهار کوه است که نزد خدای تعالی مقدس است و طور سینا دوم زیتا که بیت المقدس است سیم طور طیقا که در دمشق است چهارم طور تیما که در مکه است **وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ** و سوگند بدین شهر که امان دهنده اهل مکه است از خسف و رجف و سبی و قتل و حافظ هر که در او داخل شود و از امام محمد باقر ع روایتست که مراد بتین امام حسن است و از زیتون امام حسین ع و از طور سینین امیر المؤمنین ع و از بلد الامین فاطمه ع حاصل که حق تعالی سوگند خورده باین امور مذکوره که متضمن برکات عظیم اند بر اینکه **لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ** بدرستی که ما آفریدیم جنس آدمی را **فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ** در نیکوترین تعدیلی و راست کردنی در شکل و صورت و تسویه اعضای یعنی مخصوص کردانیدیم او را از میان حیوانات بانتصاب قامت و حسن صورت و اعتدال مزاج و کمال عقل و نطق و تمیز و رای و تدبیر و استجماع خواص مکونات یا فرمودیم او را مظهری اتم و اکمل و محلی اعم اشکال که حامل امانت الهی و منبع فیض نامتناهی تواند

بود ثُمَّ بعد از آن بسبب عدم شکر گذاری او بر نعمت خلقت قویمه سویه و صورت حسنه بهیمیه رَدَدْنَاهُ باز گردانیدیم
او را در عاقبت امر او أَسْفَلَ سَافِلِينَ بزیرترین همه فروتران در خلق و ترکیب یعنی صورت حسنه او را با قبح صورت
گردانیدیم و خلقت بهیمیه او را با سوء خلقت مراد اصحاب دوزخ اند که در آخرت بصورت منکره در خلق مستقبح مخلوق
گردانند یا باز گردانیدیم او را بزیرترین همه زیرتران از اهل درکات یعنی او را در آخرت در درکه دوزخ رد کردیم إِلَّا الَّذِينَ
آمَنُوا مگر آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند کارهای ستوده و شایسته فَلَهُمْ پس مر ایشان راست
أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ مزدی نابریده و کم ناشده مراد نعیم دائمی بهشت یعنی همچنانکه در جوانی و صحت مر عبادت
ایشان را می نوشتند در پیری و ضعف با آنکه عمل نمیکنند همان دستور مزد ایشان ثابت و از ابن عباس مرویست
مراد مؤمنان قرآن خواننده که چون بنهایت پیری رسند و پیری در عقل ایشان پیدا شود در آخرت مزد ناکاسته بوی دهند
بر طریق جوانی بعد از آن بر طریق التفات آدمی را خطاب میکند که فَمَا يُكَذِّبُكَ پس چه چیز ترا بر تکذیب میدارد ای منکر
بعث بَعْدُ پس از ظهور دلایل او بِالدِّينِ بروز جزا و حساب چه چیز ترا کاذب گردانید بسبب دین و انکار حجه
از اداء ساطعه أَلَيْسَ اللَّهُ آیا نیست خدای بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ حکم کننده یعنی بتحقیق و یقین که او احکم الحاکمین
است در هر چه کند و فرماید از تعذیب کفار و غیر آن پیغمبر هرگاه خواندی
أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ گفتی بلی و انا علی ذلک من الشاهدین از
مقاتل منقولست که معنی آیت آنکه ای محمد آیا نیست خدا اقضی
القاضین در حکم کردن میان اهل تکذیب

سورة العلق تسع عشر آیات

ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم روایت کرده که هر که این سوره بخواند همچنانست که جمیع سوره مفصل را خوانده
و اگر در آن روز یا در آن شب بمیرد شهید مرده باشد

بسم الله الرحمن الرحیم

اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ اکثر مفسران بر آنند که اول چیزی که بر رسول نازل شد پنج آیات از اول این سوره و نزد جمعی
سوره فاتحة الکتاب و نزد بعضی دیگر سوره مدثر زهری روایت کرده که در بدایت کار رسول هر خوابی که دیدی همچو در بیداری
واقع شدی و چون تنها بودی ندا باو رسیدی مکرر یک روز در غار حرا اعتکاف زده بود ناگاه جبرئیل بر او ظاهر گشت و گفت
ای محمد مرا بتو فرستاده اند و تو رسول خدایی آنگه گفت اقرأ حضرت فرمود ما انا بقارئ من خواننده نیستم مرا بگرفت و بیفشرد
تا دو نوبت مرا بیفشرد من بترسیدم و تب گرفتم و لرزه بر اعضای من افتاد و بحجره خدیجه رفتم خدیجه جامه بر من افکند
من بخفتم دیگر جبرئیل آمد یا ایها المدثر آورد و هرگاه جبرئیل با من بودی من خواستی که خود را بیندازم او مرا بگرفتی و در قرار نگاه
داشتی با او از این معنی خبر کردم گفت درین حال خود را میندازد و لیکن گو بدیاد که جبرئیل اقرأ انک نبی الله اقرأ گفتم چه بخوانم گفت
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین تا آخر سوره خواند و گفت لا اله الا الله من نزد ورقه آمدم و صورت حال

و الگفتم گفت مژده باد ترا ای محمد من گواهی میدهم که آن کسی که عیسی مریم بآمدن تو مژده داد و تو مثل موسی نبی بوده باشی که بجهاد مأمور شوی
و در روایتی دیگر آمده که آنحضرت فرمود که جبرئیل از زیر پر خود نامه از حریر بهشت بیرون آورد و نزد من انداخت و گفت
بخوان گفتم خواننده نیستم جبرئیل مرا بخود ضم کرد و منغفط ساخت چنانکه بود بیهوش شوم تا سه نوبت این صورت
واقع شد یعنی بعد از آن مرا گذاشت این آیه بر من خواند که اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ بخوان قرآن را در وقتی که افتتاح کننده باشی یا
استعانت کننده بنام پروردگار خود الَّذِي خَلَقَ آن خدایی که بیافرید چیزها را یا خلق کرد آدم را از خاک و فرمود که
خَلَقَ الْإِنْسَانَ آفرید آدمیان را مِنْ عَلَقٍ از خونهای بسته بعد از آنکه نطفه بودند اقْرَأْ تکرار برای مبالغه
است یا اول امر است بقرائه برای نفس خود و ثانی برای تبلیغ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ و پروردگار تو بزرگترست از همه
بزرگان و کرم او بیشتر از همه کریمان چه هر نعمتی که هست از جانب اوست الَّذِي عَلَّمَ آن خدایی که آموزانید نوشتن را
بِالْقَلَمِ بقلم تا علم را بخط قید کنند و غایبان را بنامه قید کنند و اشهر آنست که اول کسی که خط نوشته بود عَلَّمَ الْإِنْسَانَ
بیاموخت جنس آدمی را مَا لَمْ يَعْلَمْ آنچه نمیدانست از امور دین و دنیا بنصب دلایل و خلق قوی و انزال الآیات
یا محمد را تعلیم داد از احکام شریعت آنچه بدان دانا نبود که عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ كَلَّا باز ایست ای جاحد نعمت
از جحود و کفران خود إِنَّ الْإِنْسَانَ بدرستی که آدمی لَيَطْغَى هر آینه از خدای برد و گردن کشی میکند
بر خدا أَنْ رَآهُ اسْتَغْنَى بجهت آنکه دیده است خود را که بی نیاز شده یعنی توانگر گشته بکثرت عشیره
و اموال و زینت و قوت بعد از آن از روی التفات خطاب بایشان میکند از روی تهدید از عاقبت طغیان و
میفرماید که إِنَّ إِلَى رَبِّكَ بدرستی که بسوی آفریدگار تست الرُّجْعَى بازگشتن همه در آخرت پس طاغی و کافر
نعمت جزای خود خواهد رسید و هرگاه مآل کار چنین باشد چگونه آدمی بسبب مال طاغی شود و عبادت حق را فرو
گذارد أَرَأَيْتَ آیا می بینی تو الَّذِي يَنْهَى آنکس را که باز میدارد عَبْدًا بنده کامل را یعنی محمد را إِذَا صَلَّى
در وقتی که نماز میگذارد حاصل که حق تعالی بر طریق تعجب خطاب بحبیب خود میکند که ای محمد خبر ده بمن که شخصی که منع
صلوة کند حال او نزد خدا بر چه وجه باشد أَرَأَيْتَ آیا می بینی تو ناهی عبد از صلوة إِنْ كَانَ اگر بنده باشد
منهی از نماز عَلَى الْهُدَى بر راه راست أَوْ أَمَرَ یا امر کند بپرهیزکاری آیا باز توان داشت از آن أَرَأَيْتَ آیا می بینی إِنْ
كَذَّبَ اگر تکذیب کند ابوجهل ترا یا مطلق سخن حق را وَتَوَلَّى و روی بگرداند از ایمان و برگردد از طریق فرمان
مستحق چه نوع عذاب باشد در آن جهان أَلَمْ يَعْلَمْ آیا ندانسته است ابوجهل یعنی دانا نیست بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى بآنکه
از روی تحقیق خدای بیند قصد او را و مطلع است بر احوال شنیعه او وی را بر آن جزا خواهد داد آورده اند که نوبتی که
حضرت نماز میگذارد ابوجهل گفت مرا میترسانی حال آنکه مجلس من از همه اهل وادی بزرگترست و پیشوایی آمد که كَلَّا
باید که باز ایستد آن ناهی معاند و آن کافر جاحد که ابوجهل است حقا که لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ اگر باز نایستد ابوجهل از ایذای
محمد و از نهی و از عبادت لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ هر آینه بقهر شده بگیریم او را بموی پیشانی او و او را بعنف و تعدی
بدوزخ کشیم نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ و بگیریم و بکشیم موی پیشانی کسی را که دروغ گوست و خطاکار یعنی ابوجهل

او امر بالتقوی یعنی …

وبخواری تمام او را بدوزخ سوزان کشیم فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ پس باید که بخواند اهل مجلس و عشیره خود را تا یاری او دهند
سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ زود باشد که ما بخوانیم زبانیه دوزخ را که ملائکه غلاظ و شداد اند برای بردن او بدوزخ
كَلَّا باید که ابوجهل ازین قول باطل خود باز ایستد که بخلافت که او تصور میکند لَا تُطِعْهُ فرمان مبر او را بر ترک نماز
یعنی بر مخالفت او ثابت قدم باش وَاسْجُدْ و سجده کن خدا را یعنی بر سجود خدا استمرار نما مراد آنست که بر دوام نماز گذار
وَاقْتَرِبْ و نزدیک شو به پروردگار خود بوسیله طاعت مراد قرب منزلت و مکانت ابن مسعود از پیغمبر صلعم نقل
کرده که وقتی بنده به پروردگار خود قریب باشد که در سجده باشد
واین سوره در عظایم اربعات بالجماع علما یا امر بر
وجوب طریقیات هم بر قاری وهم بر سامع

سُورَةُ الْقَدْرِ خَمْسُ آيَاتٍ

ابی بن کعب از پیغمبر صلعم روایت کرده که هر که این سوره بخواند همچنان باشد که تمام ماه رمضان روزه داشته و لیلة
القدر را دریافته و هر که ده بار بخواند هزار گناه از دیوان او محو شود

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

ثعلبی در تفسیر خود از وهب بن منبه روایت کرده که رسول اصحاب را خبر داد که در بنی اسرائیل عابدی بود شمعون نام هزار ماه
سلاح پوشید و در راه خدا جهاد کرد و اصحاب متعجب شده گفتند ما با این عمر کوتاه بچنین دولتی چگونه توانیم رسید حق تعالی
این آیه فرستاد که إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ بدرستی که ما فرستادیم قرآن را از لوح محفوظ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ در شب قدر یعنی
ابتدای نزول آن در شب قدر بود یا تمام قرآن در آن شب از لوح محفوظ باسمان دنیا آمد و روح الامین در مدت
بیست و سه سال آیه آیه و سوره سوره بحسب مصالح آورده و این قول معظم مفسران است وَمَا أَدْرَاكَ و چه چیز ترا دانا کرد تا
تو بدانی مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ چیست شب قدر یعنی درایت تو بقدر و عزت و شرف و غایة فضل و منتهی علو قدر آن نمیرسد و
بجهت مرتبه قدر و شرف و عزت این شب که هر که در او طاعت کند عزیز و مشرف گردد و عملی که در او واقع شود نزد خدا با قدر بود
و هم بیقدری که احیاء او کند با قدر گردد که در لیلة القدر کتاب ذی قدر نازل شد بر رسولی ذی قدر برای امتی ذی قدر بر دست
ملک ذی قدر و گویند قدر بمعنی قضاست یا قدر بمعنی تنگیست چه زمین در آن شب بر ملائکه تنگ شود از بسیاری ایشان که بزمین
آیند لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ شب قدر بهتر است مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ از هزار ماه که غازی بنی اسرائیل یعنی شمعون در آن جهاد کرده
مرکبی را که آزاد را باید و بطاعت بروز آورد و حق تعالی با حبیب خود خطاب کرد که من ترا شبی داده ام که تو و امت تو اگر در آن شب عبادت
بروز رسانند بهتر باشد از هزار ماه که شمعون با کفار جهاد میکرد و گفته اند که رسول چهار عابد را نام برد که ایشان هشتاد سال
خدا را پرستیدند و طرفة العینی در او عاصی نشدند یحیی و زکریا و حزقیل و یوشع بن نون فرمود که عبادة در شب قدر بهتر از هزار
ماه عبادت ایشانست و باید دانست که علما را درین شب اختلاف بسیار است جمهور ایشان برانند که شب قدر در ماه رمضانست
و در لیالی آن اختلاف کرده اند آنچه مشهور است نزد علما از شب نوزدهم و بیست سیم و بیست یکم بیرون نیست و اصح اقوال آنست که آن

عشر آخر رمضانست و از امیر المؤمنین علی علیه السلام مرویست که پیغمبر صلعم اهل خود را در عشر آخر رمضان بیدار میکرد و بعبادت ترغیب
میفرمود و میگفت شب قدر را درین ده شب طلب کنید و نزد اکثر علمای امت شب بیست سیم است و لهذا اهل بیت همین است و عیاشی
باسناد خود روایت کرده از ابی جعفر که فرمود که لیلة القدر در دو شبست شب بیست سیم و شب بیست یکم و بعضی عامه شب بیست هفتم
را شب قدر میدانند و این قول نزد ما بصحت نپیوسته و حق تعالی فرماید که امت محمد را آمرزیدم درین شب قدر و در خبر دیگر آمده
که جبرئیل با هفتاد هزار فرشته بزمین فرود آید و میکائیل با هفتاد هزار فرشته فرود آیند و لوای احمدی بیارند و آنرا چهار
چتر ذوابه باشد یکی بر شرق و یکی بر غرب و یکی بر آسمان و یکی بر زمین و بر لوای احمدی نوشته باشد که امت مدینه و رب غفور
و هیچ جایی نباشد که جبرئیل با فرشتگان نروند و سلام نکنند مگر خانه که سگ یا خوک یا خمر یا جنب از حرام یا صورت مجسم در آن
خانه باشد و سلام ایشان با اهل ایمان باشد چنانکه میفرماید که تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ فرود آیند فرشتگان بزمین وَ
الرُّوحُ و فرود آید جبرئیل با ایشان فِيهَا در شب قدر اصح آنست که جبرئیل با فرشتگان که ایشان را علاقه و آشنایی
با اهل زمین هست فرود آیند و بخانهای مؤمنان در روند و جبرئیل مومنان را مصافحه کنند و علامت مصافحه جبرئیل اقشعرار
جلد و رقت قلب و اشک چشم باشد حاصل که بجهت شرافت این شب ملائکه و روح فرود آیند بِإِذْنِ رَبِّهِمْ بفرمان
آفریدگار خود مِنْ كُلِّ أَمْرٍ از جهت هر کاری بزرگ که حق تعالی قضا فرموده است و بهر کاری از خیر و برکت و بهر امری از
روزی و اجل که بدان حکم فرماید سَلَامٌ هِيَ تقدیم خبر جهت افاده حصر است یعنی نیست این شب مگر سلامتی
یعنی تقدیر کرده نشود در او الا سلامت و خیر بر خلاف شبهای دیگر که خیر و بلیه هر دو تقدیر میشود یا نیست این شب مگر
سلام بجهت کثرت سلام کردن ملائکه درین شب بر قایم و راکع و ساجد اهل
ایمان یا سلامتیست از شیاطین و وسواس ایشان چه درین شب ممنوع
باشند که ضرری و اذیتی بکسی رسانند و این سلامتی و برکت و
فضیلت و کرامت در آن شب ممتد است حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ تا دمیدن سفیده صبح

سُورَةُ الْبَيِّنَةِ تِسْعُ آيَاتٍ

ابی بن کعب از پیغمبر صلعم روایت کرده است که فرمود که اگر مردمان بدانستندی آنچه درین سوره است از فضیلت و مثوبت اهل و مال
را رها کردندی و این سوره را بیاموختندی و هیچ بنده این سوره نخواند مگر که او بجانب فرشتگان را بفرستد تا محافظت او کنند
در دین و دنیای او و قراءت کننده این سوره از شرک بری باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا نبودند آنانکه کافر شدند مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از اهل کتاب و مشرکان پیش از آنکه حضرت
رسالت صلعم مبعوث شود گفتند ما باز نمی ایستیم از دین خود و ترک نمیکنیم تا آنکه پیغمبر موعود که در توریة و انجیل مکتوبست مبعوث
گردد یعنی محمد صلعم وَالْمُشْرِكِينَ و از مشرکان که عبده اصنام بودند مُنْفَكِّينَ باز ایستادگان از کفر و معصیت و جحود
و عناد حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ تا آنگاه که آمد بدیشان حجتی روشن یعنی پیغمبر با قرآن که مبین حق است یا سایر معجزات وی

چنانکه میفرماید که آن حجت بینه رسولٌ من الله فرستاده شده از خدا است یتلوا میخواند بر امت خود صحفاً مطهرةً صحیفهای پاکیزه از کذب و بطلان یعنی قرآن و تسمیه قرآن بصحف جهت آنست که آن جامع اسرار جمیع صحایف است فیها در ان کتبٌ قیّمة نوشتهای راست و درست و ناطق بحق که مواعظ احکام است خلاصه معنی آنست که اهل کتاب و مشرکان بر دین خود بودند تا پیغمبر علیه السلام و ایشان را بر دین خود خواند و بایمان ارشاد فرمود و بعضی از ایشان بشرف ایمان رسیدند وما تفرّق و متفرق نشدند یعنی اختلاف نکردند در شان پیغمبر الذین اوتوا الکتاب آنانکه داده شده اند کتاب توریة و انجیل الا من بعد ما جاءتهم البیّنة مگر بعد از آنکه بایشان آمد حجتی مبین یعنی محمد علیه السلام یعنی پیش از بعث آنحضرت همه مجتمع شدند بر تصدیق وی و بعد از آنکه مبعوث شد مختلف شدند بعضی گرویدند و بعضی کافر شدند وما امروا و مامور نشدند اهل کتاب بآنچه در انجیل و توریة است الا لیعبدوا الله مگر جهت آنکه پرستش کنند خدا را مخلصین در حالتی که پاک کنندگان باشند له الدین برای خدای کیش خود را از شرک و نفاق حنفاء میل کنندگان از عقاید باطل بدین اسلام ویقیموا الصلوة و بپای دارند نماز مفروض را در اوقات آن ویؤتوا الزکوة و بدهند زکوة واجب را در محل خود وذلک و آنچه مامور شدند بآن دین القیمة ای ملت درست و راست ان الذین کفروا بدرستی که آنانکه نگرویدند من اهل الکتاب از اهل کتاب که یهود و نصاری اند والمشرکین و از مشرکان عبده اصنام اند فی نار جهنم در آتش دوزخ باشند در روز قیامت خالدین فیها در حالتی که جاوید باشند در ان و اگرچه عذاب ایشان در شدت و ضعف باشد یعنی عذاب اهل شرک اشد باشد از اهل کتاب اولئک آن گروه هم شر البریة ایشانند بدترین آفریدگان ان الذین امنوا بدرستی که آنانکه گرویدند وعملوا الصالحات و کردند عملهای ستوده و پسندیده اولئک هم خیر البریة آن گروه ایشانند بهترین همه آفریدگان جزاؤهم پاداش ایشان که خیر البریة اند عند ربهم نزد پروردگار ایشان جنات عدن بوستانهای با اقامت تجری من تحتها الانهار میرود از زیر اشجار یا قصور آن جویها چرا که بوستان بی آب مرغوب نیست چنانکه چشم بی آب آفریده ندیده باشد خالدین فیها جاویدان باشند در آن بهشتها ابداً این تاکید خلود است رضی الله عنهم خشنود باشد خدای از ایشان بجهت توحید و تنزیه او سبحانه از ما لا یلیق و کسب طاعات و خیرات ورضوا عنه و خشنود باشند ایشان از خدا بدادن ثواب بحساب ایشان ذلک آنچه مذکور شد از جنان و رضوان لمن خشی ربه برای کسیست که بترسد از عقوبت پروردگار خود یعنی از معاصی اجتناب نماید و بموجبات مثوبات اشتغال نماید روایت میکند ابن عباس که چون این آیه نزول یافت حضرت رسالت علیه السلام خطاب کرد شاه اولیا فرمود که یا علی مراد بخیر البریة تویی و شیعه تو و چون روز قیامت که حق تعالی خلق را در آن روز برانگیزد تو و شیعه تو از خدا راضی و خشنود باشید یا علی و آن روز اعدای تو خشنود نشوند و ایشان مغضوبان و مقهوران باشند

سورة العادیات (الزلزلة) احدی عشر آیة

ابی بن کعب از پیغمبر علیه السلام روایت کرده که هر که چهار بار این سوره بخواند همچنان باشد که تمام قرآن را تلاوت کرده باشد و هر که در نوافل اذا زلزلت

بخواند حق تعالی او را ایمن گرداند از گرفتار زلزله و از صاعقه و آفت دنیا هلاک نشود و چون بمیرد مامور شود بداخل شدن در بهشت

بسم الله الرحمن الرحیم

اذا زلزلت الارض چون جنبانیده کرده زمین زلزالها جنبانیدن وی که مقرر است نزدیک نفخه اولی یا ثانیه واخرجت الارض و چون بیرون آورد زمین اثقالها بارهای گران خود را که اجساد اموات و دفاین و کنوزات وقال الانسان و گوید آدمی یعنی کافر و منکر بعث و یا همه آدمیان بعد از مشاهده این از روی تعجب و تفکر گویند که ما لها چیست مر زمین را که همه متزلزل شده پوشیدهای خود را آشکارا میکند یومئذ در آن روز تحدث سخن گوید زمین بزبان حال و اصح آنست که حق تعالی قوة تکلم دهد تا یعنی در آن روز و گوید اخبارها خبرهای خود را یعنی خبر دهد که این جنبیدن و بیرون آوردن مدفونات بسبب چیست یا خبر دهد از عملهای هر یک از مکلفان که بر بالای آن کرده باشند از خیر و شر و این قول اشهر قولین است بان ربک یعنی سخن گوید زمین بسبب آنکه پروردگار تو اوحی لها وحی کند مر او را یعنی امر کند و دستوری دهد او را که خبر دهد عملهای مردمان که بر تو واقع شده و واحدی بالسانید خود روایت کرده که پیغمبر علیه السلام فرمود که بر وضو و بهترین عمل خود که نماز است محافظت کنید و خود را نگاه دارید از زمین که آن مأوای شماست و هیچکس در او عمل خیر و شر نکند الا که او خبر دهنده باشد بآن در روز قیامت یومئذ یصدر الناس در آن روز باز گردند مردم از مخارج خود که قبور است بموقف حساب اشتاتاً پراکندگان یعنی گروه گروه جمعی نورانی و این و طایفه ظلمانی و خایف از حساب باز گردند یعنی متوجه بهشت باشند و بعضی بدست چپ بدوزخ شتابند لیروا اعمالهم تا نموده شوند عملهای خود را برؤیت قلب یعنی معرفت باعمال خود پیدا کنند تا ببینند بچشم سر جزای کردارهای خود را فمن یعمل هر که از اهل ایمان عمل کند مثقال ذرة همسنگ مورچه خورد یا مقدار ذره آفتاب خیراً نیکی را یره ببیند پاداش خود را ومن یعمل مثقال ذرة و هر که بکند همسنگ مورچه خورد یا هباء شراً یره بدی را بیابد مکافات آن را که مغفرت الهی شامل حال او نشود محمد بن کعب گفته که معنی آنست که هر که در دنیا مثقال ذره نیکی کند و او کافر باشد جزا یابد در مال و نفس و فرزند تا چون از دنیا برود او را هیچ چیزی نبود و اگر مثقال ذره بدی کند و او مومن باشد در دنیا عقوبت یابد در نفس و مال و اهل و چون از دنیا مفارقت کند او را عمل بدی نباشد در خیرات که چون این آیه نازل شد صحابه گفتند یا رسول الله

کار عظیم است که بهر مثقال ذره از عملی که از ما صادر شود حساب کنند

فرمود مکارم دنیا در برابر مثاقیل شرهاست اما مثاقیل

خیر مدخرات تا روز قیامت شما

سورة العادیات احدی عشر آیة

ابی بن کعب از حضرت رسالت پناه علیه السلام روایت کرده که هر که این سوره بخواند حق تعالی او را در قیامت با امیر المومنین مبعوث سازد

واز رفقای آنحضرت باشد

بسم الله الرحمن الرحیم

ابو عبد الله علیه السلام وجمعی کثیر از مفسران در سبب نزول این سوره فرموده اند که جماعتی اعراب از بنی سلیم نزدیک مدینه
آمدند ودر وادی الرمل جمع شدند وغرض آن بود که شبیخون کنند وبر حضرت ومسلمانان تازند رسالت‌پناه علم
بابو بکر داد واورا با جمعی از اهل اسلام بر محاربه امر فرمود چون ابو بکر با لشکر بآن وادی رسید ندایشان آغاز
جنگ کردند ابو بکر بترسید وروی بهزیمت نهاد واز عقب او جمعی از مسلمانان بقتل آمدند حضرت روز دیگر علم بعمر ابن خطاب
داد او نیز روی بهزیمت نهاد وجمعی مسلمانانرا بقتل رسانیدند حضرت بسیار متألم شد فرمود حضرت شاه اولیا را بخوانید
حضرت شاه اولیا علیه التحیة والثنا حاضر شد فرمود یا علی این علم بگیر وبجانب ایشان متوجه شو وابو بکر با جمعی بخدمت حضرت همراه
شدند حضرت در اول صبح خود را بآنجماعت رسانید وآغاز جنگ کردند بعنایت الهی وبرکات انفاس حضرت رسالت‌پناه
بر ایشان غالب شد بعضی را مقتول ساخت وبعضی را اسیر کردانید ومتوجه مدینه شد مهتر عالم صلعم باستقبال آنحضرت
بیرون آمد حضرت امیر از مرکب فرود آمد ورکاب آنحضرت را بوسه داد وحضرت رسالت صلعم در حق او دعا فرمود واز
غایت فرح فرمود که یا علی اگر مرا اندیشه آن نبودی که ناگاه در شان تو غلو کنند ودر محبت تو مبالغه نمایند
چنانکه امت عیسی در حق او غلو نمودند وگمراه گشتند هر آینه در شان تو امروز بر وجهی سخن میکفتم که هر جا که میگذشتی خاک
اقدام ترا بر میداشتند واز آن استشفا مینمودند یا علی برکب خود سوار شو که خدا ورسول از تو راضی شدند ودران وقت
که حضرت شاه اولیا بر بنی سلیم غالب شد این سوره آمد که والعادیات سوکند باسبان دونده غازیان که بوقت دویدن
نفس زنند ضبحا نفس زدنی که با آواز که صهیل بود فالموریات پس سوکند به بیرون آورندگان آتش از سنگ بسمهای خود
یعنی اسبانی که سم بر سنگی که بزیر آن آید آتش زنند قدحا آتش زدنی مراد آنست که چون سم بر سنگ زنند از آن آتش جهد
همچنانکه از آتش‌زنه آتش زنند فالمغیرات پس سوکند باسبان غارت کننده صبحا در وقت سفیده دم مراد راکبان اسبانست
که غارت کننده اموال اعدا اند پس سبب غارت کردن عدو اسبانند پس کویا که آنها غارت کنانند والغارة یعنی سرعة السیر
نیز آمده یعنی سوکند باسبان شتاب کننده در رفتار بوقت فأثرن پس برانگیختند به بوقت سفیده دم نقعا
غباری در کنار آن قبیله در حین دویدن وشتابیدن فوسطن پس میان درآمدن به بوقت صبح جمعا گروهی
را از دشمنان دین که بنی سلیمند جواب قسم اینکه ان الانسان بدرستیکه آدمی یعنی ابن ابی وتابع او که اراجیف در میان
مردمان می‌افکند یا مطلق کفار لربه مر پروردکار خود را لکنود ناسپاس است حسن کفته که کنود آنست که مصایب را
بشمرد ونعمت را فراموش کند ودر حدیث آمده که الکنود هو الذی یاکل وحده ویمنع رفده ویضرب عبده یعنی کنود
آنست که یک مصیبت همه نعمتها را فراموش کند وانه وبدرستیکه آدمی علی ذلک لشهید برآنچه مذکور شد هر آینه حاضر
است وانه وبدرستیکه آدمی لحب الخیر بجهت دوستی مال وکرانی انفاق بران لشدید هر آینه بخیلست یعنی
بخیلست وامساک او بنهایت رسیده پس حق تعالی بطریق تکبر ووعید میفرماید که أفلا یعلم آیا نمیداند آدمی اذا

بعثر چون برانگیخته وزنده کردانیده شود ما فی القبور آنچه در کورهاست یعنی اموات وحصل وحاصل
کرده جمع کردانیده شود در صحف یعنی ظاهر ساخته شود دران ما فی الصدور آنچه در سینهاست از خیر وشر یا تمیز کرده شود
آنچه در صدورست از نیک وبد ان ربهم بدرستیکه پروردکار ایشان بهم بایشان یعنی باقوال و
افعال ایشان یومئذ در روز رستخیز لخبیر هر آینه آگاه ودانا است ومعنی علم
او بحال ایشان در روز قیامت مجازات وست مر ایشانرا بر

سورة القارعة مقاصد دیر اعمال ایشان احدی عشر آیات

ابی بن کعب از پیغمبر روایت کرده که هر که این سوره بخواند حق تعالی در روز قیامت ترازوی اعمال اورا کران بار سازد

بسم الله الرحمن الرحیم

القارعة ساعت یا حالت کوبنده ما القارعة چیست آن ساعت یا حالت کوبنده وما ادراک وچه چیز
ترا دانا کردانید که بدانی ما القارعة چیست کوبنده مراد روز قیامتست یوم یکون الناس در روزی
که باشند مردمان از شدت رستخیز کالفراش المبثوث مانند پروانهای پراکنده در کثرت وذلت وضعف
نظایر بدوانی از جهتی بجانب وتکون الجبال وکردد کوهها از هول آن روز کالعهن المنفوش مانند پشم
رنکین کرده شده باشد بجهت تفرقه اجزای آن پس بیان تفصیل احوال مردمان میکند در آن روز بقول فأما من ثقلت
پس اما هر که کران باشد موازینه اعمال موزون شده او یا ترازوی اعمال او پس در آن روز مقادیر انواع حسنات وراجح باشد
فهو فی عیشة پس او در زندکانی باشد راضیة پسندیده وأما من خفت واما هر که سبک باشد موازینه
اثقال وزن کرده او یا میزان عمل کردار او بانکه حسنات باشد یا سیآت وراجح باشد فأمه هاویة پس ماوای او درکه
هاویه است وآن درکه ایست زیرترین همه درکات دوزخ وما ادراک وچه چیز دانا کردانید ترا ما هیه چیست
هاویه نار حامیة آتش آتشیست که کرمی وسوزش او بغایت رسیده مرویست که عمق او بر وجهیست که چون اهل دوزخ
را دران اندازند هفتاد خریف بقعر آن رسد بصحت رسیده که فردای قیامت صحایف اعمال را او زان خواهند کرد هر کدام
که راجح باشد حکم آنرا باشد واکر هر دو مساوی باشد حق تعالی بفضل خود نظر در سیئه نکند وصاحبش را ناجی سازد وبهشتی

سورة التکاثر درآرد ثمان آیات

ابی بن کعب از رسول صلعم روایت کرده که هر که این سوره بخواند حق تعالی حساب او نکند واز ابو عبد الله علیه السلام نقلست که هر که این سوره
بخواند در فریضه ثواب صد شهید برای او بنویسند واکر در وقت خواب بخواند از فتنه قبر محفوظ باشد وخواننده این را
بحساب این سوره را بهشت برند

بسم الله الرحمن الرحیم

از قتاده مرویست که یهودان کفتند ما از فلان بیشتریم وبنی فلان از فلان اکثر قبیله دیگر وبابی مشغول بودند تا انکه بصفت
کفر وضلالت مردند حق تعالی این سوره را در باب ایشان فرو فرستاد که الهیکم التکاثر مشغول کردانید شما را مفاخرت

بر یکدیگر بسیاری قبیله و حشم از طاعت و ذکر آخرت حَتّٰی زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ تا بجدی که زیاده کردید یعنی آمدید بگورستان
و شماره کردید مردگان خود را و یا بتکاثر اولاد و حشم مشغول شدید تا آنگاه که بمردید كَلَّا بحقا نه که نیست حال آن
مصروف دنیا شود و آخرت را فراموش کند چه عاقبت این وبال و حسرت و تاسف و ندامت باشد که سَوْفَ تَعْلَمُوْنَ
زود باشد که بدانید خطای کار خود را وقتی که مشاهده اهوال و شداید عظیم کنید نزد مرگ ثُمَّ كَلَّا پس باید که از پی باز
ایستید از حق سَوْفَ تَعْلَمُوْنَ زود باشد که بدانید خطای تکاثر و تفاخر را یعنی چون قدم در دروازه مرگ نهید و بساحت
قبر در آیید و بعد از آنکه مبعوث گردید نامهای اعمال و ترازوهای کردار و انواع نکال و عقوبات دوزخ را بنظر در آرید و
بسلاسل عذاب در کشیده شوید و نیز جهت مبالغه در تنبیه میفرماید که كَلَّا بحقا نه که بکثرت مرده و زنده خود تکاثر کنید
لَوْ تَعْلَمُوْنَ اگر بدانید که هر چه در پیش دارید از اهوال و مخاوف عظیم عِلْمَ الْيَقِيْنِ همچو دیدن چیزی بیگمان یعنی
دیدن بچشم وقتی که در آن در آیید لَتَرَوُنَّ الْجَحِيْمَ تا ببینید دوزخ را ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِيْنِ پس هر آینه ببینید
دوزخ تابان را بچشم یقین و بیگمان دوزخ را مشاهده کنید ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ پس پرسیده شوید يَوْمَئِذٍ در آن روز
بوقت محاسبه عَنِ النَّعِيْمِ از نعمتها که بدان مشغول شدید و از عبادات دست کشیدید پس معنی آنست که ای معاشران
مکلفان پرسیده خواهید شد از هر نعمتی که بشما داده اند و از قول حضرت رسالت که سه چیز است که بنده را از آن سؤال
نکنند خرقه که عورت خود را بپوشیده باشند و نان ریزه که گرسنگی خود را دفع کرده باشند و خانه که خود را از گرما نگهداشته
باشند و از امام محمد باقر و امام جعفر صادق ع روایت کرده که مراد باین نعمت ولایت امیر المومنین علی است که علامت نعمت باین آیت
که اَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِيْ و در عیون الرضا از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام روایت که آنحضرت فرموده که مراد ازین نعیم درین آیه نه آب سرد
و نه سایه خنک و نه خواب خوش و نه طعام پاکیزه و غیر آن همچنانکه اهل خلاف گفته اند زیرا که حق سبحانه سؤال نکند بنده را که
خود را از آنچه فضل بایشان انعام کرده باشد و بر آن منت نهد چه امتنان از نعم مخلوق قبیح است پس چگونه آنرا نسبت بخالق
توان داد و لیکن مراد ازین نعیم درین آیه دوستی ما است که اهل بیتیم و از دوستی ما حق تعالی سؤال کند بعد از توحید و نبوة زیرا که
هرگاه بنده باین نعیم وفا کند او را بروضه رضوان رساند و پیغمبر امیر المومنین ع را گفت ای علی اول چیزی که بعد از مرگ سؤال کنند
کلمه شهادتین باشد و ولایت و محبت تو پس هر که باین اقرار نماید
و اعتقاد کند بنعم ابدی و سعادت سرمدی
برسد

سُوْرَةُ الْعَصْرِ ثَلٰثُ اٰيَاتٍ

از ابی بن کعب روایت که پیغمبر ص فرموده که هر که سوره والعصر بخواند حق تعالی ختم او بخیر کند و او را با صابران و اصحاب حق محشور
کنند و او را بیامرزد و هر که در نوافل قراءة کند در قیامت روی او نورانی بود

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

وَالْعَصْرِ سوگند بعصر پیغمبر یا بعصر پیغمبر ما که افضل اعصار است و یا بخلایق روزگار و یا بنماز عصر که صلوة وسطی
و بر هر تقدیر جواب قسم اینست اِنَّ الْاِنْسَانَ لَفِيْ خُسْرٍ اِلَّا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا بدرستی که آدمی در زیانکاریست بسبب
صرف اعمار در خطاهای پایدار و سعی در مقاصد بی اعتبار یعنی جمیع آدمیان در زیانکاری فرو رفته اند مگر آنانکه گرویده اند
بخدا و رسول وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کرده اند کارهای پسندیده زیرا که هر روزی و شبی که بر ایشان گذشت سرمایه
عمر خود را کتابت درجه از درجات جنات کرده اند و اجتناب نموده اند از معاصی وَتَوَاصَوْا و وصیت کرده اند
یکدیگر را بِالْحَقِّ بامر ثابت و راست از اعتقاد و عمل که جایز نباشد عقلا و شرعا انکار آن چون توحید و طاعت و اتباع
کتاب و رسول و زهد در دنیا و رغبت در عقبا وَتَوَاصَوْا و وصیت نموده اند یکدیگر را بِالصَّبْرِ بصبر و تحمل مشاق
و بر طاعت یا از معصیت ابی بن کعب گفته که من تفسیر این سوره را از رسول ص پرسیدم فرمود که والعصر سوگند بآنکه روز آنکه
ابو جهل در خسارت مگر مؤمنان که عمل صالح کرده اند یعنی اهل بیت من که علی بن ابی طالب ع و آل اطهار او و متابعان ایشان

سُوْرَةُ الْهُمَزَةِ تِسْعُ اٰيَاتٍ

ابی بن کعب از رسول ص روایت کرده که هر که این سوره بخواند خدای تعالی بعدد هر که استهزا بمحمد و اصحاب او کرده اند ده حسنه از جهت
او بنویسند و هر که در فرایض خود قراءت کند درویشی از آن زایل گردد و روزی بروی فراخ گردد

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

آورده اند که اخنس بن شریق همیشه غیبت رسول الله کردی در حضور ولید پلید و چون رسول را گذشتی بچشم و دست بر
او طعنه زدندی حق تعالی در باره ایشان فرمود وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ وای بر هر غیبت کننده در خفیه طعنه زننده در
مواجهه و نزد بعضی معنی بر عکس است و بر هر تقدیر میفرماید که جامع این صفت الَّذِيْ جَمَعَ مَالًا آنکس که گرد کرد مال
وَّعَدَّدَهٗ و شمرد آنرا مرة بعد اخری یا شمار نگاه داشت بجهت شدت محبت و فرط تعلق او بآن يَحْسَبُ
می پندارد اَنَّ مَالَهٗ آنکه جمع کرد و تعدید نمود او اَخْلَدَهٗ جاوید خواهد ساخت او را در دنیا و بجهت این او را دوست میدارد
همچنانکه خلود را دوست میدارد یا پندار او اینست که حب مال او را از موت غافل خواهد ساخت یا امل او را دراز خواهد
کرد ایشان كَلَّا نه چنین است آنکه پندار اوست از تخلید مال او را در دنیا که لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ هر آینه انداخته شود
در حطمه یعنی در آتشی که حطم و کسر هر چیزی کند و این نام درکی است از دوزخ وَمَا اَدْرٰىكَ مَا الْحُطَمَةُ و چه دانا
گرداند ترا آیا بدانی که چیست آتشی که این خاصیت دارد بعد از آن تفسیر آن آتش میکند نَارُ اللّٰهِ الْمُوْقَدَةُ یعنی حطمه آتش
خدا است که برافروخته شده و هر چه خدا افروزد دیگری نتواند که او را فرو نشاند الَّتِيْ آن آتشی که تَطَّلِعُ عَلَى الْاَفْـِٕدَةِ
بر آید و غالب شود بر دلها یعنی از همه اعضا و اطراف او گذرد و بمیان دل در آید اِنَّهَا بدرستی که آن آتش عَلَيْهِمْ مُّؤْصَدَةٌ
بر کافران فرو بسته شده است همچنانکه در را بر چیزی فرو بندند آتش بر کافران و معاندان فرو بسته شود فِيْ عَمَدٍ مُّمَدَّدَةٍ
در ستونهای کشیده شده یعنی همچنانکه ستونها را بر درها میکشند و آنها را بر ستونها محکم میگردانند همچنین آتش
بر کافران فرو بندند آنرا بر ایشان مضبوط و محکم کنند ابو جعفر ع فرموده که بعد از آن ستونهای آتش را بکشند و بر کفار فرو
فرو بندند و بخدا سوگند که در میان آن مخلد و جاوید باشند
و هرگز از آن خلاصی نیابند

سُوْرَةُ الْفِيْلِ خَمْسُ اٰيَاتٍ

بسم الله الرحمن الرحيم

در روایت صحیح وارد گشته که ابرهه بن صباح الاشرم که ملک حبش بود قصد هدم کعبه کرد و سبب این بود که ذرعه ذو نواس
یهودی که پادشاه حمیر بود جمعی از ترسایان را که مهتر ایشان عبد الله تامر بود بر طریق اتفاق آنجا افتاده بود بدین یهود
ترغیب نمود ایشان قبول نکردند بعضی را بکشت و بعضی را بسوخت و یکی از ایشان اوس بن ثعلبان اسپی خوب داشت سوار شده
بگریخت و نزد قیصر روم رفت و این قصه را بعرض رسانید و خواست که انتقام از ایشان بخواهد قیصر گفت مسافت دور است
و نمی توانم که بآن طرف روم اما کتابی بملک حبش نویسم که بر دین ماست تا ترا اعانت نماید چون نامه بملک حبش رسید مردی
ارباط نام با لشکری عظیم بیمن فرستاد و با او امر کرد که ثلثی بکش و ثلثی بند فرست و ثلثی از شهر آواره کن او بالشکریان رفته
با ایشان قتال کرد لشکر ذو نواس روی بهزیمت نهاد و حبشه در آمد و کیفیت حال را بملک حبشه اعلام کرد ملک حبشه
این صورت را بنجاشی اعلام کرد که با لشکر خود هم آنجا باش و بعد از مدتی ابرهه با ارباط بجدال نمود و ارباط را بکشت و
این خبر بنجاشی رسید خشم گرفت و نامه بابرهه نوشت که چرا کسی را که امر کرده بود که با ارباط حرب کنی و ویرا بکشی ابرهه موی سر خود را
تراشید با پاره خاک در انبانی کرده بنجاشی فرستاد و نوشت که من بندهٔ توام و این مملکت از برای تو محافظت میکنم نجاشی
شاد شد و آن ولایت را باو تفویض نمود و در صنعا کنیسه بساخت از رخام و در و دیوار آنرا از زر و جواهر مرصع و مزین
گردانید و قلیس نام نهاد و بنجاشی نامه نوشت که من بنام تو کنیسه ساخته ام و مردم زیارت میکنند امید هست که مردمان
کعبه را بگذارند و بدینجا آیند نجاشی شادمان شد یکی از بنی کنانه بخدمت کنیسه مشغول شده رتبه مجاورت یافت شبی
آن بت محدث را حدث آلوده نمود و فرار کرد و این خبر در آفاق و اقطار عالم منتشر شده و مردم از طواف آن متنفر شدند ابرهه
در غضب شده لشکری جمع کرد با پیلان قوی پیکر بقصد تخریب حرم محترم متوجه مکه معظمه شد و پیل محمود را که چون کوه بود با
خود ببرد و بهر بلده از بلاد عرب که میرسید با پادشاه آن بلده محاربه میکرد و او را میگرفت و میخواست که بکشد ایشان
میگفتند که ما را مکش که درین کار که عزم کرده ما مدد تو کنیم اول ذو نفر بود از ملوک حمیر و دیگر خثعم نفیل و بطایف مسعود
بن معتب با اهل طایف بیرون آمد و گفت اگر خواهی دلیلی بتو دهیم تا ترا بجانب کعبه راه نماید گفت چنین باشد پس مردی را ابا رغال
فرستادهم در آن نزدیکی بمرد و جان بمالک دوزخ سپرد القصه مردی را حبشی از خود بمکه فرستاد تا آنجا غارت کند وی بیامد
و جمیع مال اهالی مکه را جمع کرده و هفتصد شتر عبد المطلب را بگرفت و شخصی را نزد عبد المطلب فرستاد که من آمده ام
که خانهٔ کعبه را خراب کنم اگر مانع شوی با تو قتال کنم عبد المطلب جواب گفت که من بیایم و جواب تو بگویم پس با جمعی از اولاد
و اقارب و بزرگان قوم بآنجا رفتند و ذو نفر که ملک حمیر بود با ابرهه گفت ای ملک عبد المطلب سید قریش است و در عرب او را
مثل نیست و در بزرگی بی همتاست باید که حرمت او نیکو داری و جایی که لایق مرتبهٔ او باشد او را بنشانی این بگفت
و با عبد المطلب ملاقات کرد و ویرا نزد ابرهه برد ابرهه چون او را بدید قوی عظیم و هیبتی در دل ابرهه نشست از تخت بزیر آمد
و ویرا بر بالای دست خود بر تخت نشانید و بدو زانوی ادب بنشست و مترجم را طلبید گفت از وی بپرس که بچه کار آمده عبد
المطلب گفت ملازمان تو هفتصد شتر مرا برده اند التماس آنست که بفرمایید تا باز دهند ابرهه مترجم را گفت این سخن از وی مرد

عجیبست من آمده ام که خانه که دین ایشانست و پدران تست میکنم خراب کنم و از آن هم چیزی نمیگوید و از شتری چند
که کمین خود سؤال میکند مترجم این را بگفت عبد المطلب گفت انا رب المال من خداوند مالم و بطلب مال خود آمده ام
وللبیت مالک الله ان شاء یحفظه و یمنعه آن خانه را خداوندیست که اگر میخواهد او را نگاه میدارد ابرهه از این سخن
ترسان و هراسان شد و شتران را باز داد عبد المطلب شتران را بکوهی فرستاد و روی بمکه معظمه مبارک نهاد و با قریش
گفت بشعاب کوهها روید تا متفرق نشوید پس بیامد و حلقهٔ خانهٔ کعبه را بگرفت و گفت بار خدایا خانه خود را از دشمنان
خود حمایت کن و آنرا در پناه حفظ خود نگاه دار پس بیرون آمد و در جایی متواری شد ابرهه روی بکعبه نهاد با فیلان
جنگی نفیل که سید خثعم بود بیامد و سر در گوش پیل محمود نهاد که پیش رو پیلان بود که او بر فتی پیلان برفتندی با او گفت
ای پیل محمود میدانی که اینجا چه جاییست این حرم خداست زنهار که گرد وی نگردی که بهلاکت ابدی گرفتار گردی
این بگفت و در میان ایشان بگریخت پس پیلبانان هر چند مطرقه بر پیل محمود میزدند یک قدم پیش نمیرفت و
پیلان بر جای خود ایستاده بودند و آن وقت طلوع آفتاب بود حق تعالی از جانب دریا مرغانی فرستاد بر شکل خطاطیف
و با هر یکی سه سنگ بود یکی در منقار و دو در چنگال هر سنگی بزرگتر از عدس و کوچکتر از نخود بر بالای هر کس میزدند
بایستاد و هر کدام را سنگی بر سر زدندی از مقعد وی بیرون آمدی ایشان روی بهزیمت نهادند و مرغان از
پی ایشان میرفتند و نفیل بن حبیب در ایشان نگاه میکرد تا همه هلاک شدند و در ابرهه دردی و علتی پیدا شد
همه انگشتان دست و پای وی بیفتاد و چون بصنعا رسید سینه و شکمش آماس کرد و بجهنم پیوست و روایت
اشهر آنست که همه لشکریان هلاک شدند مگر ابرهه که تنها بجست و روی بحبشه نهاد و چون ببارگاه نجاشی در آمد آن
مرغ بر بالای سر او پرواز میکرد و ابرهه صورت حال را بعرض رسانید نجاشی از روی تعجب پرسید که چگونه مرغان بودند ابرهه را
درین حال نظر بر آن مرغ افتاد گفت یکی از آن مرغان اینست همان لحظه آن مرغ سنگی که داشت بر سرش افکند و هلاک شد و این برای
آن بود که نجاشی قوت و قهر الهی را ببیند و باقی اقوال درین باب در جواهر المنهج الصادقین میرود حق تعالی پیغمبر خود را ازین خبر داده
میفرماید که **الم تر** آیا ندیدی **کیف فعل ربک** که چگونه کرد پروردگار تو **باصحاب الفیل** خداوندان فیل یعنی ابرهه و
لشکریان او **الم یجعل** آیا نگردانید یعنی نیفکند **کیدهم** مکر ایشان را که در ترویج کنیسه داشتند و در تخریب خانهٔ کعبه **فی
تضلیل** در تباهی و تضییع و ابطال و گمراهی **وارسل علیهم** و فرستاد بر ایشان از طرف ساحل دریای هند **طیرا** مرغانی را
ابابیل در حالتی که گروه گروه بودند یعنی مرغانی متفرق بر ایشان فرستاد **ترمیهم** می افکندند ایشان را یعنی بر ایشان افکندند
بحجارة من سجیل سنگی از گل یعنی ابن عباس گوید که آن گل پخته بود مانند آجر **فجعلهم** پس گردانید خدای ایشان
را بدان سنگ **کعصف مأکول** چون برگ کاه خورده شده یعنی خوشه در روی افتاده و نابود کرده همچو کاهی که دواب
آنرا خورده باشند و سرگین کرده گردانیده بر هم تقدیر این کنایاتست از استیصال ایشان و آیة اعظم دالست بر کمال قدرت او و اعجاز و
همچنین از بوی گند نتوانست که یکفرسخ راه بآن حوالی بگذرد و حق تعالی سیل باران بفرستاد و ایشان را مستوفی ساخت و آن
کند بر طرف شد

سورة القریش اربع آیات

ابی بن کعب از پیغمبر صلعم روایت کرده که هر که این سوره بخواند حق تعالی بعدد هر که طواف خانهٔ کعبه کنند ده حسنه بدهد و روز قیامت بر مرکبش نشانند و بهشتش برند

بسم الله الرحمن الرحیم

در بعضی تفاسیر آمده که قریش را برای تجارت بود زمستان بیمن رفتندی و تابستان بشام و اهل یمن و شام و سایر مردمان ایشانرا اهل حرم و ولایت بیت الله گفتندی و حرمت داشتندی و از غارت ایمن بودندی حق تعالی برای اثبات این نعمت بر ایشان این سوره فرستاد که لِإِيلَافِ قُرَيْشٍ برای الفت گرفتن قریش إِيلَافِهِمْ یعنی بجهت خو گرفتن ایشان رِحْلَةَ الشِّتَاءِ بسفر زمستان وَالصَّيْفِ و تابستان فَلْيَعْبُدُوا پس باید که بپرستند رَبَّ هَٰذَا الْبَيْتِ پروردگار و خداوند این خانهٔ معظم را که بکرم و تعظیم ایشان بسبب آنست یعنی بنعمتی مخصوص گشته‌اند پس باید که بپرستند خداوند این خانهٔ بزرگوار را نه غیر او را الَّذِي أَطْعَمَهُمْ آن خداوندی که طعام داد ایشانرا و بدین دو رحلت سیر کرد ایشانرا مِنْ جُوعٍ از گرسنگی یعنی بعد از آنکه بسبب شدت قحط و فاقه گرسنه بودند و بجهت آن ادوات و عظام و جیفه میخوردند حق تعالی ایشانرا بوسیلهٔ این رحلت اموال بیشمار و ارزاق بسیار کرامت فرمود و ایشان را از آن گرسنگی برهانید و متنعم کرد ایشانرا وَآمَنَهُمْ و ایمن ساخت ایشانرا بجهت حرم محترم مِنْ خَوْفٍ از ترس عظیم که اهل که در حوالی مکه اند و در نواحی بلاد یمن و شام میکشتند و غارت میکردند یا از خوف اصحاب فیل و از امیر المؤمنین علیه السلام مراد از آمنهم من خوف آنست که حق تعالی ایشانرا ایمن کرداند از خوف آنکه خلافت در میان غیر ایشان باشد از حضرت رسالت صلعم نقلست که چون حق تعالی از فرزندان بنی کنانه اختیار کرد و از بنی کنانه قریش را و از قریش هاشم و از کلبی مرویست که اول کسی که از ملوک مکه بشام رفت هاشم بن عبد مناف بود بعد از آن قریش در تجارت مشغول شدند تا صاحب خدم و حشم و اموال و آمال گشتند و بر جمیع اهل زمان خود فایق گشتند و نام هاشم عبد العلی بود چون از برای مردمان هشم ثرید میکرد و بآن اطعام مردمان مینمود خصوصا در زمان غلا و قحط از آنجهت باین اسم

سورة الماعون ملقبست سبع آیة

ابی بن کعب از پیغمبر صلعم روایت کرده که هر که این سوره بخواند در فرایض و نوافل حق تعالی نماز و روزهٔ او را بدرجهٔ قبول رساند و از ابو جعفر منقولست که هر که این سوره بخواند حق تعالی او را بیامرزد و بر او رحمت کند و بهشتش در آرد

بسم الله الرحمن الرحیم

أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ آیا دیدی ای محمد و دانستی آنکس را که تکذیب میکند بِالدِّينِ بروز جزا و بدین اسلام باور نمیدارد آنرا با وجود وضوح امر آن و قیام حجج بینه بر صحت آن و بعضی از مفسران بر آنند که نصف اول سوره در شان کافرانست و نصف آخر در بارهٔ منافقان و نزد کلبی این سوره در بارهٔ عاص بن وایل سهمی فرود آمده و نزد سدی در شان ولید بن مغیره و ابن جریح روایت کرده که ابو سفیان هر هفته دو شتر را نحر کردی و چون یتیمی بیامدی عصا را بروی نزدی

واورا چیزی ندادی حق تعالی این سوره را در شان او فرستاد و بعضی دیگر بر آنند که ابو جهل تکذیب قیامت کردی و هر گاه یتیمی بدیدی بزدی و از طعام و کسوهٔ خود محروم ساختی و پیوسته مردمانرا از انفاق باز داشتی حق تعالی این سوره را نازل فرمود آیا شناختی آنرا که تکذیب کننده روز جزاست که چه کس است و اگر شناختی فَذَٰلِكَ الَّذِي پس او آنکس است که يَدُعُّ الْيَتِيمَ دفع میکند بعنف و ستم یتیم را و میراث او را ابتدا و خشونت و زجر قبیح وَلَا يَحُضُّ و تحریص نمیکند و ترغیب نمینماید اهل خود را و سایر مردمانرا عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ بر طعام دادن درویش محتاج یعنی نمیدهد بجهت عدم اعتقاد او بروز جزا و چون دفع یتیم و عدم تحریص بر اطعام که رعایت و قبح آن حبط است از عدم مبالات و صلوة که از ارکان اسلامست بسبب تکذیب باشد بروز جزا فَوَيْلٌ پس سختی عذاب لِلْمُصَلِّينَ برای نماز گذارندگان ریاییست یعنی ابن ابی و اصحاب او یا همه منافقان معاند و مشرکان جاحد الَّذِينَ هُمْ آنانکه ایشان عَنْ صَلَاتِهِمْ از نماز خود سَاهُونَ غافلند بیخبرانند و آنرا وقعی نمی‌نهند و حسابی نمیگیرند بجهت عدم اعتقاد ایشان بثواب آن و عدم خوف عقاب بر ترک آن و بجهت دفع مضرت اهل اسلام خود در نظر مردمان بشرط ادب میگذارند و در خفیه و خلوت ترک آن میکنند الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ آنانکه ایشان ریایی میکنند در کردار خود تا مردمان ایشانرا ثنا گویند وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ و منع میکنند مال زکوة را از اهل استحقاق یعنی آنرا نمیدهند و شبهه نیست در آنکه تکذیب بروز جزا منشاء این صفات برصاحب خود چه آن مانع جمیع دواعی خیرات و باعث جمیع اقسام شرور و معاصی باشد از یونس بن عمار روایت کرده که او گفت ابو عبد الله را از این سوال کردم و گفتم مراد ازین وسوسهٔ شیطانست در فریضه فرمود ازین نه وسوسهٔ شیطانست چه آن هر کس را واقع میشود بلکه مراد آنست که از نماز غافل شود و آنرا واگذارد تا آخر وقت و نیز از آنحضرت مرویست که مراد ترک نماز است کاهلی از آن و در ماعون امیر المؤمنین و ابو عبد الله ع فرموده‌اند که مراد از آن زکوة مفروضاتست و عبد الله عباس و ابن مسعود و سعید بن جبیر گفته‌اند که ماعون متاع خانه است که مردمان آنرا بیکدیگر دهند چون دیگ و کاسه و تبر و غلبه و آب و آتش و ابو بصیر از ابو عبد الله ع نقل نموده که ماعون قرض است و عاریه دادن متاع خانه گفتم یا ابن رسول الله مارا همسایه‌هاست که چون عاریت بایشان میدهیم میشکنند و فاسد میسازند اگر ایشانرا از آن منع کنیم مارا گناهی باشد فرمود گناهی نیست که ایشان او را مکسور و فاسد سازند و بعضی ماعون را مختص میدانند در آب و نمک و آتش و از پیغمبر صلعم روایتست که هر که نمک بکسی دهد چنان باشد که شصت مسکین را طعام داده باشد و شصت بنده را آزاد کرده و اگر آب دهد چنانست که مرده را زنده کرده

سورة الکوثر باشد ثلث آیات مکیة

ابی بن کعب از پیغمبر صلعم روایت کرده که هر که این سوره بخواند حق تعالی او را از انهار جنت آب دهد و ابو بصیر از ابو عبد الله ع روایت کرده که هر که این سوره را در فرایض و نوافل قراءة کند حق تعالی او را از حوض کوثر آب دهد در زیر طوبی حضرت رسالت صلعم

محدث باشد

بسم الله الرحمن الرحيم

إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ و بدرستی که ما عطا کردیم ترا خیر بسیار که آن اولاد و اعقاب بیشمارند و کثرت نسل و ذریت
اطهار از فاطمه زهرا علیها یعنی خاطر شریف را اندوهگین مگردان که ما ترا کثرت دهیم در عقب و نسل که در زمین هیچ بقعه و خطه
نباشد که فرزندان تو در آنجا نباشند و این قصه مشهور است که بعد از شهادت امام مظلوم ابی عبد الله الحسین ع غیر از
امام زین العابدین ع از ذکور اهل بیت او کسی نمانده بود حق تعالی ایجاد وعده خود فرموده از نسل او هم عالم را پر کرد اند نقلست
که یکروز رسول ع با اصحاب نشسته بود ناگاه اثر وحی بر او ظاهر شد بعد از زمانی بر بالای منبر رفت و فرمود ایها الناس خدای تعالی سوره
بمن فرستاده و در اینجا نوازش بسیار بمن کرده گفتند آن سوره کدام است حضرت این سوره را بر ایشان خواند و فرمود که کوثر
جوییست در بهشت که از شیر سفیدتر است و از مشک خوشبوتر و از عسل شیرین تر و از برف سردتر و قدحهای مروارید از یاقوت
و جواهر بر کنار او نهاده و منبع آن از درخت سدرة المنتهی است طول آن از مشرق تا مغرب هر که از وی آب خورد هرگز تشنه
نگردد امت من در آن ازدحام نمایند و جمعی از ایشان را چون چهارپایان دور گردانند و ایشان در میان امت چون شتر
گرگین باشند گویم ایشان امت منند خطاب آید که تو نمیدانی که بعد از تو ایشان چها کردند و در معالم التنزیل همین روایت نقل کرده
که ساقی این آب کوثر حضرت امیر المؤمنین علی ع باشد که دوستان خود را آب دهد با یازده فرزند برگزیده وی و دشمنان خود را
تشنه بدوزخ فرستد و بر هر تقدیر پیغمبر را باید که چون خیر دنیا و آخرت را بتو کرامت فرمودیم بروجهی که هیچکس دیگر را نداده ایم فَصَلِّ
لِرَبِّكَ پس نماز بگذار از برای پروردگار خود یعنی مداومت کن بر آن خالص از برای خدای وی بجهت شکرگذاری کثرت نعمت چه
نماز جامع اقسام شکرات وَانْحَرْ و قربان کن شتر را که خیار اموال عرب است و تصدق نمای آن را بر صحابه و بجهت رضای وی
و تقرب برحمت او بخلاف مشرکان که اهل احتیاج را از آن منع میکنند و از ایشان باز میدارند و یا برای بتان شتر را قربانی
میکنند این سوره در مقابل سوره ماعون است یعنی نقیض سلوک اهل شرک و عناد را اختیار کن از عطیه مرویست که مراد صلوة
نحر است در مزدلفه و نحر بدنه در منی و نزد قتاده و عطا و عکرمه نماز عید است بقرینه نحر یعنی نماز عید بگذار و روز عید هدی بکش
و گویند مراد نماز یومیه است ادا کن و نحر خود مستقبل قبله شو جمیل بن دراج فرموده که من ابی عبد الله ع را پرسیدم از معنی
نحر آنحضرت هر دو دست خود را برابر روی خود آورد در افتتاح نماز و بعد از آن فرموده که این نحر این و جراحت از
مقاتل بن حیان مرویست که اصبغ بن نباته حدیث کرد مرا از امیر المؤمنین ع که چون این سوره نازل شد حضرت از جبرئیل
پرسید از نحر که حق تعالی مرا بآن فرموده چه چیز است گفت آن نحر نیست ولیکن ترا امر کرده که از برای نماز چون تکبیر احرام گویی دستها
برداری و در رکوع کنی و راست شوی و سجده کنی نماز ما و نماز فرشتگان همین طریق است و بدرستی که هر چیزی را زینتی است
زینت نماز دستها برداشتن است برای هر تکبیری و از عطا مرویست که معنی آیه آنست که نماز بگذار و سر از رکوع و سجود او
بردار چنانچه نحر یعنی سینه تو پیدا شود إِنَّ شَانِئَكَ بدرستی که دشمن دارنده ترا یعنی عاص بن وائل هُوَ الْأَبْتَرُ اوست دم
بریده و منقطع از خیر و نسل و ذریت و چنان شد که خدای تعالی از آن خبر داد اما آثار اقتدار حضرت سید مختار ع و آثار فضل

بشمار ایشان تا قیامت باقی ماند و در آخرت مزید مرتبه و نهایت قربت ایشان نزد حضرت عزت چنان خواهد بود که در تحت
وصف در نیاید

سورة الكافرون ست آيات

ابی بن کعب از پیغمبر ع روایت کرده که هر که قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ بخواند همچنان باشد که ربع قرآن خوانده باشد و مرده
شیطان از دور شود و از شرک بری گردد و از فزع اکبر ایمن شود و از جبیر بن مطعم روایتست که پیغمبر فرمود ای جبیر
میخواهی که چون بسفر روی و از همه چیز در پناه خدا باشی و مهابت تو در دل همراهان بیشتر باشد و از کثرت مال از همه در
پیش باشی گفتم نعم یا رسول الله فرمود این پنج سوره را ورد خود ساز قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ و إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ و قُلْ هُوَ اللَّهُ و قُلْ
أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ و قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ و در قراءت همه این سورها افتتاح به بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ کن جبیر گفت مالی چندان
نداشتم چون بر قرائت این سورها مواظبت کردم مال و زاد من از همه کس بیشتر شد و در سفر محتاج برفیق نشدم و هیبت
و سطوت من بیش از همه کس شد و از ابو عبد الله ع روایتست که قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ ربع قرآنست چون از قرائت او فارغ
میشد میگفت أَعْبُدُ اللَّهَ وَحْدَهُ أَعْبُدُ اللَّهَ وَحْدَهُ و نیز مرویست از حسن بن علا که هر که قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ و قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ را در فریضه
از فرایض قرائت کند حق تعالی او را و پدر و مادر او و اولاد او را بیامرزد و اگر شقی باشد اسم او را از دیوان اشقیا محو کند و در
دیوان سعدا نویسد و سعید بمیرد و سعید مبعوث گردد و از ابن عباس مرویست که در قرآن هیچ سوره نیست که شیطان
دشمن تر از این سوره داشته باشد بدانکه حق تعالی در سوره الکوثر فرمود که اعدای حضرت پیغمبر ابتر و اقطع اند از خیر
داری در این سوره امر پیغمبر را بیزاری از ایشان و میگوید که

بسم الله الرحمن الرحيم

جمیع مفسران بر آنند که این سوره در شان جمعی از قریش نازل شد و سبب آن بود که قیس بن حارث سهمی و عاص بن
وائل و ولید بن مغیره و اسود بن عبد یغوث زهری و اسود بن مطلب بن اسد و امیة بن خلف و غیر ایشان از
صنادید قریش رسول را گفتند یا محمد بیا و با ما موافقت کن و تابع دین ما شو ما نیز جمیع پیرو دین تو شویم و یکسال
تو معبودان ما را پرستش کن تا ما نیز یکسال معبود ترا پرستش کنیم تا اگر دین تو بهتر از دین ما بوده باشد ما از آن بهره مند
تو شده باشیم در آن و از آن محظوظ شده و اگر دین ما بهتر از دین تو باشد تو بهره مند شده باشی در آن و از آن حظی
یافته حضرت فرمود که معاذ الله که من غیر خدای تعالی را شریک او شوم در عبادت گفتند پس بعضی آلهه ما را استلام
کن و تقبیل آن نما تا ما تصدیق تو کنیم و خدای ترا پرستش نماییم فرمود من مرتکب هیچ امری نمیشوم تا فرمان الهی
نازل نشود پس اگر حکم پروردگار من در این باب فرود آید من تابع شما باشم در استلام و تقبیل متعارف این حال جبرئیل
نازل شد و این سوره آورد که قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ بگو یا محمد که ای ناگرویدگان جاحد و ای کافران معاند لَا
أَعْبُدُ نخواهم پرستید مَا تَعْبُدُونَ آنچیز را که پرستید در آینده وَلَا أَنْتُمْ و نیستید شما عَابِدُونَ
پرستندگان در زمان حال مَا أَعْبُدُ آن را که می پرستم در استقبال وَلَا أَنَا عَابِدٌ و نیستم من پرستنده هرگز
مَا عَبَدْتُمْ آنچه پرستش کردید در ماضی وَلَا أَنْتُمْ و نیستید شما عَابِدُونَ پرستندگان در هیچ وقتی از اوقات

زمان ما أَعْبُدُ آنچه من پرستش میکنم لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ شما راست کیش شما یعنی توحید که برانم وهیچ وجه آنرا نخواهم گذاشت مخلص معنی آنست که پیغمبر ام مبعوث بشما تا شما را بدین وراه نجاة خوانم پس اگر قبول قول من نمیکنید وتابع دین من نمیشوید مرا بحال خود باز گذارید و ترک من بخواهید بدانکه این سوره متضمن اعجاز حضرت رسالت

از جهت اخبار با آنچه واقع شود از اوقات مستقبل که آن ایمان نیاوردن آنجماعة

مذکوره است در زمان مستقبل و مردن ایشان بر صفت کفر بعد از نزول این

سوره حضرت در مسجد الحرام بر آنجماعت خواند ایشان بعد از

استماع آن از آنحضرت مایوس شدند و ایذا و آزار

باو و اصحابش رسانیدند

سُورَةِ النَّصْرِ ثَلٰثُ آيَةٍ گرفته مَدَنِيَّة

ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه روایت کرده که هر که این سوره بخواند همچنان باشد که در روز فتح مکه با پیغمبر همراه بوده باشد و موافقت نموده از ابو عبد الله منقول است که هر که اِذَا جَاءَ نَصْرُ اللّٰهِ وَالْفَتْحُ در نماز یا در فریضه بخواند حق تعالی او را بر جمیع اعدا ظفر دهد و چون مبعوث کرده حق تعالی کتابی از جوف قبر او بیرون آورد و باو دهد و در و نوشته باشد که ویرا امان است از جهنم و زفیر و نیران و حق تعالی آن نامه را ناطق گرداند تا آنچه در وست بر او میخواند تا بهشت رسد و در روز قیامت نگذرد مگر که او را بشارة دهد بانواع نعمت جنت و اصناف مکرمت تا آنکه بجنت عدن در آید و بدانکه چون حق تعالی ختم سوره متقدمه نمود بذکر دین در این سوره افتتاح نمود بظهور دین و فرمود که

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللّٰهِ چون بیاید یاری کردن خدای که آن ظفر دادن و غالب گردانیدن اوست ترا بر قریش یا بر تمام عرب وَالْفَتْحُ و بیاید فتح مکه و نزد بعضی مراد جنس نصرت او سبحانه است مر کافه اهل ایمان را و فتح مکه و سایر بلاد شرک برای ایشان وَرَأَيْتَ النَّاسَ و چون ببینی مردمان را يَدْخُلُونَ در حالتی که در آیند فِي دِينِ اللّٰهِ أَفْوَاجًا در دین خدا که اسلام است در آن حال که جماعت کثیره باشند چون اهل مکه و طایف و یمن و هوازن و بنی اسد و فزاره و بنی مره و بنی کلب و کنانه و بنی هلال و ملی و بجیله و غیر آن از قبایل عرب بعد از نزول این سوره امر موعود متحقق شد قبایل مذکوره فوج فوج گروه گروه بدایره اسلام در آمدند فَسَبِّحْ پس تسبیح کن و تنزیه نمای خدای را تنزیهی مقرون بِحَمْدِ رَبِّكَ بستایش پروردگار تو یعنی جامع او باش بجهت زیادتی عبادت و ثنای او بر مزید انعام او بر تو یعنی بگوی سُبْحَانَ اللّٰهِ وَبِحَمْدِهِ یا ثنای او کن بصفات جلال و حامد او باش بر صفات اکرام وَاسْتَغْفِرْهُ و آمرزش طلب ورا و چون بدلائل واضحه عصمت آنحضرت باینها صحت پیوسته مراد باستغفار آنحضرت هضم نفس است و تواضع بحق سبحانه و شدة انقطاع او از ماسوی و یا استغفار کن از ترک اولی و یا طلب آمرزش امت کن و یا عبارت از این لعطف باشد برای امت یا افتقار بآنحضرت نمایند در استغفار و توبه إِنَّهُ كَانَ بدرستی که خدا همیشه تَوَّابًا قبول کننده توبه است از مستغفران و تایبان و رفع درجات

ایشان از ام سلمه رویت که بعد از نزول این سوره رسول در نشستن و برخواستن و ایستادن و رفتن و آمدن و خسبیدن پیوسته میگفتی سُبْحَانَكَ اللّٰهُمَّ وَبِحَمْدِكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ و قصه فتح مکه که تواریخ محمد بن اسحق و غیره این نحو بود که چون رسول در عام الحدیبیه با قریش صلح کرد بااین شرط که هر که خواهد از قریش که در عهد رسول آید قریش را با او تعرضی نباشد و هر که از رسول اراده نماید که در عهد قریش رود رسول را با او مضایقه نماید پس بنی خزاعه بعهد رسول در آمدند و بنی بکر در عقد قریش و بعد از آن در میان آن دو قبیله فتنه عظیم حادث واقع شد بجهت دعوی چند که بنی بکر بر بنی خزاعه میکردند چون قریش دیدند که بنی بکر در عقد ایشان در آمدند و مدد آنها کردند و بر بنی خزاعه شبیخون زدند و مردی از ایشان بکشتند و این معامله در بیرون حرم بود و از جمله معاونان بنی بکر عکرمة بن ابی جهل بود و سهیل بن عمرو و صفوان بن امیه و بنی خزاعه را بحرم آوردند و نوفل بن بکر گفت در حرم روید و انتقام خود از ایشان بکشید و ملاحظه حرمت حرم مکنید که در حرم بدتر از این کارها میکنند چون دزدی و غیر آن از انواع تباهی بنی خزاعه التجا نجاة بدیل بن ورقا بردن و بدیل رئیس قوم بود بر در آمد و گفت ای قوم این آن عهد است که با محمد کرده اید و اکنون آنرا بشکستید و آهنگ حرم کردید و احترام آن نداشتید و اگر نه حرمت حرم خدای بودی امروز شما را بتیغ سیاست هلاک میکردم و در ساعت مردی بمدینه فرستاد نام او عمرو بن سالم الخزاعی و چون بمدینه آمد رسول با اصحاب در مسجد نشسته بود نزد آنحضرت آمد و سوره گذشته را اعلام آنحضرت کرد حضرت فرمود که ای عمرو اندیشه مکن که من شما را بخواهم و نصرت خدا نزد من است پس بجانب میمونه رفت و گفت آب حاضر کن میمونه آب بیاورد آنحضرت از آن آب غسل میکرد و میگفت نصرت داده شوم اگر نصرت بنی کعب ندهم بنی کعب رهط عمرو بن سالم بودند و بدیل او و بعضی از خزاعه بعد از فرستادن عمرو بعجله بحضرت بمدینه آمدند و مظاهرة بنی قریش و بنی بکر بر بنی خزاعه و نقض عهد ایشانرا معروض داشتند پیغمبر را اعلام از اکرام تمام نمود و فرمود که شما باز گردید که من بر اثر شما می آیم و انتقام مرا باید کشید بدیل بکم مراجعت کرد و رسول با اصحاب گفت چنین می بینم که ابو سفیان خواهد آمد تا عقد را تجدید سازد و مدت صلح را زیادت کرداند و در راه با بدیل ملاقات خواهد کرد و آنچنان بود که حضرت از آن خبر داده بود که قریش ابو سفیان را گفتند ترا نزد محمد باید رفت تا تجدید عهد کنی ابو سفیان از مکه بیرون آمد و در عسفان ببدیل رسید و او را گفت شتران من در بطن این وادی بودند رفته بودم تا مواضع آنها ببینم ابو سفیان گفت از نزد محمد می آیی بدیل گفت نه و چون بدیل از و جدا شد ابو سفیان بمدینه آمد و در مسجد با حضرت ملاقات کرد و گفت ای محمد حفظ خون قوم خود کن و قریش را امان ده و مدت صلح را اتمام کن حضرت فرمود که نقض عهد کرده اید و اکنون معذرت میگویی گفت نه چنین است ما بر صلحیم و نقض آن نکرده ایم و بعد از آن هر چند با پیغمبر سخن میگفت حضرت جواب نمیداد و سر از زمین بر نمیداشت پس برخواست و نزد دختر خود ام حبیبه رفت که زوجه رسول بود تا شفاعت او کند از پیغمبر خواست که پای بر فراش ام حبیبه نهد ام حبیبه برخواست و فراش را در هم پیچید و جای خود را از و در نوردید گفت ای دختر چرا چنین کردی گفت این فراش و جامه پیغمبر است و تو مشرک و نجس و جایز نیست که عضو تو بر این فراش و جامه رسد و بر آن نشینی ابو سفیان از آنجا بیرون آمد و نزد امیر المؤمنین علی ع رفت و آنحضرت در حجره طاهره فاطمه ع بود و امام حسن و امام حسین ع کودک بودند پیش ایشان نشسته بودند گفت یا ابن ابو طالب در کار من اندیشه کن گفت چیزی که صلاح تو در آن باشد و بتو نفعی رساند

نمی بینم پس گفت یا امیرالمؤمنین کارهای خود را دشوار می بینم بیان حال این مشکل کن فرمود تو مهتر قریشی خود بدر مسجد رو و
قریش را برهان و حمایت ایشان کن گفت را این بهتر از این میدانی بگوی و طوق منتی در گردن من نه فرمود بخدای که رای دیگر از این
بهتر نمی دانم ابو سفیان بدر مسجد آمد و گفت ای مردمان بحمایت قریش آمده ام هیچکس جواب نداد و رسول الله صلعم التفات نکرد ابو سفیان
منکوب و مخذول برگشت و قریش را از قصه خود اعلام کرد گفتند والله اکبر پسر ابو طالب تو را استهزا کرده و بر تو خندیده و استهزا
کرده گفت را این بهتر نیافتم و تدبیر دیگر ندانستم پس رسول با اصحاب گفت مستعد جهاد شوید و تهیه رفتن بحرب مکه مشغول
گردید و بعد از آن دست بدعا برداشت و فرمود بار خدایا جواسیس اخبار از قریش باز دار و ایشان را بر احوال ما مطلع مساز تا انتقام کرده
و در آوری ما را در دیار ایشان و بعد از آن با اصحاب امر فرمود که این حال از مردمان پنهان دارید و هیچکس مگوید حاطب بن
ابی بلتعه فرمان نبرده نامه بقریش فرستاد تا ایشان را از آمدن پیغمبر واقف سازد جبرئیل نازل شد و آنحضرت را از این معنی اخبار نمود
پیغمبر شاه ولایت را علیه السلام بفرستاد و آن نامه را از آن زن بستد و تفصیل این در سورة الممتحنه تحریر پذیرفت القصه سید عالم خلیفه
در مدینه بگذاشت و با ده هزار مرد بیرون آمده متوجه مکه شد و این صورت دهم شوال در سال هشتم از هجرت ابو سفیان بن حارث
و عبدالله بن امیه در اثنای راه بموضعی که بر نیق العقاب مشهور است باردوی همایون پیوستند و التماس کردند که پیغمبر ملاقات
حضرت رخصت نداد و فرمود بسبب آن جفاها و ایذاها که از ایشان بمن رسیده طاقت آن ندارم که ایشان را ببینم ام سلمه زن
آمده و گفت یا علی رسول الله یکی پسر عم تست و یکی دیگر پسر عمه و داماد تو فرمود که آیا ابن عم من آهنگ حرمت من کرد و از بی حرمتی چیزی
فرو نگذاشت و اما پسر عمه و داماد من در مکه سخنان نالایق و غیر واقع در حق من گفته چون این خبر با ایشان رسید ابو سفیان
پسرکی با خود داشت گفت بخدا که اگر پیغمبر اذن من ندهد و مرا اجازت دخول نفرماید من دست این کودک بگیرم و در بیابان
نهم تا از گرسنگی و تشنگی هر دو هلاک شویم این سخن را بحضرت عرض کردند بر حال ایشان رحم فرمود و رخصت دخول داد ایشان
در آمدند و اسلام آوردند و حضرت فرمود که کوچ کرده می آمد تا بمنزل ظهران نزول اجلال فرمود و چون خبر رسول بر قریش پوشیده بود
و هیچکس از مکه بمدینه نمیرفت تا کیفیت احوال از او بپرسند و از جانب پیغمبر بسیار خایف بودند و در همین شب پیغمبر در ظهران فرود آمده بود
ابو سفیان بن حرب و حکیم بن حزام و بدیل بن ورقا بتجسس اخبار از مکه بیرون آمدند و عباس گفت من نیز اندیشه میکردم که اگر رسول بدین
جمعیت بمکه در آید از قریش اثری نخواهد ماند پس در آن شب بر استر سوار شدم و بیاراک آمدم بقصد آنکه شاید هیزم کشی یا کسی دیگر
ببینم و او بمکه رود و قریش را خبر کند تا بیرون آیند و از رسول امان خواهند و در حدود اراک میگشتم ناگاه آواز ابو سفیان بگوش
من رسید و چون آتشهای عظیم را که در اردوی معلای حضرت رسالت پناه بر افروخته بودند دید و دیدند گفتند این چه آتشهاست بدیل
گفت بنی خزاعه است ابو سفیان گفت این آتش زیاده از آنست بدیل امید است که آتش لشکر رسول الله باشد ما تجاهل میکرد عباس گوید که چون
آواز شنیدم گفتم یا ابا سفیان گفت یا ابو الفضل تویی و این کنیت عباس است ابو سفیان گفت پدر و مادرم فدای تو باد این چیست که در
پس تست گفتم این رسول خداست با لشکر عظیم که کرده ده هزار مرد شما را طاقت مقاومت نیست گفت یا ابا الفضل تو درین باب چه رای
می بینی و صلاح چیست گفت صلاح اینست که در پس این استر سوار شوی و بیایی نزد پیغمبر تا از برای تو از وی طلب امان کنم و بخدا سوگند که بر تو
ظفر یابد گردن ترا بزند پس او در پس من سوار شد و من استر را میدوانیدم تا او را در میان لشکر آوردم و بهر آتش که میگذشتیم میگفتند

ابن عم رسول

ابن عم رسول که بر استر سوار است تا آنکه بگذشتیم ابن خطاب ابو سفیان را دید گفت شکر مر خدای را که ما را بر تو دست داد بی عهدی
و عقدی پس بجانب پیغمبر آمد تا خبر ابو سفیان باو رساند من استر را دوانیدم و بر او سبقت گرفتم و نزد پیغمبر رفتم او در عقب
من در آمد و گفت یا رسول الله این ابو سفیان است دشمن خدا و ما را بر او دست داد بی عهدی و عقدی پس بجانب پیغمبر آمد
و گفت بگذار مرا تا گردن او را بزنم من گفتم یا رسول الله ابو سفیان را امان ده که من او را اینجا آورده ام پس نزد پیغمبر نشستم و گفتم
بخدا که امروز بغیر از من با پیغمبر راز نگوید و نگذارم که کسی دیگر در باب ابو سفیان چیزی بعرض رساند و چون مبالغه ابن خطاب در
باب کشتن ابو سفیان دراز کشید گفتم ای ابن خطاب شتاب مکن بخدا که این مرد از عبد مناف است و اگر از عدی میبود مضایقه نمیکردم
گفت مهلا یا عباس پس پیغمبر فرمود که ما او را امان دادیم تا بخانه ات اکنون نزد ما آیی روز دیگر و یرا نزد پیغمبر آوردم فرمود که ویحک یا ابا
سفیان وقت نیامده که از سر یقین بدانی که هیچ خدایی نیست مستحق پرستش مگر او سبحانه ابو سفیان گفت پدر و مادرم فدای تو باد
چه رحیم پیوندی و کریم رحیم و حلیمی بخدا سوگند که من دانستم که اگر با او خدای دیگر میبود در روز بدر و احد بفریاد ما می رسید
فرمود که وقت نیامد که بدانی که رسول خدایم و فرستاده او بحق گفت پدر و مادرم فدای تو باد درین کار در نفس من تردد هست
من گفتم با او گواهی بحق بده پیش از آنکه گردن ترا بزنند گفت مرا درین حدیث دو ماه مهلت بدهید پیغمبر فرمود چهار ماه ترا مهلت
دادم پس بمن امر کرد که او را ببر و بگذرگاه لشکر بنشان تا مردم و یرا ببینند و بدانند که و یرا امان است گفتم یا رسول الله میدانی که
وی فخر دوست دارد و طمع تعظیم و تشریف دارد از قریش پس از شما طمع و توقع بیش ازین دارد رسول فرمود که هر که در سرای وی رود
ایمن است و هر که در مسجد الحرام در آید ایمن است و هر که در خانه خود رود و در ببندد در امان است عباس فرمود که وی را همراه گرفتم
و در تنگ بداشتم تا قبیله قبیله و گروه گروه لشکر روی میگذشت و وی میگفت اینها چه کسانند من میگفتم فلان قبیله تا آنکه
رسول الله در کتیبه خضرا نمایان شد و سوار عظیم بدید آمد از مهاجر و انصار همه غرق آهن که هیچکس مثل آن ندیده بود گفت
اینها چه کسانند که بحشمت و هیبت و سطوت ایشان هیچکس را ندیده ام گفتم هذا رسول الله فی المهاجرین و الانصار گفت یا
ابا الفضل پسر برادرت پادشاهی عظیم یافت گفتم ویحک این شوکت نبوت است پس هر دو متوجه مکه شدند و حضرت فرمود که رایت مرا در
حجون که اعلی مکه است برید و از آنجا پیش مروید تا من برسم پس امر کرد که از جنگ دست بکشند و با هیچکس قتال نکنند مگر با آنکه
بجدال در آید و بکشتن چهار کس امر فرمود عبدالله بن سعد بن ابی سرح و حویرث بن نقید و عبدالله بن خطل و مقیس بن صبابه
و دو زن مغنیه که در هجو پیغمبر خواندندی نیز امر بقتل کرد و فرمود که این شش کس را بکشید اگر چه دست در ستون کعبه زده باشند
پس حضرت امیرالمؤمنین حویرث را با یکی از آن دو زن بقتل رسانید و یکی دیگر بگریخت و مقیس را در بازار بکشتند و ابن خطل را که
که دست باستار کعبه زده سعید بن حارث و عمار بن یاسر بر یکدیگر سبقت گرفتند و سعید پیش دستی کرده ابن خطل را بکشت و
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام راه بر داشته متوجه سرای ابو طالب شد ام هانی در آنجا بود و جمعی کفار پناه بآن خانه آورده بودند و
آنحضرت روی پوشیده بود و خود بر سر نهاده آواز داد که اهل این سرا هر کدام دشمن خداست بیرون آید ام هانی بدر خانه آمد
امیر را نشناخت گفت ای جوانمرد من دختر ابو طالبم خواهر علی حرمت نگه دار امیرالمؤمنین ع م فرمود که اعدای خدا را از خانه
بیرون کن ام هانی گفت بخدا که شکایت ترا به پیغمبر کنم امیرالمؤمنین خود را از سر برداشت ام هانی چون برادر خود را بدید در جست

ورکابت وراپوسه داد وکفت یا علی سوکند خورده ام که شکایت ترا برسول کنم درین قضیه چکنم فرمود که باکی نیست شکایت مرا بعرض رسان ورسول در وادی علی فرود آمده است امهانی کفت بامدم دیدم که رسول در خیمه غسل میکرد تا که بمکه درآید کفتم یا رسول الله چه دیدم امروز از علی فاطمه کفت ای امهانی شرم نداری که شکایت علی با رسول خدا میکنی بجهت انکه وی دشمن خدا را میرنجاند رسول بخندید و فرمود آنانکه در سرای تو و حمایت تواند در حمایت من اند برای مکان و مرتبت انکه خواهر حیدری وبعد ازان رسول اسم تشریف بکه معظم آورد مشاهده قریش بقصد آنکه با ایشان محاربه خواهد کرد و ایشانرا مقتول خواهد ساخت در اندرون کعبه متحصن شدند آنحضرت در مسجد الحرام آمد و بر در خانه بایستاد و کفت لا اله الا الله وحده وانجز وعده ونصر عبده وهزم الاحزاب وحده وبعد ازان کفت بدانید ای مردمان که هر که مالی و شروطی و خونی که مردمان دعوی با آن میکنند همه در زیر قدم منست مکر آستانه کعبه وسقایه حاج که هر دو باهل خود رد کرده شده اند بدانید که مکه از قتل و غارت و صید محرمست بتحریم خدا حلال نبود هیچکس را که پیش از من بودند و حلال بر من مکر که یکساعت روز و آنحرام است تا قیامت شود کیاه آنرا نبرند و درخت آنرا قطع نکنند و صید آنرا نرمانند و لقطه آنرا برندارند مکر کسی که تعریف آن کند و صاحب آنرا تجسس نماید بعد ازان فرمود که بدانید ای معشر قریش که خدا نخوت جاهلیت را از شما قطع نمود و بدانید که شما بد همسایه بودید که پیغمبر را تکذیب کردید و او را از وطن اخراج نمودید و با این هم راضی نشدید مکر انکه آمدید در شهر های من و با من مقاتله کردید آیا امروز مظنه شما با من در چه مقام است کفتند رحیمی و حلیمی و مقتدی و سید و پیشوای ما یحضرت فرمود بروید که شما را آزاد کردم ایشان از خانهای خود بیرون آمدند همچنانکه مردکان از قبرها بیرون آیند و ازین روز اهل مکه را طلقا کفتند حضرت در زیر صفا بنشست و ایشان می آمدند و بیعت اسلام در می آمدند و بیعت میکردند و سمعا و طاعة میکفتند و چون همه مردمان بشرف اسلام رسیدند زنان نیز در آمدند و اسلام عرض کردند و بیعت نمودند از مقاتل مرویست که چون این سوره نازل شد آنحضرت بر اصحاب خواند همه فرحناک و شادان شدند مکر عباس که چون استماع آن کرد بکریست پیغمبر کفت ای عم چه چیز ترا بکریه درآورد کفت کمان من چنانست که این سوره خبر از وفات تو میدهد حضرت فرمود اینچنین است که تو میکویی از مقاتل منقولست که بعد ازین دو سال از نزول این سوره آنحضرت رحلت

فرمود و درین دو سال هیچکس او را خندان و مسرور ندید و بروایت دیگر از ابن

عباس مرویست که چون این سوره نازل کشت پیغمبر فرمود که خبر مرگ من

بمن رسانیدند و بمن اخبار کردند که امسال قبض روح من شود

وباقی تفاصیل این مطلب در منهج الصادقین طلب

سورة لهب خمس آیه توان نمود

ابی بن کعب از پیغمبر صلعم روایت میکند که فرمود که امید میدارم که حق تعالی خواننده این سوره را با ابی لهب در یکجا جمع نکند یعنی در جایی که ابی لهب باشد او را در نیارند و از ابی عبد الله مرویست که چون بخت را قرائت نمایید لعن کنید بر ابی لهب چه وی از جمله مکذبان پیغمبر بود و منکر آنچه حضرت از جانب حضرت عزت آورده بود و وجه اتصال این سوره بسورة الفتح اشتراک

آفات و مغلوبیت و مقهوریت اعدا چه اول در وعد نصرت و فتح است و این در کفایت امر ابی لهب از پیغمبر صلعم بخاری در صحیح خود نقل کرده از سعید بن جبیر که ابن عباس فرمود که چون آیه وانذر عشیرتک الاقربین نازل شد سید عالم بر کوه صفا بر آمد و ندا کرد که یا صباحاه و این کلمه در وقت نزول بلیه عظیم چون غارت از قتل استعمال کنند رؤسای قریش که از اقارب حضرت بودند همه از منازل خود بجانب وی مسارعت نموده کفتند ما لک چه میشود ترا و چه واقع شد آنحضرت فرمود که خبر دهم شما را که در پایین این کوه جمعی از دشمنان آمده اند بداعیه آنکه صباح یا شام بر سر شما تازند و دست بقتل و غارت بکشایند مرا در آن تصدیق میکنید یا نه همه کفتند آری چرا تصدیق نکنیم و تو نزد ما بدروغ متهم نشده فرمود چون میدانید که من دروغ نکفته ام و همیشه راست کو بوده ام پس بدانید که من ترساننده ام شما را از عذاب جحیم و عقاب الیم پیش از آنکه واقع شود ابولهب خواست و کفت تبا لک هلاکت باد ترا برای این ما را خوانده و روایتی آنست که بر دو دست سنکی برداشت و خواست که بر آنحضرت زند در همان حال حضرت ذو الجلال این سوره فرستاد که

بسم الله الرحمن الرحیم

تبت یدا ابی لهب خاسر و هالک باد دو دست ابولهب که سنک برداشت و خواست که بر حبیب و برکزیده من زند و کویند مراد از یدین دنیا و آخرت اوست یعنی ناچیز باد دنیا و عقبای او و خالی باد هر دو دست او از خیرات و وی عم پیغمبر بود پسر عبد المطلب و عبد العزی نام داشت و ذکر وی بطریق کنیه کنایتست از لهب که آتش دوزخ است وتب هلاک شد و ناچیز کشت ابولهب و بعذاب بدی رسید از طارق محاربی منقولست که در اول اسلام روزی در بازار ذی المجاز پیغمبر جوانی دیدم که حله سرخ پوشیده و بزبان فصیح میکفت قولوا لا اله الا الله تفلحوا یعنی کلمه شهادة بکویید تا رستکار شوید یکی را دیدم که در پی او میرفت و میکفت سخن او مشنوید که دروغ کوست و سنک بر او می انداخت و پاشنه کعب او را خونین کرده بود من پرسیدم که اینها چه کسانند یکی کفت آن جوان که حله سرخ در بر دارد محمد قرشیست که خلق را بخدا میخواند و دعوی میکند بخدای آسمان و زمین و آنکه در عقب وی سنک بر وی می اندازد و تکذیبش میکند او ابی لهبست و اکثر صنادید قریش را در این قضیه متفق خود ساخته از عبد الله مسعود روایتست که چون ابولهب را از دوزخ و انواع عذاب آن انذار نمود کفت اکر آنچه میکویی حقست فردا ببال و فرزند خود را با از خرم حق تعالی رد قول او کرده فرمود ما اغنی عنه و دفع نکند از وی هلاکت و عذاب دوزخ را ماله و ما کسب جمیع مال او و آنچه کسب آن کرده یعنی فرزند او یا عبید او غیر آن یا ملبوس او از ارباح تجارات و منافع معاملات و انجاز انعام بر نتایج حاصل کرده و منافع در خیرات که روزی پسران ابولهب بجهت آنست که آن مکسوب و محصول پدرست و پدر کسب و محصل آن در خیرات که روزی پسران ابولهب بجهت خصومتی که با هم داشتند بمحاکمه نزد عبد الله عباس آمده بودند و او در مسجد الحرام نشسته بود آنجا در هم آویختند و آن مخاصمه بضارب منجر شد ابن عباس فرمود اخرجوا عنی الکسب الخبیث از من دور کنید کسب خبیث را یعنی پسران ابولهب را و از ضحاک منقولست که معنی آیت آنست که مال و خواسته او که در عداوت پیغمبر انفاق میکرد و عمل خبیث او یعنی کید و مکر که در باره آنحضرت بجای می آورد هیچ نفع باو نرساند در دنیا سیصلی زود باشد که در آید نارا ذات

لهب یا آتش خداوند زبانه یعنی آتش زبانه کشنده و درخشنده مراد آتش دوزخ است وَامْرَأَتُهُ و زود باشد که در آید او نیز
دوزخ زن ابولهب که ام جمیل بنت حرب است خواهر ابوسفیان آورده‌اند که وی در همسایگی رسول خدا بود و شبها
خار و دستهای خس جمع کردی و شب آوردی و بر سر راه پیغمبر صلعم بریختی تا خاری در دامنش آویزد یا در پایش خلد و چون حضرت
نماز آمدی آنها را بطریق ملامت بر کرفتی و کفتی این چه نوع همسایگیست و حق تعالی بجهت این او را وعید نمود بقوله
و بعد از آن باین صفت مذموم صفت وی کرده فرمود که حَمَّالَةَ الْحَطَبِ یعنی بردارنده هیزم و کشنده هیزم نصب آن
بر ذم است یعنی او را باین صفت بمذمت میکنم و دشنام میدهم از ابن عباس و مجاهد و قتاده و عکرمه و سدی روایت
که هیزم کشی وی عبارتست از نمامی و سخن‌چینی که موجب افروخته شدن آتش خصومت بود همچنانکه بهیمه آتش مشتعل میشود
و لهذا همه را لحطب میکویند میان دو کس چه چون آتش است سخن‌چین بدبخت هیزم کش است و کویند حقیقتا او هیزم
میکشید برای خود چنانچه رسم زنان عرب است روزی پشته هیزم در پشت داشت مانده شد رسن هیزم در کردن بر سنکی نهاد
تا بیاساید ملکی بیامد و آن پشته را در پس پشت آن سنک فرو کرده اید رسن در کلوی او بماند و کلوی آن کرفته شد و نفسش
منقطع کشته بدوزخ رفت و حق تعالی بجهت تخسیس و تحقیر او فرمود که او هیزم کش است فِي جِيدِهَا در کردن شوم او
حَبْلٌ مِنْ مَسَدٍ رسنی است تنک بهم تابیده از لیف خرما که هیزم بدان بر پشت می بندد از مقاتل نقلست بر طبق
انکه او رسن در کردن میکرد و خار و هیزم میکشید و روز قیامت نیز رسنی آتشین پشته‌های خار آتش را از درخت زقوم بر
پشت او بندد و ویرا بدان عذاب کنند از ابن عباس منقولست که آن رسن زنجیری
باشد از آهن آتشین درازی آن هفتاد کز آن را در دهنش کنند و از
مقعدش بیرون آرند و باقی در کردنش

بر ذم است

سورة الاخلاص مکیة اربع آیة

از ابی بن کعب رحمه الله منقولست که حضرت رسالت پناه محمد صلعم فرمود که هر که این سوره بخواند چنان باشد که ثلث
قرآن خوانده باشد و بعدد هر که ایمان آورده بخدا و ملائکه و کتابها و رسولان وی بر وی نوشته ده حسنه در نامه او ثبت کنند
و ابی درداء از سید انبیا صلعم نقل کرده که فرمود آیا هیچ کدام از شما نمیتوانستید بود که در یک شب ثلث قرآن بخواند کفتم یا رسول الله
که میتواند که ثلث قرآن در یک شب بخواند فرمود که قل هو الله احد بخوانید که ثواب آن مثل ثواب ثلث قرآنست و اکر دو بار بخواند
چنان باشد که دو ثلث قرآن خوانده باشید و اکر سه بار بخوانید چنان باشید که ختم قرآن کرده باشید یعنی ثواب او مثل
ثواب ختم کننده قرآنست و هر که در خانه خود رود و این سوره بخواند فقر و احتیاج از آن خانه بدر رود و توانکری و فراخ
دستی در آن خانه در آید انس بن مالک از رسول خبر داده که هر که یکبار این سوره بخواند حق تعالی برکت دهد او را در اموال و
انفس و هر که دو بار بخواند او را و اهل او را برکت دهد و هر که سه بار تلاوت کند برکت در او و اهل او و همسایه او پیدا شود و اکر
دوازده بار بخواند دوازده قصر برای او در بهشت بنا کنند و حفظه فرشتکان کویند بیایید تا قصرهای برادران خود را
ببینید که بچه نوع بنا کرده اند و اکر صد بار بخواند کناه بیست و پنج ساله او آمرزیده شود غیر از خون بناحق و غصب اموال و اکر چهار صد

بار بخواند معاصی چهار صد ساله او مغفور شود و اکر هزار بار بخواند نمیرد تا جای خود را در بهشت ببیند یا از برای او ببینند
سهل بن ساعد روایت کرده که مردی نزد پیغمبر صلعم آمد از فقر و فاقه و ضیق و معیشت شکایت کرد آنحضرت فرمود هرکاه در خانه
خود روی سلام کن خواه کسی را ببینی و خواه نه و یکبار سوره قل هو الله احد بخوان آن مرد باین عمل قیام نمود حق سبحانه روزی را
بر او فراخ کردانید تا که همسایه‌های خود را نیز از آن محظوظ کردانید سکونی از ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که چون سعد بن معاذ وفات
کرد پیغمبر بر او نماز کذارد و فرمود که جبرئیل با هفتاد هزار فرشته در عقب من بر سعد نماز کذاردند کفتند یا رسول الله سعد این فضیلت
از چه یافت فرمود قل هو الله احد را ورد خود ساخته بود و همیشه آن را در نشستن و برخاستن و سوار کشتن و پیاده شدن و رفتن و
آمدن میخواند انس روایت کرده که روزی با رسول خدای در تبوک بودیم آن روز آفتاب طالع شد با نوری و شعاعی که مثل آن را هرکز ندیده
بودیم کفتم یا رسول الله این چه نور است که بر آفتاب غلبه کرده حضرت متفکر کشت جبرئیل آمد و کفت یا رسول الله بدان که معاویه لیثی
در مدینه فوت شده و حق تعالی هفتاد هزار فرشته فرستاده که بر او نماز کذارند پیغمبر از جبرئیل پرسید که وی این مرتبه از کجا یافته کفت
بود قل هو الله احد چه آن را ایستاده و نشسته و آمد و شد و کاه و بیکاه میخواند رسول کفت ای جبرئیل مرا آرزوی آنست که بر وی نماز کذارم
بر طی ارض شد و آن حضرت از تبوک بمدینه آمد و با فرشتکان بر او نماز کذارد و از ابو عبدالله علیه السلام منقولست که هر که یک روز و شب
بر او بکذرد و پنج نماز یومیه بکذارد و قل هو الله احد در و نخوانده باشد او را کویند ای بنده خدا تو از نمازکذارندکان نیستی و از اسحق
عمار نقلست که ابی عبدالله علیه السلام فرموده که هر که جمعه بر او بکذرد و او در آن قل هو الله احد نخواند و بمیرد بر دین ابولهب مرده باشد و نیز
از آن حضرت مرویست که هر که ایمان بخدا و بروز آخرت دارد باید که قراءت قل هو الله احد را در عقب هر نماز ترک نکند چه هر که قراءت
آن کند خیر دنیا و آخرت را جمع کند و بیامرزد او را و پدر و مادر او را و هر فرزندی که از و متولد شده و نیز عبدالله بن
جحر روایت کرده که از امیر المومنین علیه السلام شنیدم که فرمود که هر که در عقب نماز صبح یازده بار قل هو الله احد بخواند در آن روز هیچ کناهی
از و صادر نشود و شیطان او را منکوب مخذول کرداند و از ابی الحسن علیه السلام مرویست که هر که خواهد نزد سلطان جبار ستمکار رود و
از و خایف شود باید که قل هو الله احد در پیش خود قراءت کند و در پس خود و در جانب راست و چپ خود حق تعالی خیر آن سلطان
را باو رساند و شر او را از و دفع کند از امیر المومنین علیه السلام روایتست که رسول صلعم فرمود که هر که قل هو الله احد را در وقت خوابیدن
بخواند حق تعالی کناهان پنجاه ساله او را بیامرزد و از ابن عباس منقولست که عامر بن طفیل و اربد بن ربیعه برادر لبید نزد پیغمبر صلعم
آمدند عامر کفت یا محمد ما را بچه دعوت میکنی فرمود که شما را بخدای که مستجمع جمیع کمالات دعوت میکنم کفت وصف او کن که از
برای ما که او از طلا است یا نقره یا از چوب این سوره نازل شد ایشان ابا کردند چون برکشتند عقب ایشان صاعقه آمد و اربد را
بسوخت عامر بکریخت اتفاقا نیزه بر پهلوی او خورد و بآن هلاک کشت و معلوم نشد که آن از کجا رسیده است و در
معالم التنزیل آورده که یهودان کفتند یا ابوالقاسم وصف کن خدای را تا بتو ایمان آوریم چه نعت او را در توریت دیده ایم و دانسته ایم
بکو چه چیز است و چه میخورد و چه می آشامد و از که میراث کرفته و میراث او که خواهد کرفت ملک این سوره فرستاد و فرمود

بسم الله الرحمن الرحیم

قُلْ بگوای محمد آنکس را که او را امیر سید هُوَ اللّٰهُ اوست خدای مستجمع صفات کمال اَحَدٌ یکانه یعنی متوحد بذات و متفرد بصفات اکثر مفسران بر آنند که ضمیر شان است یعنی شان و امر عظیم اینست که خدا یکیست و او را ثانی نیست در الوهیت و ربوبیت و از ابو جعفر م روایت که امیر المؤمنین م فرمود که معنی الله معبودیست که والد و متحیر او باشند مخلوقات و مستور است از ادراک ابصار و محجوب از اوهام و فطرات و بعد از آن فرمود که معنی کلام امیر المؤمنین علی آن است که الله معبودیست که بندگان متحیر و سرگردان از ادراک ماهیت که او را شبه و نظیر نباشد در ذات و صفات اَللّٰهُ الصَّمَدُ معبود بحق و پناه همه نیازمندان و محتاجان و بی نیاز از غیر خود پس او نخورد و نپوشد بر خلاف آنچه زعم یهود است و در تفسیر ماوردی که صمد کیست که هر چه خواهد کند و در عیون المعانی از امام علی بن موسی الرضا نقل کرده که صمد آنست که عقلها از اطلاع بر کیفیت او نا امید باشند و از امام محمد باقر ع و التمام رویت که پدرم امام زین العابدین از پدر حسین بن علی روایت کرده که صمد آنست که نخورد و نیاشامد و آنست که خواب نکند یعنی زنده که هرگز او را احتیاج بآن صفات نباشد و صمد سید مطاعیست که فوق او آمری و نواهی نباشد و از محمد حنیفه رحمة الله نقل فرموده اند که صمد قایم بنفس است و غنی بالذات از غیر خود و متعالی از کون و فساد و غیر موصوف بنظایر و امثال و از علی بن الحسین م و امام زین العابدین پرسیدند فرمود که صمد کیست که او را شریکی نباشد و از وهب نقل است که صمد آنست که چون اراده وجود چیزی نماید بلفظ کن ایجاد آن کند و ابداع اشیا نماید آنرا او بیافریند یا ضد و اشکال و ازواج مختلفه و متفرد بوحدت باشد و او را ضدی و شکلی و مثلی و ندی نباشد از امام جعفر صادق م معنی صمد پرسیدند فرمود تفسیر صمد آنست که بعد از این صفات مذکوره میفرماید لَمْ یَلِدْ نزاد یعنی بیرون نیامد از وی چیزی کثیف که آن ولد است و سایر اشیا کثیفه که از مخلوق بیرون می آید و چیزی لطیف چون نفس و منبعث نشد از و عوارض چون سنه و نوم و فترت و غم و حزن و بهجت و ضحک و بکا و خوف و رجا و رغبت و سامه و جوع و شبع و غیر آن یعنی متعالیست از آنکه متولد شود و بیرون آید از و اشیا کثیفه و لطیفه وَلَمْ یُولَدْ و زاده نشد یعنی بیرون نیامد از چیزی همچنانکه اجزای کثیفه بیرون می آید از عناصر خود یعنی مانند حصول حیوان و نبات از ارض و میاه از ینابیع و ثمار از اشجار همچنانکه اشیاء لطیفه که از مرکز خود بیرون می آید چون بصر از عین و سمع از اذن و شم از انف و ذوق از فم و کلام از لسان و معرفت و تمیز از قلب و نار از حجر بلکه او صمدیست که لا من شیء و لا فی شیء و لا علی شیء مبدع اشیا منشی امور بقدرة و معنی بمشیت و منع آن مصلحت وَلَمْ یَکُنْ لَهُ و نیست و نبوده مر او را کُفُوًا همتا و مماثل اَحَدٌ هیچ کس یعنی او را مثلی و نظیری و شبیهی در ذات و صفات نیست بعد از آن فرمود که صمد این کلمات که منعوت شد بدانکه لَمْ یَلِدْ رد جماعتیست که گفتند عزیر و مسیح پسران خدا اند وَلَمْ یُولَدْ رد جماعتیست یعنی نصاری که گفتند مسیح خدا است وَلَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُوًا اَحَدٌ رد مجوس و مشرکان که میگفتند او را شریک و انباز هست و گویند کفو یعنی صاحبه است یعنی او را زنی نیست که از وی ولدی بیاورد چه ولد بدون زوجه نباشد و تسمیه کفو بجهة آنست که او کفو زوج است و گفته اند که رد معطله که عالم را صانعی نیست و فلاسفه که آنرا صانعی هست اما نام و صفت نیست و مذهب ثنویان آنست که شریک دارد و معتقد مشبه آنست که مانند مخلوقات است و یهود و ترسا گویند او را زن و فرزند هست و اعتقاد مغان چنانست که کفو دارد و چون بنده مؤمن گفت هُوَ از تعطیل بیزار شد و چون گفت اَللّٰهُ از گفتار فلاسفه بیزار گشت و چون گفت اَحَدٌ از روش ثنویه براءة نمود و چون بر زبان راند اَللّٰهُ الصَّمَدُ از مذهب مشبه دور شد و چون لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُولَدْ قرائة نمود از یهود و ترسا بیزاری کرد و چون وَلَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُوًا اَحَدٌ گفت از معتقد مغان مبرا شد و باقی اسرار و نکات سخنان اهل تحقیق درین سوره حواله بمنهج الصادقین است

سورة الفلق خمس آیة مدینة

در حدیث ابی بن کعب مذکور است که حضرت رسالت پناه ص فرمود که هر که قُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ و قُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ بخواند همچنان باشد که جمیع کتبی که حق تعالی بر انبیا نازل کرده است قراءة نموده و مسلم در صحیح خود از عقبة بن عامر روایت کرده که پیغمبر ص فرمود که چند آیة بر من نازل شد که هرگز مثل آن نازل نشده بود گفتند یا رسول الله کدام است فرمود که معوذتین و نیز عقبه نقل کرده که پیغمبر ص بمن گفت ای عقبه ترا تعلیم دو سوره کنم که آن افضل قرآنند گفتم بلی یا رسول الله پس آنحضرت معوذتین را تعلیم من داد بعد از آن در نماز صبح میخواند و گفت این را در محل خسبیدن و برخواستن میخوان و ابو جعفر م فرمود که هر که در نماز وتر معوذتین و قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ بخواند او را گویند ای بنده خدا بشارة باد ترا که حق تعالی نماز وتر ترا قبول فرموده و بدانکه حق تعالی ذم اعدای رسول نمود در سوره تبت و بعد از آن ذکر توحید کرد در سوره اخلاص در عقب آن رسول را امر فرمود باستعاذه از شر کاهن ساحر و حاسد و سایر فسقه از جن و انس و در سبب نزول این دو سوره آورده اند که کودکی از یهود در خدمت رسول الله ص مشغول بود دختران لبید بن اعصم یهودی از آن کودک بیالغ بسیاری مقداری موی از شانه سر آن حضرت و دندانه چند از شانه وی بستدند و بنام آنحضرت بر رسنی سحر کرده در پوست طلع خرما نهاده و در چاه بزیر سنگی پنهان کردند و آنحضرت بجهت این بیمار گشت و جبرئیل سید انام را ازین معنی خبر کرد آنحضرت امیر المؤمنین علی م و عمار یاسر را امر فرمود تا آب آنچاه را کشیدند و سنگ برداشتند و آن پوست را بیرون آوردند از زیر آن سنگ یازده گره بر آن موی زده بودند حق تعالی معوذتین را فرستاد که یازده آیات است جبرئیل قرائة میفرمود بهر آیتی عقده از آن رسن کشوده میشد و در روایة دیگر آمده که لبید بن اعصم بر آنحضرت سحر کرده و در چاه زریق پنهان کرد و پیغمبر ص بجهت آن بیمار شد و حق تعالی دو فرشته را فرستاد نزد آنحضرت و وی در خواب بود یکی بر بالین مبارک آن حضرت بنشست و یکی بر پایین وی او را ازین خبر دادند و آنحضرت امیر المؤمنین علی م را بفرستاد و آنرا بیرون آورد و جبرئیل معوذتین را برو خواند و آن سحر باطل شد و رسول خفتی یافت همچنانکه کسی که از بند گران خلاص شود و مذهب حق آنست که سحر اصلا در ایشان اثر نکند و جبرئیل او را برین فعل قبیح اخبار فرموده بجهت آنکه تا معجزه وی باشد و همه علمای امامیه برینند و بعد از آن این دو سوره را آورد که

و فرزانت با معاه یاحادو [illegible] شعراست بطاعت و عبادت و حسنات و بدایع سلطان و وسوسه مولع است باغوا و اغوای [illegible] فقدان و عطای آن معوذ منه دلالت میکند بر آن و بنا کلام الهی بحرف با و اختتام آن بحرف سین سری عزیز و نکته عجیب و غریب است چه مرآید این هر دو حرف نزد ترکیب بس است و اعراب میکویند بسک یعنی حسبک مِنَ الْکَوْنَیْنِ مَا اَعْطَیْنَاکَ بَیْنَ الطَّرَفَیْنِ یعنی کافیست ترا از دو جهان آنچه بتو عطا کرده ایم از میان این دو حرف یعنی قرآن کفایتست از برای هر مؤمنی و مؤمنة و تحصیل مرادات دینویه و اخرویه بسبب تلاوة آن و تدبر آن و ملازمة و مواظبت و اشتغال بآن و بطالعه آن و عمل باموره و مناهی آن و از نوادر اتفاقات آنست که این

در لغت فارسی معنی حسبست یعنی بس است بدیعات و حکیم ثنائی

درین باب فرموده اول و آخر قرآن ز چه با آمد و سین

یعنی اندر ره دین رهبر تو قرآن بس حَسْبُنَا اللّٰهُ

وَنِعْمَ الْوَکِیْلُ نِعْمَ الْمَوْلٰی وَنِعْمَ النَّصِیْرُ وَاِلَیْهِ

الْمَرْجِعُ وَالْمَصِیْرُ غُفْرَانَکَ رَبَّنَا وَاِلَیْکَ

الْمَصِیْرُ تمت [illegible] المنهج الصادقین

بحمد الله رب العالمین صلی الله

علی محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین

برحمتک یا ارحم الراحمین

[illegible]

[illegible] فقیر حقیر

المحتاج الی رحمة الله الملک

الصمد [illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

قل اعوذ بگو ای محمد که پناه میگیرم برب الفلق بخداوند کار سفیدهٔ صبح که ظلمت شب را زایل میکرداند
من شر ما خلق از بدی آنچه آفریده است از موذیات انس و جن و سباع و بهایم یعنی از بدی آنچه
که مکلفان میکنند از معاصی و مآثم و لهذا از بعضی بعضی از ظلم و بغی و ضرب و ستم و غیر آن و از بدی آنچه غیر
مکلفان میکنند مانند اکل و نهش و لدغ و عض که از سباع و حشرات و بهایم صادر میشود و از بدی هدم و غرق و حرق
و تردی و هم از نباتات و معادن و غیر آن ومن شر غاسق و از بدی شب تاریک اذا وقب چون در آید
تاریکی آن در هر چیزی و بهمه آنها فرا رسد و گویند مراد بغاسق مار سیاه است یعنی [illegible] زدن و نیش
رسانیدن و گفته اند که غاسق هر چیزیست که هجوم کند بضرر رسانیدن در هر وقتی که باشد ومن شر النفا
ثات از شر دمندگان یعنی زنان که کلمات سحر میگویند و میدمند و بساحری مردم را تشویش میرسانند و
فی العقد در گرهها یعنی دختران لبید و یا مراد نفوس جماعات نفاثه که رقیه میخوانند و در گرهها میدمند با
ذات که بمذهب حق سحر را تاثیری نیست و ضرری که بسبب عارض میشود یا بسبب اطعام شما ضلوات یا سقی آن یا اشمام
آن و یا بسبب اعتقاد کردن تا تاثیر آن که موجب تشویش خاطر و اضطراب قلب میشود پس مراد از استعاذه از نفاثات
یا استعاذه است از عمل ایشان که آن صفت سحرات و یا از آثم ایشان در آن و یا استعاذه از فتنه ایشان مردم را
بسحر خود و بخداع باطل خود فریب دادن و در وهم انداختن ایشان مردمان عوام را از نفع خیر و شر آن و تصدیق
جهله بر قول باطل ایشان و تعظیم کردن آنها را باین عمل توهم کردن که ایشان سحر جن اند و عالم بعلوم غیبیه و
این موجب ضرر و فسادات در دین اسلام و بجهت این حق تعالی امر فرمود بتعوذ از شر ایشان ومن شر حاسد
و از شر حسد برنده اذا حسد چون ظاهر کند حسد خود را و بمقتضای آن عمل کند چه اگر آنرا مخفی دارد ضرری و
جز بوی عاید نیست که مغموم شدن اوست بشرور محسود و تخصیص این صفت از میان انواع شرور بجهت آنست که آن
عمده است در اضرار انسان بلکه حیوان بغیر خود و ختم شرور باین صفت دلالت بر آنکه حسد بدترین صفات رذیله است
چنانکه از ابن عباس مرویست که اگر در عالم بدتر از شر حسد چیزی بودی حق تعالی این سوره را بآن ختم کردی و اول خطیئه که
در آسمان واقع شد حسد ابلیس بود بر آدم ع و نخست گناهی که در زمین صادر گشت حسد قابیل بود بر هابیل و گویند مراد
بشر نفس حاسد و عینین است چه چشم زخم اثر کلی دارد چنانکه مشهور و معروف
و تتمه ازین در سوره نون مذکور شد در روایت آمده که پیغمبر ص
باین دو سوره تعویذ امام حسن و امام حسین ع

سورة الناس ست میفرمود آیات مکیة

ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که این سوره بخواند از چشم زخم در پناه عصمت حق تعالی باشد فضل بن
یسار روایت کرده که از ابو جعفر ع شنیدم که سید عالم ص را مرضی و وجعی شدید عارض شد جبرئیل و میکائیل نزد وی

آمدند و جبرئیل بر بالین وی نشست و میکائیل بر پایین جبرئیل تعویذ کرد بقل اعوذ برب الفلق و میکائیل بقل اعوذ
برب الناس و او از آن مرض و وجع خلاص شد خبر است از ابو عبد الله ع روایت کنند که جبرئیل نزد رسول آمد و آن
حضرت مشتکی بود از مرض پس وی را رقیه نمود بمعوذتین و قل هو الله احد و بعد از آن گفت ارقیک والله یشفیک
من کل داء یؤذیک خذها فلتهنیک بدانکه چون استعاذه درین سوره متعدد از مضار دنیویه بود که اعم از انسان و
غیر انسانست استعاذه درین سوره از اضراری که عارض نفوس بشریه میشود مخصوص بآن از آن جهت تعمیم اضافه
نمود و اینجا تخصیص آن نمود بآن سان فرمود

بسم الله الرحمن الرحيم

قل اعوذ بگو پناه میگیرم برب الناس بپروردگار آدمیان که مالک امور ایشانست و مدبر و منشی
ایشان و مستحق عبادت ملک الناس پادشاه آدمیان اله الناس معبود مردمان درین نظم دلالت
بر آنکه او سبحانه نخست باعاده و قادر بر آن و غیر ممنوع از آن و اشعار بر مراتب ناظر در معارف حق ناظر اولا علم
برب خود حاصل میکند بتوسط آنچه می بیند بر خود از نعم ظاهره و باطنه و ثانیا متعقل میشود که او غنی است از جمیع
مکونات و هر چیزی که هست مملوک اوست و مصارف امر هر شیء از اوست و ثالثا استدلال میکند بآن بر آنکه او
مستحق طاعت و عبادت نه غیر او و تکریر ناس بجهت آنست که استعاذه از کیست که از شر وسوسات در صدور
انسان که بگو پناه میگیرم بربوبیت و ملکیت و الهیت خدای که معبود مردمانست من شر الوسواس
از شر دیو وسوسه کننده مردمان بپروردگار ایشان که مالک امور ایشانست و معبود ایشان همچنانکه بعضی
از عبید که چون بامری عظیم گرفتار میشوند استغاثه میکنند بولی و مخدوم و والی امر خود و وسواس بتقدیر ذو
وسواس است یعنی از شر دیوی که خداوند وسوسات الخناس باز پس رونده و پنهان شونده وقتی که یاد خدا
کنند یعنی عادت او آنست که چون بنده خدا را یاد کند وی باز پس جهد و بگریزد و چون از ذکر حق غافل شود بوسوسه
در آید الذی یوسوس آنکه وسوسه کننده و نهان شونده در وقت یاد کردن خدا آنکس است که وسوسه میکند
فی صدور الناس در سینهای مردمان وقتی که از ذکر خدا غافل میشوند در خبر است که حضرت عیسی ع علی نبینا
و ع از حق تعالی درخواست تا موضع شیطان از درون آدم بوی نماید حق تعالی وی را اطلاع داد شیطان را دید در جوف
آدمی که سر وی مانند مار بود هرگاه آن بنده ذکر خدا میکرد سر باز پس میبرد و در جوف میشد و میگریخت و چون از ذکر
خدا غافل میشود دل او را مانند لقمه در دهن میگرفت من الجنة والناس بیان الذی است یعنی آنکس است
که وسوسه میکند از پری و آدمیست یعنی شیطان دو نوع است جنی و انسی کقوله تعالی شیطان الانس والجن و مراد
بشیاطین اهل کفر و اضلال اند که مردمان را بر [illegible] میدارند و بتسویلات بصورت ناصحان ایشان را گمراه
میسازند و در بعضی تفاسیر آمده که لفظ ناس که درین سوره پنج نوبت واقع شده اگر چه بحسب ظاهر تکرار مینماید اما
بحسب معنی مکرر نیست چه مراد باول اطفال اند و معنی ربوبیت دال است و بثانی جوانان و لفظ ملک که دلیل است بقهر و سیاست